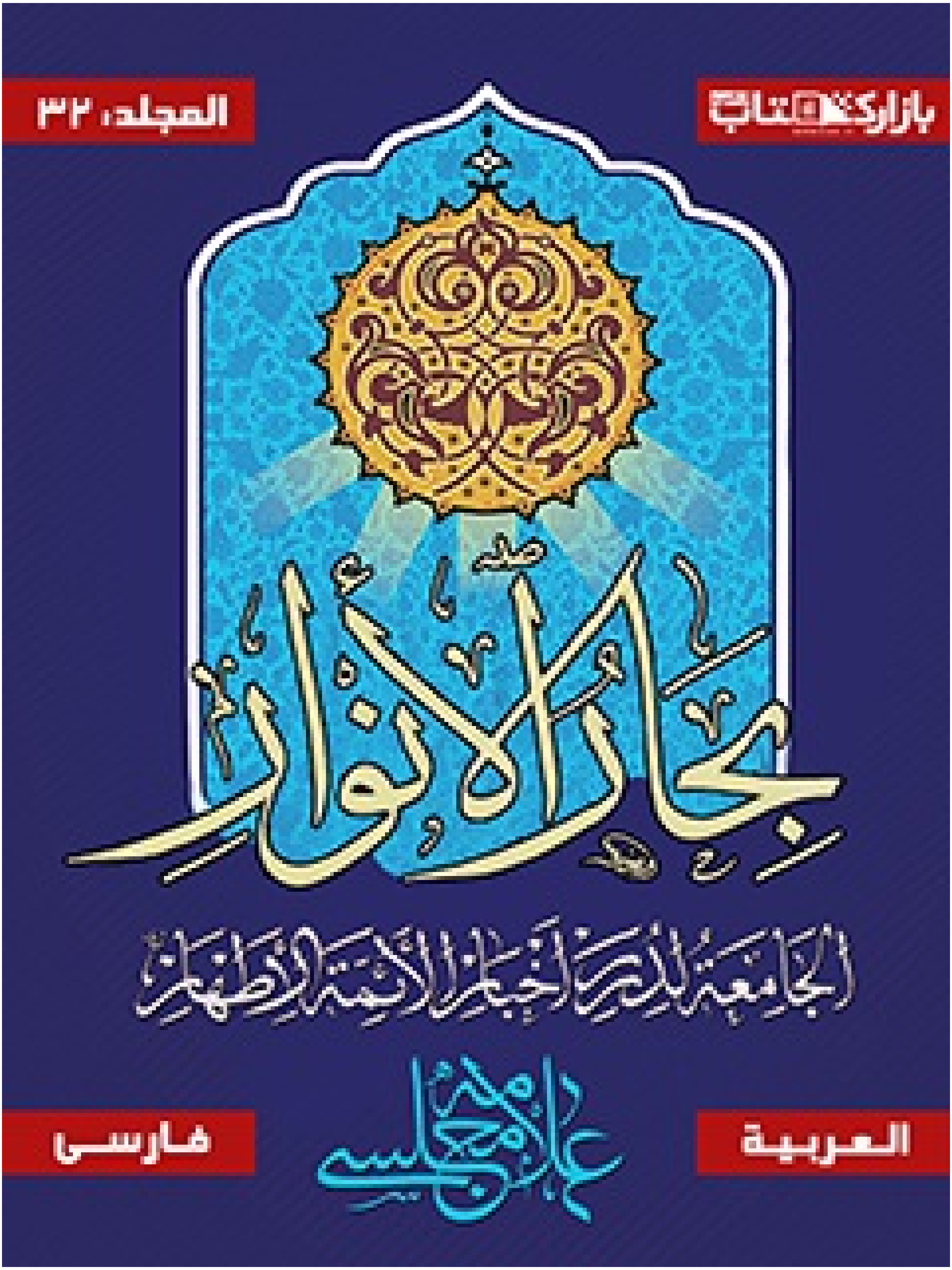

المجلد، ٣٢
بازار کتاب
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعة:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیة باصفهان للتحریات الکمبیوتریة

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار المجلد ۳۲ : فتنه ها و محنت ها – ۵

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۹۷۸:۱۶-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۹۷۸:۱۷-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۹۷۸:۱۹-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۹۷۸:۲۰-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۹۷۸:۲۲-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۹۷۸:۲۳-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

تتمه کتاب الفتن و المحن - ۵

ص: ۱

الموضوع/ الصفحه

**[ترجمه]ص: ۱

ص: ۲

ص: ۳

فتنه‌ها، حوادث، جنگ‌ها و...

ص: ۴

**[ترجمه]

أبواب ما جری بعد قتل عثمان من الفتن و الوقائع و الحروب و غیرها

باب ۱ باب بیعه أمیر المؤمنین علیه السلام و ما جری بعدها من نکث الناکثین إلی غزوه الجمل

الأخبار

«۱»

(۱)

أَقُولُ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ، قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِلزُّبَیْرِ یَوْمَ بَایَعَهُ إِنِّی لَخَائِفٌ أَنْ تَغْدِرَ بِی فَتَنْکُثَ بَیْعَتِی قَالَ لَا تَخَافَنَّ فَإِنَّ ذَلِکَ لَا یَکُونُ مِنِّی أَبَداً فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَلِیَ اللَّهُ عَلَیْکَ بِذَلِکَ رَاعٍ وَ کَفِیلٌ قَالَ نَعَمْ اللَّهُ لَکَ عَلَیَّ بِذَلِکَ رَاعٍ وَ کَفِیلٌ وَ لَمَّا بُویِعَ علیه السلام کَتَبَ إِلَی مُعَاوِیَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ النَّاسَ قَتَلُوا عُثْمَانَ عَنْ غَیْرِ مَشُورَهٍ مِنِّی وَ بَایَعُونِی عَنْ مَشُورَهٍ مِنْهُمْ وَ اجْتِمَاعٍ فَإِذَا أَتَاکَ کِتَابِی فَبَایِعْ لِی وَ أَوْفِدْ إِلَیَّ [فی أَشْرَافَ أَهْلِ الشَّامِ قِبَلَکَ فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُهُ عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ قَرَأَ کِتَابَهُ بَعَثَ رَجُلًا مِنْ بَنِی عَبْسٍ وَ کَتَبَ مَعَهُ کِتَاباً إِلَی الزُّبَیْرِ بْنِ الْعَوَّامِ وَ فِیهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ لِعَبْدِ اللَّهِ الزُّبَیْرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ سَلَامٌ عَلَیْکَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ بَایَعْتُ لَکَ أَهْلَ الشَّامِ فَأَجَابُوا وَ اسْتَوْثَقُوا الْحَلْفَ فَدُونَکَ الْکُوفَهَ وَ الْبَصْرَهَ لَا یَسْبِقَنَّکَ لَهَا ابْنُ أَبِی طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَا شَیْ ءَ بَعْدَ

۱- ذکره ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۸) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۲۳۰ ط ۱ مصر، و فی ط الحدیث ببیروت ص ۱۹۰.

هَذَيْنِ الْمِصْرَيْنِ وَ قَدْ بَايَعْتُ لِطَلْحَهَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهِرَا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ ادْعُوَا النَّاسَ إِلَى ذَلِكَ وَ لْيَكُنْ مِنْكُمَا الْجِدُّ وَ التَّشْمِيرُ أَظْهَرَكُمَا اللَّهُ وَ خَذَلَ مُنَاوِئَكُمَا فَلَمَّا وَصَلَ هَذَا الْكِتَابُ إِلَى الزُّبَيْرِ سُرَّ بِهِ وَ أَعْلَمَ بِهِ طَلْحَهَ وَ أَقْرَأَهُ إِيَّاهُ فَلَمْ يَشُكَّا فِي النُّصْحِ لَهُمَا مِنْ قِبَلِ مُعَاوِيَهَ وَ أَجْمَعَا عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى خِلَافِ عَلِيٍّ قَالَ وَ جَاءَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَهُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ الْبَيْعَهِ لَهُ بِأَيَّامٍ فَقَالا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ رَأَيْتَ مَا كُنَّا فِيهِ مِنَ الْجَفْوَهِ فِي وَلَايَهِ عُثْمَانَ كُلِّهَا وَ عَلِمْتَ أَنَّ رَأْيَ عُثْمَانَ كَانَ فِي بَنِي أُمَيَّهَ وَ قَدْ وَلَّاكَ اللَّهُ الْخِلَافَهَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَلِّنَا بَعْضَ أَعْمَالِكَ فَقَالَ لَهُمَا ارْضَيَا بِقِسْمِ اللَّهِ لَكُمَا حَتَّى أَرَى رَأْيِي وَ اعْلَمَا أَنِّي لَا أُشْرِكُ فِي أَمَانَتِي إِلَّا مَنْ أَرْضَى بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ مِنْ أَصْحَابِي وَ مَنْ قَدْ عَرَفْتُ دَخِيلَهُ فَانْصَرَفَا عَنْهُ وَ قَدْ دَخَلَهُمَا الْيَأْسُ فَاسْتَأْذَنَاهُ فِي الْعُمْرَهِ وَ رُوِيَ أَنَّهُمَا طَلَبَا مِنْهُ أَنْ يُوَلِّيَهُمَا الْمِصْرَيْنِ الْبَصْرَهَ وَ الْكُوفَهَ فَقَالَ حَتَّى أَنْظُرَ ثُمَّ لَمْ يُوَلِّهِمَا فَأَتَيَاهُ فَاسْتَأْذَنَاهُ لِلْعُمْرَهِ فَقَالَ مَا الْعُمْرَهَ تُرِيدَانِ فَحَلَفَا لَهُ بِاللَّهِ مَا الْخِلَافَ عَلَيْهِ وَ لَا نَكْثَ بَيْعَتِهِ يُرِيدَانِ وَ مَا رَأْيُهُمَا غَيْرَ الْعُمْرَهِ قَالَ لَهُمَا فَأَعِيدَا الْبَيْعَهَ لِي ثَانِياً فَأَعَادَاهَا بِأَشَدِّ مَا يَكُونُ مِنَ الْأَيْمَانِ وَ الْمَوَاثِيقِ فَأَذِنَ لَهُمَا فَلَمَّا خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ لِمَنْ كَانَ حَاضِراً وَ اللَّهِ لَا تَرَوْنَهُمَا إِلَّا فِي فِئَهٍ يَقْتَتِلَانِ فِيهَا قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمُرْ بِرَدِّهِمَا عَلَيْكَ قَالَ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولًا فَلَمَّا خَرَجَا إِلَى مَكَّهَ لَمْ يَلْقَيَا أَحَداً إِلَّا وَ قَالا لَهُ لَيْسَ لِعَلِيٍّ فِي أَعْنَاقِنَا بَيْعَهٌ وَ إِنَّمَا بَايَعْنَاهُ مُكْرَهَيْنِ فَبَلَغَ عَلِيّاً قَوْلُهُمَا فَقَالَ أَبْعَدَهُمَا اللَّهُ وَ أَغْرَبَ دَارَهُمَا أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُمَا سَيَقْتُلَانِ أَنْفُسَهُمَا أَخْبَثَ مَقْتَلٍ وَ يَأْتِيَانِ مَنْ وَرَدَا عَلَيْهِ بِأَشْأَمِ يَوْمٍ وَ اللَّهِ مَا الْعُمْرَهَ يُرِيدَانِ وَ لَقَدْ أَتَيَانِي بِوَجْهِي فَاجِرَيْنِ وَ رَجَعَا بِوَجْهِي غَادِرَيْنِ نَاكِثَيْنِ وَ اللَّهِ لَا يَلْقَيَانِنِي بَعْدَ الْيَوْمِ إِلَّا فِي كَتِيبَهٍ خَشْنَاءَ يَقْتُلَانِ فِيهَا أَنْفُسَهُمَا فَبُعْداً لَهُمَا وَ سُحْقاً.

**[ترجمه]می گویم: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: امام علی علیه السلام روزی که زبیر با او بیعت کرد، خطاب به او فرمود: من بیم آن دارم که عهدشکنی کرده و بیعت خود را نقض کنی!؟ او گفت: نترس من هرگز چنین نخواهم کرد. امام فرمود: آیا در این مورد حاضری خدا را کفیل و ضامن خود قرار دهی؟ جواب داد: بله در این مورد خداوند کفیل من است.

زمانی‌که مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، وی طی نامه‌ای به معاویه نوشت: اما بعد، مردم بدون مشورت با من عثمان را به قتل رساندند اما پس از مشورت و گفتگو با هم، با من بیعت کردند. زمانی‌که نامه‌ام به تو رسید با من بیعت کن و از نزد خود، اشراف شام را برای بیعت نزد من بفرست.

هنگامی‌که فرستاده امام نزد معاویه آمده و نامه را برای او خواند، وی نامه‌ای را توسط شخصی از قبیله بنی عبس به زبیر بن عوام فرستاد. در این نامه آمده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به بنده خدا، امیرمومنان زبیر از معاویه بن ابوسفیان، درود بر شما، اما بعد، من از مردم شام برای تو بیعت گرفته‌ام آنان هم اجابت کرده و به عنوان بیعت سوگند یاد کرده‌اند، پس کوفه و بصره را اختیار کن مبادا پسر ابوطالب از تو پیشی گیرد.

ص: ۵

در صورت از دست دادن این دو شهر دیگر چیزی نخواهی داشت. پس از تو نیز از مردم برای طلحه بن عبیدالله بیعت گرفته‌ام. لذا به خون‌خواهی عثمان قیام کرده و مردم را نیز بدان فرا بخوانید باید آستین بالا زده و جدّیت به خرج دهید خداوند شما را یاری فرماید و مخالفان شما را خوار کند.

زمانی که این نامه به زبیر رسید، وی از بابت آن مسرور گشت و طلحه را نسبت به مضمون آن آگاه ساخت و برای او خواند. آن‌دو در مورد نصیحت معاویه نسبت به خود تردیدی نکردند لذا بنای مخالفت با امام علی علیه السلام را گذاشتند.

ابن ابی‌الحدید می گوید: طلحه و زبیر چند روز پس از بیعت نزد امام آمده و گفتند: ای امیر مومنان از تبعیض‌هایی که در زمان خلافت عثمان بر ما گذشت آگاهی داری. عثمان به بنی امیه بیشتر تمایل داشت اکنون که خداوند خلافت را در دستان شما قرار داده است زمام برخی امور را به ما بسپار. امام پاسخ داد: به قسمت الهی راضی باشید تا ببینم چه می‌شود و بدانید من در امانت خلافت از اصحاب خود کسی را شریک می کنم که نسبت به دین‌داری و امانت‌داری او رضایت داشته باشم و باطن وی را خوب بشناسم، از این رو آنان از نزد امام خارج شدند در حالی که ناراحت و مأیوس بودند، پس از امام برای انجام عمره کسب اجازه کردند.

روایت شده است که آنان از امام درخواست ولایت بصره و کوفه را کردند که امام فرمود: تا ببینیم چه می‌شود. امام این دو منطقه را به آنان واگذار نکرد لذا آمدند و اجازه خواستند تا برای ادای عمره به مکه بروند. امام به آنان فرمود: شما قصد انجام عمره ندارید. آنان به خداوند سوگند یاد کردند که قصد مخالفت و بیعت‌شکنی نداشته و صرفاً قصد بجای آوردن عمره را

دارنـد. امام فرمود: پس بیعت خود را دوباره تجدیـد کنیـد. آن‌دو نیز به محکم‌ترین صورت ممکن قسم یاد کردنـد سـپس امام اجازه عمره داد.

زمـانی که طلحه و زبیر از نزد امـام خـارج شدنـد، وی خطـاب به افرادی که در آنجا حاضـر بودنـد فرمود: آن‌دو یقیناً دست به سلاح خواهنـد برد. حاضـران گفتند: یا امیرمومنان دسـتور دهید آنان را بازگردانند. امام فرمود: آنچه را که خداوند تقدیر کند اتفاق خواهد افتاد.

زمانی که آنان به سوی مکه به‌راه افتادند، به هر کسـی که برخورد می‌کردند می‌گفتند: علی بر گردن ما هیچ حق بیعتی ندارد. ما از روی اکراه بیعت کرده بودیم .

امام پس از شـنیدن این سـخن آنان فرمود: خدا آنان را هلاک گرداند و خانه‌شان دور باد. به خدا قسم دانستم که آنان خود را به بـدترین صورت ممکن به کشـتن خواهنـد داد و پیروان خود را به فجیع‌ترین روز خواهنـد انـداخت. به خـدا قسم آنان قصـد انجام عمره ندارنـد آنان ظالمانه نزد من آمدنـد و وقتی مرا ترک کردند بیعت خود را ناجوان‌مردانه شکسـته بودند. پس از این مرا فقط در صورت لشـکری تا دنـدان مسلّح خواهنـد دیـد که خود را در آن به کشـتن خواهند داد، پس هلاک شوند و نابود گردند. - . شرح نهج البلاغه ۱: ۲۳۰ -

ص: ۶

**[ترجمه]

«۲»

(۱) وَ قَالَ ابْنُ الْأَثِیرِ فِی الْکَامِلِ لَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ اجْتَمَعَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ فِیهِمْ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ فَأَتَوْا عَلِیّاً فَقَالُوا لَهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ إِمَامٍ قَالَ لَا حَاجَهَ لِی فِی أَمْرِکُمْ فَمَنِ اخْتَرْتُمْ رَضِیتُ بِهِ فَقَالُوا مَا نَخْتَارُ غَیْرَکَ وَ تَرَدَّدُوا إِلَیْهِ مِرَاراً وَ قَالُوا لَهُ فِی آخِرِ ذَلِکَ إِنَّا لَا نَعْلَمُ أَحَداً أَحَقَّ بِهِ مِنْکَ لَا أَقْدَمَ سَابِقَهً وَ لَا أَقْرَبَ قَرَابَهً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَا تَفْعَلُوا فَإِنِّی أَکُونُ وَزِیراً خَیْرٌ مِنْ أَنْ أَکُونَ أَمِیراً فَقَالُوا وَ اللَّهِ مَا نَحْنُ بِفَاعِلِینَ حَتَّی نُبَایِعَکَ قَالَ فَفِی الْمَسْجِدِ فَإِنَّ بَیْعَتِی لَا یَکُونُ خَفِیّاً وَ لَا تَکُونُ إِلَّا فِی الْمَسْجِدِ وَ کَانَ فِی بَیْتِهِ وَ قِیلَ فِی حَائِطٍ لِبَنِی عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ فَخَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ وَ عَلَیْهِ إِزَارٌ وَ طَاقُ قَمِیصٍ وَ عِمَامَهُ خَزٍّ وَ نَعْلَاهُ فِی یَدِهِ مُتَوَکِّئاً عَلَی قَوْسِهِ فَبَایَعَهُ النَّاسُ

وَ کَانَ أَوَّلُ مَنْ بَایَعَهُ مِنَ النَّاسِ طَلْحَهَ بْنَ عُبَیْدِ اللَّهِ فَنَظَرَ إِلَیْهِ حَبِیبُ بْنُ ذُؤَیْبٍ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ أَوَّلُ مَنْ بَدَأَ بِالْبَیْعَهِ مِنَ النَّاسِ یَدٌ شَلَّاءُ لَا یَتِمُّ هَذَا الْأَمْرُ فَبَایَعَهُ الزُّبَیْرُ وَ قَالَ لَهُمَا عَلِیٌّ إِنْ أَحْبَبْتُمَا أَنْ تُبَایِعَا لِی وَ إِنْ أَحْبَبْتُمَا بَایَعْتُکُمَا فَقَالَا بَلْ نُبَایِعُکَ وَ قَالَا بَعْدَ ذَلِکَ إِنَّمَا صَنَعْنَا ذَلِکَ خَشْیَهً عَلَی أَنْفُسِنَا وَ عَرَفْنَا أَنَّهُ لَا یُبَایِعُنَا وَ هَرَبَا إِلَی مَکَّهَ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ بِأَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ

وَ بَایَعَهُ النَّاسُ بَعْدَ مَا بَایَعَهُ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ

وَ جَاءُوا بِسَعْدِ بْنِ أَبِی وَقَّاصٍ فَقَالَ عَلِیٌّ بَایِعْ قَالَ لَا حَتَّی یُبَایِعَ النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا عَلَیْکَ مِنِّی بَأْسٌ فَقَالَ خَلُّوا سَبِیلَهُ وَ جَاءُوا بِابْنِ عُمَرَ فَقَالُوا بَایِعْ فَقَالَ لَا حَتَّی یُبَایِعَ النَّاسُ قَالَ ائْتِنِی بِکَفِیلٍ قَالَ لَا أَرَی کَفِیلًا قَالَ الْأَشْتَرُ

۱- ۲- و مثله ذکره الطبریّ مسندا مع خصوصیات أخر فی عنوان: «خلافه أمیر المؤمنین ... وذکر الخبر عن بیعه من بایعه... " فی حوادث سنه: (۳۵) من تاریخه: ج ۴ ص ۴۲۷ ط بیروت. وقریبا منه ذکر أیضا بأسانید البلاذری فی عنوان: " بیعه علی بن أبی طالب علیه السلام " من کتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۰۵.

دَعْنِی أَضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ دَعُوهُ أَنَا كَفِيلُهُ إِنَّكَ مَا عَلِمْتُ لَسَيِّئُ الْخُلُقِ صَغِيراً وَ كَبِيراً وَ بَايَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَّا نَفَراً يَسِيراً مِنْهُمْ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَ سَلَمَهُ بْنُ مَخْلَدٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَهَ وَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ وَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَ رَافِعُ بْنُ خَدِيجٍ وَ فَضَالَهُ بْنُ عُبَيْدٍ وَ كَعْبُ بْنُ عُجْرَهَ وَ كَانُوا عُثْمَانِيَّهً فَأَمَّا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فَإِنَّهُ أَخَذَ أَصَابِعَ نَائِلَهَ امْرَأَهِ عُثْمَانَ الَّتِی قُطِعَتْ وَ قَمِيصَ عُثْمَانَ الَّذِی قُتِلَ فِيهِ وَ هَرَبَ بِهِ فَلَحِقَ بِالشَّامِ فَكَانَ مُعَاوِيَهُ يُعَلِّقُ قَمِيصَ عُثْمَانَ وَ فِيهِ الْأَصَابِعُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ أَهْلُ الشَّامِ ازْدَادُوا غَيْظاً وَ جَدُّوا فِی أَمْرِهِمْ وَ رُوِیَ أَنَّهُمْ لَمَّا أَتَوْا عَلِيّاً لِيُبَايِعُوهُ قَالَ دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَيْرِی فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ لَهُ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ (۱) فَقَالُوا نَنْشُدُكَ اللَّهَ أَ لَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ أَ لَا تَرَى الْإِسْلَامَ أَ لَا تَرَى الْفِتْنَهَ أَ لَا تَخَافُ اللَّهَ فَقَالَ قَدْ أَجَبْتُكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنِّی إِنْ أَجَبْتُكُمْ أَرْكَبْ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ فَإِنْ تَرَكْتُمُونِی فَإِنَّمَا أَنَا كَأَحَدِكُمْ إِلَّا أَنِّی مِنْ أَسْمَعِكُمْ وَ أَطْوَعِكُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ ثُمَّ افْتَرَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَ اتَّعَدُوا الْغَدَ فَلَمَّا أَصْبَحُوا يَوْمَ الْبَيْعَهِ وَ هُوَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ حَضَرَ النَّاسُ الْمَسْجِدَ وَ جَاءَ عَلِيٌّ عليه السلام فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ عَنْ مَلَإٍ وَ إِذْنٍ إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَنْ أَمَّرْتُمْ وَ قَدِ افْتَرَقْنَا بِالْأَمْسِ عَلَى أَمْرٍ وَ كُنْتُ كَارِهاً لِأَمْرِكُمْ فَأَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ أَكُونَ عَلَيْكُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ لَيْسَ لِی دُونَكُمْ إِلَّا مَفَاتِيحُ مَا لَكُمْ مَعِی وَ لَيْسَ لِی أَنْ آخُذَ دِرْهَماً دُونَكُمْ فَإِنْ شِئْتُمْ قَعَدْتُ لَكُمْ وَ إِلَّا فَلَا آخُذُ عَلَى أَحَدٍ فَقَالُوا نَحْنُ عَلَى مَا فَارَقْنَاكَ عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ

۱- و قريبا منه رواه السيّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۹۰) من خطب نهج البلاغه.

وَ بُويِعَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ سَنَهَ خَمْسٍ وَ ثَلَاثِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ وَ أَوَّلُ خُطْبَهٍ خَطَبَهَا عَلِیٌّ علیه السلام حِينَ اسْتُخْلِفَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ كِتَاباً هَادِياً بَيَّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ فَخُذُوا بِالْخَيْرِ وَ دَعُوا الشَّرَّ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَی اللَّهِ تُؤَدِّكُمْ إِلَی الْجَنَّهِ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حُرُمَاتٍ غَيْرَ مَجْهُولَهٍ وَ فَضَّلَ حُرْمَهَ الْمُسْلِمِ عَلَی الْحُرَمِ كُلِّهَا وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَحِلُّ أَذَی امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِمَا يَجِبُ بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّهِ وَ خَاصَّهَ أَحَدِكُمْ [وَ هُوَ] الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَ إِنَّمَا خَلْفَكُمُ السَّاعَهُ تَحْدُوكُمْ تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ النَّاسُ بِآخِرِكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ فِی عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّی عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَدَعُوهُ (۱).

**[ترجمه] - . مانند این روایت را طبری در تاریخ خود جلد ۴: ۴۲۷ آورده است. و نیز بلاذری در کتاب انساب الاسراف ج ۲: ۲۰۵ آن را ذکر کرده است. - ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ می‌نویسد: پس از کشته شدن عثمان، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از مهاجرین و انصار از جمله طلحه و زبیر، نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: مردم باید امامی داشته باشند. امام فرمود: در این امر نیازی به من نیست شما هر کسی را که انتخاب کنید مورد رضایت من نیز می‌باشد. آنان گفتند: ما غیر از تو کسی را انتخاب نمی‌کنیم. رفت و آمد زیادی کردند و در نهایت خطاب به امام گفتند: ما کسی را سزاوارتر از تو که دارای سابقه طولانی‌تر در اسلام و حق قرابت بیشتری با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد سراغ نداریم. امام فرمود: اصرار نکنید من اگر وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم. گفتند: به خدا سوگند تا با تو بیعت نکنیم کار دیگری انجام نخواهیم داد. امام فرمود: پس (بیعت) فقط باید در مسجد صورت گیرد. بیعت با من نباید مخفیانه بلکه باید در مسجد انجام گیرد. امام در این هنگام در منزل خود بود و نیز گفته شده است که در باغ بنی عمرو بن مبذول بوده است. لذا به سمت مسجد حرکت کرد در حالی که یک شلوار و پیراهن به تن و عمامه‌ای از جنس خزّ به سر داشت و کفش خود را به دست گرفته و بر عصا تکیه زده بود، پس مردم با ایشان بیعت کردند.

از میان مردم اولین کسی که بیعت کرد طلحه بن عبید الله بود. حبیب بن ذؤیب نگاهی کرد و گفت: انا لله و انا الیه راجعون (ما از خدایم و بسوی او بازمی گردیم) اولین دستی که برای بیعت دراز شد، دست شَل است این امر به سرانجام نخواهد رسید. سپس زبیر بیعت کرد. امام به آن‌دو فرمود: اگر دوست دارید با من بیعت کنید و اگر دوست دارید من با شما بیعت کنم. آنان پاسخ دادند: ما با تو بیعت می‌کنیم. آنان بعداً گفتند: ما از ترس جان خود بیعت کردیم چون می‌دانستیم او با ما بیعت نمی‌کند. آن‌دو چهار ماه پس از بیعت به مکه گریختند.

پس از بیعت طلحه و زبیر، مردم نیز بیعت نمودند.

سعد بن ابی وقاص را آوردند. امام فرمود: بیعت کن. او گفت: قبل از مردم بیعت نمی‌کنم اما به خدا قسم از جانب من برای تو خوف و خطری نیز نخواهد بود. امام فرمود: رهایش کنید. پسر عمر را آوردند و گفتند: بیعت کن. وی گفت: تا مردم بیعت نکنند من بیعت نمی‌کنم. امام فرمود: کفیلی بیاور او گفت: کفیلی ندارم. مالک اشتر به امام گفت:

اجازه دهید سرش را از تنش جدا کنم.

امام فرمود: رهایش کنید من کفیل او، من برای شخص بد اخلاق، کوچک و بزرگ نمی شناسم. انصار بیعت کردند بغیر از هشت نفر که عثمانی بودند این افراد عبارت بودند از حسان بن ثابت، کعب بن مالك، سلمه بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، نعمان بن بشیر، زید بن ثابت، کعب بن مالك، رافع بن خدیج، فضاله بن عبید و کعب بن عجره.

اما نعمان بن بشیر با انگشتان بریده شده نائله زن عثمان و پیراهن وی که در آن کشته شده بود، عازم شام شد. معاویه پیراهن عثمان را در حالی که انگشتان نائله در آن بود آویزان می‌کرد. این موضوع سبب افزایش خشم و جدی‌تر شدن مردم شام شد.

و نقل شده است، زمانی که مردم برای بیعت آمدند، امام فرمود: مرا رها کنید و به دنبال شخص دیگری باشید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است، و چهره های گوناگون دارد، حوادثی که دل ها بر آن استوار و عقل ها بر آن پایدار نمی ماند.

مردم گفتند: تو را به خدا، آیا اوضاع ما را نمی‌بینی؟ آیا اسلام را نمی‌بینی؟ آیا فتنه ها را نمی‌بینی؟ آیا از خدا نمی‌ترسی؟ امام فرمود: پذیرفتم، [اما با این حال] بدانید اگر دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم، اما اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که حتی از شنواترین و مطیع ترین شما نسبت به رئیس حکومت خواهم بود.

مردم متفرق شدند و قرار گذاشتند فردا جمع شوند. وقتی روز بیعت یعنی جمعه فرا رسید مردم در مسجد جمع شدند. امام آمد و بالای منبر رفته و فرمود: ای مردم از اشراف و اقوام مختلف، این امر خلافتتان از آن شماست و غیر از آن شخصی که خود شما امور آن را بر عهده وی نهادید، هیچ کس دیگری صاحب اختیار نیست. دیروز در مورد خلافت با هم اختلاف نظر داشتیم که من برای عهده‌داری آن کراهت داشتم. اما شما اصرار داشتید که من ولایت شما را به دست گیرم. آگاه باشید که من در مقابل شما غیر از کلیدهای آنچه که به من سپرده‌اید، ندارم و من حق ندارم که درهمی بیشتر از شما برای خود بردارم. اگر بخواهید خلافت را رها می‌کنم و گرنه برای کسی چیزی بیشتر اختصاص نخواهم داد. مردم گفتند: ما همچنان بر خلافت تو اصرار داریم. فرمود: خداوندا، شاهد باش.

ص: ۸

بیعت در روز جمعه پنج روز مانده به پایان ماه ذی‌حجه سال سی و پنج هجری واقع شد. اولین خطبه‌ای که ایشان در دوران خلافتش ایراد فرمود پس از حمد خداوند متعال و ثنای او بشرح ذیل است:

خداوند بزرگ کتابی هدایت گر فرستاد، نیکی و بدی، خیر و شر را آشکارا در آن بیان فرمود. پس راه نیکی در پیش گیرید و از شر و بدی پرهیز کنید، فرائض را ادا نمایید تا خداوند شما را به بهشت برساند. خداوند چیزهایی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و چیزهایی را حلال کرده که از عیب خالی است. و در این میان حرمت مسلمان را بر هر حرمتی برتری بخشید و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید استوار کرد. پس مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آزاری نبینند، مگر آنجا که حق باشد، و آزار مسلمان روا نیست جز در آنچه که واجب باشد. به سوی مرگ که همگانی

است، و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست بشتابید، همانا مردم در پیش روی شما می روند، و قیامت از پشت سر، شما را می خواند. سبکبار شوید تا به قافله برسید، که پیش رفتگان در انتظار باز ماندگانند .

از خدا در مورد بندگان و شهرهایش بترسید، و تقوا پیشه کنید زیرا شما در پیشگاه خداوند، حتی از شهرها و خانه ها و حیوانات بازخواست می شوید. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سرباز مدارید، اگر خیری دیدید برگزینید، و اگر شر و بدی دیدید از آن دوری کنید. - . و همانند آن را طبری از السری از شعیب از سیف از سلیمان بن ابوالمغیره از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است.

این روایت را سید رضی رحمت الله علیه در المختار (۱۶۵) باب خطبه با الفاظ بهتر آورده است. -

**[ترجمه]

«۳»

(۲)

شا، الإرشاد رَوَتِ الْخَاصَّهُ وَ الْعَامَّهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ ذَلِكَ أَبُو عُبَيْدَهَ مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى وَ غَيْرُهُ مِمَّنْ لَا يَتَّهِمُهُ خُصُومُ الشِّيعَهِ فِي رِوَايَتِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فِي أَوَّلِ خُطْبَهٍ خَطَبَهَا بَعْدَ بَيْعَهِ النَّاسِ لَهُ عَلَى الْأَمْرِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَمَّا بَعْدُ فَلَا يُرْعِيَنَّ مُرْعٍ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ شُغِلَ مَنِ الْجَنَّهُ وَ النَّارُ أَمَامَهُ سَاعٍ مُجْتَهِدٌ وَ طَالِبٌ يَرْجُو وَ مُقَصِّرٌ فِي النَّارِ ثَلَاثَهٌ وَ اثْنَانِ مَلَكٌ طَارَ بِجَنَاحَيْهِ وَ نَبِيٌّ أَخَذَ اللَّهُ بِيَدَيْهِ لَا سَادِسٌ هَلَكَ مَنِ ادَّعَى وَ رَدِيَ مَنِ اقْتَحَمَ

ص: ۹

۱- و مثله رواه الطبریّ عن السری عن شعیب، عن سیف، عن سلیمان بن أبی المغیره، عن علیّ بن الحسین .. ورواه بألفاظ أجود مما رویاه السید الرضی رحمه الله فی المختار: (۱۶۵) من باب خطب نهج البلاغه.

۲- ۳- رواه الشیخ المفید فی الفصل: (۱۳) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۶.

الْيَمِينُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ الْوُسْطَى الْجَادَّةُ مَنْهَجٌ عَلَيْهِ بَاقِي الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ آثَارِ النُّبُوَّةِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى دَاوَى هَذِهِ الْأُمَّةَ بِدَوَاءَيْنِ السَّوْطِ وَ السَّيْفِ لَا هَوَادَةَ عِنْدَ الْإِمَامِ فِيهِمَا فَاسْتَتِرُوا بِبُيُوتِكُمْ وَ أَصْلِحُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ التَّوْبَةُ مِنْ وَرَائِكُمْ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ لَمْ تَكُونُوا عِنْدِي فِيهَا مَعْذُورِينَ أَمَا إِنِّي لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ سَبَقَ الرَّجُلَانِ وَ قَامَ الثَّالِثُ كَالْغُرَابِ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ وَيْلَهُ [وَيْحَهُ] لَوْ قُصَّ جَنَاحَاهُ وَ قُطِعَ رَأْسُهُ كَانَ خَيْراً لَهُ انْظُرُوا فَإِنْ أَنْكَرْتُمْ فَأَنْكِرُوا وَ إِنْ عَرَفْتُمْ فَبَادِرُوا [فَآزِرُوا] حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلٍّ أَهْلٌ وَ لَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ فَلَقَدِيماً فَعَلَ وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ فَلَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ قَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْ ءٌ فَأَقْبَلَ وَ لَئِنْ رَجَعَتْ إِلَيْكُمْ أُمُورُكُمْ [نُفُوسُكُمْ] إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ وَ إِنِّي لَأَخْشَى أَنْ تَكُونُوا فِي فَتْرَةٍ وَ مَا عَلَيَّ إِلَّا الِاجْتِهَادُ أَلَا وَ إِنَّ أَبْرَارَ عِتْرَتِي وَ أَطَايِبَ أَرُومَتِي أَحْلَمُ النَّاسِ صِغَاراً وَ أَعْلَمُ النَّاسِ كِبَاراً أَلَا وَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْنَا وَ بِحُكْمِ اللَّهِ حَكَمْنَا وَ بِقَوْلِ صَادِقٍ أَخَذْنَا مِنْ قَوْلِ صَادِقٍ سَمِعْنَا فَإِنْ تَتَّبِعُوا آثَارَنَا تَهْتَدُوا بِبَصَائِرِنَا وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا يُهْلِكْكُمُ اللَّهُ بِأَيْدِينَا مَعَنَا رَايَةُ الْحَقِّ مَنْ تَبِعَهَا لَحِقَ وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرِقَ أَلَا وَ بِنَا تُدْرَكُ تِرَةُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ بِنَا تُخْلَعُ رِبْقَةُ الذُّلِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ لَا بِكُمْ وَ بِنَا يَخْتِمُ لَا بِكُمْ.

**[ترجمه] – . ارشاد: ۱۳۶ – ارشاد: خاصه و عامه و ابوعبیده معمر بن المثنی و سایرین از طریق افرادی که دشمنان شیعه روایت آنها را پذیرفته اند، از امیر مومنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند که امام پس از بیعت مردم با وی که پس از کشته شدن عثمان صورت گرفت، اولین خطبه خود را این چنین ایراد فرمود: اما بعد، مهربانی نکند کسی بر دیگری جز اینکه بر خود کند، سرگرم و مشغول شد کسی که بهشت و جهنم در پیش روی اوست. سپس آن حضرت بندگان خدا را به چند گروه تقسیم می کند : کوشش کننده پویا، و خواهانی که امیدوار است و آن کس که کوتاهی در انجام فرامین الهی کند و جایگاهش دوزخ است، این سه دسته، و دو دسته دیگرند که: یکی فرشته ای است که با بال خود پرواز می کند، و دیگر پیغمبری که خداوند در همه احوال دستگیر اوست، و ششمین ندارد. هر که ادعای باطل کرد هلاک شد، و هر که در میان حق دیگران در آمد نابود گشت،

ص: ۹

راست و چپ گمراه کننده است، و راه وسط راه حق است، که کتاب باقیمانده و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آثار نبوت بر آن راه (شاهد و گواه) است، به راستی خدای تعالی دردهای این امت را با دو دارو درمان کرده: یکی تازیانه، و دیگری شمشیر، که نزد امام در آن دو مماشات و مدارا کردن نیست. پس در خانه های خود پنهان شوید و گرفتاری های خود را اصلاح کنید، و توبه دنبال شما است. کسی که یک‌جانبه حق را آشکار کند هلاک شود. در زمان گذشته کارهایی انجام شد که شما نزد من در آنها معذور نیستید. آگاه باشید اگر من بخواهم گفتنی ها را بگویم می گویم: خدا از خطاهای گذشته درگذرد، آن دو مرد (ابوبکر و عمر) پیشی گرفته و گذشتند، و سومی (یعنی عثمان) بپا خاست مانند کلاغ که همّ و غمّش شکمش بود، وای بر او اگر هر دو بالش کنده می شد و سرش جدا می شد برای او بهتر بود، بنگرید اگر نادرست پندارید، (سخنان مرا) آن را انکار کنید، و اگر (بدرستی) می‌شناسید پس دست از (لجاج) بردارید، حق و باطلی (در کار) است، و برای هر یک (از آن دو) أهل (و خاندانی) است، پس اگر باطل بسیار باشد (شگفت نیست، زیرا) از قدیم هم بسیار بوده که مرتکب می شدند، و اگر حق کم باشد امید است بسیار گردد و کم است که چیزی برود و دوباره رو آورد و اگر امور شما به شما بازگردد شما سعادتمند خواهید شد، و من می‌ترسم که شما (مانند مردم جاهلیت) در زمان فترت باشید و بر من نیست جز کوشش کردن (در اصلاح امور و اندرز دادن).

آگاه باشید که نیکان عترت من، و پاکان خاندان من در کودکی بردبارترین مردمان هستند، و در بزرگی داناترین ایشانند، آگاه باشید ما خاندانی هستیم که دانش ما از دانش خدا است و حکم کردن ما به حکم خدا است، و در گفتار راست می‌گوییم. پس اگر پیروی از آثار ما کنید به بینایی‌های ما هدایت می‌شوید، و اگر (پیروی) نکنید خداوند شما را بدست ما نابود خواهد کرد. پرچم حق (و حقیقت) با ماست، هر کس پیرویش کند به حق گرائیده و هر کس از آن باز ماند (در دریای سرگردانی و گمراهی) غرق شود، آگاه باشید که بوسیله ما بازخواست خون هر مؤمنی خواهد شد، و به سبب ما ریسمان خواری و ذلت از گردن‌های شما کنده و دور می‌شود، و بوسیله ما خدا (کارها را) گشود نه با شما، و به سبب ما (کارها) پایان پذیرد نه با شما.

**[ترجمه]

«۴»

(۱)

أَقُولُ وَ فِی النَّهْجِ هَکَذَا شُغِلَ مَنِ الْجَنَّهُ وَ النَّارُ أَمَامَهُ سَاعٍ سَرِیعٌ نَجَا

ص: ۱۰

۱- ۴- رواه السیّد الرضی بزیادات کثیره فی المختار (۱۶) من خطب نهج البلاغه.

وَ طَالِبٌ بَطِیءٌ رَجَا وَ مُقَصِّرٌ فِی النَّارِ هَوَی الْیَمِینُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّهٌ وَ الطَّرِیقُ الْوُسْطَی هِیَ الْجَادَّهُ عَلَیْهَا بَاقِی الْکِتَابِ وَ آثَارُ النُّبُوَّهِ وَ مِنْهَا مَنْفَذُ السُّنَّهِ وَ إِلَیْهَا مَصِیرُ الْعَاقِبَهِ هَلَکَ مَنِ ادَّعَی وَ خابَ مَنِ افْتَری مَنْ أَبْدَی صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَکَ عِنْدَ جَهَلَهِ النَّاسِ وَ کَفَی بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا یَعْرِفَ قَدْرَهُ لَا یَهْلِکُ عَلَی التَّقْوَی سِنْخُ أَصْلٍ وَ لَا یَظْمَأُ عَلَیْهَا زَرْعُ [حَرْثُ] قَوْمٍ فَاسْتَتِرُوا بِبُیُوتِکُمْ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ التَّوْبَهُ مِنْ وَرَائِکُمْ فَلَا یَحْمَدْ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا یَلُمْ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ.

**[ترجمه]می گویم در نهج البلاغه چنین آمده: آن کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد، در تلاش است. برخی از مردم به سرعت به سوی حق پیش می روند، که اهل نجاتند،

ص: ۱۰

و بعضی به کندی می روند و امیدوارند، و دیگری کوتاهی می کند و در آتش جهنّم گرفتار است. چپ و راست گمراهی، و راه میانه، جادّه مستقیم الهی است که قرآن و آثار نبوّت، آن را سفارش می کند، و گذرگاه سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و سرانجام، بازگشت همه بدان سو می باشد. ادّعا کننده باطل نابود شد، و دروغگو زیان کرد، هر کس با حق در افتاد هلاک گردید. نادانی انسان همین بس که قدر خویش نشناسد. آن چه بر أساس تقوا پایه گذاری شود، نابود نگردد. کشتزاری که با تقوا آبیاری شود، تشنگی ندارد. مردم به خانه های خود روی آورید، مسائل میان خود را اصلاح کنید، توبه و بازگشت پس از زشتی ها میسّر است. جز پروردگار خود، دیگری را ستایش نکنید و جز خویشتن خویش دیگری را سرزنش ننمایید.

**[ترجمه]

«۵»

(۱)

رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ عَنِ الْجَاحِظِ مِنْ کِتَابِ الْبَیَانِ وَ التَّبْیِینِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ مَعْمَرِ بْنِ الْمُثَنَّی قَالَ: أَوَّلُ خُطْبَهٍ خَطَبَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٌّ علیه السلام بِالْمَدِینَهِ فِی خِلَافَتِهِ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ أَلَا لَا یُرْعِیَنَّ وَ سَاقَ الْخُطْبَهَ کَمَا مَرَّ إِلَی قَوْلِهِ وَ مَا عَلَیْنَا إِلَّا الِاجْتِهَادُ.

ثُمَّ قَالَ قَالَ الْجَاحِظُ وَ قَالَ أَبُو عُبَیْدَهَ وَ زَادَ فِیهَا فِی رِوَایَهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ أَلَا إِنَّ أَبْرَارَ عِتْرَتِی إِلَی قَوْلِهِ وَ بِنَا یَخْتِمُ لَا بِکُمْ.

قال ابن أبی الحدید: قوله لا یُرعین أی لا یُبقین یقال أرعیت علیه أی أبقیت یقول من أبقی علی الناس فإنما أبقی علی نفسه و الهواده الرفق و الصلح و أصله اللین و السهوله و التهوید المشی رویدا و آزرت زیدا أعنته و التره الوتر و الربقه الحبل یجعل فی عنق الشاه و ردی هلک من الردی کقولک عمی من العمی و شجی من الشجا.

ص: ۱۱

۱ – ۵- رواه الجاحظ فی المجلد الثالث من کتاب البیان و التبیین ص ۴۴ ط مصر، و رویناه عنه حرفیا فی المختار: (۵۶) من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۱۹۱، ط ۲ و له مصادر کثیره أشرنا إلیها فی ذیل المختار المشار إلیه. ورواه أیضا عنه حرفیا ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۶) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۲۲۴ ط بیروت.

و قوله شغل من الجنه و النار أمامه يريد به أن من كانت هاتان الداران أمامه لفى شغل عن أمور الدنيا إن كان رشيدا.

و قوله ساع مجتهد إلى قوله لا سادس كلام تقديره المكلفون على خمسه أقسام ساع مجتهد و طالب راج و مقصر هالك ثم قال ثلاثه أى فهو ثلاثه أقسام و هذا ينظر إلى قوله تعالى ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ثم ذكر القسمين الرابع و الخامس فقال هما ملك طار بجناحيه و نبى أخذ الله بيده يريد عصمه هذين النوعين من القبيح ثم قال لا سادس أى لم يبق فى المكلفين قسم سادس.

و قوله هلك من ادعى يريد هلك من ادعى و كذب لا بد من تقدير ذلك لأن الدعوى يعم الصدق و الكذب و كأنه يقول هلك من ادعى الإمامه و ردى من اقتحمها و ولجها من غير استحقاق لأن كلامه فى هذه الخطبه كله كنايات عن الإمامه لا عن غيرها.

و قوله اليمين و الشمال مضله مثال لأن السالك الطريق المنهج اللاحب ناج و العادل عنها يمينا و شمالا معرض للخطر.

و قوله صلى الله عليه و آله كالغراب يعنى فى الحرص و الجشع و الغراب يقع على الجيفه و يقع على التمره و على الحبه و فى المثل أشجع من غراب و أحرص من غراب.

و قوله ويحه لو قص يريد لو كان قتل أو مات قبل أن يتلبس بالخلافه لكان خيرا له من أن يعيش و يدخل فيها.

ثم قال لهم افكروا فيما قد قلت فإن كان منكرا فأنكروه و إن كان حقا فأعينوا عليه.

و قوله استتروا فى بيوتكم نهى لهم عن العصبيه و الاجتماع و التحزب فقد كان قوم بعد قتل عثمان تكلموا فى قتله من شيعه بنى أميه بالمدينه.

ص: ١٢

و أما قوله قد كانت أمور فمراده أمر عثمان و تقديمه فى الخلافه عليه.

و من الناس من يحمل ذلك على خلافه الشيخين أيضا و يبعد عندى أن يكون أراده لأن المده قد كانت طالت و لم يبق من يعاتبه (۱) و لسنا نمنع من أن يكون فى كلامه الكثير من التوجد و التألم لصرف الخلافه بعد وفاه رسول الله صلى الله عليه و آله عنه و إنما كلامنا الآن فى هذه اللفظات التى فى هذه الخطبه على أن قوله سبق الرجلان و الاقتصار على ذلك فيه كفايه فى انحرافه عنهما.

و أما قوله حق و باطل إلى آخر الفصل فمعناه كل أمر إما حق و إما باطل و لكل واحد من هذين أهل و ما زال أهل الباطل أكثر من أهل الحق و لئن كان الحق قليلا فربما كثر و لعله ينتصر أهله ثم قال على سبيل التضجر بنفسه و قلما أدبر شى ء فأقبل استبعد عليه السلام أن تعود دوله قوم بعد زوالها عنهم.

ثم قال و لئن رجعت إليكم أموركم أى إن ساعدنى الوقت و تمكنت من أن أحكم فيكم بحكم الله تعالى و رسوله و عادت إليكم أيام شبيهه بأيام رسول الله صلى الله عليه و آله و سيره مماثله لسيرته فى أصحابه إنكم لسعداء ثم قال و إنى لأخشى أن تكونوا فى فتره الفتره هى الأزمنه التى بين الأنبياء إذا انقطعت الرسل فيها فيقول عليه السلام إنى لأخشى أن لا أتمكن من الحكم بكتاب الله تعالى فيكم فتكونوا كالأمم الذين فى أزمنه الفتره لا يرجعون إلى نبى يشافههم بالشرائع و الأحكام و كأنه عليه السلام قد كان يعلم أن الأمر سيضطرب عليه (۲).

ص: ۱۳

۱- بل أكثر من مال- مع المائلين- إلى الشيخين و بايعهما كانوا باقين بعد قتل عثمان، فقول هذا القائل هو القريب لا غير.

۲- علمه عليه السلام بما يعامل الناس معه و بما يؤول إليه أمره هو المستفاد من محكمات الأخبار.

ثم قال و ما علینا إلا الاجتهاد یقول أنا أعمل بما یجب علی من الاجتهاد فی القیام بالشریعه و عزل ولاه السوء عن المسلمین فإن تم ما أریده فذاک و إلا کنت قد أعذرت.

و أما التتمه المرویه عن جعفر بن محمد علیهما السلام فواضحه الألفاظ و قوله فی آخرها و بنا یختم لا بکم إشاره إلی المهدی علیه السلام الذی یظهر فی آخر الزمان من ولد فاطمه علیها السلام.

**[ترجمه] - . بیان و تبیین: ۴۴ و المختار (۵۶) کتاب نهج السعاده ۱: ۱۹۱ و شرح نهج البلاغه ۱: ۲۲۴ - ابن ابی الحدید به نقل از کتاب البیان و التبیان جاحظ و او نیز به نقل از ابو عبیده معمر بن المثنی می‌نویسد: اولین خطبه‌ای که امیرالمومنین علیه السلام در مدینه پس از عهده‌دار شدن حکومت ایراد کرد پس از ستایش خداوند و درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید که رعایت نمی‌کند...». این خطبه تا «ما علینا إلا الإجتهاد» ادامه می‌یابد. جاحظ در ادامه به نقل از ابو عبیده می‌گوید: در روایتی از امام صادق علیه السلام به نقل از پدران خود چنین آمده است: «بدانید ابرار عترت من...». تا کلام ایشان که فرمود: «امور به ما ختم می‌شود نه به شما».

ابن ابی الحدید می‌گوید: فرمود: «لایرعینّ» یعنی باقی نمی‌گذارند گفته می‌شود: أرعیت یعنی باقی گذاشتم. می‌گوید: هرکس بر مردم باقی می‌گذارد در واقع برای خود باقی می‌گذارد. «الهواده» رفاقت و صلح که اصل آن بمعنای نرمی و آسانی است. «التهوید»: به آرامی راه رفتن. «آزرت زیداً» یعنی زید را کمک کردم. «الـتره»: فرد طاق . «الربقه»: طنابی که به گردن گوسفندان می‌بندند. «ردی»: هلاک شد از ماده «الردی» مانند «عمی» (کور شد) از ماده «العمی» (کوری) و «شجی» (گلوگیر شد) از ماده «الشجی» (گلوگیری).

ص: ۱۱

و منظور از: «آن کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد، در تلاش است» آنست که کسی که این دو خانه در برابرش قرار داشته اگر رشید و بالغ باشد امور دنیا او را مشغول نمی سازد .

و فرمود: «ساع مجتهد» تا «لا سادس»: تقدیر این کلام اینست که افراد مکلف پنج دسته‌اند. گروهی تلاشگر، گروهی خواهان و امیدوار و گروهی سست که به هلاکت می‌رسند سپس می‌فرماید «سه گروهند» این کلام ایشان اشاره دارد به آیه ۳۲ سوره مبارکه فاطر: «سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند».

سپس به بیان دو گروه دیگر یعنی گروههای چهارم و پنجم می‌پردازند: این دو گروه عبارتند از فرشته‌ای که به پرواز در می... آید و پیامبری که خداوند دست او را می‌گیرد. منظور عصمت این دو گروه از زشتیهاست. سپس فرمود: «لاـ سادس» یعنی گروه ششمی در میان افراد مکلف وجود ندارد.

فرمود: «هلک من إدعی» هر کس مدعی شود هلاک می‌گردد. منظور کسی است که ادعای دروغ بکند. در تقدیر بودن لفظ «دروغ» ضروری است چون ادعا هم شامل «دروغ» است و هم شامل «راست». گویی که فرموده باشد: هلاک می گردد کسی

که ادعای امامت کند و هلاک می‌شود کسی که بدان یورش آورد (به چنگ آورد) بدون آنکه حق وی باشد چون فرمایشات ایشان در این خطبه همگی اشاره به امامت دارد و لا غیر.

و فرمود: «الیمین و الشمال مظله» مثال است از کسی که در راه مستقیم راه برود به مقصد می‌رسد اما کسی که به چپ و یا راست منحرف شود در معرض خطر خواهد بود.

و فرمود: «کالغراب»: همانند کلاغ: یعنی در حرص و طمع چون کلاغ بر روی لاشه و خرما و دانه و... می‌نشیند در مثل وجود دارد که گفته می‌شود شجاع‌تر از کلاغ، طمع‌کارتر از کلاغ.

فرمود: « ویحه لو قصّ...» منظور آنست که اگر قبل از پوشیدن ردای خلافت کشته شود و یا بمیرد برای او بهتر از آنست که این منصب را بدست گیرد.

سپس به آنان فرمود: در مورد آنچه که گفتم فکر کنید اگر موضوع ناخوشایندی بود آن را رد کنید و اگر حق بود برای تحقق آن یاری کنید .

و فرمود: «استتروا فی بیوتکم»: در خانه‌هایتان پنهان شوید: برای نهی آنان از عصبیت و تجمع و تحزب است. گروهی از طرفداران بنی امیه در مدینه پس از قتل عثمان در باره کشته شدن وی صحبت می‌کردند.

ص: ۱۲

فرمود: «قد کانت امور» منظور عثمان و عهده‌داری خلافت توسط اوست. برخی افراد این نکته را به دوران خلافت خلیفه اول و دوم مربوط می‌دانند اما من آن را بعید می‌دانم [که نظر امام این باشد] چون مدت زمان زیاد بوده است و کسی از آن دوران باقی نمانده بود که او را مورد سرزنش قرار دهد. و این را هم رد نمی‌کنم که سخن ایشان بخاطر غصب خلافت و انحراف آن پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دارای تألم و حزن باشد. اما اکنون صحبت ما درباره الفاظی است که در این خطبه آمده است وجود عبارت «سبق الرجلان» و اکتفای به آن، کافی است که اشاره کند به اینکه راه عثمان از دو نفر قبل از خود انحراف داشته است.

اما کلام وی که فرمود: «حق و باطلی هست» تا آخر فصل یعنی اینکه هر چیزی یا حق است یا باطل و هریک از این‌دو طرفدارانی دارند. هنوز هم اهل باطل بیش از اهل حق هستند. هرچند اهل حق اندکند چه بسا زیاد گردند و شاید هم اهل حق پیروز شده و چیره گردند. و از باب ناآرامی فرمود: «و قلّ ما أدبر شیء فأقبل»: آنچه رفت بندرت باز می‌گردد. امام علیه السلام بازگشت دولت و حکومت را پس از زوال آن بعید دانسته‌اند.

سپس فرمود: «ولئن رجعت الیکم امرکم»: اگر امور شما به شما بازگشت: یعنی اگر زمانه مرا یاری کند و اگر توانستم در میان شما به حکم خدا و رسولش حکومت کنم و روزگاری همچون دوران پیامبر و سیره‌ای همانند سیره وی در میان اصحابش به شما بازگردد، خوشبخت خواهید بود.

سپس فرمود: «و إنی لأخشی أن تکونوا فی فتره»: ومن می‌ترسم در فترتی باشید: منظور از «فتره» دورانی است که مابین نزول انبیاء قرار داشته است که انزال رسل در آن نبوده است لذا امام می‌فرماید: من می‌ترسم که نتوانم طبق حکم کتاب خداوند در میان شما حکومت کنم و شما همانند امتهایی شوید که به پیامبری مراجعه نمی‌کردند تا آنان را به شرایع و احکام رهنمون سازد. گویی امام می‌دانست که اوضاع علیه او بی‌ثبات خواهد شد.

ص: ۱۳

سپس فرمود: «وما علیّ الا ـ الاجتهاد» می‌فرماید: من کاری را که بر من واجب است انجام می‌دهم یعنی برپاداشتن شریعت و عزل والیان سوء از مسلمانان؛ اگر آنچه من می‌خواهم صورت پذیرفت که هیچ، وگرنه عذر خود را خواسته‌ام.

اما تتمه روایت شده از جعفر بن محمد علیهما السلام، الفاظ آن واضح است و سخن او در آخر آن: «و بنا یختم لا بکم» اشاره به مهدی علیه السلام است که از نسل فاطمه سلام الله علیها است و در آخر الزمان ظهور می‌کند.

**[ترجمه]

«۶»

(۱)

أَقُولُ رَوَى ابْنُ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَمَامَ الْخُطْبَهِ هَكَذَا الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحَقَّ مَحْمُودٍ بِالْحَمْدِ وَ أَوْلَاهُ بِالْمَجْدِ إِلَهاً وَاحِداً صَمَداً أَقَامَ أَرْكَانَ الْعَرْشِ فَأَشْرَقَ بِضَوْئِهِ شُعَاعَ الشَّمْسِ خَلَقَ فَأَتْقَنَ وَ أَقَامَ فَذَلَّتْ لَهُ وَطْأَهُ الْمُسْتَمْكِنِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالنُّورِ السَّاطِعِ وَ الضِّيَاءِ الْمُنِيرِ أَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ حَسَباً وَ أَشْرَفُهُمْ نَسَباً لَمْ يَتَعَلَّقْ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ وَ لَا مُعَاهِدٌ بِمَظْلِمَهٍ بَلْ كَانَ يُظْلَمُ فَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ بَغَى عَلَى الْأَرْضِ عَنَاقُ ابْنَهُ آدَمَ وَ كَانَ مَجْلِسُهَا مِنَ الْأَرْضِ جَرِيباً وَ كَانَ لَهَا عِشْرُونَ إِصْبَعاً وَ كَانَ لَهَا ظُفُرَانِ كَالْمِنْجَلَيْنِ فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهَا أَسَداً كَالْفِيلِ وَ ذِئْباً كَالْبَعِيرِ وَ نَسْراً كَالْحِمَارِ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْخَلْقِ الْأَوَّلِ فَقَتَلَهَا وَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ الْجَبَابِرَهَ عَلَى أَحْسَنِ أَحْوَالِهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ أَهْلَكَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَتَلَ قَارُونَ بِذُنُوبِهِمْ أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّكُمْ صلی الله علیه و آله وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَهً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَهً حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصَّرُوا وَ لَيُقَصِّرَنَّ سَابِقُونَ

ص: ۱۴

۱- ۶- رواها رفع اللّه مقامه فی شرح المختار: (۱۶) من خطب نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۹۷ ط ۳.

كَانُوا سَبَقُوا وَ اللَّهِ مَا كَتَمْتُ وَشْمَةً وَ لَا كَذَبْتُ كِذْبَةً وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْيَوْمِ وَ هَذَا الْمَقَامِ أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ فَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا فَسَارَتْ بِهِمْ تَأَوُّداً حَتَّى إِذَا جَاءُوا ظِلًّا ظَلِيلًا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ أَلَا وَ قَدْ سَبَقَنِي إِلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْ لَمْ أُشْرِكْهُ فِيهِ وَ مَنْ لَيْسَتْ لَهُ مِنْهُ تَوْبَةٌ إِلَّا بِنَبِيٍّ مَبْعُوثٍ وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَشْفَى مِنْهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ أَيُّهَا النَّاسُ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله لَا يُرْعِي مُرْعٍ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ أَمَامَهُ سَاعٍ نَجَا وَ طَالِبٌ يَرْجُو وَ مُقَصِّرٌ فِي النَّارِ وَ لِكُلٍّ أَهْلٌ وَ لَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ فَقَدِيماً فَعَلَ وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ لَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْ ءٌ فَأَقْبَلَ وَ لَئِنْ رُدَّ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعَدَاءُ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْجَهْدُ قَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِلْتُمْ فِيهَا مَيْلَةً كُنْتُمْ عِنْدِي فِيهَا غَيْرَ مَحْمُودِي الرَّأْيِ وَ لَوْ أَشَاءُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ سَبَقَ الرَّجُلَانِ وَ قَامَ الثَّالِثُ كَالْغُرَابِ هَمُّهُ بَطْنُهُ وَيْلَهُ لَوْ قُصَّ جَنَاحَاهُ وَ قُطِعَ رَأْسُهُ كَانَ خَيْراً لَهُ شُغِلَ مَنِ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ أَمَامَهُ سَاعٍ مُجْتَهِدٌ وَ طَالِبٌ يَرْجُو وَ مُقَصِّرٌ فِي النَّارِ ثَلَاثَةٌ وَ اثْنَانِ خَمْسَةٌ لَيْسَ فِيهِمْ سَادِسٌ وَ مَلَكٌ طَارَ بِجَنَاحَيْهِ وَ نَبِيٌّ أَخَذَ اللَّهُ بِضَبْعَيْهِ هَلَكَ مَنِ ادَّعَى وَ خَابَ مَنِ افْتَرَى الْيَمِينُ وَ الشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَ وَسَطُ الطَّرِيقِ الْمَنْهَجُ عَلَيْهِ بَاقِي الْكِتَابِ وَ آثَارُ النُّبُوَّهِ

أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ أَدَبَ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِالسَّوْطِ وَ السَّيْفِ لَيْسَ عِنْدَ إِمَامٍ فِيهِمَا هَوَادَةٌ فَاسْتَتِرُوا بِبُيُوتِكُمْ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ التَّوْبَهُ مِنْ وَرَائِكُمْ مَنْ أَبْدَى صَفْحَتَهُ لِلْحَقِّ هَلَكَ أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ قَطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُثْمَانُ أَوْ مَالٍ أَخَذَهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مَرْدُودٌ عَلَيْهِمْ فِي بَيْتِ مَالِهِمْ وَ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ فُرِّقَ فِي الْبُلْدَانِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَسَعْهُ الْحَقُّ فَالْبَاطِلُ أَضْيَقُ عَلَيْهِ أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ.

**[ترجمه] - . شرح المختار از خطبه های نهج البلاغه ۱: ۲۹۷ - می گویم: ابن میثم رحمه الله علیه همه این خطبه را این گونه نقل کرده است: سپاس خدایی را که شایسته‌ترین ستوده‌گان برای ستایش و والاترین آنها در عظمت است. او خداوندی واحد و بی‌نیاز است که ستونهای عرش را استوار ساخت و با نور خود، به خورشید روشنایی داد و به متین‌ترین صورت ممکن کائنات را خلق کرد. او خدایی است که حیات را به پا داشت و همه موجودات در برابر عظمت او حقیر گردیدند. گواهی می... دهم که خدایی جز الله نیست. او تنها و بی‌شریک است. گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده اوست که وی را با نوری درخشان و پرتوی تابناک فرستاد. پیامبری که از نظر شأن، گرامی‌ترین و از نظر نژاد، شریف‌ترین انسان است. هیچ مسلمانی یا کافری برای مظلمه ای به او درنیاویخت، بلکه ستم می دید (و گذشت می کرد). اما بعد: اولین کسی که در زمین طغیان کرد، عناق، دختر آدم بود که بیست انگشت و دو ناخن شبیه به داس داشت و جایگاه نشستن او یک جریب از زمین بود. خداوند شیری شبیه به فیل و گرگی شبیه به شتر و کرکسی مانند الاغ را برای نابودی او فرستاد. این شخص در خلقت نخستین بود که خداوند وی را هلاک کرد. خداوند انسان‌های سرکش را در بهترین حالتشان نابود ساخت. خداوند، فرعون و هامان و قارون را به خاطر گناهانشان به هلاکت رساند. هان، شما اکنون در وضعیت نزول همان بلاهایی هستید که در هنگام بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بودید. قسم به خداوندی که پیامبر را به حق بر انگیخت، شما در هم آمیخته شده و غربال خواهید شد تا اینکه زیر و رو شوید، آنان که سابقه ای در اسلام داشتند، و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد.

ص: ۱۴

به خدا قسم چیزی را ناگفته نگذاشتم و دروغ هم نگفتم. خبر این روز و این جایگاه را قبلاً به من داده‌اند. هان، اشتباهات همانند اسبان سرکش و لجوج و افسار گسیخته‌ای هستند که اهل اشتباه را با خود می‌برند و در آتش جهنم می‌افکنند که «هُمْ فِيها كالِحُونَ» - . مؤمنون / ۲۳ - {آنان در دوزخ چهره ای (زشت و) عبوس دارند}. هان، تقوا همانند مرکب رام است که اهل تقوا بر آن سوار شده و به وادی آسایش و هدایت رهنمون می‌شود که «قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِين» - . زمر / ۷۳ - {نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید [و] جاودانه [بمانید].} هان، قبلاً کسی عهده‌دار ولایت مردم بود که من در آن با او شریک نبودم و توبه او در این امر پذیرفته نخواهد شد مگر به وسیله پیامبری که از جانب خدا مبعوث شده باشد در حالی که بعد از حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، پیامبری نخواهد بود که نجاتبخش تر از او از آتش جهنم باشد؟. ای مردم کتاب خدا و سنّت پیامبر را هیچ کس جز مطابق نفس خود رعایت نمی کند. آن کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد، در تلاش است. برخی از مردم به سرعت به سوی حق پیش می روند، که اهل نجاتند و بعضی به کندی می روند و امیدوارند و دیگری کوتاهی می کند و در آتش جهنّم گرفتار است. هر یک از اینها اهلی دارد. اگر باطل طرفدار فراوان دارد از قدیم چنین بوده است و اگر اهل حق اندک است امید است بسیار

گردد و کم اتّفاق می افتد که آنچه که رفته باز گردد. اگر اختیار شما را در امر خلافت به شما برگردانند شما از نیکبختان خواهید بود و بر ما چیزی جز تلاش نیست. کارهایی در گذشته اتّفاق افتاد که شما در آن میل داشتید و در نزد من رأی شما پسندیده نبود و اگر من بخواهم گفتنیها را بگویم می گویم: خدا از گناه شما بگذرد. آن دو نفر روزگارشان گذشت و سوّمی به جای آنها نشست که مانند کلاغ، همه تلاشش برای شکم خود بود. وای بر او، اگر بالهایش قطع می گردید و سرش بریده می شد به نفعش بود. آن کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد، در تلاش است. سپس آن حضرت بندگان خدا را به چند گروه تقسیم می کند : تلاش کننده موفّق و خواهان امیدوار (به بهشت می روند) و کوتاهی کننده از فرمان خدا به جهنّم می رود. این سه گروه که با این دو گروه می شوند پنج گروه که ششمی وجود ندارد: فرشتگان پرواز کننده و پیامبری که خدا زیر بازویش را گرفته (و او را از خلق برگزیده و از گناه حفظ کرده). آن که ادّعای باطل کرد هلاک شد و آن که افترا بست ضرر کرد. به چپ و راست رفتن گمراهی است و راه حقیقی راه وسط است. و بر همین راه وسط رفتن، کتاب خدا و دستورات پیامبر استوار است.

آگاه باشید که خداوند تربیت این امّت را تازیانه و شمشیر قرار داده است، هیچ امامی در این موضوع کوتاهی نمی کند. در خانه های خود بمانید و رابطه بین خود را اصلاح کنید، توبه در پشت سر شماست. هر کس رو در روی حق بایستد هلاک می شود. بدانید هر قطعه زمینی که عثمان بخشیده باشد و آنچه از بیت المال گرفته باشد، به بیت المال برمی گردد. اگر مالی را بیابم که مَهر زنان شده و یا به سرزمینهای دور بخشیده شده باشد به بیت المال برمی گردانم زیرا اگر حق، سبب گشایش امور نشود باطل هرگز سبب گشایش نخواهد شد. این سخن من است و برای شما و خود طلب آمرزش می کنم.

**[ترجمه]

«۷»

(۱)

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ نَقْلًا عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْإِسْکَافِیِّ قَالَ: لَمَّا اجْتَمَعَتِ الصَّحَابَهُ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی أَمْرِ الْإِمَامَهِ أَشَارَ أَبُو الْهَیْثَمِ بْنُ التَّیِّهَانِ وَ رِفَاعَهُ بْنُ رَافِعٍ وَ مَالِکُ بْنُ الْعَجْلَانِ وَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ بِعَلِیٍّ علیه السلام وَ ذَکَرُوا فَضْلَهُ وَ سَابِقَتَهُ وَ جِهَادَهُ وَ قَرَابَتَهُ فَأَجَابَهُمُ النَّاسُ إِلَیْهِ فَقَامَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ خَطِیباً یَذْکُرُ فَضْلَ عَلِیٍّ علیه السلام فَمِنْهُمْ مَنْ فَضَّلَهُ عَلَی أَهْلِ عَصْرِهِ خَاصَّهً وَ مِنْهُمْ مَنْ فَضَّلَهُ عَلَی الْمُسْلِمِینَ کُلِّهِمْ کَافَّهً ثُمَّ بُویِعَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی مِنْ یَوْمِ الْبَیْعَهِ وَ هُوَ یَوْمُ السَّبْتِ لِإِحْدَی عَشْرَهَ لَیْلَهً بَقِینَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ ذَکَرَ مُحَمَّداً فَصَلَّی عَلَیْهِ ثُمَّ ذَکَرَ نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَی أَهْلِ الْإِسْلَامِ ثُمَّ ذَکَرَ الدُّنْیَا فَزَهَّدَهُمْ فِیهَا وَ ذَکَرَ الْآخِرَهَ فَرَغَّبَهُمْ إِلَیْهَا ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَخْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَکْرٍ ثُمَّ اسْتَخْلَفَ أَبُو بَکْرٍ عُمَرَ فَعَمِلَ بِطَرِیقِهِ ثُمَّ جَعَلَهَا شُورَی بَیْنَ سِتَّهٍ

۱- ۷- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۹۱) من خطب نهج البلاغه: ج ۷ ص ۳۸ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۲ ص ۵۹۹. ورواه أیضا باختصار محمد بن عبد الله الإسکافی المتوفی سنه: (۲۴۰) من کتاب المعیار و الموازنه ص ۵۱ ط ۱.

فَأَفْضَی الْأَمْرُ مِنْهُمْ إِلَی عُثْمَانَ فَعَمِلَ مَا أَنْکَرْتُمْ وَ عَرَفْتُمْ ثُمَّ حُصِرَ وَ قُتِلَ ثُمَّ جِئْتُمُونِی فَطَلَبْتُمْ إِلَیَّ وَ إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنْکُمْ لِی مَا لَکُمْ وَ عَلَیَّ مَا عَلَیْکُمْ وَ قَدْ فَتَحَ اللَّهُ الْبَابَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ أَهْلِ الْقِبْلَهِ فَأَقْبَلَتِ الْفِتَنُ کَقِطَعِ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ وَ لَا یَحْمِلُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا أَهْلُ الصَّبْرِ وَ الْبَصَرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْأَمْرِ وَ إِنِّی حَامِلُکُمْ عَلَی مَنْهَجِ نَبِیِّکُمْ صلی الله علیه و آله وَ مُنَفِّذٌ فِیکُمْ مَا أُمِرْتُ بِهِ إِنِ استقتم [اسْتَقَمْتُمْ لِی وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ أَلَا إِنَّ مَوْضِعِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ وَفَاتِهِ کَمَوْضِعِی مِنْهُ أَیَّامَ حَیَاتِهِ فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ وَ قِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وَ لَا تَعْجَلُوا فِی أَمْرٍ حَتَّی نُبَیِّنَهُ لَکُمْ فَإِنَّ لَنَا عَنْ کُلِّ أَمْرٍ مُنْکَرٍ تُنْکِرُونَهُ عُذْراً أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ مِنْ فَوْقِ سَمَائِهِ وَ عَرْشِهِ أَنِّی کُنْتُ کَارِهاً لِلْوَلَایَهِ عَلَی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَتَّی اجْتَمَعَ رَأْیُکُمْ عَلَی ذَلِکَ لِأَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَیُّمَا وَالٍ وَلِیَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِی أُقِیمَ عَلَی حَدِّ الصِّرَاطِ وَ نَشَرَتِ الْمَلَائِکَهُ صَحِیفَتَهُ فَإِنْ کَانَ عَادِلًا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَ إِنْ کَانَ جَائِراً انْتَقَضَ بِهِ الصِّرَاطُ حَتَّی تَتَزَایَلَ مَفَاصِلُهُ ثُمَّ یَهْوِی إِلَی النَّارِ فَیَکُونُ أَوَّلُ مَا یَتَّقِیهَا بِهِ أَنْفَهُ وَ حُرَّ وَجْهِهِ وَ لَکِنِّی لَمَّا اجْتَمَعَ رَأْیُکُمْ لَمْ یَسَعْنِی تَرْکُکُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَمِیناً وَ شِمَالًا فَقَالَ أَلَا لَا یَقُولَنَّ رِجَالٌ مِنْکُمْ غَداً قَدْ غَمَرَتْهُمُ الدُّنْیَا فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ وَ فَجَّرُوا الْأَنْهَارَ وَ رَکِبُوا الْخُیُولَ الْفَارِهَهَ وَ اتَّخَذُوا الْوَصَائِفَ الرُّوقَهَ فَصَارَ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ عَاراً وَ شَنَاراً إِذَا مَا مَنَعْتُهُمْ مَا کَانُوا یَخُوضُونَ فِیهِ وَ أَصَرْتُهُمْ إِلَی حُقُوقِهِمُ الَّتِی یَعْلَمُونَ فَیَنْقِمُونَ ذَلِکَ وَ یَسْتَنْکِرُونَ وَ یَقُولُونَ حَرَمَنَا ابْنُ أَبِی طَالِبٍ حُقُوقَنَا أَلَا وَ أَیُّمَا رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَرَی أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَی مَنْ سِوَاهُ لِصُحْبَتِهِ فَإِنَّ لَهُ الْفَضْلَ النَّیِّرَ غَداً عِنْدَ اللَّهِ وَ ثَوَابُهُ وَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ وَ أَیُّمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا وَ دَخَلَ فِی دِینِنَا وَ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَ الْمَالُ مَالُ اللَّهِ یُقْسَمُ بَیْنَکُمْ بِالسَّوِیَّهِ لَا فَضْلَ فِیهِ لِأَحَدٍ عَلَی

أَحَدٍ وَ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَداً أَحْسَنُ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلُ الثَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْراً [جَزَاءً] وَ لَا ثَوَاباً وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ وَ إِذَا كَانَ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَاغْدُوا عَلَيْنَا فَإِنَّ عِنْدَنَا مَالًا نَقْسِمُهُ فِيكُمْ وَ لَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَرَبِيٌّ وَ لَا عَجَمِيٌّ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا حَضَرَ إِذَا كَانَ مُسْلِماً حُرّاً أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ ثُمَّ نَزَلَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ كَانَ هَذَا أَوَّلَ مَا أَنْكَرُوهُ مِنْ كَلَامِهِ عليه السلام وَ أَوْرَثَهُمُ الضِّغْنَ عَلَيْهِ وَ كَرِهُوا عَطَاءَهُ وَ قَسْمَهُ بِالسَّوِيَّةِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ غَدَا وَ غَدَا النَّاسُ لِقَبْضِ الْمَالِ فَقَالَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبِهِ ابْدَأْ بِالْمُهَاجِرِينَ فَنَادِهِمْ وَ أَعْطِ كُلَّ رَجُلٍ مِمَّنْ حَضَرَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ ثُمَّ ثَنِّ بِالْأَنْصَارِ فَافْعَلْ مَعَهُمْ مِثْلَ ذَلِكَ وَ مَنْ يَحْضُرْ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمُ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ فَاصْنَعْ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامِي بِالْأَمْسِ وَ قَدْ أَعْتَقْتُهُ الْيَوْمَ فَقَالَ نُعْطِيهِ كَمَا نُعْطِيكَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَ لَمْ يُفَضِّلْ أَحَداً عَلَى أَحَدٍ وَ تَخَلَّفَ عَنْ هَذَا الْقَسْمِ يَوْمَئِذٍ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ وَ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهَا قَالَ وَ سَمِعَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ لِأَبِيهِ وَ طَلْحَةَ وَ مَرْوَانَ وَ سَعِيداً مَا خَفِيَ عَلَيْنَا أَمْسِ مِنْ كَلَامِ عَلِيٍّ مَا يُرِيدُ فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ الْتَفَتَ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ إِيَّاكِ أَعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَهِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي رَافِعٍ لِسَعِيدٍ وَ ابْنِ الزُّبَيْرِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَبِي رَافِعٍ أَخْبَرَ عَلِيّاً عليه السلام بِذَلِكَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنْ بَقِيتُ وَ سَلِمْتُ لَهُمْ لَأُقِيمَنَّهُمْ عَلَى الْمَحَجَّهِ الْبَيْضَاءِ وَ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ

الْعَاصِ لَقَدْ عَرَفَ مِنْ كَلَامِي وَ نَظَرِي إِلَيْهِ أَمْسِ أَنِّي أُرِيدُهُ وَ أَصْحَابَهُ مِمَّنْ هَلَكَ فِيمَنْ هَلَكَ قَالَ فَبَيْنَا النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَلَعَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ فَجَلَسَا نَاحِيَةً عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانُ وَ سَعِيدٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَجَلَسُوا إِلَيْهِمَا ثُمَّ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَانْضَمُّوا إِلَيْهِمْ فَتَحَدَّثُوا نَجِيّاً سَاعَةً ثُمَّ قَامَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ فَجَاءَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّكَ قَدْ وَتَرْتَنَا جَمِيعاً أَمَّا أَنَا فَقَتَلْتَ أَبِي يَوْمَ بَدْرٍ صَبْراً وَ خَذَلْتَ أَخِي يَوْمَ الدَّارِ بِالْأَمْسِ وَ أَمَّا سَعِيدٌ فَقَتَلْتَ أَبَاهُ يَوْمَ بَدْرٍ فِي الْحَرْبِ وَ كَانَ ثَوْرَ قُرَيْشٍ وَ أَمَّا مَرْوَانُ فَسَخَّفْتَ أَبَاهُ عِنْدَ عُثْمَانَ إِذْ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ نَحْنُ إِخْوَتُكَ وَ نُظَرَاؤُكَ مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَ نَحْنُ نُبَايِعُكَ الْيَوْمَ عَلَى أَنْ تَضَعَ عَنَّا مَا أَصَبْنَاهُ مِنَ الْمَالِ فِي أَيَّامِ عُثْمَانَ وَ أَنْ تَقْتُلَ قَتَلَتَهُ وَ إِنَّا إِنْ خِفْنَاكَ تَرَكْتَنَا وَ الْتَحَقْنَا بِالشَّامِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ وَتْرِي إِيَّاكُمْ فَالْحَقُّ وَتَرَكُمْ وَ أَمَّا وَضْعِي عَنْكُمْ مَا أَصَبْتُمْ فَلَيْسَ لِي أَنْ أَضَعَ حَقَّ اللَّهِ عَنْكُمْ وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمْ وَ أَمَّا قَتْلِي قَتَلَةَ عُثْمَانَ فَلَوْ لَزِمَنِي قَتْلُهُمُ الْيَوْمَ لَقَتَلْتُهُمْ أَمْسِ وَ لَكِنْ لَكُمْ عَلَيَّ إِنْ خِفْتُمُونِي أَنْ أُؤَمِّنَكُمْ وَ إِنْ خِفْتُكُمْ أَنْ أُسَيِّرَكُمْ فَقَامَ الْوَلِيدُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَحَدَّثَهُمْ وَ افْتَرَقُوا عَلَى إِظْهَارِ الْعَدَاوَهِ وَ إِشَاعَهِ الْخِلَافِ فَلَمَّا ظَهَرَ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِمْ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا بِنَا إِلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرِ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا عَنْهُمْ وَ رَأَيْنَا مِنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنَ الْخِلَافِ وَ الطَّعْنِ عَلَى إِمَامِهِمْ وَ قَدْ دَخَلَ أَهْلُ الْجَفَاءِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الزُّبَيْرِ وَ الْأَعْسَرِ الْعَاقِّ يَعْنِي طَلْحَةَ فَقَامَ أَبُو الْهَيْثَمِ وَ عَمَّارٌ وَ أَبُو أَيُّوبَ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ جَمَاعَةٌ مَعَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْظُرْ فِي أَمْرِكَ وَ عَاتِبْ قَوْمَكَ هَذَا الْحَيَّ مِنْ قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَدْ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ أَخْلَفُوا وَعْدَكَ وَ قَدْ دَعَوْنَا فِي السِّرِّ إِلَى

رَفْضِكَ هَدَاكَ اللَّهُ لِرُشْدِكَ وَ ذَاكَ لِأَنَّهُمْ كَرِهُوا الْأُسْوَةَ وَ فَقَدُوا الْأَثَرَةَ وَ لَمَّا آسَيْتَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْأَعَاجِمِ أَنْكَرُوا وَ اسْتَشَارُوا عَدُوَّكَ وَ عَظَّمُوهُ وَ أَظْهَرُوا الطَّلَبَ بِدَمِ عُثْمَانَ فُرْقَةً لِلْجَمَاعَةِ وَ تَأَلُّفاً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ فَرَأْيَكَ فَخَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ مُرْتَدِياً بِطَاقٍ مُؤْتَزِراً بِبُرْدٍ قِطْرِيٍّ مُتَقَلِّداً سَيْفاً مُتَوَكِّئاً عَلَى قَوْسٍ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ رَبَّنَا وَ إِلَهَنَا وَ وَلِيَّنَا وَ وَلِيَّ النِّعَمِ عَلَيْنَا الَّذِي أَصْبَحَتْ نِعَمُهُ عَلَيْنَا ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً امْتِنَاناً مِنْهُ بِغَيْرِ حَوْلٍ مِنَّا وَ لَا قُوَّةٍ لِيَبْلُوَنَا أَ نَشْكُرُ أَمْ نَكْفُرُ فَمَنْ شَكَرَ زَادَهُ وَ مَنْ كَفَرَ عَذَّبَهُ فَأَفْضَلُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ وَسِيلَةً أَطْوَعُهُمْ لِأَمْرِهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ أَتْبَعُهُمْ لِسُنَّةِ رَسُولِهِ وَ أَحْيَاهُمْ لِكِتَابِهِ لَيْسَ لِأَحَدٍ عِنْدَنَا فَضْلٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ طَاعَةِ الرَّسُولِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا وَ عَهْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ سِيرَتُهُ فِينَا لَا يَجْهَلُ ذَلِكَ إِلَّا جَاهِلٌ عَانِدٌ عَنِ الْحَقِّ مُنْكِرٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ ثُمَّ صَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ* فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَ تَمُنُّونَ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِإِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ ثُمَّ قَالَ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ وَ كَانَ يَقُولُهَا إِذَا غَضِبَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنَّوْنَهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا وَ أَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَ تُرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلِكُمُ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ فَلَا تَغُرَّنَّكُمْ فَقَدْ حُذِّرْتُمُوهَا وَ اسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ لِأَنْفُسِكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الذُّلِّ لِحُكْمِهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فَأَمَّا هَذَا الْفَيْ ءُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فِيهِ أَثَرَةٌ فَقَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قِسْمَتِهِ فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ أَقْرَرْنَا وَ لَهُ أَسْلَمْنَا وَ عَهْدُ نَبِيِّنَا

بَیْنَ أَظْهُرِنَا فَمَنْ لَمْ یَرْضَ بِهِ فَلْیَتَوَلَّ کَیْفَ شَاءَ فَإِنَّ الْعَامِلَ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ الْحَاکِمَ بِحُکْمِ اللَّهِ لَا وَحْشَهَ عَلَیْهِ ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ فَصَلَّی رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ بَعَثَ بِعَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حِسْلٍ الْقُرَشِیِّ (۱) إِلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ هُمَا فِی نَاحِیَهِ الْمَسْجِدِ فَأَتَیَاهُمَا فَدَعَوَاهُمَا فَقَامَا حَتَّی جَلَسَا إِلَیْهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُمَا نَشَدْتُکُمَا اللَّهَ هَلْ جِئْتُمَانِی طَائِعَیْنِ لِلْبَیْعَهِ وَ دَعَوْتُمَانِی إِلَیْهَا وَ أَنَا کَارِهٌ لَهَا قَالا نَعَمْ فَقَالَ غَیْرَ مُجْبَرَیْنِ وَ لَا مَقْسُورَیْنِ فَأَسْلَمْتُمَا لِی بَیْعَتَکُمَا وَ أَعْطَیْتُمَانِی عَهْدَکُمَا قَالا نَعَمْ قَالَ فَمَا دَعَاکُمَا بَعْدُ إِلَی مَا أَرَی قَالا أَعْطَیْنَاکَ بَیْعَتَنَا عَلَی أَنْ لَا تَقْضِیَ فِی الْأُمُورِ وَ لَا تَقْطَعَهَا دُونَنَا وَ أَنْ تَسْتَشِیرَنَا فِی کُلِّ أَمْرٍ وَ لَا تَسْتَبِدَّ بِذَلِکَ عَلَیْنَا وَ لَنَا مِنَ الْفَضْلِ عَلَی غَیْرِنَا مَا قَدْ عَلِمْتَ فَأَنْتَ تَقْسِمُ الْقِسْمَ وَ تَقْطَعُ الْأَمْرَ وَ تُمْضِی الْحُکْمَ بِغَیْرِ مُشَاوَرَتِنَا وَ لَا عِلْمِنَا فَقَالَ لَقَدْ نَقَمْتُمَا یَسِیراً وَ أَرْجَأْتُمَا کَثِیراً فَاسْتَغْفِرَا اللَّهَ یَغْفِرْ لَکُمَا أَلَا تُخْبِرَانِنِی أَ دَفَعْتُکُمَا عَنْ حَقٍّ وَجَبَ لَکُمَا فَظَلَمْتُکُمَا إِیَّاهُ قَالا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَهَلِ اسْتَأْثَرْتُ مِنْ هَذَا الْمَالِ لِنَفْسِی بِشَیْ ءٍ قَالا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ أَ فَوَقَعَ حُکْمٌ أَوْ حَقٌّ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فَجَهِلْتُهُ أَوْ ضَعُفْتُ عَنْهُ قَالا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَمَا الَّذِی کَرِهْتُمَا مِنْ أَمْرِی حَتَّی رَأَیْتُمَا خِلَافِی قَالا خِلَافَکَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِی الْقَسْمِ إِنَّکَ جَعَلْتَ حَقَّنَا فِی الْقَسْمِ کَحَقِّ غَیْرِنَا وَ سَوَّیْتَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ مَنْ لَا یُمَاثِلُنَا فِیمَا أَفَاءَ اللَّهُ تَعَالَی بِأَسْیَافِنَا وَ رِمَاحِنَا وَ أَوْجَفْنَا عَلَیْهِ بِخَیْلِنَا وَ رَجِلِنَا وَ ظَهَرَتْ عَلَیْهِ دَعْوَتُنَا وَ أَخَذْنَاهُ قَسْراً وَ قَهْراً مِمَّنْ لَا یَرَی الْإِسْلَامَ إِلَّا کَرْهاً فَقَالَ علیه السلام أَمَّا مَا ذَکَرْتُمُوهُ مِنَ الِاسْتِشَارَهِ بِکُمَا فَوَ اللَّهِ مَا کَانَتْ لِی فِی الْوَلَایَهِ رَغْبَهٌ وَ لَکِنَّکُمْ دَعَوْتُمُونِی إِلَیْهَا وَ جَعَلْتُمُونِی عَلَیْهَا فَخِفْتُ أَنْ أَرُدَّکُمْ فَتَخْتَلِفَ الْأُمَّهُ فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَیَّ نَظَرْتُ فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ فَأَمْضَیْتُ مَا

۱- کذا فی طبع الحدیث ببیروت من شرح ابن أبی الحدید، و فی أصلی من البحار: (عبد اللّه بن خل ...».

دَلَّانِی عَلَیْهِ وَ اتَّبَعْتُهُ وَ لَمْ أَحْتَجْ إِلَی رَأْیِکُمَا فِیهِ وَ لَا رَأْیِ غَیْرِکُمَا وَ لَوْ وَقَعَ حُکْمٌ لَیْسَ فِی کِتَابِ اللَّهِ بَیَانُهُ وَ لَا فِی السُّنَّهِ بُرْهَانُهُ وَ احْتِیجَ إِلَی الْمُشَاوَرَهِ فِیهِ لَشَاوَرْتُکُمَا فِیهِ وَ أَمَّا الْقَسْمُ وَ الْأُسْوَهُ فَإِنَّ ذَلِکَ أَمْرٌ لَمْ أَحْکُمْ فِیهِ بَادِئَ بَدْءٍ قَدْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَحْکُمُ بِذَلِکَ وَ کِتَابُ اللَّهِ نَاطِقٌ بِهِ وَ هُوَ الْکِتَابُ الَّذِی لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ وَ أَمَّا قَوْلُکُمَا جَعَلْتَ فَیْئَنَا وَ مَا أَفَاءَتْهُ سُیُوفُنَا وَ رِمَاحُنَا سَوَاءً بَیْنَنَا وَ بَیْنَ غَیْرِنَا فَقَدِیماً سَبَقَ إِلَی الْإِسْلَامِ قَوْمٌ وَ نَصَرُوهُ بِسُیُوفِهِمْ وَ رِمَاحِهِمْ فَلَمْ یُفَضِّلْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۱) فِی الْقَسْمِ وَ لَا آثَرَهُمْ بِالسَّبْقِ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُوَفٍّ السَّابِقَ وَ الْمُجَاهِدَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَالَهُمْ وَ لَیْسَ لَکُمَا وَ اللَّهِ عِنْدِی وَ لَا لِغَیْرِکُمَا إِلَّا هَذَا أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَ قُلُوبِکُمْ إِلَی الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِیَّاکُمُ الصَّبْرَ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً رَأَی حَقّاً فَأَعَانَ عَلَیْهِ وَ رَأَی جَوْراً فَرَدَّهُ وَ کَانَ عَوْناً لِلْحَقِّ عَلَی مَنْ خَالَفَهُ (۲).

قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فَإِنْ قُلْتَ فَإِنَّ أَبَا بَکْرٍ قَسَمَ بِالسَّوَاءِ وَ لَمْ یُنْکِرُوا ذَلِکَ کَمَا أَنْکَرُوهُ أَیَّامَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ قَسَمَ مُحْتَذِیاً لِقَسْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمَّا وُلِّیَ عُمَرُ الْخِلَافَهَ وَ نَفَّلَ قَوْماً عَلَی قَوْمٍ أَلِفُوا ذَلِکَ (۳) وَ نَسُوا تِلْکَ الْقِسْمَهَ الْأُولَی وَ طَالَتْ أَیَّامُ عُمَرَ وَ أُشْرِبَتْ قُلُوبُهُمْ حُبَّ الْمَالِ

۱- هذا هو الظاهر المذکور فی شرح ابن أبی الحدید، و فی ط الکمبانی من البحار: «فلا فضلهم [اللّه «خ»] رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله».

۲- و قریبا منه جدا یجده الباحث فی المختار: (۶۱- ۶۲) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۱۲ ط ۲، و فی المعیار و الموازنه ص ۱۰۹، ط ۱.

۳- کذا فی أصلی، و فی ط الحدیث من شرح ابن أبی الحدید: «و فضل قوما».

وَ كَثْرَةَ الْعَطَاءِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اهْتَضَمُوا فَقَنِعُوا وَ مَرَنُوا عَلَى الْقَنَاعَهِ فَلَمَّا وُلِّیَ عُثْمَانُ أَجْرَی الْأَمْرَ عَلَی مَا کَانَ عُمَرُ یُجْرِیهِ فَازْدَادَ وُثُوقُ الْعَوَامِّ بِذَلِکَ وَ مَنْ أَلِفَ أَمْراً شَقَّ عَلَیْهِ فِرَاقُهُ فَلَمَّا وُلِّیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَرَادَ أَنْ یَرُدَّ الْأَمْرَ إِلَی مَا کَانَ فِی أَیَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ نُسِیَ ذَلِکَ وَ رُفِضَ وَ تَخَلَّلَ بَیْنَ الزَّمَانَیْنِ اثْنَتَانِ وَ عِشْرُونَ سَنَهً فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْکَرُوهُ وَ أَکْبَرُوهُ حَتَّی حَدَثَ مَا حَدَثَ وَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بَالِغُهُ.

**[ترجمه] - . شرح المختار از خطبه های نهج البلاغه ج ۷: ۳۸ و المعیار و الوازنه: ۵۱ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از ابوجعفر إسکافی می نویسد: پس از قتل عثمان زمانی که صحابه در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر موضوع امامت و رهبری امت جمع شده بودند، ابوهیثم بن تیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن العجلان، ابو ایوب انصاری و عماربن یاسر به امام علیه السلام اشاره کرده و فضائل و سابقه و جهاد و قرابت وی را با پیامبر صلی الله علیه و آله برشمردند. مردم نیز آن را تأیید کردند. هر کدام از آنان برخاسته و در فضیلت امام علیه السلام سخنرانی کرد. برخی از آنان امام را بر مردم زمانه خود و برخی دیگر بر همه مسلمانان برتر دانستند.

سپس مردم با امام بیعت کردند. امام در روز دوم پس از بیعت یعنی روز شنبه ۱۱ روز مانده به پایان ذی الحجه، به منبر رفته و ابتدا پس از حمد و ثنای خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد. سپس نعمت های الهی بر مسلمانان را مورد اشاره قرار داد. وی مردم را به بی رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت تشویق نمود. سپس فرمود: اما بعد، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، مردم ابوبکر را به جانشینی او انتخاب کردند. ابوبکر نیز عمر را به جای خود برگزید. عمر هم به شیوه خود عمل کرد و هنگام مرگ، انتخاب خلیفه را به شورای شش نفری سپرد.

آنان نیز عثمان را انتخاب کردند. او نیز به روشی عمل کرد که مورد قبول شما نبود لذا وی محاصره شد و کشته شد. سپس به سراغ من آمدید و از من خواستید که خلافت را به دست گیرم در حالی که من هم شخصی مثل شما بودم و هر آنچه بر شما می گذشت بر من نیز می گذشت. خداوند میان شما و اهل مکه بابی را گشود و فتنه‌ها همانند تاریکی شب هجوم آوردند که به غیر از اهل صبر و بصیرت و عالم به امر خلافت، کسی راه راست را نمی‌توانست پیدا کند. من شما را در راه و روش پیامبرتان پیش خواهم برد و در میان شما، آنچه را که بدان امر شده‌ام اجرا خواهم کرد، در صورتی که پایداری داشته باشم (داشته باشید). و خداوند یاری رسان است. بدانید که مواضع من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و روش او پس از رحلت آن حضرت، همانند قبل از رحلت اوست. پس دستوراتی را که ابلاغ می‌کنم اجرا کنید و از آنچه نهی می‌شوید دست بردارید. در کاری شتاب نکنید تا برای شما تبیین کنیم. هر کاری ممکن است مورد خوشایند شما نباشد و عذر بیاورید. بدانید که خداوند از ورای آسمان و عرش خود، عالم است که من برای به دست گرفتن حکومت بر امّت محمد صلی الله علیه و آله راغب نبودم تا اینکه شما جمع شده و بر آن متفق شدید چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس پس از من عهده‌دار حکومت گردد بر سر پل صراط قرار می گیرد و ملائکه الهی نامه اعمال او را می گشایند، اگر عادل باشد خداوند وی را به خاطر عدالتش نجات خواهد داد و اگر ظالم باشد، صراط کار او را یکسره خواهد کرد تا اینکه مفاصلش از یکدیگر جدا گردد سپس وارد آتش جهنم شود و اولین قسمت از بدن او که خواهد سوخت، بینی و صورت اوست. اما وقتی

باهم، هم عقیده شدید، من قادر نبودم شما را ترک کنم (و خلافت را نپذیرم). سپس آن حضرت روی به سمت چپ و راست کرده و فرمود: مبادا فردا شخصی از شما که غرق دنیاست و برای خود اموال بر گرفته و نهرها ساخته و سوار مرکبهای زیبا شده و غلامان زیبارو برای خود برگزیده که برایش ننگ است، هنگامی که من چنین شخصی را از آنچه که در آن غوطه‌ور شده بازداشتم و حقّش را به وی دادم حق را منکر شود و بگوید که علی بن ابی طالب حقوق ما را پایمال کرد. هر کسی از مهاجرین و انصارِ رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فکر می کند برتر از دیگران است (اما سکوت کند) فضیلت نورانی شامل حال او شده و نزد خداوند دارای اجر و پاداش خواهد بود. هر کسی که خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و اجابت نمود و در دین ما وارد گشت و روی به قبله ما نهاد، مستحق آن شده که حقوق و حدود اسلام بر وی جاری شود. شما بندگان خدا هستید و اموال، اموال الهی است که در میان شما به طور مساوی تقسیم می گردد در این مورد هیچ کسی بر دیگری برتری ندارد.

ص: ۱۷

فردای قیامت اهل تقوا از فضیلت بیشتری نزد خداوند برخوردارند. خداوند در دنیا برای اهل تقوا پاداش و ثواب قرار نداده است و آنچه نزد اوست برای نیکوکاران بهتر است. انشاالله فردا نزد ما بیایید تا اموالی را که نزد ماست در میان شما تقسیم کنیم. هیچ شخص عرب و عجم فردا جا نماند. همه مسلمانان چه افراد مستحق و چه غیر مستحق که آزاد است، فردا حاضر شوند. این سخن من است و از درگاه خداوند طلب استغفار می کنم. سپس از منبر پایین آمد.

ابوجعفر می گوید: این اولین سخن امام بود که مورد خوشایند آنان واقع نشد و سبب شد از امام کینه به دل بگیرند و تقسیم بیت المال را به طور مساوی رد نمایند.

و چون فردا شد و مردمان برای دریافت سهم خود مراجعه نمودند، امام به کاتب خود، عبیدالله بن ابی رافع دستور داد که از مهاجرین آغاز کند. فرمود که آنان را صدا بزن و به هر شخص سه دینار بده. سپس انصار را فرا بخون و با آنان نیز چنین کن، با همه مردم چه سیاه و چه سرخ نیز به همان صورت رفتار کن.

سهل بن حنیف گفت: ای امیرالمؤمنین این شخص دیروز غلام من بود که امروز وی را آزاد کرده ام. امام فرمود: به او همانند تو سهم می دهیم سپس به هر یک از آنان سه دینار داد و هیچ کس را بر دیگری برتری نداد.

در این روز در تقسیم مال، طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعیدبن العاص و مروان بن حکم و چند تن از قریش و سایرین حاضر نشدند. ابوجعفر می گوید: عبدالله بن ابی رافع از عبدالله بن زبیر شنید که به پدر خود و طلحه و مروان و سعید می گوید: آن بخش از سخنان علی که دیروز برای ما نامفهوم بود امروز آشکار شد. سعیدبن العاص رو به زیدبن ثابت کرد و گفت: به در می گویم تا دیوار بشنود!

ابن ابی رافع به سعید و عبدالله بن زبیر گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُون» - . زخرف / ۷۸

- «اما اکثر آنان از حق نا خرسند هستند». سپس ابن ابی رافع خبر را به امام علیه السلام رساند. امام فرمود: به خدا سوگند اگر

زنده ماندم و به سلامت بودم آنان را به راه راست و روشن رهنمون خواهم ساخت. خدا پسر عاص را هلاک کند،

ص: ۱۸

او دانست که مقصودم از کسانی که هلاک می شوند او اطرافیانش می باشند.

راوی می گوید: مردم پس از طلوع آفتاب در مسجد بودند که زبیر و طلحه وارد شده و در محلی دور از علی علیه السلام نشستند. سپس مروان و سعید و عبدالله بن زبیر وارد شده و نزد آن دو نشستند. گروه دیگری از قریش وارد شده و به جمع آنان ملحق شدند.

لحظاتی با هم به نجوا صحبت کردند سپس ولید بن عقبه نزد امام آمد و گفت: ای ابا حسن، تو به همه ما بدی کردی (و حق ما را ناقص دادی)، تو پدر مرا در جنگ بدر کشتی و دیروز برادرم را در یوم‌الدار خوار نمودی. پدر سعید را هم که نام آور قریش بود در جنگ بدر از پای درآوردی. پدر مروان را که عثمان به خود نزدیک ساخته بود بی ارزش نمودی در حالی که ما برادران و همتایان تو از خاندان عبدمناف هستیم. ما امروز با تو بیعت می نماییم که از پس گرفتن هر آنچه در زمان عثمان به ما رسیده است درگذری و قاتلان او را بکشی. و اگر ما بیم آن داشته باشیم که ما را رها کنی، به شام خواهیم رفت.

امام علیه السلام فرمود: اما اینکه گفتید به شما بدی کرده ام، بدانید که حق به شما بدی کرده است، اما اینکه از دارایی هایی که قبلا گرفته اید درگذرم، من حق ندارم حق‌الله را نه از شما و نه از غیر شما فروگذارم. اما در مورد کشتن قاتلان عثمان، اگر امروز بر من واجب بود که قاتلان او را بکشم، یقیناً دیروز این کار را می کردم. اما حق شما بر من آن است که اگر از من بهراسید به شما امان بدهم و اگر از شما هراسیدم شما را راهی کنم.

ولید برخاست و نزد دوستان خود رفت و با آنان صحبت کرد. آنان با اظهار دشمنی و مخالفت خود، متفرق شدند.

وقتی چنین کردند، عماربن یاسر به اصحاب خود گفت: برخیزید تا پیش آنان برویم، عمل آنان را خود مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه اقدام به مخالفت با امام و سرزنش ایشان نمودند در حالی که ظالمان در میان آنان و زبیر و اعسر دشوار عاق شده یعنی طلحه نفوذ کرده اند.

ابراهیم، عمار، ابوایوب و سهل بن حنیف و گروهی دیگر به همراه آنان نزد امام رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین، در کار خود بیندیش، این قریشیان را ملامت کن چون با تو عهدشکنی کرده و خُلف وعده نموده اند. به طور محرمانه از ما خواستند

ص: ۱۹

تا از تو که خداوند در مسیر صحیح قرارت داده روی برگردانیم. چرا که آنان از اسوه و الگو روی برگردانده اند و خودخواهی پیشه کرده اند. به علت اینکه بین آنان و غیر عرب مساوات برقرار می کنی، تو را منکر شده اند و با بزرگ داشتن دشمنت با وی در مورد تو مشورت می کنند. آنها علناً خونخواه عثمان شده اند تا بین جماعت تفرقه افکنده و اهل ضلالت را متحد نمایند و در پایان نظر، نظر توست.»

امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمد و در حالی که لباس یکسره ای پوشیده و عبای قطری بر دوش افکنده بود و شمشیرش را بسته و بر کمانش تکیه داشت به مسجد داخل شد و به بالای منبر رفت و فرمود: اما بعد، ما خداوند و پروردگار و مولا ـ و ولی نعمت خود را سپاس می‌گزاریم که نعمت‌های آشکار و پنهان با دست توانای او بر ما نازل شده که بر ما احسان نماید بدون آن که توانی بر بر این نعم داشته باشیم و تا ما را بیازماید که آیا شکرگزاریم یا کفران می‌ورزیم. هر کس که شکر نعمت کند، خداوند بر او می‌افزاید و کسی که کفران نعمت کند عذابش می‌دهد. با فضیلت‌ترین و مقرّب‌ترین مردم نزد خداوند، مطیع‌ترین آنان به امر الهی است که بیش از سایرین در اطات الهی بکوشد و از سنّت نبوی پیروی کرده و قوانین قرآن را احیاء نماید. در نزد ما، برتری افراد صرفاً منوط به اطاعت از اوامر خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله است. این قرآن در دستان ماست و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره او در میان ماست که غیر از شخص جاهل و معاند که از حق روی... گردان است کسی آن‌را انکار نمی‌کند. خداوند تعالی می‌فرماید: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلیمٌ خَبیر» - . حجرات / ۱۳ - «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.»

سپس با صدای بلند فرمود: « أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ» - . نساء / ۵۹ -

«خداوند و پیامبر را اطاعت کنید.» و اگر روی برگرداندید خداوند کافران را دوست ندارد. سپس فرمود: ای مهاجرین و انصار، آیا با دین خود بر خدا و رسولش منّت می گذارید در حالی که خداوند بر شما منت نهاده «بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» {بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منّت می گذارد} و شما را به وادی ایمان هدایت نموده است البته اگر راستگو باشید. سپس فرمود: من ابوالحسن هستم و در حالی که بسیار خشمگین بود ادامه داد: این دنیایی که آرزوی بدست آوردن آن‌را دارید و سبب غضب و رضایت شما شده است، خانه و منزلگاه شما نیست و برای آن آفریده نشده‌اید. به شما نسبت به فریب‌های آن هشدار داده شده است پس شما را نفریبد. با صبر بر طاعت الهی و گردن نهادن به احکام خدا جلّ ثناه، نعمت‌های خداوند را بر خود تمام کنید. اما در این غنیمت، هیچ کسی بر دیگری مقدّم نیست، خداوند متعال حکم به تقسیم آن داده است. مال، مال الهی است و شما بندگان مسلمان خداوندید و این کتاب خداست که بدان اعتراف کرده و اسلام آوردیم و عهد و پیمان پیامبرمان در دستان ماست.

ص: ۲۰

پس هر کس که بدان راضی نیست، به هر گونه‌ای که می‌خواهد عمل نماید. هر کس که از خدا اطاعت کند و به حکم خدا حکومت نماید، هراسی بر او نیست.

سپس از منبر پایین آمد، دو رکعت نماز به جای آورد. امام، عماربن یاسر و عبدالرحمان بن حسل القرشی را به سراغ طلحه و زبیر فرستاد. آن دو در گوشه ای از مسجد بودند. آنان طلحه و زبیر را صدا کردند، تا اینکه نزد امام آمدند و نشستند. امام خطاب به طلحه و زبیر فرمود: شما را به خدا، آیا به میل خود برای بیعت کردن با من، به سراغ من نیامدید و و مرا به آن فرا نخواندید؟ و آیا من نسبت به آن کراهت نداشتم؟ گفتند: بله. فرمود: و شما بدون اجبار و زور با من بیعت کرده و پیمان بستید.

گفتند: بله. فرمود: پس چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: ما با تو بیعت کردیم که بدون ما به اداره امور نپردازی و در هر کاری با ما مشورت نمایی و در این کار با ما مستبدانه رفتار نکنی. تو می دانی که ما در مقایسه با دیگران دارای برتری و حق تقدم هستیم. تو بدون مشورت با ما و بدون اطلاع ما اقدام به تقسیم بیت‌المال، صدور فرمان و حکم می‌کنی. فرمود: شما نسبت به چیزی اندک خشم گرفته‌اید و فراوان را واگذاشتید. به درگاه خداوند استغفار کنید تا از شما درگذرد. آیا شما دو نفر به من نمی‌گویید که آیا حق مسلّم شما را پایمال کرده و به شما ظلم کرده‌ام؟ گفتند: پناه بر خدا. فرمود: آیا از این مال، چیزی را به خودم اختصاص داده‌ام؟ گفتند: پناه بر خدا. فرمود: آیا حکم یا حقی برای کسی از مسلمین بوده است که من آن را ندانسته‌ام یا در آن ناتوان بوده‌ام؟ گفتند: پناه بر خدا. فرمود: پس در مورد کدامیک از اقدامات من ناخرسند هستید تا آنجا که سر به مخالفت برداشته‌اید؟ گفتند: مغایرت شیوه تو و عمر بن خطاب در تقسیم بیت‌المال. تو حق ما را همانند حق دیگران قرار داده‌... ای و بین ما و افرادی که هم شأن ما نیستند در تقسیم فیء که با شمشیر و نیزه ما و تاخت و تاز اسبان ما و گامهای ما بدست آمده و آن‌را با زور و قدرت از غیر مسلمانان گرفته‌ایم، یکسان عمل می‌کنی.

فرمود: اما در مورد مشورت با شما باید بگویم که به خدا قسم من رغبتی برای خلافت نداشتم اما این شما بودید که مرا بدان فرا خواندید و وادار به پذیرش آن کردید. ترسیدم دست رد به سینه شما بزنم و امت اسلامی دچار تفرقه شوند. پس از پذیرش خلافت به کتاب خداوند و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کردم و از چیزی که در آن یافتم پیروی کردم

ص: ۲۱

لذا نیازی به رأی و نظر شما و دیگران نیست. اگر حکمی حادث شود که تبیین آن در قرآن و براهین آن در سنّت نبوی نباشد و نیاز به مشورت با شما باشد، با شما مشورت خواهم کرد. اما در مورد تقسیم بیت‌المال و الگو قرار دادن باید گفت که من در این مورد از خود شیوه‌ای ابداع نکرده‌ام من و شما، شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کرده‌ایم و این کتاب خدا که «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ» – . فصلت / ۴۲ – {از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید وحی‌ای است از حکیمی ستوده} بدان حکم می‌کند. اما اینکه گفتید: «بین ما و دیگران در آنچه که با شمشیرها و نیزه‌های ما بدست آمده یکسان عمل کرده‌ای» باید گفت که قبلاً نیز افرادی در گرویدن به اسلام و یاری دین خدا با شمشیر و نیزه سابقه بیشتری داشته‌اند اما پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در تقسیم اموال بیت‌المال به خاطر این تقدم زمانی، به دیگران مقدّم نفرمود و خداوند سبحان به افرادی که نسبت به دیگران سابقه بشتری دارند و جهاد می‌کنند در روز قیامت اجر و پاداش عنایت خواهد کرد. برای شما و غیر شما در نزد من غیر از این چیز دیگری نیست. خداوند قلوب ما و شما را به حق هدایت کند و به ما و شما صبر و بردباری عنایت فرماید. سپس فرمود: خداوند رحمت کند کسی را که حقّی را ببیند و آن را حمایت کند و ظلمی را ببیند و با آن مبارزه نماید و مخالف ظلم را پشتیبانی کند .

ابن ابی الحدید می گوید: اگر گفته شود که ابوبکر نیز اموال بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کرد اما مردم آنچنان که در زمان علی علیه السلام ناراضی بودند، اعتراض نمی کردند، باید بگویم: ابوبکر طبق حق السهمی که پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم می کرد، اقدام به توزیع بیت المال می‌نمود. هنگامی که عمر خلافت را به دست گرفت گروهی را برتری داد و آنان نیز بدان انس گرفتند و دوران قبل از آن را دیگر فراموش کردند. دوره حکومت عمر طول کشید و مردم به حبّ دنیا و

کثرت اموال آلوده شدند

ص: ۲۲

افرادی هم که از عوایـد کمتری برخوردار بودنـد قنـاعت کرده و بـا اوضاع کنار می آمدنـد. زمانی که عثمان به خلافت رسـید شیوه عمر را ادامه داد و توانست اعتمـاد عوام را جلب کنـد و کسـی که به چیزی انس بگیرد، جـدا شـدن از آن برایش سـخت خواهـد بود. وقتی امام علی علیه السـلام خلافت را به دست گرفت، درصدد برآمد تا اوضاع را به شـرایط زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله که فراموش شـده بود و دیگر مورد پذیرش نبود، بازگرداند در حالی که ۲۲ سال از آن دوره سپری شد بود. این امر بر عده ای سـخت آمد و ناراضی شدند و واکنش نشان دادند تا اینکه حوادث پس از آن اتفاق افتاد و خداوند همه کارها را به انجام می‌رساند.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام کنت کارها أی طبعا و إن أحبها شرعا أو کنت کارها قبل دعوتکم لعدم تحقق الشرائط و المراد بالوالی الوالی بغیر الاسـتحقاق و العامـل بغیر أمر الله فیهـا فعلی الوجه الأـول التعلیـل للکراهه طبعـا لعسـر العمل بأمر الله فیها و علی الوجه الثانی التعلیل لعدم التعرض قبل تحقق الشرائط لأنها تکون حینئذ ولایه جور أیضا.

و قال الجوهری راقنی الشی ء أعجبنی و منه قولهم غلمان روقه و جوار روقه أی حسان.

و لعل مفعول القول محذوف أو هو حرمنا و قوله یقولون تأکید للقول أولا.

و قال الجوهری الطاق ضرب من الثیاب و قال القطر ضرب من البرود یقال لها القطریه.

**[ترجمـه]فرمـود: «کنـت کارهـا: بی میـل بـودم» یعنی طبیعتـاً هرچنـد آن را از نظر شــرعی دوسـت داشـته بـاشم و یـا قبـل از درخواست شـما به علت عدم تحقق شـرایط، تمایلی نداشـتم و منظور از والی، والی ناحق است که به غیر فرامین الهی عمل می کنـد. طبق وجه اول، علت بی میلی طبیعتاً به خاطر سـختی انجام امر الهی در آن است و طبق وجه دوم: علت آوردن برای عـدم اقبال قبل از تحقق شرایط بوده است چرا که در این هنگام، ولایت، ولایت جور می بود.

جوهری می گویـد: راقنی الشـیء: یعنی خوشم آمـد. از آن جمله است که گوینـد: غلمان روقه و جوار روقه: پسـران و دختران نیکو و خوشایند.

و شاید مفعول «قول» حذف شده باشد و یا آنکه «حرمنا» باشد و سخن ایشان «یقولون» تأکید برای قول اول است.

جوهری می گوید: «طاق» نوعی لباس بدون یقه است و القطر: نوعی لباس و عبا را گویند .

**[ترجمه]

«۸»

(۱)

وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ أَیْضاً عَنِ الطَّبَرِیِّ وَ غَیْرِهِ أَنَّ النَّاسَ غَشُوهُ وَ تَکَاثَرُوا عَلَیْهِ یَطْلُبُونَ مُبَایَعَتَهُ وَ هُوَ یَأْبَی ذَلِکَ وَ یَقُولُ دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَثْبُتُ عَلَیْهِ الْعُقُولُ وَ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ

ص: ۲۳

---

۱ – ۸- رواه الطبریّ فی أوائل حوادث سنه: (۳۵) من تاریخه: ج ۱، ص ۳۰۷۶، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۴ ص ۴۳۴. ورواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۹۸) من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۵۷۲ ط الحدیث ببیروت.

قَالُوا لَهُ نَنْشُدُکَ اللَّهَ أَ لَا تَرَی الْفِتْنَهَ أَ لَا تَرَی إِلَی مَا حَدَثَ فِی الْإِسْلَامِ أَ لَا تَخَافُ اللَّهَ فَقَالَ قَدْ أَجَبْتُکَمْ لِمَا أَرَی مِنْکَمْ وَ اعْلَمُوا أَنِّی إِنْ أَجَبْتُکُمْ رَکِبْتُ بِکُمْ مَا أَعْلَمُ وَ إِنْ تَرَکْتُمُونِی فَإِنَّمَا أَنَا کَأَحَدِکُمْ بَلْ أَنَا أَسْمَعُکُمْ وَ أَطْوَعُکُمْ لِمَنْ وَلَّیْتُمُوهُ أَمْرَکُمْ فَقَالُوا مَا نَحْنُ بِمُفَارِقِیکَ حَتَّی نُبَایِعَکَ قَالَ إِنْ کَانَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِکَ فَفِی الْمَسْجِدِ إِنَّ بَیْعَتِی لَا تَکُونُ خَفِیّاً وَ لَا تَکُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِینَ وَ فِی مَلَإٍ وَ جَمَاعَهٍ فَقَامَ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ انْثَالَ عَلَیْهِ الْمُسْلِمُونَ فَبَایَعُوهُ وَ فِیهِمْ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ قَالَ وَ رَوَی أَبُو عُثْمَانَ الْجَاحِظُ (۱) قَالَ أَرْسَلَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَبْلَ خُرُوجِهِمَا إِلَی مَکَّهَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَهَ وَ قَالا لَا تَقُلْ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ قُلْ لَهُ یَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ فَالَ فِیکَ رَأْیُنَا وَ خَابَ ظَنُّنَا أَصْلَحْنَا لَکَ الْأَمْرَ وَ وَطَّدْنَا لَکَ الْإِمْرَهَ وَ أَجْلَبْنَا عَلَی عُثْمَانَ حَتَّی قُتِلَ فَلَمَّا طَلَبَکَ النَّاسُ لِأَمْرِهِمْ جِئْنَاکَ وَ أَسْرَعْنَا إِلَیْکَ وَ بَایَعْنَاکَ وَ قُدْنَا إِلَیْکَ أَعْنَاقَ الْعَرَبِ وَ وَطِئَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ أَعْقَابَنَا فِی بَیْعَتِکَ حَتَّی إِذَا مَلَکْتَ عِنَانَکَ اسْتَبْدَدْتَ بِرَأْیِکَ عَنَّا وَ رَفَضْتَنَا رَفْضَ التَّرِیکَهِ وَ مَلَّکْتَ أَمْرَکَ الْأَشْتَرَ وَ حَکِیمَ بْنَ جَبَلَهَ وَ غَیْرَهُمَا مِنَ الْأَعْرَابِ وَ نُزَّاعِ الْأَمْصَارِ فَکُنَّا فِیمَا رَجَوْنَاهُ مِنْکَ کَمَا قَالَ الْأَوَّلُ:

فَکُنْتُ کَمُهْرِیقِ الَّذِی فِی سِقَائِهِ***لِرَقْرَاقِ آلٍ فَوْقَ رَابِیَهٍ صَلْدٍ

فَلَمَّا جَاءَهُ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَهَ وَ أَبْلَغَهُ ذَلِکَ قَالَ علیه السلام اذْهَبْ إِلَیْهِمَا فَقُلْ لَهُمَا فَمَا الَّذِی یُرْضِیکُمَا فَذَهَبَ وَ جَاءَ وَ قَالَ إِنَّهُمَا یَقُولَانِ وَلِّ أَحَدَنَا الْبَصْرَهَ وَ الْآخَرَ الْکُوفَهَ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّی لَا آمَنُهُمَا وَ هُمَا عِنْدِی بِالْمَدِینَهِ فَکَیْفَ آمَنُهُمَا وَ قَدْ وَلَّیْتُهُمَا الْعِرَاقَیْنِ اذْهَبْ إِلَیْهِمَا فَقُلْ أَیُّهَا الشَّیْخَانِ احْذَرَا مِنَ اللَّهِ وَ نَبِیِّهِ عَلَی أُمَّتِهِ وَ لَا تَبْغِیَا لِلْمُسْلِمِینَ غَائِلَهً وَ کَیْداً وَ قَدْ سَمِعْتُمَا قَوْلَ اللَّهِ تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ

۱- رواه عنه ابن أبی الحدید فی أواسط شرح المختار: (۱۹۸) من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۵۷۶ ط بیروت.

نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَهَ فَأَتَاهُمَا وَ لَمْ یَعُدْ إِلَیْهِ وَ تَأَخَّرَا عَنْهُ أَیَّاماً ثُمَّ جَاءَاهُ فَاسْتَأْذَنَاهُ فِی الْخُرُوجِ إِلَی مَکَّهَ لِلْعُمْرَهِ فَأَذِنَ لَهُمَا بَعْدَ أَنْ أَحْلَفَهُمَا أَنْ لَا یَنْقُضَا بَیْعَتَهُ وَ لَا یَغْدِرَا بِهِ وَ لَا یَشُقَّا عَصَا الْمُسْلِمِینَ وَ لَا یُوقِعَا الْفُرْقَهَ بَیْنَهُمْ وَ أَنْ یَعُودَا بَعْدَ الْعُمْرَهِ إِلَی بُیُوتِهِمَا بِالْمَدِینَهِ فَحَلَفَا عَلَی ذَلِکَ کُلِّهِ ثُمَّ خَرَجَا فَفَعَلَا مَا فَعَلَا قَالَ وَ لَمَّا خَرَجَا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ وَ اللَّهِ مَا یُرِیدَانِ الْعُمْرَهَ وَ إِنَّمَا یُرِیدَانِ الْغَدْرَهَ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً (۱).

وَ رُوِیَ عَنِ الطَّبَرِیِّ (۲)

أَنَّهُ لَمَّا بَایَعَ النَّاسُ عَلِیّاً أَتَی الزُّبَیْرَ فَاسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ قَالَ أَبُو حَبِیبَهَ (۳) مَوْلَی الزُّبَیْرِ فَأَعْلَمْتُهُ بِهِ فَسَلَّ السَّیْفَ وَ وَضَعَهُ تَحْتَ فِرَاشِهِ وَ قَالَ ائْذَنْ لَهُ فَأَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَسَلَّمَ وَ هُوَ وَاقِفٌ ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ الزُّبَیْرُ لَقَدْ دَخَلَ لِأَمْرٍ مَا قَضَاهُ قُمْ مَقَامَهُ وَ انْظُرْ هَلْ تَرَی مِنَ السَّیْفِ شَیْئاً فَقُمْتُ فِی مَقَامِهِ فَرَأَیْتُ ذُبَابَ السَّیْفِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ ذَاکَ.

**[ترجمه] - . تاریخ طبری ۱: ۳۰۷۶ و شرح المختار ۳: ۵۷۲ - ابن ابی الحدید همچنین به نقل از طبری و سایرین می نویسد که مردم به قصد بیعت به سمت امام هجوم آوردند اما امام رد می نمود و می فرمود: مرا رها کنید و به دنبال شخص دیگری باشید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است، و چهره های گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند.

ص: ۲۳

مردم گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم، آیا فتنه را نمی‌بینی؟ آیا نمی‌بینی چه بر سر اسلام آمده؟ آیا از خدا نمی‌ترسی؟ امام فرمود: دعوت شما را به خاطر آنچه از شما می بینم پذیرفتم اما بدانید اگر دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم، اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم. مردم گفتند: ما تا با تو بیعت نکنیم تو را رها نمی کنیم. فرمود: اگر قرار است بیعت صورت گیرد پس باید در مسجد اتفاق بیفتد. بیعت با من نباید مخفیانه و بدون رضایت مسلمانان باشد بلکه باید در ملأ عام باشد. سپس برخاست و در حالی که مردم ایشان را احاطه کرده بودند وارد مسجد شد و مسلمانان از جمله طلحه و زبیر با امام بیعت کردند. ابن ابی الحدید می گوید: ابوعثمان جاحظ می نویسد: - . شرح المختار ۳: ۵۷۶ -

طلحه و زبیر قبل از خروج به سمت مکه، محمد بن طلحه را نزد علی علیه السلام فرستادند و گفتند: به او امیرالمؤمنین نگو بلکه بگو یا ابا الحسن، نظر و اعتقاد ما نسبت به تو نادرست بوده است. ما زمینه را برای تو مهیا کردیم و حکومت را برای تو استوار نمودیم. عرصه را بر عثمان تنگ کردیم تا اینکه کشته شد.

زمانی که مردم از تو خواستند عهده دار حکومت گردی، ما هم به سرعت نزد تو آمده و بیعت نموده و همه عرب ها را وادار به بیعت کردیم. مهاجران و انصار به دنبال ما بیعت کردند. وقتی حکومت را به دست آوردی روی برگرداندی و مستبدانه از ما روی تاختی و همانند افراد مطرود ما را ترک کردی و امور را به مالک اشتر و حکیم بن جبله و سایر بادیه نشینان و اهالی سایر

بلاد سپردی حال آنکه ما توقع داشتیم چنان که اولی گفت:

همانند ظرف آبی بودم که بر روی تپه خشک به طور یکسان آب می ریزد.

امام علیه السلام پس از شنیدن این پیام توسط محمدبن طلحه فرمود: به نزد آن دو برو و بگو: چه چیزی شما را راضی می کند. وی رفت و آمد و گفت: آنان می گویند یکی از ما را به عنوان والی بصره و دیگری را به عنوان والی کوفه منصوب کن. امام فرمود: به خدا سوگند من از آن دو که در نزد من در مدینه هستند احساس امنیت نمی کنم حال چگونه آنان را والی بصره و کوفه قرار دهم و احساس امنیت کنم. به نزد آنان برو و بگو: از خدا و پیامبرش به خاطر امتش بیم داشته باشید و در آفریدن غائله ای برای مسلمانان طغیان نکنید این سخن خداوند را شنیده اید که «تِلْکَ الدّارُ

ص: ۲۴

الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِین» - . قصص / ۸۳ - «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] از آنِ پرهیزگاران است».

محمدبن طلحه برخاست و نزد آن دو آمد و دیگر نزد امام بازنگشت، پس از چند روز آن دو نزد امام آمدند و به بهانه انجام عمره، برای خروج از مدینه به سمت مکه از امام اجازه خواستند. امام پس از اینکه از آنان سوگند گرفت که بیعت شکنی و نافرمانی نکنند و اتحاد مسلمانان را به هم نزنند و تفرقه ایجاد نکنند و پس از عمره به خانه های خود در مدینه بازگردند اجازه دادند. اما آنان به مکه رفته و نیات خود را عملی ساختند.

ابن ابی الحدید می گوید: وقتی خارج شدند، امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: به خدا قسم قصد انجام عمره ندارند بلکه قصد پیمان شکنی دارند «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیما» - . فتح / ۱۰ - «و هر کس پیمان شکند برای خود شکسته و هر کس به عهد خود وفادار باشد، خداوند به او پاداش بزرگی عطا خواهد کرد»

از طبری نقل شده که: - . تاریخ طبری ۱: ۳۰۷۳، شرح المختار ۳: ۵۷۷ -

وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند آن‌حضرت نزد زبیر آمد و اجازه ورود خواست. ابو حبیبه غلام زبیر می گوید: وی را با خبر کردم. او شمشیر خود را از نیام خارج کرده و زیر زیرانداز خود قرار داد و گفت: اجازه ورود بده. من اجازه ورود دادم. وارد شد و در حالی که ایستاده بود سلام کرد سپس خارج شد. زبیر گفت: برای کاری وارد شد که آن را انجام نداد، برخیز و جای او بایست و ببین آیا چیزی از شمشیر را می‌بینی؟. برخاستم و دُم شمشیر را دیدم و به وی اطلاع دادم و او آن... جمله را گفت.

**[ترجمه]

(۴)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْدَهَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ مِنْ کِتَابِهِ فِی رَبِیعٍ الْأَوَّلِ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ سَبْعِینَ وَ أَحْمَدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِ

ص: ۲۵

۱- اقتباس من الآیه العاشره من سوره الفتح: (۴۸).

۲- رواه الطبریّ مسندا فی أوائل حوادث سنه: (۳۵) من تاریخه: ج ۱، ص ۳۰۷۳/ ط ۱، و فی ط بیروت: ج ۴ ص ۴۳۲. ورواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۹۸) من نهج البلاغه: ج ۳ ط الحدیث ببیروت ص ۵۷۷.

۳- و مثله فی شرح ابن أبی الحدید، و فی تاریخ الطبریّ «لقد دخل المرء ما أقصاه ...».

۴- ۹- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث الأخیر من المجلس: (۲۶) من المجلد الثانی من أمالیه ص ۷۳۵ ط بیروت.

وَ قَالَ ابْنُ عُقْدَةَ وَ حَدَّثَنَاهُ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ النَّعْجَهِ عَنْ أَبِی سُهَيْلِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ قَالَ: لَمَّا وُلِّیَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَسْرَعَ النَّاسُ إِلَی بَيْعَتِهِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ جَمَاعَهُ النَّاسِ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ خَذَلُوا وَ بَايَعَ النَّاسُ وَ كَانَ عُثْمَانُ قَدْ عَوَّدَ قُرَيْشاً وَ الصَّحَابَهَ كُلَّهُمْ وَ صُبَّتْ عَلَيْهِمُ الدُّنْيَا صَبّاً وَ آثَرَ بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَنِی أُمَيَّهَ وَ جَعَلَ لَهُمُ الْبِلَادَ وَ خَوَّلَهُمُ الْعِبَادَ فَأَظْهَرُوا فِی الْأَرْضِ فَسَاداً وَ حَمَلَ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّهِ وَ الْمُؤَلَّفَهَ قُلُوبُهُمْ عَلَی رِقَابِ النَّاسِ حَتَّی غَلَبُوهُ عَلَی أَمْرِهِ فَأَنْكَرَ النَّاسُ مَا رَأَوْا مِنْ ذَلِكَ فَعَاتَبُوهُ فَلَمْ يُعْتِبْهُمْ وَ رَاجَعُوهُ فَلَمْ يَسْمَعْ مِنْهُمْ وَ حَمَلَهُمْ عَلَی رِقَابِ النَّاسِ حَتَّی انْتَهَی إِلَی أَنْ ضَرَبَ بَعْضاً وَ نَفَی بَعْضاً وَ حَرَمَ بَعْضاً فَرَأَی أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ يَدْفَعُوهُ وَ قَالُوا إِنَّمَا بَايَعْنَاهُ عَلَی كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْعَمَلِ بِهِمَا فَحَيْثُ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَمْ تَكُنْ لَهُ عَلَيْهِمْ طَاعَهٌ فَافْتَرَقَ النَّاسُ فِی أَمْرِهِ عَلَی خَاذِلٍ وَ قَاتِلٍ فَأَمَّا مَنْ قَاتَلَ فَرَأَی أَنَّهُ حَيْثُ خَالَفَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّهَ وَ اسْتَأْثَرَ بِالْفَیْ ءِ وَ اسْتَعْمَلَ مَنْ لَا يَسْتَأْهِلُ رَأَوْا أَنَّ جِهَادَهُ جِهَادٌ وَ أَمَّا مَنْ خَذَلَهُ فَإِنَّهُ رَأَی أَنَّهُ يَسْتَحِقُّ الْخِذْلَانَ وَ لَمْ يَسْتَوْجِبِ النُّصْرَهَ بِتَرْكِ أَمْرِ اللَّهِ حَتَّی قُتِلَ وَ اجْتَمَعُوا عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَبَايَعُوهُ فَقَامَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ كُنْتُ كَارِهاً لِهَذِهِ الْوِلَايَهِ يَعْلَمُ اللَّهُ فِی سَمَاوَاتِهِ وَ فَوْقَ عَرْشِهِ عَلَی أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَتَّی اجْتَمَعْتُمْ عَلَی ذَلِكَ فَدَخَلْتُ فِيهِ وَ ذَلِكَ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَيُّمَا وَالٍ وَلِیَ أَمْرَ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی أُقِيمَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَی حَدِّ الصِّرَاطِ وَ نَشَرَتِ الْمَلَائِكَهُ صَحِيفَتَهُ فَإِنْ نَجَا فَبِعَدْلِهِ وَ إِنْ جَارَ انْتَقَضَ بِهِ الصِّرَاطُ انْتِقَاضَهً تُزِيلُ مَا بَيْنَ مَفَاصِلِهِ حَتَّی يَكُونَ بَيْنَ كُلِّ عُضْوٍ وَ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِهِ مَسِيرَهُ مِائَهِ عَامٍ يَخْرِقُ بِهِ الصِّرَاطَ فَأَوَّلُ مَا

يَلْقَى بِهِ النَّارَ أَنْفُهُ وَ حُرُّ وَجْهِهِ وَ لَكِنِّي لَمَّا اجْتَمَعْتُمْ عَلَيَّ نَظَرْتُ فَلَمْ يَسَعْنِي رَدُّكُمْ حَيْثُ اجْتَمَعْتُمْ أَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ فَقَامَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَبَايَعُوهُ فَأَوَّلُ مَنْ قَامَ فَبَايَعَهُ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ قَامَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ سَائِرُ النَّاسِ حَتَّى بَايَعَهُ النَّاسُ وَ كَانَ الَّذِي يَأْخُذُ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ هُمَا يَقُولَانِ نُبَايِعُكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ إِنْ لَمْ نَفِ لَكُمْ فَلَا طَاعَةَ لَنَا عَلَيْكُمْ وَ لَا بَيْعَةَ فِي أَعْنَاقِكُمْ وَ الْقُرْآنُ إِمَامُنَا وَ إِمَامُكُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ عَلِيٌّ عليه السلام عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ هُوَ يَقُولُ أَلَا لَا يَقُولَنَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ غَداً قَدْ غَمَرَتْهُمُ الدُّنْيَا فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ وَ فَجَّرُوا الْأَنْهَارَ وَ رَكِبُوا الْخُيُولَ الْفَارِهَةَ وَ اتَّخَذُوا الْوَصَائِفَ الرُّوقَةَ فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَاراً وَ شَنَاراً إِنْ لَمْ يَغْفِرْ لَهُمُ الْغَفَّارُ إِذَا مُنِعُوا مَا كَانُوا فِيهِ وَ صُيِّرُوا إِلَى حُقُوقِهِمُ الَّتِي يَعْلَمُونَ يَقُولُونَ حَرَمَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ ظَلَمَنَا حُقُوقَنَا وَ نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ وَ نَسْتَغْفِرُهُ وَ أَمَّا مَنْ كَانَ لَهُ فَضْلٌ وَ سَابِقَةٌ مِنْكُمْ فَإِنَّمَا أَجْرُهُ فِيهِ عَلَى اللَّهِ فَمَنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا وَ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ فَأَنْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَ الْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُقْسَمُ بَيْنَكُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى وَ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْجَزَاءِ وَ أَفْضَلُ الثَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ جَزَاءً وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ وَ إِذَا كَانَ غَداً فَاغْدُوا فَإِنَّ عِنْدَنَا مَالًا اجْتَمَعَ فَلَا يَتَخَلَّفَنَّ أَحَدٌ كَانَ فِي عَطَاءٍ أَوْ لَمْ يَكُنْ إِذَا كَانَ مُسْلِماً حُرّاً احْضُرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَاجْتَمَعُوا مِنَ الْغَدِ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ الشَّرِيفِ وَ الْوَضِيعِ وَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ وَ لَمْ يُفَضِّلْ أَحَداً وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ إِلَّا هَؤُلَاءِ الرَّهْطُ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ مَرْوَانُ بْنُ حَكَمٍ وَ نَاسٌ مَعَهُمْ

فَسَمِعَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ وَ هُوَ كَاتِبُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَ هُوَ يَقُولُ لِلزُّبَيْرِ وَ طَلْحَةَ وَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ لَقَدِ الْتَفَتُّ إِلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ فَقُلْتُ لَهُ إِيَّاكَ أَعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَهِ فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ يَا سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَأَخْبَرْتُ عَلِيّاً فَقَالَ لَئِنْ سَلِمْتُ لَأَحْمِلَنَّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ الْعَاصِ لَقَدْ عَلِمَ فِي كَلَامِي أَنِّي أُرِيدُهُ وَ أَصْحَابَهُ بِكَلَامِي وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ قَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام أَكْثَرَ مَا يَسْكُنُ الْقَنَاةَ فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَلَعَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ فَجَلَسَا نَاحِيَةً عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانُ وَ سَعِيدٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَجَلَسُوا وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام جَعَلَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ عَلَى الْخَيْلِ فَقَالَ لِأَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ وَ لِخَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَبِي أَيُّوبَ وَ لِأَبِي حَيَّةَ وَ لِرِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قُومُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُ بَلَغَنَا عَنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنْ خِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامِهِمْ وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِ وَ قَدْ دَخَلَ مَعَهُمْ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْعَدَاوَةِ فَإِنَّهُمْ سَيَحْمِلُونَهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ مِنْ رَأْيِهِمْ فَقَالَ فَقَامُوا وَ قُمْنَا مَعَهُمْ حَتَّى جَلَسُوا إِلَيْهِمْ فَتَكَلَّمَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ فَقَالَ إِنَّ لَكُمْ لَقِدَماً فِي الْإِسْلَامِ وَ سَابِقَةً وَ قَرَابَةً مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْكُمْ طَعْنٌ وَ سَخَطٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ يَكُنْ أَمْرٌ لَكُمَا خَاصَّةً فَعَاتِبَا ابْنَ عَمَّتِكُمَا وَ إِمَامَكُمَا وَ إِنْ كَانَ نَصِيحَةً لِلْمُسْلِمِينَ فَلَا تُؤَخِّرَاهُ عَنْهُ وَ نَحْنُ عَوْنٌ لَكُمَا فَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَنْ تَنْصَحَكُمَا أَبَداً وَ قَدْ عَرَفْتُمَا وَ قَالَ أَحْمَدُ عَرَفْتُمْ عَدَاوَتَهُمْ لَكُمَا وَ قَدْ شَرِكْتُمَا فِي دَمِ عُثْمَانَ وَ مَالَأْتُمَا فَسَكَتَ الزُّبَيْرُ وَ تَكَلَّمَ طَلْحَةُ فَقَالَ افْرُغُوا جَمِيعاً مِمَّا تَقُولُونَ فَإِنِّي قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ فِي كُلٍّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ خُطْبَةً فَتَكَلَّمَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ أَنْتُمَا صَاحِبَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ

أَعْطَيْتُمَـا إِمَامَكَمَا للطاعه [الطَّاعَهَ] وَ الْمُنَاصَحَهَ وَ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْعَمَلِ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ طَاعَهِ رَسُولِهِ وَ أَنْ يَجْعَلَ كِتَابَ اللَّهِ قَالَ أَحْمَدُ وَ جَعَلَ كِتَابَ اللَّهِ إِمَاماً فَفِيمَ السَّخَطُ وَ الْغَضَبُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَغَضَبُ الرِّجَالِ لِلْحَقِّ انْصُرَا نَصَرَكُمَا اللَّهُ فَتَكَلَّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالَ لَقَدْ تَهَذَّرْتَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ مَا لَكَ تَتَعَلَّقُ فِي مِثْلِ هَذَا يَا أَعْبَسُ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ فَقَامَ الزُّبَيْرُ فَقَالَ عَجَّلْتَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ عَلَى ابْنِ أَخِيكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ عَمَّارٌ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَنْ تَسْمَعَ قَوْلَ مَنْ رَأَيْتَ فَإِنَّكُمْ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ لَمْ يَهْلِكْ مَنْ هَلَكَ مِنْكُمْ حَتَّى اسْتَدْخَلَ فِي أَمْرِهِ الْمُؤَلَّفَهَ قُلُوبُهُمْ فَقَالَ الزُّبَيْرُ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَسْمَعَ مِنْهُمْ فَقَالَ عَمَّارٌ وَ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا خَالَفَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام لَمَا خَالَفْتُهُ وَ لَا زَالَتْ يَدِي مَعَ يَدِهِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيّاً لَمْ يَزَلْ مَعَ الْحَقِّ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يُفَضِّلَ عَلَيْهِ أَحَداً فَاجْتَمَعَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ وَ رِفَاعَهُ وَ أَبُو أَيُّوبَ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ فَتَشَاوَرُوا أَنْ يَرْكَبُوا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِالْقَنَاهِ فَيُخْبِرُوهُ بِخَبَرِ الْقَوْمِ فَرَكِبُوا إِلَيْهِ فَأَخْبَرُوهُ بِاجْتِمَاعِ الْقَوْمِ وَ مَا هُمْ فِيهِ مِنْ إِظْهَارِ الشَّكْوَى وَ التَّعْظِيمِ لِقَتْلِ عُثْمَانَ وَ قَالَ لَهُ أَبُو الْهَيْثَمِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْظُرْ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَرَكِبَ بَغْلَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ دَخَلَ الْمَدِينَهَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ مِنَ الصَّحَابَهِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالُوا لِعَلِيٍّ عليه السلام إِنَّهُمْ قَدْ كَرِهُوا الْأُسْوَهَ وَ طَلَبُوا الْأَثَرَهَ وَ سَخِطُوا لِذَلِكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَيْسَ لِأَحَدٍ فَضْلٌ فِي هَذَا الْمَالِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ وَ نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ سِيرَتُهُ ثُمَّ صَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَ تَمُنُّونَ عَلَيَّ بِإِسْلَامِكُمْ بَلْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ الْمَنُّ عَلَيْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ وَ قَالَ أَحْمَدُ أَ تَمُنُّونَ عَلَى اللَّهِ بِإِسْلَامِكُمْ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ الْقَرْمُ (١)

١- من قوله: «بل لله و رسوله المن- إلى قوله: - باسلامكم» قد سقط عن الطبعه الكمبانى من هذا الكتاب و أخذناه من أمالى الطوسىّ.

وَ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ وَ جَلَسَ نَاحِيَهَ الْمَسْجِدِ وَ بَعَثَ إِلَى طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ فَدَعَاهُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا أَ لَمْ تَأْتِيَانِي وَ تُبَايِعَانِي طَائِعَيْنِ غَيْرَ مُكْرَهَيْنِ فَمَا أَنْكَرْتُمْ أَ جَوْرٌ فِي حُكْمٍ أَوِ اسْتِيثَارٌ فِي فَيْءٍ قَالا لَا قَالَ أَوْ فِي أَمْرٍ دَعَوْتُمَانِي إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ فَقَصَّرْتُ عَنْهُ قَالا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَمَا الَّذِي كَرِهْتُمَا مِنْ أَمْرِي حَتَّى رَأَيْتُمَا خِلَافِي قَالا خِلَافَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ فِي الْقَسْمِ وَ انْتِقَاصَنَا حَقَّنَا مِنَ الْفَيْءِ جَعَلْتَ حَظَّنَا فِي الْإِسْلَامِ كَحَظِّ غَيْرِنَا فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْنَا بِسُيُوفِنَا مِمَّنْ هُوَ لَنَا فَيْءٌ فَسَوَّيْتَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَ أُشْهِدُ مَنْ حَضَرَ عَلَيْهِمَا أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنَ الِاسْتِيثَارِ (۱) فَوَ اللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْوِلَايَهِ رَغْبَهٌ وَ لَا لِي فِيهَا مَحَبَّهٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَكَرِهْتُ خِلَافَكُمْ فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ وَ أَمَرَ فِيهِ بِالْحُكْمِ وَ قَسَمَ وَ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَأَمْضَيْتُهُ وَ لَمْ أَحْتَجْ فِيهِ إِلَى رَأْيِكُمَا وَ دُخُولِكُمَا مَعِي وَ لَا غَيْرِكُمَا وَ لَمْ يَقَعْ أَمْرٌ جَهِلْتُهُ فَأَتَقَوَّى فِيهِ بِرَأْيِكُمَا وَ مَشُورَتِكُمَا وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمَا إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا فِي سُنَّهِ نَبِيِّنَا صلى الله عليه و آله فَأَمَّا مَا كَانَ فَلَا يُحْتَاجُ فِيهِ إِلَى أَحَدٍ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسْوَهِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمْ أَنَا فِيهِ وَ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا قَدْ جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَحْتَجْ فِيهِ إِلَيْكُمَا قَدْ فَرَغَ مِنْ قَسْمِهِ كِتَابُ اللَّهِ الَّذِي لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا جَعَلْتَنَا فِيهِ كَمَنْ ضَرَبْنَاهُ بِأَسْيَافِنَا وَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ قَدْ سَبَقَ رِجَالٌ رِجَالًا فَلَمْ يَضُرَّهُمْ وَ لَمْ يَسْتَأْثِرْهُمْ عَلَيْهِمْ مَنْ سَبَقَهُمْ، لَمْ يَضُرَّهُمْ حِينَ

۱- هذا الكلام يدلّ بالصراحه على أنهما ذكرا في جمله معاذيرهما قولهما: «إنا أعطيناك ببيعتنا على أن تستشيرنا و لا تستبد بأمر دوننا» أو نحوه كما مرّ في روايه أبي جعفر الإسكافيّ، و قد سقط هذه الفقره هاهنا من هذا الكتاب و من كتاب الامالي أيضا.

اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ اللَّهِ مَا لَكَمْ وَ لَا لِغَيْرِكُمْ إِلَّا ذَلِکَ أَلْهَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمُ الصَّبْرَ عَلَيْهِ فَذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ يَتَكَلَّمُ فَأَمَرَ بِهِ فَوُجِئَتْ عُنُقُهُ وَ أُخْرِجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَخَرَجَ وَ هُوَ يَصِيحُ وَ يَقُولُ ارْدُدْ إِلَيْهِ بَيْعَتَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَسْتُ مُخْرِجَكُمَا مِنْ أَمْرٍ دَخَلْتُمَا فِيهِ وَ لَا مُدْخِلَكُمَا فِي أَمْرٍ خَرَجْتُمَا مِنْهُ فَقَامَا عَنْهُ وَ قَالا أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ عِنْدَنَا أَمْرٌ إِلَّا الْوَفَاءُ قَالَ فَقَالَ علیه السلام رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً رَأَى حَقّاً فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْراً فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْناً لِلْحَقِّ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ (۱).

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۷۳۵ - امالی شیخ طوسی:

ص: ۲۵

زمانی که امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام عهده دار خلافت شد، مهاجرین و انصار و همه مردم به منظور بیعت به سوی امام شتافتند و کسی از اهل فضل از بیعت او سرباز نزد مگر تعدادی اندک که او را یاری نکردند؛ و مردم بیعت کردند.

عثمان قریش و همه صحابه را به دنیا عادت داده بود و برخی را بر برخی دیگر مقدم می داشت به ویژه نزدیکان خود را که از بنی امیه بودند به امارت بلاد اسلامی گمارد آنان نیز اقدام به فساد کردند، و اهل جاهلیت و افرادی که جزء مؤلفه قلوبهم بودند را بر مردم مسلط نمود تا آنجا که دیگر قدرتی برای اداره حکومت نداشت. این امر مردم را خوش نیامد لذا شروع به سرزنش وی نمودند اما او توجهی نکرد، به او مراجعه کردند ولی سخن مردم را نشنیده گرفت. تسلط آنان بر مردم ادامه داشت تا اینکه منجر به برخورد با بعضی ها و تبعید برخی دیگر و محروم نمودن برخی دیگر شد. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله صلاح را در طرد وی دیدند و گفتند: ما فقط طبق کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عمل بدان با وی بیعت کرده بودیم حال که او بدان عمل نمی کند دیگر هیچ حق اطاعتی از او بر گردن ما نیست. مردم درباره او چند دسته شدند گروهی تصمیم به عدم یاری او و گروهی دیگر تصمیم به قتل وی گرفتند.

افرادی که تصمیم به قتل او گرفتند بر این باور بودند که وی با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کرده و فیء را به خود اختصاص داده و افرادی را به حکومت گمارده که شایسته نبوده‌اند. لذا دیدند که مبارزه با او جهاد است.

اما گروهی که قصد عدم یاری او را کردند این گونه حجت آوردند که وی امر الهی را ترک کرده است، تا این که عثمان کشته شد و مردم با جمع شدن به دور امام علی علیه السلام با ایشان بیعت نمودند. امام برخاست، حمد و ثنای خدا را آن‌گونه که سزاوار است به جای آورد و سپس بر محمد و خاندان او درود فرستاد و فرمود:

اما بعد، خداوند خود از ورای عرش و آسمانها می‌داند که من نسبت به پذیرش خلافت بر امت محمد صلی الله علیه و آله بی رغبت بودم تا اینکه بر این نکته اتفاق کردید و من پذیرفتم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کسی که پس از من عهده‌دار حکومت بر امت من شود، بر پل صراط حاضر شود و فرشتگان نامه عمل او را حاضر می‌کنند اگر عدالت ورزد نجات می‌یابد و اگر ظلم کرده باشد از پل صراط لغزیده و اعضای بدنش از هم خواهد گسیخت به طوری که صد سال میان هر یک از اعضای بدن وی فاصله باشد. اولین قسمت

ص: ۲۶

از بدن او که به آتش وارد می‌شود، بینی و صورت او خواهد بود. اما وقتی شما در مورد من به اتفاق نظر رسیدید. دیدم نمی... توانم درخواست شما را رد کنم. این سخن من بود و از خدا طلب مغفرت می کنم. مردم برخاسته و با ایشان بیعت کردند. اولین کسانی که بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند. سپس مهاجرین و انصار برخاستند و بقیه مردم بیعت نمودند. عماربن یاسر و ابوهیثم بن تیهان برای امام بیعت می گرفتند، آن دو می گفتند: برای طاعت خداوند و پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با شما بیعت می کنیم، اگر به بیعت خود وفادار نبودیم شما هیچ حق طاعتی بر گردن ما ندارید و هیچ بیعتی بر ذمه شما نخواهد بود در حالی که قرآن هم مقابل ما و شماست.

امام علی علیه السلام که بر بالای منبر بود از سمت چپ و راست سر برگرداند و فرمود: فردا شخصی از شما که غرق دنیاست و برای خود اموال بر گرفته و نهرها ساخته و سوار مرکبهای زیبا شده و غلامان زیبارو برای خود برگزیده که اگر خدا چنین شخصی را نیامرزید برایش ننگ است، هنگامی که از آنچه که بدان دست یافته محروم گردید و به حقوقی که مستحق آن هستند رسیدند نگوید که علی بن ابی طالب حقوق ما را پایمال کرد. از خدا استعانت می‌جوییم و از او طلب مغفرت می کنیم و اما کسی که دارای فضیلت و سابقه است اجر و ثواب او با خداست. و کسی که خدا و پیامبر او را اجابت کرده و در دین ما وارد گشت و روی به قبله ما نهاد و از ذبح ما تناول نمود، مستحق آن شده که حقوق و حدود اسلام بر وی جاری شود. ای مردم، شما بندگان خدا هستید و اموال، اموال الهی است که در میان شما به طور مساوی تقسیم می گردد در این مورد هیچ کسی بر دیگری برتری ندارد جز به تقوا. اهل تقوا از فضیلت بیشتری نزد خداوند برخوردارند. خداوند در دنیا برای اهل تقوا پاداش و ثواب قرار نداده است و آنچه نزد اوست برای نیکوکاران بهتر است. فردا نزد ما بیایید تا اموالی را که نزد ماست در میان شما تقسیم کنیم. هیچ کسی جا نماند. همه مسلمانان آزاد چه افراد مستحق و چه غیر مستحق فردا حاضر شوند.

فردای آن روز مردم گرد آمدند و کسی غایب نبود. امام به هر کس چه دارای مقام و چه فرد عادی، چه سیاه و چه سفید، سه دینار داد و کسی را بر دیگری ترجیح نداد. افرادی که غایب بودند فقط عبارت بودند از: طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر و سعیدبن العاص و مروان بن حکم و افراد طرفدار آنان.

ص: ۲۷

عبیدالله بن ابی رافع که کاتب علی علیه السلام بود از عبدالله بن زبیر شنید که به پدر خود و طلحه و مروان و سعید می گوید: رو به زید بن ثابت کردم و گفتم: به در می گویم تا دیوار بشنود!

ابن ابی رافع به سعید و عبدالله بن زبیر گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «وَ أَكْثَرَهمْ لِلْحَقِّ كارِهُون» - . مومنون / ۷۰

- {اما اکثر آنان از حق نا خرسند هستند}. ابن ابی رافع می گوید: خبر را به امام علیه السلام رساندم. امام فرمود: به خدا سوگند اگر زنده ماندم و به سلامت بودم آنان را به راه راست و روشن رهنمون خواهم ساخت. خدا پسر عاص را هلاک کند وی دانست که از سخنان خویش او و اصحابش را اراده کرده ام .

اما استعانت باید از خدا جست. مالک بن اوس گفت: علی علیه السلام پس از صبح بیشتر اوقات کنار جوی آب می‌نشست و

ما در مسجد بودیم. در این هنگام زبیر و طلحه آمدند و به دور از علی علیه السلام نشستند. سپس مروان و سعید و عبدالله بن زبیر و مسور بن مخرمه آمدند و نشستند. امام علیه السلام عمار بن یاسر را مأمور اسبان قرار داده بود، عمار به ابوهیثم بن تیهان وخالد بن زید و ابوحیه و رفاعه بن رافع که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله بودند گفت: برخیزید و به سمت آن افراد بشتابید چرا که اعلام مخالفت با امیرمؤمنان و امام خود کرده‌اند و او را سرزنش نموده اند و افرادی ظالم و دشمن بر آنها وارد شده اند که به زودی آنها را بر امری که رأی و نظر آنها نیست وادار می کنند. پس عمار بن یاسر گفت: برخیزید و به همراه آنان برخاستیم. آنان پیش آن افراد رفته و با هم نشستند. ابوهیثم بن تیهان شروع به صحبت کرد و گفت: شما در اسلام دارای سابقه هستید و از نزدیکان امیرالمؤمنین می باشید. سرزنش و خشم شما نسبت به امام را می بینیم. اگر موضوع به شخص شما مربوط می شود پس پسرعمو و امام خود را سرزنش کنید و اگر مربوط به نصیحت برای مسلمانان است پس آن را به تأخیر نیندازید (و ایشان را از آن آگاه سازید) و ما در این باره حامی شما هستیم. شما می دانید که بنی امیه هیچ گاه شما را نصیحت نخواهد کرد. راوی از وی نقل می‌کند: عداوت آنها نسبت به خودتان را فهمیده اید که شما ریختن خون عثمان دست داشته و کمک کرده‌اید. زبیر سکوت کرد. طلحه لب به سخن گشود و گفت: این صحبت را رها کنید من فهمیده ام که هر کدام از شما حرفی برای گفتن دارید.

عمار بن یاسر شروع به صحبت کرد. ابتدا حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت: شما دو نفر صحابه رسول خدا هستید.

ص: ۲۸

شما با امام خود جهت اطاعت و نصیحت و عهد و میثاق بر اطاعت خدا و رسولش و این که کتاب خدا احمد گفت: قرار دادن کتاب خدا را امام قرار دهد دست بیعت داده اید، پس چرا بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) خشم و غضب گرفته اید؟ خشم مردان باید برای حق باشد. یاری کنید تا خداوند شما را یاری فرماید .

عبدالله بن زبیر گفت ای ابایقظان سخن بیهوده گفتی، عمار به او گفت: چه شده که این گونه سخن می گویی ای روی در هم کشیده! سپس دستور داد که او را خارج کنند. زبیر برخاست گفت: ابایقظان خدا رحمتت کند در مورد برادرزده ات عجله کردی، عمار گفت: ای اباعبدالله تو را به خدا سوگند می‌دهم که سخن کسی را که دیدی بشنوی. شما گروه مهاجرین! کسی از شما هلاک نگردید مگر اینکه مؤلفه قلوبهم را در کار خویش داخل کرد.

زبیر گفت: پناه بر خدا که از آنان چیزی بشنویم. عمار گفت: ابا عبدالله، به خدا قسم اگر همه با علی مخالفت کنند، من با او مخالفت نمی‌کنم و من دست از دست او رها نمی کنم چرا که علی همچنان از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تاکنون همواره با حق است و من شهادت می دهم که هیچ کس نمی تواند شخصی را بر او برتری دهد.

عماربن یاسر، ابوهیثم، رفاعه و ابوایوب و سهل بن حنیف با هم گفت وگو و مشورت کردند که نزد امام علیه السلام در قنات رفته و ایشان را در جریان گفت وگوی خود با طلحه و زبیر و طرفدارانشان و شکایت آنها و بزرگ کردن قتل عثمان قرار دهند. ابوهیثم گفت: ای امیرالمؤمنین به این موضوع رسیدگی کنید. امام سوار مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله شده و وارد

مدینه شد و بالای منبر رفت. پس از حمد و ثنای خداوند توسط امام در این جلسه که فضلا و بزرگان صحابه پیامبر و مهاجرین در آن حضور داشتند، به امام گفتند: آنان نمونه و الگو را رد کرده و خواستار حق بیشتری برای خود هستند لذا خشمناک شدند.

امام علی علیه السلام فرمود: در این اموال کسی نسبت به بقیه ارجحیت ندارد. این کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما و شماست. سپس با صدای بلند فرمود: ای انصار، آیا با دین خود بر من منّت می گذارید. در حالی که منّت نهادن بر شما، حقّ خدا و پیامبر اوست اگر راستگو باشید. احمد گفت: آیا با دین خود بر خدا منّت می گذارید . من ابوالحسن قَرْم عالِم هستم.

ص: ۲۹

امام سپس از منبر پایین آمده، در گوشه ای از مسجد نشست و به دنبال طلحه و زبیر فرستاد. امام آنان را صدا کرده و فرمود: مگر نه این است که با اختیار و نه از روی اکراه بیعت کردید؟ چرا مخالفت می ورزید، آیا در حکم دادنی ظلم کرده ام یا آنکه مالی را از بیت المال به خود اختصاص داده ام؟ گفتند: نه، امام فرمود: آیا در امور مسلمانان از من چیزی خواسته اید که من کوتاهی کرده باشم؟ آن‌دو گفتند: پناه بر خدا. امام فرمود: پس چه چیز باعث شده که همه چیز را رد کرده و با من مخالفت کنید؟ آن دو گفتند: شیوه ای که در تقسیم بیت المال اتخاذ کرده ای شیوه ای که برخلاف شیوه عمربن خطاب بود و پایمال کردن حق ما از فیء سهم ما را همانند دیگران قرار داده و این در حالی است که فیء با شمشیرهای ما به دست آمده است. بین ما و دیگران یکسان عمل می کنی. امام فرمود: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود. خداوندا من تو را و حاضران را بر این دو نفر شاهد می گیرم. اما در مورد برتری دادن شما بر دیگران باید گفت: من برای بدست آوردن خلافت رغبتی نداشتم و آن‌را دوست نمی‌دارم. اما این شما بودید که مرا بدان فرا خواندید و مجبور به قبول آن کردید. من نیز دوست نداشتم که بین شما اختلاف بیفتد. وقتی خلافت به عهده من گذاشته شد، نگاهی به کتاب خدا و قوانین و احکام آن و شیوه تقسیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سنّت او کردم و بر اساس آنها اقدام نمودم و نیازی به مشورت با شما در امور و شراکت شما و حتی دیگران، ندیدم. امری نیز حادث نشده که در آن به نظر و مشورت شما نیاز داشته باشم. اگر چنین کاری پیش آمد و حکم آن در قرآن و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله موجود نبود، از شما و حتی دیگران روی‌گردان نخواهم بود. اما در آنچه تاکنون اتفاق افتاده است، نیازی به مشورت با هیچ کسی نبوده است.

اما در مورد موضوع الگو قرار دادن عمر که مطرح کردید، باید گفت: این امری است که من در مورد آن حکم نکرده‌ام. من و شما دو نفر خود دیده‌ایم که آن را محمد صلی الله علیه و آله از کتاب خداوند مطرح نموده است. لذا در آن نیازی به شما ندارم. کتاب خدا که «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیم حَمِید» - . فصلت / ۴۲ - {از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید وحی [نامه] ای است از حکیمی ستوده} است این قسمت کردن را مقرّر داشته است.

اما اینکه گفته‌اید: «تو ما را همانند افرادی که با آنان جنگیده‌ایم قرار داده‌ای در حالیکه خداوند فیء را به دست ما حاصل کرده است» باید بگویم: مردانی در گذشته نسبت به مردانی دیگر دارای سابقه بیشتری بوده‌اند در حالی که او و رسول خدا به آنان ضرر نرساند و افرادی را که بر آنان سبقت داشتند بر ایشان ترجیح نداد؛

آنگاه که این افراد دارای سابقه کمتر دعوت الهی را اجابت کردند، ضرری متوجه آنان نشد. به خدا قسم جز این برای شما و دیگران حق دیگری نیست، خداوند به ما و شما بر این امر صبر عطا فرماید.

عبدالله بن زبیر شروع به صحبت کرد. امام دستور داد و ضربه ای به گردن او زدند و او را از مسجد بیرون انداختند، در حالی که وی فریاد می زد و می گفت: بیعت او را به او باز گردان. امام علیه السلام فرمود: من شما را از آنچه که بدان داخل شده اید خارج نمی کنم و همچنین در هر آنچه که از آن خارج شده اید داخل نمی نمایم. آن دو برخاستند و گفتند: اما ما کاری غیر از وفاداری انجام نمی دهیم. امام فرمود: خدا رحمت کند بنده ای را که حقی را ببیند و آن را یاری کند و یا ستمی را ببیند و بدان واکنش نشان دهد. و در مقابل کسی که مخالف حق است، پشتیبان حق باشد.

**[ترجمه]

بیان

یخرق به الصراط أی من الأعوام التی یخرق بها الصراط أی یقطع بها.

و فی النهایه قناه واد من أودیه المدینه علیه حرث و مال و زرع و قال

فی حدیث علی علیه السلام أنا أبو حسن القرم.

أی المقدم فی الرأی و القرم فحل الإبل أی أنا فیهم بمنزله الفحل فی الإبل.

قال الخطابی و أكثر الروایات القوم بالواو و لا معنی له و إنما هو بالراء أی المقدم فی المعرفه و تجارب الأمور.

**[ترجمه]«یخرق به الصراط» راه به آن شکافته می‌شود، یعنی به حساب سال هایی که صراط با آنها پیموده می شود.

در النهایه آمده است: «قناه» یک وادی از وادی های مدینه است که در آن کشت و کار وجود دارد. امام علی علیه السلام فرمود: من ابوحسن قرم هستم. یعنی دارای رأی برتر هستم. قرم به شتر نر و بزرگ گویند یعنی من در مقایسه با آنان همانند شتر فحل نر در دسته شتران هستم .

خطابی می گوید: در بیشتر روایات «القوم» آمده یعنی با واو که فاقد معنی است صورت صحیح آن همان با راء (القُرْم) است یعنی کسی که در معرفت و تجربه سرآمد است.

**[ترجمه]

«۱۰»

الْكَافِيَهُ لِإِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ (۲)، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عِيسَى عَنْ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَيْمُونَهَ عَنْ أَبِی بَشِيرٍ الْعَائِذِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِالْمَدِينَهِ حِينَ قُتِلَ عُثْمَانُ فَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ فِيهِمْ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام فَقَالُوا يَا أَبَا الْحَسَنِ هَلُمَّ نُبَايِعْكَ قَالَ لَا حَاجَهَ لِی فِی أَمْرِكُمْ أَنَا بِمَنِ اخْتَرْتُمْ رَاضٍ قَالُوا مَا نَخْتَارُ غَيْرَكَ وَ اخْتَلَفُوا إِلَيْهِ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ مِرَاراً.

ص: ۳۱

۱- رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث الأخیر من المجلس: (۲۶) من المجلد الثانی من أمالیه ص ۷۳۵.

۲- هذا الکتاب من تألیف معلم الأمه الشیخ المفید محمّد بن محمّد بن النعمان و مع الفحص الأکید عنه لم نظفر بعد به.

**[ترجمه]کافیه: - . این کتاب از تالیفات شیخ مفید است که با وجود جستجوی بسیار آن را نیافتم. -

ابو بشیر عائذی گفت: هنگام کشته شدن عثمان، من در مدینه بودم. مهاجرین از جمله طلحه و زبیر نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابوالحسن بیا تا با تو بیعت کنیم. فرمود: برای این کار، نیازی به من نیست. هر کسی را که شما انتخاب کنید، مورد پذیرش من نیز می‌باشد. گفتند: ما غیر از تو کسی را انتخاب نمی‌کنیم. پس از قتل عثمان، آنان برای بیعت نزد علی علیه السلام زیاد رفت و آمد کردند. ص: ۳۱

ص: ۳۱

**[ترجمه]

«۱۱»

وَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقُرَشِیِّ عَنْ أَبِی أَرْوَی قَالَ: لَا أُحَدِّثُکَ إِلَّا بِمَا رَأَتْهُ عَیْنَایَ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَایَ لَمَّا بَرَزَ النَّاسُ لِلْبَیْعَهِ عِنْدَ بَیْتِ الْمَالِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِطَلْحَهَ ابْسُطْ یَدَکَ لِلْبَیْعَهِ فَقَالَ لَهُ طَلْحَهُ أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِکَ مِنِّی وَ قَدِ اسْتَجْمَعَ لَکَ النَّاسُ وَ لَمْ یَجْتَمِعُوا لِی فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِطَلْحَهَ وَ اللَّهِ مَا أَخْشَی غَیْرَکَ فَقَالَ طَلْحَهُ لَا تخشی [تَخْشَنِی فَوَ اللَّهِ لَا تُؤْتَی مِنْ قِبَلِی أَبَداً فَبَایَعَهُ وَ بَایَعَ النَّاسُ.

**[ترجمه]ابو اروی می گوید: غیر از آنچه که چشمان دیده و گوش هایم شنیده نمی گویم. زمانی که مردم برای بیعت با امام در بیت المال گرد آمدند امام به طلحه فرمود: دستانت را بده تا با تو بیعت کنم. طلحه جواب داد: تو از من برای بیعت سزاوارتری چرا که مردم در اطراف تو گرد آمده اند نه در اطراف من. امام فرمود: به خدا غیر از تو از کسی نمی ترسم. طلحه گفت: نترس عهدشکنی از طرف من صورت نخواهد گرفت. سپس بیعت کرد، مردم نیز بعد از او بیعت نمودند.

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَلَمَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ضَرَبَ عَلَی یَدِ عَلِیٍّ بِالْبَیْعَهِ طَلْحَهُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ.

**[ترجمه]یحیی بن سلمه از پدر خود نقل می کند که ابن عباس گفت: قسم به کسی که خدایی جز او نیست، اولین کسی که به عنوان بیعت با علی علیه السلام دست داد طلحه بن عبیدالله بود.

**[ترجمه]

«۱۳»

و عن محمد بن عیسی النهدی عن أبیه عن الصلت بن دینار عن الحسن قال بایع طلحه و الزبیر علیا علیه السلام علی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله طائعین غیر مکرهین.

**[ترجمه]محمدبن عیسی می گوید: طلحه و زبیر با علی علیه السلام بر روی منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و با اختیار خود و نه با اکراه، بیعت نمودند.

**[ترجمه]

«۱۴»

وَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ حَكِيمِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام قَالَ: إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ بَايَعَا عَلِيّاً.

**[ترجمه]عبدالله بن حکیم به نقل از امام سجاد علیه السلام می گوید: طلحه و زبیر با علی علیه السلام بیعت کردند.

**[ترجمه]

«۱۵»

وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُبَارَكٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ عِيسَى قَالَ: إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ أَتَيَا عَلِيّاً علیه السلام بَعْدَ مَا بَايَعَاهُ بِأَيَّامٍ فَقَالا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَرَفْتَ شِدَّهَ مَئُونَهِ الْمَدِينَهِ وَ كَثْرَهَ عِيَالِنَا وَ أَنَّ عَطَاءَنَا لَا يَسَعُنَا قَالَ فَمَا تُرِيدَانِ نَفْعَلُ قَالا تُعْطِينَا مِنْ هَذِهِ الْمَالِ مَا يَسَعُنَا فَقَالَ اطْلُبَا إِلَى النَّاسِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُعْطُوكُمَا شَيْئاً مِنْ حُقُوقِهِمْ فَعَلْتُ قَالا لَمْ نَكُنْ لِنَطْلُبَ ذَلِكَ إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يَكُونُوا يَفْعَلُوا لَوْ طَلَبْنَا إِلَيْهِمْ قَالَ فَأَنَا وَ اللَّهِ أَحْرَى أَنْ لَا أَفْعَلَ فَانْصَرَفَا عَنْهُ.

**[ترجمه]حسن بن مبارک می گوید: طلحه و زبیر چند روز پس از بیعت نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین شما از زیادی خرج مدینه و کثرت تعداد اعضای خانواده ما خبر داری. آنچه به ما می دهی برای ما کافی نیست. امام فرمود: می خواهید چه بکنم؟ گفتند: از اموال بیت المال به اندازه ای که ما را کفایت کند به ما بده. امام فرمود: از مردم بپرسید در صورتی که حاضر بودند از حق خود به شما بدهند من خواهم داد. گفتند: چنین درخواستی را از مردم نخواهیم کرد چرا که درخواست ما را رد خواهند کرد! فرمود: به خدا قسم من سزاوارترم که چنین نکنم. آنان روی برگرداندند و رفتند.

**[ترجمه]

«۱۶»

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام أَنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ أَتَيَا عَلِيّاً علیه السلام فَاسْتَأْذَنَاهُ فِي الْعُمْرَهِ فَقَالَ لَهُمَا لَعَلَّكُمَا تُرِيدَانِ الشَّامَ وَ الْبَصْرَهَ فَقَالا اللَّهُمَّ غَفْراً مَا نَنْوِي إِلَّا الْعُمْرَهَ.

**[ترجمه]عمرو بن شمر به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: طلحه و زبیر نزد امام آمدند و برای انجام عمره اجازه خواستند. امام به آن دو فرمود: شما یا قصد رفتن به شام را دارید یا بصره؟ گفتند: خدا ما را ببخشد، نیتی غیر از عمره نداریم.

**[ترجمه]

«۱۷»

و عن الحسین بن مبارک عن بکر بن عیسی أن علیا أخذ علیهما عهد الله و میثاقه و أعظم ما أخذ علی أحد من خلقه أن لا یخالفا و لا

ص: ۳۲

ينكثا و لا يتوجها وجها غير العمره حتى يرجعا إليها فأعطياه ذلك من أنفسهما ثم أذن لهما فخرجا.

**[ترجمه]حسين بن مبارك گويد: امام عليه السلام از آن دو عهد و قول و شديدترين قسم ممكن را كه مى شود از كسى گرفت، ستاند كه سر به مخالفت برندارند و بيعت شكنى نكنند

ص: ۳۲

و اقدامى غير از عمره انجام ندهند و به مدينه بازگردند. اين قول ها را از طرف خودشان دادند و امام به آنان اذن خروج داد.

**[ترجمه]

«۱۸»

وَ عَنْ أُمِّ رَاشِدٍ مَوْلَاهِ أُمِّ هَانِئٍ أَنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ دَخَلَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَاسْتَأْذَنَاهُ فِي الْعُمْرَهِ فَأَذِنَ لَهُمَا فَلَمَّا وَلَّيَا وَ نَزَلَا مِنْ عِنْدِهِ سَمِعْتُهُمَا يَقُولَانِ لَا وَ اللَّهِ مَا بَايَعْنَاهُ بِقُلُوبِنَا إِنَّمَا بَايَعْنَاهُ بِأَيْدِينَا قَالَتْ فَأَخْبَرْتُ عَلِيّاً عليه السلام بِمَقَالَتِهِمَا فَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۱).

**[ترجمه]ام راشد كنيز ام هانى مى گويد: طلحه و زبير نزد على عليه السلام رفته و خواستار به جاى آوردن عمره شدند. امام به آنان اجازه داد. وقتى پشت كرده و از نزد امام خارج شدند، من شنيدم كه آن دو مى گفتند:

نه به خدا سوگند با قلب خود با او بيعت نكرديم بلكه بادستان خود بيعت نموديم. وى مى گويد: اين خبر را به گوش امام رساندم. كه فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيما» - . فتح / ۱۰ - {در حقيقت، كسانى كه با تو بيعت مى كنند، جز اين نيست كه با خدا بيعت مى كنند دست خدا بالاى دستهاى آنان است. پس هر كه پيمان شكنى كند، تنها به زيان خود پيمان مى شكند، و هر كه بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودى خدا پاداشى بزرگ به او مى بخشد}

**[ترجمه]

«۱۹»

(۲)شا، الإرشاد وَ مِنْ كَلَامِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَتِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَهَ وَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ وَ أُسَامَهُ بْنُ زَيْدٍ مَا رَوَاهُ الشَّعْبِيُّ قَالَ: لَمَّا اعْتَزَلَ سَعْدٌ وَ مَنْ سَمَّيْنَاهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ تَوَقَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى مَا بُويِعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ قَبْلِي وَ إِنَّمَا الْخِيَارُ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ يُبَايِعُوا فَإِذَا بَايَعُوا فَلَا خِيَارَ لَهُمْ وَ إِنَّ عَلَى الْإِمَامِ الِاسْتِقَامَهَ وَ عَلَى الرَّعِيَّهِ التَّسْلِيمَ وَ هَذِهِ بَيْعَهٌ عَامَّهٌ مَنْ رَغِبَ عَنْهَا رَغِبَ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ وَ اتَّبَعَ غَيْرَ سَبِيلِ أَهْلِهِ وَ لَمْ تَكُنْ

بَيْعَتُكَمْ إِيَّاىَ فَلْتَهً وَ لَيْسَ أَمْرِى وَ أَمْرُكُمْ وَاحِداً وَ إِنِّى أَرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِى لِأَنْفُسِكَمْ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأَنْصَحَنَّ لِلْخَصْمِ وَ لَأَنْصِفَنَّ لِلْمَظْلُومِ وَ قَدْ بَلَغَنِى عَنْ سَعْدٍ وَ ابْنِ مَسْلَمَهَ وَ أُسَامَهَ وَ عَبْدِ اللَّهِ وَ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ أُمُورٌ كَرِهْتُهَا وَ الْحَقُّ بَيْنِى وَ بَيْنَهُمْ.

ص: ۳۳

۱- اقتباس من الآیه العاشره من سوره الفتح: (۴۸).

۲ - ۱۹- رواه الشیخ المفید فی الفصل: (۱۶) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۰. و للکلام مصادر أخر یجدها الباحث فی ذیل المختار: (۵۹) من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۰۸ ط ۲.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۰، المختار از کتاب نهج السعاده ۱: ۲۰۸ - ارشاد: به گفته شعبی از سخنان آن حضرت هنگامی که عبدالله بن عمرو سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و اسامه بن زید از بیعت سر باز زدند، این است که امام پس از به جای آوردن حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، شما با من طبق آنچه که با خلفای پیشین بیعت کرده بودید، بیعت کرده‌اید. قبل از بیعت کردن مردم دارای اختیار هستند اما وقتی بیعت کردند دیگر اختیاری از خود ندارند. امام باید پایداری داشته و مردم تسلیم او شوند. این بیعت عمومی است و هر کس از آن روی برگرداند، از دین اسلام روی برگردانده است و از شخصی که اهل اسلام نیست پیروی نموده است. بیعت شما با من بیعت سست نبوده است. کار من و شما یکی نیست. من شما را برای خدا و شما مرا برای خود می‌خواهید. قسم به خدا که من به دشمنان نصیحت می‌کنم و در مورد مظلومان منصفانه رفتار می‌کنم. از سعد و ابن مسلمه و اسامه و عبدالله و حسان بن ثابت اخباری ناخوشایند به من رسیده و میان من و آنان حقّ داور است.

ص: ۳۳

**[ترجمه]

بیان

و إنما الخیار أی بزعمكم و علی ما تدعون من ابتناء الأمر علی البیعه لم تكن بیعتكم إیای فلته تعریض ببیعه أبی بكر.

**[ترجمه]«وانما الخیار» یعنی به زعم شما و طبق آنچه شما در مورد بیعت نمودن ادعا می کنید. «لم تكن بیعتكم إیای فلته» تعریض به بیعت با ابوبکر است.

**[ترجمه]

«۲۰»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب فی جمل أنساب الأشراف أنه قال الشعبی فی خبر لما قتل عثمان أقبل الناس لعلی علیه السلام لیبایعوه و قالوا إلیه فمدوا یده فكفها و بسطوها فقبضها حتی بایعوه (۲) و فی سائر التواریخ أن أول من بایعه طلحه بن عبید الله و كانت إصبعه أصیبت یوم أحد فشلت فبصرها أعرابی حین بایع فقال ابتدأ هذا الأمر ید شلاء لا یتم ثم بایعه الناس فی المسجد و یروی أن الرجل كان عبید بن ذویب فقال ید شلاء و بیعه لا تتم و هذا عنی البرقی فی بیته:

و لقد تیقن من تیقن غدرهم**إذ مد أولهم یدا شلاء

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۳۷۵ -

مناقب: در جمل انساب الاشراف آمده که شعبی در خبری گفت: چون عثمان کشته شد مردم به امام علی علیه السلام رو آوردند تا با ایشان بیعت کنند. مردم به امام گفتند با تو بیعت می کنیم و دست امام را باز کردند تا بیعت کنند امام دست خود را بست، مردم آن را باز کردند. امام دست خود را گره کرد، تا این که سرانجام مردم بیعت نمودند. - . این روایت منابع دیگری نیز دارد که از جمله آن: انساب الاشراف (بلاذری) ۲: ۲۰۹ ۲۱۰ -

در سایر کتب تاریخ آمده است: اولین کسی که بیعت نمود طلحه بن عبیدالله بود. انگشتان طلحه در جنگ احد مجروح شده بود. هنگامی که او بیعت کرد یک اعرابی او را دید و گفت: اولین دستی که بیعت کرد، دست شلی بود این امر به سرانجام نخواهد رسید. سپس مردم در مسجد بیعت کردند .

نقل شده که این مرد، عبیدبن ذؤیب بوده که گفته است: دست شل و بیعتی که سرانجامی ندارد. منظور البرقی در این بیت، همین بوده است:

همگان از خیانت آنان آگاه شدند. چون اولین دستی که برای بیعت دراز شد دست شلی بود.

**[ترجمه]

«۲۱»

جَبَلَهُ بْنُ سُحَیْمٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا بُویِعَ عَلِیٌّ علیه السلام جَاءَ إِلَیْهِ الْمُغِیرَهُ بْنُ شُعْبَهَ فَقَالَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ مَنْ قَدْ عَلِمْتَ قَدْ وَلَّاهُ الشَّامَ مَنْ کَانَ قَبْلَکَ فَوَلِّهِ أَنْتَ کَیْمَا تَتَّسِقَ عُرَی الْإِسْلَام ثُمَّ اعْزِلْهُ إِنْ بَدَا لَکَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ تَضْمَنُ لِی عُمُرِی یَا مُغِیرَهُ فِیمَا بَیْنَ تَوْلِیَتِهِ إِلَی خَلْعِهِ قَالَ لَا قَالَ لَا یَسْأَلُنِیَ اللَّهُ عَنْ تَوْلِیَتِهِ عَلَی رَجُلَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ لَیْلَهً سَوْدَاءَ أَبَداً وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً الْخَبَرَ.

**[ترجمه]جبله بن سحیم از پدر خود نقل می کند: زمانی که مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، مغیره بن شعبه نزد امام آمد و گفت: می‌دانی خلیفه قبل از تو، معاویه را والی شام قرار داد و تو نیز او را به این سمت منصوب کن تا یکپارچگی اسلام حفظ شود و سپس اگر (سرکشی) او برایت آشکار شد او را عزل کن. امام فرمود: آیا تو تضمین می کنی که من آنقدر عمر کنم که پس از نصب او به ولایت، او را عزل کنم؟ گفت: نه. فرمود: خداوند از منصوب کردن وی بر دو نفر مسلمان به یک شب تاریک سؤال نخواهد کرد؟ «وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُدا» - . کهف / ۵۱ - {من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم}.

**[ترجمه]

«۲۲»

و لما بویع علی علیه السلام أنشأ خزیمه بن ثابت یقول:

۱- ۲۰- ۲۲- رواه ابن شهرآشوب إلی آخر الأبیات المذکوره هاهنا فی آخر قضایا الحکمین و الخوارج من کتاب مناقب آل أبی طالب ج ۲ ص ۳۷۵ ط الغریّ.

۲- و لذیل الکلام مصادر، و قد ذکره البلاذری بسندین فی الحدیث: (۲۵۸) و ما بعده من ترجمه أمیر المؤمنین من أنساب الأشراف: ج ۲ ۲۰۹- ۲۱۰.

إذا نحن بايعنا عليا فحسبنا***أبو حسن مما نخاف من الفتن

وجدناه أولی الناس بالناس إنه***أطب قريش بالكتاب و بالسنن

و إن قريشا لا تشق غباره***إذا ما جری يوما علی ضمر البدن

ففيه الذی فيهم من الخير كله***و ما فيهم مثل الذی فيه من حسن

وصی رسول الله من دون أهله***و فارسه قد كان فی سالف الزمن

و أول من صلی من الناس كلهم***سوی خيره النسوان و الله ذی المنن

و صاحب كبش القوم فی كل وقعه***يكون لها نفس الشجاع لدی الذقن

فذاك الذی تثنی الخناصر باسمه*** إمامهم حتی أغيب بی [فی] الكفن

و قال أبو العباس أحمد بن عطيه:

رأيت عليا خير من وطئ الحصا***و أكرم خلق الله من بعد أحمد

وصی رسول المرتضی و ابن عمه***و فارسه المشهور فی كل مشهد

تخيره الرحمن من خير أسره***لأطهر مولود و أطيب مولد

إذا نحن بايعنا عليا فحسبنا*** ببيعته بعد النبی محمد

**[ترجمه]زمانی که مردم با علی عليه السلام بيعت كردند خزيمه بن ثابت شعر ذيل را سرود:

ص: ۳۴

وقتی که ما با علی بیعت کردیم، ابوحسن ما را در ترس از فتنه ها کفایت می کند.

ما او را سزاوارترین شخص برای حکومت یافتیم او عالم ترین شخص به قرآن و سنت نبوی است.

قریش حتی نمی توانند به گرد پای او برسند اگر روزی بر شتران لاغر و چابک سوار شوند.

هر خیری که در همه آنان وجود دارد به طور یکجا در علی هست و آن حسنی که امام دارد هیچ یک از آنان ندارند.

تنها وصی پیامبر صلی الله علیه و آله در آل اوست و چابک سوار پیامبر در زمان های گذشته اوست .

در میان مردم او اولین کسی بود که نماز را بپا داشت، به جز بهترین زنان، و خداوند صاحب منت است.

و او قهرمان قوم در هر واقعه ای بوده که در آن واقعه از شدت و هول، جان شجاعان به لب می رسیده است.

اوست کسی که انگشتان کوچک برای او خم می‌شود و به او اشاره می‌کند و امام همه است و من بر این باورم تا زمانی که در کفن پنهان می‌شوم.

ابوالعباس احمد بن عطیه می گوید:

علی را بهترین کس یافتم که قدم بر روی عالم نهاده او بهترین انسان ها پس از پیامبر است.

او وصی و پسرعمو و چابک سوار مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله در همه عرصه ها بوده است.

خداوند او را از میان بهترین خانواده ها برگزیده است او پاک ترین مولود و پاک ترین محل تولد را داشته است.

وقتی با او بیعت کردیم، بیعت با او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ما را کفایت می کند.

**[ترجمه]

بیان

أطب قریش أی أعلمهم و رجل طبّ بالفتح أی عالم تکون لها أی لشده الواقعه نفس الشجاع و روحه للخوف منها عند الذقن أی مشرفه علی مفارقه البدن.

أقول: سیأتی فی أعمال یوم النیروز

عن المعلی بن خنیس عن أبی عبد الله علیه السلام أن الیوم الذی بویع فیه أمیر المؤمنین ثانیه کان یوم النیروز

**[ترجمه]«اطب قریش» یعنی داناترین آنان. رجل طب: به فتح یعنی مرد عالم. «تکون لها» به خاطر شدت جنگ، «نفس الشجاع» و روح او از ترس آن «عندالذقن» در آستانه خارج شدن از بدن.

می گویم: در توضیح اعمال عید نوروز از مصلی بن خنیس خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمود: دومین بیعت با امام علیه السلام روز نوروز بوده است.

**[ترجمه]

(۱)

نهـج، نهـج البلاـغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ عليه السـلام لَمَّا أُرِيـدُ عَلَى الْبَيْعَهِ بَعْـدَ قَتْلِ عُثْمَانَ دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَيْرِی فَإِنَّا مُسْـتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا يَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْآفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْحُجَّهَ قَدْ تَنَكَّرَتْ

۱- ۲۳- رواه السّيد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۹۰) من كتاب نهج البلاغه.

وَ اعْلَمُوا أَنِّی إِنْ أَجَبْتُکَمْ رَکِبْتُ بِکَمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أَصْغِ إِلَی قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتْبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَکْتُمُونِی فَأَنَا کَأَحَدِکُمْ وَ لَعَلِّی أَسْمَعُکُمْ وَ أَطْوَعُکُمْ لِمَنْ وَلَّیْتُمُوهُ أَمْرَکُمْ وَ أَنَا لَکُمْ وَزِیراً خَیْرٌ لَکُمْ مِنِّی أَمِیراً.

**[ترجمه] - . المختار من کتاب نهج البلاغه: خطبه ۹۰ -

نهج البلاغه: از سخنان آن حضرت هنگامی که پس از قتل عثمان می‌خواستند با ایشان بیعت کنند: مرا رها کنید و در پی شخص دیگری باشید. زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است، و چهره های گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند، چهره افق حقیقت را (در دوران خلافت سه خلیفه) ابرهای تیره فساد گرفته، و راه مستقیم حق ناشناخته ماند.

ص: ۳۵

آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم، بر أساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی دهم. اگر مرا رها کنید چون یکی از شما هستم که شاید شنواتر، و مطیع تر از شما نسبت به رییس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم.

**[ترجمه]

تبیین

المخاطبون بهذا الخطاب هم الطالبون للبیعه بعد قتل عثمان و لما کان الناس نسوا سیره النبی و اعتادوا بما عمل فیهم خلفاء الجور من تفضیل الرؤساء و الأشراف لانتظام أمورهم و أکثرهم إنما نقموا علی عثمان استبداده بالأموال کانوا یطمعون منه علیه السلام أن یفضلهم أیضا فی العطاء و التشریف و لذا نکث طلحه و الزبیر فی الیوم الثانی من بیعته و نقموا علیه التسویه فی العطاء و قالوا آسیت بیننا و بین الأعاجم و کذلک عبد الله بن عمر و سعید بن العاص و مروان و أضرابهم و لم یقبلوا ما قسم لهم فهؤلاء القوم لما طلبوا البیعه بعد قتل عثمان قال علیه السلام دعونی و التمسوا غیری إتماما للحجه علیهم و أعلمهم باستقبال أمور لها وجوه و ألوان لا یصبرون علیها و أنه بعد البیعه لا یجیبهم إلی ما طمعوا فیه و لا یصغی إلی قول القائل و عتب العاتب بل یقیمهم علی المحجه البیضاء و یسیر فیهم بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله.

قوله و إن الآفاق قد أغامت أی أظلمت بغیم سنن أرباب البدع و خفاء شمس الحق تحت سحاب شبه أهل الباطل و المحجه جاده الطریق و تنکّرها تغیرها و خفاؤها قوله علیه السلام رکبت بکم أی جعلتکم راکبین و ترکهم إیاه عدم طاعتهم له و اختیار غیره للبیعه حتی لا تتم شرائط الخلافه لعدم الناصر

کقوله علیه السلام فی الشقشقیه لو لا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر لألقیت حبلها علی غاربها.

و لیس الغرض ردعهم عن البیعه الواجبه بل إتمام للحجه و إبطال لما علم علیه السلام من ادعائهم الإکراه علی البیعه کما فعل

طلحه و الزبير بعـد النكث مع أن المرء حريص على ما منع و الطبع نافر عما سورع إلى إجابته و الوزير من يحمل عن الملك ثقل التدبير.

و قال ابن أبی الحدید (۱) کما هو دأبه أن یأتی بالحق ثم عنه یحید هذا الکلام یحمله أصحابنا علی ظاهره و یقولون إنه علیه السلام لم یکن منصوصا علیه بالإمامه و إن کان أولی الناس بها لأنه لو کان منصوصا علیه لما جاز أن یقول دعونی و التمسوا غیری.

ثم ذکر تأویل الإمامیه منه أن یسیر فیهم بسیره الخلفاء و یفضل بعضهم علی بعض فی العطاء أو بأن الکلام خرج مخرج التضجر و التسخط لأفعال الذین عدلوا عنه علیه السلام قبل ذلک للأغراض الدنیویه أو بأنه خرج مخرج التهکم کقوله تعالی ذُقْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ أی بزعمک ثم قال و اعلم أن ما ذکروه لیس ببعید لو دل علیه دلیل فأما إذا لم یدل علیه دلیل فلا یجوز صرف اللفظ عن ظاهره.

و لا یخفی علی اللبیب أنه بعد الإغماض عن الأدله القاهره و النصوص المتواتره لا فرق بین المذهبین فی وجوب التأویل و لا یستقیم الحمل علی ظاهره إلا علی القول بأن إمامته علیه السلام کانت مرجوحه و أن کونه وزیرا أولی من کونه أمیرا و هو ینافی القول بالتفضیل الذی قال به فإنه علیه السلام إذا کان أحق الإمامه و بطل تفضیل المفضول علی ما هو الحق و اختاره أیضا کیف یجوز للناس أن یعدلوا عنه إلی غیره و کیف یجوز له علیه السلام أن یأمر الناس بترکه و العدول عنه إلی غیره مع عدم ضروره تدعو إلی ترک الإمامه و مع وجود الضروره کما جاز ترک الإمامه الواجبه بالدلیل جاز ترک الإمامه المنصوص علیها فالتأویل واجب علی التقدیرین و لا نعلم أحدا قال بتفضیل غیره علیه و رجحان العدول إلی أحد سواه فی ذلک الزمان.

۱- ذکره فی شرح المختار: (۹۱) من خطب نهج البلاغه من شرحه: ج ۲ ص ۵۹۷ طبع الحدیث ببیروت.

على أن الظاهر للمتأمل فى أجزاء الكلام حيث علل الأمر بالتماس الغير باستقبال أمر لا تقوم له القلوب و تنكر المحجه و أنه إن أجابهم حملهم على الحق هو أن السبب فى ذلك المانع دون عدم النص و أنه لم يكن متعينا للإمامه أو لم يكن أحق و أولى به و نحو ذلك و لعل الوجه فى قوله عليه السلام لعلى أسمعكم و أطوعكم هو أنه إذا تولى الغير أمر الإمامه و لم تتم الشرائط فى خلافته عليه السلام لم يكن ليعدل عن مقتضى التقيه بخلاف سائر الناس حيث يجوز الخطأ عليهم.

و أما قوله فأنا لكم وزيرا خير لكم منى أميرا فلعل المراد بالخيريه فيه موافقه الغرض أو سهوله الحال فى الدنيا فإنه عليه السلام على تقدير الإمامه و بسط اليد لا يجب عليه العمل بمحض الحق و هو يصعب على النفوس و لا يحصل به آمال الطامعين بخلاف ما إذا كان وزيرا فإن الوزير يشير بالرأى مع تجويز التأثير فى الأمير و عدم الخوف و نحوه من شرائط الأمر بالمعروف و لعل الأمير الذى يولونه الأمر يرى فى كثير من الأمور ما يطابق آمال القوم و يوافق أطماعهم و لا يعمل بما يشير به الوزير فيكون وزارته أوفق لمقصود القوم فالحاصل أن ما قصدتموه من بيعتى لا يتم لكم و وزارتى أوفق لغرضكم و الغرض إتمام الحجه كما عرفت.

**[ترجمه]مخاطبان این سخنان، افرادی بودند که پس از قتل عثمان خواستار بیعت بودند. زمانی که مردم سیره نبوی را فراموش کرده و به اقدامات خلفای ستمگر از جمله ترجیح دادن رؤسا و اشراف به دیگران به منظور سامان دادن به امور خود عادت کرده بودند، و اکثر کسانی که از عثمان به خاطر عمل نادرست وی در تقسیم اموال خشم گرفتند از امام علیه السلام نیز توقع داشتند که باز هم آنان را نسبت به دیگران ترجیح دهد و این گونه بود که طلحه و زبیر دو روز پس از بیعت، پیمان شکستند و به علت رعایت مساوات در تقسیم اموال بر او خشم گرفتند و گفتند: تو ما را با عجم، مساوی قرار داده ای. همچنین عبدالله بن عمر و سعیدبن عاص و مروان و امثال آنان این گونه تقسیم اموال را نپذیرفتند. این افراد همان کسانی بودند که پس از قتل عثمان خواستار بیعت با امام شدند که امام به آنان فرمود: «مرا رها کنید، به دنبال کسی غیر از من باشید.» تا حجت را بر آنان تمام کند و به آنان بفهماند که ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است و آنان بر آن صبر نمی‌کنند و او بعد از بیعت به طمع‌های آنان در امر حکومت، پاسخ مثبت نمی‌گوید و به گفتار گوینده و سرزنش ملامت‌گر توجهی نمی‌کند، بلکه آنان را بر راه راست استوار می‌گرداند و آنان را در مسیر سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت می... کند.

فرمود: «افق ها تیره و تار شده است» یعنی با ابر سنت های بدعت گذاران و مخفی شدن خورشید حقیقت زیر ابر اهل شبیه به باطل. المحجه: راه و جاده. تنکّرها: تغییر آنها و پنهان شدن آنها. فرمود: «رکبت بکم: شما را سوار می کنم. و «ترکهم إیاه: ترک کردن امام از سوی مردم» یعنی عدم فرمانبری آنان از امام و انتخاب شخص دیگری برای بیعت تا زمانی که شرایط خلافت به علت عدم وجود حامی و پشتیبان فراهم نباشد، همانند سخن وی در خطبه شقشقیه: «اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم».

و منظور بازداشتن آنان از بیعت واجب نیست بلکه (این قول امام) برای اتمام حجت و ابطال ادعای آنان مبنی بر اجباری و از روی اکراه بودن بیعت بوده است همان گونه که طلحه و زبیر پس از پیمان شکنی ادعا نمودند. به علاوه که انسان نسبت به آنچه از آن منع می شود حریص تر می گردد و طبع انسان از آنچه که بدان سوق داده می شود فراری است و «وزیر» کسی

است که از حکومت فقط وظیفه تدبیر امور را به عهده دارد.

ص: ۳۶

ابن ابی الحدید بر اساس شیوه خود که حق را ذکر می کند و سپس از آن کناره گیری می کند می گوید: - . شرح المختار من خطب نهج البلاغه ۲: ۵۷۹ -

طرفداران ما این کلام را حمل بر ظاهر آن کرده و می گویند: نصب ایشان به امامت، نصب براساس نص صریح نیست هرچند که سزاوارترین مردم نسبت به امر خلافت است چرا که اگر نصب ایشان بنا بر نص صریح می بود جایز نبود بگوید: مرا رها کنید و سراغ شخص دیگری بروید.

ابن ابی الحدید سپس تأویل این سخن امام را نزد امامیه (شیعیان) بیان می کند: (این مخالفت اولیه امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول خلافت به آن دلیل بوده است که) مردم از ایشان درخواست کرده بودند که بر منوال خلفاء بر آنان امامت و رهبری کند و در تقسیم اموال برخی را بر برخی دیگر برتری دهد، یا آنکه باید این سخن را حمل کرد بر اظهار ناراحتی و خشم از اعمال کسانی که پیش از آن به خاطر مقاصد دنیوی از امام علیه السلام روی گرداندند، یا آنکه کلام به شیوه تمسخر است مانند این آیه «ذق انک انت العزیز الکریم» یعنی به زعم تو .

سپس ابن ابی الحدید می گوید: «و بدان، آنچه که ذکر کرده اند و در صورت دلالت دلیل بر آن، بعید نمی باشد و در صورتی که دلیلی بر آن دلالت نکند، جایز نیست که لفظ از ظاهر آن عدول کند».

برای افراد عاقل مخفی نیست که پس از چشم پوشی از ادله محکم و نصوص متواتره، در وجوب تأویل، فرقی بین دو مذهب نیست وصحیح نیست که این کلام حمل بر ظاهر شود مگر اینکه گفته شود که امامت امام علیه السلام مرجوح بوده است و وزیر بودن ایشان اولی از امیر بودن اوست و این موضوع با قول به تفضیلی که ابن ابی الحدید گفته است منافات دارد، زیرا امام اگر محق ترین و شایسته ترین فرد برای امامت باشد و تفضیل مفضول بر آنچه که حق است، باطل باشد و او نیز آن را اختیار کرده است، چگونه برای مردم جایز است از او روی برگردانده و دیگری را انتخاب کنند و برای امام چگونه جایز است که مردم را به رها کردن آن حضرت و صرفنظر کردن از وی و انتخاب شخص دیگری امر کند با آنکه ضرورتی وجود ندارد که ترک امامت را ایجاب کند، و نیز با وجود ضرورت، همان طور که اگر ترک امامتِ واجب با وجود دلایل، جایز باشد، ترک امامت با نص صریح هم جایز خواهد بود. پس به هر دو تقدیر، تأویل واجب است و کسی را سراغ نداریم که قائل به تفضیل شخص دیگری بر امام باشد و عدول به کسی غیر از او را در آن زمان ترجیح بدهد.

ص: ۳۷

با توجه به این که اگر کسی در اجزای کلام اندیشه کند بر او آشکار خواهد شد که دلیل اینکه امام فرمود «به دنبال شخص دیگری باشید» به علّت آن بوده است که اموری پیش می‌آمده که قلب‌ها به آن تن نمی‌دادند و استوار نمی‌ماندند و حق را انکار می‌کردند، و اگر وی عهده‌دار امر خلافت می‌شد، آنان را در مسیر حق سوق می‌داد و سبب این خودداری، وجود مانع

بوده است نه این که نص و تصریح وجود نداشته باشد و ایشان برای خلافت تعیین نشده باشد یا این که ایشان سزاوارتر نبوده است و مانند آن؛ و شاید وجه این که آن حضرت علیه السلام فرمود: «شاید من شنونده‌ترین و مطیع‌ترین فرد در میان شما باشم» این باشد که اگر شخص دیگری خلیفه شود و شرایط برای خلافت آن حضرت مهیّا نباشد، وی از مقتضای تقیه عدول نمی‌کرد بر خلاف سایر مردم که ممکن است خطا و اشتباهی در این مساله از آنان سر بزنند.

اما اینکه فرمود: «من اگر وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم»: شاید منظور از بهتر بودن، موافقت غرض و یا سهولت حال در دنیا باشد یعنی آن حضرت اگر امیر باشد و همه اختیارات در دست او باشد، نمی‌تواند جز به حق محض عمل نماید و تحمل آن برای مردم سخت و دشوار است و جلوی برآورده شدن آرزوی طمع‌کاران را می‌گیرد. اما در صورت وزیر بودن، این‌گونه نیست چون وزیر در امور، مشورت ارائه می‌کند به علاوه که امکان تأثیر وزیر در امیر هست و همچنین به خاطر مهیا بودن شرائط امر به معروف مانند عدم خوف و غیر آن. و شاید امیری که به او ولایت می‌دهند در بسیاری از موارد طبق آمال آن قوم و طبق طمع‌های آنان حکومت کند و به سخن وزیر وقعی ننهد، پس وزارت او برای آن قوم مناسب‌تر است. نتیجه آنکه: آنچه که با بیعت کردن با من به دنبال آن هستید، حاصل نخواهد شد و وزیر بودن من با امیال شما بیشتر سنخیت دارد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، غرض اتمام حجت است.

**[ترجمه]

«۲۴»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَزَوْفَرِیِّ عَنْ حُمَیْدِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ صَالِحٍ الْأَنْمَاطِیِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا أَصْبَحَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَعْدَ الْبَیْعَهِ دَخَلَ بَیْتَ الْمَالِ وَ دَعَی بِمَالٍ کَانَ قَدِ اجْتَمَعَ فَقَسَمَهُ ثَلَاثَهَ دَنَانِیرَ بَیْنَ مَنْ حَضَرَ مِنَ النَّاسِ کُلِّهِمْ فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ أَعْتَقْتُ هَذَا الْغُلَامَ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَهَ دَنَانِیرَ مِثْلَ مَا أَعْطَی سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ.

۱- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث الأخیر من المجلد الثانی من أمالیه ص ۶۹۷.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۶۹۷ -

امالی شیخ طوسی: زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از بیعت وارد بیت المال شد، فرمود تا اموالی که قبلاً جمع آوری شده آوردند. به هر یک از مردم که در آنجا بودند سه دینار داد. سهل بن حنیف برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین این غلام من بود که او را آزاد کردم. پس به او سه دینار داد همان طور که به سهل بن حنیف سه دینار داد.

ص: ۳۸

**[ترجمه]

«۲۵»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ علیه السلام قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَ لَمَعَ لَامِعٌ وَ لَاحَ لَائِحٌ وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ وَ اسْتَبْدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْماً وَ بِيَوْمٍ يَوْماً وَ انْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَ إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قُوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَ اسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمُ سَلَامَةٍ وَ جِمَاعُ كَرَامَةٍ اصْطَفَى اللَّهُ تَعَالَى مَنْهَجَهُ وَ بَيَّنَ حُجَجَهُ مِنْ ظَاهِرِ عِلْمٍ وَ بَاطِنِ حُكْمٍ لَا تَفْنَى غَرَائِبُهُ وَ لَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ فِيهِ مَرَابِيعُ النِّعَمِ وَ مَصَابِيحُ الظُّلَمِ لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ وَ لَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ قَدْ أَحْمَى حِمَاهُ وَ أَرْعَى مَرْعَاهُ فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفِي وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفِي.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: خطبه ۱۵۰ - نهج البلاغه: در خطبه‌ای فرمود: طلوع کننده ای آشکار شد و درخشنده ای درخشید و آشکار شونده ای آشکار گردید. آن که از راه حق منحرف شد به راه راست بازگشت، خداوند گروهی را به گروهی تبدیل و روزی را برابر روزی قرار داد و ما همانند مانده در خشکسالان که در انتظار بارانند، انتظار چنین روزی را می کشیدیم. امامان دین، از طرف خدا، تدبیر کنندگان امور مردم و کارگزاران آگاه بندگانند. کسی به بهشت نمی رود جز آن که آنان را شناخته، و آنان او را بشناسند و کسی در جهنّم سرنگون نگردد جز آن که منکر آنان باشد و امامان دین هم وی را نپذیرند. خدای متعال شما را به اسلام اختصاص داد و برای اسلام برگزید. زیرا اسلام نامی از سلامت است، و فراهم کننده کرامت جامعه می باشد، راه روشن آن را خدا برگزید و حجّت های آن را روشن گردانید. اسلام ظاهرش علم، و باطنش حکمت است، نو آوری های آن پایان نگیرد و شگفتی هایش تمام نمی شود. در اسلام برکات و خیرات همانند سرزمین های پر گیاه در اوّل بهاران فراوان است و چراغهای روشنی بخش تاریکی ها فراوان دارد، که درِ نیکی ها جز با کلیدهای اسلام باز نشود، و تاریکی ها را جز با چراغ های آن روشنایی نمی توان بخشید، مرزهایش محفوظ، و چراگاه هایش را خود نگهبان است، هر درمان خواهی را درمان، و هر بی نیازی طلبی را کافی است.

**[ترجمه]

توضيح

قيل هـذه خطبه خطب بها عليه السـلام بعـد قتل عثمان و انتقال الخلافه إليه و يمكن أن يكون المراد بطلوع الطالع ظهور إمرته و خلافته عليه السـلام و أن يشير بلموع اللامع إلى ظهورها من حيث هى حق له و سطوع أنوار العدل بصيرورتها إليه و بلوح اللائح إلى الحروب و الفتن الواقعه بعد انتقال الأمر إليه.

و قيل المراد بالجميع واحـد فيحتمل أن يكون المراد طلع ما كان طالعا فإن الخلافه كانت له عليه السـلام حقيقه أى طلع ظاهرا ما كان طالعا حقيقه كقوله عليه السلام و اعتدل مائل أى الخلافه التى كانت مائله عن مركزها أو أركان الدين القويم.

و لعـل انتظـار الغير كنـايه عن العلم بوقوعه أو الرضـى بما قضـى الله من ذلك و المراد بالغير ما جرى قبل ذلك من قتل عثمان و انتقال الأمر إليه عليه السلام أو ما سيأتى من الحروب و الوقائع و الأول أنسب.

قوله عليه السلام قوام الله أى يقومون بمصالحهم و قيم المنزل هو

ص: ٣٩

١- ٢٥- رواه الشريف الرضى رحمه اللّه فى المختار: (١٥٠) من باب خطب نهج البلاغه.

المدبر له و العرفاء جمع عريف و هو القيم بأمور القبيله و الجماعه يلى أمورهم و يتعرف الأمير منه أحوالهم فعيل بمعنى فاعل إلا من عرفهم أى بالإمامه و عرفوه أى بالتشيع و الولايه و منكرهم من لم يعرفهم و لم يقر بما أتوا به من ضروريات الدين فهو منكر لهم.

قوله عليه السلام لأنه اسم سلامه أى الإسلام مشتق من السلامه و قال الجوهرى جماع الشى ء بالكسر جمعه يقال الخمر جماع الإثم و المرابيع الأمطار التى تجى ء فى أول الربيع فيكون سببا لظهور الكلإ و يقال أحميت المكان أى جعلته حمى.

قال ابن أبى الحديد أحماه أى جعله عرضه لأن يحمى أى عرض الله سبحانه حماه و محارمه لأن يجتنب و أرعى مرعاه لأن يرعى أى مكن من الانتفاع بمواعظه لأنه خاطبنا بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ و يمكن أن يقال المعنى جعل له حرمات و نهى عن انتهاكها أو ارتكاب نواهيه و تعدى حدوده و رخصا أباح للناس التمتع بها.

أو المراد بقوله عليه السلام قد أحمى حماه منع المغيرين من تغيير قواعده و بقوله أرعى مرعاه مكن المطيعين من طاعته التى هى الأغذيه الروحانيه للصالحين كما أن النبات غذاء للبهائم.

**[ترجمه]گفته شده است که این خطبه پس از قتل عثمان و انتقال خلافت به ایشان ایراد شده است و ممکن است مراد از طلوع طالع در این خطبه، ظهور امارت و خلافت ایشان باشد. و با «لموع اللامع» اشاره می کند به ظهور و تحقق امر خلافت که حق ایشان بوده است و نیز تلألو انوار عدالت با رسیدن حاکمیت به ایشان؛ و منظور از (لوح اللائح) اشاره دارد به جنگ ها و فتنه هایی که پس از عهده داری خلافت پدید می‌آید.

و گفته شده است که مراد از همه آنها یکی است و احتمال دارد که مراد درخشندگی چیزی باشد که درخشان بوده است، چرا که خلافت حقیقتاً برای ایشان بود، به عبارت دیگر خلافتی که حقیقتاً در ایشان طلوع کرده بود، به طور ظاهری در ایشان ظهور کرد. فرمود: «و اعتدل مائل» یعنی منحرف راست گردید، منظور خلافت است که از مواضع اصلی خود یعنی ارکان دین مبین منحرف شده بود.

شاید «انتظار الغیر» کنایه است از علم به وقوع آن و یا رضایت به تقدیر الهی در مورد آن و مراد از «الغیر» اتفاقات پیش از آن، از کشته شدن عثمان و انتقال امر خلافت به ایشان و یا جنگ ها و حوادثی که قرار بود اتفاق بیفتد است که اولی مناسب تر است .

سخن ایشان: «قوام الله». یعنی در پی تحقق منافع مردم می باشند. قیم منزل یعنی تدبیرکننده آن.

ص: ۳۹

العرفا، جمع عریف است و منظور مسئول تدبیر امور قبیله و گروه است که امور ایشان را بر عهده می گیرد و احوال و اوضاع آنها را می شناسد. و (در عریف) فعیل به معنای فاعل است. «اِلامن عرفهم: مگر کسی که آنها را بشناسد» یعنی به عنوان امام؛ «و عرفوه: و ائمه او را بشناسند»: یعنی به تشیع و ولایت، و منکرشان کسی است که آنان را نمی شناسد و به آنچه که آورده

است یعنی ضروریات دین، منکر است.

و سخن ایشان: «لأنه اسم سلامه» چون آن اسم سلامت است، یعنی اسلام که از سلامت مشتق شده است. جوهری می گوید: «جماع الشیء» با کسره، جمع کردن آن است.گفته می شود: خمر جمع کردن گناه است. المرابیع: باران هایی که در اول بهار می بارد و سبب رویش گیاهان است. گفته می شود «أحمیتُ المکان» یعنی آن را قرق کرده و مورد حفاظت قرار دادم.

ابن ابی الحدید می گوید: «أحماء» یعنی آن را در معرض قرار داد تا از آن کناره گیری شود، یعنی خداوند سبحان محارمش را در معرض قرار داد تا از آن دوری شود و أرعی مرعاه لأن یرعی یعنی این امکان را داد که از مواعظ وی سود برده شود چون ما را با زبان عربی مبین مورد خطاب قرار داد.

و ممکن است گفته شود که معنی این است که برای آن حریم هایی قرار داده و از تجاوز به آن نهی کرد یا ارتکاب نواهی و تعدی به حدود آن و همچنین رخصت های داده و اجازه داده مردم از آن بهرمند شوند.

و یا مراد از «قد أحمی حماه» این است که تغییر دهندگان را از تغییر پایه های آن منع کرد. «أرعی مرعاه: ورود به چراگاه های آن را آزاد کرد» یعنی اطاعت کنندگان را قادر ساخت از او اطاعت کنند اطاعتی که غذای روح صالحان است همانند علف که غذای چهارپایان می باشد .

**[ترجمه]

«۲۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام فِی أَوَّلِ خِلَافَتِهِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَنْزَلَ کِتَاباً هَادِیاً بَیَّنَ فِیهِ الْخَیْرَ وَ الشَّرَّ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَیْرِ تَهْتَدُوا وَ اصْدِفُوا عَنْ سَمْتِ الشَّرِّ تَقْصِدُوا الْفَرَائِضَ الْفَرَائِضَ أَدُّوهَا إِلَی اللَّهِ تُؤَدِّکُمْ إِلَی الْجَنَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی حَرَّمَ حَرَاماً غَیْرَ مَجْهُولٍ وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَیْرَ مَدْخُولٍ وَ فَضَّلَ حُرْمَهَ الْمُسْلِمِ عَلَی الْحُرَمِ کُلِّهَا وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِیدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِینَ فِی مَعَاقِدِهَا فَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا یَحِلُّ أَذَی الْمُسْلِمِ إِلَّا بِمَا یَجِبُ

---

۱ - ۲۶- ذکره السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۶۵) من باب خطب نهج البلاغه. وقریبا منه رواه أیضا الطبری فی أوائل حوادث سنه: (۳۵) من تاریخه.

بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّهِ وَ خَاصَّهَ أَحَدِكُمْ وَ هُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَكُمْ وَ إِنَّ السَّاعَهَ تَحْدُوكُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ فِى عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: خطبه ۱۶۵، روایتی مشابه با این روایت را طبری در تاریخ خود در بیان حوادث سال سی و پنج هجری ذکر کرده است. -

نهج البلاغه: خداوند بزرگ کتابی هدایت گر فرستاد، نیکی و بدی، خیر و شر را آشکارا در آن بیان فرمود. پس راه نیکی در پیش گیرید، که هدایت شوید و از شر و بدی پرهیز کنید تا در راه راست قرار گیرید. واجبات، واجبات، در انجام واجبات کوتاهی نکنید تا شما را به بهشت رساند، همانا خداوند چیزهایی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و چیزهایی را حلال کرده که از عیب خالی است، و در این میان حرمت مسلمان را بر هر حرمتی برتری بخشید و حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله اخلاص و توحید استوار کرد. مسلمان کسی است که از مسلمانان از زبان و دست او آزاری نبینند، مگر آنجا که حق باشد، و آزار مسلمان روا نیست جز در آنچه که واجب باشد.

ص: ۴۰

به سوی مرگ که همگانی است، و فرد فرد شما را از آن گریزی نیست بشتابید، همانا مردم در پیش روی شما می روند، و قیامت از پشت سر، شما را می خواند. سبکبار شوید تا به قافله برسید، که پیش رفتگان در انتظار باز ماندگانند. از خدا در مورد بندگان و شهرهایش بترسید، و تقوا پیشه کنید زیرا شما در پیشگاه خداوند، حتی از شهرها و خانه ها و حیوانات بازخواست می شوید. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سرباز مدارید، اگر خیری دیدید برگزینید، و اگر شر و بدی دیدید از آن دوری کنید.

**[ترجمه]

بیان

و اصدفوا أی أعرضوا عن طریقه و القصد العدل و نصب الفرائض علی الإغراء.

قوله علیه السلام و شد بالإخلاص أی ربط الحقوق بها فأوجب علی المخلصین الموحدین المحافظه علی حقوق المسلمین.

قوله و خاصه أحدکم قال ابن أبی الحدید الموت و إن کان عاما لکل حیوان إلا أن له مع کل حیوان خصوصیه و کیفیه مخالفه مع غیره فإن الناس أمامکم أی سبقوکم إلی الموت و فی بعض النسخ البأس بالباء الموحده مع الهمزه أی الفتنه تحدوکم أی تسوقکم و الحداء سوق الإبل و الغناء لها تخففوا أی بالقناعه من الدنیا بالیسیر و ترک الحرص علیها و ارتکاب المأثم فإن المسافر الخفیف أحری بلحوق أصحابه و بالنجاه إنما ینتظر أی للبعث و النشور.

**[ترجمه]واصدفوا یعنی از راهش اعراض کنید. قصد: عدالت است. علت منصوب بودن «فرائض» باب اغراء است.

فرمود: «و شّد بالاخلاص» یعنی ارتباط حقوق به آن یعنی بر مخلصان موحد محافظت از حقوق مسلمانان واجب است. فرمود: «و خاصه احدکم»: ابن ابی الحدید می گوید: منظور «مرگ» است هرچند شامل همه حیوانات می شود اما در مورد هر حیوانی دارای خصوصیت و کیفیت مختلف با سایر حیوانات است «فإن الناس امامکم، مردم در برابر شما هستند» یعنی در مرگ از شما سبقت گرفته اند و در برخی از نسخه ها «الباس» آمده یعنی با «باء» که منظور فتنه است که شما را فرا می خواند. «الحداء» راندن شتر و آواز برای آن. «تخففّوا» یعنی با قناعت کردن از دنیا به اندک و ترک حرص بر دنیا و ترک ارتکاب گناهان خود را سبکبال کنید. چرا که مسافر سبک بار سزاوارتر است از سایر مسافران برای ملحق شدن به دوستان و نجات یافتن. «انما ینتظر» یعنی منتظر رستاخیز و محشر.

**[ترجمه]

«۲۷»

(۱)

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بَعْدَ مَا بُویِعَ لَهُ بِخَمْسَهِ أَیَّامٍ خُطْبَهً فَقَالَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ لِکُلِّ حَقٍّ طَالِباً وَ لِکُلِّ دَمٍ ثَائِراً وَ الطَّالِبُ کَقِیَامِ الثَّائِرِ بِدِمَائِنَا وَ الْحَاکِمُ فِی حَقِّ نَفْسِهِ هُوَ الْعَدْلُ الَّذِی لَا یَحِیفُ وَ الْحَاکِمُ الَّذِی لَا یَجُورُ وَ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

۱- ۲۷- رواه علیّ بن إبراهیم رفع اللّه مقامه فی تفسیر الآیه: (۲۵) من سوره النحل من تفسیره: ج ۱، ص ۳۸۴ و لفقرات الکلام شواهد و مصادر ذکر بعضها فی ذیل المختار: (۶۸) من باب خطب نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۳۵ ط ۲.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ عَلَى كُلِّ شَارِعِ بِدْعَةٍ وِزْرَهُ وَ وِزْرَ كُلِّ مُقْتَدٍ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِ الْعَامِلِينَ شَيْئاً وَ سَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنَ الظَّلَمَهِ مأكل [مَأْكَلًا] بِمَأْكَلٍ وَ مشرب [مَشْرَباً] بِمَشْرَبٍ مِنْ لُقَمِ الْعَلْقَمِ وَ مَشَارِبِ الصَّبِرِ الْأَدْهَمِ فَلْيَشْرَبُوا الصُّلْبَ مِنَ الرَّاحِ السَّمَّ المذاف [الْمُدَافَ] وَ لْيَلْبَسُوا دِثَارَ الْخَوْفِ دَهْراً طَوِيلًا وَ لَهُمْ بِكُلِّ مَا أَتَوْا وَ عَمِلُوا مِنْ أَفَارِيقِ الصَّبِرِ الْأَدْهَمِ فَوْقَ مَا أَتَوْا وَ عَمِلُوا أَمَا إِنَّهُ لَمْ يَبْقَ إِلَّا الزَّمْهَرِيرُ مِنْ شِتَائِهِمْ وَ مَا لَهُمْ مِنَ الصَّيْفِ إِلَّا رَقْدَةٌ وَ يَحْبِسُهُمْ و مَا تَوَازَرُوا وَ جَمَعُوا عَلَى ظُهُورِهِمْ مِنَ الْآثَامِ فَيَا مَطَايَا الْخَطَايَا وَ يَا زَوْرَ الزَّوْرِ وَ أَوْزَارَ الْآثَامِ مَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اسْمَعُوا وَ اعْقِلُوا وَ تُوبُوا وَ ابْكُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ فَأُقْسِمُ ثُمَّ أُقْسِمُ لَتَحْمِلَنَّهَا بَنُو أُمَيَّهَ مِنْ بَعْدِي وَ لَيَعْرِفُنَّهَا فِي دَارِ غَيْرِهِمْ عَمَّا قَلِيلٍ فَلَا يُبَعِّدُ اللَّهُ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ عَلَى الْبَادِي يَعْنِي الْأَوَّلَ مَا سَهَّلَ لَهُمْ مِنْ سَبِيلِ الْخَطَايَا مِثْلُ أَوْزَارِهِمْ وَ أَوْزَارِ كُلِّ مَنْ عَمِلَ بِوِزْرِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ

**[ترجمه] - . تفسیر قمی ۱: ۳۸۴، المختار از باب خطب نهج السعادهٔ ۱: ۲۳۵ -

تفسیر قمی: امیرالمؤمنین علیه السلام پنج روز پس از بیعت مردم با ایشان خطبه ای ایراد کرده و فرمود: بدانید که هر حقی، طالبی و هر خونی، خونخواهی دارد، و طالب حق، همچون انتقام گیرنده خون های ماست، و حاکمی که درباره خودش حکم می دهد همان عادلی است که انصاف می ورزد و همان حاکمی است که ستم نمی کند و او خداوند واحد قهّار است.

ص: ۴۱

و بدانید که گناه هر بدعت‌گذار و همه افرادی که پس از او به وی اقتدا می‌کنند تا روز قیامت بر گردن اوست بدون اینکه از گناه عمل کنندگان چیزی کاسته شود. خداوند از ظالمان، در برابر خوردنی به وسیله خوردنی و در برابر نوشیدنی با نوشیدنی انتقام خواهد گرفت، با لقمه های تلخ و عصاره های بدمزه سیاه رنگ، و به آنان سمّی مهلک نوشانده و لباسی از ترس به مدت طولانی خواهد پوشاند. و برای آنان به خاطر هر آنچه انجام داده اند، مشک هایی مملو از نوشیدنی های سیاه رنگ تلخ است، و این عذاب مافوق آن چیزی است که عمل کرده‌اند. از زمستانشان فقط سرمای سوزان و از تابستانشان فقط گرمای شدید نصیبشان خواهد شد و آنان را حبس می کند و آنان کمکی نخواهند داشت در حالی‌که باری از گناهان را بر پشت خود انباشته‌اند. چه مرکبهایی که گناهان ظالمان را حمل می‌کنند و چه گناهانی و چه گنهکارانی!. بشنوید، تعقّل کنید، توبه نمایید و بر خود گریه کنید و «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُون» - . شعراء / ۲۲۷. - { کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت}. قسم می‌خورم و باز قسم می‌خورم که پس از من بنی امیّه خلافت را بدست خواهند گرفت و در اندک زمانی آن را در خانه غیر خودشان خواهند دید. خداوند فقط کسی را که ظلم کرده دور می‌گرداند و و گناه آنان و همه عمل کنندگان تا روز قیامت متوجه شروع کننده این راه یعنی اولین کسی است که زمینه را برای آنان فراهم کرد. «وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُون» - . نحل / ۲۵. - «و (آنها باید) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند (بردارند). آگاه باشید، چه بد باری را می کشند.»

**[ترجمه]

إيضاح

و الطـالب كقيام الثائر أى طلب الطالب للحق كقيام الطالب بـدمائنا و الثأر بالهمز الـدم و الطلب به و قاتل حميمك و الثائر من لا يبقى على شـى ء حتى يـدرك ثأره ذكره الفيروزآبادى و الحاكم فى حق نفسه و لعل المعنى أن فى قتلنا حقا لنا و حقا لله تعالى حيث قتلوا حجته و وليه و القائم يطلب حقنا و الله العادل يحكم فى حق نفسه أن على كل شارع بدعه وزره شـرع لهم كمنع سـن و قوله وزره اسم إن و خبره الظرف المقـدم أى يلزم مبـدع البـدعه و محـدثها وزر نفسه و وزر كـل من اقتـدى به من لقم العلقم اللقم جمع اللقمه و العلقم الحنظـل و كل شـى ء مر و الأديم الأسود فليشـربوا الصـلب أى الشديـد الغليظ فإن شـربه أعسـر أو هو تصـحيف الصـئب بالهمزه يقال صئب من الشراب كفرح إذا روى و امتلأ و الصبب بالباء محركه بمعنى المصبوب و الراح الخمر أطلق هنا تهكما و الـدوف الخلط و البل بماء و نحوه و قال الفيروزآبادى الفرقه السـقاء الممتلئ لا يسـتطاع يمخض حتى يفرق و الطائفه من الناس و الجمع فرق و جمع الجمع أفاريق

ص: ۴۲

إلا الزمهرير من شتائهم أی لم یبق من شدائد الدنیا إلا ما أصابهم من تلک الشده و لیس لهم فی ذلک أجر إلا رقده بالهاء أی إلا نومه و فی بعض النسخ بالفاء مع الضمیر و الرفد بالکسر العطاء و بالکسر و الفتح القدح الضخم و الحاصل أنه لم یبق لهم من راحه الدنیا إلا راحه قلیله ذهبت عنهم و یحبسهم ما توازروا أی یحبسهم یوم القیامه أوزارهم و فی بعض النسخ و ما توازروا أی یحبسهم الله و یا زور الزور قال فی القاموس الزوره الناقه التی تنظر بمؤخر عینها لشدتها و لعل فی بعض الفقرات تصحیفات.

**[ترجمه]«والطالب کقیام الثائر» حق طلبی انسان همانند قیام شخص خونخواه است، به عبارت دیگر طالب حق، همچون قیام کننده برای خونخواهی ماست. «الثأر» با همزه، به معنای خون و خونخواهی و طلب کردن قاتل خویشاوندت است. «الثائر» به گفته فیروزآبادی کسی که آرام و قرار ندارد تا اینکه انتقام بگیرد.

«الحاکم فی حق نفسه»: شاید معنی آن این باشد که در کشتن ما، حقی بر ما و حقی بر خداوند خواهد بود چرا که حجت و ولی او را کشته‌اند. قائم، حق ما را خواهد گرفت و خداوند عادل در حق خودش قضاوت خواهد کرد.

«أن علی کل شارع بدعه وزره: گناه هر بدعت گذاری بر عهده خود اوست»: «شرع لهم» بر وزن «منع» یعنی سنت گذاری. و قول ایشان: «وزره» اسم اِنّ و خبر آن ظرف مقدم، یعنی بدعت‌گذار هم گناه بدعت خودش و هم گناه پیروان خود را به دوش می‌کشد. «من لقم العلقم» لقم جمع لقمه است و العلقم: حنظل که گیاه تلخی است و یا هر چیز تلخ. «الأدیم»: سیاه. فلیشربوا الصلب: یعنی شدید غلیظ زیرا نوشیدن آن سخت‌تر است. یا تصحیف «صئب» با همزه است. گفته می شود صئب من الشراب بر وزن فرح، هنگامی که بسیار بنوشد تا آن که از آن پُر شود.

«الصّیَبَ»: با «باء» با حرکت حروف، به معنی مصبوب یعنی ریخته شده. «الراح» یعنی شراب که در اینجا برای تمسخر است. الّدوف: مخلوط شدن و خیس شدن با آب و مانند آن. فیروزآبادی: الفرقه: مشک پر است که نمی‌توان آن را مخض زدن دوغ کرد تا این که جدا شود، همچنین به معنای گروهی از مردم و جمع آن فِرَق است و جمع الجمع آن: أفاریق.

ص: ۴۲

«إلا الزمهریر من شتائهم»: یعنی از سختی های دنیا چیزی باقی نماند مگر آنچه آنان بدان دچار شدند و در این میان از اجر و پاداش بهره مند نشدند. «اِلا رقده» با هاء یعنی به غیر از خواب. در برخی از نسخه ها: با فاء و ضمیر ذکر شده است. الرفد با کسره: عطا و بخشش و با کسره و فتح: قدح بزرگ. و نتیجه اینکه از راحتی دنیا برای آنان غیر از راحتی اندکی باقی نمانده که آن هم از بین رفت. «ویحسبهم ما توازرو»: یعنی بار سنگینشان آنان را در روز قیامت حبس می کند. در برخی از نسخه ها: «و ما توازروا» خدا آنان را حبس می‌کند «و یا زور الزور» در القاموس گفته شده است: الزوره: شتری که از قسمت انتهایی چشمانش نگاه می کند برای شدت آن، و شاید در برخی از پاراگراف ها تصحیف باشد.

**[ترجمه]

[(۱)](#)

شا، الإرشاد مَسْعَدَهُ بْنُ صَدَقَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام النَّاسَ بِالْمَدِینَهِ فَقَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ یَقْصِمْ جَبَّارِی دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَمْهِیلٍ وَ رَخَاءٍ وَ لَمْ یَجْبُرْ کَسْرَ عَظْمِ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَزْلٍ وَ بَلَاءٍ أَیُّهَا النَّاسُ وَ فِی دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ خَطْبٍ وَ اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ عَتْبٍ مُعْتَبَرٌ وَ مَا کُلُّ ذِی قَلْبٍ بِلَبِیبٍ وَ لَا کُلُّ ذِی سَمْعٍ بِسَمِیعٍ وَ لَا کُلُّ ذِی نَاظِرٍ عَیْنٍ بِبَصِیرٍ أَلَا فَأَحْسِنُوا النَّظَرَ عِبَادَ اللَّهِ فِیمَا یَعْنِیکُمْ ثُمَّ انْظُرُوا إِلَی عَرَصَاتِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ اللَّهُ بعلمه [بِعَمَلِهِ] کَانُوا عَلَی سُنَّهٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ أَهْلَ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقام کَرِیمٍ فَهَا هِیَ عَرْصَهُ الْمُتَوَسِّمِینَ وَ إِنَّها لَبِسَبِیلٍ مُقِیم تُنْذِرُ مَنْ یأتها [نَابَهَا] مِنَ التُّبُورِ بَعْدَ النَّضْرَهِ وَ السُّرُورِ وَ مُقِیلٌ مِنَ الْأَمْنِ وَ الْحُبُورِ وَ لِمَنْ صَبَرَ مِنْکُمُ الْعَاقِبَهُ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ فَوَاهاً لِأَهْلِ الْعُقُولِ کَیْفَ أَقَامُوا بِمَدْرَجَهِ السُّیُولِ وَ اسْتَضَافُوا غَیْرَ مَأْمُونٍ وَیْساً لِهَذِهِ الْأُمَّهِ الْجَائِرَهِ فِی قَصْدِهَا الرَّاغِبَهِ عَنْ رُشْدِهَا لَا یَقْتَفُونَ أَثَرَ نَبِیٍّ وَ لَا یَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِیٍّ وَ لَا یُؤْمِنُونَ بِغَیْبٍ وَ لَا یَرْعَوُونَ مِنْ عَیْبٍ کَیْفَ

---

۱ – ۲۸– رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۵۲) مما اختار من کلام الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۵۵.

وَ مَفْزَعُهُمْ فِی الْمُبْهَمَاتِ إِلَی قُلُوبِهِمْ وَ کُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامُ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهَا فِیمَا یَرَی بِعُرًی ثِقَاتٍ لَا یَأْلُونَ قَصْداً وَ لَنْ یَزْدَادُوا إِلَّا بُعْداً لِشِدَّهِ أُنْسِ بَعْضِهِمْ بِبَعْضِهِمْ وَ تَصْدِیقِ بَعْضِهِمْ بَعْضاً حِیَاداً کُلُّ ذَلِکَ عَمَّا وَرَّثَ الرَّسُولُ وَ نُفُوراً عَمَّا أُدِّیَ إِلَیْهِ مِنْ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ الْعَلِیمِ الْخَبِیرِ فَهُمْ أَهْلُ عَشَوَاتٍ وَ کُهُوفُ شُبُهَاتٍ قَادَهُ حَیْرَهٍ وَ رِیبَهٍ مِمَّنْ وُکِّلَ إِلَی نَفْسِهِ فَاغْرَوْرَقَ فِی الْأَضَالِیلِ هَذَا وَ قَدْ ضَمِنَ اللَّهُ قَصْدَ السَّبِیلِ لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ فَیَا مَا أَشْبَهَهَا مِنْ أُمَّهٍ صَدَرَتْ عَنْ وَلَائِهَا وَ رَغِبَتْ عَنْ رُعَاتِهَا وَ یَا أَسَفاً أَسَفاً یَکْلِمُ الْقَلْبَ وَ یُدْمِنُ الْکَرْبَ مِنْ فَعَلَاتِ شِیعَتِنَا بَعْدَ مَهْلِکِی عَلَی قُرْبِ مَوَدَّتِهَا وَ تَأَشُّبِ أُلْفَتِهَا کَیْفَ یَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ تَحَوَّلَ أُلْفَتُهَا بُغْضاً فَلِلَّهِ الْأُسْرَهُ الْمُتَزَحْزِحَهُ غَداً عَنِ الْأَصْلِ الْمُخَیِّمَهُ بِالْفَرْعِ الْمُؤَمِّلَهُ الْفَتْحَ مِنْ غَیْرِ جِهَتِهِ الْمُتَوَکِّفَهُ الرَّوْحَ مِنْ غَیْرِ مَطْلَعِهِ کُلُّ حِزْبٍ مِنْهُمْ مُعْتَصِمٌ بِغُصْنٍ آخِذٌ بِهِ أَیْنَمَا مَالَ الْغُصْنُ مَالَ مَعَهُ مَعَ أَنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ سَیَجْمَعُهُمْ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ وَ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُمْ وَ یَجْعَلُهُمْ رُکَاماً کَرُکَامِ السَّحَابِ یَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَاباً یَسِیلُونَ مِنْ مُسْتَشَارِهِمْ إِلَیْهَا کَسَیْلِ الْعَرِمِ حَیْثُ لَمْ تَسْلَمْ عَلَیْهِ قَارَهٌ وَ لَمْ تَمْنَعْ مِنْهُ أَکَمَهٌ وَ لَمْ یَرُدَّ رُکْنُ طَوْدٍ سَنَنَه یَغْرِسُهُمُ اللَّهُ فِی بُطُونِ أَوْدِیَهٍ یُسْلِکُهُمْ یَنابِیعَ فِی الْأَرْضِ یَنْفِی بِهِمْ عَنْ حُرُمَاتِ قَوْمٍ وَ یُمَکِّنُ لَهُمْ فِی دِیَارِ قَوْمٍ لِکَیْ لَا یَغْتَصِبُوا مَا غَصَبُوا یُضَعْضِعُ اللَّهُ بِهِمْ رُکْناً وَ یَنْقُضُ بِهِمْ عَلَی الْجَنْدَلِ مِنْ إِرَمَ وَ یَمْلَأُ مِنْهُمْ بُطْنَانَ الزَّیْتُونِ

ص: ۴۴

الْخِيَرَهُ بَلْ لِلَّهِ الْخِيَرَهُ وَ الْأَمْرُ جَمِيعاً (۱).

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۵۵ -

ارشاد: امیر المؤمنین علیه السّلام در مدینه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای پروردگار متعال فرمود: خدای تعالی هیچ گاه گردنکشان روزگار را نابود نکرده مگر پس از مهلت دادن و آسودگی، و شکستگی استخوان هیچ یک از امتهای گذشته را اصلاح نکرده مگر پس از تنگی و بلاء. ای مردم در برابر آنچه از سختی‌ها بدان رو آورده اید، و گرفتاریهای بزرگی که از زمان پشت سر گذارده اید عبرت است، ولی هر که دل دارد خردمند نیست، و هر گوش داری شنوا نیست. هر کس که با چشم نگاه می‌کند بینا نیست. آگاه باشید ای بندگان خدا، خوب بنگرید در آنچه برای شما مفید است. سپس بنگرید به خانه‌های فراخِ آن کس که خداوند او را در قبال عواقب کردارش هلاک ساخت، و به روش فرعونیان زندگی می... کردند دارای باغها و چشمه ها و کشت زارها و مقامی بس بزرگ بودند، پس اینها همه میدان عبرتی برای مردمان کنجکاو و با فراست است. آن راه آشکار ثابتی است که هر کس در آن پا نهد او را از نابودیِ بدنبال خوشی و ناز و نعمت بیم دهد، و آسودگی خیال و شادکامی انسان را بازگرداند و آن کس از شما که شکیبائی ورزد سرانجام نیک دارد و سرانجام کارها از آن خداست. پس وای بحال خردمندان! چگونه به گذرگاه سیلها رحل اقامت افکنده اند و چیزی را که ایمن از زوال نیست به خود می‌بندند، وای به حال این امتی که از جاده راست منحرف گشته و از درک کمالات و رشد خود باز مانده است. از را پیامبر خود پیروی نمی‌کنند و دنبال کردار وصی پیامبر نمی‌روند، و بغیب (یعنی خدا و قیامت) ایمان نمی‌آورند، از زشتی خودداری نمی‌کنند و چگونه (خودداری کنند)

ص: ۴۳

در صورتی که در کارهای نامعلوم پناهگاهشان دلهای خودشان است و هر یک از ایشان امام و پیشوای خودش می‌باشد (و چنین می‌پندارد) که در آنچه به نظرش رسیده بندهای محکم و استواری را گرفته است. (به زعم خودشان) در انجام خیرات و طلب را درست کوتاهی نمی کنند، (اما به خاطر نادانی شان) جز دوری (از راه حق) بر چیزی نمی‌افزایند، و این (دوری از حق) به خاطر شدت انس و خو گرفتن به همدیگر و تصدیق یکدیگر است و همه اینها برای کنار رفتن و دوری گزیدن از آن چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به یادگار گذاشته است و برای گریختن از آنچه آفریدگار آسمانها و زمینها، خداوند دانا و آگاه به آن پیامبر گرامی فرو فرستاده است. پس ایناننند گمراهان بی بصیرت، و پناهگاه های شبهه، و سرداران شک و حیرت هر کسی هستند که بخود واگذار شود، پس در گرداب گمراهی‌ها غرق شود.

و خداوند بر خود واجب کرده که راه راست را بنمایاند «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيم» - . انفال / ۴۲ - {تا هلاک شود آنکه هلاک شده (و کفر ورزیده) از روی بینش، و زنده گردد آنکه زنده شده است (و ایمان آورده) است از روی بینش، و همانا خداوند شنونده و دانا است}، پس ای مردم، چه اندازه شبیه هستند این گروه به آن امتی که از زمامداران حقیقی خود جلوگیری کرده و از صاحب اختیاران واقعی خود به کناره گرفته‌اند. و ای بسا افسوس که دل ریش شود و اندوه همیشگی گردد از کردارهای شیعیان پس از رفتن من در حالی که از نزدیکی (زمان) ایشان به دوستی یکدیگر و آمیزش و الفت (اندک زمانی نگذرد) که چگونه برخی از ایشان برخی را بکشند، و این دوستی و همدمی

به دشـمنی و کینه تبدیل گردد، پس با خداست سرانجام گروهی که در این میان اساس و ریشه را از دست داده، و رحل اقامت و تمسـک را بـه در خـانه فرع و شـاخه افکننـد، آنـان که آرزومنـد فتـح و پیروزی هسـتند نه از راه آن، و چشم به راه شـادی و رحمت دوخته‌انـد و نه از برآمـدنگاه آن، هر گروهی از ایشان به شاخه‌ای چنگ زننـد، و به هر سو آن شاخه میل کند آنان نیز بدنبالش به همان سو روند.

بـا این که خـدایی که سپاس سزاوار اوست بزودی آنـان را چون پـاره ابرهـای پائیزی گرد آورد، و میان ایشان طرح دوستی و الفت اندازد، و همانند ابرهای متراکم اینان را متراکم و انبوه سازد و درهایی را برای ایشان بگشاید، از جایگاههای خود همانند سیل خروشان بیرون ریزنـد همان‌گونه که هیچ تپه از آن سـیل آسوده نماند، و هیچ جای بلندی جلوگیر آن نشود، و هیچ دامنه کوهی آن سـیل را منحرف نکنـد. خداونـد ایشان را در میان شـکم دره ها می‌پرورانـد وماننـد چشـمه ها در زمین روان سازد، بوسـیله اینـان از حریم‌های گروهی جلوگیری کنـد و ایشان را در شـهرهای گروهی می‌گمارد تا آنچه را آنان بزور گرفته انـد، واپس گیرند. ویران و منهدم سازد بوسـیله ایشان رکنی را، و بشکند بدست ایشان سنگهای پیچیده ارم را و پر می‌کند از ایشان گودیهای زیتون را. سوگنـد به آن که دانه را شـکافت و انسان را آفریـد که هر آینه آب شود آنچه در دست های ایشان اسـت پس از پابرجاشـدن شان در شـهرها و بزرگی کردن بر بنـدگان چنان قیر و سـرب در آتش آب شود و امیـد است خدای تعالی شیعیان مرا پس از جـدائی و پراکنـدگی برای بدترین روز این گروه گرد آورد، و برای هیچ کس نیست که در کارها چیزی را برای خدا اختیار کند (این قسمت از روایت در بحار ناقص و نامفهوم نقل شده است)

ص: ۴۴

بلکه اختیار کارها همگی از آن خداست.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام إلی عرصـات من قـد أبـاده الله أی انظروا إلی دیار من قـد أهلکه الله بعمله کالخلفاء الثلاثه خصوصا عثمان فها هی أی عرصـات هؤلاـء عرصه المتوسـمین و المتفکرین فی الـدنیا و عواقبهـا المعتبرین بهـا وَ إِنَّهـا لَبِسَبِیـلٍ مُقِیمٍ أی عرصاتهم و منـازلهم علی سبیلکم تنظرون إلیهـا صـباحا و مسـاء تنـذر تلـک العرصه من یأتها معتبرا بلسان الحال بالویل و الثبور بعـد ما کان أصحابها فی النضره و السرور و الحبور کالسرور لفظا و معنی.

و استضافوا أی طلبوا الضیافه أو قبلوها ممن لا یؤمن من الغدر و هو الدنیا.

ویسا لهذه الأمه قال الفیروزآبادی فی القاموس ویس کلمه تستعمل فی موضع رأفه و استملاح للصبی و الویس الفقر.

و فی بعض النسخ و یا لهذه الأمه أی یا قوم اعجبوا لهم لا یألون قصدا أی لا یقصرون فی قصد الخیرات أو فی طلب قصد السبیل و وسطه بزعمهم لکن لقصور علمهم لا یزیدون إلا بعدا.

و فی بعض النسخ لا یأتون و هو أصوب و قد ضمن الله إشاره إلی قوله تعالی وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبِیلِ فیا ما أشبهها (۲) أی یا قوم ما أشبه هذه الأمه بأمه کذا تعریضا لهم و إعراضا عن التصریح بصدور هذه الأعمال منهم.

و الأظهر ما فی الکافی فما أشبه هؤلاء بأنعام قد غاب عنها رعاؤها و فی الصحاح تأشب القوم اختلطوا و ائتشبوا أیضا یقال جاء فلان فیمن تأشب

ص: ۴۵

۱- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۵۲) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد ص ۱۵۵.

۲- و کان فی اصلی مکتوب فوق هذه الجمله بین الاسطر: «فیا من اشبهها».

إليه أی انضم إليه و قال تزحزح تنحی و قال خيم بالمكان أی أقام و التوكف الترقب و الانتظار و الحاصل أنهم تفرقوا عن أئمه الحق و لم ينصروهم و تعلقوا بالأغصان و الفروع التی لا ينفع التعلق بها كمختار و أبی مسلم و زيد و يحيی و إبراهيم و أمثالهم. (۱) قوله عليه السلام سيجمعهم إشاره إلی اجتماعهم علی أبی مسلم لدفع بنی أميه و الآنک بضم النون الأسرب.

قوله عليه السلام و لعل الله يجمع شيعتی إشاره إلی ظهور القائم عليه السلام و قد مر و سيأتی مزيد توضيح للخطبه عند إيرادها بسند آخر.

**[ترجمه]سخن امام عليه السلام: «إلی عرصات من قد أباده الله» «به سرزمين های كسانی كه خداوند آنهارا از بين برده است: يعنی بنگريد به سرزمين هايی كه خداوند اهل آنها را به خاطر عملشان همانند خلفای سه‌گانه به ويژه عثمان نابود كرده است.

«فها هی: پس هان اين است»، يعنی سرزمين‌های اينان، همه ميدان عبرتی برای مردم بافراست و متفكران در دنيا و عواقبش و عبرت گيرندگان از آن است.

«اِنها لسبيل مقيم»: آثار آنها باقی مانده است يعنی آثار كشور و منازلشان بر سر راهتان است كه هر صبح و شب آنها را مشاهده می كنيد. اين آثار برای هر كسی كه آنها را ببيند به زبان حال عبرت آميز هشدار می دهد كه اين عرصه‌های ويران و خرابی كه مشاهده می كنيد اهالی آن قبلاً شاد و مسرور بودند.

«الحبور» مانند سرور، هم از نظر لفظ و هم از نظر معنا. «استضافوا» يعنی طلب ضيافت كردند يا آن را پذيرفتند، از كسی كه از نيرنگ و فريبش امنيتی و آسايشی نيست و او دنيا است.

«ويسأ لهذه الامه» فيروزآبادی در القاموس می گويد: ويس كلمه ای است كه در موضع رأفت و مهربانی كردن با بچه به كار می رود. الويس يعنی فقر.

در برخی از نسخه ها: «و يا لهذه الامه» يعنی: ای قوم از آنها تعجب كنيد. «لايألون قصدا» در انجام خيرات كوتاهی نمی كنند يا در طلب راه درست و ميانه به زعم ايشان، اما به خاطر نادانی شان فقط دورتر می‌شوند.

در برخی نسخه ها: «لا يأتون» آمده كه صحيح تر است. «و قدضمن الله» اشاره است به اين كلام الهی «و علی الله قصد السبيل»

«فيا ما اشبهها»: يعنی ای قوم، اين امت چقدر شبيه فلان امت است. به علت صدور چنين اعمالی از آنان، از تصريح خودداری كرده است و تعريض زده است.

ظاهرتر آن است كه در الكافی است: «و آنان چقدر به چهارپايانی شباهت دارند كه فاقد چوپان هستند»، در الصحاح: تأشَبَ القوم: يعنی در هم آميختند همچنين گفته می شود: فلانی آمد در حالی كه با فلان شخص درهم آميخته بود

ص: ۴۵

یعنی همراه او آمد.

و فرمود: تزحزح: کناره گیری کرد و فرمود: خیم بالمکان: یعنی اقامت کرد، خیمه زد. التوکف: مترصد شدن و منتظر شدن و نتیجه اینکه: آنها از کنار امامان حق پراکنده شدند و آنان را یاری نکردند، بلکه به شاخه ها و درختان آویزان شدند که البته سودی هم نکردند مثل: مختار، ابومسلم و زید و یحیی و ابراهیم و امثالهم.

فرمود: «سیجمعهم: آنان را جمع خواهد کرد» اشاره دارد به گرد آمدن آنان در اطراف ابومسلم برای دفع بنی امیه. الآنک با ضمه نون یعنی: سرب.

فرمود: «و لعل الله یجمع شیعتی: امید است که خدا شیعیانم را جمع کنند» اشاره دارد به ظهور امام زمان (عج) همان طور که گذشت. توضیحات بیشتر در مورد این خطبه هنگام ذکرآن با سند دیگر خواهد آمد .

**[ترجمه]

«۲۹»

(۲)

نی، الغیبه للنعمانی الْکُلَیْنِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ یَعْقُوبَ السَّرَّاجِ وَ عَلِیِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا بُویِعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ خَطَبَ خُطْبَهً ذَکَرَهَا یَقُولُ فِیهَا أَلَا إِنَّ بَلِیَّتَکُمْ قَدْ عَادَتْ کَهَیْئَتِهَا یَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِیَّکُمْ وَ الَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَهً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَهً حَتَّی یَعُودَ أَسْفَلُکُمْ أَعْلَاکُمْ وَ أَعْلَاکُمْ أَسْفَلَکُمْ وَ لَیَسْبِقَنَّ سَبَّاقُونَ کَانُوا قَصَّرُوا وَ لَیُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ کَانُوا سَبَقُوا وَ اللَّهِ مَا کَتَمْتُ وَشْمَهً وَ لَا کَذَبْتُ کِذْبَهً وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْیَوْمِ.

۱- ذکر المثال فی القضیه بالمختار و أبی مسلم لیس بصواب اذ کل ما قیل فی حقّ المختار من جهات الضعف و الانحراف فهو من مفتریات شیعه بنی أمیّه، و أمّا أبو مسلم فهو من شیعه بنی العباس لا غیر.

۲- ۲۹- رواه النعمانیّ رحمه اللّه فی الحدیث: (۱۳۲) فی باب: «ما یلحق الشیعه من التمحیص ...» و هو الباب (۱۲) من کتاب الغیبه ص ۱۳۵، ط بیروت.

**[ترجمه] - . الغیبهٔ: ۱۳۵ -

الغیبه نعمانی: امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان که مردم با وی بیعت کردند، بر منبر رفته و خطبه ای ایراد کرد و فرمود: آگاه باشید، تیره روزی ها و آزمایش ها، همانند زمان بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بار دیگر به شما روی آورد. سوگند به خدایی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می شوید، غربال و زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود، آنان که سابقه ای در اسلام داشتند، و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد. به خدا سوگند، کلمه ای از حق را نپوشاندم و هیچ دروغی نگفته ام و از پیش به این مقام خلافت و چنین روزی خبر داده شده‌ام.

ص: ۴۶

**[ترجمه]

«۳۰»

(۱)

نهج، نهج البلاغه ذِمَّتِی بِمَا أَقُولُ رَهِینَهٌ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبَرُ عَمَّا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْمَثُلَاتِ حَجَزَهُ التَّقْوَی عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ أَلَا وَ إِنَّ بَلِیَّتَکُمْ قَدْ عَادَتْ کَهَیْئَتِهَا یَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِیَّهُ لَهُ وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّی یَعُودَ أَسْفَلُکُمْ أَعْلَاکُمْ وَ أَعْلَاکُمْ أَسْفَلَکُمْ وَ لَیَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ کَانُوا قَصَّرُوا وَ لَیُقَصِّرَنَّ سَبَّاقُونَ کَانُوا سَبَقُوا وَ اللَّهِ مَا کَتَمْتُ وَشْمَهً وَ لَا کَذَبْتُ کِذْبَهً وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْیَوْمِ أَلَا وَ إِنَّ الْخَطَایَا خَیْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَیْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِی النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَی مَطَایَا ذُلُلٌ حُمِلَ عَلَیْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَزِمَّتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمُ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِکُلٍّ أَهْلٌ فَلَئِنْ أَمِرَ الْبَاطِلُ لَقَدِیماً فَعَلَ وَ لَئِنْ قَلَّ الْحَقُّ لَرُبَّمَا وَ لَعَلَّ وَ لَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَیْ ءٌ فَأَقْبَلَ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: خطبه ۱۶ - نهج البلاغه: آن چه می گویم به عهده می گیرم و خود به آن پایبندم. کسی که عبرت ها برای او آشکار شود و از عذاب آن پند گیرد، تقوا و خویشتن داری او را از سقوط در شبهات نگه می دارد. آگاه باشید، تیره روزی ها و آزمایش ها، همانند زمان بعثت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بار دیگر به شما روی آورد. سوگند به خدایی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می شوید، چون دانه ای که در غربال ریزند (این قسمت اخیر به اشتباه در بحار نقل نشده است)، یا غذایی که در دیگ گذارند به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد، تا آن که پایین به بالا، و بالا به پایین رود، آنان که سابقه ای در اسلام داشتند، و تاکنون منزوی بودند، بر سر کار می آیند، و آنها که به ناحق، پیشی گرفتند، عقب زده خواهند شد. به خدا سوگند، کلمه ای از حق را نپوشاندم، هیچ گاه دروغی نگفته ام، به این مقام خلافت و چنین روزی خبر داده شدم. آگاه باشید همانا گناهان چون مرکب های بد رفتارند که سواران خود (گناهکاران) را عنان رها شده در آتش دوزخ می اندازند. اما تقوا، چونان مرکب های فرمانبرداری هستند که سواران خود را، عنان بر دست، وارد بهشت جاویدان می کنند. حقّ و باطل همیشه در پیکارند، و برای هر کدام

طرفدارانی است، اگر باطل پیروز شود، جای شگفتی نیست، از دیر باز چنین بوده، و اگر طرفداران حق اندکند، چه بسا روزی فراوان گردند و پیروز شوند، امّا کمتر اتّفاق می افتد که چیز رفته باز گردد.

**[ترجمه]

بیان

الزعیم الکفیل أن من صرحت أی کشفت و المثلات العقوبات و قحم فی الأمر و تقحمه رمی بنفسه فیه و الشبهات ما اشتبه حقیته و حلیته.

و قیل أراد بالشبهات ما یتوهم کونه حقا ثابتا باقیا من الأمور الزائله الفانیه و قد مر تفسیر باقی الکلام فی باب شکایته علیه السلام.

ص: ۴۷

---

۱ - ۳۰- ذکره السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۶) من باب الخطب من نهج البلاغه ثمّ قال السیّد رحمه اللّه إن فی هذا الکلام الأدنی من مواقع الاحسان ما لا تبلغه مواقع الاستحسان و إن حظ العجب منه أکثر من حظ العجب به و فیه مع الحال التی وصفنا زوائد من الفصاحه لا یقوم بها لسان و لا یطلع فجها إنسان و لا یعرف ما أقوله إلّا من ضرب فی هذه الصناعه بحق و جری فیها علی عرق و ما یعقلها الا العالمون.

**[ترجمه]الزعیم یعنی الکفیل. «أن من صرحت» یعنی آشکار شد. المثلات: یعنی عقوبات. قحم فی الامر: یعنی خود را در آن انداخت. الشبهات: آنکه حق بودن و دروغین بودن آن با هم مشتبه شده باشد و گفته شده است: منظور ایشان از شبهات امور فانی می باشد که حق بودن و ثابت بودن و ماندگاریشان مورد توهم است. تفسیر بقیه کلام در باب شکایت ایشان علیه السلام گذشت.

ص: ۴۷

**[ترجمه]

«۳۱»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام وَ قَدْ قَالَ لَهُ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ نُبَایِعُکَ عَلَی أَنَّا شُرَکَاؤُکَ فِی هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ علیه السلام لَا وَ لَکِنَّکُمَا شَرِیکَانِ فِی الْقُوَّهِ وَ الِاسْتِعَانَهِ وَ عَوْنَانِ عَلَی الْعَجْزِ وَ الْأَوَدِ.

**[ترجمه] - . المختار من قصار نهج البلاغه: (۲۰۲) -

نهج‌البلاغه: امام علیه السلام در جواب طلحه و زبیر که گفته بودند: با تو بیعت می کنیم به شرط این که ما شریک تو در امر خلافت باشیم، فرمود: «نه، ولی در قدرت و یاری دادن شریک، و در ناتوانی و سختی کمک باشید».

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید أی إذا قوی أمر الإسلام بی قویتما أنتما أیضا و الاستعانه هنا الفوز و الظفر و عونان علی العجز و الأود أی العوج.

و قال ابن میثم رحمه الله أی علی رفع ما یعرض منهما أو حال وجودهما إذ کلمه علی تفید الحال.

وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ أَنَّهُ قَالَ فِی جَوَابِهِمَا أَمَّا الْمُشَارَکَهُ فِی الْخِلَافَهِ فَکَیْفَ یَکُونُ ذَلِکَ وَ هَلْ یَصِحُّ أَنْ یُدَبِّرَ أَمْرَ الرَّعِیَّهِ إِمَامَانِ وَ هَلْ یَجْمَعُ السَّیْفَانِ وَیْحَکَ فِی غِمْدٍ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید می گوید: یعنی هنگامی که پایه های اسلام توسط من قوت یافت شما هم تقویت کنید. استعانت در اینجا یعنی ظفر و پیروزی. «عونان علی العجز و الاود» یعنی کجی.

ابن میثم (ره) می گوید: یعنی بر رفع آنچه که عارض می‌شود از آن دو، یا حال وجود آن دو، زیرا «علی» بر حال دلالت دارد.

ابن ابی الحدیـد نقل می کند که امام علیه السـلام در جواب آن دو فرمود: اما مشارکت در خلافت، چگونه چنین چیزی امکان دارد. آیا صحیح است که تدبیر امور مردم را دو امام انجام دهند؟ وای بر تو، آیا دو شمشیر در یک غلاف جای می گیرد؟

**[ترجمه]

«۳۲»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السـلام لَمَّا عُوتِبَ عَلَی التَّسْوِیَهِ فِی الْعَطَاءِ أَ تَأْمُرُونِّی أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِیمَنْ وُلِّیتُ عَلَیْهِ وَ اللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَـمَرَ سَمِیرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِی السَّمَاءِ نَجْماً لَوْ کَانَ الْمَالُ لِی لَسَوَّیْتُ بَیْنَهُمْ فَکَیْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ لَهُمْ فَکَیْفَ وَ إِنَّمَا الْمَـالُ مَـالُ اللَّهِ ثُمَّ قَـالَ علیه السـلام أَلَا وَ إِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِی غَیْرِ حَقِّهِ تَبْـذِیرٌ وَ إِسْـرَافٌ وَ هُوَ یَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِی الـدُّنْیَا وَ یَضَـعُهُ فِی الْآخِرَهِ وَ یُکْرِمُهُ فِی النَّاسِ وَ یُهِینُهُ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَمْ یَضَعِ امْرُؤٌ مَالَهُ

ص: ۴۸

۱- ۳۱- ذکره السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۲۰۲) من قصار نهج البلاغه. وما ذکره المصنف عن ابن أبی الحدید، ذکره فی شرح الکلام فی ج ۵ ص ۴۸۸ ط الحدیث ببیروت.

۲- ۳۲- ذکره السـیّد الرضـی رحمه اللّه فی المختار: (۱۲۵) من نهـج البلاـغه. وله مصادر أخر یجدها الباحث فی ذیل المختار: (۲۷۸) من نهج السعاده: ج ۲ ص ۴۵۳

فِی غَیْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَیْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُکْرَهُمْ وَ کَانَ لِغَیْرِهِ وُدُّهُمْ فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ یَوْماً فَاحْتَاجَ إِلَی مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَدِینٍ وَ أَلْأَمُ خَلِیلٍ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: (۱۲۵) و المختار من نهج السعاده: ۴۵۳ -

نهج البلاغه: از سخنان وی زمانی که در مورد توزیع مساوی بیت المال مورد سرزنش قرار گرفت: آیا به من دستور می دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم در باره امّت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم. به خدا سوگند، تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد اگر این اموال از خودم بود به گونه ای مساوی در میان مردم تقسیم می کردم تا چه رسد که مال برای خودشان است، بلکه مال، مال خداست؛ آگاه باشید بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا مقام بخشنده آن را بالا برد، امّا در آخرت پست خواهد کرد، در میان مردم ممکن است گرامی اش بدارند، امّا در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است. کسی مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود

ص: ۴۸

مصرف نکرد و به غیر اهل آن نپرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود و دوستی آنها را متوجّه دیگری ساخت، پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.

**[ترجمه]

إيضاح

قوله علیه السلام أ تأمروننی أصله تأمروننی فأسکنت الأولی و أدغمت لا- أطور به أی لا- أقربه أبدا و لا- أدور حوله و قال الفیروزآبادی فی القاموس السمر محرکه اللیل و حدیثه.

و ما أفعله ما سمر السمیر أی ما اختلف اللیل و النهار و ما أم نجم أی قصد أو تقدم لأن النجوم لا تزال یتبع بعضها بعضا فلا بد فیها من تقدم و تأخر و لا یزال یقصد بعضها بعضا فإن زلت به النعل أی إذا عثر و افتقر و الخدین الصدیق.

**[ترجمه]کلام ایشان: «أتامرونی: آیا مرا امر می کنید»، در اصل «تأمروننی» بوده است که نون اول ساکن شده و در نون بعدی ادغام گردیده است. «لا- أطور به» یعنی هرگز بدان نزدیک نمی شوم و پیرامون آن نمی گردم. و فیروزآبادی در القاموس می گوید: السَمَر با حرکت حروف یعنی شب و صحبت در شب «و ما افعله ما سمر السمیر» مادامی که شب و روز در پی هم می آیند. «ما أم نجم»: یعنی قصد کرد و پیشی گرفت چون ستارگان همچنان در پی همدیگر می آیند و حتماً باید تقدم و تأخر داشته باشند. همچنان برخی، برخی دیگر را تعقیب می کنند. «فإن زلّت به النعل» یعنی اگر لغزید و فقیر شد. الخدین: دوست.

**[ترجمه]

«۳۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِيَّایَ فَلْتَةً وَ لَيْسَ أَمْرِی وَ أَمْرُكُمْ وَاحِداً إِنِّی أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِی لِأَنْفُسِكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِی عَلَی أَنْفُسِكُمْ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ وَ لَأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ حَتَّی أُورِدَهُ مَنْهَلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهاً.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: (۱۳۴) - نهج البلاغه: بیعت شما مردم با من ناگهانی و با بی‌تدبیری نبود، و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید. به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم، و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گر چه تمایل نداشته باشد.

**[ترجمه]

ایضاح

الفلته الأمر يقع من غير تدبر و لا رويه و فيه تعريض ببيعه أبی بكر كما روت العامه عن عمر أنه قال كانت بيعه أبی بكر فلته وقی الله المسلمين شرها و من عاد إلی مثلها فاقتلوه.

و قوله عليه السلام إنی أريدكم الخطاب لغير الخواص من أصحابه عليه السلام و المعنی أنی أريد إطاعتكم إیای لله و تريدون أن تطيعونی للمنافع الدنيويه. و قال الجوهری خزمت البعير بالخزامه و هی حلقه من شعر تجعل فی وتره أنفه ليشد فيها الزمام.

ص: ۴۹

۱- ۳۳- ذكره السيّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۳۴) من نهج البلاغه.

**[ترجمه]الفلته: کاری که با بی تدبیری و بدون فکر صورت گیرد. گریز است به بیعت با ابوبکر همان طور که عامه از عمر نقل کرده اند که گفت: بیعت با ابوبکر بی تدبیری بوده است خدا مسلمانان را از شرّ این اقدام محافظ نماید. هر کس دوباره چنین کاری کرد، او را بکشید .

فرمود: انی اریدکم: من شما را می خواهم: خطاب به صحابه غیرخواص است و معنی آن اینکه: من از شما می خواهم که به خاطر خدا از من اطاعت کنید در حالی که شما می خواهید به خاطر منافع دنیوی از من اطاعت کنید.

جوهری می گوید: خزمت البعیر بالخزامه: خزامه حلقه ای است که در بینی شتر قرار می‌دهند. این حلقه ای است از مو که افسار را به آن می بندند.

ص: ۴۹

**[ترجمه]

«۳۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام كَلَّمَ بِهِ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ بَعْدَ بَيْعَتِهِ لِلْخِلَافَةِ وَ قَدْ عَتَبَا [عَلَيْهِ مِنْ تَرْكِ مَشُورَتِهِمَا وَ الِاسْتِعَانَةِ فِي الْأُمُورِ بِهِمَا لَقَدْ نَقَمْتُمَا يَسِيراً وَ أَرْجَأْتُمَا كَثِيراً أَلَا تُخْبِرَانِي أَيُّ شَيْ ءٍ لَكُمَا فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُكُمَا عَنْهُ وَ أَيُّ قَسْمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْكُمَا بِهِ أَمْ أَيُّ حَقٍّ رَفَعَهُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهِلْتُهُ أَمْ أَخْطَأْتُ بَابَهُ وَ اللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ رَغْبَةٌ وَ لَا فِي الْوِلَايَةِ إِرْبَةٌ وَ لَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمُونِي إِلَيْهَا وَ حَمَلْتُمُونِي عَلَيْهَا فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَسَنَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمَا وَ لَا رَأْيِ غَيْرِكُمَا وَ لَمْ يَقَعْ حُكْمٌ جَهِلْتُهُ فَأَسْتَشِيرَكُمَا وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمَا وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمَا وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأُسْوَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي وَ لَا وَلِيتُهُ هَوًى مِنِّي بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ فُرِغَ مِنْهُ فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْكُمَا فِيمَا قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ وَ أَمْضَى فِيهِ حُكْمَهُ فَلَيْسَ لَكُمَا وَ اللَّهِ عِنْدِي وَ لَا لِغَيْرِكُمَا فِي هَذَا عُتْبَى أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِنَا إِلَى الْحَقِّ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمُ الصَّبْرَ رَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقّاً فَأَعَانَ عَلَيْهِ أَوْ رَأَى جَوْراً فَرَدَّهُ وَ كَانَ عَوْناً بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه ( ) -

نهج البلاغه: کلام آن حضرت خطاب به طلحه و زبیر، پس از بیعت با وی. آن دو امام را به خاطر اینکه با آنان مشورت نکرده و در امور خلافت جایگاهی برای آنان قائل نیست، مورد ملامت قرار دادند. فرمود:

به اندک چیزی خشمناک شدید، و خوبی های فراوان را از یاد بردید ممکن است به من خبر دهید که کدام حقّی را از شما باز داشته ام یا کدام سهم را برای خود برداشته ام. و بر شما ستم کردم و کدام شکایت حقّی پیش من آورده شده که ضعف نشان

دادم و کدام فرمان الهی را آگاه نبوده و راه آن را به اشتباه پیموده ام؟. به خدا سوگند، من به خلافت رغبتی نداشته، و به ولایت بر شما علاقه ای نشان نمی دادم، و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید، و آن را بر من تحمیل کردید. روزی که خلافت به من رسید در قرآن نظر افکندم، هر دستوری که داده، و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم، به راه و رسم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اقتدا کردم. پس هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران ندارم، هنوز چیزی پیش نیامده که حکم آن را ندانم، و نیاز به مشورت شما و دیگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم. و امّا اعتراض شما که چرا با همه به تساوی رفتار کردم: این روشی نبود که به رأی خود، و یا با خواسته دل خود انجام داده باشم، بلکه من و شما این گونه رفتار را از دستور العمل های پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آموختیم، که چه حکمی آورد و چگونه آن را اجرا فرمود. پس در تقسیمی که خدا به آن فرمان داد به شما نیازی نداشتم. سوگند به خدا، که برای شما و غیر شما نزد من حقّی نیست تا از آن پوزش بخواهم. خداوند قلب های شما و ما را به سوی حق هدایت فرماید و شکیبایی و استقامت را به ما و شما الهام کند. خدا رحمت کند آن کس را که حقّی را بنگرد و یاری کند، یا ستمی مشاهده کرده آن را نابود سازد، و حق را یاری داده تا به صاحبش باز گردد.

**[ترجمه]

توضیح

قال ابن الأثیر فی النهایه نقم فلان إذا بلغت به الکراهه حد السخط.

و قال ابن أبی الحدید أی نقمتما من أحوالی الیسیر و ترکتما الکثیر الذی

ص: ۵۰

۱- ۳۴- ذکره السیّد الرضی قدس اللّه نفسه فی المختار: () من نهج البلاغه.

لیس لکما و لا لغیرکما فیه مطعن فلم تذکراه فهلا اغتفرتما الیسیر للکثیر و لیس هذا اعترافا بأن ما نقماه موضع الطعن و العیب و لکنه علی جهه الاحتجاج.

و قال ابن میثم أشار بالیسیر الذی نقماه إلی ترک مشورتهما و تسویتهما لغیرهما فی العطاء فإنه و إن کان عندهما صعبا فهو لکونه غیر حق فی غایه السهوله و الکثیر الذی أرجآه ما أخراه من حقه و لم یؤتیاه إیاه.

و قیل یحتمل أن یرید أن الذی أبدیاه و نقماه بعض ما فی أنفسهما و قد دل ذلک علی أن فی أنفسهما أشیاء کثیره لم یظهراه و الاستیثار الانفراد بالشی ء و دفع الحق عنهما أعم من أن یصیر إلیه علیه السلام أو إلی غیره أو لم یصر إلی أحد بل بقی بحاله فی بیت المال و الاستیثار علیهما به هو أن یأخذ حقهما لنفسه و جهل الحکم أن یکون الله قد حکم بحرمه شی ء فأحله الإمام و جهل الباب أن یصیب فی الحکم و یخطئ فی الاستدلال أو یکون جهل الحکم بمعنی التحیر فیه و أن لا یعلم کیف یحکم و الخطأ فی الباب أن یحکم بخلاف الواقع و الإربه بالکسر الحاجه و الأسوه بالضم و الکسر القدوه أی أسوتکما بغیرکما فی العطاء و یقال للأمر الذی لا یحتاج إلی تکمیل مفروغ منه و العتبی الرجوع من الذنب و الإساءه.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه می گوید: «نقم فلان»: یعنی بیزاری او را به حد خشم رساند.

ابن ابی الحدید می گوید: در مورد موضوعی ناچیز مرا سخت مورد سرزنش قرار دادید و موضوعات بسیاری

ص: ۵۰

را که شما و غیر شما را در آن راه طعنه‌ای نیست رها کرده‌اید و متعرض آن نمی شوید. چرا از امور ناچیز برای امور مهم و زیاد چشم پوشی نکردید؟ و این اعتراف به اینکه آنچه که آن دو بر آن خشم گرفتند، شایسته طعن و سرزنش باشد نیست بلکه از جهت احتجاج بر آنان می باشد.

ابن میثم می گوید: منظور امام از «یسیر» (امور آسان و ناچیز) سرزنش های طلحه و زبیر به علت مشورت نکردن امام با آنها و دریافت مساوی از بیت المال در مقایسه با دیگران است. با توجه به اینکه این ادعای آنان ناحق است هرچند برای آنان سخت و گران است اما در نهایت آسانی است و «کثیر» آن چیزی است که آن دو از حق امام به تأخیر انداختند و از دادن آن به امام خودداری کردند.

و گفته شده است: احتمال دارد که منظور امام این بوده باشد، که آنچه آن دو بروز داده و بدان خشم گرفتند، برخی از مسائلی باشد که در دل داشته اند و این نشان می‌دهد که چیزهای زیادی در دل آنها هست که اظهار نکردند. «الاستیثار»: اختصاص دادن چیزی را به خود و ندادن حق آنهاست، اعم از این که آن چیز را به خود اختصاص دهد یا آن را به دیگری (غیر از صاحبان حق) بدهد یا آنکه به کسی ندهد و آن را در بیت المال نگه دارد. «الاستیثار علیهما به»: یعنی حق آن دو را خود بگیرد، و منظور از «جهل الحکم» آن است که خداوند به حرمت چیزی حکم کرده باشد اما امام آن را حلال دانسته باشند، و «جهل الباب» آن است که به حکم صحیح برسد اما در استدلال خطا کرده باشد، یا ممکن منظور از «جهل الحکم» تحیر در آن باشد و این که نداند چگونه حکم نماید و مراد از «الخطأ فی الباب» حکم کردن خلاف واقع باشد. «الإربه»: به کسر، حاجت و

نیاز، «الأسوه»: به ضم و کسر، پیشوا، مقصود اقتدا کردن شما دو نفر در بخشش بیت المال به غیر خودتان است، و به امری که نیاز به تکمیل نداشته باشد «مفروغ منه» می گویند، «العتبی»: اعتراف به گناه و اشتباه.

**[ترجمه]

«۳۵»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام فِی وَصْفِ بَیْعَتِهِ بِالْخِلَافَهِ وَ بَسَطْتُمْ یَدِی فَکَفَفْتُهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاکَکْتُمْ عَلَیَّ تَدَاکَّ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیَاضِهَا یَوْمَ وُرُودِهَا حَتَّی انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَتِ الرِّدَاءُ وَ وُطِئَ الضَّعِیفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَیْعَتِهِمْ إِیَّایَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِیرُ وَ هَدَجَ إِلَیْهَا الْکَبِیرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِیلُ وَ حَسَرَتْ إِلَیْهَا الْکِعَابُ.

ص: ۵۱

---

۱ - ۳۵- ذکره السیّد قدّس سرّه فی المختار: (۲۲۷) و للکلام شواهد کثیره بعضها مذکور فی الحدیث: (۲۵۲) من ترجمه علی من أنساب الأشراف.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: (۲۲۷) - نهج البلاغه: در توصیف بیعت برای خلافت: دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم. سپس همانند شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند. آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند، و بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان، بی نقاب به صحنه آمدند.

ص: ۵۱

**[ترجمه]

بیان

تداككتم أی ازدحمتم ازدحاما شديدا يدك بعضكم بعضا و الدكّ الدق و الهيم العطاش و قال الجوهری الهدجان مشيه الشيخ و هدج الظليم إذا مشی فی ارتعاش و حسرت أی كشفت عن وجهها حرصا علی حضور البيعه و الكعاب بالفتح المرأه حين تبدو ثديها للنهود و هی الكاعب و جمعها كواعب ذكره ابن الأثير فی كتاب النهايه.

**[ترجمه]تداککتم: یعنی ازدحام کردید ازدحام شدیدی که همدیگر را له نمودید. الدک: له کردن. الهیم: عطش و تشنگی، جوهری می گوید: الهدجان: راه رفتن انسان پیر. هدج الظلیم: شترمرغ نر وقتی که با لرزش راه برود. حسرت: صورت خود را باز کرد تا اینکه در جمع بیعت حضور یابد. الکعاب با فتحه: طبق آنچه که ابن اثیر در النهایه می گوید: زنی که سینه اش رشد کرده و در حال تبدیل شدن به پستان است. در این حال آن را کاعب گویند و جمع آن کواعب است.

**[ترجمه]

«۳۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام يَعْنِی بِهِ الزُّبَيْرَ فِی حَالٍ اقْتَضَتْ ذَلِكَ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَ لَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقَرَّ بِالْبَيْعَهِ وَ ادَّعَی الْوَلِيجَهَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَ إِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ.

**[ترجمه] - . المختار: باب اول نهج البلاغه: (۸ ۱۰) - نهج البلاغه: از کلام امام علیه السلام که در آن منظورش زبیر است: می پندارد با دست بیعت کرد نه با دل، پس به بیعت با من اقرار کرده ولی مدّعی انکار بیعت با قلب است، بر او لازم است بر این ادّعا دلیل روشنی بیاورد، یا به بیعت گذشته باز گردد.

**[ترجمه]

بیان

الولیجه البطانه و الأمر یسر و یکتم قال ابن أبی الحدید کان الزبیر یقول بایعت بیدی لا بقلبی و کان یدعی تاره أنه أکره علیها و تاره یدعی أنه وری فی البیعه توریه فقال علیه السلام بعد الإقرار لا یسمع دعوی بلا بینه و لا برهان.

**[ترجمه]الولیجه: باطن و امری که پنهان و مکتوم می شود.

ابن ابی الحدید می گوید: زبیر می گفت: با دستم بیعت کردم نه با دلم. گاهی ادعا می‌کرد که مجبور به بیعت شده و گاهی دیگر مدعی می شد که در بیعت توریه کرده است!! لذا امام علیه السلام فرمود: پس از اقرار، هیچ ادعایی بدون دلیل و برهان قابل پذیرش نیست.

**[ترجمه]

«۳۷»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ قَدْ أَرْعَدُوا وَ أَبْرَقُوا وَ مَعَ هَذَیْنِ الْأَمْرَیْنِ الْفَشَلُ وَ لَسْنَا نُرْعِدُ حَتَّی نُوقِعَ وَ لَا نُسِیلُ حَتَّی نُمْطِرَ.

**[ترجمه] - . المختار: باب اول نهج البلاغه: (۱۰۸) - نهج البلاغه: چون رعد خروشیدند و چون برق درخشیدند، اما کاری از پیش نبردند و سر انجام سست گردیدند ولی ما این گونه نیستیم، تا عمل نکنیم، رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیل جاری نمی سازیم.

**[ترجمه]

بیان

یقال أرعد الرجل و أبرق إذا توعد و تهدد قوله علیه السلام حتی نوقع لعل المعنی لسنا نهدد حتی نعلم أنا سنوقع قوله علیه السلام حتی نمطر أی إذا أوقعنا بخصمنا أوعدنا حینئذ بالإیقاع غیره من خصومنا.

**[ترجمه]گفته می شود: اَرعد الرجل و ابرق: تهدید کرد. فرمود: حتی نوقع: شاید معنی این باشد که ما تهدید نمی کنیم مگر اینکه بدانیم آن را عملی خواهیم کرد. حتی نمطر: اگر بر دشمن فرود بیاییم، آن هنگام دیگر دشمنانم را هم بوسیله این حمله تهدید می کنیم.

**[ترجمه]

«۳۸»

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ علیه السلام أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَ رَجِلَهُ وَ إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَ لَا لُبِسَ عَلَيَّ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

ص: ۵۲

۱- ۳۶- رواها السيّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۸- ۱۰) من الباب الأوّل من نهج البلاغه.

۲- ۳۶- رواها السيّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۸- ۱۰) من الباب الأوّل من نهج البلاغه.

**[ترجمه]نهج البلاغة: آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده های لشکر خود را فراخوانده است امّا من آگاهی لازم به امور را دارم، نه حق را از خود پوشیده داشتم، و نه حق بر من پوشیده مانده است. سوگند به خدا، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد، آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند، و آنان که بگریزند، خیال بازگشت نکنند.

ص: ۵۲

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم هذا الفصل ملتقط و ملفق من خطبه له علیه السلام لما بلغه أن طلحه و الزبیر خلعا بیعته و هو غیر منتظم و الرجل جمع راجل.

و قال ابن أبی الحدید فی قوله لأفرطن لهم من رواها بفتح الهمزه فأصله فرط ثلاثی یقال فرط القوم سبقهم و رجل فرط یسبق القوم إلی البئر فیهیئ لهم الأرشیه و الدلاء و منه

قوله أنا فرطکم علی الحوض.

و یکون التقدیر لأفرطن لهم إلی حوض فحذف الجار و عدی الفعل بنفسه کقوله تعالی وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ و یکون اللام فی لهم إما للتقویه کقوله یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ أی یؤمن المؤمنین أو یکون اللام للتعلیل أی لأجلهم.

و من رواها لأفرطن بضم الهمزه فهو من قولهم أفرط المزاده ملأها و الماتح بالتاء المستقی من قولهم متح یمتح بالفتح و المائح بالیاء الذی ینزل إلی البئر فیملأ الدلو و قال معنی قوله أنا ماتحه أی أنا خبیر به کما یقول من یدعی معرفه الدار أنا بانی هذه الدار و حاصل المعنی لأملأن لهم حیاض حرب هی من دربتی و عادتی أو لأسبقنهم إلی حیاض حرب أنا متدرب بها مجرب لها إذا وردوها لا یصدرون عنها یعنی قتلهم و إزهاق أنفسهم و من فر منها لا یعود إلیها.

**[ترجمه]ابن میثم می گوید: این فصل با خطبه ای که امام پس از عهدشکنی طلحه و زبیر ایراد کرده اند، ترکیب شده، و منظم نیست. الرجل جمع راجل است.

ابن ابی الحدید در مورد کلام امام علیه السلام «لأفرطن» می گوید: برخی همزه را مفتوح نقل کرده اند و اصل آن «فَرَط» ثلاثی مجرد است. گفته می شود «فَرَط القومَ»: بَر قوم پیشی گرفت و «رَجل فُرِط» کسی را گویند که بر کاروان پیشی می گیرد تا به چاه آب برسد و طنابها و دلوها را برایشان آماده کند. و کلام ایشان که فرمودند: «أنا فرطکم علی الحوض» یعنی من از شما برای رسیدن به حوض پیشی می‌گیرم از این باب است. و تقدیر آن چنین است که «لأفرطن لهم اِلی حوض» که حرف جر حذف شده و فعل با خودش متعدی شده است. مانند آنکه خداوند می فرماید: «واختار موسی قومه». و لام موجود در «لهم» یا

برای تقویت است مانند «یؤمن للمؤمنین» یعنی «یؤمن المؤمنین» و یا برای تعلیل است یعنی لاجلهم «به منظور آنان، به خاطر آنان».

برخی دیگر «لافرطن» را با همزه مضموم نقل کرده اند. بنا به قول آنها: أفرط المزاده: یعنی ظرف آب را پر کرد. «الماتح» با تاء: یعنی آب کشنده. (بنا به قول آنان) «متح یمتح» با فتحه و «المایح» با یاء یعنی کسی که به چاه رفته و دلو را پر از آب می کند و گفت: (معنای کلام او) «أنا ماتحه: من ماتح آن هستم» یعنی من به آن آگاهم. همانطور که هر کس «ادعای شناخت خانه را دارد» می گوید: من بنا کننده این خانه هستم. نتیجه اینکه «من حوض‌های جنگی را برای آنان پر می کنم که عادت و تخصص من است، و یا از آنان برای رسیدن به حوض‌های جنگی پیشی می‌گیرم که من نسبت بدان کارآزموده و باتجربه ام. «اذا وردوها لایصدرون عنها»: اگر وارد آن شوند، از آن خارج نمی گردند: یعنی کشته شدن آنان و نابود کردن خودشان و هر کس که از آن فرار کند دیگر بدان بازنمی گردد.

**[ترجمه]

«۳۹»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ علیه السلام أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ جَلَبَهُ لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ يَرْجِعَ الْبَاطِلُ فِي نِصَابِهِ وَ اللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصَفاً وَ إِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ

۱- ۳۹- رواها السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۲۲) من الباب الأوّل من نهج البلاغه، و للکلام مصادر و شواهد أخر یجدها الباحث فی المختار: (۷۹- ۹۳) من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ۲۵۸ و ۳۰۲ ط ۲.

حَقّاً هُمْ تَرَكُوهُ وَ دَماً هُمْ سَفَكُوهُ فَلَئِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ لَئِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ يَرْتَضِعُونَ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ وَ يُحْيُونَ بِدْعَةً قَدْ أُمِيتَتْ يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي مَنْ دَعَا وَ إِلَى مَا أُجِيبَ وَ إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ (۱) وَ عِلْمِهِ فِيهِمْ فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَ كَفَى بِهِ شَافِياً مِنَ الْبَاطِلِ وَ نَاصِراً لِلْحَقِّ وَ مِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ وَ أَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

**[ترجمه] - . المختار باب اول نهج البلاغه: (۲۲)، المختار از کتاب نهج السعاده: (۷۹ ۹۳) - نهج البلاغه: آگاه باشید، که شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند و باطل به جایگاه خویش پایدار شود. سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند. آنها حقّی را می طلبند

که خود ترک کردند و انتقام خونی را می خواهند که خود ریختند. اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست. مهم ترین دلیل آنها به زیان خودشان است. می خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مدّت ها است مرده، آه چه دعوت کننده زیانکاری! دعوت کننده کیست؟ و به چه چیز اجابت می شود؟. من به کتاب خدا و فرمانش در باره ناکثین خشنودم. امّا اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که او برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه های آنان قرار گیرم و ضربت های شمشیر آنها را تحمّل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند تا کنون کسی مرا از جنگ نترسانده و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام قد ذمر يروى بالتخفيف و التشديد و أصله الحث و الترغيب و الجلب الجماعه من الناس و غيرهم يجمع و يؤلف.

قوله عليه السلام ليعود الجور إلى أوطانه يروى ليعود الجور إلى قطابه و القطاب مزاج الخمر بالماء أى ليعود الجور ممتزجا بالعدل كما كان و يجوز أن يعنى بالقطاب قطاب الجيب و هو مدخل الرأس فيه أى ليعود الجور إلى لباسه و ثوبه و النصاب الأصل و الذى أنكروه قتل عثمان و النِّصف بالكسر الاسم من الإنصاف.

قوله عليه السلام يرتضعون أما أى يطلبون الشى ء بعد فواته لأن الأم إذا فطمت ولدها فقد انقضى رضاعها و لعل المراد به أن طلبهم لدم عثمان لغو لا فائده فيه.

۱- كذا فى أصلى و فى غير واحد ممّا عندى من نسخ نهج البلاغه: «بحجّه اللّه عليهم ...».

و قال ابن میثم استعار لفظه الأم للخلافه فبیت المال لبنها و المسلمون أولادها المرتضعون و کنی بارتضاعهم لها عن طلبهم منه علیه السلام من الصلاه و التفضیلات مثل ما کان عثمان یصلهم و کونها قد فطمت عن منعه علیه السلام و قوله یحیون بدعه قد أمیتت إشاره إلی ذلک التفضیل فیکون بمنزله التأکید للقرینه السابقه.و یحتمل أن یکون المراد بالأم التی قد فطمت ما کان عادتهم فی الجاهلیه من الحمیه و الغضب و إثاره الفتن و بفطامها اندراسها بالإسلام فیکون ما بعده کالتفسیر له.

و النداء فی قوله یا خیبه الداعی کالنداء فی قوله تعالی یا حَسْرَهً عَلَی الْعِبادِ أی یا خیبه احضری فهذا أوانک و الداعی هو أحد الثلاثه طلحه و الزبیر و عائشه ثم قال علی سبیل الاستحقار لهم من دعا و إلی ما أجیب أی أحقر بقوم دعاهم هذا الداعی و أقبح بالأمر الذی أجابوه إلیه فما أفحشه و أرذله.

و قال الجوهری هبلته أمه بکسر الباء أی ثکلته و الهبول من النساء الثکول.

قوله علیه السلام لقد کنت قال ابن أبی الحدید أی ما زلت لا أهدد بالحرب و الواو زائده و هذه کلمه فصیحه کثیرا ما یستعملها العرب و قد ورد فی القرآن العزیز کان بمعنی ما زال فی قوله وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً

**[ترجمه]فرمود: «قد ذمر» هم به صورت مشدد و هم غیرمشدد نقل شده است و اصل آن یعنی تحریک و ترغیب کردن است. «الجلب» گروهی از مردم و یا غیر آن که گرد آیند و تجمع کنند. فرمود: «لیعود الجور اِلی اوطانه: تا ستم به وطن خود بازگردد» به صورت «لیعود الجور اِلی قطابه» نیز نقل شده است قطاب به ترکیب خمر با آب گفته می شود یعنی ستم همانند گذشته با عدالت آمیخته گردد و نیز ممکن منظور از قطاب، «قطاب الجیب» و آن محل ورود سر در لباس است، یعنی: ستم به لباس خود بازگردد. النّصاب: اصل. الذی انکروه: چیزی که انکارمی کردند: یعنی قتل عثمان. النصف با کسره: اسم از مصدر انصاف. فرمود: «یرتضعون أمّا از مادری شیر می خورند» یعنی چیزی را می خواهند که زمان آن سپری شده است چون وقتی که مادر کودک را از شیر می گیرد، دیگر دوره شیردهی وی پایان می یابد و شاید منظور آن است که خونخواهی عثمان بیهوده و بی فایده است.

ص: ۵۴

ابن میثم می گوید: امام لفظ «مادر» را برای خلافت استناد کردند که بیت المال شیر اوست و مسلمانان کودکان شیرخوار آن و کنایه آوردن از شیرخوارگی آنها درخواست اموال از امام بوده است، اموالی مثل پاداش‌ها و عطایای بیشتر، همان گونه که در زمان عثمان دریافت می کردند و منظور از خشک شدن پستان، منع امام علیه السلام از این اموال و عطایای زیاد است. فرمود: «یحیون بدعه قد أمیتت»: «در پی احیای بدعتی هستند که مرده است». اشاره به همان تبعض هاست. این عبارت به قرینه، تأکیدی برای عبارت پیشین است. و احتمال دارد منظور از «مادر» که کودک خود را از شیر گرفته است، عادات جاهلی آنان مثل غیرت، غضب و فتنه انگیزی باشد و منظور از فطام آنها، از بین رفتن آنها با آمدن اسلام باشد. پس ما بعد آن در حکم تفسیر این عبارت می باشد. ندای به کار رفته در کلام ایشان: «یا خیبه الداعی»: همانند ندا در آیه شریفه، «یا حسره علی العباد» است یعنی: ای خیبه (شکست، خسران) حاضر شو که الان وقت توست. «والداعی» یکی از سه نفر طلحه، زبیر، عایشه است. سپس به عنوان تحقیر فرمودند: «چه کسی فراخواند و به چه پاسخ داده شد» یعنی من قومی را که این داعی فراخواند تحقیر می

کنم و موضوعی را که بدان لبیک گفته شد تقبیح می کنم. چه امر بی‌ارزش و پستی بوده است.

جوهری می گوید: «هبلته امه»: با باء مکسور یعنی مادرش بی اولاد باد. زن هبول: یعنی زن فرزند از دست داده. فرمود: «لقد کنت» ابن ابی الحدید گوید: یعنی همچنان تهدید به جنگ نمی کنم. و واو زائده است و این از عبارات فصیحی است که معمولاً عرب مورد استفاده قرار می دهد. در قرآن کریم «کان» به معنای «مازال» آمده است: و کان الله علیماً حکیما.

**[ترجمه]

«۴۰»

(۱)

أَقُولُ: قَالَ ابْنُ مِيثَم رَحِمَهُ اللَّهُ بَعْدَ إِيرَادِ تِلْكَ الْفِقَرَاتِ أَكْثَرُ هَذَا الْفَصْلِ مِنَ الْخُطْبَةِ الَّتِی ذَكَرْنَا أَنَّهُ علیه السلام خَطَبَهَا حِينَ بَلَغَهُ أَنَّ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ خَلَعَا

ص: ۵۵

۱- ۴۰- رواها كمال الدين ابن ميثم رفع اللّه مقامه فی شرح المختار: (۲۲) من نهج البلاغه:ج ۱، ص ۳۳۳ ط بيروت.

بَيْعَتَهُ وَ فِيهِ زِيَادَةٌ وَ نُقْصَانٌ وَ نَحْنُ نُورِدُهَا بِتَمَامِهَا وَ هِيَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَى رَسُولِهِ- أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ الْجِهَادَ فَعَظَّمَهُ وَ جَعَلَهُ نُصْرَتَهُ وَ نَاصِرَهُ وَ اللَّهِ مَا صَلَحَتْ دِينٌ وَ لَا دُنْيَا إِلَّا بِهِ وَ قَدْ جَمَعَ الشَّيْطَانُ حِزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ خَيْلَهُ وَ مَنْ أَطَاعَهُ لِيَعُودَ لَهُ دِينُهُ وَ سُنَّتُهُ وَ [خُدَعُهُ وَ قَدْ رَأَيْتُ أُمُوراً قَدْ تَمَخَّضَتْ وَ اللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصَفاً وَ إِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً تَرَكُوهُ وَ دَماً سَفَكُوهُ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ إِنْ كَانُوا لَوَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَهُ إِلَّا قِبَلَهُمْ وَ إِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَا أَعْتَذِرُ مِمَّا فَعَلْتُ وَ لَا أَتَبَرَّأُ مِمَّا صَنَعْتُ وَ إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ وَ لَا لُبِسَ عَلَيَّ وَ إِنَّهَا لَلْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ فِيهَا الْحَمُّ وَ الْحُمَّهُ طَالَتْ جَلَبَتُهَا وَ انْكَفَّتْ جُونَتُهَا لَيَعُودَنَّ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ يَا خَيْبَهَ الدَّاعِي لَوْ قِيلَ مَا أَنْكَرَ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا إِمَامُهُ وَ فِيمَنْ سُنَنُهُ [وَ فِيمَا سُنَّتُهُ وَ اللَّهِ إِذاً لَزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ وَ مَا أَظُنُّ الطَّرِيقَ لَهُ فِيهِ وَاضِحٌ حَيْثُ نَهَجَ وَ اللَّهِ مَا تَابَ مَنْ قَتَلُوهُ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ لَا تَنَصَّلَ عَنْ خَطِيئَتِهِ وَ مَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِمْ فَعَذَّرُوهُ وَ لَا دَعَا فَنَصَرُوهُ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ وَ لَا يَعُبُّونَ حُسْوَهً أَبَداً وَ إِنَّهَا لَطَيِّبَهٌ نَفْسِي بِحُجَّهِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عِلْمِهِ فِيهِمْ وَ إِنِّي دَاعِيهِمْ فَمُعَذِّرٌ إِلَيْهِمْ فَإِنْ تَابُوا وَ قَبِلُوا وَ أَجَابُوا وَ أَنَابُوا فَالتَّوْبَهُ مَبْذُولَهٌ وَ الْحَقُّ مَقْبُولٌ وَ لَيْسَ عَلَيَّ كَفِيلٌ وَ إِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَ كَفَى بِهِ شَافِياً مِنْ بَاطِلٍ وَ نَاصِراً لِمُؤْمِنٍ وَ مَعَ كُلِّ صَحِيفَهٍ شَاهِدُهَا وَ كَاتِبُهَا وَ اللَّهِ إِنَّ الزُّبَيْرَ وَ طَلْحَهَ وَ عَائِشَهَ لَيَعْلَمُونَ أَنِّي عَلَى الْحَقِّ وَ هُمْ مُبْطِلُونَ.

و قال رحمه الله تمخضت تحركت و التبعه ما يلحق الإنسان من درك و الحم بفتح و تشديد الميم بقيه الأليه التى أذيبت و أخذ دهنها و الحمه

ص: ۵۶

السواد و هما استعارتان لأراذل الناس و عوامهم لمشابهتهم حم الأليه و ما أسود منها فی قله المنفعه و الخیر و الجلبه الأصوات و جونتها بالضم سوادها و انکفت و استکفت أی استدارت و زاح و انزاح تنحی و تنصل من الذنب تبرأ منه و العب الشرب من غیر مص و الحسوه بضم الحاء قدر ما یحسی مره واحده و الجلاد المضاربه بالسیف و الهبول الثکلی و الهبل الثکل.

و اعلم أنه علیه السلام نبه أولا علی فضل الجهاد لأن غرضه استنفارهم لقتال أهل البصره و قوله و قد رأیت أمورا إشاره إلی تعیین ما یستنفرهم إلیه و هو ما یحس به من مخالفه القوم و أهبتهم لقتاله و قوله و الله ما أنکروا إشاره إلی بطلان ما ادعوه منکرا و نسبوه إلیه من قتل عثمان و السکوت عن النکیر علی قاتلیه فأنکر أولا إنکارهم علیه تخلفه عن عثمان الذی زعموا أنه منکر و لما لم یکن منکرا کان ذلک الإنکار علیه هو المنکر.

و قوله و إنهم لیطلبون إشاره إلی طلبهم لدم عثمان مع کونهم شرکاء فیه.

روی الطبری فی تاریخه (۱)

أن علیا کان فی ماله بخیبر لما أراد الناس حصر عثمان فقدم المدینه و الناس مجتمعون علی طلحه فی داره فبعث عثمان إلیه یشکو أمر طلحه فقال أنا أکفیکه فانطلق إلی دار طلحه و هی مملوءه بالناس فقال له یا طلحه ما هذا الأمر الذی صنعت بعثمان فقال طلحه یا أبا الحسن أبعد أن مس الحزام الطبیین.

فانصرف علی علیه السلام إلی بیت المال فأمر بفتحه فلم یجدوا المفتاح فکسر الباب و فرق ما فیه علی الناس فانصرفوا من عند طلحه حتی بقی وحده فسر عثمان بذلک و جاء طلحه إلی عثمان فقال له یا أمیر المؤمنین إنی أردت

۱- ذکره الطبریّ فی الحدیث: (۹) من عنوان: «خلافه أمیر المؤمنین علی ...» فی حوادث سنه: (۳۵) من تاریخه: ج ۴ ص ۴۳۰.

أمرا فحال الله بينى و بينه و قد جئتك تائبا فقال و الله ما جئت تائبا و لكن جئت مغلوبا الله حسيبك يا طلحه.

و

روى الطبرى أيضا أنه كان لعثمان على طلحه خمسون ألفا فقال له طلحه يوما قد تهيأ مالك فاقبضه فقال هو لك معونه على مروتك فلما حصر عثمان قال على عليه السلام لطلحه أنشدك الله إلا كففت عن عثمان فقال لا و الله حتى تعطى بنو أميه الحق من أنفسها (۱) فكان على بعد ذلك يقول لحا الله ابن الصعبه أعطاه عثمان مثل ما أعطاه و فعل به ما فعل.

و روى أن الزبير لما برز لعلى عليه السلام يوم الجمل قال له ما حملك يا أبا عبد الله على ما صنعت قال أطلب بدم عثمان فقال له أنت و طلحه وليتماه و إنما توبتك من ذلك أن تقدم نفسك و تسلمها إلى ورثته.

و بالجمله فدخولهم فى قتل عثمان ظاهر.

قوله عليه السلام و إن أول عدلهم أى إن العدل الذى يزعمون أنهم يقيمونه فى الدم المطلوب ينبغى أن يصنعوه أولا على أنفسهم.

قوله و لا أعتذر أى الاعتذار الذى فعلته فى وقت قتل عثمان لم يكن على وجه تقصير فى الذى يوجب الاعتذار و التبرؤ منه.

و قوله عليه السلام طالت جلبتها كنايه عما ظهر من القوم من تهديدهم و توعدهم بالقتال و انكفت جونتها أى استدار سوادها و اجتمع كنايه عن تجمع جماعتهم لما يقصدون.

و قوله عليه السلام ليعودن توعد لهم بعود ما كانوا عليه من الباطل فى الجاهليه و استنفار إلى القتال.

۱- إلى هنا رواه الطبرىّ مسندا قبيل عنوان: «ذكر الخبر عن السبب الذى من أجله أمر عثمان ابن عبّاس أن يحج بالناس سنه: (۳۵) من تاريخه: ج ۴ ص ۴۰۵.

و قوله علیه السلام یا خیبه الداعی خرج مخرج التعجب من عظم خیبه الدعاء إلی قتاله و من دعا و إلی ما أجیب استفهام علی سبیل الاستحقار للمدعوین لقتاله و المناصرین إذ کانوا عوام الناس و رعاعهم و للمدعو إلیه و هو الباطل الذی دعوا لنصرته.

و قوله لو قیل إلی قوله و انقطع لسانه متصله معناه و لو سأل سائل مجادلا لهؤلاء الدعاه إلی الباطل عما أنکروه من أمری و عن إمامهم الذی به یقتدون و فیمن سنتهم التی إلیها یرجعون لشهد لسان حالهم بأنی أنا إمامهم و فی سنتهم فانزاح باطلهم الذی أتوا به و انقطع لسانه علی الاستعاره أو بحذف المضاف أی لسان صاحبه.

و قوله و ما أظن عطف علی قوله و انقطع لسانه و واضح مبتدأ و فیه خبره و الجمله فی محل النصب مفعول ثان لأظن أی ما أظن لو سأل السائل عن ذاک أن الطریق الذی یرتکبه المجیب له فیه مجال بین و مسلک واضح حیث سلک بل کیف توجه فی الجواب انقطع و قوله و الله ما تاب إلی قوله فنصروه إشاره إلی عثمان و ذم لهم من جهه طلبهم بدم من اعتذر إلیهم قبل موته فلم یعذروه و دعاهم إلی نصرته فی حصاره فلم ینصروه مع تمکنهم من ذلک.

و قوله و لا یعبون حسوه کنایه عن عدم تمکینه لهم من هذا الأمر أو شی ء منه.

و قوله و إنها لطیبه نفسی بحجه الله علیهم نفسی منصوب بدلا من الضمیر المتصل بأن أو بإضمار فعل تفسیر له و حجه الله إشاره إلی الأوامر الصادره بقتل الفئه الباغیه کقوله تعالی فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی أی إنی راض بقیام حجه الله علیهم و علمه بما یصنعون.

و قوله و لیس علی کفیل أی لا أحتاج فیما أبذله لهم من الصفح و الأمان علی تقدیر إنابتهم إلی ضامن و شافیا و ناصرا منصوبان علی التمیز.

ص: ۵۹

و قوله و مع كـل صـحيفه الواو للحـال أى إنهم إن لم يرجعوا أعطيتهم حـد السـيف و الملائكه الكرام الكاتبون يكتب كل منهم أعمال من وكل به فى صحيفته و يشهد بها فى محفل القيامه انتهى.

قوله أى ابن ميثم رحمه الله من اعتـذر إليهم الظـاهر أنه حمـل الكلام على الاسـتفهام الإنكـارى و يحتمـل وجها آخر بأن يكون المراد نفى توبته و تنصله و اعتـذاره و دعوته فيسـتحق النصـره لكن مـا ذكره أوفق بالأخبـار و الضـمير فى أنها يحتمل أن يكون للقصه.

**[ترجمه] - . شرح المختار: (۲۲) از نهج البلاغه ۱: ۳۳۳ -

می گویم: ابن میثم (ره) پس از ذکر این فرازها می گوید: اکثر این فصل از خطبه ای است که ذکر کردیم که امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد فرمودند که خبردار شدند طلحه و زبیر بیعت شکسته اند،

ص: ۵۵

ایـن خطبه ممکن است کم و زیـاد شـده باشـد که مـا همه آن را می آوریم. امـام علیه السـلام پس از حمـد و ثنـای خداونـد و صلوات بر پیامبر اشاره فرمود:

مردم! خداوند جهاد را واجب کرد و آن را بزرگ شـمرد و یاری دهنده دینش قرار داد. سوگند به خدا دنیا و دین اصلاح نمی شود مگر با جهاد. شـیطان جمعیّت خود را گرد آورده و لشـکر و همه کسانی را که از او پیروی می کنند فراهم آورده است تا مرام و روش و نیرنگهای خود را بازگرداند و تجدید کند، من حرکتهایی را می بینم.

سوگنـد به خـدا طلحه و زبیر از هیـچ کار ناپسـندی در باره من دریغ نورزیدند و میان من و خود به انصاف رفتار نکردند، آنها طـالب حقّی هسـتند که خود بـدان عمل نکرده انـد و از من قصاص خونی را می خواهنـد که خود ریخته انـد، بر فرض که من شریـک آنها در قتل عثمان باشم باز سـهم آنها به عهـده خودشان است. و اگر آنها به تنهایی عثمان را کشـته باشـند قصاص از آنها باید مطالبه شود. اوّلین نتیجه عدالت‌خواهی آنها بر علیه خودشان است. من از آنچه که انجام داده ام عذر نمی خواهم و از خود دور نمی کنم زیرا بـا یقین کاری را انجام می دهم، نه اشـتباه می کنم و نه کسـی می توانـد من را به اشـتباه بینـدازد. آنها (طلحه و زبیر و ایادیشان) گروه سـرکش و یاغی اند. اراذل و اوباش اطراف آنها را گرفته و سر و صدا راه انداخته اند، تاریکی و گمراهی اطراف آنهـا را گرفته تا باطل را به جایگاه اوّلش برگرداننـد. آه چه دعوت کننـده زیانکاری! اگر گفته شود که چه چیز را انکار کرد و امامش کیست و از چه کسـی پیروی می کنـد، به خدا قسم آن زمان باطل رسوا می شود و زبانش قطع می گردد و گمان نمی برم راه روشـنی را در پیش داشـته باشـد. به خدا سوگند کسـی را که کشـته اند پیش از مرگ از گناهانش توبه نکرد و از خطاهایش پوزش نخواست و از شورشـیان عذرخواهی نکرد تا بپذیرند و از آنها یاری نخواست تا یاریش کنند. سوگند به خدا، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسـی نتواند آن را چاره سازد، از آنها که در آن افتاده اند کسـی را نجـات نیابـد و از آن سودی نبرنـد. من به حجّتهـای الهی و علم او در بـاره آنها راضـیم. من آنها را به حقّ دعوت می کنم و عـذرخواهیشان را می پـذیرم پس اگر باز گردنـد و توبه کننـد و حرف حق را بپذیرنـد و در پیشـگاه خدا زاری کنند توبه قابل

پذیرفتن است و از جانب من مزاحمتی نخواهد بود، و اگر امتناع ورزند تیزی شمشیر را بر آنها قرار خواهم داد، و خداوند برای درمان باطل و یاری اهل ایمان کفایت می کند و همراه هر نامه عملی، شاهد بر آن و نویسنده آن نیز هست. به خدا سوگند زبیر و طلحه و عایشه می دانند که حق با من است و آنها بر باطلند.

ابن میثم رحمه الله می گوید: تمخضت: حرکت کرد. والتَّبِعَه: عاقبت بد انسان. الحمّ: با حاء مفتوح و میم مشدّد: باقیمانده دمبه که پس از ذوب شدن روغن آن گرفته شود. والحمه:

ص: ۵۶

سیاهی. و این دو استعاره هستند برای مردم رذل و عوام، به علت تشابه آنان به دنبه ذوب شده و سیاهی آن به علت عدم وجود سود و منفعت و خیر در آن. الجبله: صداها و جونتها با ضمه: سیاهی آن. انکفت و استکفت: دور زدن، گردیدن. زاح و انزاح: کناره گیری کردن، دور کردن. تنصل من الذنب: از گناه دوری جست. العبّ: نوشیدن پی در پی، سر کشیدن. الحسوه باء مضموم: یک جرعه. الجلاد: با شمشیر به هم ضربه زدن. الهبول: زن داغدار و بچه مرده. الهبل: داغداری .

و بدانید که امام علیه السلام ابتدا به فضیلت جهاد توجه دارد چون هدف ایشان بسیج مردم برای جنگ با اهل بصره بوده است و فرمود: «و قد رأیت اموراً» «اموری را مشاهده کردم»: اشاره به تعیین چیزی است که به سوی آن بسیجشان می کند و آن احساسی است که نسبت به مخالفت آن قوم و آماده شدن ایشان برای جنگ با وی دارد و کلام وی: «به خدا انکار نکردند» اشاره دارد به بطلان آنچه که منکرانه ادعا کردند و آن را به امام نسبت دادند یعنی قتل عثمان و سکوت در برابر زشتی کار قاتلانش. امام ابتدا این تفکر آنان علیه امام را که فکر می کردند کناره‌گیری او از عثمان منکر و ناپسند است محکوم کرد و وقتی ثابت شد که این کار ناپسند نبود، همین انکار علیه او منکر می‌شود همین ناپسند دانستن، ناپسند می‌شود .

و فرمود: «انهم لیطلبون: آنان می خواهند»، اشاره به خونخواهی عثمان از سوی آنان است هرچند دست خودشان به خون او آلوده بوده است.

طبری در تاریخ خود نقل کرده - . تاریخ طبری ۴: ۴۳۰ -

که امام علیه السلام در زمین های خود در خیبر بودند زمانی که مردم خواستند عثمان را محاصره کنند. پس امام به مدینه آمد. مردم در خانه طلحه جمع شده بودند. عثمان به دنبال امام فرستاد و از موضوع طلحه شکوه کرد. امام فرمود: من او را کفایت می‌کنم. سپس عازم خانه که مردم در آن تجمع کرده بودند شد. امام فرمود: ای طلحه این چه کاری است که با عثمان کرده ای؟ طلحه گفت: ای ابالحسن «بترس از اینکه کمربند به پوست برسد».

امام علیه السلام به سمت بیت المال حرکت کرد. دستور داد که در آن را باز کنند. کلید را پیدا نکردند. درب را شکستند. اموال موجود را بین مردم تقسیم کردند. مردم از اطراف طلحه متفرق شدند و او تنها ماند. عثمان از این کار خوشحال شد. طلحه نزد عثمان آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین من خواستم

ص: ۵۷

کاری بکنم که خداوند اجازه نداد. من توبه کردم. عثمان گفت: به خدا قسم که توبه نکردی بلکه در این توطئه شکست خورده ای که خدا جوابت را بدهد حسابت را برسد .

همچنین طبری نقل کرده است که عثمان پنجاه هزار سکه از طلحه طلبکار بود روزی طلحه به او گفت: قرضت آماده است آن را بگیر. عثمان گفت: به خاطر جوانمردی تو، آن را به تو هدیه می کنم. زمانی که عثمان محاصره شد، امام علیه السلام به طلحه گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم دست از عثمان برداری. طلحه گفت: نه به خدا تا اینکه بنی امیه حق را از خودشان بدهند. - . تا این قسمت را طبری در تاریخ خود جلد ۴: ۴۰۵ روایت کرده است. -

امام علیه السلام بعد از آن می‌فرمود: خدا طلحه را لعنت کند عثمان همه چیزبه او داد اما او کار خودش را کرد.

و نقل شده است که وقتی زبیر در جنگ جمل مقابل امام علیه السلام ایستاد به او گفت: چه چیز باعث شد این اقدام را انجام دهی؟ گفت: خونخواهی عثمان. امام فرمود: تو و طلحه به او پشت کردید. توبه و جبران این اقدامات آن است که خود را تسلیم بازماندگان او بکنید.

خلاصه اینکه مشارکت آنان در قتل عثمان آشکار است.

فرمود: «اِن اوّل عدلهم» یعنی عدالتی که آنان می پندارند با خونخواهی در پی برقراری و تحقق این عدالت هستند شاسته است این عدالت را اول در مورد خودشان محقق و پیاده کنند.

فرمود: «ولا ـ اعتذر» عذرخواهی نمی کنم: یعنی عذرخواهی که در زمان قتل عثمان انجام دادم از روی کوتاهی درباره چیزی که نیاز به عذرخواهی و برائت جستن از آن داشته باشد نبوده است.

فرمود: «طالت جلبتها» سر و صدا طولانی شد: کنایه از مردمی که اقدام به تهدید و دادن وعید در مورد جنگ کردند. «انکفت جونتها»: سیاهی آن بازگشت. «اجتمع» کنایه از تجمع گروهی از مردم برای موضوعی که مد نظرشان است.

فرمود: «لیعودن» تهدید کردن وی به بازگشت ایشان به اقدامات باطلی که در زمان جاهلیت انجام می دادند و برای بسیج کردن به سوی جنگ است.

ص: ۵۸

و فرمود: «یاخیبه الداعی»: چه مدعی ناکامی: به این دلیل از اسلوب تعجب استفاده شده تا از عظمت ناکامی در دعوت به جنگ با وی حکایت کند. «و من دعا و إلی ما أجیب» و چه کسی فراخواند و به چه چیزی جواب داده شده. استفهام به قصد تحقیر افردی است که به جنگ با امام دعوت شدند و یاوران، چون عوام الناس بودند و رعایای ایشان؛ و نیز تحقیر آنچه به آن دعوت شدند و آن باطلی است که به یاری آن فراخوانده شدند.

و فرمود: «لو قیـل» اگر گفته شود: تا عبارت «وانقطع لسانه» معنای آن متصل است به این معنا که: اگر شخصـی در مقام مجادله از این دعوت کننـدگان به باطل درباره اینکه خلافت و امر مرا را انکار می کنند و درباره امامشان که به او اقتدا می کنند و نیز در مورد سـنت آنان که به آن مراجعه می کنند سؤال شود، زبانشان اقرار خواهد کرد که من امامشان هستم و به سنت عمل می کنم، پس باطلی که آوردند خود به خود از بین می‌رود. «وانقطع لسانه» استعاره است یا به حذف مضاف یعنی زبان صاحبش.

و فرمود: «و ما اظن»: فکر نمی کنم، عطف است به «وانقطع لسانه» و «واضح» مبتدا و «فیه» خبر آن است و جمله در محل نصـب است چون مفعول دوم فعل «اظن» می باشـد یعنی اگر سؤال کننـده ای درباره آن بپرسد گمان نمی‌کنم راهی که جواب دهنده اتخاذ کند راهی روشن و مسلکی واضح باشد، بلکه هر طور که جواب بدهد زبانش بند می‌آید.

و فرمود: «والله ما تاب» تا «و نصـروه» اشاره به عثمان و ذم آنان دارد از جهت اینکه خونخواه او شدنـد عثمانی که قبل از کشـته شـدن از آنان عـذر خواست اما آنان نپذیرفتند و از آنان خواست تا در محاصـره به یاری اش بشـتابند اما کمکی به وی نکردند هرچند توانایی آن را داشتند.

و فرمود: «ولا یعبون حسوه»: یعنی جرعه‌ای پر نکردنـد؛ کنایه است از عـدم تمکین او بر آنان در این امر یا بخشـی از این امر. و فرمود: «و انها لطیبه نفسـی بحجه الله علیهم: نفسـی منصوب و بدل از ضـمیر متصل به اِن و یا به اضـمار فعل می باشد که تفسیر آن است. «حجه الله» اشاره به اوامر صادره به قتل گروه طغیانگر دارد مانند آیه «قاتلو التی تبغی» یعنی من به اقامه حدود الهی بر آنها و علم او به اقدام آنها راضی هستم .

و فرمود: «ولیس علی کفیل»: من کفیلی ندارم: یعنی در امان دادن و بخشـیدن آنان به فرض توبه کردن آنان، نیازی به ضامن و کفیل ندارم. «شافیاً و ناصراً»، تمیز و منصوب هستند.

ص: ۵۹

و فرمود: «و مع کل صحیفه»: واو حالیه است یعنی آنها اگر بازنگردند با آنها می جنگم و فرشتگان کرام الکاتبین اعمال آنها را خواهند نوشت و با آنها در روز قیامت بر علیه شان شهادت داده خواهد شد.

سخن ابن میثم: «من اعتـذر الیهم»: «هر کس که از آنان عـذرخواهی کنـد» ظاهراً کلام را بر اسـتفهام انکاری حمل کرده است. احتمال دیگری هم هست و آن نفی توبه و پوزش و عذر خواسـتن از گناهان و دعوت به کمک عثمان است تا این که مستحق یاری باشد. اما آنچه ذکر کرده است با اخبار، سازگاری بیشتری دارد و ضمیر در «اَنّها» ممکن است ضمیر قصه باشد.

**[ترجمه]

«۴۱»

أَقُولُ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ (۱) رَوَی أَبُو مِخْنَفٍ عَنْ مُسَـافِرِ بْنِ عَفِیفِ بْنِ أَبِی الْأَخْنَسِ قَالَ: لَمَّا رَجَعَتْ رُسُلُ عَلِیٍّ علیه السـلام مِنْ

عِنْدِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ عَائِشَهَ يُؤْذِنُونَهُ بِالْحَرْبِ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى قَدْ رَاقَبْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ كَیْ یَرْعَوُوا أَوْ یَرْجِعُوا وَ وَبَّخْتُهُمْ بِنَكْثِهِمْ وَ عَرَّفْتُهُمْ بَغْيَهُمْ فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا وَ قَدْ بَعَثُوا إِلَیَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ وَ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ إِنَّمَا تُمَنِّیکَ نَفْسُکَ أَمَانِیَّ الْبَاطِلِ وَ تَعِدُکَ الْغُرُورَ أَلَا هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ لَقَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ لَقَدْ أَنْصِفَ الْقَارَهَ مَنْ رَامَاهَا فَلْیُرْعِدُوا وَ لْیُبْرِقُوا فَقَدْ رَأَوْنِی قَدِیماً وَ عَرَفُوا نِكَایَتِی فَقَدْ رَأَوْنِی أَنَا أَبُو الْحَسَنِ الَّذِی فَلَلْتُ حَدَّ الْمُشْرِكِینَ وَ فَرَّقْتُ جَمَاعَتَهُمْ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّیَ الْیَوْمَ وَ إِنِّی لَعَلَى مَا وَعَدَنِی رَبِّی مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْیِیدِ وَ عَلَى یَقِینٍ مِنْ أَمْرِی وَ فِی غَیْرِ شُبْهَهٍ مِنْ دِینِی أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَوْتَ لَا یَفُوتُهُ الْمُقِیمُ وَ لَا یُعْجِزُهُ الْهَارِبُ لَیْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِیدٌ

۱- رواه ابن أبی الحدید مع الخطبه التالیه فی شرح المختار: (۲۲) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۲۴۷- ۲۴۹ ط الحدیث ببیروت.

وَ لَا مَحِيصٌ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ مَاتَ وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِی نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ مِنْ مَوْتَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَةَ نَكَثَ بَيْعَتِي وَ أَلَّبَ عَلَى عُثْمَانَ حَتَّى قَتَلَهُ ثُمَّ عَضَهَنِي بِهِ وَ رَمَانِي اللَّهُمَّ فَلَا تُمْهِلْهُ اللَّهُمَّ إِنَّ الزُّبَيْرَ قَطَعَ رَحِمِي وَ نَكَثَ بَيْعَتِي وَ ظَاهَرَ عَلَيَّ عَدُوِّي فَاكْفِنِيهِ الْيَوْمَ بِمَا شِئْتَ.

**[ترجمه]می گویم: ابن ابی الحدید می گوید: - . شرح المختار (۲۲) از نهج البلاغه ۱: ۲۴۷ ۲۴۹ - ابومخنف نقل می کند: زمانی که فرستادگان امام علیه السلام از نزد طلحه و زبیر و عایشه بازگشتند، خبر از اعلام جنگ آنان دادند، امام برخاست و پس از حمد و ثنای پروردگار و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم، من منتظر این قوم ماندم تا پیمان خود را رعایت کنند و یا از کرده خود بازگردند. من آنان را به خاطر پیمان شکنی، مؤاخذه و طغیانگریشان را برایشان گوشزد کردم. اما اجابت نکرده و برای من پیغام فرستاده‌اند که برای جنگ آماده شوم. نفس تو آرزوهای باطل و غرور را به تو وعده داده است. گریه کنندگان بر آنان بگریند. هیچ وقت کسی نتوانسته مرا با جنگ تهدید کند و با ضربه‌ای بترساند. هر که به قوم قاره تیر انداخت آنان را نصف کرد (متفرق ساخت). پس همانند برق بدرخشند و مانند رعد بخروشند. آنان مرا از قدیم می‌شناسند و از صولت من آگاهی دارند. من ابو الحسن هستم که شمشیر مشرکان را شکستم و جمعشان را به پراکندگی مبدّل ساختم. دشمن من امروز بر همان نیّت آنان است. من به وعده‌های نصرت و تأییدی که خدایم به من داده یقین دارم. من به کار خود یقین دارم و در دین خود هیچ شبهه‌ای ندارم. ای مردم، از مرگ گریزی برای افرادی که در جنگ مقاومت می کنند و یا از آن فرار می کنند نیست.

ص: ۶۰

چاره و راه فراری در برابر مرگ نیست. کسی هم که کشته نشود، به مرگ طبیعی خواهد مُرد. بهترین نوع مرگ، کشته شدن است. قسم به کسی که جان علی در دست اوست، هزاران ضربه شمشیر بر پیکر من، آسان‌تر از یک‌بار مردن در رختخواب است. خداوندا، طلحه بیعت مرا شکست و مردم را علیه عثمان شوراند تا اینکه او را کشت و سپس آن‌را به دروغ به من نسبت داد. خدایا لحظه‌ای امانش نده. خداوندا، زبیر پیمان خویشاوندی مرا قطع نمود و بیعت مرا شکست و دشمنان مرا در مقابل من قرار داد. خدایا هر گونه که خود می‌خواهی با او رفتار کن.

**[ترجمه]

«۴۲»

قَالَ وَ رَوَى أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنَادَةَ قَالَ: قَدِمْتُ مِنَ الْحِجَازِ أُرِيدُ الْعِرَاقَ فِي أَوَّلِ إِمَارَةِ عَلِيٍّ فَمَرَرْتُ بِمَكَّةَ فَاعْتَمَرْتُ ثُمَّ قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا نُودِيَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ علیه السلام مُتَقَلِّداً سَيْفَهُ فَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ نَحْوَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمَّا قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُهُ وَ وَرَثَتُهُ وَ عِتْرَتُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ دُونَ النَّاسِ لَا يُنَازِعُنَا سُلْطَانَهُ أَحَدٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي حَقِّنَا طَامِعٌ إِذَا تَنَزَّى لَنَا قَوْمُنَا فَغَصَبُونَا سُلْطَانَ نَبِيِّنَا فَصَارَتِ الْإِمْرَةُ لِغَيْرِنَا وَ صِرْنَا سُوقَةً يَطْمَعُ فِينَا الضَّعِيفُ وَ يَتَعَزَّزُ عَلَيْنَا الذَّلِيلُ فَبَكَتِ الْأَعْيُنُ مِنَّا لِذَلِكَ وَ خَشُنَتِ الصُّدُورُ

وَ جَزِعَتِ النُّفُوسُ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ لَا مَخَافَهُ الْفُرْقَهِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ الْكَفْرُ وَ يَبُورَ الدِّينُ لَكَنَّا عَلَى غَيْرِ مَا كُنَّا لَهُمْ عَلَيْهِ فَوَلِيَ الْأَمْرَ وُلَاهٌ لَمْ يَأْلُوا النَّاسَ خَيْراً ثُمَّ اسْتَخْرَجْتُمُونِي أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ بَيْتِي فَبَايَعْتُمُونِي عَلَى شَيْنٍ مِنِّي لِأَمْرِكُمْ وَ فِرَاسَهٍ تَصْدُقُنِي عَمَّا فِي قُلُوبِ كَثِيرٍ مِنْكُمْ وَ بَايَعَنِي هَذَانِ الرَّجُلَانِ فِي أَوَّلِ مَنْ بَايَعَ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَثَا وَ غَدَرَا وَ نَهَضَا إِلَى الْبَصْرَهِ بِعَائِشَهَ لِيُفَرِّقَا جَمَاعَتَكُمْ وَ يُلْقِيَا بَأْسَكُمْ بَيْنَكُمْ اللَّهُمَّ فَخُذْهُمَا بِمَا عَمِلَا أَخْذَهً رَابِيَهً وَ لَا تَنْعَشْ لَهُمَا صَرْعَهً وَ لَا تُقِلْهُمَا عَثْرَهً وَ لَا تُمْهِلْهُمَا فُوَاقاً فَإِنَّهُمَا يَطْلُبَانِ حَقّاً تَرَكَاهُ وَ دَماً سَفَكَاهُ

ص: ۶۱

اللَّهُمَّ إِنِّی اقْتَضَیتُکَ وَعْدَکَ فَإِنَّکَ قُلْتَ وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ لِمَنْ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ اللَّهُمَّ فَأَنْجِزْ لِی مَوْعِدِی وَ لَا تَکِلْنِی إِلَی نَفْسِی إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ* ثُمَّ نَزَلَ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید می گوید: ابوحسن مدائنی از عبدالله بن جناده نقل می کند: از حجاز عازم عراق بودم در ابتدای خلافت علی علیه السلام. پس بر مکه گذر کردم و اعمال عمره را به جای آوردم سپس به مدینه رفتم. وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شدم. وقت اذان بود مردم جمع شده بودند. امام علی علیه السلام در حالی که شمشیر به کمر بسته بود بر بالای منبر رفت. همه چشم ها به او خیره شده بودند. پس از حمد و ثنای پروردگار و صلوات بر رسول او فرمود:

اما بعد، زمانی‌که خداوند، پیامبر خود را از دنیای فانی به دیار باقی بُرد، گفتیم که از میان مردم، ما خانواده و ورّاث و عترت و اولیاء او هستیم نه دیگران. کسی با ما بر سر خلافت نزاع نکند و چشم طمع به حقّ ما نداشته باشد. امّا این قوم با شتاب بر ما ظلم کرده و حکومت پیامبر را که حق ما بود، غصب کردند و حقّ ما در اختیار دیگران قرار گرفت و همانند چهارپایانی شدیم که حتی افراد ضعیف نیز با چشم طمع به ما نگریستند. افراد ذلیل نیز خود را بر ما عزیز و بزرگوار جلوه دادند. چشمان ما بر این حادثه گریان شد و سینه‌ها به درد آمد و جان‌ها به جزع افتادند. به خدا قسم، اگر ترس از تفرقه میان مسلمانان و بازگشت کفر و تضعیف دین نبود، به گونه‌ای دیگر با آنان رفتار می‌کردیم. لذا حکومت را افرادی به دست گرفتند که در خیر رساندن به مردم کوتاهی نکردند. سپس ای مردم مرا از خانه‌ام بیرون کشیدید و با من بیعت کردید علی‌رغم آنکه برای پذیرش آن اکراه داشتم و با تیزبینی قلوب بسیاری از شما را مشاهده کردم. این دو نفر نیز جزء اولین افرادی بودند که با من بیعت کردند که خود از آن اطلاع دارید. اما بیعت شکستند و خیانت کردند و به همراه عایشه، عازم بصره شدند تا میان شما تفرقه و سستی حاکم شود. خداوندا، آنان را به خاطر عملشان سخت کیفر بده و روزی خوش نصیبشان نکن و از گناهانشان در نگذر و لحظه‌ای امانشان نده. آنان خواهان حقّی هستند که ترکَش کرده و خواهان خونی هستند که خود ریخته‌اند.

ص: ۶۱

خداوندا من از تو می خواهم که وعده ات را محقق سازی که خود فرموده‌ای که هر کس مورد ظلم واقع شود خداوند او را یاری می‌کند. خداوندا، آنچه را که وعده فرموده ای انجام بده و مرا به خودم واگذار مکن و تو به همه چیز توانایی. سپس از منبر پایین آمد.

**[ترجمه]

«۴۳»

وَ رَوَی الْکَلْبِیُّ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ عَلِیٌّ علیه السلام الْمَسِیرَ إِلَی الْبَصْرَهِ قَامَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ صَلَّی عَلَی رَسُولِهِ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَبَضَ نَبِیَّهُ اسْتَأْثَرَتْ عَلَیْنَا قُرَیْشٌ بِالْأَمْرِ وَ دَفَعَتْنَا عَنْ حَقٍّ نَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ النَّاسِ کَافَّهً فَرَأَیْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَی ذَلِکَ أَفْضَلُ مِنْ تَفْرِیقِ کَلِمَهِ الْمُسْلِمِینَ وَ سَفْکِ دِمَائِهِمْ وَ النَّاسُ حَدِیثُو عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَ الدِّینُ یُمْخَضُ مَخْضَ الْوَطْبِ یُفْسِدُهُ أَدْنَی وَهْنٍ وَ یَعْکِسُهُ أَقَلُّ خَلَقٍ فَوَلِیَ الْأَمْرَ قَوْمٌ لَمْ یَأْلُوا فِی أَمْرِهِمُ اجْتِهَاداً ثُمَّ انْتَقَلُوا إِلَی دَارِ الْجَزَاءِ وَ اللَّهُ وَلِیُّ تَمْحِیصِ سَیِّئَاتِهِمْ وَ الْعَفْوِ عَنْ هَفَوَاتِهِمْ فَمَا

بَالُ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ لَیْسَا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ بِسَبِیلٍ لَمْ یَصْبِرَا عَلَیَّ حَوْلًا وَ لَا شَهْراً حَتَّی وَثَبَا وَ مَرَقَا وَ نَازَعَانِی أَمْراً لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمَا إِلَیْهِ سَبِیلًا بَعْدَ أَنْ بَایَعَا طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ یَرْتَضِعَانِ أُمّاً قَدْ فَطَمَتْ وَ یُحْیِیَانِ بِدْعَهً قَدْ أُمِیتَتْ أَ دَمَ عُثْمَانَ زَعَمَا یُطَالِبَانِ وَ اللَّهِ مَا التَّبِعَهُ إِلَّا عِنْدَهُمْ وَ فِیهِمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَی أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَا رَاضٍ بِحُجَّهِ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ عِلْمِهِ فِیهِمْ فَإِنْ فَاءَا وَ أَنَابَا فَحَظَّهُمَا أَحْرَزَا وَ أَنْفُسَهُمَا غَنَّمَا وَ أَعْظِمْ بِهَا غَنِیمَهً وَ إِنْ أَبَیَا أَعْطَیْتُهُمَا حَدَّ السَّیْفِ وَ کَفَی بِهِ نَاصِراً لِحَقٍّ وَ شَافِیاً مِنْ بَاطِلٍ ثُمَّ نَزَلَ.

**[ترجمه]و کلبی روایت می کند: زمانی که امام علی علیه السلام عزم بصره کرد برخاست و برای مردم سخنرانی کرد. پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، قریش حق مارا که ما در مقایسه با هر کس دیگر بدان سزاوارتر بودیم، غصب نمود. من دیدم که صبر کردن بر آن بهتر از ایجاد تفرقه در میان مسلمانان و ریخته شدن خون آنان است چون مردم تازه مسلمان هستند که کوچک‌ترین عاملی باعث فساد در دینشان می گردد. افرادی عهده‌دار حکومت شدند که در تلاش برای امور مردم کوتاهی نکردند و سپس به سوی دنیای دیگر رخت بر بستند. این خداوند است که تشخیص می‌دهد آیا از گناهان آنان بکاهد و درگذرد یا نه. طلحه و زبیر را چه شده است؟ که یک سال و حتی یک ماه هم صبر نکردند و طغیان کرده و در مورد امری که خداوند برای آنان قرار نداده بود با من به منازعه پرداختند در حالی که با میل و رغبت و نه از روی اجبار، با من بیعت کرده بودند. آنان قصد نوشیدن شیر از مادری را دارند که شیر دادنش سپری شده و در پی احیای بدعتی هستند که مرده است. آیا آنان فکر می کنند که خوانخواه عثمان هستند؟ به خدا قسم که عامل قتل عثمان در میان آنان و نزد آنان است. بزرگترین حجت آنان علیه خودشان است و من به حجت خدا بر علیه آنان و علم او نسبت به آنها راضی‌ام. اگر توبه کرده و دست از کار خود بردارند این شانسی است که باید آن را غنیمت شمارند و اگر سرپیچی نمایند، با آنان با زبان شمشیر سخن خواهم گفت و خداوند برای نصرت حق کافی و نجات دهنده از باطل است. سپس از منبر پایین آمد.

**[ترجمه]

«۴۴»

وَ رَوَی أَبُو مِخْنَفٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ صُوحَانَ قَالَ: شَهِدْتُ عَلِیّاً علیه السلام بِذِی قَارٍ وَ هُوَ مُعْتَمٌّ بِعِمَامَهٍ سَوْدَاءَ مُلْتَفٌّ بِسَاجٍ یَخْطُبُ فَقَالَ فِی خُطْبَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی کُلِّ أَمْرٍ وَ حَالٍ فِی الْغُدُوِّ وَ الْآصَالِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ابْتَعَثَهُ رَحْمَهً لِلْعِبَادِ وَ حَیَاهً لِلْبِلَادِ حِینَ امْتَلَأَتِ الْأَرْضُ فِتْنَهً وَ اضْطَرَبَ حَبْلُهَا وَ عُبِدَ الشَّیْطَانُ فِی أَکْنَافِهَا وَ اشْتَمَلَ عَدُوُّ اللَّهِ إِبْلِیسُ عَلَی عَقَائِدِ أَهْلِهَا فَکَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الَّذِی أَطْفَأَهَا اللَّهُ بِهِ نِیرَانَهَا

وَ أَخْمَدَ بِهِ شِرَارَهَا وَ نَزَعَ بِهِ أَوْتَادَهَا وَ أَقَامَ بِهِ مَیْلَهَا إِمَامَ الْهُدَى وَ النَّبِیَّ الْمُصْطَفَى صلی الله علیه و آله فَلَقَدْ صَدَعَ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ وَ بَلَّغَ رِسَالاتِ رَبِّهِ فَأَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ ذَاتَ الْبَیْنِ وَ آمَنَ بِهِ السُّبُلَ وَ حَقَنَ بِهِ الدِّمَاءَ وَ أَلَّفَ بِهِ بَیْنَ ذَوِی الضَّغَائِنِ الْوَاغِرَهِ فِی الصُّدُورِ حَتَّى أَتَاهُ الْیَقِینُ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ حَمِیداً ثُمَّ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ یَأْلُ جُهْدَهُ ثُمَّ اسْتَخْلَفَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ فَلَمْ یَأْلُ جُهْدَهُ ثُمَّ اسْتَخْلَفَ النَّاسُ عُثْمَانَ فَنَالَ مِنْكُمْ وَ نِلْتُمْ مِنْهُ حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ أَتَیْتُمُونِی لِتُبَایِعُونِی فَقُلْتُ لَا حَاجَهَ فِی ذَلِكَ وَ دَخَلْتُ مَنْزِلِی فَاسْتَخْرَجْتُمُونِی فَقَبَضْتُ یَدِی فَبَسَطْتُمُوهَا وَ تَدَاكَكْتُمْ عَلَیَّ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّكُمْ قَاتِلِیَّ وَ أَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ فَبَایَعْتُمُونِی وَ أَنَا غَیْرُ مَسْرُورٍ بِذَلِكَ وَ لَا جَذِلٌ وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنِّی كُنْتُ كَارِهاً لِلْحُكُومَهِ بَیْنَ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَقَدْ سَمِعْتُهُ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَا مِنْ وَالٍ یَلِی شَیْئاً مِنْ أَمْرِ أُمَّتِی إِلَّا أُتِیَ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَغْلُولَهً یَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ عَلَى رُءُوسِ الْخَلَائِقِ ثُمَّ یُنْشَرُ كِتَابُهُ فَإِنْ كَانَ عَادِلًا نَجَا وَ إِنْ كَانَ جَائِراً هَوَى حَتَّى اجْتَمَعَ عَلَیَّ مَلَأُكُمْ وَ بَایَعَنِی طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ أَنَا أَعْرِفُ الْغَدْرَ فِی أَوْجُهِهِمَا وَ النَّكْثَ فِی أَعْیُنِهِمَا ثُمَّ اسْتَأْذَنَانِی فِی الْعُمْرَهِ فَأَعْلَمْتُهُمَا أَنْ لَیْسَا الْعُمْرَهَ یُرِیدَانِ فَسَارَا إِلَى مَكَّهَ وَ اسْتَخَفَّا عَائِشَهَ وَ خَدَعَاهَا وَ شَخَصَ مَعَهُمَا أَبْنَاءُ الطُّلَقَاءِ فَقَدِمُوا الْبَصْرَهَ فَقَتَلُوا بِهَا الْمُسْلِمِینَ وَ فَعَلُوا الْمُنْكَرَ وَ یَا عَجَباً لِاسْتِقَامَتِهِمَا لِأَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ بَغْیِهِمَا عَلَیَّ وَ هُمَا یَعْلَمَانِ أَنِّی لَسْتُ دُونَ أَحَدِهِمَا وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ وَ لَقَدْ كَانَ مُعَاوِیَهُ كَتَبَ إِلَیْهِمَا مِنَ الشَّامِ كِتَاباً یَخْدَعُهُمَا فِیهِ فَكَتَمَاهُ عَنِّی وَ خَرَجَا یُوهِمَانِ الطَّغَامَ وَ الْأَعْرَابَ أَنَّهُمَا یَطْلُبَانِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ اللَّهِ مَا أَنْكَرَا عَلَیَّ مُنْكَراً وَ لَا جَعَلَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ نَصِفاً وَ إِنَّ دَمَ عُثْمَانَ لَمَعْصُوبٌ بِهِمَا وَ مَطْلُوبٌ مِنْهُمَا یَا خَیْبَهَ الدَّاعِی إِلَامَ دَعَا وَ بِمَا ذَا أُجِیبَ وَ اللَّهِ إِنَّهُمَا لَعَلَى ضَلَالَهٍ صَمَّاءَ وَ جَهَالَهٍ عَمْیَاءَ وَ إِنَّ الشَّیْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ لَهُمَا حِزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ مِنْهُمَا خَیْلَهُ وَ رَجِلَهُ لِیُعِیدَ الْجَوْرَ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ یَرُدَّ الْبَاطِلَ إِلَى نِصَابِهِ

ثُمَّ رَفَعَ یَدَیْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ قَطَعَانِی وَ ظَلَمَانِی وَ أَلَّبَا عَلَیَّ وَ نَکَثَا بَیْعَتِی فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَ انْکُثْ مَا أَبْرَمَا وَ لَا تَغْفِرْ لَهُمَا أَبَداً وَ أَرِهِمَا الْمَسَاءَهَ فِیمَا عَمِلَا وَ أَمَّلَا قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ فَقَامَ إِلَیْهِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی مَنَّ عَلَیْنَا فَأَفْضَلَ وَ أَحْسَنَ إِلَیْنَا فَأَجْمَلَ قَدْ سَمِعْنَا کَلَامَکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَقَدْ أَصَبْتَ وَ وُفِّقْتَ وَ أَنْتَ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّنَا وَ صِهْرُهُ وَ وَصِیُّهُ وَ أَوَّلُ مُصَدِّقٍ بِهِ وَ مُصَلٍّ مَعَهُ شَهِدْتَ مَشَاهِدَهُ کُلَّهَا فَکَانَ لَکَ الْفَضْلُ فِیهَا عَلَی جَمِیعِ الْأُمَّهِ فَمَنِ اتَّبَعَکَ أَصَابَ حَظَّهُ وَ اسْتَبْشَرَ بِفَلْجِهِ وَ مَنْ عَصَاکَ وَ رَغِبَ عَنْکَ فَإِلَی أُمِّهِ الْهَاوِیَهِ لَعَمْرِی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَمْرُ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ عَائِشَهَ عَلَیْنَا بِمُخِیلٍ وَ لَقَدْ دَخَلَ الرَّجُلَانِ فِیمَا دَخَلَا فِیهِ وَ فَارَقَا عَلَی غَیْرِ حَدَثٍ أَحْدَثْتَ وَ لَا جَوْرٍ صَنَعْتَ فَإِنْ زَعَمَا أَنَّهُمَا یَطْلُبَانِ بِدَمِ عُثْمَانَ فَلْیُقِیدَا مِنْ أَنْفُسِهِمَا فَإِنَّهُمَا أَوَّلُ مَنْ أَلَّبَ عَلَیْهِ وَ أَغْرَی النَّاسَ بِدَمِهِ وَ أُشْهِدُ اللَّهَ لَئِنْ لَمْ یَدْخُلَا فِیمَا خَرَجَا مِنْهُ لَنُلْحِقَنَّهُمَا بِعُثْمَانَ فَإِنَّ سُیُوفَنَا فِی عوائقنا [عَوَاتِقِنَا] وَ قُلُوبَنَا فِی صُدُورِنَا وَ نَحْنُ الْیَوْمَ کَمَا کُنَّا أَمْسِ ثُمَّ قَعَدَ.

**[ترجمه]ابومخنف از زید بن صوحان نقل می کند: علی علیه السلام را در ذی قار دیدم که عمامه سیاه رنگی به سر داشت و ردایی سبز و گشاد به خود پیچیده بود در خطبه ای به مردم می فرمود: خداوند را در هر کاری و در هر حالی و در صبح و شام سپاس می‌گزاریم. گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده اوست که وی را به عنوان رحمتی برای بندگان و زندگانی برای زمین مبعوث کرد. زمانی او را فرستاد که که زمین را فتنه در بر گرفته و ارکان آن در لرزه بود و شیطان عبادت می‌شد. ابلیس که دشمن خداست در عقائد اهل زمین رسوخ کرده بود که خداوند به وسیله محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه و آله آتش آن را خاموش و

ص: ۶۲

شعله‌های آنرا سرد کرد. میخهای آن‌را برکَند و به جای آن امام هدایت‌گر و پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله را جایگزین فرمود. او نیز آنچه را که خداوند امر فرموده بود تبیین کرده و رسالت پروردگارش را به انجام رساند. خداوند به وسیله وی تفرقه‌ها را از بین برد و زمین را امن گرداند، جلوی خونریزیها را گرفت و کینه‌های موجود در سینه‌ها را به انس و الفت تبدیل کرد تا اینکه یقین برای او حاصل شد و خداوند حمید وی را به سوی خود عروج داد. سپس مردم ابوبکر را به جای او به خلافت برگزیدند. وی در این امر کوتاهی نکرد. ابوبکر نیز عمر را به جانشینی خود گمارد و او نیز کوتاهی نکرد.

سپس مردم عثمان را به خلافت انتخاب کردند. سپس او بر شما دست یازید و شما به او دست یازیدید. تا اینکه حادثه‌ای که از آن آگاهید برای وی اتفاق افتاد. شما به سراغ من آمدید تا با من بیعت کنید. من گفتم: در این امر نیازی به من نیست و وارد منزل خود شدم. شما مرا بیرون آوردید و من دست خود را بستم اما شما آن‌را باز کردید. چنان به من هجوم آوردید که گمان کردم قصد کشتن مرا دارید و برخی از شما در صدد کشتن برخی دیگر هستند. تا اینکه شما با من بیعت کردید اما من به آن شادمان نبودم. خداوند سبحان خود می‌داند که من نسبت به حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و آله اکراه داشتم. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کسی که عهده‌دار حکومت بر امت من پس از من گردد، در روز قیامت او را نزد مردم حاضر خواهند کرد در حالی‌که دستانش بر گردنش بسته شده کارنامه اش را بررسی می کنند. اگر عادل بوده رها می شود و اگر ستمگر بوده است زبون و بدبخت می شود. سپس سران شما نزد من آمدند و طلحه و زبیر با من بیعت کردند در حالی که خیانت و مکر را در چهره ها و پیمان شکنی را در چشمهای ایشان می دیدم. آنگاه آن دو از من برای عمره

گزاردن اجازه خواستند و به آنان گفتم که قصد انجام عمره ندارید و چون به مکه رسیدند، حرمت عایشه را رعایت نکردند و او را فریب دادند و فرزندان بردگان آزاد شده به همراه آن دو به راه افتادند و به بصره رفتند و در آنجا مسلمانان را کشتند و کارهای بسیار زشت مرتکب شدند.

و جای بسی شگفتی است که آن دو در بیعت خود با ابوبکر و عمر پایداری کردند و بر من ستم روا داشتند و حال آنکه هر دو می دانند که من کمتر از آن دو نیستم و اگر می خواستم چیزهایی بگویم، می گفتم. معاویه هم از شام برای طلحه و زبیر نامه ای نوشته و آن دو را فریب داده است و آن را از من پوشیده داشتند و خروج کردند و برای افراد فرومایه و بادیه نشین چنین توهمی پیش آورده‌اند که خونخواه عثمان هستند. به خدا سوگند امر منکری را متوجه من نکرده‌اند و بین من و آنان انصاف به خرج نداده‌اند. خون عثمان بر گردن آن دو می باشد و باید از آن دو خونخواهی شود.

چه مدعی ناکامی! به چه چیزی فراخوانده و به چه چیزی اجابت شده؟! به خدا سوگند که آن دو در گمراهی و نادانی کور و کر افتاده اند و شیطان گروه خود را برای آنان آماده ساخته و سواران و پیادگان خویش را از آنان برگرفته تا ستم و باطل را برگرداند و جایگزین کند.

ص: ۶۳

در این هنگام دستهای خود را بلند کرد و فرمود: خداوندا! طلحه و زبیر از من بریدند و بر من ستم کردند و مردم را علیه من شوراندند و بیعت مرا شکستند. خدایا! خودت گرهی را که آنان زده اند بگشا و آنچه را پیوسته و استوار کرده اند از هم گسیخته کن و هرگز آن دو را مورد آمرزش قرار نده و سرانجام بد را به خاطر آنچه کرده اند و به آن امید بسته اند به ایشان نشان بده.

ابو مخنف می‌گوید: مالك اشتر برخاست و گفت: سپاس خدایی را که بر ما منّت نهاد، و بر ما به فضل و نیکی برخورد کرد. ای امیر المومنین، سخن راست و بجا گفتی چرا که تو پس عمّ پیامبر ما و داماد و وصیّ او هستی که اولین تصدیق کننده پیامبر و اولین نمازگزار به همراه او بودی. تو شاهد همه حوادث بوده‌ای. لذا در مقایسه با همه امّت، برتری و فضیلت با توست. از میان امت مسلمان هر کسی که از تو پیروی کند به سعادت و نیکبختی خود می‌رسد و کسی که از تو روی گرداند، خود را به آتش دوزخ افکنده است. ای امیر المؤمنین قسم به جان خودم، موضوع طلحه و زبیر و عایشه کار مشکلی نیست و برای ما پیچیده و دشوار نمی باشد. آن دو نخست با اختیار خود بیعت کردند و سپس بدون اینکه بدعتی گذاشته باشی و یا ستمی کرده باشی، از ما جدا شدند. اگر می پندارند که خونخواه عثمان هستند باید از خودشان قصاص کنند چون آنان اولین افرادی بودند که مردم را علیه او تحریك کردند. خدا را گواه می گیرم که اگر آن‌دو به این بیعت که از آن خارج شده‌اند برنگردند، آنان را نیز به عثمان ملحق خواهیم کرد. شمشیرهای ما بر گردن‌های ما و قلب‌های ما در سینه‌های ماست وما امروز بر همان اعتقادیم که دیروز بودیم. سپس نشست.

**[ترجمه]

توضیح

ارعوى عن القبيح أى كف و قال الجوهرى القاره قبيله سموا قاره لاجتماعهم و التفافهم لما أراد ابن الشداخ أن يفرقهم فى بنى كنانه و هم رماه و فى المثل أنصف القاره من راماها و قال الجوهرى نكيت فى العدو نكايه إذا قتلت فيهم و جرحت و قال عضهه عضها رماه بالبهتان و قال التنزى التوثب و التسرع و فى بعض النسخ إذا انبرى أى اعترض و هو أصوب و السوقه خلاف الملک قوله عليه السلام لم يألوا الناس خيرا فيه تقيه و مصلحه قال الجوهرى ألا يألوا من باب دعا أى قصر و فلان لا يألوک نصحا أى لا يقصر فى نصحک.

و قال قال الفراء فى قوله تعالى أَخْذَةً رابِيَةً أى زائده كقولك أربيت إذا أخذت أكثر مما أعطيت و قال الفواق ما بين الحلبتين من الوقت لأنهما تحلب ثم تترک سويعه يرضعها الفصيل لتدر ثم تحلب يقال ما أقام عنده إلا فواقا قوله عليه السلام لمن بغى عليه أى قال فى حق من بغى عليه و المقول لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ و الآيه هكذا وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَ

ص: ۶۴

بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ و الوطب بالفتح الزقّ الذى يكون فيه السمن و اللبن.

و المراد بـالخَلَق إما قدم اللبن و مضى زمان عليه أو خلق الزقّ فإنه يفسد اللبن و أعظم بها للتعجب أى ما أعظمها و الجذل بالتحريك الفرح لمعصوب بهما أى مشدود عليهما.

**[ترجمه]«ارعوى عن القبيح» یعنی دست کشیدن. جوهری می گوید: «القاره» نام قبیله ای است آنان را به این علت به این نام خوانده اند که در برابر خواسته ابن شداخ مبنی بر پراکندن آنان در قبیله بنی کنانه با هم متحد شدند آنان در تیراندازی ماهر بودند. در مثل وجود دارد که قبیله القاره هر که را هدف بگیرد نصف می کند. جوهری می گوید: «نکیتُ فی العدو» یعنی در میان دشمن جنگیدم و زخمی کردم. و می گوید: «عَضَهَه عَضْهاً: یعنی به او بهتان زد. و می گوید: التنزّی: جستن و شتافتن. در برخی نسخه ها: «اذا انبری» یعنی اعتراض کرد که صحیح تر است. و «السوقه»: بر خلاف پادشاهی عوام جماعت . کلام ایشان: «لم یألوا الناس خیراً» در خیر رساندن به مردم کوتاهی نکردند: در این سخن تقیه و مصلحت اندیشی وجود دارد .

جوهری می گوید: اَلا یالوا (از باب دعا): یعنی کوتاهی کرد. (فلان لایالوک نصحاً): یعنی فلانی

در نصیحت تو کوتاهی نمی کند.

جوهری می گوید: فراء درباره آیه «أخذه رابیه» می گوید: یعنی زیادتر، مانند قول تو: أربیتُ: هنگامی که بیش از آنچه به تو

بدهند، بگیری. و می گوید: الفواق: به فاصله زمانی بین دو بار شیر دوشیدن گفته می شود، پس از آن که شیر را می دوشند، اجازه می دهند تا بچه شتر از شیر مادرش تغذیه کند تا آن که شیر او زیاد شود، سپس دوباره او را می دوشند و گفته می شود: «ما اقام عنده الا فواقا»: تنها به اندازه یک فواق نزد او ماند. کلام ایشان: «لمن بغی علیه» یعنی: خداوند متعال در حق کسی که مورد طغیان واقع شده گفته است: «لینصرنّه الله» خدا او را یاری می کند. در آیه شریفه چنین آمده: «و من عاقب بمثل ما عوقب به

ص: ۶۴

ثم بغی علیه لینصرنّه الله» {و هر کسی به آن اندازه که عقوبت دیده، عقوبت کند سپس بر او ظلم شود حتماً خداوند او را یاری خواهد کرد} الوطب بافتحه: مَشکی که در آن کره و شیر وجود داشته باشد.

مراد از «الخلق» یا کهنه بودن شیر است یا مشک که در هر دو صورت به فاسد بودن شیر منجر می شود. «اعظم بها»: برای تعجب یعنی چه بزرگ است. «الجذل»: با حرکت حروف: شادی. «لمعصوب بهما»: بر آن دو بسته می باشد.

**[ترجمه]

(۱)

نهج، نهج البلاغه: وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى أَبِی مُوسَى الْأَشْعَرِیِّ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْكُوفَهِ وَ قَدْ بَلَغَهُ تَثْبِیطُهُ النَّاسَ عَنِ الْخُرُوجِ إِلَیْهِ لَمَّا نَدَبَهُمْ لِحَرْبِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَیْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی عَنْكَ قَوْلٌ هُوَ لَكَ وَ عَلَیْكَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَیْكَ رَسُولِی فَارْفَعْ ذَیْلَكَ وَ اشْدُدْ مِئْزَرَكَ وَ اخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَ انْدُبْ مَنْ مَعَكَ فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْفُذْ وَ إِنْ تَفَشَّلْتَ فَابْعُدْ وَ ایْمُ اللَّهِ لَتُؤْتَیَنَّ حَیْثُ أَنْتَ وَ لَا تُتْرَكُ حَتَّى تَخْلِطَ زُبْدَكَ بِخَاثِرِكَ وَ ذَائِبَكَ بِجَامِدِكَ وَ حَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ وَ تَحْذَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَذَرِكَ مِنْ خَلْفِكَ وَ مَا هِیَ بِالْهُوَیْنَا الَّتِی تَرْجُو وَ لَكِنَّهَا الدَّاهِیَهُ الْكُبْرَى یُرْكَبُ جَمَلُهَا وَ یُذَلُّ صَعْبُهَا وَ یُسَهَّلُ جَبَلُهَا فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ امْلِكْ أَمْرَكَ وَ خُذْ نَصِیبَكَ وَ حَظَّكَ فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَحَّ إِلَى غَیْرِ رَحْبٍ وَ لَا فِی نَجَاهٍ فَبِالْحَرِیِّ لَتُكْفَیَنَّ وَ أَنْتَ نَائِمٌ حَتَّى لَا یُقَالَ أَیْنَ فُلَانٌ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مَعَ مُحِقٍّ وَ مَا یُبَالِی مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: باب دوم -

نهج البلاغه: از نامه های آن حضرت به ابوموسی اشعری والی امام در کوفه. زمانی که به ایشان خبر رسید که وی از پیوستن مردم به لشگر اسلام برای جنگ جمل جلوگیری کرده است:

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به عبد اللّه بن قیس، پس از ستایش پروردگار و درود سخنی از تو به من رسیده که هم به سود، و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید. دامن همّت به کمر زن، کمرت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی، و مردم را برای جنگ بسیج کن. اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دو دل ماندی کناره گیر. به خدا سوگند هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا اینکه کره تو با شیرت و جامد تو با مایعت آمیخته گردد، و در کنار زدنت از حکومت شتاب کنند، چنانکه از پیش روی خود همانگونه بترسی که از پشت سرت هراسناکی. حوادث جاری کشور آنچنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی های آن را هموار کرد، و پیمودن راه های سخت و کوهستانی آن را آسان کرد، پس فکرت را به کار گیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی آن که آسوده باشی یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیّت های تو را بر آورند، خوابی نگویند فلانی کجاست؟ به خدا سوگند این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گیرد، و باکی ندارم که خدا نشناسان چه می کنند. با درود.

**[ترجمه]

بیان

هو لک و علیک قال ابن أبی الحدید فإن أبا موسی کان یقول لأهل الکوفه إن علیا إمام هدی و بیعته صحیحه إلا أنه لا یجوز القتال معه لأهل القبله انتهی.

و أقول: کون هذا الکلام له و علیه لاشتماله علی الحق و الباطل و الحق ینفعه و الباطل یضره أو ظاهر الکلام له تستحسنه العوام و باطنه حجه علیه إذ بعد

۱- ۴۵- و هـذا هو المختار: من الباب الثانی- و هو باب الکتب- من نهـج البلاغه. وما یذکره المصـنف بعد عن ابن أبی الحدید ذکره فی أول شرحه علی هذا الکتاب.

الإقرار بصحه البيعه لا مجال للأمر بالمخالفه أو ظن أن هذا الكلام ينفعه و فى الواقع يضره أو ينفعه فى الدنيا و يضره فى العقبى.

و الأمر برفع الذيل و شد المئزر كنايتان عن الاهتمام فى الأمر و الخروج من الجحر استهانه به حيث جعله ثعلبا أو ضبعا و الجُحْر بالضم كل شى ء تحفره السباع و الهوام لأنفسها قوله عليه السلام فإن حققت أى أمرك مبنى على الشك فإن حققت لزوم طاعتى فانفذ أى فسر حتى تقدم على و إن أقمت على الشك فاعتزل العمل أو إن أنكرت الطاعه فأظهر إنكارك و اعمل بمقتضاه.

و الخاثر اللبن الغليظ و الزبد خلاصه اللبن و صفوته يقال للرجل إذا ضرب حتى أثخن ضرب حتى خلط زبده بخاثره و ذائبه بجامده كأنه خلط ما رق و لطف من أخلاطه بما كثف و غلظ منها و هذا مثل و معناه ليفسدن حالك و ليضطربن ما هو الآن منتظم من أمرك و القعده بالكسر هيئه القعود كالحلبه و الركبه.

قوله و تحذر من أمامك قيل كنايه عن غايه الخوف و إنما جعل عليه السلام الحذر من خلف أصلا فى التشبيه لكون الإنسان من وراءه أشد خوفا و قيل حتى تخاف من الدنيا كما تخاف من الآخره و يحتمل أن يكون المعنى حتى تحذر من هذا الأمر الذى أقبلت إليه و أقدمت عليه و هو تثبيط الناس عن الجهاد كما تحذر مما خلفته وراء ظهرك و لم تقدم عليه و هو الجهاد.

و قال ابن أبى الحديد أى يأتيكم أهل البصره مع طلحه و نأتيكم بأهل المدينه و الحجاز فيجتمع عليكم سيفان من أمامكم و من خلفكم.

و قال فى قوله عليه السلام و ما بالهوينا أى ليست هذه الداهيه بالشى ء الهين الذى ترجو اندفاعه بسهوله فإن قصد الجيوش الكوفه من كلا الجانبين أمر صعب المرام فإنه ليركبن أهل الحجاز و أهل البصره هذا الأمر المستصعب لأنا نحن نطلب أن نملك الكوفه و أهل البصره كذلك فيجتمع عليها الفريقان.

ص: ۶۶

و قال ابن الأثير فی النهایه الهون الرفق و اللین و التثبت و الهوینا تصغیر الهونی تأنیث الأهون.

و قوله فاعقل عقلک یحتمل المصدر و قیل هو مفعول به و خذ نصیبک و حظک أی من طاعه الإمام و ثواب الله و قیل أی لا تتجاوز إلی ما لیس لک فإن کرهت فتنح أی عن العمل فإنی قد عزلتک إلی غیر رحب أی سعه بل یضیق علیک الأمر بعده و قال فی النهایه بالحری أن یکون کذا أی جدیر.

و قال ابن أبی الحدید أی جدیر أن تکفی هذه المئونه التی دعیت إلیها و أنت نائم أی لست معدودا عندنا و عند الناس من الرجال الذین یفتقر الحرب و التدبیرات إلیهم فسیغنی الله عنک و لا یقال أین فلان.

**[ترجمه]«هو لک و علیک»: ابن ابی الحدید می گوید: ابوموسی اشعری به مردم کوفه می گفت: علی امام حق است و بیعت با او درست است اما جایز نیست به همراه او با مسلمانان جنگید. تمام.

می گویم: اینکه این سخن به نفع و یا بر علیه ابوموسی باشد به علت آن است که این سخن شامل حق و باطل است. حق به نفع وی و باطل به ضرر اوست و یا اینکه ظاهر سخن را عوام می پسندند و باطن آن حجت علیه او می باشد.

ص: ۶۵

چون وقتی او به صحت بیعت با امام اقرار می کند دیگر جایی برای مخالفت وجود ندارد و یا اینکه گمان کرده این سخن به نفع اوست اما در واقع به ضرر اوست یا در دنیا به نفع او و در آخرت به ضرر اوست.

دستور به «دامن جمع کردن و محکم بستن کمر» کنایه است از همت به خرج دادن و خروج از لانه، تحقیر اوست زیرا از وی یک روباه یا کفتار ساخته است. «الحُجر» با ضمه به هر چیزی گفته می شود که درندگان در آن برای خود لانه ایجاد کنند.

کلام ایشان: «فان حققت»، «اگر به حق رسیدی» یعنی تو در حال شک و تردید هستی اگر به این حقیقت رسیدی که از من اطاعت کنی، پس این کار را بکن یعنی حرکت کن تا به من ملحق شوی. و اگر همچنان بر شک خود باقی بودی از کار کناره گیری کن یا اگر اطاعت را منکر شدی، انکار خود را آشکارا بگو و براساس آن عمل کن .

«الخاثر»: شیر غلیظ. «الزبد»: کَره. اگر مرد مَشک بزند گفته می شود: »مشک زد تا اینکه کره با شیر و کره با دوغ مخلوط شد.» گویی که وی بخش روان و مایع را با بخش غلیظ مخلوط کرد که این مَثلی است و معنای آن این است که «تو را فاسد خواهند کرد و امور سامان یافته و منظم تو را به هم خواهند ریخت». «القعده»: باکسره: طرز نشستن مثلاً دوزانو و چهار زانو.

فرمود: «و تحذر من امامک»: و از پیش رویت می ترسی. گفته شده است که این عبارت کنایه از نهایت ترس می باشد. در این تشبیه ایشان ترس از پشت سر را اصل قرار داده، چرا که انسان از آنچه در پشتش قرار دارد بیشتر می رسد، از این رو گفته شده است: تا همان طور که از آخرت ترس دارد، از دنیا نیز بترسد و احتمال دارد بدین معنا نیز باشد که از این موضوعی که بدان روی آورده ای یعنی منع کردن مردم از جهاد، بترسی همان طور که از آنچه که در پشت سر نهادی یعنی «جهاد» ترس داری.

ابن ابی الحدید می گوید: یعنی مردم بصره با طلحه به سوی شما می آیند و ما با مردم مدینه و حجاز می‌آییم و دو گروه شمشیر به دست در پشت شما و مقابل شما صف آرایی خواهند کرد.

و کلام ایشان: «ما بالهوینا»: یعنی این مصیبت چیز آسانی نیست که انتظار داشته باشی از بین بردن آن راحت باشد. امر سختی به نظر می رسد که سپاه کوفه بخواهد از دو طرف قصد دفاع و جنگیدن داشته باشد. این سپاه با سپاه حجاز و بصره روبرو خواهد شد. این موضوع سختی است چون هم ما می خواهیم بر کوفه مسلط شویم و هم سپاه بصره. لذا این دو بر سر کوفه نزاع می کنند.

ص: ۶۶

ابن اثیر در «النهایه» می گوید: الهون: همراهی و نرمی و آرامش. «الهوینا»: تصغیر «الهونی» و تأنیث «الأهون» است.

و فرمود ایشان: «فأعقل عقلک»: احتمالاً ـ مصدر است و گفته شده است که مفعول به می باشد «و خذ نصیبک و حظّک»: نصیب و سهم خود را بردار یعنی از اطاعت امام و ثواب خداوند. و گفته شده است: یعنی به هر آنچه که مال تو نیست دست اندازی مکن. «فإن کرهت فتنح»: «اگر مورد خوشایند تو نبود، رها کن» یعنی از کار و منصب کناره بگیر و من تو را عزل نمودم. «إلی غیر رحب»: یعنی بدون آنکه آسوده باشی چون پس از این اقدام، بر تو سخت خواهد آمد. ابن اثیر در النهایه می گوید: «بالحری أن یکون...» یعنی شایسته است که چنان باشد.

ابن ابی الحدید می گوید: یعنی شایسته است به این مقدار توشه که به آن خوانده شدی بسنده کنی «أنت نائم»: تو در خواب باشی. یعنی تو از آن افرادی نیستی که جنگ به تو نیازمند و محتاج باشد. خدا از تو بی نیاز می کند و در جنگ گفته نخواهد شد: فلانی کجاست.

**[ترجمه]

«۴۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی بَعْضِ أُمَرَاءِ جَیْشِهِ فَإِنْ عَادُوا إِلَی ظِلِّ الطَّاعَهِ فَذَاکَ الَّذِی نُحِبُّ وَ إِنْ تَوَافَتِ الْأُمُورُ بِالْقَوْمِ إِلَی الشِّقَاقِ وَ الْعِصْیَانِ فَانْهَدْ بِمَنْ أَطَاعَکَ إِلَی مَنْ عَصَاکَ وَ اسْتَغْنِ بِمَنِ انْقَادَ مَعَکَ عَمَّنْ تَقَاعَسَ عَنْکَ فَإِنَّ الْمُتَکَارِهَ مَغِیبُهُ خَیْرٌ مِنْ شُهُودِهِ وَ قُعُودُهُ أَغْنَی مِنْ نُهُوضِهِ.

**[ترجمه] - . المختار من نهج البلاغه: باب چهارم -

نهج البلاغه: از نامه های آن حضرت به برخی از امیران سپاه خود: اگر دشمنان اسلام به سایه اطاعت باز گردند پس همان است که دوست داریم، و اگر کارشان به جدایی و نافرمانی کشید با کمک فرمانبرداران با مخالفان نبرد کن، و از آنان که

فرمان می برند برای سرکوب آنها که از یاری تو سرباز می زنند مدد بگیر، زیرا آن کس که از جنگ کراهت دارد بهتر است که شرکت نداشته باشد، و شرکت نکردنش از یاری دادن اجباری بهتر است.

**[ترجمه]

توضیح

قال ابن میثم روی أن الأمیر الذی کتب إلیه عثمان بن حنیف عامله علی البصره و ذلک حین انتهت أصحاب الجمل إلیها و عزموا علی الحرب فکتب عثمان إلیه یخبره بحالهم فکتب علیه السلام إلیه کتابا فیه الفصل المذکور.

و إن توافت الأمور أی تتابعت بهم المقادیر و أسباب الشقاق و العصیان إلیهما و یقال نهد القوم إلی عدوهم إذا صمدوا له و شرعوا فی قتالهم

۱- ۴۶- و هذا هو المختار الرابع من الباب الثانی من نهج البلاغه.

و تقاعس أبطأ و تأخر و المتكاره من يظهر الكراهه و لا يطيع بقلبه و النهوض القيام.

**[ترجمه]ابن میثم می گوید: نقل شده است، آن امیری که امام این نامه را به وی نوشت عثمان بن حنیف والی بصره بوده است. این نامه زمانی ارسال شده است که اصحاب جمل به این شهر رسیده و قصد جنگ داشتند. عثمان نامه ای به امام نوشت و ایشان را از اوضاع سپاه باخبر ساخت امام نیز نامه مذکور را به وی ارسال کردند.

«وان توافت الامور»: یعنی اگر همچنان مقدّرها و اسباب نگونبختی و عصیان بر آنان نازل شود و گفته می شود: «نهد القوم إلی عدوهم» یعنی در برابر دشمن پایدار شدند و شروع به جنگ با او کردند.

ص: ۶۷

«تقاعس»: سستی و تأخیر کرد. «المتکاره»: کسی که کراهت خود را آشکار نماید و با قلبش اطاعت نکند. «النهوض»: برخاستن.

**[ترجمه]

«۴۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی أَهْلِ الْکُوفَهِ عِنْدَ مَسِیرِهِ مِنَ الْمَدِینَهِ إِلَی الْبَصْرَهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی خَرَجْتُ مِنْ حَیِّی هَذَا إِمَّا ظَالِماً وَ إِمَّا مَظْلُوماً وَ إِمَّا بَاغِیاً وَ إِمَّا مَبْغِیّاً عَلَیْهِ وَ أَنَا أُذَکِّرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی هَذَا لَمَّا نَفَرَ إِلَیَّ فَإِنْ کُنْتُ مُحْسِناً أَعَانَنِی وَ إِنْ کُنْتُ مُسِیئاً اسْتَعْتَبَنِی.

**[ترجمه] - . المختار (۵۷) باب دوم از نهج البلاغه، الختار (۲۶) از کتاب نهج السعاده ۴: ۶۲ -

نهج البلاغه: نامه آن حضرت به مردم کوفه زمانی که در مسیر خود از مدینه به بصره از کنار این شهر عبور می کرد: پس از یاد خدا و درود؛ من از جایگاه خود، مدینه بیرون آمدم، یا ستمکارم یا ستم دیده، یا سرکشی کردم یا از فرمانم سرباز زدند. من خدا را به یاد کسی می آورم که این نامه به دست او رسد، تا به سوی من کوچ کند: اگر مرا نیکوکار یافت یاری کند، و اگر گناهکار بودم مرا به حق بازگرداند.

**[ترجمه]

بیان

لمّا نفر بالتشدید بمعنی إلا أی أذکره فی کل وقت إلا وقت النفور کقولهم سألتك لما فعلت.

و فی بعض النسخ بالتخفیف فکلمه ما زائده کما قیل فی قوله تعالی لَمّا عَلَیْها حافِظٌ فإنه قرئ بالتخفیف و التشدید معا و الاستعتاب طلب العتبی و هو الرجوع.

**[ترجمه]«لمّا نفر» با تشدید به معنی «الا» یعنی در همه حال به یاد او می آورم به غیر از حالت گریختن مانند اینکه بگویند: از تو پرسیدم وقتی که انجام دادی. و در برخی نسخه ها بدون تشدید ذکر شده است و کلمه «ما» زائده است مانند آیه «لمّا علیها حافظ» که با تشدید و بدون تشدید قرائت شده است. استعتاب، طلب اعتراف است یعنی: رجوع.

**[ترجمه]

«۴۸»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَلَوِیِّ عَنْ عَمِّهِ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی عُمْرَهَ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ: سَمَّانِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَبْدَ الرَّحْمَنِ قَالَ لَمَّا بَلَغَ عَلِیّاً مَسِیرُ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ خَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ

۱- ۴۷ و هذا هو المختار: (۵۷) من الباب الثانی من نهج البلاغه. وله مصادر أخر یجد الباحث بعضها فی ذیل المختار: (۲۶) من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۴ ص ۶۲ ط ۱.

۲- ۴۸ رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث الثانی من المجلس: (۲۵) من الجزء الثانی من أمالیه ص ۸۷ ط ۱.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی مَسِیرُ هَذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ وَ اسْتِخْفَافُهُمَا حَبِیسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ اسْتِفْزَازُهُمَا أَبْنَاءَ الطُّلَقَاءِ وَ تَلْبِیسُهُمَا عَلَی النَّاسِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ هُمَا أَلَّبَا عَلَیْهِ وَ فَعَلَا بِهِ الْأَفَاعِیلَ وَ خَرَجَا لِیَضْرِبَا النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ اللَّهُمَّ فَاکْفِ الْمُسْلِمِینَ مَئُونَتَهُمَا وَ اجْزِهِمَا الْجَوَازِیَ وَ حَضَّ النَّاسَ عَلَی الْخُرُوجِ فِی طَلَبِهِمَا فَقَامَ إِلَیْهِ أَبُو مَسْعُودٍ عُقْبَهُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الَّذِی یَفُوتُکَ مِنَ الصَّلَاهِ فِی مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَجْلِسُکَ فِیمَا بَیْنَ قَبْرِهِ وَ مِنْبَرِهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَرْجُو مِنَ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ فَإِنْ کُنْتَ إِنَّمَا تَسِیرُ لِحَرْبٍ فَقَدْ أَقَامَ عُمَرُ وَ کَفَاهُ سَعْدٌ زَحْفَ الْقَادِسِیَّهِ وَ کَفَاهُ حُذَیْفَهُ بْنُ الْیَمَانِ زَحْفَ نَهَاوَنْدَ وَ کَفَاهُ أَبُو مُوسَی زَحْفَ تُسْتَرَ وَ کَفَاهُ خَالِدُ بْنُ الْوَلِیدِ زَحْفَ الشَّامِ فَإِنْ کُنْتَ سَائِراً فَخَلِّفْ عِنْدَنَا شِقَّهً مِنْکَ نَرْعَاهُ فِیکَ وَ نَذْکُرُکَ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ:

بَکَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ عَلَی الشَّاخِصِ***مِنَّا یُرِیدُ أَهْلَ الْعِرَاقِ

یَا وَزِیرَ النَّبِیِّ قَدْ عَظُمَ الْخَطْبُ***وَ طَعْمُ الْفِرَاقِ مُرُّ الْمَذَاقِ

وَ إِذَا الْقَوْمُ خَاصَمُوکَ فَقَوْمٌ***نَاکِسُو الطَّرْفِ خَاضِعُو الْأَعْنَاقِ

لَا یَقُولُونَ إِذْ تَقُولُ وَ إِنْ*** قُلْتَ فَقَوْلُ الْمُبَرِّزِ السَّبَّاقِ

فَعُیُونُ الحجار [الْحِجَازِ] تَذْرِفُ بِالدَّمْعِ***وَ تِلْکَ الْقُلُوبُ عِنْدَ التَّرَاقِی

فَعَلَیْکَ السَّلَامُ مَا ذَرَّتْ بِهِ الشَّمْسُ***وَ لَاحَ السَّرَابُ بِالرَّقْرَاقِ

فَقَالَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا عَلَی الْأَرْضِ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَیْنَا أَنْ یُقِیمَ فِینَا مِنْکَ لِأَنَّکَ نَجْمُنَا الَّذِی نَهْتَدِی بِهِ وَ مَفْزَعُنَا الَّذِی نَصِیرُ إِلَیْهِ وَ إِنْ فَقَدْنَاکَ لَتُظْلِمَنَّ أَرْضُنَا وَ سَمَاؤُنَا وَ لَکِنْ وَ اللَّهِ لَوْ خَلَّیْتَ مُعَاوِیَهَ لِلْمَکْرِ لَیَرُومَنَّ مِصْرَ وَ لَیُفْسِدَنَّ الْیَمَنَ وَ لَیَطْمَعَنَّ فِی الْعِرَاقِ وَ مَعَهُ قَوْمٌ یَمَانِیُّونَ قَدْ أُشْرِبُوا قَتْلَ عُثْمَانَ وَ قَدِ اکْتَفَوْا بِالظَّنِّ عَنِ الْعِلْمِ وَ بِالشَّکِّ عَنِ الْیَقِینِ وَ بِالْهَوَی عَنِ الْخَیْرِ فَسِرْ بِأَهْلِ الْحِجَازِ وَ أَهْلِ الْعِرَاقِ ثُمَّ ارْمِهِ بِأَمْرٍ یَضِیقُ فِیهِ خِنَاقُهُ وَ یَقْصُرُ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ فَقَالَ أَحْسَنْتَ وَ اللَّهِ یَا قَیْسُ وَ أَجْمَلْتَ.

وَ کَتَبَتْ أُمُّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْحَارِثِ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام تُخْبِرُهُ بِمَسِیرِ عَائِشَهَ

وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ فَأَزْمَعَ الْمَسِيرَ فَبَلَغَهُ تَثَاقُلُ سَعْدٍ وَ أَسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَهَ فَقَالَ سَعْدٌ لَا أَشْهَرُ سَيْفاً حَتَّى يُعْرَفَ الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ وَ قَالَ أُسَامَهُ لَا أُقَاتِلُ رَجُلًا يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتَ فِي زُبْيَهِ الْأَسَدِ لَدَخَلْتُ فِيهِ مَعَكَ (١) وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَهَ أَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَيْفاً وَ قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ الْمُسْلِمُونَ فَاضْرِبْ بِهِ عَرْضَ أُحُدٍ وَ الْزَمْ بَيْتَكَ وَ تَخَلَّفَ عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ دَعِ الْقَوْمَ أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ فَضَعِيفٌ وَ أَمَّا سَعْدٌ فَحَسُودٌ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَهَ فَذَنْبُكَ إِلَيْهِ أَنَّكَ قَتَلْتَ بِأَخِيهِ مَرْحَباً ثُمَّ قَالَ عَمَّارٌ لِمُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَهَ أَ مَا تُقَاتِلُ الْمُحَارِبِينَ فَوَ اللَّهِ لَوْ مَالَ عَلِيٌّ جَانِباً لَمِلْتُ مَعَ عَلِيٍّ وَ قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ بَلَغَكَ عَنَّا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا لَوْ كَانَ غَيْرُنَا لَمْ يَقُمْ مَعَكَ وَ اللَّهِ مَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَلَالًا حَلَالٌ وَ لَا كُلُّ مَا رَأَيْنَا حَرَاماً حَرَامٌ وَ فِي النَّاسِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِعُذْرِ عُثْمَانَ مِمَّنْ قَتَلَهُ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِحَالِنَا مِنَّا فَإِنْ كَانَ قُتِلَ ظَالِماً قَبِلْنَا قَوْلَكَ وَ إِنْ كَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً فَاقْبَلْ قَوْلَنَا فَإِنْ وَكَلْتَنَا فِيهِ إِلَى شُبْهَهٍ فَعَجَبٌ لِيَقِينِنَا وَ شَكِّكَ وَ قَدْ قُلْتَ لَنَا عِنْدِي نَقْضُ مَا اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ وَ فَصْلُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ قَالَ

كَانَ أَوْلَى أَهْلِ الْمَدِينَهِ بِالنَّصْرِ***عَلِيٌّ وَ آلُ عَبْدِ مَنَافٍ

لِلَّذِي فِي يَدَيْهِ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ***وَ قُرْبِ الْوَلَاءِ بَعْدَ التَّصَافِي

١- كذا في ط الكمباني من البحار، و في ط بيروت من كتاب الأمالي صلى الله عليه و آله ٧٢٥: «و لو كنت في فم الأسد ...».

وَ كَانَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ مِنْ شِيعَةِ عُثْمَانَ وَ قَامَ الْأَشْتَرُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَكَلَّمَهُ بِكَلَامٍ يَحُضُّهُ عَلَى أَهْلِ الْوُقُوفِ فَكَرِهَ ذَلِكَ عَلِيٌّ عليه السلام حَتَّى شَكَاهُ وَ كَانَ مِنْ رَأْيِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنْ لَا يَذْكُرَهُمْ بِشَيْ ءٍ فَقَالَ الْأَشْتَرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا وَ إِنْ لَمْ نَكُنْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنَّا فِيهِمْ وَ هَذِهِ بَيْعَةٌ عَامَّةٌ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا عَاصٍ وَ الْمُبْطِئُ عَنْهَا مُقَصِّرٌ وَ إِنَّ أَدَبَهُمُ الْيَوْمَ بِاللِّسَانِ وَ غَداً بِالسَّيْفِ وَ مَا مَنْ ثَقُلَ عَنْكَ كَمَنْ خَفَّ مَعَكَ وَ إِنَّمَا أَرَادَكَ الْقَوْمُ لِأَنْفُسِهِمْ فَأَرِدْهُمْ لِنَفْسِكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا مَالِكُ دَعْنِي وَ أَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَ رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ مَنْ بَايَعَ أَبَا بَكْرٍ أَوْ عُمَرَ أَوْ عُثْمَانَ ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتَهُ أَ كُنْتُمْ تَسْتَحِلُّونَ قِتَالَهُمْ قَالُوا نَعَمْ قَالَ وَ كَيْفَ تَحَرَّجُونَ مِنَ الْقِتَالِ مَعِي وَ قَدْ بَايَعْتُمُونِي قَالُوا إِنَّا لَا نَزْعُمُ أَنَّكَ مُخْطِئٌ وَ أَنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكَ قِتَالُ مَنْ بَايَعَكَ ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتَكَ وَ لَكِنْ نَشُكُّ فِي قِتَالِ أَهْلِ الصَّلَاةِ فَقَالَ الْأَشْتَرُ دَعْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُوقِعْ بِهَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَتَخَلَّفُونَ عَنْكَ فَقَالَ لَهُ كُفَّ عَنِّي فَانْصَرَفَ الْأَشْتَرُ وَ هُوَ مُغْضَبٌ ثُمَّ إِنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ لَقِيَ مَالِكاً الْأَشْتَرَ فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ قَيْسٌ لِلْأَشْتَرِ يَا مَالِكُ كُلَّمَا ضَاقَ صَدْرُكَ بِشَيْ ءٍ أَخْرَجْتَهُ وَ كُلَّمَا اسْتَبْطَأْتَ أَمْراً اسْتَعْجَلْتَهُ إِنَّ أَدَبَ الصَّبْرِ التَّسْلِيمُ وَ أَدَبَ الْعَجَلَهِ الْأَنَاهُ وَ إِنَّ شَرَّ الْقَوْلِ مَا ضَاهَى الْعَيْبَ وَ شَرَّ الرَّأْيِ مَا ضَاهَى التُّهَمَهَ فَإِذَا ابْتُلِيتَ فَاسْأَلْ وَ إِذَا أُمِرْتَ فَأَطِعْ وَ لَا تَسْأَلْ قَبْلَ الْبَلَاءِ وَ لَا تَكَلَّفْ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ الْأَمْرُ فَإِنَّ فِي أَنْفُسِنَا مَا فِي نَفْسِكَ فَلَا تَشُقَّ عَلَى صَاحِبِكَ فَغَضِبَ الْأَشْتَرُ ثُمَّ إِنَّ الْأَنْصَارَ مَشَوْا إِلَى الْأَشْتَرِ فِي ذَلِكَ فَرَضَّوْهُ مِنْ غَضَبِهِ فَرَضِيَ فَلَمَّا هَمَّ عَلِيٌّ عليه السلام بِالشُّخُوصِ قَامَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ صَاحِبُ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَقَمْتَ بِهَذِهِ الْبَلْدَهِ فَإِنَّهَا مُهَاجَرُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ بِهَا قَبْرُهُ وَ مِنْبَرُهُ فَإِنِ

اسْتَقَامَتْ لَكَ الْعَرَبُ كُنْتَ كَمَنْ كَانَ قَبْلَكَ وَ إِنْ وُكِلْتَ إِلَى الْمَسِيرِ فَقَدْ أَعْذَرْتَ فَأَجَابَهُ علیه السلام بِعُذْرِهِ فِی الْمَسِیرِ ثُمَّ خَرَجَ لَمَّا سَمِعَ تَوَجُّهَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ إِلَی الْبَصْرَهِ وَ تَمَكَّثَ حَتَّى عَظُمَ جَيْشُهُ وَ أَغَذَّ السَّيْرَ فِی طَلَبِهِمْ فَجَعَلُوا لَا يَرْتَحِلُونَ مِنْ مَنْزِلٍ إِلَّا نَزَلَهُ (۱) حَتَّى نَزَلَ بِذِی قَارٍ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَيَحْزُنُنِی أَنْ أَدْخُلَ عَلَى هَؤُلَاءِ فِی قِلَّهِ مَنْ مَعِی فَأَرْسَلَ إِلَی الْكُوفَهِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ وَ كَتَبَ إِلَيْهِمْ كِتَاباً فَقَدِمُوا الْكُوفَهَ فَخَطَبَ النَّاسَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ عَلِيّاً وَ سَابِقَتَهُ فِی الْإِسْلَامِ وَ بَيْعَهَ النَّاسِ لَهُ وَ خِلَافَ مَنْ خَالَفَهُ ثُمَّ أَمَرَ بِكِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقُرِئَ عَلَيْهِمْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُخْبِرُكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ عِيَانَهُ إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ وَ كُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أُكْثِرُ اسْتِعْتَابَهُ وَ أُقِلُّ عِتَابَهُ وَ كَانَ هَذَانِ الرَّجُلَانِ أَهْوَنُ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ وَ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ عَائِشَهَ فَلْتَهٌ عَلَى غَضَبٍ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ فَقَتَلُوهُ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ بَايَعُونِی غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ كَانَ هَذَانِ الرَّجُلَانِ أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ عَلَى مَا بُويِعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ قَبْلِی ثُمَّ إِنَّهُمَا اسْتَأْذَنَانِی فِی الْعُمْرَهِ وَ لَيْسَا يُرِيدَانِهَا فَنَقَضَا الْعَهْدَ وَ آذَنَا بِحَرْبٍ وَ أَخْرَجَا عَائِشَهَ مِنْ بَيْتِهَا لِيَتَّخِذَانِهَا فِئَهً وَ قَدْ سَارَا إِلَی الْبَصْرَهِ اخْتِيَاراً لَهَا وَ قَدْ سِرْتُ إِلَيْكُمْ اخْتِيَاراً لَكُمْ وَ لَعَمْرِی مَا إِيَّایَ تُجِيبُونَ مَا تُجِيبُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَنْ أُقَاتِلَهُمْ وَ فِی نَفْسِی مِنْهُمْ حَاجَهٌ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ

۱- فی اللفظ تسامح، و المستفاد من کتب التاریخ أن البعد بینهما فی الارتحال و الإقامه کان أکثر من منزل و رحیل.

مُسْتَنْفِرِينَ فَكَونُوا عِنْدَ ظَنِّی بِکَمْ وَ لَا حوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ (۱) فَلَمَّا قُرِئَ الْکِتَابُ عَلَی النَّاسِ قَامَ خُطَبَاءُ الْکَوفَهِ شُرَیْحُ بْنُ هَانِی وَ غَیْرُهُ فَقَالُوا وَ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ نَرْکَبَ إِلَی الْمَدِینَهِ حَتَّی نَعْلَمَ عِلْمَ عُثْمَانَ فَقَدْ أَنْبَأَنَا اللَّهُ بِهِ فِی بُیُوتِنَا ثُمَّ بَذَلُوا السَّمْعَ وَ الطَّاعَهَ وَ قَالُوا رَضِینَا بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ نُطِیعُ أَمْرَهُ وَ لَا نَتَخَلَّفُ عَنْ دَعْوَتِهِ وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ یَسْتَنْصِرْنَا لَنَصَرْنَاهُ سَمْعاً وَ طَاعَهً فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام ذَلِکَ قَامَ خَطِیباً فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ کَانَ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ مَا تَکْفِیکُمْ جُمْلَتُهُ وَ قَدْ أَتَیْنَاکُمْ مُسْتَنْفِرِینَ لَکُمْ لِأَنَّکُمْ جَبْهَهُ الْأَمْصَارِ وَ رُؤَسَاءُ الْعَرَبِ وَ قَدْ کَانَ مِنْ نَقْضِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ بَیْعَتَهُمَا وَ خُرُوجِهِمَا بِعَائِشَهَ مَا قَدْ بَلَغَکُمْ وَ هُوَ ضَعْفُ النِّسَاءِ وَ ضَعْفُ رَأْیِهِنَّ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ وَ ایْمُ اللَّهِ لَوْ لَمْ یَنْصُرْهُ أَحَدٌ لَرَجَوْتُ أَنْ یَکُونَ لَهُ فِیمَنْ أَقْبَلَ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ یَبْعَثُ اللَّهُ لَهُ مِنْ نُجَبَاءِ النَّاسِ کِفَایَهٌ فَانْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ ثُمَّ جَلَسَ وَ قَامَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فَقَالَ یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ إِنْ کَانَتْ غَابَتْ عَنْکُمْ أَبْدَانُنَا فَقَدِ انْتَهَتْ إِلَیْکُمْ أُمُورُنَا إِنَّ قَاتِلِی عُثْمَانَ لَا یَعْتَذِرُونَ إِلَی النَّاسِ وَ قَدْ جَعَلُوا کِتَابَ اللَّهِ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مُحَاجِّیهِمْ أَحْیَا مَنْ أَحْیَا وَ قَتَلَ مَنْ قَتَلَ وَ إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ أَوَّلُ مَنْ طَعَنَ وَ آخِرُ مَنْ أَمَرَ ثُمَّ بَایَعَا أَوَّلَ مَنْ بَایَعَ فَلَمَّا أَخْطَأَهُمَا مَا أَمَّلَا نَکَثَا بَیْعَتَهُمَا عَلَی غَیْرِ حَدَثٍ کَانَ وَ هَذَا ابْنُ الرَّسُولِ یَسْتَنْفِرُکُمْ فِی الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ فَانْصُرُوا یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ وَ قَامَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَوِ اسْتَقْبَلْنَا بِهِ الشُّورَی لَکَانَ عَلِیٌّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهِ فِی سَابِقَتِهِ وَ هِجْرَتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ کَانَ قِتَالُ مَنْ أَبَی ذَلِکَ حَلَالًا وَ کَیْفَ وَ الْحُجَّهُ قَامَتْ عَلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ قَدْ بَایَعَاهُ وَ خَلَعَاهُ حَسَداً

۱- و لفظ کتابه علیه السلام هذا قریب جدا ممّا رواه السیّد الرضی فی المختار الأوّل من باب الکتب من نهج البلاغه.

فَقَامَ خُطَبَاؤُهُمْ فَأَسْرَعُوا الرَّدَّ بِالْإِجَابَهِ فَقَالَ النَّجَاشِيُّ فِی ذَلِکَ:

رَضِینَا بِقَسْمِ اللَّهِ إِذْ کَانَ قَسْمُنَا***عَلِیٌّ وَ أَبْنَاءُ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ

وَ قُلْنَا لَهُ أَهْلًا وَ سَهْلًا وَ مَرْحَباً***نُقَبِّلُ یَدَیْهِ مِنْ هَوًی وَ تَوَدُّدِ

فَمُرْنَا بِمَا تَرْضَی نُجِبْکَ إِلَی الرِّضَا***بِصَمِّ الْعَوَالِی وَ الصَّفِیحِ الْمُهَنَّدِ

وَ تَسْوِیدِ مَنْ سَوَّدْتَ غَیْرَ مَدَافِعٍ***وَ إِنْ کَانَ مَنْ سَوَّدْتَ غَیْرَ مُسَوَّدٍ

فَإِنْ نِلْتَ مَا تَهْوَی فَذَاکَ نُرِیدُهُ***وَ إِنْ تَخْطَ مَا تَهْوَی فَغَیْرُ تَعَمُّدٍ

وَ قَالَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ حِینَ أَجَابَ أَهْلُ الْکُوفَهِ:

جَزَی اللَّهُ أَهْلَ الْکُوفَهِ الْیَوْمَ نُصْرَهً***أَجَابُوا وَ لَمْ یَأْتُوا بِخِذْلَانِ مَنْ خَذَلَ

وَ قَالُوا عَلِیٌّ خَیْرُ حَافٍ وَ نَاعِلٍ***رَضِینَا بِهِ مِنْ نَاقِضِ الْعَهْدِ مِنْ بَدَلٍ

هُمَا أَبْرَزَا زَوْجَ النَّبِیِّ تَعَمُّداً***یَسُوقُ بِهَا الْحَادِی الْمُنِیخُ عَلَی جَمَلٍ

فَمَا هَکَذَا کَانَتْ وُصَاهُ نَبِیِّکُمْ***وَ مَا هَکَذَا الْإِنْصَافُ أَعْظَمَ بِذَا الْمَثَلِ

فَهَلْ بَعْدَ هَذَا مِنْ مَقَالٍ لِقَائِلٍ*** إِلَّا قَبَّحَ اللَّهُ الْأَمَانِیَّ وَ الْعِلَلَ

فَلَمَّا فَرَغَ الْخُطَبَاءُ وَ أَجَابَ النَّاسُ قَامَ أَبُو مُوسَی فَخَطَبَ النَّاسَ وَ أَمَرَهُمْ بِوَضْعِ السِّلَاحِ وَ الْکَفِّ عَنِ الْقِتَالِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَیْنَا دِمَاءَنَا وَ أَمْوَالَنَا فَقَالَ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ ... وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً وَ قَالَ وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ.

هذا تمام الحدیث.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۸۷ -

امالی شیخ طوسی: عبدالرحمن بن ابی عمره انصاری می گوید: رسول اکرم صلّی الله علیه و آله مرا «عبدالرحمن» نامید.

عبدالرحمن گفت: زمانی که خبر خروج طلحه و زبیر به امام علیه السلام رسید، امام شروع به ایراد خطبه نمود. ابتدا خداوند را حمد و سپاس گفت و بر محمد و آل محمد درود فرستاده و فرمود:

اما بعد، خبر خروج این دو مرد، تعرض به شأن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و تحریک فرزندان بردگان آزاد شده و فریب مردم به بهانه خونخواهی عثمان و نیز تحریک مردم توسط آنان به من رسید. مطلع شدم که دست به اقداماتی زده‌اند و برای ایجاد تفرقه در میان مردم، خروج کرده‌اند. خداوندا، مسلمانان را از شرّ آنان در امان بدار و آنان را سخت کیفر بده. مردم را برای رویارویی با آن دو تشویق نما.

ابومسعود عقبه بن عمرو برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! آنچه از (ثواب) خواندن نماز در مسجد رسول الله صلّی الله علیه و آله و نشستن در بین قبر و منبر ایشان (به خاطر نبودن در مدینه) از تو فوت می شود، بسیار بیشتر از چیزی است که از رفتن به شام و عراق بدان امید داری. اگر برای جنگ با آنان می‌شتابی پس عمر نیز بپا خاست تصمیم به جنگ گرفت ، (اما خود در جنگ حاضر نشد و) سعد، لشگر قادسیه را برایش کفایت کرد و حذیفه بن یمان لشگر نهاوند را کفایت کرد، ابوموسی لشگر شوشتر را کفایت کرد و خالد بن ولید لشگر شام را کفایت کرد. (اما با این حال) اگر باز قصد جنگ داری، افرادی را از خود نزد ما بگمار تا به خاطر تو آنان را سرپرستی کنیم و با آنان تو را محافظت نماییم. سپس ابومسعود گفت:

آسمان و زمین بر برترین شخص ما گریه کرد که به دنبال اهل عراق است.

ای وزیر پیامبر، مصیبت بزرگ است و طعم فراق بسیار تلخ است.

اگر قوم با تو به جنگ برخاستند، قوم دیگری چشم فروبسته و گردن نهادند.

وقتی تو چیزی می گویی سخن نمی گویند و اگر حرفی بزنی قول تو گفتار شخص برجسته و پیشی گیرنده است.

چشم های حجّار سنگ تراش اشک می ریزد و آن دلها به گلو رسیده‌اند.

سلام بر تو تا زمانی که خورشید می تابد و سراب می‌درخشد.

قیس بن سعد گفت: ای امیرالمؤمنین هیچ کس در دنیا به اندازه تو برای ما دوست داشتنی نیست چون که تو ستاره ما هستی که بدان هدایت می شویم و پناه مایی که به او پناه می بریم اگر تو را از دست بدهیم آسمان و زمین ما تاریک می‌شود. اما به خدا اگر معاویه را با حیله هایش رها کنی قصد مصر خواهد کرد، یمن را به فساد خواهد کشید و در عراق طمع خواهد ورزید در حالی که قومی یمانی که در قتل عثمان دست داشته اند که همراه معاویه اند.

آنان یقین و علم را رها کرده و به شک و تردید اکتفا کرده‌اند. آنان خیر را رها کرده و هوا و هوس را برگزیده اند، لذا با سپاهیانی از مردم حجاز و عراق به سمت او رفته و گلوی او را بفشار تا خفه شود. سپس امام فرمود: احسنت ای قیس و به اجمال گفتی.

ام الفضل بنت الحارث به امام علیه السلام نامه نوشته و ایشان را در جریان حرکت عایشه،

طلحه و زبیر قرار داد. پس عزم حرکت کرد و خبر تعلل سعد و اسامه بن زید و محمد بن مسلمه به او رسید. سعد گفت: تا مؤمن از کافر بازشناخته نشوند شمشیر نخواهم کشید. اسامه گفت: من با کسی که «لا اله الا الله» می گوید نمی جنگم و اگر در لانه شیر هم باشم با تو در دهان او وارد می شوم.

محمد بن مسلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیری به من داد و فرمود: اگر مسلمانان با هم اختلاف کردند این شمشیر را به پهنای کوه احد بزن و در خانه خود بمان.

عبدالله بن عمر به او ملحق نشد.

عمار بن یاسر گفت: این قوم را به حال خود واگذار. عبدالله ضعیف است. سعد هم حسود می باشد. اما در مورد محمد بن مسلمه، گناه تو این است که برادر او را کشته ای.

عمار به محمد بن مسلمه گفت: آیا با محاربین نمی جنگی؟ به خدا قسم اگر علی به هر طرف رود من نیز به همراه او خواهم بود.

کعب بن مالک گفت: ای امیرالمؤمنین، امور و (نصرت هایی) از ما انصار به تو رسیده است که اگر کسی غیر از ما بود تو را همراهی نمی کرد؟ به خدا سوگند هر آنچه که ما حلال می دانیم، حلال نیست. و هر آنچه که ما حرام می دانیم حرام نمی باشد. در میان قاتلان عثمان، کسانی هستند که از عذر او آگاه بودند و (این در حالی است که) تو از خود ما به اوضاع ما آگاه تری (یعنی تو می دانستی که عثمان معذور است و نیز قاتل او را می شناسی) پس اگر عثمان ظالم بوده و کشته شده، ما سخن تو را قبول می کنیم و اگر مظلومانه کشته شده است، پس سخن ما را قبول کن و اگر در این باره ما را به تردید واگذاری پس باید در یقین ما و تردید تو شک نمود. تو خود به ما گفتی: نقیضِ آن چیزی که آنان درباره اش متفق القولند و نیز فصل الخطاب آنچه که درباره اش اختلاف نظر دارند نزد من است. سپس گفت:

قسم به کسی که حرم الهی در دست اوست، پس از ارادت و محبت و دوستی،

سزاوارترین شخص در مدینه برای نصرت و یاری (عثمان)، علی و خاندان عبد مناف بودند .

ص: ۷۰

کعب بن مالک از پیروان عثمان بود.

مالک اشتر برخاست و به امام سخنانی علیه کسانی که از همراهی امام در جنگ سر باز زده اند گفت. صحبت های او، برای امام ناخوشایند بود به طوری که شکایت او را برانگیخت چون نظر امام این بود که از آنان هیچ سخنی به میان نیاید. مالک اشتر گفت: ما هر چند از مهاجرین و انصار نبودیم، اما در میان آنان هستیم و این بیعت، یک بیعت عمومی است که هر طغیانگر و هر کسی که درباره آن سستی و کوتاهی کند، از آن خارج است. امروز باید آنان را با زبان و فردا با شمشیر ادب کرد و کسی که از بیعت با تو سر باز زند همانند کسی که در بیعت خود تزلزل نشان می دهد نیست. این قوم تو را برای خود

خواستند تو نیز آنان را برای خود بخواه. امام فرمود: ای مالک مرا به حال خودم واگذار.

امام به سوی آنان پیش آمد و فرمود: مگر نه این است که جنگ با افرادی را که با ابوبکر، عمر و عثمان، بیعت می کردند و سپس بیعت خود را می شکستند، مجاز نمی دانستید؟ گفتند: بله. فرمود: پس چگونه در مورد جنگ با آنان شک می کنید در حالی که با من بیعت کرده اید؟ گفتند: ما فکر نمی کنیم که تو اشتباه می کنی و نیز تردیدی نداریم که با افرادی که با تو بیعت کرده و سپس پیمان شکنی کرده اند باید جنگید، اما تردید ما در مورد جنگ با مسلمانان است.

مالک اشتر گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه بده کار این افرادی را که اهمیتی به سخنان تو قائل نیستند، یکسره کنم. امام به وی فرمود: رهایم کن. مالک در حالی که خشمناک بود، بازگشت.

سپس قیس بن سعد همراه تعدادی از مهاجرین و انصار با مالک ملاقات کرد و به او گفت: ای مالک هرگاه سینه ات به تنگ می آید آن را بیرون می ریزی و هر گاه که نیاز بود حوصله به خرج دهی، عجله نمودی. در صبر باید تسلیم بود و هنگام عجله نمودن باید حلم و بردباری پیشه کرد. بدترین سخنان آن است که شبیه عیب و بدترین اندیشه ها آن است که همانند تهمت باشد. اگر مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتی، سؤال کن و اگر به تو دستوری داده شد، اطاعت کن و قبل از امتحان و آزمایش چیزی را درخواست مکن و پیش از آنکه دستور صادر شود خود را به رنج و سختی نینداز. آنچه که تو را آزار می دهد ما را نیز می آزارد. عرصه را بر مولای خود تنگ نکن. مالک عصبانی شد سپس مهاجرین و انصار نزد او رفتند و وی را آرام کردند. زمانی که امام علیه السلام قصد خروج از مدینه را نمود، ابو ایوب انصاری نزد او رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین، (نیکوست که در این شهر (مدینه) اقامت کنی، چرا که در این صورت شما در شهری هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مهاجرت نمودند و قبر و منبر ایشان در این شهر می باشد،

پس اگر زمانی که در این شهر هستی این عرب ها از تو حمایت می کنند، وضعیت تو همانند خلفای پیشین خواهد بود و اگر تو را تنها گذارند و تو مجبور به رفتن از این شهر شوی، در آن صورت معذور هستی.

امام علیه السلام در پاسخ به ابو ایوب انصاری به مجبور بودنش در خارج شدن از شهر پرداخت.

امام پس از آگاهی یافتن از عزیمت طلحه و زبیر به سمت بصره، از مدینه خارج شد. اما کمی تأخیر کرد تا تعداد سپاهیان افزایش یابد. امام برای رسیدن به سپاه ناکثین سریع حرکت کرد تا آنجا که آنها بار سفر از منزلی نمی بستند مگر آنکه بلافاصله حضرت در آن منزل سکنی می گزید. امام در ذی قار، توقف نمود و فرمود: به خدا قسم به علت اندک بودن سپاهیانم، می ترسم بر این قوم یورش برم لذا حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را به همراه نامه ای به سمت کوفه روانه ساخت. آنان به کوفه آمده و حسن بن علی علیه السلام به ایراد سخنرانی برای مردم پرداخت. وی خداوند را حمد و سپاس گفته و به ذکر فضائل امام علی علیه السلام و سابقه وی در اسلام و بیعت مردم و پیمان شکنی عده ای پرداخت سپس دستور داد نامه امام علیه السلام برای مردم قرائت شود. در این نامه آمده بود:

به نـام خداونـد بخشـنده مهربان. اما بعـد، شـما را از کار عثمان چنان آگاهی دهم که شـنیدن آن چونان دیـدن باشـد، مردم بر عثمـان عیب گرفتنـد، و من تنهـا یکی از مهـاجران بودم که او را زیـاد توصـیه کرده و کمتر بر او عیب نهـادم. امّا طلحه و زبیر، آسـان ترین کارشـان آن بود که بر او یورش برنـد، عـایشه نیز ناگهان بر او خشم گرفت، عـدّه ای به تنگ آمـده او را کشـتند، سپس مردم بدون اکراه و اجبار، با من بیعت کردند .

این دو نفر اولین کسانی بودنـد که بر اساس آنچه که قبلاً با خلفای پیشـین بیعت کرده بودند، با من نیز بیعت نمودند. سـپس از من اجازه خواستند تا عمره بجای آورند در حالی‌که قصد انجام عمره نداشتند. پس عهد شکستند و اعلام جنگ کردند. عایشه را از خانه‌اش خارج کرده تا گروهی را تشـکیل دهند. آنان به سمت بصره آمدند تا آن را در اختیار بگیرند و من به سوی شما آمدم تا شـما را در اختیار گیرم. به جانم سوگند که اگر اجابت کنید مرا اجابت نکرده‌اید بلکه خدا و پیامبرش را لبیک گفته... اید. من به خاطر خودم و نیازم به آنان، با آنان نمی‌جنگم. من، حسن بن علی و عمّار بن یاسر و قیس بن سعد

ص: ۷۲

را به سوی شما فرستادم تا شما را بسیج کنند. پس همان‌طور که گمان می‌کردم به درخواست من لبیک بگویید. و هیچ توان و قدرتی نیست جز از آن خداوند.

زمانی که نامه، برای مردم خوانده شد، خطبای کوفه همانند شریح بن هانی و سایرین برخاستند و گفتند: به خدا سوگند، ما می خواستیم عـازم مـدینه شویم تا از ماجرای قتل عثمان باخبر شویم که خداونـد در خانه خودمان، ما را آگاه ساخت. آنان سـپس اطاعت کرده و گفتند: ما به امیرالمؤمنین راضی شدیم و امر او را اطاعت نموده و خواسته او را رد نمی کنیم. به خدا اگر او هم ما را یاری نکند، ما او را یاری کرده و اطاعت می کنیم. وقتی حسن بن علی علیه السـلام این را شنید برخاست سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم، نامه امام برای اتمام حجت کافی بود ما آمـده ایم که شـما را تشویق کنیم چون شـما پیشانی شـهرها و رؤسای عرب می باشـید. پیمان شـکنی طلحه و زبیر و خروج آنان بر امام به همراه عایشه به اطلاع شـما رسـید که این از سـستی زنان و ضعف تفکر آنان است. خداوند می فرماید «الرجال قوامون علی النساء» {زنان قوّام بر زنان هسـتند} به خدا قسم اگر کسی هم او را یاری نکنـد بسـیار امیـدوارم که مهاجرین و انصار و شـریف زادگان با او باشـند و برای او کافی باشـند. پس یاری کنید تا خداونـد شـما را یـاری نمایـد. سـپس نشـست. عمار بن یاسـر برخاست و گفت: ای مردم کوفه، اگرچه ما در میان شـما حضور نـداشتیم، اما اخبار امور ما به شـما رسـید. قاتلان عثمان از مردم عـذرخواهی نمی کنند و کتاب خدا را میان خود و مخالفانشان قرار داده انـد! (و خداوند بر اساس این کتاب) مردمان زنده کرد و کشت. طلحه و زبیر اولین کسانی بودند که مذمت عثمان را آغاز کرده و آخرین نفری بودند که دسـتور قتل او را صادر نمودند. سپس به عنوان اولین نفر بیعت کردند و به آنچه که آرزو داشـتند نرسـیدند لذا پیمان شکسـتند. و این فرزند پیامبرتان است که در میان مهاجرین و انصار شما را فرامی خواند. او را یاری کنید تا خدا شما را یاری کند.

سپس قیس بن سـعد برخـاست، حمـد و ثنـای خداونـد را به جای آورد و گفت: ای مردم اگر در مورد این موضوع به مشورت بنشـینم خواهیم دید که علی با توجه به سابقه‌اش در اسـلام و هجرت و علم، شایسـته ترین مردم به امر خلافت است و جنگ با هر کسـی که از آن تخلف کند حلال است. چگونه است که حجت بر طلحه و زبیر تمام است اما آنان از روی حسادت پس از

بیعت، عهدشکنی کرده اند.

ص: ۷۳

خطبای کوفیان برخاستند و بلافاصله پاسخ دادند.

نجاشی در این باره گفت:

اگر قسمت ما علی و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ما بدان راضی هستیم.

ما به او خوشامد گفتیم و استقبال کردیم، دستان او را از روی محبت بوسیدیم.

هر آنچه تو را راضی می کند، به ما دستور بده تا از روی رضایت و با شمشیر برهنه و زبانی ساکت، اجابت کنیم.

و نیز با بزرگ داشتن هر بی دفاعی که تو او را بزرگ داشته ای، هر چند که آن کس خود شخصی والا مقام نباشد.

هر آنچه تو بخواهی، ما نیز آن را می خواهیم و اگر خطایی بکنی حتماً از روی تعمد نبوده است.

قیس بن سعد در پاسخ به اجابت مردم کوفه گفت:

خداوند امروز به مردم کوفه را نصرت عطا فرماید که اجابت کردند و خوار ننمودند .

و گفتند: علی بهترین پابرهنگان و مردم است بدو راضی شدیم و از پیمان شکنان روی گردان گشتیم.

آن دو (طلحه و زبیر) همسر پیامبر را پیش انداختند و از روی عمد وی را سوار بر شتر پیش راندند.

وصیت پیامبرتان این نبود و این گونه رفتار انصاف نبود.

آیا پس از این جایی برای

سخن باقی می ماند. خداوند روی افراد بلندپرواز و بهانه جو را زشت گرداند.

وقتی سخنرانان، سخنان

خود را به پایان بردند و مردم نیز اجابت کردند، ابوموسی برخاست و سخنرانی کرد

و از مردم خواست سلاح بر زمین گذاشته و به جنگ نروند. سپس گفت: اما بعد،

خداوند، خون و اموال ما را بر ما حرام کرده سپس فرموده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ

آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكَمْ بَيْنَكَمْ بِالْباطِلِ ... وَ لا تَقْتُلُوا

أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيما» - . نساء / ۲۹ - {ای کسانی که ایمان

آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید... و خودتان را نکشید، زیرا خدا

همواره با شما مهربان است.} و نیز فرمود: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً

مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها» - . نساء / ۹۳ - {و هر کس مومنی را از روی

عمد به قتل برساند، سزای او جهنم است که در آن جاودان خواهد بود.} ای اهل

کوفه.

آن دو (طلحه و زبیر) همسر پیامبر را پیش انداختند و از روی عمد وی را سوار بر شتر پیش راندند.

وصیت پیامبرتان این نبود و این گونه رفتار انصاف نبود.

آیا پس از این جایی برای سخن باقی می ماند. خداوند روی افراد بلندپرواز و بهانه جو را زشت گرداند .

وقتی سخنرانان، سخنان خود را به پایان بردند و مردم نیز اجابت کردند، ابوموسی برخاست و سخنرانی کرد و از مردم خواست سلاح بر زمین گذاشته و به جنگ نروند. سپس گفت: اما بعد، خداوند، خون و اموال ما را بر ما حرام کرده سپس فرموده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ ... وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيما» {ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید... و خودتان را نکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است.} و نیز فرمود: «وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها» {و هر کس مومنی را از روی عمد به قتل برساند، سزای او جهنم است که در آن جاودان خواهد بود.} ای اهل کوفه.

این تمام سخن بود:این تمام سخن بود:

**[ترجمه]

بیان

شقه الثوب و العصا بالكسر ما شق منه مستطيلا و لعلها كنايه استعيرت هنا للأولاد و ترقرق تحرك و الشي ء لمع و الشمس صارت كأنها تدور.

قوله عليه السلام في نفسي منهم حاجه أي لا أعلمهم مسلمين و لا أنتظر رجوعهم و عاليه الرمح ما دخل في السنان إلى ثلثه و

الصفیحه السیف العریض و المهند السیف المطبوع من حدید الهند.

ص: ۷۴

**[ترجمه]«شقه الثوب و العصا»: با کسره، تکه ای مستطیلی از لباس یا چوب و عصا و شاید کنایه است از اولاد. ترقرق: جنبید، ترقرق الشیء: درخشید. ترقرق الشمس: خورشید به گونه‌ای شد که گویا در حال گردش است. فرمود: «فی نفسی منهم حاجه: در خود به آنان احساس نیاز می کنم»: یعنی آنان را مسلمان نمی دانم و انتظار بازگشت آنان را ندارم. عالیه الرمح: آنچه که در نیزه فرو رود و تا ثلث آن را پوشش دهد. الصحیفه: شمشیر پهن. المهند: شمشیری که از آهن هندی ساخته شده باشد.

ص: ۷۴

**[ترجمه]

«۴۹»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ لَمَّا أَنْفَذَهُ إِلَی الزُّبَیْرِ یَسْتَفِیئُهُ إِلَی طَاعَتِهِ قَبْلَ حَرْبِ الْجَمَلِ لَا تَلْقَیَنَّ طَلْحَهَ فَإِنَّکَ إِنْ تَلْقَهُ تَجِدْهُ کَالثَّوْرِ عَاقِصاً قَرْنَهُ یَرْکَبُ الصَّعْبَ وَ یَقُولُ هُوَ الذَّلُولُ وَ لَکِنِ الْقَ الزُّبَیْرَ فَإِنَّهُ أَلْیَنُ عَرِیکَهً فَقُلْ لَهُ یَقُولُ لَکَ ابْنُ خَالِکَ عَرَفْتَنِی بِالْحِجَازِ وَ أَنْکَرْتَنِی بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا.

قال السید رضی الله عنه هو علیه السلام أول من سمعت منه هذه الکلمه أعنی فما عدا مما بدا.

**[ترجمه] - . المختار (۳۱) از کتاب نهج البلاغه، المختار (۹۴) از کتاب نهج السعاده ۱: ۳۰۶ -

نهج البلاغه: از فرمایشات امام علی علیه السلام به عبدالله بن عباس در هنگام فرستادن وی به سوی زبیر برای وفاداری به بیعت و اطاعت از امام، قبل از جنگ جمل: با طلحه دیدار نکن زیرا در برخورد با طلحه، او را مثل گاو وحشی می یابی که شاخش را تابیده و آماده نبرد است، سوار بر مرکب سرکش می شود و می گوید، رام است. بلکه با زبیر دیدار کن که نرم تر است. به او بگو، پسر دایی تو می گوید: در حجاز مرا شناختی، و در عراق مرا نمی شناسی. چه شد که از پیمان خود باز گشتی.

سیدرضی می گوید: جمله کوتاه «فماعدا مما بدا: چه شد که از پیمان خود بازگشتی؟» برای اولین بار از امام شنیده شده است.

**[ترجمه]

بیان

یستفیئه أی یسترجعه إن تلقه تجده و فی روایه إن تلفه تلفه بالفاء أی تجده عاقصا أی عاطفا قد التوی قرناه علی أذنیه یقال عقص شعره أی ضفره و فتله و الأعقص من التیوس و غیرها ما التوی قرناه علی أذنیه من خلفه و عاقصا إما مفعول ثان لتجده أو حال عن الثور یرکب الصعب أی یستهین المستصعب من الأمور و العریکه الطبیعه.

و التعبير بابن الخال كقول هارون لموسى يا ابن أم للاستماله بالإذكار بالنسب و الرحم.

قوله عليه السلام فما عدا مما بدا قال ابن أبى الحديد معنى الكلام فما صرفك عما بدا منك أى ظهر أى ما الذى صدّك عن طاعتى بعد إظهارك لها و مِن هاهنا بمعنى عن و قد جاءت فى كثير من كلامهم و حذف ضمير المفعول كثير جدا.

و قال الراوندى له معنيان أحدهما ما الذى منعك مما كان قد بدا منك من البيعه قبل هذه الحاله الثانى ما الذى عاقك من البداء الذى يبدو

ص: ۷۵

---

۱ - ۴۹- ذكره السيّد الرضى رحمه اللّه فى المختار: (۳۱) من كتاب نهج البلاغه. وللكلام مصادر وأسانيد ذكر بعضها فى المختار: (۹۴) من كتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۰۶ ط ۲.

للإنسان و يكون المفعول الأول لعدا محذوفا يدل عليه الكلام أى ما عداك يريد ما منعك عما كان بدا لك من نصرتى.

و قال ابن ميثم أقول هذه الوجوه و إن احتملت أن تكون تفسيرا إلا أن فى كل منها عدولا عن الظاهر و الحق أن يقال إن عدا بمعنى جاوز و من لبيان الجنس و المراد ما الذى جاوز لك عن بيعتى مما بدا لك بعدها من الأمور التى ظهرت لك و تبقى الألفاظ على أوضاعها الأصليه مع استقامه المعنى و حسنه.

وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ تِلْكَ الرِّسَالَهِ فَقَالَ بَعَثَنِي فَأَتَيْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ مَا تُرِيدُ كَأَنَّهُ يَقُولُ الْمُلْكَ وَ لَمْ يَزِدْنِي عَلَى ذَلِكَ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرْتُهُ.

**[ترجمه]«یستفیئه» یعنی خواستار بازگشتن آن شد. «اِن تلقه تجده: اگر او را ملاقات کنی وی را می بینی که...» در نقل دیگری آمده «اِن تلفه تلفه»: با فاء یعنی «تجده: می یابی او را». «عاقصاً» یعنی شاخ هایش به داخل گوشش خم شده است. گفته می شود: «عقص شعره»: موی خود را بافت و تابید و «الأعقص» بزی که شاخش به سمت عقب تاب خورده باشد و «عاقصاً» یا مفعول به دوم فعل «تجده» و یا حال برای «الثور» است. «یرکب الصعب» یعنی امور سخت را آسان می پندارد. «العریکه» یعنی طبیعت و سرشت.

تعبیر به «ابن خال: پسر دایی» همانند سخن موسی به هارون است که گفت «ابن أم» یعنی از روی دلجویی با یادآوری نسبت و قرابت.

فرمود: «فما عدا مما بدا»: ابن ابی الحدید می گوید: معنی این کلام اینکه «چه چیز تو را از آنچه که از تو سر زده بود باز داشت» چه چیز مانع شد تا از من اطاعت نکنی پس از آنکه اطاعت خود را اظهار کرده بودی. «مِن» در اینجا به معنی «عن» است که در کلام عرب زیاد آمده است و حذف ضمیر مفعول در کلام عرب بسیار است.

راوندی می گوید: این سخن دو معنی دارد: ۱ چه چیز مانع شد تا بر بیعت خود که قبلاً اظهار کرده بودی، پایبند نباشی؟ ۲ چه چیزی مانع تو از اخذ به آنچه برای انسان آشکار می گردد شد.

ص: ۷۵

مفعول اولِ «عدا» محذوف است که سیاق کلام بدان اشاره دارد. یعنی «ما عداک» یعنی «ما منعک عما کان بدا لک من نصرتی: چه چیزی از آنچه به نظرت آمد یعنی حمایت تو از من، مانع شد؟»

ابن میثم می گوید: هر یک از این وجوه هر چند احتمال دارد تفسیری از این سخن باشند اما در همه آنها از ظاهر و حقیقت عدول شده است. مثلاً «عدا» یعنی «جاوز: تجاوز کرد و گذشت»، «من» برای بیان جنس بوده و معنای آن این است که: «چه چیزی بر تو گذشت که پس از آنکه با من بیعت کرده بودی این مسائل را بروز دادی؟» که الفاظ بر اصل خود باقی مانده اند و در عین حال شیوایی و زیبایی معنا حفظ شده است.

از امام صادق علیه السلام به نقل از جد ایشان روایت شده است که فرمود: از ابن عباس در مورد آن نامه پرسیدم که پاسخ داد:

امام مرا نزد زبیر فرستاد و من پیغام را به وی ابلاغ کردم. او گفت: آنچه را که تو می خواهی، من می خواهم. گویی که گفته باشد: حکومت و فرمانروایی. چیز دیگری نگفت من نیز نزد امام بازگشتم و خبر را به او دادم.

**[ترجمه]

«۵۰»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَةٍ لَهُ علیه السلام عِنْدَ خُرُوجِهِ لِقِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِذِی قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِی مَا قِيمَةُ هَذِهِ النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا قَالَ وَ اللَّهِ لَهِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا ثُمَّ خَرَجَ فَخَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً وَ لَا يَدَّعِی نُبُوَّةً فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَ بَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَ اطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ أَمَا وَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِی سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا مَا عَجَزْتُ وَ لَا جَبُنْتُ وَ إِنَّ مَسِيرِی هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَأَنْقُبَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنْبِهِ مَا لِی وَ لِقُرَيْشٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ وَ إِنِّی لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ.

۱- ۵۰- ذکره السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۳۳) من نهج البلاغه.

**[ترجمه] - . المختار (۳۳) از نهج البلاغه -

نهج‌البلاغه: از فرمایشات امام هنگام خروج برای جنگ با مردم بصره می باشد. عبدالله بن عباس می گوید: در ذی قار نزد امام رفتم. وی کفش خود را پینه می زد. به من فرمود: این کفش چقدر ارزش دارد؟ گفتم: هیچ. فرمود: به خدا سوگند این کفش برای من از حکومت بر شما ارزشمندتر است. اما بر آنم که حق را به پا داشته و باطل را دفع نمایم، سپس خارج شده و برای مردم خطبه ذیل را ایراد فرمود: خداوند هنگامی محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مبعوث فرمود که هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادّعای پیامبری نمی کرد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مردم جاهلی را تا به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند، که سر نیزه هایشان کندی نپذیرفت و پیروز شدند و جامعه آنان استحکام گرفت. به خدا سوگند من از پیشتازان لشکر اسلام بودم تا آنجا که صفوف کفر و شرک تار و مار شد. هرگز ناتوان نشدم و نترسیدم. هم اکنون نیز همان راه را می روم. پرده باطل را می شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم. مرا با قریش چه کار. به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم، و هم اکنون که فریب خورده اند، با آنها مبارزه می کنم. دیروز با آنها زندگی می کردم و امروز نیز گرفتار آنها می باشم.

ص: ۷۶

**[ترجمه]

بیان

ذو قار موضع قریب من البصره حتی بوّأهم أی أسکنهم محلتهم أی ضرب الناس بسیفه علی الإسلام حتی أوصلهم إلیه.

و قال ابن میثم المراد بالقناه القوه و الغلبه و الدوله التی حصلت لهم مجازا من باب إطلاق السبب علی المسبب فإن الرمح أو الظهر سبب للقوه و الغلبه و الصَّفاه الحجاره الملساء أی کانوا قبل الإسلام متزلزلین فی أحوالهم بالنهب و الغاره و أمثالها.

إن کنت لفی ساقتها هی جمع سائق کحائک و حاکه ثم استعملت للأخیر لأن السائق إنما یکون فی آخر الرکب و الجیش و شبه أمر الجاهلیه إما بعجاجه ثائره أو بکتیبه مقبله للحرب فقال إنی طردتها فولت بین یدی أطردها حتی لم یبق منها شی ء لمثلها أی لمثل تلک الحاله التی کنت علیها معهم فی زمن الرسول صلی الله علیه و آله فلأنقبن و فی بعض النسخ لأبقرن الباطل حتی أخرج الحق من خاصرته شبه علیه السلام الباطل بحیوان ابتلع جوهرا ثمینا أعز منه فاحتیج إلی شق بطنه فی استخلاص ما ابتلع.

و فی نسخه ابن أبی الحدید بعد قوله علیه السلام صاحبهم الیوم و الله ما تنقم منا قریش إلا أن الله اختارنا علیهم فأدخلناهم فی حیزنا کما قال الأول:

أدمت لعمری شربک المحض صابحا*** و أکلک بالزبد المقشره البجرا

و نحن وهبناک العلاء و لم تکن***علیا و حطنا حولک الجرد و السمرا

أقول: المقشره التمره التى أخرج منها نواتها و البجر بالضم الأمر العظيم و العجب و لعله هنا كنايه عن الكثره أو الحسن أو اللطافه و يحتمل أن يكون مكان المفعول المطلق يقال بجر كفرح فهو بجر امتلأ بطنه من اللبن و الماء و لم يرو و تبجر النبيذ ألح فى شربه و كثير بجير إتباع و الجرد بالضم جمع الأجرد و هو الفرس الذى رقت شعرته و قصرت و هو مدح و السمر جمع الأسمر و هو الرمح.

**[ترجمه]«ذی قار» مکانی در نزدیکی بصره. «حتی بوّأهم»: تا اینکه آنها را در محل خود سکنی دهد. یعنی آنان را آنقدر با شمشیر اسلام می زند تا به بدان برساند .

ابن میثم می گوید: منظور از «قناه: نیزه» قدرت، غلبه و دولت است که از باب اطلاق سبب بر مسبب مجاز قرار داده شده است. نیزه یا «پشت» سبب و عامل قدرت و غلبه است. «الصفاه»: سنگ دارای سطحی نرم و صاف. یعنی قبل از اسلام با توجه به دزدی و راهزنی و غارت و... دارای ثبات وضعیت و احوال نبوده اند.

«ان کنت لفی ساقتها: اگر ساربان آنان باشم» «ساقه» جمع «سائق» است مانند «حاکه» که جمع «حائک» می باشد که برای آخرین فردی که در انتهای کاروان و ارتش حرکت می کند استفاده می شود. امام اوضاع جاهلیت را به گله بزرگ شتران و یا لشگری که عازم جبهه جنگ است تشبیه نمود و فرمود: من آنها را می رانم و آنها در مقابل من حرکت می کنند و حتی یکی از آنها باقی نمی ماند. «لمثلها» یعنی مانند آن اوضاع و شرایط که با آنان در آن شرایط یعنی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشتم. «فلأنقبن» که در برخی از نسخه ها «لأبقرن الباطل حتی أخرج الحق من خاصرته: باطل را می شکافم تا حق را از میان آن درآورم» ذکر شده است. امام علیه السلام باطل را به حیوانی تشبیه کرده است که گوهر باارزشی را بلعیده است لذا نیاز است شکم آن شکافته شود تا آن گوهر بیرون آورده شود. در نسخه ابن ابی الحدید پس از «صاحبهم الیوم» چنین آمده است: به خدا سوگند قریش فقط به این دلیل از ما انتقام می گیرد (بر ما سخت می گیرد) که خداوند ما را بر آنان برتری داد و ما آنان را تحت سلطه خود درآوردیم، به قول شاعر:

به جان خودم قسم، هر روز صبح از شیر صاف نوشیدی و سرشیر و خرمای بی‌هسته و لذیذ خوردی.

این ما بودیم که به تو بزرگی عطا کردیم در حالی‌که تو بزرگ نبودی و ما در اطراف تو اسب و نیزه قرار دادیم از تو نگهبانی کردیم

می گویم: «المقشره»: خرمایی که هسته آن را درآورده باشند. «البجر» با ضمه: کار بزرگ، شگفت آور و شاید اینجا کنایه است از کثرت یا نیکویی و یا لطافت و احتمال دارد در محل مفعول مطلق قرار گرفته باشد گفته می شود: «بجر» مانند «فرح» که فرد دارای این حالت را «بَجِر» گویند: یعنی «شکم او از شیر و آب پر شد و دیگر ننوشید». «تَبَجّرالنبیذ» یعنی در نوشیدن شراب اصرار ورزید، و می گویند: «کثیرٌ بجیرٌ» که بر اساس قاعده «اتباع» است. والجُرد: جمع «أجرد» و به معنای اسبی که دارای موهایی لَخت و کوتاه است که مدح می باشد. «السمر» جمع «أسمر» و به معنی نیزه است.

ص: ۷۷

**[ترجمه]

«۵۱»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام فِي مَعْنَى طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ اللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَراً وَ لَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصِفاً وَ إِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقّاً تَرَكُوهُ وَ دَماً سَفَكُوهُ فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ وَ إِنْ كَانُوا وَلُوهُ دُونِي فَمَا الطَّلِبَهُ إِلَّا قِبَلَهُمْ وَ إِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لَلْحُكْمُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ إِنَّ مَعِي لَبَصِيرَتِي وَ اللَّهِ مَا لَبَسْتُ وَ لَا لُبِسَ عَلَيَّ وَ إِنَّهَا لَلْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ فِيهَا الْحَمَأُ وَ الْحُمَّهُ وَ الشُّبْهَهُ الْمُغْدِفَهُ وَ إِنَّ الْأَمْرَ لَوَاضِحٌ وَ قَدْ زَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ وَ انْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَغْبِهِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ بِرِيٍّ وَ لَا يَعُبُّونَ بَعْدَهُ فِي حَسْيٍ وَ مِنْهَا فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ الْمَطَافِيلِ عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَهَ الْبَيْعَهَ قَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذَبْتُمُوهَا اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَانِي وَ نَكَثَا بَيْعَتِي وَ أَلَّبَا النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَ لَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أَبْرَمَا وَ أَرِهِمَا الْمَسَاءَهَ فِيمَا أَمَّلَا وَ عَمِلَا وَ لَقَدِ اسْتَثَبْتُهُمَا قَبْلَ الْقِتَالِ وَ اسْتَأْنَيْتُ بِهِمَا أَمَامَ الْوِقَاعِ فَغَمَطَا النِّعْمَهَ وَ رَدَّا الْعَافِيَهَ (۲).

**[ترجمه] - . المختار (۳۵) از کتاب نهج البلاغه -

نهج‌البلاغه: از فرمایشات امام علیه السلام در معرفی طلحه و زبیر:

به خدا سوگند (طلحه و زبیر) و پیروانشان، نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند. آنها حقّی را می طلبند که خود ترک کرده اند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند. اگر من در ریختن این خون شریکشان بودم آنها نیز از آن سهمی دارند، و اگر خودشان تنها این خون را ریخته اند، باید از خود انتقام بگیرند. اولین مرحله عدالت آن که خود را محکوم کنند، آگاهی و حقیقت بینی، با من همراه است، نه حق را از خود پوشیده داشته ام و نه بر من پوشیده بود، ناکثین (اصحاب جمل) گروهی سرکش و ستمگرند، خشم و کینه و زهر عقرب و شبهاتی چون شب ظلمانی در دلهایشان وجود دارد. در حالی که حقیقت پدیدار و باطل ریشه کن شده و زبانش از حرکت بر ضد حق درمانده است.

و از آن است:

به خدا سوگند، حوضی برایشان پر از آب نمایم که تنها خود بتوانم آبش را بیرون کشم به گونه ای که از آب آن سیراب برنگردند و پس از آن از هیچ گودالی آب ننوشند. (شما مردم) برای بیعت کردن، به سوی من روی آوردید، همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچّه های خود می شتابند.و پیاپی فریاد کشیدید، بیعت بیعت. من دستان خویش بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را کشیدید. خدایا طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند، و مردم را برای جنگ با من شوراندند، خدایا آنچه را بستند تو بگشای و آنچه را محکم رشته اند پایدار مفرما، و آرزوهایی که برای آن تلاش می کنند بر باد بده. من پیش از جنگ از آنها خواستم تا باز گردند، و تا هنگام آغاز نبرد انتظارشان را می کشیدم، لکن آنها به نعمت پشت پا زدند و بر سینه عافیت دست رد گذاردند.

**[ترجمه]

تبیین

النصف بالكسر و التحريك الإنصاف و العدل أى إنصافا أو حكما ذا إنصاف و يقال ولى أمرا أى قام به و الطِلبه بكسر اللام ما طلبته من شى ء و قال فى النهايه لبست الأمر بالفتح إذا خلطت بعضه ببعض و ربما شدد للتكثير.

و قال ابن أبى الحديد الحماء الطين الأسود و حمه العقرب سمها أى فى هذه الفئه الضلال و الفساد و يروى الحمى بألف مقصوره و هو كنايه عن الزبير

ص: ٧٨

١- أورده السيّد الرضى رفع اللّه مقامه فى المختار: (٣۵) من كتاب نهج البلاغه.

٢- الوقاع على زنه القتال لفظا و معنى.

لأن كل من كان نسيب الرجل فهم الأحماء واحدهم حما مثل قفا و أقفاء و ما كان نسيب المرأه فهم الأختان فأما الأصهار فيجمع الجهتين و كان الزبير ابن عمه رسول الله ص

و قد كان النبى صلى الله عليه و آله أعلم عليا بأن فئه تبغى عليه فى أيام خلافته فيها بعض زوجاته و بعض أحمائه.

فكنى عليه السلام عن الزوجه بالحمه و هى سم للعقرب و الحماء يضرب مثلا لغير الطيب الغير الصافى.

و قال ابن ميثم المغدفه الخفيه و أصله المرأه تغدف وجهها أى تستره و روى المغذفه بكسر الذال من أغذف أى أظلم و هى إشاره إلى شبهتهم فى الطلب بدم عثمان و قد زاح الباطل أى بعد و ذهب عن نصابه أى مركزه و مقره و الشغب بالتسكين تهييج الشر و قد يحرك و العب الشرب بلا مص و الحسى ماء كامن فى رمل يحفر عنه فيستخرج و يكون باردا عذبا (١) و هذه كنايه عن الحرب و الهيجاء و تهديد بهما و ما يتعقبهما من القتل و الهلاك.

و قال الجوهرى العوذ حديثات النتائج من الظباء و الخيل و الإبل واحدها عائذ مثل حائل و حول و ذلك إذا ولدت عشره أيام أو خمسه عشر يوما ثم هى مطفل.

و فى القاموس المطفل كمحسن ذات الطفل من الأنس و الوحش و الجمع مطافيل.

و قيل إن فى الجمع بين الوصفين تجوز و على ما فى القاموس لا يحتاج إلى ذلك و ألَّبا بتشديد اللام من التأليب و هو التحريض قوله و استثبتهما استفعال من ثاب يثوب إذا رجع أى طلبت منهما أن يرجعا و روى بالتاء المثناه من التوبه و استأنيت أى انتظرت من الإناءه فغمطا بالكسر أى حقرا.

١- و قال ابن ميثم: و «الحسى» بكسر الحاء و سكون السين: الماء الذى يشربه الرمل فينتهى إلى أرض صلبه تحفظه ثمّ يحفر عنه فيستخرج.

**[ترجمه]«النِصف» با کسره و به صورت متحرک: انصاف و عدالت یعنی انصاف و یا حکمی که از انصاف برخوردار باشد و گفته می شود: «ولی أمراً» یعنی «امری را برعهده گرفت و قصد انجام آن کرد». «الطلبه» با کسره لام: «هر آن چیزی که خواسته شود.» ابن اثیر در «النهایه» می گوید: «لبست الامر» با فتحه یعنی «برخی امور با هم مخلوط شدند» و شاید هم به خاطر تکثیر با تشدید است.

ابن ابی الحدید می گوید: «الحماء» «گِل سیاه» و «حمه العقرب»: «سمّ عقرب» یعنی این گروه گمراه و فاسد هستند. «الحما» یعنی با الف مقصوره هم نقل شده است که کنایه است از «زبیر»

ص: ۷۸

چون کسانی که با مَرد نسبت داشته باشند «أحما» خوانده می شود که مفرد آن «حما» می باشد. مثل «قفا و اقفاء» و کسانی که با زن نسبت داشته باشند «أختان» خوانده می شوند. اما «أصهار» و «دامادها» هر دو طرف زن و مرد را با هم جمع می‌کند برای هر دو به کار می‌رود . زبیر پسرعمه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را نسبت به وجود گروهی که در زمان خلافت وی دست به طغیان خواهند زد، آگاه ساخته بودند که یکی از همسران و یکی از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله در آن دخیل خواهند بود. امام علیه السلام از همسر با «الحمه» یاد کرده که به معنای سمّ عقرب است و «الحماء» مَثلی است که برای چیز نامطلوب و ناخالص.

ابن میثم می گوید: «المغدفه»: «پنهان و خفا» و اصل آن این است که زن چهره خود را پنهان می دارد یعنی مخفی داشته و می پوشاند. این کلمه را «المغذفه» یعنی با کسره ذال از ماده «أغذف» نقل کرده اند به معنای «ظلم کرد»، و آن اشاره ای است به مشکوک بودن آنان در خونخواهی عثمان اشاره می نماید. «وقد زاح الباطل»: یعنی باطل رفت و دور شد. «عَن نصابه»: یعنی از مرکز و محل خود. «الشغب»: با سکون « تحریک کردن شرارت» که ممکن است متحرک هم باشد نه فقط ساکن. «العب»: نوشیدن بدون مَکش سرکشیدن . «الحسی»: آبی که در شنزار فرو رفته باشد و پس از کندن زمین استخراج می شود. این آب خنک و گواراست، و این کنایه است از جنگ و درگیری و تهدید به آنها و نیز پیامدهای آن مثل قتل و کشتار.

جوهری می گوید: «العوذ»: حیوانات تازه به دنیا آمده از آهو، اسب، شتر و... و مفرد آن: «عائذ». مثل: «حائل و حول» و این در حالتی است که ده یا پانزده روز از تولد کُره های این حیوانات بگذرد که هنوز شیر خواره اند.

در القاموس «مطفل» بر وزن «محسِن» به صاحبِ شیرخواره چه انسان و چه حیوانات وحشی اطلاق شده و جمع آن بر وزن «مطافیل» آمده است و نیز گفته شده است که جمع بین این دو وصف مجاز است. اما طبق آنچه که در القاموس آمده نیازی به این کار نیست. «البّا» با تشدید «لام» از باب «تألیب» به معنی «تحریک و تحریض» است. «استثبتهما»: باب استفعال از ماده «ثاب، یثوب: بازگشت» یعنی «از آنان خواستم که بازگردند». با «تاء» به معنی توبه نیز نقل شده است. «استانیت» یعنی «منتظر شدم» از ریشه «الإناه: درنگ کردن». «فغمطا»: با کسره یعنی تحقیر کردند.

ص: ۷۹

**[ترجمه]

«۵۲»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام فِی ذِکْرِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ (۲)

کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا یَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ وَ یَعْطِفُهُ عَلَیْهِ دُونَ صَاحِبِهِ لَا یَمُتَّانِ بِحَبْلٍ وَ لَا یَمُدَّانِ إِلَیْهِ بِسَبَبٍ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبُ [حَامِلُ ضَبٍّ لِصَاحِبِهِ وَ عَمَّا قَلِیلٍ یُکْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِی یُرِیدُونَ لَیَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا وَ لَیَأْتِیَنَّ هَذَا عَلَی هَذَا قَدْ قَامَتِ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ فَأَیْنَ الْمُحْتَسِبُونَ وَ قَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ وَ قُدِّمَ لَهُمُ الْخَبَرُ وَ لِکُلِّ ضَلَّهٍ عِلَّهٌ وَ لِکُلِّ نَاکِثٍ شُبْهَهٌ وَ اللَّهِ لَا أَکُونُ کَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ یَسْمَعُ النَّاعِیَ وَ یَحْضُرُ الْبَاکِیَ ثُمَّ لَا یَعْتَبِرُ.

**[ترجمه] - . المختار (۵۲) از کتاب نهج البلاغه -

نهج البلاغه: خطبه امام علیه السلام در توصیف مردم بصره: هر کدام از طلحه و زبیر، امیدوار است که حکومت را به دست آورد و دیده به آن دوخته و رفیق خود را به حساب نمی آورد. آن‌دو، نه رشته ای الهی را چنگ زدند و نه با وسیله ای به خدا روی آوردند. هر کدام از رفیق خود کینه ای به دل دارد که به زودی پرده از روی آن کنار خواهد رفت. به خدا سوگند اگر به آنچه می خواهند برسند، این جان آن را می گیرد و آن، این را از پای در می آورد، هم اکنون گروهی سرکش و نافرمان (ناکثین) به پا خاسته اند، پس خدا جویان حسابگر کجایند؟ سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر ایشان بیان گردید و اخبار امروز را به آنان گفته اند، در حالی که برای هر گمراهی علّتی و برای هر عهد شکنی بهانه ای جود دارد. سوگند به خدا من آن کس نیستم که صدای گریه و بر سر و سینه زدن برای مرده، و ندای فرشته مرگ را بشنود و عبرت نگیرد .

**[ترجمه]

إیضاح

قوله علیه السلام کل واحد منهما أی طلحه و الزبیر لا یمتان قال فی النهایه المت التوسل و التوصل بحرمه أو قرابه أو غیر ذلک و قال السبب فی الأصل الحبل الذی یتوصل به إلی ماء ثم استعیر لکل ما یتوصل به إلی شی ء کقوله تعالی وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ أی الوصل و المودات و قال الضب الغضب و الحقد و الظاهر أن الضمیر المجرور فی قناعه راجع إلی کل واحد منهما و الباء فی به للسببیه و الضمیر للضب یکشف قناعه الذی استتر به و یظهر حاله بسبب حقده و بغضه فأین المحتسبون أی العاملون لله و الطالبون للأجر و یقال أیضا احتسب علیه أی أنکر و تقدیم الخبر هو إخبار النبی صلی الله علیه و آله بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین و ضمیر فی قوله لهم فی الموضعین للمحتسبین أو للفئه الباغیه و عله ضلتهم هی البغی و الحسد و شبهتهم فی نکث البیعه الطلب بدم

۱- ۵۲- رواه السیّد الرضی قدس اللّه نفسه فی المختار: (۵۲) من کتاب نهج البلاغه.

۲- کذا فی طبع الکمبانی من البحار، و المذکور فیما لدی من نسخ المطبوعه من نهج البلاغه: «و من کلام له علیه السلام ...».

عثمـان کما قیل أو المعنی أن لکل ضـلاله غالبا عله و لکل ناکث شـبهه بخلاف هؤلاء فإنهم یعـدلون عن الحق مع وضوحه بغیر عذر و شبهه.

و مستمع اللدم الضبع و اللدم هو صوت الحجر یضرب به الأرض أو حیله یفعلها الصائد عند باب جحرها فتنام و لا تتحرک حتی یجعل الحبل فی عرقوبها فیخرجها و المعنی لا أغتر و لا أغفل عن کید الأعداء فاستمع الناعی بقتل طائفه من المسلمین و یحضر الباکی علی قتلاهم فلا أحاربهم حتی یحیطوا بی.

و قیل لا أکون کمن یسمع الضرب و البکاء ثم لا یصدق حتی یجی ء لمشاهده الحال.

و قال الجوهری اللدم ضرب المرأه صدرها و عضدیها فی النیاحه.

**[ترجمه]«کـل واحـد منهما»: یعنی طلحه و زبیر. «لایمتّان»: ابن اثیر در النهایه می گویـد: المتّ: توسل و نیز توصل رسـیدن به حرمت، خویشاوندی و یا مانند آن. و نیز می گوید: «السبب» در اصل طنابی که با آن به آب چاه می رسند. سپس استعاره شده برای هر چیزی که به وسـیله آن به چیزی برسـند.ماننـد آیه «تقطعت بهم الأسـباب» یعنی «وصـل و مودّت هـا». «الضّب»: کینه و غضب و ظاهراً ضمیر مجروری در «قناعه» که هر کدام از طلحه و زبیر برمی گردد. «باء» در «به» سببیّه است. و ضمیر به «الضّب» برمی گردد. «یکشـف قنـاعه»: آنچه که به وسـیله آن پوشانـده شـده است برداشـته می شـود و حـالش به خـاطر حقـد و کینه و بغضـش آشـکار می گردد. «أین المحتسبون»: آنان که در راه خدا کار کرده و طالب أجر هستند. و نیز گفته می شود: «احتسب علیه» یعنی «انکـار و رد کرد». تقـدیم خـبر: منظور خبر دادن پیـامبر صـلی الله علیه و آله در مورد جنـگ بـا نـاکثین، قاسـطین و مارقین است. ضمیر در «لهم»: در هر دو جا به «محتسبون» بازمی گردد و یا به «الفئه البالغیه» که علت گمراهی آنان آن‌گونه که گفته می شود طغیان، حسد و بهانه ایشان در بیعت شکنی، خونخواهی عثمان بوده است.

ص: ۸۰

و یا معنی این گونه می تواند باشد که غالبا هر ضـلالت و گمراهی: دارای علتی است و هر پیمان شکنی، شبهه و بهانه ای دارد برخلاف اینان که از حق با همه روشنی آن، منحرف می‌شوند با وجود اینکه هیچ عذر و شبهه ای ندارند. «مستمع اللدم»: کفتار و «اللدم»: صدای سـنگ که به زمین کوبیده شود و یا صدایی که صیاد به عنوان حیله و تله آن را در مقابل در لانه کفتار ایجاد می کند که این حیوان با شـنیدن آن به خواب می رود و حرکتی نمی کند. شکارچی طناب را به پاهای او بسته و از لانه بیرون می کشد و معنا این گونه است که «من از حیله دشـمن غفلت نمی کنم تا شاهد عزا و سوگواری ناشـی از کشـته شدن گروهی از مسلمانان باشم، پس با آنان نجنگم مگر اینکه مرا احاطه و محاصره کنند».

و گفته شده است: «همانند کسـی نیستم که صدای نوحه و ماتم را بشنود و باور نکند مگر اینکه آمده و اوضاع را با چشم خود مشاهده کند». جوهری می گوید: «اللدم»: یعنی ضربه زدن زن به سینه و دو بازوی خود در عزا و ماتم .

**[ترجمه]

«۵۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام: عِنْدَ مَسِيرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ إِلَى الْبَصْرَهِ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ إِلَّا هَالِكٌ وَ إِنَّ الْمُبْتَدَعَاتِ الْمُشَبَّهَاتِ هُنَّ مِنَ الْمُهْلِكَاتِ إِلَّا مَا حَفِظَ اللَّهُ مِنْهَا [كَذَا] وَ إِنَّ فِي سُلْطَانِ اللَّهِ عِصْمَهً لِأَمْرِكُمْ فَأَعْطُوهُ طَاعَتَكُمْ غَيْرَ مُلَوَّمَهٍ وَ لَا مُسْتَكْرَهٍ بِهَا وَ اللَّهِ لَتَفْعَلُنَّ أَوْ لَيَنْقُلَنَّ اللَّهُ عَنْكُمْ سُلْطَانَ الْإِسْلَامِ ثُمَّ لَا يَنْقُلُهُ إِلَيْكُمْ أَبَداً حَتَّى يَأْرِزَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِكُمْ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ تَمَالَئُوا عَلَى سَخْطَهِ إِمَارَتِي وَ سَأَصْبِرُ مَا لَمْ أَخَفْ عَلَى جَمَاعَتِكُمْ فَإِنَّهُمْ إِنْ تَمَّمُوا عَلَى فَيَالَهِ هَذَا الرَّأْيِ انْقَطَعَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنَّمَا طَلَبُوا هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَداً لِمَنْ أَفَاءَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَرَادُوا رَدَّ الْأُمُورِ عَلَى أَدْبَارِهَا وَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.

ص: ۸۱

۱- ۵۳- ذكره السيّد الرضى رضى اللّه عنه فى المختار: (۱۶۷) من كتاب نهج البلاغه.

**[ترجمه] - . المختار (۱۶۷) از کتاب نهج البلاغه -

نهج البلاغه: خطبه امام علی علیه السلام در هنگام عزیمت سپاهیان به جنگ جمل و شهر بصره: خداوند پیامبری راهنما را با کتابی گویا، و دستوری استوار بر انگیخت. هلاک نشود جز کسی که تبهکار است و بدانید که بدعت ها به رنگ حق در آمده و هلاک کننده اند، مگر خداوند ما را از آنها حفظ فرماید و همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابر این زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید به دست امام خود سپارید. به خدا سوگند اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد. ناکثین عهد شکن به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند و من تا آنجا که برای وحدت اجتماعی شما احساس خطر نکنم صبر خواهم کرد. زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه اسلامی متزلزل می شود. آنها از روی حسادت بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است به طلب دنیا برخاسته اند. می خواهند کار را به گذشته باز گردانند. حقّی که شما به گردن ما دارید، عمل کردن به کتاب خدا (قرآن)، و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و قیام به حق و بر پاداشتن سنّت اوست.

ص: ۸۱

**[ترجمه]

بیان

و أمر قائم أی باق و حکمه غیر منسوخ و قیل أی مستقیم لیس بذی عوج لا یهلک عنه أی معرضا و عادلا عنه إلا هالک أی من بلغ الغایه فی الهلاک و المشبهات بالفتح أی التی أشبهت السنن و لیست منها أو بالکسر أی التی تشبه الأمر علی الناس.

و قوله علیه السلام إلا ما حفظ الله استثناء من بعض متعلقات المهلکات أی أنها مهلکه فی جمیع الأحوال إلا حال حفظ الله بالعصمه عن ارتکابها أو کل أحد إلا من حفظه الله فما بمعنی من.

قوله علیه السلام و إن فی سلطان الله أو دین الله أو حجه الله أو الإمام أی فی طاعته.

قوله علیه السلام غیر ملومه أی مخلصین غیر ملوم صاحبها بأن ینسب إلی النفاق و الریاء.

و فی بعض النسخ علی التفعیل للمبالغه و یروی غیر ملویه أی غیر معوجه من لویت العود إذا عطفته.

قوله حتی یأرز أی ینقبض و ینضم و یجتمع.

إن هؤلاء أی طلحه و الزبیر و عائشه قد تمالئوا أی تساعدوا و اجتمعوا أو تعاونوا و الفیاله الضعف أی إن بقوا علی ضعف رأیهم قطعوا نظام المسلمین و الفی ء الرجوع.

قوله فأرادوا رد الأمور أی أرادوا انتزاع الأمر منه علیه السلام کما انتزع أولا و النعش الرفع و الضمیران فی حقه و سنته راجعان إلی الرسول.

**[ترجمه]«أمر قائم»: یعنی امری باقی و حکمی غیرمنسوخ. و گفته شده: «امر مستقیم و بدون کجی و انحراف». «لا یهلك عنه»: یعنی انسان روی گردان از آن. «الا هالك»: یعنی کسی که به نهایت هلاکت رسیده. «المشبهات»: با فتحه یعنی: چیزی که به سنت شباهت دارد اما جزء آن نیست و یا با کسره یعنی: آنچه که امر را بر مردم مشتبه می سازد.

فرمود: «اِلا ما حفظ الله»: مستثنی کردن برخی از متعلقات هلاکت یعنی «آن در هر حالی هلاك است مگر اینکه خداوند آن را از ارتکاب به کجی ها حفظ کند» و یا اینکه «هر کسی غیر از کسانی که خداوند آنان را محافظت کند». اینجا «ما» به معنی «مَنْ» است. «اِنّ فی سلطان الله»: یا «دین خدا» یا «حجت خدا» یا «امام» یعنی طاعت او. «غیرملومه»: یعنی «با اخلاص، که نسبت نفاق و ریا نمی توان به آن داد.» و در برخی نسخه ها که بر وزن «تفعیل» آمده برای مبالغه است. و «غیرملویه» نقل شده است یعنی «غیرمعوّجه»: صاف و مستقیم، از لوّیتُ العود: هنگامی که چوب را خم کنم.

«حتی یأرز»: منقبض شده، بپیوندد و جمع گردد. «اِن هولاء»: منظور طلحه، زبیر و عایشه است. «قد تمالؤا»: یعنی به هم کمك کردند، همکاری و اجتماع کردند. «الفیاله»: ضعف یعنی: اگر بر ضعف نظر خود باقی ماندند (نظم) مسلمین را از بین می برند. «الفیء»: رجوع و بازگشت. «فأرادو رَدَّ الامور»: یعنی قصد برگرداندن امر خلافت از امام را کردند همانطور که در آغاز از ایشان گرفتند. «النعش»: سربلند کردن و احیا کردن. دو ضمیر در «حقه و سنته» به «رسول» بازمی گردد.

**[ترجمه]

«۵۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامِهِ علیه السلام: فِی ذِکْرِ السَّائِرِینَ إِلَی الْبَصْرَهِ لِحَرْبِهِ

ص: ۸۲

۱- ۵۴- رواها السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۲۱۶) من کتاب نهج البلاغه.

عليه السلام فَقَدِمُوا عَلَى عُمَّالِي وَ خُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي فِي يَدَيَّ وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرٍ كُلُّهُمْ فِي طَاعَتِي وَ عَلَى بَيْعَتِي فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا عَلَى جَمَاعَتِهِمْ وَ وَثَبُوا عَلَى شِيعَتِي فَقَتَلُوا طَائفَةً مِنْهُمْ غَدْراً وَ طَائِفَةٌ عَضُّوا عَلَى أَسْيَافِهِمْ فَضَارَبُوا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ.

**[ترجمه] - . المختار (۲۱۶) از كتاب نهج البلاغه -

نهج البلاغه: سخنرانى امام درباره افرادى كه براى جنگ با وى به بصره رفتند:

ص: ۸۲

بر كارگزاران و خزانه داران بيت المال مسلمانان كه در فرمان من بودند، و بر مردم شهرى كه تمامى آنها بر اطاعت من، و وفادارى در بيعت با من وحدت داشتند، هجوم آوردند، آنان را از هم پراكندند، و به زيان من، در ميانشان اختلاف افكندند، و بر شيعيان من تاختند، گروهى را با نيرنگ كشتند، و گروهى دست بر شمشير فشرده با دشمن جنگيدند تا صادقانه خدا را ملاقات كردند.

**[ترجمه]

توضيح

شتته فرقه و قال ابن الأثير فى النهايه أصل العض اللزوم يقال عض عليه عضا و عضيضا إذا لزمه انتهى أى طائفه من الشيعه لزموا سيوفهم و يروى طائفه بالنصب أى و قتلوا طائفه شأنهم ذلك.

**[ترجمه]«شتّته»: آن را پراكنده كرد. ابن اثير در «النهايه» مى گويد: «العضّ» در اصل يعنى: همراهى و پيوستگى. «عضّ عليه عضاً و عضيضاً»: «به او پيوست» يعنى گروهى از شيعيان دست به شمشيرشان بردند و نقل شده است: «طائفه» به صورت منصوب يعنى طائفه اى را كشتند كه داراى چنان مشخصاتى بودند.

**[ترجمه]

«۵۵»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام كَلَّمَ بِهِ بَعْضَ الْعَرَبِ وَ قَدْ أَرْسَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ لَمَّا قَرُبَ عليه السلام مِنْهَا يَعْلَمُ لَهُمْ مِنْهُ حَقِيقَةَ حَالِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِتَزُولَ الشُّبْهَهُ مِنْ نُفُوسِهِمْ فَبَيَّنَ لَهُ عليه السلام مِنْ أَمْرِهِ مَعَهُمْ مَا عَلِمَ بِهِ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ ثُمَّ قَالَ لَهُ بَايِعْ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ قَوْمٍ وَ لَا أُحْدِثُ حَدَثاً حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ عليه السلام أَ رَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعَثُوكَ رَائِداً تَبْتَغِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَ أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَإِ وَ الْمَاءِ فَخَالَفُوكَ إِلَى الْمَعَاطِشِ وَ الْمَجَادِبِ مَا كُنْتَ صَانِعاً قَالَ

كُنْتُ تَارِكَهُمْ وَ مُخَالِفَهُمْ إِلَى الْكَلَإِ وَ الْمَاءِ فَقَالَ لَهُ علیه السلام فَامْدُدْ إِذاً يَدَكَ فَقَالَ الرَّجُلُ فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّهِ عَلَيَّ فَبَايَعْتُهُ علیه السلام (۲).

و الرجل یعرف بکلیب الجرمی.

ص: ۸۳

۱- ۵۵- أورده السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۶۸) من کتاب نهج البلاغه.

۲- کذا فی غیر واحد من مطبوعه نهج البلاغه و فی ط الکمبانی من البحار: «فبایعه».

**[ترجمه] - . المختار (۱۶۸) از کتاب نهج البلاغه - نهج البلاغه: در آستانه جنگ جمل، گروهی از اعراب، مردی را جهت آگاهی از حقیقت و دانستن علل مبارزه امام علیه السّلام با ناکثین به نمایندگی نزد حضرت فرستادند. امام به گونه ای با آن شخص صحبت کرد که حقیقت را دریافت. آنگاه به او فرمود: بیعت کن. وی گفت: من نماینده گروهی هستم و قبل از مراجعه به آنان به هیچ کاری اقدام نمی کنم. فرمود: اگر آنها تو را می فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، سپس به سوی آنان باز می گشتی و از گیاه و سبزه و آب خبر می دادی، اگر مخالفت می کردند و به سرزمین های خشک و بی آب روی می آوردند تو چه می کردی؟ گفت: آنها را رها می کردم و به سوی آب و گیاه می رفتم، امام فرمود: پس دستت را برای بیعت کردن بگشای. مرد گفت: سوگند به خدا به هنگام روشن شدن حق، توانایی مخالفت نداشتم و با امام علیه السّلام بیعت کردم.

آن مرد کلیب جرمی نام داشت.

ص: ۸۳

**[ترجمه]

بیان

المجادب محال الجدب.

**[ترجمه]المجادب: محل‌های قحطزده بی آب وعلف .

**[ترجمه]

«۵۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام: إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ عِنْدَ مَسِيرِهِ مِنَ الْمَدِينَهِ إِلَى الْبَصْرَهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ جَبْهَهِ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُخْبِرُكُمْ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعِيَانِهِ إِنَّ النَّاسَ طَعَنُوا عَلَيْهِ فَكُنْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أُكْثِرُ اسْتِعْتَابَهُ وَ أُقِلُّ عِتَابَهُ وَ كَانَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ أَهْوَنُ سَيْرِهِمَا فِيهِ الْوَجِيفُ وَ أَرْفَقُ حِدَائِهِمَا الْعَنِيفُ وَ كَانَ مِنْ عَائِشَهَ فِيهِ فَلْتَهُ غَضَبٍ فَأُتِيحَ لَهُ قَوْمٌ قَتَلُوهُ وَ بَايَعَنِي النَّاسُ غَيْرَ مُسْتَكْرَهِينَ وَ لَا مُجْبَرِينَ بَلْ طَائِعِينَ مُخَيَّرِينَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ دَارَ الْهِجْرَهِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا وَ جَاشَتْ جَيْشَ الْمِرْجَلِ وَ قَامَتِ الْفِتْنَهُ عَلَى الْقُطْبِ فَأَسْرِعُوا إِلَى أَمِيرِكُمْ وَ بَادِرُوا جِهَادَ عَدُوِّكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه] - . المختار الاول: باب دوم (باب نامه‌ها) - نهج البلاغه: نامه به مردم کوفه به هنگام حرکت از مدینه به طرف بصره: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مردم کوفه، که در میان انصار پایه ای ارزشمند، و در عرب مقامی والا دارند، اما بعد،

شما را از کار عثمان چنان آگاهی دهم که شنیدن آن چونان دیدن باشد، مردم بر عثمان عیب گرفتند، و من تنها کسی از مهاجران بودم که او را به جلب رضایت مردم واداشته، و کمتر به سرزنش او زبان گشودم. امّا طلحه و زبیر، آسان ترین کارشان آن بود که بر او یورش برند، و او را برنجانند، و ناتوانش سازند. عایشه نیز ناگهان بر او خشم گرفت، عدّه ای به تنگ آمده او را کشتند، آنگاه مردم بدون اکراه و اجبار، با من بیعت کردند. آگاه باشید سرای هجرت (مدینه) از اهلش خالی گشته، و اهلش از آن دور شدند. دیگ حوادث آشوب به جوش آمده و فتنه ها بر پایه های خود ایستاده است. پس به سوی فرمانده خود بشتابید، و در جهاد با دشمن بر یکدیگر پیشی گیرید، به خواست خداوند.

**[ترجمه]

«۵۷»

(۲)

وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام: إِلَيْهِمْ بَعْدَ فَتْحِ الْبَصْرَهِ- وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِی الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

**[ترجمه] - . المختار الاول: باب دوم - نامه آن حضرت به پیمان شکنان پس از فتح بصره: خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاسگزاران نعمتش عطا می فرماید، زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید، به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گشتید .

**[ترجمه]

بیان

أكثر استعتابه أی أكثر طلب العتبی منه و الرجوع إلی ما یرضی به القوم منه و أقل عتابه أی لائمته علی وجه الإذلال و المؤاخذه إما لعدم النفع أو للمصلحه و الوجیف السیر السریع قوله علیه السلام فلته غضب أی فجاءه غضب و الحاصل أن هؤلاء الثلاثه كانوا أشد الناس علیه فأتیح له أی قدر و هیئ و جاشت غلت و المرجل القدر من النحاس و دار الهجره المدینه و الغرض إعلامهم باضطراب حال المدینه و أهلها حین علموا بمسیر القوم إلی البصره للفتنه.

ص: ۸۴

۱- ۵۶- و هذا هو المختار الأوّل من الباب الثانی- و هو باب الكتب- من نهج البلاغه.

۲- ۵۷- و هذا هو المختار الثانی من الباب الثانی من نهج البلاغه.

**[ترجمه]«أكثر استعتابه»: طلب خشنودی و بازگشت به آنچه که مردم به وسیله آن از وی راضی شوند را زیاد کرد. «أقل عتابه»: کم کرد نکوهش و عتاب او را از روی مؤاخذه یا به علت عدم نفع و یا به علت مصلحت. «الوجیف»: راهپیمایی سریع. «فلته غضب»: خشم غافلگیرانه و سریع؛ و نتیجه آنکه: این سه نفر در میان مردم از همه بیشتر نسبت به امام علیه السلام خشم و کینه داشتند. «فأتیح له»: فراهم شد. «جاشت»: جوشید. «المرجل»: دیگ مسی. «دارالهجره»: شهر مدینه و منظور آگاه ساختن آنان مبنی بر اضطراب اوضاع مدینه و مردم آن در هنگام آگاهی یافتن آنان از حرکت سپاهیان به سمت بصره برای فرونشاندن آتش فتنه است.

ص: ۸۴

**[ترجمه]

أقول

قال ابن میثم رحمه الله کتب علیه السلام کتاب الأول حین نزل بماء العذیب متوجها إلی البصره و بعثه مع الحسن علیه السلام و عمار بن یاسر.

**[ترجمه]ابن میثم می گوید: نخستین نامه نهج البلاغه مربوط به زمانی است که امام در مسیر حرکت خود به سمت بصره در کنار چشمه ای گوارا فرود آمده و آن را نوشته و توسط امام حسن علیه السلام و عماربن یاسر ارسال کرد.

**[ترجمه]

«۵۸»

(۱)

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی الشَّرْحِ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ یَسَارٍ الْقُرَشِیِّ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ عَلِیٌّ علیه السلام الرَّبَذَهَ مُتَوَجِّهاً إِلَی الْبَصْرَهِ بَعَثَ إِلَی الْکُوفَهِ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ وَ کَتَبَ إِلَیْهِمْ هَذَا الْکِتَابَ یَعْنِی الْکِتَابَ الْأَوَّلَ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ فَحَسْبِی بِکُمْ إِخْوَاناً وَ لِلدِّینِ أَنْصَاراً فَ انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

**[ترجمه] - . المختار الاول باب نامهها از نهج البلاغه ۴: ۲۹۰ - ابن ابی الحدید به نقل از عبدالرحمن بن یسار می نویسد: زمانی که امام علی علیه السلام در مسیر خود به سوی بصره، در منطقه «ربذه» اتراق نمود این نامه را که اولین نامه نهج البلاغه است، توسط محمد بن جعفر بن ابیطالب و محمد بن ابوبکر به سمت مردم کوفه فرستاد. در آخر این نامه چنین افزود:

شما برای برادری من و نصرت دین کفایت می‌کنید پس «انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ» - . توبه / ۴۱. - «سبکبار و گرانبار، بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید» شاید که رستگار شوید.

**[ترجمه]

«۵۹»

وَ رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ قَالَ حَدَّثَنِي الصَّقْعَبُ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنَادَهَ يُحَدِّثُ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام لَمَّا نَزَلَ الرَّبَذَهَ بَعَثَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ إِلَى أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ وَ هُوَ الْأَمِيرُ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْكُوفَهِ لِيُنَفِّرَ إِلَيْهِ النَّاسَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مَعَهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي بَعَثْتُ إِلَيْكَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ لِتُشْخِصَ إِلَيَّ مَنْ قِبَلَكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لِيَتَوَجَّهُوا إِلَى قَوْمٍ نَكَثُوا بَيْعَتِي وَ قَتَلُوا شِيعَتِي وَ أَحْدَثُوا فِي الْإِسْلَامِ هَذَا الْحَدَثَ الْعَظِيمَ فَاشْخَصْ بِالنَّاسِ إِلَيَّ مَعَهُ حِينَ يَقْدَمُ عَلَيْكَ فَإِنِّي لَمْ أُوَلِّكَ الْمِصْرَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَ لَمْ أُقِرَّكَ عَلَيْهِ إِلَّا لِتَكُونَ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى الْحَقِّ وَ أَنْصَارِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ وَ السَّلَامُ.

ص: ۸۵

---

۱ - ۵۸- رواه في شرحه على المختار الأول من باب الكتب من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۲۹۰ طبع الحديث ببيروت. وما ذكره المصنف هنا هو موجز ما رواه ابن أبي الحديد، ولم يذكر المصنف كلامه حرفيا.

**[ترجمه]ابومخنف به نقل از عبدالله بن جناده می گوید: زمانی که امام علیه السلام در «ربذه» اتراق نمود، هاشم بن عقبه بن ابی وقاص را نزد ابوموسی اشعری والی کوفه فرستاد تا مردم را به یاری وی فراخواند. در این نامه آمده بود:

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به عبدالله بن قیس، اما بعد: من هاشم بن عتبه را نزد تو فرستادم تا مسلمانان را برای رویارویی با قومی که با من بیعت شکنی کرده اند و پیروان مرا کشته و در اسلام این حادثه عظیم را رقم زده اند، روانه سازی .

زمانی که او نزد تو آمد مردم را به همراه او نزد من بفرست. ولایت کوفه را من به تو واگذار نکرده ام و تو را در این منصب نیز تصدیق و تأیید نکرده ام مگر اینکه در راه حق و کمک به من در این راستا پشتیبان من باشی. با درود.

ص: ۸۵

**[ترجمه]

«۶۰»

وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنَّهُ لَمَّا قَدِمَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ الْكُوفَةَ اسْتَنْفَرَا النَّاسَ فَمَنَعَهُمْ أَبُو مُوسَى فَلَحِقَا بِعَلِيٍّ علیه السلام فَأَخْبَرَاهُ بِالْخَبَرِ.

**[ترجمه]محمدبن اسحاق نقل می کند: زمانی که محمدبن جعفر و محمدبن ابوبکر به کوفه آمدند، مردم را برای یاری امام بسیج کردند اما ابوموسی اشعری مانع شد. آن دو نزد امام بازگشتند و ایشان را از ماجرا باخبر کردند.

**[ترجمه]

«۶۱»

وَ رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ: أَنَّ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ لَمَّا قَدِمَ الْكُوفَةَ دَعَا أَبَا مُوسَى فَقَالَ اتَّبِعْ مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيْكَ فَأَبَى ذَلِكَ فَبَعَثَ إِلَى هَاشِمٍ يَتَوَعَّدُهُ فَكَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ بِامْتِنَاعِهِ وَ أَنَّهُ شَاقٌّ بَعِيدُ الْوُدِّ ظَاهِرُ الْغِلِّ وَ الشَّنَآنِ وَ أَنَّهُ هَدَّدَهُ بِالسِّجْنِ وَ الْقَتْلِ فَلَمَّا وَرَدَ كِتَابُهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ قَدْ أَتَاهُ بِهِ الْمُحِلُّ بْنُ خَلِيفَةَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدَّى الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَ وَضَعَهُ مَوْضِعَهُ فَكَرِهَ ذَلِكَ قَوْمٌ وَ قَدْ وَ اللَّهِ كَرِهُوا نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثُمَّ بَارَزُوهُ وَ جَاهَدُوهُ فَرَدَّ اللَّهُ كَيْدَهُمْ فِی نُحُورِهِمْ وَ جَعَلَ دَائِرَةَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَنُجَاهِدَنَّهُمْ مَعَكَ فِی كُلِّ مَوْطِنٍ حِفْظاً لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی أَهْلِ بَيْتِهِ إِذْ صَارُوا أَعْدَاءً لَهُمْ بَعْدَهُ فَرَحَّبَ بِهِ عَلِيٌّ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ خَيْراً ثُمَّ أَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ وَ قَرَأَ كِتَابَ هَاشِمٍ وَ سَأَلَهُ عَنِ النَّاسِ وَ عَنْ أَبِی مُوسَى فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَثِقُ بِهِ وَ لَا آمَنُهُ عَلَى خِلَافِكَ إِنْ وَجَدَ مَنْ يُسَاعِدُهُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا كَانَ عِنْدِی بِمُؤْتَمَنٍ وَ لَا نَاصِحٍ وَ لَقَدْ أَرَدْتُ عَزْلَهُ فَأَتَانِی الْأَشْتَرُ فَسَأَلَنِی أَنْ أُقِرَّهُ وَ ذَكَرَ أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِهِ رَاضُونَ فَأَقْرَرْتُهُ.

وَ رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ قَالَ وَ بَعَثَ عَلِيٌّ علیه السلام مِنَ الرَّبَذَةِ بَعْدَ وُصُولِ الْمُحِلِّ بْنِ خَلِيفَةَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَكْرٍ إِلَى أَبِی مُوسَى وَ كَتَبَ مَعَهُمَا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ الْحَائِكِ

يَا عَيَاضٍّ أَيْرِ أَبِيهِ فَوَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَأَرَى أَنَّ بَعْدَكَ (۱) مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ لَهُ أَهْلًا وَ لَا جَعَلَ لَكَ فِيهِ نَصِيباً سَيَمْنَعُكَ مِنْ رَدِّ أَمْرِي وَ الِافْتِرَاءِ عَلَيَّ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ ابْنَ أَبِي بَكْرٍ فَخَلِّهِمَا وَ الْمِصْرَ وَ أَهْلَهُ وَ اعْتَزِلْ عَمَلَنَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً فَإِنْ فَعَلْتَ وَ إِلَّا فَإِنِّي قَدْ أَمَرْتُهُمَا أَنْ يُنَابِذَاكَ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ فَإِذَا ظَهَرَا عَلَيْكَ قَطَعَاكَ إِرْباً إِرْباً وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ شَكَرَ النِّعْمَهَ وَ وَفَى بِالْبَيْعَهِ وَ عَمِلَ بِرَجَاءِ الْعَافِيَهِ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ فَلَمَّا أَبْطَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ ابْنُ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام وَ لَمْ يَدْرِ مَا صَنَعَا رَحَلَ عَنِ الرَّبَذَهِ إِلَى ذِي قَارٍ فَنَزَلَهَا قَالَ فَلَمَّا نَزَلَ ذَا قَارٍ بَعَثَ إِلَى الْكُوفَهِ الْحَسَنَ ابْنَهُ عليه السلام وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ زَيْدَ بْنَ صُوحَانَ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ وَ مَعَهُمْ كِتَابٌ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى كَانُوا بِالْقَادِسِيَّهِ فَتَلَقَّاهُمُ النَّاسُ فَلَمَّا دَخَلُوا الْكُوفَهَ قَرَءُوا كِتَابَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ بِالْكُوفَهِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي خَرَجْتُ مَخْرَجِي هَذَا إِمَّا ظَالِماً وَ إِمَّا مَظْلُوماً وَ إِمَّا بَاغِياً وَ إِمَّا مَبْغِيّاً عَلَيَّ فَأَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا إِلَّا نَفَرَ إِلَيَّ فَإِنْ كُنْتُ مَظْلُوماً أَعَانَنِي وَ إِنْ كُنْتُ ظَالِماً اسْتَعْتَبَنِي وَ السَّلَامُ قَالَ فَلَمَّا دَخَلَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ عَمَّارٌ الْكُوفَهَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمَا النَّاسُ فَقَامَ الْحَسَنُ فَاسْتَقَرَّ فَاسْتَنْفَرَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا جِئْنَاكُمْ نَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى كِتَابِهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ وَ إِلَى أَفْقَهِ مَنْ تَفَقَّهَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَعْدَلِ مَنْ تُعَدِّلُونَ وَ أَفْضَلِ مَنْ تُفَضِّلُونَ وَ أَوْفَى مَنْ

۱- هذا هو الظاهر، و فی أصلی: «فو اللّه إن كنت لا أرى إلّا بعدك ...» و فی شرح ابن أبی الحدید: «فو اللّه إنّی كنت لأرى أن بعدك من هذا الأمر ...».

تُبَايِعُونَ مَنْ لَمْ يُعْيِهِ الْقُرْآنُ وَ لَمْ تُجَهِّلْهُ السُّنَّةُ وَ لَمْ تَقْعُدْ بِهِ السَّابِقَةُ إِلَى مَنْ قَرَّبَهُ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ قَرَابَتَيْنِ قَرَابَةَ الدِّينِ وَ قَرَابَةَ الرَّحِمِ إِلَى مَنْ سَبَقَ النَّاسَ إِلَى كُلِّ مَأْثُرَةٍ إِلَى مَنْ كَفَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ وَ النَّاسُ مُتَخَاذِلُونَ فَقَرُبَ مِنْهُ وَ هُمْ مُتَبَاعِدُونَ وَ صَلَّى مَعَهُ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ وَ قَاتَلَ مَعَهُ وَ هُمْ مُنْهَزِمُونَ وَ بَارَزَ مَعَهُ وَ هُمْ مجمحون [مُحْجِمُونَ وَ صَدَّقَهُ وَ هُمْ مُكَذِّبُونَ إِلَى مَنْ لَمْ تُرَدَّ لَهُ رَايَةٌ وَ لَا تُكَافِئُ لَهُ سَابِقَةٌ وَ هُوَ يَسْأَلُكُمُ النَّصْرَ وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ يَسْأَلُكُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَيْهِ لِتُوَازِرُوهُ وَ تَنْصُرُوهُ عَلَى قَوْمٍ نَكَثُوا بَيْعَتَهُ وَ قَتَلُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ مَثَّلُوا بِعُمَّالِهِ وَ انْتَهَبُوا بَيْتَ مَالِهِ فَاشْخَصُوا إِلَيْهِ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ احْضُرُوا بِمَا يَحْضُرُ بِهِ من الصَّالِحُونَ- قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ حَدَّثَنِي جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ تَمِيمِ بْنِ حِذْيَمٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَسْتَنْفِرَانِ النَّاسَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ مَعَهُمَا كِتَابُهُ فَلَمَّا فَرَغَا مِنْ كِتَابِهِ قَامَ الْحَسَنُ وَ هُوَ فَتًى حَدَثٌ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْثِي لَهُ مِنْ حَدَاثَةِ سِنِّهِ وَ صُعُوبَةِ مَقَامِهِ فَرَمَاهُ النَّاسُ بِأَبْصَارِهِمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ اللَّهُمَّ سَدِّدْ مَنْطِقَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّنَا فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى عَمُودٍ يَتَسَانَدُ إِلَيْهِ وَ كَانَ عَلِيلًا مِنْ شَكْوَى بِهِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهُرِ النَّعْمَاءِ وَ عَلَى مَا أَحْبَبْنَا وَ كَرِهْنَا مِنْ شِدَّةٍ وَ رَخَاءٍ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ امْتَنَّ عَلَيْنَا بِنُبُوَّتِهِ وَ اخْتَصَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ وَحْيَهُ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَرْسَلَهُ إِلَى الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ حِينَ عُبِدَتِ الْأَوْثَانُ وَ أُطِيعَ الشَّيْطَانُ وَ جُحِدَ الرَّحْمَنُ فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ جَزَاهُ أَفْضَلَ مَا جَزَى الْمُرْسَلِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ إِلَّا مَا تَعْرِفُونَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَرْشَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ وَ أَعَزَّ نَصْرَهُ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَى الصَّوَابِ وَ إِلَى الْعَمَلِ

بِالْكِتَابِ وَ الْجِهَادِ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ فِى عَاجِلِ ذَاكَ مَا تَكْرَهُونَ فَإِنَّ فِى آجِلِهِ مَا تُحِبُّونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَلِيّاً صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَحْدَهُ وَ أَنَّهُ يَوْمَ صَدَّقَ بِهِ لَفِى عَاشِرَهِ مِنْ سِنِّهِ ثُمَّ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَمِيعَ مَشَاهِدِهِ وَ كَانَ مِنِ اجْتِهَادِهِ فِى مَرْضَاهِ اللَّهِ وَ طَاعَهِ رَسُولِهِ وَ آثَارِهِ الْحَسَنَهِ فِى الْإِسْلَامِ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ وَ لَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله رَاضِياً عَنْهُ حَتَّى غَمَّضَهُ بِيَدِهِ وَ غَسَّلَهُ وَحْدَهُ وَ الْمَلَائِكَهُ أَعْوَانُهُ وَ الْفَضْلُ ابْنُ عَمِّهِ يَنْقُلُ إِلَيْهِ الْمَاءَ ثُمَّ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ أَوْصَاهُ بِقَضَاءِ دَيْنِهِ وَ عِدَاتِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ وَ اللَّهِ مَا دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ لَقَدْ تَدَاكَّ النَّاسُ عَلَيْهِ تَدَاكَّ الْإِبِلِ الْهِيمِ عِنْدَ وُرُودِهَا فَبَايَعُوهُ طَائِعِينَ ثُمَّ نَكَثَ مِنْهُمْ نَاكِثُونَ بِلَا حَدَثٍ أَحْدَثَهُ وَ لَا خِلَافٍ أَتَاهُ حَسَداً لَهُ وَ بَغْياً عَلَيْهِ فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْجِدِّ وَ الصَّبْرِ وَ الِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ وَ الْخُفُوفِ إِلَى مَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِمَا عَصَمَ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ وَ أَهْلَ طَاعَتِهِ وَ أَلْهَمَنَا وَ إِيَّاكُمْ تَقْوَاهُ وَ أَعَانَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى جِهَادِ أَعْدَائِهِ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ ثُمَّ مَضَى إِلَى الرَّحْبَهِ فَهَيَّأَ مَنْزِلًا لِأَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لِتَمِيمٍ كَيْفَ أَطَاقَ هَذَا الْغُلَامُ مَا قَدْ قَصَصْتَهُ مِنْ كَلَامِهِ فَقَالَ وَ مَا سَقَطَ عَنِّي مِنْ قَوْلِهِ أَكْثَرُ وَ لَقَدْ حَفِظْتُ بَعْضَ مَا سَمِعْتُ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ لَمَّا فَرَغَ الْحَسَنُ عليه السلام مِنْ خُطْبَتِهِ قَامَ عَمَّارٌ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اسْتَنْفَرَهُمْ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو مُوسَى خُطْبَتَهُمَا صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ فَجَمَعَنَا بَعْدَ الْفُرْقَهِ وَ جَعَلَنَا إِخْوَاناً مُتَحَابِّينَ بَعْدَ الْعَدَاوَهِ وَ حَرَّمَ عَلَيْنَا دِمَاءَنَا وَ أَمْوَالَنَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ وَ قَالَ تَعَالَى وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ ضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ كُفُّوا عَنْ قِتَالِ إِخْوَانِكُمْ

إِلَى آخِرَ خُطْبَتِهِ الْمَلْعُونَهِ الَّتِی تَرْکُهَا أَوْلَی مِنْ ذِکْرِهَا وَ تُنَادِی بِکَفْرِ صَاحِبِهَا وَ نِفَاقِهِ قَالَ فَلَمَّا أَتَتِ الْأَخْبَارُ عَلِیّاً بِاخْتِلَافِ النَّاسِ بِالْکُوفَهِ بَعَثَ الْأَشْتَرَ إِلَیْهَا فَأَخْرَجَهُ مِنْهَا صَاغِراً قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ لَمَّا نَزَلَ عَلِیٌّ علیه السلام ذَا قَارٍ کَتَبَتْ عَائِشَهُ إِلَی حَفْصَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُخْبِرُکِ أَنَّ عَلِیّاً قَدْ نَزَلَ ذَا قَارٍ وَ أَقَامَ بِهَا مَرْعُوباً خَائِفاً لِمَا بَلَغَهُ مِنْ عِدَّتِنَا وَ جَمَاعَتِنَا فَهُوَ بِمَنْزِلَهِ الْأَشْقَرِ إِنْ تَقَدَّمَ عُقِرَ وَ إِنْ تَأَخَّرَ نُحِرَ فَدَعَتْ حَفْصَهُ جَوَارِیَ لَهَا یَتَغَنَّیْنَ وَ یَضْرِبْنَ بِالدُّفُوفِ فَأَمَرَتْهُنَّ أَنْ یَقُلْنَ فِی غِنَائِهِنَّ مَا الْخَبَرُ مَا الْخَبَرُ عَلِیٌّ فِی السَّفَرِ کَالْفَرَسِ الْأَشْقَرِ إِنْ تَقَدَّمَ عُقِرَ وَ إِنْ تَأَخَّرَ نُحِرَ- (۱) وَ جَعَلَتْ بَنَاتُ الطُّلَقَاءِ یَدْخُلْنَ عَلَی حَفْصَهَ وَ یَجْتَمِعْنَ لِسَمَاعِ ذَلِکَ الْغِنَاءِ فَبَلَغَ أُمَّ کُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِیٍّ علیه السلام ذَلِکَ فَلَبِسَتْ جَلَابِیبَهَا وَ دَخَلَتْ عَلَیْهِنَّ فِی نِسْوَهٍ مُتَنَکِّرَاتٍ ثُمَّ أَسْفَرَتْ عَنْ وَجْهِهَا فَلَمَّا عَرَفَتْهَا حَفْصَهُ خَجِلَتْ وَ اسْتَرْجَعَتْ فَقَالَتْ أُمُّ کُلْثُومٍ لَئِنْ تَظَاهَرْتُمَا عَلَیْهِ الْیَوْمَ لَقَدْ تَظَاهَرْتُمَا عَلَی أَخِیهِ مِنْ قَبْلُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِیکُمَا مَا أَنْزَلَ (۲) فَقَالَتْ حَفْصَهُ کُفِّی رَحِمَکِ اللَّهُ وَ أَمَرَتْ

ص: ۹۰

۱- و الحدیث رواه أیضا یوسف بن حاتم الشامیّ فی قصّه حرب الجمل من کتاب الدر النظیم الورق ۱۱۴//. ولکن وا أسفاه من بقاء هذا الکتاب وأمثاله غیر منشوره مع حاجه المجتمع إلیها، وإلی الله المشتکی من غفله العلماء وکسله الفضلاء وسفله الزملاء وبخله التجار والأغنیاء!!!.

۲- إشاره إلی ما أجرمت هی و زمیلتها علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حتّی نزلت فی تهدیدهما و عظم جرمهما الآیه الأولی إلی الآیه الرابعه من سوره التحریم: (۶۶) و هذا نصّ الآیه الرابعه: (إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما، وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ)

بِالْكِتَابِ فَمُزِّقَ وَ اسْتَغْفَرَتِ اللَّهَ- (۱) فَقَالَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ فِی ذَلِکَ:

عَذَرْنَا الرِّجَالَ بِحَرْبِ الرِّجَالِ***فَمَا لِلنِّسَاءِ وَ مَا لِلسِّبَابِ

أَ مَا حَسْبُنَا مَا أَتَيْنَا بِهِ***لَکَ الْخَيْرُ مِنْ هَتْکِ ذَاکَ الْحِجَابِ

وَ مَخْرَجُهَا الْيَوْمَ مِنْ بَيْتِهَا ***يُعَرِّفُهَا الذَّنْبَ نَبْحُ الْكِلَابِ

إِلَى أَنْ أَتَاهَا كِتَابٌ لَهَا*** مَشُومٌ فَيَا قُبْحَ ذَاکَ الْكِتَابِ

أقول: الأير الذکر و قال ابن الأثير فی النهايه و فيه

من تعزی بعزاء الجاهليه فأعضوه بهن أبيه و لا تكنوا.

أی فقولوا له اعضض بأير أبيك و لا تكنوا بالأير عن الهن تنكيرا له و تأديبا.

و أيضا قال فی ماده أير فی

حديث علی عليه السلام من يطل أير أبيه ينطق به.

هذا مثل ضربه أی من كثرت إخوته اشتد ظهره بهم انتهی.

و لعل المعنی هنا أخذه بسنه أبيه الكافر و لزومه بجهله و عصبيته و معايبه أو قله أعوانه و أنصاره و دناءته

۱- قد أشرنا فی تعليق ص: ۲۰ رقم: (۶) إلی أن المصنّف العلامه قد اختصر ما رواه ابن أبی الحديد، و بما أن فی هذا المقام الاختصار قد أخل بأمر عظيم نذكر هذا الجزء من الحديث حرفيا من شرح ابن أبی الحديد، قال: [ثم] قال أبو مخنف: روی هذا [الحديث] جرير بن يزيد عن الحكم. ورواه [أيضا] الحسن بن دينار عن الحسن البصری. ثم قال ابن أبی الحديد. وذكر الواقدی مثل ذلك، وذكر المدائنی أيضا مثله [ثم] قال [المدائنی] فقال سهل بن حنيف فی ذلك هذه الاشعار...

**[ترجمه]ابومخنف روایت می کند: هاشم بن عتبه زمانی که به کوفه آمد ابوموسی را فراخواند و گفت: از آنچه امام برای تو نوشته اطاعت کن. ابوموسی اِبا کرد و با فرستادن اشخاصی نزد هاشم وعده هایی به وی داد. هاشم طی نامه ای امام را از امتناع وی باخبر کرد و اینکه وی ضمن اظهار کینه، با درخواست آن حضرت مخالفت نموده و وی را به زندان و قتل تهدید کرده است!! محل بن خلیفه به همراه نامه، نزد امام آمد و پس از عرض سلام، گفت: سپاس خداوندی را که حق را به صاحب آن برگرداند. و در محل خود قرار داد. قومی آن را انکار کردند. به خدا سوگند آنان نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را منکر شدند و سپس با او به پیکار و مبارزه برخاستند. خداوند جواب مکر آنان را با کشتن شان داد و بدی ها را بر آنان عارض ساخت. به خدا قسم، ای امیرالمؤمنین در هر جایی جهت محافظت از رسول خدا در میان اهل بیتش، به همراه تو با آنان خواهیم جنگید اگر دشمن اهل بیت باشند. امام علیه السلام از وی استقبال نموده و فرمود: خیر است. امام سپس وی را کنار خود نشانده و نامه را خواند و درباره مردم و ابوموسی از وی پرسید. او جواب داد: به او اعتماد ندارم و اگر در مخالفت با تو، کسی را پیدا کند، نمی توان از او احساس امنیت کرد. امام فرمود: به خدا قسم قصد برکناری او را داشتم. مالك اشتر نزد من آمد و صحبت از ابقای وی در منصبش و رضایت اهل کوفه از وی کرد که من هم وی را ابقا کردم. ابومخنف می گوید: پس از رسیدن مُحل بن خلیفه به ربذه، امام علیه السلام عبدالله بن عباس و محمدبن ابوبکر را نزد ابوموسی فرستاد. در نامه ای که آنان به وی بردند آمده بود: از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به عبدالله بن قیس: ای پسر بافنده و ای کسی که آلت پدر خود را به دندان گرفته‌ای! قسم به خدا که، خداوند تو را اهل حکومت قرار نداده و تو را از آن بی نصیب نموده است و تو را از رد امر من و افترا بستن به من منع خواهد نمود. من، ابن عبّاس و محمد بن ابوبکر رابه سوی تو فرستادم. تو کوفه و مردم آن‌را به آن… دو واگذار کن و با خواری و ذلّت از مقام خود کناره بگیر. اگر عمل کردی که کردی و گرنه به آن‌دو دستور داده‌ام که عادلانه پیمان را نقض نمایند و با تو برخورد کنند. خداوند توطئه خائنان را هدایت نمی‌کند. اگر چنین شود نزد تو خواهند آمد و تو را قطعه قطعه خواهند کرد. و درود بر کسی که شکر نعمت را بجای آورد و به بیعت وفادار باشد و به قصد عافیت عمل نماید. ابومخنف می گوید: هنگامی که ابن عباس و محمد بن ابوبکر در رسیدن به نزد امام تأخیر کردند و وقتی امام از اقدامات آن دو اطلاعی نداشت، از ربذه حرکت کرده و در ذی قار توقف نمود. راوی می‌گوید: وقتی در ذی‌قار توقف کرد، پسر خود، حسن و عمار بن یاسر و زید بن صوحان و قیس بن سعد بن عباده را به همراه نامه ای، عازم کوفه کرد. این افراد در قادسیه به مردمی که عازم جبهه امام بودند برخوردند. آنان پس از ورود به کوفه نامه را بر مردم خواندند که به شرح ذیل بود:

از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به مسلمانان کوفه. اما بعد: من (جهت مبارزه با پیمان شکنان) خروج کرده‌ام. در این مورد یا ظالم هستم و یا اینکه بر من ظلمی شده است. یا طغیان نموده ام و یا اینکه مورد طغیان واقع شده ام. به خدا قسم می دهم مردی را که این نامه من به او برسد که به سوی من بشتابد، اگر مورد ظلم واقع شده ام مرا یاری کند و اگر ظلم کرده ام خواستار عذرخواهی من شود. با درود.

ابومخنف می گوید: زمانی که امام حسن علیه السلام و عمار وارد کوفه شدند، مردم به دور آنان تجمع کردند. امام حسن علیه السلام جهت بسیج نمودن مردم سخنرانی کرد. ابتدا حمد خداوند را به جا آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس فرمود:

ای مردم، ما نزد شما آمده‌ایم تا شما را به خداوند و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و برای پیوستن به فقیه ترینِ

مسلمانان و عادل ترین و برترین و وفادارترین شخص فرا بخوانیم و می‌خواهیم که با او بیعت کنید. او کسی است که قرآن و سنّت نبوی از ذکر او غافل نبوده‌اند. کسی از او به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر نیست چرا که خداوند از دو طریق او را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کرده است. نزدیکی و قرابت در دین و نزدیکی و نسبت خویشاوندی. کسی که در هر کار نیکی از مردم پیشی گرفت، زمانی‌که مردم از یاری پیامبر صلی الله علیه و آله دست کشیده بودند بودند، خداوند پیامبرش را به وسیله او کفایت نمود. او به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می شد و مردم از ایشان دور می شدند. و با وی نماز می خواند در حالی که مردم مشرک بودند. همراه او پیکار می کرد در حالی که مردم شکست خورده بودند، همراه او می جنگید در حالی که مردم از هوی و هوس پیروی می کردند، زمانی‌که مردم پیامبر را تکذیب می‌کردند، او آن حضرت را تصدیق و تأیید می نمود. هیچ پرچمی از او عقب ننشیند، و کسی در حسن سابقه با او برابری نکند. وی از شما یاری می طلبد و شما را به حق دعوت می کند. می خواهد با او همراه شوید برای نصرت و یاری او علیه افرادی که بیعت با او را شکستند و یاران صالح او را کشتند و افرادش را مُثله و بیت المالش را غارت کردند. پس به سوی او بروید خدا شما را رحمت کند. امر به معروف و نهی از منکر کنید و مانند صالحان در خدمت وی حاضر شوید.

ابومخنف به نقل از جابر بن یزید و او از تمیم بن حذیم می گوید: حسن بن علی علیه السلام و عمار بن یاسر نزد ما آمدند و مردم را به سوی علی علیه السلام دعوت می کردند. نامه ای از آن حضرت آورده بودند وقتی خواندن نامه تمام شد حسن علیه السلام برخاست. ایشان تازه جوان بودند که ای کاش من در شأن و سن و سال همانند او بودم. مردم چشمان خود را به او دوخته بودند و می گفتند: خدایا، سخنان پسر دختر پیامبرمان راست باشد، سپس حسن علیه السلام دست خود را به چوبدستی که در اختیار داشت گرفت چون به علت بیماری بدان تکیه زده بود. او فرمود:

سپاس خدای بزرگ، جبار، یکتا، قهار، بلندمرتبه و متعال را، از سوی همه مردم، چه آنانی که سخن را پوشیده داشتند و چه آنان که آن را آشکار کردند و چه افرادی که در روز راه می پیمایند و در شب می آرامند. او را به خاطر حُسن ابتلائات و نعمت های آشکار و به خاطر همه راحتی هایی که دوست می داریم و یا سختی هایی که ناخوشایند می پنداریم، سپاس می گویم. و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست. او تنهاست و شریکی ندارد. و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست. خداوند با نبوت پیامبرش بر ما منّت نهاد و او را به این امر برگزیده و بر وی وحی نازل نمود. خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همه بندگان خود برتری داده و وی را به سوی آدمیان و جنّیان هنگامی فرستاد که آنان بت می پرستیدند و از شیطان فرمان می بردند و با خدای رحمان سر ناسازگاری داشتند. پس خداوند به او و خاندانش درود فرستد و به وی بهتر از آنچه که به سایر انبیا پاداش داده، جزای خیر عطا فرماید. اما بعد: من غیر از آنچه که می دانید به شما چیزی نمی گویم. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را یاری کرده و پیروز فرماید مرا به سوی شما فرستاد تا شما را به راه صحیح و عمل به قرآن و جهاد در راه خدا فرا بخوانم. هر چند هم اکنون این کار را ناخوشایند می پندارید اما دارای عواقب بلندمدت خوبی برای شماست. ان شاءالله.

شما می دانید که علی به تنهایی همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارد. هنگامی که به ایشان ایمان آورد، ده سال داشت و پس از آن نیز به همراه پیامبر شاهد تمامی حوادث و ماجراهای ایشان بوده است. همه تلاشش برای جلب رضایت الهی و اطاعت از پیامبر و پیروی از سنت حسنه او در اسلام بوده که اخبار آن نیز به شما رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله

تـا زمـانی کـه علی چشـمان ایشـان را بـا دسـتان خـویش بر هـم گمـارد و جـان بـه جـان آفرین تسـلیم کرد، از او راضـی بـود. امیرالمؤمنین به کمک ملائکه، پیامبر صـلی الله علیه و آله را غسل داد. «فضل» پسـرعمویش آب می آورد و سـپس او را در قبر قرار داد. پیامبر به او در مورد پرداخت دیونش و انجام وعده هایش و سایر چیزهایی که خداوند بر گردن وی نهاده بود وصیت کرد. به خـدا قسم علی علیه السـلام مردم را به سوی خود فرا نخواند بلکه این مردم بودند که بر او هجوم آوردند همانند شتران تشـنه که بر چشـمه آب هجوم برده و ازدحام می‌کننـد. آنان از روی طوع و رغبت با امام بیعت کردنـد و سـپس گروهی بیعت خود را شکسـتند بـدون آنکه او بـدعتی را گذاشـته باشـد و بـدون آنکه اقـدام خلافی صورت داده که موجبات بروز حسـد و خروج بر وی را فراهم کرده باشـد. پس ای بنـدگان خدا تقوای الهی داشـته و با جدیت و صبر و اسـتعانت از درگاه خداوند به سوی آنچه امیرالمؤمنین شـما را بـدان فراخوانـده، بشـتابید. خداوند ما و شـما را از لغزش ها به دور دارد همان‌گونه که اولیاء و اهل طاعتش را دور داشته است. خداوند به ما و شما تقوا الهام کند و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری فرماید. برای خود و شما از خداوند متعال مغفرت طلب می کنم.

سپس به رحبه رفت و خانه ای را برای پدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام مهیا نمود.

جـابر می‌گویـد: به تمیم گفتم: این جوان چگونه توان گفتن چنین سـخنانی را که برایم نقل کردی دارد؟ گفت: من تنها برخی از سخنانش را حفظ کردم و آنچه را که فروگذاردم بیش از این بود.

ابومخنف می گوید: پس از اتمام خطبه حسن علیه السـلام، عمار برخاست و برای مرم سخنرانی کرده و آنان را برای پیوستن به لشگر امام علیه السلام تشویق نمود. ابوموسی پس از شنیدن سخنان آن دو، بر بالای منبر رفت و گفت: سپاس خداوند را که ما را به واسـطه پیـامبر صـلی الله علیه و آله گرامی داشت و اتحـاد مـا را پس از تفرقه برگردانـد و مـا پس از آنکه در میان هم، به همدیگر کینه داشتیم، دوسـتدار یکدیگر قرار داد و خون و مالمان را بر همدیگر حرام گردانید. خداوند سبحان می فرماید: «در میان خود اموالتان را به باطل نخوریـد.» و نیز فرمود: «و هر کس عمـداً مؤمنی را بکشـد، جزایش جهنم است». پس ای بنـدگان خدا، از خدا پروا داشـته و سـلاح خود را بر زمین بگذارید و از جنگ با برادرانتان دست بردارید... تا آخر سخنان نحس او که نیاوردنش از آوردنش بهتر است که این سخنان پرده از کفر و نفاق گوینده اش کنار می زند.

ابومخنف می گویـد: زمانی که اخبار اختلاف مردم کوفه به علی علیه السـلام رسـید، وی مالک اشتر را عازم کوفه ساخت. اما مردم وی را با ذلّت بیرون راندند .

ابومخنف در ادامه می گوید: زمانی که امام علی علیه السـلام در ذی قار توقف نمود، عایشه طی نامه ای به حفصه نوشت: باید تو را آگـاه کنم که علی در ذی قـار توقف نموده و با شـنیدن تعـداد و اتحاد ما، ترس بر وی حاکم شـده و در این شـهر اقامت گزیـده است. وی هم اکنـون به اسب بـوری شـبیه است که اگر پیش برود قربـانی می شود و اگر عقب نشـیند ذبـح می گردد. حفصه کنیزان خود را فراخوانـد تا آواز بخواننـد و به دف زدن مشغول شونـد. وی به آنان دسـتور داد تا در آواز خود بگویند: چه خبر است چه خبر است؟ علی در سـفر خود هماننـد اسب بوری است که اگر پیش رود قربـانی می شود و اگر عقب نشـیند ذبح می گردد. - . این روایت در ماجرای جنگ جمل از کتاب الدر النظیم الوری: ۱۱۴ ذکر شده است. -

و دخترانِ بردگان آزاد شده بر حفصه وارد می شدند و نزد او تجمع می کردند تا به این آواز و غنا گوش فرا دهند. این خبر به گوش ام کلثوم دختر امام علی علیه السلام رسید لذا چادر به سر کرد و همراه زنانی به صورت ناشناس بر او وارد شد و سپس حجاب از چهره کنار زد. وقتی حفصه او را شناخت خجالت کشید و گفت: انا لله و انا الیه راجعون. ام کلثوم گفت: اگر امروز شما بر وی خروج کرده اید از پیش نیز بر برادر او پیامبر صلی الله علیه و آله خروج کرده بودید در حالی که وحی الهی در خانه های شما نازل شده بود. حفصه گفت: تمام کن، خدا تو را رحمت کند، سپس دستور داد نامه را پاره کردند و بعد از خداوند طلب مغفرت کرد.

سهل ابن حنیف در این باره گفت:

ما مردان را از جنگ با مردان معذور دار. زنان را چه به فحش دادن.

آیا آنچه که کرده‌ایم ما را بس نیست؟ برای تو بهتر است که آن حجاب را هتک نکنی.

عایشه امروز از خانه خود خروج کرده که پارس کردن سگها گناهش را به یادش آورد.

تا اینکه نامه اعمال منحوسش را به وی دهند که سراسر زشتی در آن ثبت شده است .

می گویم: «الأیر»: آلت مرد. ابن اثیر در النهایه آورده است: «من تعزّی بعزاء الجاهلیه فأعضوه بِهَن أبیه و لاتکنوا»: «هر کس به شیوه جاهلیت عزاداری کند بگویید آلت پدرش را به دندان بگیرد و به کنایه نگویید» یعنی به او بگویید: «آلت پدرت را به دندان بگیر» و به جای «الهن» به کنایه «الأیر» نگویید تا بداند کارش زشت است و ادب شود. و همچنین در مورد ماده «أیر»، در حدیثی از امام علی علیه السلام است که می فرماید: «مَن یطل ایر ابیه ینطق به» این ضرب المثلی است در مورد کسی که برادرانش زیاد باشند پشت وی به آنان گرم گردد. و شاید در اینجا معنا این است که وی به سنت پدر کافر خود متمسک شده و جهالت و عصبیت و عیوب و قلت اعوان و انصار و پَستی همواره همراه اوست.

**[ترجمه]

«۶۲»

و ذکر المفید قدس سره فی کتاب الکافیه قصه حفصه بسندین آخرین نحوا مما مر.

**[ترجمه]شیخ مفید در «الکافیه» داستان حفصه را با دو سند دیگر همانند آنچه گذشت نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۶۳»

الْكَافِيَهُ فِی إِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ، رَوَوْا أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا بَلَغَهُ وَ هُوَ بِالرَّبَذَهِ خَبَرُ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ قَتْلِهِمَا حَکِیمَ بْنَ جَبَلَهَ وَ رِجَالًا مِنَ الشِّیعَهِ وَ ضَرْبِهِمَا عُثْمَانَ بْنَ حُنَیْفٍ وَ قَتْلِهِمَا السَّبَابِجَهَ قَامَ عَلَی الْغَرَائِرِ فَقَالَ إِنَّهُ أَتَانِی خَبَرٌ مُتَفَظِّعٌ وَ نَبَأٌ جَلِیلٌ أَنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ وَرَدَا الْبَصْرَهَ فَوَثَبَا عَلَی عَامِلِی فَضَرَبَاهُ ضَرْباً مُبَرِّحاً وَ تُرِکَ لَا یُدْرَی أَ حَیٌّ هُوَ أَمْ مَیِّتٌ وَ قَتَلَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَکِیمَ بْنَ جَبَلَهَ فِی عِدَّهٍ مِنْ رِجَالِ الْمُسْلِمِینَ الصَّالِحِینَ لَقُوا اللَّهَ مُوفُونَ بِبَیْعَتِهِمْ مَاضِینَ عَلَی حَقِّهِمْ وَ قَتَلَا السَّبَابِجَهَ خُزَّانَ بَیْتِ الْمَالِ الَّذِی لِلْمُسْلِمِینَ قَتَلُوهُمْ [طَائِفَهً مِنْهُمْ صَبْراً وَ قَتَلُوا طَائِفَهً مِنْهُمْ غَدْراً فَبَکَی النَّاسُ بُکَاءً شَدِیداً وَ رَفَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَدَیْهِ یَدْعُو وَ یَقُولُ اللَّهُمَّ اجْزِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ جَزَاءَ الظَّالِمِ الْفَاجِرِ وَ الْخُفُورِ الْغَادِرِ.

**[ترجمه]الکافیه: آورده اند که امام علی علیه السلام زمانی که در ربذه بود، پس از شنیدن خبر طلحه و زبیر مبنی بر قتل حکیم بن جبله و چند تن از شیعیان و شلاق زدن عثمان بن حنیف و کشتن سبابجه توسط آن دو، بر جوال‌ها ایستاد و فرمود:

خبر مهم و در عین حال زشتی به ما رسیده است و آن اینکه طلحه و زبیر وارد بصره شده و بر کارگزار من هجوم آورده و وی را به شدیدترین صورت کتک زده اند و وی را نیمه جان رها کرده اند. آن دو، بنده شایسته خدا، یعنی حکیم بن جبله را به همراه چند نفر دیگر از مسلمانان که همچنان بر بیعت خود باقی بودند به قتل رساندند و نیز السبابجه را که حافظ بیت المال بود، عده ای را پس از اسارت کردن و عده ای را پس از امان دادن به وی، کشتند. مردم به شدت گریستند. امام علیه السلام دستان خود را بلند نموده و دعا کرد و فرمود: خداوندا طلحه و زبیر را همان گونه که یک ظالم و فاجر و طغیانگر را جزا می دهی، جزا بده.

**[ترجمه]

«۶۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام فِی ذِکْرِ أَصْحَابِ الْجَمَلِ فَخَرَجُوا یَجُرُّونَ حُرْمَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَمَا تُجَرُّ الْأَمَهُ عِنْدَ شِرَائِهَا مُتَوَجِّهِینَ بِهَا الْبَصْرَهَ فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِی بُیُوتِهِمَا وَ أَبْرَزَا حَبِیسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَهُمَا وَ لِغَیْرِهِمَا فِی جَیْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَانِیَ الطَّاعَهَ وَ سَمَحَ لِی بِالْبَیْعَهِ طَائِعاً غَیْرَ مُکْرَهٍ فَقَدِمُوا عَلَی عَامِلِی بِهَا وَ خُزَّانِ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ وَ غَیْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا فَقَتَلُوا طَائِفَهً صَبْراً وَ طَائِفَهً غَدْراً فَوَ اللَّهِ لَوْ لَمْ یُصِیبُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِداً مُعْتَمِدِینَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَرَّهُ لَحَلَّ لِی قَتْلُ ذَلِکَ الْجَیْشِ کُلِّهِ إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ یُنْکِرُوهُ وَ لَمْ یَدْفَعُوا بِلِسَانٍ وَ لَا بِیَدٍ دَعْ مَا إِنَّهُمْ

۱- ۶۴- رواه السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۷۰) من کتاب نهج البلاغه.

قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّهِ الَّتِی دَخَلُوا بِهَا عَلَیْهِمْ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۷۰) از کتاب نهج البلاغه - نهج البلاغه: خطبه امام علی علیه السلام در مورد اصحاب جمل: طلحه و زبیر و یارانشان خروج کردند و همسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به همراه خود می کشیدند. همانند کنیزی را که به بازار برده فروشان می برنـد، به بصـره روی آوردنـد. در حالی که همسـران خود را پشت پرده نگه داشـته، امّا پرده نشـین حرم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند. لشکری را گرد آوردند که همه آنها به اطـاعت من گردن نهـاده، و بـدون اکراه، و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودنـد، پس از ورود به بصـره، به فرمانـدار من و خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم بصـره حمله کردند، گروهی از آنان را در اسارت باشـکنجه و گروه دیگر را با حیله کشـتند. به خـدا سوگنـد، اگر جز به یک نفر دست نمی یافتنـد و او را عمـداً بـدون گناه می کشـتند کشـتار همه آنها برای من حلال بود، زیرا همگان حضور داشتند و انکار نکردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع نکردند،

ص: ۹۲

چه رسد به اینکه ناکثین به تعداد لشکریان خود از مردم بی دفاع بصره قتل عام کردند.

**[ترجمه]

بیان

الحرمه مـا یحرم انتهـاکه و المراد بها هنا الزوجه کالحبیس و الضـمیر فی حبسا راجع إلی طلحه و الزبیر و قوله علیه السـلام صبرا أی بعـد الأسـر و غـدرا أی بعـد الأمان قوله علیه السـلام جره أی جـذبه أو من الجریره قال فی القاموس الجر الجـذب و الجریره الذنب جر علی نفسه و غیره جریره یجرها بالضم و الفتح جرا.

قال ابن میثم (۱) فإن قلت المفهوم من هـذا الکلام تعلیل جواز قتله علیه السـلام لذلک الجیش بعدم إنکارهم للمنکر فهل یجوز قتل من لم ینکر المنکر قلت أجاب ابن أبی الحدید عنه فقال یجوز قتلهم لأنهم اعتقدوا ذلک القتل مباحا کمن یعتقد إباحه الزنا و شرب الخمر.

و أجاب الراونـدی رحمه الله بأن جواز قتلهم لدخولهم فی عموم قوله تعالی إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا الآیه و هؤلاء قد حاربوا رسول الله

لقوله صلی الله علیه و آله یا علی حربک حربی.

و سعوا فی الأرض بالفساد.

و اعترض المجیب الأول علیه فقال الإشکال إنما هو فی التعلیل بعدم إنکار المنکر و التعلیل بعموم الآیه لا ینفعه.

و أقول: الجواب الثانى أسد و الجواب الأول ضعيف لأن القتل و إن وجب على من اعتقد إباحه ما علم من الدين ضروره لكن هؤلاء كان جميع ما فعلوه من القتل و الخروج بالتأويل و إن كان معلوم الفساد فظهر الفرق بين اعتقاد حل الخمر و الزنا و بين اعتقاد هؤلاء إباحه ما فعلوه.

۱- ذكره ابن ميثم رحمه اللّه فى شرح المختار المتقدم و هو (۱۷۰) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۳ ص ۳۳۷.

و أما الاعتراض على الجواب الثانى فضعيف أيضا لأن له أن يقول إن قتل المسلم إذا صدر عن بعض الجيش و لم ينكر الباقون مع تمكنهم و حضورهم كان ذلك قرينه على الرضا من جميعهم و الراضى بالقتل شريك القاتل خصوصا إذا كان معروفا بصحبته و الاتحاد به لاتحاد بعض الجيش ببعض و كان خروج ذلك الجيش على الإمام محاربه لله و لرسوله صلى الله عليه و آله و سعيا فى الأرض بالفساد و ذلك عين مقتضى الآيه انتهى ملخص كلامه.

و يمكن أن يجاب عن اعتراضه على الجواب بأن هؤلاء كانوا مدعين لشبهه لم تكن شبهه محتمله لأنهم خرجوا على الإمام بعد البيعه طائعين غير مكرهين كما ذكره عليه السلام مع أن الاحتمال كاف له فتأمل.

و يمكن الجواب عن أصل السؤال بأن التعليل ليس بعدم إنكار المنكر مطلقا بل بعدم إنكار هؤلاء لهذا المنكر الخاص أى قتل واحد من المسلمين المعاونين للإمام عليه السلام بالخروج عليه و ربما يشعر بذلك قوله عليه السلام لحل لى قتل ذلك الجيش.

و يمكن حمل كلام الراوندى على ذلك و أما ما ذكره أخيرا من جواز قتل الراضى بالقتل فإن أراد الحكم كليا فلا يخفى إشكاله و إن أراد فى هذه الماده الخاصه فصحيح.

و يرد على جواب ابن أبى الحديد مثل ما أورده هو على الراوندى رحمه الله بأن الإشكال إنما هو فى التعليل بعدم إنكار المنكر لا ـ فى استحلال القتل و لو قدر فى كلامه عليه السلام كأن يقول المراد إذ حضروه مستحلين فلم ينكروا لأمكن للراوندى أن يقول إذ حضروه محاربين.

و لو أجاب بأن الحضور مع عدم الإنكار هو الاستحلال فبطلانه ظاهر مع أن للراوندى رحمه الله أن يقول الحضور فى جيش قد قتل بعضهم أحدا من أتباع الإمام من حيث إنه من شيعته مع عدم الإنكار و الدفع محاربه لله و لرسوله صلى الله عليه و آله و لا ريب أنه كذلك.

ص: ۹۴

**[ترجمه]«الحرمه» آنچه که تجاوز بدان ممنوع است در اینجا مراد «همسر» است مانند پرده‌نشین. ضمیر در «حبسا» به طلحه و زبیر برمی گردد. فرمایش امام علیه السلام: «صبرا» یعنی پس از اسارت و «عذراً» یعنی پس از امان دادن. فرمود: «جرّه» یعنی جذبش کرد یا از الجریره گناه است. در القاموس آمده است: الجّر: جذب. الجریره: گناه. جرّ علی نفسه و غیره جریره یجرّها (با ضمه و فتحه) جرّا.

ابن میثم می گوید: - . المختار (۱۷۰) از نهج البلاغه ۳: ۳۳۷ -

اگر گفته شود مفهوم این سخن، تعلیل جواز کشتن آن لشگر توسط آن حضرت علیه السلام است چون انکار منکر نکردند، پس آیا قتال با کسی که منکر را انکار نکرده جایز است؟ باید گفت که ابن ابی الحدید بدان چنین پاسخ می دهد و می گوید: جنگ با آنان مجاز است چون آنان چنین قتالی را مباح می شمردند همانند کسی که زنا و شرابخواری را مباح می داند.

راوندی رحمه الله علیه پاسخ می دهد: «جایز بودن» کشتن آنان به علت این است که عموم آیه ذیل شامل حال آنان شده است «إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا» - . مائده / ۳۳. - {سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند}. و آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق فرمایش آن حضرت، جنگ نمودند که فرمود: ای علی جنگ با تو جنگ با من است. آنان در زمین به دنبال فساد بودند.

ابن ابی الحدید به این جواب اشکال وارد کرده است که: اشکال در علت آوردن به عدم انکار منکر است و دلیل آوردن بر عموم آیه نیز سودی ندارد.

می گویم: جواب دوم متین تر است و جواب اول، ضعیف است چون اگر چه قتل کسی که ضرورت دینی را مباح می‌داند واجب است، اما همه آنچه که آنان انجام دادند مثل قتل و خروج، با تأویل توجیه صورت پذیرفت، هر چند آن تأویلات معلوم الفساد بود. پس فرق بین اعتقاد به حلال بودن خمر و زنا و بین اعتقاد اینان که معتقد بودند کاری را که انجام دادند مباح است معلوم شد.

ص: ۹۳

اما اعتراض به جواب دوم نیز ضعیف است چون می توانست بگوید: در صورتی که کشتن مسلمانی از برخی افراد سپاه سر زند و بقیه با وجود حاضر بودن در آنجا و توانایی بر انکار آنها، از نفی آن سر باز زنند، این قرینه ای است دال بر رضایت همه آنها به قتل، و با قاتل در این امر شراکت دارند خصوصاً اگر به مجالست و همراهی با قاتل و متحد بودن این افراد با قاتل شهرت داشته باشند، چون افراد لشگر با هم متحد هستند. و نیز خروج این افراد بر امام، در حکم محاربت با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و در جهت تلاش برای فساد در زمین بوده است و این عین مقتضای آیه است. پایان خلاصه کلام او.

اعتراض وی به جواب را این گونه هم می شود پاسخ داد که: این افراد مدعی شبهه ای بودند که شبهه محتملی نبوده است چون آنان پس از بیعت، داوطلبانه بر امام خروج کردند همان گونه که خود امام فرمود؛ با این که وجود احتمال برای ایشان

کفایت می کند. پس تأمل کن.

می توان به اصل سؤال این گونه پاسخ داد: علت آوردن، به منظور عدم انکار منکر به طور مطلق نبوده است، بلکه به علت عدم انکـار آنـان نسبت به این منکر خـاص بوده است، یعنی قتـل یکی از مسـلمانانی که بـا امـام برای خروج بر ایشـان علیه السـلام همکاری کرده است. شاید این برداشت از این سخن امام علیه السلام معلوم می‌شود: کشتار همه آنان برای من حلال بود.

سخن راوندی را می توان به آن حمل کرد. اما آنچه که وی در آخر در مورد جایز بودن قتل فرد راضـی به کشـتن آن شـخص گفته است بایـد گفت: چنانچه حکم را به طور کلی اراده کرده باشـد، بـدون اشـکال نخواهـد بود اما اگر منظور وی این مورد خاص بوده باشد، صحیح است.

بر جواب ابن ابی الحدید نیز همان اشکالی وارد است که بر جواب راوندی وارد کردم به این که اشکال در تعلیل به عدم انکار منکر است نه در حلال شمردن قتل؛ و اگر فرض شود در کلام امام علیه السلام آمده است که فرمود: «منظور این است که زیرا در حال حلال شـمردن این کار حاضـر بودنـد و انکار نکردند» راوندی هم می تواند بگوید: «منظور این است که زیرا به عنوان محارب حاضر شدند».

اگر جواب دهد که حضور با عدم انکار یعنی «حلال شـمردن»، بطلان این جواب آشـکار خواهد بود. با این وجود راوندی می توانـد بگویـد: حضور در سپاهی که یکی از افراد آن یکی از یاران امام را کشـته اند، به این دلیل که آن سـپاه از طرفداران او قاتـل هسـتند بـا توجه به عـدم انکـار و منع، محـاربه با خـدا و رسول اکرم صـلی الله علیه و آله است؛ و شـکی وجود نـدارد که مانحن‌فیه چنین است.

ص: ۹۴

**[ترجمه]

«۶۵»

(۱)

نهـج، نهـج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السـلام فِی مَعْنَی طَلْحَهَ بْنِ عُبَیْـدِ اللَّهِ قَـدْ کُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ أَنَا عَلَی مَا وَعَدَنِی رَبِّی مِنَ النَّصْـرِ وَ اللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّداً لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفاً مِنْ أَنْ یُطَالَبَ بِدَمِهِ لِأَنَّهُ کَانَ مَظِنَّتَهُ وَ لَمْ یَکُنْ فِی الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَیْهِ مِنْهُ فَأَرَادَ أَنْ یُغَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ فِیهِ لِیَلْتَبِسَ الْأَمْرُ وَ یَقَعَ الشَّکُّ وَ وَ اللَّهِ مَا صَنَعَ فِی أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ لَئِنْ کَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِماً کَمَا کَانَ یَزْعُمُ لَقَـدْ کَانَ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یُؤَازِرَ قَاتِلِیهِ أَوْ یُنَابِـذَ نَاصِـرِیهِ وَ لَئِنْ کَانَ مَظْلُوماً لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُنَهْنِهِینَ عَنْهُ وَ الْمُعَـذِّرِینَ فِیهِ وَ لَئِنْ کَانَ فِی شَکٍّ مِنَ الْخَصْـلَتَیْنِ لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَهُ أَنْ یَعْتَزِلَهُ وَ یَرْکُدَ جَانِباً وَ یَدَعَ النَّاسَ مَعَهُ فَمَا فَعَلَ وَاحِدَهً مِنَ الثَّلَاثِ وَ جَاءَ بِأَمْرٍ لَمْ یُعْرَفْ بَابُهُ وَ لَمْ یَسْلَمْ مَعَاذِیرُهُ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۷۲) از کتاب نهج البلاغه - نهج البلاغه: در باره طلحه بن عبیدالله: تا بوده ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم. به خدا سوگند، طلحه، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می ترسید خون عثمان از او مطالبه شود، زیرا او خود متّهم به قتل عثمان است، که در میان مردم از او حریص تر بر قتل عثمان یافت نمی شد. برای اینکه مردم را دچار شک و تردید کند، دست به اینگونه ادّعاهای دروغین زد. سوگند به خدا، لازم بود طلحه، نسبت به عثمان یکی از سه راه حل را انجام می داد که نداد: اگر پسر عفّان ستمکار بود چنانکه طلحه می اندیشید، سزاوار بود با قاتلان عثمان همکاری می کرد، و از یاران عثمان دوری می گزید، یا اگر عثمان مظلوم بود می بایست از کشته شدن او جلوگیری می کرد و نسبت به کارهای عثمان عذرهای موجّه و عموم پسندی را طرح می کرد (تا خشم مردم فرو نشیند) و اگر نسبت به امور عثمان شک و تردید داشت خوب بود که از مردم خشمگین کناره می گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا می گذاشت. امّا او هیچ کدام از سه راه حل را انجام نداد، و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای انجام آن نداشت، و عذرهایی آورد که مردم پسند نیست.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام قد کنت قال ابن أبی الحدید کان هاهنا تامه و الواو للحال أی خلقت و وجدت بهذه الصفه و یجوز أن یکون الواو زائده و کان ناقصه و خبرها ما أهدد و تجرد فی الأرض أی جد فیه ذکره الجوهری.

و قال ابن الأثیر فی ماده جلب من کتاب النهایه و فی حدیث علی علیه السلام أراد أن یغالط بما أجلب فیه یقال أجلبوا علیه إذا تجمعوا و تألبوا و أجلبه أی أعانه و أجلب علیه إذا صاحبه و استحثه.

و قال الجوهری لبست علیه الأمر ألبس خلطت و قال أعذر أی صار

۱- ۶۵- رواها السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۷۲) من کتاب نهج البلاغه.

ذا عذر و فی النهایه فما نهنهها شی ء دون العرش أی ما منعها و کفها عن الوصول إلیه و الرکود السکون و الثبات.

**[ترجمه]کلام امام علیه السلام: «قدکنتُ» ابن ابی الحدید می گوید «کان» در اینجا تامه است و واو پس از آن حالیه است یعنی اینکه از زمانی که آفریده شدم این صفت را داشتم. این واو می تواند زائده نیز باشد که «کان» ناقصه خواهد بود و خبر آن «ما أهدّد» می باشد. «و تجّرد فی الأرض»: در زمین تلاش کرد. این نظر جوهری است.

ابن اثیر در کتاب النهایه در باب ماده «جلب» حدیثی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که: «أراد اَن یغالط بما أجلب فیه: خواست او را در مورد آنچه که مورد اجماع است، به اشتباه اندازد». گفته می شود: اجلبوا علیه: زمانی که اجماع کرده و هم نظر شوند. أجلبه: یعنی او را کمک نمود. أجلب علیه: زمانی که با وی همدم شده و وی را برانگیزد. جوهری می گوید: «لبست علیه الأمر» ألبس: مشتبه شدن و فرمود اَعذر: یعنی دارای عذر شد.

ص: ۹۵

ابن اثیر در النهایه می گوید: «فما نهنهها شیء دون العرش»: یعنی آن را منع نکرد و از رسیدن بدان باز نداشت. «الرکود»: سکون و ثبات.

**[ترجمه]

«۶۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام لِأَنَسِ بْنِ مَالِکٍ وَ قَدْ کَانَ بَعَثَهُ إِلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ لَمَّا جَاءَ إِلَی الْبَصْرَهِ یُذَکِّرُهُمَا شَیْئاً مِمَّا سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِی مَعْنَاهُمَا فَلَوَی عَنْ ذَلِکَ فَرَجَعَ إِلَیْهِ فَقَالَ إِنِّی أُنْسِیتُ ذَلِکَ الْأَمْرَ فَقَالَ علیه السلام لَهُ إِنْ کُنْتَ کَاذِباً فَضَرَبَکَ اللَّهُ بِهَا بَیْضَاءَ لَامِعَهً لَا تُوَارِیهَا الْعِمَامَهُ یَعْنِی الْبَرَصَ فَأَصَابَ أَنَساً هَذَا الدَّاءُ فِیمَا بَعْدُ فِی وَجْهِهِ فَکَانَ لَا یُرَی إِلَّا مُتَبَرْقِعاً.

**[ترجمه] - . المختار ۳۱۱) از باب سوم نهج البلاغه - نهج البلاغه: امام علیه السلام وقتی به شهر بصره رسید خواست انس بن مالک را به سوی طلحه و زبیر بفرستد تا آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در باره آنان شنیده یادشان آورد، انس، سر باز زد و گفت من آن سخن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فراموش کرده‌ام. امام فرمود: اگر دروغ می گویی خداوند تو را به بیماری برص (سفیدی روشن) دچار کند که عمّامه آن را نپوشاند. پس از نفرین امام، انس به بیماری برص در سر و صورت دچار شد، که همواره نقاب می زد.

**[ترجمه]

«۶۷»

(۲)

ج، الإحتجاج احْتِجَاجُهُ علیه السلام عَلَی النَّاکِثِینَ فِی خُطْبَةٍ خَطَبَهَا حِینَ نَکَثُوهَا فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ وَ اخْتَارَ خِیَرَةً مِنْ خَلْقِهِ وَ اصْطَفَی صَفْوَةً مِنْ عِبَادِهِ وَ أَرْسَلَ رَسُولًا مِنْهُمْ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ کِتَابَهُ وَ شَرَعَ لَهُ دِینَهُ وَ فَرَضَ فَرَائِضَهُ فَکَانَتِ الْجُمْلَةُ قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ حَیْثُ أَمَرَ فَقَالَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَهُوَ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ خَاصَّةً دُونَ غَیْرِنَا فَانْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَ ارْتَدَدْتُمْ وَ نَقَضْتُمُ الْأَمْرَ وَ نَکَثْتُمُ الْعَهْدَ وَ لَمْ تَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ قَدْ أَمَرَکُمُ اللَّهُ أَنْ تَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمُ الْمُسْتَنْبِطِینَ لِلْعِلْمِ فَأَقْرَرْتُمْ ثُمَّ جَحَدْتُمْ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لَکُمْ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ إِنَّ أَهْلَ الْکِتَابِ وَ الْحِکْمَةِ وَ الْإِیمَانِ وَ آلَ إِبْرَاهِیمَ بَیَّنَهُ اللَّهُ لَهُمْ فَحَسَدُوهُ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِکْرُهُ أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً فَنَحْنُ آلُ إِبْرَاهِیمَ فَقَدْ حُسِدْنَا کَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا

۱- ۶۶- ذکره السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۳۱۱) من الباب الثالث من نهج البلاغه.

۲- ۶۷- رواه الطبرسیّ فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۳۰، و فی ط بیروت ص ۱۶۰.

وَ أَوَّلُ مَنْ حُسِدَ آدَمُ الَّذِی خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِیَدِهِ وَ نَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسْجَدَ لَهُ مَلَائِکَتَهُ وَ عَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ وَ اصْطَفَاهُ عَلَی الْعَالَمِینَ فَحَسَدَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِینَ ثُمَّ حَسَدَ قَابِیلُ هَابِیلَ فَقَتَلَهُ فَکَانَ مِنَ الْخَاسِرِینَ وَ نُوحٌ علیه السلام حَسَدَهُ قَوْمُهُ فَقَالُوا ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ وَ لِلَّهِ الْخِیَرَةُ یَخْتَارُ مَنْ یَشَاءُ وَ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ یُؤْتِی الْحِکْمَةَ وَ الْعِلْمَ مَنْ یَشَاءُ ثُمَّ حَسَدُوا نَبِیَّنَا صلی الله علیه و آله أَلَا وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَیْتِ الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ کَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ قَالَ وَ أُولُوا الْأَرْحام بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ وَ نَحْنُ وَرِثْنَاهُ وَ نَحْنُ أُولُو الْأَرْحَامِ الَّذِینَ وَرِثْنَا الْکَعْبَةَ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِیمَ أَ فَتَرْغَبُونَ عَنْ مِلَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی یَا قَوْمِ أَدْعُوکُمْ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی کِتَابِهِ وَ إِلَی وَلِیِّ أَمْرِهِ وَ إِلَی وَصِیِّهِ وَ إِلَی وَارِثِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَاسْتَجِیبُوا لَنَا وَ اتَّبِعُوا آلَ إِبْرَاهِیمَ وَ اقْتَدُوا بِنَا فَإِنَّ ذَلِکَ لَنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ فَرْضاً وَاجِباً وَ الْأَفْئِدَةُ مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْنَا وَ ذَلِکَ دَعْوَةُ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حَیْثُ قَالَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ فَهَلْ نَقَمْتُمْ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ عَلَیْنَا وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فَتَضِلُّوا وَ اللَّهُ شَهِیدٌ عَلَیْکُمْ وَ قَدْ أَنْذَرْتُکُمْ وَ دَعَوْتُکُمْ وَ أَرْشَدْتُکُمْ ثُمَّ أَنْتُمْ وَ مَا تَخْتَارُونَهُ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۲۳۰ -

احتجاج: احتجاج علی علیه السلام با ناکثین، در خطبه ای که هنگام پیمان شکنی آنان ایراد گردید، فرمود: زمانی که خداوند صاحب جلالت و شکوه، خلائق را آفرید و بهترین شخص از میان مردم را به عنوان پیامبر برای آنان برگزید و کتاب خود را بر او فرو فرستاد و دین خود را تشریع فرمود و واجبات دینی را اعمال نمود، خداوند با شکوه، آیه (خداوند، پیامبر و اولی الامر خود را اطاعت کنید) را در مورد ما نازل کرد که اهل بیت مخصوص پیامبریم و کس دیگری نیست. اما شما پشت کرده، بازگشتید و عهد خود را شکستید و بیعت را نقض نمودید در حالی که خداوند ضرری نمی بیند و خداوند امر می کند که امر خلافت را به خدا، پیامبر و اولیاء امر خود واگذارید اما شما ابتدا بدان اقرار کردید اما با آن مخالفت نمودید و در حالی که خداوند می فرماید (به عهد من وفادار باشید تا به عهدتان وادار باشم و از من بترسید).

خداوند به تبیین صاحبان کتاب و حکمت و ایمان و آل ابراهیم برای مردم پرداخت، اما آنان حسادت ورزیدند. در حالی که خداوند این چنین نازل کرد که «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً» - . نساء / ۵۴ – ۵۵ - «آیا مردم نسبت به آنچه که خداوند از فضل خود به آنان داده است حسادت می ورزند ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت و فرمانروایی گسترده ای را عطا کردیم. برخی از مردم بدان ایمان آورده و برخی دیگر روی برگرداندند و آتش جهنم آنان را کافی است». آل ابراهیم، ما هستیم. مردم به ما حسادت ورزیدند همان طور که نسبت به پدران ما کینه ورز بودند.

ص: ۹۶

شیطان اولین کسی بود که نسبت به آدم علیه السلام که خداوند عزوجل وی را با دست خویش آفرید و از روح خود در او دمیده بود و ملائکه خود را به سجده بر وی واداشته و اسماء الهی را به آن آموخته و او را بر جهانیان برگزیده بود، حسادت ورزید. لذا از گمراهان گردید. سپس قابیل نسبت به هابیل حسادت ورزید، پس او را کشت و از فاسقان گردید. قوم نوح علیه

السـلام به وی حسادت ورزیدند و گفتند: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكَمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُون» - . مومنون / ۳۳ – ۳۴ - «او هم فقط یک انسان است. همانند شما، او هم از آنچه که شما می خورید، می خورد و از آنچه که شما می نوشید، می نوشد و اگر شما از بشری مثل خود اطاعت کنید، زیانکار خواهید بود».

این فقط خداست که حق انتخاب و برگزیدن دارد و هر که را بخواهد بر می گزیند و رحمتش را به هر کس که تشخیص دهد، شامل می کند. خداوند علم و حکمت را به هر کسی که خود بخواهد، اعطا می کند.

سپس به پیامبر ما صلی الله علیه و آله حسادت ورزیدند در حالی که ما اهل بیت او هستیم که خداوند پلیدی ها را از ما دور ساخته است. ما همانند پدران خود مورد حسادت واقع شدیم. خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هـذَا النَّبِی» - . آل عمران / ۶۸ - «سزاوارترین و نزدیک ترین مردم به ابراهیم، افرادی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر است». سپس فرمود: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّه» - . احزاب / ۶ - «خویشاوندان در کتاب خداوند، برخی به برخی دیگر اولی‌ترند». و ما نزدیک ترین مردم به ابراهیم هستیم. ما از او ارث برده ایم. ما خویشان او هستیم که کعبه را از وی به ارث بردیم و ما خاندان ابراهیم هستیم پس آیا از تفکر ابراهیمی روی برمی گردانید؟ در حالی که خداوند فرمود:« فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی» - . ابراهیم / ۳۶ - «هر کس از من پیروی کند، از من است». ای مردم شما را به سوی خداوند و پیامبر و کتابش و ولی امر و وصی و وارث پیامبر فرامی خوانم. پس ما را اجابت کنید و از آل ابراهیم پیروی کرده و به ما اقتدا کنید چرا که این امر بر ما واجب است. قلوب مردم هوای ما را دارد که این دعوت ابراهیم علیه السلام است که فرمود: « فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِم» - . ابراهیم / ۳۷ - «خدایا، قلوب مردم را شیفته آنان ساز». آیا نه این است که بر ما، به دلیل اینکه به خدا ایمان آوردیم و وحی بر ما نازل شده خشم گرفتید؟ اتحاد خود را از دست ندهید و گرنه گمراه می شوید و خداوند بر شما گواه است. من شما را انذار کرده و فراخواندم و راهنمایی کردم، حال اختیار با شماست.

**[ترجمه]

«۶۸»

(۱)

ج، الإحتجاج رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ

---

۱ – ۶۸– رواه الطبرسیّ فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۳۰، و فی ط بیروت ص ۱۶۱.

عَلِيٍّ عليه السلام حِينَ دَخَلَ عَلَيْهِ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ فَاسْتَأْذَنَاهُ فِی الْعُمْرَهِ فَأَبَی أَنْ یَأْذَنَ لَهُمَا وَ قَدْ قَالَ قَدِ اعْتَمَرْتُمَا فَأَعَادَا عَلَیْهِ الْکَلَامَ فَأَذِنَ لَهُمَا ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا یُرِیدَانِ الْعُمْرَهَ قُلْتُ فَلَا تَأْذَنْ لَهُمَا فَرَدَّهُمَا ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ مَا تُرِیدَانِ الْعُمْرَهَ وَ مَا تُرِیدَانِ إِلَّا نَکْثاً لِبَیْعَتِکُمَا وَ إِلَّا فُرْقَهً لِأُمَّتِکُمَا فَحَلَفَا لَهُ فَأَذِنَ لَهُمَا ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیَّ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا یُرِیدَانِ الْعُمْرَهَ قُلْتُ فَلِمَ أَذِنْتَ لَهُمَا قَالَ حَلَفَا لِی بِاللَّهِ قَالَ فَخَرَجَا إِلَی مَکَّهَ فَدَخَلَا عَلَی عَائِشَهَ فَلَمْ یَزَالا بِهَا حَتَّی أَخْرَجَاهَا.

**[ترجمه] - . احتجاج: ۲۳۰ -

احتجاج طبرسی: از ابن عباس رحمه الله علیه نقل شده است که گفت: نزد امام علی علیه السلام نشسته بودم

که طلحه و زبیر وارد شده و از امام برای به جای آوردن عمره اذن خواست. امام ابتدا اجازه نداد و فرمود: شما عمره را به جای آورده اید. آنان دوباره اذن خواستند که امام اجازه داد. سپس امام روی به من کرده فرمود: به خدا قسم که قصد انجام عمره ندارند. گفتم: پس به آنان اجازه نده، سپس به آن دو فرمود: به خدا قسم شما قصد انجام عمره ندارید. شما فقط می خواهید بیعت بشکنید و گروهی را از من جدا کنید!!. آن‌دو سپس سوگند یاد کردند، که امام راضی به اذن دادن شد. سپس امام روی به من کرد و فرمود: به خدا قسم قصد عمره ندارند. گفتم: پس چرا اجازه دادی؟ فرمود: نزد من به خدا، سوگند یاد کردند. ابن عباس می گوید: آن‌دو روانه مکه شدند و نزد عایشه رفتند. آنقدر نزد او ماندند تا اینکه او را علیه امام شوراندند.

**[ترجمه]

«۶۹»

(۱)

شاج، الإرشاد و الإحتجاج وَ رُوِیَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ تَوَجُّهِهِمَا إِلَی مَکَّهَ لِلِاجْتِمَاعِ مَعَ عَائِشَهَ فِی التَّأْلِیبِ عَلَیْهِ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ تَعَالَی وَ أَثْنَی عَلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لِلنَّاسِ کَافَّهً وَ جَعَلَهُ رَحْمَهً لِلْعالَمِینَ فَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ وَ بَلَّغَ رِسَالَهَ رَبِّهِ فَلَمَّ بِهِ الصَّدْعَ وَ رَتَقَ بِهِ الْفَتْقَ وَ آمَنَ بِهِ السُّبُلَ وَ حَقَنَ بِهِ الدِّمَاءَ وَ أَلَّفَ بِهِ بَیْنَ ذَوِی الْإِحَنِ وَ الْعَدَاوَهِ وَ الْوَغْرِ فِی الصُّدُورِ وَ الضَّغَائِنِ الرَّاسِخَهِ فِی الْقُلُوبِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ حَمِیداً لَمْ یُقَصِّرْ فِی الْغَایَهِ الَّتِی إِلَیْهَا أَدَّی الرِّسَالَهَ وَ لَا بَلَّغَ شَیْئاً کَانَ فِی التَّقْصِیرِ عَنْهُ الْقَصْدُ وَ کَانَ مِنْ بَعْدِهِ مَا کَانَ مِنَ التَّنَازُعِ فِی الْإِمْرَهِ فَتَوَلَّی أَبُو بَکْرٍ وَ بَعْدَهُ عُمَرُ ثُمَّ تَوَلَّی عُثْمَانُ فَلَمَّا کَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا کَانَ أَتَیْتُمُونِی فَقُلْتُمْ بَایِعْنَا فَقُلْتُ لَا أَفْعَلُ قُلْتُمْ بَلَی فَقُلْتُ لَا وَ قَبَضْتُ یَدِی فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَازَعْتُکُمْ فَجَذَبْتُمُوهَا وَ حَتَّی تَدَاکَکْتُمْ عَلَیَّ کَتَدَاکُکِ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیَاضِهَا یَوْمَ وُرُودِهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّکُمْ قَاتِلِیَّ وَ أَنَّ بَعْضَکُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ وَ بَسَطْتُ یَدِی

---

۱ - ۶۹- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۱۷) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین فی کتاب الإرشاد ص ۱۳۰. ورواه

الطبرسی رحمه الله فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۲۳۵ ط الغری وفی ط بیروت ص ۱۶۱.

فَبَايَعْتُمُونِی مُخْتَارِینَ وَ بَایَعَنِی فِی أَوَّلِکَمْ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ ثُمَّ لَمْ یَلْبَثَا أَنِ اسْتَأْذَنَانِی فِی الْعُمْرَهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ أَنَّهُمَا أَرَادَا الْغَدْرَهَ فَجَدَّدْتُ عَلَیْهِمَا الْعَهْدَ فِی الطَّاعَهِ وَ أَنْ لَا یَبْغِیَا الْأُمَّهَ الْغَوَائِلَ فَعَاهَدَانِی ثُمَّ لَمْ یَفِیَا لِی وَ نَکَثَا بَیْعَتِی وَ نَقَضَا عَهْدِی فَعَجَباً لَهُمَا مِنِ انْقِیَادِهِمَا لِأَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ خِلَافِهِمَا لِی وَ لَسْتُ بِدُونِ أَحَدِ الرَّجُلَیْنِ وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ اللَّهُمَّ اغْضَبْ عَلَیْهِمَا بِمَا صَنَعَا وَ أَظْفِرْنِی بِهِمَا.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۰ و احتجاج: ۲۳۵ -

ارشاد و احتجاج: از علی علیه السلام روایت شده که هنگام عزیمت طلحه و زبیر به مکه و همداستان شدن با عایشه برای ایجاد شورش علیه امام علیه السلام، وی پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

اما بعد: خداوند عزّوجل محمّد صلی الله علیه و آله را به سوی همه مردم فرستاد و او را رحمت برای همه جهانیان قرار داد. او نیز فرمان خداوند را عملی کرده و رسالت را ابلاغ نمود. خداوند به وسیله وی، بین مردم پراکنده، اتفاق و اتحاد ایجاد کرد و شکاف میان مردم را از بین برد و راه ها را امن کرد و جلوی خونریزی ها را گرفت و میان افراد کینه توز، الفت ایجاد نمود و حسادت ها و پلیدی ها را از دل ها و سینه‌ها خارج ساخت. سپس خداوند روح آن حضرت را به سوی خود برد، در حالی که در باره سرانجام آنچه رساندن (احکام) بآن میانجامید کوتاهی نفرموده بود، و آنچه کوتاهی در رساندن آن بخاطر میانه روی بود پیرامون آن نگشت و آن را نرساند. پس از رحلت او در امر خلافت، اختلاف و منازعه پدید آمد ابتدا ابوبکر و سپس عمر و عثمان خلافت را به دست گرفتند. پس از سپری شدن دوران وی شما به سوی من آمدید و گفتید: با تو بیعت می کنیم. گفتم: چنین نمی کنم. گفتید: باید انجام دهی. گفتم: نه، و دست خود را بستم اما شما آن را گشودید و به جدال پرداختید و دستم را به سوی خود کشیدید. بر من فشار آوردید همانند فشار آوردن شتران در هنگام ورود به چشمه آب حتی فکر کردم که قصد هلاکت ساختن من و همدیگر را دارید. دست خود را گشودم

ص: ۹۸

و با اختیار خود بیعت کردید. اولین کسانی که بیعت کردند طلحه و زبیر بودند که با رغبت و نه از روی اکراه بیعت نمودند اما چند نگذشت که از من برای انجام عمره اجازه خواستند. اما خدا می داند که آن دو قصد خیانت داشتند. لذا بیعت آنان را تجدید کردم تا بر علیه امت اسلامی دست به طغیان نزنند لذا قول دادند اما به من وفا نکردند و بیعت مرا شکستند و نقض کردند. چه عجیب است فرمانبرداری آنان از ابوبکر و عمر و مخالفتشان با من، در حالی که من کمتر از آن‌دو نیستم. اگر بخواهم بگویم خواهم گفت: خدایا بر آنان به دلیل آنچه انجام دادند خشم بگیر و مرا بر آن دو پیروز گردان.

**[ترجمه]

بیان

اللم الإصلاح و الجمع و الإحن کعنب جمع إحنه بالکسر و هی الحقد و یقال فی صدره علی وغر بالتسکین أی ضغن و عداوه و توقد من الغیظ و المصدر بالتحریک قوله علیه السلام و لو شئت أن أقول لقلت کنایه أبلغ من الصریح فی ذم الرجلین و کفرهما.

**[ترجمه]«اللم»: اصلاح و جمع نمودن. «الإحن» مانند «عِنَب» جمع «إحنه» با کسره به معنای کینه. و گفته می شود: «فی صدره علیّ وغر با سکون »: یعنی در سینه‌اش علیه من، کینه و عداوت و برافروخته بودن از خشم است که مصدر آن با حرکت حروف وَغَر است. فرمود: «ولو شئت أن أقول لقلت»: اگر می‌خواستم بگویم می گفتم. کنایه رساتر از تصریح است در ذم آن دو نفر و کفر آنان .

**[ترجمه]

«۷۰»

(۱)

ج، الإحتجاج وَ قَالَ علیه السلام فِی أَثْنَاءِ کَلَامٍ آخَرَ وَ هَذَا طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ لَیْسَا مِنْ أَهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ لَا مِنْ ذُرِّیَّهِ الرَّسُولِ حِینَ رَأَیَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ رَدَّ عَلَیْنَا حَقَّنَا بَعْدَ أَعْصُرٍ فَلَمْ یَصْبِرَا حَوْلًا کَامِلًا وَ لَا شَهْراً کَامِلًا حَتَّی وَثَبَا عَلَی دَأْبِ الْمَاضِینَ قَبْلَهُمَا لِیَذْهَبَا بِحَقِّی وَ یُفَرِّقَا جَمَاعَهَ الْمُسْلِمِینَ عَنِّی ثُمَّ دَعَا عَلَیْهِمَا.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۲ -

احتجاج: امام علیه السلام در لابه لای خطبه دیگری فرمود: این طلحه و زبیر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان رسالت نیستند. آنان زمانی که دیدند خداوند پس از دوره ای، حق ما را به ما بازگرداند نتوانستند یک سال و حتی یک ماه تحمل کنند و در پی تبعیت از شیوه های قبلی برآمدند تا حق مرا از بین ببرند و درمیان صفوف مسلمانان تفرقه ایجاد کنند. سپس آن دو را نفرین فرمود.

**[ترجمه]

«۷۱»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الضَّبِّیِّ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ نَصْرٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ رَجَاءٍ الزُّبَیْدِیِّ قَالَ: لَمَّا رَجَعَتْ رُسُلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مِنْ عِنْدِ طَلْحَهَ

۱- ۷۰- ذکره الطبرسیّ رحمه اللّه فی کتاب الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۶۲، ط بیروت.

۲- ۷۱- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: (۳۶) من الجزء السادس من کتاب الأمالی: ج ۱، ص ۱۰۶، و فی ط بیروت ص ۱۷۱. وللحدیث مصادر وأسانید یجد الباحث بعضها فی المختار: (۹۵) من نهج السعاده: ج ۱ ص ۳۰۹ ط ۲.

وَ الزُّبَيْرِ وَ عَائِشَهَ يُؤْذِنُونَهُ بِالْحَرْبِ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ رَاقَبْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ كَيْمَا يَرْعَوُوا وَ يَرْجِعُوا وَ قَدْ وَبَّخْتُهُمْ بِنَكْثِهِمْ وَ عَرَّفْتُهُمْ بَغْيَهُمْ فَلَيْسُوا يَسْتَجِيبُونَ أَلَا وَ قَدْ بَعَثُوا إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ وَ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ فَإِنَّمَا مَنَّتْكَ نَفْسُكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْأَبَاطِيلِ هَبِلَتْهُمُ الْهَبُولُ قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ وَ أَنَا عَلَى مَا وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ وَ الظَّفَرِ وَ إِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ فِي غَيْرِ شُبْهَهٍ مِنْ أَمْرِي أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَوْتَ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ (۱) إِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَهٍ بِالسَّيْفِ لَأَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَوْتٍ عَلَى فِرَاشٍ يَا عَجَباً لِطَلْحَهَ أَلَّبَ عَلَى ابْنِ عَفَّانَ حَتَّى إِذَا قُتِلَ أَعْطَانِي صَفْقَهَ يَمِينِهِ طَائِعاً ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتِي وَ طَفِقَ يَنْعَى ابْنَ عَفَّانَ ظَالِماً وَ جَاءَ يَطْلُبُنِي يَزْعُمُ بِدَمِهِ وَ اللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَهً مِنْ ثَلَاثٍ لَئِنْ كَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِماً كَمَا كَانَ يَزْعُمُ حِينَ حَصَرَهُ وَ أَلَّبَ عَلَيْهِ إِنَّهُ كَانَ لَيَنْبَغِي أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ وَ أَنْ يُنَابِذَ نَاصِرِيهِ وَ إِنْ كَانَ فِي تِلْكَ الْحَالِ مَظْلُوماً إِنَّهُ لَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مَعَهُ وَ إِنْ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخَصْلَتَيْنِ لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَ يَلْزَمَ بَيْتَهُ وَ يَدَعَ النَّاسَ جَانِباً فَمَا فَعَلَ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ وَاحِدَهً وَ هَا هُوَ ذَا قَدْ أَعْطَانِي صَفْقَهَ يَمِينِهِ غَيْرَ مَرَّهٍ ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَتَهُ اللَّهُمَّ فَخُذْهُ وَ لَا تُمْهِلْهُ أَلَا وَ إِنَّ الزُّبَيْرَ قَطَعَ رَحِمِي وَ قَرَابَتِي وَ نَكَثَ بَيْعَتِي وَ نَصَبَ لِيَ الْحَرْبَ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ لِي اللَّهُمَّ فَاكْفِنِيهِ بِمَ شِئْتَ.

۱- هذا هو الصواب، و فى أصلى: «من لم يمت يقتل.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۱۰۶ -

امالی شیخ طوسی: زمانی که فرستادگان امام علیه السلام از نزد طلحه

ص: ۹۹

و زبیر و عایشه بازگشتند خبر از جنگ طلبی آنان دادند. امام علیه السلام برخاست خداوند را ستود و بر محمد و آل محمد درود فرستاد و فرمود:

ای مردم، من این قوم را تحت نظر قرار دادم که از کار زشت خود بازگردند. من آنان را به علت بیعت شکنی سرزنش کردم و طغیانشان را گوشزد کردم اما نپذیرفتند. آنان به من پیغام فرستادند که خود را برای جنگ آماده سازم در حالی‌که نفْسَت به تو با خبرهای باطل و دروغ وعده داده است. مادرشان به عزایشان بنشیند. نمی توان مرا با جنگ تهدید کرد من از جنگ فرار نمی کنم. من به نصرت، پیروزی و تأییداتی که خدایم وعده داده یقین دارم. من به خدایم اعتماد دارم و تردیدی در حقانیت خود ندارم. ای مردم مرگ، انسان را چه در حال سکون و چه در حال فرار از آن، در خواهد یافت و گریزی از آن وجود ندارد. هر کسی کشته نشود به ناچار خواهد مُرد. بهترین نوع مرگ کشته شدن است. قسم به کسی که جان پسر ابوطالب به دستان اوست، هزار ضربه شمشیر برای من آسان تر از مرگ در رختخواب است. شگفتا از طلحه که به خونخواهی عثمان مردم را تحریک کرده است. زمانی که عثمان کشته شد با میل و رغبت با من دست بیعت داد و سپس بیعت شکنی کرد. ظالمانه عزای عثمان سر داد و برای انتقام خون او به سراغ من آمد. به خدا قسم، طلحه در مورد عثمان باید یکی از سه اقدام ذیل را انجام می داد که چنین نکرد: اگر عثمان ظالم بود همان گونه که در هنگام محاصره او و تحریک مردم علیه وی می پنداشت، می بایست به قاتلان او کمک می کرد و از حامیان وی فاصله می گرفت و اگر عثمان مظلوم بود می بایست به حمایت از او برمی خاست و اگر در حقانیت و عدم حقانیت عثمان شک و تردید داشت می بایست به خانه او می رفت و مردم را برای کوتاه آمدن از کار خود فرامی خواند. اما وی هیچ کدام از اقدامات مذکور را انجام نداد. او کسی بود که بیش از یک بار با من دست بیعت داد و مجدداً بیعت شکنی کرد. خدایا او را به سزای کارش برسان و مهلتش نده.

اما زبیر او رحم و قرابت مرا قطع نمود و بیعت مرا نقض کرد و جنگ به راه انداخت در حالی که می دانست بر من ظلم کرده است. خدایا به هر طریقی که خود می خواهی با او رفتار کن.

ص: ۱۰۰

**[ترجمه]

«۷۲»

(۱)

جا، المجالس للمفيد ما، الأمالى للشيخ الطوسى الْمُفِيدُ عَنِ الْكَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ يَزِيدَ الْجُعْفِيَّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي قَالَ: لَمَّا تَوَجَّهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَهِ إِلَى النَّاكِثِينَ بِالْبَصْرَهِ نَزَلَ الرَّبَذَهَ فَلَمَّا ارْتَحَلَ مِنْهَا لَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَلِيفَهَ الطَّائِيُّ وَ قَدْ نَزَلَ بِمَنْزِلٍ يُقَالُ لَهُ قَائِدٌ (٢) فَقَرَّبَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَ وَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ كَرِهَ ذَلِكَ قَوْمٌ أَمْ سُرُّوا بِهِ فَقَدْ وَ اللَّهِ كَرِهُوا مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ نَابَذُوهُ وَ قَاتَلُوهُ فَرَدَّ اللَّهُ كَيْدَهُمْ فِي نُحُورِهِمْ وَ جَعَلَ دَائِرَهَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ وَ اللَّهِ لَنُجَاهِدَنَّ مَعَكَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ حِفْظاً لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَحَّبَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى جَنْبِهِ وَ كَانَ لَهُ حَبِيباً وَ وَلِيّاً وَ أَخَذَ يُسَائِلُهُ عَنِ النَّاسِ إِلَى أَنْ سَأَلَهُ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا أَنَا وَاثِقٌ بِهِ وَ مَا آمَنُ عَلَيْكَ خِلَافَهُ إِنْ وَجَدَ مُسَاعِداً عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ مَا كَانَ عِنْدِي مُؤْتَمَناً وَ لَا نَاصِحاً وَ لَقَدْ كَانَ الَّذِينَ تَقَدَّمُونِي اسْتَوْلَوْا عَلَى مَوَدَّتِهِ وَ وَلَّوْهُ وَ سَلَّطُوهُ بِالْإِمْرَهِ عَلَى النَّاسِ وَ لَقَدْ أَرَدْتُ عَزْلَهُ فَسَأَلَنِي الْأَشْتَرُ فِيهِ وَ أَنْ أُقِرَّهُ فَأَقْرَرْتُهُ عَلَى كُرْهٍ مِنِّي لَهُ وَ عَمِلْتُ عَلَى صَرْفِهِ مِنْ بَعْدُ قَالَ فَهُوَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ فِي هَذَا وَ نَحْوِهِ إِذْ أَقْبَلَ سَوَادٌ كَثِيرٌ مِنْ قِبَلِ جِبَالِ

١- ٧٢- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه في الحديث: (۶) من المجلس: (۳۵) من كتاب الأمالى ص ١٧١. ورواه عنه الشيخ الطوسى فى الحديث: (١٢) من الجزء الثالث من أماليه: ج ١، ص ۶٧.

٢- كذا في ط الكمبانى من بحار الأنوار، و أمالى الطوسيّ، و فى أمالى الشيخ المفيد:" قديد ".

طَیِ ءٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام انْظُرُوا مَا هَذَا السَّوَادُ وَ قَدْ ذَهَبَتِ الْخَیْلُ تَرْکُضُ فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ رَجَعَتْ فَقِیلَ هَذِهِ طَیِ ءٌ قَدْ جَاءَتْکَ تَسُوقُ الْغَنَمَ وَ الْإِبِلَ وَ الْخَیْلَ فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَکَ بِهَدَایَاهُ وَ کَرَامَتِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یُرِیدُ النُّفُوذَ مَعَکَ إِلَی عَدُوِّکَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام جَزَی اللَّهُ طَیِّاً خَیْراً وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَیْهِ سَلَّمُوا عَلَیْهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَلِیفَهَ فَسَرَّنِی وَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وَ حُسْنِ هَیْئَتِهِمْ وَ تَکَلَّمُوا فَأَقَرُّوا وَ اللَّهِ لِعَیْنِی مَا رَأَیْتُ خَطِیباً أَبْلَغَ مِنْ خَطِیبِهِمْ وَ قَامَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ الطَّائِیُّ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی کُنْتُ أَسْلَمْتُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَدَّیْتُ الزَّکَاهَ عَلَی عَهْدِهِ وَ قَاتَلْتُ أَهْلَ الرِّدَّهِ مِنْ بَعْدِهِ أَرَدْتُ بِذَلِکَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ ثَوَابُ مَنْ أَحْسَنَ وَ اتَّقَی وَ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ رِجَالًا مِنْ أَهْلِ مَکَّهَ نَکَثُوا بَیْعَتَکَ وَ خَالَفُوا عَلَیْکَ ظَالِمِینَ فَأَتَیْنَاکَ لِنَنْصُرَکَ بِالْحَقِّ فَنَحْنُ بَیْنَ یَدَیْکَ فَمُرْنَا بِمَا أَحْبَبْتَ ثُمَّ أَنْشَأَ یَقُولُ:

فَنَحْنُ نَصَرْنَا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ ذَاکُمْ ***وَ أَنْتَ بِحَقٍّ جِئْتَنَا فَسَنَنْصُرُ

سَنَکْفِیکَ دُونَ النَّاسِ طُرّاً بِنَصْرِنَا*** وَ أَنْتَ بِهِ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ أَجْدَرُ

فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام جَزَاکُمُ اللَّهُ مِنْ حَیٍّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ خَیْراً فَقَدْ أَسْلَمْتُمْ طَائِعِینَ وَ قَاتَلْتُمُ الْمُرْتَدِّینَ وَ نَوَیْتُمْ نَصْرَ الْمُسْلِمِینَ وَ قَامَ سَعِیدُ بْنُ عُبَیْدٍ الْبَخْتَرِیُّ مِنْ بَنِی بَخْتَرٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقْدِرُ أَنْ یُعَبِّرَ بِلِسَانِهِ عَمَّا فِی قَلْبِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَا یَقْدِرُ أَنْ یُبَیِّنَ مَا یَجِدُهُ فِی نَفْسِهِ بِلِسَانِهِ فَإِنْ تَکَلَّفَ ذَلِکَ شَقَّ عَلَیْهِ وَ إِنْ سَکَتَ عَمَّا فِی قَلْبِهِ بَرَّحَ بِهِ الْهَمُّ وَ الْبَرَمُ وَ إِنِّی وَ اللَّهِ مَا کُلُّ مَا فِی نَفْسِی أَقْدِرُ أَنْ أُؤَدِّیَهُ إِلَیْکَ بِلِسَانِی وَ لَکِنْ وَ اللَّهِ لَأَجْهَدَنَّ عَلَی أَنْ أُبَیِّنَ لَکَ وَ اللَّهُ وَلِیُّ التَّوْفِیقِ أَمَّا أَنَا فَإِنِّی نَاصِحٌ لَکَ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ وَ مُقَاتِلٌ مَعَکَ الْأَعْدَاءَ فِی کُلِّ مَوْطِنٍ وَ أَرَی لَکَ مِنَ الْحَقِّ مَا لَمْ أَکُنْ أَرَاهُ لِمَنْ کَانَ قَبْلَکَ وَ لَا لِأَحَدٍ الْیَوْمَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِکَ لِفَضِیلَتِکَ فِی الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِکَ مِنَ الرَّسُولِ وَ لَنْ أُفَارِقَکَ أَبَداً حَتَّی تَظْفَرَ أَوْ أَمُوتَ بَیْنَ یَدَیْکَ

فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَرْحَمُکَ اللَّهُ فَقَدْ أَدَّی لِسَانُکَ مَا یَجِدُ ضَمِیرُکَ لَنَا (۱) وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَکَ الْعَافِیَهَ وَ یُثِیبَکَ الْجَنَّهَ وَ تَکَلَّمَ نَفَرٌ مِنْهُمْ فَمَا حَفِظْتُ غَیْرَ کَلَامِ هَذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ ثُمَّ ارْتَحَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ اتَّبَعَهُ مِنْهُمْ سِتُّمِائَهِ رَجُلٍ حَتَّی نَزَلَ ذَا قَارٍ فَنَزَلَهَا فِی أَلْفٍ وَ ثَلَاثِمِائَهِ رَجُلٍ.

**[ترجمه] – . مجالس مفید: ۱۷۱ و امالی طوسی ۱: ۶۷ – مجالس شیخ مفید، امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام از پدرشان و ایشان از جدشان نقل کردند که فرمود: زمانی که امام علی علیه السلام از مدینه به سوی پیمان شکنان در بصره عازم شد، در ربذه توقف نمود. پس از آنکه از آن منطقه نیز حرکت کرد با عبدالله بن خلیفه طائی در منطقه «قائد» فرود آمدند. عبدالله به امام گفت: سپاس خداوند را که حق را به اهلش بازگرداند و آن را در جایگاه خود مستقر ساخت، خواه قومی از این امر بیزار باشند یا از آن خشنود باشند. به خدا سوگند آنان از محمد صلی الله علیه و آله رویگردان شدند و با او به جنگ برخاستند. خداوند نیز نیرنگ آنان را به بیخ گلویشان خودشان بازگرداند و گرفتاری مصیبت را بر آنان نهاد. به خدا قسم به همراه تو با مخالفان دین پیامبر، در هر مکانی که لازم باشد می جنگیم. امیرالمؤمنین از او استقبال کرد و وی را در کنار خود نشاند. وی یار و حامی امام علیه السلام شد. امام شروع به سؤال در باره مردم کرد تا رسید به ابوموسی اشعری، و او گفت: به خدا سوگند! من به او اطمینان ندارم و از معارضت او علیه تو، در صورتی که افرادی به عنوان حامی و پشتیبان پیدا کند بیم دارم.

علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند نزد من امین و خیرخواه نبود ولی کسانی که پیش از من زمامدار بودند دلباخته او بودند و او را به ولایت و امارت بر مردم گماردند. خواستم او را عزل کنم. مالک اشتر از من خواست وی را بر ولایت باقی گذارم. لذا از روی اکراه وی را باقی گذاشتم و پس از آن باز تصمیم بر عزلش گرفتم.

. راوی می گوید: امام علیه السلام با عبدالله مشغول صحبت بود که جمع کثیری از سمت کوه های

ص: ۱۰۱

طیء نمایان شدند. امام علیه السلام فرمود: ببینید آنان چه کسانی هستند؟ عده ای اسب سوار رفتند و پس از اندکی خبر آوردند که اینان اهالی قبیله طیء هستند که گوسفند و شتر و اسب به عنوان هدیه آورده اند و برخی از آنان می خواهند در رکاب شما با دشمن بجنگند. امام علیه السلام فرمود: خداوند به قبیله طیء جزای خیر عنایت فرماید. «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیما» – . نساء / ۹۵ – {خداوند مجاهدان را بر افرادی که بر جهاد پشت کرده اند برتری داده است} وقتی این افراد نزد امام رسیدند بر او سلام کردند. عبدالله بن خلیفه می گوید: با دیدن این افراد و حُسن هیأت آنان خوشحال شدم، لب به سخن گشوده و بر حقانیت امام اقرار کردند. به خدا سوگند هیچ سخنوری را به فصاحت سخنور آنان ندیده بودم.

عُدی بن حاتم طائی برخاست. پس از حمد و ثنای خداوند گفت: اما بعد، من در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام آورده بودم و در زمان حیات وی نیز زکات پرداخته بودم. پس از پیامبر با اهل رده مرتد شدگان پس از پیامبر و کسانی که ادعای پیامبری کردند جنگ کردم و هدفم از این اقدام کسب پاداش الهی بود و ثواب هر کسی که کار نیکو بکند و تقوا داشته باشد، با خداست. به ما خبر آوردند که مردانی از اهالی مکه بیعت تو را شکسته اند و ظالمانه به مخالفت با تو برخاسته اند لذا

ما به سوی تو آمده‌ایم تا به حق تو را یاری کنیم. ما در اختیار تو هستیم هر آنچه دوست داری به ما فرمان بده، سپس شعر ذیل را سرود.

ما قبلاً نیز دین خدا را یاری کرده ایم تو با حق نزد ما آمده ای پس تو را هم یاری می کنیم .

حمایت و یاری ما تو را از تمامی مردمان کفایت می کند، تو در میان مردم سزاوارترین فرد برای حمایت کردن هستی.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «خداوند از جانب اسلام و اهل آن بشما قبیله جزای خیر دهد، شما به دلخواه خود مسلمان شدید، و با مرتدّان جنگیدید، و آهنگ یاری رساندن به مسلمین را در خاطر داشتید». سعید بن عبید بختری از بنی بختر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان پاره ای از مردم می توانند آنچه در دل دارند بر زبان برانند، و پاره ای نمی توانند، آنچه در خود می یابند با زبان بیان کنند، پس اگر در این باره تکلّف ورزند به زحمت افتند، و اگر از آنچه در دل دارند لب فرو بندند اندوه و دلتنگی آنان را به شدت رنج می دهد، و به خدا سوگند که من نمی توانم آنچه در دل دارم با زبانم برای شما بازگو کنم، و لیکن به خدا سوگند می کوشم تا برای شما باز گویم و خداوند صاحب اختیار توفیق است. امّا من همانا در پنهان و آشکار خیر خواه و دلسوز توام، و در کنار تو در هر جبهه ای به پیکار می پردازم، و آنچنان حق را از آن تو می دانم که چنان حقّی را نه برای خلفای پیش از تو و نه برای احدی از معاصرین تو امروزه اعتقاد ندارم، و این به خاطر برتری تو در اسلام و خویشاوندی نزدیک تو با رسول خداست، و هرگز از تو دست بر نمی دارم تا پیروز شوی یا در حضورت بشهادت رسم.

ص: ۱۰۲

امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود: «خدا تو را رحمت کند، همانا زبانت آنچه در دل داشتی برای ما باز گفت: و از خداوند خواهانیم که سلامتی روزیت کند، و بهشت را بتو پاداش دهد». تنی چند دیگر سخن گفتند و من جز سخن این دو مرد را بخاطر نسپردم.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام کوچ کرد و ششصد مرد از آنان بدنبال آن حضرت روان شدند تا به «ذی قار» رسید و در میان هزار و سیصد مرد بدان جا فرود آمد .

**[ترجمه]

«۷۳»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُکَیْنٍ عَنْ قَیْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ عَلِیٌّ بِالرَّبَذَهِ سَأَلْتُ عَنْ قُدُومِهِ إِلَیْنَا فَقِیلَ خَالَفَ عَلَیْهِ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ عَائِشَهُ وَ صَارُوا إِلَی الْبَصْرَهِ فَخَرَجَ

يُرِيدُهُمْ فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَامَ إِلَيْهِ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أُكَلِّمَكَ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْكِ يَا بُنَيَّ وَ تَكَلَّمْ وَ لَا تَحِنَّ حَنِينَ الْجَارِيَةِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْقَوْمَ حَصَرُوا عُثْمَانَ يَطْلُبُونَهُ بِمَا يَطْلُبُونَهُ إِمَّا ظَالِمُونَ أَوْ مَظْلُومُونَ فَسَأَلْتُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ النَّاسَ وَ تَلْحَقَ بِمَكَّةَ حَتَّى تَؤُبَّ الْعَرَبُ وَ تَعُودَ إِلَيْهَا أَحْلَامُهَا وَ تَأْتِيَكَ وُفُودُهَا فَوَ اللَّهِ لَوْ كُنْتَ فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَضَرَبَتْ إِلَيْكَ الْعَرَبُ آبَاطَ الْإِبِلِ حَتَّى تَسْتَخْرِجَكَ مِنْهُ

ص: ۱۰۳

۱- كذا فى النسخه المطبوعه من أمالى الشيخ المفيد و طبع الكمبانى من بحار الأنوار، و فى المطبوع من أمالى الطوسىّ: «ما يكن ضميرك لنا».

۲- ۷۳- رواه الشيخ الطوسىّ فى الحديث: (۳۷) من الجزء الثانى من أماليه ص ۳۲ ط ۱. وللحديث مصادر أخر يجد الباحث بعضها فى المختار: (۸۲) وما بعده من كتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۸۲ ط ۲.

ثُمَّ خَالَفَكَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ فَسَأَلْتُكَ أَنْ لَا تَتْبَعُهُمَا وَ تَدَعَهُمَا فَإِنِ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّهُ فَذَاكَ وَ إِنِ اخْتَلَفَتْ رَضِيتَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ وَ أَنَا الْيَوْمَ أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَقْدَمَ الْعِرَاقَ وَ أُذَكِّرُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تُقْتَلَ بِمَضْيَعَهٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عُثْمَانَ حُصِرَ فَمَا ذَاكَ وَ مَا عَلَيَّ مِنْهُ وَ قَدْ كُنْتُ بِمَعْزِلٍ عَنْ حَصْرِهِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ ائْتِ مَكَّهَ فَوَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ الرَّجُلَ الَّذِي يُسْتَحَلُّ بِهِ مَكَّهُ وَ أَمَّا قَوْلُكَ اعْتَزِلِ الْعِرَاقَ وَ دَعْ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ فَوَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ كَالضَّبُعِ تَنْتَظِرُ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْهَا طَالِبُهَا فَيَضَعَ الْحَبْلَ فِي رِجْلِهَا حَتَّى يَقْطَعَ عُرْقُوبَهَا ثُمَّ يُخْرِجَهَا فَيُمَزِّقَهَا إِرْباً إِرْباً وَ لَكِنَّ أَبَاكَ يَا بُنَيَّ يَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُخَالِفَ أَبَداً حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي فَوَ اللَّهِ مَا زَالَ أَبُوكَ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّهِ مُسْتَأْثَراً عَلَيْهِ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا فَكَانَ طَارِقُ بْنُ شِهَابٍ أَيَّ وَقْتٍ حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ بَكَى.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۳۲ و المختار (۸۲) و ما بعد آن از کتاب نهج السعاده ۱: ۸۲ -

امالی شیخ طوسی به نقل از طارق بن شهاب: زمانی که امام علی علیه السلام در ربذه توقف نمود، از علت آمدنش سؤال کردم. گفته شد: طلحه و زبیر و عایشه سر به مخالفت با امام برداشته اند و عازم بصره شده اند. امام به قصد آنان حرکت کرده است. به سوی امام حرکت کردم. آن حضرت نماز ظهر و عصر را به جای آورد. پس از اتمام نماز، حسن بن علی علیهما السلام به سوی امام رفته نزد وی نشست و گریست و گفت: ای امیرالمؤمنین، من نمی توانم با تو سخن بگویم و به گریه ادامه داد. امام علیه السلام به وی فرمود: ای پسرم گریه نکن، سخن بگو و همانند دختران گریه مکن. حسن بن علی علیه السلام عرضه داشت:

این مردم عثمان را محاصره کردند و از وی خواسته‌هایی داشتند. حال یا آنان ظالم بوده‌اند و یا عثمان به آنان ظلم کرده بود. من از تو خواستم که از مردم کناره بگیری و به مکه بروی تا به آنچه می‌خواهند برسند و بعد سراغ تو بیایند. به خدا قسم اگر در لانه سوسمار هم می‌بودی باز این قوم عرب به سرعت پیش تو می آمدند و از آن بیرون می‌آوردند.

ص: ۱۰۳

پس از بیعت مردم با تو، طلحه و زبیر با تو سر به مخالفت برداشتند. من از تو خواستم که در پی آنان نباشی و به حال خودشان رهایشان کنی، اگر که امت اسلامی بر کار آنان رضایت داشتند که هیچ و اگر در مورد آن اختلاف داشتند، تو به آنچه خداوند مقدّر می‌فرماید راضی باش. و من امروز از تو می‌خواهم که به عراق نروی تا مبادا بر سر هیچ کشته شوی.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: امّا اینکه گفتی «عثمان محاصره شد» این موضوع چه ارتباطی به من دارد در حالی‌که من هیچ دخالتی در محاصره کردن او نداشتم. اما اینکه گفتی «به مکه برو» من مردی نیستم که به خاطر او حرمت مکه حلال شمرده شود. و اینکه گفتی «به عراق نرو و طلحه و زبیر را رها کن»، به خدا قسم من همانند کفتار نیستم که منتظر بماند تا شکارچی به وی نزدیک شود و با طناب دست و پای او را ببندند سپس رگ پشت پای او را قطع کرده و از لانه‌اش خارج سازد و او را قطعه قطعه نماید. امّا ای پسرم، پدر تو همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن کس می کوبد که از حق روی گردان است و با یاری فرمانبرِ مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می شکند، تا آن روز که دوران زندگانی‌اش به سر آید. پس سوگند به خدا، پدرت همواره از حق خویش محروم مانده و از هنگام وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا امروز حق مرا از من باز داشته

و به دیگری اختصاص دادند.

هر وقت طارق بن شهاب این روایت را نقل می کرد، می گریست.

**[ترجمه]

«۷۴»

(۱)

جا، المجالس للمفید ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَبِی عَوَانَهَ مُوسَی بْنِ یُوسُفَ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی قَیْسٍ عَنْ مَیْسَرَهَ بْنِ حَبِیبٍ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ أَخْبَرَنِی رَجُلٌ مِنْ بَنِی تَمِیمٍ قَالَ:

ص: ۱۰۴

---

۱ - ۷۴- رواه الشیخ المفید فی الحدیث: (۵) من المجلس: (۳۹) من أمالیه ص ۲۰۵. ورواه عنه الشیخ الطوسی فی الحدیث: (۲۷) من الجزء الرابع من أمالیه ۱۱۲. وللحدیث مصادر أخر ذکر بعضها فی ذیل المختار: (۸۹) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۸۴ ط ۲.

كُنَّا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام بِذِي قَارٍ وَ نَحْنُ نَرَى أَنَّا سَنُخْتَطَفُ فِي يَوْمِنَا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَنَظْهَرَنَّ عَلَى هَذِهِ الْفِرْقَةِ وَ لَنَقْتُلَنَّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ يَعْنِي طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ وَ لَنَسْتَبِيحَنَّ عَسْكَرَهُمَا قَالَ التَّمِيمِيُّ فَأَتَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَقُلْتُ أَ مَا تَرَى إِلَى ابْنِ عَمِّكَ وَ مَا يَقُولُ فَقَالَ لَا تَعْجَلْ حَتَّى نَنْظُرَ مَا يَكُونُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْبَصْرَةِ مَا كَانَ أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ لَا أَرَى ابْنَ عَمِّكَ إِلَّا قَدْ صَدَقَ فَقَالَ وَيْحَكَ إِنَّا كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله عَهِدَ إِلَيْهِ ثَمَانِينَ عَهْداً لَمْ يَعْهَدْ شَيْئاً مِنْهَا إِلَى أَحَدٍ غَيْرِهِ فَلَعَلَّ هَذَا مِمَّا عَهِدَ إِلَيْهِ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۲۰۵ و امالی طوسی: ۱۱۲ -

مجالس شیخ مفید و امالی شیخ طوسی: شیخ مفید به نقل از منهال بن عمرو می نویسد: که فردی از قبیله بنی تمیم به من گفت:

ص: ۱۰۴

با علی بن ابیطالب علیه السلام در ذی قار بودیم و گمان داشتیم که امروز از روی زمین برچیده و ربوده می گردیم (یعنی دشمنان بر ما پیروز می شوند و ما را می بلعند)، و از آن حضرت شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند این فرقه را از دم تیغ خواهم گذراند و این دو مرد یعنی طلحه و زبیر را خواهم کشت و لشگریانشان را درهم خواهم کوبید. این مرد تمیمی می گوید: نزد عبدالله بن عباس آمدم و گفتم: آیا پسرعمویت را نمی بینی که چه می گوید؟. گفت: عجله نکن. باید منتظر بود تا ببینم چه پیش می آید سپس گفت: چون کار بصریان رسید به آنجا که رسید، گفتم: نمی بینم پسرعمویت را جز آنکه در سخنش راست گفته است. گفت: وای بر تو، ما با اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می گفتیم که آن حضرت هشتاد امر را به علی علیه السلام واگذار نمود در حالی که یکی از آنها را به فرد دیگری واگذار نکرد و شاید این موضوع هم یکی از آن امور باشد.

**[ترجمه]

«۷۵»

(۱)

ل، الخصال فِيمَا أَجَابَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْيَهُودِيَّ السَّائِلَ عَمَّا فِيهِ مِنْ خِصَالِ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَمَّا الْخَامِسَةُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَإِنَّ الْمُتَابِعِينَ لِي لَمَّا لَمْ يَطْمَعُوا فِي تِلْكَ مِنِّي وَثَبُوا بِالْمَرْأَةِ عَلَيَّ وَ أَنَا وَلِيُّ أَمْرِهَا وَ الْوَصِيُّ عَلَيْهَا فَحَمَلُوهَا عَلَى الْجَمَلِ وَ شَدُّوهَا عَلَى الرِّحَالِ وَ أَقْبَلُوا بِهَا تَخْبِطُ الْفَيَافِيَ وَ تَقْطَعُ الْبَرَارِيَ وَ تَنْبَحُ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ وَ تَظْهَرُ لَهُمْ عَلَامَاتُ النَّدَمِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَ عِنْدَ كُلِّ حَالٍ فِي عُصْبَةٍ قَدْ بَايَعُونِي ثَانِيَةً بَعْدَ بَيْعَتِهِمُ الْأُولَى فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله حَتَّى أَتَتْ أَهْلَ بَلْدَةٍ قَصِيرَةً أَيْدِيهِمْ طَوِيلَةً لِحَاهُمْ قَلِيلَةً عُقُولُهُمْ عَازِبَةً آرَاؤُهُمْ وَ هُمْ جِيرَانُ بَدْوٍ وَ وُرَّادُ بَحْرٍ فَأَخْرَجَتْهُمْ يَخْبِطُونَ بِسُيُوفِهِمْ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَ يَرْمُونَ بِسِهَامِهِمْ بِغَيْرِ فَهْمٍ فَوَقَفْتُ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى اثْنَتَيْنِ كِلْتَاهُمَا فِي مَحَلِّهِ الْمَكْرُوهِ مِمَّنْ إِنْ كَفَفْتُ لَمْ يَرْجِعْ وَ لَمْ يَعْقِلْ [لَمْ يَرْجِعُوا وَ لَمْ يُقْلِعُوا] وَ إِنْ أَقَمْتُ كُنْتُ قَدْ صِرْتُ إِلَى الَّتِي كَرِهْتُ فَقَدَّمْتُ الْحُجَّةَ بِالْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ وَ دَعْوَةِ الْمَرْأَةِ إِلَى الرُّجُوعِ

إِلَى بَيْتِهَا وَ الْقَوْمِ الَّذِينَ حَمَلُوهَا عَلَى الْوَفَاءِ بِبَيْعَتِهِمْ لِي وَ التَّرْكِ لِنَقْضِ هِمْ عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيَّ وَ أَعْطَيْتُهُمْ مِنْ نَفْسِي كُلَّ الَّذِي قَدَرْتُ عَلَيْهِ وَ نَاظَرْتُ بَعْضَهُمْ فَرَجَعَ وَ ذَكَّرْتُ فَذَكَرَ ثُمَّ أَقْبَلْتُ عَلَى النَّاسِ بِمِثْلِ ذَلِكَ

۱- ۷۵- رواه الشيخ الصدوق فى الحديث: (۵۸) فى عنوان: «امتحان اللّه ... أوصياء الأنبياء ...» فى باب السبعه فى الجزء الثانى من الخصال: ج ۲ ص ۳۷۷.

فَلَمْ يَزْدَادُوا إِلَّا جَهْلًا وَ تَمَادِياً وَ غَيّاً فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا هِيَ رَكِبْتُهَا مِنْهُمْ فَكَانَتْ عَلَيْهِمُ الدَّبْرَةُ وَ بِهِمُ الْهَزِيمَةُ وَ لَهُمُ الْحَسْرَةُ وَ فِيهِمُ الْفَنَاءُ وَ الْقَتْلُ وَ حَمَلْتُ نَفْسِي عَلَى الَّتِي لَمْ أَجِدْ مِنْهَا بُدّاً وَ لَمْ يَسَعْنِي إِذْ فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ أَظْهَرْتُهُ آخِراً مِثْلُ الَّذِي وَسِعَنِي مِنْهُ أَوَّلًا مِنَ الْإِغْضَاءِ وَ الْإِمْسَاكِ وَ رَأَيْتُنِي إِنْ أَمْسَكْتُ كُنْتُ مُعِيناً لَهُمْ عَلَيَّ بِإِمْسَاكِي عَلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ وَ طَمِعُوا فِيهِ مِنْ تَنَاوُلِ الْأَطْرَافِ وَ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ قَتْلِ الرَّعِيَّةِ وَ تَحْكِيمِ النِّسَاءِ النَّوَاقِصِ الْعُقُولِ وَ الْحُظُوظِ عَلَى كُلِّ حَالٍ كَعَادَةِ بَنِي الْأَصْفَرِ وَ مَنْ مَضَى مِنْ مُلُوكِ سَبَإٍ وَ الْأُمَمِ الْخَالِيَةِ فَأَصِيرُ إِلَى مَا كَرِهْتُ أَوَّلًا وَ آخِراً وَ قَدْ أَهْمَلْتُ الْمَرْأَةَ وَ جُنْدَهَا يَفْعَلُونَ مَا وَصَفْتُ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ النَّاسِ وَ لَمْ أَهْجَمْ عَلَى الْأَمْرِ إِلَّا بَعْدَ مَا قَدَّمْتُ وَ أَخَّرْتُ وَ تَأَنَّيْتُ وَ رَاجَعْتُ وَ أَرْسَلْتُ وَ سَافَرْتُ [وَ شَافَهْتُ و أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ وَ أَعْطَيْتُ الْقَوْمَ كُلَّ شَيْ ءٍ الْتَمَسُوهُ بَعْدَ أَنْ عَرَضْتُ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْ ءٍ لَمْ يَلْتَمِسُوهُ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا تِلْكَ أَقْدَمْتُ عَلَيْهَا فَبَلَغَ اللَّهُ بِي وَ بِهِمْ مَا أَرَادَ وَ كَانَ لِي عَلَيْهِمْ بِمَا كَانَ مِنِّي إِلَيْهِمْ شَهِيداً.

**[ترجمه] - . خصال ۲: ۳۷۷ -

الخصال شیخ صدوق: امام علی علیه السلام در پاسخ یک فرد یهودی در رابطه با ویژگی های اوصیاء فرمود: ای برادر یهودی، اما مورد پنجم، پیروان من وقتی در مورد آن (مقام و اموال) بی نصیب ماندند، یک زن را علیه من تحریک کردند. در حالی که من ولی امر و خلیفه او بودم. این قوم، آن زن را سوار بر شتر کرده و بر بنه های خود بستند و در بیابانهای مخوف و دشت های وسیع گردانیدند، تا اینکه سگ های حوأب بر وی پارس کردند. آنان چندین بار در موارد مختلفی پشیمان شدند. آنان را گروهی از مردم همراهی می کردند که برای بار دوم بعد از بیعت اولشان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با من بیعت کرده بودند. تا اینکه مردم شهری که دستانی کوتاه، ریش هایی دراز داشته و کم عقل و سست رأی بودند، آمدند. آنان بادیه نشین و دریانورد بودند. این زن، آنان را وادار به قلع و قمع با شمشیرها و نیزه های خود کرد در حالی که هیچ گونه اطلاعی از اوضاع نداشتند.

من در کار آن ها میان دو مشکل واقع شدم؛ اگر دست روی دست می گذاشتم از اقدامات خود برنمی گشتند و اگر دست به اقدام می زدم در حقیقت اقدام به کاری کرده بودم (جنگ) که از آن کراهت داشتم. لذا شروع کردم به ارائه حجت و هشدار و انذار و از آن زن خواستم که به خانه خود بازگردد و از آن گروه درخواست کردم که به بیعت خود با من وفادار باشند و دست از پیمان شکنی بردارند و هرچه می توانستم برای آنان انجام دادم، برخی از آنان تأملی کرده و بازگشتند. برخی امور را متذکر شدم

ص: ۱۰۵

اما گروهی از آنان فقط جهالت و لجبازی و گمراهی از خود نشان دادند. زمانی که از فرمانبری سر باز زدند، به جنگشان رفتم اما شکست خوردند و با پشیمانی پا به فرار گذاشتند و نابود شدند. من خودم را به چیزی وادار نمودم که چاره ای جز آن نبود و من که این کار را کردم و سرانجام آن را اظهار نمودم، نتوانستم مانند بار نخست خودداری کنم و دیدم که اگر خودداری کنم آنان را در طمعی که در دست یافتن به اطراف کشور اسلامی و در ریختن خون ها و قتل رعیت و حاکم کردن زنانی که در هر حال ناقص العقل و اندک بهره اند، کمک کرده ام و این همان عادت زردپوستان (مردم روم) و پادشاهان سبأ و امت های پیشین بود و در نتیجه به جایی می رسیدم که اول و آخر آن را بد می دانستم و کار آن زن و سپاهش را رها نمودم که

آنچه را که توصیف کردم میان دو گروه از مردم انجام بدهند و به آنان هجوم نبردم مگر پس از آنکه کارها را پس و پیش کردم و درنگ نمودم و بازگشتم و به آنان پیام فرستادم و نزدشان رفتم و عذر آنها را خواستم و تهدیدشان کردم و من به آن قوم هر گونه فرصتی را که می خواستند دادم و حتی فرصت هایی که نمی خواستند به آنان عرضه کردم و چون جز جنگ چیزی را نخواستند، من نیز اقدام به آن نمودم و خداوند بر من و آنان آنچه را که اراده کرده بود پیش آورد و خداوند بر کارهایی که من در باره آنان انجام دادم گواه بود.

**[ترجمه]

«۷۶»

(۱)

فس، تفسیر القمی أَبِی عَنْ فَضَالَهَ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ ضُرَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ قَالَ نَزَلَتْ فِی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ الْجَمَلُ جَمَلُهُمْ.

**[ترجمه] - . تفسیر قمی: آیه ۴۰ سوره اعراف - تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام فرمود: آیه «وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاط» - . اعراف / ۴۰ - «و در بهشت درنمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود.» درباره طلحه و زبیر نازل شده است و منظور از «جمل» شتر آنان است.

**[ترجمه]

«۷۷»

(۲)

فس، تفسیر القمی قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ فِی قَوْلِهِ وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ثُمَّ ضَرَبَ اللَّهُ فِیهِمَا مَثَلًا فَقَالَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما قَالَ وَ اللَّهِ مَا عَنَی بِقَوْلِهِ [فَخانَتاهُما إِلَّا الْفَاحِشَهَ].

ص: ۱۰۶

۱- ۷۶- رواه علیّ بن إبراهیم فی تفسیر الآیه: (۴۰) من سوره الأعراف من تفسیره.

۲- ۷۷- الحدیث من الأخبار الآحاد التی تراکمت الشواهد علی عدم صدقه.

**[ترجمه] - . شواهد دال بر عدم صحت این روایت است. - تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در رابطه با «و ضرب الله مثلاً» می... گوید: خداوند درباره آن دو (همسر پیامبر) مثل می آورد و می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما» - . تحریم / ۱۰ - {خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند} فرمود: به خدا قسم منظور آیه از «فخانتاهما» چیزی غیر از فحشا نیست.

ص: ۱۰۶

**[ترجمه]

بیان

المراد بفلان طلحه و هذا إن کان روایه فهی شاذه مخالفه لبعض الأصول و إن کان قد یبدو من طلحه ما یدل علی أنه کان فی ضمیره الخبیث مثل ذلک لکن وقوع أمثال ذلک بعید عقلا و نقلا و عرفا و عاده و ترک التعرض لأمثاله أولی.

**[ترجمه]منظور از «فلان» طلحه است، هرچند این روایت است ولی نادر و مخالف با برخی از مبانی است و اگر هم به نظر برسد در وجدان خبیث طلحه چنین چیزی وجود داشته باشد، وقوع چنین چیزی‌هایی از نظر عقلی و نقلی و عرفی و عادت، بعید به نظر می رسد، لذا عدم ذکر امثال وی شایسته‌تر است.

**[ترجمه]

«۷۸»

(۱)

فس، تفسیر القمی قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی کِتَابِهِ الَّذِی کَتَبَهُ إِلَی شِیعَتِهِ وَ یَذْکُرُ فِیهِ خُرُوجَ عَائِشَهَ إِلَی الْبَصْرَهِ وَ عِظَمَ خَطَإِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ فَقَالَ وَ أَیُّ خَطِیئَهٍ أَعْظَمُ مِمَّا أَتَیَا أَخْرَجَا زَوْجَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ بَیْتِهَا وَ کَشَفَا عَنْهَا حِجَاباً سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهَا وَ صَانَا حَلَائِلَهُمَا فِی بُیُوتِهِمَا مَا أَنْصَفَا لَا لِلَّهِ وَ لَا لِرَسُولِهِ مِنْ أَنْفُسِهِمَا ثَلَاثُ خِصَالٍ مَرْجِعُهَا عَلَی النَّاسِ فِی کِتَابِ اللَّهِ الْبَغْیُ وَ الْمَکْرُ وَ النَّکْثُ قَالَ اللَّهُ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ وَ قَالَ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ قَالَ وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَ قَدْ بَغَیَا عَلَیْنَا وَ نَکَثَا بَیْعَتِی وَ مَکَرَا بِی.

**[ترجمه] - . تفسیر قمی: آیه ۳۵ سوره فاطر. و البرهان ۳: ۳۶۶ -

تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: امام علی علیه السلام در نامه ای به شیعیان خود، خروج عایشه به بصره و بزرگی اشتباه طلحه و زبیر را متذکر شده و می فرماید: چه گناهی بزرگ تر از اینکه آن‌دو، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خانه خود خارج کردند و حجابی را که خداوند بر وی واجب کرده بود دریدند اما ناموس های خود را در خانه های خود

در امان داشتند. آن‌دو نه در مورد خداوند و نه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله انصاف را رعایت نکردند. در کتاب خدا سه ویژگی ذکر شده است که ضرر آن به خود مردم باز می گردد: طغیان و مکر و پیمان شکنی؛ «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ» - . یونس / ۲۳ - «ای مردم طغیان شما گریبان خودتان را می گیرد۳ و « فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ» - . فتح / ۱۰ - «هر کس پیمان بشکند بر علیه خود شکسته است» و «وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» - . فاطر / ۴۳ - «نیرنگ بد فقط گریبان اهل خود را می گیرد»، آن‌دو بر ما طغیان کردند. بیعت مرا شکستند و بر من حیله کردند.

**[ترجمه]

«۷۹»

(۲)

فس، تفسیر القمی لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ حَرَّمَ اللَّهُ نِسَاءَ النَّبِیِّ عَلَی الْمُسْلِمِینَ غَضِبَ طَلْحَهُ فَقَالَ یُحَرِّمُ مُحَمَّدٌ عَلَیْنَا نِسَاءَهُ وَ یَتَزَوَّجُ هُوَ بِنِسَائِنَا لَئِنْ أَمَاتَ اللَّهُ مُحَمَّداً لَنَرْکُضَنَّ بَیْنَ خَلَاخِیلِ نِسَائِهِ کَمَا رَکَضَ بَیْنَ خَلَاخِیلِ نِسَائِنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِکُمْ کانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِیماً إِلَی قَوْلِهِ إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً.

ص: ۱۰۷

---

۱ - ۷۸- رواه علیّ بن إبراهیم فی تفسیر الآیه: (۳۵) من سوره فاطر من تفسیره. ورواه عنه البحرانی فی تفسیر الآیه من تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۳۶۶ ط ۳. وتقدم بروایه المصنف فی أول الباب (۱۶) من القسم الأول من هذا المجلد ص ۱۸۴.
۲ - ۷۹- رواه علیّ بن إبراهیم فی تفسیر الآیه: (۳۵) من سوره: الأحزاب ۳۳ من تفسیره و رواه عنه البحرانیّ فی تفسیر الآیه من تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۳۳۳.

**[ترجمـه] - . تفسـير قمی: آيه ۳۵ سوره احزاب و البرهـان ۳: ۳۳۳ - تفسـير قمی: زمـانی كه خداونـد متعال آيه «النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِـهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ» - . احزاب / ۶ - «پيـامبر به مومنان از خودشان اولويت دارد و زنان او همانند مادران مومنان هستند.» را نازل كرد و زنان پيامبر را بر مسـلمانان حرام نمود، طلحه عصـبانی شـد و گفت: محمـد صـلی الله عليه و آله زنـان خود را بر مـا حرام كرد امـا خود بـا زنـان مـا حق ازدواج دارد. اگر خداونـد محمـد را از دنيـا ببرد، مـا در ميـان خلاخيل خلخالها زنان او خواهيم دويـد همچنان كه او در ميان خلخالهای زنان ما دويـد. لذا خداوند آيه «وَ ما كانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذلِكُمْ كانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً» - . احزاب / ۵۳ - « و شـما حق نداريد رسول خدا را برنجانيـد، و مطلقـاً [نبايـد] زنـانش را پس از [مرگ] او به نكـاح خود درآوريـد، چرا كه اين [كـار] نزد خـدا همواره [گناهی] بزرگ است. » تا آيه «إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُلِّ شَيْ ءٍ عَلِيماً» - . احزاب / ۵۴ - « اگر چيزی را فاش كنيد يا آن را پنهان داريد قطعاً خدا به هر چيزی داناست» را نازل فرمود .

ص: ۱۰۷

**[ترجمه]

«۸۰»

(۱)

ل، الخصال سَـمِعْتُ شَـيْخَنَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ رَضِـيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرْوِي أَنَّ الصَّادِقَ عليه السـلام قَالَ: مَا زَالَ الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى أَدْرَكَ فَرْخُهُ فَنَفَاهُ عَنْ رَأْيِهِ.

**[ترجمـه] - . خصـال ۱: ۱۵۷و روايتی مشـابه بـا آن را سـيد رضـی در المختـار بـاب سوم از نهـج البلاـغه آورده است. و نيز بلاذری در كتاب انساب الاشراف ۲: ۲۵۵ آن را روايت كرده است. -

الخصال: امام صادق عليه السـلام فرمود: زبير همواره از ما اهل بيت بود تا اينكه فرزنـدش بزرگ شد و او را از اعتقاد خود دور كرد.

**[ترجمه]

«۸۱»

(۲)

ير، بصائر الدرجات أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِـنَانٍ رَفَعَهُ قَالَ: إِنَّ عَائِشَةَ قَالَتِ الْتَمِسُوا لِي رَجُلًا شَدِيـدَ الْعَدَاوَةِ لِهَذَا الرَّجُلِ حَتَّى أَبْعَثَهُ إِلَيْهِ قَالَ فَأُتِيَتْ بِهِ فَمَثُلَ بَيْنَ يَدَيْهَا فَرَفَعَتْ إِلَيْهِ رَأْسَـهَا فَقَالَتْ لَهُ مَا بَلَغَ مِنْ عَدَاوَتِكَ لِهَذَا الرَّجُلِ قَالَ فَقَالَ لَهَا كَثِيراً مَا أَتَمَنَّى عَلَى رَبِّي أَنَّهُ وَ أَصْحَابَهُ فِي وَسَطِي فَضُرِبْتُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ يَسْبِقُ السَّيْفَ الدَّمُ قَالَتْ فَأَنْتَ

لَهُ فَاذْهَبْ بِكِتَابِی هَذَا فَادْفَعْهُ إِلَیْهِ ظَاعِناً رَأَیْتَهُ أَوْ مُقِیماً أَمَا إِنَّکَ إِنْ رَأَیْتَهُ ظَاعِناً رَأَیْتَهُ رَاکِباً عَلَی بَغْلِهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَنَکِّباً قَوْسَهُ مُعَلِّقاً کِنَانَتَهُ بِقَرَبُوسِ سَرْجِهِ وَ أَصْحَابُهُ خَلْفَهُ کَأَنَّهُمْ طَیْرٌ صَوَافُّ فَتُعْطِیهِ کِتَابِی هَذَا وَ إِنْ عَرَضَ عَلَیْکَ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ فَلَا تَنَاوَلَنَّ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنَّ فِیهِ السِّحْرَ قَالَ فَاسْتَقْبَلْتُهُ رَاکِباً فَنَاوَلْتُهُ الْکِتَابَ فَفَضَّ خَاتَمَهُ ثُمَّ قَرَأَهُ فَقَالَ تَبْلُغُ إِلَی مَنْزِلِنَا فَتُصِیبُ مِنْ طَعَامِنَا وَ شَرَابِنَا وَ نَکْتُبُ جَوَابَ کِتَابِکَ فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ مَا لَا یَکُونُ قَالَ فَسَاءَ خُلُقُهُ فَأَحْدَقَ بِهِ أَصْحَابُهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَسْأَلُکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ تُجِیبُنِی قَالَ نَعَمْ قَالَ فَنَشَدْتُکَ اللَّهَ هَلْ قَالَتْ الْتَمِسُوا لِی رَجُلًا شَدِیداً عَدَاوَتُهُ لِهَذَا الرَّجُلِ فَأْتُوهَا بِکَ فَقَالَتْ لَکَ مَا بَلَغَ مِنْ عَدَاوَتِکَ هَذَا الرَّجُلَ فَقُلْتَ کَثِیراً مَا أَتَمَنَّی عَلَی رَبِّی أَنَّهُ وَ أَصْحَابَهُ فِی وَسَطِی وَ أَنِّی

۱- ۸۰- رواه الشیخ الصدوق قدس اللّه نفسه فی عنوان «السفرجل فیه ثلاث خصال» فی باب الثلاثه فی ذیل الحدیث: (۱۹۹) من کتاب الخصال: ج ۱، ص ۱۵۷. وقریبا منه رواه السید الرضی فی المختار: (۴۵۳) من الباب الثالث من نهج البلاغه عن أمیر المؤمنین علیه السلام. ورواه أیضا البلاذری فی الحدیث: (۳۱۹) من ترجمه علی علیه السلام من کتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۵۵.

۲- ۸۱- رواه الصفار فی الباب: الخامس من کتاب بصائر الدرجات ص ۶۷.

ضُرِبْتُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ يَسْبِقُ السَّيْفُ الدَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَنَشَدْتُکَ اللَّهَ أَ قَالَتْ لَکَ اذْهَبْ بِکِتَابِی هَذَا فَادْفَعْهُ إِلَیْهِ ظَاعِناً کَانَ أَوْ مُقِیماً أَمَا إِنَّکَ إِنْ رَأَیْتَهُ ظَاعِناً رَأَیْتَهُ رَاکِباً عَلَی بَغْلَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَنَکِّباً قَوْسَهُ مُعَلِّقاً کِنَانَتَهُ بِقَرَبُوسِ سَرْجِهِ وَ أَصْحَابُهُ خَلْفَهُ کَأَنَّهُمْ طَیْرٌ صَوَافُّ فَقَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَنَشَدْتُکَ بِاللَّهِ هَلْ قَالَتْ لَکَ إِنْ عَرَضَ عَلَیْکَ طَعَامَهُ وَ شَرَابَهُ فَلَا تَنَاوَلَنَّ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنَّ فِیهِ السِّحْرَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَمُبَلِّغٌ أَنْتَ عَنِّی قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ فَإِنِّی قَدْ أَتَیْتُکَ وَ مَا فِی الْأَرْضِ خَلْقٌ أَبْغَضَ إِلَیَّ مِنْکَ وَ أَنَا السَّاعَهَ مَا فِی الْأَرْضِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْکَ فَمُرْنِی بِمَا شِئْتَ قَالَ ارْجِعْ إِلَیْهَا بِکِتَابِی هَذَا وَ قُلْ لَهَا مَا أَطَعْتِ اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ حَیْثُ أَمَرَکِ اللَّهُ بِلُزُومِ بَیْتِکِ فَخَرَجْتِ تُرَدِّدِینَ فِی الْعَسَاکِرِ وَ قُلْ لَهُمَا مَا أَطَعْتُمَا اللَّهَ وَ لَا رَسُولَهُ حَیْثُ خَلَّفْتُمْ حَلَائِلَکُمْ فِی بُیُوتِکُمْ وَ أَخْرَجْتُمْ حَلِیلَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فَجَاءَ بِکِتَابِهِ حَتَّی طَرَحَهُ إِلَیْهَا وَ أَبْلَغَهَا مَقَالَتَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَیْهِ فَأُصِیبَ بِصِفِّینَ فَقَالَتْ عَائِشَهُ مَا نَبْعَثُ إِلَیْهِ بِأَحَدٍ إِلَّا أَفْسَدَهُ عَلَیْنَا.

**[ترجمه] - . بصائر الدرجات: ۶۷ -

بصائر الدرجات: عایشه گفت: دشمن ترین شخص به او (علی علیه السلام) را نزد من بیاورید تا به سوی او بفرستم. راوی می گوید: او را آوردند. عایشه سر خود را بلند کرد و به آن مرد گفت: عداوت تو نسبت به این مرد چقدر است؟ گفت: بسیار زیاد به طوری که از خدای خود می خواهم که او و یارانش وسط من بودند و شمشیری به من زده می‌شد تا خون بر شمشیر پیشی گیرد. عایشه گفت: تو به درد این کار می‌خوری!. این نامه مرا به وی برسان چه در صورتی که در حال حرکت باشد و چه توقف کرده باشد. اما اگر دیدی در حال حرکت است و بر قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شده و بر کمان خود تکیه کرده و تیردان خود را بر پالان مرکبش آویخته و یارانش در پشت سر او همانند پرندگان انبوه به صف هستند این نامه را به او بده. اگر برای تو غذا و نوشیدنی آورد چیزی از آن نخور چون در آن سِحر و جادو وجود دارد. راوی می گوید: نزد علی رسیدم. وی سوار بر مرکب بود. نامه را دادم. آن‌را را گشود و خواند و سپس فرمود: به محل استراحت ما برو و غذا و نوشیدنی بخور تا جواب نامه را بنویسیم. گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد. راوی می گوید: آن مرد بداخلاقی کرد و یاران امام به وی خیره شدند. سپس امام فرمود: سؤالی می پرسم، او جواب داد: بله. امام پرسید: پاسخ می دهی؟ گفت: بله. امام فرمود: تو را به خدا آیا عایشه گفت: فردی را که بیشترین کینه را نسبت به این مرد در سینه دارد نزد من آورید و سپس آوردند و او به تو گفت: کینه تو نسبت به این مرد چقدر است؟ و تو گفتی: خیلی زیاد و از خدایم می خواهم که او و اصحابش وسط من بودند

ص: ۱۰۸

و شمشیری به من زده می‌شد تا خون بر شمشیر پیشی گیرد؟ پاسخ داد: خدایا، بله. فرمود: تو را به خدا، آیا عایشه به تو گفت: این نامه ام را ببر و به او بده چه در حال حرکت باشد و چه در حال توقف، اما اگر دیدی در حال حرکت است او را می‌بینی که سوار بر قاطر رسول صلی الله علیه و آله است و بر کمان خود تکیه زده و تیردان را بر پالان مرکب آویخته و یارانش در پشت سر وی همانند پرندگان انبوه به صف هستند؟ پاسخ داد: خدایا، بله. فرمود: تو را به خدا، آیا به تو گفت که اگر غذا و نوشیدنی نزد تو آورد چیزی از آن نخور چون در آن سِحر و جادو وجود دارد؟ پاسخ داد: خدایا، بله. فرمود: پس حالا پیام مرا به وی می رسانی؟ گفت: خدایا، بله. من در حالی نزد تو آمدم که منفورتر از تو بر روی زمین برایم نبود اما هم اکنون بر روی

زمین هیچ کس دوست داشتنی تر از تو برای من وجود ندارد پس هر چه می خواهی به من امر کن. فرمود: این نامه مرا به او برسان و بگو: از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله که دستور داده بودند در خانه بمانی، اطاعت نکردی و در میان لشگریان حاضر شدی. به طلحه و زبیر نیز بگو: از خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت نکردید چون محارم خود را در خانه هایتان گذاشتید و ناموس پیامبر صلی الله علیه و آله را مجبور به خروج کردید.

راوی می گوید: این مرد با نامه امام نزد عایشه آمد و نامه را سمتش پرت کرد و سخن وی را هم انتقال داد و سپس نزد امام بازگشت و در جنگ صفین در رکاب امام علیه السلام کشته شد. عایشه گفت: هر کسی را که ما به سوی او فرستادیم، او را فاسد کرد و بر علیه ما مصمم نمود.

**[ترجمه]

«۸۲»

(۱)

یج، الخرائج و الجرائح عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . راوندی در کتاب خرائج آن را روایت کرده است. -

در خرائج و جرائح، علی بن نعمان و محمد بن سنان همانند آن را نقل کرده اند.

**[ترجمه]

«۸۳»

(۲)

قب، المناقب لابن شهرآشوب عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَسَارٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۹۶ -

در مناقب، ابن شهر آشوب همانند آن‌را از علی بن نعمان و محمد بن یسار آورده است.

**[ترجمه]

بیان

قوله فضربت علی بناء المجهول و حاصله أنه تمنی أن یکونوا مشدودین علی وسطه فیضرب ضربه علی وسطه یکون فیها

هلاکهم و هلاکه و سبق السیف الدم کنایه عن سرعه نفوذها و قوتها.

**[ترجمه]سخن آن مرد: «فضُربت....» به صورت مبنی بر مجهول، حاصل اینکه وی آرزو می کند که آنان به وسط او بسته شده باشند و ضربه ای به او زده شود که منجر به هلاکت آنها و خود وی گردد!! «سبق السیف الدم: شمشیر بر خون پیشی گرفت» کنایه است از سرعت نفوذ و قدرت ضربه .

**[ترجمه]

«۸۴»

(۳)

یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ یَوْماً عَلَی عَلِیٍّ وَ الزُّبَیْرُ قَائِمٌ مَعَهُ یُکَلِّمُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- ۸۲- رواه الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

۲- ۸۳- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «مقاماته مع الأنبیاء و الأوصیاء» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۹۶ ط النجف.

۳- ۸۴- رواه الراوندیّ فی کتاب الخرائج.

مَا تَقُولُ لَهُ فَوَ اللَّهِ لَتَكُونَنَّ أَوَّلَ الْعَرَبِ تَنْكُثُ بَيْعَتَهُ.

**[ترجمه] - . راوندی در خرائج آن را روایت کرده است. -

خرائج: از امام باقر علیه السلام نقل شده که: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که در حال صحبت با زبیر بود، برخورد. پیامبر خطاب به زبیر فرمود:

ص: ۱۰۹

به او چه می گویی، به خدا قسم تو اولین فرد از میان عرب هستی که بیعت او را نقض خواهی کرد.

**[ترجمه]

«۸۵»

(۱)

یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: لَمَّا رَجَعَ الْأَمْرُ إِلَیْهِ أَمَرَ أَبَا الْهَیْثَمِ بْنَ التَّیِّهَانِ وَ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ وَ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِی رَافِعٍ فَقَالَ اجْمَعُوا النَّاسَ ثُمَّ انْظُرُوا مَا فِی بَیْتِ مَالِهِمْ وَ اقْسِمُوا بَیْنَهُمْ بِالسَّوِیَّهِ فَوَجَدُوا نَصِیبَ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثَلَاثَهَ دَنَانِیرَ فَأَمَرَهُمْ یَقْعُدُونَ لِلنَّاسِ وَ یُعطُونَهُمْ قَالَ وَ أَخَذَ مِکْتَلَهُ وَ مِسْحَاتَهُ ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَی بِئْرِ الْمَلِکِ یَعْمَلُ فِیهَا فَأَخَذَ النَّاسُ ذَلِکَ الْقِسْمَ حَتَّی بَلَغُوا الزُّبَیْرَ وَ طَلْحَهَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَمْسَکُوا بِأَیْدِیهِمْ وَ قَالُوا هَذَا مِنْکُمْ أَوْ مِنْ صَاحِبِکُمْ قَالُوا بَلْ هَذَا أَمْرُهُ لَا نَعْمَلُ إِلَّا بِأَمْرِهِ قَالُوا فَاسْتَأْذِنُوا لَنَا عَلَیْهِ قَالُوا مَا عَلَیْهِ إِذْنٌ هُوَ ذَا بِبِئْرِ الْمَلِکِ یَعْمَلُ فَرَکِبُوا دَوَابَّهُمْ حَتَّی جَاءُوا إِلَیْهِ فَوَجَدُوهُ فِی الشَّمْسِ وَ مَعَهُ أَجِیرٌ لَهُ یُعِینُهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ الشَّمْسَ حَارَّهٌ فَارْتَفِعْ مَعَنَا إِلَی الظِّلِّ فَارْتَفَعَ مَعَهُمْ إِلَیْهِ فَقَالُوا لَهُ لَنَا قَرَابَهٌ مِنْ نَبِیِّ اللَّهِ وَ سَابِقَهٌ وَ جِهَادٌ إِنَّکَ أَعْطَیْتَنَا بِالسَّوِیَّهِ وَ لَمْ یَکُنْ عُمَرُ وَ لَا عُثْمَانُ یُعْطُونَنَا بِالسَّوِیَّهِ کَانُوا یُفَضِّلُونَنَا عَلَی غَیْرِنَا فَقَالَ عَلِیٌّ أَیُّهُمَا عِنْدَکُمْ أَفْضَلُ عُمَرُ أَوْ أَبُو بَکْرٍ قَالُوا أَبُو بَکْرٍ قَالَ فَهَذَا قَسْمُ أَبِی بَکْرٍ وَ إِلَّا فَدَعُوا أَبَا بَکْرٍ وَ غَیْرَهُ وَ هَذَا کِتَابُ اللَّهِ فَانْظُرُوا مَا لَکُمْ مِنْ حَقٍّ فَخُذُوهُ قَالا فَسَابِقَتُنَا قَالَ أَنْتُمَا أَسْبَقُ مِنِّی بِسَابِقَتِی قَالُوا لَا قَالا قَرَابَتُنَا بِالنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ أَ هِیَ أَقْرَبُ مِنْ قَرَابَتِی قَالُوا لَا قَالُوا فَجِهَادُنَا قَالَ أَعْظَمُ مِنْ جِهَادِی قَالُوا لَا قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا أَنَا فِی هَذَا الْمَالِ وَ أَجِیرِی هَذَا إِلَّا بِمَنْزِلَهٍ سَوَاءٍ قَالا أَ فَتَأْذَنُ لَنَا فِی الْعُمْرَهِ قَالَ مَا الْعُمْرَهَ تُرِیدَانِ وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ أَمْرَکُمْ

ص: ۱۱۰

---

۱ – ۸۵– رواه الراوندیّ من کتاب الخرائج. و قریبا منه رواه ابن شهرآشوب فی اواخر عنوان: «المسابقه بالعدل و الأمانه» من مناقب آل أبی طالب: ج ۱، ص ۳۱۵، و فی ط النجف ص ۳۷۸. ورویناه بلفظ أجود مما ها هنا عن مصدر آخر فی المختار: (۷۱) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۴۰ ط ۲.

وَ شَأْنَكَمْ فَاذْهَبَا حَيْثُ شِئْتُمَا فَلَمَّا وَلَّيَا قَالَ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكَثُ عَلى نَفْسِهِ.

**[ترجمه] - . راوندی در خرائج آن را روایت کرده است. و مناقب ۱: ۳۱۵ -

خرائـج: عیسـی بن عبـدالله به نقل از امام باقر علیه السـلام می گویـد: زمانی که امام علی علیه السـلام عهده دار خلافت شد، به ابوهیثم بن تیهـان و عماربن یاسـر و عبیـدالله بن ابی رافع دسـتور داد: مردم را جمع کنیـد سـپس ببینیـد در بیت المال چه چیزی وجود دارد سـپس آن را در بین آنـان به طور مسـاوی تقسـیم کنیـد. آنـان سـهم هر فرد را سه دینـار اعلام کردنـد. امام دسـتور پرداخت آن را صادر فرمود. عیسـی بن عبـدالله می گویـد: امام سـپس بیل و سـبد خود را برداشت و عازم چاه ملک که در آن کار می کرد، شد. مردم سـهم خود را گرفتند تا اینکه نوبت به طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر رسـید. آنان سهم خود را با دست خود گرفتند و گفتند: این را خود می دهید یا از سوی دوست خود (امام علی علیه السـلام)؟ پاسخ دادند: این دستور اوست، ما فقط به دسـتور او عمل می کنیم. گفتنـد: برای دیـدار با او برای ما اجازه بگیریـد. گفتند: نیازی به اجازه نیست، او الان در چاه ملک مشـغول کار است. آن سه، سوار چارپایان خود شدند و نزد امام آمدند. امام در زیر آفتاب به همراه کارگر خود مشـغول کار بود. گفتند: آفتاب سوزناک است بیا زیر سایه برویم. باهم به زیر سایه ای رفتند. به امام گفتند: ما با پیامبر صـلی الله علیه و آله، خویشاوند و در اسـلام و جهاد دارای سابقه هستیم تو همانند دیگران به ما سهم داده ای. نه عمر و نه عثمان این گونه به ما سهم نمی داد بلکه ما را به بقیه مردم برتری می دادنـد. امام فرمود: کـدام یک نزد شـما برتر بود ابوبکر یا عمر؟ گفتند: ابوبکر. فرمود: این همان شـیوه تقسیم ابوبکر است وگرنه ابوبکر و غیر آن را واگذارید و این کتاب خداست بنگرید در آن حقی برای شمـا ذکر شـده برداریـد. طلحه و زبیر گفتنـد: پس سـابقه مـا در دین؟ فرمود: سـابقه شـما بیشتر از سابقه من است؟ گفتنـد: نه. گفتنـد: خویشاوندی ما با پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: آیا خویشاوندی شـما نزدیک تر از خویشاوندی من با پیامبر است؟ گفتند: نه. گفتند: جهاد ما؟ فرمود: آیا جهاد شـما بالاتر از جهاد من است؟ گفتند: نه. فرمود: به خدا من و این کارگرم در بیت المال به طور مساوی سـهم داریم. گفتند: آیا اجازه می دهی عمره به جای آوریم؟ فرمود: شـما قصد انجام عمره ندارید. من به نیّت و اقدام شما آگاهی دارم.

ص: ۱۱۰

هر کجا می خواهیـد برویـد. وقتی قصـد خروج کردنـد، امام فرمود: هر کس بیعت خود را نقض کنـد بر علیه خود نقض کرده است.

**[ترجمه]

«۸۶»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السـلام قَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صـلی الله علیه و آله قُلْنَا نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ عَصَبَتُهُ وَ وَرَثَتُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ وَ أَحَقُّ الْخَلْقِ بِهِ لَا نُنَازَعُ حَقَّهُ وَ سُلْطَانَهُ فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ نَفَرَ الْمُنَافِقُونَ وَ

انْتَزَعُوا سُلْطَانَ نَبِيِّنَا مِنَّا وَ وَلَّوْهُ غَيْرَنَا فَبَكَتْ وَ اللَّهِ لِذَلِكَ الْعُيُونُ وَ الْقُلُوبُ مِنَّا جَمِيعاً مَعاً وَ خَشُنَتْ لَهُ الصُّدُورُ وَ جَزِعَتِ النُّفُوسُ مِنَّا جَزَعاً أَرْغَمَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ لَا مَخَافَتِيَ الْفُرْقَهَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَنْ يَعُودَ أَكْثَرُهُمْ إِلَى الْكُفْرِ وَ يُعْوِزَ الدِّينُ (۲) لَكُنَّا قَدْ غَيَّرْنَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَعْنَا وَ قَدْ بَايَعْتُمُونِي الْآنَ وَ بَايَعَنِي هَذَانِ الرَّجُلَانِ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ عَلَى الطَّوْعِ مِنْهُمَا

ص: ۱۱۱

۱- ۸۶- رواه الشیخ المفید فی الفصل: (۱۸) مما اختار من کلام علیّ علیه السلام فی کتاب الإرشاد ص ۱۳۱، ط النجف. وقریبا منه رواه أیضا فی آخر کتاب الجمل ص ۲۳۳ ط ۱. وتقدم الحدیث تحت الرقم: (۱۵) من الباب (۱۵) وهو باب شکایته علیه السلام من القسم الأول من هذا المجلد، ص ۱۷۲ ط الکمبانی. وقد ذکرنا هناک أن الشیخ المفید رحمه الله رواه فی الحدیث: (۶) من المجلس:[۱۹] من أمالیه ص ۹۹.

۲- لعله من قولهم: «عوز الشی ء عوزا»- علی زنه علم-: عز فلم یوجد مع الحاجه إلیه. و الأمر: اشتد. والأظهر أنه من باب الافعال من قولهم: " أعوز الشئ إعوازا: تعذر. أو من قولهم إعوز اعوزازا: اختلت حاله. وفی غیر واحد من المصادر والطرق: " ویبور الدین " یقال: بار السوق أو العمل: کسد. بطل. وبار فلان: هلک. وبار الطعام فسد.

وَ مِنْكَمْ وَ الْإِيثَارِ ثُمَّ نَهَضَا يُرِيـدَانِ الْبَصْرَةَ لِيُفَرِّقَا جَمَاعَتَكَمْ وَ يُلْقِيَا بَأْسَكَمْ بَيْنَكَمْ اللَّهُمَّ فَخُذْهُمَا لِغِشِّهِمَا لِهَذِهِ الْأُمَّهِ وَ سُوءِ نَظَرِهِمَا لِلْعَامَّهِ ثُمَّ قَالَ انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فِی طَلَبِ هَذَيْنِ النَّاكِثَيْنِ الْقَاسِطَيْنِ الْبَاغِيَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَفُوتَ تَدَارُكُ مَا جَنَيَاهُ.

أقول: قد أوردناه بسند متصل مع زياده فی باب شكايته عليه السلام نقلا عن كتاب جا.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۱ و كتاب جمل: ۲۳۳ و مجالس مفيد: ۹۹ -

ارشاد: از سخنان امام علی عليه السلام كه پس از حمد و ستايش خداوند فرمود:

اما بعد، زمانی كه خداوند، پيامبر خود را قبض روح كرد، گفتيم: ما اهل بيت خانواده، وارثان و انصار او و محق ترين افراد به خلافت او هستيم و كسی با ما در مورد خلافت و حكومت او مناقشه نمی كند. در اين حال منافقان برخاسته و خلافت پيامبر صلی الله عليه و آله را از ما سلب كردند و به شخصی غير از ما واگذار نمودند كه به خدا قسم چشم ها و قلب ها به اين وضع ما می گريند و سينه ها به تنگ آمد، و جان ها ضجّه می زنند. به خدا سوگند اگر ترس از اختلاف و تفرقه ميان مسلمانان و بازگشت آنان به كفر نبود و اين كه دين برگردد، تا حد توان خود برای تغيير اقدام می كرديم. و الان شما و اين دو مرد (طلحه و زبير) با من از روی رغبت بيعت كرده ايد

ص: ۱۱۱

و (خلافت را به من) واگذار نموده ايد. آن دو سپس در خواست امارت بر بصره را كردند تا اتحاد شما را برهم زده و در ميان شما اختلاف افكنند. خدايا، به خاطر اين نيرنگ و سوء نيت در مورد امت مسلمان، آنان را به سزای عملشان برسان. سپس فرمود: خدا شما را رحمت كند كه قصد پيكار با اين دو پيمان شكن ظالم و طغيانگر داريد، قبل از آنكه دير بشود، عازم شويد.

می گويم: اين مطلب را با سندی متصل و به همراه اضافاتی در باب شكايت امام عليه السلام به نقل از كتاب أمالی شيخ مفيد آورده ايم .

**[ترجمه]

«۸۷»

(۱)

وَ رَوَاهُ أَيْضاً الْمُفِيدُ فِی كِتَابِ الْكَافِيَهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: كَتَبَتْ أُمُّ الْفَضْلِ بِنْتُ الْحَارِثِ مَعَ عَطَاءٍ مَوْلَی ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِنَفِيرِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ عَائِشَهَ مِنْ مَكَّهَ فِيمَنْ نَفَرَ مَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَی الْكِتَابِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ مَا لِلَّذِينَ أَوْرَدُوا ثُمَّ أَصْدَرُوا غَدَاهَ الْحِسَابِ مِنْ نَجَاهٍ وَ لَا عُذْرٍ ثُمَّ نُودِيَ مِنْ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله الصَّلَاهَ جَامِعَهً فَخَرَجَ النَّاسُ وَ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَحَمِدَ

اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ مِمَّا رَوَاهُ فِي كِتَابِ شا الْإِرْشَادِ.

**[ترجمه]این مطلب را شیخ مفید نیز در کتاب الکافیه با سندی به نقل از امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارشان چنین آورده است: امّ فضل دختر حارث طی نامه ای خروج طلحه و زبیر و عایشه از مکه را به همراه جمعی از مردم به امام علی علیه السلام گزارش داد. پس از قرائت نامه توسط امام، محمدبن ابوبکر گفت: در روز قیامت، کسانی که وارد این معرکه شدند و سپس خارج گشتند راه نجاتی نخواهند داشت. سپس از مسجد رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ندای اذن نماز جماعت برخاست. مردم به سمت مسجد به راه افتادند. امام علیه السلام نیز عازم مسجد شد. وی پس از حمد و ستایش خداوند فرمودند: اما بعد، زمانی که خداوند تبارک و تعالی، پیامبر خود را به جوار خویش برد، [....] تا پایان آنچه که در کتاب ارشاد آورده است.

**[ترجمه]

«۸۸»

(۲)

شا، الإرشاد لَمَّا اتَّصَلَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَسِيرُ عَائِشَةَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْبَصْرَةِ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ

۱- ۸۷- الکافیه الورق ...

۲- ۸۸- رواه الشیخ المفید فی الفصل: (۱۹) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۲.

قَدْ سَارَتْ عَائِشَةُ وَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ كُلٌّ مِنْهُمَا يَدَّعِي الْخِلَافَةَ دُونَ صَاحِبِهِ وَ لَا يَدَّعِي طَلْحَةُ الْخِلَافَةَ إِلَّا أَنَّهُ ابْنُ عَمِّ عَائِشَةَ وَ لَا يَدَّعِيهَا الزُّبَيْرُ إِلَّا أَنَّهُ صِهْرُ أَبِيهَا وَ اللَّهِ لَئِنْ ظَفِرَا بِمَا يُرِيدَانِ لَيَضْرِبَنَّ الزُّبَيْرُ عُنُقَ طَلْحَةَ وَ لَيَضْرِبَنَّ طَلْحَةُ عُنُقَ الزُّبَيْرِ يُنَازِعُ هَذَا عَلَى الْمُلْكِ هَذَا وَ لَقَدْ عَلِمْتُ وَ اللَّهِ أَنَّ الرَّاكِبَةُ الْجَمَلَ لَا تَحُلُّ عُقْدَةً وَ لَا تَسِيرُ عَقَبَةً وَ لَا تَنْزِلُ مَنْزِلَةً إِلَّا إِلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ حَتَّى تُورِدَ نَفْسَهَا وَ مَنْ مَعَهَا مَوْرِداً يُقْتَلُ ثُلُثُهُمْ وَ يَهْرُبُ ثُلُثُهُمْ وَ يَرْجِعُ ثُلُثُهُمْ وَ اللَّهِ إِنَّ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ لَيَعْلَمَانِ أَنَّهُمَا مُخْطِئَانِ وَ مَا يَجْهَلَانِ وَ لَرُبَّ عَالِمٍ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ وَ اللَّهِ لَتَنْبَحَنَّهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فَهَلْ يَعْتَبِرُ مُعْتَبِرٌ وَ يَتَفَكَّرُ مُتَفَكِّرٌ لَقَدْ قَامَتِ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَأَيْنَ الْمُحْسِنُونَ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۲ -

ارشاد: زمانی که خبر خروج عایشه، طلحه و زبیر از مکه به سمت بصره به به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، امام پس از حمد و ستایش پروردگار فرمود:

ص: ۱۱۲

عایشه به سمت بصره به راه افتاد. طلحه و زبیر هر یک به تنهایی مدعی خلافت هستند. طلحه فقط به این علت که پسرعموی عایشه است ادعای خلافت دارد و زبیر نیز به علت اینکه داماد پدر اوست. به خدا قسم اگر هر کدام از آن دو در برآوردن نیّت خود موفق شوند طلحه، گردن زبیر را و زبیر گردن طلحه را خواهد زد و این حکومت عرصه منازعه آنان است. به خدا قسم می دانم که عایشه در حالی کینه جویی می کند و در حالی خروج کرده و عازم بصره است که جز به معصیت الهی عمل نمی کند و در نهایت خود و همراهانش را به ورطه ای خواهد کشاند که یک سوم آنان کشته می شوند، یک سوم آنان فرار می کنند و یک سوم دیگر از اعتقادات خود بازخواهند گشت. به خدا قسم، طلحه و زبیر می دانند که اشتباه می کنند و نسبت به آنچه که جهالت به خرج می دهند، آگاهند. چه بسیارند انسان‌های آگاهی که جهالت آنها را به کام مرگ می کشاند و آگاهی و علمشان به آنان سودی نمی رساند .

به خدا قسم سگ های «حوأب» برای عایشه پارس کردند اما آیا کسی عبرت گرفت و آیا کسی تفکری کرد. گروهی طغیانگر قیام کردند، پس نیکوکاران کجایند.

**[ترجمه]

«۸۹»

(۱)

أَقُولُ وَ رَوَاهُ أَيْضاً مُرْسَلًا فِي الْكَافِيَةِ وَ زَادَ فِي آخِرِهِ مَا لِي وَ قُرَيْشٍ أَمَا وَ اللَّهِ لَأَقْتُلَنَّهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأَقْتُلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ وَ إِنِّي لَصَاحِبُهُمْ بِالْأَمْسِ وَ مَا لَنَا إِلَيْهَا مِنْ ذَنْبٍ غَيْرُ أَنَّا خُيِّرْنَا عَلَيْهَا فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي خَيْرِنَا أَمَا وَ اللَّهِ لَا يُتْرَكُ الْبَاطِلُ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلْتَضِجُّ مِنِّي قُرَيْشٌ ضَجِيجاً.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۱ و در کتاب الکافیه نیز آن را روایت کرده است. -

شیخ مفیـد همچنین در الکافیه آن را آورده و در پایان، متن ذیل را بر آن افزوده است: مرا چه به قریش. به خدا قسم همه آنان را کافر به قتل می‌رسانم و گمراه می کُشم. من دیروز، رفیق و دوست آنان بودم. ما هیـچ گناهی در مورد ایشان نداریم جز این که بر آنان برتری داده شده‌ایم و آنان را در این خِیر خود (دین اسلام) وارد ساختیم. به خدا قسم باطل، ترک نخواهد شد مگر آن که حق از دل آن بیرون کشیده شود ان شاءالله؛ قریش باید از دست من بسیار ضجّه بزنند.

**[ترجمه]

«۹۰»

(۲)

شا، الإرشاد لَمَّا تَوَجَّهَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الْبَصْرَهِ نَزَلَ الرَّبَذَهَ فَلَقِیَهُ بِهَا آخِرُ الْحَاجِّ فَاجْتَمَعُوا لِیَسْمَعُوا مِنْ کَلَامِهِ وَ هُوَ فِی خِبَائِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَتَیْتُهُ فَوَجَدْتُهُ یَخْصِفُ نَعْلًا فَقُلْتُ لَهُ نَحْنُ إِلَی أَنْ تُصْلِحَ أَمْرَنَا أَحْوَجُ مِنَّا إِلَی مَا تَصْنَعُ فَلَمْ یُکَلِّمْنِی حَتَّی فَرَغَ مِنْ نَعْلِهِ ثُمَّ ضَمَّهَا إِلَی صَاحِبَتِهَا وَ قَالَ لِی قَوِّمْهُمَا فَقُلْتُ لَیْسَ لَهُمَا قِیمَهٌ قَالَ عَلَی ذَاکَ قُلْتُ کَسْرُ دِرْهَمٍ

---

۱ - ۸۹- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۱۹) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۱، ط النجف. و رواه أیضا فی الکافیه.

۲- ۹۰- رواه الشیخ المفید فی الفصل: (۲۰) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۲.

قَالَ وَ اللَّهِ لَهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بَاطِلًا قُلْتُ إِنَّ الْحَاجَّ اجْتَمَعُوا لِيَسْمَعُوا مِنْ كَلَامِکَ فَتَأْذَنُ لِی أَنْ أَتَكَلَّمَ فَإِنْ كَانَ حَسَناً كَانَ مِنْكَ وَ إِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِکَ كَانَ مِنِّی قَالَ لَا أَنَا أَتَكَلَّمُ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِی وَ كَانَ شَثْنَ الْكَفَّيْنِ فَآلَمَنِی ثُمَّ قَامَ فَأَخَذْتُ بِثَوْبِهِ وَ قُلْتُ نَشَدْتُکَ اللَّهَ وَ الرَّحِمَ قَالَ لَا تَنْشُدْنِی ثُمَّ خَرَجَ فَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ لَيْسَ فِی الْعَرَبِ أَحَدٌ يَقْرَأُ كِتَاباً وَ لَا يَدَّعِی نُبُوَّةً فَسَاقَ النَّاسَ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ أَمَ وَ اللَّهِ مَا زِلْتُ فِی سَاقَتِهَا مَا غَيَّرْتُ وَ لَا بَدَّلْتُ وَ لَا خُنْتُ حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَذَافِيرِهَا مَا لِی وَ لِقُرَيْشٍ أَمَ وَ اللَّهِ لَقَدْ قَاتَلْتُهُمْ كَافِرِينَ وَ لَأُقَاتِلَنَّهُمْ مَفْتُونِينَ وَ إِنَّ مَسِيرِی هَذَا عَنْ عَهْدٍ إِلَيَّ فِيهِ أَمَ وَ اللَّهِ لَأَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهِ مَا تَنْقِمُ مِنَّا قُرَيْشٌ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا عَلَيْهِمْ فَأَدْخَلْنَاهُمْ فِی حَيِّزِنَا [فِی خَيْرِنَا] وَ أَنْشَدَ-

أَدَمْتَ لَعَمْرِی شُرْبَکَ الْمَحْضَ خَالِصاً***وَ أَكْلَکَ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَهِ التَّمْرَا

وَ نَحْنُ وَهَبْنَاکَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ***عَلِيّاً وَ حُطْنَا حَوْلَکَ الْجُرْدَ وَ السُّمْرَا

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۲ -

ارشاد: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام عازم بصره بود، در ربذه توقف کرد. آخرین گروه هایی که از حج بازمی گشتند جمع شدند تا بیاناتی را از امام بشنوند. امام علیه السلام در خیمه خود بود. ابن عباس می گوید: نزد او آمدم. در حال وصله زدن کفش های خود بود، گفتم: نیاز ما به سامان بخشیدن به اوضاع بیش از کاری است که انجام می دهی. با من سخنی نگفت تا اینکه وصله زدن را تمام کرد و آنرا در کنار لنگه دیگر کفش قرار داد و به من فرمود: برایشان قیمت بگذار. گفتم: ارزشی ندارند. فرمود: با این حال قیمت بگذار! گفتم: کمتر از یک درهم می ارزند.

ص: ۱۱۳

فرمود: به خدا سوگند، این یک جفت کفش برای من محبوب تر از خلافت است مگر آنکه که بدان حق را برپا دارم و باطل را محو نمایم. گفتم: حاجیان جمع شدند تا سخنان تو را بشنوند. به من اجازه بده تا با آنان سخن بگویم اگر خوب بود، از طرف تو باشد و اگر غیر از آن بود از طرف خود من. فرمود: نه، من خودم سخن می گویم. سپس دست بر سینه ام گذاشت، دستان امام محکم بودند، سینه ام به درد آمد. سپس برخاست. پیراهنش را گرفتم و گفتم: تو را به خدا و خویشاوندی سوگند می‌دهم. فرمود: مرا قسم مده!، سپس خارج شد. مردم گرد او جمع شدند. امام علیه السلام پس از حمد و ستایش پروردگار فرمود: «ای مردم خدای عز و جل پیامبرش محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلم را بر انگیخت وقتی که در میان عرب کسی نبود که [بتواند] کتابی بخواند و دعوی نبوت کند و او مردم را به سوی راههای نجاتشان پیش برد. به خدا سوگند در این راه پایم نلغزید و آن را تغییر ندادم و عوض نکردم و خیانت نکردم تا آن که عرب دو پهلوی آن را به دست گرفت. مرا با قریش چه کار است؟! به خدا سوگند وقتی کافر بودند با آنها جنگیدم و اینک که گمراه مغرور هستنند نیز باید با آنان بجنگم و این کار من بنا به وصیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم است. به خدا سوگند باطل را خواهم درید تا حق از درون شکمش خارج شود.

قریش در پی انتقام از ما نیست مگر به جهت آن که خدای عز و جل ما را از میان آنها برگزید و ما آنها را در خیر خود داخل وارد ساختیم». سپس فرمود:

به جان خودم قسم، نوشیدن شیر صاف و خالص را ادامه دادی و با سرشیر، خرمای بی‌هسته و لذیذ خوردی.

این ما بودیم که به تو بزرگی عطا کردیم در حالی‌که تو بزرگ نبودی و ما در اطراف تو اسب و نیزه قرار دادیم از تو نگهبانی کردیم

**[ترجمه]

«۹۱»

(۱)

شا، الإرشاد وَ لَمَّا نَزَلَ علیه السلام بِذِی قَارٍ أَخَذَ الْبَیْعَهَ عَلَی مَنْ حَضَرَهُ ثُمَّ تَکَلَّمَ فَأَکْثَرَ مِنَ الْحَمْدِ لِلَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ قَدْ جَرَتْ أُمُورٌ صَبَرْنَا عَلَیْهَا وَ فِی أَعْیُنِنَا الْقَذَی تَسْلِیماً لِأَمْرِ اللَّهِ فِیمَا امْتَحَنَنَا بِهِ رَجَاءَ الثَّوَابِ عَلَی ذَلِکَ وَ کَانَ الصَّبْرُ عَلَیْهَا أَمْثَلَ مِنْ أَنْ یَتَفَرَّقَ الْمُسْلِمُونَ وَ یُسْفَکَ دِمَاؤُهُمْ

۱- ۹۱- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۲۱) مما اختار من کلم أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتابه الإرشاد، ص ۱۳۳، ط النجف.

نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ عِتْرَهُ الرَّسُولِ وَ أَحَقُّ الْخَلْقِ بِسُلْطَانِ الرِّسَالَهِ وَ مَعْدِنُ الْكَرَامَهِ الَّتِی ابْتَدَأَ اللَّهُ بِهَا هَذِهِ الْأُمَّهَ وَ هَذَا طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ لَیْسَا مِنْ أَهْلِ النُّبُوَّهِ وَ لَا مِنْ ذُرِّیَّهِ الرَّسُولِ حِینَ رَأَیَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ رَدَّ عَلَیْنَا حَقَّنَا بَعْدَ أَعْصُرٍ لَمْ یَصْبِرَا حَوْلًا وَاحِداً وَ لَا شَهْراً کَامِلًا حَتَّی وَثَبَا عَلَی دَأْبِ الْمَاضِینَ قَبْلَهُمَا لِیَذْهَبَا بِحَقِّی وَ یُفَرِّقَا جَمَاعَهَ الْمُسْلِمِینَ عَنِّی ثُمَّ دَعَا علیه السلام عَلَیْهِمَا.

**[ترجمه] – . ارشاد: ۱۳۳ –

ارشاد: زمانی که امام علی علیه السلام در ذی قار توقف نمود از همه کسانی که نزد او می آمدند بیعت گرفت آنگاه سخن گفت و بسیار حمد و ستایش پروردگار و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله را بجای آورد و سپس فرمود:

حوادثی رخ داد و ما در حالی که خار در چشم داشتیم به علت تسلیم شدن در برابر امر الهی که قصد امتحان ما را داشت و به امید ثواب الهی، بر آن صبر کردیم. صبر کردن بر آن بهتر از آن بود که در میان مسلمانان تفرقه و خونریزی روی دهد.

ص: ۱۱۴

ما اهل بیت و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته ترین افراد نسبت به رسالت و معدن کرامتی هستیم که خداوند بر این امت ارزانی داشته است. طلحه و زبیر از اهل بیت و ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. زمانی که آن دو دیدند خداوند حق ما را پس از مدتی به ما بازگرداند، به مدت یک سال و حتی یک ماه کامل، صبر نکردند و پا جای پای گذشتگان نهادند تا حق مرا پایمال و مسلمانان را از اطراف من پراکنده کنند. سپس طلحه و زبیر را نفرین کرد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام علی ذاک أی قوّمهما علی ذاک التحقیر الذی تظهره قوله نشدتک الله لعله نشده علی أن یدع الکلام إلیه إذ کان یظن أن المصلحه فی ذلک.

و قال الجوهری المحض اللبن الخالص و هو الذی لم یخالطه الماء حلوا کان أو حامضا و قال الجرد فضاء لا نبات فیه و قال السمره بضم المیم شجر الطلح و الجمع سمر و سمرات و أسمر.

**[ترجمه]سخن امام علیه السلام: «علی ذاک» یعنی: با وجود آن که ارزشی برای آن کفشها قائل نیستی برایشان قیمت بگذار. «نشدتک الله» شاید علت سوگند دادن وی آن است که اجازه سخنرانی به وی بدهد چون فکر می کرد مصلحت در آن است. جوهری می گوید: المحض: شیر خالص که چه در صورت تلخ بودن و چه در صورت شیرین بودن با آب مخلوط نشده باشد. و فرمود: الجرد: مکان بی علف، و فرمود: السمره: با ضم میم: درخت صمغ. و جمع آن سمر و سمرات و أسمر است.

**[ترجمه]

(۱)

شاء الإرشاد رَوَی عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عِمْرَانَ الْعِجْلِيُّ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ كُهَيْلٍ قَالَ: لَمَّا الْتَقَی أَهْلُ الْكُوفَهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِذِی قَارٍ حَيُّوا بِهِ ثُمَّ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَصَّنَا بِجِوَارِكَ وَ أَكْرَمَنَا بِنُصْرَتِكَ فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهِمْ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ وَ قَالَ يَا أَهْلَ الْكُوفَهِ إِنَّكُمْ مِنْ أَكْرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَقْصَدِهِمْ تَقْوِيماً وَ أَعْدَلِهِمْ سُنَّهً وَ أَفْضَلِهِمْ سَهْماً فِی الْإِسْلَامِ وَ أَجْوَدِهِمْ فِی الْعَرَبِ مَرْكَباً وَ نِصَاباً أَنْتُمْ أَشَدُّ الْعَرَبِ وُدّاً لِلنَّبِيِّ صلی الله عليه و آله وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ إِنَّمَا جِئْتُكُمْ ثِقَهً بَعْدَ اللَّهِ بِكُمْ لِلَّذِی بَذَلْتُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عِنْدَ نَقْضِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ خُلْفِهِمَا [خَلْعِهِمَا] طَاعَتِی وَ إِقْبَالِهِمَا بِعَائِشَهَ لِلْفِتْنَهِ وَ إِخْرَاجِهِمَا إِيَّاهَا مِنْ بَيْتِهَا حَتَّی أَقْدَمَاهَا الْبَصْرَهَ فَاسْتَغْوَوْا طَغَامَهَا وَ غَوْغَاءَهَا مَعَ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَنِی أَنَّ أَهْلَ الْفَضْلِ مِنْهُمْ وَ خِيَارَهُمْ فِی الدِّينِ قَدِ اعْتَزَلُوا وَ كَرِهُوا مَا صَنَعَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ ثُمَّ سَكَتَ ع

۱- ۹۲- رواه محمّد بن محمّد بن النعمان فی الفصل: (۲۲) من مختار كلام أمير المؤمنين فی الإرشاد، ص ۱۳۳.

فَقَالَ أَهْلُ الْكَوفَهِ نَحْنُ أَنْصَارُكَ وَ أَعْوَانُكَ عَلَى عَدُوِّكَ وَ لَوْ دَعَوْتَنَا إِلَى أَضْعَافِهِمْ مِنَ النَّاسِ احْتَسَبْنَا فِی ذَلِکَ الْخَیْرَ وَ رَجَوْنَاهُ فَدَعَا لَهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَثْنَى عَلَیْهِمْ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ أَنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ بَایَعَانِی طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ رَاغِبَیْنِ ثُمَّ اسْتَأْذَنَانِی فِی الْعُمْرَهِ فَأَذِنْتُ لَهُمَا فَسَارَا إِلَى الْبَصْرَهِ فَقَتَلَا الْمُسْلِمِینَ وَ فَعَلَا الْمُنْکَرَ اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِی وَ ظَلَمَانِی وَ جَنَیَانِی وَ نَکَثَا بَیْعَتِی وَ أَلَّبَا النَّاسَ عَلَیَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَ لَا تُحْکِمْ مَا أَبْرَمَا وَ أَرِهِمَا الْمَسَاءَهَ فِیمَا عَمِلَا.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۳ -

ارشاد: عبدالحمید بن عمران عجلی می گوید: زمانی که مردم کوفه با امیرالمؤمنین علیه السلام در ذی قار دیدار کردند، از وی استقبال کرده گفتند: سپاس خدایی را که ما را به همجواری تو برگزید و ما را با یاری کردن تو گرامی داشت. امام علی علیه السلام برخاست پس از ستایش و حمد خداوند فرمود:

ای مردم کوفه، شما از گرامی ترین مسلمانان، میانه روترین آنان در هدایت به دین و عادل ترین آنها در روش هستید که بالاترین سهم را در اسلام داشته و اصیل ترین و باریشه ترین مردم در میان عرب هستید که بالاترین محبت را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیه السلام او در دل دارید. به این دلیل به سوی شما آمدم که پس از خدا به شما اعتماد دارم. این اعتماد من به علت کارهایی است که پس از پیمان شکنی طلحه و زبیر و سرپیچی آنان از اطاعت من و روی آوردن به عایشه برای فتنه انگیزی و خارج نمودن وی از خانه خود و آوردن به بصره، انجام داده اید. آنان اوباش و اراذل بصره را بگمراهی انداختند، هرچند به من خبر رسیده است که برخی از مردم صاحب فضل و مؤمن از این اقدام آنان کناره گرفتند و اقدامات طلحه و زبیر را تقبیح کرده اند. سپس امام سکوت کرد.

ص: ۱۱۵

مردم کوفه گفتند: برای رویارویی با دشمنت، ما یار و پشتیبان تو هستیم حتی اگر ما را به مقابله با چندین برابر تعداد آنان نیز بفرستی ما در آن خیر می‌بینیم .

سپس امام علیه‌السلام با قدردانی، برای آنان دعا کرده و فرمود: ای مسلمانان دانستید که طلحه و زبیر با میل و رغبت خود با من بیعت کردند. سپس از من برای انجام عمره اجازه خواستند و من اجازه دادم اما آن‌دو به بصره رفتند و مسلمانان را کشتند و اعمال زشت را مرتکب شدند. خدایا آن‌دو پیوند مرا گسستند بر من ظلم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند. خدایا آنچه را بستند تو بگشا و آنچه را محکم رشته اند پایدار مفرما و در آنچه برای آن تلاش می کنند بدی نصیب شان کن.

**[ترجمه]

بیان

الطغام بالفتح أوغاد الناس الواحد و الجمع فیه سواء و الغوغاء الجراد بعد الدباء و به سمی الغوغاء و الغاغه من الناس و هم الکثر

المختلطون ذكره الجوهری.

**[ترجمه]«الطغام»: بـا فتحه، به مردمان سـفله گفته می‌شود که جمع و مفرد آن یکی است. «الغوغاء»: جراد بعـد از دباء نوعی ملـخ که نمی‌پرد است و به همین خاطر غوغاء نامیـده شـده است. الغاغه من الناس: فراوانی و اختلاط از هر قوم و نژاد. این قول جوهری است.

**[ترجمه]

«۹۳»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ کَلَامِهِ علیه السلام وَ قَدْ نَفَرَ مِنْ ذِی قَارٍ مُتَوَجِّهاً إِلَی الْبَصْرَهِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی فَرَضَ الْجِهَادَ وَ عَظَّمَهُ وَ جَعَلَهُ نُصْرَهً لَهُ وَ اللَّهِ مَا صَلَحَتْ دُنْیَا قَطُّ وَ لَا دِینٌ إِلَّا بِهِ وَ إِنَّ الشَّیْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجْلَبَ خَیْلَهُ وَ شَبَّهَ فِی ذَلِکَ وَ خَدَعَ وَ قَدْ بَانَتِ الْأُمُورُ وَ تَمَحَّضَتْ وَ اللَّهِ مَا أَنْکَرُوا عَلَیَّ مُنْکَراً وَ لَا جَعَلُوا بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ نَصَفاً وَ إِنَّهُمْ لَیَطْلُبُونَ حَقّاً تَرَکُوهُ وَ دَماً سَفَکُوهُ وَ لَئِنْ کُنْتُ شَرِکْتُهُمْ فِیهِ إِنَّ لَهُمْ نَصِیبَهُمْ مِنْهُ وَ لَئِنْ کَانُوا وَلُوهُ دُونِی فَمَا تَبِعَتُهُ إِلَّا قِبَلَهُمْ وَ إِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَی أَنْفُسِهِمْ وَ إِنِّی لَعَلَی بَصِیرَتِی مَا الْتَبَسَتْ عَلَیَّ وَ إِنَّهَا لَلْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ فِیهَا اللَّحْمُ وَ اللُّحْمَهُ قَدْ طَالَتْ هِینَتُهَا وَ أَمْکَنَتْ دِرَّتُهَا یَرْضَعُونَ أُمّاً فَطَمَتْ وَ یُحْیُونَ بَیْعَهً تُرِکَتْ لِیَعُودَ الضَّلَالُ إِلَی نِصَابِهِ مَا أَعْتَذِرُ مِمَّا فَعَلْتُ وَ لَا أَتَبَرَّأُ مِمَّا صَنَعْتُ

ص: ۱۱۶

۱- ۹۳- رواه محمّد بن محمّد رحمه اللّه فی الفصل: (۲۳) من مختار کلام علیّ علیه السلام فی الإرشاد ۱۳۴.

فَيَا خَيْبَةً لِلدَّاعِي وَ مَنْ دَعَا لَوْ قِيلَ لَهُ إِلَى مَنْ دَعْوَتُكَ وَ إِلَى مَنْ أَجَبْتَ وَ مَنْ إِمَامُكَ وَ مَا سُنَّتُهُ إِذاً لَزَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَ لَصَمَتَ لِسَانُهُ فَمَا نَطَقَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ وَ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَلْقَوْنَ بَعْدَهُ رِيّاً أَبَداً وَ إِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ عُذْرِهِ فِيهِمْ إِذْ أَنَا دَاعِيهِمْ فَمُعَذِّرٌ إِلَيْهِمْ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقْبَلُوا فَالتَّوْبَةُ مَبْذُولَةٌ وَ الْحَقُّ مَقْبُولٌ وَ لَيْسَ عَلَى اللَّهِ كُفْرَانٌ وَ إِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ فَكَفَى بِهِ شَافِياً مِنْ بَاطِلٍ وَ نَاصِراً لِمُؤْمِنٍ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۴ - ارشاد: از فرمایشات امام علی علیه السلام پس از عزیمت از ذی‌قار به سمت بصره: امام پس از حمد و ستایش خداوند و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما بعد، خداوند تعالی جهاد را واجب و با عظمت شمرده و آن را مایه نصرت خود قرار داد. به خدا سوگند اصلاح دین و دنیا فقط در گرو آن است. شیطان پیروان و یاران خود را گرد آورده است. شیطان با چهره آنان پدیدار گشته و فریب‌کاری می کند. مردم را در این باره به شبهه انداخته، در صورتی که جریان ها آشکار شده و از پرده های فریبنده (شیطانی) بیرون آمده است. به خدا سوگند بر کارهای من ایرادی نگرفته اند، و میان من و خود انصاف را حاکم قرار نداده اند. اینان از من حقی را می‌خواهند که خود بدان پشت کرده‌اند و از من انتقام خونی را می‌خواهند بگیرند که خود ریخته اند و اگر من هم در این حادثه نقش داشته‌ام آنان نیز در این حادثه سهیم‌اند و اگر خود به تنهائی این کار را انجام داده اند پس بازخواست آن نزد خودشان است (باید از خود آنها باز خواست شود). بزرگترین برهان آنان به زیان خودشان می باشد. من بر پایه بینائی و بصیرت اقدام می‌کنم و چیزی بر من مشتبه و پوشیده نیست. اینان همان سرکشانند که گمان می شود در آنها افراد اصلی صحابه و نزدیکان پیامبر وجود دارند، این گروه همانند شتری است که سکون آن طولانی شده است و از آن دوشیده اند، می خواهند از پستانی بنوشند که از شیر خالی شده و بیعتی که متروک مانده (بیعت با عثمان) احیا کنند و می خواهند بدین وسیله دوباره گمراهی را حاکم کنند. به خاطر آنچه انجام داده‌ام پوزش نمی خواهم و از آنچه انجام داده‌ام بیزاری نمی جویم.

پس نومیدی باد بر کسی که مرا به جنگ فرا می‌خواند. اگر به او گفته شود: طرف دعوت تو کیست؟ و به چه کسی پاسخ دعوت داده ای؟ و امام تو کیست و روش او چیست؟ آنگاه است که باطل از جای خود کنده شود و زبانش از گفتار باز ماند و به خدا سوگند برای آنان حوضی را پر کنم که خود آب آن را بکشم (میدان نبردی تهیه دیده که آنها را نابود سازم) بدانسان که از آن بیرون نیایند، و پس از این هرگز سیراب نشوند، و من به حجت خدا بر ایشان و عذر او در باره اینان راضی هستم، زیرا آنها را براه حق دعوت کردم و عذر من پذیرفته است، پس اگر بازگشت کرده پذیرفتند، بازگشت و توبه آنان پذیرفته خواهد شد. کفر ایشان زیانی بخداوند نرساند و اگر توبه نکرده و سرباز زنند برندگی شمشیر را به آنان حواله می کنم که خداوند برای بهبودی از باطل کفایت کند و شخص با ایمان را یاری دهد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام فیها اللحم و اللحمه لحم کل شی ء لبه و اللحمه بالضم القرابه أی فیها من یظن الناس أنهم لب الصحابه و فیهم

من یـدعی قرابه الرسول کالزبیر و فی بعض النسـخ الحمأ و الحمه کما مر (۱) قد طالت هینتها الهینه و الرفق و السـکون شبه علیه السـلام تلـک الفئه و فتنتها بناقه طال سـکونها و أمکنت من حلبها کنایه عن اسـتمرار الفتنه و تمکنها فی أهل الجهل و فی بعض النسخ هلبتها قال الجوهری الهلبه ما غلظت من شعر الذنب و هلبه الزمان شدته.

**[ترجمه]سـخن امام علیه السـلام: « فیها اللحم و اللحمه»: گوشت هر چیز یعنی مغز و اصل آن. «اللحمه» با ضـمه: یعنی قرابت. یعنی برخی افراد را مردم صـحابه راستین و اصـیل پیامبر صلی الله علیه و آله میدانند. برخی هم هستند که ادعای خویشاوندی با آن حضـرت را می کننـد مثل زبیر. در برخی نسـخه‌ها «الحمأ» و «الحمه» آمده است. چنان که گذشت. «قد طالت هینتها»: الهینه: همراهی و سـکون. امـام این گروه و فتنه‌انگیزی آنـان را به شتری تشبیه کرده که مـدت زیادی در مکانی توقف داشـته و اجازه دوشـیدن خود را داده است، کنایه از استمرار فتنه و رسوخ آن در اهل جهالت. در برخی نسخه‌ها «هلبتها» آمده است. الجوهری می گوید: الهلبه یعنی قسمت ضخیم موی دم حیوان. هلبه الزمان یعنی سختی زمان .

**[ترجمه]

«۹۴»

(۲)

قب، المناقب لابن شـهرآشوب بَلَغَ عَائِشَهَ قَتْلُ عُثْمَانَ وَ بَیْعَهُ عَلِیٍّ بِسَرِفٍ فَانْصَرَفَتْ إِلَی مَکَّهَ تَنْتَظِرُ الْأَمْرَ فَتَوَجَّهَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ کَرِیزٍ فَعَزَمُوا عَلَی قِتَالِ عَلِیٍّ وَ اخْتَارُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لِلْإِمَامَهِ فَقَالَ أَ تُلْقُونَنِی بَیْنَ مَخَالِبِ عَلِیٍّ وَ أَنْیَابِهِ ثُمَّ أَدْرَکَهُمْ یَعْلَی بْنُ مُنَبِّهٍ قَادِماً مِنَ الْیَمَنِ وَ أَقْرَضَـهُمْ سِتِّینَ أَلْفَ دِینَارٍ وَ الْتَمَسَتْ عَائِشَهُ مِنْ أُمِّ سَلَمَهَ الْخُرُوجَ فَأَبَتْ وَ سَأَلَتْ حَفْصَهَ فَأَجَابَتْ ثُمَّ خَرَجَتْ عَائِشَهُ فِی أَوَّلِ نَفْرٍ فَکَتَبَ الْوَلِیدُ بْنُ عُتْبَهَ:

ص: ۱۱۷

۱- تقدم فی شرح الحدیث: (۳۷)- و هو المختار: (۱۳۵) من نهج البلاغه- ص ۴۰۸.

۲- ۹۴- رواه فی عنوان: «ما ظهر منه علیه السلام فی حرب الجمل» من مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۳۵ طبع النجف.

بَنِی هَاشِمٍ رُدُّوا سِلَاحَ ابْنِ أَخْتِكَمْ***وَ لَا تَهِبُوهُ لَا تَحِلَّ مَوَاهِبُهُ

وَ أَيْضاً أَنْشَأَ الْوَلِيدُ لَمَّا ظَفَرَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام:

أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ عِنْدِی الْخَبَرُ***بِأَنَّ الزُّبَيْرَ أَخَاكُمْ غَدَرَ

وَ طَلْحَهَ أَيْضاً حَذَا فِعْلَهُ***وَ يَعْلَی بْنَ مُنَبِّهٍ فِيمَنْ نَفَرَ

فَأَنْشَأَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَبْيَاتاً مِنْهَا:

فِتَنٌ تَحُلُّ بِهِمْ وَ هُنَّ شَوَارِعُ***تُسْقَی أَوَاخِرُهَا بِكَأْسِ الْأُوَلِ

فِتَنٌ إِذَا نَزَلَتْ بِسَاحَهِ أُمَّهٍ***أَذِنَتْ بِعَدْلٍ بَيْنَهُمْ مُتَنَفِّلٍ

فَقَدِمَتْ عَائِشَهُ إِلَی الْحَوْأَبِ وَ هُوَ مَاءٌ نُسِبَ إِلَی الْحَوْأَبِ بِنْتِ كُلَيْبِ بْنِ وَبَرَهَ فَصَاحَتْ كِلَابُهَا فَقَالَتْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ رُدُّونِی وَ ذَكَرَ الْأَعْثَمُ فِی الْفُتُوحِ وَ الْمَاوَرْدِیُّ فِی أَعْلَامِ النُّبُوَّهِ وَ شِيرَوَيْهِ فِی الْفِرْدَوْسِ وَ أَبُو يَعْلَی فِی الْمُسْنَدِ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ فِی فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُوَفَّقُ فِی الْأَرْبَعِينَ وَ شُعْبَهُ وَ الشَّعْبِیُّ وَ سَالِمُ بْنُ أَبِی الْجَعْدِ فِی أَحَادِيثِهِمْ وَ الْبَلَاذُرِیُّ وَ الطَّبَرِیُّ فِی تَارِيخَيْهِمَا أَنَّ عَائِشَهَ لَمَّا سَمِعَتْ نُبَاحَ الْكِلَابِ قَالَتْ أَیُّ مَاءٍ هَذَا فَقَالُوا الْحَوْأَبُ قَالَتْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ إِنِّی لَهِيَهْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ عِنْدَهُ نِسَاؤُهُ يَقُولُ لَيْتَ شِعْرِی أَيَّتُكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ وَ فِی رِوَايَهِ الْمَاوَرْدِیِّ أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَخْرُجُ فَتَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ يُقْتَلُ مِنْ يَمِينِهَا وَ يَسَارِهَا قَتْلَی كَثِيرَهٌ تَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ تُقْتَلُ فَلَمَّا نَزَلَتِ الْخُرَيْبَهَ قَصَدَهُمْ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ وَ حَارَبَهُمْ فَتَدَاعَوْا إِلَی الصُّلْحِ فَكَتَبُوا بَيْنَهُمْ كِتَاباً أَنَّ لِعُثْمَانَ دَارَ الْإِمَارَهِ وَ بَيْتَ الْمَالِ وَ الْمَسْجِدَ إِلَی أَنْ يَصِلَ إِلَيْهِمْ عَلِیٌّ فَقَالَ طَلْحَهُ لِأَصْحَابِهِ فِی السِّرِّ وَ اللَّهِ لَئِنْ قَدِمَ عَلِیٌّ الْبَصْرَهَ لَنُؤْخَذَنَّ بِأَعْنَاقِنَا فَأَتَوْا عَلَی عُثْمَانَ بَيَاتاً فِی لَيْلَهٍ ظَلْمَاءَ وَ هُوَ يُصَلِّی بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ الْآخِرَهَ وَ قَتَلُوا مِنْهُمْ خَمْسِينَ رَجُلًا وَ اسْتَأْسَرُوهُ وَ نَتَفُوا شَعْرَهُ وَ حَلَقُوا رَأْسَهُ وَ حَبَسُوهُ

ص: ۱۱۸

فَبَلَغَ ذَلِکَ سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ فَکَتَبَ إِلَیْهِمَا أَعْطِی اللَّهَ عَهْداً لَئِنْ لَمْ تُخلّوا سَبِیلَهُ لَأَبْلُغَنَّ مِنْ أَقْرَبِ النَّاسِ إِلَیْکما فَأَطْلَقُوهُ ثُمَّ بَعَثَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَیْرِ فِی جَمَاعَهٍ إِلَی بَیْتِ الْمَالِ فَقَتَلَ أَبَا سَالِمَهَ الزُّطِّیَّ فِی خَمْسِینَ رَجُلًا وَ بَعَثَتْ عَائِشَهُ إِلَی أَحْنَفَ تَدْعُوهُ فَأَبَی وَ اعْتَزَلَ بِالْجَلْحَاءِ مِنَ الْبَصْرَهِ فِی فَرْسَخَیْنِ وَ هُوَ فِی سِتَّهِ آلَافٍ فَأَمَّرَ عَلِیٌّ سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ عَلَی الْمَدِینَهِ وَ قُثَمَ بْنَ الْعَبَّاسِ عَلَی مَکَّهَ وَ خَرَجَ فِی سِتَّهِ آلَافٍ إِلَی الرَّبَذَهِ وَ مِنْهَا إِلَی ذِی قَارٍ وَ أَرْسَلَ الْحَسَنَ وَ عَمَّاراً إِلَی الْکُوفَهِ وَ کَتَبَ إِلَیْهِمْ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ وَلِیِّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی أَهْلِ الْکُوفَهِ جَبْهَهِ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ ثُمَّ ذَکَرَ فِیهِ قَتْلَ عُثْمَانَ وَ فِعْلَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ عَائِشَهَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ دَارَ الْهِجْرَهِ قَدْ قَلَعَتْ بِأَهْلِهَا وَ قَلَعُوا بِهَا وَ جَاشَتْ جَیْشَ الْمِرْجَلِ وَ قَامَتِ الْفِتْنَهُ عَلَی الْقُطْبِ فَأَسْرِعُوا إِلَی أَمِیرِکُمْ وَ بَادِرُوا عَدُوَّکُمْ فَلَمَّا بَلَغَا الْکُوفَهَ قَالَ أَبُو مُوسَی الْأَشْعَرِیُّ یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً الْآیَهَ فَسَکَّتَهُ عَمَّارٌ فَقَالَ أَبُو مُوسَی هَذَا کِتَابُ عَائِشَهَ تَأْمُرُنِی أَنْ تَکُفَّ أَهْلَ الْکُوفَهِ فَلَا تَکُونَنَّ لَنَا وَ لَا عَلَیْنَا لِیَصِلَ إِلَیْهِمْ صَلَاحُهُمْ فَقَالَ عَمَّارٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَمَرَهَا بِالْجُلُوسِ فَقَامَتْ وَ أَمَرَنَا بِالْقِیَامِ لِنَدْفَعَ الْفِتْنَهَ فَنَجْلِسُ فَقَامَ زَیْدُ بْنُ صُوحَانَ وَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ فِی أَصْحَابِهِمَا وَ تَهَدَّدُوهُ فَلَمَّا أَصْبَحُوا قَامَ زَیْدُ بْنُ صُوحَانَ وَ قَرَأَ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ الْآیَاتِ ثُمَّ قَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ سِیرُوا إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ انْفِرُوا إِلَیْهِ أَجْمَعِینَ تصببوا [تُصِیبُوا] الْحَقَّ رَاشِدِینَ ثُمَّ قَالَ عَمَّارٌ هَذَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ یَسْتَنْفِرُکُمْ فَأَطِیعُوهُ فِی کَلَامٍ لَهُ

وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صلوات الله علیهما أَجِيبُوا دَعْوَتَنَا وَ أَعِينُونَا عَلَى مَا بُلِينَا بِهِ فِي كَلَامٍ لَهُ فَخَرَجَ قَعْقَاعُ بْنُ عَمْرٍو وَ هِنْدُ بْنُ عَمْرٍو وَ هَيْثَمُ بْنُ شِهَابٍ وَ زَيْدُ بْنَ صُوحَانَ وَ الْمُسَيَّبُ بْنُ نَجَبَهَ وَ يَزِيدُ بْنُ قَيْسٍ وَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ ابْنُ مَخْدُوجٍ وَ الْأَشْتَرُ يَوْمَ الثَّالِثِ فِي تِسْعَهِ آلَافٍ فَاسْتَقْبَلَهُمْ عَلِيٌّ عَلَى فَرْسَخٍ وَ قَالَ مَرْحَباً بِكُمْ أَهْلَ الْكُوفَهِ وَ فِئَهَ الْإِسْلَامِ وَ مَرْكَزَ الدِّينِ فِي كَلَامٍ لَهُ وَ خَرَجَ إِلَى عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ مِنْ ربیعته [رَبِيعَهَ] ثَلَاثَهُ آلَافِ رَجُلٍ وَ بَعَثَ الْأَحْنَفُ إِلَيْهِ إِنْ شِئْتَ أَتَيْتُكَ فِي مِائَتَيْ فَارِسٍ فَكُنْتُ مَعَكَ وَ إِنْ شِئْتَ اعْتَزَلْتُ بِبَنِي سَعْدٍ فَكَفَفْتُ عَنْكَ سِتَّهَ آلَافِ سَيْفٍ فَاخْتَارَ علیه السلام اعْتِزَالَهُ..

الْأَعْثَمُ فِي الْفُتُوحِ أَنَّهُ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِمَا أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَ لَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى أَكْرَهُونِي وَ أَنْتُمَا مِمَّنْ أَرَادَ بَيْعَتِي ثُمَّ قَالَ علیه السلام بَعْدَ كَلَامٍ وَ دَفْعُكُمَا هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ لَكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا.

الْبَلَاذُرِيُّ لَمَّا بَلَغَ عَلِيّاً قَوْلُهُمَا مَا بَايَعْنَاهُ إِلَّا مُكْرَهَيْنِ تَحْتَ السَّيْفِ قَالَ أَبْعَدَهُمَا اللَّهُ أَقْصَى دَارٍ وَ أَحَرَّ نَارٍ (۱).

الْأَعْثَمُ وَ كَتَبَ إِلَى عَائِشَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكِ خَرَجْتِ مِنْ بَيْتِكِ عَاصِيَهً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ تَطْلُبِينَ أَمْراً كَانَ عَنْكِ مَوْضُوعاً ثُمَّ تَزْعُمِينَ أَنَّكِ تُرِيدِينَ الْإِصْلَاحَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَخَبِّرِينِي مَا لِلنِّسَاءِ وَ قَوْدِ الْعَسَاكِرِ وَ الْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ

ص: ۱۲۰

۱- رواه البلاذری فی الحدیث: (۲۸۲) من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من أنساب الاشراف: ج ۱/ الورق ۱۷۲// و فی ط: ۱، ج ۲، ص ۲۲۲.

وَ طَلَبْتِ كَمَا زَعَمْتِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ عُثْمَانُ رَجُلٌ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ وَ أَنْتِ امْرَأَهٌ مِنْ بَنِی تَیْمِ بْنِ مُرَّهَ وَ لَعَمْرِی إِنَّ الَّذِی عَرَضَکِ لِلْبَلَاءِ وَ حَمَلَکِ عَلَی الْعَصَبِیَّهِ لَأَعْظَمُ إِلَیْکِ ذَنْباً مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ وَ مَا غَضِبْتِ حَتَّی أُغْضِبْتِ وَ لَا هِجْتِ حَتَّی هُیِّجْتِ فَاتَّقِی اللَّهَ یَا عَائِشَهُ وَ ارْجِعِی إِلَی مَنْزِلِکِ وَ أَسْبِلِی عَلَیْکِ سِتْرَکِ (۱) وَ قَالَتْ عَائِشَهُ قَدْ جَلَّ الْأَمْرُ عَنِ الْخِطَابِ احْکُمْ کَمَا تُرِیدُ فَلَنْ نَدْخُلَ فِی طَاعَتِکَ فَأَنْشَأَ حبیب [خُبَیْبُ] بْنُ یَسَافٍ الْأَنْصَارِیُّ:

أَبَا حَسَنٍ أَیْقَظْتَ مَنْ کَانَ نَائِماً***وَ مَا کَانَ مَنْ یُدْعَی (۲) إِلَی الْحَقِّ یَتْبَعُ

وَ إِنَّ رِجَالًا بَایَعُوکَ وَ خَالَفُوا***هَوَاکَ وَ أَجْرَوْا فِی الضَّلَالِ وَ ضَیَّعُوا

وَ طَلْحَهُ فِیهَا وَ الزُّبَیْرُ قَرِینُهُ***وَ لَیْسَ لِمَا لَا یَدْفَعُ اللَّهُ مَدْفَعٌ

وَ ذِکْرُهُمْ قَتْلَ ابْنِ عَفَّانَ خُدْعَهٌ***هُمْ قَتَلُوهُ وَ الْمُخَادِعُ یُخْدَعُ

وَ سَأَلَ ابْنُ الْکَوَّاءِ وَ قَیْسُ بْنُ عَبَّادٍ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَنْ قِتَالِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ فَقَالَ إِنَّهُمَا بَایَعَانِی بِالْحِجَازِ وَ خَلَعَانِی بِالْعِرَاقِ فَاسْتَحْلَلْتُ قِتَالَهُمَا لِنَکْثِهِمَا بَیْعَتِی.

تَارِیخَیِ الطَّبَرِیِّ وَ الْبَلاذُرِیِّ أَنَّهُ ذَکَرَ مَجِی ءَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ إِلَی الْبَصْرَهِ قَبْلَ الْحَسَنِ (۳) فَقَالَ یَا سُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا کَانَ لِلْقَوْمِ عُقُولٌ أَنْ یَقُولُوا وَ اللَّهِ مَا قَتَلَهُ غَیْرُکُمْ.

۱- الحدیث مذکور فی وقعه الجمل من تاریخ الفتوح للأعثم: ج ص ... و فی ترجمته ص ۱۷۴، ط ۱. وللکلام مصادر بعضها مذکور فی ذیل المختار: (۲۸) من باب الکتب من نهج السعاده ج ۵ من ۶۶ ط ۱.

۲- هذا هو الظاهر، و فی الأصل المطبوع من بحار الأنوار: «و من کان یدعی إلی الحق یتبع».

۳- هذا هو الصواب و المراد منه هو الحسن البصری، و فی طبع الکمبانی من البحار: «قبل الجیش».

تاریخ الطبری قال یونس النحوی: فکرت فی أمر علی و طلحه و الزبیر إن کانا صادقین أن علیا قتل عثمان فعثمان هالک و إن کذبا علیه فهما هالکان:

تاریخ الطبری قال رجل من بنی سعد:

صنتم حلائلکم و قدتم أمکم***هذا لعمری قله الإنصاف

أمرت بجر ذیولها فی بیتها*** فهوت تشق البید بالإیجاف

عرضا یقاتل دونها أبناؤها*** بالنبل و الخطی و الأسیاف

و أنفذ أمیر المؤمنین زید بن صوحان و عبد الله بن عباس فوعظاها و خوفاها.

وَ فِی کِتَابِ رامش افزای أَنَّهَا قَالَتْ لَا طَاقَهَ لِی بِحُجَجِ عَلِیٍّ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا طَاقَهَ لَکِ بِحُجَجِ الْمَخْلُوقِ فَکَیْفَ طَاقَتُکِ بِحُجَجِ الْخَالِقِ.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۳۳۵ - مناقب ابن شهر آشوب: خبر کشته شدن عثمان و بیعت مردم با امام علی علیه السلام در «سرف» به عایشه رسید لذا عازم مکه شد و مترصد اوضاع. طلحه و زبیر و عبدالله بن عامر بن کریز نیز به مکه رفتند. آنان تصمیم گرفتند با علی علیه السلام بجنگند لذا عبدالله بن عمر را بعنوان خلیفه برگزیدند. وی گفت: آیا قصد دارید مرا در دستان و دندان علی گرفتار کنید سپس یعلی بن منبه که از یمن آمده بود نزد آنان رفت و شصت هزار دینار به آنان قرض داد. عایشه از ام سلمه خواست تا به آنان ملحق شود اما او نپذیرفت. عایشه این درخواست را با حفصه مطرح نمود که او قبول کرد سپس با اولین گروه خروج کرد.

ولید بن عتبه نوشت:

ص: ۱۱۷

ای بنی هاشم سلاح پسر خواهرتان را بازگردانید و آن را بذل و بخشش نکنید چون عطایای او حلال نیستند.

و همچنین هنگامی که امام علی علیه السلام پیروز شد، ولید شعر ذیل را سرود:

ای مردم خبردار شدم که برادرتان زبیر خیانت کرد.

و طلحه نیز او را همراهی کرد و یعلی بن منبه نیز در میان افرادی بود که خروج کردند.

امیرالمومنین علیه السلام سرود:

آشوب ها دامن ملت را می گیرد در حالی که آبگاه‌هایی است و دنبال آن فتنه ها از حوادث آغاز آن مشروب و تقویت می

گردد.

آشوبهائی است که به میدان هر ملتی فرود آمد و مردان عدالت پیشه و مخلص آنها را فرا می خواند.

سپس عایشه به حَوأب رسید. حَوأب نام چشمه‌ای است که به حَوأب بنت کلیب بن وبره منسوب است. سگهای آنجا به او پارس کردند وی گفت: انا لله و انا الیه راجعون (همه از خداییم و همه بسوی او باز می گردیم) مرا بازگردانید. اعثم در الفتوح، المارودی در اعلام النبوه، شیرویه در الفردوس، ابو یعلی در المسند، ابن مردویه در فضائل امیرالمومنین، الموفق در الاربعین و نیز شعبه و الشعبی و سالم بن ابی الجعد در احادیث خود و بلاذری و طبری در تاریخ خود آورده‌اند که هنگامی که عایشه صدای پارس کردن سگها را شنید گفت: نام این چشمه چیست؟ گفتند: حَوأب. او گفت: انا لله و انا الیه راجعون. من خودم از پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور همسرانش شنیدم که فرمود: ای کاش می‌دانستم که سگهای حواَب به کدامیک از شما پارس خواهند کرد.

در روایتی که مارودی نقل کرده این‌گونه آمده است که: ای کاش می‌دانستم که کدامیک از شما سوار بر شتر نر پر مو خواهد شد و خروج نموده و سگهای حواَب برای وی پارس خواهند کرد در راست و چپ او افراد زیادی کشته شده اما او در آستانه مرگ نجات خواهد یافت.

زمانی که آنان به «خُرَیبه» رسیدند عثمان بن حنیف بسوی آنان حرکت کرد و با آنان درگیر شد. آنان درخواست کردند که با عثمان صلح کنند لذا پیمانی را بین خود نوشتند با این مضمون که ریاست دارالاماره و بیت المال و مسجد از آن عثمان باشد تا اینکه امام علی علیه السلام به آنان رسید. طلحه در خفا به یارانش گفت: به خدا قسم اگر پای علی به بصره برسد گردن همه ما زده خواهد شد. لذا در تاریکی شب به سوی عثمان آمدند وی در مسجد در حال ادای فریضه عشاء برای مردم بود. پنجاه نفر از مردم را کشتند و قصد اسارات او را کردند لذا موهای او را کَندند و وی را پس از تراشیدن سرش، زندانی کردند.

ص: ۱۱۸

این خبر به گوش سهل بن حنیف رسید وی طی نامه‌ای به طلحه و زبیر نوشت: به خدا قسم اگر او را آزاد نکنید با مردم به سوی شما حرکت خواهم کرد. آنان عثمان را آزاد کردند. سپس طلحه و زبیر، عبدالله بن زبیر را به همراه گروهی عازم بیت المال کردند. عبدالله، ابو سالمه الزطی را به همراه پنجاه نفر به قتل رساند. عایشه با ارسال پیکی نزد احنف وی را به پیوستن به خود دعوت نمود اما او نپذیرفت و به همراه شش هزار نفر از بصره عازم بیابانی در دو فرسخی این شهر شد .

علی به سهل بن حنیف در مدینه و قثم بن عباس در مکه دستور عزیمت صادر کرد و خود به همراه شش هزار نفر بسمت ربذه و از آنجا بسوی ذی‌قار حرکت نمود و حسن و عمار را عازم کوفه کرد و به مردم کوفه چنین نوشت: از بنده خدا و ولی او علی امیرالمومنین به مردم کوفه، جبهه انصار و سرآمد قوم عرب؛ سپس کشته شدن عثمان بن عفان و اقدامات طلحه و زبیر و عایشه را متذکر شد و فرمود: آگاه باشید مدینه مردم را یک پارچه بیرون راند و مردم نیز برای سرکوبی آشوب از او فاصله گرفتند. دیگر حوادث آشوب به جوش آمد و فتنه ها بر پایه های خود ایستاد. پس به سوی فرمانده خود بشتابید، و در جهاد با

دشمن بر یکدیگر پیشی گیرید.

هنگامی که حسن علیه السلام و عمار به کوفه رسیدند ابوموسی اشعری گفت: ای مردم کوفه، از خدا بترسید «خود را نکشید خداوند به شما مهربان است» و «هرکس مومنی را عمدا به قتل برساند...ادامه آیه». عمار او را ساکت نمود. ابوموسی گفت این نامه عایشه است که به من دستور داده که مردم کوفه تا زمان رسیدن صلاح خود، آرام بنشینند و نه بر علیه ما و نه به نفع ما اقدام نکنند.

عمار گفت: خداوند متعال به وی دستور خانه‌نشینی داده اما او قیام کرده است. خداوند به ما نیز فرمان دفع فتنه داده است حال باید سکوت کرد؟. زید بن صوحان و مالک اشتر به همراه یاران خود برخاستند و ابوموسی را تهدید نمودند در این حال زید بن صوحان آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لاـ يُفْتَنُون» {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟} و آیات پس از آن را قرائت کرد. سپس گفت: ای مردم همگی به سوی امیرالمومنین حرکت کنید و با پایمردی حق را دریابید. عمار گفت: این [علی] پسر عموی رسول خداست که شما را برای یاری خود در جنگ می طلبد پس در این مساله از او اطاعت کنید.

ص: ۱۱۹

حسن بن علی علیهما السلام طی سخنانی فرمود: درخواست ما را اجابت کرده و ما را در این واقعه که در آن قرار گرفته‌ایم یاری نمایید.

قعقاع بن عمرو، هند بن عمرو، هیثم بن شهاب، زید بن صوحان، مسیب بن نجبه، یزید بن قیس، حجر بن عدی، ابن مخدوج و مالک اشتر در روز سوم به همراه نُه هزار نفر از کوفه خارج شدند. علی علیه السلام در فاصله یک فرسخی شهر از آنان استقبال کرد و در سخنانی فرمود: درود بر شما مردم کوفه و گروه مسلمین و مرکز دین. همچنین سه هزار نفر از شیعیان علی از بصره عازم سپاه وی شدند. احنف به وی پیام فرستاد که اگر بخواهی با دویست سواره نظام به سوی تو می‌آیم و اگر بخواهی بنی سعد را از کارزار برحذر می‌دارم دارم تا بدین طریق خطر شش هزار شمشیر را خنثی می کنم امام ترجیح دادند او بنی سعد را از همراهی ناکثین منصرف کند...

اعثم در الفتوح می‌نویسد: امیرالمومنین علیه السلام خطاب به طلحه و زبیر نوشت:

پس از یاد خدا و درود، شما می دانید که من برای حکومت در پی مردم نرفته، تا آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان برخلاف میلم با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستند و بیعت کردند. سپس فرمود: اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید (و بیعت نمی کردید) آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

بلاذری می گوید: زمانی که سخن طلحه و زبیر که گفته بودند ما با اکراه و با زور شمشیر با او بیعت کردیم به علی رسید، وی فرمود: خداوند آنان را در دورترین نقطه و در سوزان‌ترین آتش جهنم سکنی دهد. - . انساب الاشراف ۲: ۲۲۲ -

اعثم می‌گوید: امام خطاب به عایشه نوشت: اما بعد: تو با تخطی از امر خداوند عزوجل و رسولش محمد صلی الله علیه و آله، برای طلب چیزی که برای تو واجب نیست خروج کردی و پنداشتی که در میان مسلمانان به اصلاح می‌پردازی. بگو زنان را چه به فرماندهی نظامیان و اصلاح میان مردم؟!

ص: ۱۲۰

تو آن‌گونه که پنداشتی طالب خون عثمان شده‌ای حال آنکه عثمان از بنی امیه بود و تو از بنی تمیم بن مُرّه. قسم به جانم، آنچه که تو را در معرض بلاء قرار داد و تو را وادار به تعصب کرد گناهی بالاتر از گناه قاتلان عثمان است. به خشم نیامدی مگر آن که تو را به خشم واداشتند و به هیجان نیامدی مگر آن که تو را به هیجان آوردند. پس ای عایشه! از خدا بترس و به خانه‌ات بازگرد و حجاب خود را بر سر کن. - . تاریخ الفتوح و زندگینامه اعثم: ۱۷۴، المختار (۲۸) باب نامه‌ها از نهج السعاده: ۶۶ - عایشه گفت: کار از موعظه گذشته است، هر طور که می‌خواهی قضاوت کن ما از تو اطاعت نخواهیم کرد.

حبیب بن یساف انصاری سرود:

اباحسن هر کس را که در خواب بود بیدار کردی و چنین نیست که هر که به حق خوانده شود تبعیت کند.

مردانی با تو بیعت کردند اما با شیوه تو مخالفت نمودند و گام در راه گمراهی گذاشتند و تباه کردند.

طلحه در راه ضلالت بود و زبیر همراه او. آنچه را که خدا دفع نکند نتوان دفع نمود.

ادعای آنان مبنی بر قتل عثمان دروغ است آنان خودشان وی را کشتند. خدعه‌گر خود خدعه می‌کند.

ابن کوّاء و قیس بن عبّاد از امیرالمومنین در باره جنگ با طلحه و زبیر پرسیدند که امام فرمود: آن دو در حجاز با من بیعت کردند و در عراق مرا از خلافت خلع نمودند و من به علت بیعت شکنی جنگ با آنان را حلال شمردم.

در تاریخ طبری و بلاذری آمدن طلحه و زبیر به بصره قبل از آمدن حسن بن علی (علیهما السلام) ذکر شده است که وی فرمود: ای خدای منزه! آیا در میان این قوم افراد عاقلی وجود نداشت تا بگوید که به خدا قسم غیر از شما کسی عثمان را نکشته است.

ص: ۱۲۱

تاریخ طبری: یونس نحوی می‌گوید: در باره آنچه که میان علی و طلحه و زبیر روی داده اندیشیدم. اگر آن‌دو راست بگویند که علی قاتل عثمان است پس عثمان به هلاکت رسیده است و اگر دروغ بگویند خودشان به هلاکت رسیده‌اند. به روایت تاریخ طبری مردی از بنی سعد شعر زیر را سرود: نوامیس خود را در خانه‌هایتان محفوظ داشتید اما مادر خود را پیش فرستادید. قسم به جانم این کم انصافی است.

به او امر کردی که در خانه بماند اما وی با سرعت صحراها را در نوردید.

فرزندانش در مقابل او با تیر و نیزه و شمشیر می‌جنگیدند

امیرالمومنین، زید بن صوحان و عبدالله بن عباس را فرستاد و ایشان عایشه را موعظه کرده و تهدید نمودند.

در کتاب رامش افزای به نقل از عایشه آمده است: من تحمل شنیدن حجتهای علی را ندارم. ابن عباس گفت: تو تحمل شنیدن حجتهای مخلوق خدا را نداری پس چگونه طاقت شنیدن حجتهای خداوند خالق را خواهی داشت.

**[ترجمه]

«۹۵»

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: إِنَّ الزُّبَيْرَ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ يَوْمَ قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ لَا أَغْمِدُهُ حَتَّى أُبَايِعَ لِعَلِيٍّ ثُمَّ اخْتَرَطَ سَيْفَهُ فَضَارَبَ عَلِيّاً عليه السلام وَ كَانَ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ فَمَشَى فِي ضَوْءِ نُورِهِ ثُمَّ سَلَبَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ.

**[ترجمه] - . تفسیر عیاشی ۱: آیه ۹۸ سوره انعام -

تفسیر عیاشی: جعفر بن مروان می‌گوید: پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، زبیر شمشیر از نیام کشید و گفت تا زمانی که با علی بیعت نکنم شمشیر خود را در غلاف نخواهم کرد. اما سپس شمشیر کشید و با علی جنگید او از جمله کسانی بود که ایمانش عاریتی بود و در روشنایی آن طی طریق می‌کرد اما خداوند این نور را از وی گرفت.

**[ترجمه]

«۹۶»

(۲)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْأَصْبَغِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ هُوَ يَسْأَلُ عَنْ مُسْتَقَرٍّ وَ مُسْتَوْدَعٍ قَالَ مُسْتَقَرٌّ فِي الرَّحِمِ وَ مُسْتَوْدَعٌ فِي الصُّلْبِ وَ قَدْ يَكُونُ مُسْتَوْدَعَ الْإِيمَانِ ثُمَّ يُنْزَعُ مِنْهُ وَ لَقَدْ مَشَى الزُّبَيْرُ فِي ضَوْءِ الْإِيمَانِ وَ نُورِهِ حَتَّى قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى مَشَى بِالسَّيْفِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا نُبَايِعُ إِلَّا عَلِيّاً.

۱- ۹۵- رواه العیاشی فی تفسیر الآیه: (۹۸) من سوره الأنعام من تفسیره: ج ۱. ورواه عنه السید البحرانی رحمه الله فی تفسیر الآیه

الکریمه فی تفسیر البرهان ج ۱، ص ۵۴۴.

۲- ۹۶- رواه العیاشی فی تفسیر الآیه: (۹۸) من سوره الأنعام من تفسیره: ج ۱. ورواه عنه السید البحرانی رحمه الله فی تفسیر الآیه الکریمه فی تفسیر البرهان ج ۱، ص ۵۴۴.

**[ترجمه] - . تفسير عياشى ۲: آيه ۹۸ سوره انعام و البرهان ۱: ۵۴۴ -

تفسیر عیاشی: سعید بن ابی اصبغ از امام صادق علیه السلام در باره «مستَقَر» و «مستودَع» پرسید که امام در پاسخ فرمود: «مستقر» در رحِم است و «مستودَع» در صلب. انسان ممکن است مستودع الایمان باشد و سپس این ایمان از او گرفته شود. زبیر در نور ایمان گام برمی‌داشت تا اینکه رسول خدا رحلت کرد وی شمشیر کشید و گفت جز علی با کسی بیعت نمی‌کنیم.

ص: ۱۲۲

**[ترجمه]

«۹۷»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب عَمَّارٌ وَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ لَمَّا صَعِدَ عَلِيٌّ علیه السلام الْمِنْبَرَ قَالَ لَنَا قُومُوا فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ نَادُوا هَلْ مِنْ كَارِهٍ فَتَصَارَخَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ اللَّهُمَّ قَدْ رَضِينَا وَ سَلَّمْنَا وَ أَطَعْنَا رَسُولَكَ وَ ابْنَ عَمِّهِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ قُمْ إِلَى بَيْتِ الْمَالِ فَأَعْطِ النَّاسَ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ وَ ارْفَعْ لِي ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَمَضَى عَمَّارٌ وَ أَبُو الْهَيْثَمِ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى بَيْتِ الْمَالِ وَ مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَسْجِدِ قُبَاءَ يُصَلِّي فِيهِ فَوَجَدُوا فِيهِ ثَلَاثَ مِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ وَ وَجَدُوا النَّاسَ مِائَةَ أَلْفٍ فَقَالَ عَمَّارٌ جَاءَ وَ اللَّهِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ وَ اللَّهِ مَا عِلْمَ بِالْمَالِ وَ لَا بِالنَّاسِ وَ إِنَّ هَذِهِ لَآيَةٌ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ بِهَا طَاعَةُ هَذَا الرَّجُلِ فَأَبَى طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَقِيلٌ أَنْ يَقْبَلُوهَا الْقِصَّةَ.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۹۵ -

مناقب ابن شهر آشوب: عمار و ابن عباس گویند: زمانی که علی علیه السلام بر منبر رفت به ما فرمود: برخیزید و در میان صفوف مردم شوید و فریاد بزنید: آیا کسی هست که با اکراه بیعت کرده باشد. مردم از هر مکانی فریاد برآوردند که: خداوندا ما راضی هستیم و تسلیم شدیم و از پیامبر تو و پسر عموی او اطاعت کردیم. سپس امام فرمود: ای عمار برخیز و عازم بیت المال شو و به هر نفر از مردم سه دینار بده. به من نیز سه دینار بده. عمار و ابوهیثم به همراه گروهی از مسلمانان عازم بیت المال شدند. امیرالمومنین علیه السلام به مسجد قبا رفت و در آن نماز گزارد.

آنان متوجه شدند که اموال موجود بیت المال سیصد هزار دینار است و تعداد مسلمین صد هزار نفر. عمار گفت به خدا قسم، حق از سوی خدا به سوی شما آمده است. به خدا قسم علم به میزان اموال و تعداد مردم چیزی جز یک نشانه نیست که به خاطر همین نشانه، اطاعت شما از این مرد، واجب است.

طلحه و زبیر و عقیل زیر بار پذیرش آن نرفتند.

**[ترجمه]

«۹۸»

(۲)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ الزُّبَیْرُ شَهِدَ بَدْراً قَالَ نَعَمْ وَ لَکِنَّهُ فَرَّ یَوْمَ الْجَمَلِ فَإِنْ کَانَ قَاتَلَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَدْ هَلَکَ بِقِتَالِهِ إِیَّاهُمْ وَ إِنْ کَانَ قَاتَلَ کُفَّاراً فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ حِینَ وَلَّاهُمْ دُبُرَهُ.

**[ترجمه] - . تفسیر عیاشی ۱: آیه ۱۶ سوره انفال و البرهان ۲: ۶۹ -

تفسیر عیاشی: زراره به نقل از یکی از آن دو [امام باقر یا امام صادق علیهما السلام]: گفتم زبیر در جنگ بدر حاضر بود؟ فرمود: بله اما در جنگ جمل فرار کرد؛ اگر با مؤمنین می‌جنگید به خاطر این جنگ، هلاک می گشت، هر چند پیش از آن با کفار جنگیده بود، «پس همانا بازگشتی به خشم خدا کرده» هنگامی که پا به فرار گذاشت.

**[ترجمه]

«۹۹»

(۳)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ السَّرِیِّ عَنْ قَوْلِهِ وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً قَالَ أُخْبِرْتُ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَمَلِ.

ص: ۱۲۳

۱- ۹۷- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «مقامات علی مع الأنبیاء و الأوصیاء» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۹۵ ط النجف.

۲- ۹۸- رواه العیاشی فی تفسیر الآیه: (۱۶) من سوره الأنفال: ۸ من تفسیره: ج ۱ و رواه عنه البحرانیّ فی تفسیر الآیه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۶۹.

۳- ۹۹- رواه العیاشی فی تفسیر الآیه: (۲۵) من سوره الأنفال: ۸ من تفسیره: ج ۱ و رواه عنه السیّد هاشم البحرانیّ فی تفسیر الآیه الکریمه فی تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۷۲ و فیه: «عن الصیقل [قال سئل أبو عبد اللّه علیه السلام ...

**[ترجمه] - . تفسیر عیاشی ۱: آیه ۲۵ سوره انفال، البرهان ۲: ۷۲ و اینگونه ذکر شده: «صیقل روایت کرده که از امام باقر سوال شد...... » -

تفسیر عیاشی: به نقل از اسماعیل بن سری: گفته می‌شود که آیه ۲۵ سوره انفال: «وأتّقوا فِتْنَهً لاـ تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّهً..» {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید..} در باره گروه طلحه و زبیر نازل شده است.

ص: ۱۲۳

**[ترجمه]

«۱۰۰»

(۱)

جا، المجالس للمفید عَلِیُّ بْنُ خَالِدٍ الْمَرَاغِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ قَرْمٍ عَنْ أَبِی الْجَحَّافِ عَنْ عَمَّارٍ الدُّهْنِیِّ عَنْ أَبِی عُثْمَانَ مُؤَذِّنِ بَنِی أَفْصَی (۲) قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام حِینَ خَرَجَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ لِقِتَالِهِ یَقُولُ عَذِیرِی مِنْ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ بَایَعَانِی طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ ثُمَّ نَکَثَا بَیْعَتِی مِنْ غَیْرِ حَدَثٍ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۵۳ و امالی طوسی ۱: ۱۳۱ و البرهان: آیه ۱۲ سوره توبه - مجالس شیخ مفید: ابوعثمان موذن بنی افصی می گوید از امیرالمومنین علیه السلام شنیدم که وقتی طلحه و زبیر برای جنگ با او خارج شدند فرمود: دلیل من برای جنگ با طلحه و زبیر این است که آنان با میل و رغبت و نه از روی اکراه با من بیعت کردند اما بی دلیل بیعت خود را شکستند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ» {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند}.

**[ترجمه]

«۱۰۱»

(۳)

جا، المجالس للمفید مُحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ الْحَتْمِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَیْمَانَ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ [عَبْدَانَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ الْخَوْلِیِّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ الزُّبَیْرِ عَنْ مَالِکِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ أَبِی سَهْلِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: إِنِّی لَوَاقِفٌ مَعَ الْمُغِیرَهِ بْنِ شُعْبَهَ عِنْدَ نُهُوضِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مِنَ الْمَدِینَهِ إِلَی الْبَصْرَهِ إِذْ أَقْبَلَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ هَلْ لَکَ فِی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَا مُغِیرَهُ فَقَالَ وَ أَیْنَ هُوَ یَا عَمَّارُ قَالَ تَدْخُلُ فِی هَذِهِ الدَّعْوَهِ فَتَلْحَقُ بِمَنْ سَبَقَکَ وَ تَسُودُ مَنْ خَلَفَکَ

۱ - ۱۰۰- رواه الشیخ المفید فی أواخر المجالس (۸) من أمالیه ص ۵۳، ط النجف. وقریبا منه رواه عنه الشیخ الطوسی فی الحدیث: (۲۰) من الجزء الخامس من أمالیه ج ۱، ص ۱۳۱، ط بیروت. ورواه عنهما البحرانی فی تفسیر الآیه: (۱۲) من سوره التوبه من تفسیر البرهان:ج ۲ ص ۱۰۷، ط ۳.

۲- هذا هو الصواب الموافق لما فی أمالی المفید و الطوسیّ و ترجمه عثمان مؤذّن بنی أفصی من کتاب لسان المیزان ج ۴ ص ۱۵۸. و فی ط الکمبانی من أصلی: «أبی عمّار مؤذّن بنی أفصی».

۳- رواه الشیخ المفید فی الحدیث: (۴) من المجلس: (۲۵) من أمالیه ص ۱۳۵. ورویناه بسند آخر عن مصدر آخر فی المختار: (۷۸) من نهج السعاده: ج ۱،

فَقَالَ لَهُ الْمُغِيرَهُ أَوْ خَيْرٌ مِنْ ذَلِکَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ قَالَ عَمَّارٌ وَ مَا هُوَ قَالَ نَدْخُلُ بُيُوتَنَا وَ نُغْلِقُ عَلَيْنَا أَبْوَابَنَا حَتَّى يُضِيءَ لَنَا الْأَمْرُ فَنَخْرُجُ وَ نَحْنُ مُبْصِرُونَ وَ لَا نَكُونُ كَقَاطِعِ السِّلْسِلَهِ فَرَّ مِنَ الضَّحْلِ فَوَقَعَ فِي الْغَمْرِ (۱) فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَ جَهْلٌ بَعْدَ عِلْمٍ وَ عَمًى بَعْدَ اسْتِبْصَارٍ وَ لَكِنِ اسْمَعْ لِقَوْلِي فَوَ اللَّهِ لَنْ تَرَانِي إِلَّا فِي الرَّعِيلِ الْأَوَّلِ قَالَ فَطَلَعَ عَلَيْهِمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ مَا يَقُولُ لَکَ الْأَعْوَرُ فَإِنَّهُ وَ اللَّهِ دَائِماً يَلْبِسُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ يُمَوِّهُهُ فِيهِ وَ لَنْ يَتَعَلَّقَ مِنَ الدِّينِ إِلَّا بِمَا يُوَافِقُ الدُّنْيَا وَيْحَکَ يَا مُغِيرَهُ إِنَّهَا دَعْوَهٌ تَسُوقُ مَنْ يَدْخُلُ فِيهَا إِلَى الْجَنَّهِ فَقَالَ لَهُ الْمُغِيرَهُ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ لَمْ أَكُنْ مَعَکَ فَلَنْ أَكُونَ عَلَيْکَ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۱۳۵ و المختار (۷۸) من نهج السعاده. - مجالس شیخ مفید: ابو سهل بن مالک به نقل از پدرش می گوید: هنگام عزیمت علی بن ابیطالب علیه السلام از مدینه به سمت بصره من نزد مغیره بن شعبه بودم که عمار بن یاسر رضی الله عنه آمد. عمار به مغیره گفت: ای مغیره آیا می‌خواهی به خداوند عزوجل ملحق شوی؟ او گفت: چگونه؟ عمار پاسخ داد: این درخواست را اجابت کن که در این صورت هم اجر پیشینیان و سرور آیندگان می‌شوی.

مغیره به او گفت: شاید هم بهتر از آن ای ابا یقظان. عمار گفت: آن چیست؟ مغیره گفت: اینکه وارد خانه‌های خود شده و در آن را ببندیم تا اینکه آبها از آسیاب بیفتد و با بصیرت خارج شویم و مانند کسی نباشیم که از چاله درآید و در چاه بیفتد.

عمار به او گفت: هیهات هیهات! آیا جهالت پس از آگاهی و کوری پس از بینایی؟ اما به این سخن من گوش بده، به خدا قسم مرا نمی‌بینی مگر در میان گروه نخستی که به دستور امیرالمومنین به این جهاد می‌شتابند خواهی دید.

گفت: پس امیرالمؤمنین علیه السلام بر ایشان وارد شد و فرمود: ای ابا یقظان این مرد یک چشم به تو چه می گوید؟ به خدا قسم او همواره حق را با باطل در می‌آمیزد و با آن می‌پوشاند و به بخشهایی از دین که موافق با دنیا باشد متمسک می‌شود. وای بر تو ای مغیره! این دعوتی است که هرکس اجابت کند وارد بهشت می‌شود. مغیره گفت: ای امیرالمومنین! تو راست می گویی اگر با تو نباشم بر علیه تو هم نخواهم بود.

**[ترجمه]

«۱۰۲»

(۲)

کش، رجال الکشی رُوِيَ أَنَّ عَائِشَهَ كَتَبَتْ مِنَ الْبَصْرَهِ إِلَى زَيْدِ بْنِ صُوحَانَ إِلَى الْكُوفَهِ مِنْ عَائِشَهَ زَوْجَهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى ابْنِهَا زَيْدِ بْنِ صُوحَانَ الْخَالِصِ أَمَّا بَعْدُ إِذَا أَتَاکَ كِتَابِي هَذَا فَاجْلِسْ فِي بَيْتِکَ وَ خَذِّلِ النَّاسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَتَّى يَأْتِيَکَ أَمْرِي فَلَمَّا قَرَأَ زَيْدٌ كِتَابَهَا قَالَ أُمِرَتْ بِأَمْرٍ وَ أُمِرْنَا بِغَيْرِهِ فَرَكِبَتْ مَا أُمِرْنَا بِهِ وَ أَمَرَتْنَا أَنْ نَرْكَبَ مَا أُمِرَتْ هِيَ بِهِ أُمِرَتْ أَنْ تَقِرَّ فِي بَيْتِهَا وَ أُمِرْنَا أَنْ نُقَاتِلَ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَهٌ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] - . تلخیص رجال کشی: ۶۳ - رجال کَشّی: نقل شده است که عایشه از بصره نامه‌ای به زید بن صوحان در کوفه با مضمون زیر نوشت: از عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به پسر مخلص خود زید بن صوحان، اما بعد؛ به محض رسیدن این نامه من به تو، در خانه خود بمان و مردم را از یاری علی بن ابیطالب دور بدار تا فرمانم به تو برسد.

وقتی زید نامه او را خواند گفت: به او دستوری داده شده و به ما دستوری دیگر، اما او فرمان داده شده به ما را اجرا کرده است و به ما امر کرده که دستوری را که به او داده شده ما اجرا کنیم؛ به او دستور داده شده که در خانه بماند و به ما دستور داده شده که به جنگ بپردازیم تا فتنه‌ای در میان نباشد و السلام.

**[ترجمه]

«۱۰۳»

(۳)

کشف، کشف الغمه مِنْ غَزَوَاتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقْعَهُ الْجَمَلِ وَ الْمُجْتَمِعُونَ لَهَا لَمَّا

ص: ۱۲۵

۱- هذا هو الصواب الموافق للمختار: (۷۸) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۵۶، و فی ط الکمبانی من البحار: «کالقاطع السلسله أراد الضحک فوقع فی الغم».

۲- رواه الکشّیّ فی ترجمه زید بن صوحان العبدی تحت الرقم: (۱۸) من تلخیص رجاله ص ۶۳.

۳- ۱۰۳- رواه الإربلیّ رحمه اللّه فی وقعه الجمل من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۲۳۸.

رَفَضُوا عَلِيّاً وَ نَقَضُوا بَيْعَتَهُ وَ نَكَثُوا عَهْدَهُ وَ غَدَرُوا بِهِ وَ خَرَجُوا عَلَيْهِ وَ جَمَعُوا النَّاسَ لِقِتَالِهِ مُسْتَخِفِّينَ بِعَقْدِ بَيْعَتِهِ الَّتِي لَزِمَهُمْ فَرْضُ حُكْمِهَا مُسْتَخِفِّينَ إِلَى إِثَارَهِ فِتْنَهٍ عَامَّهٍ بَاءُوا بِإِثْمِهَا لَمْ يَرَ إِلَّا مُقَاتَلَتَهُمْ عَلَى مُسَارَعَتِهِمْ إِلَى نَكْثِ بَيْعَتِهِ وَ مُقَاتَلَتَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَنْ حُكْمِ اللَّهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ وَ كَانَ مِنَ الدَّاخِلِينَ فِي الْبَيْعَهِ أَوَّلًا وَ الْمُلْتَزِمِينَ لَهَا ثُمَّ مِنَ الْمُحَرِّضِينَ ثَانِياً عَلَى نَكْثِهَا وَ نَقْضِهَا طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ فَأَخْرَجَا عَائِشَهَ وَ جَمَعَا مَنِ اسْتَجَابَ لَهُمَا وَ خَرَجُوا إِلَى الْبَصْرَهِ وَ نَصَبُوا لِعَلِيٍّ عليه السلام حَبَائِلَ الْغَوَائِلِ وَ أَلَّبُوا عَلَيْهِ مُطِيعَهُمْ مِنَ الرَّامِحِ وَ النَّابِلِ مُظْهِرِينَ الْمُطَالَبَهَ بِدَمِ عُثْمَانَ مَعَ عِلْمِهِمْ فِي الْبَاطِنِ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَيْسَ بِالْآمِرِ وَ لَا الْقَاتِلِ وَ مِنَ الْعَجَبِ أَنَّ عَائِشَهَ حَرَّضَتِ النَّاسَ عَلَى قَتْلِ عُثْمَانَ بِالْمَدِينَهِ وَ قَالَتِ اقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْثَلًا فَلَقَدْ أَبْلَى سُنَّهَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هَذِهِ ثِيَابُهُ لَمْ تَبْلَ وَ خَرَجَتْ إِلَى مَكَّهَ وَ قُتِلَ عُثْمَانُ وَ عَادَتْ إِلَى بَعْضِ الطَّرِيقِ فَسَمِعَتْ بِقَتْلِهِ وَ أَنَّهُمْ بَايَعُوا عَلِيّاً فَوَرِمَ أَنْفُهَا وَ عَادَتْ وَ قَالَتْ لَأُطَالِبَنَّ بِدَمِهِ فَقِيلَ لَهَا يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتِ أَمَرْتِ بِقَتْلِهِ وَ تَقُولِينَ هَذَا قَالَتْ لَمْ يَقْتُلُوهُ حَيْثُ قُلْتُ وَ تَرَكُوهُ حَتَّى تَابَ وَ عَادَ كَالسَّبِيكَهِ مِنَ الْفِضَّهِ وَ قَتَلُوهُ وَ خَرَجَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ مِنَ الْمَدِينَهِ عَلَى خُفْيَهٍ وَ وَصَلَا إِلَيْهَا بِمَكَّهَ وَ أَخْرَجَاهَا إِلَى الْبَصْرَهِ وَ رَحَلَ عَلِيٌّ عليه السلام مِنَ الْمَدِينَهِ يَطْلُبُهُمْ فَلَمَّا قَرُبَ مِنَ الْبَصْرَهِ كَتَبَ إِلَى طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي وَ لَمْ أُبَايِعْهُمْ حَتَّى أَكْرَهُونِي وَ أَنْتُمَا مِمَّنْ أَرَادُوا بَيْعَتِي وَ بَايَعُوا وَ لَمْ تُبَايِعَا لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ وَ لَا لِعَرَضٍ [غَرَضٍ حَاضِرٍ فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا طَائِعَيْنِ فَتُوبَا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَمَّا أَنْتُمَا عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَا مُكْرَهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا السَّبِيلَ عَلَيْكُمَا بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَهَ وَ إِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَهَ وَ أَنْتَ يَا زُبَيْرُ فَارِسُ قُرَيْشٍ وَ أَنْتَ يَا طَلْحَهُ شَيْخُ الْمُهَاجِرِينَ وَ دَفْعُكُمَا هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ لَكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ

وَ أَمَّا قَوْلُكَمَا إِنِّی قَتَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَبَیْنِی وَ بَیْنَکَمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّی وَ عَنْکَمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ ثُمَّ یُلْزَمُ کُلَّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ وَ هَؤُلَاءِ بَنُو عُثْمَانَ إِنْ قُتِلَ مَظْلُوماً کَمَا تَقُولَانِ أَوْلِیَاؤُهُ وَ أَنْتُمَا رَجُلَانِ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ قَدْ بَایَعْتُمَانِی وَ نَقَضْتُمَا بَیْعَتِی وَ أَخْرَجْتُمَا أُمَّکُمَا مِنْ بَیْتِهَا الَّذِی أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تَقِرَّ فِیهِ وَ اللَّهُ حَسِیبُکُمَا وَ السَّلَامُ وَ کَتَبَ إِلَی عَائِشَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکِ خَرَجْتِ مِنْ بَیْتِکِ عَاصِیَهً لِلَّهِ تَعَالَی وَ لِرَسُولِهِ تَطْلُبِینَ أَمْراً کَانَ عَنْکِ مَوْضُوعاً ثُمَّ تَزْعُمِینَ أَنَّکِ تُرِیدِینَ الْإِصْلَاحَ بَیْنَ النَّاسِ فَخَبِّرِینِی مَا لِلنِّسَاءِ وَ قَوْدِ الْعَسَاکِرِ وَ زَعَمْتِ أَنَّکِ طَالِبَهٌ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ عُثْمَانُ رَجُلٌ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ وَ أَنْتِ امْرَأَهٌ مِنْ بَنِی تَیْمِ بْنِ مُرَّهَ وَ لَعَمْرِی إِنَّ الَّذِی عَرَضَکِ لِلْبَلَاءِ وَ حَمَلَکِ عَلَی الْمَعْصِیَهِ لَأَعْظَمُ إِلَیْکِ ذَنْباً مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ وَ مَا غَضِبْتِ حَتَّی أُغْضِبْتِ وَ لَا هِجْتِ حَتَّی هَیَّجْتِ فَاتَّقِی اللَّهَ یَا عَائِشَهُ وَ ارْجِعِی إِلَی مَنْزِلِکِ وَ أَسْبِلِی عَلَیْکِ سِتْرَکِ وَ السَّلَامُ فَجَاءَ الْجَوَابُ إِلَیْهِ یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ جَلَّ الْأَمْرُ عَنِ الْعِتَابِ وَ لَنْ نَدْخُلَ فِی طَاعَتِکَ أَبَداً فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] - . کشف الغمه ۱: ۲۳۸ - کشف الغمه: از جنگهای امام علی علیه السلام جنگ جمل است. پیمان شکنان در مقابل امام صف آرایی کردند

ص: ۱۲۵

و بیعت خود را با او نقض نمودند و عهد شکستند و ناجوانمردی به خرج دادند و بر او خروج کردند، و مردم را با خود متفق کرده و بیعت با وی را بی ارزش دانستند، و دل بر فتنه انگیزی و محاربه امیر المؤمنین علیه السلام نهادند لذا بعلت خروج آنان از حکم الهی امیر المؤمنین چاره را در جنگ با آنان دید.

طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که با امام بیعت کردند و سپس دیگران به شکستن و نقض آن تشویق نمودند. آن‌دو عایشه را شوراندند و طرفداران خود را جمع نموده و بجانب بصره براه افتادند. دام های فتنه را برای امام گشودند و لشکری را جمع آورده با اسباب جنگ به بهانه خونخواهی عثمان در صدد جنگ با امیر المؤمنین بر آمدند در حالی که می‌دانستند امام علیه السلام نه قاتل عثمان بود و نه دستور قتل وی را داده بود.

و عجیب آنکه عایشه پیش از این در مدینه مردم را به کشتن عثمان تحریک و ترغیب می‌نمود و می گفت: این پیر خرفت را بکشید خدا او را بکشد که او سنت رسول را به فراموشی سپرده در حالی که هنوز جامه او کهنه نشده است. پیش از آنکه عثمان کشته شود او از مدینه به قصد مکه خارج شد و پس از کشته شدن او قصد بازگشت به مدینه را کرد اما در راه شنید عثمان کشته شده است و مردم با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرده اند از این رو بسیار خشمگین شد، به سوی مکه بازگشت و گفت: خونخواه عثمان خواهم بود. به او گفته شد: ای ام المؤمنین تو دستور قتل او را می‌دادی و حال این‌گونه سخن می گویی! گفت او را در آن وقت که من می گفتم نکشتند تا اینکه توبه کرد و همانند نقره مذاب مجدداً به اصل خود بازگشت و سپس او را کشتند.

طلحه و زبیر به طور پنهانی از مدینه خارج شدند و در مکه به عایشه ملحق شدند و او را با خود به بصره بردند.

امیر المؤمنین علیه السلام به قصد رویارویی با آنان از مدینه حرکت کرد. وقتی به نزدیکی بصره رسید نامه‌ای به طلحه و زبیر با

مضمون زیر نوشت:

پس از یـاد خـدا و درود شـما می دانیـد گر چه پنهـان می داریـد که من برای حکومت در پی مردم نرفته، تـا آنان به سوی من آمدنـد، و من با آنان بیعت نکرده تا آن که آنان مرا مجبور به بیعت کردنـد، و شـما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواسـتند و بیعت کردند. شـما دو نفر با من نه از روی ترس قدرتی مسلّط بود، و نه به خاطر متاعی که پیشـکش شما کرده باشم. اگر شما دو نفر از روی میـل و انتخاب بیعت کردیـد تا دیر نشـده (از راهی که در پیش گرفته ایـد) باز گردیـد، و در پیشگاه خـدا توبه کنیـد. و اگر در بـا اکراه بیعت کردیـد، به اظهار طاعت و پنهان داشـتن گناه پیمان شـکنی راه بازخواست از خودتان را به روی من گشودید.

و تو ای زبیر شـهسوار قریش و تو ای طلحه ریش سـفید مهـاجرین و اگر در آغـاز بیعت کنار می رفتیـد (و بیعت نمی کردیـد) آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

ص: ۱۲۶

اما در مورد اینکه می‌گویید من قاتل عثمان هسـتم، پس بیایید بین من و شما از اهل مدینه کسانی که از من و شما کناره گرفته انـد قضاوت کننـد، سـپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشـته، مسؤولیّت آن را پذیرا باشد. عثمان فرزندانی دارد اگر او مظلومانه کشـته شـده است آن‌طور که شـما می‌گوییـد آنان اولیاء دم او هسـتند. شـما دو نفر از مهاجرین که با من بیعت کردید و پیمان شکستید و مادر خود را از خانه‌اش که خداوند به ماندن در آن امر کرده بود خارج کردید و خداوند برای شما کافی است. و السلام.

امام علیه السـلام خطاب به عایشه نوشت: اما بعد: تو با تخطی از امر خداوند عزوجل و رسولش محمد صلی الله علیه و آله برای طلب چیزی که برای تو واجب نیست خروج کردی و پنـداشتی که در میان مسـلمانان به اصـلاح می‌پردازی. بگو زنان را چه به فرمانـدهی نظامیـان. تو آن‌گونه که پنـداشتی طالب خون عثمان شـده‌ای حال آنکه عثمان از بنی امیه بود و تو زنی از بنی تمیم بن مُرّه هستی. قسم به جانم گناه تو که متعصـبانه راهی سـرزمینهای مختلف شـده‌ای بالاتر از گناه قاتلان عثمان است. به خشـم نیامدی مگر آن که تو را به خشم واداشتند و به هیجان نیامدی مگر آن که تو را به هیجان آوردند. ای عایشه از خدا بترس و به خانه‌ات بازگرد و حجاب خود را بر سـر کن. عایشه جواب داد: کار از سـرزنش گذشـته است ما از تو اطاعت نخواهیم کرد هر طور که می‌خواهی قضاوت کن والسلام.

**[ترجمه]

«۱۰۴»

(۱)

فر، تفسـیر فرات بن إبراهیم الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ

عليهما السلام يَقُولُ عَلِمَ الْمَحْفُوظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ عَائِشَةُ بِنْتُ أَبِی بَكْرٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَ أَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِياطِ.

ص: ۱۲۷

۱- ۱۰۴- رواه الفرات بن إبراهيم فی الحديث الأول من تفسير الآيه (۴۰): من سوره الأعراف من تفسيره ص ۴۵.

**[ترجمه] - . تفسیر فرات بن ابراهیم: ۴۵ - تفسیر فرات: ابوالطفیل گفت: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علی السلام شنیدم که می گفت: صحابه پیامبر که سخنان آن حضرت را حفظ کرده بودند و عایشه بنت ابوبکر می‌دانند که پیامبر اصحاب جمل و اصحاب خوارج را لعن کرده است. «وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیاطِ» {و در بهشت درنمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود.}

ص: ۱۲۷

**[ترجمه]

«۱۰۵»

(۱)

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِیَادٍ وَ أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَلَامِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِیِّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ عَنْهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَعَثَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ رَجُلًا مِنْ عَبْدِ الْقَیْسِ یُقَالُ لَهُ خِدَاشٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ قَالا لَهُ إِنَّا نَبْعَثُکَ إِلَی رَجُلٍ طَالَمَا کُنَّا نَعْرِفُهُ وَ أَهْلَ بَیْتِهِ بِالسِّحْرِ وَ الْکِهَانَهِ وَ أَنْتَ أَوْثَقُ مَنْ بِحَضْرَتِنَا مِنْ أَنْفُسِنَا مِنْ أَنْ تَمْتَنِعَ مِنْ ذَلِکَ مِنْهُ وَ أَنْ تُحَاجَّهُ لَنَا حَتَّی تَقِفَهُ [تَفَقَّهَ عَلَی أَمْرٍ مَعْلُومٍ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ أَعْظَمُ النَّاسِ دَعْوًی فَلَا یَکْسِرَنَّکَ ذَلِکَ عَنْهُ وَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِی یَخْدَعُ النَّاسَ بِهَا الطَّعَامُ وَ الشَّرَابُ وَ الْعَسَلُ وَ الدُّهْنُ وَ أَنْ یُخَالِیَ الرَّجُلَ فَلَا تَأْکُلْ لَهُ طَعَاماً وَ لَا تَشْرَبْ لَهُ شَرَاباً وَ لَا تَمَسَّ لَهُ عَسَلًا وَ لَا دُهْناً وَ لَا تَخْلُ مَعَهُ وَ احْذَرْ هَذَا کُلَّهُ مِنْهُ وَ انْطَلِقْ عَلَی بَرَکَهِ اللَّهِ فَإِذَا رَأَیْتَهُ فَاقْرَأْ آیَهَ السُّخْرَهِ وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ کَیْدِهِ وَ کَیْدِ الشَّیْطَانِ فَإِذَا جَلَسْتَ إِلَیْهِ فَلَا تُمَکِّنْهُ مِنْ بَصَرِکَ کُلِّهِ وَ لَا تَسْتَأْنِسْ بِهِ ثُمَّ قُلْ لَهُ إِنَّ أَخَوَیْکَ فِی الدِّینِ وَ ابْنَیْ عَمَّیْکَ یُنَاشِدَانِکَ الْقَطِیعَهَ وَ یَقُولَانِ لَکَ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّا تَرَکْنَا النَّاسَ لَکَ وَ خَالَفْنَا عَشَائِرَنَا فِیکَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَلَمَّا نِلْتَ أَدْنَی مَنَالٍ ضَیَّعْتَ حُرْمَتَنَا وَ قَطَعْتَ رَجَاءَنَا ثُمَّ قَدْ رَأَیْتَ أَفْعَالَنَا فِیکَ وَ قُدْرَتَنَا عَلَی النَّأْیِ عَنْکَ وَ سَعَهِ الْبِلَادِ دُونَکَ وَ أَنَّ مَنْ کَانَ یَصْرِفُکَ عَنَّا وَ عَنْ صِلَتِنَا کَانَ أَقَلَّ لَکَ نَفْعاً وَ أَضْعَفَ عَنْکَ دَفْعاً مِنَّا وَ قَدْ وَضَحَ الصُّبْحُ لِذِی عَیْنَیْنِ (۲) وَ قَدْ بَلَغَنَا عَنْکَ انْتِهَاکٌ لَنَا وَ دُعَاءٌ عَلَیْنَا فَمَا الَّذِی یَحْمِلُکَ عَلَی ذَلِکَ فَقَدْ کُنَّا نَرَی أَنَّکَ أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ أَ تَتَّخِذُ اللَّعْنَ لَنَا دِیناً وَ تَرَی أَنَّ ذَلِکَ یَکْسِرُنَا عَنْکَ

ص: ۱۲۸

۱- ۱۰۵- رواه ثقه الإسلام الکلینی فی باب: «ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل» من کتاب الحجه من أصول الکافی: ج ۱، ص ۳۴۳.

۲- و قد أشار المصنّف فی متن الأصل من ط الکمبانی أن فی بعض نسخ کتاب الکافی: "وقد وضح الحق لذی عینی ".

فَلَمَّا أَتَى خِدَاشٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ صَنَعَ مَا أَمَرَاهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام وَ هُوَ يُنَاجِی نَفْسَهُ ضَحِکَ وَ قَالَ هَاهُنَا يَا أَبَا عَبْدِ قَيْسٍ وَ أَشَارَ لَهُ إِلَى مَجْلِسٍ قَرِيبٍ مِنْهُ فَقَالَ مَا أَوْسَعَ الْمَكَانَ أُرِيدُ أَنْ أُؤَدِّيَ إِلَيْکَ رِسَالَةً قَالَ بَلْ تَطْعَمُ وَ تَشْرَبُ وَ تُخَلِّی ثِيَابَکَ وَ تَدَّهِنُ ثُمَّ تُؤَدِّی رِسَالَتَکَ قُمْ يَا قَنْبَرُ فَأَنْزِلْهُ قَالَ مَا بِی إِلَى شَيْ ءٍ مِمَّا ذَكَرْتَ حَاجَةٌ قَالَ فَأَخْلُو بِکَ قَالَ كُلُّ سِرٍّ لِی عَلَانِيَةٌ قَالَ فَأَنْشُدُکَ اللَّهَ الَّذِی هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْکَ مِنْ نَفْسِکَ الْحَائِلُ بَيْنَکَ وَ بَيْنَ قَلْبِکَ الَّذِی يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ أَ تَقَدَّمَ لَکَ الزُّبَيْرُ بِمَا عَرَضْتُ عَلَيْکَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ لَوْ كَتَمْتَ بَعْدَ مَا سَأَلْتُکَ مَا ارْتَدَّ إِلَيْکَ طَرْفُکَ فَأَنْشُدُکَ اللَّهَ هَلْ عَلَّمَکَ كَلَاماً تَقُولُهُ إِذَا أَتَيْتَنِی قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام آيَةَ السُّخْرَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَاقْرَأْهَا فَقَرَأَهَا وَ جَعَلَ عَلِيٌّ علیه السلام يُكَرِّرُهَا عَلَيْهِ وَ يُرَدِّدُهَا وَ يَفْتَحُ عَلَيْهِ إِذَا أَخْطَأَ حَتَّى إِذَا قَرَأَهَا سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ الرَّجُلُ مَا يَرَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَمْرَهُ بِتَرَدُّدِهَا سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ لَهُ أَ تَجِدُ قَلْبَکَ اطْمَأَنَّ قَالَ إِی وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ قَالَ فَمَا قَالا لَکَ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ قُلْ لَهُمَا كَفَى بِمَنْطِقِكُمَا حُجَّةً عَلَيْكُمَا وَ لَكِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* زَعَمْتُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَایَ فِی الدِّينِ وَ ابْنَا عَمِّی فِی النَّسَبِ أَمَّا النَّسَبُ فَلَا أُنْكِرُهُ وَ إِنْ كَانَ النَّسَبُ مَقْطُوعاً إِلَّا مَا وَصَلَهُ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَ أَمَّا قَوْلُكُمَا إِنَّكُمَا أَخَوَایَ فَإِنْ كُنْتُمَا صَادِقَيْنِ فَقَدْ فَارَقْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَصَيْتُمَا أَمْرَهُ بِأَفْعَالِكُمَا فِی أَخِيكُمَا فِی الدِّينِ وَ إِلَّا فَقَدْ كَذَبْتُمَا وَ افْتَرَيْتُمَا بِادِّعَائِكُمَا أَنَّكُمَا أَخَوَایَ فِی الدِّينِ وَ أَمَّا مُفَارَقَتُكُمَا النَّاسَ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ مُحَمَّداً فَإِنْ كُنْتُمَا فَارَقْتُمَاهُمْ بِحَقٍّ فَقَدْ نَقَضْتُمَا ذَلِکَ الْحَقَّ بِفِرَاقِكُمَا إِيَّایَ أَخِيراً وَ إِنْ فَارَقْتُمَاهُمْ بِبَاطِلٍ فَقَدْ وَقَعَ إِثْمُ ذَلِکَ الْبَاطِلِ عَلَيْكُمَا مَعَ الْحَدَثِ الَّذِی أَحْدَثْتُمَا مَعَ أَنَّ صَفْقَتَكُمَا بِمُفَارَقَتِكُمَا النَّاسَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا لِطَمَعِ الدُّنْيَا زَعَمْتُمَا وَ ذَلِکَ قَوْلُكُمَا قَطَعْتَ رَجَاءَنَا لَا تَعِيبَانِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَيَّ مِنْ دِينِی شَيْئاً

وَ أَمَّا الَّذِی صَرَفَنِی عَنْ صِلَتِکُمَا فَالَّذِی صَرَفَکُمَا عَنِ الْحَقِّ وَ حَمَلَکُمَا عَلَی خَلْعِهِ مِنْ رِقَابِکُمَا کَمَا یَخْلَعُ الْحَرُونُ لِجَامَهُ وَ هُوَ اللَّهُ رَبِّی لَا أُشْرِکُ بِهِ شَیْئاً فَلَا تَقُولَا هُوَ أَقَلُّ نَفْعاً وَ أَضْعَفُ دَفْعاً فَتَسْتَحِقَّا اسْمَ الشِّرْکِ مَعَ النِّفَاقِ وَ أَمَّا قَوْلُکُمَا إِنِّی أَشْجَعُ فُرْسَانِ الْعَرَبِ وَ هَرَبُکُمَا مِنْ لَعْنِی وَ دُعَائِی فَإِنَّ لِکُلِّ مَوْقِفٍ عَمَلًا إِذَا اخْتَلَفَتِ الْأَسِنَّهُ وَ مَاجَتْ لُبُودُ الْخَیْلِ وَ مَلَأَ سَحْرَاکُمَا أَجْوَافَکُمَا فَثَمَّ یَکْفِینِیَ اللَّهُ بِکَمَالِ الْقَلْبِ وَ أَمَّا إِذَا أَبَیْتُمَا بِأَنِّی أَدْعُو اللَّهَ فَلَا تَجْزَعَا مِنْ أَنْ یَدْعُوَ عَلَیْکُمَا رَجُلٌ سَاحِرٌ مِنْ قَوْمٍ سَحَرَهٍ زَعَمْتُمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَقْعِصِ الزُّبَیْرَ شَرَّ قِتْلَهٍ وَ اسْفِکْ دَمَهُ عَلَی ضَلَالَهٍ وَ عَرِّفْ طَلْحَهَ الْمَذَلَّهَ وَ ادَّخِرْ لَهُمَا فِی الْآخِرَهِ شَرّاً مِنْ ذَلِکَ إِنْ کَانَا ظَلَمَانِی وَ افْتَرَیَا عَلَیَّ وَ کَتَمَا شَهَادَتَهُمَا وَ عَصَیَانِی وَ عَصَیَا رَسُولَکَ فِیَّ قُلْ آمِینَ قَالَ خِدَاشٌ آمِینَ ثُمَّ قَالَ خِدَاشٌ لِنَفْسِهِ وَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ لِحْیَهً قَطُّ أَبْیَنَ خَطَأً مِنْکَ حَامِلَ حُجَّهٍ یَنْقُضُ بَعْضُهَا بَعْضاً لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهَا مِسَاکاً أَنَا أَبْرَأُ إِلَی اللَّهِ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام ارْجِعْ إِلَیْهِمَا وَ أَعْلِمْهُمَا مَا قُلْتُ قَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّی تَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ یَرُدَّنِی إِلَیْکَ عَاجِلًا وَ أَنْ یُوَفِّقَنِی لِرِضَاهُ فِیکَ فَفَعَلَ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنِ انْصَرَفَ وَ قُتِلَ مَعَهُ یَوْمَ الْجَمَلِ رَحِمَهُ اللَّهُ.

**[ترجمه] - . اصول کافی ۱: ۳۴۳ - اصول کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبد القیس را که خداش نام داشت خدمت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه فرستادند و به او گفتند: ما ترا به سوی مردی می‌فرستیم که خود او و خانـدانش را از دیر زمان به جادوگری و غیب گوئی می‌شناسیم و در میان اطرافیان ما، تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که از آن (سحر) اجتناب کنی و با او مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد [تا حق را باو بفهمانی] و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است، مبادا ادعای او بتو شکستی وارد کند. و از جمله راههایی که مردم را با آن فریب می‌دهد، آوردن خوردنی و نوشیدنی و عسل و روغن و خلوت کردن با مردم است، پس طعامش را نخور و شرابش را میاشام و به عسل و روغنش دست نزن و با او در خلوت منشین، از همه اینها برحذر باش و به یاری خدا حرکت کن و چون چشمت باو افتاد آیه سخره آیه۵۴ سوره اعراف را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان بخدا پناه بر، و چون حضورش نشستی، تمام نگاهت را باو متوجه مکن و با او انس مگیر. آنگاه به او بگو: دو برادر دینی و دو پسر عموی نسبیت ترا سوگند می‌دهند که قطع رحم نکنی و به تو می گویند: مگر تو نمی‌دانی که ما از روزی که خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با خویشاوندان خود مخالفت نمودیم اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی، احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی، و سپس دیدی با تو چه کردیم و چه نیروئی داریم در دوری از تو و پناه به بلاد وسیع در برابر تو. کسی که تو را از ما و پیوند با ما منصرف می کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به دفاع ما سست تر است. صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده است (مطلب مانند آفتاب روشن است) به ما خبر رسیده که تو هتك احترام ما کرده و ما را نفرین کرده ای، چه چیز تو را بر این امر واداشت؟ ما تو را شجاع‌ترین پهلوانان عرب میدانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده ای و گمان می‌کنی این کار ما را در برابر تو شکست می‌دهد؟

ص: ۱۲۸

چون خداش نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، آنچه دستورش داده بودند به کار بست، چون علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی آهسته می‌گوید، (آیه سخره را میخواند) او را خنده گرفت و فرمود: بیا اینجا ای برادر عبد قیس! و اشاره به مکانی نزدیک خود کرد. خداش گفت: جا وسیع است (همین جا می‌نشینم) می‌خواهم پیغامی به شما برسانم. علی علیه السلام فرمود: چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را درآورید و روغنی بمالید، سپس پیغام خود را برسانید، قنبر! برخیز و او را منزل بده.

خداش گفت: مرا به آنچه گفتی نیازی نیست.

علی علیه السلام فرمود: می‌خواهی با تو در خلوت رویم؟ (تا اگر سخنی محرمانه داری خجالت نکشی). خداش گفت: هر رازی نزد من آشکار است (سخن محرمانه ای ندارم). علی علیه السلام فرمود: تو را سوگند می‌دهم به آن خدایی که از خودت به تو نزدیک‌تر است و میان تو و دلت حائل می شود، همان خدایی که خیانت چشمها و راز سینه ها را می‌داند: آیا زبیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) به تو سفارش نکرد؟ خداش گفت: بار خدایا، آری، چنین است.

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از آنچه از تو پرسیدم کتمان می کردی چشم بر هم نمی گذاشتی (هلاک می‌شدی) تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا او به تو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آن را بخوانی؟ خداش گفت: به خدا، آری. علی علیه السلام فرمود: آیه سخره بود؟ خداش آری.

علی علیه السلام فرمود: آن را بخوان سپس او خواند و امام تکرار و تقریرش می کرد و هر جا غلط می‌خواند، آن را اصلاح می کرد تا هفتاد بار آن را خواند. خداش (با خود) گفت: شگفتا: چرا امیر المؤمنین دستور می‌دهد این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام فرمود: احساس می کنی که دلت مطمئن شد؟.

خداش گفت: آری به خدایی که جانم به دست اوست. علی علیه السلام فرمود: آن دو نفر به تو چه گفتند؟. خداش گزارش خبر را نقل کرد. علی علیه السلام فرمود: به آنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست، ولی خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. شما گمان می کنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم، گر چه هر نسبی بریده شد جز آنچه را اسلام پیوند داد. و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست می گویید، شما با کارهایی که نسبت به برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عز و جل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترایی بسته و دروغی گفته اید.

و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلّی اللَّه علیه و آله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید)، پس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید، گناه آن باطل با گناه کار تازه ای که کردید (و با من هم مخالفت ورزیدید) بگردن شماست، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم [اینکه خود را مخالف مردم وصف کردید] جز برای طمع دنیا نبوده است، و دلیل آن این قول شماست که: «من امیدتان را قطع کردم»، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید.

ص: ۱۲۹

و اما آنچه مرا از پیوند با شما بازداشت همان است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیافکنید چنان که چار پای سرکش افسار خود را پاره می کند و او همان خداست پروردگار من که چیزی را با او شریک نسازم، لذا شما نگویید این امر سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید.

و اما اینکه گفتید: من شجاع‌ترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است، آنگاه که نیزه ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبان پریشان شود، و ششهای شما (از ترس) در درونتان باد کند، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کارگزاری کند، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام، نباید بی‌تابی کنید از اینکه به عقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند.

بار خدایا، اگر طلحه و زبیر به من ستم کرده اند و افترا بسته اند و شهادت خود را کتمان کردند و نسبت به من از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضعی بکش و خونش را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن، بگو آمین. خداش گفت: آمین. سپس خداش با خود می‌گفت: به خدا من هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش از تو (خودش) روشن‌تر باشد، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد، من بسوی خدا می گرایم و از آن دو نفر بیزارم.

علی علیه السلام فرمود: نزد آنها باز گرد و گفتار مرا به آنها برسان، خداش گفت: نه به خدا سوگند، نخواهم رفت، مگر اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضایت خود نسبت به شما موفق دارد، آن حضرت دعا کرد. دیری نگذشت که خداش برگشت و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند.

**[ترجمه]

توضیح

خداش بكسر الخاء و تخفيف الدال و قول من أنفسنا بيان لمن أى من الذين هم منا و فى بعض النسخ فى أنفسنا و هو أظهر و قوله من أن تمتنع متعلق بقوله أوثق و من تعليليه و أن تحاجه معطوف على أن تمتنع حتى تَفَقَّهَ أى تتفقه بحذف إحدى التاءين و تضمين معنى الاطلاع و الأظهر تَقِفه من وقفته بمعنى أطلعته و أن يخالى الرجل أى يخلو به فلا تمكنه من بصرك أى لا تنظر إليه كثيرا و إنما نهياه عن ذلك لئلا

ص: ۱۳۰

یری محاسن أخلاقه و آدابه فیمیل إلی الحق و ابنی عمک إنما قالا ذلک لکونهما من قریش یناشدانک القطیعه أی یقسمان علیک أن لا تقطع الرحم فلما نلت أدنی منال أی أصبت أدنی مقدره و جاه أ تتخذ اللعن لنا دینا غرضهما أن اللعن دأب العاجزین و کنا نظن أنک أشجع الفرسان و تخلی ثیابک أی من القمل و الأدناس و فی بعض النسخ و تحل و لعله أظهر الحائل بینک و بین قلبک أی یعلم من قلبک ما تغفل عنه أو هو أملک لقلبک منک و خائنه الأعین نظرها إلی ما لا ینبغی و مسارقه النظر و تحریک الجفون للغمز و نحوه ما ارتد إلیک طرفک کنایه عن الموت قال الرجل أی فی نفسه متعجبا من أمره بتکریره الآیه و کان ذلک لرفع سحرهما و شبههما عن قلبه و تنویر قلبه بالإیمان مع الحدث الذی أحدثتما أی من إبراز زوجه النبی صلی الله علیه و آله من بیتها و إحداث الفتنه بین المسلمین.

أو المعنی أنکم تعلمون أنی علی الحق و أن ما أردتم بی باطل فلزمکم الإثم من جهتین متناقضتین.

أو المراد نصرتهما له مع علمهما بکونه علی الباطل و لعل الأول أظهر زعمتما أی أنکما تصیبانها.

و قال الجوهری فرس حرون لا ینقاد و إذا اشتد به الجری وقف.

و هُوَ اللَّهُ رَبِّی أی الذی صرفنی عن صلتکما هو الله تعالی فلا تقولا هو أقل نفعا و أضعف دفعا فتکفرا.

أو صارفهما عن الحق أیضا هو الله مجازا لسلب توفیقه عنهما.

أو المراد أن صارفی عن الصله هو سوء عقیدتکم و سریرتکم الذی حملکم علی نقض البیعه و الصارف عن الصله حقیقه هو الله تعالی لأنه نهی عن صله الکافرین.

و قیل الضمیر للشأن و لا یخفی ما فیه و هربکما فی بعض النسخ و هزؤکما و هو أظهر و اللبود جمع اللبد و هو الشعر المتراکم بین کتفی الفرس.

و السحر بالضم و التحريك الرئه و يقال للجبان قد انتفخ سَحْرُهُ ذكره الجوهری و قال ضربه فأقعصه أی قتله مكانه ما رأيت لحيه أی ذا لحيه أو المراد بقوله منک من لحيتک.

**[ترجمه]خداش با خاء مكسور و دال مخفف. «من انفسنا»: برای توضيح «مَن» آمده است يعنی از كسانی كه در گروه ما هستند. در برخی نسخه‌ها «فی أنفسنا» آمده است كه صحيح‌تر به نظر می‌رسد. سخن آن حضرت: «من أن تمتنع» متعلق است به «أوثق». «مِن»: تعليله است. «من أن تحاجه»: معطوف است به «أن تمتنع»، «حتی تفقّه: يا تتفقه با حذف يكی از حروف تاء و متضمن معنی اطلاع و آگاهی است و صحيح‌تر «تقفه» از «وقفته» است به معنی «از آن اطلاع يافتی». «أن يخالی الرجل»: خلوت كند با او. «فلا تمكنه من بصرک»: يعنی به او زياد نگاه مكن. به اين دليل وی را از نگاه به امام منع كردند

ص: ۱۳۰

كه مبادا حسن اخلاق و آداب امام در او تاثير بگذارد و به حق بگرايد. «دو پسر عمويت»: به اين دليل از اين لفظ استفاده كرده‌اند كه هر دو از قريش هستند. «يناشدانک القطيعه»: يعنی تو را قسم می‌دهند كه قطع ارحام نكنی. «فلما نلت أدنی منال»: يعنی به محض اينكه به كمترين اختيارات حكومتی دست يافتی. «أتتخذ اللعن لنا ديناً»: منظور آن‌دو اين است كه لعن و نفرين شيوه افراد عاجز و ناتوان است در حاليكه ما تو را شجاع‌ترين پهلوان می‌دانستيم. «تخلی ثيابک: لباست را خالی كنی»: منظور از شپش و آلودگی و در برخی نسخه‌ها «و تحل» آمده به صحيح‌تر بنظر می‌رسد. «الحائل بينک و بين قلبک: ميان تو و دلت قرار دارد»: يعنی آنچه كه در قلب توست و تو از آن غافل هستی را می‌داند، يا او از تو سلطه بيشتری بر قلبت دارد. «خائنه الأعين: نگاه به آنچه كه روا نيست مثل نگاه دزدانه و چرخاندن چشمان برای چشمک زدن و امثال آن. «ما إرتد أليک طرفک»: كنايه از مرگ است. «قال الرجل فی نفسه»: يعنی با تعجب و به علت دستور امام به وی برای تكرار آيه. علت آن بر طرف نمودن سحر آن‌دو و مانند آن از قلب خداش و روشن ساختن دل او به نور ايمان. «مع الحدث الذی أحدثتما: با توجه به اقدامی كه انجام داده‌ايد»: يعنی خارج ساختن همسر پيامبر از خانه‌اش و فتنه انگيزی در ميان مسلمانان .

و يا معنی اين است كه: شما می‌دانيد كه من حق هستم و آنچه شما برآنيد در باره من انجام دهيد باطل است، پس از دو جهت متناقض، گناهكار بودن شما لازم می‌آيد.

يا منظور ياری آن حضرت توسط آن‌دو برای رسيدن به خلافت باشد علی‌رغم اطلاع آن‌دو از باطل بودن وی، و شايد اولی صحيح‌تر است. «زعمتما: شما دو نفر پنداشتيد..»: يعنی شما دو نفر به خلافت برسيد. جوهری می گويد: «فرس حرون»: اسبی كه فرمان نمی‌برد و اگر زياد دوانده شود می‌ايستد.

و « هو الله ربّی»: يعنی آن كسی كه مرا از خويشاوندی شما بر حذر و بازداشت خداوند تعالی است پس نگوييد اين كار كمترين سود را داشته و نتوانسته آن‌گونه كه بايد دفع بدی كند چون به كفر گرفتار خواهيد شد. يا برگرداننده آن‌دو از حق نيز خداست و اين مجاز است از اينكه خداوند توفيق خود را از آنان سلب نموده است.

يا آنچه مرا از خويشاوندی شما بازداشت سوء تفكر و عقيده شماست كه سبب شده نقض بيعت كنيد و در حقيقت خداوند از

این صله مرا بازداشت چون وی امر به قطع رحم با کافران کرده است.

و گفته شده است که ضمیر، ضمیر شأن است و اشکال آن مخفی نیست. «هربکما: فرار شما»: در برخی نسخه‌ها «هزؤکما» آمده است که صحیح‌تر است. «اللبود»: جمع «لبد» است به معنی موهای متراکم میان دو کتف اسب.

ص: ۱۳۱

«السحر»: با ضمه و متحرک یعنی ریه و برای فرد ترسو استفاده می‌شود و گفته می شود «ریه‌های او باد کرده است». این قول جوهری است. «ضربه فأقعصه»: او را در جا کشت. «ما رایت لحیه»: یعنی دارای ریش و یا منظور از «منک» از ریش تو، باشد.

**[ترجمه]

«۱۰۶»

(۱)

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُرِیدُ الْبَصْرَهَ نَزَلَ بِالرَّبَذَهِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ مُحَارِبٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی تَحَمَّلْتُ فِی قَوْمِی حَمَالَهً وَ إِنِّی سَأَلْتُ فِی طَوَائِفَ مِنْهُمُ الْمُوَاسَاهَ وَ الْمَعُونَهَ فَسَبَقَتْ إِلَیَّ أَلْسِنَتُهُمْ بِالنَّکَدِ فَمُرْهُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِمَعُونَتِی وَ حُثَّهُمْ عَلَی مُوَاسَاتِی فَقَالَ أَیْنَ هُمْ فَقَالَ هَؤُلَاءِ فَرِیقٌ مِنْهُمْ حَیْثُ تَرَی قَالَ فَنَصَّ رَاحِلَتَهُ فَادَّلَفَتْ کَأَنَّهَا ظَلِیمٌ فَأَدْلَفَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فِی طَلَبِهَا فَلَأْیاً بِلَأْیٍ مَا لُحِقَتْ فَانْتَهَی إِلَی الْقَوْمِ فَسَلَّمَ عَلَیْهِمْ وَ سَأَلَهُمْ مَا یَمْنَعُهُمْ مِنْ مُوَاسَاهِ صَاحِبِهِمْ فَشَکَوْهُ وَ شَکَاهُمْ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَصَلَ امْرُؤٌ عَشِیرَتَهُ فَإِنَّهُمْ أَوْلَی بِبِرِّهِ وَ ذَاتِ یَدِهِ وَ وَصَلَتِ الْعَشِیرَهُ أَخَاهَا إِنْ عَثَرَ بِهِ دَهْرٌ وَ أَدْبَرَتْ عَنْهُ دُنْیَا فَإِنَّ الْمُتَوَاصِلِینَ الْمُتَبَاذِلِینَ مَأْجُورُونَ وَ إِنَّ الْمُتَقَاطِعِینَ الْمُتَدَابِرِینَ مَوْزُورُونَ قَالَ ثُمَّ بَعَثَ رَاحِلَتَهُ وَ قَالَ حَلْ [خَلِ .

**[ترجمه] - . اصول کافی ۲: ۱۵۳ - اصول کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه خارج شد و آهنگ بصره داشت در ربذه توقف نمود و مردی از قبیله محارب نزد او آمد و گفت: ای امیر المؤمنین من در قبیله خودم غرامتی را به عهده گرفتم و من از هر دسته آنها که درخواست همراهی و کمک کردم زبان رد و سرزنش به من گشودند، به آنها بفرما مرا کمک دهند و به همراهی من تشویق کن، فرمود:

کجایند؟ گفت اینها که می بینی یک دسته از آنهایند، گوید: شتر خود را به حرکت آورد و او هم مانند شتر مرغی جست و خیز زد و برخی اصحاب آن حضرت به دنبال او جست و خیز کردند و با سختی و کندی به ایشان ملحق شدند و امام خود را به آنان رسانید و سلام کرد و پرسید برای چه از همراهی صاحب خود دریغ دارند؟ آنها از وی شکایت کردند و او هم از آنها شکایت کرد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: باید هر مردی با عشیره خود پیوند داشته باشد و به آنها رسیدگی کند، زیرا آنها به احسان و

دستگیری مالی سزاوارترند و هر عشیره باید به برادر خود پیوند داشته و رسیدگی کند اگر روزگار او را به زمین زد و دنیا به او پشت کرد، زیرا آنها که با هم صله کنند و به همدیگر بخشش کنند اجر دارند و آنها که از هم بُبرند و به هم پشت کنند گناه کارند، فرمود: سپس مرکبش را حرکت داد و فرمود: برو.

**[ترجمه]

بیان

الربذه قریه معروفه قرب المدینه و محارب اسم قبیله و الحماله بالفتح ما یتحمله الإنسان من غیره من دیه أو غرامه و النکد الشده و العسر و نص راحلته استخرج أقصی ما عندها من السیر ذکره الجوهری و قال

ص: ۱۳۲

۱- ۱۰۶- رواه ثقه الإسلام الکلینی فی الحدیث: (۱۸) من باب صله الرحم من کتاب الإیمان و الکفر: ج ۲ ص ۱۵۳.

الدلف المشی الروید یقال دلف الشی ء إذا مشی و قارب الخطو و دلفت الکتیبه فی الحرب إذا تقدمت.

و قال الفیروزآبادی فی القاموس اندلف علی انصب و تدلف إلیه تمشی و دنا انتهی.

و المراد هنا الرکض و التقدم و الظلیم ذکر النعامه و الضمیر فی طلبها راجع إلی الراحله.

و قال الجوهری یقال فعل کذا بعد لأی أی بعد شده و إبطاء و لآی لأیا أی أبطأ.

و قال فی النهایه فی حدیث أم أیمن فبلأی ما استغفر لهم أی بعد مشقه و جهد و إبطاء انتهی.

و ما زائده للإبهام و المبالغه أی فلحقت راحله بعض الأصحاب راحلته علیه السلام بعد إبطاء مع إبطاء و شده فلأیا إما حال أو مفعول مطلق من غیر اللفظ و یمکن أن یقرأ لحقت علی بناء المفعول وصل امرؤ أمر فی صوره الخبر و النکره للعموم کقولهم أنجز حر ما وعد و ذات یده أی ما فی یده من الأموال و قال حَلِ بالحاء المهمله و تخفیف اللام و هو زجر للناقه کما ذکره الجوهری و فی بعض النسخ بالخاء المعجمه و تشدید اللام فکان الرجل کان آخذا بزمام الناقه أو بغرزها فلما فرغ أمیر المؤمنین من وعظهم قال للرجل خَلِّ سبیل الناقه.

**[ترجمه]ربذه نام روستایی در نزدیکی مدینه است. «محارب»: نام قبیله می‌باشد. «الحماله» با فتحه بمعنی آنچه که انسان از شخص دیگری آن را بر عهده می گیرد اعم از دیه و غرامت و.... «النکد»: شدت و سختی. عبارت «نص راحلته» دلالت بر آخرین قدرت و توانایی مرکب بر سیر و راه‌پیمایی دارد. این قول جوهری است.

ص: ۱۳۲

گفت: «الدلف»: راه رفتن آهسته. گفته می‌شود: «دلف الشیء» زمانی که با گامهای کوچك راه برود. «دلفت الکتیبه»: گردان در جنگ پیش رفت. فیروزآبادی در القاموس می گوید: اندلف علیّ: ریخت. تدلف الیه: راه رفت و نزدیك شد.پایان.

منظور در اینجا دویدن و پیش رفتن است. «الظلیم»: شتر مرغ نر. ضمیر در «طلبها» به الراحله بر می گردد. جوهری می گوید: گفته می‌شود «فعل کذا بعد لأی»: یعنی پس از شدت و کندی فلان کار را انجام داد. «لآی لأیا» یعنی کُندی کرد .

در النهایه در حدیثی که ام ایمن نقل کرده آمده است: «فبلأی ما استغفر لهم»: یعنی پس از مشقت و تلاش و کندی. پایان.

«ما» زائده و برای ابهام و مبالغه است یعنی کاروان برخی از یاران با کندی و سختی به کاروان حضرت ملحق شد. «لأیا»: یا حال است و یا مفعول مطلق از غیر لفظ عامل و ممکن است به صورت مجهول «لُحقت» خوانده شود. «وصل امرؤ»: امر است در هیئت خبر و نکره برای عموم می‌باشد مانند اینکه گفتند: «انجز حرّ ما وعد: آنچه وعده داد عمل کرد». «ذات یده»: یعنی اموالی که در دستان اوست. و فرمود: «حل»: با حاء مهمله و تخفیف لام به گفته جوهری به معنای صدای راندن شتر. در برخی از نسخه‌ها با خاء و تشدید لام آمده که به معنی اینست که مرد افسار شتر یا رکاب آن را گرفته باشد. وقتی که امام علیه السلام از موعظه آنان فارغ شد به مرد فرمود: راه شتر را باز کن.

**[ترجمه]

«۱۰۷»

(۱)

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَقَبِیِّ رَفَعَهُ قَالَ: خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ

ص: ۱۳۳

۱- ۱۰۷- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۲۶) من کتاب الروضه من الکافی: ج ۲ ص ۶۹.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْداً وَ لَا أَمَةً وَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ وَ لَكِنَّ اللَّهَ خَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضاً فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبَرَ فِي الْخَيْرِ فَلَا يَمُنَّ بِهِ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَلَا وَ قَدْ حَضَرَ شَيْ ءٌ وَ نَحْنُ مُسَوُّونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَحْمَرِ فَقَالَ مَرْوَانُ لِطَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرَكُمَا قَالَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَ أَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَ جَاءَ بَعْدَهُ غُلَامٌ أَسْوَدُ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتُهُ بِالْأَمْسِ تَجْعَلُنِي وَ إِيَّاهُ سَوَاءً فَقَالَ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لِوُلْدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضْلًا.

**[ترجمه] - . روضه كافى ٢: ۶٩ - اصول كافى: اميرالمومنين عليه السلام در خطبه‌اى پس از حمد و ثناى خداوند فرمود:

ص: ١٣٣

اى مردم انسان، بنده يا كنيز آفريده نشده است همه مردم آزاد هستند اما خداوند به برخى در مقايسه با برخى ديگر عنايت فرموده است. هركس كه در معرض بلا و امتحانى قرار گرفت و به خير شكيبايى ورزيد نبايد منتى بر خداوند عز و جل گذارد. آگاه باشيد حادثه‌اى پيش آمده و ما در آن بين سياه و قرمز برابريم.

مروان به طلحه و زبير گفت: منظور او از اين سخن كسى غير از شما دو نفر نيست. گفت به هر كسى سه دينار داد، به مردى از انصار سه دينار داد پس از وى به غلام سياه او نيز سه دينار داد. آن فرد انصارى گفت: اى اميرالمومنين اين غلامى است كه ديروز وى را آزاد كردم آيا من و او را يكسان در نظر گرفته‌اى؟ فرمود: من در قرآن نظرى كردم و در آن چيزى مبنى بر برترى فرزندان اسماعيل نسبت به فرزندان اسحاق مشاهده نكردم .

**[ترجمه]

«١٠٨»

١٠٨ (1)

مد، العمده بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُسْنَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وَكِيعٍ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: أَرْسَلَنِي عَلِيٌّ إِلَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ يَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُمَا إِنَّ أَخَاكُمَا يُقْرِئُكُمَا السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكُمَا هَلْ وَجَدْتُمَا عَلَيَّ حَيْفاً فِي حُكْمٍ أَوْ فِي اسْتِئْثَارٍ فِي فَيْ ءٍ أَوْ فِي كَذَا قَالَ فَقَالَ الزُّبَيْرُ لَا وَ لَا فِي وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا وَ لَكِنْ مَعَ الْخَوْفِ شِدَّةُ الْمَطَامِعِ.

**[ترجمه] - . العمده: ١۶١، فضائل: ٩١، المختار (٩٨) از نهج السعاده ١: ٣١٧ - العمده: امام سجاد عليه السلام فرمود: ابن عباس گفت كه امام على عليه السلام در جنگ جمل مرا به سوى طلحه و زبير فرستاد به آن‌دو گفتم: برادرتان به شما سلام مى‌رساند و مى‌گويد: آيا در من ظلمى در حكومت‌دارى و يا ترجيح (تبعيض) در فىء غنيمت و مانند آن ديده‌ايد. ابن عباس مى‌گويد: زبير گفت: نه و نه در هيچ كدام از اين دو كه ذكر كردى، اما در هنگام ترس طمع‌ها شدت پيدا مى‌كند.

**[ترجمه]

«۱۰۹»

(۲)

مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصِّحَاحِ السِّتَّهِ لِرَزِينٍ الْعَبْدَرِیِّ مِنْ مُوَطَّإِ

ص: ۱۳۴

---

۱ - ۱۰۸- رواه العلامه يحيى بن الحسن المعروف بابن البطريق فى الحديث الأول من الفصل:[۳۶] من كتاب العمده ص ۱۶۱. وهذا هو الحديث (۱۳۷) من فضائل أمير المؤمنين من كتاب الفضائل - تأليف أحمد بن حنبل - ص ۹۱ ط ۱، وكان فى نسختى من البحار، وكتاب العمده تصحيفات صححناها عليه. وللحديث مصادر أخر يجد الباحث بعضها فى تعليق المختار: (۹۸) من نهج السعاده: ج ۱ ص ۳۱۷ ط ۲، وتعليق الحديث: (۱۳۷) من فضائل على عليه السلام من كتاب الفضائل ص ۹۱ ط ۱.

۲- ۱۰۹- رواه يحيى بن الحسن فى أواخر الفصل الأخير من كتاب العمده ص ۲۴۴.

مَالِکٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی وَائِلٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو وَائِلٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ عَلَی عَمَّارٍ حِینَ بَعَثَهُ عَلِیٌّ مَعَ الْحَسَنِ ابْنِهِ إِلَی الْکوفَهِ یَسْتَنْفِرُهُمْ فَقَالا لَهُ مَا رَأَیْنَاکَ أَتَیْتَ أَمْراً أَکْرَهَ عِنْدَنَا مِنْ إِسْرَاعِکَ فِی هَذَا الْأَمْرِ مُنْذُ أَسْلَمْتَ فَقَالَ لَهُمَا عَمَّارٌ مَا رَأَیْتُ مِنْکُمَا مُنْذُ أَسْلَمْتُمَا أَمْراً أَکْرَهَ عِنْدِی مِنْ إِبْطَائِکُمَا عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ کَسَاهُمَا ابْنُ مَسْعُودٍ حُلَّهً حُلَّهً.

**[ترجمه] - . العمده: ۲۴۴ - العمده:

ص: ۱۳۴

هنگامی که امام علی علیه السلام عمار و حسن بن علی علیهما السلام را به قصد بسیج نمودن مردم برای جهاد به کوفه عازم کرده بود، ابو وائل و ابن مسعود نزد عمار رفتند و به وی گفتند: از زمان اسلام آوردنت تاکنون ما ندیدیم که در موضوعی به اندازه این امر که نزد ما مکروه است، شتاب کنی. عمار پاسخ داد: از زمان اسلام آوردنتان تاکنون کاری مکروه‌تر از این کندی شما نسبت به این موضوع ندیده‌ام.

ابن مسعود به آن‌دو ردایی پوشاند.

**[ترجمه]

«۱۱۰»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا أُشِیرَ عَلَیْهِ بِأَنْ لَا یَتْبَعَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ وَ لَا یَرْصُدَ [یُصْدِرَ] لَهُمَا الْقِتَالَ وَ اللَّهِ لَا أَکُونُ کَالضَّبُعِ تَنَامُ عَلَی طُولِ اللَّدْمِ حَتَّی یَصِلَ إِلَیْهَا طَالِبُهَا وَ یَخْتِلَهَا رَاصِدُهَا وَ لَکِنْ أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَی الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِیعِ الْعَاصِیَ الْمُرِیبَ أَبَداً حَتَّی یَأْتِیَ عَلَیَّ یَوْمِی فَوَ اللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّی مُسْتَأْثَراً عَلَیَّ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله حَتَّی یَوْمِ النَّاسِ هَذَا.

**[ترجمه] - . المختار (۶) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از سخنان آن حضرت است هنگامی که از او خواستند طلحه و زبیر را دنبال نکند و آماده جنگ با آنان نگردد:

به خدا سوگند از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافل‌گیر نمی شوم، که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیرم نمایند. من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن کس می کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می شکنم، تا آن روز که دوران زندگانی من به سر آید. پس سوگند به خدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) تا امروز حق مرا از من باز داشته و به دیگری اختصاص دادند .

**[ترجمه]

بیان

اللدم علی زنه اللطم و الشتم صوت الحجر أو العصاء أو غیرهما یضرب بها الأرض ضربا لیس بشدید یحکی أن الضبع یستغفل فی جحرها بمثل ذلک فیسکن حتی یصاد و یضرب بها المثل فی الحمق.

**[ترجمه]«اللدم»: بر وزن «اللطم و الشتم» صدای سنگ یا عصا و غیر آنها که با زدن آنها بر زمین برمی‌خیزد و شدید نیست. گفته می‌شود کفتار با این کار در لانه خود می‌ماند تا شکارچی آن را شکار کند و این ضرب المثل است برای حماقت.

**[ترجمه]

«۱۱۱»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ مَعَ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَیْنِ الْخُزَاعِیِّ ذَکَرَهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْإِسْکَافِیُّ فِی کِتَابِ الْمَقَامَاتِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمَا وَ إِنْ کَتَمْتُمَا أَنِّی لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّی أَرَادُونِی وَ لَمْ أُبَایِعْهُمْ حَتَّی بَایَعُونِی وَ إِنَّکُمَا مِمَّنْ أَرَادَنِی وَ بَایَعَنِی وَ إِنَّ الْعَامَّهَ لَمْ تُبَایِعْنِی لِسُلْطَانٍ غَاصِبٍ

ص: ۱۳۵

۱- ۱۱۰- رواه السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۶) من نهج البلاغه.

۲- ۱۱۱- رواها السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۵۲) من باب الکتب من نهج البلاغه.

وَ لَا لِحِرْصٍ حَاضِرٍ (۱) فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعَيْنِ فَارْجِعَا وَ تُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ إِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهَيْنِ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَ إِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَ الْكِتْمَانِ وَ إِنَّ دَفْعَكُمَا هَذَا الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ وَ قَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَ عَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ ثُمَّ يُلْزَمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ الْعَارُ وَ النَّارُ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] - . المختار (۵۲) از باب نامه‌ها از نهج البلاغه - نهج البلاغه: نامه امام علی علیه السلام که توسط عمران بن حصین به طلحه و زبیر فرستاده شد و ابو جعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات آورده است:

پس از یـاد خـدا و درود شـما می دانیـد گر چه پنهـان می داریـد که من برای حکومت در پی مردم نرفته، تـا آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستند و بیعت کردند. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس

ص: ۱۳۵

قـدرتی مسلّط بود، و نه برای به دست آوردن متـاع دنیـا. اگر شـما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردیـد تا دیر نشـده (از راهی که در پیش گرفته ایـد) بـاز گردیـد، و در پیشـگاه خـدا توبه کنیـد. و اگر با اکراه بیعت کردیـد، به اظهار طاعت و پنهان داشتن گناه پیمان شکنی راه بازخواست از خودتان را به روی من گشودید.

به جانم سوگند شـما از سایر مهاجران سـزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید. اگر در آغاز بیعت کنار می رفتید (و بیعت نمی کردید) آسان تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

شمـا پنداشـته ایـد که من کشـنده عثمان می باشم، بیاییـد تا مردم مـدینه کسـی بین من و شـما داوری کننـد، آنان که نه از من طرفداری کرده و نه به یاری شما برخاسته، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیّت آن را پذیرا باشد. ای دو پیر مرد، از آنچه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسـئله شـما، عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار، دامن‌گیرتان گردد. با درود.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام من قبل متعلق بقوله فارجعا.

**[ترجمه]کلام امام «من قبل» به فعل «فارجعا» متعلق است .

**[ترجمه]

(۲)

أَقُولُ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ قَالَ کُلُّ مَنْ صَنَّفَ مِنْ أَهْلِ السِّیَرِ وَ الْأَخْبَارِ إِنَّ عَائِشَهَ کَانَتْ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَی عُثْمَانَ حَتَّی إِنَّهَا أَخْرَجَتْ ثَوْباً مِنْ ثِیَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَصَبَتْهُ فِی مَنْزِلِهَا وَ کَانَتْ تَقُولُ لِلدَّاخِلِینَ إِلَیْهَا هَذَا ثَوْبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ یَبْلَ وَ عُثْمَانُ قَدْ أَبْلَی سُنَّتَهُ وَ قَالُوا أَوَّلُ مَنْ سَمَّی عُثْمَانَ نَعْثَلًا عَائِشَهُ و النعثل الکثیر شعر اللحیه و الجسد وَ کَانَتْ تَقُولُ اقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْثَلًا

ص: ۱۳۶

۱- کذا فی أصلی من طبع الکمبانی من کتاب البحار، و فی النسخ الموجوده عندی من نهج البلاغه: «لسلطان غالب، و لا لعرض حاضر ...».

۲- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۷۹) و هو کلامه علیه السلام فی ذمّ النساء من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۰۷ ط الحدیث ببیروت، و قد لخص المصنّف روایه ابن أبی الحدید.

وَ رَوَى الْمَدَائِنِيُّ فِي كِتَابِ الْجَمَلِ قَالَ لَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ كَانَتْ عَائِشَةُ بِمَكَّةَ وَ بَلَغَ قَتْلُهُ إِلَيْهَا وَ هِيَ بِشَرَافِ فَلَمْ تَشُكَّ فِي أَنَّ طَلْحَةَ صَاحِبُ الْأَمْرِ وَ قَالَتْ بُعْداً لِنَعْثَلٍ وَ سُحْقاً إِيهِ ذَا الْإِصْبَعِ إِيهِ أَبَا شِبْلٍ إِيهِ يَا ابْنَ عَمِّ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى إِصْبَعِهِ وَ هُوَ يُبَايِعُ لَهُ حَثُّوهَا لَا بَلْ وَ ذَعْذَعُوهَا- (١) قَالَ وَ قَدْ كَانَ طَلْحَةُ حِينَ قُتِلَ عُثْمَانُ أَخَذَ مَفَاتِيحَ بَيْتِ الْمَالِ وَ أَخَذَ نَجَائِبَ كَانَتْ لِعُثْمَانَ فِي دَارِهِ ثُمَّ فَسَدَ أَمْرُهُ فَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ فِي كِتَابِهِ إِنَّ عَائِشَةَ لَمَّا بَلَغَهَا قَتْلُ عُثْمَانَ وَ هِيَ بِمَكَّةَ أَقْبَلَتْ مُسْرِعَةً وَ هِيَ تَقُولُ إِيهِ ذَا الْإِصْبَعِ لِلَّهِ أَبُوكَ أَمَا إِنَّهُمْ وَجَدُوا طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ لَهَا كُفْواً فَلَمَّا انْتَهَتْ إِلَى شَرَافِ اسْتَقْبَلَهَا عُبَيْدُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فَقَالَتْ لَهُ مَا عِنْدَكَ قَالَ قُتِلَ عُثْمَانُ قَالَتْ ثُمَّ مَا ذَا قَالَ ثُمَّ جَارَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ إِلَى خَيْرِ مَجَارٍ بَايَعُوا عَلِيّاً فَقَالَتْ لَوَدِدْتُ أَنَّ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ إِنْ تَمَّ هَذَا انْظُرْ مَا تَقُولُ قَالَ هُوَ مَا قُلْتُ لَكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فَوَلْوَلَتْ فَقَالَ لَهَا مَا شَأْنُكِ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ بَيْنَ لَابَتَيْهَا أَحَداً أَوْلَى بِهَا مِنْهُ وَ لَا أَحَقَّ وَ لَا أَرَى لَهُ نَظِيراً فِي جَمِيعِ حَالاتِهِ فَلِمَاذَا تَكْرَهِينَ وِلَايَتَهُ قَالَ فَمَا رَدَّتْ جَوَاباً

و فى روايه قيس بن أبى حازم ثم ردت ركائبها إلى مكه فرأيتها فى مسيرها تخاطب نفسها قتلوا ابن عفان مظلوما فقلت لها يا أم المؤمنين أ لم أسمعك آنفا تقولين أبعده الله و قد رأيتك قبل أشد الناس عليه و أقبحهم فيه قولا فقالت لقد كان ذلك و لكنى نظرت فى أمره فرأيتهم استتابوه حتى إذا تركوه كالفضه البيضاء أتوه صائما محرما فى شهر حرام فقتلوه قال و كتب طلحه و الزبير إلى عائشه و هى بمكه كتابا أن خذّلى الناس عن

١- كذا فى المطبوع من البحار، و فى شرح النهج: ج ٢ ص ۴٠٨ ط بيروت: «حثوها لابل و دعدعوها». و سيأتى تفسيره من المصنّف فى آخر الحديث ص ۴٢٢.

بیعه علی و أظهری الطلب بـدم عثمـان و حملاـ الکتـاب مع ابن أختهـا عبـد الله بن الزبیر فلمـا قرأت الکتـاب کاشـفت و أظهرت الطلب بـدم عثمـان قـال و لمـا عزمت عـائشه علی الخروج إلی البصـره طلبوا لها بعیرا أیـدا یحمل هودجها فجاءهم یعلی بن أمیه [منیه] (۱) ببعیر یسـمی عسکرا و کان عظیم الخلق شدیدا فلما رأته أعجبها و أنشأ الجمال یحدثها بقوته و شدته و یقول فی أثناء کلامه عسـکر فلما سـمعت هذه اللفظه استرجعت و قالت ردوه لا حاجه لی فیه و ذکرت حیث سئلت أن رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر لها هـذا الاسم و نهاها عن رکوبه و أمرت أن یطلب لها غیره فلم یوجـد لها ما یشـبهه فغیر لها بجلال غیر جلاله و قیل لها قد أصبنا لک أعظم منه خلقا و أشد منه قوه و أتیت به فرضیت:

قـال أبو مخنف: و أرسـلت إلی حفصه تسألها الخروج و المسـیر معها فبلغ ذلک عبـد الله بن عمر فأتی أخته فعزم علیها فأقامت و حطت الرحال بعد ما همت و کتب الأشتر من المدینه إلی عائشه و هی بمکه أما بعد فإنک ظعینه رسول الله صـلی الله علیه و آله و قـد أمرک أن تقری فی بیتـک فـإن فعلت فهو خیر لـک و إن أبیت إلاـ أن تأخـذی منسأتـک و تلقی جلبابک و تبـدی للناس شعیراتک قاتلتک حتی أردک إلی بیتک و الموضع الـذی یرضاه لک ربک فکتبت إلیه فی الجواب أما بعـد فإنک أول العرب شب الفتنه و دعا إلی الفرقه و خالف الأئمه و سعی فی قتل الخلیفه و قد علمت أنک لن تعجز الله حتی یصیبک منه بنقمه ینتصر بها منک للخلیفه المظلوم و قد جاءنی کتابک

۱- منیه اسم أمه و أمیّه أبوه و هو- علی ما فی مناقب یعلی من کتاب المسـتدرک: ج ۳ ص ۴۲۳ نقلا عن مصعب الزبیری- أمیه بن أبی عبید بن همام بن الحارث بن بکر.

و فهمت ما فيه و سنكفيك و كل من أصبح مماثلا لك في غيك و ضلالك إن شاء الله:

قال أبو مخنف: لما انتهت عائشه في مسيرها إلى الحوأب و هو ماء لبني عامر بن صعصعه نبحتها الكلاب حتى نفرت صعاب إبلها فقال قائل من أصحابها أ لا ترون ما أكثر كلاب الحوأب و ما أشد نباحها فأمسكت زمام بعيرها و قالت و إنها لكلاب الحوأب ردوني ردوني فإني سمعت رسول الله يقول و ذكرت الخبر فقال لها قائل مهلا يرحمك الله فقد جزنا ماء الحوأب فقالت فهل من شاهد فلفقوا لها خمسين أعرابيا جعلوا لهم جعلا فحلفوا لها أن هذا ليس بماء الحوأب فسارت لوجهها و لما انتهوا إلى حفر أبي موسى قريبا من البصره أرسل عثمان بن حنيف و هو يومئذ عامل على عليه السلام على البصره إلى القوم أبا الأسود الدؤلي يعلم له علمهم فجاء حتى دخل على عائشه فسألها عن مسيرها فقالت أطلب بدم عثمان قال إنه ليس بالبصره من قتله عثمان أحد قالت صدقت و لكنهم مع علي بن أبي طالب بالمدينه و جئت أستنهض أهل البصره لقتاله أ نغضب لكم من سوط عثمان و لا نغضب لعثمان من سيوفكم فقال لها ما أنت من السوط و السيف إنما أنت حبيس رسول الله أمرك أن تقري في بيتك و تتلي كتاب ربك ليس على النساء قتال و لا لهن الطلب بالدماء و إن عليا لأولى بعثمان منك و أمس رحما فإنهما ابنا عبد مناف فقالت لست بمنصرفه حتى أمضي لما قدمت له أ فتظن يا أبا الأسود أن أحدا يقدم على قتالي فقال أما و الله لتقاتلن قتالا أهونه الشديد ثم قام فأتى الزبير فقال يا أبا عبد الله عهد الناس بك و أنت يوم بويع أبو بكر آخذ بقائم سيفك تقول لا أحد أولى بهذا الأمر من ابن أبي طالب و أين هذا المقام من ذاك فذكر له دم عثمان قال أنت و صاحبك وليتماه فيما بلغناه قال فانطلق إلى طلحه فاسمع ما يقول فذهب إلى طلحه فوجده

مصـرا علی الحرب و الفتنه فرجع إلی عثمان بن حنیف فقال إنها الحرب فتأهب لها قال و لما نزل علی علیه السـلام البصره کتبت عائشه إلی زیـد بن صوحان العبـدی من عائشه بنت أبی بکر الصـدیق زوج النبی إلی ابنها الخالص زیـد بن صوحان أما بعد فأقم فی بیتـک و خـذل عن علی و لیبلغنی عنـک مـا أحب فإنـک أوثق أهلی عنـدی و السـلام فکتب إلیها من زیـد بن صوحان إلی عـائشه بنت أبی بکر أمـا بعـد فـإن الله أمرک بـأمر و أمرنا بأمر أمرک أن تقری فی بیتک و أمرنا أن نجاهـد و قـد أتانی کتابک فـأمرتنی أن أصـنع خلاـف ما أمرنی الله فأکون قـد صـنعت ما أمرک الله به و صـنعت ما أمرنی الله به فأمرک عنـدی غیر مطاع و کتابک غیر مجاب و السلام.

**[ترجمه] - . المختـار (۷۹) از نهـج البلاغه ۲: ۴۷۰ - می گویم: ابن ابی الحدیـد در شـرح نهج البلاغه می‌نویسد: همه سـیره... نویسـان و اخبارنگـاران بر این عقیـده‌انـد که عـایشه در میـان مردم شدیـدترین موضع را بر علیه عثمـان اتخاذ می کرد حتی وی پیراهن پیـامبر صـلی الله علیه و آله را در خـانه خـود نصب کرد و به همه افرادی که به آن خـانه می‌رفتنـد می گفت: این پیراهن پیامبر هنوز کهنه نشده اما عثمان سنّت او را کهنه کرده است. این افراد گفته‌اند: اولین کسـی که عثمان را «نعثل» خواند عایشه بود. (نعثل نام مردی مصری با ریشهای دراز بود این نام را به قصد اهانت و شباهت به عثمان نسبت می‌داد)، و نعثل کسی است که ریش و موی تن بلندی دارد. عایشه می گفت بکشید نعثل را خداوند نعثل را بکشد.

ص: ۱۳۶

مـدائنی در کتاب الجمل نقل می کند: وقتی که عثمان کشـته شد عایشه در مکه بود خبر قتل عثمان به او که در نزدیکی چشـمه شراف بود رسـید وی تردیدی نداشت که طلحه خلیفه می‌شود لذا گفت نفرین خدا بر پیرمرد احمق. (نزد خود خطاب به طلحه گفت): بله ای صاحب انگشت، بله ای پدر شیران، بله ای پسر عمو، گویی من می‌بینم که انگشت او برایش از مردم بیعت می... گیرد و برای بیعت آنرا خم کرده و بلکه می‌شکنند.

راوی می گوید: وقتی عثمان کشـته شد، طلحه کلیدهای بیت المال و چیزهای نفیسـی که در خانه عثمان بود را گرفته و به علی علیه السـلام داد. ابو مخنف در کتـاب خود می گویـد: وقـتی خبر کشـته شـدن عثمـان به عـایشه که در مکه بود، رسـید، وی به سرعت آمـد در حـالی که می گفت: بله ای صـاحب انگشت، پـدرت به فـدایت، مردم طلحه و زبیر را برای خلافت مناسب می... دانند. وقتی به چشـمه شـراف رسـید، عبید بن ابی سـلمه نزدش آمد. عایشه به وی گفت: چه خبر؟ پاسخ داد: عثمان کشته شد. پرسـید: دیگه چه خبر؟ گفت: امور به خیر ختم شـد و مردم با علی بیعت کردنـد. عایشه گفت: دوست داشـتم آسـمان بر زمین می‌افتاد اگر این سخن راست بود. ببین چه می گویی!. عبید گفت: خبر همانی بود که به تو گفتم ای ام المومنین. عایشه بی‌تاب شد. عبید به او گفت: چه شده است ای ام المومنین، به خدا قسم، کسـی سـزاوارتر از او را برای خلافت سـراغ ندارم و کسی را نیز همتای او نمی‌بینم. پس چرا خلافت او را خوش نمی‌داری؟ راوی می گوید: عایشه پاسخی نداد.

در روایت قیس بن ابی حازم آمده است: سـپس عازم مکه شد و من او را در بین مسـیر می‌دیدم که با خود می گفت: عثمان را مظلومـانه کشـتند. به وی گفتم: ای ام المومنین، آیا این تو نبودی که انـدکی پیش از این می گفتی: خـدا او را دور گردانـد. تو بیش از سـایر مردم کینه او را در دل داشـتی و وی را تقبیـح می‌نمودی. پاسـخ داد: این گونه بود امـا من در کـار او نگریسـتم و دیدم که مردم او را وادار به توبه کرده بودند تا اینکه همانند نقره سـفید پاک شده بود. اما در ماه حرام که وی در حالت روزه

بود، او را کشتند. راوی می‌گوید: طلحه و زبیر طی نامه‌ای به عایشه نوشتند: مردم را به سبب بیعت با علی سرزنش کن

ص: ۱۳۷

و خواستار انتقام خون عثمان شو. آنان نامه را بوسیله پسر خواهر عایشه، یعنی عبدالله بن زبیر به مکه فرستادند. وقتی عایشه نامه را خواند، علناً خواستار خونخواهی عثمان گردید.

راوی می‌گوید: وقتی عایشه تصمیم گرفت به مقصد بصره خروج کند، در خواست شد برای وی شتری تنومند بیاورند تا کجاوه او را حمل کند. یعلی بن امیه شتری را که عسکر نام داشت آورد که حیوانی عظیم الجثه بود. وقتی عایشه آن را دید از آن خوشش آمد و شتربان شروع کرد به سخن گفتن از قدرت و توانایی آن و در اثنای سخنش از کلمه «عسکر» استفاده کرد. وقتی عایشه این کلمه را شنید گفت: انا لله و انا الیه راجعون. آن را باز گردانید من نیازی به آن ندارم. وقتی علت را جویا شدند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آورد که خبر از نام این شتر داده و وی را از سوار شدن بر آن نهی کرده بود. لذا خواست که شتر دیگری برای او بیاورند. اما همانند آن را که همان ابهت را داشته باشد، پیدا نکردند. پس جُل و پالان آن را تغییر دادند و به عائشه گفتند: بزرگ‌تر و قویتر از آن را برایت یافتیم، و آن را برایش بردند و او راضی شد.!

ابومخنف می‌گوید: سپس عایشه پیغامی به حفصه فرستاد و از او خواست خارج شود و با او همراه شود. این خبر به عبدالله بن عمر رسید. وی به سراغ خواهر خود آمد و با او برخورد کرد. حفصه که تصمیم به سفر گرفته بود منصرف شد و بار سفر را بر زمین نهاد.

مالک اشتر از مدینه به مکه خطاب به عایشه نامه نوشت که در آن آمده بود: اما بعد، تو زن پرده نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی که به تو دستور داده است در خانه خود بمانی. اگر چنین کنی، این برای تو بهتر است و اگر ردّ نمایی و عصای سفر به دست بگیری و جلباب بربندی و موهای خود را برای مردم آشکار کنی، با تو خواهم جنگید تا به خانه‌ات و به محلی که پروردگارت راضی است، باز گردانم. عایشه در جواب نوشت: اما بعد، تو اولین عربی هستی که فتنه و تفرقه انگیختی و با پیشوایان مخالفت کرده و سعی در قتل خلیفه داشتی. تو خود می‌دانی که نمی‌توانی خدا را عاجز کنی (و جلوی تقدیر او را بگیری) تا اینکه در قبال آنچه بر سر خلیفه مظلوم آمده، دچار عذاب الهی گردی. نامه تو به من رسید

ص: ۱۳۸

و آنچه را که نوشته بودی، فهمیدم. ما کار تو و همه افرادی که در ضلالت و گمراهی به تو شباهت دارند را خواهیم ساخت. ان شاء الله.

ابومخنف می‌گوید: وقتی عایشه در مسیر حرکت خود به سوی بصره به منطقه حوأب که چشمه‌ای مربوط به قبیله بنی عامر بن صعصعه است رسید، سگ‌های آنجا برای وی پارس کردند. وی افسار شتر را رها کرد. شخصی از یارانش گفت: آیا نمیبینید که سگ‌های حوأب چقدر زیاد و پارس کردنشان چقدر شدید است؟!. عایشه افسار شتر را گرفت و گفت: اینها سگ‌های حوأب هستند؟ مرا باز گردانید، مرا بازگردانید من از رسول خدا شنیدم که فرمود... وی خبر را نقل کرد.

شخصی به وی گفت: صبر کن، خدا تو را رحمت کند، ما چشمه حوأب را پشت سر گذاشته‌ایم. عایشه پرسید: آیا شاهدی دارید؟ آنان پنجاه نفر از بادیه نشینان را آوردند و آنان را مجبور کردند که برای وی سوگند دروغ یاد کنند که اینجا، چشمه حوأب نیست. وی به مسیر خود ادامه داد.

وقتی به چاه ابوموسی در نزدیکی بصره رسید، عثمان بن حنیف که کارگزار علی علیه السلام در بصره بود، ابو اسود دؤلی را به سوی آنان فرستاد تا آنان را شناسایی و ارزیابی کند. وی آمد و نزد عایشه رفت و از وی علّت خروجش را جویا شد. وی پاسخ داد: خواهان خون عثمانم. ابن حنیف گفت: از قاتلان عثمان کسی در بصره نیست. عایشه گفت: راست گفتی. آنان در مدینه و همراه علی بن ابیطالب هستند من آمده‌ام تا مردم بصره را برای جنگ با وی تحریک کنم. آیا از اینکه عثمان شما را شلاق زد عصبانی بشویم اما از اینکه او را کشتید غضبناک نگردیم؟ وی پاسخ داد: تو را چه به شلّاق و شمشیر. تو همسر رسول خدا هستی که به دو دستور داده است در خانه‌ات بمانی و کتاب خدا را بخوانی، قتال و خونخواهی بر زنان واجب نیست. علی برای انتقام خون عثمان از تو اولی‌تر و مشفق‌تر است چرا که هردو آنان از فرزندان عبد مناف هستند. عایشه گفت: من منصرف نمی‌شوم تا اینکه به هدف خود برسم. ای ابو اسود آیا گمان می‌کنی شخصی به جنگ با من بیاید؟ پاسخ داد: به خدا قسم به شدیدترین صورت ممکن با تو جنگ خواهیم کرد.

سپس بر خاست و نزد زبیر رفت و گفت: ای ابا عبدالله، مردم به یاد دارند آن روزی را که با ابوبکر بیعت کردند و تو در آن روز، قبضه شمشیر را گرفته بودی و می‌گفتی: برای امر خلافت، هیچ کس سزاوارتر از پسر ابوطالب نیست. کار امروزت کجا و اقدام آن روزت کجا!. به کشته شدن عثمان اشاره کرد و گفت: تا آنجا که ما می‌دانیم تو و رفیقت با او بر امارت بیعت کردید!. زبیر گفت: نزد طلحه بروم و ببینم او چه می‌گوید: نزد طلحه رفت

ص: ۱۳۹

و دید او برای جنگ و فتنه اصرار دارد. نزد عثمان بن حنیف بازگشت و گفت: خواهان جنگند، برای آن خود را آماده کن. راوی می‌گوید: وقتی علی علیه السلام وارد بصره شد، عایشه به زید بن صوحان عبدی نوشت: از عایشه دختر ابوبکر صدیق، همسر پیامبر به پسر خود، زید بن صوحان، اما بعد، در خانه‌ات بمان و مردم را از علی دلسرد کن و از تو خبرهای خوشایندی به من برسد. تو موثق‌ترین فرد برای من هستی و السلام. در جواب نوشت: از زید بن صوحان به عایشه دختر ابوبکر، اما بعد، خداوند دستوری به تو داد و دستوری به ما، به تو دستور داد که در خانه‌ات بمانی و به ما امر فرمود که جهاد کنیم. نامه‌ات به من رسید که در آن به من دستور داده بودی که بر خلاف فرمان الهی رفتار کنم، که من کاری را انجام دهم که خداوند تو را بدان امر کرده و تو کاری را انجام دهی که خداوند مرا بدان امر فرموده است. من از دستور تو اطاعت نمی‌کنم و دیگر نامه‌ات را پاسخ نمی‌دهم. والسلام.

**[ترجمه]

بیان

حنوها أی جعلوا إصبعه منحنیه للبیعه لا بل و ذعذعوها أی کسروها و بددوها لهجومهم علی البیعه و الظعینه الامرأه فی الهودج و المنسأه العصا تهمز و لا تهمز.

**[ترجمه]«حنّوها»: انگشتش را برای بیعت خم کردند. «ذعذعوها»: شکستند و برای بیعت هجوم آوردند. «الظعینه»: زنی که در داخل هودج باشد. «المنسأه»: به معنای عصا است که با همزه و بدون همزه تلفظ می‌شود.

لهآل

**[ترجمه]

«113»

(1)

الْکَافِیَهُ فِی إِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ إِسْحَاقَ قَالَ: دَعَا عُثْمَانُ بْنُ حُنَیْفٍ عِمْرَانَ بْنَ الْحُصَیْنِ الْخُزَاعِیَّ وَ کَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَعَثَهُ وَ بَعَثَ مَعَهُ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِیَّ إِلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ عَائِشَهَ فَقَالَ انْطَلِقَا فَاعْلَمَا مَا أَقْدَمَ عَلَیْنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَ مَا یُرِیدُونَ قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ فَدَخَلْنَا عَلَی عَائِشَهَ فَقَالَ لَهَا عِمْرَانُ بْنُ الْحُصَیْنِ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَقْدَمَکِ بَلَدَنَا وَ لِمَ تَرَکْتِ بَیْتَ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِی فَارَقَکِ فِیهِ وَ قَدْ أَمَرَکِ

1- 113- 115- قد بخل و تولی أصحاب الثروه و المکنه عن السعی وراء تکثیر نسخه هذا الکتاب و نشره و ما ظفرت به بعد.

أَنْ تَقِرِّی فِی بَیْتِکِ وَ قَدْ عَلِمْتِ أَنَّکِ إِنَّمَا أُصِیبَتِ الْفَضِیلَهَ وَ الْکَرَامَهَ وَ الشَّرَفَ وَ سُمِّیتِ أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ وَ ضُرِبَ عَلَیْکِ الْحِجَابُ بِبَنِی هَاشِمٍ فَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ عَلَیْکِ مِنَّهً وَ أَحْسَنُهُمْ عِنْدَکِ یَداً وَ لَسْتِ مِنِ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِی شَیْ ءٍ لَوْ لَا لَکِ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ وَ عَلِیٌّ أَوْلَی بِدَمِ عُثْمَانَ فَاتَّقِی اللَّهَ وَ احْفَظِی قَرَابَتَهُ وَ سَابِقَتَهُ فَقَدْ عَلِمْتِ أَنَّ النَّاسَ بَایَعُوا أَبَاکِ فَمَا أَظْهَرَ عَلَیْهِ خِلَافاً وَ بَایَعَ أَبُوکِ عُمَرَ وَ جَعَلَ الْأَمْرَ لَهُ دُونَهُ فَصَبَرَ وَ سَلَّمَ وَ لَمْ یَزَلْ بِهِمَا بَرّاً ثُمَّ کَانَ مِنْ أَمْرِکِ وَ أَمْرِ النَّاسِ وَ عُثْمَانَ مَا قَدْ عَلِمْتِ ثُمَّ بَایَعْتُمْ عَلِیّاً علیه السلام فَغِبْنَا عَنْکُمْ فَأَتَتْنَا رُسُلُکُمْ بِالْبَیْعَهِ فَبَایَعْنَا وَ سَلَّمْنَا فَلَمَّا قَضَی کَلَامُهُ قَالَتْ عَائِشَهُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ لَقِیتَ أَخَاکَ أَبَا مُحَمَّدٍ یَعْنِی طَلْحَهَ فَقَالَ لَهَا مَا لَقِیتُهُ بَعْدُ وَ مَا کُنْتُ لِآتِیَ أَحَداً وَ لَا أَبْدَأَ بِهِ قَبْلَکِ قَالَتْ فَأْتِهِ فَانْظُرْ مَا ذَا یَقُولُ قَالَ فَأَتَیْنَاهُ فَکَلَّمَهُ عِمْرَانُ فَلَمْ یَجِدْ عِنْدَهُ شَیْئاً مِمَّا یُحِبُّ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَأَتَیْنَا الزُّبَیْرَ وَ هُوَ مُتَّکِئٌ وَ قَدْ بَلَغَهُ کَلَامُ عِمْرَانَ وَ مَا قَالَ لِعَائِشَهَ فَلَمَّا رَآنَا قَعَدَ وَ قَالَ أَ یَحْسَبُ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ أَنَّهُ حِینَ مَلَکَ لَیسَ لِأَحَدٍ مَعَهُ أَمْرٌ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ عِمْرَانُ لَمْ یُکَلِّمْهُ فَأَتَی عِمْرَانُ عُثْمَانَ فَأَخْبَرَهُ.

**[ترجمه]الکافیه فی إبطال التوبه الخاطئه: اسحاق گوید: عثمان بن حنیف، عمران بن حصین خزاعی را که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود فرا خواند و او را به همراه ابوالاسود دولی به سوی طلحه و زبیر و عایشه روانه ساخت. وی به این دو پیک گفت: راه بیفتید و علت وارد شدن این قوم بر ما و آنچه می خواهند را جویا شوید. ابوالاسود می گوید: نزد عایشه رفتیم عمران بن حصین به عایشه گفت: ای ام المومنین! چه چیز تو را بر آن داشت که به سرزمین ما بیایی و چرا خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک نمودی در حالی که آن حضرت تو را را که آن خانه وداع کرده و دستور داده بود

ص: ۱۴۰

در خانه خود بمانی. تو خود می‌دانی که صاحب فضل و کرامت و شرافت هستی و تو را ام المومنین نامیده‌اند. بنی هاشم ستر و عفاف تو هستند و آنان بیشترین فضل و منّت را بر تو دارند و نزد تو بهترین یاوران هستند. اختلاف مردم ارتباط چندانی به تو ندارد، اگر کاری به خلافت نداری!. علی در خون‌خواهی عثمان از تو سزاوارتر است. از خدا بترس و حرمت خویشاوندی و پیشینه او در اسلام را خدشه دار نکن. تو خود می‌دانی که مردم با پدرت بیعت کردند اما علی مخالفتی نکرد. پدرت با عمر بیعت کرد و با روی‌گردانی از علی خلافت را به او واگذار نمود اما علی دم بر نیاورد و صبر کرد. و همواره به آنان نیکی می‌ کرد تا اینکه دوران عثمان نیز آن‌گونه که خود نیز اطلاع داری سپری شد. سپس در حالی که ما در آنجا نبودیم با علی علیه السلام بیعت کردید و فرستادگان شما برای اخذ بیعت نزد ما آمدند و ما بیعت کردیم و تسلیم شدیم.

پس از اتمام سخنان او، عایشه گفت: ای ابا عبدالله آیا برادرت ابا محمد یعنی طلحه را ملاقات کرده‌ای؟ گفت: هنوز با او دیدار نکرده‌ام و قبل از تو با کسی دیدار نمی‌کنم و با او آغاز نمی‌کنم. عایشه گفت: پس بیا ببین او چه می گوید .

گفت: نزد او رفتیم. عمران با وی صحبت کرد اما چیز خوشایندی نگفت لذا از نزد او خارج شده و به دیدار زبیر رفتیم و زبیر تکیه داده بود. عمران آنچه را که به عایشه گفته بود برای او نیز بازگو نمود. او با دیدن ما، نشست و گفت: آیا پسر ابوطالب فکر می کند وقتی به حکومت دست یافت دیگر کسی کاری به کار او ندارد. وقتی عمران چنین دید با او سخن نگفت و نزد عثمان بن حنیف بازگشت و او را از ماجرا با خبر ساخت.

**[ترجمه]

«۱۱۴»

وَ عَنْ أسوس [أَشْرَسَ] الْعَبْدِیِّ عَنْ عَبْدِ الْجَلِیلِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّ الْأَحْنَفَ بْنَ قَیْسٍ أَقْبَلَ حِینَ نَزَلَتْ عَائِشَهُ أَوَّلَ مَرْحَلَهٍ مِنَ الْبَصْرَهِ فَدَخَلَ عَلَیْهَا فَقَالَ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَا الَّذِی أَقْدَمَکِ وَ مَا أَشْخَصَکِ وَ مَا تُرِیدِینَ قَالَتْ یَا أَحْنَفُ قَتَلُوا عُثْمَانَ فَقَالَ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ مَرَرْتُ بِکِ عَامَ أَوَّلَ بِالْمَدِینَهِ وَ أَنَا أُرِیدُ مَکَّهَ وَ قَدْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَی قَتْلِ عُثْمَانَ وَ رُمِیَ بِالْحِجَارَهِ وَ حِیلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمَاءِ فَقُلْتُ لَکِ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ اعْلَمِی أَنَّ هَذَا الرَّجُلَ مَقْتُولٌ وَ لَوْ شِئْتِ لَتَرُدِّینَ عَنْهُ وَ قُلْتُ فَإِنْ قُتِلَ فَإِلَی مَنْ فَقُلْتِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَتْ یَا أَحْنَفُ صَفُّوهُ حَتَّی إِذَا جَعَلُوهُ مِثْلَ الزُّجَاجَهِ قَتَلُوهُ فَقَالَ لَهَا أَقْبَلُ قَوْلَکِ فِی الرِّضَا وَ لَا أَقْبَلُ قَوْلَکِ فِی الْغَضَبِ

ص: ۱۴۱

ثُمَّ أَتَى طَلْحَهَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا الَّذِی أَقْدَمَکَ وَ مَا الَّذِی أَشْخَصَکَ وَ مَا تُرِیدُ فَقَالَ قَتَلُوا عُثْمَانَ قَالَ مَرَرْتُ بِکَ عَاماً أَوَّلَ بِالْمَدِینَهِ وَ أَنَا أُرِیدُ الْعُمْرَهَ وَ قَدْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَی قَتْلِ عُثْمَانَ وَ رُمِیَ بِالْحِجَارَهِ وَ حِیلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْمَاءِ فَقُلْتُ لَکُمْ إِنَّکُمْ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَوْ تَشَاءُونَ أَنْ تَرُدُّوا عَنْهُ فَعَلْتُمْ فَقُلْتَ دَبِّرْ فَأُدَبِّرُ فَقُلْتُ لَکَ فَإِنْ قُتِلَ فَإِلَی مَنْ فَقُلْتَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ مَا کُنَّا نَرَی أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَرَی أَنْ یَأْکُلَ الْأَمْرَ وَحْدَهُ.

**[ترجمه]عبد الجلیل بن ابراهیم گوید: زمانی که عایشه در اولین منزل در راه بصره توقف کرد احنف بن قیس نزد او آمد و گفت: ای ام المومنین چه چیز سبب آمدن تو و خروج تو شده است؟ چه می‌خواهی؟ عایشه گفت: ای احنف، عثمان را کشتند. گفت: ای ام المومنین من سال گذشته که عازم مکه بودم در مدینه نزد تو آمدم. در آن موقع مردم برای کشتن عثمان گرد آمده بودند و به سمت او سنگ پراکنی می‌کردند و از رسیدن آب به وی ممانعت می‌نمودند. من به تو گفتم: ای ام المومنین بدان که این مرد کشته خواهد شد اگر می‌خواهی مردم را از آن منصرف کن و گفتم: اگر کشته شود خلافت با چه کسی خواهد بود؟ گفتی با علی بن ابی‌طالب. عایشه گفت: ای احنف او را همانند شیشه پاک کردند و سپس به قتل رساندند. احنف به او گفت: سخن تو را به هنگام رضایت قبول می‌کنم نه به هنگام خشم.

ص: ۱۴۱

سپس نزد طلحه آمد و گفت: ای ابا محمد چه چیز تو را بر آمدن واداشت؟ و چه چیز سبب خروج تو شده است؟ و چه می... خواهی؟ طلحه گفت: عثمان را کشتند. احنف گفت: سال گذشته که عازم حج عمره بودم در مدینه با تو دیدار کردم. مردم برای کشتن عثمان جمع شده بودند و به سوی او سنگ پرتاب می‌کردند و از رسیدن آب به او جلوگیری می‌کردند. من گفتم: شما صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله هستید اگر می خواهید از این اقدام جلوگیری کنید اقدام کنید. تو گفتی: تدبیر کن و من تدبیر می‌کنم. من به تو گفتم اگر عثمان کشته شود چه کسی خلیفه خواهد شد؟ گفتی: علی بن‌ابی‌طالب علیه السلام. طلحه گفت: گمان نمی‌کردیم امیرالمومنین صلی الله علیه و آله تصمیم بگیرد که به تنهایی حکمرانی کند .

**[ترجمه]

«۱۱۵»

وَ عَنْ حَرِیزِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ عَنْ أَبِی نَضْرَهَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ ضُبَیْعَهَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ نَزَلَا طَاحِیَهَ رَکِبْتُ فَرَسِی فَأَتَیْتُهُمَا فَقُلْتُ لَهُمَا إِنَّکُمَا رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا أُصَدِّقُکُمَا وَ أَثِقُ بِکُمَا خَبِّرَانِی عَنْ مَسِیرِکُمَا هَذَا شَیْ ءٌ عَهِدَهُ إِلَیْکُمَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَّا طَلْحَهُ فَنَکَسَ رَأْسَهُ وَ أَمَّا الزُّبَیْرُ فَقَالَ حُدِّثْنَا أَنَّ هَاهُنَا دَرَاهِمَ کَثِیرَهً فَجِئْنَا لِنَأْخُذَ مِنْهَا.

وَ عَنْ أَشْعَثَ عَنِ ابْنِ سِیرِینَ عَنْ أَبِی الْجَلِیلِ وَ کَانَ مِنْ خِیَارِ الْمُسْلِمِینَ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ حِینَ قَدِمَا الْبَصْرَهَ فَقُلْنَا أَ رَأَیْتُمَا مَقْدَمَکُمَا هَذَا شَیْ ءٌ عَهِدَ إِلَیْکُمَا رَسُولُ اللَّهِ أَمْ رَأْیٌ رَأَیْتُمَاهُ فَقَالا لَا وَ لَکِنَّا أَرَدْنَا أَنْ نُصِیبَ مِنْ دُنْیَاکُمْ.

**[ترجمه]ابو نضرهٔ از مردی از قبیله ضبیعهٔ روایت کرده که گوید: زمانی که طلحه و زبیر آمدند و در طاحیه توقف نمودند من

بر اسب خود سوار شدم و نزد آن‌دو آمدم و گفتم: شما دو نفر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید و من شما را تائید کرده و به شما اعتماد دارم، به من بگویید این خروج شما چیزی است که رسول الله صلّی الله علیه و آله شما را بدان امر کرده است؟ طلحه سرش را پایین انداخت. زبیر گفت: به ما گفته‌اند اینجا درهم‌های زیادی وجود دارد که آمده‌ایم که از آن ببریم.

اشعث از ابو جلیل که از مسلمانان برگزیده بود نقل می‌کند: وقتی که طلحه و زبیر به بصره آمده بودند نزدشان رفتیم و به آنان گفتیم: به ما بگویید که آمدن شما به اینجا چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به شما امر کرده است یا اقدامی است که به نظر خودتان انجام دادید؟ گفتند: نه ما فقط می‌خواهیم از دنیای شما بهره‌ای ببریم.

**[ترجمه]

«۱۱۶»

(۱)

أَقُولُ وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ أَعْثَمَ الْكُوفِيُّ أَنَّهُ لَمَّا قَضَتْ عَائِشَةُ حَجَّهَا وَ تَوَجَّهَتْ إِلَى الْمَدِينَهِ اسْتَقْبَلَهَا عُبَيْدُ بْنُ سَلَمَهَ اللَّيْثِيُّ وَ كَانَ يُسَمَّى ابْنَ أُمِّ كِلَابٍ فَسَأَلَتْهُ عَائِشَهُ عَنِ الْمَدِينَهِ وَ أَهْلِهَا فَقَالَ قُتِلَ عُثْمَانُ قَالَتْ فَمَا فَعَلُوا قَالَ بَايَعُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَتْ لَيْتَ السَّمَاءَ سَقَطَتْ عَلَى

۱- ۱۱۶- رواه أحمد بن أعثم الكوفیّ المتوفی نحو سنه: (۳۱۴) فی كتاب الجمل من كتاب الفتوح.

الْـأَرْضِ وَ لَمْ أَسْـمَعْ ذَلِکَ مِنْکَ وَ اللَّهِ لَقَـدْ قُتِلَ عُثْمَانُ مَظْلُوماً وَ لَأَطْلُبَنَّ بِثَأْرِهِ وَ وَ اللَّهِ إِنَّ يَوْماً مِنْ عُمُرِ عُثْمَانَ أَفْضَلُ مِنْ حَيَاهِ عَلِيٍّ فَقَالَ عُبَيْدٌ أَ مَا كُنْتِ تَثْنِينَ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ تَقُولِينَ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام فَمَا بَدَا لَكِ إِذْ لَمْ تَرْضَـیْ بِإِمَامَتِهِ وَ أَ مَا كُنْتِ تُحَرِّضِـينَ النَّاسَ عَلَى قَتْلِ عُثْمَانَ وَ تَقُولِينَ اقْتُلُوا نَعْثَلًا فَقَدْ كَفَرَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ قَدْ كُنْتُ قُلْتُهُ وَ لَكِنِّی عَلِمْتُهُ خَيْراً فَرَجَعْتُ عَنْ قَوْلِی وَ قَدِ اسْتَتَابُوهُ فَتَابَ وَ غُفِرَ لَهُ فَرَجَعَتْ عَائِشَةُ إِلَى مَكَّهَ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهَا مَا سُتِرَ.

**[ترجمه] - . کتاب جمل (باب فتوح) - می‌گویم: احمـد بن اعثم کوفی می‌گویـد: وقتی‌که عایشه حج خود را به پایان برد و به سـمت مدینه به راه افتاد، عبید بن سـلمه لیثی به وی برخورد کرد. او را «ابن امّ کلاب: پسر مادر سگها» می‌نامیدند. عایشه از او در مورد مدینه و مردم پرسید. عبید گفت: عثمان کشته شد. عایشه گفت: پس مردم چه کردند؟ گفت: با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند. عایشه گفت: ای کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد

ص: ۱۴۲

اما این سـخن را از تو نمی‌شنیدم. به خدا قسم عثمان مظلومانه کشته شد و من انتقام خون او را خواهم گرفت. به خدا قسم یک روز از عمر عثمان از زندگی علی بهتر است. عبید گفت: مگر تو علی علیه السلام را نمی‌ستودی و نمی‌گفتی که بر روی زمین کسـی گرامی‌تر از علی بن ابی طالب برای خداونـد وجود ندارد. چه اتفاقی برای تو افتاده که به خلافت او راضـی نیستی؟ مگر تو مردم را به کشتن عثمان ترغیب نمی‌کردی؟ و مگر نمی‌گفتی نعثل را بکشید چون او کافر است!. عایشه گفت: آن را گفته... ام اما من او را مرد نیکویی دیدم لذا از سخن خود برگشتم مردم او را به توبه واداشتند او نیز توبه کرد و آمرزیده شد. عایشه به مکه بازگشت و عقیده خود را پنهان ساخت.

**[ترجمه]

«۱۱۷»

(۱)

وَ رَوَى ابْنُ الْـأَثِيرِ فِی الْكَامِـلِ أَنَّهُ لَمَّا أَخْبَرَهَا عُبَيْـدُ بْنُ سَـلَمَهَ بِقَتْلِ عُثْمَانَ وَ اجْتِمَاعِ النَّاسِ عَلَى بَيْعَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ أَ يَتِمُّ الْأَمْرُ لِصَاحِبِكَ رُدُّونِی رُدُّونِی فَانْصَـرَفَتْ إِلَى مَكَّهَ وَ هِیَ تَقُولُ قُتِلَ وَ اللَّهِ عُثْمَانُ مَظْلُوماً وَ اللَّهِ لَأَطْلُبَنَّ بِـدَمِهِ فَقَالَ لَهَا لَقَـدْ كُنْتِ تَقُولِينَ اقْتُلُوا نَعْثَلًا فَقَدْ كَفَرَ فَقَالَتْ إِنَّهُمُ اسْتَتَابُوهُ ثُمَّ قَتَلُوهُ وَ قَدْ قُلْتُ وَ قَالُوا وَ قَوْلِی الْأَخِيرُ خَيْرٌ مِنْ قَوْلِی الْأَوَّلِ فَقَالَ لَهَا ابْنُ أُمِّ الْكِلَابِ:

فَمِنْكِ الْبَدَاهُ وَ مِنْكِ الْغِيَرُ***وَ مِنْكِ الرِّيَاحُ وَ مِنْكِ الْمَطَرُ

وَ أَنْتِ أَمَرْتِ بِقَتْلِ الْإِمَامِ***وَ قُلْتِ لَنَا إِنَّهُ قَدْ كَفَرَ

فَهَبْنَا أَطَعْنَاكِ فِی قَتْلِهِ***وَ قَاتِلُهُ عِنْدَنَا مَنْ أَمَرَ

وَ لَمْ يَسْقُطِ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِنَا***وَ لَمْ يَنْكَسِفْ شَمْسُنَا وَ الْقَمَرُ

۱ - ۱۱۷- ذكره ابن الأـثير فى حوادث سـنه (۳۶) فى عنوان: «ذكر ابتـداء وقعه الجمـل من كتـاب الكامل: ج ۳ ص ۱۰۵، ط دار الكتاب العربى ببيروت.

وَ قَدْ بَايَعَ النَّاسُ ذَا بَدْرَةٍ***يُزِيلُ الشَّبَا وَ يُقِيمُ الصِّغَرَ (۱)

وَ تَلْبَسُ لِلْحَرْبِ أَثْوَابَهَا***وَ مَا مَنْ وَفَى مِثْلَ مَنْ قَدْ غَدَرَ

فَانْصَرَفَتْ عَائِشَهُ إِلَى مَكَّهَ فَقَصَدَتِ الْحِجْرَ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْغَوْغَاءَ مِنْ أَهْلِ الْأَمْصَارِ وَ أَهْلَ الْمِيَاهِ وَ عَبِيدَ أَهْلِ الْمَدِينَهِ اجْتَمَعُوا عَلَى هَذَا الرَّجُلِ الْمَقْتُولِ ظُلْماً بِالْأَمْسِ وَ نَقَمُوا عَلَيْهِ اسْتِعْمَالَ مَنْ حَدَثَ سِنُّهُ وَ قَدِ اسْتُعْمِلَ أَمْثَالُهُمْ مِنْ قَبْلِهِ وَ مَوَاضِعَ مِنَ الْحِمَى حَمَاهَا لَهُمْ فَتَابَعَهُمْ وَ نَزَعَ لَهُمْ عَنْهَا فَلَمَّا لَمْ يَجِدُوا حُجَّهً وَ لَا عُذْراً بَادَرُوا بِالْعُدْوَانِ فَسَفَكُوا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ اسْتَحَلُّوا الْبَلَدَ الْحَرَامَ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ أَخَذُوا الْمَالَ الْحَرَامَ وَ اللَّهِ لَإِصْبَعٌ مِنْ عُثْمَانَ خَيْرٌ مِنْ طِبَاقِ الْأَرْضِ أَمْثَالَهُمْ وَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الَّذِي اعْتَدَوْا بِهِ عَلَيْهِ كَانَ ذَنْباً لَخَلَصَ مِنْهُ كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ مِنْ خَبَثِهِ وَ الثَّوْبُ مِنْ دَرَنِهِ إِذْ مَاصُوهُ كَمَا يُمَاصُ الثَّوْبُ بِالْمَاءِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ الْحَضْرَمِيُّ وَ كَانَ عَامِلَ عُثْمَانَ عَلَى مَكَّهَ هَا أَنَا أَوَّلُ طَالِبٍ بِدَمِهِ فَكَانَ أَوَّلَ مُجِيبٍ وَ تَبِعَهُ بَنُو أُمَيَّهَ وَ كَانُوا هَرَبُوا مِنَ الْمَدِينَهِ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ إِلَى مَكَّهَ فَرَفَعُوا رُءُوسَهُمْ وَ كَانَ أَوَّلُ مَا تَكَلَّمُوا بِالْحِجَازِ وَ تَبِعَهُمْ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَهَ وَ سَائِرُ بَنِي أُمَيَّهَ وَ قَدِمَ عَلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ مِنَ الْبَصْرَهِ بِمَالٍ كَثِيرٍ وَ يَعْلَى بْنُ مُنْيَهَ مِنَ الْيَمَنِ وَ مَعَهُ سِتُّ مِائَهِ بَعِيرٍ وَ سِتَّهُ آلَافِ دِينَارٍ فَأَنَاخَ بِالْأَبْطَحِ

۱- كذا فى تاريخ الكامل و تاريخ الطبرىّ، و فى أصلى من البحار: وقد بايع الناس ذا بدره ***يزيد السماء ويعم الصغر وذو التدرأ، والتدرأه: ذو العزه والمنعه.

وَ قَدِمَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ مِنَ الْمَدِينَهِ وَ لَقِيَا عَائِشَهَ فَقَالَتْ مَا وَرَاءَكُمَا قَالا إِنَّا تَحَمَّلْنَا هُرَّاباً مِنَ الْمَدِينَهِ مِنْ غَوْغَاءَ وَ أَعْرَابٍ وَ فَارَقْنَا قَوْماً حَيَارَى لَا يَعْرِفُونَ حَقّاً وَ لَا يُنْكِرُونَ بَاطِلًا وَ لَا يَمْنَعُونَ أَنْفُسَهُمْ فَقَالَتِ انْهَضُوا إِلَى هَذِهِ الْغَوْغَاءِ فَقَالُوا نَأْتِي الشَّامَ فَقَالَ ابْنُ عَامِرٍ كَفَاكُمُ الشَّامَ مُعَاوِيَهُ فَأْتُوا الْبَصْرَهَ فَاسْتَقَامَ الرَّأْيُ عَلَى الْبَصْرَهِ وَ كَانَتْ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مَعَهَا عَلَى قَصْدِ الْمَدِينَهِ فَلَمَّا تَغَيَّرَ رَأْيُهَا إِلَى الْبَصْرَهِ تَرَكْنَ ذَلِكَ وَ أَجَابَتْهُمْ حَفْصَهُ إِلَى الْمَسِيرِ مَعَهُمْ فَمَنَعَهَا أَخُوهَا عَبْدُ اللَّهِ وَ جَهَّزَهُمْ يَعْلَى بْنُ مُنْيَه بِسِتِّمِائَه بَعِيرٍ وَ سِتِّمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ جَهَّزَهُمُ ابْنُ عَامِرٍ بِمَالٍ كَثِيرٍ وَ نَادَى مُنَادِيهَا إِنَّ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ شَاخِصُونَ إِلَى الْبَصْرَهِ فَمَنْ أَرَادَ إِعْزَازَ الْإِسْلَامِ وَ قِتَالَ الْمُسْتَحِلِّينَ وَ الطَّلَبَ بِثَأْرِ عُثْمَانَ وَ لَيْسَ لَهُ مَرْكَبٌ فَلْيَأْتِ فَحُمِلُوا عَلَى سِتِّمِائَهِ بَعِيرٍ وَ سَارُوا فِي أَلْفٍ وَ قِيلَ فِي تِسْعِمِائَهٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَكَّهَ وَ لَحِقَهُمُ النَّاسُ فَكَانُوا فِي ثَلَاثَهِ آلَافِ رَجُلٍ فَلَمَّا بَلَغُوا ذَاتَ عِرْقٍ بَكَوْا عَلَى الْإِسْلَامِ فَلَمْ يُرَ يَوْمٌ كَانَ أَكْثَرَ بَاكِياً مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ كَانَ يُسَمَّى يَوْمَ النَّحِيبِ فَمَضَوْا وَ مَعَهُمْ أَبَانٌ وَ الْوَلِيدُ ابْنَا عُثْمَانَ وَ أَعْطَى يَعْلَى بْنُ مُنْيَهَ عَائِشَهَ جَمَلًا اسْمُهُ عَسْكَرٌ اشْتَرَاهُ بِمِائَتَيْ دِينَارٍ وَ يُقَالُ اشْتَرَاهُ بِثَمَانِينَ دِينَاراً فَرَكِبَتْهُ وَ قِيلَ كَانَ جَمَلُهَا لِرَجُلٍ مِنْ عُرَيْنَهَ قَالَ الْعُرَنِيُّ بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ عَلَى جَمَلٍ إِذْ عَرَضَ لِي رَاكِبٌ فَقَالَ أَ تَبِيعُ جَمَلَكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ بِكَمْ قُلْتُ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ قَالَ أَ مَجْنُونٌ أَنْتَ قُلْتُ وَ لِمَ وَ اللَّهِ مَا طَلَبْتُ عَلَيْهِ أَحَداً إِلَّا أَدْرَكْتُهُ وَ لَا طَلَبَنِي وَ أَنَا عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا فَتَّهُ قَالَ لَوْ تَعْلَمُ لِمَنْ نُرِيدُهُ إِنَّمَا نُرِيدُهُ لِأُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَهَ فَقُلْتُ خُذْهُ بِغَيْرِ ثَمَنٍ قَالَ بَلِ ارْجِعْ مَعَنَا إِلَى الرَّحْلِ فَنُعْطِيَكَ نَاقَهً وَ دَرَاهِمَ قَالَ فَرَجَعْتُ وَ أَعْطَوْنِي نَاقَهً مَهْرِيَّهً وَ أَرْبَعَمِائَهِ دِرْهَمٍ أَوْ سِتَّمِائَهٍ وَ قَالُوا لِي يَا أَخَا عُرَيْنَهَ هَلْ لَكَ دَلَالَهٌ بِالطَّرِيقِ قُلْتُ أَنَا مِنْ أَدَلِّ النَّاسِ قَالُوا فَسِرْ مَعَنَا فَسِرْتُ مَعَهُمْ فَلَا أَمُرُّ عَلَى وَادٍ إِلَّا سَأَلُونِي عَنْهُ حَتَّى طَرَقْنَا الْحَوْأَبَ وَ هُوَ مَاءٌ فَنَبَحَتْهَا كِلَابُهُ فَقَالُوا أَيُّ مَاءٍ هَذَا فَقُلْتُ هَذَا

مَاءُ الْحَوْأَبِ فَصَرَخَتْ عَائِشَهُ بِأَعْلَى صَوْتِهَا فَقَالَتْ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ إِنِّی لَهِيَهْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ وَ عِنْدَهُ نِسَاؤُهُ لَيْتَ شِعْرِی أَيَّتُكُنَّ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ ثُمَّ ضَرَبَتْ عَضُدَ بَعِيرِهَا وَ أَنَاخَتْهُ وَ قَالَتْ رُدُّونِی أَنَا وَ اللَّهِ صَاحِبَهُ مَاءِ الْحَوْأَبِ فَأَنَاخُوا حَوْلَهَا يَوْماً وَ لَيْلَهً فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ إِنَّهُ كَذَبَ وَ لَمْ يَزَلْ بِهَا وَ هِیَ تَمْتَنِعُ فَقَالَ لَهَا النَّجَا النَّجَا قَدْ أَدْرَكَكُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَارْتَحَلُوا نَحْوَ الْبَصْرَهِ انْتَهَى كَلَامُ ابْنِ الْأَثِيرِ.

**[ترجمه] - . کامل ۳: ۱۰۵، تاریخ الامم و الملوک (طبری) ۱: ۳۱۱ - ابن اثیر در الکامل نقل کرده است: زمانی‌که عبید بن سلمه خبر قتل عثمان و اجتماع مردم برای بیعت با علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به عایشه داد او گفت: آیا حکومت به یار تو رسید؟ مرا بازگردانید مرا بازگردانید. لذا به سمت مکه به راه افتاد و با خود می‌گفت: به خدا قسم عثمان مظلومانه کشته شد من خون‌خواه او هستم. عبید به او گفت: تو خود می‌گفتی که این نعثل را بکشید چون کافر شده است. عایشه گفت: مردم او را وادار به توبه کردند و سپس به قتل رساندند. من این سخن را گفته‌ام مردم نیز گفته اند اما این سخن اخیر من از آن سخن قبلی‌ام صحیح‌تر است. عبید به او گفت:

شروع کار و سایر اقدامات با تو بود منشاء بادها و بارانهای اتفاقات از توست.

تو دستور قتل امام را دادی. تو خود به ما گفتی که او کافر شده است.

چنین تصور می کنیم که در کشتن او سخن تو را پذیرفتیم در این صورت قاتل او نزد ما کسی است که دستور به کشتن او داد.

چیزی اتفاق نیافتاده، نه آسمان بر سر ما فرود آمده و نه ماه و خورشید دچار کسوف و خاموشی شده است.

ص: ۱۴۳

مردم با فردی شجاع که کفشهای خود را وصله می‌زند و ضعیفان را گرامی می‌دارد بیعت کردند.

او لباس جنگ می‌پوشد. وفادار همانند خائن نیست.

عایشه عازم مکه شد و نزد حجر اسماعیل رفت مردم در اطراف او جمع شدند. عایشه به مردم گفت: ای مردم، دیروز افراد بی‌... ارزش سرزمین‌های مختلف و روستائیان و بردگان مدینه علیه این مردی که ظالمانه دیروز به کشه شد، جمع شده و به او ستم روا داشتند، ایراد آنان بر او این است که چرا جوانان کم سال را به کار گماشته و حال اینکه قبل از او مانند آن‌ها را دیگران به کار گماشته بودند. چرا قسمت هایی از مملکت را به آنها واگذار نمود و حال اینکه او از آن‌ها تبعیت نمود از آنچه کرده بود منصرف شد و چون برای آنها بهانه نمانده بود (او توبه کرده و کارها را به وضعیت سابق برگردانید) بر او هجوم برده و او را با تعدی و ستم کشتند. در شهری که جنگ در آن حرام بوده و در ماه حرام، خون حرام را ریختند. مال خدا را که بر آنها حرام بود ربودند. به خدا سوگند یک انگشت عثمان از تمام آنها و امثال آنها در روی زمین بهتر و ارجمندتر است. به خدا اگر او گناه هم می‌داشت مانند طلا از غل و غش، خالص و سِرّه شده یا مانند جامه از پلیدی پاک و مطهر شده است، آنها او را مانند جامه که در آب فشرده می‌شود فشردند و شستشو دادند. (به سبب کشتن او را از گناه پاک نمودند) عبد الله بن عامر حضرمی

که از طرف عثمان والی مکه بود گفت: من نخستین کسـی هستم که به خونخواهی او قیام می‌کند. او اول کسی بود که دعوت عایشه را اجابت نمود. بنی امیه هم از او پیروی کردند آنها بعد از قتل عثمان از مدینه به مکه گریخته بودند لذا سر بلند کرده و برای نخستین بار در حجاز ادعای خونخواهی نمودنـد. سـعید بن عاص و ولیـد بن عقبه و سایر بنی امیه در مکه قیام نمودند. در آن هنگام عبـد الله بن عامر از بصـره با مال و پول بسـیار بر آنها وارد شد. همچنین یعلی بن منیه از یمن رسـید و ششـصد شتر با ششصد هزار درهم همراه داشت که در ابطح اقامت گزید.

طلحه و زبیر هم از مـدینه آمدنـد و با عایشه ملاقات کردنـد. عایشه پرسـید: چه خبر از مدینه؟ گفتند: ما هر دو از بیم شورش و غوغای مدینه گریختیم و در مدینه مردم را در حال حیرت و سـرگردانی رها کردیم. مردمی که نه حق می‌شناسـند و نه از باطل پرهیز می‌کننـد و نه قادر بر دفاع از خود هسـتند. عایشه گفت: برای این شورش و غوغا چاره‌ای بیندیشـید و برخیزید که کاری کنیم. گفتند: به شام برویم. ابن عامر گفت: معاویه شما را از (شر) شام کفایت می کند (و آنجا در امانید)، پس به بصره بروید. تصـمیم گرفتند راهی بصـره شوند. زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، با عایشه بودند و می‌خواستند با هم به مدینه بروند. اما وقتی او راه بصـره را در پیش گرفت، آنها از متابعت وی منصرف شدند. حفصه دختر عمر خواست با آنها همراهی کند ولی عبد الله برادرش او را از آن تصـمیم باز داشت. یعلی بن منیه، ششـصد شتر و ششصد هزار درهم هم به آنها داد. ابن عامر هم مال بسیار داد. منادی عایشه فریاد زد: ام المؤمنین و طلحه و زبیر قصد رفتن به بصـره را دارند. هر که بخواهد اسـلام را یاری کند و عزت بخشد و با کسانی که خون عثمان را مباح دانسته اند نبرد کند و به خونخواهی او قیام نماید و مرکب نداشته باشد، بیاید تا برای او فراهم کنیم. ششـصد تن بر ششـصد شتر و هزار پیـاده که نهصـد هم گفته شـده، از مردم مکه و مـدینه راه بصـره را در پیش گرفتنـد. مردم هم به آنهـا ملحق شدنـد. تعـداد آنهـا بـالغ بر سه هزار مرد گردیـد. وقـتی به منطقه ذات عِرق رسـیدند بر اسـلام گریسـتند.ماننـد آن روز، روزی دیـده نشـد که زن و مرد آن‌گـونه گریسـته باشـند. آن روز را روز نحیب (زاری) نامیدنـد. دو فرزند عثمان به نامهای ابان و ولید نیز همراه آنها بودند. یعلی بن منیه شتری به نام عسکر به عایشه داده تا بر آن شتر سوار شود. او این شـتر را به دویست دینـار و بنـا به قولی، هشـتاد دینـار خریـده بود. گفته شـده شتر او متعلق به مردی از عرینه بود آن مرد عرنی می‌گویـد: من بر شـتر خـود سـوار بودم ناگهـان سواری به من رسـید و گفت: آیـا این شـتر را می فروشـی؟ گفتم: آری. گفت: به چنـد درهم؟ گفتم: هزار درهم. گفت آیا دیوانه هستی؟ گفتم: چرا؟ بخدا من که سوار این شتر می شوم، در سـرعت به هر کس می خواهم می رسم و هر که بخواهد نمی‌تواند به پای من برسد. گفت: آیا می‌دانی این شتر را برای چه کسی می... خواهیم؟ ما این را برای ام المؤمنین می‌خواهیم. گفتم: آنرا مجّانی ببر. گفت: نه ولی تو با من بیا تا به تو یک ماده شتر با مبلغی پول به عنوان بهـای آن بـدهیم. عرنی می گویـد: با آنها رفتم. به من یک ماده شتر جوان و چهارصـد یا ششـصد درهم دادنـد و گفتنـد: ای برادر عرنی، آیـا تـو راه را می شناسـی و به این راه آشـنا هسـتی؟ گفتم: من از بهـترین و آشـناترین مردم به این راه هسـتم. گفتنـد پس تو با ما بیا. من هم با آنها رفتم. به هر وادی که می‌رسـیدیم از من نام و نشان آن را می‌پرسـیدند تا اینکه به چشمه «حوأب» رسیدیم. سگ‌های آنجا پارس کردند. پرسیدند این آب یا چشمه چه نام دارد؟ گفتم:

«حوأب» است. ناگاه عایشه با صدای بلندی فریاد زد و گفت: انا للّه و انا الیه راجعون. من همانم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن هنگامی که همسرانش در کنارش بودند، شنیدم که فرمود: ای کاش می‌دانستم سگ‌های حوأب به کدام‌یک از شما پارس خواهد کرد. سپس با دست خود بر شتر زد تا بنشیند و گفت: مرا بازگردانید به خدا قسم من همان زنم که سگ... های حوأب بر وی پارس کرد. همگی یک روز و یک شب در آنجا ماندند. عبدالله بن زبیر گفت: این مرد دروغ می گوید. اینجا حوأب نیست. عبدالله همچنان اصرار می کرد و عایشه امتناع می‌نمود. ناگهان فریاد زد و گفت: ای وای، ای وای، علی بن ابیطالب رسید. بنابراین به سمت بصره راه افتادند. سخن ابن اثیر پایان یافت.

**[ترجمه]

«١١٨»

(١)

وَ قَالَ الدَّمِيرِيُّ فِي حَيَاةِ الْحَيَوَانِ رَوَى الْحَاكِمُ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ وَ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِنِسَائِهِ أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَسِيرُ أَوْ تَخْرُجُ حَتَّى تَنْبَحَهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ.

قال و الحوأب نهر بقرب البصره و الأدبب الأدبّ و هو الكثير شعر الوجه.

قال ابن دحيه و العجب من ابن العربى كيف أنكر هذا الحديث فى كتاب العواصم و القواصم له و ذكر أنه لا يوجد له أصل و هو أشهر من فلق الصبح (٢).

وَ رُوِيَ أَنَّ عَائِشَةَ لَمَّا خَرَجَتْ مَرَّتْ بِمَاءٍ يُقَالُ لَهُ الْحَوْأَبُ فَنَبَحَتْهَا الْكِلَابُ فَقَالَتْ رُدُّونِي رُدُّونِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ إِذَا نَبَحَتْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ انْتَهَى كَلَامُ الدَّمِيرِيِّ (٣).

ص: ١۴۶

١- ١١٨- ذكره الدميرى فى ماده: «الجمل» من كتاب حياه الحيوان.

٢- و كل من يراجع كتابه العواصم من القواصم يتجلى له أنّه و ابن تيميه كفرسى رهان فى إنكار الضروريات و القطعيات.

٣- و رواه أيضا أبو موسى المدينى محمّد بن أبى بكر ابن أبى عيسى الأصفهانىّ المتوفّى سنه:[۵٨١] كما فى ماده: " حوب " من كتاب النهايه.

**[ترجمه] - . حیاة الحیوان: ماده «جمل» - دمیری در حیاه الحیوان به نقل از ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به همسران خود فرمود: کدام‌یک از شما صاحب (سوار) شتری که در صورت آن موهای زیادی وجود دارد خواهید بود که خروج نموده و سگهای حوأب به او پارس خواهند کرد.

وی در ادامه می گوید که حوأب رودی است در نزدیکی بصره و «الأدبب الأدبّ» به معنی موهای زیاد صورت است. ابن دحیه می گوید: از ابن عربی عجیب است که چگونه این حدیث را در کتاب «العواصم و القواصم» انکار کرده و با آنکه این موضوع روشن‌تر از صبح می‌باشد آن را بی پایه و اساس خوانده است.

همچنین نقل شده است که وقتی عایشه خروج کرد و در حال عبور از کنار آبی به نام حوأب بود سگها به او پارس کردند. او گفت: مرا بازگردانید مرا بازگردانید من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: چگونه است وضعیت یکی از شما وقتی که سگهای حوأب به او پارس می کند. سخن دمیری در اینجا پایان می‌یابد.

ص: ۱۴۶

**[ترجمه]

«۱۱۹»

(۱)

وَ قَالَ السَّيِّدُ عَلَمُ الْهُدَى فِي شَرْحِ قَصِيدَةِ السَّيِّدِ الْحِمْيَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رُوِيَ أَنَّ عَائِشَةَ لَمَّا نَبَحَتْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ وَ أَرَادَتِ الرُّجُوعَ قَالُوا لَهَا لَيْسَ هَذَا مَاءَ الْحَوْأَبِ فَأَبَتْ أَنْ تُصَدِّقَهُمْ فَجَاءُوا بِخَمْسِينَ شَاهِداً مِنَ الْعَرَبِ فَشَهِدُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِمَاءِ الْحَوْأَبِ وَ حَلَفُوا لَهَا فَكَسَوْهُمْ أَكْسِيَةً وَ أَعْطَوْهُمْ دَرَاهِمَ قَالَ السَّيِّدُ وَ قِيلَ كَانَتْ هَذِهِ أَوَّلَ شَهَادَةِ زُورٍ فِي الْإِسْلَامِ.

**[ترجمه]سید مرتضی علم الهدی در شرح قصیده سید حمیری نقل می کند: زمانی که سگهای حوأب به عایشه پارس کردند و وقتی وی خواستار بازگشت به مکه شد به او گفتند: اینجا آب حوأب نیست اما حاضر به پذیرش سخن آنان نشد. آنان پنجاه نفر از ساکنان آن منطقه را به عنوان شاهد آوردند که این منطقه حوأب نیست و برای آن سوگند یاد کردند. همراهان عایشه به این شاهدان هدایا و درهم دادند. سید مرتضی می گوید: گفته شده است که این شهادت نخستین شهادت دروغین در اسلام بوده است.

**[ترجمه]

«۱۲۰»

(۲)

وَ رَوَی الصَّدُوقُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِی الْفَقِیهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَوَّلُ شَهَادَةٍ شُهِدَ بِهَا بِالزَّورِ فِی الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ سَبْعِینَ رَجُلًا حِینَ انْتَهَوْا إِلَی مَاءِ الْحَوْأَبِ فَنَبَحَتْهُمْ کِلَابُهَا فَأَرَادَتْ صَاحِبَتُهُمُ الرُّجُوعَ وَ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِأَزْوَاجِهِ إِنَّ إِحْدَاکُنَّ تَنْبَحُهَا کِلَابُ الْحَوْأَبِ فِی التَّوَجُّهِ إِلَی قِتَالِ وَصِیِّی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَشَهِدَ عِنْدَهَا سَبْعُونَ رَجُلًا أَنَّ ذَلِکَ لَیْسَ بِمَاءِ الْحَوْأَبِ فَکَانَتْ أَوَّلَ شَهَادَةٍ شُهِدَ بِهَا فِی الْإِسْلَامِ بِالزُّورِ.

**[ترجمه] - . من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۴ - شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می کند: نخستین شهادت دروغین اسلام زمانی محقق شد شهادت هفتاد نفری است که هنگام رسیدن اصحاب جمل به منطقه حوأب رسیدند و سگها بر آنان پارس کردند عایشه خواست که بازگردد لذا گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به همسران خود می‌فرمود: سگهای حوأب به یکی از شما در هنگام رفتن برای جنگ با وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام پارس خواهد کرد. هفتاد نفر آمدند و نزد وی شهادت دروغ دادند که اینجا حوأب نیست. این نخستین شهادتی دروغی بود که در اسلام داده شد.

**[ترجمه]

«۱۲۱»

(۳)

کش، رجال الکشی جَبْرَئِیلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خُرَّزَادَ عَنِ ابْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ جَنَاحٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ بَلَغَ بِهِ قَالَ: کَانَ سَلْمَانُ إِذَا رَأَی الْجَمَلَ الَّذِی یُقَالُ لَهُ عَسْکَرٌ یَضْرِبُهُ فَیُقَالُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا تُرِیدُ مِنْ هَذِهِ الْبَهِیمَهِ فَیَقُولُ مَا هَذَا بِبَهِیمَهٍ وَ لَکِنْ هَذَا عَسْکَرُ بْنُ کَنْعَانَ الْجِنِّیُّ یَا أَعْرَابِیُّ لَا یُنْفِقْ جَمَلَکَ هَاهُنَا وَ لَکِنِ اذْهَبْ بِهِ إِلَی الْحَوْأَبِ فَإِنَّکَ تُعْطَی بِهِ مَا تُرِیدُ.

**[ترجمه] - . رجال کشی: ۱۸ - رجال کشّی: حسن بن حمّاد گوید: سلمان شتری را که به آن عسکر گفته می‌شد وقتی می... دید می‌زد. گفته شد: ای ابا عبدالله از این حیوان چه می‌خواهی؟ گفت: این حیوان نیست بلکه عسکر بن کنعان جنی است، ای عرب بیابانی شتر تو اینجا ارزش ندارد آن را به حوأب ببر تا در قبال آن هر چه می‌خواهی دریافت کن.

**[ترجمه]

«۱۲۲»

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: اشْتَرَوْا عَسْکَراً بِسَبْعِمِائَهِ درهما [دِرْهَمٍ وَ کَانَ شَیْطَاناً.

۱- ۱۱۹- لم أظفر بعد بشرح السیّد المرتضی علی قصیده السیّد الحمیری رضوان اللّه علیهما.

۲- ۱۲۰- رواه الشيخ الصدوق رفع اللّه مقامه فى الباب: (۳۵) و هو باب نوادر الشهادات من أبواب القضايا و الاحكام من كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۴۴ ط النجف.

۳- ۱۲۱- ۱۲۲- رواه الكشّىّ رحمه اللّه فى أواسط ترجمه سلمان الفارسىّ رفع اللّه مقامه تحت الرقم الأول من رجاله ص ۱۸.

**[ترجمه]با همین سند از امام باقر علیه السلام: عسکری (شتری) را که شیطان بود به هفتصد درهم خریدند.

ص: ۱۴۷

**[ترجمه]

«۱۲۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام خَطَبَهَا بِذِی قَارٍ وَ هُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَی الْبَصْرَهِ ذَکَرَهَا الْوَاقِدِیُّ فِی کِتَابِ الْجَمَلِ فَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ وَ بَلَّغَ رِسَالَهَ رَبِّهِ فَلَمَّ اللَّهُ بِهِ الصَّدْعَ وَ رَتَقَ بِهِ الْفَتْقَ وَ أَلَّفَ بِهِ بَیْنَ ذَوِی الْأَرْحَامِ بَعْدَ الْعَدَاوَهِ الْوَاغِرَهِ فِی الصُّدُورِ وَ الضَّغَائِنِ الْفَادِحَهِ فِی الْقُلُوبِ.

ص: ۱۴۸

۱- ۱۲۳- رواه السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۲۲۹) من نهج البلاغه.

**[ترجمه] - . المختـار (۲۲۹) از نهـج البلاـغه - نهـج البلاـغه: خطبه آن حضـرت در ذی‌قـار و هنگام عزیمت او به بصـره که واقدی آن را در کتاب الجمل آورده است: پس به آنچه امر شده بود حکم کرد و رسالت پروردگارش را ابلاغ کرد و خداوند به وسـیله او شکاف های اجتماعی را به وحدت اصلاح، و فاصله ها را به هم پیوند داد و پس از آن که آتش دشمنی ها و کینه های بر افروخته در دل ها راه یافته بود، میان خویشاوندان یگانگی بر قرار کرد .ص: ۱۴۸

**[ترجمه]

باب ۲ باب احتجاج أم سلمه رضی الله عنها علی عائشه و منعها عن الخروج

الأخبار

«۱۲۴»

(۱)

ج، الإحتجاج رَوَى الشَّعْبِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْـعُودٍ الْعَبْدِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِمَكَّهَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ فَأَرْسَلَا إِلَى عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَأَتَاهُمَـا وَ أَنَـا مَعَهُ فَقَالا لَهُ إِنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُنْقَضَ أَمْرُ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صـلی الله علیه و آله فَإِنْ رَأَتْ عَائِشَهُ أَنْ تَخْرُجَ مَعَنَا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْتُقَ بِهَا فَتْقاً وَ يَشْـعَبَ بِهَا صَـدْعاً قَالَ فَخَرَجْنَا نَمْشِـی حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَيْهَا فَـدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مَعَهَا فِی سِتْرِهَا فَجَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ فَأَبْلَغَهَا مَا أَرْسَلَاهُ بِهِ فَقَالَتْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهِ مَا أُمِرْتُ بِالْخُرُوجِ وَ مَا يَحْضُرُنِی مِنْ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أُمُّ سَـلَمَهَ فَإِنْ خَرَجَتْ خَرَجْتُ مَعَهَا فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا فَبَلَّغَهُمَا ذَلِکَ فَقَالا ارْجِعْ إِلَيْهَا فَلْتَأْتِهَا فَهِیَ أَثْقَلُ عَلَيْهَا مِنَّا فَرَجَعَ إِلَيْهَا فَبَلَّغَهَا فَأَقْبَلَتْ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى أُمِّ سَـلَمَهَ فَقَالَتْ لَهَا أُمُّ سَلَمَهَ مَرْحَباً بِعَائِشَهَ وَ اللَّهِ مَا كُنْتِ لِی بِزَوَّارَهٍ فَمَا بَدَا لَکِ قَالَتْ قَدِمَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ فَخَبَرَا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً قَالَ فَصَـرَخَتْ أُمُّ سَلَمَهَ صَرْخَهً أَسْمَعَتْ مَنْ فِی الدَّارِ فَقَالَتْ يَا عَائِشَهُ أَنْتِ بِالْأَمْسِ تَشْـهَدِينَ عَلَيْهِ بِـالْكُفْرِ وَ هُوَ الْيَوْمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قُتِـلَ مَظْلُوماً فَمَا تُرِيـدِينَ قَالَتْ تَخْرُجِينَ مَعَنَا فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْـلِحَ بِخُرُوجِنَا أَمْرَ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله

ص: ۱۴۹

۱- ۱۲۴- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۶، ط بیروت.

قَالَتْ يَا عَائِشَةُ أَ تَخْرُجِينَ وَ قَدْ سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا سَمِعْنَا نَشَدْتُكِ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ الَّذِی يَعْلَمُ صِدْقَكِ إِنْ صَدَقْتِ أَ تَذْكُرِينَ يَوْماً يَوْمَكِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَصَنَعْتُ حَرِيرَةً فِی بَيْتِی فَأَتَيْتُهُ بِهَا وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِی وَ الْأَيَّامُ حَتَّى تَتَنَابَحَ كِلَابُ مَاءٍ بِالْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ الْحَوْأَبُ امْرَأَةً مِنْ نِسَائِی فِی فِئَةٍ بَاغِيَةٍ فَسَقَطَ الْإِنَاءُ مِنْ يَدِی فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَ قَالَ مَا لَكِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا يَسْقُطُ الْإِنَاءُ مِنْ يَدِی وَ أَنْتَ تَقُولُ مَا تَقُولُ مَا يُؤْمِنُنِی أَنْ يَكُونَ أَنَا هِیَ فَضَحِكْتِ أَنْتِ فَالْتَفَتَ إِلَيْكِ فَقَالَ بِمَا تَضْحَكِينَ يَا حَمْرَاءَ السَّاقَيْنِ إِنِّی أَحْسَبُكِ هِیَ وَ نَشَدْتُكِ بِاللَّهِ يَا عَائِشَةُ أَ تَذْكُرِينَ لَيْلَةَ أُسْرِیَ بِنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ مَكَانِ كَذَا وَ كَذَا وَ هُوَ بَيْنِی وَ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يُحَدِّثُنَا فَأَدْخَلْتِ جَمَلَكِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَرَفَعَ مِقْرَعَةً كَانَتْ عِنْدَهُ يَضْرِبُ بِهَا وَجْهَ جَمَلِكِ وَ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا يَوْمُهُ مِنْكِ بِوَاحِدٍ وَ لَا بَلِيَّتُهُ مِنْكِ بِوَاحِدَةٍ أَمَا إِنَّهُ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ كَذَّابٌ وَ أَنْشُدُكِ بِاللَّهِ أَ تَذْكُرِينَ مَرَضَ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِی قُبِضَ فِيهِ فَأَتَاهُ أَبُوكِ يَعُودُهُ وَ مَعَهُ عُمَرُ وَ قَدْ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يَتَعَاهَدُ ثَوْبَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَعْلَهُ وَ خُفَّهُ وَ يُصْلِحُ مَا وَهَی مِنْهَا فَدَخَلَ قَبْلَ ذَلِكِ فَأَخَذَ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هِیَ حَضْرَمِيَّةٌ وَ هُوَ يَخْصِفُهَا خَلْفَ الْبَيْتِ فَاسْتَأْذَنَا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُمَا فَقَالا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ أَصْبَحْتُ أَحْمَدُ اللَّهَ قَالا مَا بُدٌّ مِنَ الْمَوْتِ قَالَ أَجَلْ لَا بُدَّ مِنْهُ قَالا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلِ اسْتَخْلَفْتَ أَحَداً قَالَ مَا خَلِيفَتِی فِيكُمْ إِلَّا خَاصِفُ النَّعْلِ فَخَرَجَا فَمَرَّا عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كُلُّ ذَلِكِ تَعْرِفِينَهُ يَا عَائِشَةُ وَ تَشْهَدِينَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا عَائِشَةُ أَنَا أَخْرُجُ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام بَعْدَ الَّذِی سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَجَعَتْ عَائِشَةُ إِلَى مَنْزِلِهَا وَ قَالَتْ يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ أَبْلِغْهُمَا أَنِّی لَسْتُ بِخَارِجَةٍ

بَعْدَ الَّذِی سَمِعْتُهُ مِنْ أُمِّ سَلَمَهَ فَرَجَعَ فَبَلَّغَهُمَا قَالَ فَمَا انْتَصَفَ اللَّیْلُ حَتَّی سَمِعْنَا رُغَاءَ إِبِلِهَا تَرْتَحِلُ فَارْتَحَلَتْ مَعَهُمَا.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۶ - احتجاج: شعبی از عبدالرحمن بن مسعود عبدی نقل می کند: من با عبد اللّه بن زبیر و طلحه و زبیر در مکّه بودیم. طلحه و زبیر سراغ عبدالله بن زبیر فرستادند پس او نزد آنان آمد و من همراه او بودم. طلحه و زبیر به او گفتند: عثمان مظلومانه کشته شده و ما از عاقبت کار امّت (محمّد صلّی اللّه علیه و آله) در هراسیم، پس اگر عایشه بخواهد همراه ما قیام کند، امید که خداوند به برکت حضور امّ المؤمنین تشتّت مردم را به اجتماع تبدیل فرموده و اختلاف مسلمین را رفع نماید. من با عبد اللّه بن زبیر راهی منزل عایشه شدیم، عبد اللّه بن زبیر به جهت محرمیّت او با عایشه داخل اتاق مخصوص او شده و من در بیرون نشستم. او نیز همه آنچه باید می گفت ابلاغ نمود. عایشه در پاسخ گفت: سبحان اللّه! من امر به خروج نشده ام، و از همسران پیامبر تنها امّ سلمه اینجا است، به او بگویید اگر آمد من هم می آیم. عبد اللّه نزد آن‌دو بازگشته و سخن عایشه را به سمع ایشان رسانید، طلحه و زبیر گفتند: نزد عایشه بازگشته و به او بگو اگر خود شما با او مذاکره نمائید، بهتر و مؤثّر تر است. عایشه از خانه اش بیرون آمده نزد امّ سلمه رسید، با دیدن او امّ سلمه گفت: خوش آمدی، سوگند بخدا که تو چنین محبّت و لطفی نسبت به من نداشتی، بگو بدانم که چه شده است؟ گفت: طلحه و زبیر به من خبر رسانده اند که أمیر المؤمنین عثمان مظلومانه کشته شده است. با شنیدن این مطلب امّ سلمه به فریاد آمده و ناله کنان گفت: ای عایشه تو تا دیروز او را کافر می دانستی، و امروز می گویی أمیر المؤمنین مظلومانه کشته شده؟! عایشه گفت: آیا با ما خروج می کنی، امید که خدا بواسطه ما کار امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را اصلاح فرماید.

ص: ۱۴۹

امّ سلمه گفت: ای عایشه خارج می شوی؟! با اینکه تو نیز آنچه ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باب خروج شنیده ایم را شنیده ای!. تو را قسم به خدایی که از صدق و کذب سخنان تو باخبر است آیا آن روز را بخاطر داری که روز و نوبت تو با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و من در خانه حریره ای ساخته و نزد آن حضرت آوردم و او این مطالب را به تو می فرمود که: «به خدا چندی نخواهد گذشت که سگ‌های عراق نزدیک آبی بنام حوأب بر یکی از زنان من در حالی که میان گروهی از ستمکاران است پارس می کنند!» و با شنیدن این گفتار ظرف حریره از دستم افتاد و آن حضرت سر خود به سوی من بلند ساخته و فرمود: تو را چه شده ای امّ سلمه؟ عرض کردم: ای رسول خدا با شنیدن این فرمایش انتظاری غیر از آن داشتید؛ چه تضمینی است که من آن زن نباشم؟ و تو ای عایشه خندیدی، و آن حضرت روی به تو کرده و فرمود: ای عایشه برای چه خندیدی و من گمان دارم که آن زن تو باشی؟! و باز تو را به خدا قسم می دهم آیا بیاد داری هنگامی را که در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکانی به مکان دیگر در حرکت بودیم، و آن حضرت در میان من و علیّ بن ابی طالب در حرکت بوده و با ما سخن می فرمود، و تو شتر خود را پیش رانده و در میان آن حضرت و علیّ بن ابی طالب حائل شدی، و در آن وقت پیامبر تازیانه در دستش را بلند کرده و به شتر تو زده و فرمود: سوگند به خدا که روز سخت و گرفتاری او از جانب تو یک مرتبه نیست، و این را بدان که به علیّ جز منافق و دروغگو بغض و کینه نمی ورزد. و باز تو را به خدا قسم می دهم، آیا به یاد داری آن روزی را که پیامبر در بستر بیماری که منجر به وفات ایشان شد بود، پدرت همراه عمر بن خطّاب به قصد عیادت آن حضرت اجازه گرفته و وارد شدند، و علیّ بن ابی طالب در پشت اتاق مشغول وصله کردن لباس و دوختن کفش رسول گرامی صلّی اللّه علیه و آله بود، آن دو گفتند: ای رسول خدا، حال و سلامتی شما چطور است؟ فرمود: پیوسته

سپاسگزار بوده و خدا را حمد و ستایش می کنم. گفتند: چاره ای از مرگ نیست! فرمود: آری، چاره ای برای مرگ بشر نیست. گفتند: آیا کسی را برای بعد از خود خلیفه معیّن فرمودی؟ فرمود: خلیفه من جز همان که کفش مرا پینه می کند در میان شما نیست. پس أبو بکر و عمر از حجره آن حضرت بیرون رفته و در آن حال متوجّه علیّ ابن ابی طالب شدند که در پشت حجره نشسته و سرگرم دوختن کفش پیامبر بود؟. سپس امّ سلمه گفت: ای عایشه، آیا من پس از شنیدن این سخنان باز هم بر علیّ خواهم شورید؟! و سخنان آن پیامبر عظیم الشّأن را فراموش کنم؟. پس عایشه به منزل خود بازگشته و گفت: ای پسر زبیر، به آن دو (طلحه و زبیر) بگو

ص: ۱۵۰

من پس از شنیدن سخنان امّ سلمه دیگر از شهر خارج نخواهم شد، ابن زبیر نیز بازگشته و سخن او را به آن دو رساند. راوی گوید: در همان روز هنوز نیمه شب نگذشته بود که صدای شتر عایشه را شنیدم، و او با طلحه و زبیر به سوی بصره حرکت کردند.

**[ترجمه]

بیان

نباح الکلب صیاحه قاله الجوهری و یقال وهی السقاء یهی وهیا إذا تخرق و انشق و الرغاء صوت الإبل ۱۲۵ (۱)

**[ترجمه]«نباح الکلب»: صدای سگ. این قول جوهری است. و گفته می‌شود «وهی السقاء یهی وهیا»: وقتی که مُشک می‌شکافد. «الرغاء»: صدای شتر.

**[ترجمه]

«۱۲۵»

أقول: - روی السید المرتضی رضی الله عنه هذه الروایه فی شرح قصیده السید الحمیری رحمه الله عن أبی عبد الرحمن المسعودی عن السری بن إسماعیل عن الشعبی إلی آخرها ثم قال قدس سره و من العجائب أن یکون مثل هذا الخبر المتضمن للنص بالخلافه و کل فضیله غریبه موجودا فی کتب المخالفین و فیما یصححونه من روایاتهم و یصنفونه من سیرهم لکن القوم رووا و سمعوا و أودعوا کتبهم ما حفظوا و نقلوا و لم یتخیروا لیثبتوا ما وافق مذاهبهم دون ما خالفها و هکذا یفعل المسترسل المستسلم للحق انتهی کلامه رفع الله مقامه.

**[ترجمه]می‌گویم: سید مرتضی (رضی الله عنه) در شرح قصیده سید حمیری به نقل از شعبی روایت می‌کند: عجیب است که چنین خبری که حاوی نص خلافت و همه فضائل عجیب است در کتب مخالفین باشد، کتبی که با آن روایات خود را تصحیح و آنها را جزء سیره خود می‌شمارند اما با این وجود این قوم این خبر را نقل کرده و شنیده‌اند و آنچه را که در کتب

شان حفظ کرده و نقل کرده بودند را صیانت کردند و و بین آنها دست به انتخاب نزدند تا با مذهب خود تناقض نداشته باشد و کسی که تسلیم حق است این گونه می کند. سخن او در این جا به پایان رسید.

**[ترجمه]

«۱۲۶»

(۲)

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ بِنْتُ أُمَیَّهَ عَلَی عَائِشَهَ لَمَّا أَزْمَعَتِ الْخُرُوجَ إِلَی الْبَصْرَهِ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَ صَلَّتْ عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَتْ یَا هَذِهِ أَنْتِ سُدَّهٌ بَیْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَیْنَ أُمَّتِهِ وَ حِجَابُهُ عَلَیْکِ مَضْرُوبٌ وَ عَلَی حُرْمَتِهِ وَ قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنُ ذَیْلَکِ فَلَا تَنْدَحِیهِ وَ ضُمَّ ضَفْرَکِ فَلَا تَنْشُرِیهِ وَ اسْکُنِی عُقَیْرَتَکِ فَلَا تُصْحِرِیهَا إِنَّ اللَّهَ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الْأُمَّهِ قَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ مَکَانَکِ لَوْ أَرَادَ أَنْ یَعْهَدَ إِلَیْکِ فَعَلَ بِکِ فَقَدْ نَهَاکِ عَنِ الْفُرْطَهِ فِی الْبِلَادِ إِنَّ عَمُودَ الدِّینِ لَنْ یُثْأَبَ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالَ وَ لَا یُرْأَبُ بِهِنَّ إِنِ انْصَدَعَ حُمَادَی النِّسَاءِ غَضُّ الْأَطْرَافِ وَ ضَمُّ الذُّیُولِ وَ الْأَعْطَافِ وَ مَا کُنْتِ قَائِلَهً لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَارَضَکِ فِی بَعْضِ هَذِهِ الْفَلَوَاتِ وَ أَنْتِ نَاصَّهٌ قَعُوداً مِنْ مَنْهَلٍ إِلَی مَنْهَلٍ وَ مَنْزِلٍ إِلَی مَنْزِلٍ وَ لِغَیْرِ اللَّهِ

۱- ۱۲۵- لم أظفر بعد بشرح قصیده السیّد الحمیری للسیّد المرتضی رفع اللّه مقامه.

۲- ۱۲۶- نقله الطبرسیّ رفع اللّه مقامه فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۷، ط بیروت.

مَهْوَاكِ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله تَرِدِينَ وَ قَدْ هَتَكْتِ عَنْكِ سِجَافَهُ وَ نَكَثْتِ عَهْدَهُ وَ بِاللَّهِ أَحْلِفُ لَوْ أَنْ سِرْتُ مَسِيرَكِ ثُمَّ قِيلَ لِيَ ادْخُلِي الْفِرْدَوْسَ لَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَلْقَاهُ هَاتِكَةً حِجَاباً ضَرَبَهُ عَلَيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَاتَّقِي اللَّهَ وَ اجْعَلِيهِ حِصْناً وقَاعَةَ السِّتْرِ مَنْزِلًا حَتَّى تَلْقَيْنَهُ أَطْوَعَ مَا تَكُونِينَ لِرَبِّكِ مَا قَصُرْتِ عَنْهُ وَ أَنْصَحَ مَا تَكُونِينَ لِلَّهِ مَا لَزِمْتِيهِ وَ أَنْصَرَ مَا تَكُونِينَ لِلدِّينِ مَا قَعَدْتِ عَنْهُ وَ بِاللَّهِ أَحْلِفُ لَوْ حَدَّثْتُكِ بِحَدِيثٍ سَمِعْتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَنَهَشْتِنِي نَهْشَ الرَّقْشَاءِ الْمُطْرِقَةِ فَقَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ مَا أَعْرَفَنِي بِمَوْعِظَتِكِ وَ أَقْبَلَنِي لِنَصِيحَتِكِ لَيْسَ مَسِيرِي عَلَى مَا تَظُنِّينَ مَا أَنَا بِالْمُغْتَرَّةِ وَ لَنِعْمَ الْمُطَّلَعُ تَطَلَّعْتُ فِيهِ فَرَّقْتُ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مُتَشَاجِرَتَيْنِ فَإِنْ أَقْعُدْ فَفِي غَيْرِ حَرَجٍ وَ إِنْ أَخْرُجْ فَفِي مَا لَا غِنَاءَ عَنْهُ مِنَ الِازْدِيَادِ بِهِ فِي الْأَجْرِ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام فَلَمَّا كَانَ مِنْ نَدَمِهَا أَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَقُولُ:

لَوْ كَانَ مُعْتَصِماً مِنْ زَلَّهِ أَحَدٌ***كَانَتْ لِعَائِشَةَ الرُّتْبَى عَلَى النَّاسِ

مِنْ زَوْجَةٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَاضِلَةٍ***وَ ذِكْرِ آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِدْرَاسٍ

وَ حِكْمَةٍ لَمْ تَكُنْ إِلَّا لِهَاجِسِهَا***فِي الصَّدْرِ يَذْهَبُ عَنْهَا كُلُّ وَسْوَاسٍ

يَسْتَنْزِعُ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ عُقُولَهُمْ***حَتَّى يَمُرَّ الَّذِي يَقْضِي عَلَى الرَّأْسِ

وَ يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ***تَبَدَّلَتْ لِي إِيحَاشاً بِإِينَاسٍ

فَقَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ شَتَمْتِينِي يَا أُخْتِ فَقَالَتْ لَهَا أُمُّ سَلَمَةَ لَا وَ لَكِنَّ الْفِتْنَةَ إِذَا أَقْبَلَتْ غَطَّتْ عَيْنَ الْبَصِيرِ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ أَبْصَرَهَا الْعَاقِلُ وَ الْجَاهِلُ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۷ - احتجاج: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:: هنگام خروج عایشه از مکّه امّ سلمه بر او وارد شده و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عایشه تو واسطه در میان امّت و رسول خدا هستی، و تو از افراد حرم و خانواده پیغمبری، و قرآن دامن تو را جمع نموده و نشاید که تو دامن خود را فراخ بگیری، و تو را باید که مویها و گیسوان سر خود را پراکنده و منتشر نکنی، و آواز خود را در میان مردان غریبه ظاهر و بلند ننمائی، و باید متوجّه باشی که خداوند متعال به حرکات و اعمال ما مطّلع می باشد، و اگر این عمل پسندیده و به صلاح تو بود، البتّه رسول اکرم تو را به آن توصیه می فرمود، در صورتی که آن حضرت از خروج و بیرون رفتن تو نهی فرموده است. و این را بدان که انحراف و سستی پایه های دین هرگز با خروج زنها درست و استوار نگردد، و پراکندگی و اختلال امور اجتماعی با مجاهده زنها اصلاح نپذیرد، و نیکویی زنان در این است که دیدگان خود را فرو بسته، و دامنهای خود را جمع نموده، و پیوسته مراقب جوانب و اطراف خود باشند. ای عایشه چه جوابی برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواهی داشت اگر وی را در میان این راه ملاقات کنی، در حالی که تو سوار بر شتر خود شده و از منزلی به منزل دیگر حرکت کرده،

ص: ۱۵۱

و بیابانهای وسیع و کوههای بلند را بر اساس هوی و هوس و برای غیر خدا در می نوردی؟ ای عایشه، چطور با آن حضرت

روبروی خواهی شد در حالتی که پیمان او را شکسته؛ حجاب حرمت او را هتک کرده باشی؟ و بخدا سوگند می خورم که اگر من چنین راهی را رفته بودم، و سپس مرا به بهشت دعوت می کردند، هرگز به جهت خجالت و شرمساری از آن حضرت داخل نشده و پس از هتک حرمت و رفع حجاب آن پیامبر گرامی حاضر نمی شدم که وی را ملاقات نمایم!. پس ای عایشه از خدا بترس و از پناه خدا بیرون مباش، و از فضای پرده رسول خدا سر بیرون میار، تا این که خدا را در مطیع ترین و خالص ترین و یاری دهنده ترین صورت ملاقات کنی، و آن هنگامی است که از آنچه قصد کرده ای اجتناب کنی و ملازم دین بوده و خروج و جهاد را ترک کنی. و به خدا قسم می خورم چنانچه حدیثی را که خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی برایت نقل کنم مرا چون ماری خالدار و تند می گزی!. عایشه گفت: مواعظت را دریافته و و نصایحت را پذیرفتم، ولی راه و مسیر من با آنچه تو فکر می کنی مغایر است، و من نه فریب خورده ام و نه راه باطل را می پیمایم، بلکه من به طور کامل به حقیقت مطلع هستم، من تنها برای جدایی میان دو گروه متخاصم عازم آنجا می باشم، حال اینکه من در این حرکت مجبور نبوده و در صورت ترک آن هیچ محذوری برای من نخواهد داشت، و البتّه در صورت عدم توقّف در این قیام مأجور خواهم شد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی عایشه پس از پایان جنگ جمل از کرده خود نادم و پشیمان گردید امّ سلمه این ابیات را سرود:

اگر کسی از لغزش و خطا محفوظ می ماند، حتما عایشه در این مقام رتبه أوّل را می داشت،

که او همسر رسول خدا و دانا به آیات قرآن و فاضل و حکیم بود،

و صاحب حکمتی بود که اگر در سینه کسی خطور می کرد، هر گونه وسوسه را از دلش می زدود.

اما گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلّط شود و در رأس قرار گیرد.

خداوند از خطاها و لغزشهای عایشه بگذرد که وحشت مرا تبدیل به آرامش ساخت.

عایشه در جواب به او گفت: ای خواهر مرا شماتت می کنی؟ امّ سلمه گفت: نه، ولی این را باید دانست که چون فتنه ای پیش آمده و برانگیخته شود، دیدگان بینا تیره و تار نماید و چون بر طرف شود دیگر دانا و نادان همه و همه آن را تشخیص می دهند.

**[ترجمه]

بیان

قولها و ضم ضفرک بالضاد قال الجوهری الضفر نسج الشعر و غیره عریضا و الضفیره العقیصه یقال ضفرت المرأه شعرها و لها ضفیرتان و ضفران أیضا أی عقیصتان انتهی.

و العطاف بالکسر الرداء و عطفا کل شی ء جانباه و قال الجوهری فی الصحاح القعود من الإبل هو البکر حین یرکب أی یمکن

ظهره من الركوب و قال أبو عبيد القعود من البعير الذى يقتعده الراعى فى كل حاجه

ص: ۱۵۲

و السجاف ككتاب الستر ما قصرت عنه الظاهر أن كلمه ما بمعنى ما دام فالضمير فى عنه راجع إلى الأمر الذى أرادته أو إلى الرب أو إلى ترك الخروج فيكون عن بمعنى على و الضمير فى لزمتيه إما راجع إلى الله أى طاعته أو إلى ترك الخروج و لزوم البيت و الضمير فى قولها ما قعدت عنه راجع إلى الدين أى نصره بالجهاد أو إلى النصر أو إلى الأمر الذى أرادت بين فئتين متشاجرتين أى متنازعتين و فى بعض النسخ متناجزتين و فى بعضها متناحرتين و المناجزه فى الحرب المبارزه و التناحر التقابل.

و قال ابن أبى الحديد (۱) فئتان متناجزتان أى يسرع كل منهما إلى نفوس الأخرى و من رواه متناحرتان أراد الحرب و طعن النحور بالأسنه رشقها بالسهام و الرتبى فعلى من الرتبه بمعنى الدرجه و المنزله.

و فى بعض الروايات العتبى و هو الرجوع عن الإساءه و بعد ذلك فى سائر الروايات

كم سنه لرسول الله دارسه***و تلو آى من القرآن مدراس

يقال درس الرسم يدرس دروسا أى عفا و درسته الريح يتعدى و لا يتعدى و درست الكتاب درسا و دراسه و التلو كأنه مصدر بمعنى التلاوه.

و الهاجس الخاطر يقال هجس فى صدرى شى ء يهجس أى حدث.

**[ترجمه]عایشه گفت: «ضم ضفرك»: با ضاد جوهری می گوید: الضفر یعنی بافتن گیسو و مانند آن و الضفیره یعنی موی بافته شده. گفته می‌شود: ضفرت المرأه شعرها: زن موی خود را بافت. زن دارای ضفیر یعنی دارای گیسو.

«العِطاف»: رداء. «عطفا کل شیء»: یعنی دو طرف هر چیز. جوهری الصحاح می گوید: «القعود من الابل»: شتر جوانی که بتوان بر پشت آن سوار شد. ابو عبید می گوید: «القعود من البعیر»: شتری که چوپان برای رفع نیازهای خود بر آن سوار می‌باشد.

ص: ۱۵۲

«السجاف»: بر وزن کتاب یعنی پوشش، «ما قصرت عنه»: ظاهراً کلمه «ما» به معنی «ما دام» است و ضمیر «عنه» به کاری که در صدد انجام آن بوده است، و یا «رب» و یا «ترک الخروج» بر می گردد که در این‌صورت عن به معنی علی و ضمیر در «لزمتیه» یا به «الله» یعنی اطاعت از او و یا به «ترک الخروج» و «لزوم البیت» برمی گردد. ضمیر در «ما قعدت عنه» به دین یعنی نصرت آن با جهاد و یا به «النصر» و یا امری که در پی انجام آن در میان دو گروه بوده است، برمی گردد. «متشاجرتین» یعنی دو گروه در حال نزاع، و در برخی نسخه‌ها «متناجزتین» و در برخی دیگر«متناحرتین» آمده است. «المناجزه فی الحرب»: یعنی مبارزه. «التناحر» به معنای تقابل و رویارویی است.

ابن ابی الحدید می گوید: - . شرح المختار (۷۹) از نهج البلاغه ۲: ۴۱۴ - «فئتان متناجزتان»: یعنی هر یک به جان دیگری می... شتابد. برخی دیگر «متناحرتان» گفته‌اند یعنی جنگ و ضربات نیزه و تیرباران و «الرتبی» بر وزن فُعلی از کلمه «الرتبهٔ» به معنای درجه و منزلت می‌باشد. در برخی دیگر از روایات، «العتبی» نقل شده که به معنی بازگشتن از بدی کردن و در سایر روایات پس از آن، اینگونه آمده است:

چه بسیار سنت‌هایی که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی‌شود.

گفته می‌شود: «درس الرسم یدرس دروساً»: از میان رفت. «درسته الريح»: به صورت متعدی و غیر متعدی ذکر شده است و «درست الكتاب درساً ودراسةً». «التلو» گویا مصدر و به معنی تلاوت است. «الهاجس»: خاطر. گفته می‌شود: «هجس فی صدری شیء»: چیزی در دلم اتفاق افتاد.

**[ترجمه]

«۱۲۷»

(۲)

مع، معانی الأخبار مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عُقْبَةَ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِی الْأَخْنَسِ الأرجی قَالَ:

ص: ۱۵۳

۱- ذکره عند شرحه للحدیث فی شرح المختار: (۷۹) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۲ ص ۴۱۴ طبع الحدیث ببیروت.

۲- ۱۲۷- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی «باب معنی ما کتبته أم سلمه إلی عائشه ...» فی آخر کتاب معانی الأخبار، ص ۳۵۶ ط النجف.

لَمَّا أَرَادَتْ عَائِشَةُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَصْرَهِ كَتَبَتْ إِلَيْهَا أُمُّ سَلَمَهَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهَا زَوْجَهُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكِ سُدَّهٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ أُمَّتِهِ وَ حِجَابُهُ الْمَضْرُوبُ عَلَى حُرْمَتِهِ وَ قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنُ ذَيْلَكِ فَلَا تَنْدَحِيهِ وَ سَكَّنَ عُقَيْرَاكِ فَلَا تُصْحِرِيهَا اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ قَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ مَكَانَكِ لَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَيْكِ لَفَعَلَ وَ قَدْ عَهِدَ فَاحْفَظِي مَا عَهِدَ وَ لَا تُخَالِفِي فَيُخَالَفَ بِكِ وَ اذْكُرِي قَوْلَهُ فِي نُبَاحِ كِلَابِ الْحَوْأَبِ وَ قَوْلَهُ مَا لِلنِّسَاءِ وَ الْغَزْوِ وَ قَوْلَهُ انْظُرِي يَا حُمَيْرَاءُ أَنْ لَا تَكُونِي أَنْتِ عُلْتِ (۱) بَلْ قَدْ نَهَاكِ عَنِ الْفُرْطَهِ فِي الْبِلَادِ إِنَّ عَمُودَ الْإِسْلَامِ لَنْ يُثْأَبَ بِالنِّسَاءِ إِنْ مَالَ وَ لَنْ يُرْأَبَ بِهِنَّ إِنْ صَدَعَ حُمَادَيَاتُ النِّسَاءِ غَضُّ الْأَبْصَارِ وَ خَفَرُ الْأَعْرَاضِ وَ قِصَرُ الْوَهَازَهِ مَا كُنْتِ قَائِلَهً لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَارَضَكِ بِبَعْضِ الْفَلَوَاتِ نَاصَّهً قَلُوصاً مِنْ مَنْهَلٍ إِلَى آخَرَ إِنَّ بِعَيْنِ اللَّهِ مَهْوَاكِ وَ عَلَى رَسُولِهِ تَرِدِينَ وَ قَدْ وَجَّهْتِ سِدَافَتَهُ وَ تَرَكْتِ عُهَيْدَاهُ لَوْ سِرْتُ مَسِيرَكِ هَذَا ثُمَّ قِيلَ لِيَ ادْخُلِي الْفِرْدَوْسَ لَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ هَاتِكَهً حِجَاباً قَدْ ضَرَبَهُ عَلَيَّ فَاتَّقِي اللَّهَ وَ اجْعَلِي حِصْنَكِ بَيْتَكِ وَ رِبَاعَهَ السِّتْرِ قَبْرَكِ حَتَّى تَلْقَيْهِ وَ أَنْتِ عَلَى تِلْكِ الْحَالِ أَطْوَعَ مَا تَكُونِينَ لِلَّهِ مَا لَزِمْتِهِ وَ أَنْصَرَ مَا تَكُونِينَ لِلدِّينِ مَا جَلَسْتِ عَنْهُ لَوْ ذَكَّرْتُكِ بِقَوْلٍ تَعْرِفِينَهُ لَنَهَشْتِ نَهْشَ الرَّقْشَاءِ الْمُطْرِقِ فَقَالَتْ عَائِشَهُ مَا أَقْبَلَنِي لِوَعْظِكِ وَ مَا أَعْرَفَنِي بِنُصْحِكِ وَ لَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَظُنِّينَ وَ لَنِعْمَ الْمَسِيرُ مَسِيراً فَزِعَتْ إِلَيَّ فِيهِ فِئَتَانِ مُتَشَاجِرَتَانِ إِنْ أَقْعُدْ فَفِي غَيْرِ حَرَجٍ وَ إِنْ أَنْهَضْ فَإِلَى مَا لَا بُدَّ مِنَ الِازْدِيَادِ مِنْهُ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَهَ

لَوْ كَانَ مُعْتَصِماً مِنْ زَلَّهٍ أَحَدٌ ***كَانَتْ لِعَائِشَهَ الْعُتْبَى عَلَى النَّاسِ

ص: ۱۵۴

۱- كذا هاهنا و مثله يأتى قريبا عند نقل المصنّف تفسير الحديث عن الصدوق. و فى طبع بيروت من كتاب معانى الأخبار هاهنا، و فيما يأتى عند تفسير الحديث: «علت علت».

كَمْ سُنَّهٍ لِرَسُولِ اللَّهِ دَارِسَهٌ***وَ تِلْوِ آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِدْرَاسٌ

قَدْ يَنْزِعُ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ عُقُولَهُمْ ***حَتَّى يَكُونَ الَّذِى يَقْضِى عَلَى الرَّأْسِ

ثم قال رحمه الله تفسيره قولها رحمه الله عليها إنک سده بين رسول الله صلى الله عليه و آله أى إنک باب بينه و بين أمته فمتى أصيب ذلک الباب بشى ء فقد دخل على رسول الله صلى الله عليه و آله فى حريمه و حوزته فاستبيح ما حماه فلا تكونى أنت سبب ذلک بالخروج الذى لا يجب عليک فتحوجى الناس إلى أن يفعلوا مثل ذلک.

و قولها فلا تندحيه أى لا تفتحيه فتوسعيه بالحركه و الخروج يقال ندحت الشى ء إذا أوسعته و منه يقال أنا فى مندوحه عن كذا أى فى سعه.

و تريد بقولها قد جمع القرآن ذيلک قول الله عز و جل وَ قَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَ لاـ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّهِ الْأُولى و قولها و سكن عقيراک من عقر الدار و هو أصلها و أهل الحجاز يضمون العين و أهل نجد يفتحونها فكانت عقيرا اسم مبنى من ذاک على التصغير و مثله مما جاء مصغرا الثريا و الحميا و هى سوره الشراب و لم يسمع بعقيرا إلا فى هذا الحديث.

و قولها فلاـ تصحريها أى لا تبرزيها و تباعديها و تجعليها بالصحراء يقال أصحرنا إذا أتينا الصحراء كما يقال أنجدنا إذا أتينا نجدا.

و قولها علت أى ملت إلى غير الحق و العول الميل عن الشى ء و الجور قال الله عز و جل ذلِكَ أَدْنى أَلَّا تَعُولُوا يقال عال يعول إذا جار.

و قولها بل قد نهاک عن الفرطه فى البلاد أى عن التقدم و السبق فى البلاد لأن الفرطه اسم فى الخروج و التقدم مثل غُرفه و غَرفه يقال فى فلان فرطه أى تقدم و سبق يقال فرطته فى الماء أى سبقته.

و قولها إن عمود الإسلام لن يثأب بالنساء إن مال أى لا يرد بهن إلى استوائه يقال ثبت إلى كذا أى عدت إليه.

ص: ۱۵۵

و قولها لن يرأب بهن إن صدع أى لا يسد بهن يقال رأبت الصدع لأمته فانضم.

و قولها حماديات النساء هى جمع حمادى يقال قصاراك أن تفعل ذلك و حماداك كأنها تقول جهدك و غايتك و قولها غض الأبصار معروف.

و قولها و خفر الأعراض الأعراض جماعه العرض و هو الجسد.

و الخفر الحياء أرادت أن محمده النساء فى غض الأبصار و فى الستر للخفر الذى هو الحياء و قصر الوهازه و هو الخطو تعنى بها أن تقل خطوهن.

و قولها ناصه قلوصا من منهل إلى آخر أى رافعه لها فى السير و النص سير مرفوع و منه يقال نصصت الحديث إلى فلان إذا رفعه إليه و منه الحديث كان رسول الله يسير العنق فإذا وجد فجوه نص يعنى زاد فى السير.

و قولها إن بعين الله مهواك يعنى مرادك لا يخفى على الله.

و قولها و على رسول الله تردين أى لا- تفعلى فتخجلى من فعلك و قد وجهت سدافته أى هتكت الستر لأن السدافه الحجاب و الستر و هو اسم مبنى من أسدف الليل إذا ستر بظلمته و يجوز أن يكون أرادت من قولها وجهت سدافته يعنى أزلتيها من مكانها الذى أمرت أن تلزميه و جعلتها أمامك.

و قولها و تركت عهيداه تعنى بالعهيده الذى تعاهده و يعاهدك (۱) و يدل على ذلك قولها لو قيل لى ادخلى الفردوس لاستحييت أن ألقى رسول الله صلى الله عليه و آله هاتكه حجابا قد ضربه على و قولها اجعلى

۱- هذا هو الظاهر، و فى ط بيروت من كتاب معانى الأخبار: «تعنى بالعهيده التى ..». وأما أصلى من طبع الكمبانى من البحار فقد جمع فيه بين اللفظتين ولكن وضع فيه لفظه " الذى " فوق " التى ". وقال ابن قتيبه قولها: " وتركت عهيدا " لفظه مصغره مأخوذه من العهد مشابهه لما سلف من قولها: " عقيراك " و " حماديات النساء ".

حصنک بیتک و رباعه الستر قبرک فالربع المنزل و رباعه الستر ما وراء الستر تعنی اجعلی ما وراء الستر من المنزل قبرک و هذا معنی ما یروی و وقاعه الستر قبرک هکذا رواه القتیبی و ذکر أن معناه و وقاعه الستر موقعه من الأرض إذا أرسلت و فی روایه القتیبی لو ذکرت قولا تعرفینه نهستنی نهس (۱) الرقشاء المطرق فذکر أن الرقشاء سمیت بذلک لرقش فی ظهرها و هی النقط.

و قال غیر القتیبی الرقشاء من الأفاعی التی فی لونها سواد و کدوره قال و المطرق المسترخی جفون العین.

**[ترجمه] - . معانی الاخبار: ۳۵۶ - معانی الاخبار: ابو اخنس ارجی گوید:

ص: ۱۵۳

چون عایشه تصمیم به خروج از مکه گرفت، امّ سلمه رضی اللّٰه عنها همسر پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله این نامه را به او نوشت: پس از حمد خدا، و درود بر پیامبر، ای عایشه تو واسطه ای هستی در میان پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله و امّت او، و پوشش و پرده عفّت او بر بالای سر تو افکنده شده، قرآن مجید دامن تو را جمع کرده است، پس آن را گسترده مساز و تو را امر به خانه نشینی کرده است آن را زیر پا نگذار. خداوند متعال پشت این امت است، پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله از موقعیّت و لیاقت تو با خبر بود که تا چه اندازه است، اگر این اقدام تو شایسته تو بود حتما تو را به آن سفارش می نمود، در صورتی که پیمان گرفته (که در خانه ات بنشینی و پای بیرون ننهی) پس به آن عهد پایبند باش و ناسازگاری مکن که با تو ستیزه و دشمنی کند، و به یاد بیاور سخن پیامبر را که فرمود «سگهای حوأب به تو پارس می‌کنند» و اینکه فرمود «زنان را با جنگ چه کار؟» و «دقّت کن ای حمیرا که تو آن زن نباشی که از حقّ رویگردان شده، و به ستم و آزار متمایل گردی». آن حضرت تو را از جلو افتادن و گشتن در شهر بازداشت. و اینکه اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعّالیّت زنها هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند، نهائی ترین هدف و پسندیده ترین کمال زنان این است که چشم خود را از بیگانه فروبندند، و حیا داشته باشند، و ناموس و آبروی خود را حفظ کنند، و کم قدم بردارند (بلکه بیشتر در خانه باشند). (ای عایشه) اگر در طیّ این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیغمبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه ای به منزلگاه دیگری رهسپار می باشی، چه پاسخی داری؟ عایشه! این مسافرت تو از دید خدا مخفی نمی باشد! و آیا در روز قیامت در پیشگاه پیامبر خدا (صلی اللّٰه علیه و آله) وارد خواهی شد، در حالی که حجاب و ستر او را دریده ای و عهد و پیمانش را ترک کرده ای؟ هر گاه من به چنین راهی که تو در پیش گرفته ای می رفتم و آنگاه به من گفته می شد: «وارد بهشت برین شو!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم و از شرمساری آنکه پرده ای که او برویم کشیده بود، دریده ام، وارد بهشت نمی شدم. عایشه! از خدا بترس و تو اکنون خانه خود را قلعه محکم خویش قرار بده، و پشت پرده منزلت را گور خویشتن ساز! که در آن صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده ای. اگر سخنی را به تو یادآوری کنم که تو خود نیز آن را می دانی، همچون مار خالدار سر به زیر مرا نیش خواهی زد. عایشه گفت: چه پذیرای پذیرفتن پند تو گشته ام، و از خیر خواهیت چه آگاهیی به من دادی! ولی مطلب چنان نیست که تو پنداشته ای، و این مسافرت بهترین راهها است، چون دو گروه مخالف به من پناه جسته اند، اگر در خانه بنشینم باکی برایم نیست، و اگر قیام کنم به ثوابی دست یافته ام که مرا از زیاد کردن آن چاره نیست. امّ سلمه در پاسخش این

شعرها را خواند:

اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

ص: ۱۵۴

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی شود

گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلّط شود و در رأس قرار گیرد.

سپس مولف در تفسیر سخن ام سلمه رحمهٔ الله علیها «إنّک سدّه بین رسول اللّه» گوید: یعنی تو درگاهی (دری) هستی میان پیغمبر و امّتش، اگر آسیبی به این درگاه وارد آید، در حقیقت حریم رسول خدا صلّی الله علیه و آله هتك شده است، پس آنچه حریم قرار داده بود مباح شمرده می شود، پس تو به واسطه خروجی که بر تو واجب نیست، باعث شکستن این حریم نباش، تا با این خروج مردم را به انجام مثل آن کار واداری.

«فلا تندحیه» باز نکن و با حرکت و خروج فراخ منما، گفته می شود: «ندحت الشّی ء» هر گاه آن را توسعه دهی، و از همان باب است جمله «انّا فی مندوحه عن کذا» یعنی در گشایش هستم .

«قد جمع القرآن ذیلك» مقصودش آیه شریفه «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی» - . احزاب / ۳۳. - «در خانه خود بمانید و همانند دوره جاهلیت در بیرون تبرّج نکنید» می باشد. «و سکّن عقیراک» از «عقر الدّار» می باشد و آن بیخ خانه است، و «عین» آن را اهل حجاز با صدای ضمّه خوانند، و اهل نجد با صدای فتحه پس «عقیرا» اسم است و مبنی و مصغّر، و مانند آن است در تصغیر «ثریّا» و «حمیّا» و آن تندی شراب است، و تلفّظ به «عقیرا» شنیده نشده، مگر در این حدیث.

«فلا تصحریها» از پرده بیرون میا و از خانه ات دور نشو و بیابان نشین نگرد! گفته می شود: «أصحرنا» هر گاه به بیابان آییم، چنانچه گفته می شود: «أنجدنا» وقتی به سرزمین «نجد» آییم.

«علت» یعنی راه خود کج کرده ای به سوی غیر حقّ، و «عول» به معنی میل کردن، و جور و ستم می باشد، خدا فرمود: «ذلِكَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا» - . نساء / ۳. - «که این نزدیکتر به دادگستری و ترک ستمکاری است». گفته می شود: «عال یعول» هر گاه از حد بگذرد.

«بل قد نهاك عن الفرطه فی البلاد» یعنی از پیش افتادن و رفتن در شهرها، چون «فرطه» اسم است در بیرون رفتن و پیشی گرفتن، مانند: «غُرفه و غَرفه»، گفته می شود: «فی فلان فرطه» یعنی جلو رفتن و پیشی گرفتن، گفته می شود: «فرّطته فی المال» در ثروت بر او پیشی گرفتم.

«ان عمود الاسلام لن یثاب بالنساء ان مال» ستون اسلام اگر خمیده شد به بوسیله زنها به اعتدال بر نمی گردد، «ثبت الی کذا» یعنی برگشتم به سوی او.

ص: ۱۵۵

«لن يرأب بهنّ إن صدع» (يعنى اگر شكافى ايجاد شد هرگز به وسيله زنها مسدود نمى گردد). گفته مى شود: «رأبت الصدع لأمته فانضم»: مسدود ساختم شكاف را و آن را بهم آوردم پس بهم پيوست. «حماديات النّساء» آن جمع «حمادى» است، يعنى نهايت امر، و گفته مى شود: «قصاراك أن تفعل ذلك و حماداك». مثل اينكه مى گويى: «جهدك و غايتك»: نهايت تلاش و غايت تو. «غضّ الأبصار» چشم پوشى. «و خفر الأعراض» «أعراض» جمع «عرض: اندام» است، و «خفر» بمعنى شرم، مقصودش آن بوده كه كمال زنها در پوشيدن چشم از بيگانه و در پرده نشينى از روى آزرم است. «قصر الوهازه» به معنى گام برداشتن، مقصودش آن است كه: كم قدم بردار (رفتار زن شرمگين).

«ناصّه قلوصا من منهل إلى آخر» يعنى در رفتن تيزرو، و رفيع و كوشا بود، و «نص» رفتن به طرف بالاـ است و از همين باب است «نصصت الحديث الى فلان» وقتى اسناد حديث را به فردى برساند، و از همين باب است حديثى كه فرموده: پيامبر خدا صلى اللّه عليه و آله تند و تا زنده و با گامهاى سريع مى رفت، و اگر فضاى وسيعى مى يافت بر (سرعت) سير خود مى افزود. «انّ بعين اللّه مهواك» يعنى آنچه در نظر دارى بر او پوشيده نيست. «و على رسول اللّه تردين» يعنى پس از كارت خجالت بكش. «و قد وجّهت سدافته» يعنى پرده را دريدى، چون «سدافه» بمعنى حجاب و پوشش است و اسم مبنى است كه از «أسدف اللّيل» گرفته شده، هر گاه شب با تاريكى اش پوشانده شود، و مى شود از «وجهت سدافته» اراده كرده باشد: تو آن را از جايش با اينكه مأمور شده بودى تا ملازم آن باشى، كندى و آن را پيش روى خودت برپا داشتى.

«و تركت عهيداه» مقصودش پيمانى است كه تو با او و او با تو بسته است، و دليل بر آن گفته بعدى اوست: اگر به من گفته شود: «داخل بهشت شو!» شرم دارم كه پيامبر خدا را ديدار كنم، در حالى كه حجاب او را كه بر من افكنده بود، دريده باشم.

ص: ۱۵۶

«... و رباعه السّتر قبرك» «ربع» خانه است و «رباعه السّتر» پرده پشت پرده است، مقصودش آن است كه ما وراء پوشيده شده از خانه ات را گورت قرار ده، و اين همان معنايى است كه در روايت ديگر «و وقاعه الستر قبرك» آمده است، چنان كه قتيبى روايت نموده و گفته است: «و وقاعه الستر موقعه من الأرض» معنايش افتادن دامن پرده است چون آويزان شود و بيفكنند آن را. و در روايت قتيبى است: «لو ذكرت قولاـ تعرفينه نهستنى نهس الرّقشاء المطرق» و گفته است (مار خالدار) «رقشاء» ناميده شده، براى اينكه نقطه هاى سياه و سفيد در آن است و ديگرى گفته است: «رقشاء» در اژدها آن است كه در رنگش سياهى و تيرگى است، گويد: «مطرق» كسى است كه پلكهاى چشم را فرو هشته است.

**[ترجمه]

توضيح

كلامها رضى الله عنها مع عائشه متواتر المعنى رواه الخاصه و العامه بأسانيد جمه و فسروا ألفاظه فى كتب اللغه و رواه ابن أبى الحديد فى شرح المختار من النهج و شرحه و قال ذكره ابن قتيبه فى غريب الحديث.

وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ أَبِی طَاهِرٍ فِی كِتَابِ بَلَاغَاتِ النِّسَاءِ بِأَدْنَی تَغْیِیرٍ وَ قَالَ بَعْدَ حِكَایَهِ كَلَام أَمِّ سَلَمَهَ قَالَتْ عَائِشَهُ یَا أَمَّ سَلَمَهَ مَا أَقْبَلَنِی لِمَوْعِظَتِكِ وَ أَعْرَفَنِی بِنُصْحِكِ لَیْسَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولِینَ مَا أَنَا بِمُغْتَمِرهٍ بَعْدَ التَّغْرِیدِ وَ لَنِعْمَ الْمُطَّلَعُ مُطَّلَعٌ أَصْلَحْتُ فِیهِ بَیْنَ فِئَتَیْنِ مُتَنَاجِزَتَیْنِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

و

رواه الزمخشری فی الفائق و قال بعد قولها سدافته و روی سجافته و بعد قولها فئتان متناجزتان أو متناحرتان.

ثم قال السده الباب ترید أنک من رسول الله بمنزله سده الدار من أهلها فإن نابک أحد بنائبه أو نال منک نائل فقد ناب رسول الله و نال منه و ترک ما یجب فلا تعرضی بخروجک أهل الإسلام لهتک حرمه رسول الله و ترک ما یجب علیهم من تعزیزه و توقیره.

ص: ۱۵۷

۱- كذا- بالسین المهمله- فی طبع الكمبانی من البحار، و فی معانی الأخبار: «نهشتنی نهش ...» بالمعجمه فیهما.

و ندح الشی ء فتحه و وسعه و بدحه نحوه من البداح و هو المتسع من الأرض و العقیری کأنها تصغیر العقری فعلی من عقر إذا بقی مکانه لا یتقدم و لا یتأخر فزعا أو أسفا أو خجلا و أصله من عقرت به إذا أطلت حبسه کأنک عقرت راحلته فبقی لا یقدر علی البراح أرادت نفسها أی سکنی نفسک التی صفتها أو حقها أن تلزم مکانها أو لا تبرح بیتها و اعملی بقوله تعالی وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ و أصحر أی خرج إلی الصحراء و أصحر به غیره و قد جاء هاهنا متعدیا علی حذف الجار و إیصال الفعل.

و قال ابن الأثیر فی ماده عال فی النهایه فی حدیث أم سلمه قالت لعائشه لو أراد رسول الله صلی الله علیه و آله أن یعهد إلیک علت أی عدلت عن الطریق و ملت.

قال و قال القتیبی و سمعت من یرویه بکسر العین فإن کان محفوظا فهو من عال فی البلاد یعیل إذا ذهب و یجوز أن یکون من عاله یعوله إذا غلبه أی غلبت علی رأیک و منه قولهم عیل صبرک و قیل جواب لو محذوف أی لو أراد فعل فترکته لدلاله الکلام علیه و یکون قولها علت کلاما مستأنفا.

و قال فی ماده فرط من کتاب النهایه فی قولها إن رسول الله صلی الله علیه و آله سلم نهاک عن الفرطه فی الدین یعنی السبق و التقدم و مجاوزه الحد الفرطه بالضم اسم للخروج و التقدم و بالفتح المره الواحده.

و أیضا قال فی ماده رأب یقال رأب الصدع إذا شعبه و رأب الشی ء إذا جمعه و شده برفق و منه حدیث أم سلمه لا یرأب بهن إن صدع قال القتیبی الروایه صدع فإن کان محفوظا فإنه یقال صدعت الزجاجه فصدعت کما یقال جبرت العظم فجبر و إلا فإنه صدع أو انصدع.

و قال فی ماده حمد و فی حدیث أم سلمه حمادیات النساء أی غایاتهن و منتهی ما یحمد منهن یقال حماداک أن تفعل أی جهدک و غایتک.

ص: ۱۵۸

و قال فى الفائق فى غض الأطراف أورده القتيبى هكذا و فسر الأطراف بجمع طرف و هو العين و يدفع ذلك أمران أحدهما أن الأطراف فى جمع طرف لم يرد به سماع بل ورد بردّه و هو قول الخليل إن الطرف لا يثنى و لا يجمع و ذلك لأنه مصدر طرف إذا حرك جفونه فى النظر.

و الثانى أنه غير مطابق لقولها خفر الأعراض و لا أكاد أشك أنه تصحيف و الصواب غض الإطراق و خفر الإعراض و المعنى أن يغضضن من أبصارهن مطرقات أى راميات بأبصارهن إلى الأرض و يتخفرن من السوء معرضات عنه.

و قال فى ماده طرف من النهايه و فى حديث أم سلمه قالت لعائشه حماديات النساء غض الأطراف أرادت قبض اليد و الرجل عن الحركه و السعى تعنى تسكين الأطراف و هى الأعضاء ثم ذكر كلام القتيبى و الزمخشرى و قال فى خفر الإعراض أى الحياء من كل ما يكره لهن أن ينظرن إليه فأضافت الخفر إلى الإعراض أى الذى تستعمل لأجل الإعراض.

و يروى الأعراض بالفتح جمع العرض أى إنهن يستحيين و يتسترن لأجل أعراضهن و صونها انتهى.

أقول: و العرض و إن ورد بمعنى الجسد لكن فى هذا المقام بعيد قال الفيروزآبادى العرض بالكسر الجسد و كل موضع يعرق منه و رائحته رائحه طيبه كانت أو خبيثه و النفس و جانب الرجل الذى يصونه من نفسه و حسبه أن ينتقض و يثلب.

و قال فى الفائق الوهازه الخطو يقال هو يتوهز و يتوهس إذا وطئ وطئا ثقيلا.

و قال ابن الأعرابى الوهازه مشيه الخفرات و الأوهز الرجل الحسن المشيه.

و قال ابن الأثير فی النهایه النص التحریک حتی یستخرج أقصی سیر الناقه و أصل النص أقصی الشی ء و غایته ثم سمی به ضرب من السیر سریع و منه حدیث أم سلمه ناصه قلوصا أی دافعه لها فی السیر و قال القلوص الناقه و الفجوه ما اتسع من الأرض و قال الزمخشری فی الفائق السدافه و السجافه الستاره و توجیهها هتکها و أخذ وجهها کقولک لأخذ قذی العین تقذیته أو تغییرها و جعلها لها وجها غیر الوجه الأول.

و فی النهایه العهیدی بالتشدید و القصر فعیلی من العهد کالجهیدی من الجهد و العجیلی من العجله.

و أما ما ذکره الصدوق رحمه الله فکأنه قرأ علی فعیل مخففا قال الجوهری عهیدک الذی یعاهدک و تعاهده و أراد أنه مأخوذ من العهید بهذا المعنی.

و فی الفائق وقاعه الستر و موقعته موقعه موقعه علی الأرض إذا أرسلت و یروی وقاحه الستر أی وساحه الستر و موضعه.

قوله و فی روایه القتیبی إلی قولها نهستنی نهس الرقشاء لعل الاختلاف بین الروایتین فی السین المهمله و المعجمه و هما متقاربان معنی إذ بالمهمله معناه أخذ اللحم بأطراف الأسنان و بالمعجمه لسع الحیه و الأخیر أنسب و فی بعض النسخ نهست ففیه اختلاف آخر.

و قال فی النهایه فی حدیث أم سلمه قالت لعائشه لو ذکرتک قولا تعرفینه نهشته نهش الرقشاء المطرق الرقشاء الأفعی سمیت به لترقیش فی ظهرها و هی خطوط و نقط و إنما قالت المطرق لأن الحیه تقع علی الذکر و الأنثی انتهی و لعله کنایه عن سمنها و کثره سمها أو استغفالها و أخذها دفعه.

و فی روایه أحمد بن أبی طاهر و قد سکن القرآن ذیلک فلا تبدحیه و هدأ من عقیرتک فلا تصحلیها.

و فی ماده بدح من کتاب النهایه و فی حدیث أم سلمه قالت لعائشه قد جمع القرآن ذیلک فلا تبدحیه أی لا توسعیه بالحرکه و الخروج و البدح العلانیه و بدح بالأمر باح به و یروی بالنون انتهی.

و هدأ علی التفعیل أی سکن و العقیره علی فعیله الصوت أو

صوت المغنى و الباكى و القارى.

و قال فى النهايه الصحل بالتحريك كالبحه و منه فإذا أنا بهاتف يهتف بصوت صحل و منه أنه كان يرفع صوته بالتلبيه حتى يصحل أى يبح.

ثم فى تلك الروايه الله من وراء هذه الأمه لو أراد أن يعهد فيك بله أن قد نهاك عن الفرطه فى البلاد قال الجوهرى بله كلمه مبنيه على الفتح مثل كيف و معناها دع و يقال معناها سوى.

و قال الفيروزآبادى بله ككيف اسم له كدع و مصدر بمعنى الترك و اسم مرادف لكيف و ما بعدها منصوب على الأول مخفوض على الثانى مرفوع على الثالث و فتحها بناء على الأول و الثالث إعراب على الثانى و الفراطه بالضم أيضا بمعنى التقدم.

ثم فيها ما كنت قائله لو أن كان رسول الله صلى الله عليه و آله عارضك بأطراف الفلوات ناصه قعودا من منهل إلى منهل إن بعين الله مثواك و على رسول الله تعرضين و لو أمرت بدخول الفردوس لاستحييت أن ألقى محمدا هاتكه حجابا جعله الله على فاجعليه سترك وقاعه البيت قبرک حتى تلقينه و هو عنك راض.

قولها و ما أنا بمغتمره بعد التغريد لعل المعنى أنى بعد ما أعلنت العداوه و علم الناس بخروجى لا أرجع إلى إخفاء الأمر و الإشاره بالعين و الحاجب.

و يمكن أن يقرأ بمغتمره على بناء المفعول أى لا يطعن على أحد بعد تغريدى و رفعى الصوت بأمرى قال الجوهرى فعلت شيئا فاغتمزه فلان أى طعن على و وجد بذلك مغمزا.

و قال الغَرَد بالتحريك التطريب فى الصوت و الغناء و التغريد مثله.

**[ترجمه]این سخن ام سلمه (رضی الله عنها) بصورت متواتر توسط خاصه و عامه با سندهای زیادی نقل شده است که کلمات آن را در کتب لغت تفسیر کرده‌اند. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن قتیبه در غریب الحدیث بدان پرداخته‌اند.

احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء با تفاوت اندکی آن را آورده و گفته است: پس از اتمام سخنان ام سلمه، عایشه گفت: ای ام سلمه موعظه‌هایت را چه پذیرایم و نصیحت‌هایت برایم چه آشناست اما موضوع آن‌گونه که تو فکر می‌کنی نیست من کسی نیستم که پس از سر و صدا سکوت کنم و چه فرد آگاهی هستم، من در صدد میانجیگری بین دو گروه درگیر هستم. یاری از آن خداست.

زمخشری در الفائق: «سدافته» را «سجافته» و «فئتان متناجزتان» را «متناحران» نیز ذکر کرده است.

سپس می‌گوید: «السده»: در خانه. منظور ام سلمه این بود که تو در مقایسه با اهل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله در حکم درِ خانه آن حضرت هستی و هر کس که به تو مراجعه کند و نزدیک شود به رسول خدا مراجعه کرده و نزدیک می‌شود، پس با خروج نمودن خود مسلمانان را به نقض حریم و حرمت رسول خدا و ترک آنچه که موجب عزت آن حضرت می‌شود سوق نده.

ص: ۱۵۷

«ندح الشیء»: یعنی باز کردن و گستردن چیزی. «بدحه» نیز مانند آن بوده و از «بداح» است یعنی زمین گسترده. «العقیری»: گویا تصغیر «العقری» بر وزن فعلی است، «من عقر»: هنگامی که کسی در مکان خود بماند و از روی جزع یا تاسف و یا خجالت پس و پیش نرود. اصل آن از «عقرت به» است و هنگامی است که حبس آن را طولانی کنی، گویی شتر آن را پی کردی تا نتواند برود. منظور گوینده خود وی است یعنی خود را ساکن کن و یا منظورش این است که حق او سکونت در خانه و عدم خروج از آن و عمل به آیه «و قرن فی بیوتکن» است یعنی در خانه‌های خود بمانید. «اصحر»: به صحرا رفت. «و أصحر به غیره»: در اینجا با حذف حرف جرّ و وصل شدن به فعل، متعدی آمده است.

ابن اثیر در النهایه و در ماده «عال» می‌گوید: در حدیثی از ام سلمه به عایشه گفت: «اگر پیامبر می خواست به تو چیزی توصیه کند، «علتِ»: از راه عدول می کردی و مایل می شدی».

و نیز می‌گوید: قتیبی آورده است: من شنیده‌ام که آن‌را به صورت مکسور العین نیز ذکر کرده‌اند. اگر این روایت حفظ شده باشد از «عال فی البلاد یعیل» است هرگاه در سرزمین‌ها برود. و جایز است که از «عاله یعوله» باشد یعنی بر نظر تو غلبه کرد و از این باب است که می‌گویند: «عیل صبرک» صبرت لبریز شد. گفته می‌شود: جواب «لو» محذوف است. یعنی «لو أراد فعل: اگر می خواست انجام می داد» پس به دلیل آن دلالت کلام بر آن، جواب را ذکر نکرد و «علت» مستانفه خواهد بود.

و در ماده «فرط» در کتاب النهایه به نقل از امّ سلمه آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را از فرطه در دین نهی فرموده است. یعنی از سبقت جستن و پیش افتادن و تخطی کردن از حدود. «الفرطه» به صورت مضموم: اسمی است برای

خروج و تقدم. و با فتحه یعنی یکبار خروج و تقدم.

همچنین در ماده «رأب» گفته می‌شود: «رأب الصدع» هرگاه شکافی را پر کرد. «رأب الشیء»: اگر چیزی را جمع کند و محکم ببندد. روایت ام سلمه «لا یرأب بهن إن صدع». قتیبی می گوید: در روایت «صَدَعَ» نقل شده است، که اگر حفظ شده باشد گفته می‌شود: «صدعتُ الزجاجةَ فصدعت» شیشه را شکستم و آن نیز بشکست همان طور که گفته می‌شود: جبرت العظم فجبر: و گرنه «صُدِعَ» یا «انْصَدَعَ» می‌باشد. در ماده «حمد» و در حدیثی از ام سلمه می گوید: «حمادیات النساء»: یعنی غایات زنان. و نهایت آنچه که از آنان مورد سپاس قرار می گیرد. گفته می‌شود: حماداک أن تفعل: تلاش و هدف غایی تو.

ص: ۱۵۸

زمخشری در الفائق و در مورد «غض الأطراف» می گوید: قتیبی این گونه آورده و گفته است «اطراف» جمع «طرف» به معنی چشم است. این قول را دو امر رد می کند یکی اینکه: «اطراف» به عنوان جمع طرف، از کسی شنیده نشده است بلکه اقولی در ردّ این قول آمده است و این قول خلیل است که «الطرف» مثنی و جمع بسته نمی‌شود چون مصدر «طَرَفَ» است هرگاه در نگاه کردن پلکهای چشم را تکان دهد.

دوم اینکه: با سخن عایشه که گفت «خفر الأعراض» مطابقت ندارد و تقریباً جای شک باقی نمی‌ماند که تصحیف شده باشد. و صحیح «غض الإطراق و خفر الإعراض» است و معنی این گونه می‌شود که: چشمان خود را فرو بندند و آنها را به زمین بدوزند و آنها را از بدی‌هایی که تهدید می کند در امان دارند.

ابن اثیر در النهایه و در ماده «طرف» و در روایتی آورده است: ام سلمه به عایشه گفت: «حمادیات النساء غض الأطراف» منظور وی باز داشتن دست و پا از حرکت و ساکن کردن اعضا بوده است. سپس سخن قتیبی و زمخشری را آورده و گفته است: «خفر الإعراض» یعنی حیاء از هر مکروهی که شایسته نیست بدان نگاه کنند. گوینده «الخفر» را به «الإعراض» اضافه کرده است یعنی حیایی که به منظور اعراض از آن استفاده شده است.

«الأعراض» با فتحه نیز به عنوان جمع «العرض» گفته شده است یعنی زنان حیاء کرده و خود را به خاطر آبرویشان و مصونیت می‌پوشانند. پایان سخن.

می گویم: و «العرض» اگر چه به معنی جسد و پیکر به کار رفته باشد اما در این مقام بعید به نظر می‌رسد و فیروزآبادی می... گوید: «العِرض»: یعنی جسد و هر موضعی از آن که عرق می کند و بوی خوش و یا بدی می‌دهد و یا نفس و یا آن جنبه از مرد که از خودش و بزرگی اش را حفاظت می کند تا دچار نقصی نگردد.

و در الفائق آمده است: «الوهازه» گفته است: یعنی گام. گفته می‌شود: «هو یتوهز و یتوهس» یعنی گام سنگینی برداشت.

ابن اعرابی می گوید: «الوهازه»: راه رفتن زنان با حیاء و «الأوهز»: مردی که خوب راه می‌رود .

ص: ۱۵۹

ابن اثیر در النهایه و در ماده «النص»: به حرکت در آوردن تا حداکثر سرعت شتر ماده. اصل «النص» به نهایت چیزی و غایت آن اطلاق می‌شود که بعداً به بخشی و نوعی از راه رفتن سریع اطلاق گردیده است. در همین مورد در روایت ام سلمه آمده است: «ناصه قلوصاً»: یعنی آن را برای راه رفتن سوق می‌دهد. ابن اثیر می گوید: «القلوص»: شتر ماده. «الفجوه»: زمین فراخ است. زمخشری در الفائق می گوید: «السدافه و السجافه»: پوشش و پرده و منظور گوینده هتک آن و نمایان کردن صورت خود است. مانند: «لأخذ قذی العین تقذیته»: یا تغییر آن و آن را به صورت دیگر در آوردن.

در النهایه: «العُهَّیْدَی»: با تشدید و قصر، مصغر «عهد» است مثل «الجهیدی» که مصغر «جهد» و «العجیلی» که مصغر «العجله» است.

اما گویا صدوق رحمهٔ الله علیه آن را بر وزن فعیل و مخفف خوانده است. جوهری می گوید: «عهیدک الذی یعاهدک و تعاهده»: منظورش این است که از «العهید» به این معنی گرفته شده است.

در الفائق آمده است: «وقاعه الستر و موقعته موقعه الأرض»: افتادن دامن پرده است چون آویزان شود. همچنین «وقاحه الستر» نیز گفته شده یعنی محل پوشش و پرده.

وی می‌گوید: و در روایت قتیبی آمده که امّ سلمه گفت: «نهستنی نهس الرقشاء»: شاید اختلاف میان دو روایت در سین مهمله و معجمه باشد که معنی آن‌دو نزدیک به هم است. با مهمله یعنی گرفتن گوشت با دندان‌ها و با معجمه یعنی گزیدن مار که معنی دوم مناسب‌تر است. در برخی نسخ «نهست» آمده که اختلاف دیگری در آن است.

ابن اثیر در النهایه می‌گوید: ام سلمه به عایشه گفت: «لو ذکرتک قولاً تعرفینه نهشته نهش الرقشاء المطرق». «الرقشاء»: مار افعی. به این علّت رقشاء نامیده می‌شود که پشت کمر آن نقاط و خطوط سفید و سیاه دارد. گفت: «المطرق»: چون «الحیه» هم برای مذکر و هم برای مؤنث استعمال می شود. پایان سخن. شاید کنایه از چربی و زیادی سمّ و یا غافل کردن و حمله ناگهانی آن باشد.

و در روایت احمد بن ابی طاهر آمده است: «و قد سکن القرآن ذیلک فلا تبدحیه و هدأ من عقیرتک فلا تصحلیها». در ماده بدح از کتاب النهایه و در حدیث ام سلمه که به عایشه گفت: قرآن دامن تو را جمع کرد پس تو آن‌را نگستران یعنی با خروج نمودن و حرکت کردن و آشکار شدن. «بدح بالأمر» یعنی «مباح شمرد» و با نون نیز گفته شده است. «هدأ»: بر وزن تفعیل یعنی ساکن شو. «العقیره»: صدا یا صدای آواز خوان و گریه کننده و قاری.

ص: ۱۶۰

ابن اثیر در النهایه می‌گوید: «الصحل»: به صورت متحرک مانند «البحه»: خشونت و بلندی صدا. اگر کسی بخواهد دیگری را صدا بزند با صدای «صحل» این کار را می کند و همچنین اگر صدایش را برای تلبیه (جوابگویی) بالا ببرد تا «صحل» بگوید یعنی صدایش را خشن و کلفت کند. سپس در همان روایت آمده است: «خداوند خود پشتیبان این امّت است اگر بخواهد چیزی را به تو بسپارد. بپرهیز! چون تو را از خروج در سرزمین‌ها منع کرده است».

جوهری می گوید: «بله»: کلمه‌ای است مبنی بر فتح مثل «کیفَ» و به معنی: رها کن. و نیز گفته شده که به معنی «سوی» است.

فیروزآبادی می گوید: «بلهَ» مانند «کیفَ» است و اسم است، به معنای «دع» و مصدر است به معنی «تَرک» و اسم هم معنی «کیف» که بنا بر حالت اول منصوب، بنا بر حالت دوم مجرور و طبق حالت سوم مرفوع است. بنابر حالت اول و سوم مبنی بر فتح و بنا بر حالت دوم معرب است. «الفُراطه»: با ضمه به معنی تقدّم. سپس در این روایت آمده است: «ای عایشه چه جوابی برای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خواهی داشت اگر وی را در بیابان ها ملاقات کنی، در حالی که تو سوار بر شتر خود شده و از منزلی به منزل دیگر حرکت می کنی؟ جایگاه تو در مقابل دیدگان خداوند متعال است و تو در پیشگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله حاضر خواهی شد. اگر به من دستور داده می‌شد وارد بهشت گردم حیا می کردم تا با پیامبر ملاقات کنم در حالی که حجابی را که محمد صلی الله علیه و آله و خداوند بر من واجب نموده‌اند هتک کرده ام. پس حجابت را پوشش خود بگیر و خانه‌ات را قبر خود بساز تا زمانیکه خدا را ملاقات کنی در حالی که او از تو راضی باشد.» گفت: «و ما أنا بمغتمره بعد التغرید» یعنی من پس از آواز خواندن دیگر آواز نمی‌خوانم. شاید معنی این است که: من پس از اینکه دشمنی خود را اعلام کرده‌ام و مردم از خروج من اطلاع یافته‌اند دیگر به پرده نشینی و اشاره با چشم و ابرو باز نمی گردم. ممکن است «بمغتمره» خوانده شود یعنی با صیغه مجهول. یعنی پس از آواز من و بلند کردن صدایم برای انجام کارم، دیگر بر کسی عیب گرفته نمی‌شود. جوهری می گوید: «فعلتُ شیئاً فاغتمزه فلان»: فلان کار را کردم و او بر من طعنه زد و او به خاطر این کارش طعنه زننده شد. می گوید: «الغَرَد» با حرکت حروف، ایجاد طرب در صدا و آواز خواندن است و تغرید به همین معنا است.

ص: ۱۶۱

**[ترجمه]

«۱۲۸»

(۱)

ختص، الإختصاص مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى النَّحْوِيِّ أَبِي الْعَبَّاسِ ثَعْلَبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَهْلٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَكَمِ الْقُتَيْبِيِّ عَنْ أَبِي كبسه [كِيسَةَ] وَ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ قَالا لَمَّا اجْتَمَعَتْ عَائِشَةُ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْبَصْرَةِ أَتَتْ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ كَانَتْ بِمَكَّةَ فَقَالَتْ يَا ابْنَةَ أَبِي أُمَيَّةَ كُنْتِ كَبِيرَةَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْمَأُ فِي بَيْتِكِ وَ كَانَ يَقْسِمُ لَنَا فِي بَيْتِكِ وَ كَانَ يَنْزِلُ الْوَحْيُ فِي بَيْتِكِ قَالَتْ لَهَا يَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ لَقَدْ زُرْتِينِي وَ مَا كُنْتِ زَوَّارَةً وَ لِأَمْرٍ مَا تَقُولِينَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ قَالَتْ إِنَّ ابْنِي وَ ابْنَ أَخِي (۲) أَخْبَرَانِي أَنَّ الرَّجُلَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ أَنَّ بِالْبَصْرَةِ مِائَةَ أَلْفِ سَيْفٍ يُطَاعُونَ فَهَلْ لَكِ أَنْ أَخْرُجَ أَنَا وَ أَنْتِ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مُتَشَاجِرَتَيْنِ فَقَالَتْ يَا بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ أَ بِدَمِ عُثْمَانَ تَطْلُبِينَ فَلَقَدْ كُنْتِ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتِ لَتَدْعِينَهُ بِالتَّبَرِّي أَمْ أَمْرَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ تَنْقُضِينَ فَقَدْ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ إِنَّكِ سُدَّةٌ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَيْنَ أُمَّتِهِ وَ حِجَابُهُ مَضْرُوبَةٌ عَلَى حَرَمِهِ وَ قَدْ جَمَعَ الْقُرْآنُ ذَيْلَكِ فَلَا تُبَذِّخِيهِ وَ سَكِّنِي عُقَيْرَاكِ فَلَا تَضْحَيْ [فَلَا تَفْضَحِي بِهَا اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ قَدْ عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَكَانَكِ وَ لَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَيْكِ فَعَلَ قَدْ نَهَاكِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْفَرَاطَةِ فِي الْبِلَادِ إِنَّ عَمُودَ الْإِسْلَامِ لَا تَرْأَبُهُ النِّسَاءُ إِنِ انْثَلَمَ وَ

لَما يُشْعَبُ بِهِنَّ إِنِ انْصَدَعَ حُمَادَيَاتُ النِّسَاءِ غَضٌّ بِالْأَطْرَافِ وَ قِصَرُ الْوَهَادَهِ وَ مَا كُنْتِ قَائِلَةً لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَرَضَ لَكِ بِبَعْضِ الْفَلَوَاتِ وَ أَنْتِ نَاصَّةٌ قَلُوصاً مِنْ مَنْهَلٍ إِلَى آخَرَ إِنَّ بِعَيْنِ اللَّهِ مَهْوَاكِ وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ تَرِدِينَ وَ قَدْ وَجَّهْتِ سِدَافَتَهُ وَ تَرَكْتِ عُهَّيْدَاهُ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَوْ سِرْتُ مَسِيرَكِ هَذَا ثُمَّ قِيلَ لِي ادْخُلِي الْفِرْدَوْسَ لَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَى مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله

ص: ۱۶۲

۱- ۱۲۸- رواه الشيخ المفيد رفع اللّه مقامه فى أواسط كتاب الاختصاص ص ۱۱۳، ط النجف.

۲- كذا فى طبعه الكمبانى من أصلى، و لعلّ الصواب: «و ابن أختى» و مرادها منه هو «عبد اللّه بن الزبير».

هَاتِکَهً حِجَاباً قَدْ ضَرَبَهُ عَلَیَّ اجْعَلِی حِصْنَکِ بَیْتَکِ وَ قَاعَهَ السِّتْرِ قَبْرَکِ حَتَّی تَلْقَیْهِ وَ أَنْتِ عَلَی ذَلِکِ أَطْوَعُ مَا تَکُونِینَ لِلَّهِ مَا لَزِمْتِهِ وَ أَنْصَرُ مَا تَکُونِینَ لِلدِّینِ مَا جَلَسْتِ عَنْهُ ثُمَّ قَالَتْ لَوْ ذَکَّرْتُکِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَمْساً فِی عَلِیٍّ صلی الله علیه و آله لَنَهَشْتِنِی نَهْشَ الْحَیَّهِ الرَّقْشَاءِ الْمُطْرِقَهِ ذَاتِ الْخَبَبِ أَ تَذْکُرِینَ إِذْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُقْرِعُ بَیْنَ نِسَائِهِ إِذَا أَرَادَ سَفَراً فَأَقْرَعَ بَیْنَهُنَّ فَخَرَجَ سَهْمِی وَ سَهْمُکِ فَبَیْنَا نَحْنُ مَعَهُ وَ هُوَ هَابِطٌ مِنْ قُدَیْدٍ وَ مَعَهُ عَلِیٌّ صلی الله علیه و آله وَ یُحَدِّثُهُ فَذَهَبْتِ لِتَهْجُمِی عَلَیْهِ فَقُلْتُ لَکِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَهُ ابْنُ عَمِّهِ وَ لَعَلَّ لَهُ إِلَیْهِ حَاجَهٌ فَعَصَیْتِنِی وَ رَجَعْتِ بَاکِیَهً فَسَأَلْتُکِ فَقُلْتِ بِأَنَّکِ هَجَمْتِ عَلَیْهِمَا فَقُلْتِ یَا عَلِیُّ إِنَّمَا لِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمٌ مِنْ تِسْعَهِ أَیَّامٍ وَ قَدْ شَغَلْتَهُ عَنِّی فَأَخْبَرْتِینِی أَنَّهُ قَالَ لَکِ أَ تُبْغِضِینَهُ فَمَا یُبْغِضُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِی وَ لَا مِنْ أُمَّتِی إِلَّا خَرَجَ مِنَ الْإِیمَانِ أَ تَذْکُرِینَ هَذَا یَا عَائِشَهُ قَالَتْ نَعَمْ وَ یَوْمَ أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَفَراً وَ أَنَا أَجُشُّ لَهُ جَشِیشاً فَقَالَ لَیْتَ شِعْرِی أَیَّتُکُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا کِلَابُ الْحَوْأَبِ فَرَفَعْتُ یَدِی مِنَ الْجَشِیشِ وَ قُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکُونَهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَا بُدَّ لِإِحْدَاکُمَا أَنْ تَکُونَهُ اتَّقِی اللَّهَ یَا حُمَیْرَاءُ أَنْ تَکُونِیهِ أَ تَذْکُرِینَ هَذَا یَا عَائِشَهُ قَالَتْ نَعَمْ وَ یَوْمَ تَبَدَّلْنَا لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَبِسْتِ ثِیَابِی وَ لَبِسْتُ ثِیَابَکِ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَلَسَ إِلَی جَنْبِکِ فَقَالَ أَ تَظُنِّینَ یَا حُمَیْرَاءُ أَنِّی لَا أَعْرِفُکِ أَمَا إِنَّ لِأُمَّتِی مِنْکِ یَوْماً مُرّاً أَوْ یَوْماً أَحْمَرَ أَ تَذْکُرِینَ هَذَا یَا عَائِشَهُ قَالَتْ نَعَمْ وَ یَوْمَ کُنْتُ أَنَا وَ أَنْتِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ أَبُوکِ وَ صَاحِبُهُ یَسْتَأْذِنَانِ فَدَخَلْنَا الْخِدْرَ فَقَالا یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَدْرِی قَدْرَ مُقَامِکَ فِینَا فَلَوْ جَعَلْتَ لَنَا إِنْسَاناً نَأْتِیهِ بَعْدَکَ قَالَ أَمَا إِنِّی أَعْرِفُ مَکَانَهُ وَ أَعْلَمُ مَوْضِعَهُ وَ لَوْ أَخْبَرْتُکُمْ بِهِ لَتَفَرَّقْتُمْ عَنْهُ کَمَا تَفَرَّقَتْ بَنُو إِسْرَائِیلَ عَنْ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ فَلَمَّا

خَرَجَا خَرَجْتُ إِلَيْهِ أَنَا وَ أَنْتِ وَ كُنْتِ جَرِيئَةً عَلَيْهِ فَقُلْتِ مَنْ كُنْتَ جَاعِلًا لَهُمْ فَقَالَ خَاصِفَ النَّعْلِ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صلوات الله عليه يُصْلِحُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا تَخَرَّقَتْ وَ يَغْسِلُ ثَوْبَهُ إِذَا اتَّسَخَ فَقُلْتِ مَا أَرَى إِلَّا عَلِيّاً فَقَالَ هُوَ ذَاكِ أَ تَذْكُرِينَ هَذَا يَا عَائِشَةُ قَالَتْ نَعَمْ قَالَتْ وَ يَوْمَ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَيْتِ مَيْمُونَهَ فَقَالَ يَا نِسَائِي اتَّقِينَ اللَّهَ وَ لَا يَسْفِرْ بِكُنَّ أَحَدٌ أَ تَذْكُرِينَ هَذَا يَا عَائِشَةُ قَالَتْ نَعَمْ مَا أَقْبَلَنِي لِوَعْظِكِ وَ أَسْمَعَنِي لِقَوْلِكِ فَإِنْ أَخْرُجْ فَفِي غَيْرِ حَرَجٍ وَ إِنْ أَقْعُدْ فَفِي غَيْرِ بَأْسٍ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا فَخَرَجَ رَسُولُهَا فَنَادَى فِي النَّاسِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ فَلْيَخْرُجْ فَإِنَّ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ خَارِجَهٍ فَدَخَلَ عَلَيْهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَنَفَثَ فِي أُذُنِهَا وَ قَلْبِهَا فِي الذِّرْوَهِ فَخَرَجَ رَسُولُهَا تُنَادِي مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ فَلْيَسِرْ فَإِنَّ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ خَارِجَهٌ فَلَمَّا كَانَ مِنْ نَدَمِهَا بَعْدَ انْقِضَاءِ حَرْبِ الْجَمَلِ مَا كَانَ أَنْشَأَتْ أُمُّ سَلَمَهَ تَقُولُ:

لَوْ أَنَّ مُعْتَصِماً مِنْ زَلَّهٍ أَحَدٍ***كَانَتْ لِعَائِشَهَ الرُّتْبَى عَلَى النَّاسِ

كَمْ سُنَّهٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ تَارِكَهٌ*** وَ تِلْوِ آيٍ مِنَ الْقُرْآنِ مِدْرَاسٌ

قَدْ يَنْزِعُ اللَّهُ مِنْ نَاسٍ عُقُولَهُمْ***حَتَّى يَكُونَ الَّذِي يَقْضِي عَلَى النَّاسِ

فَيَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ***كَانَتْ تُبَدِّلُ إِيحَاشاً بِإِينَاسٍ

قال أبو العباس ثعلب قوله يقمأ فی بيتک يعنی يأكل و يشرب و قد جمع القرآن ذيلک فلا تبذخيه البذخ النفخ و الريا و الكبر سكنى عقيراک مقامک و بذلک سمی العقار لأنه أصل ثابت و عقر الدار أصلها و عقر المرأه ثمن بضعها فلا تضحی بها قال الله عز و جل أَنَّکَ لا تَظْمَؤُا فِيها وَ لا تَضْحى أی لا تبرز للشمس و

قال النبی صلى الله عليه و آله لرجل محرم اضح لمن أحرمت له.

أی اخرج إلى البراز و الموضع الظاهر المنكشف من الأغطيه و الستور الفراطه فی البلاد السعی و الذهاب لا ترأبه النساء لا تضمه النساء و حمادی النساء ما يحمد منهن غض

بالأطراف أی لا یبسطن أطرافهن فی الکلام قصر الوهاده هی جمع وهد و وهاد و الوهاد الموضع المنخفض ناصه قلوصا النص السوق بالعنف و من ذلک

الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه کان إذا وجد فجوه نص.

أی أسرع و من ذلک نص الحدیث أی رفعه إلی أصله بسرعه من منهل إلی آخر المنهل الذی یشرب منه الماء و مهواک الموضع الذی تهوین و تستقرین فیه قال الله عز و جل وَ النَّجْمِ إِذا هَوی أی نزل سدافته من السدفه و هی شده الظلمه قاعه الستر و قاعه الدار صحنها و السده الباب.

**[ترجمه] - . اختصاص: ۱۱۳ - اختصاص: ابی کبسه (کیسه) و یزید بن رومان گویند: زمانی‌که عایشه تصمیم بر خروج به سمت بصره گرفت، نزد ام سلمه رضی الله عنها که در مکه بود آمد و گفت: ای دختر ابی امیه تو از میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بزرگتر بودی که آن حضرت به خانه تو می‌آمد و در آنجا بین ما تقسیم سهم می‌نمود. در خانه تو وحی نازل می‌شد. ام سلمه گفت: ای دختر ابوبکر به دیدارم نمی‌آمدی اما چه شده که به ملاقاتم آمدی و این‌گونه سخن می... گویی؟ عایشه گفت: پسرم و پسر برادرم به من خبر داده‌اند که عثمان مظلومانه کشته شده است در بصره صدهزار مرد جنگی آماده فرمانبرداری هستند. اگر صلاح بدانی، من و تو خروج کنیم تا شاید خداوند بین دو گروه درگیر صلح برقرار کند. ام سلمه گفت: ای دختر ابوبکر، آیا تو که از همه مردم نسبت به عثمان غضبناک‌تر بودی حالا ـ خون‌خواه او شده‌ای؟ اگر تو صلاـح او را می‌خواستی باید او را از خطاهایش باز می‌داشتی. آیا در پی نقض بیعت پسر ابی‌طالب که انصار و مهاجرین با او بیعت کردند هستی؟ تو در حکم درِ خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اهل بیت او و امت آن‌حضرت هستی. تو حریم و ناموس او هستی که قرآن مجید دامن تو را جمع کرده است، پس آن را گسترده مساز و تو را امر به خانه نشینی کرده است آن را زیر پا نگذار. خداوند متعال پشت این امت است، پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله از موقعیّت و لیاقت تو با خبر بود که تا چه اندازه است، اگر این اقدام شایسته تو بود حتما تو را به آن سفارش می نمود، چه برسد به این که ایشان تو را از حرکت در شهرها و خروج نهی کرده است، اگر ستون اسلام خمیده شد و انحرافی در آن پدید آمد، با کوشش و فعّالیّت زنها هرگز راست و استوار نگردد، و اگر در برج و باروی اسلام رخنه ای ایجاد شود، زنان نتوانند آن را مسدود ساخته و اصلاح کنند. نهائی ترین هدف و پسندیده ترین کمال زنان این است که چشم خود را از بیگانه فروبندند. (ای عایشه) اگر در طیّ این مسافت، در میان بعضی از بیابانها پیامبر خدا با تو برخورد کند، در حالی که سوار بر اشتر جوان بلند قامت خود، از سرچشمه ای به منزلگاه دیگری رهسپار می باشی، چه پاسخی خواهی داشت؟ عایشه! چگونه در پیشگاه خداوند متعال و پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد خواهی شد، در حالی که حجاب و پرده او را دریدی و عهد و پیمان او را ترک کرده ای؟ اگر من به چنین راهی که تو در پیش گرفته ای می رفتم و آنگاه به من گفته می شد: «وارد بهشت برین شو!» از دیدار پیامبر خدا شرمگین بودم

ص: ۱۶۲

و از شرمساری آنکه پرده ای که او برویم کشیده بود، دریده ام، وارد بهشت نمی شدم. تو اکنون خانه خود را قلعه محکم خویش قرار بده، و پشت پرده منزلت را گور خویشتن ساز! که در آن صورت چون پیغمبر خدا را دیدار کنی، به فرمانبری خدا

نزدیکتری، و اگر از این سفر دست بکشی دین را بهتر یاری نموده ای. اگر پنج سخن را از پیامبر که در باره علی فرموده بود به تو یادآوری کنم، همچون مار خالدار سر به زیر مرا نیش خواهی زد. آیا به خاطر داری وقتی قصد سفر داشت در میان زنان خود قرعه انداخت که به نام من و تو درآمد. در این سفر با او بودیم که در منزلگاه قدیر فرود آمد و علی علیه السلام با وی در حال صحبت بود نزد او رفتی تا متعرض او شوی. من به تو گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر عموی او، با اوست و شاید با پیامبر کاری دارد. بر من خشم گرفتی و با چشمان گریان بازگشتی. علت را از تو جویا شدم که گفتی که به آن‌دو معترض شده‌ای و گفته‌ای: ای علی هر نه روز فقط یک بار نوبت معاشرت من با رسول خداست که تو آن را از من دریغ داشتی.

(عایشه!) تو خود به من گفتی که پیامبر فرمود: آیا از دست او (امیرالمؤمنین) خشمناک می گردی؟ هیچ کس از اهل بیت من و یا امّتم بر او غضب نمی‌کند مگر آنکه از دایره ایمان خارج می‌گردد. ای عایشه آیا این را به یاد داری؟ گفت: بله. (ام سلمه ادامه داد) و آیا به یاد داری روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله عزم سفر داشت و من برای او گندم آسیاب می‌کردم فرمود: ای کاش می‌دانستم که کدامیک از شما سوار بر شتر شده و سگهای حوأب بر او پارس خواهند کرد. من دست از آسیاب برداشتم و گفتم: پناه بر خدا که من باشم. سپس فرمود: به خدا قسم یکی از شما دو نفر هستید ای زن سرخ‌گون (عایشه) مبادا که تو آن شخص باشی. ای عایشه آیا به خاطر داری؟ عایشه گفت: بله. ام سلمه ادامه داد: آیا به یاد داری روزی را که من و تو لباس یکدیگر را پوشیدیم من لباس تو را و تو لباس مرا، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار تو نشست و فرمود: ای زن سرخ‌گون! گمان می کنی من تو را نمی‌شناسم. امّت من از دست تو روز تلخی یا روز سرخی را خواهد چشید. ای عایشه آیا این را به یاد داری؟ گفت: بله. (ام سلمه ادامه داد) آیا به یاد داری روزی را که من و تو نزد رسول خدا بودیم که پدر تو به همراه دوست خود آمد. آن‌دو اجازه ورود خواستند و ما وارد پس توی خانه شدیم. آن‌دو گفتند: ای رسول خدا ما نمی دانیم چه مدت میان ما هستی کاش کسی را برای ما تعیین کنی که بعد از تو به نزد او برویم. پیامبر صلی الله علیه آله فرمود: اما من شان و جایگاه او را می‌دانم و اگر شما را از او آگاه کنم از اطراف او پراکنده می‌شوید همانطور که بنی اسرائیل از اطراف عیسی بن مریم متفرق شدند.

ص: ۱۶۳

وقتی‌که آن‌دو خارج شدند من و تو نزد او رفتیم و تو با جسارت گفتی: چه کسی را زمام‌دار قرار خواهی داد؟ فرمود: کسی که کفشم را وصله می کند. و علی علیه السّلام کسی بود که کفش رسول خدا را پینه می کرد و لباسش را هر گاه کثیف می شد، می شست. تو گفتی: کسی جز علی را نمی‌بینم. فرمود: این همان کس است. ای عایشه آیا این را به خاطر داری؟ عایشه گفت: بله. ام سلمه ادامه داد: آیا به یاد داری روزی را که رسول خدا ما را در خانه میمونه جمع کرده بود و فرمود: ای همسران من از خدا بترسید مبادا کسی حجاب شما را برگیرد. ای عایشه آیا این را به یاد داری. گفت: بله سخن و نصیحت تو را پذیرا هستم ولی اگر خروج کنم حرجی بر من نیست و اگر در خانه بمانم ایرادی بر من نخواهد بود. عایشه از نزد ام سلمه رفت. پیک عایشه بیرون آمد و ندا داد: هر کس قصد خروج دارد خارج شود ام المومنین قصد خروج ندارد. در این حال عبدالله بن زبیر نزد او رفت و چیزی در گوش او گفت که بلافاصله نظر او را تغییر داد. پیک عایشه بیرون آمد و ندا داد: هر کس قصد خروج دارد خارج شود ام المومنین نیز تصمیم بر خروج گرفته‌اند. در باره پشیمانی عایشه از خروج خود پس از

پایان جنگ، ام سلمه گفت:

اگر برای فردی از افراد بشر هنگام لغزش و سقوط جای دست آویزی می بود، عایشه هم راه بازگشتی به سوی مردم داشت.

چه قوانینی از پیامبر خدا که کهنه شده و چه آیاتی از قرآن که به آن عمل نمی شود.

گاهی خدا عقل و زیرکی را از قومی می گیرد، تا آنکه کوبیده شده (مظلوم)، مسلّط شود و در رأس قرار گیرد.

خداوند به ام المؤمنین رحم کند که وحشت را به آرامش مبدّل ساخت.

ابوالعباس ثعلب می گوید: «یقمأ فی بیتک» یعنی می‌خورد و می‌نوشد. «قد جمع القرآن ذیلک فلا تبذخیه»: «البذخ»: کبر و ریا و غرور. «سکنی عقیراک»: در جایگاه خود بمان، و «العقار»: املاک، به این علت بدین نام خوانده می‌شود که در اصل ثابتی است. «عقر الدار»: یعنی اصل آن. «عقر المرأه»: قیمت مهریه او. «فلا تضحی بها»: خداوند متعال می فرماید «أَنَّكَ لا تَظْمَؤُا فِيها وَ لا تَضْحى» - . طه / ۱۱۹ - {و [هم] اینکه در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده.} یعنی در معرض آفتاب قرار نمی‌گیری .

و پیامبر صلی الله علیه و آله به مرد مُحرم فرمود: برای کسی که برای او مُحرم شده ای حرارت آفتاب را تحمّل کن.

یعنی خود را آشکار کن و از پرده و پوشش برون آی. «الفراطه فی البلاد»: رفتن و راه پیمودن. «لا ـ ترأبه النساء»: زنان آن را پیوند نمی دهند. «حمادی النساء»: آنچه که از زنان مورد تمجید است.

ص: ۱۶۴

«غض بالاطراف»: یعنی در سخن گفتن چشم‌های خود را نمی گشایند. «قصر الوهاده»: جمع وهد و وهاد است و وهاد به مکان پست و کم ارتفاع گفته می‌شود.

«ناصّه قلوصا» «النص» یعنی راندن با خشونت، و از همین باب است روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که: «هرگاه زمین فراخی می یافت بر سرعت خود می افزود». و نیز از همین باب است که می گویند: «نصّ الحدیث» یعنی حدیث را با سرعت به اصل آن ارجاع داد. «من منهل الی آخر» منهل (آبشخور) جایی که از آن آب می‌نوشند.

«مهواک»: مکانی که در آن هستی و استقرار داری. خداوند عزوجل فرمود: و «النجم اذا هوی» یعنی نزول کرد. «سدافته» از «السدفهٔ» به معنای تاریکی و شدت ظلمت می‌باشد. «قاعه الستر و قاعه الدار» یعنی حیاط آن و «السده»: درِ خانه.

**[ترجمه]

إيضاح

قال فی النهایه فیه أنه علیه السلام کان یقمأ إلی منزل عائشه کثیرا أی یدخل و قمأت بالمکان قمأ دخلته و أقمت به کذا فسر فی الحدیث قال الزمخشری و منه اقتمأ الشی ء إذا جمعه.

و فی القاموس قمأت الإبل بالمکان أقامت لخصبه فسمنت و تقمأ المکان وافقه فأقام به کقماء.

و بذخ من باب تعب طال أو تکبر و لم أر فی کتب اللغه مجی ء بذخ بمعنی النفخ و لعله قرئ علی بناء الإفعال و استعمل فی هذا المعنی تجوزا أو کان هذا هو الأصل و استعمل فی الکبر تجوزا ثم صار حقیقه فیه.

و الخبب محرکه ضرب من العدو و القدید کزبیر اسم واد و موضع قوله أجش له جشیشا بالجیم و الشین المعجمه قال الفیروزآبادی جشه دقه و کسره و الجشیش السویق و حنطه تطحن جلیلا فتجعل فی قدر و یلقی فیه لحم أو تمر فیبطخ و التبذل ترک التزین و لبس ثیاب المهنه و الابتذال ضد الصیانه و لعل المراد هنا جعلهما نفسهما عرضه للطفه کأنهما خلقتا و ابتذلتا کما ورد فی خبر آخر فی کیفیه معاشره الزوجین و لم تبذل له تبذل الرجل و کان لفظ المصدر المأخوذ منه یحتمل الدال المهمله أیضا فالمراد الزینه و تغییر الثیاب.

أو یوما أحمر أی یوما صعبا شدیدا و یعبر عن الشده بالحمره یقال أحمر البأس أی اشتد إما لحمره النار أو لحمره الدم.

ص: ۱۶۵

قوله صلى الله عليه و آله و لا يسفر بكن أحد قال الجوهرى سفرت المرأه كشفت عن وجهها فهى سافر و يقال سفرت أسفر سفورا خرجت إلى السفر فأنا سافر انتهى.

و الظاهر فى الخبر المعنى الأخير و إن كان المعنى الأول أيضا محتملا.

قوله فى الذروه أى كان هذا النفث حال كونه فى ذروتها و راكبا على سنامها كنايه عن التسلط عليها و لعل فيه سقطا.

قال فى النهايه فى حديث الزبير سأل عائشه الخروج إلى البصره فأبت عليه فما زال يفتل فى الذروه و الغارب حتى أجابته جعل فتل وبر ذروه البعير و غاربه مثلا لإزالتها عن رأيها كما يفعل بالجمل النفور إذا أريد تأنيسه و إزاله نفاره انتهى.

و لا يخفى تصحيف الوهاده و بعد ما ذكره ثعلب فى السدافه و إن وردت فى اللغه بهذا المعنى.

و قال ابن أبى الحديد (۱) قولها الله من وراء هذه الأمه أى محيط بهم و حافظ لهم و عالم بأحوالهم كقوله تعالى وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِيطٌ و قال إن بعين الله مهواك أى إن الله يرى سيرك و حركتك و الهوى الانحدار فى السير من النجد إلى الغور و على رسول الله تردين أى تقدمين فى القيامه و قال وجهت سدافته أى نظمتها بالخرز و الوجيهه خرزه معروفه و عاده العرب أن تنظم على المحمل خرزات إذا كان للنساء.

و قال و تركت عهيداه لفظه مصغره مأخوذه من العهد مشابهه لقولها عقيراك.

ص: ۱۶۶

۱- ذكره فى شرحه على المختار: (۷۹) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۱۲ طبع الحديث ببيروت.

قولها و أنت على تلک أی على تلک الحال.

قولها أطوع ما تکونین أطوع مبتدأ و إذا لزمته خبر المبتدإ و الضمیر فی لزمته راجع إلى العهد و الأمر الذی أمرت به.

قولها لنهشت به نهش الرقشاء المطرقه أی لعضک و نهشک ما أذکره لک و أذکرک به کما ینهشک أفعی رقشاء و الرقش فی ظهرها هو النقط و الأفعی یوصف بالإطراق و کذلک الأسد و النمر و الرجل الشجاع و کان معاویه یقول فی علی الشجاع المطرق.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه می گوید: «کان یقمأ الی منزل عائشهٔ کثیراً» پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد به خانه عایشه می‌رفت. «قمأتَ بالمکان»: یعنی به آن مکان داخل شدی و در آن ساکن شدی، و در حدیث همین طور به کار است. زمخشری می... گوید: «اقتمأ الشیء» اگر چیزی را جمع کند.

در القاموس آمده: «قمأت الإبل بالمکان»: بخاطر حاصل خیز بودن آن مکان شتر در آن سکنی گزید و فربه شد. «تَقَمَّأَ المکان»: از آنجا خوشش آمد پس در آن اقامت گزید، که همچون «قَمَأ» آن است (یعنی هم متعدی به حرف جر و هم متعدی بنفسه استعمال می شود). «بذخ» بر وزن «تعب» است یعنی دراز و بزرگ شد و در کتب لغت ندیده‌ام که «بذخ» به معنی «نفخ» آمده باشد و شاید از باب «افعال» خوانده شده و مجازا در این معنا بکار برده شده است و یا اصل بر همین است و مجازا در مورد «بزرگ بودن» استعمال شده و سپس معنای حقیقی آن شده است.

«الخبب» با حروف متحرک نوعی از راه رفتن است. «القدید»: بر وزن زبیر نام سرزمین و مکانی است. «اجش له جشیشا» با جیم و شین است که فیروزآبادی می گوید: «جشّه» یعنی آن را آسیاب و خرد کرد. «جشیش»: آرد و گندمی که خوب آسیاب شده باشد و در قابلمه گذاشته شده و به آن گوشت یا خرما افزوده می‌شود تا پخته شود. «التبذل»: ترک زینت کردن و پوشیدن لباس کار. «ابتذال»: ضد الصیانهٔ (حفظ و نگهداری) است و شاید معنی این است که آن‌دو خود را در معرض لطف پیامبر قرار می‌دادند، طوری که لباس کهنه پوشیدند و زینت های خود را ترک کردند» چنان که در خبر دیگری در باره چگونگی معاشرت زوجین آمده که: «و لم تبذّل له تبذّل الرجل: مانند شوهر شوق و رغبت به همبستری نشان ندهد»: که لفظ مصدر از آن گرفته شده است و احتمال دارد که دال مهمله باشد و مراد، زینت و تعویض لباس باشد.

«او یوما أحمر»: یعنی روزی بسیار سخت. پیامبر از شدت سختی به احمر تعبیر کرده است گفته می‌شود «احمر الباس»: یعنی سختی فزونی یافت که یا از سرخی آتش و یا سرخی خون گرفته شده است.

ص: ۱۶۵

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یسفر بکن احد»: جوهری می گوید: «سفرت المرأه عن وجهها»: زن حجاب از چهره کنار زد لذا آن را سافر گویند. گفته می‌شود: «سفرتُ أسفر سفوراً»: یعنی برای سفر خارج شدم لذا من سافر هستم. پایان سخن.

در ظاهر معنای دوم درست است هرچند معنی اول نیز محتمل است. «الذروه»: یعنی این دمیدن و زمزمه کردن در حالی بود که

زبیر بر روی کوهان و بر پشت عایشه بود، کنایه از این که بر او تسلط و سیطره داشت. و شاید در این عبارت چیزی جا افتاده باشد.

ابن اثیر در النهایه آورده است که زبیر از عایشه در مورد خروج به سمت مکه درخواست کرد. عایشه امتناع کرد. زبیر پیوسته به حیله های گوناگون متوسل شد تا اینکه عایشه اجابت کرد. پیچیدن کرک کوهان پشت و کوهان شتر را مثالی برای دست کشیدن از رأی و نظرش قرار داده شده است، همچنان که در مورد شتر رمیده هرگاه بخواهند آن را رام کنند و رمیدگی‌اش را برطرف کنند این کار را انجام می‌دهند. پایان سخن.

تصحیفی که در کلمه «الوهاده» صورت گرفته است را نباید از نظر دور داشت، به خصوص پس از مطلبی که ثعلب در باره واژه «السدافه» ذکر کرد، هرچند در لغت به همین معنی استعمال شده‌اند.

ابن ابی الحدید گوید: - . شرح المختار (۷۹) از نهج البلاغه ۲: ۴۱۲ - «الله من وراء هذه الأمه»: یعنی خدا به این امت احاطه دارد و حافظ آنها بوده و به احوالات آنان آگاه است. همانند آیه (وَ اللَّهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِيط: با آنکه خدا از هر سو برایشان احاطه دارد.). ابن ابی الحدید می گوید: «إن بعين الله مهواك»:یعنی خداوند این سفر و حرکت تو و سقوط تو از اوج بلندی به ذلت و پستی را می‌بیند. «علی رسول الله تردین»: در قیامت نزد رسول خدا می‌روی. «وجهتُ سدافته»: با نگین آن را آراستم. «الوجیهه»: نگینی معروف. از رسوم عرب این بود که کجاوه را در صورتی که حامل زنان می‌بود با نگین تزیین می کردند. ابن ابی الحدید گوید: «و ترکت عهیداه»: عهید مصغر عهد است همانگونه که عقیراک، مصغر عقر است.

ص: ۱۶۶

«و انت علی تلک»: یعنی تو بر همان حال هستی. «أطوع ما تکونین»: أطوع، مبتداست و «إذا لزمته» خبر آن و ضمیر لزمته به عهد و امری که بدان دستور داده شده است برمی گردد. «لنهشت به نهش الرقشاء المطرقه»: گزیدن و نیش زدن تو بعلت موضوعی که به تو می گویم همانند نیش زدن و گزیدن مار افعی است. «رقش»: ماری که در پشت آن خال وجود دارد. افعی را با اطراق توصیف می کنند، یعنی قدرتمند. همانند شیر و پلنگ و مرد شجاع. معاویه امام علی علیه السلام را «شجاع مطرق» می خواند.

**[ترجمه]

«۱۲۹»

أَقُولُ وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ أَعْثَمَ الْكُوفِيُّ فِي تَارِيخِهِ أَنَّ عَائِشَةَ أَتَتْ أُمَّ سَلَمَةَ فَقَالَتْ لَهَا أَنْتِ أَقْرَبُ مَنْزِلَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي نِسَائِهِ وَ أَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ مَعَهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَبْعَثُ إِلَى بَيْتِكِ مَا يُتْحَفُ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُهُ بَيْنَنَا وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ مَا نَالَ عُثْمَانَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ لَا أُنْكِرُ عَلَيْهِمْ إِلَّا أَنَّهُمُ اسْتَتَابُوهُ فَلَمَّا تَابَ وَ رَجَعَ قَتَلُوهُ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ وَ كَانَ عَامِلَ عُثْمَانَ عَلَى الْبَصْرَةِ (۱) أَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ بِالْبَصْرَةِ مِائَةُ أَلْفٍ مِنَ الرِّجَالِ يَطْلُبُونَ بِثَأْرِهِ وَ أَخَافُ الْحَرْبَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكَ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حِلٍّ فَعَزَمْتُ عَلَى الْخُرُوجِ لِأُصْلِحَ بَيْنَهُمْ فَلَوْ خَرَجْتِ مَعَنَا لَرَجَوْنَا أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِنَا أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ يَا بِنْتَ

أَبِی بَکْرٍ أَ مَا کُنْتِ تُحَرِّضِینَ النَّاسَ عَلَی قَتْلِهِ وَ تَقُولِینَ اقْتُلُوا نَعْثَلًا فَقَدْ کَفَرَ وَ مَا أَنْتِ وَ الطَّلَبَ بِثَأْرِهِ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی عَبْدِ مَنَافٍ وَ أَنْتِ امْرَأَهٌ مِنْ تَیْمِ بْنِ مُرَّهَ مَا بَیْنَکِ وَ بَیْنَهُ قَرَابَهٌ وَ مَا أَنْتِ وَ الْخُرُوجَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَخِی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدِ اتَّفَقَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ عَلَی إِمَامَتِهِ

۱- هذا هو الصواب، و فی الأصل الحاکی: «و کان عامل عثمان علی مکّه ...».

ثُمَّ ذَكَرَتْ طَرَفاً مِنْ مَنَاقِبِهِ وَ عَدَّتْ نُبْذَةً مِنْ فَضَائِلِهِ وَ قَدْ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَاقِفاً عَلَى الْبَابِ يَسْمَعُ كَلَامَهَا فَنَادَاهَا يَا أُمَّ سَلَمَةَ قَدْ عَلِمْنَا بُغْضَكِ لِآلِ الزُّبَيْرِ وَ مَا كُنْتِ مُحِبَّةً لَنَا وَ لَا تُحِبِّينَا أَبَداً فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَ تُرِيدُ أَنْ نَخْرُجَ عَلَى خَلِيفَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَنْ عَلِمَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَلَّاهُ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَقَالَ مَا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَسْمَعْ فَقَدْ سَمِعَتْهُ خَالَتُكَ هَذِهِ فَاسْأَلْهَا تُحَدِّثْكَ وَ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنْتَ خَلِيفَتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ مَوْتِي مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي أَ هَكَذَا يَا عَائِشَةُ فَقَالَتْ نَعَمْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَشْهَدُ بِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ فَاتَّقِي اللَّهَ يَا عَائِشَةُ وَ احْذَرِي مَا سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ لَكِ لَا تَكُونِي صَاحِبَةَ كِلَابِ الْحَوْأَبِ وَ لَا يَغُرَّنَّكِ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ فَإِنَّهُمَا لَا يُغْنِيَانِ عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً فَقَامَتْ عَائِشَةُ مُغْضَبَةً فَخَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا.

**[ترجمه]می‌گویم: احمد بن اعثم کوفی در تاریخ خود نیز آورده است که: عایشه نزد ام سلمه آمد و به او گفت: تو در میان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک ترین جایگاه را به آن حضرت داشتی و اولین کسی بودی که به همراه او مهاجرت کرد. پیامبر هر آنچه را که به او هدیه می‌شد به خانه تو می‌فرستاد و سپس در میان ما تقسیم می‌کرد. تو می‌دانی این امت در حق عثمان چه ظلمی کرده است. من بر آنها عیب نمی گیرم جز به این خاطر که مردم او را وادار به توبه کردند و پس از توبه او را کشته‌اند. عبدالله بن عامر که کارگزار عثمان در بصره به من خبر داده است که صدهزار مرد جنگی جمع شده و خواستار انتقام خون او هستند. من از آن می‌ترسم که میان مسلمین جنگ و خون‌ریزی ناحق اتفاق بیفتد. من تصمیم به خروج گرفته‌ام تا در بین آنان صلح برقرار کنم. اگر با ما خروج کنی امیدواریم که خداوند بوسیله ما مشکل مسلمان را حل کند. ام سلمه گفت: ای دختر ابوبکر آیا تو مردم را به کشتن عثمان تحریک نمی‌کردی و نمی‌گفتی این پیرمرد احمق را بکشید که او کافر شده است. تو را با خون او چه کار؟! او مردی از بنی عبد مناف است و تو زنی از بنی تیم بن مره. تو را با او چه نسبتی است؟! تو را چه به خروج بر علیه علی بن ابی‌طالب که برادر رسول خداست و مهاجرین و انصار برای امامت او اتفاق نظر دارند.

ص: ۱۶۷

سپس ام سلمه بخشی از مناقب و فضائل امام را بازگو کرد. در این حال عبدالله بن زبیر پشت در خانه ایستاده و صحبتهای آن... دو را می‌شنید لذا ندا در داد: ای ام سلمه ما از کینه تو نسبت به آل زبیر باخبریم تو دوستدار ما نبودای و هرگز نسبت به ما محبت نداشته‌ای. ام سلمه گفت: آیا تو می‌خواهی که ما بر خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله که مهاجرین و انصار می‌دانند که رسول خدا وی را به امامت مردم برگزید خروج کنیم. عبدالله گفت: ما این را از رسول خدا نشنیده‌ام. ام سلمه گفت: اگر تو نشنیده‌ای، این خاله تو [عایشه] شنیده است از او بپرس به تو خواهد گفت. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی بن ابی‌طالب فرمود: تو خلیفه من در زمان حیاتم و پس از مرگم هستی هر کس علیه تو دست به طغیان بزند بر علیه من شوریده است. مگر این‌گونه نیست ای عایشه؟. عایشه گفت: بله من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و بدان گواهی می‌دهم. ام سلمه گفت: ای عایشه از خدا بترس و از آنچه از رسول خدا شنیدی دوری کن که فرمود: «تو آن کسی نباش که سگهای حوأب بر آن پارس می‌کنند». زبیر و طلحه تو را فریب ندهند که در برابر عقوبت الهی آن‌دو به فریاد تو نخواهند رسید. عایشه غضبناک برخواست و از خانه او بیرون رفت.

**[ترجمه]

«۱۳۰»

(۱)

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ رَوَی هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکَلْبِیُّ فِی کِتَابِ الْجَمَلِ أَنَّ أُمَّ سَلَمَهَ کَتَبَتْ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام مِنْ مَکَّهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ وَ أَشْیَاعَهُمْ أَشْیَاعُ الضَّلَالَهِ یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا بِعَائِشَهَ إِلَی الْبَصْرَهِ وَ مَعَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرِ بْنِ کَرِیزٍ وَ یَذْکُرُونَ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ أَنَّهُمْ یَطْلُبُونَ بِدَمِهِ وَ اللَّهُ کَافِیهِمْ بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ لَوْ لَا مَا نَهَانَا اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْخُرُوجِ وَ أَمَرَنَا بِهِ مِنْ لُزُومِ الْبَیْتِ لَمْ أَدَعِ الْخُرُوجَ إِلَیْکَ وَ النُّصْرَهَ لَکَ وَ لَکِنِّی بَاعِثَهٌ نَحْوَکَ ابْنِی عِدْلَ نَفْسِی عُمَرَ بْنَ أَبِی سَلَمَهَ فَاسْتَوْصِ بِهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ خَیْراً قَالَ فَلَمَّا قَدِمَ عُمَرُ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام أَکْرَمَهُ وَ لَمْ یَزَلْ مُقِیماً مَعَهُ حَتَّی

ص: ۱۶۸

۱- ۱۳۰- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۷۹) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۲ ص ۴۱۰ ط الحدیث ببیروت.

شَهِدَ مَشَاهِدَهُ كُلَّهَا وَ وَجَّهَهُ عَلِيٌّ علیه السلام أَمِيراً عَلَى الْبَحْرَيْنِ وَ قَالَ لِابْنِ عَمٍّ لَهُ بَلَغَنِی أَنَّ عُمَرَ يَقُولُ الشِّعْرَ فَابْعَثْ إِلَيَّ شَيْئاً مِنْ شِعْرِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِأَبْيَاتٍ لَهُ أَوَّلُهَا:

جَزَتْكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةٌ***رَفَعْتَ بِهَا ذِكْرِی جَزَاءً مُوَفَّراً

فَعَجِبَ عَلِيٌّ علیه السلام مِنْ شِعْرِهِ وَ اسْتَحْسَنَهُ قَالَ وَ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ جَاءَتْ عَائِشَةُ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ تُخَادِعُهَا عَلَى الْخُرُوجِ لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ فَقَالَتْ لَهَا يَا بِنْتَ أَبِی أُمَيَّةَ أَنْتِ أَوَّلُ مُهَاجِرَةٍ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنْتِ كَبِيرَةُ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقْسِمُ لَنَا مِنْ بَيْتِكِ وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ أَكْثَرَ مَا يَكُونُ فِی مَنْزِلِكِ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ لِأَمْرٍ مَا قُلْتِ هَذِهِ الْمَقَالَةَ فَقَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ أَخْبَرَنِی أَنَّ الْقَوْمَ اسْتَتَابُوا عُثْمَانَ فَلَمَّا تَابَ قَتَلُوهُ صَائِماً فِی شَهْرٍ حَرَامٍ وَ قَدْ عَزَمْتُ الْخُرُوجَ إِلَى الْبَصْرَةِ وَ مَعِیَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ فَاخْرُجِی مَعَنَا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ هَذَا الْأَمْرَ عَلَى أَيْدِينَا وَ بِنَا فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ إِنَّكِ كُنْتِ بِالْأَمْسِ تُحَرِّضِينَ عَلَى عُثْمَانَ وَ تَقُولِينَ فِيهِ أَخْبَثَ الْقَوْلِ وَ مَا كَانَ اسْمُهُ عِنْدَكِ إِلَّا نَعْثَلًا وَ إِنَّكِ لَتَعْرِفِينَ مَنْزِلَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ فَأُذَكِّرُكِ قَالَتْ نَعَمْ قَالَتْ أَ تَذْكُرِينَ يَوْمَ أَقْبَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ نَحْنُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا هَبَطَ مِنْ قُدَيْدٍ ذَاتَ الشِّمَالِ خَلَا بِعَلِيٍّ يُنَاجِيهِ فَأَطَالَ فَأَرَدْتِ أَنْ تَهْجُمِی عَلَيْهِمَا فَنَهَيْتُكِ فَعَصَيْتِنِی فَهَجَمْتِ عَلَيْهِمَا فَمَا لَبِثْتِ أَنْ رَجَعْتِ بَاكِيَةً فَقُلْتُ مَا شَأْنُكِ فَقُلْتِ إِنِّی هَجَمْتُ عَلَيْهِمَا وَ هُمَا يَتَنَاجَيَانِ فَقُلْتُ لِعَلِيٍّ لَيْسَ لِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا يَوْمٌ مِنْ تِسْعَةِ أَيَّامٍ فَمَا تَدَعُنِی يَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ يَوْمِی فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَيَّ وَ هُوَ غَضْبَانُ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ فَقَالَ ارْجِعِی وَرَاءَكِ وَ اللَّهِ لَا يُبْغِضُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِی وَ لَا مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ هُوَ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ فَرَجَعْتِ نَادِمَةً سَاقِطَةً فَقَالَتْ عَائِشَةُ نَعَمْ أَذْكُرُ ذَلِكِ

قَالَتْ وَ أَذَكِّرُكِ أَيْضاً كُنْتُ أَنَا وَ أَنْتِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنْتِ تَغْسِلِينَ رَأْسَهُ وَ أَنَا أَحِيسُ لَهُ حَيْساً وَ كَانَ الْحَيْسُ يُعْجِبُهُ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ لَيْتَ شِعْرِي أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فَتَكُونُ نَاكِبَةً عَنِ الصِّرَاطِ فَرَفَعْتُ يَدِي مِنَ الْحَيْسِ فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى ظَهْرِكِ وَ قَالَ إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا ثُمَّ قَالَ يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا ثُمَّ قَالَ يَا حُمَيْرَاءُ أَمَا إِنِّي فَقَدْ أَنْذَرْتُكِ قَالَتْ عَائِشَةُ نَعَمْ أَذْكُرُ هَذَا قَالَتْ وَ أُذَكِّرُكِ أَيْضاً كُنْتُ أَنَا وَ أَنْتِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي سَفَرٍ لَهُ وَ كَانَ عَلِيٌّ يَتَعَاهَدُ نَعْلَيْ رَسُولِ اللَّهِ فَيَخْصِفُهُمَا وَ يَتَعَاهَدُ أَثْوَابَهُ فَيَغْسِلُهَا فَنَقِبَتْ لَهُ نَعْلٌ فَأَخَذَهَا يَوْمَئِذٍ يَخْصِفُهَا فِي ظِلِّ سَمُرَةٍ وَ جَاءَ أَبُوكِ وَ مَعَهُ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَا عَلَيْهِ فَقُمْنَا إِلَى الْحِجَابِ وَ دَخَلَا فَحَادَثَاهُ فِيمَا أَرَادَا ثُمَّ قَالا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَا نَدْرِي قَدْرَ مَا تَصْحَبُنَا فَلَوْ أَعْلَمْتَنَا مَنْ تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا لِيَكُونَ لَنَا بَعْدَكَ مَفْزَعاً فَقَالَ لَهُمَا أَمَا إِنِّي قَدْ أَرَى مَكَانَهُ وَ لَوْ فَعَلْتُ لَتَفَرَّقْتُمْ عَنْهُ كَمَا تَفَرَّقَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ عَنْ هَارُونَ بْنِ عِمْرَانَ فَسَكَتَا ثُمَّ خَرَجَا فَلَمَّا خَرَجْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قُلْتِ لَهُ وَ كُنْتِ أَجْرَأَ عَلَيْهِ مِنَّا مَنْ كُنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفاً عَلَيْهِمْ فَقَالَ خَاصِفَ النَّعْلِ فَنَظَرْنَا فَلَمْ نَرَ أَحَداً إِلَّا عَلِيّاً فَقُلْتُ [فَقُلْتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَرَى إِلَّا عَلِيّاً فَقَالَ هُوَ ذَاكِ فَقَالَتْ عَائِشَةُ نَعَمْ أَذْكُرُ ذَلِكِ فَقَالَتْ فَأَيَّ خُرُوجٍ تَخْرُجِينَ بَعْدَ هَذَا فَقَالَتْ إِنَّمَا أَخْرُجُ لِلْإِصْلَاحِ بَيْنَ النَّاسِ وَ أَرْجُو فِيهِ الْأَجْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَتْ أَنْتِ وَ رَأْيَكِ فَانْصَرَفَتْ عَائِشَةُ عَنْهَا وَ كَتَبَتْ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قَالَتْ وَ قِيلَ لَهَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام.

**[ترجمه] - . شرح المختار (۷۹) از نهج البلاغه ۲: ۴۱۰ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه: هشام بن محمد در کتاب الجمل گفته است: ام سلمه از مکه نامه‌ای به امام علی علیه السلام نوشت با این مضمون: «اما بعد، طلحه و زبیر و طرفداران آنان در گمراهی‌اند آنان درصدد هستند که به همراه عایشه عازم بصره شوند. عبدالله بن عامر بن کریز هم با آنان است. آنان می گویند که عثمان مظلومانه به قتل رسیده است لذا خون‌خواه اویند. خداوند با توان و قدرت خود آنان را کافی است. اگر خداوند ما را از خروج از خانه نهی نمی کرد و دستور به خانه نشینی نمی‌فرمود خروج کرده و به یاری تو می‌شتافتم اما من پسرم عمر بن ابی سلمه را که مثل خودم است به سوی تو می‌فرستم. ای امیرالمومنین او را توصیه به خیر بکن».

وقتی عمر نزد علی علیه السلام آمد همچنان با او بود تا اینکه شاهد همه جنگها بود.

ص: ۱۶۸

امام او را به عنوان کارگزار روانه بحرین کرد و به پسر عموی او گفت: شنیده‌ام که عمر شعر می‌سراید برخی از اشعار او را برایم بفرست. او نیز ابیاتی را فرستاد که اول آن این است:

ای امیرالمؤ منین، اینک که مرا بلند آوازه فرمودی خویشاوندی ترا پادشاهی سرشار ارزانی داراد!

این شعر مورد خوشایند علی علیه السلام واقع شد و آن را تحسین کرد. ابو مخنف می گوید: عایشه نزد ام سلمه آمد تا وی را برای خروج و خون‌خواهی عثمان بفریبد لذا به وی گفت: ای دختر ابی امیه تو از میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نخستین کسی بودی که مهاجرت کرد. تو از میان زنان پیامبر از همه بزرگتر هستی. رسول خدا در خانه تو سهم ما را تقسیم می کرد جبرئیل بیش از همه به خانه تو نازل می‌شد. ام سلمه گفت: منظورت از این سخنان چیست؟ عایشه گفت: عبدالله به من خبر داده است که مردم عثمان را وادار به توبه کرده و سپس او را با زبان روزه و در ماه حرام کشته‌اند لذا قصد خروج به سمت بصره را دارم. طلحه و زبیر با من همراهند تو نیز با ما همراه شو شاید خداوند این امر را به دست ما سامان دهد. ام سلمه گفت: تو دیروز مردم را بر علیه عثمان تحریک می کردی و در مورد او زشت‌ترین کلمات را به کار می‌بردی تو برای او فقط از لفظ نعثل (پیر مرد احمق) استفاده می کردی. تو خود از جایگاه و مقام علی بن ابی‌طالب در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع داری. آیا برایت بازگو کنم؟ عایشه گفت: بله. ام سلمه گفت: آیا به یاد داری آن روزی که پیامبر از سفر قدید بازگشت و ما نیز ما او بودیم. وی با علی خلوت کرده و گفتگو نمود و این خلوت طول کشید و تو خواستی به ناگهان بر آن... دو وارد شوی و من تو را بازداشتم تو مرا کنار زدی و بدون اجازه بر آنها وارد شدی. چیزی نگذشت که گریان بازگشتی. پرسیدم: چه شده؟ گفتی: آن‌دو باهم سخن می گفتند که متعرض آنان شدم و به علی گفتم: از نه روز پیامبر فقط یک روز آن متعلق به من است ای پسر ابی‌طالب در این روز هم تو از ما دست بر نمی‌داری. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به من کرد و با حالت خشم و صورتی سرخ فرمود: برگرد برو. به خدا قسم هیچ کس از اهل‌بیت من و حتی مردم بر او غضب نمی کنند مگر این که از دین خارج می‌شوند. لذا پشیمان و شکست خورده بازگشتم. عایشه گفت: بله به خاطر دارم.

ص: ۱۶۹

ام سلمه گفت: باز به تو یادآوری کنم که من و تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که تو سر آن حضرت را می‌شستی و من برای او آرد و خرما درست می‌کردم. او این غذا را دوست می‌داشت. پیامبر سر خود را بلند کرده فرمود: ای کاش می... دانستم کدام‌یک از شما سوار بر شتر می‌شوید و سگهای حوأب بر او پارس می‌کنند که وی از راه دین منحرف می‌شود. من دست از درست کردن غذا کشیدم و گفتم: پناه بر خدا و رسول خدا از آن حادثه. سپس آن حضرت بر پشت تو زد و فرمود: بپرهیز که آن زن تو باشی سپس فرمود: ای دختر ابی امیه بپرهیز که آن زن تو باشی. سپس به تو فرمود: ای زن سرخ‌گونه تو را انذار می‌کنم. عایشه گفت: بله آن را به خاطر دارم ام سلمه گفت: بازهم برای تو یادآوری کنم که من و تو در سفری همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام عهده‌دار وصله زدن به کفشهای پیامبر و شستن لباسهای او بود. یکی از کفشهای او سوراخ شد وی آن را برداشته و در سایه درختی مشغول وصله زدن شد. پدر تو به همراه عمر آمد آن‌دو از پیامبر اذن دخول خواستند. ما پس پرده رفتیم. عمَر و پدر تو در مورد موضوعی که می‌خواستند با پیامبر صحبت کردند و سپس گفتند: ای رسول خدا ما نمی دانیم تا چه زمانی شما با ما مصاحبت دارید، ای کاش ما را از جانشین خود آگاه کنی تا پس از تو پناه‌گاه ما باشد. فرمود: من از جایگاه و مقام او باخبرم اما اگر شما را بدان آگاه کنم از اطراف او پراکنده می‌شوید همان... طور که بنی‌اسرائیل از اطراف هارون بن عمران متفرق شدند. آن‌دو ساکت شدند و رفتند. وقتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. تو که از ما نسبت به آن حضرت بی‌محاباتر بودی به او گفتی: ای رسول خدا جانشین آنها کیست؟ فرمود: آن کسی که کفش وصله می‌کند. نگاه کردیم و کسی غیر از علی را ندیدیم. گفتم (گفتی): ای رسول خدا ما کسی غیر از علی را نمی‌بینیم فرمود: او همان کس است. عایشه گفت: بله به یاد دارم. ام سلمه گفت: پس به چه علت قصد خروج داری؟ عایشه گفت: خارج می‌شوم تا میان مردم اصلاح ایجاد کنم و از این کار انتظار پاداش دارم ان شاء الله. ام سلمه گفت: عواقب نظر تو با خود توست. عایشه از نزد وی خارج شد. ام سلمه آنچه را که عایشه گفته بود مکتوب کرد گفته می‌شود برای علی علیه السلام فرستاد .

ص: ۱۷۰

**[ترجمه]

باب ۳ باب ورود البصره و وقعه الجمل و ما وقع فیها من الاحتجاج

الأخبار

«۱۳۱»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: حِينَ دَخَلَ الْبَصْرَةَ وَ جَمَعَ أَصْحَابَهُ فَحَرَّضَهُمْ عَلَى الْجِهَادِ وَ كَانَ مِمَّا قَالَ- عِبَادَ اللَّهِ انْهَدُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مُنْشَرِحَةً صُدُورُكُمْ بِقِتَالِهِمْ فَإِنَّهُمْ نَكَثُوا بَيْعَتِي وَ أَخْرَجُوا ابْنَ حُنَيْفٍ عَامِلِي بَعْدَ الضَّرْبِ الْمُبَرِّحِ وَ الْعُقُوبَةِ الشَّدِيدَةِ وَ قَتَلُوا السَّبَابِجَةَ وَ مَثَّلُوا بِحَكِيمِ بْنِ جَبَلَةَ الْعَبْدِيِّ وَ قَتَلُوا رِجَالًا صَالِحِينَ ثُمَّ تَتَبَّعُوا مِنْهُمْ مَنْ نَجَا يَأْخُذُونَهُمْ فِي كُلِّ حَائِطٍ وَ تَحْتَ كُلِّ رَابِيَةٍ ثُمَّ يَأْتُونَ بِهِمْ فَيَضْرِبُونَ رِقَابَهُمْ صَبْراً مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ* انْهَدُوا إِلَيْهِمْ وَ كُونُوا أَشِدَّاءَ عَلَيْهِمْ

وَ الْقَـوْهُمْ صَـابِرِينَ مُحْتَسِـبِينَ تَعْلَمُـونَ أَنَّكَـمْ مُنَـازِلُوهُمْ وَ مُقَـاتِلُوهُمْ وَ لَقَـدْ وَطَّنْتُـمْ أَنْفُسَـكَمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِـيِّ (٢) وَ الضَّرْبِ الطِّلَحْفِيِّ وَ مُبَارَزَهِ الْأَقْرَانِ وَ أَيُّ امْرِئٍ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَهَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ رَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ

١- ١٣١- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فى الفصل: (٢۴) مما اختار من كلم أمير المؤمنين عليه السلام فى كتاب الإرشاد، ص ١٣۴، ط النجف، و فيه: «و من كلامه عليه السلام حين دخل البصره .. فكان ممّا قال».

٢- هذا هو الصواب فى طبع النجف، من كتاب الإرشاد، و فى ط الكمبانى من البحار: «على القتل الدعسى ...».

إِخْوَانِهِ فَشَلًا فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ الَّذِی فُضِّلَ عَلَیْهِ کَمَا یَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۴ - ارشاد: از جمله سخنان امیر المؤمنین علیه السلام زمانی که وارد بصره شد و یارانش را گرد آورد و آن‌ها را برای جهاد تحریک کرد، و فرمود: ای بندگان خدا برای قیام در راه حق و چیرگی بر دشمنان او قیام کنید و سینه های خود را برای کشتار آنان باز نمائید زیرا آنان پیمان مرا شکستند و پسر حنیف، کارگزار مرا پس از آزردن بسیار و عقوبت دردناک خارج ساختند و سبابجه را کشتند و حکیم بن جبله عبدی را مثله نمودند و مردان نیکوکاری را از دم تیغ گذراندند و فراریان این گروه را در هر پست و بلندی که یافتند اسیر نموده سر بریدند چه شده است ایشان را خدا آنها را نابود سازد چگونه از حق منحرف شان می کنند؟! اینک برای نابودی ایشان قیام کنید و کار را بر آنها سخت بگیرید و با آنها طوری ملاقات کنید که در راه حق و حقیقت به سختی ساخته و همه خدماتتان مقبول پیشگاه خدا واقع شود. می‌دانید بر آنها وارد خواهید شد و با آنان پیکار خواهید کرد و خود را برای سرنیزه های سخت و محکم آماده سازید و با همتایان خود مبارزه نمائید و هر کدام از شما که در هنگام ملاقات با دشمن، قوی تر است و برادر خود را ضعیف دید به او کمک نماید

ص: ۱۷۱

و از وی دفاع نماید و برای راحتی او چنانچه برای آسایش خود می کوشد جدیت نماید که اگر خدا بخواهد ممکن است او را هم ضعیف در دست دیگری قرار دهد .

**[ترجمه]

بیان

نهد إلی العدو ینهد بالفتح أی نهض ذکره الجوهری و قال برح به الأمر تبریحا أی جهده و ضربه ضربا مبرحا و قال السبابجه قوم من السند کانوا بالبصره جلاوزه و حراس السجن و الدعسی بفتح الدال و الیاء المشدده قال فی القاموس الدعس شده الوطء و الطعن و الطعان و المداعسه المطاعنه و الطلحف بکسر الطاء و فتح اللام و سکون الحاء الشدید و سیأتی شرح بعض الفقرات.

**[ترجمه]«نهد إلی العدو»: «ینهد» با فتحه یعنی خیز برداشتن و جهیدن. این را جوهری می گوید و می‌افزاید: «برح به الامر تبریحاً» یعنی کار او را خسته و آزرده کرد و به شدت او را زد. «السبابجه»: مردمی از سرزمین سند بودند که در بصره به کار پاسبانی و نگهبانی زندان مشغول بودند. «الدعسی»: با دال مفتوح و یاء مشدد در القاموس گوید: دعس، به معنای پایمال کردن و نیزه زدن است. «المداعسه» یعنی همدیگر را با نیزه زدن. «الطلحف»: با طاء مکسور و لام مفتوح و سکون حاء، به معنای ضربه شدید است. توضیح برخی از قسمتها در ادامه خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۱۳۲»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب جُمَلُ أَنْسَابِ الْأَشْرَافِ أَنَّهُ زَحفَ عَلِيٌّ علیه السلام بِالنَّاسِ غَدَاهَ يَوْمِ الْجُمُعَهِ لِعَشْرٍ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ جُمَادَى الْآخِرَهِ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ عَلَى مَيْمَنَتِهِ الْأَشْتَرُ وَ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ وَ عَلَى مَيْسَرَتِهِ عَمَّارٌ وَ شُرَيْحُ بْنُ هَانِئٍ وَ عَلَى الْقَلْبِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ وَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ وَ عَلَى الْجَنَاحِ زِيَادُ بْنُ كَعْبٍ وَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ عَلَى الْكُمَّيْنِ عَمْرُو بْنُ الْحمِقِ وَ جُنْدَبُ بْنُ زُهَيْرٍ وَ عَلَى الرَّجَّالَهِ أَبُو قَتَادَهَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَعْطَى رَايَتَهُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّهِ ثُمَّ أَوْقَفَهُمْ مِنْ صَلَاهِ الْغَدَاهِ إِلَى صَلَاهِ الظُّهْرِ يَدْعُوهُمْ وَ يُنَاشِدُهُمْ وَ يَقُولُ لِعَائِشَهَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكِ أَنْ تَقَرِّی فِی بَيْتِكِ فَاتَّقِی اللَّهَ وَ ارْجِعِی وَ يَقُولُ لِطَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ خَبَأْتُمَا نِسَاءَكُمَا وَ أَبْرَزْتُمَا زَوْجَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ اسْتَفْزَزْتُمَاهَا فَيَقُولَانِ إِنَّمَا جِئْنَا لِلطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ أَنْ يُرَدَّ الْأَمْرُ شُورَى وَ أُلْبِسَتْ عَائِشَهُ دِرْعاً وَ ضُرِبَتْ عَلَى هَوْدَجِهَا صَفَائِحُ الْحَدِيدِ وَ أُلْبِسَ الْهَوْدَجُ

ص: ۱۷۲

۱- ۱۳۲- رواه محمّد بن علیّ بن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان «ما ظهر منه علیه السلام فی حرب الجمل» من كتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۳۹ ط النجف.

دِرْعاً وَ كَانَ الْهَوْدَجُ لِوَاءَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ هُوَ عَلَى جَمَلٍ يُدْعَى عَسْكَراً (۱) رَوَى ابْنُ مَرْدَوَيْهِ فِی كِتَابِ الْفَضَائِلِ مِنْ ثَمَانِيَهِ طُرُقٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لِلزُّبَيْرِ أَ مَا تَذْكُرُ يَوْماً كُنْتَ مُقْبِلًا بِالْمَدِينَهِ تُحَدِّثُنِی إِذْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فَرَآكَ مَعِی وَ أَنْتَ تَتَبَسَّمُ إِلَيَّ فَقَالَ لَكَ يَا زُبَيْرُ أَ تُحِبُّ عَلِيّاً فَقُلْتَ وَ كَيْفَ لَا أُحِبُّهُ وَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ مِنَ النَّسَبِ وَ الْمَوَدَّهِ فِی اللَّهِ مَا لَيْسَ لِغَيْرِهِ فَقَالَ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُهُ وَ أَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ فَقُلْتَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ تَظَاهَرَتِ الرِّوَايَاتُ أَنَّهُ قَالَ عليه السلام إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ لَكَ يَا زُبَيْرُ تُقَاتِلُهُ ظُلْماً وَ ضَرَبَ كَتِفَكَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ فَجِئْتَ تُقَاتِلُنِی فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَعْ هَذَا بَايَعْتَنِی طَائِعاً ثُمَّ جِئْتَ مُحَارِباً فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا فَقَالَ لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا قَاتَلْتُكَ حِلْيَهُ الْأَوْلِيَاءِ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی لَيْلَى فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُهُ فَقَالَ جُبْناً جُبْناً فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَدْ عَلِمَ النَّاسُ أَنِّی لَسْتُ بِجَبَانٍ وَ لَكِنْ ذَكَّرَنِی عَلِيٌّ شَيْئاً سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَحَلَفْتُ أَنْ لَا أُقَاتِلَهُ فَقَالَ دُونَكَ غُلَامَكَ فُلَانٌ أَعْتِقْهُ كَفَّارَهً لِيَمِينِكَ- نُزْهَهُ الْأَبْصَارِ عَنِ ابْنِ مَهْدِيٍّ أَنَّهُ قَالَ هَمَّامٌ الثَّقَفِيُ:

أَ يُعْتِقُ مَكْحُولًا وَ يَعْصِی نَبِيَّهُ***لَقَدْ تَاهَ عَنْ قَصْدِ الْهُدَى ثُمَّ عُوِّقَ (۲)

لَشَتَّانَ مَا بَيْنَ الضَّلَالَهِ وَ الْهُدَى***وَ شَتَّانَ مَنْ يَعْصِی الْإِلَهَ وَ يُعْتِقُ

ص: ۱۷۳

۱- من أول الحديث إلى قوله: «و ألبس الهودج درعا» ذكره البلاذری فی الحديث: (۲۶۹) من ترجمه أمير المؤمنين من كتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۳۹.

۲- كذا فی هامش البحار، و كتب بعده: «خ ل». و فی متن البحار «ثم عرق».

وَ فِی رِوَایَهٍ قَالَتْ عَائِشَهُ: لَا وَ اللَّهِ بَلْ خِفْتَ سُیُوفَ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَا إِنَّهَا طِوَالٌ حِدَادٌ تَحْمِلُهَا سَوَاعِدُ أَنْجَادٌ وَ لَئِنْ خِفْتَهَا فَلَقَدْ خَافَهَا الرِّجَالُ مِنْ قَبْلِکَ فَرَجَعَ إِلَی الْقِتَالِ فَقِیلَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّهُ قَدْ رَجَعَ فَقَالَ دَعُوهُ فَإِنَّ الشَّیْخَ مَحْمُولٌ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ غُضُّوا أَبْصَارَکُمْ وَ عَضُّوا عَلَی نَوَاجِذِکُمْ وَ أَکْثِرُوا مِنْ ذِکْرِ رَبِّکُمْ وَ إِیَّاکُمْ وَ کَثْرَهَ الْکَلَامِ فَإِنَّهُ فَشَلٌ وَ نَظَرَتْ عَائِشَهُ إِلَیْهِ وَ هُوَ یَجُولُ بَیْنَ الصَّفَّیْنِ فَقَالَتِ انْظُرُوا إِلَیْهِ کَأَنَّ فِعْلَهُ فِعْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ بَدْرٍ أَمَا وَ اللَّهِ لَا یَنْتَظِرُ بِکَ إِلَّا زَوَالَ الشَّمْسِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا عَائِشَهُ عَمَّا قَلِیلٍ لَتُصْبِحُنَّ نَادِمِینَ فَجَدَّ النَّاسُ فِی الْقِتَالِ فَنَهَاهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعْذَرْتُ وَ أَنْذَرْتُ فَکُنْ لِی عَلَیْهِمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ ثُمَّ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَ طَلَبَ مَنْ یَقْرَؤُهُ عَلَیْهِمْ وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما الْآیَهَ فَقَالَ مُسْلِمٌ الْمُجَاشِعِیُّ هَا أَنَا ذَا فَخَوَّفَهُ بِقَطْعِ یَمِینِهِ وَ شِمَالِهِ وَ قَتْلِهِ فَقَالَ لَا عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَهَذَا قَلِیلٌ فِی ذَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُ وَ دَعَاهُمْ إِلَی اللَّهِ فَقُطِعَتْ یَدُهُ الْیُمْنَی فَأَخَذَهُ بِیَدِهِ الْیُسْرَی فَقُطِعَتْ فَأَخَذَهُ بِأَسْنَانِهِ فَقُتِلَ فَقَالَتْ أُمُّهُ:

یَا رَبِّ إِنَّ مُسْلِماً أَتَاهُمْ***بِمُحْکَمِ التَّنْزِیلِ إِذْ دَعَاهُمْ

یَتْلُو کِتَابَ اللَّهِ لَا یَخْشَاهُمْ***فَرَمَّلُوهُ رُمِّلَتْ لِحَاهُمْ

فَقَالَ علیه السلام الْآنَ طَابَ الضِّرَابُ [أی حلّ القتال وَ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ وَ الرَّایَهُ فِی یَدِهِ یَا بُنَیَّ تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلْ عَضَّ عَلَی نَاجِذِکَ أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَکَ تِدْ فِی الْأَرْضِ قَدَمَیْکَ ارْمِ بِبَصَرِکَ أَقْصَی الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصَرَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنَ اللَّهِ

ثُمَّ صَبَرَ سُوَيْعَةً فَصَاحَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ وَقْعِ النِّبَالِ فَقَالَ علیه السلام تَقَدَّمْ يَا بُنَيَّ فَتَقَدَّمَ وَ طَعَنَ طَعْناً مُنْكَراً وَ قَالَ

اطْعَنْ بِهَا طَعْنَ أَبِيكَ تُحْمَدْ ***لَا خَيْرَ فِي حَرْبٍ إِذَا لَمْ تُوقَدْ

بِالْمَشْرَفِيِّ وَ الْقَنَا الْمُسَدَّدِ*** وَ الضَّرْبِ بِالْخَطِّيِّ وَ الْمُهَنَّدِ

فَأَمَرَ الْأَشْتَرَ أَنْ يَحْمِلَ فَحَمَلَ وَ قَتَلَ هِلَالَ بْنَ وَكِيعٍ صَاحِبَ مَيْمَنَهِ الْجَمَلِ وَ كَانَ زَيْدٌ يَرْتَجِزُ وَ يَقُولُ:

دِينِي دِينِي وَ بَيْعِي وَ بَيْعِي

وَ جَعَلَ مِخْنَفُ بْنُ سُلَيْمٍ يَقُولُ

قَدْ عِشْتِ يَا نَفْسِ وَ قَدْ غَنَيْتِ*** دَهْراً وَ قَبْلَ الْيَوْمِ مَا عَيِيتِ

وَ بَعْدَ ذَا لَا شَكَّ قَدْ فَنِيتِ*** أَ مَا مَلِلْتِ طُولَ مَا حَيِيتِ

فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْيَثْرِبِيِّ قَائِلًا:

يَا رَبِّ إِنِّي طَالِبٌ أَبَا الْحَسَنِ***ذَاكَ الَّذِي يُعْرَفُ حَقّاً بِالْفِتَنِ

فَبَرَزَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام قَائِلًا:

إِنْ كُنْتَ تَبْغِي أَنْ تَرَى أَبَا الْحَسَنِ***فَالْيَوْمَ تَلْقَاهُ مَلِيّاً فَاعْلَمَنْ

وَ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً مِجْزَمَةً [مِجْرَفَةً] فَخَرَجَ بَنُو ضَبَّةَ وَ جَعَلَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ:

نَحْنُ بَنُو ضَبَّةَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ***وَ الْمَوْتُ أَحْلَى عِنْدَنَا مِنَ الْعَسَلِ

رُدُّوا عَلَيْنَا شَيْخَنَا بِمُرْتَحَلٍ***إِنَّ عَلِيّاً بَعْدُ مِنْ شَرِّ النَّذَلِ

وَ قَالَ آخَرُ:

نَحْنُ بَنُو ضَبَّةَ أَعْدَاءُ عَلِيٍّ***ذَاكَ الَّذِي يُعْرَفُ فِيهِمْ بِالْوَصِيِ

وَ کَانَ عَمْرُو بْنُ الْیَثْرِبِیِّ یَقُولُ:

إِنْ تُنْکِرُونِی فَأَنَا ابْنُ الْیَثْرِبِیِّ***قَاتِلُ عِلْبَاءٍ وَ هِنْدِ الْجَمَلِ

ثُمَّ ابْنِ صُوحَانَ عَلَی دِینِ عَلِیٍ

فَبَرَزَ إِلَیْهِ عَمَّارٌ قَائِلًا:

لَا تَبْرَحِ الْعَرْصَهَ یَا ابْنَ الْیَثْرِبِیِّ*** أَثْبِتْ أُقَاتِلْکَ عَلَی دِینِ عَلِیٍّ

فَطَعَنَهُ وَ أَرْدَاهُ عَنْ فَرَسِهِ وَ جَرَّ بِرِجْلِهِ إِلَی عَلِیٍّ فَقَتَلَهُ بِیَدِهِ فَخَرَجَ أَخُوهُ قَائِلًا:

أَضْرِبُکُمْ وَ لَوْ أَرَی عَلِیّاً ***عَمَّمْتُهُ أَبْیَضَ مَشْرَفِیّاً

وَ أَسْمَراً عَنَطْنَطاً خَطِّیّاً*** أَبْکِی عَلَیْهِ الْوَلَدَ وَ الْوَلِیَّا

فَخَرَجَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام مُتَنَکِّراً وَ هُوَ یَقُولُ:

یَا طَالِباً فِی حَرْبِهِ عَلِیّاً***یَمْنَحُهُ أَبْیَضَ مَشْرَفِیّاً

أَثْبِتْ سَتَلْقَاهُ بِهَا مَلِیّاً*** مُهَذَّباً سَمَیْدَعاً کَمِیّاً

فَضَرَبَهُ فَرَمَی نِصْفَ رَأْسِهِ فَنَادَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَلَفٍ الْخُزَاعِیُّ صَاحِبُ مَنْزِلِ عَائِشَهَ بِالْبَصْرَهِ أَ تُبَارِزُنِی فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا أَکْرَهُ ذَلِکَ وَ لَکِنْ وَیْحَکَ یَا ابْنَ خَلَفٍ مَا رَاحَتُکَ فِی الْقَتْلِ وَ قَدْ عَلِمْتَ مَنْ أَنَا فَقَالَ ذَرْنِی مِنْ بَذَخِکَ یَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ:

إِنْ تَدْنُ مِنِّی یَا عَلِیُّ فِتْراً***فَإِنَّنِی دَانٍ إِلَیْکَ شِبْراً

بِصَارِمٍ یَسْقِیکَ کَأْساً مُرّاً***هَا إِنَّ فِی صَدْرِی عَلَیْکَ وَتْراً

فَبَرَزَ عَلِيٌّ عليه السلام قَائِلًا:

يَا ذَا الَّذِی يَطْلُبُ مِنِّی الْوَتْرا***إِنْ كُنْتَ تَبْغِی أَنْ تَزُورَ الْقَبْرَا

حَقّاً وَ تَصْلَی بَعْدَ ذَاکَ جَمْراً***فَادْنُ تَجِدْنِی أَسَداً هِزَبْراً

أُصْعِطُکَ الْيَوْمَ زُعَاقاً صَبْراً

فَضَرَبَهُ فَطَيَّرَ جُمْجُمَتَهُ فَخَرَجَ مَازِنٌ الضَّبِّیُّ قَائِلًا:

لَا تَطْمَعُوا فِی جَمْعِنَا الْمُكَلَّلِ***الْمَوْتُ دُونَ الْجَمَلِ الْمُجَلَّلِ

فَبَرَزَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَهْشَلٍ قَائِلًا:

إِنْ تُنْكِرُونِی فَأَنَا ابْنُ نَهْشَلٍ*** فَارِسُ هَيْجَا وَ خَطِيبُ فَيْصَلٍ

فَقَتَلَهُ وَ كَانَ طَلْحَهُ يَحُثُّ النَّاسَ وَ يَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ الصَّبْرَ الصَّبْرَ: فِی كَلَامٍ لَهُ الْبَلاذُرِیُّ (۱) قَالَ: إِنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَم قَالَ وَ اللَّهِ مَا أَطْلُبُ ثَارِی بِعُثْمَانَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَداً فَرَمَی طَلْحَهَ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ رُكْبَتَهُ وَ الْتَفَتَ إِلَی أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ وَ قَالَ لَقَدْ كَفَيْتُکَ أَحَدَ قَتَلَهِ أَبِيکَ:

مَعَارِفُ الْقُتَيْبِیِّ: إِنَّ مَرْوَانَ قَتَلَ طَلْحَهَ يَوْمَ الْجَمَلِ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ سَاقَهُ:

وَ قَالَ السَّيِّدُ الْحِمْيَرِیُ:

ص: ۱۷۷

۱- رواه البلاذری فی الحدیث: (۳۰۴) و ما حوله فی عنوان: «مقتل طلحه» من ترجمه أمیر المؤمنین من أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۴۶ ط ۱.

وَ اخْتَلَّ مِنْ طَلْحَهَ الْمَزْهُوِّ جُنَّتُهُ***سَهْمٌ بِكَفِّ قَدِيمِ الْكَفْرِ غَدَّارٍ

فِی کَفِّ مَرْوَانَ مَرْوَانَ اللَّعِینِ أَرَی***رَهْطَ الْمُلُوکِ مُلُوکٍ غَیْرِ أَخْیَارٍ

وَ لَهُ:

وَ اغْتَرَّ طَلْحَهَ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الْقَنَا***عَبْلُ الذِّرَاعِ شَدِیدُ أَصْلِ الْمَنْکِبِ

فَاخْتَلَّ حَبَّهَ قَلْبِهِ بِمُدْلِقٍ***رَیَّانُ مِنْ دَمِ جَوْفِهِ الْمُتَصَبِّبُ

فِی مَارِقِینَ مِنَ الْجَمَاعَهِ فَارَقُوا***بَابَ الْهُدَی وَحْیاً الرَّبِیعُ الْمُخْصِبُ

وَ حَمَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی بَنِی ضَبَّهَ فَمَا رَأَیْتُهُمْ إِلَّا کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ فَانْصَرَفَ الزُّبَیْرُ فَتَبِعَهُ عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزٍ وَ جَزَّ رَأْسَهُ وَ أَتَی بِهِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْقِصَّهَ:

قَالَ السَّیِّدُ إِسْمَاعِیلُ الْحِمْیَرِیُّ (۱)

أَمَّا الزُّبَیْرُ فَحَاصَ حِینَ بَدَتْ لَهُ***جَاءُوا بِبَرْقٍ فِی الْحَدِیدِ الْأَشْهَبِ

حَتَّی إِذَا أَمِنَ الْحُتُوفَ وَ تَحْتَهُ*** عَارِی النَّوَاهِقِ ذُو نَجَاءٍ صهلب

أَثْوَی ابْنُ جُرْمُوزٍ عُمَیْرٌ شِلْوَهُ*** بِالْقَاعِ مُنْعَفِراً کَشِلْوِ التَّوْلَبِ

وَ قَالَ غَیْرُهُ

طَارَ الزُّبَیْرُ عَلَی إِحْصَارِ ذِی خَضِلٍ*** عَبْلُ الشَّوَی لَاحِقُ الْمَتِینِ مِحْصَارٌ

حَتَّی أَتَی وَادِیاً لَاقَی الْحَمَامَ بِهِ***مِنْ کَفِّ مُحْتَبِسٍ کَالصَّیْدِ مِغْوَارٌ-

فَقَالُوا یَا عَائِشَهُ قُتِلَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ جُرِحَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ کَذَا مِنْ یَدَیْ عَلِیٍّ فَصَالِحِی عَلِیّاً

۱- من قوله: «قال الحمیری- إلی قوله- فقالوا: یا عائشه قتل طلحه» مأخوذ من کتاب المناقب و قد سقط عن طبع الکمبانی من بحار الأنوار.

فَقَالَتْ كَبِرَ عَمْرٌو عَنِ الطَّوْقِ وَ جَلَّ أَمْرٌ عَنِ الْعِتَابِ ثُمَّ تَقَدَّمَتْ فَحَزِنَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ فَجَعَلَ يَخْرُجُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ وَ يَأْخُذُ الزِّمَامَ حَتَّى قُتِلَ [قُطِعَ] ثَمَانٌ وَ تِسْعُونَ رَجُلًا ثُمَّ تَقَدَّمَهُمْ كَعْبُ بْنُ سُورٍ الْأَزْدِيُّ وَ هُوَ يَقُولُ:

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ عَلَيْكُمْ أُمَّكُمْ*** فَإِنَّهَا صَلَاتُكُمْ وَ صَوْمُكُمْ

وَ الْحُرْمَةُ الْعُظْمَى الَّتِي تَعُمُّكُمْ***لَا تَفْضَحُوا الْيَوْمَ فِدَاكُمْ قَوْمُكُمْ

فَقَتَلَهُ الْأَشْتَرُ فَخَرَجَ ابْنُ جُفَيْرٍ الْأَزْدِيُّ يَقُولُ:

قَدْ وَقَعَ الْأَمْرُ بِمَا لَمْ يُحْذَرْ***وَ النَّبْلَ يَأْخُذْنَ وَرَاءَ الْعَسْكَرِ

وَ أُمُّنَا فِي خِدْرِهَا الْمُشَمَّرِ

فَبَرَزَ إِلَيْهِ الْأَشْتَرُ قَائِلًا:

اسْمَعْ وَ لَا تَعْجَلْ جَوَابَ الْأَشْتَرِ***وَ اقْرُبْ تُلَاقِ كَأْسَ مَوْتٍ أَحْمَرَ

يُنْسِيكَ ذِكْرَ الْجَمَلِ الْمُشَمَّرِ

فَقَتَلَهُ ثُمَّ قَتَلَ عُمَرَ الْغَنَوِيَّ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَتَّابِ بْنِ أَسِيدٍ ثُمَّ جَالَ فِي الْمَيْدَانِ جَوْلًا وَ هُوَ يَقُولُ:

نَحْنُ بَنُو الْمَوْتِ بِهِ غُذِّينَا

فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَطَعَنَهُ الْأَشْتَرُ وَ أَرْدَاهُ وَ جَلَسَ عَلَى صَدْرِهِ لِيَقْتُلَهُ فَصَاحَ عَبْدُ اللَّهِ اقْتُلُونِي وَ مَالِكاً وَ اقْتُلُوا مَالِكاً مَعِي فَقَصَدَ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَخَلَّاهُ وَ رَكِبَ فَرَسَهُ فَلَمَّا رَأَوْهُ رَاكِباً تَفَرَّقُوا عَنْهُ وَ شَدَّ رَجُلٌ مِنَ الْأَزْدِ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ كُرُّوا فَضَرَبَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَقَطَعَ يَدَهُ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ فِرُّوا!!!

فَخَرَجَ الْأَسْوَدُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ السُّلَمِيُّ قَائِلًا:

ارْحَمْ إِلَهِي الْكَلَّ مِنْ سُلَيْمٍ***وَ انْظُرْ إِلَيْهِ نَظْرَةَ الرَّحِيمِ

فَقَتَلَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ فَخَرَجَ جَابِرٌ الْأَزْدِيُّ قَائِلًا:

يَا لَيْتَ أَهْلِي مِنْ عَمَّارٍ حَاضِرِي***مِنْ سَادَةِ الْأَزْدِ وَ كَانُوا نَاصِرِي

فَقَتَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ خَرَجَ عَوْفٌ الْقَيْنِيُّ قَائِلًا:

يَا أُمِّ يَا أُمِّ خَلَا مِنِّي الْوَطَنُ***لَا أَبْتَغِي الْقَبْرَ وَ لَا أَبْغِي الْكَفَنَ

فَقَتَلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَخَرَجَ بِشْرٌ الضَّبِّيُّ قَائِلًا:

ضَبَّةُ أَبْدِي لِلْعِرَاقِ عَمْعَمَةً***وَ أَضْرِمِي الْحَرْبَ الْعَوَانَ الْمُضْرِمَةَ

فَقَتَلَهُ عَمَّارٌ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ تُنَادِي بِأَرْفَعِ صَوْتٍ أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّمَا يَصْبِرُ الْأَحْرَارُ فَأَجَابَهَا كُوفِيٌّ

يَا أُمِّ يَا أُمِّ عُقِقْتِ فَاعْلَمُوا***وَ الْأُمُّ تَغْذُو وُلْدَهَا وَ تَرْحَمُ

أَ مَا تَرَى كَمْ مِنْ شُجَاعٍ يُكْلَمُ***وَ تَجْتَلِي هَامَتُهُ وَ الْمِعْصَمُ

وَ قَالَ آخَرُ:

قُلْتُ لَهَا وَ هِيَ عَلَى مَهْوَاتٍ***إِنَّ لَنَا سِوَاكَ أُمَّهَاتٍ

فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ثَاوِيَاتٍ

فَقَالَ الْحَجَّاجُ بْنُ عُمَرَ الْأَنْصَارِیُ:

یَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ قَدْ جَاءَ الْأَجَلُ***إِنِّی أَرَی الْمَوْتَ عِیَاناً قَدْ نَزَلَ

فَبَادِرُوهُ نَحْوَ أَصْحَابِ الْجَمَلِ***مَا کَانَ فِی الْأَنْصَارِ جُبْنٌ وَ فَشَلٌ

فَکُلُّ شَیْ ءٍ مَا خَلَا اللَّهَ جَلَلٌ

وَ قَالَ خُزَیْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ:

لَمْ یَغْضَبُوا لِلَّهِ إِلَّا لِلْجَمَلِ*** وَ الْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ مُقَامٍ فِی خَمَلٍ

وَ الْمَوْتُ أَحْرَی مِنْ فِرَارٍ وَ فَشَلٍ***وَ الْقَوْلُ لَا یَنْفَعُ إِلَّا بِالْعَمَلِ

وَ قَالَ شُرَیْحُ بْنُ هَانِئٍ

لَا عَیْشَ إِلَّا ضَرْبُ أَصْحَابِ الْجَمَلِ*** مَا إِنْ لَنَا بَعْدَ عَلِیٍّ مِنْ بَدَلٍ

وَ قَالَ هَانِئُ بْنُ عُرْوَهَ الْمَذْحِجِیُ:

یَا لَکَ حَرْباً جَثَّهَا جِمَالُهَا*** قَائِدَهً یَنْقُصُهَا ضَلَالُهَا

هَذَا عَلِیٌّ حَوْلَهُ أَقْیَالُهَا:

وَ قَالَ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیُ:

قُلْ لِلْوَصِیِّ اجْتَمَعَتْ قَحْطَانُهَا***إِنْ یَکُ حَرْبٌ أَضْرَمَتْ نِیرَانُهَا

وَ قَالَ عَمَّارٌ:

إِنِّی لَعَمَّارٌ وَ شَیْخِی یَاسِرٌ***صَاحِ کِلَانَا مُؤْمِنٌ مُهَاجِرٌ

طَلْحَهُ فِیهَا وَ الزُّبَیْرُ غَادِرٌ*** وَ الْحَقُّ فِی کَفِّ عَلِیٍّ ظَاهِرٌ

وَ قَالَ الْأَشْتَرُ:

هَذَا عَلِیٌّ فِی الدُّجَی مِصْبَاحٌ***نَحْنُ بِذَا فِی فَضْلِهِ فِصَاحٌ

وَ قَالَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ:

أَنَا عَدِیٌّ وَ نَمَانِی حَاتِمٌ*** هَذَا عَلِیٌّ بِالْکِتَابِ عَالِمٌ

لَمْ یَعْصِهِ فِی النَّاسِ إِلَّا ظَالِمٌ

وَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ:

هَذَا عَلِیٌّ قَائِدٌ یُرْضَی بِهِ*** أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فِی أَصْحَابِهِ

مِنْ عُودِهِ النَّامِی وَ مِنْ نِصَابِهِ

وَ قَالَ رِفَاعَهُ بْنُ شَدَّادٍ الْبَجَلِیُ:

إِنَّ الَّذِینَ قَطَعُوا الْوَسِیلَهَ***وَ نَازَعُوا عَلَی عَلِیٍّ الْفَضِیلَهَ

فِی حَرْبِهِ کَالنَّعْجَهِ الْأَکِیلَهِ

وَ شَکَّتِ السِّهَامُ الْهَوْدَجَ حَتَّی کَأَنَّهُ جَنَاحُ نَسْرٍ أَوْ شَوْکُ قُنْفُذٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَا أَرَاهُ یُقَاتِلُکُمْ غَیْرُ هَذَا الْهَوْدَجِ اعْقِرُوا الْجَمَلَ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی عَرْقِبُوهُ فَإِنَّهُ شَیْطَانٌ وَ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ انْظُرْ إِذَا عُرْقِبَ الْجَمَلُ فَأَدْرِکْ أُخْتَکَ فَوَارِهَا فَعُرْقِبَ رِجْلٌ مِنْهُ فَدَخَلَ تَحْتَهُ رَجُلٌ ضَبِّیٌّ ثُمَّ عَرْقَبَ [رِجْل] أُخْرَی [مِنْهُ] عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَوَقَعَ عَلَی جَنْبِهِ فَقَطَعَ عَمَّارٌ نِسْعَهُ فَأَتَاهُ عَلِیٌّ وَ دَقَّ رُمْحَهُ عَلَی الْهَوْدَجِ وَ قَالَ یَا عَائِشَهُ أَ هَکَذَا أَمَرَکِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَفْعَلِی فَقَالَتْ یَا أَبَا الْحَسَنِ ظَفِرْتَ فَأَحْسِنْ وَ مَلَکْتَ فَأَسْجِحْ فَقَالَ عَلِیٌّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ شَأْنَکَ وَ أُخْتَکَ فَلَا یَدْنُو أَحَدٌ مِنْهَا سِوَاکَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ فَقُلْتُ لَهَا مَا فَعَلْتِ بِنَفْسِکِ عَصَیْتِ رَبَّکِ وَ هَتَکْتِ سِتْرَکِ ثُمَّ أَبَحْتِ حُرْمَتَکِ وَ تَعَرَّضْتِ لِلْقَتْلِ فَذَهَبَ بِهَا إِلَی دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلَفٍ الْخُزَاعِیِّ فَقَالَتْ أَقْسَمْتُ عَلَیْکَ أَنْ تَطْلُبَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَیْرِ جَرِیحاً کَانَ أَوْ قَتِیلًا

فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ هَدَفاً لِلْأَشْتَرِ فَانْصَرَفَ مُحَمَّدٌ إِلَى الْعَسْكَرِ فَوَجَدَهُ فَقَالَ اجْلِسْ يَا مَيْشُومَ [مَشْئُومَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَأَتَاهَا بِهِ فَصَاحَتْ وَ بَكَتْ ثُمَّ قَالَتْ يَا أَخِي اسْتَأْمِنْ لَهُ مِنْ عَلِيٍّ فَأَتَى مُحَمَّدٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَاسْتَأْمَنَ لَهُ مِنْهُ فَقَالَ عليه السلام أَمِنْتُهُ وَ أَمِنْتُ جَمِيعَ النَّاسِ وَ كَانَتْ وَقْعَةُ الْجَمَلِ بِالْخُرَيْبَةِ وَ وَقَعَ الْقِتَالُ بَعْدَ الظُّهْرِ وَ انْقَضَى عِنْدَ الْمَسَاءِ فَكَانَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عِشْرُونَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْهُمُ الْبَدْرِيُّونَ ثَمَانُونَ رَجُلًا وَ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ وَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَلْفٌ وَ خَمْسُمِائَةِ رَجُلٍ وَ كَانَتْ عَائِشَةُ فِي ثَلَاثِينَ ألف [أَلْفاً] أَوْ يَزِيدُونَ مِنْهَا الْمَكِّيُّونَ سِتُّ مِائَةِ رَجُلٍ قَالَ قَتَادَةُ قُتِلَ يَوْمَ الْجَمَلِ عِشْرُونَ أَلْفاً وَ قَالَ الْكَلْبِيُّ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عليه السلام أَلْفُ رَاجِلٍ وَ سَبْعُونَ فَارِساً مِنْهُمْ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ وَ هِنْدٌ الْجَمَلِيُّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَبْدِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رُقَيَّةَ وَ قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ الْكَلْبِيُّ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ مِنَ الْأَزْدِ خَاصَّةً أَرْبَعَةُ آلَافِ رَجُلٍ وَ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ وَ مَوَالِيهِمْ تِسْعُونَ رَجُلًا وَ مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ ثَمَانُمِائَةِ رَجُلٍ وَ مِنْ بَنِي حَنْظَلَةَ تِسْعُمِائَةِ رَجُلٍ وَ مِنْ بَنِي نَاجِيَةَ أَرْبَعُمِائَةِ رَجُلٍ وَ الْبَاقِي مِنْ أَخْلَاطِ النَّاسِ إِلَى تَمَامِ تِسْعَةِ آلَافٍ إِلَّا تِسْعِينَ رَجُلًا الْقُرَشِيُّونَ مِنْهُمْ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَتَّابِ بْنِ أَسِيدٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَافِعِ بْنِ طَلْحَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ الْجُمَحِيُّ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَعَدٍّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَعَدٍّ وَ عَرْقَبَ الْجَمَلَ أَوَّلًا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ يُقَالُ الْمُسْلِمُ بْنُ عَدْنَانَ وَ يُقَالُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ يُقَالُ رَجُلٌ ذُهْلِيٌّ وَ قِيلَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صُرَدَ التَّنُوخِيِّ لِمَ عَرْقَبْتَ الْجَمَلَ فَقَالَ:

عَقَرْتُ وَ لَمْ أَعْقِرْ بِهَا لِهَوَانِهَا***عَلَيَّ وَ لَكِنِّي رَأَيْتُ الْمَهَالِكَا

إِلَى قَوْلِهِ:

فَيَا لَيْتَنِي عَرْقَبْتُهُ قَبْلَ ذَلِكَا

(۱) وَ قَالَ عُثْمَانُ بْنُ حُنَيْفٍ:

شَهِدْتُ الْحُرُوبَ فَشَيَّبْنَنِي*** فَلَمْ أَرَ يَوْماً كَيَوْمِ الْجَمَلِ

أَشَدَّ عَلَى مُؤْمِنٍ فِتْنَةً*** وَ أَقْتَلَ مِنْهُمْ لِحَرْقٍ بَطَلٌ

فَلَيْتَ الظَّعِينَةَ فِي بَيْتِهَا*** وَ يَا لَيْتَ عَسْكَرٌ لَمْ يَرْتَحِلْ

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۳۳۹ - مناقب ابن شهر آشوب، جملات انساب الاشراف: در دهمین روز از ماه جمادی الثانی سال سی و شش، امام علی علیه السلام مردم را در روز جمعه مردم را به حرکت درآورد. راست سپاه را مالک اشتر و سعید بن قیس، چپ آن را عمار و شریح بن هانی، وسط سپاه را محمد بن ابوبکر و عدی بن حاتم و کناره را زیاد بن کعب و حجر بن عدی فرماندهی می‌کردند و عمرو بن الحمق و جندب بن زهیر را سر دسته کسانی که کمین کرده بودند قرار داد. سر دسته پیاده نظام نیز ابوقتاده انصاری بود. امام علیه السلام پرچم را نیز به محمد بن حنفیه داده بود و آنان را از نماز صبح تا نماز ظهر نگه داشت و طرف مقابل را به حق دعوت می‌کرد. امام به عایشه می‌فرمود: خداوند به تو امر کرده است که در خانه خود بمانی پس از خدا بترس و بازگرد. به طلحه و زبیر می‌فرمود: زنان خود را پنهان کرده‌اید و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خانه‌اش برای جنگ بیرون آورده و تحریک نموده‌اید. آن‌دو می‌گفتند: ما برای خون‌خواهی عثمان، و واگذاری موضوع خلافت به شورا به اینجا آمده‌ایم. به عایشه زرهی پوشانده شده و کجاوه او نیز با صفحات آهنی پوشش داده شده بود و در داخل زرهی قرار گرفته بود.

ص: ۱۷۲

کجاوه، پرچم مردم بصره بود که شتری به نام «عسکر» آن را حمل می‌کرد. - . از ابتدای روایت تا «و الیس الهودج درعا» را بلاذری در انساب الاشراف ۲: ۲۳۹ روایت کرده است. -

ابن مردویه در کتاب الفضائل از هشت طریق روایت می‌کند که امیرالمومنین علیه السلام به زبیر فرمود: آیا به یاد نداری آن روزی را که آمدی مدینه با من سخن بگویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و تو را دید که با من هستی و به من تبسّم می‌کنی. به تو فرمود: ای زبیر آیا علی را دوست داری؟ گفتی: چگونه او را دوست نداشته باشم در حالیکه من با او خویشاوند هستم که با هیچ کس دیگر این نسبت را ندارم؟ پیامبر فرمود: تو ظالمانه با او خواهی جنگید. تو گفتی: از آن حادثه به خدا پناه می‌برم. روایات اجماع دارند که امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود: ای زبیر تو ظالمانه با او خواهی جنگید و بر پشت تو زد. زبیر گفت: خدایا، آری. امام علیه السلام دوباره فرمود: آیا آمده‌ای که با من بجنگی؟ زبیر گفت: پناه بر خدا که چنین قصدی ندارم. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دست از این کار بردار. تو با میل و رغبت با من

بیعت کردی حال برای جنگ آمـده‌ای؟! حال چه شده که از پیمان خود گذشـته‌ای؟ زبیر گفت: چاره‌ای نیست ای زینت اولیاء من بـا تـو نمی‌جنگم. عبـدالرحمن بن ابی لیلی می گویـد: عبـدالله، پسـر زبیر، پـدر خـود را دیـد و به او گفت: ترسو ترسو. زبیر گفت: ای پسرم همه مردم می‌دانند که من ترسو نیستم اما علی چیزی را برای من یادآوری کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شـنیده بودم و سوگنـد یـاد کرده بودم که با او جنگ نکنم. عبـدالله گفت: فلان غلامت را به منظور کفاره سوگنـد خود، آزاد کن.

نزهه الابصار از ابن مهدی آورده که همام ثقفی گفت:

آیا غلامی را آزاد می کنـد حال آنکه معصـیت پیامبر خدا را مرتکب می‌شود او از راه هدایت منحرف شده و در باطل غوطه‌ور است.

میان گمراهی و هدایت و همچنین میان کسی که معصیت الهی می کند با کسی که فرمان خدا می‌برد تفاوت وجود دارد

ص: ۱۷۳

در روایتی دیگر عایشه گفته است: نه به خدا سوگند تو از شمشـیر پسـر ابی‌طالب ترسـیدی چرا که آن شمشیری پولادین است که بازوان مردی قدرتمند و شـجاع آن را در اختیار دارد پیش از تو نیز مردانی از آن هراس داشته‌اند. زبیر با شنیدن این سخنان به جنـگ بـاز گشت. به امیرالمومنین علیه السـلام گفته شـد که زبیر به جنگ بازگشـته است. امام فرمود: او را به حال خود رها کنید چون وی را مجبور به این کار کرده‌اند. سـپس خطاب به سپاه خود فرمود: چشمان خود را فرو بندید دندان‌ها را محکم بر یکـدیگر بفشاریـد، بسیار یاد خـدا کنیـد مبادا زیاد سـخن بگوییـد چرا که منجر به شـکست می‌شود. عایشه به امام که در حال جولان دادن در میان صفوف دشمن بود، نگاه کرد و گفت: به او نگاه کنید کارهای او شبیه کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر است. به خدا قسم تا پیش از ظهر انتظار پیامبر ص به سرخواهد آمد و تو به وی خواهی پیوست. علی علیه السلام فرمود: ای عایشه به زودی پشـیمان می‌شوی. با این وجود مردم بر جنگ اصـرار زیادی ورزیدند که امام علیه السـلام آنان را از این کـار نهی می کرد و می‌فرمـود: خـدایا، من برحـذر داشـتم و انـذار کردم تـو در برابر آنـان شاهـد من بـاش. سـپس قرآن را برداشت و از یک نفر خواست تا آیه زیر را برای آنان بخواند: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما» - . حجرات / ۹ - {و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگنـد، میان آن دو را اصـلاح دهیـد.} در این حال مسـلم از قبیله بنی تمیم گفت: من داوطلبم. سـپس امیرالمـؤمنین او را از بریـدن شـدن دسـت راسـت و چـپ و بعـد کشـتن وی برحـذر داشـت. امـا او گفـت: ای امیرالمومنین! نگران نبـاش، این کـار برای تو در راه خـدا نـاچیز است. پس قرآن را گرفت و آنـان را به اطاعت از خـدا دعوت کرد، در جنـگ دست راسـتش قطع شـد، قرآن را به دست چپ گرفت. دست چپش نیز قطع شـد امـا با دنـدان آن را گرفت تا اینکه کشته شد. مادرش چنین گفت:

ای خدای من، مسلم وقتی که دشمن را فراخواند با قرآن به سوی آنان آمد.

او قرآن را تلاوت می‌کرد و خوفی از دشمن نداشت. آنان او را له کردند. ریشهایشان زیر پا قرار بگیرد .

امام علیه السلام فرمود: اکنون جنگ شروع شد. به محمد بن حنفیه که پرچم دست او بود فرمود: ای پسرم، اگر کوه ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان ها را برهم بفشار، کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین میخکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم بپوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.

ص: ۱۷۴

سپس اندک زمانی صبر کرد. مردم فریاد کشان از هر طرف به میدان حمله‌ور شدند. فرمود: پیش برو ای پسرم. او نیز پیش رفت و نیزه‌ای ناشیانه زد که امام فرمود:

همانند پدرت ضربه بزن که شایسته ستایش گردی. در جنگی که شعله‌های آن زبانه نکشد سودی نیست.

با شمشیر مشرفی و نیزه محکم و شمشیر بحرینی و هندی ضربه را وارد کن.

امام علیه السلام به مالک اشتر دستور حرکت داد. او نیز حرکت کرد و هلال بن وکیع را که فرمانده راست دشمن بود به هلاکت رساند. زید رجز می‌خواند و می گفت: دِینی دِینی بیعی بیعی. (دینم و بیعتم)

مخنف بن سلیم می گفت:

ای نفس! یک عمر بی‌نیاز زندگی کردی و تاکنون در خواب بودی.

بعد از این شکی نیست که نابود می‌شوی. در طول حیات خود ملالتها کشیدی.

عبدالله بن یثربی با خواندن بیت زیر وارد میدان شد:

ای خدای من، من در پی اباحسن هستم. همان کسی که حقیقتاً با فتنه‌ها شناخته می‌شود.

علی علیه السلام برای پیکار با او از صف بیرون آمد و فرمود:

اگر می‌خواستی علی را ببینی، بدان که امروز وی را سیر خواهی دید.

امام علیه السلام ضربه‌ای مهلک بر وی زد. بنی ضبه وارد میدان شدند برخی از آنان می گفتند: ما بنی ضبّه و سربازان حامی گروه جمل هستیم که مرگ برای ما شیرین‌تر از عسل است.

شیخ کشته شده ما را به ما برگردانید. علی بدترین مردم است.

دیگری می گفت:

ما بنی ضبه دشمنان علی هستیم. همان کسی که در میان مردم به وصی شناخته می‌شود.

ص: ۱۷۵

عمرو بن یثربی می گفت:

اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر یثربی هستم که قاتل علباء و هند و ابن صوحان که همه از پیروان علی هستند، می باشم.

عمار برای رویارویی با او حرکت کرد و گفت:

ای پسر یثربی وارد میدان نشو در جای خود بمان تا با دین علی که دارم تو را هلاک کنم.

ضربه‌ای بر او زد و او را از مرکب بر زمین انداخت و پاهای او را گرفته و کشان کشان نزد علی علیه السلام برد و با دستان خود وی را کشت. برادر او وارد معرکه شد و گفت:

شما را هلاک می کنم و اگر علی را ببینم شمشیر صیقلی و شمشیر مشرفی را عمامه سرش می کنم.

همچنین با نیزه دراز و یمامه‌ای که دارم و با آن هر فرزند و پدری را به عزا می‌نشانم از او استقبال خواهم کرد.

علی علیه السلام به صورت ناشناس به قصد او وارد میدان شد و فرمود:

ای کسی که علی را به پیکار می‌طلبد و به او شمشیر صیقلی و مشرفی می‌بخشی.

در جای خود بمان تا او را سیر ملاقات کنی او پهلوانی تناور و شجاع است که غرق در سلاح می‌باشد .

امام علی علیه السلام با ضربه‌ای سر او را به دو نیم تقسیم کرد. عبدالله بن خلف خزاعی صاحب خانه عایشه در بصره خطاب به امام ندا داد: آیا حاضری با من مبارزه کنی؟ علی علیه السلام فرمود: از این کار ابایی ندارم اما وای بر تو ای پسر خلف که به چه راحتی صحبت مرگ می کنی در حالی‌که می‌دانی من چه کسی هستم. او گفت: باز گویی افتخارات خود را رها کن ای پسر ابی‌طالب سپس گفت:

ای علی اگر به اندازه فاصله دو انگشت به من نزدیک شوی من به اندازه یک وجب سوی تو می‌آیم.

شمشیرم بدستم است که آماده نوشاندن زهر به توست. من هنوز انتقام خونی که تو ریخته‌ای نگرفته‌ام.

علی علیه السلام به قصد رویارویی با او وارد معرکه شد و فرمود:

ص: ۱۷۶

ای که خواستار انتقام گرفتن از من است اگر که می‌خواهی راهی قبر شوی...

حقیقتاً پس از مرگ در آتش سوزان خواهی سوخت. به من نزدیک شو خواهی دید که با شیر شجاع روبرو شده‌ای.

من امروز داروی بسیار تلخ و شور به کامت خواهم ریخت.

ضربه‌ای به او زد و سر از تنش جدا شد. مازن ضبی پا به میدان گذاشت و گفت:

در جمع مزین و برجسته ما طمع نورزید. مرگ در کنار شتر، با عزت است.

عبدالله بن نهشل برای پیکار با او آماده شد و گفت:

اگر مرا نمی‌شناسید من پسر نهشل، سوارکاری چابک و خطیبی قاطع هستم.

عبدالله او را کشت. طلحه مردم را تحریک می‌کرد و می‌گفت: ای بندگان خدا صبور باشید صبور باشید: بلاذری در این مورد می‌گوید: - . انساب الاشراف ۲: ۲۴۶ - مروان بن حکم گفت: به خدا قسم از امروز به بعد هرگز خون‌خواه عثمان نخواهم بود لذا نیزه‌ای به سمت طلحه پرتاب کرد که به زانوی وی اصابت کرد و سپس روی به ابان بن عثمان کرد و گفت: یکی از قاتلان پدرت را به سزای عملش رساندم.

معارف قتیبی: مروان طلحه را در جنگ جمل با پرتاب نیزه و اصابت آن به ساق پای او، هلاک ساخت.

سید حمیری گفت:

ص: ۱۷۷

یک تیر، سپر طلحه متکبر را درید، تیری که توسط کافر دیرین پرتاب شد.

این تیر از دست مروان ملعون پرتاب شد. من گروه آنان را گروه نیکوکار نمی‌دانم.

همچنین گفت:

در اوج جنگ بازوهای تنومند و شانه‌های محکم طلحه، او را مغرور ساخت.

خون تازه و گرم از قلب او سرازیر شد و او را آغشته کرد.

خوارج از در هدایت فاصله گرفتند و از هوای بهاری جدا گشتند.

امیرالمومنین علیه السلام به سوی بنی ضبه تاخت و همانند طوفانی که بر خاکستری بوزد همه آنان را هلاک نمود. زبیر پا به فرار گذاشت اما عمرو بن جرموز وی را تعقیب کرد. سر او را برید و نزد امام آورد. که این خود ماجرایی دارد.

سید اسماعیل حمیری در این باره گفت:

اما زبیر وقتی که عرصه بر او تنگ آمد فرار کرد اما او را بسرعت باز آوردند.

تا اینکه از مرگ نجات یافت و در حال استراحت و آسایش بود،

ابن جرموز او را کشت در حالیکه جسمش به خاک آلوده شده بود.

دیگری گفته است:

زبیر هراسان فرار کرد. مرد نیرومندی که خود را به گرفتاری دچار ساخت .

تا اینکه به منطقه‌ای رسید و در آنجا از جانب شیری جنگنده مرگ را ملاقات کرد.

مردم گفتند: ای عایشه، طلحه و زبیر کشته شدند و عبدالله بن عامر نیز به دست علی زخمی شد. پس با علی صلح کن.

ص: ۱۷۸

وی گفت: کار از کار گذشته و دیگر سرزنش سودی ندارد. سپس به پیشروی ادامه داد. علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود: انا لله وانا الیه راجعون. همه یکایک به میدان آمده و افسار شتر را می‌گرفتند تا اینکه کشته شوند. نود و هشت نفر بدین طریق به هلاکت رسیدند. تا اینکه کعب بن سور ازدی به مقابله با آنان آمد و گفت:

ای مردم، مواظب مادرتان (عایشه) باشید چون او برای شما مثل نماز و روزه است.

او حریم و ناموس بزرگ شماست. ای قومتان به فدایتان، امروز رسوایی به بار نیاورید.

اَشتر او را از پای درآورد. ابن جفیر پا به میدان گذاشت و گفت:

اتفاقی که نمی‌شد جلوی آن‌را گرفت، حادث شد و تیرها به پشت عسکر اصابت کرد اند.

و مادرمان در حجاب خود است که آن‌را بالا زده است.

مالک اشتر به مبارزه با او آمد و گفت:

بشنو و در پاسخ دادن به اشتر عجله نکن، نزدیک شو، تا به زودی جام مرگ سرخ را بنوشی.

تا شتر و آنکه حجاب را بالازده، فراموش کنی.

مالک او را کُشت. همچنین عمر غنوی و عبدالله بن عتاب بن اسید به دست او کشته شدند. سپس در میدان جولان داد و می...

گفت:

ما فرزندان مرگیم و با مرگ پرورش یافته ایم

عبدالله بن زبیر به مقابله با او آمد. اشتر با ضربه نیزه‌ای او را بر زمین افکند و بر سینه‌اش نشست تا به هلاکت برساند. عبدالله فریاد زد: من و مالك را بکُشید. مرا همراه مالك بکُشید. مردم از اطراف به سوی او شتافتند و مالك او را رها کرد و سوار بر اسب خود شد. وقتی مردم دیدند او سوار شد، پراکنده شدند. شخصی از قبیله ازد به مباره با محمد بن حنفیه پرداخت. وی می‌گفت: ای قبیله ازد، به پیش بتازید. ابن حنفیه با ضربه‌ای دست او را قطع کرد. وی گفت: ای قبیله ازد، فرار کنید.

ص: ۱۷۹

اسود بن بختری سُلَمی به میدان آمد و گفت:

خدایا، از ابهت و قدرت قبیله سلیم به این مردم رحم کن و با دیده ترحّم به آنان نظر کن.

عمرو بن حمق وی را به هلاکت رساند. جابر ازدی به میدان آمد و گفت:

ای کاش خویشانم حاضر بودند. ای کاش بزرگان قبیله ازد مرا یاری می‌دادند.

محمد بن ابی‌بکر وی را کُشت. عوف قینی وارد معرکه شد و گفت:

ای مادرم، ای مادرم، وطن را بدون من تصور کن. من نیازی به قبر و کفن ندارم.

محمد بن حنفیه او را کشت. بِشر ضبی به میدان آمد و گفت:

ای قبیله ضبه، به مقابله با همه عراقیان بشتاب و آتش جنگ را شعله‌ور ساز.

عمار او را از پای درآورد. عایشه با صدای بلند فریاد می‌زد: ای مردم مقاومت کنید که صبر کار آزادگان است. شخصی کوفی پاسخ داد:

ای مادر ای مادر، امرت عصیان شده است. بدانید که مادر به کودك خود غذا می‌دهد و ترحم می‌ورزد.

(مادر) آیا نمی‌بینی چقدر افراد شجاع هستند که مجروح گشته اند و سر و دستان شان جدا شده است.

شخصی دیگر گفت:

به او (عایشه) که در آسایش بود، گفتم: ما غیر از تو نیز مادرانی داریم.

که در مسجد پیامبر مدفونند .

ص: ۱۸۰

حجاج بن عمر انصاری گفت:

ای انصار، اجل فرا رسیده است. من آشکارا می‌بینم که زمان مرگ فرا رسیده است.

پس به سمت اصحاب جمل بشتابید که انصار ترس و شکست نمی‌شناسد.

و هر چیزی غیر از خدا، فانی است.

خزیمه بن ثابت گفت:

آنان فقط به خاطر شتر به خدا خشم گرفتند در حالی‌که مرگ از زندگی ذلیلانه بهتر است.

مرگ شریف‌تر از فرار و شکست است و گفتار بدون عمل سودی ندارد.

شریح بن هانی گفت:

زندگی چیزی غیر از کشتن اصحاب جمل نیست. ما به غیر از علی کسی را نداریم.

هانی بن عروه مذحجی گفت:

وای بر تو از جنگی که یک شتر به راه انداخت. جنگی که فرمانده آن یک زن بود و به گمراهی می‌کشاند.

این علی است که روسای آن زن به جنگش آمده‌اند.

سعید بن قیس همدانی گفت:

به وصی بگو که افراد بی‌مقدار اطراف عایشه را گرفته‌اند. اگر جنگ در گیرد، شعله‌هایش زبانه خواهد کشید.

عمّار گفت:

من عمار پسر یاسرم که هر دو ما از مومنان مهاجر هستیم.

طلحه و زبیر خیانت کردند. این علی است که حق با اوست.

اَشتر گفت: این علی است که در آسمان همانند چراغ روشن است و ما در سایه فضل او در آسایشیم.

عدی بن حاتم گفت:

ص: ۱۸۱

من عدی از قبیله حاتم هستم و این علی است که عالم به قرآن است.

از میان مردم فقط انسان‌های ظالم بر او طغیان می کنند.

عمرو بن حمق گفت:

این علی است. فرماندهی که بدان رضایت داریم. او برادر پیامبر در میان اصحاب است.

او هم‌خون و هم‌نژاد رسول خداست.

رفاعه بن شداد بجلی گفت:

افرادی که وسیله خیر و برکت را نادیده گرفته و با علی درافتادند،

در جنگ با او همانند میش خورده خواهند شد.

تیرها کجاوه عایشه را شکافتند، به گونه ای که همانند بالهای کرکس و یا خارپشت شده بود. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تنها دشمن شما این کجاوه بود که با شما می‌جنگید. شتر را بکُشید. در روایت دیگری آمده است: آن را قطعه قطعه کنید چون آن شیطان است. سپس به محمد بن ابوبکر فرمود: ببین اگر شتر را کشتند سراغ خواهرت برو و او در حجاب قرار ده. یک پا از شتر را بریدند. یکی از مردان قبیله بنی ضبه به زیر آن رفت و یک پای دیگرش را عبدالرحمان برید. شتر به پهلو بر زمین افتاد. عمار بازوی آن را قطع کرد. امیرالمومنین علیه السلام نیزه اش را بر روی کجاوه زد و فرمود: ای عایشه آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور داده بود که این‌گونه عمل کنی؟. عایشه گفت: ای ابا حسن تو پیروز شدی پس در حق ما نیکوکاری کن و عفو نما. علی علیه السلام خطاب به محمد بن ابوبکر فرمود: خواهرت را به تو می‌سپارم مبادا کسی غیر از تو به او نزدیک شود. محمد می‌گوید: به عایشه گفتم: با خود چه کردی؟ از امر الهی سرتافتی و عفت خود را خدشه‌دار ساختی و حرمتت را شکستی و خود را در معرض هلاکت قرار دادی. وی عایشه را به خانه عبدالله بن خلف خزاعی برد. عایشه به برادر خود محمد بن ابوبکر گفت: تو را قسم می‌دهم که مجروح یا مرده عبدالله بن زبیر را پیدا کنی.

ص: ۱۸۲

محمد گفت: مالک اشتر به عبدالله تیری زده بود. وی به میدان بازگشت و عبدالله را پیدا کرد و گفت: بنشین ای لکه ننگ خانواده. سپس وی را نزد عایشه آورد. عایشه ضجه‌ای زد و گریه کرد و گفت: ای برادر از علی برای او امان بگیر. محمد بن ابوبکر نزد امام علی علیه السلام آمد و درخواست امان برای عبدالله کرد. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: به او و به همه مردم

امان دادم.

جنگ جمل در منطقه «الخُریبه» بصره روی داد. درگیری بعد از ظهر آغاز شد و تا شب ادامه داشت. تعداد افراد امیرالمومنین علیه السلام بیست هزار نفر بودند که هشتاد نفر از آنان افرادی بودند که در جنگ بدر شرکت داشتند. دویست و پنجاه نفر نیز از افرادی بودند که در زیر درخت بیعت کرده بودند و هزار و پانصد نفر نیز از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در رکاب امام بودند. تعداد افراد عایشه سی هزار نفر بودند که علاوه بر آنان ششصد نفر از مردم مکه نیز همراه وی حضور داشتند.. قتاده می‌گوید: در جنگ جمل بیست هزار نفر کشته شدند. کلبی می‌گوید: از سپاه امیرالمومنین علیه السلام، هزار نفر پیاده و هفتصد نفر سواره از جمله زید بن صوحان، هند جملی، ابوعبدالله عبدی و عبدالله بن رقیه به شهادت رسیدند. ابو مخنف و کلبی می‌گویند: از اصحاب جمل بویژه از قبیله ازد چهار هزار نفر، از قبیله بنی عدی و غلامان آنان نود نفر، از بنی بکر بن وائل هشتصد نفر و از بنی حنظله نهصد نفر، از بنی ناجیه چهارصد نفر و بقیه از سایر مردم کشته شدند که تعداد آنان هشت هزار و نهصدو ده نفر بوده است. از قریش می‌توان به طلحه، زبیر، عبدالله بن عتّاب بن اَسید، عبدالله بن حکیم بن حزام، عبدالله بن شافع بن طلحه، محمد بن طلحه، عبدالله بن اُبیّ بن خلف جمحی، عبدالرحمن بن معدّ و عبدالله بن معد اشاره کرد. ابتدا امیرالمومنین علیه السلام آن شتر را قطعه قطعه کرد. همچنین نام افراد دیگری ذکر شده که ابتدا آنان این کار را کرده‌اند مثل: مسلم بن عدنان و یا شخصی از انصار و یا شخصی از قبیله ذهل .

از عبدالرحمن بن صرد تنوخی پرسیدند: چرا آن شتر را پی کردی؟ پاسخ داد:

آن را پی کردم اما این کار را بخاطر پستی آن انجام ندادم بلکه آن را سزاوار کشته شدن دیدم.

ص: ۱۸۳

همچنین گفت:

ای کاش آن را زودتر قطعه قطعه کرده بودم.

عثمان بن حنیف گفت:

جنگهای زیادی را شاهد بودم که با آنها پیر شدم اما جنگی همانند جنگ جمل ندیده بودم.

چه فتنه عظیمی بود برای مومن و چه قهرمانانی را به کام مرگ فرستاد.

ای کاش عایشه در خانه خود باقی می‌ماند و ای کاش آن شتر قصد سفر نمی‌کرد.

**[ترجمه]

بیان

رحله بالـدم أی لطخه و المشـرفيه سـيوف نسب إلى مشارف و هی قرى من أرض العرب تـدنو من الريف ذكره الجوهری و قال المهند السيف المطبوع من حديد الهند:

و قـال الفيروزآبـادی جرفه جرفـا و جرفه ذهبت به كله و النـذل الخسـيس من الناس و الأسـمر الرمـح و العنطنط الطويل و الخط موضع باليمـامه تنسب إليه الرماح الخطيه لأنها تحمل من بلاد الهنـد فتقوم به و الملئ بالهمز و قـد يخفف الثقه و بغير همز طائفه من الزمان و السـميدع بالفتح السـيد الموطوء الأكتاف و الكمی الشجاع المتكمی فی سلاحه لأنه كمی نفسه أی سترها بالدرع و البيضه و البـذخ الكبر و الفتر بالكسر ما بين طرف السـبابه و الإبهام إذا فتحتهما و الصارم السـيف القاطع و الوتر بالفتح و الكسـر الحقـد و طلب الـدم و الهزبر الأسـد و سـعطه الـدواء كمنعه و نصـره و أسـعطه أدخله فی أنفه و أسـعطه الرمح طعنه به فی أنفه و السـعيط دردی الخمر و صـعطه و أصـعطه سـعطه و اختله بسـهم أی انتظمه و رجل عبل الذراعين أی ضخمهما و دلق السيف من غمده أخرجه و الحيا بالقصر الخصب و المطر:

قولها كبر عمرو عن الطوق أی لم يبق للصلح مجال

ص: ۱۸۴

۱- و إليک بقيه الأبيات كامله: وما زالت الحرب العوان تحثها *** بنوها بها حتى هوى القود باركا فأضجعته بعد البروک لجنبه *** فخر صريعا كالثنيه مالكا فكانت شرارا إذ أطيفت بوقعه *** فيا ليتنى عرقبته قبل ذالكا

قال الزمخشری فی المستقصی هو عمرو بن عدی ابن أخت جذیمه قد طوق صغیرا ثم استهوته الجن مده فلما عاد همت أمه بإعاده الطوق إلیه فقال جذیمه ذلک:

و قیل إنها نظفته و طوقته و أمرته بزیاره خاله فلما رأی لحیته و الطوق قال ذلک انتهی و العماعم الجماعات المتفرقه و العوان من الحرب التی قوتل فیها مره:

و الجلل بالتحریک العظیم و الهین و هو من الأضداد و شکه بالرمح انتظمه.

**[ترجمه]«رحله بالدم»: او را به خون آغشته کرد. «المشرفیه»: شمشیرهایی منسوب به مشارف. جوهری می گوید: مشارف به آبادی‌های عرب نشین که به روستا نزدیک باشند اطلاق می‌شود. جوهری می گوید: «مهند» به شمشیری گفته می‌شود که با آهن هندی ساخته شده باشد.

فیروز آبادی می گوید: «جرفه جرفاً و جرفةً»: همه آن را برد. «النذل»: انسان خسیس. «الاسمر»: نیزه. «العنطنط»: دراز. «الخط»: مکانی در یمامه که نیزه‌های خطی منسوب بدان است چون از هند به آنجا برده می‌شود و در آنجا درست می‌شود. «الملیٔ» با همزه و گاهی بدوت تشدید می‌آید که به معنای اعتماد و اطمینان است، و بدون همزه یعنی جزئی از زمان. «السمیدع»: با فتحه یعنی مردی چهارشانه و تنومند. «الکمی»: شجاعی است که خود را در سلاح پوشانده است، زیرا «کمی نفسه»: او خود را پوشیده است، یعنی با زره و کلاه‌خود. «البذخ»: کِبر و غرور است. «الفتر»: با کسره فاء به فاصله میان انگشت سبابه و شست در حالت باز اطلاق می‌شود. «الصارم»: شمشیر بُرنده. «الوتر»: با فتحه و کسره یعنی کینه و خون‌خواهی. «الهزبر»: شیر بیشه. «سطعه الدواء»: بر وزن «مَنَعَه و نَصَرَه» و أسعطه یعنی دارو را در بینی‌اش فرو برد. «أسطعه الرمح»: یعنی نیزه را در بینی او فرو کرد. «السعیط»: ته‌مانده شراب. «صعطه و اصطعه» به همان معنی «سعطه» می‌باشد. «اختله بسهم»: یعنی نیزه را در او فرود کرد. «رجل عبل الذراعین»: ضخامت بازوان. «دلق السیف من غمده»: شمشیر را از نیام خارج ساخت. «الحیا»: با قصر یعنی حاصلخیزی و باران. سخن عایشه: «کبر عمرو عن الطوق»: یعنی جایی برای صلح باقی نمانده است.

ص: ۱۸۴

زمخشری در المستقصی می گوید: منظور عمرو بن عدی، خواهر زاده جذیمه است که وقتی کودک بود گردن‌بند به گردن آویخت و جن او را برای مدتی فریفت وقتی او به حالت عادی بازگشت مادرش خواست آن گردن‌بند را به وی بازگرداند، که در این موقع جذیمه آن کلام را گفت.

و نیز گفته شده است: که او آن را تمیز کرد و گردن‌بند به گردن او آویخت و به او دستور داد دایی‌اش را ملاقات کند. وقتی دایی اش ریش و گردن‌بند او را دید این سخن را گفت. «العماعم»: گروههای پراکنده. «العوان من الحرب»: جنگی که در آن یک مرتبه حرب شده باشد بعد از دفعه ای. «الجلل»: به صورت متحرک: یعنی عظیم و آسان. این کلمه از اضداد است. «شکّه بالرمح»: با نیزه آن را شکافت و در او فرو کرد.

**[ترجمه]

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ دَخَلَ عَلَیَّ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فَسَأَلُونِی عَنْ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ فَقُلْتُ لَهُمْ کَانَا إِمَامَیْنِ مِنْ أَئِمَّهِ الْکُفْرِ إِنَّ عَلِیّاً یَوْمَ الْبَصْرَهِ لَمَّا صَفَّ الْخُیُولَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ لَا تَعْجَلُوا عَلَی الْقَوْمِ حَتَّی أُعْذِرَ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ اللَّهِ وَ بَیْنَهُمْ فَقَامَ إِلَیْهِمْ فَقَالَ یَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ هَلْ تَجِدُونَ عَلَیَّ جَوْراً فِی حُکْمٍ قَالُوا لَا قَالَ فَحَیْفاً فِی قَسْمٍ قَالُوا لَا قَالَ فَرَغْبَهٌ فِی دُنْیَا أَصَبْتُهَا لِی وَ لِأَهْلِ بَیْتِی دُونَکُمْ فَنَقَمْتُمْ عَلَیَّ فَنَکَثْتُمْ عَلَیَّ بَیْعَتِی قَالُوا لَا قَالَ فَأَقَمْتُ فِیکُمُ الْحُدُودَ وَ عَطَّلْتُهَا عَنْ غَیْرِکُمْ قَالُوا لَا قَالَ فَمَا بَالُ بَیْعَتِی تُنْکَثُ وَ بَیْعَهُ غَیْرِی لَا تُنْکَثُ إِنِّی ضَرَبْتُ الْأَمْرَ أَنْفَهُ وَ عَیْنَیْهِ وَ لَمْ أَجِدْ إِلَّا الْکُفْرَ أَوِ السَّیْفَ ثُمَّ ثَنَی إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ وَ اصْطَفَی مُحَمَّداً بِالنُّبُوَّهِ إِنَّهُمْ لَأَصْحَابُ هَذِهِ الْآیَهِ وَ مَا قُوتِلُوا مُنْذُ نَزَلَتْ.

ص: ۱۸۵

۱- ۱۳۳- ۱۳۴ و رواهما العیّاشیّ مع أحادیث أخر فی تفسیر الآیه: (۱۱) من سوره الأنفال من تفسیره. ورواهما عنه السید هاشم البحرانی رحمه الله فی تفسیر الآیه الکریمه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۰۷.

**[ترجمه] - . این دو حدیث را عیاشی در تفسیر آیه ۱۱ سوره انفال آورده است. و بحرانی در البرهان ۲: ۱۰۷ این دو روایت را از او نقل کرده است. - تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام: گروهی از مردم بصره نزد من آمدند و درباره طلحه و زبیر پرسیدند. من پاسخ دادم: آن‌دو از رهبران کفر بودند. وقتی‌که امیرالمومنین علیه السلام در جنگ جمل سواره نظام را به خط کرد به یاران خود فرمود: در حمله به این گروه تعجیل نکنید تا من در باره آنچه بین خود، آنان و خداست اتمام حجت کنم. سپس بسوی آنان حرکت کرد و فرمود: ای مردم بصره، آیا در حکومت‌داری ستمی از من مشاهده کرده‌اید؟ گفتند: نه. فرمود: ظلمی در تقسیم مال صورت گرفته؟ گفتند: نه. فرمود: آیا از اموال دنیوی چیزی به من و خانواده‌ام رسیده که به شما نرسیده و شما بر من خشم گرفتید و بیعت مرا نقض نمودید؟ گفتند: نه. فرمود: ایا من در میان شما حدود الهی را اجرا کردم و در مورد دیگران نکردم؟ گفتند: نه. فرمود: پس چرا بیعت من نقض شد اما بیعت دیگران نقض نگردید؟ من بینی فتنه را لگدمال کرده و چشم آن را درآوردم و در این میان چیزی غیر از کفر و جنگ حاصل نشد. سپس روی به یاران خود کرده و فرمود: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ - {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} امیرالمومنین علیه السلام فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید و محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید، آنان مصداق این آیه هستند و از زمانیکه این آیه نازل شده تاکنون با چنین افرادی جنگی صورت نگرفته است.

ص: ۱۸۵

**[ترجمه]

«۱۳۴»

(۱)

ب، قرب الإسناد مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . قرب الاسناد: ۴۶ و البرهان ۲: ۱۰۶ - قرب الاسناد: به نقل از امام صادق علیه السلام همانند این روایت را آورده است.

**[ترجمه]

«۱۳۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً علیه السلام يَوْمَ الْجَمَلِ وَ هُوَ يُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَى قِتَالِهِمْ وَ يَقُولُ وَ اللَّهِ مَا رُمِيَ أَهْلُ هَذِهِ الْآيَةِ بِكِنَانَةٍ قَبْلَ الْيَوْمِ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ فَقُلْتُ لِأَبِي الطُّفَيْلِ مَا الْكِنَانَةُ قَالَ السَّهْمُ مَوْضِعَ الْحَدِيدِ فِيهِ عَظْمٌ يُسَمِّيهِ بَعْضُ الْعَرَبِ الْكِنَانَةَ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی از ابوطفیل: من از علی علیه السلام در جنگ جمل در حالی‌که مردم را به جنگ با آنان تشویق می... کرد شنیدم می‌فرمود: به خدا قسم افراد مورد اشاره این آیه تا امروز هدف تیری نبوده‌اند: (فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ» {پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} به ابوطفیل گفتم: منظور از کنانه چیست گفت: در قسمت تیز تیر، استخوانی است که برخی از عربها آن را کنانه نامند.

**[ترجمه]

بیان

الکنانه بهذا المعنی غیر معروف فیما عندنا من کتب اللغه.

**[ترجمه]«کنانه»: به این معنی در کتب لغت موجود توضیح داده نشده است.

**[ترجمه]

«۱۳۶»

(۲)

جا، المجالس للمفید الْمَرَاغِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ خَالِدِ بْنِ مُخْتَارٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِیِّ قَالَ: سَمِعْتُ حُذَیْفَهَ الْیَمَانِیَّ قَبْلَ أَنْ یُقْتَلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ بِسَنَهٍ وَ هُوَ یَقُولُ کَأَنِّی بِأُمِّکُمُ الْحُمَیْرَاءِ قَدْ سَارَتْ یُسَاقَ بِهَا عَلَی جَمَلٍ وَ أَنْتُمْ آخِذُونَ بِالشَّوَی وَ الذَّنَبِ مَعَهَا الْأَزْدُ أَدْخَلَهُمُ اللَّهُ النَّارَ وَ أَنْصَارُهَا بَنِی ضَبَّهَ جَدَّ اللَّهُ أَقْدَامَهُمْ قَالَ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ الْجَمَلِ وَ بَرَزَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ نَادَی مُنَادِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَا یَبْدَأَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ بِقِتَالٍ حَتَّی آمُرَکُمْ قَالَ فَرَمَوْا فِینَا فَقُلْنَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ رُمِینَا فَقَالَ کُفُّوا ثُمَّ رَمَوْنَا فَقَتَلُوا مِنَّا قُلْنَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ قَتَلُونَا فَقَالَ احْمِلُوا عَلَی بَرَکَهِ اللَّهِ قَالَ فَحَمَلْنَا عَلَیْهِمْ فَأَنْشَبَ بَعْضُنَا فِی بَعْضٍ الرِّمَاحَ حَتَّی لَوْ مَشَی مَاشٍ لَمَشَی عَلَیْهَا ثُمَّ نَادَی مُنَادِی عَلِیٍّ علیه السلام عَلَیْکُمْ بِالسُّیُوفِ فَجَعَلْنَا نَضْرِبُ بِهَا الْبِیضَ فَتَنْبُو لَنَا قَالَ فَنَادَی مُنَادِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْکُمْ بِالْأَقْدَامِ قَالَ فَمَا رَأَیْنَا یَوْماً کَانَ أَکْثَرَ قَطْعَ أَقْدَامٍ مِنْهُ قَالَ فَذَکَرْتُ حَدِیثَ حُذَیْفَهَ أَنْصَارُهَا بَنِی ضَبَّهَ جَدَّ اللَّهُ أَقْدَامَهُمْ فَعَلِمْتُ

ص: ۱۸۶

۱- ۱۳۴ رواه الحمیری رحمه اللّه فی الحدیث: (۳۱۱) من کتاب قرب الإسناد، ص ۴۶. ورواه عنه البحرانی فی تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۰۶.

۲- ۱۳۶ رواه الشیخ المفید فی الحدیث: (۷) من أمالیه ص ۵۹.

أَنَّهَا دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ ثُمَّ نَادَى مُنَادِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكُمْ بِالْبَعِيرِ فَإِنَّهُ شَيْطَانٌ قَالَ فَعَقَرَهُ رَجُلٌ بِرُمْحِهِ وَ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَبَرَكَ وَ رَغَا وَ صَاحَتْ عَائِشَةُ صَيْحَةً شَدِيدَةً فَوَلَّى النَّاسُ مُنْهَزِمِينَ فَنَادَى مُنَادِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَا تُجِيزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَتْبَعُوا مُدْبِراً وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۵۹ - مجالس شیخ مفید از حبه عرنی: یک سال قبل از کشته شدن عثمان از حذیفه یمانی شنیدم که می گفت: گویا امروز ام المومنین را می‌بینم که سوار بر شتر عزم خروج کرده و شما دو طرف و دُم آن شتر را گرفته‌اید و قبیله ازد که خدا آنان را در آتش وارد کند، و بنی ضبه که قدمهایشان بُریده باد وی را همراهی می کنند. وی در ادامه می... گوید: در جنگ جمل که مردم در برابر هم صف‌آرایی کردند، منادی امیرالمومنین علیه السلام ندا در داد که هیچ‌یک از شما حق ندارد جنگ را آغاز کند تا اینکه من دستور دهم. حبه عرنی می گوید: دشمن به ما تیراندازی کرد گفتیم ای امیرالمومنین به ما تیر انداختند. فرمود: دست نگه‌دارید. باز هم آنان تیر اندازی کردند و افرادی را کشتند. گفتیم: ای امیرالمومنین، افراد ما را کشتند. فرمود: با توکل بر خدا حرکت کنید. راوی می گوید: به سمت آنان حمله‌ور شدیم و افراد ما تیرهای خود را بر بدن آنان نشاندند به گونه‌ای که اگر کسی می‌خواست راه برود باید پا بر روی تیرها می گذاشت. منادی امیر المونین علیه السلام ندا داد: از شمشیر استفاده کنید ما شروع کردیم به شمشیر زدن تا جایی که شمشیرها کُند شدند. منادی ندا داد: پاها را بزنید. راوی می گوید: تا آن‌روز بدان حد پای قطع شده ندیده بودیم و سخن حذیفه را به خاطر آوردم که گفته بود: یاران عایشه بنی ضبه هستند که خدا پاهایشان را قطع کند

ص: ۱۸۶

و فهمیدم که این دعا مستجاب شده است. سپس منادی امیرالمومنین گفت: شتر را پی کنید چون آن شیطان است. راوی می گوید: شخصی با نیزه‌اش آن را کشت و شخص دیگری یکی از دستانش را برید که شتر بر زمین افتاد و نعره برآورد. عایشه فریاد شدیدی زد و مردم شکست خورده فرار کردند. منادی امیرالمومنین ندا داد: زخمی‌ها را مثله نکنید، فراریان را تعقیب ننمائید. هرکس که دست از جنگ کشیده و سلاح خود را بر زمین نهاده در امان است.

**[ترجمه]

بیان

الشوی بفتح الشین الیدان و الرجلان و الرأس من الآدمیین و شوی الفرس قوائمه ذکره الجوهری و قال جددت الشی ء أجده جدا قطعته و قال نبأ السیف إذا لم یعمل فی الضریبه و قال قال الأصمعی أجهزت علی الجریح إذا أسرعت قتله و تممت علیه و لا تقل أجزت علی الجریح انتهی.

و الروایه مع ضبط النسخ تدل علی کونه فصیحا بهذا المعنی.

**[ترجمه]«الشَوی»: با شین مفتوح یعنی دو دست و دو پا و سر انسان. «الشوی» در مورد اسب یعنی پاهای آن. این قول جوهری است. جوهری همچنین می گوید: «جددتُ الشیء اجدّه جدّاً»: آن را قطع کردم. «نبأ السیف»: شمشیر کارایی خود را از

دست داد. جوهری به نقل از اصمعی می گوید: «أجهزتُ علی الجریح»: در کشتن مجروح شتاب کردم و کار او را یکسره کرم، و نباید گفت: «أجزتُ علی الجریح». پایان سخن .

ذکر این روایت در نسخه‌های مختلف دلالت بر فصاحت آن به این معنی است.

**[ترجمه]

«۱۳۷»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب دَعَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَوْمَ الْجَمَلِ فَأَعْطَاهُ رُمْحَهُ وَ قَالَ لَهُ اقْصِدْ بِهَذَا الرُّمْحِ قَصْدَ الْجَمَلِ فَذَهَبَ فَمَنَعُوهُ بَنُو ضَبَّةَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ انْتَزَعَ الْحَسَنُ رُمْحَهُ مِنْ يَدِهِ وَ قَصَدَ قَصْدَ الْجَمَلِ وَ طَعَنَهُ بِرُمْحِهِ وَ رَجَعَ إِلَى وَالِدِهِ وَ عَلَى رُمْحِهِ أَثَرُ الدَّمِ فَتَمَغَّرَ وَجْهُ مُحَمَّدٍ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَأْنَفْ فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِيِّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِيٍّ.

**[ترجمه] - . مناقب ۳: ۱۸۵ - مناقب ابن شهر آشوب: امیرالمومنین علیه السلام، محمد بن حنفیه را در جنگ جمل فرا خواند و نیزه خود را به وی داد و فرمود: با این نیزه کار آن شتر را یکسره کن. وی به سمت آن حرکت کرد و اما بنی ضبه اجازه این کار را به او ندادند. وقتی محمد نزد امام بازگشت، حسن نیزه را از دست وی گرفت و به سمت شتر به راه افتاد و نیزه را به شتر زد و نزد پدر خود بازگشت. آثار خون شتر بر روی نیزه بود چهره محمد بن حنفیه از این اقدام سرخ شد. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تعجب نکن او پسر پیامبر است و تو پسر علی.

**[ترجمه]

«۱۳۸»

(۲)

کش، رجال الکشی جَبْرَئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَاسِطِيِّ عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

۱- ۱۳۷- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «سیاده الحسن علیه السلام» فی ترجمته من مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۱۸۵.
۲- ۱۳۸ رواه الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه زید بن صوحان تحت الرقم: (۱۸) من رجاله ص ۶۳.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا صُرِعَ زَیْدُ بْنُ صُوحَانَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَوْمَ الْجَمَلِ جَاءَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَتَّی جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَقَالَ رَحِمَکَ اللَّهُ یَا زَیْدُ قَدْ کُنْتَ خَفِیفَ الْمَئُونَهِ عَظِیمَ الْمَعُونَهِ قَالَ فَرَفَعَ زَیْدٌ رَأْسَهُ إِلَیْهِ ثُمَّ قَالَ وَ أَنْتَ فَجَزَاکَ اللَّهُ خَیْراً یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُکَ إِلَّا بِاللَّهِ عَلِیماً وَ فِی أُمِّ الْکِتَابِ عَلِیّاً حَکِیماً وَ إِنَّ اللَّهَ فِی صَدْرِکَ لَعَظِیمٌ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ مَعَکَ عَلَی جَهَالَهٍ وَ لَکِنِّی سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَهَ زَوْجَ النَّبِیِّ تَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَکَرِهْتُ وَ اللَّهِ أَنْ أَخْذُلَکَ فَیَخْذُلَنِیَ اللَّهُ.

**[ترجمه] - . رجال کشی: ۶۳ – رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۱۸۷

وقتی که زید بن صوحان در جنگ جمل نقش بر زمین شد، امیرالمومنین علیه السلام بر بالین وی حاضر شد و فرمود: ای زید خدا تو را رحمت کند تو انسانی کم هزینه و کم خرج بودی که کمکهای زیادی کردی. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زید سر خود را بلند کرد و گفت: ای امیرالمومنین، خدا تو را هم جزای خیر عطا فرماید، من تو را عالم به خدا و بلند مرتبه و حکیم در قرآن یافتم که خداوند در سینه تو با عظمت است. به خدا قسم من در رکاب تو جاهلانه نجنگیدم. من از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست خداوندا دوستداران او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن. هر کسی را که او را یاری کند، یاری کن و هر کسی را که وی را خوار کند ذلیل گردان. من نمی‌خواستم که تو را خوار کنم تا خداوند نیز مرا ذلیل گرداند.

**[ترجمه]

«۱۳۹»

(۱)

ختص، الإختصاص جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَیْنِ وَ جَمَاعَهٌ مِنْ مَشَایِخِنَا عَنْ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ الدِّهْقَانِ عَنْ وَاصِلٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . اختصاص: ۷۴ – اختصاص شیخ مفید: همانند این روایت از واصل نقل شده است .

**[ترجمه]

«۱۴۰»

(۲)

کشف، کشف الغمه لَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ وَ تَقَارَبَا وَ رَأَی عَلِیٌّ تَصْمِیمَ عَزْمِهِمْ عَلَی قِتَالِهِ فَجَمَعَ أَصْحَابَهُ وَ خَطَبَهُمْ خُطْبَهً بَلِیغَهً قَالَ

فِيهَا وَ اعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنِّی قَدْ تَأَنَّيْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ رَاقَبْتُهُمْ وَ نَاشَدْتُهُمْ كَيْمَا يَرْجِعُوا وَ يَرْتَدِعُوا فَلَمْ يَفْعَلُوا وَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا وَ قَدْ بَعَثُوا إِلَيَّ أَنْ أَبْرُزَ إِلَی الطِّعَانِ وَ أَثْبُتَ لِلْجِلَادِ وَ قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا أُدْعَى إِلَيْهَا وَ قَدْ أَنْصَفَ الْقَارَةَ مَنْ رَامَاهَا مِنْهَا (٣) فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ الَّذِی فَلَلْتُ حَدَّهُمْ وَ فَرَّقْتُ جَمَاعَتَهُمْ فَبِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّی وَ أَنَا عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّی لِمَا وَعَدَنِی مِنَ النَّصْرِ وَ الظَّفَرِ وَ إِنِّی لَعَلَى غَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ أَمْرِی

١- ١٣٩- رواه الشيخ المفيد فی الحديث: (١٣۴) فی أوائل كتاب الاختصاص ص ٧۴ ط النجف.

٢- ١۴٠- رواه الإربلیّ فی وقعه الجمل من كشف الغمّه: ج ١، ٢۴٠.

٣- هـذا هو الظاهر الموافق لما رويناه عن مصادر فی المختار: (٩۵) و تاليه من كتاب نهج السعاده: ج ١، ص ٣٠٩- ٣١۶، و فی كشف الغمّه و طبع الكمبانی من البحار: «من راماها منها». فكلمه «منها» لا مورد لها.

أَلَا وَ إِنَّ الْمَوْتَ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ وَ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِی نَفْسُ عَلِیٍّ بِیَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَهٍ بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَهٍ عَلَی الْفِرَاشِ ثُمَّ رَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ طَلْحَهَ بْنَ عُبَیْدِ اللَّهِ أَعْطَانِی صَفْقَهَ یَمِینِهِ طَائِعاً ثُمَّ نَکَثَ بَیْعَتِی اللَّهُمَّ فَعَاجِلْهُ وَ لَا تُمْهِلْهُ وَ إِنَّ الزُّبَیْرَ بْنَ الْعَوَّامِ قَطَعَ قَرَابَتِی وَ نَکَثَ عَهْدِی وَ ظَاهَرَ عَدُوِّی وَ نَصَبَ الْحَرْبَ لِی وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ لِی اللَّهُمَّ فَاکْفِنِیهِ کَیْفَ شِئْتَ وَ أَنَّی شِئْتَ ثُمَّ تَقَارَبُوا وَ تَعَبَّوْا لَابِسِی سِلَاحِهِمْ وَ دُرُوعِهِمْ مُتَأَهِّبِینَ لِلْحَرْبِ کُلُّ ذَلِکَ وَ عَلِیٌّ علیه السلام بَیْنَ الصَّفَّیْنِ عَلَیْهِ قَمِیصٌ وَ رِدَاءٌ وَ عَلَی رَأْسِهِ عِمَامَهٌ سَوْدَاءُ وَ هُوَ رَاکِبٌ عَلَی بَغْلَهٍ فَلَمَّا رَأَی أَنَّهُ لَمْ یَبْقَ إِلَّا مُصَافَحَهُ الصِّفَاحِ وَ الْمُطَاعَنَهُ بِالرِّمَاحِ صَاحَ بِأَعْلَی صَوْتِهِ أَیْنَ الزُّبَیْرُ بْنُ الْعَوَّامِ فَلْیَخْرُجْ إِلَیَّ فَقَالَ النَّاسُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تَخْرُجُ إِلَی الزُّبَیْرِ وَ أَنْتَ حَاسِرٌ وَ هُوَ مُدَجَّجٌ فِی الْحَدِیدِ فَقَالَ علیه السلام لَیْسَ عَلَیَّ مِنْهُ بَأْسٌ ثُمَّ نَادَی ثَانِیَهً فَخَرَجَ إِلَیْهِ الزُّبَیْرُ وَ دَنَا مِنْهُ حَتَّی وَاقَفَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَمَلَکَ عَلَی مَا صَنَعْتَ فَقَالَ الطَّلَبُ بِدَمِ عُثْمَانَ فَقَالَ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ قَتَلْتُمُوهُ فَیَجِبُ عَلَیْکَ أَنْ تُقِیدَ مِنْ نَفْسِکَ وَ لَکِنْ أَنْشُدُکَ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَ مَا تَذْکُرُ یَوْماً قَالَ لَکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا زُبَیْرُ أَ تُحِبُّ عَلِیّاً فَقُلْتَ وَ مَا یَمْنَعُنِی مِنْ حُبِّهِ وَ هُوَ ابْنُ خَالِی فَقَالَ لَکَ أَمَا أَنْتَ فَسَتَخْرُجُ عَلَیْهِ یَوْماً وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ فَقَالَ الزُّبَیْرُ اللَّهُمَّ بَلَی فَقَدْ کَانَ ذَلِکَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَأَنْشُدُکَ اللَّهَ الَّذِی أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَ مَا تَذْکُرُ یَوْماً جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ عِنْدِ ابْنِ عَوْفٍ وَ أَنْتَ مَعَهُ وَ هُوَ آخِذٌ بِیَدِکَ فَاسْتَقْبَلْتُهُ أَنَا فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَضَحِکَ فِی وَجْهِی فَضَحِکْتُ أَنَا إِلَیْهِ فَقُلْتَ أَنْتَ لَا یَدَعُ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ زَهْوَهُ أَبَداً فَقَالَ لَکَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مَهْلًا یَا زُبَیْرُ فَلَیْسَ بِهِ زَهْوٌ وَ لَتَخْرُجَنَ

عَلَيْهِ يَوْماً وَ أَنْتَ ظَالِمٌ لَهُ فَقَالَ الزُّبَيْرُ اللَّهُمَّ بَلَى وَ لَكِنْ أَنْسِيتُ فَأَمَّا إِذَا ذَكَّرْتَنِي ذَلِكَ فَلَأَنْصرِفَنَّ عَنْكَ وَ لَوْ ذَكَرْتُ هَذَا لَمَا خَرَجْتُ عَلَيْكَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ مَا وَرَاءَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ الزُّبَيْرُ وَ اللَّهُ وَرَائِي إِنِّي مَا وَقَفْتُ مَوْقِفاً فِي شِرْكٍ وَ لَا إِسْلَامٍ إِلَّا وَ لِيَ فِيهِ بَصِيرَةٌ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى شَكٍّ مِنْ أَمْرِي وَ مَا أَكَادُ أُبْصِرُ مَوْضِعَ قَدَمِي ثُمَّ شَقَّ الصُّفُوفَ وَ خَرَجَ مِنْ بَيْنِهِمْ وَ نَزَلَ عَلَى قَوْمٍ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَقَامَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ جُرْمُوزٍ الْمُجَاشِعِيُّ فَقَتَلَهُ حِينَ نَامَ وَ كَانَ فِي ضِيَافَتِهِ فَنَفَذَتْ دَعْوَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِيهِ وَ أَمَّا طَلْحَةُ فَجَاءَهُ سَهْمٌ وَ هُوَ قَائِمٌ لِلْقِتَالِ فَقَتَلَهُ ثُمَّ الْتَحَمَ الْقِتَالُ وَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَوْمَ الْجَمَلِ وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ثُمَّ حَلَفَ حِينَ قَرَأَهَا أَنَّهُ مَا قُوتِلَ عَلَيْهَا مُنْذُ نَزَلَتْ حَتَّى الْيَوْمِ وَ اتَّصَلَ الْحَرْبُ وَ كَثُرَ الْقَتْلُ وَ الْجُرُوحُ ثُمَّ تَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ فَجَالَ بَيْنَ الصُّفُوفِ وَ قَالَ أَيْنَ أَبُو الْحَسَنِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ وَ شَدَّ عَلَيْهِ وَ ضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَأَسْقَطَ عَاتِقَهُ وَ وَقَعَ قَتِيلًا فَوَقَفَ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَقَدْ رَأَيْتَ أَبَا الْحَسَنِ فَكَيْفَ وَجَدْتَهُ وَ لَمْ يَزَلِ الْقَتْلُ يُؤَجِّجُ نَارَهُ وَ الْجَمَلُ يُفْنِي أَنْصَارَهُ حَتَّى خَرَجَ رَجُلٌ مُدَجَّجٌ يُظْهِرُ بَأْساً وَ يُعَرِّضُ بِعَلِيٍّ [بِذِكْرِ عَلِيٍ خ ل] حَتَّى قَالَ:

أَضْرِبُكُمْ وَ لَوْ أَرَى عَلِيّاً*** عَمَّمْتُهُ أَبْيَضَ مَشْرَفِيّاً

فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ مُتَنَكِّراً وَ ضَرَبَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَرَمَى بِنِصْفِ قِحْفِ رَأْسِهِ ثُمَّ انْصَرَفَ فَسَمِعَ صَائِحاً مِنْ وَرَائِهِ فَالْتَفَتَ فَرَأَى ابْنَ أَبِي خَلَفٍ الْخُزَاعِيِّ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ فَقَالَ هَلْ لَكَ يَا عَلِيُّ فِي الْمُبَارَزَهِ فَقَالَ عَلِيٌّ مَا أَكْرَهُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ وَيْحَكَ يَا ابْنَ أَبِي خَلَفٍ مَا رَاحَتُكَ فِي الْقَتْلِ وَ قَدْ عَلِمْتَ مَنْ أَنَا فَقَالَ ذَرْنِي يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَذَخِكَ بِنَفْسِكَ وَ ادْنُ مِنِّي لِتَرَى أَيُّنَا يَقْتُلُ صَاحِبَهُ

فَثَنَّی عَلِیٌّ عِنَانَ فَرَسِهِ إِلَیْهِ فَبَدَرَهُ ابْنُ خَلَفٍ بِضَرْبَةٍ فَأَخَذَهَا عَلِیٌّ فِی جَحْفَتِهِ ثُمَّ عَطَفَ عَلَیْهِ بِضَرْبَةٍ أَطَارَ بِهَا یَمِینَهُ ثُمَّ ثَنَّی بِأُخْرَی أَطَارَ بِهَا قِحْفَ رَأْسِهِ وَ اسْتَعَرَّ [أی فشا] الْحَرْبُ حَتَّی عُقِرَ الْجَمَلُ فَسَقَطَ وَ قَدِ احْمَرَّتِ الْبَیْدَاءُ بِالدِّمَاءِ وَ خُذِلَ الْجَمَلُ وَ حِزْبُهُ وَ قَامَتِ النَّوَادِبُ بِالْبَصْرَهِ عَلَی الْقَتْلَی وَ کَانَ عِدَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنْ جُنْدِ الْجَمَلِ سِتَّهَ عَشَرَ أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَهٍ وَ تِسْعِینَ إِنْسَاناً وَ کَانُوا ثَلَاثِینَ أَلْفاً فَأَتَی الْقَتْلُ عَلَی أَکْثَرَ مِنْ نِصْفِهِمْ وَ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام أَلْفٌ وَ سَبْعُونَ رَجُلًا وَ کَانُوا عِشْرِینَ أَلْفاً وَ کَانَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَهَ الْمَعْرُوفُ بِالسَّجَّادِ قَدْ خَرَجَ مَعَ أَبِیهِ وَ أَوْصَی عَلِیٌّ علیه السلام أَنْ لَا یَقْتُلَهُ مَنْ عَسَاهُ أَنْ یَظْفَرَ بِهِ وَ کَانَ شِعَارُ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام حم* فَلَقِیَهُ شُرَیْحُ بْنُ أَوْفَی الْعَبْسِیُّ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام فَطَعَنَهُ فَقَالَ «حم» وَ قَدْ سَبَقَ کَمَا قِیلَ السَّیْفُ الْعَذَلَ فَأَتَی عَلَی نَفْسِهِ وَ قَالَ شُرَیْحٌ هَذَا:

وَ أَشْعَثُ قَوَّامٌ بِآیَاتِ رَبِّهِ*** قَلِیلُ الْأَذَی فِیمَا تَرَی الْعَیْنُ مُسْلِمٌ

شَکَکْتَ بِصَدْرِ الرُّمْحِ حَبِیبَ قَمِیصِهِ***فَخَرَّ صَرِیعاً لِلْیَدَیْنِ وَ لِلْفَمِ

عَلَی غَیْرِ شَیْ ءٍ غَیْرَ أَنْ لَیْسَ تَابِعاً***عَلِیّاً وَ مَنْ لَمْ یَتْبَعِ الْحَقَّ یَنْدَمُ

یُذَکِّرُنِی حم* وَ الرُّمْحُ شَاجِرٌ***فَهَلَّا تَلَا حم* قَبْلَ التَّقَدُّمِ

وَ جَاءَ عَلِیٌّ حَتَّی وَقَفَ عَلَیْهِ وَ قَالَ هَذَا رَجُلٌ قَتَلَهُ بِرُّهُ بِأَبِیهِ وَ کَانَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ قَدْ لَقِیَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَیْرِ فِی الْمَعْرَکَهِ وَ وَقَعَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَی الْأَرْضِ وَ الْأَشْتَرُ فَوْقَهُ فَکَانَ یُنَادِی اقْتُلُونِی وَ مَالِکاً فَلَمْ یَنْتَبِهْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ لِذَلِکَ وَ لَوْ عَلِمُوا أَنَّهُ الْأَشْتَرُ لَقَتَلُوهُ ثُمَّ أَفْلَتَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْ یَدِهِ وَ هَرَبَ فَلَمَّا وَضَعَتِ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا وَ دَخَلَتْ عَائِشَهُ إِلَی الْبَصْرَهِ دَخَلَ عَلَیْهَا عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ مَعَهُ الْأَشْتَرُ فَقَالَتْ مَنْ مَعَکَ یَا أَبَا الْیَقْظَانِ فَقَالَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ فَقَالَتْ أَنْتَ فَعَلْتَ بِعَبْدِ اللَّهِ مَا فَعَلْتَ فَقَالَ نَعَمْ وَ لَوْ لَا کَوْنِی شَیْخاً کَبِیراً وَ طَاوِیاً لَقَتَلْتُهُ وَ أَرَحْتُ الْمُسْلِمِینَ مِنْهُ قَالَتْ أَ وَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ النَّبِیِ

ص إِنَّ الْمُسْلِمَ لَا یُقْتَلُ إِلَّا عَنْ کُفْرٍ بَعْدَ إِیمَانٍ أَوْ زِنًی بَعْدَ إِحْصَانٍ أَوْ قَتْلِ النَّفْسِ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ قَتْلَهَا فَقَالَ یَا أَمَّ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی أَحَدِ الثَّلَاثَهِ قَاتَلْنَاهُ ثُمَّ أَنْشَدَ:

أَ عَائِشَ لَوْ لَا أَنَّنِی کُنْتُ طَاوِیاً*** ثَلَاثاً لَأَلْفَیْتِ ابْنَ أُخْتِکِ هَالِکاً

عَشِیَّهَ یَدْعُو وَ الرِّجَالُ تَجُوزُهُ***بِأَضْعَفِ صَوْتٍ اقْتُلُونِی وَ مَالِکاً

فَلَمْ یَعْرِفُوهُ إِذْ دَعَاهُمْ وَ عَمُّهُ ***خِدَبٌّ عَلَیْهِ فِی الْعَجَاجِهِ بَارِکاً

فَنَجَّاهُ مِنِّی أَکْلُهُ وَ شَبَابُهُ***وَ أَنِّی شَیْخٌ لَمْ أَکُنْ مُتَمَاسِکاً

**[ترجمه] - . کشف الغمّهٔ ۱: ۲۴۰ - کشف الغمه: بعد از آن از هر دو جانب لشکریان به حرکت درآمدند. و چون امیر المؤمنین علیه السلام دید که مردم برای جنگ عزم جزم نموده اند، اصحاب خود را جمع کرد و خطبه بلیغ به زبان فصیح و بیان ملیح ادا نمود و فرمود: بدانید ای مردم من این قوم را نصیحت کردم و متذکر ساختم تا شاید از تصمیم خود دست بردارند اما بازنگشتند و بر آن مُصر شدند، و پیغام فرستاده اند که در میان ما و شما شمشیر و نیزه حکم خواهند کرد، در حالی که من تا بوده ام با جنگ ترسانده نشده ام و به آن فرا خوانده نشده ام، و قوم قاره به هر کسی تیر انداخت او را به دو نیم کرد (کنایه از شجاعت). من آن أبو الحسن هستم که شمشیرهای ایشان را بشکنم و جمع آنان را متفرق سازم، من با همان قلب و ایمان با دشمنم رویارو می شوم، راه من راه حجت واضحه پروردگار خود است که مرا وعده به نصرت و پیروزی داده است، و من در این امر شبهه‌ای ندارم، و از مردن اندیشه ناک نیستم.

ص: ۱۸۸

ای مردم از مرگ گریزی برای افرادی که در جنگ مقاومت می‌کنند و یا از آن فرار می‌کنند نیست. کسی که کشته نشود خواهد مُرد و هیچ کس از آن جان به در نخواهد برد، و بدانید که بهترین نوع مرگ، کشته شدن است، سوگند به خدایی که جان علی به دست اوست اگر هزار ضربت تیغ برّان بر سر من همانند قطره باران ببارد بر من آسان تر از آن است که بر بالای بستر نرم جان بسپارم. سپس دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا طلحه دست راست خود را با میل رغبت بدست من داده و بیعت کرد و بعد از آن بیعت مرا شکست، خدایا به او سریعاً زهر هلاک بچشان و او را مهلت مده. خدایا زبیر رحم مرا قطع نموده نقض عهد کرد و اظهار دشمنی من نموده بر من لشکر کشید و حال آنکه می‌داند که ظالم است، پس ای دانای نهان و آشکار شرّ او را هر گونه و در هر جایی که خود می‌خواهی از من دور کن.

سپس دو طرف برای جنگ صف‌آرایی کردند و اسلحه خود را آماده نمودند و در مقابل یک دیگر صف کشیدند، و امیر المؤمنین علیه السلام میان هر دو صف آمده که پیراهنی بر تن و ردائی در بر و عمامه سیاهی بر سر و سوار بر قاطری بود. وقتی امام علیه السلام دید چاره‌ای غیر از شمشیر و نیزه وجود ندارد با صدای بلند فرمود: زبیر بن عوام کجاست؟ او باید برای پیکار با من به میدان بیاید. مردم گفتند: ای امیرالمومنین تو فقط یک پیراهن به تن داری و زبیر غرق در آهن و زره است چگونه می‌توان با او مبارزه کرد؟ امام فرمود: من از این باک ندارم. برای بار دوم با صدای بلند که کوهها با آن به لرزه در می‌آمد

زبیر را صدا زد، زبیر خارج شد و به امیرالمؤمنین نزدیک شد. حضرت فرمود: ای ابا عبد اللَّه چه چیز تو را به این اقدام زشت واداشت؟ زبیر گفت: به خون‌خواهی عثمان قیام کرده‌ام. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو و اصحاب تو او را کشتید از خودتان باید انتقام بگیرید امّا تو را سوگند به آن خدایی که جز او معبودی نیست و آن خدایی که قرآن را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، آیا به یاد می‌آوری فلان روز را که پیامبر صلی الله علیه و آله به تو فرمود: ای زبیر آیا علی را دوست می‌داری، تو گفتی: او که پسر دایی من است پس چه چیز باید مانع دوست داشتن او برای من شود؟ آن حضرت فرمود: اما بزودی روزی فرا می‌رسد که تو ظالمانه بر او خروج کنی. زبیر گفت بار خدایا بلی چنین بود. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو را سوگند به آن خدایی که فرقان را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، آیا به یاد داری روزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد ابن عوف می آمد و تو با ایشان بودی، دست تو را گرفته بود و وقتی من وارد شدم و بر او سلام کردم در روی من خندید و من نیز در روی مبارک او خندیدم، تو گفتی پسر ابی طالب فخر و کبر خود را رها نمی‌کند، پیامبر فرمود: ای زبیر هرگز چنین فکر نکن. فخر و کبر شیوه و عادت او نیست

ص: ۱۸۹

و اما یک روزی تو ظالمانه بر او خروج خواهی کرد. زبیر گفت: بارخدایا چنین است اما من فراموش کرده بودم. اکنون که تو آن زمان را برای من یادآوری کردی من از جنگ با تو منصرف می‌شوم و اگر من آن روز را به خاطر داشتم بر تو خروج نمی‌کردم.

زبیر سپس نزد عایشه رفت. عایشه گفت: ای زبیر حال تو چگونه است؟ زبیر پاسخ داد: حال من این‌گونه است که در تمامی جنگها من بصیرت داشتم چه قبل از اسلام و چه بعد از آن. اما امروز حالتی بر من پیش آمده که تردید دارم بصیرت و آگاهی داشته باشم. به‌طوری‌که مقابل پاهای خود را نمی‌بینم. زبیر از میان صفوف لشکر خارج شد و نزد قبیله بنی تمیم رفت و آنجا خوابید. عمرو بن جرموز مجاشعی از آن اطلاع یافت و به سمت وی عازم شد و با آنکه مهمان او بود وی را به قتل رساند. لذا دعای امیرالمومنین علیه السلام در مورد او سریعاً تحقق یافت. و اما طلحه که در میان میدان جنگ ایستاده بود تیری بر جانش نشست و هلاک شد. سپس تنور جنگ شعله‌ور شد و برق تیغ برّنده حیدری بر دل هر یک از آنان تافت. در جنگ جمل آن حضرت این آیه را می خواند: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.}

امام علیه السلام سپس سوگند یاد کرد که این آیه تاکنون مصداق پیدا نکرده بود تا اینکه امروز جنگ شعله ور شد و افراد زیادی کشته و مجروح شدند. یکی از اصحاب جمل که عبدالله نام داشت پا به میدان گذاشت و گفت: ابو الحسن کجاست ؟. امیر المؤمنین علیه السلام این را شنید و برای مقابله با او وارد میدان شد و به محض رسیدن به او کار را بر او سخت گرفت و با یک ضربه سر از بدن وی جدا کرد. او از مرکب افتاد و هلاک شد، آن حضرت بر بالای سر او ایستاد و فرمود: ابو الحسن را دیدی، او را چگونه یافتی؟ جنگ همچنان قربانی می‌گرفت و اردوگاه جمل یاران خود را کم‌کم از دست می‌داد. مبارزی با سلاح و زره کامل پا به میدان گذاشت با به زبان آوردن نام علی علیه السلام می‌گفت:

شما را می‌زنم و اگر علی را ببینم شمشیر مشرفی را بر فرق سرش خواهم نواخت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت ناشناس برای مبارزه با وی وارد میدان شد و با یک ضربه نصف سر او را بر زمین انداخت و بازگشت از عقب خود صدایی شنید به سوی او شتافت و دید ابن ابی خلف خزاعی است که از اصحاب جمل است. گفت: یا علی میل مبارزه با من داری؟ علی علیه السلام فرمود: از آن رویگردان نیستم اما ای پسر ابی خلف، با آنکه مرا می‌شناسی چه راحت طالب مرگ هستی؟ او گفت: ای پسر ابی‌طالب این سخنان و خودپسندی ها را واگذار. نزدیک بیا تا ببینی که کدام از ما دیگری را خواهد کشت.

ص: ۱۹۰

آن حضرت، عنان قاطر را به سمت وی گردانید، ابن خلف اقدام به ضربه زدن به امام کرد که وی که در یک دست سپر داشت آن را در هوا گرفته و با دستی دیگر ضربه‌ای به دست راست او زد و آن را قطع کرد و سپس نیمه سر او را نیز با ضربه... ای جدا کرد. بعد از آن جنگ شدت گرفت تا اینکه جمل را پی کردند. آن شتر بر زمین افتاد و آن صحرا به خون آغشته شد. جمل و اصحاب آن همه شکست خوردند. ناله وا مصیبتا و عزا در بصره برای کشته شده‌ها بلند شد. لشکر مخالفان در جنگ جمل سی هزار نفر بود از آن میان شانزده هزار و هفتصد و نود نفر کشته شدند یعنی بیش از نصف آنان. لشکر امیر المؤمنین علیه السلام بیست هزار نفر بود که هزار و هفتاد نفر از آنان به شهادت رسیدند. محمد بن طلحه معروف به سجاد با پدر خود پا به این جنگ گذاشته بود. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود که کسی او را نکشد. شعار اصحاب آن حضرت در آن روز حم (حاء میم) بود. از لشکریان آن حضرت، شریح بن اوفی عبسی نیزه‌ای را به بدن محمد بن طلحه وارد کرد که او گفت: حم (حاء میم)، اما کار از کار گذشته بود. شریح به خود آمد و گفت:

اشعث آیات خداوند را برپا داشت، او در آنچه دیدگان می‌بیند، کم‌آزار و مسلمان است.

و با نیزه شکافتم یقه پیراهن او را و او بر دست و دهان بر زمین افتاد،

و این برای آن بود که او تابع امیر المؤمنین علیه السلام نبود و هر که تابع حق نباشد آخر پشیمان شود،

او بعد از آنکه من نیزه رسانیده بودم، حم را به یاد من آورد اما نیزه کار خود را کرده بود پس چرا حم را پیش از آن نگفت.

سپس آن حضرت بر بالین او آمد و فرمود: این مردی است که نیکوکاری وی به پدرش وی را کُشت .

در این جنگ مالک بن اشتر به عبد اللّٰه بن زبیر رسید و او را بر زمین افکند و روی او ایستاد. عبد اللّٰه در آن زیر فریاد می زد که مرا و مالک را بکشید، و از أصحاب جمل کسی متوجه آن نشد. اگر می دانستند که او مالک اشتر است وی را می کشتند. سپس عبدالله از دست وی گریخت.

پس از پایان جنگ که عایشه به بصره رفت روزی عمار یاسر و مالک اشتر نزد او رفتند. عایشه پرسید: ای ابا یقظان چه کسی با توست؟ گفت: مالک اشتر. عایشه گفت: آیا تو آن بلا را سر عبدالله آوردی؟ مالک گفت: اگر پیر نبودم و می‌توانستم او را

بکشم حتماً این کار را می‌کردم و مسلمین را از دست وی آسوده می‌نمودم. عایشه گفت: مگر نشنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۱۹۱

مسلمان کشته نمی‌شود مگر به خاطر کفر بعد از ایمان و یا به دلیل زنا بعد از پاکدامنی و یا به خاطر قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده است؟ مالک گفت: ای ام المومنین ما به خاطر یکی از این سه با او جنگیدیم. سپس سرود:

ای عایشه اگر پیر نبودم، سه باره پسر خواهرت هلاک می یافتی.

در عصرگاه جنگ با صدای ضعیفی فریاد می‌زد مرا و مالک را بکشید.

وقتی او نجات می‌خواست کسی او را نمی‌شناخت اما مردی قوی و قدرتمند باعث آزادی او شد.

جوانی او سبب شد از دستم بگریزد و من پیرمردی بودم که نتوانستم او را نگه‌دارم.

**[ترجمه]

بیان

الحاسر الذی لا مغفر علیه و لا درع ذکره الجوهری و قال رجل مُدَجِّج و مُدَجَّج أی شاک فی السلاح تقول متنه مدجج فی شکته أی دخل فی سلاحه و قال الزهو الکبر و الفخر قوله و قد سبق کما قیل قوله کما قیل معترضه بین المثل و أصل المثل سبق السیفُ العذلَ و العذل بالتحریک الملامه.

قال المیدانی قاله ضبه بن أد بن طابخه بن إلیاس بن مضر لما لامه الناس علی قتله قاتل ابنه فی الحرم و ذکر لذلک قصه طویله.

و قال الزمخشری یضرب فی الأمر الذی لا یقدر علی رده قال جریره:

تکلفنی رد الغرائب بعد ما***سبقن کسبق السیف ما قال عاذله

و شجره بالرمح طعنه قوله قتله بره أی لم یکن یری الخروج جائزا لکن خرج لطاعه أبیه فقتل مع أنه لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق.

قوله و عمه یعنی نفسه و رجل خِدَبّ بکسر الخاء و فتح الدال و تشدید الباء أی ضخم.

ص: ۱۹۲

**[ترجمه]«الحاسر»: کسی که کلاه‌خود و یا زره نداشته باشد. این قول جوهری است. وی می گوید: «رجل مدجَّج و مدجِّج»: کسی که غرق در سلاح است. گفته می‌شود:« متنه مدجج فی شکته»: یعنی در سلاح خود داخل و غرق است. «الزهو»: کبر و فخر فروشی. «و قد سبق کما قیل»: «کما قیل»: جمله معترضه است که در میان مثل آورده شده و اصل مثل این است: سبق السیف العذل: کار از کار گذشت. «العذل»: با حرکت یعنی ملامت و سرزنش .

میدانی می گوید: آن را ضبه بن اد بن طابخه بن الیاس بن مضر در هنگام سرزنش مردم برای کشتن قاتل پسرش در حرم گفته است و برای آن داستان طولانی را ذکر کرده است.

زمخشری می گوید: این ضرب المثل در مواردی استفاده می‌شود که نتوان آن را جبران کرد. جریره می گوید:

پاسخ غریبه‌ها مرا پس از آنکه پیشی گیرند، به رنج می‌اندازد همانند پیشی گرفتن شمشیر از آنچه که سرزنش کننده می گوید.

«شجره بالرمح»: او را با نیزه زد. «قتله بره»: یعنی خروج بر امام را جایز نمی‌دانست اما برای اطاعت از امر پدرش در مقابل امام ایستاد. او در حالی کشته شد که نباید دستور مخلوقی را که معصیت خالق را در پی دارد اطاعت کرد. «و عمه»: یعنی نفس او. «رجل خدبّ»: با خاء مکسور و دال مفتوح و باء مشدد یعنی قدرتمند.

ص: ۱۹۲

**[ترجمه]

«۱۴۱»

(۱)

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِیُّ مُعَنْعَناً عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَخْبَرَ جَبْرَئِیلُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أَنَّ أُمَّتَکَ سَیَخْتَلِفُونَ مِنْ بَعْدِکَ فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ما یُوعَدُونَ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ قَالَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ قَالَ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ إِنَّا عَلی أَنْ نُرِیَکَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ قَالَ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ جَعَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَا یَشُکُّ أَنَّهُ سَیَرَی ذَلِکَ قَالَ جَابِرٌ بَیْنَمَا أَنَا جَالِسٌ إِلَی جَنْبِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ بِمِنًی یَخْطُبُ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَی وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَ لَیْسَ قَدْ بَلَّغْتُکُمْ قَالُوا بَلَی فَقَالَ أَلَا لَا أُلْفِیَنَّکُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِی کُفَّاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ أَمَا لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِکَ لَتَعْرِفُنَّنِی فِی کَتِیبَهٍ أَضْرِبُ وُجُوهَکُمْ فِیهَا بِالسَّیْفِ فَکَأَنَّهُ غُمِزَ مِنْ خَلْفِهِ فَالْتَفَتَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْنَا مُحَمَّدٌ فَقَالَ أَوْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ وَ هِیَ وَاقِعَهُ الْجَمَلِ.

**[ترجمه] - . تفسیر فرات: ۱۰۱، شواهد التنزیل ۱: ۴۰۵ - تفسیر فرات از جابر بن عبدالله انصاری: جبرئیل امین به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که امت تو پس از تو اختلاف پیدا می‌کنند. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد: «قُلْ رَبِّ إِمَّا

تُرِيَنِّي ما يُوعَـدُونَ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظّالِمِينَ» - . مؤمنون / ۳۳ - {بگو پروردگارا، اگر آنچه را که [از عـذاب] به آنان وعـده داده شـده است به من نشـان دهی، پروردگـارا، پس مرا در میان قوم سـتمکار قرار مـده.}. پیامبر فرمود: منظور اصـحاب جمل است. جابر می گویـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود خداونـد به وی آیه « وَ إِنّا عَلی أَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ: و به راستی که مـا تواناییم که آنچه را به آنان وعـده داده ایم بر تو بنمایانیم» را نازل کرد. راوی می گویـد: وقتی این آیه نازل شـد پیامبر صـلی الله علیه و آله تردیـدی نـداشت که آن را خواهـد دیـد. جابر می گوید: هنگامی که کنار پیامبر صـلی الله علیه و آله نشسته بودم و ایشان در منی برای مردم سخنرانی می کردند پس از حمد و ستایش پروردگار فرمود: ای مردم آیا نه این است که وحی الهی را بر شـما ابلاـغ کردم؟ گفتنـد: بله. فرمود: مبـادا ببینم که بعـد از من به کفر خود بازگردیـد و گروهی از شـما گردن گروهی دیگر را بزند. اگر چنین کنید مرا در لشگری خواهید دید که با شمشیر صورتهای شما را می‌زنم سپس گویی از پشت کسـی به او اشاره و به یک‌باره روی برگردانـد و بعـد رو به سوی ما کرد و فرمود: و یا علی را انتخاب کنید. خداوند آیه «فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ. أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْناهُمْ فَإِنّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ» - . زخرف / ۴۱ ۴۲ - {پس اگر ما تو را [از دنیـا] ببریم، قطعاً از آنـان انتقـام می کشـیم، یـا [اگر] آنچه را به آنـان وعـده داده ایم به تو نشان دهیم حتماً ما بر آنان قـدرت داریم.} را نازل کرد که منظور جنگ جمل است.

**[ترجمه]

«۱۴۲»

(۲)

کا، الکافي عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام خَطَبَ يَوْمَ الْجَمَلِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَتَيْتُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ دَعَوْتُهُمْ وَ احْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ فَدَعَوْنِي إِلَى أَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ وَ أَبْرُزَ لِلطِّعَانِ فَلِأُمِّهِمُ الْهَبَلُ وَ قَدْ كُنْتُ وَ مَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ وَ لَا

۱- ۱۴۱- رواه فرات بن إبراهيم الكوفيّ في الحديث: (۳۵۳) في آخر تفسير سوره الحجّ من تفسيره ص ۱۰۱، ط النجف. ورواه عنه الحسكاني مع أحاديث أخر في معناه - في تفسير الآيه: (۹۳) من سوره " المؤمنون " في الحديث: (۵۶۲) من شواهد التنزيل ج ۱، ص ۴۰۵ ط ۱.

۲- ۱۴۲- رواه ثقه الإسـلام الكليني رفع اللّه مقامه في الحديث: (۴) من الباب: (۲۵) من كتاب الجهاد من الكافي: ج ۵ ص ۵۳، و له مصادر أخر.

أَرْهَبُ بِالضَّرْبِ أَنْصفَ الْقَارَهَ مَنْ رَامَاهَا فَلِغَيْرِی فَلْيُبْرِقُوا وَ لْيُرْعِـدُوا فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ الَّذِی فَلَلْتُ حِـدَّهُمْ وَ فَرَّقْتُ جَمَاعَتَهُمْ وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَـدُوِّی وَ أَنَـا عَلَى مَـا وَعَـدَنِی رَبِّی مِنَ النَّصْـرِ وَ التَّأْيِيـدِ وَ الظَّفَرِ وَ إِنِّی لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّی وَ غَيْرِ شُـبْهَهٍ مِنْ أَمْرِی أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْمَوْتَ لَـا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ وَ مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ (۱) وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِی نَفْسِـی بِيَـدِهِ لَـأَلْفُ ضَـرْبَهٍ بِـالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَهٍ عَلَى فِرَاشِـی وَا عَجَبَـا لِطَلْحَهَ أَلَّبَ النَّاسَ عَلَى ابْنِ عَفَّانَ حَتَّى إِذَا قُتِلَ أَعْطَـانِی صَـفْقَتَهُ بِيَمِينِهِ طَائِعـاً ثُمَّ نَكَثَ بَيْعَـتِی اللَّهُمَّ خُـذْهُ وَ لَـا تُمْهِلْهُ وَ إِنَّ الزُّبَيْرَ نَكَثَ بَيْعَـتِی وَ قَطَعَ رَحِمِی وَ ظَـاهَرَ عَلَيَّ عَـدُوِّی فَاكْفِنِيهِ الْيَوْمَ بِمَا شِئْتَ.

**[ترجمه] - . کـافی ۵: ۵۳ - اصول کـافی: امـام علی علیه السـلام در جنگ جمل به ایراد خطبه پرداخت. ابتـدا حمـد و ثنای الهی را به جـای آورد سـپس فرمود: ای مردم من نزد این جمـاعت آمـدم و آنـان را به حق دعوت کردم و برایشان حجت اقامه نمودم آنان از من خواسـتند که بر ضـربه شمشـیرشان صبر کنم و برای مبارزه پا به میـدان گذارم. مادرشان در عزایشان بگرید. تاکنون کسی نتوانسته مرا از جنگ بترساند

ص: ۱۹۳

و از ضـربت شمشـیر بهراسانـد. آنـان آب در هـاون می‌کوبنـد. برای شـخص دیگری غیر از من خـط و نشان بکشـند. من همان ابوالحسـنی هسـتم که تنـدی و تیزی آنان را کُند کرده و جمع‌شان را پراکنده و با همان قلب دشـمنم را ملاقات می کنم. من به وعده‌های نصـرت و پیروزی که پروردگارم به من داده یقین دارم و هیچ شبهه‌ای ندارم. ای مردم از مرگ گریزی برای افرادی که در جنـگ مقـاومت می‌کننـد و یـا از آن فرار می‌کننـد نیست. گریزی از مرگ نیست هرکس که کشـته نشود خواهـد مُرد. بهترین مرگ، کشته شدن است. قسم به کسی که جانم به دست اوست کشته شدن با شمشیر برای من از مردن در رختخواب آسان‌تر است. شگفتا از طلحه که مردم را علیه عثمان شوراند و وقتی وی کشته شد، با رغبت دست بیعت داد و سپس بیعت مرا نقض کرد. خداوندا به او مهلت نده و جانش بگیر. زبیر بیعت مرا شـکست و قرابت مرا قطع نمود و دشمنان مرا علیه من رهبری نمود. آن‌گونه که خود می‌خواهی او را عذاب کن .

**[ترجمه]

«۱۴۳»

(۲)

مد، العمده صَـحِيحُ الْبُخَارِيِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ أَبِی بَكْرَهَ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِیَ اللَّهُ بِكَلِمَهٍ أَيَّامَ الْجَمَلِ لَمَّا بَلَغَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله أَنَّ فارسا [فَارِسَ مَلَّكُوا ابْنَهَ كِسْرَى فَقَالَ لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَهً.

وَ بِإِسْـنَادِهِ أَيْضـاً عَنْ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ زِيَـادٍ الْأَسَـدِيِّ قَـالَ: لَمَّا سَارَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَائِشَهُ بَعَثَ عَلِيٌّ علیه السـلام إِلَى عَمَّارِ بْنِ يَاسِـرٍ وَ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَدِمَا عَلَيْنَا الْكُوفَهَ فَصَعِدَا الْمِنْبَرَ فَكَانَ الْحَسَنُ فَوْقَ الْمِنْبَرِ فِی أَعْلَاهُ وَ قَامَ عَمَّارٌ أَسْفَلَ مِنَ

۱- هذا هو الصواب، و فی أصلی: «و من لا یمت یقتل ...».

۲- ۱۴۳- رواه یحیی بن الحسن بن البطریق فی الحدیث: (۹۰۰) و ما بعده قبیل آخر کتاب العمده- بقلیل- ص أو الورق ۲۳۶/ أ. ورواه أیضا ابن أبی الحدید من دون ذکر مصدر للحدیث فی شرح المختار: (۷۹) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۱۶ ط الحدیث ببیروت. ورواه أیضا الحاکم النیسابوری بسند آخر فی أواسط کتاب الفتن والملاحم من کتاب المستدرک: ج ۴ ص ۵۲۴. والحدیث رواه البخاری فی کتاب الفتن من صحیحه: ج ۹ ص ۷۰.

الْحَسَنِ فَاجْتَمَعْنَا إِلَيْهِ فَسَمِعْتُ عَمَّاراً يَقُولُ إِنَّ عَائِشَةَ سَارَتْ إِلَى الْبَصْرَهِ وَ اللَّهِ إِنَّهَا لَزَوْجَهُ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ابْتَلَاكُمْ بِهَا لِيَعْلَمَ إِيَّاهُ تُطِيعُونَ أَمْ هِيَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حُذَيْفَهَ الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الْيَوْمَ شَرٌّ مِنْهُمْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كَانُوا يَوْمَئِذٍ يُسِرُّونَ وَ الْيَوْمَ يُجْهِرُونَ (۱).

**[ترجمه] - . العمده: ۲۳۶، المختار (۷۹) از نهج البلاغه ۲: ۴۱۶، مستدرک (حاکم) ۴: ۵۲۴ - العمده: صحیح بخاری با ذکر سند از حسن بن ابی بکره: در جنگ جمل عبرتی را خداوند روزی من کرد و آن اینکه: به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که ایرانیان دختر پادشاه را امیر خود کرده‌اند. پیامبر فرمود: آن قومی که امارت خود را به زنی بسپارد رستگار نخواهد شد.

با سند دیگری از عبدالله بن زیاد اسدی نقل می کند: وقتی که طلحه و زبیر و عایشه خروج کردند، امام علی علیه السلام عمار یاسر و حسن بن علی را عازم کوفه کرد. آن‌دو در کوفه نزد ما آمدند و به منبر رفتند. حسن بر بالای منبر بود و عمّار در پایین

ص: ۱۹۴

آن. برای شنیدن سخنان آنان جمع شدیم شنیدیم که عمار می گوید: عایشه به سمت بصره به راه افتاده است. به خدا قسم او همسر پیامبر شما در دنیا و آخرت است. اما خداوند عزوجل شما را با وی مورد امتحان قرار داده است که آیا از خداوند فرمان خواهید برد و یا مطیع عایشه خواهید بود.

با سندی از حذیفه یمان نقل می کند: منافقین امروز شرور تر از زمان رسول خدا هستند چون در آن زمان آنان نفاق خود را پنهان می‌داشتند اما امروز آن را علنی می کنند. - . این روایت را نیز حاکم نقل کرده است. -

**[ترجمه]

«۱۴۴»

(۲)

نهج، نهج البلاغه مِنْ كَلَامِهِ علیه السلام لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ لَمَّا أَعْطَاهُ الرَّايَهَ يَوْمَ الْجَمَلِ تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلْ عَضَّ عَلَى نَاجِذِكَ أَعِرِ اللَّهَ جُمْجُمَتَكَ تِدْ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ ارْمِ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غُضَّ بَصَرَكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۰) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از سخنان امام علی علیه السلام هنگامی که پرچم را در جنگ جمل به دست محمد بن حنفیه داد: اگر کوه ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، دندان ها را برهم به فشار، کاسه سرت را به خدا عاریت ده، پای بر زمین میخکوب کن، به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر، از فراوانی دشمن چشم بپوش، و بدان که

پیروزی از سوی خدای سبحان است .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام تزول الجبال خبر فیه معنی الشرط فالمعنی إن زالت الجبال فلا تزل و النواجذ أقصی الأضراس و قیل الأضراس کلها.

و العض علی الناجذ یستلزم أمرین.

أحدهما رفع الرعده و الاضطراب فی حال الخوف کما یشاهد ذلک فی حال البرد.

و ثانیهما أن الضرب فی الرأس لا یؤثر مع ذلک کما ذکر علیه السلام فی موضع آخر و قال و عضوا علی النواجذ فإنه أنبی للسیوف عن الهام فیحتمل أن یراد به شده الحنق و الغیظ.

قوله أعر الله أمر من الإعاره أی ابذلها فی طاعه الله و الجمجمه عظم الرأس المشتمل علی الدماغ.

ص: ۱۹۵

۱- و الحدیث رواه أیضا الحاکم.

۲- ۱۴۴- رواه السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۱۰) من نهج البلاغه.

قیل و فی ذلک إشعار بأنه لا یقتل فی ذلک الحرب لأن العاریه مردوده بخلاف ما لو قال بع الله جمجمتک.

و هذا الوجه و إن کان لطیفا لکن الظاهر أن إطلاق الإعاره باعتبار الحیاه عند ربهم و فی جنه النعیم.

قوله علیه السلام تد أی أثبتها فی الأرض کالوتد قوله علیه السلام ارم ببصرک أی اجعل سطح نظرک أقصی القوم و لا تقصر نظرک علی الأدانی و احمل علیهم فإذا حملت و عزمت فلا تنظر إلی شوکتهم و سلاحهم و لا تبال ما أمامک.

قوله علیه السلام و غض بصرک أی عن بریق السیوف و لمعانها لئلا یحصل خوف بسببه.

**[ترجمه]«تزول الجبال»: در این جمله معنی شرط وجود دارد یعنی «اگر کوهها لرزید تو نلرز. «النواجذ»: انتهای دندانهای آسیاب و نیز به همه دندانهای آسیاب همه گفته شده است.

دندان بر هم فشردن مستلزم دو امر است. اول اینکه اضطراب و نگرانی در حال ترس را از بین می‌برد، همان طور که در حالت سرما نیز مشاهده می شود. و دوم ضربه زدن بر سر در این صورت موثر نخواهد بود. همان‌گونه که در جایی دیگر فرمود: دندان ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد و نیز احتمال دارد که منظور شدت خشم و جزم باشد.

«أعر الله»: موضوع به عاریت دادن است یعنی برای اطاعت امر الهی آن را ببخش. «الجمجمه»: استخوان سر که مغز در داخل آن قرار دارد.

ص: ۱۹۵

و نیز گفته شده است که در این عبارت نکته‌ای هست و آن اینکه وی در این جنگ کشته نخواهد شد چون عاریت یعنی امانت دادن غیر از فروش آن (جمجمه) است. این بیان هر چند لطیف است اما ظاهراً ذکر عاریت به اعتبار حیات در نزد پروردگار و در بهشت است. «تد»: یعنی در زمین محکم بکوب همانند میخ. «ارم ببصرک»: یعنی نگاهت را به انتهای لشگر بدوز و به نگاه به پیش پای خود بسنده نکن و بسوی آنان برو و وقتی حرکت کردی و تصمیم بر پیکار گرفتی به ابهت و سلاح آنان توجه نکن و آنچه مقابل توست تو را به خود مشغول ندارد. «غض بصرک»: یعنی چشمانت را از برق شمشیرها ببند تا بواسطه آنها ترس بر تو مستولی نگردد.

**[ترجمه]

«۱۴۵»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابن الصلت عن ابن عقده عن محمد بن جباره عن سعاد بن سلمان عن یزید بن أبی زیاد عن عبد

الرحمن بن أبی لیلی قال شهد مع علی علیه السلام یوم الجمل ثمانون من أهل بدر و ألف و خمسمائه من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۹۰، المختار (۱۷۵) از کتاب نهج السعادۀ ۲: ۹۱ - امالی شیخ طوسی: ابو لیلی گوید: در جنگ جمل هشتاد نفر از افرادی که در جنگ بدر حضور داشتند و نیز هزار و پانصد نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بودند.

**[ترجمه]

«۱۴۶»

(۲)

الْکَافِیَهُ لِإِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَاقَفَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ فِی یَوْمِ الْجَمَلِ وَ خَاطَبَهُمَا فَقَالَ فِی کَلَامِهِ لَهُمَا لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ مِنْ أَصْحَابِ عَائِشَهَ ابْنَهِ أَبِی بَکْرٍ وَ هَا هِیَ ذِهِ فَاسْأَلُوهَا أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ مَلْعُونُونَ عَلَی لِسَانِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری

---

۱ - ۱۴۵- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی المجلس: (۲۶) من المجلد الثانی من أمالیه ص ۹۰ ط ۱، و للکلام شواهد ذکرناه فی تعلیق المختار: (۱۷۵) من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۹۱ ط ۱.

۲- ۱۴۶- ما ظفرنا بعد علی مخطوطه هذا الکتاب.

فَقَالَ لَهُ طَلْحَهُ سُبْحَانَ اللَّهُ تَزْعُمُ أَنَّا مَلْعُونُونَ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشَرَهٌ مِنْ أَصْحَابِی فِی الْجَنَّهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام هَذَا حَدِیثُ سَعِیدِ بْنِ زَیْدِ بْنِ نُفَیْلٍ فِی وَلَایَهِ عُثْمَانَ سَمُّوا إِلَی الْعَشَرَهِ قَالَ فَسَمَّوْا تِسْعَهً وَ أَمْسَكُوا عَنْ وَاحِدٍ فَقَالَ لَهُمْ فَمَنِ الْعَاشِرُ قَالُوا أَنْتَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ أَمَّا أَنْتُمْ فَقَدْ شَهِدْتُمْ لِی أَنِّی مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَنَا بِمَا قُلْتُمَا مِنَ الْكَافِرِینَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَعَهِدَ النَّبِیُّ الْأُمِّیُّ صلی الله علیه و آله إِلَیَّ أَنَّ فِی جَهَنَّمَ جُبّاً فِیهِ سِتَّهٌ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ سِتَّهٌ مِنَ الْآخِرِینَ عَلَی رَأْسِ ذَلِكَ الْجُبِّ صَخْرَهٌ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَی أَنْ یُسْعِرَ جَهَنَّمَ عَلَی أَهْلِهَا أَمَرَ بِتِلْكَ الصَّخْرَهِ فَرُفِعَتْ إِنَّ فِیهِمْ أَوْ مَعَهُمْ لَنَفَراً مِمَّنْ ذَكَرْتُمْ وَ إِلَّا فَأَظْفَرَكُمُ اللَّهُ بِی وَ إِلَّا فَأَظْفَرَنِیَ اللَّهُ بِكُمَا وَ قَتَلِكُمَا بِمَنْ قَتَلْتُمَا مِنْ شِیعَتِی.

**[ترجمه]كافیه لابطال توبه الخاطئه: از امام باقر علیه السلام: امیرالمومنین علیه السلام در جنگ جمل خطاب به طلحه و زبیر فرمود: امانت داران خاندان محمد ص – در جایی دیگر اصحاب عایشه دختر ابوبكر كه می‌توانید از او بپرسید می‌دانند كه یاران جمل توسط پیامبر صلی الله علیه و آله لعن شده‌اند: و هركه دروغ بندد ناامید می‌شود.

طلحه گفت: سبحان الله با آنكه پیامبر فرمود ده نفر از اصحاب من در بهشت هستند، آیا تو فكر می‌كنی ما لعن شده‌ایم؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمود: این حدیث سعید بن زید بن نفیل در زمان خلافت عثمان است. شما این ده نفر را نام ببرید. راوی می گوید: نه نفررا نام بردند و از ذكر نام نفر دهم امتناع كردند. امام فرمود: نفر دهم كیست؟ گفتند: تو هستی. فرمود: الله اكبر. شما اقرار كردید كه من اهل بهشتم اما من آنچه را كه نسبت به خود گفتید رد می‌كنم و قسم به كسی كه دانه را شكافت و انسانها را خلق كرد پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: در جهنم چاهی است كه در آن شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین خواهند بود. بر بالای آن چاه صخره‌ای هست كه اگر خداوند تعالی بخواهد آتش جهنم بر اهل آن شعله... ورتر شود دستور می‌دهد آن صخره برداشته شود. در میان این افراد، تعدادی از افرادی است كه تو نام بردی در غیر این‌صورت خداوند شما را بر من پیروز گرداند و گرنه مرا بر شما پیروز گرداند تا انتقام شیعیانم را كه كشته‌اید از شما بگیرم.

**[ترجمه]

«۱۴۷»

(۱)

ج، الإحتجاج عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ: لَمَّا الْتَقَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَهْلَ الْبَصْرَهِ یَوْمَ الْجَمَلِ نَادَی الزُّبَیْرَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اخْرُجْ إِلَیَّ فَخَرَجَ الزُّبَیْرُ وَ مَعَهُ طَلْحَهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنَّكُمَا لَتَعْلَمَانِ وَ أُولُو الْعِلْمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَائِشَهُ بِنْتُ أَبِی بَكْرٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ مَلْعُونُونَ عَلَی لِسَانِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی قَالَ الزُّبَیْرُ كَیْفَ نَكُونُ مَلْعُونِینَ وَ نَحْنُ أَهْلُ الْجَنَّهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ لَمَا اسْتَحْلَلْتُ قِتَالَكُمْ فَقَالَ لَهُ الزُّبَیْرُ أَ مَا سَمِعْتَ حَدِیثَ سَعِیدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَیْلٍ وَ هُوَ یَرْوِی أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ عَشَرَهٌ مِنْ قُرَیْشٍ فِی الْجَنَّهِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام سَمِعْتُهُ یُحَدِّثُ بِذَلِكَ عُثْمَانَ فِی خِلَافَتِهِ فَقَالَ الزُّبَیْرُ أَ فَتَرَاهُ یَكْذِبُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَسْتُ أُخْبِرُكَ بِشَیْ ءٍ حَتَّی تُسَمِّیَهُمْ

قَالَ الزُّبَيْرُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ وَ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَعِيدُ بْنُ

ص: ۱۹۷

۱- ۱۴۷- رواه الطبرسیّ فی کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۲.

عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام عَدَّدْتَ تِسْعَةً فَمَنِ الْعَاشِرُ قَالَ أَنْتَ قَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام قَدْ أَقْرَرْتَ لِي بِالْجَنَّةِ وَ أَمَّا مَا ادَّعَيْتَ لِنَفْسِكَ وَ أَصْحَابِكَ فَأَنَا بِهِ مِنَ الْجَاحِدِينَ الْكَافِرِينَ قَالَ الزُّبَيْرُ أَ فَتَرَاهُ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَا أَرَاهُ كَذَبَ وَ لَكِنَّهُ وَ اللَّهِ الْيَقِينُ وَ وَ اللَّهِ إِنَّ بَعْضَ مَنْ ذَكَرْتَ لَفِي تَابُوتٍ فِي شِعْبٍ فِي جُبٍّ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنْ جَهَنَّمَ عَلَى ذَلِكَ الْجُبِّ صَخْرَةٌ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسْعِرَ جَهَنَّمَ رَفَعَ تِلْكَ الصَّخْرَةَ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِلَّا أَظْفَرَكَ اللَّهُ بِي وَ سَفَكَ دَمِي عَلَى يَدَيْكَ وَ إِلَّا أَظْفَرَنِيَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَصْحَابِكَ وَ عَجَّلَ أَرْوَاحَكُمْ إِلَى النَّارِ فَرَجَعَ الزُّبَيْرُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَبْكِي.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۲ - احتجاج طبرسی از سُلیم بن قیس هلالی: هنگام رویارویی حضرت امیرالمومنین علیه السّلام با اهل بصره در جنگ جمل، با صدایی بلند زبیر را فراخوانده و فرمود: ای اباعبداللّه بیرون بیا، زبیر همراه طلحه نزد آن حضرت آمدند. امام روی به آنان نموده و فرمود: به‌خدا سوگند شما دو نفر و صاحبان علم آل محمّد و نیز عائشه همه و همه نیک می دانید که تمامی اصحاب جمل در زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن شده اند، و هر که نسبت افترا دهد از رحمت حقّ محروم خواهد شد. آن دو گفتند: چگونه ما که از اصحاب بدر و اهل بهشتیم ملعون هستیم؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر من تصدیق می‌کردم که شما اهل بهشتید هرگز تن به جنگ با شما نمی دادم، زبیر گفت: مگر حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «ده نفر از قریش اهل بهشتند»؟ امام فرمود: من این حدیث را از او در حالی شنیدم که در زمان خلافت عثمان آن را برای وی نقل می کرد، زبیر به او گفت: آیا گمان می کنی بر پیامبر دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من چنین نمی گویم مگر اینکه آن افراد بهشتی را نام ببری، زبیر گفت: أبوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرّحمن بن عوف، سعد بن ابی وقّاص، أبو عبیده بن جرّاح و

ص: ۱۹۷

سعید بن عمرو بن نفیل. امام فرمود: نه نفر را نام بردی، نفر دهم کیست؟ زبیر گفت: تو هستی. امیرالمومنین علیه السلام: تو خود با این حدیث اعتراف نمودی که من اهل بهشتم، ولی من آنچه را که نسبت به خود و یارانت قائل شدی انکار می‌کنم و با بهشتی بودن شما مخالفم. زبیر گفت: آیا فکر می کنی که سعید بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: من تنها فکر نمی کنم بلکه به‌خدا سوگند که به این مطلب یقین دارم. امام افزود: به خدا سوگند که جایگاه برخی از این ده نفر را که نام بردی در روز قیامت در تابوتی قرار گرفته و آن در گوشه ای از چاهی عمیق در پائین ترین درجات دوزخ می باشد، و در سر آن چاه، سنگی است که وقتی بخواهند زبانه آتش دوزخ شعله ور گردد آن سنگ را کنار می کشند، و از شدّت حرارت آن چاه آتشهای جهنّم شعله ور می‌گردد!. من این حدیث را از خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شنیدم، و اگر دروغ بگویم خداوند مرا به شما غالب و پیروز نگرداند و خون مرا به دست شما بریزد، و اگر راست بگویم خداوند مرا نصرت عطا فرماید و هر چه زودتر ارواح شما و اصحاب و یارانتان را به آتش نزدیک کند!. زبیر با شنیدن این سخنان با چشمانی گریان به سوی یارانش بازگشت.

**[ترجمه]

ج، الإحتجاج رَوَى نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ وَقَعَ الْقِتَالُ وَ قُتِلَ طَلْحَةُ تَقَدَّمَ عَلَى بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الشَّهْبَاءِ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ فَدَعَا الزُّبَيْرَ فَدَنَا إِلَيْهِ حَتَّى اخْتَلَفَ أَعْنَاقُ دَابَّتَيْهِمَا فَقَالَ يَا زُبَيْرُ أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ أَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِنَّكَ سَتُقَاتِلُ عَلِيّاً وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَلِمَ جِئْتَ قَالَ جِئْتُ لِأُصْلِحَ بَيْنَ النَّاسِ فَأَدْبَرَ الزُّبَيْرُ وَ هُوَ يَقُولُ:

تَرْكُ الْأُمُورِ الَّتِي تُخْشَى عَوَاقِبُهَا*** لِلَّهِ أَجْمَلُ فِي الدُّنْيَا وَ فِي الدِّينِ

نَادَى عَلِيٌّ بِأَمْرٍ لَسْتُ أَذْكُرُهُ***إِذْ كَانَ عَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ مُذْ حِينٍ

فَقُلْتُ حَسْبُكَ مِنْ عَذْلٍ أَبَا حَسَنٍ*** فَبَعْضُ مَا قُلْتَهُ ذَا الْيَوْمَ يَكْفِينِي

فَاخْتَرْتُ عَاراً عَلَى نَارٍ مُؤَجَّجَةٍ***مَا إِنْ يَقُومُ لَهَا خَلْقٌ مِنَ الطِّينِ

أَخَاكَ طَلْحَةَ وَسَطَ الْقَوْمِ مُنْجَدِلًا*** رُكْنَ الضَّعِيفِ وَ مَأْوَى كُلِّ مِسْكِينٍ

قَدْ كُنْتُ أَنْصُرُ أَحْيَاناً وَ يَنْصُرُنِي*** فِي النَّائِبَاتِ وَ يَرْمِي مَنْ يُرَامِينِي

حَتَّى ابْتُلِينَا بِأَمْرٍ ضَاقَ مَصْدَرُهُ*** فَأَصْبَحَ الْيَوْمَ مَا يَعْنِيهِ يَعْنِينِي

قَالَ فَأَقْبَلَ الزُّبَيْرُ عَلَى عَائِشَةَ فَقَالَ يَا أُمَّهْ وَ اللَّهِ مَا لِي فِي هَذَا بَصِيرَةٌ وَ أَنَا مُنْصَرِفٌ قَالَتْ عَائِشَةُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ فَرَرْتَ مِنْ سُيُوفِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ إِنَّهَا وَ اللَّهِ طِوَالٌ حِدَادٌ تَحْمِلُهَا فِتْيَةٌ أَنْجَادٌ

ثُمَّ خَرَجَ الزُّبَيْرُ رَاجِعاً فَمَرَّ بِوَادِي السِّبَاعِ وَ فِيهِ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ قَدِ اعْتَزَلَ فِي بَنِي تَمِيمٍ فَأُخْبِرَ الْأَحْنَفُ بِانْصِرَافِهِ فَقَالَ مَا أَصْنَعُ بِهِ إِنْ كَانَ الزُّبَيْرُ لَفَّ بَيْنَ غَارَيْنِ (۱) مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ قُتِلَ أَحَدُهُمَا بِالْآخَرِ ثُمَّ هُوَ يُرِيدُ اللَّحَاقَ بِأَهْلِهِ فَسَمِعَهُ ابْنُ جُرْمُوزٍ فَخَرَجَ هُوَ وَ رَجُلَانِ مَعَهُ وَ قَدْ كَانَ لَحِقَ بِالزُّبَيْرِ رَجُلٌ مِنْ كَلْبٍ وَ مَعَهُ غُلَامُهُ فَلَمَّا أَشْرَفَ ابْنُ جُرْمُوزٍ وَ صَاحِبَاهُ عَلَى الزُّبَيْرِ حَرَّكَ الرَّجُلَانِ رَوَاحِلَهُمَا وَ خَلَّفَا الزُّبَيْرَ وَحْدَهُ فَقَالَ لَهُمَا الزُّبَيْرُ مَا لَكُمَا هُمْ ثَلَاثَةٌ وَ نَحْنُ ثَلَاثَةٌ فَلَمَّا أَقْبَلَ ابْنُ جُرْمُوزٍ قَالَ لَهُ الزُّبَيْرُ إِلَيْكَ عَنِّي فَقَالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّنِي جِئْتُكَ أَسْأَلُكَ عَنْ أُمُورِ النَّاسِ قَالَ تَرَكْتُ النَّاسَ عَلَى الرُّكَبِ يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وُجُوهَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ قَالَ ابْنُ جُرْمُوزٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ أَشْيَاءَ أَسْأَلُكَ عَنْهَا قَالَ هَاتِ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ خَذْلِكَ عُثْمَانَ وَ عَنْ بَيْعَتِكَ عَلِيّاً وَ عَنْ نَقْضِكَ بَيْعَتَهُ وَ عَنْ إِخْرَاجِكَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَنْ صَلَاتِكَ خَلْفَ ابْنِكَ وَ عَنْ هَذِهِ الْحَرْبِ الَّذِي جَنَيْتَهَا وَ عَنْ لُحُوقِكَ بِأَهْلِكَ قَالَ أَمَّا خَذْلِي عُثْمَانَ فَأَمْرٌ قَدَّمَ اللَّهُ فِيهِ الْخَطِيئَةَ وَ أَخَّرَ فِيهِ التَّوْبَةَ وَ أَمَّا بَيْعَتِي عَلِيّاً فَلَمْ أَجِدْ مِنْهَا بُدّاً إِذْ بَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ أَمَّا نَقْضِي بَيْعَتَهُ فَإِنَّمَا بَايَعْتُهُ بِيَدِي دُونَ قَلْبِي وَ أَمَّا إِخْرَاجِي أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فَأَرَدْنَا أَمْراً وَ أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ وَ أَمَّا صَلَاتِي خَلْفَ ابْنِي فَإِنَّ خَالَتَهُ قَدَّمَتْهُ فَتَنَحَّى ابْنُ جُرْمُوزٍ وَ قَالَ قَتَلَنِيَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ.

**[ترجمه]احتجاج: نصر بن مزاحم گوید: وقتی که جنگ درگرفت و طلحه کشته شد، امیرالمومنین علیه السلام سوار بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان دو صف پیش آمد و زبیر را خواست. زبیر نزد او رفت تا جایی که گردن مرکب هر دو به یکدیگر رسید. امام فرمود: ای زبیر تو را به خدا سوگند می‌دهم مگر از رسول خدا نشنیدی که فرمود: تو ظالمانه با علی خواهی جنگید. زبیر گفت: بار خدایا بله. فرمود: پس برای چه به جنگ آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تا در میان مردم صلح برقرار کنم. زبیر در حالی که شعر زیر را می‌خواند رفت: ترک کردن اموری که عواقب سوء و نتایج ناهنجاری دارد، از جهت دنیا و آخرت ممدوح و پسندیده است،

علی به موضوعی ندا داد که آن را از خاطر برده بودم، امید که خدا عمر پدرت را به خیر دارد،

گفتم: ای اباحسن سرزنش تو کافی است. برخی از آنچه که امروز گفتی برای من کفایت می کند.

من در امروز ملامت و عار را بر آتش سخت سوزان ترجیح داده و اختیار می کنم، کجا می تواند موجودی که از خاک است در برابر آتش مقاومت کند،

برادرت طلحه در میان مردم بر زمین افتاده است. او پناه ضعیفان و مسکینان بود.

در سختی‌ها گاهی من او را یاری می‌کردم و گاهی نیز او مرا. او هر کسی که مرا با تیر می‌زد، هدف قرار می‌داد.

تا اینکه با چیزی که سینه او را به درد می‌آورد مورد امتحان قرار گرفتیم که امروز آنچه او را به رنج انداخت موجب زحمت ما شد.

راوی می گوید: زبیر نزد عایشه آمد و گفت: ای مادر به خدا سوگند در این مورد بصیرتی ندارم لذا از جنگ دست می کشم. عایشه گفت: ای اباعبدالله آیا از ضربات شمشیر علی می گریزی. زبیر گفت: به خدا قسم شمشیر او شمشیری بّرنده است که پهلوانی شجاع آن را در دست دارد.

زبیر به قصد بازگشت از جنگ خارج شد و به منطقه سباع رسید. احنف بن قیس نیز که توسط بنی تمیم طرد شده بود در آنجا بود و از انصراف او از جنگ اطلاع یافت و گفت: با این مردی که دو لشکر انبوه را بجان هم انداخته و خود پس از این همه کشتار و خونریزی بسوی وطن و خانه خویش بر می گردد چه کنم؟! ابن جُرموز آن را شنید لذا به همراه دو نفر دیگر حرکت کرد. در این حال شخصی از قبیله کلب به همراه غلام خود به زبیر پیوسته بود. وقتی ابن جرموز و دو همراهش به زبیر رسیدند، آن‌دو نفر مرکب خود را حرکت دادند و زبیر را تنها گذاشتند. زبیر گفت: شما دو نفر را چه شده است؟ آنها هم سه نفرند و ما هم سه نفریم. وقتی ابن جرموز نزدیک شد زبیر پرسید از من چه می‌خواهی؟ او گفت: ای زبیر آمده‌ام تا از تو درباره امور مردم سوال کنم. زبیر گفت: مردم را در حالی ترک کردم که با شمشیر بر صورتهای یکدیگر می‌زدند. ابن جرموز گفت: ای اباعبدالله پاسخ چیزهایی را که می‌پرسم بده. زبیر گفت: بگو. وی گفت: مرا از اینکه عثمان را خوار کردی و با علی بیعت کرده و آن را نقض نمودی و ام‌المومنین را خارج ساختی و پشت پسر خود نماز گزاردی و درباره این جنگ که به راه انداختی و اکنون در پی رفتن به سمت خانواده خود هستی باخبر کن. زبیر گفت: در مورد خوار ساختن عثمان توسط من، حادثه‌ای خطا بود که خدا پیش آورد و توبه را به تاخیر انداخت. با علی بیعت کردم چون مهاجرین و انصار با او بیعت کرده بودند و من چاره دیگری نداشتم. در مورد نقض بیعت او باید بگویم که من فقط با دست با او بیعت کرده بودم نه با قلب. ام... المومنین را خارج کردیم چون ما هدفی داشتیم و خدا چیزی غیر از آن را تقدیر نمود. به این علت پشت پسر خود نماز خواندم که خاله‌اش وی را امام جماعت قرار داده بود. ابن جرموز کناری رفت و گفت: اگر تو را نکشم خدا مرا هلاک کند.

**[ترجمه]

توضیح

قال ابن الأثیر فی ماده غور من کتاب النهایه فی حدیث علی علیه السلام یوم الجمل ما ظنک بامرئ جمع بین هذین الغارین أی

۱- هذا هو الصواب، و فی الأصل: «کف».

الجیشین و الغار الجماعه هکذا أخرجه أبو موسی فی الغین و الواو و ذکره الهروی فی الغین و الیاء و قال و منه حدیث الأحنف قال فی الزبیر منصرفه من الجمل ما أصنع به إن کان جمع بین غارین ثم ترکهم.

و الجوهری ذکره فی الواو و الواو و الیاء متقاربان فی الانقلاب.

**[ترجمه]ابن اثیر در توضیح ماده «غور» در کتاب النهایه با ذکر حدیثی از علی علیه السلام در جنگ جمل می‌نویسد: «ما ظنک بامرئ جمع بین هذین الغارین: در باره شخصی که این دو لشگر را اینجا گرد آورده چه فکر می کنی؟»

ص: ۱۹۹

الغارین یعنی دو لشگر. الغار یعنی گروه. همچنین ابوموسی در ماده غین و واو چنین آورده است. هروی در ماده غین و یاء می گوید: در این باره می‌توان به سخن احنف اشاره کرد که به زبیر که در حال انصراف از جنگ جمل بود گفت: با او که این دو لشگر را جمع کرده و سپس آنان را ترک کرده چه باید بکنم. جوهری آن را در ماده واو و واو و یاء که در تغییرات نزدیک هم هستند آورده است .

**[ترجمه]

«۱۴۹»

(۱)

ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّهُ جِی ءَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ بِرَأْسِ الزُّبَیْرِ وَ سَیْفِهِ فَتَنَاوَلَ سَیْفَهُ وَ قَالَ طَالَمَا جَلَا بِهِ الْکَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَکِنَّ الْحَیْنَ وَ مَصَارِعَ السَّوْءِ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۲ - احتجاج طبرسی: سر زبیر و شمشیر وی را برای امیرالمومنین علیه السلام آوردند. امام شمشیر او را گرفت و فرمود: این شمشیر چه غم‌ها و سختی‌هایی را از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله زدوده بود اما در رکاب بدی‌ها هلاک گردید.

**[ترجمه]

بیان

الحین بالفتح الهلاک أی الهلاک المعنوی أو أجل الموت.

**[ترجمه]«الحین»: با فتحه یعنی هلاکت یعنی هلاکت معنوی یا مرگ.

**[ترجمه]

«۱۵۰»

(۲)

ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا مَرَّ عَلَی طَلْحَهَ بَیْنَ الْقَتْلَی قَالَ أَقْعِدُوهُ فَأُقْعِدَ فَقَالَ إِنَّهُ کَانَتْ لَکَ سَابِقَهٌ لَکِنَّ الشَّیْطَانَ دَخَلَ مَنْخِرَیْکَ فَأَوْرَدَکَ النَّارَ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۲ - احتجاج طبرسی: وقتی که امیرالمومنین علیه السلام در میان کشتگان به جسد طلحه برخورد فرمود: او را بنشانید. نشاندند فرمود: تو در اسلام سابقه طولانی داشتی اما شیطان وارد مغز تو شد و تو را به سوی جهنم کشاند.

**[ترجمه]

«۱۵۱»

(۳)

ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّهُ مَرَّ عَلَیْهِ فَقَالَ هَذَا النَّاکِثُ بَیْعَتِی وَ الْمُنْشِئُ لِلْفِتْنَهِ فِی الْأُمَّهِ وَ الْمُجْلِبُ عَلَیَّ وَ الدَّاعِی إِلَی قَتْلِی وَ قَتْلِ عِتْرَتِی أَجْلِسُوا طَلْحَهَ فَأُجْلِسَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا طَلْحَهَ بْنَ عُبَیْدِ اللَّهِ لَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِی رَبِّی حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَکَ رَبُّکَ حَقّاً ثُمَّ قَالَ أَضْجِعُوا طَلْحَهَ وَ سَارَ فَقَالَ بَعْضُ مَنْ کَانَ مَعَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُکَلِّمُ طَلْحَهَ بَعْدَ قَتْلِهِ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعَ کَلَامِی کَمَا سَمِعَ أَهْلُ الْقَلِیبِ کَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ بَدْرٍ وَ هَکَذَا فَعَلَ علیه السلام بِکَعْبِ بْنِ سُورٍ لَمَّا مَرَّ بِهِ قَتِیلًا وَ قَالَ هَذَا الَّذِی خَرَجَ عَلَیْنَا فِی عُنُقِهِ الْمُصْحَفُ یَزْعُمُ أَنَّهُ نَاصِرُ أُمِّهِ یَدْعُو النَّاسَ إِلَی مَا فِیهِ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ مَا فِیهِ ثُمَّ اسْتَفْتَحَ وَ خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنِیدٍ أَمَّا إِنَّهُ دَعَا اللَّهَ أَنْ یَقْتُلَنِی فَقَتَلَهُ اللَّهُ.

ص: ۲۰۰

---

۱ - ۱۴۹- رواه الطبرسیّ فی عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علی الزبیر ... و طلحه» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۲، ط بیروت.

۲ - ۱۴۹- رواه الطبرسیّ فی عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علی الزبیر ... و طلحه» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۲، ط بیروت.

۳ - ۱۴۹- رواه الطبرسیّ فی عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علی الزبیر ... و طلحه» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۲، ط بیروت.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۲ - احتجاج: امیرالمومنین علیه السلام به جسد طلحه برخورد و فرمود: این شخص بیعت مرا شکست و در میان امت اسلام فتنه بر پا کرد و مردم را برای مبارزه با من و قتل من و خاندانم جمع کرد. طلحه را بنشانید. نشاندند. امیرالمومنین فرمود: ای طلحه بن عبیدالله، آنچه که خدایم به من وعده داده بود حق بود و آیا آنچه که خدایت به تو وعده داده بود حق بود؟. سپس فرمود: طلحه را دفن کنید. و سپس به راه خود ادامه داد. برخی از افرادی که همراه امام بودند از او پرسیدند: آیا با طلحه پس از کشته شدندش صحبت می‌کنی؟ فرمود: به خدا قسم او سخن مرا شنید همان‌طور که افرادی که در چاه بدر بودند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند. حضرت چنین چیزی را در مورد کعب بن سور نیز انجام داد. وقتی او کشته شده بود امیرالمومنین علیه السلام بر او گذر کرد و فرمود: این فرد در حالی به جنگ با ما آمد که بر گردنش قرآن آویخته و گمان می‌کرد حامی و یاور عایشه است و مردم را به آنچه که در آن آمده دعوت می‌کند اما نمی‌دانست در آن چیست، سپس از خدا طلب گشایش و پیروزی کرد و هر زورگوی لجوجی نومید شد (اشاره به آیه مبارکه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنید»). او از خدا خواست که ما را بکُشد اما خداوند خود او را کشت .

ص: ۲۰۰

**[ترجمه]

«۱۵۲»

(۱)

الْکَافِیَهُ فِی إِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ رَوَی خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: مَرَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی طَلْحَهَ وَ هُوَ صَرِیعٌ فَقَالَ أَجْلِسُوهُ فَأُجْلِسَ فَقَالَ أَمَ وَ اللَّهِ لَقَدْ کَانَتْ لَکَ صُحْبَهٌ وَ لَقَدْ شَهِدْتَ وَ سَمِعْتَ وَ رَأَیْتَ وَ لَکِنَّ الشَّیْطَانَ أَزَاغَکَ وَ أَمَالَکَ فَأَوْرَدَکَ جَهَنَّمَ.

أقول: و أورد الأخبار السابقه بأسانید عن الباقر علیه السلام و غیره ترکناها حذرا عن الإطناب.

**[ترجمه] - . شیخ مفید در کتاب کافیه آن را روایت کرده است. - کافیه فی ابطال توبه الخاطئه: امیرالمومنین علیه السلام بر طلحه که کشته شده بود برخورد کرد و فرمود: او را بنشانید. او را نشاندند. فرمود: به خدا قسم تو حق سابقه هم‌نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله داری و خود شاهد نزول وحی بودی و آن را شنیدی و با چشمان خود دیدی. اما شیطان تو را گمراه ساخت و منحرف کرد و به سوی جهنم کشاند.

می‌گویم: روایات فوق به نقل از امام باقر علیه السلام و غیر ایشان آورده شده است که جهت اطاله کلام از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

**[ترجمه]

«۱۵۳»

(۲)

ج، الإحتجاج رُوِیَ: أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَکَمِ هُوَ الَّذِی قَتَلَ طَلْحَهَ بِسَهْمٍ رَمَاهُ بِهِ:

وَ رُوِیَ أَیْضاً: أَنَّ مَرْوَانَ یَوْمَ الْجَمَلِ کَانَ یَرْمِی بِسِهَامِهِ فِی الْعَسْکَرَیْنِ مَعاً وَ یَقُولُ مَنْ أَصَبْتُ مِنْهُمَا فَهُوَ فَتْحٌ لِقِلَّهِ دِینِهِ وَ تُهَمَتِهِ لِلْجَمِیعِ وَ قِیلَ إِنَّ اسْمَ الْجَمَلِ الَّذِی رَکِبَتْهُ یَوْمَ الْجَمَلِ عَائِشَهُ عَسْکَرٌ وَ رُئِیَ مِنْهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ کُلُّ عَجَبٍ لِأَنَّهُ کُلَّمَا أُبِینَ مِنْهُ قَائِمَهٌ مِنْ قَوَائِمِهِ ثَبَتَ عَلَی أُخْرَی حَتَّی نَادَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اقْتُلُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ شَیْطَانٌ وَ تَوَلَّی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ وَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا عَقْرَهُ بَعْدَ طُولِ دُعَائِهِ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۴ - احتجاج: مروان بن حکم طلحه را با تیری که به سوی وی پرتاب کرد کشت. همچنین نقل شده است که مروان در جنگ جمل در هر دو لشگر اقدام به تیراندازی می‌کرد و به علت ضعف ایمان و کافر دانستن همگان می‌گفت: هر کسی را که از طرفین بکُشم پیروزی است. گفته شده است که شتری که عایشه به آن سوار شده بود عسکر نام داشت و چیزهای بسیار شگفت انگیزی در آن روز از آن مشاهده شد. وقتی‌که یکی از پاهای آن را قطع می‌کردند بر روی پای دیگرش می‌ایستاد تا اینکه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: آن شتر را بکُشید که شیطان است. محمد بن ابوبکر و عمار بن یاسر رحمه الله علیهما پس از قطع اعضا و خونریزی طولانی، اقدام به کشتن آن کردند.

**[ترجمه]

«۱۵۴»

ج، الإحتجاج رُوِیَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا کَانَ یَوْمُ الْجَمَلِ وَ قَدْ رُشِقَ هَوْدَجُ عَائِشَهَ بِالنَّبْلِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا أَرَانِی إِلَّا مُطَلِّقَهَا فَأَنْشُدُ اللَّهَ رَجُلًا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ یَا عَلِیُّ أَمْرُ نِسَائِی بِیَدِکَ مِنْ بَعْدِی لَمَّا قَامَ فَشَهِدَ فَقَامَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ رَجُلًا فِیهِمْ بَدْرِیَّانِ فَشَهِدُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ یَا عَلِیُّ أَمْرُ نِسَائِی بِیَدِکَ مِنْ بَعْدِی

ص: ۲۰۱

۱- ۱۵۲- رواه الشیخ المفید فی کتاب الکافیه.

۲- ۱۵۳- رواه الطبرسیّ فی عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام علی الزبیر ...وطلحه » من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۴.

قَالَ فَبَكَتْ عَائِشَهُ عِنْدَ ذَلِكَ حَتَّى سَمِعُوا بُكَاءَهَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَقَدْ أَنْبَأَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِنَبَإٍ وَ قَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ یَمُدُّکَ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُسَوِّمِینَ.

**[ترجمه]احتجاج: چون در جنگ جمل هودج عایشه را تیر باران کردند، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند هیچ راهی جز اینکه پس از طلاق او را از منصب امّ المؤمنینی خلع کنم ندارم، سپس روی به جماعت نموده و فرمود: همه شما را به خدا قسم می دهم که اگر این سخن پیامبر که فرمود: «ای علیّ طلاق زنان من (خلع از منصب امّ المؤمنینی) پس از من بدست تو است» را شنیده است برخاسته و گواهی دهد، در این هنگام سیزده مرد که دو نفر آنان از اصحاب بدر بودند بر صحّت این حدیث شهادت دادند.

ص: ۲۰۱

سپس با دیدن این صحنه عایشه گریه کرد به طوری که صدای گریه اش را همه شنیدند. در آن روز امیرالمومنین علیه السّلام فرمود: روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مرا از ماجرایی آگاه ساخت و فرمود: خداوند متعال تو را در روز جمل با پنج هزار فرشته نشاندار و مخصوص تأیید و یاری می فرماید.

**[ترجمه]

بیان

رشقه رماه بالسهام و النبل السهام العربیه و لا واحد لها من لفظها فلا یقال نبله ذکرهما فی النهایه.

**[ترجمه]«رشق»: با تیر و نیزه عربی بر کسی زدن. از لفظ خود مفرد ندارد و گفته نمی‌شود «نبله». این نکته در النهایه آمده است.

**[ترجمه]

«۱۵۵»

(۱)

ج، الإحتجاج عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: کُنْتُ وَاقِفاً مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَوْمَ الْجَمَلِ فَجَاءَ رَجُلٌ حَتَّی وَقَفَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کَبَّرَ الْقَوْمُ وَ کَبَّرْنَا وَ هَلَّلَ الْقَوْمُ وَ هَلَّلْنَا وَ صَلَّی الْقَوْمُ وَ صَلَّیْنَا فَعَلَی مَا نُقَاتِلُهُمْ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی کِتَابِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَیْسَ کُلَّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِی کِتَابِهِ أَعْلَمُهُ فَعَلِّمْنِیهِ فَقَالَ علیه السلام مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِی سُورَهِ الْبَقَرَهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَیْسَ کُلَّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِی سُورَهِ الْبَقَرَهِ أَعْلَمُهُ فَعَلِّمْنِیهِ فَقَالَ علیه السلام هَذِهِ الْآیَهُ تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ وَ لکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لکِنَّ

اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ فَنَحْنُ الَّذِى آمَنَّا وَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَقَالَ الرَّجُلُ كَفَرَ الْقَوْمُ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ.

ص: ۲۰۲

---

۱ - ۱۵۴- ۱۵۵- رواهما الطبرسىّ رحمه اللّه فى كتاب الاحتجاج فى عنوان: «احتجاج أمير المؤمنين على الزبير ...» و احتجاجه بعد دخوله البصره، من كتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۴ و ۱۷۰. والحديث: (۱۳۶) رواه أيضا الطوسى فى الحديث (۴۰) من الجزء السابع من أماليه ص ۲۰۰.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۴ و ۱۷۰، امالی طوسی: ۲۰۰ - احتجاج: از اصبغ بن نباته نقل است که گفت: من در روز جمل نزد أمير المؤمنين عليه السّلام ايستاده بودم که مردی نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر مؤمنان این مردم با ما در گفتن تکبیر (اللّه أكبر) و تهليل (لا إله إلّا اللّه) و اقامه نماز همراهند، پس روی چه اصلی با آنان می جنگیم؟ حضرت فرمود: بنا بر آیه ای که در قرآن است، گفت: ای أمير مؤمنان ما به تمام آيات قرآن احاطه نداريم، آن کدام آیه است؟ فرمود: آیه ای که در سوره بقره است، گفت: ای امیر مؤمنان، تمام آیات سوره بقره را نمی دانیم منظور شما کدام آیه است؟ فرمود: آیه: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ» - . بقره / ۲۵۳ - {آن پیامبران، برخی شان را بر برخی برتری دادیم؛ از ایشان فردی بود که خدا با وی سخن گفت، و برخی شان را پایه ها بالا برد؛ و عیسی پسر مریم را حجّت ها و نشانه های روشن دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) نیرومند گردانیدیم، و اگر خدا می خواست آنان که پس از ایشان بودند بعد از آنکه نشانه های روشن به آنان رسید با یک دیگر پیکار نمی کردند، و لیکن اختلاف کردند، از آنان فردی بود که ایمان داشت و فردی بود که کافر شد؛ و اگر خدا می خواست با هم پیکار نمی کردند و لیکن خدا آنچه خواهد می کند}، پس مراد از اهل ایمان در آیه ما هستیم و کافران، دشمنان و مخالفین ما را تشکیل می دهند. پس آن مرد گفت: به خدای کعبه که این مردم کافر شدند. سپس بر آنان یورش برده تا به شهادت رسید رضوان اللّه علیه.

**[ترجمه]

«۱۵۶»

(۱)

ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّلَّالِ عَنْ يَحْيَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمُزَنِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الطَّوِيلِ وَ عَمَّارِ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو عُثْمَانَ الْبَجَلِيُّ مُؤَذِّنُ بَنِي قُصَيٍّ قَالَ بُكَيْرٌ أَذَّنَ لَنَا أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً عليه السلام يَقُولُ يَوْمَ الْجَمَلِ وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ثُمَّ حَلَفَ حِينَ قَرَأَهَا أَنَّهُ مَا قُوتِلَ أَهْلُهَا مُنْذُ نَزَلَتْ حَتَّى الْيَوْمِ قَالَ بُكَيْرٌ فَسَأَلْتُ عَنْهَا أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ صَدَقَ الشَّيْخُ هَكَذَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَكَذَا كَانَ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱۳۰ و ۱۴۷ و ۱۳۷، و حدیث اول را بحرانی از او و از مفید در البرهان ۲: ۱۰۷ نقل کرده است. - امالی شیخ طوسی: با سند از بُکَیر: مردی چهل ساله به ما خبر داد: از علی (علیه لسلام) در جنگ جمل شنیدم که فرمود: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ - {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} سپس سوگند یاد کرد که با افراد مورد اشاره این آیه از زمان نزول آن تاکنون جنگی صورت نگرفته است. بُکَیر می گوید: در مورد آن از امام باقر علیه السلام پرسیدم که فرمود: شیخ راست

می گوید چرا که علی علیه السلام اینگونه فرمود.

**[ترجمه]

«۱۵۷»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَرْزُبَانِیِّ عَنْ أَبِی دُرَیْدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الطَّلْحِیِّ قَالَ قَالَ الْأَصْمَعِیُّ وَلَّی عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ كَعْبَ بْنَ سُورٍ قَضَاءَ الْبَصْرَهِ وَ كَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّهُ حَضَرَ مَجْلِسَ عُمَرَ فَجَاءَتِ امْرَأَهٌ فَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ زَوْجِی صَوَّامٌ قَوَّامٌ فَقَالَ عُمَرُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلُ صَالِحٌ لَيْتَنِی كُنْتُ كَذَا فَرَدَّتْ عَلَيْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ عُمَرُ كَمَا قَالَ فَقَالَ كَعْبُ بْنُ سُورٍ الْأَزْدِیُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا تَشْكُو زَوْجَهَا بِخَيْرٍ وَ لَكِنْ تَقُولُ إِنَّهَا لَا حَظَّ لَهَا مِنْهُ فَقَالَ عَلَیَّ بِزَوْجِهَا فَأُتِیَ بِهِ فَقَالَ مَا بَالُهَا تَشْكُوكَ وَ مَا رَأَيْتُ أَكْرَمَ شَكْوَی مِنْهَا قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّی امْرُؤٌ أَفْزَعَنِی مَا قَدْ نَزَلَ فِی الْحِجْرِ وَ النَّحْلِ وَ فِی السَّبْعِ الطِّوَالِ فَقَالَ لَهُ كَعْبٌ إِنَّ لَهَا عَلَيْكَ حَقّاً يَا بَعْلُ فَأَوْفِهَا الْحَقَّ وَ صُمْ وَ صَلِّ فَقَالَ عُمَرُ لِكَعْبٍ اقْضِ بَيْنَهُمَا قَالَ نَعَمْ أَحَلَّ اللَّهُ لِلرِّجَالِ أَرْبَعاً فَأَوْجَبَ لِكُلِّ وَاحِدَهٍ لَيْلَهً فَلَهَا مِنْ كُلِّ أَرْبَعِ لَيَالٍ لَيْلَهٌ وَ يَصْنَعُ بِنَفْسِهِ فِی الثَّلَاثِ مَا شَاءَ فَأَلْزَمَهُ ذَلِكَ

---

۱ - ۱۵۶- ۱۵۸ رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه مقامه فی الحدیث: (۱۹- ۲۰ و ۳۶) من الجزء (۵) من أمالیه ص ۱۳۰ و ۱۴۷ و ۱۳۷. والأول رواه عنه وعن الشیخ المفید السید البحرانی فی تفسیر الآیه: (۱۲) من سوره التوبه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۰۷، ط ۳.

وَ قَالَ عُمَرُ لِكَعْبٍ اخْرُجْ قَاضِیاً عَلَى الْبَصْرَهِ فَلَمْ یَزَلْ عَلَیْهَا حَتَّى قُتِلَ عُثْمَانُ فَلَمَّا كَانَ یَوْمُ الْجَمَلِ خَرَجَ مَعَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ فِی عُنُقِهِ مُصْحَفٌ فَقُتِلَ هُوَ یَوْمَئِذٍ وَ ثَلَاثَهُ إِخْوَهٍ لَهُ أَوْ أَرْبَعَهٌ فَجَاءَتْ أُمُّهُمْ فَوَجَدَتْهُمْ فِی الْقَتْلَى فَحَمَلَتْهُمْ وَ جَعَلَتْ تَقُولُ:

أَیَا عَیْنُ أَبْكِی بِدَمْعٍ سَرَبٍ***عَلَى فِتْیَهٍ مِنْ خِیَارِ الْعَرَبِ

فَمَا ضَرَّهُمْ غَیْرُ حَیْنِ النُّفُوسِ***وَ أَیُّ امْرِئٍ لِقُرَیْشٍ غَلَبَ

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: عمر بن خطاب، کعب بن سور را به منصب قضاوت بصره گمارد و علت آن این بود که روزی کعب در مجلس عمر حاضر بود، زنی وارد شد و گفت: ای امیرالمومنین، شوهر من بسیار روزه می‌دارد و بسیار نماز می گزارد. عمر گفت: این مرد، مرد صالحی است ای کاش من هم مثل او بودم. زن شکایت خود را مجدداً بیان کرد و عمر همان پاسخ را گفت. کعب بن سور ازدی گفت: ای امیرالمومنین این زن به نیکی از شوهر خود شکایت می کند اما می گوید که لذتی از وی نمی‌برد. عمر گفت: شوهر او را نزد من بیاورید. شوهر زن را آوردند. عمر گفت: چه کرده‌ای که از تو شکایت می کند؟ که من شکایت و گلایه‌ای از آن گرامی‌تر ندیده بودم. آن مرد گفت: ای امیرالمومنین سوره حجر و نحل و حمد مرا به جزع و فزع واداشته است. کعب گفت: ای مرد او حقی بر گردن تو دارد که باید آن را ادا کنی و روزه بدار و نماز هم بجای بیاور. عمر گفت: میان آن‌دو قضاوت کن. کعب گفت: بله خداوند برای مرد چهار همسر را حلال کرده است که همراهی با هر کدام را در هر چهار شب یک‌بار واجب فرموده است. لذا این مرد در سه شب باقی‌مانده هر کاری خواست انجام دهد. عمر وی را ملزم به این عمل کرد

ص: ۲۰۳

و به کعب گفت: برای منصب قضاوت بصره به این شهر برو. کعب تا زمان کشته شدن عثمان در این منصب بود و در جنگ جمل در حالی‌که قرآنی بر گردن آویخته بود در صف اصحاب جمل پا به جنگ گذاشت. وی به همراه سه و یا چهار برادرش کشته شد. مادر آنان آمد و اجسادشان را در میان کشته شدگان یافت و گفت:

ای چشم همانند آبی که از ظرف ریخته شود بر بهترین جوانان عرب اشک بریز.

جز مرگ چیزی به آنان آسیب نرساند. چه کسی از قریش آنان را شکست داد؟

**[ترجمه]

«۱۵۸»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَخِیهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ عِیسَى قَالَ: لَمَّا اصْطَفَّ النَّاسُ لِلْحَرْبِ بِالْبَصْرَهِ خَرَجَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ فِی صَفِّ أَصْحَابِهِمَا فَنَادَى أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ الزُّبَیْرَ بْنَ الْعَوَّامِ فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ادْنُ مِنِّی لِأُفْضِیَ إِلَیْكَ بِسِرٍّ عِنْدِی فَدَنَا مِنْهُ حَتَّى اخْتَلَفَتْ

أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ نَشَدْتُکَ اللَّهَ إِنْ ذَکَّرْتُکَ شَيْئاً فَذَکَرْتَهُ أَ مَا تَعْتَرِفُ بِهِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَقَالَ أَ مَا تَذْکُرُ يَوْماً کُنْتَ مُقْبِلًا عَلَيَّ بِالْمَدِينَهِ تُحَدِّثُنِی إِذْ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَرَآکَ مَعِی وَ أَنْتَ تَبَسَّمُ إِلَيَّ فَقَالَ لَکَ يَا زُبَيْرُ أَ تُحِبُّ عَلِيّاً فَقُلْتَ وَ کَيْفَ لَا أُحِبُّهُ وَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ مِنَ النَّسَبِ وَ الْمَوَدَّهِ فِی اللَّهِ مَا لَيْسَ لِغَيْرِهِ فَقَالَ إِنَّکَ سَتُقَاتِلُهُ وَ أَنْتَ لَهُ ظَالِمٌ فَقُلْتَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِکَ فَنَکَسَ الزُّبَيْرُ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ إِنِّی أُنْسِيتُ هَذَا الْمَقَامَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ دَعْ هَذَا أَ فَلَسْتَ بَايَعْتَنِی طَائِعاً قَالَ بَلَى قَالَ أَ فَوَجَدْتَ مِنِّی حَدَثاً يُوجِبُ مُفَارَقَتِی فَسَکَتَ ثُمَّ قَالَ لَا جَرَمَ وَ اللَّهِ لَا قَاتَلْتُکَ وَ رَجَعَ مُتَوَجِّهاً نَحْوَ الْبَصْرَهِ فَقَالَ لَهُ طَلْحَهُ مَا لَکَ يَا زُبَيْرُ مَا لَکَ تَنْصَرِفُ عَنَّا سَحَرَکَ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ لَا وَ لَکِنْ ذَکَّرَنِی مَا کَانَ أَنْسَانِيهِ الدَّهْرُ وَ احْتَجَّ عَلَيَّ بِبَيْعَتِی لَهُ فَقَالَ لَهُ طَلْحَهُ لَا وَ لَکِنْ جَبُنْتَ وَ انْتَفَخَ سَحْرُکَ

ص: ۲۰۴

فَقَالَ الزُّبَيْرُ لَمْ أَجْبُنْ وَ لَكِنْ أَذْكِرْتُ فَذَكَرْتُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ يَا أَبَهْ جِئْتَ بِهَذَيْنِ الْعَسْكَرَيْنِ الْعَظِيمَيْنِ حَتَّى إِذَا اصْطَفَّا لِلْحَرْبِ قُلْتَ أَتْرُكُهُمَا وَ أَنْصَرِفُ فَمَا تَقُولُ قُرَيْشٌ غَداً بِالْمَدِينَهِ اللَّهَ اللَّهَ يَا أَبَتِ لَا تُشْمِتِ الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَشِنْ نَفْسَكَ بِالْهَزِيمَهِ قَبْلَ الْقِتَالِ قَالَ يَا بُنَيَّ مَا أَصْنَعُ وَ قَدْ حَلَفْتُ لَهُ بِاللَّهِ أَنْ لَا أُقَاتِلَهُ قَالَ لَهُ فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَ لَا تُفْسِدْ أَمْرَنَا فَقَالَ الزُّبَيْرُ عَبْدِی مَكْحُولٌ حُرٌّ لِوَجْهِ اللَّهِ كَفَّارَهً لِيَمِينِي ثُمَّ عَادَ مَعَهُمْ لِلْقِتَالِ فَقَالَ هَمَّامٌ الثَّقَفِيُّ فِی فِعْلِ الزُّبَيْرِ وَ مَا فَعَلَ وَ عِتْقِهِ عَبْدَهُ فِی قِتَالِ عَلِيٍّ عليه السلام (۱)

أَ يُعْتِقُ مَكْحُولًا وَ يَعْصِی نَبِيَّهُ*** لَقَدْ تَاهَ عَنْ قَصْدِ الْهُدَی ثُمَّ عُوِّقَ

أَ يَنْوِی بِهَذَا الصِّدْقَ وَ الْبِرَّ وَ التُّقَی*** سَيَعْلَمُ يَوْماً مَنْ يَبَرُّ وَ يَصْدُقُ

لَشَتَّانَ مَا بَيْنَ الضَّلَالِ وَ الْهُدَی*** وَ شَتَّانَ مَنْ يَعْصِی النَّبِيَّ وَ يُعْتِقُ

وَ مَنْ هُوَ فِی ذَاتِ الْإِلَهِ مُشَمِّرٌ*** يُكَبِّرُ بِرّاً رَبَّهُ وَ يَصْدُقُ

أَ فِی الْحَقِّ أَنْ يَعْصِیَ النَّبِيَّ سَفَاهَهً***وَ يُعْتِقَ مِنْ عِصْيَانِهِ وَ يُطَلِّقَ

كَدَافِقِ مَاءٍ لِلسَّرَابِ يَؤُمُّهُ***أَلَا فِی ضَلَالٍ مَا يَصُبُّ وَ يَدْفُقُ

۱۵۹ (۲)

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: وقتی که مردم صفوف خود را برای جنگ در بصره آراستند، طلحه و زبیر در صف لشگریان خود پا به میدان گذاشتند. امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام با صدای بلند به زبیر فرمود: ای اباعبدالله، نزد من بیا تا رازی را با تو در میان بگذارم. زبیر نزد امام آمد تا جایی که گردن مرکب آن‌دو به هم رسیدند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تو را قسم می‌دهم اگر موضوعی را به تو یادآوری کنم تائید خواهی کرد؟ زبیر گفت: بله. امام فرمود: آیا به یاد نداری آن روزی را که آمدی مدینه با من سخن بگویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد و تو را دید که با من هستی و به من تبسّم می‌کنی. به تو فرمود: ای زبیر آیا علی را دوست داری؟ گفتی: چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی‌که من با او هم خویشاوند هستم که با هیچ کس دیگر این نسبت را ندارم؟ پیامبر فرمود: تو ظالمانه با او خواهی جنگید. تو گفتی: از آن حادثه به خدا پناه می‌برم. زبیر سر به زیر انداخت و گفت: من آن را فراموش کرده‌ام. امیرالمومنین فرمود: دست از این کار بردار مگر تو با میل و رغبت با من بیعت نکردی؟ زبیر گفت: بله. امام فرمود: پس آیا از من کاری سر زده که مستحق فاصله گرفتن شده‌ام؟ گفت: به خدا سوگند که با تو نخواهم جنگید. سپس به قصد بصره به‌راه افتاد. طلحه به او گفت: ای زبیر چه شده است که از جنگ منصرف شدی؟ آیا پسر ابی‌طالب تو را جادو کرد. زبیر گفت: نه اما او چیزی را که مدت‌ها فراموش کرده بودم به من یادآوری کرد و با بیعتی که با او کرده بودم بر من حجت آورد. طلحه گفت: نه، بلکه ترسیده‌ای و جادو شده‌ای.

ص: ۲۰۴

زبیر گفت: من نترسیده‌ام. چیزی به من یادآوری شد و من نیز آن را به خاطر آوردم. عبدالله به زبیر گفت: ای پدر دو لشگر

بزرگ را به اینجـا آورده‌ای و اکنون که برای جنگ آماده شـده‌انـد می گویی: می‌روم و از جنگ دست می کشم؟! فردا قریش در مـدینه چه می گوینـد؟! تو را به خـدا ای پـدر دشـمن را شـاد نکن و قبل از جنگ خود را در موضع شـکست قرار نـده. زبیر گفت: ای پسـرم چنین نخواهم کرد چون به خـدا قسم یاد کرده‌ام که با او نجنگم. عبدالله گفت: در قبال سوگند خود کفّاره‌ای بـده و کـار مـا را خراب نکن. زبیر گفت: این غلام من به عنوان کفاره سوگنـدَم در راه خـدا آزاد است. سـپس برای جنگ به آنان ملحق شد.

همام ثقفی درباره این عمل زبیر و آزاد کردن غلامش در جنگ با علی علیه السلام می گوید:

آیا غلامی را آزاد می کند و برخلاف فرموده پیامبر عمل می کند. او از راه هدایت قدم در گمراهی نهاد.

آیـا بـا این کار خود در پی صـداقت و نیکی و تقواست. روزی خواهـد فهمیـد که چه کسـی نیکی کرده و چه کسـی صـداقت داشته است.

میان هدایت و گمراهی و همچنین برخلاف امر پیامبر عمل کردن و فرمان‌بری او تفاوت وجود دارد.

صادق و نیکوکار آن کسی است که برای جلب رضایت الهی بکوشد.

آیا این حق است که از روی حماقت از امر پیامبر سرپیچی شود و برای این سرپیچی غلامی را آزاد کند؟ چنین شخصی همانند فردی است که در سراب در پی آب است در حالی که در گمراهی و بیهودگی گام برمی‌دارد.

**[ترجمه]

«۱۵۹»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ عَنِ الْمَسْعُودِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْعَنَزِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی ابْنُ عَمِّی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَنَزِیُّ قَالَ:

ص: ۲۰۵

۱- کذا فی ط الکمبانی من البحار، و جمله «حیث یقول» غیر موجوده فی أمالی الشیخ.

۲- ۱۵۹- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۱۰) من الجزء الثامن من أمالیه:ج ۱، ص ۲۱۳.

إِنَّا لَجُلُوسٌ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يَوْمَ الْجَمَلِ إِذْ جَاءَهُ النَّاسُ يَهْتِفُونَ بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ نَالَنَا النَّبْلُ وَ النُّشَّابُ فَسَكَتَ ثُمَّ جَاءَ آخَرُونَ فَذَكَرُوا مِثْلَ ذَلِکَ فَقَالُوا قَدْ جُرِحْنَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا قَوْمِ مَنْ يَعْذِرُنِی مِنْ قَوْمٍ يَأْمُرُونَنِی بِالْقِتَالِ وَ لَمْ يَنْزِلْ بَعْدُ الْمَلَائِکَهُ فَقَالَ الْعَنَزِيُّ إِنَّا لَجُلُوسٌ وَ مَا نَرَی رِيحاً وَ لَا نُحِسُّهَا إِذْ هَبَّتْ رِيحٌ طَيِّبَهٌ مِنْ خَلْفِنَا وَ اللَّهِ لَوَجَدْتُ بَرْدَهَا بَيْنَ كَتِفَيَّ مِنْ تَحْتِ الدِّرْعِ وَ الثِّيَابِ قَالَ فَلَمَّا هَبَّتْ صَبَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ دِرْعَهُ ثُمَّ قَامَ إِلَی الْقَوْمِ فَمَا رَأَيْتُ فَتْحاً كَانَ أَسْرَعَ مِنْهُ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۲۱۳ - امالی شیخ طوسی: به نقل از ابوعبدالله عنزی:

ص: ۲۰۵

من در روز جنگ جمل نزد علی بن ابی‌طالب نشسته بودم گروهی از مردم آمدند و گفتند: ای امیر مومنان از دشمن به سمت ما تیر و نیزه پرتاب شده است. امام سکوت کرد. گروهی دیگر آمدند و همانند آن را تکرار کردند و گفتند: برخی از افراد ما زخمی شده‌اند. علی علیه السلام فرمود: چه کسی مرا از جنگ با این قوم معذور می دارد، حال آنکه هنوز فرشتگان فرود نیامده‌اند؟!. عنزی می گوید: من هنوز نزد علی علیه السلام نشسته بودم هیچ بادی نمی‌وزید. ناگهان از پشت ما باد خنکی وزیدن گرفت. به خدا قسم خنکایی آن باد را با جان خود در زیر لباس و زره احساس کردم. وقتی این باد وزید، امیرالمومنین زره خود را درآورد و فرمود: به خدا قسم پیروزی و نصرتی به این سرعت ندیده بودم.

**[ترجمه]

«۱۶۰»

(۱)

یج، الخرائج و الجرائح عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْغَنَوِيِّ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . راوندی در خرائج آن را روایت کرده است. - خرائج و جرائح: همانند آن را ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۱۶۱»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سَعِيدٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی الْبُهْلُولِ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِيدِ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ التَّيْمِيِّ عَنْ ثَابِتٍ مَوْلَی أَبِی ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ عَلِيٍّ يَوْمَ الْجَمَلِ فَلَمَّا رَأَيْتُ عَائِشَهَ وَاقِفَهً دَخَلَنِی مِنَ الشَّکِّ بَعْضُ مَا يَدْخُلُ النَّاسَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ كَشَفَ اللَّهُ ذَلِکَ عَنِّی فَقَاتَلْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ أَتَيْتُ بَعْدَ ذَلِکَ أُمَّ سَلَمَهَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و رَحِمَهَا اللَّهُ فَقَصَصْتُ عَلَيْهَا قِصَّتِی

فَقَالَتْ كَيْفَ صَنَعْتَ حِينَ طَارَتِ الْقُلُوبُ مَطَايِرَهَا قَالَ قُلْتُ إِلَى أَحْسَنِ ذَلِكِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَشَفَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِّى ذَلِكِ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَاتَلْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قِتَالًا شَدِيداً فَقَالَتْ أَحْسَنْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

ص: ۲۰۶

۱- ۱۶۰- رواه القطب الراوندىّ رحمه اللّه فى الحديث من كتاب الخرائج.

۲- ۱۶۱- رواه الشيخ الطوسىّ رفع اللّه مقامه فى الحديث: (۳۷) من الجزء (۱۶) من أماليه:ج ۱، ص ۴۷۴.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۴۷۴ - امالی شیخ طوسی: به نقل از ثابت غلام ابوذر رحمت الله علیه: در رکاب علی علیه السلام شاهد جنگ جمل بودم. وقتی عایشه را در این جنگ مشاهده کردم، شک و تردیدی که بر مردم مستولی می‌شود به دلم راه یافت. وقت ظهر خداوند آن شک را از من دور کرد. به همراه امیرالمومنین جنگ سختی کردیم. پس از جنگ نزد ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و داستان خود را تعریف کردم. ام سلمه گفت: وقتی که تردید قلبها را فرا می‌گرفت چه کردی؟ گفتم: حالم به بهترین حالت تغییر کرد و شکر خدا، خداوند عزوجل آن شک را هنگام ظهر از من دور کرد و به همراه امیرالمومنین جنگ سختی کردم. ام سلمه گفت: احسنت. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی با قرآن و قرآن با علی است آن‌دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند.

ص: ۲۰۶

**[ترجمه]

«۱۶۲»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِیرٍ الطَّبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ الْأَسَدِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَمَّادِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَنْ ثَابِتٍ مِثْلَهُ

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۵۱۸ - امالی شیخ طوسی: به نقل از ابوسعید و وی به نقل از ثابت همانند آن روایت شده است.

**[ترجمه]

بیان

قوله إلی أحسن ذلک أی آل أمری و رجع إلی أحسن الأمور و الأحوال.

أقول: قد سبق خبر الیهودی الذی سأل أمیر المؤمنین عما فیه من خصال الأنبیاء.

**[ترجمه]«إلی أحسن ذلک»: وضعیت من به بهتریت صورت دگرگون شد.

می‌گویم: خبر مربوط به سوال یک شخص یهودی از امیرالمومنین در مورد خصلت‌های پیامبران قبلاً ذکر شد.

**[ترجمه]

«۱۶۳»

(۲)

شا، الإرشاد مِنْ كَلَام أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عِنْدَ تَطْوَافِهِ عَلَى الْقَتْلَى هَذِهِ قُرَيْشٌ جَدَعْتُ أَنْفِى وَ شَفَيْتُ نَفْسِى فَقَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ أُحَذِّرُكُمْ عَضَّ السَّيْفِ وَ كُنْتُمْ أَحْدَاثاً لَا عِلْمَ لَكُمْ بِمَا تَرَوْنَ وَ لَكِنَّهُ الْحَيْنُ وَ سُوءُ الْمَصْرَعِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْمَصْرَعِ ثُمَّ مَرَّ عَلَى مَعْبَدِ بْنِ الْمِقْدَادِ فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ أَبَا هَذَا أَمَا إِنَّهُ لَوْ كَانَ حَيّاً لَكَانَ رَأْيُهُ أَحْسَنَ مِنْ رَأْيِ هَذَا فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَوْقَعَهُ وَ جَعَلَ خَدَّهُ الْأَسْفَلَ إِنَّا وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا نُبَالِى مَنْ عَنَدَ عَنِ الْحَقِّ مِنْ وَالِدٍ وَ وَلَدٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَحِمَكَ اللَّهُ وَ جَزَاكَ عَنِ الْحَقِّ خَيْراً قَالَ وَ مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَبِيعَهَ بْنِ دَرَّاجٍ وَ هُوَ فِى الْقَتْلَى وَ قَالَ هَذَا الْبَائِسُ مَا كَانَ أَخْرَجَهُ أَ دِينٌ أَخْرَجَهُ أَمْ نَصْرٌ لِعُثْمَانَ وَ اللَّهِ مَا كَانَ رَأْىُ عُثْمَانَ فِيهِ وَ لَا فِى أَبِيهِ بِحَسَنٍ

۱- ۱۶۲- رواه الشيخ الطوسىّ رحمه اللّه فى الحديث: (۱۵) من الجزء (۱۸) من أماليه ص ۵۱۸.

۲- ۱۶۳- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فى الفصل: (۲۶) مما اختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام فى كتاب الإرشاد، ص ۱۳۵، ط النجف و رواه أيضا فى كتاب الجمل ص ۲۰۹ ط النجف.

ثُمَّ مَرَّ بِمَعْبَدِ بْنِ زُهَيْرِ بْنِ أَبِی أَمَیَّهَ فَقَالَ لَوْ کَانَتِ الْفِتْنَهُ بِرَأْسِ الثُّرَیَّا لَتَنَاوَلَهَا هَذَا الْغُلَامُ وَ اللَّهِ مَا کَانَ فِیهَا بِذِی نَخِیرَهٍ وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِی مَنْ أَدْرَکَهُ وَ إِنَّهُ لَیُوَلْوِلُ فَرَقاً مِنَ السَّیْفِ ثُمَّ مَرَّ بِمُسْلِمِ بْنِ قَرَظَهَ فَقَالَ الْبِرُّ أَخْرَجَ هَذَا وَ اللَّهِ لَقَدْ کَلَّمَنِی أَنْ أُکَلِّمَ لَهُ عُثْمَانَ فِی شَیْ ءٍ کَانَ یَدَّعِیهِ قِبَلَهُ بِمَکَّهَ فَأَعْطَاهُ عُثْمَانُ وَ قَالَ لَوْ لَا أَنْتَ مَا أَعْطَیْتُهُ إِنَّ هَذَا مَا عَلِمْتُ بِئْسَ أَخُو الْعَشِیرَهِ ثُمَّ جَاءَ الْمَشُومُ لِلْحَیْنِ یَنْصُرُ عُثْمَانَ ثُمَّ مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حُمَیْدِ بْنِ زُهَیْرٍ فَقَالَ هَذَا أَیْضاً مِمَّنْ أَوْضَعَ فِی قِتَالِنَا زَعَمَ یَطْلُبُ اللَّهَ بِذَلِکَ وَ لَقَدْ کَتَبَ إِلَیَّ کُتُباً یُؤْذِی عُثْمَانَ فِیهَا فَأَعْطَاهُ شَیْئاً فَرَضِیَ عَنْهُ ثُمَّ مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَکِیمِ بْنِ حِزَامٍ فَقَالَ هَذَا خَالَفَ أَبَاهُ فِی الْخُرُوجِ وَ أَبُوهُ حِینَ لَمْ یَنْصُرْنَا قَدْ أَحْسَنَ فِی بَیْعَتِهِ لَنَا وَ إِنْ کَانَ قَدْ کَفَّ وَ جَلَسَ حِینَ شَکَّ فِی الْقِتَالِ مَا أَلُومُ الْیَوْمَ مَنْ کَفَّ عَنَّا وَ عَنْ غَیْرِنَا وَ لَکِنَّ الْمُلِیمَ الَّذِی یُقَاتِلُنَا ثُمَّ مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ بْنِ الْأَخْنَسِ بْنِ شَرِیقٍ فَقَالَ أَمَّا هَذَا فَقُتِلَ أَبُوهُ یَوْمَ قُتِلَ عُثْمَانُ فِی الدَّارِ فَخَرَجَ مُغْضَباً لِقَتْلِ أَبِیهِ وَ هُوَ غُلَامٌ حَدَثٌ جُبْنَ لِقَتْلِهِ ثُمَّ مَرَّ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی عُثْمَانَ بْنِ الْأَخْنَسِ بْنِ شَرِیقٍ فَقَالَ أَمَّا هَذَا فَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ وَ قَدْ أَخَذَتِ الْقَوْمُ السُّیُوفَ هَارِباً یَعْدُو مِنَ الصَّفِّ فَنَهْنَهْتُ عَنْهُ فَلَمْ یَسْمَعْ مَنْ نَهْنَهْتُ حَتَّی قَتَلَهُ وَ کَانَ هَذَا مِمَّا خَفِیَ عَلَی فِتْیَانِ قُرَیْشٍ أَغْمَارٌ لَا عِلْمَ لَهُمْ بِالْحَرْبِ خُدِعُوا وَ اسْتُنْزِلُوا فَلَمَّا وَقَفُوا لُحِجُوا فَقُتِلُوا

ثُمَّ مَشَى قَلِيلًا فَمَرَّ بِكَعْبِ بْنِ سُورٍ فَقَالَ هَذَا الَّذِي خَرَجَ عَلَيْنَا فِي عُنُقِهِ الْمُصْحَفُ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَاصِرُ أُمِّهِ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى مَا فِيهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَفْتَحَ فَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ أَمَا إِنَّهُ دَعَا اللَّهَ أَنْ يَقْتُلَنِي فَقَتَلَهُ اللَّهُ أَجْلِسُوا كَعْبَ بْنَ سُورٍ فَأُجْلِسَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَا كَعْبُ لَقَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقّاً ثُمَّ قَالَ أَضْجِعُوا كَعْباً وَ مَرَّ عَلَى طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ هَذَا النَّاكِثُ بَيْعَتِي وَ الْمُنْشِئُ الْفِتْنَةَ فِي الْأُمَّةِ وَ الْمُجْلِبُ عَلَيَّ وَ الدَّاعِي إِلَى قَتْلِي وَ قَتْلِ عِتْرَتِي أَجْلِسُوا طَلْحَةَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ فَأُجْلِسَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا طَلْحَةُ قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقّاً ثُمَّ قَالَ أَضْجِعُوا طَلْحَةَ وَ سَارَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ كَانَ مَعَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُكَلِّمُ كَعْباً وَ طَلْحَةَ بَعْدَ قَتْلِهِمَا فَقَالَ أَمَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعَا كَلَامِي كَمَا سَمِعَ أَهْلُ الْقَلِيبِ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۵ - ارشاد: از فرمایشات امیرالمومنین در هنگام گشت زدن بر کشتگان این است که: قریش که چون موی دماغ بودند آنها را کَندم که نمی‌خواستم آنان را بکشم اما این کار را کردم و خود را راحت ساختم. پیش از این بشما اطلاع دادم و شما را از شمشیر برّان خود بیمناک نمودم و شما که تازه کار بودید از سرانجام کار خود باخبر نگردیدید و به همین علت به هلاکت رسیدید و به بلا افتادید و در بد بستری آرمیدید که از آن به خدا پناه می‌برم. سپس معبد بن مقداد برخورد و فرمود خدا پدر این شخص را بیامرزد اگر زنده بود عقیده اش بهتر از عقیده فرزندش بود. عمار بن یاسر گفت: خدا را شکر که او را به عواقب عمل ناپاکش گرفتار کرده و صورتش را به خاك مالید. سوگند به خدا ما از کشتن هیچ فرد منحرفی باك نداریم چه پدر باشد چه پسر هر دو در نظر ما یکسان است امیر المؤمنین فرمود: خدا تو را بیامرزد و از آئین حق بتو پاداش نیک بدهد. سپس به عبد اللّٰه بن ربیعه که در میان کشتگان افتاده بود رسید فرمود: چه چیزی این بیچاره را به این روز انداخته؟ دین و علاقه به آن یا یاری عثمان و جانفشانی در راه او وی را به این فلاکت مبتلا کرده است. اگر به خاطر خون‌خواهی عثمان بدین کار اقدام کرده باید بداند اشتباه کرده زیرا عثمان از او و پدرش دل خوشی نداشت.

ص: ۲۰۷

از او هم گذشت و به معبد بن زهیر رسید فرمود: اگر فتنه و فساد سر به ثریا زند این جوان فتنه جو با آنکه به خدا قسم لیاقت پیکار هم به هیچ وجهی ندارد در صدد تعقیب فتنه برمی آید. کسی که با او ملاقات کرده به من خبر داد این جوان به اندازه... ای ترسو بود که از شمشیر و برق آن بی تاب گردیده بود. سپس به مسلم بن قرظه رسید و فرمود: نیکی، این مرد را به هلاکت رسانید به خدا سوگند هنگامی که در باره موضوعی که در مکه از عثمان درخواست کرده بود و به مطلوب نرسیده بود با من صحبت کرد و مرا واسطه قرار داد تا حاجتش را برآورد، من هم با عثمان ملاقات کرده و در همان موضوع با وی صحبت نمودم عثمان حاجت وی را برآورد و گفت: اگر وساطت تو نبود مطلوب او را برآورده نمی‌کردم و من نمی‌دانستم که این مرد تا این اندازه بی وفا و حق ناشناس باشد، آنگاه این مرد بخت برگشته به هلاکت، آمده تا عثمان را یاری کند! سپس به عبد اللّٰه بن حمید رسید و فرمود: این مرد نیز از کسانی است که در جنگ با ما زیان کرد و خیال کرد هر گاه با ما پیکار کند رضایت خدا را بدست می‌آورد. پیش از این نامه هایی برای ما نوشت که عثمان را می آزرد. ما برای او وساطت کردیم عثمان عطیه به او داد و راضی شد. پس از این به عبد اللّٰه بن حکیم رسید و فرمود: این مرد با پدرش مخالفت نمود و خروج کرد زیرا پدر او هر چند از یاری ما سر باز زد اما بیعت ما را از نظر نبرده بود و چون شک برای او پیدا شد درخانه ماند و دست به اقدام دیگری نزد و ما امروز کسی که از یاری ما دست برداشته سرزنش نمی‌کنیم بلکه کسی را مورد سرزنش قرار می‌دهیم که با ما

به پیکار برخاسته است. بعد از آن به عبد اللّه بن مغیره رسید و فرمود: این بیچاره کسی است که پدر او در روز قتل عثمان کشته شده و امروز این جوان بر اثر خشمی که از کشتن پدرش داشته با آنکه تازه کار و ترسو بوده به پیکار آمده و به این روز افتاده است. سپس به عبد اللّه بن ابی عثمان برخورد و فرمود: فراموش نمی‌کنم که این همان کسی است که چون هنگام جنگ رسید و شمشیرها از نیام بیرون آمد فرار می‌کرد و خود را از صف خارج می نمود من مانع قاتل او شدم اما چون نشنید، او را کشت.

آری جوانان بی تجربه و کار نیازموده، به مکر و حیله دچار شده و پا به میدان جنگ می‌گذارند و وقتی آتش جنگ شعله ور می شود کشته می‌شوند.

ص: ۲۰۸

سپس اندکی رفته به کعب بن سور رسید و فرمود: این همان کسی است که چون علیه ما خروج کرد قرآن بر گردن آویخته و خیال می‌کرد یاور عایشه ام المؤمنین است و مردم را به احکام و دستورات قرآن دعوت می نمود با آنکه از دستورات آن به کلی بی خبر بود، سپس از خدا طلب گشایش و پیروزی کرد، پس هر کسی که ستمی کرده و عناد ورزیده به زیان خود رسید (اشاره به آیه مبارکه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»). او از خدا می‌خواست تا مرا بکشد اما خدا او را کشت. امام فرمود: او را بنشانید. خطاب به او فرمود ای کعب، آنچه که خدای من به من وعده داده بود، حق بود و آیا آنچه که خدای تو به تو وعده داده بود حق بود؟ سپس دستور داد او را به حال اول خود افکندند. سپس به طلحه رسید و فرمود: این همان کسی است که پیمان مرا شکست و آتش فتنه را در میان امت روشن نمود و مردم را علیه من شوراند و بکشتن من و خاندان من دعوت کرد او را بنشانید. وقتی او را نشاندند فرمود: ای طلحه دیدی آنچه که خداوند به من وعده فرموده بود، حق و راست بود و وعده‌ای هم که به تو داده بود صحیح و درست بود؟ سپس فرمود: او را بخوابانید و گذشت. یکی از همراهان گفت: ای امیر المؤمنین، با کعب و طلحه که پس از کشته شدنشان سخن گفتی آیا گفتار شما را شنیدند؟ فرمود: آری به خدا سوگند گفتار مرا شنیدند همچنان که مردم چاه بدر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز جنگ بدر شنیدند.

**[ترجمه]

إيضاح

جدعت أنفی أی لم أكن أحب قتل هؤلاء و هم من قبیلتی و عشیرتی و لكن اضطررت إلی ذلك.

قوله بذی نخیره النخیر صوت بالأنف أی كان یقیم الفتنه لكن لم یكن له بعد قیامها صوت و حركه بل كان یخاف و یولول یقال ولولت المرأه إذا اعولت و ما علمت أی فیما علمت و فی علمی ممن أوضع علی بناء المعلوم أی ركض دابته و أسرع أو علی بناء المجهول قال الجوهری یقال وضع الرجل فی تجارته و أوضع علی ما لم یسم فاعله فیهما أی خسر فنهنهت عنه أی كففت و زجرت.

و كان هذا مما خفی علی أی لم أعلم بوقت قتله.

فتیـان قریش مبتـدأ و الأغمـار خبره و هو جمع الغمر بـالضم و بضـمتین و هو الـذی لم یجرب الأمور ذکره الجوهری و قال لحج السیف و غیره بالکسر یلحج لحجا أی نشب فی الغمد فلا یخرج و مکان لحج أی ضیق.

ص: ۲۰۹

ثم استفتح إشاره إلى قوله تعالى وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ أى سألوا من الله الفتح على أعدائهم أو القضاء بينهم و بين أعدائهم من الفتاحه.

**[ترجمه]«جدعت أنفی» يعنی كشتن آنان را دوست نداشتم چون آنان هم‌قبيله و هم‌عشيره من بودند ولی مجبور به اين كار شدم. «بذی نخيره»: النخير صدای بينی است يعنی فتنه به پا می‌كرد اما پس از به راه‌اندازی، فتنه فاقد صدا و حركت است بلكه می‌ترسيد و بی‌تاب بود. «يولول»: گفته می‌شود «ولولت المرأه»: يعنی زن واويلا گفت و بی‌تابی كرد. «ماعلمت»: يعنی در آنچه كه دانستم و بدان احاطه داشتم. «ممن أوضع»: بنا بر معلوم، يعنی مركب او شتاب كرد، و يا آنكه بنا بر مجهول است، جوهری می‌گويد: «وضع الرجل فی تجارته و أوضع»: به صورت مجهول يعنی متضرر شدن تاجر و زجر كشيدن از تجارت خود. «فنهنهت عنه»: يعنی او را بازداشتم. «و كان هذا مما خفی علیّ»: يعنی وقت كشته شدن او را نمی‌دانستم. «فتيان قريش»: مبتداست و «الأغمار»: خبر آن و جمع غمر با ضمه و دو ضمه به معنای فرد بی‌تجربه است. اين سخن جوهری است. و فرمود: «لحج السيف و غيره»: با كسره «يلحج لحجاً» يعنی شمشير در غلاف گير كرد و خارج نشد. «مكان لحج» يعنی مكان تنگ.

ص: ٢٠٩

«ثم استفتح»: اشاره است به آيه «وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» - . ابراهيم / ١۵ - {و [پيامبران از خدا] گشايش خواستند، و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نوميد شد.} يعنی از خداوند طلب پيروزی بر دشمنانشان و يا طلب قضاوت در ميان خود و دشمنانشان شدند. كه از «الفتاحة» است.

**[ترجمه]

«١۶۴»

(١)

كا، الكافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام سَارَ فِی أَهْلِ الْقِبْلَةِ بِخِلَافِ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِی أَهْلِ الشِّرْكِ قَالَ فَغَضِبَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ سَارَ فِيهِمْ وَ اللَّهِ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ الْفَتْحِ إِنَّ عَلِيّاً كَتَبَ إِلَى مَالِكٍ وَ هُوَ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ يَوْمَ الْبَصْرَةِ بِأَنْ لَا يَطْعُنَ فِی غَيْرِ مُقْبِلٍ وَ لَا يَقْتُلَ مُدْبِراً وَ لَا يُجْهِزَ عَلَى جَرِيحٍ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ فَأَخَذَ الْكِتَابَ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى الْقَرَبُوسِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْرَأَهُ ثُمَّ قَالَ اقْتُلُوا فَقَتَلَهُمْ حَتَّى أَدْخَلَهُمْ سِكَكَ الْبَصْرَةِ ثُمَّ فَتَحَ الْكِتَابَ فَقَرَأَهُ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى بِمَا فِی الْكِتَابِ.

**[ترجمه] - . كافی ۵: ٣٣ - اصول كافی به نقل از ابو حمزه ثمالی: به امام زين العابدين عليه السلام گفتم كه علی بن ابی... طالب عليه السلام در مورد مردم مكه (اصحاب جمل) به شيوه پيامبر صلى الله عليه و آله كه در باره مشركان كه در فتح مكه در پيش گرفتند، عمل نكرد. ابو حمزه می‌گويد: امام زين العابدين عليه السلام عصبانی شد سپس نشست و فرمود: به خدا قسم اميرالمومنين عليه السلام در مورد مردم مكه به سيره رسول خدا صلى الله عليه و آله در فتح مكه عمل كرد و به مالك اشتر كه

در جنگ جمل در صف اول لشگر قرار داشت نامه نوشت مبنی بر اینکه؛ افرادی که در جنگ دخالت نداشتند مورد هدف قرار نگیرند، افراد فراری کشته نشوند و زخمی‌ها را نیازارند. هرکس که در خانه خود مانده و برای جنگ خروج نکرده و کسانی که سلاح خود را بر زمین گذاشته‌اند در امان هستند. سپس قرآن را برداشت و آن را قبل از خواندن در مقابل خود بر روی برآمدگی زین اسب قرار داد و فرمود: آنان را بکُشید. خود نیز دست به شمشیر برد تا اینکه دشمن به سمت دروازه‌های بصره و داخل آن عقب نشست سپس قرآن را باز کرد و به منادی دستور اجرای امر الهی را داد .

**[ترجمه]

«۱۶۵»

(۲)

نی، الغیبه للنعمانی مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَابُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هُلَيْلٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ أَبِی الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا الْتَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ أَهْلُ الْبَصْرَهِ نَشَرَ الرَّايَهَ رَايَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَزَلْزَلَتْ أَقْدَامُهُمْ فَمَا اصْفَرَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا آمِنَّا يَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ لَا تَقْتُلُوا الْأُسَرَاءَ وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَتْبَعُوا مُوَلِّياً وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ لَمَّا كَانَ يَوْمُ صِفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَهِ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ فَقَالَ لِلْحَسَنِ يَا بُنَيَّ إِنَّ لِلْقَوْمِ مُدَّهً يَبْلُغُونَهَا وَ إِنَّ هَذِهِ رَايَهٌ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِی إِلَّا الْقَائِمُ علیه السلام.

ص: ۲۱۰

۱- ۱۶۴- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۵) من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۳۳.

۲- ۱۶۵- رواه النعمانیّ فی أول الباب: (۱۹) من کتاب الغیبه ص ۲۰۸ ط ۳.

**[ترجمه] - . الغيبة: ۲۰۸ - الغیبه نعمانی به نقل از امام صادق علیه السلام: زمانی که امیرالمومنین علیه السلام و مردم بصره رو در روی هم قرار گرفتند، امام دستور برافراشتن پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را داد که پاهای دشمن سست شد. هنگام غروب آفتاب گفتند: ای پسر ابی‌طالب ما ایمان آوردیم. در این هنگام فرمود: اسرا را نکُشید و زخمیان را نیازارید و نکُشید، فراریان را تعقیب نکنید. هرکس سلاح بر زمین گذارد و درِ خانه خود را ببندد در امان خواهد بود. در جنگ صفین یاران امام از وی خواستار برافراشتن پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله شدند که وی رد نمود، آنان با فرستان حسن و حسین و عمار یاسر نزد امام، بر ایشان اصرار نمودند، به حسن فرمود: ای پسرم هر قومی مدت معینی اقتدار دارد و این پرچم را بعد از من فقط قائم علیه السلام برافراشته خواهد کرد.

ص: ۲۱۰

**[ترجمه]

«۱۶۶»

د، (۱) العدد القویه فی تاریخ المفید: فی النصف من جمادی الأول سنه ست و ثلاثین من الهجره کان فتح البصره و نزول النصر من الله تعالی علی أمیر المؤمنین علیه السلام:

و فی کتاب التذکره: فی هذه السنه أظهر معاویه الخلافه و فیها بایع جاریه بن قدامه السعدی لعلی بالبصره و هرب منها عبد الله بن عامر و فیها لحق الزبیر بمکه و کانت عائشه معتمره فأشار علیهم ابن عامر بقصد البصره و جهزهم بألف ألف درهم و مائه بعیر و قدم یعلی بن منیه من البصره فأعانهم بمائه ألف درهم و بعث إلی عائشه بالجمل الذی اشتراه بمائتی دینار و سار علی علیه السلام إلیهم و کان معه سبعمائه من الصحابه و فیهم أربعمائه من المهاجرین و الأنصار منهم سبعون بدریا و کانت وقعه الجمل بالخریبه یوم الخمیس لخمس خلون من جمادی الآخره قتل فیها طلحه و قتل فیها محمد بن طلحه و کعب بن سور و أوقف علی الزبیر ما سمعه من النبی صلی الله علیه و آله و هو أنک تحاربه و أنت ظالم فقال أ ذکرتنی ما أنسانیه الدهر و انصرف راجعا فلحقه عمرو بن جرموز بوادی السباع و هو قائم یصلی فطعنه فقتله و هو ابن خمس و سبعین سنه:

و قیل: إن عده من قتل من أصحاب الجمل ثلاثه عشر ألفا و من أصحاب علی أربعه آلاف أو خمسه آلاف و سار أمیر المؤمنین علیه السلام إلی الکوفه و استخلف علی البصره عبد الله بن عباس و سیر عائشه إلی المدینه

ص: ۲۱۱

۱- ۱۶۶- رواه علیّ بن سدید الدین یوسف بن علیّ بن مطهر الحلی فی کتاب العدد القویه. و لا یزال الکتاب غیر منشور.

و فی هذه السنه صالح معاویه الروم علی مال حمله إلیهم لشغله بحرب علی علیه السلام.

**[ترجمه] - . العدد: هنوز این کتاب به چاپ نرسیده است. - العدد القویه: در تاریخ مفید آمده است: در نیمه ماده جمادی الاول سال ۳۶ هجری پیروزی در جنگ جمل برای امیرالمومنین علیه السلام از سوی خداوند متعال حاصل شد.

در کتاب التذکره آمده است: در این سال معاویه ادعای خلافت کرد و در همین سال جاریه بن قدامه سعدی در بصره با علی علیه السلام بیعت کرد و عبدالله بن عامر از این شهر گریخت. در این سال زبیر به مکه رفت و عایشه نیز در حال به جای آوردن عمره بود. ابن عامر به آنان موضوع حرکت به سمت بصره را مطرح کرد و آنان هزار هزار درهم و صد شتر داد. یعلی بن منیه که از بصره آمده بود به آنان صدهزار درهم داد و شتری را که دویست دینار خریده بود برای عایشه فرستاد. امیرالمومنین علیه السلام به سوی آنان به راه افتاد. هفتصد نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که چهارصد نفرشان از مهاجرین و انصار و هفتاد نفر از بدریون بودند در لشگر امام حاضر بودند. جنگ جمل در خُریبه و در روز پنج‌شنبه، پنجم جمادی الثانی روی داد که طلحه و محمد بن طلحه و کعب بن سور در آن کشته شدند .

امیرالمومنین علیه السلام سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به زبیر یادآوری کرد که فرموده بود: تو ظالمانه با علی خواهی جنگید. زبیر گفت: چیزی را که روزگار باعث شده بود فراموش کنم به من یادآوری کردی. لذا از جنگ دست کشید. عمرو بن جرموز در منطقه سباع او را پیدا کرد و در حالی‌که ایستاده بود و نماز می‌گزارد با ضرب نیزه وی را از پای در آورد. زبیر در آن زمان هفتاد و پنج سال داشت. تعداد اصحاب جمل سیزده هزار و تعداد لشگریان امیرالمومنین علیه السلام چهار و یا پنج هزار نفر ذکر شده است. امیرالمومنین علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد و عبدالله بن عباس را به عنوان والی آنجا منصوب کرد و عایشه را به مدینه فرستاد.

ص: ۲۱۱

در همین سال معاویه با روم با انتقال اموالی به آن سرزمین به علت مشغول بودن به جنگ با علی علیه السلام، مصالحه کرد.

**[ترجمه]

«۱۶۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا مَرَّ بِطَلْحَةَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَتَّابِ بْنِ أَسِيدٍ وَ هُمَا قَتِيلَانِ يَوْمَ الْجَمَلِ لَقَدْ أَصْبَحَ أَبُو مُحَمَّدٍ بِهَذَا الْمَكَانِ غَرِيباً أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَكْرَهُ أَنْ تَكُونَ قُرَيْشٌ قَتْلَى تَحْتَ بُطُونِ الْكَوَاكِبِ أَدْرَكْتُ وَتْرِي مِنْ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ وَ أَفْلَتَتْنِي أَعْيَانُ بَنِي جُمَحٍ لَقَدْ أَتْلَعُوا أَعْنَاقَهُمْ إِلَى أَمْرٍ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَهُ فَوُقِصُوا دُونَهُ.

**[ترجمه] - . المختار (۲۱۷) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: در جنگ جمل در سال سی و شش هجری وقتی به جنازه طلحه و

عبد الرحمن بن عتاب رسید فرمود: ابو محمد (طلحه) در این مکان، غریب مانده است به خدا سوگند خوش نداشتم قریش را زیر تابش ستارگان کشته و افتاده ببینم به خونخواهی، بر فرزندان «عبد مناف» دست یافتم، ولی سر کردگانی «بنی جمح» از دستم گریختند، آنان برای کاری که در شأن آنها نبود سر بر افراشتند، و پیش از رسیدن به آن سرکوب شدند.

**[ترجمه]

بیان

عبد الرحمن من التابعین و أبوه کان أمیر مکه فی زمن الرسول صلی الله علیه و آله و الوتر الجنایه التی یجنیها الرجل علی غیره من قتل أو نهب أو سبی.

و أعیان بنی جمح فی بعض النسخ بالرای أی ساداتهم أو جمع عیر بمعنی الحمار و هو ذم لجماعه من بنی جمح حضروا الجمل و هربوا و لم یقتل منهم إلا اثنان و أتلعوا أعناقهم أی رفعوها و الوقص کسر العنق یقال واقص الرجل فهو موقوص.

**[ترجمه]عبدالرحمن از تابعین و پدرش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مکه بود. «الوتر»: جنایتی مثل قتل و غارت و به اسارت گرفتن که کسی در مورد دیگران مرتکب می‌شود. «اعیان بنی جمح»: در برخی نسخ «بالرای» ذکر شده است به معنی بزرگان آنان، یا جمع کلمه «عیر»: به معنی الاغ که مذمت گروهی از بنی جمح است که در جنگ جمل حضور داشتند و فرار کردند که فقط دو نفر از آنان کشته شدند. «اتلعوا اعناقهم»: گردنهای خود را بلند کردند. «الوقص»: شکستن گردن. گفته می‌شود: «واقص الرجل» یعنی گردن شکسته .

**[ترجمه]

«۱۶۸»

(۲) و قال ابن أبی الحدید: رکبت عائشه یوم الحرب الجمل المسمی عسکرا فی هودج قد ألبس الرفوف ثم ألبس جلود النمر ثم ألبس فوق ذلک دروع الحدید:

و روی الشعبی عن مسلم بن أبی بکره عن أبیه قال: لما قدم طلحه و الزبیر البصره تقلدت سیفی و أنا أرید نصرهما فدخلت علی عائشه و إذا هی تأمر و تنهی و إذا الأمر أمرها فذکرت حدیثا کنت سمعته

من رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- ۱۶۷ رواه السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۲۱۷) من نهج البلاغه.

۲- ۱۶۸- رواه ابن أبی الحدید فی آخر شرحه علی المختار: (۷۹) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۱۶ ط الحدیث ببیروت.

لن يفلح قوم يدبر أمرهم.

امرأه فانصرفت و اعتزلتهم:

و قد روى هذا الخبر على صوره أخرى: إن قوما يخرجون بعدى فى فئه رأسها امرأه لا يفلحون أبدا و كان الجمل لواء عسكر البصره لم يكن لواء غيره فلما تواقف الجمعان قال على عليه السلام لا تقاتلوا القوم حتى يبدءوكم فإنكم بحمد الله على حجه و كفكم عنهم حتى يبدءوكم حجه أخرى و إذا قاتلتموهم فلا تجهزوا على جريح فإذا هزمتموهم فلا تتبعوا مدبرا و لا تكشفوا عوره و لا تمثلوا بقتيل و إذا وصلتم إلى رحال القوم فلا تهتكوا سترا و لا تدخلوا دارا و لا تأخذوا من أموالهم شيئا و لا تهيجوا امرأه بأذى و إن شتمن أعراضكم و سببن أمراءكم و صلحاءكم فإنهن ضعفاء القوى و الأنفس و العقول و لقد كنا نؤمر بالكف عنهن و إنهن لمشركات و إن كان الرجل ليتناول المرأه بالهراوه و الجريده فيعير بها و عقبه من بعده قال و قتل بنو ضبه حول الجمل فلم يبق فيهم إلا من لا نفع عنده و أخذت الأزد بخطامه فقالت عائشه من أنتم قالوا الأزد قالت صبرا فإنما يصبر الأحرار و رمى الجمل بالنبل حتى صارت القبه عليه كهيئه القنفذ فقال على عليه السلام لما فنى الناس على خطام الجمل و قطعت الأيدى و سالت النفوس ادعوا لى الأشتر و عمارا فجاءا فقال اذهبا فاعقرا هذا الجمل فإنهم قد اتخذوه قبله فذهبا و معهما فتيان من مراد يعرف أحدهما بعمر بن عبد الله فما زالا يضربان الناس حتى خلصا إليه فضربه المرادى على عرقوبيه فأقعى و له رغاء ثم وقع لجنبه و فر الناس من حوله فنادى على اقطعوا أنساع الهودج ثم قال لمحمد بن أبى بكر اكفنى أختك فحملها محمد حتى أنزلها دار عبد الله بن خلف الخزاعى.

**[ترجمه] - . المختار (۷۹) از نهج البلاغه ۲: ۴۱۶ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: در جنگ جمل، عایشه سوار بر شتری بود که عسکر نام داشت. وی در کجاوه‌ای بود که با شاخ و برگ و پوست پلنگ و لایه‌ای از زره‌های آهنین پوشانده شده بود.

شعبی از مسلم بن ابی بکره و او نیز از پدر خود نقل می کند: وقتی طلحه و زبیر به بصره آمدند، شمشیر برداشته و قصد یاری آنان را داشتم. نزد عایشه رفتم و دیدم او امر و نهی می کند و همه دستورات را او صادر می کند لذا سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله به یاد آوردم

ص: ۲۱۲

که فرمود: آن قومی که اداره امورش به دست زن باشد رستگار نمی‌شود. بنابراین از یاری آنان منصرف شدم.

این روایت به گونه دیگری نقل شده است: پس از من قومی خروج می کنند که ریاست آنان برعهده زنی است اما هرگز رستگار نمی‌شوند و شتری پرچم آنان خواهد بود. وقتی دو گروه به هم رسیدند امیرالمومنین علیه السلام فرمود: جنگ با این قوم را شما ابتدا آغاز نکنید بگذارید آنان شروع کنند شکر خدا شما حق هستید. و اینکه اجازه دهید آنان آغازگر جنگ باشند خود گواه بر حقانیت شماست. وقتی جنگ با آنان آغاز شد، زخمیان را نکشید و وقتی بر آنان پیروز شدید فراریان را تعقیب ننمایید و حرمت زنان را نشکنید. کشتگان را مُثله نکنید و وقتی به کاروان آنان رسیدید پرده‌دری ننمایید. داخل هیچ

خانه‌ای نشوید و چیزی از اموال آنان برندارید. به زنان آزاری نرسانید و اگرچه زنان آنان به شما اهانت کردند و امرا و صالحان شما را مورد بی‌احترامی قرار دادند، چون آنان ضعیف النفس و ضعیف العقل هستند. زمانی که آنها مشرک بودند، به ما دستور داده شده بود که دست به آنان نزنیم و در جاهلیّت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی، به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش می کردند. ابن ابی الحدید می‌گوید: بنی ضبه در اطراف آن شتر کشته شدند و فقط افراد معدودی از آنان باقی ماند. افراد قبیله ازد افسار شتر را به دست گرفتند. عایشه گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از قبیله ازد هستیم. عایشه گفت: صبر کنید که صبر کار آزادگان است. شتر با نیزه مورد هدف قرار گرفت و پشته‌ای از نیزه‌ها بر روی آن همانند خارپشت ایجاد شد. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: وقتی افراد مامور حفاظت از شتر کشته شدند و دستانشان قطع شد و خونشان جاری گردید، مالک اشتر و عمار را نزد من فراخوانید. مالک اشتر و عمار آمدند و فرمود: بروید و این شتر را بکُشید چون این قوم آن را همانند قبله قلمداد می کنند. آن‌دو به همراه دو جوان از قبیله مراد که نام یکی از آنان عمر بن عبدالله بود به سمت شتر رفتند. مالک و عمار همچنان با دشمن می‌جنگیدند تا اینکه افراد مامور شتر را کشته و بدان دست یافتند. آن فردی که از قبیله مراد بود ضربه ای به پشت دو زانوی آن زد. شتر با نعره زدن به پهلو بر زمین افتاد و مردم از کنارش فرار کردند. امیرالمومنین علیه السلام ندا زد و فرمود: طناب کجاوه را ببُرید. سپس به محمد بن ابوبکر فرمود: به خواهرت رسیدگی کن. محمد عایشه را به خانه عبدالله بن خلف خزاعی برد.

**[ترجمه]

«۱۶۹»

(۱)

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ الْقَاسَانِیُّ جَمِیعاً عَنِ الْأَصْبَهَانِیِّ عَنِ الْمِنْقَرِیِّ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ عِیَاضٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ الْبَصْرَهِ نَادَی

ص: ۲۱۳

۱- ۱۶۹- رواه ثقه الإسلام الکلینی فی آخر الحدیث الثانی من «باب وجوه الجهاد» و هو الباب (۳) من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۱۲.

فِیهِمْ لَا تَسْبُوا لَهُمْ ذُرِّیَّهً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَی جَرِیحٍ وَ لَا تَتْبَعُوا مُدْبِراً وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ وَ أَلْقَی سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ.

**[ترجمه] - . کافی ۵: ۱۲ -اصول کافی: امام صادق علیه السلام: امیرالمؤمنین علیه السلام در روز (جنگ) بصره

ص: ۲۱۳

در میان لشکر جار زدند: فرزندانشان را اسیر نگیرید و زخمیان را نکشید و فراریان را تعقیب ننمایید. هرکس در خانه‌اش را بسته و سلاح بر زمین گذاشته است در امان می‌باشد.

**[ترجمه]

«۱۷۰»

(۱)

أَقُولُ قَالَ السَّیِّدُ بْنُ طَاوُسٍ فِی کِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ نَقْلًا مِنْ کِتَابِ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِی عَلِیٍّ بِرِوَایَهِ أَبِی بَکْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الشَّافِعِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَاسِینَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الکند [کِنْدَهَ] عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَی عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ عُرْوَهَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ کُرْزٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ مَوْلَایَ یَوْمَ الْجَمَلِ مَعَ اللِّوَاءِ فَأَقْبَلَ فَارِسٌ فَقَالَ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ قَالَتْ عَائِشَهُ سَلُوهُ مَنْ هُوَ قِیلَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ قَالَتْ قُولُوا لَهُ مَا تُرِیدُ قَالَ أَنْشُدُکِ بِاللَّهِ الَّذِی أَخْرَجَ الْکِتَابَ عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فِی بَیْتِکِ أَ تَعْلَمِینَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَ عَلِیّاً وَصِیَّهُ عَلَی أَهْلِهِ قَالَتِ اللَّهُمَّ نَعَمْ.

**[ترجمه] - . سعد السعود: ۲۳۶ - می گویم: سید بن طاوس با واسطه به نقل از سعید بن کُرز: با غلام خود در جنگ جمل حاضر بودم. سواری آمد و گفت: ای ام‌المومنین. عایشه گفت: از او بپرسید که کیست. گفتند: کیستی؟ گفت: من عمار هستم. عایشه گفت: به او بگویید چه می‌خواهد. عمار گفت: تو را سوگند می‌دهم به خدایی که قرآن را بر پیامبر خود نازل کرد، آیا می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی را به جانشینی خود در میان مسلمانان برگزید. عایشه گفت: البته.

**[ترجمه]

«۱۷۱»

(۲)

کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ سَوَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا هَزَمَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ أَقْبَلَ النَّاسُ مُنْهَزِمِینَ فَمَرُّوا بِامْرَأَهٍ حَامِلٍ عَلَی ظَهْرِ الطَّرِیقِ فَفَزِعَتْ مِنْهُمْ فَطَرَحَتْ مَا فِی بَطْنِهَا حَیّاً فَاضْطَرَبَ حَتَّی مَاتَ ثُمَّ مَاتَتْ أُمُّهُ مِنْ بَعْدِهِ فَمَرَّ بِهَا عَلِیٌّ علیه السلام

۱- ۱۷۰- و ليلاحظ الحديث: من كتاب سعد السعود، ص ۲۳۶.

۲- ۱۷۱- رواه ثقه الإسلام الكلينى فى «باب المقتول لا يدرى من قتله» من كتاب الديات من الكافى:ج ۷ ص ۳۵۴. ورواه أيضا الشيخ الصدوق رفع الله مقامه فى الباب: (۱۵۳) وهو باب ميراث الجنين والمنقوس والسفط من كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ورواه عنه ابن شهرآشوب فى فصل قضايا على بعد بيعه العامه له من مناقب آل أبى طالب: ج ۲ ص ۱۹۴.

وَ أَصْحَابُهُ وَ هِیَ مَطْرُوحَهٌ وَ وَلَدُهَا عَلَی الطَّرِیقِ فَسَأَلَهُمْ عَنْ أَمْرِهَا فَقَالُوا لَهُ إِنَّهَا کَانَتْ حُبْلَی فَفَزِعَتْ حِینَ رَأَتِ الْقِتَالَ وَ الْهَزِیمَهَ قَالَ فَسَأَلَهُمْ أَیُّهُمَا مَاتَ قَبْلَ صَاحِبِهِ فَقِیلَ إِنَّ ابْنَهَا مَاتَ قَبْلَهَا قَالَ فَدَعَا بِزَوْجِهَا أَبِی الْغُلَامِ الْمَیِّتِ فَوَرَّثَهُ مِن ابْنِهِ ثُلُثَی الدِّیَهِ وَ وَرَّثَ أُمَّهُ ثُلُثَ الدِّیَهِ ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ أَیْضاً مِنَ الْمَرْأَهِ نِصْفَ ثُلُثِ الدِّیَهِ الَّذِی وَرِثَتْهُ مِن ابْنِهَا وَ وَرَّثَ قَرَابَهَ الْمَرْأَهِ الْمَیِّتَهِ الْبَاقِیَ ثُمَّ وَرَّثَ الزَّوْجَ أَیْضاً مِنْ دِیَهِ امْرَأَتِهِ الْمَیِّتَهِ نِصْفَ الدِّیَهِ وَ هُوَ أَلْفَانِ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ وَ وَرَّثَ قَرَابَهَ الْمَرْأَهِ الْمَیِّتَهِ نِصْفَ الدِّیَهِ وَ هُوَ أَلْفَانِ وَ خَمْسُمِائَهِ دِرْهَمٍ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ لَهَا وَلَدٌ غَیْرُ الَّذِی رَمَتْ بِهِ حِینَ فَزِعَتْ قَالَ وَ أَدَّی ذَلِکَ کُلَّهُ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْبَصْرَهِ.

أقول: شرح الخبر لا یناسب هذا المقام و قد شرحناه فی موضعه.

(۱)

وَجَدْتُ فِی کِتَابِ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ أَبَانٌ سَمِعْتُ سُلَیْماً یَقُولُ شَهِدْتُ یَوْمَ الْجَمَلِ عَلِیّاً علیه السلام وَ کُنَّا اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً وَ کَانَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ زِیَادَهً عَلَی عِشْرِینَ وَ مِائَهِ أَلْفٍ وَ کَانَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ نَحْوٌ مِنْ أَرْبَعَهِ آلَافٍ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَدْراً وَ الْحُدَیْبِیَهَ وَ مَشَاهِدَهُ وَ سَائِرُ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ إِلَّا مَنْ تَبِعَهُ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ الْحِجَازِ لَیْسَتْ لَهُ هِجْرَهٌ مِمَّنْ أَسْلَمَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَ جُلُّ الْأَرْبَعَهِ آلَافٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ لَمْ یُکْرِهْ أَحَداً عَلَی الْبَیْعَهِ وَ لَا عَلَی الْقِتَالِ إِنَّمَا نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبُوا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ سَبْعُونَ وَ مِائَهُ رَجُلٍ وَ جُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ شَاهَدَ أُحُداً وَ الْحُدَیْبِیَهَ وَ لَمْ یَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ وَ لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا وَ هَوَاهُ مَعَهُ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ یَدْعُونَ لَهُ بِالظَّفَرِ وَ النَّصْرِ وَ یُحِبُّونَ ظُهُورَهُ عَلَی مَنْ نَاوَاهُ وَ لَمْ یُخْرِجْهُمْ وَ لَا یُضَیِّقُ عَلَیْهِمْ وَ قَدْ بَایَعُوهُ وَ لَیْسَ کُلُّ أُنَاسٍ یُقَاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الطَّاعِنُ عَلَیْهِ وَ الْمُتَبَرِّئُ مِنْهُ قَلِیلٌ مُسْتَتِرٌ عَنْهُ مُظْهِرٌ لَهُ الطَّاعَهَ غَیْرَ ثَلَاثَهِ رَهْطٍ بَایَعُوهُ ثُمَّ شَکُّوا فِی الْقِتَالِ مَعَهُ وَ قَعَدُوا فِی بُیُوتِهِمْ وَ هُمْ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَهَ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ

ص: ۲۱۵

۱- ۱۷۲- کتاب سلیم بن قیس الهلالی رحمه اللّه ص ۱۸۷، ط ۱.

وَ ابْنُ عُمَرَ وَ أَمَّا أساتر [أَسَامَهُ] بْنُ زَيْدٍ فَقَدْ سَلَّمَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ رَضِيَ وَ دَعَا لِعَلِيٍّ عليه السلام وَ اسْتَغْفَرَ لَهُ وَ بَرِئَ مِنْ عَدُوِّهِ وَ شَهِدَ أَنَّهُ عَلَى الْحَقِّ وَ مَنْ خَالَفَهُ مَلْعُونٌ حَلَالُ الدَّمِ.

قَالَ أَبَانٌ قَالَ سُلَيْمٌ لَمَّا الْتَقَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَهْلُ الْبَصْرَهِ يَوْمَ الْجَمَلِ نَادَى عَلِيٌّ عليه السلام الزُّبَيْرَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اخْرُجْ إِلَيَّ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَخْرُجُ إِلَى الزُّبَيْرِ النَّاكِثِ بَيْعَتَهُ وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ شَاكٍ فِي السِّلَاحِ وَ أَنْتَ عَلَى بَغْلَهٍ بِلَا سِلَاحٍ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام إِنَّ عَلَيَّ جُنَّهً وَاقِيَهً لَنْ يَسْتَطِيعَ أَحَدٌ فِرَاراً مِنْ أَجْلِهِ وَ إِنِّي لَا أَمُوتُ وَ لَا أُقْتَلُ إِلَّا عَلَى يَدَيْ أَشْقَاهَا كَمَا عَقَرَ نَاقَهَ اللَّهِ أَشْقَى ثَمُودَ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الزُّبَيْرُ فَقَالَ أَيْنَ طَلْحَهُ لِيَخْرُجْ فَخَرَجَ طَلْحَهُ فَقَالَ نَشَدْتُكُمَا اللَّهَ أَ تَعْلَمَانِ وَ أُولُو الْعِلْمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَائِشَهُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَ أَهْلَ النَّهْرِ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرى فَقَالَ الزُّبَيْرُ كَيْفَ نَكُونُ مَلْعُونِينَ وَ نَحْنُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ لَمَا اسْتَحْلَلْتُ قِتَالَكُمْ فَقَالَ الزُّبَيْرُ أَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ أُوجِبَ طَلْحَهَ الْجَنَّهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدٍ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ حَيّاً فَلْيَنْظُرْ إِلَى طَلْحَهَ أَ وَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ عَشَرَهٌ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْجَنَّهِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَسَمِّهِمْ فَقَالَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ حَتَّى عَدَّ تِسْعَهً فِيهِمْ أَبُو عُبَيْدَهَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام عَدَّدْتَ تِسْعَهً فَمَنِ الْعَاشِرُ قَالَ الزُّبَيْرُ أَنْتَ فَقَالَ أَمَّا أَنْتَ فَقَدْ أَقْرَرْتَ أَنِّي مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَمَّا مَا ادَّعَيْتَ لِنَفْسِكَ وَ أَصْحَابِكَ فَإِنِّي بِهِ لَمِنَ الْجَاحِدِينَ وَ اللَّهِ إِنَّ بَعْضَ مَنْ سَمَّيْتَ لَفِي تَابُوتٍ فِي جُبٍّ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنْ جَهَنَّمَ عَلَى ذَلِكَ الْجُبِّ صَخْرَهٌ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُسْعِرَ جَهَنَّمَ رَفَعَ تِلْكَ الصَّخْرَهَ فَأَسْعَرَ جَهَنَّمَ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِلَّا أَظْفَرَكَ اللَّهُ بِي وَ سَفَكَ دَمِي بِيَدِكَ وَ إِلَّا فَأَظْفَرَنِيَ اللَّهُ بِكَ وَ أَصْحَابِكَ فَرَجَعَ الزُّبَيْرُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ هُوَ يَبْكِي ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى طَلْحَهَ فَقَالَ يَا طَلْحَهُ مَعَكُمَا نِسَاؤُكُمَا قَالَ لَا قَالَ عَمَدْتُمَا إِلَى امْرَأَهٍ مَوْضِعُهَا فِي كِتَابِ اللَّهِ الْقُعُودُ فِي بَيْتِهَا فَأَبْرَزْتُمَاهَا وَ صُنْتُمَا

حَلَائِلَكَمَا فِي الْخِيَامِ وَ الْحِجَالِ مَا أَنْصَفْتُمَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ لَا يُكَلَّمْنَ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَخْبِرْنِي مِنْ صَلَاهِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بِكُمَا أَ مَا يَرْضَى أَحَدُكُمَا بِصَاحِبِهِ أَخْبِرْنِي عَنْ دُعَائِكُمَا الْأَعْرَابَ إِلَى قِتَالِي مَا يَحْمِلُكُمَا عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ طَلْحَهُ يَا هَذَا كُنَّا فِي الشُّورَى سِتَّهً مَاتَ مِنَّا وَاحِدٌ وَ قُتِلَ آخَرُ فَنَحْنُ الْيَوْمَ أَرْبَعَهٌ كُلُّنَا لَكَ كَارِهٌ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام لَيْسَ ذَاكَ عَلَيَّ قَدْ كُنَّا فِي الشُّورَى وَ الْأَمْرُ فِي يَدِ غَيْرِنَا وَ هُوَ الْيَوْمَ فِي يَدِي أَ رَأَيْتَ لَوْ أَرَدْتُ بَعْدَ مَا بَايَعْتُ عُثْمَانَ أَنْ أَرُدَّ هَذَا الْأَمْرَ شُورَى أَ كَانَ ذَلِكَ لِي قَالَ لَا قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكَ بَايَعْتَ طَائِعاً فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ كَيْفَ ذَلِكَ وَ الْأَنْصَارُ مَعَهُمُ السُّيُوفُ مُخْتَرَطَهً يَقُولُونَ لَئِنْ فَرَغْتُمْ وَ بَايَعْتُمْ وَاحِداً مِنْكُمْ وَ إِلَّا ضَرَبْنَا أَعْنَاقَكُمْ أَجْمَعِينَ فَهَلْ قَالَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ أَحَدٌ شَيْئاً مِنْ هَذَا وَقْتَ مَا بَايَعْتُمَانِي وَ حُجَّتِي فِي الِاسْتِكْرَاهِ فِي الْبَيْعَهِ أَوْضَحُ مِنْ حُجَّتِكَ وَ قَدْ بَايَعْتَنِي أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ وَ كُنْتُمَا أَوَّلَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَ لَمْ يَقُلْ أَحَدٌ لَتُبَايِعَانِ أَوْ لَنَقْتُلُكُمَا فَانْصَرَفَ طَلْحَهُ وَ نَشِبَ الْقِتَالُ فَقُتِلَ طَلْحَهُ وَ انْهَزَمَ الزُّبَيْرُ.

**[ترجمه] – . کافی ۷: ۳۵۴، من لا یحضره الفقیه ۴: ، مناقب ۲: ۱۹۴ – اصول کافی: وقتی امیرالمومنین علیه السلام، طلحه و زبیر را شکست داد، مردم شکست خورده در راه بازگشت به زن بارداری برخوردند. آن زن از آنان ترسید و وضع حمل کرد اما نوزاد پس از تولد از دنیا رفت. سپس آن زن از دنیا رفت. امام علیه السلام و

ص: ۲۱۴

یارانش به اجساد آنان که بر زمین افتاده بود، برخوردند. امام از این حادثه پرسید. پاسخ دادند: آن زن باردار بوده است اما وقتی جنگ را می‌بیند می‌ترسد. امام پرسید: کدام‌یک زودتر مرده است؟ گفتند: نوزاد قبل از مادرش از دنیا رفته است. فرمود: تا شوهر زن و پدر آن نوزاد را احضار کردند. امام ارث او از دیه پسرش را دو سوم تعیین کرد. یک سوم بقیه از آن مادر نوزاد بود. شوهر همچنین نصف یک سوم از دیه زن را به ارث برد و بقیه آن به خانواده آن زن رسید. شوهر همچنین نصف دیه زن را که معادل دوهزار و پانصد درهم بود به ارث برد چون آن زن فرزند دیگری غیر از آن نوزاد نداشت. همه این پولها از خزانه بیت المال بصره پرداخت شد.

می گویم: توضیح این خبر در اینجا مناسبت ندارد و در جای خود شرح داده شده است.

– . کتاب سلیم بن قیس هلالی: ۱۸۷ – ابان می گوید: از سلیم بن قیس شنیدم که می گفت: روز جنگ جمل با امیر المؤمنین علیه السّلام حاضر بودم. لشکر ما دوازده هزار نفر و اصحاب جمل بیش از صد و بیست هزار نفر بودند. همراه علی علیه السّلام حدود چهار هزار نفر از مهاجرین و انصار بودند که همراه پیامبر صلی اللّه علیه و آله در بدر و حدیبیّه و سایر جنگهای آن حضرت حاضر بودند. سایر مردم هم از اهل کوفه بودند، بجز آن دسته از اهل بصره و حجاز که سابقه هجرت نداشتند و بعد از فتح مکّه مسلمان شده بودند. اکثر چهار هزار نفر هم از انصار بودند.

حضرت کسی از مردم را بر بیعت و بر جنگ مجبور نکرده بود، بلکه آنان را فرا خوانده بود. از اهل بدر صد و هفتاد نفر که اکثرشان از انصار و از شاهدین احد و حدیبیّه بودند شرکت کرده بودند و احدی از آنان از شرکت در جنگ تخلف نورزیده بود. احدی از مهاجرین و انصار نبود مگر آنکه خواسته اش با او بود. او را دوست می داشتند و برای غلبه و پیروزی حضرت دعا می کردند و دوست داشتند بر مخالفین خود غلبه کنند.

آن حضـرت بر آنان سـخت نگرفته و آنان را در تنگنا قرار نداده بود. آنان با او بیعت کرده بودند، و البته همه مردم در راه خدا جنگ نمی کنند. کسانی که بر آن حضـرت طعنه بزنند و از او بیزاری بجویند کم و مخفی از او بودند و در ظاهر اظهار اطاعت او را می نمودنـد، مگر سه نفر که بـا او بیعت کردنـد ولی در جنـگ به همراه او شک کردنـد و خانه نشـینی اختیار کردنـد که عبارت بودند از: محمد بن مسلمه، سعد بن ابی وقاص،

ص: ۲۱۵

پسر عمر. اسـامه بن زیـد بعـد از آن تسـلیم شـد و رضایت خود را اعلام کرد و برای علی علیه السّـلام دعا و اسـتغفار کرد و از دشـمن آن حضـرت بیزاری جست و شـهادت داد که آن حضـرت بر حق است و هر کس بـا او مخـالفت کنـد ملعون و خونش حلال است.

ابان می گوید: سـلیم می گفت: وقتی امیر المؤمنین علیه السّـلام در روز جنگ جمل با اهل بصـره روبرو شد، حضـرت، زبیر را صدا زد و فرمود: ای ابا عبد اللَّه، بیرون بیا. اصحاب گفتند: نزد زبیری که بیعتش را شکسته است می روی در حالی که او سوار بر اسب و غرق در اسـلحه است و تـو سـوار بر قـاطری بـدون اسـلحه هسـتی؟ حضـرت فرمود: برای من از جـانب خداونـد سـپر نگهدارنده ای وجود دارد، و هرگز کسـی نمی تواند از اجل خود فرار کند. من نمی میرم و کشته نمی شوم مگر به دست شقی ترین امّت، همان طور که ناقه صالـح را شـقی ترین قوم ثمود پی کرد. زبیر بیرون آمـد. حضـرت فرمود: طلحه کجاست؟ او هم خـارج شود. طلحه هم بیرون آمـد. حضـرت فرمود: شـما را بخـدا قسم می دهم، آیـا شـما دو نفر، و صاحبان علم آل محمـد و عـایشه دختر ابو بکر می دانیـد که: «اصـحاب جمل و اهل نهروان بر زبان پیامبر صـلی اللَّه علیه و آله لعنت شـده هسـتند»، و هر کس افترا ببنـدد زیانکار است؟ زبیر گفت: چگونه ما لعنت شده ایم در حالی که ما از اهل بهشت هستیم؟ حضـرت فرمود: اگر می دانستم که شما اهل بهشتید جنگ با شما را حلال نمی دانستم .

زبیر گفت: آیا از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله نشنیدی که در روز جنگ احد می فرمود: «طلحه مستحق بهشت شده است»، و «هر کس می خواهـد بـه شـهیدی کـه زنـده روی زمین راه می رود بنگرد به طلحه نگـاه کنـد»؟ آیـا از پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله نشـنیدی که می فرمود: «ده نفر از قریش در بهشتند»؟ امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: آنان را برایم نام ببر. زبیر گفت: فلانی و فلانـی و فلانـی، تـا آنکه نه نفر را نام برد که در بین آنان ابو عبیـده جرّاح و سـعید بن زیـد بن عمرو بن نفیل بودنـد. حضـرت فرمود: نه نفر را نـام بردی، دهمی کیست؟ زبیر گفت: تو هسـتی! فرمود: پس تو اقرار کردی که من از اهـل بهشـتم، ولی آنچه برای خود و اصـحابت ادعـا کردی من منکر آن هسـتم. بخـدا قسم، بعضـی از افرادی که نـام بردی در تـابوتی داخل چاهی در پائین ترین جای جهنم قرار دارند. بر در آن چاه سـنگی است که هر گاه خدا بخواهد جهنم را شـعله ور کند آن سـنگ را بلند می کنـد و جهنم شـعله می گیرد. این مطلب را از پیـامبر صـلی اللَّه علیه و آله شـنیدم و گر نه خداونـد تو را بر من غلبه دهـد و خون مرا بـدست تو بریزد، (و اگر من راست می گویم) مرا بر تو و اصـحابت غـالب کنـد. زبیر برگشت در حـالی که گریه می کرد. سـپس امیر المؤمنین علیه السّـلام رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه، زنان شـما همراهتان هسـتند؟ گفت: نه. فرمود: شـما سراغ زنی رفته اید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه اش است، و او را در معرض دید مردم قرار داده اید،

ص: ۲۱۶

و همسـران خود را در خیمه هـا و حجله هـا حفـظ کرده ایـد؟! بـا پیامبر صـلی اللّٰه علیه و آله نسـبت به خودتان به انصاف رفتار نکرده اید که زنان خود را در خانه ها نشانده اید و همسـر پیامبر صـلی اللّٰه علیه و آله را بیرون آورده اید، در حالی که خداوند دسـتور داده که همسـران آن حضـرت جز از پشت پرده سـخن نگوینـد. امـام فرمود: به من خبر بـده که چرا عبـد اللّٰه پسـر زبیر (بعنوان امام جماعت) برای شـما نماز می خواند؟ آیا یکی از شـما به دیگری راضـی نمی شود؟ به من خبر بده که چرا عربهای بیابانی را به جنگ من دعوت کرده ایـد؟ چه چیزی شـما را به این اقدام وادار کرده است؟! طلحه گفت: ای مخاطب من! ما در شورا شـش نفر بودیم که یـک نفرمـان مُرد و دیگری کشـته شـد، و امروز ما چهار نفریم و همگی نسـبت به تو بی میل هستیم. علی علیه السّـلام فرمود: این مطلب بر علیه من نیست. هنگامی که ما در شورا بودیم کار بـدست غیر ما بود و اکنون بدست من است. آیا اگر من می خواسـتم بعد از بیعت عثمان امر خلافت را بصورت شوری در آورم چنین حقی داشـتم؟ طلحه گفت: نه. حضـرت فرمـود: چرا؟ فرمود: برای اینکه تو بـا اختیـار بیعت کردی. حضـرت فرمود: چطور بـا اختیـار بیعت کردم در حـالی که انصار با شمشـیرهای کشیده می گفتند: «اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید (کار تمام است)، و گر نه گردن همه تـان را می زنیم»! آیـا هنگـامی که بـا من بیعت کردیـد احـدی چیزی از این گونه سـخن را به تو و اصـحابت گفت؟ دلیـل من بر اجبـار در بیعت واضـح تر از دلیل تو است. تو و رفیقت به اختیار خود و بـدون اجبار با من بیعت کردیـد، و شما اوّل کسـی بودید که این کار را انجام دادید، و کسی به شما نگفت: «باید بیعت کنید و گر نه شما را می کشیم»! طلحه هم بر گشت و جنگ در گرفت. طلحه کشته شد و زبیر فرار کرد.

**[ترجمه]

بیان

قوله أ کـان ذلـک بی أی بحسب معتقـدکم أو هل کانوا یسـمعون منی ذلک. و اعلم أن الـدلائل علی بطلان ما ادعوا من ورود الحدیث ببشاره العشـره أنهم من أهل الجنه کثیره قد مر بعضها و کفی بإنکاره علیه السلام و رده فی بطلانه و مقاتله بعضهم معه علیه السلام أدل دلیل علی بطلانه للأخبار المتواتره بین الفریقین عن النبی صلی الله علیه و آله

کقوله علیه السلام لَا یُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ.

و

قوله حربک حربی.

و غیر ذلک مما مر و سـیأتی فی المجلد التاسع و العشره بزعمهم أمیر المؤمنین علیه السـلام و أبو بکر و عمر و عثمان و طلحه و الزبیر و سـعد بن أبی وقاص و سـعید بن زیـد بن عمرو بن نفیل العدوی و عبد الرحمن بن عوف و أبو عبیده عامر بن عبد الله بن الجراح علی التسعه اللعنه.

تذنیب:

قال أبو الصلاح رحمه الله فی تقریب المعارف (۱) تناصر الخبر من طریقی الشیعه و أصحاب الحدیث بأن عثمان و طلحه و الزبیر و سعدا و عبد الرحمن من جمله أصحاب العقبه الذین نفروا برسول الله صلی الله علیه و آله و أن عثمان و طلحه القائلان أ ینکح محمد نساءنا و لا تنکح نساءه و الله لو قد مات لأجلنا علی نسائه بالسهام.

و قول طلحه لأتزوجن أم سلمه (۲) فأنزل الله سبحانه وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً و قول عثمان لطلحه و قد تنازعا و الله إنک أول أصحاب محمد تزوج بیهودیه فقال طلحه و أنت و الله لقد قلت ما یحبسنا هاهنا إلا نلحق بقومنا.

و قد روی من طریق موثوق به ما یصحح قول عثمان لطلحه فروی أن طلحه عشق یهودیه فخطبها لیتزوجها فأبت إلا أن یتهود ففعل و قدحوا فی نسبه بأن أباه عبید الله کان عبدا راعیا بالبلقاء فلحق بمکه فادعاه عثمان بن عمرو بن کعب التیمی فنکح الصعبه بنت دزمهر الفارسی و کان بعث به کسری إلی الیمن فکان بحضرموت خرازا.

و أما الزبیر فکان أبوه ملاحا بجده و کان جمیلا فادعاه خویلد و زوجه عبد المطلب صفیه.

و قال العلامه قدس الله روحه فی کشف الحق و مؤلف کتاب إلزام النواصب و صاحب کتاب تحفه الطالب ذکر أبو المنذر هشام بن محمد الکلبی

۱- لا عهد لی بهذا الکتاب و لعله لا یزال غیر منشور.
۲- کذا فی ط الکمبانی من أصلی، و لعلّ الصواب: «عائشه» کما رواه من طریق القوم العلّامه الحلّی فی أواسط المطلب الخامس فی الإمامه فی مطاعن عثمان من کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۰۴- ۳۰۷ ط بیروت.

من علماء الجمهور (۱) أن من جمله البغايا و ذوات الرايات صعبه بنت الحضرمى كانت لها رايه بمكه و استبضعت بأبى سفيان فوقع عليها أبو سفيان و تزوجها عبيد الله بن عثمان بن عمرو بن كعب بن سعد بن تيم فجاءت بطلحه بن عبيد الله لسته أشهر فاختصم أبو سفيان و عبيد الله فى طلحه فجعلا أمرهما إلى صعبه فألحقته بعبيد الله فقيل لها كيف تركت أبا سفيان فقالت يد عبيد الله طلقه و يد أبى سفيان نكره.

و قال العلامه فى كشف الحق أيضا (۲) و ممن كان يلعب به و يتخنث عبيد الله أبو طلحه فهل يحل لعاقل المخاصمه مع هؤلاء لعلى عليه السلام انتهى.

و قال مؤلف كتاب إلزام النواصب و صاحب تحفه الطالب قد ورد أن العوام كان عبدا لخويلد ثم أعتقه و تبنّاه و لم يكن من قريش و ذلک أن العرب فى الجاهليه كان إذا كان لأحدهم عبد و أراد أن ينسب إلى نفسه و يلحق به نسبه أعتقه و زوجه كريمه من العرب فيلحق بنسبه و كان هذا من سنن العرب.

و يصدق ذلک شعر عدى بن حاتم فى عبد الله بن الزبير بحضره معاويه و عنده جماعه قريش و فيهم عبد الله بن الزبير فقال عبد الله لمعاويه يا أمير المؤمنين ذرنا نكلم عديا فقد زعم أن عنده جوابا فقال إنى أحذركموه فقال لا عليك دعنا و إياه فرضى معاويه فقال يا أبا طريف متى فقئت عينک فقال يوم فر أبوک و قتل شر قتله و ضربک الأشتر على استک فوقعت هاربا من الزحف و أنشد يقول:

۱- فيه سهو عظيم.

۲- رواه و ما قبله العلامه فى أواخر المسأله الخامسه فى الإمامه فى عنوان «نسب» طلحه بعد ذكر زلات عمر من كتاب كشف الحق و نهج الصدق، ص ۳۵۶ ط بيروت. وأيضا ذكر قبل ذلک فى أواسط ذكر زلات عثمان ص ۳۰۴ - ۳۰۶ بعض الخلال المذمومه المشتركه بين عثمان وطلحه.

أما و أبی یا ابن الزبیر لو أننی*** لقیتک یوم الزحف رمت مدی شحطا

و کان أبی فی طی ء و أبو أبی*** صحیحین لم ینزع عروقهما القبطا

قال معاویه قد حذرتکموه فأبیتم.

و قوله:

صحیحین لم ینزع عروقهما القبطا

تعریض بابن الزبیر بأن أباه و أبا أبیه لیسا بصحیحی النسب و أنهما من القبط و لم یستطع ابن الزبیر إنکار ذلک فی مجلس معاویه.

أقول: و روی صاحب کتاب تحفه الطالب الأبیات هکذا:

أما و أبی یا ابن الزبیر لو أننی (۱)*** لقیتک یوم الزحف ما رمت لی سخطا.

و لو رمت شقی عند عدل قضاؤه*** لرمت به یا ابن الزبیر مدی شحطا

۱- ما بین المعقوفین زیاده توضیحیه منا، و کان المصنّف رحمه اللّه أسقطه ثمّ ذکر الشطر الثانی ثمّ قال: إلی قوله: ولو رمت شقی عند عدل قضاؤه *** لرمت به یا ابن الزبیر مدی شحطا

**[ترجمه]«أ کان ذلک بی»: یعنی طبق اعتقاد شما، یا آیا آنان این را از من شنیده‌اند؟ و بدان دلائل مبنی بر بطلان ادعای آنان برای وجود حدیثی در رابطه با بشارت به ده نفر به بهشت فراوان است که برخی از آنها قبلاً بیان شد. برای بطلان این ادعا، انکار امامت امام علی علیه السلام توسط آنان و جنگ برخی از آنان با امام کافی است و نیز این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فریقین آن را روایت کرده‌اند که فرمود: «ای علی جز منافق کسی بر تو خشم نمی‌گیرد» و «جنگ با تو جنگ با من است»، برای رد ادعای آنان کفایت می‌کند.

همان‌طور که قبلاً گفته شد و نیز در جلد ۱۹ خواهد آمد آنان ادعا می‌کنند که این ده نفر عبارتند از: امیرالمومنین علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده عامر بن عبدالله بن جراح که لعت بر نه نفر اخیر .

ص: ۲۱۷

دنباله: ابوصلاح رحمت الله علیه در تقریب المعارف می‌گوید: از طریق شیعه و اصحاب حدیث نقل شده است که عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن از جمله افرادی بودند که در عقبه از نزد پیامبر فرار کردند و عثمان و طلحه می‌گفتند: آیا محمد زنان ما را می‌تواند به نکاح خود درآورد اما ما نمی‌توانیم زنان او را به نکاح خود درآوریم؟! به خدا قسم اگر او بمیرد برای تصاحب زنان او قرعه خواهیم انداخت. همچنین طلحه می‌گفت: با ام سلمه ازدواج خواهم کرد که خداوند نازل کرد: «وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً» - . احزاب / ۵۳ - {و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید.} عثمان به طلحه گفت: به خدا قسم تو از میان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله نخستین کسی بودی که با یک زن یهودی ازدواج کردی و طلحه به او گفت: به خدا قسم این تو بودی که گفتی چیزی ما جز پیوستن به قوم مان ما را اینجا نگه نداشته است. از طریق موثق سخن عثمان به طلحه روایت شده است و گفته‌اند که طلحه عاشق یک زن یهودی شد و از او خواستگاری کرد اما آن زن نپذیرفت تا اینکه طلحه یهودی شود. طلحه نیز یهودی شد. در مورد نسب وی عیب گرفته‌اند که پدر او عبیدالله در بلقاء غلام و چوپان بوده است. به مکه رفت. عثمان بن عمرو بن کعب تیمی وی را به خدمت گرفت و صعبه دختر دزمهر ایرانی را به نکاح او درآورد. شاه ایران دزمهر را به عنوان کفّاش به حضرموت یمن فرستاده بود. پدر زبیر نیز در جده دریانورد بود و چهره‌ای زیبا داشت. خویلد وی را به خدمت گرفت و عبدالمطلب صفیه را به عقد او درآورد. علامه قدس الله روحه در کشف الحق و نیز مولف کتاب الزام النواصب و صاحب کتاب تحفه الطالب: ابوالمنذر هشام بن محمد کلبی از علمای جمهور نقل کرده است

ص: ۲۱۸

که صعبه دختر حضرمی از جمله زنان زناکاری بود که در مکه بر سر درِ خانه خود پرچم نصب می‌کرد. به منظور فرزند آوردن برای ابوسفیان با او نزدیکی نمود و سپس ابوسفیان او را به نکاح عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم درآورد. صعبه از وی طلحه بن عبیدالله را در ماه ششم بارداری به دنیا آورد. ابوسفیان و عبیدالله بر سر تصاحب طلحه به جدال برخاستند. قرار گذاشتند که از صعبه بپرسند که او طلحه را به عبیدالله نسبت داد. به صعبه گفته شد: ابوسفیان را چگونه ترک کردی؟ گفت: عبیدالله مردی دست و دل باز است اما ابوسفیان مردی بَد دست. همچنین از جمله نکاتی که علامه در کشف

الحق بدان اشاره دارد این است که: از جملهٔ مخنّثان و کسانی که از آنها سوء استفاده جنسی می شد، یکی عبیدالله، پدر طلحه بود. حال آیا برای انسان عاقلی جایز است که با این وجود با علی علیه السلام مخاصمه نماید؟ پایان سخن.

مولف کتاب الزام النواصب و صاحب تحفه الطالب گفته‌اند: آمده است که عوام برده خویلد بود که وی را آزاد کرد و با آنکه از قریش نبود او را به فرزندی گرفت. این بدان علت بود که در جاهلیت وقتی عربها می‌خواستند غلام و برده‌ای را به نسب خود درآورند، او را آزاد کرده و دختری متشخص را به نکاح او در می‌آوردند بدین طریق وی نسب همان قوم را می گرفت و این از سنتهای اعراب بود.

شعر عدی بن حاتم در مورد عبدالله بن زبیر که آن را در حضور معاویه و جمعی از قریش و خود عبدالله سرود این موضوع را تایید می کند. در این جمع عبدالله به معاویه گفت: ای امیرالمومنین اجازه بده با عدی صحبت کنیم. معاویه گمان کرد قصد پاسخ دادن به وی را دارد لذا گفت: من شما را از او بر حذر می‌دارم. عبدالله گفت: نگران نباش اجازه بده. معاویه راضی شد. عبدالله گفت: چشمت کی شکافته شد؟ عدی گفت: روزی که پدرت فرار کرد و به بدترین صورت ممکن کشته شد و مالك اشتر بر تو ضربه زد و تو پا به فرار گذاشتی. سپس سرود:

ص: ۲۱۹

ای پسر زبیر به پدرم قسم اگر تو را در روزی که فرار کردی می‌دیدم می‌زدم.

پدرم و جدم هر دو از قبیله طی و خالص هستند و به قبطیان منسوب نیستند.

معاویه گفت: من که به شما در مورد او هشدار داده بودم .

اینکه گفت « خالص هستند و به قبطیان منسوب نیستند» اشاره دارد به اینکه پدر و جد زبیر نسب روشنی ندارند قبطی هستند که عبدالله بن زبیر نتوانست آن را در مجلس معاویه انکار کند.

می گویم: صاحب کتاب تحفه الطالب ابیات را این گونه آورده است:

ای پسر زبیر به پدرم قسم اگر تو را در روزی که فرار کردی می‌دیدم خشم بر خود راه نمی‌دادم.

اگر می خواستم به انسان شقی ای هنگام برگشتن قضا و قدرش تیری بیاندازم، قطعاً آن را به شدت به ابن زبیر می انداختم .

ص: ۲۲۰

**[ترجمه]

باب ۴ احتجاجه علیه السلام علی أهل البصره و غیرهم بعد انقضاء الحرب و خطبه علیه السلام عند ذلک

الأخبار

«۱۷۳»

(۱)

ج، الإحتجاج رَوَى يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَخْطُبُ بِالْبَصْرَهِ بَعْدَ دُخُولِهَا بِأَيَّام فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِی مَنْ أَهْلُ الْجَمَاعَهِ وَ مَنْ أَهْلُ الْفُرْقَهِ وَ مَنْ أَهْلُ الْبِدْعَهِ وَ مَنْ أَهْلُ السُّنَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَيْحَکَ أَمَّا إِذَا سَأَلْتَنِی فَافْهَمْ عَنِّی وَ لَا عَلَيْکَ أَنْ لَا تَسْأَلَ عَنْهَا أَحَداً بَعْدِی أَمَّا أَهْلُ الْجَمَاعَهِ فَأَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ إِنْ قَلُّوا وَ ذَلِکَ الْحَقُّ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ عَنْ أَمْرِ رَسُولِهِ

ص: ۲۲۱

۱- ۱۷۳- رواه الطبرسیّ رفع اللّه مقامه فی عنوان «احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام بعد دخوله البصره ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۸، ط بیروت. ورواه السیوطی بصوره مطوله فی الحدیث: (۱۷۸۱) من مسند علی علیه السلام من کتاب جمع الجوامع: ج ۲، ۱۲۹. ورواه أیضا المتقی الهندی نقلا عن وکیع فی الحدیث: (۳۵۲۹) من کتاب کنز العمال: ج ۸ ص ۲۱۵ ط ۱. وقد رواه أیضا فی کتاب المواعظ من منتخب العمال المطبوع بهامش مسند أحمد بن حنبل: ج ۶ ص ۳۱۵ ط ۱. وقد رویناه حرفیا - وذکرنا لکثیر من فقراته شواهد ومصادر - فی المختار: (۱۲۲) من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۷۲ ط ۲.

وَ أَمَّا أَهْلُ الْفُرْقَهِ فَالْمُخَالِفُونَ لِی وَ لِمَنِ اتَّبَعَنِی وَ إِنْ کَثُرُوا وَ أَمَّا أَهْلُ السُّنَّهِ فَالْمُتَمَسِّکُونَ بِمَا سَنَّهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ رَسُولُهُ وَ إِنْ قَلُّوا وَ أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَهِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَی وَ کِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ الْعَامِلُونَ بِرَأْیِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ وَ إِنْ کَثُرُوا وَ قَدْ مَضَی مِنْهُمُ الْفَوْجُ الْأَوَّلُ وَ بَقِیَتْ أَفْوَاجٌ وَ عَلَی اللَّهِ فَضُّهَا وَ اسْتِیصَالُهَا عَنْ جَدَدِ الْأَرْضِ فَقَامَ إِلَیْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ النَّاسَ یَذْکُرُونَ الْفَیْ ءَ وَ یَزْعُمُونَ أَنَّ مَنْ قَاتَلَنَا فَهُوَ وَ مَالُهُ وَ وُلْدُهُ فَیْ ءٌ لَنَا فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ بَکْرِ بْنِ وَائِلٍ یُدْعَی عَبَّادَ بْنَ قَیْسٍ وَ کَانَ ذَا عَارِضَهٍ وَ لِسَانٍ شَدِیدٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ اللَّهِ مَا قَسَمْتَ بِالسَّوِیَّهِ وَ لَا عَدَلْتَ بِالرَّعِیَّهِ فَقَالَ وَ لِمَ وَیْحَکَ قَالَ لِأَنَّکَ قَسَمْتَ مَا فِی الْعَسْکَرِ وَ تَرَکْتَ النِّسَاءَ وَ الْأَمْوَالَ وَ الذُّرِّیَّهَ فَقَالَ علیه السلام أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ کَانَتْ بِهِ جِرَاحَهٌ فَلْیُدَاوِهَا بِالسَّمْنِ فَقَالَ عَبَّادٌ جِئْنَا نَطْلُبُ غَنَائِمَنَا فَجَاءَنَا بِالتُّرَّهَاتِ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنْ کُنْتَ کَاذِباً فَلَا أَمَاتَکَ اللَّهُ حَتَّی یُدْرِکَکَ غُلَامُ ثَقِیفٍ فَقِیلَ وَ مَنْ غُلَامُ ثَقِیفٍ فَقَالَ رَجُلٌ لَا یَدَعُ لِلَّهِ حُرْمَهً إِلَّا انْتَهَکَهَا فَقِیلَ أَ فَیَمُوتُ أَوْ یُقْتَلُ فَقَالَ یَقْصِمُهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِینَ بِمَوْتٍ فَاحِشٍ یَحْتَرِقُ مِنْهُ دُبُرُهُ لِکَثْرَهِ مَا یَجْرِی مِنْ بَطْنِهِ یَا أَخَا بَکْرٍ أَنْتَ امْرُؤٌ ضَعِیفُ الرَّأْیِ أَ وَ مَا عَلِمْتَ أَنَّا لَا نَأْخُذُ الصَّغِیرَ بِذَنْبِ الْکَبِیرِ وَ أَنَّ الْأَمْوَالَ کَانَتْ لَهُمْ قَبْلَ الْفُرْقَهِ وَ تَزَوَّجُوا عَلَی رِشْدَهٍ وَ وُلِدُوا عَلَی فِطْرَهٍ وَ إِنَّمَا لَکُمْ مَا حَوَی عَسْکَرُهُمْ وَ أَمَّا مَا کَانَ فِی دُورِهِمْ فَهُوَ مِیرَاثٌ لِذُرِّیَّتِهِمْ فَإِنْ عَدَا عَلَیْنَا أَحَدٌ مِنْهُمْ أَخَذْنَاهُ بِذَنْبِهِ وَ إِنْ کَفَّ عَنَّا لَمْ نَحْمِلْ عَلَیْهِ ذَنْبَ غَیْرِهِ یَا أَخَا بَکْرٍ لَقَدْ حَکَمْتُ فِیهِمْ بِحُکْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی أَهْلِ مَکَّهَ فَقَسَمَ مَا حَوَی الْعَسْکَرُ وَ لَمْ یَتَعَرَّضْ لِمَا سِوَی ذَلِکَ وَ إِنَّمَا اتَّبَعْتُ أَثَرَهُ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ

يَا أَخَا بَكْرٍ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ دَارَ الْحَرْبِ يَحِلُّ مَا فِيهَا وَ أَنَّ دَارَ الْهِجْرَهِ يَحْرُمُ مَا فِيهَا إِلَّا بِحَقٍّ فَمَهْلًا مَهْلًا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِی وَ أَكْثَرْتُمْ عَلَیَّ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ تَكَلَّمَ فِی هَذَا غَيْرُ وَاحِدٍ فَأَيُّكُمْ يَأْخُذُ عَائِشَهَ بِسَهْمِهِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَصَبْتَ وَ أَخْطَأْنَا وَ عَلِمْتَ وَ جَهِلْنَا فَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَی وَ نَادَی النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ أَصَبْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ الرَّشَادَ وَ السَّدَادَ فَقَامَ عَمَّارٌ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ إِنِ اتَّبَعْتُمُوهُ وَ أَطَعْتُمُوهُ لَنْ يَضِلَّ عَنْ مَنْهَلِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله حَتَّی قِيسِ شَعْرَهٍ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدِ اسْتَوْدَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ عَلَی مَنْهَجِ هَارُونَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی فَضْلًا خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ وَ إِكْرَاماً مِنْهُ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله حَيْثُ أَعْطَاهُ مَا لَمْ يُعْطِهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ انْظُرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَا تُؤْمَرُونَ بِهِ فَامْضُوا لَهُ فَإِنَّ الْعَالِمَ أَعْلَمُ بِمَا يَأْتِی بِهِ مِنَ الْجَاهِلِ الْخَسِيسِ الْأَخَسِّ فَإِنِّی حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنْ أَطَعْتُمُونِی عَلَی سَبِيلِ النَّجَاهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِيهِ مَشَقَّهٌ شَدِيدَهٌ وَ مَرَارَهٌ عَتِيدَهٌ وَ الدُّنْيَا حُلْوَهُ الْحَلَاوَهِ لِمَنِ اغْتَرَّ بِهَا مِنَ الشِّقْوَهِ وَ النَّدَامَهِ عَمَّا قَلِيلٍ ثُمَّ إِنِّی أُخْبِرُكُمْ أَنَّ جِيلًا مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ أَمَرَهُمْ نَبِيُّهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنَ النَّهَرِ فَلَجُّوا فِی تَرْكِ أَمْرِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَكُونُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مِنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ أَطَاعُوا نَبِيَّهُمْ وَ لَمْ يَعْصُوا رَبَّهُمْ وَ أَمَّا عَائِشَهُ فَأَدْرَكَهَا رَأْیُ النِّسَاءِ وَ لَهَا بَعْدَ ذَلِكَ حُرْمَتُهَا الْأُولَی وَ الْحِسَابُ عَلَی اللَّهِ يَعْفُو عَمَّنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ.

**[ترجمه] - . احتجاج: ۱۶۸، جمع الجوامع (سیوطی) ۲: ۱۲۹، کنز العمّال ۸: ۲۱۵، المواعظ ۶: ۳۱۵، المختار (۱۲۲) از کتاب نهج السعاده ۱: ۳۷۲ - احتجاج: امام علی علیه السلام چند روز پس از ورود به بصره خطبه ای ایراد فرمود و در اثنای آن مردی برخاسته و گفت: ای امیرالمؤمنین، اهل جماعت و اهل افتراق و نیز اهل بدعت و اهل سنّت چه کسانی هستند؟.

حضرت فرمود: وای بر تو، حال که پرسیدی با دقّت به جواب آن گوش کن که پس از من نیاز نباشد که دوباره از کسی بپرسی.

اهل جماعت، من و پیروان من هستند هر چند اندک باشند، و این همان حقّی است که مطابق با امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

ص: ۲۲۱

و اهل افتراق؛ مخالفان من و پیروانم می باشند هر چند تعدادشان بسیار باشد و اهل سنّت افرادی هستند که دست تمسّک به سنت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله زده اند، هر چند تعدادشان کم باشد. و اهل بدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و افرادی خودرأی و هواپرستند هر چند تعدادشان بسیار باشد، و از این گروه جمعی درگذشته اند، و تعدادی نیز زنده اند، که نابودی و محو آنان از روی زمین بر عهده خود خداوند است. در اینجا عمّار برخاسته و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، مردم در باره غنیمت سخنانی می گویند، و فکر می کنند کسانی که با ایشان جنگ کردند خود آنان و اموال و اولادشان از آن آنها می شود، و به عنوان غنیمت قابل تصرّف می باشند. در این هنگام مردی بنام عبّاد بن قیس از قبیله بکر بن وائل که زبان گویا و تندی داشت برخاسته و گفت: ای أمیرالمؤمنین، بخدا قسم که تو در تقسیم غنائم میان مردم، عدالت را رعایت نکردی!. حضرت فرمود: وای بر تو، برای چه؟ گفت: برای اینکه تو آنچه در محیط لشکرگاه بود قسمت نمودی ولی اموال و زنان و بچّه های مخالفین را رها کردی. حضرت فرمود: ای مردم، هر که جراحتی دارد آن را با روغن مداوا کند. عبّاد گفت: ما مطالبه سهم خود را می کنیم و او به ما حرفهای نامربوط می زند!!. سپس امیرالمومنین علیه السّلام به

او فرمود: اگر گفته ات باطل و دروغ باشد خدا تو را مرگ ندهد تا غلام ثقیف را درک کنی!. پرسیدند: غلام ثقیف کیست؟ فرمود: مردی که هیچ حرمتی برای خدا باقی نمی گذارد و همه را هتک حرمت می کند. پرسیدند: آیا او به مرگ طبیعی می میرد یا او را می کشند؟ فرمود: خداوندی که درهم کوبنده ستمکاران است او را به مرگی فاحش نابود می کند و آن به جهت کثرت فضولاتی که از او خارج می شود به سوزشی شدید در مقعد مبتلا می شود. سپس أمیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: ای برادر بکری، تو مرد ساده ای هستی، مگر نمی دانی که من کوچکترها را به جرم بزرگان عقاب و مؤاخذه نمی کنم؟! آیا این اموال پیش از افتراق و ارتداد ملک آنان نبوده؟ و آیا ازدواج ایشان روی شیوه صحیح نبوده؟ و مگر فرزندان ایشان بر اساس قوانین اسلام اولادشان محسوب نمی شدند؟ و این فرزندان طبق فطرت اسلام متولد نشده اند؟ پس چطور ما می توانیم اموال این بچّه ها را تصرّف کرده و از ایشان بستانیم؟!. و شما فقط می توانید آنچه که در لشکرگاه است را تصرّف نمایید، و آنچه در خانه های ایشان است میراث خود آنان است، بنابراین هر کدام از آنان را که دشمنی کند وی را به همان گناه مؤاخده نماییم و هر که از تمرّد باز ایستد گناه دیگری را بر او بازخواست ننمائیم. ای برادر بکری، من همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله که در فتح مکه عمل کرد، با ایشان رفتار نمودم، آن حضرت نیز اجناس محیط لشکر را بین مسلمین تقسیم نمود و متعرّض غیر از آن نشد، و من تنها قدم به قدم، از آن حضرت پیروی نمودم.

ص: ۲۲۲

ای برادر بکری، مگر نمی دانی که در جنگ با کفّار حربی آنچه در شهر است برای مسلمین فاتح حلال است ولی اگر مخالفین از افراد مسلمان باشند آنچه خارج از محیط لشکرگاه است متعلّق به ورثه داشته و جز آنها کسی در آن اموال حقّی ندارند؟! در اینجا آن حضرت خطاب به چند تن دیگر که زبان به اعتراض گشودند فرمود: آرام گرفته و آهسته سخن بگوئید خدا شما را رحمت کند! اگر در این سخن تردید داشته و مرا تصدیق نمی کنید و فکر می کنید نظر شما صحیح است بگوئید تا بدانم عایشه در سهم کدامیک از شما قرار خواهد گرفت؟!!. در اینجا همه مجاب شده و از سر خجلت گفتند: ای أمیرالمؤمنین شما راست گفتید و ما خطا کردیم، و تو عالمی و ما جاهلیم، و از درگاه خداوند طلب مغفرت می کنیم! و همه فریاد زدند: «حقّ با شما است ای أمیرمؤمنان! خدا تو را به هدایت و قول سدید برساند!». در اینجا عمار برخاسته و گفت: ای مردم، به خدا اگر از آن حضرت پیروی نموده و از اوامر او اطاعت کنید که شما را به قدر سر یک تار مو از راه پیامبرتان گمراه نخواهد ساخت، و چرا چنین نباشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علم ایّام زندگی و آجال مردم و احکام قضا و داوری و قوّه تشخیص و تمیز میان حقّ و باطل را به او عطا فرموده است، همانند هارون نسبت به موسی علیهما السّلام و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو در نزد من همچون هارون در نزد موسی می باشی فقط پس از من پیامبری نخواهد آمد»، این فضلی است که خداوند وی را بدان مخصوص داشته و پیامبر وی را بدان گرامی داشته و او را بر دیگران برتری داده است. سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خدا شما را رحمت کند! به هر چه مأمور می شوید نظر کنید و به سوی آن بشتابید، زیرا که عالم از جاهل خسیس نسبت به آنچه انجام می دهد آگاه تر است. اگر حرف مرا گوش کرده و از آن اطاعت کنید مطمئنّ باشید که من به خواست خداوند شما را به راه حقیقت رسانده و از مراحل تیره و تار زندگی نجات خواهم داد، هر چند که در طیّ این راه سختی و ناگواریهای بسیار باشد!. و این را بدانید که این سرای چند روزه از خوشی و شیرینی دور است و لذّتهای ظاهری آن آلوده به زحمت و گرفتاری و فشار بوده و آنان که فریب ظاهر و زینتهای دنیا را می خورند در

حقیقت محروم و مغبون شده و در آخر ندامت و پشیمانی سودی به حال ایشان نخواهد داشت این را هم بدانید که گروهی از بنی اسرائیل از نوشیدن آب نهری منع شدند، و جز گروه اندکی همگی بر خلاف دستور و نهی آن پیامبر رفتار نمودند، شما خدا رحمتتان کناد! از آن گروهی باشید که از اوامر و دستورات پیامبرشان اطاعت نموده و از تکالیف او سرپیچی نکردند، و امّا عایشه در این جریان راه خطا پیمود و از رأی زنانه پیروی نمود، ولی او همچون گذشته نزد ما همان حرمت نخست (امّ المؤمنینی) را دارد و رسیدگی امور تنها بدست خداوند است، هر که را خواهد ببخشد و آن را که بخواهد عذاب می کند.

**[ترجمه]

بیان

فلان ذو عارضه أی ذو جلد و صرامه و قدره علی الکلام ذکره الجوهری و قال قال الأصمعی الترهات الطرق الصغار غیر الجاده تتشعب عنها الواحده ترهه فارسی معرب ثم استعیر فی الباطل و قال یقال بینهما قیس رمح و قاس رمح أی قدر رمح و العتید الحاضر المهیأ.

ص: ۲۲۳

**[ترجمه]«فلان ذو عارضه»: یعنی فلانی دارای جسارت و قاطعیت و قدرت در سخنوری است. این قول جوهری است وی همچنین می گوید: اصمعی گفته است که «الترهات» به معنی راههای کوچک و فرعی و غیر از جاده است بلکه منشعب شده از آن می‌باشد و مفرد آن «ترهه» است که فارسی و معرب است و سپس به طور استعاره در مورد باطل استعمال شده است. جوهری می گوید: گفته می‌شود «بینهما قیس رمح»: یعنی میان آن‌دو به اندازه یک نیزه فاصله است. «العتید»: حاضر و آماده.

ص: ۲۲۳

**[ترجمه]

«۱۷۴»

ج، الإحتجاج عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ فَضَالَهَ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَهُ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْدَ الْجَمَلِ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ رَأَيْتُ فِي هَذِهِ الْوَاقِعَهِ أَمْراً هَالَنِي مِنْ رُوحٍ قَدْ بَانَتْ وَ جُثَّهٍ قَدْ زَالَتْ وَ نَفْسٍ قَدْ فَاتَتْ لَا أَعْرِفُ فِيهِمْ مُشْرِكاً بِاللَّهِ تَعَالَى فَاللَّهَ اللَّهَ فَمَا يُحَلِّلُنِي مِنْ هَذَا فَإِنْ يَكُ شَرّاً فَهَذَا يَتَلَقَّى بِالتَّوْبَهِ وَ إِنْ يَكُ خَيْراً ازْدَدْنَا أَخْبِرْنِي عَنْ أَمْرِكَ هَذَا الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ أَ فِتْنَهٌ عُرِضَتْ لَكَ فَأَنْتَ تَنْفَحُ النَّاسَ بِسَيْفِكَ أَمْ شَيْءٌ خَصَّكَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام إِذاً أُخْبِرُكَ إِذاً أُنَبِّئُكَ إِذاً أُحَدِّثُكَ إِنَّ نَاساً مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَسْلَمُوا ثُمَّ قَالُوا لِأَبِي بَكْرٍ اسْتَأْذِنْ لَنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى نَأْتِيَ قَوْمَنَا فَنَأْخُذَ أَمْوَالَنَا ثُمَّ نَرْجِعَ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ يُرْجَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْكُفْرِ قَالَ وَ مَا عِلْمُكَ يَا عُمَرُ أَنْ يَنْطَلِقُوا فَيَأْتُوا بِمِثْلِهِمْ مَعَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ ثُمَّ إِنَّهُمْ أَتَوْا أَبَا بَكْرٍ فِي الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَسْتَأْذِنَ لَهُمْ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَاسْتَأْذَنَ لَهُمْ وَ عِنْدَهُ عُمَرُ فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِهِ فَغَضِبَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ مَا أَرَاكُمْ تَنْتَهُونَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ فَتَخْتَلِفُونَ عَنْهُ اخْتِلَافَ الْغَنَمِ الشَّرَدِ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا هُوَ فَقَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ فَأَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَا قَالَ عُمَرُ فَمَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَومَى إِلَيَّ وَ أَنَا أَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ عِنْدَكُمَا ابْنُ عَمِّي وَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ مُبَرِّئُ ذِمَّتِي وَ الْمُؤَدِّي عَنِّي دَيْنِي وَ عِدَتِي وَ الْمُبَلِّغُ عَنِّي رِسَالَتِي وَ مُعَلِّمُ النَّاسِ مِنْ بَعْدِي وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَا يَعْلَمُونَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَكْتَفِي مِنْكَ بِهَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا بَقِيتُ فَكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ أَشَدَّ أَصْحَابِ عَلِيٍّ علیه السلام فِيمَا بَعْدُ عَلَى مَنْ خَالَفَهُ.

**[ترجمه]احتجاج: از مبارک بن فضاله: پس از جنگ جمل مردی نزد حضرت امیرالمومنین علیه السّلام آمده و گفت: ای امیرمؤمنان، در این جنگ متوجّه امری شدم که از شدّت ترس روح از بدنم خارج و جسدم زایل و تباه گشته، و جانم به لب رسیده است! که در میان آنان هیچ فرد مشرکی را نمی بینم!. تو را به خدا، تو را به خدا مرا از این حیرت و سرگردانی درآور؟ اگر این ذهنیّت شرّ است که از آن توبه کنم، و اگر خیر و نیک است آن را بپرورانم، به من بگو که این واقعه تنها فتنه و آشوبی بود که تو فتنه گران را با شمشیر خود کشتی، یا آن مأموریتی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بدان مخصوص ساخته است؟.

حضرت فرمود: حال که چنین است تو را آگاه سازم، باخبر کنم، بدان که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی

از مشـرکان خدمت آن حضـرت رسیده و مسلمان شدند، سپس از أبوبکر خواستند تا از پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد به ما اجازه دهد تا نزد قوم خود رفته و پس از گرفتن اموال خود نزد شما باز گردیم، ابوبکر نیز درخواست جمع را به سمع آن پیامبر رساند و وی نیز اجازه داد، در اینجا عمر گفت: ای رسول خدا، نکند این گروه از اسـلام به کفر گرایند؟ رسول خدا صـلّی اللَّه علیه و آله فرمود: تو چه می دانی که آنـان پس از حضور در میـان قوم خود با افراد بیشتری نزد ما بازگشـته و آنان نیز مسـلمان شونـد، سـپس ایشان در سال بعد نیز توسّط أبوبکر از آن حضـرت درخواست کردند که بروند و پیامبر نیز با آن موافقت کرد و عمر باز همان حرفها را تکرار کرد، سپس پیامبر عصبانی شده و فرمود: بخدا سوگند فکر نمی کنم شما دست از این سخنان بی معنی بردارید تا اینکه خداوند فردی از قریش را بر شما گسیل دارد که شما را به خداوند متعال بخواند و شما در اختلاف با او همچون گوسـفندی وحشـی که از گلّه جـدا شـده پراکنـده شویـد. ابوبکر گفت: پـدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا آیا آن شخص منم؟ فرمود: نه. عمر گفت: آن فرد من هسـتم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خـدا پس آن فرد کیست؟ پیامبر صـلّی اللَّه علیه و آله نیز اشاره به من که مشغول دوختن کفش آن حضرت بودم نموده و فرمود: «او همان خاصف النّعل (وصله کننده کفش) در میان شـما، پسر عمویم، و برادرم، و دوستم، بَری کننده ذمّه ام، این همان کسی است که دین مرا ادا و وعده هایم را عملی می سازد، او مبلّغ رسالت من است، و بعـد از من معلّم مردم است، اوست که پس از من مبیّن و تأویـل کننـده آیـاتی از قرآن است که هیـچ کس از آن بـاخبر نیست». چـون آن مرد این سـخنان را شـنید گفت: ای امیرالمؤمنین همین کلاـم مرا بس است زیرا که هیچ چیزی باقی نگذاشتی. راوی می گوید: بعدها آن مرد از طرفداران سرسخت آن حضرت علیه مخالفین شد.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری نفحه بالسیف تناوله من بعید و فی بعض النسخ تنصح بالصاد المهمله و الأول أظهر قوله علیه السلام غنم الشرد من

قبیل إضافه الموصوف إلی الصفه و فی بعض النسخ الغنم بالتعریف و هو أظهر و الشَّرَد إما بالتحریک جمع شارد کخَدَم و خادم أو بضمتین جمع شرود کزبور و زبر من شرد البعیر إذا نفر.

**[ترجمه]جوهری می گوید: «نفحه بالسیف»: او را از دور زد و در برخی نسخه‌ها «تنصح» با صاد مهمله آمده که اولی صحیح‌تر است. «غنم الشرد» از

ص: ۲۲۴

باب اضافه موصوف به صفت است. در برخی نسخه‌ها با ال تعریف آمده که صحیح‌تر به نظر می‌رسد. «و الشرد» یا با حرکت حروف است جمع شارد مثل خدم و خادم، و یا با دو ضمه است جمع شرود مثل زبور و زُبُر؛ از «شرد البعیر»: وقتی شتر بگریزد.

**[ترجمه]

«۱۷۵»

(۱)

ج، الإحتجاج عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَضَعَ قَتَباً عَلَی قَتَبٍ ثُمَّ صَعِدَ عَلَیْهِ فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ فَقَالَ یَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ یَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِکَهِ یَا أَهْلَ الدَّاءِ الْعُضَالِ یَا أَتْبَاعَ الْبَهِیمَهِ یَا جُنْدَ الْمَرْأَهِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ مَاؤُکُمْ زُعَاقٌ وَ دِینُکُمْ نِفَاقٌ وَ أَحْلَامُکُمْ دِقَاقٌ ثُمَّ نَزَلَ یَمْشِی بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَمَشَیْنَا مَعَهُ فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ وَ هُوَ یَتَوَضَّأُ فَقَالَ یَا حَسَنُ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أُنَاساً یَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ یُصَلُّونَ الْخَمْسَ وَ یُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَدْ کَانَ مَا رَأَیْتَ فَمَا مَنَعَکَ أَنْ تُعِینَ عَلَیْنَا عَدُوَّنَا فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأُصَدِّقَنَّکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَقَدْ خَرَجْتُ فِی أَوَّلِ یَوْمٍ فَاغْتَسَلْتُ وَ تَحَنَّطْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَیَّ سِلَاحِی

ص: ۲۲۵

---

۱ – ۱۷۴ – ۱۷۵– رواهما الطبرسیّ رحمه اللّه فی عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام بعد دخوله البصره ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۷۰ – ۱۷۱. والحدیثان مرسلان لم یعلم حال روایتهما – کحدیث آخر بعد الحدیث الثانی ذکره فی الاحتجاج أیضا – فلا یمکن بلا قرینه قطعیه علی صدقهما أو کذبهما الاستدلال بهما علی إثبات شئ أو نفیه کما تحقق فی علم الأصول. إذا فلا یمکن جعلهما دلیلا علی انحراف الحسن البصری لا سیما مع قیام شواهد کثیره علی حسن حاله وإنه کان یدافع عن علی علیه السلام ویذکر خصائصه وأنه کان علی الحق وأن من خالفه کان علی الباطل. والحق أن الرجل لم یکن من المنحرفین عن أهل البیت علیهم السلام وإن لم یکن من حواریهم أیضا.

وَ أَنَا لَا أَشُكُّ فِي أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا حَسَنُ ارْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ فَرَجَعْتُ ذَعِراً وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي لَمْ أَشُكَّ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَنَّطْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ خَرَجْتُ أُرِيدُ الْقِتَالَ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ فَنَادَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ قَالَ عَلِيٌّ صَدَقْتَ أَ فَتَدْرِي مَنْ ذَاكَ الْمُنَادِي قَالَ لَا قَالَ ذَاكَ أَخُوكَ إِبْلِيسُ وَ صَدَقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ مِنْهُمْ فِي النَّارِ فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ الْآنَ عَرَفْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلْكَى.

**[ترجمه] - . این دو روایت را طبرسی در کتاب احتجاج ۱: ۱۷۰ ۱۷۱ نقل کرده است. - احتجاج: از ابن عبّاس نقل است که حضرت أميرالمومنين عليه السّلام پس از جنگ جمل، بر بالای منبری که با روی هم گذاشتن چند جهاز شتر ایجاد شده بود رفته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای اهل بصره، ای گروه منحرف و منقلب، ای دردمندان بی درمان، ای پیروان چهارپای، ای لشکر زن، شما به صدای چهارپایی جمع شدید و چون کشته شد پراکنده گشتید! آب آشامیدنی شما تلخ و ناگوار است و آئین شما نفاق است و عقلایتان پست و بی خیرند!.

سپس از منبر به پایین آمده و ما به همراه آن حضرت راه افتادیم، و در میان راه به حسن بصریّ که در حال وضو گرفتن بود رسیده و به او فرمود: ای حسن در وضوی خود دقّت کن و آداب آن را بجای آور. او گفت: ای امیرالمؤمنین دیروز افرادی را کشتی که همگی شهادت به توحید و رسالت داده و نمازهای پنج‌گانه را اقامه می کردند و با تمام آداب وضو می گرفتند!. حضرت در پاسخش فرمود: اگر این گونه بوده و تو شاهد آن بودی پس برای چه به یاری دشمنان ما نشتافتی؟ حسن بصریّ گفت: به خدا که راست فرمودی، و من آن را تصدیق می کنم، ماجرا از این قرار بود که در روز أوّل جنگ که از خانه بیرون آمده غسل کردم و حنوط به بدنم مالیدم و شمشیر را با خود برداشتم،

ص: ۲۲۵

و من هیچ شکّ و تردیدی نداشتم که تخلّف از امّ المؤمنین عایشه کفر است، ولی وقتی به «خریبه» (محل وقوع جنگ جمل) رسیدم آوازی مرا ندا داد که: «ای حسن کجا می روی؟ برگرد، که قاتل و مقتول هر دو (در این جنگ) جهنّمی هستند»، پس با حالتی ترسان بازگشته و در خانه ام نشستم.

پس چون روز دوم رسید هیچ شکّ نکردم که تخلّف از امّ المؤمنین عایشه کفر است، پس همچون روز گذشته حنوط به بدن مالیده و سلاح بر کمر بسته و قصد رفتن به جنگ را نمودم، تا به «خریبه» رسیدم ندایی از پشت سرم گفت: «ای حسن دوباره کجا می روی، که قاتل و مقتول هر دو اهل آتشند». حضرت امیرالمومنین علیه السّلام فرمود: راست گفتی، آیا هیچ فهمیدی که آن منادی که بود؟ گفت: نه. فرمود: او برادرت ابلیس بود، و راست گفت که قاتل و مقتول از آنان هر دو اهل آتشند. حسن بصریّ گفت: ای امیرالمؤمنین اکنون دریافتم که این قوم در هلاکت و گمراهی هستند.

**[ترجمه]

بیان

قال الفيروزآبادی الخریبه کجهینه موضع بالبصره تسمی البصره الصغری.

**[ترجمه]فیروزآبادی می گوید: «خریبه» نام محلی در نزدیکی بصره است که به بصره کوچک شهرت دارد.

**[ترجمه]

«۱۷۶»

(۱)

فس، تفسیر القمی وَ الْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوی قَالَ الْمُؤْتَفِکَهُ الْبَصْرَهُ وَ الدَّلِیلُ عَلَی ذَلِکَ قَوْلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ وَ یَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِکَهِ یَا جُنْدَ الْمَرْأَهِ وَ أَتْبَاعَ الْبَهِیمَهِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَبْتُمْ مَاؤُکُمْ زُعَاقٌ وَ أَحْلَامُکُمْ دِقَاقٌ وَ فِیکُمْ خَتْمُ النِّفَاقِ وَ لُعِنْتُمْ عَلَی لِسَانِ سَبْعِینَ نَبِیّاً إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَنِی أَنَّ جَبْرَئِیلَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ طَوَی لَهُ الْأَرْضَ فَرَأَی الْبَصْرَهَ أَقْرَبَ الْأَرَضِینَ مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْعَدَهَا مِنَ السَّمَاءِ وَ فِیهَا تِسْعَهُ أَعْشَارِ الشَّرِّ وَ الدَّاءُ الْعُضَالُ الْمُقِیمُ فِیهَا مُذْنِبٌ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا بِرَحْمَهٍ وَ قَدِ ائْتَفَکَتْ بِأَهْلِهَا مَرَّتَیْنِ وَ عَلَی اللَّهِ تَمَامُ الثَّالِثَهِ وَ تَمَامُ الثَّالِثَهِ فِی الرَّجْعَهِ.

ص: ۲۲۶

۱- ۱۷۶- رواه علیّ بن إبراهیم رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: (۵۳) من سوره: «و النجم» من تفسیره: ج ۲ ص ۳۳۹ ط ۲. ورواه عنه السید هاشم البحرانی رفع الله مقامه فی تفسیر الآیه الکریمه من سوره " النجم " من تفسیر البرهان: ج ۴ ص ۲۵۶.

**[ترجمه] - . تفسیر قمی ۲: ۳۳۹، البرهان ۴: ۲۵۶ - تفسیر قمی: مفسر در مورد آیه «و المؤتفکه أهوی» می گوید: منظور از موتفکه بصره است و بهترین دلیل بر این ادعا کلام امیرالمومنین علیه السلام که فرمود: ای مردم بصره، ای اهل موتفکه، ای لشگریان یک زن، ای پیروان حیوان (شتر عایشه)، که تا شتر صدا می کرد می جنگیدید، و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است. عقلایتان بی خیر و پست بوده و در میانتان نفاق موج می‌زند. شما در زبان هفتاد پیامبر لعن شده‌اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که جبرئیل به او گفته است که زمین برای او در هم پیچید و او بصره را نزدیک‌ترین نقطه زمین به آب و دورترین نقطه از آسمان دید که نه دهم فتنه در این شهر نهفته است. دردتان بی درمان است. هرکس در این شهر مقیم شود گرفتار گناه شده و هر که از آن خارج شود مشمول عفو الهی خواهد بود. این شهر دو بار مردم خود را از بین برده است و سومین بار آن به دست خداست که در رجعت اتفاق می‌افتد.

ص: ۲۲۶

**[ترجمه]

بیان

قال البیضاوی المؤتفکه القری التی ائتفکت بأهلها أی انقلبت و قال فی النهایه فی حدیث أنس البصره إحدی المؤتفکات یعنی أنها غرقت مرتین فشبه غرقها بانقلابها و قال الجوهری داء عضال أی شدید أعیا الأطباء.

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: موتفکه به آبادی‌هایی گفته می‌شود که مردم خود را زیر و رو کرده‌اند. ابن اثیر النهایه در حدیث اَنس، بصره را یکی از این آبادیها معرفی کرده است یعنی دو بار غرق شده است که غرق آن را به زیر و رو شدنش تشبیه نموده است و جوهری می گوید: «داء عضال» درد بی درمان که پزشکان را عاجز کرده است .

**[ترجمه]

«۱۷۷»

(۱)

فس، تفسیر القمی وَ الْمُؤْتَفِکاتُ بِالْخاطِئَهِ الْمُؤْتَفِکَاتُ الْبَصْرَهُ وَ الْخَاطِئَهُ فُلَانَهُ.

**[ترجمه] - . تفسیر قمی ۲: ، البرهان ۴: ۳۷۵ - تفسیر قمی: «المؤتفکات بالخاطئه»: منظور از «المؤتفکات»، بصره است و منظور از «الخاطئه»، فلان زن.

**[ترجمه]

بیان

قال البيضاوى بِالْخاطِئَهِ أى بالخطإ أو بالفعله أو بالأفعال ذات الخطإ و أما التأويل الذى ذكره على بن إبراهيم

فَقَدْ رَوَاهُ مُؤَلِّفُ تَأْوِيلِ الْآيَاتِ الْبَاهِرَهِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ أَخِيهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقْرَأُ وَ جاءَ فِرْعَوْنُ يَعْنِي الثَّالِثَ وَ مَنْ قَبْلَهُ يَعْنِي الْأَوَّلَيْنِ وَ الْمُؤْتَفِكاتُ أَهْلُ الْبَصْرَهِ بِالْخاطِئَهِ الْحُمَيْرَاءُ.

فالمراد بمجى ء الأولين و الثالث بعائشه أنهم أسسوا لها بما فعلوا من الجور على أهل البيت عليهم السلام أساسا به تيسر لها الخروج و الاعتداء على أمير المؤمنين عليه السلام و لو لا ما فعلوا لم تكن تجترئ على ما فعلت و المراد بالمؤتفكات أهل المؤتفكات و الجمع باعتبار البقاع و القرى و المحلات.

**[ترجمه]بیضاوی می گوید: «بالخاطئه» یعنی با خطا و یا با کاری، یا با کارهایی که همراه با خطاست.

اما تعبیری را که علی بن ابراهیم به کار برده است مؤلف کتاب تاویل الآیات الباهره از حمران نقل کرده که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌خواند: «و جاء فرعونُ» یعنی سومی «و مَن قُبلَهُ»: یعنی دو تای اولی «و المؤتفکات»: اهل بصره «بالخاطئه»: زن سرخ گون (عایشه).

منظور از این که دو تای اولی با سومی، عایشه را آوردند این است که آنان با جور و ستمی که به اهل البیت علیهم السلام رواداشتند پایه‌ای را برای او عائشه بنا نهادند که خروج و دشمنی با امیرالمومنین علی علیه السلام را میسّر کرد. اگر آنان این کارها را نمی کردند او جرأت پیدا نمی کرد دست به این اقدامات بزند. منظور از مؤتفکات، اهل مؤتفکات است و آوردن جمع به اعتبار نام محل و آبادی و محلات است.

**[ترجمه]

«۱۷۸»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ أَبِی الْوَلِیدِ

ص: ۲۲۷

---

۱ – ۱۷۷– رواه علیّ بن إبراهیم رضی اللّه عنه فی تفسیر الآیه: (۹) من سوره الحاقه من تفسیره: ج ۲ ص ...ورواه السید البحرانی عنه وعن شرف الدین النجفی فی کتاب تأویل الآیات الباهره فی تفسیر الآیه الکریمه من سوره الحاقه من تفسیر البرهان: ج ۴ ص ۳۷۵ ط ۳.

۲ – ۱۷۸– رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۲۹) من الجزء الخامس من أمالیه ص ۱۳۴. وقریبا منه جدا رواه السید الرضی فی المختار: (۲۶۲) من باب قصار نهج البلاغه.

الضَّبِّيِّ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْهُذَلِیِّ قَالَ: دَخَلَ الْحَارِثُ بْنُ حَوْطٍ اللَّیْثِیُّ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَرَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ وَ عَائِشَهَ أَضْحَوْا إِلَّا عَلَی حَقٍّ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا حَارِ إِنَّکَ نَظَرْتَ تَحْتَکَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَکَ جُزْتَ عَنِ الْحَقِّ إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا یُعْرَفَانِ بِالنَّاسِ وَ لَکِنِ اعْرِفِ الْحَقَّ بِاتِّبَاعِ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ الْبَاطِلَ بِاجْتِنَابِ مَنِ اجْتَنَبَهُ قَالَ فَهَلَّا أَکُونُ تَبَعاً لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَ سَعْدِ بْنِ مَالِکٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ سَعْداً خَذَلَا الْحَقَّ وَ لَمْ یَنْصُرَا الْبَاطِلَ مَتَی کَانَا إِمَامَیْنِ فِی الْخَیْرِ فَیُتَّبَعَانِ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۱۳۴ - امالی شیخ طوسی:

ص: ۲۲۷

حارث بن حوط لیثی نزد امیرالمومنین علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمومنین، من طلحه و زبیر و عایشه را بر حق می... دانم. امیر المومنین علیه السلام فرمود: ای حارث، تو به زیر خود نگاه می کنی و بالای سرت را نمی‌بینی، تو از حق گذشته‌ای. حق و باطل با مردم قابل شناختن نیستند. اما حق را با شناختن پیروان آن بشناس و باطل را با شناختن افرادی که از آن اجتناب کرده‌اند، مورد شناسایی قرار بده. حارث گفت: پیرور عبدالله بن عمر و سعد بن مالک می‌شوم. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عبدالله بن عمر و سعد حق را تباه ساختند و باطل را هم یاری نکردند. هرگاه امام و پیشوایی برای حق باشند مردم از آن‌دو پیروی خواهند کرد .

**[ترجمه]

بیان

إنک نظرت تحتک لعله کنایه عن الغفله عن معالی الأمور أو أنه اقتصر علی النظر إلی أمثاله و من هو أدون منه و لم یتبع من یجب اتباعه ممن هو فوقه.

**[ترجمه]«تو به زیر خود نگاه می‌کنی» شاید کنایه از غفلت از امور مهم و بزرگ است و یا نظر و بینش را به امثال خود و افراد پایین‌تر از خود منحصر کرده است و اینکه از فردی که اطاعت او واجب بوده و از او بالاتر بوده پیروی نکرده است.

**[ترجمه]

«۱۷۹»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنِ الْهُذَلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِیرِینَ قَالَ سَمِعْتُ غَیْرَ وَاحِدٍ مِنْ مَشْیَخَهِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ یَقُولُونَ لَمَّا فَرَغَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ عُرِضَ لَهُ مَرَضٌ وَ حَضَرَتِ الْجُمُعَهُ فَتَأَخَّرَ عَنْهَا وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ انْطَلِقْ یَا بُنَیَّ فَاجْمَعْ بِالنَّاسِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ إِلَی الْمَسْجِدِ فَلَمَّا اسْتَقَلَّ عَلَی الْمِنْبَرِ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ تَشَهَّدَ وَ صَلَّی عَلَی

رَسُولِ اللَّهِ صلى الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ

ص: ۲۲۸

۱- ۱۷۹- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۳۰) من الجزء (۳) من أمالیه ج ۱، ص ۸۰.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنَا لِنُبُوَّتِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابَهُ وَ وَحْيَهُ وَ ايْمُ اللَّهِ لَا يَنْتَقِصُنَا أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا شَيْئاً إِلَّا يَنْقُصُهُ اللَّهُ فِي عَاجِلِ دُنْيَاهُ وَ آجِلِ آخِرَتِهِ وَ لَا يَكُونُ عَلَيْنَا دَوْلَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَنَا الْعَاقِبَةُ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ثُمَّ جَمَعَ بِالنَّاسِ وَ بَلَغَ أَبَاهُ كَلَامُهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى أَبِيهِ عليه السلام نَظَرَ إِلَيْهِ فَمَا مَلَكَ عَبْرَتَهُ أَنْ سَالَتْ عَلَى خَدَّيْهِ ثُمَّ اسْتَدْنَاهُ إِلَيْهِ فَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۸۰ - امالی شیخ طوسی: محمد بن سیرین گوید: از شماری مشایخ بصره شنیدم که می‌گفتند: زمانی‌که امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد مریضی بر وی عارض گشت. روز جمعه شد اما به علت بیماری نتوانست برای نماز جمعه در مسجد حاضر شود لذا به پسر خود حسن فرمود: ای پسرم به مسجد برو و برای مردم نماز جمعه ادا کن. حسن علیه السلام به مسجد آمد و پس از استقرار بر منبر، حمد و ثنای الهی را به جای آورد و شهادت به یگانگی خداوند داد و پس از صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۲۸

ای مردم، خداوند ما را برای نبوت انتخاب نموده و بر مردم برگزیده است و قرآن و وحی خود را بر ما نازل کرده است. به خدا قسم هرکس چیزی از حق ما را غصب کند بدون تردید خداوند آن را در دنیا و آخرت از او بازپس خواهد گرفت. هر دولت و حکومتی علیه ما باشد در نهایت حق و پیروزی از آن ماست. و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست. سپس برای مردم نماز جمعه را اقامه کرد و سخنانش به پدرش رسید. وقتی حسن علیه السلام نزد پدرش رفت، امام علی علیه السلام به وی نگاه کرد و اشک بر گونه‌اش جاری شد. از او خواست که نزدیک‌تر شود لذا بین دو چشمان وی را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت «فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست».

**[ترجمه]

«۱۸۰»

(۱)

مع، معانی الأخبار مَاجِيلَوَيْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ سُفْيَانَ الْحَرِيرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنَ الْبَصْرَةِ تَلَقَّاهُ أَشْرَافُ النَّاسِ فَهَنَّوْهُ وَ قَالُوا إِنَّا نَرْجُو أَنْ يَكُونَ هَذَا الْأَمْرُ فِيكُمْ وَ لَا يُنَازِعَكُمْ فِيهِ أَحَدٌ أَبَداً فَقَالَ هَيْهَاتَ فِي كَلَامٍ لَهُ أَنَّى ذَلِكَ وَ لِمَا تَرْمُونَ بِالصَّلْعَاءِ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الصَّلْعَاءُ قَالَ يُؤْخَذُ أَمْوَالُكُمْ قَهْراً فَلَا تَمْنَعُونَ [فَلَا تَمْتَنِعُونَ .

**[ترجمه] - . معانی الاخبار: ۱۶۳ - معانی الاخبار: هنگامی‌که امیرالمومنین علیه السلام از بصره آمد بزرگانی از مردم با وی دیدار کرده و تبریک گفتند. آنان گفتند: امیدواریم خلافت در دستان شما باقی بماند و کسی با شما در این باره هرگز منازعه نکند. امام فرمود: هیهات، (در جایی دیگر نقل شده است: چطور ممکن است!؟) و شما در سختی و بلا گرفتار خواهید شد، گفتند: ای امیرالمومنین منظورت «الصلعاء» چیست؟ فرمود: اموالتان به زور گرفته می‌شود و شما مانع آن نمی‌شوید.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه الصلعاء الأرض التی لا تنبت و فی حدیث عائشه أنها قالت لمعاویه حین ادعی زیادا رکبت الصلیعاء أی الداهیه و الأمر الشدید أو السوءه الشنیعه البارزه المکشوفه.

**[ترجمه]ابن اثیر النهایه می گوید: «الصلعاء» زمینی است که در آن علف نمی‌روید. عایشه خطاب به معاویه در زمانی که وی در پی الحاق زیاد به خاندان خود بود، گفت: سوار بر «صلیعاء» شده‌ای یعنی مصیبت و امر بسیار شنیع و آشکار.

**[ترجمه]

«۱۸۱»

(۲)

یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ أَبِی الصَّیْرَفِیِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ مُرَادٍ قَالَ: کُنْتُ وَاقِفاً عَلَی رَأْسِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَوْمَ الْبَصْرَهِ إِذْ أَتَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ بَعْدَ الْقِتَالِ فَقَالَ إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَهً فَقَالَ علیه السلام مَا أَعْرَفَنِی بِالْحَاجَهِ الَّتِی جِئْتَ فِیهَا تَطْلُبُ الْأَمَانَ لِابْنِ الْحَکَمِ قَالَ نَعَمْ أُرِیدُ أَنْ تُؤْمِنَهُ قَالَ آمَنْتُهُ

۱- ۱۸۰- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی «باب معنی الرمی بالصلعاء» و هو الباب من کتاب معانی الأخبار، ص ۱۶۳.

۲- ۱۸۱- رواه قطب الدین الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

وَ لَکِنِ اذْهَبْ إِلَیْهِ وَ جِئْنِی بِهِ وَ لَا تَجِئْنِی بِهِ إِلَّا رَدِیفاً فَإِنَّهُ أَذَلُّ لَهُ فَجَاءَ بِهِ ابْنُ عَبَّاسٍ رِدْفاً خَلْفَهُ فَکَأَنَّهُ قِرْدٌ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُبَایِعُ قَالَ نَعَمْ وَ فِی النَّفْسِ مَا فِیهَا قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِی الْقُلُوبِ فَلَمَّا بَسَطَ یَدَهُ لِیُبَایِعَهُ أَخَذَ کَفَّهُ عَنْ کَفِّ مَرْوَانَ فَتَرَّهَا فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِی فِیهَا إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّةٌ لَوْ بَایَعَنِی بِیَدِهِ عِشْرِینَ مَرَّةً لَنَکَثَ بِاسْتِهِ ثُمَّ قَالَ هِیهِ یَا ابْنَ الْحَکَمِ خِفْتَ عَلَی رَأْسِکَ أَنْ تَقَعَ فِی هَذِهِ الْمَعْمَعَةِ کَلَّا وَ اللَّهِ حَتَّی یَخْرُجَ مِنْ صُلْبِکَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ یَسُومُونَ هَذِهِ الْأُمَّةَ خَسْفاً وَ یَسْقُونَهُ کَأْساً مُصَبَّرَةً.

**[ترجمه] - . راوندی در خرائج آن را روایت کرده است. - خرائج و جرائح: از شخصی از قبیله مراد نقل است که گفت: در روز جنگ جمل بالای سر امیرالمومنین علیه السلام ایستاده بودم که ابن عباس بعد از جنگ آمد و گفت: خواسته ای دارم. حضرت فرمود: «آمده‌ای برای مروان بن حکم امان بگیری؟». ابن عباس گفت: بلی، آمدم برای او امان بگیرم. حضرت فرمود: «به او امان دادم

ص: ۲۲۹

ولی برو او را به ترک خود سوار کن و اینجا بیاور تا ذلیل شود و صولتش بشکند». وقتی که ابن عباس او را بر ترک خود سوار کرد و آورد، حضرت فرمود: «بیعت کن»، وقتی که دستش را دراز کرد تا بیعت کند، حضرت دستش را کشید و فرمود: آن دست یهودی است اگر بیست بار هم بیعت کند بیعتش را می شکند. سپس فرمود: ای پسر حَکَم! ترسیدی که سرت را در این جنگ از دست بدهی؟ نه، به خدا سوگند تو نمی میری تا از صلب تو فلان و فلان در آیند و چندین سال بر این ملت، ظلم کنند».

**[ترجمه]

بیان

قوله فترها کذا فی أکثر النسخ بالتاء و الراء المهمله قال الفیروزآبادی فی القاموس تر العظم یتر و یتر علی زنه یمد و یفر ترا و ترورا بان و انقطع و قطع کأتر و تر عن بلده تباعد و التترتر التزلزل و التقلقل و ترتروا السکران حرکوه و زعزعوه و استنکهوه حتی یوجد منه الریح.

و فی بعض النسخ فنترها بالنون و الثاء المثلثه أی نفضها و فی بعضها بالنون و التاء المثناه من النتر و هو الجذب بقوه و قال فی القاموس یقال لشی ء یطرد هیه هیه بالکسر و هی کلمه استزاده أیضا و فی النهایه المعامع شده الموت و الجد فی القتال و المعمعه فی الأصل صوت الحریق و المعمعان شده الحر.

**[ترجمه]«فترّها»: در اکثر نسخ با تاء و راء مهمله آمده است. فیروزآبادی در القاموس می گوید: تّر العظم یتُرّ و یتِرّ بر وزن یمدُ و یفرّ تراً و تروراً یعنی ظاهر شد و قطع شد و قطع کرد. مثل اترّ و ترّ عن بلده یعنی دور شد. «التترتر» یعنی تزلزل و تقلقل کم شدن . ترتروا السکران یعنی شخص مست را حرکت دادند و دهانش را بوئیدند تا بوی شراب را در آن بیابند. در برخی از نسخ «فنثرها» ذکر شده است با نون و ثاء به معنی تکان داد و گرد و خاک را به دور افکند. در بعضی از نسخ دیگر با نون و تاء مثنی و از «نتر» ذکر کرده‌اند به معنی با قدرت جذب کردن. فیروزآبادی در القاموس می گوید: برای چیزی که بخواهند

طرد کنند می گویند «هیه هیه» با کسره. همچنین این کلمه برای طلب فزونی کلام و یا عمل استعمال می شود. در النهایه «المعامع» به شدت موت و جدیت در جنگ اطلاق شده است که «المعمعه» در اصل صدای آتش و «المعمعان» شدت حرارت و گرما است.

**[ترجمه]

«۱۸۲»

(۱)

شا، الإرشاد وَ مِنْ کَلَامِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بِالْبَصْرَهِ حِینَ ظَهَرَ عَلَی الْقَوْمِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَی وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ ذُو رَحْمَهٍ وَاسِعَهٍ وَ مَغْفِرَهٍ دَائِمَهٍ وَ عَفْوٍ جَمٍّ وَ عِقَابٍ أَلِیمٍ قَضَی أَنَّ رَحْمَتَهُ وَ مَغْفِرَتَهُ وَ عَفْوَهُ لِأَهْلِ طَاعَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ بِرَحْمَتِهِ اهْتَدَی

ص: ۲۳۰

۱- ۱۸۲- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۲۷ و ۲۸) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد ص ۱۳۷. و القسم الأوّل- أعنی خطبته علیه السلام- رواه أیضا الشیخ المفید فی کتاب الجمل ص ۲۱۴ ط النجف.

الْمُهْتَدُونَ وَ قَضَى أَنَّ نَقِمَتَهُ وَ سَطَوَاتِهِ وَ عِقَابَهُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ بَعْدَ الْهُدَى وَ الْبَيِّنَاتِ مَا ضَلَّ الضَّالُّونَ فَمَا ظَنُّكُمْ يَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ وَ قَدْ نَكَثْتُمْ بَيْعَتِي وَ ظَاهَرْتُمْ عَلَيَّ عَدُوِّي فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ نَظُنُّ خَيْراً وَ نَرَاكَ قَدْ ظَهَرْتَ وَ قَدَرْتَ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَقَدِ اجْتَرَمْنَا ذَلِكَ وَ إِنْ عَفَوْتَ فَالْعَفْوُ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ قَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ فَإِيَّاكُمْ وَ الْفِتْنَهَ فَإِنَّكُمْ أَوَّلُ الرَّعِيَّهِ نَكَثَ الْبَيْعَهَ وَ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّهِ قَالَ ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ بَايَعُوهُ ثُمَّ كَتَبَ عليه السلام بِالْفَتْحِ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ حَكَمٌ عَدْلٌ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ أُخْبِرُكُمْ عَنَّا وَ عَمَّنْ سِرْنَا إِلَيْهِ مِنْ جُمُوعِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ مَنْ تَأَشَّبَ إِلَيْهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مَعَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ نَكْثِهِمْ صَفْقَهَ أَيْمَانِهِمْ فَنَهَضْتُ مِنَ الْمَدِينَهِ حِينَ انْتَهَى إِلَيَّ خَبَرُ مَنْ سَارَ إِلَيْهَا وَ جَمَاعَتِهِمْ وَ مَا فَعَلُوا بِعَامِلِي عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ حَتَّى قَدِمْتُ ذَا قَارٍ فَبَعَثْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ فَاسْتَنْفَرْتُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ حَقِّي فَأَقْبَلَ إِلَيَّ إِخْوَانُكُمْ سِرَاعاً حَتَّى قَدِمُوا عَلَيَّ فَسِرْتُ بِهِمْ حَتَّى نَزَلْتُ ظَهْرَ الْبَصْرَهِ فَأَعْذَرْتُ بِالدُّعَاءِ وَ قُمْتُ بِالْحُجَّهِ وَ أَقَلْتُ الْعَثْرَهَ وَ الزَّلَّهَ مِنْ أَهْلِ الرِّدَّهِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ وَ اسْتَتَبْتُهُمْ مِنْ نَكْثِهِمْ بَيْعَتِي وَ عَهْدَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالِي وَ قِتَالَ مَنْ مَعِي وَ التَّمَادِيَ فِي الْغَيِّ فَنَاهَضْتُهُمْ بِالْجِهَادِ فَقَتَلَ اللَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ نَاكِثاً وَ وَلَّى مَنْ وَلَّى إِلَى مِصْرِهِمْ وَ قُتِلَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ عَلَى نَكْثِهِمَا وَ شِقَاقِهِمَا وَ كَانَتِ الْمَرْأَهُ عَلَيْهِمْ أَشْأَمَ مِنْ نَاقَهِ الْحِجْرِ فَخُذِلُوا وَ أَدْبَرُوا وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ

الْأَسْبابُ فَلَمَّا رَأَوْا مَا حَلَّ بِهِمْ سَأَلُونِيَ الْعَفْوَ عَنْهُمْ فَقَبِلْتُ مِنْهُمْ وَ غَمَدْتُ السَّيْفَ عَنْهُمْ وَ أَجْرَيْتُ الْحَقَّ وَ السُّنَّةَ فِيهِمْ وَ اسْتَعْمَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ عَلَى الْبَصْرَةِ وَ أَنَا سَائِرٌ إِلَى الْكُوفَهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ زَحْرَ بْنَ قَيْسٍ الْجُعْفِيَّ لِتُسَائِلُوهُ فَيُخْبِرَكُمْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ وَ رَدِّهِمُ الْحَقَّ عَلَيْنَا وَ رَدِّ اللَّهِ لَهُمْ وَ هُمْ كَارِهُونَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۷ و بخش اول حدیث را مفید در کتاب جمل: ۲۱۴ روایت کرده است. - ارشاد: وقتی امیرالمومنین علیه السلام در بصره بر دشمنان پیروز شد پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: خداوند دارای رحمت واسعه و آمرزش همیشگی و گذشت بسیار و عقاب دردناکی است، مقرر فرموده که رحمت و آمرزش و گذشت او در میان بندگانش برای فرمانبران باشد. خداوند بوسیله رحمتش راه یافتگان را هدایت فرمود،

ص: ۲۳۰

و مقرر داشت که خشم و قهر و عقابش برای بندگانی باشد که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، و راه و نشانه های هدایت همواره از گمراهان دور باشد. شما ای مردم بصره، پندار شما چیست با اینکه بیعت مرا شکستید و دشمن مرا در جنگ علیه من کمک داده اید؟ (اکنون با شما چه کنم؟) مردی برخاست و گفت: ما گمان نیکی در باره تو داریم، و می بینیم که بر ما پیروز شده و قدرت در دست تو است، پس اگر ما را عقوبت کنی ما سزاواریم زیرا ما دست به نافرمانی و گناه زده ایم، و اگر گذشت فرمایی گذشت در نزد خدای تعالی محبوبتر است، حضرت فرمود: از شما گذشتم ولی از فتنه بپرهیزید زیرا شما نخستین مردمی هستید که پیمان شکستید و در گروه فشرده این امت شکاف وارد کردید، (راوی) می‌گوید: پس از این سخنان امیرالمومنین علیه السلام نشست و مردم با او بیعت کردند. سپس امیرالمومنین علیه السلام جریان پیروزی جنگ بصره را در نامه‌ای به مردم کوفه چنین نوشت: به نام خداوند بخشاینده مهربان، از بنده خدا علی بن ابی‌طالب امیر مؤمنان به مردم کوفه: سلام علیکم، سپاس خداوندی را که معبودی جز او نیست، و پس از حمد و ثنای الهی، خداوند حکم کننده ای است عادل «و خداوند دگرگون نمی‌کند اوضاع گروهی را مگر اینکه خودشان چنین کنند، و هر گاه خداوند بر گروهی بدی خواهد برای آن بازگشتی نبوده و جز او سرپرستی برای ایشان نیست». شما را آگاه کنم از جریان کار خود و آنان که به سویشان رهسپار شدیم. من از مردم بصره و افرادی که از قریش و دیگران به آنان پیوستند و نیز طلحه و زبیر که پیمان شکنی کرده و به بصره رفتند و رفتاری که آنان با نماینده و فرماندارم در بصره انجام دادند آگاه شدم از مدینه برخاسته (بدان سو رهسپار شدم) تا اینکه به ذی‌قار رسیدم، در آنجا (فرزندم) حسن بن علی و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را (به نزد شما) فرستادم، و از شما به واسطه حقی که خدا و رسول او و حقی که خودم داشتم درخواست عزیمت به سوی بصره نمودم، پس برادران شما شتابان بسوی من روان شده تا به من ملحق شدند، من به همراه آنان به راه افتادم تا به پشت بصره رسیدم، و نخست بوسیله خواندن (آنان به بازگشت و گذشت از کردار گذشته) از جنگ طفره رفتم و حجت و برهان اقامه کردم و از لغزش و خطای گذشته آنان، که سست شده و از دین بیرون رفته بودند چه آنان که از قریش بودند و چه دیگران در گذشته وآنان را به بازگشت از نقض بیعت من و پیمان خدا دعوت کردم اما آنان نپذیرفتند و با من و همراهانم جنگ کردند و در گمراهی خود پافشاری کردند، پس من (که چنین دیدم) به جهاد و جنگ با ایشان اقدام کردم و خدای تعالی بیعت شکنان را کشت، و فراریان به دیار خود گریختند، و طلحه و زبیر به علت بیعت شکنی و نافرمانی خود کشته شدند، و آن زن (عایشه) بر اینان نامبارک تر و مشئوم تر بود از ناقه صالح (که ثمود آن را پی کردند) درمانده شده و پشت کردند و سر رشته تدبیر ایشان از هم گسیخت،

و چون دیدند چنین شد (و شکست خوردند) از من درخواست گذشت کردند، من از ایشان پذیرفتم و شمشیرم را غلاف کردم، و حق و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره شان جاری ساختم، و عبد اللّه بن عباس را بر بصره به عنوان فرماندار و نماینده خود منصوب ساخته و انشاءاللّه خود بسوی کوفه رهسپار خواهم شد و اکنون زحر بن قیس جعفی را بجانب شما روان ساختم که جریان کار را از او بپرسید و او شما را از سرانجام کار ما و آنان و اینکه آنان حق را بر ما رد کردند و خدا هم آنها را با آنکه راضی نبودند به راه حق برگرداند آگاه خواهد کرد و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته .

**[ترجمه]

توضیح

کلمه ما فی قوله علیه السلام ما ضل زائده أو مصدریه و الأول أظهر و شق العصا مثل یضرب لتفریق الجماعه و أصله من أن الأعرابیین إذا اجتمعا کانت لهما عصا واحده فإذا تفرقا شقا العصا و أخذ کل منهما شقا منها.

و قال الجوهری تأشب القوم اختلطوا و ائتشبوا أیضا یقال جاء فلان فیمن تأشب إلیه أی انضم إلیه و قال ناهضته أی قاومته و تناهض القوم فی الحرب إذا نهض کل فریق إلی صاحبه و قال فولی عنه أی أعرض و ولی هاربا أی أدبر و الحجر بالکسر منازل ثمود قال تعالی کَذَّبَ أَصْحابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ

**[ترجمه]کلمه «ما» در این گفته حضرت: «ما ضل» زائد و یا مصدری است که اولی صحیح‌تر است. «شقّ العصا» ضرب‌المثلی است که برای تفرقه استفاده می‌شود. اصل داستان از آنجاست که دو نفر اعرابی وقتی باهم بودند یک عصا داشتند و وقتی از هم جدا شدند عصای خود را به دو نیم کردند و هر کدام یکی از آنها را برداشتند.

جوهری می‌گوید: «تأشب القوم»: یعنی با هم درآمیختن و ممزوج شدند. گفته می‌شود: «جاء فلان فیمن تأشب الیه»: فلانی آمد و او نزدش بود. همچنین می‌گوید: «ناهضته»: در برابر او مقاومت کردم. «تناهض القوم فی الحرب»: وقتی هر گروهی به سمت رئیس خود برخیزند. «فولَّیَ عنه»: یعنی روی برگرداند و فرار کرد یعنی پشت کرد. «الحجر»: با کسره یعنی خانه‌های قوم ثمود. خداوند فرمود: «و اهل «حجر» نیز پیامبران ما را تکذیب کردند».

**[ترجمه]

«۱۸۳»

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ قَالَ: خَطَبَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَلَی هَذَا الْمِنْبَرِ وَ ذَلِکَ بَعْدَ مَا فَرَغَ مِنْ أَمْرِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ عَائِشَهَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ

۱- ۱۸۳- رواه العیّاشیّ مع الحدیثین التالیین فی تفسیر الآیه: (۱۲) من سوره التوبه من تفسیره. ورواها البحرانی مع أحادیث أخر عنه وعن غیره فی تفسیر الآیه الکریمه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۰۷، ط ۳.

أَیُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآیَهٍ تَرَکْتُهَا فِی کِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَتُقَاتِلَنَّ الْفِئَهَ الْبَاغِیَهَ وَ الْفِئَهَ النَّاکِثَهَ وَ الْفِئَهَ الْمَارِقَهَ.

**[ترجمه] - . این روایت و دو روایت بعدی را عیاشی در تفسیر آیه ۱۲ سوره توبه آورده است و بحرانی در البرهان ۲: ۱۰۷ از او نقل کرده است. - تفسیر عیاشی: از حسن بصری نقل می کند که گفت: امام علی بن ابی‌طالب از این منبر برای ما به ایراد خطبه پرداخت. این سخرانی پس از فیصله دادن غائله طلحه و زبیر و عایشه بود که بر بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۲۳۲

ای مردم، به خدا قسم من دیروز فقط به خاطر دستور این آیه با آنان به جنگ پرداختم که: «وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ - {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله من من وعده داد و فرمود: ای علی با گروه ستمگر، گروه پیمان شکن و گروه خارج شده از دین خواهی جنگید .

**[ترجمه]

«۱۸۴»

شی، تفسیر العیاشی عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: قَرَأَ عَبْدُ اللَّهِ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ إِلَی آخِرِ الْآیَهِ ثُمَّ قَالَ مَا قُوتِلَ أَهْلُهَا بَعْدُ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ الْجَمَلِ قَرَأَهَا عَلِیٌّ علیه السلام ثُمَّ قَالَ مَا قُوتِلَ أَهْلُهَا مُنْذُ یَوْمَ نَزَلَتْ حَتَّی کَانَ الْیَوْمُ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: عبدالله آیه «وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِم» را تا آخر آن قرائت کرد سپس گفت: هنوز با افراد مورد اشاره این آیه جنگی صورت نگرفته است. اما وقتی که جنگ جمل درگرفت، امام علی علیه السلام آن را قرائت کرد و فرمود: با افراد مورد اشاره این آیه از زمان نزول آن تاکنون جنگی در نگرفته بود.

**[ترجمه]

«۱۸۵»

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی عُثْمَانَ مَوْلَی بَنِی أَقْصَی قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ عَذَرَنِی اللَّهُ مِنْ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ (۱) بَایَعَانِی طَائِعَیْنِ غَیْرَ مُکْرَهَیْنِ ثُمَّ نَکَثَا بَیْعَتِی مِنْ غَیْرِ حَدَثٍ أَحْدَثْتُهُ وَ اللَّهِ مَا قُوتِلَ أَهْلُ هَذِهِ الْآیَهِ مُذْ نَزَلَتْ حَتَّی قَاتَلْتُهُمْ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ الْآیَهَ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: از ابو عثمان غلام بنی اقصی روایت می‌کند که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می‌فرمود: خداوند عذر مرا به خاطر طلحه و زبیر بپذیرد. آن‌دو با میل و رغبت و نه از روی اکراه با من بیعت کردند سپس بیعت مرا با آنکه خطایی از من سر نزده بود، شکستند. به خدا قسم با افراد مورد اشاره آیه «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِم و طَعَنُوا فِي دِينِكُم» تا کنون که من با آنان جنگیدم، جنگی در نگرفته بود.

**[ترجمه]

«۱۸۶»

(۲)

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نُعْمَانَ أبو [أَبِی] جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا انْقَضَتِ الْقِصَّةُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ وَ عَائِشَةَ بِالْبَصْرَةِ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ تَفْتِنُ النَّاسَ بِالشَّهَوَاتِ وَ تُزَيِّنُ لَهُمْ

۱- کذا.

۲- ۱۸۶- رواه ثقه الإسلام الکلینی فی الحدیث: (۳۶۸) من کتاب الروضه من الکافی: ج ۸ ص ۲۵۶.

بِعَاجِلِهَا وَ ایْمُ اللَّهِ إِنَّهَا لَتَغُرُّ مَنْ أَمَّلَهَا وَ تُخْلِفُ مَنْ رَجَاهَا وَ سَتُورِثُ غَداً أَقْوَاماً النَّدَامَهَ وَ الْحَسْرَهَ بِإِقْبَالِهِمْ عَلَيْهَا وَ تَنَافُسِهِمْ فِيهَا وَ حَسَدِهِمْ وَ بَغْيِهِمْ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ وَ الْفَضْلِ فِيهَا ظُلْماً وَ عُدْوَاناً وَ بَغْياً وَ أَشَراً وَ بَطَراً وَ بِاللَّهِ إِنَّهُ مَا عَاشَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضَارَهِ مِنْ كَرَامَهِ نِعَمِ اللَّهِ فِي مَعَاشِ دُنْيَا وَ لَا دَائِمِ تَقْوَى فِي طَاعَهِ اللَّهِ وَ الشُّكْرِ لِنِعَمِهِ فَأَزَالَ ذَلِکَ عَنْهُمْ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَغْيِيرٍ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ تَحْوِيلِ عَنْ طَاعَهِ اللَّهِ وَ الْحَادِثِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ قِلَّهِ مُحَافَظَهٍ وَ تَرْکِ مُرَاقَبَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَهَاوُنٍ بِشُكْرِ نِعَمِ اللَّهِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ كَسَبَهَ الذُّنُوبِ إِذَا هُمْ حُذِّرُوا زَوَالَ نِعَمِ اللَّهِ وَ حُلُولَ نَقِمَتِهِ وَ تَحْوِيلَ عَافِيَتِهِ أَيْقَنُوا أَنَّ ذَلِکَ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيهِمْ فَأَقْلَعُوا وَ تَابُوا وَ فَزِعُوا إِلَى اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ إِقْرَارٍ مِنْهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ إِسَاءَتِهِمْ لَصَفَحَ لَهُمْ عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ إِذاً لَأَقَالَهُمْ كُلَّ عَثْرَهٍ وَ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرَامَهِ نِعَمِهِ ثُمَّ أَعَادَ لَهُمْ مِنْ صَالِحِ أَمْرِهِمْ وَ مِمَّا كَانَ أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِمْ كُلَّ مَا زَالَ عَنْهُمْ وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِمْ ف اتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ اسْتَشْعِرُوا خَوْفَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ أَخْلِصُوا النَّفْسَ وَ تُوبُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ مَا اسْتَنْفَرَكُمُ الشَّيْطَانُ مِنْ قِتَالِ وَلِيِّ الْأَمْرِ وَ أَهْلِ الْعِلْمِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ مَا تَعَاوَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ تَفْرِيقِ الْجَمَاعَهِ وَ تَشَتُّتِ الْأَمْرِ وَ فَسَادِ صَلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْبَلُ التَّوْبَهَ ... وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.

**[ترجمه] - . روضه کافی ۸: ۲۵۶ - اصول کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی جنگ میان امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر و عایشه در بصره به پایان رسید، وی به منبر رفت و خدا را سپاس گفت و ستایش نمود و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و سپس فرمود:

ای مردم، دنیا شیرین و خرم است که مردم را بوسیله شهوت می‌فریبد و نعمت حاضر و نقد خود را در برابر آنان آرایش می... دهد.

ص: ۲۳۳

به خداوند سوگند هرکه آرزوی به دست آوردن دنیا را داشته باشد فریب می‌خورد و هر کس بدان امید بندد با او ناسازگاری می کند و برای مردم جز پشیمانی و افسوس ببار نمی‌آورد، برای آنانی که روی بسوی او کردند و در تحصیل آن رقابت ورزیدند و به خاطر آن حسد بردند و ستم کردند بر اهل دیانت و فضیلت از روی ظلم و عدوان و طغیان و خودکامی و سرمستی.

و بخدا قسم براستی که هیچ گاه مردمی در خرمی نعمتهای خدا در زندگی دنیا عمر خویش بسر نبردند و نه در پرهیزگاری پیوسته ای که در انجام طاعت خدا و شکر نعمتهای او باشد و خداوند آن نعمت را از ایشان گرفته باشد جز پس از اینکه خود را واژگونه کرده اند و از طاعت خداوند به دیگر سوی شدند و گناهانی پدید آوردند و دست از نگه داری خود برداشته و خدا را نادیده گرفته و شکر نعمت حضرت او را زیر پا گذاردند زیرا خدا عز و جل در محکم کتابش می‌فرماید: خدا آنچه را که مردم دارند دیگرگون نمی کند تا خود را واژگونه و دیگرگونه سازند و هر گاه خدا بدِ مردمی را بخواهد برگشتی برای آن نباشد و در برابر او سرپرست و نگه داری ندارند و اگر که نافرمانها و گنه پیشه ها در صورتی که از زوال نعمت خداوند و فرود آمدن نقمت او و دیگرگونی عافیتش برحذر می‌شدند یقین می کردند که این از طرف خداوند جل ذکره است بواسطه آنچه با دست خود فراآوردند پس باز می گشتند و به درگاه خدا جل ذکره پناه می‌بردند از صدق دل و اعترافشان به گناهان و

بدکرداریهای خود، هر آینه خداوند از همه گناهان آن ها درمی‌گذشت و در این صورت از هر لغزشی که کردند صرف نظر میکرد و محققا کرامت نعمت خود را بدان ها باز پس می داد سپس هر چه از بهبودی امور و نعمت آن ها تباه و نابود شده به آن ها باز می‌گردانید. پس ای مردم، واقعاً تقوای الهی پیشه کنید و بیم از خداوند را در دل خود درک کنید و یقین خود را از تردید پاک کنید و به درگاه خداوند بازگردید و از آن زشتکاری که شیطان شما را بر آن وا می‌دارد دست بردارید و از جنگ با صاحب الامر و دانشمند پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از همکاری خودتان در پراکنده کردن مسلمانان و از هم پاشیدن رشته اهل ایمان، و فساد در صلاح میان مردمان دست بکشید، راستی که خداوند توبه را می پذیرد و از بدکرداری ها می‌گذرد و می داند آنچه را می‌کنید.

**[ترجمه]

«۱۸۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام قَالَهُ لِمَرْوَانَ بْنِ حَكَمٍ بِالْبَصْرَهِ

ص: ۲۳۴

۱- ۱۸۷- رواه السیّد الرضی رضی اللّه عنه فی المختار: (۷۱) من كتاب نهج البلاغه.

قَالُوا أَخِذَ مَرْوَانُ بْنُ حَكَم أَسِيراً يَوْمَ الْجَمَلِ فَاسْتَشْفَعَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَكَلَّمَاهُ فِيهِ فَخَلَّى سَبِيلَهُ فَقَالا لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ لَوْ بَايَعَنِي بِيَدِهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً كَلَعْقَةِ الْكَلْبِ أَنْفَهُ وَ هُوَ أَبُو الْأَكْبُشِ الْأَرْبَعَةِ وَ سَتَلْقَى الْأُمَّةُ مِنْهُ وَ مِنْ وُلْدِهِ يَوْماً أَحْمَرَ.

**[ترجمه] - . المختار (۷۱) از کتاب نهج البلاغه - نهج البلاغه: از فرمايشات اميرالمومنين عليه السلام كه آن را به مروان بن حكم در بصره

ص: ۲۳۴

فرمود. وقتى مروان بن حكم در جنگ جمل اسير شد، از حسن و حسين عليهما السّلام نزد پدرشان طلب شفاعت و بخشش كرد، پس ايشان با اميرالمؤمنين صحبت كردند و در نتيجه امام على عليه السّلام او را رها كرد. گفتند: پدر، مروان با شما بيعت مى كند: فرمود: مگر پس از كشته شدن عثمان با من بيعت نكرد؟ مرا به بيعت او نيازى نيست دست او دست يهودى است، اگر با دست خود بيعت كند، در نهان بيعت را مى شكند، آگاه باشيد، او حكومت كوتاه مدتى خواهد داشت، مانند فرصت كوتاه سگى كه با زبان بينى خود را پاك كند. او پدر چهار فرمانرواست قوچ هاى چهار گانه و امّت اسلام از دست او و پسرانش روزگار خونينى خواهند داشت.

**[ترجمه]

إيضاح

الحكم بن أبى العاص أبو مروان هو الذى طرده رسول الله صلى الله عليه و آله و آواه عثمان كما مر و الضمير فى أنها يعود إلى الكف المفهوم من البيعه لجريان العاده بأن يضع المبايع كفه فى كف المبتاع و النسبه إلى اليهود لشيوع الغدر فيهم و السبه بالفتح الاست أى لو بايع فى الظاهر لغدر فى الباطن و ذكر السبه إهانه له و الإمره بالكسر مصدر كالإماره و قيل اسم و لَعِقَه كسمعه لحسه و الغرض قصر مده إمارته و كانت تسعه أشهر و قيل سته أشهر و قيل أربعه أشهر و عشره أيام.

و الكبش بالفتح الحمل إذا خرجت رباعيته و كبش القوم رئيسهم و فسر الأكثر الكبش ببنى عبد الملك الوليد و سليمان و يزيد و هشام و لم يل الخلافه من بنى أميه و لا من غيرهم أربعه إخوه إلا هؤلاء و قيل هم بنو مروان لصلبه عبد الملك الذى ولى الخلافه و عبد العزيز الذى ولى مصر و بشر الذى ولى العراق و محمد الذى ولى الجزيره و لكل منهم آثار مشهوره.

و الولد بالتحريك مفرد و جمع و اليوم الأحمر الشديد و فى بعض النسخ موتا أحمر و هو كنايه عن القتل.

**[ترجمه]حكم پسر ابوعاص و پدر مروان است و همان‌طور كه ذكر شد پيامبر صلى الله عليه و آله وى را طرد كرد و عثمان او را پناه داد. ضمير در «أنها» به «كف دست» برمى گردد كه منظور بيعت است، چرا كه عادت بر آن است كه بيعت كننده دست خود را در دست بيعت شونده قرار مى‌دهد. علت نسبت دادن به يهوديت، كثرت خيانت آنان است. «السبه»: با فتحه يعنى دُبر باسن يعنى اگر در ظاهر بيعت كنند در باطن خيانت مى‌نمايند. كلمه «السبه» اهانتى است به او. «الإمره» با كسره مصدر است

مانند الإماره و گفته شده که اسم است. «لعقه»: مانند سمعه یعنی آن را لیسید. منظور کوتاه بودن مدت حکومت اوست که نه ماه بود البته شش سال و چهارده ماه و شش روز هم گفته شده است.

«الکبش» با فتحه، بره گوسفند است وقتی که چهار دست و پایش بیرون بیاید. «کبش القوم»: رئیس قوم. اکثر شارحان کبش را فرزندان عبدالملک دانسته‌اند یعنی ولید، سلیمان، یزید و هشام. غیر از این چهار نفر هیچ فروانروایان دیگری چه از بنی امیه و چه از دیگران که برادر بوده باشند، حکومت نکرده‌اند. و گفته شده که آنان فرزندان عبدالملک و از نسل مروان هستند که عبدالملک پس از خلافت، عبدالعزیز را والی مصر، بشر را والی عراق و محمد را والی الجزیره قرار داد که آثار مشهوری از آنان باقی است.

«الوَلَد» به صورت متحرک، مفرد و جمع است. «الیوم الاحمر»: روزی شدید و در برخی نسخ «موتاً احمر» آمده که کنایه از کشتار است .

**[ترجمه]

«۱۸۸»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِهِ قَالَ خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْبَصْرَهِ فَقَالَ:

ص: ۲۳۵

۱- ۱۸۸- رواه الشیخ الطوسیّ قدس اللّه نفسه فی الحدیث: (۶) من المجلس: (۲۲) من أمالیه: ج ۲ ص ۷۸ ط ۱.

یَا جُنْدَ الْمَرْأَهِ وَ یَا أَصْحَابَ الْبَهِیمَهِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَانْهَزَمْتُمُ اللَّهُ أَمَرَکُمْ بِجِهَادِی أَمْ عَلَی اللَّهِ تَفْتَرُونَ ثُمَّ قَالَ یَا بَصْرَهُ أَیُّ یَوْمٍ لَکِ لَوْ تَعْلَمِینَ وَ أَیُّ قَوْمٍ لَکِ لَوْ تَعْلَمِینَ أَنَّ لَکِ مِنَ الْمَاءِ یَوْماً عَظِیماً بَلَاؤُهُ وَ ذَکَرَ کَلَاماً کَثِیراً.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۲: ۷۸ - امالی شیخ طوسی: امیرالمومنین علیه السلام در بصره ضمن خطبه‌ای فرمود:

ص: ۲۳۵

ای سربازان زن (عایشه) و ای یاران جمل که وقتی صدا کرد اجابت کردید و وقتی کشته شد فرار کردید. آیا خداوند به جنگ با من دستور داده بود و یا بر خدا افترا می‌بندید. سپس فرمود: ای بصره، ای کاش می دانستی چه روزگاری داری! و ای کاش می دانستی چه مردمانی داری!؟ آبی داری که سخت بلا آور است. و در ادامه سخنان زیادی را بیان فرمود.

**[ترجمه]

«۱۸۹»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام أَنْتُمُ الْأَنْصَارُ عَلَی الْحَقِّ وَ الْإِخْوَانُ فِی الدِّینِ وَ الْجُنَنُ یَوْمَ الْبَأْسِ وَ الْبِطَانَهُ دُونَ النَّاسِ بِکُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ وَ أَرْجُو طَاعَهَ الْمُقْبِلِ فَأَعِینُونِی بِمُنَاصَحَهٍ خَلِیَّهٍ مِنَ الْغِشِّ سَلِیمَهٍ مِنَ الرَّیْبِ فَوَ اللَّهِ إِنِّی لَأَوْلَی النَّاسِ بِالنَّاسِ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۱۶) از کتاب نهج البلاغه - نهج البلاغه: از فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام: شما یاران حق و برادران دینی من می باشید، در روز جنگ چون سپر محافظ دور کننده ضربت ها، و در خلوت ها محرم اسرار من هستید، با کمک شما پشت‌کنندگان به حق را می کوبم و به راه می آورم و فرمانبرداری استقبال کنندگان را امیدوارم، پس مرا، با خیر خواهی خالصانه، و سالم از هر گونه شک و تردید، یاری کنید. به خدا سوگند من به مردم از خودشان سزاوارترم.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید قاله للأنصار بعد فراغه من حرب الجمل ذکره المدائنی و الواقدی فی کتابیهما (۲).

و بطانه الرجل خاصته و أصحاب سره و المدبر من أدبر و أعرض عن الحق قوله علیه السلام و أرجو أی من أقبل إلی إذا رأی أخلاقکم الحمیده أطاعنی بصمیم قلبه و یمکن أن یراد بالمقبل من کان من شأنه الإقبال و الطاعه.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید می‌گوید: امام علیه السلام این سخنان را پس از پایان جنگ جمل، به یاران خود فرمود. مدائنی و واقدی در کتابهای خود بدان اشاره کرده‌اند. «بطانه الرجل»: یاران خاص و اصحاب سِرّ یک شخص. «المدبر»: آنکه پشت کند

و از حق روی برگرداند. سخن امام علیه السلام که فرمود: «و أرجو...»: یعنی هر که به من روی آورد اگر اخلاق نیک شما را ببیند، با صمیم قلب از من اطاعت می‌کند. ممکن است منظور از «مقبل» کسی باشد که اقبال و اطاعت دارد.

**[ترجمه]

«۱۹۰»

(۳)

شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِهِ علیه السلام حِينَ قُتِلَ طَلْحَهُ وَ انْفَضَّ جَمْعُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ

ص: ۲۳۶

---

۱ - ۱۸۹- رواه السیّد الرضی فی المختار: (۱۱۶) من نهج البلاغه، و ما ذکره المصنّف فی ذیل الکلام عن ابن أبی الحدید، ذکره ابن أبی الحدید فی ذیل هذا الکلام من شرحه: ج ۲ ص ۷۷۹.

۲- کتب فی هامش الأصل المطبوع بأن هاهنا کان فی النسخه بیاضا.

۳- ۱۹۰- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: (۲۵) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب الإرشاد، ص ۱۳۵.

بِنَا تَسَنَّمْتُمُ الشَّرَفَ وَ بِنَا انْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ وَ بِنَا اهْتَدَيْتُمْ فِی الظَّلْمَاءِ وُقِرَ سَمْعٌ لَمْ یَفْقَهِ الْوَاعِیَهَ وَ کَیْفَ یُرَاعِی النَّبْأَهَ مَنْ أَصَمَّتْهُ الصَّیْحَهُ رُبِطَ جَنَانٌ لَمْ یُفَارِقْهُ الْخَفَقَانُ وَ مَا زِلْتُ أَنْتَظِرُ بِکُمْ عَوَاقِبَ الْغَدْرِ وَ أَتَوَسَّمُکُمْ بِحِلْیَهِ الْمُغْتَرِّینَ سَتَرَنِی عَنْکُمْ جِلْبَابُ الدِّینِ وَ بَصَّرَنِیکُمْ صِدْقُ النِّیَّهِ أَقَمْتُ لَکُمُ الْحِقَّ حَیْثُ تَعْرِفُونَ وَ لَا دَلِیلَ وَ تَحْتَفِرُونَ وَ لَا تُمِیهُونَ الْیَوْمَ أُنْطِقُ لَکُمُ الْعَجْمَاءَ ذَاتَ الْبَیَانِ عَزَبَ فَهْمُ امْرِئٍ تَخَلَّفَ عَنِّی مَا شَکَکْتُ فِی الْحَقِّ مُنْذُ رَأَیْتُهُ کَانَ بَنُو یَعْقُوبَ عَلَی الْمَحَجَّهِ الْعُظْمَی حَتَّی عَقُّوا أَبَاهُمْ وَ بَاعُوا أَخَاهُمْ وَ بَعْدَ الْإِقْرَارِ کَانَ تَوْبَتُهُمْ وَ بِاسْتِغْفَارِ أَبِیهِمْ وَ أَخِیهِمْ غُفِرَ لَهُمْ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۵ - ارشاد: از بیانات امام علی علیه السلام پس از کشته شدن طلحه و از هم گسستن شیرازه لشگر بصره:

ص: ۲۳۶

به واسطه ما بر پشت مرکبهای شرافت نشستید و از تاریکی بدبختی به روشنایی سعادت رسیدید و از ظلمتهای جهل و بی‌دینی به راه راست هدایت شدید .

کر باد گوشی که بانگ بلند پند را نمی شنود و شگفت است از گوشی که آواز بلند آن را از کار افکنده چگونه صدای کوتاه را استماع می کند. قلبی که از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد! پیوسته از سرانجام مکّاری بر شما بیمناک بودم و سیمای مردم فریب‌کار را در شما مشاهده می کردم لیکن مرا پوشاک دینی (و تظاهر به دینداری) از شما مستور داشت و نیت راست و درست مرا به حال شما بینا نمود و چنانچه متوجهید حق و حقیقت را در میان شما برپا داشتم و شما را به شاه‌راه هدایت، رهبری نمودم با آن‌که دلیلی حقیقت بین در میان شما وجود نداشت، چاه می‌کَنید و خود از آب آن بهره مند نمی گردید. امروز کاری می کنم که حیوان لال که سابقه نداشته سخن بگوید گفتگو کند. آن که از پیروی من بازماند عقل از سرش پریده است. از زمانی که حقیقت برای من ثابت شده تا به حال شکی در وجود آن برای من دست نداده است. فرزندان یعقوب به طریقه غیر قابل وصفی حرکت می کردند تا آخر الامر کاری کردند که پدر را از خود ناراحت نمودند و برادرشان را به بردگی فروختند و پس از آنکه به عمل ناشایست خود اقرار نمودند توبه کردند و بر اثر استغفار پدر و برادرشان، خدای متعال از گناهشان درگذشت.

**[ترجمه]

بیان

هذا الکلام رواه السید الرضی فی النهج بأدنی تغییر و أوله بنا اهتدیتم فی الظلماء و تسنمتم العلیاء و بنا انفجرتم عن السرار وقر سمع. إلی قوله أقمت لکم علی سنن الحق فی جواد المضله حیث تلتقون و لا دلیل إلی قوله ما شککت فی الحق مذ أریته لم یوجس موسی خیفه علی نفسه أشفق من غلبه الجهال و دول الضلال.

الیوم تواقفنا علی سبیل الحق و الباطل من وثق بماء لم یظمأ (۱) قوله و تسنمتم العلیا أی رکبتم سنامها و سنام کل شی ء أعلاه أی بتلک ۹ الهدایه علی قدرکم و بنا انفجرتم و روی أفجرتم.

۱- رواه السيّد الرضى رفع اللّه مقامه فى المختار الرابع من نهج البلاغه.

قال ابن أبی الحدید هو نحو أغد البعیر أی صرتم ذوی فجر و عن للمجاوزه أی متنقلین عن السرار و السرار اللیله و اللیلتان یستتر فیهما القمر فی آخر الشهر.

أقول: و علی الروایه الأخری لعل المعنی انفجرتم انفجار العین من الأرض أو الصبح من اللیل وقر سمع دعاء علی السمع الذی لم یفقه کلام الداعی إلی الله بالثقل و الصمم کیف یراعی النبأه أی من أصمته الصیحه القویه فإنه لم یسمع الصوت الضعیف و المعنی من لم ینتفع بالمواعظ الجلیه کیف ینتفع بالعبر الضعیفه و لعله کنایه عن ضعف دعائه بالنسبه إلی دعاء الله و رسوله صلی الله علیه و آله.

ربط جنان دعاء للقلوب الخائفه الوجله التی لا تزال تخفق من خشیه الله و الإشفاق من عذابه بالسکینه و الثبات و الاطمئنان و التقدیر ربط جنان نفسه و من روی بضم الراء فالمعنی ربط الله جنانا کانت کذلک و هو أظهر.

و الخفقان بالتحریک التحرک و الاضطراب ما زلت أنتظر بکم الخطاب لبقیه أصحاب الجمل أو مع المقتولین أو الأخیر فقط.

و إضافه عواقب الغدر بیانیه أو لامیه و التوسم التفرس أی کنت أتفرس منکم أنکم ستغترون بالشبه الباطله.

سترنی عنکم جلباب الدین أی الدین حال بینی و بینکم فلم تعرفوا ما أقوی علیه من الغلظه علیکم و قتلکم و سترنی من عین قلوبکم ما وقفنی علیه الدین من الرفق و الشفقه و سحب ذیل العفو علی الجرائم.

و یحتمل أن یکون المعنی إظهارکم شعار الإسلام عصمکم منی مع علمی بنفاقکم فأجریتکم مجری المخلصین و هذا أنسب بما رواه بعضهم سترکم عنی و بصرنیکم صدق النیه أی جعلنی بصیرا بکم إخلاصی لله تعالی و به صارت مرآه نفسی صافیه کما

قال النبی صلی الله علیه و آله المؤمن ینظر بنور الله.

ذکره ابن میثم و الراوندی.

ص: ۲۳۸

و يحتمل أن يكون المراد بصدق النيه العلم الصادق الحاصل له عليه السلام بنفاقهم من العلامات كما قال تعالى فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ أى أنزلكم منزله المخلصين لظاهر إسلامكم مع علمى واقعا بنفاقكم.

و قال الراوندى رحمه الله و يحتمل وجها آخر و هو أن يكون المعنى إنما أخفى رتبتى و منزلتى عليكم ما أنا متباطئه من التخلق بأخلاق الديانه و هو أنه لا يعرفهم نفسه بمفاخرها و مآثرها فيكون من باب قوله إن هاهنا علما جما لو أصبت له حمله و على هذا يكون معناه أنكم إن صدقت نياتكم و نظرتم بعين صحيحه و أنصفتمونى أبصرتم منزلتى.

أقمت لكم على سنن الحق أى قمت لكم على جاده طريق الحق حيث يضل من تنكب عنه و لا دليل غيرى و حيث تحتفرون الآبار لتحصيل الماء و لا تميهون أى لا تجدون ماء.

اليوم أنطق لكم العجماء كنى بالعجماء ذات البيان عن العبر الواضحه و ما حل بقوم فسقوا عن أمر ربهم و عما هو واضح من كمال فضله عليه السلام و عن حال الدين و مقتضى أوامر الله تعالى فإن هذه الأمور عجماء لا نطق لها مقالا ذات البيات حالا و لما بينها عليه السلام و عرفهم ما يقوله لسان حالها فكأنه عليه السلام أنطقها لهم.

و قيل العجماء صفه لمحذوف أى الكلمات العجماء و المراد بها ما فى هذه الخطبه من الرموز التى لا نطق لها مع أنها ذات بيان عند أولى الألباب.

عزب أى بعد و يحتمل الإخبار و الدعاء و فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً أضمر.

اليوم تواقفنا أى أنا واقف على سبيل الحق و أنتم على الباطل و من وثق بماء لعل المراد من كان على الحق و أيقن ذلك و اعتمد على ربه لا يبالى بما وقع عليه كما أن من وثق بماء لم يفزعه عطشه.

ص: ٢٣٩

و قال الشارحون أی إن سکنتم إلی قولی و وثقتم به کنتم أبعد عن الضلال و أقرب إلی الیقین.

- و قال القطب الراوندی رحمه الله فی شرحه علی هذه الخطبه من نهج البلاغه أخبرنا بهذه الخطبه جماعه عن جعفر الدوریستی عن أبیه محمد بن العباس عن محمد بن علی بن موسی عن محمد بن علی الأسترآبادی عن علی بن محمد بن سیار عن أبیه عن الحسن العسکری عن آبائه عن أمیر المؤمنین.

**[ترجمه]سید رضی این کلام را با اندکی اختلاف در نهج البلاغه آورده است که ابتدای آن این گونه است: «شما مردم به وسیله ما، از تاریکی های جهالت نجات یافته و هدایت شدید، و به کمک ما، به اوج ترقّی رسیدید. صبح سعادت شما با نور ما درخشید، کر است گوشی...» تا «من برای وا داشتن شما به راه های حق، که در میان جادّه های گمراه کننده بود، به پاخاستم در حالی که سر گردان بودید و راهنمایی نداشتید» تا «از روزی که حق به من نشان داده شد، هرگز در آن شک و تردید نکردم. کناره گیری من چونان حضرت موسی علیه السّلام در برابر ساحران است که بر خویش بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد. امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم، آن کس که به وجود آب اطمینان دارد تشنه نمی ماند» .

«و تسنمتم العلیا»: یعنی سوار بر اوج آن شدید. «سنام» به قله و اوج هر چیزی اطلاق می‌شود و منظور هدایت است. «بنا انفجرتم»: أفجرتم نیز نقل شده است.

ص: ۲۳۷

ابن ابی الحدید می گوید: آن مانند «اغدّ البعیر: شتر غده دار شد» است یعنی صاحب فجر شدید. «عن» برای مجاوزت است یعنی از شب گذشتید. «السرار»: یک شب و دو شب آخر هر ماه، که ماه پنهان است.

می گویم: طبق روایتی دیگر شاید معنی «انفجرتم» یعنی همانند چشمه از زمین جوشیدید، باشد و یا همانند تولد صبح از دل شب. «وقر السمع»: نفرین است برای گوشی که به علت کری و سنگین بودن سخن دعوت کننده به خدا را نمی‌شنود. «کیف یراعی النبأه»: یعنی کسی که صدای بلند را نمی‌شنود، صدای ضعیف را نیز نخواهد شنید و معنی آن این است که کسی که از مواعظ آشکار سود نمی‌برد چگونه از عبرتهای ضعیف سودمند خواهد شد و شاید کنایه از ضعف دعایش نسبت به دعای خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. «ربط الجنان»: دعاست برای قلب‌های ترسان از خشیت و عذاب الهی که با رحمت الهی با ثبات و سکینه و اطمینان برسند، و تقدیر «ربط جنان نفسه» است. و کسی که آن را با ضم راء ذکر کرده است به این معنی است خداوند قلب هایی را که این چنین است پایدار و مطمئن گرداند، که صحیح‌تر است. «الخفقان»: به صورت متحرک به معنی تحرک و اضطراب. « همچنان منتظر شما هستم»: خطاب به سایر اصحاب جمل یا اصحاب جمل و مقتولین و یا فقط مقتولین است. اضافه «عواقب الغدر» بیانی یا لامی است. «التوسم»: به فراست افتادن، یعنی با توجه به شما می‌نگریستم که با شبه باطل فریب خواهید خورد.

«سترنی عنکم جلباب الدین»: یعنی دین میان من و شما حایل شد، پس ندانستید که من بر سخت گیری و قتل شما قادر هستم،

ولی دین که مرا مجبور به مهربانی و شفقت و بخشش از جرائم شما کرده است، من را از دست یافتن به قلب هایتان (و کشتن شما) بازداشت.

احتمال دارد معنی این باشد که اظهار شعار اسلام از سوی شما، علی‌رغم اینکه به نفاقتان آگاهی دارم باعث شده از من در امان باشید و همانند افراد مخلص با شما رفتار کنم. این صحیح‌تر از آن‌چیزی است که برخی‌ها نقل کرده‌اند که: سترکم عنی. «بصرنیکم صدق النیه»: یعنی اخلاص من به خدا مرا نسبت به شما بصیر گردانیده است و با آن اخلاص آیینه نفسم صاف گشته است، همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن با نور خدا نظر می‌کند. این قول ابن میثم و راوندی است.

ص: ۲۳۸

احتمال دارد منظور از صدق نیت، علم صادقانه امام علیه السلام به نفاق آنان به عنوان یکی از علامات باشد. همان‌طور که خداوند فرمود: «فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» - . محمد / ۳۰ - {و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمای حقیقی‌شان می شناسی و از آهنگ سخن به حال آنان پی خواهی بُرد.} یعنی با وجود اینکه به نفاق شما آگاهی دارم اما با شما مانند افراد مخلص رفتار می‌کنم.

راوندی می‌گوید: وجه دیگری نیز احتمال دارد و آن عبارت است از اینکه معنی «من با توجه به تخلق به اخلاق دینی، منزلت و جایگاه خود را از شما پنهان می‌دارم» باشد، و از این باب باشد که ایشان افتخارات خود را به آنان نمی‌شناساند، از همین باب در جایی دیگر فرمود: من در سینه علوم فراوانی دارم، اگر برای آن افراد شایسته ای می یافتم، و معنا این‌گونه می‌شود که اگر نیات شما صادق باشد و صحیح بنگرید و انصاف داشته باشید، به جایگاه من پی خواهید برد.

«أقمت لکم علی سنن الحق»: یعنی شما را به راه حق درمی‌آورم بطوری‌که هر کس از آن منحرف شود گمراه گردد و راهنمایی غیر از من نخواهد داشت. «هر کجا می‌یابید برای بدست آوردن آب چاه می‌کَنید» کنایه از این است که آب پیدا نمی‌کنید. «امروز با زبان گنگ با شما سخن می‌گویم»: به علت عبرت‌های آشکار و نافرمانی مردم از فرامین الهی و از کمال فضل امام علیه السلام و حال دین و اقتضای اوامر الهی که همگی واضح هستند، از این کنایه استفاده نموده است. این امور اگرچه صدای گفتن ندارند و گنگ هستند، اما شرایط و اوضاع این امور خود گویاست، و وقتی امام آن اوضاع را تبیین می‌-کند و زبان حال خود را بیان می‌فرماید گویی که صدای آن امور را به سمع آنان رسانده است.

گفته شد: «العجماء» که صفت برای موصوف محذوف است یعنی «الکلمات العجماء» و منظور این است که در این خطبه رموزی است که قادر به سخن گفتن نیستند هرچند نزد خردمندان زبان سخن دارند. «عزب»: یعنی دوری و احتمال دارد برای إخبار و دعا باشد. و «در خود بیمی احساس کرد.» پنهان کرد....

«و امروز ایستاده‌ایم»: یعنی من بر راه حق و شما بر راه باطل ایستاده‌ایم. «و من وثق بماء»: شاید معنی این است که هرکس بر حق باشد و بدان یقین داشته باشد و بر خدای خود اعتماد کند، از حوادثی که بر او واقع می‌شود باکی ندارد همانند کسی که اگر به وجود آب اطمینان دارد تشنگی وی را نمی‌ترساند.

ص: ۲۳۹

شارحان گفته‌اند: یعنی اگر به قول من اعتماد داشتید و اطمینان می‌کردید، از گمراهی به دور و به یقین نزدیک بودید.

قطب راوندی در شرح این خطبه از نهج البلاغه گوید: گروهی از جعفر دوریستی از پدرش محمد بن عباس از محمد بن علی بن موسی از محمد بن علی استر آبادی از علی بن محمد بن سیار از پدرش از حسن عسکری از پدرانش از امیر المؤمنین این روایت را برای ما نقل کرده‌اند.

**[ترجمه]

«۱۹۱»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام خَاطَبَ بِهِ أَهْلَ الْبَصْرَهِ عَلَی جِهَهِ اقْتِصَاصِ الْمَلَاحِمِ فَمَنِ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِکَ أَنْ یَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَی اللَّهِ فَلْیَفْعَلْ فَإِنْ أَطَعْتُمُونِی فَإِنِّی حَامِلُکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَی سَبِیلِ الْجَنَّهِ وَ إِنْ کَانَ ذَا مَشَقَّهٍ شَدِیدَهٍ وَ مَذَاقَهٍ مَرِیرَهٍ وَ أَمَّا فُلَانَهُ فَأَدْرَکَهَا رَأْیُ النِّسَاءِ وَ ضِغْنٌ غَلَا فِی صَدْرِهَا کَمِرْجَلِ الْقَیْنِ وَ لَوْ دُعِیَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَیْرِی مَا أَتَتْ إِلَیَّ لَمْ تَفْعَلْ وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَی وَ الْحِسَابُ عَلَی اللَّهِ.

وَ مِنْهُ:

سَبِیلٌ أَبْلَجُ الْمِنْهَاجِ أَنْوَرُ السِّرَاجِ فَبِالْإِیمَانِ یُسْتَدَلُّ عَلَی الصَّالِحَاتِ وَ بِالصَّالِحَاتِ یُسْتَدَلُّ عَلَی الْإِیمَانِ وَ بِالْإِیمَانِ یُعْمَرُ الْعِلْمُ وَ بِالْعِلْمِ یُرْهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْیَا وَ بِالدُّنْیَا تُحْرَزُ الْآخِرَهُ

ص: ۲۴۰

---

۱ – ۱۹۱- رواه السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۵۴) من نهج البلاغه. ورویناه بزیادات کثیره وشواهد جمه فی المختار: (۱۲۲) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۷۲ ط ۲.

وَ إِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَهِ مُرْقِلِينَ فِی مِضْمَارِهَا إِلَی الْغَایَهِ الْقُصْوَی:

وَ مِنْهُ:

قَدْ شَخَصُوا مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ وَ صَارُوا إِلَی مَصَایِرِ الْغَایَاتِ لِکُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا لَا یَسْتَبْدِلُونَ بِهَا وَ لَا یُنْقَلُونَ عَنْهَا وَ إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنَّهُمَا لَا یُقَرِّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَ لَا یَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ وَ عَلَیْکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِینُ وَ النُّورُ الْمُبِینُ وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ وَ الرِّیُّ النَّاقِعُ وَ الْعِصْمَهُ لِلْمُتَمَسِّکِ وَ النَّجَاهُ لِلْمُتَعَلِّقِ لَا یَعْوَجُّ فَیُقَامَ وَ لَا یَزِیغُ فَیُسْتَعْتَبَ وَ لَا تُخْلِقُهُ کَثْرَهُ الرَّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ وَ قَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَهِ وَ هَلْ سَأَلْتَ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ علیه السلام لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَهَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَ أَظْهُرِنَا فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَهُ الَّتِی أَخْبَرَکَ اللَّهُ بِهَا فَقَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّ أُمَّتِی سَیُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ وَ لَیْسَ قَدْ قُلْتَ لِی یَوْمَ أُحُدٍ حَیْثُ اسْتُشْهِدَ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ حِیزَتْ عَنِّی الشَّهَادَهُ فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیَّ فَقُلْتَ لِی أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَهَ مِنْ وَرَائِکَ فَقَالَ لِی إِنَّ ذَلِکَ لَکَذَلِکَ فَکَیْفَ صَبْرُکَ إِذَنْ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَیْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَ لَکِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَی وَ الشُّکْرِ وَ قَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّ الْقَوْمَ سَیُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ یَمُنُّونَ بِدِینِهِمْ عَلَی رَبِّهِمْ وَ یَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ وَ یَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ وَ یَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْکَاذِبَهِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِیَهِ فَیَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِیذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِیَّهِ وَ الرِّبَا بِالْبَیْعِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَیِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِکَ أَ بِمَنْزِلَهِ رِدَّهٍ أَمْ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ فَقَالَ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۵۴) از کتاب نهج البلاغه، و با اضافات و شواهد بسیاری آن را در المختار (۱۲۲) از نهج السعاده ۱: ۳۷۲ روایت کردیم. - نهج البلاغه: امیر المؤمنین در یکی از سخنانش مردم بصره را به جهت پیدایش فتنه ها مخاطب قرار داد که:

هر کس که می توانـد هنگام فتنه خود را به اطاعت پروردگار عزیز و برتر، مشغول دارد چنان کنـد، اگر از من پیروی کنید، به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد، هر چند سخت و دشوار و پر از تلخی ها باشد. اما فلانی عائشه ، پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد، و کینه ها در سینه اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید، اگر از او می خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد سرباز می زد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است.

ایمان روشن ترین راه ها و نورانی ترین چراغ هاست، با ایمان می توان به اعمال صالح راه برد، و با اعمال نیکو به ایمان می توان دسترسی پیدا کرد، با ایمان، علم و دانش آبادان است و علم، انسان را از مرگ می هراسد و با مرگ دنیا پایان می پذیرد. با دنیا، توشه آخرت فراهم می شود

ص: ۲۴۰

و با قیامت بهشت نزدیک می شود و جهنّم برای بدکاران آشکار می گردد، و مردم جز قیامت قرار گاهی ندارند، و شتابان به سوی میدان مسابقه می روند تا به منزلگاه آخرین رسند.

گویا می نگرم، همه از قبرها خارج شده به سوی منزلگاه های آخرین در حرکتند، هر خانه ای در آنجا به شخصی تعلق دارد، که نه دیگری را می پذیرند و نه از آنجا به جای دیگر انتقال می یابند. «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو صفت از اوصاف پروردگارند که نه اجل را نزدیک می کند و نه روزی را کاهش می دهد. بر شما باد عمل کردن به قرآن، که ریسمان محکم الهی، و نور آشکار و درمانی سودمند است، که تشنگی را فرونشاند، نگهدارنده کسی است که به آن تمسّک جوید و نجات دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود، و گرایش به باطل ندارد تا از آن باز گردانده شود، و تکرار و شنیدن پیاپی آیات، کهنه اش نمی سازد، و گوش از شنیدن آن خسته نمی شود. کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته و هر کس بدان عمل کند پیشتاز است.

(در اینجا مردی بلند شد و گفت: ای امیر المؤمنین ما را از فتنه آگاه کن، آیا نسبت به فتنه، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سؤالی نفرموده ای پاسخ داد). آنگاه که خداوند آیه «الم أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ» - . عنكبوت / ۲ ۱ - {آیا مردم خیال می کنند چون که گفتند ایمان آوردیم، بدون آزمایش رها می شوند.} دانستم که تا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در میان ماست آزمایش نمی گردیم. پرسیدم ای رسول خدا این فتنه و آزمایش کدام است که خدا شما را بدان آگاهی داده است؟ فرمود: «ای علی پس از من امّت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می گردند». گفتم ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «احد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی: ای علی مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: «این بشارت

تحقّق می پـذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است» گفتم ای رسول خـدا در چنین موردی جای صبر و شـکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکر گزاری است.

و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ای علی این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می شوند، و در دینداری بر خـدا منّت می گذارنـد، با این حال انتظار رحمت او را دارنـد، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می پندارند، حرام خدا را با شـبهات دروغین، و هوسـهای غفلت زا، حلال می کنند، «شـراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است و رشوه را که «هدیه» است و ربـا را که «نوعی معامله» است حلال می شـمارند». گفتم ای رسول خـدا: در آن زمان مردم را در چه پایه ای بـدانم آیا در پایه ارتداد یا فتنه و آزمایش؟ پاسخ فرمود: «در پایه ای از فتنه و آزمایش».

ص: ۲۴۱

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام أن یعتقل أی یحبس نفسه علی طاعه الله و فلانه کنایه عن عائشه و لعله من السید رضی الله عنه تقیه.

قوله علیه السـلام و ضـغن أی حقد و کان من أسـباب حقدها لأمیر المؤمنین علیه السلام سد النبی صلی الله علیه و آله باب أبیها من المسـجد و فتـح بابه و بعثه علیه السـلام بسوره براءه بعـد أخـذها من أبی بکر و إکرام رسول الله صـلی الله علیه و آله لفاطمه علیها السلام و حسدها علیها إلی غیر ذلک من الأسباب المعلومه.

و المرجل کمنبر القدر و القین الحداد أی کغلیان قدر من حدید قوله علیه السـلام من غیری یعنی به عمر کما قیل أو الأعم و هو أظهر أی لو کـان عمر أو أحـد من أضـرابه و لی الخلافه بعـد قتل عثمان علی الوجه الـذی قتل علیه و نسب إلیه أنه کان یحرض الناس علی قتله و دعیت إلی أن تخرج علیه فی عصابه تثیر فتنه و تنقض البیعه لم تفعل و هذا بیان لحقدها له علیه السلام.

و البلوج الإضـاءه قوله علیه السـلام لاـ مقصـر أی لاـ محبس و لاـ غـایه لهم دونه مرقلین أی مسـرعین قـد شـخصوا أی خرجوا و الأجـداث القبور و الخلق بالضم و بضـمتین السـجیه و الطبع و المروءه و الـدین و الرجل إذا روی من الماء فتغیر لونه یقال له نقع قوله علیه السلام لا یزیغ فیستعتب أی لا یمیل فیطلب منه الرجوع. و العتبی الرجوع و المراد بکثره الرد الترديد فی الألسنه.

قوله علیه السـلام لا تنزل بنا قال ابن أبی الحدید لقوله تعالی وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ و حیزت عنی أی منعت و الأهواء الساهیه أی الغافله قوله علیه السلام بمنزله فتنه أی لا یجری علیهم فی الظاهر أحکام الکفر و إن کانوا باطنا من أخبث الکفار.

ص: ۲۴۲

**[ترجمه]«أن یعتقل»: یعنی خود را بر اطاعت الهی حبس کند. «فلانه»: کنایه از عایشه است. و شاید این طرز بیان از خود سید رضی باشد که برای تقیه آورده است. «و ضغن»: یعنی کینه. از علل کینه عایشه نسبت به امیر المومنین علیه السلام این است که پیامبر صلی الله علیه و آله درِ خانه پدر وی ابوبکر را که به مسجد گشوده می‌شد مسدود کرد اما درِ خانه علی علیه السلام را باز گذاشت. پیامبر سوره توبه را از ابوبکر گرفت و آن را توسط امیرالمومنین ارسال کرد. پیامبر فاطمه را خیلی گرامی می... داشت که سبب کینه عایشه می‌شد. دلایل آشکار دیگری نیز وجود دارد.

«المرجل»: بر وزن منبر یعنی دیگ. «القین» آهنگر یعنی مانند جوشش دیگی از آهن. فرموده ایشان: «من غیری»: منظور عُمَر است چنان که گفته شده است، یا أعم از عمر، که این صحیح‌تر است. منظور این است که اگر پس از عثمان که بدان شکل کشته شد، اگر عمر و یا یکی از امثال وی خلافت را به دست می‌گرفت، باز هم عایشه در قالب گروهی فتنه‌گر کشته شدن عثمان را به او نسبت می‌داد و مردم را علیه او تحریک به شورش می‌کرد؟ نه چنین نمی‌کرد. این موضوع میزان کینه وی را نسبت به امام نشان می‌دهد.

«البلوج»: روشنایی. «لا- مقصر»: یعنی هیچ نگه دارنده ای از قیامت و هیچ سرانجامی جز آن ندارد. «مرقلین»: شتابان. «قد شخصوا»: خارج شدند. «الاجداث»: قبور. «خلق»: با یک یا دو ضمه یعنی خلق و خوی و طبیعت و مردانگی و دین. وقتی مرد از آب سیراب شود و رنگش تغییر کند به او «نقع» گفته می‌شود. «لا- یزیغ فیستعتب»: منحرف نمی‌شود تا از وی درخواست بازگشت شود. «العتبی»: بازگشت و منظور از کثره الردّ، بر سر زبانها بودن است.

«لا- تنزل بنا...»: ابن ابی الحدید در شرح این عبارت به آیه {تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند} اشاره می‌کند. «و حیزت عنی...»: یعنی از من منع شد. «الأهواء الساهیه»: یعنی غافل. «بمنزله فتنه»: یعنی هرچند در باطن از خبیث ترین کافران هستند اما در ظاهر احکام کفر بر آنان جاری نیست.

ص: ۲۴۲

**[ترجمه]

أَقُولُ

قَالَ ابْنُ مِیثَمٍ وَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ (۱) هَذَا الْخَبَرُ رَوَاهُ كَثِیرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِینَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِی إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَیْكَ جِهَادَ الْمَفْتُونِینَ كَمَا كَتَبَ عَلَیَّ جِهَادَ الْمُشْرِكِینَ قَالَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِی كُتِبَ عَلَیَّ فِیهَا الْجِهَادُ قَالَ قَوْمٌ یَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِلسُّنَّةِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَامَ أُقَاتِلُهُمْ وَ هُمْ یَشْهَدُونَ كَمَا أَشْهَدُ قَالَ عَلَى الْإِحْدَاثِ فِی الدِّینِ وَ مُخَالَفَهِ الْأَمْرِ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ كُنْتَ وَعَدْتَنِی الشَّهَادَةَ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ یُعَجِّلَهَا لِی بَیْنَ یَدَیْكَ قَالَ فَمَنْ یُقَاتِلُ النَّاكِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ أَمَا إِنِّی قَدْ وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ وَ سَتُسْتَشْهَدُ تُضْرَبُ عَلَى هَذِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ فَكَیْفَ صَبْرُكَ إِذاً فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَیْسَ هَذَا بِمَوْطِنِ صَبْرٍ هَذَا مَوْطِنُ شُكْرٍ قَالَ أَجَلْ أَصَبْتَ فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَهِ فَإِنَّكَ تُخَاصَمُ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ بَیَّنْتَ لِی قَلِیلًا فَقَالَ إِنَّ أُمَّتِی سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِی فَتَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْیِ وَ تَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ

بِالنَّبِيذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِيَّهِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ وَ تُحَرِّفُ الْكِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ كَلِمَهُ الضَّلَالِ فَكُنْ حِلْسَ (٢) بَيْتِکَ حَتَّى تُقَلَّدَهَا فَإِذَا قُلِّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَيْکَ الصُّدُورُ وَ قُلِبَتْ لَکَ الْأُمُورُ فَقَاتِلْ حِينَئِذٍ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَلَيْسَتْ حَالُهُمُ الثَّانِيَهُ بِدُونِ حَالِهِمُ الْأُولَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلُ هَؤُلَاءِ الْمَفْتُونِينَ أَ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ أَمْ بِمَنْزِلَهِ رِدَّهٍ فَقَالَ أَنْزِلْهُمْ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ يَعْمَهُونَ فِيهَا إِلَى أَنْ يُدْرِكَهُمُ الْعَدْلُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ يُدْرِكُهُمُ الْعَدْلُ مِنَّا أَمْ مِنْ غَيْرِنَا قَالَ بَلْ مِنَّا فَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ وَ بِنَا أَلَّفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَهِ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.

۱- رواه ابن ميثم رحمه اللّه فى آخر شرحه على المختار: (۱۵۶)- و هو المختار المتقدم الذكر من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۲۶۵ ط ۳. وأما ابن أبى الحديد فهو أيضا رواه فى شرح المختار المذكور: ج ۳ ص ۲۷۷ ط بيروت وفى ط مصر: ج ۹. ص ۲۰۶.

۲- أى كن ملازما لبيتك كملازمه الجلس لظهر البعير. و الحلس: الكساء الذى يلى ظهر البعير تحت القتب.

**[ترجمه]ابن میثم و ابن ابی الحدیـد - . ابن میثم در المختار (۱۵۶) از نهج البلاغه ۳: ۲۶۵ آن را نقل کرده و ابن ابی الحدید در المختار مذکور ۳: ۲۷۷ آن را آورده است. - می گویند: این خبر را بسیاری از محدّثان از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: خداوند جهاد با فتنه گران را بر تو واجب ساخته است چنان که جهاد با مشرکان را بر من واجب کرده است. امام علیه السلام فرمود: من گفتم ای پیامبر خدا این چه فتنه ای است که جهاد در برابر آن بر من واجب شـده است فرمود: این فتنه را گروهی پدیـد می آورنـد که بر یگانگی خـدا و پیامبری من گواهی می دهند، امّا با سنّت من مخالفت می کننـد، گفتم: ای پیامبر خدا، در حالی که همان گونه که من اقرار به شـهادتین دارم آنها نیز شـهادت می دهنـد، پس به چه حجّتی با آنها بجنگم؟ فرمود: به دلیل بـدعتهای آنها در دین و مخالفت آنها در این امر، گفتم ای پیامبر خدا تو مرا به فوز شـهادت وعـده داده ای از خداونـد بخواه در آن شـتاب فرماید و آن را در پیش روی خودت مقدّر گرداند پیامبر (صلی الله علیه آله) فرمود: در این صورت چه کسی با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می کند. آگاه باش که من به تو وعده شهـادت داده ام و شـهید خواهی شـد بر فرق سـرت شمشـیر زده می شود و از خون آن محاسـنت خضاب خواهـد شـد. در این هنگـام شـکیبایی تو چگونه خواهـد بود، گفتم: ای پیـامبر خـدا این از موارد صبر نیست بلکه جای شـکر و سپاس است فرمود: آری درست است پس خود را برای مبـارزه بـا دشـمنان آمـاده کن زیرا مورد خصومت و دشـمنی هستی، گفتم ای پیامبر خـدا کاش اندکی روشنتر بیان می کردی فرمود: همانا امّتم پس از من مورد فتنه و آزمایش قرار می گیرند، قرآن را تأویل و به رأی خود عمل می کنند، شراب را نبیذ، و حرام را هدیّه و ربا را داد و ستد خوانده و حلال می شمارند کتاب خدا تحریف می شود و سـخنان گمراه کننده غلبه می یابد پس در این هنگام تو پلاس خانه خود باش تا این که امر بر عهده تو افتد و هنگامی که تو آن را عهـده دار شوی دلهـا جوشـان و نگران شود، و اوضـاع بر ضـدّ تو دگرگون گردد، پس در این موقع طبق تأویـل قرآن به نبرد پرداز همـان گونه که من مطـابق تنزیـل آن جنگیـدم، زیرا اوضاع اخیر آنها با احوال نخستین آنان تفاوتی نـدارد گفتم ای پیامبر خدا این فتنه زدگان را چه منزلت و حکمی است، فریب خوردگانند یا مرتدّ و از دین برگشـتگان فرمود: اینها دسـتخوش فتنه و آزمـایش شـده و در آن حیران و سـرگردان میماننـد تـا این که عـدالت کار آنها را یکسـره کنـد، گفتم ای پیامبر خـدا عـدالت به وسـیله ما به آنها می رسـد یا به دست غیر از ما فرمود به دست ما، زیرا عـدالت توسّط ما آغاز شده و در پایان نیز به وسـیله ما برقرار خواهد شد، و به واسـطه ما خداوند دلها را پس از فتنه، الفت و نزدیکی خواهد داد، گفتم سـپاس خداوند را بر نعمتهایی که به ما بخشیده است .

ص: ۲۴۳

**[ترجمه]

بیان

کن حلس أی ملازما له غیر مفارق بالخروج للقتال و دفع أهل الضـلال و الضـمیر فی تقلدها و قلدتها علی المجهول فیهما راجع إلی الخلافه و الإماره و التقلید مأخوذ من عقد القلاده علی الاسـتعاره و تقلیدهم إطاعتهم و ترکهم العناد و جاش القدر بالهمز و غیره غلا و قلبت لک الأمور أی دبروا أنواع المکاید و الحیل لدفعک.

**[ترجمه]«کن حلس»: یعنی خانه نشین باش و برای جنگ و دفع گمراهان خروج نکن و ضمیر در «تقلدها و قلدتها» به مجهول در آنها مربوط بوده و مرجع آن خلافت و امارت است. «تقلید» از گردن‌آویز گرفته شده و بطور استعاره استعمال شده است. «تقلیدهم»: فرمان‌بری آنان و ترک عناد از سوی آنان. «جأش القدر»: با همزه و غیر آن یعنی جوشید. «قلبت لک الأمور»: یعنی برای دفع تو دست به انواع حیله و نیرنگ خواهند زد.

**[ترجمه]

«۱۹۲»

(۱)

نهج، نهج البلاغه قِیلَ إِنَّ الْحَارِثَ بْنَ حَوْطٍ أَتَاهُ علیه السلام فَقَالَ أَ تَرَانِی أَظُنُّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ کَانُوا عَلَی ضَلَالَهٍ فَقَالَ یَا حَارِ إِنَّکَ نَظَرْتَ تَحْتَکَ وَ لَمْ تَنْظُرْ فَوْقَکَ فَحِرْتَ إِنَّکَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ أَهْلَهُ وَ لَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ فَقَالَ الْحَارِثُ فَإِنِّی أَعْتَزِلُ مَعَ سَعْدِ بْنِ مَالِکٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَقَالَ إِنَّ سَعْداً وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ یَنْصُرَا الْحَقَّ وَ لَمْ یَخْذُلَا الْبَاطِلَ.

**[ترجمه] - . المختار (۲۶۲) از قصار نهج البلاغه و ما در المختار (۹۶) از نهج السعاده ۱: ۳۱۲ آن را نقل کردیم. - نهج البلاغه: حارث بن حوط نزد امام آمد و گفت: آیا چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می دانم چنین نیست، امام فرمود: ای حارث تو زیر پای خود را دیدی، امّا به پیرامونت نگاه نکردی، پس سرگردان شدی، تو حق را نشناختی تا بدانی که اهل حق چه کسانی می باشند و باطل را نیز نشناختی تا باطل گرایان را بدانی. (حارث گفت: من و سعد بن مالک و عبد اللّه بن عمر، از جنگ کنار می رویم، امام فرمود): سعد و عبد اللّه بن عمر، نه حق را یاری کردند، و نه باطل را خوار ساختند.

**[ترجمه]

بیان

نظرت تحتک أی نظرت فی أعمال الناکثین بظاهر الإسلام الذین هم دونک فی الرتبه لبغیهم علی إمام الحق فاغتررت بشبهتهم و اقتدیت بهم و لم تنظر إلی من هو فوقک و هو إمامک الواجب الطاعه و من تبعه من المهاجرین و الأنصار و لا سمعت حکمهم بکون خصومهم علی الباطل فکان ذلک سبب حیرتک.

و یحتمل أن یکون معنی نظره تحته کنایه عن نظره إلی باطل هؤلاء و شبههم المکتسبه عن محبه الدنیا و نظره فوقه کنایه عن نظره إلی الحق و تلقیه من الله.

أو المعنی نظرت إلی هذا الأمر الذی یستولی علیه فکرک و هو خطر قتال أهل القبله و لم تنظر إلی الأمر العالی الذی هو فوق نظرک من وجوب قتالهم لبغیهم و فسادهم و خروجهم علی الإمام العادل.

۱ – ۱۹۲- رواه السیّد الرضی فی المختار: (۲۶۲) من قصار نهج البلاغه، و قد رویناه عن مصادر فی المختار: (۹۶) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۱۲ ط ۲.

**[ترجمه]«به زیر پای خود نگاه کردی»: یعنی به اعمال مطابق با ظاهر اسلام پیمان شکنان نگاه کردی، همان کسانی که آنان در منزلت به علت خروج بر امام حق پایین‌تر از تو هستند. تو فریب آنان را خوردی و به آنان اقتدا نمودی و به کسی که بالاتر از تو بود یعنی امام خود که اطاعت از او واجب است و مهاجرین و انصاری که از وی تبعیت کردند نگاه نکردی و حکم آنان را که علیه باطل بود نشنیدی لذا سرگردان شدی.

معنی این گونه نیز می‌تواند باشد که نگاه کردن وی به زیر خود کنایه است از نگاه او به باطل آنان و نظایر آنان که از حب دنیا ناشی می‌شود و نگاه او به بالاتر از خود کنایه است از نگاه به حق و الهی دانستن آن. و یا اینکه، به این امر که فکر تو بدان می‌رسید، یعنی خطر جنگ با اهل مکه نگاه کردی اما به امر متعالی که در بالای دیدگان توست یعنی وجوب جنگ با آنان به علت طغیان و ظلمشان و فساد و خروجشان بر امام عادل توجهی ننمودی.

ص: ۲۴۴

**[ترجمه]

«۱۹۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ وَ قَدْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَدِدْتُ أَنَّ أَخِي فُلَاناً كَانَ شَاهِدَنَا لِيَرَى مَا نَصَرَكَ اللَّهُ بِهِ عَلَى أَعْدَائِكَ فَقَالَ علیه السلام أَ هَوَى أَخِيكَ مَعَنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدْ شَهِدَنَا وَ لَقَدْ شَهِدَنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا قَوْمٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرْعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۲) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: پس از آنکه خداوند امیرالمومنین علیه السلام را در جنگ جمل پیروز گرداند، یکی از یاران امام علیه السّلام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد. امام علیه السّلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود. گفت: آری. امام علیه السّلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران می باشند، ولی با ما هم عقیده و آرمانند، به زودی متوّلد می شوند و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می گردد.

**[ترجمه]

بیان

سیرعف بهم الزمان الرعاف الدم الخارج من أنف الإنسان و المعنی سیخرجهم الزمان من العدم إلی الوجود و هذا من قبیل الإسناد إلی الظرف أو الشرط.

**[ترجمه]«سیرعف بهم الزمان...»: رعاف به خون خارج شده از بینی اطلاق می‌شود و معنی عبارت این است که روزگان

آنان را از عدم به عرصه وجود خواهد آورد. این اسناد از نوع اسناد به ظرف یا شرط است.

**[ترجمه]

«۱۹۴»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام فِی ذَمِّ الْبَصْرَهِ وَ أَهْلِهَا كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَهِ وَ أَتْبَاعَ الْبَهِيمَهِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَزَمْتُمْ أَخْلَاقُكُمْ رِقَاقٌ وَ عَهْدُكُمْ شِقَاقٌ وَ دِينُكُمْ نِفَاقٌ وَ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ الْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُرْتَهَنٌ بِذَنْبِهِ وَ الشَّاخِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارَكٌ بِرَحْمَهٍ مِنْ رَبِّهِ كَأَنِّی بِمَسْجِدِكُمْ كَجُؤْجُؤِ سَفِينَهٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَ مِنْ تَحْتِهَا وَ غَرِقَ مَنْ فِی ضِمْنِهَا وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْرَى وَ ايْمُ اللَّهِ لَتَغْرَقَنَّ بَلْدَتُكُمْ حَتَّى كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجُؤْجُؤِ سَفِينَهٍ أَوْ نَعَامَهٍ جَاثِمَهٍ

ص: ۲۴۵

۱- ۱۹۳- رواه السيّد رحمه اللّه فی المختار: (۱۲) من نهج البلاغه.

۲- ۱۹۴- رواه السيّد الرضی قدس اللّه نفسه فی المختار: (۱۳) من نهج البلاغه، و فی شرح ابن أبی الحديد زياده عما رواه المصنّف هاهنا، و لعلها سقط عن نسخه المصنّف عند الطباعه و إليک نص الزياده: و فی روايه أخری: بلادكم أنتن بلاد الله تربه، [و] أقربها من الماء، وابعدها من السماء وبها تسعه أعشار الشر، المحتبس فيها بذنبه، والخارج بعفو الله. كأنی أنظر إلی قريتكم هذه قد طبقها الماء حتی ما يری منها إلا شرف المسجد كأنه جؤجؤ طير فی لجه بحر.

وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی کَجُؤْجُؤِ طَیْرٍ فِی لُجَّهِ بَحْرٍ أَرْضُکُمْ قَرِیبَهٌ مِنَ الْمَاءِ بَعِیدَهٌ مِنَ السَّمَاءِ خُفِّفَتْ عُقُولُکُمْ وَ سَفِهَتْ حُلُومُکُمْ [أَحْلَامُکُمْ فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ وَ أُکْلَهٌ لِآکِلٍ وَ فَرِیسَهٌ لِصَائِدٍ [لِصَائِلٍ .

**[ترجمه] - . المختار (۱۳) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام در نکوهش مردم بصره: شما سپاه یک زن و پیروان حیوان (شتر عایشه) بودید، تا شتر صدا می کرد می جنگیدید و تا دست و پای آن قطع گردید فرار کردید. اخلاق شما پست، و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دو رویی، و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است. کسی که میان شما زندگی کند به کیفر گناهش گرفتار می شود و آن کس که از شما دوری گزیند مشمول آمرزش پروردگار می گردد. گویا مسجد شما را می بینم که چون سینه کشتی غرق شده است، که عذاب خدا از بالا و پایین او را احاطه می کند، و سرنشینان آن، همه غرق می شوند. و در روایتی است: سوگند به خدا، سرزمین شما را آب غرق می کند، گویا مسجد شما را می نگرم که چون سینه کشتی یا چونان شتر مرغی که بر سینه خوابیده باشد بر روی آب مانده است .

ص: ۲۴۵

و در روایت دیگر: مانند سینه مرغ روی آب دریا. از همه جا به آب نزدیک تر و از آسمان دورتر. عقل‌های شما سخیف و خردهاتان سفیهانه است. شما هدف تیرهای ما هستید بلکه بالاتر از آن لقمه هر خورنده و صیدی برای هر صیّاد می‌باشید.

**[ترجمه]

بیان

إنما قال علیه السلام و أتباع البهیمه لأن جمل عائشه کان رایه عسکر البصره و الرغا صوت الإبل قوله علیه السلام أخلاقکم دقاق قال ابن أبی الحدید الدق من کل شی ء حقیره و صغیره یصفهم باللؤم

و فی الحدیث أن رجلا قال یا رسول الله إنی أحب أن أنکح فلانه إلا أن فی أخلاق أهلها دقه فقال له إیاک و خضراء الدمن.

و الشقاق الخلاف و الافتراق و الزعاق المالح و سبب ملوحه مائهم قربهم من البحر و امتزاج مائه بمائهم.

قیل ذکرها فی معرض ذمهم لعله من سوء اختیارهم هذا الموضع أو کونها سببا لسوء المزاج و البلاده و غیر ذلک کما تقوله الأطباء.

قوله علیه السلام بین أظهرکم أی بینکم علی وجه الاستظهار و الاستناد إلیکم و أما کونه مرتهنا بذنبه فلأن المقیم بینهم لا بد و أن ینخرط فی سلکهم و یکتسب من رذائل أخلاقهم فیکون موثقا بذنوبه أو أن کونه بینهم یجری مجری العقوبه بذنبه و الخارج من بینهم لحقه رحمه الله فوفقه لذلک.

و جؤجؤ السفینه صدرها و یقال جثم الطائر جثوما و هو بمنزله البرک للإبل.

و قـال ابن ميثم أمـا وقوع المخبر عنه فـالمنقول أنها غرقت فی أيام القادر بالله و فی أيام القائم بالله غرقت بأجمعها و غرق من فی ضمنها و خربت دورها و لم يبق إلا مسـجدها الجامع. ثم قال و يمكن أن يكون المراد بقربها من الماء و بعـدها من السـماء كون موضعها هابطا قريبا من البحر.

ص: ۲۴۶

و قیل المراد ببعدها من السماء کونها بعیده من دائره معدل النهار فإن الإرصاد دلت علی أن أبعد موضع فی المعموره عن معدل النهار الأبله قصبه البصره.

و قیل المراد من بعدها عن سماء الرحمه کونها مستعده لنزول العذاب انتهی.

و لعل مراده أنها أبعد بلاد العرب عن المعدل و إلا فظاهر أن الأبله لیست أبعد موضع فی المعموره و الأبله بضم الهمزه و الباء و تشدید اللام المفتوحه إحدی الجنات الأربع و هی الموضع الذی فیه الدور و الأبنیه الآن.

و السفه رذیله مقابل الحلم و النابل ذو النبل و الأکله المأکول و الفریسه ما یفترسه السبع و الصوله الحمله و الوثبه.

**[ترجمه]امام فرمود: «و أتباع البهیمه»: چون شتر عایشه پرچم لشگریان بصره بود. «رغا»: صدای شتر. «أخلاقکم دقاق»: ابن ابی الحدید می گوید: «الدق» یعنی کوچک‌ترین و پست‌ترین بخش هر چیزی و علت آوردن آن سرزنش می‌باشد.

در حدیثی آمده است: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: من دوست دارم با فلان زن ازدواج کنم اما اخلاق خانواده‌اش پست است. فرمود: از گلی که در زباله‌دان است بپرهیز.

«الشقاق»: اختلاف و پراکندگی. «الزعاق»: شور و علت شوری آب آنان نزدیکی به دریا و آمیختگی آب این منطقه با آب دریاست. گفته شده است که امام علیه السلام این کلام را در مقام سرزنش و ذم آنان فرموده است چون منطقه بدی را برای زندگی انتخاب نموده‌اند و آن‌گونه که پزشکان می گویند باعث سوء مزاج و کودنی آنان و غیره می‌شود. «بین أظهرکم»: یعنی بین شما به طور طلب حمایت از شما و تکیه به شما. و اما رهین گناه بودن بدین معناست که کسی که در میان آنان زندگی می کند به ناچار مجبور است به رنگ آنان درآید و از رذائل اخلاقی آنان الگو برداری کند لذا با گناهان خود بسته شده است یا بودن انسان در میان آنان خود سزای گناهان اوست و کسی که از میان آنان خارج گردد خداوند وی را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد و بدان موفق می‌دارد. «جؤجؤ السفینه»: سینه کشتی و گفته می‌شود «جثم الطائر جثوما» همانند «برک» نشستن است برای شتران.

ابن میثم می گوید: بصره دو بار و در زمان القادر بالله و القائم بالله بطور کلی با مردم خود به زیر آب رفت و خانه‌های آن ویران شد و به غیر از مسجد جامع چیزی از آن باقی نماند. سپس می گوید: و ممکن است منظور از نزدیکی به آب و دوری از آسمان، محل بنای این شهر باشد که به دریا نزدیک است.

ص: ۲۴۶

و گفته شده است که منظور از دوری بصره از آسمان، دوری آن از مدار نصف النهار می‌باشد. تحقیقات نشان می‌دهد دورترین آبادی از نصف النهار «الابله» یکی از روستاهای بصره است.

و نیز گفته شده است که منظور، دوری آن از آسمان رحمت الهی است، یعنی آماده نزول عذاب است. پایان سخن.

. و شاید منظور امام این است که بصره دورترین سرزمین عرب از نصف النهار است و گرنه الابله دورترین آبادی نیست. «الابله» با همزه و باء مضموم و لام مشدد و مفتوح یکی از بهشت‌های چهارگانه است و هم اکنون محلی است دارای خانه‌ها و ساختمان‌ها. «السفه»: رذیلتی که مقابل حِلم است. «النابل»: شخص تیرانداز. «الأكله»: خوردنی. «الفریسه»: آنچه که جانداران شکاری صید کنند. «الصوله»: جَستن و حمله‌ور شدن.

**[ترجمه]

«۱۹۵»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ علیه السلام فِی بَیَانِ بَعْضِ شُئُونِ النِّسَاءِ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِیمَانِ نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ فَأَمَّا نُقْصَانُ إِیمَانِهِنَّ فَقُعُودُهُنَّ عَنِ الصَّلَاةِ وَ الصِّیَامِ فِی أَیَّامِ حَیْضِهِنَّ وَ أَمَّا نُقْصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَیْنِ مِنْهُنَّ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ وَ أَمَّا نُقْصَانُ حُظُوظِهِنَّ فَمَوَارِیثُهُنَّ عَلَى الْأَنْصَافِ مِنْ مَوَارِیثِ الرِّجَالِ فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ وَ كُونُوا مِنْ خِیَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ وَ لَا تُطِیعُوهُنَّ فِی الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا یَطْمَعْنَ فِی الْمُنْكَرِ.

ص: ۲۴۷

۱- ۱۹۵- رواه السیّد الرضی رحمه اللّه فی المختار: (۸۰) أو قبله- من نهج البلاغه.

**[ترجمه] - . المختار (۸۰) یا ما قبل آن، از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام در توضیح برخی از مسائل مربوط به زنان:

ای مردم! زنان در مقایسه با مردان، در ایمان، و بهره وری از اموال، و عقل متفاوتند. اما تفاوت ایمان زنان، بر کنار بودن از نماز و روزه در ایّام «عادت حیض» آنان است و تفاوت عقلشان با مردان بدان جهت که شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است و علّت تفاوت در بهره‌وری از اموال آن که ارث زنان نصف ارث مردان است. پس، از زنان بد، بپرهیزید و مراقب نیکان‌شان باشید. در خواسته های نیکو، همواره فرمان‌بردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند.

ص: ۲۴۷

**[ترجمه]

توضیح

الغرض ذم عائشه و توبیخ من تبعها و إرشاد الناس إلی ترک طاعه النساء.

و نقصان الإیمان بالقعود عن الصلاه و الصیام لعله مبنی علی أن الأعمال أجزاء الإیمان و قعودهن و إن کان بأمر الله تعالی إلا أن سقوط التکلیف لنوع من النقص فیهن و کذا الحال فی الشهاده و المیراث.

و ترک طاعتهن فی المعروف إما بالعدول إلی فرد آخر منه أو فعله علی وجه یظهر أنه لیس لطاعتهن بل لکونه معروفا أو ترک بعض المستحبات فیکون الترک حینئذ مستحبا کما ورد ترکها فی بعض الأحوال کحال الملال.

**[ترجمه]منظور ذم و نکوهش عایشه و توبیخ پیروان اوست و نیز ارشاد مردم در عدم اطاعت از زنان.

«تفاوت ایمان زنان، بر کنار بودن از نماز و روزه...»: شاید با این استدلال باشد که اعمال، جزئی از ایمان هستند و برکناری زنان هرچند به دستور خداوند است امّا برداشته شدن تکلیف دالّ بر نوعی نقص در آنان می‌باشد. در مورد میراث و شهادت در دادگاه نیز همچنین است .

در مورد عدم اطاعت از آنان در معروف، یا باید به فرد دیگری مراجعه شود یا باید به نحوی عمل شود که گمان نرود که آن معروف به خاطر اطاعت از امر او انجام گرفته است بلکه چون امر معروفی بوده بدان عمل شده است. در مورد ترک برخی مستحبات نیز همچنین است که ترک آن در بعضی اوقات مثلاً در حالت خستگی، به خاطر مستحب بودنش باشد.

**[ترجمه]

«۱۹۶»

(۱)

نهـج، نهـج البلاـغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السـلام فِتَنٌ کَقِطَعِ اللَّیْـلِ الْمُظْلِمِ لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَهٌ وَ لَا تُرَدُّ لَهَا رَایَهٌ تَأْتِیکُمْ مَزْمُومَهً مَرْحُولَهً یَحْفِزُهَـا قَائِـدُهَا وَ یَجْهَـدُهَا رَاکِبُهَـا أَهْلُهَـا قَوْمٌ شَدِیـدٌ کَلَبُهُمْ قَلِیـلٌ سَـلَبُهُمْ یُجَاهِـدُهُمْ فِی اللَّهِ قَوْمٌ أَذِلَّهٌ عِنْـدَ الْمُتَکَبِّرِینَ فِی الْأَرْضِ مَجْهُولُونَ وَ فِی السَّمَـاءِ مَعْرُوفُونَ فَوَیْـلٌ لَـکِ یَـا بَصْـرَهُ عِنْـدَ ذَلِـکِ مِنْ جَیْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ لَـا رَهَـجَ لَهُ وَ لَا حَسَّ وَ سَـیُبْتَلَی أَهْلُکِ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَ الْجُوعِ الْأَغْبَرِ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۰۰ یا ۱۰۲) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از خطبه‌های امام علی علیه السلام: فتنه هایی چون تاریکی شب که نیرویی نمی تواند در برابر آن بایستد، و کسی نتواند پرچم‌های آن را پایین کشد، به سوی شما می آید چونان شتری که مهار شده و جهاز بر پشت آن نهاده و ساربان آن را کشانده و به سرعت می راند. فتنه‌جویان کسانی هستند که ضربات آنها شدیـد و غـارتگری آنـان انـدک است. مردمی بـا آنان جهاد می کننـد که در چشم متکبران خوار و در روی زمین گمنام و در آسمان ها معروفند. در این هنگام، وای بر تو ای بصره از سپاهی که نشانه خشم و انتقام الهی است، بی گرد و غبار و صدایی به تو حمله خواهند کرد و چه زود ساکنانت به مرگ سرخ و گرسنگی غبار آلود دچار می گردند.

**[ترجمه]

إیضاح

قطع اللیـل جمع قطع بالکسـر و هو الظلمه قـال تعالی فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ کـذا ذکره ابن أبی الحدیـد و لعله سـهو منه و الظاهر أنه جمع قطعه.

لاـ تقوم لهـا قائمه أی لا تنهض لحربها فئه ناهضه أو قائمه من قوائم الخیل أو قلعه أو بنیه قائمه بل تنهـدم یعنی لا سبیل إلی قتال أهلها (۲).

و لا ترد لها رایه أی لا تنهزم رایه من رایات تلک الفتنه بل تکون

ص: ۲۴۸

۱- ۱۹۶- رواه السیّد الرضی فی ذیل المختار: (۱۰۰/ أو ۱۰۲) من نهج البلاغه.

۲- جمله: «یعنی لا سبیل الی قتال أهلها» کانت فی أصلی قبل قوله: «أو قلعه أو بنیه قائمه بل تنهدم».

غالبه دائما أو لا- ترجع لحربها رايه من الرايات التى هربت عنها مزمومه مرحوله عليها زمام و رحل أى تامه الأدوات يدفعها قائدها و الحفز السوق الشديد و يجهدها أى يحمل عليها فى السير فوق طاقتها قليل سلبهم أى ما سلبوه من الخصم أى همتهم القتل لا السلب.

و قيل إن هذه إشاره إلى صاحب الزنج و جيشه.

و فيه أن الذين جاهدوهم لم يكونوا على الأوصاف المذكوره إلا أن يقال لشقاوه الطرف الآخر أمدهم الله بالملائكه و هو بعيد.

و قيل إشاره إلى ملحمه أخرى فى آخر الزمان لم تأت بعد و هو قريب و الرهج الغبار.

قال ابن أبى الحديد كنى بهذا الجيش عن طاعون يصيبهم حتى يبيدهم.

و قال ابن ميثم إشاره إلى فتنه الزنج و ظاهر أنه لم يكن لهم غبار و لا أصوات إذ لم يكونوا أهل خيل و لا قعقعه لجم فإذن لا رهج لهم و لا حس.

و قال ابن أبى الحديد الموت الأحمر كنايه عن الوباء و الجوع الأغبر كنايه عن المحل (۱) و الحمره كنايه عن الشده و وصف الجوع بالأغبر لأن الجائع يرى الآفاق كأن عليها غبره و ظلاما.

و قيل الموت الأحمر إشاره إلى قتلهم بالسيف.

و قال ابن ميثم أقول قد فسره عليه السلام بهلاكهم من قبل الغرق كما سيأتى.

ص: ۲۴۹

۱- هذا هو الظاهر الموجود فى شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۶۵۰ ط بيروت. وفى أصلى من البحار، طبع الكمبانى: " والجوع الأغبر عن الموت... ".

**[ترجمه]«قطع اللیل»: ابن ابی الحدید می گوید جمع «قطع» است یعنی با کسره به معنی تاریکی. خداوند فرمود: «فأسر بأهلك بقطع من اللیل» {خانوادهات را در تاریکی شب ببر}. ظاهراً جمع «قطعه» است و در کلام ابن ابی الحدیـد سـهوی صورت گرفته است.

«لا تقوم لها قائمه»: یعنی برای جنگ با او گروهی و هیچ مرکبی و قلعه و ساختمانی برای مبارزه با آنها وجود ندارد و همه آنها از بین می‌رود یعنی نمی‌توان با فتنه‌جویان مبارزه کرد. «و لا ترد لها رایه»: یعنی هیچ پرچمی از پرچم‌های ایشان ساقط نمی‌شود بلکه آنان همیشه پیروزند

ص: ۲۴۸

و یا پرچم‌ها و گروه‌هایی که از آنان گریخته‌انـد برای جنگ مجـدد به آنان روی نمی‌آورند. «مزمومه مرحوله» دهنه و رحل بر آن است یعنی همه وسایل آن کامل است که فرمانـده‌اش آن را می‌رانـد. «الحفز»: سـریع رانـدن. «یجهـدها»: بیش از حـد توان مرکب، آن را می‌راند. «قلیل سَـلَبهم»: یعنی از دشـمن چیزی به سـرقت نمی‌برند و همه تلاش آنان کشـتار است نه تاراج. گفته شـده که این نکته اشـاره است به صـاحب زنـج و سـپاهیان او. همچنین گفته شـده، کسانی که با آنان جنگیدنـد این اوصاف را نداشته‌اند مگر اینکه گفته شود به‌خاطر شقاوت طرف مقابل خداوند آنان را با ملائک یاری نموده است که این بعید است.

و نیز گفته شـده است که این اشاره به جنگ دیگری در آخرالزمان دارد که هنوز فرا نرسـیده است اما نزدیک است. «الرهـج»: غبار.

ابن ابی الحدیـد می گویـد: کنایه است از این که این لشـگر به طاعون مبتلا خواهـد شد و به واسـطه آن نیز نابود می گردد. ابن میثم می گویـد: این نکته اشاره به فتنه زنج دارد که ظاهراً حرکت آنان فاقد گرد و غبار و صدا بوده است چرا که سواره نبوده… انـد و افسار نداشـتهانـد لـذا غبار به پا نمی کردهانـد و حس نمی‌شدنـد. ابن ابی الحدید می گوید: « مرگ سـرخ»: کنایه از وبا و «گرسـنگی غبار آلود» کنایه از محل است و «سـرخی» کنایه از شدت می‌باشد. توصـیف گرسنگی به غبار به این دلیل است که انسان گرسـنه افق را غبارآلود و تاریک می‌بیند. و گفته شده است که «مرگ سـرخ» اشاره است به کشـتار آنان با شمشیر. ابن میثم می گویـد: می گویم: امام علیه السـلام آن را به کشـته شـدن آنان از طریق غرق شدن تفسیر کرده، که توضـیح آن خواهد آمد.

ص: ۲۴۹

**[ترجمه]

«۱۹۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامِهِ عليه السلام فِيمَا يُخْبِرُ بِهِ عَنِ الْمَلَاحِمِ بِالْبَصْرَهِ يَا أَحْنَفُ كَأَنِّى بِهِ وَ قَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِى لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ وَ لَا لَجَبٌ وَ لَا قَعْقَعَهُ لُجُمٍ وَ لَا حَمْحَمَهُ خَيْلٍ يُثِيرُونَ الْأَرْضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ قال الرضى رحمه الله يومى بذلك إلى صاحب الزنج ثُمَّ قَالَ عليه السلام وَيْلٌ لِسِكَكِكُمُ الْعَامِرَهِ وَ الدُّورِ الْمُزَخْرَفَهِ الَّتِى لَهَا أَجْنِحَهٌ كَأَجْنِحَهِ النُّسُورِ وَ خَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفِيَلَهِ مِنْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ وَ لَا يُفْقَدُ غَائِبُهُمْ أَنَا كَابُّ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا وَ قَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَ نَاظِرُهَا بِعَيْنِهَا.

وَ مِنْهُ: يُومِى عليه السلام بِهِ إِلَى وَصْفِ الْأَتْرَاكِ كَأَنِّى أَرَاهُمْ قَوْماً كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطَرَّقَهُ يَلْبَسُونَ السَّرَقَ وَ الدِّيبَاجَ وَ يَعْتَقِبُونَ الْخَيْلَ الْعِتَاقَ وَ يَكُونُ هُنَاكَ اسْتِحْرَارُ قَتْلٍ حَتَّى يَمْشِيَ الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمَقْتُولِ وَ يَكُونَ الْمُفْلِتُ أَقَلَّ مِنَ الْمَأْسُورِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ فَضَحِكَ عليه السلام وَ قَالَ لِلرَّجُلِ وَ كَانَ كَلْبِيّاً يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِى عِلْمٍ وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَهِ وَ مَا عَدَّدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ الْآيَهَ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِى الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِى النَّارِ حَطَباً أَوْ فِى الْجِنَانِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقاً

ص: ۲۵۰

۱- ۱۹۷- رواه السيّد الرضى رحمه اللّه فى المختار: (۱۲۶/ أو ۱۲۸) من نهج البلاغه.

فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِی لَا یَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سِوَی ذَلِکَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِیَّهُ فَعَلَّمَنِیهِ وَ دَعَا لِی بِأَنْ یَعِیَهُ صَدْرِی وَ تَضْطَمَّ عَلَیْهِ جَوَانِحِی.

**[ترجمه] - . المختار (۱۲۶ یا ۱۲۸) از نهج البلاغه - نهج البلاغه: از پیش‌گویی‌های آینده بصره یورش‌هایی که به بصره خواهد شد توسط امام علیه السلام: ای أحنف گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و سر و صدا و بدون حرکات لگام ها و شیهه اسبان به راه افتاده، زمین را زیر قدم های خود چون گام شتر مرغان در می نوردند.

سید رضی می‌گوید: امام به صاحب زنج (که بر ابن عباس خروج کرد) اشاره می‌کند و می‌فرماید: پس وای بر کوچه های آباد و خانه های زینت شده بصره که بال هایی چونان بال کرکس‌ها و ناودان هایی چون خرطوم های پیلان دارد. وای بر اهل بصره که بر کشتگان آنان نمی گریند و از گمشدگان‌شان کسی جستجو نمی کند. من دنیا را به رو، بر زمین کوبیده و چهره اش را به خاک مالیدم و بیش از آنچه ارزش دارد، بهایش نداده ام و با دیده ای که سزاوار است به آن نگریسته ام.

سید رضی می گوید: امام علیه السلام به توصیف ترکان مغول می‌پردازد و می‌فرماید: گویا آنان را می بینم که با رخساری چونان سپرهای چکّش خورده، لباس هایی از دیباج و حریر پوشیده، که اسب های اصیل را یدک می کشند و آنچنان کشتار و خونریزی دارند که مجروحان از روی بدن کشتگان حرکت می کنند و فراریان از اسیر شدگان کمترند.

یکی از اصحاب گفت: ای امیر مؤمنان تو را علم غیب دادند. امام علیه السّلام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود:

ای برادر کلبی این اخباری که اطّلاع می دهم علم غیب نیست. این‌ها علمی است که از دارنده علم غیب (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) آموخته ام. علم غیب علم قیامت است، و آنچه خدا در گفته خود آورده که: «علم قیامت در نزد خداست، خدا باران را نازل کرده و آنچه در شکم مادران است می داند، و کسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد و در کدام سرزمین خواهد مرد» پس خداوند سبحان، از آنچه در رحم مادران است، از پسر یا دختر، از زشت یا زیبا، سخاوتمند یا بخیل، سعادتمند یا شقی آگاه است، و از آن کسی که آتش‌گیره آتش جهنّم است یا در بهشت همسایه و دوست پیامبران علیهم السّلام است، از همه اینها آگاهی دارد.

ص: ۲۵۰

این است آن علم غیبی (ذاتی) که غیر از خدا کسی نمی داند. جز اینها، علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم داده (علم غیب اکتسابی) و او به من آموخته است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای من دعا کرد که خدا این دسته از علوم و اخبار را در سینه ام جای دهد و اعضاء و جوارح بدن من از آن پر گردد.

**[ترجمه]

بیان

الملحمه الوقعه العظيمه فى الفتنه و القتال و اللجب الصوت.

و القعقعه حكايه صوت السلاح و نحوه و الحمحمه صوت الفرس دون الصهيل.

قوله يثيرون الأرض أى التراب لأن أقدامهم فى الخشونه كحوافر الخيل كذا قيل.

و فيه أنه لا يلائم قوله عليه السلام لا يكون له غبار و لعله كنايه عن شده وطئهم الأرض أو يقال مع ذلك ليس غبارهم كالغبار الذى يثار من الحوافر و لما كانت أقدام الزنج فى الأغلب قصارا عراضا منتشره الصدر مفرجات الأصابع أشبهت أقدام النعام فى تلك الأوصاف و السكك جمع سكه بالكسر و هى الزقاق و الطريق المستوى و الطريقه المصطفه من النخل و المزخرفه المزينه المموهه بالزخرف و هو الذهب و أجنحه الدور التى شبهها بأجنحه النسور رواشنها و ما يعمل من الأخشاب و البوارى بارزه عن السقوف لوقايه الحيطان و غيرها عن الأمطار و شعاع الشمس و خراطيمها ميازيبها التى تطلى بالقار يكون نحوا من خمسه أذرع أو أزيد تدلى من السطوح حفظا للحيطان و الفيله كغينه جمع الفيل.

و أما قوله عليه السلام لا يندب قتيلهم قيل إنه وصف لهم بشده البأس و الحرص على القتال و أنهم لا يبالون بالموت.

و قيل لأنهم كانوا عبيدا غرباء لم يكن لهم أهل و ولد ممن عادتهم الندبه و افتقاد الغائب.

و قيل لا يفقد غائبهم وصف لهم بالكره و أنه إذا قتل منهم قتيل سد مسده غيره.

قوله أنا كاب الدنيا يقال كببت فلانا على وجهه أى تركته و لم ألتفت إليه.

و قيل إنه كنايه عن العلم ببواطنها و أسرارها كما يقال غلبت الأمر ظهرا لبطن.

و قوله عليه السلام و قادرها بقدرها أى معامل لها بمقدارها و ناظرها بعينها أى ناظر إليها بعين العبره و انظر إليها نظرا يليق بها فيكون كالتفسير لقوله عليه السلام و قادرها بقدرها و حكى عن عيسى عليه السلام أنه كان يقول أنا الذى كببت الدنيا على وجهها ليس لى زوجه تموت و لا بيت يخرب وسادتى الحجر و فراشى المدر و سراجى القمر.

أقول: سيأتى شرح باقى الخطبه مع سائر أخبار الآتيه فى بابه.

**[ترجمه]«الملحمه»: درگیری عظیم همراه با فتنه و کشتار. «اللجب»: صدا. «القعقعه»: صدای سلاح و مانند آن. «الحمحمه»: صدای اسب اما کمتر از شیهه. فرمود: «یثیرون الارض»، گفته شده است، یعنی خاک را زیر و رو می‌کنند چون پاهایی خشن همانند سمّ اسبان دارند. همچنین گفته شده است که سخن امام علیه السلام «یثیرون الارض» با «لا یکون له الغبار» تناسب ندارد، و شاید این تعبیر کنایه است از شدت گام کوبیدن آنان بر زمین و یا گفته می‌شود: با این وجود، غبار آنان همانند غباری که از راه رفتن سمّداران ناشی می‌شود نیست چرا که پاهای زنجی‌ها معمولاً کوتاه و پَهن با انگشتانی پهن همانند پاهای شتر مرغ بوده است. «السکک»: جمع سکه است با کسره و منظور کوچه‌ها و راه‌های هموار و راههای دارای درخت نخل. «المزخرفه»: مزین به طلا؛ «و اجنحه الدور» که آنها را به بال‌های کرکس تشبیه کرد همان رواشن آن است یعنی قسمت‌هایی از سقف خانه که از چوب و لوله بوده و خارج از دیوار بوده تا از ریزش باران و تابش نور آفتاب بر روی آنها جلوگیری شود. «خراطیمها»: ناودان آن به طول پنج ذراع یا بیشتر بوده و قیر اندود می‌شده است و برای خارج ساختن آب از بام خانه و جهت محافظت از دیوارها استفاده می‌شده است. «الفیله»: مثل غینه جمع فیل است.

فرمود: «لاینـدب قتیلهم»: گفته شده که این عبارت دلالت دارد بر شدت قدرت و حرص و اشتیاق آنان در کشتار که ابایی از مرگ ندارند. و نیز گفته شده که آنان بردگان غریبی بودند که خانواده و فرزند نداشتند تا بر آنان ناله و زاری کنند.

و گفته شده است که عبارت «لا یفقد غائبهم»: توصیف جنگ‌جویی آنان است به طوری‌که وقتی یکی از آنان کشته می‌شد دیگری جای وی را می‌گرفت.

ص: ۲۵۱

فرمود: «أنا کاب الدنیا»: گفته می‌شود «کببتَ فلاناً علی وجهه»: یعنی او را ترک کردم و به سمت وی برنگشتم. و گفته شده که این عبارت کنایه است از علم امام به باطن و اسرار دنیا. همان‌طور که گفته می‌شود: غلبت الامر ظهرا لبطن: با زیر و رو کردن از درون امر اطلاع یافتم. فرمود: «قادرها بقدرها»: یعنی در حد و اندازه‌اش با آن برخورد می‌کنم. «ناظرها بعینها»: به آن با چشم عبرت می‌نگرم و با چشمی که شایسته آن باشد بدان نگاه می‌کنم و به عنوان تفسیر این سخن امام «و قادرها بقدرها» می باشد. از عیسی علیه السلام حکایت شده است که ایشان می گفت: من دنیا را رها کرده‌ام نه زنی دارم که بمیرد و خانه‌ای که خراب شود. بالشم سنگ است و رخت‌خوابم کلوخ و چراغم ماه.

می گویم: توضیح بقیه خطبه با سایر اخبار در باب خود ارائه خواهد شد.

**[ترجمه]

«۱۹۸»

(۱)

الْكَافِيَةُ فِي إِبْطَالِ تَوْبَةِ الْخَاطِئَةِ، عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: وَرَدَ كِتَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَلَمَةَ الأرجى [الْأَرْحَبِيِ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ فَكَبَّرَ النَّاسُ تَكْبِيرَةً سَمِعَهَا عَامَّةُ النَّاسِ وَ اجْتَمَعُوا لَهَا فِي الْمَسْجِدِ وَ نُودِيَ الصَّلَاةَ جَمْعاً فَلَمْ يَتَخَلَّفْ أَحَدٌ وَ قَرَأَ الْكِتَابَ فَكَانَ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى قَرَظَةَ بْنِ كَعْبٍ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا لَقِينَا الْقَوْمَ النَّاكِثِينَ لِبَيْعَتِنَا وَ الْمُفَارِقِينَ لِجَمَاعَتِنَا الْبَاغِينَ عَلَيْنَا فِي أُمَّتِنَا فَحَجَجْنَاهُمْ فَحَاكَمْنَاهُمْ إِلَى اللَّهِ فَأَدَالَنَا عَلَيْهِمْ فَقُتِلَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ قَدْ

۱- ۱۹۸- و قد روى الشيخ المفيد أيضا الكتاب بسند آخر فى كتاب الجمل ص ۲۱۵.

تَقَدَّمْتُ إِلَيْهِمَا بِالْمَعْذِرَهِ وَ أَقْبَلْتُ إِلَيْهِمَا بِالنَّصِيحَهِ وَ اسْتَشْهَدْتُ عَلَيْهِمَا صُلَحَاءَ الْأُمَّهِ فَمَا أَطَاعَا الْمُرْشِدِينَ وَ لَا أَجَابَا النَّاصِحِينَ وَ لَاذَ أَهْلُ الْبَغْيِ بِعَائِشَهَ فَقُتِلَ حَوْلَهَا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ عَالَمٌ جَسِيمٌ وَ ضَرَبَ اللَّهُ وَجْهَ بَقِيَّتِهِمْ فَأَدْبَرُوا فَمَا كَانَتْ نَاقَهُ الْحِجْرِ بِأَشْأَمَ عَلَيْهِمْ مِنْهَا عَلَى أَهْلِ ذَلِكَ الْمِصْرِ مَعَ مَا جَاءَتْ بِهِ مِنَ الْحُوبِ الْكَبِيرِ فِي مَعْصِيَتِهَا رَبَّهَا وَ نَبِيَّهَا وَ اغْتِرَارِهَا فِي تَفْرِيقِ الْمُسْلِمِينَ وَ سَفْكِ دِمَاءِ الْمُؤْمِنِينَ بِلَا بَيِّنَهٍ وَ لَا مَعْذِرَهٍ وَ لَا حُجَّهٍ ظَاهِرَهٍ فَلَمَّا هَزَمَهُمُ اللَّهُ أَمَرْتُ أَنْ لَا يُتْبَعَ مُدْبِرٌ وَ لَا يُجَازَ [وَ لَا يُجْهَزَ] عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا يُكْشَفَ عَوْرَهٌ وَ لَا يُهْتَكَ سِتْرٌ وَ لَا يُدْخَلَ دَارٌ إِلَّا بِإِذْنٍ وَ آمَنْتُ النَّاسَ وَ قَدِ اسْتُشْهِدَ مِنَّا رِجَالٌ صَالِحُونَ ضَاعَفَ اللَّهُ حَسَنَاتِهِمْ وَ رَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ وَ أَثَابَهُمْ ثَوَابَ الصَّادِقِينَ الصَّابِرِينَ وَ جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ جَزَاءِ الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ أَجَبْتُمْ إِذَا دُعِيتُمْ فَنِعْمَ الْإِخْوَانُ وَ الْأَعْوَانُ عَلَى الْحَقِّ أَنْتُمْ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ فِي رَجَبٍ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ.

**[ترجمه] - . مفید همچنین در کتاب جمل: ۲۱۵ آن را روایت کرده است. - کافیه فی إبطال توبه الخاطئه: امیرالمومنین علیه السلام نامه ای به مردم کوفه نوشت و آن را توسط عمر بن سلمه أرجی [الأرحبی] روانه این شهر ساخت. عمر پس از رسیدن به شهر تکبیر بلندی گفت و همه مردم آن را شنیدند و با این ندا در مسجد جمع شدند. همه نماز جماعت را بجای آوردند حتی یک نفر هم غایب نبود. سپس عمر نامه را خواند که در آن آمده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. از بنده خدا امیرالمومنین به قرظه بن کعب و همه مسلمانان که همراه او هستند. سلام علیکم. من حمد خداوند را که خدایی جز او نیست به جای می‌آورم. اما بعد، ما با قومی که بیعت ما را شکستند و ظالمانه همبستگی امت اسلامی را گسستند، رو دررو شدیم. برای آنان به اقامه حجّت و ادلّه پرداختیم و قضاوت را در مورد آن را به خداوند واگذردیم. (سپس جنگ درگرفت) ما بر آنها چیره گشتیم و طلحه و زبیر کشته شدند.

ص: ۲۵۲

من برای جنگ با آنان عذر آورده و نصیحت کردم و صالحان امت اسلامی را شاهد قرار دادم اما آن‌دو گوش فرا ندادند و نصیحت نصیحت کنندگان را اجابت ننمودند. پیروان گمراهی به عایشه پناه بردند و افراد زیادی از مردم بصره در طرف‌داری از او کشته شدند. خداوند به باقی‌مانده آنان طعم شکست را چشاند و پا به فرار گذاشتند. شتر آنان برای ایشان از شتر قوم ثمود بدشوم تر بود. این شتر بدتر با توجه به عمل خود در معصیت الهی و پیامبر و ایجاد تفرقه میان مسلمین و ریختن خون مومنان، بدون هیچ عذر و دلیلی، بد یُمن‌تر و شوم‌تر از شتر قوم حجر بود. وقتی‌که خداوند آنان را شکست داد، دستور دادم که هیچ شخص فراری تعقیب نشود و هیچ مجروحی کشته نشود. عورتی مکشوف نگردد و حجابی دریده نشود. هیچ کس بدون اجازه وارد خانه‌ای نشود. به مردم امان دادم. مردان صالحی از ما شهید شدند که خداوند حسنات آنان را مضاعف گرداند و درجات‌شان را متعالی گرداند و ثواب صادقان و صابران به آنان عطا فرماید. خداوند به شما مردم کوفه از جانب اهل‌بیت پیامبرتان، بهترین جزای خیری که به اطاعت کنندگان و شاکران نعمت‌هایش می‌دهد عطا نماید. شما ندای مرا شنیدید و اطاعت و اجابت نمودید. شما بهترین برادران و یاران حق هستید و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. این نامه را عبیدالله بن ابی رافع در رجب سال سی و شش هجری مکتوب نمود.

**[ترجمه]

«۱۹۹»

(۱)

أَقُولُ رَوَى كَمَالُ الدِّينِ بْنُ مِيثَمِ الْبَحْرَانِيُّ مُرْسَلًا أَنَّهُ لَمَّا فَرَغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَمْرِ الْحَرْبِ لِأَهْلِ الْجَمَلِ أَمَرَ مُنَادِياً يُنَادِي فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَنَّ الصَّلَاةَ الْجَامِعَةَ لِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ غَدٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ لَا عُذْرَ لِمَنْ تَخَلَّفَ إِلَّا مِنْ حُجَّةٍ أَوْ عِلَّةٍ فَلَا تَجْعَلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ سَبِيلًا

۱- ۱۹۹- روی ابن میثم الحدیث إلی قوله «و آجامها قصورا» فی أول شرح المختار: (۱۳) من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۸۹ ط ۲. ثم شرح مفردات الخطبه ثم ذکر قسما آخرا منها فی ص ۲۹۲ من ج ۱، ثم ذکر قسما کبیرا فی شرح المختار: (۹۹) من نهج البلاغه فی ج ۳ ص ۱۶، ط ۲، وقد جمعها المصنف العلامه وذکرها ها هنا بتمامها.

فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الَّذِی اجْتَمَعُوا فِیهِ خَرَجَ علیه السلام فَصَلَّی بِالنَّاسِ الْغَدَاهَ فِی الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ فَلَمَّا قَضَی صَلَاتَهُ قَامَ فَأَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَی حَائِطِ الْقِبْلَهِ عَنْ یَمِینِ الْمُصَلَّی فَخَطَبَ النَّاسَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ اسْتَغْفَرَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمَاتِ ثُمَّ قَالَ یَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ یَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِکَهِ وَ ائْتَفَکَتْ بِأَهْلِهَا ثَلَاثاً وَ عَلَی اللَّهِ تَمَامُ الرَّابِعَهِ یَا جُنْدَ الْمَرْأَهِ وَ أَعْوَانَ الْبَهِیمَهِ رَغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَانْهَزَمْتُمْ أَخْلَاقُکُمْ دِقَاقٌ وَ دِینُکُمْ نِفَاقٌ وَ مَاؤُکُمْ زُعَاقٌ بِلَادُکُمْ أَنْتَنُ بِلَادِ اللَّهِ تُرْبَهً وَ أَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ بِهَا تِسْعَهُ أَعْشَارِ الشَّرِّ الْمُحْتَبَسُ فِیهَا بِذَنْبِهِ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا بِعَفْوِ اللَّهِ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی قَرْیَتِکُمْ هَذِهِ وَ قَدْ طَبَّقَهَا الْمَاءُ حَتَّی مَا یُرَی مِنْهَا إِلَّا شُرَفُ الْمَسْجِدِ کَأَنَّهُ جُؤْجُؤُ طَیْرٍ فِی لُجَّهِ بَحْرٍ فَقَامَ إِلَیْهِ الْأَحْنَفُ بْنُ قَیْسٍ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَتَی یَکُونُ ذَلِکَ قَالَ یَا أَبَا بَحْرٍ إِنَّکَ لَنْ تُدْرِکَ ذَلِکَ الزَّمَانَ وَ إِنَّ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ لَقُرُوناً وَ لَکِنْ لِیُبْلِغِ الشَّاهِدُ مِنْکُمُ الْغَائِبَ عَنْکُمْ لِکَیْ یُبْلِغُوا إِخْوَانَهُمْ إِذَا هُمْ رَأَوُا الْبَصْرَهَ قَدْ تَحَوَّلَتْ أَخْصَاصُهَا دُوراً وَ آجَامُهَا قُصُوراً فَالْهَرَبَ الْهَرَبَ فَإِنَّهُ لَا بَصِیرَهَ لَکُمْ یَوْمَئِذٍ ثُمَّ الْتَفَتَ عَنْ یَمِینِهِ فَقَالَ کَمْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الْأُبُلَّهِ فَقَالَ لَهُ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ فِدَاکَ أَبِی وَ أُمِّی أَرْبَعَهُ فَرَاسِخَ قَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَوَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ أَکْرَمَهُ بِالنُّبُوَّهِ وَ خَصَّهُ بِالرِّسَالَهِ وَ عَجَّلَ بِرُوحِهِ إِلَی الْجَنَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْهُ کَمَا تَسْمَعُونَ مِنِّی أَنْ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ هَلْ عَلِمْتَ أَنَّ بَیْنَ الَّتِی تُسَمَّی الْبَصْرَهَ وَ الَّتِی تُسَمَّی الْأُبُلَّهَ أَرْبَعَهَ فَرَاسِخَ وَ سَیَکُونُ الَّتِی تُسَمَّی الْأُبُلَّهَ مَوْضِعَ أَصْحَابِ الْعُشُورِ وَ یُقْتَلُ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ مِنْ أُمَّتِی سَبْعُونَ أَلْفاً شَهِیدُهُمْ یَوْمَئِذٍ بِمَنْزِلَهِ شُهَدَاءِ بَدْرٍ فَقَالَ لَهُ الْمُنْذِرُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَقْتُلُهُمْ فِدَاکَ أَبِی وَ أُمِّی قَالَ

يَقْتُلُهُمْ إِخْوَانُ الْجِنِّ وَ هُمْ جِيلٌ كَأَنَّهُمُ الشَّيَاطِينُ سُودٌ أَلْوَانُهُمْ مُنْتِنَةٌ أَرْوَاحُهُمْ شَدِيدٌ كَلَبُهُمْ قَلِيلٌ سَلَبُهُمْ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَ طُوبَى لِمَنْ قَتَلُوهُ يَنْفِرُ لِجِهَادِهِمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَوْمٌ هُمْ أَذِلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ مِنْ أَهْلِ الزَّمَانِ مَجْهُولُونَ فِي الْأَرْضِ مَعْرُوفُونَ فِي السَّمَاءِ تَبْكِي السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ وَ سُكَّانُهَا وَ الْأَرْضُ وَ سُكَّانُهَا ثُمَّ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ وَيْحَكِ يَا بَصْرَةُ وَيْلَكِ يَا بَصْرَةُ مِنْ جَيْشٍ لَا رَهَجَ لَهُ وَ لَا حَسَّ فَقَالَ لَهُ الْمُنْذِرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الَّذِي يُصِيبُهُمْ مِنْ قَبْلِ الْغَرَقِ مِمَّا ذَكَرْتَ وَ مَا الْوَيْحُ وَ مَا الْوَيْلُ فَقَالَ هُمَا بَابَانِ فَالْوَيْحُ بَابُ الرَّحْمَهِ وَ الْوَيْلُ بَابُ الْعَذَابِ يَا ابْنَ الْجَارُودِ نَعَمْ تَارَاتٌ عَظِيمَةٌ مِنْهَا عُصْبَةٌ تَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ مِنْهَا فِتْنَةٌ تَكُونُ بِهَا إِخْرَابُ مَنَازِلَ وَ خَرَابُ دِيَارٍ وَ انْتِهَاكُ أَمْوَالٍ وَ قَتْلُ رِجَالٍ وَ سِبَاءُ نِسَاءٍ يُذْبَحْنَ ذَبْحاً يَا وَيْلُ أَمْرُهُنَّ حَدِيثٌ عَجِيبٌ مِنْهَا أَنْ يَسْتَحِلَّ بِهَا الدَّجَّالُ الْأَكْبَرُ الْأَعْوَرُ الْمَمْسُوحُ الْعَيْنُ الْيُمْنَى وَ الْأُخْرَى كَأَنَّهَا مَمْزُوجَةٌ بِالدَّمِ لَكَأَنَّهَا فِي الْحُمْرَهِ عَلَقَةٌ نَاتِي الْحَدَقَهِ كَهَيْئَهِ حَبَّهِ الْعِنَبِ الطَّافِيَهِ عَلَى الْمَاءِ فَيَتَّبِعُهُ مِنْ أَهْلِهَا عِدَّهٌ مَنْ قُتِلَ بِالْأُبُلَّهِ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنَاجِيلُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ يُقْتَلُ مَنْ يُقْتَلُ وَ يَهْرُبُ مَنْ يَهْرُبُ ثُمَّ رَجَفَ ثُمَّ قَذَفَ ثُمَّ خُسِفَ ثُمَّ مُسِخَ ثُمَّ الْجُوعُ الْأَغْبَرُ ثُمَّ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ هُوَ الْغَرَقُ يَا مُنْذِرُ إِنَّ لِلْبَصْرَهِ ثَلَاثَهَ أَسْمَاءٍ سِوَى الْبَصْرَهِ فِي الزُّبُرِ الْأُوَلِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعُلَمَاءُ مِنْهَا الْخُرَيْبَهُ وَ مِنْهَا تَدْمُرُ وَ مِنْهَا الْمُؤْتَفِكَهُ يَا مُنْذِرُ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوْ أَشَاءُ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِخَرَابِ الْعَرَصَاتِ عَرْصَةً عَرْصَةً مَتَى تَخْرَبُ وَ مَتَى تُعْمَرُ بَعْدَ خَرَابِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ إِنَّ عِنْدِي مِنْ ذَلِكَ عِلْماً جَمّاً وَ إِنْ تَسْأَلُونِي تَجِدُونِي بِهِ عَالِماً لَا أُخْطِئُ مِنْهُ

عَلَماً وَ لَا دَافِئاً (۱) وَ لَقَدِ اسْتُودِعْتُ عِلْمَ الْقُرُونِ الْأُولَى وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ ثُمَّ قَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ مِنْ أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ خُطَّهَ شَرَفٍ وَ لَا كَرَمٍ إِلَّا وَ قَدْ جَعَلَ فِيكُمْ أَفْضَلَ ذَلِكَ وَ زَادَكُمْ مِنْ فَضْلِهِ بِمَنِّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ أَنْتُمْ أَقْوَمُ النَّاسِ قِبْلَهً قِبْلَتُكُمْ عَلَى الْمَقَامِ حَيْثُ يَقُومُ الْإِمَامُ بِمَكَّهَ وَ قَارِؤُكُمْ أَقْرَأُ النَّاسِ وَ زَاهِدُكُمْ أَزْهَدُ النَّاسِ وَ عَابِدُكُمْ أَعْبَدُ النَّاسِ وَ تَاجِرُكُمْ أَتْجَرُ النَّاسِ وَ أَصْدَقُهُمْ فِي تِجَارَتِهِ (۲) وَ مُتَصَدِّقُكُمْ أَكْرَمُ النَّاسِ صَدَقَهً وَ غَنِيُّكُمْ أَشَدُّ النَّاسِ بَذْلًا وَ تَوَاضُعاً وَ شَرِيفُكُمْ أَحْسَنُ النَّاسِ خُلُقاً وَ أَنْتُمْ أَكْرَمُ النَّاسِ جِوَاراً وَ أَقَلُّهُمْ تَكَلُّفاً لِمَا لَا يَعْنِيهِ وَ أَحْرَصُهُمْ عَلَى الصَّلَاهِ فِي جَمَاعَهٍ ثَمَرَتُكُمْ أَكْثَرُ الثِّمَارِ وَ أَمْوَالُكُمْ أَكْثَرُ الْأَمْوَالِ وَ صِغَارُكُمْ أَكْيَسُ الْأَوْلَادِ وَ نِسَاؤُكُمْ أَقْنَعُ النِّسَاءِ وَ أَحْسَنُهُنَّ تَبَعُّلًا سَخَّرَ لَكُمُ الْمَاءَ يَغْدُو عَلَيْكُمْ وَ يَرُوحُ صَلَاحاً لِمَعَاشِكُمْ وَ الْبَحْرَ سَبَباً لِكَثْرَهِ أَمْوَالِكُمْ فَلَوْ صَبَرْتُمْ وَ اسْتَقَمْتُمْ لَكَانَتْ شَجَرَهُ طُوبَى لَكُمْ مَقِيلًا وَ ظِلًّا ظَلِيلًا و غَيْرَ أَنَّ حُكْمَ اللَّهِ فِيكُمْ مَاضٍ وَ قَضَاءَهُ نَافِذٌ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابِ يَقُولُ اللَّهُ وَ إِنْ مِنْ قَرْيَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَهِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً وَ أُقْسِمُ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ مَا الَّذِي ابْتَدَأْتُكُمْ بِهِ مِنَ التَّوْبِيخِ إِلَّا تَذْكِيرٌ وَ مَوْعِظَهٌ لِمَا بَعْدُ لِكَيْ لَا تَسَرَّعُوا إِلَى الْوُثُوبِ فِي مِثْلِ الَّذِي وَثَبْتُمْ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا الَّذِي

۱- كذا.

۲- هذا هو الظاهر الموافق لما في شرح المختار: (۱۳) من نهج البلاغه من شرح البحرانيّ، و في ط الكمبانيّ من البحار: «و أصدقكم ...».

ذَكَرْتُ فِيكَمْ مِنَ الْمَدْحِ وَ التَّطْرِيَهِ بَعْدَ التَّذْكِيرِ وَ الْمَوْعِظَهِ رَهْبَهٌ مِنِّی لَكَمْ وَ لَا رَغْبَهٌ فِی شَیْ ءٍ مِمَّا قِبَلَكَمْ فَإِنِّی لَا أَرِيدُ الْمُقَامَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لِأُمُورٍ تَحْضُرُنِی قَدْ يَلْزَمُنِی الْقِيَامُ بِهَا فِيمَا بَيْنِی وَ بَيْنَ اللَّهِ لَا عُذْرَ لِی فِی تَرْكِهَا وَ لَا عِلْمَ لَكُمْ بِشَیْ ءٍ مِنْهَا حَتَّی يَقَعَ مِمَّا أُرِيدُ أَنْ أَخُوضَهَا مُقْبِلًا وَ مُدْبِراً فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَأْخُذَ بِنَصِيبِهِ مِنْهَا فَلْيَفْعَلْ فَلَعَمْرِی إِنَّهُ لَلْجِهَادُ الصَّافِی صَفَّاهُ لَنَا كِتَابُ اللَّهِ وَ لَا الَّذِی أَرَدْتُ بِهِ مِنْ ذِكْرِ بِلَادِكُمْ مَوْجِدَهٌ مِنِّی عَلَيْكُمْ لِمَا شَاقَقْتُمُونِی غَيْرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ لِی يَوْماً وَ لَيْسَ مَعَهُ غَيْرِی إِنَّ جَبْرَئِيلَ الرُّوحَ الْأَمِينَ حَمَلَنِی عَلَی مَنْكِبِهِ الْأَيْمَنِ حَتَّی أَرَانِی الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ أَعْطَانِی أَقَالِيدَهَا وَ عَلَّمَنِی مَا فِيهَا وَ مَا قَدْ كَانَ عَلَی ظَهْرِهَا وَ مَا يَكُونُ إِلَی يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ لَمْ يَكْبُرْ ذَلِكَ عَلَيَّ كَمَا لَمْ يَكْبُرْ عَلَی أَبِی آدَمَ عَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ لَمْ يَعْلَمْهَا الْمَلَائِكَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ إِنِّی رَأَيْتُ بُقْعَهً عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ تُسَمَّی الْبَصْرَهَ فَإِذَا هِیَ أَبْعَدُ الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ وَ أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ وَ إِنَّهَا لَأَسْرَعُ الْأَرْضِ خَرَاباً وَ أَخْشَنُهَا تُرَاباً وَ أَشَدُّهَا عَذَاباً وَ لَقَدْ خُسِفَ بِهَا فِی الْقُرُونِ الْخَالِيَهِ مِرَاراً وَ لَيَأْتِيَنَّ عَلَيْهَا زَمَانٌ وَ إِنَّ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ وَ مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَی مِنَ الْمَاءِ لَيَوْماً عَظِيماً بَلَاؤُهُ وَ إِنِّی لَأَعْرِفُ مَوْضِعَ مُنْفَجَرِهِ مِنْ قَرْيَتِكُمْ هَذِهِ ثُمَّ أُمُورٌ قَبْلَ ذَلِكَ تَدْهَمُكُمْ أَخْفَيْتُ عَنْكُمْ وَ عَلِمْنَاهُ فَمَنْ خَرَجَ مِنْهَا عِنْدَ دُنُوِّ غَرَقِهَا فَبِرَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ سَبَقَتْ لَهُ وَ مَنْ بَقِیَ فِيهَا غَيْرَ مُرَابِطٍ بِهَا فَبِذَنْبِهِ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ* فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِی مَنْ أَهْلُ الْجَمَاعَهِ وَ مَنْ أَهْلُ الْفُرْقَهِ وَ مَنْ أَهْلُ الْبِدْعَهِ وَ مَنْ أَهْلُ السُّنَّهِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتَنِی فَافْهَمْ عَنِّی وَ لَا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْأَلَ أَحَداً بَعْدِی أَمَّا أَهْلُ الْجَمَاعَهِ فَأَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ إِنْ قَلُّوا وَ ذَلِكَ الْحَقُّ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ أَمْرِ رَسُولِهِ صلی الله عليه و آله وَ أَمَّا أَهْلُ الْفُرْقَهِ فَالْمُخَالِفُونَ لِی وَ لِمَنِ اتَّبَعَنِی وَ إِنْ كَثُرُوا

وَ أَمَّا أَهْلُ السُّنَّهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِمَا سَنَّهُ اللَّهُ لَهُمْ وَ رَسُولُهُ وَ إِنْ قَلُّوا (۱) وَ أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَهِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ وَ إِنْ كَثُرُوا (۲) وَ قَدْ مَضَى الْفَوْجُ الْأَوَّلُ وَ بَقِيَتْ أَفْوَاجٌ وَ عَلَى اللَّهِ قَصْمُهَا وَ اسْتِيصَالُهَا عَنْ جَدَدِ الْأَرْضِ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ (۳).

**[ترجمه] - . المختار (۱۳) از نهج البلاغه ۱: ۲۸۹ - می گویم: کمال‌الدین بن میثم بحرانی می گوید: چون امیرالمومنین علیه السلام از جنگ با اهل جمل (طلحه و زبیر و یارانشان) فارغ شد دستور داد در شهر اعلام کنند که به خواست خدا بعد از گذشت سه روز از فردا، روز چهارم نماز جماعت تشکیل می شود و عذر هیچ‌کس در عدم حضور پذیرفته نیست مگر دلیلی داشته و یا بیمار باشد، زمینه مجازات خود را فراهم نکنید.

وقتی که روز موعود فرا رسید مردم در مسجد جمع شدند. امام علیه السلام در مسجد جامع حضور یافته و نماز صبح را برپا داشت. وقتی نماز به پایان رسید به پا خاست و به دیوار قبله، در طرف راست مصلی تکیه داد و مردم را مخاطب قرار داد. پس از حمد و ثنای خدا چنان که شایسته بود و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و طلب آمرزش برای مردان و زنان مؤمن و مسلمان فرمود: «ای مردم بصره‌ای که سه بار مردم خود را زیر و رو کرده و خدا چهارمی را به خیر کند. ای سپاهیان زن و پیروان شتری که آواز داد و شما به دنبال آن راه افتادید و چون کشته شد فرار کردید، اخلاق شما پَست، دین‌تان نفاق و آب... تان شور و ناگوارا، سرزمین شما گندیده ترین سرزمینها و دورترین شهر از آسمان رحمت خداست. اگر بدی‌ها ده قسمت باشد نُه قسمت آن در سرزمین شماست. هرکس در این شهر اقامت گزیند گرفتار گناه می‌شود و هرکس از ان خارج شود عفو الهی شامل حالش می گردد. گویی شهر شما را می‌بینم که خداوند به آن از آسمان و زمین عذاب (آب) نازل می کند، و هر که در آن باشد غرق شود، مسجد شما را می بینم که مانند سینه پرنده بر روی دریا قرار گرفته است». احنف بن قیس برخاست و گفت: ای امیرالمومنین کی این اتفاق می‌افتد؟ امام فرمود: ای ابا بحر، تو آن را درک نخواهی کرد چون بین تو و آن حادثه قرن‌ها فاصله است اما شما به نسل بعد و آنان به نسل‌های بد اطلاع دهید که آنان بصره را در حالی خواهند دید که کلبه‌هایش تبدیل به خانه و بیشه‌زارهایش تبدیل به قصر شده است و آنان از آن جا پا به فرار گذارند و دور شوند، زیرا در آن روز برای شما بینشی نیست، سپس رو به سمت راست خود کرد و فرمود: میان شما و ابلّه چقدر فاصله است؟. منذر بن جارود گفت: پدر و مادرم به فدایت، چهار فرسخ فاصله است، امام علیه السلام فرمود: راست گفتی، سوگند به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را بر انگیخت و او را به نبوّت، گرامی و به رسالت مخصوص داشت، و روح او را در بهشت برین جای داد، همان‌گونه که شما سخن مرا می شنوید از او شنیدم که فرمود: ای علی آیا می دانی میان آن جا که بصره نامیده می شود، و آن جا که إبلّه نام دارد چهار فرسخ است و آنجا که ابلّه گفته می شود محلّ اصحاب عشور است، در این‌جا هفتاد هزار نفر از امّت من کشته می شوند که هر کدام از شهدای آنان به منزله شهدای بدر است، منذر گفت: ای امیرمؤمنان پدرم و مادرم به فدایت، چه کسی آنان را می کشد؟. فرمود:

آنان را برادران جنّ به قتل می رسانند، و اینان اقوامی هستند مانند شیاطین که رنگ پوست آنها سیاه و جانهای آنان بد بو و

شرّ و بدی آنها بسیار، و ساز و برگ آنها کم است، خوشا به حال کسی که آنها را بکشد و یا به دست آنها کشته شود، در این زمـان گروهی برای پیکار با اینان به حرکت در می آینـد که در نزد گردن‌کشان و متکبّران زمان زبون، و در روی زمین گمنام و در آسـمان معروفند، آسـمان و اهل آن، و زمین و ساکنان آن بر اینها می گریند. در این هنگام اشک از چشمان آن حضرت سرازیر شـد، سـپس فرمود: افسوس بر تو ای بصـره و وای بر تو از سـپاهی که نه گرد و غبـاری دارد و نه سـر و صـدایی، منـذر گفت: ای امیر مؤمنان در باره آنچه فرمودی قبل از غرق شـدن چه بر سـر آنان می‌آید؟ و ویح و ویل چیست؟ امام علیه السـلام فرمود: این‌ها دو بابند ویح، باب رحمت است، و ویل، باب عذاب. آری ای پسـر جارود آشوبهای بزرگی بر پا می شود، از آن جملـه گروهی بـه جـان هم می افتنـد و یکـدیگر را می کشـند، در برخی از این آشوبهـا خـانه هـا و شـهرها ویران می شـود، و دارایی‌ها به یغما می رود، مردان کشـته و زنان اسیر و ذبح می شوند، وای که امر این زنان داستانی شگفت انگیز است. و دیگر فتنه دجّال بزرگ یـک چشـمی است که چشم راست او از حـدقه در آمـده و چشم چپ او گویی به خون آغشـته است، و در سرخی مانند این است که پاره خونی در کاسه چشم او افتاده و یا چون دانه انگور سـرخی است که روی آب قرار گرفته باشد، و گروهی از قبیله اش او را پیروی می کنند.

کسـانی که در شـهر ابلّه شـهید می شونـد انجیـل خود را از بردارنـد، از اینهـا بعضـی کشـته می شونـد، و گروهی پا به فرار می گذارنـد. پس از آن رجف یعنی زمین لرزه است و بعـد از آن قذف یعنی پرتاب کردن سـنگ و پس از این خسف است یعنی فرو رفتن در زمین است و سـپس مسـخ است یعنی دگرگون شـدن صورت انسـانی است و بعـد از اینهـا گرسـنگی غبـارآلود و سپس مرگ سـرخ است که این همـان غرق است، ای منـذر در کتابهـای نخستین، بصـره جز این نام، سه نام دیگر دارد که جز عالمان کسـی آنها را نمی دانـد. این اسامی یکی خربیه و دیگر تـدمر و سوّمی مؤتفکه است، ای منذر سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر بخواهم به یکایک عرصه ها و خانه های ویران و این که در چه زمان خراب و پس از آن در چه موقع آبـاد می شود، و به همین گونه تـا روز رسـتاخیز، شـما را خبـر می دهم، و در این بـاره دانشـی فراوان دارم، و اگر از من بپرسید خواهید دید که من به آنها دانایم، و در دانش خود به این امور و آگاهی به جزئیّات آن دچار خطا نمی شوم،

ص: ۲۵۵

و علم به احوال امّتهای گذشته و آنچه تا روز رستاخیز پدید خواهد آمد به من داده شده است.

ای مردم بصـره خداوند برای هیچ یک از شـهرهای مسـلمین نشانه شـرف و بزرگواری قرار نداد جز این که بهترین آن را برای شمـا قرار داد و به فضـل خویش شـما را از چیزهایی برخوردار کرد که دیگران از آن بی بهره بودنـد. وقتی امام جماعت رو به مکه به نماز می ایسـتد قبله شما راست ترین قبله نسبت به مقام ابراهیم است. قاری قرآن شما بهترین قاری، و زاهد شما در زهد و عابد شـما در عبادت و تاجر شـما در تجارت و صداقت برترین آنهاست. تصدیق‌کنندگان شما گرامی ترین مردم، ثروتمندان شمـا بخشـنده ترین و متواضع ترین مردم انـد. مردان بـا شـرافت شـما بهترین خُلق را دارنـد و شـما در همسـایگی بزرگوارترین هستیـد و در کاری که به شـما مربوط نیست کمتر خود را به زحمت می اندازید و در خواندن نماز جماعت از دیگران حریص تر هستید میوه شما بیشترین میوه، اموالتان بیشترین اموال، کودکان شما زیرک‌ترین بچّه ها، زنان شما قانع‌ترین و در شوهرداری بهترین زنان هسـتند. خداوند آب را برای شما مسخّر کرده است که برای بهتر شدن زندگی شما صبح و شب جریان دارد. دریا

سبب افزونی اموال شماست. اگر صبر و شکیبایی داشته باشید درخت طوبی برای شما سر فرود می آورد و شما را در سایه گسترده خود قرار می دهد. ولی حقّ این است که حکم خدا در باره شما جریان یافته و قضای خدا اجرا می شود و نافذ است و خدا حسابها را سریع می رسد، چنان که خود فرموده است: «وَ إِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوها قَبْلَ يَوْمِ الْقِيامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِيداً كانَ ذلِكَ فِي الْكِتابِ مَسْطُوراً» - . اسری / ۵۸ - {و هیچ شهری نیست مگر اینکه ما آن را [در صورت نافرمانی،] پیش از روز رستاخیز، به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم. این [عقوبت] در کتاب [الهی] به قلم رفته است.}

«ای مردم بصره سوگند یاد می کنم، آنچه در ابتدا بدان شما را توبیخ کردم جز برای تذکّر و موعظه برای اعمال آینده نبود تا زود دست به کار آشوب نشوید چنان که قبلًا شدید. خداوند به پیامبرش می فرماید: « و تذکر بده که تذکر برای مومنین سودمند است».

ص: ۲۵۶

آنچه از مدح و ستایش که پس از نکوهش و موعظه برای شما گفتم نه به این دلیل بود که از شما ترسیده باشم و یا در آنچه دارید طمع کرده باشم چه، اگر خدا بخواهد قصد ندارم در میان شما بمانم زیرا حوادثی پیش می آید که مرا ملزم به قیام می کند و بین خود و خدا بهانه ای برای ترک قیام ندارم و شما از آن اطّلاعی ندارید تا اتّفاق بیفتد، حوادثی که من تصمیم دارم در آنها وارد شوم، چه بر وفق مراد باشند و چه نباشند. پس هر کس می خواهد در دفع آن حوادث نصیبی داشته باشد دست به کار شود. به جان خودم سوگند وارد شدن در دفع آن حوادث، جهاد پاک و خالص است که کتاب خدا آن را برای ما روشن ساخته است. آنچه در مورد شهر شما گفتم از جانب خودم نبود که به خاطر رویارویی با شما گفته باشم، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی که جز من با او کسی نبود به من فرمود: «ای علی جبرئیل روح الامین مرا بر شانه خود بلند کرد تا زمین و مردم روی آن را دیدم و راز و رمز آنها را به من عطا کرد و به آنچه در اندرون و روی آنها است و به آنچه تا روی قیامت رخ می دهد، مرا آگاهی داد و بر من سنگین نیامد، چنان که بر پدرم آدم یاد گرفتن اسماء حسنی سنگین نیامد، همان اسمهایی که فرشتگان مقرّب یاد نگرفتند. من در کنار دریا سرزمینی را دیدم که بصره نامیده می شد و دورترین مکان به آسمان و نزدیکترین مکان به آب بود، زودتر از هر جایی خراب می شود و کثیف ترین خاکها را دارد و به شدیدترین عذابها دچار می شود. در زمانهای گذشته بارها در آب فرو رفته و در آینده نیز چنین خواهد شد.» پس از آن امام علیه السلام فرمود: «برای شما مردم بصره و قرای اطراف آن به وسیله آب بلای بزرگی خواهد رسید و من جای انفجار و جوشش آب را در آبادی شما می دانم و به بلاهای بزرگی که قبل از آن شما را به زحمت خواهد انداخت آگاهم. پس هر کس وقت غرق شدن شهر در آب، از آن خارج شود به واسطه رحمتی است که قبلًا از جانب خدا شامل حالش شده است و کسی که در شهر بماند اگر چه اهل آن شهر نباشد به دلیل گناهی است که قبلًا مرتکب شده است و خدا به بندگانش ستم نمی کند». مردی برخاسته و گفت: ای امیرالمؤمنین، اهل جماعت و اهل افتراق و نیز اهل بدعت و اهل سنّت چه کسانی هستند؟. حضرت فرمود: حال که پرسیدی به جواب آن گوش کن که پس از من نیاز نباشد که دوباره از کسی بپرسی. اهل جماعت، من و پیروان من هستند هر چند اندک باشند، و این همان حقّی است که مطابق با امر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. و اهل افتراق؛ مخالفان من و پیروانم می باشند هر چند تعدادشان بسیار باشد

و اهل سنّت افرادی هستند که دست تمسّک به سنت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله زده اند، هر چند تعدادشان کم باشد. و اهل بدعت مخالفان اوامر خداوند و قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و افرادی خودرأی و هواپرستند هر چند تعدادشان بسیار باشد، و از این گروه جمعی درگذشته اند، و تعدادی نیز زنده اند، که نابودی و محو آنان از روی زمین بر عهده خود خداوند است. توفیق از آن خداست.

**[ترجمه]

تبیین

أقول: ذکر ابن میثم رحمه الله هذه الخطبه متفرقه فجمعنا ما وجدنا منها فی کتابه (۴) و لنوضح بعض فقراتها قوله علیه السلام لثلاثه أیام أی الصلاه التی یلزمکم حضورها بأمیر المؤمنین بعد ثلاثه أیام من غد و اللام للاختصاص.

قال الشیخ الرضی رضی الله عنه الاختصاص علی ثلاثه أضرب إما أن یختص الفعل بالزمان لوقوعه فیه نحو کتبت لغره کذا.

أو یختص به لوقوعه بعده نحو للیله خلت.

أو یختص به لوقوعه قبله نحو للیله بقیت و ذلک بحسب القرینه انتهی.

و الکلام إخبار فی معنی الأمر أی احضروا جمیعا للصلاه یوم کذا و الصلاه الموعوده هی غداه الرابع.

۱- ما بین المعقوفین مأخوذ من کتاب الاحتجاج، و قد سقط عن شرح البحرانیّ- علی المختار: (۹۹) من نهج البلاغه- ج ۳ ص ۱۶، ط ۳، و سقط أیضا عن طبعه الکمبانیّ من کتاب البحار.

۲- هذا هو الصواب الموافق لکتاب الاحتجاج و المختار: (۱۲۲) من نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۷۳ ط ۲، و فی البحار و شرح البحرانیّ: «لا العاملون برأیهم ...».

۳- الظاهر أن جمله: «و بالله التوفیق» من کلام ابن میثم رحمه اللّه، و لیست من کلام امیر المؤمنین و جزء للخطبه کما یؤید ذلک عدم وجودها فی کتاب الاحتجاج و کنز العمّال.

۴- قد تقدم فی تعلیق الحدیث: (۱۸۱) ص ۴۴۹/ أن ابن میثم روی الکلام فی شرح الخطبه: (۱۳ و ۹۹) من شرحه: ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۲، و فی ج ۳ ص ۱۶، ط ۳.

و المؤتفكه المنقلبه إما حقيقه أو كنايه عن الغرق كما مر و قد طبقها الماء أى غطاها و عمها.

و الأحنف بالمهمله هو الذى كان معتزلا عن الفريقين يوم الجمل و يكنى أبا بحر بالباء الموحده و الحاء المهمله و اسمه الضحاك بن قيس من تميم.

و الأخصاص جمع خص بالضم بيت يعمل من الخشب و القصب. و الأبله بضم الهمزه و الباء و تشديد اللام الموضع الذى به اليوم مدينه البصره و كان من قراها و بساتينها يومئذ و كانوا يعدونه إحدى الجنات الأربع و فى الأبله اليوم موضع العشارين حسب ما أخبر به أمير المؤمنين عليه السلام.

و الجيل بالكسر الصنف من الناس و قيل كل قوم يختصون بلغه فهم جيل.

و الأرواح جمع ريح أى الرائحه و الكلب بالتحريك الشر و الأذى و شبه جنون يعرض للإنسان من عض الكلب.

و السلب بالتحريك ما يأخذه أحد القرنين فى الحرب من قرنه مما يكون عليه و معه من سلاح و ثياب و دابه و غيرها ينفر لجهادهم أى يخرج إلى قتالهم و هملت عينه كنصرت و ضربت أى فاضت بالدمع.

و الرهج بالتحريك الغبار و الحس بالكسر و كذلك الحسيس الصوت الخفى و كأنه إشاره إلى خروج صاحب الزنج و كان جيشه مشاه حفاه لم يكن لهم قعقعه لجم و لا حمحمه خيل و التارات جمع تاره أى مرات و المعنى ترد عليهم فتن عظيمه مره بعد أخرى.

و العصبه إما بالضم بمعنى الجماعه أو ما بين العشره إلى العشرين.

و إما بالتحريك بمعنى الأقرباء و عصبه الرجل بنوه و قرابته لأبيه

ص: ۲۵۹

و انتهاک الأموال أخذها بما لا يحل و سباء النساء بالکسر و المد أسرهن أن يستحل بها الدجال أی يتخذها مسکنا و ينزلها من حل بالمکان إذا نزل و وصف الدجال بالأکبر يدل علی تعدد من يدعی بالأباطيل کما روی فی بعض الأخبار و الأعور الذی ذهبت إحدی عينيه و العلقه بالتحريک القطعه من الدم الغليظ و الناتی المرتفع و طفا علی الماء يطفو إذا علا- و لم يرسب و الرجف بالفتح الزلزله و الاضطراب و القذف الرمی بالحجاره و نحوها و الخسف الذهاب فی الأرض و خسف المکان أن يغيب فی الأرض.

و هذا الخسف يحتمل أن يکون خسف جيش أو طائفه بالبصره أو خسف مدينتهم و بعض مساکنهم و أماکنهم.

و وصف الجوع بالأغبر إما لأن الجوع غالبا تکون فی السنين المجدبه و سنو الجدب تسمی غبرا لاغبرار آفاقها من قله الأمطار و أرضيها لعدم النبات.

و إما لأن وجه الجائع يشبه الوجه المغبر.

و المراد بالجوع الأغبر الجوع الکامل الذی يظهر لکل أحد.

و الموت الأحمر فسره عليه السلام بالغرق و يعبر عنه غالبا عن القتل بالسيف و إراقه الدماء و بالأبيض عن الطاعون و سيأتی التفسيران فی الحديث عن الصادق عليه السلام.

و الزبر بضمتين جمع الزبور بالفتح و هو الکتاب فعول بمعنی مفعول من الزبر بمعنی الکتابه و تدمر من الدمار بمعنی الهلاک و الجم بالفتح الکثير و العلم بالتحريک الجبل و الرايه و دافن الأمر داخله و ذکره فی القاموس أی لا أخطئ منه ظاهرا و لا خفيا و الخطه بالضم الأمر و القضيه و الکيس بالفتح خلاف الحمق و التبعل مصاحبه الزوجيه.

و غدو الماء و رواحه إليه کنايه عن الجزر و المد فی الوقتين فإن نهر البصره و الأنهار المقارنه له يمد فی کل يوم و ليله مرتين و يدور فی اليوم و الليله و لا يخص وقتا کطلوع الشمس و غروبها و ارتفاعها و انخفاضها و يسمی ذلک بالمد اليومی

ص: ۲۶۰

و يكون المد عند زياده نور القمر أشد و يسمى ذلك بالمد الشهرى.

و أشار هذه الفقره إلى فائده المد و الجزر إذ لو كان الماء دائما على حد النقصان و لم يصل إلى حد المد لما سقى زرعهم و نخيلهم و لو كان دائما على حد الزياده لغرقت أراضيهم بأنهارهم و فى نقص الأنهار بعد زيادتها فائده غسل الأقذار و إزاله الخبائث عن شاطئها و فيها فوائد أخرى كحركه السفن و نحوها.

و المقيل موضع القائله و الظل و الظليل القوى الكامل و من عاده العرب وصف الشى ء بمثل لفظه للمبالغه.

و قيل أى الظل الدائم الذى لا تنسخه الشمس كما فى الدنيا.

و قيل أى الظل الذى لا حر فيه و لا برد.

و لعل المعنى لو صبرتم و استقمتم على منهاج الحق لكان ظل شجره طوبى لكم مقيلا و ظِلًّا ظَلِيلًا و التعقيب رد الشى ء بعد فصله و منه قولهم عقب العقاب على صيده إذا رد الكرور عليه بعد فصله منه و قيل المعقب الذى يعقب الشى ء بالإبطال و غيره و منه قيل لصاحب الحق معقب لأنه يقفو غريمه بالاقتضاء.

و فسر الكتاب فى الآيه باللوح المحفوظ و المسطور المكتوب.

و فى إيراد الآيه نوع استرضاء لهم و تسكين لقلوبهم فإن البليه إذا عمت طابت.

و التطريه المبالغه فى المدح و الشائع فيه الإطراء و المقام مصدر بمعنى القيام.

و الخوض الدخول فى الماء و خضت العمره اقتحمتها و الخوض فى تلك الأمور مقبلا و مدبرا مبالغه فى نفى الاستنكاف عنها و توطين النفس على القيام بها.

و صفاه لنا كتاب الله أى جعله خالصا من الشكوك و الشوائب و الآثام.

ص: ٢٦١

و الموجده بکسر الجیم الغضب و المشاقه و الشقاق الخلاف و العداوه.

و الأقالید جمع إقلید بالکسر و هو المفتاح.

قوله علیه السلام و لم یکبر ذلک علی أی قویت علیه أو لم أستعظمها من فعل ربی و الأول أظهر.

و التنوین فی زمان للتفخیم أی یأتی علیها زمان شدید فظیع و الظاهر أن القریه المشار إلیها هی الأبله السابقه ذکرها و تدهمکم أی تفجأکم و تغشاکم و المرابطه الإرصاد لحفظ الثغر و القصم کسر الشی ء و إبانته و الاستئصال قلع الشی ء و إزالته من أصله و جدد الأرض بالتحریک الأرض الصلبه المستویه و لا یبعد أن یکون المراد هنا وجهها و المراد بالفوج الأول إما أصحاب الجمل أو الأعم منهم و من الخلفاء و أتباعهم.

**[ترجمه]می گویم: ابن میثم، این خطبه را به‌طور پراکنده نقل کرده است و ما آنچه که قابل دسترسی بود جمع کردیم - . پیش‌تر گفتیم که ابن میثم در شرح خطبه (۱۳ و ۹۹) از شرح خود جلد ۱ ص ۲۸۹ و ۲۹۲ و در جلد ۳ ص ۱۶ آن را روایت کرده است. - و برخی از فرازهای آن را شرح می‌دهیم:

فرمود: «لثلاثه أیام»: یعنی نمازی که لازم است با امیرالمومنین به جای آورید پس از سه روز که این سه روز از فردا آغاز می... شود. لام در «لثلاثه» برای اختصاص است. سید رضی رضی الله عنه می گوید: اختصاص بر سه قسم است شاید از باب اختصاص فعل به زمان برای وقوع در آن است. مانند «کتبت لغره کذا»: در ابتدای فلان زمان، چنان نوشتم و یا از باب اختصاص به فعل بعد از وقوع آن است مثل «للیله خلت: یک شب گذشته از»، و یا می‌تواند از باب اختصاص به فعل قبل از وقوع آن باشد مثل «للیله بقیت: یک شب باقی مانده به». و این بر حسب قرینه است. پایان.

و سخن اِخبار در معنی امر است یعنی همگی برای نماز حاضر شوید و مقصود نماز صبح روز چهارم است.

ص: ۲۵۸

«المؤتفکه»: همانطور که بیان شد منظور «دگرگون شدن حقیقی است یا کنایه از غرق شدن» است. «قد طبقها الماء»: آب آن را پوشاند و در خود فرو برد. «الاحنف»: همان کسی است که در جنگ جمل از هر دو گروه فاصله گرفت. کنیه او ابابحر است یعنی با باء موحده و حاء مهمله و نامش ضحاک بن قیس از قبیله تمیم.

«الاخصاص»: جمع خص با ضمه است. خانه‌ای که با چوب و نی ساخته شود. «الأبله»: با همزه مضموم و باء و لام مشدّد، همان مکانی که امروزه بصره در آن قرار دارد که قبلا- از روستاهای بصره بود و و دارای باغهایی بوده که یکی از بهشت‌های چهارگانه به شمار می‌رفته که طبق پیش‌بینی امام علیه السلام، امروزه محل عشّارین مالیات گیرنده ها است. «الجیل»: باکسره به معنی قشری از مردم. و نیز گفته شده که هر قومی که زبان مختص به خود را دارند یک جیل محسوب می‌شوند. «الارواح»: جمع ریح یعنی رایحه. «الکَلَب»: به‌صورت متحرک یعنی شرّ و آزار و شبه جنونی که در اثر گاز گرفتن سگ بر انسان عارض می‌شود.

«السَّلَب»: آنچه که یکی از دو نفر که با هم مبارزه می‌کنند از دیگری تاراج می‌کند، یعنی آنچه در تن اوست و با اوست مانند سلاح، لباس و مرکب و مانند آن. «ینفر لجهادهم»: برای جنگ با آنان خروج می‌کند یعنی به جنگ آنان می‌رود. «هملت عینه»: بر وزن نصرت یعنی پر از خون شد. «الرَّهَج»: غبار. «الحِس»: و همچنین الحسیس، یعنی صدای پنهان. گویا اشاره است به خروج صاحب زنج که لشگریان او پیاده و پابرهنه بودند و فاقد صدای دهنه اسبان و سروصدای آنان. «التارات»: جمع تاره یعنی دفعات. معنی اینکه: فتنه‌های بزرگ یکی پس از دیگری به آنان روی می‌آورد. «العصبه»: به صورت مضموم یعنی گروه یا بین ده تا بیست. و یا به صورت متحرک «عَصَبَه» یعنی نزدیکان. «عصبه الرجل» پسران و خویشاوندان پدری یک مرد.

ص: ۲۵۹

«انتهاک الاموال»: برداشتن مال از طریق غیر حلال. «سِبَآء النساء»: یعنی اسیر کردن زنان. «أن یستحل بها الدجال»: یعنی در آن سکنی می‌گزینند و در آن فرود می‌آید از ریشه «حلّ فی المکان» است. وصف دجال به «بزرگتر» دلالت می‌کند بر کثرت مدعیان باطل همان‌طور که در برخی از اخبار آمده است. «الاعور»: انسان تک چشم که یکی از چشمانش از بین رفته است. «العَلَقَه»: به صورت متحرک یعنی قسمتی از خون غلیظ. «الناتی»: مکان مرتفع. «طفا علی الماء»: از آب بیرون ماند و ته‌نشین نشد. «الرجف»: با فتحه یعنی زلزله و اضطراب. «القذف»: پرتاب سنگ و مانند آن. «الخسف»: در زمین فرو رفتن. «خسف المکان» یعنی در درون زمین غیب شدن. این خسف ممکن است فرورفتن لشگر و یا طایفه‌ای در بصره و یا خود شهر و برخی از خانه‌ها و اماکن آن باشد.

توصیف گرسنگی به گرسنگی غبارآلود شاید به این علت است که گرسنگی معمولاً در خشک‌سالی‌ها روی می‌دهد و در این سال‌ها به علت کمبود باران و عدم وجود گیاه بر روی زمین، افق به‌صورت غبار آلود به چشم می‌آید. و شاید هم به این دلیل است که چهره انسان گرسنه شبیه چهره غبارآلود است. و منظور از گرسنگی غبارآلود گرسنگی کاملی است که برای هر کسی ظاهر است. «مرگ سرخ»: امام علیه السلام آن را به غرق شدگی تعبیر فرمود. از این تعبیر بیشتر برای کشتن با شمشیر و خون‌ریزی تعبیر می‌شود. مرگ سفید نیز معمولاً برای طاعون به کار برده می‌شود. تفسیر این‌دو در حدیثی از امام صادق علیه السلام خواهد آمد. «زُبُر»: جمع زَبور است یعنی کتاب و فعول به معنی مفعول است و از زَبَر بمعنی کتابت گرفته شده است. «تدمر»: از دمار به معنی هلاکت گرفته شده است. «الجَم»: زیاد. «العَلَم»: کوه و پرچم. «دافن الامر»: درون امر و هر چیزی. در القاموس آمده است: یعنی نه در ظاهر و نه در باطن آن دچار اشتباه نمی‌شوم. «الخُطه»: امر و قضیّه. «الکَیس»: ضد حماقت. «التَبعُّل»: همسرداری.

«غدو الماء و رواحه إلیه»: کنایه از جزر و مد در دو زمان متفاوت. رودخانه بصره و رودخانه‌های هم‌جوار هر شبانه‌روز دارای دو مدّ هستند که در روز و شب دور می‌زنند و به زمان‌های مثل طلوع و غروب خورشید و ارتفاع و انخفاض آن اختصاص ندارند. این پدیده مد روزانه نامیده می‌شود.

ص: ۲۶۰

و وقتی نور ماه به بیشترین میزان خود برسد، مد روی می‌دهد که آن را مد ماهانه می‌گویند. این بخش به فایده جزر و مد

اشاره دارد. اگر آب همیشه در حداقل خود باشد و به میزان مدّ نرسد، مزارع و نخلستان‌های آنان سیراب نخواهند شد و اگر هم آب دائماً در حد بیشترین موقع خود باشد، زمین‌های آنان زیر آب خواهند رفت. در کم و زیاد شدن آب رودخانه‌ها نیز فایده‌ای هست و آن اینکه سبب شستشو و پاک‌سازی آلودگی‌ها از سواحل می‌شود البته فواید دیگری مثل حرکت کشتی‌ها و مانند آن دارد.

«المقیل»: محل قیلوله. «الظل و الظلیل»: سایه کامل و زیاد. از عادات عرب این بوده که جهت مبالغه، چیزی را با لفظش توصیف می‌کرده‌اند. همچنین گفته شده است، یعنی سایه دائمی که خورشید همچون دنیا نمی‌تواند آن را از بین ببرد. و نیز گفته شده است، یعنی سایه‌ای که نه گرما دارد و نه سرما. و شاید معنی این است که، اگر در راه حق صبور و ثابت قدم باشید، سایه درخت طوبی برای شما سرفرودآورنده برای قیلوله و سایه‌گستر خواهد بود. «التعقیب»: بازگرداندن چیزی پس از جدا شدن آن. از همین باب است که گفته می‌شود: «عقب العقاب علی صیده» یعنی عقاب پس از جدا شدن از شکار خود مجددا به سوی او بازگشت و بر وی هجوم آورد. و نیز گفته می‌شود «المعقب» کسی است که چیزی را جهت ابطال یا مانند آن دنبال می کند و از همین باب است که به صاحب حق «معقب» گفته می‌شود چون وی در پی شخص بدهکار برای ستاندن حق خود است. در آیه مورد اشاره، «الکتاب» به لوح محفوظ و مکتوب تفسیر شده است.

منظور از آوردن آیه، نوعی استرضاء و تسکین قلب برای آنان وجود دارد از باب این که وقتی بلا فراگیر شود، خوب خواهد بود. «التطرئه»: مبالغه در مدح است و الإطراء نیز از همین کلمه است که شایع است. «المقام»: مصدر است به معنی قیام.

«الخوض»: ورود به آب. «خضتُ العمره» خود را در داخل آن انداختم. خوض نمودن در آن موضوع با حالت اقبال و ادبار، مبالغه در نفی روی‌گردانی از آن و عادت دادن نفس به انجام آن است. «وصفاه لنا کتاب الله»: یعنی آن را از شک و تردید و انحراف‌ها پیراست

ص: ۲۶۱

. «الموجِده»: غضب. «المشاقه و الشقاق»: اختلاف و دشمنی. «الأقالید»: جمع اِقلید یعنی کلید.

فرمود: «لم یکبر ذلک علیّ» یعنی در مقابل آن قوی شدم و یا آن را بر فعل پروردگارم بزرگ ندانستم. که اولی بهتر است. تنوین در «زمان» برای تفخیم و بزرگ داشت است یعنی زمانی عظیم و شدید بر آن خواهد آمد. ظاهراً آبادی مورد اشاره همان أبله است. «تدهمکم»: به طور غیر منتظره بر شما آمده و و عارض می گردد. «المرابطه»: رصد کردن برای حفظ حدود و مرزها. «القصم»: شکستن چیزی و از بین بردن آن. «الإستئصال»: کندن چیزی و از بردن اصل آن. «جدد الارض»: به صورت متحرک یعنی زمین سخت و هموار. بعید نیست که معنا در اینجا روی آن باشد. منظور از «الفوج الاول» یا اصحاب جمل و یا اعم از آنان یعنی آنها و خلفا و پیروان آنان است .

**[ترجمه]

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُخَارِقٍ عَنْ هَاشِمِ بْنِ مُسَاحِقٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّهُ شَهِدَ یَوْمَ الْجَمَلِ وَ أَنَّ النَّاسَ لَمَّا انْهَزَمُوا اجْتَمَعَ هُوَ وَ نَفَرٌ مِنْ قُرَیْشٍ فِیهِمْ مَرْوَانُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ ظَلَمْنَا هَذَا الرَّجُلَ وَ نَکَثْنَا بَیْعَتَهُ عَلَی غَیْرِ حَدَثٍ کَانَ مِنْهُ ثُمَّ لَقَدْ ظَهَرَ عَلَیْنَا فَمَا رَأَیْنَا رَجُلًا قَطُّ کَانَ أَکْرَمَ سِیرَةً وَ لَا أَحْسَنَ عَفْواً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْهُ فَتَعَالَوْا فَلْنَدْخُلْ عَلَیْهِ وَ لْنَعْتَذِرْ مِمَّا صَنَعْنَا قَالَ فَدَخَلْنَا عَلَیْهِ فَلَمَّا

۱- ۲۰۰- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۱۶) من الجزء (۱۸) من أمالیه ص ۳۲۳ ط ۱، بیروت. ص ۵۱۸. وسند الحدیث ضعیف فلا یعتبر منه إلا خصوص ما دلت القرائن الخارجیه علی صدقه وکونه علی طبق الواقع. والحدیث رواه الشیخ المفید رحمه الله بلفظ أجود مما ها هنا فی کتاب الجمل ص ۲۲۲ ط النجف الأشرف.

ذَهَبَ مُتَكَلِّمُنَا يَتَكَلَّمُ قَالَ أَنْصِتُوا أَكْفِكُمْ إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنْكُمْ فَإِنْ قُلْتُ حَقّاً فَصَدِّقُونِی وَ إِنْ قُلْتُ غَیْرَ ذَلِکَ فَرُدُّوهُ عَلَیَّ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُکُمْ بِاللَّهِ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُبِضَ وَ أَنَا أَوْلَی النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بِالنَّاسِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَبَایَعْتُمْ أَبَا بَکْرٍ وَ عَدَلْتُمْ عَنِّی فَبَایَعْتُ أَبَا بَکْرٍ کَمَا بَایَعْتُمُوهُ وَ کَرِهْتُ أَنْ أَشُقَّ عَصَا الْمُسْلِمِینَ وَ أَنْ أُفَرِّقَ بَیْنَ جَمَاعَتِهِمْ ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَکْرٍ جَعَلَهَا لِعُمَرَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّی أَوْلَی النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ فَبَایَعْتُ عُمَرَ کَمَا بَایَعْتُمُوهُ فَوَفَیْتُ لَهُ بِبَیْعَتِهِ وَ أَرِدَنَّهُ عَلَی الْمَاءِ حَتَّی لَمَّا قُتِلَ جَعَلَنِی سَادِسَ سِتَّةٍ (۱) فَدَخَلْتُ فِیمَا أَدْخَلَنِی وَ کَرِهْتُ أَنْ أُفَرِّقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِینَ وَ أَشُقَّ عَصَاهُمْ فَبَایَعْتُمْ عُثْمَانَ فَبَایَعْتُهُ ثُمَّ طَعَنْتُمْ عَلَی عُثْمَانَ فَقَتَلْتُمُوهُ وَ أَنَا جَالِسٌ فِی بَیْتِی ثُمَّ أَتَیْتُمُونِی غَیْرَ دَاعٍ لَکُمْ وَ لَا مُسْتَکْرِهٍ لِأَحَدٍ مِنْکُمْ فَبَایَعْتُمُونِی کَمَا بَایَعْتُمْ أَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ فَمَا جَعَلَکُمْ أَحَقَّ أَنْ تَفُوا لِأَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ بِبَیْعَتِهِمْ مِنْکُمْ بِبَیْعَتِی قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کُنْ کَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کَذَلِکَ أَقُولُ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ مَعَ أَنَّ فِیکُمْ رَجُلًا لَوْ بَایَعَنِی بِیَدِهِ لَنَکَثَ بِاسْتِهِ یَعْنِی مَرْوَانَ.

ص: ۲۶۳

۱- جمله: «و أردنه علی الماء» غیر موجوده فی النسخه البیروتیه من الأمالی.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: ۳۲۳، شیخ مفید با الفاظی بهتر در کتاب جمل: ۲۲ آن را نقل کرده است. - امالی شیخ طوسی از مساحق نقل می‌کند که وی شاهد جنگ جمل بوده است. وقتی اصحاب جمل شکست را پذیرا شدند او و گروهی از قریش از جمله مروان گرد هم آمدند. برخی از آنان به بعضی دیگر می‌گفتند: به خدا قسم ما به این مرد (امام علی علیه السلام) ظلم کردیم و بدون اینکه خطایی از او سر بزند بیعتش را شکستیم. سپس امر بر ما آشکار شد، پس ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز مردی را خوش سیرت‌تر و بخشنده‌تر از او ندیدیم پس بیایید نزد او برویم و از کارهای خود عذرخواهی کنیم. وی می‌گوید: نزد علی علیه السلام رفتیم.

ص: ۲۶۲

وقتی نماینده ما خواست لب به سخن بگشاید او گفت: ساکت باشید کافی است. من مردی از خودتان هستم. اگر حق می‌گویم تایید کنید و اگر غیر حق بر زبان آوردنم آن را رد نمایید. سپس فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی رحلت نمود من از همه مردم به او نزدیک‌تر و برای خلافت مقدّم‌تر بودم؟. گفتند: بار خدایا بله. فرمود: شما از من روی گردانید و با ابوبکر بیعت نمودید من هم همانند شما بیعت کردم و خوش نداشتم که به وحدت مسلمین خدشه وارد شود و متفرق شوند. با آنکه شما می‌دانستید که من پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌ترین شخص به آن حضرت بوده و برای خلافت مقدم بودم، اما ابوبکر آن را بعد از خود به عمر واگذار کرد و من نیز همانند شما با او بیعت کرده و بر این پیمان خود پایبند بودم و حق آن را تمام و کمال بجای آوردم. وقتی عمر در حال مرگ بود، مرا به عنوان ششمین نفر برای شورای خلافت و انتخاب خلیفه، برگزید و من بدان وارد شدم. نمی‌خواستم اتحاد مسلمین را به افتراق و پراکندگی تبدیل کنم. شما با عثمان بیعت کردید و من هم مانند شما بیعت نمودم. سپس شروع به طعنه زدن به وی کردید تا اینکه او را کشتید و من در خانه خود بودم. بدون اینکه من شما را فراخوانده و از شما کینه‌ای به دل داشته باشم به سویم آمدید و همان‌طور که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودید با من بیعت کردید. با آنکه شما به بیعت آنان وفادار بودید پس چه چیزی شما را بر آن داشت تا بیعت مرا بشکنید؟ گفتند: امیر امیرالمومنین همانند آن بنده صالح (حضرت یوسف علیه السلام) باش که فرمود: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است». علی علیه السلام فرمود: من هم می‌گویم: خدا شما را می آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است. اما با این وجود در میان شما شخصی هست که اگر با دستان خود با من بیعت کند باز بیعت خود را می‌شکند. یعنی مروان .

ص: ۲۶۳

ص: ۲۶۴

**[ترجمه]

باب ۵ باب أحوال عائشه بعد الجمل

الأخبار

«۲۰۱»

(۱)

مع، معانی الأخبار أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبُخَارِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِی شَيْخٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَوَانَهَ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمَ الْجَمَلِ لِعَائِشَهَ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِكِ يَا حُمَيْرَاءُ (۲) فَقَالَتْ لَهُ مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ تَغْنِی تَكَرَّمْ.

**[ترجمه] - . معانی الاخبار: ۳۰۴ - معانی الاخبار: علی بن ابی‌طالب علیه السلام در جنگ جمل به عایشه فرمود: ای حمیرا، - . ابن اثیر در ماده «حمر» از کتاب نهایهٔ به نقل از کتاب حدیث هروی گوید: در حدیث آمده است: «خذو شطر دینکم من حمیراء» مقصود عائشه است. رسول خدا گاهی اوقات به او می گفت: «ای حمیراء» که این کلمه تصغیر حمراء است و و مقصودش بیضاء (سفید) بوده است که در حدیث تکرار شده است. - کار خدا با تو را چگونه دیدی؟ عایشه گفت: تو پیروز شدی، عفو کن و آسان بگیر.

**[ترجمه]

تأیید

قال فی النهایه الأسجح السهل و منه حدیث عائشه قالت لعلی علیه السلام یوم الجمل حین ظهر ملکت فأسجح أی قدرت فسهل و أحسن العفو و هو مثل سائر.

ص: ۲۶۵

۱- ۲۰۱- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی «باب معنی الاسجاح» من کتاب معانی الأخبار، ص ۳۰۴، ط بیروت.

۲- قال ابن الأثیر فی ماده: «حمر» من کتاب النهایه- نقلا عن کتاب غریب الحدیث للهروی-: وفیه [یعنی فی الحدیث]: " خذوا شطر دینکم من الحمیراء " یعنی عائشه. کان [رسول الله صلی الله علیه وآله] یقول لها أحیانا: " یا حمیراء " تصغیر الحمراء یرید البیضاء وقد تکرر فی الحدیث. وروی البلاذری فی الحدیث: (۳۱۰) من ترجمه أمیر المؤمنین من کتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۴۹ ط ۱، قال: وحدثنی أحمد بن إبراهیم الدورقی [قال]: حدثنا أبو النصر، حدثنا إسحاق بن سعید، عن عمرو بن سعید [قال:] حدثنی سعید بن عمرو، عن ابن حاطب قال: أقبلت مع علی یوم الجمل إلی الهودج وکأنه شوک قنفذ من النیل فضرب [بسوطه] الهودج ثم قال: إن حمیراء ارم هذه أردت أن تقتلنی کما قتلت عثمان بن عفان...

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه می گوید: «الاسجح»: یعنی آسان. در روایتی آمده که عایشه در جنگ جمل پس از پیروزی امام علی علیه السلام به وی گفت: پیروز شدی پس آسان بگیر یعنی قدرت یافتی پس سخت نگیر و عفو کن که این مَثَل رایجی است.

ص: ۲۶۵

**[ترجمه]

«۲۰۲»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْكَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْأَسْلَمِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِیِّ قَالَ: لَمَّا انْهَزَمَ أَهْلُ الْبَصْرَهِ أَمَرَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنْ تَنْزِلَ عَائِشَهُ قَصْرَ ابْنِ أَبِی خَلَفٍ فَلَمَّا نَزَلَتْ جَاءَهَا عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ یَا أُمَّهْ كَیْفَ رَأَیْتِ ضَرْبَ بَنِیكِ دُونَ دِینِهِمْ بِالسَّیْفِ فَقَالَتِ اسْتَبْصَرْتَ یَا عَمَّارُ مِنْ أَنَّكَ غَلَبْتَ فَقَالَ أَنَا أَشَدُّ اسْتِبْصَاراً مِنْ ذَلِكِ أَمَ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبْتُمُونَا حَتَّی تَبْلُغُونَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَی الْحَقِّ وَ أَنَّكُمْ عَلَی الْبَاطِلِ فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَهُ هَكَذَا یُخَیَّلُ إِلَیْكَ اتَّقِ اللَّهَ یَا عَمَّارُ فَإِنَّ سِنَّكَ قَدْ كَبِرَتْ وَ دَقَّ عَظْمُكَ وَ فَنِیَ أَجَلُكَ وَ أَذْهَبْتَ دِینَكَ لِابْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ عَمَّارٌ رَحِمَهُ اللَّهُ إِنِّی وَ اللَّهِ اخْتَرْتُ لِنَفْسِی فِی أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ فَرَأَیْتُ عَلِیّاً أَقْرَأَهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعْلَمَهُمْ بِتَأْوِیلِهِ وَ أَشَدَّهُمْ تَعْظِیماً لِحُرْمَتِهِ وَ أَعْرَفَهُمْ بِالسُّنَّهِ مَعَ قَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِظَمِ عَنَائِهِ وَ بَلَائِهِ فِی الْإِسْلَامِ فَسَكَتَتْ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۱۴۲ - امالی شیخ طوسی: موسی بن عبد الله اسدی گوید: وقتی که لشگر بصره در جنگ جمل متحمل شکست شد، امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام دستور داد عایشه به کاخ ابن ابی‌خلف برود. زمانی‌که وی آنجا رفت، عمار بن یاسر نزد او رفت و گفت: ای ام المومنین، جنگ فرزندانت (مسلمانان) را در مصاف با دین‌شان را چگونه دیدی؟ گفت: ای عمار از اینکه پیروز شده‌ای بصیر گشته‌ای؟ عمار گفت: من بصیرتر از آنم. به خدا قسم اگر ما را آن‌قدر می‌زدید و تا ما را به شاخه‌های خشک نخل‌های هجر می رساندید، باز خود را حق می‌دانستیم و شما را باطل. عایشه به او گفت: این برای تو یک خیال است. ای عمار از خدا بترس. به سنّ پیری رسیده‌ای، استخوانت سست شده و اجلت فرا رسیده اما دین خود را در راه علی از دست داده‌ای. عمار (رحمت الله علیه) گفت: به خدا سوگند من از میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، آشناترین آنان را به قرآن و داناترین آنان را به تفسیر آن را برگزیده‌ام که بیش از دیگران حرمت کتاب الهی را حفظ می کند و به سبب خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سختی‌هایی که در راه اسلام کشیده، بیش از سایرین به سنت آن حضرت آشناست. عایشه پس از شنیدن این سخنان ساکت شد.

**[ترجمه]

«۲۰۳»

(۲)

ج، الإحتجاج رَوَى الْوَاقِدِيُّ أَنَّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ لَمَّا دَخَلَ عَلَى عَائِشَةَ قَالَ كَيْفَ رَأَيْتِ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى قَوْلِهَا يَا عَمَّارُ اتَّقِ اللَّهَ أَذْهَبْتَ دِينَكَ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۶۴ - احتجاج: واقدی می‌گوید: عمار بن یاسر نزد عایشه رفت و گفت: جنگ را چگونه دیدی؟ سخن را به اینجا می رساند که گفت: ای عمار از خدا بترس، دینت را به خاطر علی بن ابی‌طالب علیه السلام از دست داده‌ای.

**[ترجمه]

بیان

قال فی ماده سعف من النهایه فی حدیث عمار لو ضربونا حتی یبلغوا بنا سعفات هجر السعفات جمع سعفه بالتحریک و هی أغصان النخیل و قیل إذا یبست سمیت سعفه و إذا کانت رطبه فهی شطبه و إنما خص هجر للمباعده فی المسافه و لأنها موصوفه بکثره النخل.

ص: ۲۶۶

۱- ۲۰۲- رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث: (۴۵) من الجزء (۵) من أمالیه ج ۱، ص ۱۴۲، ط بیروت.

۲- ۲۰۳- ۲۰۶- رواها الطبرسیّ رحمه اللّه فی آخر عنوان: «احتجاج أمیر المؤمنین علیه السلام علی الزبیر و طلحه ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۶۴.

و قال الفیروزآبادی فی القاموس هجر محرکه بلده بالیمن و اسم لجمیع أرض البحرین.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه و در ماده «سعف»: و سخن عمار، می گوید: «لو ضربونا حتی یبلغوا بنا سعفات هجر»: «السعفات» جمع سعفه است به صورت متحرک و به معنی شاخه‌های درخت خرما. و گفته شده است وقتی این شاخه‌ها خشک باشد، سعفه و وقتی مرطوب باشد، شطبه نامیده می‌شود. علت آوردن «هجر» دوری فاصله این شهر می‌باشد و این که به کثرت درختان نخل موصوف است.

ص: ۲۶۶

فیروزآبادی در القاموس، هَجَر را نام محلی در یمن دانسته و به همه سرزمین‌های بحرین هم اطلاق می‌شود.

**[ترجمه]

«۲۰۴»

ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حِینَ أَبَتْ عَائِشَهُ مِنَ الرُّجُوعِ دَعْهَا فِی الْبَصْرَهِ وَ لَا تُرَحِّلْهَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّهَا لَا تَأْلُو شَرّاً وَ لَکِنْ أَرُدُّهَا إِلَی بَیْتِهَا.

**[ترجمه]احتجاج: روایت شده است که ابن عباس هنگام امتناع عایشه از بازگشت، به امیرالمومنین علیه السلام گفت: بگذار او در بصره بماند و به مدینه نفرست. علی علیه السلام فرمود: او دست از شرارت بر نخواهد داشت لذا وی را به خانه‌اش باز می گردانم.

**[ترجمه]

بیان

لا تألو شرا أی لا تقصر فیه.

**[ترجمه]«لا تألو شراً»: یعنی در شرارت کوتاهی نمی کند .

**[ترجمه]

«۲۰۵»

ج، الإحتجاج روی محمد بن إسحاق أن عائشه لما وصلت إلی المدینه راجعه من البصره لم تزل تحرض الناس علی أمیر المؤمنین و کتبت إلی معاویه و أهل الشام مع الأسود بن البختری تحرضهم علیه علیه السلام.

**[ترجمه]احتجاج: محمّد بن اسحاق روایت کرده است که: وقتی عایشه پس از بازگشت به مدینه، پیوسته مردم را علیه حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام می شورانید، و توسّط اسود بن أبی البختریّ نامه هایی به معاویه و اهل شام نوشته و ایشان را به مخالفت با آن حضرت فرا می خواند.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری التحریض علی القتال الحث و الإحماء علیه انتهی و فی بعض النسخ ضبط لفظه تحرص بالمهمله فی الموضعین.

**[ترجمه]جوهری می گوید: «التحریض علی القتال»: یعنی بر انگیختن برای جنگ و حمایت آن. در برخی نسخه‌ها لفظ «تحرص» آمده است.

**[ترجمه]

«۲۰۶»

ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ قَالَ لِعَائِشَهَ لَوَدِدْتُ أَنَّکِ قُتِلْتِ یَوْمَ الْجَمَلِ فَقَالَتْ وَ لِمَ لَا أَبَا لَکَ قَالَ کُنْتِ تَمُوتِینَ بِأَجَلِکِ وَ تَدْخُلِینَ الْجَنَّهَ وَ نَجْعَلُکِ أَکْبَرَ التَّشْنِیعِ عَلَی عَلِیٍّ.

**[ترجمه]احتجاج: روایت شده که عمرو بن عاص به عائشه گفت: آرزو داشتم که تو در جنگ جمل مرده بودی! عائشه گفت: ای بی پدر برای چه؟! گفت: چرا که تو بر اساس اجل خود کشته شده و به بهشت می رفتی، و من مرگ تو را بزرگ... ترین رسوایی و سرزنش علیه علی قرار می دادم!

**[ترجمه]

«۲۰۷»

(۱)

ج، الإحتجاج فِی رِوَایَهِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ یَا مَوْلَانَا وَ ابْنَ مَوْلَانَا رُوِیَ لَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَعَلَ طَلَاقَ نِسَائِهِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ حَتَّی أَنَّهُ بَعَثَ یَوْمَ الْجَمَلِ رَسُولًا إِلَی عَائِشَهَ وَ قَالَ إِنَّکِ أَدْخَلْتِ الْهَلَاکَ عَلَی الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِالْغِشِّ الَّذِی حَصَلَ مِنْکِ وَ أَوْرَدْتِ أَوْلَادَکِ فِی مَوْضِعِ الْهَلَاکِ لِلْجَهَالَهِ فَإِنِ امْتَنَعْتِ وَ إِلَّا طَلَّقْتُکِ فَأَخْبِرْنَا یَا مَوْلَایَ عَنْ مَعْنَی الطَّلَاقِ الَّذِی فَوَّضَ حُکْمَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنَ نِسَاءِ النَّبِیِّ فَخَصَّهُنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ

۱- ۲۰۷- رواه الطبرسیّ رفع اللّه مقامه فی أوائل احتجاجات امام العصر عجل اللّه فرجه من کتاب الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۶۲ ط بیروت.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَـٰذَا شَرَفٌ بَاقٍ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى طَاعَةٍ (۱) فَأَيَّتُهُنَّ عَصَتِ اللَّهَ بَعْـدِی فِی الْأَزْوَاجِ بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَطَلِّقْهَا وَ أَسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۲: ۴۶۲ - احتجاج: در روایتی سعد بن عبدالله اشعری از امام زمان عجل الله فی فرجه، می گوید: گفتم: ای مولای ما و ای فرزند مولای ما! برای ما نقل است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئولیت طلاق همسران خود را بر عهده امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد، تا جایی که در روز جمل به دنبال عایشه فرستاده و به او فرمود: تو با این فریب و نیرنگی که نمودی اسلام را در معرض هلاکت قرار داده و از جهالت فرزندان خود را به لب تیغ نشاندی، از این کار امتناع کن، و گرنه تو را طلاق دهم!. حال؛ شما ای مولای من بفرمایید که معنی طلاقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم آن را به امیرالؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود چیست؟ فرمود: خدای تعالی قدر و مرتبه همسران پیامبر را بزرگ داشته و ایشان را مشرّف به امّ المؤمنینی نمود،

ص: ۲۶۷

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای أبا حسن! این شرافت برای آنان تا زمانی که بر طاعت خدایند باقی است، پس هر کدام‌شان بعد از من با شورش بر تو از فرمان حقّ سر بر تافت، او را از همسران طلاق بده و شرافت امّ المؤمنینی را از او ساقط ساز .

**[ترجمه]

«۲۰۸»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی ابن الصلت عن ابن عقده عن یعقوب بن یوسف عن عبید الله بن موسی عن جعفر الأحمر عن الشیبانی عن جمیع بن عمیر قال قالت عمتی لعائشه و أنا أسمع أنت مسیرک إلی علی علیه السلام ما کان قالت دعینا منک إنه ما کان من الرجال أحب إلی رسول الله من علی و لا من النساء أحب إلیه من فاطمه علیها السلام.

**[ترجمه] - . امالی طوسی حدیث (۳) جزء (۱۲): ۳۴۱، و حدیث (۳۰) جزء (۹): ۲۵۴، و حدیث (۸۰) جزء ۱۳: ۳۹۱، خصائل امیر المؤمنین (نسائی)، شواهد التنزیل ۲: ۳۷، تاریخ دمشق ۲: ۱۶۳ - امالی شیخ طوسی: از جمیع بن عمیر نقل است: من شنیدم که عمه‌ام به عایشه گفت: چه چیز تو را واداشت که به سوی علی علیه السلام عازم شوی؟ گفت: رها کن. از میان مردان کسی جز علی علیه السلام و از میان زنان کسی غیر از فاطمه سلام الله علیها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشتنی تر نبودند.

**[ترجمه]

«۲۰۹»

(۳)

جا، المجالس للمفيد الْجِعَابِيُّ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُسْتَوْرِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُنِيرٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ وَزِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ عَطَاءٍ مَوْلَى مُزَيْنَهَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهم السلام عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّهِ قَالَ: كَانَ اللِّوَاءُ مَعِی يَوْمَ الْجَمَلِ وَ كَانَ أَكْثَرُ الْقَتْلَى فِی بَنِی ضَبَّهَ فَلَمَّا انْهَزَمَ النَّاسُ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ

ص: ۲۶۸

۱- کذا فی أصلی من البحار، طبعه الکمبانیّ، و فی الاحتجاج: «فأيتهن عصت اللّه بعدی بالخروج علیک فطلقها من الازواج و أسقطها من شرف أميّه المؤمنين!!!.

۲ – ۲۰۸- رواه الشيخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحديث (۳) من الجزء (۱۲) من أماليه ص ۳۴۱. وقريبا منه رواه أيضا فی الحديث: (۳۰) من الجزء (۹) من الأمالی ص ۲۵۴. وقد رواه علی وجه آخر فی الحديث: (۸۰) من الجزء (۱۳) ص ۳۹۱. وللحديث أسانيد كثيره ومصادر جمه يجد الباحثون أكثرها فی الحديث (۱۱۱) وما بعده وتعليقاتها من كتاب خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائی. ورواه أيضا الحافظ الحسكانی بأسانيد فی تفسير آيه التطهير تحت الرقم: (۶۸۲) وما بعده من كتاب شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۳۷ ط ۱. ورواه أيضا بأسانيد كثيره الحافظ ابن عساكر فی الحديث: (۶۵۰) وما بعده من ترجمه أمير المؤمنين من تاريخ دمشق: ج ۲ ص ۱۶۳.

۳- ۲۰۹- رواه الشيخ المفيد فی أواخر المجلس: (۳) من أماليه ص ۲۲ ط النجف.

عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَانْتَهَی إِلَی الْهَوْدَجِ وَ كَأَنَّهُ شَوْكُ الْقُنْفُذِ مِمَّا فِیهِ مِنَ النَّبْلِ فَضَرَبَهُ بِعَصًا ثُمَّ قَالَ هِیهِ یَا حُمَیْرَاءُ أَرَدْتِ أَنْ تَقْتُلِینِی كَمَا قَتَلْتِ ابْنَ عَفَّانَ أَ بِهَذَا أَمَرَكِ اللَّهُ أَوْ عَهِدَ إِلَیْكِ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَتْ مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ فَقَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ انْظُرْ هَلْ نَالَهَا شَیْ ءٌ مِنَ السِّلَاحِ فَوَجَدَهَا قَدْ سَلِمَتْ لَمْ یَصِلْ إِلَیْهَا إِلَّا سَهْمٌ خَرَقَ فِی ثَوْبِهَا خَرْقاً وَ خَدَشَهَا خَدْشاً لَیْسَ بِشَیْ ءٍ فَقَالَ ابْنُ أَبِی بَكْرٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ سَلِمَتْ مِنَ السِّلَاحِ إِلَّا سَهْماً خَلَصَ إِلَی ثَوْبِهَا فَخَدَشَ مِنْهُ شَیْئاً فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام احْتَمِلْهَا فَأَنْزِلْهَا دَارَ ابْنِ أَبِی خَلَفٍ الْخُزَاعِیِّ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِیَهُ یُنَادِی لَا یُدَفَّفْ عَلَی جَرِیحٍ وَ لَا یُتْبَعْ مُدْبِرٌ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۲۲ – مجالس شیخ مفید: محمد بن حنفیّه رضی اللّه عنه می گوید: من در جنگ جمل پرچم‌دار بودم و قبیله بنی ضبّه بیشترین کشته را داده بود. وقتی مردم از میدان گریختند، علی علیه السلام

ص: ۲۶۸

و عمّار بن یاسر و محمد بن ابی بکر رضی اللّه عنهما، که با آن حضرت همراه بودند پیش آمدند تا به هودجی (که عائشه در آن بود) رسیدند، و از شدت تیرهایی که به آن اصابت کرده بود چون خار پشتی شده بود. حضرت با عصایی که در دست داشت بر آن هودج زد و فرمود: حمیراء! بگو ببینم همان طور که ابن عفان را بکشتن دادی می خواستی مرا هم بکشتن دهی؟! این دستور خدا بود یا سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله؟ عایشه پاسخ داد: حال که پیروز شدی گذشت کن. حضرت به برادر او محمد بن ابی بکر فرمود: ببین زخمی برداشته؟ او نگاه کرد، دید سالم است و تنها تیری گوشه ای از لباسش را دریده و خراش جزئی برداشته که قابل توجه نیست. گفت: یا امیرالمؤمنین از ضربه سلاح سالم مانده، فقط تیری مقداری از پیراهنش را دریده است. حضرت فرمود: او را بردار و به خانه فرزندان خلف خزاعی (عبد اللّه و عثمان) انتقال بده. سپس به منادی فرمود صدا زند: زخمیان را رها کنید و آنان را نکشید، و فراریان را تعقیب نکنید، و هر کس به خانه خود پناه برد و در به روی خود بست در امان خواهد بود.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی فی القاموس أدففته أجهزت علیه کدففته و منه داف ابن مسعود أبا جهل یوم بدر.

**[ترجمه]فیروزآبادی در القاموس می گوید: أدففته مانند دففته است: یعنی بر او سخت گرفتم. از همین باب است: داف ابن مسعود اباجهل یوم بدر: ابن مسعود بر ابوجهل در جنگ بدر سخت گرفت .

**[ترجمه]

(۱)

کش، رجال الکشی جَعْفَرُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُعَاذِ بْنِ مَطَرٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی بَعْضُ أَشْیَاخِی قَالَ: لَمَّا هَزَمَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَصْحَابَ الْجَمَلِ بَعَثَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا إِلَی عَائِشَةَ یَأْمُرُهَا بِتَعْجِیلِ الرَّحِیلِ وَ قِلَّهِ الْعُرْجَهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَتَیْتُهَا وَ هِیَ فِی قَصْرِ بَنِی خَلَفٍ فِی جَانِبِ الْبَصْرَهِ قَالَ فَطَلَبْتُ الْإِذْنَ عَلَیْهَا فَلَمْ تَأْذَنْ فَدَخَلْتُ عَلَیْهَا مِنْ غَیْرِ إِذْنِهَا فَإِذَا بَیْتٌ قِفَارٌ لَمْ یُعَدَّ لِی فِیهِ مَجْلِسٌ فَإِذَا هِیَ مِنْ وَرَاءِ سِتْرَیْنِ قَالَ فَضَرَبْتُ بِبَصَرِی فَإِذَا فِی جَانِبِ الْبَیْتِ رَحْلٌ عَلَیْهِ طِنْفِسَهٌ قَالَ فَمَدَدْتُ الطِّنْفِسَهَ فَجَلَسْتُ عَلَیْهَا فَقَالَتْ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْطَأْتَ السُّنَّهَ دَخَلْتَ بَیْتَنَا بِغَیْرِ إِذْنِنَا وَ جَلَسْتَ عَلَی مَتَاعِنَا بِغَیْرِ إِذْنِنَا فَقَالَ لَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ نَحْنُ أَوْلَی بِالسُّنَّهِ مِنْکِ وَ نَحْنُ عَلَّمْنَاکِ السُّنَّهَ وَ إِنَّمَا بَیْتُکِ الَّذِی خَلَّفَکِ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ فَخَرَجْتِ مِنْهُ

۱- ۲۱۰- رواه الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه عبد اللّه بن العباس من رجاله ص ۵۵ ط النجف.

ظَالِمَةً لِنَفْسِكِ غَاشَّةً لِدِينِكِ عَاتِيَةً عَلَى رَبِّكِ عَاصِيَةً لِرَسُولِ اللَّهِ فَإِذَا رَجَعْتِ إِلَى بَيْتِكِ لَمْ نَدْخُلْهُ إِلَّا بِإِذْنِكِ وَ لَمْ نَجْلِسْ عَلَى مَتَاعِكِ إِلَّا بِأَمْرِكِ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام بَعَثَ إِلَيْكِ يَأْمُرُكِ بِالرَّحِيلِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ قِلَّةِ الْعُرْجَةِ فَقَالَتْ رَحِمَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا وَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ تَرَبَّدَتْ فِيهِ وُجُوهٌ وَ رَغِمَتْ فِيهِ مَعَاطِسُ أَمَا وَ اللَّهِ لَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَسُّ بِرَسُولِ اللَّهِ رَحِماً وَ أَقْرَبُ قَرَابَةً وَ أَقْدَمُ سَبْقاً وَ أَكْثَرُ عِلْماً وَ أَعْلَى مَنَاراً وَ أَكْثَرُ آثَاراً مِنْ أَبِيكِ وَ مِنْ عُمَرَ فَقَالَتْ أَبَيْتُ ذَلِكَ فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنْ كَانَ إِبَاؤُكِ فِيهِ لَقَصِيرَ الْمُدَّةِ عَظِيمَ التَّبِعَةِ ظَاهِرَ الشُّومِ بَيِّنَ النَّكَدِ وَ مَا كَانَ إِبَاؤُكِ فِيهِ إِلَّا حَلَبَ شَاةٍ حَتَّى صِرْتِ مَا تَأْمُرِينَ وَ لَا تَنْهَيْنَ وَ لَا تَرْفَعِينَ وَ لَا تَضَعِينَ وَ مَا كَانَ مَثَلُكِ إِلَّا كَمَثَلِ الْحَضْرَمِيِّ بْنِ نَجْمَانَ أَخِي بَنِي أَسَدٍ حَيْثُ يَقُولُ:

مَا زَالَ إِهْدَاءُ الْقَصَائِدِ بَيْنَنَا*** شَتْمَ الصَّدِيقِ وَ كَثْرَةَ الْأَلْقَابِ

حَتَّى تَرَكْتُهُمْ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ***فِي كُلِّ مَجْمَعَةٍ طَنِينُ ذُبَابٍ

قَالَ فَأَرَاقَتْ دَمْعَهَا وَ أَبْدَتْ عَوِيلَهَا وَ تَبَدَّا نَشِيجُهَا ثُمَّ قَالَتْ أَخْرُجُ وَ اللَّهِ عَنْكُمْ فَمَا فِي الْأَرْضِ بَلَدٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ بَلَدٍ تَكُونُونَ فِيهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلِمَ وَ اللَّهِ مَا ذَا بَلَاءُنَا عِنْدَكِ وَ لَا بِصَنِيعِنَا إِلَيْكِ إِنَّا جَعَلْنَاكِ لِلْمُؤْمِنِينَ أُمّاً وَ أَنْتِ بِنْتُ أُمِّ رُومَانَ وَ جَعَلْنَا أَبَاكِ صِدِّيقاً وَ هُوَ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ حَامِلُ قِصَاعِ الْوَدَكِ لِابْنِ جُدْعَانَ إِلَى أَضْيَافِهِ فَقَالَتْ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تَمُنُّونَ عَلَيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ وَ لِمَ لَا يُمَنُّ عَلَيْكِ بِمَنْ لَوْ كَانَ مِنْكِ قُلَامَةٌ مِنْهُ مَنَنْتِنَا بِهِ وَ نَحْنُ لَحْمُهُ وَ دَمُهُ وَ مِنْهُ وَ إِلَيْهِ وَ مَا أَنْتِ إِلَّا حَشِيَّةٌ مِنْ تِسْعِ حَشَايَا خَلَّفَهُنَّ بَعْدَهُ لَسْتِ بِأَبْيَضِهِنَّ لَوْناً وَ لَا بِأَحْسَنِهِنَّ وَجْهاً وَ لَا بِأَرْشَحِهِنَّ عَرَقاً وَ لَا بِأَنْضَرِهِنَّ وَرَقاً وَ لَا بِأَطْرَاهُنَّ أَصْلًا فَصِرْتِ تَأْمُرِينَ فَتُطَاعِينَ وَ تَدْعِينَ فَتُجَابِينَ وَ مَا مَثَلُكِ إِلَّا كَمَا قَالَ أَخُو بَنِي فِهْرٍ:

مَنَنْتُ عَلَى قَوْمِي فَأَبْدَوْا عَدَاوَةً***فَقُلْتُ لَهُمْ كُفُّوا الْعَدَاوَةَ وَ الشُّكْرَا

فَفِيهِ رِضًا مِنْ مِثْلِكُمْ لِصَدِيقِهِ*** وَ أَحَجُّ بِكُمْ أَنْ تَجْمَعُوا الْبَغْيَ وَ الْكُفْرَا

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ثُمَّ نَهَضْتُ وَ أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَقَالَتِهَا وَ مَا رَدَدْتُ عَلَيْهَا

فَقَالَ أَنَا كُنْتُ أَعْلَمَ بِکَ حَيْثُ بَعَثْتُکَ.

**[ترجمه] - . کشی: ۵۵ - رجال کشّی: اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: یکی از مشایخم برای من روایت کرده که: امیرالمومنین علی علیه السلام پس از شکست دادن اصحاب جمل، عبدالله بن عباس را به سوی عایشه فرستاد و دستور داد وی بدون تعلّل سریعاً به مدینه بازگردد. ابن عباس می گوید: من نزد عایشه که در خانه بنی خلف در اطراف بصره بود رفتم. اذن ورود خواستم اما وی اجازه نداد و من بدون اذن وارد شدم. خانه‌ای بود بدون فرش و زیر انداز و جایی برای نشستن دیده نمی‌شد. عایشه در پشت دو پرده نشسته بود. چشمم به هودجی در گوشه خانه افتاد که زیراندازی حصیری بر روی آن بود. آن را برداشتم و پهن کرده و روی آن نشستم. عایشه از پشت پرده گفت: ای پسر عباس، بر خلاف سنت عمل کردی و بدون اجازه وارد خانه ما شدی و بدون اجازه بر روی کالای ما نشستی. ابن عباس گفت: ما به سنت اولی‌تریم. این ما بودیم که سنت را به تو یاد دادیم. خانه تو همان خانه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را در آنجا وداع کرد

ص: ۲۶۹

و تو با ظلم بر خودت، با ضایع نمودن دینت، عصیان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و نافرمانی از خدایت از آن خارج شدی و هر وقت تو به خانه‌ات بازگشتی، ما بدون اجازه تو بدان وارد نمی‌شویم و بدون اجازه روی کالای تو نمی‌نشینیم. امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام مرا نزد تو فرستاد و فرمود: تعلّل نکن و به سمت مدینه حرکت کن. عایشه گفت: امیرالمومنین، عمر بن خطاب بود که خدا او را رحمت کند. ابن عباس گفت: به خدا قسم، امیرالمومنین این مرد است. به خدا قسم اگر هم عده ای اکراه داشته باشند و هیچ رضایتی نداشته باشند، باز هم امیرالمومنین اوست که از مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر، در اسلام با سابقه‌تر، دارای علمی بیشتر و جایگاهی بلندتر از همه است. تاثیر او بیش از پدر تو و عمر است. عایشه گفت: من آن را قبول ندارم. ابن عباس گفت: قبول نداشتن تو، کم مدت، دارای پیامدهای ناگوار و شوم است و جز به اندازه دوشیدن گوسفندی طول نمی کشد تا آنکه دیگر دستور نمی‌دهی، نهی نمی کنی، بر نمی‌داری و بر زمین نمی گذاری. مَثَل تو همانند مَثَل آن شخص حضرمی پسر نجمان و برادر بنی اسد است که می گوید:

همواره قصیده هایی را برای دشنام دادن به دوست و با القاب فراوان به یکدیگر اهداء می کردیم.

تا اینکه من آنان را ترک کردم و گویی قلب‌های آنان در کنار هم مانند صدای مگس‌هاست.

ابن عبّاس می گوید: اشک از چشمان عایشه سرازیر شد و شروع کرد به ناله و زاری و گفت: به خدا قسم از سرزمینی که شما در آن هستید خارج خواهم شد. بر روی زمین برای من هیچ سرزمینی بدتر از جایی که شما در آن هستید وجود ندارد. ابن عبّاس گفت: مگر ما با تو چه کرده‌ایم و چه بلایی بر سرت آورده‌ایم؟ ما تو را ام المومنین قرار دادیم در حالیکه تو دختر یک زن رومی بودی. پدرت را صدّیق و راستگو قرار دادیم در حالی‌که او پسر ابی‌قحافه خدمت‌کار ابن جذاع بود که برای مهمانان او غذا می‌آورد. عایشه گفت: ای پسر عباس، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر من منّت می گذارید؟ ابن عباس گفت: چرا که نه؟ اگر تو چیز بی‌ارزشی از او داشتی بر ما منت می‌گذاشتی. حال آن‌که ما گوشت و خون او و از خود اوییم و به او ملحق خواهیم شد. تو از میان نُه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از آنان هستی. تو در میان آنان، نه رنگی سفیدتر،

نه چهره‌ای زیباتر از بقیه داشتی و نه دارای بدنی با عرق بیشتر، نه باطراوت‌تر و نه اصیل‌تر از آنان بودی که این چنین دستور می‌دهی و مردم فرمان می‌بَرند، فرا می‌خوانی و اجابت می‌کنند. تو مصداق همان شعری هستی که برادر بنی فهر سرود و گفت:

بر قوم خود منّت نهادم و آنان دشمنی را نشان دادند. گفتم: دست از دشمنی و تشکر کردن بردارید.

در این کار، رضایتی است از کسی مثل شما برای دوستش، عاقلانه‌تر برای شما آن است که عصیان و کفر را جمع کنید .

ابن عباس گفت: سپس برخاستم و نزد امیرالمومنین علیه السلام آمدم و وی را از سخنان عایشه و جواب‌های خود آگاه کردم.

ص: ۲۷۰

امام فرمود: من تو را می‌شناختم که به کجا می‌فرستم.

**[ترجمه]

بیان

رواه ابن أبی الحدید فی شرح النهج و رواه الشیخ المفید رحمه الله فی الکافیه بسندین أحدهما من طریق العامه و الآخر من طریق الخاصه باختلاف یسیر فی بعض الألفاظ.

و قال الجوهری التعریج علی الشی ء الإقامه علیه یقال عرج فلان علی المنزل إذا حبس مطیته علیه و أقام و کذلک التعرج و یقال ما لی علیه عرجه و لا تعریج و لا تعرج و أیضا قال الجوهری القفر مفازه لا نبات فیها و لا ماء و الجمع قِفَار یقال أرض قفر و مفازه قفر و قفره أیضا و القَفَار بالفتح الخبز بلا أدم یقال أخذ خبزه قفارا.

و قال الفیروزآبادی الطنفسه مثلثه الطاء و الفاء و بکسر الطاء و فتح الفاء و بالعکس واحده الطنافس یقال للبسط و الثیاب و الحصیر من سعف عرضه ذراع.

و قال الجوهری تربد وجه فلان أی تغیر من الغضب و قال المعطس مثال المجلس الأنف و ربما جاء بفتح الطاء و قال نکد عیشهم بالکسر ینکد نکدا إذا اشتد و رجل نکد أی عسر و العویل رفع الصوت بالبکاء و نشج الباکی ینشج نشیجا إذا غص بالبکاء فی حلقه من غیر انتحاب و نشج بصوته نشیجا ردده فی صدره.

قوله ما ذا بلاءنا عندک کلمه ما نافیه أی لیس هذا جزاء نعمتنا عندک قوله مننتنا أی مننت علینا علی الحذف و الإیصال و فی بعض النسخ منیتنا من المنیه بمعنی الموت أی قتلتنا و الحشیه کمنیه الفراش المحشو و الجمع حشایا کنی عن النساء و التعبیر عنهن بالفرش شائع.

قوله و لا ـ بأرشحهن بالشین المعجمه و الحاء المهمله من الرشح و هو نضح الماء و فی بعض النسخ بالسین المهمله و الخاء المعجمه من الرسوخ بمعنی الثبات.

قوله و لا بأطراهن من الطراوه.

ص: ٢٧١

قوله و أحج بکم أی هو ألزم لحجتکم و فی بعض النسخ أحجی و هو أصوب أی أولی و أقرب إلی العقل و الحجی.

**[ترجمه]این روایت را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شیخ مفید رحمت الله علیه در کافیه با دو سند یک از طریق عامه و دیگری از طریق خاصه با اختلاف در برخی الفاظ آورده‌اند.

جوهری می گوید: «التعریج علی الشیء»: مکث کردن بر چیزی. گفته می‌شود: «عرج فلان علی المنزل» یعنی در منزل ماندگار شد. تعرج نیز این‌چنین است و گفته می‌شود«ما لی علیه عرجه و لا تعرج و لا تعریج». جوهری همچنین می گوید: «القفر»: بیابان خشک بدون گیاه و آب و جمع آن «قِفار» است. گفته می‌شود «ارض قفر و مفازه قفر» و نیز قفره و قَفار به معنی نان بدون خورش است و گفته می‌شود: «أخذ خبزه قفاراً» یعنی نان خالی برداشت.

فیروزآبادی می گوید: «الطنفسه»: طاء و فاء به سه حرکت خوانده می‌شوند و با کسر طاء و فتح فاء و بالعکس نیز آمده است، و جمع آن «الطنافس» یعنی زیرانداز و پیراهن و حصیر از برگ نخل که عرض آن یک ذراع باشد.

جوهری می گوید: «تربّد وجه فلان»: یعنی رنگ چهره فلانی از غضب تغییر کرد. و گفته است «المعطس»: مثل مجلس یعنی بینی و شاید هم طاء در آن مفتوح باشد. «نکِدَ عیشهم»: ینکد نکداً به سختی زندگی گفته می‌شود. «رجل نکِد» یعنی مرد تهیدست. «العویل»: صدای بلند با گریه. «نشج»: وقتی گریه در حلق خفه شود و با آزادی بیرون نیاید. «نشج بصوته»: یعنی صدای گریه خود را در سینه‌اش گرداند هق هق کردن .

«ما ذا بلاءنا عندک»: حرف «ما» نافیه است و معنی این است که: این پاسخ نعمتهای ما به تو نیست. «مننتنا»: یعنی بر ما منّت نهادی با حذف حرف جر «علی» و ایصال مفعول به فعل. در برخی نسخه‌ها «منیتنا» از ماده منیّه به معنی مرگ آمده یعنی «ما را کُشتی». «الحشیه»: بر وزن منیّه یعنی فراش و بستر. «المحشو»: جمع آن «حشایا» بوده و کنایه از زن است. استفاده از فراش برای زن امری شایع می‌باشد.

«لا بأرشحهن»: با شینِ معجمه و حاء مهمله و از ماده رشح به معنی تراوش آب است و در برخی نسخه‌ها با سین مهمله و خاء معجمه و از ماده رسوخ به معنی ثبات، ذکر شده است. «لا بأطراهنّ»: از طراوت است.

ص: ۲۷۱

«و أحج بکم»: یعنی بر حجت شما مقدم‌تر است. در برخی نسخه‌ها «أحجی» آمده که صحیح‌تر است یعنی مقدم‌تر و نزدیک‌تر به عقل و منطق.

**[ترجمه]

«۲۱۱»

(۱)

کشف، کشف الغمه مِنْ رَبِیعِ الْأَبْرَارِ لِلزَّمَخْشَرِیِّ قَالَ قَالَ جَمِیعُ بْنُ عُمَیْرٍ دَخَلْتُ عَلَی عَائِشَهَ فَقُلْتُ مَنْ کَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام قُلْتُ إِنَّمَا أَسْأَلُکِ عَنِ الرِّجَالِ قَالَتْ زَوْجُهَا وَ مَا یَمْنَعُهُ فَوَ اللَّهِ إِنْ کَانَ لَصَوَّاماً قَوَّاماً وَ لَقَدْ سَالَتْ نَفْسُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی یَدِهِ فَرَدَّهَا إِلَی فِیهِ فَقُلْتُ فَمَا حَمَلَکِ عَلَی مَا کَانَ فَأَرْسَلَتْ خِمَارَهَا عَلَی وَجْهِهَا وَ بَکَتْ وَ قَالَتْ أَمْرٌ قُضِیَ عَلَیَّ.

وَ رُوِیَ أَنَّهُ قِیلَ لَهَا قَبْلَ مَوْتِهَا أَ نَدْفِنُکِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ لَا إِنِّی أَحْدَثْتُ بَعْدَهُ.

**[ترجمه] - . کشف الغمّهٔ ۱: ۲۴۴، تاریخ دمشق «زندگینامه امیر المؤمنین» ۲: ۱۶۷ - کشف الغمه: جُمَیع بن عُمَیر می گوید: نزد عایشه رفتم و گفتم: از میان مردم چه کسی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از همه محبوب‌تر بود؟ عایشه گفت: فاطمه (سلام الله علیها). گفتم: منظورم از میان مردان است. عایشه گفت: همسر او، به خدا قسم هیچ چیز مانع نمی شد از اینکه او در روزها روزه دار، و در شبها متهجّد باشد، روح پیامبر در میان دستان او به ملکوت پرواز کرد و به دهان او بازگشت. ابن عمیر می گوید: گفتم پس چه چیز تو را به آن کار واداشت؟ عایشه خِمار خود را بر چهره کشید، گریه کرد و گفت: امری بود که بر من مقدّر شده بود.

و نیز روایت شده که به عایشه قبل از مرگ وی گفته شد: آیا تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم؟ پاسخ داد: نه، چون پس از وی از من کاری سر زده است.

**[ترجمه]

«۲۱۲»

(۲)

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم عُبَیْدُ بْنُ کَثِیرٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: لَمَّا هَزَمْنَا أَهْلَ الْبَصْرَهِ جَاءَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام حَتَّی اسْتَنَدَ إِلَی حَائِطٍ مِنْ حِیطَانِ الْبَصْرَهِ فَاجْتَمَعْنَا حَوْلَهُ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ رَاکِبٌ وَ النَّاسُ نُزُولٌ فَیَدْعُو الرَّجُلَ بِاسْمِهِ فَیَأْتِیهِ ثُمَّ یَدْعُو الرَّجُلَ بِاسْمِهِ فَیَأْتِیهِ ثُمَّ یَدْعُو الرَّجُلَ بِاسْمِهِ فَیَأْتِیهِ حَتَّی وَافَاهُ مِنَّا سِتُّونَ شَیْخاً کُلُّهُمْ قَدْ صَغَّرُوا اللِّحَی وَ عَقَصُوهَا وَ أَکْثَرُهُمْ یَوْمَئِذٍ مِنْ هَمْدَانَ فَأَخَذَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام طَرِیقاً مِنْ طُرُقِ الْبَصْرَهِ وَ نَحْنُ مَعَهُ وَ عَلَیْنَا الدِّرْعُ وَ الْمَغَافِرُ مُتَقَلِّدِی السُّیُوفِ مُتَنَکِّبِی الْأَتْرِسَهِ حَتَّی انْتَهَی إِلَی دَارٍ قَوْرَاءَ فَدَخَلْنَا فَإِذَا فِیهَا نِسْوَهٌ یَبْکِینَ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ صِحْنَ صَیْحَهً وَاحِدَهً وَ قُلْنَ هَذَا قَاتِلُ الْأَحِبَّهِ

۱- ۲۱۱- رواه الاربلی رحمه اللّه فی آخر عنوان: «وقعه الجمل» من کتاب کشف الغمّه:ج ۱، ص ۲۴۴. وانظر الحدیث: (۶۵۷) من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۲ ص ۱۶۷.

۲- ۲۱۲- رواه فرات بن إبراهیم الکوفیّ فی الحدیث: (۸۴) من تفسیره ص ۲۹ ط النجف، و لکثیر من فقراته شواهد ذکرنا بعضها فی ذیل المختار: (۱۱۴) من نهج السعاده:ج ۱، ص ۳۴۸ ط ۱.

فَأَمْسَكَ عَنْهُنَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ أَيْنَ مَنْزِلُ عَائِشَهَ فَأَوْمَأْنَ إِلَى حُجْرَهٍ فِي الدَّارِ فَحَمَلْنَا عَلِيّاً عَنْ دَابَّتِهِ فَأَنْزَلْنَاهُ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَلَمْ أَسْمَعْ مِنْ قَوْلِ عَلِيٍّ شَيْئاً إِلَّا أَنَّ عَائِشَهَ كَانَتِ امْرَأَهً عَالِيَهَ الصَّوْتِ فَسَمِعْنَا قَوْلَهَا كَهَيْئَهِ الْمَعَاذِيرِ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى دَابَّتِهِ فَعَارَضَتْهُ امْرَأَهٌ مِنْ قِبَلِ الدَّارِ فَقَالَ أَيْنَ صَفِيَّهُ قَالَتْ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَلَا تَكُفِّينَ عَنِّي هَؤُلَاءِ الْكَلِبَاتِ الَّتِي يَزْعُمْنَ أَنِّي قَاتِلُ الْأَحِبَّهِ لَوْ قَتَلْتُ الْأَحِبَّهَ لَقَتَلْتُ مَنْ فِي تِلْكَ الدَّارِ وَ أَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى ثَلَاثِ حُجَرٍ فِي الدَّارِ قَالَ فَضَرَبْنَا بِأَيْدِينَا عَلَى قَوَائِمِ السُّيُوفِ وَ ضَرَبْنَا بِأَبْصَارِنَا إِلَى الْحُجَرِ الَّتِي أَوْمَى إِلَيْهَا فَوَ اللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي الدَّارِ بَاكِيَهٌ إِلَّا سَكَنَتْ وَ لَا قَائِمَهٌ إِلَّا جَلَسَتْ قُلْتُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ فَمَنْ كَانَ فِي تِلْكَ الثَّلَاثِ حُجَرٍ قَالَ أَمَّا وَاحِدَهٌ فَكَانَ فِيهَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ جَرِيحاً وَ مَعَهُ شَبَابُ قُرَيْشٍ جَرْحَى وَ أَمَّا الثَّانِيَهُ فَكَانَ فِيهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَ مَعَهُ آلُ الزُّبَيْرِ جَرْحَى وَ أَمَّا الثَّالِثَهُ فَكَانَ فِيهَا رَئِيسُ أَهْلِ الْبَصْرَهِ يَدُورُ مَعَ عَائِشَهَ أَيْنَ مَا دَارَتْ قُلْتُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْقَرْحَهِ فَهَلَّا مِلْتُمْ عَلَيْهِمْ بِهَذِهِ السُّيُوفِ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ أَعْلَمَ مِنْكَ وَسِعَهُمْ أَمَانُهُ إِنَّا لَمَّا هَزَمْنَا الْقَوْمَ نَادَى مُنَادِيهِ لَا يُدَفَّفْ عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا يُتْبَعْ مُدْبِرٌ وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ سُنَّهٌ يُسْتَنُّ بِهَا بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا ثُمَّ مَضَى وَ مَضَيْنَا مَعَهُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمُعَسْكَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مِنْهُمْ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَهَ وَ أَبُو لَيْلَى فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُكُمْ بِسَبْعَهٍ هُمْ مِنْ أَفْضَلِ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ أَبُو أَيُّوبَ بَلَى وَ اللَّهِ فَأَخْبِرْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّكَ كُنْتَ تَشْهَدُ وَ نَغِيبُ قَالَ فَإِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ يَوْمَ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى سَبْعَهٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا يُنْكِرُ فَضْلَهُمْ إِلَّا كَافِرٌ وَ لَا يَجْحَدُ إِلَّا جَاحِدٌ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا اسْمُهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلِنَعْرِفَنَّهُمْ

قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الْخَلْقَ وَ الرُّسُلَ مُحَمَّدٌ وَ إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ الرُّسُلِ مُحَمَّداً عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ ثُمَّ إِنَّ أَفْضَلَ كُلِّ أُمَّةٍ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَصِيُّ نَبِيِّهَا حَتَّى يُدْرِكَهُ نَبِيٌّ وَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ ثُمَّ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ بَعْدَ الْأَوْصِيَاءِ الشُّهَدَاءُ وَ إِنَّ أَفْضَلَ الشُّهَدَاءِ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ذَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ لَمْ يُحَلَّ بِحِلْيَتِهِ أَحَدٌ مِنَ الْآدَمِيِّينَ فِي الْجَنَّةِ شَيْ ءٌ شَرَّفَهُ اللَّهُ بِهِ وَ السِّبْطَانِ الْحَسَنَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْمَهْدِيُّ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ أَحَبَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ أَبْشِرُوا ثَلَاثاً مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ عَلِيماً.

**[ترجمه] - . تفسیر فرات: ۲۹، المختار (۱۱۴) از نهج السعاده - تفسیر فرات: اصبغ بن نباته گوید: وقتی که لشگر بصره را شکست دادیم، امیرالمومنین علیه السلام آمد تا اینکه به یکی از دیوارهای این شهر تکیه داد. ما به دور وی که سوار بر اسب بود و مردم پیاده، حلقه زدیم. امام هر کس را به اسم صدا می کرد و او جلو می‌رفت تا اینکه از میان ما شصت نفر شخص مسن به وی پیوستند. این افراد ریش‌های خود را کوتاه کرده و بسته بودند. اکثر آنان از قبیله همدان بودند. امیرالمومنین علیه السلام در یکی از راه‌های بصره حرکت کردند و ما نیز وی را همراهی می کردیم. در این حال ما زره به تن و کلاه خُود بر سر داشته و شمشیرها و سپرها را آویزان کرده بودیم. به راه خود ادامه داد تا اینکه به خانه‌ای فراخ رسید. وارد آن شدیم. در این خانه زنانی بودند که می گریستند. وقتی امام را دیدند شیون بلندی زدند و گفتند: این مرد قاتل عزیزان است.

ص: ۲۷۲

امام اهمیتی نداد و فرمود: منزل عایشه کجاست؟ آن زنان به حُجره‌ای در آن خانه اشاره کردند. علی علیه السلام را با مرکبش به آنجا بردیم پیاده شد و وارد آن حُجره گردید. صدایی از علی نشنیدیم اما چون عایشه همواره صدای بلندی داشت، شنیدیم که با حالت پوزش می گفت: من چنین نکردم. امیرالمومنین علیه السلام خارج شد و او را تا نزدیکی مرکبش همراهی کردیم. زنی از درون خانه به وی پرخاش گری کرد. امام فرمود: صفیه کجاست؟ وی گفت: بله یا امیرالمومنین. فرمود: آیا این ماده سگ‌ها را از من دور نمی کنی؟ که فکر می کنند عزیزان‌شان را کشته‌ام. اگر قرار بود عزیزان‌شان را بکُشم آنانی را که در آن خانه هستند می کُشتم. اصبغ بن نباته می گوید: سپس با دستان خود به سه حجره خانه اشاره کرد. دست به قبضه شمشیر بردیم و به حجره‌هایی که اشاره می کرد نگاه کردیم. به خدا قسم همه افرادی که گریه می کردند ساکت شدند و همه آنانی که ایستاده بودند نشستند. پرسیدم: ای ابوالقاسم، چه کسانی در این حجره‌ها هستند؟ گفت: در یکی از آنها مروان بن حکم است که زخمی بوده و تعدادی از زخمیان قریش نیز با او هستند. در حجره دوّم عبدالله بن زبیر و زخمیان آل زبیر و در حجره سوم رئیس مردم بصره بوده که همیشه همراه عایشه است و هر کجا عایشه برود او نیز آنجاست. گفتم: ای ابوالقاسم، آنان زخمی‌اند آیا با این شمشیرها بر آنان سخت نگرفتید؟ گفت: ای برادر زاده، امیرالمومنین از تو آگاه‌تر است و امان دادن او وسیع است. وقتی ما این قوم را شکست دادیم، منادیان او ندا دادند: زخمیان رها شده و کشته نشوند، فراریان تعقیب نشوند، هرکس سلاح بر زمین گذارد در امان است و این سنّتی است که پس از این باید بدان عمل شود. سپس گذشت و همراه او به راه افتادیم تا اینکه به لشگرگاه رسیدیم. چند تَن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزد وی رفتند از جمله ابو ایوب انصاری، قیس بن سعد، عمار بن یاسر، زید بن حارثه و ابولیلی. امام فرمود: آیا هفت نفر از بهترین انسان‌های روز قیامت را برای‌تان معرفی بکنم؟ ابوایوب گفت: بله به خدا قسم ای امیرالمومنین، زیرا تو (نزد پیغمبر و هنگام نزول وحی و دانستن حقایق و واقعیات)

حاضـر بوده ای و ما غایب. فرمود: بهترین افراد در روز قیامت هفت نفر هسـتند که از نسل عبـدالمطلب‌انـد که فقط انسان کافر منکر فضائل آنان است و فقط شـخص معانـد آن را رد می‌کند. عمار بن یاسـر (رضـی الله عنه) گفت: نام آنان چیست؟ بگو تا بدانیم.

ص: ۲۷۳

فرمود: در روز قیـامت که خلائق و پیامبران جمع باشـند، از میان آنان بهترین‌شان، محمـد صـلی الله علیه و آله است که حتی از همه پیـامبران علیهم السـلام برتر است. سـپس بهترین فرد هر امّتی پس از پیامبرشـان، وصـی اوست تا اینکه پیامبری او را درک کند و برترینِ اوصـیاء، وصـی محمد علیهما السـلام است. پس از اوصـیاء، شـهدا برترین افراد هستند و برترینِ شهدا نیز حمزه و جعفر بن ابی‌طـالب است بـا دو بـال همراه ملائک پرواز می‌کنـد که هیـچ انسانی در بهشت به این شـرافتی که خـدا به وی عطا فرموده، دست نیافته است. و دیگر حسـنین، سـرور جوانان اهل بهشت و مهـدی هسـتند که خـدا هر که را از ما خانواده بخواهد مهدی قرار دهد.

و سـپس فرمود: سه مرتبه بشـارت دهیـد که: «مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفى بِاللَّهِ عَلِيماً» - . نساء / ۶۹ - {و کسانی که از خـدا و پیـامبر اطـاعت کننـد، در زمره کسـانی خواهنـد بود که خـدا ایشـان را گرامی داشـته (یعنی) بـا پیامبران و راسـتان و شـهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمان‌اند. این تفضّل از جانب خداست، و خدا بس داناست.}

**[ترجمه]

بیان

عقص الشعر ضفره و ليه على الرأس ذكره الجوهري و قال تنكب القوس أي ألقاها على منكبه و قال دار قَوْراء واسعه.

**[ترجمـه]جوهری می‌گویـد: «عقص الشَـعر»: مـو را بـافت و روی سـر بسـت. «تنکب القـوس»: یعنی کمـان را بر دوش خـود گذاشت. «دار قوراء»: خانه فراخ.

**[ترجمه]

«۲۱۳»

(۱)

الْكَافِيَةُ فِي إِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُرْوَهَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِيِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَ إِلَى عَائِشَهَ مُحَمَّداً أَخَاهَا رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ و أَنِ ارْتَحِلِي وَ أَلْحِقِي بَيْتَكِ الَّذِي تَرَكَكِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَتْ وَ اللَّهِ لَا أَرِيمُ (۲) عَنْ هَذَا الْبَلَدِ أَبَداً فَرَجَعَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَخْبَرَاهُ بِقَوْلِهَا فَغَضِبَ ثُمَّ رَدَّهُمَا إِلَيْهَا وَ

بَعَثَ مَعَهُمَا الْأَشْتَرَ فَقَالَ وَ اللَّهِ لِتَخْرُجَنَّ أَوْ لِتَحْمِلَنَّ احْتِمَالًا ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا مَعْشَرَ عَبْدِ الْقَيْسِ انْدُبُوا إِلَى

ص: ۲۷۴

۱- ۲۱۳- الكتاب لا يزال فى سلسله الكتب التى لا نعرف أين استقر بها النوى.

۲- أى لا أنتقل و لا أزال عن هذا البلد. و الفعل من باب باع و على زنته.

الْحُرَّهِ الْخِيَرَهَ مِنْ نِسَائِكَمْ فَإِنَّ هَـذِهِ الْمَرْأَهَ مِنْ نِسَائِكَمْ فَإِنَّهَا قَدْ أَبَتْ أَنْ تَخْرُجَ لِتَحْمِلُوهَا احْتِمَالًا فَلَمَّا عَلِمَتْ بِذَلِكَ قَالَتْ لَهُمْ قُولُوا فَلْيُجَهِّزْنِی فَأَتَوْا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَذَكَرُوا لَهُ ذَلِكَ فَجَهَّزَهَا وَ بَعَثَ مَعَهَا بِالنِّسَاءِ.

**[ترجمه]كافيه فی توبه الخاطئه: حبّه عرنی گويد: اميرالمومنين عليه السلام محمد بن ابوبكر رحمهٔ الله عليه و عمار بن ياسر رضی الله عنه را به نزد عايشه فرستاد و امر فرمود: راهی مدينه شو و به خانه خود كه پيامبر صلی الله عليه و آله تو را در آن وداع نمود، برو. عايشه گفت: به خدا قسم كه هرگز از اين شهر نمی‌روم. آن‌دو نزد امام عليه السلام بازگشتند و ماجرا را به وی اطلاع دادند. آن حضرت عصبانی شد و مجدداً آن دو نفر را به همراه مالك اشتر روانه محل اقامت عايشه كرد و فرمود: بايد كه بروی و يا به زور بُرده خواهی شد. اميرالمومنين عليه السلام سپس فرمود: ای خاندان عبدالقيس بر زنان خوب‌رو و آزادتان گريه كنيد.

ص: ۲۷۴

اين زن از زنان شماست و نمی‌پذيرد كه برود تا آنكه او را ببرند. وقتی عايشه از آن اطلاع يافت گفت: پس مرا بايد مجهز كنيد. نزد اميرالمومنين آمدند و آن را به وی گفتند. اما وی را مجهز و به همراه زنان به مدينه روانه ساخت.

**[ترجمه]

«۲۱۴»

وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبِيعٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ مِحْصَنِ بْنِ زِيَادٍ الضَّبِّيِّ قَالَ سَمِعْتُ الْأَحْنَفَ بْنَ قَيْسٍ يَقُولُ بَعَثَ عَلِيٌّ إِلَى عَائِشَهَ أَنِ ارْجِعِی إِلَى الْحِجَازِ فَقَالَتْ لَا أَفْعَلُ فَقَالَ لَهَا لَئِنْ لَمْ تَفْعَلِی لَأُرْسِلَنَّ إِلَيْكِ نِسْوَهً مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ بِشِفَارٍ حِدَادٍ يَأْخُذْنَكِ بِهَا قَالَ فَخَرَجَتْ حِينَئِذٍ.

**[ترجمه]احنف بن قيس: علی عليه السلام با ارسال پيكی به عايشه به او دستور داد كه بايد به حجاز بازگردی. عايشه گفت: چنين نخواهم كرد. فرمود: اگر نروی زنانی از قبيله بكر بن وائل را به سوی تو می‌فرستم تا تو را با مهار آهنين ببرند. احنف می گويد: در اين هنگام عايشه عزم حركت كرد.

**[ترجمه]

«۲۱۵»

وَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَشْرَسَ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ الْجَلِيلِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَعَثَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى عَائِشَهَ أَنِ ارْتَحِلِی فَأَبَتْ عَلَيْهِ فَبَعَثَ إِلَيْهَا بِامْرَأَتَيْنِ وَ امْرَأَهٍ مِنْ رَبِيعَهَ مَعَهُنَّ الْإِبِلُ فَلَمَّا رَأَتْهُنَّ ارْتَحَلَتْ.

**[ترجمه]از عبدالجليل: اميرالمومنين عليه السلام، عمار بن ياسر را نزد عايشه فرستاد و فرمود كه به مدينه برود. اما او نپذيرفت. امام دو زن را به همراه زنی از قبيله ربيعه و شتری را به سوی او فرستاد. وقتی عايشه چنين ديد آماده رفتن شد.

**[ترجمه]

«۲۱۶»

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ نَصْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ الْأَسَدِیِّ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ دَخَلَ عَلَی عَائِشَهَ لَمَّا أَبَتِ الْخُرُوجَ فَقَالَ لَهَا یَا شُعَیْرَاءُ ارْتَحِلِی وَ إِلَّا تَکَلَّمْتُ بِمَا تَعْلَمِینَهُ فَقَالَتْ نَعَمْ أَرْتَحِلُ فَجَهَّزَهَا وَ أَرْسَلَهَا وَ مَعَهَا أَرْبَعِینَ امْرَأَهً مِنْ عَبْدِ الْقَیْسِ الْحَدِیثَ بِطُولِهِ.

**[ترجمه]از عمر بن سعد اسدی: امیرالمومنین علیه السلام نزد عایشه رفت. وقتی وی از رفتن به مدینه سر باز زد، امام فرمود: ای مگس سرخ، برو و گرنه آن را که خود می‌دانی خواهم گفت. عایشه گفت: بله، می‌روم. امام وی را آماده کرد و به همراه چهل زن از قبیله عبدالقیس به سمت مدینه عازم کرد. ادامه حدیث که حدیثی طولانی است.

**[ترجمه]

«۲۱۷»

وَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْجَارُودِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ لِعَائِشَهَ ارْجِعِی إِلَی بَیْتِکِ الَّذِی تَرَکَکِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَبُوکِ فِیهِ فَأَبَتْ فَقَالَ لَهَا ارْجِعِی وَ إِلَّا تَکَلَّمْتُ بِکَلِمَهٍ تَبْرَئِینَ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ رَسُولِهِ فَارْتَحَلَتْ.

**[ترجمه]از اصبغ بن نباته: امیرالمومنین علیه السلام به عایشه فرمود: به خانه خود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرت تو را در آن وداع کردند بازگرد. او نپذیرفت. امام فرمود: برو و گرنه سخنی می گویم که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله پناه ببری. او نیز عزم سفر کرد .

**[ترجمه]

«۲۱۸»

وَ عَنْ مُطَّلِبِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ کَثِیرٍ النَّوَّاءِ قَالَ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لِعَائِشَهَ السَّلَامُ عَلَیْکِ یَا أُمَّهْ أَ لَسْنَا وُلَاهَ بَعْلِکِ أَ وَ لَیْسَ قَدْ ضَرَبَ اللَّهُ الْحِجَابَ عَلَیْکِ أَ وَ لَیْسَ قَدْ أُوتِیتِ أَجْرَکِ مَرَّتَیْنِ قَالَتْ بَلَی قَالَ فَمَا أَخْرَجَکِ عَلَیْنَا مَعَ مُنَافِقِی قُرَیْشٍ قَالَتْ کَانَ قَدَراً یَا ابْنَ عَبَّاسٍ قَالَ وَ کَانَتْ أُمُّنَا تُؤْمِنُ بِالْقَدَرِ.

ص: ۲۷۵

**[ترجمه]از کثیر النواء: ابن عباس رضی الله عنه به عایشه گفت: سلام بر تو ای ام المؤمنین، آیا ما از دوستداران همسرت نبودیم؟ مگر نه این است که خدا تو را به پرده نشینی امر فرموده است؟ مگر غیر از این است که دو بار به اجر و پاداش رسیدی؟ عایشه جواب داد: بله. ابن عباس گفت: پس چه چیز باعث شد که همراه منافقان قریش بر ما خروج کنی؟ پاسخ داد: ای پسر عباس، قضا و قدر بود. ابن عباس پرسید: آیا مادر ما به قضا و قدر اعتقاد دارد؟.

ص: ۲۷۵

**[ترجمه]

«۲۱۹»

وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یُونُسَ عَنْ أَبِی بَکْرِ بْنِ عَیَّاشٍ عَنْ یَزِیدَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَائِشَةَ یَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ لِمَ خَرَجْتِ عَلَی عَلِیٍّ قَالَتْ لَهُ أَبُوکَ لِمَ تَزَوَّجَ بِأُمِّکَ قَدَراً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (۱).

**[ترجمه]از یزید بن ابو زیاد: مردی به عایشه گفت: ای ام المومنین، چرا بر علی علیه السلام خروج کردی؟ پاسخ داد: چرا پدرت با مادرت ازدواج کرد؟ به خاطر اینکه تقدیر الهی چنین بود. - . روایتی بسیار مشابه آن را ابن حجر در باب زندگینامه محمد بن ابی الخصیب انطاکی در کتاب لسان المیزان ج ۵ ص ۱۵۴ آورده است. و ما آن را در توضیح حدیث (۶۵۷) از زندگینامه امیر المؤمنین در کتاب تاریخ دمشق ج ۲ ص ۱۶۷ ذکر کردیم. -

**[ترجمه]

«۲۲۰»

وَ عَنْ فُضَیْلِ بْنِ مَرْزُوقٍ (۲) عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ قَالَ: کَانَتْ عَائِشَةُ إِذَا سُئِلَتْ عَنْ خُرُوجِهَا عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَتْ کَانَ شَیْ ءٌ قَدَّرَهُ اللَّهُ عَلَیَّ.

**[ترجمه]از ابواسحاق: هر وقت از عایشه در مورد علت خروج وی بر امیرالمومنین علی علیه السلام سؤال شد، پاسخ داد که تقدیر الهی برای من چنین بود.

**[ترجمه]

«۲۲۱»

(۳)

الْبُرْسِیُّ فِی کِتَابِ مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام مِنَ الْکُوفَهِ جَاءَتِ النِّسْوَهُ یُعَزِّینَهُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه

السلام وَ دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَتْ عَائِشَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا فُقِدَ جَدُّکَ إِلَّا يَوْمَ فُقِدَ أَبُوکَ فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ عليه السلام نَسِيتِ نَبْشَكِ فِي بَيْتِكِ لَيْلًا بِغَيْرِ قَبَسٍ بِحَدِيدَهٍ حَتَّى ضَرَبَتِ الْحَدِيدَهُ كَفَّكِ فَصَارَتْ جُرْحاً إِلَى الْآنَ تَبْغِينَ جِرَاراً خُضْراً فِيهَا مَا جَمَعْتِ مِنْ خِيَانَهٍ حَتَّى أَخَذْتِ مِنْهَا أَرْبَعِينَ دِينَاراً عَدَداً لَا تَعْلَمِينَ لَهَا وَزْناً تفرقيها [تُفَرِّقِينَهَا] فِي مُبْغِضِي عَلِيٍّ مِنْ تَيْمٍ وَ عَدِيٍّ قَدْ تَشَفَّيْتِ بِقَتْلِهِ فَقَالَتْ قَدْ کَانَ ذَلِکَ.

ص: ۲۷۶

۱- و قريبا منه جدا رواه ابن حجر في ترجمه محمّد بن أبي الخصيب الانطاكي من كتاب لسان الميزان: ج ۵ ص ۱۵۴. وقد علقناه على الحديث: (۶۵۷) من ترجمه أمير المؤمنين عليه السلام من تاريخ دمشق: ج ۲ ص ۱۶۷، ط ۲.

۲- الظاهر أن هذا هو الصواب، و في ط الكمبانيّ من كتاب البحار: «فضيل بن مروان».

۳- ۲۲۱- إلى الآن لم أطلع على هذا الحديث في غير هذا المصدر، و هو مرسل، و المصنّف قدس اللّه نفسه أيضا صرّح بعدم اعتبار متفردات الشيخ البرسي.

**[ترجمه]البُرسی در کتاب مشارق الانوار: زمانی‌که حسن بن علی علیهما السلام از کوفه آمد، زنان و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برای عرض تسلیت شهادت امام علی علیه السلام نزد او آمدند. عایشه گفت: ای ابا محمد جدت رحلت نکرد مگر زمانی که پدرت رحلت کرد. امام حسن علیه السلام به او فرمود: آیا فراموش کردی که در نیمه شب در خانه خود زمین را بدون وجود نور می‌کَندی و آهن به دست اصابت کرد و تاکنون هم زخمی است. از آن کوزه‌هایی سبز را خارج ساختی و در آن پولهایی بود که به خیانت جمع کرده بودی و چهل دینار از آن را که خودت هم مقدارش را نمی‌دانستی در میان کینه‌توزان علی علیه السلام از قبیله تمیم و عدی توزیع نمودی؟ و امروز با کشته شدن او دلت شفا یافت. عایشه گفت: همین‌طور است .

ص: ۲۷۶

**[ترجمه]

باب ۶ باب نهی الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله عائشه عن مقاتله علی علیه السلام و إخبار النبی صلی الله علیه و آله إیاها بذلک

الأخبار

«۲۲۲»

(۱)

فس، تفسیر القمی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ قَالَ الْفَاحِشَهُ الْخُرُوجُ بِالسَّیْفِ.

أقول: قد مضی بعض الأخبار فی باب ذم عائشه و حفصه.

**[ترجمه] - . تفسیر قمی: آیه ۳۱ سوره احزاب، البرهان ۳: ۳۰۸ - تفسیر قمی: از حَریز: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ» - . احزاب / ۳۰ - {ای زنان پیامبر، هر کدام از شما که مرتکب فاحشه آشکار گردد، عذابش دو برابر خواهد بود} پرسیدم که فرمود: «الفاحشه» یعنی خروج مسلحانه.

می گویم: برخی خبرها در باب ذم عایشه و حفصه ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۲۲۳»

(۲)

ج، الإحتجاج عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام فِی خَبَرِ الطَّیْرِ أَنَّهُ جَاءَ عَلِیٌّ علیه السلام مَرَّتَیْنِ فَرَدَّتْهُ عَائِشَهُ فَلَمَّا دَخَلَ فِی الثَّالِثَهِ وَ أُخْبِرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِهِ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَبَیْتِ إِلَّا أَنْ

۱- ۲۲۲- رواه علیّ بن إبراهیم فی تفسیر الآیه الکریمه و هی الآیه: (۳۱) من سوره الأحزاب:۳۳ - من تفسیره. ورواه عنه السید البحرانی کما روی قریبا منه بسند آخر عن محمد بن العباس بن الماهیار - فی تفسیر الآیه الکریمه من تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۳۰۸.

۲- ۲۲۳- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه متصلا بعنوان: «احتجاجه علیه السلام فیما یتعلق بتوحید اللّه ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۹۸.

يَكونَ الْأَمْرُ هَكَذَا يَا حُمَيْرَاءُ مَا حَمَلَكِ عَلَى هَذَا قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ اشْتَهَيْتُ أَنْ يَكونَ أَبِى أَنْ يَأْكُلَ مِنَ الطَّيْرِ فَقَالَ لَهَا مَا هُوَ أَوَّلَ ضِغْنٍ بَيْنَكِ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ وَ قَدْ وَقَفْتُ عَلَى مَا فِى قَلْبِكِ لِعَلِيٍّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى لَتُقَاتِلِينَهُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ تَكُونُ النِّسَاءُ يُقَاتِلْنَ الرِّجَالَ فَقَالَ لَهَا يَا عَائِشَةُ إِنَّكِ لَتُقَاتِلِينَ عَلِيّاً وَ يَصْحَبُكِ وَ يَدْعُوكِ إِلَى هَذَا نَفَرٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى وَ أَصْحَابِى فَيَحْمِلُونَكِ عَلَيْهِ وَ لَيَكُونَنَّ فِى قِتَالِكِ أَمْرٌ يَتَحَدَّثُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ وَ عَلَامَةُ ذَلِكَ أَنَّكِ تَرْكَبِينَ شَيْطَاناً تُبْتَلَيْنَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغِى إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِى يُقْصَدُ بِكِ إِلَيْهِ فَتَنْبَحُ عَلَيْكِ كِلَابُ الْحَوْأَبِ فَتَسْأَلِينَ الرُّجُوعَ فَيَشْهَدُ عِنْدَكِ قَسَامَةُ أَرْبَعِينَ رَجُلًا مَا هِىَ كِلَابَ الْحَوْأَبِ فَتَصِيرِينَ إِلَى بَلَدٍ أَهْلُهُ أَنْصَارُكِ وَ هُوَ أَبْعَدُ بِلَادٍ فِى الْأَرْضِ مِنَ السَّمَاءِ وَ أَقْرَبُهَا إِلَى الْمَاءِ وَ لَتَرْجِعِنَّ وَ أَنْتِ صَاغِرَةٌ غَيْرُ بَالِغَةٍ مَا تُرِيدِينَ وَ يَكُونُ هَذَا الَّذِى يَرُدُّكِ مَعَ مَنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ إِنَّهُ لَكِ خَيْرٌ مِنْكِ لَهُ وَ لَيُنْذِرَنَّكِ مَا يَكُونُ بِهِ الْفِرَاقُ بَيْنِى وَ بَيْنَكِ فِى الْآخِرَةِ وَ كُلُّ مَنْ فَرَّقَ عَلِيٌّ بَيْنِى وَ بَيْنَهُ بَعْدَ وَفَاتِى فَفِرَاقُهُ جَائِزٌ فَقَالَتْ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مَا تَعِدُنِى قَالَ فَقَالَ لَهَا هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ وَ الَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَيَكُونَنَّ مَا قُلْتُ حَتَّى كَأَنِّى أَرَاهُ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۱: ۱۹۸ - احتجاج: از امام صادق از پدرانشان علیهم السلام در خبر طیر مرغ نقل شده است که: علی علیه السلام دو بار به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که عایشه وی را بازگرداند. در دفعه سوم وارد شد و پیامبر از قضیه اطلاع یافت، پیامبر فرمود:

ص: ۲۷۷

ای حمیراء، تو امتنای کردی، ولی خداوند چنین مقدر کرده است و تو به چه منظور چنین کردی؟. عایشه گفت: ای رسول خدا! من علاقه داشتم که پدرم برسد و از این غذا تناول کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این عمل تو اوّلین اظهار بغض و کینه ات به علیّ نخواهد بود، من، از اسرار قلب تو نسبت به علیّ آگاهم، اگر خدا بخواهد تو حتما با او جنگ خواهی کرد. عایشه گفت: ای رسول خدا، مگر ممکن است که زنان با مردها بجنگند؟ فرمود: ای عایشه، تو حتما با علیّ بن ابیطالب جنگ خواهی کرد، و گروهی از خاندان و اصحاب من در این عمل با تو همراهی نموده و تو را تشویق و تحریک می کنند، و جریان جنگ تو در صفحات تاریخ ضبط شده و اوّلین و آخرین امّت من در باره آن سخن خواهند گفت و نشان و علامت این عمل آن است که تو سوار شیطانی خواهی شد و پیش از اینکه به محلّ مقصود برسی، سگهای «حوأب» بر تو پارس خواهند کرد، و در آن مکان تو خواستار بازگشت می‌شوی و گروهی چهل نفری به دروغ شهادت خواهند داد که آن محلّ «حوأب» نیست، و آنگاه به سوی شهری حرکت می کنید که اهل آن شهر أصحاب و یاران تو هستند، و آن مکان دورترین شهرها است از آسمان؛ و نزدیکترین مکان‌ها به آب می باشد و تو از آنجا ذلیلانه و بدون دست‌یابی به خواسته‌هایت بازمی‌گردی. و این مرد تو را به همراه یاران مورد اعتماد خود باز می‌گرداند، او خیرخواه توست، و در آن روز، تو را از وقوع جدائی و فراق در میان من و تو در روز قیامت بیم می‌دهد، و پس از وفاتم، علی علیه السلام بین من و هر کس از زنانم طلاق ایجاد کند، دوری کردن از او جایز است مطلقه خواهد شد. عایشه گفت: ای رسول خدا، ای کاش پیش از رسیدن آن روز بمیرم!. پیامبر به عایشه فرمود: هیهات! هیهات!، سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، آنچه گفتم اتفاق می‌افتد و گویی من آن را با چشم خود می‌بینم.

**[ترجمه]

«۲۲۴»

(۱)

مع، معانی الأخبار أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِی نُعَيْم عَنْ عِصَامِ بْنِ قُدَامَةَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ لِنِسَائِهِ لَيْتَ شِعْرِی أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَذْيَبِ الَّتِی تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فَيُقْتَلُ عَنْ يَمِينِهَا وَ عَنْ يَسَارِهَا قَتْلَی كَثِيرٌ ثُمَّ تَنْجُو بَعْدَ مَا كَادَتْ.

ص: ۲۷۸

۱- ۲۲۴- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی «باب معنی الحوأب و الجمل الاذیب» و هو الباب (۳۴۲) من کتاب معانی الأخبار، ص ۲۹۰ ط النجف، و فی ط ص ۳۰۵.

قال الصدوق رحمه الله الحوأب ماء لبنی عامر و الجمل الأذیب یقال إن الذئبه داء تأخذ الدواب یقال برذون مذءوب و أظن الجمل الأذیب مأخوذ من ذلک و قوله تنجو بعد ما کادت أی تنجو بعد ما کادت تهلک.

**[ترجمه] - . معانی الاخبار: ۲۹۰ - معانی الاخبار: پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به همسران خود فرمود: ای کاش می دانستم کدام‌یک از شما صاحب شتر اذیب هستید که سگ‌های حوأب به آن پارس می‌کنند و در راست و چپ او افراد زیادی کشته می‌شوند و سپس در آستانه مرگ، از آن نجات می‌یابد.

ص: ۲۷۸

شیخ صدوق رحمت الله علیه می گوید: «حوأب» چاه آبی بود متعلّق به قبیله بنی عامر، و «جمل أذیب»، گفته اند: «ذئبه» بیماریی است که چهارپایان بدان مبتلا می گردند، و نیز گفته می شود: «برذون مذءوب» اسب تاتاری (یابو) که دچار بیماری شده را گویند، و به گمانم «جمل أذیب» هم از همین لغت باز گرفته شده است. فرمود: «تنجو بعد ما کادت...»: یعنی نجات می‌یابد پس از آن‌که نزدیک است هلاک گردد.

**[ترجمه]

«۲۲۵»

(۱)

الْکَافِیَهُ، عَنْ عِصَامٍ مِثْلَهُ ثُمَّ قَالَ وَ رَوَاهُ أَبُو بَکْرِ بْنُ عَیَّاشٍ عَنِ الْکَلْبِیِّ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ رَوَی الْمَسْعُودِیُّ فِی حَدِیثِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ إِذَا أَدْرَکْتَهَا فَاضْرِبْهَا وَ اضْرِبْ أَصْحَابَهَا.

**[ترجمه]کافیهٔ: مسعودی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی اگر به او رسیدی، او و یارانش را بزن.

**[ترجمه]

«۲۲۶»

(۲)

سر، السَّرَائِرُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِیسَ وَجَدْتُ فِی الْغَرِیبَیْنِ لِلْهَرَوِیِّ هَذَا الْحَدِیثَ وَ هُوَ بِالدَّالِ غَیْرِ الْمُعْجَمَهِ مَعَ الْبَاءِ النقطه [الْمُنَقَّطَهِ] تَحْتَهَا نُقْطَهً وَاحِدَهً: قَالَ أَبُو عُبَیْدٍ وَ فِی الْحَدِیثِ: لَیْتَ شِعْرِی أَیَّتُکُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا کِلَابُ الْحَوْأَبِ.

قیل أراد الأدبّ فأظهر التضعیف و الأدبّ الکثیر الوبر یقال جمل أدبّ إذا کان کثیر الدبب و الدبب کثره شعر الوجه و دببه

أنشدنى أبو بكر بن الأنبارى:

يمشقن كل غصن معلوش*** مشق النساء دبب العروس

ص: ۲۷۹

۱- ۲۲۵- كتاب الكافيه للشيخ المفيد.

۲- ۲۲۶- ذكره محمّد بن إدريس الحلى رحمه اللّه فى كتاب السرائر.

يمشقن يقطعن كل غصن كثير الورق كما تنتف النساء الشعر من وجه العروس قال محمد بن إدريس و وجدت أيضا فى كتاب مجمل اللغه لابن فارس ما ذكره أبو عبيد صاحب الغريبين قد أورد الحديث على ما ذكره و فسره على ما فسره وضعه فى باب الدال غير المعجمه مع الباء و الاعتماد على أهل اللغه فى ذلك فإنهم أقوم به و أظن أن شيخنا ابن بابويه تجاوز نظره فى الحرف و زل فيه فأورده بالذال المعجمه و الياء على ما فى كتابه و اعتقد أن الجمل الأذيب مشتق من المذئبه ففسره على ما فسره و هذا تصحيف منه أقول قال ابن الأثير فى النهايه (۱) بعد إيراد الروايه أراد الأدب فأظهر الإدغام لأجل الحوأب و الأدب الكثير وبر الوجه.

و قال السيوطى فى بعض تصانيفه إنه قد يفك ما استحق الإدغام لاتباع كلمه أخرى

كحديث أيتكن صاحبه الجمل الأدبب تنبحها كلاب الحوأب.

فك الأدبب و قياسه الأدب اتباعا للحوأب.

**[ترجمه] - . محمد بن ادريس حلی اين روايت را در كتاب سرائر ذكر كرده است. النهايهٔ: ماده «دبب» و در ماده «حوب» - السرائر: اين حديث را در الغريبين هروی يافتم كه با دال غير معجمه و با باء تک نقطه آمده است: ابو عبيد گفته است: ای كاش می‌دانستم كدام‌يک از شما صاحب شتر پُرمو است كه سگ‌های حوأب به وی پارس می كند.

گفته شده است كه منظورش «الأدبّ» است ولی اين كلمه را به صورت فک تضعيف آورده است (نه با تشديد). «الأدبّ»: يعنی دارای پشم زياد و گفته می‌شود: «جمل أدبّ» اگر پشم زيادی داشته باشد. «الدبب»: كثرت موی صورت. در مورد «دببه» شعر ذيل از ابوبكر بن انباری ذكر شده است:

ص: ۲۷۹

برگهای درخت انبوه را می‌كَنند همان‌گونه كه زنان موهای صورت عروس را می‌كَنند.

محمد بن ادريس می‌گويد: و همچنين در كتاب مجمل اللغه ابن فارس آنچه را كه ابو عبيد صاحب الغريبين گفته بود يافتم. وی حديث را همانند او ذكر و تفسير كرده و آن را در باب دال با باء قرار داده است. در اين باره بايد به اهل زبان استناد كرد كه آنان به اين امر تسلط بيشتری دارند. گمان می‌كنم ابن بابويه نظر خود را در تشخيص حرف جاری و در آن اشتباه كرده و آن را با ذال معجمه و ياء آورده است چنان كه در كتاب اوست، و معتقد است كه «الجمل الأذيب» از «المذئبه» گرفته شده است و آن را بر همان اساس تفسير كرده است و اين تصحيفی از اوست .

می‌گويم: ابن اثير در النهايه پس از ذكر روايت می‌گويد: منظور پيامبر «الأدبّ» بوده كه فک ادغام كرده تا با حوأب هماهنگی داشته باشد. و «الأدبّ»: يعنی زيادی موی صورت. سيوطی در يكی از آثار خود گفته است: گاهی اوقات در يک كلمه، ادغام واجب برای تبعيت و تناسب با كلمه ديگری صورت نمی‌گيرد. مانند حديث «أيتكن صاحبه الجمل الأدبب تنبحها كلاب الحوأب» كه در آن ادغام در «الأدبب» كه قياسی آن ادبّ است به علت تناسب با «الحوأب» صورت نگرفته است.

**[ترجمه]

«۲۲۷»

(۲)

ل، الخصال عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْجُنَيْدِ الرَّازِيِّ عَنْ أَبِی عَوَانَهَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مِينَاءَ مَوْلَی عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قُلْتُ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يُغَسِّلُكَ إِذَا مِتَّ فَقَالَ يُغَسِّلُ كُلَّ نَبِيٍّ وَصِيُّهُ قُلْتُ فَمَنْ وَصِيُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَقُلْتُ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

ص: ۲۸۰

۱- قاله فی حرف الدال فی ماده: «دبب».

۲- ۲۲۷- رواه الشيخ الصدوق رحمه اللّه فی الباب الأوّل- أو أواخر المقدّمه- من كتاب إكمال الدين ص ۲۷ طبع النجف.

قَالَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَإِنَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى عَاشَ مِنْ بَعْدِهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ خَرَجَتْ عَلَيْهِ صَفْرَاءُ بِنْتُ شُعَيْبٍ زَوْجُ مُوسَى فَقَالَتْ أَنَا أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْكَ فَقَاتَلَهَا فَقَتَلَ مُقَاتِلَهَا وَ أَسَرَهَا فَأَحْسَنَ أَسْرَهَا وَ إِنَّ ابْنَةَ أَبِي بَكْرٍ سَتَخْرُجُ عَلَى عَلِيٍّ فِي كَذَا وَ كَذَا أَلْفاً مِنْ أُمَّتِي فَيُقَاتِلُهَا فَيَقْتُلُ مُقَاتِلَهَا وَ يَأْسِرُهَا فَيُحْسِنُ أَسْرَهَا وَ فِيهَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى يَعْنِي صَفْرَاءَ بِنْتَ شُعَيْبٍ.

**[ترجمه] - . اكمال الدين: ۲۷ - خصال: از ابن مسعود: به پيامبر صلى الله عليه و آله گفتم: اى رسول خدا، پس ار رحلت، چه كسى شما را غسل خواهد داد. فرمود: هر پيامبرى را وصى او غسل مى‌دهد. گفتم: اى رسول خدا، وصى تو كيست؟ فرمود: على بن ابى‌طالب. پرسيدم: اى رسول خدا، او چند سال بعد از تو زندگى خواهد كرد؟

فرمود: سى سال. يوشع بن نون، وصى موسى عليه السلام سى سال پس از وى زندگى كرده كه صفراء دختر شعيب و همسر موسى بر وى خروج كرد و گفت: من براى حكومت لايق‌تر و سزاوارتر از تو هستم. يوشع با وى وارد جنگ شد و همه ياران او را شكست داد. وى را اسير نمود و به خوبى با او رفتار كرد. دختر ابوبكر به همراه چندين و چند هزار نفر از امّت من عليه على خروج خواهد كرد. على با او وارد جنگ شده، همه ياران وى را خواهد كشت و پس از اسير نمودن او با وى به خوبى رفتار خواهد كرد. و خداوند در باره او اين آيه را نازل كرد: «وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى» - . احزاب / ۳۳ - {و در خانه هايتان قرار گيريد و مانند روزگار جاهليّتِ قديم زينت‌هاى خود را آشكار نكنيد}

**[ترجمه]

«۲۲۸»

(۱)

يج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَيْتَ شِعْرِي أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ فَتَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَتْ عَائِشَةُ مِيَاهَ بَنِي عَامِرٍ لَيْلًا نَبَحَتْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ فَقَالَتْ مَا هَذَا الْمَاءُ قَالُوا الْحَوْأَبُ قَالَتْ مَا أَظُنُّنِي إِلَّا رَاجِعَةً رُدُّونِي إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ إِذَا نَبَحَ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ.

**[ترجمه] - . راوندى در خرائج آن را روايت كرده است. - خرائج و جرائح: روايت شده كه پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: اى كاش مى‌دانستم كدام‌يك از شما صاحب شتر پرمو است كه سگ‌هاى حوأب بر او پارس خواهند كرد .

و روايت شده است كه وقتى عايشه شبانه به چاه بنى عامر رسيد سگ‌ها بر او پارس كردند. عايشه پرسيد: نام اينجا چيست؟ گفتند: حوأب. گفت: به چيزى غير از بازگشت فكر نمى‌كنم. مرا بازگردانيد رسول خدا صلى الله عليه و آله روزى به ما فرمود: چگونه است حال يكى از شما هنگامى كه سگ‌هاى حوأب بر او پارس كنند.

**[ترجمه]

«۲۲۹»

(۲)

شف، كشف اليقين مِنْ كِتَابِ الْمَعْرِفَهِ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِی إِدْرِيسَ عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى عَائِشَهَ قَالَ: كُنْتُ خَادِماً لِعَائِشَهَ وَ أَنَا غُلَامٌ أُعَاطِيهِمْ إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عِنْدَهَا فَبَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ عَائِشَهَ إِذْ جَاءَ جَاءٍ فَدَقَّ الْبَابَ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا جَارِيَهٌ مَعَهَا إِنَاءٌ مُغَطًّى فَرَجَعْتُ إِلَى عَائِشَهَ فَأَخْبَرْتُهَا فَقَالَتْ أَدْخِلْهَا فَدَخَلَتْ فَوَضَعَتْهُ بَيْنَ يَدَیْ عَائِشَهَ فَوَضَعَتْهُ عَائِشَهُ بَيْنَ يَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَمَدَّ يَدَهُ يَأْكُلُ ثُمَّ قَالَ لَيْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

ص: ۲۸۱

۱- ۲۲۸- رواه قطب الدين الراوندیّ رحمه اللّه فی كتاب الخرائج.

۲- ۲۲۹- رواه العلامه فی كتاب كشف اليقين. ورواه الأربلی مرسلا نقلا عن مناقب ابن مردويه فی عنوان: " مخاطبه علی بأمير المؤمنين فی حياه النبی " من كتاب كشف الغمه: ج ۱، ص ۳۴۲ ط بيروت.

وَ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ حَاضِراً كَيْ يَأْكُلَ مَعِي قَالَتْ عَائِشَةُ وَ مَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَسَكَتَ ثُمَّ أَعَادَتْ فَسَأَلَتْ فَسَكَتَ ثُمَّ جَاءَ جَاءٍ فَدَقَّ الْبَابَ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَرَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ أَدْخِلْهُ فَفَتَحْتُ لَهُ الْبَابَ فَدَخَلَ فَقَالَ مَرْحَباً وَ أَهْلًا لَقَدْ تَمَنَّيْتُكَ حَتَّى لَوْ أَبْطَأْتَ عَلَيَّ لَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجِي ءَ بِكَ اجْلِسْ فَكُلْ فَجَلَسَ فَأَكَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ يُقَاتِلُكَ وَ مَنْ يُعَادِيكَ فَسَكَتَ ثُمَّ أَعَادَهَا فَقَالَتْ عَائِشَةُ مَنْ يُقَاتِلُهُ وَ مَنْ يُعَادِيهِ قَالَ أَنْتِ وَ مَنْ مَعَكِ أَنْتِ وَ مَنْ مَعَكِ.

**[ترجمه] - . علامه در کتاب کشف الیقین آن را روایت کرده است.، کشف الغمّة ۱: ۳۴۲ - کشف الیقین: از نافع غلام عایشه: من در جوانی که غلام عایشه بودم، روزی که پیامبر در منزل وی بود خدمت می‌کردم. شخصی آمد و در زد. خارج شدم دیدم زنی است که با خود ظرفی دارد و روی آن پارچه ای است. نزد عایشه بازگشتم و به او اطلاع دادم. گفت: او را داخل کن. آن زن وارد شد و ظرف را در مقابل عایشه گذاشت او نیز آن را در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد. پیامبر دست خود را دراز کرد و از آن غذا تناول کرد و فرمود: ای کاش امیرالمومنین

ص: ۲۸۱

و سید مسلمین در اینجا بود و با من از این غذا می‌خورد. عایشه گفت: و امیر المومنین کیست؟ پیامبر سکوت کرد. عایشه بار دیگر پرسید و پیامبر باز هم سکوت کرد. شخصی آمد و در زد خارج شدم دیدم علی بن ابی‌طالب است. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتم و وی را مطلع ساختم. فرمود: بگذار داخل شود. در را برای او باز کردم و وارد شد. پیامبر فرمود: خوش آمدی، دوست داشتم بیایی و اگر تاخیر می‌کردی از خدا می‌خواستم که تو را بیاورد. بنشین و غذا بخور. نشست و شروع به خوردن کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هلاک کند هر کسی را که با تو بجنگد و به مخالفت با تو برخیزد سپس سکوت کرد و بار دیگر آن را تکرار نمود. عایشه گفت: چه کسی با او جنگ کرده و به مخالفت برمی‌خیزد؟ فرمود: تو و همراهانت، تو و همراهانت.

**[ترجمه]

«۲۳۰»

(۱)

شف، کشف الیقین مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُكَتِّبِ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ عَنْ نَافِعٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . علامه در کشف الیقین آن را روایت کرده است. - کشف الیقین: با سندی دیگر از نافع همانند آن را ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۲۳۱»

(۲)

كَافِيَهُ، الْمُفِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ خَلَفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الزِّيَادِ الْبَزَّازِ عَنْ أَبِی إِدْرِيسَ عَنْ نَافِعٍ مَوْلَی عَائِشَهَ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . شیخ مفید در کتاب کافیه این حدیث را نقل کرده اما محل آن را نمی‌دانیم. - کافیه مفید: از نافع همانند آن را آورده است .

**[ترجمه]

«۲۳۲»

(۳)

قب، المناقب لابن شهرآشوب قَالَ السُّدِّيُّ نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَی وَ اتَّقُوا فِتْنَهً فِی أَهْلِ بَدْرٍ خَاصَّهً فَأَصَابَتْهُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ فَاقْتَتَلُوا.

وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا

ص: ۲۸۲

۱- ۲۳۰- رواه العلامه رحمه اللّه فی کتاب کشف الیقین.

۲- ۲۳۱- رواه الشیخ المفید فی کتاب الکافیه و لکن لم نعلم أین مستقرها و مستودعها.

۳- ۲۳۲- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «ما ظهر منه علیه السلام فی حرب الجمل» من مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۳۴.

فِی الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ قَالَ مَا قُوتِلَ أَهْلُ هَذِهِ یَعْنِی الْبَصْرَهَ إِلَّا بِهَذِهِ الْآیَهِ (۱) وَ قَرَأَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ الْبَصْرَهِ وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ یَا عَلِیُّ لَتُقَاتِلَنَّ الْفِئَهَ النَّاکِثَهَ وَ الْفِئَهَ الْبَاغِیَهَ وَ الْفِرْقَهَ الْمَارِقَهَ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ.

الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِیقٍ وَ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ عَنْ حُذَیْفَهَ وَ ذَکَرَ السَّمْعَانِیُّ فِی الْفَضَائِلِ وَ الدَّیْلَمِیُّ فِی الْفِرْدَوْسِ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ اللَّفْظُ لَهُمَا فِی قَوْلِهِ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ یَا مُحَمَّدُ مِنْ مَکَّهَ إِلَی الْمَدِینَهِ فَإِنَّا رَادُّوکَ مِنْهَا وَ مُنْتَقِمُونَ مِنْهُمْ بِعَلِیٍّ.

و فی تفسیر الکلبی یعنی فی حرب الجمل.

وَ عَنْ عَمَّارٍ وَ حُذَیْفَهَ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ علیهما السلام أَنَّهُ نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ علیه السلام یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ الْآیَهَ وَ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ یَوْمَ الْبَصْرَهِ وَ اللَّهِ مَا قُوتِلَ أَهْلُ هَذِهِ الْآیَهِ حَتَّی الْیَوْمِ وَ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ.

ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ سَیَجْرِی حَرْبُ الْجَمَلِ قَالَ لِأَزْوَاجِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی وَ قَالَ تَعَالَی یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ فِی حَرْبِهَا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام.

۱- ما بین المعقوفین غیر موجود فی الأصل الحاکی و المحکی عنه، و إنّما هو زیاده ظنیه منا.

شُعْبَهُ وَ الشَّعْبِيُّ وَ الْأَعْثَمُ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَ خَطِيبُ خُوارِزْمَ فِی کُتُبِهِمْ بِالْأَسَانِيدِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ حُذَيْفَهَ وَ قَتَادَهَ وَ قَيْسِ بْنِ أَبِی حَازِمٍ وَ أُمِّ سَلَمَهَ وَ مَيْمُونَهَ وَ سَالِمِ بْنِ أَبِی الْجَعْدِ وَ اللَّفْظُ لَهُ أَنَّهُ ذَكَرَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله خُرُوجَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَضَحِكَتْ عَائِشَهُ فَقَالَ انْظُرِی يَا حُمَيْرَاءُ لَا تَكُونِينَ هِیَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی عَلِیٍّ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنْ وَلِيتَ مِنْ أَمْرِهَا شَيْئاً فَارْفُقْ بِهَا.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۳۳۴ - مناقب ابن شهر آشوب: سدی گوید: خداوند «وَ اتَّقُوا فِتْنَه» را بطور خاص در مورد اهل بدر نازل فرمود که فتنه در روز جمل شامل آنان شد، لذا با هم جنگ کردند.

از امام صادق علیه السلام در باره آیه« وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا

فِی الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ *أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُون» - . بقره / ۱۱۱۲ - {و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می گویند: «ما خود اصلاح گریم.» بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی فهمند.} فرمود: جواز جنگ با اهل بصره همین آیات است. امام علی علیه السلام در روز جنگ جمل قرائت کرد: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْكُفْرِ » - . توبه / ۱۲ - {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید}. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وعده داد و فرمود: ای علی با گروهی پیمان شکن و گروهی ظالم و گروهی خارج شده از دین خواهی جنگید « إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» {آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.}

جابر انصاری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که در باره آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ» فرمودند: یعنی ای محمد تو را از مکه به مدینه می‌بریم و از آنجا بازمی گردانیم و با علی علیه السلام از آنان انتقام می گیریم.

در تفسیر کلبی آمده است: یعنی در جنگ جمل.

از عمار و حذیفه و ابن عباس و امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که آیه «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم» تا آخر آیه، در مورد علی علیه السلام نازل شده است.

از امام علی علیه السلام نقل شده است که در روز بصره فرمود: به خدا سوگند تا امروز با اهل این آیه جنگ نشده بود، و این آیه را تلاوت نمود .

ابن عباس گوید: از آنجایی که خداوند می‌دانست که جنگ جمل رخ خواهد داد به همسران پیامبر فرمود: «وَ قَرْنَ فِی بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّهِ الْأُولی» {و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیّتِ قدیم زینت‌های خود را آشکار نکنید}و فرمود: «يا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَيِّنَهٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ»» - . احزاب / ۳۰ - {ای زنان پیامبر، هر کدام از شما که مرتکب فاحشه آشکار گردد، عذابش دو برابر خواهد بود} یعنی در جنگ با علی علیه السلام.

شعبه و الشعبی و اعثم و ابن مردویه و خطیب خوارزم در کتاب‌های خود با سندهایی از ابن عباس و ابن مسعود و حذیفه و

قتاده و قیس بن ابی حازم و ام سلمه و میمونه و سالم بن ابی الجعد آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به خروج برخی از همسران خود اشاره کرد که عایشه به آن خندید. پیامبر فرمود: ای حمیراء مواظب باش که تو آن زن نباشی. سپس روی به علی علیه السلام کرد فرمود: ای اباحسن! اگر کار او به دست تو افتاد با او به مدارا رفتار کن.

**[ترجمه]

«۲۳۳»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب حُذَیْفَهُ قَالَ: لَوْ أُحَدِّثُکُمْ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوَجَمْتُمُونِی قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ نَحْنُ نَفْعَلُ قَالَ لَوْ أُحَدِّثُکُمْ أَنَّ بَعْضَ أُمَّهَاتِکُمْ تَأْتِیکُمْ فِی کَتِیبَهٍ کَثِیرٍ عَدَدُهَا شَدِیدٍ بَأْسُهَا تُقَاتِلُکُمْ صَدَّقْتُمْ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَنْ یُصَدِّقُ بِهَذَا قَالَ تَأْتِیکُمْ أُمُّکُمُ الْحُمَیْرَاءُ فِی کَتِیبَهٍ یَسُوقُ بِهَا أَعْلَاجُهَا مِنْ حَیْثُ یَسُوؤُکُمْ وُجُوهُکُمْ.

ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَیَّتُکُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ یُقْتَلُ حَوْلَهَا قَتْلَی کَثِیرٌ بَعْدَ أَنْ کَادَتْ.

**[ترجمه] - . مناقب ۱: ۱۲۲، مستدرک ۴: ۴۷۱، خصوصیات اخری: ۴۹۶ - مناقب: حذیفه گفت: اگر چیزی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم برای شما نقل کنم، از من نفرت حاصل می کنید. گفتند: سبحان الله، ما این کار را بکنیم؟ حذیفه گفت: اگر به شما بگویم که برخی از مادران شما (همسران پیامبر) با لشگری انبوه و خشن برای جنگ به سمت شما خواهند آمد، آیا می‌پذیرید؟ گفتند: سبحان الله، چه کسی می‌تواند آن را قبول کند؟! گفت: عایشه با لشگری از عجم‌های کافر به سوی شما آمده و شما را روسیاه خواهد کرد.

ابن عباس می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کدام‌یک از شما زنان، صاحب شتر پُرمو هستید که در اطراف او افراد زیادی کشته می‌شوند و او نیز در آستانه مرگ از هلاکت نجات می‌یابد .

**[ترجمه]

بیان

لوجمتمونی یقال وجم الشی ء أی کرهه و وجم فلانا لکزه و کانت النسخه تحتمل الراء أیضا (۲) و الأعلاج جمع العلج بالکسر و هو الرجل من کفار العجم و غیرهم.

ص: ۲۸۴

۱- ۲۳۳- رواه محمّد بن علیّ بن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان: «فیما ظهر من معجزات النبیّ بعد وفاته» من سیره رسول اللّه أو شرح حاله من کتاب مناقب آل أبی طالب:ج ۱، ص ۱۲۲، ط النجف. ورواه أیضا الحاکم وصععه هو والذهبی فی أواسط

كتاب الفتن والملاحم من المستدرك: ج ۴ ص ۴۷۱، ورواه أيضا مختصرا مع خصوصيات أخرى فى ص ۴۶۹.

۲- و كون اللفظه بالراء هو الراجح و هكذا ذكره الحاكم فى المستدرك: ج ۴ ص ۴۷۱.

**[ترجمه]«لوجتمونی» گفته می‌شود: «وجم الشیء» یعنی کراهت داشتن از چیزی و «وجم فلاناً» یعنی فلانی را با مشت زد و احتمال دارد با راء نیز آمده باشد رجمتمونی . «الأعلاج»: جمع «العِلج» یعنی مَردی از کُفّار عجم و غیر آنان.

ص: ۲۸۴

**[ترجمه]

«۲۳۴»

(۱)

الْكَافِيَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: لَمَّا عُقِرَ الْجَمَلُ وَقَفَ عَلِيٌّ علیه السلام عَلَى عَائِشَهَ فَقَالَ مَا حَمَلَكِ عَلَى مَا صَنَعْتِ قَالَتْ ذَيْتَ وَ ذَيْتَ فَقَالَ أَمَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَقَدْ مَلَأْتِ أُذُنَيْكِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يَلْعَنُ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَ أَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ أَمَّا أَحْيَاؤُهُمْ فَيُقْتَلُونَ فِی الْفِتْنَهِ وَ أَمَّا أَمْوَاتُهُمْ فَفِی النَّارِ عَلَى مِلَّهِ الْيَهُودِ.

**[ترجمه] - . شیخ مفید این روایت را در کتاب کافیه نقل کرده است. - کافیه: اصبغ بن نباته گوید: پس از آنکه در جنگ جمل، شتر کشته شد، علی علیه السلام به عایشه فرمود: چه چیز تو را وادار به این کار کرد؟ عایشه چنین و چنان گفت. فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و جان‌ها را آفرید، تو خود فراوان از رسول خدا شنیدی که اصحاب جمل و نهروان را لعن فرمود. زندگان آنان در فتنه کشته خواند شد و مردگان‌شان بر دین یهود بوده و در جهنم خواهند سوخت.

**[ترجمه]

«۲۳۵»

وَ عَنْ أَبِی دَاوُدَ الطُّهَوِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ الْعَامِرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ بُدَيْلٍ الْخُزَاعِیَّ قَالَ لِعَائِشَهَ أَنْشُدُكِ بِاللَّهِ أَ لَمْ نَسْمَعْكِ تَقُولِينَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ عَلِیٌّ عَلَى الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ لَنْ يَزِيلَا حَتَّى يَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ قَالَتْ بَلَى قَالَ فَمَا بَدَا لَكِ قَالَتْ دَعُونِی وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّهُمْ تَفَانَوْا.

**[ترجمه]از عبدالله بن عامر: عبدالله بن محمد بن بُدیل خزاعی به عایشه گفت: تو را به خدا قسم مگر از تو نشنیدیم که می‌گفتی: از رسول خدا شنیدم که فرمود: علی با حق است و حق با اوست، آن‌دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند؟! عایشه پاسخ داد: بله. عبدالله گفت: پس چه چیز تو را به این کار واداشت؟ عایشه گفت: رهایم کنید به خدا قسم می‌خواستم که آنان نابود شوند.

**[ترجمه]

«۲۳۶»

وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ مُسَاوِرٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْمُهْرِیِّ قَالَ: کَانَ عَبْدُ الْمَلِکِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ نَازِلًا فِی بَیْعَهِ کُدَیٍّ یَتَحَدَّثُ إِلَیْهِ فَقَالَ أَبُو رَافِعٍ سَأُحَدِّثُکُمْ بِحَدِیثٍ سَمِعَتْهُ أُذُنَایَ لَا أُحَدِّثُکُمْ عَنْ غَیْرِی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِعَلِیٍّ علیه السلام قَاتَلَ اللَّهُ مَنْ قَاتَلَکَ وَ عَادَی اللَّهُ مَنْ عَادَاکَ فَقَالَتْ عَائِشَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ یُقَاتِلُهُ وَ یُعَادِیهِ قَالَ أَنْتِ وَ مَنْ مَعَکِ أَنْتِ وَ مَنْ مَعَکِ.

**[ترجمه]از بو سعید مهری نقل شده که: عبد الملک بن ابی رافع در بیعت کدیّ حاضر شد و با او سخن می گفت. ابو رافع گفت: من حدیثی را برای شما بازگو می کنم که با گوش‌های خودم شنیده‌ام و از کسی جز خودم نقل نمی کنم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام می‌فرمود: هر کس با تو بجنگد با خدا جنگیده است و هر کس با تو دشمنی کند با خداوند دشمنی کرده است. عائشه گفت: ای رسول خدا چه کسی با او جنگ و دشمنی می کند؟ فرمود: تو و همراهانت، تو و همراهانت.

**[ترجمه]

«۲۳۷»

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُسْهِرٍ مِنْ رِجَالِ الصِّحَاحِ السِّتِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَائِشَهَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنِّی رَأَیْتُکِ فِی الْمَنَامِ مَرَّتَیْنِ أَرَی جَمَلًا یَحْمِلُکِ فِی سِدَافَهٍ مِنْ حَرِیرٍ فَقَالَ هَذِهِ امْرَأَتُکِ فَاکْشِفْهَا فَإِذَا هِیَ أَنْتِ.

ص: ۲۸۵

۱- ۲۳۴- ۲۳۷- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی کتاب الکافیه.

**[ترجمه]عایشه به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: رسول خدا فرمود: من تو را دو بار در خواب دیدم. شتری دیدم که تو را در پرده و پوششی از حریر حمل می کند و می گوید: این همسر توست پرده را کنار بزن. ناگهان دیدم تویی .

ص: ۲۸۵

**[ترجمه]

بیان

فی القاموس ذیت و ذیت مثلثه الآخر أی کیت و کیت و کدی جبل قریب من مکه و السدافه ککتابه الحجاب.

**[ترجمه]در القاموس «ذیت و ذیت»: که آخر آن با حالت سه گانه آمده به معنی «کیت و کیت» یعنی «چنین و چنان» ذکر شده است. «کدی»: نام کوهی در نزدیکی مکه. «السدافه»: بر وزن کتابه یعنی حجاب و پرده.

**[ترجمه]

«۲۳۸»

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ الْأَشَلِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ أَنْکاثاً عَائِشَهُ هِیَ نَکَثَتْ أَیْمَانَهَا.

**[ترجمه] - . تفسیر عیاشی: آیه ۹۲ سوره نحل، البرهان ۲: ۳۸۳ - تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّهٍ أَنْکاثاً» - . نحل / ۹۲ - {و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکی یکی] از هم می گسست مباشید} فرمود: منظور عایشه است که بیعت شکست.

**[ترجمه]

«۲۳۹»

(۲)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدٌ الْبَرْقِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَیْفٍ عَنْ أَخِیهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَالِمِ بْنِ مُکْرَمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ فِی قَوْلِهِ مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً قَالَ هِیَ الْحُمَیْرَاءُ.

قال مؤلف الكتاب إنما كنى عنها بالعنكبوت لأنه حيوان ضعيف اتخذت بيتا ضعيفا أوهن البيوت و كذلك الحميراء حيوان ضعيف لقله حظها و عقلها و دينها اتخذت من رأيها الضعيف و عقلها السخيف فی مخالفتها و عداوتها لمولاها بيتا مثل بيت العنكبوت فی الوهن و الضعف.

**[ترجمه] - . کراجکی در رساله کنز الفواد این حدیث را نقل کرده است. - کنز جامع الفوائد: امام باقر علیه السلام در مورد آیه «مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً» - . عنکبوت / ۴۱ - {داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای خویش ساخته، و در حقیقت اگر می دانستند سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است.} فرمود: منظور حمیرا (عایشه) است.

مؤلف کتاب می‌گوید: دلیل کنایه آوردن از عنکبوت این است که این حیوان ضعیف بوده و خانه ضعیفی نیز می‌سازد که سست‌ترین خانه‌هاست. عایشه نیز حیوانی است که به علت ضعف عقل و ایمان، از اعتقادات ضعیف و عقل سخیف خود پیروی کرده و به مخالفت و عداوت با مولای خود برخاست و بنیانی ضعیف همانند خانه عنکبوت پی افکند.

**[ترجمه]

«۲۴۰»

وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ كَرَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ: أَ تَدْرِی مَا الْفَاحِشَةُ الْمُبَيِّنَةُ قُلْتُ لَا قَالَ قِتَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَعْنِی أَهْلَ الْجَمَلِ.

---

۱ - ۲۳۸- رواه العیّاشیّ فی تفسیر الآیه الکریمه- و هی الآیه: (۹۲) من سوره النحل: ۱۶ من تفسیره. ورواه عنه السید هاشم البحرانی فی تفسیر الآیه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۳۸۳ ط ۳.

۲- ۲۳۹- ۲۴۰- رواهما العلامه الکراجکیّ فی الرساله من کنز الفوائد.

**[ترجمه]محمـد بن مسـلم از امام صادق علیه السـلام نقل می کنـد که فرمود: آیا می‌دانی منظور از «الفاحشه المبیّنه» چیست؟ گفتم: نه. فرمود: جنگ با امیرالمومنین علیه السلام یعنی اصحاب جمل

ص: ۲۸۶

**[ترجمه]

«۲۴۱»

(۱)

مد، العمده مِنْ صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَافِعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَامَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله خَطِیباً وَ أَشَارَ نَحْوَ مَسْکَنِ عَائِشَهَ فَقَالَ هُنَا الْفِتْنَهُ ثَلَاثاً مِنْ حَیْثُ یَطْلُعُ قَرْنُ الشَّیْطَانِ.

ص: ۲۸۷

۱- ۲۴۱- رواه یحیی بن الحسن ابن البطریق رحمه اللّه فی الحدیث: (۸۴۱) فی الفصل الأخیر من کتاب العمده ص ۲۳۷. ورواه البخاری فی عنوان: " ما جاء فی بیوت أزواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم وما نسب من البیوت إلیهن... " من باب فرض الجهاد من کتاب الوصایا قبیل کتاب بدء الخلق من صحیحه: ج ۴ ص ۱۰۰، ط دار إحیاء التراث العربی. وفی معناه ما رواه أیضا البخاری فی آخر کتاب الحج قبیل کتاب الصوم فی " باب آطام المدینه من صحیحه: ج ۳ ص ۲۷ قال: حدثنا علی بن عبد الله، حدثنا سفیان، حدثنا ابن شهاب، قال: أخبرنی عروه [قال:] سمعت أسامه رضی الله عنه قال: أشرف النبی صلی الله علیه وسلم علی أطم من آطام المدینه فقال: هل ترون ما أری؟ إنی لأری مواقع الفتن خلال بیوتکم کمواقع القطر. [ثم قال البخاری]: تابعه معمر وسلیمان بن کثیر عن الزهری. ورواه أیضا بسندین آخرین فی " باب قول النبی: ویل للعرب من شر قد اقترب " من کتاب الفتن: ج ۹ ص ۶۰. ورواه أیضا مسلم فی الحدیث: (۹) من باب نزول الفتن من کتاب الفتن تحت الرقم: (۲۸۸۵) من صحیحه: ج ۴ ص ۲۲۱۱. ورواه أیضا الحاکم النیسابوری وصححه علی شرط البخاری وسلم - وأقره الذهبی - فی أواسط کتاب الفتن والملاحم من کتاب المستدرک: ج ۴ ص ۵۰۸.

**[ترجمه] - . العمدة: ۲۳۷، صحیح بخاری ۴: ۱۰۰ و نیز بخاری حدیثی با همین مضمون را در ج ۳ ص ۲۷ روایت کرده است. و با دو سند در باب این سخن پیامبر «وای بر عرب از شرّ و فتنه‌ای که نزدیک شده است» از کتاب الفتن ج ۹ ص ۶۰ آن را ذکر کرده است. و مسلم نیز در باب نزول فتنه‌ها از کتاب الفتن ج ۴ ص ۲۲۱۱ و حاکم نیز در مستدرک ج ۴ ص ۵۰۸ آن را روایت کرده است. - العمده از صحیح بخاری با سندهایی از نافع و عبدالله نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای به خانه عایشه اشاره کرد و فرمود: اینجا فتنه است سه بار ، از اینجا شاخ شیطان بیرون می‌آید خاستگاه شیطان است .

ص: ۲۸۷

ص: ۲۸۸

**[ترجمه]

باب ۷ باب أمر الله و رسوله بقتال الناكثين و القاسطين و المارقين و كل من قاتل عليا صلوات الله عليه و فی بيان عقاب الناكثين

الآيات

البقره: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ»(۲۵۳)

الزخرف: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ»(۴۲-۴۴)

الحجرات: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

**[ترجمه]«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ» - . بقره / ۲۵۳ -

[و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی پرداختند، ولی با هم اختلاف کردند پس، بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند، و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند، ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد].

«فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ * أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ » - . زخرف / ۴۱ ۴۲ -

[پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم * یا [اگر] آنچه را به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم حتماً ما بر آنان قدرت داریم.] «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» - . حجرات / ۹ -

[و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد.]

**[ترجمه]

تفسیر

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ قال الطبرسی فی تفسیر جامع الجوامع أی مشیئه إلجاء و قسر مِنْ بَعْدِهِمْ أی من بعد الرسل لاختلافهم فی الدین و تکفیر بعضهم بعضا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ لالتزامه دین الأنبیاء وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ لإعراضه عنه وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا کرره للتأکید.

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ أی نتوفینک فَإِنَّا مِنْهُمْ أی من أمتک مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِیَنَّکَ فی حیاتک الَّذِی وَعَدْناهُمْ من العذاب فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ أی قادرون علی الانتقام منهم و عقوبتهم فی حیاتک و بعد وفاتک.

ص: ۲۸۹

قال الطبرسی فی تفسیر المجمع قال الحسن و قتاده إن الله أکرم نبیه صلی الله علیه و آله بأن لم یره تلک النقمه و لم یر فی أمته إلا ما قرت به عینه و قد کان بعده علیه السلام نقمه شدیده.

و قد روی: أنه أری ما یلقی أمته بعده فما زال منقبضا و لم ینبسط ضاحکا حتی لقی الله تعالی

**[ترجمه]«و لو شاء الله» طبرسی در جامع الجوامع می گوید منظور این است که اگر خداوند می‌خواست آنان را به زور به ایمان وادار و از کفر باز می‌داشت. «من بعدهم» یعنی بعد از پیامبران، به علت اینکه آنان در دین اختلاف پیدا کردند و یکدیگر را تکفیر کردند. «فمنهم من آمن»: به علت التزام به دین انبیاء از سوی وی. «و منهم من کفر» به خاطر روی گردانی از دین. «و لو شاء الله ما اقتتلوا» برای تأکید تکرار شده است.

«فإمّا نذهبنّ بک»: یعنی تو را بمیرانیم. «فإنّا منهم»: یعنی از امت تو. «منتقمون أو نرینّک» در دوران حیات تو از آنان انتقام می... گیریم یا به تو نشان می‌دهیم.. «الذی وعدناهم» منظور عذاب‌هایی که وعده دادیم. «فإنّا علیهم منتقمون»: یعنی ما قادر به انتقام گیری و مجازات آنان در دوران حیات تو و پس از رحلت تو هستیم.

ص: ۲۸۹

طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: حسن و قتاده می گویند: خداوند پیامبر خود را گرامی داشت تا او این مجازات‌ها را نبیند و در میان امت خود صرفاً شاهد آن چیزی باشد که مایه مسرّت اوست. اما پس از رحلت او، مجازات‌های شدیدی اتفاق افتاد .

و گفته شده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حوادثی را که قرار بود بر امّتش وارد شود، نشان داده شد لذا آن حضرت تا زمان رحلت افسرده بود و چهره خندان نداشت.

**[ترجمه]

الأخبار

«۲۴۲»

(۱)

رَوَی جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ: إِنِّی لَأَدْنَاهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ بِمِنًی فَسَمِعْتُهُ قَالَ فِی خُطْبَتِهِ لَا أُلْفِیَنَّکُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِی کُفَّاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَ ایْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَتَعْرِفُنَّنِی فِی الْکَتِیبَهِ الَّتِی تُضَارِبُکُمْ قَالَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی خَلْفِهِ ثُمَّ قَالَ أَوْ عَلِیٌّ أَوْ عَلِیٌّ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَیْنَا أَنَّ جَبْرَئِیلَ غَمَزَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی أَثَرِ ذَلِکَ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ قِیلَ إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أُرِیَ الِانْتِقَامَ مِنْهُمْ وَ هُوَ مَا کَانَ مِنْ نَقِمَهِ اللَّهِ یَوْمَ بَدْرٍ.

و البغی الاستطاله و الظلم و الفی ء الرجوع و أقسطوا أی اعدلوا

**[ترجمه] - . تفسیر مجمع البیان، تفسیر سوره زخرف، آیه ۴۲، شواهد التنزیل ۲: ۲۵۱ - جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند: من در حجه الوداع و در منی از بقیه اصحاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بودم. شنیدم در خطبه‌ای فرمود: نبینم که پس از من کافر شوید و برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند. به خدا سوگند در این‌صورت مرا در لشگری خواهید دید که برای جنگ با شما می‌آیند. جابر می‌گوید: سپس پیامبر به پشت سر خود نگاه کرد و سه بار فرمود: یا علی را خواهید دید که برای جنگ با شما می‌آید. جابر می‌گوید: دیدیم که جبرئیل به پیامبر اشاره‌ای کرد و آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» به وسیله علی بن ابی‌طالب. گفته شده است که انتقام از آنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داده شد که عبارت بود از انتقامی که مشرکان در جنگ بدر متحمل شدند.

«البغی»: ظلم و ستم. «الفیء»: یعنی به دستور خداوند برگشتن «أقسطوا»: عدالت بورزید.

**[ترجمه]

أقول

قد مر خبر أبی رافع و أخبار حذیفه بن الیمان فی باب أحوال الصحابه و قد مضی فی باب أنه باب مدینه العلم و باب جوامع المناقب و غیرها أنه أخبر النبی صلی الله علیه و آله علیا أنه قاتل الفجره.

ص: ۲۹۰

---

۱ - ۲۴۲- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: (۴۲) من سوره الزخرف من تفسیر مجمع البیان. وللحدیث مصادر وأسانید کثیره یجد الباحث کثیرا منها فی تفسیر الآیه الکریمه من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۵۱.

**[ترجمه]خبر ابو رافع و حذیفه بن یمان در باب احوال صحابه و باب «علی دروازه شهر علم است» و در باب جوامع مناقب و باب‌های دیگر گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که وی با فاجران خواهد جنگید.

ص: ۲۹۰

**[ترجمه]

«۲۴۳»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِ أَخِی دِعْبِلٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأُمِّ سَلَمَةَ اشْهَدِی عَلَی أَنَّ عَلِیّاً یُقَاتِلُ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۳۷۳ - امالی شیخ طوسی: امام رضا علیه السلام به نقل از پدران خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ام‌سلمه فرمود: تو شاهد باش که علی با بیعت شکنان، ستم‌گران و خوارج خواهد جنگید .

**[ترجمه]

«۲۴۴»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: إِنِّی لَأَدْنَاهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی حَجَّهِ الْوَدَاعِ بِمِنًی فَقَالَ لَا عَرَفْتُکُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِی کُفَّاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَ ایْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَتَعْرِفُنَّنِی فِی الْکَتِیبَهِ الَّتِی تُضَارِبُکُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی خَلْفِهِ ثُمَّ قَالَ أَوْ عَلِیٌّ أَوْ عَلِیٌّ أَوْ عَلِیٌّ قَالَ جَابِرٌ فَرَأَیْنَا أَنَّ جَبْرَئِیلَ غَمَزَهُ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ بِعَلِیٍّ أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِی وَعَدْناهُمْ فَإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ثُمَّ نَزَلَتْ قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ما یُوعَدُونَ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ وَ إِنَّا عَلی أَنْ نُرِیَکَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ثُمَّ نَزَلَتْ فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ أَمْرِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِنَّکَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ إِنَّ عَلِیّاً لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ لَسَوْفَ تُسْأَلُونَ عَنْ مَحَبَّهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۳۷۳ - امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام از جابر انصاری نقل می‌کند: من در حجه الوداع و در منی از مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بودم. پیامبر فرمود: نبینم که پس از من کافر شوید و برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند. به خدا سوگند در این‌صورت مرا در لشگری خواهید دید که برای جنگ با شما می‌آیند. جابر می‌گوید: سپس پیامبر به پشت سر خود نگاه کرد و سه بار فرمود: یا علی را خواهید دید که برای جنگ با شما می‌آید. جابر می‌گوید: دیدیم که جبرئیل به پیامبر اشاره‌ای کرد و آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ» [اگر تو را ببریم از آنان انتقام

خـواهیم گرفت] بوسـیله علی بن ابی‌طـالب. سـپس آیه «أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذی وَعَـدْناهُمْ فَـإِنَّا عَلَیْهِمْ مُقْتَـدِرُون» - . زخرف / ۴۲ - [یا آنچه را به آنان وعـده داده ایم به تو نشان دهیم حتماً ما بر آنان قـدرت داریم.] و آیه «قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ما یُوعَـدُونَ * رَبِّ فَلا تَجْعَلْنی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمینَ * وَ إِنَّا عَلی أَنْ نُرِیَـکَ مـا نَعِـدُهُمْ لَقـادِرُونَ * ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ» [بگو: «پروردگارا، اگر آنچه را که [از عـذاب] به آنـان وعـده داده شـده است به من نشـان دهی* پروردگـارا، پس مرا در میان قوم سـتمکار قرار مـده.»* و به راسـتی کـه مـا توانـاییم که آنچه را به آنـان وعـده داده ایم بر تـو بنمایـانیم.* بـدی را به شـیوه ای نیکـو دفـع کن]. سـپس آیه «فَاسْتَمْسِکْ بِـالَّذی أُوحِیَ إِلَیْک» - . زخرف / ۴۳ - [پس به آنچه به سوی تو وحی شـده است چنـگ زن] نـازل شـد یعنی به ولایـت علی چنگ زن. « إِنَّکَ عَلی صِـراطٍ مُسْـتَقیم» - . زخرف / ۴۳ - [تـو بر راهی راسـت قرار داری]. و علی نشـانه‌ای برای رستاخیز برای تو و قومت است و در مورد محبت علی بن ابی‌طالب از شما سوال خواهد شد.

**[ترجمه]

«۲۴۵»

(۳)

مد، العمده بِإِسْنَادِهِ إِلَی مَنَاقِبِ أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْمَغَازِلِیِّ قَالَ

ص: ۲۹۱

۱- ۲۴۳- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه.

۲- ۲۴۴- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: (۱۰) من الجزء (۱۳) من أمالیه ج ۱، ص ۳۷۳ ط بیروت.

۳- ۲۴۵- و هذا هو الحدیث: (۳۲۱) من مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام لابن المغازلی ص ۲۷۴ ط ۱، و رواه أیضا باختصار فی الحدیث: (۳۶۶). والحـدیث الأـول رواه عنه یحیی بن الحسن بن البطریق رحمه الله فی أواسط الفصل: (۳۶) فی الحدیث: (۵۸۰) من کتاب العمده ص ۱۸۵.

أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى عَنْ هِلَالِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . مناقب (ابن مغازی): ۲۷۴، حدیث اول در کتاب العمدة: ۱۸۵ روایت شده است. - العمده: همانند آن را امام باقر علیه السلام از جابر نقل کرده است.

ص: ۲۹۱

**[ترجمه]

«۲۴۶»

(۱)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَبَانٍ الْعَامِرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بِإِسْنَادٍ يَرْفَعُهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . کراجکی در کتاب کنز الفوائد آن را روایت کرده است. - کنز جامع الفوائد: با سندی از جابر بن عبدالله مانند آن را ذکر کرده است .

**[ترجمه]

بيان

و إن عليا لعلم للساعه هكذا جاء فی نسخ جميع الكتب و فی القرآن وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ و بعده بورق فی الآيه ۶۱ من السوره عند ذكر عيسى عليه السلام وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ و قد ورد فی الأخبار أنها أيضا نزلت فی أمير المؤمنين عليه السلام فيمكن أن يكون فی قراءتهم عليهم السلام هكذا و أنه أشار هنا إلى نزول تلك الآيه أيضا فيه و الظاهر أنه سقط من الخبر شی ء أو جرى فيه تصحيف.

**[ترجمه]«و إن علياً لعلمٌ للساعه...»: در همه نسخه‌ها و در قرآن اینگونه آمده که «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ» - . زخرف / ۴۴ - [و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکّری است] و در صفحه بعد و در آیه ۶۱ همین سوره، که ذکر عیسی علیه السلام به میان آمده «وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقيم» - . زخرف / ۶۱ - [و آن، نشانه ای برای [فهم] رستاخیز است، پس زنهار در آن تردید مکن، و از من پیروی کنید این است راه راست!] و همچنین در اخبار آمده است که این آیات در مورد امیرالمومنین علی علیه السلام نازل شده است و ممکن است در قرائت آنان این گونه باشد و در اینجا نیز به نزول این آیه در مورد امام اشاره دارد، و ظاهراً چیزی از خبر ساقط شده و یا در آن تصحیف صورت گرفته است.

**[ترجمه]

«۲۴۷»

(۲)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ سَلَمَهَ بْنِ کُهَیْلٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَأُجَاهِدَنَّ الْعَمَالِقَهَ یَعْنِی الْکُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِینَ فَأَتَاهُ جَبْرَئِیلُ وَ قَالَ أَنْتَ أَوْ عَلِیٌّ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی: حدیث (۷) جزء ۱۸: ۵۱۱۴ - امالی شیخ طوسی: ابن عباس می گوید: وقتی که آیه «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ» - . تحریم / ۹ - [ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن] نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حتماً با عمالقه یعنی کافران و منافقان خواهم جنگید. جبرئیل نازل شد و گفت: تو یا علی.

**[ترجمه]

«۲۴۸»

(۳)

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ وَ الْقَاسَانِیِّ جَمِیعاً عَنِ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنِ الْمِنْقَرِیِّ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ عِیَاضٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ قَالَ:

ص: ۲۹۲

۱- ۲۴۶- رواه العلامه الکراجکیّ رحمه اللّه فی کتاب کنز الفوائد.

۲- ۲۴۷- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: (۷) من الجزء (۱۸) من أمالیه ص ۵۱۴، و بعده أیضا حدیثان آخران بمعناه یأتیان هنا تحت الرقم ۲۲۹.

۳- ۲۴۸- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی «باب وجوه الجهاد» و هو الباب (۳) من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۱۰، ط الآخوندی.

بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِخَمْسَهِ أَسْیَافٍ ثَلَاثَهٌ مِنْهَا شَاهِرَهٌ وَ سَیْفٌ مِنْهَا مَكْفُوفٌ وَ سَیْفٌ مِنْهَا مَغْمُودٌ سَلُّهُ إِلَی غَیْرِنَا وَ حُكْمُهُ إِلَیْنَا (۱) ثُمَّ قَالَ وَ أَمَّا السَّیْفُ الْمَكْفُوفُ فَسَیْفٌ عَلَی أَهْلِ الْبَغْیِ وَ التَّأْوِیلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ یُقَاتِلُ بَعْدِی عَلَی التَّأْوِیلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَی التَّنْزِیلِ فَسُئِلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مَنْ هُوَ فَقَالَ خَاصِفُ النَّعْلِ یَعْنِی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ قَاتَلْتُ بِهَذِهِ الرَّایَهِ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثاً وَ هَذِهِ الرَّابِعَهُ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّی بَلَغُوا بِنَا السَّعَفَاتِ مِنْ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَی الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَی الْبَاطِلِ الْخَبَرَ.

**[ترجمه] - . كافی ۵: ۱۰ - اصول كافی: امام باقر علیه السلام فرمود:

ص: ۲۹۲

خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث فرمود. سه شمشیر از آنها، بیرون از غلاف، یكی در دست و دیگری در غلاف می‌باشد. این شمشیر به روی دیگران كشیده می‌شود اما حكم آن به دست ماست. سپس فرمود: آن شمشیری كه در دست است به روی اهل ظلم و تأویل كشیده می‌شود. خداوند فرمود: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ» - . حجرات / ۹. - «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یكی از آن دو بر دیگری تعدّی كرد، با آن [طایفه ای] كه تعدّی می كند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد». وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شخصی از میان شما، پس از من بر سر تاویل قرآن خواهد جنگید. همان‌طور كه من در گذشته به خاطر نزول آن جنگیدم. از آن حضرت پرسیده شد: او كیست؟ فرمود: آن كسی كه وصله زننده كفش است، یعنی امیرالمومنین علیه السلام. عمار بن یاسر گفت: با این پرچم به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، سه بار جنگیدم و این بار چهارم است. به خدا قسم اگر با ما بجنگند و ما را به نخلستانهای هجر (شهری در بحرین) هم فراری دهند باز اعتقاد خواهیم داشت كه ما بر حقّ هستیم و آنان بر باطل. بخشی از روایت.

**[ترجمه]

«۲۴۹»

(۲)

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِیمِیِّ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ.

**[ترجمه] - . عیون الاخبار: ۶۱ - عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام علی علیه السلام فرمود: من به جنگ با بیعت شكنان، ظالمان و خوارج امر شده‌ام.

**[ترجمه]

«۲۵۰»

(۳)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ الْفَتْحِ خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَا أَعْرِفَنَّكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِی كُفَّاراً يَضْرِبُ

ص: ۲۹۳

۱- كذا فی ط الحديث من الكافی و كلمه: «مغمود» أيضا مأخوذه منه، و فی أصلی من البحار: «و حكمه إليه».

۲ - ۲۴۹- رواه الشيخ الصدوق رحمه اللّه فی أواخر الباب: (۳۱) تحت الرقم: (۱۴۱) منه فی أواسط المجلد الثانی من كتاب عيون أخبار الرضا، ص ۶۱.

۳- ۲۵۰- الحديث رواه الشيخ الطوسیّ قدّس سرّه فی الحديث: (۶) من الجزء (۱۸) من أماليه: ج ۱، ص ۵۱۴ ط بيروت.

بَعْضُكَمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَتَعْرِفُنِّنِي فِي كَتِيبَةٍ أَضْرِبُكَمْ بِالسَّيْفِ ثُمَّ الْتَفَتَ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ النَّاسُ لَقَّنَهُ جَبْرَئِيلُ شَيْئاً فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله هَذَا جَبْرَئِيلُ يَقُولُ أَوْ عَلِيٌّ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۵۱۴ - امالی شیخ طوسی: جابر بن عبدالله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه در خطبهای فرمود: ای مردم نبینم که پس از من کافر شده و

ص: ۲۹۳

بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند. اگر چنین کردید، مرا در لشگری می‌بینید که برای جنگ مسلحانه به سوی شما می‌آید. سپس به سمت راست خود نگاه کرد. مردم گفتند که جبرئیل چیزی را به وی وحی کرد و سپس فرمود: این جبرئیل است که می گوید: یا علی چنین خواهد کرد.

**[ترجمه]

«۲۵۱»

(۱)

ختص، الإختصاص سَعْدٌ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . اختصاص: - اختصاص: با ذکر سندی از نوح بن درّاج همانند آن را روایت کرده است .

**[ترجمه]

«۲۵۲»

(۲)

ما، الأمالي للشيخ الطوسي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرٍ الطَّبَرِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ مَعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ حَسَنِ بْنِ حَسَنٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَ رُكْبَتِي تَمَسُّ رُكْبَتَهُ يَقُولُ لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّاراً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ أَمَا إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ لَتَعْرِفُنِّنِي فِي نَاحِيَةِ الصَّفِّ قَالَ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِيٌّ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِيٌّ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۵۱۴ ۵۱۵ - امالی شیخ طوسی: جابر انصاری می گوید: من در حجه الوداع در حالی که زانوهایم به زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چسبیده بود، شنیدم که فرمود: پس از من کافر نشوید به‌طوری که برخی

از شما گردن برخی دیگر را بزنند. اگر چنین کردید مرا در صف لشگریانی خواهید دید. جابر می گوید: جبرئیل علیه السلام به او اشاره کرد. پیامبر نیز به سوی وی نگاه کرد. جبرئیل گفت: بگو ان شاء الله، یا علی. پیامبر فرمود: ان شاء الله، یا علی.

**[ترجمه]

«۲۵۳»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی بِالْإِسْنَادِ عَنِ الطَّبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی حَاتِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِیمِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَمَّادِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ إِنَّ عَلِیّاً كَانَ یَقُولُ فِی حَیَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ

۱- ۲۵۱- رواه الشیخ المفید فی الحدیث من كتاب الاختصاص.

۲- ۲۵۲- ۲۵۳- الأحادیث رواها الشیخ الطوسیّ قدّس سرّه فی الحدیث: (۸ و ۹) من الجزء (۱۸) من أمالیه: ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۵ ط بیروت.

خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ اللَّهِ لَا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ وَ اللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ لَأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَخُوهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ وَارِثُهُ فَمَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّی.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: ابن عباس رحمه الله علیه می گوید: علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ

خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ» - . آل‌عمران / ۱۴۴ - [و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟]. به خدا قسم پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود از عقیده خود برنمی گردیم. به خدا سوگند اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود، در راه آنچه که او جنگید، من هم می‌جنگم تا بمیرم. به خدا قسم من برادر، پسر عمو و وارث او هستم و چه کسی بیش از من این لیاقت را دارد.

**[ترجمه]

«۲۵۴»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَطَوَانِیِّ عَنْ مُنْذِرٍ الْعَبْدِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی فَاطِمَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِی بُرْدَةَ بْنِ أَبِی مُوسَی وَ عِنْدَهُ الْعَیْزَارُ بْنُ جَرْوَلٍ التَّمِیمِیُّ قَالَ أَبُو بُرْدَةَ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَهِ كَانُوا یَدْعُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یَنْصُرَ الْمَظْلُومَ فَنَصَرَ اللَّهُ عَلِیّاً عَلَی أَهْلِ الْجَمَلِ فَقَالَ لَهُ الْعَیْزَارُ بْنُ جَرْوَلٍ أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِحَدِیثٍ سَمِعْتُهُ مِنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَبُو بُرْدَةَ بَلَی قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ كَیْفَ أَنْتُمْ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ إِذَا كَفَرْتُمْ وَ ضَرَبَ بَعْضُكُمْ وَجْهَ بَعْضٍ بِالسَّیْفِ ثُمَّ تَعْرِفُونِّی أَضْرِبُكُمْ فِی كَتِیبَهٍ مِنَ الْمَلَائِكَهِ وَ أَتَاهُ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ أَنْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِیٌّ فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ سَمِعْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ نَعَمْ.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۴۷۲ - امالی شیخ طوسی: علی بن ابی فاطمه می گوید: نزد ابی بُرده بن ابوموسی و عیزار بن جرول تمیمی بودم. ابوبرده گفت: مردم کوفه دعا می کردند که خداوند عزّوجلّ، مظلوم را پیروز گرداند. خداوند علی علیه السلام بر اصحاب جمل پیروز گردانید. عیزار بن جرول به وی گفت: آیا نمی‌خواهی روایتی را که از ابن عباس شنیدم برایت تعریف کنم؟ ابوبرده گفت: البته. عیزار گفت: از ابن عباس شنیدم که می گفت: از رسول خدا صی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: چگونه هستید ای قبیله قریش، زمانی کافر می‌شوید و برخی از شما با شمشیر بر صورت برخی دیگر می‌زنید، مرا خواهید دید که در میان لشگریانی از فرشتگان با شما می‌جنگم. در این هنگام جبرئل بر آن حضرت نازل شد و گفت: ان شاء الله تو یا علی. ابو برده گفت: تو شنیدی که ابن عباس بگوید من از رسول خدا شنیدم؟ عیزار گفت: بله.

**[ترجمه]

«۲۵۵»

(۲)

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَکَمِ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی ذَرٍّ الْغِفَارِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ

ص: ۲۹۵

۱- ۲۵۴- رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث: (۳۴) من الجزء (۱۶) من أمالیه: ج ۱، ۴۷۲ ط بیروت.

۲- ۲۵۵- رواه فرات بن إبراهیم الکوفیّ فی آخر تفسیر سوره یوسف من تفسیره ص ۷۱ ط ۱.

قالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فَقَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ فِيكُمْ رَجُلًا يُقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ الْمُشْرِكِينَ عَلَى تَنْزِيلِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ فَيَكْبُرُ قَتْلُهُمْ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَطْعَنُوا عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَ يَسْخَطُوا عَمَلَهُ كَمَا سَخِطَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ خَرْقَ السَّفِينَةِ وَ قَتْلَ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةَ الْجِدَارِ وَ كَانَ خَرْقُ السَّفِينَةِ وَ قَتْلُ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةُ الْجِدَارِ لِلَّهِ رِضًا وَ سَخِطَ ذَلِكَ مُوسَى عليه السلام.

**[ترجمه] - . تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی: ۷۱ - تفسیر فرات: ابوذر غفاری می گوید:

ص: ۲۹۵

به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبرستان غرقد بودم که فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در میان شما مردی هست که برسر تفسیر و تأویل قرآن خواهد جنگید همان‌طور که من با مشرکان بر سر نزول آن جنگیدم. این افراد به وحدانیت خداوند شهادت می‌دهند امّا «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» - . یوسف / ۱۰۶ - [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند.]. کشتن آنان برای مردم امری بزرگ به حساب آمده و به ولی خدا طعنه خواهند زد و نسبت به عمل وی خشمگین خواهند شد همان‌گونه که سوراخ کردن کشتی، کشتن آن نوجوان و ساختن دیوار باعث خشم حضرت موسی علیه السلام گردید. سوراخ کردن کشتی، کشتن آن نوجوان و ساختن دیوار برای رضای الهی صورت گرفت اما خشم موسی علیه السلام را در پی داشت.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الغرقد شجر و بقیع الغرقد مقبره بالمدینه.

**[ترجمه]جوهری می گوید: «غرقد» نام درختی است و «بقیع الغرقد» نام قبرستانی در مدینه می‌باشد.

**[ترجمه]

«۲۵۶»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی أَبُو عُمَرَ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدِ انْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ فَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام يُصْلِحُهَا ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسْنَا حَوْلَهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُءُوسِنَا الطَّيْرُ فَقَالَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ فَأَتَيْنَا عَلِيّاً عليه السلام نُبَشِّرُهُ بِذَلِكَ فَكَأَنَّهُ لَمْ يَرْفَعْ بِهِ رَأْساً فَكَأَنَّهُ قَدْ سمعته [سَمِعَهُ قَبْلُ- قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ رَجَاءٍ

فَحَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی أَبِی أَمِّی خِزَامِ بْنِ زُهَیْرٍ أَنَّهُ

ص: ۲۹۶

۱- ۲۵۶- رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث: (۴۸) من الجزء (۹) من أمالیه: ج ۱، ص ۲۶۰. و مثله رواه بسنده عن أبی عمر- ابن عساکر فی الحدیث: (۱۱۸۵) من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۱۶۹، ط ۲. و قریبا منه جدا رواه عبد اللّه بن أحمد فی الحدیث: (۲۰۵) من فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب الفضائل ص ۱۳۹، ط ۱. و للحدیث مصادر و أسانید کثیره فراجع تعلیق الکتابین و الحدیث: (۱۵۵) من خصائص النسائی ص ۲۸۵ ط بیروت.

كَانَ عِنْدَ عَلِيٍّ فِي الرَّحْبَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ كَانَ فِي النَّعْلِ حَدِيثٌ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ مِمَّا كَانَ يُسِرُّهُ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَشَارَ بِيَدَيْهِ وَ رَفَعَهُمَا.

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۲۶۰، تاریخ دمشق ۳: ۱۶۹، فضائل: ۱۳۹، خصائص: ۲۸۵ - امالی شیخ طوسی: ابو سعید خدری گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بند کفشش پاره شده بود از خانه برای پیوستن به ما خارج شد. کفش خود را به علی علیه السلام داد تا بدوزد. سپس نشست و ما هم در اطراف او نشستیم گویی بالای سر ما پرنده‌ای بود (ساکت و بی صدا بودیم). فرمود: یک نفر از شما بر سر تأویل قرآن خواهد جنگید همان‌گونه که من با مردم بر سر نزول آن جنگیدم. ابوبکر پرسید: ای رسول خدا آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. عمر پرسید: ای رسول خدا آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. آن فرد همان دوزنده کفش است. ابو سعید می‌گوید: نزد علی علیه السلام آمدیم و بدان بشارت دادیم و او گویا که قبلًا آن را شنیده باشد سر خود را بلند نکرد.

اسماعیل بن رجاء به نقل از پدرش و او نیز به نقل از خزام بن زهیر جد مادری اسماعیل نقل می‌کند:

ص: ۲۹۶

که نزد علی در حیاط مسجد کوفه بود. مردی نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمومنین آیا روایتی در مورد کفش وجود دارد؟ فرمود: بار خدایا، تو خود می‌دانی که این روایت از جمله چیزهای محرمانه‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده است و با دستانش اشاره کرد و آنها را بلند کرد.

**[ترجمه]

«۲۵۷»

(۱)

جا، المجالس للمفيد ما، الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْبَغْدَادِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْأَزْهَرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَالِحٍ الْمَكِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَقَدْ جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ فَإِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كانَ تَوَّاباً يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِي كَمَا كَتَبَ عَلَيْهِمْ جِهَادَ الْمُشْرِكِينَ مَعِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيْنَا فِيهَا الْجِهَادُ قَالَ فِتْنَةُ قَوْمٍ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِسُنَّتِي وَ طَاعِنُونَ فِي دِينِي فَقُلْتُ فَعَلَامَ نُقَاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى إِحْدَاثِهِمْ فِي دِينِهِمْ وَ فِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي وَ اسْتِحْلَالِهِمْ دِمَاءَ عِتْرَتِي قَالَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ كُنْتَ وَعَدْتَنِي الشَّهَادَةَ فَاسْأَلِ اللَّهَ تَعْجِيلَهَا إِلَيَّ فَقَالَ أَجَلْ قَدْ كُنْتُ وَعَدْتُكَ الشَّهَادَةَ فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَوْمَى إِلَى رَأْسِي وَ لِحْيَتِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا إِذَا ثَبَتَ لِي مَا ثَبَتَ فَلَيْسَ ذَلِكَ بِمَوْطِنِ صَبْرٍ لَكِنَّهُ مَوْطِنُ بُشْرَى وَ شُكْرٍ فَقَالَ أَجَلْ فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَةِ فَإِنَّكَ مُخَاصِمٌ أُمَّتِي

۱ - ۲۵۷- رواه الشيخ المفيد في المجلس: (۴۳) من أماليه ص ۱۷۷. ورواه عنه الشيخ الطوسي في الحديث: (۵) من الجزء الثالث من أماليه ج ۱، ص ۶۲، وفي الحديث سقط وتمامه في المختار: (۱۲۲) من كتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۹۷ ط ۲.

فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرْشِدْنِی إِلَی الْفَلْجِ قَالَ إِذَا رَأَیْتَ قَوْمَکَ قَدْ عَدَلُوا عَنِ الْهُدَی إِلَی الضَّلَالِ فَخَاصِمْهُمْ فَإِنَّ الْهُدَی مِنَ اللَّهِ وَ الضَّلَالَ مِنَ الشَّیْطَانِ یَا عَلِیُّ إِنَّ الْهُدَی هُوَ اتِّبَاعُ أَمْرِ اللَّهِ دُونَ الْهَوَی وَ الرَّأْیِ وَ کَأَنَّکَ بِقَوْمٍ قَدْ تَأَوَّلُوا الْقُرْآنَ وَ أَخَذُوا بِالشُّبُهَاتِ وَ اسْتَحَلُّوا الْخَمْرَ بِالنَّبِیذِ وَ الْبَخْسَ بِالزَّکَاهِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِیَّهِ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا هُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِکَ أَ هُمْ أَهْلُ فِتْنَهٍ أَمْ أَهْلُ رِدَّهٍ فَقَالَ هُمْ أَهْلُ فِتْنَهٍ یَعْمَهُونَ فِیهَا إِلَی أَنْ یُدْرِکَهُمُ الْعَدْلَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَدْلُ مِنَّا أَمْ مِنْ غَیْرِنَا فَقَالَ بَلْ مِنَّا بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا یَخْتِمُ اللَّهُ وَ بِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَیْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشِّرْکِ وَ بِنَا یُؤَلِّفُ اللَّهُ بَیْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَهِ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۱۷۷، امالی طوسی ۱: ۶۲، المختار (۱۲۲) از کتاب نهج السعاده ۱: ۳۹۷ - مجالس شیخ مفید: محمد بن عمر بن علی از پدرش از جدّش روایت کرده که گوید: زمانی‌که آیه «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ» - . نصر / ۱ - [چون یاریِ خدا و پیروزی فرا رَسَد،] بر پیامبر نازل شد به من فرمود: ای علی، یاریِ خدا و پیروزی فرا رسید. اگر «رَأَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فی دینِ اللَّهِ أَفْواجاً *فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّابا» [ببینی که مردم دسته دسته به دین خدا درآیند،* پس به ستایش پروردگارت بپرداز و از او آمرزش بخواه، که وی همواره توبه پذیر است] ای علی، خداوند پس از من، جهاد بر علیه فتنه را بر مؤمنان واجب کرده است همان‌گونه که در زمان حیات من جهاد علیه مشرکان را واجب کرده بود. گفتم: ای رسول خدا، منظور از فتنه‌ای که جهاد با آن بر ما واجب شده است، چیست؟ فرمود: فتنه قومی که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت من می‌دهند اما مخالف سنّت من هستند و از دین من بد می گویند. گفتم: ای رسول خدا، وقتی که آنان شهادت به وحدانیت خدا و نبوت تو می‌دهند، پس به چه دلیلی باید با آنان بجنگیم؟ فرمود: به علت بدعت در دین‌شان و ایجاد اختلاف در اسلام و حلال شمردن خون اهل‌بیتم. امام علی علیه السلام در ادامه می‌فرماید: گفتم: ای رسول خدا، تو به من وعده شهادت داده بودی بنابراین از خدا بخواه که در آن تعجیل فرماید. فرمود: بله من به تو وعده شهادت داده بودم. صبر تو چگونه خواهد بود آن هنگامی‌که این با این خضاب می‌شود و اشاره کرد به سَر و ریشم. گفتم: ای رسول خدا، اگر به دین و عقیده خود ثابت بودم، پس جای طلب صبر نیست بلکه جای بشارت و شکر است. فرمود: بله. خود را برای مقابله آماده کن تو با امّت من خواهی جنگید.

ص: ۲۹۷

گفتم: ای رسول خدا مرا به آینده روشن راهنمایی کن. فرمود: هنگامی‌که دیدی امّت من از هدایت به گمراهی افتاده با آنان بجنگ چرا که هدایت از خداوند است و گمراهی از شیطان. ای علی هدایت پیروی از امر خداوند است نه هوی و هوس و گویی تو در میان قومی هستی که قرآن را تأویل کرده، به شبهات متمسک می‌شوند، شراب را به نام آب انگور، و کم فروشی را با (ادای) زکات، و رشوه را به نام هدیه و پیشکش حلال می شمرند. گفتم: ای رسول خدا، آنان که چنین می کنند، آیا اهل فتنه هستند یا مرتد؟ فرمود: آنان اهل فتنه‌اند و در آن غوطه‌ورند تا اینکه عدالت کار آنان را یکسره کند. گفتم: ای رسول خدا، عدالت از ما خواهد بود یا از غیر ما؟ فرمود: البته که از ما. خداوند عدالت را به وسیله ما آغاز کرد و به وسیله ما آن را ختم می‌نماید و به وسیله ما پس از دوره شرک بین دل‌ها الفت ایجاد کرد. به وسیله ما نیز پس از فتنه میان قلب‌ها انس برقرار خواهد نمود. گفتم: سپاس خدا را به خاطر آنچه که از فضلش به ما عطا فرمود.

**[ترجمه]

بیان

و البخس بالزكاه لعل المراد به أنهم يبخسون المكيال و الميزان و أموال الناس ثم يتداركون ذلك بالزكوات و الصدقات من المال الحرام و قوله و السحت بالهديه أى يأخذون الرشوه بالحكم و يسمونها الهديه.

**[ترجمه]«البخس بالزكاه»: شايد منظور از آن اين است كه آنان در پيمانه، ترازو و اموال مردم كم‌فروشى مى‌كنند و سپس آنها را با زكات و صدقه از مال حرام جبران مى كنند. «السحت بالهديه»: يعنى به اسم هديه، رشوه مى گيرند.

**[ترجمه]

«۲۵۸»

(۱)

مع، معانى الأخبار ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِي آخِرِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لِأُمِّ سَلَمَهَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا يَا أُمَّ سَلَمَهَ اسْمَعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ أَخِي فِي الْآخِرَهِ يَا أُمَّ سَلَمَهَ اسْمَعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَزِيرِي فِي الدُّنْيَا وَ وَزِيرِي فِي الْآخِرَهِ يَا أُمَّ سَلَمَهَ اسْمَعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَامِلُ لِوَائِي فِي الدُّنْيَا وَ حَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ غَداً فِي الْقِيَامَهِ

---

۱ – ۲۵۸– رواه الشيخ الصدوق رحمه اللّه فى «باب معنى الناكثين و القاسطين و المارقين» و هو الباب: (۱۸۸) من كتاب معانى الأخبار، ص ۱۹۵.

يَا أَمَّ سَلَمَهَ اسْمَعِی وَ اشْهَدِی هَذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی مِنْ بَعْدِی وَ قَاضِی عِدَاتِی وَ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِی یَا أَمَّ سَلَمَهَ اسْمَعِی وَ اشْهَدِی هَذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ سَیِّدُ الْمُسْلِمِینَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ قَاتِلُ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنِ النَّاکِثُونَ قَالَ الَّذِینَ یُبَایِعُونَهُ بِالْمَدِینَهِ وَ یَنْکُثُونَهُ بِالْبَصْرَهِ قُلْتُ مَنِ الْقَاسِطُونَ قَالَ مُعَاوِیَهُ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ثُمَّ قُلْتُ مَنِ الْمَارِقُونَ قَالَ أَصْحَابُ النَّهْرَوَانِ.

**[ترجمه] - . معانی الاخبار: ۱۹۵ - معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی طولانی فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله به امّ سلمه رضی اللّه عنها فرمودند: ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که این علی بن ابی‌طالب در دنیا و آخرت برادر من است، ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که این علی بن ابی‌طالب در دنیا و آخرت وزیر من است، ای امّ سلمه از من بشنو، و شاهد باش که این علی بن ابی‌طالب پرچمدار من در دنیا، و حامل پرچم حمد در فردای قیامت است،

ص: ۲۹۸

ای ام سلمه بشنو و شاهد باش که این علی بن ابی‌طالب وصیّ و جانشینم بعد از من و در هم کوبنده دشمنان من، و حامی و حافظ شرف حوض من است. ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش که این علی بن ابی‌طالب سرور مسلمانان، و امام متّقیان، و رهبر عزتمندان، و کُشنده ناکثین و مارقین و قاسطین هستند. عرض کردم: ای رسول خدا ناکثین چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که در مدینه با او پیمان می‌بندند و در بصره پیمان شکنی می‌کنند. عرض کردم: قاسطین چه کسانی هستند؟ فرمود: معاویه و یاران او از اهل شام. سپس پرسیدم: مارقین چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب نهروان.

**[ترجمه]

«۲۵۹»

(۱)

یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ زِیَادٍ الْقَلَانِسِیِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ هُوَ عَلَی مِنْبَرِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ائْذَنْ لِی أَتَکَلَّمْ بِمَا سَمِعْتُ مِنْ عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ یَرْوِیهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَکْذِبُوا عَلَی عَمَّارٍ فَلَمَّا قَالَ الرَّجُلُ ذَلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام تَکَلَّمْ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّاراً یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَنَا أُقَاتِلُ عَلَی التَّنْزِیلِ وَ عَلِیٌّ یُقَاتِلُ عَلَی التَّأْوِیلِ قَالَ صَدَقَ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ إِنَّ هَذِهِ عِنْدِی فِی الْأَلْفِ الْکَلِمَهِ الَّتِی تَتْبَعُ کُلَّ کَلِمَهٍ أَلْفُ کَلِمَهٍ.

**[ترجمه] - . صفّار در کتاب بصائر الدرجات این روایت را نقل کرده است. - بصائر الدرجات: جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که امیرالمومنین علی علیه السلام بر منبر بود مردی به نزد ایشان آمد و گفت: ای امیرالمومنین، به من اجازه بده در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که از عمار بن یاسر شنیده‌ام سخن بگویم. فرمود: از خدا بترسید و نسبت دروغ به عمار ندهید. پس از آنکه آن مرد سه بار تکرار کرد، امام فرمود: صحبت کن. گفت: از عمار شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بر سر نزول قرآن و علی بر سر تأویل آن خواهد جنگید. امام فرمود: قسم به خدای کعبه، راست

گفت. این سخن در هزار کلمه نزد من است که هر کلمه هزار کلمه دارد.

**[ترجمه]

«۲۶۰»

(۲)

شا، الإرشاد رَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَمِّيُّ عَنْ نَائِلِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عليهما السلام قَالَ: انْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَدَفَعَهَا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام

ص: ۲۹۹

۱- ۲۵۹- رواه الصفار قدّس سرّه فی الباب من کتاب بصائر الدرجات.

۲- ۲۶۰- رواه الشیخ المفید قدس اللّه نفسه فی الفصل الذی عقده لما ظهر فی الحدیبیه لعلی فی غزوات رسول اللّه من کتاب الإرشاد، ص ۶۵.

يُصْلِحُهَا ثُمَّ مَشَى فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ غَلْوَةً أَوْ نَحْوَهَا وَ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلَ مَعِي عَلَى التَّنْزِيلِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ أَنَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا فَأَمْسَكَ الْقَوْمُ وَ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ إِنَّهُ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ إِذَا تُرِكَتْ سُنَّتِي وَ نُبِذَتْ وَ حُرِّفَ كِتَابُ اللَّهِ وَ تَكَلَّمَ فِي الدِّينِ مَنْ لَيْسَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَيُقَاتِلُهُمْ عَلِيٌّ عَلَى إِحْيَاءِ دِينِ اللَّهِ تَعَالَى.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۶۵ - ارشاد: امام باقر به نقل از پدر خود علیهما السلام می‌فرماید: بند کفش پیامبر صلی الله علیه و آله پاره شد. آن را به علی علیه السلام داد تا تعمیر کند.

ص: ۲۹۹

سپس به اندازه یک غلوه (فاصله‌ای معادل پرتاب یک تیر) با یک کفش راه رفت.

رو به اصحاب کرد و فرمود: از میان شما یک نفر بر سر تاویل قرآن خواهد جنگید همان‌طورکه به همراه من بر سر نزول آن جنگیده است. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آیا من همان شخصم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا، آیا من همان شخصم؟ فرمود: نه. پس مردمان دست باز داشته یک دیگر را نگاه کردند. پیامبر فرمود: آن شخص همان کسی است که کفش می‌دوزد و با دست خود به علی علیه السلام اشاره کرد و ادامه داد: او بر سر تاویل خواهد جنگید در حالی که مردم سنت مرا ترک و کتاب خدا را تحریف نموده و کسی از دین سخن می گوید که چیزی از آن نمی‌داند. علی با این افراد برای احیاء دین خدای تعالی خواهد جنگید.

**[ترجمه]

«۲۶۱»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ خَاصِفُ النَّعْلِ.

**[ترجمه] - . المسند ۳: ۳۱ و ۳۳، فضائل: ۱۳۰ و ۱۴۰ - مناقب ابن شهر آشوب: همانند روایت فوق را تا عبارت «...کسی که کفش می‌دوزد» ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۲۶۲»

(۲)

قب، المناقب لابن شهرآشوب صَحِيحُ التِّرْمِذِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ لِسُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو وَ قَدْ سَأَلَهُ رَدَّ جَمَاعَةٍ فَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ لَتَنْتَهُنَّ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مَنْ يَضْرِبُ رِقَابَكُمْ عَلَى الدِّينِ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ قَالُوا مَنْ هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ وَ كَانَ أَعْطَى عَلِيّاً عليه السلام نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا.

ص: ۳۰۰

۱- ۲۶۱- رواه أحمد فی الحديث: (۳۲۶ و ۳۳۶ و ۸۲۰ و ۸۲۱) من مسند أبی سعید الخدریّ من کتاب المسند: ج ۳ ص ۳۱ و ۳۳ و ۸۲ ط ۱، و رواه أيضا فی الحديث: (۱۹۳) و (۲۰۵) من فضائل علیّ عليه السلام من کتاب الفضائل ص ۱۳۰ و ۱۴۰، ط ۱.

۲- ۲۶۲- رواه ابن شهرآشوب- مع ما قبله و ما بعده- فی عنوان: «خاصف النعل» من مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۲۴۴ ط النجف. والحديث رواه الترمذی فی باب مناقب علی عليه السلام من کتاب الفضائل تحت الرقم: (۳۷۱۵) من سننه: ج ۵ ص ۶۳۴. وقد رواه أيضا النسائی فی الحديث: (۳۱) من خصائص أمير المؤمنين ص ۸۵ ط بيروت وقد علقنا عليه عن مصادر منها حديث الترمذی.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۲۴۴، سنن ۵: ۶۳۴، خصائص: ۸۵ - مناقب: در صحیح ترمذی آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ حدیبیه در پاسخ به سوال سهیل بن عمرو که در مورد روی گردانی گروهی از مسلمانان پرسیده بود، فرمود: ای قبیله قریش، کوتاه کنید (و دنبال نکنید) و گر نه خداوند کسی را به سوی شما خواهد فرستاد که به خاطر دین، گردن شما را خواهد زد، کسی که خداوند دل او را با ایمان مورد امتحان قرار داده است. گفتند: ای رسول خدا، آن شخص کیست؟ فرمود: دوزنده کفش. و آن حضرت کفش خود را به علی علیه السلام داده بود تا وصله بزنند.

ص: ۳۰۰

**[ترجمه]

«۲۶۳»

(۱)

یف، الطرائف مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ لَتَنْتَهُنَّ مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَوْ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ.

وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ ثم قال و رووه فی الجمع بین الصحاح السته فی الجزء الثالث من سنن أبی داود و صحیح الترمذی

قب، (۲)

**[ترجمه] - . فضائل: ۵۸ - طرائف از مسند احمد بن حنبل: ای قبیله قریش، کوتاه کنید (و دنبال نکنید) و گر نه خداوند به سوی شما خواهد فرستاد.

و همانند آن را ذکر می کند و می گوید: در جمع بین صحاح سته و در جزء سوم از سنن ابی‌داود و سنن ترمذی این روایت را آورده‌اند.

**[ترجمه]

«۲۶۴»

المناقب لابن شهرآشوب الْخَطِيبُ فِي التَّارِيخِ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي الْفَضَائِلِ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا تَنْتَهُنَّ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ.

الْحَدِيثَ سَوَاءً.

وَ رَوَى ابْنُ بَطَّهَ فِي الْإِبَانَهِ حَدِيثَ خَاصِفِ النَّعْلِ بِسَبْعَهِ طُرُقٍ مِنْهَا مَا رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا قَالَ عُمَرُ أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ

اللَّهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ فَابْتَدَرْنَا نَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ علیه السلام يَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ.

ص: ۳۰۱

---

۱ - ۲۶۳- و الظاهر أن الحديث هو ما رواه عبد اللّه بن أحمد فی الحديث: (۲۲۷) من باب فضائل علىّ علیه السلام من كتاب الفضائل ص ۱۵۸، ط ۱.

۲ - ۲۶۴- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «خاصف النعل» من مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۲۴۴ ط النجف. ورواه الخطيب البغدادی فی الحديث الأول من ترجمه أمير المؤمنين علیه السلام وبسند آخر فی ترجمه ربعی بن حراش من تاريخ بغداد: ج ۱ ص ۱۳۳، و ج ۸ ص ۴۳۳. ورواه عنه وعن غيره بأسانيد الحافظ ابن عساكر فی الحديث: (۸۷۳) من ترجمه. علی علیه السلام من تاريخ دمشق: ج ۲ ص ۳۶۶ ط ۲.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۲۴۴، تاریخ بغداد ۱: ۱۳۳ و ۸: ۴۳۳، تاریخ دمشق ۲: ۳۶۶ - مناقب، فضائل: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای قریش، اگر دست برندارید قبل از پایان عمرتان خداوند حتماً مردی را که قلب وی را با ایمان مورد امتحان قرار داده است برای شما بر خواهد انگیخت.

و ادامه روایت را به همان صورت نقل کرده است .

ابن بطه در الابانه حدیث دوزنده کفش را از هفت طریق ذکر کرده است از جمله روایت ابو سعید خدری و گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از میان شما، شخصی بر سر تأویل قرآن جنگ خواهد کرد همان‌طور که من به خاطر تنزیل آن جنگ کردم. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه آن شخص همان دوزنده کفش است. ابو سعید می گوید: ما مبادرت ورزیدیم تا او را بیابیم و دیدیم که علی علیه السلام در حال دوختن کفش رسول خداست.

ص: ۳۰۱

**[ترجمه]

«۲۶۵»

(۱)

کشف، کشف الغمه عَنِ الْبَغَوِیِّ فِی شَرْحِ السُّنَّهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . اربلی در اواسط به نقل از کتاب الجمع بین الصحاح و مسند احمد از کتاب کشف الغمّهٔ ص ۱۲۳ و ۲۱۱ و ۳۳۵ آن را روایت کرده است. - کشف الغمه: همانند آن را آورده است.

**[ترجمه]

«۲۶۶»

(۲)

قب، المناقب لابن شهرآشوب وَ کَاتَبَنِی الْخَطِیبُ فِی الْأَرْبَعِینَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْخُدْرِیِّ مَا رَوَیْنَاهُ بِأَسَانِیدَ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ عَنِ الْبَاقِرِ علیه السلام أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله انْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ فَدَفَعَهَا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام لِیُصْلِحَهَا فَقَالَ إِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقَاتِلُ عَلَی تَأْوِیلِ الْقُرْآنِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی تَنْزِیلِهِ فَاسْتَشْرَفَ لَهَا الْقَوْمُ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ أَنَا هُوَ قَالَ لَا قَالَ عُمَرُ أَنَا هُوَ قَالَ لَا وَ لَکِنْ هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ یَعْنِی عَلِیّاً قَالَ أَبُو سَعِیدٍ فَخَرَجْتُ فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یَکْتَرِثْ بِهِ فَرَحاً کَأَنَّهُ سَمِعَهُ.

ذَكَرَهُ أَحْمَدُ فِي الْفَضَائِلِ وَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ (٣) وَ لَفْظُهُ لِمُسْلِمٍ عَنِ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله [تُفَرِّقُ أَمَّتِی] فِرْقَتَانِ فَیَخْرُجُ مِنْ بَیْنِهِمَا فِرْقَهٌ ثَالِثَهٌ یَلِی قَتْلَهُمْ أَوْلَاهُمْ بِالْحَقِّ.

ص: ٣٠٢

---

١ - ٢۶۵- و رواه الاربلی رحمه اللّه فی أواسط عنوان: «فضل مناقبه و ما أعده اللّه لمحبیه» ثم أعاده فی بیانه ما ظهر لأمیر المؤمنین فی غزوه الحدیبیه من غزوات رسول اللّه نقلا عن المفید و الترمذی، ثمّ ذکره فی عنوان: «خاصف النعل» نقلا عن کتاب الجمع بین الصحاح لرزین و عن مسند أحمد- من کتاب کشف الغمّه: ج ١، ص ١٢٣، و ٢١١ و ٣٣۵ ط بیروت.

٢ - ٢۶۶- ذکره ابن شهرآشوب فی عنوان: «خاصف النعل» من مناقب آل أبی طالب: ج ٢ ص ٢۴۴، و مراده من الخطیب هو موافق بن أحمد الخوارزمی و الحدیث موجود فی الفصل الرابع من الفصل: (١۶) من مناقب الخوارزمی- و هو المقصود للمصنف من أربعین الخطیب- ص ١٨٣، ط ٣. والحدیث رواه الخوارزمی بسنده عن الحاکم، والحاکم رواه فی باب فضائل علی علیه السلام من کتاب المستدرک: ج ٣ ص ١٢٢، وما وضعناه بین المعقوفین مأخوذ منهما.

٣- انظر الباب ۴٨ و ما حوله من کتاب الزکاه من صحیح مسلم ج ٢ ص ٧۴٨ و ما حولها، و الحدیث: (٣٢٣ و ٣۴١) و ما بعده من فضائل علیّ علیه السلام من کتاب الفضائل.

**[ترجمه] - . مناقب ۲: ۲۴۴ مناقب خوارزمی: ۱۸۳، مستدرک ۳: ۱۲۲ - مناقب: جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بند روی کفش پیامبر صلی الله علیه و آله پاره شد. آن را به علی علیه السلام داد تا بدوزد. فرمود: از میان شما شخصی بر سر تأویل قرآن خواهد جنگید همان‌گونه که من بر سر تنزیل آن جنگ کردم. پس هر کس انتظار داشت آن شخص او باشد. ابوبکر پرسید: ای رسول خدا، آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا آیا آن شخص من هستم؟ فرمود: نه آن شخص همان دوزنده کفش یعنی علی است. ابوسعید می گوید: از میان گروه خارج شدم و بشارت فرمایش پیامبر را به علی دادم. وی هیچ خوشحال نشد گویی آن را پیش‌تر شنیده بود.

این روایت را احمد بن حنبل در الفضائل و نیز بخاری و مسلم آن را آورده‌اند. عین نقل مسلم از ابو سعید خدری این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (امت به دو گروه تقسیم خواهند شد) از میان آنان فرقه سومی پیدا خواهد شد که آنان را خواهد کشت، همان کسی که شایسته ترین امت به حق است .

ص: ۳۰۲

**[ترجمه]

«۲۶۷»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب أَبُو يَعْلَى الْمَوْصِلِيُّ وَ الْخَطِيبُ التَّارِيخِيُّ وَ أَبُو بَكْرِ بْنُ مَرْدَوَيْهِ بِطُرُقٍ كَثِيرَةٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أُمِرْتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ.

عُبْدُوسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَمْدَانِيُّ وَ أَبُو بَكْرِ بْنُ فَوْرَكَ الْأَصْفَهَانِيُّ وَ شِيرَوَيْهِ الدَّيْلَمِيُّ وَ الْمُوَفَّقُ الْخُوارِزْمِيُّ وَ أَبُو بَكْرِ بْنُ مَرْدَوَيْهِ فِي كُتُبِهِمْ عَنِ الْخُدْرِيِّ فِي خَبَرٍ قَالَ: فَقَالَ عَلِيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَى مَا أُقَاتِلُ الْقَوْمَ قَالَ عَلَى الْإِحْدَاثِ فِي الدِّينِ وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ فَأَيْنَ الْحَقُّ يَوْمَئِذٍ قَالَ يَا عَلِيُّ الْحَقُّ مَعَكَ وَ أَنْتَ مَعَهُ قَالَ إِذاً لَا أُبَالِيَ مَا أَصَابَنِي.

شِيرَوَيْهِ فِي الْفِرْدَوْسِ عَنْ وَهْبِ بْنِ صَيْفِيٍّ وَ رَوَى غَيْرُهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالا قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنَا أُقَاتِلُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ عَلِيٌّ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ.

ص: ۳۰۳

۱- ۲۶۷- رواه ابن شهرآشوب فی عنوان: «فصل فی ظالمیه و مقاتلیه» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۱۸، ط النجف. وللحدیث أسانید کثیره ومصادر یجد الباحث کثیرا منها تحت الرقم: (۱۲۰۶) من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۲۰۰ ط ۲. وأیضا رواه الحاکم النیسابوری بأسانید کثیره فی کتاب الأربعین کما رواها عنه الحموئی فی الباب: (۵۳) من السمط الأول من فرائد السمطین: ج ۱، ص ۲۷۸ ط بیروت. ورواه أیضا السیوطی عن أربعین الحاکم فی فضائل علی

علیه علیه السلام من کتاب اللآلئ المصنوعه: ج ۱، ص ۲۱۳. وأیضا رواها عن الحاکم ابن کثیر فی ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ البدایه والنهایه: ج ۷ ص ۳۰۵ کما رواها عنه المتقی فی کنز العمال: ج ۶ ص ۷۲ ط ۱. ورواها أیضا العلامه الأمینی عن مصادر فی رد مخاریق ابن تیمیه وحکم قتال الجمل وصفین من کتاب الغدیر: ج ۳ ص ۱۷۴

**[ترجمه] - . مناقب ۳: ۱۸، تاریخ دمشق ۳: ۲۰۰، کتاب الاربعین (حاکم نیشابوری): ، فرائد السمطین (حموینی) ۱: ۲۷۸، اللآلی المصنوعهٔ (سیوطی) ۱: ۲۱۳، البدایهٔ و النهایهٔ (ابن کثیر) ۷: ۳۰۵، کنز العمال (المتقی) ۶: ۷۲ - مناقب: با ذکر سند از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: من به جنگ با پیمان‌شکنان، ظالمان و خوارج امر شده‌ام.

عبدوس بن عبدالله همدانی، ابوبکر بن فورک اصفهانی، شیرویه دیلمی، موفق خوارزمی و ابوبکر بن مردویه در کتاب‌های خود به نقل از خدری آورده‌اند: علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا به چه دلیل با این قوم خواهم جنگید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به علت بدعت در دین. در روایت دیگری آمده است که علی علیه السلام فرمود: در آن روز حق کجا خواهد بود؟ پیامبر فرمود: ای علی حق با تو و تو همراه حق خواهی بود. فرمود: پس از آنچه بر سر من آید ابایی ندارم.

شیرویه در الفردوس به نقل از وهب بن صیفی و دیگران از زید بن ارقم آورده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و علی بر سر تأویل آن خواهد جنگید.

ص: ۳۰۳

**[ترجمه]

«۲۶۸»

(۱)

جا، المجالس للمفید أَحْمَدُ بْنُ الْوَلِیدِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنِ ابْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ عَنْ قَوْمٍ مِنْ قُرَیْشٍ أَنَّهُمْ قَالُوا یَرَی مُحَمَّدٌ أَنَّهُ قَدْ أَحْکَمَ الْأَمْرَ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لَئِنْ مَاتَ لَنَعْزِلَنَّهَا عَنْهُمْ وَ لَنَجْعَلَنَّهَا فِی سِوَاهُمْ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی قَامَ فِی مَجْمَعِهِمْ ثُمَّ قَالَ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ کَیْفَ بِکُمْ وَ قَدْ کَفَرْتُمْ بَعْدِی ثُمَّ رَأَیْتُمُونِی فِی کَتِیبَهٍ مِنْ أَصْحَابِی أَضْرِبُ وُجُوهَکُمْ وَ رِقَابَکُمْ بِالسَّیْفِ فَنَزَلَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ علیه السلام فِی الْحَالِ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّکَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ یَتَوَلَّی ذَلِکَ مِنْکُمْ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۷۳ - مجالس شیخ مفید: امام صادق علیه السلام فرمود: خبری از گروهی از قریش به پیامبر رسید مبنی بر اینکه آنان می‌گویند: محمد حکومت را در میان خاندان خود قرار داد اگر بمیرد آن را از آنان پس گرفته و به دست دیگران خواهیم سپرد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل به قصد آنان خارج شد. به آنان رسید و فرمود: ای قبیله قریش چگونه خواهید بود اگر به شما بگویم: که پس از من کافر شده و مرا در میان لشگری از اصحابم خواهید دید که با شمشیر بر صورت و گردن شما می‌زنم؟ در این حال جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می... فرماید: بگو إن شاء الله یا علی بن ابی‌طالب. پیامبر فرمود: إن شاء الله یا علی بن ابی‌طالب این کار را با شما خواهد کرد .

**[ترجمه]

(۲)

کشف، کشف الغمه قَالَ ابْنُ طَلْحَهَ قَالَ الْبَغَوِیُّ فِی شَرْحِ السُّنَّهِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتَی مَنْزِلَ أُمِّ سَلَمَهَ فَجَاءَهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا أُمَّ سَلَمَهَ هَذَا وَ اللَّهِ قَاتِلُ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ مِنْ بَعْدِی.

وَ عَنْ زِرٍّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ: أَنَا فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَهِ وَ لَوْ لَا أَنَا مَا قُتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ أَهْلُ الْجَمَلِ وَ لَوْ لَا أَنَّنِی أَخْشَی أَنْ تَتْرُکُوا الْعَمَلَ لَأَنْبَأْتُکُمْ بِالَّذِی قَضَی اللَّهُ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّکُمْ صلی الله علیه و آله لِمَنْ قَاتَلَهُمْ مُسْتَبْصِراً ضَلَالَهُمْ عَارِفاً لِلْهُدَی الَّذِی نَحْنُ عَلَیْهِ.

ص: ۳۰۴

۱- ۲۶۸- رواه الشیخ المفید فی المجلس: (۳) من أمالیه ص ۷۳.

۲- ۲۶۹- رواه الاربلی رحمه اللّه قبیل العنوان: «و أمّا تفصیل العلوم فمنه ابتداؤها» من کتاب کشف الغمّه: ج ۱ ص ۱۲۹، ط بیروت.

**[ترجمه] - . اربلی در کتاب کشف الغمّهٔ ج ۱ ص ۱۲۹ این روایت را ذکر کرده است. - کشف الغمه: بغوی در شرح السّنهٔ از ابن مسعود روایت کرده که: پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه امسلمه آمد. علی علیه السلام نیز نزد ایشان آمد. پیامبر فرمود: ای امسلمه، به خدا قسم این شخص پس از من قاتل بیعت‌شکنان، ظالمان و خوارج است.

زرّ از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: من چشم فتنه را کور کردم غیر از من کسی با خوارج و بیعت‌شکنان نمی‌توانست بجنگد. اگر بیم آن نداشتم که دست از کار بکشید شما را نسبت به کسی که خداوند از زبان پیامبرش فرمود که وی با بصیرت و اطلاع از گمراهی این افراد و هدایت ما، بر آنان چیره خواهد شد، آگاه می‌کردم.

ص: ۳۰۴

**[ترجمه]

«۲۷۰»

(۱)

جش، الفهرست للنجاشی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يُوسُفَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی رَافِعٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ نَائِمٌ أَوْ يُوحَى إِلَيْهِ وَ إِذَا حَيَّةٌ فِی جَانِبِ الْبَيْتِ فَكَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَهَا فَأُوقِظَهُ فَاضْطَجَعْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْحَيَّةِ حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهَا سُوءٌ يَكُونُ لِی دُونَهُ فَاسْتَيْقَظَ وَ هُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَهَ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاهَ وَ هُمْ راكِعُونَ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَكْمَلَ لِعَلِيٍّ مِنَّتَهُ وَ هَنِيئاً لِعَلِيٍّ بِتَفْضِيلِ اللَّهِ إِيَّاهُ ثُمَّ الْتَفَتَ فَرَآنِی إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ مَا أَضْجَعَكَ هَاهُنَا يَا أَبَا رَافِعٍ فَأَخْبَرْتُهُ خَبَرَ الْحَيَّهِ فَقَالَ قُمْ إِلَيْهَا فَاقْتُلْهَا فَقَتَلْتُهَا ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِی فَقَالَ يَا أَبَا رَافِعٍ كَيْفَ أَنْتَ وَ قَوْمٌ يُقَاتِلُونَ عَلِيّاً وَ هُوَ عَلَى الْحَقِّ وَ هُمْ عَلَى الْبَاطِلِ يَكُونُ فِی حَقِّ اللَّهِ جِهَادُهُمْ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ جِهَادَهُمْ فَبِقَلْبِهِ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ شَيْ ءٌ (۲)

ص: ۳۰۵

۱- ۲۷۰- رواه النجاشیّ رفع اللّه مقامه فی ترجمه أبی رافع إبراهیم مولی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم من رجاله ص ۳. وانظر الحدیث: (۵) وتعلیقه من کتاب النور المشتعل ص ۶۰ ط ۱.

۲- کذا فی طبعه الکمبانیّ من کتاب البحار هذا. وفی روایه أبی نعیم فی کتاب ما نزل...: " یا أبا رافع سیکون بعدی قوم یقاتلون علیا، حق علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فبلسانه فمن لم یستطع بلسانه فبقلبه... "

فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ لِی إِنْ أَدْرَکْتُهُمْ أَنْ یُعِینَنِیَ اللَّهُ وَ یُقَوِّیَنِی عَلَی قِتَالِهِمْ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ أَدْرَکَهُمْ فَقَوِّهِ وَ أَعِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَی النَّاسِ فَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی أَمِینِی عَلَی نَفْسِی وَ أَهْلِی فَهَذَا أَبُو رَافِعٍ أَمِینِی عَلَی نَفْسِی قَالَ عَوْنُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ فَلَمَّا بُویِعَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ خَالَفَهُ مُعَاوِیَهُ بِالشَّامِ وَ سَارَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ إِلَی الْبَصْرَهِ قَالَ أَبُو رَافِعٍ هَذَا قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَیُقَاتِلُ عَلِیّاً قَوْمٌ یَکُونُ حَقّاً فِی اللَّهِ جِهَادُهُمْ فَبَاعَ أَرْضَهُ بِخَیْبَرَ وَ دَارَهُ ثُمَّ خَرَجَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام وَ هُوَ شَیْخٌ کَبِیرٌ لَهُ خَمْسٌ وَ ثَمَانُونَ سَنَهً وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَقَدْ أَصْبَحْتُ وَ لَا أَحَدٌ بِمَنْزِلَتِی لَقَدْ بَایَعْتُ الْبَیْعَتَیْنِ بَیْعَهَ الْعَقَبَهِ وَ بَیْعَهَ الرِّضْوَانِ وَ صَلَّیْتُ الْقِبْلَتَیْنِ وَ هَاجَرْتُ الْهِجَرَ الثَّلَاثَ قُلْتُ وَ مَا الْهِجَرُ الثَّلَاثُ قَالَ هَاجَرْتُ مَعَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِ إِلَی أَرْضِ الْحَبَشَهِ وَ هَاجَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْمَدِینَهِ وَ هَذِهِ الْهِجْرَهُ مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام إِلَی الْکُوفَهِ فَلَمْ یَزَلْ مَعَ عَلِیٍّ حَتَّی اسْتُشْهِدَ عَلِیٌّ فَرَجَعَ أَبُو رَافِعٍ إِلَی الْمَدِینَهِ مَعَ الْحَسَنِ علیه السلام وَ لَا دَارَ لَهُ بِهَا وَ لَا أَرْضَ فَقَسَمَ لَهُ الْحَسَنُ دَارَ عَلِیٍّ بِنِصْفَیْنِ وَ أَعْطَاهُ سِنْخَ أَرْضٍ أَقْطَعَهُ إِیَّاهَا فَبَاعَهَا عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ مِنْ مُعَاوِیَهَ بِمِائَهِ أَلْفٍ وَ سَبْعِینَ أَلْفاً.

**[ترجمه] - . رجال نجاشی: ۳، النور المشتعل: ۶۰ - الفهرست نجاشی: ابو رافع می گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. آن حضرت خوابیده بود و یا وحی بر وی نازل می‌شد. ناگهان دیدم ماری در گوشه خانه است. دلم نیامد آن را بُکشم تا مبادا پیامبر را بیدار کنم. پس میان او و مار خوابیدم تا اگر مار خواست کاری کند، آسیبی به وی نرسد. پیامبر در حالی‌که آیه ذیل را قرائت می‌کرد بیدار شد: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ» - . مائده / ۵۵ - [ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.]. سپس فرمود: سپاس خداوندی را که منّت خود را بر علی تمام کرد. برتری دادن علی از سوی خدا بر وی مبارک باد. سپس روی برگرداند و مرا در کنار خود دید و فرمود: ای ابا رافع چه چیز باعث شده که در اینجا بخوابی؟ او را از داستان مار با خبر کردم. فرمود: برخیز و آن را بکُش. من هم آن را کشتم. سپس پیامبر دست مرا گرفت و فرمود: ای ابا رافع، چه خواهی کرد با قومی که بر باطلند و با علی که بر حق است خواهند جنگید؟ جنگ با آنان جهاد در راه خداست. هر کس نتواند با آنان پیکار کند پس باید قلبا از آنان برائت بجوید و اگر کسی قادر با این کار هم نبود، دیگر چیزی نخواهد بود که انجام دهد.

ص: ۳۰۵

گفتم: ای رسول خدا، برایم دعا کن تا اگر در زمان آنان بودم، خداوند مرا یاری کرده و قلبم را برای جنگ با آنان نیرومند کند. فرمود: خداوندا اگر وی زمان آنان را درک کرد استوار و یاری‌اش کن. سپس از خانه خارج شد و به مردم فرمود: ای مردم، اگر کسی خواست که امین من بر جان و خانواده مرا مشاهده کند، این ابو رافع امین من بر جان من است. عون بن عبیدالله بن ابی رافع می گوید: وقتی مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، معاویه در شام سر به مخالفت برداشت و طلحه و زبیر عازم بصره شدند. ابو رافع گفت: این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: قومی با علی خواهند جنگید که جنگ با آنان جهاد در راه خداست. ابو رافع که پیرمردی هشتاد و پنج ساله بود، زمین خود را در خیبر و نیز خانه‌اش را فروخت و به علی علیه السلام پیوست. او گفت: سپاس خداوند را. هیچ کس مقام و منزلت مرا ندارد. دو بار بیعت کردم؛ در عقبه و رضوان. به دو قبله نماز گزاردم و سه بار هجرت کردم. عون می گوید: پرسیدم: هجرت‌های سه‌گانه کدام‌ها هستند؟ پاسخ داد: به همراه جعفر بن ابی‌طالب به حبشه، با رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کردم و این سومین

مهـاجرت من است كه به همراه على بن ابى‌طـالب عليه السـلام عـازم كوفه شـده‌ام. وى همچنان همراه على بود تا اينكه امام به شهادت رسـيد و ابو رافع به همراه حسن عليه السـلام به مـدينه بازگشت. وى خانه و زمينى نـداشت لذا حسن عليه السـلام خانه على عليه السلام را به دو قسمت تقسيم كرد و به وى داد، و نيز محصول زمينى را به وى بخشيد، كه عبيدالله پسر ابى رافع آن را به قيمت صد و هفتاد هزار سكه از معاويه خريدارى كرد.

**[ترجمه]

«۲۷۱»

(۱)

ك، إكمال الـدين أَبِی عَنِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السـلام قَالَ قَالَ عَلِيٌّ إِنَّ فِی النَّارِ لَمَـدِينَةً يُقَالُ لَهَا الْحَصِينَهُ أَ فَلَا تَسْأَلُونِّی مَا فِيهَا فَقِيلَ وَ مَا فِيهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ فِيهَا أَيْدِی النَّاكِثِينَ.

ص: ۳۰۶

۱- ۲۷۱- رواه الصدوق رحمه اللّه فى الباب من كتاب اكمال الدين.

**[ترجمه] - . صدوق در اکمال الدین آن را روایت کرده است. - اکمال الدین: امام باقر علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام فرمود: در جهنم، شهری است که «حصینه» نام دارد. آیا از من نمی‌پرسید که در آن چه چیزی وجود دارد؟ گفته شد: ای امیر المومنین در آن چه چیزی وجود دارد؟ فرمود: در آن دست‌های بیعت شکنان وجود دارد.

**[ترجمه]

«۲۷۲»

(۱)

کَافِیَهُ، الْمُفِیدِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ عِمْرَانَ قَالَ قَالَ حُذَیْفَهُ مَنْ أَرَادَ مِنْکُمْ أَنْ یُقَاتِلَ شِیعَهَ الدَّجَّالِ فَلْیُقَاتِلْ أَهْلَ النَّاکِثِینَ وَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ.

**[ترجمه] - . مفید در کتاب کافیه آن را نقل کرده است. - کافیه شیخ مفید: حذیفه گفت: هر کس که قصد دارد با پیروان دجّال بجنگبد، با بیعت‌شکنان و خوارج پیکار کند.

**[ترجمه]

«۲۷۳»

(۲)

أَقُولُ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَهِ رَوَی إِبْرَاهِیمُ بْنُ دَیْزِیلَ الْهَمْدَانِیُّ فِی کِتَابِ صِفِّینَ عَنْ یَحْیَی بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ حُمَیْدِ بْنِ أَبِی غُنْیَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ رَجَاءٍ عَنْ أَبِیهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ رَجَاءٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: کُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَانْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِهِ فَأَلْقَاهَا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام یُصْلِحُهَا ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْکُمْ مَنْ یُقَاتِلُ عَلَی تَأْوِیلِ الْقُرْآنِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی تَنْزِیلِهِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ أَنَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا وَ لَکِنَّهُ ذَاکُمْ خَاصِفُ النَّعْلِ قَالَ وَ کَانَ یَدُ عَلِیٍّ علیه السلام عَلَی نَعْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله یُصْلِحُهَا (۳) قَالَ أَبُو سَعِیدٍ فَأَتَیْتُ عَلِیّاً فَبَشَّرْتُهُ بِذَلِکَ فَلَمْ یَحْفِلْ بِهِ کَأَنَّهُ شَیْ ءٌ قَدْ کَانَ عَلِمَهُ مِنْ قَبْلُ.

۱- ۲۷۲- رواه الشیخ المفید فی کتاب الکافیه.

۲ - ۲۷۳- الحدیثان رواهما ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۴۸)- من نهج البلاغه-: ج ۱ ط بیروت ص ۶۴۳، و فی ط الحدیث بمصر: ج ۳ ص ۲۰۶.

۳- ما بین المعقوفین الأخیرین مأخوذ من شرح ابن أبی الحدید، و أمّا المعقوفات الأول فزیاده توضیحیه منا.

وَ رَوَى ابْنُ دَيْزِيلَ فِی هَذَا الْكِتَابِ أَيْضاً عَنْ يَحْيَى بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ ابْنِ فُضَيْلٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْهَجَرِيِّ عَنْ أَبِی صَادِقٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَيْنَا أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ الْعِرَاقَ فَأَهْدَتْ لَهُ الْأَزْدُ جُزُراً فَبَعَثُوهَا مَعِی فَدَخَلْتُ إِلَيْهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَا أَيُّوبَ قَدْ كَرَّمَکَ اللَّهُ بِصُحْبَةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله وَ نُزُولِهِ عَلَيْکَ فَمَا لِی أَرَاکَ تَسْتَقْبِلُ النَّاسَ بِسَيْفِکَ تُقَاتِلُهُمْ هَؤُلَاءِ مَرَّةً وَ هَؤُلَاءِ مَرَّةً قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهِدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَ عَلِيٍّ النَّاكِثِينَ فَقَدْ قَاتَلْنَاهُمْ وَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَهُ الْقَاسِطِينَ فَهَذَا وَجْهُنَا إِلَيْهِمْ يَعْنِی مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابَهُ وَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ مَعَ عَلِيٍّ الْمَارِقِينَ وَ لَمْ أَرِهِمْ بَعْدُ.

**[ترجمه] - . این دو حدیث را ابن ابی الحدید در شرح المختار (۴۸) از نهج البلاغه ۱: ۶۴۳ روایت کرده است. - می گویم: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب صفین به نقل از ابو سعید الخدری آورده است: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که بند کفش وی پاره شد. آن را به علی علیه السلام داد تا تعمیر کند. سپس فرمود: از میان شما شخصی بر سر تأویل قرآن خواهد جنگید همان گونه که من بر سر تنزیل آن جنگ کردم. ابوبکر پرسید: ای رسول خدا، آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: ای رسول خدا آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. آن شخص همان دوزنده کفش است. در این حال علی علیه السلام مشغول دوختن کفش پیامبر بود. ابوسعید می گوید: نزد علی آمدم و بشارت فرمایش پیامبر را به علی دادم. وی هیچ خوشحال نشد گویی که قبلاً می‌دانسته است.

ص: ۳۰۷

ابن دَیزیل در این کتاب به نقل از ابو صادق نقل کرده است: ابو ایوب انصاری در عراق نزد ما آمد. قبیله ازد چهارپایانی را به وی هدیه کرد و به همراه من برای او ارسال کرد. نزد وی رفتم سلام کردم و گفتم: ای ابوایوب، خداوند تو را با مصاحبت با پیامبر و همنشینی با وی گرامی داشت. چرا با شمشیرت یک‌بار از این گروه و بار دیگر از آن گروه استقبال می کنی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما پیمان گرفت که به همراه علی با بیعت‌شکنان بجنگیم و ما چنین کردیم. از ما پیمان گرفت که با ظالمان یعنی معاویه و یارانش پیکار کنیم و به آنان حمله‌ور شویم. پیامبر از ما پیمان گرفت که همراه علی با خوارج بجنگیم که هنوز آنان را ندیده‌ام .

**[ترجمه]

«۲۷۴»

(۱)

وَ أَيْضاً قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِيدِ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْکَ جِهَادَ الْمَفْتُونِينَ كَمَا كَتَبَ عَلَيَّ جِهَادَ الْمُشْرِكِينَ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِی كُتِبَ عَلَيَّ فِيهَا الْجِهَادُ قَالَ قَوْمٌ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ هُمْ مُخَالِفُونَ لِلسُّنَّةِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَامَ أُقَاتِلُهُمْ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ كَمَا أَشْهَدُ قَالَ عَلَى الْإِحْدَاثِ فِی الدِّينِ وَ مُخَالَفَةِ الْأَمْرِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ كُنْتَ وَعَدْتَنِی الشَّهَادَةَ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يُعَجِّلَهَا لِی بَيْنَ يَدَيْکَ قَالَ فَمَنْ يُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ أَمَا إِنِّی وَعَدْتُکَ بِالشَّهَادَةِ وَ تُسْتَشْهَدُ يُضْرَبُ عَلَى هَذِهِ فَتُخْضَبُ هَذِهِ (۲)

فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذاً فَقُلْتُ يَا

ص: ۳۰۸

۱- ۲۷۴- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۵۷) من نهج البلاغه: ج ۳ ط الحدیث ببیروت ص ۲۷۷. ولیلاحظ المختار: (۱۲۲) وتعلیقاته من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۳۹۷ ط ۲.

۲- کذا فی طبع الکمبانیّ من أصلی، و فی شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه طبع بیروت: «أما إنّی وعدتک الشهاده و ستستشهد تضرب علی هذه فتخضب هذه ...».

رَسُولَ اللَّهِ لَیسَ ذَا بِمَوْطِنِ صَبْرٍ هَذَا مَوْطِنُ شُکْرٍ قَالَ أَجَلْ أَصَبْتَ فَأَعِدَّ لِلْخُصُومَهِ فَإِنَّکَ مُخَاصَمٌ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ بَیَّنْتَ لِی قَلِیلًا فَقَالَ إِنَّ أُمَّتِی سَتُفْتَنُ مِنْ بَعْدِی فَتَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ وَ تَعْمَلُ بِالرَّأْیِ وَ تَسْتَحِلُّ الْخَمْرَ بِالنَّبِیذِ وَ السُّحْتَ بِالْهَدِیَّهِ وَ الرِّبَا بِالْبَیْعِ وَ تُحَرِّفُ الْکِتَابَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ تَغْلِبُ کَلِمَهَ الضَّلَالِ فَکُنْ حِلْسَ بَیْتِکَ حَتَّی تُقَلَّدَهَا فَإِذَا قُلِّدْتَهَا جَاشَتْ عَلَیْکَ الصُّدُورُ وَ قُلِبَتْ لَکَ الْأُمُورُ تُقَاتِلُ حِینَئِذٍ عَلَی تَأْوِیلِ الْقُرْآنِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی تَنْزِیلِهِ فَلَیْسَتْ حَالُهُمُ الثَّانِیَهُ بِدُونِ حَالِهِمُ الْأُولَی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ فَبِأَیِّ الْمَنَازِلِ أُنْزِلَ هَؤُلَاءِ الْمَفْتُونِینَ مِنْ بَعْدِکَ أَ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ أَمْ بِمَنْزِلَهِ رِدَّهٍ فَقَالَ بِمَنْزِلَهِ فِتْنَهٍ یَعْمَهُونَ فِیهَا إِلَی أَنْ یُدْرِکَهُمُ الْعَدْلُ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ یُدْرِکُهُمُ الْعَدْلُ مِنَّا أَمْ مِنْ غَیْرِنَا فَقَالَ بَلْ مِنَّا بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا یَخْتِمُ وَ بِنَا أَلَّفَ اللَّهُ بَیْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الشِّرْکِ وَ بِنَا یُؤَلِّفُ بَیْنَ الْقُلُوبِ بَعْدَ الْفِتْنَهِ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا وَهَبَ لَنَا مِنْ فَضْلِهِ.

و قال عند

قوله علیه السلام فی الخطبه الشقشقیه: فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَکَثَتْ طَائِفَهٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَی وَ فَسَقَتْ آخَرُونَ.

ما هذا لفظه فأما الطائفه الناکثه فهم أصحاب الجمل و أما الطائفه القاسطه فأصحاب صفین و سماهم رسول الله صلی الله علیه و آله القاسطین و أما الطائفه المارقه فأصحاب النهروان و أشرنا نحن بقولنا سماهم رسول الله القاسطین إلی قوله ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین و هذا الخبر من دلائل نبوته صلوات الله علیه لأنه إخبار صریح بالغیب لا یحتمل التمویه و التدلیس کما تحتمله الأخبار المجمله.

و صدق قوله علیه السلام و المارقین (۱)

قوله أوّلاً فی الخوارج

ص: ۳۰۹

۱- کذا فی شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۷۰، ط الحدیث ببیروت، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «و صدق لقوله صلّی اللّه علیه و آله:" والمارقین " قوله أولا فی الخوارج یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه».

یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه.

و صدق قوله الناکثین کونهم نکثوا البیعه بادئ بدء و قد کان یتلو وقت مبایعتهم و من نکث فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ و أما أصحاب الصفین فإنهم عند أصحابنا مخلدون فی النار لفسقهم فصح فیهم قوله تعالی وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً

**[ترجمه] - . شرح المختار (۱۵۷) از نهج البلاغه ۳: ۲۷۷، المختار (۱۲۲) از کتاب نهج السعادهٔ ۱: ۳۹۷ - همچنین ابن ابی الحدید از طریق روایت بسیاری از محدثین به نقل از علی علیه السلام می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: خداوند همان‌طور که جهاد با مشرکان را بر من واجب کرده بود، جهاد فتنه‌گران را بر تو واجب کرده است. امام علی علیه السلام فرمود: گفتم ای رسول خدا این فتنه چیست که جهاد با آن بر من واجب شده است؟ فرمود: اینان قومی هستند که شهادت به یگانگی خداوند و نبوت من می‌دهند اما با سنّت من مخالفند. گفتم: ای رسول خدا اگر آنان همانند شهادتین می... گویند پس برای چه من با آنان خواهم جنگید؟ فرمود: به علت بدعت‌گذاری در دین و مخالفت امر الهی. گفتم: ای رسول خدا، به من وعده شهادت داده بودی از خداوند بخواه که در آن تعجیل فرموده و در رکاب تو شهید شوم. فرمود: پس چه کسی با بیعت‌شکنان، ظالمان و خوارج بجنگد؟! من به تو وعده شهدت داده‌ام و تو شهید می‌شوی. بر این ضربه خواهند زد و این به خون خضاب خواهد شد، صبر تو چگونه خواهد بود؟ گفتم:

ص: ۳۰۸

این که جای صبر ندارد بلکه جای شکر دارد. فرمود: بله راست گفتی پس خود را برای جنگیدن آماده کن. با تو خواهند جنگید. گفتم: ای رسول خدا، امکان دارد قدری تبیین کنی؟ فرمود: امت من پس از من گمراه شده و قرآن را تأویل کرده و به رأی خود عمل خواهند نمود. شراب را حلال شمرده و رشوه را هدیه و ربا را داد و ستد فرض خواهند کرد. کتاب قرآن را تحریف کرده و گمراهی را حکم‌فرما خواهند ساخت. پس در خانه‌ات بمان و آنرا جایگاه خود بساز تا این که امر بر عهده تو افتد و هنگامی که تو آن را عهده دار شوی دلها جوشان و نگران شود، و اوضاع دگرگون شد، در این هنگام بر سر تأویل قرآن خواهی جنگید همان‌طور که من برای تنزیل آن جنگیدم. وضعیت دوّم آنان با حالت اوّلشان تفاوتی ندارد. گفتم: ای رسول خدا، این فتنه‌گران و گمراهان در چه جایگاهی هستند؟ آیا در جایگاه فتنه‌گرند یا مرتدّ؟ فرمود: در مقام فتنه هستند و در آن غوطه‌ور خواهند ماند تا اینکه عدالت کار آنها را یکسره سازد. گفتم: ای رسول خدا، آیا این عدالت توسط ما بر آنان جاری خواهد شد یا به واسطه دیگران؟ فرمود: بلکه به وسیله ما، خداوند به واسطه ما عدالت را آغاز کرد و از طریق ما آن ختم آن صورت می پذیرد. بوسیله ماست که خداوند پس از دوره شرک در میان قلب‌ها الفت ایجاد می‌کند و همچنین بوسیله ماست که پس از فتنه در بین دل‌ها انس را برقرار خواهد کرد. گفتم: سپاس خداوند را به خاطر فضل‌هایش که بر ما ارزانی داشت.

ابن ابی الحدید خطبه شقشقیه امیرالمومنین علیه السلام را با این الفاظ آورده که فرمود: هنگامی‌که خلافت را به دست گرفتم، گروهی بیعت شکستند، گروهی از دین خارج شده و گروهی دیگر فسق و فجور به راه انداختند.

اما منظور از ناکثین، همان اصحاب جمل می‌باشد. قاسطین اصحاب صفین هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را به

این اسم خوانده است. مارقین نیز اصحاب نهروان یعنی خوارج می‌باشند. در وجه تسمیه آنان به قاسطین توسط پیامبر قبلاً به این سخن پیامبر استناد کردیم که به علی علیه السلام فرمود: پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین خواهی جنگید. این خبر از دلائل نبوت آن حضرت است چون خبری بود از غیب که بر خلاف اخبار مجمل، امکان پنهان کردن آن وجود ندارد.

منظور پیامبر صلّی الله علیه و آله از «و المارقین» را سخن دیگر ایشان در مورد خوارج تأیید می کند:

ص: ۳۰۹

«یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیه»: از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان می‌جهد.

همچنین این که آن حضرت فرمودند: «الناکثین» را این مطلب تأیید می کند که آنان در ابتدا بیعت شکستند در حالی‌که آن حضرت در هنگام بیعت آنان آیه ذیل را قرائت می‌کردند: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ» - . فتح / ۱۰ - [پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند]. اما قاسطین در نزد اصحاب ما به علت ظلمشان در آتش ماندگار هستند و سخن خداوند در مورد آنان تحقق یافت که فرمود: «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً» - ۲. جن / ۱۵ - [ولی ظالمان، هیزم جهنّم خواهند بود].

**[ترجمه]

«۲۷۵»

(۱)

كَنْزُ الْكَرَاجُكِيِّ، عَنِ الْقَاضِي أَسَدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السُّلَمِيِّ وَ كَانَ مِنَ الْمُخَالِفِينَ الْمُعَانِدِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْحَنْظَلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَضَاءٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ مُعَاذِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْمَازِنِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ الْغِفَارِيَّ مُتَعَلِّقاً بِحَلْقَهِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِاسْمِي أَنَا جُنْدَبُ الرَّبَذِيُّ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ فِي الْعَامِ الْمَاضِي وَ هُوَ آخِذٌ بِهَذِهِ الْحَلْقَهِ وَ هُوَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ وَ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَايَا وَ دَعَوْتُمْ حَتَّى تَقَطَّعُوا إِرْباً إِرْباً ثُمَّ أَبْغَضْتُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَكَبَّكُمُ اللَّهُ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ قُمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَضَعْ خَمْسَكَ فِي خَمْسِي يَعْنِي كَفَّكَ فِي كَفِّي فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَنِي وَ إِيَّاكَ مِنْ شَجَرَهٍ أَنَا أَصْلُهَا وَ أَنْتَ فَرْعُهَا فَمَنْ قَطَعَ فَرْعَهَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ يَقْتُلُ النَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ الْجَاحِدِينَ

ص: ۳۱۰

۱- ۲۷۵- رواه العلامه الكراجكيّ رحمه اللّه فی كتاب كنز الفوائد.

عَلِيٌّ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی.

**[ترجمه] - . کراجکی در کنز الفوائد آن را روایت کرده است. - کنز الفوائد: ابن عباس می گوید: ابوذر غفاری را دیدم که دست به حلقه خانه کعبه آویخته و می گوید: ای مردم هر کس که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و اگر نمی‌شناسد می گویم که من جندب ربذی ابوذر غفاری هستم که در سال گذشته رسول خدا را دیدم که این حلقه را گرفته و فرمود: ای مردم اگر آن... قدر روزه بگیرید که همانند زه کمان شوید و اگر آن‌قدر نماز بخوانید که همانند کمان گردید و آن‌قدر دعا کنید که قطعه قطعه شوید اما بغض علی بن ابی‌طالب را در سینه داشته باشید، خداوند شما را با صورت بر آتش خواهد افکند. سپس فرمود: ای اباحسن برخیز و دست خود را در دستم بگذار. خداوند، من و تو را از یک درخت انتخاب نمود که من اصل و ریشه آن و تو شاخه و فرع آن درخت هستی. هر کس شاخه‌های آن را قطع کند خداوند او را با چهره در آتش می‌افکند. سپس فرمود: علی سید پیامبران و امام متقیان است که با ناکثین، مارقین و جاحدین خواهد جنگید.

ص: ۳۱۰

علی برای من همانند هارون برای موسی است با این تفاوت که پس از پیامبری نخواهد بود.

**[ترجمه]

«۲۷۶»

(۱)

یف، الطرائف رَوَی مَحْمُودٌ الْخُوارِزْمِیُّ فِی کِتَابِ الْفَائِقِ فِی الْأُصُولِ فِی بَابٍ قَالَ وَ قَالَ یَعْنِی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فِی ذِکْرِ بَیَانِ مُعْجِزَاتِهِ یَعْنِی مُعْجِزَاتِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: وَ قَالَ یَعْنِی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام سَتُقَاتِلُ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ وَ الْمَارِقِینَ.

ثم قال محمود الخوارزمی فقاتل علی طلحه و الزبیر بعد ما نکثا بیعته و قاتل معاویه و قومه و هم القاسطون أی الظالمون و قاتل الخوارج و هم المارقون.

هذا لفظ الخوارزمی.

و من ذلک ما رواه الخوارزمی محمود فی کتاب الفائق المذکور فی باب ذکر سائر معجزاته علیه السلام من قصه ذی الثدیه الذی قتل مع الخوارج وَ قَدْ رَوَاهُ الْحُمَیْدِیُّ فِی الْحَدِیثِ الرَّابِعِ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَیْهِ مِنْ مُسْنَدِ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ: فِی حَدِیثِ ذِی الثُّدَیَّهِ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِینَ قَتَلَهُمْ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ بِالنَّهْرَوَانِ: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَمْرُقُ مَارِقَهٌ عِنْدَ فِرْقَهٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ یَقْتُلُهَا أَوْلَی الطَّائِفَتَیْنِ بِالْحَقِّ.

و فی روایه الأوزاعی فی صفه ذی الثدیه: أن إحدی ثدییه مثل البیضه تدورت یخرجون علی خیر فرقه من المسلمین (۲).

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَأَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَاتَلَهُمْ وَ أَنَا مَعَهُ وَ أَمَرَ

ص: ٣١١

١- ٢٧۶- رواه السيّد ابن طاوس في الحديث: (١۵۴) من كتاب الطرائف ١٠۴.

٢- كذا.

بِذَلِکَ الرَّجُلِ فَالْتُمِسَ فَوُجِدَ فَأُتِیَ بِهِ حَتَّی نَظَرْتُ إِلَیْهِ عَلَی نَعْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی نَعَتَ.

قَالَ صَاحِبُ الطَّرَائِفِ هَذَا لَفْظُ مَا رَوَاهُ الْحُمَیْدِیُّ فِی حَدِیثِهِ وَ مِنْ ذَلِکَ مَا رَوَاهُ الْخُوارِزْمِیُّ فِی کِتَابِ الْفَائِقِ أَیْضاً فِی بَابِ ذِکْرِ سَائِرِ مُعْجِزَاتِهِ علیه السلام قَالَ: وَ قَالَ یَعْنِی النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام أَ لَا أُخْبِرُکَ بِأَشْقَی النَّاسِ رَجُلَانِ أُحَیْمِرُ ثَمُودَ وَ مَنْ یَضْرِبُکَ یَا عَلِیُّ عَلَی هَذَا وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلَی قَرْنِهِ فَیَبْتَلُّ مِنْهُ هَذِهِ وَ أَخَذَ بِلِحْیَتِهِ فَکَانَ کَمَا أَخْبَرَ.

هذا لفظ الخوارزمی و أحیمر ثمود عاقر ناقه صالح و قاتل علی علیه السلام هو عبد الرحمن بن ملجم علیه لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ*

**[ترجمه] - . طرائف: ۱۰۴ – طرائف: محمود خوارزمی در کتاب الفائق فی الاصول در بابی روایت کرده و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان معجزاتش به علی علیه السلام فرمود: با ناکثین، قاسطین و مارقین خواهی جنگید.

محمود خوارزمی سپس می گوید: علی با طلحه و زبیر پس از بیعت شکنی آنان جنگید. با معاویه و یارانش که ظالم بودند و نیز خوارج که همان مارقین بودند، جنگ نمود. این روایت خوارزمی است.

از این جمله روایات می‌توان به داستان «ذی الثدیه» که با خوارج کشته شد و محمود خوارزمی آن را در کتاب الفائق در باب سایر معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله آورده اشاره کرد. الحمیدی در حدیث چهارم از احادیث متفق علیه از مسند ابوسعید خدری آن را نقل کرده است: در حدیث ذی الثدیه و یارانش که توسط علی بن ابی‌طالب در نهروان کشته شدند: می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گروهی از مسلمانان همانند تیری که از کمان رها شود از دین خارج خواهند شد و گروهی که به حقّ نزدیک‌ترند آنان را خواهند کُشت.

در روایت اوزاعی در بیان صفات ذی الثدیه آمده است: یکی از پستان‌های او شکلی تخم مرغی داشت که این گروه علیه بهترین گروه از مسلمانان خروج کردند.

ابوسعید خدری می گوید: گواهی می‌دهم که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و گواهی می‌دهم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام قاتل آنان است و من با اویم.

ص: ۳۱۱

علی علیه السلام دستور داد که چنین مردی را پیدا کنند. او را یافتند و آوردند وقتی نگاه کردم دیدم همه صفاتی که پیامبر فرموده بود در او هست.

صاحب طرائف می گوید: این لفظ آن چیزی است که حمیدی در حدیث خود آورده است. همچنین خوارزمی در الفائق در باب سائر معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو را نسبت به شقی‌ترینِ مردم آگاه می کنم؛ دو مرد: احیمرِ ثمود و کسی که بر این ضربه می‌زند و دست خود را بر فرق سر امام قرار داد و این، با آن ضربه خون آلوده می‌شود و ریش وی را گرفت. و همانطور شد که پیامبر فرموده بود.

این لفظ خوارزمی است. احمیر کسی بود که ناقه صالح علیه السلام را پی کرد و قاتل علی علیه السلام عبدالرحمن بن ملجم است که بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد.

**[ترجمه]

«۲۷۷»

(۱)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ أَبِی شَیْبَهَ عَنْ یَحْیَی بْنِ حَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ عَنْ مُصَبِّحِ بْنِ الْهِلْقَامِ الْعِجْلِیِّ عَنْ أَبِی مَرْیَمَ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ عَنْ حُذَیْفَهَ قَالَ: فِی قَوْلِهِ تَعَالَی فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ یَعْنِی بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزیل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: به نقل از حذیفه: در آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» - . زخرف / ۴۱ - «پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم» منظور، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

**[ترجمه]

«۲۷۸»

(۲)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی النَّوْفَلِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ مِهْرَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ حَسَنِ بْنِ فُرَاتٍ بِإِسْنَادِهِ إِلَی حَرْبِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِیِّ عَنْ عَمِّهِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا نَزَلَ عَلَیْهِ قَوْلُهُ تَعَالَی فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ قَالَ أَیْ بِعَلِیٍّ کَذَلِکَ حَدَّثَنِی جَبْرَئِیلُ.

---

۱ - ۲۷۷- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

۲ - ۲۷۸- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزيل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: با ذکر سند از حرب بن ابی الاسود دولی و وی از عموی خود: وقتی که آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منظور علی است. جبرئیل به من این چنین گفت .

ص: ۳۱۲

**[ترجمه]

«۲۷۹»

(۱)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْمُغِیرَهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَدِیِّ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ یَقُولُ مَا حَسَدَتْ قُرَیْشٌ عَلِیّاً علیه السلام بِشَیْ ءٍ مِمَّا سَبَقَ لَهُ أَشَدَّ مِمَّا وَجَدَتْ عَلَیْهِ یَوْماً وَ نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ كَیْفَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ قُرَیْشٍ لَوْ قَدْ كَفَرْتُمْ مِنْ بَعْدِی فَرَأَیْتُمُونِی فِی كَتِیبَهٍ أَضْرِبُ وُجُوهَكُمْ بِالسَّیْفِ فَهَبَطَ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِیٌّ فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَوْ عَلِیٌّ.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزیل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: عدی بن ثابت می گوید: از ابن عباس شنیدم که گفت: شدیدترین حسادت قریش نسبت به علی علیه السلام در فضیلت هایی که به او اختصاص یافته بود، زمانی بود که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت فرمود: ای قبیله قریش چگونه‌اید که پس از من کافر شده و مرا در میان لشگریانی خواهید دید که با شمشیر بر صورتهای شما می‌زنم. در این هنگام جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: بگو إن شاء الله یا علی. فرمود: إن شاء الله یا علی.

**[ترجمه]

«۲۸۰»

(۲)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ وَ قَالَ اللَّهُ انْتَقَمَ بِعَلِیٍّ علیه السلام یَوْمَ الْبَصْرَهِ وَ هُوَ الَّذِی وَعَدَ اللَّهُ رَسُولَهُ.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزیل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: با سند دیگری از امام صادق علیه السلام آورده است: در مورد آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» - . زخرف / ۴۱ - امام فرمود: خداوند توسط علی علیه السلام در روز جنگ

بصره انتقام گرفت و این چیزی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود.

**[ترجمه]

«۲۸۱»

(۳)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِیعِ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَی یُوسُفَ الْأَزْرَقِ حَتَّی انْتَهَیْتُ فِی الزُّخْرُفِ إِلَی قَوْلِهِ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ أَمْسِکْ فَأَمْسَکْتُ فَقَالَ یُوسُفُ قَرَأْتُ عَلَی الْأَعْمَشِ فَلَمَّا انْتَهَیْتُ إِلَی هَذِهِ الْآیَهِ قَالَ یَا یُوسُفُ أَ تَدْرِی فِیمَنْ نَزَلَتْ قُلْتُ اللَّهُ أَعْلَمُ قَالَ نَزَلَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ بِعَلِیٍّ مُنْتَقِمُونَ مُحِیَتْ وَ اللَّهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ اخْتُلِسَتْ وَ اللَّهِ مِنَ الْقُرْآنِ.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزیل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: محمد بن ربیع می‌گوید: برای یوسف الازرق قرآن تلاوت می‌کردم تا اینکه به آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» رسیدیم. وی گفت: ای محمد توقف کن. توقف کردم. یوسف گفت: نزد اعمش قرآن می‌خواندم وقتی به این آیه رسیدم گفت: ای یوسف آیا می‌دانی این آیه در رابطه با چه کسی نازل شده است؟ گفتم: خدا بهتر می‌داند. گفت: در مورد علی بن ابی‌طالب نازل شده است. فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ بِعَلِیّ مُنْتَقِمُون که به خدا قسم «بعلیّ» از قرآن حذف شده است.

**[ترجمه]

«۲۸۲»

(۴)

کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ حراش [خِرَاشٍ] قَالَ: خَطَبَنَا عَلِیٌّ فِی الرَّحْبَهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا کَانَ فِی زَمَانِ الْحُدَیْبِیَهِ خَرَجَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُنَاسٌ مِنْ قُرَیْشٍ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ مَکَّهَ فِیهِمْ سُهَیْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالُوا یَا مُحَمَّدُ أَنْتَ جَارُنَا وَ حَلِیفُنَا

---

۱ - ۲۷۹- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

۲- ۲۸۰- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

۳- ۲۸۱- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

۴- ۲۸۴- رواها العلامه الکراجکیّ فی کتاب کنزل الفوائد، و أکثرها رواها الحسکانی فی الحدیث: (۸۵۱) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۵۲.

وَ ابْنُ عَمِّنَا وَ لَقَدْ لَحِقَ بِکَ أُنَاسٌ مِنْ آبَائِنَا وَ إِخْوَانِنَا وَ أَقَارِبِنَا لَیْسَ بِهِمُ التَّفَقُّهُ فِی الدِّینِ وَ لَا رَغْبَهٌ فِیمَا عِنْدَکَ وَ لَکِنْ إِنَّمَا خَرَجُوا فِرَاراً مِنْ ضِیَاعِنَا وَ أَعْمَالِنَا وَ أَمْوَالِنَا فَارْدُدْهُمْ عَلَیْنَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ لَهُ انْظُرْ فِیمَا یَقُولُونَ فَقَالَ صَدَقُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنْتَ جَارُهُمْ فَارْدُدْهُمْ عَلَیْهِمْ قَالَ ثُمَّ دَعَا عُمَرَ فَقَالَ مِثْلَ قَوْلِ أَبِی بَکْرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِکَ لَا تَنْتَهُونَ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ حَتَّی یَبْعَثَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ رَجُلًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلتَّقْوَی یَضْرِبُ رِقَابَکُمْ عَلَی الدِّینِ فَقَالَ أَبُو بَکْرٍ أَنَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا فَقَامَ عُمَرُ فَقَالَ أَنَا هُوَ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا وَ لَکِنَّهُ خَاصِفُ النَّعْلِ وَ أَنَا کُنْتُ أَخْصِفُ نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَیْنَا عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتَعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.

**[ترجمه] - . کنز الفوائد: ، شواهد التنزیل ۲: ۱۵۲ - کنز جامع الفوائد: ربعی بن حراش [خراش] می گوید: علی علیه السلام در رحبه (آستانه مسجد کوفه) برای ما خطبه خواند و فرمود: هنگام حدیبیه افرادی از قریش و اشراف مکّه که سهیل بن عمرو نیز در میان آنان بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند: ای محمد تو همسایه، هم‌پیمان

ص: ۳۱۳

و پسر عموی ما هستی. افرادی از پدران و برادران و نزدیکان ما به تو پیوسته‌اند اما فهمی از دین و رغبتی نسبت به آنچه که در نزد توست، ندارند. آنان فقط از روستاها و کارهای ما و اموال ما فرار کرده‌اند. آنان را به ما بازگردان. پیامبر، ابوبکر را فراخواند و به او فرمود: ببین اینان چه می گویند؟ ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آنان راست می گویند. تو که همسایه آنانی، این افراد را به آنان بازگردان. اما علی علیه السلام سپس فرمود: پیامبر سپس عمر را فرا خواند او نیز سخن ابوبکر را گفت. رسول خدا فرمود: ای قبیله قریش! دست از کارهایتان برنمی دارید تا آنکه خداوند مردی را به سوی شما روانه خواهد ساخت که قلب وی را با تقوا مورد آزمایش قرار داده است او به خاطر دین گردن شما را خواهد زد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. عمر برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا من همان شخص هستم؟ فرمود: نه. آن شخص همان کسی است که در حال دوختن کفش است و من در حال دوختن کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. ربعی می... گوید: سپس علی علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس عمداً به من نسبت دروغ دهد، جایگاهش در آتش است.

**[ترجمه]

«۲۸۳»

(۱)

أَقُولُ رَوَی فِی الْمُسْتَدْرَکِ مِنْ کِتَابِ فَضَائِلِ الصَّحَابَهِ لِلسَّمْعَانِیِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَی رِبْعِیٍّ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . مستدرک: - می گویم: در المستدرک از کتاب فضائل الصحابه سمعانی با اسنادی از ربعی همانند آن آورده شده است.

**[ترجمه]

«۲۸۴»

(۲)

مد، العمده بِإِسْـنَادِهِ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ مِنْ مُسْـنَدِهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ عَلِيّاً كَانَ يَقُولُ فِی حَيَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَزَّ

ص: ۳۱۴

۱- ۲۸۳- لم يصل إلى كتاب المستدرك، و لكن الحديث الذى رواه عن السمعانىّ له مصادر كثيره تقدم ذكر بعضها.

۲- ۲۸۴- رواه يحيى بن الحسن بن البطريق رفع اللّه مقامه فى الفصل: (۱۹) من كتاب العمده ص ۸۴. والحديث مذكور تحت الرقم: (۲۳۲) من فضائل أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب الفضائل - تأليف أحمد بن حنبل وابنه - ص ۱۶۶، ط ۱. وقد ذكرناه فى المختار: (۳) من كتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۷ ط ۲ عن مصادر كثيره.

وَ جَلَّ قَالَ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ وَ اللَّهِ لَا نَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ وَ لَئِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ لَأُقَاتِلَنَّ عَلَى مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ وَ اللَّهِ إِنِّى لَأَخُوهُ وَ وَلِيُّهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ وَارِثُهُ وَ مَنْ أَحَقُّ بِهِ مِنِّى.

**[ترجمه] - . العمدة: ۸۴، فضائل: ۱۶۶ - العمده: با ذکر اسنادی از احمد بن حنبل از ابن عباس نقل می‌کند که علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: خداوند عزّوجلّ

فرمود: «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ» - . آل عمران / ۱۴۴ - [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟] به خدا قسم پس از آنکه خداوند ما را هدایت فرمود، از عقیده خود باز نمی‌گردیم و اگر او بمیرد و یا کشته شود در این‌صورت به خاطر آنچه که او جنگیده، خواهم جنگید تا بمیرم. به خدا سوگند من برادر، ولی، پسر عمو و وارث او هستم و چه کسی به او نزدیک‌تر و سزاوارتر از من است؟

**[ترجمه]

«۲۸۵»

(۱)

مد، العمده مِنَ الْجُزْءِ الثَّانِى مِنْ كِتَابِ الشَّرِيعَةِ تَصْنِيفِ الشَّيْخِ أَبِى بَكْرٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ تِلْمِيذِ أَبِى بَكْرٍ وَلَدِ أَبِى دَاوُدَ السِّجِسْتَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَاجِيَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الصُّوفِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ حَسَنٍ الْأَشْقَرِ عَنْ سَابِحٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ وَ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالا أَتَيْنَا أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ فَقُلْنَا لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْرَمَكَ بِمُحَمَّدٍ إِذْ أَوْحَى إِلَى رَاحِلَتِهِ فَبَرَكَ عَلَى بَابِكَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ضَيْفَكَ فَضَّلَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا ثُمَّ خَرَجْتَ تُقَاتِلُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهما السلام فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ مَرْحَباً بِكُمَا وَ أَهْلًا إِنَّنِى أُقْسِمُ لَكُمَا بِاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيٌّ عليه السلام جَلَسَ عَنْ يَمِينِهِ وَ أَنَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ حَرَّكَ الْبَابَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا أَنَسُ انْظُرْ مَنْ بِالْبَابِ فَخَرَجَ وَ نَظَرَ وَ رَجَعَ وَ قَالَ هَذَا عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو أَيُّوبَ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ يَا أَنَسُ افْتَحْ لِعَمَّارٍ الطَّيِّبِ الْمُطَيَّبِ فَفَتَحَ أَنَسٌ الْبَابَ فَدَخَلَ عَمَّارٌ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَرَدَّ عَلَيْهِ وَ رَحَّبَ بِهِ وَ قَالَ يَا عَمَّارُ إِنَّهُ سَيَكُونُ فِى أُمَّتِى بَعْدَ هَنَاتٍ وَ اخْتِلَافٍ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَتَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ

۱- ۲۸۵- رواه ابن البطريق رحمه اللّه فى أواخر الفصل: «۳۶» فى أواخر كتاب العمده ص ۲۳۵. وقريبا منه رواه أيضا فى أواسط الفصل: (۳۶) ص ۱۷۸، نقلا عن رزين العبدرى فى كتاب الجمع بين الصحاح الست عن موطأ مالك بن أنس الأصبحى.

بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الَّذِی عَنْ يَمِينِی يَعْنِی عَلِيّاً فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلُّهُمْ وَادِياً وَ عَلِيٌّ وَادِياً فَاسْلُكْ وَادِیَ عَلِيٍّ وَ خَلِّ النَّاسَ طُرّاً يَا عَمَّارُ إِنَّهُ لَا يُزِيلُكَ عَنْ هُدًى يَا عَمَّارُ إِنَّ طَاعَةَ عَلِيٍّ لَمِنْ طَاعَتِی وَ طَاعَتِی مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

**[ترجمه] - . العمدة: ۲۳۵ و روایتی مشابه آن را در اواسط: ۱۷۸ ذکر کرده است. - عمده: از علقمه بن قیس و اسود بن یزید آورده است که آن‌دو گفتند: نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و به او گفتیم: خداوند تبارک و تعالی تو را با محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت در آن هنگامی که به مرکب آن حضرت الهام کرد و آن بر در خانه تو خوابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله مهمان تو بود که خداوند با این کار به تو فضیلت بخشید. سپس تو در رکاب علی بن ابی‌طالب برای جنگ خروج کردی. ابو ایوب گفت: درود بر شما، خوش آمدید. من برای شما دو نفر به خدا سوگند می‌خورم که پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و علی علیه السلام نیز در سمت راست آن حضرت نشسته بود و من در مقابل او ایستاده بودم که در خانه به حرکت درآمد. پیامبر فرمود: ای اَنَس، ببین چه کسی پشت در است. انس بیرون رفت و نگاه کرد و بازگشت و گفت: عمار بن یاسر است. ابو ایوب می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای انس در را برای عمارِ پاک و پاک‌نهاد، باز کن. انس در را باز کرد و عمار وارد شد. به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. وی پاسخ داد و خوش‌آمد گفت و فرمود: ای عمار پس از من امّتم گرفتار بلا و اختلاف شده حتی دست به شمشیر خواهند برد. برخی از آنان برخی دیگر را خواهند کُشت و بعضی از بعضی دیگر دوری خواهند جست.

ص: ۳۱۵

وقتی چنان دیدی به این مرد که در سمت راست من است یعنی علی، ملحق شو. اگر همه مردم به راهی و علی به راه دیگری رفت تو با علی باش و همه مردم را رها کن. ای عمار، او تو را از راه هدایت گمراه نخواهد کرد. ای عمار، اطاعت از علی، اطاعت از من است و اطاعت از من، اطاعت از خداوند عزّوجلّ می‌باشد .

**[ترجمه]

«۲۸۶»

(۱)

أَقُولُ وَ رَوَى فِی الْمُسْتَدْرَكِ، مِنْ كِتَابِ حِلْيَةِ الْأَوْلِيَاءِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زِرٍّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيّاً يَقُولُ أَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَوْ لَا أَنَا مَا قُوتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ أَهْلُ الْجَمَلِ وَ لَوْ لَا أَنَّنِی أَخْشَى أَنْ تَتْرُكُوا الْعَمَلَ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِالَّذِی قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله لِمَنْ قَاتَلَهُمْ مُبْصِراً بِضَلَالَتِهِمْ عَارِفاً بِالْهُدَى الَّذِی نَحْنُ عَلَيْهِ.

**[ترجمه] - . این روایت در حدیث شماره (۲۴۸) ص ۴۵۶ ذکر شد.، حلیة الاولیاء ۱: ۱۸۶، خصائص نسائی: ۳۱۴، المختار (۲۷۶) و ما قبل آن از کتاب نهج السعادة ۲: ۴۳۵ ۴۴۷ - می‌گویم: در المستدرک از کتاب حلیه الاولیاء با ذکر سند از منهال بن عمر و وی از زرّ آورده است که از علی علیه السلام شنید که فرمود: من چشم فتنه را کور کردم. اگر من نبودم کسی نمی... توانست با خوارج نهروان و بیعت‌شکنان جمل بجنگد. اگر بیم دست برداشتن از کار توسط شما را نداشتم شما را نسبت به

کسی که به فرموده پیامبر با بصیرت و آگاهی از گمراهی آنان و هدایت ما با آنان پیکار می‌کند باخبر می‌ساختم.

**[ترجمه]

«۲۸۷»

(۲)

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حراش [خِرَاشٍ] قَالَ: خَطَبَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام بِالْمَدَائِنِ فَقَالَ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ارْدُدْ عَلَيْنَا أَبْنَاءَنَا وَ أَرِقَّاءَنَا فَإِنَّمَا خَرَجُوا تَعَوُّذاً بِالْإِسْلَامِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله

ص: ۳۱۶

۱- ۲۸۶- تقدم الحدیث عن مصدر آخر تحت الرقم: (۲۴۸) فی الباب: (۷) ص ۴۵۶ من طبعه الکمبانیّ. والحدیث رواه أبو نعیم فی ترجمه زر بن حبیش الأسدی من کتاب حلیه الأولیاء: ج ۱، ص ۱۸۶. ورواه أیضا النسائی المتوفی سنه: (۳۰۳) فی الحدیث: (۱۸۸) من کتاب خصائص أمیر المؤمنین ص ۳۲۴ وقد ذکرناه فی تعلیقه عن مصادر کثیره. وقد ذکرناه أیضا عن مصادر فی المختار: (۲۷۶) وما قبله من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۴۳۵ - ۴۴۷ - ط ۱.

۲- ۲۸۷- للحدیث أسانید کثیره و مصادر جمه یجد الباحث کثیرا منها تحت الرقم: (۸۷۳) و ما بعده و تعلیقاته من ترجمه الإمام أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۲ ص ۳۶۶- ۳۷۵ ط ۲.

لَا تَنْتَهُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ رَجُلًا امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ يَضْرِبُ رِقَابَكَمْ عَلَى الدِّينِ.

**[ترجمه] - . تاریخ دمشق ۲: ۳۶۶ ۳۷۵ - با ذکر سند از ربعی بن حراش آورده است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام در مدائن برای ما خطبه خواند و فرمود: سهیل بن عمرو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فرزندان و غلامان ما را به ما برگردان چون آنان برای پناه آوردن به اسلام از دست ما فرار کرده‌اند. پیامبر فرمود:

ص: ۳۱۶

ای مردم قریش! دست از کارهایتان برنمی دارید تا آنکه خداوند مردی را به سوی شما برمی‌انگیزد که قلبش را با ایمان مورد امتحان قرار داده و او گردن شما را به خاطر دین خواهد زد.

**[ترجمه]

«۲۸۸»

(۱)

وَ مِنْ كِتَابِ فَضَائِلِ الصَّحَابَهِ لِلسَّمْعَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا أُنْزِلَتْ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ قَالَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

أقول: قد مر بعض الأخبار فی باب شكايته عليه السلام.

ص: ۳۱۷

---

۱ - ۲۸۸- للحديث أسانيد كثيره و مصادر يجد الطالب كثيرا منها فی الحديث: (۸۵۱) و ما بعده و تعليقاته من كتاب شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۱۵۳، ط ۱. و فی الفصل (۱۱) من كتاب خصائص الوحی المبين ص ۹۷ ط ۱.

**[ترجمه] - . شواهد التنزيل ۲: ۱۵۳، خصائص: ۹۷ - از کتاب فضائل الصحابه سمعانی با ذکر سند از جابر آورده است: وقتی آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُون» - . زخرف / ۴۱ - [پس اگر ما تو را [از دنیا] ببریم، قطعاً از آنان انتقام می کشیم] بر پیامبر، نازل شد فرمود: بوسیله علی بن ابی‌طالب.

می گویم: برخی از اخبار در باب شکایت امام علی علیه السلام بیان شد .

ص: ۳۱۷

ص: ۳۱۸

**[ترجمه]

باب ۸ باب حکم من حارب علیا أمیر المؤمنین صلوات الله علیه

الأخبار

«۲۸۹»

(۱)

ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ عَنْ عَوْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعَ الرِّضَا علیه السلام بَعْضَ أَصْحَابِهِ یَقُولُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَارَبَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ قُلْ إِلَّا مَنْ تَابَ وَ أَصْلَحَ ثُمَّ قَالَ لَهُ ذَنْبُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَ لَمْ یَتُبْ أَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِ مَنْ قَاتَلَهُ ثُمَّ تَابَ.

**[ترجمه] - . عیون الاخبار ۲: ۸۶ - عیون اخبار الرضا علیه السلام: سهل بن قاسم گوید: امام رضا علیه السلام از یکی از اصحابش شنید که می گویند: خداوند لعنت کند هر کسی را که با امیرالمومنین علیه السلام جنگید. امام به او فرمود: بگو غیر از افرادی که توبه کردند و عمل شایسته انجام دادند. سپس به وی فرمود: گناه کسی که امام را تنها گذاشت اما توبه نکرد بزرگ‌تر است از گناه کسی که با او جنگ کرد و سپس توبه نمود.

**[ترجمه]

«۲۹۰»

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حُمَیْدٍ اللَّخْمِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ الرَّبِیعِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ قَالَ عَلِیُّ بْنُ بِلَالٍ وَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَسَدٍ الْأَصْفَهَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی الْأَسْلَمِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَزَوَّرِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ یَا أَمِیرَ

۱ – ۲۸۹– رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی آخر الباب: (۳۲) من کتاب عیون أخبار الرضا– علیه السلام–: ج ۲ ص ۸۶ طبع النجف.

الْمُؤْمِنِينَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الَّذِينَ نُقَاتِلُهُمْ الدَّعْوَةُ وَاحِدَةٌ وَ الرَّسُولُ وَاحِدٌ وَ الصَّلَاةُ وَاحِدَةٌ وَ الْحَجُّ وَاحِدٌ فَبِمَ نُسَمِّيهِمْ قَالَ بِمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ مَا كُلُّ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ أَعْلَمُهُ فَقَالَ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ فَلَمَّا وَقَعَ الِاخْتِلَافُ كُنَّا نَحْنُ أَوْلَى بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بِدِينِهِ وَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ بِالْكِتَابِ وَ بِالْحَقِّ فَنَحْنُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ شَاءَ اللَّهُ مِنَّا قِتَالَهُمْ فَقَاتَلْنَاهُمْ بِمَشِيَّتِهِ وَ إِرَادَتِهِ.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی: از اصبغ بن نباته نقل کرده است که گفت: مردی نزد علی بن ابی‌طالب آمد و گفت: ای امیرمومنان،

ص: ۳۱۹

این قوم را که با آنان جنگ می کنیم، با اینکه دین، پیامبر، نماز و حج ما یکی است چه بنامیم؟ فرمود: چیزی که خداوند تعالی در کتاب خود نامید. گفت: در قرآن همه آن چیزی را که هست نمی‌دانم. فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند در قرآن می... فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ...» - . بقره / ۲۵۳ - [برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی پرداختند، ولی با هم اختلاف کردند پس، بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند، و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند...] پس زمانی که اختلاف پیش آمد، ما به خداوند عزّوجلّ، دین او، پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن و حق سزاوارتریم. ما کسانی هستیم که ایمان آوردیم و آنان کسانی هستند که کفر ورزیدند و خداوند از ما خواسته است که با آنان بجنگیم ما هم به مشیّت و اراده او جنگیدیم.

**[ترجمه]

«۲۹۱»

(۱)

جا، المجالس للمفيد عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۶۷، امالی طوسی ۱: ۲۰۰، احتجاج باب سوم: ۴۳۶، مناقب ۳: ۱۹ - مجالس شیخ مفید: همانند آن ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۲۹۲»

(۲) قب، المناقب لابن شهرآشوب: اختلفوا فی محاربه علی علیه السلام فقالت الزیدیه و من المعتزله النظام و بشر بن المعتمر و من المرجئه أبو حنیفه و أبو یوسف و بشر المریسی و من قال بقولهم إنه کان مصیبا فی حروبه بعد النبی صلی الله علیه و آله و إن من قاتله علیه السلام کان علی خطإ:

و قال أبو بکر الباقلانی و ابن إدریس: من نازع علیا علیه السلام فی خلافته فهو باغ

ص: ۳۲۰

۱- ۲۹۰- ۲۹۱- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی المجلس: (۱۲) من أمالیه ص ۶۷. ورواه عنه الشیخ الطوسی فی الحدیث: (۳۹) من الجزء (۷) من أمالیه: ج ۱، ص ۲۰۰. وقد تقدم عن المصنف نقل الحدیث عن کتاب الاحتجاج فی الحدیث: (۱۳۶) فی الباب: (۳) ص ۴۳۶. ورواه أیضا ابن شهرآشوب فی عنوان: " فصل فی ظالمیه ومقاتلیه " من مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۱۹، ط النجف.

۲- ۲۹۲- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان: «فصل فی ظالمیه و مقاتلیه» من مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۱۷.

و فی تلخیص الشافی أنه قالت الإمامیه: من حارب أمیر المؤمنین کان کافرا یدل علیه إجماع الفرقه و إن من حاربه کان منکرا لإمامته و دافعا لها و دفع الإمامه کفر کما أن دفع النبوه کفر لأن الجهل بهما علی حد واحد

وَ قَوْلُهُ علیه السلام مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً.

و میته الجاهلیه لا تکون إلا علی کفر.

و

قوله اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

و لا تجب عداوه أحد بالإطلاق دون الفساق.

و من حاربه کان یستحل دمه و یتقرب إلی الله بذلک و استحلال دم المؤمن کفر بالإجماع و هو أعظم من استحلال جرعه من الخمر الذی هو کفر بالاتفاق فکیف استحلال دم الإمام

وَ رَوَی عَنْهُ الْمُخَالِفُ وَ الْمُؤَالِفُ یَا عَلِیُّ حَرْبُکَ حَرْبِی وَ سِلْمُکَ سِلْمِی.

و معلوم أنه علیه السلام إنما أراد أن أحکام حربک تماثل أحکام حربی و لم یرد أن أحد الحربین هو الآخر لأن المعلوم خلاف ذلک و إذا کان حرب النبی کفرا وجب مثل ذلک فی حربه

وَ رَوَی أَبُو عِیسَی فِی جَامِعِهِ وَ السَّمْعَانِیُّ فِی کِتَابِهِ وَ ابْنُ مَاجَهْ فِی سُنَنِهِ وَ أَحْمَدُ فِی الْمُسْنَدِ وَ الْفَضَائِلِ وَ ابْنُ بَطَّهَ فِی الْإِبَانَهِ وَ شِیرَوَیْهِ فِی الْفِرْدَوْسِ وَ السُّدِّیُّ فِی التَّفْسِیرِ وَ الْقَاضِی الْمَحَامِلِیُّ کُلُّهُمْ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَرْقَمَ وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ فِی تَفْسِیرِهِ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ وَ أَبُو الْجَحَّافِ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ صَبِیحٍ کُلُّهُمْ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ نَظَرَ إِلَی عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ فَقَالَ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ.

تَارِیخُ الطَّبَرِیِّ وَ أَرْبَعِینُ ابْنِ الْمُؤَذِّنِ قَالا رَوَی أَبُو هُرَیْرَهَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ لِعَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَکُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَکُمْ.

ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَهُ: عَادَيْتُ مَنْ عَادَاکَ وَ سَالَمْتُ مَنْ سَالَمَکَ (۱).

الْخَرْکُوشِیُّ فِی اللَّوَامِعِ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مَنْ قَاتَلَنِی فِی الْأُولَی وَ قَاتَلَ أَهْلَ بَیْتِی فِی الثَّانِیَهِ فَأُولَئِکَ شِیعَهُ الدَّجَّالِ

**[ترجمه] - . مناقب ۳: ۱۷ - مناقب ابن شهر آشوب: در باره محاربه با علی علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد. زیدیه و از معتزله، نظام و بشر بن معتمر و از مرجئه ابو حنیفه و ابو یوسف و بشر مریسی و دیگران در مورد جنگ علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، گفته‌اند که علی علیه السلام در جنگ‌هایش پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درست عمل کرد و هرکس با او جنگ نموده، اشتباه کرده است.

ابوبکر باقلانی و ابن ادریس گفته‌اند: هر کس در دوران خلافت علی علیه السلام با او جنگ کرده است ستمگر است.

ص: ۳۲۰

در تلخیص الشافی آمده است که امامیه معتقد بر این است که: هر کس با امیرالمومنین پیکار کرده است، کافر است و بر این نکته همه فرقه اتفاق نظر دارند. آنان بر این باورند که: هر که با او جنگیده است امامت وی را انکار و ردّ کرده است و رد امامت همانند ردّ نبوت کفر است چون جهل به آنها در یک سطح می‌باشد.

و سخن امام علیه السلام: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

و «مرگ جاهلیت» چیزی غیر از کفر نیست.

سخن پیامبر که فرمود: خداوندا، دوست‌دار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار .

و دشمنی با کسی غیر از اشخاص فاسق به هیچ وجه واجب نمی‌باشد.

و ریختن خون هر کسی که با او بجنگد حلال است و انسان با ریختن خون چنین فردی به خداوند نزدیک می‌شود. حلال شمردن خون مؤمن طبق اجماع، کفر است و گناه آن بزرگ‌تر از حلال شمردن جرعه‌ای شراب که طبق اجماع کفر است، می‌باشد چه رسد به حلال شمردن خون امام.

موافق و مخالف از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود: ای علی جنگ با تو، جنگ با من و سازش با تو، سازش با من است.

معلوم می‌شود که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده است که احکام جنگ با تو همان احکام جنگ با من است و هیچ کس نگفته که احکام آن‌دو با هم متفاوت بوده است. چون خلاف آن معلوم و آشکار می‌باشد و اگر جنگ با پیامبر کفر است چنین حکمی هم وجوباً در مورد جنگ با امیرالمومنین جاری است.

ابوعیسی در جامع خود، سمعانی در کتابش، ابن ماجه در سنن، احمد بن حنبل در مسند و الفضائل، ابن بطه در الابانه، شیرویه در الفردوس، السدی در تفسیر و قاضی محاملی همگی از زید بن ارقم و نیز ثعلبی در تفسیر خود از ابوهریره و ابوجحاف از

مسلم بن صبیح همگی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت به علی و فاطمه و حسن و حسین نگاه کرد و فرمود: هر کس که با شما بجنگد من نیز با او در جنگم و هر کس که با شما در صلح باشد من نیز با او در سازشم.

تاریخ طبری و اربعین بن موذّن از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: هر کس که با شما بجنگد من نیز با او در جنگم و هر کس که با شما در صلح باشد من نیز با او در سازشم.

ص: ۳۲۱

ابن مسعود می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: با هر کس که با تو دشمنی کند، دشمنم و با هر کس که با تو صلح کند در سازشم .

خرکوشی در اللوامع می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که در درجه اول (در ابتدا) با من و در درجه دوم (بعداً) با اهل‌بیتم بجنگد، از پیروان دجّال هستند.

**[ترجمه]

«۲۹۳»

(۲)

قب، المناقب لابن شهرآشوب عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ ذَکَرَ الَّذِینَ حَارَبَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ أَمَا إِنَّهُمْ أَعْظَمُ جُرْماً مِمَّنْ حَارَبَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قِیلَ لَهُ وَ کَیْفَ ذَلِکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أُولَئِکَ کَانُوا أَهْلَ جَاهِلِیَّهٍ وَ هَؤُلَاءِ قَرَءُوا الْقُرْآنَ وَ عَرَفُوا أَهْلَ الْفَضْلِ فَأَتَوْا مَا أَتَوْا بَعْدَ الْبَصِیرَهِ.

**[ترجمه] - . مناقب ۳: ۱۸ - مناقب ابن شهر آشوب: از امام باقر علیه السلام آورده است: آن حضرت افرادی را که با علی علیه السلام جنگیدند ذکر کرده و فرمود: گناه این افراد بزرگ‌تر است از گناه اشخاصی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیدند. به وی گفته شد: ای پسر رسول خدا، چنین چیزی چگونه ممکن است؟ فرمود: آنان مردم دوره جاهلیت بودند و اینان قرآن خواندند و اهل فضل را شناختند و پس از دانایی دست به آن کار زدند.

**[ترجمه]

«۲۹۴»

(۳)

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ بَزِیعٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا مَعْشَرَ

الْمُسْلِمِينَ قـاتِلُوا أَئِمَّهَ الْكَفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ثُمَّ قَالَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ هُمْ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ يَعْنِى أَهْلَ صِفِّينَ وَ الْبَصْرَهِ وَ الْخَوَارِجَ.

**[ترجمه] - . تفسير فرات: ۵۷ - تفسـير فرات بن ابراهيم: امام باقر عليه السـلام به نقل از اميرالمومنين مىفرمايد: اى مسلمانان بجنگيد با «أَئِمَّهَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون» - . توبه / ۱۲ - «پيشوايان كفر، چرا كه آنان را هيچ پيمانى نيست، باشد كه [از پيمـان شـكنى] باز ايسـتند». سـپس فرمود: قسم به خداونـد كعبه، منظور از اين قوم، اصـحاب صـفين، و بصـره و خوارج هستند.

**[ترجمه]

«۲۹۵»

(۴)

فر، تفسير فرات بن إبراهيم الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُ

ص: ۳۲۲

۱- كـذا فى طبع الكمبـانىّ من البحار، و فى طبع النجف من مناقب آل أبى طالب: «ابن مسـعود قال [قال النبىّ] صـلّى اللّه عليه و آله و سلم [لعلى] : عاديت من عاداك و سالمت من سالمك.

۲- ۲۹۳- أيضا رواه ابن شهرآشوب فى العنوان المتقدم الذكر من مناقب آل أبى طالب: ج ۳ ص ۱۸، ط النجف.

۳- ۲۹۴- رواه فرات بن إبراهيم فى أواسط تفسير سوره التوبه فى تفسير الآيه (۱۲) منها من تفسيره ص ۵۷ ط ۱.

۴- ۲۹۵- رواه فرات بن إبراهيم الكوفىّ فى تفسير الآيه: (۲۰) من سوره الحشر من تفسيره ص ۱۸۱، ط ۱. ورواه الشيخ الطوسى بسند آخر فى الحديث: (۱۲) من الجزء (۱۳) من أماليه:ج ۱، ص ۳۷۳ ط بيروت.

قَالَ: تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله هَذِهِ الْآيَهَ لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الفائِزُونَ ثُمَّ قَالَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ مَنْ أَطَاعَنِی وَ سَلَّمَ لِعَلِیٍّ الْوَلَایَهَ بَعْدِی وَ أَصْحَابُ النَّارِ مَنْ نَقَضَ الْبَیْعَهَ وَ الْعَهْدَ وَ قَاتَلَ عَلِیّاً بَعْدِی أَلَا إِنَّ عَلِیّاً بَضْعَهٌ مِنِّی فَمَنْ حَارَبَهُ فَقَدْ حَارَبَنِی ثُمَّ دَعَا عَلِیّاً فَقَالَ یَا عَلِیُّ حَرْبُکَ حَرْبِی وَ سِلْمُکَ سِلْمِی وَ أَنْتَ الْعَلَمُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ أُمَّتِی.

**[ترجمه] - . تفسیر فرات: ۱۸۱، امالی طوسی ۱: ۳۷۳ - تفسیر فرات: ابی سعید خدری گفت:

ص: ۳۲۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «لا یَسْتَوِی أَصْحابُ النّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّهِ أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمُ الْفائِزُون» - . حشر / ۲۰ - «دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند بهشتیانند که کامیابانند» سپس فرمود: بهشتیان کسانی هستند که از من اطاعت کنند و پس از من امامت را به علی واگذارند و دوزخیان کسانی هستند که بیعت شکسته و پس از من با علی وارد جنگ شوند. آگاه باشید که علی پاره تن من است و هرکس با او بجنگد با من جنگیده است. سپس علی را فراخواند و فرمود: ای علی جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است و بین من و امتم تو پرچم هستی.

**[ترجمه]

«۲۹۶»

(۱)

کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ مَعاً عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنْ ضُرَیْسٍ قَالَ: تَمَارَی النَّاسُ عِنْدَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ بَعْضُهُمْ حَرْبُ عَلِیٍّ شَرٌّ مِنْ حَرْبِ (۲) رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ بَعْضُهُمْ حَرْبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَرٌّ مِنْ حَرْبِ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ فَسَمِعَهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ مَا تَقُولُونَ فَقَالُوا أَصْلَحَکَ اللَّهُ تَمَارَیْنَا فِی حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فِی حَرْبِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ بَعْضُنَا حَرْبُ عَلِیٍّ شَرٌّ مِنْ حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ بَعْضُنَا حَرْبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَرٌّ مِنْ حَرْبِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا بَلْ حَرْبُ عَلِیٍّ أَشَرُّ مِنْ حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ حَرْبُ عَلِیٍّ شَرٌّ مِنْ حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَ سَأُخْبِرُکَ عَنْ ذَلِکَ إِنَّ حَرْبَ رَسُولِ اللَّهِ ص

ص: ۳۲۳

۱- ۲۹۶- رواه ثقه الإسلام الکلینی رحمه اللّه.

۲- المصدر بمعنی اسم الفاعل کما یدلّ علیه ذیل الحدیث أی إن محاربی علی کانوا شرا من محاربی رسول اللّه ...

لَمْ يُقِرُّوا بِالْإِسْلَامِ وَ إِنَّ حَرْبَ عَلِيٍّ علیه السلام أَقَرُّوا بِالْإِسْلَامِ ثُمَّ جَحَدُوهُ.

**[ترجمه] - . کـافی: - کافی: ضُـریس می گویـد: مردم در نزد امام باقر علیه السـلام مردم به بحث و مجادله پرداختنـد. برخی می گفتنـد: افرادی که با علی علیه السـلام جنگیدنـد بـدتر از افرادی هسـتند که با پیامبر صـلی الله علیه و آله وارد جنگ شدند. برخی دیگر می گفتنـد: افرادی که بـا پیـامبر صـلی الله علیه و آله جنگیدنـد بـدتر از افرادی بودنـد که با علی علیه السـلام پیکار نمودنـد. ضـریس می گویـد: امام باقر علیه السـلام به سـخن آنان گوش فرا داد و فرمود چه می گوییـد؟ گفتنـد: خـدا کار تو را راست بیاورد، در باره جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جنگ علی علیه السلام بحث می کردیم. افرادی که با علی علیه السـلام جنگیدند بدتر از افرادی هسـتند که با پیامبر صلی الله علیه و آله وارد جنگ شدند. برخی دیگر می گفتند: افرادی که با پیامبر صـلی الله علیه و آله جنگیدند بدتر از افرادی بودند که با علی علیه السـلام پیکار نمودند. امام باقر علیه السـلام فرمود: نه. کسـی که با علی علیه السـلام ستیز کرد بدتر از کسی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگ کرد. گفتم: فدایتان شوم، آیا کسـی که با علی جنگیـده بدتر از کسـی است که با پیامبر جنگ کرده است؟! فرمود: بله به تو خواهم گفت چرا. کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله وارد جنگ شدند

ص: ۳۲۳

به اسـلام اقرار نکرده بودنـد اما آنانی که با علی علیه السـلام ستیز کردنـد به اسـلام اقرار کرده بودنـد و سـپس سـر به مخالفت برداشتند.

**[ترجمه]

«۲۹۷»

(۱)

ب، قرب الإسـناد ابْنُ طَرِيـفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً علیه السـلام كَـانَ يَقُـولُ لِأَهْـلِ حَرْبِهِ إِنَّا لَمْ نُقَـاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَهُمْ وَ لَمْ نُقَاتِلْهُمْ عَلَى التَّكْفِيرِ لَنَا وَ لَكِنَّا رَأَيْنَا أَنَّا عَلَى حَقٍّ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ عَلَى حَقٍّ.

**[ترجمه] - . قرب الاسـناد: ۴۵ - قرب الاسـناد: از امام باقر علیه السـلام نقل کرده که علی علیه السـلام در مورد افرادی که با وی وارد جنـگ شدنـد، می‌فرمود: مـا با آنان به خاطر اینکه کافرشان می‌دانیم و یا آنان ما را کافر می‌داننـد نمی‌جنگیم بلکه به این دلیل با آنان پیکار می کنیم که ما خود را در راه حق می‌دانیم و آنان نیز خود را صاحب حق تلقّی می کنند .

**[ترجمه]

«۲۹۸»

ب، قرب الإسـناد بِالْإِسْـنَادِ قَـالَ: إِنَّ عَلِيّاً لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَـداً مِنْ أَهْـلِ حَرْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَ لَـا إِلَى النِّفَـاقِ وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ

إِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَيْنَا.

**[ترجمه]قرب الاسناد: با ذكر اسنادى نقل مى‌كند كه على عليه السلام هيچ‌يك از افرادى را كه با وى ستيز كردند، مشرك و يا منافق نخواندند بلكه مى‌فرمود: آنان برادران ما هستند كه بر ما ستم كردند.

**[ترجمه]

«۲۹۹»

(۲)

ما، الأمالى للشيخ الطوسى المفيد عن أبى عبد الله المرزبانى قال وجدت بخط محمد بن القاسم بن مهرويه قال حدثنى الحمدونى الشاعر قال سمعت الرياشى ينشد للسيد بن محمد الحميرى:

أن امرأ خصمه أبو حسن***لعازب الرأى داحض الحجج

لا يقبل الله منه معذره***و لا يلقنه حجه الفلج

**[ترجمه] - . امالى طوسى ۱: ۲۳۴ - امالى شيخ طوسى: محمد بن قاسم بن مهرويه گويد: حمدونى شاعر برايم نقل كرد كه از رياشى شنيدم كه براى سيد بن محمد حميرى اين اشعار را سروده است:

كسى كه دشمنش على باشد داراى افكارى سست و دلايل باطل است.

خداوند عذرى را از او نمى‌پذيرد و حجت آشكار را براى وى نمى‌نماياند.

**[ترجمه]

«۳۰۰»

(۳)

كا، الكافى بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَصَبَ عَلِيّاً عليه السلام عَلَماً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِراً وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئاً كَانَ مُشْرِكاً وَ مَنْ جَاءَ بِوَلَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ.

**[ترجمه] - . اصول كافى ۱: ۱۸۷ و ۴۳۷ - كافى: فضيل بن يسار از امام باقر عليه السلام روايت كرده كه فرمود: خداوند على عليه السلام را به عنوان پرچمى بين خود و مردم قرار داد. هركس كه او را بشناسد مؤمن و هر كس كه او را منكر شود

کافر است. کسی که نسبت به او جهل داشته باشد، گمراه بوده و کسی که چیزی را هم‌طراز او بداند مشرک است و کسی که به ولایت او گردن نهد وارد بهشت می‌شود.

**[ترجمه]

«۳۰۱»

وَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ عَلِیّاً

ص: ۳۲۴

---

۱ – ۲۹۷– ۲۹۸– رواه الحمیری رحمه اللّه فی الحدیث: «۲۹۷ و ۳۰۲» من کتاب قرب الاسناد، ص ۴۵ ط ۱.

۲– ۲۹۹– رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث: ۵۶ من الجزء (۸) من أمالیه: ج ۱ ص ۲۳۴.

۳– ۳۰۰– ۳۰۳– رواهما ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی «باب فرض طاعه الأئمّه» و فی باب: «نتف و جوامع من الروایه فی الولایه» من کتاب الحجه من أصول الکافی: ج ۱، ص ۱۸۷، و ۴۳۷ ط الآخوندی.

عليه السلام بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ فَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِراً وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ فِيهِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ كَانَ فِي الطَّبَقَهِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِي فِيهِمُ الْمَشِيَّهُ.

**[ترجمه]ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: علی علیه السلام،

ص: ۳۲۴

دری است که خداوند آن را گشوده است. هر کس که از آن وارد شود مؤمن و کسی که از آن خارج شود کافر است. کسی هم که بدان نه وارد شده و نه از آن خارج گردیده، در گروه افرادی است که خداوند در مورد آنان فرمود: من در باره آنها بخواست خود رفتار کنم. (یا ببهشت و یا بدوزخشان برم).

**[ترجمه]

«۳۰۲»

وَ عَنْ أَبِي سَلَمَهَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا مَعْرِفَتُنَا وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِراً وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا كَانَ ضَالًّا حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَهِ فَإِنْ يَمُتْ عَلَى ضَلَالَتِهِ يَفْعَلُ اللَّهُ بِهِ ما يَشاءُ

**[ترجمه]ابو سلمه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ما همان کسانی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرده است. مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر نشناختن ما معذور نباشند. هر کس ما را بشناسد، مؤمن و هر که ما را انکار کند کافر است. هر کس ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه خواهد بود تا اینکه به راه هدایتی که خداوند در اطاعت از ما واجب نموده، رهنمون گردد و اگر بر گمراهی خود بمیرد خداوند با وی، آن‌گونه که می‌خواهد رفتار خواهد کرد.

**[ترجمه]

«۳۰۳»

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: حُبُّنَا إِيمَانٌ وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ.

**[ترجمه]محمد بن فضیل از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: محبّت به ما ایمان، و بغض نسبت به ما کفر است.

**[ترجمه]

«۳۰۴»

(۱)

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ رَوَی نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَسْعُودِیِّ عَنْ یُوسُفَ بْنِ الْأَرْقَمِ عَنْ عَوْفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ هِنْدٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: لَمَّا نَظَرَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی أَصْحَابِ مُعَاوِیَهَ وَ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْکُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَیْهِ أَعْوَاناً رَجَعُوا إِلَی عَدَاوَتِهِمْ لَنَا إِلَّا أَنَّهُمْ لَمْ یَتْرُکُوا الصَّلَاهَ.

**[ترجمه] - . شرح المختار (۵۴) از نهج البلاغه ۱: ۷۶۰، کتاب صفین: ۲۱۵ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از عمرو بن هند از پدرش هند آورده است: وقتی امام علی علیه السلام به یاران معاویه و مردم شام نگاه کرد، فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و خلائق را آفرید، آنان اسلام نیاوردند بلکه تسلیم شدند و کفر خود را کتمان کردند و برای کفر یار و انصاری دیدند لذا به دشمنی خود با ما بازگشتند با این تفاوت که نماز را ترک نکردند.

**[ترجمه]

«۳۰۵»

وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ سِیَاهٍ عَنْ حَبِیبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ قَالَ: لَمَّا کَانَ قِتَالُ صِفِّینَ قَالَ رَجُلٌ لِعَمَّارٍ یَا أَبَا الْیَقْظَانِ أَ لَمْ یَقُلْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَاتِلُوا النَّاسَ حَتَّی یُسْلِمُوا فَإِذَا أَسْلَمُوا عَصَمُوا مِنِّی دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ قَالَ بَلَی وَ لَکِنْ وَ اللَّهِ مَا أَسْلَمُوا وَ لَکِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْکُفْرَ حَتَّی وَجَدُوا عَلَیْهِ أَعْوَاناً.

ص: ۳۲۵

---

۱ - ۳۰۴ - ۳۰۶- رواها ابن أبی الحدید فی آخر شرح المختار: (۵۴) من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰ ط بیروت، و فی ط الحدیث بمصر: ج ۴ ص ۳۱. وقد رواها نصر بن مزاحم رحمه الله فی الوقعه الثالثه من القتال بصفین وهی مقاتله عمار بن یاسر وأصحابه مع عمرو بن العاص وأصحابه فی أول الجزء الرابع من کتاب صفین ص ۲۱۵ ط مصر، وفی ط ص ۲۴۱.

**[ترجمه]عبدالعزیز بن سیاه از حبیب ابن ابی ثابت نقل می کند که گفت: در جنگ صفّین مردی به عمار گفت: ای ابا یقظان، مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود که با مردم تا زمانی بجنگید که اسلام بیاورند و وقتی مسلمان شدند، خون و اموال‌شان در امان است. عمار گفت: بله امّا به خدا قسم، آنان اسلام نیاورده‌اند بلکه تسلیم شده‌اند و کفر خود را تا زمانی که یار و انصاری پیدا کنند، کتمان کردند.

ص: ۳۲۵

**[ترجمه]

«۳۰۶»

وَ عَنْ حَبِيبٍ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ أَعْلَى الْوَادِي وَ مِنْ أَسْفَلِهِ وَ مَلَأَ الْأَوْدِيَةَ كَتَائِبُ يَعْنِي يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اسْتَسْلَمُوا حَتَّى وَجَدُوا أَعْوَاناً.

**[ترجمه]محمد بن حنفیه گفت: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه از بالا و پایین و با لشگریانی انبوه به سوی مکه آمد، آنان تسلیم شدند تا اینکه برای کفر خود یاورانی پیدا کردند.

**[ترجمه]

«۳۰۷»

(۱)

كِتَابُ الْغَارَاتِ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ فَارَقَنِي فَقَدْ فَارَقَ اللَّهَ وَ مَنْ فَارَقَ عَلِيّاً فَقَدْ فَارَقَنِي.

**[ترجمه] - . غارات (تلخیص) ۲: ۵۲۱ - کتاب الغارات: ابوذر گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که از من جدا شود از خدا جدا شده است و هر که از علی جدا شود، از من جدا شده است.

**[ترجمه]

«۳۰۸»

(۲)

الْكَافِيَةُ فِي إِبْطَالِ تَوْبَةِ الْخَاطِئَةِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ كَثِيرٍ النَّوَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنْ مُحَارِبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَ قَتَلَهُمْ وَ هُمْ مُؤْمِنُونَ قَالَ إِذَا كَانَ يَكُونُ وَ اللَّهِ أَضَلَّ مِنْ بَغْلِي هَذَا.

**[ترجمه]کافیه فی إبطال التوبه الخاطئه: کثیر النوّاء می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره کسانی که با امیرالمومنین علیه السلام جنگ کردند پرسیدم که آیا آن حضرت با وجود اینکه آنان مؤمن بودند، آن ها را کشت؟ فرمود: وقتی آنها چنین بودند (یعنی به دست امیرالمؤنین کشته شده اند)، به خدا قسم که آنان گمراه‌تر از این قاطر من می باشند.

**[ترجمه]

«۳۰۹»

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ: الشَّاکُّ فِی حَرْبِ عَلِیٍّ علیه السلام کَالشَّاکِّ فِی حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

**[ترجمه]امام صادق به نقل از امام باقر علیهما السلام فرمود: کسی که در مورد محاربین علی علیه السلام تردید داشته باشد همانند کسی خواهد بود که در مورد محاربین پیامبر صلی الله علیه و آله شک کرده است.

**[ترجمه]

«۳۱۰»

و عن صالح بن أبی الأسود عن أخیه أسید بن أبی الأسود قال سألت عبد الله بن الحسن عن محاربی أمیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال ضلال فقلت ضلال مؤمنون قال لا و لا کرامه إنما هذا قول المرجئه الخبیثه.

**[ترجمه]أسید بن ابی الاسود می گوید: از عبدالله بن حسن در مورد محاربین امیرالمومنین علیه السلام پرسیدم که گفت: گمراهی است. گفتم: آیا مومنان در گمراهی‌اند؟ گفت: نه، آنها شرافتی ندارند و این تنها سخن مرجئه خبیثه است.

**[ترجمه]

«۳۱۱»

وَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ کُلَیْبٍ الْمَسْعُودِیِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مَالِکٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام قَالَ: قَالَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لُعِنَ أَهْلُ الْجَمَلِ فَقَالَ رَجُلٌ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِلَّا مَنْ کَانَ مِنْهُمْ مُؤْمِناً فَقَالَ علیه السلام وَیْلَکَ مَا کَانَ فِیهِمْ مُؤْمِنٌ

ص: ۳۲۶

۱- ۳۰۷- و هذا هو الحدیث: (۱۹۵) من تلخیص کتاب الغارات: ج ۲ ص ۵۲۱ ط ۱.

۲- ۳۰۸- الکافیه غیر موجوده عندنا.

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَوْ أَنَّ عَلِيّاً قَتَلَ مُؤْمِناً وَاحِداً لَكَانَ شَرّاً عِنْدِی مِنْ حِمَارِی هَذَا وَ أَوْمَی بِیَدِهِ إِلَی حِمَارٍ بَیْنَ یَدَیْهِ.

**[ترجمه]عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام می‌فرماید: اصحاب جمل لعن شده اند. مَردی گفت: ای امیرمومنان، به غیر از کسی که در میان آنان مؤمن بود. فرمود: وای بر تو، در بین آنان مؤمنی وجود نداشت.

ص: ۳۲۶

امام باقر علیه السلام سپس فرمود: اگر علی علیه السلام مؤمنی را به قتل می‌رساند، آن شخص در نزد من از این الاغم هم بدتر بود. سپس با دست به الاغی که در مقابلش بود اشاره کرد.

**[ترجمه]

«۳۱۲»

وَ عَنْ زِیَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَطِیَّهَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: الشَّاکُّ فِی حَرْبِ عَلِیٍّ کَالشَّاکِّ فِی حَرْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

**[ترجمه]جابر بن عبدالله انصاری می گوید: کسی که در مورد محاربین علی علیه السلام تردید داشته باشد همانند کسی خواهد بود که در مورد محاربین پیامبر صلی الله علیه و آله شک کرده است.

**[ترجمه]

«۳۱۳»

وَ عَنْ یُونُسَ بْنِ أَرْقَمَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ دِینَارٍ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ قَالَ: حَدَّثَنِی مَنْ سَمِعَ طَلْحَهَ یَوْمَ الْجَمَلِ حَیْثُ أَصَابَهُ السَّهْمُ وَ رَأَی النَّاسَ قَدِ انْهَزَمُوا أَقْبَلَ عَلَی رَجُلٍ فَقَالَ مَا أَرَانَا بَقِیَّهَ یَوْمِنَا إِلَّا کُفَّاراً.

**[ترجمه]حسن بصری می گوید: شخصی از طلحه برایم نقل کرد که وی در جنگ جمل پس از زخمی شدن با تیر، و شکست لشگریان خود، رو به شخصی کرده و گفت: در باقی‌مانده جنگ خودمان را کافر می‌دانم.

**[ترجمه]

«۳۱۴»

وَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ بَکْرِ بْنِ عِیسَی قَالَ: قَالَ الزُّبَیْرُ یَوْمَ الْجَمَلِ لِمَوْلًی لَهُ مَا أَرَانَا بَقِیَّهَ یَوْمِنَا إِلَّا کُفَّاراً.

**[ترجمه]بکر بن عیسی می گوید: زبیر در جنگ جمل به غلام خود گفت: در باقی‌مانده جنگ خودمان را کافر می‌دانم.

**[ترجمه]

«۳۱۵»

وَ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَلَّامٍ عَنْ مُوسَى بْنِ مُطَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أُمِّ حَكِيمٍ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ بِعَائِشَةَ الْمَوْتُ قُلْتُ لَهَا يَا أُمَّتَاهْ نَدْفَنُكِ فِي الْبَيْتِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ كَانَ فِيهِ مَوْضِعُ قَبْرٍ تَدَّخِرُهُ لِنَفْسِهَا قَالَتْ لَا أَ لَا تَعْلَمُونَ حَيْثُ سِرْتُ ادْفِنُونِي مَعَ صَوَاحِبِي فَلَسْتُ خَيْرَهُنَّ.

**[ترجمه]عبدالرحمن بن ابوبکر می گوید: وقتی که عایشه در حال مرگ بود، به وی گفتم: «ای مادر، تو را در خانه و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم؟» و در این خانه قبری بود که عایشه برای خود نگه داشته بود. عایشه گفت: نه. مگر نمی‌دانید که در چه راهی گام برداشتم. مرا نزد سایر همسران پیامبر دفن کنید که من بهترین آنان نیستم.

**[ترجمه]

«۳۱۶»

وَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ ادْفِنُونِي مَعَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَإِنِّي قَدْ أَحْدَثْتُ بَعْدَهُ حَدَثاً.

**[ترجمه]قیس بن ابی حازم از عایشه نقل می‌کند که او گفت: مرا نزد سایر همسران پیامبر دفن کنید چون من پس از او مرتکب عملی شده‌ام.

**[ترجمه]

تذييل

اعلم أنه اختلف في أحكام البغاه في مقامين الأول في كفرهم فذهب أصحابنا إلى كفرهم قال المحقق الطوسي رحمه الله في التجريد محاربو علي كفره و مخالفوه فسقه.

أقول: و لعل مراده أن مخالفيه في الحرب و الذين لم ينصروه فسقه كما يومي إليه بعض كلماته فيما بعد.

و ذهب الشافعي إلى أن الباغي ليس باسم ذم بل هو اسم من اجتهد فأخطأ بمنزله من خالف الفقهاء في بعض المسائل

و قال شارح المقاصد و المخالفون لعلى عليه السلام بغاه لخروجهم على إمام الحق بشبهه من ترک القصاص من قتله عثمان.

و

لقوله صلى الله عليه و آله لعمار تقتلک الفئه الباغيه.

و قد قتل يوم صفين على يد أهل الشام.

و لقول على عليه السلام إخواننا بغوا علينا.

و ليسوا كفارا و لا فسقه و ظلمه لما لهم من التأويل و إن كان باطلا فغايه الأمر أنهم أخطئوا فى الاجتهاد و ذلک لا يوجب التفسيق فضلا عن التكفير.

و ذهبت المعتزله إلى أنه اسم ذم و يسمونهم فساقا.

أقول: و الدلائل على ما ذهب إليه أصحابنا أكثر من أن تحصى و قد مضت الأخبار الداله عليه و سيأتى فى أبواب حب أمير المؤمنين عليه السلام و بغضه و أبواب مناقبه و إيرادها هنا يوجب التكرار فبعضها صريح فى كفر مبغض أهل البيت عليهم السلام و لا ريب فى أن الباغى مبغض.

و بعضها يدل على كفر من أنكر إمامه أمير المؤمنين عليه السلام و أبغضه.

و بعضها يدل على أن الجاحد له عليه السلام من أهل النار و لو عبد الله منذ خلق السماوات و الأرضين فى أشرف الأماكن و ظاهر أن المؤمن مع تلک العباده لا يكون من أهل النار.

و بعضها يدل على كفر من لم يعرف إمام زمانه و ذلک مما اتفقت عليه كلمه الفريقين و البغى لا يجامع فى الغالب معرفه الإمام و لو فرض باغ على الإمام لأمر دنيوى من غير بغض له و لا إنكار لإمامته فهو كافر أيضا لعدم القائل بالفرق.

ثم إن الظاهر أن قوله تعالى وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِى ءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ

ص: ٣٢٨

فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ لا يتعلق بقتال البغاه بالمعنى المعروف لما عرفت من كفرهم و إطلاق المؤمن عليهم باعتبار ما كانوا عليه بعيد.

و ظاهر الآيه الآتيه و هى قوله تعالى إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ بقاء المذكورين فى الآيه السابقه على الإيمان و لعله السر فى خلو أكثر الأخبار عن الاحتجاج بهذه الآيه فى هذا المقام فتكون الآيه مسوقه لبيان حكم طائفتين من المؤمنين تعدى و بغت إحداهما على الأخرى لأمر دنيوى أو غيرهما مما لا يؤدى إلى الكفر.

المقام الثانى فيما اغتنمه المسلمون من أموال البغاه فذهب بعض الأصحاب إلى أنه لا يقسم أموالهم مطلقا.

و ذهب بعضهم إلى قسمه ما حواه العسكر دون غيره من أموالهم و تمسك الفريقان بسيرته عليه السلام فى أهل البصره.

قال الأولون لو جاز الاغتنام لم يرد عليه السلام عليهم أموالهم و

قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام نَادَى مَنْ وَجَدَ مَالَهُ فَلَهُ أَخْذُهُ.

فكان الرجل منهم يمر بمسلم يطبخ فى قدره فيسأله أن يصبر حتى ينضج فلا يصبر فيكفأها و يأخذها و إنه كان يعطى من القوم من له بينه و من لم يكن له بينه فيحلفه و يعطيه.

و قال الآخرون لو لا جوازه لما قسم عليه السلام أموالهم أولا بين المقاتله و قد كان ردها عليهم بعد ذلك على سبيل المن لا الاستحقاق كما من النبى صلى الله عليه و آله على كثير من المشركين

و قد رووا عنه عليه السلام أنه قال مننت على أهل البصره كما من النبى صلى الله عليه و آله على أهل مكه.

و لذا ذهب بعض أصحابنا إلى جواز استرقاقهم كما جاز للرسول صلى الله عليه و آله فى أهل مكه و المشهور بين علمائنا عدمه.

و الذى نفهم من الأخبار أنهم واقعا فى حكم المشركين و غنائمهم و سبيهم فى حكم غنائم المشركين و سبيهم و القائم عليه السلام يجرى تلك الأحكام

علیهم و لما علم أمیر المؤمنین علیه السلام استیلاء المخالفین علی شیعته لم یجر هذه الأحکام علیهم لئلا یجروها علی شیعته و کذا الحکم بطهارتهم و جواز مناکحتهم و حل ذبیحتهم لاضطرار معاشره الشیعه معهم فی دوله المخالفین.

**[ترجمه]بدان که در احکام بغات (ستمگران) در دو موضع اختلاف نظر وجود دارد: نخست در مورد کافر بودن آنان. علمای هم‌نظر ما، قائل به کافر بودن آنان هستند. محقق طوسی رحمه الله علیه در تجرید می گوید: محاربین با علی علیه السلام کافر و مخالفین وی فاسقند.

می گویم: و شاید منظور وی آن است که مخالفان او در جنگ و کسانی که آن حضرت را یاری نکردند، فاسقند، همان‌طور که برخی از سخنان بعدی وی اشاره دارد. شافعی معتقد است که «باغی» اسم ذمّ نبوده بلکه به هر کسی است که اجتهاد کرده اما راه خطا پیموده است، اطلاق می‌شود و وی به منزله کسی است که با فقهاء در برخی مسائل اختلاف کرده است.

ص: ۳۲۷

شارح المقاصد می گوید: و مخالفین علی علیه السلام به خاطر خروج بر امام حق به بهانه قصاص قاتلان عثمان، باغی و ستمگرند. و نیز به خاطر این که پیامبر صلی الله علیه و آله به عمار فرمود: تو به دست گروهی ستمگر کشته می‌شوی.

و وی در جنگ صفّین به دست شامیان کشته شد.

و به خاطر این که علی علیه السلام فرمود: [آنان] برادران ما هستند که بر ما ستم کردند.

و کافر و فاسق نیستند بلکه به خاطر تأویلی که می کردند ظالمند هر چند باطل بوده است نهایت این مساله آن است که آنها در اجتهاد اشتباه کردند که این امر مستوجب فسق نمی گردد چه برسد به تکفیر. معتزله می گویند که «باغی» اسم ذمّ است لذا آنان را فاسق می‌دانند .

می گویم: دلایل مورد استناد علمای هم‌نظر ما بیش از آن است که بتوان حساب کرد. برخی از اخبار دال بر آنها قبلاً ذکر شد و در باب حبّ و بغض امیرالمومنین علیه السلام و ابواب مناقب وی نیز خواهد آمد. آوردن آنها در اینجا مستوجب تکرار است. برخی از آنها صراحت به کفر مبغضین اهل‌بیت علیهم السلام دارد و شکی نیست که «باغی» مبغض است.

و برخی دیگر دلالت بر کفر مبغضین و منکران امامت امیرالمومنین علیه السلام دارد.

بعضی دیگر از این اخبار بیان می‌دارند که منکران آن حضرت اهل آتشند هر چند هم خداوند را از زمان خلقت آسمان‌ها و زمین‌ها در شریف‌ترین مکان‌ها عبادت کرده باشند و روشن است که شخص مومن با این عبادات اهل آتش نمی‌شود.

برخی دیگر از این اخبار بر کفر کسی که امام زمان خویش را نشناسد دلالت دارد، و این مطلب از مواردی است که فریقین بر آن اتفاق نظر دارند. غالباً «بغی» با شناخت امام جمع نمی‌شود. هر چند فرض شود که «بغی» بدون بغض و بدون انکار امامت امام، صرفاً برای امور دنیوی صورت گرفته باشد بدون هیچ تفاوتی، باز هم موجب کفر می‌شود.

ظاهراً آیه شریفه «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتَّی تَفیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ

ص: ۳۲۸

فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطین» - . حجرات / ۹ - [و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد.] به خاطر کفری که از آنان دیده شده است به جنگ با باغیان به معنای مصطلح مربوط نمی‌شود و اطلاق «مؤمن» بر آنان به علّت آنچه که مرتکب شده‌اند بعید است .

ظاهراً آیه بعدی «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» - . حجرات / ۱۰ - [در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.] بر باقی بودن دو گروه بر ایمان خود دلالت دارد و شاید علّت عدم احتجاج در اخبار به این آیه در این زمینه همین باشد که این آیه برای بیان حکم دو گروه از مومنینی است که یکی از آنان به خاطر امری دنیوی و یا غیر آن بر دیگری تعدی کرده است اما منجر به کفر نشده است.

دوم در مورد اموالی است که مسلمانان از باغیان به عنوان غنیمت برداشته‌اند. برخی از علماء بر این باورند که اموال آنان مطلقاً نباید تقسیم شود. برخی دیگر معتقدند که فقط آن قِسم از اموال آنان که در جنگ به دست می‌آید قابل تقسیم است و نه سایر اموال. که هر دو گروه به شیوه رفتار امام علیه السلام در مورد مردم بصره استناد می کنند.

گروه اول می گویند: اگر به غنیمت بردن اموال آنان جایز بود، امام علیه السلام اموال آنان را به صاحبانشان باز نمی گرداند.

نقل شده است که فرمود: هر کس مالش را پیدا کرد، می تواند بردارد.

مردی از آنان بر مسلمانی که در دیگ او در حال طبخ غذا بود، گذر کرد. از وی خواست تا صبر کند تا غذا پخته شود. اما او صبر نکرد و دیگ را برگرداند و آن‌را با خود برد. حضرت به این قوم در صورت داشتن دلیل آشکار و یا در صورت نداشتن آن، اگر قسم یاد می کرد، اموال شان را می داد.

دیگران گفته‌اند اگر چنین چیزی جایز نبود، امیرالمومنین علیه السلام اموال آنان را در میان مجاهدان تقسیم نمی کرد. بازگرداندن این اموال به صاحبانشان پس از تقسیم نمودن آنان از باب منّت نهادن بر آنان بود نه اینکه آنان مستحق چنین اقدامی باشند همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد بسیاری از مشرکان چنین کردند .

از امام علیه السلام نقل است که فرمود: بر مردم بصره منّت نهادم همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردم مکه چنین منّتی بر آنان نهاد.

بنـابراین برخی علماء حکم به جواز به بردگی گرفتن آنان دادهانـد همان‌طور که برای پیامبر صـلی الله علیه و آله در مورد مردم مکّه جایز بود. اما در میان علماء ما، مشهور عدم چنین جوازی است.

آنچه که مـا از اخبـار اسـتنباط می‌کنیم این است که آنان واقعاً در حکم مشـرکین هسـتند و تملّک اموال آنان به عنوان غنائم و اسیر کردن آنان، همانند تملک اموال مشرکین و اسیر نمودن مشرکین است که امام زمان عجل الله فی فرجه این احکام را اجرا خواهند

ص: ۳۲۹

نمود. زمانی‌که امیرالمومنین علیه السـلام از تسـلّط مخالفین بر شیعیان خود اطلاع یافت، از اجرای این احکام خودداری نمود تا مبادا چنین احکامی در مورد شـیعیان آن حضـرت اجرا شود. حکم طاهر بودن، جواز ازدواج با آنان، حلال بودن ذبحشان برای اضطرار معاشرت شیعیان با آنان در حکومت مخالفین هم، همین طور است.

**[ترجمه]

«۳۱۷»

وَ یَدُلُّ عَلَیْهِ مَا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَسِیرَهُ عَلِیٍّ علیه السلام یَوْمَ الْبَصْرَهِ کَانَتْ خَیْراً لِشِیعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ إِنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَهً فَلَوْ سَبَاهُمْ لَسُبِیَتْ شِیعَتُهُ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام أَ یَسِیرُ بِسِیرَتِهِ قَالَ لَا إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام سَارَ فِیهِمْ بِالْمَنِّ لِلْعِلْمِ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ إِنَّ الْقَائِمَ علیه السلام یَسِیرُ فِیهِمْ بِخِلَافِ تِلْکَ السِّیرَهِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَهَ لَهُمْ.

و أمـا مـا لم یحوهـا العسـکر من أموالهم فنقلوا الإجماع علی عـدم جواز تملکها و کـذلک ما حواه العسـکر إذا رجعوا إلی طاعه الإمام و إنما الخلاف فیما حواه العسکر مع إصرارهم.

و أما مدبرهم و جریحهم و أسیرهم فذو الفئه منهم یتبع و یجهز علیه و یقتل بخلاف غیره.

و قد مضت الأخبار فی ذلک و سیأتی فی باب سیره علیه السلام فی حروبه.

تکمله قال الشـیخ قدس الله روحه فی تلخیص الشافی (۱) عندنا أن من حارب أمیر المؤمنین علیه السـلام و ضـرب وجهه و وجه أصحابه بالسیف کافر و الدلیل المعتمد فی ذلک إجماع الفرقه المحقه الإمامیه علی ذلک فإنهم لا

ص: ۳۳۰

۱- ذکره فی تلخیص الشافی: ج ۳ ص ۱۳۵، ط النجف الأشرف.

يختلفون فى هذه المسأله على حال من الأحوال و قد دللنا على أن إجماعهم حجه فيما تقدم.

و أيضا فنحن نعلم أن من حاربه كان منكرا لإمامته و دافعا لها و دفع الإمامه كفر كما أن دفع النبوه كفر لأن الجهل بهما على حد واحد

وَ قَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و ميته الجاهليه لا تكون إلا على كفر

وَ أَيْضاً رُوِيَ عَنْهُ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: حَرْبُكَ يَا عَلِيُّ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ يَا عَلِيُّ سِلْمِي.

و معلوم أنه إنما أراد أحكام حربك تماثل أحكام حربى و لم يرد أن أحد الحربين هى الأخرى لأن المعلوم ضروره خلاف ذلك فإن كان حرب النبى صلى الله عليه و آله كفرا وجب مثل ذلك فى حرب أمير المؤمنين عليه السلام لأنه جعله مثل حربه.

و يدل على ذلك أيضا

قوله صلى الله عليه و آله اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.

و نحن نعلم أنه لا يجب عداوه أحد بالإطلاق إلا عداوه الكفار.

و أيضا فنحن نعلم أن من كان يقاتله يستحل دمه و يتقرب إلى الله بذلك و استحلال دم امرئ مسلم مؤمن كفر بالإجماع و هو أعظم من استحلال جرعه من الخمر الذى هو كفر بالاتفاق.

فإن قيل لو كانوا كفارا لوجب أن يسير فيهم بسيره الكفار فيتبع موليهم و يجهز على جريحهم و يسبى ذراريهم فلما لم يفعل ذلك دل على أنهم لم يكونوا كفارا.

قلنا لا يجب بالتساوى فى الكفر التساوى فى جميع أحكامه لأن أحكام الكفر مختلفه فحكم الحربى خلاف حكم الذمى و حكم أهل الكتاب خلاف حكم من لا كتاب له من عباد الأصنام فإن أهل الكتاب يؤخذ منهم الجزيه و يقرون على أديانهم و لا يفعل ذلك بعبّاد الأصنام.

و عند من خالفنا من الفقهاء يجوز التزوج بأهل الذمه و إن لم يجز ذلک فی غيرهم و حکم المرتد بخلاف حکم الجميع.

و إذا کان أحکام الکفر مختلفه مع الاتفاق فی کونه کفرا لا يمتنع أن يکون من حاربه عليه السلام کافرا و إن سار فيهم بخلاف أحکام الکفار.

و أما المعتزله و کثير من المنصفين من غيرهم فيقولون بفسق من حاربه عليه السلام و نکث بيعته و مرق عن طاعته و لکنهم إنما يدّعون أنهم تابوا بعد ذلک و يرجعون فی ادعاء توبتهم إلی أمور غير مقطوع بها و لا معلومه من أخبار الآحاد.

و المعصيه منهم معلومه مقطوع عليها و ليس يجوز الرجوع عن المعلوم إلا بمعلوم مثله.

**[ترجمه]آنچه که بر این نکته دلالت دارد، روایتی است که شیخ کلینی از ابوبکر حضرمی نقل کرده است. ابوبکر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: شیوه رفتار علی علیه السلام با مردم بصره، برای شیعیانش از آنچه که خورشید بر آن می‌تابد بهتر بود چون آن حضرت می‌دانست که این قوم زمانی حکومت را در اختیار خواهند داشت. اگر آنان را اسیر می کرد، آنان پس از قدرت یافتن شیعیان امام را به اسارت در می‌آوردند. گفتم: آیا امام قائم به شیوه امیرالمومنین علیه السلام رفتار خواهد کرد؟ فرمود: نه. امام علی علیه السلام با آگاهی از حکومت کردن آنان، بر آنان منّت نهاد و امام قائم عجّل الله فی فرجه بر خلاف آن با آنان رفتار خواهد کرد چرا که پس از آن، این افراد حکومتی تشکیل نخواهند داد.

اما در مورد اموال آنان که در غیر از میدان جنگ به دست می‌آید، نقل کرده‌اند که اجماع بر عدم جواز تملّک آن است و نیز در مورد اموال به دست آمده در میدان جنگ، اگر به اطاعت از امام بازگردند حکم همین است. اما اختلاف در جایی است که اموال آنان در میدان جنگ به دست آمده ولی آنان بر عقیده و محاربت خود اصرار دارند. اما در مورد فراریان، زخمیان و اسیران آنان، اگر گروهی و دسته جمعی بودند تعقیب و جنگ با آنان و کشتن‌شان مجاز است، اما در غیر این صورت، جایز نیست. اخبار آن قبلا آورده شد و در باب حرکت آن حضرت برای جنگ‌هایش خواهد آمد.

توضیح تکمیلی: شیخ قدس الله روحه، در تلخیص الشافی می گوید: - . تلخیص الشافی ۳: ۱۳۵ - به نظر ما، هر کس که با امیرالمومنین علیه السلام وارد جنگ شود و بر او و یارانش شمشیر بکِشد، کافر است. مورد استناد ما به این حکم، اجماع علمای امامیّه بر آن است. آنان در این حکم

ص: ۳۳۰

به هیچ وجه اختلاف‌نظر ندارند و دلیل آوردیم که اجماع آنان حجّت است.

همچنین ما می‌دانیم که، هر کس با امیرالمومنین علیه السلام ستیز کرد، منکر امامت او بود و آن را رد می کرد و رد و انکار امامت همانند رد نبوت، کفر محسوب می‌شود چون جهل به آنها در یک سطح است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: هر کس بمیرد اما امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

و مرگ جاهلیّت چیزی جز کفر نبوده است.

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود: ای علی جنگ با تو، جنگ با من و صلح با تو، صلح با من است.

مشخص است که منظور آن حضرت این بوده است که «احکام جنگ با تو همانند احکام جنگ با من است و تفاوتی باهم ندارند» و دلیلی نداریم که احکام آن‌دو با هم متفاوت بوده است، چون خلاف آن معلوم و آشکار می‌باشد. پس اگر جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله کفر باشد چنین حکمی در مورد جنگ با امیرالمومنین علیه السلام نیز صادق است. چون آن حضرت محاربت با علی علیه السلام را همانند جنگ با خودشان دانسته است .

و نیز آنچه که بر این نظر دلالت می‌کند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: خداوندا، دوست‌دار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.

و ما می‌دانیم که عداوت و دشمنی با کسی به هیچ وجه مجاز نیست مگر به علّت کفر او.

و نیز می‌دانیم کسی که با آن حضرت وارد جنگ می شد، خون ایشان را حلال شمرده و بدان به خدا نزدیکی می‌جست و حلال دانستن خون شخص مسلمان و مؤمن طبق اجماع، کفر است و این گناه بالاتر از گناه حلال شمردن جرعه‌ای شراب که در مورد کفر آن اتفاق نظر وجود دارد، می‌باشد.

اگر گفته شود: اگر محاربین کافر هستند باید امام علیه السلام با آنان همانند کفّار رفتار می‌کرد یعنی فراریان آنان باید تعقیب، زخمیان‌شان کشته و فرزندان‌شان اسیر می‌شدند. با توجه با اینکه آن حضرت چنین نکرده است لذا آنان کافر نیستند.

در پاسخ باید گفت: تساوی در کفر مستلزم تساوی در همه احکام آن نیست چون احکام کفر مختلف است. حکم کافر حربی غیر از حکم کافر ذمّی است و حکم اهل کتاب با حکم بت‌پرستان غیر اهل کتاب متفاوت است. از اهل کتاب جزیه گرفته می‌شود و دین‌شان مجاز است اما چنین حکمی در مورد بت‌پرستان جاری نیست.

فقهایی که با ما اختلاف نظر دارند، ازدواج با اهل ذمّه را جایز می‌دانند هر چند آن را در مورد غیر از آنان مجاز نمی‌دانند. حکم مرتدّ نیز بر خلاف حکم همه افراد مذکور می‌باشد.

پس هنگامی که احکام کفر علی‌رغم اتفاق نظر در مورد کافر بودن همگی، متفاوت است، مانعی ندارد که محاربین امام علیه السلام کافر باشند، هر چند که با آنان طبق حکم کفّار رفتار نشده است.

اما معتزله و بسیاری از منصفان دیگر، معتقد به فسق محاربین امام علیه اسلام، بیعت‌شکنان و خوارج هستند اما ادّعا می‌کنند که آنان توبه کرده‌اند و در این ادّعا به اموری غیر قطعی و اخباری نامشخص استناد می‌کنند. معصیت آنان قطعی و مشخص است و از یک موضوع مشخص نمی‌توان عدول کرد مگر اینکه ادلّه‌ای مشخص همانند خود آن موضوع وجود داشته باشد.

**[ترجمه]

وَ قَدْ رَوَى الْوَاقِدِيُّ (۱) بِإِسْنَادِهِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمَّا فَتَحَ الْبَصْرَهَ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ بِالْفَتْحِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ حَكَمٌ عَدْلٌ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ وَ إِنِّی أُخْبِرُكُمْ عَنَّا وَ عَمَّنْ سِرْنَا إِلَيْهِ مِنْ جُمُوعِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ مَنْ تَأَشَّبَ إِلَيْهِمْ (۲) مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ مَعَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ نَكْثِهِمْ صَفْقَهَ أَيْمَانِهِمْ وَ تَنَكُّبِهِمْ

ص: ۳۳۲

۱- و قد روی مثله الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الفصل: (۲۸) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب الإرشاد، ص ۱۳۷، ط النجف.

۲- ما بین المعقوفین مأخوذ من روایه الشیخ المفید رحمه اللّه فی کتاب الجمل ص ۲۱۳، و قد ذکرناها فی المختار: (۳۴) من باب الکتب من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۷۳ ط ۱. و یقال: إن القوم أشبوا و تأشبوا و انتشبوا» أی التقوا و خلط بعضهم ببعض.

عَنِ الْحَقِّ فَنَهَضْتُ مِنَ الْمَدِينَهِ حِينَ انْتَهَى إِلَيَّ خَبَرُهُمْ حِينَ سَارُوا إِلَيْهَا فِی جَمَاعَتِهِمْ وَ مَا صَنَعُوا بِعَامِلِی عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ حَتَّى قَدِمْتُ ذَا قَارٍ فَبَعَثْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ فَاسْتَنْفَرْتُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ فَأَقْبَلَ إِلَيَّ إِخْوَانُكُمْ سِرَاعاً حَتَّى قَدِمُوا عَلَيَّ فَسِرْتُ بِهِمْ حَتَّى نَزَلْتُ ظَهْرَ الْبَصْرَهِ فَأَعْذَرْتُ بِالدُّعَاءِ وَ قَدِمْتُ بِالْحُجَّهِ وَ أَقَلْتُ الْعَثْرَهَ وَ الزَّلَّهَ وَ اسْتَتَبْتُهُمْ مِنْ نَكْثِهِمْ بَيْعَتِی وَ عَهْدَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالِی وَ قِتَالَ مَنْ مَعِی وَ التَّمَادِیَ فِی الْغَيِّ فَنَاهَضْتُهُمْ بِالْجِهَادِ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَقَتَلَ اللَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ نَاكِثاً وَ وَلَّى مَنْ وَلَّى إِلَى مِصْرِهِمْ فَسَأَلُونِی مَا دَعَوْتُهُمْ إِلَيْهِ قَبْلَ الْقِتَالِ فَقَبِلْتُ مِنْهُمْ وَ أَغْمَدْتُ السَّيْفَ عَنْهُمْ وَ أَخَذْتُ بِالْعَفْوِ عَنْهُمْ وَ أَجْرَيْتُ الْحَقَّ وَ السُّنَّهَ بَيْنَهُمْ وَ اسْتَعْمَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ عَلَى الْبَصْرَهِ وَ أَنَا سَائِرٌ إِلَى الْكُوفَهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ زَحْرَ بْنَ قَيْسٍ الْجُعْفِيَّ لِتَسْأَلُوهُ وَ لِيُخْبِرَكُمْ عَنِّی وَ عَنْهُمْ وَ رَدِّهِمُ الْحَقَّ عَلَيْنَا فَرَدَّهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ كَارِهُونَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ فِی جُمَادَى سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ.

فكيف يكون طلحه و الزبير تائبين و قد صرح أمير المؤمنين عليه السلام بأنهما تماديا فی الغی حتی قتلا ناكثين.

**[ترجمه] - . همانند این روایت را مفید در ارشاد: ۱۳۷ نقل کرده است. - واقدی با ذکر اسنادی نقل می کند: زمانی که امیرالمومنین علیه السلام بصره را فتح کرد، به مردم کوفه چنین نوشت: به نام خداوند بخشاینده مهربان، از بنده خدا علی بن ابی‌طالب امیرمؤمنان به مردم کوفه: سلام علیکم، من سپاس می‌کنم خداوندی را که معبودی جز او نیست، اما بعد، خداوند حکم کننده ای است عادل «خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایت‌گری برای آنان نخواهد بود». شما را آگاه کنم از جریان کار خود و و مردم بصره و یاران آنان از قریش و طلحه و زبیر که بیعت شکنی کردند و از حق روی گرداندند

ص: ۳۳۲

و ما به سویشان رهسپار شدیم. من پس از اطلاع از کار این گروه و کسانی که به بصره رفتند و رفتاری که آنان با نماینده و فرماندارم عثمان بن حنیف در بصره انجام دادند، از مدینه برخاسته (بدان سو رهسپار شدم) تا اینکه به ذی‌قار رسیدم، در آنجا (فرزندم) حسن بن علی و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را نزد شما فرستادم، و از شما به واسطه حقی که خدا و رسول او داشتند درخواست عزیمت کردن بسوی بصره نمودم، پس برادران شما شتابان به سوی من روان شده و به من پیوستند. من به همراه آنان به راه افتادم تا پشت بصره رسیدم. نخست به وسیله خواندن (آنان به بازگشت و گذشت از کردار گذشته) از جنگ طفره رفتم و با حجت و برهان بپا خاستم و از لغزش و خطای گذشته آنان در گذشتم و آنان را به بازگشت از بیعت… شکنی و به پیمان خداوند بر آنان دعوت کردم و آنها چیزی جز جنگ با من و همراهان من و ماندن و اصرار ورزیدن بر گمراهی، نپذیرفتند. من (که چنین دیدم) به جهاد و جنگ با ایشان در راه خدا اقدام کردم. خدای تعالی بیعت شکنان را هلاک کرد و فراریان به دیار خود گریختند. سپس خواستار پذیرش آنچه که قبل از جنگ گفته بودم شدند و من نیز پذیرفتم و شمشیرم را غلاف کردم و از آنان در گذشتم و حق و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آنان جاری ساختم، و عبد اللّه بن عباس را به فرمانداری و نمایندگی از جانب خود در بصره منصوب کردم و من ان شاء اللّه تعالی خود به سوی کوفه رهسپار خواهم شد و اکنون زحر بن قیس جعفی را نزد شما فرستادم که جریان کار را از او بپرسید و او نیز شما را نسبت به سرانجام کار ما و آنان و سرپیچی آنان را از حق و برگرداندن آن را به خود ما و پیروزی دادن خداوند ما را بر ایشان آنگاه که ناخوش

داشتند آگاه کند و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته. این نامه را عبیدالله بن ابی رافع در جمادی سال سی و شش هجری کتابت نمود.

با توجه به اینکه امیرالمومنین علیه السلام تصریح می کند که طلحه و زبیر بر ستم و بغی خود اصرار داشتند تا اینکه بر سر بیعت‌شکنی خود کشته شدند، پس چگونه می‌توان ادعا کرد که آنان توبه کرده‌اند؟!.

**[ترجمه]

«۳۱۹»

و قد روی أبو مخنف لوط بن یحیی هذا الکتاب بخلاف هذه الألفاظ وَ رُوِیَ فِی جُمْلَتِهِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ ذِکْرِ بَغْیِ الْقَوْمِ وَ نَکْثِهِمْ وَ حَاکَمْنَاهُمْ إِلَی اللَّهِ فَأَدَالَنَا عَلَیْهِمْ فَقُتِلَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ قَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَیْهِمَا بِالْمَعْذِرَهِ وَ أَبْلَغْتُ إِلَیْهِمَا فِی النَّصِیحَهِ وَ اسْتَشْهَدْتُ عَلَیْهِمَا صُلَحَاءَ الْأُمَّهِ فَمَا أَطَاعَا الْمُرْشِدِینَ وَ لَا أَجَابَا النَّاصِحِینَ وَ لَاذَ أَهْلُ الْبَغْیِ بِعَائِشَهَ فَقُتِلَ حَوْلَهَا عَالَمٌ جَمٌّ وَ ضَرَبَ اللَّهُ وَجْهَ بَقِیَّتِهِمْ فَأَدْبَرُوا فَمَا کَانَتْ نَاقَهُ الْحِجْرِ بِأَشْأَمَ عَلَیْهِمْ مِنْهَا عَلَی أَهْلِ ذَلِکَ الْمِصْرِ مَعَ مَا جَاءَتْ مِنَ الْحُوبِ الْکَبِیرِ فِی مَعْصِیَهِ رَبِّهَا وَ نَبِیِّهَا وَ اغْتِرَارِهَا فِی تَفْرِیقِ الْمُسْلِمِینَ

ص: ۳۳۳

وَ سَفْكِ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ بِلَا بَيِّنَهٍ وَ لَا مَعْذِرَهٍ وَ لَا حُجَّهٍ ظَاهِرَهٍ فَلَمَّا هَزَمَهُمُ اللَّهُ أَمَرْتُ أَنْ لَا يُتْبَعَ مُدْبِرٌ وَ لَا يُجْهَزَ عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تُكْشَفَ عَوْرَهٌ وَ لَا يُهْتَكَ سِتْرٌ وَ لَا يُدْخَلَ دَارٌ إِلَّا بِإِذْنٍ وَ آمَنْتُ النَّاسَ وَ قَدِ اسْتُشْهِدَ مِنَّا رِجَالٌ صَالِحُونَ ضَاعَفَ اللَّهُ حَسَنَاتِهِمْ وَ رَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ وَ أَثَابَهُمْ ثَوَابَ الصَّادِقِينَ الصَّالِحِينَ الصَّابِرِينَ.

و ليتعمق المنصفون فى هذا البيان ليتجلى لهم أنه ليست هذه أوصاف من تاب و قبض على الطهاره و الإنابه.

و فى تفريقه عليه السلام فى الخبر بين قتلاه و قتلاهم و وصف من قتل من عسكره بالشهاده دون من قتل منهم ثم فى دعائه لقتلى عسكره دون طلحه و الزبير دلاله على ما قلناه و لو كانا مضيا تائبين لكانا أحق الناس بالوصف بالشهاده و الترحم و الدعاء.

و أيضا قد روى الواقدى أيضا كتاب أمير المؤمنين عليه السلام إلى أهل المدينه و هو أيضا يتضمن مثل معانى كتابه إلى أهل الكوفه و قريبا من ألفاظه و وصفهم بأنهم قتلوا على النكث و البغى و لو لا الإطاله لذكرناه بعينه (۱).

**[ترجمه]ابو مخنف لوط بن يحيى، با اختلاف عبارات ذيل، اين نامه را آورده است: پس از حمد خداوند و ثناى او و ذكر ستم اين قوم و بيعت‌شكنى آنان، قضاوت در باره آنان را به خدا واگذار كرديم و مغلوبشان ساختيم. طلحه و زبير كشته شدند در حالى كه در جنگ با آنان طفره رفته و نصيحت‌شان كردم و صالحان قوم را بر آنان شاهد گرفتم. اما اطاعت نكردند و هدايت نشدند و به سخن نصيحت كنندگان گوش فرا ندادند. ستم‌گران به عايشه پناه بردند و افراد زيادى در اطراف او كشته شدند. خداوند طعم شكست را به بقيه آنان چشاند و پا به فرار گذاشتند. ناقه صالح (كه ثمود آن را پى كردند) از آن زن كه با انجام معصيت الهى و پيامبر صلى الله عليه و آله و ايجاد تفرقه در ميان مسلمانان و

ص: ۳۳۳

ريختن خون آنان بدون دليل و معذرت و بدون اقامه حجّت بيّنه، گناه بزرگى را مرتكب شد، بر اينان نامباركتر و شوم تر نبود. پس از آنكه خداوند آنان را شكست داد، دستور دادم كه فراريان تعقيب نشوند، زخميان كشته نشوند، به نواميس هتك حرمت نشود، پرده درى صورت نگيرد، به خانه‌اى بدون اجازه وارد نشوند و به مردم امان دادم. مردانى صالح از ميان ما به شهادت رسيدند كه خداوند بر حسنات و درجات آنان بيفزايد و ثواب صادقان و صالحان و صابران را به آنان عطا فرمايد .

اگر انسان منصف در اين سخنان تعمق كند خواهد دانست كه اين جملات، اوصاف كسى كه توبه كرده و با پاكى و انابه از دنيا رفته باشد، نيست. در مورد تبعيض قائل شدن امام عليه السلام ميان كشته شدگان سپاه خود و كشته شدگان دشمن و توصيف كشته شدگان سپاه خود به شهيد و عدم اطلاق آن به كشته شدگان طرف مقابل و سپس دعاى آن حضرت براى كشتگان خود و عدم دعا براى طلحه و زبير، مؤيد ادعاى ماست. اگر طلحه و زبير توبه كرده بودند، پس بيش از ساير مردم مستحق توصيف به شهادت، ترحم و دعا بودند.

واقدى همچنين نامه اميرالمومنين عليه السلام به مردم مدينه را نقل كرده است كه اين نامه نيز حاوى مفاهيم مندرج در نامه آن حضرت به مردم كوفه بوده و الفاظ آنها به هم نزديک‌اند. در آن نامه نيز آمده كه آنان با بيعت‌شكنى و ستم كشته شدند كه اگر موجب اطاله كلام نمى‌شد، آن را مى‌آورديم. - . اين روايت را به صورت لفظ به لفظ در كتاب جمل: ۲۱۱، و المختار

(۳۱) از باب نامه‌های امیر المؤمنین از نهج السعادهٔ ۴: ۶۹ ذکر کردیم. -

**[ترجمه]

«۳۲۰»

وَ أَیْضاً رَوَی الْوَاقِدِیُّ أَنَّ ابْنَ جُرْمُوزٍ لَمَّا قَتَلَ الزُّبَیْرَ نَزَلَ فَاجْتَزَّ رَأْسَهُ وَ أَخَذَ سَیْفَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّی وَقَفَ عَلَی بَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالَ أَنَا رَسُولُ الْأَحْنَفِ فَتَلَا عَلَیْهِ هَذِهِ الْآیَهَ الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَقَالَ هَذَا رَأْسُ الزُّبَیْرِ وَ سَیْفُهُ وَ أَنَا قَاتِلُهُ فَتَنَاوَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام سَیْفَهُ وَ قَالَ طَالَمَا

ص: ۳۳۴

۱- و قد ذکرناه حرفیا- آخذا من کتاب الجمل ص ۲۱۱- فی المختار: (۳۱) من باب کتب أمیر المؤمنین من نهج السعاده: ج ۴ ص ۶۹.

جَلَا بِهِ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَكِنَّ الْحَيْنَ وَ مَصَارِعَ السَّوْءِ.

و لو كان تائبا ما كان مصرعه مصرع سوء لا سيما و قد قتله غادرا به و هذه شهاده لو كان تائبا مقلعا عما كان عليه.

**[ترجمه]واقدی همچنین نقل می کند: ابن جرموز وقتی زبیر را به قتل رساند، سر او را از تن جدا کرد. شمشیر وی را برداشت و آمد و در مقابل در خیمه امیرالمومنین علیه السلام ایستاد و گفت: من فرستاده احنف هستم. سپس آیه «الَّذینَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُم» - . نساء / ۱۴۱ - «آنان که منتظر شمایند» را خواند و گفت: این سر زبیر و شمشیر اوست. من او را کشتم. امیرالمومنین علیه السلام شمشیر او را گرفت و فرمود: او چه

ص: ۳۳۴

غم‌هایی را با این شمشیر از چهره پیامبر صلی الله علیه و آله زدوده بود! اما الان با مرگ بد و سویی از دنیا رفت.

مرگ وی درصورت توبه کردنش، مرگ بد و سویی نبود به ویژه آنکه او با خیانت کشته شد و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه در صورت تائب بودن او چنین چیزی برایش اطلاق نمی‌شد .

**[ترجمه]

«۳۲۱»

وَ قَدْ رَوَى الشَّعْبِيُّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَلَا إِنَّ أَئِمَّةَ الْكُفْرِ فِي الْإِسْلَامِ خَمْسَةٌ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ مُعَاوِيَةُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ.

وَ أَيْضاً- قَدْ رُوِيَ مِثْلُ ذَلِكَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ.

**[ترجمه]شعبی از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رهبران کفر در اسلام پنج نفرند. طلحه، زبیر، معاویه، عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری.

و همچنین: همانند آن از عبدالله بن مسعود نقل شده است.

**[ترجمه]

«۳۲۲»

وَ قَدْ رَوَى نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ حَبَّةَ الْعُرَنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً علیه السلام حِينَ بَرَزَ أَهْلُ الْجَمَلِ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمَتْ صَاحِبَةُ الْهَوْدَجِ أَنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرى

و قد روی هذا المعنی بهذا اللفظ أو بقریب منه من طرق مختلفه.

**[ترجمه]نوح بن درّاج از محمد بن مسلم و وی از حبّه عرنی نقل می‌کند: از علی علیه السلام هنگامی که برای جنگ با اصحاب جمل خروج کرد، شنیدم که فرمود: به خدا قسم عایشه می‌دانست که اصحاب جمل توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، لعن شده‌اند. «وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری» - . طه / ۶۱ - «و هر که دروغ بندد نومید می گردد».

و این نکته با همین الفاظ و یا قریب به آن از طرق مختلف نقل شده است.

**[ترجمه]

«۳۲۳»

وَ قَدْ رَوَی الْبَلَاذُرِیُّ فِی تَارِیخِهِ (۱) بِإِسْنَادِهِ عَنْ جُوَیْرِیَهَ بْنِ أَسْمَاءَ أَنَّهُ قَالَ: بَلَغَنِی أَنَّ الزُّبَیْرَ حِینَ وَلَّی وَ لَمْ یَکُنْ بَسَطَ یَدَهُ بِسَیْفٍ اعْتَرَضَهُ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ بِالرُّمْحِ وَ قَالَ أَیْنَ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ اللَّهِ مَا کُنْتَ بِجَبَانٍ وَ لَکِنِّی أَحْسَبُکَ شَکَکْتَ قَالَ هُوَ ذَاکَ وَ مَضَی حَتَّی نَزَلَ بِوَادِی السِّبَاعِ فَقَتَلَهُ ابْنُ جُرْمُوزٍ.

و اعترافه بالشک یدل علی خلاف التوبه لأنه لو کان تائبا لقال له فی

۱- رواه فی أواسط عنوان: «مقتل الزبیر» فی الحدیث: «۳۲۴» من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۵۹ ط بیروت.

الجواب ما شككت بل تحققت أنك و صاحبك على الحق و أنا على الباطل و قد ندمت على ما كان منى و أى توبه لشاك غير متحقق.

فهذه الأخبار و ما شاكلها تعارض أخبارهم لو كان لها ظاهر يشهد بالتوبه و إذا تعارضت الأخبار فى التوبه و الإصرار سقط الجميع و تمسكنا بما كنا عليه من أحكام فسقهم و عظيم ذنبهم.

و ليس لهم أن يقولوا إن كل ما رويتموه من طريق الآحاد و ذلك أن جميع أخبارهم بهذه المثابه و كثير مما رويناه أظهر مما رووه و أفشى فإن كان من طريق الآحاد فالأمران سيان.

و أما توبه طلحه فالأمر فيها أضيق على المخالف من الكلام فى توبه الزبير لأن طلحه قتل بين الصفين و هو مباشر للحرب مجتهد فيها و لم يرجع عنها حتى أصابه السهم فأتى على نفسه.

و ادعاء توبه مثل هذا مكابره.

فإن قيل أ ليس

قد روى أن أمير المؤمنين لما جاءه ابن جرموز برأس الزبير قال بشر قاتل ابن صفيه بالنار.

فلو لم يكن تائبا لما استحق النار بقتله.

قيل لهم إن ابن جرموز غدر بالزبير و قتله بعد أن أعطاه الأمان و كان قتله على وجه الغيله و المكر و هذه منه معصيه لا شبهه فيها و قد تظاهر الخبر بما ذكرناه حتى روى أن عاتكه بنت زيد بن عمرو بن نفيل و كانت تحت عبد الله بن أبى بكر فخلف عليها عمر ثم الزبير قالت فى ذلك

غدر ابن جرموز بفارس بهمه***يوم اللقاء و كان غير معرد

يا عمرو لو نبهته لوجدته***لا طائشا رعش اللسان و لا اليد

فإنما استحق ابن جرموز النار بقتله إياه غدرا لا لأن المقتول فى الجنه.

و هـذا الجواب يتضـمن الكلام على قولهم إن بشارته بالنار مع الإضافه إلى قتل الزبير يدل على أنه إنما اسـتحق النار بقتله لأنا قد بينا فى الحوأب أنه من حيث قتله غدرا استحق النار.

و قـد قيل فى هذا الخبر إن ابن جرموز كان من جمله الخوارج الخارجين على أمير المؤمنين عليه السـلام فى النهروان و إن النبى صلى الله عليـه و آلـه قـد كـان أخـبره بحـالهم و دله على جمـاعه منهم بأعيـانهم و أوصـافهم فلمـا جـاءه برأس الزبير أشـفق أمير المؤمنين من أن يظن به لعظيم مـا فعله الخير و يقطع له على سـلامه العـاقبه و يكون قتله الزبير شـبهه فيما يصـير إليه من الخارجيه قطع عليه بالنار لتزول الشبهه فى أمره و ليعلم أن هذا الفعل الذى فعله لا يساوى شيئا مع ما يرتكبه فى المستقبل.

و جرى ذلك مجرى

شهـاده النبى صـلى الله عليه و آله رجل من الأنصار يقال له قزمان أبلى فى يوم أحـد بلاء شديـدا و قتل بيـده جماعه فبشـره النبى صلى الله عليه و آله بالنـار (۱) فعجب من ذلـك السامعون حتى كشـفوا عن أمره فوجـدوا أنه لما حمل جريحا إلى منزله و وجد ألم الجراح قتل نفسه بمشقص.

و إنما شهد النبى صلى الله عليه و آله بالنار عليه عقيب بلائه للوجه الذى ذكرناه.

و الـذى يـدل على أن بشارته بالنار لم تكن لكون الزبير تائبا مقلعا بل لبعض ما ذكرناه هو أنه لو كان الأمر كما ادعوه لأقاده أمير المؤمنين عليه السلام به و لما طل دمه و فى عدوله عليه السلام من ذلك دلاله على ما ذكرناه.

۱- ما بين المعقوفين قد سقط من الأصل و لا بد منه أو ما فى معناه.

فأما طلحه فقد بينا أنه تضيق إقامه العذر له لأنه قتل فى المعركه فى حال التوبه فيها بعيده و ظاهر الحال الإصرار.

و ليس لأحد أن يقول إنه روى عنه أنه قال بعد ما أصابه السهم:

ندمت ندامه الكسعى لما**رأت عيناه ما صنعت يداه

لأن هذا بعيد من الصواب و البيت المروى بأن يدل على خلاف التوبه أولى لأنه جعل ندامته مثل ندامه الكسعى و خبر الكسعى معروف لأنه ندم بحيث لا ينفعه الندم و حيث فاته الأمر و خرج عن يده و لو كان ندم طلحه واقعا على وجه التوبه الصحيحه لم يكن مثل ندامه الكسعى بل كان شبيها لندامه من تلافى ما فرط فيه على وجه ينتفع به.

**[ترجمه]بلاذری در تاریخ خود - . انساب الاشراف ۲: ۲۵۹ - به نقل از جویریه بن اسماء آورده است که وی گفت: به من خبر رسید که وقتی زبیر از جنگ منصرف شد و شمشیر خود را غلاف کرد، عمار بن یاسر با نیزه راه او را بست و گفت: ای اباعبدالله کجا می‌روی؟ به خدا قسم ترسو نبودی اما من فکر می‌کنم دچار شکّ شده‌ای. زبیر گفت: همین‌طور است. وی رفت تا اینکه به منطقه سباع رسید و ابن جرموز وی را به قتل رساند.

اعتراف خود زبیر به شکّ و تردید دلیل بر عدم توبه از سوی اوست چون اگر توبه کرده بود در جواب باید می‌گفت:

ص: ۳۳۵

برای من معلوم شد که تو و علی بر حق هستید و من بر باطل و من از کرده خود پشیمانم. هر گونه توبه از انسان مردّد پذیرفته نیست.

این اخبار و مانند آن با اخبار آنان در تعارض است که نشان دهنده توبه از سوی آن افراد باشد. اگر اخبار در مورد توبه و یا اصرار محاربین بر اقدام خود با هم متعارض باشند، همه این اخبار بی اعتبار خواهند بود و احکام مربوط به فسق و معصیت کبیره آنان بر اساس آنچه ما باور داریم، تثبیت می‌شود.

برای آنان روا نیست که بگویند: همه آنچه که شما نقل کرده‌اید متفق علیها نیست. جواب آن است که همه اخبار خود آن افراد از همین دست است و بسیاری از آنچه که ما نقل کرده‌ایم واضح‌تر و متقن‌تر از روایات و اخبار آنان است و باید گفت: اگر هم اخبار ما متفق علیها نیست، اخبار آنان هم این‌گونه است لذا هر دو مانند هم هستند.

اما در مورد ادعای توبه طلحه باید گفت که این ادعا برای مدّعی سخت تر از ادعای توبه زبیر است چون طلحه در وسط معرکه کشته شد و او مستقیماً در جنگ بوده و شمشیر می‌زده است و دست از جنگ نکشید تا اینکه با تیری به هلاکت رسید پس به خودش آمد.

چنین ادعاهایی مبنی بر توبه آنان، لجبازی است.

اگر گفته شود: مگر نه این است که وقتی ابن جرموز سر زبیر را برای امیرالمومنین علیه السلام آورد آن حضرت فرمود: جایگاه قاتل زبیر در آتش است. و اگر توبه نکرده بود پس قاتل او مستحق آتش نمی‌بود.

در پاسخ باید گفت: ابن جرموز به زبیر خیانت کرد و وی را پس از اینکه امان داده بود به قتل رساند و کشتن او با مکر و حیله صورت گرفت. این خیانت برای ابن جرموز گناه و معصیت است که در آن شکی نیست و نیز اخبار، آنچه را که ما نقل کرده... ایم تائید می کنند. حتی نقل شده که عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل که همسر عبدالله بن ابوبکر بود و عمر و زبیر را از وی بدنیا آورد، در این باره سرود:

ابن جرموز به آن سواره در روز جنگ خیانت کرد در حالی‌که وی قصد جنگ نداشت.

ای عمرو، اگر اگر در او دقت کنی، خواهی دید که نه کم عقل است، نه سست زبان و سست دست.

ابن جرموز به این دلیل مستحق آتش شد که به زبیر خیانت کرد و این بدان معنا نیست که جایگاه مقتول بهشت است.

ص: ۳۳۶

و این جواب متضمن سخن آنان است که بشارت دادن ابن جرموز به آتش علاوه بر قتل زبیر دلالت بر استحقاق ورود او به آتش به علت کشتن وی دارد. چون ما در موضوع حوأب تبیین کردیم وی از آنجایی که زبیر را با خیانت به قتل رساند، مستحق آتش جهنّم شد.

و در مورد این خبر گفته شده است که ابن جرموز جزء خوارج نهروان بود که بر علی علیه السلام خروج نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله حال آنان را قبلاً- با ذکر اوصافشان خبر داده بود و عده ای از آنان را با اوصاف و اعیان مشخص نموده بود. زمانی‌که وی سر زبیر را آورد، امام علیه السلام به خاطر کارهای نیکی که او کرده بود و به عاقبت به خیری وی حکم می شد، از گمان بد به وی نگران بود، اما قتل زبیر توسط او شبهه‌ای بود در مورد خروج وی از دین، لذا او را به آتش بشارت داد تا شبهه از وی رفع گردد و بداند که این کاری که مرتکب شده است با آنچه که در آینده انجام خواهد داد، برابر نیست.

این موضوع همانند واقعه ذیل است:

پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد به شخصی از انصار که قزمان نام داشت و در شرایط بسیار سختی مورد امتحان قرار گرفت و به دست خود افراد زیادی را از دشمن کشته بود، وعده آتش جهنم داد. افرادی که آن را شنیدند تعجب کردند تا اینکه سرّ آن آشکار شد. وقتی وی زخمی بود و به منزلش انتقال داده می‌شد از شدت درد جراحت خود را با تیر کُشت.

بشارت وی به آتش جهنم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی پس از امتحان شدید او، به همان دلیلی است که ذکر کردیم.

چیزی که دلالت بر این دارد که بشارت ابن جرموز به جهنم به خاطر تائب بودن زبیر نبوده بلکه به علت مسائلی بود که گفتیم،

این است که اگر موضوع طبق ادعای آنان از این قرار است که می گوینـد، لذا باید امیرالمومنین علیه السـلام او را قصاص می... کرد تا خون زبیر هدر نمی‌رفت و عدم قصاص او، دلیل صحت سخن ماست .

ص: ۳۳۷

اما در مورد طلحه همانطور که گفتیم، جایی برای بهانه تراشـی وجود نـدارد چرا که وی در میدان جنگ کشـته شده که وجود حالت توبه در انسان در چنین شرایطی بعید است و ظاهر امر نشان می‌دهد که وی بر اقدام خود مصرّ بوده است.

و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که از وی نقل شده که پس از اصابت تیر گفت:

وقتی چشمانش آنچه را که دستانش انجام داد مشاهده نمود همانند کسعی پشیمان شدم.

چون این ادعا از صحت به دور است و اینکه این بیت دلالت بر عدم توبه طلحه داشته باشد ارجحیت دارد چرا که وی پشیمانی خود را به پشـیمانی کسعی تشبیه کرده است. داسـتان کسعی مشـهور است چرا که وی زمانی پشـیمان شد که دیگر پشـیمانی سودی نداشت چون دیگر کار از کار گذشته بود و از دست وی کاری ساخته نبود. و اگر طلحه واقعاً توبه صحیحی کرده بود، همانند توبه کسعی نبود بلکه مثل پشیمانی کسی بود که کوتاهی خود را جبران می کند تا از آن سودی ببرد.

**[ترجمه]

«۳۲۴»

وَ رَوَی حُسَیْنٌ الْأَشْقَرُ عَنْ یُوسُفَ الْبَزَّازِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: مَرَّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بِطَلْحَهَ وَ هُوَ صَرِیعٌ فَقَالَ أَقْعِدُوهُ فَأَقْعَدُوهُ فَقَالَ لَقَدْ کَانَتْ لَکَ سَابِقَهٌ لَکِنْ دَخَلَ الشَّیْطَانُ فِی مَنْخِرَیْکَ فَأَدْخَلَکَ النَّارَ.

ثُمَّ رَوَی عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ مَوْلَی قُرَیْشٍ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام مَرَّ بِطَلْحَهَ قَتِیلًا یَوْمَ الْجَمَلِ و ساق الحدیث فی التکلم معه و مع کعب بن سور مثل ما مر.

ثم قال رحمه الله بعد إیراد أسئله و أجوبه ترکناها حذرا من الإطناب فإن قیل قول النبی صلی الله علیه و آله عشره من أصحابی فی الجنه یدل علی أنهما تابا لأنهما من جملتهم بلا شک.

قیل لهم قد بینا فیما تقدم الکلام علی بطلان هذا الخبر حیث تعلقوا به فی فضائل أبی بکر و قلنا إنه لا یجوز أن یعلم الله مکلفا لیس بمعصوم من الذنوب بأن عاقبته الجنه لأن ذلک یغریه بالقبیح و لیس یمکن أحدا ادعاء عصمه التسعه و لو لم یکن إلا ما وقع من طلحه و الزبیر من الکبیره لکفی.

ص: ۳۳۸

و قد ذكرنا أن هذا الخبر لو كان صحيحا لاحتج به أبو بكر لنفسه و احتج له به فى يوم السقيفه و غيرها و كذلك عمر و عثمان.

و مما يبين أيضا بطلانه إمساك طلحه و الزبير عن الاحتجاج به لما دعوا الناس إلى نصرتهما و استنفارهم إلى الحرب معهما و أى فضيله أعظم و أفخم من الشهاده لهما بالجنه و كيف يعدلان مع العلم و الحاجه عن ذكره إلا لأنه باطل.

و يمكن أن يسلم مسلم هذا الخبر و يحمله على الاستحقاق فى الحال لا العاقبه فكأنه أراد أنهم يدخلون الجنه إن وافوا بما هم عليه الآن و يكون الفائده فى الخبر إعلامنا بأنهم يستحقون الثواب فى الحال.

و أما الكلام فى توبه عائشه فما بيناه من الطرق الثلاث فى توبه طلحه و الزبير هى معتمده فيما يدعونه من توبه عائشه.

أولها أن جميع ما يروونه من الأخبار لا يمكن ادعاء العلم فيها و لا القطع على صحتها و أحسن الأحوال فيها أن يوجب الظن و قد بينا أن المعلوم لا يرجع عنه بالمظنون.

و الثانى أنها معارضه بأخبار تزيد على ما رووه فى القوه أو تساويه.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْوَاقِدِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعْبَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَرْسَلَنِى عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى عَائِشَهَ بَعْدَ الْهَزِيمَهِ وَ هِيَ فِي دَارِ الْخُزَاعِيِّينَ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى بِلَادِهَا.

و ساق الحديث نحوا مما مر بروايه الكشى (۱) إلى قوله فبكت مره أخرى أشد من بكائها الأول ثم قالت و الله لئن لم يغفر الله لنا لنهلكن.

۱- قد مرت روايه الكشّىّ فى الباب: (۵) تحت الرقم: (۱۹۱) ص ۴۵۰ ط الكمبانىّ.

ثم ساق الحديث إلى آخره ثم قال فإن قيل ففى هذا الخبر دليل على التوبه و هى قولها عقيب بكائها لئن لم يغفر الله لنا لنهلكن.

قلنا قد كشف الأمر ما عقبت هذا الكلام به من اعترافها ببغض أمير المؤمنين عليه السلام و بغض أصحابه المؤمنين و قد أوجب الله عليها محبتهم و تعظيمهم و هذا دليل على الإصرار و أن بكائها إنما كان للخيبه لا للتوبه و ما كان فى قولها لئن لم يغفر الله لنا لنهلكن من دليل التوبه و قد يقول المصرّ مثل ذلك إذا كان عارفا بخطائه فيما ارتكبه و ليس كل من ارتكب ذنبا يعتقد أنه حسن حتى لا يكون خائفا من العقاب عليه و أكثر مرتكبى الذنوب يخافون العقاب مع الإصرار و يظهر منهم مثل ما حكى عن عائشه و لا يكون توبه.

وَ رَوَى الْوَاقِدِيُّ بِإِسْنَادِهِ أَنَّ عَمَّاراً رَحِمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْتَأْذَنَ عَلَى عَائِشَهَ بِالْبَصْرَهِ بَعْدَ الْفَتْحِ فَأَذِنَتْ لَهُ فَدَخَلَ فَقَالَ يَا أُمَّهْ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ حِينَ جَمَعَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ أَ لَمْ يُظْهِرِ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَ يُزْهِقِ الْبَاطِلَ فَقَالَتْ إِنَّ الْحُرُوبَ دُوَلٌ وَ سِجَالٌ وَ قَدْ أُدِيلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَكِنِ انْظُرْ يَا عَمَّارُ كَيْفَ تَكُونُ فِي عَاقِبَهِ أَمْرِكَ.

وَ رَوَى الطَّبَرِيُّ فِي تَارِيخِهِ (۱)

أَنَّهُ لَمَّا انْتَهَى إِلَى عَائِشَهَ قَتْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَتْ:

فَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَ اسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى ***كَمَا قَرَّ عَيْناً بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ

۱- ذكره فى حوادث سنه الأربعين من الهجره فى أواخر عنوان: «ذكر الخبر عن مقتل على ...» من تاريخ الأمم و الملوك: ج ۵ ص ۱۵۰، و فى ط ۱: ج ۱، ص ۳۴۶۶. وأيضا حديث عائشه هذا وتمثلها عندما بلغها شهاده أمير المؤمنين عليه السلام رواه جماعه منهم ابن سعد فى ترجمه أمير المؤمنين من الطبقات الكبرى: ج ۳ ص ۴۰ ط بيروت.

فَمَنْ قَتَلَهُ فَقِیلَ رَجُلٌ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَتْ

فَإِنْ یَکُ نَائِیاً فَلَقَدْ نَعَاهُ** نَعْیٌ لَیْسَ فِی فِیهِ التُّرَابُ (۱)

فَقَالَتْ زَیْنَبُ بِنْتُ أَبِی سَلَمَهَ أَ لِعَلِیٍّ تَقُولِینَ هَذَا فَقَالَتْ إِنِّی أَنْسَی فَإِذَا نَسِیتُ فَذَکِّرُونِی.

و هذه سخریه منها بزینب و تمویه خوفا من شناعتها و معلوم أن الناسی و الساهی لا یتمثل بالشعر فی الأغراض المطابقه و لم یکن ذلک منها إلا عن قصد و معرفه.

**[ترجمه]حسین اشقر با ذکر سندی از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیرالمومنین علیه السلام پس از کشته شدن طلحه بر جسد او گذر کرد. فرمود: او را بنشانید. نشاندند. فرمود: تو در اسلام دارای سابقه بودی اما شیطان در تو نفوذ کرد و تو را وارد آتش جهنّم کرد.

حسین اشقر سپس با ذکر سندی از ابراهیم غلام قریشی آورده است: علی علیه السلام پس از کشته شدن طلحه در جنگ جمل بر جسد وی گذر کرد و سپس سخن آن حضرت با وی و با کعب بن سور را طبق آنچه گذشت نقل می کند.

اشقر پس از ذکر سوالات و جواب‌هایی که جهت عدم اطاله کلام از آن خودداری می کنیم، می گوید: و اگر گفته شود که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر بشارت ده نفر از اصحاب خود به بهشت دلیل آن است که طلحه و زبیر توبه کردند چون این دو نفر بدون شکّ از جمله آن ده نفر هستند. در پاسخ آنان باید گفت: قبلاً روشن کردیم که این خبر باطل است و برای ذکر فضائل ابوبکر جعل شده است و گفتیم که جایز نیست که خداوند به شخص غیر معصوم خبر دهد که عاقبتش بهشت است چرا که این عمل، وی را برای ارتکاب به زشتی‌ها و معاصی جری می‌سازد و هیچ کس هم نمی‌تواند مدعی معصومیت نه نفر از آنان شود حال بماند اینکه طلحه و زبیر مرتکب گناه کبیره شده‌اند.

ص: ۳۳۸

همچنین گفتیم که اگر این خبر صحیح باشد، قطعاً ابوبکر در سقیفه و در جای دیگر و نیز عمر و عثمان بدان استناد می کردند. از جمله دلائل ما بر بطلان این خبر، عدم استناد طلحه و زبیر به آن در هنگام دعوت و بسیج مردم برای جنگ با علی علیه السلام می‌باشد. و چه فضیلتی بالاتر و برتر از بشارت دادن آنان به بهشت! پس چگونه آن‌دو علی‌رغم اطلاع این خبر و نیاز بدان، از استناد به آن خودداری می کنند. مگر اینکه بگوییم این خبر کذب است.

و ممکن است کسی این خبر را صحیح بداند و آن را حمل بر استحقاق در حال حاضر بداند نه عاقبت افراد. گویی که افراد مورد اشاره این خبر در صورت باقی ماندن بر آنچه که الان هستند وارد بهشت شوند. و فایده خبر اینکه آنان در حال حاضر مستحق ثوابند.

اما درباره توبه عایشه باید گفت آنچه که از سه طریق درباره توبه طلحه و زبیر بیان کردیم در مورد توبه عایشه نیز صدق می‌کند.

نخست اینکه همه خبرهایی که نقل می کنند کسی نمی‌تواند به قطع یقین حکم به صحّت آنها دهد. در بهترین حالت می‌توان آنها را خبر آمیخته به ظنّ دانست و گفتیم که با ظنّ نمی‌توان از معلوم عدول کرد.

دوم اینکه این اخبار با اخباری که قوی هستند و یا هم‌طراز آنها هستند در تعارض می‌باشد.

از آن جمله خبری است که واقدی با ذکر سندی از ابن عباس نقل می کند که گفت: علی علیه السلام پس از اتمام جنگ جمل، مرا به سوی عایشه که در خانه خزاعی‌ها مستقر بود فرستاد تا دستور بازگشت وی به شهر خودش را به او ابلاغ کنم .

این روایت طبق نقل کشّی - . روایت کشی در حدیث شماره (۱۹۱) باب پنجم ص ۴۵۰ بیان شد. - ادامه می‌یابد تا آنجا که می گوید: عایشه بار دیگر و شدیدتر از بار اول گریه کرد و گفت: به خدا قسم اگر خداوند ما را نیامرزد هلاک خواهیم شد.

ص: ۳۳۹

سپس روایت تا آخر آن ادامه پیدا می کند. سپس می گوید: اگر گفته شود که در این خبر ادله‌هایی مبنی بر توبه عایشه وجود دارد و آن عبارت است از سخن عایشه که اندکی پس از گریه خود گفت: «به خدا قسم اگر خداوند ما را نیامرزد هلاک خواهیم شد»، در پاسخ باید گفت: اعترافات عایشه که اندکی پس از این جمله مبنی بر بغض وی نسبت به امیرالمومنین علیه السلام و یارانش که خداوند محبّت و گرامی‌داشتن آنان را بر وی واجب کرده بود، گفته شده است حقیقت را آشکار می کند و نشان می‌دهد که او بر راه خود همچنان اصرار داشته است. و گریه وی به علّت ناکامی و شکست بوده است نه توبه. و در سخن او که گفته است «به خدا قسم اگر خداوند ما را نیامرزد هلاک خواهیم شد» نشانه‌ای از توبه به چشم نمی‌خورد. ممکن است شخصی که بر راه خود اصرار دارد همانند آن را بگوید و این در شرایطی است که وی به اشتباه خود آگاه باشد و این گونه نیست که هر کسی مرتکب گناهی می شود آن را نیک پندارد، تا این که از عقاب آن ترسان نباشد. اکثر گنهکاران علی‌رغم اصرار بر گناه، از عواقب آن ترس دارند و اعمالی همچون عایشه از آنها ظاهر می شود، در حالی که این اعمال توبه محسوب نمی گردد.

و واقدی با ذکر سندی از عمار بن یاسر رحمت الله علیه نقل می‌کند: که وی در بصره پس از پیروزی از عایشه اجازه گرفت که نزد وی برود. او هم اجازه داد. عمار گفت: ای مادر، چگونه دیدی تقدیر خداوند را آن هنگامی که حق و باطل را گرد آورد. مگر نه این است که حق را بر باطل پیروز گرداند و باطل را از بین برد؟ عایشه گفت: پیروزی در جنگ‌ها دست به دست می گردد و پایدار نیست. رسول خدا نیز پیروزی‌هایی داشت اما ای عمار به عواقب کار خود نگاه کن که چگونه خواهد بود .

طبری در تاریخ خود نقل می‌کند: - . تاریخ الامم و الملوک ۵: ۱۵۰، طبقات الکبری ۳: ۴۰ - وقتی خبر شهادت امیرالمومنین علیه السلام به عایشه رسید، وی گفت:

عصای خود را انداخت و در جای خود آرام گرفت همانند چشم‌روشنی که در آمدن مسافری حاصل می‌شود.

پرسید چه کسی او را کشت؟ گفتند: مردی از قبیله مراد. گفت:

اگر هم دور بود اما مرگ او را فرا گرفت. مرگی که خاکی در دهانش نیست.

زینب بنت ابی‌سلمه گفت: آیا در مورد علی این سخن را می‌گویی؟ گفت: من فراموش می‌کنم. اگر فراموش کردم به من یادآوری کنید.

این سخن عایشه مسخره کردن زینب و مخفی داشتن شناعت خود بود و معلوم است که شخص فراموش‌کار نمی‌تواند از شواهد شعری برای اغراض مورد نظر استفاده کند. این عمل عایشه حتماً متعمّدانه و با اطلاع بوده است.

**[ترجمه]

«۳۲۵»

وَ رُوِیَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا أَبَتْ عَائِشَةُ الرُّجُوعَ إِلَی الْمَدِینَهِ أَرَی أَنْ تَدَعَهَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِالْبَصْرَهِ وَ لَا تُرَحِّلَهَا فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّهَا لَا تَأْلُو شَرّاً وَ لَکِنِّی أَرُدُّهَا إِلَی بَیْتِهَا الَّذِی تَرَکَهَا فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ.

**[ترجمه]از ابن عباس نقل شده است: که وی هنگام سرپیچی عایشه از بازگشت به مدینه، به امیرالمومنین علیه السلام گفت: به نظر من او را بگذار در بصره بماند و مجبور به رفتن نکن. حضرت فرمود: او شرارت را رها نخواهد کرد لذا من وی را به خانه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را در آن وداع کرد باز خواهم گرداند که «إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ» - . طلاق / ۳ - [خدا فرمانش را به انجام رساننده است].

**[ترجمه]

«۳۲۶»

و روی محمد بن إسحاق عن جناده أن عائشه لما وصلت إلی المدینه راجعه من البصره لم تزل تحرض الناس علی أمیر المؤمنین علیه السلام و کتبت إلی معاویه و أهل الشام مع الأسود بن أبی البختری تحرضهم علیه صلوات الله علیه.

وَ رُوِیَ عَنْ مَسْرُوقٍ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی عَائِشَهَ فَجَلَسْتُ إِلَیْهَا فَحَدَّثَتْنِی وَ اسْتَدْعَتْ غُلَاماً لَهَا أَسْوَدَ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَجَاءَ حَتَّی وَقَفَ فَقَالَتْ یَا

١- هـذا هو الظاهر، و فى أصـلى من طبعه الكمبانىّ من البحار: «فلقـد نعاه نباع» و فى تاريخ الطبرىّ: «فلقد نعاه غلام ليس فى فيه التراب».

مَسْرُوقُ أَ تَدْرِی لِمَ سَمَّیْتُهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَقُلْتُ لَا فَقَالَتْ حُبّاً مِنِّی لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ.

فأما قصتها فی دفن الحسن علیه السلام فمشهوره حتی قال لها عبد الله بن عباس یوما علی بغل و یوما علی جمل فقالت أ و ما نسیتم یوم الجمل یا ابن عباس إنکم لذووا أحقاد.

و لو ذهبنا إلی تقصّی ما روی عنها من الکلام الغلیظ الشدید الدال علی بقاء العداوه و استمرار الحقد و الضغینه لأطلنا و أکثرنا.

و أما ما روی عنها من التلهف و التحسر علی ما صدر عنها فلا یدل علی التوبه إذ یجوز أن یکون ذلک من حیث خابت عن طلبتها و لم تظفر ببغیتها مع الذل الذی لحقها و ألحقها العار فی الدنیا و الإثم فی الآخره.

**[ترجمه]محمد بن اسحاق از جناده نقل کرده است: وقتی عایشه از بصره به مدینه رسید، همچنان مردم را علیه امیرالمومنین علیه السلام تحریک می‌کرد. وی به معاویه و مردم شام نامه‌ای نوشت و توسط اسود بن ابو بختری فرستاد و آنان را علیه امام علیه السلام تحریک نمود.

از مسروق نقل است که گفت: نزد عایشه رفتم. نشستم و او برایم صحبت کرد. غلام سیاه خود را که عبدالرحمن نام داشت صدا کرد. وی آمد. عایشه گفت:

ص: ۳۴۰

ای مسروق، آیا می‌دانی چرا نام او را عبدالرحمن گذاشته‌ام؟ گفتم: نه. گفت: به خاطر اینکه عبدالرحمن بن ملجم مرادی را دوست دارم.

امّا داستان وی با دفن امام حسن علیه السلام مشهور است. عبدالله بن عباس به او گفت: روزی بر قاطر و روزی بر شتر. عایشه پاسخ داد: ای ابن عباس! آیا شما جنگ جمل را فراموش نکرده‌اید؟ شما کینه‌توزید.

اگر روایاتی را که از او درباره کینه‌توزی‌ها و عداوت وی و اصرار او بر این عداوت و استمرار بغض و کینه در اینجا بیاوریم، سخن به درازا خواهد کشید.

آما آنچه که از وی درباره حسرت و افسوس از اعمال گذشته‌اش نقل شده، بر توبه او دلالت نمی‌کند چرا که چه بسا این حالت در او به علت ناکامی در رسیدن به اهدافش و عدم موفقیّت علی‌رغم ذلّت و خواری که در دنیا و گناهی که در آخرت نصیب وی شده، بوده باشد.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری عرد الرجل تعریدا فر.

و قال كُسَع حی من الیمن و منه قولهم ندامه الکَسَعِی و هو رجل ربّی نبعه حتی أخذ منه قوسا فرمی الوحش عنها لیلا فأصابت و ظن أنه أخطأ فکسر القوس فلما أصبح رأی ما أصمی من الصید (۱) فندم قال الشاعر

ندمت ندامه الکسعی لما**رأت عیناه ما صنعت یداه

ص: ۳۴۲

۱- أصمی فلان الصید: رماه فقتله مکانه. و أصله من السرعه و الخفه. و صمی الصید:مات وأنت تراه.

**[ترجمه]جوهری می گوید: «عرد ارجل تعریداً»: فرار کرد.

وی همچنین می گوید: کُسَع نام قبیله‌ای در یمن است و «پشیمانی کسع» از کلام اهالی آنجاست. وی مردی بود که درخت نَبع پرورش داد و از آن کمان ساخت. با استفاده از آن، شبانه به حیوانی وحشی تیراندازی کرد و تیر به آن اصابت کرد اما وی گمان کرد که تیرش به خطا رفته است. لذا کمان را شکست. وقتی صبح شد دید که آن حیوان را شکار کرده است. لذا پشیمان شد. شاعر گفت:

وقتی چشمانش آنچه را که دستانش انجام داد مشاهده نمود همانند کسعی پشیمان شدم .

ص: ۳۴۲

**[ترجمه]

باب ۹ باب احتجاجات الأئمه علیهم السلام و أصحابهم علی الذین أنكروا علی أمیر المؤمنین صلوات الله علیه حروبه

الأخبار

«۳۲۷»

(۱)

ج، الإحتجاج جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَقَالَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِنَّ جَدَّكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَتَلَ الْمُؤْمِنِينَ فَهَمَلَتْ عَيْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ دُمُوعاً حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفُّهُ مِنْهَا ثُمَّ ضَرَبَ بِهَا عَلَى الْحَصَى ثُمَّ قَالَ يَا أَخَا أَهْلِ الْبَصْرَهِ لَا وَ اللَّهِ مَا قَتَلَ عَلِيٌّ مُؤْمِناً وَ لَا قَتَلَ مُسْلِماً وَ مَا أَسْلَمَ الْقَوْمُ وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ كَتَمُوا الْكُفْرَ وَ أَظْهَرُوا الْإِسْلَامَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَى الْكُفْرِ أَعْوَاناً أَظْهَرُوهُ وَ قَدْ عَلِمَتْ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ وَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَنَّ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَ أَصْحَابَ صِفِّينَ وَ أَصْحَابَ النَّهْرَوَانِ لُعِنُوا عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى فَقَالَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِنَّ جَدَّكَ كَانَ يَقُولُ

ص: ۳۴۳

۱- ۳۲۷- ذكره الطبرسیّ رحمه اللّه فی الحدیث (۲) من باب احتجاج الإمام علیّ بن الحسین علیه السلام من كتاب الاحتجاج: ج ۲ ص ۳۱۰.

إِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَيْنَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللَّهِ وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً فَهُمْ مِثْلُهُمْ أَنْجَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ هُوداً وَ الَّذِينَ مَعَهُ وَ أَهْلَكَ عَاداً بِالرِّيحِ الْعَقِيمِ.

**[ترجمه] - . احتجاج ۲: ۳۱۰ - احتجاج: مردی از اهالی بصره نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: ای علیّ بن حسین، جدّ تو علیّ بن ابی طالب مومنین را به قتل رساند! با این سخن اشک در دیدگان آن حضرت جمع شده و در کف دستش جمع گشت، سپس آن را بر ریگ‌ها کوبیده و فرمود: ای برادر بصری، نه، به خدا این‌گونه نیست، علی هیچ مؤمنی را نکشت و خون هیچ مسلمانی را نریخت، آنان مسلمان نبوده بلکه تسلیم شده بودند و زمانی که بر کفر خود یار و اعوانی یافتند آن را آشکار ساختند، حال اینکه صاحب شتر (عایشه) و حافظان آل محمّد به خوبی می‌دانند اصحاب جمل و صفّین و نهروان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله، لعن شده اند، پس رسوا باد آنکه افترا بر خدا و رسول او بست! شیخی از اهالی کوفه گفت: ای علیّ بن حسین، جدّ تو (علیّ) می گفت:

ص: ۳۴۳

«برادرانمان بر ما ستم نمودند». فرمود: مگر این آیه را تلاوت نخوانده‌ای «وَ إِلى عادٍ أَخاهُمْ هُوداً» - . اعراف / ۶۵ - [و به قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم] و قوم عاد نیز مانند همان برادرانی است که در کلام امیر المؤمنین آمده، خداوند هود و یارانش را نجات داد، و قوم عاد را با بادی عقیم هلاک ساخت .

**[ترجمه]

«۳۲۸»

(۱)

ج، الإحتجاج رُوِيَ أَنَّ سَالِماً دَخَلَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ جِئْتُ أُكَلِّمُكَ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ قَالَ أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فِي أَيِّ أُمُورِهِ قَالَ فِي أَحْدَاثِهِ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام انْظُرْ مَا اسْتَقَرَّ عِنْدَكَ مِمَّا جَاءَتْ بِهِ الرُّوَاةُ عَنْ آبَائِهِمْ قَالَ ثُمَّ نَسَبَهُمْ ثُمَّ قَالَ يَا سَالِمُ أَ بَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ بِرَايَةِ الْأَنْصَارِ إِلَى خَيْبَرَ فَرَجَعَ مُنْهَزِماً ثُمَّ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ بِرَايَةِ الْمُهَاجِرِينَ فَأُتِيَ بِسَعْدٍ جَرِيحاً وَ جَاءَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَكَذَا تَفْعَلُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ حَتَّى قَالَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ قَالَ نَعَمْ وَ قَالَ الْقَوْمُ جَمِيعاً أَيْضاً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا سَالِمُ إِنْ قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ مَا هُوَ صَانِعٌ فَأَيَّ حَدَثٍ تَرَى فَقَالَ فَأَعِدْ عَلَيَّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا سَالِمُ عَبَدْتَ اللَّهَ عَلَى ضَلَالَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً.

**[ترجمه] - . احتجاج ۲: ۳۲۸ - احتجاج: نقل است که سالم بر امام باقر علیه السّلام وارد شده و گفت: نزد تو آمده ام تا در باره آن مرد صحبت کنم!. حضرت فرمود: کدام مرد؟ گفت: علیّ بن ابی‌طالب. فرمود: در باره کدام کارش؟ گفت: در باره بدعت‌های او. فرمود: به احادیثی که روات از پدران خود نقل کرده و نزد تو موجود است خوب توجه کن. راوی گوید: سپس

نسب اینان را بر شمرد. امام فرمود: ای سالم، آیا این خبر به تو رسیده که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در جنگ خیبر سعد بن معاذ را با پرچم انصار به میدان فرستاد ولی شکست خورده بازگشت، سپس عمر بن خطّاب و او را با پرچم مهاجرین و انصار روانه میدان کرد و این بار سعد مجروح بازگشت و عمر نیز با تمام افرادش دچار ترس و هراس شد، در اینجا بود که پیامبر فرمود: «این بود کار مهاجر و انصار». تا اینکه آن را سه بار تکرار کرد، سپس فرمود: «فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که بی هیچ فرار و گریزی دائماً به قلب دشمن می زند، خدا و رسول را دوست دارد و محبوب آن دو است». راوی گوید: سالم و همراهانش همگی این مطالب را تأیید نموده و گفتند: آری. امام باقر علیه السّلام فرمود: ای سالم، اگر معتقد باشی که خداوند او را دوست داشته ولی از کاری که می کند بی خبر باشد؛ کافرشده ای، و اگر بگویی که خداوند او را دوست دارد و می داند چه می کند، دیگر چه جایی برای ادعای بدعت توسط علی باقی می ماند؟! سالم گفت: این مطلب را دوباره برایم تکرار کن!. آن حضرت تکرار نمود، سالم گفت: ای سالم! هفتاد سال خدا را در گمراهی پرستیدی!.

**[ترجمه]

بيان

قوله فقال يا سالم أى فقال سالم مخاطبا لنفسه أو قال الإمام مخاطبا له و الأول أظهر و يؤيده أن فى بعض النسخ فقال سالم.

۱- ۳۲۸- رواه الطبرسىّ فى أواسط باب احتجاج أبى جعفر الإمام الباقر عليه السلام من كتاب الاحتجاج: ج ۲ ص ۳۲۸.

**[ترجمه]اینکه نقل کرده «ای سالم» یعنی سالم خود را مخاطب قرار داد یا امام او را مخاطب قرار داد که اولین احتمال قوی... تر است و موید آن است که در برخی نسخ «سالم گفت» آمده است.

**[ترجمه]

«۳۲۹»

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُسَاوِرِ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ فَقَالَ أَنْتَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَبُوکَ الَّذِی قَتَلَ الْمُؤْمِنِینَ فَبَکَی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مَسَحَ عَیْنَیْهِ فَقَالَ وَیْلَکَ کَیْفَ قَطَعْتَ عَلَی أَبِی أَنَّهُ قَتَلَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ لِقَوْلِهِ إِخْوَانُنَا قَدْ بَغَوْا عَلَیْنَا فَقَاتَلْنَاهُمْ عَلَی بَغْیِهِمْ فَقَالَ وَیْلَکَ أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَالَ بَلَی قَالَ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً (۲) وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً (۳) أَ فَکَانُوا إِخْوَانَهُمْ فِی دِینِهِمْ أَوْ فِی عَشِیرَتِهِمْ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ لَا بَلْ فِی عَشِیرَتِهِمْ قَالَ علیه السلام فَهَؤُلَاءِ إِخْوَانُهُمْ فِی عَشِیرَتِهِمْ وَ لَیْسُوا إِخْوَانَهُمْ فِی دِینِهِمْ قَالَ فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللَّهُ عَنْکَ.

**[ترجمه] - . تفسیر عیاشی: آیه ۸۵ سوره اعراف، البرهان ۲: ۲۵ - تفسیر عیاشی: مساور همدانی از پدرش روایت کرده که گوید: مردی از اهالی شام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: آیا علی بن حسین تو هستی؟ فرمود: بله. گفت: پدر تو کسی است که مومنین را کُشت. امام سجاد علیه السلام گریست سپس چشمانش را پاک کرد و فرمود: وای بر تو، چگونه در مورد پدرم این‌گونه قضاوت کردی که مومنین را کشته است؟ گفت: به خاطر اینکه خود وی گفته است: برادران ما بر ما ستم کردند و ما نیز با آنان جنگیدیم. فرمود: وای بر تو، آیا تو قرآن نمی‌خوانی؟ گفت: البته که می‌خوانم. فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید: « وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً» - . اعراف / ۸۵ - [و به سوی [مردم] مَدْیَنْ، برادرشان شعیب را [فرستادیم] و « وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً» - . اعراف / ۷۳ - [و به سوی [قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم].. آیا این پیامبران برادران دینی آنان بودند یا هم‌قبیله‌ای آنان؟ مرد پاسخ داد: البته که هم قبیله‌ای بودند. فرمود: آنان نیز هم‌قبیله‌ای بودند و برادران ایمانی نبوده‌اند. آن مرد گفت: گره از مشکل من گشودی، خداوند گره از مشکل تو بگشاید.

**[ترجمه]

«۳۳۰»

(۴)

ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَایَهَ الْأَسَدِیِّ قَالَ: کَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ جَالِساً عَلَی شَفِیرِ زَمْزَمَ یُحَدِّثُ النَّاسَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ حَدِیثِهِ أَتَاهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّی

رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ أَعْوَانُ کُلِّ ظَالِمٍ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ مِنْکَمْ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ فَقَالَ یَا

---

۱ - ۳۲۹- رواه العیّاشیّ فی تفسیر الآیه: (۸۵) من سوره الأعراف: (۷) من تفسیره. ورواه عنه السید البحرانی فی تفسیر الآیه الکریمه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۲۵.

۲- هذه الجمله وردت فی ثلاث موارد من القرآن الکریم فی الآیه: (۸۵) من سوره الأعراف: ۷، و فی الآیه: (۸۴) من سوره هود: ۱۱، و فی الآیه: (۳۶) من سوره العنکبوت: (۲۹).

۳- هذه الجمله مذکوره فی الآیه: (۷۳) من سوره الأعراف: (۷)، و فی الآیه: (۶۱) من سوره هود: ۱۱.

۴- ۳۳۰- رواه الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۳) من الباب: (۵۴) من کتاب علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۴.

عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِنِّی جِئْتُکَ أَسْأَلُکَ عَمَّنْ قَتَلَهُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَمْ یَکْفُرُوا بِصَلَاهٍ وَ لَا بِحَجٍّ وَ لَا بِصَوْمِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لَا بِزَکَاهٍ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ سَلْ عَمَّا یَعْنِیکَ وَ دَعْ مَا لَا یَعْنِیکَ فَقَالَ مَا جِئْتُکَ أَضْرِبُ إِلَیْکَ مِنْ حِمْصَ لِلْحَجِّ وَ لَا لِلْعُمْرَهِ وَ لَکِنِّی أَتَیْتُکَ لِتَشْرَحَ لِی أَمْرَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ فِعَالَهُ فَقَالَ لَهُ وَیْلَکَ إِنَّ عِلْمَ الْعَالِمِ صَعْبٌ لَا تَحْتَمِلُهُ وَ لَا تُقِرُّ بِهِ قُلُوبُ الصَّدِئَهِ أُخْبِرُکَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام کَانَ مَثَلُهُ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ کَمَثَلِ مُوسَی وَ الْعَالِمُ علیهما السلام وَ ذَلِکَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَالَ فِی کِتَابِهِ یا مُوسی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَهً وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْ ءٍ وَ کَانَ مُوسَی یَرَی أَنَّ جَمِیعَ الْأَشْیَاءِ قَدْ أُثْبِتَتْ لَهُ کَمَا تَرَوْنَ أَنْتُمْ أَنَّ عُلَمَاءَکُمْ قَدْ أَثْبَتُوا جَمِیعَ الْأَشْیَاءِ فَلَمَّا انْتَهَی مُوسَی إِلَی سَاحِلِ الْبَحْرِ فَلَقِیَ الْعَالِمَ فَاسْتَنْطَقَ بِمُوسَی لِیَصِلَ عِلْمَهُ وَ لَمْ یَحْسُدْهُ کَمَا حَسَدْتُمْ أَنْتُمْ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ أَنْکَرْتُمْ فَضْلَهُ فَقَالَ لَهُ مُوسَی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً فَعَلِمَ الْعَالِمُ أَنَّ مُوسَی لَا یُطِیقُ بِصُحْبَتِهِ وَ لَا یَصْبِرُ عَلَی عِلْمِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً فَقَالَ لَهُ مُوسَی سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً فَعَلِمَ الْعَالِمُ أَنَّ مُوسَی لَا یَصْبِرُ عَلَی عِلْمِهِ فَقَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً قَالَ فَرَکِبَا فِی السَّفِینَهِ فَخَرَقَهَا الْعَالِمُ فَکَانَ خَرْقُهَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا وَ سَخَطاً لِمُوسَی وَ لَقِیَ الْغُلَامَ فَقَتَلَهُ فَکَانَ قَتْلُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا وَ سَخِطَ ذَلِکَ مُوسَی وَ أَقَامَ الْجِدَارَ فَکَانَ إِقَامَتُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا وَ سَخِطَ مُوسَی ذَلِکَ کَذَلِکَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام لَمْ یَقْتُلْ إِلَّا مَنْ کَانَ قَتْلُهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضًا وَ لِأَهْلِ الْجَهَالَهِ مِنَ النَّاسِ سَخَطاً اجْلِسْ حَتَّی أُخْبِرَکَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَزَوَّجَ زَیْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَوْلَمَ فَکَانَتْ

وَلِيمَتُهُ الْحَيْسَ وَ كَانَ يَدْعُو عَشَرَةً فَكَانُوا إِذَا أَصَابُوا طَعَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله اسْتَأْنَسُوا إِلَى حَدِيثِهِ وَ اسْتَغْنَمُوا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَشْتَهِي أَنْ يَخِفُّوا عَنْهُ فَيَخْلُوا لَهُ الْمَنْزِلَ لِأَنَّهُ حَدِيثُ عَهْدٍ بِعُرْسٍ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَذَى الْمُؤْمِنِينَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ قُرْآناً أَدَباً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلى طَعامٍ غَيْرَ ناظِرِينَ إِناهُ وَ لكِنْ إِذا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ فَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ كَانَ النَّاسُ إِذَا أَصَابُوا طَعَامَ نَبِيِّهِمْ صلى الله عليه و آله لَمْ يَلْبَثُوا أَنْ يَخْرُجُوا قَالَ فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَبْعَةَ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهِنَّ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ بِنْتِ أَبِي أُمَيَّةَ وَ كَانَ لَيْلَتُهَا وَ صَبِيحَةُ يَوْمِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَلَمَّا تَعَالَى النَّهَارُ انْتَهَى عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى الْبَابِ فَدَقَّهُ دَقّاً خَفِيفاً لَهُ عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ دَقَّهُ وَ أَنْكَرَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ قُومِي فَافْتَحِي لَهُ الْبَابَ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي يَبْلُغُ مِنْ خَطَرِهِ أَنْ أَقُومَ لَهُ فَأَفْتَحَ لَهُ الْبَابَ وَ قَدْ نَزَلَ فِينَا بِالْأَمْسِ مَا قَدْ نَزَلَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ فَمَنْ هَذَا الَّذِي بَلَغَ مِنْ خَطَرِهِ أَنْ أَسْتَقْبِلَهُ بِمَحَاسِنِي وَ مَعَاصِمِي قَالَ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَهَيْئَةِ الْمُغْضَبِ مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ قُومِي فَافْتَحِي لَهُ الْبَابَ فَإِنَّ بِالْبَابِ رَجُلًا لَيْسَ بِالْخَرِقِ وَ لَا بِالنَّزِقِ وَ لَا بِالْعَجُولِ فِي أَمْرِهِ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَيْسَ بِفَاتِحِ الْبَابِ حَتَّى يَتَوَارَى عَنْهُ الْوَطْءُ فَقَامَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ هِيَ لَا تَدْرِي مَنْ بِالْبَابِ غَيْرَ أَنَّهَا قَدْ حَفِظَتِ النَّعْتَ وَ الْمَدْحَ فَمَشَتْ نَحْوَ الْبَابِ وَ هِيَ تَقُولُ بَخْ بَخْ لِرَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَفَتَحَتْ لَهُ قَالَ فَأَمْسَكَ عَلِيٌّ بِعِضَادَتَيِ الْبَابِ وَ لَمْ يَزَلْ قَائِماً حَتَّى خَفِيَ عَنْهُ الْوَطْءُ

وَ دَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ خِدْرَهَا فَفَتَحَ الْبَابَ وَ دَخَلَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ أَ تَعْرِفِينَهُ قَالَتْ نَعَمْ وَ هَنِيئاً لَهُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ صَدَقْتِ يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ اسْمَعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ هُوَ عَيْبَةُ عِلْمِي وَ بَابِيَ الَّذِي أُوتَى مِنْهُ وَ هُوَ الْوَصِيُّ بَعْدِي عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ الْخَلِيفَةُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِي وَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ هُوَ مَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى اشْهَدِي يَا أُمَّ سَلَمَةَ وَ احْفَظِي أَنَّهُ يُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَرَّجْتَ عَنِّي يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ (۱).

**[ترجمه] - . علل الشرایع ۱: ۶۴ - علل الشرایع: عبایه اسدی گوید: عبد اللَّه بن عبّاس کنار زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می گفت پس از آن که از سخن گفتن فارغ شد مردی به حضورش رسید و سلام کرد و سپس اظهار نمود: ای عبد اللَّه من مردی از اهالی شام هستم. ابن عباس گفت: شما یاران هر ستمگری هستید مگر کسی که حقّ تعالی او را مصون داشته است. از آنچه می خواهی سؤال کن. آن مرد گفت: ای

ص: ۳۴۵

عبد اللَّه بن عباس من به نزد شما آمده ام که بپرسم کسانی را که علی بن ابی طالب علیه السّلام کشت همگی از اهل توحید بوده‌اند. آنان نه منکر نماز بودند و نه حج و نه روزه ماه رمضان و نه زکات پس چطور امیرالمومنین آنان را به قتل رساند؟! عبد اللَّه گفت: مادرت به عزایت بنشیند، از آنچه به تو مربوط است بپرس و آنچه را که به تو ارتباطی ندارد رها کن. آن مرد گفت: من از حمص برای انجام حج و عمره به نزدت نیامدم بلکه آمده ام تا افعال و کارهای علی بن ابی طالب علیه السّلام را برای من تشریح کنی. ابن عبّاس گفت: وای بر تو، راه یافتن به علم عالم بسیار مشکل بوده و هرگز دلهای زنگار گرفته به آن واقف نخواهند شد و نمی توانند آن را حمل کنند، به تو خبر می دهم که مَثَل علی بن ابی‌طالب علیه السّلام در این امّت همچون مثل موسی و عالم (خضر) علیهما السّلام می باشد و توضیح آن این است که: خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: «قالَ یا مُوسی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالاتی وَ بِکَلامی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ * وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْ ءٍ...» - . اعراف / ۱۴۴ ۱۴۵ - [فرمود: «ای موسی، تو را با رسالتها و با سخن گفتنم [با تو]، بر مردم [روزگار] برگزیدم پس آنچه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش.» *و در الواح [تورات] برای او در هر موردی پندی، و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم]. حضرت موسی علیه السّلام تصوّر می کرد تمام اشیاء برای او ثابت و روشن است همان طوری که شما معتقدید علماء شما به هر چیز واقف و آگاهند، باری وقتی موسی علیه السّلام به کنار دریا رسید با عالم (خضر علیه السّلام) ملاقات نمود، موسی با وی سخن بسیار گفت تا به علم وی برسد ولی به وی حسد نبرد آن طوری که شما به علی بن ابی‌طالب حسد ورزیدید و فضلش را انکار کردید، موسی علیه السّلام به خضر گفت: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» - . کهف / ۶۶ - [موسی به او گفت: «آیا تو را به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی پیروی کنم؟»] عالم (خضر) دانست که موسی طاقت هم صحبت شدن با او را نداشته و بر علم و دانستنی‌های وی صبر و قرار ندارد لذا به او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً * وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» - . کهف / ۶۷۶۸ - [«تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی* و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟»]. موسی به او گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصی لَکَ أَمْراً» - . کهف / ۶۹ - [ان شاء اللَّه مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ

کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.]. عالم (خضر) دانست که موسی بر علم او صبر و تحمّل نخواهد نمود، پس به او گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنی فَلا تَسْئَلْنی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» - . کهف / ۷۰ -[اگر تابع من شدی دیگر از آنچه نمایم سؤال مکن تا وقتی که از آن راز، تو را آگاه سازم.]. ابن عبّاس گفت: موسی و خضر بر کشتی سوار شدند، خضر کشتی را شکست، این شکستن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید. و خضر با پسر که ملاقات نمود او را کشت و این کشتن مورد رضایت خدای عزّ و جلّ بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و دیوار را که مرمّت و تعمیر نمود این تعمیر مورد خشنودی حقّ تعالی بوده و موجب غضب و خشم موسی گردید و همچنین است علی بن ابی طالب علیه السّلام زیرا آن حضرت کسی را نکشت مگر آن که آن قتل مورد رضایت و خشنودی حقّ تبارک و تعالی بود و موجب غضب و خشم اهل جهالت، سپس ابن عبّاس به آن مرد فرمود: بنشین تا خبری برایت نقل کنم: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با زینب دختر جحش ازدواج نمود و شب زفاف

ولیمه داد و ولیمه‌شان خوراک حیس بود، حضرت ده نفر ده نفر مردم را دعوت به طعام نمود مردم وقتی طعام رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را می خوردند می نشستند و با آن حضرت سخن گفته و نظر نمودن به جمال حضرتش را غنیمت می شمردند ولی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله میل داشتند که مردم از توقّف خود نزدش بکاهند و پس از تناول طعام درنگ نکرده و پراکنده شوند و منزل را برایش خالی کنند زیرا پیامبر تازه داماد بود (و نگران بودند که مبادا زینب از دیر رفتن آن حضرت ناراحت شود) و از طرفی از آزار دادن مؤمنین حضرتش را ناخرسند و غیر خشنود بودند لذا خداوند عزّ و جلّ این آیه را به منظور تأدیب مؤمنین نازل کرد و فرمود: « یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرینَ إِناهُ وَ لکِنْ إِذا دُعیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَ لا مُسْتَأْنِسینَ لِحَدیثٍ إِنَّ ذلِکُمْ کانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیی مِنْکُمْ وَ اللَّهُ لا یَسْتَحْیی مِنَ الْحَق» - . احزاب / ۵۳ -[ای کسانی که به خدا ایمان آوردید به خانه های پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله داخل مشوید مگر آن که به شما اذن دهد و بر سفره طعامش دعوتتان کند، در آن حال هم نباید زودتر از وقت آمده و به ظروف غذا چشم انتظار گشایید، بلکه زمانی که دعوت شده اید بیایید و چون غذا تناول کردید زود از پی کار خود متفرّق شوید نه آن که آنجا برای سرگرمی و انس به سخنرانی پردازید که این کار پیغمبر را آزار می دهد و او به شما از شرم و حیا اظهار نمی دارد ولی خدا در اظهار حقّ از شما هیچ خجالتی ندارد]. پس از نزول این آیه رفتار مردم تغییر کرد و بعد از صرف طعام پیامبرشان صلّی اللَّه علیه و آله دیگر درنگ نکرده بلکه بلافاصله از منزل خارج می شدند. ابن عبّاس می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله هفت شبانه روز پیش زینب ماند سپس به خانه امّ سلمه دختر ابی امیّه تشریف برده و شب هشتم و صبحش را در آنجا به سر برد و وقتی آفتاب بالا آمد علی علیه السّلام به در منزل آمده و درب را آهسته کوبیدند، پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله کوبنده درب را شناخته ولی امّ سلمه او را نشناخت لذا حضرت به وی فرمود: برخیز درب را باز کن. امّ سلمه گفت: یا رسول اللَّه، این کیست که این قدر در نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله معزز و محترم است و مرا مأمور می نمایی که برخاسته و درب را برایش بگشایم و حال آن که دیروز درباره ما فرموده خدای عزّ و جلّ نازل شده که: «وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ» - . احزاب / ۵۳ -[ای مؤمنین، هر گاه چیزی را از همسران پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله خواستید آن را از پشت حجاب طلب کنید.] با توجّه به این آیه این کیست که من با روی باز و آشکار بدون مواضع زینت با او مقابل شوم؟ ابن عبّاس

گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با هیئتی غضبناک به او فرمود: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّه» - . نساء / ۸۰ - [کسی که اطاعت رسول را نماید در واقع خدا را اطاعت نموده] برخیز درب را باز کن، پشت درب مردی است که به کارش جهل نداشته و در آن عجول و شتابان نیست، خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، مطمئنا بدان وقتی قفل درب را باز کردی او درب را نخواهد گشود مگر وقتی که صدای قدم های تو را دیگر نشنود. امّ سلمه در حالی که نمی دانست پشت درب کیست ولی توصیفات و مدح پیامبر راجع به او را در خاطر داشت برخاست و به طرف در رفت در حالی که می گفت: به به و خوشا به حال کسی که خدا و رسولش را دوست داشته و آنها نیز او را دوست می دارند درب را گشود. ابن عبّاس گفت: علی علیه السّلام دو لنگه درب را گرفته و پیوسته پشت درب ایستادند تا صدای پاهای امّ سلمه دیگر شنیده نشد،

ص: ۳۴۷

ام سلمه به پستوی خانه داخل شد در این وقت علی علیه السّلام درب خانه را گشود و داخل منزل شد و بر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سلام کرد. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای امّ سلمه، او را می شناسی؟ وی گفت: بله، گوارا باد بر او این مقام، او علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام است. پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: راست گفتی، این علی بن ابی‌طالب است گوشتش گوشت من و خونش، خون من است، او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است با این فرق که پس از من پیامبری دیگر نیست، ای ام سلمه، بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی‌طالب و امیرمؤمنان و آقای مسلمانان بوده و صندوق علم من و دری است که از آن باید وارد شوند تا به من برسند، او وصیّ بعد از من بر اموات از اهل بیت و جانشین من بر احیاء امّتم می باشد، در دنیا و آخرت برادرم بوده و در عرش اعلی با من خواهد بود. ای امّ سلمه شاهد باش و حفظ کن این موضوع را که او با بیعت‌شکنان، ستم‌گران و خوارج می جنگد. سخن ابن عبّاس که به این جا رسید، مرد شامی گفت: ای عبد اللَّه مشکلم را حل نمودی، شهادت می دهم که علی بن ابی‌طالب سرور من و هر مسلمان دیگری است. - . داستان ام سلمه در منابعی مانند: تاریخ دمشق ۳: ۲۰۵، کشف الغمّة ۱: ۹۱ نیز آمده است. -

**[ترجمه]

«۳۳۱»

(۲)

شف، کشف الیقین مِنْ کِتَابِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّبَرِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَسِیمٍ الْقُرَشِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ یَحْیَى بْنِ یَعْلَى عَنِ الْأَعْمَشِ

ص: ۳۴۸

۱- و لقصه أم سلمه مصادر و أسانید جمه یجد الباحث کثیرا منها فی الحدیث: (۱۲۱۴) و توالیه من ترجمه علی من تاریخ

دمشق: ج ۳ ص ۲۰۵ ط ۲. ورواهـا أيضـا ابن خـالويه فى كتـاب الآل كما رواها عنه فى عنوان: " محبه الرسول وتحريضه على محبته " من كتاب كشف الغمه: ج ۱، ص ۹۱.

۲- ۳۳۱- رواه العلامه فى كتاب كشف اليقين.

قَالَ وَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَاهِرٍ الرَّازِیِّ عَنْ أَبِیهِ دَاهِرِ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَایَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . كشف الیقین: - كشف الیقین:

ص: ۳۴۸

به نقل از ابن عباس همانند آن را آورده است.

**[ترجمه]

«۳۳۲»

(۱)

شف، كشف الیقین الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِیرٍ الطَّبَرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمَیْدٍ الرَّازِیِّ عَنْ دَاهِرٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَایَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه] - . اكشف الیقین: - كشف الیقین: با سند دیگری همانند آن را از ابن عباس ذكر كرده است.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن الأثیر فی ماده صدأ من كتاب النهایه فیه إن هذه القلوب تصدأ كما یصدأ الحدید هو أن یركبها الرین بمباشره المعاصی و الآثام فیذهب بجلائه كما یعلو الصدأ وجه المرآه و السیف و نحوهما.

قوله فاستنطق بموسی أی أنطقه الله بسبب موسی لیضل علم موسی فی جنب علمه و یقر موسی بالجهل فلم یحسده موسی.

و الحیس تمر یخلط بسمن و أقط.

قوله و كان لیلتها أی كان زمان التحول اللیله و الصبیحه التی كانت نوبتها منه صلی الله علیه و آله.

قوله دقا خفیفا له أی دقا خفیفا كان مختصا به علیه السلام عرف بذلك أنه هو الداق.

و الخرق ترك الرفق فی الأمر و النزق الخفه و الطیش و الخدر بالكسر ستر یمد للجاریه فی ناحیه البیت و سنام كل شی ء أعلاه.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه و در توضیح ماده «صدأ» می گوید: این قلب‌ها را زنگار فرا می گیرد همان‌طور كه آهن دچار

زنـگ زدگی می‌شود و این زنگار در اثر گناه و معاصـی حاصل می گردد و جلای آن را از بین می‌برد همان گونه که زنگار بر سطح آینه و شمشیر و مانند آن می‌نشیند .

«اسـتنطق بموسـی»: خداوند به سـبب موسی او را به سخن آورد تا علم موسی در کنار علم او هیچ باشد و به جهل خود اعتراف کرده و به وی حسادت نورزد.

«الحیس»: خرمای آمیخته با روغن و شـیر. «و کان لیلتها»: یعنی زمان تبـدیل شب و صـبح نوبت وی با پیامبر بود. «دقاً خفیفاً له»: یعنی آهسـته کوبیدن در که مختص علی علیه السـلام بود و با آن کوبنده در شـناخته می‌شد. «الخرق»: ترک مهربانی در امری. «النزق»: خفت و سـبک عقلی. «الخِدر»: پرده‌ای که در قسـمتی از خانه برای زنان بر پا می‌شـده است. «سـنام»: اوج و بلنـدترین نقطه هر چیزی.

**[ترجمه]

«۳۳۳»

(۲)

جا، المجالس للمفید ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْمَرَاغِیِّ عَنْ زَیْدِ بْنِ الْحَسَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ

ص: ۳۴۹

۱- ۳۳۲- رواه العلامه فی کتاب کشف الیقین.

۲- ۳۳۳- رواه الشـیخ المفید رحمه اللّه فی المجلس: (۲۷) من أمالیه ص ۱۴۶. ورواه عنه الشیخ الطوسی فی الحدیث: (۱۴) من الجزء الأول من أمالیه ص ۱۰.

نَجِیحٍ عَنْ جَنْدَلِ بْنِ وَالِقٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ زَیْدٍ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ قَتَادَهَ عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیِّبِ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا یَسْأَلُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ صَلَّی الْقِبْلَتَیْنِ وَ بَایَعَ الْبَیْعَتَیْنِ وَ لَمْ یَعْبُدْ صَنَماً وَ لَا وَثَناً وَ لَمْ یُضْرَبْ عَلَی رَأْسِهِ بِزَلَمٍ وَ لَا قِدْحٍ وُلِدَ عَلَی الْفِطْرَهِ وَ لَمْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ طَرْفَهَ عَیْنٍ فَقَالَ الرَّجُلُ إِنِّی لَمْ أَسْأَلْکَ عَنْ هَذَا إِنَّمَا أَسْأَلُکَ عَنْ حَمْلِهِ سَیْفَهُ عَلَی عَاتِقِهِ یَخْتَالُ بِهِ حَتَّی أَتَی الْبَصْرَهَ فَقَتَلَ بِهَا أَرْبَعِینَ أَلْفاً ثُمَّ سَارَ إِلَی الشَّامِ فَلَقِیَ حَوَاجِبَ الْعَرَبِ فَضَرَبَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ حَتَّی قَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَی النَّهْرَوَانَ وَ هُمْ مُسْلِمُونَ فَقَتَلَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ أَ عَلِیٌّ أَعْلَمُ عِنْدَکَ أَمْ أَنَا فَقَالَ لَوْ کَانَ عَلِیٌّ أَعْلَمَ عِنْدِی مِنْکَ مَا سَأَلْتُکَ قَالَ فَغَضِبَ ابْنُ عَبَّاسٍ حَتَّی اشْتَدَّ غَضَبُهُ ثُمَّ قَالَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ عَلِیٌّ عَلَّمَنِی وَ کَانَ عِلْمُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَعِلْمُ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِلْمُ عَلِیٍّ مِنْ عِلْمِ النَّبِیِّ وَ عِلْمِی مِنْ عِلْمِ عَلِیٍّ وَ عِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ کُلِّهِمْ فِی عِلْمِ عَلِیٍّ کَالْقَطْرَهِ الْوَاحِدَهِ فِی سَبْعَهِ أَبْحُرٍ.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۱۴۶، امالی طوسی ۱: ۱۰ - مجالس شیخ مفید:

ص: ۳۴۹

سعید بن مسیّب می گوید: شنیدم مردی از ابن عبّاس در باره علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام پرسید و او گفت: علیّ بن ابی‌طالب بر دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز خواند، و در هر دو بیعت (بیعت قبل از هجرت و بیعت رضوان) شرکت جست، و هرگز بتی نپرستید، و قماربازی نکرد. او بر آئین پاک توحید به دنیا آمد، و به اندازه چشم بهم‌زدنی مشرک نبود. آن مرد گفت: سؤال من از اینها نبود، سؤال من از این است که او شمشیر بر دوش نهاده و با حالت تبختر و تکبر به بصره وارد شد و چهل هزار نفر را در آنجا کشت، سپس به سوی شام رفت و در برخورد با سران و بزرگان عرب چنان آنان را درهم کوفت تا همه را کشت، سپس به سوی نهروان روانه گردید و با اینکه آنان مسلمان بودند همه را تا آخرین نفر به قتل رساند. ابن عبّاس گفت: علی نزد تو داناتر است یا من؟ گفت: اگر علی را از تو داناتر می دانستم از تو پرسش نمی کردم! راوی می گوید: ابن عبّاس به خشم آمد تا حدّی که خشمش شدّت گرفت و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، علی به من علم آموخته است، علم او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و پیامبر را، خداوند از عرش برین تعلیم نموده است، بنابراین علم او از جانب خدا، و علم علی از جانب پیامبر و علم من از جانب علی است، و علم تمام یاران محمّد صلی الله علیه و آله در برابر علی علیه السلام همچون قطره ای است در برابر هفت دریا .

**[ترجمه]

باب ۱۰ باب خروجه صلوات الله علیه من البصره و قدومه الکوفه إلی خروجه إلی الشام

الأخبار

«۳۳۴»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ قَدِمَ الْكُوفَةَ مِنَ الْبَصْرَةِ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ وَلِيَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ أَعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقَّ وَ أَذَلَّ الْكَاذِبَ الْمُبْطِلَ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ هَذَا الْمِصْرِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَةِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمُ الَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِطَاعَتِكُمْ مِنَ الْمُنْتَحِلِينَ الْمُدَّعِينَ الْقَائِلِينَ إِلَيْنَا (۲) يَتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنَا وَ يُجَاحِدُونَّا أَمْرَنَا وَ يُنَازِعُونَّا حَقَّنَا وَ يَدْفَعُونَّا عَنْهُ وَ قَدْ ذَاقُوا وَبَالَ مَا اجْتَرَحُوا فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا (۳)

ص: ۳۵۱

---

۱ - ۳۳۴- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الفصل: (۲۹) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۸.

۲- کذا فی طبعه الکمبانیّ من البحار، و فی طبع النجف من کتاب الإرشاد: «القائلین إلینا إلینا ...».

۳- کذا فی أصلی من طبع الکمبانیّ من البحار. و اجترحوا: اکتسبوا أو ارتکبوا کما فی الآیه: ۲۱ - من سوره الجاثیه: " أم حسب الذین اجترحوا السیئات أن نجعلهم کالذین آمنوا... ". وفی طبع النجف من کتاب الارشاد: " وقد ذاقوا وبال ما ا؟؟ موا... ".

قَدْ قَعَدَ عَنْ نُصْرَتِی مِنْكَمْ رِجَالٌ وَ أَنَا عَلَيْهِمْ عَاتِبٌ زَارٍ فَاهْجُرُوهُمْ وَ أَسْمِعُوهُمْ مَا يَكْرَهُونَ حَتَّى يُعْتِبُونَا وَ نَرَى مِنْهُمْ مَا نُحِبُّ.

**[ترجمه] – . ارشاد: ۱۳۸ – ارشاد: از سخنان امیرالمومنین علیه السلام، زمانی که از بصره آمد و وارد کوفه شد. پس از حمد و ثنای پروردگار، فرمود: سپاس خدا را که دوست دار خود را یاری کرد و دشمنش را ذلیل ساخت و راستگوی باحقیقت را آبرو داد و دروغگوی باطل را زبون نمود. ای مردم کوفه تقوای الهی پیشه کنید و از خاندان پیامبرتان که مطیعان اویند پیروی نمائید آنان که از سایر مدعیان باطل به اطاعت و فرمانبرداری شایسته ترند. آن مدعیانی که همواره مردم را به سوی خود می... خوانند و بر اثر فضیلتی که از ما به دست آورده به دیگران فخر فروشی می کنند و امر ما را انکار می نمایند. و در حق ما با ما منازعه و جدال می‌کنند و ما را از استفاده حق خود ممانعت می کنند. آری آنان آب تلخ بد رفتاری خود را چشیدند و «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» – . مریم / ۵۹ – [و به زودی [سزای] گمراهیِ [خود] را خواهند دید].

ص: ۳۵۱

عده‌ای هم از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و من آنان را نکوهش می‌کنم پس اینک شما هم از آنان دوری کنید و با سخنان ناخوشایند با آنها گفتگو نمائید تا از فعل خود شرمنده شده به ما توجه کنند و ما آنچه را خوشایند می‌دانیم از ایشان مشاهده کنیم.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری زريت عليه بالفتح إذا عتبت عليه و قال أعتبنی فلان إذا عاد إلی مسرتی راجعا عن الإساءه.

**[ترجمه]جوهری گوید: «زريت عليه» با فتحه یعنی او را نکوهش کردم و گوید: «أعتبنی فلان» هرگاه به خوشایند من متوجه شده و از بدرفتاری دست بردارد .

**[ترجمه]

«۳۳۵»

(۱)

جا، المجالس للمفيد الْمَرْزُبَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُبَيْدٍ أَبِی الْكَنُودِ قَالَ: قَدِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْبَصْرَهِ إِلَى الْكُوفَهِ لِاثْنَتَیْ عَشْرَةَ لَيْلَهً خَلَتْ مِنْ رَجَبٍ فَأَقْبَلَ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَصَرَ وَلِيَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ أَعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقَّ وَ أَذَلَّ الْكَاذِبَ الْمُبْطِلَ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ هَذَا الْمِصْرِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَهِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ صلى الله عليه و آله الَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِطَاعَتِكُمْ فِيمَا أَطَاعُوا اللَّهَ فِيهِ مِنَ الْمُنْتَحِلِينَ الْمُدَّعِينَ الْغَالِينَ الَّذِينَ يَتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنَا وَ يُجَاحِدُونَّاهُ وَ

يُنَازِعُونَّا حَقَّنَا وَ يَدْفَعُونَّا عَنْهُ وَ قَدْ ذَاقُوا وَبَالَ مَا اجْتَرَمُوا فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا إِنَّهُ قَدْ قَعَدَ عَنْ نَصْرِي رِجَالٌ مِنْكُمْ فَأَنَا عَلَيْهِمْ عَاتِبٌ زَارٍ فَاهْجُرُوهُمْ وَ أَسْمِعُوهُمْ مَا يَكْرَهُونَ حَتَّى يُعْتِبُوا أَوْ نَرَى مِنْهُمْ مَا نَرْضَى قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ حَبِيبٍ التَّمِيمِيُّ ثُمَّ الْيَرْبُوعِيُّ وَ كَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَى الْهَجْرَ وَ إِسْمَاعَ الْمَكْرُوهِ لَهُمْ قَلِيلًا وَ اللَّهِ لَئِنْ أَمَرْتَنَا لَنَقْتُلَنَّهُمْ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَا مَالِ جُزْتَ الْمَدَى وَ عَدَوْتَ الْحَقَّ وَ أَغْرَقْتَ فِي

١- ٣٣٥- رواه الشيخ المفيد قدس اللّه نفسه فى الحديث: (٥) من المجلس: (١٥) من أماليه ص ٨٢.

النَّزْع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَبَعْضُ الْغَشْم أَبْلَغُ فِی أَمُورٍ تَنُوبُکَ مِنْ مُهَادَنَهِ الْأَعَادِی فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ لَیْسَ هَکَذَا قَضَاءَ اللَّهِ یَا مَالِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی النَّفْسَ بِالنَّفْسِ فَمَا بَالُ بَعْضِ الْغَشْمِ وَ قَالَ سُبْحَانَهُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً فَقَامَ إِلَیْهِ أَبُو بُرْدَهَ بْنُ عَوْفٍ الْأَزْدِیُّ وَ کَانَ عُثْمَانِیّاً تَخَلَّفَ عَنْهُ یَوْمَ الْجَمَلِ وَ حَضَرَ مَعَهُ صِفِّینَ عَلَی ضَعْفِ نِیَّهٍ فِی نُصْرَتِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ رَأَیْتَ الْقَتْلَی حَوْلَ عَائِشَهَ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ بِمَ قُتِلُوا فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قُتِلُوا بِمَا قَتَلُوا شِیعَتِی وَ عُمَّالِی وَ بِقَتْلِهِمْ أَخَا رَبِیعَهَ الْعَبْدِیَّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی عِصَابَهٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ قَالُوا لَا نَنْکُثُ الْبَیْعَهَ کَمَا نَکَثْتُمْ وَ لَا نَغْدِرُ کَمَا غَدَرْتُمْ فَوَثَبُوا عَلَیْهِمْ فَقَتَلُوهُمْ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً فَسَأَلْتُهُمْ أَنْ یَدْفَعُوا إِلَیَّ قَتَلَهَ إِخْوَانِی مِنْهُمْ لِنَقْتُلَنَّهُمْ بِهِمْ ثُمَّ کِتَابُ اللَّهِ حَکَمٌ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَأَبَوْا عَلَیَّ وَ قَاتَلُونِی وَ فِی أَعْنَاقِهِمْ بَیْعَتِی وَ دِمَاءُ نَحْوِ أَلْفٍ مِنْ شِیعَتِی فَقَتَلْتُهُمْ بِذَلِکَ أَ فِی شَکٍّ أَنْتَ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ قَدْ کُنْتُ فِی شَکٍّ فَأَمَّا الْآنَ فَقَدْ عَرَفْتُ وَ اسْتَبَانَ لِی خَطَأُ الْقَوْمِ وَ أَنَّکَ أَنْتَ الْمُهْتَدِی الْمُصِیبُ ثُمَّ إِنَّ عَلِیّاً تَهَیَّأَ لِیَنْزِلَ فَقَامَ رِجَالٌ لِیَتَکَلَّمُوا فَلَمَّا رَأَوْهُ قَدْ نَزَلَ جَلَسُوا وَ لَمْ یَتَکَلَّمُوا قَالَ أَبُو الْکَنُودِ وَ کَانَ أَبُو بُرْدَهَ مَعَ حُضُورِهِ صِفِّینَ یُنَافِقُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ یُکَاتِبُ مُعَاوِیَهَ سِرّاً فَلَمَّا ظَهَرَ مُعَاوِیَهُ أَقْطَعَهُ قَطِیعَهً بِالْفَلُّوجَهِ وَ کَانَ عَلَیْهِ کَرِیماً.

**[ترجمه] - . مجالس مفید: ۸۲ - مجالس شیخ مفید: عبد الرّحمن بن عبید ابی کنود می گوید: دوازده شب از ماه رجب سپری شده بود که امیر المؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام از بصره وارد کوفه شد. وی پیش آمد تا بر منبر رفت، حمد و ثنای الهی بجای آورد سپس فرمود: امّا بعد، سپاس خدایی راست که دوست دار خود را یاری داد، و دشمن خویش را خوار ساخت و راستگوی طرف‌دار حق را عزّت بخشید، و دروغگوی باطل گرا را ذلیل نمود. ای ساکنان این شهر تقوای الهی پیشه کنید، و از طاعت آن گروه از اهل بیت پیامبرتان که خودشان خدا را اطاعت نموده اند جدا نشوید، آنان که در فرمانبری از ایشان در آنچه که خودشان نیز خدا را فرمان برده اند سزاوارترند از آن گروه افرادی که خود را به حقّ می بندند و مدّعی آنند و با ما مقابله می کنند، با فضل ما خود را صاحب فضل جلوه می دهند و همان فضل را در باره ما انکار می کنند، و در حقّ خودمان با ما می ستیزند و ما را از آن کنار می زنند، و البتّه و بال و گرفتاری اعمال زشت خود را چشیدند و بزودی به کیفر این تبهکاری (در آخرت) خواهند رسید. همانا مردانی چند از شما دست از یاری من برداشتند که من این کار زشت را بر آنان خرده می گیرم و آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهم، شما نیز از آن دوری کنید و به آنان بد بگوئید، و سخنان زننده ای به گوششان برسانید تا به جلب رضایت ما تن در دهند یا کاری که مورد خشنودی ماست از آنان مشاهده کنیم. مالک بن حبیب تمیمی یربوعی که یکی از افراد حافظ نظم بود گفت: به خدا سوگند من خود بد گفتن و سخن ناپسند و زننده گفتن به آنان را اندک می دانم، به خدا قسم اگر فرمان دهی همه آنان را بکشیم. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مالک از اندازه گذشتی و پا از حد فراتر نهادی، و کمان کینه را تا آخر کشیدی!

ص: ۳۵۲

گفت: ای امیر مؤمنان اندکی ستم در پاره ای از امور که به شما رسیده از کوتاه آمدن و مصالحت با دشمنان کارسازتر است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مالک خداوند چنین فرمانی نداده و فرمان او چنین نیست، خدای متعال فرموده: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» - . مائده / ۴۵ - [یک تن را بجای یک تن باید کشت] با این فرمان دیگر چه جای اندکی ستم؟ و خدای سبحان فرموده: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُورا» - . اسراء / ۳۳ - [هر کس مظلوم کشته شود ما برای صاحب دم سلطه ای قرار داده ایم (که قصاص کند) پس نباید در کشتن اسراف کند همانا که او یاری شده

است]. ابو برده بن عوف ازدی که از طرفداران عثمان بود و در جنگ جمل شرکت نکرده و در جنگ صفّین با نیّت سستی که در یاری آن حضرت داشت شرکت جسته بود برخاست و گفت: آیا این کشته هایی که در اطراف عائشه و طلحه و زبیر دیده می شود به نظر شما به چه دلیل کشته شده اند؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به این دلیل که شیعیان و کارگزاران مرا کشتند و نیز به سبب کشتن برادر ربیعه عبدی رحمه اللّٰه را در میان گروهی دیگر از مسلمانان که گفتند: ما مثل شما پیمان نمی شکنیم و مانند شما خیانت نمی ورزیم، و اینان بر آنها تاختند و با ظلم و ستم به قتلشان رساندند، من از ایشان خواستم که قاتلین برادرانم را از میان این گروه به من تحویل دهند تا آنها را به قصاص آن کشته ها بکشم سپس کتاب خدا میان من و ایشان حاکم باشد، امّا آنان نپذیرفتند، و با اینکه هنوز بیعت من و خون نزدیک به هزار نفر از شیعیانم به گردنشان بود به جنگ با من برخاستند، و من بدین خاطر آنها را کشتم، آیا تو در این زمینه تردیدی به دل داری؟ گفت: قبلا تردید داشتم و الان حقّ را شناختم و اشتباه آن گروه برایم روشن شد، راستی که تو هدایت یافته و درست‌کار هستی. سپس علی علیه السلام آماده شد که از منبر فرود آید، مردانی برخاستند تا سخنی بگویند ولی چون دیدند که حضرت پائین آمده نشستند و دیگر حرفی نزدند. ابو الکنود می‌گوید: ابو برده با اینکه در جنگ صفّین حضور داشت با این حال با امیر المؤمنین علیه السلام منافقانه عمل می کرد و با معاویه مکاتبات سرّی داشت و چون معاویه قدرت را به دست گرفت محصول سرزمینی را در فلّوجه به وی واگذاشت و او در نزد معاویه گرامی و مورد احترام بود .

**[ترجمه]

«۳۳۶»

(۱)

الْكَافِيَهُ فِي إِبْطَالِ تَوْبَهِ الْخَاطِئَهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ

ص: ۳۵۳

۱- ۳۳۶- الکافیه لا تزال فی مکمن الغیب عنا.

أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَمَّا دَنَا إِلَی الْکُوفَهِ مُقْبِلًا مِنَ الْبَصْرَهِ خَرَجَ النَّاسُ مَعَ قَرَظَهَ بْنِ کَعْبٍ یَتَلَقَّوْنَهُ فَلَقُوهُ دُونَ نَهَرِ النَّضْرِ بْنِ زِیَادٍ فَدَنَوْا مِنْهُ یُهَنِّئُونَهُ بِالْفَتْحِ وَ إِنَّهُ لَیَمْسَحُ الْعَرَقَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَقَالَ لَهُ قَرَظَهُ بْنُ کَعْبٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِی أَعَزَّ وَلِیَّکَ وَ أَذَلَّ عَدُوَّکَ وَ نَصَرَکَ عَلَی الْقَوْمِ الْبَاغِینَ الطَّاغِینَ الظَّالِمِینَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِیُّ إِی وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ الْبَاغُونَ الظَّالِمُونَ الْکَافِرُونَ الْمُشْرِکُونَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ثَکِلَتْکَ أُمُّکَ مَا أَقْوَاکَ بِالْبَاطِلِ وَ أَجْرَأَکَ عَلَی أَنْ تَقُولَ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَبْطَلْتَ یَا ابْنَ السَّوْدَاءِ لَیسَ الْقَوْمُ کَمَا تَقُولُ لَوْ کَانُوا مُشْرِکِینَ سَبَیْنَا وَ غَنِمْنَا أَمْوَالَهُمْ وَ مَا نَاکَحْنَاهُمْ وَ لَا وَارَثْنَاهُمْ.

**[ترجمه]کافیه فی إبطال توبه الخاطئه:

ص: ۳۵۳

امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی که امیرالمومنین علیه السلام از بصره به کوفه نزدیک می‌شد مردم به همراه قرظه بن کعب برای دیدار با وی از کوفه خارج شدند و در مقابل رود نضر بن زیاد با وی ملاقات کردند. مردم به امام به خاطر پیروزی تبریک گفتند. امام عرق از جبین پاک کرد. قرظه بن کعب گفت: ای امیرالمومنین، سپاس خدا را که دوست‌دار تو را عزیز و دشمنت را ذلیل کرد و تو را بر قومی ستمگر، طغیانگر و ظالم پیروز گرداند. عبدالله بن وهب راسبی گفت: آری به خدا قسم که آنان ستمگر، ظالم، کافر و مشرکند. امیرالمومنین به وی فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، بر باطل چه استواری! و چه با جرأت چیزی را که نمی‌دانی بر زبان جاری می‌سازی! ای فرزند زن سیاه‌پوست، سخن باطل گفتی. این قوم، آن‌گونه که می... گویی نیستند. اگر مشرک بودند آنان را به اسارت می‌گرفتیم و اموالشان را به غنیمت می‌بردیم و با آنان ازدواج نمی‌کردیم و از آنان ارث نمی‌بریدم.

**[ترجمه]

«۳۳۷»

(۱)

قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ قَالَ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ فِی کِتَابِ صِفِّینَ دَخَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْکُوفَهَ بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنَ الْبَصْرَهِ وَ مَعَهُ أَشْرَافٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ غَیْرُهُمْ فَاسْتَقْبَلَهُمْ أَهْلُ الْکُوفَهِ فِیهِمْ قُرَّاؤُهُمْ وَ أَشْرَافُهُمْ فَدَعَوْا لَهُ وَ قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَیْنَ تَنْزِلُ أَ تَنْزِلُ الْقَصْرَ قَالَ لَا وَ لَکِنْ أَنْزِلُ الرَّحْبَهَ فَنَزَلَهَا وَ أَقْبَلَ حَتَّی دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَصَلَّی فِیهِ رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی رَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ فَإِنَّ لَکُمْ فِی الْإِسْلَامِ فَضْلًا مَا لَمْ تَبَدَّلُوا أَوْ تَغَیَّرُوا دَعَوْتُکُمْ إِلَی الْحَقِّ فَأَجَبْتُمْ وَ بَدَأْتُمْ بِالْمُنْکَرِ فَغَیَّرْتُمْ أَلَا إِنَّ فَضْلَکُمْ فِیمَا بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ اللَّهِ فَأَمَّا فِی الْأَحْکَامِ وَ الْقَسْمِ فَأَنْتُمْ أُسْوَهُ غَیْرِکُمْ مِمَّنْ أَجَابَکُمْ وَ دَخَلَ فِیمَا دَخَلْتُمْ فِیهِ

ص: ۳۵۴

---

۱ – ۳۳۷– القصه رواها نصر بن مزاحم رحمه اللّه فی أول کتاب صفّین ص ۳– ۸ ط مصر. ورواها عن نصر ابن أبی الحدید

بإيجاز فى بعض مواضيعها فى شرح المختار: (۴۳) من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۰۲، ط الحديث بمصر، وفى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۵۷۲.

أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلٍّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ وَلِيَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ أَعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقَّ وَ أَذَلَّ النَّاكِثَ الْمُبْطِلَ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَةِ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمُ الَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِطَاعَتِكُمْ فِيمَا أَطَاعُوا اللَّهَ فِيهِ مِنَ الْمُسْتَحِلِّينَ الْمُدَّعِينَ الْقَائِلِينَ لَنَا يَتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنَا وَ يُجَاحِدُونَنَا أَمْرَنَا وَ يُنَازِعُونَنَا حَقَّنَا وَ يُبَاعِدُونَنَا عَنْهُ فَقَدْ ذَاقُوا وَبَالَ مَا اجْتَرَحُوا فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَعَدَ عَنْ نُصْرَتِي رِجَالٌ مِنْكُمْ وَ أَنَا عَلَيْهِمْ عَاتِبٌ زَارٍ فَاهْجُرُوهُمْ وَ أَسْمِعُوهُمْ مَا يَكْرَهُونَ لِيُعْرَفَ بِذَلِكَ حِزْبُ اللَّهِ عِنْدَ الْفُرْقَةِ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ حَبِيبٍ الْيَرْبُوعِيُّ وَ كَانَ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرَى الْهَجْرَ وَ إِسْمَاعَ الْمَكْرُوهِ لَهُمْ قَلِيلًا إلى آخر ما مر بروايه المفيد رحمه الله ثم قال قَالَ نَصْرٌ وَ لَمَّا قَدِمَ عَلِيٌّ عليه السلام الْكُوفَةَ نَزَلَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ فَصَلَّى ثُمَّ تَحَوَّلَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ النَّاسُ فَسَأَلَ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الصَّحَابَهِ كَانَ نَزَلَ الْكُوفَهَ فَقَالَ قَائِلٌ اسْتَأْثَرَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْتَأْثِرُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِالْمَوْتِ إِعْزَازَ نَفْسِهِ وَ إِذْلَالَ خَلْقِهِ وَ قَرَأَ وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ قَالَ نَصْرٌ فَلَمَّا لَحِقَهُ ثَقَلُهُ عليه السلام قَالُوا لَهُ أَ تَنْزِلُ الْقَصْرَ قَالَ قَصْرُ الْخَبَالِ لَا تَنْزِلُونِيهِ قَالَ وَ أَنَّبَ عليه السلام جَمَاعَةً مِمَّنْ أَبْطَئُوا عَنْهُ وَ لَمْ يَحْضُرُوا الْقِتَالَ وَ قَالَ مَا بَطَّأَ بِكُمْ عَنِّي وَ أَنْتُمْ أَشْرَافُ قَوْمِكُمْ وَ اللَّهِ إِنْ كَانَ مِنْ

ضَعْفِ النِّيَّهِ وَ تَقْصِيرِ الْبَصِيرَهِ فَإِنَّكُمْ لَبُورٌ وَ إِنْ كَانَ مِنْ شَكٍّ فِی فَضْلِی وَ مُظَاهَرَهٍ عَلَیَّ إِنَّكُمْ لَعَدُوٌّ فَقَالُوا حَاشَ لِلَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ سِلْمُکَ وَ حَرْبُ عَدُوِّکَ ثُمَّ اعْتَذَرَ الْقَوْمُ قَالَ نَصْرٌ وَ أَتَمَّ عَلِیٌّ علیه السلام صَلَاتَهُ يَوْمَ دَخَلَ الْكُوفَهَ فَلَمَّا كَانَتِ الْجُمُعَهُ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَ أَسْتَعِينُهُ وَ أَسْتَهْدِيهِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَهِ مَنْ يهدی [يَهْدِ] اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ انْتَجَبَهُ لِأَمْرِهِ وَ اخْتَصَّهُ بِنُبُوَّتِهِ أَكْرَمُ خَلْقِهِ عَلَيْهِ وَ أَحَبُّهُمْ إِلَيْهِ فَبَلَّغَ رِسَالَهَ رَبِّهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ أَدَّى الَّذِی عَلَيْهِ أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ خَيْرُ مَا تَوَاصَى بِهِ عِبَادُ اللَّهِ وَ أَقْرَبُهُ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ وَ خَيْرُهُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِتَقْوَى اللَّهِ أُمِرْتُمْ وَ لِلْإِحْسَانِ وَ الطَّاعَهِ خُلِقْتُمْ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَّرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ حَذَّرَ بَأْساً شَدِيداً وَ اخْشَوُا اللَّهَ خَشْيَهً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ وَ اعْمَلُوا فِی غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لَا سُمْعَهٍ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ وَ مَنْ عَمِلَ لِلَّهِ مُخْلِصاً تَوَلَّى اللَّهُ ثَوَابَهُ وَ أَشْفِقُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثاً وَ لَمْ يَتْرُکْ شَيْئاً مِنْ أَمْرِكُمْ سُدًى قَدْ سَمَّى آثَارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ فَلَا تَغْتَرُّوا بِالدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَّارَهٌ لِأَهْلِهَا مَغْرُورٌ مَنِ اغْتَرَّ بِهَا وَ إِلَى فَنَاءٍ مَا هِیَ وَ إِنَّ الْآخِرَهَ هِیَ دَارُ الْحَيَوَانِ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ أَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُرَافَقَهَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَعِيشَهَ السُّعَدَاءِ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ (۱)

ص: ۳۵۶

۱- هذا هو الظاهر المذكور فی شرح ابن أبی الحديد: ج ۱، ص ۵۷۷ ط الحديث ببيروت. وفی كتاب صفين: " فإنما نحن له وبه " وفی أصلی من البحار: " فإنما نحن به أولی ".

قَالَ نَصْرٌ ثُمَّ اسْتَعْمَلَ عَلِيٌّ علیه السلام الْعُمَّالَ وَ فَرَّقَهُمْ فِي الْبِلَادِ وَ كَتَبَ مَعَ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيِّ كِتَاباً إِلَى مُعَاوِيَةَ يَدْعُوهُ إِلَى الْبَيْعَهِ.

**[ترجمه] - . کتاب صفین: ۸۳، شرح المختار (۴۳) از نهج البلاغه ۳: ۱۰۲ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه به نقل از کتاب صفین نصر بن مزاحم نقل می کند: امیرالمومنین علیه السلام پس از خروج از بصره به کوفه آمد که اشراف و بزرگانی از بصره همراه وی بودند، مردم کوفه به همراه قراء و اشراف خود از امام استقبال نموده و وی را دعا کردند و گفتند: ای امیرمؤمنان، کجا اقامت می گزینی؟ آیا به کاخ وارد می شوی؟ فرمود: نه! بلکه به رحبه (آستانه مسجد کوفه) خواهم رفت. پس بدانجا رفت و (از آنجا پیاده آهنگ مسجد کرد) و پیش رفت تا وارد مسجد اعظم شد. در آنجا دو رکعت نماز گزارد و سپس بر منبر رفت و خدای را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبرش صلوات فرستاد و فرمود: اما بعد، ای مردم کوفه، شما در اسلام تا قبل از تغییر یافتن دارای فضل و مزیتی بودید. من شما را به حق خواندم و پذیرفتید، اما منکر را آغاز کردید و تغییر دادید. فضیلت و تقدّم شما بین خود و خدای‌تان اما در مورد (اجرای) احکام و اعطاء، شما برای آن کس که دعوتتان را پذیرفت و به دینتان درآمد نمونه اید،

ص: ۳۵۴

اما ترسناک‌ترین چیزی که من بر شما از آن بیم دارم، پیروی از هوی و و آرزوهای دراز است. پیروی هوی (آدمی را) از حق باز می دارد، و درازی آرزو آخرت را از یاد می برد. دنیا پشت کرده و در حال کوچیدن است و آخرت روی آورده و در شُرف رسیدن است، و هر یک از آن دو فرزندانی دارند. شما فرزندان آخرت باشید. امروز وقت عمل است و نه حساب، و فردا وقت حساب است و نه عمل. سپاس خداوندی را که دوست‌دار خود را یاری داد و دشمن خویش را خوار نمود و راستگوی صاحب حق را پیروز گرداند و پیمان شکن باطل گرا را ذلیل ساخت. بر تقوای خدا و اطاعت از کسی که اهل بیت پیامبر از او اطاعت می کند استوار باشید. آنان که به فرمانبرداری شما به خاطر آنچه خود خداوند را فرمان بردند، شایسته تر از مدعیانی هستند که ولایت را (که حق ماست) به خود بسته و به مقابله با ما برخاسته اند، فضل ما را مزیت خود قرار داده و با امر ما مخالفت می ورزند و حق ما را ربوده اند و خود ما را از آن دور داشته اند. اینک طعم تلخ دستاورد خود را چشده‌اند و به زودی سزای گمراهی خود را خواهند دید. مردانی از شما از یاری من سر باز زدند که من آنان را ملامت و نکوهش می کنم. آنان را از خود برانید و سخنان ناخوشایند (که در خور آنند) به گوششان فروخوانید تا سرزنش شوند و حزب خدا به هنگام جدایی از آنان باز شناخته شود. مالک بن حبیب یربوعی که فرمانده شرطه او بود برخاست و گفت: به خدا سوگند من راندن و زشت شنواندن را برای آنان کم می دانم. و تا آخر روایت شیخ مفید را نقل می کند. نصر بن مزاحم در ادامه می‌آورد: چون علی علیه السلام وارد کوفه شد بر در مسجد پیاده شد و وارد گشت و نماز گزارد، سپس رو به مردم کرد و مردم در اطراف وی نشستند، سپس از حال مردی از یاران خود که ساکن کوفه بود جویا شد. شخصی گفت: خدایش به همجواری گزید. فرمود: «خداوند هیچ یک از آفریدگانش را به همجواری نگیرد بلکه خداوند متعال با مرگ نامش را والا گردانیده تا خود را عزیز و بلند مرتبه و مخلوقاتش را خوار و ذلیل گرداند و (این آیه را) خواند: «وَ كُنتُم امواتاً فَاحياكُم ثُمَّ يُميتُكم ثُمَّ يُحييكُم» - . بقره / ۲۸ -.[با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می میراند [و] باز زنده می کند [و] آن گاه به سوی او بازگردانده می شوید]. نصربن مزاحم می گوید: وقتی خستگی بر او عارض گشت، پرسیدند: کجا اقامت می کنی؟ آیا

عازم قصر می‌شوی؟ فرمود: «مرا در کاخ فساد و تباهی منزل ندهید.» سپس شروع به عتاب افرادی نمود که کوتاهی کرده و در جنگ حاضر نشدند. فرمود: چه چیز شما را که اشراف قوم خود هستید بر آن داشت که از یاری سر باز زنید؟ به خدا سوگند اگر این (کندی شما)

ص: ۳۵۵

از سستی است و زاییده کوته بینی شماست، شما هلاک می‌شوید و به خدا سوگند اگر از جهت شک شما در فضل و (لزوم) پشتیبانی از من بود، شما دشمنید» گفتند: پناه بر خدا، ای امیر مؤمنان با تو در صلحیم و با دشمنت در پیکار. سپس همگی آن گروه عذر خواستند. نصر گوید: آن روز که علی وارد کوفه شد نماز را تمام گزارد و جمعه برای مردم نماز را اقامه کرد و خطبه ای ایراد فرمود. در این خطبه فرمود: سپاس مخصوص خداست. حمد او را به جای می‌آورم و از او یاری و راهنمایی می‌جویم و از گمراهی، هم به او پناه می‌برم. هر کسی که خدا هدایتش کند گمراه نشود و هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ رهبری نیست. و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست که یکتا و بی شریک است. و گواهی می‌دهم محمد بنده و پیامبر اوست، او را برای امر (رسالت) خود برگزید و وی را به نبوت مخصوص داشت. گرامی‌ترین آفریدگان وی و محبوب‌ترین آنان در پیشگاه اوست، پیام پروردگار خود را ابلاغ کرد و امتش را به نیکی سفارش فرمود و وظیفه ای را که بر عهده داشت ادا کرد. من شما را به تقوای الهی سفارش می کنم زیرا تقوا بهترین چیزی است که بندگان خدا بدان سفارش شوند، و نزدیکترین وسیله برای جلب رضایت خداست و نزد خداوند خوش عاقبت ترین کارهاست. شما به تقوای الهی امر شده‌اید و برای نیکوکاری و فرمانبرداری آفریده شده اید. بنابراین از (معصیت) الهی بپرهیزید چنان که او خود، شما را از پروای خود پرهیز داده، او به گونه ای سخت پرهیز داده است، و از خدا بترسید چنان ترسی که بهانه پذیر نیست و به کرداری، بدون ریا و خودنمایی عمل نمایید زیرا هر که برای غیر خدا کار کند خداوند به هر آن کس که برای او کار کرده واگذارش می‌نماید و هر که خالصانه برای خدا عمل نماید خداوند خود اجرش را بر عهده گیرد و بپردازد. و از عذاب خدا بترسید که شما را بیهوده نیافریده و چیزی از کار شما را فرونگذاشته، آثارتان را (یک به یک) نام برده و اعمالتان را دانسته و مهلت اجلتان را نوشته است. پس فریب دنیا را مخورید که اهل خود را بسیار می‌فریبد و کسی که به آن دل بندد شیفته و فریفته است، پایان آن نیستی و فناست، و اگر مردم می دانستند، می فهمیدند که آخرت سرای زندگی جاودانه است. از خدا مقام شهیدان و همدمی پیامبران و زندگی نیکبختان را مسالت دارم که همانا ما از آن خدائیم و به او پاینده ایم».

ص: ۳۵۶

نصر بن مزاحم می‌نویسد: سپس علی علیه السلام کارگزارانی را منصوب کرده و آنان را در سرتاسر بلاد اسلامی پخش کرد. نامه‌ای به معاویه برای دعوت از وی به بیعت نوشت و به وسیله جریر بن عبدالله بجلّی برای او فرستاد.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه و فی حدیث ابن مسعود إن قوما بنوا مسجدا بظهر الکوفه فقال جئت لأفسد مسجد الخبال أی الفساد

أَقُولُ أَوْرَدَهُ نَصْرٌ فِی کِتَابِهِ عَلَی وَجْهِ الْبَسْطِ ثُمَّ قَالَ: وَ بَعَثَ یَزِیدَ بْنَ قَیْسٍ الْأَرْحَبِیَّ عَلَی الْمَدَائِنِ وَ مِخْنَفَ بْنَ سُلَیْمٍ عَلَی أَصْبَهَانَ وَ هَمَذَانَ وَ قَرَظَهَ بْنَ کَعْبٍ عَلَی الْبِهْقُبَاذَاتِ (۱) وَ قُدَامَهَ بْنَ مَظْعُونٍ عَلَی کَسْکَرَ وَ عَدِیَّ بْنَ حَاتِمٍ عَلَی مَدِینَهَ بَهُرَسِیرَ وَ آسْتَانِهَا وَ أَبَا حَسَّانَ الْبَکْرِیَّ عَلَی آسْتَانِ الْعَالِی وَ سَعْدَ بْنَ مَسْعُودٍ الثَّقَفِیَّ عَلَی آسْتَانِ الزَّوَابِی وَ رِبْعِیَّ بْنَ کاس عَلَی سِجِسْتَانَ وَ کاس أُمُّهُ یُعْرَفُ بِهَا وَ خلید [خُلَیْداً] إِلَی خُرَاسَانَ فَسَارَ خُلَیْدٌ حَتَّی إِذَا دَنَا مِنْ نَیْسَابُورَ بَلَغَهُ أَنَّ أَهْلَ خُرَاسَانَ قَدْ کَفَرُوا وَ نَزَعُوا یَدَهُمْ مِنَ الطَّاعَهِ وَ قَدِمَ عَلَیْهِمْ عُمَّالُ کِسْرَی مِنْ کَابُلَ فَقَاتَلَ أَهْلَ نَیْسَابُورَ فَهَزَمَهُمْ وَ حَصَرَ أَهْلَهَا وَ بَعَثَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِالْفَتْحِ وَ السَّبْیِ ثُمَّ صَمَدَ لِبَنَاتِ کِسْرَی فَنَزَلْنَ عَلَی أَمَانٍ فَبَعَثَ بِهِنَّ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَلَمَّا قَدِمْنَ عَلَیْهِ قَالَ أُزَوِّجُکُنَّ قُلْنَ لَا إِلَّا أَنْ تُزَوِّجَنَا ابْنَیْکَ فَإِنَّا لَا نَرَی لَنَا کُفْواً غَیْرَهُمَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام اذْهَبَا حَیْثُ شِئْتُمَا فَقَامَ نَرْسَا فَقَالَ مُرْ لِی بِهِنَّ فَإِنَّهَا مِنْکَ کَرَامَهٌ وَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُنَّ قَرَابَهٌ فَفَعَلَ

ص: ۳۵۷

۱- «البهقبات ذات» بالباء الموحده ثمّ الهاء ثمّ القاف ثمّ الالف بعده یاء مثناه تحتانیه. ثم ذال معجمه ثم ألف ثم تاء فی آخرها رستاق من رساتیق المداین مملکه کسری دفن فیها سلمان الفارسی رضی الله عنه. کذا أفاده فی مجمع البحرین علیم ما فی هامش ط الکمبانی من کتاب البحار هذا.

فَأَنْزَلَهُنَّ نَرْسَا مَعَهُ وَ جَعَلَ يُطْعِمُهُنَّ وَ يَسْقِيهِنَّ فِي الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ يَكْسُوهُنَّ كِسْوَةَ الْمُلُوكِ وَ يَبْسُطُ لَهُنَّ الدِّيبَاجَ وَ بَعَثَ الْأَشْتَرَ عَلَى الْمَوْصِلِ وَ نَصِيبِينَ وَ دَارَا وَ سِنْجَارٍ وَ آمِدَ وَ هِيتَ وَ عَانَاتٍ وَ مَا غَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ تِلْكَ الْأَرَضِينَ مِنْ أَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَ بَعَثَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ الضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ عَلَى مَا فِي سُلْطَانِهِ مِنْ أَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَ كَانَ فِي يَدَيْهِ حَرَّانُ وَ الرَّقَّةُ وَ الرُّهَا وَ قِرْقِيسَا وَ كَانَ مَنْ كَانَ بِالْكُوفَةِ وَ بِالْبَصْرَةِ مِنَ الْعُثْمَانِيَّةِ قَدْ هَرَبُوا فَنَزَلُوا الْجَزِيرَةَ فِي سُلْطَانِ مُعَاوِيَةَ فَخَرَجَ الْأَشْتَرُ وَ هُوَ يُرِيدُ الضَّحَّاكَ بِحَرَّانَ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الضَّحَّاكَ بَعَثَ إِلَى أَهْلِ الرَّقَّةِ فَأَمَدُّوهُ وَ كَانَ جُلُّ أَهْلِهَا عُثْمَانِيَّةً فَجَاءُوا وَ عَلَيْهِمْ سِمَاكُ بْنُ مَخْرَمَةَ وَ أَقْبَلَ الضَّحَّاكُ يَسْتَقْبِلُ الْأَشْتَرَ فَالْتَقَى الضَّحَّاكُ وَ سِمَاكٌ بَيْنَ حَرَّانَ وَ الرَّقَّةِ وَ رَحَلَ الْأَشْتَرُ حَتَّى نَزَلَ عَلَيْهِمْ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيداً حَتَّى كَانَ عِنْدَ الْمَسَاءِ فَرَجَعَ الضَّحَّاكُ بِمَنْ مَعَهُ فَسَارَ لَيْلَتَهُ كُلَّهَا حَتَّى أَصْبَحَ بِحَرَّانَ فَدَخَلَهَا وَ أَصْبَحَ الْأَشْتَرُ فَرَأَى مَا صَنَعُوا فَتَبِعَهُمْ حَتَّى نَزَلَ عَلَيْهِمْ بِحَرَّانَ فَحَصَرَهُمْ وَ أَتَى الْخَبَرُ مُعَاوِيَةَ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدٍ فِي خَيْلٍ يُغِيثُهُمْ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَشْتَرَ كَتَّبَ كَتَائِبَهُ وَ عَبَّأَ جُنُودَهُ وَ خَيْلَهُ ثُمَّ نَادَاهُمُ الْأَشْتَرُ أَلَا إِنَّ الْحَيَّ عَزِيزٌ أَلَا إِنَّ الذِّمَارَ مَنِيعٌ أَلَا تَنْزِلُونَ أَيُّهَا الثَّعَالِبُ الرَّوَّاغَةُ احْتَجَرْتُمُ احْتِجَارَ الضِّبَابِ فَنَادَوْا يَا عِبَادَ اللَّهِ أَقِيمُوا قَلِيلًا عَلِمْتُمْ وَ اللَّهِ أَنْ قَدْ أُتِيتُمْ فَمَضَى الْأَشْتَرُ حَتَّى مَرَّ عَلَى أَهْلِ الرَّقَّةِ فَتَحَرَّزُوا مِنْهُ ثُمَّ مَضَى حَتَّى مَرَّ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسَا فَتَحَرَّزُوا مِنْهُ وَ بَلَغَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدٍ انْصِرَافُ الْأَشْتَرِ فَانْصَرَفَ.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه و در حدیث ابن مسعود آورده است: قومی مسجدی در پشت درهای کوفه بنا کردند، پس گفت: من آمده‌ام مسجد خبال را خراب کنم. مسجد خبال یعنی مسجد فساد.

می‌گویم: نصر بن مزاحم آن را در کتاب خود به‌طور مفصل بیان کرده سپس گفته است: علی علیه السلام، یزید بن قیس ارحبی را به ولایت مدائن و مخنف بن سلیم را به ولایت اصفهان و همدان گماشت. قرظه بن کعب را به بهقبادات - . روستاهایی از مدائن که سلمان فارسی رضی الله عنه در آن مدفون است. - فرستاد و قدامه بن مظعون ازدی را بر ولایت «کسکر» منصوب کرد. عدی بن حاتم را بر شهر بهرسیر و اطراف آن، و ابو حسّان بکری را به استان عالی، و سعد بن مسعود ثقفی را بر استان زوابی و ربعیّ بن کاس را به حکومت سیستان گماشت (مادر وی «کاس» نام داشت و ربعی را به نام مادر می شناختند و خود از بنی تمیم بود). خلید را به خراسان فرستاد، و خلید عازم آنجا شد. وقتی او نزدیک نیشابور رسید و خبر دادند که مردم خراسان سر به کفر برداشته و دست از فرمانبرداری کشیده اند و عمال کسری از کابل با آنان مواجه شدند. پس وی با نیشابوریان جنگید و شکست داد و مردم آن شهر را محاصره کرد. فتح‌نامه و بردگان اسیر را نزد علی علیه السلام فرستاد، سپس قصد کرد که دختران خسرو را نیز اسیر کند. آنان را امان داد و نزد علی روانه کرد، چون نزد امام آمدند، فرمود: آیا شما را شوهر دهم؟ گفتند: نه، مگر آنکه ما را به همسری دو پسر خود درآوری، زیرا جز آن دو کسی را هم‌طراز خویش نمی بینیم. پس علی علیه السلام فرمود: هر جا خواهید بروید. آنگاه نرسا برخاست و گفت: ایشان را به من واگذار، و این کرامتی از توست زیرا میان من و آنان حق خویشاوندی وجود دارد. امام موافقت کرد.

ص: ۳۵۷

نرسا ایشان را در منزل خود سکونت داد و خوراک و نوشیدنی در ظروف طلا و نقره به ایشان می داد و جامه های شاهانه بر آنان می پوشاند و فرش دیبا زیر پایشان می گسترد. علی علیه السلام، اشتر را بر موصل و نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت، و عانات و تمام مناطق دیگری که در سرزمین جزیره که بر آنها غالب آمده بود، به عنوان کارگزار منصوب کرد. معاویه بن ابی

سفیان، ضحاک بن قیس را بر سرزمینهایی که در اختیار داشت یعنی حرّان و رقّه و رها و قرقیسیا گماشت. طرفداران عثمان که در دوران او در کوفه و بصره اقامت داشتند از آن دو شهر گریخته و در حوزه حکومت معاویه ساکن جزیره شده بودند. اشتر به قصد دستگیری ضحاک بن قیس عازم حران شد و چون ضحاک از این خبر آگاه شد به مردم رقّه پیام فرستاد و از ایشان کمک خواست و آنان اجابت کردند چون بیشتر اهالی آن شهر از عثمانیان بودند که به فرماندهی سماک بن مخرمه وی را یاری دادند. ضحاک به قصد مقابله با اشتر به راه افتاد و در مرج مرینا واقع در میان حرّان و رقّه به سماک بن مخرمه پیوست. از آن سوی اشتر (از قرارگاه خود) حرکت کرد تا با آنان رو در رو شد و جنگی سخت درگرفت که تا شب هنگام ادامه یافت و ضحاک با همراهان خود گریخت و تمام شب راه پیمود، تا سپیده دم به حرّان رسید و بدان (شهر) وارد شد. وقتی اشتر صبحگاه از ماجرا آگاه شد آنان را تعقیب کرد تا آنان را در حران به محاصره خود درآورد. وقتی این خبر به معاویه رسید او عبد الرحمن بن خالد را با سپاهی سواره به یاری ایشان فرستاد و چون اشتر از این تجهیز آگاه شد لشگر خود را سامان بخشیده و به سربازان پیاده و سوار خویش آماده باش داد، آنگاه خطاب به محاصره شدگان ندا در داد: قبیله و خانواده شما در امانند. ای روبهان گریزان آیا تسلیم نمی شوید؟ شما همچون سوسماران در سوراخها خزیده اید. آنان بانگ برآوردند: ای بندگان خدا اندکی صبر کنید، به خدا سوگند در می یابید که بر شما هجوم آورده اند. آنگاه اشتر پیش رفت تا بر مردم رقّه گذشت و آنان از درگیری با او ترسیدند و سپس به پیشروی ادامه داد تا به قرقیسیا رسید و آنان نیز از مخافت او هراسیدند. خبر انصراف اشتر به عبدالرحمن بن خالد رسید و او نیز بازگشت.

**[ترجمه]

«۳۳۸»

وَ رَوَى نَصْرٌ أَيْضاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَرْدَم بْنِ مَرْثَدٍ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ عَلِيٌّ علیه السلام حَشَرَ إِلَيْهِ أَهْلُ السَّوَادِ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا أَذِنَ لَهُمْ فَلَمَّا رَأَى كَثْرَتَهُمْ قَالَ إِنِّي لَا أُطِيقُ كَلَامَكُمْ وَ لَا أَفْقَهُ عَنْكُمْ فَأَسْنِدُوا أَمْرَكُمْ إِلَى أَرْضَاكُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ أَعَمِّهِ نَصِيحَةً لَكُمْ

قَالُوا نَرْسَا مَا رَضِیَ فَقَدْ رَضِینَاهُ وَ مَا سَخِطَ سَخِطْنَاهُ فَتَقَدَّمَ نَرْسَا فَجَلَسَ إِلَیْهِ فَقَالَ یَا نَرْسَا أَخْبِرْنِی عَنْ مُلُوكِ فَارِسَ كَمْ كَانُوا قَالَ كَانَتْ مُلُوكُهُمْ فِی هَذِهِ الْمَمْلَكَهِ الْآخِرَهِ اثْنَیْنِ وَ ثَلَاثِینَ مَلِكاً قَالَ فَكَیْفَ كَانَتْ سِیرَتُهُمْ قَالَ مَا زَالَتْ سِیرَتُهُمْ فِی عِظَمِ أَمْرِهِمْ وَاحِدَهً حَتَّی مَلَّكْنَا كِسْرَی بْنَ هُرْمُزَ فَاسْتَأْثَرَ بِالْمَالِ وَ الْأَعْمَالِ وَ خَالَفَ أَوَّلِینَا وَ أَخْرَبَ الَّذِی لِلنَّاسِ وَ عَمَّرَ الَّذِی لَهُ وَ اسْتَخَفَّ بِالنَّاسِ وَ أَوْغَرَ نُفُوسَ فَارِسَ حَتَّی ثَارُوا إِلَیْهِ فَقَتَلُوهُ فَأَرْمَلَتْ نِسَاؤُهُ وَ یَتِمَ أَوْلَادُهُ (۱) فَقَالَ یَا نَرْسَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ بِالْحَقِّ وَ لَا یَرْضَی مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ فِی سُلْطَانِ اللَّهِ تَذْكِرَهٌ مِمَّا خَوَّلَ اللَّهُ وَ إِنَّهَا لَا تَقُومُ مَمْلَكَهٌ إِلَّا بِتَدْبِیرٍ وَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْرَهٍ وَ لَا یَزَالُ أَمْرُنَا مُتَمَاسِكاً مَا لَمْ یَشْتِمْ آخِرُنَا أَوَّلَنَا فَإِذَا خَالَفَ آخِرُنَا أَوَّلَنَا وَ أَفْسَدُوا هَلَكُوا وَ أَهْلَكُوا ثُمَّ أَمَّرَ عَلَیْهِمْ أُمَرَاءَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلِیّاً بَعَثَ إِلَی الْعُمَّالِ فِی الْآفَاقِ وَ كَانَ أَهَمُّ الْوُجُوهِ إِلَیْهِ الشَّامَ.

**[ترجمه]نصر از عبدالله بن کردم بن مرثد نقل می کند: وقتی علی علیه السلام آمد، مردمان روستایی برای دیدن او جمع شدند. امام به آنان اجازه داد که نزدش بیایند. وقتی دید تعداد آنان بسیار زیاد است، فرمود: من نمی توانم سخنان همه شما را باهم بشنوم و از حالتان آگاه شوم، بنابراین شخصی را که بیش از سایرین مورد رضایت شماست به عنوان نماینده انتخاب کنید و موضوعات خود را به او واگذار کرده و بدو اعتماد نمایید.

ص: ۳۵۸

گفتند: هر آنچه که مورد پسند نرسا باشد ما نیز بدان رضایت داریم. نرسا پیش آمد و (علی) او را نزد خود نشاند و به وی فرمود: به من بگو تعداد فرمانروایان فارس چند نفر بود؟ گفت: تعداد آنان در این آخرین حکومت سی و دو پادشاه بود. فرمود: روش آنان چگونه بود؟ گفت: همواره روش آنان در امور مهم و کلی (کشورداری) یکسان بود، تا به روزگار پادشاه ما کسری پسر هرمز، که به مال اندوزی و دیگر کارها (ی ناشایست) پرداخت و به راهی مخالف با پیشینیان ما رفت، و رسومی را که به سود مردم بود برانداخت و رسومی را که به سود خود وی بود گسترش داد، و مردم را خوار کرده و دل ایرانیان را سرشار از کینه کرد. تا اینکه مردم بر او شوریدند و او را کشتند و زنانش بیوه و فرزندانش یتیم شدند. فرمود: ای نرسا، خداوند عزّوجل مردم را به حق آفرید، و از هیچ کس جز با عمل به حق راضی نمی‌شود و حکومت الهی تذکر و یادآوری است برای حکومتی که در نظر دارد در زمین نیز برقرار باشد، و آن این است که مملکت جز با تدبیر و نظم پایدار نمی‌ماند، و نمی‌توان از رهبری و امر کشورداری بی‌نیاز شد. کار ما تا زمانی استوار و برقرار خواهد بود که آیندگانمان از گذشتگان بدگویی نکنند پس اگر آیندگان ما با پیشینیان مخالفت ورزند و فساد کنند، هم خود هلاک می‌شوند و هم دیگران را به نابودی می کشانند. آنگاه علی علیه السلام کارگزاران خود را بر آنان منصوب و سپس به والیان و کارگزاران خود در سراسر مملکت نامه نوشت که مهمترین مناطق در نظر او شام بود.

**[ترجمه]

«۳۳۹»

وَ رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ الْقُرَشِیِّ عَنِ الْجُرْجَانِیِّ قَالَ: لَمَّا بُویِعَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ كَتَبَ إِلَی الْعُمَّالِ فِی الْآفَاقِ كَتَبَ إِلَی جَرِیرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِیِّ وَ كَانَ عَامِلًا لِعُثْمَانَ عَلَی ثَغْرِ هَمَدَانَ مَعَ زَحْرِ بْنِ قَیْسٍ الْجُعْفِیِّ أَمَّا بَعْدُ فَ إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی

يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ وَ إِنِّى أَخْبِرُكَ عَمَّنْ سِرْنَا إِلَيْهِ مِنْ جمُوعِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ عِنْدَ نَكْثِهِمْ بَيْعَتَهُمْ وَ مَا صَنَعُوا بِعَامِلِى عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ أَنِّى هَبَطْتُ مِنَ الْمَدِينَهِ بِالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ

ص: ٣٥٩

١- كذا فى كتاب صفّين، و فى ط الكمبانىّ من بحار الأنوار: «فأمت نساؤه» و لعله كان فى الأصل: «فأويمت نساؤه» فصحف.

حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِالْعُذَيْبِ بَعَثْتُ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَهِ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ فَاسْتَنْفَرُوهُمْ فَأَجَابُوا فَسِرْتُ بِهِمْ حَتَّى نَزَلْتُ بِظَهْرِ الْبَصْرَهِ فَأَعْذَرْتُ فِي الدُّعَاءِ وَ أَقَلْتُ الْعَثْرَهَ وَ نَاشَدْتُهُمْ عَقْدَ بَيْعَتِهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالِي فَاسْتَعَنْتُ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ وَ وَلَّوْا مُدْبِرِينَ إِلَى مِصْرِهِمْ فَسَأَلُونِي مَا كُنْتُ دَعَوْتُهُمْ إِلَيْهِ قَبْلَ اللِّقَاءِ فَقَبِلْتُ الْعَافِيَهَ وَ رَفَعْتُ عَنْهُمُ السَّيْفَ وَ اسْتَعْمَلْتُ عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ سِرْتُ إِلَى الْكُوفَهِ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ زَحْرَ بْنَ قَيْسٍ فَاسْأَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَلَمَّا قَرَأَ جَرِيرٌ الْكِتَابَ قَامَ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا كِتَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ هُوَ الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا وَ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَ أَمْرِ عَدُوِّهِ مَا نَحْمَدُ اللَّهَ عَلَيْهِ وَ قَدْ بَايَعَهُ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ التَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ وَ لَوْ جُعِلَ هَذَا الْأَمْرُ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ كَانَ أَحَقَّهُمْ بِهَا أَلَا وَ إِنَّ الْبَقَاءَ فِي الْجَمَاعَهِ وَ الْفَنَاءَ فِي الْفُرْقَهِ وَ عَلِيٌّ حَامِلُكُمْ عَلَى الْحَقِّ مَا اسْتَقَمْتُمْ فَإِنْ مِلْتُمْ أَقَامَ مَيْلَكُمْ فَقَالَ النَّاسُ سَمْعاً وَ طَاعَهً رَضِينَا رَضِينَا فَأَجَابَ جَرِيرٌ وَ كَتَبَ جَوَابَ كِتَابِهِ بِالطَّاعَهِ ثُمَّ قَامَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ خَطِيباً فَكَانَ مِمَّا حُفِظَ مِنْ كَلَامِهِ أَنْ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ وَ تَوَلَّاهُ دُونَ خَلْقِهِ لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْحَمْدِ وَ لَا نَظِيرَ لَهُ فِي الْمَجْدِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْقَائِمُ الدَّائِمُ إِلَهُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ الْوَاضِحِ وَ الْكِتَابِ النَّاطِقِ دَاعِياً إِلَى الْخَيْرِ وَ قَائِداً إِلَى الْهُدَى ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِيّاً كَتَبَ إِلَيْكُمْ كِتَاباً لَا يُقَالُ بَعْدَهُ إِلَّا رَجِيعٌ مِنَ الْقَوْلِ وَ لَكِنْ لَا بُدَّ مِنْ رَدِّ الْكَلَامِ إِنَّ النَّاسَ بَايَعُوا عَلِيّاً بِالْمَدِينَهِ غَيْرَ مُحَابَاهٍ

بِبَيْعَتِهِ (۱) لِعِلْمِهِ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَنِ الْحَقِّ وَ إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرَ نَقَضَا بَيْعَتَهُ عَلَى غَيْرِ حَدَثٍ وَ أَلَّبَا عَلَيْهِ النَّاسَ ثُمَّ لَمْ يَرْضَيَا حَتَّى نَصَبَا لَهُ الْحَرْبَ وَ أَخْرَجَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فَلَقِيَهُمَا فَأَعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ أَحْسَنَ فِي الْبَقِيَّهِ وَ حَمَلَ النَّاسَ عَلَى مَا يَعْرِفُونَ هَذَا عِيَانُ مَا غَابَ عَنْكُمْ وَ إِنْ سَأَلْتُمُ الزِّيَادَهَ فَزِدْنَاكُمْ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ ذَكَرَ أَبْيَاتاً مِنْ جَرِيرٍ وَ غَيْرِهِ تَرَكْنَاهَا رَوْماً لِلِاخْتِصَارِ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ جَرِيرٌ سَائِراً مِنْ ثَغْرِ هَمَدَانَ حَتَّى وَرَدَ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِالْكُوفَهِ فَبَايَعَهُ وَ دَخَلَ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ مِنْ طَاعَهِ عَلِيٍّ وَ اللُّزُومِ لِأَمْرِهِ.

وَ قَالَ نَصْرٌ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ لَمَّا بُويِعَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ كَتَبَ إِلَى الْعُمَّالِ كَتَبَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مَعَ زِيَادِ بْنِ مَرْحَبٍ الْهَمْدَانِيِّ وَ الْأَشْعَثُ عَلَى آذَرْبِيجَانَ عَامِلٌ لِعُثْمَانَ وَ قَدْ كَانَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ تَزَوَّجَ ابْنَهَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ قَبْلَ ذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَلَوْ لَا هَنَاتٌ كُنَّ فِيكَ كُنْتَ الْمُقَدَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَ لَعَلَّ أَمْرَكَ يَحْمِلُ بَعْضُهُ بَعْضاً إِنِ اتَّقَيْتَ اللَّهَ ثُمَّ إِنَّهُ كَانَ مِنْ بَيْعَهِ النَّاسِ إِيَّايَ مَا قَدْ بَلَغَكَ وَ كَانَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ مِمَّنْ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بَيْعَتِي عَلَى غَيْرِ حَدَثٍ وَ أَخْرَجَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَارَا إِلَى الْبَصْرَهِ فَسِرْتُ إِلَيْهِمَا فَالْتَقَيْنَا فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى أَنْ يَرْجِعُوا فِيمَا خَرَجُوا مِنْهُ فَأَبَوْا فَأَبْلَغْتُ فِي الدُّعَاءِ وَ أَحْسَنْتُ فِي الْبَقِيَّهِ

۱- كذا في أصلي من طبعه الكمباني من البحار، و في ط مصر من كتاب صفّين: «من غير محابات له بيعتهم ...».

وَ إِنَّ عَمَلَکَ لَیسَ لَکَ بِطُعْمَةٍ وَ لَکِنَّهُ أَمَانَةٌ وَ فِی یدَیکَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ وَ أَنْتَ مِنْ خُزَّانِ اللَّهِ عَلَیهِ حَتَّی تُسَلِّمَهُ إِلَیَّ وَ لَعَلِّی أَنْ لَا أَکُونَ شَرَّ وُلَاتِکَ لَکَ إِنِ اسْتَقَمْتَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا قَرَأَ الْکِتَابَ قَامَ زِیادُ بْنُ مَرْحَبٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیهِ ثُمَّ قَالَ أَیهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ لَمْ یکْفِهِ الْقَلِیلُ لَمْ یکْفِهِ الْکَثِیرُ إِنَّ أَمْرَ عُثْمَانَ لَا ینْفَعُ فِیهِ الْعِیانُ وَ لَا یشْفِی مِنْهُ الْخَبَرُ غَیرَ أَنَّ مَنْ سَمِعَ بِهِ لَیسَ کَمَنْ عَاینَهُ إِنَّ النَّاسَ بَایعُوا عَلِیاً رَاضِینَ بِهِ وَ إِنَّ طَلْحَةَ وَ الزُّبَیرَ نَقَضَا بَیعَتَهُ عَلَی غَیرِ حَدَثٍ ثُمَّ أَذِنَا بِحَرْبٍ فَأَخْرَجَا أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ فَسَارَ إِلَیهِمَا فَلَمْ یقَاتِلْهُمْ وَ فِی نَفْسِهِ مِنْهُمْ حَاجَةٌ فَأَوْرَثَهُ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ لَهُ عَاقِبَةَ الْمُؤْمِنِینَ ثُمَّ قَامَ الْأَشْعَثُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیهِ ثُمَّ قَالَ أَیهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عُثْمَانَ وَلَّانِی آذَرْبِیجَانَ فَهَلَکَ وَ هِیَ فِی یدِی وَ قَدْ بَایعَ النَّاسُ عَلِیاً وَ طَاعَتُنَا لَهُ [کَطَاعَةِ] مَنْ کَانَ قَبْلَهُ (۱) وَ قَدْ کَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَ أَمْرِ طَلْحَةَ وَ الزُّبَیرِ مَا قَدْ بَلَغَکُمْ وَ عَلِی الْمَأْمُونُ عَلَی مَا قَدْ غَابَ عَنَّا وَ عَنْکُمْ مِنْ ذَلِکَ الْأَمْرِ قَالَ فَلَمَّا أَتَی مَنْزِلَهُ دَعَا أَصْحَابَهُ وَ قَالَ إِنَّ کِتَابَ عَلِی قَدْ أَوْحَشَنِی وَ هُوَ آخِذٌ بِمَالِ آذَرْبِیجَانَ (۲) وَ أَنَا لَاحِقٌ بِمُعَاوِیةَ فَقَالَ الْقَوْمُ الْمَوْتُ خَیرٌ لَکَ مِنْ ذَلِکَ أَ تَدَعُ مِصْرَکَ وَ جَمَاعَةَ قَوْمِکَ وَ تَکُونُ ذَنَباً لِأَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَحْیا الْأَشْعَثُ فَسَارَ حَتَّی قَدِمَ عَلَی عَلِی علیه السلام قَالَ وَ إِنَّهُ قَدِمَ عَلَی عَلِی علیه السلام بَعْدَ قُدُومِهِ الْکُوفَةَ الْأَحْنَفُ بْنُ

۱- ما بین المعقوفین مأخوذ من کتاب صفّین و قد سقط من أصلی من طبعه الکمبانیّ من البحار.

۲- کذا فی أصلی و مثله فی کتاب صفّین ط مصر. وفی کتاب الإمامه والسیاسه: "وهو آخذی بمال آذربیجان " وهو الظاهر.

قَیسٍ وَ جَارِیَهُ بْنُ قُدَامَهَ وَ حَارِثُ بْنُ زَیْدٍ وَ زَیْدُ بْنُ جَبَلَهَ وَ أَعْیَنُ بْنُ ضُبَیْعَهَ وَ عُظْمُ النَّاسِ بَنُو تَمِیمٍ وَ کَانَ فِیهِمْ أَشْرَافٌ وَ لَمْ یَقْدَمْ هَؤُلَاءِ عَلَی عَشِیرَهٍ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ فَقَامَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَیْسٍ وَ جَارِیَهُ بْنُ قُدَامَهَ وَ حَارِثَهُ بْنُ بَدْرٍ فَتَکَلَّمَ الْأَحْنَفُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّهُ إِنْ یَکُ بَنُو سَعْدٍ لَمْ تَنْصُرْکَ یَوْمَ الْجَمَلِ فَإِنَّهَا لَمْ تَنْصُرْ عَلَیْکَ وَ قَدْ عَجِبُوا أَمْسِ مِمَّنْ نَصَرَکَ وَ عَجِبُوا الْیَوْمَ مِمَّنْ خَذَلَکَ لِأَنَّهُمْ شَکُّوا فِی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ لَمْ یَشُکُّوا فِی مُعَاوِیَهَ وَ عَشِیرَتُنَا فِی الْبَصْرَهِ فَلَوْ بَعَثْنَا إِلَیْهِمْ فَقَدِمُوا إِلَیْنَا فَقَاتَلْنَا بِهِمُ الْعَدُوَّ وَ انْتَصَفْنَا بِهِمْ وَ أَدْرَکُوا الْیَوْمَ مَا فَاتَهُمْ أَمْسِ فَقَالَ عَلِیٌّ لِجَارِیَهَ بْنِ قُدَامَهَ وَ کَانَ رَجُلَ تَمِیمٍ بَعْدَ الْأَحْنَفِ مَا تَقُولُ یَا جَارِیَهُ فَأَجَابَ بِمَا یَدُلُّ عَلَی کَرَاهَتِهِ مِنْ إِشْخَاصِ قَوْمِهِ عَنِ الْبَصْرَهِ ثُمَّ خَاطَبَ عَلِیٌّ علیه السلام حَارِثَهَ فَوَافَقَ الْأَحْنَفَ فِی رَأْیِهِ (۱) فَقَالَ علیه السلام لِلْأَحْنَفِ اکْتُبْ إِلَی قَوْمِکَ فَکَتَبَ إِلَیْهِمْ یَحُثُّهُمْ عَلَی الْخُرُوجِ وَ الْمَسِیرِ إِلَیْهِ وَ کَتَبَ مُعَاوِیَهُ بْنُ صَعْصَعَهَ وَ هُوَ ابْنُ أَخِی الْأَشْعَثِ إِلَیْهِمْ أَبْیَاتاً فِی ذَلِکَ فَلَمَّا انْتَهَی کِتَابُ الْأَحْنَفِ وَ شِعْرُ مُعَاوِیَهَ إِلَی بَنِی سَعْدٍ سَارُوا بِجَمَاعَتِهِمْ حَتَّی نَزَلُوا الْکُوفَهَ فَعَزَّتْ بِالْکُوفَهِ وَ کَثُرَتْ ثُمَّ قَدِمَتْ عَلَیْهِمْ رَبِیعَهُ وَ لَهُمْ حَدِیثٌ.

**[ترجمه]از جرجانی نقل است که گفت: چون با علی علیه السلام بیعت شد و وی نامه هایی برای والیان در مناطق مختلف فرستاد. نامه‌ای نیز به جریر بن عبد الله بجلی که والی عثمان در سرزمین همدان، نوشته و توسط زحر بن قیس جعفی برای او ارسال کرد. اما بعد، «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ» - . رعد / ۱۱ - [در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند. و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست، و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود]. من تو را را آگاه کنم از آنان که بسوی شان رهسپار شدیم از طرفداران طلحه و زبیر، هنگام بیعت شکنی آنان و رفتاری که با کارگزار من عثمان بن حنیف کردند. من از مدینه با مهاجرین و انصار راهی شدم

ص: ۳۵۹

تا به «عذیب» رسیدم و (فرزندم) حسن بن علی، و عبد الله بن عباس، و عمار بن یاسر، و قیس بن سعد بن عباده را روانه کوفه کردم و از آنان طلب کمک کردم که موافقت کردند. سپس عازم بصره شدم و در دعوت (به حق و آرامش) سخت کوشیدم و از آن لغزش چشم پوشیدم و عقد بیعتشان را که شکسته بودند باز خواستم ولی سرپیچی کردند و جز به جنگ با من، راضی نشدند. لذا در برابر ایشان از خدا یاری جستم، افراد زیادی کشته شدند و فراریان به سرزمین خود گریختند. آنگاه از من درخواست کردند به همان قرار که پیش از این جنگ آنان را بدان فرا خوانده بودم باز گردم و صلح برقرار شود من نیز سازش و صلح را پذیرفتم و شمشیر را کنار نهادم. عبد الله بن عباس را بر آنان گماشتم و روانه کوفه شدم. اینک زحر بن قیس را نزد شما فرستادم، هر چه لازم می‌دانی از او بپرس.» وقتی جریر نامه را خواند، در حضور جمع ایستاد و گفت: ای مردم، این نامه امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، او در دین و دنیا امین است و کارش با دشمن چنان گذشته است که ما خدا را بر آن سپاس‌گزاریم. «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ» - . توبه / ۱۰۰ - [و پیشگامانِ نخستین مهاجران و انصار] و تابعین، به نیکی با او بیعت کرده‌اند. اگر مسئله خلافت میان مسلمانان به شوری گذاشته شود، او از همه سزاوارتر است. دوام و بقای ما به حفظ اتحاد و یگانگی است و فنا و نابودی ما، در تفرقه و جدایی است. تا زمانی‌که پایدار باشید، علی شما را در راه حق پیش خواهد برد و چون به انحراف بروید شما را راست خواهد کرد. مردم گفتند: شنیدیم و فرمانبرداریم، رضایت داریم، رضایت داریم. جریر پذیرفت و در پاسخ نامه، نامه ای مبنی بر فرمان پذیری نوشت. سپس زحر بن قیس برای ایراد خطبه

برخاست. آن انـدازه از سـخنان او که ضـبط شـده این است که گفت: «سپاس شایسـته خداونـدی است که سپاس را به خـود اختصاص داد و آن را به هیچ‌یک از بندگانش مختص نکرد، او در سـتایش شـریکی ندارد و در بزرگی بی‌مانند است. خدایی جز خداونـد بی‌همتا وجود نـدارد. او پایـدار و جاودانه و خداوند آسـمان و زمین است. گواهی می‌دهم محمد، بنده و فرسـتاده اوست، او را با حق آشکار، کتاب ناطق، دعوت کننده به خیر و هدایت کننده به راه هدایت مبعوث فرمود. سپس ادامه داد: «ای مردم، علی نـامه ای به شـما نوشـته که حق مطلب را ادا کرده حرف و حـدیثی دربـاره آن نیست. اما با این وجود، پاسـخ به آن ضروری است.

ص: ۳۶۰

مردم در مدینه با علی به خاطر دانش او به کتاب خدا و سنّتهای حق بیعت کردند، بی آنکه خود او خواستار بیعت آنان باشد، و طلحه و زبیر بی هیچ دلیلی بیعت او را شکسته و مردم را علیه او شوراندند. پس از آن نیز آرام نگرفتند و راضی نشدند تا اینکه جنگی را بر او تحمیل کرده و به راه انداختنـد و امّ‌المؤمنین را بیرون آوردند. سـپس (علی) با آن دو نفر تن ملاقات کرده و در فراخواندن آنان (خیراندیشـی و نصیحتگویی را) از حد گذراند و در حفظ بازمانده پیوند بسیار کوشید. مردم را به آنچه نیکو می شـمردند و خیرشان در آن بود (یعنی پیکار با سرکشان) واداشت. این همه آن چیزی است که از شـما پنهان مانده است، و اگر بیش از این بپرسـید حقـایق بیشتری را به شـما خواهم گفت. و «لاـ قوّه الاـ بـاللّه» - . کهف / ۳۹ - [نیرویی جز به خـداوند نباشـد]. سـپس راوی ابیـاتی را از جریر و دیگران نقـل می کنـد که جهت رعـایت اختصـار از آوردن آنهـا خودداری می‌کنیم. راوی می‌گوید: جریر از سـرزمین همدان به کوفه نزد علی علیه السلام آمد و با وی بیعت کرد و اطاعت از امام و التزام به اوامر او را که مردم پذیرفته بودند، پذیرفت.

نصـر بن مزاحم نقل می‌کنـد: چون با علی بیعت شـد و او به نگاشـتن نامه هایی به کارگزاران خود پرداخت، نامه ای به توسـط زیاد بن مرحب همدانی برای اشعث بن قیس فرستاد. اشعث از سوی عثمان والی آذربایجان بود و پیش از آن عمرو بن عثمان، با دختر اشـعث بن قیس ازدواج کرده بود. علی علیه السـلام به او نوشت: اما بعد، اگر این بدخواهی که در ضمیر تو نهفته است نمی بود، تو خود قبـل از سـایر مردم به این امر مهم پیش‌قـدم می شـدی، و شایـد اگر تقوای الهی پیشه کنی بخشـی از رفتار تو قسـمتی دیگر از کارهایت را جبران کنـد و به سامان رسانـد. خبر بیعت مردم با من قبلاً به اطلاع تو رسـیده بود، طلحه و زبیر از کسـانی بودنـد که بـا من بیعت کرده بودنـد و سـپس بـدون دلیل بیعت مرا شکسـتند و امّ‌المؤمنین را خارج کرده و عازم بصـره شدنـد. مـن نیز بـه سـمت بصـره حرکت کردم و به یـک دیگر رسـیدیم. از آنـان خواسـتم به پیمـانی که آن را شکسـته بـودند بازگردند، ولی سر تافتند و من در بازخواندن آنان سخت کوشیدم و با همه عطوفت به خرج داده و سپس اتمام حجت کردم.

ص: ۳۶۱

تو نیز بـدان، وظیفه حکومتی که به تو سپرده اند طعمه ای نیست که به چنگ آورده باشـی، بلکه امانتی است که به تو داده اند و مالی را که در دست داری همه، اموال خداست و تو فقط امانت‌دار خداوند بر آن اموال هستی تا آن را به من بسپاری. اگر به راه راست بازآیی و صـحیح اقـدام کنی، برای تو فرمانروای بـدی نخواهم بود و [نیرویی جز قدرت خداوند وجود ندارد]. وقتی نامه را خواند، زیاد بن مرحب برخاست و خدا را سـتود و سـپس گفت: ای مردم، کسـی که به اندک اکتفا نکند، بسیار نیز وی

را قانع نخواهد کرد. دیدن ماجرای عثمان مایه عبرت نشد و شنیدن آن نیز فایده ای در پی نداشت، جز آن که «شنیدن کی بود مانند دیدن». مردم به رضایت و رغبت با علی بیعت کردند و طلحه و زبیر بدون علّت بیعت خود را با او شکسته و بر طبل جنگ کوبیدند و ام‌المؤمنین را وادار به خروج کردند. لذا (علی) به سمت آن‌دو رفت. در ابتدا تمایلی به جنگ نداشت و برای ارضای نفس خود با آن دو نجنگید. پس خداوند زمین را به عنوان میراث به وی سپرد و او را بر بلاد اسلامی مسلّط کرد و سرانجام پرهیزگاران را نصیب او نمود. سپس اشعث بن قیس برخاست و سپاس و ثنای خداوند را برجای آورد و گفت: ای مردم، امیرمؤمنان، عثمان مرا به ولایت آذربایجان گماشت، پس از آن خود کشته شد و ولایت همچنان در دست من باقی ماند تا اینکه مردم با علی بیعت کردند، اینک ما همچنان که از خلفای قبل از او فرمان می بردیم از وی نیز اطاعت خواهیم کرد. ماجرای او با طلحه و زبیر (نیز) به آگاهی شما رسیده است و علی بر آنچه از ما و شما نهان مانده، امین است. راوی می گوید: وقتی وی به خانه آمد، یاران خود را فرا خواند و گفت: نامه علی مرا هراسان ساخته، او ولایت آذربایجان را بی گمان باز خواهد گرفت و من باید به معاویه بپیوندم. یارانش گفتند: در این‌صورت مرگ برای تو از این بهتر است، آیا سرزمین و خاندان خود را رها می کنی و ریزه خوار مردم شام می شوی؟ وی شرمنده شد و به راه افتاد تا اینکه به حضور علی رسید. راوی نقل می‌کند که پس از ورود علی بن ابی‌طالب علیه السلام به کوفه، احنف بن قیس،

ص: ۳۶۲

جاریه بن قدامه، حارثه بن بدر، زید بن جبله، اعین بن ضبیعه، مردان بنی تمیم و بزرگان که تا آن روز نزد هیچ عشیره ای در کوفه نرفته بودند، نزد امام آمدند. احنف بن قیس، جاریه بن قدامه و حارثه بن بدر برخاستند. احنف شروع به سخن گفتن کرد. وی گفت: ای امیرمؤمنان، اگر چه قبیله بنی سعد در جنگ جمل تو را یاری نداد، اما دشمنان تو را نیز کمک نکرد. دیروز از کسی که تو را یاری داد در عجب بودند و امروز از کسی که تو را رها کرد در شگفتند، چون آنان در مورد طلحه و زبیر تردیدی به دل داشتند ولی در کار معاویه کمترین شکی ندارند. عشیره ما در بصره هستند و اگر پیامی به ایشان بفرستیم بی درنگ می‌آیند و ما به کمک ایشان با دشمن می‌جنگیم و حقّ خود را بازپس می‌گیریم تا آنان فرصتی را که دیروز از کف داده‌اند امروز دریابند و جبران کنند. علی علیه السلام، به جاریه بن قدامه که پس از احنف شخص اول بنی تمیم بود، فرمود: «ای جاریه، تو چه می گویی؟» پاسخ وی حکایت از آن داشت که وی برای خروج قوم خود که در بصره بودند چندان راضی نبوده است. علی علیه السلام حارثه را خطاب قرار داد که او نیز با نظر احنف موافق بود. امام علیه السلام به احنف فرمود: (تو این مطلب را) به قوم خود بنویس. احنف در نامه خود آنان را به خروج و پیوستن به امام تشویق کرد. معاویه بن صعصعه که برادر زاده اشعث بود چند بیت شعر برای آنان در این نامه نوشت. وقتی نامه احنف و شعر معاویه به بنی سعد رسید همگی به راه افتادند تا به کوفه رسیدند و در این شهر اکثریت از آن آنان شد. امّا پس از آن بنی ربیعه از ایشان پیشی گرفتند که این خود داستانی دارد.

**[ترجمه]

بیان

قال فى القاموس الأستان بالضم أربع كور ببغداد عالى و أعلى و أوسط و أسفل انتهى.

و بهرسير ربما يقرأ بالباء الموحده المفتوحه و السين المهمله المفتوحه المعد للتنزه.

ص: ۳۶۳

۱- و هذا نقل بالمعنى و تلخيص مخل، و تفصيل الكلام فى الجزء الأول من كتاب صفّين ص ۲۵.

و ربما يقرأ بالنون و الشين المعجمه أى نهر اللبن الذى أجراه فرهاد لشيرين.

قوله عليه السلام و فى سلطان الله لعل المعنى أن فى سلطنه الله على عباده و لطفه بهم و شفقته عليهم و عفوه عنهم و عدم معاجلتهم بالمعاصى مع غناه عنهم و كمال حاجتهم إليه ما يتذكر من خوله الله سلطنته فيتبع سنه الله فيهم و الرجيع الروث.

ص: ۳۶۴

**[ترجمه]فیروزآبادی در القاموس می گوید: «الأستان»: با ضمه به چهار آبادی اطراف بغداد اطلاق می‌شده است که عالی، اعلی، اوسط و اسفل نام داشتند.

و «بهرسیر»: که ممکن است با باء موحده مفتوح و سین مهمله مفتوح خوانده شود به منطقه تفریحی گفته می‌شود.

ص: ۳۶۳

و ممکن است با نون و شین معجمه خوانده شود به معنای رود شیری که فرهاد برای شیرین جاری کرد. فرمود: «و فی سلطان الله»: شاید معنی این باشد که در حکومت خداوند بر بندگانش و لطف، شفقّت و بخشش وی نسبت به آنان و عدم برخورد با معصیت آنان با وجود بی‌نیازی از بندگان و نیاز آنان به او، تذکّری برای کسانی وجود دارد که حکومت را در اختیار دارند تا سنت الهی را در مورد مردم پیاده کند. «الرجیع»: سرگین حیوانات .

ص: ۳۶۴

**[ترجمه]

باب ۱۱ باب بغی معاویه و امتناع أمیر المؤمنین صلوات الله علیه عن تأمیره و توجهه إلی الشام للقائه إلی ابتداء غزوات صفین

الأخبار

«۳۴۰»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى مُعَاوِيَةَ مِنَ الْمَدِينَهِ فِی أَوَّلِ مَا بُويِعَ لَهُ بِالْخِلَافَهِ ذَكَرَهُ الْوَاقِدِیُّ فِی كِتَابِ الْجَمَلِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِی فِيكُمْ وَ إِعْرَاضِی عَنْكُمْ حَتَّى كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ لَا دَفْعَ لَهُ وَ الْحَدِيثُ طَوِيلٌ وَ الْكَلَامُ كَثِيرٌ وَ قَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ وَ أَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ فَبَايِعْ مَنْ قِبَلَكَ وَ أَقْبِلْ إِلَیَّ فِی وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] - المختار (۷۵) باب دوم از نهج البلاغه - نهج البلاغه: امیر المؤمنین در نامه‌ای به معاویه در ابتدای بیعت با او بر سر خلافت می‌فرماید: (که این نامه را واقدی در کتاب جمل آورده است) از بنده خدا علی امیر مؤمنان، به معاویه بن ابی سفیان، پس از یاد خدا و درود، می دانی که من در باره شما معذور، و از آنچه در مدینه گذشت روی گردانم، تا شد آنچه که باید می شد که بازداشتن آن ممکن نبود. داستان طولانی و سخن فراوان است و گذشته ها گذشت، و آینده روی کرده است. تو و همراهانت بیعت کنید، و با گروهی از یارانت نزد من بیا، با درود.

**[ترجمه]

بيان

قوله إعذاری فیکم یحتمل أن یکون الخطاب لبنی أمیه أو لجمیع الأمه و اختار ابن أبی الحدید الأول و قال أی مع کونی ذا عذر لو ذممتکم و أسأت إلیکم فلم أفعله بل أعرضت عن إساءتکم إلی و ضربت عنکم صفحا حتی کان ما لا بد منه یعنی عثمان.

۱- ۳۴۰- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۷۵) من الباب الثانی من نهج البلاغه.

و قال ابن میثم یعنی إعذاره إلی الله فیهم و إظهار عذره باجتهاده فی نصیحه عثمان أولا و نصره بنی أمیه بالذب عنه ثانیا و إعراضه عنهم بعد إیاسه عنهم من قبول عثمان نصیحته و من نصرته و الدفع عنه حتی کان ما لا بد منه و لا دفع له من قبله انتهی.

قیل و یحتمل أن یکون المراد بإعذاره علیه السلام استنکافه عن البیعه أولا-و هو إعراضه عنهم و ما لا بد منه و لا دفع له هو خلافته علیه السلام و قد مر مثله فی مخاطبه طلحه و الزبیر فالخطاب لجمیع الأمه.

قوله علیه السلام و قد أدبر ما أدبر أی أدبر ذلک الزمان و أقبل زمان آخر.

و فی بعض النسخ من أدبر أی بعض الناس أقبلوا إلی و بعضهم أدبر کطلحه و الزبیر و أشباههما.

و قال الجوهری وفد فلان علی الأمیر أی ورد رسولا فهو وافد و الجمع وفد مثل صاحب و صحب.

**[ترجمه]فرمود: «إعذاری فیکم»: احتمال دارد که بنی امیه و یا همه مسلمانان مورد خطاب باشند. ابن ابی الحدید به مورد اول معتقد است و می گوید: یعنی با وجود اینکه معذور هستم اگر شما را ذم کنم و بر شما بد کنم آن را انجام نمی‌دهم بلکه از بدی شما به خود روی بر می گردانم و درمی گذرم. «حتی کان ما لا-بدّ منه»: حتی آن چیزی که چاره از آن نبود، یعنی عثمان .

ص: ۳۶۵

ابن میثم می گوید: یعنی عذر او به درگاه الهی در مورد آنان و اظهار عذر وی در: اولاً تلاشش در نصیحت عثمان و ثانیاً یاری بنی امیه از او و روی گرداندن وی از آنان پس از ناامیدی از آنان در پذیرش نصیحتهای او توسط عثمان و در یاری وی و دور کردن مردم از او تا جایی که دیگر راهی جود نداشت. پایان سخن.

و گفته شده است که احتمال دارد که منظور از عذر امام علیه السلام، امتناع وی از بیعت با ایشان و روی برگرداندن او از مردم است. منظور از «ما لا بد منه و لا دفع له» خلافت ایشان است که مانند آن در خطاب امام به طلحه و زبیر گذشت که خطاب به همه مسلمین بوده است. فرمود: «قد أدبر ما أدبر»: یعنی آن زمان گذشته و زمان دیگری فرا رسیده است. و در برخی نسخه‌ها چنین آمده: «من أدبر»: یعنی برخی از مردم به من روی آوردند و برخی دیگر روی برگرداندند مثل طلحه و زبیر و مانند آنان.

جوهری می گوید: «وفد فلان علی الأمیر»: یعنی فلانی که پیک بود نزد امیر رفت که «وافد» نامیده می‌شود و جمع آن «وفد» است مثل صاحب و صحب.

**[ترجمه]

«۳۴۱»

(۱)

كِتَابُ الصِّفِّينِ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ نُمَيْرِ بْنِ وَعْلَهَ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام حِينَ قَدِمَ مِنَ الْبَصْرَهِ نَزَعَ جَرِيراً عَنْ هَمَدَانَ فَجَاءَ حَتَّى نَزَلَ الْكُوفَهَ فَأَرَادَ عَلِيٌّ أَنْ يَبْعَثَ إِلَى مُعَاوِيَهَ رَسُولًا فَقَالَ لَهُ جَرِيرٌ ابْعَثْنِى إِلَيْهِ فَأَدْعُوَهُ عَلَى أَنْ يُسَلِّمَ لَکَ هَذَا الْأَمْرَ وَ يَكُونَ

ص: ۳۶۶

۱- ۳۴۱- رواه نصر بن مزاحم فی الجزء الأول من كتاب صفّين ص ۲۷ ط مصر ۲، و ما هنا تلخيص ما فی كتاب صفّين. ورواه ابن أبی الحديد فی شرح المختار: (۴۳) من نهج البلاغه: ج ۱ ص ۵۵۴ ط الحديث ببيروت.

أَمِيراً مِنْ أَمَرَائِکَ وَ أَدْعُوَ أَهْلَ الشَّامِ إِلَی طَاعَتِکَ وَ جُلَّهُمْ قَوْمِی وَ أَهْلُ بِلَادِی وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا یَعْصُونِی فَقَالَ لَهُ الْأَشْتَرُ لَا تَبْعَثْهُ وَ دَعْهُ وَ لَا تُصَدِّقْهُ فَوَ اللَّهِ إِنِّی لَأَظُنُّ هَوَاهُ هَوَاهُمْ وَ نِیَّتَهُ نِیَّتَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام دَعْهُ حَتَّی نَنْظُرَ مَا یَرْجِعُ بِهِ إِلَیْنَا فَبَعَثَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ حِینَ أَرَادَ أَنْ یَبْعَثَهُ إِنَّ حَوْلِی مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَهْلِ الدِّینِ وَ الرَّأْیِ مَنْ قَدْ رَأَیْتَ وَ قَدِ اخْتَرْتُکَ عَلَیْهِمْ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِیکَ مِنْ خَیْرِ ذِی یَمَنٍ ائْتِ مُعَاوِیَهَ بِکِتَابِی فَإِنْ دَخَلَ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ الْمُسْلِمُونَ وَ إِلَّا فَانْبِذْ إِلَیْهِ وَ أَعْلِمْهُ أَنِّی لَا أَرْضَی بِهِ أَمِیراً وَ أَنَّ الْعَامَّهَ لَا تَرْضَی بِهِ خَلِیفَهً فَانْطَلَقَ جَرِیرٌ حَتَّی أَتَی الشَّامَ وَ نَزَلَ بِمُعَاوِیَهَ فَدَخَلَ عَلَیْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ یَا مُعَاوِیَهُ فَإِنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ لِابْنِ عَمِّکَ أَهْلُ الْحَرَمَیْنِ وَ أَهْلُ الْمِصْرَیْنِ وَ أَهْلُ الْحِجَازِ وَ أَهْلُ الْیَمَنِ وَ أَهْلُ مِصْرَ وَ أَهْلُ الْعَرُوضِ وَ الْعَرُوضُ عُمَانُ (۱) وَ أَهْلُ الْبَحْرَیْنِ وَ الْیَمَامَهِ فَلَمْ یَبْقَ إِلَّا أَهْلُ هَذِهِ الْحُصُونِ الَّتِی أَنْتَ فِیهَا وَ لَوْ سَالَ عَلَیْهَا سَیْلٌ مِنْ أَوْدِیَتِهِ غَرِقَهَا وَ قَدْ أَتَیْتُکَ أَدْعُوکَ إِلَی مَا یُرْشِدُکَ وَ یَهْدِیکَ إِلَی مُبَایَعَهِ هَذَا الرَّجُلِ وَ دَفَعَ إِلَیْهِ کِتَابَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ بَیْعَتِی لَزِمَتْکَ بِالْمَدِینَهِ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ (۲)

۱- کذا فی طبعه الکمبانیّ من کتاب البحار، و مثله فی شرح المختار: (۴۳) من شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، و فی طبع مصر من کتاب صفّین: «و أهل مصر، و أهل العروض و عمان ...».

۲- و مثله فی الطبعه القدیمه من کتاب صفّین و فی شرح المختار: (۴۳) من نهج البلاغه من شرح ابن أبی الحدید: «أما بعد فإن بیعتی بالمدینه لزمتک و أنت بالشام ...».

لِأَنَّهُ بَايَعَنِي الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بُويِعُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِذَا اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ فَسَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ رَغْبَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَ يُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً* وَ إِنَّ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ بَايَعَانِي ثُمَّ نَقَضَا بَيْعَتِي فَكَانَ نَقْضُهُمَا كَرِدَّتِهِمَا فَجَاهَدْتُهُمَا عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كارِهُونَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيَّ فِيكَ الْعَافِيَةُ إِلَّا أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْبَلَاءِ فَإِنْ تَعَرَّضْتَ لَهُ قَاتَلْتُكَ وَ اسْتَعَنْتُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ وَ قَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتَلَهِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ وَ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْكَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُهَا فَهِيَ خُدْعَةُ الصَّبِيِّ عَنِ اللَّبَنِ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ قُرَيْشٍ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ اعْلَمْ أَنَّكَ مِنَ الطُّلَقَاءِ الَّذِينَ لَا تَحِلُّ لَهُمُ الْخِلَافَةُ وَ لَا تُعْرَضُ فِيهِمُ الشُّورَى وَ قَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ وَ إِلَى مَنْ قِبَلَكَ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَ الْهِجْرَهِ فَبَايِعْ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ قَامَ جَرِيرٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمْرَ عُثْمَانَ قَدْ أَعْيَا مَنْ شَهِدَهُ فَمَا ظَنُّكُمْ بِمَنْ غَابَ عَنْهُ وَ إِنَّ النَّاسَ بَايَعُوا عَلِيّاً غَيْرَ وَاتِرٍ وَ لَا مَوْتُورٍ وَ كَانَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ مِمَّنْ بَايَعَهُ ثُمَّ نَكَثَا بَيْعَتَهُ عَلَى غَيْرِ حَدَثٍ أَلَا وَ إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَا يَحْتَمِلُ الْفِتَنَ أَلَا وَ إِنَّ الْعَرَبَ لَا تَحْتَمِلُ السَّيْفَ وَ قَدْ كَانَتْ بِالْبَصْرَهِ أَمْسِ مَلْحَمَهٌ إِنْ تُشْفَعِ الْبَلَاءُ بِمِثْلِهَا فَلَا نَبَأَ لِلنَّاسِ (۱) وَ قَدْ بَايَعَتِ

۱- كذا فى أصلى و فى ط مصر من كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد: «فلا بقاء للناس ...».

الْعَامَّهُ عَلِيّاً وَ لَوْ مَلِكْنَا وَ اللَّهِ أَمُورَنَا لَمْ نَخْتَرْ لَهَا غَيْرَهُ وَ مَنْ خَالَفَ هَذَا اسْتَعْتَبَ فَادْخُلْ يَا مُعَاوِيَهُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَإِنْ قُلْتَ اسْتَعْمَلَنِی عُثْمَانُ ثُمَّ لَمْ یَعْزِلْنِی فَإِنَّ هَذَا أَمْرٌ لَوْ جَازَ لَمْ یَقُمْ لِلَّهِ دِینٌ وَ کَانَ لِکُلِّ امْرِئٍ مَا فِی یَدِهِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ لَمْ یَجْعَلْ لِلْآخِرِ مِنَ الْوُلَاهِ حَقَّ الْأَوَّلِ وَ جَعَلَ تِلْکَ أُمُوراً مُوَطَّأَهً وَ حُقُوقاً یَنْسَخُ بَعْضُهَا بَعْضاً (۱) فَقَالَ مُعَاوِیَهُ انْظُرْ وَ تَنَظَّرْ وَ أَسْتَطْلِعُ رَأْیَ أَهْلِ الشَّامِ فَلَمَّا فَرَغَ جَرِیرٌ مِنْ خُطْبَتِهِ أَمَرَ مُعَاوِیَهُ مُنَادِیاً فَنَادَی الصَّلَاهَ جَامِعَهً فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ قَالَ بَعْدَ کَلَامٍ طَوِیلٍ (۲) أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی خَلِیفَهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ أَنِّی خَلِیفَهُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی لَمْ أُقِمْ رَجُلًا مِنْکُمْ عَلَی خَزَایَهٍ قَطُّ وَ أَنِّی وَلِیُّ عُثْمَانَ وَ قَدْ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ اللَّهُ یَقُولُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ تُعْلِمُونِی ذَاتَ أَنْفُسِکُمْ فِی قَتْلِ عُثْمَانَ فَقَامَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَجْمَعِهِمْ وَ أَجَابُوا إِلَی الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ بَایَعُوهُ عَلَی ذَلِکَ وَ أَوْثَقُوا لَهُ عَلَی أَنْ یَبْذُلُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ أَوْ یُدْرِکُوا ثَارَهُ أَوْ یُفْنِیَ اللَّهُ أَرْوَاحَهُمْ (۳)

۱- کذا فی الأصل، و مثله فی ط مصر من کتاب صفّین، و فی شرح ابن أبی الحدید: " ولکن الله جعل للآخر من الولات حق الأول... " وهذا هو الظاهر.

۲- قد ذکر نصر بن مزاحم رحمه اللّه کلام معاویه حرفیا فی الجزء الأول من کتاب صفّین ص ۳۱ ط ۲ بمصر. و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۴۳) من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۵۵۴ ط الحدیث ببیروت.

۳- و فی کتاب صفّین: «أو یدرکوا بثأره ...» و فی شرح ابن أبی الحدید: «حتی یدرکوا بثاره أو تلتحق أرواحهم بالله».

قَالَ فَلَمَّا أَمْسَى مُعَاوِيَهُ اغْتَمَّ بِمَا هُوَ فِيهِ.

**[ترجمه] - . کتاب صفین: ۲۷، شرح المختار (۴۳) از نهج البلاغهٔ ج ۱: ۵۵۴ - کتاب صفین: عامر شعبی گوید: هنگامی که علی علیه السلام از بصره (به کوفه) آمد جریر را از حکومت همدان برداشت، وی به کوفه آمد و همانجا اقامت گزید. وقتی علی تصمیم گرفت پیکی نزد معاویه بفرستد، جریر گفت: مرا نزد معاویه بفرست من از او می خواهم که

ص: ۳۶۶

امر خلافت را به تو واگذارد و از کارگزاران تو باشد. من مردم شام را نیز به قبول ولایت و اطاعت از تو می خوانم، زیرا بیشتر آنان از قوم من و اهل سرزمین من هستند و امیدوارم که از سخنان من تمرّد نکنند. اشتر به علی گفت: او را نفرست و به حال خودش رها کن و سخنش را باور مکن. به خدا سوگند تردید ندارم که او در دل با آنان است و نیتش با آنان یکسان می‌باشد. علی علیه السلام به وی فرمود: مهلتش ده تا ببینیم از دست او چه نتیجه ای عاید ما می شود. علی علیه السلام تصمیم به ارسال او گرفت و هنگام اعزام به او فرمود: به راستی، چنان که می بینی پیرامون من از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که مردمی دیندار و صاحب نظرند بسیارند و من تو را به سبب فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله که در باره تو فرمود: «تو از بهترین مردم یمنی» بر همه آنان ترجیح دادم. نامه مرا به معاویه برسان، اگر او هم مانند دیگر مسلمانان آنچه را که پذیرفته بودند قبول کرد، چه بهتر، و گرنه به او هشدار بده و بفهمان که نه من راضیم او فرماندار باشد و نه توده مردم به خلافت او تن می دهند.

جریر روانه شد و به شام رسید و نزد معاویه رفت، چون بر او وارد شد خدا را ستایش نمود و گفت: اما بعد، ای معاویه، اینک مردم مکه و مدینه، بصره و کوفه، حجاز، یمن، مصر، عروض، عمان، بحرین و یمامه به خلافت پسر عمویت گردن نهاده و بر حکومت راضی شده‌اند و جز اهالی این منطقه که تو در آنها مأوی گرفته ای کسی از طاعت او بیرون نمانده و اگر او از سرزمین خود سیلابی روان کند همه شما را غرق خواهد کرد. اکنون من نزد تو آمده ام تا به آنچه که خِرد و هدایت ایجاب می کند و به بیعت نمودن با چنین مرد بزرگی رهنمونت می شود دعوت کنم». سپس نامه علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به وی تسلیم کرد که در آن آمده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد، بیعتی که مردم در مدینه با من کرده اند برای تو نیز که در شام اقامت دارای الزامی است.

ص: ۳۶۷

چون همان کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده اند، از این رو (هیچ فرد) حاضر را چاره ای جز بیعت وجود ندارد و (هیچ فرد) غایبی راهی برای مردود شمردن آن ندارد. شوری فقط حق مهاجران و انصار است، و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی موافقت کردند و او را امام خواندند، این همان انتخاب مورد رضای خداست، اگر کسی به سبب مخالفت و عیبجویی از آن رهبر یا به علت دلبستگی به شخص دیگری و یا هر هدف و مراد دیگری، از امر همه امت سرپیچی کند و از این دایره پا بیرون گذارد، او را به حدودی که از آن بیرون شده باز می گردانند و به جای خود می‌نشانند، و اگر امتناع کند، بخاطر اینکه راهی خلاف راه مؤمنان پیموده با او می‌جنگند و خداوند او را به سبب آنکه خود راه جداگانه ای در پیش گرفته مؤاخذه کرده و او

را به دوزخ می‌افکند و عاقبتش تباه می‌شود. طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و این بیعت‌شکنی آنان در حکم ارتداد بود و من بدین سبب با ایشان جهاد کردم تا آنکه «جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كارِهُون» - . توبه / ۴۸ - [حقّ آمد و امر خدا آشکار شد، در حالی که آنان ناخشنود بودند]. پس تو نیز به راه دیگر مسلمانان در آی و دوست داشتنی‌ترین چیز برای من عافیت تو است مگر آنکه تو خودت را در معرض فتنه و بلا قرار دهی. اگر خود را دچار بلا سازی (و به سرکشی ادامه دهی) من با تو می‌جنگم و از خدا برای مقابله با تو یاری می گیرم. درباره قاتلان عثمان سخن بسیار گفته ای، نخست بدان راهی که مسلمانان درآمده‌اند درآی و سپس با آنان به محاکمه نزد من بیا تا (در میان شما داوری کنم و) تو و آنان را بر (قبول حکم) کتاب خدا مجاب کنم. اما آنچه که تو در پی آن هستی، به از شیر گرفتن کودکان شبیه است و جز بهانه ای پر از نیرنگ نیست. به جان خودم قسم، اگر به عقل خویش مراجعه کنی و به دور از هوای نفس بنگری، خواهی دید که من در قتل عثمان بی گناه ترین فرد قریش هستم. و بدان که تو در شمار آزادشدگان جنگی هستی و اسیرانِ آزاد شده، سزاوار خلافت و شرکت در شوری نیستند. اینک من جریر بن عبد الله را که از مؤمنان و مهاجران است، نزد تو و و اطرافیانت فرستادم. پس بیعت کن، «و لا قوّه الّا باللّه» - . کهف / ۳۹ - [هیچ نیرویی جز قدرت خداوند وجود ندارد].

وقتی معاویه این نامه را خواند، جریر برخاست و خداوند را سپاس و ثنا گفت و ادامه داد: ای مردم، ماجرای عثمان حاضران و نزدیکان را (که خود ناظر واقعه بوده اند) خسته و حیران کرده است پس درباره آنان که دور و غایب بوده اند چه قضاوتی می کنید (و چگونه به داوری‌های بی دلیلشان اعتماد می کنید)؟ مردم بدون گفتگو و مناقشه (با علی) بیعت کردند و طلحه و زبیر هم از کسانی بودند که دست بیعت به او دادند ولی بعد بدون علّت بیعت شکستند. این دین تاب فتنه ها را ندارد و قوم عرب بیش از این تاب ضربت شمشیر ندارد. دیروز در بصره فتنه و کشتاری روی داد که اگر دوباره چنان سیل بلایی به راه افتد دیگر مردمی باقی نمی‌ماند. اینک همه با علی بیعت

ص: ۳۶۸

کرده اند و به خدا سوگند اگر کارهای ما به خود ما واگذار شود، جز او را اختیار نمی کنیم و هر که با این انتخاب مخالفت کند به بیراهه رفته است. پس تو نیز ای معاویه، به صف دیگر مسلمین در آی. اگر بگویی: عثمان مرا به ولایت گماشته و معزولم نکرده است، اگر چنین بابی گشوده و چنین سخن ناروایی اعتبار داشته و بدان عمل شود، دین خدا باقی نمی‌ماند، چون هر کس دارای اختیاری است ولی خداوند حق فرمان‌روایی هیچ‌یک از فرمان‌روایان آینده را در دست حکم‌رانان پیشین قرار نداده و این کارها را گام به گام و نوبت را مدار گردش ایام قرار داده و حقوق افراد را به گونه ای مقرر داشته که بخشی از آن، بخشی دیگر را نسخ می کنند. معاویه گفت: اندکی صبر کن. باهم نگاه کنیم. نظر مردم شام را جویا می‌شوم. پس از پایان خطبه جریر، معاویه دستور داد منادی مردم را به نماز جماعت فرا خواند و وقتی مردم گرد آمدند بر منبر رفت پس از سخنانی طولانی گفت: - . نصر بن مزاحم در کتاب صفین: ۳۱ کل این سخنان ذکر کرده و ابن ابی الحدید به نقل از او در شرح المختار (۴۳) از نهج البلاغه ج ۱: ۵۵۴ آن را روایت کرده است. - ای مردم، شما می دانید که من والی امیرمؤمنان عمر بن خطاب و عثمان بن عفان بر شما هستم و می دانید که هرگز هیچ‌یک از شما را به کار زشتی وا نداشته ام، و (می دانید که) من ولیّ (خون) عثمانم که بی گناه کشته شده است. و خداوند می فرماید: «وَ من قُتِلَ مَظلوماً فَقَد جَعَلنا لِوَلِیّهِ سُلطاناً فَلا یُسرِف فی القَتلِ انَّهُ کانَ مَنصوراً» - . اسراء / ۳۳ - [و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم، پس [او] نباید در

قتل زیاده روی کند، زیرا او [از طرف شرع] یاری شده است]. من می‌خواهم نظر خود را درباره قتل عثمان اعلام کنید. مردم شام به پا خاستند و در پاسخ به درخواست وی، خواستار انتقام خون عثمان شدند و به وی اطمینان دادند که تا گرفتن انتقام خون وی و یا جان دادن در این راه، از جان و مال خویش دریغ نخواهند کرد.

ص: ۳۶۹

راوی می‌گوید: معاویه شب را در اندیشه و نگرانی از وضعی که برایش پیش آمده بود گذارند .

**[ترجمه]

«۳۴۲»

قال نصر و حدثنی محمد بن عبید الله عن الجرجانی قال و استحثه جریر بالبیعه فقال یا جریر إنها لیست بخلسه و إنه أمر له ما بعده فأبلعنی ریقی حتی أنظر و دعا ثقاته و شاورهم فی الأمر فقال له عتبه بن أبی سفیان استعن علی هذا الأمر بعمرو بن العاص و أثمن له بدینه فإنه من قد عرفت و قد اعتزل أمر عثمان فی حیاته و هو لأمرک أشد اعتزالا إلا أن یری فرصه.

**[ترجمه]نصر از جرجانی آورده است: جریر معاویه را به بیعت تشویق می کرد، اما معاویه به وی گفت: ای جریر، این نه خواب و خیال است بلکه امری است دشوار با پیامدهای بسیار، اندکی به من فرصت بده تا درباره آن فکر کنم. وی معتمدان موثق خود را برای مشورت فراخواند. عتبه بن ابی سفیان گفت: درباره این موضوع از عمرو بن عاص کمک بگیر و دینش را از او بخر، زیرا تو خود او را بهتر می شناسی و می دانی که وی در دوران عثمان از فرمان‌روایی کناره گیری کرد. البته اگر وعده ای به او داده نشود، از کار تو که خون‌خواهی عثمان است، بیشتر کناره خواهد گرفت.

**[ترجمه]

«۳۴۳»

فَرَوَی نَصْرٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ قَالا کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی عَمْرٍو أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ کَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِیٍّ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ مَا قَدْ بَلَغَکَ وَ قَدْ سَقَطَ إِلَیْنَا مَرْوَانُ بْنُ الْحَکَمِ فِی رَافِضَهِ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ قَدِمَ عَلَیْنَا جَرِیرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِی بَیْعَهِ عَلِیٍّ وَ قَدْ حَبَسْتُ نَفْسِی عَلَیْکَ حَتَّی تَأْتِیَنِی أَقْبِلْ أُذَاکِرْکَ أَمْراً قَالَ فَلَمَّا قُرِئَ الْکِتَابُ عَلَی عَمْرٍو اسْتَشَارَ ابْنَیْهِ عَبْدَ اللَّهِ وَ مُحَمَّداً فَقَالَ مَا تَرَیَانِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَرَی أَنَّ نَبِیَّ اللَّهِ قُبِضَ وَ هُوَ عَنْکَ رَاضٍ وَ الْخَلِیفَتَانِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قُتِلَ عُثْمَانُ وَ أَنْتَ عَنْهُ غَائِبٌ فَقِرَّ فِی مَنْزِلِکَ فَلَسْتَ مَجْعُولًا خَلِیفَهً وَ لَا تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ حَاشِیَهً لِمُعَاوِیَهَ عَلَی دُنْیَا قَلِیلَهٍ أَوْشَکَ أَنْ تَهْلِکَ فَتَشْقَی فِیهَا (۱) وَ قَالَ مُحَمَّدٌ أَرَی أَنَّکَ شَیْخُ قُرَیْشٍ وَ صَاحِبُ أَمْرِهَا وَ لن [إِنْ یُصْرَمْ هَذَا الْأَمْرُ

ص: ۳۷۰

۱- کـذا فی کتـاب صـفّین ص ۳۴. و فی شـرح المختـار: (۲۶) من نهـج البلاـغه لابن أبی الحدیـد: ج ۱، ص ۳۱۸ ط الحدیث ببیروت. «و لاـ تزیـد علی أن تکون حاشـیه لمعـاویه علی دنیا قلیله أوشـکتما أن تهلکا فتسـتویا فی عقابها». و فی ط الکمبانیّ من البحار: " علی دنیا قلیل أوشک أن تهلکا فتشق ما فیها ".

وَ أَنْتَ فِيهِ خَامِلٌ يَتَصَاغَرُ أَمْرُكَ فَالْحَقْ بِجَمَاعَهِ أَهْلِ الشَّامِ فَكُنْ يَداً مِنْ أَيْدِيهَا وَ اطْلُبْ بِدَمِ عُثْمَانَ فَإِنَّكَ قَدِ اسْتَسْلَمْتَ فِيهِ إِلَى بَنِي أُمَيَّهَ (١) فَقَالَ عَمْرٌو أَمَّا أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَأَمَرْتَنِي بِمَا هُوَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَ أَمَّا أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ فَأَمَرْتَنِي بِمَا هُوَ خَيْرٌ لِي فِي دُنْيَايَ وَ أَنَا نَاظِرٌ فِيهِ فَلَمَّا جَنَّهُ اللَّيْلُ رَفَعَ صَوْتَهُ يُنْشِدُ أَبْيَاتاً فِي ذَلِكَ يُرَدِّدُهَا (٢) فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ تَرَحَّلَ الشَّيْخُ قَالَ وَ دَعَا عَمْرٌو غُلَاماً لَهُ يُقَالُ لَهُ وَرْدَانُ وَ كَانَ دَاهِياً مَارِداً فَقَالَ ارْحَلْ يَا وَرْدَانُ ثُمَّ قَالَ حُطَّ يَا وَرْدَانُ فَقَالَ لَهُ وَرْدَانُ خَلَطْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَمَا إِنَّكَ إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِمَا فِي نَفْسِكَ قَالَ هَاتِ وَيْحَكَ قَالَ اعْتَرَكَتِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهُ عَلَى قَلْبِكَ فَقُلْتَ عَلِيٌّ مَعَهُ الْآخِرَهُ فِي غَيْرِ دُنْيَا وَ فِي الْآخِرَهِ عِوَضٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ مُعَاوِيَهُ مَعَهُ الدُّنْيَا بِغَيْرِ آخِرَهٍ وَ لَيْسَ فِي الدُّنْيَا عِوَضٌ مِنَ الْآخِرَهِ فَأَنْتَ وَاقِفٌ بَيْنَهُمَا قَالَ عَمْرٌو فَإِنَّكَ وَ اللَّهِ مَا أَخْطَأْتَ فَمَا تَرَى يَا وَرْدَانُ قَالَ أَرَى أَنْ تُقِيمَ فِي بَيْتِكَ فَإِنْ ظَهَرَ أَهْلُ الدِّينِ عِشْتَ فِي عَفْوِ دِينِهِمْ وَ إِنْ ظَهَرَ أَهْلُ الدُّنْيَا لَمْ يَسْتَغْنُوا عَنْكَ قَالَ الْآنَ لَمَّا شَهِدَتِ الْعَرَبُ مَسِيرِي إِلَى مُعَاوِيَهَ (٣)

ص: ٣٧١

١- كذا في أصلي، و في شرح ابن أبي الحديد: «فإنه سيقوم بذلك بنو أميّه». وفي ط مصر من كتاب صفين: " فإنك قد استنمت فيه إلى بني أميه " وهو الظاهر، واستنمت: سكنت.

٢- و الأبيات مذكوره في كتاب صفّين و أنساب الأشراف و تاريخ الطبريّ و شرح ابن أبي الحديد، و للقصه مصادر كثيره يجد الباحث كثيرا من محتوياتها في صدر المختار: (١٧۶) من نهج السعاده و تعليقاته: ج ٢ ص ۵ ط ٢، و في ط ١: ج ٢ ص ۵٧- ٨٣.

٣- و مثله في كتاب صفّين، و في شرح ابن أبي الحديد: «قال: الآن لما أشهرت العرب سيري إلى معاويه». وفي كتاب الإمامه والسياسه: " الآن حين شهرتني العرب بمسيري إلى معاويه ".

فَارْتَحَلَ وَ سَارَ حَتَّى قَدِمَ عَلَى مُعَاوِيَهَ وَ عَرَفَ ذَلِکَ مُعَاوِیَهُ فَبَاعَدَهُ وَ کَایَدَ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ طَرَقَتْنَا فِی لَيْلَتِنَا هَذِهِ ثَلَاثَهُ أَخْبَارٍ لَيْسَ فِيهَا وِرْدٌ وَ لَا صَدَرٌ قَالَ عَمْرٌو وَ مَا ذَاکَ قَالَ ذَاکَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی حُذَيْفَهَ قَدْ کَسَرَ سِجْنَ مِصْرَ فَخَرَجَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ هُوَ مِنْ آفَاتِ هَذَا الدِّينِ وَ مِنْهَا أَنَّ قَيْصَرَ زَحَفَ بِجَمَاعَهِ الرُّومِ إِلَيَّ لِيَغْلِبَ عَلَى الشَّامِ وَ مِنْهَا أَنَّ عَلِيّاً نَزَلَ الْکُوفَهَ مُتَهَيِّئاً لِلْمَسِيرِ إِلَيْنَا قَالَ عَمْرٌو لَيْسَ کُلُّ مَا ذَكَرْتَ عَظِيماً (۱) أَمَّا أَمْرُ ابْنِ أَبِی حُذَيْفَهَ فَمَا يُعْظِمُکَ مِنْ رَجُلٍ خَرَجَ فِی أَشْبَاهِهِ أَنْ تُخْرِجَ إِلَيْهِ الْخَيْلَ حَتَّى تَقْتُلَهُ أَوْ تَأْتِيَکَ بِهِ وَ إِنْ فَاتَکَ لَا يَضُرُّکَ (۲) وَ أَمَّا قَيْصَرُ فَاهْدِ لَهُ مِنْ وُصَفَاءِ الرُّومِ وَ وَصَائِفِهَا (۳) وَ آنِيَهِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ سَلْهُ الْمُوَادَعَهَ فَإِنَّهُ إِلَيْهَا سَرِيعٌ وَ أَمَّا عَلِيٌّ فَلَا وَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَهُ لَا تُسَوِّی الْعَرَبُ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُ فِی شَیْ ءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ إِنَّ لَهُ فِی الْحَرْبِ لَحَظّاً مَا هُوَ لِأَحَدٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَ إِنَّهُ لَصَاحِبُ مَا هُوَ فِيهِ إِلَّا أَنْ تَظْلِمَهُ.

ص: ۳۷۲

۱- هذا هو الظاهر الموافق لما فی ط مصر من كتاب صفّين و شرح ابن أبی الحديد و فی ط الكمبانیّ من البحار: «قال: كل هذا عظيم».

۲- هذا هو الظاهر الموافق لكتاب صفّين غير أن فيه: «أن تبعث إليه خيلا تقتله ...». وفی أصلی من البحار: " أن تخرج [إليه] الخيل تقتله ولا يضرك... ".

۳- هذا هو الصواب الموافق لكتاب صفّين، و فی أصلی: «و صفائها». الوصفاء: جمع الوصيف: الغلام دون المراهق. و المؤنث: وصيفه و جمعها: وصائف.

**[ترجمه]نصر از عمر بن سعد و محمد بن عبیدالله نقل می کند: معاویه به عمرو نوشت: اما بعد، خبر ماجرای علی و طلحه و زبیر به تو رسیده است. مروان بن حکم به همراه مخالفان علی از بصره نزد ما گریخته و از طرف دیگر جریر بن عبد الله به منظور بیعت گرفتن برای علی، نزد ما آمده است و من نفس در سینه حبس کرده و دم فرو بسته ام تا تو نزدم بیایی. بیا تا امری را با تو در میان بگذارم. راوی می گوید: وقتی این نامه را برای عمرو خواندند وی با پسران خود، عبد الله و محمد، مشورت کرد و به آنان گفت: نظر شما چیست؟ عبد الله گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت از تو خرسند بود و دو خلیفه پس از او نیز از تو راضی بودند، و وقتی عثمان کشته شد تو حضور نداشتی. پس الان نیز در خانه خود آرام بگیر که تو را برای خلافت نساخته اند و خود نیز نمی خواهی که به سبب بهره ای اندک از مال دنیا، در شمار اطرافیان و ریزه خواران معاویه باشی چرا که بزودی از دنیا می‌روی و تو در این هنگام بدبخت خواهی شد. محمد گفت: به نظر من تو بی گمان ریش سفید قریش و صاحب اختیار آن هستی، اگر این جریان مسیر خود را طی کند

ص: ۳۷۰

و تو در آن غائب و گمنام باشی، آوازه و نامت حقیر و خوار می‌شود، پس به مردم شام بپیوند و با آنان هم‌دست شو. خواهان خون عثمان باش که بدین‌وسیله تسلیم بنی امیه می‌شوی.

عمرو گفت: ای عبد الله، تو مرا به کاری دعوت کردی که خیر دینم آن است، و تو ای محمد، مرا به چیزی فراخواندی که خیر دنیایم را در پی دارد. من درباره آن فکر می کنم. وقتی شب فرا رسید، عمرو با صدای بلندی شروع کرد به خواندن ابیاتی در این موضوع و آنها را تکرار می کرد. عبدالله گفت: پیرمرد به راه افتاد. راوی می گوید: عمرو غلام خود را که «وردان» نام داشت و بسیار درشت هیکل و زیرک بود، صدا کرد و به او گفت: ای وردان، بار سفر را آماده کن. سپس گفت: ای وردان بار سفر را پایین بیاور. وردان به او گفت: ای ابا عبدالله: آشفته گویی می کنی. اگر بخواهی به تو می گویم که در دل تو چه می گذرد. گفت: امان از دست تو، بگو. گفت: دنیا و آخرت در دلت جدالی به راه انداخته‌اند و با خود می گویی: علی به دنبال آخرت است و در آخرت، محرومیت‌های دنیوی پاداش خواهد داشت. معاویه در پی دنیاست و در دنیا، جزایی به خاطر آخرت پرداخت نمی‌کنند و تو در این میان سرگردان مانده ای. گفت: به خدا سوگند که راست گفتی، اما ای وردان نظر تو چیست؟ گفت: من چنان صلاح می‌دانم که در خانه خود بمانی، اگر دین‌داران پیروز شدند و زمام را به دست گرفتند، تو در سایه دین‌داری آنان، زندگی کن و اگر دنیاپرستان پیروز شدند از شخصی مثل تو بی نیاز نخواهند بود. گفت: آیا الآن وقت آن نیست عرب بینند من به جانب معاویه می روم؟.

ص: ۳۷۱

عمرو روانه شد تا به شام رسید. معاویه از تردید وی آگاه شد لذا وی را دور نگه داشت و هر یک دیگری را فریب می‌داد. وقتی نزد معاویه رفت، معاویه گفت: ای ابا عبدالله، امشب سه خبر به ما رسیده که راه (چاره و) ورود و خروج ندارد. گفت: آن اخبار چیست؟ گفت: یکی این که محمد بن ابی حذیفه حصار زندان مصر را شکسته و با یاران خود از آن فرار کرده است. او برای این دین آفت و بلاست. دیگر آن که قیصر با گروهی از رومیان در صدد جنگ با من است تا بر شام دست یابد. و سوم این‌که علی به کوفه رفته و آماده پیشروی به سوی ماست. عمرو گفت: هیچ کدام از این خبرها چندان خطیر نیست. در

مورد ابن ابی حذیفه، از مردی که با تنی چند چون خود، سر به شورش برداشته چه پروایی داری زیرا می‌توانی سپاهی را برای کشتن یا آوردن او عازم کنی اگر هم از چنگ تو بگریزد، آسیبی نخواهد داشت. اما در مورد قیصر، چند کنیز زیبا روی و زنان پریچهره رومی و چندین ظروف طلا و نقره به او هدیه کن و درخواست توافق و سازش کن که او با شتاب می پذیرد. و اما درباره علی، نه، به خدا سوگند ای معاویه، عرب در هیچ چیزی میان تو و او برابری قائل نیست. او را در جنگ قوی‌دست و ماهر است که احدالنّاسی از قریش چنان نیست. و او شایسته حقی است که در دست دارد مگر آن که آن را با بی انصافی و جفا از او بگیری.

ص: ۳۷۲

**[ترجمه]

«۳۴۴»

وَ رَوَى نَصْرٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى جِهَادِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي عَصَى رَبَّهُ وَ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَ قَتَلَ الْخَلِيفَةَ وَ أَظْهَرَ الْفِتْنَةَ وَ فَرَّقَ الْجَمَاعَةَ وَ قَطَعَ الرَّحِمَ قَالَ عَمْرٌو إِلَى مَنْ قَالَ إِلَى جِهَادِ عَلِيٍّ قَالَ فَقَالَ عَمْرٌو وَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةُ مَا أَنْتَ وَ عَلِيٌّ بِعِكْمَيْ بَعِيرٍ مَا لَكَ هِجْرَتُهُ وَ لَا سَابِقَتُهُ وَ لَا صُحْبَتُهُ وَ لَا فِقْهُهُ وَ لَا عِلْمُهُ وَ وَ اللَّهِ إِنَّ لَهُ مَعَ ذَلِكَ جِدّاً وَ جُدُوداً وَ حَظّاً وَ حُظْوَةً وَ بَلَاءً مِنَ اللَّهِ حَسَناً فَمَا تَجْعَلُ لِي إِنْ شَايَعْتُكَ عَلَى مَا تُرِيدُ قَالَ حُكْمَكَ قَالَ مِصْرَ طُعْمَةً قَالَ فَتَلَكَّأَ عَلَيْهِ مُعَاوِيَةُ.

**[ترجمه]نصر از عمر بن سعد به اسناد خود آورده است: معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله، من تو را به جهاد با این مرد که از پروردگارش نافرمانی کرده، بین مسلمین تفرقه انداخته، خلیفه را کشته و فتنه به راه انداخته، جماعت را پراکنده و پیوند خویشاوندی را گسسته است، دعوت می‌کنم. عمرو گفت: به جنگ با چه کسی؟ گفت: به جهاد با علی.

راوی می گوید: عمرو گفت: ای معاویه تو با علی، همانند دو بار شتر برابر نیستی. نه سابقه هجرت او را داری و نه سابقه پیش... گامی در اسلام. نه هم صحبتی با پیامبر و نه جهاد وی و نه فقه و دانش او در دین را داری. به خدا سوگند که بر سر این همه، او دارای جدّیت و سرعت و پویایی و ثبات قدم و بهره و آزمایشی نیکو از جانب خداست. اگر در جنگ با او، تو را همراهی کنم در مقابل چه چیزی به من خواهی داد؟ معاویه گفت: حکومت. عمرو گفت: مصر لقمه خوبی است. راوی می گوید: معاویه در پاسخ درنگ کرد.

**[ترجمه]

«۳۴۵»

قَالَ نَصْرٌ وَ فِي حَدِيثٍ غَيْرِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تَحَدَّثَ الْعَرَبُ أَنَّكَ إِنَّمَا دَخَلْتَ فِي هَذَا الْأَمْرِ لِغَرَضِ دُنْيَا قَالَ دَعْنِي مِنْكَ قَالَ مُعَاوِيَةُ إِنِّي لَوْ شِئْتُ أَنْ أُمَنِّيَكَ وَ أَخْدَعَكَ لَفَعَلْتُ قَالَ عَمْرٌو لَا لَعَمْرُ اللَّهِ مَا مِثْلِي يُخْدَعُ وَ لَأَنَا

أَكْيَسُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ ادْنُ مِنِّی بِرَأْسِکَ أُسَارَّکَ قَالَ فَدَنَا مِنْهُ عَمْرٌو کَیْ یُسَارَّهُ فَعَضَّ مُعَاوِیَهُ أُذُنَهُ وَ قَالَ هَذِهِ خُدْعَهٌ هَلْ تَرَی فِی الْبَیْتِ أَحَداً غَیْرِی وَ غَیْرَکَ ثُمَّ رَجَعَ الْکَلَامُ إِلَی حَدِیثِ عُمَرَ (۱) فَقَالَ مُعَاوِیَهُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مِصْراً مِثْلُ الْعِرَاقِ قَالَ بَلَی وَ لَکِنَّهَا إِنَّمَا تَکُونُ لِی إِذَا کَانَتْ لَکَ وَ إِنَّمَا تَکُونُ لَکَ إِذَا غَلَبْتَ عَلِیّاً عَلَی الْعِرَاقِ قَالَ فَدَخَلَ عَلَیْهِ عُتْبَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ فَقَالَ أَ مَا تَرْضَی أَنْ تَشْتَرِیَ عَمْراً بِمِصْرَ إِنْ هِیَ صَفَتْ لَکَ فَلَیْتَکَ لَا تَغْلِبُ عَلَی الشَّامِ

۱- و فی کتاب صفّین هکذا: ثم رجع [الکلام إلی حدیث عمر: قال: فأنشأ عمرو یقول: معاوی لا أعطیک دینی ولم أنل***بذلک دنیا فانظرن کیف تصنع وساق بقیه الأبیات إلی أن قال: [ف] قال [معاویه]: یا أبا عبد الله ألم تعلم أن مصر مثل العراق؟...

فَقَالَ مُعَاوِيَهُ يَا عُتْبَهُ بِتْ عِنْدَنَا اللَّيْلَهَ قَالَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَى عُتْبَهَ اللَّيْلُ رَفَعَ صَوْتَهُ لِيَسْمَعَ مُعَاوِيَهُ بِأَبْيَاتٍ يَحُثُّهُ فِيهَا عَلَى إِرْضَاءِ عَمْرٍو فَلَمَّا سَمِعَ مُعَاوِيَهُ ذَلِکَ أَرْسَلَ إِلَى عَمْرٍو وَ أَعْطَاهَا إِيَّاهُ قَالَ فَقَالَ عَمْرٌو وَ لِيَ اللَّهُ عَلَيْکَ بِذَلِکَ شَاهِدٌ قَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ نَعَمْ لَکَ اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِکَ لَئِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا الْکُوفَهَ قَالَ عَمْرٌو وَ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ قَالَ فَخَرَجَ عَمْرٌو مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنَاهُ مَا صَنَعْتَ قَالَ أَعْطَانَا مِصْرَ فَقَالا وَ مَا مِصْرُ فِي مُلْکِ الْعَرَبِ قَالَ لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بُطُونَکُمَا إِنْ لَمْ يُشْبِعْکُمَا مِصْرُ قَالَ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَ کَتَبَ لَهُ کِتَاباً وَ کَتَبَ مُعَاوِيَهُ عَلَى أَنْ لَا يَنْقُضَ شَرْطَ طَاعَهٍ (۱) فَکَتَبَ عَمْرٌو عَلَى أَنْ لَا تَنْقُضَ طَاعَتَهُ شَرْطاً وَ کَايَدَ کُلٌّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ (۲)

۱- و أشار فی أصلی و کتب تحت هذه الجمله إشاره أن فی بعض النسخ من کتاب صفّین بدل هذه الجمله هکذا: «علی أن لا ینقض شرطه طاعته».

۲- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و لکن أشار تحت قوله: «علی أن لا ینقض شرط طاعه» أن فی نسخه هکذا: «علی أن لا ینقض شرطه طاعته». قال ابن أبی الحدید فی شرحه علی المختار: (۲۶) من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۳۸، وفی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۳۲۲: وقد ذکر هذا اللفظ أبو العباس محمد بن یزید المبرد فی کتابه الکامل ولم یفسره، وتفسیره: أن معاویه قال للکاتب: " اکتب علی أن لا ینقض شرط طاعه " یرید أخذ إقرار عمر وله أنه قد بایعه علی الطاعه بیعه مطلقه غیر مشروطه بشیء. وهذه مکایده له، لأنه لو کتب ذلک لکان لمعاویه أن یرجع فی إعطائه مصر، ولم یکن لعمرو أن یرجع عن طاعته، ویحتج علیه برجوعه عن إعطائه مصر، لان مقتضی المشارطه المذکوره أن طاعه معاویه واجبه علیه مطلقا، سواء أکانت مصر مسلمه إلیه أولا. فلما انتبه عمرو إلی هذه المکیده منع الکاتب من أن یکتب ذلک وقال: بل اکتب " علی أن لا تنقض طاعه شرطا " یرید أخذ إقرار معاویه له بأنه إذا کان أطاعه لا تنقض طاعته إیاه ما شارطه علیه من تسلیم مصر إلیه. وهذا أیضا مکایده من عمرو لمعاویه، ومنع له من أن یغدر بما أعطاه من مصر. وسیأتی عن المصنف نقل کلام ابن أبی الحدید هذا فی ص ۴۷۲.

وَ کَانَ مَعَ عَمْرٍو ابْنُ عَمٍّ لَهُ فَتًى شَابٌّ وَ کَانَ دَاهِیاً فَلَمَّا جَاءَ عَمْرٌو بِالْکِتَابِ مَسْرُوراً عَجِبَ الْفَتَی وَ قَالَ أَ لَا تُخْبِرُنَا یَا عَمْرُو بِأَیِّ رَأْیٍ تَعِیشُ فِی قُرَیْشٍ أَعْطَیْتَ دِینَکَ وَ مَنَّیْتَ دُنْیَا غَیْرِکَ أَ تَرَی أَهْلَ مِصْرَ وَ هُمْ قَتَلَهُ عُثْمَانَ یَدْفَعُونَهَا إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ عَلِیٌّ حَیٌّ وَ تَرَاهَا إِنْ صَارَتْ إِلَی مُعَاوِیَهَ لَا یَأْخُذُهَا بِالْحَرْفِ الَّذِی قَدَّمَهُ فِی الْکِتَابِ فَقَالَ عَمْرٌو یَا ابْنَ الْأَخِ إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ دُونَ عَلِیٍّ وَ مُعَاوِیَهَ فَأَنْشَدَ الْفَتَی فِی ذَلِکَ شِعْراً فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو یَا ابْنَ أَخِی لَوْ کُنْتُ مَعَ عَلِیٍّ وَسِعَنِی بَیْتِی وَ لَکِنِّی الْآنَ مَعَ مُعَاوِیَهَ فَقَالَ لَهُ الْفَتَی إِنَّکَ إِنْ لَمْ تُرِدْ مُعَاوِیَهَ لَمْ یُرِدْکَ وَ لَکِنَّکَ تُرِیدُ دُنْیَاهُ وَ یُرِیدُ دِینَکَ وَ بَلَغَ مُعَاوِیَهَ قَوْلُ الْفَتَی فَطَلَبَهُ فَهَرَبَ وَ لَحِقَ بِعَلِیٍّ فَحَدَّثَهُ بِأَمْرِ عَمْرٍو وَ مُعَاوِیَهَ قَالَ فَسَرَّ ذَلِکَ عَلِیّاً وَ قَرَّبَهُ قَالَ وَ غَضِبَ مَرْوَانُ وَ قَالَ مَا بَالِی لَا أُشْتَرَی کَمَا اشْتُرِیَ عَمْرٌو قَالَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَهُ إِنَّمَا نَبْتَاعُ الرِّجَالَ لَکَ قَالَ فَلَمَّا بَلَغَ عَلِیّاً مَا صَنَعَ مُعَاوِیَهُ وَ عَمْرٌو قَالَ

یَا عَجَباً لَقَدْ سَمِعْتُ مُنْکَراً کَذِباً عَلَی اللَّهِ یُشِیبُ الشَّعَرَا

إِلَی آخِرِ مَا سَیَأْتِی مِنَ الْأَبْیَاتِ فِی آخِرِ الْأَبْوَابِ.

**[ترجمه]نصر در نقلی غیر از روایت عمر بن سعد آورده است: معاویه به عمرو گفت: ای ابا عبدالله. من خوش ندارم عرب درباره تو گویند که تو به خاطر مال دنیا در این کار وارد شدی. گفت: این سخنها را رها کن. معاویه گفت: اگر من می خواستم تو را امیدوار کنم و بفریبم حتما این کار را می‌کردم. عمرو گفت: نه، به حق خدا که شخصی مثل من فریب نمی... خورد، چون من زیرک‌تر از آنم که فریب بخورم. معاویه به او گفت: سرت را نزدیک بیاور تا آهسته رازی با تو بگویم. راوی می‌گوید: عمرو برای شنیدن راز، سر خود را نزدیک آورد و معاویه گوشش را به دندان گزید و گفت: این نیرنگ بود، آیا در این خانه جز من و تو کسی را می‌بینی؟ سپس روایت طبق نقل عمر بن سعد ادامه می یابد و می گوید: معاویه گفت: ای ابا عبدالله، آیا نمی دانی که مصر مانند عراق است؟ عمرو گفت: چرا، ولی مصر وقتی از آن من می شود که از آن تو باشد و هنگامی از آن تو خواهد شد که بر علی و تمام مردم عراق که سر به فرمانش نهاده اند غالب شوی. راوی می گوید: در این هنگام عتبه بن ابی سفیان وارد شد و گفت: آیا راضی نمی شوی که اگر مصر به دست تو افتاد و به فرمان تو درآمد، حکومتش را به عمرو بسپاری و ما او را به بهای حکومت مصر بخریم. (و در غیر این صورت) شاید تو خود نیز بر حکومت شام نمانی!

ص: ۳۷۳

معاویه گفت: ای عتبه، امشب نزد ما بمان. راوی می گوید: وقتی شب فرا رسید، عتبه چنان که معاویه صدایش را بشنود با خواندن ابیاتی معاویه را به راضی نمودن عمرو ترغیب نمود. وقتی معاویه سخنان عتبه را شنید به دنبال عمرو فرستاد و حکومت مصر را به او بخشید. راوی می گوید: عمرو به او گفت: آیا خداوند گواه این موضوع باشد؟» معاویه گفت: بله، خدایت بر من به این امر گواه باشد که اگر خداوند کوفه را نصیب ما کرد، مصر از آن تو باشد. عمرو گفت: «وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیل» - قصص / ۲۸ - [و خدا بر آنچه می گوییم وکیل است].

راوی می گوید: عمرو از نزد معاویه بیرون آمد و پسرانش به او گفتند: چه کردی؟ گفت: مصر را به ما داد. گفتند: مصر را در برابر تمامی سرزمین‌های عربی چه ارزشی دارد؟ گفت: اگر مصر شکمهای شما را سیر نمی کند، پس خدا هرگز سیرتان نکند.

راوی می گویـد: معـاویه مصـر را به او بخشـید و بـدین منظور نوشت که: «بر این اساس که شـرط، ناقض فرمانبرداری نباشـد» و عمرو نوشت: «بر این اساس که فرمانبرداری، ناقض شرط نباشد». هر یک با دیگری فریب‌کاری می کرد.

ص: ۳۷۴

عمرو پسر عمویی جوان و جوانمرد به همراه داشت که زیرک بود. وقتی عمرو شادمان با آن نامه آمد، آن جوان تعجب کرد و گفت: ای عمرو به من نمی گویی که با کدام رأی و عقلی در میانه قریش زندگی می کنی؟ دین خود را دادی و دنیای کسـی دیگر را آباد ساختی! آیا فکر می‌کنی که مردم مصـر که قاتل عثمان هسـتند با زنده بودن علی، مصر را به معاویه می‌سپارند؟ و آیـا فکر می‌کنی اگر مصـر از آن معـاویه شـد به سـبب کلمه ای که در این نامه آورده آن را از تو پس نخواهـد گرفت؟ عمرو گفت: ای برادرزاده این کارها برای خداست نه به خاطر علی و معاویه. آن جوان در این باره شـعری سرود. عمرو گفت: اگر با علی می بودم سرای آخرتم را فراخ و آباد می کردم ولی اکنون با معاویه هستم. جوان به او گفت: اگر تو معاویه را نخواهی او هم تو را نخواهـد خواست، اما تو دنیای او را می خواهی و او دین تو را می خواهد. وقتی گفته های این جوان به گوش معاویه رسید، کسی را به سراغش فرستاد و وی فرار کرد و به علی پیوست و ماجرای عمرو و معاویه را به او باز گفت. راوی می گوید: علی از این سـخن خوشـحال شـد و او را از نزدیکان خود گرداند. راوی می گوید: مروان خشـمناک شد و گفت: «مرا چه شده که ماننـد عمرو خریـدار نـدارم؟». راوی می گویـد: معـاویه به او گفت: در حقیقت مـا دیگر مردان را برای تـو می خریم. راوی می گوید: چون بازی معاویه با عمرو به آگاهی علی رسید در بیت شعری فرمود:

شگفت سخنی بس ناپسند شنیدم، دروغی بر خدا که (از حیرت) موی را سفید می کند.

تا آخر شعر که که ابیات آن در انتهاب ابواب خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۳۴۶»

و روی نصر عن محمد بن عبید الله عن الجرجانی قال لما بات عمرو عند

ص: ۳۷۵

معاویه و أصبح أعطاه مصر طعمه و کتب له بها کتابا و قال ما تری قال أمض الرأی الأول فبعث معاویه مالک بن هبیره فی طلب ابن أبی حذیفه فأدرکه فقتله و بعث إلی قیصر بالهدایا فوادعه ثم قال معاویه لعمرو ما تری فی علی قال أری فیه خیرا أتاک فی هذه البیعه خیر أهل العراق و من عند خیر الناس فی أنفس الناس و دعوتک أهل الشام إلی رد هذه البیعه خطر شدید و رأس أهل الشام شرحبیل بن السمط الکندی و هو عدو لجریر فأرسل إلیه و وطئ له ثقاتک فلیفشوا فی الناس أن علیا قتل عثمان و لیکونوا أهل الرضا عند شرحبیل فإنها کلمه جامعه لک أهل الشام علی ما تحب و من تعلق بقلبه شی ء لم یخرجه شی ء أبدا فدعا معاویه یزید بن لبید و بسر بن أرطاه و عمرو بن سفیان و مخارق بن الحرث الزبیدی و حمزه بن مالک و حابس بن سعید الطائی ثم کتب إلی شرحبیل أن جریر بن عبد الله قدم علینا من قبل علی بأمر فظیع فاقدم فاستشار شرحبیل أهل الیمن من أهل حمص فاختلفوا علیه فقام إلیه عبد الرحمن بن غنم و هو صاحب معاذ و ختنه و کان أفقه أهل الشام فنهاه عن المسیر إلی معاویه و وعظه و نهاه أیضا عیاض الیمانی و کان ناسکا فأبی شرحبیل إلا أن یسیر إلی معاویه فلما قدم علیه تلقاه الناس فأعظموه و دخل علی معاویه فقال له معاویه یا شرحبیل إن جریر بن عبد الله یدعونا إلی بیعه علی و علی خیر الناس لو لا أنه قتل عثمان و حبست نفسی علیک و إنما أنا رجل من أهل الشام أرضی ما رضوا و أکره ما کرهوا فقال شرحبیل اخرج فانظر فخرج فلقیه هؤلاء النفر الموطئون له کلهم یخبره بأن علیا قتل عثمان فرجع مغضبا إلی معاویه فقال یا معاویه أبی الناس إلا أن علیا قتل عثمان و الله لئن بایعت له لنخرجنک من الشام أو لنقتلنک

قـال معـاويه مـا كنت لأخـالف عليكم مـا أنا إلا رجل من أهل الشام قال فرد هـذا الرجل إلى أصـحابه إذن قال فعرف معاويه أن شرحبيل قـد نفذت بصـيرته فى حرب أهل العراق و أن أهل الشام مع شـرحبيل فخرج شـرحبيل فأتى حصـين بن نمير فقال ابعث إلى جرير فبعث إليه حصـين أن زرنا فإن عنـدنا شـرحبيل بن السـمط فاجتمعا عنـده فتكلم شـرحبيل فقال يا جرير أتيتنا بأمر ملفق لتلقينا فى لهوات الأسـد و أردت أن تخلط الشام بالعراق و أطريت عليا و هو قاتل عثمان و الله سائلك عما قلت يوم القيامه فأقبل عليه جرير و قـال يـا شـرحبيل أمـا قولك إنى جئت بأمر ملفف فكيف يكون أمرا ملففا و قـد اجتمع عليه المهاجرون و الأنصار و قوتـل على رده طلحه و الزبير و أمـا قولـك إنى ألقيتـك فى لهوات الأسـد ففى لهواتهـا ألقيت نفسـك و أما خلط العراق بالشام فخلطهـا على حق خير من فرقتها على باطل و أما قولك إن عليا قتل عثمان فو الله ما فى يـديك من ذلك إلا القـذف بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيـدٍ و لكنك ملت إلى الدنيا و شـى ء كان فى نفسك على زمن سـعد بن أبى وقاص فبلغ معاويه قول الرجلين فبعث إلى جرير و زجره و كتب جرير إلى شـرحبيل أبياتا يعظه فيها فزعر شـرحبيل و فكر فاستزله القوم و لفف له معاويه الرجال و لم ينفعه زجر قومه له و لا ـ غيرهم حتى إنه بعثه معـاويه إلى مـدائن الشـام يـدعوهم إلى الطلب بـدم عثمـان فبـدأ بأهل حمص فأجابوه إلا نساك من أهل حمص فإنهم قاموا إليه فقالوا بيوتنا قبورنا و مساجدنا و أنت أعلم بما ترى

و جعل شرحبیل یستنهض مدائن الشام حتی استفرغها لا یأتی علی قوم إلا قبلوا ما أتاهم به فآیس جریر عند ذلک من معاویه و من عوام الشام.

**[ترجمه]نصر از محمد بن عبید الله، از جرجانی آورده است: وقتی عمرو شب را نزد

ص: ۳۷۵

معاویه گذراند و صبح فرا رسید، وی مصر را (چون) طعمه ای به وی داد و نامه ای مبنی بر تفویض حکومت مصر برای او نوشت و گفت: نظر تو چیست؟ گفت: همان نظر نخست را اجرا کن. معاویه مالک بن هبیره کندی را به سراغ محمد بن ابی حذیفه فرستاد. مالک وی را پیدا کرد و به قتل رساند. معاویه همچنین به قیصر هدایایی گسیل داشت و با او سازش کرد. سپس به عمرو گفت: درباره علی چه نظر می دهی؟ گفت: در این زمینه نیز نظر خوبی دارم. بهترین شخص عراق از سوی بهترین انسان در میان مردم، به بیعت طلبی نزد تو آمده است. اگر تو مردم شام را مستقیما به ردّ این بیعت فراخوانی کاری سخت مخاطره آمیز است، اما شرحبیل بن سمط کندی سرور و بزرگ مردم شام است که با جریر که هم‌اکنون به عنوان سفیر نزد تو آمده دشمنی دارد. پس کسی را به سراغ او بفرست و معتمدان خود را نزدش بگمار تا در میان مردم پراکنده کنند که علی عثمان را کشته است. اینان باید خود نزد شرحبیل مردمی مقبول و موجه باشند، این کلمه چنان شعاری است که تمام مردم شام را بر همان اساسی که خود دوست داری و می خواهی گردت جمع می کند، زیرا اگر سخنی را به دل شرحبیل نشاندی و خود در ضمیرش رخنه کردی و خود را به دلش آویختی دیگر به هیچ رو از دلش بیرون نمی‌روی.

معاویه، یزید ابن اسد و بسر بن ارطاه، عمرو بن سفیان، مخارق بن حارث زبیدی، حمزه ابن مالک و حابس بن سعد طائی را که از سران قحطان و یمن و معتمدان و نزدیکان وی بودند و (نیز) عموزادگان شرحبیل بن سمط را فراخواند و سپس به شرحبیل نوشت که جریر بن عبدالله از نزد علی با موضوعی زشت و ناپسند نزد ما آمده است، پس تو نیز نزد ما بیا. شرحبیل، که در حمص بسر می برد رسید، با یمنیان آنجا مشورت کرد و آنان با وی در این امر مخالفت کردند. عبد الرحمن بن غنم ازدی که دوست معاذ بن جبل، و داماد او و فقیه ترین شخص در شام بود برخاست و وی را از همراهی معاویه بر حذر داشت و وی را موعظه کرد. عیاض یمنی که مرد پرهیزکاری بود وی را منع کرد. اما شرحبیل نپذیرفت و بر رفتن نزد معاویه اصرار کرد. وقتی شرحبیل از راه رسید، مردم به گرمی از او استقبال کردند و مقدمش را گرامی داشتند تا اینکه نزد معاویه آمد. معاویه به او گفت: ای شرحبیل، جریر بن عبد الله ما را به بیعت با علی فرا می خواند. اگر علی، عثمان را نکشته بود بهترین مردم بود. من در انتظار رسیدن تو، تاکنون لب نگشوده‌ام. من خود اهل شام هستم، هر چه مردم شام صلاح بدانند من نیز آن را قبول دارم و آنچه که آنان نپسندند من نیز نمی‌پسندم. شرحبیل گفت: «(بگذار) بیرون روم و خود بنگرم». پس بیرون آمد و همان گروه از پیش ساخته و همدست و همداستان با او دیدار کردند و هر یک (جداگانه) به او گفتند که علی، عثمان را کشته است. وی خشمناک نزد معاویه بازگشت و گفت: ای معاویه مردم همگی (از بیعت با علی) امتناع دارند، چون علی عثمان را کشته است، و به خدا سوگند اگر تو با او بیعت کنی، ما یا تو را از شام بیرون می‌کنیم و یا می‌کشیم .

معاویه گفت: من قصد مخالفت با شما را ندارم. من فقط یکی از اهالی شام هستم. شرحبیل گفت: پس در این صورت این مرد را نزد دوست خود برگردان. راوی می گوید: معاویه دریافت که طرح وی مؤثر واقع شده و شرحبیل شیفته و تشنه جنگ با

مردم عراق شده است، و همه شام نیز همراه و دنباله رو شرحبیل است. شرحبیل بیرون رفت و نزد حصین بن نمیر آمد و گفت: کسی را به دنبال جریر بفرست. حصین به جریر پیام فرستاد: به دیدار ما بیا که شرحبیل بن سمط نیز نزد ماست. آن‌دو نزد او آمده و با یک‌دیگر دیدار کردند. شرحبیل گفت: ای جریر پیشنهادی مزخرف به هم بافته برای ما آورده ای که ما را به کام شیر می‌افکنی و می خواهی شام را با عراق در هم آمیزی و علی را که قاتل عثمان است می ستایی. خداوند در روز قیامت به خاطر آنچه گفته ای تو را بازخواست خواهد کرد. جریر روی به او کرد و گفت: ای شرحبیل، این که گفتی من امر مزخرفی را عنوان کرده ام، باید بگویم، امری که همه مهاجرین و انصار بر آن اتفاق نظر دارند و با طلحه و زبیر را به خاطر ردّ آن جنگیده اند چگونه می‌تواند مزخرف باشد؟ اما این که گفتی من تو را به کام شیر افکندم، تو خود خویشتن را به کام شیر افکنده ای. و اما آمیختن و هماهنگ ساختن شام با عراق، بر پایه حق بهتر از جدایی و ناهماهنگی آن دو بر پایه باطل است. و اما این که گفتی: علی عثمان را کشته، به خدا سوگند، در این باره تو تیری در تاریکی و از راه دوری پرتاب کردی (بیهوده گفتی). تو به دنیا گراییده ای و چیزی از روزگار سعد بن ابی وقاص در دلت در خروش است. اخبار گفتگوهای این دو مرد به معاویه رسید. به دنبال جریر فرستاد و او را از این کار بازداشت. جریر به شرحبیل ابیاتی را برای موعظه نوشت. شرحبیل به هراس افتاد و به اندیشه فرو رفت. مردم او را به لغزش فکری واداشتند. معاویه چند تن از مردان خود را برای تحت نظر قرار دادن او گماشت، و ممانعت های قوم وی و دیگران در او تأثیری نداشت، تا آنکه معاویه وی را عازم شهرهای شام کرد تا مردم آنها را به خون‌خواهی عثمان دعوت کند. شرحبیل به راه افتاد و از مردم حمص آغاز کرد. همه مردم، به جز چند تن از پارسایان حمص، سخنش را پذیرفتند، بپاخاستند و گفتند: خانه های ما گورها و مساجد ماست و تو خود آن‌گونه که صلاح می‌دانی اقدام کن. شرحبیل به برانگیختن مردم دیگر شهرهای شام پرداخت تا همه را یکی پس از دیگری برانگیخت. وی به هر قومی که می‌رسید، سخن و نظرش را می پذیرفتند. اینجا بود که جرید از معاویه و مردم شام مأیوس شد.

**[ترجمه]

«۳۴۷»

قَالَ نَصْرٌ وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ أَتَى جَرِيراً قَبْلَ ذَلِكَ فِي مَنْزِلِهِ فَقَالَ يَا جَرِيرُ إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَأْياً قَالَ هَاتِهِ قَالَ اكْتُبْ إِلَى صَاحِبِكَ يَجْعَلْ لِيَ الشَّامَ وَ مِصْرَ جِبَايَةً فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ بَيْعَةً فِي عُنُقِي وَ أُسَلِّمْ لَهُ هَذَا الْأَمْرَ وَ أَكْتُبْ إِلَيْهِ بِالْخِلَافَةِ فَقَالَ جَرِيرٌ اكْتُبْ بِمَا أَرَدْتَ وَ أَكْتُبُ مَعَكَ فَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ بِذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ فَكَتَبَ عَلِيٌّ إِلَى جَرِيرٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَرَادَ مُعَاوِيَةُ أَنْ لَا يَكُونَ لِي فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ وَ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَمْرِهِ مَا أَحَبَّ وَ أَرَادَ أَنْ يُرِيثَكَ حَتَّى يَذُوقَ أَهْلَ الشَّامِ وَ إِنَّ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ قَدْ كَانَ أَشَارَ عَلَيَّ أَنْ أَسْتَعْمِلَ مُعَاوِيَةَ عَلَى الشَّامِ وَ أَنَا بِالْمَدِينَةِ فَأَبَيْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَرَانِي أَتَّخِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُداً فَإِنْ بَايَعَكَ الرَّجُلُ وَ إِلَّا فَأَقْبِلْ وَ فَشَا كِتَابُ مُعَاوِيَةَ فِي الْعَرَبِ.

**[ترجمه]نصر بن مزاحم می گوید: معاویه که خود به منزل جریر آمده بود (به او) گفت: ای جریر من در این باب نظری دارم. گفت: نظرت را بگو. گفت: به مولایت بنویس که شام را به من سپارد و مصر را نیز خراج گزار من مقرّر دارد و وقتی از دنیا رفت، بیعت کسی را بر گردن من ننهد، و من نیز کار را به او وا می گذارم و خلافت کلّی او را کتبا می پذیرم. جریر گفت: هر چه می خواهی خود بنویس و من نیز همزمان با تو می نویسم. معاویه نامه ای در این باب برای علی فرستاد. علی (در

پاسخ آن نامه) به جریر چنین نوشت: «اما بعد، معاویه در واقع می خواهد که بیعت من بر گردنش نباشد و هر کار که خود می‌خواهد و من خوش ندارم انجام دهد و نیز می خواهد تو را سر بگرداند تا آمادگی مردم شام را ارزیابی کند. مغیره بن شعبه، پیش از این به عنوان مشورت به من گفته بود که معاویه را بر شام بگمارم و خود بر مدینه حکومت رانم، ولی من از این کار خودداری کردم. خدا نکند روزی برسد که من گمراهان را دست و دستیار خود قرار دهم. اگر آن مرد به وسیله تو بیعت سپرد (چه بهتر) وگرنه باز گرد.». نامه معاویه در میان عرب فاش شد.

**[ترجمه]

«۳۴۸»

وَ فِی حَدِیثِ صَالِحِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: أَبْطَأَ جَرِیرٌ عِنْدَ مُعَاوِیَهَ حَتَّی اتَّهَمَهُ النَّاسُ وَ قَالَ عَلِیٌّ وَقَّتُّ لِرَسُولِی وَقْتاً لَا یُقِیمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِیاً وَ أَبْطَأَ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام حَتَّی أَیِسَ مِنْهُ.

**[ترجمه]و در روایت صالح بن صدقه آمده است: جریر مدتی را نزد معاویه ماند تا آنجا که مردم او را متهم (به گرایش و سازش با معاویه) کردند. علی علیه السلام فرمود: من برای سفیر خود مهلتی تعیین کردم که پس از انقضای آن درنگ نکند، مگر آنکه فریب خورده یا نافرمان شده باشد! ولی او آنقدر تأخیر کرد که علی علیه السلام از وی ناامید شد.

**[ترجمه]

«۳۴۹»

وَ فِی حَدِیثِ مُحَمَّدٍ وَ صَالِحِ بْنِ صَدَقَةَ قَالا وَ کَتَبَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی جَرِیرٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاکَ کِتَابِی هَذَا فَاحْمِلْ مُعَاوِیَهَ عَلَی الْفَصْلِ ثُمَّ خَیِّرْهُ وَ خُذْهُ

بِالْجَوَابِ بَيْنَ حَرْبٍ مُخْزِيَةٍ أَوْ سِلْمٍ مُحْظِيَةٍ (۱) فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ لَهُ وَ إِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْهُ بِبَيْعَتِهِ (۲) فَلَمَّا انْتَهَى الْكِتَابُ إِلَى جَرِيرٍ أَتَى بِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَأَقْرَأَهُ الْكِتَابَ وَ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّهُ لَا يُطْبَعُ عَلَى قَلْبٍ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ لَا يَنْشَرِحُ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ لَا أَظُنُّ قَلْبَكَ إِلَّا مَطْبُوعاً أَرَاكَ قَدْ وَقَفْتَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ كَأَنَّكَ تَنْتَظِرُ شَيْئاً فِي يَدَيْ غَيْرِكَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَلْقَاكَ بِالْفَيْصَلِ فِي أَوَّلِ مَجْلِسٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه]و در روايت محمد و صالح بن صدقه آمده است: على به جرير نوشت: «اما بعد، چون اين نامه من به تو رسد، معاويه را به روشن گويى وادار

ص: ۳۷۸

و ميان جنگى ويرانگر يا صلحى سعادت بخش مخيّرش گردان، اگر جنگ را برگزيد، پيمان امان را به سويش بيانداز و اگر صلح را اختيار كرد، بيعتش را بستان».

وقتى اين نامه به جرير رسيد، وى آن را نزد معاويه آورد و براى وى خواند و گفت: اى معاويه، بر دلى جز به سبب گناه، مُهر شقاوت نمى‌زنند و آن دل جز با توبه گشوده نمى‌شود. من فكر مى‌كنم بر دل تو مهر شقاوت نقش بسته و تو ميان حق و باطل ايستاده اى و گويى در انتظار چيزى هستى كه در دستان ديگرى است. معاويه گفت: «سخن قطعى را، ان شاء الله، در جلسه بعدى به تو خواهم گفت».

**[ترجمه]

«۳۵۰»

فَلَمَّا بَايَعَ مُعَاوِيَةَ أَهْلُ الشَّامِ وَ ذَاقَهُمْ قَالَ يَا جَرِيرُ الْحَقْ بِصَاحِبِكَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بِالْحَرْبِ (۳) فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ عليه السلام مِنْ عَلِيٍّ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ صَخْرٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُ امْرِئٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ وَ لَا قَائِدٌ يُرْشِدُهُ دَعَاهُ الْهَوَى فَأَجَابَهُ وَ قَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ (۴)

ص: ۳۷۹

۱- كذا فى أصلى، و مثله فى شرح ابن أبى الحديد: ج ۱، ص ۵۶۲ ط الحديث ببيروت. وفى ط مصر من كتاب صفين: " فإذا أتاك كتابى هذا فاحمل معاويه على الفصل، وخذه بالامر الجزم، ثم خيره بين حرب مجليه أو سلم محظيه... ".
۲- كذا فى أصلى، و فى أواخر الجزء الأول من كتاب صفّين و المختار: (۸) من الباب الثانى من نهج البلاغه: «فخذ بيعته». وللكلام مصادر أخر يجد الباحث بعضها فى ذيل المختار: (۴۷) من باب الكتب من نهج السعاده: ج ۴ ص ۹۸ ط ۱.
۳- و رساله معاويه إلى الإمام أمير المؤمنين عليه السلام فى إعلانه بالحرب ذكرها المبرد فى كتاب الكامل ص ۱۴۸، و رواها عنه محقق كتاب صفّين فى هامش المقام منه ص ۵۶ ط ۲.
۴- هذا هو الظاهر المذكور فى شرح المختار: (۴۳) من شرح ابن أبى الحديد، و المختار:[۷] من الباب الثانى من نهج البلاغه غير أن فيه: " قد دعاه الهوى فأجابه... ". وفى كتاب صفين: " ليس له نظر يهديه ولا قائد يرشده... ". وها هنا فى ط الكمبانى من

البحار تقديم وتأخير.

زَعَمْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَفْسَدَ عَلَيْکَ بَيْعَتِي خَطِيئَتِي فِي عُثْمَانَ وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُ إِلَّا رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ أَوردْتُ كَمَا أَوردُوا وَ أَصْدِرْتُ كَمَا أُصْدِرُوا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَهُمْ عَلَى ضَلَالٍ وَ لَا لِيَضْرِبَهُمْ بِالْعَمَى وَ مَا أُمِرْتُ فَيَلْزَمَنِي خَطِيئَةُ الْأَمْرِ وَ لَا قَتَلْتُ فَيَجِبَ عَلَيَّ قِصَاصٌ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ هُمُ الْحُكَّامُ عَلَى أَهْلِ الْحِجَازِ فَهَاتِ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشِ الشَّامِ يُقْبَلُ فِي الشُّورَى أَوْ تَحِلُّ لَهُ الْخِلَافَةُ فَإِنْ زَعَمْتَ ذَلِکَ كَذَّبَکَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ إِلَّا أَتَيْتُکَ بِهِ مِنْ قُرَيْشِ الْحِجَازِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ ادْفَعْ إِلَيْنَا قَتَلَهَ عُثْمَانَ فَمَا أَنْتَ وَ عُثْمَانُ إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنُو عُثْمَانَ أَوْلَى بِذَلِکَ مِنْکَ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّکَ أَقْوَى عَلَى دَمِ أَبِيهِمْ مِنْهُمْ فَادْخُلْ فِي طَاعَتِي ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمِلْکَ وَ إِيَّاهُمْ عَلَى الْمَحَجَّةِ وَ أَمَّا تَمْيِيزُکَ بَيْنَ الشَّامِ وَ الْبَصْرَةِ وَ بَيْنَکَ وَ بَيْنَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ فَلَعَمْرِي مَا الْأَمْرُ فِيمَا هُنَاکَ إِلَّا وَاحِدٌ لِأَنَّهَا بَيْعَةٌ عَامَّةٌ لَا يُثَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ وَ أَمَّا وَلُوعُکَ بِي فِي أَمْرِ عُثْمَانَ فَمَا قُلْتَ ذَلِکَ عَنْ حَقِّ الْعِيَانِ وَ لَا يَقِينِ بِالْخَبَرِ وَ أَمَّا فَضْلِي بِالْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِي مِنَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ شَرَفِي فِي قُرَيْشٍ فَلَعَمْرِي لَوِ اسْتَطَعْتَ دَفْعَ ذَلِکَ لَدَفَعْتَهُ (۱).

**[ترجمه]وقتی مردم شام با معاویه بیعت کردند و او آنان را در این بیعت‌گیری مورد ارزیابی قرار داد، گفت: «ای جریر، به مولا یت ملحق شو» و خود نامه ای مبنی بر آمادگی به جنگ به او نوشت. - . نامه معاویه به امیر المؤمنین برای اعلان جنگ در کتاب کامل مبرد ص ۱۴۸ آمده است و محقق کتاب صفین در حاشیه ص ۵۶ از او همین روایت را نقل کرده است. -

علی علیه السلام در پاسخ معاویه نوشت: از علی به معاویه بن صخر. نامه کسی به من رسید که بصیرتی ندارد که هدایتش کند، رهبری ندارد تا راهنماییش کند. هوی و هوس او را فرا خواند و وی دعوت نفس را پذیرفت و گمراهی زمام او را کشید و وی به دنبال آن رفت.

ص: ۳۷۹

پنداشتی که (عنوان کردن) لغزش من درباره عثمان بیعت مرا بر تو تباه و باطل کرده است. به جان خودم من فقط یکی از مهاجران بودم، همان‌گونه که آنان درآمدند، درآمدم و همان‌طور که ایشان بر آمدند، بر آمدم. خداوند بر آن نبود که آنان را بر گرد باطل جمع کند و کور دلی ایشان را فرا گیرد. من فرمان (قتل او را) ندادم که به عنوان فرمان دهنده گناه آن بر گردن من باشد و من (او را) نکشته‌ام که اکنون مستوجب قصاص باشم. اما در مورد این سخن تو که گفتی «اینک اهل شام حاکم بر اهل حجازند»، مردی از قریشیان شام را نشان بده که در شوری پذیرفته شود یا خلافت بر وی روا باشد. اگر چنین ادعا می‌کنی مهاجرین و انصار تو را تکذیب می‌کنند مگر آنکه از قریشیان حجاز کسی را نشان دهی. اما این گفته تو که نوشته ای «قاتلان عثمان را بما سپار»، تو را با عثمان چه نسبتی است؟ چون، تو مردی از بنی امیه هستی، و پسران عثمان بدین (دادخواهی و قصاص طلبی) شایسته ترند. و اگر تو می پنداری که برای خونخواهی پدرشان از ایشان سزاوارتر و قوی‌دست تر هستی، نخست سر به فرمان من بگذار سپس آن گروه (قاتلان عثمان) را به محاکمه نزد من بیاور (و دادخواهی از من کن) تا من، تو و ایشان را به راه حق وادارم. و اما این که میان شام و بصره، و بین خود با طلحه و زبیر تفاوتی قائل شده ای، حقیقت امر در این مورد یکی است، زیرا بیعت (با من) همگانی و فراگیر بود و تجدید نظر در آن راه ندارد، و در آن اختیار از سر گرفته نشود. اما دلسوزی تو بر عثمان و گمانت بر من و این که مرا در ماجرای عثمان سهیم شمردی، این سخن را بر پایه حقیقت عیان و بر مبنای علم یقین نگفته ای. اما درباره برتری من در اسلام و خویشاوندیم با پیامبر صلّی الله علیه و آله و شرف من در میان قریش

(که بدان اقرار کردی)، به جان خودم اگر یارای انکار این مراتب را داشتی بی گمان آن را نیز انکار می کردی».

**[ترجمه]

«۳۵۱»

نَصْرٌ عَنْ صَالِحِ بْنِ صَدَقَةَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ جَرِيرٌ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام

ص: ۳۸۰

۱- و قریبا منه جدا رواه السیّد الرضیّ فی المختار: (۶- ۷) من باب کتب أمیر المؤمنین فی نهج البلاغه.

كَثُرَ قَوْلُ النَّاسِ فِی التُّهَمِهِ لِجَرِیرٍ فِی أَمْرِ مُعَاوِیَهَ فَاجْتَمَعَ جَرِیرٌ وَ الْأَشْتَرُ عِنْدَ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ الْأَشْتَرُ أَمَا وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَوْ کُنْتَ أَرْسَلْتَنِی إِلَی مُعَاوِیَهَ لَکُنْتُ خَیْراً لَکَ مِنْ هَذَا الَّذِی أَرْخَی مِنْ خِنَاقِهِ وَ أَقَامَ عِنْدَهُ حَتَّی لَمْ یَدَعْ بَاباً یَرْجُو رَوْحَهُ إِلَّا فَتَحَهُ أَوْ یَخَافُ غَمَّهُ إِلَّا سَدَّهُ فَقَالَ جَرِیرٌ وَ اللَّهِ لَوْ أَتَیْتَهُمْ لَقَتَلُوکَ وَ خَوَّفَهُ بِعَمْرٍو وَ ذِی الْکَلَاعِ وَ حَوْشَبٍ وَ قَدْ زَعَمُوا أَنَّکَ مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ فَقَالَ الْأَشْتَرُ لَوْ أَتَیْتُهُ وَ اللَّهِ یَا جَرِیرُ لَمْ یُعْیِنِی جَوَابُهَا وَ لَمْ یَثْقُلْ عَلَیَّ مَحْمِلُهَا وَ لَحَمَلْتُ مُعَاوِیَهَ عَلَی خُطَّهٍ أُعْجِلُهُ فِیهَا عَنِ الْفِکْرِ قَالَ فَأْتِهِمْ إِذاً قَالَ الْآنَ وَ قَدْ أَفْسَدْتَهُمْ وَ وَقَعَ بَیْنَنَا الشَّرُّ.

**[ترجمه]نصر بن مزاحم از صالح بن صدقه با اسنادی نقل می کند: وقتی جریر نزد علی علیه السلام بازگشت

ص: ۳۸۰

مردم سخنان بسیاری مبنی بر اتهام او در ماجرای معاویه گفتند، جریر و اشتر نزد علی علیه السلام آمدند. اشتر گفت: به خدا سوگند، ای امیرمؤمنان اگر مرا نزد معاویه فرستاده بودی از این شخص برایت بهتر بودم که دچار خفگی شده و دم بر نیاورده است و مدت زیادی نزد او ماند تا وی هیچ دری را که امید فعالیت و تکاپویی در آن می رفت (یا انتظار راحتی در آن می برد) ناگشوده رها نکرد و هر دری را که از گشوده شدن آن نگران بود و بیم داشت، بست. جریر گفت: «به خدا سوگند اگر تو نزدشان می رفتی بی گمان تو را می کشتند. وی اشتر را از عمرو، و ذی الکلاع و حوشب ذی ظلیم ترساند و گفت که آنان ادعا می کنند تو از قاتلان عثمان هستی». اشتر گفت: «ای جریر، به خدا اگر من نزدش رفته بودم از پاسخش در نمی ماندم و مذاکره و مجاب کردن او بر من دشوار نبود و معاویه را به طرحی می کشاندم که فرصت اندیشه نداشته باشد». گفت: پس در این صورت نزد ایشان برو. گفت: اکنون که تو کار را خراب کرده و شر را در میان نهاده ای؟

**[ترجمه]

«۳۵۲»

وَ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: اجْتَمَعَ جَرِیرٌ وَ الْأَشْتَرُ عِنْدَ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ الْأَشْتَرُ أَ لَیْسَ قَدْ نَهَیْتُکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْ تَبْعَثَ جَرِیراً وَ أَخْبَرْتُکَ بِعَدَاوَتِهِ وَ غِشِّهِ وَ أَقْبَلَ الْأَشْتَرُ یَشْتِمُهُ وَ یَقُولُ یَا أَخَا بَجِیلَهَ إِنَّ عُثْمَانَ اشْتَرَی مِنْکَ دِینَکَ بِهَمَدَانَ وَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِأَهْلٍ أَنْ تَمْشِیَ فَوْقَ الْأَرْضِ حَیّاً إِنَّمَا أَتَیْتَهُمْ لِتَتَّخِذَ عِنْدَهُمْ یَداً بِمَسِیرِکَ إِلَیْهِمْ ثُمَّ رَجَعْتَ إِلَیْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ تُهَدِّدُنَا بِهِمْ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ لَا أَرَی سَعْیَکَ إِلَّا لَهُمْ وَ لَئِنْ أَطَاعَنِی فِیکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَیَحْبِسَنَّکَ وَ أَشْبَاهَکَ فِی مَحْبِسٍ لَا تَخْرُجُونَ مِنْهُ حَتَّی تَسْتَبِینَ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ وَ یُهْلِکَکَ اللَّهُ الظَّالِمِینَ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ جَرِیرٌ ذَلِکَ لَحِقَ بِقِرْقِیسَا وَ لَحِقَ بِهِ أُنَاسٌ مِنْ قَیْسٍ (۱) وَ لَمْ یَشْهَدْ صِفِّینَ مِنْ قَیْسٍ غَیْرُ تِسْعَهَ عَشَرَ رَجُلًا وَ لَکِنَّ أَحْمَسَ (۲) شَهِدَهَا مِنْهُمْ سَبْعُمِائَهِ رَجُلٍ

ص: ۳۸۱

۱- هذا هو الصواب، و فی أصلی فی الموردین: «قیس». و قسر- بفتح القاف-: هم بنو بجیله رهط جریر بن عبد اللّه البجلیّ.

۲- بنو أحمس هم من بطون بجیله بن أنمار بن نزار. و کانت بجیله فی الیمن. کذا فی هامش کتاب صفّین عن کتاب المعارف

۲۹ و ۴۶.

وَ خَرَجَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى دَارِ جَرِيرٍ فَشَعَّثَ مِنْهَا وَ حَرَقَ مَجْلِسَهُ وَ خَرَجَ أَبُو زُرْعَةَ عَمْرُو بْنُ جَرِيرٍ وَ قَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ فِيهَا أَيْضاً لَغَيْرَ جَرِيرٍ فَخَرَجَ عَلِيٌّ مِنْهَا إِلَى دَارِ ثُوَيْرِ بْنِ عَامِرٍ فَحَرَقَهَا وَ هَدَمَ مِنْهَا وَ كَانَ ثُوَيْرٌ رَجُلًا شَرِيفاً وَ كَانَ قَدْ لَحِقَ بِجَرِيرٍ.

**[ترجمه]و از شعبی نقل کرده است که گفت: جریر و اشتر نزد علی علیه السلام آمدند. اشتر گفت: ای امیرمؤمنان! آیا من تو را از فرستادن او باز نداشته بودم، و از دشمنی و بدخواهی او آگاهت نکرده بودم؟ سپس اشتر جریر را مخاطب قرار داد و با درشتی به او گفت: ای مرد بجیلی، عثمان دینت را (در برابر حکومت) بر همدان از تو باز خرید و به خدا سوگند تو شایسته زنده ماندن نیستی. تو نزد آنان رفتی تا راه پیوستن خود را به ایشان هموار کنی و نزدشان به چیزی برسی. سپس از پیش آنان نزد ما آمدی که ما را از صلابت ایشان بترسانی. به خدا سوگند که تو خود از آنانی، و من معتقدم به سود آنان دست و پا می‌زنی. اگر امیر مؤمنان علیه السلام نظر مرا در حق تو می پذیرفت، تو و امثال تو را به زندانی می افکند که از آن بیرون نیایید، تا این مسائل روشن شود و خدا ستمگران را هلاک کند.

راوی می گوید: وقتی جریر این سخنان را شنید به قرقیسیا رفت و جمعی از قوم قیس به او پیوستند. از قیس فقط نوزده نفر در صفّین حاضر بودند. ولی از احمس هفتصد مرد در صفّین حاضر بودند.

ص: ۳۸۱

علی علیه السلام به خانه جریر رفت و پاره ای از آن را ویران کرد و مجلس او را آتش زد. ابو زرعه عمرو بن جریر پیش آمد و گفت: خدا تو را گرامی دارد. در این ناحیه جز جریر دیگران نیز زمین دارند. علی از آنجا به خانه ثویر بن عامر تاخت و آن را سوزاند و ویران کرد، و ثویر از اشرافی بود که به جریر پیوسته بود.

**[ترجمه]

«۳۵۳»

وَ فِي حَدِيثِ صَالِحِ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ مُعَاوِيَةُ الْمَسِيرَ إِلَى صِفِّينَ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كِتَاباً يُذَكِّرُهُمْ فِيهِ أَمْرَ عُثْمَانَ (۱) فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ مُجِيباً لَهُ وَ لِابْنِ الْعَاصِ أَمَّا بَعْدُ فَلَقَدْ أَخْطَأْتُمَا مَوْضِعَ النُّصْرَةِ وَ تَنَاوَلْتُمَا مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَ مَا زَادَ اللَّهُ مَنْ شَكَّ فِي هَذَا الْأَمْرِ بِكِتَابِكُمَا إِلَّا شَكّاً (۲) وَ مَا أَنْتُمَا وَ الْمَشُورَةَ وَ مَا أَنْتُمَا وَ الْخِلَافَةَ وَ أَمَّا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ فَطَلِيقٌ وَ أَمَّا أَنْتَ يَا عَمْرُو فَظَنُونٌ أَلَا فَكُفَّا عَنَّا أَنْفُسَكُمَا فَلَيْسَ لَكُمَا وَلِيٌّ وَ لَا نَصِيرٌ وَ أَجَابَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عُمَرَ لَمْ يُدْخِلْ فِي الشُّورَى إِلَّا مَنْ تَحِلُّ لَهُ الْخِلَافَةُ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَحَقَّ مِنْ صَاحِبِهِ إِلَّا بِاجْتِمَاعِنَا عَلَيْهِ غَيْرَ أَنَّ عَلِيّاً قَدْ كَانَ فِيهِ مَا فِينَا وَ لَمْ يَكُ فِينَا مَا فِيهِ وَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ كَرِهْنَا أَوَّلَهُ وَ كَرِهْنَا آخِرَهُ وَ أَمَّا طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ فَلَوْ لَزِمَا بُيُوتَهُمَا كَانَ خَيْراً لَهُمَا وَ اللَّهُ يَغْفِرُ لِأُمِّ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَتَتْ بِهِ.

ص: ۳۸۲

۱- و نص كتابه مذكور في كتاب صفّين ص ۶۳ ط مصر ۲.

۲- كذا فى الأصل، و فى كتاب صفّين: «و ما زاد اللّه من شاك فى هذا الامر بكتابكما الا شكا».

**[ترجمه]نصر می گوید: در روایت صالح بن صدقه آمده است که گفت: وقتی معاویه تصمیم گرفت عازم صفّین شود نامه ای به مردم مکه و مدینه نوشت و ماجرای عثمان را برای آنان متذکّر شد. - . متن این نامه در کتاب صفین: ۶۳ آمده است. - عبدالله بن عمر در جواب او و عمرو عاص نوشت: «اما بعد، به جان خودم راه بصیرت را گم کرده اید و از راهی دور خواسته اید به مراد خود دست یابید، ولی خداوند شک کسی را که تردید داشته شما در پی خلافت نیستید، با این نامه شما، تقویت می کند. شما را چه به پند و اندرز؟ شما را چه به خلافت؟ اما تو ای معاویه، اسیری آزاد شده هستی و اما تو ای عمرو، تو خود مورد بدگمانی همه هستی. خود را از من برکنار دارید که من و شما یار هم نمی‌شویم. سعد بن ابی وقّاص در جواب معاویه چنین نوشت: «امّا بعد، عمر از میان قریش فقط کسانی را وارد شوری کرد که سزاوار خلافت بودند و هیچ‌یک از ما از دیگری شایسته تر به احراز خلافت نبود مگر به اتفاق نظر خود ما بر وی. با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی نیز بود ولی آنچه او داشت در ما نبود. و این کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایانش را. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه های خود می ماندند برایشان بهتر بود. و خداوند عایشه را نیز به خاطر آنچه کرده ببخشد.»

ص: ۳۸۲

**[ترجمه]

«۳۵۴»

وَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدِ اعْتَزَلَ هَذَا الْأَمْرَ مَنْ لَيْسَ فِي يَدِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِثْلُ الَّذِي فِي يَدِي فَقَدْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِمَا هُوَ كَائِنٌ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ فَلَمَّا كَانَ كَسَرْتُ سَيْفِي وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي وَ اتَّهَمْتُ الرَّأْيَ عَلَى الدِّينِ إِذَا لَمْ يَصْلُحْ لِي مَعْرُوفٌ آمُرُ بِهِ وَ لَا مُنْكَرٌ أَنْهَى عَنْهُ وَ لَعَمْرِي مَا طَلَبْتُ إِلَّا الدُّنْيَا وَ لَا اتَّبَعْتُ إِلَّا الْهَوَى فَإِنْ تَنْصُرْ عُثْمَانَ مَيِّتاً فَقَدْ خَذَلْتَهُ حَيّاً فَمَا أَخْرَجَنِيَ اللَّهُ مِنْ نِعْمَةٍ وَ لَا صَيَّرَنِي إِلَى شَكٍّ إِلَى آخِرِ مَا كَتَبَ.

**[ترجمه]محمد بن مسلمه به او نوشت: «اما بعد، (نه تنها من، بلکه حتی) کسی هم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمانی نظیر آنچه من در دست دارم، نداشت از این ماجرا کناره گرفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که پیش آمد، پیش از وقوع آن به من خبر داده بود و چون آن ماجرا اتفاق افتاد من شمشیر خود را شکستم و خانه‌نشین شدم و چون دیدم معروفی به نظرم نمی رسد که بدان امر کنم و منکری را تشخیص نمی دهم که از آن نهی کنم (با خود گفتم) اظهار نظر من در کار دین مورد شک و تردید است (چون خود در تشخیص حق از باطل در این ماجرا سرگردانم). اما تو، به جان خودم که جز دنیا به دنبال چیز دیگری نیستی و فقط از هوی و هوس فرمان می‌بری. تو در حالی به یاری عثمان از دنیا رفته بر خاسته‌ای که در زمان حیاتش وی را تنها گذاشتی. خدا مرا از نعمتی محروم نداشته و به شک و تردیدی (در کار تو) دچار نساخته است. تا آخر نامه.

**[ترجمه]

«۳۵۵»

قَالَ وَ رَوَى صَالِحُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَدِمَ مِنَ الْبَصْرَهِ مُسْتَهَلَّ رَجَبٍ وَ أَقَامَ بِهَا سَبْعَهَ عَشَرَ شَهْراً يَجْرِی الْكُتُبُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَهَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ.

**[ترجمه]راوی می گوید: صالح بن صدقه از اسماعیل بن زیاد از شعبی روایت می کند: علی علیه السلام در اوّل رجب از بصره به کوفه آمد و هفده ماه در آنجا ماند. در این مدّت میان او و معاویه و عمرو عاص نامه‌هایی رد و بدل شد.

**[ترجمه]

«۳۵۶»

و فی حدیث محمد بن عبید الله عن الجرجانی قال لما قدم عبید الله بن عمر علی معاویه بالشام أرسل معاویه إلی عمرو بن العاص فقال یا عمرو إن الله قد أحیا لک عمر بن الخطاب بالشام بقدوم عبید الله بن عمر و قد رأیت أن أقیمه خطیبا فیشهد علی علی بقتل عثمان و ینال منه فقال الرأی ما رأیت فبعث إلیه فأتاه فقال له یا ابن أخ إن لک اسم أبیک فانظر بمل ء عینیک و تکلم بکل فیک فأنت المأمون المصدق فاصعد المنبر فاشتم علیا و اشهد علیه أنه قتل عثمان فقال یا أمیر المؤمنین أما شتمی له فإنه علی بن أبی طالب و أمه فاطمه بنت أسد بن هاشم فما عسی أن أقول فی حسبه و أما بأسه فهو الشجاع المطرق و أما أیامه فما قد عرفت و لکنی ملزمه دم عثمان فقال عمرو إذا و الله قد نکأت القرحه فلما خرج عبید الله قال معاویه أما و الله لو لا قتله الهرمزان و مخافه علی علی نفسه ما أتانا أبدا أ لم تر إلی تقریظه علیا فلما قام عبید الله خطیبا تکلم بحاجته حتی إذا أتی إلی أمر علی

ص: ۳۸۳

أمسـك فعـاتبه معاويه فاعتـذر بأنی کرهت أن أقطع الشـهاده علی رجل لم یقتل عثمان و عرفت أن الناس محتملوها عنی فهجره معاویه و استخف بحقه حتی أنشد شعرا فی مدح عثمان و تصویب طلحه و الزبیر فأرضاه و قربه و قال حسبی هذا منک.

**[ترجمه]نصـر بن مزاحم در روایت محمـد بن عبیـدالله از جرجـانی آورده است: وقتی عبیـد الله بن عمر به شـام و نزد معـاویه آمـد، معـاویه به عمرو بن عـاص پیام فرسـتاد و گفت: «ای عمرو، خداونـد با آمـدن عبیـد الله بن عمر به شام، عمر بن خطاب را برای تو زنده کرده، و من (مصـلحت) چنان می بینم که او را به سـخنرانی وا دارم تا شـهادت دهد که علی قاتل عثمان است، و بدین طریق ما به خواسته خود خواهیم رسید» (عمرو بن عاص) گفت: نظر درست همان نظر توست. معاویه شخصی را به دنبال عبیـدالله فرسـتاد. وی آمـد. معاویه به او گفت: ای برادرزاده، تو از نام پـدرت برخورداری پس به دیده ای باز بنگر و با صدایی رسا سـخن بگو که مردم تو را امین می‌دانند و سخنت را باور می کنند. به منبر برو بر علی دشنام بده و گواهی بده که او عثمان را کشـته است. عبیـدالله گفت: ای امیر مؤمنـان، چگونه می‌توان بر علی پسـر ابوطـالب دشـنام گفت در حالی که مادر او فاطمه بنت اسـد بن هاشم است؟ در باره نیاکان او توان سـخن نـدارم و در مورد دلیری او هم بایـد گفت که، بدون تردید او دلاوری دشـمن شـکن است. امـا روزگـار (و رفتـار) او همـان است که خود خوب می دانی. ولی من ریختن خون عثمان را به گردن او خواهم انداخت. عمرو عاص گفت: (اصل هم همین است) به خدا سوگند که دمل را شکافتی (اصل خواسته ما را دریافتی).

وقتی عبید الله رفت، معاویه گفت: به خدا اگر موضوع کشـتن هرمزان به دست او و ترس او بر جان خویش از جانب علی نبود، هرگز نزد ما نمی آمد. آیا ندیدی چگونه از علی تمجید می‌کرد؟ وقتی عبیدالله برای ادای خطبه برخاست سخنان خود را گفت تا به آنچه که قرار بود درباره علی بگوید رسید

ص: ۳۸۳

و خودداری کرد و چیزی نگفت. معاویه وی را سرزنش کرد. وی گفت: «چون دیدم مردم سخن مرا (بی چون و چرا) باور می کنند خوش نداشتم (و روا ندانستم) علیه مردی که عثمان را نکشته است گواهی قطعی دهم. معاویه او را طرد کرد و در حقش توهین کرد، تا آنجا که عبیـدالله شـعری در مدح عثمان و تائید طلحه و زبیر سـرود. معاویه، عبیدالله را راضـی و به خود نزدیک کرد و گفت: «همین مقدار از تو برای من کافی است».

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام من خیر ذی یمن إشـاره إلی روایه وردت فی مـدحه قـال ابن الأثیر فی ماده ذوی من کتاب النهایه فی حـدیث المهدی قرشی یمان لیس من ذی و لا ذو.

أی لیس فی نسبه نسب أذواء الیمن و هم ملوک حمیر منهم ذو یزن و ذو رعین و قوله قرشی یمان أی و هو قرشی النسب یمانی المنشإ و منه حدیث جریر یطلع علیکم رجل من ذی یمن علی وجهه مسحه من ذی ملک و کذا أورده أبو عمر الزاهد و قال ذی هاهنا صله أی زائده انتهی.

و العكم بالكسر العدل و عكمت المتاع شددته.

قوله على أن لا ينقض قال ابن أبى الحديد تفسيره أن معاويه قال للكاتب اكتب على أن لا ينقض شرط طاعه يريد أخذ إقرار عمرو له أنه قد بايعه على الطاعه بيعه مطلقه غير مشروطه بشى ء و هذه مكايده له لأنه لو كتب ذلك لكان لمعاويه أن يرجع عن مصر و لم يكن لعمرو أن يرجع عن طاعته و يحتج عليه برجوعه عن إعطائه مصر لأن مقتضى المشارطه المذكوره أن طاعه معاويه واجبه عليه مطلقا سواء كان مصر مسلمه إليه أو لا.

فلما انتبه عمرو على هذه المكيده منع الكاتب من أن يكتب ذلك و قال بل اكتب على أن لا تنقض طاعه شرطا يريد أخذ إقرار معاويه بأنه إذا أطاعه لا تنقض طاعته إياه ما شارطه عليه من تسليم مصر إليه و هذا أيضا مكايده من عمرو لمعاويه.

و فى النهايه و الصحاح نفضت المكان و استنفضته و تنفضته إذا نظرت جميع ما فيه و النفضه بفتح الفاء و سكونها و النفيضه قوم يبعثون متجسسين هل

ص: ۳۸۴

یرون عدوا أو خوفا.

و قرقیسا بالکسر و یمد و یقصر بلد علی الفرات و التقریظ مدح الإنسان و هو حی بحق أو باطل.

**[ترجمه]فرمود: «من خیر ذی یمن»: اشاره است به روایتی که در مدح وی وارد شده است. ابن اثیر در کتاب النهایه در ماده «ذوی» در روایت مهدی قرشی یمان می‌گوید که از «ذی» و «ذو» نمی‌باشد. یعنی وی دارای نسب «أذواء الیمن (پادشاهان یمانی)» نیست، که آنها ملوك حمیر هستند که از میان آنان می‌توان به ذو یزن، ذو رعین اشاره کرد. منظور از «قرشی یمان» یعنی اینکه دارای اصالت قریشی بوده که در یمن پرورش یافته است. از همین باب است روایت جریر: «یطلع علیکم رجل من ذی یمن علی وجهه مسحه من ذی ملك». ابوعمر زاهد نیز چنین آورده و گفته است: «ذی» در اینجا صله یعنی زائده است. «العکم» با کسره: عدالت و «عکمتُ المتاع»: آن را محکم کردم.

فرمود: «علی أن لا ینقض»: ابن ابی الحدید در تفسیر آن می‌گوید: معاویه به کاتب گفت: بنویس «به شرط آنکه شرط طاعت را نقض نکند» که در صدد اقرار گرفتن از عمرو بوده که به شرط اطاعت و به طور غیر مشروط بیعت مطلق کرده است. این حیله از طرف وی بوده است. چون اگر چنین بنویسد معاویه می‌توانست از نظر خود مبنی بر دادن مصر به عمرو بازگردد ولی عمرو از اطاعت وی نمی‌توانست سرپیچی کند و عدم واگذاری مصر را دلیل تمرّد خود قرار دهد چون در این صورت اطاعت از معاویه بدون قید و شرط و واجب بوده است چه فرمانروایی مصر را به او واگذار می‌کرد و چه نمی‌کرد.

وقتی عمرو متوجه این حیله شد، اجازه نداد کاتب آن را بنویسد و گفت: اینگونه بنویس: «بر این اساس که فرمانبرداری، ناقض شرط نباشد». بدین طریق می‌خواست از معاویه اقرار بگیرد که اگر وی از معاویه اطاعت کند طاعتش از وی نقض نمی‌شود که این امر منوط به واگذاری مصر به وی می‌شد. این نیز حیله‌ای بود از طرف عمرو به معاویه.

در النهایه و صحاح «نفضت المکان و استنفضته و تنفضته» یعنی به همه آنچه در اوست نگاه کردم. «النفضه»: با فاء مفتوح و سکون آن و «النفیضه»: گروهی که برای جاسوسی از دشمن

ص: ۳۸۴

و شناسایی خطرات اعزام می‌شوند.

«قرقیسا»: با کسره و به صورت ممدود و مقصور: ناحیه‌ای در نزدیکی فرات. «التقریظ»: مدح انسان زنده چه به باطل و چه به حق .

**[ترجمه]

«۳۵۷»

(۱)

الْبُرْسِيُّ فِی مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُجَهِّزُ أَصْحَابَهُ إِلَی قِتَالِ مُعَاوِیَهَ إِذَا اخْتَصَمَ إِلَیْهِ اثْنَانِ فَلَغَی أَحَدُهُمَا فِی الْکَلَامِ فَقَالَ لَهُ اخْسَأْ یَا کَلْبُ فَعَوَی الرَّجُلُ لِوَقْتِهِ وَ صَارَ کَلْباً فَبُهِتَ مَنْ حَوْلَهُ وَ جَعَلَ الرَّجُلُ یُشِیرُ بِإِصْبَعِهِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ یَتَضَرَّعُ فَنَظَرَ إِلَیْهِ وَ حَرَّکَ شَفَتَیْهِ فَإِذَا هُوَ بَشَرٌ سَوِیٌّ فَقَامَ إِلَیْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُ مَا لَکَ تُجَهِّزُ الْعَسْکَرَ وَ لَکَ مِثْلُ هَذِهِ الْقُدْرَهِ فَقَالَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِی هَذِهِ الْقَصِیرَهَ فِی هَذِهِ الْفَلَوَاتِ حَتَّی أَضْرِبَ صَدْرَ مُعَاوِیَهَ فَأَقْلِبَهُ عَنْ سَرِیرِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَکِنَّ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ.

**[ترجمه] - . مشارق الانوار: - بُرسی در مشارق الانوار از محمد بن سنان آورده است: هنگامی که امیرالمومنین علیه السلام یاران خود را برای جنگ با معاویه آماده می‌ساخت دو نفر با هم به مشاجره پرداختند که یکی از آنان سخن گزافی گفت. امام فرمود: دور شو ای سگ. آن مرد همانجا به عوعو افتاد و تبدیل به سگ شد. اطرافیان بهت زده شدند. آن‌مرد با انگشت به امیرالمومنین علیه السلام اشاره و تضرّع نمود. امام به وی نگاه کرد و لبان خود را به حرکت درآورد و وی تبدیل به انسان شد. برخی از یاران نزد امیرالمومنین علیه السلام رفتند و گفتند: تو که چنین قدرتی داری چه نیازی به تجهیز سربازان داری؟ فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و مردم را آفرید، اگر می‌خواستم می‌توانستم با این پایم در این صحراها بکوبم و بر سینه معاویه بزنم و او را از تختش بر زمین اندازم امّا «...بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُون» - . انبیاء / ۲۶ ۲۷ - [...بلکه بندگانی ارجمندند، * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند.]

**[ترجمه]

«۳۵۸»

(۲)

ختص، الإختصاص مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام یَا أَبَانُ کَیْفَ یُنْکِرُ النَّاسُ قَوْلَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لَمَّا قَالَ لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رِجْلِی هَذِهِ فَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِی سُفْیَانَ بِالشَّامِ فَنَکَسْتُهُ عَنْ سَرِیرِهِ وَ لَا یُنْکِرُونَ تَنَاوُلَ آصَفَ وَصِیِّ سُلَیْمَانَ عَرْشَ بِلْقِیسَ وَ إِتْیَانَ سُلَیْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْهِ طَرْفُهُ أَ لَیْسَ نَبِیُّنَا أَفْضَلَ الْأَنْبِیَاءِ وَ وَصِیُّهُ أَفْضَلَ الْأَوْصِیَاءِ أَ فَلَا جَعَلُوهُ کَوَصِیِّ سُلَیْمَانَ حَکَمَ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّنَا وَ أَنْکَرَ فَضْلَنَا.

۱- ۳۵۷- و انظر کتاب مشارق الأنوار للبرسی.

۲- ۳۵۸- رواه الشیخ المفید بعد عنوان: «إثبات إمامه الأئمّه الاثنی عشر» فی أواسط کتاب الاختصاص ص ۲۰۷ ط النجف.

**[ترجمه] - . اختصاص: ۲۰۷ - اختصاص: امام صادق علیه السلام خطاب به ابان احمر فرمود: ای ابان مردم چگونه کلام امیرالمومنین علیه السلام را انکار می‌کنند که فرمود: اگر بخواهم می‌توانم این پایم را بلند کرده و به سینه پسر ابوسفیان در شام بکوبم و وی را از تختش پایین اندازم، اما دست اندازی آصف وصی سلیمان به عرش بلقیس را که قبل از فرود آمدن پلک او آن عرش را برای سلیمان آورد انکار نمی‌کنند؟! مگر پیامبر ما برترین پیامبران و وصی او برترین اوصیاء نیست؟ آیا آن را در حد وصی سلیمان نمی‌دانند؟ خداوند خود بین ما و کسانی‌که حق ما را تکذیب و فضل ما ر ا منکر شدند، قضاوت کند .

ص: ۳۸۵

**[ترجمه]

«۳۵۹»

(۱)

ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِیِّ عَنِ الثَّقَفِیِّ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ جَبَلَهَ بْنِ سُحَیْمٍ قَالَ: لَمَّا بُویِعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام بَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِیَهَ قَدْ تَوَقَّفَ عَنْ إِظْهَارِ الْبَیْعَهِ لَهُ وَ قَالَ إِنْ أَقَرَّنِی عَلَی الشَّامِ وَ أَعْمَالِیَ الَّتِی وَلَّانِیهَا عُثْمَانُ بَایَعْتُهُ فَجَاءَ الْمُغِیرَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ وَ قَدْ وَلَّاهُ الشَّامَ مَنْ کَانَ قَبْلَکَ فَوَلِّهِ أَنْتَ کَیْمَا تَتَّسِقَ عُرَی الْأُمُورِ ثُمَّ اعْزِلْهُ إِنْ بَدَا لَکَ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ تَضْمَنُ لِی عُمُرِی یَا مُغِیرَهُ فِیمَا بَیْنَ تَوْلِیَتِهِ إِلَی خَلْعِهِ قَالَ لَا قَالَ لَا یَسْأَلُنِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ تَوْلِیَتِهِ عَلَی رَجُلَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِینَ لَیْلَهً سَوْدَاءَ أَبَداً وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً لَکِنْ أَبْعَثُ إِلَیْهِ وَ أَدْعُوهُ إِلَی مَا فِی یَدِی مِنَ الْحَقِّ فَإِنْ أَجَابَ فَرَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ لَهُ مَا لَهُمْ وَ عَلَیْهِ مَا عَلَیْهِمْ وَ إِنْ أَبَی حَاکَمْتُهُ إِلَی اللَّهِ فَوَلَّی الْمُغِیرَهُ وَ هُوَ یَقُولُ فَحَاکِمْهُ إِذاً فَحَاکِمْهُ إِذاً فَأَنْشَأَ یَقُولُ:

نَصَحْتُ عَلِیّاً فِی ابْنِ حَرْبٍ نَصِیحَهً***فَرَدَّ فَمَا مِنِّی لَهُ الدَّهْرَ ثَانِیَهٌ

وَ لَمْ یَقْبَلِ النُّصْحَ الَّذِی جِئْتُهُ بِهِ***وَ کَانَتْ لَهُ تِلْکَ النَّصِیحَهُ کَافِیَهً

وَ قَالُوا لَهُ مَا أَخْلَصَ النُّصْحَ کُلَّهُ***فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ النَّصِیحَهَ غَالِیَهٌ

فَقَامَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ الْمُغِیرَهَ أَشَارَ عَلَیْکَ بِأَمْرٍ لَمْ یُرِدِ اللَّهَ بِهِ فَقَدَّمَ فِیهِ رِجْلًا وَ أَخَّرَ فِیهِ أُخْرَی فَإِنْ کَانَ لَکَ الْغَلَبَهُ تَقَرَّبَ إِلَیْکَ بِالنَّصِیحَهِ وَ إِنْ کَانَتْ لِمُعَاوِیَهَ تَقَرَّبَ إِلَیْهِ بِالْمَشُورَهِ ثُمَّ أَنْشَأَ یَقُولُ:

ص: ۳۸۶

۱- ۳۵۹- رواه الشیخ الطوسیّ فی الحدیث: (۴۲) من الجزء الثالث من أمالیه: ج ۱، ص ۸۵. و لیلاحظ المختار: (۷۰) من کتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۲۳۸ ط ۲.

يَكَادُ وَ مَنْ أَرْسَى ثَبِيراً مَكَانَهُ**مُغِيرَهُ أَنْ يُقَوِّىَ عَلَيْكَ مُعَاوِيَهَ

وَ كُنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ فِينَا مُوَفَّقاً**وَ تِلْكَ الَّتِى آرَاكَهَا غَيْرُ كَافِيَهٍ

فَسُبْحَانَ مَنْ عَلَّا السَّمَاءَ مَكَانَهَا**وَ الْأَرْضَ دَحَاهَا فَاسْتَقَرَّتْ كَمَا هِيَهْ

**[ترجمه] - . امالی طوسی ۱: ۸۵، المختار (۷۰) از كتاب نهج السعادهٔ ۱: ۲۳۸ - امالی شیخ طوسی: جبلهٔ بن سُحَیم گوید: وقتی مردم با امیرالمومنین علی علیه السلام بیعت كردند، به وی خبر رسید كه معاویه از بیعت امتناع كرده و گفته است: اگر مرا بر شام و مناطقی كه عثمان منصوب كرده بود باقی گذارد، با وی بیعت خواهم كرد. لذا مغیره نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمومنین، معاویه را كه می‌شناسی كه خلیفه پیش از تو وی را به عنوان والی شام منصوب كرده بود تو نیز وی را بر این ناحیه باقی گذار تا امور سامان یابد و سپس در صورتی‌كه بر تو خروج كرد وی را عزل كن. امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود: ای مغیره، آیا ضمانت می كنی كه در فاصله نصب و عزل او زنده باشم؟ گفت: نه. فرمود: آیا خداوند در مورد نصب وی به عنوان والی بر حتی دو نفر مسلمان به مدت یک شب، مرا بازخواست نمی كند؟ اما «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً» - . كهف / ۵۱ - [و من آن نیستم كه گمراهگران را همكار خود بگیرم]. اما من پیغام می‌فرستم و او را به بیعت با حق فرا می‌خوانم. اگر اجابت كرد، همانند دیگر مسلمانان خواهد بود هر نفعی كه به آنان برسد به وی نیز خواهد رسید و هر ضرری كه متوجه آنان شود او نیز خواهد چشید و اگر امتناع ورزد قضاوت در باره او را به خدا وا می گذارم. مغیر بازگشت در حالی‌كه می گفت: پس خدا را قاضی قرار بده پس خدا را قاضی قرار بده. وی شعر ذیل را سرود:

من علی را در مورد معاویه نصیحت كردم، اما او آن را رد كرد، پس من تا روزگار پا بر جاست، او را نصیحت نخواهم كرد.

نصیحت مرا نپذیرفت در حالی‌كه این نصیحت برای او كافی بود.

و به وی گفتند: او در نصیحت خلوص نداشته است، اما من به او گفتم كه نصیحت گرانی است.

قیس بن سعد رحمت الله علیه برخاست و گفت: ای امیرمومنان، مغیره اشاره به موضوعی كرده كه برای خدا نبود. با یک پا بدان وارد شد و پای دیگر را بیرون نگه داشت كه اگر تو پیروز شوی به وسیله نصیحت به تو نزدیک شود و اگر معاویه پیروز شد با پند و اندرز به او نزدیک گردد. سپس سرود:

ص: ۳۸۶

قسم به كسی كه كوه ثبیر را استوار گرداند، نزدیک بود مغیره معاویه را بر تو غالب سازد.

شكر خدا تو در میان ما موفق بودی و آنچه كه او به تو نشان داد غیر كافی بود.

منزّه است خدایی كه آسمان را رفیع گرداند و زمین را آن‌گونه كه هست گستراند.

**[ترجمه]

بیان

قوله الدهر منصوب علی الظرفیه أی لیس منی نصیحه ثانیه ما بقی الدهر.

قوله و من أرسی الواو للقسم أی بحق الذی أثبت جبل ثبیر المعروف بمنی.

**[ترجمه]«الدهر»: به عنوان ظرف منصوب است یعنی تا زمانی که دنیا پا بر جاست نصیحت دیگری ندارم. «و من أرسی...»: واو برای قسم است یعنی قسم به کسی که کوه ثبیر معروف در منی را استوار گرداند.

**[ترجمه]

«۳۶۰»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ کَلَامِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا عَمَدَ الْمَسِیرَ إِلَی الشَّامِ لِقِتَالِ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ قَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ وَ الصَّلَاهِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ أَطِیعُوهُ وَ أَطِیعُوا إِمَامَکُمْ فَإِنَّ الرَّعِیَّهَ الصَّالِحَهَ تَنْجُو بِالْإِمَامِ الْعَادِلِ أَلَا وَ إِنَّ الرَّعِیَّهَ الْفَاجِرَهَ تُهْلَکُ بِالْإِمَامِ الْفَاجِرِ وَ قَدْ أَصْبَحَ مُعَاوِیَهُ غَاصِباً لِمَا فِی یَدَیْهِ مِنْ حَقِّی نَاکِثاً لِبَیْعَتِی طَاعِناً فِی دِینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ مَا فَعَلَ النَّاسُ بِالْأَمْسِ وَ جِئْتُمُونِی رَاغِبِینَ إِلَیَّ فِی أَمْرِکُمْ حَتَّی اسْتَخْرَجْتُمُونِی مِنْ مَنْزِلِی لِتُبَایِعُونِی فَالْتَوَیْتُ عَلَیْکُمْ لِأَبْلُوَ مَا عِنْدَکُمْ فَرَاوَدْتُمُونِی الْقَوْلَ مِرَاراً وَ رَاوَدْتُکُمْ وَ تَکَأْکَأْتُمْ عَلَیَّ تَکَأْکُؤَ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیَاضِهَا حِرْصاً عَلَی بَیْعَتِی حَتَّی خِفْتُ أَنْ یَقْتُلَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلَمَّا رَأَیْتُ ذَلِکَ مِنْکُمْ رَوَّیْتُ فِی أَمْرِی وَ أَمْرِکُمْ وَ قُلْتُ إِنْ أَنَا لَمْ أُجِبْهُمْ إِلَی الْقِیَامِ بِأَمْرِهِمْ لَمْ یُصِیبُوا أَحَداً یَقُومُ فِیهِمْ مَقَامِی وَ یَعْدِلُ فِیهِمْ عَدْلِی وَ قُلْتُ

ص: ۳۸۷

---

۱ - ۳۶۰- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الفصل: (۳۰) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۳۹، ط النجف.

وَ اللَّهِ لَأَلِينَّهُمْ وَ هُمْ يَعْرِفُونَ حَقِّي وَ فَضْلِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلُونِي وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَقِّي وَ فَضْلِي فَبَسَطْتُ لَكُمْ يَدِي فَبَايَعْتُمُونِي يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ فِيكُمُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ التَّابِعُونَ بِإِحْسَانٍ فَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ بَيْعَتِي وَ وَاجِبَ صَفْقَتِي مِنْ عَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ وَ أَشَدِّ مَا أَخَذَ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ عَهْدٍ وَ مِيثَاقٍ لَتَفُنَّ لِي وَ لَتَسْمَعُنَّ لِأَمْرِي وَ لَتُطِيعُونِّي وَ تُنَاصِحُونِّي وَ تُقَاتِلُونَ مَعِي كُلَّ بَاغٍ أَوْ مَارِقٍ إِنْ مَرَقَ فَأَنْعَمْتُمْ لِي بِذَلِكَ جَمِيعاً فَأَخَذْتُ عَلَيْكُمْ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ وَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَأَجَبْتُمُونِي إِلَى ذَلِكَ وَ أَشْهَدْتُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ وَ أَشْهَدْتُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ قُمْتُ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَالْعَجَبُ مِنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ يُنَازِعُنِي الْخِلَافَهَ وَ يَجْحَدُنِي الْإِمَامَهَ وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي جُرْأَهً مِنْهُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ بِغَيْرِ حَقٍّ لَهُ فِيهَا وَ لَا حُجَّهٍ وَ لَمْ يُبَايِعْهُ عَلَيْهَا الْمُهَاجِرُونَ وَ لَا سَلَّمَ لَهُ الْأَنْصَارُ وَ الْمُسْلِمُونَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ جَمَاعَهِ مَنْ سَمِعَ كَلَامِي أَ وَ مَا أَوْجَبْتُمْ لِي عَلَى أَنْفُسِكُمُ الطَّاعَهَ أَ مَا بَايَعْتُمُونِي عَلَى الرَّغْبَهِ أَ لَمْ آخُذْ عَلَيْكُمُ الْعَهْدَ بِالْقَبُولِ لِقَوْلِي أَ مَا بَيْعَتِي لَكُمْ يَوْمَئِذٍ أَوْكَدَ مِنْ بَيْعَهِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَمَا بَالُ مَنْ خَالَفَنِي لَمْ يَنْقُضْ عَلَيْهِمَا حَتَّى مَضَيَا وَ نَقَضَ عَلَيَّ وَ لَمْ يَفِ لِي أَ مَا يَجِبُ لِي عَلَيْكُمْ نُصْحِي وَ يَلْزَمُكُمْ أَمْرِي أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ بَيْعَتِي تَلْزَمُ الشَّاهِدَ عَنْكُمْ وَ الْغَائِبَ فَمَا بَالُ مُعَاوِيَهَ وَ أَصْحَابِهِ طَاعِنِينَ فِي بَيْعَتِي وَ لِمَ لَمْ يَفُوا بِهَا لِي وَ أَنَا فِي قَرَابَتِي وَ سَابِقَتِي وَ صِهْرِي أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِمَّنْ تَقَدَّمَنِي أَ مَا سَمِعْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ الْغَدِيرِ فِي وَلَايَتِي وَ مُوَالاتِي فَاتَّقُوا اللَّهَ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ وَ تَحَاثُّوا عَلَى جِهَادِ مُعَاوِيَهَ النَّاكِثِ الْقَاسِطِ وَ أَصْحَابِهِ الْقَاسِطِينَ وَ اسْمَعُوا مَا أَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ لِتَتَّعِظُوا فَإِنَّهُ عِظَهٌ لَكُمْ فَانْتَفِعُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ وَ ازْدَجِرُوا عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَقَدْ وَعَظَكُمُ اللَّهُ بِغَيْرِكُمْ فَقَالَ لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي

ص: ۳۸۸

إِسْـرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلَّا تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ فِي هذِهِ الْآيَاتِ عِبْرَةً لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْخِلَافَةَ وَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ الْأَنْبِيَاءِ فِي أَعْقَابِهِمْ وَ أَنَّهُ فَضَّلَ طَالُوتَ وَ قَدَّمَهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ بِاصْطِفَائِهِ إِيَّاهُ وَ زِيَادَتِهِ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ فَهَلْ تَجِدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اصْطَفَى بَنِي أُمَيَّةَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَ زَادَ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَالَكُمْ سَخَطُهُ بِعِصْيَانِكُمْ لَهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ وَ قَالَ تَعَالَى إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ قَالَ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ تَحَاثُّوا عَلَى الْجِهَادِ مَعَ إِمَامِكُمْ فَلَوْ كَانَ لِي مِنْكُمْ عِصَابَةٌ بِعَدَدِ أَهْلِ بَدْرٍ إِذَا أَمَرْتُهُمْ أَطَاعُونِي وَ إِذَا اسْتَنْهَضْتُهُمْ نَهَضُوا مَعِي لَاسْتَغْنَيْتُ بِهِمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْكُمْ وَ أَسْرَعْتُ النُّهُوضَ إِلَى حَرْبِ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُ الْجِهَادُ الْمَفْرُوضُ.

**[ترجمه] - . ارشاد: ۱۳۹ - ارشاد: از فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام هنگام عزیمت به سمت شام برای جنگ با معاویه بن ابوسفیان: پس از حمد خدا و درود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه کنید و از او اطاعت نمایید و از رهبر عالی‌قدر خود پیروی کنید زیرا رعیت شایسته با وجود رهبر عادل از بیچارگی رهایی پیدا می کند و رعیت بدکار با پیروی از پیشوای فاجر، به هلاکت می‌رسد. معاویه حق مرا غصب کرد و پیمان مرا شکست و دین خدا را مسخره نمود. شما دیدید دیروز مردم مسلمان چه شورشی بپا کردند و شما با خواست خود به جانب من آمدید و مرا از خانه‌ام خارج کردید تا با من بیعت کنید، و من از بیعت با شما خودداری کردم تا آنچه در نزد شما است آزمایش کنم پس سخن را چندین بار از سر گرفتید (و درخواست پذیرش خلافت و بیعت مرا کردید) و من نیز سخن خود را از سر گرفتم (و از بیعت خودداری کردم) و شما روی حرصی که بر بیعت من داشتید، بر من هجوم آوردید مانند شتر تشنه که به برکه آب می‌رسد همچنان اطراف مرا فراگرفتید و به بیعت با من حریص بودید تا کار به جایی رسید که ترسیدم برخی از شما بدست برخی دیگر کشته شوند. وقتی شما را این‌گونه حریص دیدم در باره کار خود و شما تجدید نظر کرده گفتم هرگاه من برای انجام دادن کار ایشان قیام ننمایم به دیگری دست پیدا نمی کنند که بتواند به جای من برقرار شود و مانند من به عدالت کار کند و گفتم

ص: ۳۸۷

سوگند به خدا هر گاه من بر ایشان تسلط پیدا کنم با آنکه از حق و فضل من باخبرند بهتر از آن است که کسی که مرا نمی شناسد و از فضیلت من اطلاع ندارد بر من دست یابد. لذا دست گشودم و با من بیعت کردید و شما گروه مسلمان که مهاجر و انصار و تابعان هم در میانتان هستند با کمال میل برای بیعت با من حاضر شدید و من هم از شما پیمان گرفتم و عهد پیامبران را با شما به میان آوردم تا به من توجه کرده و سخن مرا بشنوید و از من پیروی کنید و در کارها با من همگامی نمایید و با سرکشان بجنگید و با متجاوزان و آنها که از دین اسلام خارج می شوند پیکار کنید شما هم بیعت مرا به همین عنوان پذیرفتید و من هم با شما عهد و میثاق خدا را تازه کرده و شما را مشغول ذمه خدا و رسول قرار دادم شما هم دعوت مرا اجابت کردید و خدا را بر شما و هم برخی از شما را بر خودتان گواه گرفتم و من هم احکام کتاب الهی و سنت نبوی را در میان شما رواج دادم. و شگفت از معاویه پسر ابو سفیان است که با من در باره خلافت منازعه می کند و پیشوایی و امامت مرا انکار می نماید و خیال می‌کند او از من شایسته تر است و با این اندیشه باطل بر خدا و رسول جری شده و با آنکه هیچ گونه حقی و برهانی ندارد و مهاجران با وی بیعت نکرده اند و انصار و سایر مسلمانان تسلیم او نشده اند. ای گروه مهاجران و انصار و کسانی که سخن مرا می شنوید، مگر نه این است که پیروی از مرا بر خود واجب نموده و با من با کمال میل و رغبت بیعت نمودید و من هم از شما پیمان گرفتم که سخن مرا قبول کنید؟ آیا در آن روز بیعت با من محکم تر از بیعت با ابو بکر و عمر نبود بنابراین چگونه آنان بیعت خلفای پیشین را نقض ننمودند ولی پیمان مرا شکستند و به عهد من وفا نکردند؟. آیا بر من لازم نیست شما را نصیحت کنم و امر خود را بر شما لازم سازم؟! مگر نمی‌دانید بیعت من بر شاهد و غائب شما واجب است؟. چگونه معاویه و یاران او پیمان مرا شکستند و بدان وفا نکردند با آنکه بخاطر خویشاوندی و نزدیکی و سابقه ایمانی که با پیامبر صلی الله علیه

و آله دارم شایسته تر به امر خلافتم. آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر فراموش کرده و سخنان او را درباره ولایت و دوستی من از خاطر برده اید؟ از خدا بترسید و به جهاد با معاویه که پیمان مرا شکسته و یارانش را از اطاعت من خارج نموده آماده شوید. اکنون آیاتی از کتاب خدا که بر پیامبرش نازل فرموده برای شما تلاوت می کنم بشنوید و پند گیرید که بهترین راهِ پند شماست و از پندهای خدا بهره مند گردید و از نافرمانی‌های او دست بردارید زیرا خدا شما را به سرانجام کار دیگران موعظه کرده و فرمود: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنى

إِسْرائيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فى سَبيلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ أَلَّا تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فى سَبيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَليلاً مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَليمٌ بِالظَّالِمين وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتى مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ» - . بقره / ۲۴۶ ۲۴۷ - [آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن گاه که به پیامبری از خود گفتند: «پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم»، [آن پیامبر] گفت: «اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید.» گفتند: «چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده ایم.» پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، [همگی] پشت کردند، و خداوند به [حالِ] ستمکاران داناست. *و پیامبرشان به آنان گفت: «در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است.» گفتند: «چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟» پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده، و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است، و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد، و خدا گشایشگر داناست.»].

ای مردم شما باید از این آیات عبرت بگیرید و بدانید خدا خلافت و امیری را پس از انبیا منحصر به بازماندگان آنان نموده و او طالوت را برتری داده و بر گروه ثروتمندان مقدم داشته و به او علم و نیرو داده است. آیا تا به حال فهمیده اید که خدا بنی امیه را بر بنی هاشم برتری داده باشد و یا معاویه از لحاظ دانش و نیروی بدنی بر من برتری داشته باشد؟ اکنون که پرده را برای شما برداشتم از خدا بترسید و در راه او جهاد کنید و الان که به خشم او مبتلا نگردیده‌اید در صدد اندیشه برآیید.

و خدا می‌فرماید «لُعِنَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ بَني إِسْرائيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ» - . مائده / ۷۸ ۷۹ - [از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند. [و] از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را بازنمی داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می کردند.] و خداوند فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبيلِ اللَّهِ أُولئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» - . حجرات / ۱۵ - [در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند ایناننـد که راست‌کردارند]. خداوند فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تِجارَةٍ

تُنْجِیکَمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکَمْ وَ أَنْفُسِکَمْ ذلِکَمْ خَیْرٌ لَکَمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» - . صف / ۱۰ - ۱۲ .[ای کسانی که ایمان آورده اید، آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟. به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید، برای شما بهتر است. تا گناهانتان را بر شما ببخشاید، و شما را در باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش، در بهشتهای همیشگی درآورد. این [خود] کامیابی بزرگ است.]

ص: ۳۸۹

ای بندگان خدا، از خداوند بترسید و به همراه امام خود با مخالفان بجنگید اگر من به اندازه اصحاب بدر یار و یاور داشتم که مطیع من باشند و همراه من قیام کنند از بسیاری از شما بی‌نیاز بودم و هر چه زودتر به جنگ با معاویه و یاران او قیام می کردم چرا که جنگ با او از واجبات است.

**[ترجمه]

بیان

التکأکؤ التجمع و التوی عن الأمر تثاقل و روّی فی الأمر ترویه نظر و تفکر و أنعم له أی قبل قوله و أجاب بنعم.

قوله علیه السلام إن الله جعل الخلافه فیه إشکال و هو أن المشهور بین المفسرین أن طالوت لم یکن من سبط النبوه و لا من سبط المملکه إذ النبوه کانت فی سبط لاوی و المملکه فی سبط یهودا و قیل فی سبط یوسف و هو کان من سبط بنیامین فالآیات تدل علی عدم لزوم کون الخلافه فی أعقاب الأنبیاء.

و یمکن أن یجاب عنه بوجوه الأول القدح فی تلک الأمور فإنها مستنده إلی أقوال المؤرخین و المفسرین من المخالفین فیمکن أن یکون طالوت من سبط النبوه أو المملکه فیکون ادعاؤهم الأحقیه من جهه المال فقط.

الثانی أن کونه من ولد یعقوب و إسحاق و إبراهیم کاف فی ذلک. الثالث أن یکون الاستدلال من جهه ما یفهم من الآیه من کون النبوه فی سبط مخصوص آباؤهم أنبیاء فالمراد بالخلافه رئاسه الدین و إن اجتمعت رئاسه الدین و الدنیا فی تلک الأمه فلا ینافی الاستدلال بالبسطه فی العلم و الجسم فإنه إذا اشترط فی الرئاسه الدنیویه فقط البسطه فی العلم و الجسم فاشتراطهما فی الرئاستین ثابت بطریق أولی.

**[ترجمه]«التکأکؤ»: تجمع کردن. «التوی عن الأمر»: تعلّل کردن در کار. «روّی فی الأمر ترویه»: نگاه کرد و اندیشید. «أنعم له»: سخن او را پذیرفت و با «بله» پاسخ گفت. فرمود «إن الله جعل الخلافه»: در این سخن اشکال وجود دارد. در میان مفسّرین معروف است که طالوت از ذریّه پیامبران و پادشاهان نبوده است چون نبوّت در ذریّه لاوی و حکومت در ذریّه یهودا بوده است البته در ذریّه یوسف نیز گفته شده است. طالوت از ذریّه بنیامین بوده است. آیات بر عدم لزوم بودن خلافت در نسل

انبیاء دلالت دارد.

و ممکن است به این موضوع از چند وجه پاسخ داد. وجه نخست: اشکال مذکور مستند به مورّخین و مفسّرین مخالف می باشد که در این صورت طالوت از ذریّه انبیاء و یا پادشاهان بوده که ادعای آنان فقط از بُعد مال ارجحیّت می‌یابد. وجه دوم، اینکه وی از نسل یعقوب و اسحاق و ابراهیم است که برای آن کفایت می کند. وجه سوّم، اینکه استدلال از آن جهتی است که از آیه استنباط می‌شود که نبوّت در نسل مخصوصی بوده که پدران شان نبی بوده اند، پس مراد از خلافت، زعامت دینی است و اگر زعامت دینی و دنیوی در آن امّت جمع بوده است، با استدلال در احاطه علمی و جسمی منافات پیدا نمی کند، زیرا در صورتی که ریاست دنیوی فقط منوط به احاطه علمی و جسمی باشد، شرط آن‌دو در دو زعامت مذکور به طریق اولی قابل اثبات است .

**[ترجمه]

«۳۶۱»

(۱)

شاء الإرشاد وَ مِنْ كَلَامِهِ عليه السلام وَ قَدْ بَلَغَهُ عَنْ مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ مَا يُؤْذِيهِ مِنَ الْكَلَامِ فَقَالَ

ص: ۳۹۰

۱- ۳۶۱- رواه الشيخ المفيد قدس اللّه نفسه فی الفصل: (۳۱) مما اختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام فی كتاب الإرشاد، ص ۱۴۱.

الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدِيماً وَ حَدِيثاً مَا عَادَانِی الْفَاسِقُونَ فَعَادَاهُمُ اللَّهُ أَ لَمْ تَعْجَبُوا إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْخَطْبُ الْجَلِيلُ أَنَّ فُسَّاقاً غَيْرَ مَرْضِيِّينَ وَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ مُنْحَرِفِينَ خَدَعُوا بَعْضَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَشْرَبُوا قُلُوبَهُمْ حُبَّ الْفِتْنَهِ وَ اسْتَمَالُوا أَهْوَاءَهُمْ بِالْإِفْكِ وَ الْبُهْتَانِ قَدْ نَصَبُوا لَنَا الْحَرْبَ وَ هَبُّوا فِی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ اللَّهُمَّ إِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَاقْضُضْ خِدْمَتَهُمْ (۱) وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَ أَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ وَ لَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ.

**[ترجمه] – . ارشاد: ۱۴۱ – ارشاد: وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع دادند که معاویه و شامیان سخنان ناروایی نسبت به آن حضرت گفته اند در پاسخ آنان گفت:

ص: ۳۹۰

سپاس سزاوار خداوند است چه در زمانهای گذشته و اکنون. سپس فرمود: هرگاه فاسقان با ما خصومت نمایند، خداوند با آنان دشمنی خواهد کرد. مگر از چنین کار بزرگی به شگفت نیامدید که فاسقانی که خدا از شیوه آنان ناراضی است و از اسلام و مسلمانان منحرفند دست مکر و حیله به روی عده ای از امت دراز کرده و علاقه به فتنه و فساد را در دلهایشان افزوده و بر اثر دروغ و بهتانی که ابراز داشته آنان را متمایل به خود نموده و آتش جنگ را علیه ما شعله ور ساخته و در خاموش کردن نور خدا می کوشند و «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُون» – . صف / ۸ – [و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید]. پروردگارا اگر از حق روگردانند آنها را خوار ساز و جمعیت‌شان را متفرق گردان و آنها را به نافرمانی خود گرفتار فرما زیرا کسی که در سایه ولایت تو قرار بگیرد خوار نمی شود و کسی که با تو دشمنی کند عزیز نمی گردد.

**[ترجمه]

«۳۶۲»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام عِنْدَ عَزْمِهِ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ كَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی النَّفْسِ وَ الْأَهْلِ وَ الْمَالِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَهُ فِی الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفاً.

قال السيد رضى الله عنه: و ابتداء هذا الكلام مروى عن رسول الله صلى الله عليه و آله و قد قفاه أمير المؤمنين عليه السلام بأبلغ كلام و تممه بأحسن تمام من قوله لا يجمعهما غيرك إلى آخر الفصل.

**[ترجمه] – . المختار (۴۶) از نهج البلاغهٔ، و روایتی مشابه با آن را در المختار (۱۸۴) از نهج السعادهٔ ج ۲: ۱۲۴ روایت کردیم. – نهج البلاغه: از فرمایشات امیرالمومنین هنگام عزیمت به شام: خدایا از سختی سفر و اندوه بازگشتن و روبرو شدن با مناظر ناگوار در خانواده و مال و فرزند، به تو پناه می برم. پروردگارا تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما

سرپرست و نگهبانی و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد، زیرا آن کس که سرپرست بازماندگان است نمی تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و هم سفر است سرپرست بازماندگان انسان نمی تواند باشد .

سید رضی رحمهٔ الله علیه می گوید: ابتدای این سخنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که امیرالمومنین علیه السلام آن را از عبارت «لا یجمعهما غیرک» تا آخر، با بلیغ ترین کلام و به بهترین وجه تکمیل نمود.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم روی أنه علیه السلام دعا بهذا الدعاء عند وضعه رجله فی الرکاب متوجها إلی حرب معاویه و الوعثاء المشقه و الکآبه

ص: ۳۹۱

۱- کذا فی أصلی، و فی طبعه النجف من کتاب الإرشاد: «فافضض حرمتهم ...».

۲ - ۳۶۲- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۴۶) من نهج البلاغه، و قریبا منه رویناه فی المختار: (۱۸۴) من نهج السعاده ج ۲ ص ۱۲۴، ط ۱.

الحزن و المنقلب مصدر من قولهم انقلب منقلبا رجع و سوء المنظر هو أن یری فی نفسه أو أهله أو ماله ما یکرهه.

**[ترجمه]ابن میثم می‌گوید: امام علیه السلام این دعا را در هنگام قرار دادن پا در رکاب و موقع عزیمت به جنگ با معاویه فرمود. «الوعثاء»: مشقّت و سختی. «الکآبه»:

ص: ۳۹۱

ناراحتی. «المنقلب»: مصدر انقلب منقلباً است به معنی رجوع. «سوء المنظر»: ملاحظه نمودن پیش‌آمدهای ناخوشایند در خود و خانواده و مال.

**[ترجمه]

«۳۶۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی جَرِیرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِیِّ لَمَّا أَرْسَلَهُ إِلَی مُعَاوِیَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاکَ کِتَابِی فَاحْمِلْ مُعَاوِیَهَ عَلَی الْفَصْلِ وَ خُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَیِّرْهُ بَیْنَ حَرْبٍ مُجْلِیَهٍ أَوْ سِلْمٍ مُخْزِیَهٍ فَإِنِ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَیْهِ وَ إِنِ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بَیْعَتَهُ وَ السَّلَامُ.

تَبْیِینٌ قَالَ ابْنُ مِیثَم رُوِیَ أَنَّ جَرِیراً أَقَامَ عِنْدَ مُعَاوِیَهَ حِینَ أَرْسَلَهُ علیه السلام حَتَّی اتَّهَمَهُ النَّاسُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِیرٍ وَقْتاً لَا یُقِیمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِیاً فَأَبْطَأَ جَرِیرٌ حَتَّی أَیِسَ مِنْهُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ بَعْدَ ذَلِکَ هَذَا الْکِتَابَ فَلَمَّا انْتَهَی إِلَیْهِ أَتَی مُعَاوِیَهَ فَأَقْرَأَهُ إِیَّاهُ وَ قَالَ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّهُ لَا یُطْبَعُ عَلَی قَلْبٍ إِلَّا بِذَنْبٍ وَ لَا یُشْرَحُ إِلَّا بِتَوْبَهٍ وَ لَا أَظُنُّ قَلْبَکَ إِلَّا مَطْبُوعاً أَرَاکَ قَدْ وَقَفْتَ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ کَأَنَّکَ تَنْتَظِرُ شَیْئاً فِی یَدِ غَیْرِکَ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ أَلْقَاکَ بِالْفَصْلِ فِی أَوَّلِ مَجْلِسٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَ فِی بَیْعَهِ أَهْلِ الشَّامِ فَلَمَّا انْتَظَمَ أَمْرُهُ لَقِیَ جَرِیراً وَ قَالَ لَهُ الْحَقْ بِصَاحِبِکَ وَ أَعْلِمْهُ بِالْحَرْبِ فَقَدِمَ جَرِیرٌ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام.

قال: و البجلی منسوب إلی بجیله قبیله و المجلیه من الإجلاء و هو الإخراج عن الوطن قهرا و المخزیه المهینه و المذله و روی مجزیه بالجیم أی کافیه و الحرب و السلم مؤنثان لکونهما فی معنی المحاربه و المسالمه و النبذ الإلقاء و الرمی و المقصود أن یجهر له بذلک من غیر مداهنه کقوله تعالی وَ إِمَّا

ص: ۳۹۲

۱- ۳۶۳- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۸) من الباب الثانی من نهج البلاغه.

تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ

**[ترجمه] – . المختار (۸) باب دوم نهج البلاغه – نهج البلاغه: نامه امیرالمومنین علیه السلام به جریر بن عبدالله بجلی. وقتی وی را نزد معاویه فرستاد. پس از نام خدا و درود، هنگامی که نامه ام به دستت رسید، معاویه را به یکسره کردن کار وادار کن، و با او برخوردی قاطع داشته باش. سپس او را آزاد بگذار: در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه ها بیرون می ریزد، یا تسلیم شدنی خوار کننده، پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین کوب، و اگر صلح خواست از او بیعت بگیر، با درود.

توضیح: ابن میثم می گوید: نقل شده است که وقتی جریر به عنوان ماموریت برای بیعت گرفتن، نزد معاویه فرستاده شد، آن قدر نزد وی ماند که مردم وی را متهم به همکاری با معاویه کردند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: برای جریر وقتی را تعیین کرده‌ام پس از این مدت در آنجا نمی‌ماند مگر اینکه فریب خورده و یا طغیان کرده باشد. جریر زیاد تاخیر کرد تا اینکه امام از وی مأیوس شد و این نامه را برای وی نوشت. وقتی نامه حضرت به جریر رسید، وی نزد معاویه رفت و آن را برایش قرائت کرد و سپس گفت: ای معاویه هیچ دلی بسته و مهرزده نمی شود مگر به سبب گناه، و هرگز چنین قلبی باز نمی شود مگر با توبه، گمان می کنم که بر دل تو، مُهر عدم درک زده شده است، می بینم تو را که آن چنان میان حق و باطل مردد مانده ای که گویا انتظار چیزی داری که در دست شخص دیگری است، معاویه گفت: انشاء اللَّه حرف قطعی را در اولین مجلس با تو خواهم گفت و سپس آغاز کرد به بیعت گرفتن از مردم شام برای خودش، روزی که از همه بیعت گرفته بود، جریر را ملاقات کرد و به او گفت: اکنون به صاحب خود ملحق شو، و بگو، آماده جنگ باشد. سپس جریر به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام برگشت.

ابن میثم می گوید: «البجلی»: منسوب به بجیله است که نام قبیله ای می باشد. «مجلیه»: از مصدر اجلاء است به معنای بیرون راندن از وطن با زور. «مخزیه»: پستی و خواری، مجزیه هم روایت شده: کفایت کننده. «حرب و سلم»: هر دو مؤنث‌اند زیرا به معنای محاربه و مسالمه می باشند. «النبذ»: انداختن و تیراندازی کردن. منظور این است که بدون هیچ فریب‌کاری مقصود را اظهار دارد، همانند آیه: «وَ إِمَّا تَخافَنَّ

ص: ۳۹۲

مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ» – . انفال / ۵۸ – [و اگر از گروهی بیمِ خیانت داری [پیمانشان را] به سویشان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است].

**[ترجمه]

«۳۶۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ قَدْ أَشَارَ إِلَیْهِ أَصْحَابُهُ بِالاسْتِعْدَادِ لِلْحَرْبِ بَعْدَ إِرْسَالِهِ جَرِیرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ إِلَی مُعَاوِیَهَ

أَنَّ اسْتِعْدَادِی لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ جَرِیرٌ عِنْدَهُمْ إِغْلَاقٌ لِلشَّامِ وَ صَرْفٌ لِأَهْلِهِ عَنْ خَیْرٍ إِنْ أَرَادُوهُ وَ لَکِنْ قَدْ وَقَّتُّ لِجَرِیرٍ وَقْتاً لَا یُقِیمُ بَعْدَهُ إِلَّا مَخْدُوعاً أَوْ عَاصِیاً وَ الرَّأْیُ عِنْدِی مَعَ الْأَنَاةِ فَأَرْوِدُوا وَ لَا أَکْرَهُ لَکُمُ الِاسْتِعْدَادَ لِحَرْبِ أَهْلِ الشَّامِ وَ لَقَدْ ضَرَبْتُ أَنْفَ هَذَا الْأَمْرِ وَ عَیْنَهُ وَ قَلَّبْتُ ظَهْرَهُ وَ بَطْنَهُ وَ لَمْ أَرَ لِی إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْکُفْرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ قَدْ کَانَ عَلَی الْأُمَّهِ وَالٍ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً وَ أَوْجَدَ النَّاسَ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا فَغَیَّرُوا.

**[ترجمه] - . المختار (۴۳) از نهج البلاغه، و ما در المختار (۱۷۴) از کتاب نهج السعادهٔ ج ۲: ۸۹ آن را روایت کردیم. - نهج البلاغه: از فرمایشات امیرالمومنین علیه السلام که به یاران خود برای آماده شدن برای جنگ اشاره می کند پس از ارسال جریر بن عبدالله به نزد معاویه: آماده شدن من برای جنگ با اهل شام در حالی که جریر نزد آنان است، بستن در حجت به روی آنان، و باعث روی گرداندن شامیان از خیر است اگر خواهان خیر باشند، ولی من مدّت اقامت «جریر» را در شام معیّن کرده‌ام، که اگر تأخیر کند یا فریبش داده‌اند و یا از اطاعت من سرباز زده است. عقیده من این است که صبر نموده با آنها مدارا کنید، گر چه مانع آن نیستم که خود را برای پیکار آماده سازید. من بارها جنگ با معاویه را برّرسی کرده ام و پشت و روی آن را سنجیده و دیدم راهی جز جنگ، یا کافر شدن نسبت به آن چه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آورده باقی نمانده است. زیرا در گذشته کسی بر مردم حکومت می کرد که اعمال او حوادثی آفرید و باعث گفتگو و سر و صداهای فراوان شد، که مردم اعتراض کردند و تغییرش دادند.

**[ترجمه]

بیان

جریر بن عبد الله البجلی کان عاملا لعثمان علی ثغر همدان فلما صار الأمر إلیه طلبه فأجاب بالسمع و الطاعه و قدم إلیه علیه السلام فأرسله إلی معاویه.

**[ترجمه]جریر بن عبدالله بجلی والی عثمان در حدود همدان بود. پس از اینکه امیرالمومنین علیه السلام خلافت را به دست گرفت، وی را فراخواند و او نیز اطاعت کرد و آمد و به دستور امام به سوی معاویه عازم شد.

**[ترجمه]

«۳۶۵»

وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا أَرَادَ بَعْثَهُ قَالَ جَرِیرٌ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا أَدَّخِرُکَ مِنْ نَصْرِی شَیْئاً وَ مَا أَطْمَعُ لَکَ فِی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ علیه السلام قَصْدِی حُجَّهٌ أُقِیمُهَا ثُمَّ کَتَبَ مَعَهُ فَإِنَّ بَیْعَتِی بِالْمَدِینَهِ لَزِمَتْکَ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ بِرِوَایَهِ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ

۱- ۳۶۴- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۴۳) من نهج البلاغه. ورویناه عن مصادر فی المختار: (۱۷۴) من کتاب نهج

السعاده: ج ٢ ص ٨٩ ط ١.

فَأَجَابَهُ مُعَاوِيَهُ أَمَّا بَعْدُ فَلَعَمْرِی لَوْ بَایَعَکَ الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایَعُوکَ وَ أَنْتَ بَرِیءٌ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ کُنْتَ کَأَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ لَکِنَّکَ أَغْرَیْتَ بِعُثْمَانَ وَ خَذَلْتَ عَنْهُ الْأَنْصَارَ فَأَطَاعَکَ الْجَاهِلُ وَ قَوِیَ بِکَ الضَّعِیفُ وَ قَدْ أَبَی أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا قِتَالَکَ حَتَّی تَدْفَعَ إِلَیْهِمْ قَتَلَهَ عُثْمَانَ فَإِنْ فَعَلْتَ کَانَتْ شُورَی بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ وَ لَعَمْرِی مَا حُجَّتُکَ عَلَیَّ کَحُجَّتِکَ عَلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ لِأَنَّهُمَا بَایَعَاکَ وَ لَمْ أُبَایِعْکَ وَ لَا حُجَّتُکَ عَلَی أَهْلِ الشَّامِ کَحُجَّتِکَ عَلَی أَهْلِ الْبَصْرَهِ لِأَنَّهُمْ أَطَاعُوکَ وَ لَمْ یُطِعْکَ أَهْلُ الشَّامِ فَأَمَّا شَرَفُکَ فِی الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتُکَ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ مَوْضِعُکَ مِنْ قُرَیْشٍ فَلَسْتُ أَدْفَعُهُ وَ کَتَبَ فِی آخِرِ الْکِتَابِ قَصِیدَهَ کَعْبِ بْنِ جُعَیْلٍ:

أَرَی الشَّامَ یَکْرَهُ أَهْلَ الْعِرَاقِ*** وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ لَهَا کَارِهُونَا

**[ترجمه]و نقـل شـده است که وقتی علی علیه السـلام خواست جریر را به شـام بفرسـتت، وی گفت: ای امیرالمومنین به خـدا سوگنـد من در یاری دادن خود از تو چیزی را دریغ نمی دارم و به خاطر تو در معاویه طمعی نبسـته ام. امام علیه السـلام فرمود: قصـد من اتمـام حجّتی است که اقامه می‌کنم. سـپس نامه‌ای با این مضـمون نوشت که: بیعت من در مـدینه برای تو در شام نیز ساری است و تا آخر نامه که در روایت نصر بن مزاحم آمد.

ص: ۳۹۳

سپس این نامه را توسط جریر به معاویه فرسـتاد. معاویه در پاسـخ چنین نوشت: پس از حمـد خـدا، به جان خودم سوگنـد، اگر مردم بـا تـو بیعت کرده بودنـد در حـالی که تـو در خـون عثمـان دست نـداشتی، در این صورت تو از نظر شایسـتگی و احـترام همچون ابو بکر، عمر و عثمان بودی ولی تو مردم را در باره عثمان گمراه کردی و انصار را از اطراف عثمان پراکنده ساختی و نادانان از تو فرمانبرداری کردنـد و ضـعفا از ناحیه تو قوّت و نیرو گرفتند. مردم شام، جز جنگ با تو چیزی را قبول نمی کنند تا نـاگزیر شوی قاتلان عثمـان را تسـلیم آنـان کنی اگر قبول کنی، و قـاتلین عثمـان را دسـتگیر و تحویـل دهی، آن گاه است که شورای مسـلمین تشـکیل می شود. ای علی، به عُمرم سوگنـد، دلیلی که بر علیه من اقامه کرده ای نمی تواند همان دلیلی باشـد که بر علیه طلحه و زبیر، اقامه شـده است زیرا طلحه و زبیر با تو بیعت کرده بودنـد، ولی من بیعت نکرده ام. اسـتدلال تو بر علیه مردم شام، نیز نمی توانـد همان دلیلی باشـد که بر علیه مردم بصـره آورده ای، چون که مردم بصـره فرمان‌بردار تو شـده انـد، و مردم شام از تو اطاعت نمی کنند. البتّه بزرگواری تو در اسـلام و قوم و خویشی ات با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مقام و جایگاهت را در میان قریش انکار نمی‌کنم. در پایانِ نامه قصـیده کعب بن جعیل را نوشت: می‌بینم که مردم شام از مردم عراق بدشان می‌آید و مردم شام نیز مورد خوشایند مردم عراق نیستند.

**[ترجمه]

«۳۶۶»

(۱)

وَ یُرْوَی أَنَّ الْکِتَابَ الَّذِی کَتَبَهُ علیه السلام مَعَ جَرِیرٍ کَانَتْ صُورَتُهُ أَنِّی قَدْ عَزَلْتُکَ فَفَوِّضِ الْأَمْرَ إِلَی جَرِیرٍ وَ السَّلَامُ وَ قَالَ لِجَرِیرٍ

صُنْ نَفْسَکَ عَنْ خِدَاعِهِ فَإِنْ سَلَّمَ إِلَیْکَ الْأَمْرَ وَ تَوَجَّهَ إِلَیَّ فَأَقِمْ أَنْتَ بِالشَّامِ وَ إِنْ تَعَلَّلَ بِشَیْ ءٍ فَارْجِعْ فَلَمَّا عَرَضَ جَرِیرٌ الْکِتَابَ عَلَی مُعَاوِیَهَ تَعَلَّلَ بِمُشَاوَرَهِ أَهْلِ الشَّامِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ فَرَجَعَ جَرِیرٌ وَ کَتَبَ مُعَاوِیَهُ فِی أَثَرِهِ فِی ظَهْرِ کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السلام مَنْ وَلَّاکَ حَتَّی تَعْزِلَنِی وَ السَّلَامُ.

ص: ۳۹۴

۱- ۳۶۶- إلی حین کتابه هذا التعلیق و هو (۲۹) من جمادی الأولی عام (۱۴۰۴) ما رأیت صوره هذا الکتاب فی مصدر موثوق.

و یقال أغلق الباب إذا جعله بحیث یعسر فتحه و المراد بالخیر الطاعه و الأناه کالقناه اسم من التأنی و أرودوا علی صیغه الإفعال أی ارفقوا و الإعداد التهیئه کالاستعداد.

و ربما یتوهم التنافی بین ذکر مفسده الاستعداد أولا و عدم کراهه الإعداد ثانیا.

و دفع بوجوه منها أنه کره استعداد نفسه بجمع العسکر و عرضهم و تحریضهم علی القتال دون إعداد أصحابه بإصلاح کل منهم فرسه و أسلحته.

و منها أن المکروه إظهار الإعداد دون الإعداد سرا و ترکنا بعض الوجوه لوهنها.

و ضرب الأنف و العین مثل للعرب یراد منه الاستقصاء فی البحث و التأمل و قلب الظهر و البطن التأمل فی ظاهر الأمر و باطنه.

و إطلاق الکفر هنا علی المبالغه أو بالمعنی الذی یطلق علی ترک الفرائض و فعل الکبائر کما سیأتی فی أبواب الإیمان و الکفر.

و یحتمل علی بعد اختصاص ذلک بالإمام و المراد بالوالی عثمان و بالأحداث البدع و الأمور المنکره و أوجد الناس مقالا أی أبدی لهم طریقا إلیه بأحداثه و تفسیر أوجدها هنا بأغضب کما قیل غریب و نقموا کضربوا أی عتبوا و طعنوا علیه.

**[ترجمه]و نقل شده است که نامه‌ای که علی علیه السلام توسط جریر برای معاویه به شام فرستاد مضمونش چنین بود: «ای معاویه، من تو را از ولایت امری شام بر کنار کردم سرپرستی مردم شام را به جریر بسپار، و السّلام.» و سپس به جریر فرمود: «مواظب فریب کاری او باش. اگر ولایت امری شام را به تو سپرد و به سوی من آمد، تو در شام می‌مانی و اگر تعلّل ورزید و قبول نکرد، باز می گردی.» هنگامی که جریر نامه حضرت را به معاویه داد، وی شروع به بهانه جویی کرد. از جمله این که باید با مردم شام در این باره مشورت کند. جریر بدون نتیجه بازگشت. پس از بازگشت جریر، معاویه بر پشت نامه امام علیه السلام نوشت: چه کسی تو را به خلافت گمارده است که بخواهی مرا از مقامم برکنار کنی؟ و السّلام.

ص: ۳۹۴

و گفته می‌شود «أغلق الباب» هنگامی که آن در را به گونه ای ببندد که به راحتی باز نشود. منظور از «خیر» فرمان‌برداری است. «الأناه»: مانند قناه اسمی است از تأنّی. «أرودوا»: از باب اِفعال یعنی «أرفقوا: همراهی کنید». «الإعداد»: آمادگی مانند استعداد. شاید گمان شود بین ذکر مفسده استعداد و عدم کراهت برای آمادگی تنافی وجود داشته باشد. به چند وجه می‌توان بدان پاسخ گفت. از جمله: وی خود شخصاً از گردآوری نیروی نظامی و وادار نمودن آنان به جنگ بدون آمادگی یارانش برای اصلاح مرکَب و سلاحشان، کراهت داشته است. و یا اینکه، اظهار آمادگی مکروه بوده است، نه آمادگی پنهانی. برخی از وجوه را به علّت ضعف آنها ذکر نمی‌کنیم. «ضرب الأنف و العین»: ضرب‌المثلی رایج میان عرب است و منظور از آن نهایت کوشش در بحث و تأمل است، و «قلب الظهر و البطن»: تأمل در ظاهر و باطن امر است. در اینجا «کفر» برای مبالغه آمده است و یا به معنایی که به ترک واجبات و گناهان کبیره اطلاق می‌شود آورده شده که در ابواب کفر و خواهد آمد. و احتمال دارد که به امام اختصاص داشته باشد. منظور از «والی» عثمان است. «الأحداث»: بدعت و امور مورد انکار. «أوجد الناس مقالاً»: با

بـدعت هایش جای اعتراض و گفتگو علیه خود را برای مردم باز کرد. تفسـیر «أوجـدها» در اینجا همان‌طور که در غریب آمده یعنی خشمگین ساختن. «نقموا»: مانند ضربوا یعنی سرزنش کردند.

**[ترجمه]

«۳۶۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ وَصِیَّهٍ لَهُ علیه السلام لِمَعْقِلِ بْنِ قَیْسٍ الرِّیَاحِیِّ حِینَ أَنْفَذَهُ إِلَی الشَّامِ فِی ثَلَاثَهِ آلَافٍ مُقَدِّمَهً لَهُ

ص: ۳۹۵

۱- ۳۶۷- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۲) من باب الکتب من نهج البلاغه.

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِی لَا بُدَّ لَکَ مِنْ لِقَائِهِ وَ لَا مُنْتَهَی لَکَ دُونَهُ وَ لَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَکَ وَ سِرِ الْبَرْدَیْنِ وَ غَوِّرِ النَّاسَ وَ رَفِّهْ فِی السَّیْرِ وَ لَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّیْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَکَناً وَ قَدَّرَهُ مُقَاماً لَا ظَعْناً فَأَرِحْ فِیهِ بَدَنَکَ وَ رَوِّحْ ظَهْرَکَ فَإِذَا وَقَفْتَ حِینَ یَنْبَطِحُ السَّحَرُ أَوْ حِینَ یَنْفَجِرُ الْفَجْرُ فَسِرْ عَلَی بَرَکَهِ اللَّهِ فَإِذَا لَقِیتَ الْعَدُوَّ فَقِفْ مِنْ أَصْحَابِکَ وَسَطاً وَ لَا تَدْنُ مِنَ الْقَوْمِ دُنُوَّ مَنْ یُرِیدُ أَنْ یُنْشِبَ الْحَرْبَ وَ لَا تَبَاعَدْ مِنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ یَهَابُ الْبَأْسَ حَتَّی یَأْتِیَکَ أَمْرِی وَ لَا یَحْمِلَنَّکُمْ شَنَآنُهُمْ عَلَی قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَ الْإِعْذَارِ إِلَیْهِمْ.

**[ترجمه] - . المختار (۱۲) از بباب نامه‌های نهـج البلاغه - نهج البلاغه: دستور العمل نظامی آن حضرت، به معقل بن قیس ریاحی، که با سه هزار سرباز به عنوان طلایه داران سپاه امام به سوی شام حرکت کرد:

از خدایی بترس که ناچار او را ملاقات خواهی کرد و سر انجامی جز حاضر شدن در پیشگاه او را نداری. جز با کسی که با تو پیکار کند، پیکار نکن. در خنکی صبح و عصر سپاه را حرکت ده، در هوای گرم لشکر را استراحت ده و در پیمودن راه شتاب مکن. در آغاز شب حرکت نکن زیرا خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت کردن تعیین فرموده است نه کوچ کردن. پس آسوده باش، و مرکب ها را آسوده بگذار، آنگاه که سحر آمد و سپیده صبحگاهان آشکار شد، در پناه برکت پروردگار حرکت. هر جا دشمن را مشاهده کردی در میان لشکرت بایست، نه چنان به دشمن نزدیک شو که چونان جنگ افروزان باشی، و نه آنقدر دور باش که پندارند از نبرد می هراسی، تا فرمان من به تو رسد. مبادا کینه آنان پیش از آن که آنان را به راه هدایت فرا خوانید، و درهای عذر را بر آنان ببندید شما را به جنگ وا دارد.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم روی أنه علیه السلام بعثه من المدائن و قال له امض علی الموصل حتی توافینی بالرقه.

ثم أوصاه بذلک.

و البردان الغداه و العشی و قال الجوهری التغویر القیلوله یقال غوروا أی انزلوا للقائله قال أبو عبید یقال للقائله الغائره و الترفیه الإراحه و السکن ما یسکن إلیه و الظعن الارتحال.

و قال ابن الأثیر فی النهایه الظهر الإبل الذی یحمل علیها و یرکب.

قوله علیه السلام فإذا وقفت قال ابن أبی الحدید أی إذا وقفت ثقلک و جملک لتسیر فلیکن ذلک حین ینبطح السحر أی حین یتسع و یمتد أی لا یکون السحر الأول بل ما بین السحر الأول و بین الفجر الأول و أصل الانبطاح السعه و منه الأبطح بمکه.

و قال الجوهری نشب الشی ء فی الشی ء بالکسر نشوبا أی علق فیه و أنشبته أنا فیه و یقال نشب الحرب بینهم ثارت و الشنآن البغض و فی بعض النسخ شنابکم قبل دعائهم أی إلی الإسلام و یقال أعذر الرجل إذا بلغ أقصی الغایه فی العذر.

**[ترجمه]ابن میثم می‌گوید: روایت شده که حضرت، معقل را از مداین فرستاد و به او فرمود از طریق موصل برو، تا در رقّه با من ملاقات کنی و سپس مطالب بالا را برایش بیان کرد.

«البردان»: سحرگان و شام‌گاه. جوهری می‌گوید: «التغویر»: قیلوله گفته می‌شود: «غوروا» یعنی برای قیلوله پیاده شوید. ابوعبید می‌گوید: به قائله(قیلوله کننده)، الغائره (فرو رفته در قیلوله) نیز گفته می‌شود. «الترفیه»: استراحت. «السکن»: آنچه که در آن سکنی می‌گزینند. «الظعن»: سفر کردن .

ابن اثیر در النهایه می‌گوید: «الظهر» یعنی شتر که بر پشت آن حمل می‌کنند و سوار می‌شوند. فرمود: «فإذا وقفت». ابن ابی الحدید می‌گوید: یعنی وقتی کاروان و شتر را از حرکت باز داشتی تا دوباره حرکت کنی، این حرکت باید هنگامی باشد که سحر گسترده می‌شود و همه جا را در بر می‌گیرد یعنی سحر اول نیست بلکه بین سحر اول و فجر اول است. «انطباح» در اصل یعنی گستردگی. «الأبطح» در مکه از همین باب است.

جوهری می‌گوید: «نشب الشیء فی الشیء نشوباً» با کسره یعنی بدان آویخت و «أنشبته»: من بدان آویختم. گفته می‌شود: «نشب الحرب بینهم»: یعنی برانگیخته شد. «الشنآن»: بغض. و در برخی نسخ چنین آمده: «شبابکم قبل دعائهم» یعنی جوانانتان قبل از فراخواندن به اسلام شما را به حمله وا ندارند. گفته می‌شود: «أعذر الرجل»: یعنی عذرخواهی را به حد اعلی رساند.

ص: ۳۹۶

**[ترجمه]

«۳۶۸»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام وَ قَدْ لَقِیَهُ عِنْدَ مَسِیرِهِ إِلَی الشَّامِ دَهَاقِینُ الْأَنْبَارِ فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَ اشْتَدُّوا بَیْنَ یَدَیْهِ مَا هَذَا الَّذِی صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا فَقَالَ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا یَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَرَاؤُکُمْ وَ إِنَّکُمْ لَتَشُقُّونَ بِهِ عَلَی أَنْفُسِکُمْ وَ تَشْقَوْنَ بِهِ فِی آخِرَتِکُمْ وَ مَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ وَ أَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

**[ترجمه] - . المختار (۳۷) باب سوم نهج البلاغه، و ما نیز در المختار (۱۹۰) از نهج السعادهٔ ج ۲: ۱۴۱ آن را نقل کردیم. - نهج البلاغه: رؤسای روستاهای انبار در مسیر حرکت امام به شام، از اسب ها پیاده شده و پیشاپیش وی می‌دویدند. فرمود: چرا چنین می کنید؟ گفتند: عادتی است که امیران خود را با آن مورد احترام قرار می‌دهیم. فرمود: به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با این کار، خود را به زحمت می افکنید و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد و چه سودمند است آسایشی که با آن، امان از آتش جهنّم باشد.

**[ترجمه]

بیان

الدهقان بكسر الدال و ضمها رئيس القريه و الشد العدو و اشتد عدا و تشقون به لعله لكون غرضهم التسلط على الناس و الجور عليهم للتقرب عند الإمام و إظهاره عند الناس أو يكون غرضه عليه السلام تعليمهم و نهيهم عن فعل ذلك مع غيره عليه السلام من أئمه الجور.

**[ترجمه]«الدهقان»: با دال مكسور و مضموم يعنى رئيس روستا. «الشد»: دويدن. «اشتد»: دويد. «تشقون به»: شايد چون منظورشان از اين عمل ظلم و ستم بر مردم و تقرب به امام و اظهار آن در ميان مردم بوده است، (امام ايشان را نهى كرده است) و شايد هم امام قصد تعليم آنان و نهى كردن آنان از آن عمل براى ساير امراى ظالم را داشته است .

**[ترجمه]

«۳۶۹»

(۲)

كِتَابُ صِفِّينَ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ رَوَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ عَلِيٌّ عليه السلام الْمَسِيرَ إِلَى الشَّامِ دَعَا مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكُمْ مَيَامِينُ الرَّأْيِ مَرَاجِيحُ الْحِلْمِ [الْحُكْمِ مُبَارِكُو الْأَمْرِ مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ وَ قَدْ عَزَمْنَا عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ فَأَشِيرُوا عَلَيْنَا بِرَأْيِكُمْ فَقَامَ هَاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ فَصَوَّبُوا رَأْيَهُ وَ بَذَلُوا إِلَيْهِ نُصْرَتَهُ.

أقول: و تركنا كلامهم مخافه التطويل و الإسهاب.

ص: ۳۹۷

---

۱ - ۳۶۸- رواه السيّد الرضىّ فى المختار: (۳۷) من الباب الثالث من نهج البلاغه، و رويناه أيضا فى المختار: (۱۹۰) من نهج السعاده: ج ۲ ص ۱۴۱.

۲ - ۳۶۹- رواه نصر- مع التوالى- فى أوائل الجزء الثانى من كتاب صفّين ص ۹۲ ط ۲ بمصر، و رواه عنه ابن أبى الحديد فى شرح المختار (۴۶) من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۱۷۱.

**[ترجمه] - . نصر در کتاب صفین: ۹۲ این روایت‌ها را پشت سر هم ذکر کرده و ابن ابی الحدید نیز در شرح المختار (۴۶) از نهج البلاغه ج ۳: ۱۷۱ آن را روایت کرده است. - کتاب صفین: نصر بن مزاحم از عبدالرحمن بن عبیدالله نقل می‌کند: هنگامی که علی علیه السلام خواست عازم شام شود، مهاجران و انصاری را که با او بودند فرا خواند. پس از سپاس خداوند فرمود: «اما بعد، شما مردمی نیک‌رأی و صبور و حقگو هستید. ما قصد داریم که بر دشمن خود و شما لشکرکشی کنیم، لذا نظر مشورتی خود را به ما بگویید.» هاشم بن عتبه و عمار بن یاسر و قیس بن سعد بن عباده و سهل بن حنیف نظر امام را تائید کردند و برای یاری وی اعلام آمادگی کردند.

می‌گویم: برای اجتناب از اطاله کلام از ذکر سخنان آنان خودداری می‌کنیم.

ص: ۳۹۷

**[ترجمه]

«۳۷۰»

ثُمَّ رَوَى نَصْرٌ عَنْ مَعْبَدٍ قَالَ: قَامَ عَلِيٌّ علیه السلام عَلَى مِنْبَرِهِ خَطِيباً فَكُنْتُ تَحْتَ الْمِنْبَرِ أَسْمَعُ تَحْرِيضَهُ النَّاسَ وَ أَمْرَهُ لَهُمْ بِالْمَسِيرِ إِلَى صِفِّينَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ سِيرُوا إِلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ سِيرُوا إِلَى أَعْدَاءِ الْقُرْآنِ وَ السُّنَنِ سِيرُوا إِلَى بَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ وَ قَتَلَةِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَعَارَضَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي فَزَارَةَ وَ وَطَّأَهُ النَّاسُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ ضَرَبُوهُ بِنِعَالِهِمْ حَتَّى مَاتَ فَوَدَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ فَقَامَ الْأَشْتَرُ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَهُدَنْكَ مَا رَأَيْتَ وَ لَا يُؤْيِسَنَّكَ مِنْ نَصْرِنَا مَا سَمِعْتَ مِنْ مَقَالَهِ هَذَا الشَّقِيِّ الْخَائِنِ إِلَى آخِرِ مَا قَالَ رَفَعَ اللَّهُ مَقَامَهُ وَ بَالَغَ فِي إِظْهَارِهِ الثَّبَاتَ عَلَى الْحَقِّ وَ بَذْلِ النُّصْرَهِ فَقَالَ علیه السلام الطَّرِيقُ مُشْتَرَكٌ وَ النَّاسُ فِي الْحَقِّ سَوَاءٌ وَ مَنِ اجْتَهَدَ رَأْيَهُ فِي نَصِيحَهِ الْعَامَّهِ فَقَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ ثُمَّ نَزَلَ علیه السلام عَنِ الْمِنْبَرِ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُعْتَمِّ الْعَبْسِيُّ وَ حَنْظَلَهُ بْنُ الرَّبِيعِ التَّمِيمِيُّ وَ الْتَمَسَا مِنْهُ علیه السلام أَنْ يَسْتَأْنِيَ بِالْأَمْرِ وَ يُكَاتِبَ مُعَاوِيَهَ وَ لَا يَعْجَلَ فِي الْقِتَالِ فَتَكَلَّمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ قَالَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ وَارِثُ الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ وَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* يُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ وَ يَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ يَشَاءُ وَ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ أَمَّا الدَّبْرَهُ فَإِنَّهَا عَلَى الضَّالِّينَ الْعَاصِينَ ظَفِرُوا أَوْ ظُفِرَ بِهِمْ وَ ايْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَسْمَعُ كَلَامَ قَوْمٍ مَا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفاً وَ لَا يُنْكِرُونَ مُنْكَراً فَقَالَ الْحَاضِرُونَ هُمَا مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَهَ وَ يُكَاتِبَانِهِ وَ كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ فِي ذَلِكَ.

ص: ۳۹۸

**[ترجمه]نصـر از معبد نقل می کند: علی علیه السلام برای ایراد خطبه بر فراز منبر ایستاد و من هنگامی که مردم را تشویق می کرد و به لشکرکشی به صفین برای پیکار با شامیان امر می فرمود پای منبر بودم. نخست به سپاس و ستایش خداوند پرداخت و سپس فرمود: «به سوی دشـمنان [خـدا. پیش به سوی دشـمنان] سـنتها و قرآن و بـاز مانـدگان احزاب، قاتلاـن مهاجران و انصار بشـتابید». سپس مردی از بنی فزاره با نظر اما مخالفت کرد. مردم وی را لگدمال کردند و با کفشهای خود او را آنقدر زدند که هلاـک شـد. علی علیه السـلام، خون‌بهـای او را از بیت‌المـال پرداخت. اشتر برخاست و پس از سپـاس خداونـد گفت: «ای امیر مؤمنان، آنچه دیـدی گامت را سـست نکند و آنچه از زبان آن تیره بخت خائن شـنیدی تو را از یاوری ما ناامید نسازد». تا آخر سخنان وی. او در سخنان خود بر ثبات قدم در راه حق و یاری امام تاکید کرد.

علی علیه السلام فرمود: «راه (حق)، راهی است همگانی، و مردم در شناخت حق یکسانند، و هر که در خیر اندیشی برای عموم به رأی خویش اجتهاد کند (ثواب) آنچه نیت کرده از آن اوست و تکلیف خود را انجام داده است.» سپس از منبر به فرود آمد و به خانه خود رفت. عبدالله بن معتم عبسـی و حنظله بن ربیع تمیمی نزد امیرالمومنین علیه السـلام آمدند و از او خواسـتند تا در مورد جنـگ عجله نکنـد و بـا معـاویه مکـاتبه نمایـد. آن حضـرت سـخت گفت و فرمود: «اما بعـد، خداونـد وارث سـرزمینها و بنـدگان، پروردگار آسـمانهای هفت‌گانه و زمینهای هفت‌گانه می‌باشـد و همه به سوی او باز می گردیـد. او حکومت را به هر که بخواهـد می‌دهـد و از هر که بخواهد باز می‌ستاند و هر که را بخواهد پیروز می کند و هر که را بخواهد خوار و زبون می... سـازد. امـا شـکست (واقعی) بر گمراهـان و عاصـیان است خواه پیروز شونـد یا دیگران بر آنان فائق آینـد. به خـدا سوگنـد این سخنـان را (که طرفـداران لزوم جنگ گفتنـد) از کسانی می شـنوم که در آنها چنان ملکه تشخیصـی نمی بینم که کار نیکی را نیک شناسـند و کار ناشایستی را ناروا شـمارند (و خوب را از بـد تمیز دهند)». حاضـران گفتند: آن‌دو از یاران معاویه‌اند که با وی مکاتبه می کنند. در این مورد سخنان زیادی بین اصحاب آن حضرت رد و بدل شد.

ص: ۳۹۸

**[ترجمه]

«۳۷۱»

وَ رَوَی نَصْرٌ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ قَالَ: خَرَجَ حُجْرُ بْنُ عَدِیٍّ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ یُظْهِرَانِ الْبَرَاءَهَ مِنْ أَهْلِ الشَّام فَأَرْسَلَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَیْهِمَا أَنْ کُفَّا عَمَّا یَبْلُغُنِی عَنْکُمَا فَأَتَیَاهُ فَقَالا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ لَسْنَا مُحِقِّینَ قَالَ بَلَی قَالا فَلِمَ مَنَعْتَنَا مِنْ شَتْمِهِمْ قَالَ کَرِهْتُ لَکُمْ أَنْ تَکُونُوا لَعَّانِینَ شَتَّامِینَ تَشْتِمُونَ وَ تَبْرَءُونَ وَ لَکِنْ لَوْ وَصَفْتُمْ مَسَاوِئَ أَعْمَالِهِمْ فَقُلْتُمْ مِنْ سِیرَتِهِمْ کَذَا وَ کَذَا وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ کَذَا وَ کَذَا کَانَ أَصْوَبَ فِی الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِی الْعُذْرِ وَ لَوْ قُلْتُمْ مَکَانَ لَعْنِکُمْ إِیَّاهُمْ وَ بَرَاءَتِکُمْ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَهُمْ وَ دِمَاءَنَا وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَیْنِهِمْ وَ بَیْنِنَا وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّی یَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْهُمْ مَنْ جَهِلَهُ وَ یَرْعَوِیَ عَنِ الْغَیِّ وَ الْعُدْوَانِ مِنْهُمْ مَنْ لَجَّ بِهِ لَکَانَ أَحَبَّ إِلَیَّ وَ خَیْراً لَکُمْ فَقَالا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ نَقْبَلُ عِظَتَکَ وَ نَتَأَدَّبُ بِأَدَبِکَ قَالَ نَصْرٌ وَ قَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ یَوْمَئِذٍ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی مَا أَجَبْتُکَ وَ لَا بَایَعْتُکَ عَلَی قَرَابَهٍ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ لَا إِرَادَهِ مَالٍ تُؤْتِینِیهِ وَ لَا إِرَادَهِ سُلْطَانٍ تَرْفَعُ بِهِ ذِکْرِی وَ لَکِنِّی أَجَبْتُکَ بِخِصَالٍ خَمْسٍ إِنَّکَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ زَوْجُ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْأُمَّهِ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ

وَ وَصِيُّهُ وَ أَبُو الذُّرِّيَّهِ الَّتِی بَقِيَتْ فِينَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَسْبَقُ النَّاسِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَعْظَمُ الْمُهَاجِرِينَ سَهْماً فِی الْجِهَادِ فَلَوْ أَنِّی كُلِّفْتُ نَقْلَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِی وَ نَزْحَ الْبُحُورِ الطَّوَامِی حَتَّى يَأْتِیَ عَلَیَّ يَوْمِی فِی أَمْرٍ أُقَوِّی بِهِ وَلِيَّكَ وَ أُهِينُ بِهِ عَدُوَّكَ مَا رَأَيْتُ أَنِّی قَدْ أَدَّيْتُ فِيهِ كُلَّ الَّذِی يَحِقُّ عَلَیَّ مِنْ حَقِّكَ فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام اللَّهُمَّ نَوِّرْ قَلْبَهُ بِالتُّقَى وَ اهْدِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ لَيْتَ أَنَّ فِی جُنْدِی مِائَةً مِثْلَكَ فَقَالَ حُجْرٌ إِذاً وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَحَّ جُنْدُكَ وَ قَلَّ فِيهِمْ مَنْ يَغِشُّكَ قَالَ وَ كَتَبَ عَلِیٌّ عليه السلام إِلَى عُمَّالِهِ حِينَئِذٍ يَسْتَنْفِرُهُمْ فَكَتَبَ إِلَى مِخْنَفِ بْنِ سُلَيْمٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ جِهَادَ

مَنْ صَدَفَ عَنِ الْحَقِّ رَغْبَهً عَنْهُ وَ هَبَّ فِی نُعَاسِ الْعَمَی وَ الضَّلَالِ اخْتِیاراً لَهُ فَرِیضَهٌ عَلَی الْعَارِفِینَ إِنَّ اللَّهَ یَرْضَی عَمَّنْ أَرْضَاهُ وَ یَسْخَطُ عَلَی مَنْ عَصَاهُ وَ إِنَّا قَدْ هَمَمْنَا بِالْمَسِیرِ إِلَی هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِینَ عَمِلُوا فِی عِبَادِ اللَّهِ [فِی كِتَابِ اللَّهِ] بِغَیْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ اسْتَأْثَرُوا بِالْفَیْ ءِ وَ عَطَّلُوا الْحُدُودَ وَ أَمَاتُوا الْحَقَّ وَ أَظْهَرُوا فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ وَ اتَّخَذُوا الْفَاسِقِینَ وَلِیجَهً مِنْ دُونَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِذَا وَلِیٌّ اللَّهِ أَعْظَمَ أَحْدَاثَهُمْ أَبْغَضُوهُ وَ أَقْصَوْهُ وَ حَرَمُوهُ وَ إِذَا ظَالِمٌ سَاعَدَهُمْ عَلَی ظُلْمِهِمْ أَحَبُّوهُ وَ أَدْنَوْهُ وَ بَرُّوهُ فَقَدْ أَصَرُّوا عَلَی الظُّلْمِ وَ أَجْمَعُوا عَلَی الْخِلَافِ وَ قَدِیماً مَا صَدُّوا عَنِ الْحَقِّ وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ كَانُوا ظَالِمِینَ: فَإِذَا أُتِیتَ بِكِتَابِی هَذَا فَاسْتَخْلِفْ عَلَی عَمَلِكَ أَوْثَقَ أَصْحَابِكَ فِی نَفْسِكَ وَ أَقْبِلْ إِلَیْنَا لَعَلَّكَ تَلْقَی مَعَنَا هَذَا الْعَدُوَّ الْمُحِلَّ فَتَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُجَامِعَ الْمُحِقَّ وَ تُبَایِنَ الْمُبْطِلَ فَإِنَّهُ لَا غَنَاءَ بِنَا وَ لَا بِكَ عَنْ أَجْرِ الْجِهَادِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِیلُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَ كَتَبَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ فِی سَنَهِ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِینَ قَالَ فَاسْتَعْمَلَ مِخْنَفٌ عَلَی أَصْبَهَانَ الْحَارِثَ بْنَ أَبِی الْحَارِثِ بْنِ الرَّبِیعِ وَ اسْتَعْمَلَ عَلَی هَمْدَانَ سَعِیدَ بْنَ وَهْبٍ وَ أَقْبَلَ حَتَّی شَهِدَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام صِفِّینَ قَالَ وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ مِنَ الْبَصْرَهِ إِلَی عَلِیٍّ یَذْكُرُ لَهُ اخْتِلَافَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فَكَتَبَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَدِمَ عَلَیَّ رَسُولُكَ وَ قَرَأْتُ كِتَابَكَ تَذْكُرُ فِیهِ حَالَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ اخْتِلَافَهُمْ بَعْدَ انْصِرَافِی عَنْهُمْ وَ سَأُخْبِرُكَ عَنِ الْقَوْمِ هُمْ بَیْنَ مُقِیمٍ لِرَغْبَهٍ یَرْجُوهَا أَوْ خَائِفٍ مِنْ عُقُوبَهٍ یَخْشَاهَا فَأَرْغِبْ رَاغِبَهُمْ بِالْعَدْلِ عَلَیْهِ وَ الْإِنْصَافِ لَهُ وَ الْإِحْسَانِ إِلَیْهِ وَ احْلُلْ عُقْدَهَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَ انْتَهِ إِلَی أَمْرِی وَ أَحْسِنْ إِلَی هَذَا الْحَیِّ مِنْ رَبِیعَهَ وَ كُلُّ مَنْ قِبَلَكَ فَأَحْسِنْ إِلَیْهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ نَصْرٌ وَ كَتَبَ إِلَی الْأَسْوَدِ بْنِ قَصَبَهَ

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَنْتَفِعْ بِمَا وُعِظَ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ غَابِرٌ وَ مَنْ أَعْجَبَتْهُ الدُّنْيَا رَضِيَ بِهَا وَ لَيْسَتْ بِثِقَةٍ فَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى تَحْذَرْ مَا بَقِيَ وَ اطْبُخْ لِلْمُسْلِمِينَ قِبَلَكَ مِنَ الطِّلَاءِ مَا يَذْهَبُ ثُلُثَاهُ وَ يَبْقَى ثُلُثُهُ وَ أَكْثِرْ لَنَا مِنْ لَطَفِ الْجُنْدِ وَ اجْعَلْهُ مَكَانَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ أَرْزَاقِ الْجُنْدِ فَإِنَّ لِلْوِلْدَانِ عَلَيْنَا حَقّاً وَ فِي الذُّرِّيَّةِ مَنْ يُخَافُ دُعَاؤُهُ وَ هُوَ لَهُمْ صَالِحٌ وَ السَّلَامُ (۱) وَ كَتَبَ إِلَى بَعْضِ وُلَاتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ (۲) أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَيْرَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَقْوَمُهُمْ لِلَّهِ بِالطَّاعَةِ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ وَ أَقْوَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَ لَوْ كَانَ مُرّاً فَإِنَّ الْحَقَّ بِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لْتَكُنْ سَرِيرَتُكَ كَعَلَانِيَتِكَ وَ لْيَكُنْ حُكْمُكَ وَاحِداً وَ طَرِيقَتُكَ مُسْتَقِيمَةً فَإِنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ الشَّيْطَانِ فَلَا تَفْتَحَنَّ عَلَى يَدِ أَحَدٍ مِنْهُمْ بَاباً لَا نُطِيقُ سَدَّهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ وَ السَّلَامُ وَ كَتَبَ عليه السلام إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

۱- كذا فى طبع الكمبانىّ من كتاب البحار، و فى طبع مصر من كتاب صفّين: «الأسود بن قطنه». والكتاب رواه السيد الرضى على نهج آخر فى المختار: (۵۹) من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من نهج البلاغه، وفيه: " الأسود بن قطبه ".

۲- كذا فى الأصل و مثله فى كتاب صفّين، و هذا سهو من الرواه أو الكتاب فإن عليا عليه السلام لم يول ابن عامر آنا من الزمان حتّى يكتب إليه، و الصواب: «إلى عبد اللّه بن عباس ...».

عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَانْظُرْ مَا اجْتَمَعَ عِنْدَکَ مِنْ غَلَّاتِ الْمُسْلِمِینَ وَ فَیْئِهِمْ فَاقْسِمْهُ عَلَی مَنْ قِبَلَکَ حَتَّی تُغْنِیَهُمْ وَ ابْعَثْ إِلَیْنَا بِمَا فَضَلَ نَقْسِمْهُ فِیمَنْ قِبَلَنَا وَ السَّلَامُ وَ أَیْضاً کَتَبَ علیه السلام إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ قَدْ یَسُرُّهُ دَرْکُ مَا لَمْ یَکُنْ لِیَفُوتَهُ وَ یَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ یَکُنْ لِیُدْرِکَهُ وَ إِنْ جَهَدَ فَلْیَکُنْ سُرُورُکَ فِیمَا قَدَّمْتَ مِنْ حُکْمٍ أَوْ مَنْطِقٍ أَوْ سِیرَهٍ وَ لْیَکُنْ أَسَفُکَ عَلَی مَا فَرَّطْتَ لِلَّهِ مِنْ ذَلِکَ وَ دَعْ مَا فَاتَکَ مِنَ الدُّنْیَا فَلَا تُکْثِرْ بِهِ حَزَناً وَ مَا أَصَابَکَ فِیهَا فَلَا تَبْغِ بِهِ سُرُوراً وَ لْیَکُنْ هَمُّکَ فِیمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ السَّلَامُ أَقُولُ ثُمَّ ذَکَرَ کِتَابَهُ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ جَوَابَهُ کَمَا سَیَأْتِی ثُمَّ قَالَ وَ کَتَبَ إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْیَا مَشْغَلَهٌ عَنْ غَیْرِهَا وَ صَاحِبَهَا مَقْهُورٌ فِیهَا لَمْ یُصِبْ مِنْهَا شَیْئاً قَطُّ إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً وَ أَدْخَلَتْ عَلَیْهِ مَئُونَهً تَزِیدُهُ رَغْبَهً فِیهَا وَ لَنْ یَسْتَغْنِیَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ عَمَّا لَمْ یَبْلُغْهُ وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِکَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ السَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ فَلَا تُحْبِطْ أَجْرَکَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ لَا تُجَارِیَنَّ مُعَاوِیَهَ فِی بَاطِلِهِ فَإِنَّ مُعَاوِیَهَ غَمَصَ النَّاسَ وَ سَفِهَ الْحَقَّ فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مِنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الَّذِی فِیهِ صَلَاحُنَا وَ أُلْفَهُ ذَاتِ بَیْنِنَا أَنْ تُنِیبَ إِلَی الْحَقِّ وَ أَنْ تُجِیبَ إِلَی مَا تُدْعَوْنَ إِلَیْهِ مِنْ شُورَی فَصَبَّرَ الرَّجُلُ مِنَّا نَفْسَهُ عَلَی الْحَقِّ وَ عَذَّرَهُ النَّاسُ بِالْمُحَاجَزَهِ وَ السَّلَامُ فَجَاءَ الْکِتَابُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَبْلَ أَنْ یَرْتَحِلَ مِنَ النُّخَیْلَهِ.

ص: ۴۰۲

قَالَ نَصْرٌ رَوَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِی رَوْقٍ قَالَ: قَالَ زِیَادُ بْنُ النَّضْرِ الْحَارِثِیُّ لِعَبْدِ اللَّهِ بُدَیْلِ بْنِ وَرْقَاءَ إِنَّ یَوْمَنَا وَ یَوْمَهُمْ لَیَوْمٌ عَصِیبٌ مَا یَصْبِرُ عَلَیْهِ إِلَّا کُلُّ قَوِیِّ الْقَلْبِ صَادِقِ النِّیَّهِ رَابِطِ الْجَأْشِ وَ ایْمُ اللَّهِ مَا أَظُنُّ ذَلِکَ الْیَوْمَ یَبْقَى مِنَّا وَ مِنْهُمْ إِلَّا رُذَالًا قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُدَیْلٍ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَظُنُّ ذَلِکَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِیَکُنْ هَذَا الْکَلَامُ مَخْزُوناً فِی صُدُورِکُمَا لَا تُظْهِرَاهُ وَ لَا یَسْمَعْهُ مِنْکُمْ سَامِعٌ (۱) إِنَّ اللَّهَ کَتَبَ الْقَتْلَ عَلَى قَوْمٍ وَ الْمَوْتَ عَلَى آخَرِینَ وَ کُلٌّ آتِیَهٌ مَنِیَّتُهُ کَمَا کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ فَطُوبَى لِلْمُجَاهِدِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الْمَقْتُولِینَ فِی طَاعَتِهِ فَلَمَّا سَمِعَ هَاشِمُ بْنُ عُتْبَهَ مَقَالَتَهُمْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ سِرْ بِنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الْقَاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ الَّذِینَ نَبَذُوا کِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ عَمِلُوا فِی عِبَادِ اللَّهِ بِغَیْرِ رِضَا اللَّهِ فَأَحَلُّوا حَرَامَهُ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ وَ اسْتَهْوَاهُمُ الشَّیْطَانُ (۲) وَ وَعَدَهُمْ الْأَبَاطِیلَ وَ مَنَّاهُمُ الْأَمَانِیَّ حَتَّى أَزَاغَهُمْ عَنِ الْهُدَى وَ قَصَدَ بِهِمْ قَصْدَ الرَّدَى وَ حَبَّبَ إِلَیْهِمُ الدُّنْیَا فَهُمْ یُقَاتِلُونَ عَلَى دُنْیَاهُمْ رَغْبَهً فِیهَا کَرَغْبَتِنَا فِی الْآخِرَهِ إِنْجَازُنَا مَوْعُودُ رَبِّنَا وَ أَنْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله علیه و آله رَحِماً وَ أَفْضَلُ النَّاسِ سَابِقَهً وَ قِدَماً وَ هُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَعْلَمُونَ مِنْکَ مِثْلَ الَّذِی عَلِمْنَا وَ لَکِنْ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الشَّقَاءُ وَ مَالَتْ بِهِمُ الْأَهْوَاءُ وَ کَانُوا ظَالِمِینَ فَأَیْدِینَا مَبْسُوطَهٌ لَکَ بِالسَّمْعِ وَ الطَّاعَهِ وَ قُلُوبُنَا مُنْشَرِحَهٌ لَکَ بِبَذْلِ النَّصِیحَهِ وَ أَنْفُسُنَا

۱- هـذا هو الظـاهر الموافق لما فی کتاب صـفّین ص ۱۱۱، ط مصـر، و فی ط الکمبـانیّ:" فی صـدورکم لا تظهروه ولا یسـمعه منکم سامع... ".

۲- کـذا فی ط الکمبانیّ من البحار و ط القـدیم من کتاب صـفّین. وفی شـرح المختار: (۴۶) من نهج البلاغه من شـرح ابن أبی الحدید: ج ۱ ص ۶۲۸: " واستهوی بهم الشیطان... "

بِنُورِکَ جِدِلَهُ عَلَی مَنْ خَالَفَکَ وَ تَوَلَّی الْأَمْرَ دُونَکَ وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِی مَا عَلَی الْأَرْضِ مِمَّا أَقَلَّتْ وَ مَا تَحْتَ السَّمَاءِ مِمَّا أَظَلَّتْ وَ أَنِّی وَالَیْتُ عَدُوّاً لَکَ أَوْ عَادَیْتُ وَلِیّاً لَکَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الشَّهَادَةَ فِی سَبِیلِکَ وَ الْمُرَافَقَهَ لِنَبِیِّکَ ثُمَّ إِنَّ عَلِیّاً صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ النَّاسَ وَ دَعَاهُمْ إِلَی الْجِهَادِ فَبَدَأَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَکْرَمَکُمْ بِدِینِهِ وَ خَلَقَکُمْ لِعِبَادَتِهِ فَأَنْصِبُوا أَنْفُسَکُمْ فِی أَدَائِهَا وَ تَنَجَّزُوا مَوْعُودَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِینَهً وَ عُرَاهُ وَثِیقَهً ثُمَّ جَعَلَ الطَّاعَهَ حَظَّ الْأَنْفُسِ وَ رِضَا الرَّبِّ وَ غَنِیمَهَ الْأَکْیَاسِ عِنْدَ تَفْرِیطِ الْعَجَزَهِ وَ قَدْ حَمَلْتُ أَمْرَ أَسْوَدِهَا وَ أَحْمَرِهَا وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ نَحْنُ سَائِرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَی مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ تَنَاوَلَ مَا لَیْسَ لَهُ وَ مَا لَا یُدْرِکُهُ مُعَاوِیَهُ وَ جُنْدُهُ الْفِئَهُ الطَّاغِیَهُ الْبَاغِیَهُ یَقُودُهُمْ إِبْلِیسُ وَ یُبَرِّقُ لَهُمْ بَبَارِقَ تَسْوِیفِهِ وَ یُدَلِّیهِمْ بِغُرُورِهِ وَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَاسْتَغْنُوا بِمَا عَلِمْتُمْ وَ احْذَرُوا مَا حَذَّرَکُمُ اللَّهُ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ ارْغَبُوا فِیمَا هَیَّأَ لَکُمْ عِنْدَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَ الْکَرَامَهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَسْلُوبَ مَنْ سُلِبَ دِینَهُ وَ أَمَانَتَهُ وَ الْمَغْرُورَ مَنْ آثَرَ الضَّلَالَهَ عَلَی الْهُدَی فَلَا أَعْرِفَنَّ أَحَداً مِنْکُمْ تَقَاعَسَ عَنِّی وَ قَالَ فِی غَیْرِی کِفَایَهٌ فَإِنَّ الذَّوْدَ إِلَی الذَّوْدِ إِبِلٌ مَنْ لَا یَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ یُهَدَّمْ

ثُمَّ إِنِّی آمُرُکُمْ بِالشِّدَّهِ فِی الْأَمْرِ وَ الْجِهَادِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا تَغْتَابُوا مُسْلِماً وَ انْتَظِرُوا النَّصْرَ الْعَاجِلَ مِنَ اللَّهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ قَامَ ابْنُهُ الْحَسَنُ علیه السلام فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا إِلَهَ غَیْرُهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ ثُمَّ إِنَّ مِمَّا عَظَّمَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ مِنْ حَقِّهِ وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا یُحْصَی ذِکْرُهُ وَ لَا یُؤَدَّی شُکْرُهُ وَ لَا یَبْلُغُهُ قَوْلٌ وَ لَا صِفَهٌ وَ نَحْنُ إِنَّمَا غَضِبْنَا لِلَّهِ وَ لَکُمْ فَإِنَّهُ مَنَّ عَلَیْنَا بِمَا هُوَ أَهْلُهُ أَنْ نَشْکُرَ فِیهِ آلَاءَهُ وَ بَلَاءَهُ وَ نَعْمَاءَهُ قَوْلٌ یَصْعَدُ إِلَی اللَّهِ فِیهِ الرِّضَا وَ تَنْتَشِرُ فِیهِ عَارِفَهُ الصِّدْقِ یُصَدِّقُ اللَّهُ فِیهِ قَوْلَنَا وَ نَسْتَوْجِبُ فِیهِ الْمَزِیدَ مِنْ رَبِّنَا قَوْلًا یَزِیدُ وَ لَا یَبِیدُ فَإِنَّهُ لَمْ یَجْتَمِعْ قَوْمٌ قَطُّ عَلَی أَمْرٍ وَاحِدٍ إِلَّا اشْتَدَّ أَمْرُهُمْ وَ اسْتَحْکَمَتْ عُقْدَتُهُمْ فَاحْتَشِدُوا فِی قِتَالِ عَدُوِّکُمْ مُعَاوِیَهَ وَ جُنُودِهِ فَإِنَّهُ قَدْ حَضَرَ وَ لَا تَخَاذَلُوا فَإِنَّ الْخِذْلَانَ یَقْطَعُ نِیَاطَ الْقُلُوبِ وَ إِنَّ الْإِقْدَامَ عَلَی الْأَسِنَّهِ نَجْدَهٌ وَ عِصْمَهٌ لِأَنَّهُ لَمْ یَمْتَنِعْ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمُ الْعِلَّهَ وَ کَفَاهُمْ جَوَائِحَ الذِّلَّهِ وَ هَدَاهُمْ إِلَی مَعَالِمِ الْمِلَّهِ ثُمَّ أَنْشَدَ:

وَ الصُّلْحُ تَأْخُذُ مِنْهُ مَا رَضِیتَ بِهِ***وَ الْحَرْبُ بکفیک [یَکْفِیکَ] مِنْ أَنْفَاسِهَا جُرَعٌ

ثُمَّ قَامَ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ قَالَ یَا أَهْلَ الْکُوفَهِ أَنْتُمُ الْأَحِبَّهُ الْکُرَمَاءُ وَ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ فَجِدُّوا فِی إِحْیَاءِ مَا دَثَرَ بَیْنَکُمْ وَ تَسْهِیلِ مَا تَوَعَّرَ عَلَیْکُمْ أَلَا إِنَّ الْحَرْبَ شَرُّهَا ذَرِیعٌ وَ طَعْمُهَا فَظِیعٌ وَ هِیَ جُرَعٌ مستحساه [مُتَحَسَّاهٌ] فَمَنْ أَخَذَ لَهَا أُهْبَتَهَا وَ اسْتَعَدَّ لَهَا عُدَّتَهَا وَ لَمْ یَأْلَمْ کُلُومَهَا عِنْدَ حُلُولِهَا فَذَاکَ صَاحِبُهَا وَ مَنْ عَاجَلَهَا قَبْلَ أَوَانِ فُرْصَتِهَا وَ اسْتِبْصَارِ سَعْیِهِ فِیهَا فَذَاکَ قَمَنٌ أَنْ لَا یَنْفَعَ قَوْمَهُ

وَ أَنْ يُهْلِكَ نَفْسَهُ نَسْأَلُ اللَّهَ بِقُوَّتِهِ أَنْ يَدْعَمَكُمْ بِالْفِئَةِ (١) ثُمَّ نَزَلَ قَالَ نَصْرٌ فَأَجَابَ عَلِيّاً عليه السلام إِلَى الْمَسِيرِ جُلُّ النَّاسِ إِلَّا أَنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ وَ فِيهِمْ عَبِيدَةُ السَّلْمَانِيُّ وَ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَ لَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَ نُعَسْكِرُ عَلَى حِدَةٍ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَ أَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ فَمَنْ رَأَيْنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَحِلُّ لَهُ أَوْ بَدَا لَنَا مِنْهُ بَغْيٌ كُنَّا عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام مَرْحَباً وَ أَهْلًا هَذَا هُوَ الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَ الْعِلْمُ بِالسُّنَّةِ مَنْ لَمْ يَرْضَ فَهُوَ خَائِنٌ جَائِرٌ وَ أَتَاهُ آخَرُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فِيهِمْ رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعُمِائَةِ رَجُلٍ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ عَلَى مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا غَنَاءَ بِنَا وَ لَا بِكَ وَ لَا بِالْمُسْلِمِينَ عَمَّنْ يُقَاتِلُ الْعَدُوَّ فَوَلِّنَا بَعْضَ هَذِهِ الثُّغُورِ نَكُونُ بِهِ نُقَاتِلُ عَنْ أَهْلِهِ فَوَجَّهَهُ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى ثَغْرِ الرَّيِّ فَكَانَ أَوَّلُ لِوَاءٍ عَقَدَهُ بِالْكُوفَةِ لِوَاءَ رَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ.

**[ترجمه]نصر بن مزاحم از عبدالله بن شریک نقل می کند: حجر بن عدیّ و عمرو بن حمق بیرون آمدند و به اظهار تنفر و لعن بر شامیان پرداختند. علی علیه السلام به آنان پیام فرستاد: از آنچه درباره شما گزارش می دهند دست بکشید. آنان نزد امام آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، آیا ما حق نداریم چنین بگوییم؟ فرمود: چرا. گفتند: پس از برای چه ما را از دشنام‌گویی به آنان باز داشتی؟

فرمود: «بر شما روا ندانستم که نفرین‌گر و دشنام‌گو باشید، و فحش دهید و اظهار نفرت کنید. ولی اگر کردارهای زشت آنان را توصیف می کردید و می گفتید: رفتار آنان چنین و چنان و کردارشان چنین و چنان بوده، سخنی درست تر گفته و عذری رساتر آورده بودید و به جای نفرین آنان و اظهار بیزاری خود از آنان (این گونه دعا می کردید) و می گفتید: بار خدایا از ریختن خون ما و آنان جلوگیری کن و میان ما و آنان صلح و سازش برقرار فرما و آنان را از گمراهی به راه هدایت باز گردان تا بعضی از آنها که حق را نمی شناسند بشناسند و آن کسی که به گردن‌کِشی و ستم پرداخته از پافشاری در آن دست بردارد. این برای من خوش‌تر و برای خود شما نیکوتر می بود». آن‌دو گفتند: ای امیرمومنان، ما توصیه تو را قبول می‌کنیم و متأدب به ادب تو می‌شویم. نصر می‌گوید: عمرو بن حمق گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند، بیعت با تو و اجابت اوامر تو به آن دلیل نبوده که با تو خویشاوند هستم یا قصد دریافت مالی دارم که تو به من بدهی یا خواستار چیره دستی و تسلطی هستم که نامم بدان بر آید، بلکه به پنج دلیل بوده است: این که تو پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورده و همسر سرور بانوان امت، فاطمه دختر محمد صلّی الله علیه و آله، و وصی او و پدر خاندان پاکی هستی که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله در میان ما به یادگار گذارده و باسابقه ترین مسلمانان و بزرگترین مرد مهاجران هستی که سهم عمده در جهاد، از آن توست. جا داشت که من پس از جابه جا کردن کوههای بلند و استوار و بر کشیدن آب دریاهای سرشار و انباشته به چنین افتخاری نائل می‌شدم که در کاری دوستانت را تقویت کنم و دشمنت را زبون سازم، به راستی که من نتوانسته ام تمام و کمال، حق بزرگی را که تو بر گردن من داری، چنان که باید ادا کنم.

امیر مؤمنان فرمود: بار الها، دل او را به نور تقوی روشن دار و وی را به راه راست هدایت فرما. (خطاب به او فرمود): ای کاش در سپاه من صد نفر همانند تو می بودند. حجر گفت: ای امیر مؤمنان، بنابراین تو را به خدا، سپاه خود را پاکسازی کن و از شمار آنان که به تو نیرنگ می‌زنند طرد نما.

نصر می‌گوید: علی علیه السلام به کارگزاران خود نامه نوشت و آنان را تحریک به جنگ نمود. به مخنف بن سُلَیم نوشت:

سلام بر تو، من خداوندی را که خدایی جز او نیست نزد تو سپاس می گویم. اما بعد، جهاد

ص: ۳۹۹

با کسی که از حق سرتافته و از خدا برگشته، و غوطه‌وری در خواب کوردلی و گمراهی را اختیار کرده، بر آگاه دلان واجب است. خدا از کسی که در پی رضایت او باشد خرسند می شود و بر کسی که راهی خلاف این در پیش گیرد و از فرمان او سر بتابد غضب می کند. ما اینک همّت کرده‌ایم که برای جنگ با آن گروه عازم شویم که در میان بندگان خدا بر خلاف آنچه خداوند وحی فرموده رفتار کردند، عواید عمومی را به انحصار خود درآوردند و حدود الهی را تعطیل کردند، حق را کشتند و فساد را در زمین آشکار کردند و گستردند، تبهکاران را به جای مؤمنان محرم اسرار گرفتند و وقتی ولی خدا خطر بزرگ کارهایشان را به آنان گوشزد کرد با وی دشمن شدند و تبعیدش کردند و محرومش نمودند، و اگر ظالم در ظلم یاریشان کرد با او دوستی برقرار کردند و به خود نزدیک ساختند و بدو نیکی نمودند. در ظلم پای فشردند و بر کردار خلاف هم‌دست و هم‌داستان شدند و ظالم گشتند. وقتی این نامه من به تو رسید، موثق ترین یارانت را به نظر خود به جای خویش منصب کن و خود نزد ما بیا تا همراه ما با این دشمن بجنگی و امر به معروف و نهی از منکر کنی و به اردوی حق ملحق شوی و از باطل دوری گزینی، زیرا ما و تو از پاداش جهاد بی نیاز نیستیم. «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيل» - . آل عمران / ۱۷۳ - [خدا ما را بس است و او حمایت کننده نیکویی است]. و لا ـ حول و لا ـ قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم. و (این نامه را) عبد الله بن ابی رافع در سال سی و هفتم نوشت.

نصر می گوید: مخنف، حارث بن ابی حارث بن ربیع را به فرمانداری اصفهان، و سعید بن وهب را که هر دو از قبیله او بودند به ولایت همدان منصوب کرده و خود روانه شد تا با علی در صفّین حضور یافت.

نصر می گوید: عبد الله بن عباس از بصره نامه ای به علی نوشت و اختلاف مردم بصره را به وی گزارش داد، لذا علی علیه السلام به او نوشت: اما بعد، هم اکنون فرستاده تو نزد من آمد و نامه‌ات را خواندم که در آن اوضاع مردم بصره و اختلاف آنان را پس از خارج شدن من از این شهر، آورده بودی. اینک من تو را از وضع آنان آگاه می کنم: آنان در وضع کسی هستند که یا به چیزی امیدبخش دل بسته و یا از مجازاتی می ترسد (و در حالت بیم و امیدند). پس آن را که به سبب امید دلبستگی دارد با مراعات عدل و انصاف و نیکی به او، تشویق کن و کسی را که هراسی در دل دارد، عقده ترس از دل بگشای. این دستور مرا به کار ببند و از آن در مگذر. به قبیله ربیعه احسان کن و تا می‌توانی به هر کس از جانب توست نیکی کن ان شاء الله.

نصر می گوید: علی علیه السلام به اسود بن قصبه نوشت:

ص: ۴۰۰

ما بعد، بی گمان هر که از آنچه پندش دهند سود نجوید، از (خطرات) باقی مانده رهایی نمی‌یابد و کسی که شیفته دنیا شد بدان خرسند و دلبسته می‌شود، در حالی که دنیا مورد اعتماد نیست .

بنابراین از آنچه گذشته است عبرت بگیر تا در آنچه (از زندگیت) باقی مانده (از گناه و خطا) بر حذر باشی. برای مسلمانان شیره انگوری بساز که دو سوم آن رفته (و پاک) شده باشد، و زیاد کن به خاطر ما نیکی (به) لشکر را و آن را به جای آنچه بر عهده آنها (مسلمین) از روزی های (تاءمین بودجه) لشکر است، قرار ده؛ زیرا فرزندان بر ما حقّی دارند و در خانواده کسانی هستند (که در صورت ناخرسندی آنها) بیم نفرین از جانب آنان می رود، در حالی که او (فرزند) برای آنان (مسلمین) صالح و شایسته است. و السلام.

و به یکی از کارگزاران خود چنین نوشت: بسم الله الرّحمن الرّحیم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عامر. اما بعد، به راستی بهترین مردم در پیشگاه خدای عزّوجلّ کسی است که در فرمان‌برداری از خدا در آنچه بر او واجب است یا از آن نهی شده آماده تر و در گفتن حق، هر چند تلخ باشد، گویاتر باشد زیرا حق است که آسمان و زمین بدان برپاست. و باید نهانت عیان و حُکمَت یکسان و راهت مستقیم باشد، به راستی که بصره جولان‌گاه شیطان است. به دست هیچ‌یک از آنان دری را مگشای که ما و تو توان بستنش را نداشته باشیم، و السلام. به عبدالله بن عبّاس نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عباس:

اما بعد، بنگر از غَلّات مسلمانان و غنایم متعلق به ایشان به چه اندازه در نزد تو گرد آمده است، آنها را میانشان تقسیم کن تا بی نیازشان سازی، و باقی مانده آن را نیز نزد ما بفرست تا میان کارگزاران خود قسمت کنیم، و السلام. (و نیز به او) نوشت: از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبد الله بن عباس. اما بعد، انسان گاهی با آنچه که از دست نمی‌رود شادمان می‌شود و بر از دست رفتن چیزی که هر چند تلاش کند به دست نمی آید، اندوه می‌خورد. پس باید شادمانی تو به خاطر چیزهایی از قبیل حسن حکومت و پیروی از منطق و روش درست باشد که پیشاپیش (به سرای جاوید) فرستاده ای و باید اندوهت بر چیزهایی از همین دست باشد که در پیشگاه خداوند از کف داده ای. آنچه را از دنیا از دست داده ای رها کن و بر آن اندوه بسیار مخور و بدانچه از دنیا نصیبت شده نیز چندان دلشاد مباش، و باید اندیشه ات متوجّه (عالم) پس از مرگ باشد، و السلام.

می‌گویم: سپس نصر بن مزاحم، نامه امیرالمومنین علیه السلام را به معاویه و جواب او را آورده است که آن را ذکر خواهیم کرد. نصر سپس می گوید: به امام به عمروعاص چنین نوشت: اما بعد، به راستی دنیا باز دارنده آدمی از هر کار است که دنیاگرا در دام آن گرفتار است. هرگز بهره ای از آن نمی‌بَرد مگر آنکه دری از طمع را به روی او می گشاید و هزینه ای بر وی تحمیل می‌کند که دلبستگی او را به آن زیاد می‌کند و هرگز آرزومند دنیا هر چه از آن برگیرد به سبب زیادی آنچه که بدان دست نیافته است از دنیا سیر و بی نیاز نمی‌شود. سپس باید (سرانجام) از آنچه گرد آورده است جدا شود. نیکبخت کسی که از سرنوشت دیگری پند گیرد. ای ابا عبد الله پاداش خود را تباه نکن و با معاویه در راه باطل همراه نشو زیرا معاویه مردم را خوار و ناچیز شمرد و حق را نادیده گرفت. و عمرو بن عاص به او نوشت: از عمرو بن عاص به علی بن ابی‌طالب. اما بعد، آنچه صلاح ما در آن است و موجب الفت و نزدیکی میان ما می شود آن است که تو به حق بازگردی و درخواست تشکیل شورایی را که خواسته شده بپذیری. سپس، هر یک از ما بر حق گردن نهد و در این صورت مردم به خاطر اجتناب او از جنگ، وی را معذور می دانند. السلام. این نامه را علی علیه السلام قبل از حرکت از نخیله دریافت کرد.

ص: ۴۰۲

نصر می‌گوید: عمر بن سعد از ابی روق آورده است: زیاد بن نضر حارثی به عبد الله بُدیل بن ورقاء گفت: امروز بر ما و آنان روزی سخت دشوار خواهد بود و کسی تاب تحمّل آن را نخواهد داشت مگر آنکه دلیر مردی درست نیّت و دلاور باشد. به خدا سوگند که گمان نمی برم امروز از ما و ایشان جز افراد پست زنده بمانند. عبد الله بن بدیل گفت: من نیز چنین تصوّر می‌... کنم. علی علیه السلام فرمود: باید این سخن را در دل نگه‌دارید و آن را بر زبان نیارید مبادا کسی آن را از شما دو نفر بشنود. خداوند کشته شدن را بر قومی و مردن (در بستر) را بر قومی دیگر مقرر داشته است و مرگ شما همان‌گونه که خداوند برای هر کسی تقدیر فرموده فرا خواهد رسید. پس خوشا به حال مجاهدان در راه خدا و کشته شدگان در طریق طاعت او. وقتی هاشم بن عتبه گفتگوی آنان را شنید، خدا را سپاس گفت و افزود: ای امیرمؤمنان، ما را بر آن قوم سنگ‌دل گسیل کن. بر کسانی که کتاب خدا را پشت سر نهادند و در میان مردم، رفتاری بر خلاف رضایت خدا در پیش گرفته‌اند، حرامش را حلال و حلالش را حرام شمردند. شیطان بر ایشان چیره شد و وعده های باطل به آنان داد و آنها را در خواب آرزوهای بیهوده فرو برد تا از راه هدایت بازشان داشت و رفتار بدی با آنان کرد و دنیاپرستشان نمود که بر سر دنیای خود با همان دلبستگی که ما برای تحقّق وعده اخروی پروردگارمان می جنگیم، می جنگند. و تو ای امیر مؤمنان نزدیک‌ترین مردم، از نظر خویشاوندی، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و برترین مردم، از نظر پیشینه و تقدّم در اسلام، هستی. ای امیرمؤمنان، آنان نیز در حق تو همین را که ما دانسته ایم، می دانند. امّا به حکم تقدیر، شقاوت و بدبختی گریبان‌گیرشان گشته و هوای نفس ایشان را از راه حق منحرف کرده است و ستم‌کار شده اند. دستهای ما به فرمان پذیری و فرمان‌برداری، به سوی تو گشوده است و دلهای ما به خیرخواهی تو گشاده و جانهای ما برای یاری تو آماده است

ص: ۴۰۳

تا در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد با پایمردی بایستیم و کار ولایت را به تو بسپاریم. به خدا سوگند که هرگز دوست ندارم تمامی آنچه را زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده به من دهند و من دشمن تو را به دوستی گیرم یا دوستت را دشمن دارم. علی فرمود: بار الها، (تو فیض) شهادت در راه خود و همراهی با پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم را نصیبش بفرما. سپس علی علیه السلام بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و آنان را به جهاد فرا خواند. نخست به سپاس خداوند را به جای آورد و سپس گفت: خداوند شما را با دین خود گرامی داشته و شما را برای عبادت خویش آفریده است، پس جان خود را برای پرداختن حق او مصروف دارید و آنچه را وعده داده است بر خویشتن مسلم گردانید، و بدانید که خداوند رشته های اسلام را استوار و ریسمانهای آن را سخت محکم و پایدار ساخته، سپس طاعت را وسیله بهره گیری نفوس آدمیان و رضایت پروردگار و غنیمت زیرکان در وقتی سست اراده ها از آن کوتاهی کنند، قرار داد. من بر کار (خرد و کلان و) سیاه و سرخ امت مأمورم و نیرویی جز به خداوند نیست. ما، به خواست خدا، قصد لشگرکشی بر کسی را داریم که خود خویشتن را خوار و زبون ساخته و آنچه را از آن او نیست و حق دستیابی بدان را ندارد ربوده است. معاویه و سپاه او، آن گروه گردنکش شورشی است که زمام آنان به دست شیطان است و او به برق شمشیرکشی خود (بر ضدّ حق) چشمشان را خیره ساخته و به خصیصه گمراه کردن خویش، فریبشان داده است. شما آگاه‌ترین مردم به حلال و حرام (خدا) هستید، پس با (حقایقی که از دین) دانسته و دریافته اید (از هر چیز دیگر) بی نیاز شوید و همان گونه که خداوند، شما را از شیطان بر حذر

داشته از او بپرهیزید و به پاداش و کرامتی که به شما وعده فرموده دل بندید، و بدانید که محروم واقعی کسی است که دین و امانتش از وی ربوده شده، و فریب خورده حقیقی کسی است که گمراهی را بر هدایت ترجیح داده است. من در میان شما یک تن را نمی شناسم که دست از من بکشد و بگوید: شخص دیگری غیر از من شایستگی دارد، پس جمع اندک ها با یکدیگر است که گروه کثیری را تشکیل می دهند و هر که از آبشخور خود دفاع نکند نابود می شود.

ص: ۴۰۴

افزون بر این من شما را به سخت‌کوشی در این امر مهم و جهاد در راه خدا فرمان می دهم و دستور می دهم که از هیچ مسلمانی غیبت و بدگویی نکنید و چشم به راه پیروزی نزدیک از جانب خدا باشید، ان شاء الله. سپس حسن بن علی علیهما السلام برای ایراد خطبه ایستاد و فرمود: سپاس خداوندی را که جز او خدایی نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و او را چنان که شایسته اوست می ستایم. سپس فرمود: خداوند حق بزرگ خود را بر شما تمام کرده و چنان نعمت فراوانی به شما ارزانی داشته است که نمی‌توان آن را شمارش کرد و شکر آن را بر جای آورد نعماتی که در توصیف و بیان نمی‌گنجد. حمیّت و خشم ما به خاطر خدا و برای شماست، زیرا خداوند آن‌گونه که شایسته اوست، بر ما منّت نهاده است بر بخشش‌ها و آزمون‌ها و نعمتهایش سپاسی بر زبان رانیم که به سوی او بالا می رود، در آن رضایت الهی است و در آن نشانه راستین حق گسترده می شود، خداوند در آن حال سخن ما را راست شمارد و ما سزاوار نعمتی بیشتر از جانب پروردگار خود می‌شویم، سخنی (صادقانه) که نعمت فزاید و رحمت را دور نراند، هرگز قومی بر امری متّحد و هم‌داستان نشده اند مگر آن که بدین (هم... دستی) کارشان نیرو یافته و پیوندشان استوار و پایدار گشته است. پس برای نبرد با دشمن خود، معاویه و سپاهش، بسیج شوید زیرا او اینک آماده شده است، و (روحیه) پیکارجویی را رها نکنید (و یک دیگر را تنها نگذارید) که ترک آن (روحیه) رشته پیوند دلها را می‌گسلد و پایمردی (با جولان) شمشیر و نیزه ضامن هم‌یاری و جلوگیری (از شکست) است، زیرا هر قومی که ایستادگی و پای‌مردی کند خداوند ضعف و ناتوانی آنان را از بین می‌برد و خود آنان را از شداید خواری حفظ می‌کند و به سوی نشانه‌های دیانت هدایت می‌نماید.

از صلح چندان که خواهی و تو را راضی می سازد بهره می گیری و جنگ از همان نخستین لحظات تو را از نوشیدن شهد لذّت باز می‌دارد.

سپس حسین بن علی علیهما السلام برای سخنرانی برخاست و خداوند را آن‌گونه که شایسته اوست سپاس گفت و فرمود: ای مردم کوفه، شما دوستدار مردم بزرگوار [و] شعار بدون دثار هستید (شما مردمی یک رویه اید) بکوشید آنچه را دثار شماست زنده کنید (و همدل و همزبان شوید) و راه دشوار را بر خود هموار سازید و آنچه را مایه پراکندگی شماست به اسباب اتّحاد تبدیل کنید. واقعاً که جنگ شرّی سریع و طعمی ناگوار و جرعه هایی تلخ و گزنده دارد. پس هر کس که برای آن بسیج بسازد و برای تهیه ساز و برگش آماده باشد و به هنگام فرا رسیدنش از زخمهای جان‌کاه آن نرنجد و هراسناک نشود در آن پیروز خواهد بود. هر که پیش از رسیدن لحظه مناسب و بدون کوشش بصیرانه آن را پیش اندازد سزایش آن است که قومش زیان می‌بینند

ص: ۴۰۵

و خود را نابود می‌کند. از خدا می خواهیم که به یاری خود، شما را با همبستگی خویش تقویت نماید. سپس (از منبر) به پایین آمد. بسیاری از مردم برای عزیمت و جهاد به علی علیه السلام پاسخ مثبت دادند، امّا یاران عبد الله بن مسعود که عبیده سلمانی و همراهانش نیز با آنان بودند نزد وی آمدند و به او گفتند: ما با تو عازم می شویم ولی در لشکرگاه شما فرود نمی آییم و خود اردویی جداگانه می زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم هرگاه دیدیم یکی از دو طرف به کاری که بر او حلال نیست دست یازید یا گردنکشی و ظلمی از او سر زد، ما بر ضد او وارد پیکار می شویم. علی علیه السلام فرمود: آفرین، خوش آمدید، این معنی به کار بردن بصیرت در دین، و به کار بستن دانش در سنّت است و هر کس به چنین پیشنهادی راضی نشود بی گمان خائن و ستمگر است. برخی دیگر از یاران عبد الله بن مسعود از جمله ربیع بن خثیم که در آن روز چهار صد تن بودند، نزد وی آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، ما با وجود شناخت فضل و برتری تو، در این جنگ تردید داریم و نه ما و نه تو و نه دیگر مسلمانان هیچ‌کدام از وجود افرادی که با دشمنان برون مرزی پیکار کنند بی نیاز نیستیم، پس ما را در برخی مرزها بگمار که آنجا باشیم و در دفاع از مردم آن مناطق بجنگیم. علی علیه السلام او را به حدود ری فرستاد و نخستین پرچمی که در کوفه بسته شد پرچم (مأموریت مرزبانی) ربیع بن خثیم بود.

**[ترجمه]

«۳۷۲»

نَصْرٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ لَیْثِ بْنِ أَبِی سُلَیْمٍ قَالَ: دَعَا عَلِیٌّ علیه السلام بَاهِلَهَ فَقَالَ یَا مَعْشَرَ بَاهِلَهَ أُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّکُمْ تُبْغِضُونِّی وَ أُبْغِضُکُمْ فَخُذُوا عَطَاءَکُمْ وَ أَخْرِجُوا إِلَی الدَّیْلَمِ وَ کَانُوا قَدْ کَرِهُوا أَنْ یَخْرُجُوا مَعَهُ إِلَی صِفِّینَ (۲).

**[ترجمه]نصر بن مزاحم از از ابی سلیم آورده است: علی علیه السلام قبیله باهله را فراخواند و فرمود: ای قبیله باهله، گواهی می‌دهم که شما کینه مرا در دل دارید من نیز از شما ناخرسندم لذا سهم خود را بردارید و به دیلم بروید. آنان اکراه داشتند که به همراه امام علیه السلام عازم صفین شوند.

**[ترجمه]

«۳۷۳»

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمْ یَبْرَحِ النُّخَیْلَهَ حَتَّی

۱- کذا فی أصلی، و فی کتاب صفّین: «نسأل اللّه بعونه أن یدعمکم بألفته».

۲- ما بین المعقوفین مأخوذ من کتاب صفّین، و ما نقله المصنّف عنه فی الباب: «...» الآتی فی ص ۶۰۳ من طبعه الکمبانیّ.

قَدِمَ عَلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ بِأَهْلِ الْبَصْرَهِ قَالَ وَ كَانَ كَتَبَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَاشْخَصْ إِلَيَّ بِمَنْ قِبَلَكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَكِّرْهُمْ بَلَائِي عِنْدَهُمْ وَ عَفْوِي عَنْهُمْ وَ اسْتِبْقَائِي لَهُمْ وَ رَغِّبْهُمْ فِي الْجِهَادِ وَ أَعْلِمْهُمُ الَّذِي لَهُمْ فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَضْلِ وَ السَّلَامُ قَالَ فَلَمَّا وَصَلَ كِتَابُهُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ بِالْبَصْرَهِ قَامَ فِي النَّاسِ فَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اسْتَعِدُّوا لِلشُّخُوصِ إِلَى إِمَامِكُمْ وَ انْفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ تُقَاتِلُونَ الْمُحِلِّينَ الْقَاسِطِينَ الَّذِينَ لَا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ وَ لَا يَعْرِفُونَ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْآمِرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصَّادِعِ بِالْحَقِّ وَ الْقَيِّمِ بِالْهُدَى وَ الْحَاكِمِ بِحُكْمِ الْكِتَابِ الَّذِي لَا يَرْتَشِي فِي الْحُكْمِ وَ لَا يُدَاهِنُ الْفُجَّارَ وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَهُ لَائِمٍ فَقَامَ إِلَيْهِ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ نَعَمْ وَ اللَّهِ لَنُجِيبَنَّكَ وَ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكَ عَلَى الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ وَ الرِّضَا وَ الْكُرْهِ نَحْتَسِبُ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ وَ نَأْمُلُ بِهِ مِنَ اللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الْأَجْرِ وَ قَامَ إِلَيْهِ خَالِدُ بْنُ مَعْمَرٍ السَّدُوسِيُّ فَقَالَ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا فَمَتَى اسْتَنْفَرْتَنَا نَفَرْنَا وَ مَتَى دَعَوْتَنَا أَجَبْنَا وَ قَامَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ مَرْحُومٍ الْعَبْدِيُّ فَقَالَ وَفَّقَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَعَنَ الْمُحِلِّينَ الْقَاسِطِينَ الَّذِينَ لَا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ نَحْنُ وَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حَنِقُونَ وَ لَهُمْ فِي اللَّهِ مُفَارِقُونَ فَمَتَى أَرَدْتَنَا صَحِبَكَ خَيْلُنَا وَ رَجِلُنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَجَابَ النَّاسُ إِلَى الْمَسِيرِ وَ نَشِطُوا وَ خَفُّوا وَ اسْتَعْمَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى الْبَصْرَهِ أَبَا الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيَّ وَ خَرَجَ حَتَّى قَدِمَ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام بِالنُّخَيْلَهِ

وَ أَمَّرَ عَلِیٌّ الْأَسْبَاعَ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ (۱) فَأَمَّرَ سَعْدَ بْنَ مَسْعُودٍ الثَّقَفِیَّ عَلَی قَیْسٍ وَ عَبْدِ الْقَیْسِ وَ مَعْقِلَ بْنَ قَیْسٍ الْیَرْبُوعِیَّ عَلَی تَمِیمٍ وَ ضَبَّهَ وَ الرِّبَابِ وَ قُرَیْشٍ وَ کِنَانَهَ وَ الْأَسَدِ وَ مِخْنَفَ بْنَ سُلَیْمٍ عَلَی الْأَزْدِ وَ بَجِیلَهَ وَ خَثْعَمٍ وَ الْأَنْصَارِ وَ خُزَاعَهَ وَ حُجْرَ بْنَ عَدِیٍّ الْکِنْدِیَّ عَلَی کِنْدَهَ وَ حَضْرَمَوْتَ وَ قُضَاعَهَ وَ مَهْرَهَ وَ زِیَادَ بْنَ النَّضْرِ عَلَی مَذْحِجٍ وَ الْأَشْعَرِیِّینَ وَ سَعِیدَ بْنَ قَیْسِ بْنِ مُرَّهَ عَلَی هَمْدَانَ وَ مَنْ مَعَهُمْ مِنْ حِمْیَرٍ وَ عَدِیَّ بْنَ حَاتِمٍ عَلَی طَیِ ءٍ قَالَ نَصْرٌ وَ أَمَرَ عَلِیٌّ علیه السلام الْحَارِثَ الْأَعْوَرَ أَنَّ یُنَادِیَ فِی النَّاسِ اخْرُجُوا إِلَی مُعَسْکَرِکُمْ بِالنُّخَیْلَهِ فَنَادَی بِذَلِکَ وَ اسْتَخْلَفَ عُقْبَهَ بْنَ عَمْرٍو الْأَنْصَارِیَّ عَلَی الْکُوفَهِ ثُمَّ خَرَجَ وَ خَرَجَ النَّاسُ.

**[ترجمه]از عبدالرحمن بن عوف: علی علیه السلام همچنان در نخیله بود

ص: ۴۰۶

که ابن عباس به همراه مردم بصره به وی پیوست. راوی می گوید: علی علیه السلام قبلاً به ابن عباس نوشته بود: «اما بعد، مسلمانان و مؤمنانی را که در حوزه فرمان‌روایی تو هستند نزد من گسیل دار، امتحان آنان توسط من را و نیز و گذشت مرا به آنان خاطر نشان کن و ادامه علاقه ام را نسبت به آنان، یادآور شو و آنان را به جهاد تشویق کن و از فضیلتی که در این کار است آگاه ساز. والسلام». راوی می گوید: وقتی نامه امام به ابن عباس در بصره رسید، وی در جمع مردم برخاست و آن را خواند. خدا را سپاس گفت و ادامه داد: ای مردم، برای عزیمت نزد امام خود آماده شوید و «انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ» - . توبه / ۴۱ - [سبکبار و گرانبار، بسیج شوید و با مال و جانتان جهاد کنید]. زیرا شما با گروهی که (حرام خدا را) حلال شمرده و از حق سرتافته اند و با کسانی که قرآن نمی خوانند و حکم کتاب (خدا) را نمی شناسند و متدیّن به دین الهی نیستند، پیکار می کنید.

همراه شوید با امیرمؤمنان و پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، (یعنی) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند و به حق قضاوت می کند و در راه هدایت گام برمی‌دارد و به حکم قرآن فرمان می دهد، کسی که در حکومت خود رشوه نمی دهد و از تبهکاران تملّق نمی گوید و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسد. احنف بن قیس برخاست و گفت: آری، به خدا سوگند که ما به تو پاسخ مثبت می دهیم و همراه تو، چه آسان و چه دشوار، و چه (برای برخی) خوشایند باشد یا ناگوار، رهسپار می شویم و در این امر حساب خیر می کنیم و از خداوند امید پاداشی بزرگ داریم.

خالد بن معمّر سدوسی برخاست و گفت: سخن تو را شنیدیم و فرمانبرداریم، هر گاه به بسیج کردن افراد ما بپردازی و هر وقت ما را فرا بخوانی پاسخ مثبت می دهیم. عمرو بن مرحوم عبدی برخاست و گفت: خداوند، امیرمؤمنان را موفق بدارد و کار مسلمانان را برای او راست گرداند و به سامان آرد و افرادی را که حرام خدا را حلال شمرده و از حق روی گردان شده‌اند و آن کسانی را که قرآن نمی خوانند، لعنت کند. به خدا سوگند که ما بر آنان خشم گرفته ایم و به خاطر خدا از آنان دوری می جوییم، هر زمان که تو بخواهی پیاده و سوار همراهت عازم می شویم. ان شاء الله. مردم با جنب و جوش و شتابان آماده حرکت شدند. ابن عباس، ابواسود دؤلی را به عنوان جانشین خود در بصره قرار داد و به قصد پیوستن به علی علیه السلام عازم نخیله شد.

ص: ۴۰۷

علی علیه السلام هفت تن از کوفیان را به فرماندهی هفت لشکر منصوب کرد. سعد بن مسعود ثقفی را به فرماندهی (بنی) قیس و (بنی) عبد قیس، معقل بن قیس یربوعی را به فرماندهی تمیم و ضبّه و رباب و قریش و (بنی) کنانه و (بنی) اسد، و مخنف بن سلیم را به فرماندهی (بنی) ازد و بجیله و خثعم و انصار و خزاعه، حجر بن عدیّ کندی را به فرماندهی کنده و حضرموت و قضاعه و مهره، زیاد بن نضر را به فرماندهی (بنی) مذحج و اشعریان، سعید بن قیس بن مرّه همدانی را به فرماندهی (بنی) همدان و افرادی از حمیریان که با آنان بودند، و عدی بن حاتم را به فرماندهی (بنی) طیّئ منصوب کرد. سپس به حارث اعور دستور داد تا فریاد بزند که مردم به سمت اردوگاه‌های خود در نخیله حرکت کنند. او نیز این کار را انجام داد. امام علیه السلام، عقبه بن عمرو انصاری را به فرمان‌روایی کوفه منصوب نموده و از شهر خارج شد. مردم نیز خارج شدند.

**[ترجمه]

بیان

بقیه الأحزاب أی أحزاب الشرک الذین تحزبوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قوله علیه السلام الطریق مشترک أی طریق الحق مشترک بینی و بینکم یجب علیکم سلوکه کما یجب علی و الدبره بالتحریک الهزیمه فی القتال أی هم المنهزمون عن الحق و المدبرون عنه و إن ظفروا أو یلحقهم ضررها و عقابها.

و طما البحر ارتفع بأمواجه و الهب الانتباه من النوم و نشاط کل سائر و سرعته و هب یفعل کذا طفق ذکرها الفیروزآبادی و قال رجل محل أی منتهک للحرام أو لا یری للشهر الحرام حرمه.

و أکثر لنا من لَطَف الجند أی ابعث الطلا إلینا کثیرا من جمله لطف الجند أی طعامهم قال فی القاموس اللَّطَف بالتحریک الیسیر من الطعام و غیره و بهاء الهدیه انتهی.

ص: ۴۰۸

۱- کذا فی کتاب صفّین، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «و أمر علی الاشیاع من أهل الکوفه و سعد بن مسعود ...».

و يمكن أن يقرأ لنأمن على الفعل من الأمن أى إذا علم الجند أن أرزاق أولادهم موفره لا يخونوننا فى لطفهم و عطفهم و هو لهم صالح أى الطلا صالح للذريه و الأطفال.

غمص الناس أى احتقرهم و لم يرهم شيئا و سفه الحق أى جهله أو عده سفها و يوم عصيب و عصبصب شديد و فلان رابط الجأش شجاع و هو جذل بالذال أى فرح و بالرأى أى صاحب رأى جيد و شديد.

و الأمراس الحبال إلى من سفه نفسه أى جعلها سفيهه استعمل استعمال المتعدى فهو فى قوه سفه نفسا.

و ما لا يدركه أى الخلافه الواقعيه و برقت السماء لمعت أو جاءت تبرق و البارق سحاب ذو برق.

و قال الجوهرى الذود من الإبل ما بين الثلاث إلى العشر و هى مؤنثه لا واحد لها من لفظها و الكثير أذواد و فى المثل الذود إلى الذود إبل قولهم إلى بمعنى مع أى إذا جمعت القليل مع القليل صار كثيرا.

و قال الزمخشرى فى المستقصى من لا يزد عن حوضه يهدم من قول زهير:

و من لا يزد عن حوضه بسلاحه***يهدم و من لا يظلم الناس يظلم

يضرب مثلا فى تهضم غير المدافع عن نفسه انتهى.

و قال أبو عبيد أى من لا يدفع الضيم عن نفسه يركب بالظلم أَقُولُ رَوَى ابْنُ أَبِى الْحَدِيدِ أَكْثَرَ مَا رَوَيْنَاهُ (1) عَنْ نَصْرٍ فَجَمَعْنَا بَيْنَ الرِّوَايَتَيْنِ.

ص: ۴۰۹

۱- روى ابن أبى الحديد ما مر و ما يأتى عن نصر فى كتاب صفّين- فى شرح المختار:[۴۶] من نهج البلاغه من شرحه: ج ۳ ص ۱۸۰، ط مصر، وفى طبع بيروت: ج ۱، ص ۶۱۷ - ۶۳۶.

ثُمَّ قَالَ نَصْرٌ وَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ وَ دَعَا عَلِیٌّ علیه السلام زِیَادَ بْنَ النَّضْرِ وَ شُرَیْحَ بْنَ هَانِئٍ وَ کَانَا عَلَی مَذْحِجٍ وَ الْأَشْعَرِیِّینَ فَقَالَ یَا زِیَادُ اتَّقِ اللَّهَ فِی کُلِّ مُمْسًی وَ مُصْبَحٍ وَ خَفْ عَلَی نَفْسِکَ الدُّنْیَا الْغَرُورَ وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَی حَالٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِنْ لَمْ تَزَعْهَا عَنْ کَثِیرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَهَ مَکْرُوهِهِ سَمَتْ بِکَ الْأَهْوَاءُ إِلَی کَثِیرٍ مِنَ الضَّرَرِ فَکُنْ لِنَفْسِکَ مَانِعاً وَازِعاً مِنَ الْبَغْیِ وَ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَإِنِّی قَدْ وَلَّیْتُکَ هَذَا الْجُنْدَ فَلَا تَسْتَطِیلَنَّ عَلَیْهِمْ إِنَّ خَیْرَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ وَ تَعَلَّمْ مِنْ عَالِمِهِمْ وَ عَلِّمْ جَاهِلَهُمْ وَ احْلُمْ عَنْ سَفِیهِهِمْ فَإِنَّکَ إِنَّمَا تُدْرِکُ الْخَیْرَ بِالْحِلْمِ وَ کَفِّ الْأَذَی وَ الْجَهْلِ فَقَالَ زِیَادٌ أَوْصَیْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ حَافِظاً لِوَصِیَّتِکَ مُؤَدَّباً بِأَدَبِکَ یَرَی الرُّشْدَ فِی نَفَاذِ أَمْرِکَ وَ الْغَیَّ فِی تَضْیِیعِ عَهْدِکَ فَأَمَرَهُمَا أَنْ یَأْخُذَا عَلَی طَرِیقٍ وَاحِدٍ وَ لَا یَخْتَلِفَا وَ بَعَثَهُمَا فِی اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً عَلَی مُقَدِّمَتِهِ وَ کُلٌّ مِنْهُمَا عَلَی جَمَاعَهٍ مِنْ هَذَا الْجَیْشِ فَلَمَّا سَارَا اخْتَلَفَا وَ کَتَبَ کُلٌّ مِنْهُمَا إِلَیْهِ یَشْکُو مِنْ صَاحِبِهِ فَکَتَبَ علیه السلام إِلَیْهِمَا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی زِیَادِ بْنِ النَّضْرِ وَ شُرَیْحِ بْنِ هَانِئٍ سَلَامٌ عَلَیْکُمَا فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمَا اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی وَلَّیْتُ زِیَادَ بْنَ النَّضْرِ مُقَدِّمَتِی وَ أَمَّرْتُهُ عَلَیْهَا وَ شُرَیْحٌ عَلَی طَائِفَهٍ مِنْهَا أَمِیرٌ فَإِنْ جَمَعَکُمَا بَأْسٌ فَزِیَادٌ عَلَی النَّاسِ کُلِّهِمْ وَ إِنِ افْتَرَقْتُمَا فَکُلُّ وَاحِدٍ مِنْکُمَا أَمِیرٌ عَلَی الطَّائِفَهِ الَّتِی وَلَّیْتُهُ عَلَیْهَا وَ اعْلَمَا أَنَّ مُقَدِّمَهَ الْقَوْمِ عُیُونُهُمْ وَ عُیُونَ الْمُقَدِّمَهِ طَلَائِعُهُمْ وَ إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا مِنْ بِلَادِکُمَا وَ دَنَوْتُمَا مِنْ بِلَادِ عَدُوِّکُمَا فَلَا تَسْأَمَا مِنْ تَوْجِیهِ الطَّلَائِعِ وَ مِنْ نَفْضِ الشِّعَابِ وَ الشَّجَرِ وَ الْخَمَرِ فِی کُلِّ جَانِبٍ کَیْلَا یَغْتَرِیَکُمَا عَدُوٌّ أَوْ یَکُونَ لَهُمْ

کَمِينٌ (۱) وَ لَا تُسَيِّرَنَّ الْكَتَائِبَ مِنْ لَدُنِ الصَّبَاحِ إِلَى الْمَسَاءِ إِلَّا عَلَى تَعْبِئَةٍ فَإِنْ دَهِمَكَمْ دَهْمٌ أَوْ غَشِيَكَمْ مَكْرُوهٌ كُنْتُمْ قَدْ تَقَدَّمْتُمْ فِی التَّعْبِئَهِ فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ عَدُوٌّ فَلْيَكُنْ مُعَسْكَرُكُمْ فِی قُبُلِ الْأَشْرَافِ أَوْ سِفَاحِ الْجِبَالِ أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رِدْءاً وَ دُونَكُمْ مَرَدّاً وَ لْتَكُنْ مُقَاتَلَتُكُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِی صَيَاصِی الْجِبَالِ وَ مَنَاكِبِ الْهِضَابِ لِئَلَّا يَأْتِيَكُمُ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانِ مَخَافَهٍ أَوْ أَمْنٍ وَ إِيَّاكُمْ وَ التَّفَرُّقَ فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِيعاً وَ إِذَا رَحَلْتُمْ فَارْحَلُوا جَمِيعاً وَ إِذَا غَشِيَكُمُ اللَّيْلُ فَنَزَلْتُمْ فَحُفُّوا عَسْكَرَكُمْ بِالرِّمَاحِ وَ التِّرَسَهِ وَ لْتَكُنْ رُمَاتُكُمْ مِنْ وَرَاءِ تِرَسَتِكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ يَلُونَهُمْ وَ مَا أَقَمْتُمْ فَكَذَلِكُمْ فَافْعَلُوا كَيْلَا تُصَابَ لَكُمْ غَفْلَهٌ وَ لَا تُلْفَى لَكُمْ غِرَّهٌ فَمَا مِنْ قَوْمٍ يَحُفُّونَ عَسْكَرَهُمْ بِرِمَاحِهِمْ وَ تِرَسَتِهِمْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ إِلَّا كَانُوا كَأَنَّهُمْ فِی حُصُونٍ وَ احْرُسَا عَسْكَرَكُمَا بِأَنْفُسِكُمَا وَ إِيَّاكُمَا أَنْ تَذُوقَا نَوْماً حَتَّى تُصْبِحَا إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَهً ثُمَّ لْيَكُنْ ذَلِكَ شَأْنَكُمَا وَ رَأْيَكُمَا إِلَى أَنْ تَنْتَهِيَا إِلَى عَدُوِّكُمَا وَ لْيَكُنْ عِنْدِی كُلَّ يَوْمٍ خَبَرُكُمَا وَ رَسُولٌ مِنْ قِبَلِكُمَا فَإِنِّی وَ لَا شَیْ ءَ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ حَثِيثُ السَّيْرِ فِی آثَارِكُمَا

۱- كذا فی أصلی و هو أظهر ممّا فی شرح المختار: (۴۶) من نهج البلاغه من شرح ابن أبی الحديد و ط مصر من كتاب صفّين ص ۱۲۳: «كيلا يغتركما عدو فيكون لكم كمين ...».

وَ عَلَيْكَمـا فِى حَرْبِكَما بِالتَّوْأَدَهِ (١) وَ إِيَّاكُما وَ الْعَجَلَهَ إِلَّا أَنْ يُمْكِنَكَما فُرْصَهٌ بَعْـدَ الْإِعْـذَارِ وَ الْحُجَّهِ وَ إِيَّاكُما أَنْ تُقَاتِلَا حَتَّى أَقْدَمَ عَلَيْكُمَا إِلَّا أَنْ تُبْدَءَا أَوْ يَأْتِيَكُمَا أَمْرِى إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

أقول: أورد ابن ميثم هذا المكتوب فى شرحه و أورد السيد الرضى رضى الله عنه فى النهج (٢) بعض هذا المكتوب على خلاف الترتيب و آخره و إذا غشيكم الليل فاجعلوا الرماح كفه و لا تذوقوا النوم إلا غرارا أو مضمضه.

و قال ابن ميثم العين الجاسوس و طليعه الجيش الذى يبعث ليطلع على حال العدو و نفض الشعاب استقراؤها.

أقول: قال فى النهايه فيه أنا أنفض لك ما حولك أى أحرسك و أطوف هل أرى طلبا يقال نفضت المكان و استنفضته و تنفضته إذا أظهرت نظرت جميع ما فيه و النفضه و النفيضه قوم يبعثون متجسسين هل يرون عدوا أو خوفا.

و قال ابن ميثم الخمر ما واراك من شجر أو جبل و نحوهما و الكمين الواحد أو الجمع يستخفون فى الحرب حيله للإيقاع بالعدو و الكتيبه الجيش و تعبئته جمعه و إعداده

۱- و مثله فى ط مصر، من كتاب صفّين ص ۱۲۵، و فى طبع الحديث بيروت من شرح ابن أبى الحديد: «و عليكما فى جريكما بالتوأده». والتوأده - بضم التاء وسكون الواو، وفتح الهمزه والدال - والتوآد - كتوراه - التأنى. الرزانه.
۲- رواه فى المختار: (۱۱) من باب الكتب من نهج البلاغه.

و تکریر الاستثناء فی عقیب النهی عن تسییر الکتائب للحصر أما الأولی فیفید حصر التسییر فی الوقت المشار إلیه و أما الثانیه فیفید حصره فی حال التعبئه.

و دهمه الأمر کمنع و سمع غشیه و الدهم العدد الکثیر و المعسکر بفتح الکاف موضع العسکر.

و قال الجوهری الأشراف الأماکن العالیه و قال القبل و القبل نقیض الدبر و الدبر یقال انزل بقبل هذا الجبل أی بسفحه و لی قبل فلان حق أی عنده و سفح الجبل أسفله حیث یسفح فیه الماء و الثنی من الوادی و الجبل منعطفه ذکره الجوهری و الردء العون فی المقاتله قوله علیه السلام مردا أی حاجزا بینکم و بین العدو أی تکون تلک الأماکن حافظه لکم من ورائکم مانعه من العدو أن یأتیکم من تلک الجهه و بذلک کانت معینه لهم.

ثم وصاهم بأن یکون مقاتلتهم من وجه واحد فإن لم یکن فمن وجهین حیث یحفظ بعضهم ظهر بعض و أما المقاتله من وجوه کثیره فتستلزم التفرق و الضعف.

و الرقباء الحفظه و قال الفیروزآبادی فی القاموس الرقیب الحافظ و المنتظر و الحارس و أصل الصیاصی القرون ثم استعیر للحصون لأنه یمتنع بها کما یمتنع ذو القرن بقرنه.

و قال ابن میثم صیاصی الجبال أعالیها و أطرافها و مناکب الهضاب أعالیها.

و قال الجوهری الهضبه الجبل المنبسط علی وجه الأرض و الجمع هضب و هضاب.

قوله علیه السلام کفه قال ابن أبی الحدید أی مستدیره حولکم و کل ما استدار فهو کفه بالکسر نحو کفه المیزان و کل ما استطال فهو کفه بالضم نحو کفه الثوب و هی حاشیته و کفه الرمل و هی ما کان منه کالحبل.

و قال فی النهایه غرار النوم قلته و قال فی ماده مضمض نقلا عن

الهروی

فی حدیث علی لا تذوقوا النوم إلا غرارا أو مضمضه.

لما جعل النوم ذوقا أمرهم أن لا ینالوا منه إلا بألسنتهم و لا یسیغوه لشبهه بالمضمضه بالماء و إلقائه من الفم من غیر ابتلاع انتهی.

و الترسه جمع الترس و قوله علیه السلام و لا شی ء إلا ما شاء الله جمله معترضه بین اسم إن و خبره قوله علیه السلام إلا أن تبدءا علی بناء المجهول أی یبدؤکم العدو بالقتال.

**[ترجمه]«بقیه الأحزاب»: یعنی احزاب شرک که علیه پیامبر صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شده بودند. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: «الطریق مشترکٌ»: یعنی راه حق میان من و شما مشترک است که شما و من باید در این راه قدم برداریم. «الدبره»: به صورت متحرک یعنی شکست در جنگ یعنی آنان از حق شکست خورده و از آن روی گردانده‌اند و اگر چه پیروز شوند و ضرر و عذاب آن به خودشان می‌رسد.

«طما البحر»: امواج دریا اوج گرفت. «الهب»: برخاستن از خواب. «نشاط»: هر رونده و سرعت آن. «هب یفعل کذا»: فیروزآبادی می گوید: شروع کرد. وی می گوید: «رجل محل»: کسی که حریمی برای حرام قائل نیست، یا کسی که حرمتی برای ماه حرام نمی شناسد. «أکثر لنا من لطف الجند»: یعنی برای سربازان ما غذاهای بسیار ارسال کن. در القاموس آمده: «اللّطَف» به معنای مقدار اندکی غذا و مانند آن، و «اللطفه»: هدیه.

ص: ۴۰۸

و می‌توان آن را به صورت فعل یعنی «لنأمن» از «أمن» خواند و معنی این خواهد بود که: وقتی سرباز بداند که روزی فرزند خود مهیّاست دیگر در لطف و عطوفت به ما خیانت نمی‌کند. «هو لهم صالح»: آب انگور برای برای فرزندان و کودکان مناسب است. «غمص الناس»: مردم را تحقیر کرده و ناچیز شمرد. «سفه الحق»: به حق جاهل شد و یا آن را ناچیز انگاشت. «یوم عصیب و عصبصب»: روز سخت. «فلان رابط الجأش»: شجاع. «هو جذل»: با ذال یعنی شاد. «بالرأی»: دارای نظر خوب و استوار. «الأمراس»: طناب‌ها. «إلی من سفه نفسه»: خودش را سفیه قرار داد. به صورت متعدی استعمال شده است، پس به منزله «سفه نفساً» می باشد .

«ما لا یدرکه»: خلافت واقعی. «برقت السماء»: نور دهی کرد یعنی برق زد. «البارق»: ابر دارای صاعقه.

جوهری می گوید: «الذود»: سه تا ده شتر را گویند که این لفظ مونث و فاقد واحد از لفظ خود است و برای جمع آن معمولا از «أذواد» استفاده می‌شود. در مثل است که گفته می‌شود: «الذود إلی الذود إبل» که در اینجا «إلی» به معنی «با» است یعنی اگر اندک با اندک جمع گردد تبدیل به زیاد می‌شود. زمخشری در المستقصی می گوید: هر کس از محدوده خود تجاوز نکند نابود می‌شود که این سخن از قول زهیر گرفته شده است که گفت:

و هر کس که از محدوده خود تجاوز نکند نابود شود و هرکس که به مردم ظلم نکند مورد ظلم واقع می‌شود.

این ضرب‌المثلی است که در مورد نابودی شخصی که از حقّ خود دفاع نمی‌کند ذکر می‌شود.

ابوعبید می‌گوید: هر کس که ستم را از خود دور نکند، ستم بر او مسلط می‌گردد.

می‌گویم: ابن ابی الحدید بیشتر روایت هایی را که ما از نصر بن مزاحم نقل کرده ایم، ذکر کرده است - . ابن ابی الحدید روایت‌هایی که ذکر شده و روایت‌هایی که در ادامه می‌آید را از کتاب صفین از نصر در شرح المختار (۴۶) از نهج البلاغه ج ۳: ۱۸۰ ذکر کرده است. - که ما آن دو را باهم جمع کردیم.

ص: ۴۰۹

سپس نصر و ابن ابی الحدید می‌گویند: علی علیه السلام، زیاد بن نضر و شریح بن هانی را که سرداران مذحج و اشعریان بودند، فرا خواند و فرمود: ای زیاد، هر روز و شب در پرهیزگاری خدا بکوش و بر نفس خود از دنیای فریبکار بترس و در هیچ حالی از بلای آن ایمن مباش و بدان که اگر نفست را از ترس عذاب اخروی از از خوشی‌های دنیا باز نداری، خواهش‌های نفسانی زیانهای بیشتری به تو خواهد رساند. پس نفست از سرکشی و ظلم و تعدی باز بدار، من تو را به سرداری این سپاه گماشتم، بر آنان دراز دستی مکن. بهترین فرد میان شما با تقواترین شماست. از دانایشان فرا بگیر و به نادانشان بیاموز. با کم خردشان بردباری کن زیرا تو با بردباری و نرم‌خویی به خیر می رسی و همیشه از آزار و نادانی دست بردار. زیاد گفت: ای امیر مؤمنان من سفارشت را به جان پذیرفتم و اندرزت را به خاطر می سپارم و متخلق به آداب تو می‌شوم. هدایت و بالندگی در اجرای فرمان تو و گمراهی در تباه ساختن و نادیده انگاشتن پیمان توست. علی علیه السلام، به آن‌دو دستور داد: که یک راه در پیش گیرند و با یک دیگر اختلاف نکنند و آنان را با دوازده هزار سرباز به طلایه داری سپاه خود فرستاد (به این قرار که) شریح فرماندهی گروهی از سپاه و زیاد فرماندهی گروهی دیگر را به عهده داشته باشند. وقتی به راه افتادند باهم اختلاف پیدا کردند و هر کدام در شکایت از دیگری نامه‌هایی به امیرالمومنین علیه السلام نوشتند. امام به آن‌دو نوشت: از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به زیاد بن نضر و شریح بن هانی. سلام بر شما. من خداوندی را نزد شما ستایش می کنم که جز او خدایی نیست. اما بعد، من زیاد بن نضر را به سرداری پیشتازان خویش گماشتم و فرماندهی آنان را به او سپردم و شریح را نیز فرمانده گروهی دیگر از آن سپاه کردم. اگر دشواری اوضاع هماهنگی شما را می طلبد و هر دو بر آن اتفاق نظر دارید در این صورت زیاد بن نضر به سرداری همه سپاه گماشته می‌شود و اگر از یک‌دیگر جدا شدید، آنگاه هر یک از شما فرمانده همان سپاهی است که من به او سپرده ام. و بدانید که مقدمه و طلایه داران سپاه چشمان و دیده بانان آنانند، و دیده بانانِ طلایه داران، گشتی‌های آنان هستند، پس هنگامی که شما از مرزهای سرزمین خود بیرون رفتید و به سرزمین دشمن نزدیک شدید، در اعزام گشتی‌ها و افرادی که از بیراهه و در پناه درختان و تپه ها از هر سو دیده بانی کنند سستی نکنید تا دشمن شما را نفریبد و در کمین شما نباشد.

ص: ۴۱۰

لشگر را از صبح تا شب جز با آمادگی رزمی، وادار به طی مسیر نکنید، تا اگر دچار حمله ای غافلگیرانه شدید یا اتفاق ناگواری افتاد شما پیشاپیش در حالت آماده باش قرار داشته باشید. هنگامی که به دشمن رسیدید یا دشمن بر شما دست یازید،

باید لشگر شما در جاهای بلند و مشرف یا دامنه کوهها یا کنار رودها موضع گرفته باشد تا این موضع گیری برای شما کمک و جان پناهی باشد و باید نبرد شما در یک سو یا دو سو باشد (و چند جبهه با هم نگشایید). و دیده بانان خود را در بلندی کوهها و فراز نقاط مشرف و بالای تپه ها بگمارید که برای شما دیده بانی کنند تا دشمن از جایی که بیم دارید یا از آن (به خطا) ایمن هستید بر شما نتازد. از پراکندگی بپرهیزید، اگر جایی فرود آمدید، با هم فرود آیید و اگر از جایی عزیمت کردید، با هم به راه افتید. وقتی شب فرا رسید و فرود آمدید نیزه ها و سپرها را گرداگرد لشکریان خود حصار قرار دهید و تیراندازانتان را در پناه این سپرها و نیزه ها بگمارید. چون برخاستید به همین شکل برخیزید که غافلگیر نشوید و دستخوش نیرنگ (دشمن) نگردید. هر گروهی که گرداگرد لشکر خود شبانه روز سپر و نیزه نهاده باشند، گویی در دژی پناه گرفته اند. خود به نگهبانی از لشکر خویش بپردازید و مبادا تا سحرگاه، سیر بخوابید. فقط اندک و یا هوشیار بخوابید. سپس باید همه کار و رفتار شما منحصراً متوجه جنگ باشد تا کار دشمنان را تمام کنید. و باید هر روز گزارش و پیک شما نزد من بیاید زیرا هر چند چیزی جز آنکه خدا بخواهد نمی شود من مراقب رد پا و آثار شما هستم.

ص: ۴۱۱

بر شما واجب است که در جنگ خونسردی و متانت خود را حفظ کنید و از شتاب‌زدگی بپرهیزید مگر آنکه فرصت مغتنمی باشد که عذر و حجّتی (بر شتاب ورزیدن) بدان از پیش داشته باشید. و مبادا قبل از دشمن و یا قبل از رسیدن دستور من، جنگ را آغاز کنید.ان شاء الله.

می گویم: این میثم این نامه را در شرح خود و سید رضی رضی الله عنه بخش‌هایی از آن را بدون رعایت ترتیب آورده و در پایان آن چنین ذکر کرده است: «چون تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را پیرامون لشکر بگمارید، و نخوابید مگر اندک و به اندازه مضمضه کردن آن.

ابن میثم می گوید: «العین»: جاسوس. «طلیعه الجیش»: افرادی که برای کسب اطلاع از وضعیت دشمن اعزام می‌شوند. «نفض الشعاب»: بررسی کردن دره ها.

می گویم: ابن اثیر در النهایه می گوید: «أنا انفض لك ما حولك»: یعنی از تو نگهبانی می کنم و می گردم تا ببینم نیازی وجود دارد. گفته می‌شود: «نفضتُ المکان و استنفضته و تنفضته»: هنگامی که همه آنچه را که در آن است مشاهده کنی. «النفضه و النفیضه»: گروهی که برای جاسوسی از دشمن و شناسایی خطرات اعزام می‌شوند.

ابن میثم می گوید: «الخمر»: هر آنچه که تو را پنهان کند مثل درخت، کوه و مانند آن. «الکمین»: مفرد و یا جمع است. تاکتیکی برای به دام انداختن دشمن. «الکتیبه»: ارتش و آماده سازی، جمع آوری و تجهیز آن.

ص: ۴۱۲

تکرار استثناء پس از نهی از راهپیمایی ارتش، برای حصر است که اولی برای حصر راهپیمایی در زمان مذکور و دومی برای حصر آن در حال آماده باش. «دَهَمَه الأمر»: مانند مَنَعَ و سَمَعَ یعنی آن را پوشاند. «الدهم»: تعداد زیاد. «المعسکَر»: اردوگاه.

جوهری می‌گوید: «الأشراف»: اماکن مرتفع. وی گفته است: «القُبْل و القُبُل»: ضد دُبْر و دُبُر. گفته می‌شود: «إنزل بقبل هذا الجبل»: در دامنه این کوه فرود بیا. و نیز «و لی قُبل فلان حقّ»: یعنی من نزد او حقی دارم. «سفح الجبل»: پایین کوه، آنجایی که محل ریزش آبهاست. «الثنی»: در مورد درّه و کوه یعنی گردنه و محل پیچ آن. این قول جوهری است. «الردء»: پشتیبانی در جنگ. فرمود: «مردّاً»: مانعی بین شما و دشمن یعنی این اماکن شما را از حملات دشمن از ناحیه پشت سر محافظت کند که بدین طریق از گزند آنان در امان باشید.

سپس به آنان توصیه فرمود که از یک جهت و یا پشت به پشت یکدیگر و دو جهت مبارزه کنند. جنگ در چندین جهت موجب تشتّت و ضعف می‌شود.

«الرقباء»: نگهبانان. فیروزآبادی در القاموس می‌گوید: «الرقیب»: نگهبان، محافظ و حراست کننده. «الصیاصی»: در اصل به معنای شاخ است و سپس مجازاً در مورد سنگر بکار رفته است چرا که سنگر انسان را از دشمن محافظت می‌کند همان‌طور که شاخ از صاحب آن محفاظت می‌نماید. ابن میثم می‌گوید: «صیاصی الجبال»: نقاط مرتفع کوهها و اطراف آنها. «مناکب الهضاب»: قله تپه‌ها.

جوهری می‌گوید: «الهضبه»: کوه گسترده شده در سطح زمین که جمع آن هضب و هضاب است. «کفه»: ابن ابی الحدید می... گوید: یعنی دایره‌ای در اطراف شما و هر چه که دایره‌ای باشد کفه خوانده می‌شود با کسره مانند کفه ترازو و نیز هر چه که دراز باشد کُفه نامیده می‌شود یعنی با ضمه مانند «کُفه الثوب» یعنی حاشیه لباس. «کفه الرمل»: دامن ریگ و کناره آن.

در النهایه آمده است: «غرار النوم»: کم بودن خواب. در ماده «مضمض»: به نقل از هروی آورده است:

ص: ۴۱۳

در حدیث علی علیه السلام آمده است: «لا تذوقوا النوم إلا غرارا أو مضمضه»: یعنی خواب را به ماده چشیدنی تشبیه کرده که فقط باید به زبان برسد ولی فرو نبرد و بدون آنکه ببلعد از دهان بیرون اندازد. پایان سخن.

«الترسه»: جمع ترس یعنی سپر. عبارت «لا ـ شیء إلا ما شاء الله» جمله معترضه است که میان اسم إنّ و خبر آن واقع شده است. عبارت «إلا أن تبدءا» مجهول است یعنی دشمن جنگ با شما را آغاز کند.

**[ترجمه]

«۳۷۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى أَمِيرَيْنِ مِنْ أُمَرَاءِ جَيْشِهِ وَ قَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَ عَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فَاسْمَعَا لَهُ وَ أَطِيعَاهُ وَ اجْعَلَاهُ دِرْعاً وَ مِجَنّاً فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَ لَا سَقْطَتُهُ وَ لَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ وَ لَا

إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

**[ترجمه] - . سید رضی در المختار (۱۳) باب نامه‌های امیر المؤمنین از کتاب نهج البلاغه آن را روایت کرده است. - نهج البلاغه: در نامه ای که به دو تن از امیران سپاهش فرستاد: من «مالك اشتر پسر حارث» را به فرماندهی شما و سپاهیانی که تحت امر شما هستند، منصوب کردم. اوامر او را بشنوید و اطاعت کنید، او را همانند زره و سپر نگهبان خود برگزینید زیرا که مالك، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می شود. نه در آنجایی که شتاب لازم است کندی می کند، و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می گیرد.

**[ترجمه]

بيان

قال ابن ميثم الأميران هما زياد بن النضر و شريح بن هانئ و ذلك أنه حين بعثهما مقدمه له فی اثنی عشر ألفا لقيا أبا الأعور السلمی فی جند من أهل الشام فكتبا إليه يعلمانه بذلك فأرسل إلى الأشتر فقال له يا مالك إن زياد بن النضر و شريحا أرسلا إلی يعلمانی أنهما لقيا أبا الأعور السلمی فی جند من أهل الشام بسور الروم فنبأنی الرسول أنه تركهم متواقفين فالنجا إلى أصحابک النجا فإذا أتيتهم فأنت عليهم و إياک أن تبدأ القوم بقتال إلا أن يبدءوک حتی تلقاهم و تسمع منهم.

و لا يجرمنک شنآنهم على قتالهم قبل دعائهم و الإعذار إليهم مره بعد مره.

و اجعل علی ميمنتک زيادا و علی ميسرتک شريحا و قف من أصحابک وسطا

۱- ۳۷۴- رواه السيّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۳) من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب نهج البلاغه.

و لا تـدن منهم دنو من يريـد أن ينشب الحرب و لا تباعد منهم تباعد من يهاب البأس حتى أقدم إليك فإنى حثيث السـير إليک إن شاء الله.

و كتب إليهما أما بعد فإنى أمرت عليكما إلى آخر الكتاب.

و الحيز الناحيه و السقطه الزله و الأمثل الأفضل.

**[ترجمه]ابن میثم گویـد: دو امیری که امـام به آنهـا اشـاره کرده، زیـاد بن نضـر و شـریح بن هانی می باشـند. این نامه زمانی نوشـته شد که این دو نفر را به فرماندهی دوازده هزار سـرباز منصوب فرمود. آن‌دو میان راه به ابو الاعور سـلمی که لشکری از اهل شام همراه داشت برخورد کردنـد، در این هنگام این دو فرمانـده نامه ای به حضـرت نوشـته و او را از این امر مطلع کردند. امـام علیه السـلام مالـک اشـتر را خواست و به او فرمود: زیـاد بن نضـر و شـریح به من خبر داده انـد که ابو الاـعور را در حومه «دیوار روم» همراه با لشـکری از اهل شام ملاقات کرده انـد و فرسـتاده ایشان می گویـد: وقتی که از آنها جدا شده، دو لشـکر، نزدیک به هم بوده انـد، بنابراین ای مالک، یاران خود را فرا بخوان و به سوی آنان بشـتاب و وقتی بـدانجا رسـیدی، فرماندهی کل از آن توست، اما با دشـمن تا هنگامی شـروع به جنگ نکرده‌اند و گفته های ایشان را نشنیده ای جنگ را آغاز نکن. مبادا تو به جنگ با آنان بپردازی، و پیش از آن که بارها آنها را به سوی حق نخوانی و عذرهایشان را بررسـی نکنی مبادا دشـمنی با آنـان تو را وادار به جنگ کنـد. زیاد را بر طرف راست و شـریح را بر طرف چپ منصوب کن و در میان اصـحاب خود مسـتقر شو.

ص: ۴۱۴

به دشـمن، نه چنان نزدیک شو که فکر کنند تصمیم بر راه اندازی جنگ داری، و نه چنان دور شو که خیال کنند از جنگ بیم داری، تا آنکه به شـما ملحق شوم. من با سرعت به سوی تو عازم می‌شوم، به امید خدا. سپس نامه فوق را برای دو فرمانده خود به این عبارت مرقوم فرمود: امّا بعد فإنّى امّرت عليكما... تا آخر.

«الحيز»: ناحيه. «السقطه»: لغزش. «الأمثل»: بهتر.

**[ترجمه]

«۳۷۵»

(۱)

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیـدِ قَالَ نَصْـرُ بْنُ مُزَاحِمٍ وَ كَتَبَ علیه السـلام إِلَی أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ وَ كَانَ قَدْ قَسَّمَ عَسْـكَرَهُ أَسْـبَاعاً فَجَعَلَ عَلَی كُلِّ سُبْعٍ أَمِیراً أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَبْرَأُ إِلَیْكُمْ مِنْ مَعَرَّهِ الْجُنُودِ فَاعْزِلُوا النَّاسَ عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ (۲) وَ خُذُوا عَلَی أَیْدِی سُفَهَائِكُمْ وَ احْرُسُوا (۳) أَنْ تَعْمَلُوا أَعْمَالًا لَا یَرْضَی اللَّهُ بِهَا عَنَّا فَیَرُدَّ بِهَا عَلَیْنَا وَ عَلَیْكُمْ دُعَاءَنَا فَإِنَّهُ تَعَالَی یَقُولُ ما یَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّی لَوْ لا دُعاؤُكُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ

إِذَا أَمْقَتَ قَوْماً مِنَ السَّمَاءِ هَلَكُوا فِی الْأَرْضِ فَلَا تَأْلُوا أَنْفُسَكُمْ خَیْراً وَ لَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِیرَهٍ وَ لَا الرَّعِیَّهَ مَعُونَهً وَ لَا دِینَ اللَّهِ قُوَّهً وَ أَبْلُوهُ فِی سَبِیلِهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَیْکُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَ عِنْدَکُمْ مَا یَجِبُ عَلَیْنَا أَنْ نَشْکُرَهُ بِجُهْدِنَا وَ أَنْ نَنْصُرَهُ مَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ.

۱- ۳۷۵- رواه ابن أبی الحدید فی أواخر شرحه علی المختار: (۴۸) من خطب نهج البلاغه:ج ۱، ص ۶۴۸ ط الحدیث ببیروت.

۲- کذا فی أصلی و مثله فی طبع مصر من کتاب صفّین، و أری قول: «فاعزلوا» محرفا عن لفظه «فاعذبوا» بالذال المعجمه أو بالزاء المعجمه أی أبعدوا الناس عن الظلم أو امنعوهم و اصرفوهم منه؛ أی من یرید أن یظلم الناس اصرفوه و امنعوه و أبعدوه عن ظلم الناس.

۳- کذا فی أصلی المطبوع، و فی کتاب صفّین و شرح ابن أبی الحدید: «و احترسوا».

**[ترجمه] - . شرح المختار (۴۸) از خطبه‌های نهج البلاغه - ابن ابی الحدید می گوید: نصر بن مزاحم آورده است: علی علیه السلام به فرماندهان سپاه خود نامه‌ای نوشت. وی سپاه خود را به هفت قسمت تقسیم کرده بود و برای هریک فرماندهی را منصوب فرموده بود. در این نامه آمده بود: من در نزد شما از برداشت آذوقه توسط سپاه از کشت مردم، تبرّی می‌جویم. پس مردم را از ظلم و تجاوز برحذر دارید و جلو دست بی خردان خود را بگیرید و مراقب باشید مرتکب اعمالی نشوند که خدا از ما ناخشنود گردد و دعای ما را به سبب آن بر ضدّ ما و شما برگرداند، زیرا خدای تعالی می فرماید: «قُل ما یَعبَأُ بِکُم رَبّی لَو لا دُعاءُکُم» - . فرقان / ۷۷ - [(ای رسول ما به امت) بگو که اگر دعای شما نبود پروردگارم به شما چه توجّه و اعتنایی داشت؟] زیرا هرگاه خداوند گروهی را از آسمان، زشت شمارد در زمین، هلاک می‌شوند. خود در انجام کار خیر سستی نکنید و خوش‌رفتاری با سپاهیان را ترک نگویید و از کمک به مردم باز نمانید و از تقویت دین خدا دست نکشید و آنچه بر شما واجب است در راهش با جان و دل بکوشید زیرا خداوند به ما و شما چنان احسانی عنایت فرموده است که باید حداکثر توان خود را برای سپاس از او به کار بندیم و او را یاری کنیم. و نیرویی نیست جز به خداوند.

ص: ۴۱۵

**[ترجمه]

«۳۷۶»

قَالَ: وَ کَتَبَ علیه السلام إِلَی جُنُودِهِ یُخْبِرُهُمْ بِالَّذِی لَهُمْ وَ عَلَیْهِمْ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَکُمْ فِی الْحَقِّ جَمِیعاً سَوَاءً أَسْوَدَکُمْ وَ أَحْمَرَکُمْ وَ جَعَلَکُمْ مِنَ الْوَالِی وَ جَعَلَ الْوَالِیَ مِنْکُمْ بِمَنْزِلَهِ الْوَلَدِ مِنَ الْوَالِدِ وَ الْوَالِدِ مِنَ الْوَلَدِ فَجَعَلَ لَکُمْ عَلَیْهِ إِنْصَافَکُمْ وَ التَّعْدِیلَ بَیْنَکُمْ وَ الْکَفَّ عَنْ فَیْئِکُمْ فَإِذَا فَعَلَ مَعَکُمْ ذَلِکَ وَجَبَتْ عَلَیْکُمْ طَاعَتُهُ فِیمَا وَافَقَ الْحَقَّ وَ نُصْرَتُهُ وَ الدَّفْعُ عَنْ سُلْطَانِ اللَّهِ فَإِنَّکُمْ وَزَعَهُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ فَکُونُوا لَهُ أَعْوَاناً وَ لِدِینِهِ أَنْصَاراً وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها* ... إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ.

**[ترجمه]نصر می گوید: امیرالمومنین علیه السلام به سربازان خود نوشت: تمام شما را چه عرب و چه غیر عرب، در حقوق یکسان قرار داده و شما و فرمانده را به منزله پدر و فرزند یک‌دیگر نهاده که فرمانده همانند پدر است و شما مثل فرزندان او هستید. حق شما بر فرمانده آن است که با شما انصاف ورزد و عدالت را میان شما رعایت کند و غنایم شما را به آن مقدار که شما را کفایت کند تحویل دهد. پس اگر با شما چنین کرد اطاعت از او در آنچه مطابق حق است، و یاری دادن به او در روشی که پیش گرفته، و دفاع از حکومت الهی، بر شما واجب است زیرا شما نیروی باز دارنده ای از جانب خدا در زمین هستید. پس یاران او و یاران دین او باشید. «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها*... إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ» - . قصص / ۷۷ - [و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید... خداوند مفسدان را دوست ندارد.].

**[ترجمه]

«۳۷۷»

قَالَ نَصْرٌ وَ رُوِیَ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا یَقُولُ النَّاسُ فِی هَذَا الْقَبْرِ بِالنُّخَیْلَهِ وَ بِالنُّخَیْلَهِ قَبْرٌ عَظِیمٌ یَدْفِنُ الْیَهُودُ مَوْتَاهُمْ حَوْلَهُ فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام یَقُولُونَ هَذَا قَبْرُ هُودٍ لَمَّا عَصَاهُ قَوْمُهُ جَاءَ فَمَاتَ هَاهُنَا فَقَالَ کَذَبُوا لَأَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُمْ هَذَا قَبْرُ یَهُودَ بْنِ یَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بِکْرِ یَعْقُوبَ ثُمَّ قَالَ أَ هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ مَهَرَهٍ فَأُتِیَ بِشَیْخٍ فَقَالَ أَیْنَ مَنْزِلُکَ قَالَ عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ قَالَ أَیْنَ أَنْتَ مِنَ الْجَبَلِ الْأَحْمَرِ قَالَ أَنَا قَرِیبٌ مِنْهُ قَالَ فَمَا یَقُولُ قَوْمُکَ فِیهِ قَالَ یَقُولُونَ إِنَّ فِیهِ قَبْرَ سَاحِرٍ قَالَ کَذَبُوا ذَاکَ قَبْرُ هُودٍ النَّبِیِّ علیه السلام وَ هَذَا قَبْرُ یَهُودَا بْنِ یَعْقُوبَ [بِکْرِهِ] ثُمَّ قَالَ یُحْشَرُ مِنْ ظَهْرِ الْکُوفَهِ سَبْعُونَ أَلْفاً عَلَی غُرَّهِ الشَّمْسِ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِلَا حِسَابٍ.

**[ترجمه]نصر بن مزاحم می‌گوید: از ابن نباته نقل شده است که گفت: علی علیه السلام فرمود: مردم در باره این قبر که در نخیله است چه می‌گویند؟ در نخیله قبر بزرگی بود که یهودیان مردگان خود را پیرامون آن دفن می‌کردند. حسن بن علی علیهما السلام فرمود: می گویند که این قبر هود پیامبر است که پس از نافرمانی قومش به اینجا آمد و همین جا از دنیا رفت. فرمود: دروغ گفته اند، زیرا من به این امر از آنها آگاه‌ترم. این قبر یهودا نخستین فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. سپس فرمود: آیا در اینجا کسی از خاندان «مهره» هست؟. پیرمردی را آوردند، به او فرمود: خانه‌ات کجاست؟ گفت: در ساحل دریا. گفت: در چه فاصله ای از جبل احمر (کوه سرخ)؟ گفت: من نزدیک آن هستم. فرمود: قوم تو درباره آن (قبر) چه می گویند؟ گفت: می گویند: گور شخص ساحری است. فرمود: اشتباه گفته اند، آن قبر هود پیامبر علیه السلام است، و این قبر یهودا بن یعقوب، نخستین فرزند اوست .

سپس فرمود: هنگام طلوع آفتاب (قیامت) از پشت خاک کوفه هفتاد هزار نفر محشور می‌شوند که بدون حسابرسی وارد بهشت خواهند شد.

**[ترجمه]

«۳۷۸»

قال نصر: فلما نزل علی علیه السلام النخیله متوجها إلی الشام و بلغ معاویه خبره و هو یومئذ بدمشق قد ألبس منبر دمشق قمیص عثمان مختضبا بالدم و حول المنبر سبعون ألف شیخ یبکون حوله فخطبهم و حثهم علی القتال فأعطوه الطاعه و انقادوا له و جمع إلیه أطرافه و استعد للقاء علی علیه السلام.

**[ترجمه]نصر می‌گوید: وقتی که علی علیه السلام در مسیر خود به سمت شام در نخیله توقف کرد و خبر وی به معاویه در دمشق رسید، وی بر منبر رفت و پیراهن خونین عثمان را بر منبر آویخت. در اطراف منبر هفتاد هزار کهنسال حاضر بودند که می‌گریستند. معاویه با خواندن خطبه‌ای آنان را به جنگ با علی علیه السلام تحریک کرد و آنان نیز اطاعت و فرمان‌برداری خود را اعلام کرده و بر گرد وی جمع شدند و آماده قتال با علی علیه السلام شدند.

**[ترجمه]

بیان

وجدت الحديث فی کتاب صفین مثله.

و قال فی النهایه فیه اللهم إنی أبرأ إلیک من معره الجیش هو أن

ینزلوا بقوم فیأکلوا من زروعهم بغیر علم.

و قیل هو قتال الجیش بدون إذن الأمیر و المعره الأمر القبیح المکروه و الأذی انتهی.

و التعمیم أولی أی إنی أبرأ إلیکم من کل ما فعلتموه و فعل جنودکم من الظلم و العدوان فإنی أنهاکم عنه و أعلمکم آداب السیر و النزول فلا تألوا أنفسکم خیرا أی لا تقصروا فی کسب الخیر لأنفسکم و لا فی أمر الجند بحسن السیره و لا فی إعانه الرعیه و لا فی تقویه الدین و أبلوه أی أعطوه.

و فی النهایه فیه أقید من وزعه الله الوزعه جمع وازع و هو الذی یکف الناس و یحبس أولهم علی آخرهم أراد أقید من الذین یکفون الناس عن الإقدام علی الشر و منه حدیث الحسن لما ولی القضاء قال لا بد للناس من وزعه أی من یکف بعضهم عن بعض یعنی السلطان و أصحابه.

**[ترجمه]همانند این روایت را در کتاب صفین یافتم.

در النهایه آمده است: «اللهم إنی أبرأ إلیک من معره الجیش»:

ص: ۴۱۶

یعنی تبرّی می‌جویم از اقدامات سپاه برای خوردن اموال مردم بدون اطلاع آنان. و نیز آن را به جنگ سپاه بدون اجازه فرمانده آن معنی کرده‌اند. «المعره»: امری زشت و ناپسند و آزار. پایان سخن.

در نظر گرفتن معنای عبارت به صورت عامّ اولی‌تر است: یعنی من نزد شما تبرّی می‌جویم از همه آنچه که شما و سربازانتان انجام داده‌اید مثل ظلم و تعدی چرا که من شما را از آن بازداشته بودم و آداب راهپیمایی و فرود آمدن را برای شما گفته بودم. «فلا تألوا انفسکم خیراً»: در کسب افعال خیر برای خود و نیز در نیکویی با سربازان کوتاهی نکنید و نیز در کمک به مردم و تقویت دین. «أبلوه»: به او بدهید.

در النهایه آمده است: «أقید من وزعه الله؟». «الوزعه»: جمع وازع است و عبارت است از کسی که مردم را باز می‌دارد و اولین آنان را به آخرینشان محبوس می‌کند. یعنی: «آیا من کسی را که مردم را از ارتکاب به شرّ باز می دارد، قصاص کنم؟». در این باب می‌توان به حدیث امام حسن علیه السلام به هنگام عهده‌داری قضاوت اشاره کرد که فرمود: «لابد للناس من وزعه»: یعنی مردم باید کسی را داشته باشند که از ارتکاب آنان به شرّ ممانعت کند که منظور حاکم و یاران اوست .

**[ترجمه]

«۳۷۹»

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ، قَالَ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ فِی کِتَابِ صِفِّینَ وَ وَجَدْتُهُ فِی أَصْلِ کِتَابِهِ أَیْضاً قَالَ: لَمَّا وَضَعَ عَلِیٌّ

عليه السلام رِجْلَهُ فِی رِکَابِ دَابَّتِهِ یَوْمَ خَرَجَ مِنَ الْکَوفَهِ إِلَی صِفِّینَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ فَلَمَّا جَلَسَ عَلَی ظَهْرِهَا قَالَ سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هـذا وَ مـا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنـا لَمُنْقَلِبُونَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِـکَ مِنْ وَعْثَـاءِ السَّفَرِ وَ کَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ وَ مِنَ الْحَیْرَهِ بَعْدَ الْیَقِینِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِیفَهُ فِی الْأَهْلِ وَ لَا یَجْمَعُهُمَا غَیْرُکَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا یَکُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبَ لَا یَکُونُ مُسْتَخْلَفاً قَالَ فَخَرَجَ علیه السلام حَتَّی إِذَا جَازَ حَدَّ الْکُوفَهِ صَلَّی رَکْعَتَیْنِ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است: نصر بن مزاحم طبق آنچه که من در اصل کتاب صفین یافتم، می... گویـد: هنگامی که علی علیه السـلام هنگام خروج از کوفه به سـمت صـفین، پا در رکاب مرکب خود گذاشت فرمود: بسم الله. وقتی بر پشت مرکب نشـست فرمود: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنَّا إِلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ» - . زخرف / ۱۳ ۱۴ - [«پـاک اسـت کسـی که این را برای مـا رام کرد و [گرنه] مـا را یـارای [رام سـاختن] آنهـا نبـود و به راسـتی که مـا به سـوی پروردگارمان بازخواهیم گشت.»] خدایا، من از رنج سـفر، افسـردگی بازگشت و سرگردانی پس از یقین، بروز حوادث ناگوار در خـانواده و مـال و فرزنـد به تو پناه می برم. خداونـدا تو همراه در سـفر و جانشـین هر مسافر، برای خانواده او هستی و جز تو کسی این دو را باهم سامان ندهد و گرد نیاورد، زیرا آن که (در وطن مانده) همراه و یاور مسافران نیست و آن که به سفر رفته جایش در خانواده خویش خالی است. سپس از شـهر خارج شد تا اینکه به سرحدّات کوفه رسـید. در آنجا دو رکعت نماز به جای آورد.

**[ترجمه]

«۳۸۰»

وَ رُوِیَ عَنْ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ آبَائِهِ علیهم السـلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السـلام خَرَجَ وَ هُوَ یُرِیدُ صِفِّینَ حَتَّی إِذَا قَطَعَ النَّهَرَ أَمَرَ مُنَادِیَهُ فَنَادَی بِالصَّلَاهِ فَتَقَدَّمَ فَصَلَّی رَکْعَتَیْنِ حَتَّی إِذَا قَضَی الصَّلَاهَ أَقْبَلَ عَلَی النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ

أَلَا مَنْ كَانَ مُشَيِّعاً أَوْ مُقِيماً فَلْيُتِمَّ الصَّلَاةَ فَإِنَّا قَوْمٌ سَفْرٌ أَلَا وَ مَنْ صَحِبَنَا فَلَا يَصُومَنَّ الْمَفْرُوضَ وَ الصَّلَاةُ الْمَفْرُوضَةُ رَكْعَتَانِ قَالَ نَصْرٌ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى دَيْرَ أَبِي مُوسَى وَ هُوَ مِنَ الْكُوفَةِ عَلَى فَرْسَخَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنَ الصَّلَاةِ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الطَّوْلِ وَ النِّعَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْقُدْرَةِ وَ الْإِفْضَالِ أَسْأَلُهُ الرِّضَا بِقَضَائِهِ وَ الْعَمَلَ بِطَاعَتِهِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى أَمْرِهِ إِنَّهُ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ثُمَّ خَرَجَ علیه السلام حَتَّى نَزَلَ عَلَى شَاطِئِ نَرْسٍ بَيْنَ مَسْجِدِ حَمَّامِ أَبِي بُرْدَةَ وَ حَمَّامِ عُمَرَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ الْمَغْرِبَ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ* وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَ غَسَقَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَ خَفَقَ ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى صَلَّى الْغَدَاةَ ثُمَّ شَخَصَ حَتَّى بَلَغَ إِلَى بِيعَةٍ إِلَى جَانِبِهَا نَخْلٌ طِوَالٌ (1) فَلَمَّا رَآهَا قَالَ وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ فَنَزَلَهَا وَ مَكَثَ بِهَا قَدْرَ الْغِذَاءِ.

**[ترجمه]از زید بن علی به نقل از پدران وی علیهم السلام نقل شده است: علی علیه السلام به سوی صفین به راه افتاد. پس از عبور از رود به منادی دستور داد که ندای نماز سر دهد. راوی می گوید: امام علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و سپس روی به مردم کرد و فرمود: ای مردم،

ص: ۴۱۷

هر کس به بدرقه آمده یا در این مکان اقامت دائم دارد باید نمازش را تمام بخواند ولی ما گروهی مسافر هستیم، و هر کس با ما همسفر است روزه واجب را نگیرد و نماز واجب را نیز دو رکعت به جای آورد. نصر می گوید: سپس به راه خود ادامه داد تا اینکه به دَیر ابو موسی که در دو فرسخی کوفه است رسید و نماز عصر را در آنجا اقامه کرد. پس از نماز فرمود: «منزّه است آن که دارای دستی گشاده است و نعمتهایی فراوان دارد، آن که قدرتمند و با احسان است، از خداوند می‌خواهم که ما را راضی به قضای خود گرداند و ما را به اطاعت خود و بازگشت به حق و پیمودن راه حق موفق بدارد که او شنونده دعاست.» سپس به راه افتاد تا به کرانه نرس، جایی میان حمّام ابی برده و حمّام عمر رسید. نماز مغرب را بر مردم اقامه نمود و وقتی نماز را به پایان رساند فرمود: «سپاس خداوندی را که «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ» - . حج / ۶۱ - [شب را در روز و روز را [نیز] در شب درمی آورد]. و سپاس خداوند را تا زمانی که در جهان شبی فرا می‌رسد و تیره گون می‌شود و به سپیده می گراید و سپاس خداوند را تا زمانی که ستاره ای می‌درخشد و سوسو می‌زند.» سپس تا سپیده دم در آنجا درنگ کرد تا نماز صبح را نیز اقامه کرد. سپس به راه افتاد تا به کلیسایی رسید که نخلی برومند در کنار آن بود. وقتی آن را دید فرمود: «وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيد» - . ق / ۱۰ - [و نخلهای بلند را (آفریدیم) که میوه های آن روی هم چیده و منظّم شده است.]. سپس فرود آمد و به اندازه صرف وعده غذا در آنجا درنگ کرد.

**[ترجمه]

«۳۸۱»

قَالَ نَصْرٌ وَ رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مِخْنَفٍ أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى أَبِي وَ هُوَ يُسَايِرُ عَلِيّاً علیه السلام وَ هُوَ يَقُولُ إِنَّ بَابِلَ أَرْضٌ قَدْ خُسِفَ بِهَا (2) فَحَرَّكَ دَابَّتَهُ وَ حَرَّكَ النَّاسُ دَوَابَّهُمْ فِي أَثَرِهِ فَلَمَّا جَازَ جِسْرَ الصَّرَاةِ نَزَلَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ الْعَصْرَ.

**[ترجمه]نصر می گوید: از محمد بن مخنف نقل شده که گفت: من دیده بر پدرم که همراه علی علیه السلام در بابل طی مسیر می کرد، دوخته بودم و (شنیدم که امام به او) می گفت: در زمین بابل جایی است که در آن (به زودی) خسوفی روی خواهد داد، سپس مرکب خود را حرکت داد و مردم نیز به دنبال او مرکبهای خود را به حرکت درآوردند. وقتی از پل صراه عبور کرد توقف کرد و همراه مردم نماز عصر را به جای آورد.

**[ترجمه]

«۳۸۲»

قَالَ وَ حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَعْلَی بْنِ مُرَّهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَبْدِ خَیْرٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام أَسِیرُ فِی أَرْضِ بَابِلَ قَالَ وَ حَضَرَتِ

ص: ۴۱۸

۱- کذا فی أصلی، و فی طبع مصر من کتاب صفّین: «ثم شخص حتّی بلغ قبه «قبین» [و] فیها نخل طوال إلی جانب البیعه».

۲- کذا فی الأصل المطبوع، و فی کتاب صفّین: «إن ببابل أرضا قد خسف بها فحرک دابتک لعلنا أن نصلی العصر خارجا منها».

الصَّلَاهُ صَلَاهُ الْعَصْرِ قَالَ فَجَعَلْنَا لَا نَأْتِی مَكَاناً إِلَّا رَأَيْنَاهُ أَفْيَحَ مِنَ الْآخَرِ قَالَ حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى مَكَانٍ أَحْسَنَ مَا رَأَيْنَا وَ قَدْ كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ قَالَ وَ نَزَلَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ نَزَلْتُ مَعَهُ قَالَ فَدَعَا اللَّهَ فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ كَمِقْدَارِهَا مِنْ صَلَاهِ الْعَصْرِ قَالَ فَصَلَّيْنَا الْعَصْرَ ثُمَّ غَابَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى دَيْرَ كَعْبٍ ثُمَّ خَرَجَ مِنْهُ فَبَاتَ بِسَابَاطَ فَأَتَاهُ دَهَاقِينُهَا يَعْرِضُونَ عَلَيْهِ النُّزُلَ وَ الطَّعَامَ فَقَالَ لَا لَيْسَ ذَلِكَ لَنَا عَلَيْكُمْ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَ هُوَ بِمُظْلِمِ سَابَاطَ قَالَ أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَهً تَعْبَثُونَ.

**[ترجمه]نصر می گوید: عمر بن عبد الله بن یعلی بن مرّه الثقفی از پدرش، از عبد خیر برای من نقل کرده است: من با علی علیه السلام در سرزمین بابل راه می پیمودم، گفت:

ص: ۴۱۸

هنگام نماز عصر فرا رسید، می گوید: چنین بود که به هر جایی فرود می‌آمدیم آن را آبادتر از جاهای دیگر می دیدیم. راوی می گوید: تا به بهترین جایی که در مسیر خود دیده بودیم رسیدیم ولی چیزی نمانده بود که خورشید غروب کند. گفت: علی علیه السلام فرود آمد و من نیز با او پیاده شدم. گفت: علی علیه السلام به درگاه خداوند دعا کرد و خورشید به اندازه ای که بتوان نماز عصر گزارد، بالا آمد. گفت: پس ما نماز عصر اقامه کردیم و سپس خورشید غروب کرد. سپس علی علیه السلام از آنجا حرکت کرد و به دیر کعب رسید و از آن نیز گذشت و شب را در ساباط گذراند. دهقانان آن منطقه نزد وی آمدند و پیشنهاد ضیافت و تهیه وسایل و خوراک دادند. فرمود: نه، ما بر گردن شما چنین حقی نداریم. وقتی صبح فرا رسید و وی در مظلم ساباط بود، فرمود: «أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَهً تَعْبَثُونَ» - . شعرا / ۱۲۸ - [آیا بیهوده در هر بلندی علامتی بنا می نهید].

**[ترجمه]

«۳۸۳»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ سَلَّامٍ عَنْ حَيَّانَ التَّيْمِيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَهَ عَنْ هَرْثَمَهَ بْنِ سُلَيْمٍ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام صِفِّينَ فَلَمَّا نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ صَلَّى بِنَا فَلَمَّا سَلَّمَ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا فَشَمَّهَا ثُمَّ قَالَ وَاهاً لَكِ يَا تُرْبَهُ لَيُحْشَرَنَّ مَعَكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ قَالَ فَلَمَّا رَجَعَ هَرْثَمَهُ مِنْ غَزَاتِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ جَرْدَاءَ بِنْتِ سُمَيْرٍ وَ كَانَتْ مِنْ شِيعَهِ عَلِيٍّ علیه السلام حَدَّثَهَا هَرْثَمَهُ فِيمَا حَدَثَ فَقَالَ لَهَا أَ لَا أُعْجِبُكِ مِنْ صَدِيقِكِ أَبِي حَسَنٍ قَالَ لَمَّا نَزَلْنَا كَرْبَلَاءَ وَ قَدْ أَخَذَ حَفْنَهً مِنْ تُرْبَتِهَا فَشَمَّهَا وَ قَالَ وَاهاً لَكِ أَيَّتُهَا التُّرْبَهُ لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَيْرِ حِسابٍ وَ مَا عِلْمُهُ بِالْغَيْبِ فَقَالَتِ الْمَرْأَهُ لَهُ دَعْنَا مِنْكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقّاً قَالَ فَلَمَّا بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْبَعْثَ الَّذِي بَعَثَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام كُنْتُ فِي الْخَيْلِ الَّتِي بَعَثَ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ عَرَفْتُ الْمَنْزِلَ الَّذِي نَزَلْنَا فِيهِ مَعَ عَلِيٍّ وَ الْبُقْعَهَ الَّتِي رُفِعَ مِنْ تُرْبَتِهَا وَ الْقَوْلَ الَّذِي قَالَهُ فَكَرِهْتُ مَسِيرِي فَأَقْبَلْتُ عَلَى فَرَسِي حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ حَدَّثْتُهُ بِالَّذِي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيهِ فِي هَذَا الْمَنْزِلِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَ مَعَنَا أَمْ عَلَيْنَا فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا مَعَكَ وَ لَا عَلَيْكَ تَرَكْتُ وُلْدِي وَ عِيَالِي وَ أَخَافُ عَلَيْهِمْ مِنِ ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ علیه السلام اذْهَبْ حَتَّى لَا تَرَى مَقْتَلَنَا فَوَ الَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَرَى الْيَوْمَ أَحَدٌ مَقْتَلَنَا

ص: ۴۱۹

ثُمَّ لَا يُعِينُنَا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ قَالَ فَأَقْبَلْتُ فِی الْأَرْضِ أَشْتَدُّ هَرَباً حَتَّی خَفِیَ عَلَیَّ مَقْتَلُهُمْ.

**[ترجمه]نصر از هرثمه بن سُلیم نقل کرده است: با علی بن ابی طالب به نبرد صفین رفتیم، چون برگشتیم و در کربلا توقف نمود برای ما نماز اقامه کرد پس از دادن سلام نماز، قطعه ای از خاک آن زمین را برگرفت، آن را بویید و سپس فرمود: خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو محشور می‌شوند که بدون حسابرسی به بهشت وارد می‌شوند.

چون هرثمه از جنگ نزد همسرش، جرداء دختر سمیر که از شیعیان علی علیه السلام بود بازگشت به زنش گفت: آیا سخنی شگفت از دوستت، ابو الحسن برایت بگویم؟ وقتی در کربلا۔ فرود آمدیم قطعه ای از خاک آنجا را برداشت، آن را بویید و فرمود: «خوشا بر تو ای خاک پاک، گروهی از تو محشور می‌شوند که بدون حسابرسی به بهشت وارد می‌شوند.» او این علم غیب را از کجا یافته؟ همسرش گفت: ای مرد «از این بددلی» دست بدار، زیرا امیر مؤمنان جز حق نگفته است. هرثمه می... گوید: (چندی بعد) که عبید الله بن زیاد نیرویی برای جنگ حسین بن علی علیهما السلام و یارانش فرستاد من نیز در زمره سواران اعزام شده بودم. وقتی به گروه حسین و یارانش نزدیک شدیم، من همان جایی را که با علی علیه السلام در آن فرود آمده بودیم و قطعه خاکی را که برخاسته بود و گفتاری را که او گفته بود به یاد آوردم و متنبّه شدم. از این رو از ادامه همراهی (با آنان) نفرتی در خود احساس کردم و با اسب خود، روی به اردوگاه حسین علیه السلام نهادم تا خدمتش ایستادم و بر او سلام کردم و آنچه را در این مکان از پدرش شنیده بودم به وی باز گفتم، حسین علیه السلام فرمود: تو اکنون با مایی یا بر ضد ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر خدا، نه با توام و نه بر ضد تو. زن و فرزند خود را رها کرده‌ام و بر (جان) آنان از (گزند) ابن زیاد بیم دارم. حسین علیه السلام فرمود: پس به سرعت بگریز تا کشته شدن ما را در اینجا نبینی، سوگند به کسی که جان حسین در دست قدرت اوست، هرکس امروز اگر شاهد کشته شدن ما باشد

ص: ۴۱۹

اما ما را یاری نکند، خداوند وی را در دوزخ خواهد افکند. هرثمه می‌گوید: بنابراین من رو به راه نهادم و گریختم تا قتلگاه آنان از دیده ام نهان شد.

**[ترجمه]

«۳۸۴»

وَ رُوِیَ أَیْضاً عَنْ سَعِیدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: بَعَثَنِی مِخْنَفُ بْنُ سُلَیْمٍ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام عِنْدَ تَوَجُّهِهِ إِلَی صِفِّینَ فَأَتَیْتُهُ بِکَرْبَلَاءَ فَوَجَدْتُهُ یُشِیرُ بِیَدِهِ وَ یَقُولُ هَاهُنَا هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ وَ مَا ذَاکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ ثَقَلٌ لِآلِ مُحَمَّدٍ یَنْزِلُ هَاهُنَا فَوَیْلٌ لَهُمْ مِنْکُمْ وَ وَیْلٌ لَکُمْ مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ مَا مَعْنَی هَذَا الْکَلَامُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ وَیْلٌ لَهُمْ مِنْکُمْ تَقْتُلُونَهُمْ وَ وَیْلٌ لَکُمْ مِنْهُمْ یُدْخِلُکُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَی النَّارِ قَالَ نَصْرٌ وَ قَدْ رُوِیَ هَذَا الْکَلَامُ عَلَی وَجْهٍ آخَرَ قَالَ فَوَیْلٌ لَکُمْ مِنْهُمْ وَ وَیْلٌ لَکُمْ عَلَیْهِمْ فَقَالَ الرَّجُلُ أَمَّا وَیْلٌ لَنَا مِنْهُمْ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ فَوَیْلٌ لَنَا عَلَیْهِمْ مَا مَعْنَاهُ فَقَالَ تَرَوْنَهُمْ یُقْتَلُونَ وَ لَا تَسْتَطِیعُونَ نُصْرَتَهُمْ.

**[ترجمه]همچنین از سعید بن وهب نقل شده که گفت: مخنف بن سلیم مرا نزد علی علیه السلام که عازم صفین بود فرستاد.

در کربلا به او رسیدم، دیدم با دستش اشاره ای می کند و می فرماید: همین جاست، همین جاست. مردی به او گفت: ای امیر مؤمنان، اینجا چیست؟ فرمود: شخصی بزرگوار از آل محمد صلی الله علیه و آله در اینجا فرود خواهد آمد، پس وای بر ایشان از شما و وای بر شما از ایشان. آن مرد به او گفت: ای امیر مؤمنان، معنی این سخن چیست؟ فرمود: وای بر ایشان از شما: که شما ایشان را می کُشید، و وای بر شما از ایشان: که خدا به سبب کشتن آنان شما را به دوزخ می برد. نصر گفته است: این سخن به گونه ای دیگر نیز روایت شده است که فرمود: پس وای برای شما از ایشان و وای برای شما بر ایشان. آن مرد گفت: «وای بر ما از ایشان» را فهمیدیم اما «وای برای ما بر ایشان» یعنی چه؟ فرمود: شما می بینید که آنان را می کُشند ولی توان یاری دادن به آنان را ندارید.

**[ترجمه]

«۳۸۵»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ حَكِيمٍ الْعَبْسِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام أَتَى كَرْبَلَاءَ فَوَقَفَ بِهَا فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ نَعَمْ ذَاتُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَكَانٍ آخَرَ فَقَالَ هَاهُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ مُنَاخُ رِكَابِهِمْ ثُمَّ أَوْمَى بِيَدِهِ إِلَى مَكَانٍ آخَرَ ثُمَّ قَالَ هَاهُنَا مُرَاقُ دِمَائِهِمْ ثُمَّ مَضَى إِلَى سَابَاطَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَدِينَهِ بَهُرَسِيرَ.

**[ترجمه]نصرمی گوید: سعید بن حکیم عبسی از حسن بن کثیر از پدرش آورده است: علی علیه السلام به کربلا رسید و در آنجا توقف کرد، به او گفته شد: ای امیر مؤمنان، اینجا کربلاء است. فرمود: آری، دارای کرب و بلاء (اندوه و آسیب). سپس با دست خود به جایی اشاره کرد و فرمود: اینجا محل فرود آمدن و پیاده شدن ایشان است و به جایی دیگر با دست خود اشاره کرد و فرمود: اینجا، جای ریختن خون ایشان است. سپس به سوی ساباط پیش رفت تا به شهر بهرسیر رسید .

**[ترجمه]

«۳۸۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام عِنْدَ الْمَسِيرِ إِلَى الشَّامِ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا وَقَبَ لَيْلٌ وَ غَسَقَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا لَاحَ نَجْمٌ وَ خَفَقَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَفْقُودِ الْإِنْعَامِ وَ لَا مُكَافَإِ الْإِفْضَالِ

ص: ۴۲۰

۱- ۳۸۶- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۴۸) من خطب نهج البلاغه.

أَمَّا بَعْـدُ فَقَـدْ بَعَثْتُ مُقَـدِّمَتِی وَ أَمَرْتُهُمْ بِلُزُوم هَـذَا الْمِلْطَاطِ حَتَّی یَأْتِیَهُمْ أَمْرِی وَ قَدْ رَأَیْتُ أَنْ أَقْطَعَ هَـذِهِ النُّطْفَهَ إِلَی شِرْذِمَهٍ مِنْکَمْ مُوَطِّنِینَ أَکْنَافَ دِجْلَهَ فَأُنْهِضَهُمْ مَعَکُمْ إِلَی عَدُوِّکُمْ وَ أَجْعَلَکُمْ مِنْ أَمْدَادِ الْقُوَّهِ لَکُمْ.

قال السـید رضی الله عنه: یعنی بالملطاط السمت الذی أمرهم بلزومه و هو شاطئ الفرات و یقال ذلک أیضا لشاطئ البحر و أصله ما استوی من الأرض و یعنی بالنطفه ماء الفرات و هو من غریب العبارات و عجیبها.

**[ترجمه] - . المختار (۴۸) از خطبه‌های نهج البلاغه - نهج البلاغه: از خطبه‌های امام علیه السلام در مسیر خود به سمت شام: ستایش خداوند را سزاست، هر لحظه که شب فرا رسد و پرده تاریکی فرو افتد. ستایش مخصوص پروردگار است هر زمان که ستاره ای طلوع و غروب کند. سـتایش خداوندی را سزاست که نعمت های او را نمی توان از نظر دور داشت و بخشش های او را جبران نتوان کرد.

ص: ۴۲۰

پس از سـتایش پروردگـار، پیشـتازان لشـکرم را از جلو فرسـتادم و دسـتور دادم در کنار فرات توقّف کننـد تا فرمان من به آنها برسد زیرا تصـمیم گرفتم از آب فرات بگذرم و به سوی جمعیّتی از شما که در اطراف دجله مسکن گزیده اند رهسپار گردم و آنها را همراه شما بسیج نمایم و از آنها برای کمک و تقویت شما یاری بطلبم.

سید رضی الله عنه می گوید: منظور امام از «ملطاط» آنجایی است که دستور توقّف داد یعنی «کنار فرات» که «ملطاط» به ساحل دریا هم می گوینـد و اصل معنای آن، زمین هموار می باشد. منظور امام از کلمه «نطفه» آب فرات است که از عبارات غریب و شگفت آور است.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم روی أنه علیه السـلام خطب بها و هو بالنخیله خارجا من الکوفه متوجها إلی صفین لخمس بقین من شوال سنه سبع و ثلاثین.

و وقب اللیـل أی دخـل و غسق أی أظلم و لاـح أی ظهر و خفق النجم و أخفق إذا انحط فی الغرب أو غـاب و کافـأته مکافـاه و کفاء أی جازیته و کل شی ء ساوی شیئا فهو مکافئ له و الإفضال الإحسان و مقدمه الجیش بالکسر و قد یفتح أوله و متقدموه و النطفه بـالضم المـاء الصـافی قـل أو کثر و الشـرذمه بالکسـر القلیل من الناس و الجار متعلق بمحـذوف أی متوجها إلیهم و أوطن المکان و وطنه و اسـتوطنه اتخذه وطنا و المراد قوم من أهل المدائن روی أنهم کانوا ثمانمائه رجل و الکنف بالتحریک الجانب و الناحیه و نهض کمنع قام و أنهضه غیره أقامه و الأمداد جمع مدد بالتحریک و هو المعین و الناصر

وَ قَالَ ابْنُ [أَبِی] الْحَدِیدِ (۱) وَ زَادَ أَصْحَابُ السِّیَرِ فِی هَذِهِ الْخُطْبَهِ وَ قَدْ أَمَّرْتُ

۱- ذكره ابن أبى الحديد فى شرح الكلام المتقدم و هو المختار: (۴۸) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱ ص ۶۴۰ ط الحديث ببيروت. ورواه مع كثير مما قبله مرسلا أبو جعفر الإسكافى فى كتاب المعيار والموازنه ص ۱۳۱، ط ۱، وما وضعناه بين المعقوفين مأخوذ منه.

عَلَى الْمِصْرِ عُقْبَهَ بْنَ عَمْرٍو وَ لَمْ آلُكَمْ وَ لَا نَفْسِي نُصْحاً فَإِيَّاكُمْ وَ التَّخَلُّفَ وَ التَّرَبُّصَ فَإِنِّي قَدْ خَلَّفْتُ مَالِكَ بْنَ حَبِيبٍ الْيَرْبُوعِيَّ وَ أَمَرْتُهُ أَنْ لَا يَتْرُكَ مُتَخَلِّفاً إِلَّا أَلْحَقَهُ بِكُمْ عَاجِلًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و روى نصر بن مزاحم: عوض قوله إلى عدوكم إلى عدو الله

**[ترجمه]ابن میثم می‌گوید: این خطبه را حضرت در سال سی و هفت هجری پنج روز از ماه شوّال باقی مانده بود، هنگامی که در نخیله لشکرگاه معروف بیرون کوفه اردو زده و قصد رفتن به صفین را داشت ایراد فرمود.

«وقب الیل»: هنگامی که شب وارد شود. «غسق»: تیره و ظلمانی گردد. «لاح»: ظاهر شود. «خفق النجم و أخفق»: هنگامی که ستاره به غروب نزدیک و پنهان گردد. «کافأته مکافاه و کفاء»: به او پاداش دادم و هر چیزی که با چیزی دیگر برابر باشد، مکافئ آن خوانده می‌شود. «الإفضال»: احسان. «مقدمه الجیش»: با کسره و گاهی اوقات اول آن مفتوح خوانده می‌شود یعنی پیشتازان آن. «النطفه»: آب زلال چه کم باشد و چه زیاد. «شرذمه»: تعداد اندکی از افراد. حرف جرّ متعلق به محذوف است یعنی «متوجهاً الیهم»: در حالی که رو به سوی آنان دارم. «أوطن المکان وطنه و استوطنه»: آن را به عنوان وطن برگزید و منظور گروهی از مردم مدائن است که گفته شده هشتصد نفر بوده‌اند. «الکنف»: به صورت متحرک یعنی اطراف و ناحیه. «نهض»: مانند مَنَع یعنی برخاست. «أنهضه»: او را بلند کرد. «الأمداد»: جمع مدد به صورت متحرک یعنی معین و کمک کننده.

و ابن ابی الحدید می‌گوید: - . شرح المختار (۴۸) از نهج البلاغه ج ۱: ۶۴۰، المعیار و الموازنهٔ (اسکافی): ۱۳۱ - و اصحاب سیَر قسمت بیشتری را نقل کرده‌اند:

ص: ۴۲۱

و عقبه بن عمرو را به فرمانداری مصر منصوب کردم. از نصیحت خود و شما کوتاهی نمی‌کنم. از جاماندن و فرصت‌طلبی بپرهیزید. من مالک بن حبیب یربوعی را جانشین خود قرار داده و به وی دستور دادم که هرکسی را که از پیوستن به لشکر امتناع کرده به زودی به شما ملحق کند. إن شاء الله.

نصر بن مزاحم به جای «عدوکم»، «عدو الله» ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۳۸۷»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ صِفِّينَ، زِيَادَةً وَ هِيَ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ مَفْقُودِ النِّعَمِ وَ لَا مُكَافَإِ الْإِفْضَالِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَمَّا بَعْدُ وَ قَالَ نَصْرٌ فَقَامَ إِلَيْهِ مَعْقِلُ بْنُ قَيْسٍ الرِّيَاحِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ مَا يَتَخَلَّفُ عَنْكَ إِلَّا ظَنِينٌ وَ لَا يَتَرَبَّصُ بِكَ إِلَّا مُنَافِقٌ فَمُرْ مَالِكَ بْنَ حَبِيبٍ فَيَضْرِبَ أَعْنَاقَ الْمُتَخَلِّفِينَ فَقَالَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِأَمْرِي وَ لَيْسَ بِمُقَصِّرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ وَ قَالَ مَالِكُ بْنُ

حَبِیبٍ وَ هُوَ آخِذٌ بِعِنَانِ دَابَّتِهِ علیه السلام یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تَخْرُجُ بِالْمُسْلِمِینَ فَیُصِیبُوا أَجْرَ الْجِهَادِ وَ الْقِتَالِ وَ تُخَلِّفُنِی فِی حَشْرِ الرِّجَالِ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّهُمْ لَنْ یُصِیبُوا مِنَ الْأَجْرِ شَیْئاً إِلَّا کُنْتَ شَرِیکَهُمْ فِیهِ وَ أَنْتَ هَاهُنَا أَعْظَمُ غَنَاءً مِنْکَ عَنْهُمْ لَوْ کُنْتَ مَعَهُمْ قَالَ سَمْعاً وَ طَاعَةً یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ نَصْرٌ ثُمَّ سَارَ علیه السلام حَتَّی انْتَهَی إِلَی مَدِینَهِ بَهُرَسِیرَ وَ إِذَا رَجُلٌ

ص: ۴۲۲

۱- ذکرها فی أول الجزء الثالث من کتاب صفّین ص ۱۳۱، ط مصر.

مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ جَرِيرُ بْنُ سَهْمٍ يَنْظُرُ إِلَى آثَارِ كِسْرَى (۱) وَ يَتَمَثَّلُ بِقَوْلِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَعْفُرَ

جَرَتِ الرِّيَاحُ عَلَى مَحَلِّ دِيَارِهِمْ*** فَكَأَنَّمَا كَانُوا عَلَى مِيعَادٍ

فَقَالَ علیه السلام أَلَّا قُلْتَ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ كَانُوا وَارِثِينَ فَأَصْبَحُوا مَوْرُوثِينَ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَشْكُرُوا النِّعْمَةَ فَسُلِبُوا دُنْيَاهُمْ بِالْمَعْصِيَةِ إِيَّاكُمْ وَ كُفْرَ النِّعَمِ لَا تَحُلَّ بِكُمُ النِّقَمُ ثُمَّ قَالَ انْزِلُوا بِهَذِهِ الْفَجْوَةِ (۲).

**[ترجمه] - . این روایت منابع دیگری دارد که برخی از آن‌ها در حاشیه المختار (۱۸۸) از کتاب نهج السعادهٔ ج ۲: ۱۳۵ ذکر شده است. - می گویم: در کتاب صفین قسمت بیشتری یافتم که می‌آورم: سپاس خداوندی را که نعمتهای او را نمی‌توان از نظر دور داشت و احسان او را نمی‌توان جبران کرد و گواهی می‌دهم که خدایی جز الله وجود ندارد و ما بر آن گواهیم. و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست. اما بعد.... نصر می گوید: معقل بن قیس ریاحی برخاست و گفت: ای امیر مومنان به خدا قسم به غیر از افراد مورد اتهام کسی از پیوستن به لشگر تخلف نکرد و کسی غیر از منافقان مترصد فرصت نشد. پس به مالک بن حبیب دستور بده گردن افرادی را که به لشگر نپیوسته‌اند بزنند. فرمود: من دستور خود را به او داده‌ام و إن شاء الله او کوتاهی نخواهد کرد. راوی می گوید: مالک بن حبیب که افسار مرکب امام را گرفته بود گفت: ای امیر مومنان، آیا مسلمانان را برای کسب اجر جهاد عازم جنگ کرده‌ای و ما را در کنار مردان می گذاری؟ علی علیه السلام به او فرمود: تو در اجر آنچه که آنان کسب می کنند شریک هستی. وجود تو در اینجا واجب‌تر از میدان جنگ است. گفت: سمعاً و طاعتاً ای امیر مومنان. نصر می گوید: امام علیه السلام ادامه مسیر داد تا اینکه به شهر بهرسیر رسید. در آن میان مردی از یارانش

ص: ۴۲۲

به نام جریر بن سهم به آثار کسری می نگریست و به این بیت اسود بن یعفر تمثّل می جست:

بادها بر خانه های (بر باد رفتگان) وزید (و آنان را برد) گویا (با یک دیگر) وعده دیدار داشته‌اند.

علی علیه السلام فرمود: چرا نمی گویی: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ» - . دخان / ۲۵ ۲۹ - [[وه!] چه باغها و چشمه سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند و کشتزارها و جایگاه های نیکو و نعمتی که از آن برخوردار بودند. [آری،] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم. و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند.] آنان زمانی ارث برندگان بودند و اینک ارث دهندگان شدند، آنان شکر نعمت نگزاردند و بر اثر نافرمانی، دنیا نیز از ایشان گرفته شد. از کفران نعمت بپرهیزید تا گرفتار نقمت و بی مهری نشوید. سپس فرمود: در این مکان مرتفع فرود آیید.

**[ترجمه]

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مُسْلِمٍ الْأَعْوَرِ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِيِّ قَالَ: أَمَرَ عَلِيٌّ عليه السلام الْحَارِثَ الْأَعْوَرَ فَصَاحَ فِي أَهْلِ الْمَدَائِنِ مَنْ كَانَ مِنَ الْمُقَاتِلَهِ فَلْيُوَافِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَاهَ الْعَصْرِ فَوَافَوْهُ فِي السَّاعَهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ تَعَجَّبْتُ مِنْ تَخَلُّفِكُمْ عَنْ دَعْوَتِكُمْ وَ انْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَهْلِ مِصْرِكُمْ فِي هَذِهِ الْمَسَاكِنِ الظَّالِمِ الْهَالِكِ أَكْثَرُ سَاكِنِيهَا لَا مَعْرُوفٌ تَأْمُرُونَ بِهِ وَ لَا مُنْكَرٌ تَنْهَوْنَ عَنْهُ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كُنَّا نَنْتَظِرُ أَمْرَكَ مُرْنَا بِمَا أَحْبَبْتَ

۱- كذا في ط الكمباني من كتاب البحار، و مثله في ترجمه الأسود بن يعفر من كتاب الأغاني: ج ۱۳، ص ۱۸، ط تراثنا. وفي شرح ابن أبي الحديد: حر بن سهم بن طريف من بني ربيعه بن مالك...

۲- و للحديث مصادر أخر ذكر بعضها في ذيل المختار: (۱۸۸) من كتاب نهج السعاده:ج ۲ ص ۱۳۵، ط ۱.

فَسَارَ وَ خَلَّفَ عَلَيْهِمْ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ فَأَقَامَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثاً ثُمَّ خَرَجَ فِي ثَمَانِمِائَهِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَ خَلَّفَ ابْنَهُ زَيْداً بَعْدَهُ فَلَحِقَهُ فِي أَرْبَعِمِائَهِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَ جَاءَ عَلِيٌّ عليه السلام حَتَّى مَرَّ بِالْأَنْبَارِ فَاسْتَقْبَلَهُ بَنُو خُشْنُوشَكَ دَهَاقِنَتُهَا قال نصر الكلمه فارسيه أصلها خش أى الطيب و نوشك راض يعنى بنى الطيب الراضى بالفارسيه (۱) قَالَ فَلَمَّا اسْتَقْبَلُوهُ نَزَلُوا عَنْ خُيُولِهِمْ ثُمَّ جَاءُوا يَشْتَدُّونَ مَعَهُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مَعَهُمْ بَرَاذِينُ قَدْ أَوْقَفُوهَا فِي طَرِيقِهِ فَقَالَ مَا هَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي مَعَكُمْ وَ مَا أَرَدْتُمْ بِهَذَا الَّذِي صَنَعْتُمْ قَالُوا أَمَّا هَذَا الَّذِي صَنَعْنَا فَهُوَ خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ الْأُمَرَاءَ وَ أَمَّا هَذِهِ الْبَرَاذِينُ فَهَدِيَّهٌ لَكَ وَ قَدْ صَنَعْنَا لِلْمُسْلِمِينَ طَعَاماً وَ هَيَّأْنَا لِدَوَابِّكُمْ عَلَفاً كَثِيراً فَقَالَ عليه السلام أَمَّا هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّهُ فِيكُمْ خُلُقٌ تُعَظِّمُونَ بِهِ الْأُمَرَاءَ فَوَ اللَّهِ مَا يَنْفَعُ ذَلِكَ الْأُمَرَاءَ وَ إِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ بِهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ فَلَا تَعُودُوا لَهُ وَ أَمَّا دَوَابُّكُمْ هَذِهِ فَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ آخُذَهَا مِنْكُمْ وَ أَحْسِبَهَا لَكُمْ مِنْ خَرَاجِكُمْ أَخَذْنَاهَا مِنْكُمْ وَ أَمَّا طَعَامُكُمُ الَّذِي صَنَعْتُمْ لَنَا فَإِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ إِلَّا بِثَمَنٍ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ نُقَوِّمُهُ ثُمَّ نَقْبَلُ ثَمَنَهُ قَالَ إِذاً لَا تُقَوِّمُونَهُ قِيمَتَهُ نَحْنُ نَكْتَفِي بِمَا هُوَ دُونَهُ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ لَنَا مِنَ الْعَرَبِ مَوَالِيَ وَ مَعَارِفَ أَ تَمْنَعُنَا أَنْ نُهْدِيَ لَهُمْ أَوْ تَمْنَعُهُمْ أَنْ تقبلوا [يَقْبَلُوا] مِنَّا فَقَالَ كُلُّ الْعَرَبِ لَكُمْ مَوَالٍ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَقْبَلَ هَدِيَّتَكُمْ وَ إِنْ غَصَبَكُمْ أَحَدٌ فَأَعْلِمُونَا

۱- ما بين المعقوفات مأخوذ من كتاب صفّين ص ۱۴۴، و فيه: قال سليمان [أحد رواة كتاب صفّين] : خش: طيب. نوشك: راض. يعنى بنى الطيب الراضى بالفارسيه.

قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا نُحِبُّ أَنْ تَقْبَلَ هَدِيَّتَنَا وَ كَرَامَتَنَا قَالَ وَيْحَكُمْ فَنَحْنُ أَغْنَى مِنْكُمْ فَتَرَكَهُمْ وَ سَارَ.

**[ترجمه]نصر از حبّه عرنی آورده است: به فرمان علی علیه السلام، حارث اعور در میان مردم مدائن ندا در داد: هر که از رزمندگان است هنگام نماز عصر به امیر مؤمنان پیوندد. بلافاصله همه به او پیوستند. پس خدا را سپاس و ستایش کرد و فرمود: اما بعد، من از تأخیر شما در پذیرفتن دعوت من و جدایی شما از دیگر همشهریانتان دچار شگفتی شدم که از چه رو در این خانه‌ها که اهلش مردمانی ستمگرند و بیشتر ساکنانش راه هلاک می سپارند، مانده اید. نه به معروفی امر، و نه از منکری نهی می کنید. گفتند: ای امیر مؤمنان، ما منتظر رأی و فرمان تو بودیم،

ص: ۴۲۳

(اینک) هر فرمانی که خواهی به ما بده. علی علیه السلام سپس عازم شد و عدیّ بن حاتم را به سرپرستی ایشان قرار داد که وی سه روز ماند و سپس با هشتصد نفر از آنان عزیمت کرد و فرزندش زید را به جای خود قرار داد که او نیز با چهار صد تن دیگر از ایشان خود را به وی رساند. علی علیه السلام همچنان ادامه مسیر داد تا اینکه به انبار رسید و دهقانان آن سرزمین، بنو خشنوشک به استقبالش آمدند. نصر می گوید: «این کلمه فارسی است: خوش: طیب و نوشک: راضی، یعنی بنی الطّیّب الرّاضی».

وقتی آن دهقانان به استقبال وی آمدند پیاده شدند و سپس شروع به دویدن در رکابش کردند و اسب هایی را نیز در مقابل ایشان قرار داده بودند، به آنان فرمود: پس این چارپایان که با خود آورده اید برای چیست؟ و از این کار که می کنید (و پیاده شده اید و می دوید) چه قصدی دارید؟ گفتند: این کار رسم و عادت ماست و بدین وسیله فرمانروایان خود را بزرگ می داریم و به آنان احترام می‌گذاریم. اما این چارپایان، پیشکش برای توست. و نیز برای تو و مسلمانان غذا آماده کرده و برای چارپایانتان علوفه بسیار فراهم آورده ایم. فرمود: اما این که می گویید: رسم شماست که فرمانروایان را این‌گونه گرامی و بزرگ می دارید، به خدا سوگند که این دویدن شما سودی برای فرمانروایان ندارد و شما فقط خود را خسته می‌کنید و دیگر چنین نکنید. اما اگر دوست دارید ما این چارپایان را از شما بستانیم، ما آنها را به حساب خراجتان از شما می پذیریم. اما خوراکی که برای ما تهیه کرده اید، ما خوش نداریم که چیزی از مال شما را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را ارزیابی می کنیم و سپس بهایش را خواهیم گرفت. فرمود: اگر بهایش را معلوم نکنید ما به همان آذوقه ای که خود داریم اکتفا می کنیم. گفتند: ای امیر مؤمنان، ما دوستان و آشنایانی از اعراب داریم، آیا تو ما را از این که به ایشان پیشکشی دهیم و آنان را از این که چیزی از ما بپذیرند، نیز منع می نمایی؟ فرمود: همه اعراب دوستان شما هستند، اما بر هیچ... یک از مسلمانان روا نیست که پیشکش شما را بپذیرد. و اگر کسی چیزی از شما به زور غصب کند ما را خبر دهید.

ص: ۴۲۴

گفتند: ای امیر مؤمنان ما خوش داریم که پیشکش و بزرگداشت ما پذیرفته شود. به ایشان فرمود: وای بر شما، ما از شما بی نیازیم. پس ایشان را ترک کرد و به راه خود ادامه داد .

**[ترجمه]

«۳۸۹»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ سِيَاهٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ التَّيْمِيِّ الْمَعْرُوفِ بِعَقِيصَا (۱) قَالَ: كُنَّا مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِظَهْرِ الْكُوفَهِ مِنْ جَانِبِ هَذَا السَّوَادِ عَطِشَ النَّاسُ وَ احْتَاجُوا إِلَى الْمَاءِ فَانْطَلَقَ بِنَا عَلِيٌّ عليه السلام حَتَّى أَتَى إِلَى صَخْرَهٍ مُضَرَّسٍ فِي الْأَرْضِ كَأَنَّهَا رُبْضَهُ عَنْزٍ (۲) فَأَمَرَنَا فَاقْتَلَعْنَاهَا فَخَرَجَ لَنَا تَحْتَهَا مَاءٌ فَشَرِبَ النَّاسُ مِنْهُ حَتَّى ارْتَوَوْا ثُمَّ أَمَرَنَا فَأَكْفَأْنَاهَا عَلَيْهِ وَ سَارَ النَّاسُ حَتَّى إِذَا مَضَى قَلِيلًا قَالَ عليه السلام أَ مِنْكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَكَانَ هَذَا الْمَاءِ الَّذِي شَرِبْتُمْ مِنْهُ قَالُوا نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَانْطَلِقُوا إِلَيْهِ فَانْطَلَقَ مِنَّا رِجَالٌ رُكْبَاناً وَ مُشَاهً فَاقْتَصَصْنَا الطَّرِيقَ إِلَيْهِ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي نَرَى أَنَّهُ فِيهِ فَطَلَبْنَاهُ فَلَمْ نَقْدِرْ عَلَى شَيْ ءٍ إِذَا عِيلَ عَلَيْنَا انْطَلَقْنَا إِلَى دَيْرٍ قَرِيبٍ مِنَّا فَسَأَلْنَاهُمْ أَيْنَ هَذَا الْمَاءُ الَّذِي عِنْدَكُمْ قَالُوا لَيْسَ قُرْبَنَا مَاءٌ فَقُلْنَا بَلَى إِنَّا شَرِبْنَا مِنْهُ قَالُوا أَنْتُمْ شَرِبْتُمْ مِنْهُ قُلْنَا نَعَمْ

۱- رواه هذا الحديث مترجمون في كتاب تهذيب التهذيب. والحديث رواه أيضا إبراهيم بن ديزيل بهذا السند كما رواه عنه ابن أبي الحديد في شرح المختار: (۴۸) من شرحه: ج ۱ ص ۶۴۳. ورواه أبو جعفر الإسكافي المتوفى (۲۴۰) على وجه قريب في كتاب المعيار والموازنه ص ۱۳۴. ورواه أيضا الخوارزمي في الفصل الثالث من الفصل: (۱۶) من مناقب علي عليه السلام ص ۱۶۷.

۲- كذا في أصلي المطبوع، و في شرح ابن أبي الحديد: «حتى أتى بنا إلى صخره ضرس في الأرض ... وفي كتاب صفين: " فانطلق بنا علي حتى أتى بنا على صخره ضرس من الأرض... ".

فَقَالَ صَاحِبُ الدَّيْرِ وَ اللَّهِ مَا بُنِیَ هَذَا الدَّیْرُ إِلَّا بِذَلِکَ الْمَاءِ وَ مَا اسْتَخْرَجَهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ قَالَ ثُمَّ مَضَی علیه السلام حَتَّی نَزَلَ بِأَرْضِ الْجَزِیرَهِ فَاسْتَقْبَلَهُ بَنُو تَغْلِبَ وَ النَّمِرُ بْنُ قَاسِطٍ بِجُزُرٍ (۱) فَقَالَ علیه السلام لِیَزِیدَ بْنِ قَیْسٍ الْأَرْحَبِیِّ یَا یَزِیدُ قَالَ لَبَّیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ هَؤُلَاءِ قَوْمُکَ مِنْ طَعَامِهِمْ فَاطْعَمْ وَ مِنْ شَرَابِهِمْ فَاشْرَبْ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ سَارَ حَتَّی الرَّقَّهِ وَ جُلُّ أَهْلِهَا عُثْمَانِیَّهٌ فَرُّوا مِنَ الْکُوفَهِ إِلَی مُعَاوِیَهَ فَأَغْلَقُوا أَبْوَابَهَا دُونَهُ فَتَحَصَّنُوا وَ کَانَ رَئِیسُهُمْ سِمَاکَ بْنَ مَخْرَمَهَ الْأَسَدِیَّ بِالرَّقَّهِ فِی طَاعَهِ مُعَاوِیَهَ وَ قَدْ کَانَ فَارَقَ عَلِیّاً فِی نَحْوٍ مِنْ مِائَهِ رَجُلٍ مِنْ بَنِی أَسَدٍ ثُمَّ کَاتَبَ مُعَاوِیَهَ وَ أَقَامَ بِالرَّقَّهِ حَتَّی لَحِقَ بِهِ مِنْهُمْ سَبْعُمِائَهِ رَجُلٍ قَالَ نَصْرٌ فَرَوَی حَبَّهُ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا نَزَلَ عَلَی الرَّقَّهِ نَزَلَ عَلَی مَوْضِعٍ یُقَالُ لَهُ الْبَلِیخُ عَلَی جَانِبِ الْفُرَاتِ فَنَزَلَ رَاهِبٌ هُنَاکَ مِنْ صَوْمَعَتِهِ فَقَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام إِنَّ عِنْدَنَا کِتَاباً تَوَارَثْنَاهُ عَنْ آبَائِنَا کَتَبَهُ أَصْحَابُ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ أَعْرِضُهُ عَلَیْکَ قَالَ نَعَمْ فَقَرَأَ الرَّاهِبُ الْکِتَابَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الَّذِی قَضَی فِیمَا قَضَی وَ سَطَرَ فِیمَا کَتَبَ (۲) أَنَّهُ بَاعِثٌ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ ... یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ یَدُلُّهُمْ عَلَی سَبِیلِ اللَّهِ لَا فَظٌّ وَ لَا غَلِیظٌ وَ لَا صَخَّابٌ فِی الْأَسْوَاقِ وَ لَا یَجْزِی بِالسَّیِّئَهِ السَّیِّئَهَ بَلْ یَعْفُو وَ یَصْفَحُ أُمَّتُهُ الْحَمَّادُونَ الَّذِینَ یُحَمِّدُونَ اللَّهَ عَلَی کُلِّ نَشْرٍ وَ فِی کُلِّ صُعُودٍ وَ هُبُوطٍ تَذِلُّ أَلْسِنَتُهُمْ بِالتَّکْبِیرِ وَ التَّهْلِیلِ وَ التَّسْبِیحِ وَ یَنْصُرُهُ اللَّهُ عَلَی مَنْ نَاوَاهُ

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و فی ط الحدیث ببیروت من شرح ابن أبی الحدید:" بجزور... ". وفی کتاب صفین ط مصر: " فاستقبله بنو تغلب والنمر بن قاسط بالجزیره... ".

۲- و مثله فی شرح ابن أبی الحدید، و فی کتاب صفّین ص ۱۴۷: «و سطر فیما سطر ...».

فَإِذَا تَوَفَّاهُ اللَّهُ اخْتَلَفَتْ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ اجْتَمَعَتْ فَلَبِثَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ اخْتَلَفَتْ فَيَمُرُّ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِهِ بِشَاطِئِ هَذَا الْفُرَاتِ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ لَا يَرْكُسُ فِي الْحُكْمِ (۱) الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنَ الرَّمَادِ فِي يَوْمٍ عَصَفَتْ بِهِ الرِّيحُ وَ الْمَوْتُ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ عَلَى الظَّمْآنِ (۲) يَخَافُ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَ يَنْصَحُ لَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ ثُمَّ فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْبِلَادِ فَآمَنَ بِهِ كَانَ ثَوَابُهُ رِضْوَانَهُ وَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الْعَبْدَ الصَّالِحَ فَلْيَنْصُرْهُ فَإِنَّ الْقَتْلَ مَعَهُ شَهَادَةٌ ثُمَّ قَالَ أَنَا مُصَاحِبُكَ فَلَا أُفَارِقُكَ حَتَّى يُصِيبَنِي مَا أَصَابَكَ فَبَكَى عَلِيٌّ علیه السلام ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مَنْسِيّاً الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ذَكَرَنِي عِنْدَهُ فِي كُتُبِ الْأَبْرَارِ فَمَضَى الرَّاهِبُ مَعَهُ فَكَانَ فِيمَا ذَكَرُوا يَتَغَدَّى مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ يَتَعَشَّى حَتَّى أُصِيبَ يَوْمَ صِفِّينَ فَلَمَّا خَرَجَ النَّاسُ يَدْفِنُونَ قَتْلَاهُمْ قَالَ علیه السلام اطْلُبُوهُ فَلَمَّا وَجَدَهُ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ وَ قَالَ هَذَا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُ مِرَاراً.

۱- كذا فی طبع الكمبانیّ من البحار، و مثله فی شرح المختار: (۴۸) من نهج البلاغه من شرح ابن أبی الحدید، و فی طبع مصر من كتاب صفّین، و مثله فی كتاب المعیار و الموازنه ص ۱۳۵: «و لا یرتشی فی الحكم ...». والحدیث رواه أیضا من غیر نقاش فیه ابن كثیر بسنده عن ابن دیزیل فی ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ البدایه والنهایه: ج ۴ ص ۲۵۴ ط بیروت وفیه:" ولا ینكس الحكم... ".

۲- كذا فی أصلی و مثله فی شرح ابن أبی الحدید، و فی كتاب صفّین: «علی الظماء ...». والظمأ - علی زنه الفرس - والظماء والظماءه - كسحاب وسحابه -: العطش.

روی هذا الخبر نصر فی أواسط الجزء الثالث من کتاب صفین عن عمر بن سعد عن مسلم الأعور عن حبه العرنی- و رواه أیضا إبراهیم بن دیزیل الهمدانی بهذا الإسناد عن حبه أیضا فی کتاب صفین (۱)

**[ترجمه]نصر به نقل از ابو سعید تمیمی معروف به عقیصا آورده است: - . زندگینامه راویان این حدیث در کتاب تهذیب التهذیب ذکر شده است. و ابراهیم بن دیزیل با این سند آن را روایت کرده است و نیز ابن ابی الحدید در شرح المختار (۴۸) ج ۱: ۶۴۳، و ابو جعفر اسکافی در کتاب المعیار و الموازنهٔ: ۱۳۴ و خوارزمی در مناقب علی علیه السلام: ۱۶۷ آن را روایت کرده است. - در مسیر عزیمت به شام، ما همراه علی بودیم. هنگامی در پشت شهر کوفه بودیم و از بیابان می گذشتیم مردم تشنه شدند و نیاز به آب پیدا کردند. علی علیه السلام با ما آمد تا ما را بر سر صخره ای در زمینی سخت که به پیکره بزی که بر شکم خوابیده شبیه بود آورد و به ما فرمود آن را از جای برکندیم و آب بیرون زد و مردم از آن نوشیدند و سیراب شدند. سپس به ما فرمود صخره را دوباره بر جایش قرار دادیم و چشمه را پوشاندیم. مردم به راه افتادند تا اندکی دور شدیم. علی علیه السلام فرمود: آیا کسی از شما جای آن آب را که نوشیدید به یاد دارد؟ گفتند: آری ای امیر مؤمنان. فرمود: بار دیگر بر سر آن بروید. ما چند نفر سواره و پیاده، بدان سوی بازگشتیم تا به جایی که آن را دیده بودیم رسیدیم. به جستجوی همان صخره پرداختیم ولی هیچ نیافتیم تا آنکه از جستجو خسته شدیم، از این رو به سوی دیری که نزدیک آنجا بود رفتیم و از (دیرنشینان) پرسیدیم: چشمه‌ای که نزدیک شماست کجاست؟ گفتند: در نزدیکی ما آبی نیست. گفتیم: چرا، ما خود از آن آب نوشیده ایم. گفتند: آیا واقعاً شما در این اطراف آبی نوشیده اید؟ گفتیم: آری.

ص: ۴۲۵

پیر دیر گفت: این دیر جز با همان آب ساخته نشده و جز پیامبری یا وصیّ پیامبری کسی نمی‌تواند آن آب را بیرون بیاورد. راوی می گوید: علی علیه السلام به مسیر خود ادامه داد تا اینکه در منطقه جزیره توقف نمود. در جزیره، بنو تغلب و (بنو) نمر بن قاسط به همراه اطعامی از او استقبال کردند. راوی می گوید: علی علیه السلام به یزید بن قیس ارحبی فرمود: ای یزید بن قیس. گفت: بله ای امیر مؤمنان. فرمود: اینان قوم تو هستند، از خوراکشان بخور و از نوشیدنی‌شان بنوش. گفت: بله. سپس امیر مؤمنان علیه السلام به راه خود ادامه داد تا به «رقّه» رسید. بیشتر مردم آن عثمانی بودند که به سبب علاقه و هواداری معاویه، از کوفه به آنجا گریخته بودند. لذا دروازه ها را بستند و در آن پناه گرفتند. فرماندارشان سماك بن مخرمه اسدی در اطاعت معاویه بود که به همراه حدود صد مرد از بنی اسد از علی علیه السلام جدا شده بودند. سماك به مکاتبه با معاویه پرداخته و در رقه اقامت گزیده بود تا اینکه هفتصد تن از ایشان به او پیوستند.

نصر می گوید: حبّه نقل کرده است: وقتی علی علیه السلام در رقّه فرود آمد، در جایی در کنار ساحل فرات که آن را بلیخ می‌نامیدند توقف کرد. در آنجا راهبی از دیر خویش پایین آمد و به او گفت: نزد ما نوشته ای است که از پدران خود به ارث برده ایم که آن را یاران عیسی بن مریم نوشته اند، به تو عرضه بدارم؟ فرمود: بسیار خوب، چه نوشته است؟ راهب گفت: «بسم الله الرّحمن الرّحیم. به نام خداوند بخشنده مهربان که قضایش را چنین تقدیر کرد و بر (لوح) مسطور چنین رقم زد که در میان مردمی بیسواد، پیامبری از خودشان بر می انگیزد که کتاب و حکمت را به آنان می آموزد و آنان را به راه خدا رهنمون می... سازد. (پیامبری) که درشتی نمی کند و در بازارها عربده نمی کشد (و غوغا نمی کند) و بدی را با بدی پاسخ نمی دهد، ولی

(در عوض) می بخشد و درمی گذرد. امّت او خداوند را ستایشگرند، و در هر فراز و نشیبی می ستایند، زبانشان به تهلیل و تکبیر و تسبیح رام و هموار است. خداوند او را بر هر کس که قصدش را بکند یاری می‌دهد

ص: ۴۲۶

و وقتی خداوند او را از دنیا خواهد برد، امّتش اختلاف می‌کنند و مجددا متحد می‌شوند و چندان که خدا خواهد بر آن (همبستگی) بمانند. سپس مردی از امّت او بر ساحل این آب (رود فرات) خواهد گذشت که امر به معروف و نهی از منکر می کند، به حق داوری کرده و در حکمرانی رشوه نمی گیرد. دنیا در نزد از مشتی خاکستر (در معرض تندباد) در روز طوفانی هم پست تر و ناچیزتر است. مرگ برای او از نوشیدن آب به هنگام تشنگی شدید آسانتر و گواراتر بوده و در نهان از خدا می ترسد و در عیان خیرخواه اوست، در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری بیم ندارد. هر کس از مردم این سرزمین که آن پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کند و به او ایمان آورد، خشنودی و بهشت خداوند پاداش اوست، و هر کس آن بنده صالح را دریابد باید وی را یاری کند. زیرا کشته شدن در کنار او شهادت است.» سپس گفت: پس من همراه تو هستم و از تو جدا نمی شوم تا آنچه به تو می رسد به من نیز رسد. علی علیه السلام گریست و سپس فرمود: سپاس خدایی را که مرا فراموش نکرد. سپاس خدایی را که مرا در کتاب نیکان و صالحان یاد کرده است. آن راهب با وی همراه شد و چنان که آورده اند روز و شب با علی علیه السلام به سر می برد تا روز صفّین کشته شد. وقتی مردم به تدفین کشتگان خود پرداختند، علی علیه السلام فرمود: او را جستجو کنید. پس از آنکه وی را یافتند، بر او نماز خواند و به خاک سپرد و فرمود: او از ما و از اهل بیت ماست. و بارها برای او طلب آمرزش کرد.

ص: ۴۲۷

این خبر را نصر بن مزاحم در اواسط جزء سوم از کتاب صفین از حبّه عرنی نقل کرده است. ابراهیم بن دیزیل همدانی نیز آن را به همین سند از حبّه آورده است. - . پیش تر گفتیم که ابن ابی الحدید در شرح المختار (۴۸) از نهج البلاغه ج ۱: ۶۳۳ این روایت را از ابن دیزیل نقل کرده و نیز ابن کثیر در البدایة و النهایة ج ۴: ۲۵۴ آن را روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۳۹۰»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الْأَسَدِیُّ عَنْ عُمَیْرِ بْنِ وَعْلَهَ عَنْ أَبِی الْوَدَّاکِ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام بَعَثَ مِنَ الْمَدَائِنِ مَعْقِلَ بْنَ قَیْسٍ الرِّیَاحِیَّ فِی ثَلَاثَهِ آلَافٍ وَ قَالَ لَهُ خُذْ عَلَی الْمَوْصِلِ ثُمَّ نَصِیبِینَ ثُمَّ الْقَنِی بِالرَّقَّهِ فَإِنِّی مُوَافِیهَا وَ سَکِّنِ النَّاسَ وَ آمِنْهُمْ وَ لَا تُقَاتِلْ إِلَّا مَنْ قَاتَلَکَ وَ سِرِ الْبَرْدَیْنِ وَ غَوِّرْ بِالنَّاسِ أَقِمِ اللَّیْلَ وَ رَفِّهْ فِی السَّیْرِ وَ لَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّیْلِ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَکَناً أَرِحْ فِیهِ نَفْسَکَ وَ جُنْدَکَ وَ ظَهْرَکَ فَإِذَا کَانَ السَّحَرُ أَوْ حِینَ یَنْبَطِحُ الْفَجْرُ فَسِرْ عَلَی بَرَکَهِ اللَّهِ (۲) فَسَارَ مَعْقِلٌ حَتَّی أَتَی الْحَدِیثَهَ وَ هِیَ إِذْ ذَاکَ مَنْزِلُ النَّاسِ إِنَّمَا بَنَی مَدِینَهَ الْمَوْصِلِ بَعْدَ ذَلِکَ مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ فَإِذَا بِکَبْشَیْنِ یَنْتَطِحَانِ وَ مَعَ مَعْقِلِ بْنِ قَیْسٍ رَجُلٌ مِنْ خَثْعَمٍ یُقَالُ لَهُ شَدَّادُ بْنُ أَبِی رَبِیعَهَ فَأَخَذَ یَقُولُ إِیهِ إِیهِ فَقَالَ مَعْقِلٌ مَا تَقُولُ فَجَاءَ رَجُلَانِ نَحْوَ الْکَبْشَیْنِ فَأَخَذَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا کَبْشاً فَانْصَرَفَا فَقَالَ

الْخَثْعَمِيُّ لَا تَغْلِبُونَ وَ لَا تُغْلَبُونَ قَالَ مَعْقِلٌ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ قَالَ أَبْصَرْتُ الْكَبْشَيْنِ أَحَدُهُمَا مُشَرِّقٌ وَ الْآخَرُ مُغَرِّبٌ الْتَقَيَا فَاقْتَتَلَا وَ انْتَطَحَا فَلَمْ يَزَلْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ صَاحِبِهِ مُنْتَصِفاً حَتَّى أَتَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ فَانْطَلَقَ بِهِ فَقَالَ مَعْقِلٌ أَوْ يَكُونُ خَيْراً مِمَّا تَقُولُ يَا أَخَا خَثْعَمٍ

ص: ۴۲۸

۱- قد تقدم أنّه رواه عن ابن ديزيل ابن أبى الحديد فى شرح المختار: (۴۸) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۶۴۳ ط الحديث ببيروت، و رواه أيضا ابن كثير- نقلا عن ابن ديزيل- فى البدايه و النهايه: ج ۴ ص ۲۵۴.

۲- و هذه الوصيه رواها السيّد الرضىّ بزياده و ألفاظ أجود ممّا هنا فى المختار: (۱۲) من الباب الثانى من نهج البلاغه.

ثُمَّ مَضَی مَعْقِلٌ حَتَّی وَافَی عَلِیّاً علیه السلام بِالرَّقَّهِ قَالَ نَصْرٌ وَ قَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اکْتُبْ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ قَوْمِکَ فَإِنَّ الْحُجَّهَ لَا تَزْدَادُ عَلَیْهِم بِذَلِکَ إِلَّا عَظْماً فَکَتَبَ علیه السلام إِلَیْهِمْ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ قُرَیْشٍ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً آمَنُوا بِالتَّنْزِیلِ وَ عَرَفُوا التَّأْوِیلَ وَ فَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ بَیَّنَ اللَّهُ فَضْلَهُمْ فِی الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ وَ أَنْتُمْ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ أَعْدَاءٌ لِلرَّسُولِ صلی الله علیه و آله مُکَذِّبُونَ بِالْکِتَابِ مُجْمِعُونَ عَلَی حَرْبِ الْمُسْلِمِینَ مَنْ ثَقَفْتُمْ مِنْهُمْ حَبَسْتُمُوهُ أَوْ عَذَّبْتُمُوهُ وَ قَتَلْتُمُوهُ حَتَّی أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَی إِعْزَازَ دِینِهِ وَ إِظْهَارَ أَمْرِهِ فَدَخَلَتِ الْعَرَبُ فِی الدِّینِ أَفْوَاجاً وَ أَسْلَمَتْ هَذِهِ الْأُمَّهُ طَوْعاً وَ کَرْهاً فَکُنْتُمْ فِیمَنْ دَخَلَ هَذَا الدِّینَ إِمَّا رَغْبَهً وَ إِمَّا رَهْبَهً عَلَی حِینَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ وَ فَازَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ بِفَضْلِهِمْ وَ لَا یَنْبَغِی لِمَنْ لَیْسَتْ لَهُمْ مِثْلُ سَوَابِقِهِمْ فِی الدِّینِ وَ لَا فَضَائِلِهِمْ فِی الْإِسْلَامِ أَنْ یُنَازِعَهُمُ الْأَمْرَ الَّذِی هُمْ أَهْلُهُ وَ أَوْلَی بِهِ فَیَحُوبَ وَ یَظْلِمَ (۱) وَ لَا یَنْبَغِی لِمَنْ کَانَ لَهُ عَقْلٌ أَنْ یَجْهَلَ قَدْرَهُ وَ لَا یَعْدُوَ طَوْرَهُ وَ یَشْقَی نَفْسَهُ بِالْتِمَاسِ مَا لَیْسَ بِأَهْلِهِ فَإِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِأَمْرِ هَذَا الْأُمَّهِ قَدِیماً وَ حَدِیثاً أَقْرَبُهَا مِنَ الرَّسُولِ وَ أَعْلَمُهَا بِالْکِتَابِ وَ أَفْقَهُهَا فِی الدِّینِ أَوَّلُهُمْ إِسْلَاماً وَ أَفْضَلُهُمْ جِهَاداً وَ أَشَدُّهُمْ بِمَا تَحْمِلُهُ الرَّعِیَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ اضْطِلَاعاً فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ خِیَارَ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ بِمَا یَعْلَمُونَ وَ أَنَّ شِرَارَهُمُ الْجُهَّالُ الَّذِینَ یُنَازِعُونَ بِالْجَهْلِ أَهْلَ الْعِلْمِ فَإِنَّ لِلْعَالِمِ بِعِلْمِهِ فَضْلًا وَ إِنَّ الْجَاهِلَ لَا یَزْدَادُ

۱- کذا فی أصلی من البحار طبع الکمبانیّ، و فی کتاب صفّین: «فیجور و یظلم».

بِمُنَازَعَتِهِ الْعَالِمَ إِلَّا جَهْلًا: أَلَا وَ إِنِّی أَدْعُوکُمْ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ حَقْنِ دِمَاءِ هَذِهِ الْأُمَّهِ فَإِنْ قَبِلْتُمْ أَصَبْتُمْ رُشْدَکُمْ وَ اهْتَدَیْتُمْ لِحَظِّکُمْ وَ إِنْ أَبَیْتُمْ إِلَّا الْفُرْقَهَ وَ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّهِ لَنْ تَزْدَادُوا مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً وَ لَنْ یَزْدَادَ الرَّبُّ عَلَیْکُمْ إِلَّا سَخَطاً وَ السَّلَامُ (۱) فَکَتَبَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَهُ جَوَابَ هَذَا الْکِتَابِ سَطْراً وَاحِداً وَ هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ:

لَیْسَ بَیْنِی وَ بَیْنَ قَیْسٍ عِتَابٌ***غَیْرُ طَعْنِ الْکُلَی وَ ضَرْبِ الرِّقَابِ

فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لَمَّا أَتَاهُ هَذَا الْجَوَابُ إِنَّکَ لا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ.

**[ترجمه]نصر از ابو ودّاک: علی علیه السلام، معقل بن قیس ریاحی را با سه هزار نفر از مدائن روانه کرد و به او فرمود: «راه موصل و سپس نصیبین را در پیش گیر و بعد از آن در رقّه منتظرم باش که من به آنجا خواهم آمد. مردم را آرام کن و امان بده، جز با کسی که با تو بجنگد جنگ مکن و هنگام صبح و عصر طی مسیر کن. هنگام شدت گرمای نیمروزی مردم را برای استراحت فرود آور. شب را اقامت کن و در طی کردن مسیر سخت مگیر. شب هنگام به راهپیمایی نپرداز، چرا که خداوند شب را وسیله آرامش و سکون قرار داده است، در آن هنگام به پیکر خود و سربازان و مرکب هایت استراحت بده. وقتی صبح فرا رسید و سپیده دمید با توکل بر خدا به حرکت ادامه بده». معقل حرکت کرد تا اینکه به حدیثه رسید که آن زمان فقط منزلگاه عابران بود و بعد از آن محمد بن مروان شهر موصل را در آنجا بنا کرد ناگهان دو قوچ را دیدند که باهم سرشاخ شده بودند، مردی «خثعمی» که شدّاد بن ابی ربیعه نام داشت و همراه معقل بن قیس بود و گفت: آری، آری. معقل گفت: چه می گویی؟. دو مرد آمدند و هر کدام یکی از قوچها را گرفتند و رفتند. مرد خثعمی به معقل گفت: نه شما پیروز خواهید شد و نه آنان بر شما چیره می‌شوند. معقل گفت: این را از کجا دانستی؟ گفت: آن‌دو قوچ را دیدم که یکی از سمت شرق و دیگری از طرف غرب آمدند و شروع کردند به جنگیدن و شاخ زدن و توان هر یک به دیگری نصف و نیمه می‌چربید، تا اینکه صاحبانشان آمدند و هر یک را بردند. معقل به او گفت: ای برادر خثعمی، اما ممکن است کار بهتر از آنچه تو می گویی شود.

ص: ۴۲۸

سپس معقل به راه خود ادامه داد تا اینکه در رقّه به علی علیه السلام پیوست.

نصر می‌گوید: گروهی از یاران علی علیه السلام به او گفتند: به معاویه و دست نشاندگان او که همه از قوم تو (و از قریش) هستند نامه ای بنویس تا بدین ترتیب حجّت بزرگ را بر آنها تمام کرده باشی. لذا علی علیه السلام به ایشان نوشت:

بسم الله الرّحمن الرّحیم از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به معاویه و قریشیانی که از جانب او گماشته شده اند. سلام بر شما. من نزد شما خدایی را ستایش می کنم که خدایی جز او نیست. اما بعد، گروهی از بندگان خداوند هستند که به قرآن ایمان دارند و تفسیر آن را شناخته و دانش دین را آموخته اند، و خداوند برتری آنان را در قرآنِ حکیم بیان فرموده است، شما در آن روزگاران دشمن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودید، قرآن را دروغ می شمردید، و بر جنگ با مسلمانان با خویش پیمان بسته بودید، بر هر کدام از ایشان دست می یافتید به زندان می افکندید یا شکنجه می کردید یا می کشتید، تا اینکه خداوند خواست دین خود را پیروز کند و امر خود را غالب سازد، آنگاه اعراب، گروه گروه به دین او پیوستند و این امت چه با رغبت

و چه با اکراه، اسلام آوردند. شما از آن کسانی بودید که یا به امید چیزی و یا از ترس به این آیین گرویدید، در حالی که نخستین مسلمانان با پیشدستی خود در پذیرفتن اسلام، و مهاجران و انصار، با برتری خویش، کامیاب و رستگار شده بودند. پس کسی که از پیشینه ای چون سابقه آنان و فضیلتی چون فضایل ایشان در اسلام بهره ای نبرده شایسته نیست که در کاری که آنان بدان شایسته تر و بر آن سزاوارترند با ایشان به جنگ بپردازد و ستم ورزد. و هر کسی که از عقل بهره‌ای برده، شایسته نیست که اندازه خود را نداند و پا را از گلیم خود درازتر کند و خود را با درخواست چیزی که حقّ او نیست بیازارد و به سختی اندازد. پس شایسته ترین شخص برای سرپرستی این امّت از میان قدیمیان و اشخاص جدید کسی است که از همه مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بوده و از تمام امّت به قرآن آشناتر و در دین آگاهتر است و نخستین فرد امّت که اسلام آورده، و در جهاد از همه برتر و در تحمّل بار مسئولیت امور مردم تواناتر و چیره دست تر است. پس، پیشه کنید تقوای خداوندی را که به سوی او باز خواهید گشت. «وَ لا تُلبِسُوا الحَقَّ بِالباطِلِ وَ تَکتُمُوا الحَقَّ وَ انتُم تَعلَمونَ» - . بقره / ۴۲ - [حق را با باطل در هم نیامیزید و در حالی که خود (نیک) آگاهید حق را پنهان ندارید]. و بدانید که بهترین بندگان خدا کسانی هستند که به آنچه که می دانند عمل کنند و بدترین ایشان نادانانی هستند که جاهلانه با اهل علم می ستیزند، زیرا عالِم به سبب دانشی که دارد، برتری و فضیلت دارد. و جاهل از ستیزه با عالم جز افزودن بر

ص: ۴۲۹

جهل خویش بهره ای نخواهد برد. آگاه باشید که من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبرش صلی الله علیه و آله و جلوگیری از ریختن خون این امّت فرا می خوانم. اگر پذیرفتید راه رستگاری خود را یافته و به نصیب (اخروی) خویش رهنمون شده اید. و اگر سرباز زدید و جز پراکندگی میان این امّت را نخواسته‌اید در آن صورت، فقط در راستای دوری خود از خداوند گام برداشته‌اید و خداوند نیز فقط بر خشم خود در قبال شما خواهد افزود و السّلام.

معاویه در پاسخ این نامه فقط یک سطر نوشت: «اما بعد،

میان من و قیس گفتگوئی جز دریدن جگرگاهها و زدن گردنها نیست (و زبانی جز زبان شمشیر) نمی‌شناسم.

پس از رسیدن این جواب به علی علیه السلام، وی فرمود: «انَّکَ لا تَهدی من احبَبتَ وَ لکِنَّ الله یَهدی من یَشاءُ وَ هُوَ اعلَمُ بِالمُهتَدینَ» - . قصص / ۵۶ - [در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند، و او به راه یافتگان داناتر است].

**[ترجمه]

«۳۹۱»

قَالَ نَصْرٌ أَخْبَرَنِی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنِ الْحَجَّاجِ بْنِ أَرْطَاهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ یَغُوثَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ لِأَهْلِ الرَّقَّهِ جَسِّرُوا لِی جِسْراً أَعْبُرْ عَلَیْهِ مِنْ هَذَا الْمَکَانِ إِلَی الشَّامِ فَأَبَوْا وَ قَدْ کَانُوا ضَمُّوا السُّفُنَ إِلَیْهِمْ فَنَهَضَ مِنْ عِنْدِهِمْ لِیَعْبُرَ عَلَی جِسْرِ مَنْبِجٍ وَ خَلَّفَ عَلَیْهِمُ الْأَشْتَرَ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ یَا أَهْلَ هَذَا الْحِصْنِ إِنِّی أُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنْ مَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَمْ تُجَسِّرُوا لَهُ عِنْدَ مَدِینَتِکُمْ حَتَّی

يَعْبُرَ مِنْهَا لَأَجَرِّدَنَّ فِيكَمُ السَّيْفَ فَلَأَقْتُلَنَّ مُقَاتِلَتَكَمْ وَ لَأَخَرِّبَنَّ أَرْضَكَمْ وَ لَآخُذَنَّ أَمْوَالَكَمْ فَلَقِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَقَالُوا إِنَّ الْأَشْتَرَ يَفِي بِمَا يَحْلِفُ عَلَيْهِ وَ إِنَّمَا خَلَّفَهُ عَلِيٌّ عِنْدَنَا لِيَأْتِيَنَا بِشَرٍّ فَبَعَثُوا إِلَيْهِ إِنَّا نَاصِبُونَ لَكَ جِسْراً فَأَقْبَلُوا فَأَرْسَلَ الْأَشْتَرُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَجَاءَ وَ نَصَبُوا لَهُ الْجِسْرَ فَعَبَرُوا

۱- و هذه الرساله رويناها عن مصدر آخر فی المختار: (۷۸) من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۱۶ ط ۱.

الْأَثْقَالَ وَ الرِّجَالَ وَ أَمَرَ الْأَشْتَرَ فَوَقَفَ فِي ثَلَاثَهِ آلَافِ فَارِسٍ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ إِلَّا عَبَرَ ثُمَّ عَبَرَ آخِرَ النَّاسِ قال الحجاج: و ازدحمت الخيل حين عبرت فسقطت قلنسوه عبد الله بن أبى الحصين فنزل فأخذها فركب ثم سقطت قلنسوه عبد الله بن الحجاج فنزل فأخذها ثم ركب فقال لصاحبه:

فإن يك ظن الزاجرى الطير صادقا***كما زعموا (۱) أقتل وشيكا و تقتل

فقال عبد الله بن أبى الحصين: ما شى ء أحب إلى مما ذكرت فقتلا معا يوم صفين:

قال نصر: فلما قطع على الفرات دعا زياد بن النضر و شريح بن هانئ فسرحهما أمامه نحو معاويه فى اثنى عشر ألفا و قد كانا حين سرحهما من الكوفه مقدمه له أخذا على شاطئ الفرات من قبل البر مما يلى الكوفه حتى بلغا عانات فبلغهما أخذ على عليه السلام طريق الجزيره و علما أن معاويه قد أقبل فى جنود الشام من دمشق لاستقباله فقالا و الله ما هذا برأى أن نسير و بيننا و بين أمير المؤمنين هذا البحر و ما لنا خير فى أن نلقى جموع الشام فى قله من العدد منقطعين عن المدد فذهبوا ليعبروا من عانات فمنعهم أهلها و حبسوا عنهم السفن فأقبلوا راجعين حتى عبروا من هيت و لحقوا عليا عليه السلام بقريه دون قرقيسياء فلما لحقوا عليا عليه السلام عجب و قال مقدمتى يأتى من ورائى فأخبره زياد و شريح بالرأى الذى رأيا فقال قد أصبتما رشدكما فلما عبر الفرات قدمهما أمامه نحو معاويه فلما انتهيا إلى معاويه لقيهما أبو

۱- كذا فى تاريخ الطبرىّ و هو الظاهر، و فى ط الكمبانىّ ساق الكلام بصوره النثر هكذا:إن يكن زاجر الطير صادقا كما تزعمون أقتل وشيكا وتقتل.

الأعور السلمی فی جنود من الشام و هو علی مقدمه معاویه فدعواه إلی الدخول فی طاعه أمیر المؤمنین علیه السلام فأبی فبعثوا إلی علی علیه السلام أنا قد لقینا أبا الأعور السلمی بسور الروم فی جند من أهل الشام فدعوناه و أصحابه إلی الدخول فی طاعتک فأبی علینا فمرنا بأمرک فأرسل علی علیه السلام إلی الأشتر فقال یا مالک إن زیادا و شریحا أرسلا إلی إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ بِرِوَایَهِ ابْنِ مِیثَم قَالَ وَ کَتَبَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَیْهِمَا وَ کَانَ الرَّسُولُ الْحَارِثَ بْنَ جُمْهَانَ الْجُعْفِیَّ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ أَمَّرْتُ عَلَیْکُمَا مَالِکاً فَاسْتَمِعَا لَهُ وَ أَطِیعَا أَمْرَهُ فَإِنَّهُ مَنْ لَا یُخَافُ رَهَقُهُ وَ لَا سِقَاطُهُ (۱) وَ لَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ عَلَیْهِ أَحْزَمُ وَ لَا إِسْرَاعُهُ إِلَی مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِمِثْلِ الَّذِی أَمَرْتُکُمَا أَنْ لَا یَبْدَأَ الْقَوْمَ بِقِتَالٍ حَتَّی یَلْقَاهُمْ وَ یَدْعُوَهُمْ وَ یُعْذِرَ إِلَیْهِمْ فَخَرَجَ الْأَشْتَرُ حَتَّی قَدِمَ عَلَی الْقَوْمِ فَاتَّبَعَ مَا أَمَرَهُ بِهِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ کَفَّ عَنِ الْقِتَالِ وَ لَمْ یَزَالُوا مُتَوَاقِفِینَ حَتَّی إِذَا کَانَ عِنْدَ الْمَسَاءِ حَمَلَ عَلَیْهِمْ أَبُو الْأَعْوَرِ فَثَبَتُوا لَهُ وَ اضْطَرَبُوا سَاعَهً ثُمَّ إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ انْصَرَفُوا ثُمَّ خَرَجَ إِلَیْهِمْ هَاشِمُ بْنُ عُتْبَهَ فِی خَیْلٍ وَ رِجَالٍ حَسَّنَ عُدَّتَهَا وَ عَدَدَهَا فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ أَبُو الْأَعْوَرِ فَاقْتَتَلُوا یَوْمَهُمْ ذَلِکَ تَحْمِلُ الْخَیْلُ عَلَی الْخَیْلِ وَ الرِّجَالُ عَلَی الرِّجَالِ وَ صَبَرَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ بَکَّرَ عَلَیْهِمُ الْأَشْتَرُ فَقُتِلَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُنْذِرِ التَّنُوخِیُّ قَتَلَهُ ظَبْیَانُ بْنُ عُمَارَهَ التَّمِیمِیُّ وَ مَا هُوَ یَوْمَئِذٍ إِلَّا فَتًی حَدِیثُ السِّنِّ وَ إِنْ کَانَ

۱- الرهق: خفه العقل. الجهل. الکذب. العربده. و السقاط- ککتاب-: العثره و الزله.

الشَّامِیُّ لَفَارِسَ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَخَذَ الْأَشْتَرُ یَقُولُ وَیْحَکُمْ أَرُونِی أَبَا الْأَعْوَرِ ثُمَّ إِنَّ أَبَا الْأَعْوَرِ دَعَا النَّاسَ فَرَجَعُوا نَحْوَهُ فَوَقَفَ عَلَی تَلٍّ مِنْ وَرَاءِ الْمَکَانِ الَّذِی کَانَ فِیهِ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ جَاءَ الْأَشْتَرُ حَتَّی صَفَّ أَصْحَابَهُ فِی الْمَکَانِ الَّذِی کَانَ فِیهِ أَبُو الْأَعْوَرِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَقَالَ الْأَشْتَرُ لِسِنَانِ بْنِ مَالِکٍ النَّخَعِیِّ انْطَلِقْ إِلَی أَبِی الْأَعْوَرِ فَادْعُهُ إِلَی الْمُبَارَزَهِ فَقَالَ إِلَی مُبَارَزَتِی أَوْ مُبَارَزَتِکَ فَقَالَ الْأَشْتَرُ أَ وَ لَوْ أَمَرْتُکَ بِمُبَارَزَتِهِ فَعَلْتَ قَالَ نَعَمْ وَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ تَعَالَی لَوْ أَمَرْتَنِی أَنْ أَعْتَرِضَ صَفَّهُمْ بِسَیْفِی فَعَلْتُهُ حَتَّی أَضْرِبَهُ بِالسَّیْفِ فَقَالَ یَا ابْنَ أَخِی أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَکَ قَدْ وَ اللَّهِ ازْدَدْتُ فِیکَ رَغْبَهً لَا مَا أَمَرْتُکَ بِمُبَارَزَتِهِ إِنَّمَا أَمَرْتُکَ أَنْ تَدْعُوَهُ لِمُبَارَزَتِی فَإِنَّهُ لَا یُبَارِزُ إِنْ کَانَ ذَلِکَ مِنْ شَأْنِهِ إِلَّا ذَوِی الْأَسْنَانِ وَ الْکَفَاءَهِ وَ الشَّرَفِ وَ أَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْکَفَاءَهِ وَ الشَّرَفِ وَ لَکِنَّکَ حَدِیثُ السِّنِّ وَ لَیْسَ یُبَارِزُ الْأَحْدَاثَ فَاذْهَبْ فَادْعُهُ إِلَی مُبَارَزَتِی فَأَتَاهُمْ فَقَالَ أَنَا رَسُولٌ فَأَمِّنُونِی فَأَمَّنُوهُ فَجَاءَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی أَبِی الْأَعْوَرِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْأَشْتَرَ یَدْعُوکَ إِلَی الْمُبَارَزَهِ قَالَ فَسَکَتَ عَنِّی طَوِیلًا ثُمَّ قَالَ إِنَّ خِفَّهَ الْأَشْتَرِ وَ سُوءَ رَأْیِهِ هُوَ الَّذِی دَعَاهُ إِلَی إِجْلَاءِ عُمَّالِ عُثْمَانَ وَ افْتِرَائِهِ عَلَیْهِ یُقَبِّحُ مَحَاسِنَهُ وَ یَجْهَلُ حَقَّهُ وَ یُظْهِرُ عَدَاوَتَهُ وَ مِنْ خِفَّهِ الْأَشْتَرِ أَنَّهُ سَارَ إِلَی عُثْمَانَ فِی دَارِهِ وَ قَرَارِهِ فَقَتَلَهُ فِیمَنْ قَتَلَهُ وَ أَصْبَحَ مُتَّبِعاً بِدَمِهِ [(۱)] لَا حَاجَهَ لِی فِی مُبَارَزَتِهِ فَقُلْتُ إِنَّکَ قَدْ تَکَلَّمْتَ فَاسْمَعْ حَتَّی أُجِیبَکَ فَقَالَ لَا حَاجَهَ لِی فِی جَوَابِکَ وَ لَا الِاسْتِمَاعِ مِنْکَ اذْهَبْ عَنِّی وَ صَاحَ بِی أَصْحَابُهُ فَانْصَرَفْتُ عَنْهُ وَ لَوْ سَمِعَ لَأَسْمَعْتُهُ عُذْرَ صَاحِبِی وَ حُجَّتَهُ فَرَجَعْتُ إِلَی الْأَشْتَرِ فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّهُ قَدْ أَبَی الْمُبَارَزَهَ فَقَالَ لِنَفْسِهِ نَظَرَ قَالَ فَتَوَاقَفْنَا حَتَّی حَجَزَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمُ اللَّیْلُ وَ بِتْنَا مُتَحَارِسِینَ فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْنَا نَظَرْنَا فَإِذَا هُمُ انْصَرَفُوا

۱- کذا بالعین المهمله، و لعلّ الصواب: «مبتغی» بالمعجمه أی مطلوبا بدمه.

قَالَ وَ صَبَّحَنَا عَلِيٌّ علیه السلام غُدْوَةً سَائِراً نَحْوَ مُعَاوِيَةَ فَإِذَا أَبُو الْأَعْوَرِ قَدْ سَبَقَ إِلَى سُهُولَةِ الْأَرْضِ وَ سَعَةِ الْمَنْزِلِ وَ شَرِيعَةِ الْمَاءِ مَكَانٍ أَفْيَحَ وَ كَانَ أَبُو الْأَعْوَرِ عَلَى مُقَدِّمَةِ مُعَاوِيَةَ وَ اسْمُهُ سُفْيَانُ بْنُ عَمْرٍو وَ كَانَ وُصُولُ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى صِفِّينَ لِثَمَانٍ بَقِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ قَالَ نَصْرٌ فَلَمَّا انْصَرَفَ أَبُو الْأَعْوَرِ عَنِ الْحَرْبِ رَاجِعاً سَبَقَ إِلَى الْمَاءِ فَغَلَبَ عَلَيْهِ فِي الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ بِقُنَاصِرِينَ إِلَى جَانِبِ صِفِّينَ (۱) وَ سَاقَ الْأَشْتَرُ يَتْبَعُهُ فَوَجَدَهُ غَالِباً عَلَى الْمَاءِ وَ كَانَ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنْ مُسْتَبْصِرِي أَهْلِ الْعِرَاقِ فَصَدَمُوا أَبَا الْأَعْوَرِ وَ أَزَالُوهُ عَنِ الْمَاءِ فَأَقْبَلَ مُعَاوِيَةُ فِي جَمِيعِ الْفَيْلَقِ بِقَضِّهِ وَ قَضِيضِهِ فَلَمَّا رَآهُمُ الْأَشْتَرُ انْحَازَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ غَلَبَ مُعَاوِيَةُ وَ أَهْلُ الشَّامِ عَلَى الْمَاءِ وَ حَالُوا بَيْنَ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ بَيْنَهُ وَ أَقْبَلَ عَلِيٌّ علیه السلام فِي جُمُوعِهِ فَطَلَبَ مَوْضِعاً لِعَسْكَرِهِ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَضَعُوا أَثْقَالَهُمْ وَ هُمْ أَكْثَرُ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ فَلَمَّا نَزَلُوا تَسَرَّعَ فَوَارِسُ مِنْ فَوَارِسِ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى خُيُولِهِمْ إِلَى جِهَةِ مُعَاوِيَةَ يَطْعُنُونَ وَ يَرْمُونَ بِالسِّهَامِ وَ مُعَاوِيَةُ بَعْدُ لَمْ يَنْزِلْ فَنَاوَشَهُمْ أَهْلُ الشَّامِ الْقِتَالَ فَاقْتَتَلُوا هَوِيّاً (۲).

**[ترجمه]نصر به نقل از عبد الله بن عمّار بن عبد يغوث می گويد: علی عليه السلام به مردم رقّه فرمود: پُلی برايم بسازيد كه از آن بگذرم و به شام بروم. آنان خودداری كردند و كشتيهايشان را نيز از قبل در ساحل طرف خود گرد آورده بودند. علی عليه السلام از آنجا حركت كرد تا (در نقطه ای دورتر) از پل منبج گـذر كنـد و اشتر در آنجا مانـد. وی خطاب به آنان گفت: ای كسانی كه در اين دژ پناه گرفته ايد، به خدا سوگند اگر امير مؤمنان از اينجا برود و شـما در كنار شهر خود برای او پلی نسازيد كه از آن بگـذرد شمشير كشيده و مردان جنگی‌تـان را كشته و سـرزمينتان را ويران و اموالتان را خواهم گرفت. آنان به شور نشستند و گفتند: اَشتر به آنچه بگويد عمل می كند و به يقين علی او را اينجا گذاشته و بر ما گماشته تا آسيبی بر ما وارد كند. لـذا به او پيـام دادنـد: مـا برای شـما پلی خواهيم سـاخت. آنـان پذيرفتنـد و اشتر به علی گزارش داد و او بـازگشت. آنان پل را ساختند

ص: ۴۳۰

كه بـار و بنه و مردان از آن گذشـتند. سـپس علی عليه السـلام به اشـتر فرمود: كه بـا سه هزار سوار بايسـتد تـا تمـام مردم از پل بگذرند و او خود آخرين كسی بود كه از پل گذشت.

حجّاج می گويد:

سپاه هنگام عبور از پل فشـرده و انبوه می رفت و عابران به هم فشار می آوردنـد، كلاه‌خود عبـد الله بن ابی الحصـين از سـرش افتـاد و پيـاده شـد و آن را برداشت و ديگر بـار سوار شـد. كلاه‌خود عبـد الله بن حجّاج نيز افتاده، او هم پياده شـد و برداشت و سوار شد و به رفيقش گفت:

اگر فال‌گيری با پرنده، چنان كه ادعا می كنند درست باشد من و تو بزودی كشته خواهيم شد.

عبـد الله بن ابی الحصـين گفت: هيـچ پيش‌گويی و سـخنی از آنچه آنها گفته انـد و تو نيز بدان اشاره كردی برای من خوش‌تر نيست (چون من برای مرگ آماده ام). هر دو آنان در صفّين كشته شدند .

نصـر می گويد: وقتی علی عليه السـلام از فرات گذشت، زياد بن نضـر و شريح بن هانی را فراخواند. وی آنان را با دوازده هزار

سرباز پیشاپیش خود برای مقابله با معاویه فرستاده و دستور داده بود بدون انحراف مسیر، همان گونه که از کوفه در آمده اند پیش روند. آنان وقتی به عنوان طلایه‌داران از کوفه اعزام شدند، کناره فرات را در خشکی از جانب کوفه در پیش گرفتند تا به «عانات» رسیدند. در این هنگام خبردار شدند که علی علیه السلام راه جزیره را در پیش گرفته است و نیز خبردار شدند که معاویه با سپاه شام از دمشق عازم جنگ با امام شده است، پس با خود گفتند: نه، به خدا این درست نیست که ما در حالی که این رود میان ما و امیر مؤمنان فاصله ایجاد کرده پیش برویم، و نیز مصلحت ما در آن نیست که با تعداد نفرات اندک خود که فاقد نیروی کمکی و پشتیبانی هستیم، با انبوه سپاه شام رویارو شویم. لذا به سوی عانات رفتند تا از آن نقطه رود عبور کنند ولی مردم عانات مانع شدند و قایقهایشان را در آن سوی رود متوقف کردند، بنابراین بازگشتند و در «هیت» (از آب) گذشتند و در روستایی پایین «قرقیسیا» به لشکر علی علیه السلام پیوستند. وقتی که این طلایه‌داران به علی علیه السلام پیوستند، امام فرمود: آیا باید جلوداران سپاه من از پشت سر من بیایند؟! زیاد و شریح نظری را که اختیار کرده بودند به عرضش رساندند، فرمود: تصمیم درستی گرفته‌اید. وقتی خود از فرات عبور کرد دیگر بار آن دو را پیشاپیش به سوی معاویه روانه ساخت. هنگامی که آن‌دو به منطقه تحت سیطره معاویه رسیدند ابو اعور سلمی

ص: ۴۳۱

با گروهی از سپاهیان شام با آنان برخورد کرد. آن‌دو، آنان را به اطاعت از امیر مؤمنان علی علیه السلام فراخواندند ولی آنان نپذیرفتند، و برای علی علیه السلام پیام فرستادند: ما در حومه «دیوار روم» به ابو اعور سلمی و گروهی از سپاه شام برخوردیم و او و یارانش را به اطاعت از تو دعوت کردیم ولی نپذیرفتند. فرمان خود را به ما ابلاغ کن. علی پیامی برای اشتر نوشت و فرمود: «ای مالک، زیاد و شریح به من پیام داده اند...» تا آخر روایت که ابن میثم نقل کرده است .

نصر می‌گوید: علی علیه السلام خطاب به زیاد و شریح نامه زیر را نوشت و توسط حارث بن جمهان جعفی فرستاد: «اما بعد، من مالک را به فرماندهی بر شما فرستادم، پس امرش را بشنوید و مطیع فرمانش باشید زیرا او کسی است که نه بیم کم خردی و لغزش بر او می رود و نه در موردی که شتاب لازم است کندی می کند و نه آنگاه که درنگ مناسب‌تر است شتاب می ورزد. به او همان دستوری را داده ام که به شما امر کرده ام که با آن قوم (دشمن) آغاز به جنگ نکند مگر آنکه با آنها دیدار کند و دعوتشان کند و حجت را تمام کرده باشد».

اشتر راهی شد تا به آن قوم رسید و از فرمان علی چنان که فرموده بود پیروی کرد، و از جنگ خودداری نمود. و (دو لشکر) همچنان در برابر یک‌دیگر ایستادند، تا هنگام عصر که ابو اعور سلمی بر آنان هجوم آورد و ایشان پایداری کردند و ساعتی درگیر بودند. شامیان منصرف شدند، سپس هاشم بن عتبه با گروهی از سربازان، با تعداد و ساز و برگی خوب پیشروی کرد و ابو اعور سلمی نیز از آن سوی به مقابله با آنان پرداخت. آن روز با هم به جنگ پرداختند. هر دو لشگر، سوار برابر سوار و پیاده با پیاده، هم‌طراز بودند، مدتی با یک دیگر جنگ کردند و سپس جدا شدند. صبح روز بعد اَشتر بر آنان تاخت و از ایشان عبد الله بن منذر تنوخی که شهسوار شامیان بود به دست ظبیان بن عمّاره تمیمی که آن روز نوجوانی بیش نبود، کشته شد.

ص: ۴۳۲

اشتر می گفت: وای بر شما! ابو اعور را به من نشان دهید. سپس ابو اعور افراد خود را فرا خواند و آنان نزدش باز آمدند و بر بلندی در پشت جایی که نخستین بار در آن قرار گرفته بود ایستاد. اشتر آمد و صف یارانش را در همانجا که قبلاً ابو اعور قرار گرفته بود مستقر ساخت.

اشتر به سنان بن مالک نخعی گفت: به سرعت نزد ابو اعور برو و او را برای مبارزه دعوت کن. گفت: به نبرد با خودم یا با تو؟. مالک گفت: اگر دستور نبرد تن به تن با او را به تو می دادم، تو با او می جنگیدی؟ گفت: آری، سوگند به آن که جز او خدایی نیست اگر دستور می‌دادی که با شمشیر صف آنان را بشکافم این کار را انجام می‌دادم تا شمشیر خود را بر پیکر شخص او فرود آورم. مالک گفت: ای برادرزاده من، خداوند عمرت را طولانی کند، به خدا سوگند که علاقه و مهر من نسبت به تو زیاد شد. نه، من به تو فرمان رویارویی با او ندادم و فقط دستور دادم او را به نبرد با من فرا بخوانی، زیرا وی هر چند ضرورت هم ایجاب کند جز با بزرگسالان و قدرتمندان والا نژاد مبارزه نمی‌کند، البته تو به حمد خدا شایسته و والا نژاد هستی، اما نوجوان هستی او با نوجوانان جنگ تن به تن نمی کند، پس برو و او را به هماوردی با من دعوت کن. وی به سوی آنان آمد و گفت: مرا امان دهید که پیک هستم. وی را امان دادند تا نزد ابو اعور رسید و به او گفت: اشتر تو را به مبارزه می‌طلبد. سنان بن مالک می‌گوید: مدت زیادی سکوت کرد و سپس گفت: سبکسری و بد اندیشی اشتر همان عاملی است که سبب فرار کارگزاران عثمان از عراق، بهتان بستن بر وی، و زشت شمردن خوبی‌ها و ناشناختن حق او و اظهار دشمنی با وی گردید و نیز از خیره سری و بد اندیشی اشتر است که وی به خانه و منزل عثمان تاخت و در شمار قاتلان او درآمد و چنان شد که اینک خونخواهان عثمان، در پی دست یافتن بر او هستند. من نیازی به مبارزه با او ندارم.

سنان می‌گوید: به او گفتم: سخنت را گفتی، پس گوش کن تا آگاهت کنم. گفت: من نه به پاسخ تو و نه به شنیدن سخنت، نیازی ندارم. از من دور شو! یارانش را با صدای بلند بر سرم فرا خواند، بنابراین از او روی‌برگرداندم و اگر گوش به سخنم می داد، وی را از عذر و حجت دوستم (اشتر در ماجرای عثمان) آگاه می کردم. نزد اشتر باز گشتم و به او خبر دادم که وی از مبارزه امتناع کرد. گفت: او از جان خود ترسیده است. (سنان) می‌گوید: (دو لشکر) همچنان رویاروی ایستادیم تا شب (فرا رسید و) میان ما پرده ظلمت آویخت و ما آن شب را به حال بیدارباش و نگهبانی گذراندیم. چون صبح شد، نگریستیم و دیدیم که آنها از آنجا رفته اند.

ص: ۴۳۳

سنان می‌گوید: علی صبحگاهان به ما رسید و به سوی معاویه ادامه مسیر داد و همان زمان ابو اعور سلمی به انتخاب زمین هموار و قرارگاه فراخ و سرچشمه آب، در جایی بازتر پیشی گرفته (و به موقعیتی بهتر دست یافته) بود. ابو اعور طلایه‌دار سپاه معاویه بود و سفیان بن عمرو نام داشت. علی علیه السلام در هشت روز مانده به پایان ماه محرم سال ۳۷ هجری به صفّین رسید. نصر می گوید: هنگامی‌که ابو اعور از جنگ دست کشید بازگشت و در مکان معروفی به نام قناصرین در کنار صفّین بر آب تسلط یافت. مالک اشتر به تعقیب وی پرداخت و دید وی بر آن مسلط شده است. مالک با چهار هزار نفر از دلاوران عراقی بر سر جلوداران لشکر معاویه که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابو اعور را از اردوگاهش راند. معاویه با تمام لشکر خود از خرد و کلان (به سوی علی علیه السلام) تاخت، و وقتی اشتر چنین دید به سوی علی علیه السلام برگشت لذا

معاویه بر آب مسلط شد و میان اهل عراق و آب فاصله ایجاد کرد. علی علیه السلام در صدد پیدا کردن مکانی برای لشکر خود برآمد و به مردم فرمود بارهای خود را زمین گذارند آنان صد هزار نفر یا بیشتر بودند وقتی فرود آمدند شهسوارانی از سپاه علی علیه السلام که مرکّب از صد و سی سوار بودند با شتاب به سوی معاویه تاختند و معاویه هنوز فرود نیامده بود که درگیر شدند و با چالاکی مدتّی جنگیدند.

**[ترجمه]

«۳۹۲»

قَالَ نَصْرٌ فَحَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: فَکَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام عَافَانَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ مَا أَحْسَنَ الْعَدْلَ

ص: ۴۳۴

۱- انظر تاج العروس.

۲- أی قطعه من الزمان، و هی بفتح الهاء و کسر الواو و شد الیاء، و یأتی قریبا عن المصنّف تفسیرها.

وَ الْإِنْصَافَ بِمَنْ عَمِلَ وَ أَقْبَحَ الطَّيْشَ ثُمَّ النَّفْشَ فِي الرَّجُلِ (١) وَ كَتَبَ بَعْدَهُ:

ارْبِطْ حِمَارَكَ لَا تَنْزِعْ سَوِيَّتَهُ***إِذًا يُرَدُّ وَ قَيْدُ الْعِيرِ مَكْرُوبٌ

لَيْسَتْ تَرَى السَّيِّدُ زَيْداً فِي نُفُوسِهِمْ***كَمَا تَرَاهُ بَنُو كُوزٍ وَ مَرْهُوبٍ

إِنْ تَسْأَلُوا الْحَقَّ يُعْطَ الْحَقَّ سَائِلُهُ***وَ الدِّرْعُ مُحْقَبَهٌ وَ السَّيْفُ مَقْرُوبٌ

أَوْ تَأْنَفُونَ فَإِنَّا مَعْشَرَ أَنْفٍ***لَا نَطْعَمُ الضَّيْمَ إِنَّ السَّمَّ مَشْرُوبٌ

فَأَمَرَ عَلِيٌّ عليه السلام أَنْ يُوزَعَ النَّاسُ عَنِ الْقِتَالِ حَتَّى أَخَذَ أَهْلُ الشَّامِ مَصَافَّهُمْ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا مَوْقِفٌ مَنْ نَطِفَ فِيهِ نَطِفَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ مَنْ فَلَجَ فِيهِ فَلَجَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ

ثُمَّ قَالَ لَمَّا رَأَى نُزُولَ مُعَاوِيَهَ بِصِفِّينَ:

لَقَدْ أَتَانَا كَاشِراً عَنْ نَابِهِ***يُهَمِّطُ النَّاسَ عَلَى اعْتِزَابِهِ

فَلْيَأْتِنَا الدَّهْرُ بِمَا أَتَى بِهِ

قَالَ نَصْرٌ: وَ كَتَبَ عَلِيٌّ إِلَى مُعَاوِيَهَ جَوَابَ كِتَابِهِ أَمَّا بَعْدُ:

فَإِنَّ لِلْحَرْبِ عُرَاماً شَرَراً*** إِنَّ عَلَيْهَا قَائِداً عَشَنْزَراً

يُنْصِفُ مَنْ أَحْجَرَ أَوْ تَنَمَّرَا***عَلَى نَوَاحِيهَا مِزَجّاً زَمْجَراً

إِذَا وَنِينَ سَاعَهٍ تَغَشْمَرَا

ص: ۴۳۵

۱- كذا فی أصلی المطبوع و ظاهره أنّه نثر، و لكن الظاهر أن الباء فی قوله: «بمن» من زياده الكتاب و ان الصواب أنّه شعر هكذا: ما أحسن العدل والانصاف من عمل***وأقبح الطيش ثم النفش فی الرجل وهكذا ضبطه فی ط مصر من كتاب صفين والطبع الحديث من شرح ابن أبی الحديد: ج ۱، ص ۷۱۸ ط الحديث ببيروت.

وَ کَتَبَ بَعْدَهُ

أَ لَمْ تَرَ قَوْمِی إِذْ دَعَاهُمْ أَخُوهُمْ***أَجَابُوا وَ إِنْ یَغْضَبْ عَلَی الْقَوْمِ یَغْضَبُوا

هُمْ حَفِظُوا غَیْبِی کَمَا کُنْتُ حَافِظا***لِقَوْمِی أُخْرَی مِثْلِهَا إِذْ تَغَیَّبُوا

بَنُو الْحَرْبِ لَمْ تَقْعُدْ بِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ***وَ آبَاؤُهُمْ آبَاءُ صِدْقٍ فَأَنْجَبُوا

قَالَ فَتَرَاجَعَ النَّاسُ کُلٌّ مِنَ الْفَرِیقَیْنِ إِلَی مُعَسْکَرِهِ وَ ذَهَبَ شَبَابٌ مِنَ النَّاسِ إِلَی الْمَاءِ لِیَسْتَقُوا فَمَنَعَهُمْ أَهْلُ الشَّامِ.

قال ابن أبی الحدید (۱) قلت فی هذه الألفاظ ما ینبغی أن یشرح قوله فاقتتلوا هویا بفتح الهاء أی قطعه من الزمان و ذهب هوی من اللیل أی هزیع منه و النفش کثره الکلام و الدعاوی و أصله من نفش الصوف و السویه کساء محشو بثمام و نحوه کالبرزعه و کربت القید إذا ضیقته علی المقید و قید مکروب أی ضیق یقول لا تنزع برزعه حمارک عنه و اربطه و قیده و إلا أعید إلیک و قیده ضیق.

و هذا مثل ضربه لعلی علیه السلام یأمره فیه بأن یردع جیشه عن التسرع و العجله عند الحرب.

و زید المذکور فی الشعر هو زید بن حصین بن ضرار بن عمرو بن مالک بن زید بن کعب بن بجاله بن ذهل بن مالک بن بکر بن سعد بن ضبه بن أد بن طابخه بن إلیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان من بنی ضبه و هو المعروف بزید الخیل و کان فارسهم.

و بنو السید من ضبه أیضا [و هم بنو السید بن مالک بن بکر بن سعد بن ضبه بن أد بن طابخه إلی آخر النسب] و بنو السید بنو عم زید الفوارس

ص: ۴۳۶

۱- ذکره ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۵۱) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۷۱۸ ط الحدیث ببیروت.

[لأنه من بنى ذهل بن مالك] و هؤلاء بنو السيد بن مالک و بينهم عداوه النسب يقول إن بنى السيد لا يرون زيدا فى نفوسهم كما يراه أهله الأدنون منه نسبا و هم بنو كوز و بنو مرهوب يقول نحن لا نعظم زيدا و لا نعتقد فيه من الفضيله ما يعتقده أهله و بنو عمه الأدنون.

و المثل لعلى عليه السلام أى نحن لا نرى فى على ما يراه أهل العراق من تعظيمه و تجبيله.

و الدرع محقبه أى بحالها فى حقابها و هو ما يشد به فى غلافها و السيف بحاله فى قرابه و هو جفنه يقال حقبت الدرع و قربت السيف كلاهما ثلاثيان يقول إن سألتم الحق أعطيناكموه من غير حاجه إلى الحرب بل نجيبكم إليه و الدروع بحالها لم تلبس و السيوف فى أجفانها لم تشهر.

و أما إثبات النون فى تأنفون فللشعر (١) يقول و إن أنفتم و أبيتم إلا ـ الحرب فإنا نأنف مثلكم أيضا لا نطعم الضيم و لا نقبله ثم قال إن السم مشروب أى إن السم قد نشربه و لا نشرب الضيم أى نختار الموت على الذله.

و الشعر لعبد الله بن غنم الضبى (٢) من بنى السيد.

فأما قوله عليه السلام هذا موقف من نطف فيه نطف يوم القيامه

ص: ۴۳۷

١- كذا فى طبعه الكمبانىّ من بحار الأنوار، و قال ابن أبى الحديد فى شرح المختار:[۵۱] من شرح نهج البلاغه: ج ١ ص ٧١٩ ط الحديث ببيروت: وأما إثبات النون فى " تأنفون " فإن الأصوب حذفها لعطف الكلمه على المجزوم قبلها ولكنه استأنف ولم يعطف كأنه قال: أو كنتم تأنفون، يقول: وإن أنفتم وأبيتم إلا الحرب فإنا نأنف مثلكم أيضا لا نطعم الضيم ولا نقبله...

٢- كذا فى أصلى المطبوع، و فى طبع الحديث ببيروت من شرح ابن أبى الحديد: «لعبد اللّه عنمه الضبى من بنى السيّد».

أی من تلطخ فیه بعیب من فرار أو نکول عن العدو یقال نطف فلان بالکسر إذا تدنس بعیب و نطف أیضا إذا أفسد یقول من فسدت حاله الیوم فی هذا الجهاد فسدت حاله غدا عند الله: قوله من فلج فیه بفتح اللام أی من ظهر و فاز یقال فلج علی خصمه کنصر أی ظهرت حجته علیه.

قوله علیه السلام یهمط الناس أی یقهرهم و یخبطهم و أصله الأخذ بغیر تقدیر.

و قوله علیه السلام علی اعتزابه أی علی بعده عن الإماره و الولایه علی الناس.

و العرام بالضم الشراسه و الهوج و العشنزر الشدید القوی ینصف من یظلم الناس و أحجر ظلم الناس حتی ألجأهم إلی أن دخلوا حجرهم أی بیوتهم و تنمر أی تنکر حتی صار کالنمر یقول هذا القائد الشدید القوی ینصف من یظلم الناس و یتنکر لهم أی ینصف منه فحذف حرف الجر کقوله تعالی وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ أی من قومه.

و المزج بکسر المیم السریع النفوذ و أصله الرمح القصیر کالمزراق و رجل زمجر أی مانع حوزته و المیم زائده و من رواها زمخرا بالخاء عنی به المرتفع العالی الشأن و جعل المیم زائده أیضا من زخر الوادی أی علا- و ارتفع و غشمر السیل أقبل و الغشمره إتیان الأمر بغیر تثبت یقول إذا أبطأن ساقهن سوقا عنیفا.

و الأبیات البائیه لربیع بن مسروم (۱) الضبی.

ص: ۴۳۸

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و فی شرح نهج البلاغه ط الحدیث ببیروت:" والابیات البائیه لربیعه بن مشروم الطائی ".

و روی نصر عن عبد الله بن عوف قال لما قدمنا علی معاویه و أهل الشام بصفین وجدناهم قد نزلوا منزلا اختاروه مستویا بساطا واحدا (۱) و أخذوا الشریعه فهی أیدیهم و قد صف أبو الأعور علیها الخیل و الرجاله و قدم المرامیه و معهم أصحاب الرماح و الدرق و علی رءوسهم البیض و قد أجمعوا أن یمنعونا الماء ففزعنا إلی أمیر المؤمنین علیه السلام فأخبرناه بذلک.

فدعا صعصعه بن صوحان فقال ائت معاویه فقل له إنا سرنا إلیک مسیرنا هذا و أنا أکره قتالکم قبل الإعذار إلیکم و إنک قدمت خیلک فقاتلتنا قبل أن نقاتلک و بدأتنا بالحرب و نحن من رأینا الکف حتی ندعوک و نحتج علیک و هذه أخری قد فعلتموها قد حلتم بین الناس و بین الماء فخل بینهم و بینه حتی ننظر فیما بیننا و بینکم و فیما قدمنا له و قدمتم له و إن کان أحب إلیک أن ندع ما جئنا له و ندع الناس یقتتلون علی الماء حتی یکون الغالب هو الشارب فعلنا.

فلما مضی صعصعه برسالته إلی معاویه قال معاویه لأصحابه ما ترون فقال الولید بن عقبه امنعهم الماء کما منعوه ابن عفان حصروه أربعین یوما یمنعونه برد الماء و لین الطعام اقتلهم عطشا قتلهم الله.

و قال عمرو بن العاص خل بین القوم و بین الماء فإنهم لن یعطشوا و أنت ریان و لکن لغیر الماء فانظر فیما بینک و بینهم فأعاد الولید مقالته.

و قال عبد الله بن سعید بن أبی سرح (۲) و کان أخا عثمان من الرضاعه امنعهم الماء إلی اللیل فإنهم إن لم یقدروا علیه رجعوا و کان رجوعهم هزیمتهم امنعهم الماء منعهم الله یوم القیامه.

۱- کذا فی أصلی، و فی کتاب صفّین و شرح النهج: «بساطا واسعا».
۲- له ترجمه فی کتاب الإصابه: ج ۲ ص ۴۷۰.

فقال صعصعه إنما يمنع الماء يوم القيامه الفجره الكفره شربه الخمر ضربک و ضرب هذا الفاسق (۱) یعنی الوليد فتواثبوا إليه يشتمونه و يتهددونه فقال معاويه كفوا عن الرجل فإنما هو رسول.

قال عبد الله بن عوف إن صعصعه لما رجع إلينا حدثنا بما قال معاويه و ما كان منه و ما رده علينا و قال لما أردت الانصراف من عنده قلت ما ترد على قال سيأتيكم رأيى قال فو الله ما راعنا إلا تسويه الرجال و الصفوف و الخيل فأرسل إلى أبى الأعور امنعهم الماء فازدلفنا و الله إليهم فارتمينا و أطعنا بالرماح و اضطر بنا بالسيوف فطال ذلک بيننا و بينهم حتى صار الماء فى أيدينا فقلنا لا و الله لا نسقيهم فأرسل على عليه السلام أن خذوا من الماء حاجتكم و ارجعوا معسكركم و خلوا بينهم و بين الماء فإن الله قد نصركم عليهم ببغيهم و ظلمهم.

و قال نصر قال عمرو بن العاص خل بينهم و بين الماء فإن عليا لم يكن ليظمأ و أنت ريان و فى يده أعنه الخيل و هو ينظر إلى الفرات حتى يشرب أو يموت و أنت تعلم أنه الشجاع المطرق و قد سمعته أنا مرارا و هو يقول لو أن معى أربعين رجلا يوم فتش البيت يعنى بيت فاطمه لو استمكنت من أربعين رجلا يعنى فى الأمر الأول (۲).

قال و لما غلب أهل الشام على الفرات فرحوا بالغلبه و قال معاويه يا

ص: ۴۴۰

۱- الضرب بمعنى المثل و الشبيه.
۲- كذا فى طبع الكمبانىّ من البحار، و فى شرح ابن أبى الحديد: ط الحديث ببيروت:" وقد سمعته أنا مرارا وهو يقول: لو استمكنت من أربعين رجلا- يعنى فى الأمر الأول. أقول: وليلاحظ " طبع " القديم من هذا الشرح أو مخطوطه إن تيسر. وفى كتاب صفين: وقد سمعته أنا وأنت وهو يقول: لو استمكنت من أربعين رجلا - فذكر أمرا - يعنى لو أن معى أربعين رجلا يوم فتش البيت. يعنى بيت فاطمه.

أهل الشام هذا و الله أول الظفر لا سقانى الله و لا أبا سفيان إن شربوا منه أبدا حتى يقتلوا بأجمعهم عليه و تباشر أهل الشام.

فقام إلى معاويه رجل من أهل الشام همدانى ناسك يقال له المعرى بن الأقبل فقال يا معاويه سبحان الله الآن سبقتم القوم إلى الفرات تمنعونهم الماء أما و الله لو سبقوكم إليه لسقوكم منه أ ليس أعظم ما تنالون من القوم أن تمنعونهم فرضه من الفرات فينزلون على فرضه أخرى فيجازونكم بما صنعتم.

أ ما تعلمون أن فيهم العبد و الأمه و الأجير و الضعيف و من لا ذنب له هذا و الله أول الجهل فأغلظ له معاويه.

قال نصر ثم سار الرجل الهمدانى فى سواد الليل حتى لحق بعلى عليه السلام و مكث أصحاب على عليه السلام بغير ماء و اغتم عليه السلام بما فيه أهل العراق من العطش فأتى الأشعث عليا فقال يا أمير المؤمنين أ يمنعنا القوم ماء الفرات و أنت فينا و السيوف فى أيدينا خل عنا و عن القوم فو الله لا نرجع حتى نرده أو نموت و مر الأشتر يعلو بخيله و يقف حيث تأمر فقال على عليه السلام ذاك إليكم.

فنادى الأشعث فى الناس من كان يريد الماء أو الموت فميعاده موضع كذا فإنى ناهض فأتاه اثنا عشر ألفا من كنده و أفناء قحطان واضعى سيوفهم على عواتقهم فشد عليه سلاحه و نهض بهم حتى كاد أن يخالط أهل الشام و جعل يلقى رمحه و يقول لأصحابه بأبى و أمى و أنتم تقدموا إليهم قاب رمحى هذا (۱) فلم يزل ذلک دأبه حتى خالط القوم و حسر عن رأسه و نادى أنا الأشعث بن قيس خلوا عن الماء فنادى أبو الأعور أما و الله حتى لا تأخذنا و إياكم السيوف فلا فقال الأشعث قد و الله أظنها دنت منا و منكم.

۱- القاب: القدر.

و کـان الأـشتر قـد تعالی بخیله حیث أمره علی علیه السـلام فبعث إلیه الأشعث أقحم الخیل فأقحمها حتی وضعت بسنابکها فی الفرات و أخذت أهل الشام السیوف فولوا مدبرین.

**[ترجمه]نصـر به نقل از اصـبغ بن نباته آورده است: معاویه به علی علیه السلام نوشت: «خداوند به ما و به تو عافیت دهد. چه قدر عدل و انصاف در هر کاری نیکو و زیباست

ص: ۴۳۴

و چه قدر سبکسری و زیاده لافی از مرد، زشت و ناپسند است. سپس نوشت:

افسار خر خود را ببند و پالانش را برمدار که برگردانده می شود و پایبند خر باید استوار باشد [یعنی شتاب مکن].

زید را دیگر به دیده ایشان چنان زید شیر مردی که قبل از این در دل بنی کوز و آل مرهوب هراس افکنده بود نمی بینی.

اگر خواهان حق هستید، بدانید که حق به حق‌دار داده می شود، و زره تا شده و شمشیر در نیام می ماند.

و اگر قصد خوار کردن و سرکوب نمودن ما را دارید بدانید ما قومی هستیم که شربت ظلم را نمی نوشیم .

علی علیه السلام دستور داد افرادش دست از نبرد بکشند تا آن که سربازان اهل شام در میدان به صف ایستادند و سپس فرمود: ای مردم، اینجا جایی است که هر کس در آن سـستی کند و متهم شود روز قیامت متهم خواهد شد و هر که در آن درماند در روز قیامت درمانده خواهد بود.

وقتی معاویه به صفّین وارد شد علی علیه السلام فرمود:

او در حـالی که دنـدان نشان می دهـد پیش ما آمـد و با وجود بی حقی و ناشایسـتگی خود بر حکمرانی، مردم را مقهور کرده پس بگذار روزگار هر ترفندی در آستین دارد برای ما بیاورد.

نصر می‌گوید: علی علیه السلام در پاسخ نامه معاویه نوشت: اما بعد

همانا جنگ را شراره های سخت است و بر آن فرماندهی با صلابت و سختکوش فرماندهی می کند.

داد (مظلومان را) از کسی که ظلم کرده یا درنده ای ببرگونه شده است می‌ستاند، و بر نواحی و اطراف آن مردی بلند مرتبه که از حومه خود حمایت می کند گماشته شده است

و هر کس را که سستی کند به پیش می‌راند.

ص: ۴۳۵

سپس نوشت:

آیا قوم مرا نمی بینی که وقتی برادرشان آنان را فراخوانـد پاسـخش را می‌دهند و هنگامی‌که بر گروهی خشم گیرد آنان نیز بر آن گروه خشم می گیرند؟

آنان در غیبت من مدافع من هستند، همان گونه که من نیز در غیبت قوم خود مدافعشان بوده ام.

رزمندگانی که مادرانشان سرافکنده نیستند و پدرانشان مردمی واقعاً سربلندند که فرزندان برومند پرورده اند.

راوی می گوید: سپس مردم به اردوگاه خود بازگشتند، و جوانان برای آوردن آب رفتند اما شامیان مانع شدند .

ابن ابی الحدیـد می گوید: - . شرح المختار (۵۱) از نهـج البلاغه ج ۱: ۷۱۸ - صـلاح دیـدم که برخی از الفاظ را شـرح دهم: «فاقتتلوا هَویاً»: یعنی بخشی از زمان. «ذهب هوی من اللیل»: یعنی پاسی از شب گذشت. «النفش»: کثرت کلام و دعوا. اصل آن از «نفش الصوف: پخش کردن پشم» گرفته شـده است. «السویه»: ردای پر شـده بـا گیـاه خشک و ماننـد آن مثل پالان. «کربت القید»: هنگامی‌که با بند بسته شود. قید مکروب یعنی خیلی تنگ. می گوید: پالان الاغت را از آن جدا نکن. خر خود را محکم ببند وگرنه دیگر باز نخواهد گشت. معاویه از این ضـرب المثل اسـتفاده کرده تا به علی علیه السلام بگوید که سربازان خود را از شـتاب و عجله در هنگام جنگ بازدار. زیـد مذکور در شـعر، همان زید بن حصـین بن ضـرار بن عمرو بن مالک بن زید بن کعب بن بجاله بن ذهل بن مالک بن بکر بن سـعد بن ضبه بن أد بن طابخه بن إلیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان از بنی ضبه است که چابک‌سوار آنان بوده است. منظور از بنی سـید از بنی ضـبه نیز فرزندان السید بن مالک بن بکر بن سعد بن ضبه بن أد بن طابخه تا آخر نسب قبلی که بنی سید عمو زاده‌های زید هستند

ص: ۴۳۶

چون فرزنـدان ذهل بن مالک می‌باشـند و آنان فرزندان سـید بن مالک. میان آنان کینه نُسبی وجود داشـته است. منظور معاویه این است: بنی سـید زیـد را از خود نمی‌دانند، آن گونه که خانواده‌اش یعنی بنی کوز و بنی مرهوب وی را از خود می‌دانسـتند. می گویـد: مـا زیـد را بزرگ نمی‌دانیم و آن‌گونه که خـانواده‌اش و عمو زادگانش او را صاحب فضل می‌دانسـتند ما چنین فکر نمی کنیم.

منظور معاویه این بوده که آن فضـیلت و کرامتی که مردم عراق برای علی علیه السلام قائل هستند ما بدان معتقد نیستیم. «الدرع محقّبه»: زره به حـال خـود در حمایـل است و شمشـیر نیز به حـال خود در غلافش است. گفته می‌شود: «حقبت الـدرع و قربت السـیف» که هر دو ثلاثی هسـتند. منظور این است که اگر حق را می‌خواهید ما آن را بدون نیاز به جنگ به شما می دهیم بلکه این درخواست شـما را اجابت می‌کنیم در حالی که زره‌ها پوشـیده نشده اند و شمشـیرها در غلاف خود هستند و بیرون کشیده نشده اند. ثبوت نون اعراب در «تأنفون» به علّت ضـرورت شعری است. می گوید: اگر هر چیز دیگر را رد کرده و فقط خواستار جنـگ هستیـد مـا هم مثل شـما خواسـتار جنگ خواهیم بود. «أن السم مشـروب»: سَمّ را می‌نوشـیم اما ظلم را نمی‌پـذیریم یعنی مرگ را بر ذلّت ترجیح می‌دهیم.

شعر از عبدالله بن غنم ضبی است که از بنی سید می‌باشد.

فرمود: «هذا موقف من نطف فیه نطف یوم القیامه»،

ص: ۴۳۷

منظور این است که هر کسی مرتکب عیوبی مثل فرار و کوتاهی در برابر دشمن شود گفته می‌شود: نَطِفَ فلانٌ. یعنی آلوده به عیب شد. نطف به معنای أفسد نیز می‌باشد. می‌فرماید: حال هر کسی که امروز در این جهاد فاسد شود فردای قیامت در نزد خداوند نیز فاسد خواهد بود. فرمود: «من فلَج فیه»: یعنی هر کس پا به میدان گذارد و پیروز شود. گفته می‌شود: «فَلَج علی خصمه»: مثل نَصَر یعنی حجت وی بر دشمن غالب گشت. فرمود: «یمهط الناس»: مردم را مقهور و سرکوب می کند و اصل آن گرفتن بدون تقدیر است. فرمود: «علی اعتزابه»: با دور بودنش از حکومت و ولایت بر مردم. «العَرام»: شرور و بداخلاق. «العشنزر»: شخص شدید و قوی ای که از کسی که بر مردم ظلم می‌کند، عدالت را می ستاند و با کسی که بر مردم ظلم کرده ستیز می کند تا اینکه آنان را وارد خانه‌های خود کند. «تنمّر»: همانند ببر شده است. می گوید: این فرمانده قوی و با صلابت داد مظلوم را از هر کسی که بر او ظلم کرده، می ستاند. حرف جر در آن محذوف است مثل آیه: وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَه یعنی مِن قومه. «المِزج»: سریع النفوذ و در اصل نیزه کوتاهی است مانند مزراق. «رجل زمجر»: یعنی مردی که از حوزه خود دفاع کند که میم آن زائد است. برخی آن را «زمخرا» نقل کرده‌اند یعنی مرتفع و عظیم الشأن که میم را نیز زائده گفته‌اند که از «زخر الوادی: بلند و مرتفع گشت»، مأخوذ شده است. «غشمر السیل»: سیل جلو آمد. «الغشمره»: آمدن امری بدون ثبات. می گوید: اگر در راه رفتن سستی کنند آنان را به سرعت به پیش می‌راند.

و ابیات بائیه برای ربیع بن مسروم ضبی است.

ص: ۴۳۸

نصر از عبد الله بن عوف آورده است: ما هنگامی که در صفّین با معاویه و شامیان برخورد کردیم، دیدیم در جایی هموار فرود آمده و اردوی گسترده ای بر پا کرده اند و سرچشمه آب را در اختیار گرفته اند. ابو اعور سواران و پیاده‌ها را بر سر آب به صف کرده و تیر اندازان را، همراه با نیزه داران و سپرداران، پیشاپیش آنان گماشته است و همه کلاه خود بر سر داشته و با تعداد زیاد ایستاده اند تا مانع دسترسی ما به آب شوند. نزد امیر مؤمنان رفتیم و اوضاع را به او گزارش دادیم. وی صعصعه بن صوحان را فرا خواند و فرمود: نزد معاویه برو و بگو: ما تا اینجا آمده‌ایم، و من از جنگ با شما، پیش از اتمام حجّت، اکراه دارم. ولی تو با سوارانت بر ما تاختی و پیش از آنکه ما به جنگ با تو بپردازیم به پیکار ما برخاستی و در شروع به جنگ بر ما پیش‌دستی کردی، نظر ما بر آن است که (تا بتوانیم) از جنگ خودداری کنیم تا تو را به حق دعوت نموده و اتمام حجّت کرده باشیم. اینک این ستیزه جویی دیگری است که از شما سرزده و بین مردم و آب مانع شده اید، پس این مانع را از میان بردار تا (دیگر بار) به آنچه میان ما و شما می گذرد و در مورد آنچه که به خاطر آن تا اینجا آمده‌ایم خوب بیاندیشیم. اما اگر دوست داری مساله اصلی را که به خاطر آن آمده ایم کنار بگذاریم و اجازه دهیم مردم بر سر آب بجنگند تا هر که پیروز شد آن را بنوشد، چنین می کنیم. وقتی صعصعه پیام امام را به معاویه رساند وی به یاران خود گفت: نظر شما چیست؟ ولید بن عقبه

گفت: همان گونه که آنان از رسیدن آب بر عثمان ممانعت کردند ما هم آب را بر آنها می بندیم. وی را چهل روز در محاصره گرفتند و جرعه ای آب سرد و لقمه ای گوارا را از او دریغ کردند، خدا مرگشان دهد، بگذار تشنگی ایشان را بکشد. عمرو عاص گفت: مانع بین آن قوم و آب را بر طرف کن، زیرا آنها تشنه نمی مانند که تو سیراب باشی (و سرانجام به آب می رسند)، اما به جز مسئله آب، در آنچه بین تو و ایشان می گذرد نیک بیندیش و تأمل کن. ولید بار دیگر سخن خود را تکرار کرد.

عبد الله بن سعید بن ابی سرح - . زندگینامه او در کتاب «الاصابة» ج ۲ ص ۴۷۰ آمده است. - که برادر رضاعی عثمان بود گفت: تا امشب آب را بر آنان ببند، چون به آب دسترسی نداشته باشند باز خواهند گشت، و بازگشتشان همان شکست و فرارشان خواهد بود. آب را بر آنان ببند که خدا به روز قیامت (در رحمتش را) بر آنها ببندد.

ص: ۴۳۹

صعصعه گفت: خداوند روز قیامت در رحمتش را بر کافران گنهکار شراب‌خواری مانند تو و این تبهکار یعنی ولید بن عقبه می بندد.

بر وی حمله کردند و به ضرب و شتم و تهدیدش پرداختند. معاویه گفت: دست از این مرد بدارید که او پیک است.

عبد الله بن عوف می‌گوید: وقتی صعصعه نزد ما بازگشت و آنچه را به معاویه گفته و آنچه را دیده و پاسخ شنیده بود به ما باز گفت. او گفت: وقتی خواستم از نزد او بازگردم، گفتم: به من چه پاسخ می دهی؟ گفت: نظر من به شما خواهد رسید.

عبد الله بن عوف می‌گوید: به خدا، ما جز آنکه صفوف سوار و پیاده نگهبان آب را در هم بکوبیم چاره دیگری نداشتیم. معاویه به ابو اعور پیام داد: «همچنان مانع رسیدن آنان به آب شو.» خدا گواه است، ما هم متّحد شدیم و بر سرشان تاختیم و آنان را به زیر بارانی از تیر و نیزه گرفتیم و با شمشیر تار و مارشان کردیم. این کشاکش دیری میان ما و آنها به درازا کشید تا آنان را در هم شکستیم و آب در اختیار ما قرار گرفت، آنگاه گفتیم: به خدا که به ایشان آب ندهیم، اما علی علیه السلام برای ما پیام فرستاد و فرمود: به اندازه نیازتان آب بردارید و به لشکر خود باز گردید و راه رسیدن آنان را به آب باز گذارید که خداوند شما را بر آنها به سبب گمراهی و ستمشان پیروز گردانیده است.

عمرو عاص گفت: راه دسترسی آنان را به آب را باز بگذار، زیرا علی کسی نیست که دست روی دست گذارد (و تحمّل کند) که تو سیراب باشی و او تشنه بماند، او سوارانی زبده در اختیار دارد و آن‌قدر به آب فرات می نگرد و راه می جوید تا از آن بنوشد و یا در کنارش جان دهد و تو خود می دانی که او دلاوری شجاع و من بارها از او شنیده ام که می گفت: «اگر در روزی که به خانه فاطمه ریختند فقط چهل مرد در اختیار داشتم!... اگر فقط چهل مرد در حکومت اولی در اختیارم بود!...».

راوی می‌گوید: وقتی شامیان بر فرات مسلط شدند خوشحال شدند و معاویه گفت:

ص: ۴۴۰

ای مردم شام، به خدا این نخستین پیروزی است، خدا (آب بهشت را) به من و به ابو سفیان (پدرم) ننوشانَد اگر (بگذارم) آنان قطره ای از این آب بنوشند مگر آنکه تمامشان بر سر آن کشته شوند. شامیان به یک دیگر مژده می دادند. مردی پارسا از اهالی شام که از (تیره) همدان بود و معرّی بن اقبل نام داشت، گفت: «ای معاویه، منزّه است خداوند. اکنون شما بر آنان پیشی گرفته و بر فرات چیره شده اید و آب را بر آنان بسته اید (ولی) به خدا سوگند اگر آنها بر شما پیشی می گرفتند به شما آب می دادند. آیا بزرگتر از این لطمه ای که بدان قوم زدید و آنان را از آب محروم کردید کاری می‌توان کرد؟ مگر نه این است که آنان (به هر حال) به آبی دیگر دست می‌یابند و شما را به سبب کاری که کرده اید کیفر می‌دهند؟ آیا نمی دانید که در بین ایشان غلامان و کنیزان و مزدبگیران و افراد ناتوان و بی گناه وجود دارند؟ به خدا سوگند این (بستن آب) نخستین ظلم و ستم است». معاویه در مقابل به او پاسخ درشتی داد.

نصر می گوید: سپس آن مرد همدانی در تاریکی شب به راه افتاد و به علی علیه السلام پیوست. یاران علی علیه السلام یک شبانه روز بی آب ماندند و آن حضرت از وضع تشنگی عراقیان سخت غمگین شد.

اشعث نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا رواست که تو در میان ما باشی و شمشیرهای ما در اختیارمان و با این همه آن گروه آب را بر ما ببندند؟ ما را با آنان آزاد بگذار، به خدا سوگند، یا آب را از آنان پس می گیریم و یا کشته می‌شویم. به اشتر نیز دستور بده که با سوارانش در بلندی جایی که فرمان می دهی مستقر شود. فرمود: این به عهده شما.

اشعث بازگشت و در میان مردم ندا کرد: هر کس که آب یا مرگ را می‌خواهد، وعده دیدارما با او در فلان مکان. همان شب دوازده هزار نفر از قبیله کنده و قحطان که سلاح بر گردن نهاده بودند نزد او آمدند. وی به همراه آنان دست به پیشروی زد و نیزه خود را پرتاب می کرد و می گفت: پدر و مادرم فدایتان، به قدری که نیزه ام پرتاب شد پیش روید و همچنان این کار را تکرار کرد تا به آن قوم رسید. آنجا سر خود را برهنه کرد و بانگ برداشت: منم اشعث بن قیس، دست از این آب بدارید. از آن سو ابو اعور سلمی فریاد برآورد: نه، به خدا سوگند چنین کاری نمی‌کنیم و فقط شمشیرها در میان ما و شما داوری خواهد کرد. اشعث گفت: به خدا سوگند فکر می کنم چنین داوری اکنون به ما نزدیک شده است.

ص: ۴۴۱

این در حالی بود که مالک اشتر با سواران خود در مکانی که علی علیه السلام دستور داده بود مستقر شده بود. اشعث به او پیام داد تا سواران خود را پیش براند و نفوذ کند. او نیز با سواران خود تاخت تا پای اسبانشان در آب فرات قرار گرفت و شمشیر در میان گروه دشمن نهادند تا اینکه پا به فرار گذاشتند.

**[ترجمه]

«۳۹۳»

قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالا فَنَادَى الْأَشْعَثُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا ابْنَ الْعَاصِ خَلِّ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْمَاءِ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَفْعَلْ لَتَأْخُذُنَا وَ إِيَّاكُمُ السُّيُوفُ فَقَالَ عَمْرٌو وَ اللَّهِ لَا نُخَلِّي عَنْهُ حَتَّى تَأْخُذَنَا السُّيُوفُ وَ

إِيَّاكُمْ فَيَعْلَمَ رَبُّنَا سُبْحَانَهُ أَيُّنَا أَصْبَرُ الْيَوْمَ فَتَرَجَّلَ الْأَشْعَثُ وَ الْأَشْتَرُ وَ ذَوُو الْبَصَائِرِ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ تَرَجَّلَ مَعَهُمَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً فَحَمَلُوا عَلَى عَمْرٍو وَ أَبِي الْأَعْوَرِ وَ مَنْ مَعَهُمَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَأَزَالُوهُمْ عَنِ الْمَاءِ حَتَّى غُمِسَتْ خَيْلُ عَلِيٍّ عليه السلام سَنَابِكُهَا فِي الْمَاءِ قَالَ نَصْرٌ فَرَوَى لَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَالَ ذَاكَ الْيَوْمَ هَذَا يَوْمٌ نُصِرْتُمْ فِيهِ بِالْحَمِيَّةِ قَالَ نَصْرٌ فَحَدَّثَنَا عَمْرٌو عَنْ جَابِرٍ قَالَ خَطَبَ عَلِيٌّ عليه السلام يَوْمَ الْمَاءِ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْقَوْمَ قَدْ بَدَءُوكُمْ بِالظُّلْمِ وَ فَاتَحُوكُمْ بِالْبَغْيِ وَ اسْتَقْبَلُوكُمْ بِالْعُدْوَانِ وَ قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتَالَ حَيْثُ مَنَعُوكُمُ الْمَاءَ فَأَقِرُّوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ أَلَا وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغُوَاةِ وَ عَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلَ نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَّةِ (۱)

۱- هذه الخطبه هو المختار: (۵۱) من كتاب نهج البلاغه. و الخطبه مع الكلام الآتى قبل قول المصنّف: «توضيح» قد سقطتا عن المطبوع من كتاب صفّين، و قد رواها عنه ابن أبى الحديد فى شرح المختار: (۵۱) من شرحه على نهج البلاغه؛ ج ۳ ص ۳۲۵ ط الحديث بمصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱ ص ۷۲۵ و ۷۲۹.

قَالَ نَصْرٌ وَ دَعَا الْأَشْتَرُ بِالْحَارِثِ بْنِ هَمَّامٍ النَّخَعِيِّ فَأَعْطَاهُ لِوَاءَهُ ثُمَّ صَاحَ الْأَشْتَرُ فِي أَصْحَابِهِ فَدَتْكُمْ نَفْسِي شُدُّوا شِدَّةَ الْمُحَرَّجِ الرَّاجِي لِلْفَرَجِ فَإِذَا نَالَتْكُمُ الرِّمَاحُ الْتَوُوا فِيهَا فَإِذَا عَضَّتْكُمُ السُّيُوفُ فَلْيَعَضَّ الرَّجُلُ عَلَى نَاجِذِهِ فَإِنَّهُ أَشَدُّ لِشُئُونِ الرَّأْسِ ثُمَّ اسْتَقْبِلُوا الْقَوْمَ بِهَامِكُمْ

قال: و كان الأشتر يومئذ على فرس له محذوف أدهم كأنه حلك الغراب و قتل بيده من أهل الشام من فرسانهم و صناديدهم سبعه صالح بن فيروز العكى و مالك بن أدهم السلمانى و رياح بن عتيك الغسانى و الأجلح بن منصور الكندى و كان فارس أهل الشام و إبراهيم بن وضاح الجمحى و زامل بن عتيك الجذامى و محمد بن روضه الجمحى و سمع أمير المؤمنين مرثيه بعض نساء القتلى فقال أما إنهم أضروا بنسائهم فتركوهن أيامى حزانى بائسات قاتل الله معاويه اللهم حمله آثامهم و أوزارا و أثقالا مع أثقاله اللهم لا تعف عنه:

و عن صعصعه قال: أقبل الأشتر يوم الماء فضرب بسيفه جمهور أهل الشام حتى كشفهم عن الماء و حمل أبو الأعور و حمل الأشتر عليه فلم ينتصف أحدهما صاحبه قَالَ وَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ لَمَّا مَلَكَ أَهْلُ الْعِرَاقِ الْمَاءَ مَا ظَنُّكَ يَا مُعَاوِيَةُ بِالْقَوْمِ إِنْ مَنَعُوكَ الْمَاءَ كَمَا مَنَعْتَهُمْ أَمْسِ أَ تَرَاكَ تُضَارِبُهُمْ عَلَيْهِ كَمَا ضَارَبُوكَ عَلَيْهِ مَا أَغْنَى عَنْكَ أَنْ تَكْشِفَ لَهُمُ السَّوْءَةَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ دَعْ عَنْكَ مَا مَضَى فَمَا ظَنُّكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ظَنِّي أَنَّهُ لَا يَسْتَحِلُّ مِنْكَ مَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْهُ وَ أَنَّ الَّذِي جَاءَ لَهُ غَيْرُ الْمَاءِ قَالَ نَصْرٌ فَقَالَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ عليه السلام لَهُ امْنَعْهُمُ الْمَاءَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا مَنَعُوكَ فَقَالَ لَا خَلُّوا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُ لَا أَفْعَلُ مَا فَعَلَهُ الْجَاهِلُونَ فَسَنَعْرِضُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ نَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى فَإِنْ أَجَابُوا وَ إِلَّا فَفِي حَدِّ السَّيْفِ مَا يُغْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا أَمْسَى النَّاسُ حَتَّى رَأَوْا سُقَاتَهُمْ وَ سُقَاةَ أَهْلِ الشَّامِ وَ رَوَايَاهُمْ وَ رَوَايَا أَهْلِ الشَّامِ يَزْدَحِمُونَ عَلَى الْمَاءِ مَا يُؤْذِي إِنْسَانٌ إِنْسَاناً.

أقول: رجعنا إلى أصل كتاب نصر فوجدناه مطابقا لما رواه ابن أبي الحديد عنه (۱).

**[ترجمه]نصـر به نقل از زید بن حسن می گوید: اشعث عمرو بن عاص را ندا داد و گفت: وای بر تو ای پسر عاص، میان ما و آب مانع ایجاد نکن. به خـدا سوگنـد اگر نگذاری ما آب برداریم ما خود آب برخواهیم داشت و شمشیر نصـیب شـما خواهد شـد. عمرو عاص گفت: به خـدا قسم، که نمی گـذارم مگر آنکه شمشـیر میان ما و شـما داوری کند و خدای ما بداند که کدام یک از ما امروز پایدارتریم. سـپس اشـعث و مالک اشتر و خردمندان سـپاه علی پایین آمدند و دوازده هزار تن دیگر نیز سرازیر شدنـد و به عمرو و ابو اعور و شامیانی که همراهشان بودنـد حمله کردند و آنان را از آب دور راندند تا آنکه سم اسـبان سـپاه علی علیه السام در آب قرار گرفت (و بر آن مسلط شدند).

نصـر آورده است که عمر بن سعد گفت: علی علیه السلام در آن روز گفت: این روزی است که شما بر اثر حمیّت و مردانگی پیروز شدیـد. نصـر می گوید: عمرو از جابر آورده است که علی علیه السـلام در آن روز به ایراد خطبه‌ای پرداخت و فرمود: اما بعد، شامیان بر شـما ظلم و تعدی و با عداوت با شـما اسـتقبال کردند. آنان با بستن آب، شما را به جنگ دعوت کردند. اکنون بر سـر دو راهی قرار داریـد: یـا به ذلّت و خواری بر جـای خود بنشـینید و یا شمشـیرها را از خون آنها سـیراب سازیـد تا از آب سیراب شوید. مرگ در زندگی توأم با شـکست و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست. آگاه باشید معاویه گروهی از گمراهـان را همراه آورده و حقیقت را از آنـان می پوشانـد تـا کور کورانه گلوهایشـان را آماج تیر و شمشـیر کننـد. - . این خطبه در المختار (۵۱) از کتاب نهج البلاغه ذکر شده است. این خطبه با سخنانی که پیش از گفته مصنف «توضیح» می‌آید در کتاب سفین درج نشده است و ابن ابی الحدید در شرح المختار (۵۱) از نهج البلاغه ج ۳: ۳۲۵ آن را روایت کرده است. -

ص: ۴۴۲

نصـر می گویـد: اشتر، حـارث بن همام نخعی را فرا خوانـد و پرچمـداری خود را به وی داد و خطاب به یارانش گفت: جانم به قربانتـان، بکوشـید، ماننـد مرد گرفتـاری که به امیـد نجات می کوشـد. اگر نیزه ها به شـما رسـید با آنها در هم بپیچیـد و اگر شمشـیرها پیکرتان را بیازارد، مرد بایـد دندان بر هم بفشارد و درد را تحمل کند که این برای حفظ سـر بهتر است، سـپس برای سرباختن بر آن قوم بتازید.

راوی می گوید: مالک اشتر آن روز سوار بر اسبی سـیاه دم بریده بود که از سیاهی شبیه به زاغ بود. اشتر در آن جنگ هفت تن از پهلوانـان و نـام‌آوران شـام را کشت که عبـارت بودنـد از: صالـح بن فیروز عکّی، مالـک بن ادهم سـلمانی، ریـاح بن عتیک غسانی، اجلـح بن منصور کنـدی که شـهسوار شام بود، ابراهیم بن وضاح جمحی، زامل بن عتیک جـذامی و محمـد بن روضـه جمحی.

امیرالمومنین علیه السـلام، مرثیه سـرایی برخی از زنان افراد کشـته شده را شنید. فرمود: این افراد به زنان خود آسیب رساندند و آنان را بیوه و عزادار رها کردنـد. خداونـد معاویه را بکُشـد. خداونـدا گناه آنان را برای معاویه محسوب بفرما و بر عـذاب وی بیفزای و او را عفو نکن.

صعصعه می گوید: مالک اشتر در جنگ بر سر آب با شمشیر خود عموم اهل شام را به هلاکت رساند و آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. ابواعور و مالک به سوی هم حرکت کردند اما نتوانستند هم‌دیگر را از پای درآورند. راوی می گوید:

عمرو بن عاص به معاویه گفت: نظر تو در باره این قوم چیست اگر آب را از تو دریغ کنند همان‌طور که تو دیروز چنان کردی؟ آیا همان گونه که با تو وارد جنگ شدند، تو نیز با آنان خواهی جنگید؟ در حالی که تو با آن اقدام خود سوء نیت خویش را بر همگان آشکار کرده ای (و اگر آنان آب را بر تو ببندند فقط مقابله به مثل کرده اند). معاویه گفت: گذشته را رها کن. به نظر تو اکنون علی چه می کند؟ گفت: به گمان من او آنچه را تو بر وی روا شمردی بر تو روا نمی داند، زیرا او برای چیزی دیگری غیر از آب بردن آمده است.

نصر می گوید: یاران علی علیه السلام به وی گفتند: راه آب را بر آنان ببند، همان گونه که آنان با تو چنین کردند. فرمود: نه. راه آب را بر آنان باز بگذارید. ما کاری را که جاهلان مرتکب شده‌اند انجام نمی‌دهیم. ما کتاب خدا را بر آنان عرضه خواهیم کرد. اگر اجابت کردند که کردند و گرنه شمشیر سرنوشت را تعیین خواهد کرد إن شاء الله. راوی می گوید: چیزی نگذشت که مردم سقایان و شتران آبکش عراق و شام را دیدند که دوشادوش هم‌دیگر برای بردن آب هجوم آوردند و هیچ کس به کس دیگر آزار نمی رساند.

ص: ۴۴۳

می گویم: به اصل کتاب نصر مراجعه کردیم و همان چیزی را که ابن ابی الحدید نقل کرده بود در آن یافتیم. - . ابن ابی الحدید روایت کتاب صفین را به اختصار و حذف برخی از بخش‌های آن در شرح المختار (۵۱) از نهج البلاغه ج ۳: ۳۲۰ چاپ بیروت آورده است. و نصر در کتاب صفین: ۱۵۷ آن را نقل کرده است. -

**[ترجمه]

توضیح

قال الفیروزآبادی منبج کمجلس موضع و قال زجر الطائر تفأل به و الزجر العیافه و التکهن و قال الرهق محرکه السفه و النوک و الخفه و رکوب الشر و الظلم و غشیان المحارم و قال السقاط الوقعه الشدیده و العثره و قال بحر أفیح واسع و الفیحاء الواسعه من الدور و قال الفیلق کصیقل الجیش و قال جاءوا قضهم بفتح الضاد و بضمها و فتح القاف و کسرها بقضیضهم و جاءوا قضهم و قضیضهم أی جمیعهم أو القض الحصی الصغار و القضیض الکبار أی جاءوا بالکبیر و الصغیر أو القض بمعنی القاض و القضیض بمعنی المقضوض قوله لو استمکنت لو للتمنی أو الجزاء محذوف و الأمر الأول بیعه أبی بکر و قاب رمحی أی قدر رمحی قوله قد استطعموکم.

أقول: روی السید فی المختار من النهج من هذا الموضع إلی آخر الکلام أی طلبوا منکم القتال کأنهم اضطروکم إلیه إذ لا طاقه لکم علی العطش فجعلوه مرغوبا لکم کما یرغب الإنسان إلی الطعام الذی به قوام بدنه فأقروا علی مذله أی اعترفوا بها و إنه لا قدره لکم علی دفعهم و اصبروا علیها أو اسکنوا أنفسکم فی مکان الذل و المقهوریه و تأخیر المحله دناءه المرتبه أو رووا

السیوف أی اجعلوها ریا ضد عطشی و قاد الفرس ضد ساقه فالقود من أمام و السوق من خلف و اللمه بالضم و التخفیف الجماعه

ص: ۴۴۴

١- ابن أبی الحدید أورد ما فی کتاب صفّین بإیجاز و بحذف بعض الخصوصیات فی شرح المختار: (۵۱) من نهج البلاغه من شرحه ج ۳ ص ۳۲۰ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۱۷- ۷۲۹. ورواه نصر فی أواسط الجزء (۳) من کتاب صفین ص ۱۵۷، وما حولها.

و قیل المثل فی السن و الترب و عمس بالمهملتین و تشدید المیم أی أبهم و أخفی و یظهر من ابن الأثیر أنه بالتخفیف.

و یروی بالغین المعجمه و هو موجود فی بعض نسخ النهج لکن بالتشدید و غمسه فی الماء أی مقله و غمس النجم أی غاب و الغمیس اللیل المظلم و الظلمه و الشی ء الذی لم یظهر للناس و لم یعرف بعد و فی بعض النسخ و رمس علیهم بالتشدید و الرمس کتمان الخبر و المراد بالخبر خزی الدنیا أو عذاب الآخره أو الأعم و الغرض الهدف الذی یرمی فیه و المنیه الموت و قال الجوهری الحلک السواد یقال أسود مثل حلک الغراب و هو سواده.

**[ترجمه]فیروزآبادی می گوید: «منبج»: بر وزن مجلس یعنی مکان و موضع. وی می گوید: «زجر الطائر»: تفأل زدن با پرنده. «الزجر»: پیش گویی. «الرهق»: عامل سفاهت، حماقت، پستی، شرارت، ظلم و ارتکاب محارم. وی می گوید: «السقاط»: جنگ و درگیری شدید. «بحر أفیح»: دریای وسیع. «الفیحاء»: خانه وسیع. «الفیلق»: مانند صیقل یعنی ارتش. «جاءوا قضهم»: با ضاد مفتوح و مضموم و قاف مفتوح و مکسور «بقضیضهم و جاءوا قضهم و قضیضهم»: یعنی همه آنان. «القض»: ریگهای کوچک و «القضیض»: ریگهای بزرگ، یعنی کوچک و بزرگ را آوردند و یا «القض» را می توان به القاضّ و و «القضیض» را به المقضوض معنی کرد. «لو استمکنت»: لو برای تمنی و یا جواب آن محذوف است. منظور از «الامر الاول» بیعت با ابوبکر می باشد. «قاب رمحی»: اندازه نیزه‌ام. فرمود: «قد استطعموکم»: می گویم: سید رضی در نهج‌البلاغه این فراز را تا آخر کلام آورده است. یعنی از شما خواستند که جنگ کنید گویی که شما را بدان وادار نمودند چرا که شما توانایی تحمل تشنگی را نداشتید لذا با این کار جنگ را برای شما مورد خوشایند گردانیدند همان‌گونه غذا برای انسان مورد خوشایند و طلب قرار می گیرد چون قوام بدن وی بدان وابسته است. «فأقروا علی المذله»: یعنی به ذلت و این که توان پس زدن آنان را ندارید، اعتراف کنید و در جایگاه ذلّت و شکست بمانید. «تأخیر المحله»: پستی جایگاه. «رووا السیوف»: شمشیرها را سیراب کنید. «قاد الفرس»: پاهای جلویی اسب. پاهای عقبی را «سوق» می‌نامند. «اللمه»: با ضمه و به صورت مخفف یعنی جماعت

ص: ۴۴۴

و گفته شده به معنای هم سن و سال است. «عمس»: با عین و سین مهمله و میم مشدّد یعنی: مخفی کرد. از کلام ابن اثیر برمی‌آید که میم مشدّد نیست.

این کلمه با غین نیز آمده است مانند یکی از نسخه‌های نهج البلاغه اما مشدّد است. «غمسه فی الماء»: آن را در آب فرو برد. «غمس النجم»: ستاره غروب کرد. «الغمیس»: شب تاریک و تاریکی و چیزی که برای مردم واضح نباشد و ناشناخته باشد. در یکی از نسخه‌ها «و رمس علیهم» به صورت مشدّد آمده است، به معنی کتمان خبر و منظور از خبر، پستی دنیا و یا عذاب آخرت است یا شاید مراد اعم از این است. «الغرض»: هدفی که به سوی آن تیراندازی می‌شود. «المنیّه»: مرگ. جوهری می گوید: «الحلک»: سیاهی. گفته می‌شود: سیاه مثل سیاهی کلاغ .

ص: ۴۴۵

**[ترجمه]

باب ۱۲ باب جمل ما وقع بصفین من المحاربات و الاحتجاجات إلی التحکیم

الأخبار

«۳۹۴»

قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ مُوَافِقاً لِمَا وَجَدْتُهُ فِی أَصْلِ کِتَابِ صِفِّینَ لِنَصْرِ بْنِ الْمُزَاحِمِ (۱)

لَمَّا مَلَکَ عَلِیٌّ علیه السلام الْمَاءَ بِصِفِّینَ ثُمَّ سَمَحَ لِأَهْلِ الشَّام بِالْمُشَارَکَهِ فِیهِ وَ الْمُسَاهَمَهِ اسْتِمَالَهً لِقُلُوبِهِمْ مَکَثَ أَیَّاماً لَا یُرْسِلُ إِلَی مُعَاوِیَهَ أَحَداً وَ لَا یَأْتِیهِ مِنْ عِنْدِ مُعَاوِیَهَ أَحَدٌ وَ اسْتَبْطَأَ أَهْلُ الْعِرَاقِ إِذْنَهُ لَهُمْ فِی الْقِتَالِ وَ قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ خَلَّفْنَا ذَرَارِیَّنَا وَ نِسَاءَنَا بِالْکُوفَهِ ائْذَنْ لَنَا فِی قِتَالِ الْقَوْمِ فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ قَالُوا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا قَالُوا؟ فَقَالَ مِنْهُمْ قَائِلٌ إِنَّهُمْ یَظُنُّونَ أَنَّکَ تَکْرَهُ الْحَرْبَ کَرَاهِیَهً لِلْمَوْتِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَظُنُّ أَنَّکَ فِی شَکٍّ فِی قِتَالِ أَهْلِ الشَّام فَقَالَ علیه السلام وَ مَتَی کُنْتُ کَارِهاً لِلْحَرْبِ قَطُّ إِنَّ مِنَ الْعَجَبِ حُبِّی لَهَا غُلَاماً وَ یَفَعاً وَ کَرَاهِیَتِی لَهَا شَیْخاً بَعْدَ نَفَادِ الْعُمُرِ وَ قُرْبِ الْوَقْتِ وَ أَمَّا شَکِّی فِی

۱- رواه نصر فی أواخر الجزء الثالث من کتاب صفّین ص ۱۸۷، ط مصر. ورواه عنه ابن أبی الحدید باختصار بسیط فی بعض مواضیعه فی شرح المختار:[۵۴] من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۴۹ ط الحدیث ببیروت. والمصنف اختصر روایات ابن أبی الحدید وأسقط أسانید الأحادیث أکثریا.

الْقَوْمِ فَلَوْ شَكَكْتُ فِيهِمْ لَشَكَكْتُ فِی أَهْلِ الْبَصْرَهِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ ضَرَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ ظَهْراً وَ بَطْناً فَمَا وَجَدْتُ يَسَعُنِی إِلَّا الْقِتَالُ أَوْ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَكِنِّی أَسْتَأْنِی بِالْقَوْمِ عَسَی أَنْ يَهْتَدُوا أَوْ يَهْتَدِيَ فِيهِمْ طَائِفَهٌ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ لِی يَوْمَ الْخَيْبَرِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِکَ رَجُلًا وَاحِداً خَيْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ (۱) قَالَ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ فَبَعَثَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَی مُعَاوِيَهَ بِشْرَ بْنَ عَمْرٍو وَ سَعِيدَ بْنَ قَيْسٍ وَ شَبَثَ بْنَ رِبْعِيٍّ فَقَالَ ائْتُوا هَذَا الرَّجُلَ فَادْعُوهُ إِلَی الطَّاعَهِ وَ الْجَمَاعَهِ وَ إِلَی اتِّبَاعِ أَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَقَالَ شَبَثٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ لَا نُطْمِعُهُ فِی سُلْطَانٍ تُوَلِّيهِ إِيَّاهُ وَ مَنْزِلَهٍ يَكُونُ لَهُ بِهَا أَثَرَهٌ عِنْدَكَ إِنْ هُوَ بَايَعَکَ قَالَ ائْتُوهُ الْآنَ وَ الْقَوْهُ وَ احْتَجُّوا عَلَيْهِ وَ انْظُرُوا مَا رَأْيُهُ فِی هَذَا فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَابْتَدَأَ بِشْرُ بْنُ عَمْرِو بْنِ مِحْصَنٍ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ يَا مُعَاوِيَهُ فَإِنَّ الدُّنْيَا عَنْکَ زَائِلَهٌ وَ إِنَّکَ رَاجِعٌ إِلَی الْآخِرَهِ وَ إِنَّ اللَّهَ مُجَازِيکَ بِعَمَلِکَ وَ مُحَاسِبُکَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاکَ وَ إِنَّنِی أَنْشُدُکَ اللَّهَ أَنْ تُفَرِّقَ جَمَاعَهَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَنْ تَسْفِکَ دِمَاءَهَا بَيْنَهَا فَقَطَعَ مُعَاوِيَهُ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَقَالَ فَهَلَّا أَوْصَيْتَ صَاحِبَکَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ صَاحِبِی لَا يُوصَی إِنَّ صَاحِبِی لَيْسَ مِثْلَکَ صَاحِبِی أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ فِی الْفَضْلِ وَ الدِّينِ وَ السَّابِقَهِ فِی الْإِسْلَامِ وَ الْقَرَابَهِ مِنَ الرَّسُولِ قَالَ مُعَاوِيَهُ فَتَقُولُ مَا ذَا قَالَ أَدْعُوکَ إِلَی تَقْوَی رَبِّکَ وَ إِجَابَهِ ابْنِ عَمِّکَ إِلَی مَا يَدْعُوکَ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ فَإِنَّهُ أَسْلَمُ لَکَ فِی دِينِکَ وَ خَيْرٌ لَکَ فِی عَاقِبَهِ أَمْرِکَ قَالَ وَ يُطَلُّ دَمُ عُثْمَانَ لَا وَ الرَّحْمَنِ لَا أَفْعَلُ ذَلِکَ أَبَداً فَذَهَبَ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ لِيَتَكَلَّمَ فَبَدَرَهُ شَبَثُ بْنُ رِبْعِيٍّ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ

۱- و قريبا منه جدا رواه السيّد الرضيّ فی المختار: (۵۴) من نهج البلاغه.

ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَهُ قَدْ فَهِمْتُ مَا رَدَدْتَ عَلَى ابْنِ مِحْصَنٍ إِنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْنَا مَا تَطْلُبُ إِنَّکَ لَا تَجِدُ شَيْئاً تَسْتَغْوِی بِهِ النَّاسَ وَ تَسْتَمِيلُ بِهِ أَهْوَاءَهُمْ إِلَّا أَنْ قُلْتَ لَهُمْ قُتِلَ إِمَامُکُمْ مَظْلُوماً فَهَلُمُّوا نَطْلُبْ بِدَمِهِ فَاسْتَجَابَ لَکَ سَفِلَهٌ طَغَامٌ رُذَالٌ وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّکَ أَبْطَأْتَ عَنْهُ بِالنَّصْرِ وَ أَحْبَبْتَ لَهُ الْقَتْلَ لِهَذِهِ الْمَنْزِلَهِ الَّتِی تَطْلُبُ وَ رُبَّ مبتغی [مُبْتَغِ أَمْراً وَ طَالِبٍ لَهُ يَحُولُ اللَّهُ دُونَهُ وَ رُبَّمَا أُوتِیَ الْمُتَمَنِّی أُمْنِيَّتَهُ وَ رُبَّمَا لَمْ يُؤْتَهَا وَ وَ اللَّهِ مَا لَکَ فِی وَاحِدَهٍ مِنْهُمَا خَيْرٌ وَ اللَّهِ إِنْ أَخْطَأَکَ مَا تَرْجُو إِنَّکَ لَشَرُّ الْعَرَبِ حَالًا وَ لَئِنْ أَصَبْتَ مَا تَتَمَنَّاهُ لَا تُصِيبُهُ حَتَّى تَسْتَحِقَّ صَلَى النَّارِ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا مُعَاوِيَهُ وَ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَ لَا تُنَازِعِ الْأَمْرَ أَهْلَهُ فَحَمِدَ مُعَاوِيَهُ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَوَّلَ (۱) مَا عَرَفْتُ بِهِ سَفَهَکَ وَ خِفَّهَ حِلْمِکَ قَطْعُکَ عَلَى هَذَا الْحَسِيبِ الشَّرِيفِ سَيِّدِ قَوْمِهِ مَنْطِقَهُ ثُمَّ عَنَّفْتَ بَعْدُ فِيمَا لَا عِلْمَ لَکَ بِهِ وَ لَقَدْ کَذَبْتَ وَ لَوَّمْتَ أَيُّهَا الْأَعْرَابِیُّ الْجِلْفُ الْجَافِی (۲) فِی کُلِّ مَا وَصَفْتَ انْصَرِفُوا مِنْ عِنْدِی فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِی وَ بَيْنَکُمْ إِلَّا السَّيْفُ وَ غَضِبَ فَخَرَجَ الْقَوْمُ وَ شَبَثٌ يَقُولُ أَ عَلَيْنَا تُهَوِّلُ بِالسَّيْفِ أَمَا وَ اللَّهِ لَنُعَجِّلَنَّهُ إِلَيْکَ قَالَ نَصْرٌ وَ خَرَجَ قُرَّاءُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ قُرَّاءُ أَهْلِ الشَّامِ فَعَسْکَرُوا فِی نَاحِيَهِ صِفِّينَ فِی ثَلَاثِينَ أَلْفاً قَالَ وَ عَسْکَرُ عَلِیٍّ عليه السلام عَلَى الْمَاءِ وَ عَسْکَرُ مُعَاوِيَهَ فَوْقَهُ عَلَى الْمَاءِ أَيْضاً وَ مَشَتِ الْقُرَّاءُ بَيْنَ عَلِیٍّ عليه السلام وَ مُعَاوِيَهَ مِنْهُمْ عُبَيْدَهُ السَّلْمَانِیُّ وَ عَلْقَمَهُ بْنُ قَيْسٍ النَّخَعِیُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُتْبَهَ وَ عَمَّارُ بْنُ عَبْدِ الْقَيْسِ فَدَخَلُوا عَلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالُوا يَا مُعَاوِيَهُ مَا الَّذِی تَطْلُبُ

۱- هذا هو الظاهر الموافق لما فی طبعه مصر من کتاب صفّين و طبعه بيروت من شرح نهج البلاغه. و فی أصلی: «أما بعد إنّه أول ...».

۲- کذا فی طبع الکمبانیّ من البحار و التلويم: الملامه، و التشديد للمبالغه. و فی شرح ابن أبی الحديد: «و لؤمت ...».

قَالَ أَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ قَالُوا مِمَّنْ تَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ قَالَ أَطْلُبُهُ مِنْ عَلِيٍّ قَالُوا أَ وَ عَلِيٌّ قَتَلَهُ قَالَ نَعَمْ هُوَ قَتَلَهُ وَ آوَى قَتَلَتَهُ فَانْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِهِ فَدَخَلُوا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ قَالُوا إِنَّ مُعَاوِيَهَ زَعَمَ أَنَّکَ قَتَلْتَ عُثْمَانَ قَالَ اللَّهُمَّ لَکَذَبَ عَلَيَّ لَمْ أَقْتُلْهُ فَرَجَعُوا إِلَى مُعَاوِيَهَ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ إِنْ لَمْ يَكُنْ قَتَلَهُ بِيَدِهِ فَقَدْ أَمَرَ وَ مَالَأَ فَرَجَعُوا إِلَيْهِ عليه السلام وَ قَالُوا يَزْعُمُ أَنَّکَ إِنْ لَمْ تَكُنْ قَتَلْتَ بِيَدِکَ فَقَدْ أَمَرْتَ وَ مَالَأْتَ عَلَى قَتْلِ عُثْمَانَ فَقَالَ اللَّهُمَّ لَکَذَبَ فِيمَا قَالَ فَرَجَعُوا إِلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالُوا إِنَّ عَلِيّاً يَزْعُمُ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ إِنْ كَانَ صَادِقاً فَلْيُقِدْنَا مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ فَإِنَّهُمْ فِی عَسْكَرِهِ وَ جُنْدِهِ وَ أَصْحَابُهُ وَ عَضُدُهُ فَرَجَعُوا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالُوا إِنَّ مُعَاوِيَهَ يَقُولُ لَکَ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَادْفَعْ إِلَيْنَا قَتَلَهَ عُثْمَانَ أَوْ مَكِّنَّا مِنْهُمْ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ الْقَوْمَ تَأَوَّلُوا عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَ وَقَعَتِ الْفُرْقَهُ وَ قَتَلُوهُ فِی سُلْطَانِهِ وَ لَيْسَ عَلَى ضَرْبِهِمْ قَوَدٌ فَخَصَمَ عَلِيٌّ مُعَاوِيَهَ (۱) فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَزْعُمُونَ فَلِمَ ابْتَزَّ الْأَمْرَ دُونَنَا عَلَى غَيْرِ مَشُورَهٍ مِنَّا وَ لَا مِمَّنْ هَاهُنَا مَعَنَا فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام إِنَّ النَّاسَ تَبَعُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ هُمْ شُهُودٌ لِلْمُسْلِمِينَ فِی الْبِلَادِ عَلَى وُلَاتِهِمْ وَ أُمَرَاءِ دِينِهِمْ فَرَضُوا بِی وَ بَايَعُونِی وَ لَسْتُ أَسْتَحِلُّ أَنْ أَدَعَ ضَرْبَ مُعَاوِيَهَ يَحْكُمُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ يَرْكَبُهُمْ وَ يَشُقُّ عَصَاهُمْ فَرَجَعُوا إِلَى مُعَاوِيَهَ فَأَخْبَرُوهُ بِذَلِکَ فَقَالَ لَيْسَ كَمَا يَقُولُ فَمَا بَالُ مَنْ هَاهُنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَمْ يَدْخُلُوا فِی هَذَا الْأَمْرِ فَانْصَرَفُوا إِلَيْهِ عليه السلام فَأَخْبَرُوهُ بِقَوْلِهِ: فَقَالَ: وَيْحَكُمْ هَذَا لِلْبَدْرِيِّينَ دُونَ

۱- أی غلبه فی الخصومه، و هو علی زنه ضرب. و القود: القصاص.

الصَّحَابَةِ وَ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ بَدْرِيٌّ إِلَّا وَ قَدْ بَايَعَنِي وَ هُوَ مَعِي أَوْ قَدْ أَقَامَ وَ رَضِيَ فَلَا يَغُرَّنَّكُمْ مُعَاوِيَةُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ دِينِكُمْ قال نصر: فتراسلوا بذلك ثلاثه أشهر ربيع الآخر و جماديين و هم مع ذلک يفزعون الفزعه فيما بينها و يزحف بعضهم إلى بعض و يحجز القراء بينهم قال ففزعوا فى ثلاثه أشهر خمسا و ثلاثين فزعه يزحف بعضهم إلى بعض و يحجز القراء بينهم قَالَ نَصْرٌ وَ خَرَجَ أَبُو أُمَامَةَ الْبَاهِلِيُّ وَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَدَخَلَا عَلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالا يا مُعَاوِيَةُ عَلَامَ تُقَاتِلُ هَذَا الرَّجُلَ فَوَ اللَّهِ لَهُوَ أَقْدَمُ مِنْكَ سِلْماً وَ أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَقْرَبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَعَلَامَ تُقَاتِلُهُ قَالَ أُقَاتِلُهُ عَلَى دَمِ عُثْمَانَ فَإِنَّهُ آوَى قَتَلَتَهُ فَقُولُوا لَهُ فَلْيُقِدْنَا مِنْ قَتَلَتِهِ وَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَانْطَلَقُوا إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ إِنَّمَا يَطْلُبُ الَّذِينَ تَرَوْنَ فَخَرَجَ عِشْرُونَ أَلْفاً وَ أَكْثَرُ مُتَسَرْبِلِينَ فِي الْحَدِيدِ لَا يُرَى مِنْهُمْ إِلَّا الْحَدَقُ فَقَالُوا كُلُّنَا قَتَلَهُ فَإِنْ شَاءُوا فَلْيَرُومُوا ذَلِكَ مِنَّا فَرَجَعَ أَبُو أُمَامَةَ وَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَلَمْ يَشْهَدَا شَيْئاً مِنَ الْقِتَالِ حَتَّى إِذَا كَانَ فِي رَجَبٍ وَ خَشِيَ مُعَاوِيَةُ أَنْ يُبَايِعَ الْقُرَّاءُ عَلِيّاً عليه السلام جَدَّ فِي الْمَكْرِ وَ كَتَبَ فِي سَهْمٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ النَّاصِحِ أَنِّي أُخْبِرُكُمْ أَنَّ مُعَاوِيَةَ يُرِيدُ أَنْ يَفْجُرَ عَلَيْكُمُ الْفُرَاتَ فَيُغْرِقَكُم فَخُذُوا حِذْرَكُمْ ثُمَّ رَمَى السَّهْمَ فِي عَسْكَرِ عَلِيٍّ عليه السلام فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي يَدِ رَجُلٍ فَقَرَأَهُ ثُمَّ أَقْرَأَ صَاحِبَهُ فَلَمَّا قَرَأَهُ مَنْ أَقْبَلَ وَ أَدْبَرَ قَالُوا هَذَا أَخٌ لَنَا نَاصِحٌ كَتَبَ إِلَيْكُمْ يُخْبِرُكُمْ بِمَا أَرَادَ مُعَاوِيَةُ فَلَمْ يَزَلِ السَّهْمُ يُقْرَأُ وَ يُرْتَفَعُ حَتَّى رُفِعَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ بَعَثَ مُعَاوِيَةُ فَأَتَى رِجَالٌ مِنَ الْعَمَلَةِ إِلَى عَاقُولٍ مِنَ النَّهَرِ بِأَيْدِيهِمُ الْمُرُورُ وَ الزُّبُلُ يَحْفِرُونَ (۱) فِيهَا بِحِيَالِ عَسْكَرِ

۱- عاقول النهر و الوادی: ما اعوج منه. و المرور: جمع المر- بالفتح- و هو المسحاه.

عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ علیه السلام وَیْحَکُمْ إِنَّ الَّذِی یُعَالِجُ مُعَاوِیَهُ لَا یَسْتَقِیمُ لَهُ وَ لَا یَقْوَی عَلَیْهِ إِنَّمَا یُرِیدُ أَنْ یُزِیلَکُمْ عَنْ مَکَانِکُمْ فَانْتَهُوا عَنْ ذَلِکَ وَ دَعُوهُ فَقَالُوا لَهُ هُمْ وَ اللَّهِ یَحْفِرُونَ وَ اللَّهِ لَنَرْتَحِلَنَّ وَ إِنْ شِئْتَ فَأَقِمْ فَارْتَحَلُوا وَ صَعِدُوا بِعَسْکَرِهِمْ مَلِیّاً وَ ارْتَحَلَ عَلِیٌّ علیه السلام فِی أُخْرَیَاتِ النَّاسِ وَ هُوَ یَقُولُ:

فَلَوْ أَنِّی أُطِعْتُ عَصَبْتُ قُومِی***إِلَی رُکْنِ الْیَمَامَهِ أَوْ شَمَامٍ (۱)

وَ لَکِنِّی مَتَی أَبْرَمْتُ أَمْراً***مُنِیتُ بِخُلْفِ آرَاءِ الطَّغَامِ

قَالَ فَارْتَحَلَ مُعَاوِیَهُ حَتَّی نَزَلَ بِمُعَسْکَرِ عَلِیٍّ علیه السلام الَّذِی کَانَ فِیهِ:

فَدَعَا عَلِیٌّ علیه السلام الْأَشْتَرَ فَقَالَ: أَ لَمْ تَغْلِبْنِی عَلَی رَأْیِی أَنْتَ وَ الْأَشْعَثُ بِرَأْیِکُمَا فَقَالَ الْأَشْعَثُ أَنَا أَکْفِیکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ سَأُدَاوِی مَا أَفْسَدْتُ الْیَوْمَ مِنْ ذَلِکَ فَجَمَعَ کِنْدَهَ فَقَالَ لَهُمْ یَا مَعْشَرَ کِنْدَهَ لَا تَفْضَحُونِی الْیَوْمَ وَ لَا تُخْزُونِی فَإِنَّمَا أَنَا أُقَارِعُ بِکُمْ أَهْلَ الشَّامِ فَخَرَجُوا مَعَهُ رَجَّالَهً یَمْشُونَ وَ بِیَدِهِ رُمْحٌ لَهُ یُلْقِیهِ عَلَی الْأَرْضِ وَ یَقُولُ امْشُوا قِیسَ رُمْحِی هَذَا فَیَمْشُونَ فَلَمْ یَزَلْ یَقِیسُ لَهُمُ الْأَرْضَ بِرُمْحِهِ وَ یَمْشُونَ مَعَهُ حَتَّی أَتَی مُعَاوِیَهَ وَسَطَ بَنِی سُلَیْمٍ وَاقِفاً عَلَی الْمَاءِ وَ قَدْ جَاءَهُ أَدَانِی عَسْکَرِهِ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِیداً عَلَی الْمَاءِ سَاعَهً وَ انْتَهَی أَوَائِلَ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَنَزَلُوا وَ أَقْبَلَ الْأَشْتَرُ فِی جُنْدٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَحَمَلَ عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ الْأَشْعَثُ یُحَارِبُ فِی نَاحِیَهٍ أُخْرَی فَانْحَازَ مُعَاوِیَهُ فِی بَنِی سُلَیْمٍ فَرَدُّوا وُجُوهَ إِبِلِهِ قَدْرَ ثَلَاثَهِ فَرَاسِخَ ثُمَّ نَزَلَ وَ وَضَعَ أَهْلُ الشَّامِ أَثْقَالَهُمْ وَ الْأَشْعَثُ یَهْدِرُ وَ یَقُولُ أَرْضَیْتُکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ الْأَشْتَرُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ غَلَبَ اللَّهُ لَکَ عَلَی الْمَاءِ

۱- کذا فی ط الحدیث ببیروت من شرح ابن أبی الحدید، و مثله فی ط مصر من کتاب صفین. قالوا: و «شمام» جبل لبنی الباهله. و فی نسخه من کتاب صفّین و مثلها فی البحار: «و الشام» قال المصنّف فی بیانه الآتی ص ۱۷: «الشام» علی [زنه] فعال:الشامی کالیمان [بمعنی الیمانی]

قال نصر: و كان كل واحد من على و معاويه يخرج الرجل الشريف فى جماعه و يقاتل مثله و كانوا يكرهون أن يزاحفوا بجميع الفيلق مخافه الاستيصال و الهلاك فاقتتل الناس ذا الحجه كله فلما انقضى تداعوا إلى أن يكف بعضهم عن بعض إلى أن ينقضى المحرم لعل الله أن يجرى صلحا أو اجتماعا فكف الناس فى المحرم بعضهم عن بعض- قال نصر حدثنا عمر بن سعد عن أبى المجاهد (۱) عن المحل بن خليفه قال لما توادعوا فى المحرم اختلف الرسل فيما بين الرجلين رجاء الصلح فأرسل على عليه السلام إلى معاويه عدى بن حاتم و شبث بن ربعى و يزيد بن قيس و زياد بن خصفه فلما دخلوا عليه حمد الله تعالى عدى بن حاتم و أثنى عليه و قال أما بعد فقد أتيناك لندعوك إلى أمر يجمع الله به كلمتنا و أمتنا و يحقن دماء المسلمين ندعوك إلى أفضل الناس سابقه و أحسنهم فى الإسلام آثارا و قد اجتمع له الناس و قد أرشدهم الله بالذى رأوا و أتوا فلم يبق أحد غيرك و غير من معك فانته يا معاويه من قبل أن يصيبك الله و أصحابك بمثل يوم الجمل فقال له معاويه كأنك إنما جئت متهددا و لم تأت مصلحا هيهات يا عدى إنى لابن حرب ما يقعقع لى بالشنان (۲) أما و الله إنك من المجلبين على عثمان و إنك لمن قتلته و إنى لأرجو أن تكون ممن يقتله الله فقال له شبث بن ربعى و زياد بن خصفه و تنازعا كلاما واحدا أتيناك فيما يصلحنا و إياك فأقبلت تضرب لنا الأمثال دع ما لا ينفع من القول و الفعل و أجبنا فيما يعمنا و إياك نفعه

ص: ۴۵۳

۱- قال فى هامش كتاب صفّين: هو سعد الطائى الكوفىّ وثقه وكيع و ابن حبان، و قال ابن حجر: لا بأس به.

۲- الشنان و الأشنان- كسنان و أسنان-: جمع الشن- بفتح أوله-: القربه الخلق كانوا يحركونها للابل إذا أرادوا إسراع الإبل فى السير كما ذكره الميدانى.

و تکلم یزید بن قیس فقال إنا لم نأتک إلا لنبلغک الذی بعثنا به إلیک و لنؤدی عنک ما سمعنا منک و لم ندع أن ننصح لک و أن نذکر ما ظننا أن فیه علیک حجه أو أنه راجع بک إلی الأمه و الجماعه إن صاحبنا من قد عرفت و عرف المسلمون فضله و لا أظنه یخفی علیک إن أهل الدین و الفضل لا یعدلونک بعلی و لا یساوون بینک و بینه فاتق الله یا معاویه و لا تخالف علیا فإنا و الله ما رأینا رجلا قط أعلم بالتقوی و لا أزهد فی الدنیا و لا أجمع لخصال الخیر کلها منه فحمد معاویه الله و أثنی علیه و قال أما بعد فإنکم دعوتم إلی الجماعه و الطاعه فأما التی دعوتهم إلیها فنعما هی و أما الطاعه لصاحبکم فإنه لا نرضی به (۱) إن صاحبکم قتل خلیفتنا و فرق جماعتنا و آوی ثارنا و قتلتنا و صاحبکم یزعم أنه لم یقتله فنحن لا ـ نرد ذلک علیه أ رأیتم قتله صاحبنا أ لستم تعلمون أنهم أصحاب صاحبکم فلیدفعهم إلینا فلنقتلنهم به و نحن نجیبکم إلی الطاعه و الجماعه فقال له شبث أ یسرک یا معاویه إن أمکنت من عمار بن یاسر فقتلته قال و ما یمنعنی من ذلک و الله لو أمکننی صاحبکم من ابن سمیه ما أقتله بعثمان و لکن کنت أقتله بنائل مولی عثمان فقال شبث و إله السماء ما عدلت معدلا و لا و الذی لا إله إلا هو لا تصل إلی قتل ابن یاسر حتی تندر الهام عن کواهل الرجال (۲) و تضیق الأرض الفضاء علیک برحبها فقال معاویه إذا کان ذلک کانت علیک أضیق ثم رجع القوم عن معاویه فبعث إلی زیاد بن

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و کتب بدل هذه الجمله فی هامشه هکذا: «فإنا لا نراها [خ ل] ». أقول: و ذکرها فی کتاب صفّین و شرح ابن أبی الحدید بمثل ما فی هامش البحار بعنوان البدلیه.

۲- هذا هو الظاهر المذکور فی کتاب صفّین ط مصر، و فی شرح ابن أبی الحدید و فی ط الکمبانیّ من البحار: «لا یصل إلیک قتل ابن یاسر ...».

خصفه من بينهم فأدخل عليه فحمد معاويه الله و أثنى عليه ثم قال أما بعد يا أخا ربيعه فإن عليا قطع أرحامنا و قتل إمامنا و آوى قتله صاحبنا و إنى أسألك النصره عليه بأسرتك و عشيرتك و لک على عهد الله و ميثاقه إذا ظهرت أن أوليک أى المصرين أحببت قال زياد فلما قضى معاويه كلامه حمدت الله و أثنيت عليه ثم قلت أما بعد فإنى لعلى بينه من ربى و بما أنعم الله على فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ ثم قمت فقال معاويه لعمرو بن العاص و كان إلى جانبه ما لهم عضبهم الله ما قلبهم إلا قلب رجل واحد (۱) قال نصر و بعث معاويه حبيب بن مسلمه الفهرى إلى على عليه السلام و بعث معه شرحبيل بن السمط و معن بن يزيد فدخلوا عليه عليه السلام فتكلم حبيب و حمد الله و أثنى عليه و قال أما بعد فإن عثمان بن عفان كان خليفه مهديا يعمل بكتاب الله و ينيب إلى أمر الله فاستثقلتم حياته و استبطأتم وفاته فعدوتم عليه فقتلتموه فادفع إلينا قتله عثمان لنقتلهم به فإن قلت إنک لم تقتله فاعتزل أمر الناس فيكون أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ يولى الناس أمرهم من أجمع عليه رأيهم

۱- كذا فى شرح ابن أبى الحديد، و فى ط مصر من كتاب صفّين: «ليس يكلم رجل منا رجلا منهم بكلمه فيجيب بخير!! ما لهم عضبهم اللّه ما قلوبهم إلّا قلب رجل واحد». وفى ط الكمبانى من بحار الأنوار: " فقال معاويه... ما لهم عضبهم الله ما فى قلوبهم ما قلبهم [كذا] إلا قلب رجل واحد ". والعضب: القطع، قال صاحب لسان العرب: وتدعو العرب على الرجل فتقول: " ما له عضبه الله " يدعون عليه بقطع يده ورجله. والحديث التالى مع كثير مما يأتى رواه الطبرى بسنده عن أبى مخنف فى حوادث سنه: (۳۷) من تاريخ الأمم والملوک.

فقـال له على عليه السـلام: و من أنت لا أم لك و الولايه و العزل و الـدخول فى هـذا الأمر اسـكت فإنك لست هناك و لا بأهل لـذاك فقـام حبيب بن مسـلمه و قـال و الله لترينى حيث تكره فقـال له على عليه السـلام و ما أنت و لو أجلبت بخيلك و رجلك اذهب فصوب و صـعد ما بدا لك فلا أبقى الله عليك إن أبقيت فقال شرحبيل بن السمط إن كلمتك فلعمرى ما كلامى لك إلا نحو كلام صاحبى فهل عنـدك جواب غير الـذى أجبته قال نعم قال فقله فحمـد الله على عليه السـلام و أثنى عليه ثم قال أما بعد فإن الله سـبحانه بعث محمدا صـلى الله عليه و آله فأنقذ به من الضلاله و نعش به من الهلكه و جمع به بعد الفرقه ثم قبضه الله إليه و قد أدى ما عليه فاسـتخلف الناس أبا بكر ثم اسـتخلف أبو بكر عمر فأحسـنا السيره و عدلا فى الأمه و قد وجدنا عليهما أن توليا الأـمر دوننـا و نحن آل الرسول و أحق بالأـمر فغفرنا ذلك لهما ثم ولى أمر الناس عثمان فعمل بأشـياء عابها الناس عليه فسار إليه ناس فقتلوه ثم أتانى الناس و أنا معتزل أمرهم فقالوا لى بايع فأبيت عليهم فقالوا لى بايع فإن الأمه لن ترضـى إلا بك و إنا نخاف إن لم تفعل أن يفترق الناس فبايعتهم فلم يرعنى إلا شـقاق رجلين قـد بايعانى و خلاف معاويه إياى الـذى لم يجعل الله له سابقه فى الـدين و لا سـلف صدق فى الإسـلام طليق ابن طليق و حزب من الأحزاب لم يزل لله و لرسوله عدوا هو و أبوه حتى دخلا فى الإسـلام كـارهين مكرهين فيـا عجبـا لكم و لانقيـادكم له و تـدعون آل نبيكم الـذى لا ينبغى لكم شـقاقهم و لا خلافهم و لا أن تعـدلوا بهم أحدا من الناس إنى أدعوكم إلى كتاب الله عز و جل و سـنه نبيكم صـلى الله عليه و آله و إماته الباطل و إحياء معالم الدين أقول قولى هذا و أسـتغفر الله لنا و لكل مؤمن و مؤمنه و مسـلم و مسلمه فقال له شرحبيل و معن بن يزيد أ تشهد أن عثمان قتل مظلوما فقال لهما

إنی لا أقول ذلک قالا فمن لا یشهد أن عثمان قتل مظلوما فنحن برآء منه ثم قاما فانصرفا فقال علی علیه السلام إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ وَ ما أَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ثم أقبل علی أصحابه فقال لا یکن هؤلاء فی ضلالتهم بأولی بالجد منکم فی حقکم و طاعه إمامکم ثم مکث الناس متوادعین إلی انسلاخ المحرم فلما انسلخ شهر المحرم و استقبل الناس صفر من سنه سبع و ثلاثین من هجره النبی بعث علی علیه السلام نفرا من أصحابه حتی إذا کانوا من عسکر معاویه حیث یسمعونهم الصوت قام یزید بن الحارث فنادی عند غروب الشمس یا أهل الشام إن أمیر المؤمنین علیا علیه السلام و أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یقولون لکم إنا و الله لم نکف عنکم شکا فی أمرکم و لا بقیا علیکم (۱) و إنما کففنا عنکم لخروج المحرم و قد انسلخ و إنا قد نبذنا إلیکم علی سواء ف إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ قال فسار الناس إلی رؤسائهم و أمرائهم

**[ترجمه]ابن ابی الحدید مطابق با کتاب صفین نصر بن مزاحم آورده است: - . کتاب صفین: ۱۸۷ و ابن ابی الحدید با اندکی اختصار در شرح المختار (۵۴) از نهج البلاغه ج ۱: ۷۴۹ آن را روایت کرده است. و مصنف روایت‌های ابن ابی الحدید را خلاصه کرده و بیشتر سندهای روایت‌ها را درج نکرده است. - وقتی که علی علیه السلام در صفین بر آب مسلط شد و جهت به دست آوردن دل شامیان، به آنان اجازه داد از آب بردارند، چند روزی درنگ کرد و کسی را نزد معاویه نفرستاد و از سوی معاویه نیز کسی نزد او نیامد. عراقیان دیدند که امام علیه السلام در صدور اذن جنگ تعلل می‌کند لذا گفتند: ای امیرمومنان، فرزندان و زنان خود را در کوفه رها کرده‌ایم به ما اجازه جنگ با این قوم را بده که مردم سخنانی می گویند. علی علیه السلام فرمود: چه گفته‌اند؟ یکی از آنان پاسخ داد: مردم فکر می‌کنند تو به خاطر ترس از مرگ، تمایلی به جنگ نداری. برخی دیگر گمان می‌کنند تو در جنگ با شامیان تردید داری. امام علیه السلام فرمود: من کی از مرگ هراس داشته‌ام؟! زمانی که جوانی بیش نبودم جنگ را دوست می‌داشتم و حال که عمرم به پایان خود نزدیک شده و زمان از دنیا رفتنم فرا رسیده از آن کراهت داشته باشم! اما در مورد تردید من در باره شامیان،

ص: ۴۴۷

اگر قرار بود تردیدی داشته باشم باید در مورد بصریان چنین تردیدی می‌داشتم. به خدا سوگند تمامی جوانب این امر را سنجیدم و دیدم چاره‌ای ندارم جز اینکه یا جنگ کنم و یا بر خدا و پیامبرش عصیان کرده و با او مصالحه کنم. امّا دلیل تعلّل من این است که شاید این قوم هدایت شوند و یا از میان آنان گروهی راه هدایت را بازیابند چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من در جنگ خیبر فرمود: اگر خداوند یک مرد را توسط تو هدایت کند از همه آنچه که خورشید بر آن نور افشانی می‌کند بهتر است. - . روایتی نزدیک به آن را سید رضی در المختار (۵۴) از نهج البلاغه آورده است. -

نصر بن مزاحم می‌گوید: علی علیه السلام، بشر بن عمرو، سعید بن قیس همدانی و شبث بن ربعی فرا خواند و فرمود: نزد آن مرد بروید و او را به راه خدای عزّ و جلّ و فرمانبرداری و پیوستن به جمع (و حفظ وحدت مسلمانان) و پیروی از فرمان خدای تعالی دعوت کنید. شبث گفت: آیا به او وعده حکومت و مقام ندهیم تا در صورت بیعت با تو وی را از آن بهره‌مند سازی؟ علی علیه السلام گفت: هم اکنون بروید و با او دیدار کنید و با وی اتمام حجّت نمایید و ببینید رأی و نظر او چیست. آنان نزد معاویه رفتند. بشر بن عمرو بن محصن شروع به سخن کرد. وی ابتدا حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و گفت: «ای معاویه،

دنیا از دستت خواهد رفت و تو به آخرت باز می گردی و خداوند به سبب کردارت تو را جزا می دهد و برای آنچه که مرتکب شده‌ای تو را بازخواست خواهد کرد. من اینک به خاطر خدا از تو می‌خواهم که وحدت این امّت را تبدیل به تفرقه نکنی و میان آنان خونریزی به راه نیندازی...». معاویه سخن او را قطع کرد و گفت: هان، آیا همین نصیحت را به رفیقت هم کرده ای؟ جواب داد: سبحان الله، رفیق من نیازی به نصیحت ندارد او یقیناً همانند تو نیست، رفیق من به سبب برتری و دیانت و سابقه در اسلام و خویشاوندی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سزاوارترین فرد برای حکومت است. معاویه گفت: حالا چه می گویی؟ گفت: من تو را به تقوای الهی و اجابت دعوت عموزاده ات که تو را به حق فرا می خواند، دعوت می کنم، چون این از دیدگاه دینت برای تو سلامت بخش تر و برای سرانجام کارت بهتر است. گفت: و خون عثمان چه می‌شود؟ نه، به خدا سوگند که هرگز چنین نمی‌کنم.

سعید بن قیس خواست سخنی بگوید ولی شبث بن ربعی بر او پیشی گرفت و خدا را سپاس و ستایش نمود و

ص: ۴۴۸

گفت: ای معاویه، آنچه در پاسخ به ابن محصن گفتی فهمیدم. آنچه تو در پی آن هستی بر ما پوشیده نیست، تو برای فریفتن مردم و برانگیختن هوسهای آنان و مطیع ساختنشان بهانه‌ای جز این نداشتی که بگویی: پیشوای شما را مظلومانه کشته اند، پس به خونخواهی او برخیزیم. لذا گروهی بی خرد و بی سر و پا نیز سخنت را پذیرفتند، در حالی که ما به یقین می دانیم تو خود در یاری کردن او کُندی و تعلّل ورزیدی و خوش داشتی که او کشته شود تا تو به این موضع‌گیری و دستاویز که می خواهی برسی و چه بسا کسی خواستار چیزی است و به دنبال کاری می رود و خداوند بین آنان و خواسته ایشان مانع و حایل می شود. چه بسا آرزومند به آرزوی خود برسد ولی چه بسا که به مراد خویش نرسد. به خدا سوگند که تو در هیچ‌یک از این دو حال خیر و سعادتی نداری. به خدا قسم، اگر بدانچه انتظار داری نرسی و تیر تو به خطا برود، بدبخت‌ترین شخص عرب خواهی بود و اگر به آنچه می‌خواهی دست بیابی، یقیناً سزاوار سقوط در دوزخ می‌گردی. پس ای معاویه، از خدا بترس و دست از پیمودن این راه که در پیش گرفته ای بر دار و در این کار (حکومت) با کسی که شایسته آن است ستیز نکن. معاویه پس از حمد و سپاس خداوند گفت: «اما بعد، نخستین چیزی که از تو دریافتم، بی خردی و بی‌صبری تو بود، سخن این والاتبار شریف را که خواجه و سرآمد سخنوران قوم خود است بریدی (و به میان کلامش دویدی)، سپس درباره مطلبی که اصلاً اطلاعی از آن نداری به پرخاش در آمدی و ای عرب بیابان‌گرد سبکسر و خشک مغز، در هر چه گفتی و بر شمردی، دروغ گفتی و پریشان‌گویی کردی. از من دور شوید که میان من و شما فقط شمشیر قضاوت خواهد کرد. معاویه سپس عصبانی شد. آن گروه بیرون آمدند. در این حال شبث می گفت: ما را از شمشیر می ترسانی، به خدا سوگند ما در کشیدن شمشیر از تو بی‌صبرتریم .

نصر بن مزاحم می‌گوید: گروهی از قاریان عراقی و شامی از هر دو طرف بیرون آمده و در منطقه صفین در قالب سی هزار سپاهی اردوگاه زدند. راوی می‌گوید: سپاه علی علیه السلام در کنار آب، و اردوی معاویه هم بالاتر از او در کنار آب بود و قاریان، از جمله عبیده سلمانی، علقمه بن قیس نخعی، عبد الله بن عتبه و عمار بن عبدالقیس، به رفت و آمد میان علی علیه السلام و معاویه پرداختند. این افراد از اردوگاه علی علیه السلام در آمده و نزد معاویه رفتند و گفتند: ای معاویه، چه می

خواهی؟

ص: ۴۴۹

گفت: «قصاص خون عثمان را». گفتند: قصاص خون عثمان را از چه کسی می خواهی؟ گفت: «از علی». گفتند: آیا علی او را کشته است؟ گفت: «آری، او وی را کشته و قاتلانش را پناه داده است.» سپس از نزد او بازگشتند و پیش علی علیه السلام آمدند و گفتند: معاویه ادّعا می کند که تو عثمان را کشته ای.

فرمود: «بار الها، (تو خود آگاهی) بی شک آنچه می گوید دروغ است، من او را نکشته ام». بار دیگر نزد معاویه آمدند و این سخن را به وی گفتند. معاویه به ایشان گفت: «اگر هم به دست خود او را نکشته باشد، دستور قتل او را داده و دیگران را بر او شورانده است». بار دیگر نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند: معاویه مدعی است که اگر هم تو عثمان را به دست خود نکشته باشی، دستور و تحریک به قتل عثمان از جانب تو بوده است. گفت: «خدا گواه است آنچه می گوید دروغ است». باز نزد معاویه آمدند و گفتند: علی علیه السلام مدعی است که چنان نکرده است. معاویه گفت: اگر راست می گوید، قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد، آنان اینک در اردوگاه او، و از سپاهیان و یاران و دستیاران وی هستند. پس نزد علی بازآمدند و گفتند: معاویه به تو پیام می دهد: اگر راست می گویی، یا خود قاتلان عثمان را به ما تسلیم کن یا دست ما را در دستگیری ایشان باز گذار. علی علیه السلام به ایشان فرمود: آن گروه (که عثمان را کشتند) قرآن را بر او تفسیر کردند و اختلاف نظر و پراکندگی آراء پدید آمد، و او را در حالی کشتند که سلطنت و حکومت داشت و ضربتی که ایشان زده اند قصاصی ندارد. بدین ترتیب علی به حجت بر معاویه فائق آمد. معاویه گفت: اگر واقعیت چنین بوده که ایشان ادعا می کنند چرا او از این جریان بدون حضور ما و بدون مشورت با ما و بی آنکه از طرفداران ما نیز کسی آنجا (در مدینه) باشد بهره برداری کرد (و خود خلیفه شد)؟ علی علیه السلام فرمود: مردم (اصولا) پیرو مهاجران و انصارند، و آنان هستند که شاهدان (امین) مسلمانان در تمام کشور در امر ولایت و کار دین عامه مسلمانانند، اینان به (حکومت) من رضایت دادند و با من بیعت کردند و من روا نمی دانم که به کسی چون معاویه اجازه دهم بر امّت حکومت کند و بر گُرده آنان سوار شود و میان امت تفرقه بیاندازد. پس نزد معاویه باز گشتند و وی را از این سخن آگاه کردند، گفت: (حقیقت امر) چنان که او می گوید نیست، پس تکلیف مهاجران و انصاری که اینجایند و در آن کار (بیعت با علی) مداخله نکرده و نظر مشورتی نداده اند چه می شود؟ نزد علی علیه السلام آمدند و این سخن را به وی گفتند. علی علیه السلام فرمود: وای بر شما (که نمی دانید) این امر ویژه اصحابی بود که در بدر شرکت کردند

ص: ۴۵۰

نه دیگر اصحاب و در تمام روی زمین یک بدری نیست که با من بیعت نکرده و همراه من نباشد یا از این امر آگاه شده و بدان رضایت نداده باشد، پس نباید معاویه شما را بر خلاف وجدان و دین خودتان بفریبد و به شبهه اندازد.

نصر می‌گوید: آنان به مدت سه ماه، یعنی ربیع الثانی و دو جمادی، همچنان به مبادله سفیران سرگرم بودند و در عین حال به تهدید یک‌دیگر می پرداختند و به قلمرو هم نفوذ می کردند و قاریان وساطت می‌نمودند. راوی می گوید: در این سه ماه سی

و پنج بار تهدید و تجاوز نیروهای نظامی به قلمرو هم صورت گرفت و در هر مرتبه برخی در محدوده دیگری نفوذ کردند که به میانجیگری قاریان، منجر شد.

نصر می‌گوید: ابو امامه باهلی و ابو درداء نزد معاویه رفتند و گفتند: ای معاویه، بر چه اساس با این مرد جنگ می کنی؟ به خدا سوگند که او در قبول اسلام از تو با سابقه‌تر و برای حکومت از تو شایسته تر و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر است، پس بر چه اساس با او می جنگی؟ معاویه پاسخ داد: به خون‌خواهی عثمان با او می جنگم، زیرا وی قاتلان او را پناه داده، به او بگویید دست ما را بر قاتلان عثمان باز بگذارد و آنها را به ما نشان دهد، در آن صورت من به عنوان نخستین شامی با وی بیعت خواهم کرد. آن‌دو به سوی علی روانه شدند و او را از گفته معاویه آگاه کردند. فرمود: قاتلان عثمان اینانند که می بینید. سپس بیست هزار تن یا بیشتر، کسانی که زره آهنین پوشیده بودند چنان که جز چشمانشان پیدا نبود در آمدند و گفتند: ما همه قاتلان اوییم، اگر خواهند باید از همه ما قصاص گیرند. ابو امامه و ابو درداء برگشتند و در هیچ‌یک از معرکه های جنگ شرکت نکردند.

وقتی ماه رجب و معاویه ترسید که قاریان با علی بیعت کنند لذا نیرنگی به کار بست. وی بر تیری نوشت: «از بنده خیرخواه خدا، شما را آگاه می‌کنم به اینکه، معاویه می خواهد با روان ساختن آب فرات شما را غرق کند، پس مراقب و هشیار باشید». آنگاه معاویه این تیر را به لشکرگاه علی پرتاب کرد و تیر به دست شخصی افتاد، آن را خواند و به رفیق خود گفت. تا جایی که آن را هر کسی که به آنان برخورد می کرد، خواند. آنان می‌گفتند: این (پیام دهنده) برادری نیک‌خواه است که طرحی را که معاویه در صدد اجرای آن است به آگاهی شما رسانده است. همچنان نوشته آن تیر را می خواندند و به یک‌دیگر می دادند تا اینکه به امیر مؤمنان رسانده شد. در همان حال معاویه چندین کارگر را به باریکه رود فرستاده بود که با بیلها و زنبیلها برای فریفتن لشکریان علی علیه السلام اقدام به کندن می کردند.

ص: ۴۵۱

علی علیه السلام فرمود: هشیار باشید، این حیله‌ای که معاویه بدان پرداخته نه درست است و نه امکان تحقّق آن برای او وجود دارد، او می خواهد با این حیله (جنگی) شما را از جای خود براند، به آن اهمیت ندهید و آن را نادیده بپندارید. آنان به امام گفتند: به خدا قسم آنان در حال کَندن هستند. گفتند: به خدا که ما از اینجا می‌رویم، اگر تو نیز می‌خواهی برو و اگر می‌خواهی بمان. سپس به راه افتادند و لشکریان را در صفی طولانی به جایی مرتفع کشاندند و علی علیه السلام به همراه آخرین دسته های بازمانده مردم رفت و می فرمود:

اگر فرمان مرا می پذیرفتند من قوم خود را به رکن یمامه یا شمام می کشاندم .

ولی اینک هر گاه فرمانی، هر چند مؤکّد می دهم با مخالفت رأی و اختلاف نظر افراد پست مواجه می شوم.

راوی می‌گوید: معاویه از قرارگاه خود حرکت کرد تا در همانجا که قبلاً اردوگاه علی علیه السلام بود مستقر شد. علی علیه السلام اشتر را فرا خواند و فرمود: آیا تو و اشعث مرا به پذیرفتن رأی خود وا نداشتید؟ اشعث گفت: ای امیر مؤمنان من به

تنهایی برای تو کافی خواهم بود. آنچه را که امروز بدین گونه تباه کرده ام جبران خواهم کرد.

اشعث بنی کنده را گرد آورد و گفت: ای کندیان، امروز رسوایم نکنید و مرا تنها نگذارید که می خواهم به دست شما شامیان را در هم بکوبم. سپس همه پیاده به همراه او حرکت کردند و به راه افتادند. اشعث نیزه ای در دست داشت که آن را به نقطه ای دور پرتاب می کرد و می گفت: به اندازه پرتاب این نیزه پیش بروید. پیش می رفتند و همچنان سراسر زمین را با پرتاب آن نیزه علامت گذاری می‌کرد و افراد پیاده پیش می رفتند تا به معاویه که در میان بنی سلیم بر سر آب ایستاده بود رسیدند. جلوداران لشکر معاویه نیز بدو پیوسته بودند. مدتی بر سر آب سخت جنگیدند و جلوداران لشگر عراق نیز رسیدند و درگیر شدند. مالک اشتر نیز با سواران عراقی رسید و به معاویه حمله برد، و اشعث هم از سویی [دیگر] می جنگید. سپس معاویه در پناه قبیله بنی سلیم و همراه ایشان حدود سه فرسخ شتران خود را عقب کشید، آنگاه وی فرود آمد و شامیان بارهای خود را بر زمین نهادند (و دستشان از فرات کوتاه شد). اشعث به خود می بالید و می غرید و می گفت: ای امیر مؤمنان، تو را خرسند کردم؟ مالک اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، اینک خداوند تو را بر آب مسلط ساخت.

ص: ۴۵۲

نصر می‌گوید: علی (ع) و معاویه هر یک گاه گاه مرد بزرگی را همراه گروهی به جنگ می فرستادند و او با گروهی از طرف مقابل جنگ می کرد، امّا به علّت ترس از شکست و نابودی، تمایل نداشتند که با تمام قوا وارد درگیری شوند. هر دو گروه ماه ذی‌الحجه را بدین منوال سپری کردند اما با اتمام این ماه دو طرف خواستار توقف جنگ در ماه محرم شدند، که شاید خداوند اتفاق نظر و صلحی ارزانی نماید، و در محرم همگی از یکدیگر دست برداشتند.

نصر از محل بن خلیفه آورده است: وقتی دو طرف، درگیری را در ماه محرم متوقف کردند، میانشان فرستادگانی رد و بدل شد تا شاید صلح برقرار شود. علی علیه السلام، عدی بن حاتم را به همراه شبث بن ربعی، یزید بن قیس و زیاد بن خصفه نزد معاویه فرستاد. وقتی آنان بر وی وارد شدند، عدی بن حاتم حمد و ثنای خداوند را به جای آورد و گفت: اما بعد، ما نزد تو آمده‌ایم تا تو را به امری که موجب اتحاد ما و امّت اسلامی است و از خون‌ریزی مسلمین جلوگیری می‌کند دعوت کنیم. ما تو را به تسلیم شدن به باسابقه‌ترین فرد مسلمان که از همه ایمانی نیکوتر دارد فرا می‌خوانیم. مردم بر امامت او اتفاق نظر دارند. اکنون خداوند ایشان را به کسی هدایت کرده که وی را خردمندانه تشخیص داده و به او روی آورده اند و کسی جز تو و همراهانت باقی نمانده است. پس ای معاویه، پیش از آنکه خداوند تو و یارانت را به سرنوشتی چون سرانجام اصحاب جنگ جمل دچار کند (به نافرمانی خود) پایان ده. معاویه به وی گفت: گویا تو برای تهدید آمده ای نه برای صلح. ای عدیّ، چنین چیزی از من بعید است، به خدا قسم که هرگز چنان نخواهم کرد چون من پسر حرب هستم و صدای مشک پوسیده و خشکیده نمی‌تواند مرا بی‌تاب کند. به خدا سوگند که تو خود از کسانی هستی که مردم را به حمله بر پسر عفّان واداشتی و خود از قاتلان اویی و من به طور قطع امیدوارم خود از کسانی باشی که خداوند آنان را (در این جنگ) می کُشد.

شبث بن ربعی و زیاد بن خصفه که هر دو یک سخن داشتند گفتند: ما برای آن نزد تو آمده ایم که درباره امری که صلح را میان ما و تو برقرار می کند سخن بگوییم، و تو به آوردن ضرب المثل برای ما پرداخته ای، گفتار و کرداری را که سودی ندارد کنار بگذار و پاسخی به ما بده که برای ما و تو سودی داشته باشد.

ص: ۴۵۳

سپس یزید بن قیس ارحبی گفت: ما نزد تو صرفاً برای ابلاغ سخنی که رساندن آن وظیفه ما بود آمده‌ایم و آنچه از تو می شنویم به طور صحیح بازگو خواهیم کرد. ما از خیرخواهی برای تو کوتاهی نمی کنیم و آنچه را که فکر می‌کنیم حجّت ما علیه توست، عنوان و یادآوری می کنیم و نیز اموری را که ممکن است ترا به دوستی و همراهی با جماعت وادار کند می گوییم. مولای ما کسی است که تو و تمام مسلمانان به فضل و برتری او اعتراف دارید، و گمان نمی کنم بر تو پوشیده باشد که اهل فضل و دیانت تو را با علی علیه السلام هم‌سطح نمی دانند و بین تو و او (حتی) مقایسه ای را که منجر به ترجیح شود لازم نمی شمارند. پس ای معاویه، از خدا بترس و با علی مخالفت نکن. به خدا سوگند ما هرگز مردی را ندیده ایم که در پرهیزگاری از او کوشاتر و در دنیا پارساتر و بیش از او جامع تمام خصال نیک باشد.

معاویه پس از حمد و ستایش خداوند گفت: اما بعد، شما مرا به فرمانبرداری و همبستگی دعوت می کنید. من با (اصل) وحدت و همبستگی که شما مرا بدان می خوانید موافقم، بسیار خوب، اما با فرمانبرداری از یار و مولای شما موافق نیستم، رفیق شما خلیفه ما را کشت و جماعت ما را پراکنده ساخت و قاتلان او را پناه داد. یار شما مدعی است که (خود دست به خون او نیالوده و شخصا) وی را نکشته، ما در برابر این ادعا پاسخی نمی دهیم. اما شما خود که قاتلان یار ما را دیده اید؟ آیا نمی دانید که آنان اکنون یاران مولای شمایند؟ پس آنان را به ما واگذارد تا ایشان را به قصاص خون او بکُشیم و آنگاه ما دعوت شما یعنی فرمانبرداری و همبستگی را اجابت خواهیم کرد. شبث بن ربعی گفت: ای معاویه تو را به خدا، آیا راضی و شاد می شوی که عمّار بن یاسر را بکشی؟ گفت: چه چیزی مرا از آن باز می‌دارد؟ به خدا سوگند اگر رفیق شما پسر سمیّه را به من واگذارد او را نه به خاطر قتل عثمان بلکه به قصاص قتل نائل، غلام عثمان بن عفّان می کُشم. شبث به او گفت: و به خدای آسمان سوگند که کاری از سر عدالت و انصاف نمی کنی، نه، سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست هرگز دستت به پسر یاسر نخواهد رسید مگر آنکه سرها از پیکر مردان فرو افتد و پهنه زمین با همه فراخی (در جنگی مهلک) بر تو تنگ شود. معاویه به او گفت: اگر چنین شود زمین بر تو تنگ‌تر خواهد شد. این افراد سپس از نزد معاویه باز گشتند. وقتی آنان رفتند، معاویه زیاد بن

ص: ۴۵۴

خصفه تمیمی را از میان ایشان دوباره پیش خود فرا خواند و او آمد. معاویه خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: اما بعد، ای برادر ربیعی، علی با ما قطع رحم کرد، و پیشوای ما را کشت و قاتلان رفیق ما را پناه داد و من از تو می خواهم که با دودمان و عشیره خود در برابر او مرا یاری دهی. بین من و تو عهد و پیمان الهی وجود دارد که اگر از من پشتیبانی کنی ولایت و حکومت هر یک از دو شهری را که تمایل داری به تو واگذار خواهم کرد. زیاد نقل می‌کند: وقتی معاویه سخنش را تمام کرد خدا را سپاس و ستایش کردم و سپس به او گفتم: «اما بعد، خداوند به من براهین روشنی عنایت فرموده است و به خاطر نعماتی که به من ارزانی کرده، یار و یاور مجرمین نخواهم بود. سپس برخاستم. معاویه به عمرو بن عاص که در کنار وی نشسته بود گفت: اینان را چه می شود؟ خدا ریشه آنان را ببرد که دلهایشان جز به دل یک تن نمی ماند و همه یک‌دل هستند.

نصر می گوید: معاویه حبیب بن مسلمه فهری را به همراه شرحبیل بن سمط، و معن بن یزید نزد علی علیه السلام فرستاد. آنان به

حضور علی علیه السلام رسیدند. حبیب لب به سخن گشود و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: اما بعد، عثمان بن عفّان خلیفه ای هدایت شده بود، به فرمان قرآن عمل می کرد و در امر خدا نیابت می نمود. ولی زندگانی او بر شما گران، و مهلت عمرش به دیده شما طولانی آمد، لذا بر سرش ریختید و او را کشتید، پس قاتلان عثمان را به ما بسپار تا ایشان را به عنوان قصاص او بکُشیم. اگر می گویی تو او را نکشته ای از فرمانروایی بر مردم کناره گیر تا کار ایشان به شورایی بین خودشان واگذار شود و هر کس که عموم مردم بر او اتفاق نظر داشتند عهده دار فرمانروایی مردم شود.

علی علیه السلام به او فرمود: ای بی مادر، تو کیستی که دم از فرمانروایی و کناره گیری (من) می زنی و در این امور مداخله می کنی. خاموش شو که در چنان مقامی نیستی و شایستگی مداخله نداری. حبیب بن مسلمه برخاست و گفت: به خدا سوگند، مرا در جایی خواهی دید که خوش نخواهی داشت. علی علیه السلام به او فرمود: تو کی باشی؟ و تمام سواران و پیادگانت چه ارزشی دارند؟ برو و هر چه می توانی به آب و آتش بزن و زیر و زبر کن که هر چند بخواهی در امان باشی خدا امانت نخواهد داد. شرحبیل بن سمط گفت: اگر من هم بخواهم با تو سخنی بگویم چیزی جز قریب به آنچه که رفیقم پیش از من گفت، نخواهم گفت. آیا تو پاسخی جز آن که به او دادی، داری؟ علی علیه السلام فرمود: آری. گفت: بگو. علی علیه السلام پس از سپاس و ستایش خداوند فرمود: اما بعد، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، مردم را از گمراهی نجات داد و از هلاکت رهایی بخشید و آنان را پس از پراکندگی، متحد گرداند. سپس خداوند او را در جوار خویش جای داد در حالی‌که وی آنچه را که بر او واجب بود به درستی ادا کرده بود. سپس مردم ابوبکر را به خلافت برگزیدند و ابوبکر، عمر را خلیفه گرداند و آن هر دو رفتاری نیکو داشتند و با امت داد ورزیدند، (البته) ما دیدیم امری را که از آن ماست آن‌دو به عهده گرفته اند در حالی که ما خاندان پیامبر بودیم و به این امر سزاوارتر. ولی با این همه این را بر آنان بخشودیم، سپس عثمان عهده دار کار مردم شد ولی دست به کارهایی زد که مردم بر او عیب شمردند و بر او هجوم آورده و وی را کشتند. سپس مردم به من که از کارشان کنار کشیده بودم روی آوردند و به من گفتند: از ما بیعت گیر. من خودداری کردم. دیگر بار گفتند: بیعت گیر، زیرا این امّت به کسی غیر از تو راضی نمی شود و ما بیم آن داریم که اگر تو بیعت نگیری مردم دچار پراکندگی شوند. بنابراین بیعت ایشان را پذیرفتم و (مخالفی نداشتم). بیمی نداشتم جز جدا شدن آن دو مرد که با من بیعت کرده بودند و مخالفت معاویه که خداوند نه سابقه ای در دین به او داده و نه عمل راستینی در اسلام دارد. او اسیر جنگی آزاد شده و پسر اسیری آزاد شده، بود که در شمار حزبی از احزاب (مخالف اسلام) قرار داشت. او و پدرش همواره دشمن خدا و پیامبر او و مسلمانان بودند، تا اینکه با همان کینه درونی و از روی اکراه به آیین اسلام در آمدند. در شگفتم از شما که گردن بر فرمانبرداری او نهاده‌اید و به وی سر سپردید و خاندان پیامبر خود صلی الله علیه و آله را رها کردید. (تعجب داریم، یعنی از این که) از کسانی فاصله گرفتید که حقّ جدایی از ایشان و مخالفت با آنان را ندارید و نباید هیچ‌یک از دیگر مردم را با ایشان برابر بدانید. من شما را به کتاب خدای عزّوجلّ و سنّت پیامبران صلّی الله علیه و آله و به از بین بردن باطل و زنده داشتن نشانه های دین فرا می خوانم. من این سخن (گفتنی) خود را گفتم و از خداوند برای خودمان و هر مرد و زن مؤمن و مسلمان آمرزش می طلبم. سپس شرحبیل و معن بن یزید به او گفتند: آیا گواهی می دهی که عثمان مظلومانه کشته شد؟ فرمود:

من چنین نمی گویم. گفتند: بنابراین ما از کسی که گواهی ندهد که عثمان مظلومانه کشته شده بیزاریم. سپس برخاستند و رفتند. علی علیه السلام فرمود: «إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ وَ ما أَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» - . نمل / ۸۰ ۸۱ - [البتّه تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی توانی بشنوانی. و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسلمانند، نمی توانی بشنوانی]. سپس رو به یاران خویش کرد و فرمود: مبادا اینان با پافشاری در گمراهی خود از شما در پیمودن راه حق و فرمانبرداری از امامتان کوشاتر باشند. آنگاه مردم همچنان درنگ کردند تا ماه محرّم به پایان خود نزدیک شد. وقتی ماه محرّم سال سی و هفتم پایان یافت و ماه صفر فرا رسید، علی علیه السلام چند تن از یاران خود را فرستاد تا نزدیک لشکرگاه معاویه، به جایی که صدایشان شنیده شود بروند. چون به آن مکان رسیدند یزید بن حارث هنگام غروب آفتاب بر بلندی ایستاد و ندا در داد: ای مردم شام، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما می گویند: ما نه از آن رو که در کار شما شک و تردیدی کردیم و نه به خاطر ارفاق به شما، دست از جنگ کشیده بودیم، بلکه بدان سبب از جنگ خودداری کردیم که ماه محرّم بگذرد، و اینک سپری شد، و اکنون ما همچنان گناه پیمان شکنی و نافرمانی را بر گردن شما می دانیم و خداوند خائنان را دوست نمی دارد. راوی می... گوید: غوغایی در میان مردم پدید آمد و خود را کنار فرماندهان خویش رساندند .

**[ترجمه]

۳۹۵.

قال نصر: و أما- روایه عمرو بن شمر عن جابر عن أبی الزبیر أن نداء ابن مرثد الخثعمی کانت صورته یا أهل الشام ألا إن أمیر المؤمنین علیه السلام یقول لکم إنی قد استأنیت بکم لتراجعوا الحق و تنیبوا إلیه و احتججت علیکم بکتاب الله و دعوتکم إلیه فلم تتناهوا عن طغیان و لم تجیبوا إلی حق فإنی قد

ص: ۴۵۷

۱- أی إبقاء علیکم و رحمه لکم و إشقاقا بکم.

نبـذت إليكم عَلى سَواءٍ إِنَّ اللَّهَ لاـ يُحِبُّ الْخـائِنِينَ (۱) قـال فسـار النـاس إلى رؤسـائهم و خرج معاويه و عمرو بن العاص يكتبان الكتـائب و يعبئـان العسـاكر و أوقـدوا النيران و جـاءوا بالشـموع و بـات على عليه السـلام ليلته تلـك كلهـا يعبئ النـاس و يكتب الكتـائب و يـدور فى النـاس و يحرضـهم قـال نصـر فخرجوا أول يوم من صـفر سـنه سبع و ثلاثين و هو يوم الأربعاء فاقتتلوا قتالا شديـدا جـل النهـار ثم تراجعوا و قـد انتصف بعضـهم من بعض ثم خرج فى اليوم الثـانى هـاشم بن عتبه فى خيل و رجال حسـن عددها و عدتها فخرج إليه من أهل الشام أبو الأعور السـلمى فاقتتلوا يومهم ذلك تحمل الخيل على الخيل و الرجال على الرجال ثم انصرفوا و قد صبر القوم بعضهم لبعض و خرج فى اليوم الثالث عمار بن ياسر و خرج إليه عمرو بن العاص فاقتتل الناس كأشد قتال كان و جعل عمار يقول يا أهل الإسـلام أ تريدون أن تنظروا إلى من عادى الله و رسوله و جاهدهما و بغى على المسـلمين و ظاهر المشـركين فلما أراد الله أن يظهر دينه و ينصـر رسوله أتى إلى النبى صـلى الله عليه و آله فأسـلم و هو و الله فيما يرى راهب غير راغب ثم قبض الله رسوله و إنـا و الله لنعرفه بعـداوه المسـلم و موده المجرم ألاـ و إنه معـاويه فقاتلوه و العنوه فإنه ممن يطفى نور الله و يظاهر أعداء الله قال و كان مع عمار زياد بن النضر على الخيل فأمره أن يحمل فى الخيل

۱- و هذا و كثيرا ممّا قبله رواه أيضا الطبرىّ فى حوادث سنه: (۳۷) من تاريخه: ج ۴ ص ۶ ط مصر، و رواه أيضا المسعودى فى مروج الذهب: ج ۱، ص ۳۸۷. وقد أسـقط المصنف ها هنا كثيرا مما فى كتاب صفين ص ۲۰۳ ط مصر، ومما فى شرح ابن أبى الحديد على المختار: (۵۱) من شرحه: ج ۱، ص ۷۵۷ ط بيروت.

فحمل فصبروا له و شد عمار فی الرجاله فأزال عمرو بن العاص عن موقفه و رجع الناس یومهم ذلک.

**[ترجمه]نصر می گوید: ابو زبیر گوید: ابن مرثد خثعمی این گونه ندا در داد: ای مردم شام، امیر مؤمنان به شما می گوید: من با شما مدارا کردم و به شما مهلت دادم تا به راه حق باز گردید و به درگاه خدا توبه کنید و به کتاب خدا با شما استدلال کردم و حجّت آوردم و شما را بدان فرا خواندم ولی شما دست از سرکشی برنداشتید و به حق پاسخ مثبت ندادید.

ص: ۴۵۷

پس من گناه پیمان‌شکنی را بر عهده شما می نهم، خداوند خائنان را دوست نمی دارد. - . این روایت و بسیاری از روایات پیشین را طبری در تاریخ خود ج ۴: ۶، و مسعودی در مروج الذهب ج ۱: ۳۸۷ روایت کرده‌اند. و مصنف در اینجا قسمت‌های زیادی از روایت کتاب صفین را نیاورده است. - راوی می گوید: (به دنبال این ندا،) مردم پیرامون فرماندهان خود غوغایی به پا کردند. معاویه و عمرو بن عاص بیرون آمدند و سپس به صف‌آرایی و آماده سازی لشکریان پرداخته و آتشها برافروختند و شمعها آوردند. علی علیه السلام نیز تمام شب به آماده ساختن مردم و فوج بندی پرداخت و خود به نگهبانی و گشت‌زنی مشغول بود و آنان را به جهاد ترغیب می‌فرمود.

نصر می گوید: در روز چهارشنبه نخستین روز ماه صفر سال سی و هفتم برای جنگ خروج کردند و در طول روز جنگ سختی کردند و بازگشتند و هریک انتقام خود را از طرف دیگر گرفت. در روز دوم هاشم بن عتبه به همراه سواره‌ها و پیاده... های انبوه و مجهّز وارد میدان شد. از شامیان ابو اعور سلمی به مقابله با او پرداخت. در آن روز سواره‌ها باهم و پیاده‌ها باهم جنگیدند و بازگشتند و هر دو گروه در مقابل یکدیگر پایداری کردند. در روز سوم، عمار بن یاسر عازم میدان شد و عمرو عاص رو در روی او قرار گرفت. جنگ شدیدی میان آنان درگرفت که از جنگ های گذشته سخت تر بود. عمار می گفت: ای مسلمانان، اگر می‌خواهید به کسی که با خدا و پیامبر او دشمنی و مبارزه کرده و بر مسلمین ستم روا داشته و مشرکان را یاری و پشتیبانی داد و هنگامی که خدا خواست دین خود را مستولی گرداند و پیامبر خود را یاری نماید، با اکراه اسلام آورد؟ تا اینکه رسول خدا رحلت فرمود، به خدا قسم ما چنین کسی را به دشمنی با مسلمانان و دوستی با مجرمین شناخته‌ایم این شخص همان معاویه است. با غضب با وی بجنگید زیرا او کسی است که در پی خاموش کردن نور خداوند و کمک به دشمنان خداست. راوی می گوید: زیاد بن نضر با سواره‌ها به همراه عمار بود. عمار به وی دستور داد که با سواره‌ها پیشروی کند او نیز حرکت کرد و

ص: ۴۵۸

آنان نیز در مقابل پایداری کردند. ولی عمار به همراه پیاده‌ها می‌جنگید که توانست عمروعاص را از محل استقرار خود براند. مردم سپس با اردوگاه‌های خود بازگشتند.

**[ترجمه]

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَسْعُودِیُّ عَنْ یُونُسَ بْنِ الْأَرْقَمِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ شُیُوخِ بَکْرِ بْنِ وَائِلٍ قَالَ: کُنَّا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام بِصِفِّینَ فَرَفَعَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ شِقَّةً خَمِیصَةً سَوْدَاءَ فِی رَأْسِ رُمْحٍ فَقَالَ نَاسٌ هَذَا لِوَاءٌ عَقَدَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ یَزَالُوا یَتَحَدَّثُونَ حَتَّی وَصَلَ ذَلِکَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ أَ تَدْرُونَ مَا هَذَا اللِّوَاءُ إِنَّ عَمْراً أَخْرَجَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الشِّقَّهَ فَقَالَ مَنْ یَأْخُذُهَا بِمَا فِیهَا فَقَالَ عَمْرٌو وَ مَا فِیهَا یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَا تُقَاتِلْ بِهَا مُسْلِماً وَ لَا تُقَرِّبْهَا مِنْ کَافِرٍ فَأَخَذَهَا فَقَدْ وَ اللَّهِ قَرَّبَهَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ قَاتَلَ بِهَا الْیَوْمَ الْمُسْلِمِینَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَکِنَّهُمُ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْکُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَیْهِ أَعْوَاناً أَظْهَرُوهُ.

**[ترجمه]نصر به نقل از بزرگان قبیله بکر بن وائل می گوید: به همراه علی علیه السلام در صفین بودیم. عمرو عاص پیراهن پاره و سیاه رنگی را بر نوک نیزه‌ای آویزان کرد. گروهی از مردم گفتند: این پرچمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را برای عمر و عاص بسته است. آنان همچنان در این مورد صحبت می کردند تا اینکه خبر آن به علی علیه السلام رسید. فرمود: آیا می‌دانید این پرچم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به عمرو عاص نشان داد و فرمود: چه کسی حاضر است این را با شرطی که دارد بگیرد؟ عمرو عاص گفت: در آن چه شرطی هست؟ فرمود: با این پرچم با مسلمانی جنگ نکن و با آن به کافری نزدیک نشو. سپس آن را گرفت. اما به خدا سوگند به مشرکین نزدیک شد و با آن امروز با مسلمین می‌جنگد. سوگند به کسی که دانه را شکافت و جان‌ها را آفرید، آنان اسلام نیاوردند بلکه تسلیم شدند و کفر خود را پنهان داشتند تا اینکه بر کفر خود یار و انصاری پیدا کرده و آن را آشکار کردند.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام عصبت قومی یقال عصبت الشجره إذا ضممت أغصانها ثم ضربتها لیسقط ورقها قال الحجاج لأعصبنکم عصب السلم و الیمامه ناحیه من الحجاز و الیمن و الشآم علی فعال الشامی کالیمان و فی الدیوان المصرع الثانی هکذا:

و لکنی إذا أبرمت أمرا**تخالفنی أقاویل الطغام.

و قال المیدانی القعقعه تحریک الشیء الیابس الصلب مع صوت مثل السلاح و غیره و الشنان جمع شن و هی القربه الیابسه و هم یحرکونها إذا أرادوا حث الإبل علی السیر لتفزع فتسرع قال النابغه:

کأنّک من جمال بنی أقیس***یقعقع خلف رجلیه بشنّ

یضرب لمن لا یتضع لما تنزل به من حوادث الدهر و لا یروعه ما لا حقیقه له.

و قال أیضا ابن أبی الحدید کما وجدته فی أصل الکتاب کان أول أیام الحرب بصفین فی صفر من سنه سبع و ثلاثین.

قَالَ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَرْکَبُ بَغْلَهً لَهُ قَبْلَ أَنْ تَلْتَقِیَ الْفِئَتَانِ بِصِفِّینَ فَلَمَّا حَضَرَتِ الْحَرْبُ وَ بَاتَ تِلْکَ اللَّیْلَهَ (۱) یُعَبِّئُ الْکَتَائِبَ حَتَّی أَصْبَحَ قَالَ ائْتُونِی بِفَرَسِی فَأُتِیَ بِفَرَسٍ لَهُ أَدْهَمَ یَبْحَثُ الْأَرْضَ بِیَدَیْهِ جَمِیعاً لَهُ حَمْحَمَهٌ وَ صَهِیلٌ فَرَکِبَهُ وَ قَالَ سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ.

**[ترجمه]فرمود: «عصبت قومی»: گفته می‌شود: «عصبت الشجره»: یعنی شاخ درختان را جمع کردم و آنها را زدم تا برگشان فرو بریزد. حجاج گفته است: «لأعصبنکم»: عصب یعنی صلح. «الیمامه»: منطقه‌ای از حجاز و یمن. «الشآم»: شامی، بر وزن فعال مانند یمان. در دیوان مصرع دوم چنین آمده:

اما هر وقت دستوری دادم افرادی فرومایه با آن مخالفت ورزیدند.

میدانی می‌گوید: «القعقعه»: تکان دادن چیز خشک و سفت به همراه صدا مثل سلاح و مانند آن. «الشنان»: جمع شن یعنی مَشک و خیک خُشک. وقتی بخواهند شتر را به راه رفتن وا دارند آن را تکان می‌دهند تا شتر به حرکت تحریک شود. نابغه در شعر خود گفته است:

گویا تو از شترهای بنی اقیس هستی که با تکان دادن مَشک خشک به حرکت در می‌آید.

این ضرب‌المثل برای کسی استفاده می‌شود که به حوادث روزگار سر فرود نمی‌آورد و آنچه که حقیقت ندارد وی را مشتاق نمی‌سازد.

ص: ۴۵۹

همچنین در کتاب ابن ابی الحدید نخستین روز جنگ صفین ماه صفر سال سی و هفتم ذکر شده است.

نصر بن مزاحم می‌گوید: علی علیه السلام قبل از رویارویی دو گروه در صفین، بر قاطِر خود سوار می‌شد. زمانی که جنگ رخ داد و آن شب را به بیداری سپری کرد - . کتاب صفین: ۲۳، شرح المختار (۶۵) از نهج البلاغه ۲: ۲۰۸ - و تا صبح به سامان‌دهی لشگر پرداخت، هنگام صبح فرمود: اسب مرا بیاورید. برای او اسبی آوردند سیاه‌گون که با دستان خود زمین را می‌شکافت شیهه بلندی می‌کشید. سوار بر آن شد و فرمود: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ» - . زخرف / ۱۳ - [پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آنها نبود]. و هر چه قدرت و اقتدار است از آن خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.

**[ترجمه]

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام إِذَا سَارَ إِلَى قِتَالٍ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَى حِينَ يَرْكَبُ كَانَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعَمِهِ عَلَيْنَا وَ فَضْلِهِ الْعَظِيم سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَهَ وَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أُتْعِبَتِ الْأَبْدَانُ وَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ رُفِعَتِ الْأَيْدِي وَ شَخَصَتِ الْأَبْصارُ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ ثُمَّ يَقُولُ سِيرُوا عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ اكْفُفْ عَنَّا شَرَّ الظَّالِمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيم وَ كَانَتْ هَذِهِ الْكَلِمَاتُ شِعَارَهُ بِصِفِّينَ.

ص: ۴۶۰

۱- رواه نصر فى أواسط الجزء (۴) من كتاب صفّين ص ۲۳. ورواه ابن أبى الحديد عن نصر فى شرح المختار: (۶۵) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۰۸ ط بيروت.

**[ترجمه]نصر به نقل از جابر جعفی می گوید: وقتی علی علیه السلام عازم جنگی می‌شد، نام خدای تعالی را هنگام سوار شدن بر مرکب را می‌آورد و می‌فرمود: سپاس خداوند را به خاطر نعمات و تفضلات بزرگی که بر ما عنایت فرموده است. پاک و منزّه است کسی که این را برای ما رام کرد و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آنها نبود و به راستی که ما به سوی پروردگارمان بازخواهیم گشت. سپس روی به سمت قبله کرده و دستان خود را بلند کرده و می‌فرمود: خداوندا، گامها به سوی تو عازم، بدنها برای تو در سختی، قلبها از یاد تو سرشار، دستان به سوی تو بلند شده و چشمها متوجه توست. «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِين» - . اعراف / ۸۹ - [بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی]. سپس می‌فرمود: با توکل بر خدا حرکت کنید. سپس می‌فرمود: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود، خدایی جز الله وجود ندارد و خداوند بزرگتر از آن است که وصف شود، بار خدایا، ای خدای یکتا و بی‌نیاز، ای خدای محمد شرّ ظالمان را از ما دور فرما. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم» [ستایش خدا را که پروردگار جهانیان، رحمتگر مهربان، مالک روز جزا است. تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم. به نام خداوند بخشنده بخشایشگر]. و هر چه قدرت و اقتدار است از آن خداوند بلند مرتبه و بزرگ است. این کلمات شعار وی در صفین بود.

ص: ۴۶۰

**[ترجمه]

«۳۹۸»

قَالَ وَ رَوَى سَعْدُ بْنُ طَرِيفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: مَا كَانَ عَلِيٌّ فِي قِتَالٍ قَطُّ إِلَّا نَادَى يَا كهيعص.

**[ترجمه]نصر از اصبغ بن نباته آورده است: هر وقت علی علیه السلام در جنگی شرکت می‌کرد حتماً می‌فرمود: ای کهیعص.

**[ترجمه]

«۳۹۹»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ حَسَّانَ الْعِجْلِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ يَوْمَ صِفِّينَ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَبْصَارُ وَ بُسِطَتِ الْأَيْدِي وَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ دَعَتِ الْأَلْسُنُ وَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ إِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا وَ تَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا وَ شِدَّةَ الزَّمَانِ وَ ظُهُورَ الْفِتَنِ فَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ تُعَجِّلُهُ وَ نَصْرٍ تُعِزُّ بِهِ سُلْطَانَ الْحَقِّ وَ تُظْهِرُهُ.

**[ترجمه]نصر از شخصی نقل می کند: وی از علی علیه السلام شنید که در جنگ صفین می‌فرمود: خداوندا، چشمها به سوی تو بلند، دستها به سمت تو گشوده، گامها به طرف تو عازم، زبانها به درگاهت دعاگو و قلبها از یادت سرشار شده‌اند. داوری در همه کارها از آن توست پس میان ما و آنان به حق داوری کن که تو بهترین داوری. خداوندا ما از فقدان پیامبر خود، و

کثرت دشمنان و قلّت تعداد و تفرقه و مشقّت زمان و بروز فتنه‌ها به درگاهت شکوه داریم پس ما را در غلبه بر آنها و پیروزی عزّت آفرین که نصیب حاکم حق می‌کنی یاری بفرما.

**[ترجمه]

«۴۰۰»

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ سَلَّامِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام فِي قَوْلِهِ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى قَالَ هِيَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ فِي قَوْلِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ هِيَ آيَةُ النَّصْرِ.

قَالَ نَصْرٌ هَذِهِ كَانَتْ شِعَارَهُ يَقُولُهَا فِي الْحَرْبِ ثُمَّ يَحْمِلُ فَيُورِدُ وَ اللَّهِ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ مَنْ حَادَّهُ حِيَاضَ الْمَوْتِ (۱).

**[ترجمه]عمر بن سعد از سلّام بن سوید از علی علیه السلام نقل کرده است: در مورد «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى» - . فتح / ۲۶ - فرمود: مراد از کلمه تقوی «لا اله إلا الله» است و منظور از الله اکبر، آیه نصر می‌باشد .

نصر بن مزاحم می‌گوید: لا ـ اله الا ـ الله و الله اکبر شعار علی علیه السلام در جنگ بوده است. سپس حمله می‌کرد و به خدا سوگند هر کس را که در برابرش می ایستاد یا او را تعقیب می کرد به آبشخور مرگ وارد می ساخت.

**[ترجمه]

«۴۰۱»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا كَانَ غَدَاةَ الْخَمِيسِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ صَفَرٍ سَنَةَ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ صَلَّى عَلِيٌّ علیه السلام الْغَدَاةَ فَغَلَّسَ مَا رَأَيْتُ عَلِيّاً غَلَّسَ بِالْغَدَاةِ أَشَدَّ مِنْ تَغْلِيسِهِ يَوْمَئِذٍ وَ خَرَجَ بِالنَّاسِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ فَزَحَفَ نَحْوَهُمْ وَ كَانَ هُوَ يَبْدَؤُهُمْ فَيَسِيرُ إِلَيْهِمْ فَإِذَا رَأَوْهُ قَدْ زَحَفَ اسْتَقْبَلُوهُ بِزُحُوفِهِمْ.

**[ترجمه]نصر از جندب و او از پدرش نقل می‌کند: در سحرگاه پنجشنبه هفتم صفر سال سی و هفتم علی علیه السلام نماز گزارد و من هرگز علی را ندیده بودم که مانند آن روز در تاریک روشنی بدان زودی نماز گزارده باشد. سپس با سپاه خود بیرون آمد و به پیشروی به سوی شامیان پرداخت و خود حمله را آغاز نمود و فرماندهی پیشروی را به عهده داشت. وقتی (شامیان) می دیدند که او به پیش می تازد ایشان نیز با یورش نیروهای خود به مقابله او می پرداختند.

**[ترجمه]

«۴۰۲»

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَيْهِمْ غَدَاةَ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَاسْتَقْبَلُوهُ رَفَعَ

يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ

ص: ۴۶۱

۱- کـذا فی طبع الکمبانیّ من البحار هـذا، و فی شـرح ابن أبی الحدیـد: «قال سـلام:[هذه] کانت شـعاره علیه السـلام یقولها فی الحرب ثم یحمل فیورد... ".

اللَّهُمَّ رَبَّ هَذَا السَّقْفِ الْمَحْفُوظِ الْمَكْفُوفِ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَغِیضاً لِلَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ جَعَلْتَ فِیهِ مَجْرًی لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ مَنَازِلَ الْكَوَاكِبِ وَ النُّجُومِ وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً مِنَ الْمَلَائِكَهِ لا یَسْأَمُونَ الْعِبَادَهَ وَ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِی جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ وَ الْهَوَامِّ وَ الْأَنْعَامِ وَ مَا لَا یُحْصَی مِمَّا یُرَی وَ مِمَّا لَا یُرَی مِنْ خَلْقِكَ الْعَظِیمِ وَ رَبَّ الْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَ رَبَّ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ الْمُحِیطِ بِالْعَالَمِینَ وَ رَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِی الَّتِی جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً وَ لِلْخَلْقِ مَتَاعاً إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَی عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْیَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَیْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَهَ وَ اعْصِمْ بَقِیَّهَ أَصْحَابِی مِنَ الْفِتْنَهِ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَدْ أَقْبَلَ تَقَدَّمُوا إِلَیْهِ بِزُحُوفِهِمْ وَ كَانَ عَلَی مَیْمَنَتِهِ یَوْمَئِذٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُدَیْلٍ وَ النَّاسُ عَلَی رَایَاتِهِمْ وَ مَرَاكِزِهِمْ وَ عَلِیٌّ علیه السلام فِی الْقَلْبِ فِی أَهْلِ الْمَدِینَهِ جُمْهُورُهُمُ الْأَنْصَارُ وَ مَعَهُ مِنْ خُزَاعَهَ وَ كِنَانَهَ عَدَدٌ حَسَنٌ قَالَ نَصْرٌ وَ رَفَعَ مُعَاوِیَهُ قُبَّهً عَظِیمَهً وَ أَلْقَی عَلَیْهَا الْكَرَابِیسَ وَ جَلَسَ تَحْتَهَا وَ قَدْ كَانَ لَهُمْ قَبْلَ هَذَا الْیَوْمِ ثَلَاثَهُ أَیَّامٍ وَ هُوَ الْیَوْمُ الرَّابِعُ مِنْ صَفَرٍ وَ خَرَجَ فِی هَذَا الْیَوْمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ فِی جَمْعٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَخَرَّجَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَهُ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِی جَمْعٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاقْتَتَلُوا فَطَلَبَ عُبَیْدُ اللَّهِ مُحَمَّداً إِلَی الْمُبَارَزَهِ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَیْهِ دَعَاهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ خَرَجَ بِنَفْسِهِ رَاجِلًا بِیَدِهِ سَیْفُهُ وَ قَالَ أَنَا أُبَارِزُكَ فَهَلُمَّ فَقَالَ عُبَیْدُ اللَّهِ لَا حَاجَهَ بِی إِلَی مُبَارَزَتِكَ فَرَجَعَ إِلَی صَفِّهِ قَالَ نَصْرٌ وَ أَمَّا الْیَوْمَ الْخَامِسَ فَإِنَّهُ خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ فَخَرَجَ إِلَیْهِ الْوَلِیدُ بْنُ عُقْبَهَ وَ أَكْثَرَ مِنْ سَبِّ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ أَبْرِزْ إِلَیَّ فَأَبَی أَنْ یَفْعَلَ وَ قَاتَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ ذَلِكَ الْیَوْمَ قِتَالًا شَدِیداً ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ كُلٌّ غَیْرُ غَالِبٍ

ص: ۴۶۲

وَ خَرَجَ ذَلِكَ الْيَوْمَ شِمْرُ بْنُ أَبْرَهَهَ بْنِ الصَّبَّاحِ الْحِمْيَرِيُّ (۱) فَلَحِقَ بِعَلِيٍّ علیه السلام فِي نَاسٍ مِنْ قُرَّاءِ أَهْلِ الشَّامِ فَفَتَّ ذَلِكَ فِي عَضُدِ مُعَاوِيَهَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ قَالَ عَمْرٌو يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُقَاتِلَ بِأَهْلِ الشَّامِ رَجُلًا لَهُ مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَرَابَهٌ قَرِيبَهٌ وَ رَحِمٌ مَاسَّهٌ وَ قِدَمٌ فِي الْإِسْلَامِ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِثْلُهُ قَدْ سَارَ إِلَيْكَ بِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ الْمَعْدُودِينَ وَ فُرْسَانِهِمْ وَ أَشْرَافِهِمْ وَ مَهْمَا نَسِيتَ فَلَا تَنْسَ أَنَّكَ عَلَى بَاطِلٍ وَ عَلِيّاً عَلَى الْحَقِّ فَبَادِرِ الْأَمْرَ قَبْلَ اضْطِرَابِهِ عَلَيْكَ فَقَامَ مُعَاوِيَهُ فِي أَهْلِ الشَّامِ خَطِيباً وَ حَثَّهُمْ عَلَى الْقِتَالِ فَخَطَبَ عَلِيٌّ علیه السلام أَصْحَابَهُ قَالَ أَبُو سِنَانٍ الْأَسْلَمِيُّ (۲) كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ مُتَّكِئاً عَلَى قَوْسِهِ وَ قَدْ جَمَعَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُمْ يَلُونَهُ كَأَنَّهُ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ الصَّحَابَهَ مُتَوَافِرُونَ مَعَهُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ عُوا كَلَامِي فَإِنَّ الْخُيَلَاءَ مِنَ التَّجَبُّرِ وَ إِنَّ النَّخْوَهَ مِنَ التَّكَبُّرِ وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ عَدُوٌّ حَاضِرٌ يَعِدُكُمُ الْبَاطِلَ أَلَا إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ فَلَا تَنَابَذُوا وَ لَا تُجَادِلُوا

۱- هذا هو الظاهر المذكور فی كتاب صفّین ص ۲۲۲. و فی طبع الكمبانیّ من البحار:" سمره بن أبرهه ".

۲- هذا هو الصواب المذكور فی أواسط الجزء الرابع من كتاب صفّین ص ۲۲۳، و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرحه علی المختار: (۶۵) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۱۲ ط الحدیث ببیروت، و للحدیث مصادر أخر ذكرناه فی ذیل المختار: (۲۰۰) من نهج السعاده ج ۲ ص ۱۷۳. وفی ط الكمبانی من البحار: " قال ابن سنان الأسلمی " وقد حذف المصنف ها هنا السند، ومطالب كما هو عادته فی أكثر ما یرویه عن كتاب صفین وشرح ابن أبی الحدید.

أَلَا إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَهٌ وَ سُبُلَهُ قَاصِدَهٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَ مَنْ فَارَقَهَا مُحِقَ وَ مَنْ تَرَكَهَا مَرَقَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ بِالْخَائِنِ إِذَا ائْتُمِنَ وَ لَا بِالْمُخْلِفِ إِذَا وَعَدَ وَ لَا الْكَاذِبِ إِذَا نَطَقَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَهِ وَ قَوْلُنَا الصِّدْقُ وَ فِعْلُنَا الْقَصْدُ وَ مِنَّا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ فِينَا قَادَهُ الْإِسْلَامِ وَ فِينَا حَمَلَهُ الْكِتَابِ إِلَّا أَنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلَى جِهَادِ عَدُوِّهِ وَ الشِّدَّهِ فِي أَمْرِهِ وَ ابْتِغَاءِ مَرْضَاتِهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاهِ وَ حَجِّ الْبَيْتِ وَ صِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ تَوْفِيرِ الْفَيْءِ عَلَى أَهْلِهِ أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَائِبِ أَنَّ مُعَاوِيَهَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ الْأُمَوِيَّ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ السَّهْمِيَّ أَصْبَحَا يُحَرِّضَانِ عَلَى طَلَبِ الدِّينِ بِزَعْمِهِمَا وَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي لَمْ أُخَالِفْ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَطُّ وَ لَمْ أَعْصِهِ فِي أَمْرٍ قَطُّ أَقِيهِ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكِصُ فِيهَا الْأَبْطَالُ وَ تُرْعَدُ فِيهَا الْفَرَائِصُ نَجْدَهً أَكْرَمَنِي اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِهَا وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَفِي حَجْرِي وَ لَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ بِيَدِي وَحْدِي تُقَلِّبُهُ الْمَلَائِكَهُ الْمُقَرَّبُونَ مَعِي وَ ايْمُ اللَّهِ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّهٌ قَطُّ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو سِنَانٍ الْأَسَدِيُّ فَسَمِعْتُ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ يَقُولُ أَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أَعْلَمَكُمْ أَنَّ الْأُمَّهَ لَمْ تَسْتَقِمْ عَلَيْهِ أَوَّلًا وَ أَنَّهَا لَنْ تَسْتَقِيمَ عَلَيْهِ آخِراً ثُمَّ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَ قَدْ نَفَذَتْ بَصَائِرُهُمْ.

**[ترجمه]عمر سعد به نقل از زید بن وهب می‌گوید: در صبح آن روز علی به سوی آنان تاخت و آنها به مقابله پرداختند. فرمود:

«بار خدایا، ای پروردگار این آسمان بلند که آن را گستره شب و روز قرار داده و گذرگاه خورشید و ماه و منزلگاه ستارگان ثابت و سیّار ساختی و گروهی از فرشتگان را در آن ساکن کردی که از عبادت تو خسته نمی‌شوند. ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه مردم و حشرات و چارپایان (و جانداران) بی شمار مرئی و نامرئی از آفرینش بزرگ خویش قرار دادی. ای پروردگار کشتی که برای سود رساندن به مردم در دریا روان است. ای پروردگار ابر که میان آسمان و زمین مسخّر و برگماشته است. ای پروردگار دریای انباشته از آب که بر جهان [احاطه دارد]، و ای پروردگار کوههای استوار که آنها را میخها (و لنگرهای باز دارنده جنبش) زمین و منبع در آمد آفریدگان ساختی، اگر ما را بر دشمنانمان پیروزی می‌گردانی، ما را از تعدّی به دور، و گامهایمان را در راه حق استوار فرما، و اگر آنان را بر ما پیروز می کنی فیض شهادت را نصیب ما فرمای و بازمانده یارانم را از فتنه نگهدار.»

راوی گفت: وقتی شامیان دیدند او بیرون تاخته است به مقابله وی پرداختند. آن روز عبد الله بن بدیل در جناح راست بود و همه سپاه در جای خود قرار داشتند .

علی علیه السلام در قلب سپاه با اهل مدینه که اکثر آنان از انصار بودند قرار گرفته بود و همراه ایشان از قبیله خزاعه و کنانه تعداد قابل توجهی حضور داشتند.

نصر آورده است: معاویه سراپرده بزرگی برافراشته بود که بر آن (سایبانی از) کرباس افکنده بودند و خود در زیر آن نشسته بود. روز چهارم صفر بود. محمد بن حنفیه با گروهی از مردم عراق وارد میدان شد. معاویه عبیدالله بن عمر بن خطاب را به همراه گروهی از شامیان برای مقابله با وی فرستاد. آنان به جنگ با یک‌دیگر پرداختند. عبیدالله، محمد را به مبارزه طلبید.

وقتی وی برای رزم با عبیدالله عازم شد، علی علیه السلام وی را فراخواند و خود پیاده و شمشیر به دست به جانب عبیدالله خارج شد. علی علیه السلام به عبیدالله گفت: من با تو مبارزه می‌کنم پیش بیا. عبیدالله گفت: من نیازی به مبارزه کردن با تو ندارم لذا به میان لشگر خود بازگشت.

نصر می‌گوید: در روز پنجم، عبدالله بن عباس وارد میدان شد. ولید بن عقبه نیز برای مقابله با وی پا به معرکه گذاشت و اقدام به ناسزاگویی زیاد علیه بنی عبدالمطلب نمود. ابن عباس شخصی را نزد وی فرستاد و به وی گفت: با من مبارزه کن. ولید نپذیرفت. ابن عبّاس آن روز جنگ سختی کرد. همه لشگریان دو طرف بدون اینکه یکی از آنان بر دیگری پیروز شود عقب نشستند.

ص: ۴۶۲

در آن روز شمر بن صباح حمیری به همراه عده ای از قاریان شام خارج شده و به علی علیه السلام پیوست. این اقدام وی شکافی در نیروهای معاویه و عمروعاص ایجاد کرد. عمرو به معاویه گفت: تو می‌خواهی به همراه شامیان با کسی بجنگی که دارای حق خویشاوندی نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در اسلام کسی همانند او سابقه ندارد. او به همراه تعداد زیادی از چابکسواران و بزرگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به سوی تو آمده است. هر چه را فراموش کنی این را فراموش نکن که تو گام در راه باطل گذاشته‌ای و علی به راه حق قدم گذاشته است لذا قبل از آنکه در ورطه بیافتی اوضاع را تدبیر کن. معاویه برای شامیان سخنرانی پرداخت و آنان را به جنگ تشویق کرد. علی علیه السلام نیز برای یاران خود سخنرانی نمود. ابو سنان اسلمی می‌گوید: گویی من به او که بر کمان خود تکیه زده می‌نگرم که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع کرده و آنان وی را در بر گرفته‌اند گویا که می‌خواهد تا مردم بدانند که اصحاب رسول خدا با او هستند. فرمود: ای مردم سخن مرا بشنوید و کلام مرا بفهمید. خودخواهی از گردنکشی ناشی می‌شود و خودپسندی از تکبّر. شیطان دشمن حاضری است که به شما وعده باطل می‌دهد. مسلمانان باهم برادرند پس باهم اختلاف و مجادله نکنید.

ص: ۴۶۳

شرایع دین، یکی است و راه‌های آن هموار می‌باشد. هر کس که بدان دست یازد به سعادت می‌رسد و هر کس از آن فاصله گیرد نابود می‌گردد و کسی که آن شرایع را ترک کند از دین خارج گشته است. وقتی مسلمان مورد اعتماد قرار گرفت خیانت نمی‌کند و وقتی وعده‌ای بدهد خلف وعده نمی‌نماید و دروغ نمی‌گوید. ما اهل بیت رحمت هستیم که سخن ما عین راستی و کردارمان عین اعتدال و درستی است. خاتم پیامبران از ماست. رهبران دین اسلام از ما هستند. حاملان قرآن ماییم. ما شما را به سوی خدا و رسول او و به جهاد در برابر دشمن خدا و التزام به امر الهی، کسب رضایت او، برپا داشتن نماز و پرداخت زکات، حج، روزه ماه رمضان و ادای فیء دعوت می‌کنیم. از چیزهای شگفت‌انگیز این است که معاویه بن ابو سفیان اموی و عمرو بن عاصِ سهمی مردم را تحریک کرده‌اند تا به زعم خود، انتقام بگیرند. شما می‌دانید که من هرگز خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرده‌ام و هرگز از امر او تخطی ننموده‌ام. در مواقعی که پهلوانان فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند و سینه‌ها از ترس به لرزه در می‌آمد، من برای نجات پیامبر باقی ماندم که خداوند سبحان مرا به علّت این استواری گرامی داشت که سپاس مخصوص اوست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود در حالی که سر وی بر دامان

من بود. به تنهایی عهده‌دار غسل او شدم و ملائک مرا در این کار همراهی می‌کردند. به خدا سوگند هرگاه امّتی پس از پیامبر خود با هم اختلاف کرده‌اند، در آن میان اهل باطل بر اهل حق غالب گشته‌اند مگر اینکه خداوند چیز دیگری اراده کند. راوی می‌گوید: ابوسنان اسدی گفت: از عمار بن یاسر شنیدم که گفت: امیر المومنین شما را آگاه کرد که این امّت در ابتدا و انتهای امر بر امامت او اتفاق نکردند و به تفرقه دچار شدند و بصیرت خود را از دست دادند .

**[ترجمه]

«۴۰۳»

وَ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ حَتَّی مَتَی لَا نُنَاهِضُ الْقَوْمَ بِأَجْمَعِنَا فَقَامَ فِی النَّاسِ عَشِیَّهَ الثَّلَاثَاءِ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا یُبْرِمُ مَا نَقَضَ وَ لَا یَنْقُضُ مَا أَبْرَمَ وَ لَوْ شَاءَ مَا اخْتَلَفَ

ص: ۴۶۴

اثْنَانِ مِنْ هَـذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَا مِنْ خَلْقِهِ وَ لَا تَنَازَعَ الْبَشَرُ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَا جَحَـدَ الْمَفْضُولُ ذَا الْفَضْلِ فَضْـلَهُ وَ قَـدْ سَاقَتْنَا وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ اللاأقـدار [الْأَقْدَارُ] حَتَّی لَفَّتْ بَیْنَنَا فِی هَذَا الْمَوْضِعِ وَ نَحْنُ مِنْ رَبِّنَا بِمَرْأًی وَ مَسْـمَعٍ وَ لَوْ شَاءَ لَعَجَّلَ النَّقِمَهَ وَ لَکَانَ مِنْهُ التَّغْیِیرُ حَتَّی یُکَـذِّبَ اللَّهُ الظَّالِمَ وَ یُعْلِمَ الْحَقَّ أَیْنَ مَصِـیرُهُ وَ لَکِنَّهُ جَعَلَ الـدُّنْیَا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَهَ دَارَ الْجَزَاءِ وَ الْقَرَارِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی أَلَا إِنَّکُمْ لَاقُو الْعَـدُوِّ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَطِیلُوا اللَّیْلَهَ الْقِیَامَ وَ أَکْثِرُوا تِلَاوَهَ الْقُرْآنِ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْـرَ وَ الْقَوْهُمْ بِالْجِدِّ وَ الْحَزْمِ وَ کُونُوا صَادِقِینَ قَالَ فَوَثَبَ النَّاسُ إِلَی رِمَاحِهِمْ وَ سُـیُوفِهِمْ وَ نِبَالِهِمْ لیصـلحونها [یُصْـلِحُونَهَا] وَ خَرَجَ علیه السلام وَ عَبَّأَ النَّاسَ لَیْلَتَهُ تِلْکَ کُلَّهَا حَتَّی أَصْبَحَ وَ عَقَدَ الْأَلْوِیَهَ وَ أَمَّرَ الْأُمَرَاءَ وَ بَعَثَ إِلَی أَهْلِ الشَّامِ مُنَادِیاً یُنَادِی فِیهِمُ اغْـدُوا عَلَی مَصَـافِّکُمْ فَضَـجَّ أَهْـلُ الشَّامِ فِی مُعَسْـکَرِهِمْ وَ اجْتَمَعُوا إِلَی مُعَاوِیَهَ فَعَبَّأَ خَیْلَهُ وَ عَقَـدَ أَلْوِیَتَهُ وَ أَمَّرَ أُمَرَاءَهُ وَ کَتَّبَ کَتَـائِبَهُ وَ کَانَ أَهْلُ الشَّامِ أَکْثَرَ مِنْ أَهْـلِ الْعِرَاقِ بِالضِّعْفِ وَ نُصِبَ لِمُعَاوِیَهَ مِنْبَرٌ فَقَعَـدَ إِلَیْهِ فِی قُبَّهٍ ضَـرَبَهَا عَظِیمَهٍ أُلْقِیَ عَلَیْهَا الثِّیَابُ وَ الـدَّرَانِکُ (۱) ثُمَّ تَنَـاهَضَ الْقَوْمُ یَوْمَ الْأَرْبِعَـاءِ سَـادِسَ صَـفَرٍ وَ اقْتَتَلُوا إِلَی آخِرِ نَهَـارِهِمْ وَ انْصَـرَفُوا عِنْـدَ الْمَسَاءِ وَ کُلٌّ غَیْرُ غَالِبٍ

۱- کـذا فی أصلی، و هو جمع الـدرنوک و الـدرنیک- کزنبور و دردیر-: نوع من البسـط أو الثیـاب له خمل. و صـحفت هـذه اللفظه فی طبع الحدیث ببیروت من شـرح ابن أبی الحدید: ج ۲ ص ۲۱۳ ب «الارائک». ثم إن ما یأتی بعـد الحدیث التالی وهو المختار: (۶۵) من نهـج البلاغه موجود فی شـرح ابن أبی الحدیـد: ج ۲ ص ۲۱۶، ولکنه سـقط عن طبعه إیران وطبعه مصـر من کتاب صفین. وللخطبه مصادر کثیره یجدها الباحث فی ذیل المختار: (۲۱۵) من نهج السعاده: ج ۲ ص ۲۳۵ ط ۱.

فَأَمَّا الْيَوْمَ السَّابِعَ فَكَانَ الْقِتَالُ فِيهِ شَدِيداً وَ الْخَطْبُ عَظِيماً وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُدَيْلٍ الْخُزَاعِيُّ عَلَى مَيْمَنَهِ الْعِرَاقِ فَزَحَفَ نَحْوَ حَبِيبِ بْنِ مَسْلَمَهَ وَ هُوَ عَلَى مَسِيرَهِ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى اضْطَرَّهُمْ إِلَى قُبَّهِ مُعَاوِيَهَ وَقْتَ الظُّهْرِ.

**[ترجمه]زید بن وهب می گوید: شبانگاه آن روز علی علیه السلام فرمود: «تا کی همگی به جنگ با آن قوم برنخیزیم؟» شامگاه سه شنبه، پس از نماز عصر در میان مردم ایستاد و فرمود: سپاس خدایی را که آنچه را که او بخواهد بشکند کسی نمی‌تواند استوارش سازد و آنچه را او استوار داشته کسی نمی‌تواند بشکند. اگر می خواست، هرگز

ص: ۴۶۴

دو نفر از این امّت یا از تمامی آفریدگان با یکدیگر اختلافی پیدا نمی‌کردند و بشر در هیچ امری از اوامر او با هم ستیز نمی کردند و کسی که دارای فضیلتی نیست فضل صاحب فضیلت را انکار نمی‌کرد. (دست) تقدیر، ما و آن قوم را به اینجا کشانید (و روبروی هم قرار داد) و با هم درگیر کرد و ما در معرض دید و شنود پروردگار خود هستیم، اگر می خواست در کار انتقام‌گیری شتاب می کرد و از جانب او تغییری پدید می آمد تا ستمگر را رسوا سازد و سرنوشت حق آشکار شود. ولی او دنیا را محل انجام کردار و آخرت را سرای پاداش قرار داده است. «لِیَجزِیَ الَّذینَ أساءُوا بِما عَمِلُوا وَ یَجزِیَ الَّذینَ احْسَنُوا بِالحُسْنَی» - . نجم / ۳۱ - [تا آنان که بدی کردند به سبب کردارشان جزا ببینند و آنان که نیکی نمودند بدان نیکی پاداش یابند].

به خواست خداوند، فردا با دشمن رویارو می شوید. پس امشب بسیار نماز بگزارید و به تلاوت قرآن بپردازید و از خداوند صبر و پیروزی طلب کرده و با جدیّت و اراده با آنان روبرو شوید و پاکدل و رستگار باشید. راوی می‌گوید: سپس مردم به سوی شمشیرها، تیرها و نیزه‌های خود شتافتند و آنها را درست می کردند.

علی علیه السلام بیرون آمد و تمام شب به آماده ساختن مردم پرداخت تا صبح شد. وی پرچمها را بست و سپاهیان را سازماندهی کرد و فرماندهان را یکایک تعیین نمود. آنگاه شخصی را به عنوان منادی به سوی شامیان فرستاد تا ندا در دهد: ای اهل شام، هنگام صبح برای جنگ بیایید. شامیان در لشکرگاه خود به هم ریختند و ولوله‌ای به پا کردند و گرد معاویه جمع شدند. معاویه سواران خود را آماده کرد و پرچمها را نصب و نیروهای خود را سازماندهی نمود و فرماندهان را تعیین و افراد را دسته‌بندی کرد. شامیان دو برابر مردم عراق بودند .

برای معاویه منبری آماده شده بود که وی بر روی آن در زیر خیمه‌ای که با پارچه‌های ضخیم برپا شده بود نشسته بود. سپس دو طرف در روز چهارشنبه ششم ماه صفر باهم درگیر شدند و تا پایان روز جنگیدند و هنگام شب دست از جنگ کشیدند بدون آنکه یکی از طرفین بر دیگری غالب شود.

ص: ۴۶۵

در روز هفتم جنگ شدیدی در گرفت. عبدالله بن بدیل خزاعی که در جناح راست سپاه عراق قرار داشت با افراد خود به سمت حبیب بن مسلمه که در جناح چپ شامیان قرار داشت حرکت کرد و هنگام ظهر آنان را به سمت خیمه معاویه به عقب

راند.

**[ترجمه]

«۴۰۴»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمْرٍو عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام خَطَبَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَهَ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي بِطُولِهِ وَ بِالْإِسْنَادِ أَنَّ عَلِيّاً خَطَبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ قَدْ دَلَّكُمْ عَلَى تِجَارَهٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ إِيمَانٍ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ (۱) إلى آخر ما سيأتى بروايه المفيد رحمه الله ثم قام قيس بن سعد و خطب خطبه بليغه حث الناس فيها على الجهاد.

ثم قام الأشتر رضى الله عنه بمثل ذلک و كذا يزيد بن قيس الأرحبى و غيرهم (۲).

**[ترجمه]نصر به نقل از ابی عمرو آورده است: علی علیه السلام در این روز برای مردم سخنرانی کرده و فرمود: ای مسلمانان ترس از خدا را لباس زیرین خود قرار دهید... تا آخر خطبه که به طور کامل خواهد آمد، و با همین اسناد: علی علیه السلام در آن روز فرمود: ای مردم خداوند بلند مرتبه شما را به تجارتی رهنمون می‌سازد که از آتش دردناک نجات یابید، که آن ایمان به خداوند و پیامبر او و جهاد در راه اوست - . طبری با سندی دیگر با اندک تفاوتی در الفاظ در کتاب تاریخ الامم و الملوک ج ۵: ۱۷ آن را روایت کرده است. - ... تا آخر روایت شیخ مفید. سپس قیس بن سعد برخاست و طی خطبه بلیغی مردم را به جهاد تشویق کرد.

سپس مالک اشتر رضی الله عنه و یزید بن قیس ارحبی و سایرین برخاستند و چنین کردند.

**[ترجمه]

«۴۰۵»

وَ رُوِيَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالا طَلَبَ مُعَاوِيَهُ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنْ يُسَوِّيَ صُفُوفَ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ لَهُمْ عَمْرٌو يَا مَعْشَرَ أَهْلِ الشَّامِ سَوُّوا صُفُوفَكُمْ قَصَّ الشَّارِبِ وَ أَعِيرُونَا جَمَاجِمَكُمْ سَاعَهً فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْطَعَهُ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا ظَالِمٌ أَوْ مَظْلُومٌ

۱- و قد رواه الطبریّ بسند آخر بمغايره فى بعض الألفاظ فى حوادث سنه: (۳۷) من تاريخ الأمم و الملوك: ج ۵ ص ۱۷، ط الحديث، و فى ط: ج ۱، ص ۳۲۹۱، و فى ط:ج ۴ ص ۱۲.

۲- و خطبهم حرفيه مذكوره فى كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد، و تاريخ الطبرىّ.

وَ أَقْبَلَ أَبُو الْهَيْثَم بْنُ التَّيِّهَانِ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله علیه و آله بَدْرِيّاً عَقَبِيّاً يُسَوِّى صُفُوفَ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ أَهْلِ الْعِرَاقِ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْفَتْحِ الْعَاجِلِ أَوِ الْجَنَّةِ فِي الْآجِلِ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ النَّهَارِ فَأَرْسُوا أَقْدَامَكُمْ وَ سَوُّوا صُفُوفَكُمْ وَ أَعِيرُوا رَبَّكُمْ جَمَاجِمَكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

**[ترجمه]از امام باقر علیه السلام و زید بن حسن نقل شده است: معاویه از عمرو بن عاص خواست که صفوف شامیان را بیاراید. عمرو به آنان گفت: «ای شامیان، صفوف خود را منظّم کنید و لحظه‌ای جمجمه های سرتان را به ما عاریت دهید. حق به جایگاه خود رسیده و در این میان جز ظالم و مظلوم کسی باقی نمانده است.

ص: ۴۶۶

ابوهیثم بن تیهان که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و پیمان عقبه بود، صف لشگریان عراق را منظّم می...کرد و می گفت: ای مردم عراق میان شما و پیروزی قریب الوقوع و یا بهشت آخرت جز بخشی از یک روز فاصله وجود ندارد .

گام‌های خود را استوار سازید و صف‌هایتان را مرتب نمایید. جمجمه‌های خود را به خدا امانت دهید و از خدایتان استعانت بجویید و «وَ اصْبِرُوا انَّ الارضَ لِلّهِ يُورِثُها من يَشاءُ من عِبادِهِ وَ العاقِبَةُ لِلمُتَّقِينَ» - . اعراف / ۱۲۸ -[و صبر کنید که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش بخواهد به میراث می‌دهد و سرانجام نیکو از آن پرهیزگاران است].

**[ترجمه]

«۴۰۶»

وَ رُوِيَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّ أَوَّلَ فَارِسَيْنِ الْتَقَيَا فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ هُوَ الْيَوْمُ السَّابِعُ وَ كَانَ مِنَ الْأَيَّامِ الْعَظِيمَةِ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ ابْنُ عَمِّ حُجْرٍ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ كِلَاهُمَا مِنْ كِنْدَةَ فَاطَّعَنَا بِرُمْحَيْهِمَا وَ خَرَجَ خُزَيْمَةُ الْأَسَدِيُّ مِنْ عَسْكَرِ مُعَاوِيَةَ فَضَرَبَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ ضَرْبَةً بِرُمْحِهِ فَحَمَلَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ علیه السلام فَقَتَلُوا خُزَيْمَةَ وَ نَجَا ابْنُ عَمِّ حُجْرٍ فَخَرَجَ رِفَاعَةُ الْحِمْيَرِيُّ مِنْ صَفِّ الْعِرَاقِ وَ قَتَلَ قَرْنَ بْنَ عَدِيٍّ (۱) ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً دَعَا أَصْحَابَهُ إِلَى أَنْ يَذْهَبَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ بِمُصْحَفٍ كَانَ فِي يَدِهِ إِلَى أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ مَنْ يَذْهَبُ إِلَيْهِمْ فَيَدْعُوَهُمْ إِلَى مَا فِي هَذَا الْمُصْحَفِ فَسَكَتَ النَّاسُ وَ أَقْبَلَ فَتًى اسْمُهُ سَعِيدٌ فَقَالَ أَنَا صَاحِبُهُ وَ قَالَ ثَانِياً وَ لَمْ يُجِبْ إِلَّا الْفَتَى فَقَبَضَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ أَتَاهُمْ فَنَاشَدَهُمْ وَ دَعَاهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَقَتَلُوهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلٍ احْمِلْ عَلَيْهِمُ الْآنَ فَحَمَلَ عَلَيْهِمْ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْمَيْمَنَةِ وَ عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ سَيْفَانِ وَ دِرْعَانِ فَجَعَلَ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ قُدُماً وَ يَرْتَجِزُ فَلَمْ يَزَلْ يَحْمِلُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ الَّذِينَ بَايَعُوهُ

ص: ۴۶۷

۱- و هذا نقل بالمعنى لا يوافق لفظه لفظ كتاب صفّين و لا شرح ابن أبي الحديد، و فيه:فحمل أصحاب على عليه السلام فقتلوا خزيمه الأسدى، ونجا حجر الشر هاربا فالتحق بصف معاويه. ثم برز حجر الشر ثانيه فبرز إليه الحكم بن أزهر من أهل العراق

فقتله حجر الشـر، فخرج إليه رفاعه بن ظالم الحميرى من صف العراق فقتله وعاد إلى أصـحابه [وهو] يقول: الحمـد لله الـذى قتل حجر الشر بالحكم بن أزهر.

عَلَى الْمَوْتِ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَصْمِدُوا لِابْنِ بُدَيْلٍ وَ بَعَثَ إِلَى حَبِيبِ بْنِ مَسْلَمَهَ الْفِهْرِيِّ وَ هُوَ فِي الْمَيْسَرِهِ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهِ بِجَمْعٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ اخْتَلَطَ النَّاسُ وَ اصْطَدَمَ الصَّفَّانِ مَيْمَنَهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ مَيْسَرَهُ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَقْبَلَ ابْنُ بُدَيْلٍ يَضْرِبُ النَّاسَ بِسَيْفِهِ قُدُماً حَتَّى أَزَالَ مُعَاوِيَهَ عَنْ مَوْقِفِهِ وَ تَرَاجَعَ مُعَاوِيَهُ عَنْ مَكَانِهِ الْقَهْقَرَى كَثِيراً وَ أَشْفَقَ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَرْسَلَ إِلَى حَبِيبِ بْنِ مَسْلَمَهَ مَرَّهً ثَانِيَهً وَ ثَالِثَهً يَسْتَنْجِدُهُ وَ يَسْتَصْرِخُهُ وَ يَحْمِلُ حَبِيبٌ حَمْلَهً شَدِيدَهً بِمَيْسَرِهِ مُعَاوِيَهَ عَلَى مَيْمَنَهِ الْعِرَاقِ فَكَشَفَهَا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ ابْنِ بُدَيْلٍ إِلَّا نَحْوُ مِائَهِ إِنْسَانٍ مِنَ الْقُرَّاءِ فَاسْتَنَدَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ يَحْمُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ لَحِجَ ابْنُ بُدَيْلٍ فِي النَّاسِ وَ صَمَّمَ عَلَى قَتْلِ مُعَاوِيَهَ وَ جَعَلَ يَطْلُبُ مَوْقِفَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ فَنَادَى مُعَاوِيَهُ فِي النَّاسِ وَيْلَكُمْ الصَّخْرَهَ وَ الْحِجَارَهَ إِذَا عَجَزْتُمْ عَنِ السِّلَاحِ أَثْخِنُوهُ فَرَضَخَهُ النَّاسُ بِالْحِجَارَهِ حَتَّى أَثْخَنُوهُ فَسَقَطَ فَأَقْبَلُوا عَلَيْهِ بِسُيُوفِهِمْ فَقَتَلُوهُ وَ جَاءَ مُعَاوِيَهُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ حَتَّى وَقَفَا عَلَيْهِ فَأَلْقَى عَبْدُ اللَّهِ عِمَامَتَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ تَرَحَّمَ عَلَيْهِ وَ كَانَ لَهُ أَخاً وَ صَدِيقاً مِنْ قَبْلُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ اكْشِفْ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا يُمَثَّلُ بِهِ وَ فِيَّ رُوحٌ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ قَدْ وَهَبْنَاهُ لَكَ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ هَذَا كَبِيرُ الْقَوْمِ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ اللَّهُمَّ ظَفِّرْنِي بِالْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ وَ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيِّ قَالَ فَاسْتَعْلَى أَهْلُ الشَّامِ عِنْدَ قَتْلِ ابْنِ بُدَيْلٍ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ يَوْمَئِذٍ وَ انْكَشَفَ أَهْلُ الْعِرَاقِ مِنْ قِبَلِ الْمَيْمَنَهِ وَ أَجْفَلُوا إِجْفَالًا شَدِيداً فَأَمَرَ عَلِيٌّ عليه السلام سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ فَاسْتَقْدَمَ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ لِيُرِيدَ الْمَيْمَنَهَ بِعَقْدِهَا (١) فَاسْتَقْبَلَهُمْ جُمُوعُ أَهْلِ الشَّامِ فِي خَيْلٍ عَظِيمَهٍ فَحَمَلَتْ عَلَيْهِمْ

١- كذا فى طبع الكمبانىّ من البحار، و فى ط بيروت من شرح ابن أبى الحديد: «فأمر علىّ عليه السلام سهل بن حنيف فاستقدم من كان معه ليرفد الميمنه و يعضدها فاستقبلهم جموع أهل الشام فى خيل عظيمه». وفى تاريخ الطبرى: فأمر على سهل بن حنيف فاستقدم فيمن كان معه من أهل المدينه فاستقبلتهم جموع لأهل الشام عظيمه... وفى كتاب صفين: " فأمر على سهل بن حنيف فاستقدم فيمن كان مع على من أهل المدينه... ".

فَأَخْلَقَتْهُمْ بِالْمَيْمَنَهِ وَ کَانَتْ مَیْمَنَهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ مُتَّصِلَهً بِمَوْقِفِ عَلِیٍّ علیه السلام فِی الْقَلْبِ فِی أَهْلِ الْیَمَنِ فَلَمَّا انْکَشَفُوا انْتَهَتِ الْهَزِیمَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَانْصَرَفَ یَمْشِی نَحْوَ الْمَیْسَرَهِ فَانْکَشَفَتْ عَنْهُ مُضَرُ مِنَ الْمَیْسَرَهِ فَلَمْ یَبْقَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ إِلَّا رَبِیعَهُ وَحْدَهَا فِی الْمَیْسَرَهِ.

**[ترجمه]از شعبی نقل شده است: نخستین سوارانی که آن روز که روز هفتم صفر و از روزهای بزرگ و پر مخاطره صفّین بود با یک دیگر به نبرد تن به تن پرداختند حجر بن عدی از یاران علی علیه السلام و پسر عموی حجر از یاران معاویه، هر دو از قبیله کنده، بودند که با نیزه خود به جنگ پرداختند. خزیمه اسدی از اردوگاه معاویه بیرون آمد. ضربه‌ای سخت به حجر بن عدی زد. یاران علی علیه السلام هجوم آوردند و خزیمه را کشتند. عموزاده حجر بن عدی نجات یافت و گریخت. رفاعه حمیری از لشگر عراق خارج شده و قرن بن عدی را کشت. سپس علی علیه السلام از یاران خود خواست تا قرآنی را که در دستان وی بود به سمت شامیان ببرد. وی فرمود: چه کسی حاضر است که به سوی آنان برود و آنان را به آنچه که در آن قرآن آمده است دعوت کند؟ مردم سکوت کردند. جوانی به نام سعید پیش آمد و گفت: من از عهده آن بر می‌آیم. برای دومین بار تکرار فرمود و جز همان جوان کسی پاسخ نداد. آن جوان آن قرآن را گرفت و نزد شامیان آمد و آنان را سوگند داد و به آنچه که در آن آمده بود فرا خواند. شامیان وی را کشتند. امیرالمومنین علیه السلام به عبدالله بن بدیل فرمود: الآن به سمت شامیان حرکت کن. وی به همراه افراد مستقر در جناح راست، به راه افتاد. وی در آن روز دو شمشیر و دو زره داشت. با شمشیر خود شروع به قلع و قمع نمود تا اینکه به معاویه و افرادی که با وی تا حد مرگ پیمان بسته بودند، رسید.

ص: ۴۶۷

معاویه به آنان دستور داد که به سختی در برابر عبد الله بن بدیل پایداری کنند. وی به حبیب بن مسلمه فهری که در جناح چپ لشکر او بود پیام فرستاد که با تمام افراد خود به سوی وی حرکت کند. افراد دوطرف به هم رسیدند و دو گروه با یک دیگر در افتادند: جناح راست لشکر عراقیان و جناح چپ سپاه شامیان. عبد الله بن بدیل روی بدانها نهاده بود و دشمن را تار و مار می‌کرد تا معاویه را از قرارگاه خود راند. معاویه از آنجا که بسیار عقب نشسته بود بازگشت و بر خود نگران شد و برای بار دوم و سوم به حبیب بن مسلمه پیام فرستاد و از او کمک می طلبید و تا به داد او برسد. حبیب با جناح چپ سپاه شام حمله سختی به جناح راست سپاه عراق آورد و آن را از هم شکافت و آنقدر به ابن بدیل نزدیک شد که جز به اندازه صد نفر از قاریان فاصله نداشت و آنان پشت به پشت یک‌دیگر داده بودند و از خود دفاع می کردند. ابن بدیل در میان افراد قرار گرفته و تصمیم کشتن معاویه را داشت و همچنان در جستجوی قرارگاه او بود تا اینکه به وی رسید. معاویه به افراد خود گفت: وای بر شما، اگر در به کار بردن سلاح ناتوانید سنگ و پاره سنگ به او بزنید. یاران معاویه روی به عبد الله بن بدیل نهادند و او را سنگ‌باران کردند و به زمین انداختند. سپس به سوی وی شتافتند و با شمشیرهای خود او را کشتند. معاویه و عبد الله بن عامر به سوی وی آمدند. عبد الله بن عامر دستار خود را بر چهره او گسترد و بر او دلسوزی کرد چون قبلا وی از دوستان راستین او بود. معاویه گفت: چهره‌اش را باز کن. گفت: نه، به خدا تا جان در بدن دارم او مثله نخواهد شد. معاویه گفت: من او را به تو بخشیدم. ابن عامر چهره وی را گشود. معاویه گفت: سوگند به پروردگار کعبه که این سالار و بزرگ آن قوم بود. بار الها مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی (نیز) پیروز گردان. راوی می‌گوید: با کشته شدن ابن بدیل شامیان بر عراقیان برتری یافتند. جناح راست عراقیان گشوده شد و آنان شتابان پا به فرار گذاشتند. علی علیه السلام به سهل بن حنیف دستور پیشروی داد. وی به

همراه افراد خود به قصد جناح راست دشمن به راه افتاد. انبوهی از شامیان به مقابله با آنان آمدند و به آنان حمله

ص: ۴۶۸

و آنها را نیز به جناح راست ملحق کردند، جناح راست عراقیان به قرارگاه علی علیه السلام در قلب سپاه پیوسته بود که یمنیان آن را در بر گرفته بودند و پس از اینکه آنان میدان را خالی کردند دامنه عقب نشینی به قرارگاه علی علیه السلام رسید. علی علیه السلام پیاده روانه جناح چپ شد، ولی در جناح چپ نیز «مضریان» از او روی تافتند و دور شدند و از تمام لشکر عراق کسی جز افراد قبیله ربیعه در جناح چپ با علی علیه السلام باقی نماند.

**[ترجمه]

«۴۰۷»

وَ رُوِیَ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: لَقَدْ مَرَّ عَلِیٌّ یَوْمَئِذٍ وَ مَعَهُ بَنُوهُ نَحْوَ الْمَیْسَرَهِ وَ مَعَهُ رَبِیعَهُ وَحْدَهَا وَ إِنِّی لَأَرَی النَّبْلَ یَمُرُّ مِنْ بَیْنِ عَاتِقِهِ وَ مَنْکِبِهِ وَ مَا مِنْ بَنِیهِ إِلَّا یَقِیهِ بِنَفْسِهِ فَیَکْرَهُ عَلِیٌّ ذَلِکَ فَیَتَقَدَّمُ عَلَیْهِ وَ یَحُولُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَهْلِ الشَّامِ وَ یَأْخُذُ بِیَدِهِ إِذَا فَعَلَ ذَلِکَ فَیُلْقِیهِ مِنْ وَرَائِهِ وَ بَصُرَ بِهِ أَحْمَرُ مَوْلَی بَنِی أُمَیَّهَ وَ کَانَ شُجَاعاً فَقَالَ عَلِیٌّ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْکَ فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ فَخَرَجَ إِلَیْهِ کَیْسَانُ مَوْلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَیْنِ فَقَتَلَهُ أَحْمَرُ وَ خَالَطَ عَلِیّاً علیه السلام لِیَضْرِبَهُ بِالسَّیْفِ فَمَدَّ عَلِیٌّ یَدَهُ إِلَی جَیْبِ دِرْعِهِ فَجَذَبَهُ عَنْ فَرَسِهِ وَ حَمَلَهُ عَلَی عَاتِقِهِ وَ اللَّهِ لَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی رِجْلَیْ أَحْمَرَ یَخْتَلِفَانِ عَلَی عُنُقِ عَلِیٍّ ثُمَّ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَکَسَرَ مَنْکِبَیْهِ وَ عَضُدَیْهِ وَ شَدَّ أَبْنَاءُ عَلِیٍّ حُسَیْنٌ وَ مُحَمَّدٌ فَضَرَبَاهُ بِأَسْیَافِهِمَا حَتَّی بَرَدَ فَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام قَائِماً وَ شِبْلَاهُ یَضْرِبَانِ الرَّجُلَ حَتَّی إِذَا أَتَیَا عَلَیْهِ أَقْبَلَا عَلَی أَبِیهِمَا ثُمَّ إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ دَنَوْا عَنْهُ یُرِیدُونَهُ وَ اللَّهِ مَا یَزِیدُهُ قُرْبُهُمْ مِنْهُ وَ دُنُوُّهُمْ سُرْعَهً فِی مَشْیِهِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ مَا ضَرَّکَ لَوْ أَسْرَعْتَ حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی الَّذِینَ صَبَرُوا بَعْدَکَ مِنْ أَصْحَابِکَ قَالَ یَعْنِی رَبِیعَهَ الْمَیْسَرَهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا بُنَیَّ إِنَّ لِأَبِیکَ یَوْماً لَا یُبْطِئُ بِهِ عَنْهُ السَّعْیُ وَ لَا یُقَرِّبُهُ إِلَیْهِ الْوُقُوفُ إِنَّ أَبَاکَ لَا یُبَالِی وَقَعَ عَلَی الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ (۱).

ص: ۴۶۹

۱- و رواه أیضا الطبریّ بسنده عن أبی مخنف فی حوادث سنه: (۳۷) من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۱، ص ۳۲۹۳ و فی ط: ج ۴ ص ۱۳، و فی ط: ج ۵ ص ۱۹.

**[ترجمه]از زیـد بن وهب نقل شده است: آن روز علی علیه السـلام با پسـران خود به جناح چپ روی نهاد و تنها قوم ربیعه با او مانده بودند. گویی هم اینک آن منظره را عیان می بینم که تیر از پشت سـر و فراز شانه های او می گذشت و پسـرانش خود را سپر جان او می ساختند. علی علیه السـلام این اقدام را نپسـندید لذا میان پسر و شامیان حایل می شد و دست او را می گرفت و او را پیش رو یا پشت سر خویش می افکند. در این میان احمر غلام بنی امیه که شجاع بود به وی نگاه کرد. علی علیه السلام فرمود: به پروردگـار کعبه سوگنـد که خـدایم مرا بکشـد اگر من تو را نکشم لـذا به سوی او تاخت. سـپس «کیسان» غلام علی علیه السـلام برابرش در آمد و به مبارزه باهم پرداختند. غلام بنی امیه کیسان را کشت و علی علیه السـلام خود با شمشیر شتابان به میـدان آمـد و چنـگ به گریبان زره او زد و وی را از مرکبش به سوی خود کشـید و بر شانه خویش برداشت. به خـدا قسـم گـویی آشـکارا دو پـای او را می بینـم که بر گردن علی علیه السـلام آویخته است. سـپس وی را بر زمین کوبیـد و شـانه هـا و بازوانش را شـکست. دو پسـر علی، حسین و محمد بر سر او تاختند و با شمشیر خود وی را زدند تا کشته شد. گویی هم اینک علی علیه السـلام را می بینم که ایستاده است و دو پسر شیردلش آن مرد را فرو می کوبند، تا کارش را یکسره کنند. سوی پدر بازگشـتند. سـپس شامیان به ایشان نزدیک شدنـد و به خـدا سوگنـد که نزدیک شدن ایشان به او بر شـتاب گامهای او نیفزود. حسن علیه السـلام به وی فرمود: اگر گامهای خود را سـریع‌تر برداری تا به آن گروه از یارانت که با پایمردی در برابر دشـمنت ایسـتاده اند برسی، چه ضرری می‌بینی؟. راوی می گوید: یعنی به قوم ربیعه که در جناح چپ بودند. علی علیه السلام فرمود: ای پسـر جان پـدرت اجل مقرری دارد که از آن در نمی گـذرد، دویدن آن را به تأخیر نمی‌اندازد و کُند رفتن آن را تسـریع نمی... کنـد. پـدرت هیچ پروایی ندارد که خود به سوی مرگ برود یا مرگ به سوی او بیاید. - . طبری با سـند خود از ابو مخنف در تاریخ الامم و الملوک ج ۱: ۳۲۹۳ آن را روایت کرده است. -

ص: ۴۶۹

**[ترجمه]

«۴۰۸»

قَالَ نَصْرٌ وَ رَوَی عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ قَالَ: خَرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام یَوْماً مِنْ أَیَّامِ صِفِّینَ وَ فِی یَدِهِ عَنَزَهٌ فَمَرَّ عَلَی سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیِّ فَقَالَ لَهُ سَعِیدٌ أَ مَا تَخْشَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْ یَغْتَالَکَ أَحَدٌ وَ أَنْتَ قُرْبَ عَدُوِّکَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ عَلَیْهِ مِنَ اللَّهِ حَفَظَهٌ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَنْ یَتَرَدَّی فِی قَلِیبٍ أَوْ یَخْرَبَ عَلَیْهِ حَائِطٌ أَوْ تُصِیبَهُ آفَهٌ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّوْا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ (۱).

**[ترجمه]نصـر از ابو اسـحاق آورده است: علی علیه السلام در یکی از روزهای جنگ صفین در حالی‌که در دست خود فقط نیزه کـوچکی داشـت بیرون آمـد. سـعید بن قیس همـدانی به او گفت: ای امیر مؤمنـان آیـا بیم آن نـداری که در این حـال که نزدیک دشـمن هستی کسـی به تو سوء قصد کند؟ علی علیه السلام به وی فرمود: همه انسانها از جانب خدا حافظانی دارند که او را از این که به چـاهی بیفتـد یا دیواری بر او فرو ریزد یا گزنـدی به وی رسـد نگهبانی می‌کننـد، ولی وقتی اجلی برسـد این نگهبانـان وی را با اجل تنها می گذارنـد. - . با دو سـند دیگر ما در المختار (۲۰۱) از کتاب نهج السعادهٔ ج ۲: ۱۷۴ آن را ذکر

کردیم. -

**[ترجمه]

«۴۰۹»

وَ عَنْ عَمْرٍو عَنْ فُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ عَنْ مَوْلَى الْأَشْتَرِ (۲) قَالَ: لَمَّا انْهَزَمَتْ مَيْمَنَةُ الْعِرَاقِ يَوْمَئِذٍ أَقْبَلَ عَلِيٌّ نَحْوَ الْمَيْسَرَةِ يَرْكُضُ لِيَسْتَثِيبَ النَّاسَ وَ يَسْتَوْقِفَهُمْ (۳) وَ يَأْمُرَهُمْ بِالرُّجُوعِ نَحْوَ الْفَزَعِ فَمَرَّ بِالْأَشْتَرِ فَقَالَ يَا مَالِكُ قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ائْتِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَقُلْ لَهُمْ أَيْنَ فِرَارُكُمْ عَنِ الْمَوْتِ الَّذِي لَنْ تُعْجِزُوهُ إِلَى الْحَيَاةِ الَّتِي لَا تَبْقَى لَكُمْ فَمَضَى الْأَشْتَرُ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسَ مُنْهَزِمِينَ فَقَالَ لَهُمُ الْكَلِمَاتِ فَنَادَاهُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ فَلَمْ يَلْتَفِتْ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا الْأَشْتَرُ فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ طَائِفَةٌ وَ ذَهَبَتْ عَنْهُ طَائِفَةٌ فَقَالَ عَضِضْتُمْ بِهَنِ أَبِيكُمْ وَ مَا أَقْبَحَ مَا قَاتَلْتُمُ الْيَوْمَ أَيُّهَا النَّاسُ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ فَاسْتَقْبِلُوا النَّاسَ بِهَامِكُمْ وَ شُدُّوا عَلَيْهِمْ شِدَّةَ قَوْمٍ مَوْتُورِينَ بِآبَائِهِمْ وَ أَبْنَائِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ حَنَقاً عَلَى عَدُوِّهِمْ قَدْ وَطَّنُوا عَلَى الْمَوْتِ أَنْفُسَهُمْ كَيْلَا يُسْبَقُوا بِثَأْرٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَ اللَّهِ لَنْ يُقَاتِلُوكُمْ إِلَّا عَنْ دِينِكُمْ لِيُطْفِئُوا السُّنَّةَ وَ يُحْيُوا الْبِدْعَةَ وَ يُدْخِلُوكُمْ

ص: ۴۷۰

۱- و قد رويناه عن مصدر آخر، بسندين آخرين فى المختار: (۲۰۱) من كتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۱۷۴، ط ۱.

۲- كذا فى الأصل المطبوع، و مثله فى كتاب صفّين و تاريخ الطبرىّ، و لا يوجد فى ط بيروت من شرح ابن أبى الحديد قول: «عن مولى الأشتر».

۳- هذا هو الصواب الموافق لما فى ط مصر من كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد، و فى أصلى المطبوع هاهنا تصحيف. و يستثيب الناس: يسترجعهم.

فِی دِینٍ قَدْ أَخْرَجَکُمُ اللَّهُ مِنْهُ بِحُسْنِ الْبَصِیرَهِ فَطِیبُوا عِبَادَ اللَّهِ نَفْساً بِدِمَائِکُمْ دُونَ دِینِکُمْ فَإِنَّ الْفِرَارَ فِیهِ سَلْبُ الْعِزِّ وَ الْغَلَبَهِ عَلَی الْفَیْءِ وَ ذُلُّ الْمَحْیَا وَ الْمَمَاتِ وَ عَارُ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ سَخَطُ اللَّهِ وَ أَلِیمُ عِقَابِهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَخْلِصُوا إِلَیَّ مَذْحِجاً فَاجْتَمَعُوا إِلَیْهِ فَقَالَ عَضِضْتُمْ بِصُمِّ الْجَنْدَلِ وَ اللَّهِ مَا أَرْضَیْتُمُ الْیَوْمَ رَبَّکُمْ وَ لَا نَصَحْتُمْ لَهُ فِی عَدُوِّهِ وَ کَیْفَ ذَلِکَ وَ أَنْتُمْ أَبْنَاءُ الْحَرْبِ وَ أَصْحَابُ الْغَارَاتِ وَ فُرْسَانُ الطِّرَادِ وَ حُتُوفُ الْأَقْرَانِ وَ مَذْحِجُ الطِّعَانِ الَّذِینَ لَمْ یَکُونُوا یُسْبَقُونَ بِثَأْرِهِمْ وَ لَمْ تُطَلَّ دِمَاؤُهُمْ وَ لَمْ یُعْرَفُوا فِی مَوْطِنٍ مِنَ الْمَوَاطِنِ بِخَسَفٍ وَ أَنْتُمْ سَادَهُ مِصْرِکُمْ (۱) وَ أَعَزُّ حَیٍّ فِی قَوْمِکُمْ وَ مَا تَفْعَلُوا فِی هَذَا الْیَوْمِ مَأْثُورٌ بَعْدَ الْیَوْمِ فَاتَّقُوا مَأْثُورَ الْحَدِیثِ فِی غَدٍ وَ اصْدُقُوا عَدُوَّکُمُ اللِّقَاءَ فَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ* وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ مَا مِنْ هَؤُلَاءِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی أَهْلِ الشَّامِ رَجُلٌ فِی مِثْلِ جَنَاحِ الْبَعُوضَهِ مِنْ دِینِ اللَّهِ [وَ] اللَّهِ مَا أَحْسَنْتُمُ الْیَوْمَ الْقِرَاعَ أَجْلُوا سَوَادَ وَجْهِی یَرْجِعْ فِی وَجْهِی دَمِی وَ عَلَیْکُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ فَإِنَّ اللَّهَ لَوْ قَدْ فَضَّهُ تَبِعَهُ مَنْ بِجَانِبَیْهِ کَمَا یَتْبَعُ السَّیْلُ مُقَدَّمَهُ فَقَالُوا خُذْ بِنَا حَیْثُ أَحْبَبْتَ فَصَمَدَ بِهِمْ نَحْوَ عُظْمِهِمْ وَ اسْتَقْبَلَهُ سَنَامٌ مِنْ هَمْدَانَ (۲) وَ هُمْ نَحْوُ ثَمَانِ مِائَهِ مُقَاتِلٍ قَدِ انْهَزَمُوا آخِرَ النَّاسِ وَ کَانُوا قَدْ صَبَرُوا فِی مَیْمَنَهِ عَلِیٍّ حَتَّی قُتِلَ مِنْهُمْ مِائَهٌ وَ ثَمَانُونَ رَجُلًا وَ أُصِیبَ مِنْهُمْ أَحَدَ عَشَرَ رَئِیساً کُلَّمَا قُتِلَ مِنْهُمْ رئیسا [رَئِیسٌ أَخَذَ الرَّایَهَ آخَرُ فَانْصَرَفُوا وَ هُمْ یَقُولُونَ لَیْتَ لَنَا عَدِیداً مِنَ الْعَرَبِ یُحَالِفُونَنَا ثُمَّ نَسْتَقْدِمُ نَحْنُ وَ هُمْ فَلَا نَنْصَرِفُ حَتَّی نُقْتَلَ أَوْ نَظْهَرَ (۳)

۱- هذا هو الصواب الموافق لما فی شرح ابن أبی الحدید، و کتاب صفّین و تاریخ الطبریّ غیر أن فی کتاب صفّین: «أحد أهل مصرکم». وفی ط الکمبانی من بحار الأنوار: " بجبن، وساده من حضرکم... ". قوله:" ولم تطل دماؤهم " أی لم یهدر. والخسف: الذل.

۲- کذا فی أصلی و مثله فی ط القدیم من کتاب صفّین، فإن صح فالکلام خرج مخرج الکنایه و الاستعاره. وفی شرح ابن أبی الحدید: " واستقبله أشباههم من همدان ". وفی تاریخ الطبری " یستقبله شباب من همدان... ".

۳- ما بین المعقوفین زیاده محتاجه إلیها أخذناها من کتاب صفّین.

فَقَالَ لَهُمُ الْأَشْتَرُ إِنِّي أَحَالِفُكَمْ وَ أَعَاقِدُكُمْ عَلَى أَنْ لَا نَرْجِعَ أَبَداً حَتَّى نَظْفَرَ أَوْ نَهْلِكَ فَوَقَفُوا مَعَهُ عَلَى هَذِهِ النِّيَّةِ وَ الْعَزِيمَةِ وَ زَحَفَ نَحْوَ الْمَيْمَنَةِ وَ ثَابَ إِلَيْهِ نَاسٌ تَرَاجَعُوا مِنْ أَهْلِ الصَّبْرِ وَ الْوَفَاءِ وَ الْحَيَاءِ فَأَخَذَ لَا يَصْمِدُ لِكَتِيبَةٍ إِلَّا كَشَفَهَا وَ لَا بِجَمْعٍ إِلَّا جَازَهُ وَ رَدَّهُ

**[ترجمه]از فضیل بن خدیج از غلام مالک اشتر نقل شده که گفت: وقتی جناح راست سپاه عراق شکست خورد، علی علیه السلام به سوی جناح چپ سپاه خویش می‌دوید تا مردم را به پایداری و ایستادگی و بازگشت بخواند تا آنکه مالک اشتر را دید. به او فرمود: ای مالک. گفت: آری، ای امیر مؤمنان، فرمود: [آن] قوم را پیش بخوان و به ایشان بگو: از کام مرگی که هرگز نتوانید بر آن چیره آیید و ناتوانش کنید، به سوی زندگانی بی دوامی که دوامی ندارد، به کجا می گریزید؟ اشتر آمد و در برابر فراریان ایستاد و همان کلمات را که علی علیه السلام فرموده بود به ایشان باز گفت و افزود: ای مردم، من مالک بن حارثم. اما کسی به وی توجه نکرد. سپس گفت: ای مردم، من اشترم، ای مردم، روی به من آورید، گروهی روی به وی آوردند و گروهی دیگر از نزدش دور گشتند، سپس گفت: (شما با این گریز فضیحت آمیز) آلت پدرتان را به دندان گزیدید (و آبروی پدر خود را به باد دادید) به خدا که امروز چه زشت جنگیدید. ای مردم، چشمها را بر هم بگذارید و دندانها را به هم بفشارید و سر به جنگ بسپارید و برابر دشمن در آیید، سپس مثل رادمردانی که به خونخواهی پدران و پسران و برادران خویش برخاسته اند و بر دشمن خود آتش خشم می بارند و دل به مرگ سپرده اند تا کسی در خونخواهی بر ایشان پیشدستی نکند، پای مردانگی بفشارید و سخت بکوشید. به خدا سوگند که آن قوم شما را فقط به خاطر دینتان می‌کوبند تا پرتو سنّت را خاموش و شراره بدعت را زنده و فروزان کنند

ص: ۴۷۰

و شما را به (کوره) راهی سوق دهند که خداوند به مدد نیک اندیشی و بینادلی (که خود یافتید) شما را از آن بیرون آورده است. پس ای بندگان خدا، با طیب خاطر، خونهای خود را فدای دینتان کنید، زیرا فرار از این میدان، منجر به بر باد دادن عزّت شما و چیرگی آنان بر غنیمت و موجب زندگی و مرگ ذلت بار شما و ننگ دنیا و آخرت و خشم خدا و عذاب دردناک او می‌گردد. سپس گفت: ای مردم، مذحجیان را نزد من بیاورید. مذحجیان گرد او آمدند. آنگاه خطاب به آنان گفت: شما سنگ سخت را به دندان گزیدید! (و آبروی خویش را بردید) به خدا سوگند که امروز پروردگار خود را ناخرسند کردید و در کار (جنگ با) دشمن او فرمانش را نبردید، چرا چنین شد؟ در حالی که شما فرزندان جنگ و حمله و جوانان زبده تاخت و تاز و شهسوار هستید که پهلوانان را به کام مرگ می‌فرستادید و مذحجیان نیزه افکن هستید که انتقام‌گیریشان لحظه ای به تأخیر نمی افتاد و خونخواهی‌شان به دراز نمی کشید و دست بر روی دست نمی نهادند. در هیچ معرکه‌ای در نمی ماندند. شما سروران سرزمین خود و عزیزترین عشیره قبیله خویش هستید و همه به آنچه امروز می‌کنید از این پس مثال خواهند زد. با اراده ای راستین و خالصانه به مقابله دشمنانتان بروید که خدا با صبر کنندگان است. سوگند به آن که جان من به دست اوست، به نظر من یک تن از اینان اشاره به شامیان هم وجود ندارد که به اندازه بال پشه ای پایبند به دین خدا باشد. به خدا که امروز خوب برخوردی نکردید. سیه رویی مرا جبران کنید و روسفیدم سازید تا خون به چهره ام باز آید. بدین لشکر انبوه حمله ببرید، که اگر خداوند بزرگ آنان را درهم شکند، هر دو جناح آن سپاه نیز از پی آن خواهند رفت همان‌طور که دنباله سیل از پی مقدمه آن روان می‌شود. آنان در پاسخ گفتند: ما را به هر جا می‌خواهی ببر. اشتر همراه مذحجیان آهنگ بزرگترین بخش سپاه دشمن کرد و گروهی از جوانان (قبیله) همدان که آن روز هشتصد تن بودند همراهیش می کردند و حمله می

بردنـد و دنباله (سـپاه دشـمن) را متواری کردنـد، و در جناح راست سـپاه علی علیه السـلام آن‌قدر پایداری کردند که یکصد و هشـتاد نفر از ایشان کشـته شدند که در آن میان یازده تن از سران قبیله بودند و وقتی یکی از پای در می آمد دیگری پرچم را به دست می گرفت. آنـان می گفتنـد: کـاش شـماری از اعراب برای ما می بودنـد که با هم پیمان می بستیم و همراه یک‌دیگر پیش می رفتیم و باز نمی گشتیم تا کشته شویم یا پیروز گردیم.

ص: ۴۷۱

اشتر به آنـان گفت: سوی من بیاییـد، من با شـما پیمان می بنـدم و عهـد می کنم که باز نگردیم تا پیروز شویم یا نابود گردیم. ایشان نیز با این قصـد با وی به پایـداری پرداختنـد. اشتر خود را به جناح راست سپاه کشانـد و مردمی که صبر و وفا داشـتند و دست از فرار کشـیده و بازگشـته بودند به او پیوسـتند و وی با هر گروهی از دشمن که روبرو می شد آن را عقب می راند و با هر گروهی که برخورد می‌کرد بر آنان چیره می‌گشت و به عقب نشینی وادارشان کرد.

**[ترجمه]

«۴۱۰»

فَرُوِيَ عَنْ مَوْلًى لِلْأَشْتَرِ قَالَ لَمَّا اجْتَمَعَ إِلَى الْأَشْتَرِ مَنْ كَانَ انْهَزَمَ مِنَ الْمَيْمَنَةِ حَمَلَ عَلَى صُفُوفِ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى كَشَفَهُمْ فَأَلْحَقَهُمْ بِمَضَارِبِ مُعَاوِيَةَ وَ ذَلِكَ بَيْنَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ.

**[ترجمه]از غلام مالک اشتر نقل شـده که گفت: وقتی افراد فراری از جناح راست لشـگر به مالک پیوسـتند وی به شامیان حمله کرد و آنان را در هنگام بین عصر و مغرب تا خیمه‌های معاویه عقب راند.

**[ترجمه]

«۴۱۱»

وَ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمَّا رَأَى مَيْمَنَتَهُ قَدْ عَادَتْ إِلَى مَوْقِفِهَا وَ مَصَافِّهَا وَ كَشَفَتْ مَنْ بِإِزَائِهَا أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِمْ فَقَالَ قَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَ انْحِيَازَكُمْ عَنْ صُفُوفِكُمْ تَحُوزُكُمُ الْجُفَاةُ الطَّغَامُ أَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ عُمَّارُ اللَّيْلِ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ أَهْلُ دَعْوَةِ الْحَقِّ إِذْ ضَلَّ الْخَاطِئُونَ فَلَوْ لَا قِتَالُكُمْ بَعْدَ إِدْبَارِكُمْ وَ كَرُّكُمْ بَعْدَ انْحِيَازِكُمْ وَجَبَ عَلَيْكُمْ مَا وَجَبَ عَلَى الْمُوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ وَ كُنْتُمْ فِيمَا أَرَى مِنَ الْهَالِكِينَ وَ لَقَدْ هَوَّنَ عَلَيَّ بَعْضَ وَجْدِي وَ شَفَى بَعْضَ لَاعِجِ نَفْسِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَةٍ حُزْتُمُوهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ فَأَزَلْتُمُوهُمْ عَنْ مَصَافِّهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ تَحُسُّونَهُمْ بِالسَّيْفِ يَرْكَبُ أَوَّلُهُمْ آخِرَهُمْ كَالْإِبِلِ الْمَطْرُودَةِ الْهِيمِ فَالْآنَ فَاصْبِرُوا نَزَلَتْ عَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ وَ ثَبَّتَكُمُ الْيَقِينُ وَ لْيَعْلَمِ الْمُنْهَزِمُ أَنَّهُ مُسْخِطٌ رَبَّهُ وَ مُوبِقٌ نَفْسَهُ وَ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ الذُّلُّ لَازِمٌ عَلَيْهِ (۱) وَ مَفْسَدَةُ الْعَيْشِ عَلَيْهِ وَ أَنَّ الْفَارَّ لَا يَزِيدُ الْفِرَارُ فِي عُمُرِهِ وَ لَا يُرْضِي رَبَّهُ لَمَوْتُ الرَّجُلِ مُحِقّاً قَبْلَ إِتْيَانِ هَذِهِ الْخِصَالِ خَيْرٌ مِنَ الرِّضَا

۱- کـذا فی ط الکمبـانیّ من بحار الأنوار. و فی شـرح ابن أبی الحدیـد: «و فی الفرار موجـده اللّه علیه، و الـذل اللازم له و فساد العیش ...».

بِالتَّلْبِيسِ بِهَا وَ الْإِصْرَارِ عَلَيْهَا (١) قَالَ نَصْرٌ فَحَمَلَ أَبُو كَعْبٍ الْخَثْعَمِيُّ رَأْسُ خَثْعَمِ الْعِرَاقِ عَلَى خَثْعَمِ الشَّامِ وَ اقْتَتَلُوا أَشَدَّ قِتَالٍ فَجَعَلَ أَبُو كَعْبٍ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ يَا مَعْشَرَ خَثْعَمٍ خَذِّمُوا أَيِ اضْرِبُوا الْخَذِمَةَ وَ هِيَ الْخَلْخَالُ يَعْنِي اضْرِبُوهُمْ فِي سُوقِهِمْ فَحَمَلَ شِمْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَبِي كَعْبٍ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ يَبْكِي وَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللَّهُ أَبَا كَعْبٍ لَقَدْ قَتَلْتُكَ فِي طَاعَةِ قَوْمٍ أَنْتَ أَمَسُّ إِلَيَّ رَحِماً وَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُمْ نَفْساً وَ لَكِنِّي وَ اللَّهِ لَا أَدْرِي مَا أَقُولُ وَ لَا أَرَى الشَّيْطَانَ إِلَّا قَدْ فَتَنَنَا وَ لَا أَرَى قُرَيْشاً إِلَّا قَدْ لَعِبَتْ بِنَا (٢) فَوَثَبَ كَعْبُ بْنُ أَبِي كَعْبٍ إِلَى رَايَةِ أَبِيهِ فَأَخَذَهَا فَفُقِئَتْ عَيْنُهُ وَ صُرِعَ ثُمَّ أَخَذَهَا شُرَيْحُ بْنُ مَالِكٍ فَقَاتَلَ الْقَوْمُ تَحْتَهَا حَتَّى صُرِعَ مِنْهُمْ حَوْلَ رَايَتِهِمْ نَحْوُ ثَمَانِينَ رَجُلًا وَ أُصِيبَ مِنْ خَثْعَمِ الشَّامِ مِثْلُ ذَلِكَ ثُمَّ رَدَّهَا شُرَيْحٌ إِلَى كَعْبِ بْنِ أَبِي كَعْبٍ.

**[ترجمه]از زید بن وهب: وقتی علی علیه السلام دید که جناح راست سپاه او به محلّ رزم خود بازگشته و دشمنانی را از قرارگاهها و محل استقرارشان عقب رانده‌اند، پیش آمد تا به ایشان رسید و فرمود: من عقب نشینی شما را از مواضع و صفوفتان مشاهده کردم و دیدم که جفاکاران ستمگر و اعراب بیابانگرد شام شما را عقب می رانند در حالی که شما سران بزرگ عرب و برجستگان بی‌نظیر و شب زنده داران به تلاوت قرآنید و آنگاه که خطاکاران گمراه شوند، شما به حق فرا می... خوانید. اگر روی آوردن شما، پس از آن پشت کردن و حمله شما، پس از آن فرارتان نمی بود، گناه (و مجازات) فراری جنگی که روز حمله پشت می کند و می گریزد بر شما واجب می‌شد و به نظر من همه شما در معرض هلاکت بودید. ولی وقتی شما را دیدم که سرانجام آنها را چنان که آنان شما را عقب رانده بودند پس راندید، لختی شادمانیم باز آمد و اندکی آسوده شدم، و چون دیدم آنان را همان گونه که شما را از آوردگاه (و مواضعتان) دور کرده بودند از جایشان پس راندید و با شمشیر چنان بر آنان تاختید که آخرین نفر آنان بر گُرده اولین نفرشان می‌جهید و آنان را همانند شترهای تشنه افسار گسیخته در هم ریختید، بخشی از سوز دل و داغ اندوهم کاهش یافت. پس اینک پایداری کنید که آرام گرفتید و خداوند به پرتو یقین، گامتان را استوار داشت تا هر که از جنگ فرار کرده بداند که خداوند را به خشم می آورد و خویشتن را با گناه و ننگِ فرار سرنگون می کند. فرار موجب آزردگی خداوند از او و خواری همیشگی و سبب تباهی زندگی است. فرار از جنگ چیزی به عمر فرار کننده نمی‌افزاید و پروردگارش را نیز خرسند نمی‌کند. پس مرگ مرد، به حقیقت پیش از آلودگی به این رذایل، بهتر از رضا دادن او

ص: ۴۷۲

به پوشیدن لباس ننگ و پذیرفتن آن است.

نصر بن مزاحم روایت می‌کند: ابو کعب سردار قبیله خثعم عراق به قبیله خثعم شام حمله کرد. آنان باهم به شدت جنگیدند. ابو کعب به یاران خود می‌گفت: ای قبیله خثعم به پاهای آنان بزنید. شمر بن عبدالله به ابوکعب حمله کرد و با نیزه او را کشت و سپس با حالت گریه بازگشت. وی می‌گفت: ای ابوکعب خدا تو را رحمت کند من تو را به پیروی از قومی کشتم که تو، از نظر خویشاوندی، از آنان به من نزدیکتر بودی و تو را بیش از آنان دوست می داشتم. ولی به خدا سوگند نمی دانم چه بگویم. چیزی غیر از این به نظرم نمی‌رسد که شیطان ما را فریفته است و جز این نمی بینم که قریش جان ما را به بازی گرفته است. - . اسکافی نیز در المعیار و الموازنة: ۱۵۶ آن را روایت کرده است. - آنگاه کعب بن ابوکعب به سوی پرچم پدر شتافت و آن را برداشت (و به میدان رفت) سپس چشمش شکافته شد و به زمین افتاد. سپس شریح بن مالک پرچم را برداشت

و قوم وی زیر آن پرچم به جنگ پرداختند تا اینکه حدود هشتاد نفر در اطراف پرچم خود به خاک افتادند. از خثعمیان شام نیز همین تعداد از پای در آمدند. سپس شریح بن مالک بار دیگر پرچم را به کعب بن ابی کعب داد.

**[ترجمه]

«۴۱۲»

وَ قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرٌو قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَابِرٍ (۳)

إِنَّ رَايَةَ بَجِيلَةَ فِي صِفِّينَ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ كَانَتْ فِي أَحْمَسَ مَعَ أَبِي

ص: ۴۷۳

۱- کـذا فی شـرح ابن أبی الحدیـد، و فی ط الکمبـانیّ من بحـار الأنـوار: «یموت الرجل ...خیر من الرضا بالتلبیس بها... ". وفی کتاب صـفین: " خیر من التلبس بها والاقرار علیها ". وفی تاریخ الطبری: " إن فی الفرار موجده الله عز وجل علیه، والذل اللازم، والعـار البـاقی واعتصـار الفیئ من یـده وفساد العیش علیه... فموت المرء محقا قبل إتیان هـذه الخصال خیر من الرضا بالتأنیس لها والاقرار علیها. ورواه قریبا منه أیضا الإسـکافی المتوفی سـنه (۲۴۰) فی کتـاب المعیار والموازنه ص ۱۴۹، ط ۱، وفیه: " فیموت المرء محقا خیر من الحیاه علی الفرار بهذه الخصال ".

۲- و رواه أیضا الاسکافی فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۵۶، ط ۱.

۳- ما بین المعقوفین أخذناه من کتاب صفّین و کان سقط عن طبع الکمبانیّ من کتاب البحار.

شَدَّادٍ فَقَالَتْ لَهُ بَجِيلَهُ خُذْ رَايَتَنَا قَالَ غَيْرِی خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّی قَالُوا لَا نُرِيدُ غَيْرَكَ قَالَ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ أَعْطِيتُهَا لَا أَنْتَهِی بِكُمْ دُونَ صَاحِبِ التُّرْسِ الْمُذَهَّبِ الَّذِی هُوَ قَائِمٌ عَلَی رَأْسِ مُعَاوِيَهَ يَسْتُرُهُ مِنَ الشَّمْسِ فَقَالُوا اصْنَعْ مَا شِئْتَ فَأَخَذَهَا ثُمَّ زَحَفَ بِهَا وَ هُمْ حَوْلَهُ يَضْرِبُونَ النَّاسَ بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّی انْتَهَی إِلَی صَاحِبِ التُّرْسِ الْمُذَهَّبِ وَ هُوَ فِی خَيْلٍ عَظِيمَهٍ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَهَ فَاقْتَتَلَ النَّاسُ هُنَاكَ قِتَالًا شَدِيداً وَ شَدَّ أَبُو شَدَّادٍ بِسَيْفِهِ نَحْوَ صَاحِبِ التُّرْسِ فَتَعَرَّضَ لَهُ رُومِیٌّ فَضَرَبَ قَدَمَ أَبِی شَدَّادٍ فَقَطَعَهَا وَ ضَرَبَ أَبُو شَدَّادٍ ذَلِكَ الرُّومِیَّ فَقَتَلَهُ فَأُشْرِعَتْ إِلَيْهِ الْأَسِنَّهُ فَقُتِلَ فَأَخَذَ الرَّايَهَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَلْعٍ الْأَحْمَسِیُّ وَ قَاتَلَ حَتَّی قُتِلَ فَأَخَذَهَا أَخُوهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَاتَلَ حَتَّی قُتِلَ ثُمَّ أَخَذَهَا عَفِيفُ بْنُ إِيَاسٍ فَلَمْ يَزَلْ بِيَدِهِ حَتَّی تَحَاجَزَ النَّاسُ فَحَمَلَ غَطَفَانُ الْعِرَاقِ عَلَی غَطَفَانِ الشَّامِ وَ قُتِلَ مِنْهُمَا كَثِيرٌ وَ كَذَا أَزْدُ الْعِرَاقِ عَلَی أَزْدِ الشَّامِ وَ كَذَا كُلُّ قَبِيلَهٍ عَلَی مَنْ بِإِزَائِهِمْ.

**[ترجمه]نصر از عبدالسلام بن عبدالله بن جابر آورده است: پرچم بجیله در صفّین از مردم عراق در دست ابو شدّاد، از تیره احمس بود.

افراد قبیله بجیله به او گفتند: پرچم ما را تو بگیر! وی گفت: دیگران برای پرچمداری شما بهتر و شایسته تر از من هستند. گفتند: ما پرچمداری جز تو نمی‌خواهیم. گفت: به خدا سوگند اگر پرچم خود را به من بسپارید، من شما را فقط به راهی که به صاحب سپر طلایی که با آن بر سر معاویه سایه افکنده منتهی می‌شود خواهم کشاند. گفتند: هر چه می‌خواهی انجام بده. پرچم را گرفت و پیش تاخت. یارانش در کنار وی شمشیر می‌زدند. تا اینکه به صاحب سپر طلایی که با انبوهی دیگر از سواران، نگهبان معاویه بود رسید. در آنجا جنگ سختی در گرفت. ابو شدّاد با شمشیر خود به سوی صاحب سپر حمله کرد. یک نفر رومی که از افراد معاویه بود راه بر او بست و ضربتی بر پای ابو شدّاد زد و پای وی را قطع کرد. ابوشدّاد نیز با ضربتی او را کشت. نیزه ها به سوی وی روان شد تا او نیز کشته شد. سپس عبد الله بن قلع احمسی پرچم را برداشت، جنگ کرد تا اینکه کشته شد. برادرش، عبد الرحمن بن قلع پرچم را به دست گرفت و جنگید و کشته شد. پس از او عفیف بن ایاس پرچم را گرفت و تا زمانی که سربازان از یک‌دیگر جدا شدند پرچم همچنان در دستان او بود. سپس قبیله غطفان عراق به غطفان شام یورش برد و افراد زیادی از آن‌دو کشته شدند. همچنین قبیله ازد عراق به قبیله ازد شام حمله کرد. به همین صورت هر قبیله‌ای به قبیله مقابل خود هجوم آورد.

**[ترجمه]

«۴۱۳»

قَالَ نَصْرٌ وَ رَوَی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَهَ عَنْ أَشْيَاخِ النَّمِرِ أَنَّ عُتْبَهَ بْنَ جُوَيَّهَ (۱) قَالَ يَوْمَ صِفِّينَ أَنَّ مَرْعَی الدُّنْيَا قَدْ أَصْبَحَ هَشِيماً وَ أَصْبَحَ شَجَرُهَا حَصِيداً وَ جَدِيدُهَا سَمَلًا وَ حُلْوُهَا مُرَّ الْمَذَاقِ

۱- كذا فى ط الكمبانىّ من البحار، و فى ط مصر من كتاب صفّين: «عتبه بن جويريه» و فى أواسط شرح المختار: (۶۵) من نهج البلاغه من شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۲۳۰. قال نصر: و حدّثنا عمرو، عن الحارث بن حصين، عن أشياخ الحى أن عتبه بن بن جويره قال يوم صفين... وفى قصه حرب صفين من تاريخ الطبرى: ج ۵ ص ۲۷ ط بيروت: قال: قال أبو مخنف: وحدثنى الحارث بن حصيره، عن أشياخ النعر أن عقبه بن حديد النعرى قال يوم صفين... والحديث رواه أيضا أبو جعفر الإسكافى فى كتاب المعيار والموازنه ص ۱۵۹.

أَلَا وَ إِنِّی أَنَبِّئُکَمْ نَبَأَ امْرِئٍ صَادِقٍ إِنِّی سَئِمْتُ الدُّنْیَا وَ عَزَفْتُ نَفْسِی عَنْهَا وَ قَدْ کُنْتُ أَتَمَنَّی الشَّهَادَهَ وَ أَتَعَرَّضُ لَهَا فِی کُلِّ حِینٍ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یَبْلُغَنِی هَذَا الْیَوْمَ أَلَا وَ إِنِّی مُتَعَرِّضٌ سَاعَتِی هَذِهِ لَهَا وَ قَدْ طَمِعْتُ أَنْ لَا أُحْرَمَهَا فَمَا تَنْتَظِرُونَ عِبَادَ اللَّهِ مِنْ جِهَادِ أَعْدَاءِ اللَّهِ أَ خَوْفَ الْمَوْتِ الْقَادِمِ عَلَیْکُمْ الذَّاهِبِ بِأَنْفُسِکُمْ لَا مَحَالَهَ أَوْ مِنْ ضَرْبَهِ کَفٍّ أَوْ حِسٍّ بِالسَّیْفِ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الدُّنْیَا بِالنَّظَرِ إِلَی وَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مُرَافَقَهِ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِینَ فِی دَارِ الْقَرَارِ مَا هَذَا بِالرَّأْیِ السَّدِیدِ ثُمَّ قَالَ یَا إِخْوَتَاهْ إِنِّی قَدْ بِعْتُ هَذِهِ الدَّارَ بِالدَّارِ الَّتِی أَمَامَهَا وَ هَذَا وَجْهِی إِلَیْهِ لَا یُبْرِحُ اللَّهُ وُجُوهَکُمْ وَ لَا یَقْطَعُ اللَّهُ أَرْحَامَکُمْ فَتَبِعَهُ أَخَوَاهُ عُبَیْدُ اللَّهِ وَ عَوْفٌ وَ قَالا لَا نَطْلُبُ رِزْقَ الدُّنْیَا بَعْدَکَ قَبَّحَ اللَّهُ الْعَیْشَ بَعْدَکَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا عِنْدَکَ فَاسْتَقْدَمُوا فَقَاتَلُوا حَتَّی قُتِلُوا قَالَ فَاقْتَتَلَ النَّاسُ قِتَالًا شَدِیداً یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ اللَّهِ لَأَحْمِلَنَّ عَلَی مُعَاوِیَهَ حَتَّی أَقْتُلَهُ فَأَخَذَ فَرَساً فَرَکِبَهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ حَتَّی إِذَا قَامَ عَلَی سَنَابِکِهِ دَفَعَهُ فَلَمْ یُنَهْنِهْهُ شَیْ ءٌ عَنِ الْوُقُوفِ عَلَی رَأْسِ مُعَاوِیَهَ وَ دَخَلَ مُعَاوِیَهُ خِبَاءَهُ فَنَزَلَ الرَّجُلُ عَنْ فَرَسِهِ وَ دَخَلَ عَلَیْهِ فَخَرَجَ مُعَاوِیَهُ مِنَ الْخِبَاءِ وَ طَلَعَ الرَّجُلُ فِی أَثَرِهِ فَخَرَجَ مُعَاوِیَهُ فَأَحَاطَ بِهِ النَّاسُ وَ قَالَ وَیْحَکُمْ إِنَّ السُّیُوفَ لَمْ یُؤْذَنْ لَهَا فِی هَذَا وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَمْ یَصِلْ إِلَیْکُمْ عَلَیْکُمْ بِالْحِجَارَهِ فَرَضَخُوهُ بِالْحِجَارَهِ حَتَّی هَمَدَ الرَّجُلُ ثُمَّ عَادَ مُعَاوِیَهُ إِلَی مَجْلِسِهِ قَالَ نَصْرٌ فَلَمَّا انْقَضَی هَذَا الْیَوْمِ بِمَا فِیهِ أَصْبَحُوا فِی الْیَوْمِ الثَّانِی وَ الْفَیْلَقَانِ مُتَقَابِلَانِ فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَسَأَلَ الْمُبَارَزَهَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَاقْتَتَلَا قِتَالًا شَدِیداً ثُمَّ إِنَّ الْعِرَاقِیَّ اعْتَنَقَهُ فَوَقَعَا جَمِیعاً وَ عَادَ الْفَرَسَانِ ثُمَّ إِنَّ الْعِرَاقِیَّ قَهَرَهُ فَجَلَسَ عَلَی صَدْرِهِ وَ کَشَفَ الْمِغْفَرَ عَنْهُ یُرِیدُ أَنْ یَذْبَحَهُ فَإِذَا هُوَ أَخُوهُ لِأَبِیهِ فَصَاحَ بِهِ أَصْحَابُ عَلِیٍّ علیه السلام وَیْحَکَ أَجْهِزْ عَلَیْهِ قَالَ إِنَّهُ أَخِی قَالُوا فَاتْرُکْهُ قَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّی یَأْذَنَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَأُخْبِرَ عَلِیٌّ علیه السلام بِذَلِکَ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ أَنْ دَعْهُ فَتَرَکَهُ وَ عَادَ إِلَی صَفِّ مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه]نصر به نقل از بزرگان قبیله نمر می گوید: عتبه بن جویه در جنگ صفین گفت: مرتع دنیا خشکیده و کشتزار آن درو شده و تازه اش کهنه و شیرینش تلخ گشته است.

ص: ۴۷۴

من شما را از کار و حال خود آگاه می‌کنم. من از زیستن در دنیا به ستوه آمده و خویشتن را از آن باز داشته ام، همواره آرزوی شهادت داشته و هر دم خود را به معرض آن می افکندم ولی خداوند نخواست شهید شوم تا اینکه مرا به امروز کشاند. من هم‌اکنون به شهادتگاه می روم و امیدوارم که از آن بی نصیب نمانم.

پس شما، ای بندگان خدا، چرا در نبرد با دشمنان خدا منتظر مانده اید؟ آیا از ترس مرگی است که به هر حال شما را فراخواهد گرفت و ناگزیر جانتان را خواهد گرفت؟ یا از بیم ضربه شمشیر بر کف دست یا پیشانی خود فرو ایستاده اید؟ آیا تمامی دنیا را با دیدار چهره به چهره با خدای عز و جل و همنشینی با پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، در سرای باقی، برابر می دانید و این‌را برمی گزینید؟ این رأی درست و خردمندانه نیست.» سپس گفت: «ای برادران، من این منزلگاه را به آن دیگری که در ورای این است فروختم و اینک روی من به سوی آن منزلگاه است، خدا رویتان را آزرده و خشمگین نکند و پیوندتان را نگسلد».

سپس برادران او، عبید الله و عوف به دنبال او آمدند و گفتند: «ما پس از تو روزی (و زندگی) دنیا را نمی‌خواهیم. خداوند پس از تو زندگانی را بر ما زشت و تباه نماید. بار الها ما با جان خود با تو معامله می کنیم. هر سه با هم پیش تاختند و جنگیدند تا کشته شدند.

راوی می گوید: طرفین در روز چهارشنبه به شدت باهم جنگیدند. مردی از یاران علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند من به سوی معاویه می تازم تا او را بکشم. لذا اسبی برداشت و بر آن نشست و چنان با تازیانه به آن اسب زد که اسب بر سر دست ایستاد و به تک در آمد و به شتاب تاخت. هیچ مانعی جلودارش نبود تا به معاویه رسید. معاویه به درون مخفیگاهش رفت. آن مرد از اسب به زیر آمد و به پناهگاه او وارد شد ولی معاویه از (سوی دیگر) مخفیگاه خارج شد و آن مرد وی را تعقیب نمود. پس از خروج معاویه از مخفیگاه، افرادش آن مرد را احاطه کردند. معاویه گفت: وای بر شما، در این معرکه از شمشیرها کاری برنمی‌آید و گرنه او نمی توانست چنین به میان شما نفوذ کند، او را سنگ‌باران کنید. مردم وی را به زیر سنگ گرفتند تا از پای در آمد. سپس معاویه به مکان خود بازگشت. نصر می گوید: وقتی این روز با تمام حوادث خود سپری شد و روز بعد فرا رسید، دو طرف باز رو در روی هم قرار گرفتند. شخصی از شامیان پا به معرکه گذاشت و مبارز طلبید. فردی از عراقیان به رویارویی با وی به میدان رفت. میان آن‌دو نبرد سختی درگرفت. سپس عراقی به گردن وی آویخت و او را فرو کشید و هر دو افتادند و هر دو اسب گریختند. آنگاه عراقی بر وی غلبه کرده و بر سینه‌اش نشست. پس از اینکه نقاب او را کنار زد، ناگهان دید که برادرش است. یاران علی علیه السلام فریاد می زدند: وای بر تو، او را بکش. وی گفت: او برادر من است. گفتند: پس رهایش کن. گفت: نه، مگر آنکه امیر مؤمنان اجازه دهد. ماجرا را به علی علیه السلام گفتند. به او دستور فرستاد: رهایش کن. وی را رها کرد و او به صف معاویه بازگشت.

ص: ۴۷۵

**[ترجمه]

«۴۱۴»

وَ عَنِ الْجُرْجِانِیِّ قَالَ: کَانَ مُعَاوِیَهُ یَعُدُّ لِکُلِّ عَظِیمٍ حُرَیْثاً مَوْلَاهُ وَ کَانَ یَلْبَسُ سِلَاحَ مُعَاوِیَهَ مُتَشَبِّهاً بِهِ فَإِذَا قَاتَلَ قَالَ النَّاسُ ذَاکَ مُعَاوِیَهُ وَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ دَعَاهُ وَ قَالَ یَا حُرَیْثُ اتَّقِ عَلِیّاً وَ ضَعْ رُمْحَکَ حَیْثُ شِئْتَ فَأَتَاهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ قَالَ یَا حُرَیْثُ إِنَّکَ وَ اللَّهِ لَوْ کُنْتَ قُرَشِیّاً لَأَحَبَّ لَکَ مُعَاوِیَهُ أَنْ تَقْتُلَ عَلِیّاً وَ لَکِنْ کَرِهَ أَنْ یَکُونَ لَکَ حَظُّهَا فَإِنْ رَأَیْتَ فُرْصَهً فَاقْتَحِمْ وَ خَرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ کَانَ أَمَامَ الْخَیْلِ فَحَمَلَ عَلَیْهِ حُرَیْثٌ وَ فِی رِوَایَهِ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ (۱) قَالَ بَرَزَ حُرَیْثٌ مَوْلَی مُعَاوِیَهَ هَذَا الْیَوْمَ وَ کَانَ شَدِیداً ذَا بَأْسٍ لَا یُرَامُ فَصَاحَ یَا عَلِیُّ هَلْ لَکَ فِی الْمُبَارَزَهِ فَأَقْدِمْ أَبَا حَسَنٍ إِنْ شِئْتَ فَأَقْبَلَ عَلِیٌّ وَ هُوَ یَقُولُ:

أَنَا عَلِیٌّ وَ ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ***نَحْنُ لَعَمْرُ اللَّهِ أَوْلَی بِالْکُتُبِ

مِنَّا النَّبِیُّ الْمُصْطَفَی غَیْرُ کَذِبٍ***أَهْلُ اللِّوَاءِ وَ الْمَقَامِ وَ الْحُجُبِ

نَحْنُ نَصَرْنَاهُ عَلَی کُلِّ الْعَرَبِ

ثُمَّ خَالَطَهُ فَمَا أَمْهَلَهُ أَنْ ضَرَبَهُ ضَرْبَهً وَاحِدَهً فَقَطَعَهُ نِصْفَیْنِ فَجَزِعَ مُعَاوِیَهُ عَلَیْهِ جَزَعاً شَدِیداً وَ عَابَ عَمْراً فِی إِغْرَائِهِ بِعَلِیٍّ فَلَمَّا قُتِلَ حُرَیْثٌ بَرَزَ عَمْرُو بْنُ الْحُصَیْنِ السَّکْسَکِیُّ فَنَادَی أَبَا حَسَنٍ هَلُمَّ إِلَی الْمُبَارَزَهِ فَأَومَی عَلِیٌّ إِلَی سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیِّ فَبَارَزَهُ فَضَرَبَهُ بِالسَّیْفِ فَقَتَلَهُ قَالَ نَصْرٌ وَ کَانَ لِهَمْدَانَ بَلَاءٌ عَظِیمٌ فِی نُصْرَهِ عَلِیٍّ علیه السلام فِی صِفِّینَ وَ مِنَ الشِّعْرِ الَّذِی لَا یُشَکُّ أَنَّ قَائِلَهُ عَلِیٌّ لِکَثْرَهِ الرِّوَایَهِ لَهُ:

دَعَوْتُ فَلَبَّانِی مِنَ الْقَوْمِ عُصْبَهٌ***فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ غَیْرُ لِئَامٍ

بِکُلِّ رُدَیْنِیٍّ وَ عَضْبٍ تَخَالُهُ*** إِذَا اخْتَلَفَ الْأَقْوَامُ شُعَلَ ضِرَامٍ

لِهَمْدَانَ أَخْلَاقٌ کِرَامٌ یَزِینُهُمْ*** وَ بَأْسٌ إِذَا لَاقُوا وَ جَدُّ خِصَامٍ

ص: ۴۷۶

۱- کذا فی اصلی، و فی کتاب صفّین ص ۲۷۳: «عن جابر عن تمیم قال ...». إنهم لیعلمون ....

وَ جَدٌّ وَ صَدْقٌ فِی الْحُرُوبِ وَ نَجْدَهٌ***وَ قَوْلٌ إِذَا قَالُوا بِغَیْرِ أَثَامٍ

مَتَی تَأْتِهِمْ فِی دَارِهِمْ تَسْتَضِیفُهُمْ***تَبِتْ نَاعِماً فِی خِدْمَهٍ وَ طَعَامٍ

جَزَی اللَّهُ هَمْدَانَ الْجِنَانَ فَإِنَّهَا*** سِمَامُ الْعِدَی فِی کُلِّ یَوْمِ زِحَامٍ

فَلَوْ کُنْتُ بَوَّاباً عَلَی بَابِ جَنَهٍ***لَقُلْتُ لِهَمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ

**[ترجمه]از جرجانی: معاویه غلام خود حریث را به نبرد هر مبارز توانا و هر دلاور بزرگی می فرستاد. وی لباس رزمی شبیه معاویه می پوشید و خود را شبیه او می نمود، وقتی به نبرد می آمد مردم می گفتند: این معاویه است. معاویه او را فرا خواند و گفت: ای حریث، از علی بپرهیز و نیزه ات را هر جای دیگر خواهی بیفکن! (و با هر کسی دیگر خواهی در آویز). اما عمرو عاص نزد او آمد و گفت: ای حریث، به خدا اگر تو قریشی بودی معاویه بسیار دوست می‌داشت که تو علی را بکشی ولی وی روا نمی داند که چنین افتخاری نصیب تو شود، اگر فرصتی به چنگ آوردی بر علی هجوم ببر. علی علیه السلام آن روز در پیشاپیش سواران به میدان آمد و حریث به او حمله کرد.

و در روایت عمرو بن شمر از جابر آمده است: آن روز حریث غلام معاویه که مردی پر ابهت و رزم آور بود پا به میدان گذاشت و فریاد زد: ای علی، آیا قصد مبارزه داری؟ ای ابا حسن، اگر می‌خواهی جلو بیا. علی علیه السلام پیش آمد در حالی که می‌فرمود:

منم علی پسر عبد المطّلب. به خدا سوگند ما نسبت به کتابهای آسمانی شایسته تر هستیم.

پیامبر برگزیده راستگو از ماست. ما صاحبان پرچم و مقام و پرده های عزّتیم.

ما او را در برابر هر عربی برای پیروزی یاری دادیم.

سپس با او درگیر شد و لحظه ای مهلتش نداد و چنان ضربتی بر او زد که دو نیمش کرد. معاویه بر او بسیار بی‌تابی نمود و عمرو را به خاطر ترغیب وی به جنگ با علی علیه السلام، سرزنش کرد. وقتی حریث کشته شد، عمرو بن حصین سکسکی وارد میدان شد و فریاد زد: ای ابا حسن برای مبارزه بیا. علی علیه السلام به سعید بن قیس همدانی اشاره کرد. وی با عمرو نبرد کرد و با ضرب شمشیر او را کشت. نصر می گوید: قبیله همدان در جنگ صفین برای یاری علی علیه السلام امتحانی سختی را پشت سر گذاشت. بخشی از شعری – که به علت کثرت انتساب به علی علیه السلام شکی نیست که وی آن را گفته باشد:

من این قوم همدان را فرا خواندم گروهی زبده، از شهسواران همدان که دور از فرومایگی هستند، که دعوتم را لبیک گفتند

چون آتش جنگ بین اقوام بر افروزد با نیزه خدنگ «ردینی» و تیغ آبداده برّان برای جنگ می‌شتابند.

بنی همدان اخلاقی والا و دینی دارد که بدان آراسته اند، و چون به نبرد آیند تند و با ابهت و دشمن شکارند.

در جنگها، مردانی سخت کوش و راست‌کردار و کمک رسان هستند و چون قولی دهند بدون شک بدان پایبند هستند.

هر گاه به خانه آنان وارد شوی و مهمان ایشان گردی، همواره در نعمت به سر خواهی برد و از حسن خدمت و خوراک بهره مند باشی.

خدا بهشت را به بنی همدان پاداش دهد زیرا این قبیله به روزهای سختی، قاتلان دشمنان اند.

اگر من دربان بهشت باشم به بنی همدان می‌گویم: به سلامت و آسایش بدان وارد شوید.

**[ترجمه]

«۴۱۵»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ قَالَ: ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ وَ نَادَى يَا مُعَاوِيَهُ يُكَرِّرُهَا فَقَالَ مُعَاوِيَهُ سَلُوهُ مَا شَأْنُهُ قَالَ أُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لِي فَأُكَلِّمَهُ بِكَلِمَهٍ وَاحِدَهٍ فَبَرَزَ مُعَاوِيَهُ وَ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَلَمَّا قَارَبَاهُ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى عَمْرٍو وَ قَالَ لِمُعَاوِيَهَ وَيْحَكَ عَلَامَ تَقْتُلُ النَّاسَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ يَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ابْرُزْ إِلَيَّ فَأَيُّنَا قُتِلَ فَالْأَمْرُ إِلَى صَاحِبِهِ فَالْتَفَتَ مُعَاوِيَهُ إِلَى عَمْرٍو فَقَالَ مَا تَرَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَدْ أَنْصَفَكَ الرَّجُلُ فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ نَكَلْتَ عَنْهُ لَمْ تَزَلْ سُبَّهً عَلَيْكَ وَ عَلَى عَقِبِكَ مَا بَقِيَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ عَرَبِيٌّ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ يَا ابْنَ الْعَاصِ لَيْسَ مِثْلِي يُخْدَعُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اللَّهِ مَا بَارَزَ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ شُجَاعٌ قَطُّ إِلَّا وَ سَقَى الْأَرْضَ بِدَمِهِ ثُمَّ انْصَرَفَ مُعَاوِيَهُ رَاجِعاً حَتَّى انْتَهَى إِلَى آخِرِ الصُّفُوفِ وَ عَمْرٌو مَعَهُ فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ عليه السلام ذَلِكَ ضَحِكَ وَ عَادَ إِلَى مَوْقِفِهِ قَالَ وَ حَقَدَهَا مُعَاوِيَهُ عَلَى عَمْرٍو بَاطِناً (۱) قَالَ نَصْرٌ ثُمَّ الْتَقَى النَّاسُ وَ اقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيداً وَ حَارَبَتْ طَيٌّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حُرُوباً عَظِيمَهً وَ قُتِلَ مِنْهَا أَبْطَالٌ كَثِيرُونَ وَ قَاتَلَتِ النَّخَعُ أَيْضاً مَعَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ قِتَالًا شَدِيداً وَ قُطِعَتْ رِجْلُ عَلْقَمَهَ بْنِ قَيْسٍ النَّخَعِيِّ وَ قُتِلَ أَخُوهُ أُبَيُّ بْنُ قَيْسٍ فَكَانَ عَلْقَمَهُ يَقُولُ بَعْدُ مَا أُحِبُّ أَنَّ رِجْلِي أَصَحُّ مَا كَانَ لِمَا أَرْجُو بِهَا الثَّوَابَ وَ قَالَ رَأَيْتُ أَخِي فِي نَوْمِي فَقُلْتُ لَهُ مَا الَّذِي قَدِمْتُمْ عَلَيْهِ قَالَ الْتَقَيْنَا نَحْنُ وَ أَهْلُ الشَّامِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَاحْتَجَجْنَا عِنْدَهُ فَحَجَجْنَا فَسُرِرْتُ بِذَلِكَ.

۱- و هذا إيجاز من المصنّف، و فی القصه تفصيل و أبيات حذفها المصنّف كما صنع فيما تقدم و فيما يأتی أيضا.

**[ترجمه]نصر از عمرو بن شمر نقل کرده است: سپس علی علیه السلام میان دو صف ایستاد و ندا در داد: ای معاویه! و تکرار کرد معاویه گفت: از وی بپرسید چه می خواهد؟ فرمود: می خواهم روبروی من بیاید تا کلمه ای با او سخن بگویم. معاویه همراه عمرو بن عاص بیرون آمد. وقتی آن‌دو به علی علیه السلام نزدیک شدند، امام به عمرو توجهی نکرد و به معاویه فرمود: وای بر تو، چرا مردم را بین من و خودت به کشتن می‌دهی؟ تا برخی، برخی دیگر را بکُشند؟ تو خود به مبارزه من بیا و هر یک از ما که دیگری را کشت حرف، حرف او باشد. معاویه رو به سوی عمرو کرد و گفت: ای ابا عبدالله، نظر تو در این باره چیست؟ عمرو گفت: این مرد با تو به انصاف سخن گفت و بدان که اگر پیشنهادش را نپذیری تا زمانی‌که حتی یک فرد عرب در دنیا وجود دارد تو و فرزندانت را سرزنش خواهد کرد. معاویه گفت: ای عمرو! شخصی مثل من خود را فریب نمی‌دهد.

به خدا سوگند هر پهلوان شجاعی که به مبارزه با علی رفته، زمین از خونش سیراب شده است. معاویه سپس به همراه عمرو از میدان بازگشت تا به پشت صفوف لشکر خود رسید. وقتی علی علیه السلام چنین دید، خندید و به قرارگاه خود بازگشت.

راوی می‌گوید: معاویه نسبت به عمروعاص کینه به دل گرفت.

نصر آورده است: سپس دو گروه به جنگ با یکدیگر پرداختند. جنگ شدیدی در گرفت. قبیله طی در رکاب علی علیه السلام جانانه جنگیدند. قهرمانان زیادی از آنان کشته شدند. قبیله نخع نیز به همراه وی بسیار جنگیدند که پای علقمه بن قیس نخعی قطع و برادرش اُبَی بن قیس کشته شد. علقمه می‌گفت: دوست نمی‌داشتم پایم همانند سابق سالم می‌ماند چون من با این حادثه از خدایم انتظار پاداش دارم. او گفت: برادرم را در خواب دیدم و به وی گفتم: شما به کجا قدم گذاشتید؟ او گفت: ما در پیشگاه خداوند سبحان با اهل شام دیدار کردیم. با آنان به احتجاج پرداختیم و بر آنان فائق آمدیم. من از این حادثه خوشحال شدم.

ص: ۴۷۷

**[ترجمه]

«۴۱۶»

وَ رُوِیَ عَنِ الْحُضَیْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ أَنَّهُ لَمَّا تَصَافَّ النَّاسُ ذَلِکَ الْیَوْمَ وَ حَمَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَ ضَعْضَعَتْ مَیْمَنَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَجَاءَنَا عَلِیٌّ علیه السلام وَ مَعَهُ بَنُوهُ فَنَادَی بِصَوْتٍ جَهْرٍ لِمَنْ هَذِهِ الرَّایَاتُ فَقُلْنَا رَایَاتُ رَبِیعَةَ فَقَالَ بَلْ هِیَ رَایَاتٌ عَصَمَ اللَّهُ أَهْلَهَا وَ صَبَّرَهَا وَ ثَبَّتَ أَقْدَامَهَا ثُمَّ قَالَ لِی وَ أَنَا حَامِلُ رَایَهِ رَبِیعَهَ یَا فَتَی أَ لَا تُدْنِی رَایَتَکَ هَذِهِ ذِرَاعاً فَقُلْتُ بَلَی وَ اللَّهِ عَشَرَهَ أَذْرُعٍ ثُمَّ مِلْتُ بِهَا هَکَذَا فَأَدْنَیْتُهَا (۱) فَقَالَ لِی حَسْبُکَ وَ رُوِیَ أَنَّهُمْ أُعْطُوا الرَّایَهَ الْحُضَیْنَ بْنَ الْمُنْذِرِ الرَّقَاشِیَّ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ غُلَامٌ وَ هُوَ یَزْحَفُ بِرَایَهِ رَبِیعَهَ وَ کَانَتْ حَمْرَاءَ فَأَعْجَبَ عَلِیّاً علیه السلام زَحْفُهُ وَ ثَبَاتُهُ فَقَالَ:

لِمَنْ رَایَهٌ حَمْرَاءُ یَخْفِقُ ظِلُّهَا***إِذَا قِیلَ قَدِّمْهَا حُضَیْنُ تَقَدَّمَا

وَ یَدْنُو بِهَا فِی الصَّفِّ حَتَّی یُدِیرَهَا***حَمَامُ الْمَنَایَا تَقْطُرُ الْمَوْتَ وَ الدِّمَاءَ

جَزَى اللَّهُ قَوْماً صَابَرُوا فِی لِقَائِهِمْ*** لَدَی الْبَأْسِ حُرّاً مَا أَعَزَّ وَ أَکْرَمَا

وَ أَحْزَمَ صَبْراً یَوْمَ یُدْعَی إِلَی الْوَغَی*** إِذَا کَانَ أَصْوَاتُ الْکُمَاهِ تَغَمْغَمَا

رَبِیعَهَ أَعْنِی إِنَّهُمْ أَهْلُ نَجْدَهٍ وَ بَأْسٍ***إِذَا لَاقُوا خَمِیساً عَرَمْرَمَا

وَ قَدْ صَبَرَتْ عَکٌّ وَ لَخْمٌ وَ حِمْیَرٌ*** لِمَذْحِجٍ حَتَّی لَمْ تُفَارِقْ دَمٌ دَماً

وَ نَادَتْ جُذَامُ یَا لَمَذْحِجُ وَیْحَکُمْ***جَزَی اللَّهُ شَرّاً أَیُّنَا کَانَ أَظْلَمَا

أَمَا تَتَّقُونَ اللَّهَ فِی حُرُمَاتِکُمْ***وَ مَا قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْهَا وَ عَظَّمَا

أَذَقْنَا ابْنَ حَرْبٍ طَعْنَنَا وَ ضِرَابَنَا***بِأَسْیَافِنَا حَتَّی تَوَلَّی وَ أَحْجَمَا

وَ مَرَّ یُنَادِی الزِّبْرِقَانُ مَرَاطِمَ ***(۲)وَ نَادَی کَلَاعاً وَ الْکُرَیْبَ وَ أَنْعَمَا

ص: ۴۷۸

۱- هـذا هو الظاهر المـذكور فی كتاب صـفّين و تاريخ الطبریّ: ج ۵ ص ۲۳ و شـرح ابن أبی الحديد، و ما بين المعقوفين أيضـا مأخوذ منهما. وفی ط الكمبانی من البحار: " يا فتی الا تبدی هذه ذراعا؟ فأبديتها فقال لی: حسبك.

۲- كذا فی أصلی، و فی كتاب صفّين و شرح ابن أبی الحديد: «و فر ينادی الزبرقان و ظالما».

وَ عَمْراً وَ سُفْيَاناً وَ جَهْماً وَ مَالِكاً*** وَ حَوْشَبَ وَ الْغَاوِیَ سُرَیْحاً وَ أَظْلَمَا

وَ کُرْزَ بْنَ نَبْهَانَ وَ عَمْرَو بْنَ جَحْدَرٍ*** وَ صَبَّاحاً الْعَبْسِیَّ یَدْعُو وَ أَسْلَمَا (۱)

قال نصر: و أقبل ذو الکلاع فی الحمیر و من لف لفها و معهم عبید الله بن عمر بن الخطاب فی أربعه آلاف من قراء أهل الشام فحملوا علی ربیعه و هم میسره أهل العراق و فیهم عبد الله بن العباس حمله شدیده فضعضعت رایات ربیعه ثم إن أهل الشام انصرفوا فلم یلبثوا إلا ـ قلیلا ـ حتی کروا ثانیه و عبید الله بن عمر فی أولهم یقول یا أهل الشام هذا الحی من العراق قتله عثمان و أنصار علی فإن هزمتم هذه القبیله أدرکتم ثارکم فی عثمان فشدوا علی الناس شده عظیمه فثبتت لهم ربیعه و صبرت صبرا حسنا إلا قلیلا من الضعفاء و اشتد القتال بین ربیعه و حمیر و عبید الله بن عمر و کثرت القتلی ثم خرج نحو خمس مائه فارس أو أکثر من أصحاب علی علیه السلام علی رءوسهم البیض و هم غائصون فی الحدید لا یری منهم إلا الحدق و خرج إلیهم من أهل الشام نحوهم فی العده فاقتتلوا بین الصفین و الناس وقوف تحت رایاتهم فلم یرجع من هؤلاء مخبر (۲) لا عراقی و لا شامی قتلوا جمیعا بین الصفین و کان بصفین تل یلقی علیه الجماجم من الرجال فکان یدعی تل الجماجم قال نصر: ثم ذهب هذا الیوم بما فیه فأصبحوا من الیوم التاسع من صفر و قد خطب معاویه أهل الشام و حرضهم فحمل عبید الله و قراء أهل الشام

۱- کذا فی أصلی، و فی کتاب صفّین و شرح ابن أبی الحدید: «القینی». ثم قال ابن أبی الحدید: هکذا روی نصر بن مزاحم، وسائر الرواه رووا له علیه السلام الأبیات السته الأولی، ورووا باقی الأبیات من قوله: " وقد صبرت عک " للحصین بن المنذر صاحب الرایه. أقول: وقد روی الطبری سته منها فی تاریخه: ج ۵ ص ۳۷ ط بیروت.

۲- هذا هو الصواب، و فی أصلی: «یخبر إلّا عراقی ...».

و معه ذو الكلاع فی حمير على ربيعه فی ميسره على عليه السلام فقاتلوا قتالا شديدا فأتی زياد بن خصفه إلی عبد القيس فقال لا يكونن وائل بعد اليوم إن ذا الكلاع و عبيد الله بن عمر قد أبادا ربيعه فانهضوا لهم و إلا هلكت فركبت عبد القيس و جاءت كأنها غمامه سوداء فشدت أزر الميسره و عظم القتال فقتل ذو الكلاع قتله رجل من بكر بن وائل اسمه خندف و تضعضعت أركان حمير و ثبتت بعد ذی الكلاع تحارب مع عبيد الله بن عمر فأرسل عبيد الله إلى الحسن بن على عليهما السلام إن لی إليك حاجه فألقنی فلقيه الحسن عليه السلام فقال له عبيد الله إن أباك قد وتر قريشا أولا و آخرا و قد شنئه الناس فهل لك فی خلعه و أن تتولی أنت هذا الأمر فقال كلا و الله ثم قال يا ابن الخطاب و الله لكأنی أنظر إليك مقتولا فی يومك أو فی غدك أما إن الشيطان قد زين لك و خدعك حتی أخرجك مخلقا بالخلوق تری نساء أهل الشام موقفك و سيصرعك الله و يبطحك لوجهك قتيلا (۱) قال فو الله ما كان إلا بياض النهار حتی قتل عبيد الله و هو فی كتيبه رقطاء و كانت تدعی الخضريه كانوا أربعه آلاف عليهم ثياب مخضر فمر الحسن فإذا رجل متوسد رجل قتيل و قد ركز رمحه فی عينه و ربط فرسه برجله فقال الحسن لمن معه انظروا إلى هذا و إذا رجل من همدان و إذا القتيل عبيد الله بن عمر قد قتله الهمدانی فی أول الليل و بات عليه حتی أصبح:

قال نصر: و قد اختلفت الرواه فی قاتله فقالت همدان نحن قتلناه قتله هانئ بن الخطاب و قالت حضرموت نحن قتلناه قتله مالك بن عمرو و قال بكر بن وائل قتله منا محرز بن الصحصح: و روی: أن قاتله حريث بن جابر بن الجعفی

ص: ۴۸۰

۱- هذا ذكره نصر فی أواسط الجزء (۵) من كتاب صفّين ص ۲۹۷ ط مصر، و هذا خبر غيبی أخذه ريحانه رسول اللّه إمّا عن جده أو عن أبيه أو أمه.

**[ترجمه]از حُضین بن منذر نقل شده است: وقتی در آن روز طرفین به جنگ باهم پرداختند و گروهی بر گروه دیگر حمله کردند و جناح راست لشگر عراق از هم پاشید، علی علیه السلام با دو پسران خود آمد. با صدایی رسا فرمود: این پرچمهای کدام قبیله است؟ گفتیم: پرچمهای ربیعه است. فرمود: نه. این پرچمهایی است که خداوند صاحبان شایسته آنها را محفوظ بدارد و به آنان شکیبایی و پایداری عنایت فرماید. سپس به من که پرچمدار قبیله ربیعه بودم، فرمود: ای جوان آیا پرچمت را یک ذراع پیشتر نمی بری؟ گفتم: آری، به خدا سوگند که ده ذراع نیز پیش می برم. سپس سر پرچم خود را فرود آوردم و پیش بردم تا اینکه به من فرمود: بس است. نقل شده است که قبیله ربیعه پرچم خود را به حضین بن منذر رقاشی دادند. وی نوجوان بود که با این پرچم سرخ رنگ به پیش می‌تاخت. امام علیه السلام از پیشروی و پایداری وی خوشش آمد لذا فرمود:

پرچم سرخی که سایه اش به اهتزاز در آمده از آن کیست؟ وقتی بگویی آن را پیش ببر، حضین پیش می بردش.

آن را در میانه صفوف پیش می برد، به آنجایی که گودالهای پر خطر است و مرگ می بارد و خون می فشاند.

خداوند گروهی را که در برخورد با آنان هنگام جنگ، با سخت‌کوشی و آزادگی پایداری کردند پاداش نیک دهد که چه پاکدامن و بزرگوارند.

آنان کسانی هستند که وقتی به جنگ خوانده شدند و صدای جنگجویان پوشیده از سلاح از هر سو برخاست، پایداری کردند.

یعنی ربیعه که اهل یاوری و امدادگری هستند، و چون انبوه سپاه دشمن را ببینند با سخت کوشی ایستادگی می‌کنند.

قبایل «عکّ» و «لخم» و «حمیر» با مذحج درگیر شدند و چنان مقاومت کردند که خون از خون جدا نمی‌شد.

عشیره جذام بر مذحج فریاد زدند که وای بر شما، خدا به شما کیفر بد بدهد، کدام‌یک از ما جفا کرده است؟

آیا در حرامکاری‌های خود از خدا نمی ترسید؟ کدام‌یک از ما به خدای رحمان نزدیکتر است و او را بیشتر بزرگ می دارد؟

ضربه های نیزه و شمشیرمان را به پسر حرب چشاندیم، چندان که پشت کرد و گریخت.

در حال فرار زبرقان، مراطم، کلاع، کریب را به یاری می‌طلبید و به آنان کمک کرد.

ص: ۴۷۸

او عمرو، سفیان، جهم، مالک، حوشب و شریح گمراه و اظلم، و کرز بن نبهان، عمرو بن جحدر، صبّاح عبسی و اسلم را برای کمک خواهی ندا می‌کرد. - . طبری در تاریخ خود ج ۵: ۳۷ شش بیت از این اشعار را روایت کرده است. -

نصر بن مزاحم می‌گوید: ذو الکلاع با قبیله حمیر و وابستگان آن پیش آمد. عبید الله بن عمر بن خطّاب نیز با چهار هزار تن از قاریان شام همراه آنان بود. آنان به قبیله ربیعه که جناح چپ سپاه عراق را تشکیل می داد و عبد الله بن عباس در میان آنان بود، حمله کردند. در میان پرچم‌های ربیعه تزلزلی پدید آمد. شامیان بازگشتند و فقط عده اندکی مقاومت می‌کردند. سپس

شامیـان دوباره حمله کردنـد که عبیـد الله بن عمر در پیشاپیش آنان بود و می گفت: ای مردم شام، این همان قبیله عراقی اسـت که افرادش قاتلان عثمان بن عفّان، و یاوران علی بن ابی‌طالب هستند و اگر این قبیله را شکست دهید به هدف خود یعنی انتقام خون عثمان دست یافته اید.

آنان حمله سختی به شدّتی هر چه بیشتر انجام دادند و ربیعه، به غیر از اندکی افراد سست عنصر، همگی با مردانگی و شکیبایی هر چه تمام، پایداری کردند.

نبرد قبیله ربیعه با حمیریان و عبید الله بن عمر شدت گرفت و شـمار کشـتگان هر دو طرف بسـیار شد. سـپس نزدیک به پانصـد سوار یا بیشتر، از یاران علی، غرق در آهن، که کلاه خود بر سـر داشـتند و غیر از چشمانشان چیزی پیدا نبود به میدان آمدند و از شامیان به همان تعـداد برای مقابله با آنان پا به میـدان گذاشـتند و دو صف به نبرد پرداختنـد و دیگر مردم در زیر پرچمهای خود مسـتقر بودنـد. در این درگیری از آنـان، حتی یـک نفر عراقی یا شامی که خبری از جنگ بیاورد نبود. چون تمامی ایشان در بین دو صف سپاه کشته شدند.

در صفّین تپّه ای بود که سر افراد را بر آن می افکندند لذا تلّ جماجم (تپه جمجمه‌ها) خوانده می شد.

نصـر می‌گویـد: این روز بـا تمام حوادث خود سپری شـد. وقتی روز نهم صـفر فرا رسـید، معاویه برای مردم خطبه ای خوانـد و ایشان را برای جنگ بر انگیخت. عبید الله و قاریان شام به

ص: ۴۷۹

همراه ذوالکلاع و قبیله حمیر به قبیله ربیعه که جنـاح چپ سـپاه علی علیه السـلام را تشـکیل می‌داد، یورش برد. جنگ سـختی درگرفت.

سپس زیاد بن خصـفه نزد قبیله عبـد قیس آمـد و گفت: از امروز دیگر شخصـی از بنی بکر باقی نمی‌ماند، چرا که ذو الکلاع و عبیـد الله، ربیعه را درهم کوبیـده‌انـد، پس به کمک ایشان شـتابید و گر نه همه نابود می شونـد. لذا قبیله عبد قیس پا در رکاب نهادنـد و چون ابری سـیاه تاختنـد و به کمک جناح چپ شـتافتند و دامنه درگیری گسترش یافت. ذو الکلاع حمیری به دسـت شخصـی به نـام خنـدف از قبیله بکر بن وائل کشـته شـد. ارکان سـپاه حمیریان به لرزه در آمـد ولی پس از قتل ذوالکلاع از نو آرایشی به خود دادند و ایستادگی کردند و همراه عبید الله بن عمر به ادامه نبرد پرداختند.

عبیـد الله بن عمر به حسن بن علی علیه السـلام پیـام فرسـتاد و گفت: بـا تو کـار دارم. با من دیـدار کن. حسن علیه السـلام با او دیـدار کرد. عبیـد الله به وی گفت: پدرت قریش را از اول تا آخر سوگوار کرده است و از این رو آنان وی را دشـمن خود می دانند. آیا تو مایلی که به جای او به کرسـی خلافت بنشـینی و ما امر ولایت را به تو بسـپاریم؟ حسن علیه السـلام فرمود: به خدا سوگند هرگز. سـپس فرمود: ای پسـر خطاب! تو امروز یا فردا کشته می‌شوی. شیطان دنیا را در دیدگانت آراسته و فریبت داده است و تو را در حـالی که بر چهره خود عطر آمیخته بـا زعفران مالیـده ای که زنـان شامی جایگاهت را ببیننـد به جنگ آورده است و خداوند به زودی تو را از پای در آورد و بکُشد و چهره‌ات را بر خاک هلاکت افکند. راوی می گوید: آن روز هنوز به

پایان نرسیده بود که عبیدالله در حالی که فرماندهی گروهی آراسته و دلفریب و سبز پوش چهار هزار نفری را به عهده داشت کشته شد. در آن میان حسن که به میدان می نگریست مردی را مشاهده کرد که بر سر کشته ای که نیزه خود را به چشم اش فرو برده ایستاده و اسبش را به پای او بسته است. حسن علیه السلام به یکی از همراهان خود فرمود: ببینید این شخص کیست؟ دیدند که وی مردی از همدانیان است و آن کشته نیز همان عبید الله بن عمر ابن خطّاب بود که وی او را در اول شب کشته و تا صبح بر سرش ایستاده است.

نصر می گوید: راویان در مورد قاتل او اختلاف نظر دارند. قبیله همدان می گفت: ما آن را کشته‌ایم و وی را هانی بن خطاب از پای درآورده است. قبیله حضرموت مدعی بود که آنان وی را توسط مالک بن عمرو کشته‌اند. قبیله بکر بن وائل نیز ادعا می‌کرد او را به دست محرز بن صحصح به هلاکت رسانده است. نقل شده است که حریث بن جابر بن جعفی او را کشته است.

ص: ۴۸۰

**[ترجمه]

«۴۱۷»

قال نصر و حدثنا عمرو بن شمر عن جابر قال: لما حمل ذو الکلاع ذلک الیوم بالفیلق العظیم من حمیر علی صفوف العراق ناداهم أبو شجاع الحمیری تبت أیدیکم أ ترون معاویه خیرا من علی أسد الله أضل الله سعیکم ثم أنت یا ذا الکلاع قد کنا نری أن لک نیه فی الدین فقال ذو الکلاع إیها یا أبا شجاع و الله ما معاویه بأفضل من علی و لکنی أقاتل عن دم عثمان قال فأصیب ذو الکلاع حینئذ قتله خندف البکری فی المعرکه قَالَ نَصْرٌ وَ قَالَ مُعَاوِیَهُ لَمَّا قُتِلَ ذُو الْکَلَاعِ لَأَنَا أَشَدُّ فَرَحاً بِقَتْلِ ذِی الْکَلَاعِ مِنِّی بِفَتْحِ مِصْرَ لَوْ فَتَحْتُهَا قَالَ لِأَنَّ ذَا الْکَلَاعِ کَانَ یَحْجُرُ عَلَی مُعَاوِیَهَ فِی أَشْیَاءَ کَانَ یَأْمُرُ بِهَا قال نصر: فلما قتل ذو الکلاع اشتدت الحرب و شد عک و لخم و جذام و الأشعریون من أهل الشام علی مذحج من أهل العراق.

**[ترجمه]نصر می گوید: عمرو بن شمر از جابر نقل کرده است که گفت: وقتی در این جنگ ذوالکلاع با گروهی عظیم از قبیله حمیر به صف عراقیان حمله برد، ابوشجاع حمیری آنان را خطاب قرار داد و گفت: دستانتان بریده باد! آیا معاویه را بر علی علیه السلام که شیر خداست، برتر می‌دانید؟ خداوند سعی شما را باطل کند. سپس تو ای ذوالکلاع، می‌پنداشتیم که نیّت دینی و الهی داری. ذوالکلاع گفت: بس کن ای اباشجاع. به خدا قسم که معاویه از علی برتر نیست اما ما به خاطر خونخواهی عثمان می‌جنگیم. راوی می گوید: ذوالکلاع زخمی شد. در این هنگام خندف بکری وی را در میدان جنگ به هلاکت رساند. نصر می گوید: وقتی ذوالکلاع کشته شد، معاویه گفت: من از مرگ ذوالکلاع بیش از فتح مصر اگر آن را می گشودم خوشحال هستم. راوی می گوید: علّت خوشحالی معاویه این است که وقتی وی به ذوالکلاع دستوراتی می‌داد وی در برابر انجام آنها مانع ایجاد می کرد. نصر می گوید: با کشته شدن ذوالکلاع، جنگ شدت یافت و قبایل عکّ و لخم و جذام و اشعریون بر قبیله عراقی مذحج یورش بردند.

**[ترجمه]

وَ قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی عَمْرُو بْنُ الزُّبَیْرِ قَالَ لَقَدْ سَمِعْتُ الْحُضَیْنَ بْنَ الْمُنْذِرِ یَقُولُ أَعْطَانِی عَلِیٌّ ذَلِکَ الْیَوْمَ رَایَهَ رَبِیعَهَ وَ مُضَرَ وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ سِرْ یَا حُضَیْنُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا تَخْفِقُ عَلَی رَأْسِکَ بِرَایَهٍ مِثْلِهَا أَبَداً هَذِهِ رَایَهُ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَجَاءَ أَبُو عُرَفَاءَ جَبَلَهُ بْنُ عَطِیَّهَ الذُّهْلِیُّ إِلَی الْحُضَیْنِ فَقَالَ هَلْ لَکَ أَنْ تُعْطِیَنِی الرَّایَهَ أَحْمِلُهَا فَیَکُونَ لَکَ ذِکْرُهَا وَ یَکُونَ لِی أَجْرُهَا فَقَالَ الْحُضَیْنُ وَ مَا غِنَایَ یَا عَمِّ عَنْ أَجْرِهَا مَعَ ذِکْرِهَا فَقَالَ إِنَّهُ لَا غَنَاءَ بِکَ عَنْ ذَلِکَ وَ لَکِنْ أَعِرْهَا عَمَّکَ سَاعَهً فَمَا أَسْرَعَ مَا تَرْجِعُ إِلَیْکَ قَالَ حُضَیْنٌ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدِ اسْتَقْتَلَ (۱) وَ أَنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَمُوتَ مُجَاهِداً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ خُذْهَا فَأَخَذَهَا ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ عَمَلَ الْجَنَّهِ کَرْهٌ کُلُّهُ وَ ثَقِیلٌ وَ إِنَّ عَمَلَ النَّارِ خِفٌّ کُلُّهُ وَ حَبِیبٌ إِنَّ الْجَنَّهَ لَا یَدْخُلُهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ الَّذِینَ صَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَی فَرَائِضِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ وَ لَیْسَ شَیْ ءٌ مِمَّا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَی الْعِبَادِ أَشَدَّ مِنَ الْجِهَادِ هُوَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ ثَوَاباً عِنْدَ

ص: ۴۸۱

۱- کذا فی شرح ابن أبی الحدید: ج ۲ ص ۲۴۹، و فی کتاب صفّین ص ۳۰۵: «فعلم أنه یرید أن یستقتل ...» و فی ط الکمبانیّ من البحار: «فعلمت أنّه قد استقبل ...».

اللَّهِ فَإِذَا رَأَيْتُمُونِى قَدْ شَدَدْتُ فَشُدُّوا وَيْحَكَمْ أَ مَا تَشْتَاقُونَ إِلَى الْجَنَّهِ (۱) أَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكَمْ فَشَدَّ وَ شَدُّوا مَعَهُ وَ قَاتَلُوا قِتَالًا شَدِيداً فَقُتِلَ أَبُو عَرْفَاءَ وَ شَدَّتْ رَبِيعَهُ بَعْدَهَا شِدَّهً عَظِيمَهً عَلَى صُفُوفِ أَهْلِ الشَّامِ و قال نصر: فاضطرب الناس ذلك اليوم بالسيوف حتى قطعت و تكسرت و صارت كالمناجل و تطاعنوا بالرماح حتى تناثرت أسنتها (۲) ثم جثوا على الركب فتحاثوا بالتراب ثم تعانقوا و تكادموا بالأفواه ثم تراموا بالصخره و الحجاره ثم تحاجزوا فكان الرجل من أهل العراق يمر على أهل الشام فيقول كيف أصير إلى رايات بنى فلان فيقول هاهنا لا هداك الله و يمر الرجل من أهل الشام على أهل العراق فيقول كيف أمضى إلى رايات بنى فلان فيقولون هاهنا لا حفظك الله فلما أصبحوا فى اليوم العاشر أصبحوا و ربيعه محدقه بعلى عليه السلام إحداق بياض العين بسوادها:

قال نصر و حدثنى عمرو: أنه لما وقف عليه السلام تحت رايات ربيعه قال عتاب بن لقيط يا معشر ربيعه حاموا عن على منذ اليوم فإن أصيب فيكم افتضحتم أ لا ترونه قائما تحت راياتكم فقال لهم شقيق بن ثور يا معشر ربيعه ليس لكم عذر عند العرب إن أصيب على و فيكم رجل حى فامنعوه اليوم و اصدقوا عدوكم اللقاء فتعاقدت ربيعه و تحالفت بالأيمان العظيمه و تابع منهم سبعه آلاف على أن لا ينظر رجل خلفه حتى يردوا سرادق معاويه فقاتلوا ذلك اليوم قتالا شديدا لم

۱- هذا هو الصواب الموافق لكتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد، و كان مذكورا فى هامش طبع الكمبانىّ من كتاب البحار بعنوان: «خ. ل» و كان فى متنه: «أ ما تشتان إلى الموت ...».

۲- كذا فى أصلى- غير انه كان فيه: «حتى قطعت و تكسرت»- و صوبه تحقّق كتاب صفّين ب «تعطفت» أى تلوت و ثنت. و فيه أيضا: «و تطاعنوا بالرماح حتّى تكسرت». وفى شرح ابن أبى الحديد: " وتطاعنوا بالرماح حتى تقصفت وتناثرت أسنتها.. ".

یکن قبله مثله و أقبلوا نحو سرادق معاویه فلما نظر إلیهم قد أقبلوا قال

إذا قلت قد ولت ربیعه أقبلت***کتائب منها کالجبال تجالد

ثم قال لعمرو یا عمرو ما تری قال أری أن لا تحنث أخوالی الیوم فقام معاویه و خلا لهم سرادقه و رحله و خرج فارا عنه لائذا ببعض مضارب العسکر فی أخریات الناس و انتهبت ربیعه سرادقه و رحله و بعث إلی خالد بن المعمر أنک قد ظفرت و لک إمره خراسان إن لم تتم فقطع خالد القتال و لم یتمه و قال لربیعه قد برت أیمانکم فحسبکم فلما کان عام الجماعه و بایع الناس معاویه أمره معاویه علی خراسان و بعثه إلیها فمات قبل أن یبلغها.

**[ترجمه]نصر از حضین بن منذر آورده است: علی علیه السلام در آن روز پرچم‌داری ربیعه و مضر را به من سپرد و فرمود: ای حضین، با یاد و نام خداوند پیش برو و بدان که هیچ‌گاه همانند چنین پرچمی بر بالای سر تو به اهتزاز در نمی‌آید چون این پرچم رسول خداست. راوی می‌گوید: ابو عرفاء، جبله بن عطیه ذهلی نزد حضین آمد و گفت: آیا پرچم را به من می دهی که آن را بگیرم تا خاطره نیک آن برای تو و پاداشش از آن من باشد؟ حضین به او گفت: ای عمو، چرا باید خاطره و شهرتی مرا از پاداش و ثواب بی نیاز سازد؟ ابو عرفاء گفت: (درست است) تو از این نیز بی نیاز نیستی، اما آن را لحظه‌ای به عمویت قرض بده. سریعاً به دست تو باز خواهد آمد. حضین می گوید: فهمیدم که او قصد جنگ و کشته شدن در جهاد را دارد. وی می... گوید: لذا به وی گفتم: آن را بگیر. او پرچم را گرفت و به یاران خود گفت: کردار برای رسیدن به بهشت همه سنگین و بر نفس ناگوار است و کردار برای سقوط به دوزخ همه سبک و بر نفس گوارا است. جز افراد صبور کس دیگری به بهشت داخل نمی‌شود. آنان کسانی هستند که خود را بر فرمان خدا و آنچه بر آنان واجب ساخته، پایدار داشتند. از میان اعمالی که خداوند برای بندگانش واجب کرده است، چیزی سخت تر از جهاد نیست و بهترین پاداشها را نیز در پی دارد.

ص: ۴۸۱

پس وقتی دیدید من به دشمن هجوم بردم، شما نیز حمله کنید و سخت بکوشید. وای بر شما، مگر آرزومند بهشت نیستید؟ آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟. پس همگی پا به پای او حمله کردند و درگیر نبردی سخت شدند.

ابو عرفاء کشته شد و پس از آن قبیله ربیعه به صفوف شامیان حمله سختی کردند.

نصر می گوید: در این روز مردم بسیار شمشیر زدند تا اینکه شمشیرهای آنها شکسته و همانند داس کشاورزی شدند. آنقدر با نیزه‌ها ضربه زده بودند که نوک آنها افتاده بود. سپس همدیگر را به خاک افکنده و جنگ تن به تن نموده و با دندان همدیگر را می گزیدند و با سنگ و کلوخ بر هم ضربه می‌زدند و سپس از یکدیگر جدا شدند. اگر فردی از عراقیان به شامیان برمی... خورد و می‌پرسید که چگونه به فلان قبیله می‌توانم بروم؟ به وی می گفتند: خدا تو را هدایت نکند، آن قبیله همین جاست. و اگر شخصی از شامیان به عراقیان می‌رسید و می گفت چگونه می‌توانم به نزد فلان قبیله بروم؟ پاسخ می‌دادند: خدا تو را هلاک کند، آن قبیله همین جاست. با فرا رسیدن روز دهم، قبیله ربیعه پیرامون علی علیه السلام همانند سفیدی چشم که سیاهی آن را فرا گرفته باشد، جمع شده بودند .

نصر می گوید: وقتی علی علیه السلام در زیر پرچم‌های قبیله ربیعه ایستاد، عتاب بن لقیط گفت: ای قبیله ربیعه، از امروز علی را حمایت کنید اگر در میان شما گزندی به او برسد، رسوا می‌شوید. مگر نمی‌بینید که او زیر پرچم‌های شما ایستاده است. شقیق بن ثور گفت: ای قبیله ربیعه، اگر به علی تا زمانی که در میان شما مردی وجود دارد، گزندی برسد، در میان قوم عرب عذری ندارید پس از او مراقبت کنید و در برابر دشمن یکدل باشید. قوم ربیعه باهم پیمان بسته و قسم سختی یاد کردند و هفت هزار نفر از آنان قرار گذاشتند که تا رسیدن به خیمه‌های معاویه هیچ یک از آنان پشت خود را ننگرد. آنان در آن روز جنگ سخت و بی‌سابقه‌ای کردند

ص: ۴۸۲

و به سمت خیمه‌های معاویه به راه افتادند. وقتی معاویه دید که آنان به وی نزدیک می‌شوند گفت:

وقتی می گویم قبیله ربیعه پشت به جنگ کرد، فوج هایی از آن همچون کوه های استوار رو به میدان می آورد.

سپس به عمرو گفت: چه صلاح می‌بینی؟ گفت: فکر می‌کنم که تو امروز نباید میدان را خالی کنی. اما معاویه آنان و خیمه خود را رها کرد و به سمت یکی از اماکن امن لشکر گریخت. قبیله ربیعه خیمه گاه و کجاوه او را به غنیمت برد. معاویه به خالد بن معمّر پیام داد: تو امروز بر ما پیروز شدی. اما اگر این پیروزی را ناتمام گذاری فرمانروایی خراسان از آن تو خواهد بود. خالد کار جنگ را ناتمام گذاشت و به قبیله ربیعه گفت: من از قسمی که شما یاد کردید بری هستم. سپس وقتی مردم با معاویه بیعت کردند، وی خالد را به فرمانروایی خراسان منصوب کرد و او را به آنجا فرستاد اما وی قبل از رسیدن به آنجا از دنیا رفت.

**[ترجمه]

«۴۱۹»

قَالَ نَصْرٌ وَ فِی حَدِیثِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام صَلَّی بِهِمْ هَذَا الْیَوْمَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ ثُمَّ زَحَفَ بِهِمْ فَلَمَّا أَبْصَرُوهُ اسْتَقْبَلُوهُ بِزُحُوفِهِمْ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِیداً ثُمَّ إِنَّ خَیْلَ الشَّامِ حَمَلَتْ عَلَی خَیْلِ الْعِرَاقِ فَاقْتَطَعُوا مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام أَلْفَ رَجُلٍ أَوْ أَكْثَرَ فَأَحَاطُوا بِهِمْ وَ حَالُوا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ أَصْحَابِهِمْ فَلَمْ یَرَوْهُمْ فَنَادَی عَلِیٌّ علیه السلام أَ لَا رَجُلٌ یَشْرِی نَفْسَهُ لِلَّهِ وَ یَبِیعُ دُنْیَاهُ بِآخِرَتِهِ فَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ جُعْفٍ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْعَزِیزِ بْنُ الْحَارِثِ عَلَی فَرَسٍ أَدْهَمَ كَأَنَّهُ غُرَابٌ مُقَنَّعاً فِی الْحَدِیدِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مُرْنِی بِأَمْرِكَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام

سَمَحْتَ بِأَمْرٍ لَا یُطَاقُ حَفِیظَهً*** وَ صِدْقاً (۱) وَ إِخْوَانُ الْحِفَاظِ قَلِیلٌ

ص: ۴۸۳

۱- هذا هو الظاهر الموافق لما فی ط مصر، من كتاب صفّین، و فی ط الكمبانیّ من البحار: شربت لأمر لا یطاق حفیظه ***حیاء

وإخوان الحفاظ قليل وفى شرح ابن أبى الحديد هكذا: سمحت بأمر لا يطاق حفيظه***وصدقا وإخوان الوفاء قليل جزاك إله الناس خيرا فإنه***لعمرك فضل ما هناك جزيل والحفيظه: الحميه. والحفاظ كالمحافظه: الدفاع والمحامات عن المحارم وما ينبغى أن يذب ويدافع عنه.

جَزَاکَ إِلَهُ النَّاسِ خَیْراً فَقَدْ وَفَتْ***یَدَاکَ بِفَضْلٍ مَا هُنَاکَ جَزِیلٌ

فَقَالَ علیه السلام یَا أَبَا الْحَارِثِ شَدَّ اللَّهُ رُکْنَکَ احْمِلْ عَلَی أَهْلِ الشَّام حَتَّی تَأْتِیَ أَصْحَابَکَ فَتَقُولَ لَهُمْ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقْرَأُ عَلَیْکُمُ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکُمْ هَلِّلُوا وَ کَبِّرُوا مِنْ نَاحِیَتِکُمْ وَ نُهَلِّلُ وَ نُکَبِّرُ مِنْ نَاحِیَتِنَا وَ احْمِلُوا وَ نَحْمِلُ عَلَیْهِمْ فَضَرَبَ الْجُعْفِیُّ فَرَسَهُ وَ قَاتَلَهُمْ حَتَّی خَلَصَ إِلَی أَصْحَابِهِ فَلَمَّا رَأَوْهُ اسْتَبْشَرُوا بِهِ وَ فَرِحُوا وَ قَالُوا مَا فَعَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ صَالِحٌ یُقْرِئُکُمُ السَّلَامَ وَ یَقُولُ هَلِّلُوا وَ کَبِّرُوا وَ احْمِلُوا حَمْلَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَ نَحْمِلُ مِنْ جَانِبِنَا فَفَعَلُوا مَا أَمَرَهُمْ بِهِ وَ هَلَّلُوا وَ کَبَّرُوا وَ هَلَّلَ عَلِیٌّ وَ کَبَّرَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ حَمَلَ عَلَی أَهْلِ الشَّام وَ حَمَلُوهُمْ مِنْ وَسْطِ أَهْلِ الشَّام فَانْفَرَجَ الْقَوْمُ عَنْهُمْ وَ خَرَجُوا وَ مَا أُصِیبَ مِنْهُمْ رَجُلٌ وَاحِدٌ وَ لَقَدْ قُتِلَ مِنْ فُرْسَانِ الشَّام یَوْمَئِذٍ زُهَاءُ سَبْعِمِائَةِ نَفَرٍ وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ أَعْظَم النَّاسِ الْیَوْمَ عَنَاءً قَالَ وَ کَانَ عَلِیٌّ لَا یَعْدِلُ بِرَبِیعَهَ أَحَداً مِنَ النَّاسِ فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَی مُضَرَ وَ أَظْهَرُوا لَهُمُ الْقَبِیحَ وَ أَبْدَوْا ذَاتَ أَنْفُسِهِمْ فَقَامَ أَبُو الطُّفَیْلِ عَامِرُ بْنُ وَاثِلَهَ وَ عُمَیْرُ بْنُ عُطَارِدٍ وَ قَبِیصَهُ بْنُ جَابِرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الطُّفَیْلِ فِی وُجُوهِ قَبَائِلِهِمْ فَأَتَوْا عَلِیّاً علیه السلام فَتَکَلَّمَ أَبُو الطُّفَیْلِ فَقَالَ إِنَّا وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا نَحْسُدُ قَوْماً خَصَّهُمُ اللَّهُ مِنْکَ بِخَیْرٍ وَ إِنَّ هَذَا الْحَیَّ مِنْ رَبِیعَهَ قَدْ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أَوْلَی بِکَ مِنَّا فَأَعْفِهِمْ عَنِ الْقِتَالِ أَیَّاماً وَ اجْعَلْ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنَّا یَوْماً نُقَاتِلُ فِیهِ فَإِنَّا إِذَا اجْتَمَعْنَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ بَلَاؤُنَا فَقَالَ علیه السلام نَعَمْ أُعْطِیکُمْ مَا طَلَبْتُمْ وَ أَمَرَ رَبِیعَهَ أَنْ تَکُفَّ عَنِ الْقِتَالِ وَ کَانَتْ بِإِزَاءِ الْیَمَنِ مِنْ صُفُوفِ الشَّام فَغَدَا أَبُو الطُّفَیْلِ فِی قَوْمِهِ مِنْ کِنَانَهَ وَ هُمْ جَمَاعَهٌ عَظِیمَهٌ فَتَقَدَّمَ أَمَامَ الْخَیْلِ وَ اقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِیداً ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ أَثْنَی عَلَیْهِ خَیْراً

ثُمَّ غَدَا فِی الْیَوْمِ الثَّانِی عُمَیْرُ بْنُ عُطَارِدٍ بِجَمَاعَهٍ مِنْ بَنِی تَمِیمٍ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ سَیِّدُ مُضَرِ کُوفَهَ فَقَاتَلَ أَصْحَابُهُ قِتَالًا شَدِیداً ثُمَّ غَدَا فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ قَبِیصَهُ فِی بَنِی أَسَدٍ فَقَاتَلَ الْقَوْمَ إِلَی أَنْ دَخَلَ اللَّیْلُ ثُمَّ غَدَا فِی الْیَوْمِ الرَّابِعِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الطُّفَیْلِ فِی جَمَاعَهِ هَوَازِنَ فَحَارَبَهُمْ حَتَّی اللَّیْلِ فَانْصَرَفُوا قَالَ نَصْرٌ وَ کَتَبَ عُقْبَهُ بْنُ مَسْعُودٍ عَامِلُ عَلِیٍّ علیه السلام عَلَی الْکُوفَهِ إِلَی سُلَیْمَانَ بْنِ صُرَدَ الْخُزَاعِیِّ وَ هُوَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَ إِنَّهُمْ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ أَوْ یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً (۱) فَعَلَیْکَ بِالْجِهَادِ وَ الصَّبْرِ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نصر می گوید: در روایتی از عمر بن سعد آمده است: در این روز علی علیه السلام، نماز صبح را به همراه مردم به جای آورد و سپس به سوی دشمن پیشروی کرد و وقتی آنان او را دیدند با پیشروی متقابل خود، به رویارویی او شتافتند و جنگی سخت درگرفت. سواران شامی به سواران عراقی حمله کردند و راه را بر هزار نفر و یا بیشتر از یاران علی علیه السلام بسته و آنان را محاصره کردند و رابطه ایشان را از دیگر یارانشان قطع نمودند آن چنان که علی علیه السلام ایشان را نمی دید. در آن هنگام علی علیه السلام فریاد زد: آیا مردی نیست که بخواهد خود را برای خدا خریده و دنیایش را به آخرتش بفروشد؟. مردی از قبیله جعف که عبدالعزیز بن حارث نام داشت، سوار بر اسبی سیاه که رنگش شبیه به پر کلاغ و از سر تا پای، آهن پوش بود، پیش آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، هر فرمانی که می‌خواهی بده. علی علیه السلام فرمود:

از سر ثابت قدمی و دینداری فرمان دشواری را پذیرفتی، و برادران ثابت قدم بسیار اندکند.

ص: ۴۸۳

پروردگار جهانیان به تو پاداش خیر بدهد که از دست تو کاری بسیار نیکو بر آمد.

سپس فرمود: ای ابا الحارث، خداوند گامهایت را استوار کند. بر شامیان بتاز تا به یارانت برسی و به آنان بگو: امیر مؤمنان به شما سلام می رساند و می گوید: از همانجا که هستید تهلیل و تکبیر بگویید و ما نیز از این سو تهلیل و تکبیر می گوییم، شما از جانب خود بر شامیان هجوم آرید و ما نیز از جانب خویش هجوم می آوریم.

آن شخص جعفی بر اسبش ضربه‌ای زد و با دشمن جنگید و پیش رفت تا اینکه به یاران خود رسید. وقتی یارانش او را دیدند شادمان شدند و پرسیدند: امیر مؤمنان چه می‌کند؟ گفت: خوب است، به شما سلام می رساند و می گوید: تهلیل و تکبیر بگویید و یکپارچه از سوی خود حمله کنید و ما نیز از سمت خود هجوم خواهیم آورد. آنان آنچه را که علی علیه السلام فرموده بود انجام دادند و تهلیل و تکبیر گفتند و علی علیه السلام و یارانش نیز چنین کردند و بر شامیان یورش بردند، شامیان دست از محاصره کشیدند و آنان بدون آنکه حتی یک نفر آسیب ببینند، از محاصره در آمدند. آن روز از سواران شامی نزدیک به هفتصد تن کشته شدند. در این روز علی علیه السلام بیش از سایرین سختی کشید. راوی می‌گوید: علی علیه السلام هیچ‌یک از دیگر قبایل را همتای ربیعه نمی دانست و این موضوع بر مضریان گران آمد و برای ربیعه بدگویی می کردند و آنچه در سینه داشتند آشکار می ساختند .

ابو طفیل، عامر بن واثله کنانی و عمیر بن عطارد و قبیصه بن جابر و عبد الله بن طفیل با سران و سرشناسان قبایل خود برخاستند

و نزد علی علیه السلام آمدند. ابو طفیل گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند، ما نسبت به قومی که خداوند آنان را با لطف و محبّت از جانب تو گرامی داشت حسادت نمی‌ورزیم ولی این دسته ربیعیان می پندارند که بیش از ما دوستدار و سزاوار قرابت بـا تو هستند و دوستی تو بـا ایشان برتر از دوستی با ماست. چنـد روزی آنان را از نبرد معاف بـدار و برای هر یک از مردان ما روزی را اختصاص بـده که برای جنـگ بیرون برود، زیرا اگر هر دو قبیله یکجـا به جنـگ رویم جنگ آزمایی ما بر تو مشتبه خواهـد شد. علی علیه السلام فرمود: آنچه درخواست کردید به شما داده می‌شود. امام به ربیعه که در برابر یمنیان لشگر شام بودند فرمود آن روز دست از نبرد بردارند.

ابو طفیل با قوم خود از مردان کنانه که گروهی انبوه بودنـد صبحگاه روز بعـد به میـدان آمـد و پیشاپیش سواران حرکت می کرد. آنان جنگ سختی کردند. ابوطفیل نزد علی علیه السلام بازگشت و مورد تمجید وی قرار گرفت.

ص: ۴۸۳

صبح روز بعـد، عمیر بن عطـارد بـا گروهی از بنی تمیم به میـدان رفت. او در آن روزها سالار مضـریان کوفه بود. یاران او نیز جنگ سختی کردند. صبح روز بعد، قبیصه با بنی اسد به میدان آمد. آنان جنگیدند تا اینکه شب فرا رسید. روز بعد عبد الله بن طفیل عامری با گروه هوازن به میدان آمد و تا شب جنگیدند و سپس باز گشتند.

نصر می‌گوید: عقبه بن مسعود، کارگزار علی علیه السلام در کوفه به سلیمان بن صرد خزاعی که همراه علی علیه السلام بود چنین نوشت: اما بعـد: «اگر آنان بر شما دست یابنـد، سنگسارتان می کننـد یا شما را به کیش خود بازمی گرداننـد، و در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید.» پس در رکاب امیر المومنین علیه السلام پایداری کنید. والسلام.

**[ترجمه]

«۴۲۰»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَامَ عَلِیٌّ علیه السلام فَخَطَبَ النَّاسَ بِصِفِّینَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی نِعَمِهِ الْفَاضِلَهِ عَلَی جَمِیعِ مَنْ خَلَقَ مِنَ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ عَلَی حُجَجِهِ الْبَالِغَهِ عَلَی خَلْقِهِ مَنْ أَطَاعَهُ مِنْهُمْ وَ مَنْ عَصَاهُ إِنْ یَرْحَمْ فَبِفَضْلِهِ وَ مَنِّهِ وَ إِنْ عَذَّبَ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیْدِیهِمْ (۲) وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ

ص: ۴۸۵

۱- اقتباس من الآیه: (۲۰) من سوره الکهف.

۲- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و مثله فی شرح ابن أبی الحدید، و فی ط مصر من کتاب صفّین: «إن رحم فبفضله و منه، و إن عذب فبما کسبت أیدیهم ...». وفی روایه الصدوق رحمه الله: " إن یعف فبفضل منه، وإن یعذب فبما قدمت أیدیهم وما الله بظلام للعبید... ".

أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهُرِ النَّعْمَاءِ وَ أَسْتَعِينُهُ عَلَى مَا نَابَنَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا ثُمَّ إِنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ* ارْتَضَاهُ لِذَلِكَ وَ كَانَ أَهْلَهُ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ لِتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ وَ جَعَلَهُ رَحْمَهً مِنْهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ كَانَ كَعِلْمِهِ فِيهِ رَءُوفاً رَحِيماً أَكْرَمَ خَلْقِ اللَّهِ حَسَباً وَ أَجْمَلَهُ مَنْظَراً وَ أَسْخَاهُ نَفْساً وَ أَبَرَّهُ بِوَالِدٍ وَ أَوْصَلَهُ لِرَحِمٍ وَ أَفْضَلَهُ عِلْماً وَ أَثْقَلَهُ حِلْماً وَ أَوْفَاهُ بِعَهْدٍ وَ آمَنَهُ عَلَى عَقْدٍ لَمْ يَتَعَلَّقْ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ وَ لَا كَافِرٌ بِمَظْلِمَهٍ قَطُّ بَلْ كَانَ يُظْلَمُ فَيَغْفِرُ وَ يَقْدِرُ فَيَصْفَحُ فَيَعْفُو حَتَّى مَضَى صلى الله عليه و آله مُطِيعاً لِلَّهِ صَابِراً عَلَى مَا أَصَابَهُ مُجَاهِداً فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ صلى الله عليه و آله فَكَانَ ذَهَابُهُ أَعْظَمَ الْمُصِيبَهِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَرْضِ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ ثُمَّ إِنَّهُ تَرَكَ فِيكُمْ كِتَابَ اللَّهِ يَأْمُرُكُمْ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ يَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ (۱) وَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَهْداً فَلَسْتُ أَحِيدُ عَنْهُ وَ قَدْ حَضَرْتُمْ عَدُوَّكُمْ وَ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَئِيسَهُمْ مُنَافِقٌ بْنُ مُنَافِقٍ يَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ وَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّكُمْ مَعَكُمْ وَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ يَدْعُوكُمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ إِلَى طَاعَهِ رَبِّكُمْ وَ الْعَمَلِ بِسُنَّهِ نَبِيِّكُمْ وَ لَا سَوَاءَ مَنْ صَلَّى قَبْلَ كُلِّ ذَكَرٍ لَمْ يَسْبِقْنِي بِالصَّلَاهِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَحَدٌ (۲) وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ مُعَاوِيَهُ طَلِيقٌ بْنُ طَلِيقٍ وَ اللَّهِ

۱- كذا فی أصلی و مثله فی شرح ابن أبی الحديد، غير أن ما بين المعقوفين غير موجود فی أصولی و إنّما هی زياده تجميليه منا. وفی كتاب صفين: " ثم ترک كتاب الله فيكم يأمر بطاعه الله وينهی عن معصيته ".

۲- كذا فی ط الكمبانیّ من البحار، و فی ط مصر من كتاب صفّين: «لم يسبقنی بصلاتی مع رسول اللّه صلّی اللّه عليه [و آله و سلم] أحد ...». وفی شرح ابن أبی الحديد: " لم يسبقنی بصلاه مع رسول الله أحد... ".

إِنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ وَ لَا يَجْتَمِعُنَّ عَلَيْهِ وَ تَتَفَرَّقُوا عَنْ حَقِّكُمْ (۱) حَتَّى يَغْلِبَ بَاطِلُهُمْ حَقَّكُمْ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا لَيُعَذِّبَنَّهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِي غَيْرِكُمْ (۲) فَقَامَ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام انْهَضْ بِنَا إِلَى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكَ إِذَا شِئْتَ فَوَ اللَّهِ مَا نُرِيدُ بِكَ بَدَلًا بَلْ نَمُوتُ مَعَكَ وَ نَحْيَا مَعَكَ فَقَالَ لَهُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَنَظَرَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ أَضْرِبُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِي هَذَا فَقَالَ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ مَوْتُكَ وَ حَيَاتُكَ يَا عَلِيُّ مَعِي وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ لَا ضَلَلْتُ وَ لَا ضُلَّ بِي وَ لَا نَسِيتُ مَا عَهِدَ إِلَيَّ وَ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً (۳) ثُمَّ نَهَضَ إِلَى الْقَوْمِ فَاقْتَتَلُوا مِنْ حِينَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ حَتَّى غَابَ الشَّفَقُ الْأَحْمَرُ وَ مَا كَانَتْ صَلَاةُ الْقَوْمِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا تَكْبِيراً.

**[ترجمه]نصر از امام صادق عليه السلام نقل كرده است: كه فرمود: على عليه السلام، آن روز در صفّين به قصد ايراد خطبه براى مردم، برخاست و فرمود: «سپاس خداى را بر نعمتهاى بيكران او به تمامى مردم، از نيک و بد و بر حجّتهاى رساى او در برابر آفريدگانش، چه آنان كه سر به فرمان او سپردند و چه آنان كه از فرمان او سر تافتند. اگر خداوند رحم نمايد به خاطر فضل و منّت اوست و اگر عذاب مى كند، به خاطر آن چيزى است كه مردم خود كسب كرده‌اند. زيرا خداوند بر بندگان خويش ستم نمى كند.

او را سپاس مى گزارم به خاطر نيک آزمايى و آشكار ساختن اين همه نعمتهاى بيكران. در آنچه از امور دنيا يا آخرت نصيب ما فرموده، هم از او يارى مى‌جويم و به او ايمان دارم و بر او توكّل كنم كه خداوند براى پشتيبانى كافى است. گواهى مى‌دهم كه خدايى جز خداوند نيست او تنها و بى‌شريک است. گواهى مى‌دهم كه محمد بنده و فرستاده اوست، وى را به رهنمايى و با دين حق مبعوث كرد و به انجام اين امر مهمّ پسنديد و وى نيز خود شايسته آن بود، و وى را از ميان تمام بندگانش به پيامبرى خويش برگزيد و او را به عنوان رحمت بر آفريدگان خويش قرار داد، و همچنان كه خدا خود از فطرت او آگاهى داشت، وى نرمخوى و مهربان بود، گرامى ترين مخلوقات خدا از نظر شرف و نسب و خوشرو ترين و گشاده دست ترين انسان كه به والدين خود، نيكوكارتر و بر حفظ پيوند خويشاوندى و صله رحم نگهبان تر و به دانش برتر و به بردبارى سنگين تر و شكيباتر و به پيماندارى وفادارتر و به عقد و عهد امين تر از هر كس ديگرى بود. هرگز مسلمان و كافرى ستمى از او نديد بلكه وى خود ستم مى ديد و در حالى‌كه توان انتقام گرفتن داشت، عفو مى‌كرد و در مى گذشت تا آنكه آن حضرت صلى الله عليه و آله، در حال اطاعت امر الهى، و شكيبا بر آنچه بدو رسيده، سخت كوش در جهاد در راه خدا، چنان كه در شأن جهاد الهى است، عمر خويش را سپرى كرد و به يقين رسيد. رفتن او از اين دنيا، براى تمام مردم زمين چه نيک و چه بد، بزرگترين مصيبت بود. آنگاه كتاب خدا را در ميان شما بر جاى گذاشت كه شما را به فرمانبردارى از خدا امر مى كند و از نافرمانى او باز مى دارد. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله با من عهدى بسته است كه نمى‌توانم از آن سرپيچى كنم. اكنون شما با دشمنتان رويارو هستيد و مى دانيد كه رئيس آنان كيست، منافقى است منافق زاده كه آنان را به دوزخ فرا مى خواند و از اين سوى پسر عموى پيامبرتان با شما و در ميان شماست كه شما را به بهشت و به فرمانبردارى پروردگارتان و عمل به سنت پيامبرتان فرا مى خواند. از ميان مردان كسى به مرتبه و منزلت كسى كه قبل از ديگران و به عنوان اولين نفر با رسول خدا نماز گزارده، برابر نخواهد بود. هيچكس در نمازگزارى من با پيامبر خدا صلى الله عليه و آله، بر من پيشى نگرفته است. من از

بدریون هستم و معاویه اسیر آزاد شده جنگی و فرزند اسیری آزاد شده است. به خدا سوگند

ص: ۴۸۶

که ما بر حقّ و آنان، بر باطلند. مبادا آن گروه بر باطل خویش همدست و همداستان شوند و شما بر حقّ خویش به پراکندگی دچار شوید تا باطل آنان بر حقّ شما چیره آید. با آنان جنگ کنید تا خدا به دست شما عذابشان کند. اگر شما چنان نکنید به دست دیگران عذابشان خواهد کرد.» یاران وی در پاسخ گفتند: ای امیر مؤمنان، هر زمان و به هر نحوی که می‌خواهی ما را بر دشمنان ما و دشمن خود بشوران و بتازان که به خدا سوگند، ما جز تو کسی را به فرماندهی نمی‌خواهیم، با تو می میریم، و هم با تو زندگی می کنیم. علی در پاسخ آنان فرمود: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، وقتی دید من در برابر وی بدین شمشیر خود ضربه هایی کاری می زنم، فرمود: «شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست» و فرمود: «ای علی تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود و مرگ و زندگی تو، ای علی، با من است.» به خدا سوگند، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و گمراه نشدم و کس به وسیله من به گمراهی کشانده نشد و آنچه را (پیامبر) با من پیمان بست از یاد نبردم، من دلائل آشکاری از پروردگارم دارم و من بی گمان در راه روشن او گام برمی‌دارم و سخن پیامبر را حرف به حرف باز گفتم.» آن گاه به سوی دشمن تاخت و از زمانی‌که که آفتاب دمید تا آن هنگام که سرخی غروب آفتاب نهان شد، جنگ کردند و نمازشان جز تکبیر چیز دیگری نبود.

**[ترجمه]

«۴۲۱»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ صَعْصَعَهَ بْنِ صُوحَانَ قَالَ: بَرَزَ فِي أَيَّامِ صِفِّينَ رَجُلٌ اشْتَهَرَ بِالْبَأْسِ وَ النَّجْدَهِ اسْمُهُ كُرَيْبُ بْنُ الْوَضَّاحِ فَنَادَى مَنْ يُبَارِزُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْمُرْتَفِعُ بْنُ الْوَضَّاحِ فَقَتَلَهُ ثُمَّ نَادَى مَنْ

ص: ۴۸۷

۱- کذا فی الأصل المطبوع، و فی کتاب صفّین: «فلا یکونن القوم علی باطلهم اجتمعوا و تفرقون عن حقکم حتّی یغلب باطلهم حقکم». وفی شرح ابن أبی الحدید: "فلا یجتمعن علی باطلهم وتتفرقوا عن حقکم... ".
۲- کذا فی أصلی، و ما بین القوسین مقتبس من الآیه: «۱۴» من سوره التوبه. و فی کتاب صفّین و شرح ابن أبی الحدید: «فإن لم تفعلوا یعذبهم بأیدی غیرکم».
۳- هذا هو الصواب الموافق لما فی أمالی الصدوق رفع اللّه مقامه، و معنی ألقطه لقطا:کنت أخذت منه أخذا کأخذ الفرخ من أمه، أی علمنیه بحنان وعنایه وحرص وأخذت منه برغبه وولع وحرص. وها هنا فی أصلی وکتاب صفین ط مصر، وشرح ابن أبی الحدید ط بیروت تصحیف.

يُبَارِزُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْحَارِثُ بْنُ الْجَلَّاحِ فَقَتَلَهُ ثُمَّ نَادَى مَنْ يُبَارِزُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَائِذُ بْنُ مَسْرُوقٍ الْهَمْدَانِيُّ فَقَتَلَهُ ثُمَّ رَمَى بِأَجْسَادِهِمْ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَ نَادَى مَنْ يُبَارِزُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ نَادَاهُ وَيْحَكَ يَا كُرَيْبُ إِنِّي أُحَذِّرُكَ اللَّهَ وَ بَأْسَهُ وَ نَقِمَتَهُ وَ أَدْعُوكَ إِلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَيْحَكَ لَا يُدْخِلَنَّكَ مُعَاوِيَةُ النَّارَ فَكَانَ جَوَابَهُ أَنْ قَالَ مَا أَكْثَرَ مَا قَدْ سَمِعْتُ مِنْكَ هَذِهِ الْمَقَالَةَ وَ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهَا أَقْدِمْ إِذَا شِئْتَ مَنْ يَشْتَرِي سَيْفِي وَ هَذَا أَثَرُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ مَشَى إِلَيْهِ فَلَمْ يُمْهِلْهُ أَنْ ضَرَبَهُ ضَرْبَةً خَرَّ مِنْهَا قَتِيلًا يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ ثُمَّ نَادَى مَنْ يُبَارِزُ فَبَرَزَ إِلَيْهِ الْحَارِثُ بْنُ وَدَاعَةَ الْحِمْيَرِيُّ فَقَتَلَ الْحَارِثَ ثُمَّ نَادَى مَنْ يُبَارِزُ فَبَرَزَ إِلَيْهِ الْمُطَاعُ بْنُ الْمُطَّلِبِ الْقَيْنِيُّ فَقَتَلَ مُطَاعاً ثُمَّ نَادَى مَنْ يَبْرُزُ فَلَمْ يَبْرُزْ إِلَيْهِ أَحَدٌ فَنَادَى الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ يَا مُعَاوِيَةُ هَلُمَّ إِلَيَّ فَبَارِزْنِي وَ لَا يُقْتَلَنَّ النَّاسُ فِيمَا بَيْنَنَا فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ اغْتَنِمْهُ مُنْتَهِزاً قَدْ قَتَلَ ثَلَاثَةً مِنْ أَبْطَالِ الْعَرَبِ وَ إِنِّي أَطْمَعُ أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ وَ اللَّهِ لَنْ تُرِيدَ إِلَّا أَنْ أُقْتَلَ فَتُصِيبَ الْخِلَافَةَ بَعْدِي اذْهَبْ إِلَيْكَ فَلَيْسَ مِثْلِي يُخْدَعُ قَالَ نَصْرٌ وَ خَطَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ قَالَ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الثَّنَاءِ وَ الشَّهَادَةِ بِالتَّوْحِيدِ وَ الرِّسَالَةِ وَ قَدْ سَاقَنَا قَدَرُ اللَّهِ إِلَى مَا تَرَوْنَ حَتَّى كَانَ مِمَّا اضْطَرَبَ مِنْ حَبْلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ انْتَشَرَ مِنْ أَمْرِهَا أَنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَجَدَ مِنْ طَغَامِ النَّاسِ أَعْوَاناً عَلَى ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ صِهْرِهِ وَ أَوَّلِ ذَكَرٍ صَلَّى مَعَهُ بَدْرِيٍّ قَدْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كُلَّ مَشَاهِدِهِ الَّتِي مِنْهَا الْفَضْلُ وَ مُعَاوِيَةُ مُشْرِكٌ يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَ الَّذِي مَلَكَ الْمُلْكَ وَحْدَهُ وَ بَانَ بِهِ وَ كَانَ أَهْلَهُ لَقَدْ قَاتَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ يَقُولُ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مُعَاوِيَةُ يَقُولُ كَذَبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

فَعَلَيْكَمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْجِدِّ وَ الْحَزْمِ وَ الصَّبْرِ وَ اللَّهِ إِنَّكَمْ لَعَلَى حَقٍّ وَ إِنَّ الْقَوْمَ لَعَلَى بَاطِلٍ فَلَا يَكُونَنَّ أَوْلَى بِالْجِدِّ عَلَى بَاطِلِهِمْ مِنْكَمْ فِي حَقِّكُمْ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنْ سَيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ أَوْ بِأَيْدِي غَيْرِكُمْ اللَّهُمَّ أَعِنَّا وَ لَا تَخْذُلْنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى عَدُوِّنَا وَ لَا تَخْلُ عَنَّا وَ افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ.

**[ترجمه]نصر از صعصعه بن صوحان آورده است: در جنگ صفّين مردى به نام كريب بن وضاح كه به دلاورى و صلابت مشهور بود، پا به ميدان گذاشت و فرياد زد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟ مرتفع بن وضاح به جنگ با او وارد ميدان شد اما كشته شد. سپس فرياد زد: چه كسى

ص: ۴۸۷

حاضر به مبارزه است؟ حارث بن جلاح اعلام آمادگى كرد اما او را نيز كشت. بار ديگر فرياد زد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟ عائذ بن مسروق همدانى وارد ميدان شد كه او را نيز از پاى درآورد. باز فريا زد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟ على عليه السلام وارد ميدان شد و ندا داد: واى بر تو اى كريب. من تو را نسبت به عذاب الهى بيم مى‌دهم و به سنّت خداوند و پيامبر او دعوت مى‌كنم. واى بر تو، مبادا معاويه تو را وارد جهنّم كند!. اما او جواب داد: اين سخنان را از تو چقدر زياد شنيده... ام! ما به اين سخنان نيازى نداريم. اگر مى‌خواهى جلو بيا. كيست كه شمشير مرا كه چنين اثرى دارد به جان خود بخرد؟ على عليه السلام فرمود: توان و قدرتى جز توان و قدرت الهى وجود ندارد. لذا به سوى او رفت و لحظه‌اى مهلتش نداد و چنان ضربتى بر او زد كه به خاك افتاد و در خون خود غلتيد.

سپس على عليه السلام ندا در داد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟. حارث بن وداعه حميرى به ميدان آمد. او حارث را كشت. ديگر بار فرياد زد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟. اين بار مطاع بن مطّلب القينى پا به ميدان نهاد كه او را نيز به هلاكت رساند. سپس ندا در داد: چه كسى حاضر به مبارزه است؟. هيچ‌كس به مبارزه او نيامد. على عليه السلام ندا در داد: اى گروه مسلمانان. «الشَّهْرُ الحَرامُ بالشَّهْرِ الحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا الله وَ اعْلَمُوا أَنَّ الله مَعَ الْمُتَّقِينَ» - . بقره / ۱۹۴. - «ماه حرام در برابر ماه حرام است كه اگر حرمت آن را نگاه ندارند و با شما پيكار كنند شما نيز قصاص كنيد، پس هر كه با جور و ستمكارى بر شما دست درازى كند او را با مقاومت از پاى در آريد، به قدر ستمى كه به شما رسيده، و از خدا بترسيد كه خدا با پرهيزگاران است.» اى معاويه، پيش بيا و با من تن به تن مبارزه كن كه ساير مردم در بين ما كشته نشوند. عمرو به معاويه گفت: اين فرصت را غنيمت بشمار، وى تا كنون سه تن از دلاوران عرب را (در اين ميدان) كشته است و من اميدوارم خدا تو را بر او پيروز گرداند. معاويه گفت: واى به حال تو، به خدا تو فقط در پى كشته شدن من هستى تا خلافت پس از من به تو برسد، دست از نيرنگ بدار و سر خود پيش بگير كه شخصى مثل من فريب نمى‌خورد.

نصر مى‌گويد: در اين روز عبدالله بن عباس طى خطبه‌اى، پس از حمد و ثناى خداوند و شهادت به وحدانيت الهى و رسالت پيامبر صلى الله عليه و آله، گفت: «دست تقدير الهى كار ما را به اينجا كشانده است كه اينك مى بينيد، به گونه‌اى كه كه رشته اتّحاد اين امّت از هم گسسته و كارش بى سامان و آشفته شده است. معاويه، مُشتى گردن‌كشان شام را همدست خود ساخته و بر ضدّ على عليه السلام كه عموزاده و داماد پيامبر خدا، و نخستين مردى كه با وى نماز گزارد شوريده است. على

علیه السـلام، مَرد میـدان بـدر است که در تمام نبردهای دیگر پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله شـرکت کرده و بر همگان برتری داشـته است، در حـالی که در آن ایّام، معـاویه مشـرک بـود و بتهـا را می پرستیـد. قسم به خـدایی که بر سراسـر ملـک هسـتی حکومت می‌راند و خود به یکتایی خویش آن را پدید آورده و خداوندی مطلق آن شایسته اوست، علی بن ابی طالب دوش به دوش پیـامبر خـدا صـلّی الله علیـه و آله، جنگیـده است، علی علیه السـلام در آن روزهـا می گفت: خـدا و پیـامبرش راست می گویند، و معاویه می گفت: خدا و رسولش دروغ می گویند.

ص: ۴۸۸

پس بایـد که تقـوای الهی پیشه کرده و سـخت کـوش و هشـیار و پایـدار باشـید، چون که شـما بر حقیـد و بی گمـان آن گروه مخـالف شـما بر باطلنـد، پس مبادا آنان در باطل خود سـخت کوش تر و پوینـده تر از شـما در راه حقّتان باشـد. ما به یقین می دانیم که خداونـد ایشان را به دست شـما یا به دست دیگران شـکنجه و عـذاب خواهد کرد. بار الها، بر ما نظر کن و ما را خوار نگردان، ما را بر دشمنان پیروز کن و دست از حمایت ما برندار. «افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ.» - . اعراف / ۸۹. - «میانه ما و قوممان ما را پیروز فرما که تو بهترین گشایندگانی».»

**[ترجمه]

«۴۲۲»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرٌو عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَامَ عَمَّارٌ یَوْمَ صِفِّینَ فَقَالَ انْهَضُوا مَعِی عِبَادَ اللَّهِ إِلَی قَوْمٍ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ یَطْلُبُونَ بِدَمِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ الْحَاکِمِ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ بِغَیْرِ مَا فِی کِتَابِ اللَّهِ إِنَّمَا قَتَلَهُ الصَّالِحُونَ الْمُنْکِرُونَ لِلْعُدْوَانِ الْآمِرُونَ بِالْإِحْسَانِ فَقَالُوا هَؤُلَاءِ الَّذِینَ لَا یُبَالُونَ إِذَا سَلِمَتْ لَهُمْ دُنْیَاهُمْ لَوْ دَرَسَ هَذَا الدِّینُ لِمَ قَتَلْتُمُوهُ فَقُلْنَا لِأَحْدَاثِهِ فَقَالُوا إِنَّهُ لَمْ یُحْدِثْ شَیْئاً وَ ذَلِکَ لِأَنَّهُ مَکَّنَهُمْ مِنَ الدُّنْیَا فَهُمْ یَأْکُلُونَهَا وَ یَرْعَوْنَهَا وَ لَا یُبَالُونَ لَوِ انْهَدَمَتِ الْجِبَالُ وَ اللَّهِ مَا أَظُنُّهُمْ یَطْلُبُونَ بِدَمٍ إِنَّهُمْ لَیَعْلَمُونَ إِنَّهُ لَظَالِمٌ وَ لَکِنَّ الْقَوْمَ دَانُوا لِلدُّنْیَا فَاسْتَحَبُّوهَا وَ اسْتَمْرَءُوهَا وَ عَلِمُوا أَنَّ صَاحِبَ الْحَقِّ لَوْ وَلِیَهُمْ لَحَالَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَا یَأْکُلُونَ وَ یَرْعَوْنَ مِنْهَا (۱) إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ تَکُنْ لَهُمْ سَابِقَةٌ فِی الْإِسْلَامِ یَسْتَحِقُّونَ بِهَا الطَّاعَةَ وَ الْوَلَایَةَ فَخَدَعُوا أَتْبَاعَهُمْ بِأَنْ قَالُوا قُتِلَ إِمَامُنَا مَظْلُوماً لِیَکُونُوا بِذَلِکَ جَبَابِرَةً وَ مُلُوکاً تِلْکَ مَکِیدَةٌ قَدْ بَلَغُوا بِهَا مَا تَرَوْنَ وَ لَوْلَاهَا مَا بَایَعَهُمْ مِنَ النَّاسِ رَجُلَانِ

ص: ۴۸۹

۱- کـذا فی ط الکمبـانیّ من أصـلی، و فی کتـاب صـفّین: «و ذلک لأنّه مکنهم من الـدنیا فهم یأکلونها و یرعونها و لا یبالون لو انهـدت علیهم الجبـال!! و اللّه مـا أظنهم یطلبون دمه إنهم لیعلمون أنّه لظـالم و لکن القوم ذاقوا الـدنیا فاسـتحبوها و اسـتمروها، و علموا لو أن صـاحب الحق لزمهم لحـال بینهم و بین [مـا یأکلون و] یرعون فیه منها. وفی ط بیروت من شـرح ابن أبی الحدیـد: " ولکن القوم ذاقوا الدینا فاستحلوها واستمرؤها وعلموا أن صاحب الحق لو ولیهم لحال... " وقریبا منه رواه الطبری بسند آخر فی عنوان: " مقتل عمار " من تاریخ الأمم والملوک: ج ۵ ص ۳۹، وفی ط: ج ۱، ص ۳۳۱۸.

اللَّهُمَّ إِنْ تَنْصُرْنَا فَطَالَ مَا نَصَرْتَ وَ إِنْ تَجْعَلْ لَهُمُ الْأَمْرَ فَادَّخِرْ لَهُمْ بِمَا أَحْدَثُوا لِعِبَادِكَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ثُمَّ مَضَى وَ مَضَى مَعَهُ أَصْحَابُهُ فَدَنَا مِنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ يَا عَمْرُو بِعْتَ دِينَكَ بِمِصْرَ فَتَباً لَكَ فَطَالَ مَا بَغَيْتَ الْإِسْلَامَ عِوَجاً وَ فِي كِتَابِ نَصْرٍ ثُمَّ نَادَى عَمَّارٌ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ ذَلِكَ قَبْلَ مَقْتَلِهِ فَقَالَ يَا ابْنَ عُمَرَ صَرَعَكَ اللَّهُ بِعْتَ دِينَكَ بِالدُّنْيَا مِنْ عَدُوِّ اللَّهِ وَ عَدُوِّ الْإِسْلَامِ قَالَ كَلَّا وَ لَكِنِّي أَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ قَالَ كَلَّا أَشْهَدُ عَلَى عِلْمِي فِيكَ أَنَّكَ أَصْبَحْتَ لَا تَطْلُبُ بِشَيْءٍ مِنْ فِعْلِكَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تُقْتَلِ الْيَوْمَ فَتَمُوتُ غَداً فَانْظُرْ إِذَا أَعْطَى اللَّهُ الْعِبَادَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ مَا نِيَّتُكَ (۱) ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ رِضَاكَ فِي أَنْ أَقْذِفَ بِنَفْسِي فِي هَذَا الْبَحْرِ لَفَعَلْتُ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ رِضَاكَ فِي أَنْ أَضَعَ ظُبَةَ سَيْفِي فِي بَطْنِي ثُمَّ أَنْحَنِيَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ ظَهْرِي لَفَعَلْتُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْلَمُ مِمَّا عَلَّمْتَنِي أَنِّي لَا أَعْمَلُ عَمَلًا الْيَوْمَ هَذَا هُوَ أَرْضَى لَكَ مِنْ جِهَادِ هَؤُلَاءِ الْقَاسِطِينَ وَ لَوْ أَعْلَمُ الْيَوْمَ عَمَلًا هُوَ أَرْضَى لَكَ مِنْهُ لَفَعَلْتُهُ (۲).

۱- رواه نصر فی أواسط الجزء (۵) قبیل قضیه لیله الهریر من کتاب صفّین ص ۳۲۰ ط مصر. ورواه أیضا الطبری بسندین عن أبی مخنف فی عنوان: " مقتل عمار بن یاسر " من تاریخه: ج ۵ ص ۳۹ ط بیروت. وها هنا فی ط بیروت من شرح ابن أبی الحدید: ج ۲ ص ۲۵۷ ما ینبغی أن یتثبت فیه فإن أمره داثر بین أن یکون محرف هذا الحدیث، أو أنه حدیث آخر سقط عن کتاب صفین والبحار؟!

۲- و هذا رواه أیضا الاسکافی المتوفی عام: (۲۴۰) فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۰۶، ط ۱، و الطبریّ فی أول عنوان: «مقتل عمّار بن یاسر» من تاریخ الأمم و الملوک:ج ۱، ص ۳۳۱۷، وفی ط الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۳۸.

**[ترجمه]نصر به نقل از جندب بن عبدالله آورده است: عمّار در صفّین برخاست و گفت: «ای بندگان خدا به همراه من به قومی که به باطل در پی انتقامجویی هستند هجوم ببرید. آنان چنان که خود ادّعا می کنند به خونخواهی کسی برخاسته اند که خود بر خویشتن ستم کرده و بر بندگان خدا، بر خلاف آنچه در کتاب خدا آمده، حکومت کرده است. به راستی که او را نیک‌مردانی کشته اند که درازدستی را زشت می شمردند و خود به احسان و نیکوکاری فرمان می دادند. اما اینان، که در صورت آسایش و به سامان بودن کار دنیایشان باکی ندارند که این دین الهی متروک بماند و از میان برود، (به ما) می گویند: چرا وی را کشتید؟ می گوییم: به خاطر بدعتهای بد او. می گویند: او هرگز بدعت گذاری نکرده است. این را از آن رو می... گویند که او دست اینان را به دنیا گشاده داشت و به آنان مال و منال داد، چندان که در دنیا می خورند و می چرند و اگر کوهها فرو ریزد پروایی ندارند. به خدا سوگند، گمان نمی کنم که آنان به خون‌خواهی او قیام کرده باشند زیرا خودشان به خوبی می دانند که او واقعاً ظالم بود، ولی این گروه طعم دنیاخوارگی را چشیده اند و آن را خوش داشته و گوارا یافته اند و دانسته و دریافته اند که اگر صاحب راستین حق آنان را به فرمانبرداری وا دارد، میان ایشان و سفره گسترده شادخواری دنیا که از آن می خورند و مرتع دنیا که در آن می چرند، مانع خواهد شد. چون این گروه پیش از این سابقه ای در اسلام نداشته‌اند که به سبب آن، شایسته فرمانروایی و سزاوار حکمرانی باشند. پیروان خود را با این سخن فریب داده‌اند و گفته‌اند: «پیشوای ما مظلومانه کشته شد» تا خود با این بهانه، حاکم زورگوی و رئیس مردم شوند. نیرنگ، آنان را به اینجا کشانده که می بینید، و اگر غیر از این بود، حتی دو نفر هم با آنان بیعت نمی کردند.

ص: ۴۸۹

بار الها، اگر ما را پیروز گردانی و یاری فرمایی، تو همواره پیروزی بخش و یاور ما بوده ای و اگر کار (دنیا) را به آنان بسپاری، به خاطر حوادث رنج‌باری که آنان برای بندگانت آفریده اند، شکنجه دردناکی (در دنیا و آخرت) برایشان قرار بده.» سپس خود، روانه شد و یارانش نیز همراه او به میدان رفتند، چون نزدیک عمرو بن عاص رسید گفت: ای عمرو، دینت را به حکومت بر مصر فروختی! نکبت و نابودی نصیبت باد که همواره در صدد ایجاد انحراف در اسلام بوده‌ای. عمّار سپس عبید الله بن عمر را مخاطب قرار داد و این پیش از کشته شدن عبید الله بود و گفت: ای پسر عمر، خدا تو را بر خاک هلاکت اندازد! تو دینت را در برابر دنیا به دشمن خدا و خصم اسلام فروختی. گفت: هرگز، لیکن من به خونخواهی عثمان، شهید مظلوم، برخاسته ام. گفت: هرگز چنین نیست زیرا من، با شناختی که از تو دارم، به عیان می بینم چنان شده ای که هیچ کارت برای رضای خدا نیست، و اگر امروز کشته نشوی فردا بی گمان خواهی مُرد. خوب بنگر، آن زمان که خداوند به مردم در قبال نیّاتشان پاداش و جزا می‌دهد، تو چه نیّتی در دل داری؟ - . کتاب صفین: ۳۲۰، تاریخ طبری ۵: ۳۹، شرح ابن ابی الحدید ۲: ۲۵۷ - عمّار سپس گفت: بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن است که من خود را به این دریا بیندازم، چنان می کنم. بار الها، تو خود دانی که اگر بدانم رضای تو در آن است که سر شمشیرم را بر شکم خویش نهم و بر روی آن خم شوم تا از پشتم در آید، چنان می کنم. بار الها، من از آنچه خود به من آموختی نیک می دانم که امروز هیچ کاری به اندازه جهاد با این فاسقان مورد رضایت تو نیست، و اگر می دانستم امروز کاری دیگر بیش از این تو را خرسند می سازد آن را انجام می‌دادم. - . المعیار و الموازنهٔ: ۱۰۶، تاریخ الامم و الملوک: ابتدای عنوان «مقتل عمّار بن یاسر». -

ص: ۴۹۰

**[ترجمه]

«۴۲۳»

وَ رَوَی ابْنُ دَیْزِیلَ فِی کِتَابِ صِفِّینَ عَنْ سَیْفٍ الضَّبِّیِّ عَنِ الصَّعْبِ بْنِ حَکِیمِ بْنِ شَرِیکِ بْنِ نَمْلَهَ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ شَرِیکٍ قَالَ: کَانَ النَّاسُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ أَهْلِ الشَّامِ یَقْتَتِلُونَ أَیَّامَ صِفِّینَ وَ یَتَزَایَلُونَ فَلَا یَسْتَطِیعُ الرَّجُلُ أَنْ یَرْجِعَ إِلَی مَکَانِهِ حَتَّی یُسْفِرَ الْغُبَارُ عَنْهُ فَاقْتَتَلُوا یَوْماً وَ أَسْفَرَ الْغُبَارُ فَإِذَا عَلِیٌّ علیه السلام تَحْتَ رَایَتِنَا یَعْنِی بَنِی مُحَارِبٍ فَقَالَ هَلْ مِنْ مَاءٍ فَأَتَیْتُهُ بِإِدَاوَهٍ فَخَنَثْتُهَا لَهُ لِیَشْرَبَ فَقَالَ لَا إِنَّا نُهِینَا أَنْ نَشْرَبَ مِنْ أَفْوَاهِ الْأَسْقِیَهِ ثُمَّ عَلَّقَ سَیْفَهُ وَ إِنَّهُ لَمُخَضَّبٌ بِالدَّمِ مِنْ ظُبَتِهِ إِلَی قَائِمِهِ فَصَبَبْتُ لَهُ عَلَی یَدَیْهِ فَغَسَلَهُمَا حَتَّی أَنْقَاهُمَا ثُمَّ شَرِبَ بِیَدَیْهِ حَتَّی إِذَا رَوِیَ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ أَیْنَ مُضَرَ فَقُلْتُ أَنْتَ فِیهِمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ مَنْ أَنْتُمْ بَارَکَ اللَّهُ فِیکُمْ فَقُلْنَا نَحْنُ بَنُو مُحَارِبٍ فَعَرَفَ مَوْقِفَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی مَوْضِعِهِ.

قال ابن أبی الحدید (۱) خنثت الإداوه إذا ثنیت فاها إلی خارج و إنما نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن اختناث الأسقیه لأن رجلا اختنث سقاء فشرب فدخل إلی جوفه حیه کانت فی السقاء.

**[ترجمه]ابن دیزیل به نقل از شریک محاربی در کتاب صفین می گوید: عراقیان و شامیان در جنگ صفین باهم درگیر می شدند و از جایگاه خود دور می شدند و تا گرد و خاک فرو نمی نشست کسی نمی توانست به جایگاهش برگردد. روزی همان گونه جنگ کردند و از جایگاه خود دور شدند، چون گرد و خاک فرو نشست ناگاه دیدم علی علیه السلام نزد ما یعنی بنی محارب ایستاده است. علی فرمود: آیا آب دارید؟ من برای او مشکی کوچک آوردم و در آن را کج کردم تا از آن بنوشد. فرمود: نه ما از اینکه از دهانه ظرف آب بنوشیم نهی شده‌ایم. سپس شمشیر خود را که از قبضه تا تیغه خون آلود بود، آویزان کرد. من برای روی دستانش آب ریختم و او آنها را شست و تمیز کرد سپس با دستانش آب نوشید تا سیراب گشت. سپس سر خود را بلند کرد و فرمود: مکان قبیله مضر کجاست؟ گفتم: ای امیر المومنین شما هم اکنون در میان قبیله مضر هستید. فرمود: خدا به شما خیر دهد، شما کیستید؟ گفتیم: ما بنی محارب هستیم. لذا مکان خود را باز شناخت و به آنجا رفت.

ابن ابی الحدید می گوید: «خنثتُ الإداوه»: یعنی دهانه آن را کج کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این گونه نوشیدن آب نهی فرمود چون شخصی از دهانه ظرف آب مستقیماً آب نوشید و ماری که در آن بود به شکم وی رفت.

**[ترجمه]

«۴۲۴»

قَالَ وَ رَوَی نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی عَنْ صَبَّاحٍ الْمُزَنِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ عَنْ زَیْدِ بْنِ أَبِی رَجَاءٍ عَنْ أَسْمَاءَ بْنِ حَکِیمٍ الْفَزَارِیِّ قَالَ: کُنَّا بِصِفِّینَ مَعَ عَلِیٍّ تَحْتَ رَایَهِ عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ ارْتِفَاعَ الضُّحَی وَ قَدِ اسْتَظْلَلْنَا بِرِدَاءٍ أَحْمَرَ (۲) إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ فَقَالَ أَیُّکُمْ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ فَقَالَ أَنَا عَمَّارٌ قَالَ أَبُو الْیَقْظَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنَّ لِی إِلَیْکَ حَاجَهً فَأَنْطِقُ بِهَا سِرّاً أَوْ

۱- ذكره ابن أبى الحديد- مع روايات أخر عن كتاب صفّين لابن ديزيل- فى آخر شرح المختار: (۶۵) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۲ ص ۲۵۸ ط الحديث ببيروت.

۲- كذا فى ط الكمبانىّ من أصلى، و مثله فى شرح ابن أبى الحديدى، و فى أواسط الجزء (۵) من كتاب صفّين ص ۳۲۱ ط مصر: «ببرد أحمر إذ أقبل رجل يستقرى الصف حتى انتهى إلينا فقال: أيكم عمّار بن ياسر؟ ...». ثم إن للحديث فى كتاب صفين ذيلا غير مذكور فى كتاب البحار وشرح ابن أبى الحديد.

عَلَانِيَةً قَالَ اخْتَرْ لِنَفْسِكَ أَيَّهُمَا شِئْتَ قَالَ لَا بَلْ عَلَانِيَةً قَالَ فَانْطِقْ قَالَ إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ أَهْلِي مُسْتَبْصِراً فِي الْحَقِّ الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ لَا أَشُكُّ فِي ضَلَالَةِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ فَلَمْ أَزَلْ عَلَى ذَلِكَ مُسْتَبْصِراً حَتَّى لَيْلَتِي هَذِهِ فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي مَقَامِي هَذَا تَقَدَّمَ مُنَادِينَا فَقَامَ (۱) وَ أَذَّنَ وَ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ نَادَى بِالصَّلَاةِ وَ الْفَلَاحِ وَ نَادَى مُنَادِيهِمْ بِمِثْلِ ذَلِكَ ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَصَلَّيْنَا صَلَاةً وَاحِدَةً وَ تَلَوْنَا كِتَاباً وَاحِداً وَ دَعَوْنَا دَعْوَةً وَاحِدَةً وَ رَسُولُنَا وَاحِدٌ فَأَدْرَكَنِي الشَّكُّ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ فَبِتُّ بِلَيْلَةٍ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ حَتَّى أَصْبَحْتُ فَأَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ هَلْ لَقِيتَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ قُلْتُ لَا قَالَ فَالْقَهُ فَانْظُرْ مَا يَقُولُ لَكَ فَاتَّبِعْهُ فَجِئْتُكَ لِذَلِكَ فَقَالَ عَمَّارٌ تَعْرِفُ صَاحِبَ الرَّايَةِ السَّوْدَاءِ الْمُقَابِلَةِ لِي وَ أَوْمَأَ إِلَى رَايَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَاتَلْتُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَرَّاتٍ وَ هَذِهِ الرَّابِعَةُ فَمَا هِيَ بِخَيْرِهِنَّ وَ لَا أَبَرِّهِنَّ بَلْ هِيَ شَرُّهُنَّ وَ أَفْجَرُهُنَّ أَ شَهِدْتَ بَدْراً وَ أُحُداً وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أَوْ شَهِدَهَا أَبٌ لَكَ فَيُخْبِرَهَا لَكَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنَّ مَرَاكِزَنَا الْيَوْمَ عَلَى مَرَاكِزِ رَايَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ إِنَّ مَرَاكِزَ هَؤُلَاءِ عَلَى مَرَاكِزِ رَايَاتِ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الْأَحْزَابِ فَهَلْ تَرَى هَذَا الْعَسْكَرَ وَ مَنْ فِيهِ وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ جَمِيعَ مَنْ أَقْبَلَ فِيهِ مَعَ مُعَاوِيَةَ مِمَّنْ يُرِيدُ قِتَالَنَا مُفَارِقاً لِلَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ كَانُوا خَلْقاً وَاحِداً فَقَطَعْتُهُ وَ ذَبَحْتُهُ وَ اللَّهِ لَدِمَاؤُهُمْ جَمِيعاً أَحَلُّ مِنْ دَمِ عُصْفُورٍ أَ تَرَى دَمَ عُصْفُورٍ حَرَاماً قَالَ لَا بَلْ حَلَالٌ قَالَ فَإِنَّهُمْ حَلَالٌ كَذَلِكَ أَ تَرَانِي بَيَّنْتُ قَالَ قَدْ بَيَّنْتَ قَالَ فَاخْتَرْ أَيَّ ذَلِكَ أَحْبَبْتَ فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ فَدَعَاهُ عَمَّارٌ ثُمَّ قَالَ سَيَضْرِبُونَكُمْ بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ مِنْكُمْ فَيَقُولُوا لَوْ لَمْ يَكُونُوا عَلَى حَقٍّ مَا ظَهَرُوا عَلَيْنَا وَ اللَّهِ مَا هُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَا يُقَذِّي عَيْنَ ذُبَابٍ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا بِأَسْيَافِهِمْ حَتَّى يُبْلِغُونَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى بَاطِلٍ.

۱- كذا في أصلي، و لعلّ الصواب: «فأقام و أذن». و لفظه: «فقام» غير موجوده في كتاب صفّين ص ۳۲۱ ط- مصر، و اللفظه لا توجه أيضا في شرح ابن أبي الحديد.

**[ترجمه]نصر از اسماء بن حکیم فزّاری آورده است: در صفّین ما در زیر پرچم عمّار بن یاسر بودیم، ظهر بود و ما ردای سرخی را سایبان کرده بودیم. مردی نزد ما آمد و گفت: کدام‌یک از شما عمّار بن یاسر است؟ عمّار بن یاسر گفت: عمّار منم. گفت: همان که کنیه اش ابویقظان است؟ گفت: آری. گفت: من با تو کاری دارم، آشکارا بگویم یا در نهان؟

ص: ۴۹۱

گفت: هر گونه که خود می‌خواهی بگو. گفت: در آشکار می گویم. گفت: بگو. گفت: من با بینش (و اعتقاد استوار) از خانه و خاندان خود در راه حقّی که در آن هستیم بیرون آمدم و در گمراهی آن گروه (دشمن) و اینکه آنان بی گمان بر باطلند شکّی نداشتم، و تا شب گذشته، همچنان بر آن اعتقاد بودم، وقتی مؤذّن برای اقامه نماز ندای اذان را سر داد و گواهی داد که خدایی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست، دیدم مؤذّن آنان نیز چنان ندایی داد، آنگاه نماز اقامه شد و نمازی یکسان بجای آوردیم و دیدم دعایی یکسان می کنیم و یک کتاب را تلاوت می کنیم و پیامبرمان یکی است. از دیشب شکّی به دلم راه یافت و تمام شب را به گونه‌ای که فقط خداوند از آن اگاه است به صبح رساندم و صبحگاه نزد امیر مؤمنان رفتم و ماجرای دل خود را به وی باز گفتم. او به من فرمود: آیا عمّار بن یاسر را دیده ای؟ گفتم: نه. فرمود: نزد او برو و ببین هر چه به تو می گوید چنان کن. بنابراین اینک نزد تو آمدم. عمّار به وی گفت: آیا صاحب آن پرچم سیاه را که در برابر من است می شناسی؟ و با دست خود به پرچم عمرو بن عاص اشاره کرد. من پیش از این، بارها به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن پرچم جنگیده ام و این چهارمین جنگ من با آن است. این بار نیز نیّت صاحب آن پرچم بهتر و نیکوتر از دفعات پیش نبوده بلکه از هر بار شرّتر و ظالمانه‌تر است. آیا تو در جنگ بدر و اُحُد و حنین خود شاهد بوده ای یا پدرت حضور داشته که از آنان برای تو اخباری را بازگو کرده باشد؟ گفت: نه. عمار گفت: مواضع ما اینک همان مواضعی است که در جنگ بدر و احد و حنین در زیر پرچم‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشتیم و آنان در مواضع احزاب مشرک قرار دارند. آیا آن لشکر و یکایک افرادش را می بینی؟ به خدا سوگند آرزو داشتم که تمام کسانی که همراه معاویه در صدد جنگ با ما هستند و از آیینی که ما بر آنیم جدا شده اند، پیکری واحد می بودند و من آن پیکر را به شمشیر می زدم و تکه تکه می کردم. به خدا سوگند که خون تمام آنان از ریختن خون گنجشکی حلالتر است. آیا تو خون گنجشک را حرام می دانی؟ گفت: نه، بلکه حلال می دانم. گفت: خون آنان نیز حلال است. آیا اینک من برای تو روشنگری کردم؟ گفت: آگاهم کردی. گفت: پس هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن. آن مرد رفت. سپس عمّار بن یاسر وی را صدا زد و گفت: با شمشیرهایشان شما را خواهند زد تا باطل گرایان شما را به شک اندازند تا با خود بگویند: اگر آنان بر حق نبودند بر ما شمشیر نمی‌کشیدند. به خدا سوگند که آنان به قدر خاشاکی که چشم مگسی را بیالاید بر حق نیستند، به خدا سوگند اگر ما را با شمشیر بزنند و به نخلستانهای (دور دست) هجر برانند (باز هم) من یقین دارم که ما بر حقّیم و ایشان بر باطلند.

ص: ۴۹۲

**[ترجمه]

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الَّذِينَ تُقَاتِلُهُمْ الدَّعْوَهُ وَاحِدَهٌ وَ الرَّسُولُ وَاحِدٌ وَ الصَّلَاهُ وَاحِدَهٌ وَ الْحَجُّ وَاحِدٌ فَمَا ذَا أُسَمِّيهِمْ قَالَ سَمِّهِمْ بِمَا سَمَّاهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ قَالَ مَا كُلُّ مَا فِي الْكِتَابِ أَعْلَمُهُ قَالَ أَ مَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَى قَوْلِهِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ فَلَمَّا وَقَعَ الِاخْتِلَافُ كُنَّا نَحْنُ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِالْكِتَابِ وَ بِالنَّبِيِّ وَ بِالْحَقِّ فَنَحْنُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ شَاءَ اللَّهُ قِتَالَهُمْ فَقِتَالُنَا هَذَا بِمَشِيَّهِ اللَّهِ وَ إِرَادَتِهِ (1).

**[ترجمه]نصر از اصبغ بن نباته روايت كرده است: شخصى نزد على عليه السلام آمد و گفت: اى اميرالمومنين، دعوت، پيامبر، نماز و حجّ ميان تو و اين قومى كه با آنان جنگ مى‌كنى، يكى است. پس ما نام آنان را چه بگذاريم؟ فرمود: همان اسمى كه خداوند در كتاب خود به آنان اختصاص داده است. گفت: به همه آنچه كه در قرآن آمده آگاهى ندارم. فرمود: آيا نشنيده‌اى كه خداوند فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ» «برخى از آن پيامبران را بر برخى ديگر برترى بخشيديم» تا آنجا كه فرمود: «...وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ» - . بقره / ۲۵۳. - «و اگر خدا مى خواست، كسانى كه پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلايل روشن كه برايشان آمد، به كشتار يكديگر نمى پرداختند، ولى با هم اختلاف كردند پس، بعضى از آنان كسانى بودند كه ايمان آوردند، و بعضى از آنان كسانى بودند كه كفر ورزيدند». وقتى كه اختلاف پديد آمد، ما به خداوند و قرآن و پيامبر و حق نزديک‌تر بوديم. ما كسانى بوديم كه آيمان آورديم و آنان كفر ورزيدند لذا خداوند خواست تا با آنان جنگ شود و اين جنگيدن ما با اراده و مشيّت الهى است. - . شرح المختار (۶۵) از نهج البلاغه ج ۲: ۲۶۰، كتاب صفين: ۳۲۲ -

**[ترجمه]

توضيح

الأدهم الأسود و الحمحمه صوت الفرس إذا طلب العلف و الصهيل صوته المعروف وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ أى مطيقين و أفضت القلوب أى دنت و قربت و وصلت أو أفضت بسرها أو سرها فحذف المفعول أو ظهرت لك بما فيها من عيوبها و أسرارها أو خرجت إلى فضاء رحمتك و ساحه مغفرتك.

قال الجوهرى أفضيت إذا خرجت إلى الفضاء و أفضيت إلى فلان سرى و قال الخليل فى العين أفضى فلان إلى فلان أى وصل إليه و أصله أنه سار فى فضاء.

و قال الجوهرى شخص بصره فهو شاخص إذا فتح عينيه و جعل لا

۱- رواه ابن أبى الحديد فى آخر شرح المختار: (۶۵) من شرحه على نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۶۰ ط الحديث ببيروت. ورواه نصر بن مزاحم قبيل قصه براز عمار وهاشم بن عتبه المرقال من كتاب صفين ص ۳۲۲ ط مصر، وفيه: " وشاء الله قتالهم فقاتلناهم

هدى بمشيئه الله ربنا وإرادته ".

یطرف و المناع اسم جبل و أرید هنا ما یمتنع به و یلجأ إلیه.

و سیأتی أكثر الأدعیه و الخطب بروایه أخری مع شرحها.

و قال الفیروزآبادی الفت الدق و الكسر بالأصابع و فت فی ساعده أضعفه.

و قال الجوهری نابذه الحرب كاشفه.

قوله قص الشارب قص الشعر قطعه أی كما یسوی القاص شعرات الشارب و قال ابن الأثیر فی ماده لحج من كتاب النهایه لحج فی الأمر یلحج إذا دخل فیه و نشب قوله عضضتم بهن أبیكم العض اللزوم و هن كنایه عن الشی ء القبیح أی لزمتم عادات السوء التی كانت لآبائكم و الشده بالفتح الحمله و الموتور الذی قتل له قتیل فلم یدرک بدمه و الثأر بالهمزه و الثار و قد یخفف طلب الدم و قاتل الحمیم إلاـ عن دینكم أی بسببه أو یزیلوكم عنه عضضتم بصم الجندل أی الحجاره الصلبه و لعله دعاء علیهم بالخیبه أو إخبار بأنهم خیبوا أنفسهم و الحتوف جمع الحتف و هو الموت لم تطل أی لم تبطل فهو مأثور أی مذكور و قال الجوهری الصدق بالفتح الصلب من الرماح و یقال المستوی و یقال أیضا رجل صدق اللقاء و یقال للرجل الشجاع إنه لذو مصدق بالفتح أی صادق الحمله كأنه ذو صدق فیما یعدک من ذلک و استقبله سنام أی طائفه عظیمه علی المجاز قوله قد رأیت جولتكم.

**[ترجمه]«الأدهم»: سیاه. «الحمحمه»: صدای اسب هنگامی که علف بخواهد. «الصهیل»: صدای مشهور اسب. «وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ - . زخرف / ١٣. - »: یعنی توانایی آن را نداشتیم. «أفضت القلوب»: نزدیک شد و به هم رسید، یا در اصل «أفضت بسرّها أو سرّها» بوده است که مفعول آن حذف شده است، که یعنی همه عیوب و اسرار آن برای تو معلوم شده و یا به سوی فضای رحمت و مغفرت تو خارج شده است.

جوهری می گوید: «أفضیت»: هنگامی که به مکانی فراخ خارج شوم و «أفضیت إلی فلان سرّی». الخلیل در العین می گوید: أفضی فلان إلی فلان: یعنی به وی رسید و اصل آن یعنی وی در فضایی فراخ گام برداشت.

جوهری می گوید: «شخص بصره فهو شاخص»: زمانی است که چشمانش را بگشاید بدون آن که

ص: ۴۹۳

پلکی بزند. «المناع»: نام کوهی است. در اینجا منظور آن چیزی است که به آن پناه برده می شود. اکثر ادعیه و خطبه‌ها با روایتی دیگر به همراه شرح آنها آورده خواهد شد.

فیروزآبادی می‌گوید: «الفَتُّ»: خرد کردن و شکستن با انگشتان. «فت فی ساعده»: آن کار توان او را برید .

جوهری می گوید: «نابذه الحرب»: با او اعلان جنگ کرد. فرمود: «قص الشارب»: قص الشَعر یعنی مو را برید همان‌طور که آرایشگر موهای سِبیل را کوتاه می‌کند. ابن اثیر در النهایه و در ماده «لحج» می گوید: «لحج فی الأمر یلحج»: زمانی است که در آن کار وارد شود و به آن پیوست. «عضضتم بهن أبیكم»: العض: ملازمت و همراه شدن. «هن»: کنایه از چیز زشت است

یعنی به عادات بـد پـدرانتان پایبند شده‌اید. «الشَدّه»: حمله. «الموتور»: شخصـی که از بسـتگانش کسـی کشـته شده و انتقام وی گرفته نشـده است. «الثأر»: با همزه که گاهی مخفّف می شود، یعنی طلب خون و قاتل یکی از نزدیکان «إلا عن دینکم»: بسـبب دین تان یا برای آن که شـما را از آن منحرف کنند. «عضضـتم بصم الجندل»: سـنگ سـخت را به دندان گزیده‌اید و شاید دعا برای ناکـامی و یـا خبر از اینکه ناکـام مانـده‌انـد باشـد. «الحتوف»: جمع حتف به معنی مرگ. «لم تطـل»: باطل نشـده پس پا بر جاست. جوهری می گوید: «الصدق»: با فتحه یعنی نیزه سـخت و گفته می‌شود به معنای: نیزه راست. و گفته می‌شود: مردی که در وعـده دیـدار خود صادق بوده است. و به مرد شـجاع نیز اطلاق می‌شود: «إنه لـذو مَصْـدَق» یعنی او در وعـده حمله که داده صداقت داشته است. «استقبله السنام»: گروهی عظیم از او استقبال کردند. «قد رأیت جولتکم»: از باب مجاز است.

**[ترجمه]

«۴۲۶»

أَقُولُ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ أَنَّهُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حِينَ مَرَّ بِرَايَةٍ لِأَهْلِ الشَّامِ أَصْحَابُهَا لَا يَزَالُونَ عَنْ مَوَاضِعِهِمْ إِنَّهُمْ لَنْ يَزَالُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ يَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ وَ ضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ وَ تَسْقُطُ مِنْهُ الْمَعَاصِمُ وَ الْأَكُفُّ وَ حَتَّى تَصَدَّعَ جِبَاهُهُمْ بِعُمُدِ الْحَدِيدِ وَ تُنْشَرَ

ص: ۴۹۴

حَوَاجِبُهُمْ عَلَى الصُّدُورِ وَ الْأَذْقَانِ أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ وَ طُلَّابُ الْأَجْرِ (۱) وَ صَارَتْ إِلَيْهِ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَعَادَتْ مَيْمَنَتُهُ إِلَى مَوْقِفِهَا وَ مَصَافِّهَا وَ كَشَفَتْ مَنْ بِإِزَائِهَا فَأَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِمْ وَ قَالَ عليه السلام إِنِّي رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ نَحْوَ مَا مَرَّ إِلَى قَوْلِهِ فَأَزَلْتُمُوهُمْ مِنْ مَصَافِّهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ وَ أَنْتُمْ تَضْرِبُونَهُمْ بِالسُّيُوفِ حَتَّى رَكِبَ أَوَّلُهُمْ آخِرَهُمْ كَالْإِبِلِ الْمَطْرُودِهِ الْهِيمِ الْآنَ فَاصْبِرُوا نَزَلَتْ عَلَيْكُمُ السَّكِينَهُ وَ ثَبَّتَكُمُ اللَّهُ بِالْيَقِينِ وَ لْيَعْلَم الْمُنْهَزِمُ بِأَنَّهُ مُسْخِطٌ رَبَّهُ وَ مُوبِقٌ نَفْسَهُ إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَهَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِيَ وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمُرِهِ وَ لَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يَوْمِهِ وَ لَا يُرْضِي رَبَّهُ وَ لَمَوْتُ الرَّجُلِ مُحِقّاً قَبْلَ إِتْيَانِ هَذِهِ الْخِصَالِ خَيْرٌ مِنَ الرِّضَا بِالتَّلَبُّسِ بِهَا وَ الْإِقْرَارِ عَلَيْهَا.

**[ترجمه]می گویم: کلینی از مالک بن اعین آورده است: امیر المومنین هنگامی که به یکی از پرچمهای شامیان برخورد و دید همراهان پرچم با بردباری شگفت انگیزی که برای پیکار با مؤمنین دارند از جای خود جنبش نکنند، فرمود: اینان گروهی هستند که از موضع دشمنانه خویش دست برنمی‌دارند مگر با ضربات پیاپی جان ربای نیزه و ضرب تیغ تارک شکاف و استخوان شکن که مچها و کف دستها از ضرب آنها فرو افتد و پیشانیها شکافته شود

ص: ۴۹۴

و ابروان بر سینه ها و چانه ها فرو ریزد. کجایند شکیبایان و پایداران و خیرجویان عاقبت؟ - . روایتی نزدیک به این روایت را مفید در کتاب ارشاد: ۱۴۲ نقل کرده است. - گروهی از مسلمانان به سوی وی شتافتند. جناح راست سپاه به جای خود بازگشت و هر گروهی در مقابل گروه متخاصم خود صف کشید. امام پیش آمد تا به آنان رسید و فرمود: من جولان شما را دیدم.... سخن به همان صورت که گذشت ادامه می‌یابد تا: آنان را عقب راندید همان‌طور که آنان شما را عقب راندند. شما با شمشیرهای خود آنان را می‌زنید تا اینکه آخرین نفرشان بر پشت اولین نفرشان سوار شود همانند شتر تشنه که رانده می‌شود. پس صبر داشته باشید تا آرامش بر شما مستولی شود و خداوند بر یقین استوارتان سازد. شخص شکست خورده باید بداند که مورد غضب الهی قرار می گیرد و خود را به هلاکت می‌افکند. در فرار از میدان، خشم الهی، ذلّت و ننگ دائمی نهفته است. شخص فراری بر عمر خود نمی‌افزاید و مانع مرگ خود نمی‌تواند شود. خداوند خود را نیز نمی‌تواند از خویش راضی سازد. مرگِ حقّ برای یک مرد، قبل از تحقق این نکات، بهتر است از رضایت و تلبس وی به این خصلتها.

**[ترجمه]

«۴۲۷»

وَ فِي النهج، نهج البلاغه وَ أَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَ يَآفِيخُ الشَّرَفِ وَ الْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ لَقَدْ شَفَا وَحَاوِحَ صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخَرَهٍ تَحُوزُونَهُمْ كَمَا حَازُوكُمْ وَ تُزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَزَالُوكُمْ حَسّاً بِالنِّصَالِ وَ شَجْراً بِالرِّمَاحِ تَرْكَبُ أُولَاهُمْ آخِرَهُمْ كَالْإِبِلِ الْهِيمِ الْمَطْرُودَهِ تُرْمَى عَنْ حِيَاضِهَا وَ تُذَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا(۲).

**[ترجمه]نهج البلاغه: شما پیشتازان عرب و تارک بلند شرف هستید. شما مقدّم بر همگانید همان‌طور که بینی در جلو اعضای بدن است. شما بلند مرتبه ترین آنهایید، چونان، کوهان شتر که بلندترین جای اوست. ولی غم و اندوه از دل من رخت

بر بست، آن‌گاه که دیدم، سرانجام، آنان را شکست می دهید همان‌طور که آنان شما را شکست داده بودند و آنان را از جای جنبانیدید، همان‌طور که آنان شما را از جای جنبانیدند. گاه به ضرب نیزه های کُشنده و گاه با پرش تیرهای پران آنها را از پای در آوردید. آنان عقب می نشستند و بر روی هم به سر در می آمدند، همانند شتران تشنه که از آبشخور رانده می‌شوند و دور می شوند. - . المختار (۱۰۵) از نهج البلاغه، تاریخ الامم و الملوک ۱: ۳۳۰۱ -

**[ترجمه]

«۴۲۸»

وَ قَدْ رَوَی الْمُفِیدُ فِی الْإِرْشَادِ الْکَلَامَ الْأَوَّلَ إِلَی قَوْلِهِ أَیْنَ أَهْلُ النَّصْرِ أَیْنَ طُلَّابُ الْأَجْرِ.وَ سَیَأْتِی شَرْحُهُ عِنْدَ إِیرَادِ مَا رَوَاهُ الرَّضِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ و یقال جال جوله أی طاف و انحاز عنه أی عدل و انحاز القوم أی ترکوا مراکزهم و الجفاه هم الذین بعدوا عن الآداب الحسنه و الطغام الأراذل و فی الکافی الطغاه و اللهامیم جمع لهموم و هو الجواد من الناس و الخیل.

ص: ۴۹۵

۱- و قریبا منه جدا رواه الشیخ المفید- کما یشیر المصنّف إلیه قریبا- فی الفصل: (۳۴) مما اختار من کلام أمیر المؤمنین فی کتاب الإرشاد، ص ۱۴۲.

۲- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۱۰۵) من نهج البلاغه. وقریبا منه مع زیادات رواه الطبری بسنده عن أبی مخنف، عن مالک بن أعین الجهنی عن زید بن وهب کما فی تاریخ الأمم والملوک: ج ۱، ص ۳۳۰۱، وفی طبع الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۲۵.

و اليآفيخ جمع يافوخ و هو الموضع الذى يتحرك من رأس الطفل و لعجه الضرب أى آلمه و أحرق جلده و يقال هوى لاعج لحرقه الفؤاد من الحب.

و الوحوحه صوت معه بحح يصدر عن المتألم و فى الكافى و شفى بعض حاج صدرى و الحاج بالتخفيف جمع الحاجه و ضرب من الشوك و يقال ما قد صدرى حوجاء و لا لوجاء أى لا مريه و لا شك بأخره بالتحريك أى أخيرا و الحوز الجمع و السوق اللين و الشديد و حسناها حسا أى استأصلناهم قتلا و النصال جمع نصل السهم أو السيف و غيرهما و فى بعض النسخ النضال بالمعجمه و هو مصدر ناضلته إذا رميته و شجرت زيدا بالرمح طعنته و الهيم بالكسر العطاش و الذود الصد و المنع و مواردها المواضع التى تردها للشرب و العار الباقى أى فى الأعقاب أوله بين الناس و يومه أجله المقدر لموته و فى القاموس الخذمه محركه السير الغليظ المحكم مثل الحلقه يشد فى رسغ البعير و يشد إليها سرائح نعلها و الخلخال و الساق و الهشيم من النبات اليابس المتكسر و الهمود الموت و طفؤ النار.

قوله عليه السلام منا النبى صلى الله عليه و آله.

أقول:فى الديوان هكذا: و بالنبى المصطفى غير الكذب

و فيه رجز آخر مخاطبا لحريث:

أنا الغلام العربى المنتسب***من غير عود و مصاص المطلب

يا أيها العبد اللئيم المنتدب***إن كنت للموت محبا فاقترب

و اثبت رويدا أيها الكلب الكلب***أو لا فول هاربا ثم انقلب

و العود بالفتح القديم من السؤدد و فلان مصاص قومه بالضم إذا كان أخلصهم نسبا و ندبه لأمر أى دعاه و حثه له فانتدب أى أجاب و رجل كلب بكسر اللام شديد الحرص و كلب كلب أى مجنون يكلب بلحوم الناس.

قوله عليه السلام أو لا أى أو لا تثبت و قيل أو بمعنى بل.

ص: ۴۹۶

و یروی أنه لما قتل حریث قال معاویه:

حریث أ لم تعلم و علمک ضائر***بأن علیا للفوارس قاهر

و أن علیا لا یبارز فارسا***من الناس إلا أقصدته الأظافر

أمرتک أمرا حازما فعصیتنی***فجدک إذ لم تقبل النصح عاثر

فدلاک عمرو و الحوادث جمه***غرورا و ما جرت علیک المقادر

و ظن حریث أن عمرا نصیحه***و قد یهلک الإنسان إذ لا یحاذر

أ یرکب عمرو رأسه خوف نفسه***و یصلی حریثا إنه لمماکر (۱).

وَ رُوِیَ فِی الدِّیوَانِ أَبْیَاتُهُ علیه السلام فِی مَدْحِ هَمْدَانَ هَکَذَا:

وَ لَمَّا رَأَیْتُ الْخَیْلَ تُقْرَعُ بِالْقَنَا***فَوَارِسُهَا حُمْرُ الْعُیُونِ دَوَامِی

وَ أَقْبَلَ رَهَجٌ فِی السَّمَاءِ کَأَنَّهُ*** غَمَامَهُ جَنٍّ مُلْبَسٌ بِقَتَامٍ

وَ نَادَی ابْنُ هِنْدٍ ذَا الْکَلَاعِ وَ یَحْصِبا*** وَ کِنْدَهَ فِی لَخْمٍ وَ حَیِّ جُذَامٍ

تَیَمَّمْتُ هَمْدَانَ الَّذِینَ هُمْ***إِذَا نَابَ أَمْرٌ جُنَّتِی وَ سِهَامِی

وَ نَادَیْتُ فِیهِمْ دَعْوَهً فَأَجَابَنِی*** فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ غَیْرُ لِئَامٍ

فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ لَیْسُوا بِعُزَّلٍ*** غَدَاهَ الْوَغَی مِنْ یَشْکُرَ وَ شِبَامٍ

وَ مِنْ أَرْحَبِ الشُّمِّ الْمَطَاعِینَ بِالْقَنَا*** وَ رُهْمٍ وَ أَحْیَاءِ السَّبِیعِ وَ یَامٍ

وَ مِنْ کُلِّ حَیٍّ قَدْ أَتَتْنِی فَوَارِسُ*** ذَوُو نَجَدَاتٍ فِی اللِّقَاءِ کِرَامٌ

بِکُلِّ رُدَیْنِیٍّ وَ عَضْبٍ تَخَالُهُ***إِذَا اخْتَلَفَ الْأَقْوَامُ شُعَلَ ضِرَامٍ

یَقُودُهُمْ حَامِی الْحَقِیقَهِ مِنْهُمْ*** سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ وَ الْکَرِیمُ یُحَامِی

فَخَاضُوا لَظَاهَا وَ اصْطَلَوْا بِشِرَارِهَا***وَ کَانُوا لَدَی الْهَیْجَاءِ کَشُرْبِ مُدَامٍ

جَزَی اللَّهُ هَمْدَانَ الْجِنَانَ فَإِنَّهُمْ*** سِمَامُ الْعِدَی فِی کُلِّ یَوْمِ خِصَامٍ

لِهَمْدَانَ أَخْلَاقٌ وَ دِينٌ يَزِينُهُمْ***وَ لِينٌ إِذَا لَاقُوا وَ حُسْنُ كَلَامٍ

مَتَى تَأْتِهِمْ فِى دَارِهِمْ لِضِيَافَةٍ***تَبِتْ عِنْدَهُمْ فِى غِبْطَةٍ وَ طَعَامٍ

۱- كذا فى أصلى، و فى كتاب صفّين ط مصر، ص ۲۷۳: «إنّه لفرافر». و الفرافر:الاحمق.

أَلَا إِنَّ هَمْدَانَ الْكِرَامَ أَعِزَّةٌ*** كَمَا عَنْ رُكْنِ الْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامٍ

أُنَاسٌ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ*** سِرَاعٌ إِلَى الْهَيْجَاءِ غَيْرَ كَهَامٍ

إِذَا كُنْتُ بَوَّاباً عَلَى بَابِ جَنَّةٍ*** أَقُولُ لِهَمْدَانَ ادْخُلُوا بِسَلَامٍ

**[ترجمه]ارشاد شیخ مفید: کجایند یاری دهندگان و جستجوگران اجر و ثواب.

توضیح آن هنگام آوردن روایت سید رضی ذکر خواهد شد. و گفته می‌شود: «جال جوله»: جولان داد و گردید. «انحاز عنه»: روی گرداند. «انحاز القوم»: مواضع خود را ترک کردند. «الجفاه»: کسانی که از آداب حسنه فاصله گرفته‌اند. «الطغام»: اراذل و در اصول کافی «الطغاه» آمده است. «اللهامیم»: جمع لهموم یعنی نیکو روش از مردم و یا اسب ها.

ص: ۴۹۵

«الیآفیخ»: جمع یافوخ به معنی جایی از سر کودک که حرکت می کند. «لعجه الضرب»: آن را به درد آورد و پوستش را سوزاند. گفته می‌شود: عشق لاعج است یعنی سوزاننده قلب. «الوحوحه»: صدای درشتی که از شخص متألم صادر می شود، و در اصول کافی «و شفی بعض حاج صدری» آمده است. «الحاج»: به صورت مخفّفه جمع الحاجه بوده به معنی گونه ای خار. گفته می‌شود: «ما فی صدری حوجاء و لا لوجاء»: هیچ شک و تردیدی در سینه ام نیست. «بأخره»: به صورت متحرک یعنی در نهایت. «الحوز»: جمع کردن و نیز به معنای راندن نرم و شدید. «حسناها حساً»: آنان را در کشتن مستأصل کردیم. «النصال»: جمع نصل یعنی تیر یا شمشیر و مانند آنها. در برخی نسخه‌ها «النضال» به صورت معجمه آمده که مصدر «ناضلتُه» است یعنی با تیر او را زدم. «شجرتُ زیداً بالرمح»: زید را با نیزه زدم. «الهِیم»: تشنگی. «الذود»: منع شدن. «مواردها»: مکانی که برای آب نوشیدن بدان وارد شوند. «العار الباقی»: منظور ننگ در پایان و یا ننگ میان مردم. «یومه»: اجل مقدر او برای فرا رسیدن مرگ. در القاموس آمده است: «الخذمه»: به صورت متحرک یعنی راه رفتن شدید و محکم همانند حلقه‌ای که به پای شتر می‌بندند و با آن نعل آن را محکم می‌کنند. «الخلخال»: ساق. «الهشیم»: گیاه خشک و خرد شده. «الهمود»: مرگ و خاموشی آتش. فرمود: «منا النبی صلی الله علیه و آله»: پیامبر صلی الله علیه وآله از ماست.

می گویم: در دیوان این‌گونه آمده است: «و بالنبی المصطفی غیر الکذب»: و با پیامبر برگزیده راستگو.

در این دیوان رجز دیگری خطاب به حریث، این‌گونه آمده است:

من جوانی از نژاد عرب و از سروران و نجیب زادگان خاندان عبدالمطلب هستم.

ای غلام پست که پاسخ می گویی، اگر خواهان مرگ هستی، پیش بیا.

آی سگ درنده، کمی صبر کن (تا مرگ را ملاقات کنی) یا اینکه پشت به جنگ کرده برگرد و فرار کن.

«العَود»: سیادت و سروری دیرینه. «فلان مصاص قومه»: با ضمه، هنگامی که در میان آنان از همه نجیب زاده تر باشد. «ندبه لأمر»: او را فرا خواند و برانگیخت و «فانتدب»: پاسخ داد. «رجل کلِب»: مرد بسیار حریص. «کلب کلب»: یعنی دیوانه‌ای که در پی گزیدن گوشت مردم است.

فرمود: «أو لا»: یعنی «أو لا تثبت» و گفته شده که به معنی «بل» می‌باشد.

ص: ۴۹۶

و نقل شده است که پس از کشته شدن حریث، معاویه گفت:

ای حریث! مگر نمی دانستی و آنچه می دانستی نیز زیان بخش بود که علی بر سوارکاران برگزیده چیره است؟

و هرگز یکّه سواری از سواران به هماوردی علی نرفته مگر آن که چنگال قضا آهنگ ربودن او کرده باشد.

من از سر احتیاط دستوری به تو دادم و تو گوش نکردی، و جایگاه تو چون نصیحت را نپذیرفتی لغزنده گشت.

اما عمرو تو را بد راهنمایی کرد، و حوادث انبوه دردناک بر اثر غرور تو رخ داد و به چنان تقدیر شومی گرفتار شدی.

حریث پنداشت که عمرو خیرخواه اوست، انسان از طرف کسی که از او نمی پرهیزد به دام هلاک می افتد.

آیا رواست که عمرو سر خود را از بیم شمشیر او (علی) حفظ کند و حریث را به چاه هلاک افکند؟ به راستی که او حیله گر است.

در دیوان ابیاتی از علی علیه السلام در مدح قبیله همدان این گونه آمده است:

آنگاه که دیدم سوارکاران چشم خون گرفته با نیزه به اسب ها حمله می کنند،

آنگاه که غباری در آسمان همانند ابری تیره و سیاه دیدم،

آنگاه که دیدم پسر هند (معاویه) «ذا الکلاع»، «یحصب»، «کنده» و طائفه «لخم» و «جذام» را بسیج کرده است،

در چنین شرائطی بسوی طائفه همدان شتافتم، زیرا این طایفه به هنگامی که حادثه ای برای من پیش آید اسلحه من: سپر، شمشیر، نیزه و تیر هستند .

از طائفه همدان یک مرتبه کمک خواستم و بلافاصله قهرمانانی که از افراد برگزیده بودند به من جواب مثبت دادند.

پهلوانان همدان از طائفه «یشکر» و «شبام» در صبح جنگ همه مسلح بودند.

بزرگان طائفه «ارحب»، «رهم»، «قبیله های سبیع» و «یام» که در نیزه زدن مهارت کافی دارند، مرا یاری کردند.

از هر قبیله ای قهرمانانی که به هنگام نبرد عظمت و شجاعت آنان آشکار می گردد به کمک من شتافتند.

همگی این طائفه ها نیزه ردینی و شمشیری در دست دارند که به هنگام نبرد آنان فکر می کنی آتش شعله کشیده است.

ریاست همدان در دست یاوران حقیقت از جمله سعید بن قیس است، زیرا بزرگوار حمایت گر حقیقت می گردد.

طائفه همدان خود را به آتش جنگ زدند و از زبانه های آتش، خود را گرم ساختند. اینان به هنگام رزم همانند باده نوشان همیشه مست بی باکند.

خدا به طائفه همدان بهشت را پاداش دهد، زیرا اینان در هنگام حمله قاتلان دشمنند.

طائفه همدان اخلاق و عقیده ای دارد که مردم آن را زینت می بخشد. وقتی با کسی برخورد می کنند خوش سخن و نرمخو هستند.

آنگاه که به مهمانی آنان بروی شب را با شادکامی و پذیرائی خوب به سر می بری و حسرت آنان را می خوری.

ص: ۴۹۷

آگاه باشید که طائفه همدان هم شخصیت دارند و هم عزیزاند. عزت آنان همانند عزت رکن (در مسجد الحرام) در کنار مقام إبراهیم است.

طائفه همدان مردمی هستند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و طائفه او را دوست دارند و به هنگام جنگ بدون سستی بسوی میدان نبرد می شتابند .

آنگاه که من دربان بهشت گردیدم به طائفه همدان می گویم به سلامتی وارد بهشت شوید.

**[ترجمه]

«۴۲۹»

قَالَ الشَّارِحُ وَ رَوَی ابْنُ أَعْثَمَ أَنَّ عَمْرَو بْنَ حُصَیْنٍ أَتَی عَلِیّاً علیه السلام مِنْ عَقِبِهِ لِیَغْتَالَهُ بِسِنَانِ رُمْحِهِ فَقَتَلَهُ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ وَ قَالَ:

أَ لَا أَبْلُغُ مُعَاوِیَهَ بْنَ صَخْرٍ**وَ رَجْمُ الْغَیْبِ یَکْشِفُهُ الظُّنُونُ

بِأَنَّا لَا نَزَالُ لَکُمْ عَدُوّاً**طَوَالَ الدَّهْرِ مَا سَمِعَ الْحَنِینَ

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ وَالِدَنَا عَلِيٌّ***أَبُو حَسَنٍ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونُ

وَ إِنَّا لَا نُرِيدُ بِهِ سِوَاهُ***وَ ذَاكَ الرُّشْدُ وَ الْحَظُّ السَّمِينُ

فَلَمَّا سَمِعَهُ مُعَاوِيَهُ بَعَثَ ذَا الْكَلَاعِ مَعَ كَثِيرٍ مِنَ الْقَبَائِلِ وَ قَالَ اخْرُجْ وَ اقْصِدْ بِحَرْبِكَ هَمْدَانَ خَاصَّةً فَلَمَّا رَآهُمْ عَلِيٌّ قَالَ يَا لَهَمْدَانُ عَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَيْلِ فَإِنَّ مُعَاوِيَهَ قَدْ قَصَدَكُمْ بِهَا خَاصَّةً دُونَ غَيْرِكُمْ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمُ ابْنُ قَيْسٍ مَعَ هَمْدَانَ فَهَزَمَهُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لَهُمْ أَنْتُمْ دِرْعِي وَ رُمْحِي وَ سِنَانِي وَ جُنَّتِي وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتِ الْجَنَّهُ فِي يَدِي لَأُدْخِلَنَّكُمْ إِيَّاهَا خَاصَّةً يَا مَعْشَرَ هَمْدَانَ ثُمَّ أَنْشَأَ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ.

و الدامی الملطخ بالدم و الرهج الغبار و الدجن البأس الغیم السماء و القتام الغبار الأسود و یحصب بکسر الصاد حی من یمن و کذا اللخم و الجذام قبیلتان من یمن و تیممت أی قصدت و الأعزل الذی لا سلاح معه و العزل بالتشدید جمعه.

و یشکر بضم الکاف و شبام بکسر الشین و أرحب بالحاء المهمله و رهم بضم المهمله و سبیع بفتح السین و یام بالمثناه التحتانیه قبائل همدان و الشم جمع الأشم و هو السید ذو الأنفه و المطاعین جمع المطعان و هو کثیر الطعن.

ص: ۴۹۸

و قال الجوهرى القناه الردينيه و الرمح الردينى زعموا أنه منسوب إلى امرأه السمهرى تسمى ردينه و كانا يقومان القنا بخط هجر و العضب السيف القاطع و الشرب بالفتح جمع شارب و المدام الخمر و السمام بالكسر جمع سم و فرس كهام أى بطى ء.

قوله عليه السلام لمن رايه حمراء

أَقُولُ فِى الدِّيوَانِ هَكَذَا:

لَنَا الرَّايَهُ السَّوْدَاءُ يَخْفِقُ ظِلُّهَا***إِذَا قِيلَ قَدِّمْهَا حُضَيْنُ تَقَدَّمَا

فَيُورِدُهَا فِى الصَّفِّ حَتَّى يُزِيرَهَا***حِيَاضَ الْمَنَايَا يَقْطُرُ الْمَوْتَ وَ الدِّمَاءَ

تَرَاهُ إِذَا مَا كَانَ يَوْمُ كَرِيهَهٍ*** أَبَى فِيهِ إِلَّا عِزَّهً وَ تَكَرُّماً

وَ أَجْمَلَ صَبْراً حِينَ يُدْعَى إِلَى الْوَغَى***إِذَا كَانَ أَصْوَاتُ الرِّجَالِ تَغَمْغَمَا

وَ قَدْ صَبَرَتْ عَكٌّ وَ لَخْمٌ وَ حِمْيَرٌ*** لِمَذْحِجٍ حَتَّى أَوْرَثْتْهَا تَنَدُّماً

وَ نَادَى جُذَامُ يَا لَمَذْحِجُ وَيْحَكُمْ***جَزَى اللَّهُ شَرّاً أَيُّنَا كَانَ أَظْلَمَا

أَ مَا تَتَّقُونَ اللَّهَ فِى حُرُمَاتِنَا*** وَ مَا قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنَّا وَ عَظَّمَا

جَزَى اللَّهُ قَوْماً قَاتَلُوا فِى لِقَائِهِمْ***لَدَى الْمَوْتِ قُدُماً مَا أَعَزَّ وَ أَكْرَمَا

رَبِيعَهَ أَعْنِى أَنَّهُمْ أَهْلُ نَجْدَهٍ*** وَ بَأْسٍ إِذَا لَاقُوا خَمِيساً عَرَمْرَمَا

أَذَقْنَا ابْنَ هِنْدٍ طَعْنَنَا وَ ضِرَابَنَا*** بِأَسْيَافِنَا حَتَّى تَوَلَّى وَ أَحْجَمَا

وَ وَلَّى يُنَادِى زِبْرِقَانَ بْنَ ظَالِمٍ***وَ ذَا كَلَعٍ يَدْعُو كُرَيْباً وَ أَنْعَمَا

وَ عَمْرواً وَ نُعْمَاناً وَ بُسْراً وَ مَالِكاً***وَ حَوْشَبَ وَ الدَّاعِى مُعَاوٍ وَ أَظْلَمَا

وَ كُرْزَ بْنَ نَبْهَانَ وَ ابْنَىْ مُحَرِّقٍ***وَ حَرْثاً وَ قَيْنِيّاً عُبَيْداً وَ سُلَّماً

و خفقت الرايه تخفق و تخفق على زنه تضرب و تنصر اضطربت حتى يزيرها أى يذهب بها إلى الزياره و الكماه جمع الكمى و هو الشجاع المتكمى فى سلاحه لأنه كمى نفسه أى سترها بالدرع و البيضه و الغمغمه أصوات الأبطال عند القتال و الكلام الذى لا يبين كالتغمغم و العك و اللخم بالخاء المعجمه و حمير كمنبر و مذحج بالذال المعجمه كمسجد و جذام بضم الجيم و إعجام الذال قبائل من اليمن و اللام فى قوله يا لمذحج للاستغاثه و الخميس الجيش و العرمرم الجيش الكثير و الزبرقان بكسر الزاى و الراء ابن بدر الفزارى.

و ذو کلع بفتح الکاف و اللام و کریب مصغر کرب بن صباح الحمیری و عمرو بن العاص و نعمان بن بشیر القیسی و بسر ابن أرطاه و مالک بن مسهر القضاعی و حوشب المکنی ذا الظلیم و کرز بضم الکاف و تقدیم المهمله و نبهان بالنون ثم الباء الموحده ابنا محرق بالحاء المهمله و الراء المشدده و حرث بالثاء المثلثه ابن وداع الحمیری و القینی مطاع بن مطلب و عبید الله بن عمر بن الخطاب و سلم أبو الأعور السلمی کلهم أشقیاء من أصحاب معاویه علیهم اللعنه و أنعم أی أجاب و معاو مرخم معاویه للشعر و أظلم أی أتی بالظلم أو کان أشد ظلما أو کان مظلما ذا سواد و شقاوه.

و قتل ذو الکلاع بصفین و قتل کریب بید أمیر المؤمنین بعد أن قتل مترقع بن وضاح الخولانی و شرحبیل بن طارق و حرب بن الجلاج و عباد بن مسروق مبارزه و قتل مالک بسیف حجر بن عدی و حوشب بسیف سلیمان بن صرد الخزاعی و حرث و مطاع بسیفه علیه السلام و عبید الله بسیف عبد الله بن سوار أو حریث بن خالد أو هانئ بن خطاب أو هانئ بن عمر أو محرز بن صحصح.

و قال الجوهری و قولهم جاءوا و من لف لفهم أی و من عد فیهم و تأشب إلیهم.

**[ترجمه]شارح می گوید: ابن اعثم روایت کرده است: عمروبن حصین از پشت سر به سراغ علی علیه السلام رفت تا او را به طور غافل گیرانه با نیزه خود بکُشد. سعید بن قیس وی را به هلاکت رساند و گفت:

به معاویه بگو که تیرهایی را که کورکورانه انداخته، لو رفته است.

ما تا زمانی که دنیا برقرار است، همچنان دشمن شماییم.

آیا نمی‌بینی که پدر ما علی ابو حسن است و ما پسران اوییم؟

ما غیر از او کسی را نمی‌خواهیم. این عین رشد و بالندگی و خوشبختی است.

وقتی معاویه آن را شنید، ذوالکلاع را با قبایل زیادی اعزام کرد و گفت: بیرون شوید و مخصوصاً به جنگ قبیله همدان بشتابید. وقتی علی علیه السلام آنان را دید فرمود: ای قبیله همدان به مقابله با این گروه بشتابید معاویه این گروه را فقط برای قتال با شما اعزام نموده نه دیگران. ابن قیس با قبیله همدان به مقابله با آنان شتافت و آنان را شکست داد. علی علیه السلام فرمود: شما سپر، نیزه، شمشیر و زره من هستید. ای بنی همدان به خدا سوگند اگر بهشت در دستان من بود، من شما را بدان وارد می کردم. سپس این ابیات را سرود.

«الدامی»: غلطیده به خون. «الرهج»: غبار. «الدجن»: سختی. «الغیم»: آسمان. «القتام»: غبار سیاه. «یحصب»: با کسره صاد، قبیله‌ای یمنی همچنین «اللخم و الجذام» که قبایل یمنی هستند. «تیممتُ»: قصد کردم. «الأعزل»: شخصی که سلاحی ندارد و «العُزّل» جمع آن است. «یشکُر، شِبام، أرحب، رهم، سَبیع و یام»: قبایل همدانی هستند. «الشم»: جمع الأشم به معنی سالار و سرور دارای منزلت است. «المطاعین»: جمع المطعان به معنی کثرت طعن یعنی ضربه نیزه.

جوهری می گوید: «القناه الردینیه» و «الرمح الردینی»: گمان می‌کنند که به زن شخصی به نام السمهری که آن زن «ردینه» نامیده می شد، منسوب است. آنان در «خط هجر» نیزه‌های سختی می‌ساختند. «العضب»: شمشیر بُرنده. «الشُرب»: جمع شارب یعنی نوشنده. «المدام»: خَمر. «السِمام»: جمع «السَّمِّ»: قاتل. «فرس کهام»: کُند.

فرمود: پرچم سرخ از آن کیست؟

می گویم: در دیوان این چنین آمده است:

ما پرچم سیاهی در دست داریم که سایه اش می جنبد و آنگاه که به حصین (پسر منذر، پرچمدار لشکر) می گوئیم: پرچم را پیش ببر، پیش می برد.

پرچم را در پیش صف های لشکر آن قدر جلو می برد که به برکه‌های مرگ که خون و مرگ از آن می چکد وارد می گردد.

در روز جنگ که حصین را ببینی فقط برای عزت و عظمت می جنگد.

آنگاه که همه مردم به جنگ دعوت می شوند و صدای مردم و قهرمانان در گلو خفه می شود و به حرف نامربوط گفتن مشغول می گردند، حصین قهرمان صبر است.

طائفه «عک»، «لخم» و «حمیر» در برابر طائفه «مذحج» آن قدر ایستادگی کردند تا پشیمانی را برای خود به ارث گذاشتند.

تیره «جذام» بر تیره «یال» مذحج فریاد برآورد که وای بر شما! خدا به هرکدام که ستمگریم کیفری سخت بدهد.

چرا نسبت به زن و فرزند ما و افرادی که خدای رحمان برای آنان احترام قائل شده و نسبت به آنان محبت دارد رعایت نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟!

خدا به طائفه ای که در مصاف با دشمن و به هنگام مرگ نبرد می کند پاداشی نیکو عنایت کند، همان طور که برای آنان عزت و شخصیت قائل شده است.

منظورم طائفه ربیعه می باشد که وقتی به لشکر انبوه برخورد می کنند مرد جنگ و سختی هستند.

به پسر هند (معاویه) مزه نیزه و شمشیر خود را تا آنجا چشاندیم که ناگزیر به عقب نشینی و توقف شد .

معاویه که مزه حمله را چشید عقب نشینی کرد «و زبرقان» ستمگر و «ذا کلع» و «کریب» را به کمک خواست و به آنان کمک کرد.

عمرو بن عاص را دعوت کرد، نعمان، بسر، مالک و حوشب را فرا خواند. احضارکننده معاویه بود و در احضار خود ستم می

کرد.

کزر بن تبهان، دو فرزند محرق، حرث، قینی، عبید و سلم را احضار کرد (که عقب نشینی را جبران کنند).

«خفقت الرایه تخفِق و تخفُق»: بر وزن تضرِب و تنصُر: به حرکت در آمد. «حتی یزیرها»: آن را به دیدار بُرد. «الکماه»: جمع «الکمی» یعنی شجاعی که در سلاح خود فرو رفته چون خود را با زره و کلاه خود پوشانده است. «الغمغمه»: صدای قهرمانان در هنگام نبرد. صدای نامفهوم را نیز «تغمغم» گویند. «العک، اللخم، حِمیَر، مَذحِج و جُذام»: قبایل یمنی هستند. لام در «یا لمذحج» برای استغاثه است. «الخمیس»: ارتش. «العرمرم»: ارتش انبوه. «الزِبرِقان»: پسر بدر فزاری.

ص: ۴۹۸

«ذو کلع»: با کاف و لام مفتوح. «کریب»: مصغر کرب بن صباح حمیری، عمرو بن عاص، نعمان بن بشیر قیسی، بسر بن ارطاه، مالک بن مسهر قضاعی، حوشب ذا الظلیم، کُرز، نبهان، دو پسر محرّق، حرث پسر وداع حمیری، قینی مطاع پسر مطلب، عبید الله پسر عمر بن خطاب و سلم ابو اعور سلمی همگی از یاران معاویه بودند لعنت خدا بر آنان. «أنعم»: پاسخ داد. «معاو»: مرخم معاویه است بنا بر ضرورت شعری. «أظلم»: ظلم کرد و یا بسیار ظالم بود و یا تاریک و سیاه و شقی بود.

ذوالکلاع در صفین کشته شد. کریب به دست امیرالمومنین علیه السلام کشته شد. مترقع بن وضاح خولانی، شرحبیل بن طارق، حرب بن جلاج و عباد بن مسروق نیز به صورت مبارزه ای به دست آن حضرت به هلاکت رسیدند. مالک توسط حجر بن عدی و حوشب با شمشیر سلیمان بن صرد خزاعی، حرث و مطاع با ضربه امیرالمومنین علیه السلام، عبیدالله توسط عبدالله بن سوار و یا حریث بن خالد و یا هانی بن خطاب و یا هانی بن عمر یا محرز بن صحصح کشته شدند .

و جوهری می گوید: و گفتند: «جاءوا و من لف لفهم»: یعنی هر کس در میان آنان به شمار می آمد و به آنان پیوسته بود.

**[ترجمه]

«۴۳۰»

أقول ثم قال نصر بن مزاحم فی کتاب صفین (۱)،: بعد ما ذکر قتل عمار و هاشم بن عتبه رضی الله عنهما کما سیأتی فی الباب الآتی و بعث علی علیه السلام خیلا لیحبسوا عن معاویه مادته فبعث معاویه الضحاک بن قیس الفهری فی خیل إلی تلک الخیل فأزالوها و جاءت عیون علی علیه السلام فأخبرته بما قد کان فقال علیه السلام لأصحابه فما ترون فیما هاهنا فاختلفوا فقال علیه السلام فاغدوا إلی القتال فأمرهم غدوه بالقتال فانهزم أهل الشام و انهزم عتبه بن أبی سفیان حتی أتی الشام.

ص: ۵۰۰

۱- هذا تلخیص ما ذکره نصر فی أوائل الجزء (۶) من کتاب صفّین ص ۳۶۰ ط مصر، و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۲۴) من نهج البلاغه ج ۲ ص ۸۲ ط الحدیث ببیروت.

**[ترجمه]می گویم: همان‌طور که در باب بعدی خواهد آمد، نصر بن مزاحم در کتاب صفین - . این روایت خلاصه ای از مطالب ابتدای جزء ششم کتاب صفین ص ۳۶۰ است، و ابن ابی الحدید نیز در المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۲ آن را روایت کرده است. - پس از کشته شدن عمار و هاشم بن عتبه رضی الله عنهما می گوید: علی گروهی را فرستاد تا از رسیدن نیروی پشتیبانی به معاویه جلوگیری کنند. معاویه نیز ضحّاك بن قیس فهری را با گروهی به مقابله آنان فرستاد که ایشان را از میان برداشتند. جاسوسان علی علیه السلام آنچه را که روی داده بود، گزارش دادند. علی علیه السلام به یاران خود فرمود: در این مورد چه صلاح می دانید؟ برخی گفتند: به نظر ما باید چنین کنیم و برخی دیگر گفتند: چنان کنیم. علی علیه السلام فرمود: صبحگاه باید بر آنان تاخت. هنگام صبح دستور نبرد داد. شامیان شکست خوردند و عتبه بن ابی سفیان به شام گریخت.

ص: ۵۰۰

**[ترجمه]

«۴۳۱»

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْهَجَرِيِّ عَنِ الْقَعْقَاعِ بْنِ الْأَبْرَدِ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی لَوَاقِفٌ قَرِيباً مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام بِصِفِّينَ يَوْمَ وَقْعَةِ الْخَمِيسِ وَ قَدِ الْتَقَتْ مَذْحِجٌ وَ كَانُوا فِی مَيْمَنَةِ عَلِيٍّ وَ عَكٌّ وَ جُذَامُ وَ لَخْمٌ وَ الْأَشْعَرِيُّونَ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ فِی قِتَالِ عَلِيٍّ علیه السلام فَلَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ قِتَالِهِمْ صَوْتاً لَيْسَتْ أَصْوَاتُ هَدِّ الْجِبَالِ وَ لَا الصَّوَاعِقِ بِأَعْظَمَ هَوْلًا فِی الصُّدُورِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ وَ عَلِيٌّ علیه السلام يَقُولُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ اللَّهُ ثُمَّ نَهَضَ حِينَ قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ وَ هُوَ يَقُولُ رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ فَلَا وَ اللَّهِ مَا حَجَزَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِی قَرِيبٍ مِنْ ثُلُثِ اللَّيْلِ وَ قُتِلَتْ يَوْمَئِذٍ أَعْلَامُ الْعَرَبِ وَ كَانَ فِی رَأْسِ عَلِيٍّ علیه السلام ثَلَاثُ ضَرَبَاتٍ وَ فِی وَجْهِهِ ضَرْبَتَانِ (۱) قَالَ وَ كَتَبَ مُعَاوِيَةُ كِتَابَيْنِ أَحَدُهُمَا إِلَى أَبِی أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ وَ كَتَبَ فِيهِ لَا تَنْسَى شَيْبَاءُ أَبَا عُذْرَتِهَا وَ لَا قَاتِلَ بِكْرِهَا فَلَمْ يَدْرِ أَبُو أَيُّوبَ مَا هُوَ فَأَتَى بِهِ عَلِيّاً علیه السلام وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيَّ بِكِتَابٍ لَا أَدْرِی مَا هُوَ فَقَالَ علیه السلام هَذَا مَثَلٌ ضَرَبَهُ لَكَ يَقُولُ مَا أَنْسَى الَّذِی لَا تَنْسَى الشَّيْبَاءُ هِيَ لَا تَنْسَى أَبَا عُذْرَتِهَا الشَّيْبَاءُ الْمَرْأَةُ الْبِكْرُ لَيْلَةَ افْتِضَاضِهَا لَا تَنْسَى بَعْلَهَا الَّذِی افْتَرَعَهَا أَبَداً وَ لَا تَنْسَى قَاتِلَ بِكْرِهَا وَ هُوَ أَوَّلُ وَلَدِهَا كَذَلِكَ لَا أَنْسَى أَنَا قَتَلَهَ عُثْمَانَ (۲) وَ كَتَبَ الْآخَرَ إِلَى زِيَادٍ ابْنِ سُمَيَّةَ وَ كَانَ عَامِلًا لِعَلِيٍّ عَلَى بَعْضِ فَارِسَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَتَهَدَّدُهُ وَ يُوعِدُهُ فَقَالَ زِيَادٌ وَيْلِی عَلَى ابْنِ آكِلَةِ الْأَكْبَادِ وَ كَهْفِ الْمُنَافِقِينَ وَ بَقِيَّةِ الْأَحْزَابِ يَتَهَدَّدُنِی وَ يُوعِدُنِی وَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ ص

ص: ۵۰۱

۱- و بعده فی كتاب صفّين و شرح ابن أبی الحديد هكذا: و قد قيل: إن عليا لم يجرح قط. وهذا مع التوالی رواه نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء (۶) من كتاب صفين ص ۳۶۲ ط ۲ بمصر. ورواه عنه ابن أبی الحديد فی شرح المختار: (۱۱۴) من نهج البلاغة: ج ۲ ص ۸۲۱ ط الحديث ببيروت.

۲- هذا هو الظاهر المذكور فی كتاب صفّين و شرح ابن أبی الحديد. و فی ط الكمبانیّ من البحار: «قتله عثمان».

مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ طَوَائِعَ سُيُوفُهُمْ عِنْدَ أَذْقَانِهِمْ وَ لَا يَلْتَفِتُ أَحَدٌ مِنْهُمْ وَرَاءَهُ حَتَّى يَمُوتَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ خَلَصَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَيَجِدُنِي أَحْمَرَ ضَرَّاباً بِالسَّيْفِ وَ الْأَحْمَرُ يَعْنِي أَنَّهُ مَوْلًى فَلَمَّا ادَّعَاهُ مُعَاوِيَةُ صَارَ عَرَبِيّاً مُنَافِياً (۱) وَ كَتَبَ مُعَاوِيَةُ فِي أَسْفَلِ كِتَابِ أَبِي أَيُّوبَ أَبْيَاتاً فَأَجَابَهُ أَبُو أَيُّوبَ بِأَبْيَاتٍ رَدَّهَا عَلَيْهِ وَ كَانَ نَصُّ كِتَابِهِ فِي جَوَابِ مُعَاوِيَةَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ كَتَبْتَ إِلَيَّ لَا تَنْسَى الشَّيْبَاءُ ثُكْلَ وَلَدِهَا وَ لَا أَبَا عُذْرَتِهَا فَضَرَبْتَهَا مَثَلًا بِقَتْلِ عُثْمَانَ وَ مَا نَحْنُ وَ قَتْلَ عُثْمَانَ إِنَّ الَّذِي تَرَبَّصَ بِعُثْمَانَ وَ ثَبَّطَ يَزِيدُ بْنُ أَسَدٍ وَ أَهْلُ الشَّامِ فِي نُصْرَتِهِ لَأَنْتَ وَ إِنَّ الَّذِينَ قَتَلُوهُ لَغَيْرُ الْأَنْصَارِ (۲) فَلَمَّا أُتِيَ مُعَاوِيَةُ بِكِتَابِ أَبِي أَيُّوبَ كَسَرَهُ.

**[ترجمه]قعقاع بن ابرد می گوید: به خدا من در روز نبرد خمیس (پنجشنبه خونبار) در صفّین در کنار علی ایستاده بودم و مذحجیان که در جناح راست سپاه علی بودند با عکّ و جذام و لخم و اشعریان که همگی بر سر نبرد بر ضدّ علی علیه السلام هماهنگ و پیشتاز بودند برخوردند، در نبرد میان آنان صدایی می شنیدم که آوایش از فرو ریختن کوهها و صدای رعد، در سینه ها هولناک تر بود. به علی علیه السلام نگریستم می گفت: «لا حول و لا قوّه الّا باللّه، و المستعان الله: هیچ نیرو و توانی جز به نیروی خداوند نیست و یاری از خدا خواهند». سپس، چالاک برخاست و می فرمود: «ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ و انت خیر الفاتحین» - . اعراف / ۸۹. - «پروردگارا در پیکار بین ما و قوم ما به حق ما را فاتح گردان که تو بهترین پیروزی دهنده ای». و به خدا سوگند که نزدیک به یک سوّم شب در میان ما فاصله ای جز ذات خداوند، پروردگار جهانیان نبود. آن روز نامداران عرب کشته شدند و بر سر علی علیه السلام سه ضربه و بر چهره‌اش دو ضربه شمشیر اصابت کرده بود. - .این احادیث به ترتیب در کتاب صفین ص ۳۶۲ نقل شده است. و ابن ابی الحدید این روایت‌ها را از آن کتاب در شرح المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۲۱ روایت کرده است. - راوی می گوید: معاویه اقدام به نوشتن دو نامه کرد. یکی از آنها را به ابو ایّوب انصاری فرستاد در آن آورده بود: «زنی که زفاف را پشت سر نهاده، برگیرنده مهر دوشیزگی خویش و نیز قاتل نخستین فرزند خود را از یاد نبرد.» ابو ایّوب مقصود وی را از این عبارت در نیافت و آن را نزد علی علیه السلام آورد و گفت: ای امیر مؤمنان، معاویه نامه ای به من نوشته است که مضمون آن را در نمی یابم. علی علیه السلام به وی فرمود: این مثلی است که برای تو آورده، می گوید: من آن رویداد را که شیباء (زن زفاف کرده) از یاد نمی برد، یعنی هرگز گوهربای خویش را فراموش نمی کند، از یاد نمی برم. و نیز (مادر) هرگز قاتل نخستین فرزندش را از یاد نمی برد. من نیز همان گونه قتل عثمان را فراموش نمی کنم. آن نامه دیگر را به زیاد بن سمیّه که والی علی علیه السلام در برخی از مناطق فارس بود، فرستاد. در این نامه او را تهدید کرده و به وی وعده‌هایی داده بود. زیاد در پاسخ گفت: «وای بر معاویه پسر زن جگرخواره و پناهگاه منافقان و باقیمانده احزاب (مخالف اسلام)، که مرا تهدید می کند و وعده می دهد، در حالی که میان من و او پسر عمّ محمد صلی الله علیه و آله قرار دارد

ص: ۵۰۱

و هفتاد هزار تن از پیروان گوش به فرمان همراه اویند. شمشیرهای خود را برابر چانه هایشان برآورده اند و هیچ یک از آنان از میدان نبرد نمی‌گریزد تا اینکه طعم مرگ را بچشد و جان ببازد. سوگند به خدا اگر نوبت جنگ به من برسد خواهند دید که من «احمر»، غلامی بس شمشیر زن هستم. مرادش از «احمر» یعنی من غلامی هستم. ولی چون معاویه مدّعی برادری او با خود شد عربی نژاد و از خاندان عبد مناف گشت. معاویه در ذیل نامه ابو ایّوب، ابیاتی را نوشت و ابو ایوب با ابیاتی جواب او را داد. متن جواب وی این بود: اما بعد، تو به من نوشته ای که «دوشیزه به شب زفاف گوهربای خویش، و نیز مرگ فرزندش را

از یاد نمی برد.» و آن را برای خاطره قتل عثمان مثل آوردی. ما را چه به قتل عثمان؟ کسی که در یاری به عثمان کوتاهی کرد و یزید بن اسد و شامیان را از کمک به او بازداشت تو خود بودی و آنان که او را کشتند بی گمان غیر از انصارند». وقتی نامه ابو ایوب به دست معاویه رسید، وی آن را پاره کرد.

**[ترجمه]

«۴۳۲»

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ زِيَادِ بْنِ النَّضْرِ الْحَارِثِيِّ قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام بِصِفِّينَ فَاقْتَتَلْنَا ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ وَ ثَلَاثَهَ لَيَالٍ حَتَّى تَكَسَّرَتِ الرِّمَاحُ وَ نَفِدَتِ السِّهَامُ ثُمَّ صَارَتْ إِلَى الْمُسَايَفَهِ (۳) فَاجْتَلَدْنَا بِهَا إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ حَتَّى صِرْنَا فِي أَهْلِ الشَّامِ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ وَ عَانَقَ بَعْضُنَا بَعْضاً وَ لَقَدْ قَاتَلْنَا بِجَمِيعِ السِّلَاحِ فَلَمْ يَبْقَ شَيْ ءٌ مِنَ السِّلَاحِ إِلَّا قَاتَلْنَا بِهِ حَتَّى تَحَاثَيْنَا بِالتُّرَابِ وَ تَكَادَمْنَا حَتَّى صِرْنَا قِيَاماً يَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلَى بَعْضٍ مَا يَسْتَطِيعُ وَاحِدٌ مِنَ

ص: ۵۰۲

۱- كذا فی أصلی المطبوع، و مثله فی كتاب صفّين ص ۳۶۷ ط مصر، غير أن فيه: «لو خلص الامر إلی ...». وفی شرح ابن أبی الحديد: " أما والله لو ظفر ثم خلص إلی ليجدننی.. " وما بين المعقوفين أيضا مأخوذ منه.

۲- كذا فی كتاب صفّين ط مصر، غير أن ما بين المعقوفين الاولين زياده منا لترميم عباره المتن فإنّه من جهه كونه نقلا بالمعنی وقع فيه اختلال، و كان فيه: «فأجابه أبو أيوب بأبيات ردها عليه و كتب «لا ينسی الشيباء ثكل ولدها و لا أبا عذرتها» ضربتها مثلا فی عثمان، و ما أنا و قتل عثمان ...».

۳- هذا هو الظاهر المذكور فی كتاب صفّين ط مصر، و شرح ابن أبی الحديد، ط بيروت، و فی أصلی من طبع الكمبانیّ: «و خضدت السهام ثمّ صارت ...».

الْفَرِيقَيْنِ يَنْهَضُ إِلَى صَاحِبِهِ وَ لَا يُقَاتِلُ فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ انْحَازَ مُعَاوِيَهُ وَ خَيْلُهُ مِنَ الصَّفِّ مِنَ اللَّيْلَهِ الثَّالِثَهِ وَ غَلَبَ عَلِيٌّ علیه السلام عَلَی الْقَتْلَی تِلْکَ اللَّيْلَهَ وَ أَقْبَلَ عَلِيٌّ علیه السلام عَلَی أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَدَفَنَهُمْ وَ قُتِلَ شِمْرُ بْنُ أَبْرَهَهَ وَ قُتِلَ جَمَاعَهٌ كَثِيرَهٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَئِذٍ.

**[ترجمه]زیاد بن نضر حارثی می گوید: با علی علیه السلام در صفّین بودم که سه روز و سه شب پیاپی جنگیدیم تا همه نیزه ها شکست و تیرها تمام شد، آنگاه شمشیر کشیدیم و تا نیمه شب به یک دیگر شمشیر زدیم تا جایی که روز سوّم نبرد، ما و شامیان به جنگ تن به تن پرداختیم و گردن یک دیگر را می تافتیم، آن روز با تمام سلاحها جنگیدیم و استفاده از هیچ سلاحی را وانگذاشتیم تا آنجا که (چون) دیگر سلاحی سالم نمانده بود، به چهره هم خاک می پاشیدیم و بر تن یک دیگر دندان فرو می بردیم تا خسته و فرسوده شدیم، چنان که رویاروی هم ایستاده بودیم و به یک دیگر می نگریستیم ولی دیگر هیچیک از دو طرف تاب و توان

ص: ۵۰۲

حرکت و ادامه جنگ با طرف مقابلش را نداشت. چون شب سوّم به نیمه رسید معاویه و سپاهش از میدان بازگشتند، و علی علیه السلام در همان شب بر کشتگان می گذشت و به جانب اصحاب محمد صلّی الله علیه و آله، که بسیاری از ایشان کشته شده بودند، و یاران (مقتول) خویش می رفت و آنان را به خاک می سپرد. در آن شب، از ایشان، شمر بن ابرهه کشته شد و گروهی زیاد از یاران علی علیه السلام نیز در همان روز کشته شدند.

**[ترجمه]

«۴۳۳»

و عن ابن أبی شقیق: أن عبد الله بن جعفر ذا الجناحین کان یحمل علی الخیل بصفین إذ جاء رجل من خزیمه فقال هل من فرس قال نعم خذ أی الخیل شئت فلما ولی قال ابن جعفر إن یصیب [یصب أفضل الخیل یقتل قال فما عتم أن أخذ أفضل الخیل فرکبه و حمل علی الذی دعاه إلی البراز فقتله الشامی (۱) و حمل غلامان من الأنصار جمیعا أخوان حتی انتهیا إلی سرادق معاویه فقتلا عنده و أقبلت الکتائب بعضها نحو بعض فاقتتلت قیاما علی الرکب لا یسمع السامعون إلا وقع السیوف علی البیض و الدروع قَالَ وَ جَاءَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ يَلْتَمِسُ عَلِيّاً مَا يَطَأُ إِلَّا عَلَی إِنْسَانٍ مَيِّتٍ أَوْ قَدَمٍ أَوْ سَاعِدٍ فَوَجَدَهُ تَحْتَ رَايَاتِ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ لَا نَقُومُ حَتَّی نَمُوتَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام ادْنُهْ فَدَنَا حَتَّی وَضَعَ أُذُنَهُ عِنْدَ أَنْفِهِ فَقَالَ وَيْحَكَ إِنَّ عَامَّهَ مَنْ مَعِي يَعْصِينِي وَ إِنَّ مُعَاوِيَهَ فِيمَنْ يُطِيعُهُ وَ لَا يَعْصِيهِ قَالَ وَ كَتَبَ إِلَی مُعَاوِيَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ قَدْ ذُقْتَ ضَرَّاءَ الْحَرْبِ وَ أَذَقْتَهَا وَ إِنِّي عَارِضٌ عَلَيْكُمْ مَا عَرَضَ الْمُخَارِقُ عَلَی بَنِي فَالِجٍ (۲)

ص: ۵۰۳

۱- ما بین المعقوفین مأخوذ من کتاب صفّین ص ۳۷۳ ط مصر، و شرح نهج البلاغه: ج ۲ ص ۸۲۶ ط بیروت. و قوله: «فما عتم

أن أخـذ ...»: ما كف عما مضـى فيه من انتقاء أفضل الخيل حتّى انتقاه و أخـذه من قولهم: «عتم عن الامر عتما و عتم عنه تعتيما» على وزن ضرب و فعل: كف عنه بعد المضى فيه.

٢- كذا صـححه محقق كتاب صفّين آخذا عن كتاب الحيوان: ج ۶ ص ٣۶٩، و فى كتاب صفين ص ٣٨۵ ط مصر، و البحار ط الكمبانىّ فيه و ما بعده «بنى فاتح». و الحديث السابق أى تفقد عدى بن حاتم عليّا عليه السـلام و ما قال له و ما أجابه عليه السلام ذكره نصـر فى كتـاب صـفّين ص ٣٧٩ ط مصـر، و رواه عنـه ابن أبى الحديـد فى أواسـط شـرح المختـار: (١٢۴) من شـرح نهج البلاغه: ج ٢ ص ٨۴۴ ط الحـديث ببيروت. والحديث التالى أيضا رواه ابن أبى الحديد عن نصـر، فى شـرح المختار: (١٢۴) من نهج البلاغه: ج ٢ ص ٨٢٩ ط بيروت.

أَيَا رَاكِباً إِمَّا عَرَضْتَ فَبَلِّغَا***بَنِی فَالِجٍ حَيْثُ اسْتَقَرَّ قَرَارَهَا

هَلُمُّوا إِلَيْنَا لَا تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ***بَلَاقِعُ أَرْضٍ طَارَ عَنْهَا غُبَارُهَا

سُلَيْمُ بْنُ مَنْصُورٍ أُنَاسٌ بِحَرَّةٍ***وَ أَرْضُهُمْ أَرْضٌ كَثِيرٌ وَبَارُهَا

فَأَجَابَهُ مُعَاوِيَهُ مِنْ مُعَاوِيَهَ إِلَی عَلِیٍّ أَمَّا بَعْدُ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِيَّاکَ فَإِنِّی إِنَّمَا قَاتَلْتُ عَلَی دَمِ عُثْمَانَ وَ کَرِهْتُ التَّدْهِينَ فِی أَمْرِهِ وَ إِسْلَامِ حَقِّهِ فَإِنْ أُدْرِکْ بِهِ فَبِهَا وَ إِلَّا فَإِنَّ الْمَوْتَ عَلَی الْحَقِّ أَجْمَلُ مِنَ الْحَيَاهِ عَلَی الضَّيْمِ ثُمَّ تَمَثَّلَ بِبَعْضِ الْأَبْيَاتِ قَالَ وَ أَرْسَلَ عَلِیٌّ عليه السلام إِلَی مُعَاوِيَهَ أَنِ ابْرُزْ لِی وَ اعْفُ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ فَأَيُّنَا قَتَلَ صَاحِبَهُ کَانَ الْأَمْرُ لَهُ قَالَ عَمْرٌو لَقَدْ أَنْصَفَکَ الرَّجُلُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ إِنِّی لَأَكْرَهُ أَنْ أُبَارِزَ الْأَهْوَجَ الشُّجَاعَ لَعَلَّکَ طَمِعْتَ فِيهَا يَا عَمْرُو وَ قَالَ عَلِیٌّ عليه السلام وَا نَفْسَاهْ أَ يُطَاعُ مُعَاوِيَهُ وَ أُعْصَی مَا قَاتَلَتْ أُمَّهٌ قَطُّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهَا وَ هِیَ مُقِرٌّ بِنَبِيِّهَا إِلَّا هَذِهِ الْأُمَّهُ ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَحْمِلُوا عَلَی أَهْلِ الشَّامِ فَحَمَلَتْ خَيْلُ عَلِیٍّ عليه السلام عَلَی صُفُوفِ أَهْلِ الشَّامِ فَقَوَّضَتْ صُفُوفَهُمْ فَقَالَ عَمْرٌو يَوْمَئِذٍ عَلَی مَنْ هَذَا الرَّهَجُ فَقِيلَ عَلَی ابْنَيْکَ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عَمْرٌو يَا وَرْدَانُ قَدِّمْ لِوَاءَکَ فَتَقَدَّمَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَی ابْنَيْکَ بَأْسٌ فَلَا تَنْقُضِ الصَّفَّ وَ الْزَمْ مَوْقِفَکَ فَقَالَ عَمْرٌو هَيْهَاتَ

اللَّيْثُ يَحْمِی شِبْلَيْهِ***مَا خَيْرُهُ بَعْدَ ابْنَيْهِ

ثُمَّ قَالَ إِنَّکَ لَمْ تَلِدْهُمَا إِنِّی أَنَا وَلَدْتُهُمَا

فَأَرْسَلَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی أَهْلِ الْکوفَهِ وَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ أَنِ احْمِلُوا فَحَمَلَ النَّاسُ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِیداً فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ مَنْ یُبَارِزُ فَخَرَجَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام فَاقْتَتَلَا سَاعَهً ثُمَّ إِنَّ الْعِرَاقِیَّ ضَرَبَ رِجْلَ الشَّامِیِّ فَقَطَعَهَا فَقَاتَلَ سَاعَهً ثُمَّ ضَرَبَ یَدَهُ فَقَطَعَهَا فَرَمَی الشَّامِیُّ بِسَیْفِهِ بِیَدِهِ الْیُسْرَی إِلَی أَهْلِ الشَّامِ ثُمَّ قَالَ یَا أَهْلَ الشَّامِ دُونَکُمْ سَیْفِی هَذَا فَاسْتَعِینُوا بِهِ عَلَی عَدُوِّکُمْ فَأَخَذَهُ فَاشْتَرَی مُعَاوِیَهُ ذَلِکَ السَّیْفَ مِنْ أَوْلِیَاءِ الْمَقْتُولِ بِعَشَرَهِ آلَافٍ.

**[ترجمه]از ابن ابی شفیق نقل شده که: عبد الله بن جعفر ذو الجناحین گله ای اسب را در صفّین می راند، مردی از قبیله خزیمه به او برخورد و گفت: آیا اسبی هست؟ گفت: آری، هر اسبی را که می‌خواهی ببر. وقتی خواست اسبی را انتخاب کند، ابن جعفر گفت: اگر نیکوترین اسب را انتخاب کند کشته خواهد شد. راوی می گوید: وی بهترین اسب را برگزید و بر آن نشست و سوار بر همان اسب به نبرد با شخصی که او را به مبارزه فراخوانده بود، رفت و فرد شامی او را کشت. دو غلام انصاری که با یک‌دیگر برادر بودند به سراپرده معاویه هجوم آوردند و هر دو بر در خیمه گاه او کشته شدند و فوجهای رزمنده بر یک دیگر تاختند و کار نبرد چنان بالا گرفت که جز چکاچک شمشیرها و برخورد نیزه ها و سپرها آوایی به گوش نمی رسید. عدیّ بن حاتم به جستجوی علی آمد و به علت فراوانی اجساد، هنگام عبور از میدان بر پیکر کشتگان و دست و بازوی مردگان گام می نهاد، سرانجام علی را در اردوگاه (قبیله) بکر بن وائل یافت و گفت: ای امیر مؤمنان، آیا از جای خود نمی‌جنبیم تا همگی کشته شویم؟ علی علیه السلام فرمود: نزدیکتر بیا. پس نزدیک آمد چنان که گوشش را به بینی او چسباند، علی علیه السلام فرمود: دریغا، افرادی که با من هستند از فرمانم سر می پیچند ولی همراهان معاویه از او فرمان می برند و در برابرش گردنکشی نمی کنند. راوی می گوید: علی علیه السلام به معاویه نوشت: اما بعد، اینک تو تلخی جنگ را چشیدی و به دیگران نیز چشاندی، من اکنون همان پیشنهادی را که مخارق به بنی فالج کرد، به تو می کنم: - . حدیث قبلی و جوابی که علی علیه السلام به او داد را نصر در کتاب صفین: ۳۷۹ روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۴۴ آن را نقل کرده است. و روایت بعدی را ابن ابی الحدید از نصر در شرح المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۲۹ روایت کرده است. -

ص: ۵۰۳

ای پیک سوار چون بر بنی فالج در قرارگاهشان بگذری به ایشان بگوی:

به سوی ما بشتابید تا چنان نشوید که گویی به سرزمینی در افتاده اید که گرد (نیستی) از آن برخاسته است.

قبیله سلیم بن منصور، مردمانی شده اند که در زمین سنگلاخ سوخته ای در نشسته اند و سرزمینشان محل شغالها و ویران شده است.

معاویه در پاسخ وی چنین نوشت: از معاویه به علی. اما بعد، خداوند ما و تو را عافیت دهد. من برای گرفتن انتقام خون عثمان دست به جنگ زده‌ام و خوش ندارم که در امر انتقام گیری کوتاهی شود و اسلام که این حق را به ما می دهد ضعیف شود. اگر به مراد خود رسیدم چه بهتر، و گر نه مردن در راه حق طلبی بهتر از زیستن با تحمّل ظلم و ستم است. سپس ابیاتی را به عنوان مثال آورد. علی علیه السلام به او نوشت: به جنگ تن به تن با من بیا و این دو سپاه را از کشتن همدیگر معاف بدار، هر

یک از ما دیگری را کشت، حکومت از آن او باشد. عمرو (به معاویه) گفت: «این مرد سخنی منصفانه با تو می گوید.» معاویه گفت: «من خوش ندارم به نبرد با این دلاور هیجان زده بروم، ای عمرو شاید تو به حکومت بعد از من طمع بسته ای!». علی علیه السلام فرمود: «دریغا! (مردم) از معاویه (که چنین جبون است) فرمان می برند و از من نافرمانی می کنند! هرگز امّتی غیر از این امّت، با وجود شناخت پیامبر خود، اینچنین با خاندان پیامبرش نجنگیده است.» سپس علی به مردم فرمود که به شامیان حمله کنند. سپاه علی بر صفوف شامیان هجوم آورد و صفهایشان را پراکنده ساخت. عمرو در آن هنگام گفت: آتش این فتنه بزرگ اینک بر جان چه کسی خواهد افتاد؟ به او گفتند: به جان دو پسرت عبد الله و محمد. آنگاه عمرو گفت: ای وردان با پرچم (و فوج خود) پیش تاز، و او شتافت. معاویه کسی را نزد عمرو فرستاد و گفت: «خطری متوجه دو پسر تو نیست، صف را بر هم نزن و در قرارگاه خود بمان». عمرو گفت: هیهات، هیهات!

شیر از دو شیر بچه خود حمایت می کند، زندگی بعد از دو فرزندش چه خیری برای او دارد؟

سپس گفت: تو آنان را نزاده ای (که دلت بر آنان بسوزد) بلکه من به آنان زندگی بخشیده ام.

ص: ۵۰۴

علی به سپاهیان کوفه و بصره فرمود: حمله کنید. آنان از هر سو هجوم آوردند و سخت جنگیدند، مردی از شامیان به میدان آمد و گفت: چه کسی حاضر به مبارزه با من است؟ یکی از یاران علی علیه السلام به مقابله با او وارد میدان شد و ساعتی نبرد کرد. آنگاه عراقی ضربتی بر پای شامی زد و آن را قطع کرد اما او بر زمین نیفتاد و همچنان به نبرد ادامه داد تا دستش نیز قطع شد، پس شمشیرش را با دست چپ به سوی شامیان انداخت و گفت: ای مردم شام این شمشیر من از آن شماست، در نبرد با دشمن آن را به کار بگیرید. شامیان آن شمشیر را برداشتند. معاویه آن را از بازماندگان مقتول به ده هزار سکه خرید .

**[ترجمه]

«۴۳۴»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی رَجُلٌ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِیِّ (۱) عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام مَرَّ عَلَی جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فِیهِمُ الْوَلِیدُ بْنُ عُقْبَةَ وَ هُمْ یَشْتِمُونَهُ فَأَخْبَرُوهُ بِذَلِكَ فَوَقَفَ فِی نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ انْهَدُوا إِلَیْهِمْ وَ عَلَیْكُمْ بِالسَّكِینَةِ وَ سِیمَاءِ الصَّالِحِینَ وَ وَقَارِ الْإِسْلَامِ وَ اللَّهِ لَأَقْرَبُ قَوْمٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْمٌ قَائِدُهُمْ وَ مُؤَدِّبُهُمْ مُعَاوِیَةُ وَ ابْنُ النَّابِغَةِ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِیُّ وَ ابْنُ أَبِی مُعَیْطٍ- شَارِبُ الْحَرَامِ وَ الْمَجْلُودُ حَدّاً فِی الْإِسْلَامِ وَ هُمْ أَوْلَی یَقُومُونَ فَیَقْصِبُونِی وَ یَشْتِمُونِی (۲) وَ قَبْلَ الْیَوْمِ مَا قَاتَلُونِی وَ شَتَمُونِی وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ أَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ هُمْ یَدْعُونِّی إِلَی عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ قَدِیماً مَا عَادَانِی الْفَاسِقُونَ

ص: ۵۰۵

۱- هذا هو الصواب المذكور فی أواسط الجزء (۶) من كتاب صفّین ص ۳۹۱ ط مصر، و شرح المختار: (۱۲۴) من نهج البلاغه من شرح ابن أبی الحدید: ج ۲ ص ۸۳۰. ورواه أیضا الطبری فی تاریخه: ج ۵ ص ۴۵، عن أبی مخنف قال: حدثنی مالك بن

أعين الجهنى عن زيد بن وهب... وفى ط الكمبانى من بحار: " وعن رجل عن منازل الجهنى عن زيد بن وهب... ".

۲- كـذا فى كتـاب صـفّين و شـرح ابن أبى الحديـد، و فى ط الكمبـانىّ من البحـار هاهنـا تصـحيف، و فيه أيضـا: «فيقصـبونى و يشتمونى ...».

إنَّ هَذَا هُوَ الْخَطْبُ الْجَلِيلُ أَنَّ فُسَّاقاً كَانُوا عِنْدَنَا غَيْرَ مَرْضِيِّينَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ مُتَخَوِّفِينَ أَصْبَحُوا وَ قَدْ خَدَعُوا شَطْرَ (۱) هَذِهِ الْأُمَّهِ فَأَشْرَبُوا قُلُوبَهُمْ حُبَّ الْفِتْنَهِ وَ اسْتَمَالُوا أَهْوَاءَهُمْ بِالْإِفْكِ وَ الْبُهْتَانِ وَ قَدْ نَصَبُوا لَنَا الْحَرْبَ وَ جَدُّوا فِی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ اللَّهُمَّ فَإِنَّهُمْ قَدْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمْعَهُمْ وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَ أَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَذِلُّ مَنْ وَالَيْتَ وَ لَا يَعِزُّ مَنْ عَادَيْتَ.

**[ترجمه]نصر از مالک جهنی - . کتاب صفین: ۳۹۱، شرح المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۳۰، تاریخ طبری ۵: ۴۵ - از زید بن وهب می‌نویسد: علی علیه السلام در صفّین بر گروهی از شامیان که ولید بن عقبه نیز در میان آنان بود، گذشت و آنان پس از عبور او بر وی ناسزا گفتند و از او عیب‌گویی کردند، وقتی این خبر را به علی علیه السلام رساندند وی در میان یاران خویش ایستاد و فرمود: «بر ایشان بتازید (اما) آرامش خود و هیئت نیکوکارانه خویش را حفظ کنید و وقار اسلامی خود را نگهدارید، به خدا سوگند نزدیکترین قوم به جهل و دور از معرفت خدای عزّ و جلّ، قومی هستند که پیشوا و مربّی آنان معاویه و پسر نابغه و ابو اعور سلمی و ابن ابی معیط باده گسار و حدخورده در اسلام باشند و همان افراد اینک در برابر من ایستاده اند و به من دشنام می گویند، پیش از این (به ملاحظاتی) با من نجنگیده و مرا دشنام نگفته بودند، در حالی که من آنان را به اسلام فرا می خواندم و آنان مرا به بت پرستی باز می خواندند. پس سپاس و ستایش از آن خداوند، خدایی که جز او خداوندی نیست، که مدتهاست که تبهکاران مرا دشمن می دارند.

ص: ۵۰۵

این واقعه سخت عظیم است، تبهکارانی که نزد ما ناپسندیده بودند و از اسلام و اهل آن می هراسیدند (و آن زمان جرئت خودنمایی نداشتند) اینک دست به نیرنگ زده و برخی از افراد این امّت را فریفته و فتنه انگیزی را خوشایند دلهایشان ساخته و خاطرشان را به تهمت و بهتانی خوش کرده و متمایل نموده و آنان را به جنگ بر ضدّ ما گماشته اند و برای خاموش ساختن پرتو الهی می کوشند. (اما) «وَ الله مُتِمُّ نورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكافِرونَ» - . صف / ۸. - «خداوند نور خود را، هر چند کافران خوش ندارند، به تمامی پرتو فشان خواهد داشت». بار الها، آنان حق را مردود شمرده اند، پس جمعشان را از هم بگسل و اختلاف کلمه در میانشان پدید بیاور و ایشان را به وسیله خطاهایشان هلاک کن، زیرا هر که دوستدار تو باشد خوار نگردد و هر که با تو دشمنی ورزد روی عزّت نبیند.»

**[ترجمه]

«۴۳۵»

وَ عَنْ نُمَيْرِ بْنِ وَعْلَهَ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مَرَّ بِأَهْلِ رَايَهٍ فَرَآهُمْ لَا يَزُولُونَ عَنْ مَوْقِفِهِمْ فَحَرَّضَ النَّاسَ عَلَى قِتَالِهِمْ وَ ذُكِرَ أَنَّهُمْ غَسَّانُ فَقَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوْقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ يَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ وَ ضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ وَ تَسْقُطُ مِنْهُ الْمَعَاصِمُ وَ الْأَكُفُّ حَتَّى تَصَدَّعَ جِبَاهُهُمْ وَ تُنْثَرَ حَوَاجِبُهُمْ عَلَى الصُّدُورِ وَ الْأَذْقَانِ أَيْنَ أَهْلُ الصَّبْرِ وَ طُلَّابُ الْخَيْرِ أَيْنَ مَنْ يَشْرِی وَجْهَهُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَثَابَتْ إِلَيْهِ عِصَابَهٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَدَعَا ابْنَهُ مُحَمَّداً فَقَالَ لَهُ امْشِ نَحْوَ هَذِهِ الرَّايَهِ مَشْياً رُوَيْداً عَلَى هِينَتِكَ (۲) حَتَّى إِذَا أَشْرَعْتَ فِی صُدُورِهِمُ الرِّمَاحَ فَأَمْسِكْ يَدَكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِی وَ رَأْيِی فَفَعَلَ وَ أَعَدَّ عَلِيٌّ

مِثْلَهُمْ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَشْرَعَ الرِّمَاحَ فِی صُدُورِهِمْ أَمَرَ عَلِیٌّ الَّذِینَ أَعَدَّ فَشَدُّوا عَلَیْهِمْ وَ نَهَضَ مُحَمَّدٌ

ص: ۵۰۶

۱- هذا هو الظاهر الموافق لما رواه ابن أبی الحدید عن کتاب صفّین، و فی البحار: «حتی خدعوا شطر هذه الأمه ...».

۲- أی علی رسلک یعنی بسکینه و وقار. و یقال: مشوا مشیا رویدا أی برفق و توءده. والحدیث رواه نصر فی أواسط الجزء (۶) من کتاب صفین ص ۳۹۲، وقد اختصره المصنف کما هو الحال فی أکثر ما یرویه عن کتاب صفین. ورواه أیضا الطبری فی وقعه صفین من تاریخه: ج ۵ ص ۴۵ عن أبی مخنف، قال: حدثنی نمیر بن وعله عن الشعبی...

فِی وُجُوهِهِمْ فَزَالُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ وَ أَصَابُوا مِنْهُمْ رِجَالًا وَ اقْتَتَلَ النَّاسُ بَعْدَ الْمَغْرِبِ قِتَالًا شَدِیداً فَمَا صَلَّی کَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا إِیمَاءً.

**[ترجمه]نمیر بن وعله از عامر شعبی آورده است: علی بن ابی طالب علیه السلام بر پرچمداران (دشمن) گذشت و ایشان را در جای خود استوار دید، لذا یاران خود را که گویند بنی غسّان بودند به جنگ با ایشان تشویق کرد و گفت: «اینان گروهی هستند که از موضع دشمنانه خود عقب نمی نشینند مگر با ضربات جانکاه و پیاپی نیزه و ضرب تیغ تارک شکاف و استخوان شکن که مچها و کف دستها از ضرب آنها بریده می‌شود و پیشانیها شکافته شود و ابروان بر سینه ها و چانه ها فرو ریزد. کجایند شکیبایان و پایداران و خیرجویان عاقبت؟ کیست که جان خود را به خدای عز و جل بفروشد؟». پس گروهی از مسلمانان به سوی او رفتند و او پسر خود محمد را بخواند و به وی فرمود: «با وقار و آرامش به سوی آن فوج و پرچم برو و آنگاه که نیزه را نشانه سینه آنها کردی، صبر کن تا فرمان من به تو برسد - . کتاب صفین: ۳۹۲، تاریخ طبری ۵: ۴۵ - و وی چنان کرد، و علی علیه السلام گروهی به همان شمار آماده کرد. هنگامی که محمد به نزدیک دشمن رسید و نیزه ها را به سوی سینه هایشان نشانه گرفت، علی به آن گروهی که آماده کرده بود، فرمان داد که بر آنان حمله کنند و محمد

ص: ۵۰۶

و زبده سوارانش بر آنان تاختند و ایشان را از محل خود عقب راندند و بسیاری از مردان را از پای در آوردند، و افراد پس از مغرب جنگ سختی کردند و بسیاری از مردم نماز را جز با اشاره به جا نیاوردند.

**[ترجمه]

«۴۳۶»

و عن شیخ من حضرموت قال: کان منا رجل یدعی هانی بن نمر فخرج رجل من أهل الشام یدعو إلی المبارزه فلم یخرج إلیه أحد فقال سبحان الله ما یمنعکم أن یخرج منکم إلی هذا فلو لا أنی موعوک و أنی أجد لذلک ضعفا لخرجت إلیه فما رد علیه رجل من أصحابه شیئا فوثب فقال أصحابه سبحان الله تخرج إلیه و أنت موعوک قال و الله لأخرجن إلیه و لو قتلنی فلما رآه عرفه و إذا الرجل من قومه یقال له معمر بن أسید الحضرمی و بینهما قرابه من قبل النساء فقال له یا هانئ ارجع إنه إن یخرج إلی غیرک أحب إلی إنی لست أرید قتلک قال له هانئ ما خرجت إلا و أنا موطن نفسی علی القتل ما أبالی أنت قتلتنی أو غیرک ثم مشی نحوه فقال اللهم فی سبیلک و سبیل رسولک و نصرا لابن عم نبیک ثم اختلفا ضربتین فقتل هانئ صاحبه و شد أصحابه نحوه و شد أصحاب هانئ نحوهم ثم اقتتلوا و انفرجوا عن اثنین و ثلاثین قتیلا ثم إن علیا علیه السلام أرسل إلی الناس أن احملوا فحمل الناس علی رایاتهم کل قوم بحیالهم فتجالدوا بالسیوف و عمد الحدید لا یسمع إلا أصوات الحدید و مرت الصلوات کلها و لم یصلوا إلا تکبیرا عند مواقیت الصلوات حتی تفانوا و رق الناس فخرج رجل بین الصفین فقال أ خرج فیکم المحلقون قلنا لا قال إنهم سیخرجون ألسنتهم أحلی من العسل و قلوبهم أمر من الصبر لهم حمه کحمه الحیات ثم غاب الرجل فلم یعلم من هو (1).

ص: ۵۰۷

۱- رواه نصر فی أواسط الجزء (۶) من كتاب صفّين ص ۳۹۴، و رواه عنه ابن أبی الحديد فی شرح المختار: (۱۲۴) من النهج من شرحه: ج ۲ ص ۸۳۱.

**[ترجمه]از پیرمردی از حضرموت: یکی از یـاران ما هانی بن نمر نام داشت. مردی از شامیان برای مبارزه، حریف طلبیـد اما هیچ‌کس به نبرد با او نرفت. (هانی) گفت: سـبحان الله، چه چیز شما را از این باز می دارد که به نبرد با این مرد بروید؟ اگر من بیمـار و چنین نـاتوان نبودم حتماً به جنـگ او می رفتم. هیـچ‌یک از یارانش چیزی به وی نگفتنـد، لـذا خود به میـدان شـتافت. یارانش به او گفتند: سبحان الله تو با این حال بیمار، به میدان می روی؟! گفت: به خدا سوگند که هر چند کشته شوم به نبرد با او می روم. چون آن مرد که از قوم او بود و معمر بن اسید حضرمی نام داشت و با او نسبت سببی داشت او را دید، و شناخت و به او گفت: ای هـانی باز گرد که من بیشتر می‌پسـندم که شـخص دیگری به نبرد من بیایـد و نمی خواهم تو را بکشم. هانی به وی گفت: من جز با دل سپردن به مرگ نیامده ام و پروایی ندارم که به دست تو یا دیگری کشـته شوم. سپس به سوی او رفت و گفت: «بار الها در راه تو و پیامبر تو و به یاوری پسر عمّ پیامبرت می جنگم». سپس دو ضربه ردّ و بدل کردند و هانی حریف را کشت و یارانش به او حمله کردنـد و یاران هانی نیز به سویش شـتافتند و به نبرد با یک‌دیگر پرداختند و پس از کشـته شدن سی و دو نفر از هم جدا شدند. سـپس علی علیه السـلام به یاران خود پیام فرسـتاد: «حمله کنید». مردم از هر دستی با پرچم‌های خود به صف مقابل خود هجوم بردند و شمشیرها و گرزهای آهنین را فرو می کوفتند چنان که جز صدای چکاچک سلاحها و برخورد آنها با کاسه های سر که به کوفتن پتک بر سندان شبیه بود، صدای دیگری به گوش نمی‌رسید. تمامی اوقات نماز تباه شد و هنگام نماز جز تکبیر چیزی نگفتند، تا شمار طرفین کاهش یافت و تعداد جنگجویان اندک شد. مرد ناشناسی به میان دو صف آمـد و بانـگ برداشت: «آیا سرتراشـیدگان هم با شـما بیرون آمدنـد؟». گفتنـد: نه، گفت: «آنان به زودی خروج خواهند کرد، زبانشان شیرین تر از عسل و دلهاشان تلخ‌تر از «صبر» (نام گیاهی تلخ) است که نیشی گزنده‌تر از نیش مارها دارند. سپس از دیده ها پنهان شد و کسی ندانست که او کیست.» - . کتاب صفین: ۳۹۴، شرح المختار (۱۲۴) از نهج البلاغه ج ۲: ۸۳۱ -

ص: ۵۰۷

**[ترجمه]

«۴۳۷»

و عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن أبی یحیی عن عبد الرحمن بن حاطب قال خرجت ألتمس أخی فی القتلی بصفین سویدا فإذا رجل قد أخذ بثوبی صریع فی القتلی فالتفت فإذا بعبد الرحمن بن کلده فقلت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ هل لک فی الماء قال لا حاجه لی فی الماء قد أنفذ فی السـلاح و خرقنی و لست أقدر علی الشرب هل أنت مبلغ عنی أمیر المؤمنین علیه السلام رساله قلت نعم قال إذا رأیته فأقرئه منی السـلام و قل یا أمیر المؤمنین احمل جراحک إلی عسـکرک حتی تجعلهم من وراء القتلی فإن الغلبه لمن فعل ذلک ثم لم أبرح حتی مات فخرجت حتی أتیت علیا علیه السـلام فقلت له إن عبـد الرحمن بن کلده یقرأ علیک السـلام قال و علیه أین هو قلت قـد و الله یا أمیر المؤمنین أنفـذه السـلاح و خرقه فلم أبرح حتی توفی فاسترجع قلت قـد أرسـلنی إلیـک برسـاله قـال فمـا هی فلمـا أبلغته الرسـاله قـال صـدق و الـذی نفسـی بیـده فنادی منادی العسـکر أن احملوا جرحاکم إلی عسکرکم ففعلوا فلما أصبح نظر أهل الشام و قد ملوا من الحرب و أصبح علی قد رحل الناس و هو یرید أن ینزل علی أهل الشام فی عسکرهم فقال معاویه فأخذت معرفه فرسی و وضعت رجلی فی الرکاب حتی ذکرت أبیات ابن الأطنابه:

أبت لى عفتى و أبى بلائى***و أخذى الحمد بالثمن الربيح

إلى آخر الأبيات فعدت إلى مقعدى فأصبت خير الدنيا و كان على عليه السلام إذا أراد القتال هلل و كبر ثم قال:

من أى يومى من الموت***أفر يوم لم يقدر أم يوم قدر

و أقبل عبد الرحمن بن خالد بن الوليد و معه لواء معاويه الأعظم مرتجزا فاستقبله جاريه بن قدامه و أطعنا مليا و مضى عبد الرحمن و انصرف جاريه و عبد الرحمن لا يأتى على شى ء إلا أهمده فغم ذلك عليا عليه السلام و أقبل عمرو بن العاص فى خيل من بعده فقال أقحم يا ابن سيف الله فإنه الظفر

و أقبـل النـاس على الأشتر فقالوا يوم من أيامك الأول و قـد بلغ لواء معاويه حيث ترى فأخـذ الأشتر لواءه ثم حمل فضارب القوم حتى ردهم على أعقابهم فرجعت خيل عمرو و ذكروا أنه لما رد لواء معاويه و رجعت خيل عمرو انتـدب لعلى عليه السـلام همام بن قبيصه و كان من أشـتم الناس لعلى عليه السلام و كان معه لواء هوازن فقصد المذحج فقال عدى بن حاتم لصاحب لوائه ادن منى فأخـذه فحمل و طعن ساعه ثم رجع ثم حمل جندب بن زهير مرتجزا فلما رأى ابن العاص الشـر اسـتقبل فقال له معاويه ائت ببنى أبيـك فقاتل بهم فأتى جماعه أهل اليمن فقال أنتم اليوم الناس و غـدا لكم الشأن هـذا يوم له ما بعـده من الأمر احملوا معى على هذا الجمع قالوا نعم فحملوا و حمل عمرو فقال عمرو بن الحمق دعونى و الرجل فإن القوم قومى فقال له ابن بديل دع القوم يلقى بعضـهم بعضـا فـأبى عليه و حمـل ثم طعنه فى صـدره فقتله و ولت الخيل و أزال القوم عن مراكزهم ثم إن حوشـبا ذا ظليم أقبل فى جمعه و صاحب لوائه يرتجز فحمل عليه سـليمان بن صرد الخزاعى فطعنه فقتله و استدار القوم و قتل حوشب و ابن بديل (۱) و صبر بعضـهم لبعض و فرح أهل الشام بقتل هاشم و اختلط أمرهـم حتى ترك أهل الرايات مراكزهم و أقحم أهل الشام من آخر النهـار و تفرق النـاس عن على عليه السـلام فـأتى ربيعه و كـان فيهم و تعـاظم الأـمر و أقبـل عـدى بن حاتم يطلب عليا عليه السـلام فى موضـعه الذى تركه فيه فلم يجده فأصابه فى مصاف ربيعه فقال يا أمير المؤمنين أما إذا كنت حيا فالأمر أمم ما مشيت إليك إلا على قتيل و ما أبقت هذه الواقعه لنا و لهم عميدا فقاتل حتى يفتح الله عليك فإن فى الناس بقيه بعد

۱- كذا فى أصلى، و مثله فى كتاب صفّين، و لعلّ الصواب: و قتل هاشم و ابن بديل ...

و أقبل الأشعث یلهث جزعا فلما رأی علیا علیه السلام هلل و کبر و قال یا أمیر المؤمنین خیل کخیل و رجال کرجال و لنا الفضل إلی ساعتنا هـذه فعـد إلی مقامک الـذی کنت فیه فإن الناس یظنونک حیث ترکوک و أرسل سـعید بن قیس إلی أمیر المؤمنین علیه السلام إنا مشتغلون بأمرنا مع القوم و فینا فضل فإن أردت أن نمد أحدا أمددناه و أقبل علی علیه السلام علی ربیعه فقال أنتم درعی و رمحی فقـال عـدی بن حـاتم إن قومـا أنست بهم و کنت فیهم فی هـذه الجوله لعظیم حقهم علینـا و الله إنهم لصـبر عند الموت أشـداء عنـد القتال و رکب علی فرسه الذی کان لرسول الله صـلی الله علیه و آله و کان یقال له المرتجز ثم قدم علی بغله رسول الله صـلی الله علیه و آله الشهباء فرکبها (۱) ثم تعصب بعمـامه رسول الله صـلی الله علیه و آله السوداء ثم نادی أیها الناس من یشـری نفسه لله یربح هذه یوم له ما بعده إن عدوکم قد قرح کما قرحتم فانتدب له من بین العشـره آلاف إلی اثنی عشـر ألفا وضعوا سیوفهم علی عواتقهم و تقدمهم علی علیه السلام علی بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول:

دبوا دبیب النمل لا تفوتوا***و أصبحوا بحربکم و بیتوا

حتی تنالوا الثأر أو تموتوا***أو لا فإنی طال ما عصیت

قد قلتم لو جئتنا فجئت*** لیس لکم ما شئتم و شئت

بل ما یرید المحیی الممیت

ص: ۵۱۰

۱- کذا فی طبع الکمبانیّ من بحار الأنوار: و المسـتفاد من هامش طبعه مصر من کتاب صفین ص ۴۰۳/ أن لفظ أصله من کتاب صفّین کان مثل ما نقله عنه المجلسـیّ فی البحار، غیر أن محقق کتاب صفّین جود لفظه بزیاده ألفاظ وضعها بین المعقوفات. ولم أجد هذا المطلب منقولا فی شـرح ابن أبی الحدید حرفیا عن کتاب صـفین نعم رواه بالمعنی فی أواسط شـرح المختار: (۳۵) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۴۳۰ ط الحـدیث ببیروت. ولعل عدوله عن نقل الکلام حرفیا إلی النقل بالمعنی هو عدم جوده لفظ کتاب صفین.

و تبعه ابن عدی بن حاتم مرتجزا و تقدم الأشتر مرتجزا و حمل الناس حمله واحده فلم یبق لأهل الشام صف إلا انتفض و أهمدوا ما أتوا علیه حتی أفضی الأمر إلی مضرب معاویه و علی علیه السلام یضربهم بسیفه و یقول:

أضربهم و لا أری معاویه***الأخزر العین العظیم الحاویه

هوت به فی النار أم هاویه

فدعا معاویه بفرسه لینجو علیه فوضع رجله فی الرکاب ثم ندم و تمثل بأبیات و قال یا ابن العاص الیوم صبر و غدا فخر فقال عمرو صدقت و انصرفوا و قد غلبوا و قهروا و کل قد کره صاحبه ثم إن معاویه لما أسرع أهل العراق فی أهل الشام قال إن هذا یوم تمحیص إن القوم قد أسرع فیهم ما أسرع فیکم اصبروا یومکم هذا و خلاکم ذم و حض علی علیه السلام أصحابه فقام إلیه الأصبغ بن نباته فقال یا أمیر المؤمنین إنک جعلتنی علی شرطه الخمیس و قدمتنی فی الثقه دون الناس و إنک الیوم لا تفقد لی صبرا و لا نصرا أما أهل الشام فقد هدهم ما أصبنا منهم و أما نحن ففینا بعض البقیه فاطلب بنا أمرک و أذن لی فی التقدم فقال له علی علیه السلام تقدم بسم الله و أقبل الأحنف بن قیس السعدی فقال یا أهل العراق و الله لا تصیبون هذا الأمر أذل عنقا منه الیوم قد کشف القوم عنکم قناع الحیاء و ما یقاتلون علی دین و ما یصبرون إلا حیاء فتقدموا فقالوا إنا إن تقدمنا الیوم فقد تقدمنا أمس فما تقول یا أمیر المؤمنین قال تقدموا فی موضع التقدم و تأخروا فی موضع التأخر تقدموا من قبل أن یتقدموا إلیکم

و حمل أهل العراق و تلقاهم أهل الشام فاجتلدوا و حمل عمرو بن العاص معلما مرتجزا فاعترضه على عليه السلام و هو يقول:

قد علمت ذات القرون الميل***و الخصر و الأنامل الطفول

إنى بنصل السيف خنشليل*** أحمى و أرمى أول الرعيل

بصارم ليس بذى فلول

ثم طعنه فصرعه و اتقاه عمرو برجله فبدت عورته فصرف على وجهه عنه و ارتث فقال القوم أفلت الرجل يا أمير المؤمنين قال و هل تدرون من هو إنه عمرو بن العاص تلقانى بعورته فصرفت وجهى عنه فلما رجع عمرو إلى صفه قال له معاويه احمد الله و عورتك ثم ذكر نصر سعى معاويه فى افتتان الأشعث بن قيس و عبد الله بن العباس و المراسله و المكاتبه إليهما و إجابتهما بما لم يرض به و ندم ثم قال و لما تعاظمت الأمور على معاويه دعا عمرا و بسرا و عبيد الله بن عمر و عبد الرحمن بن خالد فقال لهم قد غمّنى رجال من أصحاب على منهم سعيد بن قيس فى همدان و الأشتر فى قومه و المرقال و عدى بن حاتم و قيس بن سعد فى الأنصار و قد وقتكم بما نيتكم بأنفسها أياما كثيره حتى لقد استحييت لكم و أنتم عدتهم من قريش و قد عبأت لكل رجل منهم رجلا منكم فاجعلوا ذلك إلى فقالوا ذلك إليك قال فأنا أكفيكم سعيد بن قيس و قومه غدا و أنت يا عمرو لأعور بنى زهره المرقال و أنت يا بسر لقيس بن سعد و أنت يا عبيد الله للأشتر و أنت يا عبد الرحمن لعدى بن حاتم ثم ليرد كل رجل منكم من حماه الخيل فجعلها نوائب فى خمسه أيام لكل رجل منهم يوما فأصبح معاويه فى غده فلم يدع فارسا إلا دعاه ثم قصد لهمدان بنفسه و تقدم الخيل فطعن فى أعراض الخيل مليا ثم إن همدان نادت بشعارها و أقحم سعيد بن قيس على فرسه على معاويه و اشتد القتال و حجز بينهم الليل و ذكرت همدان أن معاويه فاته ركضا فانصرف معاويه و لم يعمل شيئا

و إن عمرو بن العاص غدا فی الیوم الثانی فی حماه الخیل نحو المرقال و مع المرقال لواء علی الأعظم فی حماه الناس و کان عمرو من فرسان قریش فتقدم و ارتجز و طعن فی أعراض الخیل مزبدا فحمل هاشم مرتجزا و طعن عمرا حتی رجع و اشتد القتال و انصرف الفریقان و لم یسر معاویه ذلک و إن بسرا غدا فی الیوم الثالث فی حماه الخیل فلقی قیس بن سعد فی کماه الأنصار کأنه فنیق مقرم فطعن فی خیل بسر و برز له بسر بعد ملإ و طعن بسر قیسا فضربه قیس بالسیف فرده علی عقبه و رجع القوم جمیعا و لقیس الفضل و إن عبید الله بن عمر تقدم فی الیوم الرابع و لم یترک شیئا و جمع من استطاع فقال له معاویه إنک تلقی أفاعی أهل العراق فارفق و اتئد فلقیه الأشتر أمام الخیل مزبدا و کان الأشتر إذا أراد القتال أزبد فرد الخیل فاستحیا عبید الله فبرز أمام الخیل و کان فارسا فحمل علیه الأشتر فطعنه و اشتد الأمر و انصرف القوم و للأشتر الفضل فغم ذلک معاویه و إن عبد الرحمن غدا فی الیوم الخامس و کان أرجأهم عند معاویه فقواه بالخیل و السلاح و کان یعده ولدا فلقیه عدی بن حاتم فی حماه مذحج و قضاعه فبرز عبد الرحمن أمام الخیل ثم حمل فطعن الناس و قصده عدی بن حاتم و حمل فی حماه الناس حتی تواروا فی العجاج و فضح القوم و رجع عبد الرحمن إلی معاویه و انکسر معاویه (۱) و إن القرشیین استحیوا مما صنعوا و شمتت بهم الیمانیه و عیرهم معاویه و أنبهم فانقطعوا عنه أیاما ثم اعتذر إلیهم معاویه فی أبیات فأتوه و اعتذروا إلیه و استقاموا له علی ما یحب

ص: ۵۱۳

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و القصه رواها نصر فی أوائل الجزء (۷) من کتاب صفین ص ۴۲۶- ۴۳۱ و فیه: «فلما کاد أن یخالطه بالرمح تواری عبد الرحمن فی العجاج و استتر بأسنه أصحابه و اختلط القوم و رجع عبد الرحمن إلی معاویه مقهورا و انکسر معاویه».

ثم إن معاويه ضاعف الفرائض و العطايا لعک و الأشعريين و هم بذلوا جهدهم فی القتال و وفی لهم بذلک فلم يبق من أهل العراق أحد فی قلبه مرض إلا طمع فی معاويه و شخص بصره إليه حتی فشا ذلک فی الناس و بلغ عليا عليه السلام فساءه ذلک فقال المنذر بن أبی حميصه و کان فارس همدان و شاعرهم يا أمير المؤمنين إن عکا و الأشعريين طلبوا إلی معاويه الفرائض و العطاء فأعطاهم (۱) فباعوا الدين بالدنيا و أنا قد رضينا بالآخره من الدنيا و بالعراق من الشام و بک من معاويه و الله لآخرتنا خير من دنياهم و لعراقنا خير من شامهم و لإمامنا أهدی من إمامهم فامتحنا بالصبر و احملنا علی الموت فقال علی عليه السلام حسبک رحمک الله و أثنی عليه و علی قومه خيرا و لما أصبح الناس غدوا علی مصافهم و نادی معاويه فی أحياء اليمن فقال علی عليه السلام يا آل همدان فأجابه سعيد بن قيس فقال له احمل فحمل حتی خلط الخيل بالخيل و اشتد القتال و حطمتهم همدان حتی ألحقوهم بمعاويه و أسرع فی فرسان أهل الشام القتل و أثنی علی عليه السلام علی همدان و قال أنتم درعی و رمحی يا همدان ما نصرتم إلا الله و لا أجبتم غيره فقال سعيد أجبنا الله و إياک و نصرنا نبی الله صلی الله عليه و آله فی قبره و قاتلنا معک من ليس مثلک فارم بنا حيث أحببت فدعا معاويه مروان و أمره أن يخرج فأبی ثم دعا عمرو بن العاص و أمره بالخروج فلما خرج لقيه الأشتر أمام الخيل فلما غشيه الأشتر بالرمح راوغه عمرو فطعنه الأشتر فی وجهه فلم يصنع شيئا و لوی عمرو عنان فرسه و جعل يده علی وجهه و رجع إلی العسکر فجاء ذو الکلاع إلی معاويه و قال تولی علينا من لا يقاتل معنا ول رجلا منا و إلا فلا حاجه لنا بک فقال لهم معاويه لا أولی عليکم بعد يومی هذا إلا رجلا منکم

۱- هذا هو الظاهر، و فی الأصل المطبوع: «الفرائض و العقار ...».

قال و حرض على عليه السلام أصحابه فقام إليه الأصبغ بن نباته فقال يا أمير المؤمنين قدمنى فى البقيه من الناس فإنك لا تفقد لى اليوم صبرا و لا نصرا قال عليه السلام تقدم باسم الله و البركه فتقدم و أخذ رايته فمضى بالرايه مرتجزا فرجع و قد خضب سيفه و رمحه دما و كان شيخا ناسكا عابدا و كان إذا لقى القوم لا يغمد سيفه و كان من ذخائر على عليه السلام ممن قد بايعه على الموت و كان من فرسان أهل العراق و كانوا قد ثقلوا عن البراز حين عضتهم الحرب فقال الأشتر يا أهل العراق أ ما من رجل يشرى نفسه لله فخرج آثال بن حجل فنادى بين العسكرين هل من مبارز فدعا معاويه حجلا فقال دونك الرجل و كانا مستبصرين فى رأيهما فبرز كل منهما إلى صاحبه فبدره الشيخ بطعنه فطعنه الغلام فانتسبا فإذا هو ابنه فنزلا و اعتنق كل منهما صاحبه و بكيا فقال له الأب أى آثال هلم إلى الدنيا فقال له الغلام يا أباه هلم إلى الآخره و الله يا أبت لو كان من رأيى الانصراف إلى أهل الشام لكان من رأيك لى أن تنهانى وا سوأتاه فما يقول لى على كن على ما أنت عليه و أنا أكون على ما أنا عليه و انصرف كل منهما إلى أصحابهما ثم إن معاويه دعا النعمان بن بشير و مسلمه بن مخلد فقال يا هذان ما لقيت من الأوس و الخزرج صاروا واضعى سيوفهم على عواتقهم يدعون إلى النزال حتى و الله جبنوا أصحابى الشجاع منهم و الجبان حتى و الله ما أسأل عن فارس من أهل الشام إلا قالوا قتلته الأنصار أما و الله لاعبين لكل فارس منهم فارسا ينشب فى حلقه ثم لألقينهم بأعدادهم من قريش رجال لم يغذهم التمر و الطفيشل (۱) يقولون نحن الأنصار قد و الله آووا و نصروا و لكن أفسدوا حقهم بباطلهم

۱- الطفيشل- كسميدع و غضنفر-: نوع من المرق. و قيل: هو كل طعام يعمل من الحبوب.

فغضب النعمـان و قال يا معاويه لا تلومن الأنصار بسـرعتهم فى الحرب فإنهم كـذلك كانوا فى الجاهليه و أما دعاؤهم إلى النزال فقـد رأيتهم مع رسول الله صـلى الله عليه و آله و أما لقاؤك إياهم فى أعدادهم من قريش فإن لها وفاء به و أما التمر و الطفيشـل فـإن التمر كـان لنـا فلمـا أن ذقتموه شاركتمونـا فيه و أمـا الطفيشـل فكان لليهود فلما أكلناهم غلبناهم عليه كما غلبت قريش على السخينه (۱) ثم تكلم مسـلمه بنحو من ذلـك و لم يكن مع معـاويه غير هـذين الرجلين من الأنصـار و انتهى الكلام إلى الأنصار فجمع قيس بن سـعد الأنصـار و قـام خطيبـا فيهم و قـال إن معـاويه قـد قال ما بلغكم و أجاب عنكم صاحباكم فلعمرى لئن غظتم معاويه اليوم لقـد غظتموه أمس و إن وترتموه فى الإسـلام لقـد وترتموه فى الشـرک و ما لكم إليه من ذنب أعظم من نصـر هـذا الـذى أنتم عليه فجدوا اليوم جدا تنسونه ما كان أمس و جدوا غدا فتنسونه ما كان اليوم و أنتم مع هذا اللواء الذى كان يقاتل عن يمينه جبرئيـل و عن يسـاره ميكائيـل و القوم مع لواء أبى جهـل و الأحزاب و أما التمر فإنا لم نغرسه و لكن غلبنا عليه من غرسه و أما الطفيشل فلو كان طعامنا سميناه اسما كما سميت قريش السخينه (۲)

ص: ۵۱۶

۱- السـخينه: طعـام يتخـذ من دقيق و سـمن أو من دقيق و تمر، أغلـظ من الحسـاء؛ و أرق من العصـيده، و كانت قريش تكثر من أكلها فعيرت بها حتّى سموا سخينه.

۲- كذا فى ط الكمبانىّ من البحار، و فى كتاب صفّين: «فلو كان طعامنا لسمينا به اسما ...».

و تحركت الخيل غدوه فظن قيس أن فيها معاويه فحمل على رجل يشبهه فقنعه بالسيف فإذا غير معاويه و حمل الثانيه على آخر يشبهه أيضا فضربه ثم انصرف ثم إن النعمان خرج حتى وقف بين الصفين فقال يا قيس أنا النعمان بن بشير قال قيس ما حاجتك قال يا قيس إنه قد أنصفكم من دعاكم إلى ما رضى لنفسه أ لستم معشر الأنصار تعلمون أنكم أخطأتم فى خذل عثمان يوم المدينه و قتلتم أنصاره يوم الجمل و إقحامكم على خيولكم أهل الشام بصفين فلو كنتم إذ خذلتم عثمان خذلتم عليا و لكنكم خذلتم حقا و نصرتم باطلا ثم لم ترضوا أن تكونوا كالناس حتى أعلمتم فى الحرب و دعوتم إلى البراز ثم لم ينزل بعلى أمر قط إلا و هونتم عليه المصيبه و وعدتموه الظفر و قد أخذت الحرب منا و منكم ما قد رأيتم فاتقوا الله فى البقيه قال فضحك قيس ثم قال ما كنت أراك يا نعمان تجترئ على هذه المقاله إنه لا ينصح أخاه من غش نفسه و أنت و الله الغاش الضال المضل (۱) و أما ذكرك عثمان فإن كانت الأخبار تكفيك فخذها منى واحده قتل عثمان من لست خيرا منه و خذله من هو خير منك و أما أصحاب الجمل فقاتلناهم على النكث و أما معاويه فو الله لئن اجتمعت عليه العرب لقاتلته الأنصار و أما قولك إنا لسنا كالناس فنحن فى هذه الحروب كما كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله نتقى السيوف بوجوهنا و الرماح بنحورنا حَتَّى جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كارِهُونَ و لكن انظر يا نعمان هل ترى مع معاويه إلا طليقا أو أعرابيا أو يمانيا مستدرجا بغرور

۱- هذا هو الصواب المذكور فى كتاب صفّين ص ۴۴۹ ط مصر، و فى ط الكمبانىّ من البحار: «إنّما المنصف المحق من نصح نفسه و غش أخاه، و أنت و اللّه الغاش المبطل».

انظر أین المهاجرون و الأنصار و التابعون لهم بإحسان الذین رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ثم انظر هل تری مع معاویه أنصاریا غیرک و غیر صویحبک و لستما و الله ببدریین و لا عقبیین و لا أحدیین و لا لکما سابقه فی الإسلام و لا آیه فی القرآن و لعمری لئن شغبت علینا لقد شغب علینا أبوک.

**[ترجمه]محمد بن اسحاق از عبدالرحمن بن حاطب: در میان کشتگان صفّین به جستجوی برادر مقتولم سوید پرداختم. ناگهان مردی که در میان کشتگان افتاده بود دامنم را گرفت. وقتی خوب نگریستم دیدم وی عبد الرحمن بن کلده است. گفتم: انّا للّه و انّا الیه راجعون، آیا آب می خواهی؟ گفت: من نیازی به آب ندارم. سلاح در پیکرم فرو رفته و روده‌هایم را دریده است و نمی توانم آب بنوشم، اما آیا تو پیامی را که خواهم داد به امیر مؤمنان علیه السلام می‌رسانی؟ گفتم: آری. گفت: وقتی او را دیدی از من به وی سلام برسان و بگو: «ای امیر مؤمنان، مجروحانت را به لشکرگاهت حمل کن تا آنان را پشت کشتگان قرار دهی، زیرا پیروزی با کسی است که چنین کند.» سپس چیزی نگذشت که جان سپرد. من برخاستم و نزد علی علیه السلام آمدم و به او گفتم: عبد الرحمن بن کلده به تو سلام می رساند. فرمود: و سلام بر او، اینک وی کجاست؟ گفتم: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند که سلاح در پیکرش نشسته و سینه اش را شکافته بود و پس از اندکی از دنیا رفت. امیر مؤمنان استرجاع را به زبان آورد. سپس گفتم: وی پیامی برایت فرستاده است. گفت: آن پیام چیست؟ وقتی پیام را گفتم فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، راست گفته است. لذا منادی لشکر ندا بر آورد: مجروحان را به لشکرگاه حمل کنید، و افراد چنان کردند. وقتی صبح فرا رسید، شامیان از جنگ خسته و ملول به نظر می آمدند. (اما) علی علیه السلام روز را بدون خستگی آغاز کرد و افراد را بسیج کرد تا به شامیان یورش بَرد. معاویه گفت: من یال اسبم را گرفتم و پا در رکاب نهادم که ابیات عمرو بن اطنابه را به یاد آوردم که گفته است:

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستوده شدن و کسب بهایی سودآور، مانع گریز من شد.

تا آخر ابیات. از این رو به قرارگاه خود بازگشتم و خیر دنیا نصیبم شد و کامروا شدم. علی علیه السلام وقتی قصد جنگ کرد، بعد از تکبیر و تهلیل فرمود:

به کدامین دو روز خویش از مرگ بگریزم؟ آن روز که مرگ مقدّر نشده یا آن روز که مرگ مقدّر گشته است؟

عبد الرحمن بن خالد که پرچم بزرگ معاویه را در دست داشت، رو به میدان نهاد و رجز می‌خواند. جاریه بن قدامه برای نبرد به سراغ او رفت. مدتی آن‌دو یک‌دیگر را به زیر ضربات نیزه گرفتند و وقتی هیچ‌یک کاری از پیش نبردند از هم روی تافتند، در حالی که عبد الرحمن به هیچ کاری دست نمی زد مگر آنکه آن را تمام می کرد. این ماجرا علی علیه السلام را غمگین کرد. پس از آن عمرو بن عاص با گروهی پیش آمد. علی علیه السلام به اشتر فرمود: ای «پسر شمشیر خدا» پیش بتاز و صف بشکاف که لحظه پیروزی فرا رسیده است!

ص: ۵۰۸

افراد روی به اشتر آوردند و گفتند: امروز روزی از روزهای دلاوری پیشین توست زیرا پرچم معاویه چندان نزدیک آمده که

آن را می بینی. اشتر پرچم خود را گرفت و هجوم آورد و آن قدر به دشمن ضربه زد به جای خود بازگشتند و لشگر عمرو عقب نشینی کرد.

آورده اند که وقتی پرچم معاویه و لشگر عمرو عاص عقب نشست، همام بن قبیصه که بیش از دیگران علی علیه السلام را نکوهش می کرد و پرچمدار هوازن بود، در برابر علی ایستاد و قصد شتافتن به سوی قبیله مذحج را کرد. عدیّ بن حاتم به پرچمدار خود گفت: پرچم را پیش من بیاور. آن را گرفت و حمله کرد. ساعتی جنگید و بازگشت. سپس جندب بن زهیر حمله کرد و به رجز خوانی پرداخت. وقتی عمروعاص خطر را چنین دید، به مقابله با او رفت. معاویه به وی گفت: فرزندان پدرت را احضار کن و به همراه آنان بجنگ. لذا نزد گروهی از یمنی‌ها آمد و به آنان گفت: امروز روز هنرنمایی شماست و فردا شما نامدار و صاحب مقام خواهید شد. امروز، روزی سرنوشت ساز است. همراه من بر این گروه بتازید. گفتند: بله و حمله کردند و عمرو نیز هجوم بُرد. عمرو بن حمق گفت: کار این مرد را به من بسپارید که اینان قوم منند. ابن بدیل گفت: بگذار تمام ما با گروه آنان در گیر شویم، ولی وی نپذیرفت و حمله کرد. نیزه‌ای در سینه او فرو برد و وی - (به نام این هماورد اشاره ای نشده است. م) - را کشت و گروه بازگشته و مکان خود را رها کردند. سپس حوشب ذو ظلیم با گروه خود حمله را آغاز کرد. پرچمدار وی رجزخوانی می‌کرد. سلیمان بن صرد خزاعی به مقابله با او پرداخت و با ضربه‌ای وی را به هلاکت رساند. این گروه نیز بازگشت و حوشب و ابن بدیل کشته شدند و برخی نیز در برابر برخی دیگر مقاومت کردند. شامیان از کشته شدن هاشم، شادمان شدند. سپاه دستخوش آشفتگی شد تا آنجا که پرچمداران محل خود را رها کردند و شامیان تا پایان روز حمله می کردند و افراد از اطراف علی علیه السلام پراکنده شدند، و او نزد قبیله ربیعه آمد. عدیّ بن حاتم، که به دنبال علی علیه السلام گشته و او را در مقر خود نیافت لذا در جستجوی وی به هر سو رفت و او را در مکان ربیعه یافت و گفت: «ای امیر مؤمنان، اینک که زنده مانده ای پیروزی نزدیک است، من که در جستجوی تو از سراسر این میدان عبور می کردم همه جا پای بر اجساد کشتگان می نهادم، این جنگ سرداری برای ما و دشمن باقی نگذاشته، پس به نبرد ادامه بده تا خداوند فتح و پیروزی را نصیبت گرداند که در میان سپاه ما هنوز دلاورانی هستند.»

ص: ۵۰۹

اشعث نیز با بی‌تابی هر چه تمام به آنجا آمد و چون علی را دید تهلیل و تکبیر گفت و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان سواران و پیادگان ما و آنان برابر است و تا این لحظه ما بر دشمن برتری داشته ایم، پس به مقرّ فرماندهی خود، همانجا که پیش از این در آن قرار گرفته بودی بازگرد چون افراد فکر می‌کنند تو در همانجا هستی و انتظار دارند آنجا تو را بیابند.» سعید بن قیس نیز به علی علیه السلام پیام فرستاد: «ما با دشمن درگیر هستیم و برتری با ماست اگر قصد داری گروه دیگری را نیز یاری دهیم به او هم کمک خواهیم کرد.» علی رو به قبیله ربیعه نهاد و فرمود: «شما زره و نیزه من هستید». سپس عدیّ بن حاتم گفت: «این افرادی که نسبت به آنان خو گرفته و در این جنگ همراه آنان بوده ای، حقّ بزرگی بر ما دارند. به خدا سوگند که ایشان به هنگام مرگ شکیبا و در زمان نبرد سخت کوش هستند. علی علیه السلام بر اسب خود که از آنِ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و «مرتجز» خوانده می شد سوار شد و استر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، «شهباء» را آوردند و بر آن سوار شد و سپس عمامه سیاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر سر خود بست و ندا در داد: «ای مردم، هر که جان خود را به خدا بفروشد سود می‌بَرد. امروز، فردایی را در پی دارد، همان گونه که شما در این جنگ آسیب دیده اید دشمنتان نیز زخم خورده و صدمه

دیـده است.» پس بین ده تـا دوازده هزار نفر سـپاهی نزد علی علیه السـلام آمدنـد که همگی شمشـیرها را بر شانه هایشان نهاده بودند و علی همچنان سوار بر استر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ایشان را دسته دسته سان دید و می فرمود:

همانند انبوه موجه‌ها گرد آیید و آسوده نمانید و شبانه روز گرم نبرد خویش باشید، تا انتقام بگیرید یا کشته شوید، و هر کاری جز این کنید به منزله نافرمانی از من است.

شما به من گفتید: ای کاش با ما می آمدی، و من نیز آمدم، (اما بدانید) کار به اراده شما و من نیست،

بلکه مشیّت آن ذاتی است که زنده می کند و می میراند.

ص: ۵۰۹

پسر عـدّی بن حـاتم به دنبـال او رفت و رجز می خوانـد. اشـتر نیز پیش می تـاخت و رجز خوانی می کرد. سـپس تمـامی افراد هجوم آوردنـد و همه صـفوف شامیـان را در هم شکسـتند و هر کس را که در برابر خود می دیدنـد به هلاکت می‌رساندنـد تا اینکه به سراپرده معاویه رسیدند و علی با شمشیر خویش دشمنان را می زد و می فرمود:

آنان را می‌زنم اما معاویه، آن خیره چشم، دارای شکم بزرگ را نمی بینم،

که دوزخ او را در قعر آتش خود فرو کشد.

معاویه دسـتور داد اسبش را بیاورند تا بگریزد و هنگامی‌که پا در رکاب گذاشت، پشیمان شد و ابیات عمرو بن اطنابه را تکرار کرد و گفت: ای پسر عاص، امروز باید صبر کرد تا فردا به افتخار رسـید. عمرو گفت: راست گفتی. بازگشتند و غلبه کردند و شکست دادنـد و هر یک از دو گروه، گروه دیگری را به سـختی انداخت. هنگامی‌که عراقیان در جنگ بر شامیان برتری می... یافتند، معاویه می‌گفت: امروز روز امتحان است. بلایی که بر سـر شـما می‌آید بر سـر دشمن نیز می‌آید. امروز پایداری کنید تا از شرّ مذمّت در امان باشـید. علی علیه السلام نیز یاران خود را به نبرد تشویق می‌نمود. اصبغ بن نباته گفت: ای امیر مؤمنان، تو مرا به دژبـانی سـپاه گماشـته ای و اعتمادی به من کردی که به کسـی دیگر نکرده ای. من امروز از پایـداری و پیروزی آفرینی خودداری نمی کنم. امـا درباره شامیان (بایـد بگویم) که آنها از ما شـکست خورده انـد در حالی که در میان ما هنوز دلاورانی بـاقی مانـده انـد. اجرای فرمانت را از ما بخواه و اجازه ده ما پیشـروی کنیم. علی علیه السـلام به او فرمود: «به نام خـدا پیشـروی کن.» احنف بن قیس سـعدی نیز برابر صـفوف آمـد و گفت: «ای مردم عراق، روزی کامیاب کننـده تر و رامتر از امروز برایتان پیش نیامده، آن قوم که پرده شـرم از چهره خود بر گرفته اند برای دین نبرد نمی کنند بلکه از سر دنیا دوستی می جنگند، پس به پیش تازیـد. گفتنـد: اگر امروز بایـد پیش بتـازیم، دیروز نیز پیش تـاخته ایم. ای امیر مؤمنـان تـو خود چه فرمـان می دهی؟. فرمود: «در زمان پیشـروی، به پیش بتازید و هنگام عقب نشینی، عقب بنشـینید، پیش از آنکه آنان به سوی شـما پیشروی کنند شما پیش بتازید».

ص: ۵۱۱

سپاه عراق هجوم آورد و به شامیان برخورد و افراد به نبرد پرداختند. عمرو بن عاص، پرچم به دست، حمله کرد و رجز می‌خواند. علی به مقابله او تاخت و می‌فرمود:

تمام گردنکشان و قوی‌دستان و خردمندان خرد و کلان نیک دانسته اند،

که من در شمشیر زنی چابک و نامدارم، مردانه می کوشم و طلایه داران دشمن را بر خاک می افکنم،

با شمشیر آبداری که کُندی نمی شناسد.

علی علیه السلام سپس ضربتی بر او زد و وی را بر خاک افکند، عمرو پای خود را بلند کرد و عورتش عیان شد و علی علیه السلام روی گرداند و عمرو در حالی که زخمی شده بود گریخت. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان آن مرد را به راحتی رها کردی! گفت: آیا می دانید او که بود؟ او عمرو بن عاص بود، عورت خود را برای من نمایان کرد، من از او روی برگرداندم. وقتی عمرو نزد معاویه بازگشت، معاویه به او گفت: به سبب عورتت (که تو را از مرگ رهانید) خدا را شکر گزار باش. سپس نصر بن مزاحم، اقدام معاویه برای فریب اشعث بن قیس و عبدالله بن عباس و نامه‌نگاری‌ها به آن‌دو و پاسخ آنان را آورده که آنان راضی نمی‌شوند و او پشیمان می‌گردد. راوی سپس می گوید: وقتی عرصه برای معاویه تنگ شد، عمرو بن عاص و بسر بن أرطاه و عبید الله بن عمر بن خطّاب و عبد الرّحمن بن خالد بن ولید را فرا خواند و به ایشان گفت: برخی از یاران علی مرا اندوهگین و دل نگران کرده اند، از جمله سعید بن قیس در (قبیله) همدان، و اشتر در میان قوم خود، و مرقال، و عدیّ بن حاتم، و قیس بن سعد در میان انصار. می دانید که افراد یمنی سپاه شما روزهای بسیاری شما را با بذل جان های خود حفظ کردند آن چنان که من دچار شرمساری شدم در حالی که شما حریف آنان از قریش هستید. اینک قصد دارم (کاری کنم) تا مردم بدانند که شما به راستی توانمندید و از این رو برای نبرد با هر یک از مردان آنها مردی از شما را در نظر گرفته ام. شما تدبیر این کار را بر عهده من واگذار کنید، آنان گفتند: تدبیر کن. معاویه گفت: من خود فردا به مقابله با سعید بن قیس و قوم او خواهم پرداخت و شما را از شرّ او راحت خواهم کرد. تو ای عمرو، مرقال تک چشم را از میان بردار، و تو ای بسر، قیس بن سعد را نابود کن، و تو ای عبیدالله به مقابله اشتر نخعی برو، و تو ای عبد الرحمن بن خالد در برابر (آن یک چشم)، اعور طیّ یعنی عدیّ بن حاتم طائی قرار بگیر و سپس هر یک از شما را گروهی از سواران پشتیبانی خواهند کرد. وی برای پنج روز و هر روز برای یکی از آنان نوبت تعیین کرد. معاویه صبح روز بعد، تمام سواران را بسیج کرد و خود تصمیم گرفت به قبیله همدان یورش ببرد لذا سواران را پیش می راند و با انبوه سواران خویش هجوم آورد. قبیله همدان فریاد شعار سر دادند و سعید بن قیس صفوف را شکافت و با اسب به سوی معاویه تاخت و دامنه جنگ گسترده شد و تا شب ادامه یافت. با فرا رسیدن شب همدانیان دریافتند که معاویه از چنگشان گریخته است. معاویه بدون اینکه کاری بتوانند بکند، بازگشت.

ص: ۵۱۲

روز دوم عمرو بن عاص با گروه سواران پشتیبان خود تصمیم به نبرد با مرقال گرفت، پرچم بزرگ علی علیه السلام در دست مرقال بود و افراد او را پشتیبانی می کردند. عمرو نیز که از شهسواران قریش بود به پیش می تاخت و رجز می‌خواند. وی همراه سواران زبده خود، با نیزه حمله کرد، و متقابلاً هاشم به مقابله پرداخت و رجز خوانی کرد. جنگ شدت یافت. سپس دو

طرف از هم جدا شدند و معاویه از این نبرد راضـی نبود. صبح روز سوّم، بسر بن ارطاه همراه با سواران خود به میدان رفت و با قیس بن سـعد که همراه گروهی از سواران انصـار بود به نـبرد پرداخت. جنـگ میـان آنـان شـدّت یـافت و قیس هماننـد اسـب چموش بی افسار می خروشـید و با سواران زبـده بسـر به نیزه زنی می‌پرداخت و آنان را هـدف ضـربات پیاپی نیزه قرار می‌داد، پس از انـدکی، بسـر خود به نبرد با او رفت. بسـر با نیزه ضـربه ای بر قیس زد و قیس با شمشـیر او را عقب راند، سـرانجام قیس چیره گشت و افراد همگی بازگشـتند. روز چهارم عبیـد الله بن عمر آماده جنگ شـد و هیـچ سوار نامداری را در اردوگاه خود بـاقی نگـذاشت و هر کس دیگر را نیز که توانست گرد آورد. معاویه به وی گفت: تو با افعی‌های عراقی روبرو می شوی، پس آرام و شـکیبا باش. اشتر در حالی که کف بر دهان آورده بود پیشاپیش سواران با او رویاروی شد و اشتر هرگاه آهنگ جنگ می کرد از خشـم کـف بر دهـان می آورد و عبیـدالله شـرمگین شـد و او نیز در جلـوی سـربازان خـود بـه حرکـت درآمـد. وی شهسواری زبـده بود. مالک اشتر به وی حمله کرد و با نیزه وی را زد و جنگ شـدّت گرفت. آنان بازگشـتند و اشتر پیروز شد. معاویه از این شـکست ناراحت شـد. روز پنجم عبدالرحمن آماده جنگ شد، معاویه امیدوار بود که او بیش از افراد پیشـین وی را خرسـند کند. لذا با سواران و اسـلحه بسیار وی را تجهیز کرد چون وی را همانند پسر خود می دانست. از آن سوی عدیّ بن حـاتم همراه قبیله مذحـج و قضاعه به مقابله با او آمـد. عبـدالرحمن در پیشاپیش سواران حرکت می‌کرد. سـپس هجوم آورد و مردم را به زیر ضـربات نیزه گرفت، عـدیّ بن حـاتم بـا پشتیبـانی افراد خود، به وی حمله کرد و او در میـان گرد و غبـار میـدان گریخت و همگی رسوا شده و عبدالرحمن نزد معاویه بازگشت. معاویه در هَم شـکست. قریشـیان از کار خود شـرمنده شدند و یمنی‌های شام آنان را سـرزنش کردنـد. معاویه آنان را شـماتت کرد. آنان نیز چنـد روزی با وی رابطه خود را قطع کردنـد. اما سپس از آنان عذر خواهی کرد. آنان نیز نزد معاویه آمدند و از او عذر خواهی کردند و قول دادند نسبت به آنچه وی بخواهد پایدار باشند.

ص: ۵۱۳

معاویه هدایای زیادی را به قبیله عکّ و اشعری‌ها مقرر داشت و آنان نیز متقابلاً تمام همّ خود را در جنگ، به کار بستند و وی نیز به عهد خود وفا کرد، لذا از سست دلان موجود در سپاه عراق، همگی به معاویه گرایش یافته و به عطای او چشم‌داشت پیدا کردند. این ماجرا در میان مردم رواج یافت و وقتی به علی علیه السلام گزارش دادند، او را ناخوش آمد .

منـذر بـن ابی حمیصه که شـهسوار و شـاعر همـدانیان بـود حضـور علی علیه السـلام آمـد و گفت: «ای امیر مؤمنـان، عکّیـان و اشـعریان از معاویه هدایا و بخشش درخواست کردند و وی اجابت کرد. آنان دین خود را به دنیا فروختند، ولی ما آخرت را بر دنیا ترجیـح دادیم و عراق را بر شام و تو را بر معاویه ترجیـح دادیم. به خـدا سوگند که آخرت ما از دنیای آنان بهتر و عراق ما از شام آنان بسی خوشتر و امام ما از رهبر آنان بسی ره یافته تر است. پس ما را با صبر امتحان کن و به کام مرگ بفرست. علی علیه السلام فرمود: همین بس است، خدا تو را رحمت کند. سپس وی و قبیله اش را ستود.

صبـح روز بعـد مردم در میـدان نبرد حاضـر شدند و معاویه در میان قبایل یمنی فریاد برآورد. علی علیه السـلام فرمود: «ای قبیله همـدان». سـعید بن قیس پاسخ او را داد. علی علیه السـلام به او فرمود: «حمله کن». وی هجوم آورد به گونه‌ای که دو سـپاه در هم آمیختنـد و جنگ سـختی در گرفت و همـدانیان یمنی‌ها را در هم کوبیدنـد و تار و مار کردند. علی علیه السـلام، همدانیان

ستود و فرمود: ای قبیله همدان، شما زره و نیزه من هستید، ای همدانیان، شما فقط خدا را یاری کرده و فقط ندای او را اجابت نمودید. سعید بن قیس گفت: «ما به ندای خدا و درخواست تو را اجابت کردیم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مرقدش یاری دادیم و در رکاب تو با دشمنان تو جنگیدیم. ما را به هر میدانی که می‌خواهی بفرست». معاویه مروان بن حکم را فرا خواند و به وی دستور داد به میدان برود. اما او امتناع کرد. سپس عمرو را فرا خواند و فرمان داد پا به میدان گذارد. وی حمله کرد و با اشتر که در جلوی لشگر خود بود، رویارو شد. وقتی اشتر با نیزه به چهره عمرو زد، وی چندان آسیب ندید و دست خود را بر صورتش گذاشت و افسار اسب خود را به سمت اردوگاهش گرداند و فرار کرد. ذو الکلاع نزد معاویه آمد و گفت: کسی را به فرماندهی ما منصوب کرده‌ای که به همراه ما نمی‌جنگد. یکی از خودمان را به فرماندهی ما بگمار و گرنه ما را به تو نیازی نباشد (و دست از همراهی با تو می کشیم). معاویه گفت: من پس از این، فرماندهی جز از خودتان بر شما نخواهم گماشت .

ص: ۵۱۴

راوی می‌گوید: علی علیه السلام، یاران خود را برای نبرد تشویق می کرد. اصبغ بن نباته در حضورش به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا با دیگر افراد پیش بفرست که امروز پایداری و پیروزمندی خود را از تو دریغ نخواهم کرد. علی علیه السلام فرمود: به نام و برکت خداوند، حمله کن. وی پرچم خود را گرفت و به پیشروی پرداخت و رجزخوانی کرد. وی بازگشت در حالی‌که شمشیر و نیزه‌اش آمیخته به خون بود. اصبغ، پیری پارسا و پرهیزگار بود و وقتی با گروهی در میدان نبرد برخورد می کرد، شمشیرش را در نیام نمی کرد. وی از ذخایر علی علیه السلام بود که تا پای مرگ بر بیعت با او وفادار بود. او از شهسواران عراق شمرده می شد.

چون جنگ سخت گشت، عراقیان در رفتن به میدان تعلّل کردند. اشتر فریاد برآورد و گفت: ای مردم عراق، آیا کسی هست که جان خود را به خدا بفروشد؟ أثال بن حجل برابر صفوف دو سپاه آمد و ندا داد: آیا کسی حاضر است با من مبارزه کند؟ از آن سوی، معاویه حجل را فرا خواند و به او گفت: به نبرد این مرد برو. هر دو تن که به کار خود و فنون جنگ آشنا بودند، به یک دیگر در آویختند. نخست پیر، ضربه‌ای بر جوان زد و جوان با ضربه‌ای متقابل پاسخ داد و سپس به ذکر نام و نسب خویش پرداختند و پدر دانست که اثال پسر اوست. پس هر دو از اسب پیاده شده و یک دیگر را در آغوش کشیدند و گریستند. پدر به پسر گفت: ای آثال به دنیا بگرای. پسر پاسخ داد: ای پدر تو به آخرت بگرای، به خدا، ای پدر اگر من در پی آن بودم که به شامیان ملحق شوم تو باید از آن باز می‌داشتی. اما اینک خلاف آن می کنی و بد می کنی. علی علیه السلام به من چه می گوید؟! تو بر انتخاب خود بمان و من نیز بر عقیده خود. هر یک نزد یاران خود بازگشتند. معاویه نعمان بن بشیر و مسلمه بن مخلد را فرا خواند و گفت: بنگرید، آنچه از اوس و خزرج به روز من آمده مرا اندوهگین ساخته است، آنان با شمشیرهای خود به پیش می تازند و حریف می طلبند، و به خدا سوگند کار را به جایی کشانده اند که همه یاران شجاع و ترسوی مرا به خوف و هراس افکنده اند و به خدا سوگند نام هر یک از شهسواران شام را می برم، می گویند انصار وی را کشته اند. به خدا سوگند، قصد دارم در برابر هر زبده سوار آنان، شهسواری شامی بگمارم که گلویشان را بفشارد، سپس به تعدادشان، قریشیان را به نبرد آنان که از خوردن خرما و اشکنه عدسی سیر نمی‌شوند بفرستم. آنان خود را «انصار» می خوانند، به خدا سوگند آنان به پیامبر پناه بردند و او را یاری کردند امّا در نهایت، حقّ خود را با باطل در هم آمیختند و تباه ساختند.

ص: ۵۱۵

نعمان خشمگین شد و گفت: ای معاویه، انصار را به سبب چالاکی آنان در جنگ سرزنش نکن، زیرا آنان در زمان جاهلیّت نیز همین‌گونه بودند. اما در مورد هماوردخواهی ایشان، باید بگویم که همانا خودم آنان را همراه رسول خدا (ص) دیدم که فراوان این کار را کردند. اما اینکه می خواهی با تعدادی، برابر آنان، از قریشیان به مقابله با آنان بروی، می دانی که قریش در گذشته از انصار چه دیده است؛ اینک اگر می خواهی نظیر آن را باز هم ببینی این کار را انجام بده. اما در باره خوردن خرما و اشکنه عدسی، باید گفت که خرمای نیکو از آن ماست اما وقتی شما از آن چشیدید شما نیز در آن شریک شدید. اما اشکنه عدسی، از آن یهود بود و وقتی ما آن را خوردیم و گوارا یافتیم به خوردن آن از آنان مشهورتر شدیم چنان که قریش نیز به خوردن کاچی مشهور گشت. پس از او، مسلمه بن مخلد نیز همانند آن را گفت. معاویه از میان انصار غیر از این دو نفر کس دیگری را نداشت. این سخنان به گوش انصار رسید. قیس بن سعد، انصار را جمع کرد و در میان آنان برخاست و گفت: معاویه سخنانی گفته که شنیده‌اید و آن دو یارتان نیز از طرف شما پاسخش را داده اند. به جان خودم، اگر امروز شما معاویه را خشمگین کرده اید، امری است که تازگی ندارد چون که دیروز هم او را خشمگین کرده بودید و اگر اکنون در عصر اسلام وی را در فشار گذاشته اید، در روزگار شرکش نیز وی در فشار قرار داده بودید. بزرگترین گناه شما در نظر او این است که شما به این دین کمک می دهید و از آن جانبداری می کنید. پس امروز چنان بکوشید تا آنچه را که دیروز از شما دیده و کشیده از یادش ببرید و فردا چنان بکوشید که آنچه را امروز از دست شما کشیده از خاطرش بزدایید، شما زیر این پرچم می‌جنگید که جبرائیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ آن جنگ می کردند و آن گروه زیر پرچم ابو جهل و احزاب (مخالف اسلام) قرار گرفته اند. اما (داستان) خرماخوری، ما نخل آن را نکاشته ایم، ولی در خوردن (این میوه گوارا) بر آنان که در اصل آن را کاشته بودند، پیشی گرفتیم. اما در باره اشکنه عدسی، اگر واقعا این قوت غالب و غذای رایج ما می بود ما نیز همان گونه که قریش به کاچی خوردن شهرت یافته به اشکنه خوردن مشهور می شدیم.

ص: ۵۱۶

صبح روز بعد، لشگر حرکت کرد. قیس گمان کرد که معاویه در میان آنان است. به مردی که شبیه وی بود یورش برده و با ضرب شمشیر وی را به هلاکت رساند. اما دید وی شخصی غیر از معاویه است. شخصی دیگر به کسی که شبیه معاویه بود حمله کرده و او را هلاک کرد. سپس نعمان پا به میدان گذاشت و به میان دو لشگر رسید. وی فریاد زد: ای قیس، من نعمان بن بشیر هستم. قیس گفت: چه کار داری؟ نعمان گفت: ای قیس، کسی که شما را به جنگ فرا خوانده صرفاً جهت برآوردن خواسته خود، چنین کرده است. آیا شما گروه انصار نیستید؟ خود می دانید که در کمک نکردن به عثمان در حمله به خانه وی، خطا کرده‌اید؟ و در جنگ جمل یاران او را کشتید و اینک در صفّین با سواران خود بر مردم شام هجوم برده‌اید. اگر شما که عثمان را تنها گذاشتید، حال اگر علی را نیز به حال خود رها می‌کردید، جبران مافات می شد. اما شما حق را رها کرده و به کمک باطل شتافته‌اید. و حتی راضی نشدید که همانند سایر مردم باشید تا آنجا که شما را برای جنگ بسیج کردند و به میدان مبارزه فرستادند. علاه بر آن هیچ امری نیست که به دست علی بیافتد و طعم مصیبت را نچشد. با این وجود، شما وعده پیروزی به او داده اید. اینک جنگ، بسیاری از ما و شما را از بین برده است و خود به عیان دیده اید، پس به خاطر خدا از کشتار بازماندگان پرهیز کنید. راوی می گوید: قیس خندید و سپس گفت: «ای نعمان هرگز نمی پنداشتم که جرأت گفتن

چنین سخنانی را داشته باشی. کسی که خود را فریفته باشد، نمی تواند برادرش را نصیحت کند. به خدا سوگند که اینک تو هم فریب خورده و هم فریبکار و گمراه کننده ای. - . کتاب صفین: ۴۴۹ - اینکه سخن از عثمان به میان آوردی، اگر شنیدن سخن راست برای قانع شدنت کفایت می کند و اگر در پی خبر صحیح هستی، بنابراین از من بشنو. آن کسی عثمان را کشت که تو از او بهتر نیستی و آن کس که از یاری به عثمان خودداری ورزید از تو بسی بهتر است. اما در مورد اصحاب جمل، ما به سبب پیمان شکنی با آنان جنگیدیم. اما در مورد معاویه، به خدا سوگند، اگر همه عرب نیز گرد او جمع شوند، باز هم انصار با وی خواهند جنگید. اما این که گفتی ما همانند سایر مردم نبودیم، باید گفت که ما در این جنگ آنچنان هستیم که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، صورت های خویش را به دم تیغ خونبار می سپاریم و گلویمان را آماج نیزه می کنیم «حَتَّی جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ کارِهُونَ » - . توبه / ۴۸. - «تا حقّ آمد و امر خدا آشکار شد، در حالی که آنان ناخشنود بودند.» ای نعمان بنگر آیا همراه معاویه جز اسیران آزاد شده یا عرب بیابانگرد یا یمنی فریب خورده کسی را می بینی؟

ص: ۵۱۷

نگاه کن ببین مهاجران و انصار و تابعین به احسان، که خداوند از ایشان راضی است و آنان از خدا، امروز چه موضعی گرفته و کجایند؟ سپس نگاه کن ببین که آیا با معاویه (از انصار) جز خود و رفیقت، کس دیگری، را می بینی؟ به خدا سوگند، شما از «بدریان» و «اُحدیان» و حاضران در بیعت «عقبه» نیستید و سابقه ای در اسلام ندارید و ذکری از شما در قرآن نیامده است. به جان خودم، این تنها تو نیستی که بر ضدّ ما به فتنه انگیزی برخاسته ای بلکه پدرت نیز بر ضدّ ما فتنه انگیزی کرده است».

**[ترجمه]

«۴۳۸»

و ذکروا: أنه کان فارس أهل کوفه الذی لا ینازع رجلا یقال له العکبر بن جدیر الأسدی و کان فارس أهل الشام الذی لا ینازع عوف بن مجزأه المرادی و کان العکبر له عباره و لسان لا یطاق فلما خرج الناس إلی مصافهم خرج المرادی نادرا من الناس و کذلک کان یصنع و قد کان قتل قبل ذلک نفرا من أهل العراق مبارزه فنادی یا أهل العراق هل من رجل عصاه سیفه یبارزنی و لا أغرکم من نفسی فأنا عوف بن مجزأه فارس زوف فصاح الناس بالعکبر فخرج إلیه منقطعا من أصحابه و الناس وقوف و وقف المرادی مرتجزا فبرز إلیه العکبر و ارتجز فاطعنا فصرعه العکبر فقتله و معاویه علی التل فی أناس من قریش و أناس من الناس قلیل فوجه العکبر فرسه فملأ فروجه رکضا و یضربه بالسوط مسرعا نحو التل فنظر إلیه معاویه فقال إن هذا الرجل مغلوب علی عقله أو مستأمن فاسألوه فأتاه رجل فناداه فلم یجبه فمضی حتی انتهی إلی معاویه و جعل یطعن فی أعراض الخیل و رجا العکبر أن یفردوا له معاویه فقتل رجلا و قام القوم دون معاویه بالسیوف و الرماح فلما لم یصل إلی معاویه نادی أولی لک یا ابن هند أنا الغلام الأسدی و رجع إلی علی علیه السلام فقال له علی علیه السلام ما ذا دعاک إلی ما صنعت یا عکبر لا تلق نفسک إلی الهلکه قال أردت غره ابن هند فحیل بینی و بینه و انکسر أهل الشام لقتل المرادی و نذر معاویه (۱) دم العکبر فقال العکبر ید الله فوق ید معاویه فأین دفاع الله عن المؤمنین

ص: ۵۱۸

١- كذا فى ط الكمبانىّ من البحار، و فى كتاب صفّين: «و هدر».

ثم إن عليا عليه السلام دعا قيس بن سعد فأثنى عليه خيرا و سوده على الأنصار و كان طلائع أهل الشام و أهل العراق يلتقون فيما بين ذلك و يتناشدون الأشعار و يفخر بعضهم على بعض و يحدث بعضهم بعضا على أمان.

**[ترجمه]آورده‌اند: شهسوار بی رقیب کوفه، عکبر بن جدیر اسدی نام داشت و سوارکار بی نظیر شام، عوف بن مجزئه بود. عکبر دارای قدرت بیان و زبان قوی بود. مردم به آوردگاه آمدند. عوف بن مجزاه تنها به میدان آمد، او مرد کم نظیری بود و همواره تنها به میدان می آمد و تنی چند از عراقیان را کشته بود. عوف به مقابل صف عراقیان آمد و گفت: ای عراقیان، آیا در میان شما کسی هست که شمشیر به دست گرفته و به مبارزه با من بیاید؟ من قصد فریب شما را ندارم. من عوف بن مجزأه شهسوار «زوف» هستم. مردم، نام عکبر را صدا زدند. وی از یاران خویش جدا شد و به سوی عوف رفت و افراد همه بر جای میخکوب شدند. جنگجوی مرادی ایستاده بود و رجز می‌خواند. عکبر به مقابل او رسید و رجز خواند. آن‌دو به رد و بدل کردن ضربات نیزه پرداختند و عکبر وی را به هلاکت رساند. معاویه به همراه افرادی از قریشیان و گروه اندکی از مردم بر بلندی تپه‌ای ایستاده بود. عکبر افسار اسب خود را به آن سوی چرخاند و شلاقی به آن زد و با سرعت به سمت تپه تاخت. معاویه به او نگاه کرد و گفت: این مرد واقعاً دیوانه است و یا به امان خواهی آمده است، از او بپرسید چه می‌خواهد. مردی برابرش شتافت و در حالی که او همچنان اسب می تاخت با صدای بلندی از وی پرسید چه می خواهی؟. ولی او پاسخ نداد، و با شتاب پیش رفت تا اینکه به معاویه رسید. سواران نیزه ها را به سویش نشانه رفتند. عکبر امیدوار بود اطراف معاویه را ترک کنند و او را با وی تنها بگذارند. وی یک نفر را کشت. افراد معاویه با شمشیر و نیزه، معاویه را در خود پناه گرفتند و وقتی دست او به معاویه نرسید فریاد زد: ای پسر هند، مرگ و شرم بر تو شایسته تر است، من جوانی اسدی هستم. سپس نزد علی علیه السلام بازگشت. علی علیه السلام به او فرمود: ای عکبر چه چیز تو را بر آن داشت که چنان کنی؟ خویشتن را به مهلکه مینداز! گفت: خواستم پسر هند را به نبرد با خود برانگیزم. که بین من و او مانع شدند. با قتل آن شهسوار مرادی، شامیان، سرشکسته شدند. معاویه اعلان کرد که خون عکبر پایمال شده است. عکبر وقتی آن را شنید گفت: دست خدا برتر از دست معاویه است. پس دفاع و نگهبانی خدا از مؤمنان کجاست؟

ص: ۵۱۸

سپس علی علیه السلام، قیس بن سعد را فرا خواند و او را به نیکی ستود و به فرماندهی انصار منصوب نمود. در این میان طلایه داران شام و عراق با هم به مبارزه می‌پرداختند و رجز می خواندند و برخی توان خود را به رخ همدیگر می کشیدند و بعضی دیگر نیز در امنیت (و خارج از میدان جنگ) با یک‌دیگر سخن می گفتند.

**[ترجمه]

«۴۳۹»

قال نصر و روى عمر بن سعد عن عبد الرحمن بن عبد الله أن عبد الله بن كعب قتل يوم صفين فمر به الأسود بن قيس و هو بآخر رمق فقال عز علي و الله مصرعك أما و الله لو شهدتك لآسيتك و لدافعت عنك و لو أعرف الذي أشعرك لأحببت أن لا يزايلني حتى أقتله أو يلحقني بك ثم نزل إليه فقال و الله إن كان جارك ليأمن بوائقك و إن كنت من الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً

أوصنی رحمک الله قال أوصیک بتقوی الله و أن تناصح أمیر المؤمنین و أن تقاتل معه المحلین حتی یظهر الحق أو تلحق بالله و أبلغه عنی السلام و قل له قاتل علی المعرکه حتی تجعلها خلف ظهرک فإنه من أصبح و المعرکه خلف ظهره کان الغالب ثم لم یلبث أن مات فأقبل الأسود إلی علی علیه السلام فأخبره فقال یرحمه الله جاهد معنا عدونا فی الحیاه و نصح لنا فی الوفاه (1) ثم إن علیا علیه السلام غلس بالناس بصلاه الفجر ثم زحف بهم فخرج الناس علی رایاتهم و أعلامهم و زحف إلیهم أهل الشام.

**[ترجمه]عمر بن سعد از عبدالرحمن بن عبدالله: عبد الله بن کعب در جنگ صفّین از پای در آمد. اسود ابن قیس در واپسین لحظات عمر وی که هنوز اندک رمقی در بدن داشت بر او گذر کرد و گفت: به خدا سوگند که از پا در آمدن تو بر من بسیار ناگوار است. به خدا اگر پیش از این تو را می دیدم به معالجه‌ات می پرداختم و با جان و دل از تو دفاع می کردم و اگر قاتل تو را می دیدم، می‌خواستم که او را رها نکنم تا اینکه یا او را بکُشم و یا او مرا هلاک کند. سپس از اسب پایین آمد و در کنارش نشست و گفت: همسایه از گزندت در امان و همواره نام خدای بر زبانت جاری بود، مرا نصیحت و اندرز بده، خدا تو را رحمت کند. گفت: «تو را به پرهیزگاری خدا دعوت می کنم و به اینکه خیرخواه امیر مؤمنان باشی و در کنار او با تبهکاران بجنگی تا حق پیروز شود و یا به دیدار خداوند نائل شوی. از من به امیر مؤمنان سلام رسان و به وی بگو: آن قدر در میدان بجنگ که صحنه نبرد را پشت سر بگذاری، چرا که هر کس شب را به صبح آورد و آوردگاه پشت سرش باشد، پیروز خواهد بود.» سپس چیزی نگذشت که جان داد. اسود نزد علی علیه السلام آمد و به او گزارش داد. فرمود: «خدا رحمتش کند، در زندگی همراه ما با دشمنان جهاد کرد و به هنگام وفات نیز خیرخواهانه ما را نصیحت کرد.» - .المعیار و الموازنة: ۱۵۶ - سپس علی علیه السلام نماز صبح را با مردم بجای آورد. سپس به پیشروی پرداخت و افراد نیز با پرچم‌های خود دست به پیشروی زدند و شامیان متقابلاً به مقابله برخاستند.

**[ترجمه]

«۴۴۰»

قال نصر و حدثنی عمرو بن شمر عن جابر عن عامر عن صعصعه بن صوحان و الحارث بن أدهم أن أبرهه بن الصباح قام فقال ویلکم یا معشر أهل الیمن و الله إنی لأظن الله آذن بفنائکم ویحکم خلوا بین هذین الرجلین فلیقتتلا فأیهما قتل صاحبه ملنا معه جمیعا و کان أبرهه من أصحاب معاویه

ص: ۵۱۹

۱- و الحدیث رواه أیضا أبو جعفر الاسکافی المتوفی: (۲۴۰) فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۵۶، ط ۱. ورواه أیضا الطبری فی وقعه صفین من تاریخ الأمم والملوک: ج ۴ ص ۳۲ وفی ط الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۴۶.

فبلغ ذلک علیا علیه السلام فقال صدق أبرهه بن الصباح و الله ما سمعت بخطبه منذ وردت الشام أنا بها أشد سرورا منی بهذه و بلغ معاویه کلام أبرهه فتأخر آخر الصفوف و قال لمن حوله (۱) و الله إنی لأظنه مصابا فی عقله فارتج أهل الشام یقولون و الله إن أبرهه لأفضلنا دینا و رأیا و بأسا و لکن معاویه کره مبارزه علی علیه السلام و برز یومئذ عروه بن داود الدمشقی فقال إن کان معاویه کره مبارزتک یا أبا الحسن فهلم إلی فتقدم إلیه علی و حمل علیه و قتله ثم قال یا عروه اذهب فأخبر قومک أما و الذی بعث محمدا صلی الله علیه و آله بالحق لقد عاینت النار و أصبحت من النادمین فنظر إلیه معاویه و کان واقفا علی التل فقال و الله لقد دعانی علی إلی البراز حتی لقد استحییت من قریش و إنما أراد بذلک أن یبرز إلیه بسر بن أرطاه فقبل بسر أن یبارزه علیه السلام ثم ندم و استحیا من الاستعفاء فغدا علی علیه السلام منقطعا من خیله و معه الأشتر و هو یرید التل فاستقبله بسر قریبا من التل فطعنه و هو لا یعرفه فاتقاه بسر برجله فانکشف عورته فانصرف علی علیه السلام عنه و ناداه الأشتر یا أمیر المؤمنین إنه بسر قال دعه علیه لعنه الله (۲)

۱- کذا فی کتاب صفّین ص ۴۵۷، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «قال معاویه نحو هذا فی آخر الصفوف: و اللّه إنّی لاظنه مصابا فی عقله».

۲- و هذا اختصار مخل، و حری بنا أن نذکر القصه بحذف الأبیات نقلا عن الجزء (۷) من کتاب صفّین ص ۴۵۸ تتمیما للفائده، قال: وبرز یومئذ عروه بن داود الدمشقی فقال: إن کان معاویه کره مبارزتک یا أبا الحسن فهلم إلی!!. فتقدم إلیه علی [علیه السلام] فقال له أصحابه: ذر هذا الکلب فإنه لیس لک بخطر [یعنی أنه لیس بأهل أن یبارزه مثلک]. فقال [علی]: والله ما معاویه الیوم بأغیظ لی منه دعونی وإیاه ثم حمل علیه فضربه فقطعه قطعتین سقطت إحداهما یمنه والأخری یسره. فارتج العسکران لهول الضربه!!! ثم قال: اذهب یا عروه فأخبر قومک، أما والذی بعث محمدا بالحق نبیا لقد عاینت النار وأصبحت من النادمین. وقال ابن عم لعروه: وا سوء صباحا، قبح الله البقاء بعد أبی داود [ف] حمل علی علی فطعنه فضرب [علی] الرمح فبراه ثم قنعه ضربه فألحقه بأبی داود، ومعاویه واقف علی التل یبصر ویشاهد [ما جری] فقال: تبا لهذه الرجال وقبحا أما فیهم من یقتل هذا مبارزه أو غیله أو فی اختلاف الفیلق وثوران النقع؟! فقال [له] الولید بن عقبه: أبرز إلیه أنت فإنک أولی الناس بمبارزته!! فقال [معاویه]: والله لقد دعانی إلی البراز حتی استحییت من قریش وإنی والله لا أبرز إلیه، ما جعل العسکر بین یدی الرئیس إلا وقایه له. فقال عتبه بن أبی سفیان: ألهوا عن هذا کأنکم لم تسمعوا نداءه فقد علمتم أنه قتل حریثا وفضح عمرا ولا أری أحدا یتحککه به إلا قتله. فقال معاویه لبسر بن أرطأه: أتقوم لمبارزته؟ فقال: ما أحد أحق بها منک، وإذ أبیتموه فأنا له. فقال له معاویه: أما إنک ستلقاه فی العجاجه غدا فی أول الخیل... فغدا علی [علیه السلام] منقطعا من خیله ومعه الأشتر وهو یرید التل وهو یقول: إنی علی فاسألوا لتخبروا***ثم أبرزوا إلی الوغی أو أدبروا سیفی حسام وسنانی أزهر***منا النبی الطیب المطهر وحمزه الخبر ومنا جعفر*** له جناح فی الجنان أخضر ذا أسد الله وفیه مفخر***هذا وهذا وابن هند محجر مذبذب مطرد مؤخر فاستقبله بسر قریبا من التل وهو مقنع فی الحدید لا یعرف، فناداه أبرز إلی أبا حسن. فانحدر إلیه علی [علیه السلام] علی تؤده غیر مکترث حتی إذا قاربه طعنه وهو دارع، فألقاه علی الأرض، ومنع الدرع السنان أن یصل إلیه فاتقاه بسر [بعورته] وقصد أن یکشفها یستدفع بأسه!!! فانصرف عنه علی علیه السلام مستدبرا له، فعرفه الأشتر حین سقط، فقال: یا أمیر المؤمنین هذا بسر بن أرطأه عدو الله وعدوک. فقال: دعه علیه لعنه الله أبعد أن فعلها؟!!... وقام بسر من طعنه علی [مولیا] وولت خیله، وناداه علی [علیه السلام]: یا بسر معاویه

كان أحق بهذا منك!!!

و حمل ابن عم لبسر علی علی علیه السلام فطعنه الأشتر فکسر صلبه و قام بسر من طعنه علی و ولت خیله فقال له معاویه قد أدال الله عمرا منک فکـان بسـر بعـد ذلک إذا لقی الخیل التی فیها علی علیه السـلام تنحی ناحیه و تحامی فرسان أهل الشام علیا علیه السلام.

**[ترجمه]نصـر از صعصـعه بن صوحـان و حـارث بن ادهم آورده است که: ابرهه بن صـباح برخاست و گفت: ای مردم یمن، وای بر شـما، گمان می‌کنم دست تقدیر الهی شما را نابود کند. وای بر شما! میان این دو مرد را آزاد بگذارید تا خود تن به تن بجنگند و هر یک پیروز شد ما همگی به او ملحق می‌شویم. ابرهه از یاران معاویه بود.

ص: ۵۱۹

سخن وی به اطلاع علی علیه السـلام رسـید. فرمود: ابرهه بن صـباح راست گفت. به خـدا سوگنـد از آن لحظه که به خطّه شام آمده ام، هیچ سخنی بیش از این مرا شاد نکرده است. گفته ابرهه به اطلاع معاویه نیز رسید. وی خود را به آخر صفوف کشاند و بـه اطرافیـان خـود گفـت: فکر می‌کنم که ابرهه عقلش را از دست داده است. امـا شامیـان از سـخن او اسـتقبال کردنـد و می گفتنـد: به خـدا ابرهه در دین و رأی و جنگاوری از همه ما برتر و دلیرتر است، ولی معاویه حاضـر نیست با علی علیه السـلام به جنگ تن به تن بپردازد. آن روز عروه بن داود دمشـقی به میدان آمد و گفت: ای ابا الحسن، اکنون که معاویه حاضر به نبرد با تو نیست، با من مبارزه کن .

علی علیه السـلام پیش رفت و او را کشت. سپس فرمود: ای عروه برو و قومت را آگاه کن! سوگند به آن کسی که محمد را به حق بر انگیخت هم اینـک دوزخ را می بینی و پشیمان می‌شوی. معاویه که بر بلنـدی تپه ایسـتاده بود. گفت: به خـدا، او مرا به مبارزه فرا خواند تا آنجا که من در برابر قریش شرمنده شدم. وی از بسر بن أرطاه خواست تا به نبرد علی علیه السلام برود. وی پذیرفت اما سپس پشیمان شد و از انصراف خود شرمنده گشت. علی علیه السلام روز بعد به همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و به سـمت آن تپّه حرکت کرد. بسر در نزدیکی آن تپّه به مقابله آمد. علی علیه السلام ضربه‌ای به او زد و او را به زمین انداخت. بسـر پاهای خود را بالا آورد و عورتش نمایان شـد. لـذا علی علیه السـلام روی برگرداند. اشتر ندا داد: ای امیر مومنان، او بسـر است. فرمود: رهایش کن. خـدا او را لعنت کنـد. - . به منظور عدم اختلال در معنی بجاست تا بخشـی را که حذف شده اسـت آورده شود:

آن روز عروه بن داود دمشقی به میدان آمد و گفت:

ای ابـا الحسن، اینک که معاویه هماوردی با تو را خوش نـدارد به هماوردی من بیا. علی گام پیش نهاد و یارانش به او گفتنـد: این سگ را رها کن که هم‌سطح تو نیست. فرمود: به خـدا سوگنـد که امروز به دیـد من کین توزی وی نسبت به من کمتر از معـاویه نیسـت. من و او را به هم واگذاریـد. سـپس به او حمله کرد و وی را به دو نیم کرد، چنـان که پیکرش نیمی از راست و نیمی از چپ به خاک افتاد. و هر دو سـپاه از صـلابت این ضـربت به لرزه در آمدنـد، آنگاه (برای عبرت دیگران خطاب به آن نعش دو پـاره) گفت: ای عروه برو و قومت را آگاه کن! سوگنـد به کسـی که محمـد را به حق بر انگیخت هم اینک دوزخ را می بینی و در شـمار پشیمانان در آمده ای. پسـر عموی عروه گفت: چه صبح شومی است امروز، خدا چهره زندگی را پس از

ابی داود زشت گرداند. سپس به علی علیه السلام حمله کرد. علی علیه السلام با ضربه‌ای وی را به ابو داود ملحق کرد. معاویه بر روی تپه‌ای اوضاع را تحت نظر داشت. وی گفت: مرگ و ننگ بر این مردان، آیا در میان آنها یک نفر نیست که با او نبرد کند یا غافلگیرانه و یا در گیر و دار معرکه و آمیختگی دو سپاه و غبار آلودگی میدان وی را بکشد؟. ولید بن عقبه گفت: تو خود به نبرد او برو که به جنگ تن به تن با او سزاوارتر از دیگران هستی. معاویه گفت: به خدا، او مرا به مبارزه فرا خواند تا آنجا که در برابر قریش شرمسار شدم (ولی با این همه) به خدا سوگند، هرگز خود به نبرد با او نخواهم رفت زیرا سپاه را جز برای نگهبانی از پیشوا به خدمت او بر نگماشته اند. عتبه بن ابی سفیان گفت: «از او روی نهان کنید چنان که گویی ندای مبارزطلبی او را نشنیده اید، شما می دانید که او حریث (دلاور) را کشت و عمرو (بن عاص) را رسوا کرد، و من حتّی یک تن را ندیدم که به دم تیغ او رفته و کشته نشده باشد». سپس معاویه به بسر بن أرطاه گفت: «آیا به هماوردی او می روی؟» بسر گفت: «هیچ‌کس سزاوارتر از تو به هماوردی با او نیست، اما اگر شما همه خودداری کردید، آنگاه من به نبرد تن به تن با او می روم.» معاویه به وی گفت: «بنابراین فردا پیشاپیش سپاه، تو در میدان با او روبرو خواهی شد». علی علیه السلام روز بعد همراه اشتر از سپاه خود جدا شد و به سمت تپّه رفت و می‌فرمود:

منم علی، بپرسید تا آگاه شوید، آنگاه یا به میدان نبرد با من بیایی یا پشت کنید و بگریزید.

تیغم برنده و نیزه‌ام جگرها را به هم می‌دوزد و جانها را شکار می‌کند. پیامبر پاکیزه خصال از ماست.

حمزه خوشرفتار و جعفر (طیّار) که در بهشت دارای بال است، از ماست.

این شیر خداست با چنین افتخارات درخشان و آن یک پسر هند است، که قدم پس کشیده است.

بسر در حالی که نقابی آهنین بر روی نهاده بود و شناخته نمی شد نزدیک آن تپّه به سوی او تاخت و فریاد زد: ای ابا حسن به میدان من بیا. علی علیه السلام با شتاب به سوی او تاخت تا نزدیک وی رسید و نیزه ای به جانب او که سر تا پا زره پوش بود پرتاب کرد که از ضرب آن بر زمین افتاد، ولی زره مانع شد که نیزه در بدنش فرو رود. بسر تصمیم گرفت عورت خود را آشکار کند تا با این حیله از شدّت حمله و صلابت او رهایی یابد، اما علی علیه السلام از او روی برگرداند و از کشتنش صرف نظر کرد. اشتر هنگام فرو افتادن او، وی را شناخت و گفت: ای امیر مؤمنان، این بسر بن أرطاه، دشمن خدا و توست. علی علیه السلام فرمود: او را رها کن که لعنت خدا بر او. آیا پس از چنان اقدام پَستی که انجام داد، او را بکشم؟. وی برخاست و سوار بر اسبش شد و به سمت لشگر خود فرار کرد. علی علیه السلام به وی فرمود: ای بسر، معاویه محق‌تر از تو بود که این بلا سرش بیاید. -

ص: ۵۲۰

ص: ۵۲۱

سپس پسر عموی بسر به علی علیه السلام یورش برد. اشتر وی را زد و کمرش را شکست. بسر با ضربه علی علیه السلام پا به فرار گذاشت و به یارانش پیوست. سواران او نیز عقب نشستند. معاویه به وی گفت: خداوند عمرو را در این شرمساری پیش...

کسوت تو قرار داده است. پس از آن، هرگاه بسر با گروهی روبرو می‌شد که علی علیه السلام در میان آنان بود، به گوشه‌ای می‌خزید و سواران شام علی را محاصره می‌کردند.

**[ترجمه]

«۴۴۱»

و عن عمر بن سعد بإسناده قال كان من أهل الشام بصفين رجل يقال له الأصبغ بن ضرار و كان يكون طليعه و مسلحه لمعاويه فندب على عليه السلام له الأشتر فأخذه أسيرا من غير أن يقاتل و كان على عليه السلام ينهى عن قتل الأسير الكاف فجاء به ليلا و شد وثاقه و ألقاه مع أضيافه ينتظر به الصباح فأنشد فيها أشعار أثرت فى الأشتر فغدا به الأشتر على على عليه السلام فقال يا أمير المؤمنين هذا رجل من المسلحه لقيته بالأمس فو الله لو علمت أن قتله الحق قتلته و قد بات عندنا الليله و حركنا بشعره فإن كان فيه القتل فاقتله و إن غضبنا فيه و إن كنت فيه بالخيار فهبه لنا قال هو لک يا مالك فإذا أصبت أسيرا فلا تقتله فإن أسير أهل القبله لا يفادى و لا يقتل فرجع به الأشتر إلى منزله و قال لک ما أخذنا منک ليس لک عندنا غيره و ذكروا أن عليا عليه السلام أظهر أنه مصبح معاويه و مناجزه فبلغ ذلک معاويه ففزع أهل الشام لذلک و انكسروا لقوله فكتب معاويه إليه عليه السلام أما بعد فإنى أظنک أن لو علمت أن الحرب تبلغ بنا و بک ما بلغت إلى آخر ما سيأتى بروايه سليم الهلالى و ما جرى بين معاويه و بين عمرو فى ذلک قال ثم إن عليا عليه السلام غلس بالناس صلاه الغداه ثم زحف إليهم فخرج الناس على راياتهم و أعلامهم و زحف إليهم أهل الشام إلى آخر ما سيأتى.

ص: ۵۲۲

**[ترجمه]عمربن سعد با ذکر سندی می گوید: مردی شامی که اصبغ بن ضرار نام داشت در صفّین طلایه دار و دیده بان معاویه بود. علی علیه السلام، اشتر را به جنگ او فرستاد و اشتر وی را بدون جنگ اسیر کرد. علی علیه السلام همواره کشتن اسیرانی را که سلاح بر زمین افکنده و دست از جنگ برداشته بودند، نهی می کرد. لذا اشتر شبانه او را به اردوگاه خود آورد و محکم او را بست و نزد یارانش افکند تا صبح شود. وی اشعاری را خواند تا اشتر را تحت تاثیر قرار دهد. هنگام صبح، اشتر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، این مرد از دیده بانانی است که دیروز اسیرش کردم، به خدا اگر می دانستم که قتلش رواست او را کشته بودم، دیشب نزد ما بود و با شعر خود ما را دستخوش خلجانی در دل کرد. اگر سزاوار قتل است، هر چند که بر خلاف میل ما باشد او را بکش و اگر صلاح می‌بینی که او را عفو کنی، پس وی را ببخش. فرمود: «ای مالک او را به تو بخشودم، اگر کسی از آنان را اسیر کردی نکش، زیرا اسیر مسلمان نه فدیه می دهد و نه کشته می شود». لذا او را به قرارگاه خود بازگرداند و گفت: آنچه را ما از تو گرفتیم، از آن توست و غیر از آن چیز دیگری نزد ما نداری.

آورده‌اند که علی علیه السلام اعلام کرد: فردا به جنگ با معاویه خواهد رفت. این خبر به معاویه رسید و شامیان را نگران و سرخورده ساخت. معاویه به علی علیه السلام نوشت: اما بعد، من گمان می کنم که اگر می‌دانستی که جنگ، کار ما و تو را به اینجا می‌کشاند... تا آخر روایت سلیم هلالی که شرح آن خواهد آمد. وی سپس به نقل اتفاقات بین معاویه و عمرو می‌پردازد. راوی می گوید: سپس علی علیه السلام، نماز صبح را به همراه مردم اقامه کرده و به سوی دشمن حمله کرد. مردم نیز با پرچم... های خود پا به میدان گذاشتند و شامیان به مقابله پرداختند... تا آخر که شرح آن خواهد آمد.

ص: ۵۲۲

**[ترجمه]

توضیح

قوله لا- تنسی شیباء هذا مثل لمن وقع به من رجل سوء شدید و ضرر عظیم فإنه لا ینساها و یظهر من المثل أن مضربها امرأه تزوجت رجلا فلما کان لیله الزفاف غلب علی زوجها رجل فقتله و أخذها قهرا فإنها لا تنسی تلک الواقعه أبدا فمثل بذلک قتل عثمان و أخذ الخلافه لأمیر المؤمنین علیه السلام.

قال الجوهری باتت فلانه بلیله شیباء بالإضافه إذا افتضت و باتت بلیله حره إذا لم تفتض.

و قال الفیروزآبادی باتت بلیله شیباء بالإضافه و بلیله الشیباء إذا غلبت علی نفسها لیله هدائها و قال العذره البکاره و مفتضها أبو عذرها.

و فی بعض الکتب یقال فلان أبو عذره هذا الکلام أی هو الذی اخترعه و لم یسبقه إلیه أحد و هو مستعار من قولهم أبو عذرتها أی هو الذی افتض بکارتها و یقال إن المرأه لا تنسی أبا عذرتها.

و قال المیدانی فی مجمع الأمثال لا تنسی المرأه أبا عذرها و قاتل بکرها أی أول من ولدها یضرب فی المحافظه علی الحقوق

انتهی و الأظهر هنا ما ذکرنا.

و قـال ابن الأـثیر فی مـاده حمر من کتـاب النهایه فی حـدیث علی علیه السـلام قیل له غلبتنا علیک هـذه الحمراء یعنون العجم و الروم و العرب تسمی الموالی الحمراء و فی حدیث عبد الملک أراک أحمر قرفا قال الحسن أحمر یعنی أن الحسن فی الحمره و منه قول الشاعر:

و إذا ظهرت تقنعی***بالحمر أن الحسن أحمر

و قیل کنی بالأحمر عن المشقه و الشده أی من أراد الحسن صبر علی أشیاء یکرهها انتهی.

ص: ۵۲۳

قوله و خضدت السهام الخضد الكسر و القطع و فی بعض النسخ بالمهملتین علی الاستعاره.

و قال الجوهری العتم الإبطاء و یقال ما عتم أن فعل کذا بالتشدید أی ما لبث و ما أبطأ.

و قال فی النهایه الأهوج المتسرع إلی الأمور کما یتفق و قیل الأحمق القلیل الهدایه انتهی.

و التقویض الهدم و الرهج بالتحریک الغبار و یقال قصبه یقصبه أی عابه و أبسلت فلانا أسلمته للهلکه.

و قال فی النهایه فی حدیث الحسن لا یزال أمر هذه الأمه أمما ما ثبتت الجیوش فی أماکنها الأمم القرب و الیسیر.

و قال الجوهری قال ابن السکیت الأمم بین القریب و البعید و هو من المقاربه و الأمم الشی ء الیسیر و یقال أخذت ذلک من أمم أی من قرب و داری أمم داره أی مقابلتها و القرن الذؤابه و الخصله من الشعر و بالتحریک السیف و النبل و الأول أنسب و الحضر بالحاء المهمله محرکه ضیق الصدر و العی فی المنطق و بالخاء المعجمه وسط الإنسان و کشح مخصر دقیق.

و قال الجوهری الطفل بالفتح الناعم یقال جاریه طفله و بنان طفل انتهی أی یعرف النساء المخدرات النواعم ذلک فکیف الرجال و الخنشلیل الماضی و الرعیل القطعه من الخیل و مقدمتها و یقال ارتث فلان علی ما لم یسم فاعله أی حمل من المعرکه رثیثا أی جریحا و به رمق و الفنیق الفحل المکرم و المقرم البعیر لا یحمل علیه و لا یذلل.

و قال فی القاموس راغ الرجل و الثعلب روغا و روغانا مال و حاد عن الشی ء و المراوغه المصارعه و أن یطلب بعض القوم بعضا و قال الطفیشل کسمیدع نوع من المرق.

و فی النهایه

فی حدیث فاطمه أنها جاءت النبی صلی الله علیه و آله ببرمه فیها سخینه.

أی طعام حار و قیل طعام یتخذ من دقیق و سمن و قیل دقیق و تمر أغلظ من الحساء و أرق من العصیده و کانت قریش تکثر من أکلها فعیرت بها حتی سموا سخینه انتهی.

و الشغب تهییج الشر و اطعنا علی بناء الافتعال أی طعن کل منهما صاحبه.

و فی النهایه و فی حدیث أبی جعفر الأنصاری فملأت ما بین فروجی جمع فرج و هو ما بین رجلین یقال للفرس ملأ فروجه و فرجه إذا عدا و أسرع و به سمی فرج الرجل و المرأه لأنهما بین الرجلین و قال إشعار البدن هو أن یشق أحد جانبی السنام حتی یسیل دمها و یجعل ذلک علامه یعرف بها أنها هدی و منه حدیث مکحول لا سلب إلا لمن أشعر علجا أو قتل أی طعنه حتی یدخل السنان جوفه.

**[ترجمه]معاویه گفت: «لا تنسی شیباء...»: این ضرب المثلی است که در مورد شخصی استفاده می‌شود که از طرف مرد دیگری ضرر بزرگ و بدی عظیمی به وی رسیده باشد که این شخص آن را هیچ وقت فراموش نمی‌کند. از این مَثَل بر می‌آید که در مورد زنی به کار می‌رود که در شب زفاف وی، مردی دیگر، شوهر آن زن را کشته و وی را به زور و اجبار تصاحب کند. لذا این زن، چنین حادثه‌ای را هیچ وقت فراموش نخواهد کرد. معاویه این مَثَل را برای قتل عثمان و بیعت مردم با امیرالمومنین علیه السلام به کار برده است.

جوهری می‌گوید: «باتت فلانه بلیله شیباء»: به صورت اضافه و وقتی به کار می‌رود که بکارت زن در آن شب از بین برود و «باتت فلانه بلیله حره»: هنگامی است که بکارت وی از بین نرود.

فیروزآبادی می‌گوید: «باتت بلیله شیباء» و «بلیله الشیباء»: وقتی که شب زفاف پرده بکارت زن پاره گردد. و می‌گوید: «العذره»: بکارت. پاره کننده بکارت زن را «ابو عذر» آن زن می‌گویند.

و در برخی کتب آمده است: فلانی ابو عذره فلان سخن است؛ این سخن بدان معناست که وی برای اولین بار آن سخن را ابداع کرده و قبل از وی کسی اقدام به این کار نکرده است. این نکته به طور استعاره از «ابو عذره» استفاده می‌شود یعنی فلان مرد برای اولین بار و قبل از هر مرد دیگری بکارت زن را از بین برده است و گفته می‌شود که زن ابوعذره خود را یعنی کسی را که بکارت وی را از بین برده، فراموش نمی‌کند.

میدانی در مجمع الأمثال می‌گوید: زن ابوعذره خود را و قاتل اولین فرزندش را فراموش نمی‌کند که این موضوع به عنوان ضرب المثل برای حفاظت از حقوق خود به کار برده می‌شود. صحیح‌تر آن چیزی است که ما در اینجا آوردیم.

ابن اثیر در توضیح ماده «حمر» در کتاب النهایه در حدیثی از علی علیه السلام می‌گوید: به وی گفته شد: این حمراء ما را بر تو چیره ساخت که منظور رومیان و عجم است. اعراب بردگان را حمراء می‌خوانند. در روایت عبدالملک آمده است: «أراک

احمر قرفا». گفت: سرخی نیکویی است. یعنی نیکویی در سرخی است. شاعر گفته است:

وقتی بیرون آمدی با پارچه سرخ، حجاب بر سر کن که نیکویی در سرخی است .

و گفته شده است: «الاحمر» کنایه از مشقّت و شدت است یعنی اینکه هر که نیکویی را بخواهد باید در برابر نا ملایمتی‌ها صبور باشد. پایان سخن.

ص: ۵۲۳

«خضدت السهام»: تیرها شکیت و خرد شد. در برخی نسخه‌ها بنا بر استعاره، هر دو به صورت مهمله آمده‌اند.

جوهری می گوید: «العتم»: کُندی. گفته می‌شود: «ما عتّم أن فعل کذا»: یعنی چیزی نگذشت که فلان کار را انجام داد.

ابن اثیر در النهایه می گوید: «الأهوج»: کسی که در کارها شتاب کند. گفته شده است: «احمق»: یعنی شخص هدایت نیافته. پایان سخن.

«التقویض»: انهدام. «الرهج»: به صورت متحرک یعنی غبار. گفته می‌شود: قَصَبه یقصبه: او را شماتت کرد. «أبسلت فلاناً»: فلانی را به دست هلاکت سپردم.

در النهایه در حدیث حسن علیه السلام آمده: لا یزال أمر هذه الأمه أمما ما ثبتت الجیوش فی أماکنها. در اینجا الامم یعنی قرابت و آسانی است. یعنی کار این امت تا زمانی‌که سپاهیان در مکان‌های خود ثابت قدم هستند، آسان و راحت خواهد بود.

جوهری می گوید: ابن سکیت می گوید: «الأمم»: میان نزدیک و دور و از مقاربت است. «الأمم»: چیز راحت. و گفته می‌شود: «أخذت ذلک من أمم»: آن چیز را از نزدیک گرفتم. «داری أمم داره»: یعنی خانه من مقابل خانه اوست. «القرن»: دسته بافته شده و گیسوی مو و به صورت متحرک یعنی شمشیر و نیزه که اولی صحیح‌تر است. «الحضر»: با حاء مهمله محرکه یعنی تنگی سینه و عجز در سخن گفتن و با خاء معجمه یعنی میانه انسان خاصره او.

جوهری می گوید: «الطفل»: با فتحه گفته می‌شود: دختر را «طَفله» و انگشتان را «طَفل» گویند. یعنی زنان گوشه نشین نوشکفته نیز آن را می‌دانند چه رسد به مردان. «الخنشلیل»: گذشته. «الرعیل»: گله‌ای از اسبها و پیشروان آن. گفته می‌شود: «ارتث فلان»: به صورت مجهول یعنی از میدان جنگ بیرون برده شد. «رثیثاً»: شخص زخمی که دارای رمق باشد. «الفنیق»: شتری که جهت جفت گیری نگه داری می شود و رام نشده و بار هم نمی‌بَرَد.

در القاموس آمده است: «راغ الرجل و الثعلب روغاً و روغاناً»: یعنی مرد و روباه از چیزی فاصله گرفتند. «المراوغه»: با هم در گیر شدن و گروهی، گروهی دیگر را به مبارزه طلبیدن. وی می گوید: «الطفیشل»: مانند سمیدع نوعی خوراکی است.

ص: ۵۲۴

در النهـایه آمـده است: در روایتی آمـده است که فـاطمه سـلام الله علیها ظرفی برای پیامبر صـلی الله علیه و آله آورد که در آن سخینه (اشگنه) بود. یعنی غذایی گرم. گفته شده است یعنی غذایی که با آرد و روغن و خرما تهیه شده و کمی از آش سفت... تر و از حلیم نرم‌تر است. قریش آن را به وفور می‌خوردنـد، پس به خاطر آنان عیب گرفته می شد تا جایی که به آنها «سـخینه» گفته می شد. پایان سخن.

«الشغب»: برانگیختن شرارت. «اطعنا»: بر وزن افتعال یعنی هر کدام بر حریف خود ضربه زد.

در النهایه و در روایتی از ابو جعفر انصاری آمده است: «فملأت ما بین فروجی»: جمع فرج یعنی میان دو پا. در مورد اسب گفته می‌شود: ملأـ فروجه و فرجه یعنی فرجش پُر شـد. زمانی گفته می‌شود که در حال دویـدن باشـد و شـتاب بگیرد. در مورد فرج مرد و زن نیز استعمال می‌شود چون میان دو پا قرار دارد. فرمود: «إشعار البُدن»: شکافتن یک طرف کوهان شتر تا آنکه خون از آن جاری شود، که از آن به عنوان نشان و علامت هـدایت لشـگر اسـتفاده می‌شـده است. و در حدیث مکحول آمده است: «لا سلب إلا لمن أشعر علجاً أو قتل»: یعنی آن‌قدر بر وی ضربه زد تا اینکه نیزه وارد شکم او شد.

**[ترجمه]

«۴۴۲»

أقول ثم قال ابن أبی الحدیـد (۱): قال نصـر بن مزاحم فی الجزء (۷) من کتاب صـفین و هو ثقه ثبت صـحیح النقل غیر منسوب إلی هوی و لا إدغال و هو من رجال أصـحاب الحدیث حدثنا عمرو بن شـمر عن أبی ضـرار عن عمار بن ربیعه قال- غلس علی علیه السـلام صـلاه الغداه یوم الثلاثاء عاشـر شهر ربیع الأول سنه سبع و ثلاثین و قیل عاشر صفر ثم زحف إلی أهل الشام بعسکر العراق و الناس علی رایاتهم و أعلامهم و زحف إلیهم أهل الشام و قد کانت الحرب أکلت الفریقین و لکنها فی أهل الشام أشـد نکایه و أعظم وقعا قد ملوا الحرب و کرهوا القتال و تضعضعت أرکانهم

۱- رواه فی شرحه علی المختار: (۳۵) من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۴۱۹ ط الحدیث ببیروت. ورواه نصر بن مزاحم فی الجزء: (۷) من کتاب صفین ۴۷۳ ط مصـر، وللکلام مصادر أخر یجد الباحث بعضـها فی ذیل المختار: (۲۱۴) من کتاب نهج السـعاده: ج ۲ ص ۲۲۵ ط ۱.

قال فخرج رجل من أهل العراق على فرس كميت ذنوب عليه السلاح لا يرى منه إلا عيناه و بيده الرمح فجعل يضرب رءوس أهل العراق بالقناه و يقول سووا صفوفكم رحمكم الله حتى إذا عدل الصفوف و الرايات استقبلهم بوجهه و ولى أهل الشام ظهره ثم حمد الله و أثنى عليه و قال الحمد لله الذى جعل فينا ابن عم نبيه أقدمهم هجره و أولهم إسلاما سيف من سيوف الله صبه الله على أعدائه فانظروا إذا حمى الوطيس و ثار القتام و تكسر المران و جالت الخيل بالأبطال فلا أسمع إلا غمغمه أو همهمه فاتبعونى و كونوا فى أثرى قال ثم حمل على أهل الشام فكسر فيهم رمحه ثم رجع فإذا هو الأشتر قال و خرج رجل من أهل الشام و نادى بين الصفين يا أبا الحسن يا على ابرز إلى فخرج إليه على عليه السلام حتى اختلفت أعناق دابتيهما بين الصفين فقال إن لك يا على لقدما فى الإسلام و الهجره فهل لك فى أمر أعرضه عليك يكون فيه حقن هذه الدماء و تأخير هذه الحروب حتى ترى رأيك قال و ما هو قال ترجع إلى عراقك فنخلى بينك و بين العراق و نرجع نحن إلى شامنا فتخلى بيننا و بين الشام:

فقال على عليه السلام: قد عرفت ما عرضت إن هذه لنصيحه و شفقه و لقد أهمّنى هذا الأمر و أسهرنى و ضربت أنفه و عينه فلم أجد إلا القتال أو الكفر بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه و آله إن الله تعالى ذكره لم يرض من أوليائه أن يعصى فى الأرض و هم سكوت مذعنون لا يأمرون بمعروف و لا ينهون عن منكر فوجدت القتال أهون على من معالجه الأغلال فى جهنم:

قال: فرجع الرجل و هو يسترجع و زحف الناس بعضهم إلى بعض فارتموا بالنبل و الحجاره حتى فنيت ثم تطاعنوا بالرماح حتى تكسرت و اندقت ثم مشى القوم بعضهم إلى بعض بالسيوف و عمد الحديد فلم يسمع السامعون إلا وقع الحديد بعضه على بعض لهو أشد هولا فى صدور الرجال من الصواعق و من

جبال تهامه يدک بعضها بعضا و انکسفت الشمس بالنقیع و ثار القطام و القسطل فضلت الألویه و الرایات (۱) و أخذ الأشتر یسیر فیما بین المیمنه و المیسره فیأمر کل قبیله أو کتیبه من القراء بالإقدام علی التی تلیها فاجتلدوا بالسیوف و عمد الحدید من صلاه الغداه من الیوم المذکور إلی نصف اللیل لم یصلوا لله صلاه فلم یزل الأشتر یفعل ذلک حتی أصبح و المعرکه خلف ظهره و افترقوا علی سبعین ألف قتیل فی ذلک الیوم و تلک اللیله و هی لیله الهریر المشهوره و کان الأشتر فی میمنه الناس و علی علیه السلام فی القلب و الناس یقتتلون ثم استمر القتال من نصف اللیل الثانی إلی ارتفاع الضحی و الأشتر یقول لأصحابه و هو یزحف بهم نحو أهل الشام ازحفوا قید رمحی هذا و یلقی رمحه فإذا فعلوا ذلک قال ازحفوا قاب هذه القوس (۲) فإذا فعلوا ذلک سألهم مثل ذلک حتی مل أکثر الناس من الإقدام فلما رأی ذلک قال أعیذکم بالله أن ترضعوا الغنم سائر الیوم ثم دعا بفرسه و رکز رایته و کانت مع حیان بن هوذه النخعی و سار بین الکتائب و هو یقول أ لا من یشری نفسه لله و یقاتل مع الأشتر حتی یظهر أمر الله أو یلحق بالله فلا یزال الرجل من الناس یخرج إلیه فیقاتل معه.

**[ترجمه]می گویم: ابن ابی الحدید می گوید: در جزء ۷ کتاب صفین، نصر بن مزاحم که فردی موثق و راستگو و مبرّی از دروغگویی بوده و از اصحاب حدیث است، از عمرو بن شمر از ابی ضرار از عمار بن ربیعه آورده است: علی علیه السلام نماز صبح روز سه‌شنبه، دهم ماه ربیع الاول سال سی و هفتم را به جای آورد. روز دهم صفر نیز گفته شده است. سپس با سپاه عراق که هر قومی پرچم و نشان‌های خود را در دست داشتند، به صفوف شامیان یورش برد. شامیان به مقابله پرداختند. جنگ تعداد زیادی از افراد دو طرف را به کام مرگ کشاند که سهم شامیان از این قربانیان بیشتر و دردناکتر از عراقیان بود به‌گونه‌ای که از جنگ خسته شده و متنفّر گردیدند و استقامت خود را از دست دادند.

ص: ۵۲۵

راوی می‌گوید: در این حال مردی از سپاه عراق بیرون آمد، وی بر اسب دراز دمی که مویش به سرخی و سیاهی می زد بر نشسته و چنان خود را غرق در سلاح کرده بود که جز دو چشمش پیدا نبود، و به دست نیزه ای داشت که با آن صفوف اهل عراق را نظام می داد و می گفت: «صفوف خود را بیارایید خدایتان رحمت کناد،» و چون از کار آرایش صف ها و استقرار پرچم ها فارغ شد رو به سوی آنان کرد و شامیان را پس پشت نهاد و آنگاه حمد و سپاس خدای را به جای آورد و گفت: سپاس خدای را که پسر عمّ پیامبر خود را در میان ما نهاد، اوست که در هجرت پیشگام ترین مردم و در پذیرفتن اسلام نخستین کس است، او تیغی از تیغ های خداست که بر ضدّ دشمنان او فرود می آید. (به من) بنگرید! چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه ها بر هم شکند و اسبان در زیر ران دلیران به جولان درآیند و جز شیهه اسبان و غریو جنگاوران آوایی شنیده نشود فرمانم را بپذیرید و به دنبالم باشید. (راوی) گوید: پس از این سخنان بر شامیان تاخت چندان که نیزه اش را (بر پیکر آنان) خرد کرد و سپس بازگشت، این (نقابدار) اشتر بود. راوی گوید: یکی از شامیان به میان دو صف در آمد و بانگ برداشت: ای ابا الحسن، ای علی، به هماوردی من آی. علی علیه السلام به سوی او رفت چندان که اسبانشان در میان میدان گردن به گردن شدند. آنگاه وی گفت: ای علی، تو در اسلام و هجرت پیشگامی، آیا مایلی پیشنهادی به تو کنم که از این خونریزی ها جلوگیری کند و این جنگ ها متوقّف شود تا نیک بیاندیشی (و جوانب امر را بنگری)؟ علی به وی فرمود: پیشنهادت چیست؟ گفت: «تو به عراق خود باز گرد و ما به شام خود بر می گردیم و تو دست از شام ما بدار و آن را به ما واگذار.» علی علیه السلام به او فرمود: می دانم که این پیشنهاد را از سر خیرخواهی و دلسوزی ارائه کردی، ولی من در این

کار که اندیشه ام را به خود داشته بود نیک نگریسته و آن را به دقّت زیر و رو کرده و جوانبش را سنجیده ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آنچه خداوند بر محمد صلی اللّه علیه و آله وحی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن در دهند، امر به معروف نکنند و نهی از منکر ننمایند، از این رو دیدم جنگ (با همه دشواری هایش) برایم آسان تر از تحمّل غل و زنجیرهای دوزخ است.

راوی می گوید: آن مرد در حالی که انا للّه و انا الیه راجعون می گفت برگشت. راوی گوید: دو سپاه به پیشروی پرداختند و تیر [و سنگ] به یک دیگر پرتاب کردند تا ذخیره هایشان تمام شد. سپس با نیزه حمله کردند تا آنکه نیزه ها نیز شکست و از کار افتاد، آنگاه سپاهیان با شمشیر و گرز به جان یک دیگر افتادند و جز صدای چکاچک شمشیر که در دل مردان هول انگیزتر از بانگ رعد

ص: ۵۲۶

و فرو ریختن هراس آور کوه ها بود، صدایی به گوش نمی رسید. گوید: خورشید [در پس گرد و غبار آوردگاه] تیره شد و خاک به آسمان برخاست و پرچم ها و علم ها ناپدید شد. گوید: اشتر بین جناح راست و جناح چپ لشکر در تکاپو بود و به هر قبیله یا فوجی از قاریان (و پیروان قرآن) می رسید ایشان را به پایمردی و پافشاری بر ادامه جنگ تشویق می کرد. از سپیده دم روز مذکور تا نیمه شب به شمشیر زدن و کوفتن گرزهای آهنین پرداختند و نماز نکردند، و اشتر تا دم صبح همچنان کسان را تشویق می کرد تا آوردگاه را پشت سر نهاد و رزم آوران پس از آنکه در آن روز و آن شب، که به لیله الهریر مشهور است، هفتاد هزار کشته بر جا نهادند، پراکنده شدند. در آن پیکار اشتر در جناح راست و علی علیه السلام در قلب سپاه قرار گرفته بودند و مردم می جنگیدند. سپس پیکار، از نیمه شب دوم تا بر آمدن آفتاب، ادامه یافت و اشتر، در حالی که به سوی شامیان پیشروی می کرد، به یارانش می گفت: به اندازه این نیزه من پیش روید! و چون پیش می رفتند، می گفت: اینک به اندازه این کمان پیش روید! و چون پیش می رفتند همچنان از ایشان می خواست که فراتر روند چندان که بیشتر کسان از پیشروی خسته و درمانده شدند. وی چون چنین دید گفت: شما را به خدا پناه دهم اگر بخواهید بقیّه روز را به دوشیدن گوسفند (و سستی و تن آسایی) پردازید. آنگاه اسبش را طلبید و پرچمش را بر افراشت و همراه حیّان بن هوذه نخعی به میان لشکریان می رفت و می گفت: آیا کسی نیست که جان خود را به خدا فروشد و پا به پای اشتر بجنگد تا پیروز شود یا به خدا پیوندد؟ و مردان پیاپی همپای او می رفتند و دوشادوش او می جنگیدند.

**[ترجمه]

«۴۴۳»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِی ضِرَارٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ رَبِیعَهَ قَالَ: مَرَّ بِیَ الْأَشْتَرُ فَأَقْبَلْتُ مَعَهُ حَتَّی رَجَعَ إِلَی الْمَکَانِ الَّذِی کَانَ بِهِ فَقَامَ فِی أَصْحَابِهِ فَقَالَ شُدُّوا فِدَاءً لَکُمْ عَمِّی وَ خَالِی شَدَّهً تُرْضُونَ بِهَا اللَّهَ وَ تُعِزُّونَ بِهَا الدِّینَ إِذَا أَنَا حَمَلْتُ فَاحْمِلُوا ثُمَّ نَزَلَ یَضْرِبُ وَجْهَ دَابَّتِهِ وَ قَالَ لِصَاحِبِ رَایَتِهِ اقْدُمْ فَتَقَدَّمَ بِهَا ثُمَّ شَدَّ عَلَی الْقَوْمِ وَ شَدَّ مَعَهُ أَصْحَابُهُ فَضَرَبَ أَهْلَ الشَّامِ حَتَّی انْتَهَی بِهِمْ

إِلَى مُعَسْكَرِهِمْ فَقَاتَلُوا عِنْدَ الْمُعَسْكَرِ قِتَالًا شَدِيداً وَ قُتِلَ صَاحِبُ رَايَتِهِمْ وَ أَخَذَ عَلِيٌّ علیه السلام لَمَّا رَأَى الظَّفَرَ قَدْ جَاءَ مَنْ قِبَلَهُ يُمِدُّهُ بِالرِّجَالِ.

۱- هذا هو الصواب، و فی أصلی المطبوع: «و سار ... فظلمت الالویه ...» و القتام کالقسطل: الغبار.

۲- القید و القید و القاد و القاب: القدر.

**[ترجمه]عمّار بن ربیعه گفت: اشتر در این میان بر من گـذشت و من همراه وی رفتم [و جنگیـدم] تا به قرارگاه خود باز آمد و به میان یارانش رفت و گفت: پایمردی کنیـد! عمو و دایی [و خویش و تبار و عزیزانم] فدای شـما! چنان هجوم آرید که خدا از شـما خرسـند شود و با رزماوری خود، دین را چیره سازیـد. چون من حمله کردم شـما نیز هجوم کنید. آنگاه از اسب به زیر آمـد و دسـتی بر پیشـانی اسـبش نـواخت و سـپس به پرچمـدار خـویش گفت: پیش برو، وی پیش رفت، و پس از آن خـود به صفوف دشـمن حمله برد و یارانش نیز هجوم کردند [و صـفوف مقدّم] شامیان را در هم کوفتند تا به اردوگاه سپاه شام زدند و پیکاری سـخت کردنـد و پرچمدار اشتر کشـته شد. چون علی دید که پیروزی از جانب او در می رسد [و احتمال یکسـره شدن جنگ نزدیک است]، مردان را به یاریش گسیل داشت.

ص: ۵۲۷

**[ترجمه]

«۴۴۴»

وَ رَوَى نَصْرٌ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ الْقَوْمُ إِلَى مَا بَلَغُوا إِلَيْهِ قَامَ عَلِيٌّ علیه السلام خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ بَلَغَ بِكُمُ الْأَمْرُ وَ بِعَدُوِّكُمْ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا آخِرُ نَفَسٍ وَ إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا أَقْبَلَتِ اعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا وَ قَدْ صَبَرَ لَكُمُ الْقَوْمُ عَلَى غَيْرِ دِينٍ حَتَّى بَلَغْنَا مِنْهُمْ مَا بَلَغْنَا وَ أَنَا غَادٍ عَلَيْهِمْ بِالْغَدَاةِ أُحَاكِمُهُمْ إِلَى اللَّهِ قَالَ فَبَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةَ فَدَعَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ قَالَ يَا عَمْرُو إِنَّمَا هِيَ اللَّيْلَةُ حَتَّى يَغْدُوَ عَلَيْنَا بِالْفَصْلِ فَمَا تَرَى قَالَ إِنَّ رِجَالَكَ لَا يَقُومُونَ لِرِجَالِهِ وَ لَسْتَ مِثْلَهُ وَ هُوَ يُقَاتِلُكَ عَلَى أَمْرٍ وَ أَنْتَ تُقَاتِلُهُ عَلَى غَيْرِهِ أَنْتَ تُرِيدُ الْبَقَاءَ وَ هُوَ يُرِيدُ الْفَنَاءَ وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ يَخَافُونَ مِنْكَ إِنْ ظَفِرْتَ بِهِمْ وَ أَهْلُ الشَّامِ لَا يَخَافُونَ عَلِيّاً إِنْ ظَفِرَ بِهِمْ وَ لَكِنْ أَلْقِ إِلَى الْقَوْمِ أَمْراً إِنْ قَبِلُوهُ اخْتَلَفُوا وَ إِنْ رَدُّوهُ اخْتَلَفُوا ادْعُهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ حَكَماً فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَإِنَّكَ بَالِغٌ بِهِ حَاجَتَكَ فِي الْقَوْمِ وَ إِنِّي لَمْ أَزَلْ أَدَّخِرُ هَذَا الْأَمْرَ لِوَقْتِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ فَعَرَفَ مُعَاوِيَةُ ذَلِكَ وَ قَالَ لَهُ صَدَقْتَ.

**[ترجمه]نصـر از جنگجویان صـفین روایت می کند: وقتی سـپاهیان به آنجا که باید، رسـیدند، علی به خطبه ایسـتاد و خدا را سپاس داشت و سـتایش کرد و فرمود: ای مردم، کار بر شما و بر دشمن بدین قرار رسیده که بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است، چون امور رخ دهد، از همان آغاز، انجامش شناخته آید. آن قوم، با بی دینی در برابر شما ایستادگی و لجاجت به خرج دادنـد تـا به دست مـا بـدین وضع دچـار آمدنـد. من فردا صـبحگاهان بر آنـان می تازم و در پیشگاه خـدای عز و جل به داوریشان می کشانم.» این سخن به آگاهی معاویه رسید، وی عمرو بن عاص را بخواند و گفت: ای عمرو! ما را فقط شبی باقی مانـده است که فردا علی به قصـد فیصـله کـار بر ما بتازد، چه چاره بینی؟ گفت: «راست خواهی، مردان تو چون رزماوران علی نیسـتند و تو خود نیز چون علی نیستی. او بر سر امر (دین) با تو می جنگد و تو بر سر دیگر چیز (دنیا) با او می ستیزی. تو هستی را طـالبی و او خواسـتار نیستی است. عراقیان از اینکه تو بر آن ها دست یابی بیم دارنـد، ولی شامیان از اینکه علی بر آنان چیره باشـد بـاکی ندارنـد. بـا این همه تو طرحی در افکن و آنـان را برابر امری قرار ده که اگر بپذیرنـد یـا نپذیرنـد به هر حال دچار اختلاـف شونـد. آنـان را به داوری کتـاب خـدا میـان خود و ایشـان بخوان که به این وسـیله به مرادی که از آنان داری خواهی رسـید. من همواره بیـان این نکته را برای [روز مبـادا و] زمـانی که تو بـدان نیـاز داشـته باشـی عقب افکنـده بودم. معاویه آن را

دریافت و [با توجه به محاسن این پیشنهاد] گفت: «راست گفتی.»

**[ترجمه]

«۴۴۵»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عُمَيْرٍ الْأَنْصَارِيِّ (۱) قَالَ: وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي أَسْمَعُ عَلِيّاً عليه السلام يَوْمَ الْهَرِيرِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا طَحَنَتْ رَحَى مَذْحِجٍ فِيمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ عَكٍّ وَ لَخْمٍ وَ جُذَامَ وَ الْأَشْعَرِيِّينَ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ تَشِيبُ مِنْهُ النَّوَاصِي حَتَّى اسْتَقَلَّتِ الشَّمْسُ وَ قَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ حَتَّى مَتَى نُخَلِّي بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَّيْنِ قَدْ فَنِيَا [فَنِيَتَا] وَ أَنْتُمْ وُقُوفٌ تَنْظُرُونَ أَ مَا تَخَافُونَ مَقْتَ اللَّهِ ثُمَّ انْفَتَلَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ نَادَى يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا وَاحِدُ يَا صَمَدُ يَا اللَّهُ يَا إِلَهَ مُحَمَّدٍ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ رُفِعَتِ الْأَيْدِي وَ مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ طُلِبَتِ الْحَوَائِجُ

۱- هکذا صوبه محقق کتاب صفّین نقلا عن ترجمه الرجل من کتاب الإصابه: ج ۱، ص ۱۰۳۰، و فی ط: ج ۱، ص ۲۱۵. و ذکره أیضا أبو عمر فی کتاب الاستیعاب بهامش الإصابه: ج ۱، ص ۲۲۳. و فی الطبعه القدیمه من کتاب صفّین: «عن جابر بن نمیر ...». وفی ط الکمبانی من کتاب البحار: " عن جابر، عن تمیم الأنصاری... ".

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكو إِلَيْكَ غَيْبَهَ نَبِيِّنا وَ كَثْرَهَ عَدُوِّنَا وَ تَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ سِيرُوا عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ ثُمَّ نَادَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ كَلِمَهُ التَّقْوَى قَالَ فَلَا وَ الَّذِى بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ نَبِيّاً مَا سَمِعْنَا بِرَئِيسِ قَوْمٍ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَصَابَ بِيَدِهِ فِى يَوْمٍ وَاحِدٍ مَا أَصَابَ إِنَّهُ قَتَلَ فِيمَا ذَكَرَ الْعَادُّونَ زِيَادَهً عَلَى خَمْسِمِائَهٍ مِنْ أَعْلَامِ الْعَرَبِ يَخْرُجُ بِسَيْفِهِ مُنْحَنِياً فَيَقُولُ مَعْذِرَهً إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْ هَذَا لَقَدْ هَمَمْتُ مَرَّاتٍ أَنْ أَفْلِقَهُ (۱) وَ لَكِنْ يَحْجُزُنِى عَنْهُ أَنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله علیه و آله يَقُولُ كَثِيراً لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَ أَنَا أُقَاتِلُ بِهِ دُونَهُ علیه السلام قَالَ فَكُنَّا نَأْخُذُهُ وَ نُقَوِّمُهُ ثُمَّ يَتَنَاوَلُهُ مِنْ أَيْدِينَا فَيَقْتَحِمُ بِهِ عَرْضَ الصَّفِّ فَلَا وَ اللَّهِ مَا لَيْثٌ بِأَشَدَّ نِكَايَهً مِنْهُ فِى عَدُوِّهِ (۲).

**[ترجمه]جابر بن عمیر انصاری - . محقق کتاب صفین به نقل از ترجمه الرجل از کتاب الإصابه ج ۱: ص ۱۰۳۰ و در چاپی دیگر ج ۱: ص ۲۱۵ آن را اینگونه تصحیح کرده است. و ابو عمر نیز در کتاب الإستیعاب با حاشیه الإصابه ج ۱: ص ۲۲۳ آن را ذکر کرده و در چاپ قدیم کتاب صفین آمده: «از جابر بن نمیر...». - گوید: به خدا سوگند گویا هم اکنون آوای علی را به روز هریر، آنگاه که بر شامیان می تاخت، می شنوم و این پس از آن بود که گردونه پیکار مذحجیان با «عک» و «لخم» و «جذام» و اشعریان به گردش در آمد و از سپیده سحر تا نیمروز به شدّت تمام و کیفیّتی که از فرط دشواری و گستردگی، موی آدمی را سپید می کرد به درازا کشید. آنگاه علی برخاست و گفت: تا کی این دو قبیله را به هم واگذاریم؟ اینان نابود شدند و شما همچنان ایستاده اید و به ایشان می نگرید! آیا از سرزنش خدا نمی هراسید؟ سپس رو به جانب قبله کرد و دست دعا به درگاه خداوند عزوجل برداشت و به بانگ رسا گفت: «ای خداوند، ای بخشاینده، ای یکتا، ای بی نیاز، ای خدای محمد، بار الها، گام ها به سوی تو پی سپارد و دل ها برای تو در سینه ها تپد و دست ها به درگاه تو بر آید و گردن ها به سوی تو کشیده شود و دیدگان به تو دوخته آید و نیازها همه از تو درخواست شود.

ص: ۵۲۸

بارالها ما از فقدان پیامبرمان صلی اللّه علیه، و فزونی دشمنان و پراکندگی آرزوها و آرمانمان به تو شکایت می کنیم. «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالحَقّ وَ انْتَ خَيرُ الفاتِحينَ.» - . اعراف / ۸۹ - {بار پروردگارا، میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی.} به برکت و فضل خدا پیش روید.» آنگاه ندا در داد: لا اله الا الله و الله اکبر کلمه تقوی است. راوی گوید: نه، سوگند به خداوندی که محمد صلی اللّه علیه و آله را به حق پیامبر ما داشت، نشنیده ایم، از آن زمان که خدا آسمان ها و زمین را آفریده است، از دست سردار قومی ظرف یک روز چنان ضرب شستی که علی به دست خود نشان داد، بر آمده. وی، چنان که شمارگران یاد کردند، بیش از پانصد تن از برجستگان عرب را بکشت، با تیغ خمیده اش به میدان می تاخت و می گفت: از خدای عزّ و جلّ، و نیز از شما بدین رفتار پوزش می خواهم، من [چندی پیش] بر آن بودم که تیغم را صیقل دهم، [تا حفره های خرد آن هموار و صاف شود] ولی [پیامبر] مرا از آن کار باز داشت. به راستی بارها از پیامبر خدا صلی اللّه علیه شنیدم که می فرمود: «تیغی چون ذو الفقار و جوانمردی چون علی نباشد.» و من با این شمشیر به منظور دفاع از دین و حریم پیامبر (ص) جنگ می کنم.

گوید: ما شمشیر را از او می گرفتیم و آنرا راست و اصلاح می کردیم و سپس وی آن را از ما باز می ستاند و با آن به پهنه صف دشمن حمله می برد [و آن ها را درو می کرد]. نه، به خدا سوگند که هرگز صولت شیری در دشمن ستیزی بیشتر از

سطوت او نبود. - . شبیه این سخن در آخر صفحه ۴۸۷ از نسخه کمپانی گذشت و نظیر همین در صفحه ۶۲۷ نیز ذکر خواهد شد. و جلودی نیز شبیه این کلام را در تألیف خود کتاب صفین روایت کرده و مؤلف نیز آن را در بخش دوم جلد ۱۹ بحار الأنوار: ص۳۳۵ و در جلد ۱۸: ص۳۷۹ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۴۴۶»

و عن عمرو بن شمر عن جابر عن تمیم بن حذیم (۳) قال لما أصبحنا من لیله الهریر نظرنا فإذا أشباه الرایات أمام أهل الشام فی وسط الفیلق حیال موقف علی علیه السلام و معاویه فلما أسفرنا إذا هی المصاحف قد ربطت فی أطراف الرماح و هی عظام مصاحف العسکر و قد شدوا ثلاثه رماح جمیعا و ربطوا علیها مصحف المسجد الأعظم یمسکه عشره رهط.

ص: ۵۲۹

۱- کذا فی جمیع ما رأیناه من المصادر الاصلیه، و صوبه بعضهم ب «أصقله» قال: إنّما أراد أن یصقله لیزیل عنه ما به من الفقار و هی الخفر الصغار.

۲- و تقدم قریب منه فی آخر الصفحه ۴۸۷ ط الکمبانیّ. و قریب منه یجی ء أیضا فی ص ۶۲۷. وقریبا منه رواه أیضا الجلودی فی کتاب صفین من تألیفه کما رواه عنه المصنف فی القسم الثانی من المجلد (۱۹) من بحار الأنوار ص ۳۳۵، وفی ج ۱۸ ص ۳۷۹.

۳- و یقال له أیضا تمیم بن حذلم- کجعفر- من أصحاب عبد اللّه بن مسعود، و هو من رجال الصحاح الست السنیه مترجم فی حرف التاء من کتاب تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۵۱۲ و ذکر توثیقه عن ابن سعد و ابن حبان بلا معارض قال: و قد قیل: إن کنیته أبو حذلم. و ذکر فی هامش کتاب صفّین أنّه مات سنه: (۱۰۰).

**[ترجمه]تمیم بن حذیم - . به او تمیم بن حذلمبر وزن جعفر نیز گفته می شد که از یاران عبدالله بن مسعود بود و او از رجال صحاح سته سنی است. در حرف تاء از کتاب تهذیب التهذیب ج ۱: ص ۵۱۲ درباره آن توضیح داده شده و ثقه بودن او از سوی ابن سعد و ابن حبان بلا معارض است. گوید: و گفته شده: کنیه او ابو حذلم است. در حاشیه کتاب صفین گفته است که او در سال ۱۰۰ هجری درگذشت. - گوید: چون شب هریر را گذراندیم، سحرگاهان چیزهایی پرچم گونه در برابر صفوف شامیان، در وسط میدان به محاذات موضع علی علیه السلام و سراپرده معاویه دیدیم، و چون آفتاب بر آمد مشاهده کردیم که آن ها قرآن هایی است که بر سر نیزه ها آویخته اند و بزرگترین قرآن های سپاه است. سه نیزه را به هم آورده و قرآن مسجد اعظم را بر آن آویخته بودند و ده تن آن را نگه داشته بودند.

ص: ۵۲۹

**[ترجمه]

«۴۴۷»

قَالَ نَصْرٌ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو الطُّفَيْلِ اسْتَقْبَلُوا عَلِيّاً بِمِائَهِ مُصْحَفٍ وَ وَضَعُوا فِي كُلِّ مُجَنِّبَهٍ مِائَتَيْ مُصْحَفٍ وَ كَانَ جَمِيعُهَا خَمْسَمِائَهِ مُصْحَفٍ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام ثُمَّ قَامَ الطُّفَيْلُ بْنُ أَدْهَمَ حِيَالَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ قَامَ أَبُو شُرَيْحٍ حِيَالَ الْمَيْمَنَهِ وَ وَرْقَاءُ بْنُ الْمُعْتَمِرِ حِيَالَ الْمَيْسَرَهِ ثُمَّ نَادَوْا يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ اللَّهَ اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ وَ الْأَبْنَاءِ مِنَ الرُّومِ وَ الْأَتْرَاكِ وَ أَهْلِ فَارِسَ غَداً إِذَا فَنِيتُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِي دِينِكُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ مَا الْكِتَابَ يُرِيدُونَ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْحَكَمُ الْحَقُّ الْمُبِينُ فَاخْتَلَفَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ علیه السلام فِي الرَّأْيِ فَطَائِفَهٌ قَالَتِ الْقِتَالُ وَ طَائِفَهٌ قَالَتِ الْمُحَاكَمَهُ إِلَى الْكِتَابِ وَ لَا يَحِلُّ لَنَا الْحَرْبُ وَ قَدْ دُعِينَا إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ فَعِنْدَ ذَلِكَ بَطَلَتِ الْحَرْبُ وَ وَضَعَتْ أَوْزَارَهَا.

**[ترجمه]نصر گوید: ابو جعفر و ابو طفیل گفتند: با یکصد قرآن به پیشواز علی آمدند، و در هر کران لشکر دویست قرآن نهادند، و روی هم پانصد قرآن بر آورده بودند. ابو جعفر گفت: طفیل بن ادهم برابر قرارگاه علی علیه السلام و ابو شریح برابر جناح راست و ورقاء بن معتمر پیش جناح چپ سپاه در ایستادند، سپس ندا در دادند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، به زنان و دختران خویش بیندیشید و مراعاتشان کنید، اگر شما نابود شوید، فردا چه کسی در برابر رومیان و ترکان و پارسیان در ایستد؟ خدا را، خدا را، دینتان را بپایید. این کتاب خدا میان ما و شما داور است. علی علیه السلام فرمود: پروردگارا تو می دانی که اینان به دل خواستار قرآن نیستند. پس خود میان ما داوری کن که تو به درستی داور بر حق و روشنگری. در میان یاران حضرت علی علیه السلام اختلاف نظر پدید آمد. پاره ای گفتند: «جنگ» و پاره ای گفتند: «داوری بردن به قرآن» زیرا اینک که آنان ما را به داوری قرآن خوانده اند برای ما جنگیدن روا نیست. در این هنگام جنگ فرو نشست و بارهای گرانش را بر زمین نهاد. [و آتش بس شد].

**[ترجمه]

«۴۴۸»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الْأَعْظَمُ قَالَ أَصْحَابُ مُعَاوِیَهَ وَ اللَّهِ لَا نَبْرَحُ الْیَوْمَ الْعَرْصَهَ حَتَّی نَمُوتَ أَوْ یُفْتَحَ لَنَا وَ قَالَ أَصْحَابُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٍّ علیه السلام مِثْلَ ذَلِکَ فَبَاکَرُوا الْقِتَالَ غُدْوَهً فِی یَوْمٍ مِنْ أَیَّامِ الشِّعْرَی طَوِیلٍ شَدِیدِ الْحَرِّ فَتَرَامَوْا حَتَّی فَنِیَتِ النِّبَالُ وَ تَطَاعَنُوا حَتَّی تَقَصَّفَتِ الرِّمَاحُ ثُمَّ نَزَلَ الْقَوْمُ عَنْ خُیُولِهِمْ وَ مَشَی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ بِالسُّیُوفِ حَتَّی تَکَسَّرَتْ جُفُونُهَا وَ قَامَ الْفُرْسَانُ فِی الرُّکُبِ ثُمَّ اضْطَرَبُوا بِالسُّیُوفِ وَ عُمُدِ الْحَدِیدِ فَلَمْ یَسْمَعِ السَّامِعُونَ إِلَّا تَغَمْغُمَ الْقَوْمِ وَ صَلِیلَ الْحَدِیدِ فِی الْهَامِ وَ تَکَادُمَ الْأَفْوَاهِ وَ کَسَفَتِ الشَّمْسُ وَ ثَارَ الْقَتَامُ وَ ضَلَّتِ الْأَلْوِیَهُ وَ الرَّایَاتُ وَ مَرَّتْ مَوَاقِیتُ أَرْبَعِ صَلَوَاتٍ مَا یُسْجَدُ فِیهِنَّ لِلَّهِ إِلَّا تَکْبِیراً وَ نَادَتِ الْمَشِیخَهُ فِی تِلْکَ الْغَمَرَاتِ یَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْحُرُمَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ قَالَ جَابِرٌ فَبَکَی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ هُوَ یُحَدِّثُنَا بِهَذَا الْحَدِیثِ قَالَ وَ أَقْبَلَ الْأَشْتَرُ عَلَی فَرَسٍ کُمَیْتٍ مَحْذُوفٍ قَدْ وَضَعَ مِغْفَرَهُ عَلَی قَرَبُوسِ السَّرْجِ

وَ هُوَ يَقُولُ اصْبِرُوا يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ حَمِيَ الْوَطِيسُ وَ رَجَعَتِ الشَّمْسُ مِنَ الْكَسُوفِ وَ اشْتَدَّ الْقِتَالُ وَ أَخَذَتِ السِّبَاعُ بَعْضُهَا بَعْضاً فَقَالَ رَجُلٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ أَيُّ رَجُلٍ هَذَا لَوْ كَانَتْ لَهُ نِيَّةٌ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ أَيُّ نِيَّةٍ أَعْظَمُ مِنْ هَذِهِ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ وَ هَبِلَتْكَ إِنَّ رَجُلًا فِيمَا قَدْ تَرَى قَدْ سَبَحَ فِي الدِّمَاءِ وَ مَا أَضْجَرَتْهُ الْحَرْبُ وَ قَدْ غَلَتْ هَامُ الْكُمَاةِ مِنَ الْحَرِّ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ هُوَ كَمَا تَرَاهُ جَذَعاً (۱) يَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنَا بَعْدَ هَذَا.

**[ترجمه]نصر در حديث با سلسله سند از امام باقر عليه السلام گويد: چون آن روز دشوار در رسيد ياران معاويه گفتند: به خدا سوگند كه ما آوردگاه را ترک نمی كنيم مگر آنكه يا خدا فتح و پيروزی را به ما ارزانی دارد يا جملگی بميريم. ياران امير المؤمنين عليه السلام نيز چنين گفتند. پس در صبحگاه آن روز كه از روزهای بلند و بسيار گرم بود به نبرد شتافتند. نخست به تيراندازی آغاز كردند تا تيرها تمام شد، آنگاه به نيزه زدن پرداختند تا نيزه ها خرد شد، آنگاه سپاهيان از اسب های خود به زير آمدند و پياده با [نيام] شمشير به سر و جان يكديگر كوفتند تا نيام شمشيرهاشان خرد شد و سواران بر ركاب ها ايستادند و سپس با تيغ های آخته و گرزهای آهنين به جان هم افتادند و گوش ها جز غريو سپاهيان و صدای برخورد آهن با كاسه سرها و بر هم كوفتن دندان ها نمی شنيد. در آن ميان خورشيد نيز گرفت و كسوفی واقع شد و گرد و غبار از آوردگاه بر آمد و پرچم ها و علم ها ناپديد شد، و چهار نوبت نماز گذشت و كسی جز با تكبير گفتن، خدا را نماز نگزارد. پيران در آن گرداب های توفنده بانگ برداشتند: ای توده عرب، خدا را، خدا را، حرمت زنان و دختران را نگهداريد. جابر گفت: ابو جعفر امام باقر عليه السلام با حالتی گريان اين روايت را برای ما نقل كرد و فرمود: اشتر بر اسبی سرخ و سياه و كوته دم سوار بود و كلاه خود خود را روی برآمدگی زين نهاده

ص: ۵۳۰

می گفت: «ای مؤمنان پايداری كنيد كه تنور جنگ تفته است.» [همزمان] خورشيد از كسوف بيرون آمد و جنگ شدّت يافت و سپاهيان چون درندگان يک ديگر را می دريدند. در آن حال يكی [به رفيقش] گفت: اين (مالک اشتر) چه بزرگ مردی می بود اگر به خلوص نيّت چنين (دلاوری ها) می كرد! رفيقش گفت: مادرت به عزايت نشيند و بر ماتمت بگريد، چه نيّتی بزرگتر از اين؟ می بينی كه مرد اين گونه در [دريای] خون شناور است و جنگ او را به ستوه نياورده و با آنكه مغز سواران از فرط گرما به جوش آمده و «بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ» - . احزاب / ۱۰ - {جان ها به گلوگاه رسيده} او چنين كه خود به عيان می نگری استوار و كوشا - . اين ظاهر كلام مذكور در كتاب صفين چاپ مصر است و ابن ابی الحديد بر آن چنين شرح زده كه يعنی او در نبرد و جهاد خود با منافقان متجاوز فعال و كوشاست، چونان جوان كم سن و سال در آغاز كار و فعاليتش. اصل جذع بر وزن سبب يعنی: چيزی را تازه گرفتن و مراد در اينجا با اين معنا ملازم است؛ يعنی او فعال است و با قدرت و شتاب كار می كند گوئی كه همين الآن اين كار را شروع كرده است. - مانده است و [افزون بر دليری خود] اين سخنان [دليرانه و تشويق آميز را نيز به ما] می گويد. بار الها، ما را پس از اين باقی مگذار .

**[ترجمه]

قَالَ نَصْرٌ وَ رَوَى الشَّعْبِيُّ عَنْ صَعْصَعَهَ أَنَّهُ بَدَرَ مِنَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ لَيْلَهَ الْهَرِيرِ قَوْلٌ نَقَلَهُ النَّاقِلُونَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَاغْتَنَمَهُ وَ بَنَا عَلَيْهِ تَدْبِيرَهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ خَطَبَ أَصْحَابَهُ مِنْ كِنْدَهَ تِلْكَ اللَّيْلَهَ وَ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ قَدْ رَأَيْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ مَا قَدْ كَانَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمَاضِي وَ قَدْ فَنِيَ فِيهِ مِنَ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ السِّنِّ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَبْلُغَ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ قَطُّ أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ وَ إِنَّا إِنْ نَحْنُ تَوَاقَفْنَا غَداً إِنَّهُ لَفَنَاءُ الْعَرَبِ وَ ضَيْعَهُ الْحُرُمَاتِ أَوْ قَالَ نَحْوَ ذَلِكَ مِمَّا يَخْذُلُهُمْ عَنِ الْقِتَالِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ مُعَاوِيَهَ قَالَ أَصَابَ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ فَدَبَّرَ تِلْكَ اللَّيْلَهَ مَا دَبَّرَ مِنْ رَفْعِ الْمَصَاحِفِ عَلَى الرِّمَاحِ فَأَقْبَلُوا بِالْمَصَاحِفِ يُنَادُونَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ

۱- هذا هو الظاهر المذكور فى طبعه مصر من كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد أى هو نشيط و مجد فى حربه و جهاده مع المنافقين و الباغين كنشاط الشاب الحدث السن فى بدايه عمله و ابتداء شغله. و أصل الجذع- على زنه سبب-: الاخذ فى الشى ء حديثا. والمراد هنا لازم هذا المعنى أى أنه نشيط يعمل بقوه واستعجال كأنه بدأ بالامر الآن. وأيضا " الجذع ": الشاب الحدث الصغير السن. ويصح ها هنا إراده هذا أيضا كلازمه. وفى طبع الكمبانى من البحار: " وهو كما ترى جذع... ".

قَالَ فَجَاءَ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمْ تُصِبْ مِنَّا عُصْبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ أُصِيبَ مِنْهُمْ مِثْلُهَا وَ كُلٌّ مَقْرُوحٌ وَ لَكِنَّا أَمْثَلُ بَقِيَّةً مِنْهُمْ وَ قَدْ جَزِعَ الْقَوْمُ وَ لَيْسَ بَعْدَ الْجَزَعِ إِلَّا مَا تُحِبُّ فَنَاجِزْهُمْ وَ قَامَ الْأَشْتَرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ لَا خَلَفَ لَهُ مِنْ رِجَالِهِ وَ لَكَ بِحَمْدِ اللَّهِ الْخَلَفُ وَ لَوْ كَانَ لَهُ مِثْلُ رِجَالِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلُ صَبْرِكَ وَ لَا نَصْرِكَ فَاقْرَعِ الْحَدِيدَ بِالْحَدِيدِ وَ اسْتَعِنْ بِاللَّهِ الْمَجِيدِ وَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا وَ اللَّهِ مَا أَجَبْنَاكَ وَ لَا نَصَرْنَاكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ لَا أَجَبْنَا إِلَّا اللَّهَ وَ لَا طَلَبْنَا إِلَّا الْحَقَّ وَ لَوْ دَعَانَا غَيْرُكَ إِلَى مَا دَعَوْتَنَا إِلَيْهِ لَاسْتَشْرَى فِيهِ اللَّجَاجُ وَ طَالَ فِيهِ النَّجْوَى وَ قَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْطَعَهُ وَ لَيْسَ لَنَا مَعَكَ رَأْيٌ فَقَامَ الْأَشْعَثُ مُغْضَباً فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ أَمْسِ وَ لَيْسَ آخِرُ أَمْرِنَا كَأَوَّلِهِ وَ مَا مِنَ الْقَوْمِ أَحَدٌ أَحْنَى عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ لَا أَوْتَرَ لِأَهْلِ الشَّامِ مِنِّي فَأَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّكَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ وَ قَدْ أَحَبَّ النَّاسُ الْبَقَاءَ وَ كَرِهُوا الْقِتَالَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَذَا أَمْرٌ يُنْظَرُ فِيهِ وَ نَادَى النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ الْمُوَادَعَةَ الْمُوَادَعَةَ وَ فِي حَدِيثِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ لَمَّا رَفَعَ أَهْلُ الشَّامِ الْمَصَاحِفَ عَلَى الرِّمَاحِ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أَحَقُّ مَنْ أَجَابَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ ابْنَ مَسْلَمَةَ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ إِنِّي أَعْرَفُ بِهِمْ مِنْكُمْ صَحِبْتُهُمْ صِغَاراً وَ رِجَالًا فَكَانُوا شَرَّ صِغَارٍ وَ شَرَّ رِجَالٍ وَيْحَكُمْ إِنَّهَا كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ إِنَّهُمْ مَا رَفَعُوهَا وَ إِنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا وَ لَا يَعْمَلُونَ بِهَا وَ لَكِنَّهَا الْخَدِيعَةُ وَ الْوَهْنُ وَ الْمَكِيدَةُ أَعِيرُونِي سَوَاعِدَكُمْ وَ جَمَاجِمَكُمْ سَاعَةً وَاحِدَةً فَقَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْطَعَهُ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ يُقْطَعَ دَابِرُ الظَّالِمِينَ

فَجَاءَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ زُهَاءُ عِشْرِينَ أَلْفاً مُقَنَّعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السِّلَاحِ سُيُوفُهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدِ اسْوَدَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ السُّجُودِ يَتَقَدَّمُهُمْ مِسْعَرُ بْنُ فَدَكِيٍّ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ عِصَابَةٌ مِنَ الْقُرَّاءِ الَّذِينَ صَارُوا خَوَارِجَ مِنْ بَعْدُ فَنَادَوْهُ بِاسْمِهِ لَا بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالُوا يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذَا دُعِيتَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاکَ کَمَا قَتَلْنَا ابْنَ عَفَّانَ فَوَ اللَّهِ لَنَفْعَلَنَّهَا إِنْ لَمْ تُجِبْهُمْ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ علیه السلام وَيْحَكُمْ أَنَا أَوَّلُ مَنْ دَعَا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَجَابَ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ يَحِلُّ لِي وَ لَا يَسَعُنِي فِي دِينِي أَنْ أُدْعَى إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَلَا أَقْبَلَهُ إِنِّي إِنَّمَا أُقَاتِلُهُمْ لِيَدِينُوا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُمْ قَدْ عَصَوُا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَهُمْ وَ نَقَضُوا عَهْدَهُ وَ نَبَذُوا كِتَابَهُ وَ لَكِنِّي قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ أَنَّهُمْ قَدْ كَادُوكُمْ وَ أَنَّهُمْ لَيْسَ الْعَمَلَ بِالْقُرْآنِ يُرِيدُونَ قَالُوا فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيَکَ وَ قَدْ كَانَ الْأَشْتَرُ صَبِيحَةَ لَيْلَةِ الْهَرِيرِ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى عَسْكَرِ مُعَاوِيَةَ لِيَدْخُلَهُ

**[ترجمه]نصر از صعصعه نقل می کند: اشعث بن قیس شب هریر میان یاران کندی خود به پا ایستاد و سخنی گفت که جاسوسان آن را به معاویه خبر دادند و او این فرصت را غنیمت شمرد و تدبیر و حیلت خویش را بر آن بنا نهاد، سخنش این بود: ای توده مسلمان، دیدید که در این روز بر شما چه گذشت، و چه اندازه از [دلیران] عرب نابود شدند. به خدا سوگند من بدین عمری که به خواست خدا سپری کرده ام هرگز روزی چنین [صعب] ندیده بودم. هان، حاضران به غایبان باز گویند: به راستی اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یکسره نیست و نابود شود و حرمت هایی که باید نگه داشته آید جمله تباه گردد. و سخنانی از این دست گفت که موجب می شد آنان از نبرد دست بکشند. وقتی جاسوسان خبر خطبه اشعث را به آگاهی معاویه رساندند، وی گفت: سوگند به پروردگار کعبه که اشعث راست گفت. پس در همان شب حیلت خویش را در بالا بردن قرآن ها بر سر نیزه ها اندیشید. شامیان برجستند و با قرآن هایی که همراه داشتند، بانگ برداشتند: «اینک کتاب خدا، در بین ما و شما.»

ص: ۵۳۱

گوید: عدیّ بن حاتم نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! هیچ گروهی از ما نیست که گزندی از آنان دیده باشد و در مقابل صدمه ای مانند آن بدیشان نزده باشد. همه (از هر دو طرف) زخم خورده اند، ولی باز مانده قوای ما از ته بساط نیروی آنان قوی تر است. سپاهیان شام بیتابی هایی کرده اند، و از پس بیتابی جز آنچه تو دوست داری نباشد. پس مردم را به پیکار وادار [و نبرد را ادامه ده]. آنگاه اشتر نخعی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، معاویه را در میان پیروانش هیچ پشتوانه ای نباشد ولی تو به شکر خدا پشتوانه داری، [گذشته از این به فرض] که وی مردانی چون مردان تو نیز داشته باشد خود از نعمت شکیبایی و نصرتی که تو داری بی نصیب است. پس آهن را بر آهن بکوب و از خدای ستوده یاری طلب. آنگاه عمرو بن حمق برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، به خدا سوگند که ما [بر خلاف پیروان معاویه] از سر تعصّب بر باطل گرایی دعوت تو را نپذیرفته و به یاری تو برنخاسته ایم، بلکه جز در راه خدا دعوت تو را لبیک نگفته ایم و جز طالب حق نیستیم. اگر دیگری ما را به راهی که تو ما را خوانده ای بخواند، کشمکش و لجاج در افزاید و سخنان درگوشی و بگو مگوها به درازا کشد، در حالی که اینک حق به نقطه حسّاس خود رسیده [و جای مناقشه نیست] و ما را در برابر تو رأی و نظری نباشد. آنگاه اشعث بن قیس، خشمگین، برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان، ما برای تو همان مردان دیروز هستیم (ولی) پایان کار ما چون آغاز آن نباشد، در میان این قوم هیچکس بیش از من بر عراقیان دلسوز و بر شامیان کین توز نیست. [با این همه] داوری کتاب خدا را بپذیر؛ زیرا تو در استناد به کتاب خدای عزوجلّ سزاوارتر از آنان هستی. مردم [نیز] زندگی را دوست دارند و از جنگ

بیزارنـد. علی علیه السـلام فرمود: این امری است که بایـد در آن تأمـل شود. مردم نیز از هر طرف بانگ برافراشـتند: آتش بس آتش بس.

در حدیث عمر بن سـعد آمده که گفت: چون شامیان قرآن ها بر سر نیزه ها بر آوردند علی علیه السلام فرمود: ای مردم، من از هر کس دیگر به پاسـخگویی به [این دعـوت و پـذیرفتن حکم] کتـاب خـدا شایسـته ترم، ولی معـاویه و عمرو عـاص و ابن ابی معیط و ابن ابی سـرح و ابن مسـلمه نه اهل دینند و نه مرد قرآن، من بهتر از شما ایشان را می شناسم چه از خردی با آنان همدم بوده و در کلانسالی با آن ها همنشین بوده ام و می دانم که ایشان بدترین کودکان بودند و اینک بدترین مردانند. وای بر شما! این شعار که سر داده اند سخن حقّی است که از آن اراده ای باطل دارند. آن ها قرآن را از سـر شـناخت و معرفت و به قصد عمل کردن بدان بر نیاورده اند، بلکه قرآن را دسـتاویز خدعه و نیرنگ ساخته اند. ساعتی [جان و دل به من سپارید] و بازوان و کاسه سرهایتان را به من عاریه دهید که حق به نقطه حسّاس خود رسیده و چیزی نمانده که ستمکاران در هم شکسته شوند.

ص: ۵۳۲

همان دم نزدیک به بیست هزار تن سـرا پا مسـلّح آهن پوش که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند، و پیشانی هایشان از اثر سجود پینه بسـته بود، پیش آمدند. پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان، که از آن پس خوارج نامیـده شدنـد، حرکت می کردند. این جماعت وی را فقط به نام، نه به عنوان امیر مؤمنان، آواز دادند و گفتند: ای علی، اینک که تو را به کتاب خدا خوانده اند بدان قوم پاسخ مثبت ده و گر نه ما، همچنان که عثمان را کشتیم، تو را نیز می کشیم. به خدا سوگند اگر بدیشان پاسخ مثبت ندهی بی شک چنان خواهیم کرد. علی علیه السـلام فرمود: «وای به حالتان، من نخستین کسی هستم که [همگان را] به کتاب خدا دعوت کرد و هم نخستین کسی هستم که بدان پاسخ داد، و از من و دینداری من نسزد که به کتاب خـدا خوانده شوم و آن را نپذیرم، به راستی من از آن رو با ایشان می جنگم که سـر به فرمان قرآن نهند، چه آن ها از فرمانی که خـدا بدیشان داده سر تافته اند و پیمان الاهی را شکسـته اند و کتابش را خوار داشـته و رها کرده اند. لیکن به شـما بگویم که آنـان اینـک بـا شـما نیرنگ می بازنـد و کسانی نیسـتند که خواسـتار واقعی عمل کردن به قرآن باشـند.» گفتنـد: بی درنگ کسی به دنبال اشتر بفرست که نزدت آید. اشتر بامداد شب هریر، تقریبا بر سپاه معاویه چیره شده بود.

**[ترجمه]

«۴۵۰»

قال نصـر فحدثنی فضیل بن خدیج قال سأل مصعب بن الزبیر إبراهیم بن الأشتر عن الحال کیف کانت فقال کنت عند علی علیه السـلام حین بعث إلی الأشتر لیأتیه و قد کان الأشتر أشرف علی عسکر معاویه لیدخله فأرسل إلیه علی علیه السلام یزید بن هانئ أن ائتنی فأتاه فأبلغه فقال له الأشتر آتیه فقل له لیس هـذه الساعه التی ینبغی لک أن تزیلنی عن موقفی إنی قـد رجوت الفتح فلا تعجلنی فرجع یزیـد إلیه علیه السـلام فأخبره فما هو إلا أن انتهی إلینا حتی ارتفع الرهج و علت الأصوات من قبل الأشتر و ظهرت دلائـل الفتـح و النصـر لأهـل العراق و دلائـل الخـذلان و الإدبـار علی أهل الشام فقال القوم لعلیّ ما نراک أمرته إلا بالقتال قال أ رأیتمونی سـاررت رسولی إلیه أ لیس إلاـ کلمته علی رءوسـکم (۱) علانیه و أنتم تسـمعون قـالوا فابعث إلیه فلیأتک و إلا و الله

اعتزلناك فقال ويحك يا يزيد قل له أقبل إلى فإن

ص: ۵۳۳

۱- كذا فى أصلى من طبعه الكمبانىّ، و فى كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد: «أ ليس إنّما كلّمته».

الفتنه قـد وقعت فأتـاه فـأخبره فقال الأشتر أ برفع هـذه المصاحف (۱) قـال نعم قـال أمـا و الله لقـد ظننت أنها حين رفعت سـتوقع اختلافا و فرقه إنها مشوره ابن النابغه ثم قال ليزيـد بن هانئ ويحك أ لا ترى إلى الفتح أ لا ترى إلى ما يلقون أ لا ترى إلى الذى يصـنع الله لنا أ ينبغى أن نـدع هذا و ننصـرف عنه فقال له يزيد أ تحب أنك ظفرت هاهنا و أن أمير المؤمنين عليه السـلام بمكانه الذى هو فيه يفرج عنه و يسـلم إلى عدوه فقال سـبحان الله لا و الله لا أحب ذلك قال فإنهم قد قالوا له و حلفوا عليه لترسـلن إلى الأشتر فليأتينك أو لنقتلنك بأسـيافنا كما قتلنا عثمان أو لنسـلمنك إلى عدوك فأقبل الأشتر حتى انتهى إليهم فصاح يا أهل الذل و الوهن أ حين علوتم القوم و ظنوا أنكم لهم قـاهرون رفعوا المصـاحف يـدعونكم إلى ما فيها و قـد و الله تركوا ما أمر الله فيها و تركوا سـنه من أنزلت عليه فلا تجيبوهم أمهلونى فواقا فإنى قـد أحسـست بالفتح قالوا لا نمهلك قال فأمهلونى عدوه الفرس فإنى قد طمعت فى النصـر قالوا إذا ندخل معك فى خطيئتك قال فحدثونى عنكم و قد قتل أماثلكم و بقى أراذلكم متى كنتم محقين أ حين كنتم تقتلون أهـل الشام فأنتم الآن حين أمسـكتم عن قتالهم مبطلون أم أنتم الآن فى إمساككم عن القتال محقون فقتلاكم إذن الـذين لاـ تنكرون فضـلهم و أنهم خير منكم فى النـار قـالوا دعنـا منك يا أشتر قاتلناهم فى الله و نـدع قتالهم فى الله إنا لسـنا نطيعك فاجتنبنا فقال خدعتم و الله فانخدعتم و دعيتم إلى وضع الحرب فأجبتم يا أصحاب الجباه السود كنا نظن صلاتكم زهاده فى الـدنيا و شوقا إلى لقاء الله فلا أرى فراركم إلا إلى الدنيا من الموت ألا فقبحا يا أشـباه النيب الجلاله ما أنتم براءين بعدها عزا أبدا فابعدوا كما بعد القوم الظالمون فسـبوه و سـبهم و ضـربوا بسياطهم وجه دابته و ضرب بسوطه وجوه دوابهم و صاح بهم و على عليه السلام فكفوا

۱- كذا فى أصلى و مثله فى شرح ابن أبى الحديد، و فى تاريخ الطبرىّ: ج ۵ ص ۵۰ و كتاب صفين ص ۴۹۰: «الرفع ..».

و قال الأشتر يا أمير المؤمنين أحمل الصف على الصف تصرع القوم فتصايحوا أن أمير المؤمنين قد قبل الحكومه و رضى بحكم القرآن فقال الأشتر إن كان أمير المؤمنين قد قبل و رضـى فقد رضـيت بما يرضـى به أمير المؤمنين فأقبل الناس يقولون قد رضى أمير المؤمنين عليه السـلام قد قبل أمير المؤمنين عليه السـلام و هو ساكت لا يفيض بكلمه مطرق إلى الأرض (١): ثم قام فسكت الناس كلهم فقال:

أيهـا الناس إن أمرى لم يزل معكم على ما أحب إلى أن أخـذت منكم الحرب و قـد و الله أخـذت منكم و تركت و أخـذت من عدوكم فلم تترك و إنها فيهم أنكى و أنهك ألا و إنى كنت أمس أمير المؤمنين فأصبحت اليوم مأمورا و كنت ناهيا فأصبحت منهيـا و قـد أحببتم البقاء و ليس لى أن أحملكم على ما تكرهون ثم قعـد ثم تكلم رؤساء القبائل فكل قال ما يراه و يهواه إما من الحرب أو من السلم.

**[ترجمه]نصـر گویـد: فضـیل بن خدیـج برایم روایت کرد: مصـعب بن زبیر احوال و اوضاع را از ابراهیم بن اشتر پرسـید. وی گفت من نزد علی علیه السـلام بودم که به اشتر پیام فرسـتاد نزد او باز آیـد. و اشتر بر سـپاه معاویه چیره شده بود و نزدیک بود کار را فیصله دهد. پس علی علیه السلام یزید بن هانی را از پی او فرستاد و پیام داد: «نزدم بیا.» وی نزد اشتر رفت و فرمان را به او ابلاـغ کرد. اشـتر گفت: نزدش بـاز گرد و به وی بگـو: اینـک وقت آن نیست که بر تو روا باشـد مرا از سـنگرم بـازخوانی و برداری. من از خداوند امید دارم که پیروزم سازد، در کارم شتاب مفرما. یزید بن هانی نزد حضرت علیه السلام باز آمد و او را آگـاه کرد. به محض آنکه وی به نزدیـک ما رسـید خروش و غریو سـپاه اشتر برخاست و دلایل فتـح و پیروزی عراقیان و نشانه های شکست و تیره بختی شامیان ظاهر شد، امّا آن گروه [معترض و مخالفان ادامه جنگ] گفتند: به خدا سوگند که تو به اشتر فرمـان ادامه جنگ با آنان داده ای. گفت: مگر ندیدیـد که من فرسـتاده خود را [نزد او] فرسـتادم؟، مگر نه این که من فاش در برابر خود شـما با او سخن گفتم و شما خود شنیدید؟ گفتند: به او فرمان صریح ده که نزدت باز گردد، و گر نه به خدا سوگند که تو را معزول می کنیم. گفت: ای یزید، وای بر تو [بدین پیام گزاری]، به او بگو: «نزد من آی

ص: ۵۳۳

که فتنه در گرفته است.» یزیـد [دیگر بـار] نزد اشـتر رفت و او را آگـاه سـاخت. اشـتر گفت: آیـا به سـبب بر آوردن قرآن هـا؟ گفت: آری. گفت: به خـدا سوگنـد، آن دم که قرآن ها را بر آوردند گمان بردم که بر اثر آن اختلاف نظر و پراکندگی روی دهد، این نتیجه رایزنی پسر نابغه [یعنی عمرو بن عاص] است. (راوی) گوید: آنگاه به یزید بن هانی گفت: «وای بر تو (با چنین پیـام آوری!) آیـا بـه پیروزی نمی نگری؟ آیـا نمی بینی کـه دشـمن به چه روزی افتـاده است؟ آیـا مـددی را که خداونـد به ما رسانده نمی بینی؟ آیا سزاست که این [پیروزی آماده] را رها کنیم و از آن دست بکشیم؟. یزید به وی گفت: آیا دوست داری که تو اینجا پیروز شوی، و آنجا سپاهیان امیر مؤمنان علیه السلام را در قرارگاهش تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند؟ گفت: سبحـان اللّه نه، به خـدا چنین نخواهم. گفت: [پس بـدان] که ایشـان به وی گفتنـد و او را سوگنـد دادنـد: کسـی به دنبـال اشتر فرست که نزدت بیاید و گر نه ما همان گونه که عثمان را کشتیم، تو را نیز با تیغ هایمان می کشیم یا به دشمن تسلیم می کنیم. از این رو اشتر سوی آنان بازگشت و چون بدیشان رسـید بانگ بر آورد: ای سـست عنصـران و خواری پسندان، آیا در این دم که چیرگی شما بر دشمن ظاهر شده و آنان خود یقین دارند که شما بر ایشان پیروز می شوید و فقط بدین سبب است که قرآن

هـا را بر آورده انـد و شـما را بـدان می خواننـد، گامتان سـست می شود؟! به خـدا سوگنـد که آنان آنچه را خـدا در قرآن امر فرموده است و نیز سنّت آن کس را که قرآن بر او نـازل شـده است وا نهاده انـد، پس بـدیشان پاسـخ ندهیـد. لختی، به انـدازه دوشیدن شیر ناقه ای به من فرصت دهید که من با تمام وجود پیروزی را احساس می کنم. گفتند: نه. گفت: پس اندکی، فقط، به انـدازه خیز اسبی مهلتم دهیـد که من به پیروزی دل بسته ام. گفتنـد: در آن صورت مـا نیز در خطای تو شـریک می شویم. گفت: به انصاف خودتان، با من بگوییـد شـما که برجستگان و نامدارانتان کشته شده و فرومایگانتان بر جا مانده اند کی شما بر حق بوده ایـد؟ آیا آنگاه که شامیان را می کشتیـد حق داشتیـد؟ و یا اینک که از جنگ با آنان خودداری می کنید؟ آیا در این خودداری بر باطلیـد یـا بر حق؟ بنابراین آیا کشـتگان شـما، که منکر فضل و برتری ایشان نیستیـد، و به مراتب از شـما بهتر بوده انـد، اینک تمامی در دوزخنـد؟.» گفتند: ای اشتر، دست از ما بدار، ما در راه خدا با آن ها جنگیدیم و هم در راه خدا جنگ با ایشـان را وا می نهیم. ما از تو فرمان نمی بریم، پس از ما دور شو. گفت: به شـما نیرنگ زده انـد، به خـدا سوگنـد که شـما نیز خوب به دام خـدعه در افتـاده ایـد، شـما را به ترک جنـگ خواندنـد و شـما [هم به آسـانی] پذیرفتیـد. ای سـیه رویـان، مـا می پنداشتیم که نماز شما از سر بی میلی به دنیا و کثرت زهد و شوق به دیدار خداست، ولی اینک به عیان می بینم که فرار شما از مرگ جز به خاطر دنیا دوستی نیست. هان، زشت نامی بر شما، ای گرانمایه نمایان که ازین پس دیگر هرگز روی عزّت نبینید، گم شوید! همان گونه که ستمکاران گم شدند. آن ملعونان او را دشـنام دادند و او نیز بدیشان دشـنام داد و ایشان با تازیانه بر چهره اسـبش کوفتند و او نیز بر چهره اسـبانشان تازیانه نواخت. پس علی علیه السلام نهیب زد: بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند.

ص: ۵۳۴

اشتر گفت: ای امیر مؤمنـان، صـفوف عراق را بر صـفوف آنان بتازان که دشـمن به خاک در افتـد. کسان، یک صـدا، فریاد بر آوردنـد: امیر مؤمنـان، داوری را پـذیرفته و به حکم قرآن راضـی شـده است [و جز این چـاره ای نـدارد]. اشـتر گفت: اگر امیر مؤمنـان پـذیرفته و به داوری قرآن راضـی شـده است من نیز به رضـای امیر مؤمنـان راضـیم. کسـان همگی گفتنـد: امیر مؤمنان راضـی شـده، امیر مؤمنان راضـی شـده است، و او، خود خاموش بود و هیـچ سـخن نمی گفت و دیـده بر زمین دوخته بود. - . همینطور است در نسـخه کمپانی بحار و نیز در چاپ قـدیم کتاب صـفین بر طبق آنچه از این نبرد حکایت شده و در شـرح ابن ابی الحدید آمده: لا یبض... - سپس حضرت به پا خاست و سپاهیان همه خموش گشتند، فرمود:

ای مردم! کار من با شما همواره چنان بود که دوست می داشتم ، تا آنکه جنگ از شما کشتگانی گرفت، و به خدا سوگند، در حقیقت برخی از شـما را در ربود و پـاره ای را باقی گـذاشت. اما از دشـمن، همه مردان [نامـدارش] را در ربود و کس را باقی نگـذاشت، و آنان در این میان صـدمه و گزنـدی بیشتری دیـده انـد. هان، که من به راستی دیروز فرمانـده مؤمنان بودم و امروز فرمانبر شـده ام، من کسان را نهی می کردم و اینک کسان مرا نهی می کننـد. اینک شـما زنـدگی را خوش داریـد و من یارای آن ندارم که شما را به ناخوشایندتان وا دارم.

سپس حضـرت نشـست و سـران قبایل به سـخن در آمدند. همه از آنچه می دیدند و دوست داشتند، خواه از جنگ یا از صلح، سخن گفتند.

**[ترجمه]

«۴۵۱»

قال ابن أبی الحدید (۲) و ذکر ابن دیزیل فی کتاب صفین قال: خرج عبد الرحمن بن خالد بن الولید و معه لواء معاویه فارتجز فخرج إلیه جاریه بن قدامه ثم أطعنا فلم یصنعا شیئا و انصرف کل واحد منهما عن صاحبه فقال عمرو بن العاص لعبد الرحمن أقحم یا ابن سیف الله فتقدم عبد الرحمن بلوائه و تقدم أصحابه فأقبل علی علیه السلام علی الأشتر فقال له قد بلغ لواء معاویه حیث تری فدونک القوم فأخذ الأشتر لواء علی علیه السلام و ارتجز و ضارب القوم حتی ردهم فانتدب له همام بن قبیصه و کان مع معاویه فشد علیه فی مذحج فانتصر عدی بن حاتم للأشتر فحمل علیه فی طی فاشتد القتال جدا

ص: ۵۳۵

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و مثله فی الطبعه القدیمه من کتاب صفّین علی ما حکی عنها و فی شرح ابن أبی الحدید: لا یبض ..

۲- رواه فی أواسط شرح المختار: (۳۵) من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۴۲۹ ط الحدیث ببیروت.

فـدعا على علیه السـلام ببغله رسول الله صـلی الله علیه و آله فرکبها ثم تعصب بعمامه رسول الله صـلی الله علیه و آله و نادی أیها الناس من یشری نفسه لله إن هذا یوم له ما بعده فانتدب معه ما بین عشره آلاف إلی اثنی عشر ألفا فتقدم علی علیه السلام و قال:

دبوا دبیب النمل لا تفوتوا***و أصبحوا فی أمرکم و بیتوا

حتی تنالوا الثأر أو تموتوا

و حمل الناس کلهم حمله واحـده فلم یبق لأهل الشام صف إلا أزالوه حتی أفضوا إلی معاویه فـدعا معاویه بفرسه لیفر علیه فکان معاویه بعد ذلک یحدث و یقول لما وضعت رجلی فی الرکاب ذکرت قول عمرو بن الأطنابه:

أبت لی عفتی و أبی بلائی***و أخذی الحمد بالثمن الربیح

و إقدامی علی المکروه نفسی***و ضربی هامه البطل المشیح

و قولی کلما جشأت و جاشت***مکانک تحمدی أو تستریحی

فـأخرجت رجلی من الرکـاب و أقمت و نظرت إلی عمرو فقلت له الیوم صبر و غـدا فخر فقـال صـدقت فکان ذلک یوم الهریر و رفعت المصاحف بعده- و روی إبراهیم بن دیزیل عن ابن لهیعه (۱) عن یزید بن أبی حبیب عن ربیعه بن لقیط قال شهدنا صفین فمطرت السماء علینا دما عبیطا قال و فی حدیث اللیث بن سعد إن کانوا لیأخذونه بالصحاف و الآنیه و فی حدیث ابن لهیعه حتی إن الصحاف و الآنیه لتمتلئ و نهریقها و ذلک فی یوم الهریر و فزع أهل الشام و هموا أن یتفرقوا فقام عمرو بن العاص فیهم فقال أیها الناس إنما هذه آیه من آیات الله فأصلح امرؤ ما بینه و بین الله ثم لا علیه أن ینتطح هذا الجبلان فأخذوا فی القتال

۱- هـذا هو الظـاهر المـذکور فی شـرح ابن أبی الحدیـد ط بیروت، و فی ط الکمبـانیّ من البحار: «و روی عن إبراهیم، عن أبی لهیعه ...».

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُعَاوِیَهُ أَنَّهُ کَانَ یَوْمَئِذٍ قَدْ قُرِّبَ إِلَیْهِ فَرَسٌ لَهُ أُنْثَی بَعِیدَهُ الْبَطْنِ مِنَ الْأَرْضِ لِیَهْرُبَ عَلَیْهَا حَتَّی أَتَاهُ آتٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ لَهُ إِنِّی قَدْ تَرَکْتُ أَصْحَابَ عَلِیٍّ علیه السلام فِی مِثْلِ لَیْلَهِ الصَّدَرِ مِنْ مِنًی فَأَقَمْتُ قَالَ نَصْرٌ وَ إِبْرَاهِیمُ أَیْضاً وَ کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ قَدْ طَالَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ وَ کُلٌّ مِنَّا یَرَی أَنَّهُ عَلَی الْحَقِّ فِیمَا یَطْلُبُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ لَنْ یُعْطِیَ وَاحِدٌ مِنَّا الطَّاعَهَ لِلْآخَرِ وَ قَدْ قُتِلَ فِیمَا بَیْنَنَا بَشَرٌ کَثِیرٌ وَ أَنَا أَتَخَوَّفُ أَنْ یَکُونَ مَا بَقِیَ أَشَدَّ مِمَّا مَضَی وَ إِنَّا سَوْفَ نُسْأَلُ عَنْ هَذِهِ الْمَوَاطِنِ وَ لَا یُحَاسَبُ بِهِ غَیْرِی وَ غَیْرُکَ وَ قَدْ دَعَوْتُکَ إِلَی أَمْرٍ لَنَا وَ لَکَ فِیهِ حَیَاهٌ وَ عُذْرٌ وَ بَرَاءَهٌ وَ صَلَاحٌ لِلْأُمَّهِ وَ حَقْنُ الدِّمَاءِ وَ ذَهَابٌ لِلضَّغَائِنِ وَ الْفِتَنِ وَ أَنْ تُحَکِّمَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ حَکَمَیْنِ مَرْضِیَّیْنِ أَحَدُهُمَا مِنْ أَصْحَابِی وَ الْآخَرُ مِنْ أَصْحَابِکَ فَیَحْکُمَانِ بَیْنَنَا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَهُوَ خَیْرٌ لِی وَ لَکَ وَ أَقْطَعُ لِهَذِهِ الْفِتَنِ فَاتَّقِ اللَّهَ فِیمَا دُعِیتَ إِلَیْهِ وَ ارْضَ بِحُکْمِ الْقُرْآنِ إِنْ کُنْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ السَّلَامُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَفْضَلَ مَا شَغَلَ بِهِ الْمَرْءُ الْمُسْلِمُ نَفْسَهُ اتِّبَاعُ مَا حَسَّنَ بِهِ فِعْلَهُ وَ اسْتَوْجَبَ فَضْلَهُ وَ سَلِمَ مِنْ عَیْبِهِ وَ إِنَّ الْبَغْیَ وَ الزُّورَ یُزْرِیَانِ بِالْمَرْءِ فِی دِینِهِ وَ دُنْیَاهُ وَ یُبْدِیَانِ مِنْ خَلَلِهِ عِنْدَ مَنْ یُغْنِیهِ مَا اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ مَا لَا یُغْنِی عَنْهُ تَدْبِیرُهُ فَاحْذَرِ الدُّنْیَا فَإِنَّهُ لَا فَرَحَ فِی شَیْ ءٍ وَصَلْتَ إِلَیْهِ مِنْهَا وَ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّکَ غَیْرُ مُدْرِکٍ مَا قُضِیَ فَوَاتُهُ وَ قَدْ رَامَ قَوْمٌ أَمْراً بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ تَأَوَّلُوهُ عَلَی اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فَأَکْذَبَهُمْ وَ مَتَّعَهُمْ قَلِیلًا ثُمَّ اضْطَرَّهُمْ إِلَی عَذَابٍ غَلِیظٍ فَاحْذَرْ یَوْماً یَغْتَبِطُ فِیهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَهَ عَمَلِهِ وَ یَنْدَمُ فِیهِ مَنْ أَمْکَنَ الشَّیْطَانَ مِنْ قِیَادِهِ وَ لَمْ یُحَادَّهُ وَ غَرَّتْهُ الدُّنْیَا وَ اطْمَأَنَّ إِلَیْهَا

ثُمَّ إِنَّکَ قَدْ دَعَوْتَنِی إِلَی حُکْمِ الْقُرْآنِ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّکَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَ لَا حُکْمَهُ تُرِیدُ وَ الْمُسْتَعَانُ اللَّهُ فَقَدْ أَجَبْنَا الْقُرْآنَ إِلَی حُکْمِهِ وَ لَسْنَا إِیَّاکَ أَجَبْنَا نَعَمْ فَبَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ حُکْمُ الْقُرْآنِ (۱) وَ مَنْ لَمْ یَرْضَ بِحُکْمِ الْقُرْآنِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً* فَکَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ أَمَّا بَعْدُ عَافَانَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ فَقَدْ آنَ لَکَ أَنْ تُجِیبَ إِلَی مَا فِیهِ صَلَاحُنَا وَ أُلْفَهُ مَا بَیْنَنَا وَ قَدْ فَعَلْتَ الَّذِی فَعَلْتَ وَ أَنَا أَعْرِفُ حَقِّی وَ لَکِنِّی اشْتَرَیْتُ بِالْعَفْوِ صَلَاحَ الْأُمَّهِ وَ لَمْ أُکْثِرْ فَرَحاً بِشَیْءٍ جَاءَ وَ لَا ذَهَبَ وَ إِنَّمَا أَدْخَلَنِی فِی هَذَا الْأَمْرِ الْقِیَامُ بِالْحَقِّ فِیمَا بَیْنَ الْبَاغِی وَ الْمَبْغِیِّ عَلَیْهِ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ مِنَ الْمُنْکَرِ وَ دَعَوْتُ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ فِیمَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ فَإِنَّهُ لَا یَجْمَعُنَا وَ إِیَّاکُمْ إِلَّا هُوَ نُحْیِی مَا أَحْیَا الْقُرْآنُ وَ نُمِیتُ مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ السَّلَامُ قَالَ نَصْرٌ فَکَتَبَ علیه السلام إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ یَعِظُهُ وَ یُرْشِدُهُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْیَا مَشْغَلَهٌ عَنْ غَیْرِهَا وَ لَنْ یُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَیْئاً إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً یَزِیدُهُ فِیهَا رَغْبَهً وَ لَنْ یَسْتَغْنِیَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ عَمَّا لَمْ یَبْلُغْ وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِکَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ السَّعِیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِهِ فَلَا تُحْبِطْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَجْرَکَ وَ لَا تُجَارِ مُعَاوِیَهَ فِی بَاطِلِهِ وَ السَّلَامُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ الْجَوَابَ أَمَّا بَعْدُ فَالَّذِی فِیهِ صَلَاحُنَا وَ أُلْفَتُنَا الْإِنَابَهُ إِلَی الْحَقِّ وَ قَدْ جَعَلْنَا الْقُرْآنَ بَیْنَنَا حَکَماً وَ أَجَبْنَا إِلَیْهِ فَصَبَرَ الرَّجُلُ مِنَّا نَفْسَهُ عَلَی مَا حَکَمَ عَلَیْهِ الْقُرْآنُ وَ عَذَرَهُ النَّاسُ بَعْدَ الْمُحَاجَزَهِ وَ السَّلَامُ

۱- کذا فی ط الکمبانیّ من البحار، و جمله: «نعم فبیننا و بینک حکم القرآن» غیر موجوده فی شرح ابن أبی الحدید طبع الحدیث ببیروت ج ۱، ص ۴۳۲، و فیه: «و اللّه المستعان فقد أجبنا القرآن إلی حکمه و لسنا إیاک أجبنا، و من لم یرض بحکم القرآن فقد ضل ضلالا بعیدا». ورواه نصر فی آخر الجزء (۷) من کتاب صفین من ۴۹۳ ط مصر، وفیه: " ولست حکمه ترید، والله المستعان، وقد أجبنا القرآن إلی حکمه... ".

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الَّذِی أَعْجَبَكَ مِنَ الدُّنْيَا مِمَّا نَازَعَتْكَ إِلَيْهِ نَفْسُكَ وَ وَثِقْتَ بِهِ مِنْهَا لَمُنْقَلِبٌ عَنْكَ وَ مُفَارِقٌ لَكَ فَلَا تَطْمَئِنَّ إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَّارَةٌ وَ لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى لَحَفِظْتَ مَا بَقِيَ وَ انْتَفَعْتَ مِنْهَا بِمَا وَعَظْتَ بِهِ وَ السَّلَامُ فَأَجَابَهُ عَمْرٌو أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَنْصَفَ مَنْ جَعَلَ الْقُرْآنَ إِمَاماً وَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَحْكَامِهِ فَاصْبِرْ أَبَا حَسَنٍ فَإِنَّا غَيْرُ مُنِيلِيكَ إِلَّا مَا أَنَالَكَ الْقُرْآنُ وَ السَّلَامُ قَالَ نَصْرٌ وَ جَاءَ الْأَشْعَثُ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَى النَّاسَ إِلَّا وَ قَدْ رَضُوا وَ سَرَّهُمْ أَنْ يُجِيبُوا الْقَوْمَ إِلَى مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ مِنْ حُكْمِ الْقُرْآنِ فَإِنْ شِئْتَ أَتَيْتُ مُعَاوِيَةَ فَسَأَلْتُهُ مَا يُرِيدُ وَ نَظَرْتُ مَا الَّذِی يَسْأَلُ قَالَ ائْتِهِ إِنْ شِئْتَ فَأَتَاهُ فَسَأَلَهُ يَا مُعَاوِيَةُ لِأَيِّ شَيْءٍ رَفَعْتُمْ هَذِهِ الْمَصَاحِفَ قَالَ لِنَرْجِعَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِيهَا فَابْعَثُوا رَجُلًا مِنْكُمْ تَرْضَوْنَ بِهِ وَ نَبْعَثُ مِنَّا رَجُلًا وَ نَأْخُذُ عَلَيْهِمَا أَنْ يَعْمَلَا بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا يَعْدُوَانِهِ ثُمَّ نَتَّبِعُ مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ فَقَالَ الْأَشْعَثُ هَذَا هُوَ الْحَقُّ وَ انْصَرَفَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ فَبَعَثَ عَلِيٌّ علیه السلام قُرَّاءً مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ بَعَثَ مُعَاوِيَةُ قُرَّاءً مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاجْتَمَعُوا بَيْنَ الصَّفَّيْنِ وَ مَعَهُمُ الْمُصْحَفُ فَنَظَرُوا فِيهِ وَ تَدَارَسُوهُ وَ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يُحْيُوا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ يُمِيتُوا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ رَجَعَ كُلُّ فَرِيقٍ إِلَى صَاحِبِهِ فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ إِنَّا قَدْ رَضِينَا وَ اخْتَرْنَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ قَالَ الْأَشْعَثُ وَ الْقُرَّاءُ الَّذِينَ صَارُوا خَوَارِجَ فِيمَا بَعْدُ وَ قَدْ رَضِينَا نَحْنُ وَ اخْتَرْنَا أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ فَقَالَ لَهُمْ عَلِيٌّ علیه السلام فَإِنِّي لَا أَرْضَى بِأَبِي مُوسَى وَ لَا أَرَى أَنْ أُوَلِّيَهُ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ وَ مِسْعَرُ بْنُ فَدَكِيٍّ فِي عِصَابَةٍ إِنَّا لَا نَرْضَى إِلَّا بِهِ فَإِنَّهُ قَدْ كَانَ حَذَّرَنَا مَا وَقَعْنَا فِيهِ فَقَالَ علیه السلام فَإِنَّهُ لَيْسَ لِي بِرِضًا وَ قَدْ فَارَقَنِي وَ خَذَلَ النَّاسَ عَنِّي وَ هَرَبَ مِنِّي حَتَّى آمَنْتُهُ بَعْدَ أَشْهُرٍ وَ لَكِنْ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ أُوَلِّيهِ ذَلِكَ قَالُوا وَ اللَّهِ مَا نُبَالِي أَ كُنْتَ أَنْتَ أَوِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ لَا نُرِيدُ إِلَّا رَجُلًا هُوَ مِنْكَ

وَ مِنْ مُعَاوِيَهَ سَوَاءٌ لَيْسَ إِلَى وَاحِدٍ مِنْكُمَا أَدْنَى مِنَ الْآخَرِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام فَإِنِّی أَجْعَلُ الْأَشْتَرَ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ هَلْ سَعَّرَ الْأَرْضَ عَلَيْنَا إِلَّا الْأَشْتَرُ وَ هَلْ نَحْنُ إِلَّا فِی حُكْمِ الْأَشْتَرِ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ مَا حُكْمُهُ قَالَ حُكْمُهُ أَنْ يَضْرِبَ بَعْضُنَا بَعْضاً بِالسَّيْفِ حَتَّى يَكُونَ مَا أَرَدْتَ وَ مَا أَرَادَ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . این حدیث را در اواسط شرح برگزیده ۳۵ نهج البلاغه از شرح خود ج۱: ص۴۲۹ چ جدید بیروت، روایت کرده است. - و نیز ابن دیزیل در کتاب صفین گوید: عبد الرحمن بن خالد بن ولید که پرچم معاویه را می کشید رو به میدان نهاد و رجز خواند. پس جاریه بن قدامه به مقابله او شتافت. دیری آن دو یکدیگر را به زیر ضربات نیزه گرفتند و چون هیچ یک کاری از پیش نبردند از هم روی تافتند. عمرو بن عاص به عبد الرحمن گفت: ای پسر شمشیر خدا پیش تاز و صف بشکاف. پس عبد الرحمن با پرچم خویش پیش رفت و یارانش نیز به پیش رفتند. علی علیه السلام به سمت اشتر رفت و بدو فرمود: چنانکه می بینی پرچم معاویه در رسید، پس این تو و این لشکریان دشمن! اشتر پرچم علی علیه السلام را برگرفت و رجز خواند و با شمشیر به جان سپاهیان دشمن افتاد تا اینکه آنان را پس راند. همام بن قبیصه که همراه معاویه بود برای هماوردی با او داوطلب شد و آهنگ مذحجیان کرد و بدو حمله ور شد و عدی بن حاتم به یاری اشتر شتافت و بدو هجوم آورد و آتش نبرد به سختی شعله کشید.

ص: ۵۳۵

در این هنگام علی علیه السلام استر رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواست و بر آن سوار شد و دستار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سر پیچید و بانگ برآورد: ای مردم! هر که (جان) خویشتن را به خدا بفروشد سود برد، امروز را فردایی در پی باشد. پس بین ده تا دوازده هزار تن سپاهی نزد علی علیه السلام آمدند علی علیه السلام پیش آمد و فرمود:

چون خیل موران به انبوهی گرد آیید و آسوده نمانید و شبانه روز گرم پیکار خویش باشید،

تا انتقام بگیرید یا کشته شوید .

آنگاه تمامی سپاهیان هجوم آوردند و جمله صفوف شامیان را در هم شکستند تا به سراپرده معاویه رسیدند. معاویه فی الحال اسب خود را طلبید تا بگریزد. بعدها معاویه از این ماجرا چنین سخن می گفت: و چون پا در رکاب نهادم بدین ابیات عمرو بن اطنابه تمثّل جستم:

دامن پاک و آزمون بزرگ و دلبستگی من به ستودگی و جلب بهایی سود آور مانع گریز من شد.

(و سبب شد) خویشتن را به آنچه ناخوشایند نفس است وادارم و ضربه بر سر قهرمان سرفراز فرود آرم.

هر گاه مضطرب می گشت با خود می گفتم: پایداری کن که (یا به مقاومت)، ستوده و نامدار شوی یا (با پیروزی)، به آسودگی رسی.

پای از رکاب بیرون کشیدم و ایستادم و خطاب به عمرو گفتم: امروز شکیبایی و فردا افتخار است. گفت: درست است. آن

روز روز هریر بود و پس از آن قرآن ها بر روی نیزه ها برده شد.

ابراهیم بن دیزیل از ربیعه بن لقیط روایت کرده که گفت: ما در جنگ صفین حضور داشتیم، در آن روز آسمان بر ما خونی تازه ریخته شده فرو ریخت. گوید: و در حدیث لیث بن سعد آمده: که می توانستند با سینی ها و ظرف ها آن را بگیرند و در حدیث ابن لهیعه آمده: تا جائی که کاسه ها و ظرف ها پر می شد و ما آن را فرو می ریختیم و این اتفاق در روز هریر رخ داد و شامیان به هراس افتادند و خواستند پراکنده شوند که عمرو عاص برخاست و گفت: ای مردم! بی تردید این یکی از نشانه های خداوند است هر کس کارهای خود را میان خود و خدای خویش اصلاح کند، اگر این دو کوه بر هم آیند او را زیانی نخواهد بود. پس نبرد را از سر گرفتند.

ص: ۵۳۶

ابن عباس گوید: معاویه برایم گفت که در چنین روزی مادیانی که شکمش از زمین فاصله داشت برای فرار او آوردند تا اینکه سواری از اهل عراق نزد او آمد و گفت: من یاران علی علیه السلام را مانند شب اول منی رها کردم. پس من برخاستم. نصر و نیز ابراهیم گویند: معاویه به علی پیام فرستاد: اما بعد، ماجرا میان ما و شما به درازا کشیده و هر یک از ما در آنچه از دیگری می طلبد خود را بر حق می داند، و هیچ یک از ما حاضر به فرمانبرداری از دیگری نیست، و در میان ما مردم بسیاری کشته شده اند، و من بیم آن دارم که اگر کار بر این منوال بپاید آینده ما از گذشته بسی وخیمتر شود و [به زودی] ما را از این موضعی که در پیش گرفته ایم باز خواست خواهند کرد و جز من و تو کسی را به حساب و بازپرسی نکشند، من تو را به کاری فرا می خوانم که متضمّن زندگی و برائت و پذیرفته آمدن عذر ما باشد و موجب صلاح امّت و جلوگیری از خونریزی و نابودی کینه ها و فتنه ها شود؟ (اگر موافقی) دو داور مورد رضایت میان ما داوری کنند: یکی از یاران من و دیگری از یاران تو، تا بر اساس کتاب خدا میان ما به داوری پردازند، چه خیر من و تو در آن است و از این فتنه خلاص شویم. در این دعوت که از تو کردم خدا را پرهیزگار باش، و اگر اهل قرآن هستی به حکم قرآن راضی شو. و السلام. علی بن ابی طالب علیه السلام بدو نوشت: از بنده خدا، علی، امیر مؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، برترین چیزها که مسلمان بدان می پردازد پیروی از آن چیزها باشد که کردارش نیکو و مستوجب فضل است و از عیب و گزندش ایمنی بود. و به راستی ستمگری و دروغ به دین و دنیای آدمی زیان زند و کاستی های او را که خداوند آنها را پوشانده است، نزد عیبجویان آشکار می کند چنان که از چاره جویی بر آن درمی ماند. پس از دنیا بر حذر باش که در هیچ چیزش که بدان دست یابی شادمانی واقعی نباشد. و من دانستم که هرگز نتوانی چیزی را که رقم تقدیر بر از دست رفتنش خورده است فرا چنگ آری، گروهی آهنگ امر ناحقّی کردند و آن را به خدای عزوجل منسوب داشتند، پس خداوند دروغ زنشان خواند و اندکی مهلتشان داد و سپس آنان را به تحمّل شکنجه ای سخت ناگزیر کرد. پس بترس از آن روزی که هر کس فرجام کردارش پسندیده باشد مورد رشک قرار می گیرد و آن کس که لگامش را به شیطان سپرده و با ابلیس نستیزیده، دنیایش فریفته و وی بدان دل بسته، پشیمان است.

ص: ۵۳۷

سپس، تو مرا به داوری قرآن خواندی و خود می دانی که تو اهل قرآن نیستی و مرادت به داوری آن نیست. از خداوند یاری

خواسته شود که خدا مستعان است. ما به داوری قرآن پاسخ می دهیم نه به درخواست تو. آری بین ما و تو حکمیت قرآن است و هر کس به حکم قرآن رضایت ندهد به گمراهی در بیراهه ای بس ناپیدا کرانه و دور افتاده باشد. معاویه به امیر المؤمنین نوشت: اما بعد، خداوند به ما و تو عافیت دهد. اینک برای تو فرصتی پیش آمده است که بدانچه موجب صلاح کار امّت و الفت بین ماست پاسخ دهی، تو کاری که می خواستی کردی و من حقّ خود را می شناسم ولی صلاح امّت را در چشم پوشی و بخشایش می دانم و به چیزی که آید و رود چندان شوق نورزم. بر پا داشتن حق میان ستمگر و ستمدیده و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر مرا بدین کار واداشت. از این رو دعوت به پذیرفتن داوری کتاب خدا در میان ما و تو نمودم، چه جز آن میان ما و تو جامعی دیگر نباشد. آنچه را قرآن زنده می دارد، زنده کنیم و آنچه را قرآن می میراند، بمیرانیم. و السلام. نصر گوید: علی علیه السلام به عمرو بن عاص نامه ای نگاشت و چنین اندرزش داد و هدایتش نمود: «اما بعد، به راستی دنیا چنان است که آدمی را از هر چیز جز خود باز دارد و دنیادار از دنیا بهره ای نبرد، مگر آنکه هر نصیبی یابد باب حرص و آزش گشاده تر و میلش به دنیا فزونتر شود و هرگز دنیا طلب از آنچه به دست نیاورده، به خاطر آنچه نصیبش شده است، بی نیاز نگردد، و در پس این همه باید آنچه را گرد آورده به ترک گوید و از آن دل بر کند، و نیکبخت آن که از سرنوشت دیگران عبرت گیرد. ای ابا عبد اللّه ارج و اجر خود را مکاه و خود را با معاویه در باطلگرایی او همداستان مخواه. و السلام. عمرو بن عاص در پاسخش نوشت: اما بعد، آنچه موجب صلاح کار و الفت بین ماست همانا بازگشت به حقّ است، ما قرآن را در میان خود داور قرار داده و آن را پذیرفته ایم. هر کدام از ما باید نفس خود را در آنچه قرآن برای او حکم کند وادار به صبر کند و پس از پایان جنگ هم مردم او را معذور خواهند داشت. و السلام.»

ص: ۵۳۸

علی علیه السلام به او نوشت: «اما بعد، آنچه تو را دلبسته دنیا کرده است و نفس تو در آن باره با تو ستیز می کند و بدان اعتماد کرده ای به تو پشت خواهد کرد و از دستت خواهد رفت. پس به دنیا تکیه مکن که سخت فریباست. و اگر از گذشته عبرت گیری آینده ات را حفظ کرده و از آنچه بدان اندرزت داده اند سود جسته باشی .

و السلام. عمرو پاسخش داد: اما بعد، هر کس قرآن را پیشوای خود قرار داده است و مردم را به پیروی از احکام آن بخواند داد ورزیده است. پس ای ابا الحسن شکیبا باش، ما تو را به هدفی جز آن که قرآن تو را بدان رسانده است نمی رسانیم. اشعث بن قیس نزد علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان می بینم که مردم از این که ما داوری قرآن را که به ما پیشنهاد شده است پذیرفته ایم خرسندند و بدان شادمانی می کنند، اگر خواهی من نزد معاویه روم و از او بپرسم چه می خواهد؟ و پیشنهادش را بسنجم. گفت: اگر خواهی نزدش برو. پس اشعث نزد او آمد و پرسش کرد و گفت: ای معاویه، به چه منظور این قرآن ها را بر افراشتید؟ گفت: برای آنکه ما و شما به آنچه خداوند در کتاب خود فرمان داده باز آییم. شما مردی را که بدو رضایت دارید بفرستید و ما نیز مردی را از سوی خود می فرستیم، آنگاه با آن دو شرط می کنیم که فقط بدانچه قرآن می گوید داوری کنند و از این حد در نگذرند، و سپس از آنچه آن دو بر آن اتفاق کردند پیروی می کنیم. اشعث گفت: این سخن حقّ است. و نزد علی علیه السلام بازگشت و گفتار معاویه را به وی گزارش داد. آنگاه علی علیه السلام قاریانی از مردم عراق گسیل داشت و معاویه نیز قاریانی از شامیان فرستاد تا در میانه صفّین گرد آمدند و قرآن همراه داشتند، در آن نگریستند و بررسی کردند و بر آن اتّفاق کردند که آنچه را قرآن زنده کرده است زنده دارند و آنچه را قرآن میرانده و نابود کرده است

بمیرانند و نابود شمارند، آنگاه هر دو گروه به جای خود باز آمدند. شامیان گفتند: ما راضی شده و عمرو بن عاص را برگزیده ایم. اشعث و قاریانی که بعد، از خوارج شدند، گفتند: ما راضی شده و ابو موسی اشعری را برگزیده ایم. علی علیه السلام به ایشان فرمود: من به داوری ابو موسی راضی نیستم و صلاح نمی دانم که او را بدین مهمّ بگمارم. اشعث و زید بن حصین و مسعر بن فدکی با گروهی از قاریان گفتند: ما جز به او رضایت ندهیم، زیرا وی پیشتر ما را از این واقعه که بر سرمان آمد بر حذر داشته بود. علی علیه السلام فرمود: او از رضایت من بهره مند نیست، چه از من جدا شد و مردم را از یاری به من بازداشت و سپس خود بگریخت تا آنکه پس از چند ماه به او امان دادم، اما این ابن عبّاس را برای چنین مهمی شایسته می دانم. گفتند: به خدا سوگند برای ما فرقی نکند و پروایی نداریم که خود تو باشی یا ابن عبّاس، و جز کسی را نمی خواهیم که نسبت به تو

ص: ۵۳۹

و معاویه یکسان باشد و به هیچ یک از شما در نسب، نزدیک تر از آن دیگری نباشد. علی گفت: پس من اشتر را می گمارم. اشعث گفت: آیا کسی جز اشتر بود که زمین را بر ما آتش بار کرد و مگر این نیست که ما هم اکنون زیر فرمان اشتریم؟ علی علیه السلام به او گفت: مرادت از حکم اشتر چیست؟ گفت: حکم او این است که ما تیغ بر کشیم و بر یک دیگر بتازیم تا آنچه تو و او می خواهید بر آورده شود.

**[ترجمه]

«۴۵۲»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام قَالَ: لَمَّا أَرَادَ النَّاسُ عَلِیّاً أَنْ یَضَعَ الْحَکَمَیْنِ قَالَ لَهُمْ إِنَّ مُعَاوِیَهَ لَمْ یَکُنْ لِیَضَعَ لِهَذَا الْأَمْرِ أَحَداً هُوَ أَوْثَقُ بِرَأْیِهِ وَ نَظَرِهِ مِنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ إِنَّهُ لَا یَصْلَحُ لِلْقُرَشِیِّ إِلَّا الْقُرَشِیُّ فَعَلَیْکُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَارْمُوهُ بِهِ فَإِنَّ عَمْراً لَا یَعْقِدُ عُقْدَهً إِلَّا حَلَّهَا عَبْدُ اللَّهِ وَ لَا یَحُلُّ عُقْدَهً إِلَّا عَقَدَهَا وَ لَا یُبْرِمُ أَمْراً إِلَّا نَقَضَهُ وَ لَا یَنْقُضُ أَمْراً إِلَّا أَبْرَمَهُ فَقَالَ الْأَشْعَثُ لَا وَ اللَّهِ لَا یَحْکُمُ فِینَا مُضَرِیَّانِ حَتَّی تَقُومَ السَّاعَهُ وَ لَکِنْ نَجْعَلُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْیَمَنِ إِذْ جَعَلُوا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ مُضَرَ فَقَالَ علیه السلام إِنِّی أَخَافُ أَنْ یُخْدَعَ یَمَنِیُّکُمْ فَإِنَّ عَمْراً لَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْ ءٍ إِذَا کَانَ لَهُ فِی أَمْرٍ هَوًی فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ اللَّهِ لَأَنْ یَحْکُمَا بِبَعْضِ مَا نَکْرَهُ وَ أَحَدُهُمَا مِنْ أَهْلِ الْیَمَنِ أَحَبُّ إِلَیْنَا مِنْ أَنْ یَکُونَ بَعْضُ مَا نُحِبُّ فِی حُکْمِهِمَا وَ هُمَا مُضَرِیَّانِ قال و ذکر الشعبی أیضا مثل ذلک قَالَ نَصْرٌ وَ فِی حَدِیثِ عَمْرٍو فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام قَدْ أَبَیْتُمْ إِلَّا أَبَا مُوسَی قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَاصْنَعُوا مَا شِئْتُمْ فَبَعَثُوا إِلَی أَبِی مُوسَی وَ هُوَ بِأَرْضٍ مِنْ أَرْضِ الشَّامِ یُقَالُ لَهَا عُرْضٌ (۱) قَدِ اعْتَزَلَ الْقِتَالَ فَأَتَاهُ مَوْلًی لَهُ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اصْطَلَحُوا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ قَالَ وَ قَدْ جَعَلُوکَ حَکَماً فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ فَجَاءَ أَبُو مُوسَی حَتَّی دَخَلَ عَسْکَرَ عَلِیٍّ علیه السلام

ص: ۵۴۰

۱- قیل: إنّه بلد بین تدمر و رصافه الشام.

وَ جَاءَ الْأَشْتَرُ عَلِيّاً فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَلْزِنِّي بِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ (١) فَوَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَئِنْ مُلِئَتْ عَيْنِي مِنْهُ لَأَقْتُلَنَّهُ وَ جَاءَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ عَلِيّاً عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ قَدْ رُمِيتَ بِحَجَرِ الْأَرْضِ وَ مَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَنْفَ الْإِسْلَامِ وَ إِنِّي قَدْ عَجَمْتُ هَذَا الرَّجُلَ يَعْنِي أَبَا مُوسَى وَ حَلَبْتُ أَشْطُرَهُ فَوَجَدْتُهُ كَلِيلَ الشَّفْرَةِ قَرِيبَ الْقَعْرِ كَلِيلَ الْمُدْيَةِ وَ إِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِلَّا رَجُلٌ يَدْنُو مِنْهُمْ حَتَّى يَكُونَ فِي أَكُفِّهِمْ وَ يَتَبَاعَدُ مِنْهُمْ حَتَّى يَكُونَ بِمَنْزِلَةِ النَّجْمِ مِنْهُمْ فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَجْعَلَنِي حَكَماً فَاجْعَلْنِي وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَجْعَلَنِي ثَانِياً أَوْ ثَالِثاً فَإِنَّ عَمْراً لَا يَعْقِدُ عُقْدَةً إِلَّا عَقَدْتُ لَكَ أَشَدَّ مِنْهَا فَعَرَضَ عَلِيٌّ عليه السلام ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ فَأَبَوْهُ وَ قَالُوا لَا يَكُونُ إِلَّا أَبُو مُوسَى فَبَعَثَ أَيْمَنَ بْنَ خُرَيْمٍ الْأَسَدِيَّ (٢) وَ كَانَ مُعْتَزِلًا لِمُعَاوِيَةَ بِأَبْيَاتٍ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ صَلَاحَهُمْ فِي اخْتِيَارِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ تَرْكِ أَبِي مُوسَى فَطَارَتْ أَهْوَاءُ قَوْمٍ مِنْ أَوْلِيَاءِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ شِيعَتِهِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبَتِ الْقُرَّاءُ إِلَّا أَبَا مُوسَى قَالَ نَصْرٌ فَلَمَّا رَضِيَ أَهْلُ الشَّامِ بِعَمْرٍو وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِي مُوسَى أَخَذُوا فِي سَطْرِ كِتَابِ الْمُوَادَعَةِ وَ كَانَتْ صُورَتُهُ هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ بِئْسَ الرَّجُلُ أَنَا إِنْ أَقْرَرْتُ أَنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَاتَلْتُهُ وَ قَالَ عَمْرٌو لَا بَلْ نَكْتُبُ اسْمَهُ وَ اسْمَ أَبِيهِ إِنَّمَا هُوَ أَمِيرُكُمْ فَأَمَّا أَمِيرُنَا فَلَا فَلَمَّا أُعِيدَ إِلَيْهِ الْكِتَابُ أَمَرَ بِمَحْوِهِ فَقَالَ الْأَحْنَفُ لَا تَمْحُ اسْمَ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ عَنْكَ فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ إِنْ مَحَوْتَهَا أَنْ لَا تَرْجِعَ إِلَيْكَ أَبَداً فَلَا تَمْحُهَا

۱- أي الصقني به و ألزمني إياه.

۲- كذا في كتاب صفّين ص ۵۰۳ و شرح ابن أبي الحديد، و في ط الكمبانيّ من كتاب البحار: «أيمن بن جرير الأسدي ...».

فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ كَيَوْمِ الْحُدَيْبِيَةِ حِينَ كَتَبْتُ الْكِتَابَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا مَا تَصَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ سُهَيْلٌ لَوْ أَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ لَمْ أُقَاتِلْكَ وَ لَمْ أُخَالِفْكَ إِنِّي لَظَالِمٌ لَكَ إِنْ مَنَعْتُكَ أَنْ تَطُوفَ بَيْتَ اللَّهِ وَ أَنْتَ رَسُولُهُ وَ لَكِنِ اكْتُبْ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَنْ يَمْحُوَ عَنِّي الرِّسَالَةَ كِتَابِي لَهُمْ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَاكْتُبْهَا فَامْحُ مَا أَرَادَ مَحْوَهُ أَمَا إِنَّ لَكَ مِثْلَهَا سَتُعْطِيهَا وَ أَنْتَ مُضْطَهَدٌ

**[ترجمه]نصر با سلسله مراتب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون مردم از علی خواستند که داوران را بگمارد، حضرت به آنان گفت: معاویه برای این کار کسی را که بیش از عمرو بن عاص به رأی و نظرش اطمینان داشته باشد ندارد، و او را خواهد گماشت و مصلحت نیست که در قبال او که قرشی است غیر از قرشی حکم باشد، پس شما هم عبد اللّه بن عباس را در برابر او برگزینید، چه هیچ گرهی نیست که عمرو ببندد و عبد اللّه از گشودنش درماند و هیچ گرهی نیست که او بگشاید و این از بستنش فرو ماند، و هیچ امری نیست که او استوار دارد و این درهم نشکند و هیچ کاری نیست که او در هم شکند و این استوارش ندارد. اشعث گفت: نه، به خدا سوگند تا قیام قیامت نباید در میانه ما، دو تن از قبیله مضر داوری کنند. اگر او مردی از قبیله مضر را گماشته است ما مردی از یمانیان را قرار می دهیم. علی علیه السلام فرمود: من بیم آن دارم که این یمانی [محبوب] شما فریب بخورد، زیرا عمرو چون امری را به هوای نفس و مراد دل خود بگذارد [و در آن سودی داشته باشد] به هیچ رو خدا را در نظر نمی گیرد [و از فریبکاری پروایی ندارد]. اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر پاره ای به ناخواست ما داوری کنند ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر از آن که [پاره ای] به خوشایند و مراد ما داوری کنند اما هر دو داور از قبیله مضر باشند.

گوید: این روایت را شعبی نیز همین گونه یاد کرده است .

نصر گوید: در حدیث عمرو آمده است که: علی علیه السلام فرمود: از پذیرفتن داوری کسی جز ابو موسی خودداری می کنید؟ گفتند: آری. گفت: پس هر چه خود خواهید بکنید. پس به دنبال ابو موسی که در نقطه ای از سرزمین شام که آن را عُرض - . گفته شده: عرض، سرزمینی بین تدمر و رصافه شام است. - می خواندند عزلت گزیده و از غوغای جنگ دور مانده بود فرستادند. غلامش به او خبر داد و گفت: مردم صلح کرده اند. گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است. گفت: و تو را نیز به داوری گزیده اند. گفت: ما از خداوندیم و هم به سوی او بازگشت می کنیم. پس ابو موسی بیامد تا به لشکرگاه علی علیه السلام رسید.

ص: ۵۴۰

اشتر نزد علی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا در برابر عمرو بن عاص بدار، به خداوندی که جز او خدایی نباشد سوگند به محض آن که چشمم بر او افتد وی را بکشم. احنف بن قیس نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان تو با مردی هوشمند و زیرک روبرو هستی، و او کسی است که پیشتر، در آغاز اسلام، با خدا و پیامبرش جنگیده است، من این مرد یعنی ابو موسی را آزموده و شیرش را دوشیده و عصاره عقل و خردش را کشیده ام، او را کند ذهن و بسیار سطحی یافته ام. برای رویارویی با آن گروه مردی شایسته است که چنان نزدیکشان شود که گویی در چنگال [نیرنگ] آنان افتاده است و در عین

حال چنان از ایشان دور باشد که گویی به قدر فاصله ستارگان از ایشان فاصله دارد. اگر خواهی مرا به [داوری] بگمار و اگر نخواهی [داور] اوّلم کنی مرا [در مرحله] دوّم یا سوّم قرار ده؛ زیرا عمرو گرهی نبندد مگر اینکه من گره ای محکم تر برایت ببندم و من پیشتر، معاهداتی دشوارتر از این را به سود تو منعقد کرده ام. علی علیه السلام این گزینش را به مردم پیشنهاد کرد ولی از قبول آن امتناع کردند و گفتند: ما جز ابو موسی نمی خواهیم. پس ایمن بن خریم اسدی - . همینطور است در کتاب صفین: ۵۰۳ و شرح ابن ابی الحدید و در چاپ کمپانی کتاب بحار آمده: ایمن بن جریر اسدی.... - که از معاویه کناره گرفته [و آرزومند بود این کار به سود عراقیان تمام شود]، ابیاتی فرستاد که اشاره می کرد صلاح آنان در انتخاب ابن عباس و رها کردن ابو موسی است. چون شعر ایمن به گوش سپاهیان رسید، دل گروهی از دوستداران و شیعیان امام علی علیه السلام به عبد اللّه بن عبّاس گرایید و به سوی او پر گشود، ولی قاریان از پذیرفتن [داوری] هر کس دیگری جز ابو موسی خودداری ورزیدند. چون مردم شام به داوری عمرو بن عاص و مردم عراق به داوری ابو موسی رضا گشتند به نگارش قرارنامه آتش بس پرداختند. متن آن به این صورت بود: این [پیمانی] است که علیّ امیر المؤمنین و معاویه بن ابی سفیان خواسته اند. معاویه گفت: اگر من اقرار داشته باشم که او «امیر مؤمنان» بوده و من با وی جنگیده ام [بدین معنی است که] خود بد مردی بوده ام. عمرو [به عمر بن سعد] گفت: فقط نام و نام پدرش را بنویس، چه وی امیر شماست ولی امیر ما نیست. چون نامه را [برای اظهار نظر مجدّد] به علی نشان دادند فرمود آن [عنوان] را محو کنند. احنف گفت: عنوان «امیر المؤمنین» را از نام خود حذف مکن، چه مرا بیم آن است که اگر آن را از عنوان خود بزدایی دیگر هرگز به تو باز نگردد، [به هیچ قیمت] آن را مزدای.

ص: ۵۴۱

پس علی علیه السلام گفت: ماجرای امروز به نگارش آن نامه ای ماند که من روز (صلح) حدیبیه از جانب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه به خطّ خود نگاشتم و نوشتم: «این پیمانی است که محمّد، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و سهیل ابن عمرو بر اساس آن صلح کرده اند» و سهیل [به رسول اللّه صلوات اللّه علیه] گفت: اگر تو را پیامبر خدا می دانستم با تو نمی جنگیدم و مخالفت نمی کردم و در حالی که [بپذیرم] تو پیامبر خدا بوده ای و من تو را از طواف خانه خدا باز داشته ام [به موجب این اعتراف کتبی که اینک خواهم داد] باید به تو ستم کرده باشم. اما بنویس «محمّد پسر عبد اللّه» تا موافقت کنم. آنگاه رسول خدا صلّی اللّه علیه فرمود: ای علی، من (هم) پیامبر خدایم و (هم) محمّد پسر عبد اللّه، و این امر که در نامه خود بنویسم: «از محمّد بن عبد اللّه...» پیامبری مرا از من نمی زداید، پس بنویس: محمّد بن عبد اللّه. پس آنچه را که خواسته، بزدای. و همانا که برای تو هم نظیر این موضوع پیش خواهد آمد و در حالی که مورد ستم خواهی بود، عنوان خود را عطا خواهی کرد .

**[ترجمه]

«۴۵۳»

قَالَ نَصْرٌ وَ رُوِیَ أَنَّ عَمْراً عَادَ بِالْکِتَابِ إِلَیْهِ علیه السلام وَ طَلَبَ أَنْ یَمْحُوَ اسْمَهُ مِنْ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَصَّ عَلِیٌّ عَلَیْهِ وَ عَلَی مَنْ حَضَرَ قِصَّهَ صُلْحِ الْحُدَیْبِیَهِ وَ قَالَ إِنَّ ذَلِکَ الْکِتَابَ أَنَا کَتَبْتُهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْیَوْمَ أَکْتُبُهُ إِلَی أَبْنَائِهِمْ کَمَا کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَتَبَهُ إِلَی آبَائِهِمْ شِبْهاً وَ مِثْلًا فَقَالَ عَمْرٌو سُبْحَانَ اللَّهِ أَ تُشَبِّهُنَا بِالْکُفَّارِ وَ نَحْنُ مُسْلِمُونَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا ابْنَ

النَّابِغَهِ وَ مَتَى لَمْ تَكَنْ لِلْكَافِرِينَ وَلِيّاً وَ لِلْمُسْلِمِينَ عُدُّواً فَقَامَ عَمْرٌو وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَا يَجْمَعُ بَيْنِى وَ بَيْنَكَ مَجْلِسٌ بَعْدَ الْيَوْم فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّى لَأَرْجُو أَنْ يَظْهَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَصْحَابِكَ (۱) وَ جَاءَتْ عِصَابَهٌ قَدْ وَضَعَتْ سُيُوفَهَا عَلَى عَوَاتِقِهَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُرْنَا بِمَا شِئْتَ فَقَالَ لَهُمْ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ فَلَقَدْ شَهِدْنَا صُلْحَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ الْحُدَيْبِيَهِ وَ لَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا (۲).

ص: ۵۴۲

۱- كذا فى أصلى و مثله فى كتاب صفّين، و الصواب هو ما ورد فى نفس القصه من تاريخ الطبرىّ: «إنى لأرجو أن يطهر اللّه مجلسىّ منك ...».

۲- و هذه القطعه من كلام سهل بن حنيف وجدتها فى صحيح البخارىّ. ورواها أيضا الطبرانى فى ترجمه محمد بن حاتم المروزى من كتاب المعجم الصغير: ج ۲ ص ۶.

**[ترجمه]نصر گوید: روایت شده که عمرو با قرارنامه به سوی حضرت بازگشت و از او خواست عنوان امیر المؤمنین را از نام حضرت حذف کند، پس علی علیه السلام ماجرای صلح حدیبیه را برای او و دیگر حاضران تعریف کرد و فرمود: من آن قرارنامه را بین خودمان و مشرکین نوشتم و امروز آن را برای فرزندان آنان می نویسم، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبیه و مانند آن را برای پدرانشان نوشت. عمرو بن عاص گفت: سبحان اللّه تو بدین گونه تمثیل ما را در حالی که مسلمان هستیم، به کافران مانند کنی؟ پس علی علیه السلام به وی گفت: «ای پسر نابغه، تو کی یار و دوستدار کافران و دشمن مسلمانان نبوده ای؟» عمرو برخاست و گفت: به خدا سوگند از این پس هرگز در مجلسی با تو به یک جا ننشینم. علی گفت: هان به خدا سوگند، امیدوارم خداوند [نتیجه این تباهی ها را] بر تو و یارانت آشکار کند. - . در اصل و کتاب صفین همینطور است و درست همان است که در همین داستان از تاریخ طبری وارد شده است: من امیدوارم خداوند مجلس مرا از تو پاک گرداند.... - گروهی آمدند که شمشیرهای آخته خود را بر شانه نهاده بودند و گفتند: ای امیر مؤمنان! هر چه خواهی به ما بفرمای. سهل بن حنیف به ایشان گفت: ای مردم کج اندیشی خود را محکوم کنید [و بر ما گمان خطا نبرید]، به خدا سوگند، ما به روز [صلح] حدیبیه با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه بودیم و اگر جای جنگ بود بی گمان می جنگیدیم. - . این قطعه از کلام سهل بن حنیف را در صحیح بخاری یافتم و طبرانی نیز آن را در زندگی نامه محمد بن حاتم مروزی از کتاب المعجم الصغیر ج۲: ص۶ روایت کرده است. -

ص: ۵۴۲

**[ترجمه]

«۴۵۴»

وَ رَوَى أَبُو إِسْحَاقَ الشَّيْبَانِيُّ أَنَّهُ قِيلَ لِعَلِيٍّ علیه السلام حِينَ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ الْكِتَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ أَ تُقِرُّ أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ مُسْلِمُونَ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَا أُقِرُّ لِمُعَاوِيَةَ وَ لَا لِأَصْحَابِهِ أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ وَ لَا مُسْلِمُونَ وَ لَكِنْ يَكْتُبُ مُعَاوِيَةُ مَا شَاءَ وَ يُقِرُّ بِمَا شَاءَ لِنَفْسِهِ وَ لِأَصْحَابِهِ وَ يُسَمِّي نَفْسَهُ بِمَا شَاءَ وَ أَصْحَابَهُ فَكَتَبُوا هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ قَاضَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَاضَى مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّا نَنْزِلُ عِنْدَ حُكْمِ اللَّهِ وَ كِتَابِهِ (۱) وَ لَا يَجْمَعُ بَيْنَنَا إِلَّا إِيَّاهُ وَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بَيْنَنَا مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَى خَاتِمَتِهِ نُحْيِي مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ نُمِيتُ مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ فَإِنْ وَجَدَ الْحَكَمَانِ أَنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ اتَّبَعْنَاهُ وَ إِنْ لَمْ يَجِدَاهُ أَخَذَا بِالسُّنَّةِ الْعَادِلَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ وَ الْحَكَمَانِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ قَدْ أَخَذَ الْحَكَمَانِ مِنْ عَلِيٍّ وَ مُعَاوِيَةَ وَ مِنَ الْجُنْدَيْنِ أَنَّهُمَا آمِنَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمَا وَ أَمْوَالِهِمَا وَ أَهْلِهِمَا وَ الْأُمَّةُ لَهُمَا أَنْصَارٌ وَ عَلَى الَّذِي يَقْضِيَانِ عَلَيْهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الطَّائِفَتَيْنِ عَهْدُ اللَّهِ أَنْ يَعْمَلُوا بِمَا يَقْضِيَانِ عَلَيْهِ مِمَّا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ وَ أَنَّ الْأَمْنَ وَ الْمُوَادَعَةَ وَ وَضْعَ السِّلَاحِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بَيْنَ الطَّائِفَتَيْنِ إِلَى أَنْ يَقَعَ الْحُكْمُ وَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْحَكَمَيْنِ عَهْدُ اللَّهِ لِيَحْكُمَنَّ بَيْنَ الْأُمَّةِ بِالْحَقِّ لَا بِالْهَوَى وَ أَجَلُ الْمُوَادَعَةِ سَنَةٌ كَامِلَةٌ فَإِنْ أَحَبَّ الْحَكَمَانِ أَنْ يُعَجِّلَا الْحُكْمَ عَجَّلَاهُ وَ إِنْ تُوُفِّيَ أَحَدُهُمَا فَلِأَمِيرِ شِيعَتِهِ أَنْ يَخْتَارَ مَعَهُ رَجُلًا لَا يَأْلُو الْحَقَّ وَ الْعَدْلَ وَ إِنْ تُوُفِّيَ أَحَدُ الْأَمِيرَيْنِ كَانَ نَصْبُ غَيْرِهِ إِلَى أَصْحَابِهِ مِمَّنْ يَرْتَضُونَ أَمْرَهُ وَ يَحْمَدُونَ

۱- هذا هو الظاهر المذكور فی کتاب صفّین ص ۵۱۰ ط مصر، و فی شرح ابن أبی الحدید: " اننا ننزل عند حکم الله تعالی... " وفی ط الکمبانی من البحار: " إنما ینزل... ".

طَرِیقَهُ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَنْصِرُکَ عَلَی مَنْ تَرَکَ مَا فِی هَذِهِ الصَّحِیفَهِ وَ أَرَادَ فِیهَا إِلْحَاداً أَوْ ظُلْماً.

**[ترجمه]ابو اسحق شیبانی روایت کرده است: هنگامی که علی می خواست آن پیمان نامه را میان خود و معاویه و شامیان بنگارد به او گفتند: آیا اقرار می کنی که آنان مؤمن و مسلمانند؟ علی علیه السلام گفت: من به اینکه معاویه و یارانش مؤمن و مسلمانند اقرار نمی کنم ولی معاویه هر چه بخواهد می نویسد و به آنچه خود و یارانش بخواهند اقرار می کند و خود و یارانش را به هر نام که خواهد می نامد. پس نوشتند: این [پیمان] به خواست علیّ ابن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان فراهم آمد .

علیّ ابن ابی طالب بر مردم عراق و مؤمنان و مسلمانانی که همراه و پیرو اویند حکمرواست، و معاویه بن ابی سفیان فرمانروای مردم شام و مؤمنان و مسلمانانی است که پیروان و همراهان اویند. ما سر تعظیم به فرمان خدا و کتاب او فرود می آریم و بدان گردن می نهیم که هیچ چیزی جز آن میانه ما را گرد نیاورد و بر این اتّفاق داریم که کتاب خداوند سبحان از آغاز تا انجامش میانه ما باشد، آنچه را قرآن زنده کرده است زنده می داریم و آنچه را قرآن میرانده است می میرانیم. پس اگر داوران در کتاب خدا در مورد مناقشه بین ما چیزی یافتند از همان پیروی می کنیم، و اگر در کتاب خدا چیزی ناظر بر این دعوا نیافتند به سنّت جامع عادلانه وحدت بخش متوسّل می شوند. و دو داور: عبد اللّه بن قیس و عمرو بن عاص هستند. داوران نیز از علی و معاویه و هر دو سپاه عهد گرفتند که آن هر دو داور از حیث جان و اموال و خاندان های خویش در امان باشند. و امّت بر آن داوریی که آن دو، بر خویشتن بدان حکم کنند آن دو را یاری و یاوری دهند. و آنچه در این پیمان نامه آمده است بر مؤمنان و مسلمانان از هر دو گروه فرض و تعهّد الهی است و باید به حکمی که می دهند و مطابق با کتاب و سنت است عمل کنند. [بر اساس این قرارداد] امنیّت و راست رفتاری و بر زمین گذاشتن اسلحه بین دو گروه مورد توافق است تا زمانی که حکم صادر شود و بر هر یک از دو داور، به تعهّد و پیمان الهی فرض است که میان امّت به حق داوری کنند و آن را به گرایش های فرقه ای نیالایند. مهلت این داوری یک سال کامل است. اما اگر آن دو خواستند آن را تسریع کنند آزادند. و اگر یکی از دو داور بمیرد، فرمانروای پیروان او مرد دیگری را که از دادگری و انصاف سر نتابد به جای وی برگزینند. و اگر یکی از دو امیر بمیرد، منصوب کردن کسی دیگر به آن دسته از یارانش محول می شود که از حکومت او خرسندند و شیوه حکومتی اش را می پسندند.

ص: ۵۴۳

بار الها، ما در برابر هر کس که آنچه را در این پیمان آمده ترک گوید و آهنگ الحاد و ستم کند، از تو یاری می جوییم.

**[ترجمه]

«۴۵۵»

قَالَ نَصْرٌ هَذِهِ رِوَایَهُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ الشَّعْبِیِّ وَ رَوَی جَابِرٌ عَنْ زَیْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ زِیَادَاتٍ عَلَی هَذِهِ النُّسْخَهِ أَقُولُ وَ ذَکَرَ تِلْکَ الرِّوَایَهَ وَ سَاقَهَا إِلَی أَنْ قَالَ: وَ شَهِدَ فِیهِ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام عَشَرَهٌ وَ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِیَهَ

عَشَرَهٌ وَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ لِلَيْلَهٍ بَقِيَتْ مِنْ صَفَرٍ سَنَهَ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ (۱) قَالَ وَ لَمَّا كَتَبْتُ الصَّحِيفَهَ دُعِيَ لَهَا الْأَشْتَرُ لِيَشْهَدَ مَعَ الشُّهُودِ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا صَحِبَتْنِي يَمِينِي وَ لَا نَفَعَتْنِي بَعْدَهَا الشِّمَالُ إِنْ كُتِبَ لِي فِي هَذِهِ الصَّحِيفَهِ اسْمٌ عَلَى صُلْحٍ أَوْ مُوَادَعَهٍ أَ وَ لَسْتُ عَلَى بَيِّنَهٍ مِنْ أَمْرِي وَ يَقِينٍ مِنْ ضَلَالِ عَدُوِّي أَ وَ لَسْتُمْ قَدْ رَأَيْتُمُ الظَّفَرَ إِنْ لَمْ تَجْمَعُوا عَلَى الْخَوَرِ وَ جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْأَشْعَثِ كَلَامٌ ثُمَّ قَالَ وَ لَكِنِّي قَدْ رَضِيتُ بِمَا يَرْضَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَخَلْتُ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ وَ خَرَجْتُ مِمَّا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ إِلَّا فِي الْهُدَى وَ الصَّوَابِ قَالَ فَلَمَّا تَمَّ الْكِتَابُ خَرَجَ الْأَشْعَثُ وَ مَعَهُ نَاسٌ بِنُسْخَهِ الْكِتَابِ يَقْرَأُهَا عَلَى النَّاسِ وَ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِمْ فَمَرَّ بِهِ عَلَى صُفُوفٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ هُمْ عَلَى رَايَاتِهِمْ فَأَسْمَعَهُمْ إِيَّاهُ فَرَضُوا بِهِ ثُمَّ مَرَّ عَلَى صُفُوفٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ هُمْ عَلَى رَايَاتِهِمْ فَأَسْمَعَهُمْ إِيَّاهُ فَرَضُوا بِهِ حَتَّى مَرَّ بِرَايَاتِ عَنَزَهَ وَ كَانَ مَعَهُ عليه السلام مِنْهُمْ أَرْبَعَهُ آلَافٍ فَقَالَ فَتَيَانِ مِنْهُمْ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ثُمَّ حَمَلَا عَلَى أَهْلِ الشَّامِ بِسُيُوفِهِمَا حَتَّى قُتِلَا ثُمَّ مَرَّ بِهِ عَلَى مُرَادٍ فَقَالَ صَالِحُ بْنُ شَقِيقٍ وَ كَانَ مِنْ رُءُوسِهِمْ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ* ثُمَّ مَرَّ عَلَى رَايَاتِ بَنِي رَاسِبٍ فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ لَا نَرْضَى وَ لَا نُحَكِّمُ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ ثُمَّ مَرَّ عَلَى رَايَاتِ تَمِيمٍ فَقَارَأَهُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي بِالْحَقِّ ... وَ هُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ [ثُمَ شَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ بِسَيْفِهِ فَرَجَعَ إِلَى

ص: ۵۴۴

۱- كذا فى كتاب صفّين و شرح ابن أبى الحديد طبع الحديث ببيروت. وفى طبع الكمبانى من البحار: " من صفر سنه تسع [سبع " خ ل "] وثلاثين ".

عَلِيٍّ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ بِمَا جَرَى فَقَالَ عليه السلام هَلْ هِيَ غَيْرُ رَايَةٍ أَوْ رَايَتَيْنِ أَوْ نَبْذٌ مِنَ النَّاسِ قَالَ لَا قَالَ فَدَعْهُمْ فَظَنَّ عليه السلام أَنَّهُمْ قَلِيلُونَ فَمَا رَاعَهُ إِلَّا نِدَاءُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ الْحُكْمُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَا لَكَ لَا نَرْضَى بِأَنْ نُحَكِّمَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمْضَى حُكْمَهُ فِي مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يَدْخُلُوا تَحْتَ حُكْمِنَا عَلَيْهِمْ وَ قَدْ كُنَّا زَلَلْنَا حِينَ رَضِينَا بِالْحَكَمَيْنِ وَ قَدْ بَانَ لَنَا زَلَلُنَا وَ خَطَؤُنَا فَرَجَعْنَا إِلَى اللَّهِ وَ تُبْنَا فَارْجِعْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ كَمَا رَجَعْنَا وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ كَمَا تُبْنَا وَ إِلَّا بَرِئْنَا مِنْكَ فَقَالَ عليه السلام وَيْحَكُمْ أَ بَعْدَ الرِّضَا وَ الْمِيثَاقِ وَ الْعَهْدِ نَرْجِعُ أَ لَيْسَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ قَالَ أَوْفُوا بِالْعُقُودِ المائده وَ قَالَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا النحل فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ وَ أَبَتِ الْخَوَارِجُ إِلَّا تَضْلِيلَ التَّحْكِيمِ وَ الطَّعْنَ فِيهِ فَبَرِئُوا مِنْ عَلِيٍّ وَ بَرِئَ مِنْهُمْ عَلِيٌّ.

**[ترجمه]نصر گوید: این روایت محمد بن علی بن حسین علیهم السلام و شعبی است و جابر از زید بن حسن بن حسن اضافاتی را بر این نسخه ذکر کرده که می گویم: و آن روایت را ذکر کرده و تا اینجا ادامه داده که: از یاران علی علیه السلام ده نفر و از یاران معاویه ده نفر در نوشتن پیمان نامه حاضر بودند و تاریخ نگارش آن در شب آخر صفر سال سی و هفت هجری است. گوید: چون پیمان نامه را نوشتم اشتر را خواستند تا با شهود حاضر گردد، گفت: نه جانب راستم با من همراهی کند و نه جانب چپم به من سودی رساند اگر در این پیمان نامه که در باره صلح و سازش است نامی از من برده شده باشد. مگر نه این است که من از پروردگارم برهانی آشکار [بر لزوم جنگ] و نیز یقینی قطعی بر گمراهی دشمنم دارم؟! و مگر نه اینکه اگر شما بر سست کوشی و شکست اتفاق نمی کردید، پیروزی را به عیان می دیدید؟ سخنانی میان او و اشعث گذشت، سپس گفت: با این همه من بدانچه علی، امیر مؤمنان کند رضایت دارم. به هر جا درون شود، درون شوم و از هر جا برون آید، برون آیم؛ زیرا وی جز به راه درستی و هدایت نرود. وقتی نگارش به اتمام رسید اشعث پیمان نامه را برداشت و به همراه عده ای به میان مردم رفت تا آن را برای آنان بخواند و به ایشان عرضه دارد. نخست بر صفوف شامیان که کنار پرچمهای خود ایستاده بودند گذشت، و آنان شنیدند و بدان رضایت دادند، سپس بر صفوف و پرچم های عراقیان گذشت و بدیشان عرضه داشت و ایشان نیز شنیدند و بدان رضایت دادند تا آنکه بر پرچم های (قبیله) عنزه گذشت در صفّین چهار هزار خفتان پوش از عنزه با علی علیه السلام بودند چون اشعث بدیشان رسید و پیمان نامه را بخواند، دو جوان از آن میان گفتند: «لا حکم الّا للّه هیچ حکمی جز خدا را نباشد» آنگاه با شمشیر به صفوف شامیان حمله بردند و جنگیدند تا کشته شدند. سپس اشعث با پیمان نامه بر بنی مراد گذشت. صالح بن شقیق که از سران ایشان بود گفت: حکمی جز خدا را نباشد {گر چه مشرکان را خوش نیاید} - . توبه / ۳۳ - . سپس بر پرچم های بنی راسب گذشت و پیمان را بر آنان بخواند. گفتند: داوری جز خدا را نشاید، ما راضی نیستیم که در کار دین خدا، مردمان را به داوری بگیرند. سپس بر فوج ها و پرچم های بنی تمیم گذشت و آن را بر ایشان بخواند، مردی از آن میان گفت: «حکمی جز خدا را نشاید»، که داوری به حق کند و او بهترین داوران است. سپس مردی با شمشیر خویش به اشعث حمله کرد

ص: ۵۴۴

و او به سوی علی علیه السلام بازگشت و او را از ماجرا آگاهانید. حضرت علیه السلام فرمود: آیا بیش از یک یا دو فوج یا اندکی از سپاهیان بودند؟ گفت: خیر. فرمود: پس آنان را واگذار. حضرت علیه السلام گمان کرد که شمار آنان اندک است و درخور اعتنا نیستند. دیری نگذشت که بانگ مردم از هر سو و هر کران برخاست که «حکمی جز خدا را نشاید»، ای علی

حکم، خدا راست نه تو را. ما راضی نیستیم که مردم را در کار دین خدا به داوری گیرند. خداوند حکم خود را در باره معاویه و یارانش گذرانده که یا کشته شوند یا سر به فرمان ما سپارند. ما آن دم که به داوری تن دادیم، دستخوش لغزش و خطا شدیم و خطا و لغزشمان بر ما هویدا شد، پس بازگشتیم و توبه کردیم، ای علی تو نیز چون ما باز گرد و همان گونه که ما در برابر خداوند توبه کردیم، توبه کن. وگرنه ما از تو بیزاری می جوییم. علی علیه السلام گفت: وای بر شما، آیا پس از اعلام رضایت و پیمان و عهد باز گردیم؟ مگر نه آنکه خدای تعالی فرموده است: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» - . مائده / ۱ - {به قراردادها وفا کنید.} و فرمود: «أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ اذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الأَیْمانَ بَعدَ تَوْکیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیکُمْ کَفیلًا.» - . نحل / ۹۱ - {و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید.} به این ترتیب علی از پیمان شکنی خودداری کرد و خوارج نیز پذیرفتن داوری را مایه خواری و ذلت دانستند و آن را مورد طعن قرار دادند و از علی علیه السلام بیزاری جستند، و علی نیز از آنان بیزاری جست.

**[ترجمه]

«۴۵۶»

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: أَتَى سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدَ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْدَ كِتَابِ الصَّحِيفَةِ وَ وَجْهُهُ مَضْرُوبٌ بِالسَّيْفِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام قَالَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا وَ أَنْتَ مِمَّنْ يَنْتَظِرُ وَ مِمَّنْ لَمْ يُبَدِّلْ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَاناً مَا كَتَبْتُ هَذِهِ الصَّحِيفَةَ أَبَداً أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ مَشَيْتُ فِي النَّاسِ لِيَعُودُوا إِلَى أَمْرِهِمُ الْأَوَّلِ فَمَا وَجَدْتُ أَحَداً عِنْدَهُ خَيْراً إِلَّا قَلِيلًا وَ قَامَ مُحْرِزُ بْنُ حويش (۱) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَ مَا إِلَى الرُّجُوعِ عَنْ هَذَا الْكِتَابِ سَبِيلٌ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَأَخَافُ أَنْ يُورِثَ ذُلًّا فَقَالَ علیه السلام أَ بَعْدَ أَنْ كَتَبْنَاهُ نَنْقُضُهُ إِنَّ هَذَا لَا يَحِلُّ.

ص: ۵۴۵

۱- كذا فی ط الكمبانیّ من كتاب البحار، و فی كتاب صفّین ص ۵۱۹ ط مصر: «محرز بن جريش».

**[ترجمه]نصر، از عمر بن سعد، با اسناد خویش روایت می کند: سلیمان بن صرد پس از کتابت صلح نامه، در حالی که بر چهره اش زخم شمشیر داشت، نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد. چون علی به وی نگریست گفت: «فَمِنْهُم مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا.» - . احزاب / ۲۳ - {برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در [همین] انتظارند و [هرگز عقیده خود را] تبدیل نکردند.} تو از آنانی که در انتظار (شهادت) هستی و عهد خود را تغییر نداده ای. گفت: ای امیر مؤمنان، اگر من یاورانی می یافتم، هرگز چنین پیمان نامه ای نوشته نمی شد. به خدا سوگند، به میان مردم رفتم تا آنان را به قرار نخستین شان باز آرم ولی کسی را که خیری در او باشد کم یافتم. محرز بن حویش - . همینطور است در نسخه کمپانی کتاب بحار و در کتاب صفین: ۵۱۹ چاپ مصر آمده: محرز بن جریش. - برابر علی ایستاد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، آیا راهی هست که این پیمان نامه را نادیده گیریم و از آن منصرف شویم؟ به خدا سوگند، من بیم آن دارم که از این کار ذلّت و خواری بر آید. علی گفت: آیا پس از آنکه پیمان را نگاشته ایم آن را بشکنیم؟ چنین کاری بی گمان روا نیست.

ص: ۵۴۵

**[ترجمه]

«۴۵۷»

قَالَ نَصْرٌ وَ حَدَّثَنِی عَمْرُو بْنُ نُمَیْرٍ عَنْ أَبِی الْوَدَّاكِ قَالَ: لَمَّا کُتِبَتْ صَحِیفَهُ الصُّلْحِ وَ التَّحْکِیمِ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّمَا فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ لِمَا بَدَا فِیکُمْ مِنَ الْخَوَرِ وَ الْفَشَلِ عَنِ الْحَرْبِ فَجَاءَتْ إِلَیْهِ هَمْدَانُ کَأَنَّهَا رُکْنُ حَصِیرٍ (۱) فِیهِمْ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ وَ ابْنُهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَالَ سَعِیدٌ هَا أَنَا ذَا وَ قَوْمِی لَا نَرُدُّ أَمْرَكَ فَقُلْ مَا شِئْتَ نَعْمَلْهُ فَقَالَ أَمَا لَوْ کَانَ هَذَا قَبْلَ سَطْرِ الصَّحِیفَهِ لَأَزَلْتُهُمْ عَنْ عَسْکَرِهِمْ أَوْ تَنْفَرِدَ سَالِفَتِی وَ لَکِنِ انْصَرِفُوا رَاشِدِینَ فَلَعَمْرِی مَا کُنْتُ لِأَعْرِضَ قَبِیلَهً وَاحِدَهً لِلنَّاسِ.

**[ترجمه]نصر گوید: ابی وداک گفت: هنگامی که پیمان صلح و حکمیت نگاشته شد علی علیه السلام فرمود: من این کار را زمانی کردم که آثار سستی و شکست در جنگ را در بین شما دیدم. آنگاه سعید بن قیس قوم خود را گرد آورد و با فوجی انبوه و متلاطم از همدانیان که گویی کوهپایه «حصیر» - . در شرح ابن ابی الحدید: ۴۴۰ نیز چنین است و به نظر می رسد همین درست باشد و گفته می شود: «حصیر» دژی است در یمن از بناهای پادشاهان قدیم آنان. و گفته شده: کوهی است در یمن. ن.ک: ماده حصیر از کتاب معجم البلدان. و در چاپ قدیم کتاب صفین و بحار نسخه کمپانی آمده: گوئی تکیه گاهی محکم است... - به جنبش در آمده بیامد، و عبد الرّحمن پسرش با آنان بود، آنگاه سعید گفت: اینان قوم منند، ما از فرمان تو سر نتابیم، هر چه خواهی به ما بفرمای، تا بدان عمل کنیم. حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر این آمادگی قبل از نگارش پیمان نامه می بود، من لشکر دشمن را نیست و نابود می کردم، یا تو خود به تنهایی [با چنین فوج عظیمی] پیش از این کارشان را می ساختی. اما اینک هوشیارانه باز گردید، به جان خودم که نمی خواهم تنها یک قبیله را به پیکار با آن همه مردم بکشانم

.

**[ترجمه]

«۴۵۸»

قَالَ نَصْرٌ وَ رَوَى الشَّعْبِيُّ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ يَوْمَ صِفِّينَ حِينَ أَقَرَّ النَّاسُ بِالصُّلْحِ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَمْ يَكُونُوا لِيُنِيبُوا إِلَى الْحَقِّ وَ لَا لِيُجِيبُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ حَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتْبَعُهَا الْعَسَاكِرُ وَ حَتَّى يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْجَلَائِبُ وَ حَتَّى تَجُرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ وَ حَتَّى تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَوَاحِي أَرْضِهِمْ وَ بِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ (۲) وَ حَتَّى تُشَنَّ عَلَيْهِمُ الْغَارَاتُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ وَ حَتَّى تَتَلَقَّاهُمْ قَوْمٌ صُدُقٌ صُبُرٌ لَا يَزِيدُهُمْ هَلَاكُ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَتْلَاهُمْ وَ مَوْتَاهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا جِدّاً فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ حِرْصاً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ أَخْوَالَنَا وَ أَعْمَامَنَا لَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً وَ مُضِيّاً عَلَى أَمَضِّ الْأَلَمِ (۳) وَ جِدّاً عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ الِاسْتِقْلَالِ بِمُبَارَزَةِ الْأَقْرَانِ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا

۱- كذا فى شرح ابن أبى الحديد: ص ۴۴۰، و الظاهر أنّه هو الصواب، و «حصير» قيل:هو حصن باليمن من أبنيه ملوكهم القدماء. وقيل: هو جبل باليمن. وليلاحظ ماده " حصير " من كتاب معجم البلدان. وفى الطبعه القديمه من كتاب صفين وطبع الكمبانى من البحار: " كأنها ركن حصين.. ".

۲- كذا فى متن طبع الكمبانىّ من كتاب البحار، و كتب فوقه بين السطور نقلا عن بعض النسخ: «و حتّى تدعوا الخيول فى نواحى أرضهم و بأحناء مساربهم و مسارحهم».

۳- كذا فى متن طبع الكمبانىّ من البحار و فى هامشه نقلا عن نسخه من كتاب صفّين:" على مضض ".

يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ وَ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِى صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَآنَا اللَّهُ صُدُقاً صُبُراً أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ وَ لَعَمْرِى لَوْ كُنَّا نَأْتِى مِثْلَ هَذَا الَّذِى أَتَيْتُمْ مَا قَامَ الدِّينُ وَ لَا عَزَّ الْإِسْلَامُ وَ ايْمُ اللَّهِ لَتَحْلِبُنَّهَا دَماً فَاحْفَظُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ يَعْنِى الْخَوَارِجَ (۱).

**[ترجمه]نصر، از شعبی گوید: علی به روز صفّین، وقتی مردم به صلح اقرار کردند، گفت: این گروه شامیان نه چنانند که به حق بازگردند [و آن را ایفا کنند]، و نه آن گونه اند که به کلمه وحدت آفرین پاسخ مثبت دهند [و به جنبش در آیند]، تا آن که لشکرهای انبوه، از پس طلایه داران بر آنان تازند و با دسته هایی روبرو شوند که پیاپی در رسند و سپاه پس از سپاه، به سرزمینشان حمله کنند و اسبان جنگی به اطراف و اکناف مملکتشان در آیند و زمین ها و چراگاه های ایشان را به زیر سم بکوبند، و از هر کران مورد تاخت و تاز قرار گیرند و گروهی راست اعتقاد و شکیبا به مقابله آنان بر آید که نابودی و کثرت کشتگان و مردگانشان در راه خدا جز کوشایی ایشان را در فرمانبرداری از خدا، و اشتیاق آن ها را به دیدار خدا نیافزاید. ما با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می کشتیم، و این کار جز آنکه بر ایمان و فرمانبرداری ما بیافزاید و ما را بر تحمّل سوز و درد شکیباتر کند و در جهاد با دشمن کوشاتر سازد، و در هماوردی با همگنان نیرومندتر و بیشتر متّکی به خود کند، دستاوردی نداشت. اتفاق می افتاد که تنی از ما با تنی از دشمنان،

چون دو شتر فحل نبرد تن به تن می کردند و هر یک می کوشید که جام زندگی دیگری را از شرنگ مرگ لبریز دارد و از جرعه نیستی سیرابش کند. گاه یکی از ما پیروز می شد و گاه یکی از دشمنان چیره می گشت. چون خدا پایداری و شکیبایی راستین ما را دید، دشمن را نابود کرد و ما را پیروز نمود. به جان خودم اگر ما این چنین که شما به میدان آمده اید، به میدان می رفتیم اساس دین بر پای نمی شد و اسلام عزّت و استیلایی نمی یافت. به خدا سوگند که شما یعنی خوارج (از این رفتار) خون خواهید دوشید، [و تلخکامی ها خواهید دید]. آنچه به شما می گویم به خاطر بسپارید. - . شبیه این حدیث را اسکافی (وفات سال ۲۴۰) در کتاب المعیار و الموازنه: ۱۸۴ چ۱ روایت کرده و شیخ مفید نیز آن را در فصل ۳۵ از برگزیده های کلام امیر المؤمنین در کتاب ارشاد: ۱۴۲ و نیز سید رضی در برگزیده ۵۳ از کتاب نهج البلاغه آن را روایت کرده اند. -

**[ترجمه]

«۴۵۹»

وَ رَوَى نَصْرٌ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيٍّ علیه السلام لَمَّا كُتِبَ الصَّحِيفَةُ إِنَّ الْأَشْتَرَ لَمْ يَرْضَ بِمَا فِى الصَّحِيفَةِ وَ لَا يَرَى إِلَّا قِتَالَ الْقَوْمِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام بَلَى إِنَّ الْأَشْتَرَ لَيَرْضَى إِذَا رَضِيتُ وَ رَضِيتُمْ وَ لَا يَصْلَحُ الرُّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِيلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ يُعْصَى اللَّهُ وَ يُتَعَدَّى مَا فِى كِتَابِهِ وَ أَمَّا الَّذِى ذَكَرْتُمْ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِى وَ مَا أَنَا عَلَيْهِ فَلَيْسَ مِنْ أُولَئِكَ وَ لَا أَعْرِفُهُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ اثْنَانِ بَلْ لَيْتَ فِيكُمْ مِثْلَهُ وَاحِدٌ يَرَى فِى عَدُوِّى مِثْلَ رَأْيِهِ إِذاً لَخَفَّتْ مَئُونَتُكُمْ عَلَيَّ وَ رَجَوْتُ أَنْ يَسْتَقِيمَ لِى بَعْضُ أَوَدِكُمْ وَ أَمَّا الْقَضِيَّةُ فَقَدِ اسْتَوْثَقْنَا لَكُمْ فِيهَا وَ قَدْ طَمِعْتُ أَنْ لَا تَضِلُّوا إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ كَانَ الْكِتَابُ فِى صَفَرٍ وَ الْأَجَلُ فِى شَهْرِ رَمَضَانَ لِثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ يَلْتَقِى الْحَكَمَانِ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ أَقْبَلُوا عَلَى قَتْلَاهُمْ يَدْفِنُونَهُمْ (۲).

۱- و قریبا منه رواه الاسکافی المتوفی عام: (۲۴۰) فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۸۴، ط ۱. ورواه أیضا الشیخ المفید فی الفصل: (۳۵) مما اختار من کلم أمیر المؤمنین فی کتاب الارشاد، ص ۱۴۲. ورواه أیضا السید الرضی فی المختار: (۵۳) ش من کتاب نهج البلاغه.

۲- و رواه أیضا الطبریّ عن أبی مخنف، عن فضیل بن خدیج الکندی کما فی تاریخه: ج ۴ ص ۴۱۰ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۵۹، و فی الطبع الأول القدیم.

**[ترجمه]نصر، از فضیل بن خدیج روایت می کند: هنگامی که پیمان نامه نگاشته شد به علی گفتند: اشتر بدانچه در این پیمان نامه آمده راضی نبوده است و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی اندیشد. علی گفت: بلی، اشتر اگر ببیند من و شما رضایت داده ایم، راضی شود، و بازگشت از پیمان، پس از رضایت و تغییر رأی و قول، پس از اقرار، نیک نباشد مگر آنکه از خدا نافرمانی شود و بدانچه در قرآن [در لزوم وفای به عهد] آمده است تجاوز روا داشته آید. اما این که یادآوری کردید او فرمان مرا و آنچه را من بدان اعتقاد دارم، وانهاده است، او از چنان کسانی نیست [که از فرمان من سر بتابد] و او را اینگونه نمی شناسم، از این رو، در این باب، از او نگران نیستم. ای کاش در میان شما، دو تن چون او می بودند، بلکه کاش در میان شما، یک تن می بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می بود، در آن صورت بار گران [فرماندهی] شما بر من سبک می شد و به اصلاح پاره ای کژرفتاری های شما امیدوار می شدم. اما درباره قضیه پیمان [باید بگویم] که آن را به خاطر شما محکم و استوار کرده ایم، اینک آرزومندم که اگر خداوند، پروردگار جهانیان بخواهد، گمراه نشوید. پیمان نامه در ماه صفر نوشته شد و مهلت آن تا هشت ماه بعد یعنی ماه رمضان بود که قرار بود داوران ملاقات کنند. آنگاه مردم روی به جانب کشتگان بردند و آن ها را به خاک می سپردند. - . طبری نیز در تاریخ خود ج۴: ص۴۱۰ چ مصر و در چاپ جدید بیروت ج۵: ص۵۹ حدیث را از ابی مخنف از فضیل بن خدیج کندی روایت کرده و در نسخه قدیم چاپ اول است. -

ص: ۵۴۷

**[ترجمه]

إيضاح

الوطيس شبه التنور أو الضراب فی الحرب أو حجاره مدوره حيث لم يقدر أحد يطؤها عبر به عن اشتباك الحرب و قيامها على ساق و قد مر مرارا و القتام الغبار و المران كعثمان رماح القنا و الغمغمه أصوات الأبطال عند القتال و الكلام الذی لا يبين و النقع و القسطل الغبار و المجنبه بفتح النون المقدمه و المجنبتان بالكسر الميمنه و الميسره.

و قال الجوهری صل المسمار و غيره يصل صليلا أی صوت و قال الكدم العض بأدنى الفم كما يكدم الحمار و أصحرته الشمس المت دماغه.

و فی القاموس لزه لزا و لززا شده و ألصقه كألزه و اللز الطعن و لزوم الشی ء بالشی ء و إلزامه به.

و قال فی النهايه فيه و عجمتك الأمور أی جربتك من العجم العض يقال عجمت العود إذا عضضته لتنظر أ صلب هو أم رخو.

و قال و فی حديث الأحنف إنی قد عجمت الرجل و حلبت أشطره الأشطر جمع شطر و هو خلف الناقه و قيل للناقه أربعه أخلاف كل خلفين منها شطر و جعل الأشطر موضع الشطرين كما تجعل الحواجب موضع الحاجبين يقال حلب فلان الدهر أشطره أی اختبر ضروبه من خيره و شره تشبها بحلب جميع أخلاف الناقه ما كان منها حفلا و غير حفل و دارا و غير دار و المديه السكين.

و قال و فی حدیث الحدیبیه لأقاتلنهم علی أمری حتی تنفرد سالفتی هی صفحه العنق و مجمعها و هما سالفتان من جانبیه و کنی بانفرادها عن الموت لأنها لا تنفرد عن ما یلیها إلا بالموت و قیل أراد حتی یفرق بین رأسی و جسدی.

ص: ۵۴۸

**[ترجمه]«الوطیس» شبیه تنور یـا زد و خورد در جنـگ یا سـنگی مـدور که نمی توان بر روی آن قـدم گـذاشت، از آن برای تعبیر از زد و خورد در جنگ و اوج شـدت آن اسـتفاده شده است و پیش از این بارها ذکر شده و «القتام» یعنی غبار و «المران» بر وزن عثمان یعنی: نیزه ها و «الغمغمه» یعنی: سر و صدای پهلوانان در جنگ و صحبت های نامفهوم و «النقع و القسطل» یعنی: غبار و «المجنبه» با فتح نون یعنی پیشاپیش سپاه و «المجنبتان» با کسره یعنی جناح راست و چپ .

جوهری گوید: «صل المسـمار و غیره یصل صـلیلا» یعنی: صدای کوبیده شدن میخ و غیره و گوید: «الکدم» یعنی دندان گرفتن با پائین دهان مثل دندان گرفتن خر و «أصحرته الشمس» یعنی: آفتاب مغز سَر او را ناراحت کرد.

در قـاموس گفته: «لَزَّه لَزّاً و لَزَزاً»: آن چیز را پیچیـد و چسـبانیدماننـد أَلَزَّه و «اللَّز» یعنی ستیزه جوئی و چسبیـدن چیزی به چیزی دیگر و پیوسته بودن به آن.

در النهـایه گویـد: «عجمتـک الأمور» یعنی امور تو را آزمود، از «العجم» یعنی گاز گرفتن. گفته می شود: «عجمت العود» وقتی چوب را به دندان بگیری تا ببینی سفت است یا نرم.

و در حدیث احنف «إنی قد عجمت الرجل و حلبت أشـطره» گوید: «الأشـطر» جمع شطر به معنای پستان شتر و گفته شده: برای مـاده شـتر دو پسـتان در جلـو دو پسـتان در عقـب است و هر جفت آن را شـطر نامنـد و ذکر اشـطر به جـای شـطرین مثـل ذکر حـواجب[=ابروان] به جـای حـاجبین[=دو ابرو] است. گفته می شـود: «حلب فلاـن الـدهر أشـطره» یعنی انواع خوب و بـد آن را آزمود با تشبیه به شـیر دوشـیدن از تمام پسـتان های شتر و آزمودن اینکه کدام پرشـیر است و کدام نیست و از کدام شیر روان است و از کدام نیست و «المدیه» یعنی: کارد.

در حـدیث حـدیبیه «لأقـاتلنهم علی أمری حتی تنفرد سـالفتی» گویـد: سـالفه یعنی پهنه گردن که به شـانه متصل است و آن دو طرف جلوی گردن که با جـدا شدن آن کنایه از مرگ شده؛ زیرا تنها با مرگ از جانب خود جدا می شود و گفته شده «تا بین سرم و جسمم جدائی افتد.»

ص: ۵۴۸

**[ترجمه]

«۴۶۰»

(۱)

شـا، الإرشـاد وَ مِنْ کَلَامِهِ علیه السـلام أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَمْ یَکُونُوا لِیُنِیبُوا إِلَی الْحَقِّ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ بِرِوَایَهِ ابْنِ أَبِی الْحَدِیـدِ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ وَ ایْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً عَبِیطاً فَاحْفَظُوا مَا أَقُولُ.

**[ترجمه] - . شـیخ مفیـد رفع الله مقـامه آن را در فصـل ۳۵ از کلمـات برگزیـده امیر المؤمنین علیه السـلام در کتـاب ارشاد:

ص۱۴۲ چ نجف روایت کرده است. - ارشاد: و از فرمایشات حضرت علی علیه السلام این است: که این گروه نه چنانند که به حق بازگردند... تا آخر آنچه با روایت ابن ابی الحدید گذشت و در آخر آن افزوده: به خدا سوگند که شما از این رفتار خونی تازه ریخته شده خواهید دوشید. آنچه به شما می گویم به خاطر بسپارید .

**[ترجمه]

بیان

السواء العدل و الوسط و المعنی إلی کلمه حق نساوی نحن و هم فیه کما قال تعالی إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ و المنسر قطعه من الجیش یکون أمام الجیش الأعظم و الکتیبه طائفه من الجیش و أجلبوا إذا جاءوا من کل أوب للنصره و الأعناق النواحی و أحناء الوادی جمع حنو بالکسر و هو منعطفه و المسارب المراعی و المسرح أیضا المرعی و الفرق بینهما أن السروح إنما یکون فی أول النهار و لیس ذلک بشرط فی السروب.

**[ترجمه]«السواء» یعنی عدل و مساوات و معنا این است که به کلمه حقی بازگردند که در آن همه مساوی هستیم، همان طور که خداوند تعالی فرموده: «إِلی کَلِمَهٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ» - . آل عمران / ۶۴ - {بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است.} و «المنسر» بخشی از سپاه که جلوی سپاه بزرگ قرار دارد و «الکتیبه» یعنی: بخشی از لشکر و «أجلبوا» از هر طرف برای یاری آمدند و «الأعناق» یعنی نواحی و «أحناء» یعنی دره جمع حنو با کسره که به معنای پیچ و خم دره است و «المسارب» یعنی چراگاه ها و «المسرح» نیز به معنای چراگاه است و تفاوت میان آن دو در این است که سروح در اول روز است ولی در مورد سروب چنین شرطی وجود ندارد.

**[ترجمه]

«۴۶۱»

(۲)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ لَقَدْ کُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا یَزِیدُنَا ذَلِکَ إِلَّا إِیمَاناً وَ تَسْلِیماً وَ مُضِیّاً عَلَی اللَّقَمِ وَ صَبْراً عَلَی مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدّاً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ کَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا یَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَیْنِ یَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَیُّهُمَا یَسْقِی صَاحِبَهُ کَأْسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَی اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا النَّصْرَ حَتَّی اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِیاً جِرَانَهُ وَ مُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ وَ لَعَمْرِی لَوْ کُنَّا نَأْتِی مَا أَتَیْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّینِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِیمَانِ عُودٌ وَ ایْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً وَ لَتُتْبِعُنَّهَا نَدَماً.

۱- ۴۶۰- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الفصل: (۳۵) مما اختار من کلم أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد ص

۱۴۲، ط النجف.

۲- ۴۶۱- رواه السيّد الرضىّ قدس اللّه نفسه فى المختار: (۵۵) من كتاب نهج البلاغه. ومن قوله " والآخر من عدونا " إلى قوله: " ومره لعدونا منا " كان المصنف رحمه الله أسقطه اكتفاءا بما سبق فى روايه نصر فى كتاب صفين. وقال بعد قوله: " لقد كان الرجل منا " إلى قوله عليه السلام: " فلما رأى الله صدقنا.. ". ولأجل أن ذكر ما أسقطه المصنف كان أحسن من إسقاطه أثبتناه ووضعناه بين المعقوفين دلاله على عدم وجوده فى أصلى.

**[ترجمه] - سید رضی قدس الله نفسه این حدیث را در برگزیده ۵۵ از کتاب نهج البلاغه روایت کرده است. و مؤلف از قولش «و الآخر من عدونا» تا «و مره لعدونا منا» را انداخته بود، به دلیل اکتفا به آنچه در روایت نصر در کتاب صفین گذشت. بعد از قولش: «لقد کان الرجل منا» تا قول حضرت علیه السلام: «فلما رأی اللّه صدقنا...» را روایت کرده و به سبب اینکه ذکر آنچه مؤلف حذف کرده بود بهتر از حذف آن بود، ما آن را ذکر کردیم و به دلیل عدم وجود آن در نسخه اصلی بین دو پرانتز قرار دادیم. - . نهج البلاغه: از فرمایشات حضرت علیه السلام: در رکاب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می کردیم، که این مبارزه بر ایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جادّه وسیع حقّ و صبر و بردباری برابر ناگواری ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می ساخت. گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می کردند، و هر کدام می خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را به دیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می کرد. پس آنگاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلّت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام استحکام یافته فراگیر شد و در سرزمین های پهناوری نفوذ کرد. به جانم سوگند! اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه ای برای دین استوار نمی ماند، و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گردید .

به خدا سوگند، شما هم اکنون از سینه شتر خون می دوشید و سرانجامی جز پشیمانی ندارید.

ص: ۵۴۹

**[ترجمه]

توضیح

اللقم منهج الطریق و المضض حرقه الألم یتصاولان أی یحمل کل من القرنین علی صاحبه و التخالس التسالب أنفسهما أی کل منهما یختلس نفس صاحبه أو نفسه من ید صاحبه و الأول أظهر و المنون الموت و الکبت الإذلال و الصرف و الجران مقدم عنق البعیر من منحره إلی مذبحه و إلقاؤه کنایه عن استقراره فی قلوب عباد الله کالبعیر الذی أخذ مکانه و استقر فیه و تبوأ وطنه سکن فیه و لعله شبه الإسلام بالرجل الخائف المتزلزل الذی استقر فی وطنه بعد خوفه لتحتلبنها الضمیر المؤنث مبهم یرجع فی المعنی إلی أفعالهم و کذا فی قوله لتتبعنها شبهها بالناقه التی أصیب ضرعها بآفه من تفریط صاحبها فیها و المقصود عدم انتفاعهم بتلک الأفعال عاجلا و آجلا.

**[ترجمه]«اللقم» یعنی: آشکار بودن راه و «مضض» سوز درد. «یتصاولان» یعنی: هر یک از دو هماورد به حریفش هجوم می برد و «التخالس» یعنی همدیگر را گرفتن بدین معنی که هر یک از آن دو دیگری را می گیرد و یا خود را از چنگ حریف خویش نجات می دهد که معنی اول واضح تر است و «المنون» یعنی مرگ و «الکبت» یعنی: زبون ساختن و برگرداندن و «الجران» یعنی: قسمت پیشین گردن شتر از نحرگاه تا ذبح گاه آن و انداختن جران اسلام کنایه است از جای گرفتن آن در دل های بندگان خدا همچون شتری که جای خویش را برگرفته و در آن استقرار یافته و «تبوأ وطنه» یعنی: در اقامتگاه خویش سکنی گزیده. شاید اسلام را به انسان هراسان مضطربی تشبیه فرموده است که پس از ترس خویش به وطن خویش پناه برده

است. «لتحتلبنها» ضمیر مؤنث مبهم است و در معنا به کردار آنان باز می گردد و همچنین در فرموده حضرت «لتتبعنها». آن را به شتری تشبیه فرموده که به دلیل کم کاری صاحبش به پستانش آسیب رسیده و منظور سود نبردن آن ها از آن کارها است چه زود باشد و چه دیر.

**[ترجمه]

«۴۶۲»

(۱) کِتَابُ الصِّفِّینِ، قَالَ نَصْرٌ حَدَّثَنِی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ صِفِّینَ أَقْبَلْنَا مَعَهُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام آیِبُونَ عَائِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ کَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْمَالِ وَ الْأَهْلِ قَالَ ثُمَّ أَخَذَ بِنَا طَرِیقَ الْبَرِّ عَلَی شَاطِئِ الْفُرَاتِ حَتَّی انْتَهَیْنَا إِلَی هِیتَ وَ أَخَذْنَا عَلَی صَنْدَوْدَا (۲) فَخَرَجَ الْأَنْمَارِیُّونَ بَنُو سَعْدِ بْنِ حَزِیمٍ وَ اسْتَقْبَلُوا عَلِیّاً

ص: ۵۵۰

۱- ۴۶۲- رواه نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء الثامن- و هو الجزء اخیر- من کتاب صفّین ص ۵۲۸ ط مصر. ورواه بأوجز منه أبو جعفر الإسکافی المتوفی عام: (۲۴۰) فی کتاب المعیار والموازنه ص ۱۸۲، ط ۱. ورواه أیضا الطبری فی ختام أخبار صفین من تاریخه: ج ۵ ص ۶۰ ط بیروت، وفی ط: ج ۴ ص ۴۵. ورواه أیضا ابن الأثیر فی ختام صفین من تاریخ الکامل: ج ۳ ص ۱۶۴. ولبعض فقرات الحدیث مصادر أخر یجد الباحث ذکر بعضها فی ذیل المختار: (۲۳۸) من نهج السعاده: ج ۲ ص ۳۰۰۰ ط ۱.

۲- قال الیاقوت فی کتاب معجم البلدان: هی بلده فی الطریق ما بین الشام و العراق.

فَعَرَضُوا عَلَيْهِ النُّزُلَ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَاتَ بِهَا (۱) ثُمَّ غَدَا وَ أَقْبَلْنَا مَعَهُ حَتَّى جُزْنَا النُّخَيْلَهَ وَ رَأَيْنَا بُيُوتَ الْكَوفَهِ فَإِذَا نَحْنُ بِشَيْخٍ جَالِسٍ فِی ظِلِّ بَيْتٍ عَلَى وَجْهِهِ أَثَرُ الْمَرَضِ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام وَ نَحْنُ مَعَهُ حَتَّى سَلَّمَ وَ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ قَالَ فَرَدَّ رَدّاً حَسَناً ظَنَنَّا أَنْ قَدْ عَرَفَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ مَا لِی أَرَى وَجْهَکَ مُنْكَفِئاً أَ مِنْ مَرَضٍ (۲) قَالَ نَعَمْ قَالَ فَلَعَلَّکَ كَرِهْتَهُ فَقَالَ مَا أُحِبُّ أَنَّهُ بِغَيْرِی قَالَ أَ لَيْسَ احْتِسَاباً لِلْخَيْرِ فِيمَا أَصَابَکَ مِنْهُ (۳) قَالَ بَلَى أَبْشِرْ بِرَحْمَهِ رَبِّکَ وَ غُفْرَانِ ذَنْبِکَ فَمَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ أَنَا صَالِحُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ أَنْتَ مِمَّنْ قَالَ أَمَّا الْأَصْلُ فَمِنْ سَلَامَانَ بْنِ طَيِ ءٍ وَ أَمَّا الْجِوَارُ وَ الدَّعْوَهُ فَمِنْ بَنِی سُلَيْمِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَ اسْمَکَ وَ اسْمَ أَبِيکَ وَ اسْمَ أَدْعِيَائِکَ وَ اسْمَ مَنِ اعْتَزَيْتَ إِلَيْهِ (۴) هَلْ شَهِدْتَ مَعَنَا غَزَاتَنَا هَذِهِ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا شَهِدْتُهَا وَ لَقَدْ أَرَدْتُهَا وَ لَكِنْ مَا تَرَى فِيَّ مِنْ لَحَبِ الْحُمَّى خَذَلَنِی عَنْهَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ أَخْبِرْنِی مَا يَقُولُ النَّاسُ فِيمَا كَانَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ مِنْهُمُ الْمَسْرُورُ فِيمَا كَانَ بَيْنَکَ وَ بَيْنَهُمْ وَ أُولَئِکَ أَغْشَاءُ النَّاسِ وَ مِنْهُمُ الْمَكْبُوتُ الْآسِفُ (۵) لِمَا كَانَ مِنْ ذَلِکَ وَ أُولَئِکَ نُصَحَاءُ النَّاسِ لَکَ فَذَهَبَ لِيَنْصَرِفَ فَقَالَ صَدَقْتَ

۱- هذا هو الظاهر المذكور فی طبع مصر من كتاب صفّين، و فی طبع الكمبانیّ من كتاب البحار: «بنو سعد بن خزيم ... فعرضوا عليه النزول فبات بهم ...» و فی تاريخ الطبریّ: ج ۵ ص ۶۰: «بنو سعد بن حرام فبات فيهم ثمّ غدا ...».

۲- منكفئا: متغيرا. و مثله «منكفتا» بالتاء المثناه الفوقانيه.

۳- هذا هو الصواب الموافق لتاريخ الطبریّ، و فی طبع الكمبانیّ من كتاب البحار: «ما أحب أنّه يعترينی. قال: أ ليس احتساب بالخير ...».

۴- هذا هو الظاهر المذكور فی تاريخ الطبریّ، و فی أصلی: «و اسم أعدادك ...» و الادعياء: الحلفاء.

۵- هذا هو الظاهر المذكور فی تاريخ الطبریّ، و فی أصلی: «أغنياء» و لعله مصحف عن «أغبياء».

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطّاً لِسَيِّئَاتِكَ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ وَ لَكِنْ لَا يَدَعُ لِلْعَبْدِ ذَنْباً إِلَّا حَطَّهُ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَ الْعَمَلِ بِالْيَدِ وَ الرِّجْلِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَ السَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ عَالَماً جَمّاً (١) مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ ثُمَّ مَضَى غَيْرَ بَعِيدٍ فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَدِيعَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَدَنَا مِنْهُ وَ سَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ مَا سَمِعْتَ النَّاسَ يَقُولُونَ فِي أَمْرِنَا هَذَا قَالَ مِنْهُمُ الْمُعْجَبُ بِهِ وَ مِنْهُمُ الْمُكَارِهُ لَهُ وَ النَّاسُ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لا يَزالُونَ مُخْتَلِفِينَ فَقَالَ لَهُ فَمَا يَقُولُ ذَوُو الرَّأْيِ قَالَ يَقُولُونَ إِنَّ عَلِيّاً كَانَ لَهُ جَمْعٌ عَظِيمٌ فَفَرَّقَهُ وَ حِصْنٌ حَصِينٌ فَهَدَمَهُ فَحَتَّى مَتَى يَبْنِي مِثْلَ مَا هَدَمَ وَ حَتَّى مَتَى يَجْمَعُ مِثْلَ مَا قَدْ فَرَّقَ فَلَوْ أَنَّهُ كَانَ مَضَى بِمَنْ أَطَاعَهُ إِذْ عَصَاهُ مَنْ عَصَاهُ فَقَاتَلَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ يَهْلِكَ إِذًا كَانَ ذَلِكَ هُوَ الْحَزْمَ فَقَالَ عليه السلام أَنَا هَدَمْتُ أَمْ هُمْ هَدَمُوا أَمْ أَنَا فَرَّقْتُ أَمْ هُمْ تَفَرَّقُوا وَ أَمَّا قَوْلُهُمْ لَوْ أَنَّهُ كَانَ مَضَى بِمَنْ أَطَاعَهُ إِذْ عَصَاهُ مَنْ عَصَاهُ فَقَاتَلَ حَتَّى يَظْفَرَ أَوْ يَهْلِكَ إِذًا كَانَ ذَلِكَ هُوَ الْحَزْمَ فَوَ اللَّهِ مَا غَبِيَ عَنِّي ذَلِكَ الرَّأْيُ وَ إِنْ كُنْتُ لَسَخِيّاً بِنَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا (٢) طَيِّبَ النَّفْسِ بِالْمَوْتِ وَ لَقَدْ هَمَمْتُ بِالْإِقْدَامِ فَنَظَرْتُ إِلَى هَذَيْنِ قَدِ اسْتَقْدَمَانِي فَعَلِمْتُ أَنَّ هَذَيْنِ إِنْ هَلَكَا انْقَطَعَ نَسَبُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَكَرِهْتُ ذَلِكَ وَ أَشْفَقْتُ عَلَى هَذَيْنِ أَنْ يَهْلِكَا وَ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنْ لَوْ لَا مَكَانِي لَمْ يَسْتَقْدِمَا يَعْنِي بِذَلِكَ ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَقِيتُهُمْ بَعْدَ يَوْمِي لَأَلْقَيَنَّهُمْ وَ لَيْسَ هُمَا مَعِي فِي عَسْكَرٍ وَ لَا دَارٍ

۱- ما بين المعقوفين غير موجود فى طبع الكمبانىّ من كتاب البحار، و إنّما أخذناه من تاريخ الطبرىّ. و قريبا ممّا رواه الطبرىّ رواه أيضا قبله أبو جعفر الاسكافى فى كتاب المعيار و الموازنه ص ۱۹۳، ص ۱. وهذه القطعه من كلام أمير المؤمنين عليه السلام رواها السيد الرضى فى المختار:[۴۲] الباب الثالث من كتاب نهج البلاغه وفيه: " وإن الله سبحانه يدخل بصدق النديه والسريره الصالحه من يشاء من عباده الجنه ".

۲- هذا هو الظاهر المذكور فى تاريخ الطبرىّ، و فى ط الكمبانىّ من البحار: «فو اللّه ما غنى عن ذلك رأيى و إن كنت سخى النفس بالدنيا ...».

قَالَ: ثُمَّ مَضَی حَتَّی جُزْنَا دُورَ بَنِی عَوْفٍ فَإِذَا نَحْنُ عَنْ أَیْمَانِنَا بِقُبُورٍ سَبْعَهٍ أَوْ ثَمَانِیَهٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَا هَذِهِ الْقُبُورُ فَقَالَ لَهُ قُدَامَهُ بْنُ الْعَجْلَانِ الْأَزْدِیُّ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّ خَبَّابَ بْنَ الْأَرَتِّ تُوُفِّیَ بَعْدَ مَخْرَجِکَ فَأَوْصَی أَنْ یُدْفَنَ فِی الظَّهْرِ وَ کَانَ النَّاسُ یُدْفَنُونَ فِی دُورِهِمْ وَ أَفْنِیَتِهِمْ فَدُفِنَ النَّاسُ إِلَی جَنْبِهِ فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ خَبَّاباً فَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً وَ هَاجَرَ طَائِعاً وَ عَاشَ مُجَاهِداً وَ ابْتُلِیَ فِی جَسَدِهِ أَحْوَالًا وَ لَنْ یُضِیعَ اللَّهُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا فَجَاءَ حَتَّی وَقَفَ عَلَیْهِمْ ثُمَّ قَالَ عَلَیْکُمُ السَّلَامُ یَا أَهْلَ الدِّیَارِ الْمُوحِشَهِ وَ الْمَحَالِّ الْمُقْفِرَهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمَاتِ أَنْتُمْ لَنَا سَلَفٌ وَ فَرَطٌ وَ نَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ وَ بِکُمْ عَمَّا قَلِیلٍ لَاحِقُونَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لَهُمْ وَ تَجَاوَزْ عَنَّا وَ عَنْهُمْ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ الْأَرْضَ کِفاتاً أَحْیاءً وَ أَمْواتاً (۱) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَعَلَ مِنْهَا خَلَقَنَا وَ فِیهَا یُعِیدُنَا وَ عَلَیْهَا یَحْشُرُنَا طُوبَی لِمَنْ ذَکَرَ الْمَعَادَ وَ عَمِلَ لِلْحِسَابِ وَ قَنِعَ بِالْکَفَافِ وَ رَضِیَ عَنِ اللَّهِ بِذَلِکَ ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّی دَخَلَ سِکَّهَ الثَّوْرِیِّینَ فَقَالَ خُشُّوا بَیْنَ هَذِهِ الْأَبْیَاتِ (۲).

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَاصِمِ الْفَائِشِیِّ قَالَ: لَمَّا مَرَّ عَلِیٌّ علیه السلام بِالثَّوْرِیِّینَ یَعْنِی ثَوْرَ هَمْدَانَ سَمِعَ الْبُکَاءَ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْأَصْوَاتُ قِیلَ هَذَا الْبُکَاءُ عَلَی مَنْ قُتِلَ بِصِفِّینَ قَالَ أَمَا إِنِّی شَهِیدٌ لِمَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ صَابِراً مُحْتَسِباً بِالشَّهَادَهِ ثُمَّ مَرَّ بِالْفَائِشِیِّینَ فَسَمِعَ الْأَصْوَاتَ فَقَالَ ذَلِکَ

۱- الکفات- بکسر الکاف-: الموضع الذی یودع و یضم فیه الشی ء، و فی الآیه: (۲۵) من سوره المرسلات: (۷۷): «أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً أَحْیاءً وَ أَمْواتاً».

۲- هذا هو الصواب المذکور فی تاریخ الطبریّ و ما بین المعقوفین أیضا مأخوذ منه، و خشوا:أدخلوا. وکانت هذه اللفظه مذکوره فی أصلی من البحار بالحاء المهمله " حشوا ".

ثُمَّ مَرَّ بِالشَّامِيِّينَ فَسَمِعَ رَنَّةً شَدِيدَةً وَ صَوْتاً مُرْتَفِعاً عَالِياً فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَرْبُ بْنُ شُرَحْبِيلَ الشَّامِيُّ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَ تَغْلِبُكُمْ نِسَاؤُكُمْ أَ لَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الصِّيَاحِ وَ الرَّنِينِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ كَانَتْ دَاراً أَوْ دَارَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً قَدَرْنَا عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ مِنْ هَذَا الْحَيِّ ثَمَانُونَ وَ مِائَةُ قَتِيلٍ فَلَيْسَ مِنْ دَارٍ إِلَّا وَ فِيهَا بُكَاءٌ أَمَّا نَحْنُ مَعَاشِرَ الرِّجَالِ فَإِنَّا لَا نَبْكِي وَ لَكِنْ نَفْرَحُ لَهُمْ بِالشَّهَادَةِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام رَحِمَ اللَّهُ قَتْلَاكُمْ وَ مَوْتَاكُمْ وَ أَقْبَلَ يَمْشِي مَعَهُ وَ عَلِيٌّ رَاكِبٌ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ (۱) ثُمَّ مَضَى حَتَّى مَرَّ بِالنَّاعِطِيِّينَ فَسَمِعَ رَجُلًا مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَرْثَدٍ فَقَالَ مَا صَنَعَ عَلِيٌّ وَ اللَّهِ شَيْئاً ذَهَبَ ثُمَّ انْصَرَفَ فِي غَيْرِ شَيْءٍ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَبْلَسَ (۲) فَقَالَ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ قَوْمٌ فَارَقْتُهُمْ آنِفاً خَيْرٌ مِنْ هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ:

أَخُوكَ الَّذِي إِنْ أَجْهَضَتْكَ مُلِمَّةٌ*** مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَبْرَحْ لِبَثِّكَ وَاجِماً (۳)

وَ لَيْسَ أَخُوكَ بِالَّذِي إِنْ تَشَعَّبَتْ***عَلَيْكَ أُمُورٌ ظَلَّ يَلْحَاكَ لَائِماً

ثُمَّ مَضَى فَلَمْ يَزَلْ يَذْكُرُ اللَّهَ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ.

**[ترجمه] - . ۴۶۲. نصر بن مزاحم این روایت را در اواسط جلد هشتم از کتاب صفین —که همان جلد آخر است ص ۵۲۸ چاپ مصر نقل کرده است. ابو جعفر اسکافی (متوفی سال ۲۴۰) هم آن را به صورت خلاصه وار در کتاب «المعیار و الموازنه» ص ۱۸۲، چاپ اول روایت کرده و نیز طبری در تاریخ خود در خاتمه روایات صفین ج۵: ص ۶۰ چاپ بیروت و در چاپی دیگر ج۴: ص ۴۵ این روایت را نقل نموده است. همچنین ابن اثیر آن را در خاتمه صفین از تاریخ الکامل ج۳: ص۱۶۴ روایت کرده و بخش هایی از حدیث منابع دیگری هم دارد که پژوهشگر برخی از آن ها را در ذیل برگزیده (۲۳۸) از نهج السعاده ج ۲: ص ۳۰۰۰ چاپ اول می یابد. -

کتاب صفین: نصر گوید: عمر بن سعد از عبد الرحمن بن جندب روایت کرده که: وقتی امام علی علیه السلام از جنگ صفین باز می گشت ما همراه حضرت علیه السلام باز می گشتیم که فرمودند: ما توبه می کنیم و به سوی پروردگار خویش باز می گردیم و سپاس او را به جای می آوریم. خدایا از سختی سفر و سرانجام اندوهبار و دیدن روز بد در میان خانواده و مال و ثروتم به تو پناه می برم. سپس راه بیابان را در ساحل فرات در پیش گرفتیم تا اینکه به هیت رسیدیم و راه صندودا - . یاقوت در کتاب معجم البلدان گفته است: صندودا شهری است بر سر راه بین شام و عراق. -

را در پیش گرفتیم که انماری ها از تیره بنی سعد بن حزیم به استقبال علی علیه السلام آمدند

ص: ۵۵۰

و از حضرت خواستند تا میهمانشان گردد و حضرت نپذیرفت و شب را در آنجا به صبح نمود - . این چیزی است که در کتاب صفین چاپ مصر ذکر شده است و در چاپ کمپانی از کتاب بحار آمده است: «بنی سعد بن خزیم... از او خواستند تا در آنجا فرود آید و حضرت شب را نزد آنان به صبح نمود...» و در تاریخ طبری ج ۵: ص ۶۰ آمده: «بنی سعد بن حرام... پس در میان آنان شب را به صبح کرد و سپس بامداد راهی شد...». -

و بامداد برخاست و روانه شد و ما نیز به همراه حضرت به راه افتادیم تا اینکه از نخیله گذشتیم و خانه های کوفه را دیدیم و به ناگه به پیرمردی برخوردیم که در سایه خانه ای نشسته و آثار بیماری بر چهره اش هویدا بود. علی علیه السلام به سمت او رفت و بدو سلام داد و ما نیز سلامش دادیم. گوید: به نیکویی پاسخ سلام ما را داد چنانکه ما پنداشتیم حضرت را شناخته است. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: از چیست که رنگ چهره ات را اینچنین دگرگون می بینم؟ آیا از بیماری است؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: حتما تو آن را خوش نداری؟ عرضه داشت: خوش ندارم دیگری بدان دچار شود. حضرت فرمود: آیا گرفتاری خود را به این بیماری برای خود خیر به شمار نمی آوری؟ - . این جمله درست و مطابق با تاریخ طبری است و در چاپ کمپانی از کتاب بحار آمده است: «دوست ندارم به من آسیبی برساند. فرمود: آیا این را خیر به شمار نمی آوری...». -

عرض کرد: چرا. فرمود: تو را بشارت باد به رحمت پروردگارت و آمرزش گناهانت، تو کیستی ای بنده خدا؟ عرض کرد: صالح بن سلیم هستم. فرمود: تو از کدام خاندانی؟ گفت: اصل من از سلامان بن طیء است اما در سایه حمایت و در کنار قبیله بنی سلیم بن منصور به پسر خواندگی پرورده شدم. فرمود: منزه است خدا، چه نیکوست نامت و نام پدرت و نام حامیان و پدرخواندگانت - . این جمله در تاریخ طبری ذکر شده است. - .

آیا با ما در این پیکار شرکت کردی؟ عرض کرد: نه به خداوند سوگند در آن شرکت نکردم می خواستم شرکت کنم ولی این بیماری و تبی که در من می بینی بر من عارض شد و مرا از نبرد باز داشت. علی علیه السلام فرمود: «لَيْسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى الْمَرْضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» - . توبه / ۹۱ -

{بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند هیچ گناهی نیست، [و نیز] بر نیکوکاران ایرادی نیست، و خدا آمرزنده مهربان است.} به من بگو مردم درباره آنچه میان ما و شامیان گذشت چه می گویند؟ عرض کرد: برخی از آنان از آنچه میان تو و آنان گذشته شادمانند و ایشان مردمانی بدخواهند و برخی دیگر از آنچه پیش آمده اندوهگین و متأسفند - . این جمله در تاریخ طبری ذکر شده است. - و اینان مردمانی خیر خواه تواند. چون خواست از او جدا شود فرمود: تو راست گفتی.

ص: ۵۵۱

خداوند شکایت و تحمل رنجت را مایه ریزش گناهانت قرار دهد؛ زیرا بیماری به خودی خود موجب ثوابی نمی شود ولی تمام گناهان بنده را فرو می ریزد. باری پاداش، در گفتار به زبان و عمل به دست و پا است و خداوند عزوجل انبوهی - . ما بین پرانتز در نسخه کمپانی از کتاب بحار ذکر نشده و ما آن را از تاریخ طبری اخذ نمودیم. نظیر آنچه را طبری روایت کرده پیش از او ابو جعفر اسکافی نیز در کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۹۳، ط ۱ روایت نموده است.

و این قسمت از کلام امیر المؤمنین علیه السلام را سید رضی در برگزیده: ۴۲ از باب سوم کتاب نهج البلاغه روایت کرده و در آن آمده است: و خداوند سبحان هر یک از بندگانش را که بخواهد با بخشش راستین و وجدان نیک به بهشت درآرد. - از

بندگان خویش را به سبب راستی نیت و وجدان نیک به بهشت درآرد. سپس اندکی راه پیمود تا به عبد الله بن ودیعه انصاری رسید و به او نزدیک شد و از او سؤال فرمود: از مردم چه شنیده ای که درباره این کار ما بگویند؟ عرض کرد: برخی آن را خوش دارند و برخی را ناخوشایند آمده و مردم چنانند که خداوند تعالی فرموده است: «وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفِینَ» - . هود / ۱۱۸ -

{همواره مختلف باشند}سپس حضرت فرمود: صاحب نظران چه می گویند؟ عرض کرد: می گویند: علی جمعی بزرگ در گردش بود، ولی او خود آنان را از گرد خویش پراکند و او را دژی مستحکم بود و او خود آن را ویران ساخت تا باز چه وقت یکی مثل آنچه ویران ساخته بود، بنا سازد و چه زمانی چنان جمعی را که پراکند دیگر بار گرد آورد. چه می شد وقتی که عده ای سر از فرمان او تافتند، (فقط) با آنان که سر به فرمان وی داشتند (با سپاهی همدل و همزبان) به جنگ می رفت و نبرد می کرد تا خدا پیروزش گرداند یا نابودش کند؟ در آن صورت راهی دور اندیشانه رفته بود.» علی علیه السلام گفت: آیا من ویران کردم یا آنان، آیا من پراکنده کردم یا ایشان؟ و اما این سخنشان که « چه می شد وقتی که عده ای سر از فرمان او تافتند، (فقط) با آنان که سر به فرمان وی داشتند (با سپاهی همدل و همزبان) به جنگ می رفت تا پیروز شود یا نابود گردد، و در آن صورت رفتارش دور اندیشانه می بود»، به خدا سوگند که این نظر و رأی از دیده من پنهان نبود، هر چند من در دل کندن از دنیای - . این جمله در تاریخ طبری ذکر شده است و در نسخه کمپانی از بحار آمده است: «به خدا سوگند نظر من از آن بی نیاز نبود هر چند که نسبت به دنیا سخاوتمند بودم...». - گوارا و پذیرفتن مرگ بر خویشتن بسیار گشاده دست و مهیا بودم، وقتی آهنگ پیکار با این قوم را کردم به این دو [حسن و حسین علیهما السلام] نظر افکندم که درخواست رفتن به میدان نبرد را می کردند و دریافتم که اگر این دو نابود شوند نسل محمد از این امت گسیخته می شود، بدین روی این کار را ناخوش داشتم و بر نابودی این دو دلم بسوخت و یقین کردم که اگر توجهشان به موقعیت [حساس] من نبود برای چنان درخواستی پیش نمی آمدند. مقصود حضرت از این دو نفر دو پسرش حسن و حسین بود. به خدا سوگند که اگر آن روز به نبرد با آنان می رفتم، آن ها را به کام مرگ افکنده بودم اما دیگر آن دو در لشکر و خانه من نمی بودند.

ص: ۵۵۲

راوی می گوید: سپس به راه افتاد تا اینکه از خانه های قبیله بنی عوف گذشتیم. آنگاه در سمت راست خویش هفت یا هشت گور دیدیم، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: این گورها چیست؟ قدامه بن عجلان ازدی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، پس از عزیمت تو خباب بن اَرتّ درگذشت و وصیت نمود او را در این پشته به خاک بسپارند و از آن زمان مردمی که در خانه ها و کاشانه های خویش دفن می شدند در کنار او به خاک سپرده شدند. علی علیه السلام فرمود: خداوند خباب را بیامرزد که مشتاقانه اسلام آورد و فرمان بردارانه مهاجرت کرد و مجاهدانه زیست و تنش بیمار شد و احوالش دگرگون گشت و خداوند پاداش کسی را که کردار نیک کرده تباه نسازد. آنگاه رفت تا بر سر آن گورها رسید و ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای ساکنان خانه های هول انگیز و جای گرفتنگان در گودال ها از مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان! شما پیشینیان مائید و بر ما پیشی گرفتید و ما نیز از پی شما روانیم و به زودی به شما خواهیم پیوست. خدایا ما و آنان را بیامرزو از گناهان ما و آنان درگذر. سپس فرمود: ستایش خدائی را که {زمین را گردآمدنگاه زندگان و مردگان} - . در آیه ۲۵ از سوره مرسلات(سوره ۷۷م) می فرماید: «أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفاتاً أَحْیاءً وَ أَمْواتاً» {مگر زمین را محلّ اجتماع زندگان و مردگان نگردانیدیم؟} - نهاد. ستایش خدایی را که آفرینش ما را از این خاک مقرر فرمود و ما را به همان باز خواهد گرداند و دیگر

بـار از همین خـاک برمی آرد. خوشـا به حال کسـی که به یاد معاد است و برای روز حساب به کردار کوشـد و به داشـته خود قناعت ورزد و بدانچه خدایش بخشـیده خوشـنود است. سـپس به راه خود ادامه داد تا اینکه به خانه های محله ثوریان رسـید و فرمود: درون این خانه ها رویـد. - . این متن درستی است که در تاریخ طبری ذکر شده و ما بین دو پرانتز نیز از آن گرفته شده است. -

و از عبد الله بن عاصم فائشـی روایت شده که گفت: وقتی امام علی علیه السـلام از محل ثوریانیعنی ثور همدان گذشت صدای گریه شـنید و فرمود: این صـداها از چیست؟ عرض شد: این گریه بر کشـتگان صـفین است. فرمود: من گواهی می دهم که هر کس از ایشان کشـته شده و بردبار و شکیبا بوده شهادتش در راه رضای خدا به حساب آید. سپس از محله فائشیان گذر کرد و صدای شیون شنید و همان سخن را فرمود

ص: ۵۵۳

و سـپس بر شامیان گذشت و شـیونی شدید و صدایی بس بلند شـنید. در این هنگام حرب بن شـرحبیل شامی به سوی حضرت آمـد و امام علی علیه السـلام بدو فرمود: آیا زنانتان بر شـما مسـلط شده اند؟ آیا آنان را از این شـیون و زارری باز نمی دارید؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنـان! اگر یـک یـا دو یا سه خانه بود می توانستیم چنین کنیم ولی تنها از این محله یکصـد و هشـتاد تن کشـته شـده انـد و خـانه ای نمانـده که در آن شـیون و سوگواری نباشـد. البته مـا مردان گریه نمی کنیم بلکه از شـهادت آنـان شادمانیم. امام علی علیه السلام فرمود: خداوند کشتگان و مردگانتان را بیامرزد. همچنان که علی علیه السلام سواره می رفت او در رکـابش پیـاده راه می سپرد. علی علیه السـلام بـدو فرمود: بازگرد که چنین راه رفتنی برای حکمران فتنه انگیز و برای مؤمن خواری آمیز است. - . این مطابق با برگزیده ۳۲۲ از باب سوم کتاب نهج البلاغه است و در کتاب صفین کمپانی از بحار آمده است: «و برای مؤمنان خواری آمیز است». خاموش شد همچون خاموشی کسی که حجش به اتمام رسیده. -

سپس رفت تا اینکه از کوی ناعطیان گـذر کرد و شـنید مردی از آنان که وی را عبـدالرحمن بن مرثـد می خواندنـد، گفت: به خـدا سوگنـد علی کاری صورت نداد، رفت و دست خالی باز آمد. چون چشـمش به امیر مؤمنان افتاد خاموش گشت. - . این جمله در کتاب صـفین ذکر شده با این تفاوت که در آن آمده: «اگر به اندوهت آورد.» - حضـرت علی علیه السلام فرمود: آن گروه که ترکشان کردیم از این افراد بهتر بودند. سپس فرمود:

برادرت کسـی است که اگر ناگواری از روزگار به تو رسـید همچنان آماده کمک به تو باشـد. - ۳. در تاریخ طبری ج ۵: ۶۳ آمـده است: «إن أجرضـتک» و آن از کلاـم اعراب: «أجرضه بربقه» به معنـای او را به انـدوه آورد، است و در چـاپ کمپانی از بحار آمده است: «من الدهر لم یبرح من الدهر واجما» و این یک اشتباه نگارشی است. -

برادرت آن کس نیست که چون کارها بر تو دشوار گردید همواره تو را به باد سرزنش گیرد.

سپس رفت و همچنان نام خدا را بر زبان داشت تا وارد کوفه شد .

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فیه أنه انکفأ لونه عام الرماده أی تغیر عن حاله و منه حدیث الأنصاری ما لی أری لونک منکفئا قال من الجوع انتهی و الإجهاض الغلبه و لم یبرح أی لم یزل.

و الواجم الذی اشتد حزنه حتی أمسک عن الکلام و التشعب التفرق.

ص: ۵۵۴

۱- هذا هو الظاهر الموافق للمختار: (۳۲۲) من الباب الثالث من کتاب نهج البلاغه، و فی کتاب صفّین الکمبانیّ من البحار: «و مذله للمؤمنین». سکت کسکوت المنقطع عن الحجه.

۲- هذا هو الظاهر المذکور فی کتاب صفّین غیر أن فیه: «إن أحرضتک» و هو من قولهم:أحرضه الحزن: أفسده وأسقطه بحیث ما بقی له قدره علی النهوض.

۳- و فی تاریخ الطبریّ: ج ۵ ص ۶۳: «إن أجرضتک ...» و هو من قولهم: أجرضه بربقه أغصه و فی ط الکمبانیّ من البحار: «من الدهر لم یبرح من الدهر واجما» و هو تصحیف.

**[ترجمه]در النهایه گفته است که «انکفأ لونه عام الرماده» یعنی حالش دگرگون شد. حدیث انصاری هم از همین باب است: «چه شده که رنگت را دگرگون می بینم؟ گفت: از گرسنگی است.» پایان.

«الإجهاض» یعنی: غلبه و «لم یبرح» یعنی پیوسته. «الواجم» کسی است که اندوهش شدت یافته تا جائی که از سخن دست کشیده. «التشعب» یعنی پراکندگی.

ص: ۵۵۴

**[ترجمه]

«۴۶۳»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام فَتَدَاکُّوا عَلَیَّ تَدَاکَّ الْإِبِلِ الْهِیمِ یَوْمَ وُرُودِهَا قَدْ أَرْسَلَهَا رَاعِیهَا وَ خُلِعَتْ مَثَانِیهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ قَاتِلِیَّ أَوْ بَعْضُهُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ لَدَیَّ وَ قَدْ قَلَّبْتُ هَذَا الْأَمْرَ بَطْنَهُ وَ ظَهْرَهُ حَتَّی مَنَعَنِی النَّوْمَ فَمَا وَجَدْتُنِی یَسَعُنِی إِلَّا قِتَالُهُمْ أَوِ الْجُحُودُ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَکَانَتْ مُعَالَجَهُ الْقِتَالِ أَهْوَنَ عَلَیَّ مِنْ مُعَالَجَهِ الْعِقَابِ وَ مَوْتَاتُ الدُّنْیَا أَهْوَنَ عَلَیَّ مِنْ مَوْتَاتِ الْآخِرَهِ.

**[ترجمه] - . سید رضی رحمه الله آن را در برگزیده ۵۴ از کتاب نهج البلاغه روایت کرده است. -

نهج البلاغه: [در آغاز جنگ صفین] حضرت علیه السلام این سخنرانی را ایراد فرمود: مردم همانند شتران تشنه ای که به آب نزدیک شده و ساربان رهاشان کرده و عقال (پای بند) از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به یکدیگر پهلو می زدند، فشار می آوردند، چنان که گمان کردم مرا خواهند کشت، یا بعضی به وسیله بعض دیگر می میرند و پایمال می گردند. پس از بیعت عمومی مردم، مسئله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آن که مانع خواب من شد، دیدم چاره ای جز یکی از این دو راه ندارم: یا با آنان مبارزه کنم، و یا آن چه را که محمد صلی اللّه علیه و آله و آله و سلّم آورده، انکار نمایم، پس به این نتیجه رسیدم که، تن به جنگ دادن آسانتر از تن به کیفر پروردگار دادن است، و از دست دادن دنیا آسان تر از رها کردن آخرت است.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم هذا إشاره إلی صفه أصحابه بصفین لما طال منعه لهم من قتال أهل الشام کما هو الظاهر من آخر الکلام لکن کثیر من الشواهد تدل علی أنه لبیان حاله البیعه بعد هلاک عثمان کما سیأتی بعضها لا سیما ما کان فی نسخه ابن أبی الحدید (۲) فإنه ذکر العنوان هکذا و من کلام له علیه السلام فی ذکر البیعه.

قوله علیه السلام تداکوا أی دک بعضهم بعضا و الدک هو الدق و قیل أصله الکسر و الهیم العطاش و الورد بالکسر النصیب من الماء و الإشراف علیه و فی بعض النسخ ورودها و هو حضورها لشرب الماء و أرسلها أی أهملها و أطلقها و المثانی جمع مثناه بفتح المیم و کسرها و هی حبل من صوف أو شعر أو غیره تثنی و یعقل بها البعیر و قاتلی علی صیغه الجمع مضافه إلی یاء المتکلم و جمله یسعنی مفعول ثان و الضمیر فی قتالهم یعود إلی معاویه و أصحابه علی الأول و إلی الناکثین علی الثانی.

و المعالجه المزاوله و موتات الدنیا شدائدها و أهوالها و متاعبها بقرینه موتات الآخره.

و یحتمل أن یراد بالأولی أنواع الموت و بالثانیه الشدائد التی هی أشد من الموت.

ص: ۵۵۵

۱- ۴۶۳- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۵۴) من کتاب نهج البلاغه.

۲- ذکره ابن أبی الحدید فی بدء الشروع فی شرح الخطبه: (۵۴) المتقدم الذکر من شرحه: ج ۱، ص ۷۴۴ ط بیروت. والذی ذکره ابن أبی الحدید هو الظاهر من صدر الکلام ولا ینافیه ذیل الکلام فإنه علیه السلام ما کان یسعه إلا قتال الناکثین والقاسطین والمارقین جمیعا لأنه کان مأمورا بقتالهم بأمر من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم. والکلام الذی ذکره المصنف عن ابن میثم رحمه الله ووضعناه بین المسلمین ذکره ابن میثم فی بدء شرحه لکلام الامام من شرحه علی نهج البلاغه: ج ۲ ص ۱۴۴.

**[ترجمه]ابن میثم گوید: این اشاره ای است به توصیف یاران حضرت در جنگ صفین، آنگاه که حضرت آنان را برای مدتی طولانی از نبرد با شامیان باز داشت همچنان که از آخر کلام مشخص است، ولی بسیاری از شواهد که برخی از آن ها ذکر خواهد شد، دال بر این است که سخنرانی حضرت شرح وضعیت بیعت پس از مرگ عثمان است، به ویژه آنچه در نسخه ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید در ابتدای شرح خود از ج ۱: ص ۷۴۴ چاپ بیروت در شرح خطبه ۵۴ که پیشتر ذکر شد آن را ذکر کرده است.

آنچه ابن ابی الحدید ذکر کرده از آغاز کلام واضح است و ذیل کلام با آن منافاتی ندارد؛ چرا که حضرت چاره ای جز مبارزه با همه ناکثین و قاسطین و مارقین نداشت؛ زیرا حضرت به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور مبارزه با آنان بود. و کلامی را که مؤلف به نقل از ابن میثم رحمه الله ذکر کرده: «و آن را بین مسلمانان قرار دادیم» ابن میثم در آغاز شرح خویش بر کلام امام از شرح نهج البلاغه ج ۲: ص ۱۴۴ ذکر کرده است. -

ذکر شده که عنوان آن بدین صورت است: از سخنان حضرت در ذکر بیعت .

قول حضرت «تداکوا» یعنی: به همدیگر کوفتند و «دکّ» به معنای زدن است و گفته شده اصل آن با شکستن است و «الهیم» یعنی تشنگی و «الورد» با کسره یعنی چشمه و تسلط یافتن بر آن و در برخی نسخ «ورودها» آمده که به معنای حضور آنان برای نوشیدن آب است. «أرسلها» یعنی آن ها را نادیده گرفت و رها کرد. «المثانی» جمع مثناه با فتحه و کسره میم ریسمان دو لای ابریشمی یا موئین یا غیره است که شتر را با آن می بندند و «قاتلی» به صیغه جمع مضاف به یاء متکلم است و جمله «یسعنی» مفعول دوم است و ضمیر در «قتالهم» بنا به حالت اول به معاویه و یاران او و بنا بر حالت دوم به ناکثین باز می گردد.

«معالجه» به معنای پرداختن است و «موتات الدنیا» به قرینه «موتات الآخره» یعنی سختی ها و بیم و هراس ها و رنج های دنیا.

احتمال دارد مقصود از موتات الدنیا انواع مرگ و از موتات الآخره سختی هایی باشد که از مرگ دشوارترند.

ص: ۵۵۵

**[ترجمه]

«۴۶۴»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ قَدِ اسْتَبْطَأَ أَصْحَابُهُ إِذْنَهُ لَهُمْ فِی الْقِتَالِ بِصِفِّینَ أَمَّا قَوْلُکُمْ کُلَّ ذَلِکَ کَرَاهِیَةَ الْمَوْتِ فَوَ اللَّهِ مَا أُبَالِی دَخَلْتُ إِلَی الْمَوْتِ أَوْ خَرَجَ الْمَوْتُ إِلَیَّ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ شَکّاً فِی أَهْلِ الشَّامِ فَوَ اللَّهِ مَا دَفَعْتُ الْحَرْبَ یَوْماً إِلَّا وَ أَنَا أَطْمَعُ أَنْ تَلْحَقَ بِی طَائِفَهٌ فَتَهْتَدِیَ بِی وَ تَعْشُوَ إِلَی ضَوْئِی وَ ذَلِکَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَقْتُلَهَا عَلَی ضَلَالِهَا وَ إِنْ کَانَتْ تَبُوءُ بِآثَامِهَا.

**[ترجمه] - . ۴۶۴ سید رضی رفع الله مقامه این خطبه را در برگزیده۵۴ از نهج البلاغه روایت کرده است. -

نهج البلاغه: در آستانه جنگ صفّین، برخی مدارا کردن امام را دیده و علّت را پرسیدند در پاسخ آنان فرمود: اینکه می گویید، خویشتن داری از ترس مرگ است، به خدا سوگند! باکی ندارم که من به سوی مرگ روم یا مرگ به سوی من آید، و اگر تصوّر می کنید در جنگ با شامیان تردید دارم، بخدا سوگند! هر روزی که جنگ را به تأخیر می اندازم برای آن است که آرزو دارم عدّه ای از آنها به ما ملحق شوند و هدایت گردند. و در لابلای تاریکی ها، نور مرا نگریسته به سوی من بشتابند، که این برای من از کشتار آنان در راه گمراهی بهتر است، گر چه در این صورت نیز به جرم گناهانشان گرفتار می گردند .

**[ترجمه]

توضیح

استبطأه أی عده بطیئا و زعم أن المصلحه فی التعجیل.

رَوَی ابْنُ مِیثَم أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا مَلَکَ الْمَاءَ بِصِفِّینَ وَ سَمَحَ بِأَهْلِ الشَّامِ فِی الْمُشَارَکَهِ کَمَا سَبَقَ مَکَثَ أَیَّاماً لَا یُرْسِلُ إِلَی مُعَاوِیَهَ أَحَداً وَ لَا یَأْتِیهِ مِنْ عِنْدِهِ أَحَدٌ قَالَ لَهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ خَلْفَنَا نِسَاؤُنَا وَ ذَرَارِیُّنَا بِالْکُوفَهِ وَ جِئْنَا إِلَی أَطْرَافِ الشَّامِ لِنَتَّخِذَهَا وَطَناً فَأْذَنْ لَنَا فِی الْقِتَالِ فَإِنَّ النَّاسَ یَظُنُّونَ أَنَّکَ تَکْرَهُ الْحَرْبَ کَرَاهِیَهَ الْمَوْتِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَظُنُّ أَنَّکَ فِی شَکٍّ مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الشَّامِ فَأَجَابَهُمْ علیه السلام بِذَلِکَ.

و کل مرفوع و کراهیته منصوب فی أکثر النسخ و روی کل ذلک بالنصب و هو مفعول فعل مقدر أی تفعل کل ذلک و کراهیه منصوب بأنه مفعول لأجله و من رواه بالرفع أجاز فی کراهیه الرفع و النصب أما الرفع فبالخبریه و أما النصب فلکونه مفعولا له للخبر المحذوف.

و عشی النار و إلیها عشوا و عشوا رآها لیلا من بعید ببصر ضعیف فقصدها

ص: ۵۵۶

۱- ۴۶۴- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۵۴) من کتاب نهج البلاغه.

و يقال لكل قاصد عاش و فيه تعريض بضعف بصائر أهل الشام و تبوء بآثامها أی ترجع إلی ربها متلبسه بمعاصیها.

**[ترجمه]«استبطأه» یعنی آن را کند یافت و پنداشت که مصلحت در شتابزدگی است.

ابن میثم روایت کرده که وقتی حضرت علیه السلام در جنگ صفین بر آب تسلط یافت و به شامیان اجازه داد در آن سهیم شوند چنانچه گذشت چند روز درنگ نمود. نه حضرت کسی را به سوی معاویه گسیل می داشت و نه از سوی معاویه کسی نزد حضرت می آمد. اهل عراق به حضرت گفتند: ای امیر مؤمنان! زن و فرزندانمان در کوفه در انتظار ما هستند و ما به اطراف شام آمده ایم تا اینجا را به عنوان وطن خویش برگیریم، به ما رخصت ده تا نبرد را آغاز کنیم؛ چرا که مردم می پندارند تو به خاطر ترس از مرگ از نبرد بیزاری و برخی گمان می کنند تو برای نبرد با شامیان دچار تردید شده ای، پس حضرت علیه السلام اینگونه پاسخ آنان را داد.

«کل» مرفوع و «کراهیته» در اکثر نسخه ها منصوب است و «کل ذلک» با نصب روایت شده بنا بر اینکه مفعول فعل مقدر است یعنی «تفعل کلَّ ذلک» و «کراهیه» منصوب است بنا بر مفعول لأجله و کسانی که آن را با رفع روایت کرده اند رفع و نصب را در «کراهیه» جایز دانسته اند، اما رفع بنا بر خبر بودن و نصب به سبب اینکه مفعول له است برای خبر محذوف.

«عشی النار و إلیها عَشْواً و عُشُوّاً» یعنی آتش را از دور با نگاهی ضعیف دید و قصد آن را کرد

ص: ۵۵۶

و به هر قاصدی «عاش» می گویند و این جمله تعریضی دارد به ضعف دیدگان شامیان و «تبوء بآثامها» یعنی گناه آلوده به سوی پروردگار خویش بازمی گردند.

**[ترجمه]

«۴۶۵»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام فِی بَعْضِ أَیَّامِ صِفِّینَ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْیَهَ وَ تَجَلْبَبُوا السَّكِینَهَ وَ عَضُّوا عَلَی النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أَنْبَی لِلسُّیُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ أَكْمِلُوا اللَّأْمَهَ وَ قَلْقِلُوا السُّیُوفَ فِی أَغْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا وَ الْحَظُوا الْخَزْرَ وَ اطْعُنُوا الشَّزْرَ وَ نَافِحُوا بِالظُّبَی وَ صِلُوا السُّیُوفَ بِالْخُطَی وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ بِعَیْنِ اللَّهِ مَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ فَعَاوِدُوا الْكَرَّ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ فِی الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ یَوْمَ الْحِسَابِ وَ طِیبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً وَ امْشُوا إِلَی الْمَوْتِ مَشْیاً سُجُحاً وَ عَلَیْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ فَإِنَّ الشَّیْطَانَ كَامِنٌ فِی كِسْرِهِ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَهِ یَداً وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا فَصَمْداً صَمْداً حَتَّی یَنْجَلِیَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ یَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ

**[ترجمه] - شریف رضی رحمه الله آن را در برگزیده۶۴ از کتاب نهج البلاغه روایت کرده است و ما این کلام را از منابعی

در برگزیده۲۱۵ از کتاب نهج السعاده ج ۲: ص ۲۲۸ چاپ اول روایت کردیم. - .

نهج البلاغه: از فرموده های حضرت علیه السلام خطاب به افسران و سربازان اسلام در یکی از روزهای جنگ صفین: ای گروههای مسلمان! جان خود را از ترس از خدا آکنده سازید، و بر تن خویش جامه آرامش و اطمینان بپوشید! و دندان برهم فشارید (و مصمم باشید) تا بهتر از شمشیر دشمن مصون مانید. زره و افزارهای جنگ را کامل کنید، شمشیرها را پیش از بیرون کشیدن از غلافها در آنها تکان دهید، خشمگینانه به دشمن بنگرید، از چپ و راست با سرنیزه حمله کنید، با دم شمشیر ضربه وارد آورید، و به هنگام شمشیر زدن دلاورانه پای پیش نهید، و بدانید که خدا به شما نظر دارد، و شما همراه پسر عموی پیامبر جنگ می کنید. پس پی در پی حمله کنید و از فرار شرم داشته باشید که ننگی برای آیندگان شما است، و در روز شمار سبب رفتن به آتش دوزخ است. از دادن جان بیم نداشته باشید، آسان به جانب مرگ روانه شوید. و بر شما باد به این لشکر انبوه و خیمه افراشته، بر میان آن شمشیر کوبید که شیطان در فرارگاه آن کمین کرده است: دستی را برای جهیدن به پیش آورده، و پایی را برای فرار آماده نگاه داشته است. پس پایداری کنید پایداری، تا ستون نورانی حق بر شما آشکار گردد، «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ، وَ اللَّهُ مَعَكُمْ، وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ» - . محمد / ۳۵ - {شما برترید، خدا با شما است، و هرگز اعمال شما را کم نمی کند}.

**[ترجمه]

إيضاح

قال بعض الشارحين هذا الكلام خطب به أمير المؤمنين عليه السلام و في روايه نصر بن مزاحم أنه خطب به أول أيام الحرب بصفين و ذلك في صفر من سنه سبع و ثلاثين.

و المعشر الجماعه و استشعار الخشيه أن يجعلوا الخوف من الله عز و جل ملازما لهم كالشعار و هو من اللباس ما يلي شعر الجسد و يحتمل على بعد أن يراد به إخفاء الخوف عن العدو إذا لم يمكن سلبه عن النفس و الجلباب بالكسر القميص أو ثوب واسع للمرأه دون الملحفه أو الملحفه أو الخمار أو ثوب كالمقنعه تغطي به المرأه رأسها و ظهرها و صدرها و تجلبب أي اتخذه جلبابا و السكينه الوقار و التأني في الحركه و السير و النواجذ أقاصي الأضراس و هي

---

۱ – ۴۶۵- رواه الشريف الرضي رحمه اللّه في المختار: (۶۴) من كتاب نهج البلاغه. وقد روينا الكلام عن مصادر في المختار: (۲۱۵) من كتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۲۲۸ ط ۱.

أربعه بعد الأرحاء و قيل هى الضواحك التى تبدوا عند الضحك و قيل الأنياب و قيل التى تليها و قيل الأضراس كلها.

و نبا السيف عن الضريبه إذا لم يعمل فيها و الهام جمع هامه و هى رأس كل شى ء.

و الأمر إما محمول على الحقيقه لأن هذا العض يصلب الأعصاب و العضلات فيكون تأثير السيف فى الرأس أقل أو كنايه عن شده الاهتمام بأمر الحرب أو الصبر و تسكين القلب و ترك الاضطراب فإنه أشد إبعادا لسيف العدو عن الرأس و أقرب إلى النصر.

و الضمير فى قوله فإنه يعود إلى المصدر الذى دل عليه عضوا كقولك من أحسن كان خيرا له و اللأمه بفتح اللام و الهمزه الساكنه الدرع و قيل جميع آلات الحرب و السلاح و إكمال اللأمه على الأول أن يزاد البيضه و السواعد و نحوهما أو اتخاذها كامله شامله للجسد و القلقله التحريك و الغمد بالكسر جفن السيف و سل السيف إخراجه من الغمد و قبل سلها أى قبل وقت الحاجه إلى سلها و اللحظ النظر بمؤخر العين.

و الخزر بسكون الزاى النظر بلحظ العين و الشزر بالفتح الطعن عن اليمين و الشمال و قيل أكثر ما يستعمل فى الطعن عن اليمين خاصه.

و قال ابن الأثير فى النهايه فى حديث على عليه السلام الحظوا الشزر و اطعنوا اليسر و الشزر النظر بمؤخر العين و هو نظر الغضبان و اليسر بالفتح الطعن حذاء الوجه و الخزر و الشزر صفتان لمصدرين محذوفين أى الحظوا لحظا خزرا و اطعنوا طعنا شزرا و اللام للعهد.

و فائده الأمر الأول واضحه فإن النظر بمؤخر بالعين يهيج الحميه و الغضب و يدفع طمع العدو و يغفله عن التعرض و بملاء العين يورث الجبن و علامه له عند العدو و يصير سببا لتحرزه و أخذ أهبته و التوجه إلى القرن.

ص: ۵۵۸

و أما الأمر الثانى فقيل إنه يوسع المجال على الطاعن و أكثر المناقشه للخصم فى الحرب تكون عن يمينه و عن شماله و يمكن أن تكون الفائده أن احتراز العدو عن الطعن حذاء الوجه أسهل و الغفله عنه أقل هذا على ما فى الأصل و ما فى النهايه يخالفه.

و المنافحه المضاربه و المدافعه و الظبى جمع ظبه بالضم فيهما و هى طرف السيف و حده و يطلق على حد السيف و السنان قيل المعنى قاتلوا بالسيوف و أصله أن يقرب أحد المتقاتلين إلى الآخر بحيث يصل نفح كل منهما أى ريحه و نفسه إلى صاحبه و قيل أى ضاربوا بأطراف السيوف و فائدته أن مخالطه العدو و القرب الكثير منه يشغل عن التمكن من حربه و أيضا لا يؤثر الضرب كما ينبغى مع القرب المفرط قوله عليه السلام و صلوا السيوف بالخطى وصل الشى ء بالشى ء جعله متصلا به و الخطى جمع خطوه بالضم فيهما و المعنى إذا قصرت السيوف عن الضريبه فتقدموا تلحقوا و لا تصبروا حتى يلحقكم العدو و هذا التقدم يورث إلقاء الرعب فى قلب العدو.

و روى أنه قيل له عليه السلام فى بعض الغزوات ما أقصر سيفك فقال أطوله بخطوه.

و فى روايه ابن الأثير صلوا السيوف بالخطى و الرماح بالنبل أى إذا لم تلحقهم بالرماح فارموهم بالسهام.

و المراد بكونهم بعين الله أنه سبحانه يراهم و يعلم أعمالهم و الباء مثلها فى قولك أنت بمرأى منى و مسمع أى بحيث أراك و أسمع كلامك فيكون تمهيدا للنهى عن الفرار و أنه سبحانه يحفظهم و ينصرهم لكونهم على الحق كما يناسب كونهم مع ابن عم الرسول صلى الله عليه و آله.

و الكر الرجوع و الحمله و معاودته عند التحرف للقتال أو التحيز إلى فئه أو عند الفرار جبنا لو كان أو المراد لا تقصروا على حمله لليأس عن حصول الغرض بل عاودوا و احملوا كره بعد أخرى.

ص: ۵۵۹

و الأعقاب جمع عقب بالضم و بضمتين أی العاقبه و المعنی أن الفرار عار فی عاقبه أمركم و ما یتحدث به الناس فی مستقبل الزمان علی ما قیل أو جمع عقب ككتف أو عقب بالفتح أی الولد و ولد الولد و المعنی أن الفرار مما یعیر به أولادكم.

و طاب نفسی بالشی ء و طیب به نفسا إذا لم یكرهك علیه أحد و التعدیه بعن لتضمین معنی التجافی و التجاوز و نفسا منصوب علی التمیز و إفراده مع عدم اللبس أولی و لعل المعنی وطنوا أنفسكم علی بذلها فی سبیل الله و ارضوا به للحیاه الباقیه و اللذات الدائمه.

و السجح بضمتین السهل و سواد الناس عامتهم و المراد معظم القوم المجتمعین علی معاویه.

و الرواق ككتاب الفسطاط و القبه و قیل هو ما بین یدی البیت.

و المطنب المشدود بالأطناب و المراد مضرب معاویه و كان فی قبه عالیه و حوله صنادید أهل الشام.

و ثبج الشی ء بالتحریك وسطه و معظمه و كمن كنصر و سمع أی استخفی و كسر الخباء بالكسر الشقه السفلی یرفع أحیانا و یرخی أخری و الوثبه الطفره و نكص كنصر و ضرب أی رجع و الشیطان هو إبلیس لا معاویه كما قیل لأنه كان بارزا فی الصدر لا كامنا فی الكسر إلا أن یكون ذلك لبیان جبنه و تقدیم الید للوثبه و تأخیر الرجل للنكوص لا ینافی إراده إبلیس فإنه كان من رفقاء معاویه و أصحابه یثب بوثوبهم و یرجع برجوعهم.

و یمكن أن یراد بوثبته طمعه فی غلبه أصحاب معاویه و تحریضهم علی القتال و بالنكوص ما یقابله.

و یحتمل أن یراد بالشیطان عمرو بن العاص و الأول أظهر و حمله علی القوه الوهمیه كما قیل من الأوهام الفاسده.

ص: ۵۶۰

و الصـمد بالفتـح القصـد و ناصـبه محـذوف و التأكيد للتحريض على قصد العدو و الصبر على الجهاد أو التقرب إلى الله تعالى و إخلاص النيه فى الأعمال التى من جملتها الجهاد.

و انجلى الشـى ء و تجلى أى انكشف و ظهر و عمود الحق لعله للتشبيه بـالفجر الأـول و فيه إشـعار بعـدم الظهور لأكثر القوم كما ينبغى وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ الواو للحال أى الغالبون على الأعداء بالظفر أو بأنكم على الحق وَ اللَّهُ مَعَكُمْ أى بالنصـر و الحياطه أو لأنكم أنصـاره وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أى لاـ ينقصـكم الله جزاء أعمـالكم بـل يوفيكم أجوركم و قيـل أى لا يضـيع أعمالكم من وترت الرجل إذا قتلت له حميما و لعل حاصل المعنى اقصـدوا ربكم بأعمالكم التى منها جهاد أعـدائكم و أخلصوا نياتكم حتى ينجلى لكم أنكم على الحق كما قال تعالى وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ و الجمله الحاليه تفيد أنهم على الحق و من أنصار الله و حزبه.

أو اقصدوا أعداءكم بتصميم العزم حتى يظهر آيه النصر و ينجز الله لكم ما وعد من الظفر و وعده الحق.

و يمكن أن يراد بالحق الطريقه المستقيمه و أن يكون الظفر سببا لظهوره للقوم.

**[ترجمه]یکی از شارحان گفته است که این کلام از خطبه های امیرمؤمنان است و در روایت نصـر بن مزاحم آمده است که حضرت این خطبه را در اولین روزهای جنگ صفین یعنی صفر سال سی و هفتم ایراد فرمود.

«المعشر» یعنی: جماعت. «استشـعار الخشـیه» بدین معنی است که بیم از خدای عزوجل را همچون لباس زیر ملازم خویش قرار دهنـد و شـعار از انواع لبـاس چیزی است که موی جسـد را با آن بپوشاننـد و احتمال ضـعیفی هم وجود دارد که مقصود از آن پنهان کردن ترس از دشمن باشد آنگاه که زدودن ترس از دل غیر ممکن باشد و «الجلباب» با کسره یعنی پیراهن یا جامه گشاد برای زن و غیر از روپوش است یـا به معنای روپوش یا سـرپوش یا جامه است همچون مقنعه که زن به وسـیله آن سـر و پشت و سینه خویش را می پوشانـد و «تجلبب» یعنی آن را به عنوان جلبـاب برای خویش برمی گیرد و «السـکینه» یعنی: آرامش و تأنی در حرکت و سیر و «النواجذ» یعنی دندان های انتهایی[آسیاب] و

ص: ۵۵۷

آن چهار دندان است که بعد از دندان های آسیاب قرار دارند و گفته می شود این دندان ها همان دندان های ضواحک هستند که به هنگام خندیـدن هویدا می شوند و گفته شده همان دندان نیش است و گفته می شود دندان های بعدی دندان های نیش و گفته شده تمام دندان ها هسـتند. «نبا السـیف عن الضـریبه» زمانی که شمشـیر در آن عمل نکند و «الهام» جمع هامه به معنای سر هر چیزی است.

این امر یـا محمول بر حقیقت است؛ زیرا این دنـدان گزیـدن اعصـاب و عضـلات را سـفت و سـخت می کنـد و در نتیجه تـأثیر شمشـیر در سـر کمتر می شود یا اینکه کنایه است از شـدت توجه به مسـئله جنگ یا صبر و شـکیبایی و آرامش دادن به قلب و کنار گذاشتن اضطراب؛ چرا که این کار شمشیر دشمن را بیشتر از سر دور می کند و به پیروزی نزدیک تر است.

ضمیر در این سخن[إنه أنبی للسیوف] به مصدری باز می گردد که «عضّوا» بر آن دلالت می کند، مثل اینکه بگویی هر کس نیکی کند [این نیکی] برای او بهتر است و «اللأمه» با فتحه لام و همزه ساکن یعنی زره و گفته شده به معنای تمام ساز و برگ جنگ و سلاح است و «إکمال اللأمه» بنا بر معنای اول یعنی کلاه خود و بازوبند و امثال آن را بیشتر کنند یا اینکه جسم خود را با این افزارها کاملا بپوشانند. «القلقله» یعنی تکان دادن و «الغمد» با کسره یعنی غلاف شمشیر و «سل السیف» یعنی بیرون کشیدن شمشیر از غلاف و «قبل سلّها» یعنی پیش از وقت نیاز به بیرون کشیدن آن و «اللحظ» یعنی نگریستن با گوشه چشم.

«الخزر» با سکون زاء یعنی نگریستن با گوشه چشم و «الشزر» با فتحه یعنی نیزه زدن از راست و چپ و گفته شده بیشترین مورد کاربرد آن در مورد نیزه زدن به طور خاص از سمت راست است.

ابن اثیر در النهایه در حدیث امام علی علیه السلام گفته است: الحظوا الشزر و اطعنوا الیسر[=با نظر دشمنی نگاه کنید و از چپ نیزه بزنید] و «الشزر» یعنی با گوشه چشم نگریستن که نگاه خشمگینانه است و «یسر» با فتحه یعنی نیزه زدن از روبرو و «الخزر» و «الشزر» دو صفت هستند برای دو مصدر محذوف یعنی إلحظوا لحظاً خزراً و اطعنوا طعناً شزراً و لام برای عهد است.

فایده این کار مشخص است، زیرا نگریستن با گوشه چشم غیرت و خشم را تحریک می کند و حرص و طمع دشمن را می زداید و او را از تعرض غافل می کند و نگاه کردن با چشمی گشاده باعث رعب افکندن می شود و نشانه آن در دشمن هویدا می شود و باعث پرهیز او می گردد و آمادگی اش را می گیرد و موجب روی کردن به حریف می شود.

ص: ۵۵۸

و اما مسئله دوم، گفته شده این کار عرصه را برای نیزه زن فراخ می کند و بیشترین درگیری با دشمن در جنگ از سمت راست و چپ اوست و ممکن است فایده آن باشد که دوری جستن دشمن از نیزه از سمت روبرو آسان تر و غفلت از آن کمتر است. این بر اساس چیزی است که در نسخه اصل آمده و إلا آنچه در النهایه ذکر شده با آن مغایرت دارد.

«المنافحه» یعنی زد و خورد و دفاع متقابل و «الظبی» جمع ظبه با ضمه هر دو به معنای لبه و تیزی شمشیر است و به تیزی شمشیر و سرنیزه اطلاق می شود. گفته شده معنی این است که با شمشیرها بجنگید و اصلش این است که هر یک از مبارزان به گونه ای به دیگری نزدیک شود که هوا و نفسش به گوش رقیبش برسد و گفته شده یعنی با لبه شمشیرها به یکدیگر ضربه زنید و فایده این کار آن است که در آمیختن با دشمن و نزدیکی بسیار به او، او را از جنگیدن بازمی دارد و نیز ضربه زدن تأثیر خود را از دست می دهد، همانطور که فرمایش حضرت علیه السلام با نزدیک شدن بیش از حد تناسب دارد. «و صلوا السیوف بالخطی» وصل الشیء بالشیء یعنی چیزی را به چیزی متصل کردن و خطی جمع خطوه با ضمه هر دو، معنا این است که وقتی شمشیرها از زدن قاصر شدند، خود پیش روید و به دشمن ملحق شوید و صبر نکنید تا دشمن به شما برسد و این پیشروی باعث هراس افکنی در دل دشمن می شود .

و روایت شده که در یکی از غزوات به حضرت علیه السلام عرض شد: چقدر شمشیرت کوتاه است! حضرت فرمود: با یک گام بلندش می کنم.

و در روایت ابن اثیر آمـده: «صلوا السیوف بـالخطی و الرمـاح بالنبـل» یعنی وقتی با نیزه ها بـدان ها نرسـیدید به سوی آنان تیر پرتاب کنید.

و مراد از «کونهم بعین الله» این است که خـدای سـبحان آنان را می بینـد و از کردارشان آگاه است و باء در این جمله مثل این است که بگوئی: «أنت بمرأی منی و مسمع» یعنی تو در مکانی هستی که من تو را می بینم و سخنت را می شنوم. بدین صورت این یک مقدمه برای باز داشـتن از فرار می باشد و نشان از آن دارد که خداوند سبحان آنان را در سایه حفظ و یاری خود قرار می دهد بدین دلیل که آنان بر حق هستند، همانطور که با همراهی آنان با پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز تناسب دارد.

و «الکرّ» یعنی عقب نشـینی و هجوم و بازگشـتن از میدان برای جنگ یا پیوسـتن به یک گروه یا به هنگام فرار از روی ترس، یا اینکه مقصود آن است که به سـبب ناامیـدی از رسـیدن به مقصود به یک هجوم اکتفا نکنید، بلکه دوباره و دوباره و پی در پی هجوم ببرید.

«أعقاب» جمع عقب با ضـمه و با دو ضـمه یعنی سرانجام و معنا آن است که بر طبق آنچه گفته شده، فرار در سرانجام کار شما و سـخنانی که مردم در آینده در مورد شـما می گویند، مایه ننگ است. یا جمع عقب بر وزن کَتِف یا عقب با فتحه است یعنی فرزند و نوه و معنا این است که فرار چیزی است که باعث سرافکندگی فرزندان شما می شود.

«طاب نفسـی بالشـی ء و طیب به نفسا» زمانی که کسـی تو را از آن چیز بیزار نکنـد و تعدیه با «عن» برای دربرگرفتن معنای دل کنـدن و گذشـتن است و نفساً منصوب است بنا بر تمییز و مفرد آوردن آن در صورت عـدم تشابه بهتر است و شایـد معنی این باشد که جان های خویش را بر بخشـش در راه خدا آماده کنید و با این کار به زندگانی جاوید و خوشی های دائمی خوشنود شوید .

«السجح» با دو ضمه یعنی آسان و «سواد الناس» یعنی عامه مردم و مراد بیشتر مردمی است که گرد معاویه حلقه زده بودند.

«الرواق» مثل کتاب به معنای چادر و گنبد و گفته شده بنایی است در جلوی خانه.

«المطنب» یعنی با طناب محکم بسـته شـده و مقصود خیمه معاویه است که در گنبـدی مرتفع بود و بزرگان شام گرداگردش را احاطه کرده بودند.

«ثبج الشـی ء» با حروف متحرک یعنی میان و بیشتر آن و «کمن» بر وزن نصر و سمع یعنی پنهان شد و «کسر» با کسره به معنای قسـمت پائین خیمه است که گاهی بالا زده می شود و گاهی انداخته می شود و «الوثبه» یعنی: جهیدن و «نکص» بر وزن نصر و ضرب یعنی بـازگشت و همـانطور که گفته شـد منظـور از شـیطان ابلیس است نه معـاویه؛ زیرا او در بلنـدی نمایـان بود و نه در پنهان در خیمه، مگر اینکه مقصود از آن بیان ترس او باشد و پیش بردن دست برای جهیدن و عقب کشـیدن پا برای بازگشـتن

بـا قصـد ابلیس منافـاتی نـدارد؛ زیرا او نیز از دوسـتان و یـاران معـاویه بود که همراه آنـان می جهیـد و با بازگشت آنان باز می گشت.

ممکن است مقصود از جهش شیطان طمع او در تسـلط بر یاران معاویه و تشویق آنان بر نبرد و باز پس کشیدن از آنچه مقابل آن بود، باشد.

احتمـال هم دارد منظور از شیطان عمرو بن عـاص باشـد و برداشت اول واضـح تر است و چنـانچه گفته شـده حمـل آن بر قوه وهمیه از تصورات نادرست است.

ص: ۵۶۰

«الصـمد» با فتحه یعنی قصـد و ناصب آن محذوف است و تأکید برای حریص کردن به قصد دشـمن و صبر بر جهاد یا نزدیکی به خداوند تعالی و خالص کردن نیت در کارهایی است که جهاد از آن جمله است.

«انجلی الشـی ء و تجلی» یعنی آشـکار و هویدا شد و «عمود الحق» شاید برای تشبیه به فجر اول باشد و در آن عدم نمایان شدن برای بیشتر مردم احساس می شود همانطور که می بایست اینگونه باشـد. «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ» واو برای حال است یعنی با پیروزی یا به این دلیل که شـما بر حق هستیـد بر دشـمنان غالب خواهیـد شد. «وَ اللَّهُ مَعَكُمْ» یعنی با یاری و حمایت یا بدین دلیل که شـما یاران او هستیـد. «وَ لَنْ يَتِرَكُمْ» یعنی خداونـد پاداش اعمالتان را ناقص نخواهد داد، بلکه اجر شـما را تمام و کمال خواهد داد و گفته شـده یعنی اعمال شـما را تباه نخواهد کرد. از «وترت الرجل» به معنای اینکه یکی از دوسـتان او را کشـتم و شاید حاصـل معنا این باشد که با اعمالتان که از جمله آن ها جهاد با دشمنانتان است قصد خدا را کنید و نیت هایتان را برای او خالص کنید تا برایتان روشن شود که شـما بر حق هستیـد چنانچه خداوند تعالی فرموده است: «وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» - . عنکبوت / ۶۹ -

{و کسـانی که در راه مـا کوشـیده انـد، به یقین راههـای خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خـدا با نیکوکاران است.} و جمله حالیه نشان می دهد که آن ها بر حق و از یاران و حزب الله هستند.

یا اینکه با عزمی راسخ قصد دشمنانتان را کنید تا نشانه یاری آشکار شود و خداوند پیروزی را که به شما وعده داده بود، جامه عمل بپوشاند و وعده او حق است.

و ممکن است منظور از حق راه مستقیم باشد و پیروزی سببی برای ظهور آن برای مردم گردد.

**[ترجمه]

«۴۶۶»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام وَ قَدْ سَمِعَ قَوْماً مِنْ أَصْحَابِهِ يَسُبُّونَ أَهْلَ الشَّام أَيَّامَ حَرْبِهِمْ بِصِفِّينَ إِنِّى أَكْرَهُ لَكَمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصْوَبَ فِى الْقَوْلِ وَ أَبْلَغَ فِى الْعُذْرِ فَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ وَ يَرْعَوِىَ عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَهِجَ بِهِ.

lt;meta info=". - سید رضی رحمه الله آن را در برگزیده ۲۰۶ از نهج البلاغه روایت کرده است. - .

نهج البلاغه: در جنگ حضرت علیه السلام صفّین شنید که یاران او شامیان را دشنام می دهند فرمود: من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، اما اگر کردارشان را تعریف، و حالات آنان را باز گو می کردید به سخن راست نزدیک تر، و عذر پذیرتر بود، خوب بود بجای دشنام آنان می گفتید: خدایا! خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند، و آنان که شیفته گمراهی اند از آن باز ایستند.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و أبلغ فی العذر أی العذر فی القتال معهم أو فی إتمام الحجه علیهم و إبداء عذر الله تعالی فی عقابهم.

ص: ۵۶۱

۱- ۴۶۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۲۰۶) من کتاب نهج البلاغه.

و فی النهایه حقنت له دمه إذا منعت من قتله و إراقته أی جمعته له و حبسته علیه و یرعوی أی یرجع و یکف و اللهج بالشی ء الولع به و قد لهج بالکسر أغری به.

**[ترجمه] قول حضرت علیه السلام «أبلغ فی العذر» یعنی عذر در نبرد با آنان یا در اتمام حجت بر آنان و نشان دادن عذر خداوند تعالی در مجازات آنان .

ص: ۵۶۱

در النهایه آمده است: «حقنت له دمه» وقتی مانع از کشتن او و ریختن خونش شدم؛ یعنی خونش را برای او جمع کردم و «یرعوی» یعنی باز می گردد و دست می کشد و «اللهج بالشیء» یعنی اشتیاق به آن و «قد لهج» با کسره یعنی او را برانگیخت.

**[ترجمه]

«۴۶۷»

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام فِي بَعْضِ أَيَّامِ صِفِّينَ (۱) وَ قَدْ رَأَى الْحَسَنَ يَتَسَرَّعُ إِلَى الْحَرْبِ امْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْغُلَامَ لَا يَهُدَّنِي فَإِنِّي أَنْفَسُ بِهَذَيْنِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام عَلَى الْمَوْتِ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

قال السید الرضی و قوله علیه السلام املکوا عنی هذا الغلام من أعلی الکلام و أفصحه.

**[ترجمه]نهج البلاغه: در یکی از روزهای نبرد صفّین، امام حسن علیه السّلام را دید که به سرعت در لشکر دشمن در حال پیشروی است فرمود: این جوان را نگه دارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین علیهما السّلام را دریابد. نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از بین برود!

سید رضی گوید: جمله حضرت «این جوان را نگه دارید» در مرتبه والای سخن و از فصاحت بالایی برخوردار است.

**[ترجمه]

بیان

فی أکثر النسخ أملکوا بفتح الهمزه و قال ابن أبی الحدید الألف فی املکوا ألف وصل لأن الماضی ثلاثی من ملکت الفرس و الدار أملک بالکسر أی احجروا علیه کما یحجر المالک علی مملوکه و عن متعلقه بمحذوف و تقدیره استولوا علیه و أبعدوه عنی و لما کان الملک سبب الحجر عبر بالسبب عن المسبب.

و وجه علو هذا الکلام و فصاحته أنه لما کان فی أملکوا معنی البعد أعقبه بعن و ذلک أنهم لا یملکونه دونه إلا و قد أبعدوه عنه

قوله لا يهدنى أى لئلا يهدنى و هد البناء كسره و نفست به بالكسر أى بخلت به.

**[ترجمه] در اکثر نسخه ها «أملکوا» با فتحه همزه آمده و ابن ابی الحدید گوید: الف در «املکوا» الف وصل است؛ زیرا ماضی ثلاثی است از «ملکت الفرس و الدار أملک» با کسره یعنی او را مانع شوید همانطور که مالك مملوك خویش را منع می کند و عن متعلق به محذوف است و تقدیر آن «استولوا علیه و أبعدوه عنی[=بر او چیره شوید و او را از من دور سازید]» است و از آنجا که مالکیت سبب باز داشتن است با سبب تعبیر از مسبب کرده است.

دلیل والا بودن این کلام و فصاحت آن این است که از آنجائی که در املکوا معنی بعد وجود دارد به دنبالش عن آورده و دلیلش آن است که آن ها بر او تسلطی نمی یافتند مگر اینکه او را از حضرت دور کرده اند. قول حضرت «لا یهدنی» یعنی لئلا یهدنی و «هدّ البناء» یعنی شکستن آن و «نفست به» با کسره یعنی به او بخل ورزیدم .

**[ترجمه]

«۴۶۸»

(۲)

کا، الکافی فِی حَدِیثِ مَالِكِ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ: حَرَّضَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام النَّاسَ بِصِفِّینَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ دَلَّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ

ص: ۵۶۲

۱- کذا فی جمیع ما رأیناه من نسخ نهج البلاغه، و فی طبع الکمبانیّ من البحار: «قال علیه السلام و قد رأی الحسن ...».
۲- ۴۶۸- رواه ثقه الإسلام الکلینی أعلی اللّه مقامه فی الحدیث: (۴) من الباب (۱۵) من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۳۹. والکلام فی أکثر فقراته موافق للمختار: (۱۲۲) من کتاب نهج البلاغه.

عَذابٍ أَلِيمٍ وَ تُشْفِى بِكَمْ عَلَى الْخَيْرِ وَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ الْجِهَادِ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ جَعَلَ ثَوَابَهُ مَغْفِرَةً لِلذَّنْبِ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ قَالَ جَلَّ وَ عَزَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ الصَّفَّ فَسَوُّوا صُفُوفَكُمْ كَالْبُنْيَانِ الْمَرْصُوصِ فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ الْتَوُوا عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ أَوْلَى بِالْوَقَارِ وَ لَا تَمِيلُوا بِرَايَاتِكُمْ وَ لَا تُزِيلُوهَا وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا مَعَ شُجْعَانِكُمْ فَإِنَّ الْمَانِعَ لِلذِّمَارِ وَ الصَّابِرَ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمْ أَهْلُ الْحِفَاظِ وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ وَ إِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْراً وَ لَا تَدْخُلُوا دَاراً وَ لَا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِى عَسْكَرِهِمْ وَ لَا تَهِيجُوا امْرَأَةً بِأَذًى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ وَ صُلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضِعَافُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ وَ قَدْ كُنَّا نُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتٌ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَهْلَ الْحِفَاظِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِكُمْ وَ يَكْتَنِفُونَهَا وَ يَصْبِرُونَ حِفَافَيْهَا وَ وَرَاءَهَا وَ أَمَامَهَا وَ لَا يُضَيِّعُونَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً وَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَ قِرْنُ أَخِيهِ فَيَكْتَسِبَ بِذَلِكَ اللَّائِمَةَ وَ يَأْتِىَ بِدَنَاءَةٍ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ هُوَ يُقَاتِلُ الِاثْنَيْنِ وَ هَذَا مُمْسِكٌ يَدَهُ قَدْ خَلَّى قِرْنَهُ عَلَى أَخِيهِ هَارِباً يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ هَذَا فَمَنْ يَفْعَلْهُ يَمْقُتْهُ اللَّهُ فَلَا تَعَرَّضُوا لِمَقْتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّمَا مَمَرُّكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَ ايْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سُيُوفِ الْعَاجِلَهِ لَا تَسْلَمُونَ مِنْ سُيُوفِ الْآجِلَهِ فَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصِّدْقِ فَإِنَّمَا يَنْزِلُ النَّصْرُ بَعْدَ الصَّبْرِ فَ جاهِدُوا فِى اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

lt;meta info=". - ثقه الإسلام کلینی اعلی الله مقامه این روایت را در حدیث ۴ از باب ۱۵ کتاب جهاد کافی ج ۵: ص ۳۹ نقل کرده است. و این کلام در بیشتر قسمت ها مطابق با برگزیده۱۲۲ کتاب نهج البلاغه است. - .

کافی: در حدیث مالک بن اعین آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام مردم را برای جنگ صفین تشویق می کرد که فرمود: همانا خدای عزّ و جلّ شما را به تجارتی ره نموده است که از عذاب نجات یابید

و با ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه وی به خیر و سعادت نایل شوید، و پاداش آن (کوشش) را آمرزش گناهان و {سراهایی خوش، در بهشت های همیشگی} - . صف / ۱۲ - قرار داده است و گفته است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» - . صف / ۴ -

{در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سُرب اند، جهاد می کنند.} پس صفوف خود را چون سدّی آهنین بیارایید، زره پوشان را پیش گمارید و سپرداران را در پسشان نهید، و دندانها را بر هم بفشارید، که این (تدبیر) سرها را از بر باد رفتن به دم شمشیر بیشتر محفوظ می دارد و در اطراف نیزه ها و نیزه داران گرد آیید که این برای پراکندن سرنیزه ها بهتر است. از نگاه خویش بکاهید که این کار شجاعانه تر است و به دل ها آرامشی بیشتر می بخشد. و صداها را پایین آرید که این، شکست را دور می راند، و به وقار زیبنده تر است. و پرچم های خود را به خم نیارید و از معرکه بیرون نبرید و آنها را جز به دلاوران مسپارید. بدانید که نگهبانان کسانی هستند که به گاه نزول مصیبتهای واقعی خویشتن دارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم در بر می گیرند و آنها را به خود می فشارند. هیچ کشته ای را مضروب و مجروح نکنید و وقتی به خانه و کاشانه دشمن دست یافتید حرمتی را نشکنید و وارد خانه ای نشوید و چیزی از اموال آنان بر ندارید مگر آنچه در میان لشکریان یابید و زنی را با آزار و اذیت خشمگین نکنید هر چند به ناموس شما ناسزا بگویند و به فرمانروایانتان و صالحانتان دشنام دهند؛ چرا که آنان کم نیرو و ضعیف النفس و کم خرد هستند و ما مأمور بودیم (در عهد رسول اکرم یعنی) آن زمان که آنان زنان مشرکی بودند نیز از آزار رساندن به ایشان خودداری کنیم و به روزگار جاهلی هم اگر مردی بر زنی دست می یافت پس از وی (حتی) بازماندگان آن مرد به سبب چنان رفتار (ناهنجاری که از او سر زده بود) سرزنش می شدند بدانید که نگهبانان کسانی هستند که پرچم های شما را محکم در بر می گیرند و آن ها را به خود می فشارند و از پس و پیش شمشیر می زنند و آنها را از دست نمی دهند. از آن ها عقب نمی افتند که آن ها را تسلیم کنند و بر آن ها پیشی نمی گیرند که تنهایشان بگذارند. خدا (آن رزمنده را) رحمت کند که به جان خویش جان برادرش را نجات دهد و نبرد تن به تن با هماورد خود را به برادرش وا ننهد که هماورد او با هماورد برادرش هر دو بر سر آن برادر ریزند و این یک بدین کردار در خور سرزنش و نکوهش واقع شود و خود به پستی گراید، چرا این گونه نباشد؟ که این با دو تن بجنگد و آن دیگری دست از جنگ بدارد، هماورد خویش را به برادرش واگذارد و خود از (میدان نبرد تن به تن با) او بگریزد، و بایستد و بدو بنگرد؟ هر کس چنین کند خدایش دشمن دارد، پس خود را عرضه دشمنی خدا نکنید که بازگشت شما به سوی خداوند است. خداوند عزوجل به گروهی گفت: «لَن ينفَعَكُمُ الفِرارُ انْ فَرَرْتُم مِنَ المَوتِ اوِ القَتْلِ وَ اذاً لا تَمَتَّعونَ الّا قَليلًا» {(ای رسول) به آن ها بگو اگر از مرگ یا قتل فرار می کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست چه آنکه اندک زمانی

بیش از زندگی کامیاب نخواهید شد}. به خدا سوگند که اگر از دم شمشیری در این دنیا بگریزید از دم شمشیر آخرت در آن جهان در سلامت و امان نیستید. از راستی و صبر مدد گیرید که بر اثر صبر نوبت ظفر آید. پس {و در راه خدا چنانکه حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید} - . حج / ۷۸ - و «جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ» - . کهف / ۳۹ -

{نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست} .

ص: ۵۶۳

**[ترجمه]

«۴۶۹»

(۱)

وَ فِی کَلَامٍ آخَرَ لَهُ قَالَ علیه السلام وَ إِذَا لَقِیتُمْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ غَداً فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّی یُقَاتِلُوکُمْ فَإِذَا بَدَءُوا بِکُمْ فَانْهُدُوا إِلَیْهِمْ وَ عَلَیْکُمُ السَّکِینَهَ وَ الْوَقَارَ وَ عَضُّوا عَلَی الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَی لِلسُّیُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ مُدُّوا جِبَاهَ الْخُیُولِ وَ وُجُوهَ الرِّجَالِ وَ أَقِلُّوا الْکَلَامَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ أَذْهَبُ بِالْوَهَلِ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَکُمْ عَلَی الْمُبَارَزَهِ وَ الْمُنَازَلَهِ وَ الْمُجَادَلَهِ وَ اثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ کَثِیراً فَإِنَّ الْمَانِعَ لِلذِّمَارِ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمْ أَهْلُ الْحِفَاظِ الَّذِینَ یَحُفُّونَ بِرَایَاتِهِمْ وَ یَضْرِبُونَ حَافَتَیْهَا وَ أَمَامَهَا وَ إِذَا حَمَلْتُمْ فَافْعَلُوا فِعْلَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَ عَلَیْکُمْ بِالتَّحَامِی فَإِنَّ الْحَرْبَ سِجَالٌ لَا یَشْتَدُّنَّ عَلَیْکُمْ کَرَّهٌ بَعْدَ فَرَّهٍ (۲) وَ لَا حَمْلَهٌ بَعْدَ جَوْلَهٍ وَ مَنْ أَلْقَی إِلَیْکُمُ السَّلَامَ فَاقْبَلُوا مِنْهُ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ فَإِنَّ بَعْدَ الصَّبْرِ النَّصْرَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ

lt;meta info=". - کلینی قدس الله نفسه این حدیث را در ذیل حدیث ۴ از باب ۱۵ از کتاب جهاد کافی ج ۵: ص ۴۱ روایت کرده است. - .

و در کلامی دیگر از حضرت علیه السلام آمده است: چون فردا با این قوم روبرو شدید با آن ها مبارزه نکنید تا زمانی که آنان خود نبرد را آغاز کنند، وقتی چنین کردند به سوی آنان بشتابید و شما را باد بر آرامش و متانت و دندان بر هم فشارید که این کار شمشیرها را بیشتر از فرق سر بازمی گرداند و فرو خوابانید دیده ها را و پیشانی اسبان و سیمای رزمندگان را در یک صف قرار دهید و کم تر سخن بگوئید که این کار شکست را بیشتر دور می سازد و ترس و ناتوانی را از میان می برد و خود را برای مبارزه و نبرد و مجادله آماده سازید و ثابت قدم باشید و خدای عزوجل را بسیار یاد کنید؛ بدانید که نگهبانان کسانی هستند که به گاه نزول مصیبتهای واقعی خویشتن دارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم در بر می گیرند و آنها را به خود می فشارند. و از پس و پیش شمشیر می زنند و چون هجوم برید همچون یک مرد عمل کنید و شما را باد بر حمایت از یکدیگر؛ چرا که نبرد همچون دلو است بعد از هر هجوم و گریزی و پس از هر حمله و یورشی بر شما سخت نخواهد شد(یک بار به سود شماست و یک بار به زیان شما) و هر کس تسلیم شما شد از او بپذیرید و از شکیبائی یاری جوئید چرا که از جانب خداوند عزوجل پس از صبر نوبت ظفر آید. «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ» - . اعراف / ۱۲۸ -

{زمین از آنِ خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.}

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری رصصت الشی ء رصا ألصقت بعضه ببعض و منه بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ و الدارع لابس الدرع و الحاسر الذی لا مغفر علیه و لا درع.

قوله علیه السلام و التووا علی أطراف الرماح فی القاموس تلوی انعطف کالتوی و المور التحرک و الاضطراب أی إذا وصلت إلیکم أطراف الرماح فانعطفوا لیزلق و یتحرک فلا ینفذ.

و حمله ابن میثم علی الالتواء عند إرسال الرمح و رمیه إلی العدو بأن یمیل صدره و یده فإن ذلک أنفذ و فیه بعد.

و قال الجوهری الجأش جأش القلب و هو رواعه إذا اضطرب عند الفزع یقال فلان رابط الجأش أی ربط نفسه عن الفرار لشجاعته.

ص: ۵۶۴

۱- .. ۴۶۹- رواه الکلینی قدس اللّه نفسه فی ذیل الحدیث: (۴) من الباب: (۱۵) من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۴۱.
۲- هذا هو الظاهر الموافق للمختار: (۱۶) من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه و فیه:" لا تشتدن علیکم فره بعدها کره، ولا جوله بعدها حمله... ". وفی طبع الکمبانی من البحار: " لا یشدون علیکم.. ".

و مثله فی القاموس و زاد و نفس الإنسان و قد لا یهمز و جمعه جؤش.

و إنما أمرهم علیه السلام بغض الأبصار لئلا یروا ما یهولهم لئلا یری العدو منهم جبنا و کذا قله الکلام و ترک رفع الأصوات علامه الشجاعه فإن الجبان یصیح و یرعد و یبرق.

و قال الجوهری قولهم فلان حامی الذمار أی إذا زمر و غضب و حمی و یقال الذمار ما وراء الرجل مما یحق علیه أن یحمیه لأنهم قالوا حامی الذمار کما قالوا حامی الحقیقه و سمی ذمارا لأنه یحق علی أهله الدفع عنها.

فالأظهر أن الحقائق هنا جمع الحقیقه بمعنی ما یحق للرجل أن یحمیه و المراد بنزول الحقائق نزولها به أو نزوله بها و ما یعرض للإنسان فی الحرب هی حاله تحق أن یحمی عنها.

و یحتمل أن یکون جمع الحقیقه بمعنی الرایه کما ذکره الجوهری و الفیروزآبادی.

و قال ابن میثم أی الشدائد الحقه المتیقنه و أما ما ذکره ابن أبی الحدید و تبعه غیره من أن الحقائق جمع حاقه و هی الأمر الصعب الشدید ففی کونه جمعا لها نظر و الحفاظ بالکسر الذب عن المحارم و قوله علیه السلام حفافیها متعلق بقوله یکتنفونها أو بقوله یصبرون أیضا علی التنازع و الحفافان الیمین و الیسار.

و فی بعض النسخ وراءها بدون العطف فهما الأمام و الوراء.

قوله علیه السلام من سیوف الآجله سمی عقاب الله علی فرارهم و تخاذلهم سیفا علی الاستعاره أو مجاز المشاکله و فی القاموس نهد الرجل نهض و لعدوه صمد لهم.

قوله علیه السلام و مدوا جباه الخیول و وجوه الرجال لعل المراد بهما تسویه الصفوف و إقامتها راکبین و راجلین أو کنایه عن تحریکها و توجیهها إلی جانب العدو و الوهن الضعف و الفزع و فی النهایه فیه و الحرب بیننا سجال أی مره لنا و مره علینا و أصله أن المتسقین بالسجل یکون لکل واحد منهم سجل و السجل الدلو الملأی ماء.

ص: ۵۶۵

و السلام الاستسلام و قد مر شرح بعض أجزاء الخبرين و سيأتی بعضها.

**[ترجمه] جوهری گفته است: «رصصتُ الشیء رصاً» یعنی آن را به هم چسباندم و از همین ریشه است «بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ» و «الدارع» یعنی زره پوش و «الحاسر» یعنی کسی که کلاه خود و زره ندارد.

فرمایش حضرت «و التووا علی أطراف الرماح» در القاموس آمده است: «تلوی» مثل «التوی» یعنی خم شد و «المور» یعنی حرکت و جنبش؛ یعنی وقتی لبه نیزه ها به شما رسید متمایل شوید تا لیز بخورد و به حرکت درآید و در بدنتان نفوذ نکند.

ابن میثم آن را حمل بر متمایل شدن به هنگام پرتاب نیزه و انداختن آن به سمت دشمن کرده است به طوری که سینه و دستش متمایل شود؛ زیرا تأثیر این کار بیشتر است اما معنای آن دور از ذهن است.

جوهری گفته است: «الجأش» یعنی جأش قلب که همان ترسیدن آن است وقتی که از هراس دچار تپش شود. گفته می شود رابط الجأش یعنی به سبب شجاعت دل خویش را قرص کرد تا پا به فرار نگذارد.

ص: ۵۶۴

نظیر همین سخن در القاموس آمده و در آن افزوده: «دل انسان...» و گاه بدون همزه می آید و جمع آن جؤش است.

حضرت علیه السلام بدین دلیل آنان را به فرو بستن چشمان امر فرمود که آنچه را که باعث بیم آنان می شود نبینند تا دشمن ترسی از آنان نبیند و کم سخن گفتن و کم کردن آوازها نیز نشانه شجاعت است؛ چرا که انسان ترسو فریاد می زند و عربده می کشد و حیران و سرگردان می شود.

جوهری گفته است: «فلان حامی الذمار» یعنی وقتی برانگیخته و خشمگین شود و گر بگیرد و گفته می شود «الذمار» یعنی کسانی که بر مرد حق دارند تا از ایشان حمایت نماید؛ زیرا آنان گفته اند «حامی الذمار» همانطور که گفته اند «حامی الحقیقه» و بدین دلیل ذمار نامیده شده که دفاع از خانواده اش بر گردن اوست.

روشن تر آن است که حقائق در اینجا جمع حقیقه باشد به معنی آنچه حق آن بر گردن انسان است که از آن حمایت کند و مراد از نزول حقایق، فرو ریختنشان بر او یا فرود او بر سر آن هاست و آنچه در جنگ به انسان عارض می شود حالتی است که او باید از آن حمایت کند.

احتمال هم دارد جمع حقیقه به معنای پرچم باشد چنانچه جوهری و فیروزآبادی ذکر کرده اند .

ابن میثم گفته است یعنی مصیبت های حقیقی و یقینی و اما آنچه ابن ابی الحدید و دیگران به تبعیت از او ذکر کرده اند مبنی بر اینکه حقایق جمع حاقه به معنای امر سخت و دشوار است، در اینکه حقائق جمع آن است اختلاف نظر وجود دارد و «الحفاظ» با کسره یعنی حمایت از محارم و قول حضرت علیه السلام «حفافیها» متعلق به «یکتنفونها» یا به «یصبرون» است بنا بر تنازع و «الحفافان» یعنی راست و چپ.

در برخی نسخ «وراءها» بدون عطف آمده است که در این صورت «حفافیها» به معنای جلو و عقب می باشد.

قول حضرت «من سیوف الآجله» به طور استعاری یا بنا به مجاز مشاکله کیفر خداوند را به فرار آنان و دست کشیدن از شمشیرزنی اطلاق کرده و در القاموس آمده «نهد الرجل» یعنی برخاست و «نهد لعدوه» یعنی آهنگ او را کرد.

قول حضرت علیه السلام «و مدوا جباه الخیول و وجوه الرجال» شاید مراد مرتب کردن صفوف و به صف کردن سواره نظام و پیاده نظام یا کنایه از حرکت دادن و هدایت آن ها به سمت دشمن باشد و «الوهن» یعنی ضعف و ترس و در النهایه آمده: «الحرب بیننا سجال» یعنی یک بار به سود ما و دیگر بار به زیان ماست و اصل آن این است که کسانی که با دلو آب می کشند به هر کدام یک دلو می رسد و «السجل» دلو پر آب است.

ص: ۵۶۵

«السلام» یعنی تسلیم شدن و شرح برخی قسمت های دو روایت گذشت و برخی هم ذکر خواهد شد.

**[ترجمه]

«۴۷۰»

(۱)

شا، الإرشاد مِنْ کَلَامِهِ علیه السلام فِی تَحْضِیضِهِ عَلَی الْقِتَالِ یَوْمَ صِفِّینَ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَ الثَّنَاءِ عَلَیْهِ عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ اخْفِضُوا الْأَصْوَاتَ وَ أَقِلُّوا الْکَلَامَ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَکُمْ عَلَی الْمُنَازَلَهِ وَ الْمُجَادَلَهِ وَ الْمُبَارَزَهِ وَ الْمُبَالَطَهِ وَ الْمُبَالَدَهِ وَ الْمُعَانَقَهِ وَ الْمُکَادَمَهِ وَ اثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ اللَّهُمَّ أَلْهِمْهُمُ الصَّبْرَ وَ أَنْزِلْ عَلَیْهِمُ النَّصْرَ وَ أَعْظِمْ لَهُمُ الْأَجْرَ.

lt;meta info=". - حدیث های ۴۷۰۴۷۱ را شیخ مفید رحمه الله در فصل ۳۲۳۳ از برگزیده های کلام امیر المؤمنین علیه السلام در کتاب ارشاد: ص ۱۴۱ چاپ نجف روایت کرده است. و حدیث اول را از منابعی در برگزیده ۴۵ از باب وصیت ها از کتاب نهج السعاده ج ۸: ص ۳۴۰ چاپ اول روایت کردیم. - .

ارشاد: حضرت در تشویق سپاه بر مبارزه در جنگ صفین پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای بندگان خدا! تقوای خدا را در پیش گیرید و چشم ها را فرو پوشید و صداها را پائین آورید و کمتر سخن بگوئید و خود را برای جنگ تن به تن و نبرد و مبارزه و کوشش و شمشیرزنی و رد و بدل ساختن نیزه و گلاویز شدن و گزیدن آماده سازید و ثابت قدم باشید و «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ» - . انفال / ۴۶۴۵ -

{و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و

مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.} خدایا صبر و شکیبائی را به ایشان الهام فرما و پیروزی را به آنان نازل فرما و اجرشان را عظیم گردان.

**[ترجمه]

إيضاح

قال الفيروزآبادی فی القاموس بالط القوم تجالدوا بالسيف كتبالطوا.

و بنی فلان نازلوهم بالأرض و قال المبالده المبالطه بالسيوف و العصی.

كدمه يكدمه و يكدمه كضرب و نصر عضه بأدنی فمه أو أثر فيه بحديده و كمعظم المعضض و اكدم الأسير بالضم استوثق منه و قال الريح الغلبه و القوه و الرحمه و النصره و الدوله.

**[ترجمه]فیروزآبادی در القاموس گوید: «بالط القوم» مثل تبالطوا یعنی به یکدیگر شمشیر زدند.

«بالط القوم بنی فلان»: یعنی قوم با قبیله بنی فلان در زمین با یکدیگر درگیر شدند و گفته است: «المبادله» یعنی با چوب و شمشیر به یکدیگر زدن.

«كدمه يكدمه و يكدمه» بر وزن ضرب و نصر یعنی: او را با پائین دهانش گزید یا با شمشیرش بر او زخم نهاد و «مُكَدَّم» بر وزن معظم، یعنی گاز گرفته شده و «اُكدِمَ الأسيرُ» با ضمه یعنی به اسیر اعتماد شد و گفته است: «ريح» یعنی غلبه و قدرت و رحمت و یاری و استیلا.

**[ترجمه]

«۴۷۱»

شا، الإرشاد وَ مِنْ كَلَامِهِ عليه السلام أَيْضاً فِي هَذَا الْمَعْنَى مَعْشَرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ دَلَّكُمْ عَلَى تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ وَ تُشْفِي بِكُمْ عَلَى الْخَيْرِ الْعَظِيمِ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ وَ جَعَلَ ثَوَابَهُ مَغْفِرَةَ الذُّنُوبِ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ثُمَّ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ وَ عَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَى

ص: ۵۶۶

۱ - ۴۷۰- ۴۷۱- رواهما الشيخ المفيد رحمه اللّه فی الفصل: (۳۲- ۳۳) مما اختاره من كلم أمير المؤمنين عليه السلام فی كتاب الإرشاد، ص ۱۴۱، ط النجف. والحديث الأول رويناه عن مصادر فی المختار: (۴۵) من باب الوصايا من كتاب نهج السعاده: ج

٨ ص ٣٤٠ ط ١.

لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ الْتَوُوا فِی أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّهِ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ أَوْلَى بِالْوَقَارِ وَ رَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَ لَا تُخَلُّوهَا وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا فِی أَيْدِی شُجْعَانِكُمْ فَإِنَّ الْمَانِعِينَ لِلذِّمَارِ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمْ أَهْلُ الْحِفَاظِ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ وَ يَكْتَنِفُونَهَا رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً مِنْكُمْ آسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْمَعَ عَلَيْهِ قِرْنَهُ وَ قِرْنَ أَخِيهِ فَتُكْتَسَبَ بِذَلِكَ لَائِمَهٌ وَ يَأْتِیَ بِهِ دَنَاءَهً فَلَا تَعَرَّضُوا لِمَقْتِ اللَّهِ وَ لَا تَفِرُّوا مِنَ الْمَوْتِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا وَ ايْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَهِ لَا تَسْلَمُونَ مِنْ سَيْفِ الْآجِلَهِ فَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ* وَ الصِّدْقِ فِی النِّيَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعْدَ الصَّبْرِ يُنْزِلُ النَّصْرَ.

**[ترجمه]ارشاد: از کلام حضرت علیه السلام در این معنی: ای جماعت مردم! همانا خدای عزّ و جلّ شما را به تجارتی ره نموده است که از عذابی دردناک نجات یابید و شما را به نیکی بزرگ که ایمان به خدا و پیغمبرش و جهاد در راه اوست نزدیک سازد، و پاداش آن (کوشش) را آمرزش گناهان و سراهایی خوش، در بهشت های همیشگی قرار داده است و گفته است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» - . صف / ۴ - {در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف، چنانکه گویی بنایی ریخته شده از سُرب اند، جهاد می کنند.} پس زره پوشان را پیش گمارید و سپرداران را در پسشان نهید، و دندان ها را بر هم بفشارید، که این (تدبیر) سرها را از بر باد رفتن به دم شمشیر

ص: ۵۶۶

بیشتر محفوظ می دارد و در اطراف نیزه ها و نیزه داران گرد آیید که این برای پراکندن سرنیزه ها بهتر است. از نگاه خویش بکاهید که این کار شجاعانه تر است و به دل ها آرامشی بیشتر می بخشد. و صداها را فرو آرید که این، شکست را دور می راند، و به وقار زیبنده تر است. و پرچم های خود را خم نیارید و از معرکه بیرون نبرید و آن ها را جز به دلاوران مسپارید. بدانید که نگهبانان کسانی هستند که به گاه نزول مصیبتهای واقعی خویشتن دارند، کسانی که پرچمهای شما را محکم در بر می گیرند و آنها را به خود می فشارند. خدا (آن رزمنده را) رحمت کند که به جان خویش جان برادرش را نجات دهد و نبرد تن به تن با هماورد خود را به برادرش وا ننهد که هماورد او با هماورد برادرش هر دو بر سر آن برادر ریزند و این یک بدین کردار در خور سرزنش و نکوهش واقع شود و خود به پستی گراید. پس خود را عرضه دشمنی خدا نکنید و از مرگ نگریزید. خداوند تعالی می گوید: «قُل لَن ينفَعَكُمُ الفِرارُ انْ فَرَرْتُم مِنَ المَوتِ اوِ القَتْلِ وَ اذاً لا تَمَتَّعونَ الّا قَليلًا» - . احزاب / ۱۶ -

{بگو (ای رسول) به آن ها بگو اگر از مرگ یا قتل فرار می کنید آن فرار هرگز به نفع شما نیست چه آنکه اندک زمانی بیش از زندگی کامیاب نخواهید شد}. به خدا سوگند که اگر از دم شمشیری در این دنیا بگریزید از دم شمشیر آخرت در آن جهان در سلامت و امان نیستید. پس از نماز و صبر و راستی نیت مدد گیرید که خداوند تعالی پس از صبر پیروزی را نازل می فرماید.

**[ترجمه]

بیان

فی روایه ابن أبی الحدید فِی جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ ثم أخبرکم بالذی یحب فقال إن الله یحب و فیه إلا بأیدی شجعانکم المانعی الذمار و الصبر عند نزول الحقائق أهل الحفاظ الذین یحفون برایتکم و یکتنفونها یضربون خلفها و أمامها و هلا أجزأ کل امرئ منکم قرنه واسی أخاه (۱) إلی قوله و یأتی دناءه أنی هذا و کیف یکون هذا و هذا یقاتل اثنین و هذا ممسک یده قد خلی قرنه علی أخیه هاربا منه أو قائما ینظر إلیه من یفعل هذا یمقته الله فلا تعرضوا لمقت الله فإنما مردکم إلی الله قال الله تعالی لقوم عابهم لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلّا قَلِیلًا إلی قوله استعینوا بالصدق و الصبر فإنه بعد الصبر ینزل النصر.

و سیأتی شرحه فی روایه السید رضی الله عنه.

۱- کذا فی طبع الکمبانیّ من کتاب البحار، و الکلام رواه نصر بن مزاحم فی الجزء (۴) من کتاب صفّین ص ۲۳۵ ط مصر، و فی ط بیروت: ج ۲ ص ۲۱۶ و لا توجد فیهما، لفظه: «هیلا».

**[ترجمه] در روایت ابن ابی الحدید «فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» - . توبه / ۷۲ -

{در بهشت های جاودان [به آنان وعده داده است] و خشنودی خدا بزرگتر است.} سپس خبری را که دوست دارد به شما داد و گفت: خداوند دوست دارد. و در آن آمده: مگر به دستان دلاورانتان که نگهبانان شرف هستند و به گاه نزول مصیبت های واقعی بردبار و خویشتن دارند، کسانی که پرچم های شما را محکم در بر می گیرند و آن ها را به خود می فشارند و به راست و چپ شمشیر می زنند. هر کدام از شما هماوردش را کفایت کند و به جان خویش، جان برادرش را نجات دهد - . همینطور است در نسخه کمپانی از کتاب بحار و این کلام را نصر بن مزاحم در کتاب صفین ج ۴: ص ۲۳۵ چاپ مصر و در چاپ بیروت ج ۲: ص ۲۱۶ روایت کرده است. -

تا این سخنش «خود به پستی گراید و چه جای چنین ناجوانمردی است؟ و این چگونه صورت بندد؟ که این با دو تن بجنگد و آن دیگری دست از جنگ بدارد، هماورد خویش را به برادرش واگذارد و خود از (میدان نبرد تن به تن با) او بگریزد، و بایستد و بدو بنگرد؟ هر کس چنین کند خدایش دشمن دارد، پس خود را عرضه دشمنی خدا نکنید که بازگشت شما به سوی خداوند است. خداوند عزوجل به گروهی گفت: «لَن ینفَعَکُمُ الفِرارُ انْ فَرَرْتُم مِنَ المَوتِ اوِ القَتْلِ وَ اذاً لا تَمَتَّعونَ الّا قَلیلًا» - . احزاب / ۱۶ -

{اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد، و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد.} تا آنجا که می فرماید: از راستی و صبر یاری گیرید که بعد از صبر نوبت ظفر آید.

شرح آن در روایت سید رضی الله عنه خواهد آمد.

ص: ۵۶۷

**[ترجمه]

«۴۷۲»

(۱)

قب، المناقب لابن شهرآشوب تَفْسِيرُ الْحَسَنِ وَ السُّدِّيِّ وَ وَكِيعٍ وَ الثَّعْلَبِيِّ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ أَنَّهُ قَالَ الزُّبَيْرُ فِي قَوْلِهِ وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً لَقَدْ لَبِثْنَا أَزْمَاناً وَ لَا نَرَى أَنَّا مِنْ أَهْلِهَا فَإِذَا نَحْنُ الْمَعْنِيُّونَ.

قَالَ السُّدِّيُّ فِي قَوْلِهِ فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ نَزَلَتْ فِي حَرْبَيْنِ فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ يَوْمِ الْجَمَلِ فَسَمَّى اللَّهُ أَصْحَابَ الْجَمَلِ وَ صِفِّينَ ظَالِمِينَ ثُمَّ قَالَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بِالنَّصْرِ وَ الْحَقُّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْحَابِهِ.

بعض المفسرين: فی قوله قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ أی فیما بعد إِلى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ أنهم أهل صفین و ذلک

أن النبی صلی الله علیه و آله قال للأعراب الذین تخلفوا عنه بالحدیبیه و عزموا علی خیبر قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا کَذلِکُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ

أَبُو سَعِیدٍ الْخُدْرِیُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالا فِی قَوْلِهِ تَعَالَی ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ کُنَّا نَقُولُ رَبُّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِیُّنَا وَاحِدٌ وَ دِینُنَا وَاحِدٌ فَمَا هَذِهِ الْخُصُومَهُ فَلَمَّا کَانَ حَرْبُ صِفِّینَ وَ شَدَّ بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ بِالسُّیُوفِ قُلْنَا نَعَمْ هُوَ هَذَا.

قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یُقَاتِلُ مُعَاوِیَهَ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ الْآیَاتِ هُمْ هَؤُلَاءِ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ.

ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَئِمَّهُ الْکُفْرِ مُعَاوِیَهُ وَ عَمْرٌو.

ص: ۵۶۸

۱- ۴۷۲- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان: «حرب صفّین» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۴۸ ط النجف و لکن المصنّف قد لخص بعض مطالبه کما أسقط أیضا بعضا منها. والحدیث الأول رواه أحمد بن حنبل فی الحدیث: (۱) من مسند الزبیر من کتاب المسند: ج ۱، ص ۱۶۵ ط ۱. وقریبا منه رواه أیضا بسند آخر فی الحدیث الأخیر من مسند الزبیر من مسنده: ج ۱، ص ۱۶۷، ط ۱. وبالسند الأول رواه عنه الحافظ الحسکانی فی تفسیر الآیه: (۲۵) من سوره الأنفال فی الحدیث: (۲۷۶) من کتاب شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۲۰۸ ط ۱.

وَ لَمَّا فَرَغَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ حَرْبِ الْجَمَلِ نَزَلَ فِی الرَّحْبَهِ السَّادِسَ مِنْ رَجَبٍ وَ خَطَبَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَصَرَ وَلِیَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ وَ أَعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقَّ وَ أَذَلَّ النَّاکِثَ الْمُبْطِلَ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا الْأَشْعَثَ بْنَ قَیْسٍ مِنْ ثَغْرِ آذَرْبِیجَانَ وَ الْأَحْنَفَ بْنَ قَیْسٍ مِنَ الْبَصْرَهِ وَ جَرِیرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِیَّ مِنْ هَمْدَانَ فَأَتَوْهُ إِلَی الْکُوفَهِ فَوَجَّهَ جَرِیراً إِلَی مُعَاوِیَهَ یَدْعُوهُ إِلَی طَاعَتِهِ فَلَمَّا بَلَغَهَا تَوَقَّفَ مُعَاوِیَهُ فِی ذَلِکَ حَتَّی قَدِمَ بِطَلَبٍ مِنْهُ شُرَحْبِیلُ الْکِنْدِیُّ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی خَلِیفَهُ عُمَرَ وَ خَلِیفَهُ عُثْمَانَ وَ قَدْ قُتِلَ عُثْمَانُ مَظْلُوماً وَ أَنَا وَلِیُّهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ أَوْلَی النَّاسِ بِطَلَبِ دَمِهِ فَمَا ذَا رَأْیُکُمْ فَقَالُوا نَحْنُ طَالِبُونَ بِدَمِهِ فَدَعَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عَلَی أَنْ یُطْعِمَهُ مِصْرَ فَکَانَ عَمْرٌو یَأْمُرُ بِالْحَمْلِ وَ الْحَطِّ مِرَاراً فَقَالَ لَهُ غُلَامُهُ وَرْدَانُ تَفَکَّرْ إِنَّ الْآخِرَهَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام وَ الدُّنْیَا مَعَ مُعَاوِیَهَ فَقَالَ عَمْرٌو:

لَا قَاتَلَ اللَّهُ وَرْدَاناً وَ فِطْنَتَهُ (۱)*** أَبْدَی لَعَمْرِی مَا فِی الصَّدْرِ وَرْدَانَ

فَلَمَّا ارْتَحَلَ قَالَ ابْنُ عَمْرٍو لَهُ:

أَلَا یَا عَمْرُو مَا أَحْرَزْتُ نَصْراً***وَ لَا أَنْتَ الْغَدَاهَ إِلَی رَشَادٍ

أَ بِعْتَ الدِّینَ بِالدُّنْیَا خَسَاراً***وَ أَنْتَ بِذَاکَ مِنْ شَرِّ الْعِبَادِ

فَانْصَرَفَ جَرِیرٌ فَکَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی أَهْلِ الْمَدِینَهِ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ عَلِیٌّ آوَی قَتَلَتَهُ فَإِنْ دَفَعَهُمْ إِلَیْنَا کَفَفْنَا عَنْهُ وَ جَعَلْنَا هَذَا الْأَمْرَ شُورَی بَیْنَ الْمُسْلِمِینَ کَمَا جَعَلَهُ عُمَرُ عِنْدَ وَفَاتِهِ فَانْهَضُوا رَحِمَکُمُ اللَّهُ مَعَنَا إِلَی حَرْبِهِ فَأَجَابُوهُ بِکِتَابٍ فِیهِ:

۱- هذا هو الظاهر المذکور فی طبع النجف من کتاب المناقب، و فی ط الکمبانیّ من البحار:" وأنیه؟ ".

مُعَاوِيَ إِنَّ الْحَقَّ أَبْلَجُ وَاضِحٌ***وَ لَيسَ كَمَا رَبَصْتَ أَنْتَ وَ لَا عَمْرٌو

نَصَبْتَ لَنَا الْيَوْمَ ابْنَ عَفَّانَ خُدْعَةً***كَمَا نَصَبَ الشَّيْخَانِ إِذْ زُخْرُفَ الْأَمْرِ

رَمَيْتُمْ عَلِيّاً بِالَّذِی لَمْ يَضُرَّهُ***وَ لَيسَ لَهُ فِی ذَاكَ نَهْیٌ وَ لَا أَمْرٌ

وَ مَا ذَنْبُهُ إِنْ نَالَ عُثْمَانَ مَعْشَرٌ***أَتَوْهُ مِنَ الْأَحْيَاءِ تَجْمَعُهُمْ مِصْرُ

وَ كَانَ عَلِیٌّ لَازِماً قَعْرَ بَيْتِهِ***وَ هِمَّتُهُ التَّسْبِيحُ وَ الْحَمْدُ وَ الذِّكْرُ

فَمَا أَنْتُمَا لَا دَرَّ دَرُّ أَبِيكُمَا***وَ ذِكْرُكُمُ الشُّورَی وَ قَدْ وَضَحَ الْأَمْرُ

فَمَا أَنْتُمَا وَ النَّصْرُ مِنَّا وَ أَنْتُمَا***طَلِيقَا أُسَارَی مَا تَبُوحُ بِهَا الْخَمْرُ

وَ جَاءَ أَبُو مُسْلِمٍ الْخَوْلَانِیُّ بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَذْكُرُ فِيهِ وَ كَانَ أَنْصَحُهُمْ لِلَّهِ خَلِيفَتَهُ ثُمَّ خَلِيفَهَ خَلِيفَتِهِ ثُمَّ الْخَلِيفَهَ الثَّالِثَ الْمَقْتُولَ ظُلْماً فَكُلَّهُمْ حَسَدْتَ وَ عَلَی كُلِّهِمْ بَغَيْتَ إِلَی آخِرِ مَا سَيَأْتِی فَلَمَّا وَصَلَ الْخَوْلَانِیُّ وَ قَرَأَ عَلَی النَّاسِ كِتَابَ مُعَاوِيَهَ قَالُوا كُلُّنَا لَهُ قَاتِلُونَ وَ لِأَفْعَالِهِ مُنْكِرُونَ فَكَانَ جَوَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَعْدُ فَإِنِّی رَأَيْتُ قَدْ أَكْثَرْتَ فِی قَتَلَهِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ مِنْ بَيْعَتِی ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَیَّ أَحْمِلْكُمْ عَلَی كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله عليه و آله وَ أَمَّا الَّذِی تُرِيدُهَا فَإِنَّهَا خُدْعَهُ الصَّبِیِّ عَنِ اللَّبَنِ وَ لَعَمْرِی لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ لَعَلِمْتَ أَنِّی مِنْ أَبْرَإِ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ مِنْ أَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ الَّذِينَ لَا تَحِلُّ لَهُمُ الْخِلَافَهُ وَ أَجْمَعَ عليه السلام عَلَی الْمَسِيرِ وَ حَضَّ النَّاسَ عَلَی ذَلِكَ.

قَالَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ قَالَ ابْنُ حَازِمٍ التَّمِيمِیُّ وَ أَبُو وَائِلٍ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام انْفِرُوا إِلَی بَقِيَّهِ الْأَحْزَابِ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ انْفِرُوا إِلَی مَنْ يَقُولُ كَذَبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ عَبْسٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِكِتَابٍ مِنْ مُعَاوِيَهَ فَسَأَلَ مَا الْخَبَرُ فَقَالَ إِنَّ فِی الشَّام يَلْعَنُونَ قَاتِلِی عُثْمَانَ وَ يَبْكُونَ عَلَى قَمِيصِهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا قَمِيصُ عُثْمَانَ بِقَمِيصِ يُوسُفَ وَ لَا بُكَاؤُهُمْ إِلَّا كَبُكَاءِ أَوْلَادِ يَعْقُوبَ فَلَمَّا فَتَحَ الْكِتَابَ وَجَدَهُ بَيَاضاً فَحَوْلَقَ (١) فَقَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ

وَ لَسْتُ بِنَاجٍ مِنْ عَلِیٍّ وَ صَحْبِهِ***وَ إِنْ تَكُ فِی جَابَلَقَ لَمْ تَكُ نَاجِياً

وَ كَتَبَ مُعَاوِيَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَيْتَ الْقِيَامَهَ قَدْ قَامَتْ فَتَرَى الْمُحِقَّ مِنَ الْمُبْطِلِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی جَوَابِهِ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِها فَقَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ اكْتُبْ إِنَّ بَيْعَتِی شَمِلَتِ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ السَّابِقِينَ بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْبَدْرِيِّينَ وَ إِنَّمَا أَنْتَ طَلِيقُ بْنُ طَلِيقٍ لَعِينُ بْنُ لَعِينٍ وَثَنُ بْنُ وَثَنٍ لَيْسَتْ لَكَ هِجْرَهٌ وَ لَا سَابِقَهٌ وَ لَا مَنْقَبَهٌ وَ لَا فَضِيلَهٌ وَ كَانَ أَبُوكَ مِنَ الْأَحْزَابِ الَّذِينَ حَارَبُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَنَصَرَ اللَّهُ عَبْدَهُ وَ صَدَقَ وَعْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ ثُمَّ وَقَعَ فِی آخِرِ الْكَلَامِ

أَ لَمْ تَرَ قَوْمِی إِذْ دَعَاهُمْ أَخُوهُمْ***أَجَابُوا وَ إِنْ يَغْضَبْ عَلَى الْقَوْمِ يَغْضَبْ

وَ كَتَبَ مُعَاوِيَهُ اتَّقِ اللَّهَ يَا عَلِیُّ وَ ذَرِ الْحَسَدَ فَطَالَمَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ أَهْلُهُ إِلَى آخِرِ كِتَابِهِ اللَّعِينِ فَأَجَابَهُ علیه السلام بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ عِظَتِی لَا تَنْفَعُ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذابِ وَ لَمْ يَخَفِ الْعِقَابَ وَ لَا يَرْجُو لِلَّهِ وَقاراً وَ لَمْ يَخَفْ لَهُ حِذَاراً فَشَأْنَكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ الْحَيْرَهِ وَ الْجَهَالَهِ تَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِی ذَلِكَ بِالْمِرْصَادِ

١- أی قال: «لا حول و لا قوه إلّا بالله».

ثُمَّ قَالَ فِی آخِرِهِ فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَاتِلُ جَدِّکَ عُتْبَهَ وَ عَمِّکَ شَیْبَهَ وَ أَخِیکَ حَنْظَلَهَ الَّذِینَ سَفَکَ اللَّهُ دِمَاءَهُمْ عَلَی یَدِی فِی یَوْمِ بَدْرٍ وَ بِذَلِکَ السَّیْفِ مَعِی وَ بِذَلِکَ الْقَلْبِ أَلْقَی عَدُوِّی فَنَهَاهُ عَمْرٌو عَنْ مُکَاتَبَتِهِ وَ لَمْ یَکْتُبْ إِلَّا بَیْتاً:

لَیْسَ بَیْنِی وَ بَیْنَ قَیْسٍ عِتَابٌ***غَیْرَ طَعْنِ الْکُلَی وَ ضَرْبِ الرِّقَابِ

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَاتَلْتُ النَّاکِثِینَ وَ هَؤُلَاءِ الْقَاسِطِینَ وَ سَأُقَاتِلُ الْمَارِقِینَ ثُمَّ رَکِبَ فَرَسَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ قَصَدَهُ فِی تِسْعِینَ أَلْفاً قَالَ سَعِیدُ بْنُ جُبَیْرٍ مِنْهَا تِسْعَهُ مِائَهِ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ ثَمَانُمِائَهٍ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی لَیْلَی سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ یُقَالُ مِائَهٌ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا (۱) وَ خَرَجَ مُعَاوِیَهُ فِی مِائَهٍ وَ عِشْرِینَ أَلْفاً یَتَقَدَّمُهُمْ مَرْوَانُ وَ قَدْ تَقَلَّدَ بِسَیْفِ عُثْمَانَ فَنَزَلَ صِفِّینَ فِی الْمُحَرَّمِ عَلَی شَرِیعَهِ الْفُرَاتِ وَ قَالَ

أَتَاکُمُ الْکَاشِرُ عَنْ أَنْیَابِهِ***لَیْثُ الْعَرِینِ جَاءَ فِی أَصْحَابِهِ

وَ مَنَعُوا عَلِیّاً علیه السلام وَ أَصْحَابَهُ الْمَاءَ فَأَنْفَذَ عَلِیٌّ علیه السلام شَبَثَ بْنَ رِبْعِیٍّ الرِّیَاحِیَّ وَ صَعْصَعَهَ بْنَ صُوحَانَ فَقَالا فِی ذَلِکَ لُطْفاً وَ عُنْفاً فَقَالَ أَنْتُمْ قَتَلْتُمْ عُثْمَانَ عَطَشاً فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام رَوُّوا السُّیُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرْوَوْا مِنَ الْمَاءِ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ (۲)

۱- و لیلاحظ ما علقناه علی المختار: (۱۷۵) من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۹۱ ط ۱ و راجع أیضا ما علقناه علی المختار: (۱۷۵) من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۹۱ ط ۱. وراجع أیضا ما علقناه علی الحدیث: (۳۴۷) من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۲۶۸ ط ۱.

۲- تقدم تحت الرقم: (۳۳۷) ص ۵۰۷ من طبع الکمبانیّ: .

فَرَجَزَ الْأَشْتَرُ وَ الْأَشْعَثُ وَ حَمَلَا فِی سَبْعَهَ عَشَرَ ألفا [أَلْفَ رَجُلٍ حَمْلَهَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَتَفَرَّقَ بَعْضُهُمْ وَ انْهَزَمَ الْبَاقُونَ فَأَمَرَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْ لَا یَمْنَعُوهُمُ الْمَاءَ وَ کَانَ نُزُولُهُ علیه السلام بِصِفِّینَ لِلَّیَالِی بَقِینَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ وَ أَنْفَذَ سَعِیدَ بْنَ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیَّ وَ بِشْرَ بْنَ عَمْرٍو الْأَنْصَارِیَّ إِلَی مُعَاوِیَهَ لِیَدْعُوَهُ إِلَی الْحَقِّ فَانْصَرَفَا بَعْدَ مَا احْتَجَّا عَلَیْهِ ثُمَّ أَنْفَذَ شَبَثَ بْنَ رِبْعِیٍّ الرِّیَاحِیَّ وَ عَدِیَّ بْنَ حَاتِمٍ الطَّائِیَّ وَ یَزِیدَ بْنَ قَیْسٍ الْأَرْحَبِیَّ وَ زِیَادَ بْنَ حَفْصٍ بِمِثْلِ ذَلِکَ فَکَانَ مُعَاوِیَهُ یَقُولُ سَلِّمُوا إِلَیَّ قَتَلَهَ عُثْمَانَ لِأَقْتُلَنَّهُمْ بِهِ ثُمَّ نَعْتَزِلَ الْأَمْرَ حَتَّی یَکُونَ شُورَی فَتَقَاتَلُوا فِی ذِی الْحِجَّهِ وَ أَمْسَکُوا فِی الْمُحَرَّمِ فَلَمَّا اسْتَهَلَّ صَفَرُ سَنَهَ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِینَ أَمَرَ عَلِیٌّ علیه السلام فَنُودِیَ فِی أَهْلِ الشَّامِ بِالْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ ثُمَّ عَبَّأَ عَسْکَرَهُ فَجَعَلَ عَلَی مَیْمَنَتِهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ وَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِیلٍ (۱) وَ عَلَی مَیْسَرَتِهِ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِیَّهِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ وَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ الْمِرْقَالَ وَ عَلَی الْقَلْبِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ عَبَّاسَ بْنَ رَبِیعَهَ بْنِ الْحَارِثِ وَ الْأَشْتَرَ وَ الْأَشْعَثَ وَ عَلَی الْجَنَاحِ سَعِیدَ بْنَ قَیْسٍ الْهَمْدَانِیَّ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُدَیْلِ بْنِ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِیَّ وَ رِفَاعَهَ بْنَ شَدَّادٍ الْبَجَلِیَّ وَ عَدِیَّ بْنَ حَاتِمٍ وَ عَلَی الْکُمَّیْنِ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ وَ عَمْرَو بْنَ الْحَمِقِ وَ عَامِرَ بْنَ وَاثِلَهَ الْکِنَانِیَّ وَ قَبِیصَهَ بْنَ جَابِرٍ الْأَسَدِیَ

۱- لم أجد هذه الکیفیه فی تعبئه قوّاد العسکر فی غیر کتاب المناقب و العمده.

وَ جَعَلَ مُعَاوِیَهُ عَلَی مَیْمَنَتِهِ ذَا الْکَلَاعِ الْحِمْیَرِیَّ وَ حَوْشَبَ ذَا الظَّلِیمِ وَ عَلَی الْمَیْسَرَهِ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ حَبِیبَ بْنَ مَسْلَمَهَ وَ عَلَی الْقَلْبِ الضَّحَّاکَ بْنَ قَیْسٍ الْفِهْرِیَّ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِیدِ وَ عَلَی السَّاقَهِ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاهَ الْفِهْرِیَّ وَ عَلَی الْجَنَاحِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعَدَهَ الْفَزَارِیَّ وَ هَمَّامَ بْنَ قَبِیصَهَ النَّمِرِیَّ وَ عَلَی الْکُمَّیْنِ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِیَّ وَ حَابِسَ بْنَ سَعْدٍ الطَّائِیَّ فَبَعَثَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ أَنِ اخْرُجْ إِلَیَّ أُبَارِزْکَ فَلَمْ یَفْعَلْ وَ قَدْ جَرَی بَیْنَ الْعَسْکَرَیْنِ أَرْبَعُونَ وَقْعَهً یَغْلِبُهَا أَهْلُ الْعِرَاقِ أَوَّلُهَا یَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ بَیْنَ الْأَشْتَرِ وَ حَبِیبِ بْنِ مَسْلَمَهَ وَ الثَّانِی بَیْنَ الْمِرْقَالِ وَ أَبِی الْأَعْوَرِ السُّلَمِیِّ وَ الثَّالِثُ بَیْنَ عَمَّارٍ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ الرَّابِعُ بَیْنَ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ وَ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَ الْخَامِسُ بَیْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ الْوَلِیدِ بْنِ عُقْبَهَ وَ السَّادِسُ بَیْنَ سَعِیدِ بْنِ قَیْسٍ وَ ذِی الْکَلَاعِ إِلَی تَمَامِ الْأَرْبَعِینَ وَقْعَهً آخِرُهَا لَیْلَهُ الْهَرِیرِ وَ خَرَجَ عَوْفُ بْنُ عَوْنٍ الْحَارِثِیُّ قَائِلًا:

إِنِّی أَنَا عَوْفٌ أَخُو الْحُرُوبِ***صَاحِبُهَا وَ لَسْتُ بِالْهَیُوبِ (۱)

فَبَارَزَهُ عَلْقَمَهُ بْنُ عَمْرٍو قَائِلًا:

یَا عَوْفُ لَوْ کُنْتَ امْرَأً حَازِماً***لَمْ تَبْرُزِ الدَّهْرَ إِلَی عَلْقَمَهَ

لَقِیتَ لَیْثاً أَسَداً بَاسِلًا***یَأْخُذُ بِالْأَنْفَاسِ وَ الْغَلْصَمَهِ

وَ خَرَجَ أَحْمَرُ مَوْلَی عُثْمَانَ قَائِلًا:

إِنَّ الْکَتِیبَهَ عِنْدَ کُلِّ تَصَادُمٍ*** تَبْکِی فَوَارِسُهَا عَلَی عُثْمَانَ

فَأَجَابَهُ کَیْسَانُ مَوْلَی عَلِیٍّ علیه السلام:

عُثْمَانُ وَیْحَکَ قَدْ مَضَی لِسَبِیلِهِ***فَاثْبُتْ لِحَدِّ مُهَنَّدٍ وَ سِنَانٍ

۱- کذا فی طبع الکمبانیّ من أصلی من البحار و فیه أیضا فی جمیع الموارد المتقدمه:" عوف " ومثله فی کتاب صفین ص ۱۹۴، مع زیاده أبیات. وفی طبعه النجف من مناقب؟ آل أبی طالب: " صاحبها ولست بالهروب " وفیه أیضا. " عون " بدل " عوف ".

فَقَتَلَهُ الْأَحْمَرُ فَقَالَ علیه السلام قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْکَ وَ أَخَذَ بِجرِبَّانِ دِرْعِهِ وَ رَفَعَهُ وَ ضَرَبَهُ عَلَی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ یَجُولُ فِی الْمَیْدَانِ وَ یَقُولُ:

لَهْفَ نَفْسِی وَ قَلِیلٌ مَا أَسَرَّ*** مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنْ خَیْرٍ وَ شَرٍّ

لَمْ أُرِدْ فِی الدَّهْرِ یَوْماً حَرْبَهُمْ***وَ هُمُ السَّاعُونَ فِی الشَّرِّ الشِّمِرِّ

فَحَثَّ مُعَاوِیَهُ غُلَامَهُ حُرَیْثاً أَنْ یَغْتَالَ عَلِیّاً فِی قَتْلِهِ فَطَیَّرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قِحْفَهُ فِی الْهَوَاءِ وَ جَعَلَ یَجُولُ وَ یَقُولُ:

أَلَا احْذَرُوا فِی حَرْبِکُمْ أَبَا الْحَسَنِ*** فَلَا تَرُومُوهُ فَذَا مِنَ الْغَبَنِ

فَإِنَّهُ یَدُقُّهُ دَقَّ الطَّحَنِ***فَلَا یَخَافُ فِی الْهِیَاجِ مَنْ وَ مَنْ

وَ خَرَجَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مُرْتَجِزاً یَقُولُ:

لَا عَیْشَ إِنْ لَمْ أَلْقَ یَوْمِی هَاشِماً***ذَاکَ الَّذِی جَشَّمَنِی الْمُجَاشِمَا

ذَاکَ الَّذِی یَشْتِمُ عِرْضِی ظَالِماً***ذَاکَ الَّذِی لَمْ یَنْجُ مِنِّی سَالِماً

فَبَرَزَ هَاشِمٌ مُرْتَجِزاً:

ذَاکَ الَّذِی نَذَرْتُ فِیهِ النَّذْرَا***ذَاکَ الَّذِی أَعْذَرْتُ فِیهِ الْعُذْرَا

ذَاکَ الَّذِی مَا زَالَ یَنْوِی الْغَدْرَا***أَوْ یُحْدِثَ اللَّهُ لِأَمْرٍ أَمْراً

فَضَرَبَهُ هَاشِمٌ وَ خَرَجَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ وَلِیدٍ یَقُولُ:

قُلْ لِعَلِیٍّ هَکَذَا الْوَعِیدُ***أَنَا ابْنُ سَیْفِ اللَّهِ لَا مَزِیدٌ

وَ خَالِدٌ تَزْبِیَهُ الْوَلِیدِ*** قَدْ أَفْتَرَ الْحَرْبُ فَزِیدُوا زِیدُوا

فَبَرَزَ الْأَشْتَرُ مُرْتَجِزاً یَقُولُ:

بِالضَّرْبِ أُوفِی مِیتَهً مُؤَخَّرَهً***یَا رَبِّ جَنِّبْنِی سَبِیلَ الْفَجَرَهِ

وَ لَا تُخَیِّبْنِی ثَوَابَ الْبَرَرَهِ***وَ اجْعَلْ وَفَاتِی بِأَکُفِّ الْکَفَرَهِ

فَضَرَبَهُ الْأَشْتَرُ فَانْصَرَفَ قَائِلًا أَفْنَانَا دَمُ عُثْمَانَ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ هَذِهِ قَاشِرَهُ الصِّبَاهِ فِی اللَّعِبِ فَاصْبِرْ فَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ* وَ خَرَجَ مُعَاوِیَهُ یُشِیرُ إِلَی هَمْدَانَ وَ هُوَ یَقُولُ:

لَا عَيْشَ إِلَّا فَلْقُ قِحْفِ الْهَامِ***مِنْ أَرْحَبَ وَ يَشْكَرَ شِبَامٍ

قَوْمٌ هُمْ أَعْدَاءُ أَهْلِ الشَّامِ***كَمْ مِنْ كَرِيمٍ بَطَلٍ هُمَامٍ

وَ كَمْ قَتِيلٍ وَ جَرِيحٍ دَامِي***كَذَاكَ حَرْبُ السَّادَهِ الْكِرَامِ

فَبَرَزَ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ يَرْتَجِزُ وَ يَقُولُ:

لَاهُمَّ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ***لَا تَجْعَلِ الْمُلْكَ لِأَهْلِ الشَّامِ

فَحَمَلَ وَ هُوَ مُشْرِعٌ رُمْحَهُ فَوَلَّى مُعَاوِيَهُ هَارِباً وَ دَخَلَ فِي غُمَارِ الْقَوْمِ وَ جَعَلَ قَيْسٌ يَقُولُ:

يَا لَهْفَ نَفْسِي فَاتَنِي مُعَاوِيَهُ***عَلَى طِمِرٍّ كَالْعُقَابِ هَاوِيَهً

وَ الرَّاقِصَاتُ لَا يَعُودُ ثَانِيَهً***إِلَّا هَوَى مُعَفَّراً فِي الْهَاوِيَهِ

وَ بَرَزَ أَبُو الطُّفَيْلِ الْكِنَانِيُّ قَائِلًا:

تَحَامَتْ كِنَانَهُ فِي حَرْبِهَا***وَ حَامَتْ تَمِيمٌ وَ حَامَتْ أَسَدٌ

وَ حَامَتْ هَوَازِنُ مِنْ بَعْدِهَا***فَمَا حَامَ مِنْهَا وَ مِنْهُمْ أَحَدٌ

طَحَنَّا الْفَوَارِسَ يَوْمَ الْعَجَاجِ***وَ سُقْنَا الْأَرَاذِلَ سَوْقَ النَّكَدِ

وَ جَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي الْمَيْدَانِ قَائِلًا:

أَنَا عَلِيٌّ فَاسْأَلُونِي تُخْبَرُوا***ثُمَّ ابْرُزُوا لِي فِي الْوَغَى وَ ابْدُرُوا

سَيْفِي حُسَامٌ وَ سِنَانِي يَزْهَرُ***مِنَّا النَّبِيُّ الطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ

وَ حَمْزَهُ الْخَيْرُ وَ مِنَّا جَعْفَرٌ***وَ فَاطِمُ عِرْسِي وَ فِيهَا مَفْخَرٌ

هَذَا لِهَذَا وَ ابْنُ هِنْدٍ مُحْجَرٌ***مُذَبْذَبٌ مُطَرَّدٌ مُؤَخَّرٌ

فَاسْتَخْلَفَهُ عَمْرُو بْنُ الْحُصَيْنِ بْنِ السَّكُونِيِّ عَلَى أَنْ يَطْعُنَهُ فَرَآهُ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ فَطَعَنَهُ وَ أَنْشَدَ:س

أَقُولُ لَهُ وَ فِي رُمْحِي حِنَّاهُ***وَ قَدْ قَرَّتْ بِمَصْرَعِهِ الْعُيُونُ

أَلَا يَا عَمْرُو عَمْرَو بَنِي حُصَيْنٍ***وَ كُلُّ فَتًى سَتُدْرِكُهُ الْمَنُونُ

أَ تَطْمَعُ أَنْ تَنَالَ أَبَا حُسَيْنٍ***بِمُعْضِلَةٍ وَ ذَا مَا لَا يَكُونُ

ص: ۵۷۶

وَ أَنْفَذَ مُعَاوِيَهُ ذَا الْكَلَاعِ إِلَى بَنِی هَمْدَانَ فَاشْتَبَکَتِ الْحَرْبُ بَیْنَهُمْ إِلَى اللَّیْلِ ثُمَّ انْهَزَمَ أَهْلُ الشَّامِ ثُمَّ أَنْشَأَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَبْیَاتاً مِنْهَا:

فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ لَیْسُوا بِعُزَّلٍ***غَدَاهُ الْوَغَى مِنْ شَاکِرٍ وَ شِبَامٍ

یَقُودُهُمْ حَامِی الْحَقِیقَهِ مَاجِدٌ***سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ وَ الْکَرِیمُ مُحَامِی

جَزَى اللَّهُ هَمْدَانَ الْجِنَانَ فَإِنَّهُمْ***سِمَامُ الْعِدَى فِی کُلِّ یَوْمِ حَمَامٍ

وَ بَرَزَ أَبُو أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیُّ فَنَکَلُوا عَنْهُ فَحَاذَى مُعَاوِیَهَ حَتَّى دَخَلَ فُسْطَاطَهُ فَتَرَفَّعَ ابْنُ مَنْصُورٍ (۱) فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام:

وَ عَلَّمَنَا الْحَرْبَ آبَاؤُنَا***وَ سَوْفَ نُعَلِّمُ أَیْضاً بیننا [بَنِینَا]

وَ خَرَجَ رَجُلٌ فِی بِرَازِ رَجُلٍ کُوفِیٍّ فَصَرَعَهُ الْکُوفِیُّ فَإِذَا هُوَ أَخُوهُ فَقَالُوا خَلِّهِ فَأَبَى أَنْ یُطْلِقَهُ إِلَّا بِأَمْرِ عَلِیٍّ فَأَذِنَ لَهُ بِذَلِکَ وَ بَرَزَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَلِیفَهَ الطَّائِیُّ فِی جَمَاعَهٍ مِنْ طَیِ ءٍ وَ ارْتَجَزَ

یَا طَیُّ طَیَّ السَّهْلِ وَ الْأَجْبَالِ***أَلَا اثْبُتُوا بِالْبِیضِ وَ الْعَوَالِی

فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الضَّلَالِ

وَ خَرَجَ مِنَ الْعَسْکَرَیْنِ زُهَاءُ أَلْفِ رَجُلٍ فَاقْتَتَلُوا حَتَّى لَمْ یَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَ فِیهِمْ یَقُولُ شَبَثُ بْنُ رِبْعِیٍ

وَ قَاتَلَتِ الْأَبْطَالُ مِنَّا وَ مِنْهُمْ***وَ قَامَتْ نِسَاءٌ حَوْلَنَا بِنَحِیبٍ

وَ خَرَجَ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاهَ مُرْتَجِزاً:

أَکْرِمْ بِجُنْدٍ طَیِّبِ الْأَرْدَانِ***جَاءُوا یَکُونُوا أَوْلِیَاءَ الرَّحْمَنِ

إِنِّی أَتَانِی خَبَرٌ شَجَانِی***أَنَّ عَلِیّاً نَالَ مِنْ عُثْمَانَ

فَبَرَزَ إِلَیْهِ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ قَائِلًا:

بُؤْساً لِجُنْدٍ ضَائِعِ الْإِیمَانِ***أَسْلَمَهُمْ بُسْرٌ إِلَى الْهَوَانِ

۱- کذا فی الأصل الحاکی و المحکی عنه.

إِلَى سُيُوفٍ لِبَنِى هَمْدَانَ

فَانْصَرَفَ بُسْرٌ مِنْ طَعْنَتِهِ مَجْرُوحاً وَ خَرَجَ أَدْهَمُ بْنُ لَأْمٍ الْقُضَاعِيُّ مُرْتَجِزاً:

أَثْبِتْ لِوَقْعِ الصَّارِمِ الصَّقِيلِ***فَأَنْتَ لَا شَكَّ أَخُو قَتِيلٍ

فَقَتَلَهُ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ فَخَرَجَ الْحَكَمُ بْنُ الْأَزْهَرِ قَائِلًا:

يَا حُجْرُ حُجْرَ بَنِى عَدِيٍّ الْكِنْدِيِّ***اثْبُتْ فَإِنِّى لَيسَ مِثْلِى بَعْدِى

فَخَرَجَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ مُسْهِرٍ الْقُضَاعِيُّ يَقُولُ:

أَنَا ابْنُ مَالِكِ بْنِ مُسْهِرٍ***أَنَا ابْنُ عَمِّ الْحَكَمِ بْنِ الْأَزْهَرِ

فَأَجَابَهُ حُجْرٌ:

إِنِّى حُجْرٌ وَ أَنَا ابْنُ مِسْعَرٍ***أَقْدِمْ إِذَا شِئْتَ وَ لَا تُؤَخِّرْ

وَ بَرَزَ عَلْقَمَهُ فَأُصِيبَ فِى رِجْلِهِ وَ قُتِلَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عُمَيْرُ بْنُ عُبَيْدٍ الْمُحَارِبِيُّ وَ بَكْرُ بْنُ هَوْذَهَ النَّخَعِيُّ وَ ابْنُهُ حَيَّانُ وَ سَعِيدُ بْنُ نُعَيْمٍ وَ أَبَانُ بْنُ قَيْسٍ فَحَمَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَهَزَمَهُمْ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ كُنْتُ أَرْجُو الْيَوْمَ ظَفَراً وَ بَرَزَ الْأَشْتَرُ وَ جَعَلَ يَقْتُلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ فِى ذَلِكَ فَبَرَزَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِى أَرْبَعِمِائَهِ فَارِسٍ إِلَيْهِ وَ تَبِعَ الْأَشْتَرَ مِائَتَا رَجُلٍ مِنْ نَخَعٍ وَ مَذْحِجٍ وَ حَمَلَ الْأَشْتَرُ عَلَيْهِ فَوَقَعَتِ الطَّعْنَهُ فِى الْقَرَبُوسِ فَانْكَسَرَ وَ خَرَّ عَمْرٌو صَرِيعاً وَ سَقَطَتْ ثَنَايَاهُ فَاسْتَأْمَنَهُ وَ بَرَزَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ قَائِلًا

حَتَّى مَتَى تَرْجُو الْبَقَا يَا أَصْبَغُ***إِنَّ الرَّجَاءَ لِلْقُنُوطِ يَدْمَغُ

وَ قَاتَلَ حَتَّى حَرَّکَ مُعَاوِيَهَ مِنْ مَقَامِهِ وَ خَرَجَ عَوْفٌ الْمُرَادِيُّ قَائِلًا:

أَنَا الْمُرَادِيُّ وَ اسْمِی عَوْفٌ***هَلْ مِنْ عِرَاقِیٍّ عَصَاهُ سَيْفٌ

فَبَرَزَ إِلَيْهِ کعيرٌ الْأَسَدِیُّ (۱) مُرْتَجِزاً فَقَتَلَهُ وَ رَأَی مُعَاوِيَهَ عَلَی تَلٍّ فَقَصَدَ نَحْوَهُ فَلَمَّا قَرُبَ مِنْهُ حَمَلَ عَلَيْهِ مُرْتَجِزاً:

وَيْلِی عَلَيْکَ يَا بَنِی هِنْدٍ***أَنَا الْغُلَامُ الْأَسَدِیُّ حَمْدِ

فَأَخَذَهُ أَهْلُ الشَّامِ بِالطِّعَانِ وَ الضِّرَابِ فَانْسَلَّ مِنْ بَيْنِهِمْ قَائِلًا:

فَلَوْ نِلْتُهُ نِلْتُ الَّذِی لَيْسَ بَعْدَهَا***مِنَ الْأَمْرِ شَيْئاً غَيْرَ مَيْنٍ مَقَالٌ

وَ لَوْ مِتُّ مِنْ نَيْلِی لَهُ أَلْفَ مِيتَهٍ*** لَقُلْتُ لِمَا قَدْ نِلْتُ لَيْسَ أُبَالِی

وَ خَرَجَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ فَبَرَزَ إِلَيْهِ حَارِثَهُ بْنُ قُدَامَهَ السَّعْدِیُّ فَقَتَلَهُ (۲) فَخَرَجَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِیُّ فَانْصَرَفَ مِنْ طَعْنَتِهِ زِيَادُ بْنُ کَعْبٍ الْهَمْدَانِیُّ مَجْرُوحاً وَ قَتَلَ بَنُو هَمْدَانَ خَلْقاً کَثِيراً مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ بَنُو هَمْدَانَ أَعْدَاءُ عُثْمَانَ وَ بَرَزَ عُمَيْرُ بْنُ عُطَارِدٍ التَّمِيمِیُّ فِی قَوْمِهِ قَائِلًا:

قَدْ صَابَرَتْ فِی حَرْبِهَا تَمِيمٌ*** لَهَا حَدِيثٌ وَ لَهَا قَدِيمٌ

۱- کذا فی أصلی و مثله فی مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۵۶ ط النجف. وانظر ما تقدم عن المصنف فی ص ۵۰۱ الکمبانی وفی هذه الطبعه نقلا عن کتاب صفين ص ۴۵۰ ط مصر.

۲- کذا فی أصلی من طبع الکمبانیّ و مثله فی طبع النجف من مناقب آل أبی طالب، و هذا سهو من الراوی أو تصحيف من الکتاب، و الصواب أن الذی برز لعبد الرحمن هو جاريه بن قدامه رحمه اللّه و لم يقتل أی واحد منهما الآخر و عاشا بعد وقعه صفّين برهه من الزمان.

دِينٌ قَدِيمٌ وَ هُدًى قَدِيمٌ

فَقَاتَلُوا إِلَى اللَّيْلِ وَ بَرَزَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَ قَالَ:

أَنَا ابْنُ سَعْدٍ وَ أَبِى عُبَادَهَ***وَ الْخَزْرَجِيُّونَ رِجَالٌ سَادَهٌ

حَتَّى مَتَى أَنْثَنِى إِلَى الْوِسَادَهِ***يَا ذَا الْجَلَالِ لَقِّنِّى الشَّهَادَهَ

فَخَرَجَ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاهَ الْفِهْرِىُّ وَ ارْتَجَزَ:

أَنَا ابْنُ أَرْطَاهَ الْجَلِيلِ الْقَدْرِ***فِى أُسْرَهٍ مِنْ غَالِبٍ وَ فِهْرٍ

إِنْ أَرْجِعِ الْيَوْمَ بِغَيْرِ وَتْرٍ*** فَقَدْ قَضَيْتُ فِى ابْنِ سَعْدٍ نَذْرِى

فَانْصَرَفَ مَجْرُوحاً مِنْ ضَرْبَهِ قَيْسٍ وَ خَرَجَ الْمُخَارِقُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَقَتَلَ الْمُرَادِىَّ وَ مُسْلِمَ الْأَزْدِىِّ وَ رَجُلَيْنِ آخَرَيْنِ فَبَرَزَ إِلَيْهِ عَلِىٌّ عليه السلام مُتَنَكِّراً فَقَتَلَهُ وَ قَتَلَ سَبْعَهً بَعْدَهُ وَ خَرَجَ كُرَيْبُ بْنُ الصَّبَّاحِ فَقَتَلَ مُبَرْقَعاً الْخَوْلَانِىَّ وَ شُرَحْبِيلَ الْبَكْرِىَّ وَ الْحَارِثَ الْحَكِيمِىَّ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ الْهَمْدَانِىَّ فَقَتَلَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَتَلَ الْحَارِثَ بْنَ وَدَاعٍ وَ الْمُطَاعَ بْنَ الْمُطَّلِبِ وَ عُرْوَهَ بْنَ دَاوُدَ وَ خَرَجَ مَوْلًى لِمُعَاوِيَهَ مُرْتَجِزاً:

إِنِّى أَنَا الْحَارِثُ مَا بِى مِنْ خَوَرٍ***مَوْلَى ابْنِ صَخْرٍ وَ بِهِ قَدِ انْتَصَرَ

فَقَتَلَهُ قَنْبَرٌ وَ خَرَجَ يَزِيدُ الْكَلْبِىُّ فَقَتَلَهُ الْأَشْتَرُ وَ خَرَجَ مُشْجَعٌ الْجُذَامِىُّ فَطَعَنَهُ عَدِىُّ بْنُ حَاتِمٍ وَ نَادَى خَالِدُ بْنُ مَعْمَرٍ السَّدُوسِىُّ مَنْ يُبَايِعُنِى عَلَى الْمَوْتِ فَأَجَابَهُ تِسْعَهُ آلَافٍ فَقَاتَلُوا حَتَّى بَلَغُوا فُسْطَاطَ مُعَاوِيَهَ فَهَرَبَ مُعَاوِيَهُ فَنَهَبُوا فُسْطَاطَهُ

ص: ۵۸۰

وَ أَنْفَذَ مُعَاوِيَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا خَالِدُ لَکَ عِنْدِی إِمْرَهُ خُرَاسَانَ مَتَی ظَفِرْتُ فَاقْصُرْ وَیْحَکَ عَنْ فِعَالِکَ هَذَا فَنَکَلَ عَنْهَا فَتَفَلَ أَصْحَابُهُ فِی وَجْهِهِ وَ حَارَبُوا إِلَی اللَّیْلِ وَ فِیهِ یَقُولُ النَّجَاشِیُ:

وَ فَرَّ ابْنُ حَرْبٍ غَیَّرَ اللَّهُ وَجْهَهُ*** وَ ذَاکَ قَلِیلٌ مِنْ عُقُوبَهِ قَادِرٍ

وَ خَرَجَ حَمْزَهُ بْنُ مَالِکٍ الْهَمْدَانِیُّ فَقَتَلَهُ الْمِرْقَالُ فَهَجَمُوا عَلَی الْمِرْقَالِ فَقَتَلُوهُ فَأَخَذَ سُفْیَانُ بْنُ الثَّوْرِ رَایَتَهُ فَقَاتَلَ حَتَّی قُتِلَ ثُمَّ أَخَذَهَا عُتْبَهُ بْنُ الْمِرْقَالِ فَقَاتَلَ حَتَّی قُتِلَ فَأَخَذَهَا أَبُو الطُّفَیْلِ الْکِنَانِیُّ مُرْتَجِزاً:

یَا هَاشِمُ الْخَیْرُ دَخَلْتَ الْجَنَّهَ*** قَتَلْتَ فِی اللَّهِ عَدُوَّ السُّنَّهِ

فَقَاتَلَ حَتَّی جُرِحَ فَرَجَعَ الْقَهْقَرَی وَ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُدَیْلِ بْنِ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِیُّ مُرْتَجِزاً:

أَضْرِبُکُمْ وَ لَا أَرَی مُعَاوِیَهَ*** الْأَبْرَحَ الْعَیْنُ الْعَظِیمَ الْحَاوِیَهَ

هَوَتْ بِهِ فِی النَّارِ أُمٌّ هَاوِیَهٍ***جَاوَرَهُ فِیهَا کِلَابٌ عَاوِیَهٌ

فَهَجَمُوا عَلَیْهِ وَ قَتَلُوهُ فَأَخَذَهَا عَمْرُو بْنُ الْحمِقِ قَائِلًا:

جَزَی اللَّهُ فِینَا عُصْبَهً أَیَّ عُصْبَهٍ***حِسَانَ وُجُوهٍ صُرِعُوا حوْلَ هَاشِمٍ

وَ قَاتَلَ أَشَدَّ قِتَالٍ فَخَرَجَ ذُو الظَّلِیمِ قَائِلًا:

أَهْلَ الْعِرَاقِ نَاسَبُوا وَ انْتَسَبُوا***أَنَا الْیَمَانِیُّ وَ اسْمِی حوْشَبُ

مِنْ ذِی الظَّلِیمِ أَیْنَ أَیْنَ الْمَهْرَبُ

فَبَرَزَ إِلَیْهِ سُلَیْمَانُ بْنُ صُرَدَ الْخُزَاعِیُّ قَائِلًا:

یَا أَیُّهَا الْحَیُّ الَّذِی تَذَبْذَبَا***لَسْنَا نَخَافُ ذَا الظَّلِیمِ حوْشَبَا

فَحَمَلَتِ الْأَنْصَارُ حمْلَهَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَ قَتَلُوا ذَا الْکَلَاعِ وَ ذَا الظَّلِیمِ وَ سَارُوا إِلَیْهِمْ وَ کَادَ یُؤْخَذُ مُعَاوِیَهُ فَقَالَ الْأَنْصَارِیُ:

مُعَاوِیَ مَا أَفْلَتَّ إِلَّا بِجُرْعَهٍ***مِنَ الْمَوْتِ حَتَّی تَحْسَبَ الشَّمْسَ کَوْکَباً

فَإِنْ تَفْرَحُوا بِابْنِ الْبَدِيلِ وَ هَاشِمٍ*** فَإِنَّا قَتَلْنَا ذَا الْكَلَاعِ وَ حَوْشَبَا

وَ خَرَجَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ دَعَا مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِيَّهِ فَنَهَضَ مُحَمَّدٌ فَنَهَاهُ أَبُوهُ وَ بَرَزَ هُوَ عليه السلام إِلَيْهِ رَاجِلًا فَتَقَهْقَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَقَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَوَّارٍ وَ يُقَالُ حُرَيْثُ بْنُ خَالِدٍ وَ يُقَالُ هَانِئُ بْنُ عَمْرٍو وَ يُقَالُ مُحَمَّدُ بْنُ الصَبِيحِ فَأَمَرَ مُعَاوِيَهُ بِتَقْدِيمِ سَبْعِينَ رَايَهً وَ بَرَزَ عَمَّارٌ فِي رَايَاتٍ فَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَهَ سَبْعُمِائَهِ رَجُلٍ وَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ مِائَتَا رَجُلٍ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي مُقَاتِلَهِ هَمْدَانَ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ بَرْكَ الْجَمَلِ بَرْكَ الْجَمَلِ فَبَرَكُوا وَ بَرَكَتْ أَيْضاً هَمْدَانُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام:

قَدْ حَمَلَ الْقَوْمُ فَبَرْكاً بَرْكاً***لَا يَدْخُلُ الْقَوْمُ عَلَى مَا شَكَّا

وَ خَرَجَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مُرْتَجِزاً فَقَصَدَهُ الْأَشْتَرُ مُرْتَجِزاً:

إِنِّي أَنَا الْأَشْتَرُ مَعْرُوفُ السِّيَرِ*** إِنِّي أَنَا الْأَفْعَى الْعِرَاقِيُّ الذَّكَرُ

فَهَزَمَهُمْ وَ جَرَحَ عَمْراً وَ خَرَجَ الْفَرَازُ بْنُ الْأَدْهَمِ (1) وَ دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ رَبِيعَهَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَتَلَهُ الْعَبَّاسُ فَنَهَاهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَنِ الْمُبَارَزَهِ

۱- كذا فی أصلی، و فی طبع النجف من كتاب مناقب آل أبی طالب: «العراد بن الادهم».

فَقَالَ مُعَاوِیَهُ مَنْ قَتَلَ الْعَبَّاسَ فَلَهُ عِنْدِی مَا یَشَاءُ فَخَرَجَ رَجُلَانِ لَخْمِیَّانِ فَدَعَاهُ أَحَدُهُمَا فَقَالَ إِنْ أَذِنَ لِی سَیِّدِی أَبَارِزُکَ وَ أَتَی عَلِیّاً علیه السلام فَبَرَزَ عَلِیٌّ فِی سِلَاحِ الْعَبَّاسِ وَ فَرَسِهِ مُتَنَکِّراً فَقَالَ الرَّجُلُ آذَنَکَ سَیِّدُکَ فَقَالَ علیه السلام أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا فَقَتَلَهُ وَ تَقَدَّمَ الْآخَرُ فَقَتَلَهُ وَ خَرَجَ قَبِیصَهُ النُّمَیْرِیُّ وَ کَانَ یَشْتِمُ عَلِیّاً وَ یَرْتَجِزُ:

أُقْدِمُ إِقْدَامَ الْهِزَبْرِ الْعَالِی*** فِی نَصْرِ عُثْمَانَ وَ لَا أُبَالِی

فَبَرَزَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ قَائِلًا:

یَا صَاحِبَ الصَّوْتِ الرَّفِیعِ الْعَالِی*** نَفْدِی عَلِیّاً وَلَدِی وَ مَالِی

وَ خَرَجَ حَجْلُ بْنُ أُثَالٍ الْعَبْسِیُّ فَطَلَبَ الْبِرَازَ فَبَرَزَ إِلَیْهِ ابْنُهُ أُثَالٌ فَلَمَّا رَآهُ قَالَ انْصَرِفْ إِلَی الشَّامِ فَإِنَّ فِیهَا أَمْوَالًا جُمَّهً فَقَالَ ابْنُهُ یَا أَبَتِ انْصَرِفْ إِلَیْنَا وَ جَنَّهُ الْخُلْدِ مَعَ عَلِیٍّ وَ عَبَّأَ مُعَاوِیَهُ أَرْبَعَهَ صُفُوفٍ فَتَقَدَّمَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِیُّ یُحَرِّضُهُمْ وَ یَقُولُ یَا أَهْلَ الشَّامِ إِیَّاکُمْ وَ الْفِرَارَ فَإِنَّهَا سُبَّهٌ وَ عَارٌ فَدَقُّوا عَلَی أَهْلِ الْعِرَاقِ فَإِنَّهُمْ أَهْلُ فِتْنَهٍ وَ نِفَاقٍ فَبَرَزَ سَعِیدُ بْنُ قَیْسٍ وَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ وَ الْأَشْتَرُ وَ الْأَشْعَثُ فَقَتَلُوا مِنْهُمْ ثَلَاثَهَ آلَافٍ وَ نَیِّفاً وَ انْهَزَمَ الْبَاقُونَ وَ خَرَجَ کَعْبُ بْنُ جُعَیْلٍ شَاعِرُ مُعَاوِیَهَ قَائِلًا:

ابْرُزْ إِلَیَّ الْآنَ یَا نَجَاشِیُّ*** فَإِنَّنِی لَیْثٌ لَدَی الْهِرَاشِ

فَأَجَابَهُ النَّجَاشِیُّ شَاعِرُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ بَرَزَ إِلَیْهِ:

ارْبَعْ قَلِیلًا فَأَنَا النَّجَاشِیُّ*** لَسْتُ أَبِیعُ الدِّینَ بِالْمَعَاشِ

أَنْصُرُ خَیْرَ رَاکِبٍ وَ مَاشٍ*** ذَاکَ عَلِیٌّ بَیِّنُ الرِّیَاشِ

وَ بَرَزَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی أَلْفِ رَجُلٍ فَقَتَلَ خَلْقاً حَتَّی اسْتَغَاثَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ أَتَی أُوَیْسٌ الْقَرَنِیُّ مُتَقَلِّداً بِسَیْفَیْنِ وَ یُقَالُ کَانَ مَعَهُ مِرْمَاةٌ وَ مِخْلَاةٌ مِنَ الْحَصَی فَسَلَّمَ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ وَدَّعَهُ وَ بَرَزَ مَعَ رِجَالِهِ رَبِیعَهَ فَقُتِلَ مِنْ یَوْمِهِ فَصَلَّی عَلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ دَفَنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَمَّاراً جَعَلَ یُقَاتِلُ وَ یَقُولُ:

نَحْنُ ضَرَبْنَاکُمْ عَلَی تَنْزِیلِهِ*** ضَرْباً یُزِیلُ الْهَامَ عَنْ مَقِیلِهِ

وَ یَذْهَلُ الْخَلِیلَ عَنْ خَلِیلِهِ***أَوْ یُرْجِعُ الْحَقَّ إِلَی سَبِیلِهِ

فَلَمْ یَزَلْ یُقَاتِلُ حَتَّی قُتِلَ وَ بَرَزَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ دَعَا مُعَاوِیَهَ وَ قَالَ أَسْأَلُکَ أَنْ تَحْقِنَ الدِّمَاءَ وَ تَبْرُزَ إِلَیَّ وَ أَبْرُزَ إِلَیْکَ فَیَکُونَ الْأَمْرُ لِمَنْ غَلَبَ فَبُهِتَ مُعَاوِیَهُ وَ لَمْ یَنْطِقْ بِحَرْفٍ فَحَمَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَلَی الْمَیْمَنَهِ فَأَزَالَهَا ثُمَّ حَمَلَ عَلَی الْمَیْسَرَهِ فَطَحَنَهَا ثُمَّ حَمَلَ عَلَی الْقَلْبِ وَ قَتَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَهً وَ أَنْشَدَ:

فَهَلْ لَکَ فِی أَبِی حَسَنٍ عَلِیٍّ*** لَعَلَّ اللَّهُ یُمْکِنُ مَنْ قَفَاکَا

دَعَاکَ إِلَی الْبِرَازِ فعکت [فَکِعْتَ] عَنْهُ*** وَ لَوْ بَارَزْتَهُ تَرِبَتْ یَدَاکَا

فَانْصَرَفَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ بَرَزَ مُتَنَکِّراً فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مُرْتَجِزاً:

یَا قَادَهَ الْکُوفَهِ مِنْ أَهْلِ الْفِتَنِ***یَا قَاتِلِی عُثْمَانَ ذَاکَ الْمُؤْتَمَنِ

کَفَی بِهَذَا حَزَناً مِنَ الْحَزَنِ***أَضْرِبُکُمْ وَ لَا أَرَی أَبَا الْحَسَنِ

فَتَنَاکَلَ عَنْهُ عَلِیٌّ علیه السلام حَتَّی تَبِعَهُ عَمْرٌو ثُمَّ ارْتَجَزَ:

أَنَا الْغُلَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ***الْمَاجِدُ الْأَبْيَضُ لَيْثٌ كَالشَّطَنِ

يَرْضَى بِهِ السَّادَهُ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ***أَبُو الْحُسَيْنِ فَاعْلَمَنْ أَبُو الْحَسَنِ

فَوَلَّى عَمْرٌو هَارِباً فَطَعَنَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَوَقَعَتْ فِي ذَيْلِ دِرْعِهِ فَاسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَ أَبْدَى عَوْرَتَهُ فَصَفَحَ عَنْهُ اسْتِحْيَاءً وَ تَكَرُّماً فَقَالَ مُعَاوِيَهُ احْمَدِ اللَّهَ الَّذِي عَافَاكَ وَ احْمَدِ اسْتَكَ الَّذِي وَقَاكَ قَالَ أَبُو نُوَاسٍ

فَلَا خَيْرَ فِي دَفْعِ الرَّدَى بِمَذَلَّهٍ***كَمَا رَدَّهَا يَوْماً بِسَوْءَتِهِ عَمْرٌو

وَ قَالَ حَيْصَ بَيْصَ:

قُبْحُ مَخَازِيكَ هَازِمُ شَرَفِي***سَوْءَهُ عَمْرٍو ثَنَتْ سِنَانَ عَلِيٍّ

وَ بَرَزَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ دَعَا مُعَاوِيَهَ فَنَكَلَ عَنْهُ وَ خَرَجَ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاهَ يَطْمَعُ فِي عَلِيٍّ عليه السلام فَصَرَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَاسْتَلْقَى عَلَى قَفَاهُ وَ كَشَفَ عَنْ عَوْرَتِهِ فَانْصَرَفَ عَنْهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَالَ وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الشَّام أَ مَا تَسْتَحْيُونَ مِنْ مُعَامَلَهَ الْمَخَانِيثِ لَقَدْ عَلَّمَكُمْ رَأْسُ الْمَخَانِيثِ عَمْرٌو وَ لَقَدْ رُوِيَ عَنْ هَذِهِ السِّيرَهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ فِي كَشْفِ الْأَسْتَاهِ وَسْطَ عَرْصَهِ الْحُرُوبِ (۱) فَخَرَجَ غُلَامُهُ لَاحِقٌ ثُمَّ قَالَ:

أَرْدَيْتَ بُسْراً وَ الْغُلَامُ ثَائِرُهُ***وَ كُلُّ آبٍ مَنْ عَلَيْهِ قَادِرُهُ

فَطَعَنَهُ الْأَشْتَرُ قَائِلًا:

۱- كذا فی أصلی، و فی طبع النجف من كتاب المناقب: ج ۲ ص ۳۶۰: «لقد روی هذه السیره عن أبیه عن جده فی كشف أستاه وسط عرصه الحروب.

فِی کُلِّ یَوْمٍ رِجْلُ شَیْخٍ بَارِزَهٌ***وَ عَوْرَهٌ وَسْطَ الْعَجَاجِ ظَاهِرَهٌ

أَبْرَزَهَا طَعْنَهُ کَفٍّ فَاتِرَهٍ***عَمْرٌو وَ بُسْرٌ رَهَبَا بِالْقَاهِرَهِ

فَلَمَّا رَأَی مُعَاوِیَهُ کَثْرَهَ بِرَازِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَخَذَ فِی الْخَدِیعَهِ فَأَنْفَذَ عَمْرٌو إِلَی رَبِیعَهَ خَالاتِهِ فَوَقَعُوا فِیهِ فَقَالَ اکْتُبْ إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ وَ غُرَّهُ فَکَانَ فِیمَا کَتَبَ

طَالَ الْبَلَاءُ فَمَا نَدْرِی لَهُ آسی [آسٍ] *** بَعْدَ الْإِلَهِ سِوَی رِفْقِ ابْنِ عَبَّاسٍ

فَکَانَ جَوَابُ ابْنِ عَبَّاسٍ:

یَا عَمْرُو حَسْبُکَ مِنْ خَدْعٍ وَ وَسْوَاسٍ***فَاذْهَبْ فَمَا لَکَ فِی تَرْکِ الْهُدَی آسی [آسٍ]

إِلَّا بَوَادِرَ طُعِنَ فِی نُحُورِکُمْ***تَشْجَی النُّفُوسُ لَهُ فِی النَّقْعِ إِفْلَاسٌ

إِنْ عَادَتِ الْحَرْبُ عُدْنَا وَ الْتَمِسْ هَرَباً*** فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِی الْأُفُقِ یَا قَاسِی

ثُمَّ کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَیْهِ یَذْکُرُ فِیهِ إِنَّمَا بَقِیَ مِنْ قُرَیْشٍ سِتَّهٌ أَنَا وَ عَمْرٌو بِالشَّامِ نَاصِبَانِ وَ سَعْدٌ وَ ابْنُ عُمَرَ بِالْحِجَازِ وَ عَلِیٌّ وَ أَنْتَ بِالْعِرَاقِ عَلَی خَطْبٍ عَظِیمٍ وَ لَوْ بُویِعَ لَکَ بَعْدَ عُثْمَانَ لَأَسْرَعْنَا فِیهِ فَأَجَابَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ:

دَعَوْتَ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَی السِّلْمِ خُدْعَهً***وَ لَیْسَ لَهَا حَتَّی تَمُوتَ بِخَادِعٍ

وَ أَمَرَ مُعَاوِیَهُ لِابْنِ خَدِیجٍ الْکِنْدِیِّ أَنْ یُکَاتِبَ الْأَشْعَثَ وَ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِیرٍ أَنْ یُکَاتِبَ قَیْسَ بْنَ سَعْدٍ فِی الصُّلْحِ ثُمَّ أَنْفَذَ عَمْراً وَ عُتْبَهَ وَ حَبِیبَ بْنَ مَسْلَمَهَ وَ الضَّحَّاکَ بْنَ قَیْسٍ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا کَلَّمُوهُ قَالَ أَدْعُوکُمْ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنْ تُجِیبُوا إِلَی ذَلِکَ فَلِلرُّشْدِ أَصَبْتُمْ وَ لِلْخَیْرِ وُفِّقْتُمْ وَ إِنْ تَأْبَوْا لَمْ تَزْدَادُوا مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً فَقَالُوا قَدْ رَأَیْنَا أَنْ تَنْصَرِفَ عَنَّا فَنُخَلِّیَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ

عِرَاقِكَمْ وَ تُخَلَّونَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ شَامِنَا فَنَحْنُ نَحْقِنُ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ عليه السلام لَمْ أَجِدْ إِلَّا الْقِتَالَ أَوِ الْكَفْرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله: ثُمَّ بَرَزَ الْأَشْتَرُ وَ قَالَ سَوُّوا صُفُوفَكُمْ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ يَبِعْ يَرْبَحْ فِى هَذَا الْيَوْمِ فِى كَلَام لَهُ أَلَا إِنَّ خِضَابَ النِّسَاءِ الْحِنَّاءُ وَ خِضَابَ الرِّجَالِ الدِّمَاءُ وَ الصَّبْرُ خَيْرٌ فِى عَوَاقِبِ الْأُمُورِ أَلَا إِنَّهَا إِحَنٌ بَدْرِيَّةٌ وَ ضَغَائِنُ أُحُدِيَّةٌ وَ أَحْقَادٌ جاهِلِيَّةٌ وَ قَرَأَ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ فَتَقَدَّمَ وَ هُوَ يَرْتَجِزُ:

دِبُّوا دَبِيبَ النَّمْلِ لَا تَفُوتُوا***وَ أَصْبِحُوا فِى حَرْبِكُمْ وَ بِيتُوا

كَيْمَا تَنَالُوا الدِّينَ أَوْ تَمُوتُوا*** أَوْ لَا فَإِنِّى طَالَ مَا عُصِيتُ

قَدْ قُلْتُمْ لَوْ جِئْتَنَا فَجِئْتُ

وَ حَمَلَ فِى سَبْعَهَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ فَكَسَرُوا الصُّفُوفَ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ لِعَمْرٍو الْيَوْمَ صَبْرٌ وَ غَداً فَخْرٌ فَقَالَ عَمْرٌو صَدَقْتَ يَا مُعَاوِيَهُ وَ لَكِنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ الْحَيَاهَ بَاطِلٌ وَ لَوْ حَمَلَ عَلِيٌّ فِى أَصْحَابِهِ حَمْلَةً أُخْرَى فَهُوَ الْبَوَارُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَمَا انْتِظَارُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْجَنَّهَ فَبَرَزَ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ قَائِلًا:

أَحْمَدُ رَبِّى فَهُوَ الْحَمِيدُ***ذَاکَ الَّذِى يَفْعَلُ ما يُرِيدُ

دِينٌ قَوِيمٌ وَ هُوَ الرَّشِيدُ

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ وَ بَرَزَ خُزَيْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ قَائِلًا:

كَمْ ذَا يُرْجَى أَنْ يَعِيشَ الْمَاكِثُ*** وَ النَّاسُ مَوْرُوثٌ وَ فِيهِمْ وَارِثٌ

هَذَا عَلِيٌّ مَنْ عَصَاهُ نَاكِثٌ

فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ

وَ بَرَزَ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ قَائِلًا:

أَ بَعْدَ عَمَّارٍ وَ بَعْدَ هَاشِمٍ***وَ ابْنِ بُدَیْلٍ صَاحِبِ الْمَلَاحِمِ

تَرْجُو الْبَقَاءَ مِنْ بَعْدُ یَا ابْنَ حَاتِمٍ

فَمَا زَالَ یُقَاتِلُ حَتَّی فُقِئَ عَیْنُهُ وَ بَرَزَ الْأَشْتَرُ مُرْتَجِزاً:

سِیرُوا إِلَی اللَّهِ وَ لَا تَعَرَّجُوا***دِینٌ قَوِیمٌ وَ سَبِیلٌ مَنْهَجٌ

وَ قَتَلَ جُنْدَبَ بْنَ زُهَیْرٍ فَلَمْ یَزَالُوا یُقَاتِلُونَ حَتَّی دَخَلَ وَقْعَهُ الْخَمِیسِ وَ هِیَ لَیْلَهُ الْهَرِیرِ وَ کَانَ أَصْحَابُ عَلِیٍّ علیه السلام یَضْرِبُونَ الطُّبُولَ مِنْ أَرْبَعِ جَوَانِبِ عَسْکَرِ مُعَاوِیَهَ وَ یَقُولُونَ عَلِیٌّ الْمَنْصُورُ وَ هُوَ یَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ سَاعَهً بَعْدَ سَاعَهٍ وَ یَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَیْکَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ إِلَیْکَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ رُفِعَتِ الْأَیْدِی وَ مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ طُلِبَتِ الْحَوَائِجُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ اللَّهُمَّ افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ وَ کَانَ یُنْشِدُ:

اللَّیْلُ دَاجٍ وَ الْکِبَاشُ تَنْتَطِحُ*** نِطَاحَ أُسْدٍ مَا أَرَاهَا تَصْطَلِحُ

أُسْدُ عَرِینٍ فِی اللِّقَاءِ قَدْ مَرِحَ***مِنْهَا قِیَامٌ وَ فَرِیقٌ مُنْبَطِحٌ

فَمَنْ نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَبِحَ

وَ کَانَ یَحْمِلُ عَلَیْهِمْ مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ وَ یَدْخُلُ فِی غُمَارِهِمْ وَ یَقُولُ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْبَقِیَّهِ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْحَرَمِ وَ الذُّرِّیَّهِ فَکَانُوا یُقَاتِلُونَ أَصْحَابَهُمْ بِالْجَهْلِ فَلَمَّا أَصْبَحَ کَانَ قَتْلَی عَسْکَرِهِ أَرْبَعَهَ آلَافِ رَجُلٍ وَ قَتْلَی عَسْکَرِ مُعَاوِیَهَ اثْنَیْنِ وَ ثَلَاثِینَ أَلْفَ رَجُلٍ فَصَاحُوا یَا مُعَاوِیَهُ هَلَکَتِ الْعَرَبُ فَاسْتَغَاثَ هُوَ بِعَمْرٍو فَأَمَرَهُ بِرَفْعِ الْمَصَاحِفِ

قَالَ قَتَادَهُ الْقَتْلَى يَوْمَ صِفِّينَ سِتُّونَ أَلْفاً وَ قَالَ ابْنُ سِيرِينَ سَبْعُونَ أَلْفاً وَ هُوَ الْمَذْكُورُ فِی أَنْسَابِ الْأَشْرَافِ وَضَعُوا عَلَى كُلِّ قَتِيلٍ قَصَبَهً ثُمَّ عَدُّوا الْقَصَبَ.

lt;meta info=". - ابن شهر آشوب رحمه الله در عنوان: «جنگ صفین» از کتاب مناقب آل ابی طالب ج ۲: ص ۳۴۸ چاپ نجف آن را روایت کرده است، ولی مؤلف برخی از مطالب آن را خلاصه کرده، همانطور که برخی از آن ها را ساقط کرده است. و حدیث اول را احمد بن حنبل در حدیث ۱ از مسند زبیر از کتاب المسند ج ۱: ص ۱۶۵ چ ۱ روایت کرده و شبیه آن را نیز با سندی دیگر در حدیث آخر از مسند زبیر از مسند خود ج ۱: ص ۱۶۷ چ ۱ روایت کرده است. و به سند اول آن را از حافظ حسکانی در تفسیر آیه ۲۵ از سوره انفال در حدیث ۲۷۶ از کتاب شواهد التنزیل ج ۱: ۲۰۸ چ ۱ روایت کرده است. - .

مناقب ابن شهر آشوب: زبیر در مورد قول خدای تعالی گفته است: «وَ اتَّقُوا فِتْنَهً لا تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّهً» - . انفال / ۲۵ - {و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید.} زمانی درنگ کردیم و خود را از اهل آن نمی دیدیم، [اکنون فهمیده ایم که] منظور از آن ما بودیم .

سُدّی گفته است: در مورد قول خدای تعالی: «فَلا عُدْوانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» - . بقره / ۱۹۳ -

{تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.} در مورد دو جنگ از نبرد صفین و روز جمل نازل شد، پس خداوند اصحاب جمل و صفین را ستمکاران نامید سپس فرمود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» - . بقره / ۱۹۵ -

{و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است} با پیروزی، و حق با امیر مؤمنان و یاران اوست.

برخی از مفسران: در مورد قول خدای تعالی گفته اند: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ» {بگو: به برجای ماندگان بادیه نشین به زودی دعوت خواهید شد} یعنی بعد از این «إِلى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ» - . فتح / ۱۶ - {به سوی قومی سخت زورمند} آن ها اهل صفین هستند و دلیلش این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به اعرابی که در حدیبیه از او سرپیچی کرده و قصد جنگ خیبر را کرده بودند، فرمود: «قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا كَذلِكُمْ قالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ» - . فتح / ۱۵ -

{بگو: «هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری، خدا از پیش درباره شما چنین فرموده.}

ابو سعید خدری و عبدالله بن عمر درباره قول خدای متعال گفته اند: «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ» - . زمر / ۳۱ - {سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.} ما می گفتیم: پروردگار ما و پیامبر ما و دین ما واحد است پس این دشمنی برای چیست؟ پس وقتی جنگ صفین به وقوع پیوست و برخی از ما به برخی دیگر با شمشیر حمله بردند، گفتیم آری حقیقتاً همین گونه است.

امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در نبرد با معاویه فرمود: «فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ -

{پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} ادامه آیات... به

پروردگار کعبه سوگند که آن ها همینانند.

ابن مسعود گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیشوایان کفر معاویه و عمرو هستند.

ص: ۵۶۸

وقتی امیر مؤمنان علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، روز ششم ماه رجب در مسجد فرو آمد و خطبه ایراد نمود و فرمود: ستایش خدائی را که دوست خود را یاری فرمود و دشمن خویش را خوار گرداند و راستگوی حق گو را گرامی داشت و پیمان شکن باطل گو را خوار کرد. سپس اشعث بن قیس را از مرز آذربایجان و احنف بن قیس را از بصره و جریر بن عبدالله بجلی را از همدان فرا خواند. پس آنان به کوفه آمدند و حضرت جریر را به سوی معاویه فرستاد و او را به بیعت خویش فرا خواند، وقتی جریر این پیام را به معاویه رساند، او دم فرو بست تا اینکه به درخواست او شرحبیل کندی پیش آمد و سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! می دانید که من جانشین عمر و جانشین عثمان هستم. عثمان مظلوم کشته شد و من دوست و پسر عموی او و سزاوارترین مردم به انتقام خون او هستم. نظر شما چیست؟ گفتند: ما نیز خواستار انتقام خون او هستیم. پس عمرو بن عاص را فرا خواند تا مصر را به او دهد. عمرو بارها عهده‌دار ولایت مناطق حمل و حطّ شده بود. غلامش «وردان» به وی گفت: بیاندیش، چرا که آخرت با علی و دنیا با معاویه است. عمرو گفت:

خدا «وردان» و چاره گری های او را مرگ دهد، به جان خودم که «وردان» آنچه را در ضمیر من خلجان دارد باز گفت.

وقتی عمرو روانه شد پسرش بدو گفت:

هان ای عمرو! به پیروزی دست نیافتی و فردا صبح به هدایت نخواهی رسید.

آیا دین را با ضرر و زیان به دنیا فروختی؟ و تو با این کار از بدترین بندگان گشتی .

جریر رفت و معاویه به اهل مدینه نامه نوشت که عثمان مظلوم کشته شد و علی به قاتلان او پناه داده است. اگر آن ها را به ما تحویل دهد از او دست می کشیم و این امر را بین مسلمانان به مشورت می گذاریم؛ چنانچه عمر به هنگام وفات خود چنین نمود، پس با ما به جنگ با او به پا خیزید خدایتان رحمت کناد، آنان نیز جواب او را در نامه ای دادند که این اشعار در آن بود:

ص: ۵۶۹

معاویه، به راستی حق آشکارا روشن است و نه چنان است که تو و عمرو انتظار دارید و مترصد هستید.

پسر عفان را امروز برای ما دستاویز و دامی ساخته ای چنانکه آن دو سالخورده برای ظاهر فریبی او را دستاویز کار خود کردند.

تیر اتهامی به سوی علی افکندید که به او زیانی نمی رساند، و در مورد آن بدو نه امری شده بود و نه نهیی.

گناه او چیست که گروهی از قبایل آمدند و در شهر انبوه گشتند و بر عثمان تاختند و بر او دست یافتند؟

علی که خانه نشین شده بود و همتش تسبیح و ستایش و ذکر بود.

شما (دو تن) چیستید؟ خوبی های پدران تان زیاد نشود و سخن گفتنتان از شوری کدام است؟ که براستی، حقیقت روشن شده است.

شما (دو تن) چیستید که از ما یاوری خواهید؟ در حالی که شما همان اسیران آزاده شده هستید مادامی که شراب خود را (در شما) آشکار می کند.

ابو مسلم خولانی با نامه ای از او به سوی امیر مؤمنان علیه السلام آمد که در آن آمده بود: خیرخواه ترین آنان برای خدا، خلیفه او بود و سپس خلیفه جانشین او و سپس سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که ظالمانه کشته شد و تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی. تا آخر آنچه ذکر خواهد شد. وقتی خولانی رسید و نامه معاویه را برای مردم خواند گفتند: همه ما قاتلان او و منکر اعمال او هستیم. جواب امیر مؤمنان علیه السلام چنین بود: من دیدم که تو بسیار در پی قاتلان عثمان هستی، در بیعتی که مسلمانان در آن داخل شده اند داخل شو سپس مردم را برای داوری فرا خوان تا بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله به شما پاسخ دهم و اما آنچه تو می خواهی چون فریب دادن کودک برای گرفتن وی از شیر است. به جانم سوگند اگر به دیده عقلت نظر کنی بی شک خواهی فهمید که من از مبراترین مردم از خون عثمان هستم و خواهی فهمید که تو از ابناء الطلقاء هستی که خلافت بر آنان حلال نیست. حضرت عزم به حرکت کرد و مردم را به آن تشویق کرد.

ابن مردویه گوید: ابن حازم تمیمی و ابو وائل گفتند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به سوی باقیمانده احزاب روید که دوست داران شیطانند. بروید به سوی کسی که می گوید: خدا و رسولش دروغ گفتند.

ص: ۵۷۰

مردی از عبس با نامه ای از معاویه به محضر امیر مؤمنان علیه السلام رسید. حضرت پرسید: چه خبر؟ آن مرد گفت: در شام قاتلان عثمان را لعن و نفرین می کنند و بر پیراهن او می گریند. امیر مؤمنان فرمود: پیراهن عثمان پیراهن یوسف نیست و گریه آنان نیز چون گریه فرزندان یعقوب است. وقتی نامه را گشود آن را سفید یافت و فرمود: هیچ نیرو و قوتی نیست مگر به خدای بلند مرتبه بزرگ. قیس بن سعد به او گفت:

از علی و یارانش نجات پیدا نخواهی کرد. حتی اگر در جابلق هم باشی نجات نخواهی یافت.

معاویه به امیر مؤمنان علیه السلام نوشت: کاش قیامت برپا شده بود تا محق را از باطل گو می شناختی. امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ او نوشت: «یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها» - شوری / ۱۸ - : {کسانی که به قیامت ایمان ندارند، تعجیل آن را طلب

می کننـد}. و به عبـدالله بن ابی رافع فرمود: بنویس: بیعت من خـاص و عـام را در بر دارد و شوری تنهـا برای مهاجران با ایمان آغازین از اصـحاب جنگ بـدر است که در نیکی از یکدیگر پیشـی می گرفتند، ولی تو آزاد شده پسـر آزاد شده، نفرین شده پسـر نفرین شـده و بت پسـر بت هستی که نه هجرتی کرده ای و نه سابقه و کار نیک و فضـیلتی داری. پدرت جزء احزابی بود که با خـدا و رسولش ستیزه جوئی کردنـد و خـدا نیز بنده اش را پیروز گرداند و وعده اش تحقق بخشید و احزاب را شکسـت داد. در انتهای کلام نوشت:

آیـا نمی بینی که چـون قومِ مرا برادرشـان خوانـد پاسـخش گوینـد؛ و چون بر گروهی خشم گیرد آنـان نیز بر آن گروه خشـم آرند؟

و معاویه در پاسـخ نوشت: ای علی از خـدا بپرهیز و حسادت را رها کن. چرا که به اهل آن سودی نرسانـده است... تا آخر نامه ملعونش، حضـرت علیه السـلام نیز در پاسـخ پس از کلامی طولانی فرمود: نصـیحت من بر کسـی که فرمان عذاب بر او واجب آمده و از کیفر بیمناک نیست و از شـکوه خدا بیم ندارد و از چیزی نمی هراسد، کارگر نمی افتد، پس تو را به همان گمراهی و سرگشتگی و بی خردی که بر آنی، وامی گذارم تا خدای عزوجل را در همین حال در مرصاد بیابی.

ص: ۵۷۱

سپس در آخر نـامه فرمود: من ابوالحسن هسـتم، قاتل جـدت عُتبه و عمویت شـیبه و برادرت حنظله که خداونـد در جنگ بـدر خون های آنان را به دست من ریخت و با آن شمشیری که در دست من است و با آن قلب به ملاقات دشمنم می روم. عمرو او را از نوشتن نامه به او بازداشت و تنها یک بیت نوشت:

میان من و قیس سرزنشی نیست جز دریدن جگرگاه ها و زدن گردن ها (و زبانی جز زبان شمشیر نباشد)

امیر مؤمنان علیه السلام نوشت: ناکثین را کشتم و اینان قاسطین هستند و مارقین را نیز خواهم کشت، سپس بر اسب پیامبر صلی الله علیه و آله سـوار شـد و در رأس نـود هزار لشـکر به سـمت او روانه شـد. بنـا به گفته سـعید بن جـبیر نهصـد نفر از انصـار و هشـتصد نفر از مهاجرین و به گفته عبـدالرحمن بن ابی لیلی هفتاد نفر از جنگ بـدر و گفته می شود صـد و سـی نفر بودند - . تعلیق ما را بر برگزیـده ۱۷۵ از کتاب نهج السـعاده ج۲: ص۹۱ چ ۱ ملاحظه کنیـد. مراجعه کنیـد به تعلیق ما بر مختار ۱۷۵ از کتاب نهج السعاده ج۲: ص۹۱ چ۱. همچنین مراجعه کنیـد به تعلیق ما بر حدیث ۳۴۷ از زندگینامه امیر المؤمنین علیه السلام از کتاب انساب الاشراف ۲: ۲۶۸ چ۱ - و معاویه در رأس صد و بیست هزار نفر که مروان طلایه دارشان بود و شمشیر عثمان را بر دوش افکنده بود، خروج کرد و در ماه محرم بر صفین در ساحل فرات فرود آمد و گفت:

کسی که همچون شیر دندان‌هایش را برای حمله نشان می‌دهد به سوی شما آمد، شیر بیشه در میان یارانش آمد.

آن ها آب را بر علی علیه السلام و یارانش بستند، علی علیه السلام نیز شبث بن ربعی ریاحی و صعصعه بن صوحان را فرستاد و آن دو بـا لطـافت و خشونت پیام حضـرت را مطرح کردنـد. معاویه گفت: شـما عثمان را با تشـنگی کشتیـد و علی علیه السـلام فرمود: شمشـیرها را از خون آنان سـیراب گردانید تا خود از آب سیراب گردید تا آخر آنچه گذشت. - . ذیل شماره ۳۳۷ ص

۵۰۷ از نسخه کمپانی گذشت. -

ص: ۵۷۲

اشتر و اشعث رجز خواندند و در رأس هفده هزار مرد همچون حمله یک مرد حمله کردند و برخی از لشکریان دشمن متفرق شدند و باقی شکست خوردند. علی علیه السلام دستور داد آب را به آنان نبندند و چند شب آخر ذی حجه سال سی و شش حضرت در صفین فرود آمد و سعید بن قیس همدانی و بشر بن عمرو انصاری را به سوی معاویه گسیل داشت تا او را به حق فرا خوانند و بعد از آنکه حجت را بر او تمام کردند بازگشتند. سپس شبث بن ربعی ریاحی و عدی بن حاتم طائی و یزید بن قیس ارحبی و زیاد بن حفص را نیز به سوی او فرستاد. معاویه می گفت قاتلان عثمان را به من تحویل دهید تا آنان را به قتل برسانم سپس این مسئله را به شوری می گذاریم. پس در ذی حجه با یکدیگر به نبرد پرداختند و در محرم دست کشیدند و وقتی هلال ماه صفر سال سی و هفت برآمد علی علیه السلام دستور داد تا در میان شامیان ندا دهند و عذر و بهانه را تمام کنند و هشدار دهند، سپس لشکرش را برای جنگ آماده نمود و حسن و حسین و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل را در جناح راست لشکر - . چنین کیفیتی را در آماده سازی فرماندهان لشکر در غیر از کتاب مناقب و العمده نیافته ام. - و در سمت چپ آن محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و هاشم بن عتبه مرقال و در قلب لشکر عبدالله بن عباس و عباس بن ربیعه بن حارث و اشتر و اشعث و در اطراف لشکر سعید بن قیس همدانی و عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی و رفاعه بن شداد بجلی و عدی بن حاتم و برای کمین عمار بن یاسر و عمرو بن حمق و عامر بن واثله کنانی و قبیصه بن جابر اسدی قرار داد

ص: ۵۷۳

و معاویه ذو الکلاع حمیری و حوشب ذو الظلیم را در سمت راست لشکر و عمرو بن عاص و حبیب بن مسلمه را در سمت چپ و ضحاک بن قیس فهری و عبد الرحمن بن خالد بن ولید را در قلب لشکر و بسر بن ارطاه فهری را در پشت لشکر و عبدالله بن مسعده فزاری و همام بن قبیصه نمری را در اطراف لشکر و ابا الأعور سلمی و حابس بن سعد طائی را برای کمین قرار داد. علی علیه السلام کسی را به سوی معاویه گسیل داشت و گفت به سوی من برون آی تا با تو مبارزه کنم و وی چنین نکرد و چهل نبرد بین دو لشکر روی داد که در آن عراقیان پیروز شدند؛ اولین نبرد روز چهارشنبه بین اشتر و حبیب بن مسلمه و دومین بین مرقال و ابی الأعور سلمی و سومین بین عمار و عمرو بن عاص و چهارمین بین ابن حنفیه و عبیدالله بن عمر و پنجمین بین عبدالله بن عباس و ولید بن عقبه و ششمین بین سعید بن قیس و ذی الکلاع تا چهلمین نبرد که آخرینش شب هریر بود و عوف بن عون حارثی رجز گویان خروج کرد و گفت:

منم، منم عوف، برادر پیکارها، صاحب این نبردها هستم و نه بترسم و نه بگریزم.

علقمه بن عمرو با این ابیات به مبارزه با او برخاست:

ای عوف اگر مردی دوراندیش می بودی هرگز در زمانه به نبرد با علقمه نمی آمدی.

با شیر ژیان بی پروائی روبرو شدی که راه نفس را در گلوگاه ببندد.

احمر غلام عثمان رجزگویان برخاست:

به هنگام هر برخوردی دلاوران لشکر بر عثمان می گریند.

کیسان غلام امام علی علیه السلام نیز چنین پاسخش را داد: وای بر تو! عثمان به راه خود رفته (یعنی وفات کرده) پس در برابر لبه شمشیر و سرنیزه هندی بایست.

ص: ۵۷۴

احمر او را کشت و امام علیه السلام فرمود: خدایم بکشد اگر من تو را نکشم و و چنگ به گریبان زره او در زد و او را بر زمین کوفت و در میدان جولان می داد و می فرمود:

خیلی متأسفم و ناملایمات زندگی مردم را از خوب و بد که می بینم کم خوشحال می گردم.

هیچ وقت به فکر جنگ با کسی نبوده ام، اینان در آشوب شدید کوشا هستند.

آنگاه معاویه غلام خود حُریث را تشویق نمود تا حضرت علی را با فریب به قتل برساند و امیر مؤمنان علیه السلام کاسه سر او را در هوا به پرواز درآورد و در میدان جولان می داد و می فرمود:

آهای! در نبرد خود از ابا الحسن برحذر باشید، قصد او را نکنید که این کار جز زیان سود دیگری ندارد

همچون آسیاب هماورد خویش را آرد می کند در پیکار از این و آن نمی هراسد.

عمرو بن عاص رجزگویان خارج شد و گفت:

زندگی نسزد، اگر روزی هاشم را که مرا آزرده و رنج داده به چنگ نیاورم.

آن کس را که عرض و ناموس مرا ظالمانه به باد دشنام گرفته، آن کس که از چنگم سالم به در نجهد.

هاشم سربرآورد و چنین رجز خواند:

این همان کسی است که برای او نذر کردم این همان کسی است که در مورد او عذر خواستم

این همان کسی است که همچنان آهنگ فریب دارد مگر اینکه خداوند برای امری، امری دیگر به پا کند .

هاشم به او ضربه زد و عبد الرحمن بن خالد بن ولید بیرون آمد و گفت:

به علی بگو هشدار اینچنین است من پسر سیف الله هستم نه چیزی بیشتر

و خالد تربیت یافته ولید است که جنگ سست شده، [هجوم را] بیشتر و بیشتر کنید.

اشتر رجزخوان خروج کرد و گفت:

به ضرب شمشیر حق، مرگی عقب افتاده را در دستش می نهم پروردگارا مرا از راه بدکاران به دور دار.

و مرا از ثواب نیکان ناکام مساز و مرگ مرا به دستان کافران قرار ده.

پس اشتر به او ضربه زد و بازگشت در حالی که می گفت: خون عثمان را تباه ساختیم، پس معاویه گفت: این کسی است که در بازی از کودکان عقب می ماند پس صبر کن که خداوند با شکیبایان است. و معاویه با اشاره به همدان بیرون آمد و گفت:

ص: ۵۷۵

زندگی نشاید مگر آنگاه که تارک های سپاهیان «أرحب» و «یَشکُر» و «شِبام» شکافته شود.

قومی که دشمنان شامیانند، چه بسا بخشندگانی قهرمان و بزرگوار باشند،

و چه بسا کشتگان و مجروحان خون آلوده ای، نبرد بزرگان بخشنده اینچنین است.

سپس سعید بن قیس رجزگویان بیرون آمد و گفت:

خداوندا ای پروردگار حل و حرام فرمانروائی را برای شامیان قرار مده

پس هجوم برد در حالی که نیزه اش را به سوی او نشانه گرفته بود، پس معاویه پشت کرد و پا به فرار گذاشت و وارد گروه سپاهیان شد و قیس شروع به رجزخوانی کرد و گفت:

وای بر من که معاویه سوار بر اسبی سرکش چون شاهین دوزخ از چنگم گریخت .

سوگند به جمّازه های نر تیزگام که او دیگر بار باز نگردد مگر آنکه با صورتی خاک آلوده در آتش هاویه سقوط کند.

ابو طفیل کنانی بیرون آمد و گفت:

کنانه در پیکار خویش مردانگی نمود و تمیم پای مردی فشرد و اسد دلیرانه پایداری کرد.

و هوازن به روز برخورد دلیریها نمود، اما هیچ یک از آنها دلیری و مردانگی نکرد.

ما آن سواران را در میان گرد و غبار آوردگاه خرد و خمیر کردیم و آن فرومایگان دون را گوسفندوار براندیم.

آنگاه علی در میدان چرخید در حالی که می گفت:

من علی هستم، (اگر مرا نمی شناسید) درباره ام سؤال کنید آگاه می شوید. پس از اینکه مرا شناختید در میدان جنگ آشکار شوید و فرار کنید.

شمشیرم تیز است و نیزه ام می درخشد پیامبر پاک نهاد و پاکیزه از ماست.

و حمزه بهترین مردم و جعفر از ماست و فاطمه همسر من است و مایه افتخار من.

این امتیازها مخصوص من است و پسر هند [معاویه] در سوراخی پنهان گردیده است حیران و سر گردان، از جامعه طرد شده و عقب نشسته است.

سپس عمرو بن حصین بن سکونی در پی او آمد تا به او نیزه بزند، آنگاه سعید بن قیس او را دید و بدو نیزه زد و این اشعار را سرود:

به او می گویم و حال آنکه نیزه ام خمیده شده است و چشم ها با دیدن مرگ او شاد می شوند

آهای ای عمرو، عمرو بنی حصین مرگ هر جوانمردی را در می یابد.

آیا در پی آن هستی که به پدر حسین به سختی دست یابی و این چیزی است که رخ نخواهد داد .

ص: ۵۷۶

معاویه ذو الکلاع را به سوی بنی همدان فرستاد و تا شب بینشان جنگ درگرفت سپس شامیان شکست خوردند و گریختند و امیر مؤمنان ابیاتی را سرود که از آن جمله است:

پهلوانان همدان از طائفه «یشکر» و «شبام» در صبح جنگ همه مسلح بودند.

ریاست همدان در دست یاوران حقیقت از جمله سعید بن قیس است، زیرا بزرگوار حمایت گر می گردد.

خدا به طائفه همدان بهشت را پاداش دهد، زیرا اینان در هنگام حمله قاتل دشمنند.

ابو ایوب انصاری به میدان آمد و در برابر او عاجز و ناتوان گشتند. به سمت معاویه رفت و داخل چادرش شد و ابن منصور بالا رفت و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

پدرانمان جنگ را به ما آموختند ما نیز آن را میان خویش(به فرزندان خویش) خواهیم آموخت.

مردی برای مبارزه با مردی کوفی برخاست و کوفی او را بر زمین زد و ناگهان دید که آن مرد برادر اوست، به او گفتند از او دست بکش ولی او امتناع کرد که او را رها کند مگر به دستور علی علیه السلام، حضرت نیز به او رخصت داد و عبدالله بن خلیفه طائی در رأس گروهی از طیء به میانه میدان آمد و چنین رجز خواند:

ای طائیان دشت ها و کوهساران، هان، با شمشیرهای آبدار و ناوک نیزه ها ایستادگی کنید.

و پیشوایان گمراهی را سربکوبید.

نزدیک به هزار مرد از دو لشکر به میدان آمدند و با یکدیگر به نبرد پرداختند تا اینکه یک نفر هم از آنان زنده نماند. شبث بن ربعی درباره آنان می گوید:

قهرمانانی از ما و آنان با یکدیگر جنگیدند و زنانی در گرد ما به شیون و زاری پرداختند .

بُسر بن ارطاه رجز خوان بیرون آمد:

چه گرامی هستند سربازانی گشاده دست که آمدند تا دوستان خداوند رحمان باشند

خبری به من رسید که مرا اندوهگین ساخت و آن اینکه علی به عثمان دست یافت.

پس سعید بن قیس به هماوردی با او برخاست و گفت:

وای بر لشکری که ایمانشان را ضایع گرداندند، بسر آنان را به خواری تسلیم کرد

ص: ۵۷۷

به شمشیرهای بنی همدان.

پس بسر از ضربه نیزه او مجروح شد و ادهم بن لأم قضاعی رجز گویان به میدان آمد:

در برابر برخورد سنگین شمشیر محکم بایست که تو بی تردید برادر کشته شده هستی.

حجر بن عدی او را کشت و سپس حکم بن ازهر بیرون آمد و گفت:

ای حجر، حجر بنی عدی کندی مقاومت کن؛ چرا که پس از من چون من نخواهد آمد.

سپس مالک بن مسهر قضاعی به میدان آمد در حالی که می گفت:

من پسر مالک بن مسهر هستم من پسر عموی حکم بن ازهر هستم.

حجر در پاسخ گفت:

من حجر پسر مسعر هستم هرگاه خواستی پیش آی و درنگ مکن.

علقمه به میدان آمد و پایش زخمی شد و عمیر بن عبید محاربی و بکر بن هوذه نخعی و پسرش حیّان و سعید بن نعیم و ابان بن قیس از عراقیان کشته شدند. سپس حضرت علی علیه السلام حمله کرد و آنان را شکست داد. معاویه گفت: امروز امید به پیروزی داشتم و اشتر به میدان آمد و شروع کرد به کشتن یک یک کرد، که معاویه در این باره سخنانی گفت. سپس عمرو بن عاص در رأس چهارصد سوار به سمت او پیش رفت و در پی اشتر دویست مرد از نخع و مذحج بود و اشتر به او حمله برد و نیزه به زین برخورد کرد و زین شکست و عمرو بر زمین افتاد و دندان های پیشینش فرو افتاد و از او امان خواست و اصبغ بن نباته آشکار شد و گفت:

ای اصبغ تا کی امید (زندگی بیهوده) داری؟ که چنین امیدی به نومیدی در هم شکسته شود.

ص: ۵۷۸

مبارزه کرد تا اینکه معاویه را از جایگاه خویش تکان داد و عوف مرادی با این رجز بیرون آمد:

من مرادی هستم و نامم عوف است آیا عراقی ای هست که شمشیری از (برخورد به) او سرپیچی کرده باشد؟

کعیر اسدی - . در نسخه اصل نیز چنین است و نظیر آن در مناقب آل ابی طالب ۲: ۳۵۶ چ نجف آمده است. و نگاه کنید به آنچه از مؤلف در ص۵۰۱ کمپانی و در این چاپ به نقل از کتاب صفین: ۴۵۰ چاپ مصر گذشت. - رجز گویان به مبارزه او آمد و او را به قتل رساند و معاویه را بر روی پشته ای دید و قصد او را کرد. وقتی نزدیک شد بدو هجوم آورد در حالی که چنین رجز می خواند:

وای من بر تو ای پسر هند من حمد غلام اسدی هستم.

آنگاه شامیان او را مورد حملات نیزه و شمشیر قرار دادند، از میان جمعیت خارج شد در حالی که می گفت:

اگر بدو دست یابم، به کسی دست یافته ام که پس از آن هیچ چیزی جز سخن دروغ نخواهد بود.

و اگر با این دست یافتنم هزار بار بمیرم یقیناً می گویم در برابر آنچه به دست آورده ام برایم اهمیتی ندارد.

عبد الرحمن بن خالد بن ولید خارج شد و حارثه بن قدامه سعدی به مبارزه با او برخاست و او را کشت - . همینطور است در نسخه اصل کمپانی و نظیر آن در چاپ نجف مناقب آل ابی طالب آمده است و این اشتباه سهوی از جانب راوی یا اشتباه نگارشی کاتبان است و صحیح این است که کسی که به مبارزه با عبد الرحمن برخاست، جاریه بن قدامه رحمه الله بود و هیچ یک از این دو نفر دیگری را نکشت و هر دو بعد از جنگ صفین تا مدتی زیستند. -

و سپس ابو الأعور سلمی بیرون آمد و از ضربه نیزه او کعب همدانی مجروح گشت و بنی همدان مردمان بسیاری از شامیان را کشتند و معاویه گفت: بنی همدان دشمنان عثمانند و عُمیر بن عطارد تمیمی در میان قوم خویش به میدان آمد و گفت:

تمیم در مبارزه خویش صبر پیشه کرد، تمیم را نورسیدگان و کهنسالان نیک نام است.

ص: ۵۷۹

و از دینی قدیم و هدایتی قدیم بهره مند است.

تا شب مبارزه کردند و قیس بن سعد به مبارزه برخاست و گفت:

من پسر سعد و پدر عباده هستم و خزرجیون مردانی بزرگ هستند.

تا چه زمانی به طرف بالش خم شوم ای خدای باشکوه مرا به شهادت برسان.

بسر بن ارطاه فهری بیرون آمد و رجز خواند:

من پسر ارطاه بزرگوار هستم در خاندانی از غالب و فهر.

اگر امروز بدون انتقام بازگردم نذرم را در مورد ابن سعد ادا کرده ام.

پس از ضربه قیس مجروح شد و مخارق بن عبدالرحمن بیرون آمد و مرادی و مسلم ازدی و دو مرد دیگر را به قتل رساند و امام علی علیه السلام به صورت ناشناس به سوی او خروج کرد و او را به قتل رساند و پس از او نیز هفت نفر را از دم تیغ گذراند و کریب بن صباح بیرون آمد و مبرقع خولانی و شرحبیل بکری و حارث حکیمی و عبد الرحمن همدانی را به قتل رساند و امیر مؤمنان علیه السلام او را کشت و سپس حارث بن وداع و مطاع بن مطلب و عروه بن داود را به قتل رساند و یکی از غلامان معاویه رجز خوان به میدان آمد: من حارث هستم و سستی در من نیست غلام ابن صخرم و با او پیروز می گردم.

قنبر او را کشت و یزید کلبی به میدان درآمد و اشتر اورا کشت و مشجع جذامی بیرون آمد و عدی بن حاتم به او نیزه زد و خالد بن معمر سدوسی بانگ زد چه کسی با من بر سر مرگ با من معامله می کند. نه هزار نفر به او پاسخ دادند و با یکدیگر وارد نبرد شدند تا اینکه به خیمه معاویه رسیدند و معاویه پا به فرار گذاشت و آنان نیز خیمه اش را به تاراج بردند

ص: ۵۸۰

و معاویه پیکی را به سوی خالد گسیل داشت و به او گفت: ای خالد! چون پیروز گردم امارت خراسان را به تو خواهم داد، پس کوتاه بیا، وای بر تو با این کارهایت! پس خالد از جنگ دست کشید و یارانش به رویش آب دهان افکندند و تا شب با یکدیگر مشغول نبرد بودند و نجاشی در این مورد می گوید:

ابن حرب(معاویه) گریخت، خدا رویش را سیاه گرداند این اندکی از کیفر خدای توانا بود.

حمزه بن مالک همدانی بیرون آمد و مرقال او را به قتل رساند و آن ها نیز به مرقال هجوم آوردند و او را کشتند و سفیان بن

ثور پرچم او را بگرفت و مشغول نبرد شد تا اینکه کشته شد و سپس عتبه بن مرقال آن را به دست گرفت و جنگید تا اینکه کشته شد و پس از او ابو طفیل کنانی آن را برداشت و رجز خواند:

ای هاشم که بهترین آدمیان بودی، به بهشت وارد گشتی در راه خدا با دشمن سنت جنگیدی.

وی جنگید تا اینکه مجروح شد و به عقب بازگشت و عبدالله بن بُدیل بن ورقاء خزاعی پرچم را به دست گرفت و چنین رجز خواند:

شما را از دم تیغ می گذرانم و معاویه را نمی بینم معاویه ای که چشم تنگ و گشاد روده است.

جهنمی که نامش «ام هاویه» است معاویه را به کام خود می کشد و سگ های فریادگر همسایه او خواهند بود .

پس بر او هجوم آوردند و او را کشتند و عمرو بن حمق پرچم را به دست گرفت و گفت:

خدا پاداش نیک گروه ما بدهد! چه گروهی!! با چهره های نورانی در اطراف هاشم به خاک افتادند.

نبرد سختی کرد و ذو الظلیم بیرون آمد و گفت:

اهل عراق با هم خویشاوند شدند و نسب خویش را بیان کردند من هم یمانی هستم و نامم حوشب است.

از ذو الظلیم به کجا، به کجا می توان گریخت؟

سپس سلیمان بن صرد خزاعی به نبرد او رفت و گفت:

ای قبیله ای که مردد ما نده اید ما از ذو الظلیم حوشب نهراسیم.

پس انصار همچون هجوم یک مرد، به او هجوم بردند و ذو الکلاع و ذو الظلیم را کشتند و به سمت آنان حرکت کردند و نزدیک بود معاویه را دستگیر کنند که انصاری گفت:

ای معاویه جز جرعه ای از شرنگ مرگ ننوشیدی که خورشید تابان را چون ستاره ای خرد پنداری.

ص: ۵۸۱

اگر شما افتخار می کنید که فرزند بدیل و هاشم را کشته اید ما نیز در مقابل، ذو الکلاع و حوشب را کشته ایم.

سپس عبیدالله بن عمر بیرون آمد و محمد ابن حنفیه را فراخواند و محمد برخاست و پدرش او را مانع شد و حضرت علیه السلام خود پیاده به مبارزه او رفت و عبید الله به عقب رفت و عبدالله بن سوار و گفته می شود حریث بن خالد و گفته می شود هانئ بن عمرو و گفته می شود محمد بن صبیح او را کشت و معاویه دستور داد هفتاد پرچم بیاورند و عمار نیز با پرچم هایی

به میدان آمد و هفتصد مرد از سپاه معاویه و دویست مرد از یاران علی علیه السلام کشته شدند و امام علی علیه السلام در بین مبارزان همدان به میدان آمد و برخی گفتند: همچون شتر بر زمین زانو زنید و چنین کردند و همدانیان نیز چنین کردند، آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سپاه دشمن حمله کردند پس همچون شتر بر زمین زانو زنید، این قوم بر آنچه تردید دارند وارد نمی شوند.

عمرو بن عاص رجز گویان خارج شد و اشتر قصد او را کرد و رجز خواند:

این منم اشتر که برخوردم نیکوست این منم افعی نر عراقی.

پس آنان را شکست داد و عمرو را مجروح کرد و فراز بن ادهم به میدان آمد و عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب را به مبارزه خواند و عباس او را کشت و علی علیه السلام او را از مبارزه بازداشت.

ص: ۵۸۲

پس معاویه گفت: هر کس عباس را به قتل برساند هر چه بخواهد به او می دهم. دو مرد لخمی به میدان آمدند و یکی از آن دو او را فراخواند و عباس گفت: اگر سرورم به من رخصت دهد با تو مبارزه می کنم و به محضر علی علیه السلام آمد و علی به صورت ناشناس با سلاح و اسب عباس به مبارزه آمد. آن مرد گفت: سرورت به تو رخصت داد؟ حضرت علیه السلام فرمود: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند. پس او را به قتل رساند و دیگری نیز آمد و او را نیز به درک واصل فرمود. سپس قبیصه نمیری بیرون آمد و علی را دشنام می داد و رجز می خواند:

چونان شیر بلندی هجوم می آورم در یاری عثمان و برایم اهمیتی ندارد

پس عدی بن حاتم به میدان آمد و گفت:

ای صاحب این صدای بلند و رفیع فرزند و مال خود را فدای علی می کنیم.

حجل بن اثال عبسی بیرون آمد و مبارز طلبید، پس پسرش اثال به مبارزه او برخاست و وقتی پسرش را دید به او گفت به شام برو؛ چرا که در آنجا مال و ثروت بسیاری است. پسرش به او گفت: ای پدر! تو با ما بیا، بهشت جاوید با علی است. معاویه چهار صف آماده کرد و ابو الأعور سلمی به پیش رفت و آنان را تشویق می کرد و می گفت: ای شامیان! بپرهیزید از فرار که این کار مایه ننگ و عار است. پس عراقیان را در هم کوبید که آنان اهل فتنه و نفاقند. آنگاه سعید بن قیس و عدی بن حاتم و اشتر و اشعث به میدان آمدند و سه هزار و چند نفر از آنان را به هلاکت نشاندند و باقی شکست خوردند و کعب بن جعیل شاعر معاویه بیرون آمد و گفت:

اکنون به سویم بیرون آی ای نجاشی که من شیری در بین سگان هستم.

پس نجاشی شاعر علی علیه السلام جواب او را داد و به مبارزه او برخاست:

لختی بایست که من نجاشی هستم من دینم را به زندگی دنیایم نمی فروشم.

برترین شهسوار و رهسپار را یاری می کنم یعنی علی که فخر و شرفش آشکار است.

ص: ۵۸۳

عبدالله بن جعفر در رأس هزار مرد به میدان آمد و عده ای را کشت تا اینکه عمر و بن عاص یاری خواست و اویس قرنی دو شمشیر را حمایل کرده بود و گفته می شود در دستش یک تیر و یک توبره سنگریزه بود. پس به امیر مؤمنان علیه السلام سلام داد و با حضرت وداع کرد و همراه با مردان خویش به مبارزه با ربیعه درآمد و همان روز کشته شد و امیر مؤمنان علیه السلام بر او نماز گزارد و او را به خاک سپرد، سپس عمار شروع به مبارزه کرد در حالی که می گفت:

ما (پیشتر) شما را بر سر تنزیل و فرو آمدن آن (قرآن) زدیم. چنان ضربه ای زنیم که سرها را از پیکرها بر اندازد

و دوست از دوست خود باز ماند یا حق به راه خویش بازگردد.

همچنان می جنگید تا اینکه کشته شد و امیر مؤمنان علیه السلام به میدان آمد و معاویه را خواست و فرمود: از تو می خواهم از ریخته شدن خون ها جلوگیری کنی و به مبارزه با من بیایی و من نیز با تو مبارزه می کنم و نتیجه از آن کسی است که پیروز گردد، پس معاویه متحیر شد و یک کلمه سخن نگفت و امیر مؤمنان علیه السلام به جناح راست لشکر حمله برد و آن ها را پراکنده ساخت، سپس به جناح چپ هجوم آورد و آن ها را نیز فروکوفت، آنگاه به قلب لشکر حمله برد و گروهی از آنان را به قتل رساند و چنین سرود:

آیا در پی ابا الحسن علی هستی شاید خداوند کسی را قادر سازد تا بر پس سر تو زند .

تو را به مبارزه فراخواند و تو نتوانستی آن را به خوبی انجام دهی و اگر با او مبارزه می کردی دستانت خاک آلود می شد.

پس امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت و سپس به طور ناشناس به میدان آمد و عمرو بن عاص رجز گویان خارج شد:

ای فرمانروایان کوفه، ای فتنه انگیزان ای قاتلان عثمان، آن مرد بی آزار.

کشتن او (به دست شما) اندوهی ژرف در سینه ام به جای گذاشته، شما را به ضرب شمشیر می زنم و ابا الحسن را در میانه نمی بینم.

پس علی علیه السلام از او کناره گیری کرد تا اینکه عمرو در پی او آمد، سپس علی علیه السلام چنین رجز خواند:

ص: ۵۸۴

منم آن قرشی زاده امین بزرگوار درخشان آثار، شرزه شیر میدان پیکار.

که بزرگان سرزمین یمن [رهبری و شجاعتم را] پذیرفته اند من أبو الحسین و أبو الحسن هستم. یقین داشته باش.

پس عمرو پشت کرد و پا به فرار گذاشت و امیر مؤمنان علیه السلام به او نیزه زد و نیزه به پائین زره او اصابت کرد و به پشت خوابید و عورتش را نمایان ساخت، در این هنگام حضرت از روی شرم و بزرگواری از او روی گردانید. معاویه گفت: سپاس گوی خدایی را که تو را حفظ کرد و از سرینت نیز تشکر کن که تو را در امان داشت. ابو نواس گفت:

خیری نیست در دفع مرگ با خواری همانطور که روزی عمرو آن را با عورت خویش دفع کرد.

و حیص بیص گفته است:

زشتی ننگ و عار تو آبرویم را ریخت عورت عمرو نیز نیزه علی را خم کرد.

علی علیه السلام به میدان آمد و معاویه را طلبید و معاویه از او عاجز شد و بسر بن ارطاه به طمع شکست علی علیه السلام بیرون آمد و امیر مؤمنان علی علیه السلام او را بر زمین زد و او نیز به پشت خوابید و عورتش را نمایان ساخت و علی علیه السلام از او روی گرداند و فرمود: وای بر شما ای اهل شام! آیا شرم ندارید از معامله با خمیدگان؟ یقیناً سرکرده خمیدگان، عمرو، این کار را به شما آموخته است. از پدرش از جدش نیز درباره این کردار در کشف سرین در میانه عرصه نبرد روایت شده است. پس غلامش لاحق بیرون آمد و گفت:

بسر را خوار و زار افکندی ولی این غلام به انتقام او در ایستاده، و هر کس به سوی آنکه بر او قادر است باز می گردد.

اشتر حمله کنان به او گفت:

به هر روز باید لنگ سالمندی بر هوا رود و در میان آوردگاه عورتی هویدا شود.

و بدین نمایش شرم آور مانع ضربت نیزه قوی پنجه ای گردد؟، بدان گونه که عمرو و بُسر گرفتار چنان رسوایی و ننگ کمرشکنی شدند. (که هرگز قامت راست نکنند و سر از خجلت بر نیارند).

وقتی معاویه مبارزات بسیار امیر مؤمنان علیه السلام را در میدان دید، خواست نیرنگ بزند و عمرو خاله های خویش را به سوی ربیعه فرستاد و به آنجا رفتند. گفت: به ابن عباس نامه بنویس و او را فریب ده. در نامه او هم چنین آمده بود:

دامنه فتنه به درازا کشید و پس از (امید به) خداوند، جز به مدارا و نرمش ابن عباس امید چاره ای نمی رود.

پاسخ ابن عباس چنین بود:

ای عمرو از نیرنگ و وسوسه دست بدار و از صحنه بیرون رو که در ترک هدایت، تو را علاجی نباشد.

جز ضربات پیاپی نیزه در گلوگاه شما که دل ها برای آن اندوهگین شوند و در گرد و غبار جنگ مایه بدبختی است.

اگر آتش جنگ را برافروزید ما از پیکار ابایی نداریم. ای سنگدل! در زمین در پی فرار باش یا اینکه با نردبامی به آسمان بگریز .

سپس معاویه به ابن عباس نامه نوشت و در آن چنین گفت: هنوز شش نفر از قریش باقی مانده؛ من و عمرو در شام رنج می کشیم، سعد و ابن عمر در حجاز و علی و تو در مصیبتی عظیم به سر می برید و اگر بعد از عثمان برای تو بیعت شود ما نیز برای آن می شتابیم، ابن عباس نیز پاسخش را چنین داد:

با نیرنگ ابن عباس را به صلح دعوت کرده ای و حال آنکه تا زمان مرگ کسی او را نتواند فریفت.

معاویه به ابن خدیج کندی دستور داد تا به اشعث و به نعمان بن بشیر دستور داد که به قیس بن سعد صلح نامه بنویسد، سپس عمرو و عتبه و حبیب بن مسلمه و ضحاک بن قیس را به سوی امیر مؤمنان علیه السلام فرستاد، وقتی با حضرت سخن گفتند، فرمود: شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می کنم، اگر به آن پاسخ دهید به هدایت دست یافته و به خیر رهنمون گشته اید و اگر نپذیرید تنها به دوریتان از خدا افزوده اید. ایشان در پاسخ گفتند: نظر ما این است که از ما صرف نظر کنی تا ما نیز عراق را به شما واگذاریم

ص: ۵۸۶

و خود کناره بگیریم و شما نیز شام ما را به ما واگذارید تا ما مانع از ریختن خون مسلمانان شویم. حضرت نیز فرمود: جز نبرد یا کفر به آنچه خداوند عزوجل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده، راهی نمی بینم. سپس اشتر به میدان آمد و گفت: صفوفتان را مرتب کنید و امیر مؤمنان فرمود: ای مردم! هر کس امروز معامله کند سود می کند. از جمله فرمایشات حضرت این بود: هان! خضاب زنان حناست و خضاب مردان خون و صبر در سرانجام امور بهتر است. بدانید و آگاه باشید که این ها کینه های بدری و بغض های اُحدی و جاهلی است و این آیه را قرائت فرمود: «فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاـ أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ - {پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} پس پیش آمد و چنین رجز خواند:

مانند مور آهسته حرکت کنید، فرصت را از دست ندهید، روز جنگ کنید و شب بخوابید .

با این روش یا به زنده کردن دین دست می یابید و یا در راه خدا جان می دهید، در غیر این صورت نافرمانی مرا می کنید که تازگی ندارد من مدت هاست نافرمانی می شوم.

می گفتید ای کاش پیش ما می آمدی و من آمدم.

در رأس هفده هزار مبارز حمله کرد و صفوف را شکستند و معاویه به عمرو گفت: امروز روز صبر است و فردا روز افتخار. عمرو گفت: راست می گویی ای معاویه ولی مرگ حق است و زندگی باطل و اگر علی یک بار دیگر با یاران خویش به ما حمله کند، هلاک خواهیم شد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر بهشت را می خواهید از چه روی انتظار می کشید؟ پس ابو هیثم بن تیهان به میدان آمد و گفت:

پروردگارم را ستایش می گویم که او ستوده است همان خدائی که هر چه خواهد انجام دهد.

این دینی است استوار و هدایتگر.

او جنگید تا اینکه کشته شد و خزیمه بن ثابت بیرون آمد و گفت:

انسان منتظر چقدر امید به زندگی دارد و حال آنکه انسان ها به ارث گذاشته شده اند و میان آن ها وارث هم وجود دارد.

این علی است، هر کس از او سرپیچی کند پیمان شکن است.

جنگید تا اینکه کشته شد

ص: ۵۸۷

و پس از او عدی بن حاتم به میدان آمد و گفت:

آیا بعد از عمار و هاشم و پسر بُدیل حماسه آفرین

بعد از این به بقا امید داری ای پسر حاتم؟

همچنان می جنگید تا اینکه چشمش کور شد و اشتر رجز خوان بیرون آمد و گفت:

به سوی خدا روید و سست نشوید این آئینی استوار و راهی روشن است.

جندب بن زهیر را کشت و همچنان با هم مبارزه می کردند که نبرد خمیس (پنج شنبه) رخ داد که همان شب هریر است و یاران علی علیه السلام از چهار طرف لشکر معاویه طبل می زدند و می گفتند علی پیروز است در حالی که او هر از گاهی سر به آسمان بلند می کرد و می فرمود: خدایا گام ها به سوی تو رهسپار شده و دل ها به سوی تو متوجّه شده و دستان به سوی تو بالا رفته و گردن ها به سوی تو کشیده شده و حاجات از تو درخواست شده و چشم ها به سوی تو خیره شده اند. خدایا بین ما و قوم ما به حق گشایش فرما و تو بهترین گشایش دهندگانی و چنین می سرود:

شب تاریک است و قوچ ها به یکدیگر شاخ می زنند شیران می غرند و به جان هم افتاده اند، فکر نمی کنم باهم صلح کنند.

شیران بیشه ای که در بحران نبرد به نشاط افتاده اند، دسته ای ایستاده و گروهی دیگر به رو افتاده اند.

هر کس سر خود را به سلامت ببرد سود کرده است.

بارها و بارها حمله می کرد و در دسته آنان داخل می شد و می فرمود: خدا را خدا را در بازماندگان، خدا را خدا را در خانواده و نسلتان. آن ها همچنان با نادانی با یارانشان نبرد می کردند و وقتی شب به صبح شد چهار هزار مرد از لشکر امام علی علیه السلام و سی و دو هزار مرد از لشکر معاویه کشته شده بودند و فریاد برآوردند: ای معاویه! اعراب به هلاکت رسیدند. او نیز از عمرو فریاد خواست و به او دستور داد قرآن ها را بالا برند.

ص: ۵۸۸

قتاده گوید: کشتگان جنگ صفین شصت هزار نفر بودند و ابن سیرین گوید: هفتاد هزار نفر و این تعداد در انساب الأشراف نیز ذکر شده است. بر هر کشته ای چوبی نهادند و چوب ها را شمردند.

**[ترجمه]

بیان

سَتُدْعَوْنَ إِلی قَوْمٍ (۱) قال الطبرسی رحمه الله قیل هم هوازن و خیبر و قیل هم هوازن و ثقیف و قیل هم بنو حنیفه مع مسیلمه و قیل أهل فارس و قیل الروم و قیل هم أهل صفین أصحاب معاویه انتهی.

و استدل علی کونهم أصحاب معاویه بأن الله تعالی أخبر عن المتخلفین بأنهم لن یتبعوا الرسول أبدا فلا بد أن یکون بعده صلی الله علیه و آله و بعده أصحاب معاویه أظهر من غیرهم أو الغرض محض نفی قول من قال إنها فیما وقع فی حیاته صلی الله علیه و آله.

و قال الفیروزآبادی ربص بفلان ربصا انتظر به خیرا أو شرا یحل به کتربص و یقال ربصنی أمر و أنا مربوص.

و المراد بالشیخین طلحه و الزبیر.

و فی القاموس الدر النفس و اللبن و کثرته و لله دره أی عمله و لا در دره لا زکا عمله و در العرق سال قوله ما تبوح بها الخمر باح بسره أظهره و الضمیر راجع إلی الخمر أی ما دام الخمر تظهر نفسها و لا یمکن کتمانها و الباسل البطل کشجاع و العلقمه المراره و جربان القمیص بضم الجیم و الراء و تشدید الباء معرب گریبان شمر بکسر الشین و المیم و تشدید الراء أی شدید.

قوله علیه السلام من و من أی من هو و من هو و فی الدیوان و شر

ص: ۵۸۹

۱- هذه قطعه من الآیه: (۱۶) من سوره الفتح، و إلیک تمام الآیه الکریمه قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلی قَوْمٍ أُولِی بَأْسٍ

شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكَمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكَمْ عَذاباً أَلِيماً

من وهن و بعده

و قد غذى بالبأس فى وقت اللبن

و الغبن بالتسكين فى البيع و بالتحريك فى الرأى و الطحن بالكسر الدقيق و لعل التحريك من ضروره الشعر و الوهن بالفتح و قد يحرك الضعف فى العمل و جشمته الأمر تجشيما كلفته و فرس طمر بكسر الطاء و الميم و تشديد الراء هو المستقر للوثب و العدو قوله كالعقاب هاويه أى كالعقاب فى وقت هويها فإنها أسرع و نكد عيشهم اشتد و رجل نكد أى عسر.

قوله عليه السلام و منها جعفر فى الديوان و تربى جعفر و الترب بالكسر من ولد معك هذا لهذا أى هذا الفخر لهذا اليوم و لعله عذر للمفاخره و تقول أجحرته إذا ألجأته إلى أن دخل جحره و التذبذب التحرك و المذبذب المتردد بين أمرين أكرم بجند أى ما أكرمهم و الأردان جمع الردن بالضم أصل الكم و طهارتها كنايه عن كرم الأخلاق و الأمانه و شجانى أى أحزننى و المين الكذب.

قوله الأبرح العين أقول نسب فى الديوان هذا الرجز إليه عليه السلام و فيه الأخزر العين أى الضيق العين و الحاويه البطن كله أو المعاء و الهاويه الهواه و المرأه الثاكله و لطفها هنا ظاهر.

قوله عليه السلام أنا الغلام القرشى فى الديوان أنا الإمام القرشى و فيه كالشطن و زاد بعد قوله من أهل اليمن

من ساكنى نجد و من أهل عدن***أبو حسين فاعلمن و أبو حسن

و الأبلج المشرق الوجه أو منفصل الحاجبين و القطن بالتحريك جبل لبنى أسد و الشطن بالتحريك الحبل الطويل قوله يا فاسى من الفسوه و يحتمل القاف.

قوله عليه السلام أو لا أى بل لا تقبلون قولى فإنى كثيرا ما عصيت و ما كافه أو مصدريه.

قوله عليه السلام لو جئتنا لو للتمنى

و زاد فى الديوان فى آخره:

لَيْسَ لَكَمْ مَا شِئْتُمْ وَ شِئْتُ*** بَلْ مَا يُرِيدُ الْمُحْيِى الْمُمِيتُ

و فى الديوان فى الرجز الآخر بعد قوله عليه السلام تصطلح:

أسد عرين فى اللقاء قد مرح

و العرين مأوى الأسد و العدول فى مرح من الجمع إلى المفرد لضروره الشعر و للإشعار بأنها لاجتماعها كأسد واحد كما قيل فى قوله تعالى وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ و يقال بطحه أى ألقاه على وجهه فانبطح قوله عليه السلام الله الله أى اتقوه و اذكروه.

**[ترجمه]«سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ» - . اين بخش از آيه ۱۶ از سوره فتح است و تمام آيه چنين است: « قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَما تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً» { به برجاى ماندگان باديه نشين بگو: «به زودى به سوى قومى سخت زورمند دعوت خواهيد شد كه با آنان بجنگيد يا اسلام آورند. پس اگر فرمان بريد خدا شما را پاداش نيك مى بخشد، و اگر همچنان كه پيشتر پشت كرديد [باز هم] روى بگردانيد، شما را به عذابى پردرد معذّب مى دارد.} - طبرسى رحمه الله گويد: گفته شده اين قوم همازن و خيبر بودند و گفته شده اين ها هوازن و ثقيف بودند و گفته شده بنى حنيفه و مسيلمه و گفته شده ايرانيان و گفته شده روميان و گفته شده ياران معاويه در صفين بودند. پايان.

بر اين كه آنان ياران معاويه بودند چنين استدلال شده كه خداوند تعالى درباره برجاى ماندگان چنين خبر داده است كه آن ها به هيچ وجه از رسول خدا پيروى نخواهند كرد، پس مى بايد بعد از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم باشند و بعد از آن حضرت ياران معاويه از ديگران بارزتر بودند يا مقصود تكذيب محض سخن كسى است كه گفت: اين آيه درباره حوادث زمان حيات حضرت رسول صلى الله عليه و آله نازل شده است.

فيروزآبادى گويد: «ربص بفلان ربصاً» براى او در انتظار خير يا شرّى شد كه بر او وارد شود، مثل تربّص و گفته مى شود: «ربّصنى أمرٌ و أنا مربوص»، و مراد از شيخين طلحه و زبير است.

در القاموس آمده است: «الدر» يعنى نفس و شير و فراوانى آن و «لله درّه» يعنى عمل او از آن خداست و «لا در دره» يعنى اعمالش از ريا پاك نشود و «در العرق» يعنى جارى شد. «ما تبوح بها الخمر» «باح بسره» يعنى رازش را آشكار كرد و ضمير به خمر باز مى گردد يعنى همواره شراب، خود را آشكار مى كند و كتمان آن ممكن نيست. «الباسل» يعنى قهرمان و شجاع و «العلقمه» يعنى تلخى و «جربان القميص» با ضمه جيم و راء و تشديد باء معرب گريبان است. «شمر» با كسره شين و ميم و تشديد راء يعنى شديد.

قول حضرت عليه السلام «من و من» يعنى كيست او و كيست او و در ديوان «و شر

ص: ۵۸۹

من وهن» آمده و بعد از آن اين مصرع آمده است:

او در وقت شیرخوارگی با سختی و شهامت رشد یافته است.

«الغبن» با سکون یعنی زیان در خرید و فروش و با حروف متحرک یعنی زیان در نظر و «الطحن» با کسره یعنی آرد و شاید حرکت حروف به سبب ضرورت شعری باشد و «الوهن» با فتحه و گاه به صورت متحرک می آید یعنی: ناتوانی در کار و «جشمته الأمر تجشیما» یعنی او را موظف کرد و «فرس طمر» با کسره طاء و میم و تشدید راء یعنی اسبی که برای پرش و دویدن [در جایگاه] قرار گرفته. «کالعقاب هاویه» یعنی چون عقاب به وقت فرود آمدن آن؛ چرا که در این حالت سریع تر است و «نکد عیشهم» یعنی زندگیشان سخت شد و «رجل نکد» یعنی مستمند.

قول حضرت علیه السلام «و منها جعفر» در دیوان «و تربی جعفر» آمده و «الترب» با کسره یعنی کسی که با تو به دنیا آمده. «هذا لهذا» یعنی این افتخار برای این روز است و شاید بهانه ای برای افتخار کردن است و می گویی: «أحجرته» وقتی او را پناه دهی تا اینکه به حجره خویش در رود و «التذبذب» یعنی تحرک و «المذبذب» یعنی مردد بین دو مسئله. «أکرم بجند» یعنی ما أکرمهم[=چه گرامی اند این لشکریان] و «الأردان» جمع الردن با ضمه یعنی: آستین جامه و پاکی آن کنایه است از اخلاق خوب و امین بودن و «شجانی» یعنی مرا اندوهگین ساخت و «المین» یعنی دروغ.

«الأبرح العین» می گویم: این رجز در دیوان به حضرت علی علیه السلام منسوب شده و در آن آمده «الأخزر العین» یعنی تنگ چشم و «الحاویه» یعنی تمام شکم یا روده و «الهاویه» به معنای هوا و مادر فرزند مرده آمده است. و لطافت این سخن در اینجا روشن است.

قول حضرت علیه السلام «أنا الغلام القرشی» در دیوان «أنا الإمام القرشی» است و در آن آمده «کالشطن [=چون طناب]» و بعد از قولش «أهل الیمن» افزوده:

[رهبری و شجاعت] مرا ساکنان نجد و عدن [پذیرفته اند] من أبو الحسین و أبو الحسن هستم. یقین داشته باش.

«الأبلج» یعنی کسی که چهره اش درخشان یا ابروانش فاصله دار است و «القطن» با حروف متحرک کوهی است از آن بنی اسد و «الشطن» با حروف مترک یعنی ریسمان بلند. قولش «یا فاسی» از فسوه [=باد شکم] است و احتمال می رود قاف باشد.

قول حضرت علیه السلام «أو لا» یعنی بلکه سخن مرا نپذیرید، من بسیار مورد نافرمانی قرار گرفته ام و «ما» یا کافّه است یا مصدریه .

قول حضرت «لو جئتنا» لو برای تمنی است و در آخر آن در دیوانش افزوده است:

ص: ۵۹۰

نه خواسته ی شما مطرح است و نه خواسته ی من، بلکه آنچه خدای جانبخش و جانگیر اراده کرده باید اجرا گردد.

و در دیوان در رجز آخر بعد از قول حضرت علیه السلام «تصطلح» آمده است:

شیران بیشه ای که در بحران نبرد به نشاط افتاده اند.

«العرین» یعنی کنام شیر و عدول در مرح از جمع به مفرد به خاطر ضرورت شعر است و برای نشان دادن این مطلب که این شیرها به دلیل اجتماعشان همچون یک شیر هستند؛ چنانچه درباره قول خدای تعالی «وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» - . کهف / ۵۰ - {و حال آنکه آنها دشمن شمایند.} گفته شده، و گفته می شود: «بطحه» یعنی او را به روی بر زمین افکند و او بر زمین افتاد. قول حضرت علیه السلام: «الله الله» یعنی از او بترسید و او را یاد کنید.

**[ترجمه]

«۴۷۳»

(۱)

شی، تفسیر العیاشی عَنْ أَبِی الْأَغَرِّ التَّمِیمِیِّ قَالَ: إِنِّی لَوَاقِفٌ یَوْمَ صِفِّینَ إِذْ مَرَّ بِیَ الْعَبَّاسُ بْنُ رَبِیعَهَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ شَاكٍ فِی السِّلَاحِ عَلَی رَأْسِهِ مِغْفَرٌ وَ بِیَدِهِ صَفِیحَهٌ یَمَانِیَّهٌ یَقْلِبُهَا وَ هُوَ عَلَی فَرَسٍ لَهُ أَدْهَمَ وَ كَأَنَّ عَیْنَیْهِ عَیْنَا أَفْعًی فَبَیْنَا هُوَ یَرُوضُ فَرَسَهُ وَ یَلِینُ فِی عَرِیكَتِهِ إِذْ هَتَفَ بِهِ هَاتِفٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ یُقَالُ لَهُ عِرَارُ بْنُ أَدْهَمَ یَا عَبَّاسُ هَلُمَّ إِلَی الْبِرَازِ قَالَ فَالنُّزُولُ إِذاً فَإِنَّهُ أَیْأَسُ مِنَ الْقُفُولِ قَالَ فَنَزَلَ الشَّامِیُّ وَ وَجَدَ وَ هُوَ یَقُولُ:

إِنْ تَرْكَبُوا فَرُكُوبُ الْخَیْلِ عَادَتُنَا**أَوْ تَنْزِلُونَ فَإِنَّا مَعْشَرٌ نُزُلٌ

قَالَ وَ ثَنَی عَبَّاسٌ رِجْلَهُ وَ هُوَ یَقُولُ:

ص: ۵۹۱

۱- ۴۷۳- رواه العیّاشیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: (۱۴) من سوره التوبه من تفسیره: ج ۲ ص ۷۹. ورواه عنه السید هاشم البحرانی رفع الله مقامه فی تفسیر الآیه الکریمه من تفسیره ج ۲ ص ۱۰۸، ط ۲. ورواه أیضا أبن قتیبه فی کتاب عیون الأخبار: ج ۱، ص ۱۸۰، وفی ط ج ۲ ص ۷۴. ورواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۶۵) من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۳۶ ط بیروت. ورواه أیضا العلامه الأمینی نقلا عن کتاب عیون الأخبار: ج ۲ ص ۱۸۰ فی کتاب الغدیر: ج ۱۰، ص ۱۷۳. ورواه أیضا أبو مخنف کما رواه عنه المسعودی فی سیره معاویه من کتاب مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۷ ط مصر.

وَ يَصُدُّ عَنْكَ مَخِيلَهُ الرَّجُلِ***الْعِرِّيضِ مُوضِحَهً عَنِ الْعَظْمِ

بِحُسَامِ سَيْفِكَ أَوْ لِسَانِكَ***وَ الْكَلِمُ الْأَصِيلُ كَأَرْعَبِ الْكَلْمِ

ثُمَّ عَصَبَ فَضَلَاتِ دِرْعِهِ فِی حُجْزَتِهِ وَ دَفَعَ فَرَسَهُ إِلَی غُلَامٍ یُقَالُ لَهُ أَسْلَمُ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی قَلَاقِلِ شَعْرِهِ وَ دَلَفَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَی صَاحِبِهِ قَالَ فَذَکَرْتُ قَوْلَ أَبِی ذُوَیْبٍ:

فَتَنَازَلَا وَ تَوَاقَفَتْ خَیْلَاهُمَا***وَ کِلَاهُمَا بَطَلُ اللِّقَاءِ مُخَدَّعٌ

قَالَ ثُمَّ تَکَافَحَا بِسَیْفِهِمَا مَلِیّاً مِنْ نَهَارِهِمَا لَا یَصِلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا إِلَی صَاحِبِهِ لِکَمَالِ لَأْمَتِهِ إِلَی أَنْ لَحَظَ الْعَبَّاسُ وَهْیاً [وَهْناً خ ل] فِی دِرْعِ الشَّامِیِّ فَأَهْوَی إِلَیْهِ بِیَدِهِ فَهَتَکَهُ إِلَی ثُنْدُوَتِهِ ثُمَّ عَاوَدَ لِمُحَاوَلَتِهِ وَ قَدْ أَصْحَرَ لَهُ مَفْتَقَ الدِّرْعِ فَضَرَبَهُ الْعَبَّاسُ ضَرْبَهً بِالسَّیْفِ فَانْتَظَمَ بِهِ جَوَانِحَ صَدْرِهِ وَ خَرَّ الشَّامِیُّ صَرِیعاً بِخَدِّهِ وَ سَمَا الْعَبَّاسُ فِی النَّاسِ وَ کَبَّرَ النَّاسُ تَکْبِیرَهً ارْتَجَّتْ لَهَا الْأَرْضُ فَسَمِعْتُ قَائِلًا یَقُولُ مِنْ وَرَائِی قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَ یُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَ یَتُوبُ اللَّهُ عَلی مَنْ یَشاءُ فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ یَا أَبَا الْأَغَرِّ مَنِ الْمُبَارِزُ لِعَدُوِّنَا قُلْتُ هَذَا ابْنُ شَیْخِکُمُ الْعَبَّاسِ بْنِ رَبِیعَهَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا عَبَّاسُ قَالَ لَبَّیْکَ قَالَ أَ لَمْ أَنْهَکَ وَ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ أَنْ تُخِلُّوا بِمَرْکَزٍ أَوْ تُبَاشِرُوا حَدَثاً قَالَ إِنَّ ذَلِکَ لَکَذَلِکَ قَالَ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَا قَالَ أَ فَأُدْعَی إِلَی الْبِرَازِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَلَا أُجِیبُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ نَعَمْ طَاعَهُ إِمَامِکَ أَوْلَی بِکَ مِنْ إِجَابَهِ عَدُوِّکَ وَدَّ مُعَاوِیَهُ أَنَّهُ مَا بَقِیَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ نَافِخُ ضَرَمَهٍ إِلَّا طُعِنَ فِی نَیْطِهِ إِطْفَاءً لِنُورِ اللَّهِ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ أَمَا وَ اللَّهِ لَیُهْلِکَنَّهُمْ مِنَّا رِجَالٌ وَ رِجَالٌ یَسُومُونَهُمُ الْخَسْفَ حَتَّی یَتَکَفَّفُوا بِأَیْدِیهِمْ وَ یَحْفِرُوا الْآبَارَ ثُمَّ قَالَ إِنْ عَادُوا لَکَ فَعُدْ لِی قَالَ وَ نَمَی الْخَبَرُ إِلَی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ [وَ] اللَّهِ دَمُ عَرَارٍ أَ لَا رَجُلٌ یَطْلُبُ بِدَمِ عَرَارٍ قَالَ فَانْتَدَبَ لَهُ رَجُلَانِ مِنْ لَخْمٍ فَقَالَا نَحْنُ لَهُ قَالَ اذْهَبَا فَأَیُّکُمَا قَتَلَ الْعَبَّاسَ بِرَازاً فَلَهُ کَذَا وَ کَذَا فَأَتَیَاهُ فَدَعَوَاهُ إِلَی الْبِرَازِ فَقَالَ إِنَّ لِی سَیِّداً أُؤَامِرُهُ

قَالَ فَأَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ نَاوِلْنِي سِلَاحَكَ بِسِلَاحِي فَنَاوَلَهُ قَالَ وَ رَكِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى فَرَسِ الْعَبَّاسِ وَ دَفَعَ فَرَسَهُ وَ بَرَزَ إِلَى الشَّامِيِّيْنِ فَلَمْ يَشُكَّا أَنَّهُ الْعَبَّاسُ فَقَالا لَهُ أَذِنَ لَكَ سَيِّدُكَ فَتَحَرَّجَ أَنْ يَقُولَ نَعَمْ فَقَالَ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ قَالَ فَبَرَزَ إِلَيْهِ أَحَدُهُمَا فَكَأَنَّمَا اخْتَطَفَهُ ثُمَّ بَرَزَ إِلَيْهِ الثَّانِي فَأَلْحَقَهُ بِالْأَوَّلِ وَ انْصَرَفَ وَ هُوَ يَقُولُ الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ ثُمَّ قَالَ يَا عَبَّاسُ خُذْ سِلَاحَكَ وَ هَاتِ سِلَاحِي قَالَ وَ نَمَى الْخَبَرُ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَقَالَ قَبَّحَ اللَّهُ اللَّجَاجَ إِنَّهُ لَقَعُودٌ مَا رَكِبْتُهُ قَطُّ إِلَّا خُذِلْتُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ الْمَخْذُولُ وَ اللَّهِ اللَّخْمِيَّانِ لَا أَنْتَ قَالَ اسْكُتْ أَيُّهَا الشَّيْخُ فَلَيْسَ هَذِهِ مِنْ سَاعَاتِكَ قَالَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَحِمَ اللَّهُ اللَّخْمِيَّيْنِ وَ مَا أَرَاهُ يَفْعَلُ قَالَ ذَلِكَ وَ اللَّهِ أَضْيَقُ لحجرك [لِجُحْرِكَ] وَ أَخْسَرُ لِصَفْقَتِكَ قَالَ أَجَلْ وَ لَوْ لَا مِصْرُ لَقَدْ كَانَتِ الْمَنْجَاةُ مِنْهَا فَقَالَ هِيَ وَ اللَّهِ أَعْمَتْكَ وَ لَوْلَاهَا لَأُلْفِيتَ بَصِيراً.

lt;meta info="". - عیاشی رحمه الله آن را در تفسیر آیه ۱۴ از سوره توبه از تفسیر خود ج۲: ص۷۹ روایت کرده است. و سید هاشم بحرانی رفع الله مقامه آن را از عیاشی در تفسیر آیه کریمه از تفسیر خود ج۲: ص۱۰۸ چ۲ روایت کرده است. همچنین ابن قتیبه آن را در کتاب عیون الأخبار ج۱: ص۱۸۰ و در چاپ ج۲: ص۷۴ روایت کرده است. ابن ابی الحدید این حدیث را از او در شرح مختار ۶۵ نهج البلاغه ج۲: ص۲۳۶ چ بیروت روایت کرده است. همچنین علامه امینی آن را به نقل از کتاب عیون الأخبار ۲: ۱۸۰ در کتاب الغدیر ۱۰: ۱۷۳ روایت کرده و ابو مخنف نیز آن را روایت کرده و مسعودی نیز در سیره معاویه از کتاب مروج الذهب ۳: ۲۷ چ مصر آن را از او روایت کرده است. - . تفسیر عیاشی: از ابی الأغر تمیمی روایت شده که گفت: روز صفین ایستاده بودم که عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب سراپا مسلح با کلاه خودی بر سر و شمشیری یمانی در دست از من گذشت، در حالی که شمشیر خود را می گرداند و خود سوار بر اسبی سیاهگون بود، گویا که چشمانش چشمان افعی است. در همان حال که اسب خود را راه می برد و با او نرم خویی می کرد، یکی از شامیان که به او عرار بن ادهم می گفتند، بانگ زد: ای عباس! برای مبارزه حاضر شو. عباس گفت: در صورتی که فرود آیی، چرا که آن طمع بازگشت و فرار را از بین می برد. گوید: پس شامی فرود آمد و به میدان در رسید در حالی که گفت:

اگر سواره بجنگید، سواره جنگیدن عادت ماست اگر هم پیاده بجنگید ما جماعت پیاده نظام هستیم.

گوید: عباس پایشش را خم کرد در حالی که می گفت:

ص: ۵۹۱

گمان مرد شرور تو را از ضربه ای که به سبب استخوان آن پیدا شود، باز می دارد

با شمشیر برانت یا با زبانت، که کلام اصیل همچون دردناک‌ترین زخم است.

سپس اضافات زره اش را به میانه شلوارش بست و اسبش را به غلامی به نام اسلم سپرد. گوئی من به حرکت موهایش می نگرم. هر یک از آن دو به سوی دیگری پیش رفت و من سخن ابو ذویب را به یاد آوردم:

هر دو فرود آمدند و اسبانشان متوقف شدند هر دو قهرمان نبرد و با تجربه بودند.

گوید: سپس آن دو مدتی طولانی از روز را نبرد کردند و به سبب یکپارچه بودن زره شان هیچ یک به دیگری دست نمی یافت تا اینکه عباس شکافی را در زره او دید و دستش را به سمت او فرود آورد و آن را تا سینه اش درید سپس تلاشش را از سر گرفت و حال آنکه چاک زره اش بر او نمایان شده بود، آنگاه عباس یک ضربه با شمشیر به او زد و با آن ضربه قفسه سینه اش به نظم از هم دریده شد و مرد شامی با گونه به خاک افتاد و عباس در بین مردم بالا رفت و مردم چنان تکبیری گفتند که زمین بدان به لرزه درآمد. سپس شنیدم کسی پشت سرم می گفت: «قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلى مَنْ يَشاءُ» - . توبه / ۱۴ - { با آنان بجنگید، تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند و شما را بر ایشان پیروزی بخشد و دل های گروه مؤمنان را خنک گرداند. و خشم دل هایشان را ببرد، و خدا توبه هر که را بخواهد می پذیرد} به سوی صدا نگریستم و ناگهان دیدم که او امیر مؤمنان علی علیه السلام است، فرمود: ای ابا الأغر! کیست آنکه با دشمنمان مبارزه می کرد؟ عرض کردم: این مبارز پسر شیخ شما عباس بن ربیعه بود. علی علیه السلام فرمود: ای عباس! عرض کرد: لبیک. فرمود: آیا تو و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر را نهی نکردم از اینکه قرارگاهی را رها کنید یا مستقیماً به مبارزه بروید؟ عرض کرد: بی تردید چنین است. فرمود: چه شد که از پیمان خود باز گشتی؟! عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فدایت گردم آیا به مبارزه خوانده شوم و پاسخ ندهم؟ فرمود: آری اطاعت از امامت سزاوارتر از پاسخ دعوت دشمنت است. معاویه دوست دارد هیچ دمنده هیزمی از بنی هاشم باقی نماند مگر اینکه کشته شود تا بدین وسیله نور خداوند خاموش گردد {ولی خداوند نمی گذارد، تا نور خود را کامل کند} - . توبه / ۳۲ - {هر چند مشرکان خوش نداشته باشند} - . توبه / ۳۳ - بدانید و آگاه باشید، به خدا سوگند مردانی از ما شما را هلاک خواهند کرد، مردانی که (آنها را به زبونی می کشند و) کاری بدان ها تحمیل می کنند تا اینکه دستان خود را برای درخواست دراز کنند(با دستان خود کار کنند) و چاه ها را حفر کنند. سپس فرمود: اگر دوباره چنین کردند به سوی من بازگرد. گفت: این خبر به معاویه رسید و گفت: به خدا سوگند که این خون قصاص است. آیا مردی نیست که طالب خون قصاص شود؟ گوید: دو مرد از لخم برای این کار داوطلب شدند و گفتند: ما برای این کار آماده ایم. معاویه گفت: بروید. هر یک از شما که عباس را در مبارزه بکشد چنین چیز و چنان چیز را به او خواهم بخشید. آن دو نیز به سراغ او رفتند و او را به مبارزه فرا خواندند. عباس گفت: من سروری دارم که از او فرمان می گیرم.

ص: ۵۹۲

گوید: پس به محضر امیر مؤمنان علیه السلام آمد و آن جناب را از ماجرا آگاه ساخت. حضرت فرمود: سلاحت را با من جابجا کن و او نیز چنین کرد و امیر مؤمنان علیه السلام بر اسب عباس سوار شد و اسب را راند و به نبرد با دو مرد شامی رفت و آن دو شک نکردند که او عباس نیست، به او گفتند: سرورت به تو اجازه داد؟ حضرت ابا کرد بگوید: آری، پس فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» - . حج / ۳۹ - {به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.} گوید: یکی از آن دو به سوی او رفت و گویی او را ربود، سپس دومین هماورد به میدان آمد و دومی را نیز به اولی ملحق کرد و بیرون آمد در حالی که می فرمود: «الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ» - . بقره / ۱۹۴ - {این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است، و [هتک] حرمت ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما

تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید} سپس فرمود: ای عباس! سلاحت را بگیر و سلاح مرا بده. گوید: این خبر به معاویه رسید و گفت: خداوند ستیزه جوئی را زشت گرداند. بی تردید آن شتری است که من هرگز بر آن سوار نشدم مگر اینکه خوارم کرد، پس عمرو بن عاص گفت: به خدا سوگند واماندگان لخمیان هستند نه تو. معاویه گفت: خاموش باش ای پیر که اکنون زمان تو نیست. عمرو گفت: اگر زمان من نیست پس خدا لخمیان را رحمت کند و گمان نمی برم که چنین کند. معاویه گفت: اگر چنان باشد به خدا سوگند برای تو زیانبخش تر است و تو بیشتر در تنگنا خواهی بود. عمرو گفت: آری اگر مصر نبود راه رهائی از آن بود. معاویه گفت: به خدا سوگند مصر تو را کور کرده و اگر مصر نبود قطعاً تو بصیرت می یافتی.

**[ترجمه]

بیان

و رواه ابن أبی الحدید عن ابن قتیبه من کتاب عیون الأخبار عن أبی الأغر بأدنی تغییر و زاد بعد قوله من إجابه عدوک ثم تغیظ و استطار حتی قلت الساعه الساعه ثم سکن و تطامن و رفع یدیه مبتهلا و قال اللهم اشکر للعباس مقامه و اغفر له ذنبه و ساق الخبر إلی قوله فقال علی فو الله لود معاویه.

و المخیله الظن و الکبر و العریض کسکیت من یتعرض للناس بالشر أی یمنع عنک ظن المتعرض للشر و کبره و خیلاءه ضربه أو شجه موضحه عن العظم أو کلام بلسانک فإن الکلام الأصیل فی التأثیر کأرعب الکلم أی الجرح و فی بعض النسخ قارعه الکلم بالقاف أو الفاء أی تفوقه و تزید علیه و الأول أظهر و العصب الطی الشدید و القلاقل بالضم السریع التحرک: و دلف مشی بتثاقل کمشی الشیخ و دلفت الکتیبه فی الحرب تقدمت.

و قـال الجوهرى قـال الأصـمعى كـافحوهم إذا اسـتقبلوهم فى الحرب بوجوههم ليس دونها ترس و قال مضـى ملى من النهار أى ساعه طويله.

و قال الجوهرى اللأمه الدرع اللأمه.

و قوله عليه السلام فما عدا مما بدا أى ما صرفك عما ظهر لك و قد مر سابقا.

و قال الجوهرى الضرمه السعفه أو الشحه فى طرفها نار يقال ما بها نافخ ضرمه أى أحد.

و قال فى النهايه فى حديث على عليه السلام و الله لود معاويه أنه ما بقى من بنى هاشم نافخ ضرمه إلا طعن فى نيطه.

الضـرمه بالتحريك النار و هـذا يقال عند المبالغه فى الهلاك لأن النار ينفخها الصـغير و الكبير و الذكر و الأنثى أى ما بقى أحد منهم.

و يقال طعن فى نيطه أى فى جنازته و من ابتـدأ فى شـى ء أو دخله فقد طعن فيه و يروى طعن على ما لم يسم فاعله و النيط نياط القلب و هو علاقته.

و قـال فى مـاده نيط يقال طعن فى نيطه و جنازته إذا مات و القياس النوط لأنه من ناط ينوط إذا علق غير أن الواو تعاقب الياء فى حروف كثيره.

و قيل النيط نياط القلب و هو العرق الذى القلب معلق به.

و قال الجوهرى سامه خسـفا أى أولاه ذلا و يقال كلفه المشـقه و الـذل و قال اسـتكف و تكفف بمعنى و هو أن يمـد كفه يسأل الناس يقال فلان يتكفكف الناس و قال القعود من الإبل هو البكر حين يركب أى يمكن ظهره من الركوب.

قوله أضيق لجحرك أى إقرارك ببطلان أمرنا يضيق الأمر عليك و يجعل صفقتك أى بيعتك لى خاسره بائره.

**[ترجمه] ابن ابی الحدید آن را از کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه از ابی الأغر با کمترین تغییر روایت کرده و بعد از قول او «من إجابه عدوك: از پاسخ دشمنت» افزوده است: سپس خشمگین شد و برآشفت که گفتم هم اکنون به شدت اعتراض خواهد کرد، ولی خشم خود را فرو خورد و آرامش یافت و دستش را برای دعا به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا این رفتار عباس را بپذیر و گناهش را بیامرز. حدیث را ادامه داده تا آنجا که امام علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند معاویه دوست دارد.

«المخیله» یعنی: گمان و کبر و «العریض» بر وزن سِکّیت یعنی کسی که با شر با مردم روبرو می شود یعنی گمان کسی که مردم را در معرض شر قرار می دهد و کبر و تکبر او تو را باز می دارد از ضربه یا شکستگی ای که استخوان را آشکار می سازد، یا از سخنی در زبان تو که سخنان اصیل در تأثیر مثل «ارعب الکلم: دردناك ترین زخم» است. در برخی نسخ قارعه الکلم با قاف یا فاء آمده یعنی بر آن فائق می آیی و بر آن برتری می یابی و معنای اول روشن تر است و «العصب» یعنی پیچیدن شدید و «القلاقل» با ضمه یعنی پر حرکت. «دلف» یعنی به سنگینی راه رفت همچون حرکت یک پیرمرد و «دلفت الکتیبه فی الحرب» یعنی لشکر در جنگ به پیش رفت.

ص: ۵۹۳

جوهری گوید: اصمعی گفته است: «کافحوهم» وقتی که در جنگ رو در رو به استقبال آنان بروند و نه با سپر و گفته است: «ملی من النهار» یعنی ساعتی طولانی.

جوهری گفته است «اللأمه» یعنی زره.

قول حضرت علیه السلام «فما عدا مما بدا» یعنی چه چیز باعث شد که از آنچه برایت آشکار شده، روی گردانی، شرح آن پیشتر گذشت.

جوهری گفته است: «الضرمه» یعنی: شاخه درخت خرما یا شاخه ی ریز گیاه که در کناره آن آتش است، گفته می شود در آنجا دمنده آتشی نیست یعنی کسی نیست.

در النهایه در حدیث امام علی علیه السلام گفته است: به خدا سوگند معاویه دوست دارد کسی از بنی هاشم باقی نماند مگر اینکه کشته شود.

«الضرمه» با حروف متحرك یعنی آتش و این سخن به گاه مبالغه در نابودی گفته می شود؛ زیرا کوچك و بزرگ و مرد و زن در آتش می دمند، یعنی کسی از آنان باقی نماند .

گفته می شود: «طعن فی نیطه» یعنی به جسدش نیزه خورد و در مورد کسی که کاری را آغاز کند یا در آن وارد شود گفته می شود: «فقد طعن فیه» و به صورت مجهول روایت می شود و «النیط» رگ قلب که رابط آن است.

در ماده «نیط» گفته است: گفته می شود «طعن فی نیطه و جنازته» یعنی مرد و قیاس آن «النوط» است؛ زیرا از ناط ینوط به

معنای آویختن است، ولی واو در حروف بسیاری با یاء جایگزین می شود.

گفته می شود: «النیط» رگ قلب است و آن رگی است که قلب به آن متصل است.

جوهری گوید: «سامه خسفا» یعنی خواری را به او تحمیل کرد و گفته می شود سختی و ذلت را به او تحمیل کرد و گوید: «استکف و تکفف» به یک معنا است و آن اینکه دستش را برای درخواست از مردم دراز کند. گفته می شود فلان یتکفکف الناس[=فلانی دستش را به سوی مردم دراز می کند.] و گوید: «القعود» از شتران یعنی: شتر جوان. «حین یرکب» یعنی می توان برای سواری بر پشت آن نشست.

سخنش «أضیق لجحرک» یعنی اقرار تو به باطل بودن امر ما کار را بر تو دشوار می کند و معامله ات یعنی داد و ستدت را زیان بار و نابود می کند.

ص: ۵۹۴

**[ترجمه]

«۴۷۴»

(۱)

جا، المجالس للمفید التَّمَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی نُعَیْم عَنْ صَالِحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هِشَام عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام خَطَبَ ذَاتَ یَوْم فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَقَالَتِی وَ عُوا کَلَامِی إِنَّ الْخُیَلَاءَ مِنَ التَّجَبُّرِ وَ النَّخْوَهَ مِنَ التَّکَبُّرِ وَ إِنَّ الشَّیْطَانَ عَدُوٌّ حَاضِرٌ یَعِدُکُمُ الْبَاطِلَ أَلَا إِنَّ الْمُسْلِمَ أَخُو الْمُسْلِمِ فَلَا تَنَابَزُوا وَ لَا تَخَاذَلُوا فَإِنَّ شَرَائِعَ الدِّینِ وَاحِدَهٌ وَ سُبُلَهُ قَاصِدَهٌ مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَ مَنْ تَرَکَهَا مَرَقَ وَ مَنْ فَارَقَهَا مُحِقَ لَیْسَ الْمُسْلِمُ بِالْخَائِنِ إِذَا ائْتُمِنَ وَ لَا بِالْمُخْلِفِ إِذَا وَعَدَ وَ لَا بِالْکَذُوبِ إِذَا نَطَقَ نَحْنُ أَهْلُ بَیْتِ الرَّحْمَهِ وَ قَوْلُنَا الْحَقُّ وَ فِعْلُنَا الْقِسْطُ وَ مِنَّا خَاتَمُ النَّبِیِّینَ وَ فِینَا قَادَهُ الْإِسْلَامِ وَ أُمَنَاءُ الْکِتَابِ نَدْعُوکُمْ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِهِ وَ إِلَی جِهَادِ عَدُوِّهِ وَ الشِّدَّهِ فِی أَمْرِهِ وَ ابْتِغَاءِ مَرْضَاتِهِ وَ إِلَی إِقَامِ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاهِ وَ حَجِّ الْبَیْتِ وَ صِیَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ تَوْفِیرِ الْفَیْ ءِ لِأَهْلِهِ أَلَا وَ إِنَّ مِنْ أَعْجَبِ الْعَجَبِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ الْأُمَوِیَّ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ السَّهْمِیَّ یُحَرِّضَانِ النَّاسَ عَلَی طَلَبِ دَمِ ابْنِ عَمِّهِمَا وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی وَ اللَّهِ لَمْ أُخَالِفْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَطُّ وَ لَمْ أَعْصِهِ فِی أَمْرِهِ قَطُّ أَقِیهِ بِنَفْسِی فِی الْمَوَاطِنِ الَّتِی تَنْکُصُ فِیهَا الْأَبْطَالُ وَ تُرْعَدُ مِنْهَا الْفَرَائِصُ بِقُوَّهٍ أَکْرَمَنِی اللَّهُ بِهَا فَلَهُ الْحَمْدُ وَ لَقَدْ قُبِضَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَفِی حَجْرِی وَ لَقَدْ وُلِّیتُ غُسْلَهُ بِیَدِی تُقَلِّبُهُ الْمَلَائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ مَعِی وَ ایْمُ اللَّهِ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّهٌ بَعْدَ نَبِیِّهَا إِلَّا ظَهَرَ بَاطِلُهَا عَلَی حَقِّهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ

ص: ۵۹۵

١ - ۴٧۴- رواه الشيخ المفيد رفع اللّه مقامه فى الحديث: (٢۵) من المجلس: (٢٧) من أماليه ص ١۴۵، ط النجف. ورواه عنه الشيخ الطوسى رحمه الله فى الحديث: (١٣) من الجزء الأول من أماليه ص ٩ ط بيروت.

قَالَ فَقَامَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ أَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ أَعْلَمَكُمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَمْ يَسْتَقِمْ عَلَيْهِ قَالَ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَ قَدْ نَفَذَتْ بَصَائِرُهُمْ.

lt;meta info="". - شیخ مفید رفع الله مقامه آن را در حدیث ۲۵ از مجلس ۲۷ از امالی خود: ص۱۴۵ چ نجف روایت کرده و شیخ طوسی رحمه الله نیز در حدیث ۱۳ از جلد اول از امالی خود: ص۹ چ بیروت حدیث را از او روایت کرده است. - . مجالس مفید: أصبغ بن نباته گوید: روزی امیر مؤمنان علیه السلام سخنرانی کرد، پس حمد و ثنای الهی بجای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد سپس فرمود: ای مردم سخنم را بشنوید، و کلامم را خوب فرا گیرید، و همانا تکبر و خود فروشی از نشانه های گردنکشی و زور نمائی است، و نخوت و بزرگ منشی از تکبر است. شیطان دشمنی حاضر و آماده است که شما را به باطل دلخوشی می دهد، هان که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است، و پس القاب زشت بر هم ننهید، و دست از یاری هم نشوئید، که همانا شرایع و قوانین دین یکی است، و راه های آن همراه است، هر کس آن را پیش بگیرد به حقّ و هدف خود می رسد، و هر کس رهایش سازد از جادّه حق بدر رود، و هر کس از آن جدا شود تباه و نابود می گردد. مسلمان در امانت خیانت نورزد، و در وعده تخلّف نکند، و در سخن دروغ نگوید. ما خاندان رحمتیم، گفتار ما حقّ، و کردار ما عدل است. خاتم پیامبران از ماست، و پیشوایان اسلام و امینان کتاب خدا در میان ماینـد. شما را بسوی خدا و پیامبرش، و جهاد با دشمنش، و سختگیری و پایداری در امرش، و طلب خرسندیش، و برپاداری نماز، و پرداخت زکات، و حجّ خانه خدا، و روزه ماه رمضان، و پرداخت کامل فیء - . م: غنائمی است که بدون جنگ و درگیری از کفار بدست مسلمین می افتد. - به اهلش دعوت می کنیم. هان که از همه شگفت تر آنکه معاویه بن ابی سفیان اموی و عمر و بن عاص سهمی، مردم را به خونخواهی پسر عمویشان (عثمان) بر می انگیزند، و دانستید که به خدا سوگند من هرگز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نورزیدم، و هرگز در کاری از وی سر نپیچیدم، جان خود را در مواردی سپر او ساختم که زورمندان و شجاعان از آن عقب می نشستند، و بنده های بدن ها از آن می لرزیدند، و البتّه به نیرویی بود که خداوند به من کرامت نموده بود و بر این بخشش او را سپاس می گزارم. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی قبض روح شد که سر مبارکش در دامن من بود، و خودم با این دست هایم غسل او را به عهده گرفتم، فرشتگان مقرّب در این امر یاریم می دادند. و بخدا سوگند که هیچ امّتی پس از پیامبرش اختلاف نکرد جز اینکه گروه باطل بر گروه حقّ غلبه یافت مگر آنکه خدا بخواهد.

ص: ۵۹۵

عمّار یاسر رضی اللّه عنه برخاست و گفت: أمیر المؤمنین شما را آگاه ساخت که امّت با وی وفادار نبودند. پس مردم با بصیرت کامل از هم جدا شدند .

**[ترجمه]

«۴۷۵»

(۱)

کشف، کشف الغمه: خَرَجَ مِنْ عَسْکَرِ مُعَاوِیَهَ الْمِخْرَاقُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ طَلَبَ الْبِرَازَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ مِنْ عَسْکَرِ عَلِیٍّ علیه السلام الْمُؤَمَّلُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ الْمُرَادِیُّ فَقَتَلَهُ الشَّامِیُّ فَنَزَلَ فَجَزَّ رَأْسَهُ وَ حَکَّ وَجْهَهُ بِالْأَرْضِ وَ کَبَّهُ عَلَی وَجْهِهِ فَخَرَجَ إِلَیْهِ فَتًی مِنَ الْأَزْدِ اسْمُهُ مُسْلِمُ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فَقَتَلَهُ الشَّامِیُّ وَ فَعَلَ بِهِ کَمَا فَعَلَ فَلَمَّا رَأَی عَلِیٌّ علیه السلام ذَلِکَ تَنَکَّرَ وَ الشَّامِیُّ وَاقِفٌ یَطْلُبُ الْبِرَازَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُهُ فَطَلَبَهُ فَبَدَرَهُ عَلِیٌّ علیه السلام بِضَرْبَهٍ عَلَی عَاتِقِهِ فَرَمَی بِشِقِّهِ فَنَزَلَ فَاجْتَزَّ رَأْسَهُ وَ قَلَبَ وَجْهَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ رَکِبَ وَ نَادَی هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ فَخَرَجَ إِلَیْهِ فَارِسٌ فَقَتَلَهُ وَ فَعَلَ بِهِ کَمَا فَعَلَ وَ رَکِبَ وَ نَادَی هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ فَخَرَجَ إِلَیْهِ فَارِسٌ فَقَتَلَهُ وَ فَعَلَ کَمَا فَعَلَ کَذَا إِلَی أَنْ قَتَلَ سَبْعَهً فَأَحْجَمَ عَنْهُ النَّاسُ وَ لَمْ یَعْرِفُوهُ وَ کَانَ لِمُعَاوِیَهَ عَبْدٌ یُسَمَّی حَرْباً وَ کَانَ شُجَاعاً فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَهُ وَیْلَکَ یَا حَرْبُ اخْرُجْ إِلَی هَذَا الْفَارِسِ فَاکْفِنِی أَمْرَهُ فَقَدْ قَتَلَ مِنْ أَصْحَابِی مَا قَدْ رَأَیْتَ فَقَالَ لَهُ حَرْبٌ إِنِّی وَ اللَّهِ أَرَی مَقَامَ فَارِسٍ لَوْ نَزَلَ إِلَیْهِ أَهْلُ عَسْکَرِکَ لَأَفْنَاهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ فَإِنْ شِئْتَ بَرَزْتُ إِلَیْهِ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ قَاتِلِی وَ إِنْ شِئْتَ فَاسْتَبْقِنِی لِغَیْرِهِ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لَا وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ تُقْتَلَ فَقِفْ مَکَانَکَ حَتَّی یَخْرُجَ إِلَیْهِ غَیْرُکَ وَ جَعَلَ عَلِیٌّ علیه السلام یُنَادِیهِمْ وَ لَا یَخْرُجُ إِلَیْهِ أَحَدٌ فَرَفَعَ الْمِغْفَرَ عَنْ رَأْسِهِ وَ رَجَعَ إِلَی عَسْکَرِهِ فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْ أَبْطَالِ الشَّامِ اسْمُهُ کُرَیْبُ بْنُ الصَّبَّاحِ فَطَلَبَ الْبِرَازَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ الْمُرَقَّعُ الْخَوْلَانِیُّ فَقَتَلَهُ الشَّامِیُّ وَ خَرَجَ إِلَیْهِ آخَرُ فَقَتَلَهُ أَیْضاً فَرَأَی عَلِیٌّ علیه السلام فَارِساً بَطَلًا فَخَرَجَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام بِنَفْسِهِ فَوَقَفَ قُبَالَتَهُ وَ قَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا کُرَیْبُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْحِمْیَرِیُّ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام

۱- ۴۷۵- رواه الاربلی رحمه اللّه فی عنوان: «و من حروبه [علیه السلام] حرب صفّین» من کتاب کشف الغمّه: ج ۲ ث ۲۴۶.

وَیْحَکَ یَا کُرَیْبُ إِنِّی أَحَذِّرُکَ اللَّهَ فِی نَفْسِکَ وَ أَدْعُوکَ إِلَی کِتَابِهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ فَقَالَ کُرَیْبٌ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَاللَّهَ اللَّهَ فِی نَفْسِکَ فَإِنِّی أَرَاکَ فَارِساً بَطَلًا فَیَکُونُ لَکَ مَا لَنَا وَ عَلَیْکَ مَا عَلَیْنَا وَ تَصُونُ نَفْسَکَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَا یُدْخِلَنَّکَ مُعَاوِیَهُ نَارَ جَهَنَّمَ فَقَالَ کُرَیْبٌ ادْنُ مِنِّی إِنْ شِئْتَ وَ جَعَلَ یُلَوِّحُ بِسَیْفِهِ فَمَشَی إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ الْتَقَیَا بِضَرْبَتَیْنِ فَبَدَرَهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَقَتَلَهُ فَخَرَجَ إِلَیْهِ الْحَارِثُ بْنُ الْحِمْیَرِیِّ فَقَتَلَهُ وَ آخَرُ فَقَتَلَهُ حَتَّی قَتَلَ أَرْبَعَهً وَ هُوَ یَقُولُ الشَّهْرُ الْحرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ ثُمَّ صَاحَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا مُعَاوِیَهُ هَلُمَّ إِلَی مُبَارَزَتِی وَ لَا تَفْنَیَنَّ الْعَرَبُ بَیْنَنَا فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لَا حَاجَهَ لِی فِی ذَلِکَ فَقَدْ قَتَلْتَ أَرْبَعَهً مِنْ سِبَاعِ الْعَرَبِ فَحَسْبُکَ فَصَاحَ شَخْصٌ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِیَهَ اسْمُهُ عُرْوَهُ بْنُ دَاوُدَ یَا عَلِیُّ إِنْ کَانَ مُعَاوِیَهُ قَدْ کَرِهَ مُبَارَزَتَکَ فَهَلُمَّ إِلَی مُبَارَزَتِی فَذَهَبَ عَلِیٌّ علیه السلام نَحْوَهُ فَبَدَرَهُ عُرْوَهُ بِضَرْبَهٍ فَلَمْ یَعْمَلْ شَیْئاً وَ ضَرَبَهُ عَلِیٌّ فَأَسْقَطَهُ قَتِیلًا ثُمَّ قَالَ انْطَلِقْ إِلَی النَّارِ وَ کَبُرَ عَلَی أَهْلِ الشَّامِ قَتْلُ عُرْوَهَ وَ جَاءَ اللَّیْلُ وَ خَرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام فِی یَوْمٍ آخَرَ مُتَنَکِّراً فَطَلَبَ الْبِرَازَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ هُوَ لَا یَعْرِفُ أَنَّهُ عَلِیٌّ وَ عَرَفَهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَاطَّرَدَ بَیْنَ یَدَیْهِ لِیُبَعِّدَهُ عَنْ عَسْکَرِهِ فَتَبِعَهُ عَمْرٌو مُرْتَجِزاً:

یَا قَادَهَ الْکُوفَهِ یَا أَهْلَ الْفِتَنِ***أَضْرِبُکُمْ وَ لَا أَرَی أَبَا الْحَسَنِ

فَرَجَعَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ هُوَ یَقُولُ:

أَبُو الْحُسَیْنِ فَاعْلَمَنَّ وَ الْحَسَنِ*** جَاءَکَ یَقْتَادُ الْعِنَانَ وَ الرَّسَنَ

فَعَرَفَهُ عَمْرٌو فَوَلَّی رَکْضاً وَ لَحِقَهُ عَلِیٌّ فَطَعَنَهُ طَعْنَهً وَقَعَ الرُّمْحُ فِی فُضُولِ دِرْعِهِ فَسَقَطَ إِلَی الْأَرْضِ وَ خَشِیَ أَنْ یَقْتُلَهُ فَرَفَعَ رِجْلَیْهِ فَبَدَتْ سَوْأَتُهُ فَصَرَفَ عَلِیٌّ علیه السلام وَجْهَهُ وَ انْصَرَفَ إِلَی عَسْکَرِهِ

وَ جَاءَ عَمْرٌو وَ مُعَاوِيَهُ يَضْحَکُ مِنْهُ فَقَالَ مِمَّ تَضْحَکُ وَ اللَّهِ لَوْ بَدَا لِعَلِيٍّ مِنْ صَفْحَتِکَ مَا بَدَا لَهُ مِنْ صَفْحَتِي إِذاً لَأَوْجَعَ قَذَالَکَ وَ أَيْتَمَ عِيَالَکَ وَ أَنْهَبَ مَالَکَ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ لَوْ كُنْتَ تَحْتَمِلُ مِزَاحاً لَمَازَحْتُکَ فَقَالَ عَمْرٌو وَ مَا أَحْمَلَنِي لِلْمِزَاحِ وَ لَكِنْ إِذَا لَقِيَ الرَّجُلُ رَجُلًا فَصَدَّ عَنْهُ وَ لَمْ يَقْتُلْهُ أَ تَقْطُرُ السَّمَاءُ دَماً فَقَالَ مُعَاوِيَهُ لَا وَ لَكِنَّهَا تُعْقِبُ فَضِيحَهَ الْأَبَدِ حِيناً وَ حِيناً أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ عَرَفْتَهُ لَمَا أَقْدَمْتَ عَلَيْهِ وَ كَانَ فِي أَصْحَابِ مُعَاوِيَهَ فَارِسٌ مَشْهُورٌ بِالشَّجَاعَهِ اسْمُهُ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاهَ فَلَمَّا سَمِعَ بُسْرٌ عَلِيّاً عليه السلام يَدْعُو مُعَاوِيَهَ إِلَى الْبِرَازِ وَ مُعَاوِيَهُ يَمْتَنِعُ قَالَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى مُبَارَزَهِ عَلِيٍّ فَلَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأَذْهَبَ بِشُهْرَتِهِ فِي الْعَرَبِ وَ شَاوَرَ غُلَاماً يُقَالُ لَهُ لَاحِقٌ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ وَاثِقاً مِنْ نَفْسِکَ وَ إِلَّا فَلَا تُبَارِزْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ وَ اللَّهِ الشُّجَاعُ الْمُطْرِقُ وَ أَنْشَدَ:

فَأَنْتَ لَهُ يَا بُسْرُ إِنْ كُنْتَ مِثْلَهُ***وَ إِلَّا فَإِنَّ اللَّيْثَ لِلضَّبْعِ آكِلٌ

مَتَى تَلْقَهُ فَالْمَوْتُ فِي رَأْسِ رُمْحِهِ***وَ فِي سَيْفِهِ شُغُلٌ لِنَفْسِکَ شَاغِلٌ

فَقَالَ وَيْحَکَ هَلْ هِيَ إِلَّا الْمَوْتُ وَ لَا بُدَّ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِمَّا بِمَوْتٍ أَوْ قَتْلٍ (۱) ثُمَّ خَرَجَ بُسْرٌ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ سَاكِتٌ بِحَيْثُ لَا يَعْرِفُهُ عَلِيٌّ عليه السلام لِحَالَهٍ كَانَتْ صَدَرَتْ مِنْهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام حَمَلَ عَلَيْهِ فَسَقَطَ بُسْرٌ عَنْ فَرَسِهِ عَلَى قَفَاهُ وَ رَفَعَ رِجْلَيْهِ وَ انْكَشَفَتْ سَوْأَتُهُ فَصَرَفَ عَلِيٌّ عليه السلام وَجْهَهُ عَنْهُ وَ وَثَبَ بُسْرٌ قَائِماً وَ سَقَطَ الْمِغْفَرُ عَنْ رَأْسِهِ فَصَاحَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ عليه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ بُسْرُ بْنُ أَرْطَاهَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام ذَرُوهُ عَلَيْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ فَضَحِکَ مُعَاوِيَهُ مِنْ بُسْرٍ وَ قَالَ لَا عَلَيْکَ فَقَدْ نَزَلَ بِعَمْرٍو مِثْلُهَا

۱- لو صح أن هذا الكلام صدر من هذا العفريت المارد لا ينبغى لعاقل أن يغتر بما قال فإن هذا شأن أكثر المتمردين فى جميع الاعصار فإنهم بمرأى و مسمع من الناس يتفوهون بأمثال هذه الكلم لتبرير عتوهم و طغيانهم و لتشجيع مردتهم و همج الرعاء على اتباعهم و تشجيعهم!!!.

وَ صَاحَ فَتًى مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الشَّامِ أَ مَا تَسْتَحْيُونَ لَقَدْ عَلَّمَكُمْ ابْنُ عَاصٍ كَشْفَ الْأَسْتَاهِ فِی الْحُرُوبِ وَ أَنْشَدَ:

أَ فِی کُلِّ یَوْمٍ فَارِسٌ ذُو کَرِیهَهٍ*** لَهُ عَوْرَهٌ وَسْطَ الْعَجَاجَهِ بَادِیَهٌ

یَکُفُّ بِهَا عَنْهُ عَلِیٌّ سِنَانَهُ*** وَ یَضْحَکُ مِنْهُ فِی الْخَلَاءِ مُعَاوِیَهُ

فَقُولَا لِعَمْرٍو وَ ابْنِ أَرْطَاهَ أَبْصِرَا*** سَبِیلَکُمَا لَا تَلْقَیَا اللَّیْثَ ثَانِیَهً

فَلَا تَحْمَدَا إِلَّا الْحَیَاءَ وَ خُصَاکُمَا*** هُمَا کَانَتَا وَ اللَّهِ لِلنَّفْسِ وَاقِیَهً

فَلَوْلَاهُمَا لَمْ تَنْجُوَا مِنْ سِنَانِهِ*** وَ تِلْکَ بِمَا فِیهَا مِنَ الْعَوْدِ ثَانِیَهً

وَ کَانَ بُسْرٌ یَضْحَکُ مِنْ عَمْرٍو فَعَادَ عَمْرٌو یَضْحَکُ مِنْهُ وَ تَحَامَی أَهْلُ الشَّامِ عَلِیّاً فَخَافُوهُ خَوْفاً شَدِیداً وَ کَانَ لِعُثْمَانَ مَوْلًی اسْمُهُ أَحْمَرُ فَخَرَجَ یَطْلُبُ الْبِرَازَ فَخَرَجَ إِلَیْهِ کَیْسَانُ مَوْلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَحَمَلَ عَلَیْهِ فَقَتَلَهُ فَقَالَ علیه السلام قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْکَ ثُمَّ حَمَلَ عَلَیْهِ فَاسْتَقْبَلَهُ بِالسَّیْفِ فَاتَّقَی عَلِیٌّ علیه السلام ضَرْبَتَهُ بِالْحَجَفَهِ ثُمَّ قَبَضَ ثَوْبَهُ وَ اقْتَلَعَهُ مِنْ سَرْجِهِ وَ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَکَسَرَ مَنْکِبَیْهِ وَ عَضُدَیْهِ وَ دَنَا مِنْهُ أَهْلُ الشَّامِ فَمَا زَادَهُ قُرْبُهُمْ إِسْرَاعاً فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ علیه السلام مَا ضَرَّکَ لَوْ سَعَیْتَ حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی أَصْحَابِکَ فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِنَّ لِأَبِیکَ یَوْماً لم [لَنْ] یَعْدُوَهُ وَ لَا بِهِ تُبْطِئُ عَنْهُ السَّعْیُ وَ لَا یَعْجَلُ بِهِ إِلَیْهِ الْمَشْیُ وَ إِنَّ أَبَاکَ وَ اللَّهِ لَا یُبَالِی أَ وَقَعَ عَلَی الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ (۱) وَ کَانَ لِمُعَاوِیَهَ عَبْدٌ اسْمُهُ حُرَیْثٌ وَ کَانَ فَارِساً بَطَلًا فَحَذَّرَهُ مُعَاوِیَهُ مِنَ التَّعَرُّضِ لِعَلِیٍّ فَخَرَجَ وَ تَنَکَّرَ لَهُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِحُرَیْثٍ لَا یَفُوتُکَ هَذَا الْفَارِسُ وَ عَرَفَ عَمْرٌو أَنَّهُ عَلِیٌّ علیه السلام فَحَمَلَ حُرَیْثٌ فَدَاخَلَهُ عَلِیٌّ وَ ضَرَبَهُ ضَرْبَهً أَطَارَ بِهَا قِحْفَ رَأْسِهِ فَسَقَطَ قَتِیلًا وَ اغْتَمَّ مُعَاوِیَهُ عَلَیْهِ غَمّاً شَدِیداً وَ قَالَ لِعَمْرٍو أَنْتَ قَتَلْتَ حُرَیْثاً وَ غَرَّرْتَهُ

۱- قد تقدم هذا نقلا عن کتاب صفّین، و رواه أیضا الطبریّ فی تاریخه: ج ۴ أو فی ط بیروت: ج ۵ ص ۱۹، و ما فیهما أوضح ممّا هاهنا.

وَ خَرَجَ الْعَبَّاسُ بْنُ رَبِيعَهَ بْنِ الْحَارِثِ الْهَاشِمِيُّ فَأَبْلَى وَ خَرَجَ إِلَيْهِ فَارِسٌ مِنْ أَصْحَابِ مُعَاوِيَهَ فَتَنَازَلَا وَ تَضَارَبَا وَ نَظَرَ الْعَبَّاسُ إِلَى وَهْنٍ فِي دِرْعِ الشَّامِيِّ فَضَرَبَهُ الْعَبَّاسُ عَلَى ذَلِكَ الْوَهْنِ فَقَدَّهُ بِاثْنَتَيْنِ فَكَبَّرَ جَيْشُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ رَكِبَ الْعَبَّاسُ فَرَسَهُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ مَنْ خَرَجَ إِلَى هَذَا فَقَتَلَهُ فَلَهُ كَذَا وَ كَذَا فَوَثَبَ رَجُلَانِ مِنْ لَخْمٍ مِنَ الْيَمَنِ فَقَالا نَحْنُ نَخْرُجُ إِلَيْهِ فَقَالَ اخْرُجَا فَأَيُّكُمَا سَبَقَ إِلَى قَتْلِهِ فَلَهُ مِنَ الْمَالِ مَا ذَكَرْتُ وَ لِلْآخَرِ مِثْلُ ذَلِكَ فَخَرَجَا إِلَى مَقَرِّ الْمُبَارَزَهِ وَ صَاحَا بِالْعَبَّاسِ وَ دَعَوَاهُ إِلَى الْقِتَالِ فَقَالَ أَسْتَأْذِنُ صَاحِبِي وَ أَعُودُ إِلَيْكُمَا وَ جَاءَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام لِيَسْتَأْذِنَهُ فَقَالَ لَهُ أَعْطِنِي ثِيَابَكَ وَ سِلَاحَكَ وَ فَرَسَكَ وَ لَبِسَهَا وَ رَكِبَ الْفَرَسَ وَ خَرَجَ إِلَيْهِمَا فَظَنَّا أَنَّهُ عَلَى الْعَبَّاسِ فَقَالا اسْتَأْذَنْتَ صَاحِبَكَ فَتَحَرَّجَ مِنَ الْكَذِبِ فَقَرَأَ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ فَالْتَقَيَا ضَرْبَتَيْنِ ضَرَبَهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَى مَرَاقِّ بَطْنِهِ قَطَعَهُ بِاثْنَتَيْنِ فَظَنَّ أَنَّهُ أَخْطَأَهُ فَلَمَّا تَحَرَّكَ الْفَرَسُ سَقَطَ قِطْعَتَيْنِ وَ غَارَ فَرَسُهُ وَ صَارَ إِلَى عَسْكَرِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ تَقَدَّمَ الْآخَرُ فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَلْحَقَهُ بِصَاحِبِهِ ثُمَّ جَالَ عَلَيْهِمْ جَوْلَهً وَ رَجَعَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ عَلِمَ مُعَاوِيَهُ أَنَّهُ عَلِيٌّ فَقَالَ قَبَّحَ اللَّهُ اللَّجَاجَ إِنَّهُ لَقَعُودٌ مَا رَكِبْتُهُ إِلَّا خُذِلْتُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ الْمَخْذُولُ وَ اللَّهِ اللَّخْمِيَّانِ لَا أَنْتَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ اسْكُتْ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَيْسَ هَذِهِ السَّاعَهُ مِنْ سَاعَتِكَ فَقَالَ عَمْرٌو فَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْ سَاعَاتِي فَرَحِمَ اللَّهُ اللَّخْمِيَّيْنِ وَ لَا أَظُنُّهُ يَفْعَلُ وَ قَالَ فِي وَصْفِ لَيْلَهِ الْهَرِيرِ فَمَا لَقِيَ عليه السلام شُجَاعاً إِلَّا أَرَاقَ دَمَهُ وَ لَا بَطَلًا إِلَّا زَلْزَلَ قَدَمَهُ وَ لَا مُرِيداً إِلَّا أَعْدَمَهُ وَ لَا قَاسِطاً إِلَّا قَصَرَ عُمُرَهُ وَ أَطَالَ نَدَمَهُ وَ لَا جَمْعَ نِفَاقٍ إِلَّا فَرَّقَهُ وَ لَا بِنَاءَ ضَلَالٍ إِلَّا هَدَمَهُ وَ كَانَ كُلَّمَا قَتَلَ فَارِساً أَعْلَنَ بِالتَّكْبِيرِ فَأَحْصَيْتُ تَكْبِيرَاتِهِ لَيْلَهَ الْهَرِيرِ فَكَانَتْ خَمْسَمِائَهٍ وَ ثَلَاثاً وَ عِشْرِينَ تَكْبِيرَهً بِخَمْسِمِائَهٍ وَ ثَلَاثِهٍ وَ عِشْرِينَ قَتِيلًا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ

وَ قِيلَ إِنَّهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ فَتَقَ نَيْفَقَ دِرْعِهِ لِثِقَلِ مَا كَانَ يَسِيلُ مِنَ الدَّمِ عَلَى ذِرَاعِهِ وَ قِيلَ إِنَّ قَتْلَاهُ عُرِفُوا فِي النَّهَارِ فَإِنَّ ضَرَبَاتِهِ كَانَتْ عَلَى وَتِيرَهٍ وَاحِدَهٍ إِنْ ضَرَبَ طُولًا قَدَّ أَوْ عَرْضاً قَطَّ وَ كَانَتْ كَأَنَّهَا مِكْوَاهٌ بِالنَّارِ.

lt;meta info=". - اربلی رحمه الله آن را در عنوان: «و از نبردهای حضرت [علیه السلام] در جنگ صفین» از کتاب کشف الغمّه ج۲: ص۲۴۶ روایت کرده است. - . کشف الغمه: از لشکر معاویه، مخراق بن عبد الرحمن به معرکه درآمده مبارز طلب کرد، از لشکر امیر المؤمنین علیه السلام مؤمّل بن عبید اللّه مرادی بیرون رفت چون به هم رسیدند شامی او را شهید کرده فرود آمد و سر او را برید و بر خاک کشید، و بار دیگر مبارز طلبید جوانی دیگر از أزد نام او مسلم بن عبد ربه بیرون رفت شامی او را شهید کرد و با او نیز چنان کرد. پس چون امیر المؤمنین علیه السلام چنین دید ناشناس بیرون رفت و شامی ایستاده طلب مبارزت می کرد آن حضرت مبادرت فرموده ضربتی چنان بر گردنش زد که سر او چند قدم دور افتاد، و آنگاه از مرکب فرود آمده سر او را گردانید چنانچه روی او به جانب آسمان بود، و باز سوار شده مبارز طلبید. سواری دیگر بیرون آمد او را نیز کشت و با او نیز چنان کرد، و دیگری بعد از دیگری تا هفت سوار را سر از تن جدا کرده بر خاک مذلت انداخت. مردم از او سرباز زدند و او را نمی شناختند، و معاویه را غلامی بود حرب نام و بسی شجاع و دلیر بود گفت به وی که: وای بر تو ای حرب! بیرون رو به سوی این سوار و شر او را از من کفایت کن که چند شجاع را از یاران من کشت که تو دیدی، حرب گفت: و اللّه که سواری را می بینم اگر تمام لشکر تو به مبارزت او بیرون روند اول ایشان تا آخر همه را زهر فنا می چشاند، اگر می خواهی بیرون می روم اما جزم بدان که او قاتل من است، و اگر دیگری به جای من فرستی اختیار از آن توست، معاویه گفت: تو به جای خود باش که به خدا نمی خواهم تو کشته شوی که من دیگری را می فرستم. و امیر المؤمنین علی علیه السلام چون شیر ژیان با شمشیر بران آواز هل من مبارز می داد و کسی را یارای آن نبود که به مبارزت آن حضرت بیرون آید، آنگاه مغفر را از سر مبارک برداشته متوجه لشکر خود شد، بعد از آن یکی از پهلوانان شام که او را کریب بن صباح می گفتند به میدان در آمده مبارز طلبید، مبرقع خولانی به مبارزت او بیرون آمده شامی آن مرد نامی را شهید کرد، و دیگری بیرون آمده او را نیز شهید کرد. و امیر المؤمنین علی علیه السلام چون دید که آن بد روزگار به غایت سواری دلیر با اقتدار است به نفس نفیس خود بیرون آمده در مقابله قباله وی درآمد و فرمود که: تو کیستی؟ شامی گفت: منم کریب بن صباح حمیری، امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود

ص: ۵۹۶

که ویحک یا کریب! من تو را از حق تعالی بیم می کنم و از عذاب او می ترسانم و دعوت می نمایم تو را به کتاب الهی و سنت حضرت رسالت پناهی. کریب گفت: تو کیستی؟ فرمود که: منم علی بن ابی طالب به خدا که از این اندیشه باز گرد که تو سوارکاری پهلوان و از دلیران دورانی تا تو را باشد آنچه ما را باشد و بر تو بود آنچه بر ما بود و نفس خود را از عذاب الهی باز خر که معاویه ترا می کشد به جانب سقر؛ کریب تلقی ننموده گفت: نزدیک بیا اگر میل نبرد و دست برد من داری، و شمشیر خود را بر گرد سر می گردانید و مبارزان را از آن می ترسانید، امیر المؤمنین علیه السلام در پیش او تاخته بعد از رد دو ضربت به یک ضربت سر او را همچو خیار دو نیم کرده بر خاک مذلت انداخت، و پس از او به حال حارث حمیری پرداخته و کار او را نیز مثل او ساخت، تا چهار کس از آن پهلوانان را به قتل آورد و این آیه می خواند که: «الشَّهْرُ الْحَرامُ بِالشَّهْرِ الْحَرامِ وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» - . بقره /

۱۹۴ - {این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است، و [هتک] حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواپیشگان است.} بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام آواز داد که ای معاویه بیرون آی به مبارزت من و بیش از این عرب را به فتنه مینداز، معاویه غاویه گفت که: مرا به مبارزت حاجتی نیست چهار پهلوان عرب را به قتل آوردی بس است. در این اثنا شخصی از اصحاب معاویه لعین که عروه بن داود نام داشت آواز داد که یا علی اگر معاویه به مبارزت تو بیرون نیامد باش به جای خود که اینک من آمدم، پس پیش آمده ضربتی راند بر امیر المؤمنین علیه السلام کارگر نیامد، آن حضرت به یک اشارت ضربت شر او را از خود کفایت کرد و بر زمین انداخت و فرمود که: برو زودتر به جهنم، و قتل عروه بر اهل شام بزرگ آمد. و شب در آمده هر یک به جای خود رفتند، روز دیگر امیر جمله مردان به صورت ناشناس به میدان درآمد و طلب مبارز نمود، عمرو عاص ندانست که او علی علیه اسلام است و آن حضرت او را شناخت عمرو پیش آمد تا او را از لشکر دور کند عمرو آن حضرت را رجز گویان دنبال کرد:

ای فرمانروایان کوفه که از اهل فتنه اند، من می زنم شما را به شمشیر و در میان ابو الحسن را نمی بینم.

امیر المؤمنین علیه السلام باز گشت و فرمود که:

بدان البته که پدر حسن و حسین آمد تو را که عنان و رسن تو را به جانب خود بکشد.

عمرو امیر المؤمنین را شناخته اسب را به دو آورده پشت کرد، آن حضرت از عقب او تاخته نیزه در فضول زره او بند کرد او را از اسب انداخت، عمرو ترسید که فی الحال فرود می آید او را به قتل می آرد عورت خود را ظاهر ساخته هر دو پای خود را بالا کرد، آن حضرت روی مبارک از او گردانیده به لشکر خود باز گشت.

ص: ۵۹۷

و عمرو خود را به معاویه رسانید، و او این حال را از او دیده بر وی می خندید، عمرو گفت سبب خنده چیست و اللّٰه که اگر عوض من تو می بودی تو را به قتل می آورد و عیال تو را یتیم می گذاشت و مال تو را به تاراج می برد، معاویه گفت: اگر تاب مزاح می آوردی با تو به جای می آوردم، او گفت مزاح دخل ندارد آیا کسی خود را از کشتن خلاص کند به هر وجه که تواند خون از آسمان ببارد؟ معاویه گفت: نبارد و لیکن موجب فضیحت أبد باشد که سال ها این بد دلی را گویند، گفت: و اللّٰه که اگر تو می بودی و می دانستی که او علی بن ابی طالب علیه السلام است بر او اقدام نمی نمودی. و دیگر از اصحاب معاویه فارس مشهور شجاع بود که نام او بسر بن أرطاه بود. چون شنید که امیر المؤمنین علیه السلام در میدان معاویه غاویه را به مبارزت می طلبد و او امتناع می نماید، بسر پیش رفت که من به مبارزت او بیرون می روم شاید که او را به قتل آرم، تا در میان عرب مشهور شوم، و غلامی داشت لاحق نام این را با وی مشورت کرد گفت: اگر اعتماد بر قوت و قدرت خود داری به مبارزت بیرون رو، و الا بحال خود باش که این شجاع مرد افکن است و غلام این را گفت:

پس تو ای بسر اگر مثل او هستی در شجاعت بیرون رو، و الاـ پس به درستی که او شیر بیشه شجاعت است که کفتار را خورنده است.

هر گاه که تو به وی برسی مرگ تو در سر نیزه اوست و در شمشیر بران اوست شغل ضربتی از برای نفس تو که به آن شاغل باشد و اشتعال شراره حرب به آن نماید.

بسر گفت: وای بر تو. آیا جز مرگ راه دیگری هست؟ آخر کار به هر حال می باید به دیدار خداوند شتافت یا به مرگ یا به قتل - . اگر درست باشد این کلام از این عفریت سرکش صادر شده باشد، برای انسان عاقل شایسته نیست که فریب سخن او را بخورد؛ چرا که این کار بیشتر شورشیان در تمام دوران ها است، زیرا آنان در معرض مردم قرار داشتند و مردم صدای آنان را می شنیدند و آنان را می دیدند، آنان نیز چنین سخنانی می گفتند تا سرکشی و طغیان خویش را توجیه کنند و شورشیان خویش و افراد ساده لوح را بر پیروانشان تشویق و تحریک کنند!!!. - . بعد از آن بسر لعین به مبارزت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد و سکوت اختیار کرد که آن حضرت او را نشناسد به واسطه آن حرکت که از او صادر شده بود، چون امیر المؤمنین علیه السلام به سوی او نگاه کرد بر او حمله کرد او از صدمه آن حمله از مرکب جدا شده بر پشت افتاد و پای ها را برداشته عورت پلیدش باز شد. آن حضرت روی مبارک از آن لعین گردانیده بازگشت، بسر فی الحال برجسته مغفر از سر نامبارکش افتاد، أصحاب آن حضرت فریاد کردند که یا امیر المؤمنین این بسر بن ارطاه است، آن حضرت فرمود که وا گذارید او را که لعنت خدای تعالی بسان برگ درختان بر او ریزان است. پس معاویه غاویه بر او نیز خندید و گفت: باکی نیست این شیوه ای است که عمرو عاص بر روی کار آورده.

ص: ۵۹۸

جوانی کوفی فریاد زد که أی اهل شام! آیا حیا نمی کنید و شرم از خدای و خلق ندارید که تعلیم از عمرو عاص گرفته در معارک که مرد آزما است، عورت خود را باز می کنید؟ سپس این ابیات را سرود: آیا به هر روز سواری کریه المنظر را به میدان می فرستید که در میان آوردگاه عورتش را عریان کند و نمایش دهد؟

و بدین حیلت، علی ضربت سنان خود را از او باز دارد و معاویه در خلوتگاه خویش بر این ماجرا بخندد؟

به عمرو و پسر أرطاه بگویید: دیدگان خود را بگشایید و از راهی بروید که دگربار با آن شیر مرد روبرو نشوید.

از چیزی جز حیا (و عفّت بزرگوارانه) او و از دو خصیه خود سپاسگزار نباشید که فقط این دو سبب حفظ جانتان شدند.

که اگر این دو نمی بودند از زخم سنانش نمی رستید، و این تجربه کافی است، که دیگر بار تکرارش نکنید.

در ابتدا بسر بر عمرو می خندید در آخر عمرو بر او همان شیمه می ورزید، و از آن معرکه خوف و ترس بسیار بر اهل شام راه یافت. و عثمان را مولی بود احمر نام بیرون آمده طلب مبارزت کرد. کیسان که مولی امیر المؤمنین علیه السلام بود در مقابله او بیرون رفته به او حمله کرد و به دست احمر کشته شد، آن حضرت فرمود که: خدای تعالی مرا بکشاد اگر من ترا نکشم، بعد از آن احمر بر ایشان حمله برده یک ضربت بر سر او رسانیده آن را رد کرد، آن حضرت نزدیک او شده جامه او را گرفته به زور بازوی صفدری او را از خانه زین ربود چنان بر زمین زد که شانه و بازویش خورد و خمیر شد. بعد از آن أهل شام هجوم آوردند، اما این هجوم آنان بر سرعت حرکت حضرت چیزی نیافزود، امام حسن علیه السلام فرمود که: یا امیر المؤمنین زیانی

به تو نمی رسد اگر سعی کنی به أصحاب خود نزدیک شوی و بدان طرف میل فرمایی، فرمود که: ای پسرک من! برای پدر تو اجلی است که از او تجاوز نکنـد، نه سـرعت سیر آن را به تأخیر انـدازد و نه کندی حرکت آن را تعجیل نماید و پدرت باکی نـدارد که او بر موت واقع شود یـا موت بر او واقع گردد. - . این سـخن پیشـتر از کتـاب صـفین نقـل شـد و طبری نیز آن را در تاریخ خود ج۴ یا در چاپ بیروت ج۵: ص۱۹ روایت کرده و آنچه در این دو کتاب آمده واضح تر از چیزی است که در اینجا بیان شده است. -

و معـاویه غلامـی داشت به نـام حریث و به غـایت سوار پهلوانی بود، و معـاویه او را تحـذیر می کرد و می ترسانیـد از آنکه در مقـابله امیر المـؤمنین علیه السـلام بیرون رود و تعرض نمایـد، و آن حضـرت به طریقی بیرون فرمـود که حریث او را نشـناخت، عمرو عـاص گفـت به حریث که: مبـادا مبـارزه بـا این سـوار که در میـدان است را از دست بـدهی!، و عمرو می دانست که او حضـرت علی علیه السـلام است و تصـریح نکرد که کیست، حریث مغرور گشـته بر آن حضـرت حمله کرد، آن حضرت چنان ضربتی بر سـر او زد که نیمه سـر او را پرانیـد، او بر خـاک هلاـک افتـاد و معـاویه لعین از آن به غایت غمگین شـد، و به عمرو گفت: تو حریث را مغرور ساخته به کشتن دادی و نگفتی که او کیست.

ص: ۵۹۹

و عباس بن ربیعه بن حارث هاشـمی از لشـکر آن حضرت بیرون رفت و از لشکر معاویه سواری در مقابله او بیرون آمد و با هم گردیدنـد و شمشـیر زدنـد و عباس به شـکافی در زره شامی نگریست و عباس چنان بر آن شـکاف زد که او را دو نیم ساخت، نعره تکبیر از لشـکر امیر المؤمنین علیه السـلام برآمـد. و عباس بر مرکب او سوار شده مبارز طلب کرد، معاویه گفت: هر که به مبارزه او بیرون رود او را این مقدار می دهم. دو مرد از لخم یمن برخاستند که ما می رویم به مقاتله او، معاویه لعین گفت که: هر کـدام از شـما که سبقت کند در قتل او این مال از آن او باشد و آن دیگر را نیز مثل این بدهم، پس هر دو به میدان مبارزه شتافتنـد و بانگ بر عباس زدنـد و او را به مبارزه طلبیدنـد؛ عباس گفت: شـما توقف کنید تا من بروم و از صاحب خود دسـتور بطلبم و به سوی شـما بـاز گردم، آمـد نزد امیر المؤمنین علیه السـلام از برای رخصت، آن حضـرت فرمود که: جـامه و سـلاح و مرکب خود را به من بـده تا من کار این ها را بسازم، جامه و اسـلحه او را پوشـیده بر مرکب او سوار شد و در مقابل این دو در آمـد. آن هـا به گمـان اینکه او عباس است گفتنـد: از صاحبت رخصت طلبیـدی؟ بر حضـرت سـخت آمـد که دروغ بگویـد و خوانـد که «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْـرِهِمْ لَقَدِيرٌ» - . حج / ۳۹ - {به کسـانی که جنگ بر آنان تحمیل شـده، رخصت [جهاد] داده شـده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته انـد، و البته خـدا بر پیروزی آنان سـخت تواناست.} یک مرد از ایشـان پیش آمـد آن حضـرت چنـان بر تهی گـاه او زد که او را دو نیم سـاخت. او گمـان برد که خطا شـده اما اسب به حرکت در آمد و دو پاره او از دو جانب اسب در افتاد، و اسب او به لشکر امیر المؤمنین آمد. و آن دیگر را نیز زد و به رفیقش رسانیـد، بعـد از آن سـاعتی در میـدان گردیـده به لشکرگاه خود رجوع فرمود، معـاویه غـاویه دانست که او امیر المؤمنین علیه السلام بود گفت: زشت گرداناد خدای تعالی لجاج را که بر هیچ شتری سوار نشدم جز آنکه مخذول شدم، عمرو عاص گفت: آن دو مرد لخمی مخذولند نه تو، معاویه گفت: خموش ای مرد که این زمان زمان تو نیست، عمرو گفت: اگر زمان من نیست پس خـدای تعالی بر آن دو مرد رحمت کناد و گمان می برم که رحمت نخواهد کرد. و در وصف لیله الهریر گوید: حضـرت علیه السلام با دلاوری نبرد ننمود مگر آنکه خونش را ریخت و با پهلوانی مبارزه نفرمود جز آنکه گامش را متزلزل ساخت و با

مریـدی برخورد نکرد جز آنکه او را هلاک ساخت و با سـتمکاری روبرو نشد مگر آنکه عمرش را کاست و ندامتش را افزون ساخت و با گروه منافقی نبرد نکرد جز آنکه آنان را متفرق ساخت و با هیـچ بنای گمراهی روبرو نشـد مگر اینکه آن را ویران نمود و هر گاه سواری را به درک واصل می کرد تکبیر می گفت، من تکبیرهای حضـرت را در لیله الهریر شمردم که پانصد و بیست و سه تکبیر بود یعنی پانصد و بیست و سه کشته از اصحاب دوزخ

ص: ۶۰۰

و گفته شـده در آن شب دهـانه زره اش را به سـبب حجم خونی که بر بـازویش جـاری بود، گشود و گفته شـده افرادی که به دست حضـرت کشـته شدند روز شـناخته شدند؛ چه ضربات حضرت همه بر یک طریقه بود، اگر بر طول زده بود دو قد راست کرده، و اگر بر عرض زده بود دو نیم راست شده. گوئی که اجساد با آتش داغ زده شده بودند.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری القَذال جماع مؤخر الرأس و فی القاموس نَیْفَق السراویل بالفتح الموضع المتسع منه.

**[ترجمه]جوهری گوید: «القذال» یعنی: فاصله میان دو گوش از طرف پشت سر و در القاموس آمده: «نَیْفَق السراویل» با فتحه یعنی قسمتی که از آن گسترده شود.

**[ترجمه]

«۴۷۶»

(۱)

بشا، بشاره المصـطفی إِبْرَاهِیمُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْبَصْرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُتْبَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مَخْلَدٍ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الصُّهْبَانِ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ عِکْرِمَهَ مَوْلَی عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِـیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: عقم [عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ یَأْتِینَ بِمِثْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السـلام مَا کَشَـفَتِ النِّسَاءُ ذُیُولَهُنَّ عَنْ مِثْلِهِ لَا وَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ فَارِساً مُحْـدَثاً یُوزَنُ بِهِ لَرَأَیْتُهُ یَوْماً وَ نَحْنُ مَعَهُ بِصِـفِّینَ وَ عَلَی رَأْسِهِ عِمَامَهٌ سَوْدَاءُ وَ کَأَنَّ عَیْنَیْهِ سِـرَاجَا سَـلِیطٍ یَتَوَقَّدَانِ مِنْ تَحْتِهِمَا یَقِفُ عَلَی شِـرْذِمَهٍ شِرْذِمَهٍ یَحُضُّهُمْ حَتَّی انْتَهَی إِلَی نَفَرٍ أَنَا فِیهِمْ وَ طَلَعَتْ خَیْلٌ لِمُعَاوِیَهَ تُدْعَی بِالْکَتِیبَهِ الشَّهْبَاءِ عَشَـرَهُ آلَافِ دَارِعٍ عَلَی عَشَرَهِ آلَافِ أَشْهَبَ فَاقْشَعَرَّ النَّاسُ لَهَا لَمَّا رَأَوْهَا وَ انْحَازَ بَعْضُـهُمْ إِلَی بَعْضٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِیمَ النَّخَعُ وَ الْخَنَعُ یَا أَهْلَ الْعِرَاقِ هَلْ هِیَ إِلَّا أَشْخَاصٌ مَاثِلَهٌ فِیهَا قُلُوبٌ طَائِرَهٌ لَوْ مَسَّهَا سُیُوفُ قُلُوبِ أَهْلِ الْحَقِّ لَرَأَیْتُمُوهَا کَجَرَادٍ بِقِیعَهٍ سَفَّتْهُ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ

ص: ۶۰۱

۱ - ۴۷۶- رواه الطبریّ رحمه اللّه فی أواخر الجزء الرابع من کتاب بشاره المصطفی ص ۱۷۲، ط النجف. وللخطبه أسانید ومصادر أخر یجد الباحث بعضها فی المختار: (۲۱۵) من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۲۲۸ ط ۱.

أَلَا فَاسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ وَ تَجَلْبَبُوا السَّكِينَةَ وَ ادْرَعُوا الصَّبْرَ وَ غُضُّوا الْأَصْوَاتَ وَ قَلْقِلُوا الْأَسْيَافَ فِي الْأَغْمَادِ قَبْلَ السَّلِّهِ وَ انْظُرُوا الشَّزْرَ وَ اطْعُنُوا الْوَجْزَ وَ كَافِحُوا بِالظُّبَى وَ صِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَى وَ النِّبَالَ بِالرِّمَاحِ وَ عَاوِدُوا الْكَرَّ وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ طِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْساً وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيَةً سُجُحاً فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعَ أَخِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السُّرَادِقِ الْأَدْلَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُظْلِمِ فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ رَاقِدٌ فِي كِسْرِهِ نَافِجٌ حِضْنَيْهِ مُفْتَرِشٌ ذِرَاعَيْهِ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَداً وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا فَصَمْداً صَمْداً حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ هَا أَنَا شَادٌّ فَشُدُّوا بِسْمِ اللَّهِ حم* لَا يُنْصَرُونَ ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ حَمْلَتَهُ وَ تبعه [تَبِعَهُ] خُوَيْلَهَ لَمْ يَبْلُغِ الْمِائَةَ فَارِسٍ فَأَجَالَهُمْ فِيهَا جَوَلَانَ الرَّحَى الْمُسَرَّحِهِ بِثِقَالِهَا فَارْتَفَعَتْ عَجَاجَةٌ مَنَعَتْنِي النَّظَرَ ثُمَّ انْجَلَتْ فَأَثْبَتُّ النَّظَرَ فَلَمْ نَرَ إِلَّا رَأْساً نَادِراً وَ يَداً طَائِحَةً فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ أَنْ وَلَّوْا مُدْبِرِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَدْ أَقْبَلَ وَ سَيْفُهُ يَنْطُفُ وَ وَجْهُهُ كَشُقَّةِ الْقَمَرِ وَ هُوَ يَقُولُ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ قَالَ عِكْرِمَهُ: وَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُحَدِّثُ قَالَ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّكَ لَمُقَاتِلٌ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ.

lt;meta info="". - طبری رحمه الله این حدیث را در اواخر جزء چهارم از کتاب بشاره المصطفی: ۱۷۲ چ نجف روایت کرده و این خطبه سندها و منابع دیگری نیز دارد که محقق برخی از آن ها را در برگزیده ۲۱۵ از کتاب نهج السعاده ج۲: ص۲۲۸ چ۱ می یابد. - . بشاره المصطفی: عبد الله بن عباس رضی الله عنه گوید: زنان عقیم شدند از اینکه مردی چون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بیاورند. از دامن هیچ زنی کسی چون امیر مؤمنان زاده نشده. به خدا سوگند سواری ندیده ام که با او قابل قیاس باشد، روزی او را در صفین دیدم و ما نیز همراه او بودیم و بر سر مبارکش دستاری سیاه رنگ بود، گویا چشمانش چون چراغ روغنی می درخشید که پائین خود را روشن می کردند. کنار تک تک گروهان می ایستاد و آنان را تشویق می فرمود تا اینکه به گروهی رسید که من در آن بودم، در همان لحظه سوارانی از برای معاویه آمدند که الْكَتِيبَهِ الشَّهْبَاءِ [=لشکر سفید] نامیده می شدند، ده هزار زره پوش سوار بر ده هزار اسب سفید. وقتی مردم آن ها را دیدند به لرزه درآمدند و به یکدیگر چسبیدند. امیر مؤمنان علیه السلام [وقتی حال آنان را دید] فرمود: این خشوع و خواری از برای چیست ای اهل عراق؟ آیا اینان جز انسان نمایانی هستند که دل هاشان [از ترس] به پرواز درآمده و اگر تیغ دل های اهل حق بدان ها رسد آن ها را چون ملخ هایی در زمینی می بینید که طوفان آن ها را در زمین پراکنده است.

ص: ۶۰۱

هان جامه خشیت بر تن کنید و جلبابتان آرامش و زره تان شکیبائی باشد و صداها را فرو خوابانید و پیش از اینکه شمشیرها را از نیام بیرون کشید آن ها را در غلاف به جنبش درآورید و با خشم نگاه کنید و نیزه ها را در دهان فرو کنید و با لبه شمشیرها مبارزه کنید و شمشیرها را به گام ها و تیرها را به نیزه ها پیوند کنید و بارها حمله کنید و از گریز شرم داشته باشید که سرانجام آن ننگ است و ثمره آن در روز حساب آتش. و از جدا شدن روحتان از بدن در جهاد خوشحال باشید و بروید به سوی مرگ رفتن نرم همواری، چرا که شما زیر نظر خداوند عزوجل و همراه با برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید و شما را باد بر این سراپرده های تاریک و این رواق ظلمانی و بر کمر آن زنید که شیطان اطراف آن خوابیده و آغوشش را بالا برده و بازوانش را گشوده. دستی را برای حمله به پیش آورده و پایی را برای عقب نشینی عقب کشیده. پس پایداری کنید تا ستون

حق بر شما آشکار شود «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ» - . محمد / ۳۵ - {و شما برترید و خدا با شماست و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست.} اینک من حمله می کنم شما نیز به «نام خداوند، حم» حمله کنید که پیروز نخواهند شد. سپس امیر مؤمنان علیه السلام بر آنان و بر نسل او هجوم برد و چه هجومی و سوارانی که به صد سوار نمی رسیدند در پی او آمدند، حضرت آنان را چنان چرخاند که آسیاب با سنگ زیرینش می چرخد، چنان گرد و غباری به هوا بلند شد که مانع از دیدن من شد، پس از برطرف شدن غبار خوب نگریستم و جز سرهای از تن جدا شده و دست های خرد شده چیزی ندیدیم. دیری نپائید که پا به فرار گذاشتند. «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» - . مدثر / ۵۱۵۰ - {به خرانِ رمنده ای مانند، که از پیش شیری گریزان شده است.} در این هنگام دیدم که امیر المؤمنین علیه السلام پیش آمد در حالی که از شمشیرش خون می چکید و سیمای مبارک چون یک تکه ماه بود و می گفت: «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» - . توبه / ۱۲ - {پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.} عکرمه گفت: ابن عباس رضی الله عنه می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد با ناکثین و قاسطین و مارقین نبرد کند و گفت: ای علی! به راستی که تو حقیقتاً بر تأویل قرآن نبرد می کنی همانطور که برای تنزیلش نبرد کردم.

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس نخع لی بحقی کمنع أقر و الذبیحه جاوز منتهی الذبح فأصاب نخاعها و فلان الود و النصیحه أخلصهما له و أنخع الأسماء أذلها و أقهرها و نخع العود کفرح جری فیه الماء و قال الخانع المریب الفاجر و قد خنع کمنع و الخنعه الفجره و الریبه و کصبور الغادر الذی یحید عنک و بالضم الخضوع و الذل و الخنع التجمیش و اللین.

قوله علیه السلام ماثله أی قائمه أو متمثله مشبهه بالإنسان و قال الفیروزآبادی فی القاموس مثل قام منتصبا کمثل بالضم و لطأ بالأرض ضد زال عن موضعه و فلان فلانا صار مثله و فی بعض النسخ مائله من المیل أی عادله عن الحق فیها قلوب طائره أی من الخوف و القیعه بالکسر الأرض المستوی أو جمع القاع و اطعنوا الوجر بالجیم و الراء المهمله قال فی القاموس أوجره بالرمح طعنه به فی فیه و فی النهایه فی حدیث عبد الله بن أنیس فوجرته بالسیف وجرا أی طعنته و المعروف فی الطعن أوجرته الرمح و لعله لغه فیه.

أو بالحاء المهمله و هو الحقد و الغیظ أو بالخاء و الراء و هو الطعن بالرمح و غیره لا یکون نافذا و لا یناسب إلا بتکلف أو بالجیم و الزای و هو السریع الحرکه و قد مر علی وجه آخر.

و المکافحه المضاربه و المدافعه تلقاء الوجه کالمنافحه و یروی بهما و النبال بالرماح أی ارموهم بالنبال فإذا قربتم فاستعملوا الرماح و العکس أظهر کما سیأتی أی إذا لم تصل الرماح فاستعملوا النبال کأنکم وصلتموها بها فیکون أنسب بالفقره السابقه و کذا فی النهایه أیضا و قد مر و الأدلم الأسود صوره أو معنی کالمظلم.

قوله علیه السلام نافج حضنیه الحضن بالکسر ما دون الإبط إلی الکشح أو الصدر أو العضدین أو ما بینهما و نفجت الشی ء أی رفعته و عظمته قال فی النهایه کنی به عن التعظم و التکبر و الخیلاء و فی بعض النسخ نافش بالشین و لا یناسب المقام و قال فی ماده بیت من النهایه فی حدیث الجهاد إذا بیتم فقولوا حم* لا ینصرون قیل معناه اللهم لا ینصرون و یرید به الخبر لا الدعاء و إنه لو کان دعاء لقال لا ینصروا مجزوما فکأنه قال و الله

لا ینصرون و قیل إن السور التی أولها حم* سور لها شأن فنبه أن ذکرها لشرف منزلتها مما یستظهر به علی استنزال النصر من الله و قوله لا ینصرون کلام مستأنف کأنه حین قال قولوا حم* قیل ما ذا یکون إذا قلناها فقال لا ینصرون و الخویله کأنه تصغیر الخیل و إن لم یساعده القیاس أو تصغیر الخول بمعنی الخدم و الحشم.

و قال فی النهایه فی حدیث علی علیه السلام تدقهم الفتن دق الرحی بثفالها الثفال بالکسر جلده تبسط تحت رحی الید لیقع علیها الدقیق و یسمی الحجر الأسفل ثفالا بها و المعنی أنها تدقهم دق الرحی للحب إذا کانت مثفله و لا تثفل إلا عند الطحن انتهی.

و العجاجه بالفتح الغبار و ندر بالشی ء سقط و طاح یطوح و یطیح هلک و أشرف علی الهلاک و ذهب و سقط و طوحته الطوائح قذفته القواذف.

و القسوره الأسد و سیفه ینطف أی یقطر و فی النهایه نطف الماء ینطف و ینطف إذا قطر قلیلا قلیلا و منه صفه المسیح ینطف رأسه ماء و الشقه بالکسر القطعه المشقوقه و نصف الشی ء إذا شق.

قوله صلی الله علیه و آله علی تأویل القرآن أی لیقبلوا منک تأویل القرآن أو إن آیات قتال المشرکین و الکافرین ظاهرها قتال من قاتلهم رسول الله صلی الله علیه و آله و باطنها یشتمل قتال من قاتلهم أمیر المؤمنین علیه السلام.

و أما آیه وَ إِنْ طائِفَتانِ فلیست بنازله فیهم لعدم إیمان هؤلاء و إن کان علیه السلام قرأها فی بعض المواطن إلزاما علیهم مع أنه یحتاج إجراؤها فی ابتداء قتالهم إلی استدلال و نظر و قد مر شرح سائر أجزاء الخبر فی روایه النهج.

**[ترجمه]در القـاموس گفته است: «نخع لی بحقی» بر وزن منع یعنی: اعتراف کرد و «نخع الـذبیحه» یعنی از محـل انتهای ذبح گذشت و به نخاعش رسید و «نخع فلان الود و النصـیحه» یعنی دوستی و نصیحت را از برای او خالص کرد و «أنخع الأسـماء» یعنی خوارترین و پست ترین نام ها و «نخع العود» بر وزن فرح یعنی آب در آن جاری شـد و گفته: «الخانع» یعنی: ناباور بدکار و «خنع» بر وزن منع و «الخنعه» یعنی بـدکاری و تردیـد و بر وزن صـبور یعنی حیله گری که از تو روی برمی گرداند و با ضـمه یعنی خضوع و خواری و «الخنع» یعنی کلام پنهانی و آرام.

ص: ۶۰۲

قول حضـرت علیه السـلام «مـاثله» یعنی ایسـتاده یـا آنچه همچون انسـان به نظر می آیـد و فیروزآبادی در القاموس گفته: «مثّل» همچون «مثل» با ضـمه یعنی برخاست و ایستاد و «لطأ بالأرض» متضاد «از جایش برخاست» و «لطأ فلان فلانا» یعنی مانند او شد و در برخی نسخ مائله از میل یعنی از حق عدول کرد. «فیها قلوب طائره» یعنی از ترس به پرواز درآمده و «القیعه» با کسـره یعنی زمین همـوار یـا جمع «قـاع [=دشت]» است و «اطعنوا الوجر» بـا جیم و راء، در القـاموس گویـد: «أوجره بالرمـح» یعنی بـا نیزه به دهـانش زد و در النهـایه در حـدیث عبـد الله بـن انیس گویـد: «وجرته بالسـیف وجرا» یعنی به او نیزه زدم و در مـورد نیزه زدن «أوجرته الرمح» معروف است و شاید این لهجه قومی در مورد آن باشد.

یا با حاء به معنای کین و خشم یا با خاء و راء به معنای زدن با نیزه و غیر آن است به طوری که کارگر نیافتد و تنها به تکلف با این مقام هم خوانی دارد. یا با جیم و زاء که به معنای تند رو است و به معنایی دیگر نیز گذشت.

«المکـافحه» یعنی زد و خورد و دفـاع رو در رو به ماننـد منافحه [=دشـمنی ورزیـدن] و با هر دو ذکر می شود و «النبال بالرماح» یعنی به سوی آنان تیر پرتاب کنیـد، وقتی نزدیک شدیـد نیزه بزنید و عکس آن روشن تر است؛ چنانچه ذکر خواهد شد، یعنی وقتی نیزه ها به دشـمن نرسـید از تیر اسـتفاده کنید، با این کار گوئی که شـما بدان ها دست یافته اید که بدین صورت با بخش گذشـته تناسب بیشتری دارد و همینطور است در النهایه که پیشتر گذشت و «الأدلم» مثل مظلم یعنی سـیاه چه در ظاهر و چه در مفهوم.

قول حضـرت علیه السـلام «نافج حضـنیه» حضن با کسـره از زیر بغل تا روی شـکم یا سـینه یا دو بازو یا ما بین آن دو و «نفجت الشـیء» یعنی آن را بالا بردم و بزرگ داشـتم. در النهایه گفته: از این جمله کنایه کرده از تکبر و خودبزرگ بینی و غرور و در برخی نسخ «نافش» با شـین آمده که با این مقام تناسب ندارد و در ماده «بیت» در النهایه در حدیث جهاد گفته: «إذا بیتم فقولوا حم* لا ینصـرون» گفته شـده معنای آن چنین است که خـدایا آنان پیروز نخواهنـد شد و مقصود او از این جمله خبر است و نه دعا؛ چرا که اگر منظور دعا بود به صورت مجزوم می گفت: «لا ینصروا»، پس گوئی او گفته: به خدا سوگند

ص: ۶۰۳

که آنان پیروز نخواهند شد و گفته شده سوری که آغازشان حم* است سوره های با منزلتی هستند، حضرت نیز توجه را بدان جلب کرده که ذکر این آیه به دلیل گران قـدر بودن آن است که به این آیه برای طلب پیروزی از خداونـد متوسل می شوند و

قول حضـرت «لاـ ينصـرون» جمله ای استینافی است که حضـرت از سـر گرفته، گویی که وقتی حضـرت فرموده: بگوئیـد حم* گفته انـد: اگر بگوئیم چه می شود؟ حضـرت نیز فرموده: آنـان پیروز نخواهنـد شـد و «الخویله» گویا تصـغیر خیل است اگر چه مطابق قیاس نباشد یا تصغیر خول است به معنای خدم و حشم.

در النهـایه در حـدیث علی علیه السـلام گفته: «تـدقهم الفتن دق الرحی بثفالها» «الثفال» با کسـره پوستینی است که زیر آسـیاب دسـتی پهن می کننـد تـا آرد بر روی آن بریزد و سـنگ زیرین آسـیاب نیز بـدان نامیـده می شـود و معنـا آن است که ضـربات شمشـیر آنان را همچون دانه ای که زیر آسـیاب خرد می شود، می کوبد آنگاه که ته نشـین شده باشد و تنها هنگام آسـیاب ته نشین می شود. پایان .

«العجاجه» با فتحه یعنی غبار و «ندر بالشـی ء» یعنی افتاد و «طاح یطوح و یطیح» یعنی نابود شد و در شـرف مرگ قرار گرفت و از بین رفت و ساقط شد و «طوحته الطوائح» یعنی به او تیر زدم.

«القسوره» یعنی: شـیر و «سـیفه ینطف» یعنی می چکید و در النهایه آمده: «نطف الماء ینطِف و ینطُف» وقتی آب کم کم بچکد و صـفت حضـرت مسـیح نیز از همین ریشه است که از سـرش آب می چکید و «الشقه» با کسره یعنی تکه جدا شده و نیمه چیز آنگاه که شکافته شود.

قول حضـرت صـلی الله علیه و آله: «علی تأویـل القرآن» یعنی: تا تفسـیر قرآن را از تو بپذیرنـد یا ظاهر آیات نبرد با مشـرکان و کافران نبرد با کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنان نبرد کرد و باطن آیات شامل نبرد با کسانی است که امیر مؤمنان علیه السلام با آنان نبرد فرمود.

و اما آیه «وَ إِنْ طائِفَتانِ» به سـبب عـدم ایمان ایشان در مورد آنان نازل نشده؛ هر چند که حضـرت علیه السـلام آن را در برخی جایگاه ها به منظور غلبه بر آنان قرائت کرده، با اینکه خوانـدن آن در ابتدای نبردشان نیاز به اسـتدلال و نظر دارد و شـرح سایر قسمت های خبر در روایت نهج البلاغه گذشت.

ص: ۶۰۴

**[ترجمه]

«۴۷۷»

(۱)

کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ وَ فُضَیْلٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ فِی صَلَاهِ الْخَوْفِ عِنْدَ الْمُطَارَدَهِ وَ الْمُنَاوَشَهِ یُصَلِّی کُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ بِالْإِیمَاءِ حَیْثُ کَانَ وَجْهُهُ وَ إِنْ کَانَتِ الْمُسَایَفَهُ وَ الْمُعَانَقَهُ وَ تَلَاحُمُ الْقِتَالِ فَإِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام صَلَّی لَیْلَهَ صِفِّینَ وَ هِیَ لَیْلَهُ الْهَرِیرِ لَمْ تَکُنْ صَلَوَاتُهُمُ الظُّهْرُ وَ الْعَصْرُ وَ الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ عِنْدَ

كُلِّ وَقْتِ صَلَاهٍ إِلَّا التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ وَ التَّسْبِيحَ وَ التَّحْمِيدَ وَ الدُّعَاءَ فَكَانَتْ تِلْكَ صَلَوَاتِهِمْ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِإِعَادَهِ الصَّلَاهِ.

lt;meta info=". - ثقه الإسلام کلینی رفع الله مقامه آن را روایت کرده است. - . کافی: زراره و فضیل و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که در باره نماز خوف فرمود که هنگام حمله دشمن و نزدیک شدن سپاهیان برای جنگ هر یک به ایماء نماز می کنند به هر جانبی که روند و ایستند، و اگر کار به دست بردن به شمشیر و گردن رسیده باشد و جنگ در گرفته باشد به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه در صفین در شب هریر نماز ظهر و عصر و مغرب و عشای ایشان نبود مگر به تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید و دعا و نماز سپاهیان نیز چنین بود و امر نکرد ایشان را به اعاده نماز .

**[ترجمه]

«۴۷۸»

(۲)

فر، تفسیر فرات بن إبراهیم إِبْرَاهِيمُ بْنُ بُنَانٍ الْخَثْعَمِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَاهِلِيِّ عَنْ ضِرَارِ بْنِ الْأَزْوَرِ أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْخَوَارِجِ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَأَعْرَضَ عَنْهُ ثُمَّ سَأَلَهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُشْبِهُ الْقَمَرَ الزَّاهِرَ وَ الْأَسَدَ الْخَادِرَ وَ الْفُرَاتَ الزَّاخِرَ وَ الرَّبِيعَ الْبَاكِرَ فَأَشْبَهَ مِنَ الْقَمَرِ ضَوْءَهُ وَ بَهَاءَهُ وَ مِنَ الْأَسَدِ شَجَاعَتَهُ وَ مَضَاءَهُ وَ مِنَ الْفُرَاتِ جُودَهُ وَ سَخَاءَهُ وَ مِنَ الرَّبِيعِ خَصْبَهُ وَ حَيَاءَهُ عَقِمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَأْتِينَ بِمِثْلِ عَلِيٍّ بَعْدَ النَّبِيِّ وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ وَ لَا رَأَيْتُ إِنْسَاناً مُحَارِباً مِثْلَهُ وَ قَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ صِفِّينَ وَ عَلَيْهِ عِمَامَهٌ بَيْضَاءُ وَ كَأَنَّ عَيْنَيْهِ سِرَاجَانِ وَ هُوَ يَتَوَقَّفُ عَلَى شِرْذِمَهٍ شِرْذِمَهٍ يَحُضُّهُمْ وَ يَحُثُّهُمْ إِلَى أَنِ انْتَهَى إِلَيَّ وَ أَنَا فِي كَنَفٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَهَ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ وَ تَجَلْبَبُوا بِالسَّكِينَهِ وَ أَكْمِلُوا اللَّأْمَهَ وَ قَلْقِلُوا السُّيُوفَ فِي الْغِمْدِ قَبْلَ السَّلَّهِ وَ الْحَظُوا الشَّزْرَ وَ اطْعُنُوا الْخَزْرَ وَ نَافِحُوا بِالظُّبَى وَ صِلُوا السُّيُوفَ بِالْخُطَى وَ الرِّمَاحَ بِالنِّبَالِ فَإِنَّكُمْ بِعَيْنِ اللَّهِ وَ مَعَ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّكُمْ وَ عَاوِدُوا الْكَرَّ وَ اسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ فَإِنَّهُ عَارٌ بَاقٍ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ

ص: ۶۰۵

۱- ۴۷۷- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه.

۲- ۴۷۸- رواه فرات بن إبراهیم فی تفسیر الآیه (۸) من سوره الحجرات و هی الآیه: وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ ...»

يَوْمَ الْحِسَابِ فَطِيبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ أَنْفُساً وَ اطْوُوا عَنِ الْحَيَاهِ كَشْحاً (۱) وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْياً وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَاضْرِبُوا ثَبَجَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ عَلَيْهِ اللَّعْنَهُ رَاكِدٌ فِي كِسْرِهِ نَافِجٌ حِضْنَيْهِ وَ مُفْتَرِشٌ ذِرَاعَيْهِ قَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَهِ يَداً وَ أَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا فَصَمْداً صَمْداً حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ قَالَ وَ أَقْبَلَ مُعَاوِيَهُ فِي الْكَتِيبَهِ الشَّهْبَاءِ وَ هِيَ زُهَاءُ عَشَرَهِ آلَافٍ بِجَيْشٍ شَاكِينَ فِي الْحَدِيدِ لَا يُرَى مِنْهُمْ إِلَّا الْحَدَقُ تَحْتَ الْمَغَافِرِ فَقَالَ عليه السلام مَا لَكُمْ تَنْظُرُونَ بِمَا تَعْجَبُونَ إِنَّمَا هُمْ جُثَثٌ مَاثِلَهٌ فِيهَا قُلُوبٌ طَائِرَهٌ مُزَخْرَفَهٌ بِتَمْوِيهِ الْخَاسِرِينَ وَ رِجْلُ جَرَادٍ زَفَّتْ بِهِ رِيحُ صَبَا وَ لَفِيفٌ سَدَاهُ وَ لَحْمَتُهُ الضَّلَالَهُ وَ صَرَخَ بِهِمْ نَاعِقُ الْبِدْعَهِ وَ فِيهِمْ خَوَرُ الْبَاطِلِ وَ ضَحْضَحَهُ الْمُكَاثِرِ فَلَوْ قَدْ مَسَّهَا سُيُوفُ أَهْلِ الْحَقِّ لَتَهَافَتَتْ تَهَافُتَ الْفَرَاشِ فِي النَّارِ أَلَا فَسَوُّوا بَيْنَ الرُّكَبِ وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ وَ اضْرِبُوا الْقَوَابِضَ بِالصَّوَارِمِ وَ أَشْرِعُوا الرِّمَاحَ فِي الْجَوَانِحِ وَ شُدُّوا فَإِنِّي شَادٌّ حم* لَا يُنْصَرُونَ فَحَمَلُوا حَمْلَهَ ذِي لِبَدٍ فَأَزَالُوهُمْ عَنْ مَصَافِّهِمْ وَ دَفَعُوهُمْ عَنْ أَمَاكِنِهِمْ وَ رَفَعُوهُمْ عَنْ مَرَاكِبِهِمْ وَ ارْتَفَعَ الرَّهَجُ وَ خَمَدَتِ الْأَصْوَاتُ فَلَا يُسْمَعُ إِلَّا صَلْصَلَهُ الْحَدِيدِ وَ غَمْغَمَهُ الْأَبْطَالِ وَ لَا يُرَى إِلَّا رَأْسٌ نَادِرٌ وَ يَدٌ طَائِحَهٌ وَ أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ مَوْضِعٍ يُرِيدُ أَنْ يَنْجَلِيَ مِنَ الْغُبَارِ وَ يُنْفِذَ الْعَلَقَ مِنْ ذِرَاعَيْهِ سَيْفُهُ يَقْطُرُ الدِّمَاءَ وَ قَدِ انْحَنَى كَقَوْسِ النَّازِعِ وَ هُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَهَ وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَمَا رَأَيْتُ قِتَالًا أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى الْمَوْتَ لَا يُقْلِعُ وَ مَنْ مَضَى لَا يَرْجِعُ وَ مَنْ بَقِيَ فَإِلَيْهِ يُنْزَعُ إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّهٍ فَاحْفَظْهَا وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ لْيَكُنْ أَوْلَى الْأَمْرِ بِكَ الشُّكْرَ لِلَّهِ فِي

۱- كذا فى متن طبع الكمبانىّ من البحار، و فى هامشه نقلا عن بعض النسخ:" واطووا "

السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَهِ فَإِنَّ الشُّكْرَ خَيْرُ زَادٍ.

lt;meta info=". - فرات بـن ابراهیـم آن را در تفسـیر آیـه ۸ سـوره حجرات یعنی آیه: «اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ...» {و اگر دو طـایفه از مؤمنان با هم بجنگنـد، میان آن دو را اصـلاح دهیـد، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعـدّی کرد، با آن [طایفه ای] که تعـدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.} روایت کرده است. - .

تفسیر فرات بن إبراهیم: از ضـرار بن ازور روایت شـده که مردی از خوارج از ابن عباس رضـی الله عنه درباره امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام سؤال کرد و ابن عباس از او روی گرداند و او سؤالش را تکرار کرد، این بار ابن عباس گفت: به خدا سوگند امیر مؤمنان به مانند ماه تابان و شـیر بیشه و فرات لبریز و بهار تازه از راه رسـیده بود. از ماه نور و درخشش آن و از شیر دلیری و حرکت آن و از فرات بخشـش و سخاوت آن و از بهار حاصلخیزی و تازگی و سرزندگی آن را به شباهت برده است. زنان عاجز شدنـد از اینکه پس از پیامبر همچون علی را بزاینـد. به خـدا سوگند از هیچ کسـی سـخنی چون سـخن او نشـنیدم و انسان مبارزی همچون او ندیدم. او را در روز صـفین دیدم و بر سر مبارکش دستاری سفید رنگ بود، گویا چشمانش چون دو چراغ بود. کنـار تک تک گروهان می ایسـتاد و آنان را تشویق و تحریک می فرمود تا اینکه به من رسـید و من نیز در گروهی از مسـلمانان بودم. امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: ای جماعت مسـلمان! جامه خشـیت بر تن کنیـد و صـداها را فرو خوابانیـد و جلباب تان را آرامش قرار دهید و تجهیزات دفاعی تان را کامل نمایید و پیش از اینکه شمشـیرها را از نیام بیرون کشـید آن ها را در غلاف به جنبش درآورید و با خشم بنگرید و نیزه ها را در سـینه فرو کنید و با لبه شمشیرها مبارزه کنید و شمشیرها را به گام ها و تیرها را به نیزه ها پیوند کنید، که شـما زیر نظر خداوند عزوجل و همراه با پسر عموی پیامبرتان هستید و بارها و بارها هجوم بریـد و از گریز شـرم داشـته باشـید که سـرانجام آن ننگی است که برای فرزنـداتان بـاقی می مانـد و ثمره آن آتش روز حساب است.

ص: ۶۰۵

از جدا شدن روحتان از بدن در جهاد خوشحال باشید و از دنیا دست بکشید و بروید به سوی مرگ رفتن نرم هموار‌ی و شما را باد بر این سـراپرده های تاریک و این رواق ظلمانی و بر کمر آن زنید که شـیطان ملعون در اطراف آن خوابیده و آغوشـش را برافراشـته و بازوانش را گشوده است. دستی را برای حمله به پیش آورده و پایی را برای عقب نشـینی پس رانـده. پس پایداری کنید تا سـتون حق بر شـما هویدا شود «وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمالَكُمْ» {و شـما برترید و خدا با شماست و [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهـد کاست.} گوید: و معاویه پیش آمد در رأس «لشـکر سـفید» پیش آمد، ده هزار سوار سـرا پا سلاح که از آنها جز چشم های زیر کلاه خودها دیده نمی شد. امیر مؤمنان علیه السـلام [وقتی حال آنان را دید] فرمود: شما را چه شـده که با شـگفتی می نگرید. اینان جز انسان نمایانی ایسـتاده نیسـتند که دل هاشان [از ترس] با پوشـیده کاری زیانکاران همچون پرنـده ای زینتی شـده و گروه ملخـانی هسـتند که باد صـبا آن را پراکنـده و گروهی که تار و پود آن گمراهی است و بانـگ زن بـدعت برای آنان نـدا داده و ناتوانی باطل و توهـم شـخص زیاده طلب در میان آن هاست، اگر تیغ دل های اهل حق بـدان هـا رسـد همچـون پروانگـانی به سوی آتش می پرنـد. هـان در میـان سواران به صف شویـد و دنـدان بر هم فشاریـد و با

شمشیرها گردن ها را بزنید و نیزه ها را به سوی اعضایشان نشانه بگیرید. اینک حمله کنید که من نیز حمله می کنم حم* که پیروز نخواهند شد. سپس چون شیران بر آنان هجوم بردند و آنان را از صفوفشان براندند و از جایگاهشان دفع کردند و از مرکب هایشان به زیر کشیدند و گرد و غبار به هوا بلند شد و صداها فرو نشست و جز صدای چکاچک شکشیرها و فریاد قهرمانان صدایی شنیده نمی شد و جز سرهای افتاده و دست های کوفته چیزی دیده نمی شد و من در همین حال بودم که امیر المؤمنین علیه السلام از جایی آمد و می خواست از گرد و غبار بیرون آید و خون را از بازوانش بزداید، از شمشیرش خون می چکید و همچون کمان کشیده شده خمیده بود و این آیه را تلاوت می فرمود: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ» - . حجرات / ۹ -

{و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدّی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد.} نبردی سخت تر از نبرد آن روز ندیده ام ای پسرکم! من می بینم کسی نمی تواند در برابر مرگ مقاومت کند و هر کس می رود باز نمی گردد و هر که باقی می ماند به سوی او کشیده می شود. من تو را وصیتی می کنم آن را به خاطر بسپار و تقوای خدا پیشه کن. سزاوارترین کار برای تو باید سپاس از خدای متعال

ص: ۶۰۶

در پنهان و آشکار باشد؛ چرا که سپاسگزاری بهترین توشه است.

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس الخدر أجمه الأسد و منه أسد الخادر و الربیع الباکر أی أول ما دخل فإنه أکثر مطرا و أظهر آثارا و کل من بادر إلی شی ء فقد أبکر إلیه و بکر أی وقت کان و الباکوره أول الفاکهه ذکره الجوهری و قال مضی الأمر مضاء نفذ و قال الحیاء مقصورا الخصب و المطر و أنا فی کنف أی فی ناحیه و جانب و فی بعض النسخ فی کتیبه و هو أظهر و الرجل الجماعه الکثیره من الجراد خاصه و الخور الضعف و ضحضحه المکاثر هی التوهیم و التهدید الذی یأتی به المکاثر و یدعیه و لا أصل له قال فی القاموس ضحضح السراب ترقرق و الضحضحه جری السراب.

و اضربوا القوانص أی الأعناق و الصدور تشبیها بقانصه الطیر أو الفرق التی یریدون اصطیادکم من قنصه أی صاده و یحتمل القوابض بالباء و الضاد المعجمه أی الأیدی القابضه و الصارم السیف القاطع و أشرعت الرمح قبله أی سددت و کذا شرعت و الجوانح الأضلاع التی تلی الصدر و الشده بالفتح الحمله فی الحرب و الرهج بالتحریک الغبار و الغمغمه أصوات الأبطال فی القتال و فی القاموس اللبده بالکسر شعر زبره الأسد و کنیته ذو لبده.

**[ترجمه] در القاموس گوید: «الخدر» یعنی کنام شیر و «أسد الخادر» از همین معناست و «الربیع الباکر» یعنی ابتدای فرا رسیدن بهار که در آن زمان بیشترین باران می بارد و اثرات آن نمایان تر است و هر کس به کاری اقدام کند در آن نوآوری

کرده و چیز نویی آورده هر وقتی که باشد و «الباکوره» اولین میوه را گویند. جوهری این حدیث را ذکر کرده و گفته: «مضی الأمر مضاء» یعنی نافذ گشت و استقرار یافت و گفته «الحیاء» به طور مقصور یعنی حاصلخیزی و بارندگی و «أنا فی کنف» یعنی در کناره و گوشه ای بودم و در برخی نسخ فی کتیبهٍ [=در لشکری] آمده و آن واضح تر است و «الرجل» یعنی گروه کثیری از ملخ به طور خاص و «الخور» یعنی ضعف و «ضحضحه المکاثر» یعنی توهم و تهدیدی که زیاده طلب دچار آن می شود و ادعای آن را می کند و ریشه ای ندارد. در القاموس گفته: «ضحضح السراب» یعنی: درخشید و «الضحضحه» یعنی سراب شد.

«اضربوا القوانص» یعنی گردن ها و سینه ها را بزنید و آن را تشبیه به شکار پرنده کرده یا گروههایی که میخواهند شما را شکار کنند. از «قنصه» یعنی آن را شکار کرد و احتمال دارد «قوابض» با باء و ضاد باشد یعنی دستان گیرنده و «الصارم» یعنی شمشیر بران و «أشرعت الرمح قبله» یعنی: به سوی او نشانه گرفتم و همینطور است شرعت و «الجوانح» یعنی: دنده های سینه و «الشده» با فتحه یعنی حمله در جنگ و «الرهج» با حروف متحرک یعنی غبار و «الغمغمه» یعنی: صدای قهرمانان در جنگ و در القاموس گوید: «اللبده» با کسره یعنی موی یال شیر و لقب شیر «ذو لبده» است .

**[ترجمه]

«۴۷۹»

(۱)

نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامِهِ علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَی لِقَاءِ الْقَوْمِ بِصِفِّینَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْجَوِّ الْمَکْفُوفِ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَغِیضاً لِلَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَجْرًی لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّیَّارَهِ وَ جَعَلْتَ سُکَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِکَتِکَ لا یَسْأَمُونَ عَنْ عِبَادَتِکَ وَ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِی جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ وَ مَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَ الْأَنْعَامِ وَ مَا لَا یُحْصَی مِمَّا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی وَ رَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِی الَّتِی جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً وَ لِلْخَلْقِ اعْتِمَاداً إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَی عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْیَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَیْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَهَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَهِ

۱- ۴۷۹- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۶۹) من نهج البلاغه. و للکلام مصادر أخر یقف الباحث علی بعضها فی المختار: (۲۰۶) من نهج السعاده: ج ۲ ص ۱۹۷، ط ۱.

أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمَارِ وَ الْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَ الْجَنَّهُ أَمَامَكَمْ.

lt;meta info=". - سید رضی رفع الله مقامه آن را در برگزیده ۱۶۹ نهج البلاغه روایت کرده است و این کلام منابع دیگری هم دارد که این محقق بر برخی از آن ها از نهج السعاده ج۲: ص۱۹۷ چ۱ واقف است. - . نهج البلاغه: دعای امام علیه السّلام در آستانه نبرد صفّین: ای خدای آسمان بر افراشته، و فضای نگاه داشته، که آن را زمینه پیدایش شب و روز، و جریان گردش ماه و خورشید، و مسیر آمد و شد ستارگان سیّار قرار داده ای، و جایگاه گروهی از فرشتگانت ساخته ای که از عبادت تو خسته نمی گردند، ای پروردگار این زمین، که آن را جایگاه سکونت انسان ها، و مکان رفت و آمد حشرات و چارپایان، و پدیده های دیدنی و نادیدنی غیر قابل شمارش قرار داده ای، و ای پروردگار کوه های بلند و پا بر جا، که آن را برای زمین چونان میخ های محکم، و برای مخلوقات تکیه گاهی مطمئن ساخته ای. اگر بر دشمن پیروزمان ساختی، ما را از تجاوز بر کنار دار، و بر راه حق استوار فرما، و چنانچه آن ها را بر ما پیروز گرداندی شهادت نصیب ما فرموده و از شرک و فساد و فتنه ها، ما را نگهدار!

ص: ۶۰۷

کجایند آزاد مردانی که به حمایت مردم خویش برخیزند؟ کجایند غیور مردانی که به هنگام نزول بلا و مشکلات مبارزه می کنند؟ ننگ و عار پشت سر شما، و بهشت در پیش روی شماست.

**[ترجمه]

بیان

الجو ما بین السماء و الأرض و الهواء و غاض الماء غیضا نضب و قل و المراد هنا بالسقف المرفوع السماء أیضا من کفه أی جمعه و ضم بعضه إلی بعض أو الهواء لکونه مضموما بالسماء محفوظا عن الانتشار کما ورد فی الدعاء و سد الهواء بالسماء لکن یأبی عنه وصفه بکونه مجری للشمس و القمر و مختلفا للنجوم السیاره و کونه مغیضا للیل و النهار لأن الفلک بحرکته المستلزمه لحرکه الشمس علی وجه الأرض یکون سببا لغیبوبه اللیل و عن وجهها لغیبوبه النهار فکان کالمغیض لهما و قیل المغیض الغیضه و هی فی الأصل الأجمه یجتمع إلیها الماء فیسمی غیضه و مغیضا و ینبت فیها الشجر و کذلک اللیل و النهار یتولدان من جریان الفلک فکان کالغیضه لهما و الاختلاف التردد قوله علیه السلام سبطا أی قبیله قوله علیه السلام قرارا أی موضع استقرارهم و مدرجا أی موضع سیرها و حرکاتها و الهوام الحشرات قوله علیه السلام و للخلق اعتمادا لأنهم یجعلونها مساکن لهم و یستغنون عن بناء جدار مثلا و لأنها من أمهات العیون و منابع المیاه و فیها المعادن و الأشجار و الثمار و الأعشاب فهی معتمد للخلق فی مرافقهم و منافعهم و ذمار الرجل کل شی ء یلزمه الدفع عنه و إن ضیعه لزمه الذم أی اللوم و الحقائق الأمور الشدیده العار وراءکم أی یسوقکم إلی الحرب و یمنعکم من الهرب و فی بعض النسخ النار بهذا الوجه أو لأن الهارب مصیره إلیها.

**[ترجمه]«الجو» ما بین آسمان و زمین و هوا «غاض الماء غیضاً» یعنی آب به زمین فرو رفت و کم شد و مراد از «السقف

المرفوع» در اینجا نیز آسمان است؛ «المکفوف»: از «کفّه» یعنی آن را جمع کرد و به هم متصل کرد، و هوا را «مکفوف» نامید به دلیل اینکه به آسمان متصل شده و از انتشار محفوظ است؛ چنانچه در دعا آمده «و سد الهواء بالسماء»، ولی هوا نمی تواند موصوف صفت بعدی باشد، به دلیل اینکه آسمان محل حرکت خورشید و ماه و محل آمد و شد ستارگان در حال حرکت است و اینکه آسمان محل فرو رفتن شب و روز است، به این دلیل است که آسمان با حرکت خود که مستلزم حرکت خورشید بر روی زمین است، موجب پنهان شدن شب می شود و پنهان شدن روز نیز موجب ظهور شب بر روی زمین می شود، در نتیجه آسمان محل فرو رفتن هر دوی آن هاست و گفته شده مغیض در اصل به معنی گودالی است که آب در آن جمع می شود و «غیضه» و «مغیض» نامیده می شود و در اطراف آن درختانی می روید و همینطور است در مورد شب و روز، که از حرکت فلک زاده می شوند و در نتیجه فلک محل فرو رفتن و گودالی برای آن دو است و «الإختلاف» یعنی: رفت و آمد. قول حضرت علیه السلام «سبطاً» یعنی یک قبیله. قول حضرت علیه السلام «قراراً» یعنی محل استقرار آنان و «مدرجا» یعنی موضع سیر و حرکت آنان و «الهوام» یعنی حشرات. قول حضرت علیه السلام «للخلق اعتمادا» به این دلیل است که آنجا را به عنوان مساکنی برای خود برگزیده اند و از ساخت مثلا دیوار برای آن بی نیازند و به دلیل اینکه کوه ها دارای چشمه های بزرگ و منابع آب هستند و در آنجا معادن و درختان و میوه ها و علف هایی وجود دارد و در نتیجه تکیه گاهی برای مردمند در بهره مندی ها و منافع آنان و «ذمار الرجل» یعنی: هر چیزی که ملزم به دفاع از آن است و اگر آن را از دست دهد باید او را ذم یعنی نکوهش کرد و «الحقائق الأمور» یعنی: سختی ها و «العار وراءکم» یعنی: شما را به جنگ می کشد و مانع از فرار می شود و در برخی نسخ به جای عار «نار» آمده یا اینکه کسی که فرار کند سرانجامش آتش است.

**[ترجمه]

«۴۸۰»

(۱)

نهج، نهج البلاغه رَوَی ابْنُ جَرِیرٍ الطَّبَرِیُّ فِی تَارِیخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی لَیْلَی الْفَقِیهِ وَ کَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِیمَا کَانَ یَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَی الْجِهَادِ إِنِّی سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِی

ص: ۶۰۸

۱- ۴۸۰- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: (۳۷۳) من قصار نهج البلاغه. و رواه الطبریّ فی أول أحداث سنه (۸۳) من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۲ ص ۱۰۸۶، ط ۱، و فی ط الحدیث ببیروت ج ۱ ص ۳۵۷ نقلا عن هشام بن محمّد، عن أبی مخنف، عن أبی الزبیر الهمدانیّ عن عبد الرحمن بن أبی لیلی الفقیه عن علیّ علیه السلام.

الصَّالِحِينَ وَ أَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّام أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَراً يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه: ابن جرير طبرى در تاريخ خود از عبد الرحمن بن ابى ليلى فقيه نقل كرد، كه براى مبارزه با حجّاج به كمك ابن اشعث برخاست، براى تشويق مردم گفت من از على عليه السّلام «كه خداوند درجاتش را در ميان

ص: ۶۰۸

صالحان بالاـ برد، و ثواب شهيدان و صدّيقان به او عطا فرمايد» در حالى كه با شاميان رو برو شديم شنيدم كه فرمود: اى مؤمنان! هر كس تجاوزى را بنگرد، و شاهد دعوت به منكرى باشد، و در دل آن را انكار كند خود را از آلودگى سالم داشته است، و هر كس با زبان آن را انكار كند پاداش آن داده خواهد شد، و از اوّلى برتر است، و آن كس كه با شمشير به انكار بر خيزد تا كلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او رستگارى يافته و نور يقين در دلش تابيده است.

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام فقد سلم و برئ أى من العذاب المترتب على فعل المنكر و الرضا به لأنه خرج بمجرد ذلك عن العهده.

و قال ابن ميثم إنما خصصه بالسلامه و البراءه من العذاب لأنه لم يحمل إثما و إنما لم يذكر له أجرا و إن كان كل واجب يثاب عليه لأن غايه إنكار المنكر دفعه و الإنكار بالقلب ليس له فى الظاهر تأثير فى دفع المنكر فكأنه لم يفعل ما يستحق به أجرا انتهى و فيه ما فيه.

**[ترجمه]قول حضرت عليه السلام «فقد سلم و برئ» يعنى از عذابى كه بر انجام منكر و رضايت به آن مترتب مى شود؛ زيرا با همين كار (انكار در دل) از گردن او خارج مى شود .

ابن ميثم گويد: حضرت اين كار را به سلامت و برائت از عذاب اختصاص داده؛ زيرا گناهى در بر ندارد ولى براى آن پاداشى را هم ذكر نكرده؛ هر چند هر واجبى ثوابى دارد زيرا هدف از انكار منكر دفع آن است و انكار قلبى در ظاهر تأثيرى در دفع منكر ندارد، گوئى كه كارى نكرده كه به واسطه آن استحقاق پاداش پيدا كند. پايان. و در آن بحث وجود دارد.

**[ترجمه]

«۴۸۱»

(۱)

كِتَابُ سُلَيْم بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْهُ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ هَلْ شَهِدْتَ صِفِّینَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ هَلْ شَهِدْتَ یَوْمَ الْهَرِیرِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَمْ كَانَ أَتَی عَلَیْكَ مِنَ السِّنِّ قَالَ أَرْبَعُونَ سَنَةً قُلْتُ فَحَدِّثْنِی رَحِمَكَ اللَّهُ قَالَ نَعَمْ مَهْمَا نَسِیتُ مِنَ شَیْ ءٍ مِنَ الْأَشْیَاءِ فَلَا أَنْسَی هَذَا الْحَدِیثَ ثُمَّ بَكَی وَ قَالَ صُفُّوا وَ صَفَفْنَا فَخَرَجَ مَالِكٌ الْأَشْتَرُ عَلَی فَرَسٍ أَدْهَمَ وَ سِلَاحُهُ مُعَلَّقٌ عَلَی فَرَسِهِ وَ بِیَدِهِ الرُّمْحُ وَ هُوَ یَقْرَعُ بِهِ رُءُوسَنَا وَ یَقُولُ أَقِیمُوا صُفُوفَكُمْ فَلَمَّا كَتَّبَ الْكَتَائِبَ وَ أَقَامَ الصُّفُوفَ أَقْبَلَ عَلَی فَرَسِهِ حَتَّی قَامَ بَیْنَ الصَّفَّیْنِ فَوَلَّی أَهْلَ الشَّامِ ظَهْرَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَیْنَا بِوَجْهِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ

۱- ۴۸۱- رواه سلیم بن قیس الهلالی رحمه اللّه فی کتابه ص ۱۹۱، ط النجف.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ كَانَ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ وَ قَدَرِهِ اجْتِمَاعُنَا فِي هَذِهِ الْبُقْعَهِ مِنَ الْأَرْضِ لِآجَالٍ قَدِ اقْتَرَبَتْ وَ أُمُورٍ تَصَرَّمَتْ يَسُوسُنَا فِيهَا سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّنَا وَ أَخُوهُ وَ وَارِثُهُ وَ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ وَ رَئِيسُهُمُ ابْنُ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ وَ كَهْفُ النِّفَاقِ وَ بَقِيَّهُ الْأَحْزَابِ يَسُوقُهُمْ إِلَى الشَّقَاءِ وَ النَّارِ وَ نَحْنُ نَرْجُو بِقِتَالِهِمْ مِنَ اللَّهِ الثَّوَابَ وَ هُمْ يَنْتَظِرُونَ الْعِقَابَ فَإِذَا حَمِيَ الْوَطِيسُ وَ ثَارَ الْقَتَامُ وَ جَالَتِ الْخَيْلُ بِقَتْلَانَا وَ قَتْلَاهُمْ رَجَوْنَا بِقِتَالِهِمُ النَّصْرَ مِنَ اللَّهِ فَلَا أَسْمَعَنَّ إِلَّا غَمْغَمَهً أَوْ هَمْهَمَهً أَيُّهَا النَّاسُ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ مِنَ الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهَا أَشَدُّ لِصَرَرِ الرَّأْسِ وَ اسْتَقْبِلُوا الْقَوْمَ بِوُجُوهِكُمْ وَ خُذُوا قَوَائِمَ سُيُوفِكُمْ بِأَيْمَانِكُمْ فَاضْرِبُوا الْهَامَ وَ اطْعُنُوا بِالرِّمَاحِ مِمَّا يَلِي الشُّرسُوفَ فَإِنَّهُ مَقْتَلٌ وَ شُدُّوا شَدَّهَ قَوْمٍ مَوْتُورِينَ بِآبَائِهِمْ وَ بِدِمَاءِ إِخْوَانِهِمْ حَنِقِينَ عَلَى عَدُوِّهِمْ قَدْ وَطَّنُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى الْمَوْتِ لِكَيْلَا تَذِلُّوا وَ لَا يَلْزَمَكُمْ فِي الدُّنْيَا عَارٌ ثُمَّ الْتَقَى الْقَوْمُ فَكَانَ بَيْنَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ فَتَفَرَّقُوا عَنْ سَبْعِينَ أَلْفَ قَتِيلٍ مِنْ جَحَاجِحَهِ الْعَرَبِ وَ كَانَتِ الْوَقْعَهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ مِنْ حَيْثُ اسْتَقَلَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْأَوَّلُ مَا سُجِدَ لِلَّهِ فِي ذَيْنِكَ الْعَسْكَرَيْنِ سَجْدَهٌ حَتَّى مَرَّتْ مَوَاقِيتُ الصَّلَوَاتِ الْأَرْبَعِ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ قَالَ سُلَيْمٌ: ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَامَ خَطِيباً فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَ بِكُمْ مَا قَدْ رَأَيْتُمْ بِعَدُوِّكُمْ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا آخِرُ نَفَسٍ وَ إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا أَقْبَلَتِ اعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا وَ قَدْ صَبَرَ لَكُمُ الْقَوْمُ عَلَى غَيْرِ دِينٍ حَتَّى بَلَغُوا فِيكُمْ مَا قَدْ بَلَغُوا وَ أَنَا غَادٍ عَلَيْهِمْ بِالْغَدَاهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ مُحَاكِمُهُمْ إِلَى اللَّهِ (۱)

۱- و تقدم هذا الکلام بروایه نصر بن مزاحم، و رواه أیضا الدینوری فی کتاب الاخبار الطوال ص ۱۸۸.

فَبَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِیَهَ فَفَزِعَ فَزَعاً شَدِیداً وَ انْکَسَرَ هُوَ وَ جَمِیعُ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلُ الشَّامِ کَذَلِکَ فَدَعَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَقَالَ یَا عَمْرُو إِنَّمَا هُوَ اللَّیْلَهُ حَتَّی یَغْدُوَ عَلَیْنَا فَمَا تَرَی قَالَ أَرَی الرِّجَالَ قَدْ قَلُّوا وَ مَا بَقِیَ فَلَا یَقُومُونَ لِرِجَالِهِ وَ لَسْتَ مِثْلَهُ وَ إِنَّمَا یُقَاتِلُکَ عَلَی أَمْرٍ وَ أَنْتَ تُقَاتِلُهُ عَلَی غَیْرِهِ أَنْتَ تُرِیدُ الْبَقَاءَ وَ هُوَ یُرِیدُ الْفَنَاءَ وَ لَیْسَ یَخَافُ أَهْلُ الشَّامِ عَلِیّاً إِنْ ظَفِرَ بِهِمْ مَا یَخَافُ أَهْلُ الْعِرَاقِ إِنْ ظَفِرْتَ بِهِمْ وَ لَکِنْ أَلْقِ إِلَیْهِمْ أَمْراً فَإِنْ رَدُّوهُ اخْتَلَفُوا وَ إِنْ قَبِلُوهُ اخْتَلَفُوا ادْعُهُمْ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ ارْفَعِ الْمَصَاحِفَ عَلَی رُءُوسِ الرِّمَاحِ فَإِنَّکَ بَالِغٌ حَاجَتَکَ فَإِنِّی لَمْ أَزَلْ أَدَّخِرُهَا لَکَ فَعَرَفَهَا مُعَاوِیَهُ وَ قَالَ صَدَقْتَ وَ لَکِنْ قَدْ رَأَیْتُ رَأْیاً أَخْدَعُ بِهِ عَلِیّاً طَلَبِی إِلَیْهِ الشَّامَ عَلَی الْمُوَادَعَهِ وَ هُوَ الشَّیْ ءُ الْأَوَّلُ الَّذِی رَدَّنِی عَنْهُ فَضَحِکَ عَمْرٌو وَ قَالَ أَیْنَ أَنْتَ یَا مُعَاوِیَهُ مِنْ خَدِیعَهِ عَلِیٍّ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَکْتُبَ فَاکْتُبْ قَالَ فَکَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام کِتَاباً مَعَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ السَّکَاسِکِ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُقْبَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِکَ مَا بَلَغَتْ وَ عَلِمْنَاهُ نَحْنُ لَمْ یَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ وَ إِنَّا إِنْ کُنَّا قَدْ غُلِبْنَا عَلَی عُقُولِنَا فَقَدْ بَقِیَ مِنْهَا مَا یُرَمُّ بِهِ مَا بَقِیَ وَ قَدْ کُنْتُ سَأَلْتُکَ الشَّامَ عَلَی أَنْ لَا یَلْزَمَنِی لَکَ طَاعَهٌ وَ لَا بَیْعَهٌ فَأَبَیْتَ ذَلِکَ عَلَیَّ فَأَعْطَانِیَ اللَّهُ مَا مَنَعْتَ وَ أَنَا أَدْعُوکَ الْیَوْمَ إِلَی مَا دَعَوْتُکَ إِلَیْهِ أَمْسِ فَإِنَّکَ لَا تَرْجُو مِنَ الْبَقَاءِ إِلَّا مَا أَرْجُوهُ وَ لَا تَخَافُ مِنَ الْفَنَاءِ إِلَّا مَا أَخَافُ وَ قَدْ وَ اللَّهِ رَقَّتِ الْأَکْبَادُ وَ ذَهَبَتِ الرِّجَالُ وَ نَحْنُ بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ وَ لَیْسَ لِبَعْضِنَا عَلَی بَعْضٍ فَضْلٌ یُسْتَذَلُّ بِهِ عَزِیزٌ وَ لَا یُسْتَرَقُّ بِهِ ذَلِیلٌ وَ السَّلَامُ قَالَ سُلَیْمٌ فَلَمَّا قَرَأَ عَلِیٌّ علیه السلام کِتَابَهُ ضَحِکَ وَ قَالَ الْعَجَبُ مِنْ مُعَاوِیَهَ وَ خَدِیعَتِهِ لِی فَدَعَا کَاتِبَهُ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِی رَافِعٍ فَقَالَ لَهُ اکْتُبْ

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَاءَنِی کِتَابُکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنَّکَ لَوْ عَلِمْتَ وَ عَلِمْنَا أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِکَ إِلَی مَا بَلَغَتْ لَمْ یَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ وَ أَنَا وَ إِیَّاکَ یَا مُعَاوِیَهُ عَلَی غَایَهٍ مِنْهَا لَمْ نَبْلُغْهَا بَعْدُ وَ أَمَّا طَلَبُکَ إِلَیَّ الشَّامَ فَإِنِّی لَمْ أُعْطِکَ الْیَوْمَ مَا مَنَعْتُکَ أَمْسِ وَ أَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِی الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَإِنَّکَ قُلْتَ لَسْتَ بِأَمْضَی عَلَی الشَّکِّ مِنِّی عَلَی الْیَقِینِ وَ لَیْسَ أَهْلُ الشَّامِ أَحْرَصَ عَلَی الدُّنْیَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ لَیْسَ لِبَعْضِنَا فَضْلٌ عَلَی بَعْضٍ فَکَذَلِکَ نَحْنُ وَ لَکِنْ لَیْسَ أُمَیَّهُ کَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْیَانَ کَأَبِی طَالِبٍ وَ لَا الطَّلِیقُ کَالْمُهَاجِرِ وَ لَا الْمُنَافِقُ کَالْمُؤْمِنِ وَ لَا الْمُحِقُّ کَالْمُبْطِلِ وَ فِی أَیْدِینَا فَضْلُ النُّبُوَّهِ الَّتِی مَلَکْنَا بِهَا الْعَرَبَ وَ اسْتَعْبَدْنَا بِهَا الْعَجَمَ وَ السَّلَامُ (۱) فَلَمَّا انْتَهَی کِتَابُ عَلِیٍّ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ کَتَمَهُ عَمْراً ثُمَّ دَعَاهُ فَأَقْرَأَهُ فَشَمِتَ بِهِ عَمْرٌو وَ قَدْ کَانَ نَهَاهُ وَ لَمْ یَکُنْ أَحَدٌ مِنْ قُرَیْشٍ أَشَدَّ تَعْظِیماً لِعَلِیٍّ علیه السلام مِنَ عَمْرٍو بَعْدَ الْیَوْمِ الَّذِی صَرَعَهُ عَنْ دَابَّتِهِ فَقَالَ عَمْرٌو:

أَلَا لِلَّهِ دَرُّکَ یَا ابْنَ هِنْدٍ***وَ دَرُّ الْمُرْدِی الْحَالِ الْمَسُودِ

أَ تَطْمَعُ لَا أَبَا لَکَ فِی عَلِیٍّ***وَ قَدْ قَرَعَ الْحَدِیدَ عَلَی الْحَدِیدِ

وَ تَرْجُو أَنْ تُخَادِعَهُ بِشَکٍّ***وَ تَرْجُو أَنْ یَهَابَکَ بِالْوَعِیدِ

وَ قَدْ کَشَفَ الْقِنَاعَ وَ جَرَّ حَرْباً***یَشِیبُ لِهَوْلِهَا رَأْسُ الْوَلِیدِ

لَهُ جَأْوَاهُ مُظْلِمَهٌ طُحُونٌ*** فَوَارِسُهَا تَلَهَّبُ کَالْأُسُودِ

یَقُولُ لَهَا إِذَا رَجَعَتْ إِلَیْهِ*** بِقَتْلٍ بِالطِّعَانِ الْیَوْمَ عُودِی

فَإِنْ وَرَدَتْ فَأَوَّلُهَا وُرُوداً*** وَ إِنْ صَدَرَتْ فَلَیْسَ بِذِی وُرُودٍ

وَ مَا هِیَ مِنْ أَبِی حَسَنٍ بِنُکْرٍ***وَ مَا هِیَ مِنْ مَسَاتِکَ بِالْبَعِیدِ

وَ قُلْتَ لَهُ مُقَالَهَ مُسْتَکِینٍ*** ضَعِیفِ الْقَلْبِ مُنْقَطِعِ الْوَرِیدِ

۱- و للکلام مصادر کثیره یجد الباحث کثیرا منها فی ذیل المختار: (۱۰۱) من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۷۲ ط ۱.

طَلَبْتَ الشَّامَ حَسْبُکَ یَا ابْنَ هِنْدٍ*** مِنَ السَّوْآهِ وَ الرَّأْیِ الزَّهِیدِ

وَ لَوْ أَعْطَاکَهَا مَا ازْدَدْتَ عِزّاً*** وَ مَا لَکَ فِی اسْتِزَادِکَ مِنْ مَزِیدٍ

فَلَمْ تَکْسِرْ بِهَذَا الرَّأْیِ عُوداً*** سِوَی مَا کَانَ لَا بَلْ رَقَّ عُودٍ

(۱) فَقَالَ مُعَاوِیَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتَ بِهَذَا قَالَ عَمْرٌو وَ مَا أَرَدْتُ بِهِ قَالَ عَیْبَکَ رَأْیِی فِی خِلَافِکَ وَ مَعْصِیَتِکَ وَ الْعُجْبَ لَکَ تُفَیِّلُ رَأْیِی وَ تُعَظِّمُ عَلِیّاً وَ قَدْ فَضَحَکَ فَقَالَ أَمَّا تَفْیِیلِی رَأْیَکَ فَقَدْ کَانَ وَ أَمَّا إِعْظَامِی عَلِیّاً فَإِنَّکَ بِإِعْظَامِهِ أَشَدُّ مَعْرِفَهً مِنِّی وَ لَکِنَّکَ تَطْوِیهِ وَ أَنْشُرُهُ وَ أَمَّا فَضِیحَتِی فَلَنْ یَفْتَضِحَ رَجُلٌ بَارَزَ عَلِیّاً فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَبْلُوَهَا أَنْتَ مِنْهُ فَافْعَلْ فَسَکَتَ مُعَاوِیَهُ وَ فَشَا أَمْرُهُمَا فِی أَهْلِ الشَّامِ قَالَ أَبَانٌ قَالَ سُلَیْمٌ وَ مَرَّ عَلِیٌّ علیه السلام بِجَمَاعَهٍ مِنَ أَهْلِ الشَّامِ فِیهِمُ الْوَلِیدُ بْنُ عُقْبَهَ بْنِ أَبِی مُعَیْطٍ وَ هُمْ یَشْتِمُونَهُ فَأُخْبِرَ بِذَلِکَ فَوَقَفَ فِیمَنْ یَلِیهِمْ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُمْ انْهَضُوا إِلَیْهِمْ وَ عَلَیْکُمُ السَّکِینَهُ وَ سِیمَاءُ الصَّالِحِینَ وَ وَقَارُ الْإِسْلَامِ أَقْرَبُنَا مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ (۲) وَ الْجُرْأَهِ عَلَیْهِ وَ الِاغْتِرَارِ لَقَوْمٌ رَئِیسُهُمْ مُعَاوِیَهُ وَ ابْنُ النَّابِغَهِ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِیُّ وَ ابْنُ أَبِی مُعَیْطٍ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ الْمَجْلُودُ الْحَدَّ فِی الْإِسْلَامِ وَ الطَّرِیدُ مَرْوَانُ وَ هُمْ هَؤُلَاءِ یُقَرِّبُونَ وَ یَشْتِمُونَ وَ قَبْلَ الْیَوْمِ مَا قَاتَلُونِی وَ شَتَمُونِی وَ أَنَا إِذْ ذَاکَ أَدْعُوهُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ وَ هُمْ یَدْعُونِّی إِلَی عِبَادَهِ الْأَوْثَانِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا عَادَانِی الْفَاسِقُونَ إِنَّ هَذَا الْخَطْبَ جَلِیلٌ إِنَّ فُسَّاقاً مُنَافِقِینَ کَانُوا عِنْدَنَا غَیْرَ مُؤْتَمَنِینَ وَ عَلَی الْإِسْلَامِ مُنْحَرِفِینَ مُتَخَوَّفِینَ خَدَعُوا شَطْرَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَشْرَبُوا قُلُوبَهُمْ حُبَّ الْفِتْنَهِ وَ اسْتَمَالُوا أَهْوَاءَهُمْ إِلَی الْبَاطِلِ فَقَدْ نَصَبُوا لَنَا الْحَرْبَ

۱- کذا فی أصلی، و الأبیات رواها نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء (۷) من کتاب صفّین ص ۴۷۲ ط مصر، و رواها عنه ابن أبی الحدید باختلاف فی بعض الکلمات فی شرح المختار: (۱۷) من الباب الثانی من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۴۲۴ ط القدیم و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۴ ص ۵۵۶ و فیهما: «و در الامرین لک الشهود».

۲- کذا فی الأصل، و فی کتاب صفّین و تاریخ الطبریّ: «فو اللّه لأقرب قوم من الجهل بالله عزّ و جلّ قوم قائدهم و مؤدبهم معاویه و ابن النابغه ...».

وَ جِدُّوا فِی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ (۱) ثُمَّ حَرَّضَ عَلَیْهِمْ وَ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَا یَزُولُونَ عَنْ مَوْقِفِهِمْ هَذَا دُونَ طَعْنٍ دِرَاکٍ تَطِیرُ مِنْهُ الْقُلُوبُ وَ ضَرْبٍ تُفْلَقُ الْهَامُ وَ تَطِیحُ مِنْهُ الْأُنُوفُ وَ الْعِظَامُ وَ یَسْقُطُ مِنْهُ الْمَعَاصِمُ وَ حَتَّی تُقْرَعَ جِبَاهُهُمْ بِعُمُدِ الْحَدِیدِ وَ تُنْشَرَ حَوَاجِبُهُمْ عَلَی صُدُورِهِمْ وَ الْأَذْقَانِ وَ النُّحُورِ أَیْنَ أَهْلُ الدِّینِ وَ طُلَّابُ الْأَجْرِ قَالَ فَثَارَتْ عَلَیْهِ عِصَابَةٌ نَحْوُ أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَدَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّةِ وَ قَالَ یَا بُنَیَّ امْشِ نَحْوَ هَذِهِ الرَّایَةِ مَشْیاً وَئِیداً عَلَی هِینَتِکَ حَتَّی إِذَا أَشْرَعْتَ فِی صُدُورِهِمُ الْأَسِنَّةَ فَأَمْسِکْ حَتَّی یَأْتِیَکَ رَأْیِی فَفَعَلَ وَ أَعَدَّ عَلِیٌّ مِثْلَهُمْ فَلَمَّا دَنَا مُحَمَّدٌ وَ أَشْرَعَ الرِّمَاحَ فِی صُدُورِهِمْ أَمَرَ عَلَی الَّذِینَ کَانَ أَعَدَّهُمْ أَنْ یَحْمِلُوا مَعَهُ فَشَدُّوا عَلَیْهِمْ وَ نَهَضَ مُحَمَّدٌ وَ مَنْ مَعَهُ فِی وُجُوهِهِمْ فَأَزَالُوهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ وَ قَتَلُوا عَامَّتَهُمْ (۲).

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس: ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس روایت کرده: از عبدالله بن عباس پرسیدم: آیا در صفین حاضر بودی؟ گفت: آری. پرسیدم: آیا در روز «هریر» هم حاضر بودی؟ گفت: آری. گفتم: در آن روز در چه سنّی بودی؟ گفت: چهل سال. گفتم: پس برایم نقل کن، خدا رحمتت کند. سلیم گفت: آری، هر چه را فراموش کنم این حدیث را فراموش نمی کنم. سپس گریه کرد و گفت: آنان صف بستند و ما صف بستیم، مالک اشتر همراه اسب سیاهی بیرون آمد در حالی که اسلحه اش را بر اسبش آویخته بوده و نیزه در دستش بود و با آن به سرهایمان فرود می آورد و می گفت: «صف های خود را منظم کنید». وقتی گروه های لشکر را دسته بندی و صف ها را منظم کرد سوار بر اسبش پیش آمد تا بین دو صف ایستاد و پشت به اهل شام نمود و رو به ما کرد و حمد و ثنای الهی بجا آورد و بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله درود فرستاد و سپس گفت:

ص: ۶۰۹

امّا بعد، از قضا و قدر الهی این بود که در این مکان از زمین جمع شویم به خاطر اجل هایی که نزدیک شده و اموری که شدت یافته است. سیاست گذار ما در این جنگ، آقای مسلمین و امیر المؤمنین و افضل وصیین و پسر عموی پیامبرمان و برادرش و وارث او و شمشیری از شمشیرهای خداوند است، و رئیس آنان پسر خورنده جگرها و پناهگاه نفاق و باقی مانده احزاب است که آنان را به شقاوت و آتش رهبری می کند. ما در جنگ با ایشان از خداوند امید ثواب داریم و آنان انتظار عقاب دارند. آنگاه که تنور جنگ داغ شد و به خروش آمد و اسبان بر کشته های ما و آنان تاختند، ما در جنگ با آنان از خداوند امید پیروزی داریم. در آن هنگام جز سر و صدای نامفهوم و همهمه چیزی نشنوم. ای مردم، چشمان را ببندید و دندان های پیشین را فشار دهید، که این گونه برای مغز مناسب تر است. با رویتان به استقبال دشمن بروید و دسته شمشیرهایتان را به دست راست بگیرید و بر مغزها فرود بیاورید و با نیزه ها به پائین سینه بزنید که کشنده است. به شدت حمله کنید مانند قومی که برای خونخواهی پدرانشان و گرفتن انتقام برادرانشان آمده اند و کینه دشمنشان را در دل دارند و خود را برای مرگ آماده کرده اند، تا ذلیل نشوید و در دنیا برایتان عار نماند. سپس دو لشکر با یکدیگر درگیر شدند و بین آنان امر عظیمی در گرفت، و با هفتاد هزار کشته از بزرگان عرب از یکدیگر جدا شدند. جنگ در روز پنجشنبه از وقتی که آفتاب بالا آمده بود تا هنگامی که ثلث اول شب گذشت ادامه داشت. در آن دو لشکر حتی یک سجده به جا آورده نشد تا آنکه زمان چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گذشت.

سلیم گفت: سپس امیر المؤمنین علیه السّلام برای خطابه به پا خاست و فرمود: ای مردم، کار شما به اینجایی که می بینید رسید

و به دشـمنان شـما هم مثل آن رسـید، و جز نفس آخر باقی نمانده است. کارها وقتی پیش می آید آخر آن با اوّل آن سنجیده می شود. این قوم در مقابل شـما بدون آنکه دین داشته باشند مقاومت کردند تا در باره شما به این جایی که می بینید رسیدند. و من ان شاء اللّه صبح به سراغ آنان خواهم رفت و آنان را در پیشگاه الهی به محاکمه خواهم کشید. - . این کلام به روایت نصر بن مزاحم پیشتر گذشت و دینوری نیز آن را در کتاب اخبار الطوال: ۱۸۸ ذکر کرده است. -

ص: ۶۱۰

این خبر به معـاویه رسـید و وحشت شدیـدی او را گرفت، و همه اصـحابش و اهل شام از این جریان احساس شـکست کردنـد. معاویه عمرو عاص را فرا خوانـد و گفت: ای عمرو، فقط همین یک شب را فرصت داریم تا آنکه صـبح به سـراغمان آید، نظر تو چیست؟ عمرو عاص گفت: می بینم مردان کم شـده انـد، و آنان که باقی مانـده انـد در مقابل مردان او نمی توانند مقاومت کنند و تو هم مثل علی نیستی. او بر سـر مسأله ای با تو می جنگد و تو بر سر چیز دیگری می جنگی. تو بقاء را می خواهی و او فنا را می خواهد. اهل شام اگر علی بر آنان غالب شود آنچنان از او نمی ترسند که اهل عراق اگر بر آنان غالب شوی از تو می ترسـند. ولی مسأله ای را به آنان القا کن که اگر آن را ردّ کنند به اختلاف می افتند و اگر هم بپذیرند باز به اختلاف می افتند! آنـان را به کتـاب خـدا دعوت نما و قرآن ها را بر سـر نیزه ها کن، که به مقصود خود خواهی رسـید و من همواره این نقشه را برای تو ذخیره کرده بودم. معاویه نقشه زیرکانه عمرو عاص را فهمیـد و گفت: راست گفتی، ولی فکری به نظرم رسـیده است که بـا آن بر علی حیله کنم: «شـام را به عنـوان مصـالحه از او بخـواهم»، و این اولین چیزی بود که مرا از آن محروم کرد. عمرو عاص خندید و گفت: ای معاویه، تو را چه رسد به مکر با علی؟! ولی اگر می خواهی بنویسـی بنویس! سلیم می گوید: معاویه به دست مردی از «سـکاسک» بنام «عبد اللّه بن عقبه» این نامه را برای علی علیه السّـلام فرسـتاد: «امّا بعد، اگر تو می دانستی که جنگ کار ما و تو را به اینجا می کشانـد و ما هم می دانستیم، هیـچ کدام این جنایت را بر دیگری روا نمی داشتیم. و اگر عقل هایمـان بر مـا غـالب باشـد، ایـن مقـدار از فرصت بـاقی مانـده که گذشـته را ترمیم و آینـده را اصـلاح کنیم. من از تـو شـام را درخواست کرده بودم به شـرط آنکه اطـاعت و بیعتی را بر من لازم نکنی، ولی تو قبول نکردی، و خداونـد آنچه منع کردی به من عطـا فرمـود. و من امروز تـو را دعوت می کنم به آنچه دیروز دعوت کردم. تو هم از بقـاء امیـد نـداری مگر آنچه من امید دارم و از فنـاء نمی ترسـی مگر آنچنـان که من می ترسم. بخـدا قسم جگرهـا نـازک شـده و مردان از میان رفته انـد. ما همگی فرزندان عبد مناف هستیم، و بعضی از ما بر بعض دیگر فضیلتی ندارد که عزیزی به خاطر آن ذلیل شود یا ذلیلی به غلامی برده شود. و السّـلام». سلیم می گوید: وقتی علی علیه السّلام نامه معاویه را خواند خندید و فرمود: «تعجب از معاویه و حیله او بر من است»! سپس حضرت، نویسنده اش عبید اللّه بن ابی رافع را صدا زد و فرمود: بنویس:

ص: ۶۱۱

امّا بعد، نامه تو به دسـتم رسید که در آن یادآور شده بودی: «اگر تو و ما می دانستیم که جنگ نسبت به ما و تو به این حد می رسـد، هیـچ کـدام این جنـایت را بر دیگری روا نمی داشتیم»، ای معاویه ما و تو در مرحله نهایی از جنگ هستیم که اگر آن را رهـا کنی دیگر به آن نخـواهیم رسـید. امّـا اینکه شـام را درخـواست کردی، من چیزی را که دیروز به تو نـدادم امروز هم نمی دهم. و امّا اینکه در ترس و امید هر دو مساوی هستیم، می گویم به همان اندازه که من در ایمانم به یقین رسیده ام تو در شک

هستی و به همان اندازه که عراقی ها در رسیدن به آخرت حریص اند، شامیان در رسیدن به دنیا حریص می باشند. و امّا اینکه گفتی: «ما فرزندان عبد مناف هستیم و هیچ کدام بر دیگری فضیلتی نداریم»، ما چنین هستیم، ولی «امیّه» همچون هاشم نیست، و «حرب» همچون عبد المطلب، و «ابو سفیان» همچون ابو طالب، و آزاد شده همچون هجرت کننده، و منافق همچون مؤمن و مدعی باطل همچون مدعی حق نیست. فضیلت مقام نبوّت پیامبر صلی اللّه علیه و آله در دست ما است که با آن بر عرب حاکم شدیم و عجم را تحت اختیار خود در آوردیم. و السّلام. - . کلام مصادر بسیاری دارد که محقق بسیاری از آن ها را در ذیل برگزیده ۱۰۱ از باب کتب از نهج السعاده ج۴: ص۲۷۲ چ۱ آن را می یابد. -

وقتی نامه علی علیه السّلام بدست معاویه رسید آن را از عمرو عاص پنهان کرد. سپس او را صدا زد و نامه را به او داد تا بخواند. عمرو عاص او را سرزنش کرد، و این در حالی بود که عمرو عاص او را از نوشتن نامه منع کرده بود، و بعد از روزی که امیر المؤمنین علیه السّلام عمرو عاص را از روی اسبش به زمین انداخت احدی از قریش بیش از او به آن حضرت احترام نمی کرد.

عمرو عاص (این اشعار را درباره معاویه) گفت:

ای پسر هند، جزای تو با خدا باشد، و جزای هر کسی که صاحب حال بدی باشد.

ای بی پدر، تو درباره علی طمع می کنی، در حالی که آهن بر آهن کوبیده شده است؟!

تو امید داری با شکّ خود بر او حیله کنی و او از ترساندن تو بترسد؟

و این در حالی است که او نقاب بر افکنده و جنگی پیش آورده که از ترس آن بچّه تازه بدنیا آمده پیر می شود.

او تک تازانی دارد که در انبوه تاریکی فرو روند، و اسب سواران آن مانند شیران حمله ور می شوند .

هر گاه جنگ به سوی او برگردد، با طعنه نیزه ها با دشمن مقابله کند و به جنگ می گوید: دو باره برگرد!

اگر جنگ وارد شود اوّل کسی است که به آن داخل می شود و اگر بیرون رود او وارد آن نمی شود.

این مطلب از ابو الحسن غیر عادی نیست، و آن مطلب از بدی تو بعید نیست.

تو با او مانند شخص بیچاره ضعیف القلبی که رگ دلش پاره شده سخن گفتی.

ص: ۶۱۲

ای پسر هند، در بدی و نظر بیهوده همین ترا بس که شام را طلب کردی.

اگر آن را به تو عطا هم می کرد باز عزّتت فزون نمی شد و تو هم از این زیاده طلبی اضافه ای بدست نیاوردی.

تو با این نظریه چوبی را نشکستی بلکه کمتر از چوبی را هم نشکستی، و همان شد که قبلا بود!

-. در نسخه اصل نیز چنین است و نصر بن مزاحم ابیات را در اواسط جلد ۷ کتاب صفین: ص۴۷۲ چ مصر روایت کرده و ابن ابی الحدید نیز با اختلاف در برخی کلمات آن را در شرح برگزیده ۱۷ از باب دوم نهج البلاغه ج ۳: ص ۴۲۴ چ قدیم و در چاپ جدید بیروت ج ۴: ص ۵۵۶ روایت کرده است و در آن دو آمده: «و جزای هر دو امر شاهد توست» - معاویه گفت: به خدا قسم دانستم مقصودت از این مطالب چه بود. عمرو عاص گفت: مقصودم چه بود؟ گفت: می خواستی مرا به خاطر نقشه ام سرزنش کنی، چون بر خلاف نظر تو کار کردم و خواستی علی را ستایش کنی چرا که آن روز تو را بر زمین زد و رسوا کرد. عمرو عاص خندید و گفت: مخالفت با تو و سرپیچی از سخن تو درست است، و اما احترام من نسبت به علی، تو به احترام او از من آشناتری ولی تو آن را پنهان می داری و من فاش می گویم. ولی آبرو ریزی من، کسی که در میدان جنگ به مبارزه با علی رود مفتضح نشده است و اگر تو هم می خواهی چنین اقدامی نسبت به او داشته باشی انجام بده! معاویه سکوت کرد و سخنان آن دو بین اهل شام شایع شد. ابان می گوید: سلیم گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام از کنار جماعتی از اهل شام عبور می کرد که ولید بن عقبه بن ابی معیط در بین آنان بود، و آن ها به آن حضرت ناسزا می گفتند. این خبر را به حضرت رساندند. حضرت در بین گروهی از اصحابش که در رکابش بودند ایستاد و خطاب به آنان فرمود: سرعت بگیرید به سوی اینان در حالی که آرامش قلب و سیمای صالحین و وقار اسلام بر شما باشد. نزدیک ترین ما به جهل نسبت به خداوند و گستاخ ترین و مغرورترین نسبت به او، قومی است که رئیسشان معاویه و پسر نابغه و ابو اعور سلمی و ابن ابی معیط شرابخوار و شلاق خورده در اسلام و مروان طرد شده باشد، و آنان همین هایی هستند که نزدیک می آیند و ناسزا می گویند. اینان قبل از امروز با من نجنگیده اند و ناسزا نگفته اند، و من در آن هنگام آنان را به اسلام دعوت می کردم و آن ها مرا به پرستش بت ها دعوت می نمودند! خدا را سپاس که فاسقان با من دشمنی کرده اند. این مسأله مهم است که فاسقینی منافق که نزد ما غیر قابل اعتماد بودند و بر اسلام از این منحرفان ترسیده می شد، بر عده ای از این امت حیله کردند و حبّ فتنه را در قلب های آنان جا دادند و آنان را به سوی باطل کشاندند. آنان در مقابل ما جنگ به پا کردند و

ص: ۶۱۳

در خاموش کردن نور خدا سعی نمودند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند اگر چه کافران را خوش نیاید. -. نزدیک این جمله و جمله بعد با روایت نصر بن مزاحم گذشت و طبری نیز آن را با دو سند در تاریخ الأمم و الملوک ج ۱: ص ۳۳۲۵ و در چاپ جدید بیروت ج ۵: ص ۴۵ روایت کرده است. - سپس امیر المؤمنین علیه السّلام لشکر را ترغیب کرد و فرمود: اینان از جای خود حرکت نمی کنند بدون ضربه های نیزه پی در پی که قلب ها از آن پرواز کند، و ضربتی که مغزها را بشکافد و بینی ها و استخوان ها در اثر آن جدا شود و مچ دست ها از آن ساقط شود. و تا آنکه بر پیشانی آنان عمودهای آهنین فرود آید و ابروهایشان روی سینه ها و چانه ها و گلوهایشان پخش شود. کجایند اهل دین و طالبان اجر»؟ گوید: عدّه ای حدود چهار هزار نفر به ایشان لبیک گفتند. امیر المؤمنین علیه السّلام محمد بن حنفیه را صدا زد و فرمود: پسرم، به سوی این پرچم با آرامش و تأنّی حرکت کن، و هنگامی که نوک نیزه ها را در سینه های آنان قرار دادید دست نگه دار تا دستور من به تو برسد. محمد بن حنفیّه هم این دستور را اجرا کرد. امیر المؤمنین علیه السّلام مثل آن گروه را هم آماده کرد. وقتی محمّد به دشمن نزدیک شد و نیزه ها را در سینه های آنان فرو برد، حضرت به آنان که آماده کرده بود دستور داد تا همراه او

حمله کنند. آنان بشدّت حمله کردند و محمّد و همراهانش رو در روی آن ها مقاومت کردند تا آن ها را از جای خود بیرون کردند و اکثر آنان را کشتند. - . مسعودی این حدیث را در داستان صفین از کتاب مروج الذهب ج ۲: ص ۳۹۸ چ مصر روایت کرده است. -

**[ترجمه]

بیان

لصرر الرأس كأنه جمع صره على الاستعاره فشبه خرائط الدماغ و أوعيه الرأس بالصره التى تجعل فيها الدراهم.

و قال الجوهرى الشراسيف مقاط الأضلاع و هى أطرافها التى تشرف على البطن و يقال الشرسوف غضروف معلق بكل ضلع مثل غضروف الكتف و قال الموتور الذى قتل له قتيل فلم يدرك بدمه و قال الجحجاح السيد و الجمع الجحاجح و جمع الجحاجح جحاجحه.

قوله و در المردى الحال كذا.

ص: ۶۱۴

۱- و قريب منه و من التالى تقدم بروايه نصر بن مزاحم، و رواه أيضا مع التالى بسندين الطبرىّ فى تاريخ الأمم و الملوك: ج ۱، ص ۳۳۲۵، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۵ ص ۴۵.

۲- و هذا رواه أيضا المسعودىّ فى قصه صفّين من كتاب مروج الذهب: ج ۲ ص ۳۹۸ ط مصر.

أقول: روی ابن أبی الحدید (۱) عن نصر بن مزاحم کتاب معاویه و جوابه علیه السلام و ما جری بین معاویه و بین عمرو فی ذلک و فی الأبیات اختلاف و فیها و در الآمرین لک الشهود و المسود الرعیه لسید یقال ساد قومه یسودهم و فیها:

و ترجو أن تحیره بشک ***و تأمل أن یهابک بالوعید

و الولید: الطفیل

و قال الجوهری: کتیبه جأوا بینه الجأی و هی التی یعلوها لون السواد لکثره الدروع و فیها أیضا

یقول لها إذا رجعت إلیه***و قد ملت طعان القوم عودی

و الضمیر فی لها راجع إلی الجأواء.

و بدل قوله و إن صدرت فی الروایه

و إن صدت فلیس بذی صدود

و فیها أیضا:

و لو أعطاکها ما ازددت عزا***و لا لک لو أجابک من مزید

فلم تکسر بذاک الرأی عودا***لرکته و لا ما دون عود

و الدق بالکسر الدقیق و الرکه الرقه و الضعف و قال الجوهری فیل رأیه ضعفه و قال مشی مشیا وئیدا أی علی تؤده و قال یقال امش علی هینتک أی علی رسلک و قد مر شرح سائر أجزاء الخبر و لم أبال بالتکرار للاختلاف الکثیر بین الرویات.

أقول: و روی نصر بن مزاحم فی کتاب صفین (۲) هذه المراسله مع ما جری فیه بین معاویه و عمرو و الأبیات باختلاف و قد أشرنا إلی بعضه.

**[ترجمه] «لصرر الرأس» گویا به طور استعاری جمع «صره» است، کیسه های مغز و کاسه سر را به کیسه پولی تشبیه کرده که در آن درهم می ریختند.

جوهری گوید: «الشراسیف» یعنی: «مقاط» دنده ها یعنی کناره های آن که نزدیک به شکم است و گفته می شود: «الشرسوف» یعنی: غضروف متصل به هر دنده مثل غضروف کتف و گوید: «الموتور» یعنی کسی که کشته ای دارد که انتقام خون او را نگرفته است و گوید: «الجحجاح» یعنی: سرور و جمع آن الجحاجح است و جمع جحاجح، جحاجحه است.

در مورد قولش «در المردی الحال»

و ادامه آن، گویم: ابن ابی الحدیـد - . ابن ابی الحدید آن را در شـرح مختار ۱۷ از باب کتب از نهج البلاغه ج ۳: ص ۴۲۴ چ قـدیم و در چاپ جدیـد بیروت ج ۴: ص ۵۵۶ روایت کرده است. - نـامه معـاویه و جواب حضـرت علیه السـلام و آنچه را بین معاویه و عمرو عاص در این باره گذشت، از نصـر بن مزاحم روایت کرده است و در ابیات اختلاف وجود دارد و در آن آمده: «در الآمرین لک الشهود» و «المسود» یعنی رعیتِ مولا گفته می شود: ساد قومه یسودهم و در آن آمده:

امید داری با شک و تردید او را شگفت زده کنی؟ و امیدواری با هراساندن از تو بهراسد.

و «الولید» یعنی: فرزند تازه به دنیا آمده .

جوهری گوید: کتیبه جأوا یعنی: لشکری که سیاهیش نمایان است و آن لشکری است که رنگ سیاه آن به سبب فراوانی زره پوشان بالا رفته و همچنین در آن آمده:

یقول لها إذا رجعت إلیه و قد ملت طعان القوم عودی.

هر گاه جنگ به سوی او برگردد به او می گوید: دوباره برگرد! در حالی که نیزه های دشمن به یکدیگر برخورد می کنند.

و ضمیر در «لها» به «الجأواء» بازمی گردد.

و به جای سخنش «و إن صدرت» در روایت آمده:

و اگر جنگ بازایستد، او از آن باز نخواهد ایستاد.

همچنین در آن آمده:

اگر آن را به تو ببخشد جز عزت به تو نیافزاید و اگر به تو پاسخ دهد بیش از آن، از آن تو نیست.

با آن نظر چوبی را نشکستی به سبب باریکیش و نه کمتر از چوب را.

«الـدق» بـا کسـره یعنی: نازک و «الرکه» یعنی باریکی و ضـعف و جوهری گویـد: «فیل رأیه» یعنی: نظرش را ضـعیف شـمرد و گویـد: مشـی مشـیاً وئیـداً یعنی: به آرامی راه رفت و گویـد: گفته می شود: «امش علی هینتک» با آرامش راه برو و شـرح باقی قسمت های روایت پیشتر گذشت و به دلیل اختلاف بسیار بین روایات به تکرار نمی پردازم.

می گویم: نصـر بن مزاحم در کتاب صـفین - . نصـر بن مزاحم در اواسط جلد ۷ کتاب صفین: ص ۴۷۲ چ مصـر آن را روایت کرده است. - این نامه نگاری را با آنچه میان معاویه و عمرو گـذشت و ابیات را با انـدکی اختلاف روایت کرده و ما به برخی از آن ها اشاره کردیم.

**[ترجمه]

«۴۸۲»

(۳)

لی، الأمالی للصدوق الْحَافِظُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْجَعْدِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ

۱- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: (۱۷) من باب الکتب من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۴۲۴ ط القدیم، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۴ ص ۵۵۶.

۲- رواه نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء (۷) من کتاب صفّین ص ۴۷۲ ط مصر.

۳- ۴۸۲- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: (۱۰) من المجلس: (۶۳) من کتاب الأمالی ص ۳۳۲.

صَالِحٍ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَامَ عَلِیٌّ علیه السلام یَخْطُبُ النَّاسَ بِصِفِّینَ یَوْمَ جُمُعَهٍ وَ ذَلِکَ قَبْلَ لَیْلَهِ الْهَرِیرِ بِخَمْسَهِ أَیَّامٍ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی نِعَمِهِ الْفَاضِلَهِ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ عَلَی حُجَجِهِ الْبَالِغَهِ عَلَی خَلْقِهِ مَنْ عَصَاهُ أَوْ أَطَاعَهُ إِنْ یَعْفُ فَبِفَضْلٍ مِنْهُ وَ إِنْ یُعَذِّبْ فَبِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ* أَحْمَدُهُ عَلَی حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهُرِ النَّعْمَاءِ وَ أَسْتَعِینُهُ عَلَی مَا نَابَنَا مِنْ أَمْرِ دِینِنَا وَ أُومِنُ بِهِ وَ أَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکِیلًا* ثُمَّ إِنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِهِ الَّذِی ارْتَضَاهُ وَ کَانَ أَهْلَهُ وَ اصْطَفَاهُ عَلَی جَمِیعِ الْعِبَادِ بِتَبْلِیغِ رِسَالَتِهِ وَ حُجَجِهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ کَانَ کَعِلْمِهِ فِیهِ رَءُوفاً رَحِیماً أَکْرَمَ خَلْقِ اللَّهِ حَسَباً وَ أَجْمَلَهُمْ مَنْظَراً وَ أَشْجَعَهُمْ نَفْساً وَ أَبَرَّهُمْ بِوَالِدٍ وَ آمَنَهُمْ عَلَی عَقْدٍ لَمْ یَتَعَلَّقْ عَلَیْهِ مُسْلِمٌ وَ لَا کَافِرٌ بِمَظْلِمَهٍ قَطُّ بَلْ کَانَ یُظْلَمُ فَیَغْفِرُ وَ یَقْدِرُ فَیَصْفَحُ وَ یَعْفُو حَتَّی مَضَی مُطِیعاً لِلَّهِ صَابِراً عَلَی مَا أَصَابَهُ مُجَاهِداً فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ عَابِداً لِلَّهِ حَتَّی أَتَاهُ الْیَقِینُ فَکَانَ ذَهَابُهُ علیه السلام أَعْظَمَ الْمُصِیبَهِ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ الْأَرْضِ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ ثُمَّ تَرَکَ فِیکُمْ کِتَابَ اللَّهِ یَأْمُرُکُمْ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ یَنْهَاکُمْ عَنْ مَعْصِیَتِهِ وَ قَدْ عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْداً لَنْ أَخْرُجَ عَنْهُ وَ قَدْ حَضَرَکُمْ عَدُوُّکُمْ وَ قَدْ عَرَفْتُمْ مَنْ رَئِیسُهُمْ یَدْعُوهُمْ إِلَی بَاطِلٍ وَ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّکُمْ صلی الله علیه و آله بَیْنَ أَظْهُرِکُمْ یَدْعُوکُمْ إِلَی طَاعَهِ رَبِّکُمْ وَ الْعَمَلِ بِسُنَّهِ نَبِیِّکُمْ وَ لَا سَوَاءَ مَنْ صَلَّی قَبْلَ کُلِّ ذَکَرٍ لَمْ یَسْبِقْنِی بِالصَّلَاهِ غَیْرُ نَبِیِّ اللَّهِ وَ أَنَا وَ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ اللَّهِ إِنَّکُمْ لَعَلَی الْحَقِّ وَ إِنَّ الْقَوْمَ لَعَلَی الْبَاطِلِ فَلَا یَصْبِرِ الْقَوْمُ عَلَی بَاطِلِهِمْ وَ یَجْتَمِعُوا عَلَیْهِ وَ تَتَفَرَّقُوا عَنْ حَقِّکُمْ قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِیکُمْ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا لَیُعَذِّبَنَّهُمُ اللَّهُ بِأَیْدِی غَیْرِکُمْ

فَأَجَابَهُ أَصْحَابُهُ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْهَضْ بِنَا إِلَى الْقَوْمِ إِذَا شِئْتَ فَوَ اللَّهِ مَا نَبْغِی بِکَ بَدَلًا نَمُوتُ مَعَکَ وَ نَحْیَا مَعَکَ فَقَالَ لَهُمْ مُجِیباً لَهُمْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَنَظَرَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَا أَضْرِبُ قُدَّامَهُ بِسَیْفِی فَقَالَ لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِیٌّ ثُمَّ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی غَیْرَ أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی وَ حَیَاتُکَ یَا عَلِیُّ وَ مَوْتُکَ مَعِی فَوَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ وَ لَا ضَلَلْتُ وَ لَا ضُلَّ بِی وَ لَا نَسِیتُ مَا عَهِدَ إِلَیَّ إِنِّی إِذاً لَنَسِیٌّ وَ إِنِّی لَعَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّی بَیَّنَهَا لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَبَیَّنَهَا لِی وَ إِنِّی لَعَلَی الطَّرِیقِ الْوَاضِحِ أَلْقُطُهُ لَقْطاً ثُمَّ نَهَضَ إِلَی الْقَوْمِ یَوْمَ الْخَمِیسِ فَاقْتَتَلُوا مِنْ حِینَ طَلَعَتِ الشَّمْسُ حَتَّی غَابَ الشَّفَقُ مَا کَانَتْ صَلَاهُ الْقَوْمِ یَوْمَئِذٍ إِلَّا تَکْبِیراً عِنْدَ مَوَاقِیتِ الصَّلَاهِ فَقَتَلَ عَلِیٌّ علیه السلام یَوْمَئِذٍ بِیَدِهِ خَمْسَمِائَهٍ وَ سِتَّهَ نَفَرٍ مِنْ جَمَاعَهِ الْقَوْمِ فَأَصْبَحَ أَهْلُ الشَّامِ یُنَادُونَ یَا عَلِیُّ اتَّقِ اللَّهَ فِی الْبَقِیَّهِ وَ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ عَلَی أَطْرَافِ الْقَنَا.

lt;meta info=". - شیخ صدوق رفع الله مقامه آن را در حدیث ۱۰ از مجلس ۶۳ کتاب امالی: ص ۳۳۲ روایت کرده است.
- . امالی صدوق:

ص: ۶۱۵

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام روز جمعه پنج روز پیش از لیله الهریر در صفین این خطبه را خواند، حمد خدا را بر نعمت های خویش بر همه خلقش از نیک و بد و بر حجت های رسایش بر همه خلقش از نافرمان و فرمانبر، گر بگذرد از فضل او است و گر عذاب کند به سبب کار خود آن ها است و خداوند به بندگانش ستمکار نیست، سپاسش کنم بر آزمایش خوش و نعمت های پیاپی و از او یاری جویم بر این پیشامد ما در امر دین ما و به او ایمان دارم و بر او توکل سازم و بس است که او وکیل باشد سپس من گواهم که معبود حقی جز خدا نیست، یگانه است شریک ندارد و محمد بنده و رسول او است. او را با هدایت و دینش فرستاد، کسی که از او خوشنود گشت و شایسته آن بود و او را بر همه بندگانش برگزید برای رساندن پیغام و دلیل هایش به مردم و چنانچه خدا می دانست مهربان و دلسوز بود، گرامی ترین خلق خدا بود در حسب و خوش منظرتر و دلدارتر و پدردارتر و باوفاتر بود. هیچ مسلمانی یا کافری برای مظلمه به او در نیاویخت، بلکه ستم می دید و می گذشت و با او پیمان شکنی می شد و چشم پوشی می کرد و عفو می نمود تا در گذشت در حالی که مطیع خدا بود و شکیبا بر مصائب و مجاهد در راه خدا آن چنان که شایسته اوست و پرستنده خدا تا دم مرگ و مرگ او بزرگترین مصیبت همه روی زمین شد از نیک و بد و کتاب خدا را میان شما نهاد که شما را به فرمان بردن خدا می خواند و از نافرمانیش می راند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با من سفارشی کرده که هرگز از آن بیرون نروم. دشمن در برابر شما آمده و می دانید رئیس آن ها کیست که آن ها را به باطل می خواند و پسر عم پیغمبر شما در میان شما است و شما را به طاعت خدا و عمل به روش پیغمبرتان دعوت می کند و برابر نیست کسی که پیش از هر مردی نماز خوانده و جز پیغمبر خدا پیش از من کسی نماز نخوانده و به خدا من از اهل بدرم و به خدا شما بر حقید و این قوم مخالف بر باطل. مبادا این قوم باطل خود را صبر نمایند و بر آن متحد باشند و شما از حق خود متفرق شوید با آن ها نبرد کنید تا خدا آن ها را به دست خود شما عذاب کند و اگر نکنید خدا آن ها را به دست دیگران عذاب کند ص: ۶۱۶

یارانش پاسخ اطاعت به او دادند و گفتند: یا امیر المؤمنین هر آنی بخواهی حرکت کن به سوی آن ها به خدا ما به جای تو کسی نخواهیم، با تو زنده باشیم و با تو بمیریم، در جوابشان فرمود: به حق آنکه جانم در دست او است رسول خدا صلی الله

علیه و آله مرا می نگریست که برابرش شمشیر می زدم و می فرمود: شمشیری جز ذو الفقار نیست و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست. سپس فرمود: ای علی تو برای من به منزله هارونی از برای موسی، جز آنکه پس از من پیغمبری نیست. ای علی زندگی و مرگ تو همراه منست بخدا دروغ نگویم و به من دروغ نگفتند. گمراه نیستم و به گمراهیم نبردند و فراموش نکردم آنچه به من سفارش شده که در آن صورت فراموش کار باشم و من بر دلیلی روشن هستم از جانب پروردگارم که برای پیغمبرش بیان کرده و او برای من بیان نموده، من بر راه روشنی می روم که آن را قدم به قدم میشناسم. سپس روز پنجشنبه به سوی دشمن حرکت کرد و از برآمدن آفتاب نبرد کردند تا سرخی شب ناپدید شد و نماز آن روز مردم همان تکبیر بود در وقت هر نماز. حضرت علی علیه السلام در آن روز به دست خود پانصد و شش کس از آن مردم کشت و صبح اهل شام فریاد می زدند: ای علی! درباره بقیه از خدا بترس و قرآن ها را بالای نیزه کردند.

**[ترجمه]

بیان

و موتک معی أی بعد الموت معی و أنا حاضر عندک و نصری و تأییدی معک فی حیاتک و بعد موتک أو حیاتک کحیاتی و موتک کموتی.

قوله علیه السلام ألفظه لفظا أی أقول هذا الکلام جهرا و لا أبالی أن أبینه للناس و قال الجوهری القنا جمع قناه و هی الرمح و یجمع علی قنوات و قنی علی فعول و قناء.

**[ترجمه]«و موتک معی» یعنی: پس از مرگ با منی و من در کنار تو حاضر خواهم بود و یاری و تأیید من در زندگیت و پس از مرگت با تو خواهد بود، یا زندگی تو همچون زندگی من است و مرگت همچون مرگ من. قول حضرت علیه السلام «ألفظه لفظا» یعنی: این کلام را آشکارا می گویم و باکی ندارم که آن را برای مردم بیان کنم و جوهری گوید: «القنا» جمع قناه به معنای نیزه است و به صورت قنوات و قنی بر وزن فعول و قناء نیز جمع بسته می شود.

**[ترجمه]

«۴۸۳»

(۱)

فس، تفسیر القمی هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ صَدَقَهَ قَالَ حَدَّثَنِی رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَدِیِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَدِیِّ بْنِ حَاتِمٍ وَ کَانَ مَعَ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی حُرُوبِهِ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ لَیْلَهَ الْهَرِیرِ بِصِفِّینَ حِینَ الْتَقَی مَعَ مُعَاوِیَهَ رَافِعاً صَوْتَهُ یُسْمِعُ أَصْحَابَهُ لَأَقْتُلَنَّ مُعَاوِیَهَ وَ أَصْحَابَهُ ثُمَّ قَالَ فِی آخِرِ قَوْلِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ یَخْفِضُ بِهِ صَوْتَهُ وَ کُنْتُ مِنْهُ قَرِیباً فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّکَ حَلَفْتَ عَلَی مَا قُلْتَ ثُمَّ اسْتَثْنَیْتَ فَمَا أَرَدْتَ بِذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَهٌ وَ أَنَا عِنْدَ أَصْحَابِی صَدُوقٌ فَأَرَدْتُ أَنْ أُطْمِعَ أَصْحَابِی فِی قَوْلِی کَیْ لَا یَفْشَلُوا وَ لَا یَفِرُّوا فَافْهَمْ فَإِنَّکَ تَنْتَفِعُ بِهَا بَعْدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی.

۱- ۴۸۳- رواه علیّ بن إبراهیم قدس اللّه نفسه.

**[ترجمه]تفسیر قمی: از عدی بن حاتم که در نبردهای امام علی صلوات الله علیه همراه حضرت بود، روایت شده که امام علی علیه السلام در شب هریر در جنگ صفین، هنگامی که با معاویه روبرو شد با صدایی بلند و رسا که دوستانش صدایش را بشنوند، فرمود: بی تردید معاویه و اصحابش را خواهم کشت. سپس در انتهای فرمایش خویش فرمود: اگر خدا بخواهد، و به هنگام گفتن آن صدای مبارک را پائین آورد. من که نزدیک حضرت ایستاده بودم عرض کردم: یا امیر المؤمنین! تو به سخنی که گفتی سوگند یاد کردی سپس در کلامت استثنا آوردی، قصدت از این کار چه بود؟ فرمود: جنگ حیلت و نیرنگ است و من در نزد یارانم فردی راستگو هستم، فقط خواستم یارانم را به طمع اندازم تا شکست نخورند و نگریزند، پس این فن را یاد بگیر که إن شاء الله تعالی بعدها از آن سود خواهی جست.

ص: ۶۱۷

**[ترجمه]

«۴۸۴»

(۱)

ختص، الإختصاص أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: شَهِدَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام مِنَ التَّابِعِينَ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِصِفِّينَ شَهِدَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْجَنَّةِ وَ لَمْ يَرَهُمْ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ وَ زَيْدُ بْنُ صُوحَانَ الْعَبْدِيُّ وَ جُنْدَبُ الْخَيْرِ الْأَزْدِيُّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

**[ترجمه]اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: سه نفر از تابعین با علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ صفین حضور یافتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که آنها را ندیده بود، به بهشت رفتن آنها شهادت داده بود: اویس قرنی، زید بن صوحان عبدی و جندب الخیر ازدی رحمه الله علیهم.

**[ترجمه]

بیان

قال الشیخ فی رجاله جندب بن عبد الله بن سفیان البجلی و یقال جندب الخیر و جندب الفارق و یظهر من ابن عبد البر أن الفارق و هو جندب بن کعب الأزدی الذی قتل الساحر بین یدی الولید بن عقبه کما مر فی مطاعن عثمان و لذا لقب بالفارق لأنه فرق بضربه بین الحق و الباطل و ذکر أنه شهد مع علی علیه السلام بصفین و لعله المذکور فی الخبر.

**[ترجمه]شیخ در رجال خود گوید: جندب بن عبدالله بن سفیان بجلی و به او جندب الخیر جندب الفارق گفته می شد و از کلام ابن عبد البر به نظر می رسد فارق همان جندب بن کعب ازدی است که چنانچه در باب «سرزنش های عثمان» گذشت،

ساحر را در برابر ولیـد بن عقبه کشت، از این رو به فارق ملقب شد؛ زیرا او با یک ضـربه بین حق و باطل جدائی افکند و گفته شده که او به همراه علی علیه السلام در صفین کشته شد و شاید این همان کسی باشد که در این حدیث ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۴۸۵»

(۲)

مد، العمده بِإِسْنَادِهِ إِلَى صَحِيحِ مُسْلِمٍ بِإِسْنَادِهِ إِلَى شَقِيقٍ قَالَ سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ يَقُولُ بِصِفِّينَ اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ وَ لَوْ أَنِّي أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَرَدَدْتُهُ وَ اللَّهِ مَا وَضَعْنَا سُيُوفَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا إِلَى أَمْرٍ قَطُّ إِلَّا سَهَّلَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ إِلَّا أَمْرَكُمْ هَذَا.

lt;meta info=". - شماره های ۴۸۵۴۸۶ را یحیی بن بطریق رحمه الله در حدیث ۷ و شماره بعدی را در فصل ۳۵ از کتاب العمده: ص ۱۶۲ روایت کرده است. حدیث اول را از جلد سوم از صحیح مسلم و دومی را از ثعلبی در تفسیر آیه ۳۱ سوره زمر «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ» { سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.} نقل کرده است. - . العمده: شقیق گوید: شنیدم سهل بن حنیف در صفین می گفت: رأی خود را بر دینتان متهم کنید [نادرست شمارید] به خدا سوگند من روزِ ابی جندل را دیدم و اگر می توانستم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگردانم قطعاً چنین می کردم. به خدا سوگند هرگز شمشیرهایمان را برای کاری بر دوش هایمان ننهادیم مگر اینکه ما را به کاری که می شناختیم رساند، مگر این کار شما .

**[ترجمه]

بیان

أسهل بنا کنایه عن انتهاء الأمر و رفع الحرب من قولهم أسهل إذا صار إلى السهل من الأرض ضد الحزن و قصه أبی جندل و اشتباه الأمر فیها على

ص: ۶۱۸

۱- ۴۸۴- ما وجدته فی نسختی الناقصه من کتاب الاختصاص.

۲- ۴۸۵- ۴۸۶- رواهما یحیی بن البطریق رحمه اللّه فی الحدیث: (۷) و تالیه من الفصل: [۳۵] من کتاب العمده ص ۱۶۲، نقل الأول عن الجزء الثالث من صحیح مسلم والثانی عن الثعلبی فی تفسیر الآیه: (۳۱) من سوره الزمر " ثم إنکم یوم القیامه عند ربکم تختصمون ".

الصحابه قد مر فی باب الحدیبیه و غرضه أن هذا الأمر شبیه بذاک فلا تنکروه.

**[ترجمه]«أسهل بنا» کنایه است از پایان کار و اتمام جنگ. از «أسهل» گرفته شده یعنی: به سوی زمین نرم و هموار رفت که متضاد حزن[=زمین سخت] است و داستان ابی جندل و شباهت امر در مورد

ص: ۶۱۸

صحابه در باب حدیبیه گذشت و غرض این است که این امر شبیه آن است، پس آن را تکذیب نکنید.

**[ترجمه]

«۴۸۶»

مد، العمده مِنْ تَفْسِیرِ الثَّعْلَبِیِّ قَالَ رَوَی خَلَفُ بْنُ أَبِی خَلِیفَهَ عَنْ أَبِی هَاشِمٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: کُنَّا نَقُولُ رَبُّنَا وَاحِدٌ وَ دِینُنَا وَاحِدٌ فَمَا هَذِهِ الْخُصُومَهُ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ صِفِّینَ وَ شَدَّدَ بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ بِالسَّیْفِ قُلْنَا نَعَمْ هُوَ هَذَا.

**[ترجمه]العمده: ابو سعید خدری گوید: می گفتیم: پروردگارمان یکی است و دینمان یکی، پس این دشمنی از برای چیست، وقتی روز صفین رسید و ما به یکدیگر با شمشیر حمله بردیم، گفتیم: آری، حقا که همین گونه بود.

**[ترجمه]

«۴۸۷»

(۱)

نهج، نهج البلاغه رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا وَرَدَ الْکُوفَهَ قَادِماً مِنْ صِفِّینَ مَرَّ بِالشَّامِیِّینَ فَسَمِعَ بُکَاءَ النِّسَاءِ عَلَی قَتْلَی صِفِّینَ وَ خَرَجَ إِلَیْهِ حَرْبُ بْنُ شُرَحْبِیلَ الشَّامِیُّ وَ کَانَ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَقَالَ لَهُ أَ یَغْلِبُکُمْ نِسَاؤُکُمْ عَلَی مَا أَسْمَعُ أَ لَا تَنْهَوْنَهُنَّ عَنْ هَذَا الْأَنِینِ [الرَّنِینِ] وَ أَقْبَلَ یَمْشِی مَعَهُ وَ هُوَ علیه السلام رَاکِبٌ فَقَالَ لَهُ ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْیَ مِثْلِکَ مَعَ مِثْلِی فِتْنَهٌ لِلْوَالِی وَ مَذَلَّهٌ لِلْمُؤْمِنِ.

**[ترجمه] - سید رضی رفع الله مقامه این دو حدیث را در برگزیده ۳۲۲ و ۱۳۰ از کلمات قصار نهج البلاغه روایت کرده و منابع دیگری هم دارند که برخی از آن ها را در برگزیده ۲۳۸ و تعلیق خود بر کتاب نهج السعاده ج ۲: ص ۲۹۲ و ما بعد آن از چاپ اول ذکر کرده است. - . نهج البلاغه: روایت شده که وقتی امام از جنگ صفّین به کوفه باز می گشت به محلّه شامیان رسید، آواز گریه زنان بر کشتگان جنگ را شنید، حرب بن شرحبیل شامی بزرگ قبیله شامیان خدمت امام رسید به او فرمود: آیا آن گونه که می شنوم، زنان شما بر شما چیره شده اند؟ چرا آنان را از گریه و زاری باز نمی دارید؟ حرب پیاده و امام سوار بر اسب می رفتند، به او فرمود: باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.

**[ترجمه]

۱- ۴۸۷- ۴۸۸- رواهما السيّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: (۳۲۲ و ۱۳۰) من قصار نهـج البلاغه، و لهما مصادر أخر ذکر بعضها فی المختار: (۲۳۸) و تعليقه من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۲۹۲ و ما بعدها من ط ۱.

تعریف مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
الزمر: ۹

المقدمة:
تأسّس مرکز القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السید حسن فقیه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدینیة والثقافیة والعلمیة معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائیین والمثقفین فی الجامعات والحوزات العلمیة.

إجراءات المؤسسة:
نظراً لقلة المراکز القائمة بتوفیر المصادر فی العلوم الإسلامیة وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحیاناً، تهدف مؤسسة القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان إلی التوفیر الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثین فی العلوم الإسلامیة وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الکترونیة من الکتب والمقالات العلمیة والدراسات المفیدة وهی منظمة فی برامج إلکترونیة وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثین والمثقفین والراغبین فیها.
وتحاول المؤسسة تقدیم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمیة البحتة البعیدة من التعصبات الشخصیة والاجتماعیة والسیاسیة والقومیة وعلی أساس خطة تنوی تنظیم الأعمال والمنشورات الصادرة من جمیع مراکز الشیعة.

الأهداف:
نشر الثقافة الإسلامیة وتعالیم القرآن وآل بیت النبیّ علیهم السلام
تحفیز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدینیة
تنزیل البرامج المفیدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب
الخدمة للباحثین والمحققین فی الحوازت العلمیة والجامعات
توسیع عام لفکرة المطالعة
تهمید الأرضیة لتحریض المنشورات والکتّاب علی تقدیم آثارهم لتنظیمها فی ملفات الکترونیة

السیاسات:
مراعاة القوانین والعمل حسب المعاییر القانونیة
إنشاء العلاقات المترابطة مع المراکز المرتبطة
الاجتنباب عن الروتینیة وتکرار المحاولات السابقة
العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

JAVA.١

ANDROID.٢

EPUB.٣

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.٧

GHB.٨

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

ANDROID.١

IOS.٢

WINDOWS PHONE.٣

WINDOWS.۴

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ۱۲۹، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

هاتف المكتب فی طهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

قسم البيع ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹شؤون المستخدمين ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹.


مركز
القائمية
اصبهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
WWW
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المـركز من فضلـكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاء من فضلكم
٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٠٩